

تاریخ و عقاید اسماعیلیه

نویسنده: دفتری، فرهاد

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر و پژوهش فرزانه روز

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۶ ه. ش

نوبت چاپ: پنجم

ص: ۰۵

فهرست مطالب

فهرست تصاویر هفت

سخنی از مترجم سیزده

دبیاچه مؤلف بر ترجمه فارسی پانزده

پیشگفتار بیست و یک

فصل اول پیشرفت غریبان در مطالعات اسماعیلی ۱

فصل دوم منشأ و تحولات اولیه مذهب تشیع ۴۱

فصل سوم اسماعیلیه نخستین ۱۰۹

فصل چهارم اسماعیلیه فاطمی ۱۶۹

فصل پنجم اسماعیلیه مستعلوی ۲۹۳

فصل ششم اسماعیلیه نزاری در دوره الموت ۳۶۹

فصل هفتم اسماعیلیه نزاری بعد از دوره الموت ۴۹۷

نسب‌نامه و شجره امامان و داعیان اسماعیلی ۶۲۵

فهرست اصطلاحات ۶۳۵

یادداشتها ۶۴۳

کتابنامه کتب فارسی و عربی ۸۳۷

کتابشناسی ۸۴۹

نمایه ۸۶۷

ص: ۰۷

[فهرست تصاویر](#)

۱. صخره الموت، با قلعه الموت بر قله آن به نحوی که از سمت جنوب دیده می‌شود (عکس از فرشته دفتری) ۳۹۴

۲. بعضی از استحکامات قلعه الموت، به نحوی که از سمت شمال غربی دیده می‌شود (عکس از فرشته دفتری) ۳۹۵

۳. منظره عمومی کوه و قلعه لمسر (عکس از فرشته دفتری) ۳۹۶

۴. قلعه شمیران در طارم (عکس از فرشته دفتری) ۳۹۷

۵. صخره گردکوه با قلعه گردکوه بر قله آن، به نحوی که از جنوب دیده می‌شود (عکس از رعنا جلالی) ۳۹۸

۶. قلعه مهرین (مهرنگار)، در شمال دامغان (عکس از فرشته دفتری) ۳۹۹

۷. مقبره امام مستنصر بالله دوّم (شاه قلندر)، انجدان، که در حوالی سال ۱۴۸۰ / ۸۸۵ ساخته شده است (عکس از شهناز حکیم‌زاده) ۵۵۵

۸. مقبره امام مستنصر بالله سوّم (شاه غریب)، انجدان، که در حوالی سال ۱۴۹۸ / ۹۰۴ ساخته شده است (عکس از شهناز حکیم‌زاده) ۵۵۶

۹. کتیبه‌ای که مؤلف در سال ۱۹۷۶ در انجدان کشف کرد، و بر آن فرمان شاه عباس اول صفوی به امام امیر خلیل الله انجدانی، مورخ سال ۱۰۳۶ / ۱۶۲۷ نقش شده است (عکس از شهناز حکیم‌زاده) ۵۵۷

۱۰. مقبره تعمیر شده امام شاه نزار دوّم، طرف شمالی، کهک (عکس از شهناز حکیمزاده) ۵۶۳

۱۱. سنگ قبر امام شاه نزار دوّم (فت ۱۱۳۴ / ۱۷۲۲) کهک (عکس از شهناز حکیمزاده) ۵۶۴

ص: ۰۸

۱۲. قسمتی بازمانده از دیواری که مجموعه ساختمانهای محل اقامت آقا خان اوّل را دربر می گرفته است، محلات (عکس از شهناز حکیمزاده) ۵۶۵

۱۳. منظره عمومی ارگ بم، در کرمان (عکس از مسعود معصومی) ۵۶۶

۱۴. حسنعلی شاه، آقا خان اوّل (از مجموعه اختصاصی مؤلف) ۵۶۷

۱۵. آقا خان اوّل و آقا علی شاه، آقا خان دوّم (عکس از مجموعه اختصاصی مؤلف) ۵۶۸

۱۶. یکی از نوه‌های آقا خان اوّل، بمبئی (عکس از پ. ووچینو، اصل آن در مجموعه اختصاصی مؤلف) ۵۶۹

۱۷. سلطان محمد شاه، آقا خان سوّم (عکس از مجموعه اختصاصی مؤلف) ۶۱۸

۱۸. عالی جاه حضرت شاه کریم حسینی، آقا خان چهارم، امام فعلی اسماعیلیان نزاری (عکس از مؤسسه مطالعات اسماعیلی، لندن) ۶۱۹

ص: ۰۹

سخنی از مترجم

بر کتابی که مؤلف آن خود گفتاری به زبان فارسی به عنوان مقدمه چاپ فارسی آن نوشته است، پیشگفتار مترجم نه لازم است نه شایسته. بویژه که آقای دکتر دفتری خود در مقدمه فارسی سنگ تمام گذاشته و سیمایی شایان تحسین از کل کتاب ترسیم کرده اند. تألیف آقای دکتر دفتری درباره اسماعیلیان، بی تردید، هم از جهت دامنه تحقیق و هم از جهت محتوا بهترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده، و در آن از تاریخ اسماعیلیان از بدو پیدایش این فرقه تا روزگار ما به تفصیل، و از تحولات عقیدتی اسماعیلیان پیش از هر کتاب دیگری سخن رفته است. در باب عقاید این فرقه واقعا شگفت‌انگیز هنوز سخنها ناگفته بسیار است، و یقین دارم که مؤلف محترم با شناختی که من از ایشان پیدا کرده ام و تبخّر و مطالعه‌ای که دارند، و پشتکاری که از ایشان مشاهده می شود، حتما، چند سالی پس از این، کتابی با همین حجم در سیر تحولات عقیدتی فرقه اسماعیلیه خواهند پرداخت. تا آنجا که من اطلاع دارم ایشان هم‌اکنون، به‌عنوان گردآورنده و ویراستار، در کار تدوین کتابی در این زمینه هستند که مجموعه ای از مقالات متخصصان بزرگ این رشته در سراسر جهان خواهد بود، و نیز کتاب دیگری از ایشان تحت عنوان افسانه‌های فداییان هم‌اکنون زیر چاپ است و عنقریب انتشار خواهد یافت.

در اینجا من به یک نکته بای د اشاره کنم و آن این است که آقای دکتر دفتری گاهی بیش از حد لزوم خویشتن را در ارجاع به کتابها و منابع مورد استفاده شان به زحمت انداخته اند و، به قول علمای بدیع فن بیان، به اعنات و لزوم ما لا یلزم پرداخته اند. مثلا اگر کتابی به زبان عربی یا فارسی بوده و ویرا یشهای متعدد از آن در دست بوده، و احیانا کتاب مزبور به انگلیسی، فرانسه، و آلمانی هم ترجمه شده است، ایشان در یادداشتهای ارجاعی خود به همه این ویرایشها و ترجمه‌ها ارجاع داده اند، و حال آنکه علی القاعده ایشان می بایست به یک ویرایش، آنکه بهتر بوده و بدان مراجعه کرده‌اند، ارجاع می دادند یا اگر از ترجمه استفاده کرده بوده اند، به همان یک ترجمه که مورد استفاده شان بوده کفایت می کردند و لزومی به ارجاع به همه آنها نبوده است. اما ایشان می خواسته‌اند همه اطلاعات مربوط به چاپهای متعدد و ترجمه‌های مختلف یک کتاب را در برا بر نام همان کتاب در کتابشناسی بیاورند تا خوانندگان نیز در دانش و اطلاعاتی که ایشان به

ص: ۱۰۰

زحمت اندوخته و به دست آورده اند شریک شوند. البته کاری که آقای دکتر دفتری کرده اند عیب نیست، هنر است، و چه بسا ایشان می خواسته‌اند خوانندگان خارجی کتاب هم اگر خواستند به مطالب مورد استناد ایشان رجوع کنند، از طریق مراجعه به ترجمه‌ها این امر برایشان امکانپذیر باشد. مع هذا، همه اینها از مقوله لزوم ما لا یلزم بوده، و حجم یادداشتهای ارجاعی را بسی افزون ساخته است.

در پایان باید بگویم ترجمه این کتاب یکی از لذت بخش ترین کارها برای من بود. نخست آنکه کتابی ارجمند را از هم میهنی ارجمند و دانشور ترجمه می کردم، و در هر صفحه از نثر استوار انگلیسی، و دانش و فضل نویسنده آن، و دقت و وسواس او در ذکر مآخذ و منابع و تحلیل و توصیف آنها و سپردن درست راه تحقیق احساس شادمانی می کردم. دوم آنکه آقای دکتر دفتری در تمام طول ترجمه با من در تماس کامل بودند، و با استفسار از پیشروی کار ترجمه به من دلگرمی می دادند، و با گشاده رویی و گشاده دستی از مآخذی که مورد نیاز من بود زیراکس تهیه می کردند و برای من می فرستادند. متأسفانه با همه کوششی که آقای دکتر دفتری و من به سهم خویش به خرج دادیم که ترجمه فارسی همزمان با انتشار متن انگلیسی به وسیله دانشگاه کیمبریج بیرون آید - چیزی که مطلوب و خواست آقای دکتر دفتری بود - این امر میسر نگردید.

و گفتنی است که متن انگلیسی کتاب تاکنون در دو چاپ منتشر گردیده است و امید می رود که ترجمه فارسی نیز بالاخره تا پایان سال جاری انتشار یابد.

و بالاخره آشنایی و پیدا کردن روابط دوستانه با مؤلف محترم کتاب از نعمتهایی است که در نتیجه قبول ترجمه این کتاب نصیب من گردید، که آن را خوار نباید پنداشت.

آخرین کلام آنکه آقای دکتر دفتری در مروری که بر ترجمه داشته اند، گویا مطالبی را که برای خارجیان (که مخاطبان اصلی کتاب بوده‌اند) ضروری و برای ایرانیان، بویژه مسلمانان شیعه مذهب، ضروری نبوده است تا حدی تقلیل یا تخفیف داده‌اند، و این نکته از آن بابت به قلم آمد که اگر کسی متن انگلیسی کتاب را با ترجمه فارسی برابر یاد کرد بداند که احیانا حذف و تغییرات از خود مؤلف است. در خاتمه جای آن است که از دوست دانشمند گرامی، آقای دکتر هرمز

همایون پور، سرپرست بخش فرهنگی مؤسسه انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، که این کار سترک به همت و پایمردی ایشان انجام پذیرفت، تشکر کنم.

و السلام علی من اتبع الهدی

فریدون بدره‌ای

تهران، آذرماه ۱۳۷۲

ص: ۱۱۰

دیباجه مؤلف بر ترجمه فارسی

اسماعیلیه یکی از فرق مهم شیعه است که پس از اثنی عشریه بیشترین تعداد پیروان را در میان شیعیان جهان دارد. اسماعیلیان، که در طول تاریخ دوازده قرنی خود به شاخه‌های متعدد منقسم شده و اغلب به صورت مخفیانه و جماعت‌های پراکنده با زبانها و نژادهای متفاوت خود در پهنای دنیای اسلام می‌زیسته‌اند، اکنون در بیش از بیست و پنج کشور در آسیا و افریقا و اروپا و امریکای شمالی پراکنده هستند. اسماعیلیان تاریخ بسیار پرحادثه‌ای داشته‌اند. آنها دو بار در قرون وسطا، طی دوره‌های خلافت فاطمیان و دولت زاریان، موفق به تأسیس حکومت‌های مستقل خود شدند و از قدرت سیاسی قابل توجهی بهره‌مند گشتند. مضافاً، از آغاز ظهور خود در اواسط قرن دوم هجری / هشتم میلادی، اسماعیلیان در زمینه‌های اصول عقاید مذهبی و تفکر فلسفی نیز فعالیتهای چشمگیری داشته؛ به طوری که بسیاری از داعیان و علمای آنها در زمره دانشمندترین متفکران اسلامی قرار داشته‌اند. این کتاب مروری است بر تاریخ و عقاید اسماعیلیه از ظهور این فرقه و دوره اسماعیلیان نخستین تا عصر حاضر.

اسماعیلیان که از اختلاف بر سر جانشینی امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ / ۷۶۵ از دیگر شیعیان امامی در کوفه جدا گشتند، در مدتی نسبتاً کوتاه نهضت انقلابی مهمی را بنیان نهادند که هدف اصلی سیاسی - مذهبی آن براندازی حکومت عباسیان غاصب بود که مانند امویان همچنان خاندان علی ابن ابی طالب (ع) را از رهبری جامعه مسلمانان محروم نگهداشته بودند و شیعیان و امامان آنها را مورد ظلم و ستم قرار می‌دادند. دعوت اسماعیلیه، که در آغاز گسترش عدل را تحت حکومت قریب الوقوع امامی از اعقاب اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق (ع)، نوید می‌داد و مسلمانان را به حمایت از آن امام فرا می‌خواند، بسرعت پیروان زیادی، در ایران و عراق و شام و یمن و عربستان شرقی (بحرین) و شمال افریقا به دست آورد و بالاخره توفیق یافت که در ۲۹۷ / ۹۰۹ خلافت

ص: ۱۲۰

فاطمیان را به رهبری امام اسماعیلی در افریقیه، پایه گذاری کند. دوره فاطمی در واقع «عصر طلایی» تفکر و ادبیات اسماعیلی بود که طی آن داعیان و متکلمان اسماعیلی کتب و رسائل زیادی در علوم مختلف اسلامی تألیف کردند؛ جنبه‌های بارز تفکر باطنی اسماعیلیه در مباحث گوناگون، از جمله جهان‌شناسی و تعبیر ادواری تاریخ و تأویل، در این آثار به تفصیل تجلی یافته است. در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی نیز فاطمیان تا مدتی رقبای عمده خلفای عباسی

محسوب می شدند، ولی به علل مختلف، بخصوص خصومت علنی قرمطیان بحرین که قبلا از نهضت اسماعیلیه جدا شده بودند، هرگز نتوانستند اقتدار سیاسی خود را رسماً به سرزمینهای واقع در شرق شام گسترش دهند؛ اگر چه در آن مناطق دوردست نیز همواره گروههای کثیری به مذهب اسماعیلی می‌گرویدند.

نهضت اسماعیلیه در ۴۸۷/۱۰۹۴ با مهمترین بحران داخلی خود مواجه گشت که بار دیگر مربوط بود به اختلاف در مسئله جانشینی امام؛ در آن سال، اسماعیلیان به دو شاخه مستعلویه و نزاریه منقسم شدند. خصومت بین این دو جناح اصلی اسماعیلیه که مدتها ادامه داشت به تضعیف موقعیت کلی نهضت اسماعیلیه در برابر دنیای اهل سنت انجامید. اسماعیلیان مستعلوی، که ابتدا از حمایت رسمی دولت فاطمی برخوردار بودند و وارث سازمان و تشکیلات مرکزی دعوت اسماعیلیان فاطمی در قاهره شدند، بعداً گرفتار انشعابات اصلی و فرعی خود گردیدند. در هر صورت، پس از انقراض سلسله فاطمی در ۵۶۷/۱۱۷۱ مستعلویان هرگز نتوانستند قدرت سیاسی مستقلی کسب کنند.

در همان حال، دعوت اسماعیلیان طیبی، که شامل اکثریت مستعلویان می‌شد، در یمن استقرار یافت.

اسماعیلیان طیبی از سال ۵۲۶/۱۱۳۲ در انتظار ظهور امامان مکتوم خود بوده و در غیبت آنها تحت رهبری داعیان مطلق قرار داشته‌اند. دعوت طیبی تدریجاً به شبه قاره هندوستان گسترش یافت و بالاخره هند پایگاه اصلی مستعلویان طیبی شد که در آنجا به نام بهره شهرت یافتند. در زمینه‌های تفکر و ادبیات نیز داعیان مستعلوی - طیبی سنتهای دوره فاطمی را ادامه دادند و، در نتیجه، تعداد زیادی از متون اسماعیلیان فاطمی و طیبی در گنجینه‌های کتب خطی اسماعیلی در یمن و هند محفوظ مانده است.

نزاریان، که اکثریت قاطع جامعه اسماعیلیان معاصر را تشکیل می‌دهند، سرنوشتی کاملاً متفاوت داشته‌اند. تاریخ اسماعیلیان نزاری در قرون وسطا عمدتاً مرتبط بوده است با ایران. در واقع، در میان کلیه مناطق جهان اسلام، سرزمین ایران و نواحی اطراف آن طولانیترین پیوندهای ممتد تاریخی را با نهضت اسماعیلیه داشته

ص: ۱۳۰

است. مرکز رهبری اسماعیلیان نخستین در آغاز برای چندین دهه در خوزستان قرار داشت و از همانجا بود که اولین داعیان اسماعیلی به اطراف گسیل شدند. در اواسط قرن سوم / نهم، که نهضت اسماعیلیه به صورت یک جنبش متمرکز و انقلابی پدیدار گشت، منطقه جبال در شمال و مرکز ایران بلافاصله یکی از مهمترین پایگاههای دعوت شد و چند دهه بعد دعوت به خراسان و ماوراء النهر نیز گسترش یافت. داعیان ایرانی، که در آن دوره‌های آغازین مراکز فعالیتشان در شهرهای بزرگ ری و نیشابور قرار داشت.

تدریجاً دعوت اسماعیلیه را به دیگر نواحی ایران اشاعه دادند. اولین متون تفصیلی اسماعیلی نیز توسط داعیان ایرانی مانند ابو حاتم رازی و محمد بن احمد نسفی، که به ترتیب ریاست دعوت را در جبال و خراسان به عهده داشتند، تدوین یافت و باز همین داعیان دانشمند ایرانی بودند که برای اولین بار نوعی تفکر نوافلاطونی را با کلام اسماعیلی درهم آمیختند و مکتب ویژه فلسفه اسماعیلی - نوافلاطونی را بنیانگذاری کردند. تعدادی دیگر از داعیان برجسته ایرانی مانند ابو یعقوب سجستانی (سیستانی)، حمید الدین کرمانی، المؤید فی الدین شیرازی، و ناصر خسرو سهم بسزایی در تکوین و

اشاعه تفکو اسماعیلیه در دوره های بعد ایفا کردند؛ و بالاخره در ایران بود که نهضت نزاریه به رهبری حسن صباَح تشکیل یافت و سپس کیابزرگ امید و دیگران در آنجا آن را حراست و هدایت کردند.

حسن صباَح که در شهر قم زاده شده بود در جوانی در ری به کیش اسماعیلی درآمد و دیری نپایید که مقام مهمی در سازمان دعوت اسماعیلیه در ایران به دست آورد.

در آن زمان، در اواخر قرن پنجم / یازدهم، اسماعیلیان ایران، که عمدتاً به امامت خلفای فاطمی قائل شده بودند، تحت رهبری داعی عبد الملک بن عطّاش قرار داشتند که مقرش در اصفهان بود. به نظر می‌رسد که حسن صباَح از مدتها قبل از انشقاق نزاری - مستعلوی مشغول برنامه ریزی جهت ایجاد یک نهضت انقلابی برای مبارزه با سلجوقیان ترک و سنی مذهب بود که سلطه خود را بر ایران و نواحی مجاور گسترده بودند. در هر صورت، تسخیر قلعه الموت در سلسله جبال البرز، در ۴۸۳ / ۱۰۹۰، توسط حسن صباَح سرآغاز شورش مسلحانه اسماعیلیان ایران علیه سلجوقیان اجنبی بود؛ شورش که با طراحی حسن مبتنی بود بر حملات گسترده و هماهنگ شده از پایگاههای متعدد کوهستانی و قتل دشمنان با نفوذ نهضت اسماعیلیه در مناطق خاص. حسن صباَح در ۴۸۷ / ۱۰۹۴، که تا آن زمان به رهبری مرکزی اسماعیلیان ایران رسیده بود، روابط خود را با قاهره، مرکز دعوت اسماعیلیان، فاطمی بکلی قطع کرد. وی اکنون دعوت مستقل نزاریه را تأسیس کرده بود که مقرش در قلعه الموت بود و بزودی به «دعوت جدید» اشتهار پیدا کرد. حسن

ص: ۱۴۰

دعوت نزاریه را به شام نیز اشاعه داد و اسماعیلیان نزاری آن را به سرپرستی داعیان ایرانی تشکیل داد و تحت رهبری الموت درآورد. با این اقدامات، حسن در واقع شالوده دولت مستقل نزاری را نیز بنیان نهاد که سرزمینهای پراکنده قلمرو آن در رودبار و قومس و خراسان و شام قرار داشت.

ریشه‌های آرمانهای سیاسی و پایگاههای اجتماعی نهضت انقلابی نزاریه را می‌توان تا حدودی در جنبشهای سپیدجامگان و خرم‌دینان و دیگر گروههای متقدم ایرانی الاصل، که در خراسان و مازندران و آذربایجان با دولت عباسیان عرب به ستیز برخاسته بودند و کلاً به خرمیه معروفیت یافته اند، جست‌وجو کرد. نظام الملک، وزیر دانشمند و مقتدر سلجوقیان که در ۴۸۵ / ۱۰۹۲ اولین قربانی فدائیان اسماعیلی شد، در حملات جدلی اش با اسماعیلیه در کتاب سیاست‌نامه خود زیرکانه، ولی به گونه‌ای مغلوَط، به وجود این نوع پیوندها و تشابهات میان مزدکیه و خرمیه و نزاریه (باطنیّه) اشاره کرده است. نزاریان ایران همچنین از اولین گروههای مهم مسلمان در ایران اسلامی بودند که زبان فارسی را به‌عنوان زبان ادبیات مذهبی خود برگزیدند. حسن صباَح شخصاً آثار مهمی در زمینه‌های کلام و فلسفه به زبان فارسی تألیف کرد که از آن میان می‌توان از کتاب چهار فصل او نام برد که بجا نمانده است. در هر صورت، دولت نزاریه قریب ۱۶۶ سال دوام یافت و طی آن مدت، که به دوره الموت در تاریخ نزاریان معروف شده است، نزاریان ایران و شام اغلب با سلجوقیان و دیگر سلسله‌های اسلامی در سرزمینهای شرقی خلافت و نیز با صلیبیون مسیحی در جنگ و جدال بودند. صلیبیون و مورخان اروپایی آنها، که از اوایل قرن ششم / دوازدهم با نزاریان در شام تماسهایی پیوسته پیدا کرده بودند، تدریجاً، افسانه‌های متعددی درباره فدائیان نزاری و تعالیم مخفیانه آنها ساختند و به جریان انداختند. این افسانه‌ها، که بر محور استفاده از «حشیش» و «باغ بهشت» و دیگر حیل‌های رهبر فرقه برای مطیع ساختن پیروان خود دور می‌زد و در اصل به منظور کشف ریشه های ایثار خارق العاده فدائیان نزاری در شام ساخته و پرداخته شده بود و بعداً توسط

مارکوپولو و دیگر سیاحان اروپایی به نزاریان ایران نیز تعمیم داد. ه شد، رفته رفته به عنوان مطالب درست و قابل اعتماد مورد استفاده محققان غربی، که درباره نزاریان پژوهش می کردند، قرار گرفت. انعکاس این افسانه ها هنوز در ادبیات عامیانه مشرق زمین درباره نزاریه دیده می شود.

پس از حسن صباح، دعوت و دولت نزاریه به دست هفت تن از جانشینان وی رهبری شد. اما همان طور که قیام نزاریان علیه حکومت سلاجقه نافرجام ماند، دشمنان متعدد نزاریان نیز هرگز نتوانستند پایگاههای مستحکم کوهستانی آنها را تسخیر کنند.

ص: ۱۵۰

در نتیجه، تدریجا نوعی همزیستی مسالمت آمیز بین نزاریان و دیگر مسلمانان پدید ار گشت. نزاریان ایران تنها در برابر تهاجم بی امان مغولان ویرانگر عاجز ماندند و با تسلیم شدن الموت در ۶۵۴/۱۲۵۶ روزگار دولت نزاریه به پایان رسید.

پس از سقوط الموت، مرحله جدیدی در تاریخ اسماعیلیان که اکنون برای همیشه فاقد قدرت سیاسی شده بودند آغاز شد. بسیاری از نزاریان ایران، که از قتل عامهای مغولان جان سالم به در برده بودند، به افغانستان و بدخشان و هند مهاجرت کردند. آنهایی که در ایران باقی ماندند عمدتا در گروههای کوچک و پراکنده به نوعی زندگی مخفیانه در پوشش خرقة تصوف رو آوردند که تا دوره صفویه همچنان ادامه یافت. طی این دوره مبهم، امام نزاری به عنوان پیر و مرشد طریقه ای از طرائق صوفیه، که آن زمان تعدادشان در ایران زیاد بود، محسوب می گردید و پیروانش نیز به منزله مریدان صوفی مسلکش بودند. از اوایل دوره صفویه، که امامان نزاری در انجدان در نزدیکی قم مستقر شدند، در دعوت نزاریه تحولات اساسی رخ داد که به تجدید حیات در فعالیتهای مذهبی و ادبی فرقه منجر شد. در همان حال یکی از بزرگترین جماعتهای نزاری در هند پدیدار شد که به خوجه شهرت یافتند؛ مقرر امامان نزاری و مرکز دعوتشان نیز سرانجام در اواسط قرن نوزدهم میلادی از ایران به هند انتقال یافت. جماعتهای کوچکتر نزاری همچنان در ایران، بخصوص در خراسان و کرمان، باقی مانده اند و مانند همکیشان خود در افغانستان و پاکستان و تاجیکستان گزیده هایی از میراث ادبی نزاریه را که در این مناطق همواره به زبان فارسی نوشته شده است حفظ کرده اند.

اسماعیلیان در طول تاریخشان اغلب مورد آزار دیگر گروههای مسلمان قرار داشته اند. در چنین شرایطی، آنها از ابتدا درباره عقاید و تعالیم دینی خود تقیه کرده و نیز ادبیات خود را مخفیانه در مجموعه های خصوصی و دور از دسترس غیر اسماعیلیان نگهداری کرده اند. در نتیجه، تا چند دهه قبل اسماعیلیان عمدتا براساس نوشته های دشمنانشان و همچنین افسانه های پرداخته شده توسط صلیبیون و وقایع نگاران اروپایی آنها مورد مطالعه و قضاوت قرار می گرفتند. اما از دهه ۱۹۳۰ میلادی به بعد، با دسترسی منظم و مستمر محققان به تعداد زیادی از متون اصیل اسماعیلی، تغییرات بنیادی در این رشته از مطالعات اسلامی پدیدار گشته است. در نتیجه این تحولات، اسماعیلیان دوره های مختلف اکنون مورد ارزیابی مجدد قرار گرفته اند و تدریجا تصویر صحیحتری از تاریخ و عقاید آنها به دست می آید، گرچه هنوز جنبه ای مختلفی از تاریخ و تعالیم اسماعیلیه در پرده ابهام باقی مانده است. کتاب حاضر براساس منابع اولیه اسماعیلی، از جمله نسخ خطی مجموعه های مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن، و نیز نتایج

ص: ۱۶۰

تحقیقات استادانی که پیشگامان مطالعات جدید اسماعیلی بوده‌اند نوشته شده است.

آغاز تحقیقات من درباره اسماعیلیه به دهه ۱۳۴۰ برمی‌گردد. در آن دوره در شهر برکلی در دانشگاه کالیفرنیا تحصیل می‌کردم و در همانجا با آثار ولادیمیر ایوانوف، بنیانگذار مطالعات جدید نزاری، آشنا شدم. تحقیقات اسماعیلی را در سالهای بعد نیز پیوسته ادامه دادم و بالاخره این کتاب را بین سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۶۷ در تهران نوشتم.

متن اصلی کتاب که به زبان انگلیسی بود در ۱۹۹۰ توسط انتشارات دانشگاه کیمبریج در انگلستان به طبع رسید و سپس در ۱۹۹۲ با اصلاحاتی تجدید چاپ شد. ترجمه فارسی کتاب، که اکنون از نظر خوانندگان فارسی زبان می‌گذرد و براساس چاپ دوم متن انگلیسی تهیه شده است، شامل اصلاحات جدید و نیز برخی از منابع جدید انتشار است که به قسمت یادداشتها اضافه شده‌اند. در اینجا لازم می‌دانم از دانشمند گرامی دکتر فریدون بدره‌ای، که به تاریخ اسماعیلیه تسلط کامل دارند و این کتاب را با دقت و تبحر خاصی از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند، سپاسگزاری کنم. در این زمینه همچنین وظیفه خود می‌دانم از زحمات دکتر هرمز همایون پور، که ترجمه و انتشار متن فارسی این کتاب را امکانپذیر ساختند، قدردانی کنم و نیز از خانم شکوه ذاکری که نسخه پردازی کتاب را با مهارت انجام دادند تشکر می‌کنم.

در مدت بیست سالی که صرف تحقیق و نوشتن متن اصلی این کتاب کردم از کمک کتابداران و اشخاص دیگری بهره بردم که در اینجا مجدداً از همگی تشکر می‌کنم.

پرفسور ویلفرد مادلونگ، استاد دانشگاه آکسفورد و یکی از برجسته‌ترین محققان معاصر در باب اسماعیلیه و دیگر فرق شیعه، با دقت معروف خودشان متن انگلیسی این کتاب را مرور کرده و مرا از راهنماییها و تذکرات سودمندشان بهره‌مند ساختند؛ از ایشان بار دیگر تشکر می‌کنم. از دوستانی که در سفرهای متعدد به الموت و لمسر و دیگر قلاع و اماکن تاریخی اسماعیلیه در ایران مرا همراهی کردند بسی سپاسگزارم. قبل، در هنگام، و بعد از نوشتن این کتاب همواره مرهون محبتهای مادرم بوده‌ام؛ خود را همیشه مدیون او می‌دانم که در همه حال یار و یاورم بوده است. از کمکهای صادقانه عزیز الله ابراهیمی، که در سالهای دشوار زندگیم رفاه بخشید، امتنان دارم. در بازپسین سخن از همسر، فرشته، سپاسگزارم که نه تنها مشوق من در نوشتن این کتاب بود، بلکه به انحای مختلف انجام این کار را نیز میسر ساخت؛ اهدای این کتاب به او تنها بخشی از محبتها و یاریهایش را قدر می‌گذارد.

فرهاد دفتری

مرداد ۱۳۷۲

ص: ۱۷۰

پیشگفتار

بررسی تاریخ کیش اسماعیلی که برای مدتی مدید کلامبتنی بر شرحها و روایات جدلی و اغلب کژومژ مخالفان و معاندان آن بود، از جنگ جهانی اول به این طرف، بر اثر کشف مجموعه‌های خصوصی از آثار مستند اسماعیلی در اتحاد جماهیر شوروی [سابق] و هند، تغییر کرده است.

بسیاری از متون اصلی که جامعه اسماعیلی قبلاً آنها را از دید و دسترس خارجیان پنهان می داشت، اینک یا چاپ و منتشر شده یا دستنویسهای آنها برای تحقیقات علمی در دسترس پژوهندگان قرار گرفته است. با آنکه تعداد کمی از محققان، چه در غرب و چه در شرق، به طور فعال به چنین بررسی‌هایی اشتغال دارند، پیشرفت در برداشتن حجاب از چهره داستان نهضت اسماعیلی در شاخه‌های مختلف آن و تکامل اندیشه‌های دینی اسماعیلی سیری مستدام داشته است. وجوه عمده و اختصاصات اندیشه اسماعیلی و تغییر شکل آن در طی رویدادها و حوادثی که اکثراً مصیبت آمیز بوده و بر جوامع پراکنده اسماعیلی اثر گذاشته اکنون روشن و آشکار گشته است. شک نیست که هنوز جاهای خالی زیادی در اطلاعات ما نسبت به این تحولات وجود دارد که پرکردن بعضی از آنها ممکن است به علت نبودن مآخذ و منابع دشوار باشد. گذشته از این، درباره برخی از مسائل اساسی، بویژه آنها که مربوط به مراحل اولیه نهضت اسماعیلیه است، هنوز در میان محققان و پژوهندگان اجماع حاصل نشده است. باوجود این، این مشکلات نباید پیشرفت چشمگیری را که در بررسی نهضت اسماعیلیه حاصل شده است از دیده ما پنهان دارد؛ اکنون، در نتیجه این پیشرفت، عملیات تاریخ یکی از بزرگترین شاخه‌های اسلام شیعی، و شالوده درست و محکمی برای تحقیقات تفصیلی بعدی، فراهم آمده است.

در کتاب حاضر، دکتر فرهاد دفتری نخستین ترکیب جامع و مفصل از تاریخ پیچیده اسماعیلیه را عرضه می دارد. شرحی که وی عرضه می کند پیشرفت تحقیقات جدیدی را که در متون و یراسته مختلف، تکنگاشتها، و مقالات، به صورت فوق العاده پراکنده وجود دارد به خوبی منعکس می سازد، و آنها را درهم تلفیق کرده و به صورت داستانی خواندنی بیرون می آورد. در بعضی زمینه‌ها، بویژه در زمینه تحولات جدید، کتاب او مطالب کاملاً تازه‌ای را دربردارد. بی هیچ

ص: ۰۱۸

شکل این کتاب را دانشجویان و طلاب و دیگر کسانی که به جنبه های مختلف تاریخ اسماعیلی از نظرگاه تحقیقی علاقه مند هستند، به عنوان یک مرجع کلی قدر فراوان خواهند نهاد.

ویلفرد مادلونگ

استاد کرسی عربی لادین

دانشگاه آکسفرد

ص: ۱

۱ پیشرفت غربیان در مطالعات اسماعیلی

فرقه اسماعیلیه یکی از فرقه های عمده اسلام شیعی را تشکیل می دهد. اصل و سرچشمه تقسیم دین اسلام به دو بخش اساسی، یعنی مذهب اهل سنت و شیعه، به بحرانی که بر سر جانشینی پیامبر [ص] درگرفت بازمی گردد. اختلاف نظرهایی که در جامعه اسلامی نوپای آن روزگار بر سر مسئله مهم جانشین وجود داشت، نتیجتاً به صورت دو گزارش و تعبیر مختلف از پیامی واحد، که همانا اسلام باشد، تبلور یافت.

اکثریت مسلمانان آن وجهه نظری را که متعاقبا به صورت مذهب سنت در اسلام شکل یافت تحوّل بخشیدند و پشتیبانی کردند، و حال آن‌که اقلیتی تعبیر شیعیانه اسلام را پرداختند که مشخصه های عقیدتی متمایز خود را داشت. با گذشت زمان، شیعیان که خود مفاهیم و معتقدات خاصی در باب رهبری و اقتدار دینی در جامعه داشتند به فرقه های متعددی تقسیم شدند؛ و این تنها به خاطر اختلاف نظر درباره اینکه امام بر حق کیست یا کدام یک از اعضای خاندان پیامبر باید پیشوای جامعه باشد نبود، بلکه گرایشهای متفاوت فکری و اختلاف در خطمشی ها نیز در آن دخالت داشت. اسماعیلیان یا، اگر درست تر بگوییم، پیش اسماعیلیان یکی از چنین فرق شیعی بودند که در اواسط قرن دوم / هشتم به وجود آمدند. نهضت اسماعیلیه که نامش را با نگرشی قهقرایی از نام اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق [ص] (فت ۱۴۸ / ۷۶۵)، امام شیعیان، گرفته است، از همان آغاز نماینده انقلابیترین جناح در مذهب شیعه گشت. و از این جهت، اسماعیلیان از جناح معتدل شیعه، که بدنه اصلی آن سرانجام به عنوان شیعه دوازده امامی یا اثنی عشری شهرت یافت، جدا گشتند.

نخستین قرن تاریخ اسماعیلیان تا حدود زیادی تاریک باقی مانده است. اما از

ص:۲

نیمه دوم قرن سوم هجری / نهم میلادی، متعاقب بیرون آمدن نهضت اسماعیلیه به صورت یک جنبش سازمان یافته متمرکز و پویا، اسماعیلیان بسرعت تفوق پیدا کردند، و از همه نهضت‌های شیعی سده های میانه درگذشتند. بنابراین، اسماعیلیان برای مدت چند قرن نقش عمده ای در حوادث تاریخ دنیای اسلام بازی کردند، و نیز ارمغانهای ارزنده ای به فرهنگ و اندیشه اسلامی ارزانی داشتند.

در دهه های آغازین قرن چهارم / دهم، نهضت اسماعیلیه را می بینم که به تأسیس دولتی نیرومند، یعنی خلافت فاطمیان، توفیق یافته است؛ دولتی که نزدیک به دو قرن موقعیت سلسله های متعددی را در جهان اسلام به خطر افکند. در طی این «عصر طلایی» نهضت اسماعیلی، در آن هنگام که دعوت اسماعیلی با سازمان مخفی مبتنی بر سلسله مراتبش با موفقیت تمام از شمال آفریقا تا سند را زیر بال تبلیغات خود گرفت، اندیشه و ادبیات اسماعیلی نیز به کاملترین صورت خود درآمد. مؤلفان و نویسندگان و داعیان نامبردار اسماعیلی این عهد رسالات و کتابهایی متعددی در علم کلام و حکمت و فلسفه نوشتند، که در عین حال نشانگر کوششهای چشمگیر آنان در جهت تلفیق و التقاط گرایشهای فکری اسلامی و هلنی مآبی است. بویژه، کیهانشناختی اسماعیلی دوره فاطمیان عناصری را دربردارد که از فلسفه نوافلاطونی اخذ و گرفته شده است. در واقع، اسماعیلیان از قدیمیترین دوره تاریخ خود، با تفسیر و تعبیرهای باطنگرا و تمثیلی متمایز خویش، بر آن بودند که نظریه ای جامع در باب عالم و نیز تعبیر دوری تاریخ دینی عرضه دارند. این کوششها در دوره فاطمیان در یک نظام پیچیده نازک اندیشانه گنوسی مجال ظهور و بروز کامل یافت؛ که اصطلاحا بدان حقایق می گفتند. این نظام همه حقایق تغییرناپذیر و ثابت دینی را متضمن بود. همزمان، قاهره، شهری که فاطمیان به عنوان پایتخت خویش تأسیس کرده بودند، به صورت یک مرکز معروف فعالیت‌های عقلانی در جهان اسلام درآمد.

پس از آن، در پایان قرن پنجم / یازدهم، در آن هنگام که دولت فاطمی تقریبا روی به اضمحلال نهاده بود، نهضت اسماعیلی با بزرگترین کشمکش درونی خود روبه رو شد. در نتیجه این کشمکش نهضت به دو شاخه عمده تقسیم شد: نزاریه و مستعلویه.

مستعلویان، یا اسماعیلیان غربی، سنت های اسماعیلیه فاطمی را ادامه دادند، و دیگر هرگز تفوق سیاسی چشمگیری به دست نیاوردند. اما نزاریان، یا اسماعیلیان شرقی، که بعدها در نزد اروپاییان سده های میانه به نام اساسین شهرت یافتند، به رهبری داهیان

ص:۳

حسن صباح (فت ۵۱۸ / ۱۱۲۴) دولتی مقتدر در ایران تشکیل دادند. این دولت، که سرزمینهای تحت سلطه اش پراکنده بود و تختگاهش بر قلعه کوهستانی الموت قرار داشت، رقیبی جدی برای امپراتوری سلجوقی که شدیداً بر مذهب اهل سنت متکی بود به شمار می آمد. در همان زمان، دولتی وابسته به نزاریان، در شام به مقابله با صلیبیون مسیحی برخاست. دولت نزاریان ایران که نقشی محسوس در زندگی فرهنگی آن روزگار ایفا کرده بود، در نیمه قرن هفتم / قرن سیزدهم در زیر حملات مغولان فاتح در همه جا از پای درآمد؛ اندکی پس از آن، نزاریان شام نیز سرانجام تسلیم ممالیک ترک شدند.

پس از سقوط دولتهای فاطمی و نزاری، اسماعیلیان دیگر هرگز نتوانستند قدرت گذشته خویش را به دست آورند و به دورافتاده ترین گوشه های جهان اسلامی، خاصه یمن و شبه قاره هند، پناه جستند. در حال حاضر، اسماعیلیان که پس از دوازده امامیان بزرگترین جامعه شیعی را تشکیل می دهند، عمدتاً در هند و پاکستان و شرق آفریقا - اسماعیلیان هند در قرن نوزدهم در اینجا سکنی گزیدند - پراکنده هستند؛ و تعدادی از آنها نیز در یمن و سوریه و ایران و افغانستان و تاجیکستان در آسیای مرکزی شوروی [سابق] و پامیر چین زندگی می کنند. از سال ۱۹۷۰ به این سو، شمار روزافزونی از اسماعیلیان به چند کشور غربی مهاجرت کرده اند؛ بویژه به کانادا، ایالات متحده آمریکا، و انگلستان. اسماعیلیان نزاری امروزی، از جمله آنهایی که در هند هستند و بیشتر به نام خوجه شهرت دارند، تقریباً همگی کریم آقا خان چهارم را به عنوان چهل و نهمین امام خود می شناسند؛ و حال آنکه اسماعیلیان مستعلوی، که در هند بهره خوانده می شوند، همچنان در انتظار ظهور امام غایب خویشند.

پژوهندگان و طلاب کیش اسماعیلی بخوبی از دوره های تاریک و مسائل مبهم مربوط به اصل و سرمنشأ، تاریخ، و معتقدات نهضت اسماعیلیه آگاه هستند. برخی از مسائل و دشواریهای پژوهش در این میدان درهم بافته تحقیقاتی ناشی و منبعث از طبیعت نهضت اسماعیلی است، و حال آنکه برخی دیگر از این واقعیت سرچشمه می گیرد که دست کم تا روزگاران اخیر منابع تحقیقاتی در باب اسماعیلیان منحصر به منابع و مآخذ ضد اسماعیلی بوده است. علمای مسلمان شیعه و سنی پیوسته اسماعیلیان را از جمله ملاحده و اهل بدعت به حساب می آورند. در نتیجه، آنها در دنیای اسلامی از جمله اقلیتهایی بودند که به وحشیانه ترین وجه مورد تعقیب و آزار قرار داشتند، و چه بسیار که

ص:۴

قتل عام می شدند. در چنین محیط و اوضاع و احوال دشمنانه ای، اسماعیلیان از همان آغاز تاریخ خود راه گریزی نداشتند جز آنکه به اصل تقیه، که از معتقدات شیعه است، توسل جویند؛ یعنی من باب احتیاط عقیده واقعی خود را مخفی بدارند، و در مواجهه با خطر به داشتن مذهبی دیگر تظاهر کنند. در نتیجه، نهضت اسماعیلی، بویژه سازمان تبلیغی و سلسله مراتب مهم دینی آن، در نهایت پنهانکاری و اختفا تحول پذیرفت. در واقع، می توان گفت که اسماعیلیان مجبور

شدند به اصطلاح به زندگی زیرزمینی بپردازند؛ و مسلم است که در چنین حالی به هیچ وجه معتقدات فوکه خویش را در نزد کسانی که به کیش اسماعیلی تشریف نیافته بودند فاش نمی ساختند. پس باید به خاطر داشت که اوضاع و احوال نامساعدی که کیش اسماعیلی در آن تحول می یافت، چون دست به دست طبیعت باطنگرای تعالیم اسماعیلی داد، مانع از آن شد که تألیفات زیادی در زمینه تاریخ و معتقدات این فرقه به وجود آید. دوره به اصطلاح «کلاسیک» خلافت فاطمیان تنها استثنای عمده در این مورد است. مع هذا، چنانکه خواهیم دید، پیشرفت تحقیقات جدید در زمینه مطالعات اسماعیلی تنها هنگامی صورت پذیرفت که پایه کار و پژوهش بر همین مقدار ناچیز از میراث ادبیات فرقه‌ای قرار گرفت.

دیگر وجوه ممیزه کیش اسماعیلی نیز به دشواریهای پژوهش در این میدان کمک کرده است. اختفای اجباری جنبش اسماعیلی برای بقا، عمدتاً به صورت پراکندگی جماعت‌های نسبتاً زیاد محلی در منطقه ای وسیع تحقق و ادامه یافته است. در نتیجه، تفاوت‌های آشکار اجتماعی و اقتصادی و نیز اختلافات قومی و زبانی دست به دست هم داده و مایه جدایی بیشتر جماعت‌های اسماعیلی از یکدیگر شده است. همچنین در تاریخ بسیاری از جوامع اسماعیلی انقطاعی حاصل گشته، و برخی از گروه‌ها، همچون دروزیان، حتی از دامن نهضت اسماعیلی جدا شدند. گذشته از این، نهضت اسماعیلی در طول تاریخ دراز خود، که به حدود دوازده قرن می رسد، دچار چندین انشقاق بزرگ و کوچک شده، و هر یک از این تحولات متضمن علل و اسبابی بوده که تفرق و تنوع بیشتر در گرایشها و اندیشه های اسماعیلی پدید آورده است. به طور خلاصه، باید گفت که جماعت‌های اسماعیلی به شیوه یکسان و یکنواختی یا با تداوم تاریخی دقیقی تحول و تکامل پذیرفته اند، بلکه عوامل متعددی دست اندرکار بوده که از تحکیم و ترکیب معتقدات اسماعیلی به شکلی که بتوان از آن به عنوان صورت ارتدوکس کیش اسماعیلی نام برد یا به شکلی که آن را بتوان نماینده کیش اسماعیلی در یک دوره معین تاریخی دانست

ص: ۵

جلوگیری کرده است. در حقیقت در هر پژوهش خاص اسماعیلی، توجه به عوامل زمانی و مکانی و خاصگیهای هر کدام بالاترین درجه اهمیت را دارد.

باری، تحت چنین شرایط و اوضاع احوالی بود که اسماعیلیان تا سالهای ۱۹۲۰ در قالب مدارک و شواهدی که تقریباً بتمامی توسط مخالفانشان گردآوری یا اغلب جعل شده بود، مورد بررسی و داوری قرار می گرفتند. بنابراین، شگفت‌انگیز نیست که مستشرقان قرن نوزدهم، هم‌عنان با صلیبیون و نویسندگان غربی جنگ‌های صلیبی و اکثریت متکلمان و فقها و مورخان و ملل و نحل نویسان مسلمان دوران میانه، به چنان تصویر کژومر و نادرستی از اسماعیلیان پرداخته باشند. اینان، بویژه به اسماعیلیان نزاری ایران و شام به چشم گروهی جانی مطرود، مرموز، و توطئه گر می نگریدند، و شرح و توصیف و داستانهای بی‌شمار خصمانه و افسانه آمیزی در اله‌ای از رمز و دژسگالی به هم می بافتند تا جنبه های مختلف زندگی آنها را تبیین و توصیف کنند. هر آینه، این تصویر کژومر و ناراست از اسماعیلیان، اکنون با آن روشنائی که تحقیقات جدید بر طبیعت و ماهیت واقعی نهضت آنان افکنده، دستخوش بازنگری جدی قرار گرفته است.

تحقیق در پیشرفتهای حاصل شده از مطالعات نهضت اسماعیلیه، خود، موضوع دلکشی است. در اینجا کافی است که نکات برجسته و عمده تحقیقات غربیان را در این زمینه، پیش از پرده دریهای اخیر، مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی،

برای ارجگذاری واقعی بر دستاوردهای تحقیقاتی جدید در مطالعات اسماعیلی امری گریزناپذیر است. در واقع، در نتیجه همین دستاوردهاست که سرانجام عرضه نظری جامع الاطراف از تحوّل کیش اسماعیلی میسر گشته است.

غریبان برای نخستین بار، در دهه های آغازین قرن دوازدهم از وجود اسماعیلیان آگاه شدند و آن هنگامی بود که جنگجویان صلیبی برای رهانیدن سرزمین مقدّس از زیر سلطه مسلمانان، یعنی ساراسن های بی دین مؤلفان غربی، عزم جهاد کردند، و با شاخه نزاری فرقه اسماعیلیه تماس یافتند. اما، این تنها در نیمه دوّم قرن دوازدهم بود که مسافران و سیاحان غربی و وقایعنگاران اروپایی جنگهای صلیبی آغا ز به گردآوری اطلاعات و نوشتن درباره اعضای عجیب این فرقه، که پیروان رئیسی مرموز به نام شیخ الجبل^۱ بودند، کردند. این اسماعیلیان، که اروپاییان ابتدا در شام با

ص: ۶

آنها برخورد کرده بودند، بالاخره در زبانهای اروپایی به اشکال مختلف کلمه «اساسین» شهرت یافتند.

بنیامین تودلانی (تطیلی)،^۲ رین و سیاح اسپانیایی، که در ۱۱۶۷ در شام به سر می برد، یکی از نخستین اروپاییانی است که درباره اسماعیلیان مطلبی نوشته است. وی آورده است که در شام گروهی از مردم زندگی می کنند که سخت به پیر و رئیس خویش، که او را پیامبر خود نیز می دانند، وفادارند. مقر اصلی این مردمان، که بنیامین آنها را حبشیشین (

nihsihsaH

) می خواند، در قدموس است. وی همچنین می افزاید که همسایگان نشان از آنها در وحشتند، زیرا آنها به بهای جان خود حتی پادشاهان را می کشند. نیز همباز برای اولین بار به اسماعیلیان ایران اشاره می کند. به روایت او، اینان در ناحیه ملحت (tehlum) زندگی می کنند- کلمه ملحت ظاهراً تصحیفی است از ملحد عربی (جمعش ملاحده)، که اصطلاحی است دشناموار که مسلمانان هر «جددین»^۳ و اهل بدعتی را بدان می خوانند، و رایجترین لقب برای نامیدن اسماعیلیان بود. باری، نکته جالب این است که بنیامین با آنکه به وجود رابطه ای میان شاخه های سامی و ایرانی فرقه اسماعیلیه پی برده بود، نتوانسته بود دریابد که مردمان مورد توصیفش در واقع مسلمان بودند.

شرح قدیمی دیگری که از فرقه اسماعیلیه در دست داریم، در یک گزارش سیاسی، مورّخ ۱۱۷۵، آمده است. این گزارش را سفیری که امپراتوری مقدس روم، فردیک اول ملقب به بارباروسا (ریش قرمز)،^۴ به مصر و شام گسیل داشته فرستاده است. این سفیر که بورخارد (drahcruB) یا گرهارد (drahreG) نام داشته است، چنین گزارش می دهد که «در محدوده دمشق، انطاکیه، و حلب قومی از ساراسن ها در کوهستانها به سر می برند که به زبان محلی آنها را هیسیسینی

(۱)

engatnoM al ed xueiV el) niatnuoM eht fo naM dIO)

aleduT fo nimajneB(۲)

(۳) کسی که دارای دینی جدا از دیگران، بویژه دین همگان، است، بدعتگزار. در نوشته های دینی پهلوی هم جددین، و هم جدکیش در این معنا به کار رفته است. تمام پانوشتها از مترجم است.

assorabraB I kcirederF(۴)

(inissessyeH)، و به زبان لاتین اصحاب الجبل می نامند. این قوم بدون قانون زندگی می کنند ... در کوهستانها سکنی دارند و به علت استحکام قلعه هایشان تقریباً تسخیرناپذیرند ... در میان آنان رئیسی هست که ترسی عظیم در دل امیران و پادشاهان دور و نزدیک ساراسن و نیز مسیحیان

ص:۷

مجاور انداخته است. زیرا وی به طور عجیبی عادت به کشتن آنها دارد. « در این گزارش، سپس، توضیح داده می شود که رئیس فرقه چگونه فرزندان رعایای خویش را پرورش می دهد و از کودکی آنها را در قلاع کوهستانی خویش بار می آورد که از فرمان او، بویژه در این مقصد خاص که انجام مأموریت در کشتن امیران و پادشاهان است، بی چون و چرا اطاعت کنند.

ویلیام، سر اسقف صور^۵ [ویلیام صوری]، مورخ معروفی که بخش بزرگی از عمرش را در سرزمین شرقی لاتینی ها سپری کرده و در حدود سال ۱۱۸۶ در رم درگذشته است، نخستین وقایعنگار جنگهای صلیبی است که اسماعیلیان را توصیف کرده است. وی شرحی کلی از این فرقه در تاریخ فلسطین خویش، که ضمناً حوادث جنگهای صلیبی را نیز از همان آغاز، در سال ۱۰۹۵ تا ۱۱۸۴، دربردارد، آورده است. او می گوید که اعضای این فرقه در اسقف نشین تورتوسا^۶ (طرطوشه) زندگی می کنند، نزدیک به ۶۰۰۰۰ نفرند، و ده قلعه را با دهکده ها و روستاهای اطرافش در تصاحب دارند.

وی بر اطاعت محض این مردم از رئیسشان، که ریاستش موروثی نیست بلکه انتخابی است، تأکید می گذارد و، سپس، می افزاید که مسیحیان و مسلمانان اینها را اسپسینی (inississA) می نامند؛ اسمی که اصل و منشاء آن به تصدیق خودش بر او مجهول مانده است. ۵

در ۱۱۹۲، کونراد اهل مونفرا^۸، پادشاه اسمی مملکت لاتینی اورشلیم در صور، به زیر تیغ دو راهب مسیحی افتاد و کشته شد؛ ادعا می شد که آن دو از گماشتگان نزاری در جامه مبدل بودند که از سوی شیخ الجبل فرستاده شده بودند. این حادثه که درست اندکی پیش از مرگ راشد الدین سنان، شیخ الجبل اصلی که مدت سی سال بر نزاریان شام حکومت می راند، اتفاق افتاد، گروههای فرنگان^۹ را سخت تحت تأثیر قرار داد. بیشتر تاریخنگاران اروپایی سومین جنگ صلیبی (۱۱۸۹-۱۱۹۲)، آن را مورد بحث قرار داده و، معمولاً، توضیحاتی نیز درباره فرقه اسماعیلی درافزوده اند. ۶ روایت وقایعنگار ژرمنی، آرنلد لوبکی^{۱۰} (فت ۱۲۱۲)، بویژه در این میان جالب توجه است. زیرا به نظر می آید نخستین منبع غربی است که در آن به شربتی مستی آور، که از سوی شیخ الجبل به آنان

ص:۸

° eryT(۵)

۶ eryT fo mailliW(۶)

۷ asotroT(۷)

۸ tarreftnoM fo darnoC(۸)

۹ sknarF(۹) ، نامی که مسلمانان به اقوام ساکن قاره اروپا داداند.

۱۰ kceb ?uL fo dlonrA(۱۰)

که از میان اعضای فرقه در شام می بایست به ماموریت قتل گسیل شوند خورنده می شد، اشاره ای شده است. آرنلد لوبکی می افزاید که این ساراسن ها به زبان محلیشان هیسسین (nissessieH) نامیده می شوند. ۷ از قرار معلوم اندک زمانی بعد، در ۱۱۹۴، ملاقاتی میان کنت هانری شامپانی،^{۱۱} (فت ۱۱۹۷)، حکمران برجسته مملکت اورشلیم بعد از کونراد، با شیخ الجبل، که در همان اوان جانشین سنان شده بود، در قلعه کھف صورت گرفته است.

گیراترین داستانی که پیگیرنده های وقایعنامه ویلیام صوری نخست به نقل آن پرداخته، و سپس نویسندگان و مؤلفان متعدد اروپایی، از جمله تاریخنگار ونیزی، مارینو سانو دو تورسلو،^{۱۲} و راهب دومینکی، فرانچسکو پی پینو، از مردم بولونا^{۱۳}، آن را بازگو کرده اند و حکایت از آن می کند که چسان اسماعیلیان برای نشان دادن درجه وفاداری خویش به رهبرشان از فراز برجهای بلند خویش را به زیر می افکنده و جان می سپرده اند، به زمان این ملاقات برمی گردد. ۸

بتدریج صلیبیون و وقایعنگاران آنها اطلاعات بیشتری درباره اسماعیلیان کسب کردند. تماسهای رسمی میان فرنگان و پیروان این فرقه، از جمله تماسهایی که منبعت از پرداخت باج به وسیله اسماعیلیان شام به شهسواران معبد و شهسواران مهمان نواز بود، زیادتر شد. به هر حال، مورخان نیمه اول قرن سیزدهم اطلاعات اندکی درباره اسماعیلیان بر آنچه اروپاییان از پیش می دانستند افزودند. جیمز ویتربیایی^{۱۴} (فت ۱۲۴۰)، که در ۱۲۱۶ اسقف عکا شد و در پنجمین جنگ صلیبی (۱۲۱۷-۱۲۲۱) نیز شرکت داشت، هنگامی که از اسماعیلیان شام که تعداد آنها را حدود ۴۰۰۰۰ می شمرد، سخن می گوید تنها یادآور می شود که سرمنشاء این فرقه در ایران است. ۹ به این ترتیب، وی، برخلاف بنیامین تودلانی، بدرستی وابستگی اسماعیلیان شام، را به شاخه ایرانی فرقه اسماعیلی دریافته است، اما با این ادعا که اسماعیلیان از اعقاب یهودیان هستند، جیمز دچار اشتباهی خاص خود گشته است. این مطلب را سیاح ژرمنی، تیتمار،^{۱۵} که در ربع اول همان قرن از ارض مقدس دیداری داشته، تکرار کرده است. ۱۰ اندکی پس از این، مٹیو پاریس^{۱۶} (فت ۱۲۵۹)، راهب و مورخ انگلیسی که به خاطر معلوماتش درباره حوادث اروپا میان سالهای ۱۲۳۵ و ۱۲۵۹ معروف و نامبردار بود؛ در نوشته های خود چندین بار به

ص:۹

اسماعیلیان اشارت کرده است. از همه این اشارات مهمتر شرحی است که وی درباره رسیدن هیئتی از جانب شیخ الجبل به اروپا، در ۱۲۳۸، برای کمک خواستن از لوئی نهم^{۱۷} و هنری سوم،^{۱۸} پادشاهان فرانسه و انگلیس، برای مقابله با خطر قریب الوقوع تاتارها- نامی که مغولان برای مدتهای مدید بدان نامیده می شدند- نوشته است. ۱۱

^{۱۱} engapmahC fo yrneH(۱۱)

^{۱۲} ollesroT od unaS oniraM(۱۲)

^{۱۳} angoloB fo onipiP(۱۳)

^{۱۴} yrtiV fo somaJ(۱۴)

^{۱۵} ramteihT(۱۵)

^{۱۶} siraP wehttaM(۱۶)

^{۱۷} XI siuoL(۱۷)

^{۱۸} III yrneH(۱۸)

هرآینه، در نیمه قرن سیزدهم، عمدتاً در نتیجه فعالیتها و طرحهای دیپلوماسی لوئی نهم، که به سن لوئی (فت ۱۲۷۰) معروفتر است، اطلاعات مستقیمتری از اسماعیلیان شام و ایران در دسترس قرار گرفت. سن لوئی همان پادشاهی است که قبلاً هیئت اسماعیلی در اروپا به نزد وی گسیل شده بود. وی، اینک هفتمین جنگ صلیبی (۱۲۴۸-۱۲۵۴) را به سوی ارض مقدس رهبری می کرد. اما پس از شکست زودرسش در مصر به عکا رفت. و تقریباً برای مدت چهار سال (مه ۱۲۵۰- آوریل ۱۲۵۴) در فلسطین ماند. در طی این دوره بود که پادشاه فرانسه با شیخ الجبل مبادله سفیر کرد، و روابط دوستانه‌ای را با اسماعیلیان برقرار کرد. ما شرحی ارزشمند از روابط او با نزاریان شام، که از زیر قلم روشن و زنده وقایعنگار فرانسوی، ژان دو ژوتنویل^{۱۹} (فت ۱۳۱۷)، بیرون تراویده است، در دست داریم. ژان دو ژوتنویل، که پادشاه فرانسه را در جنگ صلیبی‌اش همراهی می کرد، در ارض مقدس یار صمیمی وی شد.^{۱۲}

جالب اینکه ژوتنویل اسماعیلیان نزاری را هم اساسیس (sicassA) و هم بدویان (sniuodeB) می خواند،^{۱۳} و حکایت می کند که در طی اقامت پادشاه در عکا همچنین سفیرانی از جانب امیر بدویان، که شیخ الجبل خوانده می شد، به نزد او آمدند و از وی درخواست تحف و هدایا کردند «به همان رسم که امپراتور ژرمن، پادشاه مجارستان، سلطان بابل، و امیران و شهریاران بسیار دیگر سالانه هدایایی می دادند، زیرا می دانند که آنان را مجال زیستن و حکم راندن نخواهد بود مگر زمانی که او از آنها رضایت خاطر داشته باشد». البته فرستادگان بر پادشاه روشن ساختند که «اگر وی آنها را از پرداخت باج و خراج به سرداران شهبسواران معبد و شهبسواران مهمان نواز معاف بدارد رئیسشان به این نیز همان اندازه خشنود خواهد شد». فرستادگان نزاری، بر اثر مداخله سرداران نامبرده، توفیق نیافتند که نظر مساعد پادشاه را به هیچ یک از دو خواسته خود جلب کنند، به رغم آنکه دو هفته بعد ملاقات دیگری صورت گرفت. سن لوئی که در جستجوی متحدان جدیدی بود این تماسها را تشویق کرد، و متقابلاً سفرای خود را همراه

ص: ۱۰

راهبی عربیدان، به نام ایو برتونی،^{۲۰} به نزد رئیس نزاریان فرستاد. در طی این ملاقاتهایی که احتمال دارد در سال ۱۲۵۰ در قلعه اصلی نزاریان، یعنی مصیاف، واقع در مرکز شام، صورت گرفته باشد، ایو با رئیس فرقه «در باب مسائل دینی» گفت و گو کرد. به روایت ژوتنویل ایو بعداً به تفصیل درباره معتقدات دینی نزاریان، آن گونه که خود دریافته بود، به پادشاه گزارش داد. وی گفت که «شیخ الجبل به محمّد [ص] معتقد نیست و از مذهب علی [ع] پیروی می کند.» ایو روایت می کند که آنان همچنین معتقدند که «وقتی کسی در اجرای فرمان شخصی بالاتر از خویش کشته می شود روح مقتول به بدن کسی که مقام و مرتبه بالاتری دارد می رود، و لذا از آسایش بیشتری برخوردار می شود.» وی این اعتقاد به تناسخ را علت عمده اشتیاق نزاریان به کشته شدن در راه اجرای فرمان رئیس خود می داند. ژوتنویل که خود نیز اطلاعاتی درباره اسماعیلیان گرد آورده بود یادآور می شود که «تعدادشان به شمار در نمی آید، زیرا آنها در ممالک اورشلیم، مصر، و در تمام سرزمینهای مسلمانان (ساراسن‌ها) و کافران زندگی می کنند.»^{۱۴}

اما هدف عمده سیاسی لوئی نهم، پادشاه فرانسه، آن بود که به هرنحوی شده است بتواند با مغولان علیه مسلمانان متحد شود. پادشاه در تعقیب این هدف، و برانگیخته از خیر گرایش مغولان به مسیحیت نسطوری، ویلیام روبروکی^{۲۱} را، که

^{۱۹} ellivnioJ ed naeJ(۱۹)

^{۲۰} noterB el sevY(۲۰)

^{۲۱} kcurbuR fo mailliW(۲۱)

یک راهب فرانسیسی در دربار او بود، در رأس یک هیئت غیررسمی به دربار خان بزرگ در مغولستان گسیل داشت. در شرحی که ویلیام از سفر خود، که در ۱۲۵۳ مبادرت به آن کرده ۱۵، نوشته چندین بار از اسماعیلیان ایران ذکری به میان آمده است. وی مسیر شمالی را برای رفتن به مغولستان انتخاب کرد، از شمال دریای خزر گذشت، و چنانکه یادآور شده است «ارتفاعات خزر و ایران در جنوب، و کوههای ملیحک (cehiluM)، یعنی کوههای اکساسین (snisaxA)، در شرق [دریای خزر] قرار داشت.» کلمه ملیحک که وی آن را ملیدت (tediluM) هم می‌نویسد، و در بعضی تحریرها به صورت ملیک (hceiluM) و مسیحت (tehisuM) هم آمده است، ظاهراً تحریف و تصحیفی از واژه عربی ملحد یا ملاحده است. منظور ویلیام با مشخص کردن ناحیه اسماعیلیان در شرق دریای خزر، در واقع بایستی اسماعیلیان گردگوه، واقع در ناحیه قومس، بوده باشد، یا دیگر قلاع اسماعیلی شرق ایران. نیز به نظر می‌رسد که وی از نخستین اروپاییانی است که اسماعیلیان ایران را اکساسین و هکساسین (snisascaH) می‌خواند، و حال آنکه تا زمان وی این عنوان خاص

ص: ۱۱

۲۲

اسماعیلیان شام بود. بدون تردید، ویلیام این اصطلاحات را از صلیبیون شنیده بود، و خود وی نیز از روابط میان نزاریان ایران و شام آگاه بود.

ویلیام روبروکی نیمه اول سال ۱۲۵۴ را در دربار خان بزرگ، منگوقاآن (فت ۱۲۵۹)، در نزدیکی تختگاه او، در قراقروم، به سر برد. در آنجا مشاهده کرد که اقدامات امنیتی شدیدی نسبت به بیگانگان اعمال می‌شود، و سبب آن بود که «به منگوقاآن خبر رسیده بوده چهل تن از هکساسین (snisascaH) با لباسهایی مبدل برای کشتن او وارد شهر شده اند.» و این امر، چنانکه ویلیام دریافته بود، می‌بایست به تلافی عمل خان بزرگ، که یکی از برادرانش را به «مملکت ملاحده» گسیل داشته و دستور داده بود تا همه ملحدان را بکشد «انجام گرفته شده بوده باشد. خوب است به یاد آوریم برادری که در اینجا از وی سخن می‌رود، همان هولاکو است که در ۱۲۵۳ به سرداری سپاهی گران مغولستان را ترک گفت. در همان زمانی که هولاکو خان، آرام و با تأنی، به سمت مغرب پیش می‌رفت، ویلیام روبروکی نیز در ۱۲۵۴ سفر بازگشت به وطن را آغاز کرده بود. وی در اوت ۱۲۵۵ به عکا رسید، و در آنجا دریافت که سن لوئی سال قبل به فرانسه بازگشته بوده است.

سرانجام هولاکو در ژانویه ۱۲۵۶ از جیحون گذشت و، در طی همان سال، ترتیب ویرانی مملکت نزاریان را در ایران داد. اما کوششهای مغولان برای فتح شام در ۱۲۶۰، با وجود پیروزیهای اولیه شان در حلب و دمشق، عقیم ماند. پس از سقوط دولت نزاری در ایران، نزاریان شام نخست استقلال خود را حفظ کردند و، برای دفع مهاجمان مغولی از شام، با دیگر مسلمانان همدست شدند. اما قلاع نزاریان در شام، که از حملات مغولان مصون مانده بود، به دست ممالیک مصر گشوده شد. در ۱۲۷۰، بیبرس اول (۱۲۶۰-۱۲۷۷)، سلطان قدرتمند مملوک که جلو مغولان را گرفته و موجب شکستهای سخت و قطعی جنگجویان صلیبی شده بود، با شیخ الجبل وارد مذاکره شد و او را به قبول پرداخت باج و

خراج مجبور ساخت. بیبرس تا سال ۱۲۷۳ همه قلاع نزاریان شام را تسخیر کرده بود، و از آن زمان به بعد نزاریان شام رعایای مطیع (البته به صورت یک جامعه خود مختار) ممالیک شدند، و پس از آنها، یعنی بعد از سال ۱۵۱۷، منقاد ترکان عثمانی گشتند.

در این میان معروفترین سیاح اروپایی، یعنی مارکوپولوی^{۳۳} ونیزی (۱۲۵۴-۱۳۲۴)، عازم سفر مشهور خود به چین شد. مارکوی جوان، بنابر آنچه در سفرنامه خویش آورده، پدر و عمویش را که به سفر دوم خود به دربار قویلی (۱۲۶۰-۱۲۹۴)،

ص: ۱۲

برادر منگوقاآن و جانشین او، می‌رفتند، همراهی می‌کرده است. پولوها سفر خود را در ۱۲۷۱ از عکا آغاز کردند، در بین راهشان در ۱۲۷۲ از ایران گذشتند؛ و این تقریباً پانزده سال پس از سقوط دولت نزاریان در این سرزمین بود. مارکوپولو که خاطرات سفر خود را در ۱۲۹۸، یعنی پس از آنکه هفده سال در چین به سر برده و، سرانجام، در ۱۲۹۵ به ونیز بازگشته بود، به وسیله یک منشی به دست کتابت سپرد، ۱۶ آنچه را در ایران از چند تن از بومیان درباره شیخ الجبل و اسماعیلیان ایران، که آنها را ملحت (teheluM (یا ملست) etecluM (و مانند اینها می‌نامد، شنیده بوده است چنین روایت می‌کند. ۱۷

شیخ الجبل را به زبان عامه علاء الدین می‌گویند. وی دستور داده بود که دره میان دو کوه را محصور سازند، و آن را به صورت باغی درآورند؛ بزرگترین و زیباترین باغی که تا آن زمان دیده شده بود. باغی پر از درختان میوه از هر نوع. در آن کاخها و پایون‌ها به دلکشترین صورتی که می‌توان تجسم کرد ساخته شده بود؛ همه زرانود و با رنگها و نقشهایی دل‌انگیز. و در آن آبراهه‌هایی بود که در آنها شراب و شیر و عسل و آب جریان داشت، و عده ای زن از زیباترین زنان جهان که می‌توانستند هرسازی را بنوازند، با صدایی شیرین آواز بخوانند، و به چشمنوازترین شیوه ای برقصند. چون شیخ الجبل می‌خواست پیروانش باور کنند که آنجا برآستی بهشت برین است، آن را چنان آراسته بودند که حضرت محمد [ص] بهشت را توصیف کرده بود؛ یعنی باغی زیبا با نهرهایی لبریز از شراب و شیر و عسل و آب و پر از زنان دوست‌داشتنی برای کامجویی همه ساکنان آن. و به یقین همه مسلمانان آن نواحی باور داشتند که آنجا بهشت است! اما هیچ‌کس حق ورود به این باغ را جز آنانکه وی می‌خواست از زمره اشیشین (nihsihA (او باشند، نداشت. در وسط باغ قلعه‌ای سر برافراشته بود که چنان بنیاد محکمی داشت که می‌توانست در برابر حملات همه جهانیان مقاومت آورد، و هیچ راه دیگری برای ورود به باغ وجود نداشت. وی عده‌ای از جوانان ولایت را، که سنشان میان ۱۲ تا ۲۰ سال بود و میلی به جانبازی و سربازی داشتند، در دربار خود نگه داشته بود، و مدام در گوششان داستانهایی از بهشت، آنچنانکه حضرت محمد به پیروان خویش گفته بود، زمزمه می‌کرد. و این جوانان سخنان او را باور داشتند؛ همچنانکه مسلمانان سخنان حضرت محمد [ص] را. آنگاه وی آنها را در گروه‌های چهارتایی، شش تایی، یا ده تایی، هر یک را در زمانی، به باغ بهشت خویش درمی‌آورد. اما قبلاً بدانها نوشابه ای می‌خوراند که آنان را به خوابی عمیق فرو می‌برد، آنگاه دستور می‌داد که آنها را برگیرند و به درون باغ برند. لذا، چون بیدار می‌شدند و چشم می‌گشودند، خویشتن را در باغ می‌یافتند.

سپس، مارکوپولو درباره تعلیم و پرورش این اشیشین - این کلمه معادل انگلیسی کلمه ایتالیایی nicsicsA است که سرهتری یول^{۲۴} (۱۸۲۰-۱۸۸۹)، ۱۸ مترجم و مفسر

ص: ۱۳

دانشمند سفرنامه مارکوپولو، به کار برده است - چنین می آورد:

حال باید بگویم این امیر، که ما او را پیر یا شیخ الجبل نامیدیم، دربار خود را بسیار معظم و باشکوه می آراست، و به آن کوه نشینان ساده دل پیرامونش باورانده بود که پیامبری بزرگ است. و وقتی که می خواست یکی از اشیشین خود را به مأموریتی گسیل دارد، از نوشابه ای که بیشتر از آن سخن گفتیم به یکی از جوانانی که در باغ بود می خوراند و آنگاه دستور می داد او را به درون کاخ وی آورند. بنابراین، وقتی جوان بیدار می شد خویشتن را در کاخ می دید، نه در باغ بهشت؛ و البته از این امر چندان خشنود نمی شد. در این هنگام او را به حضور شیخ الجبل راهنمایی می کردند، و وی در برابر او با احترام زیاد، چنانکه گویی در حضور پیامبری راستین قرار دارد، تعظیم می کرد. آنگاه امیر از او می پرسید از کجا آمده، و او پاسخ می داد که از باغ بهشت آمده است؛ و آنجا درست همچنان است که حضرت محمد [ص] در شریعت خود توصیف کرده است. و البته این سخنان در آنانکه حضور داشتند اما هنوز اجازه و رود به باغ را نیافته بودند، میلی شدید برای رفتن بدانجا برمی انگیخت.

به این ترتیب، وقتی که شیخ الجبل می خواست امیری را به قتل آورد، به چنین جوانی می گفت: «برو و فلان کس را بکش، و چون بازگشتی فرشتگان من ترا به باغ بهشت باز خواهند برد. و اگر کشته شدی، باز من فرشتگانم را گسیل خواهم داشت تا ترا به بهشت بازآورند.» اینچنین سخن خود را بدانها می باوراند؛ و چنین بود که او هر فرمانی می داد پیروانش به خاطر اشتیاق بازگشت به بهشت موعود او، در اجرای آن از هیچ خطری پروا نمی کردند. به این شیوه، شیخ متابعانش را به قتل هر آن کس که می خواست از شرش خلاص شود برمی انگیخت؛ و نیز به همین ترتیب بود که خوف و هراسی در دل همه امیران افکنده بود و آنان را برای آنکه در صلح و دوستی با وی به سر برند، خراجگزار خویش ساخته بود.

مارکوپولو در پایان داستان خویش می گوید که شیخ الجبل نایبانی از جانب خ ویش در سرزمینهای دمشق و کردستان برگمارده بود، و آنان عینا از راه و رسم او پیروی می کردند. و پایان کار شیخ الجبل وقتی فرا رسید که مغولان در پی سه سال محاصره او و همه پیروانش را کشتند، و نیز قلعه و باغ بهشت او را ویران ساختند. در رابطه با داستان و روایت مارکوپولو، که در طی هفت صد سال گذشته مدام غریبان آن را تکرار و بازگو کرده اند، چندین نکته درخور امعان نظر است.

ممکن است چنین به نظر آید که توصیف مارکوپولو از قلعه شیخ الجبل راجع به یکی از قلعه های نزاریان در دره الموت باشد. ۱۹ اما همچنانکه هنری یول، که گویا نخ ستین کسی است که بدین امر توجه کرده، یادآور شده است «هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم مارکوپولو الموت را، که بکلی خارج از مسیر مسافرت او بوده است، دیده

باشد. « ۲۰ سیاح و جهانگرد ما، که در آن موقع هجده سال داشته است، امکان دارد تفصیلاتی درباره محل و موقع الموت شنیده باشد؛ همچنانکه کل روایت او از اسماعیلیان ایران، به اقرار خود وی، مبتنی بر مشاهدات شخصی نیست. آنچه قطعیت دارد این است که وی ویرانه های یک قلعه نزاری را جایی در ایران دیده، ۲۱ اما تعیین محل این قلعه میسر نگشته است. این در مشرق ایران، در نواحی اطراف طبرس و تون، واقع در قهستان، و ناحیه خشک و بایر جنوب خراسان است که مارکوپولو شرح سفر خود را قطع می کند و به بحث درباره شیخ الجبل می پردازد، و محرک این انحراف از ادامه نوشتن یادداشتهای سفرش، ممکن است مشاهده یک قلعه نزاری بوده باشد. ۲۲ بنابراین، می توان چنین استنتاج کرد که قلعه مورد بحث دژ کوهستانی گردگوه، در نزدیکی دامغان، بوده باشد که بالاخره در ۱۲۷۰، یعنی دو سالی پیش از آنکه هیئت پولوها از خراسان بگذرد و به شمال افغانستان برود، به مغولان تسلیم شده بود؛ یا، به احتمال بیشتر، قلعه ای در شرق قهسلق. باید به خاطر آورد که اسماعیلیان نزاری قبلا چندین شهر عمده را در این منطقه زیر استیلای خود داشتند، و شبکه درهم پیچیده ای از قلعه ها نیز در آنجا پدید آورده بودند.

مارکوپولو، مانند ویلیام روبروکی پیش از وی، در ضمن اشاره به اسماعیلیان ایران، گونه ها و شکلهای مختلفی از واژه اساسین (nissassA) (را به کار می برد. ۲۳ اما وی این نام را تنها بر آن دسته از اسماعیلیان برای به قتل آوردن مخالفان گسیل می شدند اطلاق می کند و، در مقابل، از اسماعیلیانی که به طور کلی، در تمایز با گروه یاد شده، با گونه های تصحیف و تحریف شده کلمه ملحد و ملاحده نام می برد. کلمه اساسین در این معنای خاص دلالت بر آن گروه از پیروان فرقه اسماعیلیه دارد که اسماعیلیان نزاری آنها را فدائیان یا فدویان می نامیدند. مارکوپولو را باید مسئول به جریان افگندن و اشاعه پرورده ترین روایت قصه باغ بهشت شیخ الجبل و ارتباط آن با تعلیم و پرورش فدائیان نزاری، یعنی آن کسانی که جان خویش را برای کشتن دشمنان فرقه اسماعیلیه به خطر می افکندند، دانست. و بالاخره باید یادآور شد که مارکوپولو، شاید برای اولین بار در این مورد بخصوص، عنوان شیخ الجبل را که خاص رهبر اسماعیلیان شام بوده است، در اشاره به رئیس اسماعیلیان ایران، که بر تفوق آنها بر همدینان شامیشان صریحا اقرار می ورزد، به کار برده است. البته نیازی به تذکر ندارد که علاء الدین محمد (فت ۶۵۳ / ۱۲۵۵) - همان شیخ الجبل علاء الدین مارکوپولو - فرمانروای ما قبل آخر دولت نزاریان در ایران

بود. آخرین حکمران دولت نزاری، رکن الدین [خورشاه]، پسر او بود که در ۱۲۵۶ تسلیم مغولان شد، و اندکی پس از آن به فرمان منگو مقتول گشت.

چنانکه یادآور شدیم، استیلای سیاسی و تفوق نزاریان، سرانجام وقتی پایان گرفت که واپسین استحکامات و قلاع آنها در شام تسلیم ممالیک شد. فرنگان خاوری (خاور مدیترانه) نیز به دست بیبرس اول، که در ۱۲۷۷ قلمرو فرمانروایی صلیبیون را به باریکه ساحلی کوچکی در شام محدود ساخت، همین سرنوشت را یافتند. پس از آن، در ۱۲۹۱، سپاهیان مملوک بر عکا، واپسین پایگاه مسیحیت در ارض مقدس، هجوم بردند و آن را متصرف شدند. این تحولات به روابط میان صلیبیون و نزاریان شام نیز پایان داد.

باری، تا این زمان نام اساسین به صورتهای مختلف آن و داستانهای راجع به آن گروه اسماعیلی که این نام بر آنها اطلاق می‌شد، به وسیله صلیبیون و سیاحان اروپایی که از ارض مقدّس بازمی‌گشتند به اروپا برده شده بود. ۲۴ در واقع، در آغاز قرن سیزدهم، شاعران پروونسال^{۲۵} میان ایثار و سرسپردگی عاشقانه خویش، و وفاداری و جانسپاری اساسین به شیخ الجبل مقایسه به عمل می‌آوردند. ۲۵ اما، آنچه عاقبت الامر در مخیله اروپاییان بیشتر مؤثر افتاد، روش آدمکشی نزاریان در ستیز علیه دشمنانشان بود نه فداکاری ایثارگرانه آنها نسبت به رئیس و رهبرشان؛ و این امر، به واژه اساسین معنای تازه‌ای بخشید. واژه اساسین، چنانکه در نیمه اول قرن چهاردهم می‌بینیم، به جای آنکه نام فرقه ای را در خاور نزدیک افاده کند، معنای آدمکش حرفه ای را به خود گرفته است. قدیمترین نمونه‌های این کاربرد را، که تا امروز نیز باقی مانده است، ظاهراً در نوشته‌های ایتالیاییها می‌توان یافت. شاعر بزرگ ایتالیایی، دانته^{۲۶} (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، در کمدی الاهی^{۲۷} خویش از آدمکش خیانت پیشه‌ای^{۲۸} سخن می‌گوید. تاریخنگار فلورانسی، جووانی ویلانی^{۲۹} (فت ۱۳۴۸)، حکایت می‌کند که چگونه شهریار لوکا آدمکشان^{۳۰} خود را برای کشتن دشمنی به پیزا فرستاد. ۲۶ به این ترتیب، شاهدان نزاریان اسماعیلی در غرب، اسم عام جدیدی بر واژگان بیشتر زبانهای اروپای غربی درآوردند.

هنگامی که جنگجویان صلیبی از اساسین‌ها سخن می‌گفتند، مرادشان در اصل اسماعیلیان نزاری شام بود. بعدها، سیاحان و وقایعنامه‌نویسان اروپایی، این اصطلاح را، به طور عام، برای اسماعیلیان ایران نیز به کار بردند. به هر حال، در اینجا باید خاطر

ص: ۱۶

نشان ساخت که عده ای از مخالفان معاصر و مسلمان اسماعیلیان، بویژه زیدیان نواحی دریای خزر، اسماعیلیه ایران را نیز حشیشیان نامیده‌اند. عنوان شیخ الجبل نیز داستان مشابهی دارد. این نام در آغاز به وسیله صلیبیون فقط در ارتباط با رهبر فرقه اسماعیلیه در شام به کار می‌رفت. برنارد لویس،^{۳۱} که عمیقتر و کاملتر از هر محقق جدیدی درباره این اصطلاحات و مطالب مربوط به آنها پژوهش کرده، دریافته است که بعید نمی‌نماید که اسماعیلیان اصطلاح احترام‌آمیز عام اسلامی شیخ را، که در لغت به معنای پیر و بزرگ نیز هست، برای پیشوای خود به کار برده باشند. ۲۷ اما صلیبیون معنای کلمه شیخ را درست نفهمیدند، و آن را براساس معنای ثانوییش در لاتین به *suteV* یا *suluteV* یا *xeneS* ترجمه کردند نه به معادل دقیقتر آن که *roineS* یا *sunimoD* باشد. به هر حال، معنای این عنوان با قلاع و دژهای کوهستانا نی، که رهبران و رؤسای نزاریان شام در آنها می‌زیستند، پیوند خورد، و از آن اصطلاح پیر یا پیرمرد کوهستان زاده شد.

اما باید دانست که اصطلاح شامی شیخ الجبل را ظاهراً فقط صلیبیون و دیگر منابع غربی و اروپایی به کار می‌برده‌اند، زیرا تاکنون در هیچ منبع و مأخذ فارسی و عربی، که همزمان با اسماعیلیان نزاری دوره الموت بوده باشد، دیده نشده

^{۲۵} la ?cnevorP(۲۴)

^{۲۶} etnaD(۲۵)

^{۲۷} aidommoC anivID aL(۲۶)

^{۲۸} missassa odifrep eL(۲۷)

^{۲۹} inalliV innavoiG(۲۸)

^{۳۰} inissassa ious i(۲۹)

^{۳۱} siweL dranreB(۳۰)

است. در نتیجه، معادل کامل عربی این عنوان، یعنی شیخ الجبل، را باید ترجمه بعدی یکی از صورتهای لاتینی که وقایعنگاران غربی جنگهای صلیبی به کار برده‌اند، صورتی مانند پیر کوهستان، *suteV sinatnoM ed*، دانست. ۲۸

باری، علاقه‌مندی اروپاییان به فرقه اسماعیلیه ادامه یافت. مارکوپولو، بویژه، آتش تخیلات معاصران خود را برافروخت، و داستان باغ بهشت او را چند تن از نویسندگان در آغاز قرن چهاردهم گرفتند و بازپردازی کردند. از آن جمله باید از رمان بودوئن دوسبورک،^{۳۲} ۲۹ و نوشته پی‌پینو راهب یاد کرد که ترجمه‌ای به لاتین از سفرنامه مارکوپولو فراهم آورد و مرتکب این خطای بخشش‌ناپذیر شد که تصور کرد اسماعیلیان شام نیز مقهور مغولان شده بودند. در این ارتباط همچنین باید از یاکوپو د / اکوی،^{۳۳} یک راهب دومینیکی، یاد کرد که به ن‌حوه گیج‌کننده‌ای روایت مارکوپولو را با چند حادثه غیرمرتبط درباره تاتارها درهم آمیخته است. ۳۰ هرآینه، مشهورتر از همه اینها شرحی است که ادوریک پوردنونی^{۳۴} (فت ۱۳۳۱)، مبلغ و سیاح فرانسوی، از اهالی

ص: ۱۷

شمال ایتالیا، که در طی سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۷ از چین دیدار کرده، در سفرنامه خویش آورده است. ادوریک در هنگام مراجعتش، حوالی سال ۱۳۲۸، ظاهراً از شمال ایران، در امتداد دریای خزر، عبور کرده و در آنجا سرزمین و ایالتی را دیده است که آن را ملیستورت (*etrotsilom* یا *etrotsillim*) (احتمالاً تحریف و تصحیف ملاحظه) می‌نامیده‌اند. ۳۱ وی در شرح خود، ۳۲ که می‌تواند راجع به دره الموت بوده باشد، روایت مارکوپولو را تقریباً بتمامی نقل و تکرار می‌کند.

و در این ایالت مرد سالخورده‌ای بود که پیر کوهستان یا شیخ الجبل نامیده می‌شد، و وی بر گرد دو کوه بارویی ساخته بود تا آن دو کوه را محصور سازد. در درون این بارو، ظریفترین و بلورینترین چشمه‌های جهان قرار داشت.

و در پیرامون چشمه‌های یاد شده، زیباترین دوشیزگان و بهترین اسبها به تعداد زیاد وجود داشتند و، در یک کلمه، هرآنچه بتوان برای آرامش و آسایش و خوشی جسمانی ابداع کرد در آنجا آماده بود؛ و از این‌رو ساکنانش آن مکان را بهشت می‌نامیدند. پیرمرد یادشده هرگاه جوان مناسب و دلیری را می‌دید، او را به درون بهشت راه می‌داد.

گذشته از این، در میان برخی از آبراهه‌ها شیر و شراب را به فراوانی به جریان می‌انداخت. این پیرمرد چون از مغزش خطور می‌کرد از کسی انتقام بستند یا امیر و شهرباری را بکشد [از این‌گونه جوانان استفاده می‌کرد] ... و لذا، همه سلاطین مشرق زمین از وی در بیم و هراس بودند و باج و خراج گزافی بدو می‌پرداختند.

چند سالی بعد، یعنی در ۱۳۳۲، رساله‌ای به فیلیپ ششم، پادشاه فرانسه، آن هنگام که خویشتن را برای یک لشکرکشی تازه به ارض مقدس آماده می‌ساخت، تقدیم شد. این کتاب که در حکم یک راهنما بود، به پادشاه فرانسه توصیه‌هایی را به تفصیل عرضه می‌داشت که حاصل مدت توقف طولانی مؤلف آن در ارمنستان و دیگر نقاط خاور نزدیک بود. نویسنده رساله که به اختلاف او را بروکاردوس^{۳۵} نامی یا راهب دومینیکن فرانسوی، ریمون اتین،^{۳۶} یا شاید ویلیام ادم^{۳۷} دومین

^{۳۱} (۳۱) *cruobeS ed niuduaB*

^{۳۲} (۳۲) *iuqcA'd opocaJ*

^{۳۳} (۳۳) *enonedroP fo cirodO*

^{۳۴} (۳۴) *sudracorB*

اسقف اعظم سلطانیه در شمال غربی ایران در طی سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۴، دانسته اند، اساسین ها را از جمله مردمان خطرناک منطقه شمرده است. از قرار معلوم، مؤلف نه هیچ گونه تماس و ارتباط مستقیمی با این گروه دینی که بیگناهان را به خاطر پول می کشته اند داشته، و نه آنها را در مکان معینی قرار داده است. به هر حال، وی پس از آنکه جنایات بیشمار آنها را باز می گوید، به پادشاه هشدار می دهد که خویشتن را با مطالبه مدرک عدم سوء پیشینه از کارگزاران دستگاه و دربار شاهی خود از خطر آنها در امان نگه دارد. ۳۳ باری، این نصایح موردی

ص: ۱۸

برای اجرا پیدا نکرد. زیرا آن جنگ صلیبی که نقشه اش کشیده شده بود هرگز وقوع نیافت.

در قرن شانزدهم، هنگامی که مراکز نهضت اسماعیلی به یمن و هند منتقل شد، نزاریان خاورمیانه، که اینک شم ارشان بسیار کاهش پذیرفته بود، یا در اختفا و پنهانی زندگی می کردند، مانند اسماعیلیان ایران، یا به صورت رعایای مطیع امپراتوری عثمانی درآمده بودند. در نتیجه، مدارک اروپاییان درباره اسماعیلیان در دوره رنسانس^{۳۸} (تجدید حیات فرهنگی اروپا) معدود و فاصله مند است. اکنون، تنها مبلغ یا سیاحی که به ارض مقدس سفر کرده است، گاه و بیگاه بدانها اشاره می کند. اما، تحقیقات غربیان همچنان بر پایه مشاهدات و برداشتهای قبلی صلیبیون ادامه داشت. مثلاً راهب دومینیکی، فلیکس فابری^{۳۹}، که میان سالهای ۱۴۸۰ و ۱۴۸۴ دو بار از ارض مقدس دیدار کرده است، از اساسین ها در زمره مردم آن منطقه یاد می کند، ۳۴ و خیالپردازانه تکرار می کند که:

سرکرده آنها جوانان نشان را وامی دارد تا زبانهای مختلف را فرا گیرند، و آنها را به دیگر کشورها و ممالک می فرستد تا در آنجا به خدمت پادشاهان درآیند؛ به این قصد که وقتی زمان اقتضا کند، خدمتگزار هر پادشاه بتواند او را با زهر یا وسیله دیگر از پای درآورد. اگر پس از کشتن سلطانی خدمتگزار بتواند جان سالم به در برد و به سرزمین خود باز گردد، افتخار و ثروت و مقام عالی، به پادشاه، نصیبش می گردد. و اگر گرفتار آید و کشته شود، در موطنش به عروان شهید از او ستایش می کنند. ۳۵

دیری نگذشت که مشاهدات و روایات دست اول با تحقیقات علمی تری تکمیل گشت. به نظر می رسد نخستین رساله منفردی که سراسر به موضوع اسماعیلیه اختصاص داده شده است، متعلق به دنیس لیبی دو باتیلی^{۴۰} باشد که یکی از پایوران^{۴۱} دربار هانری چهارم، پادشاه فرانسه، بوده است. ۳۶ مؤلف پس از آنکه در ۱۵۸۹ هانری سوم، پادشاه فرانسه، به دست یک راهب ژاکوبین، که وی او را *nisassa xueigiler nu uuetuoc -etrop* می نامد، به زخم خنجر کشته شد، سخت به مسئله احیای قتلهای سیاسی در اروپا توجه پیدا کرد. مؤلف، بیمناک از وجود آدمکشان بالقوه در فرقه های مذهبی جهان مسیحیت، در ۱۵۹۵ بر آن شد تا رساله ای کوتاه درباره خاستگاه واقعی کلمه اساسین، که در فرانسه رواج تازه ای یافته بود، و تاریخچه فرقه ای از مسلمانان که این

^{۳۵} enneit ?E dnomyaR(۳۵)

^{۳۶} madA mailliW(۳۶)

^{۳۸} ecnassianeR(۳۷)

^{۳۹} irbaF xileF(۳۸)

^{۴۰} yllitaB ed yebeL sineD(۳۹)

^{۴۱} (۴۰) صاحب منصب شهربان و کشوری

واژه در اصل بدان تعلق داشت و وی پیروان آن را

snisassa sneicna te sreimerp sel^m snatomohaM te snisarraS sel ertne'd

می‌خواند، بنویسد. باری، این تألیف صرفاً بر پایه وقایعنامه‌های اروپایی نوشته، و در آن شرح و روایات این وقایعنامه‌ها، به شیوه‌ای درهم و برهم، با گفته‌های مارکوپولو آمیخته شده بود. و در آن هیچ نکته تازه‌ای، بر آنچه اروپاییان از سه قرن پیش درباره این موضوع می‌دانستند، افزوده نشده بود.

دومین اثر مهم بعدی در این زمینه در ۱۶۵۹ انتشار یافت، و آن هنگامی بود که هنریکوس بنگرتوس^{۴۲} به ویرایش و چاپ وقایعنامه آرنلد لوبکی همت گماشت. ویراستو دانشمند آلمانی در یادداشت‌های توضیحی خود بر این کتاب به اختصار درباره فرقه اسماعیلیه بحث کرد، و تقریباً نام تمام مؤلفان لاتینی را که از اساسین‌ها نام برده بودند و وی از آنها آگاهی داشت برشمرد. ۳۷ اما بنگرتوس نیز گمان برده بود که این مغولان بودند که قدرت نزاریان شام را درهم شکستند. برای مدتی این اشتباه را بسیاری از دانشمندان و محققان مرتکب می‌شدند. از آن جمله است ژان فیلیپ براتیه^{۴۳} (۱۷۲۱-۱۷۴۰)، نویسنده پرکار فرانسوی. وی در ترجمه سفرنامه بنیامین تودلانی از زبان عبری به فرانسه، این عقیده غلط بنیامین را که نزاریان ایران را تابع رئیس فرقه شام می‌دانست تصحیح کرد. ۳۸ در اینجا باید افزود که در قرن هفدهم ریشه‌شناسی واژه اساسین مدتهای مدید بود که در اروپا فراموش شده بود. در نتیجه، تعداد روزافزونی از علمای فقه اللغه و فرهنگ‌نویسان شروع به جمع‌آوری گونه‌های مختلف این کلمه کردند؛ آنچنانکه در مآخذ و منابع اروپایی به کار رفته بود، مانند

.iniccA, inisarrA, issassA, inissassA, inissessA, inississA, niseseH, inissessyeH

و غیره. و همچنین صورت حشیشین که تنها بنیامین تودلانی آن را ذکر کرده بود. ریشه‌شناسیهای جدید زیادی نیز پیشهاد شد. شارل دو فرسن دوکاتر^{۴۴} (۱۶۱۰-۱۶۶۸)، که واژه اساسین را در لغتنامه لاتینی قرون وسطای خود، ۳۹ که نخستین بار در ۱۶۷۸ به چاپ رسید، مورد بحث قرار داده است، یکی از معروفترین پیشگامان در این زمینه بود. چند تن از دانشمندان معاصر، از جمله ژیل مناژ^{۴۵} (۱۶۱۳-۱۶۹۲) و انبوهی از دانشمندان متأخر، بدو پیوستند، و مدخلهای مشابهی در واژه‌نامه‌های ریشه‌شناختی خود بدین نام تخصیص دادند.

نخستین پیشرفت شایان در بررسی اسماعیلیان با چاپ کتاب دایرةالمعارف‌گونه

^{۴۱} (۴۱) sutregneB sucirneH

^{۴۲} (۴۲) reitaraB ppilihP nnahoj

^{۴۳} (۴۳) egnaC ud enserF ud selrahC

^{۴۴} (۴۴) segan ?eM selliG

بارتلمی د / اربلو^{۴۶} (۱۶۲۵-۱۶۹۵)، که پس از مرگش در ۱۶۹۷ انتشار یافت، آغاز گردید . ۴۰ این اثر پیشتر در شرقشناسی غربی، که تمام موضوعات مربوط به مشرق زمین اسلامی را دربرداشت، تا اوایل قرن نوزدهم کتاب مرجع استاندارد در اروپا باقی ماند . د / اربلو، مستشرق نامبردار فرانسوی و مؤلف این کتاب، هرگز خود مشرق زمین را ندیده بود. اما منابع مختلف فارسی و عربی و ترکی را خوانده، و از آنها در نوشتن دانشنامه خود بهره گرفته بود . در نتیجه، وی اینک مطالبی به تفصیل درباره تاریخ و دین اسلام، که تا آن زمان برای اروپاییان ناشناخته بود، عرضه داشت. همچنین او توانست اسماعیلیان را درست تر بشناسد و آنها را در زمینه وسیعتر دین اسلام مورد بررسی قرار دهد . د / اربلو در تعدادی از مدخلهای دانشنامه خود مانند «باطنیه» (ainahtaB)، «قرمط» (htamraC)، «فاطمیه» (haimehtaF)، «اسماعیلیون» (nuoileamsI)، «ملاحده» (nuodehaloM)، و «شیعه» (haihcS) بروشنی نشان داد که اسماعیلیان در حقیقت یکی از فرق عمده اسلام شیعی بودند، و خود بعداً به دو گروه عمده تقسیم شده اند؛ اسماعیلیان آفریقا و مصر (فاطمیان)، و اسماعیلیان آسیا (که ملاحده کوهستان هم نامیده می شدند).

وی می گوید که گروه اخیر مسندشان در الموت بوده و به وسیله حسن صباح بنیان یافته بودند، و پس از وی هفت امیر دیگر ریاست آنها را برعهده داشته اند.

در طی قرن هجدهم، تحقیقات اروپاییان در این زمینه، اندکی بیشتر از آنچه د / اربلو عرضه داشته بود پیشرفت حاصل کرد. تامس هاید،^{۴۷} از اساتید دانشگاه آکسفورد، هنگام بحث درباره ریشه شناسی واژه اساسین، به خوانندگانش اطمینان می دهد که مأمون و سکونتگاه بسیاری از اصحاب این فرقه، که از منطقه کردستان آمده اند، کوه لبنان است، و اساسین معروف در واقع اصلشان از کردستان بوده است . ۴۱ یوزف سیمونیوس ال سمعانی^{۴۸} (۱۶۸۷-۱۷۶۸)، که به خانواده شرقشناسان معروف شام، ماریونی، تعلق داشت و در زمره کتابداران کتابخانه واتیکان بود، اشارات مختصری به فرقه اساسین کرده، و ریشه شناسی خاص خود را از این نام بیان داشته است . ۴۲ مبلغان دینی اروپایی، سیاحان، و تاریخنگاران دیگر اروپایی قرن هجدهم نیز اشاراتی به اصحاب این فرقه در آثار خود کرده اند. ۴۳ از این میان، پیر الکساندر دولاروالیه^{۴۹} (۱۶۹۷-۱۷۶۲)، اسقف فرانسوی، مشروحتر از دیگران قلمفرسایی کرده است، اما نوشته او بیشتر منحصر به

ص: ۲۱

مطالبی است راجع به قتل کونراد اهل م ونفرا و طرح دو سوء قصد نافرجام به جان فیلیپ دوم، ملقب به فیلیپ اوگوست، و سن لوئی، پادشاهان فرانسه، به وسیله نزاریان شام . ۴۴ اینک در روزها نیز، که شاخه ای جدا شده از اسماعیلیان هستند، برای اولین بار مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفتند . ۴۵ اما مهمترین ره آورد قرن هجدهم، راجع به مطالعات اسماعیلی، دو مقاله بود که در ۱۷۴۳ به وسیله یک فرانسوی که شرقشناس هم نبود، به نام کامیل فالکونه^{۵۰} (۱۶۷۱-۱۷۶۲)، در برابر

^{۴۶} (۴۵) tolebreH'd ymel ?ehtraB

^{۴۷} (۴۶) edyH samohT

^{۴۸} (۴۷) inamessA suinomiS hpesoJ

^{۴۹} (۴۸) er ?eilavaR al ed erdnaxelA erreip

^{۵۰} (۴۹) tenoclaF ellimaC

فرهنگستان سلطنتی سنگ‌نشته‌ها و ادبیات^{۵۱} خوانده شد. در این خطابه‌ها که در ۱۷۵۱ به چاپ رسید، فالکونه، پس از بررسی تألیفات و آثار متقدمان غربی خویش شرحی خلاصه از تاریخ و دین نزاریان ایران و شام، با اشاره به منشأ و خاستگاه‌های اسماعیلیان، و نیز ریشه شناسی جدیدی از واژه اساسین عرضه داشت. فالکونه، که هیچ یک از زبانهای شرقی را نمی‌دانست، در تحقیق خویش کلاً به نوشته‌های د/ اربلو و ترجمه‌های دیگر منابع شرقی اتکا و استناد ورزیده بود.

تا سالهای اولیه قرن نوزدهم هنوز تحقیقات مربوط به اسماعیلیان منحصر از دیدگاه محدود و متعصبانه صلیبیون انجام می‌گرفت؛ و این عمدتاً به خاطر آن بود که استفاده از منابع شرقی به اندازه‌ای که بتواند درخور اعتنا باشد هنوز در اروپا باب نشده بود. سیمون السمعانی، (۱۷۵۲ - ۱۸۲۱)، رئیس دیر، از برادرزادگان یوزف سیمونیوس السمعانی، که قسمت اول زندگیش را در طرابلس به سر آورده و در آنجا مطالبی درباره اسماعیلیان معاصر شام شنیده بود و بعدها استاد زبانهای شرقی در مدرسه ای مذهبی در پادوا، در ایتالیا، گشت، در ۱۸۰۶ مقاله خصومت‌آمیزی درباره فرقه اسماعیلیه نوشت. ۴۶ وی همچنین ریشه شناسی جدیدی برای کلمه اسپسانا (anassissA)، که معتقد بود نام اصلی نزاریان بوده است، پیشنهاد کرد. به عقیده او کلمه اساسینی (inissassA) تصحیف کلمه اسپسانی (inassissA) است، و این واژه اخیر با لغت عربی الصیصه (htassissa)، به معنای صخره و قلعه، ارتباط و پیوند دارد؛ به این ترتیب الصیصانی (inassissA) یعنی کسی که در دژهای کوهستانی به سر می‌برده است. السمعانی همچنین توجیه و توضیح ریشه شناختی قدیمی تری را هم قبول داشت. بنابراین توجیه واژه اساسینی صورت خرابشده حساسینی بود، و آن به نام بنیانگذار فرقه نزاری، یعنی حسن، راجع بود. این نظر نخست در یکی از همان خطابه‌های به اصطلاح تاریخی درباره

ص: ۲۲

اساسین‌ها، که شرح درهم برهمی است از فرقه نزاری و در آن باز اصل نزاریان به کردها رسانیده شده است، تعقیب شد، ۴۷ و سپس در نوشته دیگری، که واپسین کوشش ناموفق در عرضه توضیحی برای نام اساسین بود، دنبال گشت. ۴۸

در این میان، با تأسیس مدرسه زبانهای زنده شرقی،^{۵۲} در پاریس، در ۱۷۹۵، شرقشناسی علمی آغاز شد. بارون انتوان ایساک سیلوستر دوساسی^{۵۳} (۱۷۵۸ - ۱۸۳۸)، برجسته‌ترین شرقشناس زمان خویش، نخستین استاد زبان عربی در مدرسه جدید التأسیس زبانهای شرقی گشت، و در ۱۸۰۶ به استادی کرسی جدید زبان فارسی در کلژ دو فرانس^{۵۴} منصوب شد. بعداً، وی مدیر این هردو مدرسه و نیز رئیس و منشی دائمی فرهنگستان سنگ‌نشته، گردید. با افزایش روزافزون تعداد دانشجویان و همچنین حوزه وسیعی از کارگزاران و شاگردان، دوساسی این امتیاز را یافت که استاد و راهنمای بیشتر شرقشناسان برجسته نیمه اول قرن نوزدهم باشد. ۴۹ در همین ایام، با لشکرکشی سالهای ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹

^{۵۱} (۵۰)

sertteL selleB te snoitpircsnI sed elayoR eim? edacA

setnaviV selatneirO seugnAL sed eloc ?E(۵۱) ^{۵۲}

ycaS ed ertsevliS caasI eniotnA(۵۲) ^{۵۳}

ecnarF ed eg ?elloC(۵۳) ^{۵۴}

ناپلئون به مصر و شامات، مطالعات شرقشناسی تکان شدیدی خورد. به دنبال این تحولات تعداد شرقشناسان، به طرز چشمگیری، بویژه در فرانسه و آلمان و در کرسیهای شرقشناسی در دانشگاههای اروپایی، افزایش یافت. این افزایش علاقه به شرقشناسی در انتشار نشریه های تخصصی، که با نشر گنجینه های مشرق زمین^{۵۵} در ۱۸۰۹ آغاز گشت، و نیز در ایجاد انجمنهای علمی ظهور و بروز یافت. انجمن آسیایی^{۵۶} (سوسیته آسیاتیک) در ۱۸۲۲ تأسیس، و دوساسی نخستین رئیس آن شد، و به دنبال آن انجمنهای دیگری بنیاد یافت که نقش مهم در تسهیل فعالیتهای تحقیقاتی خاورشناسان ایفا کردند.

این سیلواستر دوساسی بود که علاقه به تحقیق در مذهب دروزیان را در تمام عمر از دست نهد،^{۵۰} و هم او بود که سرانجام به حلّ معمای نام اساسین توفیق یافت. دو ساسی، با بهره گیری از مجموعه نسخه های عربی کتابخانه ملی، در پاریس، خطابه مهمی در این باره تهیه کرد که در ماه مه ۱۸۰۹ در برابر انستیتوی فرانسه خوانده شد.^{۵۱} در این خطابه تمام توضیحات و توجیحات پیشین را بررسی و رد کرد و، یکبار و برای

ص:۲۳

همیشه، نشان داد که واژه اساسین با کلمه عربی حشیش ارتباط دارد، و مراد از آن بنگ^{۵۷} است، محصولی مخدر از کانابیس ستیوا.^{۵۸} وی به وجه دقیقتری نظر داد که همه صورتهای عمده این کلمه (مانند اسپسینی و اساسینی)، که در اسناد لاتینی صلیبیون و در زبانهای مختلف اروپایی آمده، از دو صورت متبادل عربی، یعنی حشیشی (جمعش حشیشیه یا حشیشین) و حشاش (جمعش حشاشین)، گرفته شده است. دوساسی توانست متنهایی را به زبان عربی، بویژه از وقایعنامه نویس شامی، ابو شامه (۵۹۹-۶۶۵/۱۲۰۳-۱۲۶۷)، به شاهد بیاورد که در آنها پیروان فرقه نزاری حشیشی خوانده شده اند، حال آنکه نتوانست همین کار را برای دومین صورت عربی که حدس می زد باین ریشه گونه های دیگر اروپایی باشد انجام دهد. از آن زمان تاکنون نیز متنی پیدا نشده است که شاهد استعمال واژه حشاش، که صفت عام است برای مصرف کننده حشیش، باشد. از این رو، چنانکه لوپس استدلال کرده است، این بخش از نظریه دوساسی را، با همه لواحقش، باید به دست فراموشی سپرد. پس چنین به نظر می رسد که همه صورتهای مختلف نام اساسین، تصحیف و تحریف شده واژه عربی حشیشی و صورتهای جمع آن است.^{۵۲}

دوساسی همچنین در باب اینکه چرا این نام بر نزاریان اطلاق شده است حدسهایی زد. وی تردیدی نداشت که حشیش، یا مرجح شربتی ممزوج با حشیش، به نحوی به وسیله نزاریان استعمال می شده است. اما، برخلاف بعضی از مستشرقان دیگر، این عقیده را تأیید نمی کرد که پیروان فرقه نزاریه را به جهت اعتیاد به این شربت شادی آور و نیروبخش حشیشی می گفته اند. نیز وی امکان استعمال مداوم این داروی ناتوانی آور را به وسیله فدائیان اسماعیلی، که فکر می کرد اصطلاح حشیشی در اصل صرفاً به آنها اطلاق می شده است، رد کرد. دوساسی معتقد بود که حشیش در آن روزگار جزء مایملک سری رؤسای نزاری بوده است و آنان به شیوه ای منظم آن را برای القای رؤیای بهشت در فدائیان و اطاعت کورکورانه آنان به کار می بردند. به عبارت دیگر، دوساسی با آنکه الزاماً واقعیت باغ بهشتی را که فدائیان دارو خورده را بدان

^{۵۵} (۵۴) stneirO sed neburgdnuF

^{۵۶} (۵۵) euqitaisA ?et ?eicoS

^{۵۷} (۵۶) pmeh naidnI

^{۵۸} (۵۷) avitas sibannac

می‌بردند نمی‌پذیرد، مع هذا به نحوی خود را با داستان معروف باغ بهشت، که مارکوپولو و دیگران درباره اعمال و رفتار فرضی نزاریان روایت کرده‌اند، پیوند می‌زند. ۵۳

از روزگار آرنلد لوبکی، دانشمندان بسیاری این قصه را که رؤسای نزاری برای در ضابطه داشتن فدائیان و انگیختن آنها به کارهایی که می‌خواستند، پنهانی حشیش

ص: ۲۴

به خورد آنها می‌داده‌اند پذیرفته‌اند. اما حقیقت این است که نه متون اسماعیلی که در روزگاران اخیر به دست آمده است و نه هیچ منبع و مأخذ مهم اسلامی معاصر، به استعمال واقعی حشیش به وسیله فدائیان، خواه همراه با باغ بهشت خواه بدون آن، اشارتی ندارند. بنابراین، چنانکه لوئیس و هاجسن دنباله بحثها را گرفته‌اند، روایات مختلف این قصه را که زمانی قبول عام یافته‌بود، باید به عنوان داستانی افسانه‌آمیز نادیده گرفت. ۵۴

مصرف و تأثیرات حشیش در آن روزگار کاملاً شناخته شده بوده است، و استعمال کلمه حشیشیه خود بهترین شاهد بر آن است. بنابراین، این دارو و ماده مخدر نمی‌توانسته است، چنانکه دوساسی می‌گوید، ملک مطلق و سری رؤسای نزاری بوده باشد. گذشته از این، این نام را بندرت مؤلفان مسلمان به کار برده‌اند. آنها، برخلاف صلیبیون و دیگر اروپاییان، ترجیح می‌دهند که افراد فرقه نزاری را به نامهایی مذهبی همچون باطنیه و تعلیمیه و، یا به صورت ساده تر، اسماعیلیه و نزاریه بخوانند؛ و این در صورتی است که نخواهند نامهای دشنامواری همچون ملاحده را بر آنها اطلاق کنند.

باری، تنی چند از مورخان مسلمان معاصر، که بیشتر در قرن سیزدهم می‌زیسته‌اند، گاه و بیگاه اصطلاح حشیشیه را در اطلاق بر نزاریان شام به کار برده‌اند؛ در بعضی از متون زیدی ناحیه بحر خزر نیز کلمه حشیشی درمورد نزاریان ایران به کار رفته است. ۵۵ از قرار معلوم، این اصطلاح فقط یک بار در متون اسماعیلی که تاکنون شناخته شده استعمال شده است؛ و آن در رساله ای احتجاجی از خلیفه فاطمی، الامر باحکام الله، است که در حدود سال ۱۱۲۰ علیه مخالفان نزاری خود، که سرانجام وی را در ۱۱۳۰ به قتل رسانیدند، نوشته شده است. اما در این رساله نیز کلمه حشیشیه برای نزاریان شام به کار برده شده، و هیچ توضیحی نیز درباره اصل و اشتقاق آن نیامده است. ۵۶

به اغلب احتمالات، نام حشیشیه به عنوان نوعی توهین و دشنام بر نزاریان اطلاق می‌شده است. نزاریان از قبل مورد طعن و لعن بسیاری از مسلمانان دیگر بودند، و از این رو درخور آن می‌نمودند که رفتار و معتقداتشان مورد هرگونه داوری تحقیرآمیز دیگری قرار گیرد. به عبارت دیگر، این طور به نظر می‌رسد که نام حشیشیه بازتاباننده نوعی انتقاد و خرده‌گیری از نزاریان است نه توصیف واقعی اعمال و رفتار پنهانی آنها درواقع، این نام حشیشیه بوده که مایه پدید آمدن قصه‌ای تخیلی درباره استعمال حشیش و باغ بهشت گشته بوده است؛ قصه ای که رفتار و کردار نزاریان را، که از جهاتی دیگر برای غریبان نامعقول و غیرمنطقی می‌آمده، توجیه می‌کرده است. حتی مستنبط از اخلاق و

ص: ۲۵

سلوک زاهدانه حسن صباح، وفاداری و سرسپردگی فدائیان نزاری امری غیرعادی و منحصر نبوده و در میان فرقه های اولیه شیعه همچون مغیریّه و منصوریه نظیر و مانند داشته است؛ زیرا آنان نیز سرشار از روح برگزیدگی و حسّ فداکاری و جان نثاری بودند.

در روزگاران جدید نیز، رفتارهای مشابهی از برخی از گروههای مسلمان که الهامبخش آنها فلسفه شهادت شیعی بوده سرزده است؛ از آن جمله، بویژه باید از فدائیان اسلام، در ایران، یاد کرد.

خطابه دوساسی، با وجود تقایصش، رویدادی بزرگ در ت حقیقات اسماعیلی در اروپا بود، و راه را برای کوششهای منظمتری بر پایه منابع شرقی درمورد کیش اسماعیلی، و چندین بررسی صرفاً تاریخی در این زمینه برای چند دهه آینده باز کرد.

اتین مارک کاترمر^{۵۹} (۱۷۸۲ - ۱۸۵۷)، چند اثر کوچک درباره فاطمیان و نزاریان به چاپ رسانید . ۵۷ نیز درخور یادآوری است که این شرقشناس بزرگ، برای نخستین بار، بخشی از تاریخ معروف رشید الدین فضل الله را، که مربوط به نزاریان می شد، چاپ کرد و در اختیار دانشمندان قرار داد؛ و این بخش و بخش اسماعیلیان و نزاریان تاریخ جهانگشای جوینی قدیمیترین مراجع تاریخی فارسی درباره نزاریان هستند . یک شرقشناس فرانسوی دیگر، به نام ژوردن،^{۶۰} در ۱۸۱۳ بخش نزاریان ایران تاریخ میر خواند را تصحیح و ترجمه کرد، و همراه با خلاصه ای در باب نزاریان به چاپ رسانید . ۵۸ در این میان، دوساسی به پژوهش کلیتر و وسیعتر خود درباره اسماعیلیان ادامه داد . در کتابی که مقدر بود واپسین اثر او باشد و نتیجه بیش از سی سال بررسی در مذهب دروزیان بود، دیباچه ای طولانی درباره اصل و منشأ و تاریخ اولیه نهضت اسماعیلی نگاشت . ۵۹ در این دیباچه بود که وی به تفصیل از معتقدات اسماعیلیان، از جمله فرایند تشرفّ نه مرحله ای آنها برای نوکیشان، سخن گفت، و عبد الله بن میمون القداح را، که شخصیتی متنازع فیه بود، به عنوان بنیانگذار واقعی نهضت اسماعیلی معرفی کرد و در این مورد ادعای خویش را براساس رساله جدلی ضد اسماعیلی مفقود الاثر به قلم اخو محسن گذاشت که پاره هایی از آن در یکی از تألیفات نویری نقل شده بود. در حقیقت، شیوه عمل و تعبیرات دوساسی درباره آغاز کار اسماعیلیان را خیل عظیمی از مستشرقان تا ایام اخیر ادامه می دادند. ۶۰

باری، از میان تمام آثار مربوط به اسماعیلیان، که غریبان در طول نیمه اول قرن

ص: ۲۶

نوزدهم پرداختند، اثری بیشترین خواننده را یافت که از زیر قلم مستشرق و سیاستمدار اتریشی، یوزف فون هامر - پورگشتال،^{۶۱} (۱۷۷۴ - ۱۸۵۶) بیرون آمد. فون هامر، مانند بسیاری دیگر از شرقشناسان عصر خویش، بویژه در آلمان و اتریش دوران امپراتوری خاندان هابسبورگ، خدمات سیاسی خود را نخست به عنوان مترجم در استانبول و سپس به عنوان کنسول در بالکان شروع کرد . وی، با بهره گرفتن از وقایعنامه های مختلف مربوط به جنگهای صلیبی و نیز

^{۵۹} (۵۸) E ?omertauQ craM enneit ?

^{۶۰} (۵۹) niadruoJ

^{۶۱} (۶۰) llatsgruP -rommaH nov hpesoJ

دستنویسهای منابع شرقی موجود در کتابخانه سلطنتی وین و مجموعه خصوصی خویش، در ۱۸۱۸، کتابی به زبان آلمانی تألیف کرد که کلا وقف بلویخ دوره نزاریان الموت شده بود. ۶۱

این کتاب برای اولین بار سراسر تاریخ دولت اسماعیلیان نزاری ایران را، به تفصیل، و اسماعیلیان شام را، به اختصار، مورد بررسی قرار داده بود. کتاب فون هامر توفیقی عظیم به دست آورد و دیری نگذشت که به زبانهای فرانسوی و انگلیسی ترجمه گشت، ۶۲ و تا همین سالهای اخیر، یعنی دهه ۱۹۳۰، همچنان به عنوان تفسیر معیار موضوع بدان نگریده و مراجعه می‌شد. ۶۳

اما باید خاطرنشان ساخت که فون هامر شدیداً تعصبات ضد نزاری داشت. وی روایت مارکوپولو را بتامی پذیرفته بود، و نیز همه آن جنایاتی را که به نزاریان نسبت داده شده بود قبول داشت. ۶۴ از این رو، به نزاریان همچون «جرگه‌ای از شیادان و گولان و دغلکاران می‌نگریست که در زیر نقاب معتقداتی سخت و اخلاقیاتی شدید دین و اخلاق را بکلی از شالوده ویران می‌ساختند؛ فرقه‌ای از آدمکشان که امیران و سلاطین جهان در زیر خنجرهایشان جان می‌سپردند؛ صاحبان قدرتی مطلق، زیرا برای مدت سه قرن، همه جهانیان از آنها می‌ترسیدند و وحشت داشتند تا اینکه سرانجام کنام این هرزگان و قلدران با دستگاه خلافت، که به عنوان مرکز قدرت معنوی و دنیوی از همان آغاز سوگند انهدام آن را خورده بود، ساقط شد.» ۶۵

این بینش، به نوبه خود، مقصد و منظور مقدری را بازگو می‌کرد. ظاهراً فون هامر، که اندک زمانی بعد از انقلاب فرانسه دست به قلم برده بود، می‌خواست برای انتشار رساله‌ای جهت ابنای زمان از نزاریان به عنوان مثالی استفاده کند، و بدانان در مقابل خطر «نفوذ مخرب و زیان‌آور جوامع سری در حکومت‌هایی ناتوان و تزییع و سوء استفاده‌هایی وحشتناک از دین در خوف و وحشت زائیده از جاه‌طلبیها و خودخواهیهای

ص: ۲۷

لجام گسیخته» هشدار دهد. ۶۶ هماهنگ با چنین نقشه‌ای، فون هامر میان فرقه نزاری از یک سو، و فرقه‌ها و جماعات سری اروپایی که از آنان بیزار و نفرت داشت همچون فرقه شهسواران معبد، یسوعیان، ایلومیناتی‌ها، و فراماسون‌ها از سوی دیگر، مقایسات نزدیکی می‌کرد. وی «بر همانندیها و وجوه مشابهی که میان درجات مختلف تشرف در این فرقه‌ها، و تسمیه تشرف یافتگان این مراتب به صورت استاد، رفیق، و نوچه؛ و معتقدات سری و علنی آنها، و سوگند اطاعت بی‌قید و شرط از مافوق، و خدمت‌کردن در راه مقاصد و هدفهای فرقه وجود داشته است»، تأکید می‌گذاشت. ۶۷

تحقیقات اروپاییان در مطالعات اسماعیلی، به استثنای چند مورد، در نیمه دوم قرن نوزدهم پیشرفت زیادی حاصل نکرد. تنها استثنای تحسین برانگیز در این مورد تحقیقات شرقشناس معروف فرانسوی، شارل فرانسوا دفرمری^{۶۲} (۱۸۲۲-۱۸۸۳)، بود.

وی اشارات و مطالب متعدد و مفصلی از کتب تاریخی نویسندگان مسلمان درباره نزاریان ایران و شام گردآوری کرد. دفرمری که قبلاً بخش مربوط به دولت نزاری را از تاریخ [گزیده] حمد الله مستوفی، که در قرن چهاردهم به فارسی

نوشته شده، ترجمه کرده بود، ۶۸ نتیجه تحقیقات خود را در باب نزاریان در دو مقاله طولانی منتشر ساخت. ۶۹ چند سالی بعد، راینهارت دوزی (۱۸۲۰-۱۸۸۳) تاریخ اولیه اسماعیلیان را مورد بررسی قرار داد؛ ۷۰ و این موضوعی بود که بعداً به صورت کاملتری، بویژه با توجه کامل به نهضت قرمطیان، به وسیله یکی دیگر از مستشرقان هلندی، یعنی میکائیل یان دوخویه^{۶۳} (۱۸۳۶-۱۹۰۹)، تعقیب شد. ۷۱ نیز برای اولین بار تاریخی درباره فاطمیان نگاشته شد، ۷۲ و چندین تألیف تازه هم در باب دروزها انتشار یافت. ۷۳

شیوه پرداخت دوساسی درباره آغاز کار اسماعیلیه و تعبیر فون هامر از نهضت نزاری دورنمایی را که مستشرقان اروپایی هر مطلب و اشاره‌ای به اسماعیلیان را در محدوده آن گردآوری می‌کردند، فراهم ساخت. در نتیجه، با آنکه در تحقیقات اسماعیلی بکندی پیشرفتهایی صورت گرفت، تصویر کژومتری که بازتابنده دریافتهای و احساسات پیشین بود تا دهه های آغازین قرن بیستم به وسیله هر آن کس که به موضوع اسماعیلیه علاقه مند بود، همچنان به جای ماند و حفظ شد؛ حتی محقق بنامی چون ادوارد گرنویل براون^{۶۴} (۱۸۶۲-۱۹۲۶)، که ارمغانهای گذشتگان خویش را در این باره تخلیص و تلفیق

ص: ۲۸

کرد، از این قاعده کلی یا بیرون ننهاده. ۷۴ البته این نباید موجب تعجب و شگفتی شود، زیرا هنوز از منابع و کتب خود اسماعیلی‌ها، جز به تعداد معدودی، در دسترس مستشرقان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قرار نداشت.

قدیمیترین منابع مرتبط با مذهب اسماعیلی که غریبان بر آن آگاهی یافتند، دستنویسهای کتب دروزها بود که در قرن هجدهم در شام و لبنان به کتابخانه سلطنتی در پاریس برده شد و سپس به دیگر کتابخانه های معتبر اروپایی راه یافت. ۷۵ همچنین نخستین دستنویسهای کتب اسماعیلی که مستشرقان با آنها آشنایی یافتند، از سوریه آورده شده بود؛ یعنی نخستین منطقه‌ای که اسماعیلیان در آنجا مورد توجه غریبان قرار گرفته بودند. ژان باپتیست ل ژ. روسو^{۶۵} (۱۷۸۰-۱۸۳۱)، که از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۶ سرکنسول فرانسه در حلب بود و مدتها در خاورمیانه سکونت داشت، نخستین کسی بود که توجه مستشرقان اروپایی را به وجود اسماعیلیان معاصر در شام و نیز سنن محلی و ادبیات آن جلب کرد. وی، در ۱۸۱۰، گفتاری درباره نزاریان سوری همعصر خود فراهم ساخت که نکات تاریخی، اجتماعی، و دینی جالبی دربرداشت؛ نکاتی که تنها از طریق تماس و ارتباط مستقیم با خود نزاریان امکان دسترسی به آنها وجود داشت. ۷۶ این گفتار که همچنین وضع نابسامان نزاریان شام را بویژه پس از قتل عام بیرحمانه آنان در ۱۸۰۹ به دست همسایگان و دشمنان قدیمیشان، نصیریان، برای جهانیان برملا می‌ساخت، در ۱۸۱۱ در پاریس منتشر شد و بلافاصله در اروپا، عمدتاً به خاطر ارتباط دوساسی با آن، شهرت عام یافت. روسو درباره نزاریان ایران نیز اخبار و اطلاعاتی در اختیار اروپاییان گذاشت. وی که در ۱۸۰۷-۱۸۰۸ به عنوان عضو یک هیئت رسمی فرانسوی به دربار دومین پادشاه قاجار، فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴)، فرستاده شده بود، هنگام اقامت در ایران درباره اسماعیلیان به جست‌وجو و کندوکاو پرداخت. و در نهایت تعجب دریافت که اسماعیلیان بسیاری در ایران زندگی می‌کنند، و هنوز امامی (که او را از اعقاب اسماعیل بن جعفر می‌دانند)، به نام شاه خلیل الله، برای خود دارند.

^{۶۳} (۶۲) lejehciM ed naJ ejeG

^{۶۴} (۶۳) drawdE ellivnarG enworB

^{۶۵} (۶۴) naeJ tsitpaB .J.L. uaessuoR

به روسو گفته شده بود که این امام در کهک، روستای کوچکی نزدیک محلّات، اقامت دارد و پیروانش به او همچون خدایی احترام می‌گذارند، و از جمله پیروان او اسماعیلیان هند هستند که همه ساله از سواحل گنگ برای کسب فیض و برکت به زیارت او می‌آیند. روسو، همچنین، یادآور می‌شود که روحانیون ایران، یعنی اثنی عشریان، این

ص: ۲۹

امام را دشمن می‌داشتند، ولی پادشاه قاجار، به خاطر عواید سالانه‌ای که از طریق زوار اسماعیلی نصیب مملکت می‌شد، او را حمایت می‌کرد و به وی احترام می‌گذاشت. ۷۷ در ۱۸۲۵، شرح و گزارشی که روسو درباره اسماعیلیان ایران داده بود تأیید شد، و تفصیلات جدیدی به وسیله جیمز بیلی فریزر^{۶۶} (۱۷۸۳-۱۸۵۶)، سیاح اسکاتلندی، بر آن افزوده شد. فریزر در ضمن سفرش، هنگام عبور از ایران در سال ۱۸۲۲، مطالبی در باب اسماعیلیان شنیده بود. ۷۸ او می‌نویسد:

همه‌کس با وفاداری پیروان حس صباح نسبت به او و جانشینانش آشناست، و حتی امروزه شیخ، یا کسی که رهبر و رئیس فرقه است، مورد احترام کورکورانه آنهایی است که باقی مانده اند؛ هرچند شور و حمیت آنان دیگر ژرفا و صبغه شکوهمند روزگاران کهن را ندارد. در همین ایام اخیر، یکی از رؤسای آنها، به نام شاه خلیل الله، در یزد اقامت داشت ... وی مردی بود سخت مورد احترام و نفوذ بسیاری داشت، و صدها غلام حقوق بگیر او بودند. اما ساکنان یزد در شورشی او را به قتل آوردند ... بهره‌ها، که از اهالی هندنند، بویژه، به امامان و قدیسان خویش سخت وفادارند و بسیاری از آنها در این روز جان خویش را در راه او [شاه خلیل الله] فدا کردند.

شاه خلیل الله، که در این نقل قول پیروانش به جای خوجه‌ها، به غلط، بهره‌ها خوانده شده‌اند، در حقیقت در ۱۸۱۷ در یزد به قتل رسید. وی حدود دو سال بود که محل اقامت خود را از کهک به یزد منتقل ساخته بود. فریزر روایت خود را با این مطلب به پایان می‌برد که پیروان و فدائیان این فرقه «چنان در ریختن هدایا به پای رهبر روحانی خویش مشتاق بودند که وی از این راه ثروتی کلان اندوخته بود. پس از درگذشت وی یکی از پسرانش، از لحاظ دینی، جانشین او شد، و مانند پدرمورد احترام و فرمانبرداری قرار گرفت.» گفتنی است که پسر و جانشین مورد بحث شاه خلیل الله، که بعداً به آقا خان شهرت یافت، اولین امام اسماعیلی بود که صاحب این لقب شد. وی قیامی ناموفق در ایران به راه انداخت، و سپس آنجا را به عزم هند در اوایل دهه ۱۸۴۰ ترک گفت. ۷۹

روسو در تدارک مآخذ دست اول و مستقیم اسماعیلی برای اروپای معاصر نیز نقش پیشقدم را داشت. این مرد سیاسی که به گردآوری نسخ خطی شرقی عشق و ولع عجیبی داشت و در سالهای دهه ۱۸۲۰ هفتصد نسخه خطی از مجموعه خصوصی خویش به موزه جدید التأسيس آسیایی در سن پترزبورگ فروخت، یک کتاب اسماعیلی مجهول المؤلف از مصیاف، یکی از مراکز عمده اسماعیلیان در شام، به دست آورد. این

ص: ۳۰

کتاب که به زبان عربی بود و قطعاتی درباره معتقدات نزاریان در برداشت، در واقع، پس از آنکه دهکده های اسماعیلی در ۱۸۰۹ توسط نصیری ها غارت شد، به دست شرقشناس و سیاح معروف سوییسی، ژان لوئی بورکهارت^{۶۷} (۱۷۸۴-۱۸۱۷)، افتاده و وی آن را برای روسو فرستاده بود. بورکهارت، خود در یادداشتهای سفرش مطالبی درباره پیروان فرقه اسماعیلیه در شام نوشته بود. ۸۰ در ۱۸۱۲، منتخباتی از این نسخه که روسو ترجمه کرده و برای دوساسی فرستاده بود، در پاریس به چاپ رسید. این نوشته، اولین نمونه از نوع خود در این زمینه بود. ۸۱ روسو بعدها این مأخذ اسماعیلی را برای انجمن آسیایی فرستاده و به موقع خود متن کامل آن توسط دانشمند فرانسوی، استانیسلاس گویار^{۶۸} (۱۸۴۶-۱۸۸۴)، چاپ و به زبان فرانسوی ترجمه شد. ۸۲ چند سال بعد، این شرقشناس جوان فرانسوی متن و ترجمه یک اثر نزاری دیگر را همراه با مقدمه و یادداشتهای ارزشمندی به چاپ رسانید که اولین منبع اسماعیلی حاوی اطلاعات تاریخی بود که به اروپا راه یافت. ۸۳ این دستنویس خطی عربی، که درباره حیات و کرامات راشد الدین سنان بود، در حدود ۱۳۲۴ دستنویست شده بود و بعد از کشف آن در ۱۸۴۸ در سوریه به کتابخانه انجمن آسیایی اهدا گردیده بود. و گویار، خود آن را سی سال بعد در آنجا باز یافت. ۸۴ در این میان، چند متن اسماعیلی دیگر که خاستگاه سوری داشتند، به دست آمد و به وسیله مبلغان به امری کا فرستاده شد. این متون در آنجا به زبان انگلیسی ترجمه شد، و در ۱۸۵۱-۱۸۵۲ انتشار یافت. ۸۵ اما چنین کشفیات اولیه در باب منابع اسماعیلی معدود بود و با فاصله زمانی بسیاری از یکدیگر صورت گرفته بود و بیشتر محققان و دانشمندانی که در پاریس بودند به آنها دسترسی داشتند- زیرا پاریس در قرن نوزدهم مرکز شرقشناسی بود.

اطلاعات دست اول و مستقیم درباره اسماعیلیان، که بازگوکننده نقطه نظرهای آنان بود، همچنان در دسترس قرار می‌گرفت. سفرنامه ناصر خسرو برای اولین بار ویراسته شد و همراه ترجمه فرانسوی آن به چاپ رسید، همچنانکه آثار فارسی دیگری از این جهانگرد، شاعر، فیلسوف دینی، و داعی اسماعیلی قرن پنجم / یازدهم انتشار یافت. ۸۶ در ۱۸۹۸، پول کازانووا^{۶۹} (۱۸۶۱-۱۹۲۶)، اعلام داشت که نسخه‌ای از بخش آخر اثر دایرةالمعارف گونه رسائل اخوان الصفا را در کتابخانه ملی پاریس یافته است. ۸۷

ص: ۳۱

این شرقشناس فرانسوی، که بعدها تحقیقات ذی قیمتی درباره فاطمیان به عمل آورد و هم اکنون مطالبی چند درباره سکه‌شناسی نزاریان به چاپ رسانیده بود، ۸۸ نخستین محقق اروپایی بود که به منشاء اسماعیلی رسائل اخوان الصفا پی برد. قبل از آن، چند نسخه از رسائل در اروپا شناخته شده بود و شرقشناس آلمانی، فریدریش دیتیرتسی^{۷۰} (۱۸۲۱-۱۹۰۳)، بخشهایی از رسائل را، بدون آنکه صبغه اسماعیلی آنها را تشخیص دهد، چاپ کرده بود. ۸۹

اینک، انواع دیگری از اخبار و اطلاعات درباره اسماعیلیان پدیدار گشت. بیشتر از این، در قرن نوزدهم، مطالب مختصری درباره قلعه الموت به وسیله افسران انگلیسی که از خرابه های این قلعه و روستاهای پیرامون آن دیدن کرده

^{۶۷} tdrahkrcuB siweL nhoJ(۶۶)

^{۶۸} drayuG salsinatS(۶۷)

^{۶۸} avonasaC luaP(۶۸)

^{۷۰} icireteiD hcirdeirF(۶۹)

بودند، چاپ شده بود. ۹۰ اما ماکس فان برخم^{۷۱} (۱۸۶۳-۱۹۲۱)، هنگامی که در ۱۸۹۵ در سوریه سفر می‌کرد، تقریباً تمام مدارک و شواهد سنگنگاشتی قلاع نزاریان شام را خواند و بررسی کرد. ۹۱. مدارک و اسناد دیگری نیز از باستانشناختی دوره فاطمیان به وسیله خود برخم تدارک دیده شده بود. ۹۲. همچنین، اطلاعات و اخبار زیادی در باره خوجه‌ها و نخستین آقا خان در طی یک مورد خاص حقوقی که در دادگاه عالی بمبئی مورد بررسی قرار گرفت، و به داوری معروف سال ۱۸۶۶ پایان یافت، در دسترس واقع شد. ۹۳. همه این تحولات، همراه با پیشرفت چاپ و انتشار منابع جدید الکشف اسلامی و تعبیر و تفسیر جدید منابع قدیمی، راه را برای ارزشیابی مجدد نهضت اسماعیلیان هموار کرد.

در دهه‌های آغازین قرن بیستم، دستنویسهای آثار اسماعیلی در مناطق دیگر نیز به صورتی نظام یافته، اما هنوز به میزان محدودی، کشف گردید. در ۱۹۰۳، جوزیه کاپروتی،^{۷۲} یک بازرگان ایتالیایی که سی سال در یمن به سر برده بود، مجموعه‌ای از شصت نسخه عربی از شهر صنعاء با خود به ایتالیا آورد. میان سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹، وی این نسخه‌ها و بیش از ۱۵۰۰ نسخه خطی دیگر را، که منشاء آنها عربستان جنوبی بود، به کتابخانه آمبروزیان در میلان فوخت. هنگامی که اوجنیو گریفینی^{۷۳} (۱۸۷۸-۱۹۲۵)، اسلام‌شناسی معروف میلانی، به فهرست کردن مجموعه کاپروتی اشتغال داشت، دریافت که در میان آنها چند اثر نیز در باب عقاید اسماعیلی وجود دارد. ۹۴. مهمتر از اینها، کوششهای چند تن از محققان و کارداران روسی بود که، چون از وجود جوامع

ص: ۳۲

اسماعیلی در قلمرو مملکت خودشان در آسیای مرکزی اطلاع یافتند، بر آن شدند که با پیروان این فرقه تماس و رابطه مستقیم برقرار کنند. گفتنی است که اسماعیلیان آسیای مرکزی به شاخه نزاری تعلق دارند، و عمدتاً در پامیر غربی و ناحیه‌ای که در شمال و مشرق پنج رود، یکی از سرچشمه‌های عمده و علیای آمودریا (جیحون)، واقع است، ساکن هستند. از سال ۱۸۹۵، این ناحیه زیر سلطه کامل کارداران نظامی روسی قرار گرفت؛ هرچند یک کمیسیون مرزی انگلیسی و روسی در آن سال رسماً منطقه واقع در ساحل راست پنج رود را به خانات بخارا واگذاشته و منطقه واقع بر ساحل چپ رود، یعنی منطقه بدخشان به مفهوم خاص، را جزء سرزمین افغان محسوب داشته بود. در واقع، در سالهای دهه ۱۸۶۰ روس‌ها جای پای خود را در بخارا و خانات آسیای مرکزی محکم و مطمئن ساخته بودند، و این امر در دوره حکومت عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰)، که به عنوان امیر بخارا در مقابل سلطه روسیه تزاری سر تسلیم فرود آورد، رسماً تحقق پذیرفت. این منطقه اسماعیلیه‌نشین که روستاهای متعددی را دربردارد، اکنون در خاک کشور جدید التأسیس تاجیکستان واقع شده است.

در چنین اوضاع و احوالی بود که روس‌ها آزادانه در نواحی جیحون علیا به رفت و آمد پرداختند. کنت الکسیس ا. بوبرینسکوی،^{۷۴} یک محقق روسی که به مطالعه در احوال ساکنان و خان و اشکاشم پرداخته و از این نواحی در پامیر غربی در ۱۸۹۸ دیدار کرده بود، شرحی مختصر درباره اسماعیلیانی که در نواحی بخارا و آسیای مرکزی روس

^{۷۱} mehcreB nav xaM(۷۰)

^{۷۲} ittorpaC eppesuiG(۷۱)

^{۷۳} iniffirG oineguE(۷۲)

^{۷۴} yoksnirboB .A sixelA(۷۳)

می‌زیسفاند در ۱۹۰۲ به چاپ رسانید. ۹۵ در همان سال، ا. پولوفتسف،^{۷۵} یکی از مأموران روس در ترکستان که به کیش اسماعیلی علاقه علمی داشت و بعدها سرکنسول روسیه در بمبئی شد، هنگام مسافرت در نواحی جیحون نسخه ای از ام‌الکتاب، سربترین کتاب اسماعیلیان آسیای مرکزی، را به دست آورد. نسخه دیگری از این اثر بحث‌انگیز که به زبان فارسی نوشته شده است، در ۱۹۱۱ از وخان به وسیله ی. لوچ^{۷۶}، یک مأمور روسی دیگر در ترکستان، به دست آمد. عکس این هردو نسخه به سن پترزبورگ برده شد، و در موزه آسیایی فرهنگستان علوم امپراتوری روسیه، که به رغم نامش در آن زمان تبدیل به یک کتابخانه شده بود، به ودیعه نهاده شد. کارل زالمان،^{۷۷} مدیر موزه و یکی از متخصصان بنام زبانهای ایرانی، مشغول تدارک چاپی از این اثر بود که در ۱۹۱۶

ص:۳۳

درگذشت. این امر مهم را بعدها ولادیمیر ایوانوف^{۷۸} به انجام رسانید. ۹۶ ما بعدا به تفصیل درباره این دانشمند گفت وگو خواهیم کرد.

در این میان، در ۱۹۱۴، ایوان ای. زاروبین^{۷۹} (۱۸۸۷-۱۹۶۴)، مردشناس معروف روسی و متخصص گویشهای تاجیکی (که در پامیر بدانها گفت‌وگو می‌شود)، مجموعه کوچکی از نوشته‌های اسماعیلی از ناحیه شغنان و روشن، واقع در غرب پامیر، به دست آورد که در ۱۹۱۶ به موزه آسیایی هدیه کرد. در ۱۹۱۸، موزه مجموعه دیگری از متون اسماعیلیان نزاری به دست آورد که به زبان فارسی نوشته شده بود. این نسخه‌ها چندین سال پیشتر، باز از نواحی واقع در جیحون علیا، به وسیله الکساندر آلکساندروویچ سمنوف^{۸۰} (۱۸۷۳-۱۹۵۸)، تحصیل شده بود. سمنوف بنیانگذار مطالعات اسماعیلی در روسیه، خود، از اهالی تاشکند بود. وی قبلا برخی از معتقدات اسماعیلیان شغنانی را، که در ۱۹۰۱ از سرزمین آنان دیدن کرده بود، مورد پژوهش قرار داده بود. ۹۷ شایسته یادآوری است که مجموعه‌های زاروبین و سمنوف در موزه آسیایی، با آنکه بر روی هم شامل کمتر از بیست نسخه اصیل بود، در آن زمان با این مقدار بیشترین و بزرگترین مجموعه دستنویسهای اسماعیلی بود که در یک کتابخانه غربی گرد آمده بود. ۹۸ به‌طور کلی، تعداد اندک آثار اسماعیلی، که تا ۱۹۲۲ مستشرقان بر آن وقوف داشتند، در نخستین کتابشناسی غربی درباره اسماعیلیه، که شامل آثار چاپ شده و چاپ نشده، هردو، بود و در این سال (۱۹۲۲) منتشر شد، بخوبی انعکاس دارد. ۹۹ در دهه ۱۹۲۰، صرف‌نظر از چاپ آثار ناصر خسرو، از جمله وجه دین او از روی نسخه خطی مجموعه زاروبین و چند پژوهشی که به وسیله سمنوف و ایوانوف صورت گرفت، پیشرفت چشمگیر دیگری در مطالعات اسماعیلی صورت پذیرفت. ۱۰۰ در واقع، هنگامی که در ۱۹۲۷ مقاله اسماعیلیه کلیمان هوار^{۸۱} (۱۸۵۴-۱۹۲۶)، در جلد دوم دائرة المعارف اسلام منتشر شد، تحقیقات شرقشناسی اروپایی هنوز بازگوینده نظریات مت‌عصبانه و منفی صلیبیون درباره اسماعیلیه بود. اما تحقیقات اسماعیلی اینک در آستانه آن بود که تحولی انکشافی را شاهد باشد، زیرا کار کشف نسخه های خطی اسماعیلی شتاب و نیرویی

^{۷۵} vestvolop .A(۷۴)

^{۷۶} hcstuL .J(۷۵)

^{۷۷} nnamaS lraC(۷۶)

^{۷۸} wonavI rimidalW(۷۷)

^{۷۹} niburaZ .I navI(۷۸)

^{۸۰} vonomeS hcivordnaskelA rdnaskelA(۷۹)

^{۸۱} trauH tnom ?elC(۸۰)

گرفته بود و نسل جدیدی از محققان، به رهبری ایوانوف و برخی از اسماعیلیان هند، خود را برای تقدیم ارمغانهای ارزنده به تحقیقات اسماعیلی آماده می‌ساختند.^{۸۲}

ص: ۳۴

در دهه ۱۹۳۰، پیشرفت نوین و شایانی در تحقیقات اسماعیلی آغاز شد. ۱۰۱ این پیشرفت هم‌اینک تجدیدنظر اساسی در افکار و اندیشه‌های ما را درباره تاریخ و معتقدات اسماعیلیان و همچنین اهمیت نهضت اسماعیلیه را در بافت کلی تمدن اسلامی ضروری ساخته است. این گام جدید که مدتها انتظار برداشتن آن می‌رفت و از کشف منابع اصیل اسماعیلی، به میزانی که قبلا سابقه نداشت، نشأت گرفته بود، بر اثر دسترسی یافتن به مجموعه‌های خصوصی و مخفی نگه داشته شده نسخه‌های خطی محفوظ در یمن، بدخشان بزرگ و، بالاتر از همه، هند میسر و امکانپذیر گشت. در ۱۹۳۱، مدرسه مطالعات شرقی در لندن تعدادی نسخ اسماعیلی به دست آورد. ۱۰۲ از آن زمان باز، کشف آثار اسماعیلی با سرعتی اعجاب‌انگیز پیش رفته است. کتابخانه‌های بیشتری، از جمله کتابخانه دانشگاه امریکایی بیروت، دانشگاه توپینگن، و مهمتر از همه، مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن مجموعه‌هایی از آثار اسماعیلی را به تملک درآورده‌اند.

بزرگترین توفیقی که در این زمینه دفعه‌واحد به دست آمد، در ۱۹۵۹-۱۹۶۳ بود؛ هنگامی که یک هیئت اکتشافی روسی حدود ۲۵۰ نسخه خطی اسماعیلی را در منطقه گورنو-بدخشان، که از سال ۱۹۲۵ بخشی از جمهوری سوسیالیستی شوروی [سابق] تاجیکستان را تشکیل می‌داد، کشف کرد. این نسخه‌ها را اسماعیلیان شغان، واقع در پامیر غربی، عمدتا در دره‌های غند، برتگ، و شاخ-دره واقع در ساحل راست پنج رود محفوظ نگه داشته بودند. نسخه‌های عکسی این دستنویسهای فارسی، که ظاهرا سی تایی از آنها یگانه و منحصر به فرد است، در حال حاضر در بخش مطالعات شرقی فرهنگستان علوم تاجیک، در شهر دوشنبه، نگهداری می‌شود. ۱۰۳ کشف تعداد معتابهی از ادبیات باقیمانده اسماعیلی، با آنکه از جنبه احتوا بر اخبار و اطلاعات تاریخی دلسردکننده بوده، این باور شایع را نیز از میان برداشته که همه آثار و متون اسماعیلی، با سقوط خلافت فاطمیان در مصر و اضمحلال دولت نزاریان همراه با کتابخانه مشهورش در الموت، بکلی از میان رفته است.

تحصیل نسخه‌های آثار اسماعیلی به وسیله کتابخانه‌های عمومی و نیز دسترسی آسانتر محققان به مجموعه‌های خصوصی در آنجا که چنین مجموعه‌هایی وجود دارد، به نوبه خود، بازتابهای تغییراتی اساسی در طرز فکر بسیاری از اسماعیلیان این روزگار است. این اسماعیلیان آزاداندیش دیگر پایبند آن نظریه سنتی نیستند که جامعه اسماعیلی باید ادبیات و نوشته‌های خود را نه تنها از دسترسی

ص: ۳۵

^{۸۲} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

بیگانگانی که به دین اسماعیلی تشریف نیافته اند حفظ کند، بلکه باید آنها را از اسماعیلیانی که به شاخه ها و گروههای دیگر و غیر خودی مذهب اسماعیلی تعلق دارند نیز محفوظ دارد. از خوشبختی طلاب و محققان کیش اسماعیلی، تعداد روزافزونی از اسماعیلیان، بویژه در هند، که مهمترین گنجگاه ادبی فرقه اسماعیلیه به شمار می آید، هر روز پذیراتر می شوند که محتویات ثروت معنوی خود را به دیگران ابراز دارند یا این سرمایه های گرانها را به دست محققان و پژوهندگان به امانت بسپارند. ۱۰۴ شایان توجه ترین نمونه این طرز تفکر، در ۱۹۵۷، با اهدای بیش از ۲۰۰ نسخه خطی اسماعیلی به کتابخانه دانشگاه بمبئی به وسیله آصف علی اصغر فیضی (۱۸۹۹-۱۹۸۱)، یک اسماعیلی سلیمانی و مشهورترین عالم جدید فقه اسماعیلی، تجلی پیدا کرد. ۱۰۵ گذشته از این، عده ای از اسماعیلیان، بخصوص در هند و سوریه، در چاپ و انتشار آثار و مآخذ مربوط به فرقه خود و تحقیق در مذهب خویش پیشقدم شده اند. این تغییر دید و برخورد اسماعیلیان معاصر را بخوبی می توان در اظهار امتنانهای مندرج در مقدمه ها و پیشگفتارهای بسیاری از متون اسماعیلی، که در طی سه دهه گذشته ویراسته شده و به چاپ رسیده است، مشاهده کرد.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که پیشرفت جدید مطالعات اسماعیلی، شاید بیش از هر یک از زمینه های قابل قیاس دیگر مطالعات اسلامی، مدیون کوششهای گروه کوچکی از دانشمندان بوده است. پیشگامان غربی در این زمینه عبارتند از: رودولف اشتروتمان^{۸۳} (۱۸۷۷-۱۹۶۰)، لوئی ماسینیون^{۸۴} (۱۸۸۳-۱۹۶۲)، ماریوس کانارد^{۸۵} (۱۸۸۸-۱۹۸۲)، پاول کراوس^{۸۶} (۱۹۰۴-۱۹۴۴)، هانری کربن^{۸۷} (۱۹۰۳-۱۹۷۸)، برنارد لوپس، و اخیرا ساموئل میکولوس استرن^{۸۸} (۱۹۲۰-۱۹۶۹)، مارشال جی. اس. هاجسن^{۸۹} (۱۹۲۲-۱۹۶۸)، ویلفرد مادلونگ^{۹۰} و هاینتر هالم^{۹۱}. از جمله مشهورترین پیشگامان شرقی باید از مرحوم زاهد علی (۱۸۸۸-۱۹۵۸)، حسین بن فیض الله الهمدانی (۱۹۰۱-۱۹۶۲)، آصف علی اصغر فیضی (۱۸۹۹-۱۹۸۱)، محمد کامل حسین (۱۹۰۱-۱۹۶۱)، و اخیرا عارف تامر، مصطفی غالب (۱۹۲۳-۱۹۸۱)، و عباس همدانی نام برد. اینان، بجز

ص: ۳۶

کامل حسین، همه خود اسماعیلی بوده اند. سرانجام، باید از ولادیمیر آلکسیویچ ایوانوف (۱۸۸۶-۱۹۷۰) یاد کرد که به صورت و ایوانوف شناخته تر است. ایوانوف، به تنهایی، از مقوله ای خاص است، و این نه تنها به خاطر آن است که پیشگامترین همه در مطالعات اسماعیلی است، بلکه به خاطر آن نیز هست که وی همچنین تنها محقق غربی در این زمینه است که سرتاسر زندگی علمی خود را در شرق گذرانده است.

^{۸۳} (نامhortS hploduR_(۸۱))

^{۸۴} (nongissaM siuoL_(۸۲))

^{۸۵} (dranaC suiraM_(۸۳))

^{۸۶} (suarK luaP_(۸۴))

^{۸۷} (nibroC yrneH_(۸۵))

^{۸۸} (nretS solkiM leumaS_(۸۶))

^{۸۹} (nosgdoH .S .G llahsraM_(۸۷))

^{۹۰} (gnuledaM drefliW_(۸۸))

^{۹۱} (mlaH znieH_(۸۹))

ایوانوف فارسی و عربی را در دانشگاه سن پترزبورگ فراگرفت، و لیسانس خود را از آنجا در ۱۹۱۱ اخذ کرد. بعدها در گویشهای جدید ایرانی و تصوّف تخصص یافت، و در مکتب محققان بزرگ روسی، همچون ویکتور روزن^{۹۲} (۱۸۴۹-۱۹۰۸)، و والتین آ. ژوکوفسکی^{۹۳} (۱۸۵۸-۱۹۱۸)، درس خواند. در ۱۹۱۵ با موزه آسیایی، به عنوان گنجینه یار نسخه‌های خطی شرقی، ارتباط پیدا کرد. سفرهای بسیاری به آسیای مرکزی کرد، و بیش از هزار نسخه عربی و فارسی برای موزه به دست آورد. و این در موزه آسیایی بود که هنگام بررسی مجموعه زاروبین، نخستین تماس عمده وی با ادبیات اسماعیلی حاصل شد. ایوانوف در ۱۹۱۸ وطن خود، روسیه، را ترک گفت و دیگر هرگز به آنجا بازنگشت. از آن زمان باز، تمام زندگی خود را منحصرًا وقف تحقیقات اسماعیلی کرد، و در هند و ایران به سر برد.

این در بمبئی بود و در ۱۹۳۰ که ایوانوف تعداد زیادی دوست اسماعیلی پیدا کرد، و به مجموعه های خطی آنها دسترسی یافت. روابط نزدیک او با پیروان فرقه اسماعیلی با سرعت بسط یافت، و به دورترین گوشه های جهان اسماعیلی در بدخشان و نواحی مجاور آنجا، یعنی چیترال، گیلگیت، و هونزا رسید؛ جایی که اسماعیلیان نزاری به مولایی شهرت دارند. همچنین در بمبئی بود که ایوانوف با دستیاری تنی چند از دوستان اسماعیلی خود، از جمله فیضی، انجمن تحقیقات اسلامی را در ۱۹۳۳ تأسیس کرد. این انجمن سلسله انتشاراتی داشت که عمدتاً به آثار اسماعیلی تخصیص یافته بود. وی همچنین، سهم بزرگی در ایجاد انجمن اسماعیلی بمبئی در ۱۹۴۶، تحت حمایت مرحوم آقا خان سوم، سر سلطان محمد شاه (۱۸۷۷-۱۹۵۷) داشت.

هدف اساسی این انجمن، پیشبرد و مطالعات مستقل و نقادانه همه نوع مطالب مربوط به مذهب اسماعیلی بود. کتابخانه انجمن اسماعیلی، عمدتاً به خاطر کوششهای ایوانوف، تعداد زیادی نسخ خطی از آثار اسماعیلی به دست آورد. سلسله انتشارات

ص:۳۷

انجمن که فصل نوینی در تحقیقات جدید اسماعیلی به شمار می‌رود، به ویراستاری ایوانوف چاپ می‌شد و، عمدتاً، وقف آثار و تحقیقات خود او بود؛ از جمله ویرایش نخست بسیاری از متون نزاری. در زمره همین سلسله انتشارات بود که در ۱۹۶۳ اثر سترک ایوانوف، یعنی بررسی کتابشناختی ادبیات اسماعیلی همراه با زندگینامه مؤلفان این آثار، به چاپ رسید. ۱۰۶ این کتاب، صورت پرداخته و بسط یافته اثری بود که وی سی سال پیشتر نوشته بود. ۱۰۷ این کتاب در دو ویرایش خود برای مدت چهل سال مأخذ و مرجعی ضروری و اجتناب‌ناپذیر برای محققان و طلاب کیش اسماعیلی باقی ماند.

بسیاری از عنوانهایی که در این کتابشناسی وصف شده است، بویژه آنهایی که مربوط به شاخه نزاری کیش اسماعیلی است، در حقیقت، به وسیله خود ایوانوف کشف شده بود.

این تنها در ۱۹۷۷ بود که با انتشار کتابشناسی جامعتر اسماعیل قربان حسین یوناوالا، محقق اسماعیلی هندی که به بسیاری از مجموعه های خطی خصوصی محفوظ در نزد اسماعیلیان هند دسترسی داشت، تا حدی از اهمیت بررسی کتابشناختی ایوانوف کاسته شد. ۱۰۸

^{۹۲} (۹۰) Vrotci nesoR

^{۹۳} (۹۱) Vnitnela A. Zkuvokuh

کار ایوانوف در حقیقت زندگی‌ش بود و، چنانکه فیضی خاطر نشان ساخته است، در هر شاخه‌ای از کیش اسماعیلی کار او مبنا و مبدایی برای تحقیقات بیشتر و بعدی شد. ۱۰۹ باوجود این، مرکز کوششهای تحقیقاتی و پژوهشگرانه ایوانوف را اسماعیلیه نزاری، بویژه بدان صورت که در ایران تحوّل و تکامل یافته بود، تشکیل می‌داد. از آن زمان که نخستین اثر عمده خود را در این باب نوشت، ۱۱۰ یعنی از سال ۱۹۲۲، ایوانوف به طور خستگی ناپذیری بیشتر نوشته‌های موجود نزاریان ایران را که کلاً به فارسی نوشته شده است کشف، بررسی، ویرایش، و به زبان انگلیسی ترجمه کرد؛ بنابراین، هرآن کس که دست‌اندرکار پژوهش درباره نزاریان است عموماً به نوشته‌های او ارجاع می‌دهد.

نیز، به مقدار زیادی، در نتیجه تحقیقات اوست که نزاریان دیگر، بدون اساس، به عنوان فرقه‌ای از آدمکشان معتاد حشیشی و منفور و مطرود مورد داوری قرار نمی‌گیرند.

چنانکه هاجسن، یکی از دیگر متخصصان و مراجع تحقیقات نزاری، خاطر نشان می‌سازد، ایوانوف بنیانگذار بدون رقیب تحقیقات جدید نزاری است. ۱۱۱

هدف عمده این بررسی، عرضه نتایج تحقیقات جدید درباره اصل، تاریخ، و معتقدات نهضت اسماعیلیه است. چنانکه یادآور شدیم، بسیار دشوار است که بتوان ترتیب خاصی را در طبقه بندی مراحل مختلف تاریخ اسماعیلیان برگزید. اما، این امکان

ص: ۳۸

وجود دارد که بر بنیاد آمیزه‌ای از ملاحظات زمانی، عقیدتی، جغرافیایی، و نیز ادبی و مردم‌شناختی بتوان پنج مرحله متمایز در تحوّل کیش اسماعیلی بازشناخت. این مراحل عمده، که چارچوبی برای بررسی ما فراهم می‌سازند، بدین قرارند:

۱) اسماعیلیه نخستین؛ یا مرحله آغازین نهضت از قدیمترین سرمنشأهای ما قبل اسماعیلی، یعنی نیمه قرن دوم / هشتم، تا تأسیس خلافت فاطمی در شمال افریقا.

۲) اسماعیلیه فاطمی؛ یا چنانکه گفته‌اند دوره کلاسیک (قدیم) خلافت فاطمی از ۲۹۷ / ۹۰۹ تا زمان مرگ خلیفه هشتم فاطمی، امام المستنصر بالله، در ۴۸۷ / ۱۰۹۴، و پدیدار شدن شقاق مستعلی - نزاری در نهضت اسماعیلی. این مرحله تاریخ بعضی از گروههای جدایی طلب، بویژه قرمطیان جنوب عراق و بحرین، را نیز دربرمی‌گیرد.

۳) اسماعیلیه مستعلوی؛ یا مرحله تحوّل در یکی از دو شاخه عمده اسماعیلیه. از شقاق مستعلی - نزاری تا روزگار ما. این مرحله را که، در اساس، ادامه سنن اسماعیلیه فاطمی است می‌توان به صورت یک دوره ای مقدماتی و تاریخیهای بعدی دو شاخه حافظی و طیبی از اسماعیلیه مستعلوی ردگیری کرد. با آنکه شاخه حافظیه اندکی پس از سقوط خلافت فاطمی در ۵۶۷ / ۱۱۷۱ از هم پاشید، شاخه طیبیه در یمن و هند باقی ماند و اینک نماینده آن داوودی ها و سلیمانی ها هستند که عمدتاً در هند زندگی می‌کنند و عموماً به نام بهره‌ها معروفند.

۴) اسماعیلیه نزاری دوره الموت؛ یا آن مرحله از کیش اسماعیلی که نشانگر سنت نزاری است، از حدود ۴۸۳/۱۰۹۰ تا انهدام دولت نزاری ایران به دست مغولان در ۶۵۴/۱۲۵۶.

این مرحله، تاریخ نزاریان شام را نیز دربرمی گیرد. اسماعیلیان قلمرو سلاطین سلجوقی و شام، عمدتاً در نتیجه کوششهای حسن صباح، موفق شدند دولتی قدرتمند تشکیل دهند که از شام تا مشرق ایران گسترده بود. این اسماعیلیان، که مدافعان امامت نزار و اعقاب او بودند، شورش آشکار در سراسر قلمرو سلجوقیان، حتی پیش از شقاق مستعلی-نزاری، به راه انداختند؛ شورش که بر تسخیر قلعه‌ها و دژهای کوهستانی و کشتن دشمنان بزرگ سیاسی آنها پایه گذاری شده بود. با مرگ المستنصر بالله، نزاریان روابط خود را با مرکز فاطمیان در قاهره گسستند. نزاریان، همچنین در زمینه معتقدات خود اقدامات مهمی انجام دادند.

۵) اسماعیلیه نزاری بعد از دوره الموت، از نیمه دوم قرن هفتم / سیزدهم تا زمان حاضر.

این مرحله سه دوره متمایز را دربرمی‌گیرد؛ دوره مبهم آغازین بعد از دوره الموت؛ دوره

ص: ۳۹

معروف به انجدان؛ و دوره جدید. با فرو ریختن دولت نزاری، نزاریان پس از مدت کوتاهی خود را از نو سازمان دادند و، پس از آنکه شقاقی در میان آنها افتاد، در ایران عمدتاً در زی صوفیان باقی ماندند. بعدها، نزاریان موفقیت‌های تازه‌ای در شبه قاره هند و آسیای مرکزی به دست آوردند. اسماعیلیه نزاری از قرن نهم / پانزدهم حیات جدیدی را آغاز کردند که تقریباً دو قرن دوام آورد. این تجدید حیات اسماعیلیه نزاری به رهبری امامان سلسله معروف به قاسم شاهی را ایوانوف دوره انجدان نامید. ۱۱۲ در نیمه دوم قرن دوازدهم / هجدهم، هنگامی که سلسله امامان محمد شاهی به پایان خود نزدیک می‌شد، امامان نزاری قاسم شاهی، که تا آن زمان با برخی از طریقه‌های صوفیه روابط نزدیکی یافته بودند، از حالت اختفا در ایران بیرون آمدند. پس از آن، در قرن نوزدهم، در همان حال که مقر امامت نزاری از ایران به هند انتقال یافت، اسماعیلیه نزاری تحت زعامت آقا خان‌ها وارد دوره جدیدی از تاریخ خود شد.

طرح و نقشه پژوهش و بررسی ما از آن رده بندی که در بالا ذکر کردیم، تبعیت خواهد کرد. اما قبل از آنکه به آغاز روی کار آمدن اسماعیلیه بپردازیم، لازم است برخی از تحولات صدر اسلام، بویژه تاریخ اولیه تشیع، را از نظر بگذرانیم. بررسی اجمالی این دوره سازندگی و شکل‌گیری اسلام شیعی، به عنوان زمینه بررسی ظهور کیش اسماعیلی، اجتناب‌ناپذیر است؛ و این نه فقط بدان جهت است که اسماعیلیان بسی از میراث تشیع اولیه را اخذ و اقتباس کردند، بلکه بدان سبب است که اوضاع و احوال دینی و سیاسی را، که نهضت اسماعیلی در بدو امر در آن نشأت یافته بود، روشن می‌سازد.

ص: ۴۱

۲ منشأ و تحولات اولیه مذهب تشیع

در مغرب زمین، این فقط در بخش اخیر قرن نوزدهم بود که تحقیقات اسلامی به عنوان میدان جداگانه‌ای از پژوهش در داخل رشته شرقشناسی استقرار یافت. از آن زمان باز، پیشرفتهای زیادی در این زمینه حاصل، و شاخه‌های تخصصی

بسیاری ایجاد گشته است. آثار متأخر اسلامشناسی، بویژه بر دانش ما درباره دوره شکل‌پذیری و سازندگی اسلام افزوده است. این پیشرفت‌های تقریباً تدریجی از آثار و نتایج انتشار و بررسی منابع و مآخذ متعدد اسلامی، و از بر روی هم انباشته شدن دستاوردهای عده زیادی از اسلامشناسان است؛ همچون یولیوس ولهاوزن^{۹۴} (۱۸۴۴-۱۹۱۸)، ایگناتس گلدزیهر^{۹۵} (۱۸۵۰-۱۹۲۱)، کارل ه. بکر^{۹۶} (۱۸۷۶-۱۹۳۳)، و لئونه کائتانی^{۹۷} (۱۸۶۹-۱۹۳۵)، اگر بخواهیم فقط تنی چند از پیشقدمان نسل قدیم را نام ببریم، و نیز سرهامیلتن ا. ر. گیب^{۹۸} (۱۸۹۵-۱۹۷۱)، ویلیام مونتگمری وات،^{۹۹} و لورا وچپا والبری^{۱۰۰} را از میان محققان برجسته نسل جدید. اما تحقیقات مربوط به تشیع، خواه از این جهت که یک وجه نظر عمده اسلامی است و خواه یک جنبش دینی مخالف، سهمی را که شایسته آن است در زمینه تحقیقات اسلامی جدید به دست نیاورده است. این کوتاهی و کمبود وقتی آشکارتر می‌شود که پژوهش‌های کلی اندکی را که وقف جنبه‌های مختلف مذهب تشیع شده است، با تحقیقاتی که درباره مذهب تسنن، که هنوز هم کانون توجه اکثریت اسلامشناسان شرقی و غربی است، به عمل آمده است مقایسه کنیم.

ص: ۴۲

درواقع، تحقیق در مذهب تشیع، یکی از شاخه‌های تحقیقات اسلامی بود که بیشتر از همه به غفلت سپرده شده بود. در این قرن، شاید اسرائیل فریدلندر^{۱۰۱} نخستین کسی بود که متذکر شد «ما دانش بسیار ناقصی از ظهور و تحول گرایش‌های دینی شیعی و سرچشمه‌هایی که این گرایش‌ها از آنجا آب می‌خورند داریم.»^۱ ادوارد گرنویل براون نیز در ۱۹۲۴ بار دیگر از فقدان دانش و اطلاع درباره معتقدات شیعی و تحول آنها اظهار تأسف کرد و بحق افزود که «ما هنوز گفتاری جامع و مستند از مذهب شیعه به هیچ زبان اروپایی در دست نداریم.»^۲ و، باز اندکی بعد، در ۱۹۳۴، رودولف اشتروتمان، که از مراجع مهم اروپایی در تحقیقات شیعی بوده است، ضروری دانست که تکرار کند «تاریخچه و شرحی کامل از مذهب شیعه در دسترس نیست.»^۳ این‌گونه سخنان، علی‌رغم پیشرفت تحقیقات در برخی از جنبه‌های موضوع مورد بحث، بویژه درباره مراحل آغازین مذهب تشیع، گفته شده است و می‌شود.^۴

باری، در طی چند دهه اخیر، گروه برگزید ه‌ای از محققان بر آن شده اند که اقدامات و مساعی بیشتر، جدیتر، و تخصیص‌تری را وقف بررسی اسلام شیعی کنند. لوئی ماسینیون، رهبر چندبعدی اسلامشناسان معاصر فرانسه، را باید پیشقدم و راهبر این گروه از دانشمندان در مغرب زمین دانست؛ و این در حالی است که شاگرد و جانشین او در مدرسه عملی تحقیقات در علوم عالی^{۱۰۲} وابسته به دانشگاه سوربون پاریس، هانری کربن، مقام یگانه ای در تاریخ جدید تحقیقات شیعی احراز کرده است. ره‌آوردهای کربن، که سراسر عمر خود را وقف تحقیق در مذهب تشیع، بویژه دو شاخه عمده آن، یعنی شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی، کرده است، برای درک و فهم اندیشه شیعی، به طور کلی، و

^{۹۴} nesuahlleW suiluJ(۱)

^{۹۵} rehizdloG zangI(۲)

^{۹۶} rekceB .H IraC(۳)

^{۹۷} inateaC enoeL(۴)

^{۹۸} bbiG .R. A notlimaH riS(۵)

^{۹۹} ttaW yromogtnaM mailliW(۶)

^{۱۰۰} ireilgaV aicceV aruaL(۷)

^{۱۰۱} rednealdeirF learsI(۸)

^{۱۰۲} sedut ?E setuaH sed euqitarP eloc ?E(۹)

جنبه‌های عارفانه و ما بعد الطبیعی آن، به صورتی که بویژه در ایران تکامل پذیرفته است، فوق العاده ارزشمند و گرانبهاست. بدون تردید آثار کربن که منعکس کننده فوایدی است که وی از ارتباط نزدیک داشتن با تنی چند از علمای برجسته اثنی عشری ایران برده است، به تنهایی مهمترین منبع در هر زبان غربی درباره بسیاری از جنبه های عقلی و فکری مذهب تشیع است. مجموعه آثار مهم هانری کربن، از جمله ویرایشها و ترجمه های او از متون متعدد شیعی، در سلسله انتشارات معروف به نام گنجینه نوشته‌های ایرانی^{۱۳}، که به وسیله قسمت ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه در تهران منتشر

ص: ۴۳

می‌گشت، عرضه می‌شد. وی در طی بیست و پنج سال آخر زندگی خود، هرپاییز را در این مؤسسه صرف می‌کرد. ۵ در این میان، در ایران، که مذهب شیعه اثنی عشری تقریباً برای مدت پنج قرن است به عنوان مذهب رسمی مملکت تفوق داشته است، عده ای از علما و مراجع شیعی معاصر، بویژه علامه طباطبائی (۱۹۰۳ - ۱۹۸۱)، پیشقدم شدند و آرای مذهبی خویش را به صورتی منضبطتر و علمی تر، اما همچنان بر شالوده های سنتی، پرداختند و عرضه داشتند. ۶ این دانشمندان با تشکیل کلاسهای درس در مؤسسات دینی کشور، بویژه در شهرهای مذهبی مقدس قم و مشهد، یا در خانه‌های خویش، شاگردان جوانی همچون سید جلال الدین آشتیانی تربیت کردند که اینک به تحقیقات شیعی کمک می‌رسانند.

علی‌رغم تحقیقات جدیدی که صورت گرفته، تاریخ آغاز و تحول عقیدتی شیعه بویژه در قرن اول اسلامی همچنان مبهم و متنازع باقی مانده است. بنابراین، بررسی ما مبتنی است بر آنچه بحق باید آن را نتایج غیر قطعی و ناپیوسته تحقیقات جدید درباره ریشه ها و تحولات آغازین مذهب تشیع دانست. به طور اختصاصی تر، ما تحول اولیه تشیع را با اشاره خاص به آن گرایشها و نهضتهای شیعی ردگیری می‌کنیم که سرانجام در اواسط قرن دوم / هشتم به گونه‌ای درآمدند که به صورت قهقراپی می‌توان بر آنها نام جنبش اسماعیلی نهاد؛ شاید نیاز به افزودن نداشته باشد که به همین معنای قهقرانگری، قدیمیترین دوره تاریخی مذهب شیعی تا زمان رحلت امام جعفر صادق [ع] در ۱۴۸ / ۷۶۵ برای شیعیان اسماعیلی نیز، که مانند شیعیان اثنی عشری شش امام نخستین را، باندک تفاوتی در شمارش آنها، قبول دارند، صادق است.

حضرت محمد [ص]، پیامبر خ دا، در فاصله میان هجرتش از مکه به مدینه در سپتامبر ۶۲۲، که نشانگر آغاز دوره اسلامی است، و رحلتش در ۱۳ ربیع الاول ۱۱ / ۸ ژوئن ۶۳۲ موفق شد دولتی پایه گذاری کند که بر طبق موازین عربی آن زمان از قدرت و اعتبار معتناهی برخوردار بود. در طی این دوره کوتاه دهساله، بیشتر قبایل بدوی صحرائشین عربستان با پیامبر [ص] بیعت کردند و به دین اسلام درآمدند و، به این ترتیب، پیامبر [ص] شالوده‌ای برای گسترش بعدی دین جدید، در خارج از شبه جزیره عربستان، پی‌ریزی کرد. اما، رحلت پیامبر پس از یک بیماری کوتاه مدت، امت نوپاوه اسلام را بل‌نخستین بحران عظیم خود روبه رو ساخت. این بحران، که بر سر جانشین حضرت محمد [ص] بود، نشانگر آغاز آن چیزی است که سرانجام به صورت تقسیم

امت اسلام به دو جناح شیعی و سنی تثبیت گشت.

تا زمانی که پیامبر [ص] زنده بود، مسلمانان این را امری مسلم می‌شمردند که وی، بر طبق پیام منزل الهی، بهترین راهنمایی را برای آنان تدارک می‌بیند. اما حضرت علاوه بر مبلغ و حافظ پیام، رئیس و راهبر جامعه امت اسلامی نیز بود. از این رو، رحلتش در مدینه مسلمانان را در وضعیتی نابسامان قرار داد؛ زیرا، دست کم به نظر اکثریت مسلمانان، پیامبر نه دستور العملی رسمی و نه وصیتنامه ای درباره جانشین خود باقی گذاشته بود. در مجادلات و مباحثاتی که پیش آمد تنها در یک مورد اتفاق نظر وجود داشت، و آن این بود که جانشین حضرت محمد [ص] پیامبر دیگری نمی‌توانست باشد (هرچند دیری نگذشت که عده‌ای ظاهر شدند و چنین ادعایی کردند)؛ زیرا مردم از قبل از طریق کلام الهی و وحی ربانی می‌دانستند که حضرت محمد [ص] خاتم الانبیا است و پس از او پیامبری نخواهد آمد. مع هذا، هنوز ضرورت داشت که جانشینی برای راهبری قاطع جامعه و تداوم امت و دولت اسلامی برگزیده شود. در نتیجه، پس از مباحثات و منازعات بسیاری که عمدتاً در میان مهاجران و انصار مدینه صورت گرفت، ابو بکر، یکی از نخستین گروندگان به دین اسلام و از صحابه مورد اعتماد پیامبر [ص]، به جانشینی برگزیده شد. گزینش ابو بکر به پیشنهاد، عمر بن الخطاب، که خود از مهاجران بود، و با اعلام موافقت دیگر بزرگان صحابی، که با ابو بکر عهد و بیعت بستند، صورت گرفت.

ابو بکر در مقام رهبری امت اسلامی عنوان خلیفه الرسول الله، یعنی جانشین پیامبر خدا [ص]، را پیدا کرد؛ عنوانی که بزودی خلاصه شد و به صورت خلیفه درآمد. به این ترتیب، با انتخاب نخستین جانشین پیامبر سازمان منحصر به فرد خلافت اسلامی نیز تأسیس یافت. دستگاه خلافت، از همان آغاز متضمن رهبری جامعه اسلامی، هم از نظر سیاسی و هم از نظر دینی، بود. البته این ساخت یگانه و منحصر همان چیزی بود که از سرشت تعالیم اسلامی و تجربه محدود امت اسلام در زمان رهبری حضرت محمد [ص] انتظار می‌رفت. مسلمانان صدر اسلام میان دین و دولت، و میان مراجع و تأسیسات دینی و دولتی تمایزی قائل نبودند - تمایزی که اینک برای غریبان روزگار ما امری مسلم به شمار می‌آید. در حقیقت، وجود یک مفهوم دقیقاً تئوکراتیک از نظم جامعه، که در آن اسلام نه تنها یک دین بلکه نظام کاملی برای حکومت اجتماعی - سیاسی و همچنین اخلاقی و روحانی در جامعه بشریت بود که از جانب خداوند مقدر و مقرر گشته بود، جزئی انفکاک‌ناپذیر از پیام و سنت پیامبر [ص] بود.

خلافت ابو بکر فقط اندکی بیش از دو سال دوام یافت، و وی قبل از مرگش در ۱۳ / ۶۳۴ شخصا عمر را به جانشینی خود برگزید. این گزینش، که پس از یک مشورت غیررسمی با بعضی از بزرگان اسلام صورت گرفت، با قبول و بیعت جامعه اسلامی تکمیل گشت. عمر که در ۲۳ / ۶۴۴ کشته شد، روش جدیدی برای انتخاب جانشین خود در پیش گرفت؛ وی بر آن شد که جانشینش را شورایی مرکب از شش تن از صحابه قدیم پیامبر [ص] از میان خود برگزینند. این شورا در موقع خود عثمان بن عفان را که از اعضای یک خاندان معتبر مکی و از قبیله بنی امیه بود برگزید، و وی پس از دریافت بیعت سومین خلیفه مسلمانان شد.

در این میان، بلافاصله پس از رحلت حضرت رسول [ص]، اقلیتی در مدینه ظاهر شد که معتقد بود علی بن ابیطالب [ع]، پسرعمو و داماد پیامبر [ص]، که پیوند ازدواج با حضرت فاطمه [ع]، دختر پیامبر [ص]، بسته بود، شایستگی بیشتری برای خلافت از دیگر نامزدان جانشینی، از جمله ابو بکر دارد. این گروه کوچک، که در ابتدا از برخی از دوستان و یاران علی [ع] تشکیل شده بود، با گذشت زمان به شیعه علی نامبردار گشت و سپس بسادگی شیعه خوانده شد. اما علی [ع] به جای آنکه با جانشین شدن بلافاصله پیامبر [ص] آرزوهای شیعه را تحقق بخشد، سرانجام، به عنوان خلیفه چهارم جانشین پیامبر [ص] گشت. به هر حال قدرتی که به وسیله چهار خلیفه اول، که مشهور به خلفای راشدین هستند، در مقام مرجعیت جامعه اسلامی اعمال می شد، در اساس به نظر می آید که مشتمل بر اجرای مقررات و قوانین فراگیر دین اسلام، آنچنانکه در قرآن آمده، بوده است.

اما هرگاه لازم می آمد در راندن امور جامعه قرآن، که متن مکتوب معیار آن در زمان خلافت عثمان انتشار یافت، به وسیله سنت، که در جامعه نوپای اسلامی در دوره حیات حضرت محمد [ص] استقرار پذیرفته بود، تکمیل می گشت.

بدرستی نمی دانیم که حضرت علی [ع] در ادعای جانشینی که طرفدارانش به نام وی می کردند چه نقشی را بازی کرده است. موضوعات، بخصوص در این امر که علی [ع]، پس از یک تأخیر شش ماهه، سرانجام خلافت ابو بکر را ظاهراً پذیرفت مبهم و پیچیده است؛ این مدت با رحلت حضرت فاطمه [ع] نیز همزمان بوده است. باید به عنوان جمله معترضه افزود که حضرت فاطمه [ع] در یک دعوای ارثی پیچیده با ابو بکر درگیری داشته، و این دعوی بر سر ملکی بوده که در تملک پیامبر [ص] بوده است. ۸ طرفداران علی [ع] در مدینه، که هم از مهاجران و هم از انصار بودند، بدون توجه بدین

ص: ۴۶

امور، همچنان به پشتیباری خود از نامزدی وی برای خلافت ادامه می دادند، و به مرور زمان این شیعیان نظریات عقیدتی خاصی را پروردند و نهضتشان قبول عام بیشتری یافت و شناخته تر گشت. بنابر مآخذ غیر شیعی، اندیشه عمده ای که در ابتدای کار زمینه ساز موضع شیعیان بود، در اساس، مربوط می شد به اهمیّت خاصی که آنان برای علی [ع]، به عنوان مهمترین عضو اهل بیت پیامبر [ص]، قائل بودند.

نظریه ای که ما در بالا درباره اصل خلافت و تشیع بیان داشتیم، در اساس، نظریه ای است که مسلمانان اهل تسنن بر آن هستند، و اکثریت اسلامشناسان غربی نیز آن را پذیرفته اند. اما شیعیان نیز روایتی از این حوادث دارند که بکلی از روایت اهل سنت متفاوت است. هرآینه، تشیع یا موضع اقلیت را نباید بدعتگذاری یا شورشی متأخر بر ضد نظامی مستقر یا انحراف از «درست دینی» تلقی کرد. در واقع، تشیع و تسنن دو جزء مکمل دین اسلام هستند و درست تر آن است که آن دو را تعبیرهای مختلفی از پیامی واحد، که همانا دین اسلام باشد، بدانیم. ۹ نیازی به گفتن ندارد که ارزش و اعتبار عینی این یا آن وجه نظر، مانند بیشتر مشاجرات دینی، امری نیست که بتوان درباره آن به بحث و تبادل نظر نشست. اختلافات را نمی توان بر مبنای مقولات مخ تلف منابع اصلی بویژه آثار کلامی، تاریخی، و نوشته های به اصطلاح مربوط به ملل و نحل، حل و فصل کرد. این امر نه تنها به خاطر آن است که این آثار تعصبات سنی و شیعی را منعکس می سازند، بلکه به خاطر آن نیز هست که بنابر عقیده اهل تشیع وجه نظر شیعی در اسلام، چنانکه بعداً خواهیم دید، از همان ابتدا بالقوه وجود داشته است.

اما اسلام‌شناسانی در غرب هستند که معتقدند نقطه نظر شیعی با گذشت زمان مؤدی به بازنویسی تاریخ اولیه اسلام شده است. آنان چنین استدلال می‌کنند که شیعیان دوازده امامی، بخصوص از ربع آخر قرن سوم / نهم به بعد، که مذهب اثنی عشری شروع کرد به اینکه صورت آشنایی را که اکنون دارد بگیرد، بر آن شدند روایتی از رویدادها و حوادث مربوط به این دوره، از رحلت پیامبر تا سال ۸۷۴ / ۲۶۰، یعنی سال اختفای امام دوازدهمشان، عرضه بدارند که موضع عقیدتی آنها را تأیید کند؛ ولی این روایت ضرور تا مطابق با واقعیات نیست . ۱۰ غرض ما برنمی‌تابد که خویشتن را درگیر این مجادلات سازیم یا به دفاع از یکی از این دو شاخه بزرگ اسلامی در مقابل آن دیگری پردازیم.

به علاوه، درباره نکات عمده چنین موضوعی قرن‌ها جرّ و بحث شده، و به نوشتن انبوهی از کتب و رسالات کلامی در دفاع از یک نظر و رد نظر دیگر انجامیده است. مقصود ما در

ص: ۴۷

اینجا آن است که نظر شیعیان را درباره اصل و تاریخ شیعه عرضه بداریم، ۱۱ صرف نظر از این امکان که بعضی از معتقداتی که عرضه می‌شود احتمالاً از ابتدا مورد قبول شیعیان نخستین نبوده است.

شیعیان، بر پایه برخی از آیات قرآن و بعضی احادیث، معتقدند که پیامبر [ص] برای خود جانشینی تعیین کرد- و آنان این جانشین را امام می‌خوانند و رهبر معنوی و روحانی جامعه و امت اسلام می‌شمارند. مدرک اصلی و اساسی شیعه درباره حقایق جانشینی علی [ع] حادثه غدیر خم است . ۱۲ پیامبر خدا در هجدهم ذو الحجه ۱۰ / ۱۶ مارس ۶۳۲، هنگام بازگشت از حجة الوداع، در محلی که غدیر خم نامیده می‌شد، واقع در میان راه مکه و مدینه، توقف کرد تا مطلبی را به حاجیانی که همراه بودند اعلام دارد . وی دست علی [ع] را به دست گرفت و جمله معروف من کنت مولاه فعلیّ مولاه (یعنی هرآن کس که من مولای او بودم علی [ع] مولای اوست) را بر زبان راند و، به این ترتیب، به اعتقاد شیعه علی [ع] را به ولایت و جانشینی خود تعیین کرد . گذشته از این، شیعه معتقد است که نصّ انتصاب علی [ع] به امامت مسلمین پس از رحلت پیامبر [ص] از جانب خداوند به حضرت محمد [ص] وحی شده بود. حادثه انتصاب معنوی علی بن ابیطالب [ع]، از آن زمان باز، به عنوان یکی از اعیاد بزرگ شیعه جشن گرفته می‌شود.

در نتیجه، پس از رحلت پیامبر [ص] عده‌ای از مسلمانان پاکدین و متقی از جمله سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، و عمار بن یاسر، چهار تن از صحابه پیامبر که به عنوان چهار ستون شیعه معروفند، غیورانه معتقد بودند که جانشینی پیامبر [ص] حق مشروع علی [ع] است. این دعوی با مخالفت اکثریت مسلمانان، که پشتیبان خلافت ابو بکر بودند، روبه رو شد . اینان، ضمن اینکه از پذیرفتن این ادعا که پیامبر [ص] جانشین خود را تعیین کرده است ابا می‌ورزیدند، معتقد بودند که تصمیمگیری درباره خلافت مربوط به اجماع است؛ یعنی رأی اکثریت جامعه . در نتیجه، علی [ع] و یاران او ناچار شدند که به انتخاب جانشین پیامبر [ص] از طریق گزینش اعتراض کنند. همین ندای اعتراض، که از میان حلقه یاران و پشتیبانان متقی علی [ع] برخاست، بود که شیعه را از بقیه مسلمانان جدا ساخت.

چون ادعای شیعه به وسیله بقیه امت از جمله اکثریت صحابه پیامبر [ص] نادیده گرفته شد، شیعیان ابرام ورزیدند که برای همه امور دینی باید به علی [ع] مراجعه شود؛ زیرا به عقیده آنان او تنها کسی بود که مرجعیت دینی داشت. در واقع،

شیعه مفهوم خاصی از مرجعیت دینی داشت؛ مفهومی که در اندیشه و فکر شیعی موضعی اصلی و مرکزی دارد، ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که اسلام شیعی به جدایی قلمرو دین و دولت از یکدیگر معتقد بوده است؛ هرگز. زیرا، چنانکه قبلا هم ذکر کردیم، چنین تمایزی برای مسلمانان صدر اسلام معنایی نداشته است. به عقیده شیعه، از همان آغاز یاران علی [ع] معتقد بودند مهمترین مسئله ای که مسلمانان پس از رحلت پیامبر [ص] با آن رویارو شدند توضیح و تبیین تعالیم اسلامی و اصول و عقاید دینی بود.

و این بدان علت بود که آنان می دانستند تعالیم قرآن و شریعت مقدس اسلام، که از منبعی و رای دریافت انسان معمولی صدور یافته است، دربردارنده حقایق و مقاصد نهانی و باطنی است که عقل انسان مستقیما قادر به درک و دستیابی به آنها نیست. بنابراین، شیعه دریافته بود که برای معنای واقعی وحی اسلامی وجود شخصیتی که مرجعیت و حجیت دینی داشته باشد، یعنی شخص امام، ضروری است. به موجب این نظر، در پیام اسلام، امکان یک وجهه نظر شیعی وجود داشت، و این امکان تنها با پیدایش مذهب تشیع تحقق پیدا کرد.

در نتیجه وجود چنین عقاید و اندیشه های شیعی بود که سرانجام در جامعه اسلامی دو مفهوم متفاوت از جانشین پیامبر [ص] پیدا شد. اکثریت، خلیفه را اداره کننده شریعت و رهبر و پیشوای امت و جامعه اسلامی می شمردند. از آن سوی، شیعه، در همان حال که اعتقاد داشت جانشین پیامبر [ص] باید عادلانه بر جامعه اسلامی حکم براند، برای جانشینی یک نقش مهم معنوی نیز قائل بود؛ نقشی که با تفسیر و تعبیر پیام اسلامی پیوند داشت. در نتیجه، از نظر آنان جانشین پیامبر [ص] می بایست واجد مرجعیت مشروع در روشن ساختن و تبیین تعالیم اسلام و در راه بری معنوی مسلمانان باشد. بنابر عقیده شیعه، شخصی با چنین صفات و سجایایی تنها می توانست از اهل بیت پیامبر [ص] باشد، زیرا تنها اهل بیت دارای چنین مرجعیتی بودند و وسیله انتقال پیام اصلی اسلام را در اختیار داشتند. البته درباره ترکیب دقیق اهل بیت که بعدها تنها عده خاصی از خاندان بلافضل پیامبر [ص]، بویژه علی [ع] و حضرت فاطمه [ع] و اولاد آنها را شامل می شد، اختلافاتی وجود داشت. با وجود این، از همان آغاز، علی [ع] در نظر یاران وفادارش مهمترین عضو خاندان پیامبر [ص] بود، و با داشتن چنین مقامی باور بر آن بود که وارث تعالیم فاش نشده و دانش دینی یا علم پیامبر [ص] است. در واقع، شیعیان علی [ع] را وصی پیامبر [ص] می دانستند. در چشم آنان، صفات و سجایای

یگانه علی [ع]، به عنوان جانشین پیامبر [ص]، بعد پراهمیت دیگری نیز داشت؛ بدین گونه که به اعتقاد آنان علی [ع] به امر الاهی، چنانکه در وصیت پیامبر بیان شده بود، به جانشینی نامزد شده بود. معنای این سخن آن بود که علی [ع] ملهم از جانب خداوند، و مصون از لغزش و گناه، یعنی معصوم است. و به این ترتیب، به وی چه از لحاظ علمش و چه از لحاظ مرجعیت تعلیمی، پس از پیامبر [ص] مقامی لغزش ناپذیر می بخشیدند. در نتیجه چنین اعتقاداتی، شیعه بر آن بود که تنها به وسیله علی [ع] است که هم حکومت بر جامعه اسلامی و هم اجرای احکام الاهی می تواند به نحو اتم و اکمل تحقق پذیرد. نظرگاه شیعه درباره نشأت تشیع عناصر عقیدتی ممتازی را دربردارد که باید تصدیق کرد نمی توان آنها را کلا به شیعیان نخستین، بویژه یاران و طرفداران اولیه علی [ع]، منسوب دانست. نیازی به گفتن ندارد که بسیاری از اسلامشناسان غربی بر این اعتقادند که تشیع در اولین نیم قرن از تاریخ خود، در آن هنگام که فقط جنبشی سیاسی بود،

معتقداتی دینی متفاوت از معتقدات مسلمانان غیرشیعی نداشت. واقعیت این است که از قدیمیترین اندیشه‌ها و گرایشهای شیعی، کمتر مطلبی که قطعیت تاریخی داشته باشد دانسته است.

اما بار دیگر اگر منابع و روایات شیعی را مراجع اطلاع قرار دهیم، می‌توان گفت که شاید قدیمیترین اندیشه‌های شیعی، به‌طور کلی، برگرد این مفهوم خاص می‌چرخیده است که میان دانش مذهبی و علم خود پیامبر [ص] رابطه‌ای وجود دارد. و احتمالاً اندیشه‌هایی نیز در باب اینکه داشتن چنین علمی صفت و سجیه‌ای لازم برای رهبری و پیشوایی جامعه تلقی می‌شده وجود داشته است. گذشته از این، می‌توان افزود که به نظر می‌آید یاران علی [ع]، در مقابل اکثریت جامعه، در تفکرات خود بیشتر به ارثی بودن صفات و سجایای افراد تمایل داشته‌اند. این اندیشه، که بعضی از صفات و سجایا ارثی هستند، البته با عقیده اعراب پیش از اسلام، که صفات برجسته انسانی را از طریق دودمان قبیله قابل انتقال می‌دانستند، سازگاری داشت. بنابراین، برای پیروان از لحاظ دینی دانشمند علی [ع] که در عین حال احترام خاصی برای خاندان پیامبر [ص] قائل بودند، امری طبیعی بود که اعتقاد داشته باشند بعضی از صفات و سجایای پیامبر [ص] بویژه علم او را بعضی از اعضای خاندان او، بنی‌هاشم، و خانواده بلافصل او به ارث برده باشند. چنین اعتقاداتی را، بویژه می‌بایست شیعیانی می‌داشته‌اند که از عربستان جنوبی نشأت یافته بودند، زیرا آنان با سنت‌های عینی درباره پادشاهی الهی یا نیمه الهی و قدوسیّت ارثی آن خو گرفتار بودند.

ص: ۵۰

قدیمیترین جریانهای فکری شیعی، سرشت واقعی آنها هرچه می‌خواهد باشد، با گذشت زمان بتدریج پرورده شد و تکامل یافت، و در نظریه امامت تحکیم و تبیین کامل پیدا کرد. مراحلی که این نظریه در طی آن تحول پذیرفته، تقریباً مجهول مانده است. اما کلاً معلوم است که مفهوم بنیادی این نظریه ممتاز شیعی، که اعتقادات اساسی اسلام شیعی را دربردارد، در روزگار امام جعفر صادق [ع] اصلی مسلم بوده است. بعداً ما در همین فصل درباره برخی از وجوه این نظریه سخن خواهیم گفت. در حال حاضر، ما بحث خویش را درباره نخستین تحولات مذهب شیعه آغاز می‌کنیم.

شیعیان پس از نخستین شکست، تا حد زیادی شور و حرارت خویش را از دست دادند. در دوره خلافت ابو بکر و عمر، که علی [ع] خود حالت انفعال و اعتزال گرفت، مذهب شیعه به صورت راکد و غیرفعال درآمد. در طی این دوره، ۲۳-۱۱ / ۶۳۲-۶۴۴، رفتار علی [ع] را، به بهترین وجه، عدم شرکت او در امور جامعه و جنگهای مربوط به فتوحات اسلامی که همچنان ادامه داشت تصویر می‌کند. این بکلی متفاوت و به دور از نقش فعال قبلی او در جامعه و حضورش در جبهه مقدم همه جنگهایی بود که، به استثنای غزوه تبوک، در روزگار پیامبر [ص] رخ داد. وی، در واقع، در طی این دوره در خانه خویش، در مدینه، انزوا جست. این رفتار علی [ع] را به هیچ وجه نباید دلیل بیزاری او از کارهای عمومی پنداشت، زیرا در حقیقت دو خلیفه اول کوشیدند تا او را از همه کارهای مهم برکنار دارند. باوجوداین، وی، همراه با عثمان و طلحه و زبیر، به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفره صحابیانی که می‌بایست جانشین عمر را تعیین کنند منصوب شد. ۱۳

این رکود و عدم فعالیت علی [ع] و پیروانش، در دوره خلافت عثمان (۲۳-۳۵ / ۶۴۴-۶۵۶) بشدت تغییر کرد. در این دوره نزاع و نارضایی جامعه، گردش حوادث چنان بود که ه گرایشها و آرزوهای شیعی را به فعالیت انداخت. موج بالاگیرنده نارضائیتها و شکایات از عثمان، که عمدتاً ناشی از مسائل اقتصادی بود، برگرد مخالفت مسلمانان ایالات و

انصار مدینه که موضع قدرت و نفوذ اولیه آنها اینک از دستشان رفته بود به گردش درآمد . ۱۴ عثمان حکمرانی همه ایالات مهم و همچنین شهرهای عسکری (امصار) عمده را چون کوفه و بصره به خویشان نزدیک خود داده بود . این حکمرانان و والیان نیز، به نوبه خود، سیاستهایی اتخاذ می کردند که هدفش افزودن قدرت و منافع مالی امویان و متحدان ثروتمند مکی آنها بود. در نتیجه، سران قبائل مهم و بانفوذ، که در زمان خلافت عمر سر در ربنه اطاعت داشتند، اینک بار دیگر در ایالات به مواضع قدرت دست یافتند و

ص: ۵۱

بر کرسی اقتدار نشستند . در نتیجه چنین روشی، جای بسیاری از مسلمانان اولیه را که مقام و منزلت قبیله ای نداشتند اشراف قبایل گرفتند . این سیاست موجب بروز نارضایتی در میان انصار و گروههای قبیله ای کوچک در ایالات شد؛ گروههایی که بر پایه اصل اسلامی سابقه یا حق تقدم، تقدم در پذیرش و خدمت به اسلام، برای خود حقوقی قائل بودند.

تظلم و شکایت ایالات از حکومت عثمان دلایل دیگری نیز داشت . در زمان عثمان، دوران گسترش و فتوحات سریع اسلام دیگر به پایان رسیده بود . اما مقاتلان، یعنی سربازان و قبیله مردان شهرهای اردوگاهی، که تاکنون به عنوان پایگاههای نظامی برای فتوحات و لشگرکشیهای متعدد مورد استفاده قرار می گرفتند، اینک برای همیشه در اردوگاههای خود باقی ماندند؛ ولو اینکه دیگر غنائم میدانهای جنگ منبع پرسود درآمدی برای آنها نبود . این واقعیات دگرگون شده دوره بعد از فتوحات، خودبه خود، موجب نارضایتی از حکومت می شد. از سوی دیگر، دستگاه مرکزی خلافت در مدینه، که خود از مقدار رو به کاهش سهمیه یک پنجم غنائم منقول که دریافت می داشت ناراضی بود، ناچار شد که منابع عایدی دیگری در ایالات برای جبران دریافتهای رو به زوال بیت المال جست و جو کند؛ و این بر وخامت اوضاع بیش از پیش افزود.

یک شکایت خاص دیگر به زمینهای رها شده ساسانیان در بین النهرین مربوط می شد. از میان گروههای مختلفی که در آرزوی تصاحب این زمینهای حاصلخیز و پربرکت در ناحیه سواد کوفه بودند گروه قرآء قویترین ادعا را داشت . قرآء از قرار معلوم آن دسته از شرکت کنندگان در جنگهای اولیه اسلام بر ضد ساسانیان بودند (اهل الایام) که املاک تخلیه شده جنوب عراق را اشغال کرده بودند. اما این گروههای روستائین را بعضی از تاریخنگاران متأخر اسلامی «قاریان قرآن» خواندند؛ و این معنا، با گذشت زمان، معنای متداول و پذیرفته شده واژه قرآء گشت . سیاست عثمان در اینکه بتدریج زمینهای مورد مشاجره را به کسانی که مورد حمایت و عنایت او بودند تفویض کند، در نتیجه، مورد مخالفت خاص، و مایه رنجش قرآء گردید که رؤسایشان نیز مقامات نفوذی خود را در برابر سران قدرتمند قبایل در کوفه از دست داده بودند. قرآء کوفه، در پاسخ بدین تهاجم و دست اندازی مضاعف نخستین جنبش مخالف را نسبت به خلافت عثمان به راه انداختند.

چنانکه گفتیم، مخالفتهای ولایتی در شهرهای اردوگاهی، بویژه در کوفه و بصره،

ص: ۵۲

متمركز بود. دیری نگذشت که کوفه نیز مقام ویژه‌ای در تاریخ اولیه تشیع پیدا کرد.

بنابراین، جا دارد که چند کلمه ای درباره برخی از وجوه این شهرکهای اردوگاهی بگوییم . ۱۵ امپراتوری اسلام در دوره گسترش سریع خود در زمان خلافت عمر شهرهای بسیاری را در قلمرو شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس به تصرف درآورد. شهرهای بیشمار جدیدی نیز به وسیله عربهای فاتح ساخته شد. این شهرها در اصل به عنوان اردوگاههای نظامی برای جنگجویان مهاجم عرب، که اجازه نداشتند در شهرها و سرزمینهای مفتوحه قدیم اقامت گزینند و با بومیان غیرعرب درآمیزند، ساخته شده بود . چون پیشرویهای سپاهیان عرب عمدتاً در جهت تصرف سرزمینهای امپراتوری ساسانی بود، مهمترین شهرهای اردوگاهی نیز اینک در سرزمینهای شرقی خلافت، بویژه در عراق قرار داشت . کوفه در منطقه تیسفون یا مدائن، پایتخت ساسانیان، و بصره، که از نظر سوق الجیشی میان صحرا و بندرگاههای خلیج فارس قرار داشت، دو شهر اردوگاهی اصلی در آن منطقه بودند و هر دو در حدود سال ۱۷ / ۶۳۸ تأسیس شده بودند. بنابراین، سیل مهاجران عرب از همه بخشهای عربستان شمالی و جنوبی برای پیوستن به لشکریان فاتح اسلام، بویژه بعد از سال ۲۰ / ۶۴۱، که فتح بین النهرین حتمیت یافته بود، به سوی این دو شهر روان بود- بعدها، جای این اعراب را ساکنان غیرعرب گرفتند.

سازمانهای اداری و اجتماعی کوفه و بصره بشدت بر بنیاد الگوهای شایع در جامعه عرب شکل یافته بود . معنای این سخن آن است که ساکنان به چندین گروه قبیله ای تقسیم شده بودند، و هریک از این گروهها منطقه نظامی جداگانه و رئیس قبیله ای خود را داشت . در کوفه، برخلاف بصره، ترکیب قبیله ای جمعیت فوق العاده ناهمگن بود، و غلبه با اعراب جنوبی یا گروه های قبیله ای یمنی بود. این از جمله عوامل عمده ای بود که کوفه را یکی از مراکز عمده پیروگیری برای نهضت شیعه ساخت؛ و حال آنکه در بصره احساسات ضد شیعی غلبه داشت . مقاتلان، یعنی همان سربازان قبیله ای در شهرهای اردوگاهی، صرف نظر از دریافت غنائم جنگی برای معیشت خود نیز مطابق نظام پیچیده ای که در زمان عمر برای تسهیم وضع شده بود، مقرری و جیرگی دریافت می کردند. به موجب این نظام که خود مبتنی بر دفتر ثبت یا دیوان عطا بود، مقدار عطایا مقرری هرکس بر پایه سابقه اسلامی او، که قبلاً از آن یاد کردیم، تعیین می شد، و این تمایل عمر را برای جانشین ساختن معیارهای اسلامی، به جای دعاوی سنتی عرب که

ص: ۵۳

مبتنی بر وابستگیهای قبیله ای بود، منعکس می ساخت.

هنگامی که موج مخالفت با سیاستهای عثمان، در سالهای آخر خلافت او، شتاب و نیرو گرفت، هواخواهان علی [ع] موقع را برای احیای آرزوها و خواستهای سرکوب شده خویش مناسب یافتند . رهبری شیعیان را در این هنگام همچنان تنی چند از هواخواهان اولیه علی [ع] همچون ابو ذر غفاری که در ۳۱ / ۶۵۱ - ۶۵۲ در زمان خلافت عثمان در تبعید درگذشت - وی به علت اعتراضاتش به رویه خلافت عثمان تبعید شده بود- و عمار بن یاسر که چند سالی بعد از این، در ۳۷ / ۶۵۷، در جنگ صفین کشته شد داشتند.

اما هواخواهان جدیدی نیز اکنون پیدا شدند، و شیعیان همچنین پشتیبانی و حمایت کلی بنی هاشم را، که امویان منافع آنها را نادیده گرفته بودند، به دست آوردند . همزمان با ظهور نهضت شیعه به عنوان حزبی فعال، عده ای از ناراضیان ایالات مختلف نیز به دور علی [ع] جمع شدند. این گروهها، به طور منظم، حوالی سال ۳۴ / ۶۵۴ سازمان یافته تر می شدند و در نتیجه به یک رهبر و سخنگوی قاطع و قابل قبولی در مرکز خلافت نیاز داشتند. شیعیان و ناراضیان ایالات،

دو گروهی که در ماهیت مخالفت با حکومت عثمان با هم هم‌رأی نبودند اما اهداف و مقاصد یکسانی داشتند، ندانسته و بدون عمد نیروهایشان را به هم آمیختند.

در نتیجه این اتحاد پیچیده و بغرنج، نارضایتی از خلافت عثمان بیشتر شد؛ همچنانکه همپای آن احساسات طرفداری از شیعه و هواداری از علی [ع]، که در همین ایام با مخالفان به خاطر خلیفه پریشان احوال به میانگیری مشغول بود، اوج گرفت.

اوضاع و احوال بسرعت روی به وخامت نهاد، و دیری نگذشت که با هم پیوستن شورشیان بالقوه کوفه، بصره، و مصر در مدینه، به رهبری کلی قرآء کوفه، نارضایتیها به صورت شورش آشکارا در آمد. سرانجام، آشوبی که درگیر شده بود، در اوج خود، به قتل عثمان در ۶۵۶/۳۵ به دست گروهی از شورشیان که از لشکریان عرب مصر بودند منجر شد.

در طی حوادث و اوضاع و احوال پس از کشته شدن خلیفه، جامعه اسلامی بر سر مسئله «گناه و خطای عثمان، و در نتیجه مسئله حقانیت عمل شورشیان» به بدترین وضعی از هم پاشید. در یک فضای از نظر عاطفی پرتنش و آشفته، علی بن ابیطالب [ع] به عنوان خلیفه جدید در مدینه انتخاب شد. این پیروزی چشمگیری برای نهضت شیعه بود که اینک امامش، با تأخیری بیست و چهارساله، توفیق می‌یافت که قدرت خلافت را ب

ص: ۵۴

دست گیرد. تقریباً همه گروههایی که با اوضاع و احوال در زمان عثمان مخالف بودند، به پشتیبانی و حمایت علی [ع] برخاستند. به وجود آمدن ائتلاف و اتحاد جدیدی از گروهها در پشتیبانی از علی [ع]، همراه با وضعیت سختیگرانه‌ای که انتظار می‌رفت در دوره خلافت وی پیش آید، طبیعتاً برای اشرافیت قبیله‌ای مرسوم در میان اعراب، بخصوص بنی امیه و خانواده‌های قدرتمند و صاحب نفوذ مکی، مایه هراس و وحشت بود.

منبعث از چنین تضاد و برخورد منافع، علی [ع] از همان آغاز با مشکلاتی روبه‌رو شد که پس از مدت کوتاهی به صورت نخستین جنگ داخلی در اسلام بروز کرد و در تمام دوره کوتاه خلافتش ادامه یافت. وی هرگز توفیق نیافت که اقتدار دستگاه خلافت خویش را در سراسر امپراتوری اسلام به کرسی قبول بنشانند، بویژه در سرزمینهایی که خویشاوند عثمان، معاویه بن ابی سفیان، که تقریباً بیست سالی بود بر شام حکومت داشت، حکمرانی می‌کرد.

نخستین مبارزه با علی [ع] زیر پوشش و بهانه درخواست انتقام قتل عثمان، به صورت شورشی به وسیله دو تن از صحابیان صاحب نفوذ، یعنی طلحه و زبیر، بروز کرد. در این مجادله، عایشه، دختر ابو بکر و همسر پیامبر [ص]، نیز که کینه‌ای دیرینه از علی [ع] بر دل داشت به طلحه و زبیر پیوست. سران شورش با گروهی از سپاهیان قریشی به بصره رفتند تا برای خود قوای کمکی تدارک بینند. علی [ع] با سرعت دست به عمل زد، و مدینه را برای جمع آوری سپاه پشتیبان برای نیروهای خود به صوب کوفه ترک کرد؛ زیرا اهالی کوفه تمایل خود را به او ابراز داشته بودند. شورشیان به آسانی در ۶۵۶/۳۶، در جنگ معروف به جمل، در نزدیک بصره، شکست خوردند و طلحه و زبیر کشته شدند. این شورش عواقب سهمگین و دنباله‌داری داشت. از آن زمان بود که مسلمانان به جنگ در میان خود پرداختند، و قدرت

مرکزی دستگاه خلافت، ناچار، از مدینه به ایالات عراق و شام، که قدرت نظامی امپراتوری اینک در آنجا متمرکز شده بود، انتقال یافت. در این صحنه جدید بود که مبارزه بنی‌امیه با قدرت علی [ع] آشکار گردید.

معاویه، بلافاصله پس از به قدرت رسیدن علی [ع]، در رأس گروهی که هواخواهی از عثم‌ان می‌کردند بر ضد خلیفه جدیدی که از بیعت با وی سرباز زده بود به تبلیغات پرداخت. وی همچنین، به عنوان خویش نزدیک عثمان، دعوت به انتقام گرفتن خون خلیفه مقتول را زمینه‌مناسبی می‌دید برای سرپوش نهادن بر نیت اصلی خود؛ که دیدن استقرار حکومت بنی‌امیه بر سراسر امپراتوری اسلام بود. علی [ع] در موقعیتی قرار گرفت که از

ص: ۵۵

آن مفری نبود. قاتلان واقعی عثمان از مدینه گریخته بودند؛ و حال آنکه بسیاری از قرآء نیز که دوروبر او را گرفته بودند در قتل عثمان سهیم دانسته می‌شدند. چون علی [ع] نمی‌توانست یا نمی‌خواست کسانی را که مستقیماً مسئول قتل عثمان بودند مجازات کند، معاویه سر به شورش برداشت و مشروعیت خلافت علی [ع] را به پرسش گرفت.

در این میان، علی [ع] وارد کوفه شده بود تا برای مقابله با معاویه، که انتظارش را داشت، پشتیبانان خود را آماده سازد. در آنجا، علی برای تحکیم پایه قدرت خود قدم مهمی برداشت؛ و آن این بود که گروه‌های قبیلای کوفه را از نو سازمان داد، و از این طریق به نتیجه دوگانه‌ای دست یافت. نخست آنکه با جابه‌جا کردن قبایل و خاندانها از یک گروه به گروه دیگر، ترکیب هفتگانه قبیلای موجود را به نفع گروه‌های یمنی، که برخلاف اعراب شمالی یا اعراب نزاری بیشتر متمایل به حکومت علی [ع] و آرمانهای رهبری شیعی بودند، تغییر داد. دوم و مهمتر آنکه بر اثر این جابه‌جایی وی در نهایت کوشید تا رهبری اسلامی را به جای رهبری قبیلای، که در زمان حکومت عثمان از نو در کوفه برپا شده بود، در آن شهر مستقر سازد. در نتیجه، مردانی چون مالک اشتر، حجر بن عدی، و عدی بن حاتم، رهبران قدیم قرآء کوفه که تحت الشعاع قدرت اشراف قبایل قرار گرفته بودند، از نو به قدرت رسیدند. این مردان با کوفیانی که وضع مشابه آنها را داشتند، همراه با پیروان و جانبدارانشان ستون فقرات قوای علی [ع] را تشکیل دادند و رهبران جدید نهضت شیعه شدند. ۱۶ رهبران نهضت اصرار داشتند که علی [ع] بدون هیچ درنگ و تأخیری بر قوای معاویه بتازد. از سوی دیگر، اشراف قبایل در کوفه مخالف چنین شتابی بودند، زیرا بیشتر راغب بودند که وقفه‌ای میان این دو گروه مخالف پیش آید. زیرا بدون تردید، پیروزی علی [ع] و سیاستهای مساوات‌خواهانه او موقعیت ممتاز آنها را به خطر می‌افکند و، از آن سو هم، غلبه شامیان آنها را از وضع مستقلی که در عراق داشتند محروم می‌ساخت. در چنین اوضاع و احوالی بود که، پس از آنکه مذاکرات طولانی به جایی نرسید، علی [ع]، سرانجام، در بهار ۶۵۷/۳۷ از کوفه بیرون آمد و در ناحیه صفین، واقع بر فرات علیا، با لشگریان شام مقابل شد. جنگی طولانی درگیر شد؛ جنگی که شاید یکی از مشاجره‌آمیزترین جنگهای تاریخ اولیه اسلام باشد.

رویدادهای جنگ صفین و پیشنهاد جناح شام برای حکمیت و قبول این پیشنهاد توسط علی [ع] و فتوایی که از این حکمیت در اذرح نتیجه شد و یک سال بعد انتشار یافت، همه و همه را عده‌ای از محققان جدید با نظری انتقادی بررسی کرده‌اند؛ همچنانکه

ص: ۵۶

حوادثی که در این میان رخ داد و به جدایی گروه‌های مختلفی از لشکریان علی [ع] منجر شد، که این «جداشدگان» بعداً «خارجی» (جمعش خوارج) خوانده شدند، نیز مورد پژوهش قرار گرفته است. ۱۷ این حوادث صدمه جبران‌ناپذیری به موقعیت علی [ع] زد؛ بویژه هنگامی که سرانجام وی بر آن شد برای جلوگیری از خطر رو به افزون خوارج در ۶۵۸/۳۸ به اردوگاه آنان در نهروان حمله برد و خسارات جانی سنگینی بر آنها وارد سازد. این عمل نه تنها نتوانست خوارج را از میان بردارد، بلکه سبب شد که تعداد زیادی از نیروهای متردد علی [ع] بگریزند. علی [ع] کوشید تا سپاه جدیدی فراهم آورد، اما موفق نشد و ناچار به کوفه عقب نشست، و درواقع، موج بالاگیرنده حملات و لشکرکشیهای معاویه را اوجبارا نادیده گرفت. در طی دو سال واپسین جنگ داخلی، که عده زیادی از مسلمانان متردد بودند که جانب علی [ع] را بگیرند یا معاویه، علی [ع] زمینه را در مقابل دشمن قدیم خود باخت. و بالاخره علی بن ابیطالب [ع]، امیر المؤمنین، خلیفه چهارم و نخستین امام شیعیان، در مسجد کوفه با شمشیر زهرآلود یک خارجی مجروح شد. و بر اثر این جراحت چند روز بعد، در ۲۱ رمضان ۴۰/۲۵ ژانویه ۶۶۱، بدرود حیات گفت.

جامعه اسلامی از نخستین جنگ داخلی خود سخت آزموده برآمد، و به جناحها و گروههای مختلفی تقسیم شد که مقدر بود در سراسر قرون که از پی می آمد با یکدیگر به مقابله پردازند. جناحهای عمده، تقریباً در طی سالهای آخر خلافت عثمان شروع به شکل گرفتن کرده بودند. اما، در اوضاع و احوال پس از قتل عثمان و جنگهای جمل و صفین، آشکارتر به صورت دو گروه متخاصم تبلور یافتند. از این پس، این گروهها نامهایی یافتند که به معنایی گزینشی، آشکارکننده وابستگیهای شخصی و نیز علایق منطقه ای آنها بود. یاران علی اهل العراق و همچنین شیعه علی خوانده شدند، و حال آنکه دشمنان آنها شیعه عثمان یا، به صورت عامتر، عثمانیه نام گرفتند. گروه اخیر، که پس از جنگ صفین عمدتاً از اهالی شام بودند، شیعه معاویه نیز خوانده می شدند. از زمان نخستین جنگ داخلی اسلام به بعد، پیروان و یاران علی، یعنی شیعه به معنای اخص و اصلی آن، نیز خود را به نامهایی خواندند که معانی و دلالات مذهبی دقیقتری داشت، مانند شیعه اهل البیت یا معادل آن شیعه آل محمد؛ یعنی حزب طرفدار خاندان پیامبر [ص]. با جنگ صفین گروه یا جناح سومی هم در جامعه اسلامی پیدا شد. این گروه سوم «خوارج» بودند که با دو گروه دیگر دشمنی سختی داشتند، و در ابتدای کار حرومیّه - نسبت به حروراء، محلی که نخستین جداشدگان از قوای علی [ع] بدانجا عقب نشستند - و نیز شراة (مفردش

ص: ۵۷

شاری به معنای فروشنده)؛ یعنی کسانی که جانشان را در راه خدا می فروختند، نامیده می شدند. اینان، چنانکه می دانیم، توانستند نهضتی را که بسرعت گسترش یافت سازمان دهند، و در طول تاریخ بعدی اسلام بارها با امتیازات سلسله ای و حکومت موروثی از هر نوع و به هر شکل مبارزه کردند. ۱۸

در طی خلافت علی [ع] بود که تغییرات مهمی در ترکیب و قدرت شیعه رخ داد.

در زمان برآمدن علی [ع] به مسند قدرت، شیعه هنوز یک گروه و دسته شخصی کوچکی بود که بیشتر از هواخواهان و یاران اولیه علی [ع] تشکیل شده بود. اما در طی چند سال بعد، شیعه با جذب عده ای از متقبتترین مسلمانان، همچون سران قدیم قراء کوفه که در وفاداری نسبت به علی [ع] پایدار ماندند، بسط یافت. هواخواهان جدید از لحاظ تعداد مهم نبودند، بلکه، چنانکه رویدادهای بعدی نشان داد، از لحاظ وفاداری بی چون و چرایشان به علی [ع] و اولاد او برای

نهیست شیعه اهمیت شایان داشتند. این یاران وفادار و از جان گذشته از زمره همانهایی هستند که گویند سوگند خورده بودند که «با آن کس که دوست علی [ع] است دوست باشند، و با آن کس که دشمن علی [ع] است دشمن». ۱۹؛ یادآور سخنانی که خود پیامبر [ص] در غدی خم درباره علی [ع] گفته بود.

و م. وات در تبیین و توضیح محتمل این فداکاری و سرسپردگی عمیق فرضیه جالبی را مطرح می سازد و چنین استدلال می کند که وابستگی شیعه به علی [ع]، درست در دوره خلافت او، بعد کلامی دقیقتری پیدا کرده بود. بنابراین فرضیه، جنگ داخلی دوره بحران و نبودن تأمین عمومی در جامعه بوده، و آن وقتی بود که مردان قبایل بدوی عرب فشارها و سختیهای زندگی جدیدشان را در اوضاع و احوال نابسامان و بی ثبات کوفه و دیگر شهرهای اردوگاهی، که بسرعت در حال رشد بودند، تجربه می کردند. این اعراب از خان و مان به دور افتاد و پریشان احوال، طبیعتاً در جستجوی رستگاری و نجاتی بودند که بشود آن را از مسیرهای مختلف به دست آورد. در مورد شیعه، آنان هم اکنون معروض اندیشه قدوسیّت موروثی خاندان پیامبر [ص] واقع شده بودند، چنانکه هواخواهان یمنی در میان آنها، به طور اخص، با سنت سلطنت الاهی گونه و صفات و سجایای فوق انسانی پادشاهان آشنایی داشتند. بنابراین، برای آنها دشوار نبود که این احساس را در خود بیورند که رستگاری و نجات آنان از پریشانی و رنج با پیروی کردن از رهبری مؤید من عند الله، از شخصی که صفات و سجایایی فوق انسانی و مقدر از جارب خداوند داشته باشد، ممکن است بیشتر ضمانت تحقق بیابد. و اینچنین بود که شیعه صفت

ص: ۵۸

و سجدیه من عندالهی معصومیّت و خطاناپذیری را در علی [ع] یافت، و وی پیشوای مؤید من عند الله مردم شد؛ پیشوایی که پیروانش برای رستگاری و نجات خویش عمیقاً بدو وابسته بودند. ۲۰

وجود این گروه هواخواه غیور کاملاً بیانگر آن است که چسان مذهب تشیع توانست پس از مرگ علی [ع] و حوادث و شکستهای غمبار بعدی زنده بماند. البته باید میان شیعه، به معنای خاص آن، و دیگر گروههای پیرو علی [ع] فرق گذاشت. در اوضاع آشفته جنگ داخلی، چندین گروه نامتجانس، که بری از هرگونه علاقه و سرسپردگی خاص نسبت به علی [ع] بودند، در پشت سر او صف کشیده بودند. آنان در مخالفتشان با عثمان و دیگر دشمنان فیما بین، و نیز به امید رسیدن به یک رشته منافع سیاسی - اقتصادی باهم متحد شده بودند. در نتیجه، شیعه علی [ع]، به طور موقت و بی هیچ گونه پیوستگی اصیلی، با همه آنانی که به طور مناسبتر می توان طرفداران شیعه یا پشتیبانان غیرشیعی علی [ع] نامید در یک صف قرار گرفته بود. در چنین مفهوم وسیعی بود که تشیع در میان جمعیت مختلط جنوب عراق، بویژه کوفه، استقرار یافت. در نتیجه، علی [ع] به عنوان مظهر مخالفت عراق با تسلط شام معرفی شد، و برای مدتهای مدیدی عراقیان دوران کوتاه حکمرانی او را «عصر طلایی» تاریخ خود می شمردند؛ عصری که در آن کوفه، نه دمشق، پایتخت خلافت اسلامی بود. اما، از ابتدای رویدادهای صفین وضع دگرگون شد و بر ضد گسترش نهضت تشیعی، به معنای وسیع آن، بیرون آمد. گروههای مختلف غیرشیعی پیرو علی [ع]، از جمله اشراف کوفه که قبلاً به مصلحت خود دیده بودند که به وجهی مشکوک از او جانبداری کنند، اینک شروع به ترک او کردند. به هر حال، تا هنگام قتلش هنوز برخی گروههای غیرشیعی به شیعیان کمک می کردند. گذشته از این، درحالی که عراقیان به طور کلی در دوره جنگ داخلی متردد باقی مانده بودند که از کدام طرف دعوا جانبداری کنند، اعراب ساکن کوفه، که اکثریتشان یمنی بودند، از آرمانهای شیعی در باب رهبری

و، امامت طرفداری می کردند و چنانکه خواهیم دید، ایرانیان نیز پس از مدت کوتاهی بخش مهمی از جمعیت غیرعرب کوفه را تشکیل دادند، تمایلات مشابهی نسبت به نهضت شیعه ابراز داشتند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که چهل هزار کوفی حسن بن علی [ع]، پسر بزرگ علی [ع] و فاطمه زهرا [ع]، را بلافاصله پس از مرگ پدرش به خلافت برداشتند. اما نواده جوان پیامبر [ص] حریف معاویه زیرک و حیله گر، که سالهای بسیاری جهت کسب

ص: ۵۹

خلافت برای خود کوشیده بود، نبود. در حقیقت، قدرت معاویه اکنون دیگر مبارزه ناپذیر بود، و از این رو به آسانی توانست امام حسن [ع] را به کناره گیری از خلافت وادار کند.

تاریخ حوادث و جریاناتی که مبارزه کوتاه میان امام حسن [ع] و معاویه را در میان گرفت، و نیز شرایطی که تحت آن شرایط حسن بن علی [ع] حاضر به کناره گیری شد و در مدینه اعتزال جست همچنان مبهم مانده است. ۲۱ اما حقیقت این است که پس از کناره گیری امام حسن [ع]، خلافت به آسانی به دست معارض اموی افتاد که سرعت در تمام ولایات و ایالات و به وسیله اکثریت مسلمانان، به استثنای شیعیان و خوارج، به عنوان خلیفه جدید شناخته شد. معاویه که با زیرکی تمام در زیر پوشش و بهانه انتقام قتل عثمان قدرت را به چنگ آورده بود، موفق شد که خلافت بنی امیه را نیز بنیان گذارد؛ خلافتی که برای مدتی نزدیک به یک قرن (۴۱ - ۱۳۲ / ۶۶۱ - ۷۵۰)، به طور موروثی و سلسله ای، بر سرزمینهای اسلامی حکمرانی کرد. در نتیجه این تحولات شیعیان وارد سخت ترین دوره تاریخی قدیم خود شدند، و شدیداً مورد تعقیب و آزار و سیاست بنی امیه قرار گرفتند.

با پیروزی نهائی معاویه، باقیمانده هواخواهان غیرشیعی علی [ع] و خاندانش یا به گروه فاتحان پیوستند یا متفرق شدند. در نتیجه، تشیع التقاطی چند گروهی روزگار علی [ع] اینک به صورت حقیقی خود بازگشت، و همچنان به صورت یک گروه کوچک مخالف غیور در کوفه به حیات خود ادامه داد. از سوی دیگر، گروه در حال توسعه معاویه، سرانجام نماینده اکثریت عمده جامعه اسلامی گشت که جماعه المومنین نیز خوانده می شد. تا اوایل روزگار عباسیان، اکثریت مسلمانان که طرفدار خلافت امویان و عباسیان بودند به نام اهل السنة و الجماعة یا، به صورت ساده، به عنوان اهل سنت یا سنی معروف شده بودند. این عنوان به این دلیل برای آنها به کار نمی رفت که اکثریت وابسته تر به سنت پیامبر [ص] بودند، بلکه به این خاطر چنین نامیده می شدند که مدعی بودند پیرو و معتقد به سنت صحیح پیامبر [ص] هستند؛ و از این جهت با کسانی که از اصول جماعت انحراف می جستند مخالف بودند. ۲۲

برای بسیاری از شیعیانی که در چشم آنان استعفای امام حسن [ع] از خلافت چیزی از اعتبار و مقام وی به عنوان امامشان نمی کاست، سیاست صلحجویانه و کناره گیرانه او بایستی مایه دلسردی شده باشد. اما شیعیان پس از علی بن ابیطالب [ع] او را همچنان امام و پیشوای خود می دانستند، و علویان نیز وی را رئیس خاندان خویش

ص: ۶۰

می‌شمردند. اما، در این زمان سخنگو و نماینده فعال شیعیان حسن بن علی [ع] نبود- وی مطابق معاهده‌ای که با معاویه بسته بود از هرگونه فعالیت غیرشخصی پرهیز و اجتناب می‌کرد- بلکه سخنگوی شیعیان در این زمان حجر بن عدی کندی بود. این طرفدار وفادار خاندان علی [ع] روح پرتحرک احساسات شیعی در کوفه بود و هرگز از اعتراض بر سب رسمی علی [ع]، که معاویه دستور داده بود بر منابر، در نمازهای جمعه، اجرا کنند، باز نایستاد. در چند مورد، شیعیانی از کوفه به مدینه، که اقامتگاه دائمی علویان شده بود، به دیدار امام حسن [ع] رفتند و کوشیدند تا امام را به قیامی بر ضد معاویه برانگیزند، اما موفق نشدند. معاویه، که با پنجه‌های آهنین زمام حکومت را نگه داشته بود، در این میان به هرگونه اقدام احتیاطی از جمله تجدید سازمان گروه‌های قبیله ای کوفه به میل خود دست یازید تا از بروز هر نوع قیام شیعی جلوگیری کند. بر روی هم، نهضت شیعه طی دوره کناره گیری امام حسن [ع] از مسند خلافت تا رحلت زودرس او در ۶۶۹ / ۴۹ در حالت رکود و تسلیم به سر می‌برد.

پس از رحلت امام حسن [ع] آرزوهای شیعیان برای بازگرداندن خلافت به آل علی [ع] از نو زنده شد، و این بار سرداری آنان را برادر جوانتر امام حسن [ع]، یعنی حسین بن علی [ع]، برعهده داشت. آنها حسین را به قیام دعوت کردند. اما امام حسین به شیعیان فهماند که وی تا زمان زنده بودن معاویه، به رعایت عهدنامه ای که برادرش با معاویه بسته بود، به ندای دعوت آنها پاسخی نخواهد داد. در ۶۷۱ / ۵۱، اندکی پس از آنکه برادرخوانده معاویه، زیاد بن ابیه، والی کوفه و بصره شده بود، حجر و عده ای از جانبازان شیعه کوشیدند تا قیامی در کوفه به راه اندازند. ۲۳ اما این قیام هرگز تحقق نیافت، زیرا شیعیان هنوز به تعداد زیاد و سازمان یافته نبودند و پشتیبانی قبایل کوفه را، که بر آن تکیه کرده بودند، نتوانستند دریافت دارند. حجر و همدستانش دستگیر شدند، و چون حاضر نشدند بر رد علی [ع] سخنی بگویند تا بخشوده شوند جان خویش را از دست دادند. در نتیجه حادثه غمبار حجر و یارانش، دفتر شهدای شیعه گشوده شد، و شهادت آنان سرآغازی برای شهید اصلی شیعیان، یعنی حضرت امام حسین [ع]، سرور شهیدان (سید الشهداء)، شد.

معاویه در ۶۸۰ / ۶۰ درگذشت و، به موجب وصیتنامه بیسابقه‌اش که از پیش رضایت بزرگان مملکت را بدان جلب کرده بود، پسرش، یزید، به جای او به خلافت نشست. سران شیعی کوفه همچون سلیمان بن سرد الخزاعی، حبيب بن مظاهر، و مسلم

ص: ۶۱

بن عوسجه، که از طرفداران باوفای علی [ع] بودند و در رکاب او در جنگ جمل و صفین جنگیده بودند، به حسین بن علی [ع] نامه‌ای نوشتند و او را دعوت کردند که رهبری پیروان خود را در کوفه برعهده گیرد و خلافت را از چنگ یزید بیرون آورد. دعوتهای مشابهی نیز از سوی گروه‌های دیگر کوفی، بخصوص یمنی‌های مقیم آنجا، به امید آنکه حسین [ع] قیام علیه حکومت بنی‌امیه را سازمان دهد و سلطه شامیان را بر عراق به پایان آورد به عمل آمد. اما حسین بن علی [ع]، که قبلاً از بیعت با یزید سر باز زده و به مکه عقب نشسته بود، پیش از آنکه تصمیمی اتخاذ کند، صلاح در آن دید که به وسیله پسرعموی خود، مسلم بن عقیل، اوضاع و احوال کوفه را بسنجد و ارزیابی کند. مسلم بن عقیل، همینکه به کوفه رسید، در مدتی کوتاه از هزاران نفر برای پشتیبانی از امام حسین [ع] بیعت گرفت، از اوضاع مطمئن شد، و به امام حسین [ع] توصیه کرد که رهبری فعالانه شیعیان و هواخواهان آنها را در کوفه عملاً برعهده گیرد. سرانجام، حسین [ع] در برابر دعوتهای مصرانه شیعیان تصمیم گرفت که به قیام برخیزد.

از آن طرف یزید که از احساسات بالاگیرنده شیعیان مضطرب شده بود، بسرعت واکنش نشان داد . عبید الله بن زیاد، نیرومندترین سردار خود را که در این موقع والی بصره بود، به حکمرانی کوفه نیز منصوب کرد و به او دستور داد آشوبهایی را که به طرفداری از حسین [ع] رخ می دهد بشدت سرکوبی کند. اقدامات تلافی جویانه و مجازاتهای شدید ابن زیاد، دیری نگذشت که کوفیان از جمله یمنی ها و دیگر هواخواهان کوفی شیعه، را به وحشت افکند . و این شگفت آور نیست، زیرا اهل کوفه بارها و بارها نشان داده بودند که مردمان مضممی نیستند. در نتیجه، مسلم بن عقیل، چون کوفیان او را رها ساختند و کوشش وی برای آغازکردن قیامی فوری به جایی نرسید، دستگیر شد و به قتل آمد . کوفه بار دیگر به زیر اطاعت کامل بنی امیه رفت. در این اثنا، حسین [ع] قدم در راه آمدن به کوفه نهاده بود .

در این سفر خطرناک سرنوشت ساز، حسین [ع] را گروه کوچکی از خویشان و یارانش همراهی می کردند. قبل از آنکه آنان به مقصد برسند، سپاهی از بنی امیه، شامل ۴۰۰۰ مرد، جلو آنها را در دشت کربلا، نزدیک کوفه، گرفت. در اینجا بود که چون حسین [ع] برای آخرین بار از بیعت با یزید و تسلیم شدن به وی سرباز زد، خود و یارانش، که رویهم در حدود هفتاد و دو نفر می شدند، در دهم محرم ۶۱ / ۱۰ اکتبر ۶۸۰ با بیرحمی قتل عام شدند. تنها زنان و کودکان جان سالم به در بردند. علی بن حسین [ع] که بعدا لقب

ص: ۶۲

افتخارآمیز زین العابدین بدو اطلاق شد نیز به علت آنکه بیمار بود و از چادرش بیرون نیامد زنده ماند . از میان پنجاه و چهار شهید کربلا که از آل علی [ع] نبودند، تنها چند تنی از شیعیان کوفه بودند که به هر ترتیبی بود از محاصره سخت لشکر ابن زیاد گذشتند و در وقت حاجت خویش را به امام حسین [ع] رسانیدند. شیعیان برای این شهیدان احترام خاصی قائلند؛ بویژه برای سالمندانی چون مسلم بن عوسجه، عابس بن ابی حبیب، سعید بن عبد الله الحنفی، و حبیب بن مظاهر که فرماندهی جناح چپ یاران حسین [ع] را داشت؛ جناح راست را زهیر بن قین فرماندهی می کرد که از صحابیان باوفا بود. به این ترتیب، اسطوره شهامت، داستانی که نه فقط غم انگیزترین حادثه تاریخ اولیه مذهب تشیع، بلکه سوزناکترین رویداد تاریخ اسلام نیز است به پایان رسید. ۲۴ یاد این واقعه را هنوز شیعیان متقی جهان، با برقراری مراسم خاص عزاداری و تعزیه، گرامی می دارند.

شهادت قهرمانانه نواده پیامبر [ص]، شور مذهبی جدیدی در شیعیان دمید . این حادثه، که مکتب شهادت شیعی را بر بنیادی محکم تأسیس نهاد، مقدر بود که نقشی مهم در استوار ساختن هویت مذهب تشیع داشته باشد . در جریانات بلافصل بعد از واقعه کربلا شیعیان، مانند بسیاری از اهالی کوفه که مصرانه حسین [ع] را به میان خود دعوت کرده بودند، عمیقا متأثر شدند . حس ندامت سراپای آنها را فراگرفت، و داعیه ای در آنها پیدا شد که انتقام خون حسین [ع] را از قاتلانش بستانند و قصور خود را در پشتیبانی و یاری او جبران سازند. از این رو، این مردمان خویشتن را توأبان خواندند. اینان در اواخر ۶۱ / ۶۸۰ رسماً جنبشی را تدارک دیدند که صد تن شیعه جانباز کوفی اعضای اصلی آن را تشکیل می دادند و هیچ یک از این اعضا کمتر از شصت سال نداشت . این شیعیان سالمند و وفادار، بدون تردید، بر مبنای وجدان خود عمل می کردند. توأبان هیچ یک از خاندان علی [ع] را آشکارا به عنوان امام خویش اعلام نکردند . ۲۵ سلیمان بن سرد، که در آن زمان پیشگام همه فعالیتهای شیعیان در کوفه بود، به رهبری توأبان انتخاب شد و جنبش برای مدت سه سال، یعنی تا هنگامی که یزید زنده بود، با احتیاط بسیار عمل می کرد.

با مرگ ناگهانی یزید در ۶۴/۶۸۳، توّابان موقع را برای آشکارکردن جنبش و بسط فعالیت‌های خود و یارگیری مناسب دیدند. دلیل آن نیز عمدتاً این بود که ناآرامی‌های زمان حکومت یزید اینک یک راست به دومین جنگ داخلی در اسلام مبدل شده بود. یزید را پسر بیمارش جانشین شد و معاوی دوم نام گرفت و هنگامی که وی پس از شش ماه

ص: ۶۳

درگذشت مروان بن الحکم (فت ۶۵/۶۸۵)، برجسته‌ترین فرد خاندان اموی که مردی سالخورده بود، به خلافت نشست. این امر، بلافاصله مایه بروز مناقشه شدیدی میان دو قبیله عمده شامی، یعنی کلب و قیس، گردید. و در نتیجه برای امویان غیرممکن شد که نظارت و قدرت خود را بر عراق حفظ کنند. در این میان، در حجاز عبد الله بن زبیر، که مانند حسین بن علی [ع] از بیعت با یزید سرباز زده و طغیان کرده بود، اکنون برای خویشتن دعوی خلافت می کرد و کارش رو به پیشرفت داشت و، بویژه، توانسته بود حمایت و بیعت اهالی عراق را که می کوشیدند استقلال خود را از زیر ربنه شام به دست آورند جلب کند. عراقیان ابن زیاد، والی اموی کوفه و بصره، را که گناه عظیم قتل عام کربلا بر عهده او بود بیرون راندند. ضمن ناآرامی و آشوبی که بالا گرفته بود، توّابان توانستند پشتیبانی ۱۶۰۰۰ تن را، که همه آنها شیعی نبودند، به دست آورند. سلیمان بن صرد، برخلاف نصایح و رأی برخی از یارانش، بر آن شد که به قوای اموی ابن زیاد، که در این موقع در نزدیکیهای مرز شام موضع گرفته بود تا عراق را بار دیگر برای مروان بن الحکم فتح کند، حمله کند. توّابان در ربیع الثانی ۶۵/ نوامبر ۶۸۴ در نخيله، نزدیک کوفه، مطابق نقشه‌ای که داشتند جمع شدند. اما، در نهایت تأسف، بیش از چهار هزار نفر از پشتیبانان چهره نشان ندادند. ولی آنها اهمیت ندادند و برای نبرد رهسپار شدند، و پس از دو ماه با سپاه ابن زیاد که بسی بیش از آنها بود در عین الوردیه مقابل شدند. پس از سه روز جنگ، اکثریت توّابان از جمله خود سلیمان بن صرد، جان خویش را بر سر عهد در راه امام حسین [ع] فدا کردند.

جنبش توّابان که عرضه کننده یکی دیگر از شکستهای آغازین برای شیعه است، پایان مرحله ای را که می توان آن را مرحله عربی و متحد تشیع نامید مشخص می سازد.

نهضت تشیع در نیم قرن اول حیات خود از ۱۱/۶۳۲ تا حدود ۶۵/۶۸۴، تقریباً سرشتی منحصرآ عربی با کششی محدود برای مسلمانان غیرعرب داشت. توّابانی که در جنگ جان خود را از دست دادند همگی عرب بودند، و تعداد زیادی از قرّاء کوفه نیز که از رؤسای نهضت بودند در میان آنها وجود داشت. این اعراب بیشتر از قبایل مختلف یمنی بودند که در کوفه ساکن شده بودند؛ هرچند عده‌ای از اعراب شمالی نیز در میان آنها دیده می شد. گذشته از این، نهضت شیعه در طی مرحله اول تاریخ خود از حزب و گروه واحد و متحدی تشکیل شده بود، و هیچ تقسیم داخلی در آن وجود نداشت. اما این مشخصات مقدر بود که با رویداد بعدی در تاریخ تشیع، یعنی قیام مختار، بکلی تغییر پذیرد. ۲۶

ص: ۶۴

مختار بن ابی عبید ثقفی، مردی جاه طلب و ستیزه جو، خویشتن را وقف نهضت علویان کرده بود. وی در قیام نافرچ ام مسلم بن عقیل شرکت جست و سپس به حجاز رفت، بدان امید که با ابن زبیر به همکاری پردازد؛ اما توفیق نیافت. بعداً، با بالا گرفتن احساسات شیعی در کوفه، دوباره در ۶۴/۶۸۴، چند ماهی پس از مرگ یزید، به آنجا بازگشت. در کوفه کوشید تا در میان شیعیان، که امام فعالی نداشتند، نقش رهبری به دست آورد. اما تا سلیمان بن صرد زنده بود در این راه

توفیقی نیافت. سلیمان به اینکه نیرویش را به نیروی مختار ملحق سازد یا به هشدارهای او دایر بر اینکه هرگونه درگیری با نیروهای بنی‌امیه، اگر خوب سازمان نیافته و تشکیلات منظم نداشته باشد، محکوم به نابودی است اعتنایی نکرد.

فرستی که مختار برای اجرای نقشه‌های خود انتظارش را می‌کشید با از میان رفتن توأبان بالاخره به دستش افتاد. با شور و حرارت دعوتی را به خونخواهی قتل امام حسین [ع] و به اسم محمد بن الحنفیه، فرزند علی بن ابیطالب [ع] از زنی از بنو حنفیه، به نام خوله، آغاز کرد. وی از روی کاردانی مدعی شد که امین و وزیر ابن الحنفیه است.

معلوم نیست که این ادعای او تا چه حد مورد قبول محمد بن الحنفیه بود که در مدینه مقیم بود، و در قیامی که هر دم بیشتر گسترش می‌یافت جز نامی نداشت. مهمتر از این آن بود که مختار محمد بن الحنفیه را المهدی اعلام کرد، یعنی امام نجات‌دهنده‌ای که می‌بایست عدالت را در جهان مستقر سازد و مظلومان را از ظلم و جور رهایی بخشد. این عنوان، بیشتر از این، صرفاً از باب احترام، در مورد علی [ع]، حسن [ع]، و حسین [ع] به کار برده شده بود، اما اینک، برای نخستین بار، در معنایی مسیحایی و معادی به وسیله مختار به کار می‌رفت. مفهوم امام المهدی بدعت عقیدتی بسیار مهمی بود و، بویژه، برای مسلمانان غیر عرب، یعنی آنهایی که موالی خوانده می‌شدند و اکثریت توده محروم و ستمدیده کوفه را تشکیل می‌دادند، جذبه و کشش غریبی پیدا کرد.

دیری نگذشت که مختار پشتیبانی و حمایت اکثریت شیعیان را، از جمله آن دسته از توأبان که زنده مانده بودند و نیز ابراهیم بن اشتر (فت ۷۲ / ۶۹۱)، که از رجال بانفوذ و رهبر شیعیان اصلی و ثابت قدم و مانند پدرش از طرفداران وفادار آل علی [ع] بود، به دست آورد. چون سپاه کافی گردآوری کرد، قیام خویش را در ربیع الاول ۶۶ / اکتبر ۶۸۵ آشکار کرد. بدون خونریزی زیاد سرعت بر کوفه استیلا یافت. اشراف که از قیام او جانبداری نکرده بودند تسلیم شدند و، مانند دیگر کوفیان، به اطاعت مختار درآمدند.

ص: ۶۵

مختار در ابتدا سیاست مسالمت آمیزی در پیش گرفت. عمال خود را عمدتاً از میان طبقه حکمران عرب برگزید، و در همان حال توجه به وضع ضعفا و محرومان، که در واقع منظور از آنان موالی بود، بخش مهمی از برنامه اجتماعی - اقتصادی او را تشکیل می‌داد.

به‌عنوان مثال، وی حق بهره‌بری از غنایم جنگی را بدانها اعطا کرد، و نیز آنان را مستوجب گرفتن حقوق لشگری قرار داد. اما مسلمانان عرب اگرچه داشتند که ببینند امتیازات آنان به خاطر منافع موالی محدود و کاسته می‌شود، زیرا آنان موالی را بر روی هم مادیون خویش می‌دانستند. در نتیجه، اعراب، بویژه رؤسای قبایل کوفی، که در اساس هرگز از ته دل به تشیع گرایشی نداشتند، پس از مدت کوتاهی با سیاستهای مختار به مخالفت برخاستند و شروع به ترک او کردند. مختار، که از سه سو مورد حمله اشراف کوفه، امویان، و سرانجام زبیریان قرار گرفته بود، دولت و پیروزیش دیری نپایید.

لشگویان شام در دوره خلافت عبد الملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ / ۶۸۵ - ۷۰۵)، معروفترین خلیفه اموی، بار دیگر برای تسخیر عراق، در اواخر سال ۶۶ / ۶۸۵ به صوب آن سرزمین روانه شدند. اما ابراهیم بن اشتر، که سرداری سپاه مختار را برعهده داشت، در طی جنگ سهمگینی، در محرم ۶۷ / اوت ۶۸۶، آنان را شکست داد. در این جنگ فرمانده لشگریان

شام، ابن زیاد معروف، کشته شد. در این گیرودار، اشراف کوفه بر مختار قیام کردند، اما آنان نیز به آسانی توسط ابراهیم بن اشتر درهم شکسته شدند. پس از این واقعه، مختار دست شیعیان را که تاکنون از انتقامگیری برحذر داشته شده بودند، در گرفتن انتقام از اشراف کوفه آزاد گذاشت. بیشتر کسانی را که مسبب حادثه سوگ آور و غم‌انگیز کربلا و شهادت امام حسین [ع] بودند، از جمله شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد، از مخفیگاه بیرون کشیدند و سر زدند. اما عده زیادی از اشراف توانستند به بصره بگریزند و خود را تحت حمایت والی آنجا، مصعب، برادر کوچکتر دشمن مکی خلیفه، قرار دهند. پس از این تحولات، بسیاری از کوفیان عرب که تا حال از مختار حمایت و پشتیبانی می‌کردند، به اشراف روی کردند و بدانها پیوستند. رهبران قبایل نیز به سهم خویش، اکنون برای آنکه مقام خویش را در مقابل مختار و شامیان تثبیت کنند، آشکارا به صف طرفداران ابن زبیر درمی‌آمدند. از این رو، اکنون مختار ناچار شد به طور کامل بر موالی، که اینک خود را شیعه المهدی نیز می‌خواندند، تکیه کند.

اشراف کوفه سرانجام مصعب را برانگیختند تا علیه شیعیان کوفه به جنگ برخیزد. لشگریان بصره به معاونت رهبران قبایل کوفه، سپاه مختار را در دو رودرویی

ص: ۶۶

شکست دادند، و در رودرویی دوم، که در جمادی الاول ۶۷ / دسامبر ۶۸۶ درگرفت، عده زیادی از موالی کشته شدند. مختار به ارک کوفه عقب نشینی کرد، و در آنجا وی و بازمانده س پاهیان موالی به مدت چهار ماه در محاصره مصعب قرار گرفتند. سرانجام، مختار و گروهی از یاران وفادارش که حاضر به تسلیم بلاشرط نمی‌شدند، هنگامی که خود را برای شکستن حلقه محاصره به لشکر دشمن زدند، به قتل رسیدند؛ و این در رمضان ۶۷ / آوریل ۶۸۷ رخ داد. کوفه در میان شادمانی اشراف، که انتقام خود را از موالی ستانده بودند، به زیر حکم ابن زبیر درآمد.

با از سر راه برداشته شدن مختار دو مدعی خلافت، یعنی ابن زبیر و عبد الملک، اینک خود را مستقیماً رودرروی یکدیگر یافتند. حجاج بن یوسف، معتمدترین سردار عبد الملک، پس از شکست دادن م صعب در ۷۲ / ۶۹۱ مکه را فتح کرد و ابن زبیر را در جنگی که در ۷۳ / ۶۹۲ رخ داد به قتل آورد. با درهم شکسته شدن و اضمحلال جنبش ضد خلافت زبیریان، دومین جنگ داخلی اسلام نیز پایان پذیرفت و وحدت به درون مملکت اسلامی بازگشت. حجاج در ۷۵ / ۶۹۴ والی عراق شد و بر آن ایالت و متعلقات آن برای مدت بیست سال با شدت و قدرت حکومت راند، و هر وقت که لازم شد برای سرکوبی مخالفان از لشگریان شام استفاده کرد. شهر اردوگاهی و مستحکم واسط را میان راه کوفه و بصره، در ۸۳ / ۷۰۲، به عنوان مقر ایالتی حکومت بنیان نهاد و سپاهیان شامی وفادار به خود را در آنجا جای داد. کوششها و اقدامات حجاج صلح و آبادانی به عراق باز آورد، و نیز در دوره خلافت پسر و جانشین عبد الملک، ولید، (۸۶ - ۹۶ / ۷۰۵ - ۷۱۵)، که به این والی قدرتمند قدرت و اختیارات بیشتری تفویض کرد، باعث فتوحات جدید اسلام در ماوراء النهر و دره رود سند شد. حجاج در ۹۵ / ۷۱۴، تقریباً یک سالی پیش از مرگ خود ولید، درگذشت. این گریز مختصر به وقایع، بخوبی روشن می‌سازد که چرا در دوره حکومت طولانی حجاج هیچ گونه قیامی از طرف شیعیان در کوفه درنگرفت. در حقیقت، با استیلای قدرتمندانه بنی امیه، که در ۷۲ / ۶۹۱ از نو بر عراق ح کمفرما شد، شیعیان که اینک رهبر و پیشوای فعالی نداشتند از هر نوع فعالیت آشکار برای مدت پنجاه سالی محروم شدند. مع هذا، اندیشه ها و گرایشهای شیعی همچنان، بویژه در میان موالی، شکل می‌گرفت. از این رو، سودمند خواهد بود اگر نظری دقیقتر به موالی و ناراضیتهای آنها که محرک و انگیزه لازم را برای شرکت آنها در نهضت شیعه فراهم می‌ساخت بیندازیم.

موالی (مفردش موالی) در صدر اسلام، اساسا، از مسلمانان غیرعرب، که طبقه

ص: ۶۷

میانجی مهم میان اعراب مسلمان و رعایای غیرمسلمان مملکت اسلامی بودند، تشکیل می شدند. ۲۷ اما در حکومت عباسیان، بر اثر یکی شدن هرچه بیشتر با جامعه اسلامی، تشخص خود را به عنوان یک طبقه متمایز اجتماعی از دست دادند، در نتیجه، در قرن سوم هجری اصطلاح موالی معنای خود را از دست داد و از میان رفت.

به دنبال فتوحات اسلامی، برای نامیدن کسانی از ایرانیان، آرامیان، بربرها، و دیگر اقوام غیرعرب سرزمینهای فتح شده که به دین اسلام گرویده بودند، نیاز به واژه و اصطلاحی پیدا شد. برای برآوردن این نیاز بود که واژه کهن موالی که در جامعه عرب، در اصل، در ارتباط با انواعی از خویشاوندی و همچنین در ارتباط با نسبت مبتنی بر عهد و بیعت، بخصوص عهد و پیمان میان فرد و قبیله، به کار می رفت، از نو مورد استعمال قرار گرفت. اما اصطلاح موالی در معنای جدیدش، بر مسلمان غیرعربی اطلاق می شد که به عنوان عضوی به یک قبیله عرب انتساب یافته بود؛ زیرا انتظار چنین می رفت که هر غیر عربی، پس از پذیرفتن دین اسلام، به عنوان عضوی منسوب، وابسته به یک قبیله عرب باشد. اینچنین الزامی نشاندهنده این واقعیت بود که الگوی قبیله‌ای، که از مشخصات جامعه عرب پیش از اسلام بود، همچنان ادامه یافته، و در شکل دادن به ساخت اجتماعی مملکت اسلامی مؤثر افتاده بود. به موجب چنین وابستگی و نسبتی که ولاء خوانده می شد، یک نوع رابطه خاص میان فرد تحت حمایت، که اغلب اسیر جنگی یا برده آزاد شده‌ای بود، و حامی او، معمولا مالک پیشین او یا یک عرب صاحب نفوذ، برقرار می شد.

موالی از فرهنگهای مختلفی بودند و سوابق دینی متفاوتی داشتند. در عراق عمدتا از آرامیان تشکیل می شدند، اما ایرانیان و دیگر اقوام غیرعربی نیز، که از لایه های قدیمتر جمعیت عراق بودند، در میان آنها بودند. با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، آرامیان و ایرانیان، فوج فوج، وارد شهرهای اردوگاهی عراق شده بودند. زیرا این شهرها، با سرعت زیادی به مراکز اداری، اقتصادی، و تمدنی امپراتوری جدید اسلام تبدیل می شد؛ بخصوص کوفه، به عنوان پیشروترین مرکز از این دست، در شرق پذیرنده عده کثیری از این مهاجران از خان و مان رانده گشت که سوابق اجتماعی و اقتصادی مختلفی داشتند و بتدریج طبقات مختلفی از موالی را تشکیل دادند. ۲۸ نخست صنعتگران و تاجران و پیشه وران و دیگر ارباب حرف بودند که به شهرهای روبه رونق جدید هجوم آورده بودند تا خدمات خویش را به اردوگاههای عرب عرضه بدارند. این موالی، که احتمالا بزرگترین طبقه موالی را در کوفه تشکیل می دادند، معروض نوعی خاص از ولاء بودند؛ بدین نحو که

ص: ۶۸

تقریبا اعضای مستقل قبایلی که بدانها انتساب یافته بودند به شمار می آمدند. گروه دوم بردگان آزاد شده بودند که موالی اصلی و اولیه به شمار می آمدند؛ اینان در موجهای پی در پی به عنوان اسیران جنگی و به عنوان بخشی از غنایم اعراب به شهرهای اردوگاهی آورده شده بودند. اینان آزادی خویش را با گرویدن به دین اسلام باز یافته، اما به عنوان موالی همچنان منتسب و وابسته به مالک و ولی نعمت قبلی خویش باقی مانده بودند. در کوفه، این بردگان آزاد شده دومین طبقه بزرگ موالی را تشکیل می دادند. سومین گروه بزرگ موالی آن دسته از خرده مالکان و دهقانانی بودند که با سقوط نظام فتودالی

دوره ساسانی و ویرانی روستاهایشان، در نتیجه حمله مهاجمان عرب، دیگر کشت و کار در زمینهای خود را به صرفه نمی‌یافتند. مشکل این مردم روستایی، از جمله آنهایی که در دهات و املاک پیرامون کوفه به کار اشتغال داشتند، به علت بالا بودن مالیات ارضی یا خراج شدیدتر بود. در نتیجه، عده روزافزونی از آنها پیوسته ناچار می شدند که مزارع را رها سازند، و در شهرهای اردوگاهی به دنبال کار دیگری بگردند. و بالاخره، گروه نسبتاً کم اهمیتی از موالی، ایرانیانی بودند که ادعا داشتند از تبار بزرگانند، و اجازه یافته بودند که از امتیازات خاص طبقه حاکمه عرب سهمی داشته باشند.

همگام با گسترش اسلامی شدن، شمار کلی موالی بسرعت افزایش گرفت.

در حقیقت، در ظرف چند دهه تعداد آنان از مسلمانان عرب درگذشت. اینک موالی، به عنوان افراد مسل مان جامعه اسلامی، همان حقوق و امتیازاتی را انتظار داشتند که همکیشان عربشان از آن برخوردار بودند. گذشته از این، خود پیامبر [ص] برابری و تساوی همه مؤمنان را در برابر خداوند، صرف نظر از همه تفاوت‌های ناشی از تبار و نژاد و وابستگی‌های قبیله‌ای، اعلام کرده بود. اما حکمرانان عرب تحت خلافت بنی امیه تعالیم اسلام درباره مساوات و برابری را مراعات نمی‌کردند، و حال آنکه در سالهای صدر اسلام و مقدم بر دوره خلافت عمر، هنگامی که موالی هنوز اقلیتی را تشکیل می‌دادند، دستورهای اسلام دقیقتر مراعات می‌شد.

یک مولی، از هرگروه و دسته‌ای که بود، در مقایسه با یک مسلمان عرب، از نظر اجتماعی و نژادی، مقام پایین تری را حائز بود، و شهروندی درجه دوم حساب می‌شد. اما موالی از رعایای غیرمسلمان امپراتوری، که حتی موقعیت پایین تری داشتند، جدا بودند.

این افراد که به اهل ذمه یا، به عبارت ساده‌تر، ذمیان شهرت داشتند پیروان ادیان به رسمیت شناخته شده، بویژه مسیحیت، یهودیت، و بعداً دین زرتشتی بودند. آنان در

ص: ۶۹

مقابل پرداخت باج و خراج خاصی که جزیه نامیده می‌شد، از حمایت (ذمه) دولت اسلامی برخوردار می‌یافتند. جزیه بعداً به صورت نوعی مالیات سرانه مشخص تحوّل پذیرفت. یک نفر ذمی که معروض محدودیتهای اجتماعی معینی نیز بود، همینکه به دین اسلام بیرون می‌آمد، مقام مولی به دست می‌آورد و الزاماً به یکی از قبایل عرب انتساب پیدا می‌کرد. اعراب به راههای مختلف، بویژه از لحاظ اقتصادی، به زیان موالی قائل به تبعیض می‌شدند. موالی اغلب از غنایمی که در جنگها به دست می‌آمد و به قبایلی که آنان بدان منتسب بودند تعلق می‌گرفت، سهمی نمی‌بردند؛ نیز محق به دریافت جبرگی وواجبی که معمولاً به سپاهیان پرداخت می‌شد نبودند. مهمتر از این، مالیاتی که نوکیشان مسلمان غیرعرب می‌پرداختند، اغلب همانند جزیه و خراج بود که از رعایای غیرمسلمان گرفته می‌شد. و این شاید مهمترین علت واحده نارضایتی آنها را موجب می‌شد، زیرا بسیاری از آنها دقیقاً به خاطر آنکه از بار مالیاتشان کاسته شود به دین اسلام گرویده بودند.

موالی، به عنوان یک طبقه بزرگ محروم از امتیازات اجتماعی، که در جوامع شهری متمرکز شده بودند و آرزوی دولت و اجتماعی را می‌کشیدند که نسبت به تعالیم اسلام حساسیت بیشتری از خود نشان دهد، زمینه مساعد و ارزشمندی را

برای سپاهگیری هر جنبش و نهضتی به وجود می‌آوردند؛ نهضتی که به مخالفت با نظام انحصاری عرب در لوای حکومت بنی‌امیه قد برمی‌افراشت. در واقع آنان در شورشهای خوارج شرکت جستند، و حدود صد هزار تنی از آنان در ۷۰۱/۸۲ به قیام ناموفق ابن الاشعث علیه حجاج پیوستند. بالاتر از همه آنان، به نهضت مهمتر شیعی که در کوفه متمرکز شده بود نه تنها به خاطر آنکه مذهب شیعه کشش و جذب بیشتری برای جلب توده های محروم و ستم‌دیده داشت، بلکه به خاطر آنکه زمینه ذهنی و سابقه بعضی از موالی آنها را به آرمانهای شیعی در مورد رهبری بیشتر متمایل می ساخت پیوستند. به‌عنوان مثال، موالی ایرانی جنوب عراق دارای یک سنت دینی - سیاسی دینی دربار سلطنت الهی و رهبری موروثی، تقریباً شبیه سنت یمنی‌ها، بودند. در نتیجه، کاملاً آماده لبیک گفتن به دعوت شیعه و مواعید آنان در برانداختن امویان فاقد تقوی و استقرار و انتصاب اهل بیت به خلافت بودند تا با قرار گرفتن زمام حکومت در دست آنان تعالیم اسلام د رباره برابری و مساوات جامه عمل بپوشد. ۲۹

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، مختار اولین کسی بود که به اهمیت روزافزون سیاسی

ص: ۷۰

موالی و پذیرندگی بالقوه آنها از دعوت شیعه پی برد. وی، با کوشش در رفع نارضايتها و رنجشهای موالی و از طریق جاذبه اندیشه مهدی موعود، به آسانی توفیق یافت که آنان را برای شرکت در قیام خود تجهیز کند. اما، مهمتر از این، مختار اینک این غیرعربهای ناراضی را به درون نهضت شیعه کشانیده و در نتیجه تشیع حمایت اجتماعی بسیار وسیعتری کسب کرده بود. بر اثر این تحوّل، که نشانگر نقطه عطف بسیار حساسی در تاریخ مذهب شیعه است، موالی که به طور سطحی مسلمان شده بودند افکار و اندیشه های بسیاری از سوابق و پیشینه های کهن بابلی، یهودی - مسیحی، و ایرانی - زرتشتی خود را، از جمله عقاید و افکار منبعث از بدعتهای دینی ایرانی همچون مانویت و مزدکیت، به درون اسلام شیعی آوردند؛ افکار و اندیشه‌هایی که در صدر اسلام بیگانه بودند. موالی، به علت کثرت و اندیشه‌ها و شور انقلابی خود، نقش عمده‌ای در تغییر شکل تشیع از یک حزب عربی با عضویت و مبنای عقیدتی محدود به یک جنبش فرقه ای فعال بازی کردند.^{۱۰۴}

در شصت‌و‌اند سال فاصله میان قیام مختار و انقلاب عباسیان، تشیع نشانگر نهضت متحد و پیوسته ای نبود. در این دوره، گروههای مختلف شیعی در کنار یکدیگر می زیستند و هریک امام خویش را داشتند و معتقدات خاص خود را می‌پروردند، و حال آنکه افراد آزادانه و غالباً از گروهی می‌گسستند و به گروهی دیگر می‌پیوستند. گذرته از این، امامان شیعی اینک تنها از خاندان علی [ع]، که تا این زمان بر تعداد آنها بسی افزوده شده بود، نبودند، ۳۰ بلکه از شعبه‌های دیگر خاندان بنی‌هاشم نیز بودند. نیز رهبران و پیشوایانی شیعی بودند، همچون مختار، که هریک مرجعیت و اقتدار خود را منبعث از امامی می‌دانستند. به این ترتیب تشیع در این دوره، برخلاف نیم قرن قبلی در شناخت سلسله واحدی از امامان موافقت کلی نداشت، لذا، در آن شرایط مسئله افتراق گروههای جدایی طلب مختلف نمی‌توانست مطرح باشد.

^{۱۰۴} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزانه روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

یک عامل مهم در ایجاد چنددستگی در داخل شیعه از تفاوت‌های اعتقادی در ب اب تعریف ترکیب اهل بیت منبعث می‌گشت. چنانکه گذشت، شیعه از همان آغاز به تقدس خاندان پیامبر [ص] و صفات و سجایای موروثی افراد آن اعتقاد داشت. این صفات، یک امام شیعی از اهل بیت را امتیازی خاص می‌بخشید، و او را شایسته رهبری و پیشوایی مسلمانان به هدایت الهی در مسیر صراط مستقیم می‌کرد. اما در این دوره سازندگی، با آنکه امامانی که جانشین حسین بن علی [ع] شدند پیوسته و عمدتاً از میان علویان بودند، هنوز خاندان پیامبر [ص] به معنای وسیع کهن قبیله‌ای آن تعریف می‌شد، و لذا

ص: ۷۱

شعبه‌های مختلفی از بنی هاشم، خاندان برجسته قریشی، را دربرمی‌گرفت؛ صرف‌نظر از اینکه مستقیماً از نسل خود پیامبر [ص] بوده باشند یا نباشند. ۳۱ پس اهل بیت، ذریه حضرت محمد [ص] از طریق فاطمه [ع] و علی [ع] و نیز دو عموی او، نه فقط طالبیان، یعنی اعقاب ابو طالب (فت حدود سه سال قبل از هجرت / ۶۱۹) از طریق پسرانش علی و جعفر (فت / ۸ / ۶۲۹) را شامل می‌شد، بلکه حتی مشتمل بر عباسیان، یعنی اعقاب عباس (فت حدود ۳۲ / ۶۵۳)، که با تأخیر در ۸ / ۶۳۰ به اسلام گرویده بود، نیز می‌شد. به دلایل مشابهی، خاندان علی [ع] نیز مرکز چنددستگی برای احراز بیعت شیعیان بود؛ بدین ترتیب که شیعیان در گروه‌های مختلف از سه شاخه عمده آن، یعنی حنفیان، حسینیان، و حسنیان، جانبداری می‌کردند. به عبارت دیگر، علویان فاطمی و غیرفاطمی و همچنین بسیاری از هاشمیان غیرعلوی، که همگی از اعقاب نیای پدری پیامبر [ص]، یعنی عبدالمطلب بن هاشم، بودند، ظاهراً همگی خود را شایسته عضویت در اهل بیت می‌دانستند.

این بعدها، پس از برآمدن عباسیان، بود که شیعیان اهل بیت را به معنای محدودتری به کار بردند؛ معنایی که فقط اعقاب پیامبر [ص] از طریق فاطمه [ع] را که فاطمی خوانده می‌شدند (و حسنیان و حسینیان هر دو را دربرمی‌گرفت) شامل می‌شد.

در همان حال، اکثریت شیعیان غیرزیدی عمدتاً فاطمی حسینی را تصدیق می‌کردند.

تعریف اخیر از اهل بیت را شیعیان دوازده امامی و شیعیان اسماعیلی پذیرفتند. عدم توافق و اجماع درباره ترکیب خاندان پیامبر [ص] تا زمان شهادت حضرت امام حسین [ع]، هیچ‌گونه عدم توافقی در میان شیعیان پدید نیاورد؛ چنانکه، پس از شهادت علی [ع]، همه علویان نیز امام حسن [ع] و امام حسین [ع] را به عنوان پیشوایان خاندان خویش گردن نهادند. اما اکنون، یعنی پس از شهادت امام حسین [ع]، اوضاع و احوال جاری سبب تفرق و اختلاف گشت.

در این آشفته بازار، نهضت شیعه در امتداد دو شاخه یا گرایش اصلی تحول پذیرفت. نخستین از این دو، تا زمان برآمدن عباسیان، مهمترین این دو، یک شاخه اصلی تندرو بود که از چند گروه وابسته به یکدیگر تشکیل شده بود، و اینان از آغاز قیام مختار حنفیان و سپس افراد و گروه‌های دیگر از بنی هاشم (بویژه عباسیان) را، که دعای خود را از پسر ابن الحنفیه اخذ کرده بودند، ائمه خویش می‌شناختند. این گرایش یا شاخه، که لوئیس آن را شیعه موالی می‌نامد، ۳۲ عمدتاً بر حمایت و پشتیبانی موالی جنوب عراق و جاهای دیگر تکیه داشت که دارای عقاید دینی تند و اهداف انقلابی بودند؛ هرچند

عربهای زیادی نیز، بخصوص در مقامات رهبری، در میان آنان بودند. دومین گروه از این دو، یک شاخه میانه رو بود که اساساً از هرگونه فعالیت بر ضد دستگاه خلافت برکنار بود. این شاخه، که بعدها امامیه نام گرفت، از سلسله امامانی که از ذریه حسین [ع] بودند پیروی می‌کرد. بعدها، این هردو شاخه، هر یک با حفظ هویت خویش در بخش اخیر امامت امام جعفر صادق [ع]، که در استحکام و انسجام نهضت شیعه توفیقی عظیم به دست آورده بود، به سوی هم گراییدند. اما گروه تندرو بار دیگر، به وسیله شیعیان اسماعیلی روزگاران نخست جان تازه‌ای گرفت، و حال آنکه شعبه میانه‌رو، سرانجام، به صورت شیعه اثنی عشری تبلور پیدا کرد و نماینده اکثریت شیعیان شد. اکنون لازم است چند کلمه‌ای درباره اوضاع و احوالی که در آن این دو گرایش پدید آمد سخن بگوییم.

پس از حادثه کربلا، امام زین العابدین [ع]، یگانه پسر بازمانده امام حسین [ع]، در مدینه اعتکاف جست و نسبت به امویان و جنبش ضدخلافت زبیر و سپس نهضت مختار و حنفیان خاموشی گزید. وی از همه فعالیت‌های سیاسی کناره گرفت، و این سیاستی بود که همه جانشینان او در شاخه شیعه میانه‌رو حفظ و از نظر عقیدتی نیز توجیه کردند.

پیروان شیعی بعدی آل حسین [ع] بر آن بودند که امام حسین [ع] به نص زین العابدین [ع] را به جانشینی خود برگزیده است. از آن سوی، دعوت مختار برای ابن الحنفیه، به عنوان مهدی، جاذبه و کشش بیسابقه‌ای در میان توده مردم در کوفه پیدا کرد. در نتیجه، اکثریت شیعیان، از عرب و موالی، به نهضت زنده و پرجنبش او پیوستند و امامت ابن الحنفیه را پذیرفتند. نیز باید به خاطر بیاوریم که ابن الحنفیه اکنون از جهت سن و بزرگی مقام شامخ و خاصی در میان علویان داشت. برخی از اسلامشناسان حتی برآند که وی به عنوان بزرگترین پسر زنده علی بن ابیطالب [ع] و کهنسالترین علوی - وی بیست سالی از برادرزاده خود زین العابدین [ع] مستتر بود - شیخ یا رئیس خاندان علوی محسوب می‌شد. **۳۳** با این مقدمات، شاخه میانه رو شیعه برای مدتی در محاق افتاد، و شاخه تندرو که اکنون به بحث درباره آن می‌پردازیم پر و بال گرفت.

جنبشی را که مختار آغاز کرده بود، پس از سرکوبی حکومت او در کوفه، زنده ماند و با سرعت بر اثر پویایی موالی گسترش یافت؛ و شاهد ما بر این مدعا دولتی است که عده‌ای از پیروان مختار، اندکی پس از مرگ او، در نصیبین بنیاد نهادند و تا سال ۶۹۰ / ۷۱، که در زیر حملات سپاهیان بنی امیه اضمحلال یافت، دوام آورد. پیروان مختار که به امامت ابن الحنفیه عقیده داشتند، در ابتدای کار مختاریه خوانده می‌شدند. اما اندک زمانی

بعد عموماً آنها را کیسانیه می‌گفتند. اصل این نام را مانند بسیاری از اسامی گروه‌های شیعی دیگر، باید در آثار ملل و نحل نویسانی که درباره تقسیمات داخلی و فرقه‌های اسلامی تألیفاتی دارند ردیابی کرد؛ از آن جمله بویژه در آثار کسانی چون اشعری (فت ۳۲۴ / ۹۳۵ - ۳۶)، ملطی (فت ۳۷۷ / ۹۸۷)، بغدادی (فت ۴۲۹ / ۱۰۳۷)، و ابن حزم (فت ۴۵۶ / ۱۰۶۴)، که همه سن‌بان متعصبی بودند، و شهرستانی (فت ۵۴۸ / ۱۱۵۳)، و نیز قدیمیترین منابع مربوط به فرق شیعه که از زیر دست مؤلفان شیعی همچون نوبختی (فت میان ۳۰۰ تا ۳۱۰ / ۹۱۲ - ۹۲۲) و قمی (فت ۳۰۱ / ۹۱۳ - ۹۱۴) بیرون آمده است. **۳۴** باری، به نظر می‌رسد که نام کیسانیه مأخوذ از کنیه شخص خود مختار یا، به احتمال بیشتر،

مأخوذ از نام شخصیتی فوق العاده جنجال برانگیز، به نام ابو عمره کیسان، از موالی مقتدر و رئیس محافظان شخصی مختار، بوده است. ۳۵ ریشه‌شناسی اخیر نقش موالی را در جنبش مختاریه تأیید می‌کند.

پس از مختار کیسانیان بدون تشکیلات و رهبری فعّال ماندند. در این احوال، ابن الحنفیه تماسهایی با آنها داشت. وی هرچند در ۶۹۲/۷۳ با خلیفه اموی، عبد الملک، از در آشتی درآمد، علناً رابطه خود را با جنبش کیسانیه قطع نکرد. ۳۶ ولی، هنگامی که ابن الحنفیه در ۷۰۰/۸۱ وفات یافت، کیسانیه دست کم به سه گروه متمایز تقسیم شد که معمولاً ملل و نحل نویسان از آنها به عنوان فرقه یاد می‌کنند. زیرا، اینان این اصطلاح را بدون تمایز برای هر گروه مستقل، هر گروه فرعی، هر نحل و مکتب فکری، و حتی یک موضع عقیدتی کوچک به کار می‌بردند. ۳۷ یکی از گروههایی که پس از مرگ ابن الحنفیه تشکیل گودید مرگ او را نپذیرفت و معتقد شد که وی نمرده بلکه در کوه رضوی، نزدیک مدینه، غیبت گزیده است و، سرانجام، از آنجا به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد و جهان را، همچنانکه اینک پر از ظلم و جور است، مملو از عدل و داد خواهد کرد. پیروان این گروه به مناسبت نام رئیسشان، ابو کرب (کریب) الضریر، کریبه یا کریبه خوانده شده‌اند. در ابتدا، غالی^{۱۰۵} معروف، حمزه بن عماره البربری، نیز به این گروه وابسته بود و از شاگردان ابو کرب محسوب می‌شد. بعدها که حمزه برای ابن الحنفیه ادعای خدایی و برای خویشان ادعای پیامبری کرد از کریبه جدا شد، و برای خود پیروانی در مدینه و کوفه به دست آورد. از جمله پیروان و معتقدان اصلی دیگر کریبه، که ملل و نحل نویسان یاد

ص: ۷۴

کرده‌اند، باید از بیان بن سمعان التمیمی نام برد. وی از شیعیان غالی جنجال برانگیزی بود که بعدها گروه خاصی در کوفه تشکیل داد. نظریات کریبه بخوبی در اشعار کثیر (فت ۷۲۳/۱۰۵) و سید حمیری (فت ۷۸۹/۱۷۳)، که بعداً به امام جعفر صادق [ع] پیوست، برای ما محفوظ مانده است. یک گروه دوم از کیسانیه که ظاهراً رهبرشان شخصی به نام حیّان السراج بود، با آنکه مرگ ابن الحنفیه را تصدیق می‌کردند، معتقد بودند که وی و یارانش روزی به زندگی باز خواهند گشت، و وی دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

در این معتقدات قدیمی کیسانیه، که بیشتر در میان موالی شیوع داشت، ما نخستین اظهارات شیعی را درباره عقاید معادی و فرجامشناختی غیبت، یعنی غایب گشتن و اختفای امامی که زندگیش به نحو معجزه آسایی تطویل یافته است و روزگاری به عنوان مهدی از نو ظاهر خواهد شد، و رجعت، یعنی بازگشت یک شخصیت مسیحایی از مرگ یا از اختفا، زمانی پیش از روز رستاخیز (قیامت)، مشاهده می‌کنیم. اندیشه مهدی نیز که با این اعتقادات وابستگی بسیار نزدیکی داشت اکنون برای نخستین بار یک معنای معادی پیدا کرد؛ با این الزام که در دوره غیبت مهدی هیچ امامی جانشین او نخواهد بود. ۳۸ روشن نیست که چرا در اسلام عنوان مهدی، که گاهی صفت منتظر هم بدان الحاق می‌شد، برای ناجی مسیحایی آخر الزمان اتخاذ گشت. چون این کلمه در قرآن نیامده، ریشه این اندیشه معادی موضوع توضیحات و تبیینات مختلفی قرار گرفته است. عده‌ای از محققان جدید با ذکر ناجی آخر زمان زرتشتی (سوشیانت)، که مقدر است آنچه را در معادشناسی زرتشتیان تغییر شکل یا نوکردن جهان (فراشکرت) نامیده می‌شود به انجام رساند، منشاء اندیشه مهدی را به منابع ایرانی باز برده‌اند. ۳۹ نیز عده دیگری ریشه‌های آن را به تعالیم مسیحایی ادیان یهودی - مسیحی نسبت داده‌اند. ۴۰ صرف نظر از این ملاحظات، از این زمان به بعد اندیشه یک منجی موعود، که می‌بایست سرانجام پیش از پایان زمان

^{۱۰۵} (۱۱) جمع آن غلاة یا غالیه، آن عده از فرق و دستمها و کسان از شیعه که در حق حضرت علی [ع] و فرزندان او یا پیروان او غلو کرده و راه افراط پیموداند.

ظهور کند، به صورت مشخصه ای عقیدتی بیرون آمد که میان بیشتر گروههای اسلامی مشترک بود . اسماعیلیان اولیه و اثنی عشریان، که هنوز در انتظار ظهور امام دوازدهم خویشند، از جمله این گروهها بودند.

اما اکثریت پیروان ابن الحنفیه، که مرگ او را پذیرفته بودند، اینک پسر بزرگ او، ابو هاشم عبد الله، را به امامت شناختند و معتقد بودند که ابن الحنفیه شخصا او را به نص به جانشینی خود برگزیده است . ۴۱ این مورد احتمالا نخستین مورد از کاربرد اصل مهم شیعی نص امامت است که بر بنیاد آن یک امام از طریق نامزدی صریح (نص) امام قبلی به

ص: ۷۵

امامت منصوب می شد. به این ترتیب، ابو هاشم که اندکی از عموزاده خود، امام زین العابدین، جوانتر بود، امام اکثریت شیعیان کیسانی گردید . وی رئیس و پیشوای حنفیان نیز محسوب شد؛ هرچند نتوانست اقتداری بیچون و چرا بر همه خاندان علی [ع]، که دیگر نمی توانستند درباره گزینش شخصی به عنوان شیخ موافقت کنند. داشته باشد.

تفصیلی از ماهیت معتقدات ابو هاشم و پیروان او، که به هاشمیّه معروفند، در دست نیست.

آنچه می توان استنباط کرد این است که از قیام مختار تا ظهور هاشمیّه تداومی وجود داشته است . نیز این را می دانیم که هاشمیّه از پایگاه خود در کوفه دائم به جلب پیروان و پشتیبانانی در دیگر ایالات، بویژه در میان موالی خراسان، مشغول بوده اند.

ابو هاشم در ۷۱۶ / ۹۸ در روستای حمیمه، واقع در مرز میان فلسطین و عربستان، هنگام بازگشت از دیداری از دربار برادر و جانشین ولید، یعنی سلیمان اموی (۹۶ - ۷۱۵ / ۹۹ - ۷۱۷)، درگذشت. پس از مرگ ابو هاشم، طرفداران او به چهار گروه تقسیم شدند.

یک گروه، که به این عقیده شایع اعتقاد یافته بودند که آغاز قرن دوم اسلامی - که فرا رسیدن آن نزدیک بود - نقطه عطفی در تحقق انتظارات مسیحایی شیعی خواهد بود، اظهار داشتند که ابو هاشم زنده است و در اختفا به سر می برد و بزودی به عنوان مهدی ظاهر خواهد شد. بیان بن سماعان اکنون به اعضای این گروه پیوست و از پیشوایان آنها گشت. وی به تعلیم اندیشه های غالی بسیار پرداخت، و در باب طبیعت خداوند به زبان اصطلاحات مشبّهه و مجسمه اظهار نظر کرد؛ از جمله اینکه خداوند انسانی است از نور.

پیروانش که بعدها گروهی به نام بیانیه را به وجود آوردند، نخست قبول کردند که ابو هاشم به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد. اما بعدا بر این عقیده شدند که ابو هاشم از جانب خداوند، بیان را به پیامبری برگزیده بوده است؛ و حال آنکه برخی از آنها به امامت وی اعتقاد داشتند. در واقع، بیانیه به صورت یک گروه مجزا به نظریات غلوآمیز مختلفی، مانند نسبت دادن مقام نبوت به امامان به دلیل وجود نور الهی در آنها و انتقال این نور از یکی به دیگری، اعتقاد داشتند . ۴۲ گروه دوم معتقد بودند که ابو هاشم، که فرزند ذکوری از او باقی نمانده بود، برادر کوچکتر خود، علی، را جانشین خویش قرار داده است. آنان، این علی حنفی را امام جدید خود می شناختند، و پس از مرگ او رشته امامت را از طریق پسرش حسن و سپس پسر و نواده او، علی و حسن، ادا می دادند. این گروه، که نوبختی آنها را کیسانیّه خالص می نامد، ۴۳ بر آن بودند

که امامت منحصرًا به اعقاب ابن الحنفیه تعلق دارد و از میان آنهاست که سرانجام مهدی موعود ظهور خواهد کرد . وقتی آخرین

ص: ۷۶

حسن، که در بالا از او یاد کردیم، بی آنکه پسری بر جای گذارد درگذشت بعضی از اعضای این گروه متفرق شدند و مدعی گشتند که ابن الحنفیه، خود، به عنوان مهدی موعود رجعت خواهد کرد.

اما، اکثریت هاشمیّه، پس از مرگ ابو هاشم، به امامت محمد بن علی بن عبد الله بن العباس، نبیره عموی پیامبر [ص]، قائل شدند. اینان می گفتند که ابو هاشم اندکی پیش از آنکه در حمیمه، که اقامتگاه عباسیان بود، وفات کند، حقوق خود را درباره امامت به این فرد از خاندان بنی عباس تفویض کرده بوده است . اما چون محمد در آن هنگام صغیر بود، وصیتنامه به پدرش، علی بن عبد الله (فت ۱۱۸ / ۷۳۶)، سپرده شد. و این علی بن عبد الله رئیس خانواده ای عباسی بود که ابو هاشم در منزل او، ظاهراً به علت مسمومیت از غذا، وفات یافته بود . پس از درگذشت محمد بن علی، در ۱۲۵ / ۷۴۳، طرفدارانش امامت فرزند او، ابراهیم، را پذیرفتند، و این ابراهیم برادر دو خلیفه نخست عباسی بود . این گروه، که اکثریت شیعیان تندرو تا زمان به قدرت رسیدن عباسیان از آن جانبداری می کردند، همچنان به هاشمیّه شهرت داشتند، و بعدها به دنبال نام یکی از پیشوایان گمنام فرقه ای، یعنی عبد الله الراوندی، راوندیه نیز خوانده شدند. ۴۴

موضوع وصایت ابو هاشم به نفع محمد بن علی از آل عب اس قرنها مورد بحث و گفت و گو بوده است . ۴۵ بعضی از محققان معتقدند که وصایت مورد بحث بر ساخته خود عباسیان بوده است تا بتوانند حمایت آن دسته از شیعیان را که معمولاً از نامزدان امامت آل علی [ع] طرفداری می کردند به خود جلب کنند؛ اینان همچنین استدلال می کنند که مکن است ابو هاشم واقعا به وسیله عباسیان مسموم شده باشد، نه چنانکه ادعا می شود به وسیله عمال خلیفه اموی سلیمان . ۴۶ از سوی دیگر، عده ای از اسلامشناسان جدید، بخصوص کاهن و لویس، بدرستی بیان می دارند که تعیین صحّت و درستی این وصیت، حتی اگر امکان می داشت، مسئله ای نیست که اهمیّت حیاتی داشته باشد. ۴۷ واقعیّتی که در آن حرف و جدلی نیست این است که اکثریت طرفداران و پیروان ابو هاشم بیعت خود را به محمد بن علی انتقال دادند . و مهمتر از آن، بر اثر این انتقال بیعت عباسیان وارث گروه و سازمان دعوت و تبلیغ هاشمیّه شدند . به علوت کوتاه این بهره وری از وصیت ابو هاشم است، نه صحّت و درستی آن که از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است.

زیرا این فرقه هاشمیّه بود که وسیله و سبب ساز نهضت عباسیان و، بالمآل، باعث سقوط بنی امیه گشت.

ص: ۷۷

و بالاخره، گروه متمایز دیگری در میان کیسانیه وجود داشت که طرفداران خاص عبد الله بن معاویه، نبیره جعفر بن ابیطالب، برادر علی بن ابیطالب [ع]، بود. جعفر که لقب طیار و ذو الجناحین داشت، و پسرش، عبد الله، و نوه اش، معاویه، از شخصیت‌های مورد احترام شیعیان بودند . اما هیچ یک از آنان پیروان خاصی نداشتند . ولی پس از مرگ ابو هاشم، دسته ای از هاشمیّه مدعی شدند که امام مرحوم پسر عموی دور خود، معاویه، را به جانشینی برگزیده است و چون وی صغیر بوده، وصایت به شخصی به نام صالح بن مدرک تفویض گشته بوده است . این گروه به نام حربیه یا حارثیه، در

نسبت به نام رئیسشان که به اختلاف عبد الله (بن عمر) بن الحرب (یا الحارث) الکندی ذکر شده است، شهرت یافتند. ۴۸
ابن حرب، که قبلاً دسته ای از آن خود تشکیل داده بود و عقاید ضد شریعتی اشاعه می کرد، اینک به این معاویه ملحق
شده بود، و بعدها بسی افکار و اندیشه های افراطی درباره وی اظهار داشت. ملل و نحل نویسان نقش عمده و برجسته ای
به این شخصیت معمایی نسبت داده اند، و او را آورنده برخی از عقاید کلیدی، مانند تناسخ و تعبیر تاریخ بشریت براساس
ادوار و اکوار، به داخل جناح شیعیان تندرو دانسته اند.

حربیه و هاشمیه طرفدار عباسیان در باب وصیت ابو هاشم بلبیکدیگر به مجادله و مباحثه برخاستند، و هر گروه معتقد بود
که نامزد و برگزیده او وارث بر حق آن وصیت بوده است. منازعان، سرانجام، موافقت کردند که دعویشان را به حکمیت
ابو ریح، که یکی از رؤسای مورد اعتمادشان بود، واگذار کنند. ابو ریح به سود عباسیان حکم کرد و، در نتیجه، قسمت
اعظم پشتیبانان ابن معاویه از او جدا شدند و به گروه عباسیان پیوستند؛ و این جداشوندگان به ریاحیه نامبردار گشتند. آن
گروه از حربیه، که همچنان بر عقیده به امامت ابن معاویه باقی ماندند، بعدها جناحیه نامیده شدند. ۴۹

پس، اینها بودند گروههای عمده شاخه تندرو و افراطی شیعه که از قیام مختار تطور پذیرفتند. تا پایان دوره بنی امیه،
بعضی از این گروهها که اکثریت شیعیان افراطی را تشکیل می دادند، اسیر نهضت موفق عباسیان گشتند، و حال آنکه بقیه
گروههای مستقل کیسانی با سرعت تجزیه شدند. بازماندگان گروههایی که از کیسانیه افتراق جسته بودند در اوضاع و
احوال پس از انقلاب عباسیان، در جنوب عراق، جذب فرقه های شیعی، که پس از امامت امام جعفر صادق [ع] پدید
آمدند، شدند. از آن سوی، در ایران و ماوراء النهر، گروههای بازمانده، بخصوص از میان حربیه - جناحیه، بتدریج در
فرقه های النقاطی، که کلا خرمیه یا خرمدینیه خوانده می شدند، ادغام گشتند. ۵۰ شیعیان تندرو

ص: ۷۸

دوره بنی امیه، به هر حال، سهمی پابرجا در تکامل اندیشه و فکر شیعی داشتند.

بسیاری از نخستین رهبران و گروههای تندرو شیعی، مانند بیانیه و حربیه، به علت تفکرات و اندیشه های دینی آزاد و
بی قیدوبندشان، بعدها در یک نامگذاری گذشته نگرانه به نام غالیه یا غلات (مفرد آن غالی، یعنی آنکه مبالغه می کند و
غلو می ورزد) خوانده شدند. ۵۱ این اصطلاح عام انکاری است که، به احتمال قوی، بعضی از نخستین
مؤلفان شیعی در اشاره به آن دسته از شیعیان که به غلو در دین و غلو نسبت به امامان و دیگر شخصیتهای شیعی متهم
بودند سکه زدند و ملل و نحل نویسان از آنان اخذ کردند. میزان و معیار غلو را خود شیعیان معین می ساختند، زیرا سنّیان
در اساس نسبت به اختلافات و افتراقات داخلی مذهب شیعه علاقه ای نداشتند. گذشته از آن، این معیارها و میزانها در
طی زمان تغییر می کرد. اما عملاً همه شیعیان صاحب نظر قدیم، که بدعتهای عقیدتی آنها مورد انکار شیعیان اثنی عشری
یا شیعیان امامی پایان قرن سوم / نهم و پس از آن بود، مستحق چنین عنوانی بودند؛ اگر چه برخی از اندیشه های این
غلات که افرادشان در میان شاخه میانه رو شیعی نیز دیده می شد تا این زمان به عنوان آرا و عقاید خاص شیعی پذیرفته
شده بود. از این رو، قدیمترین ملل و نحل نویسان شیعی، که متعلق به گروه شیعیان امامی بودند، بر جبین بسی از نظریات
و اندیشه های دقیقاً مذهبی شیعیان تندرو در این دوره آغازین مهر غلو زدند. و این امر، بویژه در مورد نیمه اول قرن دوم
هجری به کار بسته شد. ملل و نحل نویسان سنی، با آن خصومت کلی که نسبت به مذهب شیعه داشتند، معیارهای شیعی

غلو را با حدت و شدت بیشتری به کار می بردند، و اغلب به غلات به منزله کافران می نگریستند و آنان را از جامعه مسلمانان مطرود می دانستند.

وجه مشترک قدیمترین اندیشه هایی که غلات تبلیغ می کردند افراط در بزرگداشت امامان بود که بدانها صفات مافوق بشری می دادند. ملل و نحل نویسان، عموماً اصل غلات شیعی را به شخصی به نام عبد الله بن سبا می رسانند که در علو مقام علی [ع] غلو بسیار می کرد. ۵۲ از جمله عقاید غلوآمیز این شخص که درباره او بحث و مشاجره فراوان است و پیروان وی، که سبائیّه خوانده می شدند، آن است که مرگ علی [ع] را انکار می کردند و معتقد بودند که وی زنده مانده و باز خواهد گشت تا همه دشمنان خود را تارومار کند. ۵۳ نیز گمان می رود که عبد الله بن سبا الوهیت علی [ع] را موعظت می کرده است، و اگر چنین باشد صفت غالی به طور صحیحتری برآورده او خواهد بود. اما تحقیقات

ص: ۷۹

جدید این اتهام را رد می کند و آن را امری بعدی می داند که به وی نسبت داده شده است. ۵۴ به هر حال، این سبا را به فرمان علی [ع] به مدائن، احتمالاً به خاطر طعن و لعن او بر دو خلیفه اول، تبعید کردند، و سپس او و بعضی از متابعانش را گویا سوزانیدند.

باقیمانده سبائیان بعدها در کوفه به قیام مختار پیوستند، و از اینجاست که در بعضی از منابع گاهی مختاریّه را با سبائیّه یکی دانسته اند.

در دهه های آغازین قرن دوم هجری، به دنبال مرگ ابو هاشم، به علت شماره رو به افزون مدعیان امامت و بیعت و گرویدن گروههای مختلف به این مدعیان، نهضت شیعه به شعب و شاخه های بیشتری تقسیم گردید. در چنین اوضاع و احوالی که تشخیص هویت امام بر حق از میان مدعیان امری متنازع فیه بود برای هر یک از فرق نسبتاً بسته شیعی الزام آور شد که دلایل و توجیهاات بیشتری در جهت شناخت امام راستین، غیر از بودن از ذریه علی [ع] یا از خاندان هاشم، طلب کنند تا حقایق امام خویش را ثابت کنند.

عدهای به اصل نصّ امامت چسبیدند که در این دوره معلوم گشت معیار مؤثری نمی تواند باشد، زیرا چندین نفر همزمان مدعی بودند که دریافت دارند نصّ امامت از امام واحدی هستند؛ در حالی که همین ادعا نسبت به وارث بودن از امامان دیگر نیز وجود داشت. در نتیجه شیعیان تندروتر، بویژه غلات نظریه پرداز، که سنتی در جهت اعطای صفات فوق بشری به امامان خویش پدید آورده بودند، با آزادی و بی قیدوبندی بیشتری به اندیشه گری درباره شخص و مرجعیت امامان پرداختند. همزمان، آنها متوجه شدند که مباحثی بااهمیت دینی کلیتر همچون ماهیت خداوند، روح، و جهان پس از مرگ، در حیطه تفکرات و اندیشه هایشان قرار گرفته است. اندیشه های غالبان پس از مدت کوتاهی باعث پیدایش نوآوریهای عقیدتی بیشتری گردید. در نتیجه، اعتقادات معادی و فرجامشناختی قبلی همچون غیبت و رجعت و مهدویت، که به هر حال تدریجاً جزء نظریات پذیرفته شده شیعی درمی آمدند، دیگر غلوآمیز جلوه نمی کرد. ۵۵ و غلات بر مبنای انحرافات و اختلافات اساسی تر از دیگر فرق شیعه تمایز حاصل کردند، و ملل و نحل نویسان شرح این جداییها و افتراقات را با اختلاف و اغتشاش بسیار بیان داشته اند. در اینجا ما فقط می توانیم به بعضی از مهمترین این افکار و نظریه ها، که به غلات نیمه اول قرن دوم هجری، دوره ای که مورد توجه ماست، نسبت داده شده است بپردازیم. ۵۶

تفکرات غالیان در باب طبیعت الاهی اغلب با تشبیه بسیار شدید، یعنی مانندکردن خداوند به انسان که منبعث از بعضی از آیات قرآنی است، همراه بوده است. چند تن از

ص: ۸۰

غلات، که مشهورترینشان مغیره بن سعید و ابو منصور عجلی بودند، بویژه به خاطر آنکه خداوند را با مشخصه های انسانی توصیف کرده اند شهرت دارند. به طور عامتر، بسیاری از غلات معتقد بودند که خداوند، در ذات خویش، روح یا نوری الاهی است که می تواند به صورتها و شکلهای و مخلوقات مختلفی تجلی یابد. در نتیجه به حلول ذات الاهی در جسم انسان، بویژه در کالبد امام، باور داشتند. آنان همچنین بداء، یعنی تغییر حاصل شدن در مشیت و خواست خداوند، را مجاز می شمردند؛ و این عقیده ای بود که نخست از سوی مختار برای توجیه و معقول نشان دادن عدم تحقق پیش بینیهایش مطرح شد و مورد تأمل قرار گرفت.

غلات، همچنین، به تفکر در باب نبوات و انواع مختلف تأییدات و الهامات الاهی علاقه نشان می دادند. در نتیجه این تفکرات مفهوم نبوت و پیامبری را از نو زنده ساختند، و امکان تکرار این امر را که خداوند می تواند از طریق میانجیها و فرستادگان دیگری پس از حضرت محمد [ص] آدمیان را مخاطب قرار دهد به تصور درآوردند. از این رو، اغلب، اقتدار و قدرت پیامبری به امامان خویش نسبت می دادند؛ هرچند این مقام دون و تالی نبوت حضرت محمد [ص] بود، و آنان البته انتظار وحی جدیدی که جانشین شریعت اسلام شود نداشتند. در حقیقت، گذشته از چیزهای بسیار دیگر، امام کانون بسیاری از این تفکرات و تأملات بود؛ هرچند خود مستقیماً در ترویج و اشاعه چنین عقایدی درست نداشت. به موجب مقدار کثیری از اندیشه های افراطی، که برای اثبات حقانیت و مرجعیت امام بیان می شد، وی دارنده یک ارتباط خاص با خداوند پنداشته می شد. مثلاً برخی به حلول روح الاهی در شخص وی معتقد بودند، و عده ای دیگر تا آنجا پیش می رفتند که خود وی را به مقام الوهیت می رساندند و به صورت خدای کوچکی در روی زمین تصور می کردند. در بیشتر اوقات، اگر هم غلات مقام پیامبری به امام نسبت نمی دادند، احساس می کردند که وی از هدایت و حمایت الاهی برخوردار است. در نتیجه، امام را ذاتا دارای صفاتی می دانستند که از جانب خداوند به او اعطا شده است، و از جمله این صفات خدادادی عصمت و برکنار بودن از لغزش و گناه بود.

این معتقدات چشم اندازی به روی تفکرات نظری درباره روح و ارتباط آن با جسم و با مرگ و جهان پس از مرگ و نیز مقام و منزلت مؤمن حقیقی و روز قیامت بگشود.

بسیاری از غالیان به روح در قالب نظریه تناسخ، یعنی انتقال روح یا نفس از جسمی به جسم دیگر که مستلزم اعتقاد به استقلال وجود روح از جسم و بدن بود، می نگرستند.

ص: ۸۱

عده ای، فراتر از این، معتقد بودند که این جریان انتقال روح از بدنی به بدن دیگر در سلسله عصرهای ادواری و شاید به طور لامتناهی صورت می گیرد، و هر دور نیز به طور معین چندین هزار سال طول می کشد. در نتیجه این اندیشه های جدید، برای عده زیادی عقیده به رجعت، یعنی بازگشت از مرگ در همان جسم، اینک جای خود را به عقیده به تناسخ،

یعنی حلول روح در بدن انسانهای مختلف یا در مخلوقات مختلف، سپرد . غالیان، همچنین، به انتقال روح امامی در جانشین وی اعتقاد یافتند، و این خود توجی هی مهم برای اثبات حقانیت بعضی از مدعیان امامت شد و در همان حال انتظار برای ظهور امامی به‌عنوان مهدی را از ضرورت انداخت.

با نسبت دادن چنین نقشی انحصاری به روح، که می توانست از بدنی به بدنی دیگر انتقال یابد، بعضی از غالیان به جاودانی حیات یا، به عبارتی بهتر ، به سلسله متوالی زندگیمهای یک شخص معتقد شدند . و در نتیجه، به عنوان فرعی بر این، مرگ جسمانی و معاد و حیات پس از مرگ را باور نداشتند . به دلایل مشابهی وجود بهشت و دوزخ و روز قیامت را به معنای متعارف آنها منکر شدند. در عوض با تأکید نهادن بر اندیشه جاودانگی روح به رستاخیز روحانی و معنوی در این جهان، که در آن روح پاداش و پادافراه خود را خواهد گرفت، معتقد گشتند . روح هر فرد، برحسب نیکبها و بدبهای که مرتکب شده است، در بدنهای اشخاص متقی و پاک حلول خواهد کرد یا در جسم مخلوقاتی پایین تر و دون بشر مسخ خواهد گردید. ملاک اصلی و عمده ای که به وسیله آن تقوی و پرهیزگاری شخص یا بزهکاری او مورد قضاوت قرار می‌گرفت، اساساً، به شناخت یا عدم شناخت وی از امام حقیقی و برحق مربوط می‌شد.

در چنین چشم اندازی، آنجا که معرفت امام اساسی ترین تعهد و الزام دینی مؤمن حقیقی پنداشته می شد، نقش شریعت اهمیت کمتری پیدا می کرد؛ بویژه برای غالیان که بیش از حد به وفاداری نسبت به آرمانهای تشیع توجه داشتند . به نظر می‌رسد که این شیعیان افراطی و پرشور جزئیات و فرایض تجویز شده شریعت مقدس اسلام، همچون نماز و روزه و حج، را برای کسانی که امام حقیقی را می شناختند و به وی سرسپرده بودند الزام آور تلقی نمی کردند. به همین نحو، نقل شده است که آنان منکرات شرعی و اخلاقی را از خویشتن ساقط می دانستند. در نتیجه، غالیان اغلب به اباحه و جانبداری از هرزگی و بی بندوباری متهم می شدند. اما این اتهام و اتهامات مشابه دیگر می تواند ناشی از استنباطات و دشمنانگی ملل و نحل نویسان، اعم از سنی و شیعه، باشد. این واقعیت که

ص: ۸۲

غالیان نخستین امامان خویش را همچون موجوداتی مافوق انسانی که به فرمان الهی مقدر بود تا مؤمنان را رهبری و هدایت کنند می ستاییدند، بدون شک به چنین اتهاماتی دامن می زده است. در این دوره از حکومت ظالمانه بنی امیه بود که شیعیان تندرو، در نتیجه تجلیل وافر از آل علی [ع] به سب و لعن نه تنها عثمان و خلفای بنی امیه پرداختند، بلکه ابو بکر و عمر را نیز به عنوان غاصبان حق علی [ع] بی نصیب نگذاشتند. این لعن و سب علری صحابه، بویژه سب دو خلیفه نخست که احتمالاً با این سبا آغاز شد و با گذشت زمان همه گروههای شیعی بدان تاسی جستند، از دیدگاه مسلمانان اهل سنت یکی از لغزشها و اهانتهای عمده ای است که شیعیان مرتکب شده‌اند.

در ارتباط با غلات اولیه و میراث آنها چند نکته را، بویژه باید مطمح نظر قرار داد.

در این دوره سازنده، بویژه در نیمه اول قرن دوم هجری، هیچ گروه شیعی بکلی از اندیشه مندان غالی خالی نبود؛ هرچند تعداد این گونه اشخاص در میان گروههای تندرو بیشتر بود . در ابتدای کار، بسیاری از رؤسا و پیشوایان غلات عرب بودند، و امکان د ارد که بعضی از اندیشه ها و عقاید آنها منشأ و سرچشمه عربی پیش از اسلام داشته باشد؛ انتظار بازگشت قهرمان مرده ای از دنیای مرگ می تواند نمونه ای از این گونه عقاید پیش از اسلام اعراب باشد . بعضی از این

عقاید آنها را نیز می‌توان در تعالیم اسلامی و قرآن ردیابی کرد. به‌هرحال، دیری نگذشت که غلات در میان موالی نیز، که اینک بدنه اصلی شیعیان تندرو را تشکیل می‌دادند، پیدا شدند. غالیان غیرعرب، و نیز موالی، به‌طور کلی، با خود موجی از اندیشه‌ها و عقایدی که منبعث از سوابق و فرهنگهای متفاوت و متنوع آنها بود به ارمغان آوردند. تفکرات مربوط به روح و چگونگی پاداش و پادافراه آن، احتمالاً، از مانویّت سرچشمه می‌گرفت، که خود ممکن است مأخوذ از منابع قدیمیتری بوده باشد. ۵۷ نکته دیگر این است که غالیان در آغاز بیشتر کوشش خود را، صرفاً، در اندیشه‌ها و تفکرات دینی به کار گرفتند. اما بعداً، همین‌که در دستگاه خلافت بنی‌امیه آثار اضمحلال هویدا گشت، عده‌ای از رؤسا و پیشوایان غلات به فعالیتها و اقدامات سیاسی علیه دستگاه خلافت پرداختند. و بالاخره استقلال معنوی غالیان اولیه و اندیشه‌های متهورانه آنها سهم بسزایی در اینکه نهضت شیعه بنیاد و تعیین خاص دینی خود را بیابد داشته است.

بر اثر تشکیل تدریجی فرقه‌های مختلف شیعی که هر یک نام خاص خود را یافتند، در نیمه قرن سوم / نهم واژه «غلات» اهمیت اولیه خود را از دست داد. در دوره عباسیان

ص: ۸۳

نقارهای دینی که دولت را در معرض خطرات سیاسی قرار می‌داد از نهضتهای گسترده تر فرقه‌ای، همچون جنبش اسماعیلیان، سرچشمه می‌گرفت. به‌هرحال، ملل و نحل نویسان اصطلاح غلات را بندرت درباره افراد و گروههایی که بعد از امامت امام جعفر صادق [ع] پدید آمدند به کار برده‌اند؛ هرچند مؤلفان مسلمان بعدی که به نوشتن کتب رجال اشتغال داشتند استعمال این اصطلاح را همچنان حفظ کردند و مثلاً نوبختی به عنوان آخرین گروه بازمانده از غلات، از خطاییه نام می‌برد که بعضی از مراجع آنها را قدیمیترین گروه اسماعیلی می‌دانند. اینان پیروان ابوالخطاب بودند که یکی از مهمترین غالیان در میان پیروان امام جعفر صادق [ع] بود. باری، واقعیت این است که بسی از میراث شیعیان تندرو و افراطی قدیم، بویژه غالیان، بر اثر گذشت زمان به وسیله فرق عمده شیعه جذب گردید. بخصوص عقاید و اندیشه‌های آنان را درباره امامت و در باره معاد، شیعیان دوازده امامی و اسماعیلی گرفتند و مطابق با نیات و اندیشه‌های خود پروردند. از سوی دیگر، آن دسته از تعلیمات آنان، که متضمن نقض وحدانیت خداوند بود، مانند اعتقاد آنها به حلول و الوهیت امامان، بویژه به وسیله شیعه امامیه تحت ضابطه آورده شد. امّا این گونه عقاید را نصیریه و برخی محافل افراطی شیعی همچنان حفظ کردند و، در قرون بعدی، این عقاید و معتقدات دیگر غالیان اولیه، مجدداً، در عقاید دروزیان و فرقه‌های دیگر مسلمانان مجال ظهور و بروز یافت.

اکنون بحث خویش را درباره شاخه میان‌رو شیعه از سر می‌گیریم. امام زین العابدین [ع]، فرزند امام حسین [ع]، همچنان به خاموشی خود ادامه داد، و به هیچ گونه فعالیت علنی برای خویشتن دست نزد. اما پس از وفات ابن الحنفیه، وی که اینک ارشد خاندان علی [ع] محسوب می‌شد، از مقام و موقعیت نافذتری برخوردار گردید.

به علاوه علی بن حسین [ع] به علت پارسایی مشهورش که زبانزد همه بود و به همین دلیل به «زین العابدین» ملقب گردیده بود، بتدریج مورد تکریم و بزرگداشت فوق‌العاده مؤمنان، بویژه حوزه‌های پرهیزکار و متقی مدینه، قرار گرفت. اما، از آنجا که امام زین العابدین [ع] از کار سیاست دوری می‌جست و بیشتر اوقات خویش را عمدتاً به دعا و عبادت می‌پرداخت (و از این رو او را امام سجاد [ع] می‌خواندند)، پیروان سیاسی چندانی پیدا نکرد. مع‌هذا، در سالهای پایان

عمر امام [ع] گروهی از خویشاوندان و معتقدانش - متشکل از اعراب متقی و پارسا - پیرامون او جمع شده بودند. به طور خلاصه، در دوره حیات امام زین العابدین [ع] فرقه میانه‌رو شیعه امامیه تحت الشعاع شاخه تندرو شیعه، که

ص: ۸۴

نماینده عمده آن هاشمیّه بود، قرار گرفت. باری، علی بن حسین زین العابدین [ع] سی و چهار سالی پس از شهادت پدرش در ۷۱۴/۹۵ رحلت یافت. و درگذشت وی اندکی پیش از وفات ابو هاشم، عموزاده و رقیب او، بود. بنا بر روایات متأخر شیعیان دوازده امامی و اسماعیلی، امام زین العابدین [ع] فرزند مهتر خویش، محمد، ملقب به الباقر [ع]، را به جانشینی خود منصوب کرد. همچنین، بعضی از اسلامشناسان جدید برهان آورده‌اند که ظاهراً از زمان امام محمد باقر [ع] است که اندیشه نصّ امامت در میان شیعیان شیوع بیشتری یافته است. ۵۸ به هر حال، چنین پیداست که امام محمد باقر [ع] خویشان را یگانه امام مشروع خاندان علی [ع] می‌دانسته است، و پیروانش نیز وی را به همین سمت می‌شناخته‌اند. ۵۹ وی مانند پدرش نسبت به بنی امیه سیاست احتیاط و خاموشی گزید و، بنا بر همین سیاست، فعالیت‌های خود را به جنبه‌های دینی قدرت خویش معطوف داشت. با وجود این، از همان آغاز، بعضی از خویشان فاطمی نزدیکش مدعی مقام و امامت او گشتند. مدعیان جدید امامت راه‌های متنوع دیگری برای جلب بیعت شیعیان، که اینک خود به گروه‌های متعددی منقسم شده بودند، فراهم می‌ساختند. از آن میان نهضتی که بویژه حائز اهمیت است جنبشی است که به وسیله برادر ناتنی امام، یعنی زید بن علی، آغاز نهاده شد. نیز در همین ایام بود که نهضت عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی شروع شد، و با آن شاخه حسنی آل علی [ع] به شهرت رسید. این نهضت حسنی، که مانند جنبش زید پس از امامت محمد باقر [ع] اهمیت یافت، در واقع به نام محمد، پسر عبد الله، معروف به نفس الزکیّه، آغاز شد. اینک ما به بررسی زمینه‌های جنبش زید، که سرانجام به پدیدار شدن فرقه مستقل زیدیّه از میان شیعه منتهی شد، می‌پردازیم.

از جزئیات عقاید و اندیشه‌های زید و پیروان اولیه او نکات اندکی در دست است.

بنا بر بعضی روایات غیر موثق متأخر، زید با واصل بن عطا (فت ۱۳۱/۷۴۸ - ۷۴۹)، یکی از بنیانگذاران نامبردار مکتب کلامی معتزله، که در اساس یک جنبش دینی - سیاسی بود، همکاری داشته است. معتزله، تا آنجا که ما می‌دانیم، در ابتدا هدفشان ایجاد وحدت جامعه اسلامی بر پایه حلّ آشتی جوپانه مشاجرات و اختلافات موجود در میان فرقه‌ها و گروه‌های سیاسی - دینی مختلف بود. اما آنان پس از مدت کوتاهی کانون توجه خود را مبانی کلامی قرار دادند، و تنها به طور ثانوی به مسئله امامت پرداختند. تحقیقات جدید به طور روزافزون نشان داده است که موضع عقیدتی شیعیان اولیه و معتزله در قرن دوم/ هشتم با یکدیگر چندان همانندی و سازگاری نداشته است، و این تنها در اواخر قرن سوم

ص: ۸۵

/ نهم بوده که عقاید زیدی و همچنین عقاید شیعیان امامی تحت تأثیر عقاید معتزله قرار گرفته است. ۶۰ بنابراین، دیگر محملی ندارد که بپذیریم زیدیان نخستین تحت نفوذ عقاید معتزلی قرار داشته‌اند.

چنین پیداست که زید بر وجود یک امام عادل، و الزام جامعه اسلام در طرد و برکنار ساختن امام غیر عادل تأکید می‌گذاشته است. نیز به رعایت اصل اسلامی امر به معروف و نهی از منکر توجه خاصی داشته است. نیز از وی روایت

کرده‌اند که گفته است اگر امامی می‌خواهد به امامت شناخته شود باید حق خود را بر امامت علنا اعلام دارد، و اگر لازم باشد برای احقاق حق خود شمشیر برگیرد. به عبارت دیگر زید برای قبول اندیشه مهدی غایب یا امام خاموش آمادگی نداشت، و نیز برای جانشینی موروثی و نصّ امامت اهمیتی قائل نبود. بنابراین زیدیان در اصل معتقد بودند که هریک از اعضای اهل بیت می‌تواند به ادعای امامت برخیزد، و اگر چنین کند ادعای او مشروع است؛ هرچند بعدها این حق را محدود به فاطمیّه (یعنی کسانی که از نسل علی [ع] و فاطمه [ع] بودند) دانستند. البته، ادعای امامت مشروط بر آن بود که مدعی دارای دانش مذهبی لازم باشد و صفات و سجایای دیندارانه دیگر نیز داش‌ته باشد، و نیز قادر به خروج علیه حکومت ظالم و غاصب وقت باشد؛ همچنانکه زید بن علی، خودش، علیه حکومت غاصب وقت خروج کرد. ترکیب سیاست فعالانه زید با نظریات و عقاید محافظه کارانه‌اش بسیاری از شیعیان را جلب کرد و آنها را از پیوستن به نهضت امامیه بازداشت. در همان حال، زید دریافته بود که برای آنکه در قیام خویش علیه بنی امیه توفیق یابد به پشتیبانی بدنه اصلی جامعه اسلامی نیازمند است. برای رسیدن بدین هدف، و با منعکس ساختن موضع میانه رو شیعیان کوفه، زید به اقدامی بزرگ در جهت سازواری میان عقاید اهل سنت و شیعیان دست یازی د. وی اظهار داشت که با آنکه علی بن ابیطالب [ع] برای جانشینی پیامبر افضل بوده است، بیعت مسلمانان با ابو بکر و عمر نیز، هرچند مفضول بوده اند، صحیح بوده است. باید یادآور شد که زیدیان دوران بعد این نظریه را نپذیرفتند. باری، قبول خلافت دو خلیفه اول به وسیله زید، یعنی پذیرش «امامت مفضول»، شیعیان تندرو را که در آن زمان این خلفا را مطرود و غاصب می‌دانستند از پیرامون وی پراکنده، ولی در عوض پشتیبانی کافه مسلمانان را که به اصل جماعت برای وحدت امت اسلام اعتقاد داشتند برای او فراهم آورد. ۶۱

در این میان، امام محمد باقر [ع] خویشتن را به تعالیم و ارشاد و اندیشیدن در باب

ص: ۸۶

مبادی برخی از عقایدی که می‌بایست بعدها از اصول مشروعه اعتقادات شیعه امامیه گردد مشغول کرده بود. چنین به نظر می‌رسد که آن حضرت بیش از هر چیز توجه خود را به تبیین وظایف و صفات من عنداللهی ائمه معطوف می‌داشته است. امتیاز واردکردن اصل تقیّه نیز، یعنی پنهان داشتن عقیده و مذهب واقعی خود تحت شرایط مخالف و نامساعد، در زمره معتقدات شیعی، بدو بازمی‌گردد؛ و این اصلی است که در تفکرات و معتقدات زید جایی نداشت. اما بعدها، مورد قبول شیعیان دوازده امامی و اسماعیلی قرار گرفت. امام محمد باقر [ع]، علی‌رغم دشواریهای بسیار، در دوره امامت تقریباً بیست ساله خویش، دایره پیروان خود را وسعت بخشید. عده زیادی از محدثان و فقهای بزرگ اهل کوفه، از جمله زراره بن اعین، که در آغاز از پیروان زید بن علی بود، و محمد بن مسلم الطایفی بدو پیوستند. شاعر معروف، کمیت بن زید الاسدی (فت ۱۲۶ / ۷۴۳)، یکی دیگر از متابعان حضرت بود. نام پیروان و طرفداران امام محمد باقر [ع] و دیگر ائمه خاندان حسین بن علی [ع] را کثّی، محدث معروف امامی و صاحب قدیمیترین کتاب رجال شیعی که در نیمه اول قرن چهارم / دهم می‌زیسته، برای ما محفوظ داشته است. ۶۲ آثار بعدی نیز که از همین گروه کتب رجال محسوب می‌شوند و به وسیله مؤلفان صاحب نام شیعه دوازده امامی تألیف شده اند، همچون نجاشی (فت ۴۵۰ / ۱۰۵۸)، شیخ طوسی (فت ۴۶۰ / ۱۰۶۷)، از مراجع نامبردار شیعه که تلخیصی از کتاب کثّی را حف ظ کرده است، و ابن شهر آشوب (فت ۵۸۸ / ۱۱۹۲)، اطلاعات ارزشمندی درباره شیعیان امامی دربردارند. ۶۳

در اینجا باید اشاره کرد که دوره امامت امام محمد باقر [ع] همچنین مقارن بوده است با مراحل آغازین علم فقه. اما، این در دهه‌های واپسین سده دوم هجری بود که مسلمانان م تقی مفهوم عربی کهن سنت، یعنی آداب و رسوم عرفی یا رویه مستقر جامعه را، که در دوره اسلام از نو قدم به منصف ظهور گذاشته بود، آشکارا، با سنت پیامبر عینیت دادند. این عینیت، به نوبه خود، سبب شد که نیاز به مجموعه‌ای از احادیث و روایات پدید آید که در آنها گفتار و رفتار پیامبر [ص] گزارش و سینه به سینه از طریق سلسله ناگسسته ای از راویان و مراجع موثق روایت شده باشد. فعالیت در زمینه گردآوری و بررسی حدیث، که در ابتدا عمدتاً به جهت مقابله، با استفاده گسترده قضات اسلامی از استدلالات انسانی و در عوض آن برای استناد به قول و عمل حضرت محمد [ص] در فتاوی قضایی آغاز گشته بود، پس از مدت کوتاهی به یکی از زمینه‌های وسیع در علوم اسلامی تبدیل گردید و مکمل علم فقه شد. ۶۴ در این دوره تکوین علوم دینی اسلامی، از

ص: ۸۷

امام محمد باقر [ع] به عنوان یکی از راویان حدیث، بویژه احادیثی که در تأیید نهضت شیعه و منقول از علی بن ابیطالب [ع] بوده، یاد شده است. اما، امام محمد باقر [ع] و امام جعفر صادق [ع] مسائل قضایی را بیشتر بر بنیاد مرجعیت خویش تعبیر و تفسیر می‌کردند، و کمتر به احادیثی که از مراجع قبلی روایت شده بود استناد می‌جستند.

در اینجا باید افزود که در مذهب شیعه حدیث بر پایه مرجعیت ائمه روایت می‌شود و شامل گفتار و قول امامان و نیز سنن پیامبر [ص] است. همچنین امام محمد باقر [ع]، نخستین امام از خاندان حسین بن علی [ع] است که بعضی از نظریه پردازان غالی جذب محفل او شدند. مهمترین این غلات، که در ابتدا از پیروان امام بودند، مغیره بن سعید، که گاهی از جمله موالی و گاهی عربی از قبیله عجل شمرده شده است، و ابو منصور العجلی هستند. در اینجا خالی از فایده نیست که برخی از عقاید برجسته اینان را، که معدودی از آنها پیش بینهای اولیه برخی از ج نبه های ممتاز اندیشه اسماعیلیان نخستین است، مورد بررسی قرار دهیم.

ملل و نحل نویسان تفصیلات زیادی درباره عقاید و اندیشه هایی که مغیره تبلیغ می کرده است نقل کرده اند. ۶۵ بنابراین روایات، که گاهی هم با یکدیگر متناقضند، چنین به نظر می رسد که وی معتقدات مختلفی از شرق نزدیک پیش از اسلام را با تعالیم خود در آمیخته بوده است، و این عقاید بویژه منعکس کننده نفوذ عقاید گنوسی مانوی و ماندایی است. ۶۶ در حقیقت، مغیره با توجه به روحگرا بی آشکارش نخستین شیعه گنوسی به شمار آمده است. ۶۷ یکی از متمایزترین مشخصه های تعلیم او به کار بردن تشبیه در توصیف خداوند است. وی اظهار می داشت که خداوند مردی از نور است که تاجی از نور بر سر دارد؛ تصویری که به عقیده مانداییان از خدایشان، که او را «پادشاه نور» می خواندند، بسیار نزدیک است. ۶۸ گذشته از این، وی می گفت که خداوند اعضایی دارد که با حروف الفبای عربی متناظر است و این حروف، که خود از اسم اعظم خداوند نشأت یافته اند، در ابتدای آفرینش به زبان آورده شده بوده اند. این اندیشه ها آشکارا به یاد آورنده تعالیم مارکوس گنوسی، یکی از نمایندگان برجسته گنوسیه والتینوسی، است.

به عقیده مارکوس، جسم «حقیقت متعالی» از حروف الفبای یونانی تشکیل شده بود. ۶۹ در واقع، مغیره را می توان نخستین شیعی یا، از این بابت، نخستین مسلمانی دانست که درباره ماهیت رمز آمیز و نمادین الفبا به تفکر پرداخته است. و به این ترتیب، نظریات او پیشاهنگ نظریات پیچیده و پرداخته تر اسماعیلیان قدیم در این باره بوده است. همچنین

احتمال دارد که تحت تأثیر اندیشه‌های مغیره، که دیگران آن را توسعه و تکامل بیشتری بخشیدند، بود که شیعیان تندرو برای بعضی از حروف بیست و هشتگانه عربی خواص رمزی و مکنون قائل شدند. ۷۰ مغیره همچنین به خاطر نظریه‌اش در باب آفرینش عالم و کائنات اولیه درخور امعان نظر است. جهانشناسی او نیز نفوذ نظام‌های کهن گنوسی را منعکس می‌سازد، و مانند تشبیه‌گرایی او به نظر می‌آید که از تفسیر تأویلی و تمثیلی برخی از آیات قرآنی الهام پذیرفته باشد. روش تفسیر تأویلی روشی است که بعدها خاص اسماعیلیان گردید. جنبه بنیادین این جهانشناسی همانا ثنویت گنوسی آن است؛ که از مشخصات آن کشاکش و ستیزه دائمی میان نور و ظلمت، روشنائی و تاریکی است که وابستگی نزدیک با عقیده بنیادی مانویان دارد و نزاع میان نیکی و بدی را به زبان رمز و تمثیل بیان می‌کند.

با گذشت زمان، مغیره برای خود پیروانی در کوفه، در میان اعراب و موالی، پیدا کرد. اینان، که بعدها به نام مغیره معروف شدند، یکی از مهمترین فرق غلات بودند مغیره پیروان خود را با حسّ وفاداری و جانسپاری و محدودیت نسبت به رهبری خویش پر ساخته بود، و از این روست که متابعان او را و صفاء، یعنی بندگان، نیز می‌خواندند.

درواقع، سرچشمه عقیده به برگزیدگی دینی در میان شیعیان تندرو به مغیره باز می‌گردد. ۷۱ احساس گزیده‌گرایی مغیره، که خصومت آنان را نسبت به دشمنانشان برمی‌انگیخت، به نوبه خود، مبارزه جویی دینی را پایه گذاشت. درواقع، منابع ما بر استفاده از روشهای تروریستی به وسیله مغیره شهادت می‌دهند؛ این روش مبارزه که بیشتر از ویژگیهای گروه پیرو ابو منصور بود، چهار قرنی بعد، روشی متداول در میان نزاریان ایران و شام گردید.

ابو منصور، که در کمال شگفتی مردی بیسواد بود، برای امامت امام محمد باقر [ع] تبلیغ می‌کرد، و مانند مغیره فرقه‌ای خاص خود تشکیل داد که به نام منصوریه مشهور شدند. ۷۲ وی اینک روش کار خود را در مقابله با دشمنانش بر آدمکشی نهاد. ۷۳ او مدعی بود وصی امام محمد باقر [ع] است و پس از رحلت امام ادعا کرد که امامت به وی تفویض شده است. وی، اندکی بعد ادعای پیامبری نیز کرد و گفت که به آسمان صعود کرده و در آنجا خداوند دست بر سر او کشیده و به زبان سربانی با وی سخن گفته و او را به پیامبری به زمی ن بازفرستاده است. ابو منصور نیز درباره آفرینش نظریاتی ابراز می‌داشت ۷۴ و بعضی از وجوه تعالیم او، به شکلی نارسیده، پیش‌رس برخی از عقاید

اسماعیلیه است. وی به تسلسل نامنقطع پیامبران اعتقاد داشت و می‌گفت که پس از او نبوت در میان اعقابش تا شش نسل ادامه خواهد داشت و آخرین این پیامبران (یعنی پیامبر هفتم با احتساب خود ابو منصور) همان مهدی موعود خواهد بود. گذشته از اینها، به تفسیر تأویلی و تمثیلی قرآن می‌پرداخت و معتقد بود که چون حضرت محمد [ص] پیام اسلام را به مردم رسانیده است اکنون نوبت وظیفه الهی است که به تأویل آن پیام و توضیح درباره معانی نهفته در آن بپردازد. وی حشر و رستاخیز را انکار می‌کرد و بهشت و دوزخ را با تعبیر رمزی همانا تجارب جهانی می‌دانست.

روایت شده است که امام محمد باقر [ع] مغیره و ابو منصور را لعن کرده بود؛ هرچند این دو بعداً خود را وارث امامت او شمردند. امام جعفر صادق [ع] نیز غلات برجسته‌ای را که در پیرامون او گرد آمده بودند طرد کرد. اما این واقعیت

خدشه‌ناپذیر برجاست که از زمان امام محمد باقر [ع] غلات خود را در میان پیروان امامانی که از نسل حسین بن علی [ع] بودند جا زدند، و تا حدودی بر بنیان عقیدتی فرقه امامیه اثر گذاشتند.

امام محمد باقر [ع]، پس از آنکه گامهای اساسی و مهمی در جهت تعیین و استقرار ماهیت مشخص شیعه امامی برداشت، در حدود سال ۱۱۴ / ۷۳۲ - ۷۳۳، یعنی یک قرن پس از رحلت پیامبر [ص]، وفات یافت. ۷۵ در این میان پس از دوران کوتاه حکومت سلیمان و خلافت عمر دوم (۹۹ - ۱۰۱ / ۷۱۷ - ۷۲۰)، که مردی پرهیزگار بود و به رعایت تعالیم اسلامی توجه بیشتری مبذول می‌داشت و نیز نسبت به خاندان علی [ع] دوستانه‌تر رفتار می‌کرد و لعن و سب علی را بر منابر قدغن کرده بود، و یزید دوم (۱۰۱ - ۱۰۵ / ۷۲۰ - ۷۲۴)، خلافت بنی‌امیه به هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵ / ۷۲۴ - ۷۴۳)، که از خلفای مقتدر و با کفایت اموی بود، رسید. یکی از کارهای اولیه هشام آن بود که خالد بن عبد الله القسری را به حکومت عراق گماشت و خالد در این مقام حدود پانزده سال (۱۰۶ - ۱۲۰ / ۷۲۴ - ۷۳۸)، باقی ماند، و مدت حکومت وی بر عراق و سرزمینهای شرقی وابسته به آنجا، از همه حکمرانان اموی، به استثنای حجاج، طولانیتر بود. وی شیعیان کوفه را، که همچنان به فعالیتهای مخفیانه و زیرزمینی خویش ادامه می‌دادند، سخت زیر نظر گرفت. اما، چنانکه پس از مدت کوتاهی هویدا گردید، مقدر بود که خلافت طولانی هشام مصادف شود با واپسین دوره ثبات حکومت بنی‌امیه.

پس از رحلت امام محمد باقر [ع] پیروان او به چندین گروه تقسیم شدند. ۷۶ یک گروه که آنان را باقریه می‌خوانند در انتظار بازگشت امام به‌عنوان مهدی ماندند، و حال

ص: ۹۰

آنکه گروه دیگر به محمد النفس الزکیه که از اعقاب حسن بن علی [ع] بود پیوستند. نیز دسته‌هایی بودند که بیعت خویش بر مغیره و ابو منصور افکندند، اما گروهی از پیروان وفادار به امام محمد باقر [ع] اکنون فرزند ارشد او، ابو عبد الله جعفر، ملقب به صادق، را به امامت شناختند و او را امام منصوص از جانب پدرش دانستند. این دسته از شیعیان امامی به پشتیبانی خویش از امام جعفر صادق [ع] ادامه دادند و با گذشت زمان گسترش فوق العاده‌ای یافتند. دوره امامت طولانی امام جعفر صادق [ع] را، که حدود سی و اند سال به درازا کشید و مقارن بود با یکی از متلاطمترین دوره های تاریخ صدر اسلام، می‌توان به بهترین وجهی در طی دو دوره مورد مطالعه و بررسی قرار داد. در دوره نخست، که تا اندکی پس از روی کار آمدن عباسیان ادامه داشت، امام صادق [ع] تحت الشعاع مدعیان دیگر امامت قرار گرفته بود؛ و در همان حال نهضت عباسیان با موفقیت گسترش و تحول می‌یافت. این در دوره دوم، یعنی تقریباً دهه آخر امامت، است که امام جعفر صادق [ع] مقام و منزلت یکتا و موقعیت بی نظیری کسب کرد. اینک ما می‌پردازیم به بررسی حوادث دو دهه نخستین امامت امام جعفر صادق [ع]؛ حوادثی که در عین حال سبب از میدان بیرون رفتن فعالترین رقیبان امام از طایفه بنی هاشم گشت.

در زمانی که امام جعفر صادق [ع] به امامت رسید، جنبش زید بن علی استقرار کامل یافته بود. امام جعفر صادق [ع] سیاست بی‌نظرانه پدر را در مورد عمومی مستتر خویش ادامه داد و حتی در ملأ عام از وی به احترام یاد کرد. اما اندک زمانی بعد، عده‌ای از پیروان زید، احتمالاً به سبب آنکه امام جعفر صادق [ع] را صاحب نص امامت می‌دانستند، از اطراف زید پراکنده شدند و به امام پیوستند. به روایتی، زید بن علی، این گروه که وی را ترک گفتند روافض خواند، زیرا که

پشتیبانی خود را از قیام او برگرفته و وی را ترک کرده بودند. ۷۷ اصطلاح روافض بعدها به غلط و از روی عمد بر همه گروه‌های شیعه، بویژه شیعه امامیه، اطلاق شد. جنبش محمد بن النفس الزکیه نیز در سالهای نخستین امامت امام جعفر صادق [ع] شدت و قدرت گرفت. این جنبش را، چنانکه یادآور شدیم، عبد الله پدر محمد، به راه انداخته بود. عبد الله از جانب پدر از خاندان حسن بن علی [ع] و از جانب مادر از خانواده حسین بن علی [ع] بود و مادرش فاطمه، بنت حسین بن علی [ع]، بود و به همین جهت به المحض (دارای خون پاک) ملقب شده بود. عبد الله شیخ و بزرگ خاندان حسن محسوب می شد و، در عین حال، در میان تمام آل علی [ع] از احترام برخوردار بود. ۷۸ وی نقشه های جاه طلبانه‌ای برای پسرش محمد در سر می پروراند، و از همان

ص: ۹۱

زمان که این پسرزاده شده بود- احتمالاً در ۷۱۸/۱۰۰- نقش مهدی موعود را برای او در نظر گرفته بود. این اندیشه را، به احتمال قوی، روایتی که در میان شیعیان رواج داشت، پروبال می داد. بنابراین روایت مهدی موعودی که از میان اهل بیت قیام می کند نام محمد بن عبد الله دارد؛ یعنی همان پیامبر [ص] است.

در این میان، در سالهای آخر حکومت هشام بن عبد الملک، آثار زوال در ارکان خلافت بنی امیه ظاهر گردید. شیعیان که نزدیک به نیم قرن از هرگونه فعالیت آشکار خودداری کرده بودند سرعت این تغییر احوال و اوضاع را دریافتند و در کوفه چندین قیام به راه انداختند. ۷۹ همه این قیامها، به علت نداشتن سازماندهی کافی و پشتیبانی لازم شکست خورد. در ۷۳۷/۱۱۹، مغیره و بیان، که علی الظاهر بعد از وفات امام محمد باقر [ع] با هم متحد شده بودند، دستگیر شدند، و با عده‌ای از پیروانشان، به فرمان خالد بن عبد الله سوزانده شدند. در ۷۴۲/۱۲۴، ابو منصور نیز به دست یوسف بن عمر ثقفی، جانشین خالد و والی عراق از ۷۳۸/۱۲۰ تا ۷۴۴/۱۲۶، افتاد و به همان سرنوشت دچار آمد. در نتیجه، عده زیادی از هواخواهان این سه شهید غالی از میان مغیره، منصوریه، و بیانیه به جنبش النفس الزکیه پیوستند.

مهمتر از همه اینها، زید بن علی در صفر ۱۲۲/ ژانویه ۷۴۰ علناً علم قیام در کوفه برافراشت، و قیام او پس از قیام مختار، در واقع، نخستین قیام شیعی و دومین قیام فردی از خاندان علی بن ابیطالب [ع] پس از قیام حسین بن علی در کربلا بود. این قیام بی نتیجه ماند، زیرا اولاً کوفیان بار دیگر نشان دادند که مردمی درخور اعتماد نیستند و، چنانکه وعده داده بودند، نتوانستند صد هزار مرد جنگی برای زید تدارک بینند، و ثانیاً یوسف بن عمر ثقفی بموقع از توطئه آگاه شد و برای سرکوبی آن به اقدامات شدیدی دست یازید.

زید و گروه کوچکی از پیروان جان بر کف او که با وی می جنگیدند به وسیله سپاه شام قتل عام شدند؛ پایان غم انگیزی که بی شباهت به سرانجام دردناک نیای بزرگ او، حسین بن علی [ع]، نبود. ۸۰ اندک زمانی بعد، خلیفه، هشام بن عبد الملک، فرمان داد که همه افراد برجسته از آل ابو طالب باید علناً زید را محکوم سازند، و از همه فعالیت‌های ضد اموی کناره جویند. عبد الله المحض و ابن معاویه و عده ای دیگر بدین فرمان گردن نهادند، اما ظاهراً امام جعفر صادق [ع] از این آزمایش برکنار ماند؛ زیرا در هیچ یک از منابع و مآخذ شناخته شده نام وی در ارتباط با این حادثه ذکر نشده است. و این می تواند مشعر بر آن باشد که تا هنگام وقوع قیام زید امام جعفر صادق [ع] مخالفت خود را با هرگونه فعالیت

ص: ۹۲

مسلحانه شیعی صریحا اعلام داشته بوده است. اما قیام زید به وسیله پسرش، یحیی که مادر حنفی او یکی از دختران ابو هاشم بود، ادامه یافت. یحیی فعالیتها و اقدامات خود را در خراسان، که بسیاری از شیعیان کوفه از طرف والیان عراق بدانجا تبعید شده بودند، متمرکز ساخت. اما پس از سه سال کوششهای نافرجام سپاهیان والی خراسان، نصر بن سيار، بر او غلبه یافتند، و یحیی در نبردی که در نزدیکی جوزجان درگرفت در ۱۲۵/۷۴۳ کشته شد. ۸۱ رهبری زیدیان را بعدا محمد النفس الزکیه و سپس برادر یحیی، موسوم به عیسی بن زید (فت ۱۶۶/۷۸۳)، و آنگاه احمد بن عیسی (فت ۲۴۷/۸۶۱)، و پس از او دیگر علویانی که زیدیان آنها را به امامت خویش شناختند برعهده گرفتند.

با مرگ هشام بن عبد الملک در ۱۲۵/۷۴۳، فروپاشی خلافت اموی شدت گرفت.

هنوز سالی نگذشته بود که خلافت ولید دوم، برادرزاده و جانشین هشام، در نتیجه شورش سپاهیان شام با همدستی خاندان اموی، در ۱۲۶/۷۴۴ به پایان آورده شد. این حادثه، که به خودکشی سیاسی خاندان فرمانروا منجر شد، نشانه پایان قریب الوقوع آنچه ولهاوزن «سلطنت اعراب» نامیده است بود. حکومت خلیفه بعد، یعنی یزید سوم، که برگزیده سرداران شورشی بود، شش ماه بیشتر نپایید و با مرگ ناگهانی او رقابت و کشمکش بیشتر میان افراد خاندان بنی امیه به جنگ داخلی منجر گشت. ابراهیم بن ولید اول تنها در جنوب شام به خلافت شناخته شد، و در دوره کوتاه فرمانروایی که حدود سه ماه بود شیرازه اوضاع و احوال کلی مملکت بکلی از هم گسیخت و آشوب همه جا را فرا گرفت. مروان، معروف به مروان دوم و ملقب به الحمار، که به یکی از شاخه های فرعی خاندان بنی امیه تعلق داشت اینک تنها کسی بود که قدرت نظامی کافی در اختیار داشت تا بتواند به صورت ظاهر نظمی در مملکت برقرار سازد. لذا، وی به سوی دمشق لشکر راند، ابراهیم را خلع کرد، و خویشان را در ۱۲۷/۷۴۴ خلیفه جدید خواند. اما، در این هنگام کار خطیر نجات حکومت بنی امیه بکلی غیرممکن گردیده بود، زیرا شورش و انقلاب تمام ایالات و ولایات را فراگرفته بود.

آشفتگی اوضاع، شیعیان کوفه و دیگر نقاط را برانگیخت تا اقدامات متهورانه تری برای برانداختن خلافت بنی امیه به عمل آورند. در اجتماعی که در ۱۲۶/۷۴۴ بنی هاشم در ابواء، در نزدیکی مدینه، برپا ساختند عبد الله المحض موفق شد که همه شرکت کنندگان در آن اجتماع را به بیعت با محمد النفس الزکیه و شناختن وی به عنوان مناسبترین نامزد خلافت وادارد. ۸۲ در میان کسانی که با این امر همنا شدند ابراهیم بن محمد، بزرگ بنی

ص: ۹۳

عباس، و دو برادرش، ابو العباس و ابو جعفر، خلفای آینده عباسی، بودند که به تمویه بدین بیعت رضایت دادند. تنها امام جعفر صادق [ع]، شریفترین و محترمتترین فرد خاندان حسین بن علی [ع] پس از شهادت زید، بود که از این امر استنکاف ورزید. با آنکه ممکن است عبد الله المحض مخالفت امام جعفر صادق [ع] را به رقابتی که در آن هنگام میان آل حسن [ع] و آل حسین [ع] وجود داشت نسبت داده باشد، باید به خاطر داشت که امام جعفر صادق [ع] آماده نبود که ادعای امامت عموزاده خویش از آل حسن [ع] یا هیچ مدعی دیگری از آل علی [ع] را بپذیرد؛ زیرا خود را یگانه امام بر حق و راستین زمان می دانست. باری، پس از این جلسه خانوادگی، محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم، بشدت به کار دعوت پرداختند، و از جانب بسیاری از معتزلیان، زیدیان، و حتی عده ای از فرقه های غالی حمایت یافتند. ۸۳ اما جنبش آنان فاقد سازمان و دوراندیشی بود، و عباسیان به آسانی از آن پیشی گرفته و سپس آن را درهم شکستند.

واپسین قیام نافرجام دوره بنی امیه، که به مفهوم وسیع یک قیام شیعی م حسب می شود، به وسیله عبد الله بن معاویه، از آل ابو طالب، انجام گرفت. وی، چنانکه یادآور شدیم، پیروان شیعی تندروانه ای داشت که جناحیه خوانده می شدند. اما، اکنون ابن معاویه نهضتی را رهبری می کرد که اهمیت اجتماعی بیشتری داشت و عده کثیری از فرق و گروههای شیعی و غیرشیعی آن را پشتیبانی می کردند. ۸۴ در اوضاع و احوال آشفته پس از قتل ولید دوم، خلیفه اموی، شیعیان کوفه از ابن معاویه، که در این زمان در آن شهر اقامت داشت، خواستند که علیه عبد الله بن عمر، پسر عمر بن عبد العزیز، خلیفه متدین و متقی اموی، که از طرف خلفای اموی یزید سوم و ابراهیم والی عراق بود، خروج کند. اما ابن عمر شورش علنی ابن معاویه را که در محرم ۱۲۷/ اکتبر ۷۴۴ آغاز شد به آسانی درهم شکست، زیرا کوفیان بار دیگر نشان دادند که مردم درخور اعتمادی نیستند. تنها زیدیان که از جمله متابعان او بودند چند روزی شجاعانه جنگیدند، تا آنکه ابن معاویه تحت الامان اجازه بیرون رفتن از کوفه یافت. ابن معاویه به غرب ایران عقب نشست و دیری نگذشت که در آنجا پشتیبانان بسیاری، بویژه در میان موالی ایرانی، پیدا کرد. وی در ۱۲۸/ ۷۴۵ در اصطخر (استخر) فارس استقرار یافت و از آنجا برای چند سالی بر بخش وسیعی از ایران حکومت راند.

ابن معاویه ائتلاف فوق العاده متنوعی از گروههای مختلف در پیرامون خویش تشکیل داد. در واقع، یکی از مشخصه های چشمگیر نهضت انقلابی او ترکیب متکثر خاص

ص: ۹۴

آن بود. صرف نظر از موالی، چندین فرقه شیعی، عده زیادی از خوارج، عباسیان معروف، و حتی بعضی از امویان ناراضی در نهضت او شرکت داشتند. این خود نشان می دهد که احساسات ضد خلافت بنی امیه اکنون تا به چه حد رسیده بوده است. نیز این امر نشانگر آن است که جنبش ابن معاویه فاقد هرگونه بنیاد ایدئولوژیکی و عقیدتی خاص، خواه آرمانخواهی شیعی یا غیرشیعی، بوده است. چنین پیداست که ابن معاویه خود بیشتر به قدرت سیاسی نظر داشته است تا مسائل عقیدتی، و این از اشتیاق او به پذیرفتن حمایت و پشتیبانی از گروههای نامتجانس دینی - سیاسی آشکار است. و اتفاقاً چنانکه بعداً ثابت شد، یکی از نقایص بنیادی این جنبش همانا نداشتن ایدئولوژی و شالوده عقیدتی بود.

مروان دوم پس از آنکه سلطه خود را بر شام و عراق مستقر ساخت اینک توجه خود را به ایالات شرقی که از امویان فرمان نمی بردند معطوف داشت و سپاهی گران به سرکوبی ابن معاویه فرستاد. ابن معاویه، که سرانجام از مقابل دشمنان خود گریخته و به میان دوستانش به خراسان پناه برده بود، در آنجا و ظاهراً به دستور ابو مسلم خراسانی، عامل عمده پیروزی عباسیان، در ۱۳۱/ ۷۴۸ - ۷۴۹ کشته شد. در این میان عباسیان از شورشها و قیامهای عقیم و ناموفق شیعی در دوره بنی امیه درسهای مهمی آموخته بودند. در نتیجه، هنگامی که در انتظار نوبه خود برای به دست آوردن قدرت بودند، توجه خاصی به تکامل سازمان نهضت خویش معطوف داشتند و فعالیتهای خویش را در ایالت شرقی و دوردست خراسان متمرکز ساختند. ۸۵ چنانکه قبلاً یادآور شدیم، محمد بن علی عباسی میراث خوار ادعاهای ابو هاشم حنفی و سازمان تبلیغاتی او و فرقه هاشمیّه گردید و، با برخورداری از این امکانات ارزشمند، به نظر می آید که دعوت فعال عباسیان از حدود سال ۱۰۰/ ۷۱۸، یعنی اندکی پس از وفات ابو هاشم، آغاز شد. ۸۶

از قرارگاه نهضت عباسی در کوفه داعیان و عوامل بیشماری به خراسان، که در میان ساکنان آن، اعم از اعراب مهاجر و موالی بومی ایرانی، حمایتخواهی از مذهب شیعه به نحو گسترده ای وجود داشت، فرستاده شدند. در نتیجه، دیری نگذشت

که خراسان، که اکنون مرکزش در شهر مرو قرار داشت، پهنه سپاهیگری و پایگاه انقلابی جنبش عباسیان گشت. دعوت عباسیان هوشمندانه به نام الرضا من آل محمد صورت می گرفت، و این عبارتی بود که از شخص نامعینی از خاندان پیغمبر سخن می گفت. این اقدام، صرف نظر از آنکه گامی احتیاط‌آمیز بود، هدف از آن جلب حداکثر پشتیبانی شیعیان نیز بود که معتقد به رهبری و امامت اهل بیت بودند

ص: ۹۵

دعوت عباسیان در خراسان در ابتدای امر عمدتاً به شکل دسته های کوچک زیرزمینی سازمان یافته بود. مع هذا، امویان بسیاری از داعیان عباسی را شناسایی کردند و به قتل رسانیدند. بنابراین، پس از مدت کوتاهی لازم آمد که سازمان رسمیت‌تری پرداخته شود. شورایی از دوازده تن از بزرگان که آنها را نقباء می خواندند در مرو تشکیل شد تا فعالیت‌های جمع کثیری را که جدیداً به سمت داعی برگماشته شده بودند رهبری کند؛ و این روشی در سازماندهی بود که بعدها اسماعیلیان در پیش گرفتند. این تغییرات موفقیت‌آمیز از آب درآمد، بویژه هنگامی که عمّار بن یزید، معروف به خدش، به عنوان رئیس تشکیلات جدید دعوت به خراسان فرستاده شد. وی ظاهراً گرایش به علویان داشت، و عقاید تندروانه‌ای تعلیم و تبلیغ می کرد که احتمالاً باعث شد تا عباسیان بعدها او را از خود طرد کنند. خدش در ۱۱۸/۷۳۶ دستگیر شد و به قتل رسید، و سلیمان بن کثیر به جانشینی او منصوب گردید. ارتباط میان پیروان نهضت در خراسان و امام که در حمیمه مستقر بود، ولی هنوز مجهول الهویه باقی مانده بود، به وسیله رهبر سازمان عباسیان در کوفه برقرار می شد، و مقام ریاست تشکیلات کوفه را از سال ۱۰۵/۷۲۳ به بعد بکیر بن ماهان برعهده داشت.

محمد بن علی در ۱۲۵/۷۴۳ وفات یافت و پسرش، ابراهیم، معروف به الامام، امام جدید گروه هاشمیه - عباسیه و، در نتیجه، رهبر نهضت عباسیان شد. ابراهیم امر دعوت را شدت بخشید و مبارزه نظامی آن را آغاز کرد. در اوضاع آشفتگی و مغشوش شایع، و اوضاع و احوال پس از شکست زید بن علی و پسرش، یحیی، نهضت عباسیان توفیق روزافزونی پیدا کرد. در ۱۲۸/۷۴۵-۷۴۶، ابراهیم عامل خود ابو مسلم را، که از موالی ایرانی بود، به عنوان نماینده خویش به خراسان فرستاد تا واپسین گام را در تشکیل و رهبری نهضت بردارد. ۸۷ ابو مسلم شخصیت مشهوری بود که پیشینه‌ای نامعلوم داشت. وی ظاهراً پیش از این از متابعان مغیره بود و خدمات خود را به امام جعفر صادق [ع] نیز عرضه کرده، اما مورد قبول نیفتاده بود. در این هنگام، ابو سلمه خلّال، یکی از پیشوایان نامبردار شیعی، پس از مرگ بکیر در ۱۲۷/۷۴۴ به ریاست تشکیلات کوفه رسیده بود. پیروزی ابو مسلم فوق العاده سریع بود. وی در ۱۲۹/۷۴۷ علمهای سیاه را، که از این پس شعار عباسیان گشت، برافراشت و به این صورت قیام خود را آشکار ساخت. سپاه انقلابی او، خراسانیه، که متشکل بود از موالی ایرانی و اعراب، بویژه اعراب یمنی، در اندک مدتی توسعه یافت. قابل ذکر است که در سپاه ابو مسلم بود که برای اولین

ص: ۹۶

بار یکرنگی شرایط مسلمانان عرب و غیرعرب حاصل شد.

ابو مسلم در ۱۳۰/۷۴۸ وارد مرو شد و سپس همه خراسان را تسخیر کرد و نصر بن سیار، والی سالخورده اموی، را بیرون راند. در همان سال لشکر خراسان به سرکردگی قحطبه بن شیبب، یکی از نقبای اصلی، پیشروی سریع خود را به

سوی غرب آغاز کرد و سپاهیان اموی را سر راه خود مرتبا شکست داد. ۸۸ در محرم ۱۳۲ / اوت ۷۴۹ لشکر ابن هبیره، آخرین حکمران اموی عراق، در نبردی که در نزدیکی کوفه رخ داد شکست خورد. در این نبرد قحطبه جان خود را از دست داد. چند روز بعد سپاه پیروز خراسان وارد کوفه شد. در آنجا قدرت به ابو سلمه سپرده شد و وی بلافاصله به عنوان وزیر آل محمد [ص] شناخته شد. عنوان وزیر، که برای نخستین بار با معنایی مبهم به وسیله محمد (ص) به مسلمانان عرب معرفی شده بود، اینک در مسیر تحول به عنوان یکی از مقامات مهم اداری در دستگاه بنی عباس بود.

سرانجام زمان برای افشای نام الرضا من آل محمد [ص] که می‌بایست مورد پذیرش همگان قرار گیرد فرا رسید. درست پیش از سقوط کوفه ابراهیم الامام، که خلیفه اموی از نقش او در دعوت عباسیان آگاه شده و او را چند ماهی در حران به زندان افکنده بود، درگذشت. اینک وظیفه ابو سلمه خلال بود که هویت جانشین ابراهیم را آشکار سازد تا به عنوان خلیفه جدید منصوب گردد. ابو سلمه شخصا مایل بود که یک نفر از آل علی [ع] به خلافت برداشته شود. ۸۹ و از این رو، با سه تن از پیشوایان علوی، از آن جمله امام جعفر صادق [ع] و عبد الله المحض، تماس گرفت، ولی آنان پیشنهاد ابو سلمه را رد کردند و همچنین نپذیرفتند که انتخاب خلیفه جدید به تصمیم یک شورای متشکل از آل علی [ع] محول شود. سرانجام خراسانی‌ها پس از دو ماه انتظار و مراقبت زمام امور را خود به دست گرفتند، و بر خلافت برادر ناتنی ابراهیم، یعنی ابو العباس، تصمیم گرفتند. او و دیگر اعضای خاندان عباسی اندکی پیشتر از حمیمه به کوفه درآمده بودند و به دستور ابو سلمه در خفا می‌زیستند. اما مخفیگاه ابو العباس را عوامل وفادار به ابو مسلم، که خود در خراسان باقی مانده بود، کشف کردند. در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲ / ۲۸ نوامبر ۷۴۹، ابو العباس با عنوان السفاح در مسجد کوفه به عنوان اولین خلیفه عباسی شناخته شد.

ابو سلمه ناچار به تبعیت و بیعت شد و به عنوان وزیر آل عباس به کار خویش ادامه داد. اما این امر دیری نپایید و ابو سلمه به فرمان خلیفه و با توافق ابو مسلم به سیاست رسید.

در ۱۳۲ / ۷۵۰، لشکریان خراسان در جنگی که در زاب اکبر میان آنان و سپاهیان

ص: ۹۷

اموی در گرفت به پیروزی نهایی دست یافتند. مروان دوم که شکست خورده بود به مصر گریخت، و در آنجا در همان سال به قتل رسید. به این ترتیب، پس از تقریباً سی سال نقشه کشی دقیق، خاندان عباسی توانست مهر اختتام بر خلافت بنی امیه بزند و سلسله خلفای بنی عباس، را که مدت پنج قرن بر بخشهای مختلفی از جهان اسلام حکومت راند و سرانجام در ۶۵۶ / ۱۲۵۸ به دست مغولان برافتاد، به حاکمیت رساند. ستیزه میان عراق و شام، یکی از عوامل مهم در فعالیتها و اقدامات ضد اموی شیعیان از بعد از علی بن ابیطالب [ع]، نیز اکنون با شکست شامیان خاتمه پذیرفت. خلفای عباسی نخستین، که بر ایرانیان و الگوهای متمرکز اداری ساسانیان در رتق و فتق امور خلافت متکی بودند، مرکز فرمانروایی خویش را در عراق نخست در شهر کوچک هاشمیّه و دیگر نقاط نزدیک کوفه و سپس، بعد از سال ۱۴۵ / ۷۶۲، در شهر جدید بغداد قرار دادند.

انقلاب عباسیان نقطه چرخشی در تاریخ نخستین اسلام است که نه تنها تغییر خلافت، بلکه تغییرات عمده دیگری را نیز مشخص می‌سازد. با سقوط بنی امیه نظام اجتماعی آنان نیز، که به اعراب مقام و موضع ممتازی می‌داد، از هم فروپاشید.

عباسیان قدرت سیاسی را به طور وسیعتری تقسیم کردند، و تمایز میان اعراب و موالی را که بسیاری از آنها هیچ گونه وابستگی به یک قبیله عرب نداشتند برداشتند. در نیم قرن اول خلافت عباسیان استیلای موقعیت حکومتی اشرافیت عرب بسرعت به پایان رسید و امتیازاتی که از تبار و نژاد یا وابستگی قبیله‌ای ناشی می‌شد، اهمیت پیشین خود را از دست داد. اکنون طبقه حاکمه جدیدی که از نژادهای مختلف تشکیل شده بود و اسلام تنها مشخصه وحدتبخش آنها بود روی کار آمد و جانشین طبقه حاکمه عرب نژاد دوره بنی امیه شد. با آزادی موالی وصف آرایبی جدید طبقات بر مبنای غیرنژادی برخی از خواسته‌های مبرم نهضت‌های مخالف، بخصوص خواسته‌های شیعیان تندرو، برآورده شد. در نتیجه، تشیع انقلابی از این به بعد با خواسته‌ها و آرزومندیهای موالی، که سرانجام برابری خود را در جامعه به دست آورده بودند و دیر نمی‌پایید که به عنوان یک طبقه اجتماعی متمایز از میان می‌رفتند، عینیت و ارتباط خود را از دست داد. در عوض، مفر مناسبی برای طیف وسیعتری از توده‌های ستمدیده، و از لحاظ اقتصادی فاقد امتیاز گردید.

اما پیروزی عباسیان سرچشمه بسیاری از نومیدها و نارضاییها در زمینه‌های دیگر، بویژه در میان شیعیان، که همچنان به نهضت آل علی [ع] وفادار بودند، گردید.

ص: ۹۸

عباسیان دعوت مخفیانه خویش را به نام اهل بیت پیامبر [ص] و عمدتاً بر شالوده‌های شیعی راهبری کرده بودند. بنابراین، انتظار می‌رفت که توفیق آنان به پیروزی دراز انتظار کشیده شده شیعیان بینجامد، و حال آنکه چنین نشد. شیعیان از همان آغاز حکومت عباسیان، هنگامی که امام بی‌نام الرضا من آل محمد، که اکنون به خلافت برگزیده شده بود، به عوض آنکه شخصی از هاشمیان آل علی [ع] باشد، فردی از شاخه عباسی بنی هاشم از آب درآمد، بکلی نومید و دلزده شدند. نومیدی شیعیان هنگامی که بنی عباس به پیروی از سنت جماعه، یعنی جامعه به عنوان یک پیکره، پرداختند و حامیان سرسخت اسلام سنیان شدند بیش از پیش شدت یافت. عباسیان تشخ‌یص دادند که برای آنکه اکثریت مسلمانان آنها را حکمروایان مشروع بشناسند باید گذشته تندروانه خویش را ترک گویند. در نتیجه، به محض آنکه قدرت را به دست گرفتند، همه پیوندهای خود را دقیقاً بیشتر با آن دسته از حامیان و پشتیبانان شیعی و پیشوایان انقلابی که آنان را به قدرت رسانیده بودند گسستند. آنان بسرعت ابو سلمه خلال و ابو سلیمان بن کثیر را کشتند؛ و در ۷۵۰-۷۵۱ یک انقلاب شیعی را، که رهبر آن شریک بن شیخ المهری (یا المهدی) نام داشت و اولین شورش از نوع خود در دوره عباسیان بود، بیرحمانه در بخارا درهم شکستند. ۹۰ اندکی پس از آن، در ۷۵۵/۱۳۷، ابو مسلم خراسانی را با فریب و نیرنگ به عراق کشاندند و به دستور ابو جعفر المنصور (۱۳۶-۱۵۸/۷۵۴-۷۷۵) کشتند.

منصور برادر بزرگتر و مقتدرتر و جانشین ابو العباس سفاک بود که حکومت عباسیان را استحکام بخشید، و پایتخت امپراتوری اسلام را شهر جدید التاسیس بغداد که در نزدیکیهای خرابه‌های تیسفون، پایتخت امپراتوری ساسانی، بنا شده بود قرار داد.

منصور اقدامات شدیدتر و مخالفت انگیزتری در برابر علویان و شیعیان در پیش گرفت. در ۷۵۸/۱۴۱، گروهی از راوندیه را، که قصر او را در محاصره گرفته و وی را به عنوان تجسد خداوند مورد تکریم و تعظیم قرار داده بودند، قتل عام کرد. ۹۱ چند سالی بعد، عده زیادی از علویان، بویژه از خاندان حسن بن علی [ع] را زندانی ساخت یا کشت.

گسستن عباسیان از ریشه های شیعی خود و کوشش آنان در مشروعیت بخشیدن به حقوق خویش برخلاف، سرانجام، به وسیله خلیفه محمد المهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ / ۷۷۵ - ۷۸۵)، که ادعای عباسیان را بر میراث بری از ابو هاشم حنفی رها ساخت و در عوض مدعی شد که پیامبر [ص] در حقیقت العباس را جانشین خود قرار داده بوده است، تکمیل شد. البته این امر متضمن رد ادعای مشابه علویان بر وراثت از پیامبر [ص] نیز بود. با این

ص: ۹۹

تحوالات خصمانه مخالف، آن دسته از متابعان تندرو شیعی عباسیان که از گرد آنان پراکنده نشده بودند از آنها بیگانگی جستند. برخی از اینان در ایران و آسیای مرکزی به یک سلسله نهضت‌های دینی - سیاسی که خرمیه خوانده می شد پیوستند. عده دیگر در عراق، در کنار فاطمیه که اینک پیشوای علویان بودند، صف آراستند، و بعدها بسیاری به جنبش اسماعیلیه، که بر آن بود تا رشته از هم گسیخته تکامل تشیع انقلابی را از نو پیوند زند، ملحق شدند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که دوران اعتلای امامت امام جعفر صادق [ع]، که تقریباً مقارن با دهه آخر حیات او و اولین دهه خلافت منصور بود، آغاز شد. برای این امر علل مختلفی هست. چنانکه قبلاً گفتیم، تشیع تندروانه متکی بر موالی در دوره بنی امیه که گروه‌های مختلف کیسانی، که غالب پشتیبان‌های امیه ای از نسل ابن الحنفیه بودند، از آن پیروی می کردند، سرانجام عمدتاً در جنبش عباسیان جذب شد، و آنان که باقی ماندند آماده بودند تا به دیگر مدعیان امامت از آل علی [ع] بپیوندند. در همان حال، با از میان رفتن حنفیان؛ خاندان علوی به دو شعبه حسینی و حسنی تقلیل یافت که در میان آنان امام جعفر صادق [ع] و محمد النفس الزکیه، به ترتیب، شخصیت‌های برجسته آن بودند. به عبارت دیگر، توده شیعیان اینک چاره‌ای نداشتند جز اینکه به یکی از این دو امام علوی از نسل فاطمه [ع] بپیوندند. در این هنگام، چنان پیش آمده بود که تأکید روزافزون بر فرود آمدن مستقیم از پشت پیامبر [ص]، از طریق فاطمه [ع] و علی [ع]، گذاشته می شد، و داشتن نسب فاطمی برای شیعیان اهمیت خاصی یافته بود و نیز معیاری بود برای تعیین ترکیب اهل بیت. شکی نیست که ادعای مهدویت و نظریه جنگجویانه‌ای که محمد النفس الزکیه داشت و اینکه سر اطاعت در مقابل منصور فرود نیاورده و، در نتیجه، اختفا گزیده بود تا خویشانش را آماده قیام سازد، دست کم برای بعضی از شیعیان فعال و انقلابی جذابیت داشت. اما این جنبش آل حسن [ع] پس از مدت کوتاهی به شکست انجامید. قیام علنی محمد النفس الزکیه در حجاز و قیام برادرش، ابراهیم، که پشتیبان او بود در عراق درهم شکسته شد، و دو برادر در ۱۴۵ / ۷۶۲ - ۷۶۳، به وسیله نیروهای حکمران عباسی، عیسی بن موسی، که مدت پانزده سال، طی ۱۳۲ - ۱۴۷ / ۷۵۰ - ۷۶۴، امارت کوفه را داشت کشته شدند. با از میان رفتن محمد النفس الزکیه، امام جعفر صادق [ع] مرکز عمده تجمع بیعت شیعیان، مخصوصاً در جنوب عراق، شده، و امامت وی شالوده و پایگاهی برای مهمترین فرق شیعه، یعنی دوازده امامیان و اسماعیلیان، گشت؛ و حال آنکه شیعیان

ص: ۱۰۰

زیدی همچنان به تبعیت از امامان خود ادامه می دادند. اما در این زمان، صرف نظر از عواملی که در بالا یاد کردیم، امام جعفر صادق [ع] مقام و منزلت والایی کسب کرده بود که بایستی آن را به شخصیت و شهرتش در علم و دانش و جذابیت برخی از اندیشه‌هایی که از جانب وی یا اصحابش تعلیم داده می شد نسبت داد.

امام جعفر صادق [ع] در هوشمندی و روشنفکری بر همه خویشان علوی و پیشینیان خود برتری داشت، و بتدریج شهرتی عظیم در داشتن معلومات و علوم دینی کسب کرده بود. ۹۲ وی منبع و روایتگر حدیث بود، و در سلسله اسناد مورد قبول اهل سنت نیز از وی به احترام یاد شده است. گذشته از این، علم فقه تعلیم می داد و اعتبار پایه گذاری آنچه بعدها مذهب شیعه نامیده شد و از مذاهب چهارگانه اهل سنت متمایز بود بعد از پدرش، امام محمد باقر، بدو بازمی گردد. ۹۳ از اینجاست که شیعیان اثنی عشری، هنگامی که از مذهب خویش یاد می کنند، آن را مذهب جعفری می نامند. بیان این نکته حائز اهمیت است که امام صادق [ع]، به عنوان مرجع تعلیم، نه تنها مورد قبول پیروان شیعی خویش بود، بلکه حوزه بس وسیعتری از جمله مسلمانان متقی و پرهیزگار مدینه و کوفه به تعالیم او به دیده قبول می نگریستند. به عنوان مثال، ابو حنیفه النعمان (فت ۱۵۰ / ۷۶۷) و مالک ابن انس (فت ۱۷۹ / ۷۹۵)، فقهای معروف اهل سنت و پایه گذاران مذاهب فقهی حنفی و مالکی، چنانکه روایت شده است، از او تعلیم می گرفته و یا از وی مشورت می طلبیده‌اند. با گذشت زمان، گروهی از متفکران نامبردار بر گرد حضرت صادق [ع] جمع شدند، و وی موضوع تفکرات و اندیشه پردازیهای غلات، بیش از هر یک از آل علی [ع]، قرار گرفت. در حقیقت، وی یکی از امامان و مراجع مذهبی شیعی است که بیش از همه مورد تکریم و احترام شیعیان دوازده امامی و اسماعیلیان بوده است.

در تمام سالهای پرتلاطم مقدم بر انقلاب عباسیان، و نیز سالهای پس از آن، در آن ایام که در نتیجه نومیدی عظیم شیعه تجدید مطلع و تغیر جهتی اساسی در تشیع انتظار می رفت، امام جعفر صادق [ع] به آرامی مشغول طرح نظریات خود درباره امامت بود.

برخی از این نظریات از پیش به شکلی مقدماتی به وسیله امام محمد باقر [ع] پرداخته شده بود، اما این امام جعفر صادق [ع] و نزدیکان وی، بویژه مرجع بزرگ و نامور امامیان، هشام بن الحکم (فت ۱۷۹ / ۷۹۵ - ۷۹۶)، بودند که این نظریات را به طور دقیق و منظم پروردند، و در مفهوم بنیادی نظریه امامت داخل کردند. در اینجا ما فقط به برخی از اصولی که در این عقیده بنیادی شیعه جای گرفته است می پردازیم. این اصول که در

ص: ۱۰۱

پاسخ به نیازهای میرم آن روزگار مورد تأیید امام جعفر صادق [ع] قرار گرفته بود همان اصولی است که در تقویت امامت او مؤثر از آب درآمد. ۹۴

اصل نخست امامت از طریق نصّ بود، و نصّ به امتیاز ویژه‌ای که به شخص برگزیده‌ای از اهل بیت پیامبر [ص] از جانب خداوند اعطا می شد تعریف می گشت؛ و این شخص پیش از مرگش می توانست امامت را به هدایت الهی به جانشین خود با نص صریح تفویض کند، یعنی نصّ امامت به نام او کند. چنانکه در پیش ملاحظه کردیم، دیگران نیز ادعای نصّ امامت کرده بودند. اما وجه متمایز تعلیم امام جعفر صادق [ع] تأیید آن بر این نکته بود که در نتیجه نصّ، امامت به فرد خاصی تعلق می گرفت؛ خواه وی ادعای خلافت بکند یا نکند. به این ترتیب، امام صادق [ع] معتقد بود که همیشه یک امام حقیقی وجود دارد که از طریق نص تعیین شده است، و وی تمام اقتدارات و مرجعیت تنها امام مشروع زمان را دارد؛ چه بر جامعه مسلمانان حکومت داشته باشد چه نداشته باشد.

گذشته از این، پیشینه نصّ امامت خود امام صادق [ع] به علی [ع] ردگیری می‌شد که به عقیده شیعیان به عنوان وصی و جانشین پیامبر [ص] تعیین شده بود. این نص نخستین، که به فرمان یا الهام الاهی انجام گرفته بود، در امامان از نسل حسین بن علی [ع] باقی مانده و پی‌درپی از علی [ع] به حسن [ع] و سپس به حسین [ع] و بعد به امام زین العابدین [ع] و امام محمد باقر [ع] و امام جعفر صادق [ع] تفویض گشته بود؛ و وی اینک یگانه مدعی امامت منصوص در میان آل علی [ع] بود. اصل نص دو نتیجه مهم دربرداشت.

نخست آنکه دیگر لازم نبود که امامی برای آنکه حکمران واقعی محسوب شود علیه حکومت وقت خروج کند. به عبارت دیگر نهاد امامت و نهاد خلافت از هم مجزا گشت، و جا برای امامی که زمام حکومت را در دست نداشت باز شد؛ برای چنین امامی دیگر لازم نبود که اقتدار خلافت را، اگر اوضاع و احوال اجازه این کار را نمی‌داد، به چنگ آورد. این امر روشن می‌سازد که چرا امام جعفر صادق [ع] در هیچ یک از قیامهای علویان زمان خود خویشتن را درگیر نساخت؛ و نیز روشن می‌سازد که چرا حسینیان از تعقیب و سیاست منصور عباسی که دامن آل حسن [ع] را درگرفت عمدتاً در امان ماندند. ۹۵ دوم آنکه، همان‌گونه که هاجسن یادآور شده است، امامت منصوص شالوده مهمی برای تداوم شیعه به عنوان یک فرقه دینی فراهم ساخت، و «این امکان را فراهم آورد که پیکره مستدامی از مردمان ضد حکومت به سلسله پیوسته‌ای از امامان، بدون توجه به سرنوشت نهضتهای معین، بستگی پیدا کند. نیز باعث شد که اندیشه‌های مذهبی خاصی

ص: ۱۰۲

به‌طور اصولی تکامل یابند، اندیشه‌هایی که می‌توانستند در میان چنین پیکره‌هایی از مخالفان، بدون ایجاد رقابت در جلب توجه کافه مسلمانان، مورد پذیرش قرار گیرند.» ۹۶

اصل بنیادی دوم در عقیده امامت که با اصل نص ارتباط نزدیکی داشت و مورد تأکید امام جعفر صادق [ع] بود، این بود که امامت مبتنی بر علم یا دانش مذهبی خاصی است. در سایه این علم، که از جانب خداوند الهام می‌شود و از طریق نصّ امام پیشین انتقال می‌یابد، امام راستین و محق منبع موثق و انحصاری علم لازم برای تصمیمگیری درباره امور وجدانی مسلمانان و هدایت کردن آنها در صراط مستقیم می‌شود. در نتیجه، امام عهده دار وظایف مهم تدارک هدایت معنوی برای پیروان خویش و تبیین معنا و مفهوم باطنی قرآن و دستورهای دینی برای آنها می‌گردد؛ حتی وقتی که به وظیفه حکمرانی مادی در جامعه اشتغال ندارد. و این، چنانکه هاجسن می‌گوید: «در هنگامی بود که علم حدیث روی به تکوین داشت، و برای ساختن نظامهای کاملی جهت زندگی دیندارانه - که سرانجام به پیدایش شریعت کامل منتج شد - کوشش می‌شد.» ۹۷ در چنین بافتی، امام جعفر صادق [ع] به مزیت نصّ امامت و داشتن نسبت فاطمی، مقام یگانه‌ای در میان همه مراجعی که در آن زمان دست‌اندرکار تبیین جزئیات حیات دینی بودند به دست آورد. پیروانش نیز علم یگانه و ممتازی به وی نسبت می‌داند که برای راهنمایی و هدایت وجدان و زندگی مؤمنان واقعی لازم بود. سرمنشأ علم امام جعفر صادق [ع]، مانند نصّ امامت او، از طریق ذریه حسین بن علی [ع] به علی بن ابیطالب [ع] می‌رسید، و آن حضرت نیز آن را از پیامبر دریافت کرده بود.

در اینجا باید افزود که امام جعفر صادق [ع] در هماهنگی با سیاست بردبارانه و احتیاط‌آمیز خود، اصل تقیه را نیز، که با این اصول دیگر ارتباط نزدیک داشت، اصلاح کرد و به صورت یکی از معتقدات اصلی مذهب شیعه بیرون آورد. ۹۸

تردیدی نیست که تبلیغ علنی معتقدات اقلیت شیعه و بیان آشکار این امر که مردانی هستند، غیر از خلیفه های حاکم، که از جانب خداوند برای هدایت دینی مسلمانان برگزیده شده اند، برای امامان و پیروانشان کاری خطرناک بود. به کار بردن تقیّه، به نحوی رضایتبخش، شیعیان را، بویژه اسماعیلیان دوره‌های بعد را، از خطر تعقیب و آزار محفوظ می داشت و به ابقای آنها به عنوان یک فرقه در شرایط نامساعد و متخاصم کمک می کرد. به طور خلاصه، امام جعفر صادق [ع]، با تأکید گذاشتن بر امامت مبتنی بر نصّ و علم و توصیه به استفاده از تقیّه، تعبیر جدیدی از صفات و وظایف امام عرضه داشت. این تعبیر، که مربوط به امام

ص: ۱۰۳

غیر فرمانروایی می شد که تا آن زمان که خداوند مقرر بدارد صرفاً به عنوان پیشوای معنوی و روحانی مردم و به صورت یک تعلیم دهنده دینی عمل خواهد کرد، در جلوگیری از جذب و حل مذهب شیعه در ترکیبی که اهل سنت از اسلام می پرداختند و، همزمان با این تحولات، به وسیله گروه‌های نماینده جامعه اهل سنت در حال تکوین بود، مؤثر افتاد. در همان حال، با تأکید بر صفات موروثی و الهی هم نصّ و هم علم، امام جعفر صادق [ع] اینک قدوسیّت اهل بیت را نه تنها به آل علی [ع]، و بویژه در میان علویان فاطمی، منحصر ساخت، بلکه عباسیان و همه دیگر هاشمیان را که از آل علی [ع] بودند از این جرگه بیرون گذاشت و آن را بخصوص به سلسله امامانی که از نسل حسین بن علی [ع] بودند محدود ساخت. و این بدان دلیل بود که حسین بن علی [ع] امامت را از برادرش حسن [ع]، که ذریّه او هرگز ادعای امامت منصوص نکرده بودند، به ارث برده بود.

مفهوم بنیادی نظریه امامان درباره امامت در مجموعه بیشماری از احادیث که عمدتاً از امام جعفر صادق [ع] روایت شده است، مندرج است، و این احادیث، در قدیمیترین مجموعه حدیث شیعی به وسیله ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی (فت ۳۲۹/۹۴۰-۹۴۱) برای ما محفوظ مانده است. ۹۹ این مفهوم، که مورد قبول اسماعیلیان نیز هست، ۱۰۰ بر نیاز پیوسته و همیشگی بشریت به وجود امامی مؤید به تأیید و متهدی به هدایت الهی و معصوم از خطا بنیان گذاشته شده است که به عنوان معلم صادق و راهنمای موثق مردم در همه امور معنوی و دینی عمل خواهد کرد. اما، امام می تواند به تقیّه پردازد و، برخلاف حضرت محمد [ص] که ختم پیامبران بود، از خداوند وحی دریافت نمی دارد، و نیز شریعت و دین جدیدی نمی آورد. با آنکه امام، همچنانکه حق مرجعیت و پیشوایی مذهبی با اوست، در راهبری دنیوی نیز محق است، حکومت و قیمومت او بر مردم به هیچ وجه منوط و متکی بر فرمانروایی عملی او یا اقدامش در جهت به دست آوردن چنین فرمانروایی نیست. نیز اعتقاد بر این است که حضرت محمد [ص] علی بن ابیطالب [ع] را به فرمان الهی و به نصّ صریح به عنوان وصی و جانشین خود تعیین کرده است، اما اکثریت صحابه، با نادیده گرفتن وصیت پیامبر [ص]، از راه بگردیدند. پس از علی [ع] امامت می بایست به وسیله نصّ در میان فرزندان علی [ع] و فاطمه [ع] از پدر به پسر انتقال یابد؛ و پس از حسن [ع] و حسین [ع] در ذریّه امام حسین [ع] ادامه پیدا کند تا پایان روزگار. خداوند به این امام، که وارث علم باطنی پیامبر [ص] نیز هست، علم خاصی اعطا کرده است و او ظاهر و باطن معانی قرآن و شریعت اسلام را

ص: ۱۰۴

به طور کامل می داند. در حقیقت، جهان حتی یک لحظه بدون وجود چنین امامی، که حجّت خدای بر روی زمین است، باقی نمی ماند. حتی اگر فقط دو تن بر روی کره زمین باقی بمانند، یکی از آن دو امام است. و در یک زمان فقط یک امام

وجود دارد؛ هرچند ممکن است در همان حال امام صامتی هم وجود داشته باشد که وصی و جانشین امام اصلی است - و این اندیشه‌ای است که نفوذ تعالیم ابو الخطاب در آن هویداست. به طور خلاصه، وجود امام در عالم خاکی چنان اساسی است که شناخت او و اطاعت از او وظیفه اصلی هر مؤمنی است، و از این روست که این حدیث معروف از امام جعفر صادق [ع] روایت شده است که «هر آن کس که بمیرد و امام حقیقی زمان خود را نشناخته باشد، مانند جاهل مرده است.» ۱۰۱

در اندیشه شیعه، نقش معنوی فوق العاده مهم امام و توضیح و تفسیر معنای باطنی کلام منزل، که به وسیله پیامبر [ص] آورده شده است تأویل خوانده می‌شود.

اصطلاح ولایت، به معنای سرسپردن و اطاعت از امامان، نیز گاهی بدان معنی به کار برده شده است. در هیچ یک از زبانهای غربی دنیا معادل دقیقی برای معنی کلمه ولایت، که در روزگار جدید، بویژه به وسیله هانری کربن، به کار برده شده است، وجود ندارد، ولی شاید بتوان آن را تا حدی به noitaitinI ترجمه کرد. ۱۰۲ به عقیده شیعه، دایره نبوت، یعنی انجام وظیفه ظاهری آوردن و ابلاغ شریعتهای جدید به وسیله پیامبران مختلف، با حضرت محمد [ص] به پایان رسید. اما از آن پس، نیاز مبرمی به وظیفه «باطنی» ولایت در ارتباط با تبیین معانی باطنی قرآن و شریعت اسلام پیدا شد. و کسی که در هردوره‌ای وظیفه‌اش تأویل (یا ولایت) که وظیفه‌ای جدایی‌ناپذیر از امامت است باشد، همانا امام محق و راستین است. به خاطر انجام این وظیفه است که امامان اولیاء الله خوانده می‌شوند. ۱۰۳ چنانکه خواهیم دید، اندیشه تأویل بر عقیده شیعه به وجود دو بعد ظاهر و باطن در همه کتب و تعالیم آسمانی تأکید می‌گذارد، و درک معنوی و اشراف بر معنای باطنی و حقیقی آنها را ضروری می‌سازد. نقش اساسی امام و توجیه اهمیتی که برخی از گروههای شیعی برای باطنگرایی و عرفان قائل می‌شوند در همینجا قرار دارد. باطنگرایی شیعی کاملترین صورت تحول خویش را در مذهب اسماعیلی پیدا کرد، که تا آنجا که می‌دانیم بارزترین فرقه شیعی است که به نام باطنیه نامبردار شده است، و مراد از باطنیه آن کسانی هستند که برای معنای باطنی نهفته در پشت ظاهر الفاظ متون و دستورات دینی بزرگترین اهمیت را قائلند.

ص: ۱۰۵

و بالاخره، عامل دیگری که در تقویت امامت امام جعفر صادق [ع] نقش مؤثری داشته است به فعالیت‌های دایره ای از متفکران، که در پیرامون او فراهم آمده بودند، و توانایی و قدرت امام در به ضابطه و انتظام درآوردن گرایشهای تندرو و افراطی فکری بعضی از پیروان خود مربوط می‌شود. امام جعفر صادق [ع] گروهی از متفکران فعال را، که بشدت سرگرم حل و فصل مسائل و مباحث عقلی و فکری زمان خود بودند، به خویشان جلب کرده بود. بیشتر این افراد در کوفه می‌زیستند، مانند توده پیروان امام جعفر صادق [ع] که به عنوان شیعیان امامی معمولی به حقانیت امامان نسل حسین بن علی [ع] اعتقاد داشتند و گروههای تندروتری از پیروان آن حضرت، که وارث شیعیان افراطی قدیم بودند. امام جعفر صادق [ع] در همان حال که تفکرات و اندیشه پردازیهای پیروان و اطرافیان خویش را تشجیع می‌کرد، با ملزم ساختن آنان به رعایت برخی اصول عقیدتی، سعی داشت آنها را در محدوده قابل قبولی نگه دارد. به نظر می‌رسد این انضباط صوری و رسمی عمدتاً پس از به خلافت نشستن منصور، و در مقابل سیاستهای ضد شیعی او به اجرا گذاشته شده باشد. در نتیجه، با آنکه امامت امام جعفر صادق [ع] را اندیشه‌های غالیان و دیگر متفکرانی که پیرامون او را گرفته بودند پویایی بیشتری می‌بخشید، چنین اندیشه‌هایی تحت ضابطه قرار می‌گرفتند و اغلب با یکدیگر سازش داده می‌شدند؛ و لذا اجازه

داده نمی‌شد که از حدود مورد قبول اکثریت مسلمانان پا فراتر گذارند. این سیاست در نهایت کار ارزشمند بیرون آمد، و سلسله امامان نسل حسین بن علی [ع] را در مسند قبول اکثریت شیعیان نشاناند.

گذشته از عده‌ای از فقیهان و محدثان، که عمدتاً در مسائل شرعی و فقهی به تعمق و تفکر مشغول بودند، ۱۰۴ در میان حوزه نزدیک به امام جعفر صادق [ع] و یاران وی شماری از نامبردارترین متکلمان صاحب اندیشه زمان نیز قرار داشتند. این متکلمان، که از جمله باید از زراره بن اعین، مؤمن الطاق، هشام بن سالم الجوالقی، علی بن اسماعیل المیشمی، و بالاتر از همه هشام بن الحکم - برجسته‌ترین نماینده مکتب شیعه امامی در کلام - نام برد، سهم بسزایی در پرداختن و قاعده‌بندی عقیده امامیان درباره امامت داشتند. ۱۰۵ در اینجا باید جداگانه از یک مرد معمایی، یعنی جابر بن حیّان، کیمیایی معروف که امام جعفر صادق [ع] را معلم و استاد خویش می‌شمرد و تحت تأثیر عقاید گنوسی شیعیان غالی نخستین قرار داشت، نام برد. درباره آثاری که به جابر بن حیّان نسبت داده شده است و اینکه آیا واقعا مؤلف آنها اوست بحث‌های فراوانی شده است.

ص: ۱۰۶

برخی از این نوشته‌ها که در آنها خواص پنهانی و باطنی حروف الفبا نقش مهمی دارد، به احتمال قوی، کار حوزه های نزدیک به اسماعیلیان دوره‌های بعدی است. ۱۰۶ نیز چند تن از غلات معروف بودند که در غنای متنوع حیات عقلانی پیروان و اطرافیان امام صادق [ع] سهیم بودند؛ از جمله اینان نه تنها از جابر جعفی (فت ۱۲۸ / ۷۴۵ - ۷۴۶)، ۱۰۷ که حسین جعفری او را از جمله شبه‌غالیان می‌شمرد، ۱۰۸ بلکه از همه مهمتر باید از ابو الخطاب محمّد بن ابی زینب مقلاص الاجدع الاسدی، نامورترین همه غلات متقدم، نام برد.

ابو الخطاب از مردم کوفه و از موالی بنی‌اسد بود، و نخستین شیعی مذهبی بود که نهضتی از نوع نهضت باطنیه را سازمان داد. ۱۰۹ وی مدتی از پیروان نزدیک به امام جعفر صادق [ع] بود و از جانب امام به عنوان داعی در کوفه، مرکز پیروان امام، گمارده شده بود، و امام نیز شخصا که گاه از مدینه برای دیدار پیروانش به کوفه می‌رفت.

ابو الخطاب، در همان حال که از پیروان پر جنب و جوش امام بود و در باب وی ادعاهای اغراق‌آمیزی می‌کرد و مضاف بر آن نظریات تندروانه دی‌گری نیز داشت، متابعان بسیاری برای خود فراهم آورد که آنها را خطابی می‌نامیدند. چنانکه انتظار می‌رفت، وضعیت این پیرو تندرو، سرانجام، از نظر امام صلح طلب و قائل به تقیه اش خطرناک شد و از حدّ تحمل درگذشت. در نتیجه، ابو الخطاب که ظاهراً یکی از فرزندان امام، یعنی اسماعیل، را نسبت به نظریات و هدفهای جنگجویانه خود متمایل یافته بود علناً به علت ارتکاب خطا مورد لعن و طرد امام جعفر صادق [ع] قرار گرفت. این عمل که احتمالاً اندکی پس از جلوس منصور به خلافت، در ذو الحجه ۱۳۶ / ژوئن ۷۵۴، صورت گرفت مایه حیرت عظیم در میان پیروان امام شد. کمی پس از آن، در ۱۳۸ / ۷۵۵ - ۷۵۶، هفتاد تن از هواخواهان غیور ابو الخطاب به اتفاق پیشوای مطرودشان، در اوضاع و احوال نامعلومی و ظاهراً برای مقاصد شورشی، در مسجد کوفه گرد آمدند. والی کوفه، عیسی بن موسی، که اوضاع را بدقت زیر نظر داشت، با سپاهیان خود بر آنان حمله برد و همگی را از دم تیغ گذرانید. ابو الخطاب دستگیر شد، و سپس به فرمان حکمران کوفه به دار آویخته شد.

عیسی بن موسی همان حکمرانی است که همچنین بعدا شورش محمد بن النفس الزکیه و برادرش ابراهیم را که از خاندان حسن بن علی [ع] بودند درهم شکست. با مرگ ابوالخطاب، که تا آخرین دم نیز نسبت به امام جعفر صادق [ع] وفادار مانده بود، خطاییه که نوبختی و قمی آنها را با اسماعیلیان اولیه یا اصلی یکی می شمارند به چندین گروه تقسیم شدند. عده‌ای از خطاییه با اسماعیل بن جعفر از در بیعت درآمدند. اسماعیل، که نام

ص: ۱۰۷

اسماعیلیه از او گرفته شده است، با شیعیان تندرو پیرو پدرش ارتباط نزدیکی داشت و خطاییانی که بیعت خویش بر او افکنده بودند بعد از وی نیز با پسرش، محمد بن اسماعیل، بیعت کردند. البته بحث مستوفی تحول این مسائل به فصل آینده این کتاب تعلق دارد. در اینجا تنها کافی است بگوییم که با ابوالخطاب و خطاییه اولیه و اسماعیل بن جعفر، ما با وضعیت و اوضاع و احوالی سروکار پیدا می‌کنیم که اسماعیلیان اصلی و اولیه از آن برخاسته‌اند.

تنها اطلاعات مختصر و جسته گریخته ای در باب معتقدات ابوالخطاب و خطاییان اولیه به دست ما رسی ده است. ابوالخطاب، پیش از آنکه از پیشگاه امام جعفر صادق [ع] طرد شود، مدعی بود که نایب و وصی امام است و وی اسم اعظم خداوند را با همه دلالات معجزه آمیز آن به وی یاد داده است. ابوالخطاب و پیروانش، صرف نظر از آنکه مانند دیگر غلات به مباحث کلی نظر داشتند، گویا بیشتر به مسائلی همچون مراتب روحانی و تینی روحانی می پرداختند. آنان برای اشخاص مراتبی قائل بودند همچون فرشتگان، پیامبران، رسولان الهی، یا حتی خدایان - ولی این خدایان با خدای واحد، یعنی الله، در رقابت نبودند، بلکه نمایندگان او محسوب می شدند. ۱۱۰ گویند ابوالخطاب چنین تعلیم می کرده است که در هردوری دو پیامبر وجود دارد؛ یکی ناطق (گویا) و دیگری صامت (خاموش). مثلا در دور محمد [ص] حضرت محمد [ص] پیامبر ناطق بود و علی [ع] پیامبر صامت. در این دور، یعنی دور امام جعفر صادق [ع] نیز امام جعفر صادق [ع] پیامبر ناطق و ابوالخطاب پیامبر صامت بوده‌اند. خطاییه نخستین از الوهیت امامان دم می زدند، و آن را مبتنی بر نور الهی که هر یک از ائمه آن را به ارث دریافت می داشتند می دانستند. نیز اعتبار تأکید نهادن بر تأویل باطنی یا تفسیر رمزی و تمثیلی قرآن و کتب مقدس به آنها با زمی گردد، و این نوع تأویل را اسماعیلیان اخذ کردند و آن را به وسیعترین صورت پرداختند و کامل کردند. در کیهانشناسی نیز خطاییان جای حروف الفبا را، که مغیره وارد مباحث کیهانشناسی کرده بود، با اعداد عوض کردند. بعضی از اندیشه‌ها یا اصطلاحات ابوالخطاب را نیز اسماعیلیان اولیه، که مانند خطاییان مشغله فکریشان باطنگرایی و اعتقاد به عصرهای ادواری و سلسله مراتب و تأویل بود، گرفتند.

چنین بود اوضاع و احوالی که در آن امام جعفر صادق [ع] احساسات پراکنده شیعیان، که چندین دهه شکست و حوادث غمبار و شهادت را به خاطر وفاداری به ادعای آل علی [ع] تحمل کرده بودند، به خود جلب کرد. این اوضاع و احوال مایه تقویت

ص: ۱۰۸

امامت وی شد، و در همان حال تشیع امامی را در مسیری قرار داد که ویژگی و تشخیص یک فرقه مذهبی را بیابد. امام جعفر صادق [ع]، پس از آنکه مذهب شیعه را برای تحول و تکامل بیشتر بر شالوده‌های استوار و محکم مستقر ساخت، در ۷۶۵ / ۱۴۸ رحلت کرد. (یا بنا بر بعضی از روایات شیعه به فرمان منصور، خلیفه عباسی، مسموم شد). وی که امام

ششم شیعیان امامی و امام پنجم شیعیان اسماعیلی محسوب می شود، واپسین امامی است که هم دوازده امامیان و هم اسماعیلیان به امامت قبول دارند. او را در قبرستان بقیع، در کنار پدرش، پدر بزرگش، و حسن بن علی [ع]، که قبورشان را وهابیان در سده اخیر ویران ساختند، به خاک سپردند. مشاجره بر سر جانشینی امام صادق [ع]، که سبب انشقاق تاریخی پیروانش شد، آغاز رسمی نهضتی را مشخص می‌سازد که بعداً به نهضت یا جنبش اسماعیلی معروف شد.

ص: ۱۰۹

۳ اسماعیلیه نخستین

در سراسر تاریخ اسماعیلیه، دوره اولیه و نخستین آن، که به سخن هانری کربن دوره شکل گیری و کمون نهضت اسماعیلی است، ۱ مهتمترین و تاریکترین دوره آن است. این دوره از ریشه‌های نخستین نهضت در نیمه قرن دوم / هشتم شروع می‌شود و تا استقرار خلافت فاطمیان در ۲۹۷ / ۹۰۹، یعنی تقریباً یک قرن و نیم، ادامه می‌یابد. درباره تاریخ و معتقدات اسماعیلیان نخستین، که در پیروزی و تکامل فکری و نهضت سهم بسیار زیادی داشته اند، اطلاعات و اخبار درخور اعتماد اندکی در دسترس است. در نتیجه، بسیاری از جنبه‌های نهضت اسماعیلیان نخستین همچنان در پوشش ظن و گمان و عدم یقین نهفته است، و این امر موجب عدم توافقی بر سر برخی از مسائل حیاتی در میان دانشمندان و محققان شده است. مرحوم آصف فیضی که این وضعیت را بخوبی دریافته بود، در سال ۱۹۶۹ نوشت که «ما آن اندازه که با اسطوره و افسانه، حدس و فرض، احساسات و تعصب تاریخنگاران روبه رو هستیم، با حقیقت و تاریخ روبه رو نیستیم...». ۲ نیازی به یادآوری ندارد که، دست‌کم تا چند دهه پیش، مشکلات پژوهشی در باب اسماعیلیان را، این واقعیت که منابع عمده اطلاعاتی ما متون غیراسماعیلی بودند شدت می‌بخشید.

دشواریهای ویژه تحقیق درباره اسماعیلیان نخستین تا حدی از نایابی و کمبود اخبار صحیح در باب تشیع در اوایل دوره عباسیان سرچشمه می‌گیرد، زیرا در این دوره دو فرقه عمده شیعه، یعنی اثنی عشری و اسماعیلی که در حال شکل گیری بودند، اغلب اوقات بشدت تحت تعقیب و آزار قرار داشتند و، در نتیجه، به تقیه و بر سر بردن در خفا توسل می‌جستند. اما مهمتر از این، تداوم مشکلات پژوهش ناشی از این واقعیت است که از دوره اولیه جنبش اسماعیلی آثار اصیل معدودی به جای مانده است. به احتمال زیاد،

ص: ۱۱۰

اسماعیلیان نخستین به علت آنکه در اوضاع و احوال نامساعد و متخاصمی می‌زیستند، ادبیات متناهی به وجود نیاوردند و بیشتر ترجیح دادند که عقاید خویش را به طریق شفاهی تبلیغ کنند. کشف مجدد آثار اسماعیلی در دوران جدید، این گمان را تأیید می‌کند.

به نظر می‌آید که اسماعیلیان اولیه تنها چند رساله پرداخته بوده اند که عمدتاً در میان اعضای کاملاً معتمد جامعه اسماعیلی دست‌به‌دست می‌گشته است. و تازه، حتی در چنین وضعی، بیشترین کوشش خود را می‌کردند که هویت مؤلفان این آثار را مخفی بدارند. نکته دیگری را که در اینجا باید خاطر نشان ساخت، این است که تألیفات اندک اسماعیلیان اولیه، همینکه فاطمیان بر سر کار قرار گرفتند، معروض تفتیش و بازرسی واقع شد و نایاب و متروک گشت؛ و این نه تنها

به خاطر آن بود که تألیفات قدیم در مقایسه با رسالات پرداخته دوره فاطمی نارسا و نپخته می نمود، بلکه بیشتر بدان جهت بود که بعضی از عقاید مندرج در این نوشته ها با معتقدات رسمی فاطمیان سازگار نبود. با همه اینها، مجموعه کوچکی از متون اسماعیلی از دوره پیش از فاطمیان برای ما باقی مانده است. از جمله این متون بازمانده است پاره‌هایی از کتاب الرشد و الهدایة^۳ منسوب به داعی معروف اسماعیلی، ابن حوشب، معروف به منصور الیمین (فت ۳۰۲/۹۱۴)، و کتاب العالم و الغلام، که اگر از نوشته های خود ابن حوشب یا پسرش، جعفر، نباشد، ظاهراً متعلق به همان مکتب فکری است که کتاب یادشده پیشین بدان تعلق دارد.^۴

به هر حال، باروری ادبیات اسماعیلی، به میزان وسیعتر، وقتی آغاز شد که فاطمیان بر مسند خلافت نشستند، و مؤلفان و داعیان بزرگ اسماعیلی به فعالیت پرداختند. مقدار زیادی از این نوشته‌ها اکنون در دسترس پژوهندگان قرار گرفته است.

بدبختانه، اکنون کاملاً روشن شده است که در منابع اسماعیلی، از آنجا که بیشتر جنبه دینی و فلسفی دارند، اخبار و اطلاعات تاریخی اندکی، بویژه درباره دوره آغاز این جنبش، می توان یافت. قدیمیترین اثر تاریخی در ادبیات اسماعیلی کتاب افتتاح الدعوة، تألیف نویسنده و داعی معروف، قاضی نعمان (فت ۳۶۳/۹۷۴)، است که در مقامات مختلف به چهار خلیفه نخست فاطمی خدمت کرده است. ^۵ این کتاب که تألیف آن در ۳۴۶/۹۵۷ به پایان رسیده تاریخچه اوضاع و احوالی را که زمینه ساز استقرار خلافت فاطمی بوده است دربردارد، و منبع عمده تمام نوشته های اسماعیلی (و بعضی از نوشته‌های غیر اسماعیلی) درباره این موضوع است. گذشته از این، به نظر می آید که تنها یک کتاب تاریخ عمومی اسماعیلی به وسیله یک مؤلف اسماعیلی نوشته شده است، و آن کتاب عیون الاخبار

ص: ۱۱۱

ادریس عماد الدین (فت ۸۷۲/۱۴۶۸)، نوزدهمین داعی طیبی در یمن، است. این یک تاریخ هفت جلدی است که از دوره پیامبری حضرت محمد [ص] آغاز می شود، و به مراحل آغازین دعوت طیبی در یمن خاتمه می پذیرد. ^۶ در تمام این آثار تاریخی اسماعیلی، مراحل نخستین جنبش اسماعیلی بسیار مبهم و گنگ بیان شده است. و مأخذ عمده اطلاعات ما برای این مرحله مقدماتی، شرحها و روایات مختصری است که ملل و نحل نویسان امامی، مانند نوبختی و قمی، نوشته‌اند.

نخستین شرقشناس غربی که اخبار و اطلاعات ارزشمندی درباره اسماعیلیان نخستین، و نیز بخصوص درباره قرمطیان بحرین، گردآوری کرد، دوخویه بود. اما پژوهشهای بسیار دقیق این محقق هلندی، که تعدادی از آثار تاریخی و جغرافیایی اسلامی را نیز منتشر ساخت، قبل از پیدا شدن منابع اسماعیلی در روزگار اخیر صورت گرفته بود. در نتیجه، وی نیز مانند دوساسی و دیگر شرقشناسان قرن نوزدهم، بالاجبار، به طور کلی بر منابع و نوشته‌های ضد اسماعیلی اتکا و اعتماد ورزیده بود. با پیشرفت تحقیقات جدید اسماعیلی، اینک ما درک روشنتر و اطلاع صحیحتری از اسماعیلیان نخستین داریم، و از این بابت، بویژه، مدیون مطالعات و زحمات رهگشاینده لوئی ماسینیون، ایوانوف، و لویس، و در دوره‌های جدیدتر پژوهشهای استرن^۷ و مادلونگ^۸ هستیم.

قبل از آنکه بحث تفصیلی خود را درباره اسماعیلیه نخستین آغاز کنیم، لازم است چند کلمه ای درباره نام اسماعیلیه، که ظاهراً اسماعیلیان نخستین هرگز خود آن را به کار نمی بردند، سخنی بگوییم. سرمنشاء این وجه تسمیه، چنانکه خواهیم

دید، آثار ملل و نحل نویسان، بویژه آثار نوبختی و قمی است. باید اضافه کنیم نام قرامطه نیز که در اصل فقط بر بخشی از نهضت اطلاق می‌شد، بزودی در معنایی وسیعتر و توهین آمیز بر کل جنبش اسماعیلی اطلاق گشت. معاصران اسماعیلیان، آنجا که بر وجه اهانت آنها را ملاحظه نمی‌خواندند، معمولاً قرمطی یا باطنی خطابشان می‌کردند. اما، چنان پیداست که آنها نهضت خود را بسادگی الدعوة یا، به‌طور رسمیت، الدعوة الهادیه می‌نامیدند. ۹ به کار بردن این عبارات که دید و طرز تلقی فرقه را نسبت به نهضت خود و وظیفه الهی آنها را در جلب بیعت و هواداری دیگر مسلمانان تبیین می‌کرد، به وسیله اسماعیلیان در تمام دوره فاطمی و پس از آن ادامه داشت و آنها آن را بر نام اسماعیلیه ترجیح می‌نهادند. مثلاً، گذشته از تألیفات قاضی نعمان که این عبارات در آنها آمده و وی حتی یکی از کتابهای

ص: ۱۱۲

خود را افتتاح الدعوة نامیده است که در توصیف آغاز تبلیغات اسماعیلی در یمن و شمال آفریقا، این اصطلاح در بعضی از رسائل و سجلات هشتمین خلیفه فاطمی، مستنصر، که میان سالهای ۴۶۹ / ۱۰۷۶ و ۴۸۱ / ۱۰۸۹ به فرمانروایان صلیحی یمن، ۱۰ که از هواخواهان فاطمیان بودند، نوشته است، و در نامه خلیفه فاطمی دیگر، امر، به نزاریان که حدود سال ۵۱۶ / ۱۱۲۲ تحریر یافته است ۱۱ و قبلاً نیز از آن نام بردیم، و در آثار اسماعیلی متعدد دیگری، چه قدیم و چه متأخر، نیز به کار برده شده است. ۱۲

آغاز تاریخ اسماعیلیه، به عنوان یک نهضت مستقل، به مشاجره و بحث بر سر جانشینی امام جعفر صادق [ع]، که در ۷۶۵ / ۱۴۸ رحلت نمود، بازمی‌گردد. بنابر بیشتر منابعی که در اختیار ماست، امام جعفر صادق [ع] فرزند خود اسماعیل را از طریق نصّ به جانشینی خود برگزید. در صحت و درستی این تصمیم و قرار دادن نصّ امامت به نام اسماعیل، که اساس و شالوده ادعای اسماعیلیان را تشکیل می‌دهد، جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست و این نصّ می‌بایست در جای و زمان خود هرگونه مشاجره ای را در باب جانشینی امام فرو می‌نشاند. اما، چنانکه در اکثر منابع آمده است، اسماعیل در زمان حیات پدرش درگذشت و مرگ او پرسشهایی در ذهن برخی از پیروان امام جعفر صادق [ع] برانگیخت؛ اینان نمی‌توانستند درک کنند چگونه ممکن است امامی که متهدی بالله است در امر خطیری همچون نصّ امامت مرتکب خطا و اشتباه شود. گروهی از این شیعیان امامی که بر علم و امامت جعفر صادق [ع] شک کرده بودند، در همان زمان حیات امام از او جدا شدند. ۱۳ مآخذ ضد اسماعیلی همچنین می‌افزایند که اسماعیل در نتیجه خوردن شراب منکر از جانشینی امام محروم شده بود. چنین روایاتی درباره شرابخواری اسماعیل و محروم گشتن او از امامت از جانب پدر تواند بود که سراسر بر ساخته آن کسانی باشد که سلسله امامان اسماعیلی را قب و ول نداشته‌اند. ۱۴ چنانکه خواهیم دید، امام جعفر صادق [ع] به علت ارتباط اسماعیل با گروههای تندرو نگران و خشمناک بوده است. شیعیان دوازده امامی مدعی هستند که امام جعفر صادق [ع] پس از اسماعیل، نصّ امامت به نام موسی بن جعفر، برادر کوچکتر و ناتنی اسماعیل، کرده بوده است، و در این باب چند حدیثی نیز روایت می‌کنند. ۱۵ اما، از این حقیقت نیز نمی‌توان چشم پوشید که سه تن از پسران بازمانده امام جعفر صادق [ع]، همزمان، ادعای جانشینی او را کردند، و حال آنکه ظاهراً هیچ یک قادر به آوردن حجتی قانع کننده، بر اینکه نصّ دومی به نام آنها برای امامت شده است، در دست نداشتند. در نتیجه، شیعیان پیرو امام به شش گروه

ص: ۱۱۳

تقسیم شدند، که از میان آنها دو گروه هسته فرقه نوزاد اسماعیلی را تشکیل می‌داد. ۱۶

گروهی منکر مرگ امام جعفر صادق [ع] شدند و گفتند نمرده است و بازمی‌گردد، و منتظر بازگشت او به عنوان مهدی شدند. اینان به نام رهبر و پیشوای خود که عبد الله (یا عجلان) بن الناوس نامی بود، ناووسی خوانده شدند. عده قلیل دیگری قائل به امامت محمد بن جعفر، معروف به دیباج، برادر کوچکتر و تنی امام موسی الکاظم، شدند. اینها نیز به نام رهبر خود، یحیی بن ابی الشمیط (السمیط)، شمیطیه (سمیطیه) خوانده شدند. محمد دیباج در ۲۰۰ / ۸۱۵ - ۸۱۶ به قیام ناموفقی بر ضد مأمون، خلیفه عباسی (۱۹۸ - ۲۱۸ / ۸۱۳ - ۸۳۳)، دست یازید، اما شکست خورد و اندکی پس از آن در ۲۰۳ / ۸۱۸ درگذشت. اما بیشتر پیروان امام جعفر صادق [ع]، اینک به امامت بزرگترین فرزند او، عبد الله الافطح، برادر تنی اسماعیل، گردن نهادند. چنین برمی‌آید که عبد الله مدعی بوده که پدرش نص دوم امامت به نام او کرده است، و پیروانش که افطحیه یا فطحیه خوانده می‌شدند حدیثی از امام جعفر صادق [ع] نقل می‌کردند حاکی از اینکه امامت از طریق فرزند ارشد انتقال می‌یابد. در هر صورت، وقتی که عبد الله افطح حدود هفتاد روز پس از رحلت پدرش وفات یافت، اکثریت پیروانش به موسی بن جعفر [ع]، که بعدها ملقب به الکاظم شد و هم اکنون عده‌ای از امامیه او را جانشین پدرش می‌شناختند، پیوستند.

به این ترتیب، دیری نگذشت که امام موسی کاظم [ع] بیعت بیشتر شیعیان امامی را به دست آورد، و بسیاری از دانشمندان نامور شیعی که بر گرد امام جعفر صادق [ع] حلقه زده بودند، مانند هشام بن الحکم و مؤمن الطاق که از آغاز پشتیبان امامت موسی بودند، بدو پیوستند. موسی بن جعفر [ع]، که بعدها امام هفتم شیعیان دوازده امامی شمرده شد، بیش از پدرش از فعالیتهای سیاسی دوری می‌جست و بیش از او کناره‌جو و خاموش بود. در واقع، وی یکی از آن دو تن علوی بود که، از قرار معلوم، از پشتیبانی و حمایت حسین بن علی، معروف به صاحب فخر، امتناع ورزید. این حسین، که از ذریه حسن بن علی بن ابیطالب [ع] بود، در دوره کوتاه خلافت هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ / ۷۸۵ - ۷۸۶) در حجاز قیام کرد، و در ۱۶۹ / ۷۸۶ در فخر، واقع در نزدیکی مکه، به همراه عده زیادی از علویان کشته شد. ۱۷ با وجود این، موسی بن جعفر [ع] از تعقیب و سیاست عباسیان در امان نماند. چندین بار دستگیر و زندانی شد. و سرانجام، هنگامی که به فرمان هارون الرشید در زندان بغداد به سر می‌برد، به احتمال زیاد در نتیجه خوراندن زهر در ۱۸۳ / ۷۹۹ درگذشت. پس از آن، گروهی از پیروان وی به امامت فرزند ارشدش، علی بن موسی

ص: ۱۱۴

الرضا [ع]، که بعدها داماد و ولیعهد مأمون عباسی گشت، قائل شدند. ۱۸ علی بن موسی الرضا [ع] در ۲۰۳ / ۸۱۸ در طوس درگذشت، و بیشتر پیروانش به متابعت خویش از چهار امام بعد از وی که همه مستقیماً از ذریه او بودند ادامه دادند، و این چهار امام عبارتند از: محمد تقی [ع] (فت ۲۲۰ / ۸۳۵)، علی النقی [ع] (فت ۲۵۴ / ۸۶۸)، حسن العسکری [ع] (فت ۲۶۰ / ۸۷۴)، و محمد مهدی (عج) (مت ۲۵۵ / ۸۶۹). این گروه از فرقه امامیه که بعدها دوازده امامی یا اثنی عشری خوانده شدند، به سلسله ای مرکب از دوازده امام قائلند که اولشان علی بن ابیطالب [ع] و آخرشان محمد بن الحسن مهدی صاحب الزمان [عج] است. امام دوازدهم اثنی عشریان اینک در غیبت به سر می‌برد، و پیروانش در انتظار ظهور او هستند. ۱۹

دو گروه دیگر که از ادعای اسماعیل بن جعفر پشتیبانی می کردند و در واقع قدیمیترین اسماعیلیان بودند از میان شیعیان امامی پیرو امام جعفر صادق [ع] منشعب شدند. در حقیقت این گروههای کوفی زودتر، یعنی همان زمانی که اسماعیل وفات یافت، به وجود آمده بودند؛ و این تاریخی است که ایوانوف و هانری کرین به عنوان آغاز رسمی پیدایش فرقه اسماعیلیه ذکر کرده‌اند. ۲۰ باری، این گروههای طرفدار اسماعیل یا اسماعیلیه نخستین از بقیه شیعیان امامی تنها پس از رحلت امام جعفر صادق [ع] جدایی جستند. گروهی که منکر مرگ اسماعیل در زمان حیات پدرش بود، اعتقاد داشت که پس از امام جعفر صادق [ع] وی امام بر حق و راستین است و نیز باور داشت که اسماعیل زنده مانده است و سرانجام به‌عنوان مهدی ظهور خواهد کرد. این شیعیان از مدعای خود چنین دفاع می کردند که امام جعفر صادق [ع] به‌عنوان یک امام نمی‌توانسته است جز حقیقت بگوید، و وی سخنی که حق اسماعیل را بر امامت زایل سازد بر زبان نرانده بوده است. از این رو، آنان دلیلی برای برگرفتن بیعت خویش از اسماعیل نداشتند. آنان معتقد بودند که امام جعفر صادق [ع] مرگ اسماعیل را از روی تقیّه و برای حفظ جان فرزند خود، که وی را پنهان کرده بود، اعلام داشته است. نوبختی و قمی اعضای این گروه را، که اسماعیل را امام و مهدی موعود خویش می دانستند، اسماعیلیه خالصه می‌نامند. ۲۱ عده دیگری از ملل و نحل نویسان بعدی، از جمله شهرستانی، این گروه را اسماعیلیه واقفه می نامند، زیرا آنان سلسله امامان را در اسماعیل متوقف ساختند و پس از آن کسی را به امامت نپذیرفتند. ۲۲

گروه دوم از شیعیان طرفدار امامت اسماعیل اذعان داشتند که اسماعیل در زمان

ص: ۱۱۵

حیات پدرش درگذشته است، اما اکنون امامت را حق محمد بن اسماعیل می دانستند و به امامت وی قائل بودند. آنها معتقد بودند که وی جانشین راستین اسماعیل است، و امام جعفر صادق [ع] شخصا پس از مرگ اسماعیل نصّ امامت را به نام او کرده است. بنا بر اعتقاد این گروه از حامیان محمد، نص امامت پس از امام حسن [ع] و امام حسین [ع] از برادر به برادر منتقل نمی‌شود. و به همین دلیل امامت موسی بن جعفر [ع]، برادر اسماعیل، را قبول نداشتند؛ همچنانکه امامت محمد بن الحنفیه را نیز که به روایت آنها به دروغ ادعای رقابت با امام زین العابدین [ع] در امر امامت می‌کرد نپذیرفتند. ملل و نحل نویسان امامی این گروه را مبارکیه، ظاهرا در انتساب به رهبرشان مبارک - از موالی اسماعیل - می‌نامند. ۲۳ اما ایوانوف نشان داده که به احتمال قوی مبارک لقب خود اسماعیل بوده است، و بر این قول خود عباراتی از داعی معروف اسماعیلی در قرن چهارم / دهم، یعنی السجستانی، که مکرر از اسماعیل با این نام یاد کرده است، به حجت می‌آورد. ۲۴ اکنون مثالهای بیشتری درباره کاربرد نام مبارک برای اسماعیل به دست آمده است که فرضیه ایوانوف را تأیید می‌کند. ۲۵ پس، محتمل به نظر می‌رسد که مبارکیه در آغاز طرفداران و معتقدان به امامت اسماعیل بوده باشند، و این تنها پس از رحلت امام جعفر صادق [ع] بوده که توده هواخواه اسماعیل بر گرد محمد بن اسماعیل جمع شدند و او را امام جدید خویش دانستند. اینان در همان حال، ناچار بودند اسماعیل را، با عطف به ماسبق، به مقام امامت ارتقا دهند. ۲۶ به عبارت دیگر، معتقد شدند هنگامی که امام جعفر صادق [ع] حیات داشته، امامت از وی به اسماعیل رسیده است. به‌هر حال مسلم است که مبارکیه نام اصلی اسماعیلیه تازه قدم به عرصه گذاشته بوده است.

قمی اسماعیلیه خالصه را با خطایه یکی دانسته است، و نوبختی نیز گفتار مشابهی دارد. ۲۷ گذشته از این، این هر دو مؤلف برآنند که نفوذ خطایه را بر اسماعیلیه نخستین نشان دهند، و روایت می‌کنند که گروهی از پیروان ابو الخطاب، پس از مرگ او، به هواخواهان محمد بن اسماعیل پیوستند و مدعی شدند که روح امام جعفر صادق [ع]، پس از رحلت، در

ابو الخطاب و از او به محمد بن اسماعیل حلول کرده است . ۲۸ بسیاری از منابع بعدی نیز از ارتباط نزدیک میان اسماعیلیان نخستین و خطیبان سخن گفته اند. ۲۹ ماهیت دقیق ارتباط میان اسماعیلیه خالصه و مبارکیه، از یک سو، و این دو گروه و خطابییه، از سوی دیگر، مبهم است. اما تردیدی نیست که همه این گروههایی که در میان پیروان امام جعفر صادق [ع] جای داشتند، از زمره شیعیان تندروی بودند که زمینه ساز نهضت

ص: ۱۱۶

اسماعیلیه شدند.

در اینجا، تمرینش خواهد بود اگر اندکی بیشتر از زندگی و فعالیتهای خود اسما عیل اطلاعی حاصل کنیم . وی امام اسماعیلیان و ششمین امام از سلسله امامان آنهاست. از این رو، سخت مورد احترام آنهاست، اما، بدبختانه، منابع اسماعیلی همچون عیون الاخبار اطلاعات تاریخی سودمند اندکی از او دربردارند . از آن سوی، مآخذ شیعی دوازده امامی، که حاوی اخبار بیشتری از منابع سنی درباره فرقه های فرعی شیعی هستند، نظری دشمنانه نسبت به اسماعیل و دعاوی منسوب به وی دارند. دوازده امامیان که امام موسی کاظم [ع] را، پس از امام جعفر صادق [ع]، امام خویش می شناسند، بیشتر به اعتلای حقوق وی در برابر اسماعیل نظر دارند . ۳۰ از این رو، شگفت نیست اگر آنان اسماعیل را مردود و فاقد فضایل اخلاقی بشمارند. پس، هنگام بهره گیری از اشارات و اخبار منابع دوازده امامی درباره اسماعیل، که اطلاعات و دانستیهای ما از او بسیار اندک است، باید این ملاحظات را در ذهن داشته باشیم.

ابو محمد اسماعیل بن جعفر (المبارک) و برادر تنی او، عبد الله، پسران ارشد امام جعفر صادق [ع] از همسر نخستین او فاطمه، نواده امام حسن بن علی [ع]، بودند. روایت شده است که امام جعفر صادق [ع] تا زمانی که فاطمه زنده بود، همسر دیگری اختیار نکرد. در نتیجه تفاوت سنی زیادی میان عبد الله و اسماعیل، از یک سو، و موسی و اسحاق و محمد، پسران دیگر امام جعفر صادق [ع] از همسر دومش، حمیده، از سوی دیگر وجود داشت . تاریخ تولد اسماعیل معلوم نیست. اما، ظاهراً وی پسر دوم امام جعفر صادق [ع] بوده که خود میان سالهای ۸۰ - ۸۳ / ۶۹۹ - ۷۰۲ زاده شده بوده است، و تقریباً بیست و پنج سالی از موسی بن جعفر، که در ۱۲۸ / ۷۴۵ - ۷۴۶ تولد یافته، بزرگتر بوده است . پس احتمالاً اسماعیل زمانی در سالهای آغازین قرن دوم هجری متولد شده است . ۳۱ زمان و اوضاع و احوالی که اسماعیل در آن وفات یافته نیز دانسته نشده است . بنا به نوشته برخی از نویسندگان اسماعیلی، اسماعیل تا پس از رحلت امام جعفر صادق [ع] زنده بوده است. اما بیشتر مآخذ حکایت از آن دارند که وی پیش از پدرش در مدینه وفات یافته، و در قبرستان بقیع دفن شده است . حسن بن نوح بهروچی، از مؤلفان اسماعیلی هند، روایت می کند که در ۹۰۴ / ۱۴۹۸ قبر اسماعیل را در بقیع زیارت کرده است . ۳۲ بسیاری از منابع اسماعیلی و غیراسماعیلی این داستان را، به تکرار، نقل کرده اند که چگونه پیش از به خاک سپردن اسماعیل و در طی مراسم تشییع و تدفین او، امام جعفر صادق [ع]، به عمد، چهره

ص: ۱۱۷

فرزند متوفی خود را به ناظران نشان داده است؛ ۳۳ هرچند برخی از این مآخذ روایاتی نیز دال بر اینکه اندکی پس از این تاریخ اسماعیل زنده در بصره دیده شده است نقل کرده اند. اخبار دیگری درباره زندگی اسماعیل در دست نیست که در واقعیت آنها تردیدی نباشد. کشی چند روایت از واقعه ای را نقل می کند که حاکی از آن است چگونه اسماعیل از جانب پدرش به قتل معلی بن خنیس، یکی از پیروان تندرو امام جعفر صادق [ع]، اعتراض کرده است. ۳۴ قتل معلی که خشم امام را بشدت برانگیخت، به فرمان والی مدینه، داود بن علی، صورت گرفت. از آنجا که مدت حکومت او بیش از چن ماهی در ۱۳۳/۷۵۰ نبود، پس می توان چنین استنتاج کرد که اسماعیل هنوز در این سال زنده بوده است.

یکی از مآخذ تحقیقاتی ما نیز، در واقع، تاریخ وفات اسماعیل را در ۱۳۳ هجری ذکر کرده است. ۳۵ اما مآخذ دیگر، سالهای بعد را برای وفات اسماعیل ذکر کرده اند که دیرترین آنها سال ۱۴۵/۷۶۲-۷۶۳ است. ۳۶ گذشته از این، در روایاتی که از مرگ اسماعیل در دست است، وفات و تدفین او را در زمان منصور عباسی، که در ۱۳۶/۷۵۴ جانشین برادرش شد، قرار داده اند. بنابراین، دور از صواب نخواهد بود اگر مرگ زودرس اسماعیل را زمانی میان ۱۳۶ تا ۱۴۵ (۷۵۴-۷۶۳)، و احتمالاً اندکی پس از ۱۳۶، بدانیم.

ما قبلاً در باب فعالیت‌های اسماعیل، از ارتباطات وی با شیعیان تندروی که در میان پیروان پدرش بودند سخن گفتیم. در چند روایت که کشی نقل کرده، به این ارتباطات صریحاً اشاره شده است. ۳۷ این اشارات محبوبیت اسماعیل را در میان شیعیان تندرو و رابطه نزدیک وی را با آنان، بویژه با مفضل بن عمر الجعفی صراف، نشان می دهد. این روایات، در ضمن، ناخرسندی امام جعفر صادق [ع] را از تندروانی که فرزندش را از راه به در کرده بودند بر ملا می سازد. مفضل که تألیف چند کتاب به وی نسبت داده شده است، ۳۸ روایتگر برخی از تعالیم گنوسی و ادواری بودن تاریخ است که به کیسانیان نسبت داده شده است. وی از شاگردان تندرو امام جعفر صادق [ع]، و در آغاز از یاران ابو الخطاب بود. نیز از او به عنوان رئیس گروه مفضلیه، که یکی از شعبه های فرقه خطاییه پس از انشقاق آن بعد از طرد شدن ابو الخطاب از جانب امام جعفر صادق [ع] بود، یاد کرده اند. ۳۹ اما مفضلیه، برخلاف چهار شعبه دیگر فرقه خطاییه، از ابو الخطاب روی گردانیدند. و امام جعفر صادق [ع] با آنکه در چند مورد با نکوهش از مفضل یاد کرده هرگز علناً وی را مانند دیگر رؤسای خطاییه طرد نکرده است. در واقع، روایاتی هست که امام او را به هدایت پیروانش در کوفه برگماشت یا، دست کم، به هدایت

ص: ۱۱۸

آن دسته از پیروانش فرستاد که پس از بریدن امام از ابو الخطاب به پشتیبانی از او پرداخته بودند. باری مفضل بعدها از پیروان امام موسی کاظم [ع] شد و در زمان حیات آن امام درگذشت، ولی هرگز از آن گروههای امامی که به طرد و رد اسماعیل پرداختند پشتیبانی نکرد. بنابراین روایت دیگر، ظاهراً اسماعیل با همکاری چند تن دیگر دست اندر کار پرداختن یک قیام نظامی بر ضد حکومت وقت بود. از جمله این کسان از بسام بن عبد الله الصیرفی، یکی از شیعیان تندرو که در کوفه صرافی می کرد، نام برده اند. ۴۰

^{۱۰۶} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزنان روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

منصور، خلیفه عباسی، اسماعیل و امام جعفر صادق، و نیز بسام را به حضور خویش در پایتخت اداری خلافت در حیره، واقع در نزدیکی کوفه، فراخواند. آنان را که مظنون به توطئه علیه دستگاه خلافت بودند، به نزد خلیفه بردند. منصور از مجازات اسماعیل چشمپوشی کرد، ولی بسام را به سیاست رسانید. لوئی ماسینیون تاریخ این حادثه را در ۷۵۵/۱۳۸ قرار می‌دهد، و گمان می‌برد که بسام مسئولیت تدارک مالی برای توطئه مزبور را برعهده داشته است. ۴۱ این یکی از مواردی است که منابع و مآخذ امامیه آن را نقل کرده و افزوده اند که امام جعفر صادق [ع] در طی این رویداد بود که شدیداً از کارها و افعال اسماعیل بیزار می‌جست.

همه این شواهد، وجود رابطه نزدیک میان اسماعیل و گروههای تندرو پیرامون امام جعفر صادق [ع] را تأیید می‌کند، و جای شبهه‌ای نمی‌گذارد که اسماعیل جوان جزء آن گروه از شیعیانی بوده است که از روش احتیاط‌آمیز و غیرفعال شیعیان امامی خرسند نبوده‌اند. امام جعفر صادق [ع] نمی‌توانست با چنین فعالیتها و اقداماتی که با کوششهای وی برای استحکام بخشیدن به تشیع برپایه خاموشی‌گزینی در مغایرت بود موافقت نشان دهد. بعضی از مآخذ امامیه چنانکه یادآور شدیم خطاییه قدیم را، که یکی از تندروترین فرق شیعی بود، با اسماعیلیه اولیه یکی دانسته‌اند. در روزگاران جدید نیز، بوخی از محققان مانند لوئی ماسینیون و هانری کربن ۴۲ به یکی بودن این دو فرقه اعتقاد ورزیده‌اند. ماسینیون، در واقع، چنین می‌پندارد که ابو الخطاب پدر روحانی اسماعیل بوده و از اینجاست که کنیه ابو اسماعیل داشته است. ۴۳ وی در این مورد فرضیه‌ای کلی پرداخته است حاکی از آنکه از آغاز سده دوم هجری عبارت «انت منّا اهل البیت» (تو از خاندان ما هستی)، که حضرت محمد [ص] به مناسبتی درباره سلمان فارسی بر زبان رانده بوده و در یکی از احادیث نقل شده است، ارزش شعاعی و دینی یافته، و نشان «نبوت روحانی» شده بود در میان شیعیان انقلابی، که برای آنان رابطه خویشاوندی

ص: ۱۱۹

واقعی از طریق نبوت یا ابوت روحانی استقرار می‌یافت. لوئیس نیز فرضیه «نبوت روحانی» را می‌پذیرد، و رابطه و همکاری نزدیکی میان اسماعیل و ابو الخطاب می‌بیند. به گمان او، ابو الخطاب بر آن بوده است که یک فرقه شیعی انقلابی مرکب از تمام گروههای کوچک شیعی، بر گرد امامت اسماعیل و اعقاب او پدید آورد. ۴۴

اما، درباره وجود چنین روابطی میان اسماعیلیان نخستین و خطاییه متقدم نباید زیاده اغراق کرد، بخصوص در زمینه مسائل عقیدتی؛ هرچند برخی از اندیشه‌ها و اصطلاحات نسبت داده شده به ابو الخطاب و پیروانش را بعداً اسماعیلیان اخذ کرده‌اند. ۴۵ خطاییه، چنانکه قبلاً هم گفتیم، به الوهیت امامان اعتقاد داشتند، و نیز بر آن بودند که روح امام جعفر صادق [ع] به تن ابو الخطاب درآمده است، و عده‌ای از آنها معتقد بودند که پس از ابو الخطاب این روح در بدن محمد بن اسماعیل جای گرفته است. از آن سوی، مبارکیه و گروههای جانشین آنها چنین اعتقاداتی نداشتند و تنها به امامت محمد بن اسماعیل قائل بودند، و بعدها توده اسماعیلیان اولیه او را مهدی منتظر شمردند.

در حقیقت، اسماعیلیان فاطمی ابو الخطاب را ملحد می‌دانستند، و خطاییه را مورد لعن قرار می‌دادند. ۴۶

گذشته از این، در کتاب معمایی و پرسش برانگیز ام الکتاب، ۴۷ که در میان اسماعیلیان نزاری آسیای مرکزی محفوظ مانده، آمده است که خطاییان پایه‌گذاران نهضت اسماعیلی بودند. ام الکتاب، بالاخص، بیان می‌دارد که مذهب اسماعیلی

آن است که فرزندان ابو الخطاب نهاده‌اند که تن خود را به فدای فرزند امام جعفر صادق [ع]، اسماعیل، کردند که در دور دوائر بماند. ۴۸ این کتاب که تنها به زبان فارسی کهنه‌ای باقی مانده است، شامل سخنان امام محمد باقر [ع] در پاسخ به پرسشهای گروهی از شاگردانی است که از لحاظ تاریخی نمی‌توانستند در یک زمان باشند. اینان عبارتند از:

جابر بن عبد الله انصاری، جعفر یا جابر جعفی، و محمد بن المفضل. در اینجا امام محمد باقر [ع] به صورت کودک پنجساله‌ای، که شدیداً یادآور برخی از روایات مشکوک الاصل منقول در انجیل مسیحیان درباره عیسی است، نموده شده است. ۴۹ ام الكتاب، دربردارنده معتقدات برخی از غالیان شیعی، اثری التقاطی است که تأثیرات سنتهای دینی غیراسلامی مختلف و مکتبهای فکری متفاوتی را همچون گنوسیه و التینوسی و دین مانوی منعکس می‌سازد. اما مؤلف (یا مؤلفان) این اثر و تاریخ تألف آن نامعلوم است. به نظر ایوانوف این کتاب باید پیش از آغاز قرن پنجم/ یازدهم نوشته شده باشد. هانری کربن نشأت آن

ص: ۱۲۰

را در محیطهای شیعی قرن دوم / هشتم، که اسماعیلیه نخستین را پدید آوردند، جست و جو می‌کند، و بالاخره مادلونگ بر این عقیده است که تحریر نهایی این کتاب، احتمالاً، در اوایل قرن ششم/ دوازدهم صورت گرفته است. ۵۰

تحقیقات جدید با بررسی اصطلاحات و جهانشناسی ام الكتاب، که به صورت یک اسطوره گنوسی عرضه شده، روشن ساخته که این رساله، به احتمال قوی، به وسیله یک گروه شیعی متقدم به نام مخمسّه نوشته شده است. ۵۱ این نتیجه‌گیری را مشخصه‌ها و ویژگیهای دیگر رساله تأیید می‌کند؛ مانند تصدیق تناسخ و نیز نقش عمده‌ای که به سلمان فارسی، که نام گنوسی او در این کتاب السلسل یاد شده، داده شده است. درواقع، نام سلمان و ابو الخطاب در سراسر و به تکرار در یک جمله دگرگونه باهم آمده است. مخمسّه یا پیروان پنج تن گروهی از غلات شیعه بودند که در نیمه دوم قرن دوم/ هشتم در کوفه پدیدار شدند، و تا مدتها مانند خطاییه در حاشیه فرقه امامیه به هستی خود ادامه دادند.

قمی تنها ملل و نحل نویس قدیمی است که از مخمسّه نسبتاً به تفصیل یاد کرده، و آنها را با خطاییه یکی شمرده است. ۵۲ بنابر شرحی که وی درباره آنها آورده است، آنها چنین تعلیم می‌دادند که خداوند در پنج صورت در این عالم ظاهر شده است: محمد [ص]، علی [ع]، فاطمه [ع]، حسن [ع]، و حسین [ع]. اما در این خمسه الاهی فقط شخص محمد [ص] واقعی بود و معنای حقیقی را عرضه می‌داشت، زیرا وی اولین مخلوق و اولین ناطق بود.

آنان، همچنین، اعتقاد داشتند که محمد [ص]، همانا آدم [ع]، نوح [ع]، ابراهیم [ع]، موسی [ع]، و عیسی [ع]، بوده و، به‌طور مستدام، در میان عرب و غیرعرب ظاهر شده و سلمان باب او و همیشه با وی همراه بوده است. اینها و معتقدات دیگر مخمسّه به وضوح در ام الكتاب آمده است.

قمی از دسته‌ای از مخمسّه به نام علیائیّه یا علیائیّه یاد کرده است که از پیروان بشار الشعیری، از غالیان کوفه، بوده‌اند؛ کسی که امام جعفر صادق [ع] او را نیز طرد و لعن کرده بوده است. ۵۳ افراد این گروه به عوض محمد [ص] به الوهیت علی [ع] اعتقاد می‌ورزیدند، و این وجه تفریق عمده آنها از دیگر مخمسّه بود. معتقدات مخمسّه، بویژه آنهايي که به علیائیّه نسبت داده شده، شالوده عقاید نصیری های بعدی، یکی از مشهورترین فرقه های تندرو شیعی، گردیده است. ۵۴

عقاید و اندیشه‌های نصیری‌ها درباره جهان‌شناسی و فرجام‌شناسی نیز در ام‌الکتاب به چشم می‌خورد. نصیری‌ها پیروان محمد بن نصیر (فت ۲۷۰ / ۸۸۳) بودند و وی در آغاز از پیروان امام دهم شیعیان

ص: ۱۲۱

اثنی عشری بود، ولی بعدها ادعاهای اغراق آمیزی برای خویشتن کرد. نصیری‌ها که هنوز هم در سوریه وجود دارند، قرن‌ها با همسایگان خود در آنجا، یعنی اسماعیلیان نزاری، مشغول رقابت و دشمنی بودند. علی [ع] را به خدایی برداشته می‌پرستیدند، و محمد [ص] را پیغمبر او می‌دانستند. در کنار این دو برای سلمان فارسی نیز مرتبه‌ای خاص قائل بوده‌اند. ۵۵ و می‌گفتند اگر علی [ع] معنی حقیقی و محمد اسم اوست، پس سلمان بابی است که راه به اسم و معنا می‌برد. در اندیشه نصیری، این تثلیث به صورت نمادین با حروف عین، میم، سین نموده می‌شود که، به ترتیب، حروف نخستین نام علی، محمد، و سلمان است، و متناظر است با معنا - اسم - باب. این‌گونه نامگذاریها که جنبه گنوسی دارد، و استفاده از خواص رمزی حروف الفبا نیز از وجوه مشخصه ام‌الکتاب است.

مفاهیم و اصطلاحات فنی گروه مخمسه - علیائیه در کتاب الهفت نیز وارد شده است. این کتاب در اصل یک متن مفضلی - نصیری است که در میان طیبیان نیز معروف است، و به میان اسماعیلیان نزاری هم راه پیدا کرده است. زیرا، اینان در نیمه اول قرن ششم / دوازدهم قلاع و سکونتگاههای نصیری را در سوریه مرکزی گرفتند، و از جامعه شکست خورده نصیری گروهی را به دین خود درآوردند. اسماعیلیان بعدها کتاب یاد شده را جزء ادبیات خود دانستند، اگر چه هیچ‌گونه اندیشه اسماعیلی در آن یافت نمی‌شود. ام‌الکتاب نزاریان آسیای مرکزی نیز ممکن است سرنوشت مشابهی می‌داشته است. بنابراین، خطا نکرده‌ایم اگر بگوییم ام‌الکتاب احتمالاً در نیمه دوم قرن دوم / هشتم توسط شیعیان غالی جنوب عراق، که مخمسه و سپس نصیری از میان آنجا برخاستند، تحریر شده است، و قدیمیترین سند شیعی است که عقاید مخمسه - علیائیه در آن آمده است؛ عقایدی که بکلی از معتقدات اسماعیلیان اولیه، بویژه در باب آفرینش، متفاوت است. ظاهراً، این متن سرانجام در ادبیات اسماعیلی پذیرفته شده و، تحت شرایط و احوال نامعلومی، به کتابخانه‌های خصوصی نزاریان شغنان، و خان، و چیترال در جیحون علیا راه پیدا کرده است، و در آنجا اسماعیلیان نزاری آن را از خود پنداشته‌اند. فیلیپانی - رونکونی^{۱۰۷} فرضیه بس بغرنجی در باب خاستگاه این اثر و چگونگی رسیدن آن به آسیای مرکزی پرداخته است. ۵۶

درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیان، نیز مانند خود اسماعیل چیز

ص: ۱۲۲

زیادی دانسته نیست. در نوشته‌های تاریخی مسلمانان، از آنجا که وی در هیچ یک از قیامهای ضد عباسیان شرکت نداشته است، توضیح و تفصیل خاصی در باب او دیده نمی‌شود. در نوشته‌های اسماعیلی از وی به اختصار، آنهم با غلطیهای تاریخی بیشمار، یاد شده است. اخبار مربوط به وی را، که در مآخذ اسماعیلی آمده، ادریس عماد الدین، که مفصلترین شرح احوال را درباره او نوشته، گرد آورده است. ۵۷ محمد پسر ارشد اسماعیل است که می‌دانیم دست‌کم پسر دیگری هم، به نام علی، داشته است. وی، همچنین بزرگترین نواده امام جعفر صادق [ع] بود، و طبق روایات اسماعیلی

هنگام رحلت آن امام بیست و شش سال داشته است . ۵۸ گذشته از این، همه منابع م تفق القولند که وی از عمویش، موسی کاظم، هشت سالی بزرگتر بوده است . بر پایه این اخبار، محمد باید در حدود سال ۷۳۸ / ۱۲۰ متولد شده باشد. در کتاب دستور المنجمین، بواقع، تولد وی ذو الحجه ۱۲۱ / نوامبر ۷۳۹ دانسته شده است . ۵۹ وی امام مبارکيه و بزرگترین فرد ذکور خاندان امام جعفر صادق [ع] پس از مرگ عمویش، عبد الله افطح بود . در نتیجه، تا به درجه ای از احترام و شیخوخت در میان این شاخه فاطمی آل علی [ع] برخوردار بود. ۶۰ اما، پس از آنکه اکثریت شیعیان پیرو امام جعفر صادق [ع] به امامت موسی کاظم [ع] گردن نهادند، موقعیت م حمد در حجاز، که زادگاهش بود، غیر قابل تحمل شد، زیرا عمو و رقیب عمده اش، موسی کاظم [ع]، نیز در آنجا می زیست. احتمالاً در این هنگام بود، نه مدت زمان درازی پس از رحلت امام جعفر صادق [ع]، که محمد مدینه را ترک گفت و به سوی مشرق روی آورد و اختفا گزید و، از این رو، لقب المکتوم پیدا کرد. در نتیجه، در همان حال که ارتباط نزدیک خویش را با مبارکيه، که مانند بیشتر گروههای انقلابی شیعی آن روزگار در کوفه تمرکز داشتند، حفظ کرد از تعقیب و سیاست عباسیان نیز در امان ماند.

منابع مختلف از جاها و مناطق متفاوتی به عنوان مقصد نهایی محمد یاد کرده اند. اما آنچه یقین است وی نخست به جنوب عراق، و سپس به ایران رفت . ۶۱ این هجرت، بنابر عقیده اسماعیلیان بعدی، آغازگر «دوره ستر» در نهضت اسماعیلیه قدیم است، که با برآمدن و استقرار خلافت فاطمی به پایان رسید.

به نظر می رسد که محمد بن اسماعیل بخش آخر زندگیش را در خوزستان در جنوب غربی ایران، گذرانیده است؛ منطقه ای که عده ای از پیروان وی در آنجا بوده اند، و از آنجا داعیان خویش را برای تبلیغ به نواحی مجاور می فرستاده است. تاریخ دقیق وفات محمد نامعلوم است. اما، یقین حاصل است که وی در دوره خلافت هارون الرشید، خلیفه

ص: ۱۲۳

معروف عباسی (۱۷۰-۱۹۳ / ۷۸۶-۸۰۹)، و شاید اندکی پس از سال ۷۹۵-۷۹۶ در گذشته است. ۶۲ و این همان سالی است که هارون الرشید، در ادامه سیاست ضد علوی پیشینیان خود، امام موسی کاظم [ع] را در مدینه دستگیر و به عراق تبعید و زندانی کرد.

مآخذ شیعه اثنی عشری که نسبت به محمد بن اسماعیل نظری دشمنانه دارند، برآنند که وی موسی کاظم [ع] را لو داده و به دست عباسیان سپرده است؛ هرچند، در عین حال، روایت از آشتی میان این دو علوی فاطمی را نیز پیش از عزیمت محمد به عراق می کنند. ۶۳ محمد، در آن هنگام که آشکارا در مدینه می زیسته، دست کم دو پسر به نامهای اسماعیل و جعفر داشته است؛ پس از هجرت صاحب چهار پسر دیگر گردید، که از آن جمله است عبد الله که بنابر روایت اسماعیلیان بعدی جانشین بر حق او بود. ۶۴

تقریباً درباره تاریخ قدیم اسماعیلیه، پس از این آغازهای نخستین، چیزی بر ما معلوم نیست. اما بر مبنای آنچه نوبختی و قمی در شروع کار قمرطیان گفته اند، و با در نظر گرفتن تاریخ بعدی این فرقه، می توان چنین پنداشت که پس از مرگ محمد بن اسماعیل مبارکيه به دو گروه تقسیم شدند . ۶۵ گروه کوچک و ناشناخته ای، ظاهراً، به ادام ه امامت در ذریه محمد قائل شدند. اما، در هیچ یک از منابع همعصر چیزی درباره وجود مستقل این گروه نیامده است، تا اینکه عبید الله- یا به زعم اسماعیلیان عبد الله، زیرا آنان صورت مصغر این نام را رد می کنند- پیشوای آینده نهضت، علناً به ادعای

امامت برای خود و اجداد خویش برخاست. در اینجا، به طور گذرا، باید یادآور شویم که ما با به کار بردن نام عبید الله به جای عبد الله در این کتاب به هیچ وجه قصد تحقیر نداریم، بلکه این امر مبتنی بر کاربرد عمومی آن است. باری، گروه دومی که پس از مرگ محمد بن اسماعیل پدید آمد، با آنکه آن نیز کوچک بود، اما اکثریت بیشتر مبارکیه را در برمی گرفت.

اینان مرگ محمد را نپذیرفتند. این فرقه که ملل و نحل نویسان امامی آنها را پیشگامان قرامطه دانسته اند، محمد بن اسماعیل را امام هفتم خویش و آخرین امام می شناختند. و بازگشت او را به عنوان مهدی یا قایم انتظار می کشیدند. باید افزود که دو اصطلاح مهدی و قائم در کاربرد شیعیان اساساً متشابه و هم معنا هستند، اگر چه اسماعیلیان، بویژه بعد از برآمدن عبید الله بر کرسی خلافت فاطمی، لفظ قائم را ترجیح می نهادند. ۶۶ این نوع فرقه‌های واقفیه «یعنی کسانی که بر واپسین امام خویش برمی ایستادند» و معتقد به بازگشت قریب الوقوع او به عنوان مهدی بودند تا عدل و داد بر روی زمین گسترده شود، در طی قرن دوم / هشتم فراوان بودند. محمد بن اسماعیل که پیروان معتنابهی داشت

ص: ۱۲۴

براحتی می توانست فضیلت‌مند مقام چنین مهدی آخر الزمانی گردد.

از آنچه نوبختی و قمی درباره قرامطیان نوشته اند، تفصیلات بیشتری را می توان درباره معتقدات اولیه اسماعیلیان استنتاج کرد. ۶۷ این نویسندگان از گروه اسماعیلی خاص دیگری از دوران خویش سخنی نمی گویند، و روایات آنها مقدم بر قیام علنی عبید الله به امامت و انشراق نهضت در ۲۸۶ / ۸۹۹ است. بنابر نوشته آنها قرامطیان، که از مبارکیه جدا شده بودند، تعداد امامانشان را به هفت محدود ساختند، و از اینجاست که بعدها اسماعیلیه به نام اضافی سبعیه، یعنی هفت امامی، نیز شهرت یافتند. ۶۸ این هفت امام عبارت بودند از: علی بن ابیطالب [ع] که هم امام و هم رسول بود. حسن [ع]، حسین [ع]، علی بن حسین [ع]، محمد بن علی [ع]، جعفر بن محمد [ع]، و واپسین آنها، محمد بن اسماعیل بن جعفر، که هم امام القائم مهدی و هم رسول محسوب می شد. جالب این است که هردو مؤلف برای آنکه سلسله امامان را در هفت محدود سازند، چون از علی بن ابیطالب [ع] شروع می کنند، نام اسماعیل بن جعفر را از رشته امامان مورد قبول قرامطه حذف می کنند. در نتیجه، محمد بن اسماعیل امام هفتم این سلسله می شود. اما این ملل و نحل نویسان امامی، در عین حال، با افزودن این مطلب که از نظر قرامطیان امامت در زمان حیات امام جعفر صادق [ع] به پسرش اسماعیل تفویض شد، همچنانکه مقام رسول الهی و پیامبری به فرمان الهی در غدیر خم از حضرت محمد [ص]، در زمانی که خود زنده بود، به علی رسید، گفتار پیشین خود را نقض می کنند. بر پایه این احتساب، اسماعیل را باید امام و امام هفتم به شمار آورد، و در این صورت پسرش، محمد، امام هشتم خواهد بود. به هر حال، مطلب زیاد روشن نیست. گمان می رود که عده‌ای از قرامطیان، یا اسماعیلیان نخستین، اسماعیل را در سلسله امامان قرار می داده، و عده‌ای دیگر نام او را از این سلسله حذف می کرده‌اند. در نوشته‌های بعدی اسماعیلی به علی [ع] مقامی بالاتر از یک امام معمولی داده شده است، و وی را اساس امامت شمرده و اسماعیل را همیشه در سلسله ائمه اسماعیلی آورده اند. بر پایه این شمارش که مستعلویان هنوز بدان پایبندند، امام حسن [ع] امام نخستین و اسماعیل و محمد، به ترتیب، امامان ششم و هفتم هستند.

نزاریان تا حدی این ترتیب را تغییر دادند. آنها که بر تساوی همه ائمه اعتقاد دارند، علی بن ابیطالب [ع] را امام اول و امام حسین [ع] را امام دوم می‌شمارند. نزاریان نام امام حسن [ع] را در سلسله امامان خود نمی‌آوردند، زیرا او را امام موقتی یا مستودع، که از امام دائمی و مستقر متفاوت است، به حساب می‌آورند.

ص: ۱۲۵

به هر صورت، قرمطیان و پیشگامان آنان معتقد بودند که محمد بن اسماعیل، که زنده مانده است و حیات دارد، امام قائم و خاتم پیامبران اولو العزم است. چون دوباره ظهور کند، شریعت جدیدی خواهد آورد که ناسخ شرایع قبلی و شریعت محمدی است.

قرمطیان به هفت پیامبر صاحب شریعت یا اولو العزم معتقد بودند، یعنی نوح [ع]، ابراهیم [ع]، موسی [ع]، عیسی [ع]، محمد [ص]، علی [ع]، و محمد بن اسماعیل [ع]؛ و محمد بن اسماعیل [ع] را خاتم این سلسله می‌دانستند. به آسانی نمی‌توان دانست که چرا علی [ع] را در این توالی گنجانیده‌اند. از آنجا که اسماعیلیان نخستین بر تمایز میان جنبه‌های ظاهری و باطنی کتب و احکام دینی تأکید می‌نهادند، قرار دادن علی [ع] در سلسله پیامبران می‌تواند ناشی از نقشی باشد که برای وی به عنوان آشکار سازنده معانی باطنی شریعت محمدی قائل بوده‌اند؛ نه آورنده شریعتی که جایگزین شریعت محمدی باشد.

وظیفه اخیر - یعنی نسخ شریعتی که حضرت محمد [ص] آورده است - ظاهراً برای امام قائم، محمد بن اسماعیل، نگه داشته شده بوده است. در هر صورت، این مطلب غیرواقع‌انگار است که اکثریت اسماعیلیان نخستین در ابتدا به مهدویت محمد بن اسماعیل معتقد بودند. این امر را، صرف نظر از گواهی ملل و نحل نویسان امامی، نامه‌ای که خلیفه نخست فاطمی نوشته است و قبلاً از آن یاد کردیم ۶۹ و همچنین چند مأخذ قدیمی اسماعیلی دیگر تأیید می‌کند. به عنوان مثال، کتاب الرشد بر مدار اندیشه ظهور مجدد مهدی، ناطق هفتم و امام هشتم، که نامش محمد است، دور می‌زند. ۷۰ یک متن اسماعیلی دیگر از دوره پیش از فاطمی، به نام کتاب الکشف، وجود دارد که مجموعه‌ای است از شش رساله کوچک که جداگانه نوشته شده، اما به جعفر بن منصور الیمن نسبت داده شده است؛ و حال آنکه جعفر احتمالاً فقط گردآورنده یا ویراستار این مجموعه بوده است. باری، در این اثر نیز انتظار رجعت ناطق هفتم به صورت مهدی و قائم، که اغلب از وی به عنوان صاحب الزمان یاد می‌شود، بخش مهمی از کتاب را تشکیل می‌دهد. ۷۱ در فصل آخر ام‌الکتاب نیز در موافقت کامل با عقاید اسماعیلیان قدیم اشاراتی به ادوار پیامبران هفتگانه، که در اینجا آدم [ع] و نوح [ع] و ابراهیم [ع] و موسی [ع] و عیسی [ع] و قائم [عج] هستند، آمده است. بنابراین متن، قائم که آخرین پیامبر است هنگام رجعت، دور هفتم و واپسین دور تاریخ عالم را آغاز می‌کند. ۷۲

پس از این دوره مبهم و پوشیده‌ای که تقریباً یک قرن به درازا کشید، نهضت اسماعیلی ناگهان اندکی پس از نیمه قرن سوم/نهم بر صحنه تاریخ ظاهر شد. اکنون

ص: ۱۲۶

جنبش اسماعیلی به صورت یک سازمان انقلابی پرتوانی، که امر دعوت را از طریق شبکه ای از داعیان تبلیغ و رهبری می‌کرد، سر برآورد. در پشت این فعالیت شدید انفجاری، به آسانی می‌توان دست هدایت کننده یک رهبری مرکزی نیرومند و مخفی را در کار دید.

استرن وجود مداومت تاریخی دقیق میان این نهضت اسماعیلی و گروه‌های اسماعیلیان نخستین قرن دوم / هشتم را انکار می‌کند؛ هرچند یک چنین پیوستگی را که به بهترین وجهی در نقشی که به شخص محمد بن اسماعیل در اندیشه و تفکر قدیم اسماعیلی داده شده است می‌پذیرد. ۷۳ به هر حال اسماعیلیانی که در انتظار بازگشت محمد بن اسماعیل به عنوان امام قائم بودند، اکنون تحت نام قرامطه توجه عمال دولت عباسی و عامه مردم را به خود جلب کردند. در حقیقت، نوبختی و قمی، که از مطلعترین نویسندگان آن عصر هستند، هنگامی که از اوضاع و احوال نهضت اسماعیلی مقدم بر سال ۲۸۶ / ۸۹۹ سخن می‌گویند، یعنی درست قبل از زمانی که شقاقی در جنبش پدید آمده، از هیچ گروه اسماعیلی دیگری و رای قرامطیان، ذکری به میان نمی‌آورند. آنان گزارش می‌کنند که در هنگام نوشتن آنها حدود صد هزار قرامطی در سواد کوفه، یمن، و یمامه متمرکز بوده اند؛ ۷۴ این رقم و عنوان قرامطه ظاهراً مربوط به کل نهضت بوده است. دیری نگذشت که دعوت اسماعیلی با توفیق بیسابقه‌ای روبه‌رو شد، و در ظرف چند دهه توانست بسرعت از جنوب غربی ایران و جنوب عراق تا چند بخش دیگر از جهان اسلام از جمله یمن و بحرین و شام و جبال و خراسان و ماوراء النهر و سند و شمال آفریقا گسترش یابد؛ و، در اینجا، در شمال آفریقا بود که سرانجام امام اسماعیلی خلافت جدیدی را استقرار بخشید.

درباره مبادی دعوت اسماعیلی در قرن سوم / نهم و درباره نقش‌های مذهبی و شجره رهبران مرکزی که مسئولیت سازماندهی و رهبری نهضت را برعهده داشتند، روایات مختلفی در دست است. نخست، روایت رسمی کوتاه و مبهمی وجود دارد که از جانب خلفای فاطمی، که جنبه های تندروانه خاستگاه‌های فرقه را سانسور می‌کرده‌اند، پخش شده است. این روایت را داعی ادریس در جلد چهارم کتاب عیون الاخبار خود که مبتنی بر چند منبع تاریخی اسماعیلی از قرن چهارم / دهم است، به کوتاهی نقل کرده است. از سوی دیگر، یک روایت ضد اسماعیلی نیز از رساله پردازان و ستیزه‌گران سنی داریم که «افسانه سیاه» خیال‌آمیزی در باب آغاز کار اسماعیلیان و بنیانگذاران ادعایی آن اشاعه داده است؛ مطابق آن نهضت اسماعیلی یک حرکت شیطنانی غیرعلوی برای انهدام اسلام

ص: ۱۲۷

از درون بوده است. صورت اصلی این روایت خصمانه را می‌توان تا به اثری از ابو عبد الله محمد بن علی بن رزام (رزّام) طائی کوفی، از مؤلفان دهه‌های آغازین قرن چهارم / دهم، که در رد اسماعیلیه نوشته شده است، ردگیری کرد. ۷۵ علاوه بر این، شرح طبری نیز درباره مرحله آغازین نهضت قرامطه در عراق وجود دارد. ۷۶ این شرح مبتنی است بر گزارشی از استنطاق و بازجویی یک اسیر اسماعیلی (از بستگان داعی اسماعیلی، زکریه بن مهرویه) به وسیله عامل و کارگزار عباسیان، محمد بن داود الجراح (فت ۲۹۶ / ۹۰۸). این حادثه پیرامون سال ۲۹۱ / ۹۰۳ - ۹۰۴ رخ داده است.

مطابق روایت رسمی فاطمیان، سلسله ای از امامان مستور، مقدم بر عبید الله (عبد الله) المهدي، مؤسس سلسله فاطمی، وجود داشته است که همه از اعقاب محمد بن اسماعیل بوده اند، ۷۷ این درست است که نوبختی و قمی نیز به گروهی از مبارکیه اشاره کرده‌اند که قائل به تداوم امامت در ذریه محمد بن اسماعیل بوده‌اند، اما همین نویسندگان روایت کرده‌اند که

اکثریت نهضت نوپدید اسماعیلیه، که در نیمه دوم قرن سوم / نهم به قرامطه معروف بوده اند، به امامی بعد از محمد بن اسماعیل قائل نبوده‌اند. چنانکه بعداً خواهیم دید، به نظر می‌آید اجداد فاطمیان که رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی بودند، در آغاز کار نایبان یا نمایندگان امام قائم محسوب می‌شدند؛ و این تنها پس از اصلاحات عبید الله مهدی بوده است که برای این رهبران آشکارا ادعای امامت شده است. بنابراین روایت رسمی، محمد بن اسماعیل عبد الله، پسر ارشدش، را که اولین امام از دومین سری امامان هفتگانه اسماعیلی محسوب می‌شود، به جانشینی خود منصوب کرد. عبد الله، که بعدها به الرضی ملقب شد، برای آنکه از سیاست تعقیب و آزار عباسیان در امان بماند، به بخشهای مختلف از ایران پناه برد و هویت و مکان خویش را از همه‌کس، جز چند تن از یاران مورد اعتمادش، پنهان داشت. وی سرانجام در اهواز، در ایالت خوزستان، سکونت گزید، و سپس از آنجا به عراق و از عراق به سلمیه، در بخش مرکزی شام، گریخت. در سلمیه، که مقر امامان و مرکز دعوت اسماعیلی طی چند دهه بعد بود، وی به جامه یکی از ها شمیان، که تعداد زیادی از آنان در آن محل بودند، و در زی یک بازرگان درآمد. ۷۸ عبد الله پیش از وفاتش در حدود سال ۲۱۲/۸۲۷-۸۲۸، ۷۹ پسر خود، احمد، را به جانشینی برگزید. بعد از احمد، که بنابر روایات اسماعیلی همانا مؤلف رسالات معروف اخوان الصفا است، به ترتیب پسرش حسین و سپس پسر پسرش، عبد الله (علی)، که سعید نیز نامیده می‌شده است، جانشین او گشته‌اند. و این سعید است که بعدها به عبید اللع المهدی معروف

ص: ۱۲۸

گشته است. عبید الله در ۲۵۹ یا ۲۶۰/۸۷۳-۸۷۴ متولد شد، و هشت ساله بود که پدرش درگذشت (حدود ۲۶۸/۸۸۱-۸۸۲). ۸۰ در واقع، عبید الله سالهای زیادی را تحت حمایت و سرپرستی عمو و پدرزن آینده خود، محمد بن احمد، معروف به سعید الخیر و الحکیم با کنیه اضافی ابو الشلغلغ (یا ابو الشلعلع)، به سر برد. روشن نیست که آیا محمد بن احمد، خود، در این میان رهبری نهضت را به دست داشته است یا نه. ۸۱ اما، روایت شده است که پیش از آنکه عبید الله زمام رهبری را به دست گیرد، عمویش، محمد، چند بار به عبث تلاش کرده بود که مقام رهبری را برای پسران خود که همگی آنها پیش از وقت درگذشتند غصب کند. ۸۲

در اینجا لازم است یادآور شویم که مسئله شجره نسب خلفای فاطمی هسته اصلی مشاجرات و مباحثاتی چند بوده است، و برخی از آنها به نظر می‌آید که هیچ‌وقت راه حل رضایتبخش نداشته باشند. برحسب اعتقاد رسمی بعدی، نیاکان خلفای فاطمی امامان اسماعیلی از نسل محمد بن اسماعیل بوده‌اند. اما، منابع اسماعیلی از ذکر نام این امامان مستور که حلقه‌های رابطی میان عبید الله (عبد الله) و محمد بن اسماعیل بن جعفر بوده و در گمنامی و اختفا می‌زیسته‌اند خودداری ورزیده‌اند. در حقیقت، نام اینان در قدیمترین مآخذ اسماعیلی که تا این زمان به دست آمده، نیامده است. ایوانوف این سکوت را منعکس سازنده تعصب اسماعیلیان در برابر «منکشف ساختن آن کسان که خداوند مستور می‌داشته است» می‌داند. ۸۳ در نتیجه، در میان اسماعیلیان درباره نام این امامان مستور، تعدادشان، توالیشان، و نسبشان با وجود روایت سنتی فاطمی در این باره که آنها را محمد بن اسماعیل، عبد الله بن محمد، احمد بن عبد الله، حسین بن احمد، و عبید الله (عبد الله) بن حسین می‌داند، اختلافاتی پیدا شده است. ۸۴ این دشواریها را این واقعیت شدت بخشیده است که اجداد فاطمیان که راهبری نهضت اسماعیلی را برعهده داشتند برای مخفی نگه داشتن هویت خود، نامهای مستعاری را به کار می‌بردند؛ در همان حال که دشمنان آنها نسبنامه‌های غیر علوی برای سلسله فاطمیان می‌ساختند.

خلفای فاطمی با امتناع مصرانه‌شان از انتشار نسبنامه ای رسمی به روشن ساختن قضیه کمکی نکردند . عبید الله (عبد الله) تنها خلیفه از میان آنان است که چنین کوششی به خرج داد، ولی او نیز فقط بر ابهام قضیه افزود . وی در نامه‌ای که به جماعت اسماعیلیان یمن نوشته، و بعدها جعفر بن منصور الیمن آن را از روی حافظه بازنویسی کرده است، نسب خلفای فاطمی را شرح می‌دهد، و نام امامان مستور را به

ص: ۱۲۹

طریقی که مایل بوده شناخته شوند افشا می‌سازد. وی با اعلام اینکه علی بن حسین بن احمد بن عبد الله بن جعفر الصادق است، برای خویشتن نسب فاطمی ادعا می‌کند. اما غریب اینجاست که وی به جای آنکه نسب خود را به اسماعیل بن جعفر و پسرش محمد بن اسماعیل برساند، ارشدترین پسر بازمانده امام جعفر صادق [ع]، یعنی عبد الله، را نیای خود به حساب می‌آورد و او را صاحب الحق، یعنی وارث قانونی امام جعفر صادق [ع]، می‌شمارد. ۸۵ ما باز هم درباره این نامه بسیار مهم سخن خواهیم گفت . در حال حاضر همین کافی است که بیفزاییم بنا بر گفته عبید الله مهدی، عبد الله بن جعفر از باب تقیّه خود را اسماعیل بن جعفر خوانده است . و بر همین منوال، همه جانشینان او نام محمد بر خود نهاده‌اند. با اینهمه توضیح و توصیف عبید الله درباره نسب خویش، صحت و ثقت آن هر چه می‌خواهد باشد، جانشینان او این نسب را به‌عنوان نسبنامه رسمی خلفای فاطمی در نهایت کلمه نپذیرفتند.

چنانکه پیش از این یادآور شدیم، یک روایت ضد اسماعیلی هم از رویدادها و نسبنامه فاطمیان در دست است که ریشه آن به ابن رزام می‌رسد که گویا به بعضی از منابع قدیمی اسماعیلی دسترسی داشته است. اصل رساله جدلی ابن رزام گم شده، اما گزیده‌هایی از آن در بعضی از آثار بعدی باقی مانده است . ابن الندیم در کتاب الفهرست خود، که فهرستنامه مشهوری از کتابهای عربی است و در ۳۷۷ / ۹۸۸ نوشته شده، مستقیماً از آن نقل قول کرده است . ۸۶ بالاتر از همه، در یک کتاب ضد اسماعیلی دیگر نیز که در حدود سال ۳۷۰ / ۹۸۰ به وسیله شریف ابو الحسین محمد بن علی، معروف به اخو محسن، یکی از علویان دمشق و از اعقاب محمد بن اسماعیل نوشته شده، به تفصیل از کتاب ابن رزام استفاده شده است. ۸۷ اخو محسن که در حوالی سال ۳۷۵ / ۹۸۵ - ۹۸۶ در گذشته، از جدلیان دینی و یکی از اولین نسبنامه نویسان آل علی بوده است . کتاب وی، که مشتمل بر بخشهای تاریخی و عقیدتی بوده، مانند کتاب ابن رزام گم شده است، اما بخشهای عمده‌ای از آن را تاریخ‌نگاران مصری، النویری (فت ۷۳۲ / ۱۳۳۲) ۸۸ و ابن الدواداری، در وقایعنامه‌ای که در ۷۳۶ / ۱۳۳۵ به پایان رسیده است ۸۹، و مقریزی (فت ۸۴۵ / ۱۴۴۲)، ۹۰ نخستین مرجعی که فاش می‌سازد منبع عمده اخو محسن همانا ابن رزام بوده است و سپس این هردو را به عنوان نویسندگان غیر قابل اعتمادی مردود می‌شمارد، برای ما محفوظ داشته‌اند. به نامعتمد بودن ابن رزام تاریخ‌نگار معاصر وی، مسعودی، نیز قبلاً اشاره کرده بوده، و نام او را در زمره نویسندگان ضد قرمطی آورده

ص: ۱۳۰

است. ۹۱ شرحی که ابن رزام - اخو محسن درباره اسماعیلیان آورده‌اند به قصد بی‌اعتبار ساختن کل نهضت است، و این شرح مبنای همه نوشته‌های بعدی اهل تسنن در باب این موضوع است . ۹۲ این شرح حتی بر بیانیه معروف ضد فاطمی نیز، که در بغداد در ۴۰۲ / ۱۰۱۱ از سوی عده‌ای از علویان و فقیهان انتشار یافت، تأثیر گذاشته است . ۹۳ این بیانیه که به فرمان خلیفه وقت عباسی، القادر بالله (۳۸۱ - ۴۲۲ / ۹۹۱ - ۱۰۳۱)، صدور یافت انتساب خلفای فاطمی را به خاندان

علی [ع] رد می‌کرد. خلاصه کلام آنکه این شرح روایت استاندارد ظهور اسماعیلیه شد و، با این کیفیت مورد قبول اکثریت شرقشناسان قرن نوزدهم و محققان نامداری چون دوساسی و دوخویه نیز قرار گرفت.

موهنترین و، در عین حال، پردوامترین جنبه داستانی که ابن رزام و اخو محسن پرداخته بودند، این ادعا بود که مؤسس نهضت اسماعیلیه و نیز جد خلفای فاطمی مردی غیرعلوی به نام عبد الله بن میمون القداح بوده است. به موجب این ادعا، میمون القداح از پیروان ابو الخطاب بود، و فرقه ای را بنیان گذاشت که میمونیه نامیده می‌شد. وی، در عین حال، از شاگردان بردیسان نیز بود؛ و این بردیسان رئیس بدعتگذاران ادسا (رها) و ثنوی مذهب و مؤسس فرقه گنوسی مسیحی دیصانیه بود که در اوایل قرن سوم میلادی درگذشت. ۹۴ این امر روشن می‌سازد که چرا در برخی از منابع بعدی، به تبعیت از اخو محسن، میمون را پسر دیصان قلمداد کرده‌اند. و در بیانیه بغداد از دیصان بن سعید نامی به‌عنوان جد خلفای فاطمی اسم برده شده است. پسر میمون، عبد الله، ادعای پیامبری کرد، و از ادعای خود با شعبده و نیرنگ دفاع کرد. وی نهضتی به راه انداخت و نظامی از عقاید بنیاد گذاشت که شامل هفت مرحله می‌شد و، در نهایت، به هرزگی و افسارگسیختگی و بی‌خدایی می‌رسید؛ او چنان وانمود می‌کرد که به نام محمد بن اسماعیل که مهدی منتظر است دعوت می‌کند. عبد الله، در اصل، از مردم نواحی اهواز بود، اما بعد از ترس شیعیان و معتزلیان به عسکر مکرّم ۹۵ و سپس به بصره رفت و در این هزیمتها و سفرها یکی از یارانش، به نام حسین اهوازی، همراه او بود. در بصره، وی به خاندان عقیل بن ابیطالب، از بنی هاشم، پناه برد. سپس به سلیمه گریخت و در آنجا تا زمان مرگش که اندکی بعد از سال ۲۶۱ / ۸۷۴ رخ داد، در اختفا باقی ماند. وی از سلمیه داعیانی به عراق فرستاد، و یکی از آنان مردی را به نام حمدان قرمط به کیش جدید درآورد. پس از عبد الله پسرش، احمد، جانشینش شد، و سپس، اعقاب احمد امر دعوت را به عهده گرفتند و آن را در نواحی جدید گسترش دادند، زیرا داعیان آنها را می‌بینم که در عراق، یمن، بحرین،

ص: ۱۳۱

ری، طبرستان، خراسان، و فارس مشغول فعالیت هستند. سرانجام، یکی از جانشینان قداحی عبد الله، به نام سعید بن حسین، به مغرب در شمال افریقا رفت و سلسله فاطمیان را بنا نهاد. وی ادعا کرد که از اعقاب محمد بن اسماعیل است، و خویشان را عبید الله مهدی خواند.

این چکیده چیزی است که اخو محسن و مأخذ او، ابن رزام، در باب ابن القداح و اصل اسماعیلیه گفته‌اند. اخو محسن در کتاب خود مطالبی هم در باب معتقدات اسماعیلیان آورده است. مثلا وی مطالب مفصلی از یک کتاب اسماعیلی که ادعا می‌کند نامش کتاب السیاسه بوده است، ۹۶ درباره روشهایی که داعیان اسماعیلی برای جلب نوکیشان به کار می‌برده و درجات مختلفی را که برای تشرف و وارد ساختن آنها به مذهب اسماعیلی رعایت می‌کرده‌اند نقل کرده است. ابن الندیم هم ادعا دارد که چنین آثاری از اسماعیلیان در توصیف مراحل و درجاتی که نوکیشان می‌بایست به ترتیب از آنها بگذرد دیده است. ۹۷ اما سنت اسماعیلی از این کتاب فقط از طریق مجادلات دشمنان فرقه اسماعیلی آگاهی دارد، ۹۸ و به نظر می‌رسد این کتاب، بر پایه آنچه اخو محسن نقل کرده، از روی بدخواهی جعل شده است. ۹۹ با وجود این، بخش عقیدتی کتاب اخو محسن محتوی برخی نکات صحیح و درست نیز هست؛ هرچند نسبت دادن هرزگی و لجام گسیختگی و بیدینی به پیروان فرقه اسماعیلیه امری بکلی بی‌اساس و یوچ است. مثلا نظریه درباره امامت، آنچنانکه وی وصف کرده است، تقریبا به طور کامل با عقیده ای که قمی و نوبختی به قرمطیان نسبت داده‌اند تطبیق می‌کند. اخو محسن از همان سلسله هفت امامی نام می‌برد که با علی بن ابیطالب [ع] آغاز می‌شود و با محمد بن اسماعیل پایان می‌پذیرد، و می‌گوید

که امام هفتم قائم منتظر است. اما، وی نیز با برشمردن علی [ع] به عنوان امام اول با همان مشکلی روبه‌رو می‌شود که ملل و نحل نویسان امامی روبه‌رو بوده‌اند، و مانند آنها می‌گویند که عده‌ای نام اسماعیل را در زمره امامان آورده و عده‌ای نیاورده‌اند. خبر مهم دیگر در کتاب اخو محسن اشاره او به انشقاقی است که در نهضت اسماعیلی، بر اثر برخی تغییرات عقیدتی، رخ داده است. وی در ارتباط با این مسئله می‌نویسد که درباره محمد بن اسماعیل تغییر عقیده‌ای صورت گرفت. زیرا آنان نخست می‌خواستند که مردم او را به عنوان امام - مهدی بشناسند، اما بعداً یکی از اعقاب عبد الله بن میمون القداح را، که اخلاف او در مغرب، مصر، و شام حکومت راندند، جایگزین او ساختند. ۱۰۰

ص: ۱۳۲

پیشرفتهای جدید در پژوهشهای اسماعیلی، در واقع، نشان داده است که شرح ابن رزام و اخو محسن درباره اسماعیلیه، صرف نظر از نیت دشمنانه و اتهامات باطلشان، روشنی ارزشمندی بر آغاز کار اسماعیلیان می‌افکند. این شرح، گذشته از آنکه نکات درست عقیدتی دربردارد، منبع عمده اطلاع ما نیز از تاریخ نهضت اسماعیلی در نیمه دوم قرن سوم / نهم است. اما آن بخش از روایت ابن رزام - اخو محسن که ابن القداح را مؤسس نهضت اسماعیلیه و جد عبید الله قلمداد کرده است، به نظر می‌آید از احساسات ضد اسماعیلی شدید تأثیر برداشته است. نوبختی و قمی، و نیز مراجع قدیمی مهم متعدد دیگر همچون طبری (فت ۳۱۰ / ۹۲۳) و عریب بن سعد (فت ۳۷۰ / ۹۸۰)، در گزارشهای خود درباره اسماعیلیه از ابن القداح نامی به میان نیاورده‌اند، و نیز در بیانیه‌ای که در بغداد به سال ۴۰۲ / ۱۰۱۱ بر ضد فاطمیان نوشته‌اند از او اسمی برده نشده است. لوتی ماسینیون، محمد قزوینی، و برنارد لویس نخستین محققان جدیدی هستند که شرح واقعی زندگی ابن القداح و پسرش، عبد الله، را روشن ساختند. ۱۰۱ اما، این ایوانوف بود که مفصلترین تحقیق را درباره هویت این افراد بر پایه منابع و مآخذ مختلف شیعیان دوازده امامی به عمل آورد. ۱۰۲ در حقیقت، ایوانوف برای رد بطلان آنچه وی «افسانه ابن القداح» می‌نامید، افسانه‌ای که به نظر او احتمالاً ابن رزام از خویشتن بر ساخته بود، از هیچ کوششی دریغ نورزید. ۱۰۳

میمون بن الاسود القداح المکی، از موالی بنی مخزوم و از ساکنان مکه، حقیقتاً از شاگردان امام محمد باقر [ع] بود و از آن امام چندین حدیث روایت کرده است. پسر میمون، عبد الله، که زمانی در نیمه دوم قرن دوم / هشتم درگذشته، از اصحاب امام جعفر صادق [ع] و راوی احادیث بیشماری از آن حضرت بوده است. احتمال دارد که این قداحیان از املاک امامان در مکه نیز نگهداری می‌کرده‌اند. اما، به هر حال، ابن القداح و پسرش، عبد الله، در نوشته‌های شیعیان دوازده امامی از محدثان مورد احترام حجاز محسوب می‌شوند، ۱۰۴ نه خوزستانیانی که پیرو دیصانیّه و لذا بردیصانی باشند، بنابراین، دانستن اینکه ابن رزام چرا ابن القداحی را که در قرن دوم / هشتم می‌زیسته، چندین دهه بعد از مرگ او، به عنوان بنیانگذار نهضتی که در قرن سوم / نهم پیدایش یافته برگزیده است، حائز اهمیت است. دسترسی به منابع اسماعیلی در روزگار جدید، این امکان را فراهم ساخته است که به این پرسش پاسخی درخور داده شود.

چنانکه یادآوری کردیم، رهبران اولیه نهضت اسماعیلی در اختفای کامل

ص: ۱۳۳

می‌زیستند، و هویت خویش را، برای آنکه گرفتار آزار و تعقیب دشمنان نشوند، پنهان می‌داشتند. عبید الله (عبد الله)، در نامه‌ای که به اسماعیلیان یمن نوشته است، می‌گوید که در حقیقت امامان راستین بعد از امام جعفر صادق [ع] نامه‌هایی غیر از اسم واقعی خویش برگزیده بودند، و خویشان را مبارک، میمون، و سعید می‌خواندند. ۱۰۵ اکنون روشن شده است که مبارک لقب اسماعیل بن جعفر و، بنابر نوشته‌های متعدد اسماعیلی و غیر اسماعیلی، سعید هم اسم مستعار عبید الله قبل از ظهورش در شمال آفریقا بوده است.

اکنون، اگر بتوان نشان داد که میمون کنیه محمد بن اسماعیل بوده است، افسانه عبد الله بن میمون حلّ می‌شود. در نامه عبید الله بدین نکته تلویحا اشاره شده است. ۱۰۶ نیز گزارشی از قرن ششم / دوازدهم، ۱۰۷ که در آن محمد بن اسماعیل امام میمونیه خوانده شده، فرقه‌ای که به گفته ابن رزام مؤسس آن میمون القداح بوده است، چنان استنتاجی را به ذهن متبادر می‌سازد. پس، به احتمال قوی، میمونیه، مانند مبارکیه، می‌بایست از نامه‌های اصلی اسماعیلیه قدیم بوده باشد؛ و در این مورد، در نسبت به لقب محمد بن اسماعیل، چنان نامگذاری شده بوده است.

گذشته از این، رساله خلیفه چهارم فاطمی، معزّ، که در ۳۵۴/۹۶۵ نوشته شده و به داعی کلّ سند، حلم (جلم) بن شیبان فرستاده شده است، نیز در دست است. ۱۰۸ این سند، که شاید قدیمیترین ردیه رسمی افسانه ابن القداح باشد، نسب علوی خلفای فاطمی را مجدداً تأیید می‌کند، و بیان می‌دارد که چون دعوت به نام محمد بن اسماعیل گسترش یافت عباسیان به جست‌وجوی کسی که پیشوایی دعوت به نام او بود برآمدند. از این رو، امامان مستوری جستند، و داعیان برای حفظ و در امان داشتشان آنها را به نامه‌های مستعار نامیدند و به عنوان مثال، عبد الله، فرزند و جانشین محمد بن اسماعیل، را فرزند میمون القداح خواندند. رساله یاد شده به ما می‌گوید این امر حقیقت داشت، زیرا عبد الله فرزند میمون النقیه و القداح زند الهادیه بود. نامه‌هایی از این قبیل بر امامان بعد از عبد الله نیز، بنابر دستور ائمه به داعیانشان، نهاده شده بوده است. اما، بعد از این نامه‌های رمزی به کسانی که از معنای واقعی آنها خبر نداشتند رسید و آنها را به اشتباه افکند، و آنان نیز مایه گمراهی دیگران شدند. محتوای این رساله را سند قدیمی دیگری که در یکی از کتابهای قاضی نعمان باقی مانده است تأیید می‌کند. این سند گزارشی است از گفت و گویی میان معزّ، خلیفه فاطمی، و رسولانی که از سوی یکی از دعوات از سرزمینی دوردست به نزد او فرستاده شده اند. ۱۰۹ در این مجلس گفت‌وگو، که در حوالی سال ۳۴۸

ص: ۱۳۴

/ ۹۵۹-۹۶۰ تشکیل شده است، خلیفه فاطمی بار دیگر بیان می‌دارد که میمون و قداح نامه‌های مستعار امامان راستین از خاندان پیامبر [ص] بوده است. به سخنی کوتاهتر، معزّ تأیید می‌کند که عبد الله بن میمون القداح نام رمزی عبد الله، فرزند محمد بن اسماعیل، یعنی همان امام مستوری بوده است که فاطمیان او را جد خود می‌شمردند. از این رو، جای شگفتی نیست اگر این عبد الله بن محمد فاطمی، که به طریق رمز و استعاره عبد الله بن میمون خوانده می‌شده است، تصادفاً یا از روی عمد، با عبد الله بن میمون القداح، از محدثان قدیم شیعی، اشتباه گرفته شده باشد.

سرانجام، جالب توجه است که شیوه نگرش سنت اسماعیلی را به ابن القداح مورد بررسی قرار دهیم. ۱۱۰ قدیمیترین منابع اسماعیلی اصلا و ابداً از ابن القداح و پسرش، عبد الله، ذکری به میان نمی‌آورند. بعداً، پس از آنکه روایت ابن رزام پرداخته می‌شود، در مرام و عقیده رسمی فاطمی، همه جا و همیشه، وجود هرگونه رابطه‌ای میان ابن قداحیان و جنبش

اسماعیلی انکار می شود. مع هذا، در زمان خلافت معز، در بعضی از حوزه های اسماعیلی پیرو او، از موضع رسمی انحراف جسته و اعتقاد می ورزند که پیشوایی نهضت پس از محمد بن اسماعیل به عبد الله بن میمون القداح و اخلاف قداحی او رسیده است، اما بعدا این سمت به ذریه محمد بن اسماعیل تفویض گشته است و آنان به عنوان خلفای فاطمی به حکومت رسیده اند. ۱۱۱ اما چنانکه گذشت، معز لازم دید که به رد نظریات این گروه از اسماعیلیان مخالف شرقی بپردازد. به نظر می آید که این گروه از اسماعیلیان تحت تأثیر دسته های قرمطی، که اصرار داشتند پس از محمد بن اسماعیل کسی را به امامت نپذیرند، قرار گرفته بوده اند. اندک زمانی بعد، یعنی در حوالی آغاز قرن پنجم / یازدهم، حمید الدین کرمانی، یکی از دانشمندترین داعیان اسماعیلی، در یکی از آثار خود به رد نسب قداحی خلفای فاطمی پرداخت. حمید الدین رساله کوچکی در رد نظریات یکی از ائمه زیدی، یعنی مؤید بالله احمد بن الحسین بن هارون البطحانی الهارونی (۳۳۳-۴۱۱ / ۹۴۴-۱۰۲۰) نوشت که بر خلفه فاطمی، الحاکم بامر الله، به خاطر ادعای امامت تاخته و ابن القداح را به عنوان نیای فاطمیان پذیرفته بود. ۱۱۲ در حدود همان زمان عقاید و اندیشه های فوق العاده بغرنج و اغلب متضادی درباره ابن القداح در نوشته های دینی درویشان، که از اسماعیلیه جدا شده بودند، ظاهر شد. به موجب این عقاید و اندیشه ها، ۱۱۳ هفت امام مستور وجود داشت که همگی علوی اصیل نبودند. عبد الله بن میمون القداح که احتمالا نسب علوی داشت و از دستیاران و نیز اساس محمد بن اسماعیل، هفتمین ناطق،

ص: ۱۳۵

محسوب می شد، خود نیز جد عده ای از جانشینان بعدی وی، از جمله عبید الله، بود. اما، دومین خلیفه فاطمی از اعقاب اصیل محمد بن اسماعیل بود. ابن رزام قبلا گفته بود که دومین خلیفه فاطمی پسر عبید الله نیست. ۱۱۴ بنابراین، وی تلویحا بیان کرده بود که تنها امامان مستور و عبید الله از اعقاب میمون القداح بودند، بی آنکه نسب دومین خلیفه فاطمی، القائم، را روشن سازد.

این اندیشه که قائم، پسر عبید الله (عبد الله) المهدی نیست، در آثار اسماعیلی بعضی از داعیان یمنی که بعد از دوره فاطمی نوشته شده است از نو دیده می شود. این داعیان نقشی مصالحه آمیز برای قداح و پسرش قائل بودند. خطاب بن حسن الهمدانی (فت ۵۳۳ / ۱۱۳۸) در کتاب سرّی خود، غایة الموالید، در جستجوی اقامه یک سابقه تاریخی در پشتیبانی این عقیده است که وقتی امام بر حقی به سن بلوغ نرسیده باشد، وجود یک جانشین و ولی برای او لازم است - در اینجا امام صغیر مورد نظر، طیب، فرزند امام مستعلوی، آمر، است. وی می گوید که اسماعیل بن جعفر پسر و وارث صغیر خود، محمد، را به قیمومت ابن القداح که حجت او بود سپرد. ۱۱۵ محمد، پس از آنکه به سن بلوغ رسید، مسئولیتها و وظایف خویش را برعهده گرفت، و امامت در نسل او از پدر به پسر انتقال یافت تا اینکه به علی بن حسین بن احمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل رسید. باید یادآور شویم که خطاب بن حسن الهمدانی، در اینجا، علی بن حسین را به عنوان امام مستور چهارم، پس از توالی متداول سه گانه اول، آورده است، و می گوید که این امام، قبل از مرگش که در هنگام رفتن به مغرب اتفاق افتاد، مسئولیت کار دعوت را به عنوان ودیعه ای به حجت خویش، سعید، معروف به المهدی، سپرد. بعدها مهدی، که نسبت خود او مشخص نشده، ودیعه ای را که به او سپرده شده بود، به صاحب مستقر بر حق آن، محمد بن علی القائم، مسترد داشت و امامت در ذریه او ادام ه یافت. امکان ندارد که بتوان حقیقت تاریخی این گفتارهای مهم را، که برای اولین بار در ادبیات اسماعیلیان مستعلوی آمده است، ارزشیابی کرد. تنها کافی است تذکر داده شود که خطاب در شور و شوق واضح خود، برای اثبات این نکته که عبید الله (عبد الله)، که بنابر روایت

او می‌بایست پسر علی بن حسین باشد، جانشین موقت خلیفه دوم فاطمی بوده است نه امام واقعی و پدر او، این حقیقت را نادیده گرفته است که علی، بغیر از سعید و عبد‌الله، یکی از نامهای دیگر خود عبید‌الله بوده است. خطبای قضیه قداح و عبید‌الله را دلیلی کافی می‌داند بر آنکه حجت یک امام صغیر می‌تواند موقتا وظیفه امامت را برعهده گیرد. بر همین نهج، معاصر جوانتر

ص: ۱۳۶

خطبای و دومین داعی یمنی، ابراهیم بن حسین الحامدی (فت ۵۵۷ / ۱۱۶۲)، به اختصار، از عبد‌الله بن میمون به عنوان قیم و سرپرست امام محمد بن اسماعیل نام می‌برد. وی می‌افزاید که محمد بن اسماعیل را پسرش، عبد‌الله بن محمد، جانشین شد. ۱۱۶ اما، وی عبید‌الله را پدر دومین خلیفه فاطمی می‌شمارد، و از او به صورت محمد بن عبد‌الله المهدی نام می‌برد. تفاوتها و ناهمخوانیهای میان روایت خطبای و روایت رسمی فاطمیان، از توالی امامان مستور سه قرنی بعد، برای داعی ادریس، آن مرد دانشمند، سردرگم‌کننده از آب درآمد، چرا که وی ابن‌القداح و پسرش را سرپرست و حجت امامان متوالی، یعنی اسماعیل بن جعفر، محمد، عبد‌الله، و احمد می‌شمارد. ۱۱۷ وی در کتاب تاریخی خود، عیون الاخبار، همان روایت رسمی فاطمیان را انتخاب می‌کند که به موجب آن امامان حسین بن احمد، عبید‌الله المهدی، و قائم از یک نسب و نسلند. اما در کتاب باطنی خود، زهر المعانی، می‌کوشد تا این روایت رسمی را با اندیشه‌های خطبای که بدقت آنها را دنبال می‌کند.

تطبیق دهد. شرحی که از این تطبیق نتیجه می‌شود واقعا مبهم و گیج‌کننده است. ۱۱۸

شواهد اسماعیلی و غیراسماعیلی که در دست است به هیچ وجه ثابت نمی‌کند که عبید‌الله (عبد‌الله) المهدی پدر قائم نبوده است؛ همچنانکه این شواهد نسب قداحی خلفای فاطمی را تأیید نمی‌کند. در میان مراجع جدید، ایوانوف خستگی‌ناپذیرانه کوشید تا نشان دهد که میان دو محدث شیعی، ابن‌القداح و پسرش، و نهضت اسماعیلی هیچ گونه رابطه‌ای وجود نداشته است. از سوی دیگر استرن، به پیروی از حدسیات قبلی علامه قزوینی، بر این عقیده است که اساس داستان میمون و عبد‌الله را باید در نقشی که بعضی از اعقاب آنان در نهضت اسماعیلی در قرن سوم / نهم داشته‌اند جست‌وجو کرد. ۱۱۹ تعبیر برنارد لوئیس نیز در این باره وجود دارد. وی دست داشتن میمون و پسرش را، که غیرعلوی بودند، در جنبش اولیه اسماعیلی، به عنوان یک حقیقت تاریخی می‌پذیرد. ۱۲۰

لوئیس عمدتاً با اعتماد بر پندارهایی که در نوشته‌های مقدس دروزیان آمده است، و غایة الموالید، و با تأکید بر اهمیت ابوت روحانی و تمایز میان امامان مستقر و مستودع در کیش اسماعیلی، بر این عقیده است که در دوره ستر در حقیقت دو سلسله از امامان وجود داشته است. بر پایه این تفسیر ابن‌القداح داعی کل و قیم محمد بن اسماعیل بوده است؛ و عبد‌الله بن میمون، که در نقش داعی کل جانشین پدرش شده، امامت را به ودیعت دریافت داشته است و آن را به اعقاب خود، تا برسد به عبید‌الله المهدی، سپرده است. اینان، امامان مستودع و دارای اصل قداحی بودند، ولی پیوند روحانی با علویان داشتند. اما سلسله

ص: ۱۳۷

دومی از امامان مستور، شامل امامان مستقر از خاندان علی [ع] وجود داشت که با محمد بن اسماعیل شروع می شد و به دومین خلیفه فاطمی، قائم، پایان می پذیرفت، و با خلافت وی امامت به فاطمیان عودت داده شد. به عبارت دیگر، لوئیس، در همان حال که برای عبید الله نسبی قداحی قائل می شود، قائم و جانشینان او را نیز فاطمیان واقعی و اصیل می داند. این نظریه جالب را با اختلافات اندکی، عده ای دیگر از محققان معاصر نیز پذیرفته اند؛ ۱۲۱ هر چند این نظریه نیز کمبودهای خاص خود را دارد. ۱۲۲ و بالاخره ما، در اینجا، باید بار دیگر از فرضیه همدانی، و دوبلوا، که پیش از این ذکر کردیم، یاد می کنیم. این دو استدلال می کنند که روایت رسمی مربوط به شجره نسب امامان مستور و خلفای فاطمی، در حقیقت، با ترکیب و تلفیق دو سلسله موازی از اخلاف امام جعفر صادق [ع] ساخته شده است، یعنی از تلفیق اخلاف عبد الله بن جعفر و اسماعیل بن جعفر. به این ترتیب، نسبنامه رسمی منعکس کننده صورت باز پرداخته شجره نسبی است که عبید الله مهدی، که از اعقاب عبد الله بن جعفر بود، مدعی داشتن آن بوده است.

اینک که به بحث خود درباره تاریخ اسماعیلیه در طی نیمه دوم قرن سوم / نهم بازمی گردیم، باید یادآور شویم که منابع عمده اطلاعاتی ما هنوز شرح ابن رزام و اخو محسن و نیز گفته های طبری درباره نهضت قرمطیان در عراق است. آنچه مسلم است پس از محمد بن اسماعیل، این عبد الله و اخلاف او بودند که دعوت اسماعیلی را نخست از خوزستان و سپس از سلمیه سازمان دادند و هدایت کردند. دستگاه رهبری نهضت اسماعیلی اندکی پس از نیمه قرن سوم / نهم، فعالیت های خود را با فرستادن داعیان به نواحی مختلف، مخصوصا به جنوب عراق و نقاط مجاور آن، که گروه های شیعی انقلابی قبلا در آن نقاط موفقیت هایی کسب کرده بودند، شدت بخشید. ابن الندیم، به نقل از ابن رزام، می گوید که دعوت اسماعیلی در عراق به سال ۲۶۱ هجری، اندکی پس از رحلت امام یازدهم شیعیان دوازده امامی و غیبت امام دوازدهم آنها، سازمان گرفت. در همان سال، یا بنا بر گفته اخو محسن، در سال ۲۶۴ / ۸۷۷ - ۸۷۸ بود ۱۲۳ که حمدان قرمط، پسر اشعث، به وسیله حسین اهوازی به کیش اسماعیلی گروانیده شد. این داعی نامبردار برای تبلیغ عقاید فرقه اسماعیلیه به جنوب عراق گسیل شده بود. وی حمدان را، که از مردم سواد کوفه بود، در آنجا ملاقات کرد، و او را به کیش اسماعیلی درآورد. ۱۲۴ حمدان لقب قرمط (یا قرمطویه) داشت، و این لفظ را، که احتمالا اصلی آرامی دارد، گونه گونه معنی کرده و توضیح داده اند؛ از آن جمله بعضی آن را به معنی کسی که

ص: ۱۳۸

پاهای کوتاه یا چشمهای قرمز دارد گرفته اند.

حمدان دعوت اسماعیلی را در روستاهای پیرامون کوفه و در دیگر بخش های جنوب عراق سازمان داد، و داعیانی برای بخش های عمده انتخاب کرد. دیری نگذشت که وی پیروان بسیاری یافت که آنان را، در نسبت به نام رئیسشان، قرمطی (جمعش قرامطه) می نامیدند. این اصطلاح برای شاخه های دیگری از نهضت اسماعیلیه که سازماندهنده آنها حمدان نبوده نیز به کار گرفته شد. در آن زمان یک دعوت واحد اسماعیلی وجود داشت که از مرکز شام رهبری می شد؛ و حمدان، که پایگاه دعوت خود را در کلوادی، نزدیک بغداد، قرار داده بود مرجعیت رهبران مرکزی را قبول داشت و با آنان در مکاتبه بود، و لیکن هویت این رهبر ان همچنان پوشیده نگه داشته می شد. از عوامل عمده ای که در موفقیت سریع حمدان سهم بزرگی داشت، شورش زنج، یعنی بردگان سیاه شورشی بود که پانزده سال به طول کشید (۲۵۵ - ۲۷۰ / ۸۶۹ - ۸۸۳) و منطقه جنوب عراق را دچار وحشت ساخت و توجه کارگزاران عباسی در بغداد را به خود معطوف داشت. تعداد قرمطیان عراق تا سال ۲۶۷ / ۸۸۰ بسیار زیاد شده بود، چنانکه حمدان موقعیت را برای پیشنهاد اتحاد با رهبر زنجیان، علی بن

محمد زنجی، مناسب دید. اما رهبر زنجیان که در اوج قدرت خویش بود این پیشنهاد را نپذیرفت. ۱۲۵ موقیت سریع دعوت اسماعیلی در عراق از این واقعیت پیداست که از سال ۲۶۱/۸۷۴-۸۷۵ به بعد، در حوادث و رویدادهای آن روزگار، مکرر به قرمطیان اشاره می شود. اما فعالیت‌های حمدان ممکن است پیش از این تاریخ، که قدیمیترین تاریخی است که در منابع ما ذکر شده است، شروع شده باشد؛ اگر چه محتمل است که آغاز این فعالیتها پیش از زمان خلافت معتمد (۲۵۶-۲۷۹/۸۷۰-۸۹۲) نبوده باشد. دلیل ما بر این امر آن است که عالم بزرگ امامیه، فضل بن شاذان نیشابوری که در ۲۶۰/۸۷۳-۸۷۴ وفات یافته ردیه‌ای بر قرامطه نوشته بوده است. ۱۲۶ جنبش انقلابی و مهدیگری اسماعیلیان (قرمطیان)، بویژه در میان آن گروه از شیعیان امامی که بتدریج از گوشه‌گیری و خاموشی‌گزینی و عدم قدرت سیاسی تشیع امامیه ناراضی شده بودند، موقیت پیدا کرد. گذشته از این، با رحلت امام یازدهم در ۲۶۰ هجری، که جانشینی آشکار و در دسترس باقی نگذاشت، امامیان به تفرقه دچار شدند. پس، در چنین اوضاع و احوالی، مزده ظهور قریب الوقوع محمد بن اسماعیل، به عنوان مهدی موعود و مصلح دین و برقرارکننده عدالت، جاذبه آشکاری برای آنان نیز داشت. در نتیجه، بسیاری از امامیان ناخشنود جنوب عراق و مناطق دیگر به کیش

ص: ۱۳۹

اسماعیلی گرویدند، و بر موقیت نهضت اسماعیلی در نیمه دوم قرن سوم / نهم به نحو چشمگیری افزودند.

دستیار عمده حمدان، و یکی از مشهورترین داعیان اولیه اسماعیلی، شوهر خواهرش عبدان بود. ۱۲۷ عبدان که از استقلال عمل معتناهی برخوردار بود، داعیان بسیاری در عراق، و احتمالاً در جنوب ایران و بحرین، نصب کرد که از آن جمله می توان از زکویه بن مهرویه و ابو سعید جنابی نام برد. قرمطیان چندین نوع مالیات می برداشتند، از آن جمله بود خمس، یعنی یک پنجم درآمد شخصی، که به نام قائم منتظر گرفته می شد. در ۲۷۷/۸۹۰-۸۹۱، حمدان دار الهجره مستحکم نزدیک کوفه برای قرمطیان تأسیس کرد که پناهگاهی برای مهاجرت و تجمع آنان بود. برای جنبش قرمطیان از چشم عباسیان، که پس از شورش زنجیان هنوز سلطه خود را بر جنوب عراق بازنیافته بودند، همچنان به دور مانده بود. این تنها در ۲۷۸/۸۹۱-۸۹۲، که طبری آن را سال تشدید فعالیت قرمطیان در سرود می داند، بود که عمال بغداد به خطر جنبش جدید، از روی گزارشها و اخباری که از کوفه می رسید، پی بردند. ۱۲۸ اما اقدامی فوری بر علیه قرمطیان صورت نگرفت، و آنان نخستین قیام آشکار خویش را در ۲۸۴/۸۹۷ برپای داشتند. اما خلیفه یرتوان عباسی، معتضد (۲۷۹-۲۸۹/۸۹۲-۹۰۲)، نگذشت ناآرامیهای قرمطیان در عراق توفیقی به دست آورد، و سه شورش را که در طی سالهای ۲۸۷-۲۸۹/۹۰۰-۹۰۲ از سوی آنان صورت گرفت بشدت سرکوب کرد. عقایدی را که حمدان و عبدان تبلیغ می کردند نمی بایست از آنچه از طرف نوبختی و قمی به قرمطیان نسبت داده شده، و روایت ابن رزام و اخو محسن آن را تأیید می کند، تفاوت فاحشی می داشته است.

هیچ نشانه‌ای دال بر اینکه معتقدات قرمطیان عراق با معتقدات بقیه قرمطیان (اسماعیلیان) اختلاف مهمی داشته است در دست نیست. جالب توجه است که یادآور شویم در هیچ یک از منابع قدیم اسماعیلی از حمدان و عبدان ذکری به میان نیامده است، و این را می توان به شکاف و شقاق بعدی آنها از رهبری مرکزی نهضت نسبت داد.

دعوت اسماعیلی در مناطق دیگر، غیر از عراق، در همان سالهای دهه ۲۶۰ / ۸۷۰ آغاز شد. دعوت جنوب ایران ظاهراً زیر نظر رهبران قرمطی عراق اداره می‌شد. ابو سعید حسن بن بهرام جنّابی که در جنابه (گناوه)، واقع در سواحل فارس، زاده شده و از عبدان تعلیم گرفته بود، در آغاز در آنجا فعالیت داشت و توفیق بسیاری به دست آورد. ۱۲۹

مأمون، برادر عبدان، به‌عنوان داعی در خود فارس گماشته شده بود، و اسماعیلیان آن

ص: ۱۴۰

ناحیه، بنا بر روایات موجود، در نسبت به وی مأمونیه خوانده می‌شدند. ۱۳۰ دعوت در یمن، که به صورت یکی از پایگاه‌های عمده و مهم اسماعیلی طی یازده قرن اخیر باقی مانده است، از همان آغاز تحت نظر مستقیم رهبری مرکزی نهضت بود. قاضی نعمان گزینش و گسیل دو داعی معروف را به این گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان در ۲۶۶ / ۸۷۹-۸۸۰، برای آغاز نهادن امر دعوت در آن ناحیه، به تفصیل حکا یت کرده است. ۱۳۱ این دو علی بن فضل و ابو القاسم حسن بن فرج (یا فرح) بن حوشب کوفی، معروف به منصور الیمن، بودند. ابن فضل مردی شیعی از مردم یمن بود و هنگامی که برای زیارت مشهد امام حسین [ع] به کربلا رفته بود به کیش اسماعیلی گروید. ابن حوشب نیز از یک خانواده معروف شیعی امامی بود. ابن فضل و ابن حوشب که می‌بایست مدتی با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشند، در ۲۶۸ / ۸۸۱ به یمن رسیدند و، به مناسب توفیقی که در ابتدای کار یافتند، در ۲۷۰ / ۸۸۳ آشکارا به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداختند. ابن حوشب فعالیت‌های خود را از عدن لایحه، در نزدیکی جبل مسور، آغاز نهاد و در همانجا دار الهجره‌ای ساخت. ابن فضل ابتدا در جند مستقر شد، و مانند همکار خویش دار الهجره ای در آنجا بنیان نهاد. از این پایگاه‌های کوهستانی اسماعیلیان یمنی به درون نواحی اطراف نفوذ کردند، و این خط مشی و سیاستی بود که بعداً اسماعیلیان نزاری ایران و شام از آن استفاده کامل کردند. دعوت یمن پشتیبانی شدید قبایل را به خود جلب کرد، و با موفقیتی شگرف روبه‌رو شد. در ۲۹۳ / ۹۰۵-۹۰۶، هنگامی که ابن فضل صنعاء را گرفت، تقریباً همه یمن در زیر سلطه اسماعیلیان بود. اما بعدها اسماعیلیان مجبور شدند در زیر فشار امامان زیدی، که در ۲۸۰ / ۸۹۳ دولتی برای خود در شمال یمن تشکیل داده بودند، بخش بزرگی از متصرفات خود را رها سازند. یمن، همچنین، پایگاه مهمی برای گسترش و صدور دعوت به نواحی مجاور همچون یمامه و سرزمین‌های دوردست دیگر شد. در ۲۷۰ / ۸۸۳، ابن حوشب برادرزاده خویش، هیشم، را به عنوان داعی به سند فرستاد، و از آنجا دعوت اسماعیلی به دیگر بخش‌های شبه قاره هند نیز گسترش یافت ۱۳۲ و، چنانکه خواهیم دید، داعی دیگری بعدها از یمن به مغرب رفت و زمینه را برای حکومت فاطمیان آماده ساخت.

در این میان، دعوت اسماعیلی به سال ۲۸۱ / ۸۹۴، و شاید هم زودتر در ۲۷۳ / ۸۸۶، در عربستان شرقی ظاهر شد. ابو سعید جنّابی پس از فعالیت‌های آغازین خود در جنوب ایران از سوی حمدان به بحرین گسیل شد، و دعوت آنجا بر عهده او گذاشته شد. ۱۳۳

ص: ۱۴۱

اکثریت منابع به این امر اشاره کرده و نیز افزوده اند که پیش از رفتن ابو سعید بدانجا داعی دیگری به نام ابو زکریاء طمامی (یا ظمامی)، که ممکن است وی را ابن حوشب بدان دیار فرستاده بوده باشد، در آنجا خدمت می‌کرده است. ابو

سعید، که به موقعش خود را از شر ابو زکریا رهناید، با دختر حسن بن سنبر رئیس یکی از خاندان معت بر محلی، ازدواج کرد، و بسرعت عده زیادی از اعراب بدوی و ایرانیان ساکن آنجا بدو پیوستند و اسماعیلی شدند. ابو سعید تا سال ۲۸۶/ ۸۹۹ با کمکهای ذی قیمت قبیله ربیعی، از بنو عبد القفس، بیشتر بحرین را به زیر فرمان خود درآورد، و نیز قطف را در بخش ساحلی عربستان شرقی گرفته و وحشتی عظیم در بصره ایجاد کرده بود. ۱۳۴ در ۲۸۷/ ۹۰۰، قمرطیان بحرین نواحی اطراف هجر، پایتخت قدیمی بحرین و مقر حکمران عباسیان، را در زیر سیطره خود داشتند. خلیفه معتضد لشگری مرکب از دو هزار مرد، که عده زیادی سپاهی داوطلب نیز بدانان پیوسته بودند، به سر کوبی آنها فرستاد. اما قوای عباسی شکست خورده بکلی تارومار شد. در حدود سال ۲۹۰/ ۹۰۳، سرانجام هجر پس از محاصره ای طولانی تسلیم شد. ابو سعید اینک پایگاه مرکزی خود را در الاحساء (الحسا) قرار داد، که بعدا در ۳۱۴/ ۹۲۶، پس از آنکه جانشین دوم ابو سعید قلعه ای مستحکم در آن محل بنا کرد، مرکز دولت قمرطیان بحرین شد. پس از آن، قرامطه بحرین سلطه خود را بر مناطق همجوار از جمله یمامه و عمان گسترش دادند.

در نتیجه این اقدامات، ابو سعید دولتی پررونق بنیان گذاشت که تقریباً دو قرن دوام آورد و مایه تهدید نه تنها عباسیان سنی مسلک، بلکه فاطمیان نیز شد. با آنکه دعوتی که ابو سعید برای آن تبلیغ می کرد آشکارا هیچ گونه برنامه خاص اجتماعی نداشت، با وجود این به نظر می آید که اصول اشتراکی و مساواتخواهی در تشکیلات و سیاستهای دولت قمرطیان بحرین، بویژه در امر مالکیت، کشت زمینهای زراعی، جمع آوری مالیات، توزیع هزینه های عمومی، و انواع و اقسام کمکهای دولتی به بینوایان و مستمندان، نقش مهم و اساسی داشته است. در رتق و فتق امور جامعه نیز ابو سعید و جانشینانش در تصمیمات عمده و مهم با شورایی که عقدانیّه نامیده می شد و مرکب از عده ای از رجال والامقام و نمایندگان خاندانهای صاحب نفوذ بود به رایزنی می پرداختند. توجه حکومت به بهبود و رفاه قمرطیان بحرین، و نظام اجتماعی خاصی که در آنجا برقرار شده بود، تحسین بسیاری از ناظران دقیق مانند ابن حوقل و بعدا ناصر خسرو را برانگیخت.

ناصر خسرو از الاحساء در ۴۴۳/ ۱۰۵۱، هرگامی که هنوز قمرطیان محلی را در نسبت به

ص: ۱۴۲

رئیس نخستینشان ابو سعیدیان می خواندند، دیدار کرد. ۱۳۵

کیش اسماعیلی در بسیاری از نقاط غربی - مرکزی و شمال غربی ایران، در منطقه ای که جغرافی نویسان عرب آن را الجبال می خواندند، مانند ری، قم، کاشان، و همدان، نیز گسترش یافت. رهبران مرکزی نهضت اندک زمانی پس از سال ۲۶۰ هجری، آن هنگام که قمرطیان عراق تازه فعالیتهای خود را شروع کرده بودند، داعیانی به ناحیه جبال گسیل داشتند و سپس کار دعوت خود را به خراسان و ماوراء النهر گشاندند.

مفصلترین شرح درباره این مرحله از دعوت قدیم اسماعیلی که نام داعیان عمده را تا دهه های آغازین قرن چهارم / دهم دربردارد، شرحی است که به وسیله خواجه نظام الملک، وزیر مشهور سلجوقیان که به دست نزاریان ایران در ۴۸۵/ ۱۰۹۲ به قتل رسید، روایت شده است. ۱۳۶ شرح نظام الملک، که دشمن بارز اسماعیلیان بود، و ظاهراً به نوشته های

قدیمیتری همچون کتب ابن رزام و اخو محسن دسترسی داشت، در چند مأخذ دیگر که از همان منابع ضد اسماعیلی بهره‌ور شده‌اند نیز آمده است. ۱۳۷

در ناحیه ری، که پایگاه مرکزی دعوت اسماعیلی در منطقه جبال بود، کار دعوت را مردی به نام خلف الحلاج آغاز نهاد، و اسماعیلیان ری به نام او به خلفیه معروف شدند.

وی در روستای کلین (ک- لین)، در ناحیه پشاپویه (در حال حاضر فشافویه، واقع در جنوب تهران)، استقرار گزید، و مخفیانه به تبلیغ به نام قائم محمد بن اسماعیل پرداخت.

خلف فعالیت خود را تازه شروع کرده بود که شناسایی شد و در نتیجه مجبور گردید در ری اختفا گزیند؛ و در همانجا نیز درگذشت. سپس پسرش، احمد، جانشین او شد، و پس از احمد مهمترین شاگرد وی غیاث، که از مردم کلین بود، ریاست دعوت را در جبال بر عهده گرفت. غیاث، که در علم حدیث و ادبیات عرب چیره دست بود، کتابی در باب اصطلاحات دینی به نام کتاب البیان نوشت ۱۳۸ و با سنیان محلی مباحثاتی کرد و شاگردانی از شهرهای قم و کاشان بدو گرویدند. سرانجام یکی از فقهای اهل تسنن، به نام زعفرانی، مردم ری را بر ضد او و اسماعیلیان شوراند، و غیاث را مجبور به فرار به طرف خراسان کرد. غیاث در مرو الرود امیر حسین بن علی مروزی (مروودی) را ملاقات کرد، و او را به کیش اسماعیلی درآورد. بسیاری از مردم در نواحی مجاور یعنی طالقان، میمنه، هرات، غرjestان، و غور نیز بر اثر نفوذ این امیر قدرتمند، که بعدها خود یکی از داعیان اسماعیلی شد، به مذهب اسماعیلیه گروی دند. غیاث بعداً به ری بازگشت، و ابو حاتم احمد بن حمدان الرازی را که از دانشمندان پشاپویه بود به عنوان نایب خود

ص: ۱۴۳

در آنجا منصوب ساخت. ابو حاتم الرازی بعداً رئیس داعیان ری شد، و به صورت یکی از مهمترین مراجع کیش قدیم اسماعیلی درآمد. ۱۳۹ غیاث در اوضاع و احوال نامعلومی ناپدید شد و ابو جعفر کبیر، از اخلاف خلف، جانشین او گشت. وی دچار مالیخولیا شد و ابو حاتم، با خلع او اینک پنجمین داعی کل ری و پیشوای دعوت در جبال گردید.

ابو حاتم پس از به دست گرفتن زمام امور فعالیت‌های مربوط به امر دعوت را به نحو چشمگیری در دهه اول قرن چهارم / ۹۱۲-۹۲۳ گسترش داد، و داعیان متعددی به اصفهان، آذربایجان، طبرستان، و گرگان گسیل داشت. وی همچنین موفق شد که امیر احمد بن علی را، که در ۳۰۷-۳۱۱ / ۹۱۹-۹۲۴ بر ری حکومت داشت، به کیش اسماعیلی درآورد. در حوالی سال ۳۱۳ / ۹۲۵، پس از آنکه ری به دست سامانیان سنی مذهب افتاد، ابو حاتم به طبرستان، منطقه کوهستانی جنوب دریای خزر و مامن و پناهگاه بسیاری از علویان که از سیاست عباسیان گریخته بودند، رفت. در آنجا وی به جانبداری از اسفار بن شیرویه (فت ۳۱۹ / ۹۳۱)، سردار دیلمی که دیری نگذشت که برای مدت کوتاهی فرمانروای طبرستان، ری، و گرگان و نقاط دیگر گردید، در مقابل امام زیدی محل، حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر، پرداخت. ۱۴۰ در ۳۱۶ / ۹۲۸ اسفار داعی صغیر را کشت و بسیاری دیگر از علویان را دستگیر کرد و به نزد امیر نصر دوم سامانی که اینک با وی از در دوستی و اطاعت درآمده بود فرستاد. ابو حاتم در گیلان و دیلم عده زیادی از جمله اسفار و سردار او، مرداویج بن زیار، (فت ۳۲۳ / ۹۳۵)، را به کیش اسماعیلی درآورد.

مرداویج بعدا علیه اسفار شورش کرد، و سلسله آل زیار را در شمال ایران تأسیس کرد که پایتخت آن در ری قرار داشت. بنابراین گفته داعی اسماعیلی، الکرمانی، مباحثه معروف میان ابو حاتم با فیلسوف و پزشک نامدار، ابو بکر محمد بن زکریای رازی، در حضور مرداویج صورت گرفت. ۱۴۱ مرداویج در آغاز از ابو حاتم پشتیبانی می کرد، ۱۴۲ اما بعدا سیاستی ضد اسماعیلی در منطقه زیر حکومت خود در پیش گرفت؛ و این امر شاید مولود آن بود که ابو حاتم تاریخی را برای ظهور مهدی پیش بینی کرده و این پیش بینی درست از آب در نیامده بود. در نتیجه، ابو حاتم، که اینک به ری بازگشته بود، ناچار به فرار به آذربایجان شد، و به حکمران محلی آنجا، مفلح، پناه برد. پس از مرگ ابو حاتم که در ۹۳۴ / ۳۲۲ اتفاق افتاد، اسماعیلیان جبال دچار بی سامانی شدند تا اینکه سرانجام رهبری آنان به دست دو کس، یعنی عبد الملک کوکبی و اسحاق نامی، افتاد. کوکبی در گردکوه، پایگاه آینده نزاریان، استقرار جست، و اسحاق در ری باقی ماند. این اسحاق ممکن است همان

ص: ۱۴۴

داعی معروف اسماعیلی ابو یعقوب اسحاق بن احمد السجستانی باشد.

در دهه آخر قرن سوم / ۹۰۳ - ۹۱۳، ابو عبد الله خادم دعوت اسماعیلی را رسماً در خراسان آغاز کرد، و حال آنکه چنانکه می دانیم غیاث قبلاً به ابتکار خود تبلیغ دین اسماعیلی را در آن ایالت شروع کرده بود. احتمالاً در همان ایام احمد بن کمال، که اصلاً از داعیان اسماعیلی بود، از نهضت اسماعیلی جدا شد و برای خویشتن ادعای امامت کرد. این عارف شیعی معما آمیز که بعضی از مراجع او را به اشتباه یکی از امامان مستور اسماعیلی پنداشته اند، در دوره سلطنت امیر نصر دوم سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ / ۹۱۴ - ۹۴۳) مورد عنایت دربار سامانیان قرار گرفت و بیرون زیادی در ماوراء النهر پیدا کرد. ۱۴۳

باری، خادم به عنوان نخستین داعی کل خراسان در نیشابور استقرار گزید. در حدود سال ۳۰۷ / ۹۱۹، ابو سعید شعرانی، که از سوی عبید الله المهدی مأموریت یافته بود، جانشین خادم شد. وی توانست چند تن از امرای لشگری ولایت را به دین اسماعیلی درآورد. رئیس بعدی دعوت در قسمت شمال شرقی ایران و مناطق پیوسته بدان همان حسین بن علی مروزی بود که، چنانکه در پیش یاد کردیم، غیاث او را به دین اسماعیلی درآورده بود. در زمان او بود که مرکز محلی دعوت از نیشابور به مرو رود منتقل گشت.

حسین مروزی در تواریخ سلسله سامانی مرد معروفی است. ۱۴۴ در دوران سلطنت امیر احمد بن اسماعیل (۲۹۵ - ۳۰۱ / ۹۰۷ - ۹۱۴)، وی سپهسالار لشکریان سامانی در سیستان (عربی، سجستان) بود. بعدا وی در هرات علیه نصر دوم، پسر و جانشین احمد، قیام کرد، اما در ۳۰۶ / ۹۱۸ شکست خورد. حسین مروزی پس از آنکه مورد عفو قرار گرفت، مدتی در درلبو سامانی به سر برد. آنگاه به خراسان بازگشت، و بعدا به عنوان داعی کل در آنجا منصوب گردید.

حسین مروزی در بستر مرگ محمد بن احمد النسفی (یا نخشبی) را به جانشینی خود انتخاب کرد که فیلسوفی نامبردار از روستای بزده در حومه شهرک نخشب (عربی، نسف)، واقع در آسیای مرکزی، بود. ۱۴۵ این داعی که عموماً امتیاز وارد ساختن نوعی فلسفه نو افلاطونی را در اندیشه اسماعیلی به او نسبت می دهند، بزودی بنا بر توصیه داعی ما قبل خود و برای بیرون آوردن برخی از بزرگان دربار سامانی در بخارا به کیش اسماعیلی، عازم ماوراء النهر شد، و مردی را

به نام ابن سواده که از اسماعیلیان پناهنده شده از ری بود به عنوان نایب خود در مرورود باقی گذاشت . النسفی پس از توفقی کوتاه و بی نتیجه در بخارا به زادگاه خویش، نخشب، بازگشت، و از آنجا توفیق بیشتری برای

ص: ۱۴۵

نفوذ به محافل درونی پایتخت سامانی پیدا کرد. وی چند تن از محارم امیر سامانی از جمله کاتب خاص وی، ابو اشعث، را به کیش اسماعیلی درآورد. پس از آن النسفی به بخارا رفت و به دستگیری گرویدگان ذی نفوذی که در دربار سامانی پیدا کرده بود، امیر جوان سامانی، نصر دوم، و وزیر او را به کیش اسماعیلی گروانید. از نتایج این رویداد یکی آن بود که وی در پایتخت سامانی مقام نافذ خاصی پیدا کرد، و آشکارا به تبلیغ پرداخت . در همان حال، به وسیله یکی از داعیان زبردست خود، دعوت اسماعیلی را به سیستان گسترش داد . این تحولات رهبران مذهبی سنی دولت و متحدان لشگری آنها، یعنی محافظان ترک نژاد امرای سامانی، را ناخرسند ساخت. آنان توطئه ای چیدند، و سرانجام نصر دوم را از سلطنت خلع کردند. در دوران سلطنت پسر و جانشین نصر دوم، یعنی امیر نوح اول (۳۳۱-۳۴۳ / ۹۴۳-۹۵۴)، اسماعیلیان خراسان و ماوراء النهر مورد تعقیب و آزار شدید قرار گرفتند . النسفی و یاران نزدیک او در ۳۳۲ / ۹۴۳، اندکی پس از به سلطنت رسیدن امیر نوح اول، در بخارا کشته شدند . اما دعوت خراسان از این سانحه جان سالم به در برد، و بعدا به وسیله مسعود پسر النسفی، ملقب به دهقان، و داعیان دیگر، بویژه ابو یعقوب السجستانی که احتمالا دعوت ری را نیز اداره می کرد، از سر گرفته شد. ۱۴۶

اکنون جا دارد اندکی از موضوع دور شویم، و به اختصار خصلت اجتماعی کیش اولیه اسماعیلی و ترکیب پیروان آن را مورد بررسی قرار دهیم . در دو قرن اول حکومت عباسیان، شرق نزدیک اسلامی دستخوش تغییرات اقتصادی مهمی گشت. بخصوص فعالیتها در زمینه های صنعت، حرفه، و تجارت توسعه یافت، و سرعت زیاد مراکز شهری رشد پیدا کرد. نیز، تغییراتی در سازمان عوامل تولیدی و روابط اقتصادی موجود در جامعه مسلمانان پدید آمد . همه این تحولات یا موجب تغییرات مهم اجتماعی شدند یا این تغییرات را به همراه آوردند، و امپراتوری عباسیان را دستخوش فشارها و نارضایتیهای جدیدی ساختند. اشرافیت قبیله ای عرب دوران بنی امیه اینک جای خود را به طبقه حکمفرمایی سپرده بود که از بازرگانان، زمینداران، مردان سپاهی، مردان اداری، رؤسای دینی، و دانشمندان تشکیل می شد. شهرکهایی که پایگاه نظامی بودند از صورت یک اردوگاه ساده نظامی در سرزمینهای فتح شده بیرون آمدند، و تبدیل به مراکز شهری و بازارهای مهم حیاتی گشتند که در آنها همه نوع دادوستدی انجام می گرفت. و بالاخره، آزادی موالی تمایز مسلمانان عرب و عجم را از بین برد؛ تمایزی که

ص: ۱۴۶

در دوره های پیشین موجب پدید آمدن یک طبقه ناراضی آماده شورش شده بود که زمینه مساعدی برای تبلیغات و یارگیری تشیع انقلابی فراهم می ساخت.

در این عرصه جدید با اجتماع و اقتصاد پیچیده ترش، اختلاف و تضاد منافع جدیدی ظاهر شد . به بیان کلی، شهر اینک مرز کاملاً مشخص و متمایزی از م ناطق روستایی یافته بود، و منافع کشاورزان بی زمین و عشایر بدوی از منافع طبقات مرفه شهرنشین، که از املاک و کسب و کار خویش درآمدهای چشمگیری به دست می آوردند، تمایز حاصل کرده بود .

طبیعتاً گروه‌های محروم و مردمان عادی به سوی هر نهضتی که مخالف با نظام موجود بود گرایش پیدا می‌کردند. در حقیقت شورش‌های روستایی کوچک و جنبش‌های ضد حکومتی چندی، در ایران و عراق، در گرفت و، در همان حال، به روی صحنه آمدن سلسله‌های مختلف محلی زنگ از هم پاشیده شدن زودرس سیاسی دستگاه خلافت را به صدا درآورده بود. نخستین نشانه جدی ناآرامی با شورش زنج، بردگان سیاهپوستی که به تعداد زیاد به کار خشکانیدن مرداب‌های شور در اراضی نزدیک بصره به کار گماشته شده بودند، پدیدار شد. اما این فرقه‌های انقلابی شیعی، و بویژه اسماعیلیه، بودند که بیشترین کشش را برای این ناراضیان، خواه عرب و خواه عجم، داشتند. پیام نهضت اسماعیلی در قرن سوم/نهم، که بر انتظار رجعت قریب الوقوع امام قائم، همراه با برقراری حکومت عدل در جهان قرار داشت، برای مردم محرومی که از اصل و بنیادهای مختلفی بودند پیامی بس امیدوارکننده بود. بنابراین، همینکه دعوت اسماعیلی به حد کافی سروسامان گرفت، در نتیجه کوشش مبلغان توانای خود عده زیادی از این محرومان را به خود جذب کرد و، به‌طور روزافزون، پیرو خویش ساخت.

به بیانی کوتاه، و چنانکه عده‌ای از مراجع اهل تسنن بعداً اظهار عقیده کرده‌اند، ۱۴۷ نهضت اسماعیلی از همان آغاز توجه خاصی به ناراضی‌تپها و نابرابریهای اجتماعی مبذول داشت و، از این بابت، خصلت یک جنبش اجتماعی معترض به وضع موجود را پیدا کرد و تهدیدی جدی برای توسعه نظام عباسیان شد.

داعیان اسماعیلی، چنانکه دیدیم، به بسیاری از نقاط فرستاده شدند، و طبقات اجتماعی مختلفی را به سوی خود جلب کردند. اگر چه پیروزیهای اولیه آنها در محیطهایی که کمتر شهرنشین شده بودند و از مراکز حیاتی اداری دستگاه خلافت دورتر بودند بیشتر بود، از جنبه اجتماعی می‌توانیم بگوییم که جنبش اولیه اسماعیلی صورت اعتراض آمیزی به حکومت ظالمانه عباسیان و طبقات مرفه و آسوده حال شهری و

ص: ۱۴۷

دستگاه اداری مرکزی به خود گرفت. ۱۴۸ انکار نمی‌توان کرد که اسماعیلیان اولیه (قرمطیان) در شهرها نیز، بویژه در میان طبقات بالای اجتماع، طرفدارانی داشتند؛ اما کارگران شهری و پیشه‌وران، چنانکه درمورد نهضت زنج نیز صادق بود، بدانها نمی‌پیوستند، شاید به این خاطر که این طبقات داعیان اسماعیلی را آن کسانی نمی‌دیدند که منافع آنها را به کرسی قبول بنشانند. سخن را کوتاه کنیم، چنین به نظر می‌آید که دعوت اسماعیلیه نخستین بیشتر به کشاورزان و روستاییان و اعراب بدوی توجه داشت و به حمایت و پشتیبانی آنها متکی بود و، در نتیجه، ملاحظه می‌کنیم که، تا دوره‌های بعد، نهضت اسماعیلی در مناطق شهری نفوذ واقعی به هم نرسانید. اما فرضیه‌ای وجود دارد که عمدتاً به وسیله لوئی ماسینیون پرداخته شده است. این فرضیه حاکی از آن است که اسماعیلیان در ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای، یا به اصطلاح در ایجاد اصناف، در شهرهای اسلامی در اوایل قرون وسطی دست داشته‌اند، و غرضشان از ایجاد چنین اصنافی جلب حمایت طبقات کارگری شهرنشین و گروههای افزارمند و پیشه‌ور بر ضد نظام وقت بوده است. ۱۴۹ پژوهشهای اخیر این مدعا که اصناف را در شرق نزدیک اسماعیلیان پدید آورده‌اند تأیید نمی‌کند. گذشته از این روشن شده است اصناف اسلامی، که بکلی با اصناف اروپایی هم‌تایی خود تفاوت داشتند، به معنای دقیق کلمه، تا پیش از اواخر قرون وسطی وجود خارجی نداشته‌اند و در عین حال اگر در طی قرنهای متقدم چنین انجمنهای سست و از هم گسیخته‌ای وجود داشته، آنها آلت دست و زیر نظر دولت بوده‌اند. ۱۵۰

باید اضافه کنیم که ترکیب اجتماعی پیروان اسماعیلی نیز از منطقه ای به منطقه دیگر، به رغم این واقعیت که نهضت قدیم اسماعیلی در محیطهای غیرشهری متمرکز بوده، فرق می کیده است. در عراق دعوت اسماعیلی عمدتاً برای ساکنان روستایی سواد کوفه، و تا حدی قبایل بدوی مجاور، کشش داشت. در چنین محیط نیمه اسکان یافته و نیمه قبیله ای بود که جنبش اسماعیلی نظام ساده اجتماعی - اقتصادی خود را مستقر ساخت و شاهد پیروزمندی و موفقیت اولیه آن گشت. در بحرین و شام قبایل بدوی ستون فقرات نهضت را تشکیل می دادند. در یمن قبایل مناطق کوهستانی از جنبش اسماعیلی پشتیبانی می کردند؛ و بعدها در شمال آفریقا دعوت بر بربرهای کتامة اتکا کرد. هدف اولیه دعوت در ایران جذب مردم روستایی بود، و نخستین داعیان در منطقه جبال توجه خود را به روستائینان اطراف ری متمرکز ساخته بودند. اما پس از آنکه بزودی معلوم شد نهضت نمی تواند آن اندازه پیرو که برای شورش علنی بر ضد مراجع دولتی کافی باشد،

ص: ۱۴۸

مانند آنچه در سرزمینهای عربی رخ داده بود، به دست آورد، خط مشی جدیدی برای دعوت اسماعیلی در ایران اتخاذ شد. به موجب این سیاست جدید، که بویژه در خراسان و ماوراء النهر پیاده شد، داعیان اسماعیلی توجه خود را به طبقات حاکمه معطوف داشتند. در هماهنگی با این خط مشی بود که امیر حسین مروزی، که خود به طبقه بزرگان و اشراف تعلق داشت، به ریاست دعوت در شمال شرقی ایران برگزیده شد. اما، به رغم گرویدن عده بسیاری از بزرگان به کیش اسماعیلی، خط مشی جدید به موفقیتهای سیاسی بادوامی نینجامید، و نهضت اسماعیلی نتوانست هیچ یک از ایالات شرقی را از طریق جذب حکمرانان آنها به چنگ آورد. تنها منطقه شرقی، که دعوت قدیم توانست سرانجام در آنجا خود را برای چند دهه مستقر سازد، ایالت سند بود. در آنجا اسماعیلیان، که اقتدار فاطمیان را قبول داشتند، حکمران محلی را به کیش خود درآوردند، و شهر مولتان را پایتخت خویش قرار دادند. اما در اینجا نیز حکومت آنها در ۴۰۱ / ۱۰۱۰ - ۱۱۱۱، هنگامی که سلطان محمود غزنوی به مولتان یورش برد، به پایان رسید. در این حمله بسیاری از اسماعیلیان قتل عام شدند. ۱۵۱

در این میان شقاق عظیمی در نهضت اسماعیلی رخ داده بود. اخو محسن، که به احتمال قوی اخبار خود را از ابن رزام گرفته، از این رویداد به تفصیل سخن رانده است. ۱۵۲ نکات اساسی این روایت ضد اسماعیلی را ابن حوقل، جغرافیدان و سیاح معروف نیمه دوم قرن چهارم / دهم، که اگر هم خود اسماعیلی نبود اما بشدت از فاطمیان هواخواهی می کرد، تأیید می کند. ۱۵۳ حمدان قرمط، چنانکه گفتیم، با مرکز دعوت اسماعیلی ارتباط داشت. در ۲۸۶ / ۸۹۹، که هنوز از برآمدن عبید الله (عبد الله) به مسند رهبری مرکزی نهضت دیری نگذشته بود، حمدان متوجه شد که لحن دستورها و فرمانهایی که به صورت مکتوب از سلمیه برای او فرستاده می شد تغییر کرده است و حدس زد که می بایست تغییری در معتقدات پدید آمده باشد. در نتیجه عبدان را به پایگاه مرکزی گسیل داشت تا تحقیق کند که علت اصلی دستورهای جدید چیست. این تنها در سلمیه بود که عبدان دریافت که عبید الله، پس از مرگ رهبر پیشین فرقه اسماعیلیه، به رهبری نهضت رسیده است. چون عبدان از سفر پژوهشی خود برای کشف حقیقت که گفت و گو با عبید الله نیز از جمله آن بود بازگشت، چنین گزارش داد که رهبر جدید به عوض اقرار و قبول مهدویت محمد بن اسماعیل که تا آن زمان دعوت به نام او و به خاطر او صورت می گرفته، اینک، خود مدعی امامت شده است.

ص: ۱۴۹

رؤسای قرمطی عراق، که محتملا هم اکنون نیز تا حدی از خط مشی رهبری مرکزی جنبش اسماعیلی دور شده بودند، همینکه متقاعد شدند که عبید الله از اصول عقاید اولیه نهضت انحراف جسته است، بیعت خویش را از رهبری مرکزی گسیختند. پس از آن حمدان داعیان خویش را فراخواند، و آنها را از آنچه رخ داده بود آگاه ساخت و به آنان فرمان داد که امر دعوت را در مناطق فعالیت خود معلق گذارند و متوقف سازند. اندکی بعد، حمدان به کلواذی رفت و در آنجا ناپدید شد، و دیگر هرگز خبری از او به دست نیامد. ۱۵۴ عبدان به تحریک زکرویه بن مهرویه، از داعیان مغرب عراق، به قتل رسید. و همه این اتفاقات در سال ۲۸۶ هجری رخ داد. در اینجا می‌بایست بیفزاییم که زکرویه با همکاری عده‌ای از متابعان خود، که همچنان به رهبری مرکزی وفادار مانده بودند، و یکی از بستگان عبید الله و، احتمالا، بنا بر دستورهایی که از سلمیه دریافت داشته بود، علیه رؤسای محلی قرمطیان توطئه چیده بود. اما این اقدامات پیروان بشمار حمدان و عبدان را از آن بازداشت که زکرویه را، که اینک داعی کل عراق شده بود، به گرفتن انتقام تهدید کنند. زکرویه، در نتیجه این تهدیدها، ناچار مدتی اختفا گزید، و چنانکه خواهیم دید وی نیز چندی بعد عدم وفاداری خویش را نسبت به رهبری مرکزی آشکار ساخت.

اصلاحی که به وسیله عبید الله به عمل آمد و موجب ارتداد حمدان و عبدان گشت، به امر امامت مربوط می‌شد. چنانکه گفتیم اسماعیلیان نخستین، یا دست کم اکثریت آنان، به موجب روایت ابن رزام - اخو محسن، که روایت نوبختی و قمی نیز آن را تأیید می‌کند، در اصل فقط به هفت امام اعتقاد داشتند که آخرین آنها، محمد بن اسماعیل، قائم منتظر و ناطق هفتم بود. چند متن اسماعیلی بازمانده از دوره پیش از فاطمی نیز به صحت این مطلب گواهی می‌دهد. اما در ۲۸۶/۸۹۹ عبید الله موقعیت خود را چندان مطمئن یافت تا علنا برای خویشتن و اسلاف خود، که عملا پس از محمد بن اسماعیل نهضت را رهبری کرده بودند، ادعای امامت کند. برای آنکه کاملا به اهمیت این اصلاح پی ببریم، لازم است ماهیت مرجعیتی را که رهبران مرکزی نهضت تا این زمان برعهده داشتند بررسی کنیم؛ بخصوص که اعتقاد اصلی اسماعیلیه به مهدویت محمد بن اسماعیل جایی برای ائمه دیگر باقی نگذاشته بود. بر پایه اشاراتی که در برخی از مآخذ قدیمی اسماعیلی یافت می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که رهبران مرکزی فرقه اسماعیلیه، پیش از اصلاح عبید الله، برای خویشتن مقام حجّت قائل بودند، ۱۵۵ و این فقط از طریق حجّت بود که کسی می‌توانست با عین متعالی، یعنی امام، تماس حاصل کند؛ و مراد از امام، مهدی غایب بود. به عبارت

ص: ۱۵۰

دیگر، ظاهرا رهبران نهضت در آغاز کار به عنوان حجّت‌های امام مستور، محمد بن اسماعیل، انجام وظیفه می‌کردند، و مردم را به اطاعت از او دعوت می‌کردند. عبید الله، در واقع مقام خود و اسلاف خویش را از مقام حجّتی امام قائم منتظر به مرتبه امامت بالا برد.

و این کار البته، به‌طور ضمنی، نفی مهدویت محمد بن اسماعیل نیز بود.

لفظ حجّت، که در قرآن نیز به کار رفته است، به معنای دلیل و گواه است، و گاهی نیز به معنای احتجاج می‌آید. در میان شیعیان کلمه حجّت به معانی مختلفی به کار رفته است. در ابتدا، «دلیل» حضور یا اراده خداوند معنی می‌داد، و با چنین معنایی به کسی اشارت داشت که در هر زمان مقرر گواه و شاهد اراده و خواست خداوند برای بشریت بود. در این معنا بود که شیعیان دوازده امامی به استعمال آن نظم و ترتیب دادند، و آن را بر گروه پیامبران و امامان، و مخصوصا بعد از

حضرت محمد [ص] بر امامان، اطلاق کردند که بدون وجود آنها عالم هرگز هستی نمی یافت. امامیه در حقیقت لفظ حجّت را معادل امام به کار می بردند، و این به بهترین وجهی در کاربرد این کلمه در سر عنوان فصل مربوط به امامت در کتاب الکافی کلینی انعکاس یافته است.

کاربرد اصلی لفظ حجّت به وسیله شیعیان به زمان امام جعفر صادق [ع] باز می گردد. اسماعیلیان پیش از دوره فاطمی، که معتقد بودند در هر عصری برای خداوند حجّتی در روی زمین هست، خواه به صورت نبی یا رسول یا امام، آن را اخذ کردند. ۱۵۶ آنان همچنین کلمه حجّت را در ارجاع به یکی از رجال در سلسله مراتب دینشان (حدود الدین)، بویژه به کسی که از طریق وی مهدی غایب دور از دسترس برای پیروانش دستیافتنی می شد، به کار می بردند. ۱۵۷ حجّت، به عنوان یکی از مراتب در سازمان دعوت قدیم اسماعیلی، بلافاصله بعد از امام قرار داشت، و در دوره ستر از اهمیت خاصی برخوردار بود. اگر بدون وجود حجت خداوند عالم هرگز نمی توانست هستی داشته باشد، پس در دوره غیبت و اختفای امام نیز حجّت، نماینده امام، تنها کسی بود که اراده الهی را بر روی زمین آشکار می ساخت. به عبارت دیگر، در دوره غیبت امام قائم، یعنی محمد بن اسماعیل، حجّت او باید در میان مردم باشد. در ارتباط با این نحوه استعمال است که شهرستانی می گوید اسماعیلیان اعتقاد دارند که وقتی امام ظاهر و آشکار است حجّت او ممکن است پنهان باشد، و وقتی امام مستور و پنهان است حجّت و داعیان او باید آشکار باشند. ۱۵۸ اسماعیلیان نخستین معنای سومی نیز برای واژه حجّت قائل بودند و آن را به مفهوم جانشین ناطق (یا امام) نیز به کار می بردند، و این در زمانی بود که ناطق

ص: ۱۵۱

(امام) و جانشین منتخب وی، هر دو، در قید حیات بودند. به همین دلیل است که آنان علی بن ابیطالب [ع] را حجّت حضرت محمد [ص] می شماردند. ۱۵۹ در این معنا امام نخست، پیش از آنکه به مقام امامت رسد، حجّت است، و حجّت پس از امامش امام می شود. ۱۶۰ جالب است یادآور شویم که در کتب الکشف، که داشتن چندین حجّت برای یک امام مجاز دانسته شده، مشخص شده است که تنها حجّت کبری می تواند پس از امام زمان خود به مرتبه امامت برسد. ۱۶۱ ملل و نحل نویسان امامی ما نیز از دوازده حجّت نام برده اند که هریک از آنان بر یکی از جزیره های دوازده گانه ای که منطقه دعوت، از جنبه نظری، بدان تقسیم شده بود گماشته می شدند. ۱۶۲ اما این وجه استعمال لفظ حجّت، در ارتباط با سلسله مراتب دعوت، در دوره فاطمیان تحوّل کامل پیدا کرد. به نظر می آید که در طی دوره قدیم، هنگام استتار امام، حجّت نماینده تام الاختیار او در جامعه اسماعیلی بوده است. این امر همچنین روشن می سازد که چرا وقتی عبید الله آشکارا دعوی امامت کرد با مقاومت و مخالفتی از جانب پیروان فرقه مواجه نشد. زیرا از همه چیز گذشته، اکثریت اسماعیلیان (قرمطیان) قدیم عبید الله را به عنوان حجّت امام قائم منتظر قبول کرده بودن د، و وی با این سمت شایسته بالاترین مرجعیت مذهبی بود.

جنبه های دیگر اصلاح عقیدتی عبید الله از نامه ای که به اسماعیلیان یمن نوشته است آشکار می شود. در این سند، پیشوای اسماعیلی ادعا می کند که از نسل عبد الله بن جعفر است، و توضیح می دهد که چگونه درباره مهدویت محمد بن اسماعیل سوء تفاهم پیدا شده بوده است. به موجب گفته او نام محمد بن اسماعیل بر همه امامان حقیقی از نسل عبد الله، که خود نام اسماعیل و اخلافتش نام محمد بن اسماعیل بر خود نهاده بودند، اطلاق می شده است. در نتیجه، مهدویت محمد بن اسماعیل، به عوض آنکه به نواده معینی از امام جعفر صادق [ع] راجع باشد، یک معنای جمعی پیدا کرد؛ و مراد از آن هرامامی بعد از عبد الله بن جعفر، تا زمان ظهور مهدی، صاحب الزمان بود. ۱۶۳ به عبارت دیگر، عبید الله هم امامت و

هم مهدویت آن شخص خاص از آل علی [ع]، را که تا این زمان اسما عیلیان (قرمطیان) او را قائم منتظر تلقی می کردند، انکار کرد. زیرا، بنابر توضیح او، همه امامان راستین بعد از عبد الله بن جعفر، گذشته از نامها و القاب دیگرشان، به عنوان «اسم رمز» نام محمد بن اسماعیل بر خود نهاده، و از باب تقیّه مرتبه حجّتی اختیار کرده بودند.

عبید الله در تأیید این عقیده جدید، حدیثی از امام جعفر صادق [ع] نقل می کرد در اثبات اینکه از اهل بیت پیامبر پیش از یک مهدی بیرون می آید. ۱۶۴ و این مطالب، در اساس، همانهایی

ص: ۱۵۲

۱۰۸

هستند که عبدان در سلمیه دستگیرش شده بود، و اخو محسن نیز با اختلافاتی آنها را نقل کرده است.

اندیشه های عبید الله درباره مهدویت، اگر قرار بود عقیده جدید با واقعیات منطبق باشد، مستلزم تغییراتی در وظیفه و نقش مهدی بود، بخصوص از آن جهت که نظامی که انتظار می رفت با ظهور مهدی تحقق یابد هنوز عملاً تحقق نیافته بود. در نتیجه، وظیفه و مأموریت مهدی از نو تعریف گشت؛ به نحوی که اساساً دفاع از شریعت را به قوت شمشیر شامل شود، نه همچون گذشته نسخ شریعت اسلام و استقرار حکومت عدل در سراسر جهان. ۱۶۵ این عقیده جدید درباره مهدی و وظیفه او، بعدها از طرف قاضی نعمان، که در ۹۲۵ / ۳۱۳ به خدمت او لاین خلیفه فاطمی درآمده بود، در کتاب شرح الاخبار که مجموعه ای از احادیث است مورد تأیید قرار گرفت. ۱۶۶ و بالاخره باید بیفزاییم که عبید الله (عبد الله) با اتخاذ عنوان مهدی پس از نشستن بر مسند خلافت فاطمی شاید در ابتدا مایل به رسیدن به مقام «اصلاح شده» مهدی منتظر بوده است. اما دیری نگذشت که وی پسر جوان خود، محمد، را به جانشینی منصوب کرد، و برای نقش امام منتظر و صاحب الزمان ۱۶۷ به او لقب قائم داد. اهمیت این نامگذاری وقتی آشکار می شود که به یاد آوریم فرزند عبید الله در حقیقت نام پیامبر را داشت، یعنی ابو القاسم محمد بن عبد الله، و این نامی بود که، بنابر احادیث شیعی و پیشگوییهای مربوط، مهدی موعودی که از میان اهل بیت برمی خاست می بایست داشته باشد. به اهمیت معادای این نام در بعضی از اشعاری که قاضی نعمان سروده و در آنها صفات و اعمال مهدی به خلیفه وقت، یعنی دومین خلیفه فاطمی، نسبت داده شده صریحاً اشاره شده است. ۱۶۸ پس، اینها تغییراتی بودند که عبید الله در نظریه امامت، که تا این زمان اکثریت اسماعیلیان قدیم بدان اعتقاد داشتند، ایجاد کرد. اما باید افزود که بخشی از جامعه اسماعیلی، از همان آغاز، معتقد به تداوم امامت در ذریه محمد بن اسماعیل شده بودند؛ و از این رو برای این گروه دعوی آشکار عبید الله برای امامت خود و اسلافش نشانگر هیچ گونه تغییرات عقیدتی نبود.

اصلاحی که عبید الله در عقیده به امامت پدید آورد، و شورش عبدان و حمدان متعاقب این اصلاح، نهضت اسماعیلی را در ۲۸۶ هجری به دو شعبه تقسیم کرد. در یک سوی آنانی قرار گرفته بودند که این اصلاح را، که بعداً به صورت عقیده

رسمی فاطمیان درباره امامت درآمد و به موجب آن همواره امامی ظاهر و آشکار در رأس جامعه اسماعیلی قرار داشت، پذیرفته بودند. این اسماعیلیان به تداوم و پیوستگی امامت اعتقاد

ص: ۱۵۳

داشتند و توضیح عبید الله را، در باب اینکه امامت اسماعیلی در میان اعیان مستقیم امام جعفر صادق [ع] از یکی به دیگری رسیده است، می پذیرفتند. در مقابل اینان، اسماعیلیان مخالف اصلاح، که فاقد رهبری واحد بودند، ادعای عبید الله را بر امامت قبول نکردند؛ عقیده اصلی خویش را نگه داشتند و به انتظار رجعت قائم مستور، محمد بن اسماعیل، باقی ماندند و، با گذشت زمان، برخی از پیشوایانشان برای خویشتن یا دیگران ادعای مهدویت کردند. نیازی به یادآوری ندارد که در چنین مواردی، هماهنگ با اندیشه ها و معتقدات قدیم، انتظار می رفت که مهدی به عنوان ناطق هفتم شریعت را نسخ کند، عصر اسلامی را پایان دهد، و دور پایانی جهان و قیامت را آغاز نهد. از این زمان به بعد، نام قرامطه عموماً بر آن دسته از پیروان فرقه اسماعیلیه اطلاق می شد که خلفای فاطمی را به امامت قبول نداشتند، اگر چه گاهی نیز از روی تحقیر اسماعیلیانی نیز که از امامت فاطمیان پشتیبانی می کردند، به این نام خوانده می شدند.

شواهد موجود درباره واکنش گروههای مختلف اسماعیلی را نسبت به افتراقی که در نهضت رخ داد می توان به شرح زیر خلاصه کرد. قرامطیان عراق پس از درگذشت حم دان و عبدان دچار سردرگمی شدند و در معتقدات آنها بحرانی پدید آمد. اما دیری نپایید که عیسی بن موسی، یکی از برادرزادگان عبدان، به مقام رهبری در میان آنها رسید و کار دعوت را به نام محمد بن اسماعیل ادامه داد. این گروه، با اندک پشتیبانی که از بغداد به آنها می رسید، در تمام ربع اول قرن چهارم/دهم، و حتی دوره های بعد، در جنوب عراق باقی ماندند. ۱۶۹ عیسی و دیگر داعیان قرامطی عراق، مانند برادران ابو مسلم و ابو بکر بن حماد در موصل، ظاهراً نوشته ها و تألیفات خود را به عبدان که همواره او را معلم موثق خود می شمردند نسبت می دادند. محرک آنان در انجام چنین کاری شاید آن بود که می خواستند بر تداوم عقیدتی خویش تأکید گذارند و، علاوه بر آن، مقام رفیعی در علم و دانش به معلم ساقط خود نسبت دهند. بعضی از اسماعیلیان فاطمی، حتی پشتیبانان وفاداری همچون قاضی نعمان، ایرادی نمی دیدند نوشته های او را نقل قول کنند. ۱۷۰

در مورد بحرین، خوشبختانه، ابن حوقل اطلاعات ذی قیمتی برای ما محفوظ داشته است. وی آشکار می سازد که ابو سعید جنابی در مقابل دستگاه رهبری مرکزی جانب حمدان و عبدان را گرفت، ۱۷۱ و داعی ابو زکریا را که نسبت به عبید الله (عبد الله) وفادار مانده بود به قتل آورد. پس از آن ابو سعید مدعی شد که نماینده مهدی منتظر است.

برای ابو سعید که در همان سال پرحادثه ۲۸۶ هجری حکومت خود را بر بحرین استقرار

ص: ۱۵۴

بخشیده بود، ممکن است افتراق نهضت عملاً فرصت مناسبی فراهم ساخته بوده باشد که خود را کاملاً مستقل اعلام کند. در حقیقت، وی موفق شده بود که دولتی مستقل تشکیل دهد که ناگهان در ۳۰۱/۹۱۳-۹۱۴ به دست غلامی به قتل رسید. پس از وی پسرانش، ابو القاسم سعید (۳۰۱-۳۱۱/۹۱۳-۹۲۳) و ابو طاهر سلیمان (فت ۳۳۲/۹۴۳-۹۴۴)، جانشین او شدند. در زمان ابو طاهر قرامطیان بحرین، در بازتاب نظریه ای که در آن هنگام میان داعیان قرامطی شایع بود،

منتظر ظهور مهدی موعود بودند که بر پایه برخی از محاسبات نجومی پیش بینی شده بود در ۳۱۶/۹۲۸ ظهور خواهد کرد و با ظهور او دوره اسلام به پایان می‌رسد؛ و دور هفتم که دور پایانی تاریخ عالم است شروع خواهد شد.

آنان در ۳۱۹/۹۳۱ جوانی ایرانی را به عنوان مهدی پذیرفتند، و ابو طاهر زمام امور حکومت را بدو سپرد. اما پایان مصیبت بار و زودرس این رویداد شور اعتقادی قرامطیان بحرین را کاهش داد، و از نفوذ آنان بر اسماعیلیان مخالف در عراق و ایران کاست. ما باز هم درباره قرامطیان بحرین سخن بیشتری خواهیم گفت؛ در اینجا فقط کافی است یادآور شویم که حکومت آنان تا سال ۴۷۰/۱۰۷۷-۱۰۷۸ پس از آنکه با فاطمیان از در آشتی در آمده بودند، دوام آورد.

در مغرب ایران و در منطقه جبال نیز عده ای از اسماعیلیان به جناح مخالف پیوستند. شواهد اتفاقی دال بر آن است که جامعه اسماعیلی ناحیه ری ادعاهای عبید الله را رد کردند، و همچنان معتقد به رجعت محمد بن اسماعیل باقی ماندند. به نظر می‌آید داعیان آنجا با رهبران قرامطی عراق و بحرین تماس نزدیکی داشته و پس از افتراق از مخالفان جانب‌داری کرده‌اند. به عنوان مثال، ابو حاتم الرازی با ابو طاهر مکاتبه داشته است و حتی امکان دارد ادعای نیابت مهدی مستور را کرده باشد. بعدها، داعیان ری بعضی از افراد آل مسافر را که در دیلم و آذربایجان حکومت داشتند از آن جمله، مهمتر از همه، مرزبان بن محمد (۳۳۰-۳۴۶/۹۴۱-۹۵۷) و برادرش، وهسودان (۳۳۰-۳۵۵/۹۴۱-۹۶۶)، را به کیش اسماعیلی درآوردند. ۱۷۲ جالب است یادآور شویم که این حکمرانان آل مسافر، در موافقت با نظریات اسماعیلیان مخالف، به مهدویت محمد بن اسماعیل قائل بودند نه امامت خلفای فاطمی. گواه روشن بر این مدعا نوشته های روی سکه‌های وهسودان بن محمد است که در ۳۴۳/۹۵۴-۹۵۵ ضرب شده است. ۱۷۳ اسماعیلیان در خراسان به طور کلی بیعت خویش را با عبید الله، که بعضی از قدیمترین داعیان آن ناحیه را منصوب کرده بود، حفظ کردند. اما نظریه مخالف در آنجا نیز وجود داشت. به یاد بیاوریم که این غیاث،

ص: ۱۵۵

داعی ری و از معتقدان به مهدویت محمد بن اسماعیل، بود که دعوت اسماعیل را در خراسان آغاز کرده بود. گذشته از این، غیاث امیر حسین مروزی را به دین اسماعیلی درآورد، و او بعدا دعوت اسماعیلی را در نواحی تحت نفوذ خود گسترش داده بود.

بنابراین، احتمالا هردو جناح کیش اسماعیلی، یعنی فاطمیان و قرامطیان مخالف، در شمال شرقی ایران و ماوراء النهر حضور داشتند. اما، در سنجش، نفوذ فاطمیان در جوامع شرقی خاموش و بی تحرک باقی ماند تا آنکه در حوالی نیمه قرن چهارم/دهم خلیفه معز توانست کار تبلیغ و دعوت را با شدت برای جلب بیعت اسماعیلیان افتراق جسته شرقی از سر گیرد و تا حدی توفیق یابد.

جامعه اسماعیلی یمن در ابتدا کاملا نسبت به عبید الله وفادار باقی ماند و از امامت او پشتیبانی کرد. اما، به نظر می‌آید که تا ۲۹۱ هجری ابن فضل علائم عدم وفاداری نسبت به عبید الله المهدی را آشکار ساخت. در محرم ۲۹۹/اوت ۹۱۱ ابن فضل، پس از تسخیر مجدد صنعاء، علنا بیعت خویش را از عبید الله بازگرفت، شریعت را ملغی ساخت، و خویشتن را مهدی خواند. وی متعاقبا کوشید تا ابن حوشب (فت ۳۰۲/۹۱۴) را، که نسبت به عبید الله وفادار مانده بود، به همکاری با خود مجبور سازد، اما توفیقی نیافت. پس از مرگ ابن فضل در ۳۰۳/۹۱۵ جنبش او بسرعت از هم پاشید. اسعد بن

ابی یعفر از سلسله محلی یعفری، که در مقام نیابت ابن فضل در صنعاء عمل می کرد و خودمختاری وی را در بخشی از یمن پذیرفته بود، اکنون علیه پسر و جانشین داعی متوفی، به نام الفأفاء (الغافاء)، برخاست. در ۳۰۴ / ۹۱۷ مَذیخره، اقامتگاه پیشین ابن فضل، و تختگاه نهضت او را فتح کرد و الفأفاء و بسیاری از قرمطیان مخالف را بکشت و به جنبش آنها در یمن خاتمه داد. و بالاخره، داعیان مغرب، که پیوند نزدیکی با ابن حوشب داشتند، به جناح وفاداران پیوستند و به عبید الله یا عبد الله این امکان را دادند که سرزمینشان را به عنوان مقرر خلافت فاطمی انتخاب کند.

زکرویه بن مهرویه که پس از حوادث سال ۲۸۶ هجری اختفا گزیده بود، دیری نگذشت که نیات شورش طلبانه خود را با متشکل ساختن قیامهای قرمطی در عراق و شام، طی سالهای ۲۸۹ - ۲۹۴ / ۹۰۲ - ۹۰۷، آشکار کرد. ۱۷۴ وی نتوانست نقشه خود را در دوره خلافت معتضد که با شدت همه شورشهای قرمطی را که در عراق برپا شد سرکوب می ساخت، جامه عمل پوشاند. اما، چون مکتفی (۲۸۹ - ۲۹۵ / ۹۰۲ - ۹۰۸) بر مسند خلافت نشست، زکرویه با متوسل شدن به اعراب بدوی بنی کلب، که در صحرای سماوه

ص: ۱۵۶

می‌زیستند و کالای تجاری در مسیر بازرگانی میان کوفه و دمشق حمل و نقل می‌کردند، به فعالیت‌های خود شدت بخشید. در ۲۸۹ / ۹۰۲ وی فرزند خود حسین (یا حسن) را به صحرای شام فرستاد تا بنو کلب را به دین اسماعیلی درآورد. با جلب پشتیبانی بنو العلیص و بعضی از بنو الاصبغ، از قبایل بنی کلب، موفقیت سریعی به دست آمد. این قبایل نام فاطمیون بر خود نهادند، نامی که بعدها عبید الله از آن استفاده برد. دیری نگذشت که یحیی (موسوم به صاحب الناقه و نیز معروف به شیخ)، برادر حسین، به وی که اینک به صاحب الشامه و صاحب الخال شهرت یافته بود ملحق شد. یحیی پیشوایی قبایل بدوی نوکیش را به دست گرفت، و مدعی شد که از اعقاب محمد بن اسماعیل است. اما عمر موفقیت یحیی در شام کوتاه بود؛ وی در ۲۹۰ / ۹۰۳ در هنگام محاصره طولانی دمشق کشته شد. دمشق در آن زمان در دست امرای طولونی (۲۵۴ - ۲۹۲ / ۸۶۸ - ۹۰۵) بود؛ یعنی نخستین سلسله فرمانروایان محلّی مصر و شام که از عباسیان خودمختاری کسب کرده بود. پس از یحیی، صاحب الشامه به مقام رهبری رسید. وی نیز ادعا کرد که از اعقاب محمد بن اسماعیل است و لقب امیر المومنین و مهدی بر خود نهاد، و با تسخیر چندین شهر اقتدار خود را در شام آشکار ساخت. عبید الله، چون از نیات خصمانه زکرویه و پسرانش آگاه شده بود، قبل از آنکه قرمطیان در ۲۹۰ / ۹۰۳ به سلمیه وارد شوند از آنجا خارج شد. صاحب الشامه دستور داد تا همه ساکنان سلمیه را قتل عام کنند، و نیز بر انهدام اقامتگاه عبید الله و کشتن اعضای خانواده او و خدم و حشم وی که بر جای باقی مانده بودند تأکید کرد. در ۲۹۱ / ۹۰۳، سپاه عباسیان شکست سختی در نزدیک سلمیه بر قرامطه وارد آوردند. صاحب الشامه اسیر شد. او را به نزد خلیفه عباسی، مکتفی، بردند و وی دستور قتل او را صادر کرد.

پس از آن، پسر دیگر زکرویه، به نام ابو الفضل، کوشش بیهوده ای به خرج داد تا جنبش قرمطیان را در شام از نو زنده کند. اما زکرویه همچنان آرزوها در سر می‌پروراند و در ۲۹۳ / ۹۰۶ یک داعی، به نام ابو غانم نصر، برای هدایت کلیبان پیرو خود به میان آنها فرستاد. آنها به چند شهر از جمله دمشق حمله بردند، و همه جا را غارت و ویران کردند. در همان سال، سپاهیان عباسی با قدرت تمام در برابر قرمطیان جبهه گرفتند و، در نتیجه، کلیبان که مردمی فرصت طلب و این الوقت بودند به ابو غانم خیانت ورزیدند و او را به خاطر گرفتن امان از خلیفه کشتند. اکنون زکرویه داعی دیگری به نام قاسم بن احمد به نزد حامیان شامی خود گسیل داشت، و آنها را از ظهور قریب الوقوع

خویش باخبر ساخت. همچنین ظاهراً به آنها گفته شده بود که مخفیانه به جنوب عراق هجرت کنند. اندک زمانی بعد، پیروان زکرویه در جنوب عراق، در ناحیه سواد، به اهل قبایل شامی ملحق شدند و بر کوفه شبیخون زدند. اما سرعت از آنجا بیرون رانده شدند.

در نتیجه، قمرطیان به حوالی قادسیه عقب نشستند. در آنجا، در ذو الحجه ۲۹۳ / اکتبر ۹۰۶، زکرویه را که سرانجام از مخفیگاه خود بیرون آمده بود، ملاقات کردند. قمرطیان یک لشکر عباسی را که به تعقیب آنها فرستاده شده بود دفع کردند، و آنگاه به غارت کاروانهای حجّاج ایرانی که از زیارت کعبه بازمی گشتند پرداختند و عده زیادی از آنها را به قتل رسانیدند. زکرویه و پشتیبانانش به فعالیت‌های خود تا سال ۲۹۴ / ۹۰۷ ادامه دادند، تا اینکه در همان سال در نبردی که میان آنها و قوای عباسی در گرفت شکست خوردند.

زکرویه مجروح شد و چند روز بعد در اسارت جان سپرد؛ بسیاری از پیروانش نیز در همان زمان کشته شدند و، به این ترتیب، شورشهای قمرطیان شامی و بین النهرینی به پایان رسید. عواملی چند باعث شد که زکرویه نتواند دولتی، مانند دولت قمرطیان بحرین، در عراق و شام بنیان نهد. وی نه تنها، در آن واحد، خویشان را درگیر خصومت و دشمنی با سنیان و همه گروه‌های شیعی اسماعیلی کرده بود، بلکه بنیان پشتیبانی خود را نیز بر اعراب بدوی غیرقابل اعتماد بنی کلب نهاده بود که بیشتر به گرفتن غنایم دلبستگی داشتند تا به مسائل مرامی و عقیدتی. در حقیقت، پیروان زکرویه، هم دشمنی شهرنشینان و هم روستاییان را علیه خود برانگیختند. از این گذشته، حیطة فعالیت‌های آنها، مانند همه قیام‌های شیعی دوره بنی امیه که با شکست مواجه شدند، خیلی نزدیک به مرکز اداری خلافت بود. از طرف دیگر، ناآرامی‌هایی که قمرطیان ایجاد کردند و ناتوانی امرای طولونی در ضبط و ربط امور سبب شد که عباسیان بار دیگر سلطه خود را بر مصر و شام مستقر سازند.

باری، بعضی از پشتیبانان باقیمانده زکرویه در سواد کوفه، مرگ او را انکار کردند و منتظر بازگشت او شدند. در ۲۹۵ / ۹۰۷-۹۰۸، ابو حاتم الزطی نامی، به عنوان داعی، در میان این قمرطیان فعالیت داشت. ۱۷۵ وی خوردن بعضی از سبزیجات و ذیح حیوانات را قدغن کرد، و از این رو پیروانش به بقلیه معروف شدند؛ و این نام بعداً به قمرطیان جنوب عراق، که عمدتاً عقیده خود را به مهدویت محمد بن اسماعیل حفظ کردند، اطلاق شد. دیری نگذشت که پیروان قبلی حمدان و عبدان به بقلیه، که بورانیه نیز نامیده می‌شدند، پیوستند. این ائتلاف قمرطی تحت رهبری داعیانی چون عیسی بن موسی و

مسعود بن حریت برای مدتی در جنوب عراق دوام آورد. در ۳۱۲ / ۹۲۵، می شنویم که این گروه‌ها بر گرد مردی که وانمود می‌کرد همانا مهدی منتظر است جمع شده اند. اما عباسیان آنها را شکست دادند و متفرق ساختند. بعداً، در ۳۱۶ / ۹۲۸، قمرطیان (بقلیه) بار دیگر در سواد سر به شورش برداشتند، و در همین زمان عیسی بن موسی به اسارت عباسیان درآمد. اما وی در سال ۳۲۰ / ۹۳۲ از زندان گریخت، و فعالیت‌های تبلیغاتی خود را از سر گرفت. سرانجام، گروهی از

بقلیه که بیشترشان ایرانی بودند به نیروهای ابو طاهر جنابی ملحق شدند و به بحرین رفتند، و در آنجا به اجمیون معروف گشتند.

در این میان، عبید الله در سال ۲۸۹ / ۹۰۲، اندک زمانی پیش از حمله قرمطیان، از سلمیّ ه فرار کرد، و به سفر سرنوشت‌سازی پرداخت که می‌بایست او را به شمال آفریقا، جایی که مقدر بود خلافت فاطمی را بنیان نهد، بکشاند. **۱۷۶** اطلاع قبلی از نقشه های شوم زکرویه و پسرانش و نیز قصد حکمران جدید عباسی در دستگیری پیشوای اسماعیلیان از جمله علل عمده‌ای است که برای فرار شتاب‌آمیز عبید الله از شام ذکر شده است. وی همراه پسرش، ابو القاسم محمد، داعی الدعوات فیروز، و حاجبش، جعفر، و چند تنی از یاران معتمد به رمله واقع در فلسطین رفت، و مدتی در آنجا توقف کرد. در اینجا بود که اخبار بیرحمیهای قرمطیان با اهالی سلمیه و خ انواده خود را دریافت داشت. پس از آن به سفر خویش ادامه داد، و احتمالاً در حدود سال ۲۹۱ / ۹۰۳ - ۹۰۴ به مصر رسید. در آنجا داعی ابو علی را، که بنابر دستور وی مدتها مشغول تبلیغ کیش اسماعیلی بود، ملاقات کرد.

دیری نکشید که در مصر فیروز امام را ترک گفت و به یمن گریخت، و در آنجا شورشی را بر ضد عبید الله به راه انداخت. ابن حوشب که به امام وفادار بود با این شورش، که از سوی ابن فضل تقویت می شد، به مقابله برخاست. عبید الله نتوانست مدت درازی در مصر بماند، زیرا عباسیان تعقیب او را از سر گرفته بودند. پیشوای اسماعیلیان اینک تصمیم گرفت که به جای رفتن به یمن که همراهانش توقع می داشتند، به سوی مغرب، جایی که داعی او، ابو عبد الله، موفقیت عظیمی در میان قبایل بربر کنامه به دست آورده بود، پیش رود. این تصمیم، تصمیمی عاقلانه از آب درآمد، زیرا در یمن با خطر مقابله عباسیان و تهدید قرمطیان شورشی مواجه می شد. اما وی به سفر خویش به سوی مغرب همت گماشت و نخست به طرابلس رفت. اما چون نتوانست بلافاصله در سرزمین قبایل کنامه به عبد الله پیبوند، به سمت سجلماسه در مشرق مراکش، پایتخت دولت کوچک مدراری در تافالالت، در منتها الیه مغرب، که در آن زمان الیسع بن مدرار خارجی بر آن حکومت

ص: ۱۵۹

می کرد، پیش راند. در ۲۹۲ / ۹۰۵ در سجلماسه اقامت گزید، و از آنجا ابو العباس محمد، برادر ابو عبد الله، را بفرستاد تا ابو عبد الله را از محل و نقشه های خود آگاه سازد. اما اغلبیان که سلسله‌ای از امرای محلی بودند که به نام عباسیان بر آفریقیه، بخش شرقی مغرب، از ۱۸۴ / ۸۰۰ تا ۲۹۶ / ۹۰۹ حکومت می راندند، در بین راه ابو العباس را گرفتند و بازداشتند. در این اثنا، در سجلماسه، دیری نکشید که بر اثر فشار عباسیان امیر مدراری آنجا عبید الله را در اقامتگاهش تحت نظر گرفت؛ هرچند احتمالاً به زندانش نیفکند. وی در این حال باقی ماند تا ابو عبد الله به نجات او آمد.

ابو عبد الله حسین بن احمد، معروف به شیعی، از مردم صنعاء بود، و در جنوب عراق به جنبش اسماعیلی پیوسته بود. وی، سپس، مدتی را در یمن به همکاری با ابن حوشب گذرانید. در ۲۷۹ / ۸۹۲، هنگامی که به زیارت حج می رفت، با بعضی از زائران کنامه‌ای در مکه آشنا شد و، به دستور ابن حوشب، همراه آنان به سرزمینشان در مغرب رهسپار شد، و در ۲۸۰ / ۸۹۳ به آنجا رسید. به نظر می آید که قبایل کنامه در نتیجه تبلیغ دو تن داعی که امام جعفر صادق [ع] بدانجا فرستاده بود، شیعی شده بودند. ابو عبد الله نخست در ایکجان، واقع در منطقه کوهستانی سطیف، مستقر شد، و شروع به تبلیغ کیش اسماعیلی به نام مهدی در میان کنامه‌ای‌های کبیلیه کوچک، واقع در الجزیره فعلی، کرد.

صرف نظر از تمایلات شیعی بربرهای کتنامه که دستمایه ای برای دعوت شد، پیروزی دعوت را این واقعیت که اغلیبان نظارت مؤثری بر آن بخش از مغرب نداشتند تسریع کرد.

بعدا ابو عبد الله مرکز فعالیت خود را به تازروت منتقل ساخت، و دار الهجره ای برای نوکیشان کتنامه بنا نهاد؛ کاری که داعیان اسماعیلی قبلا در عراق و یمن هم کرده بودند.

ابو عبد الله، پس از آنکه اقتدار خود را در میان بربرهای کتنامه مستقر ساخت، آنها را به هفت گروه تقسیم کرد و بر سر هر گروه رئیسی درخور اعتماد برگماشت، آنگاه مرحله دوم مأموریت خود را آغاز کرد؛ و آن تلاش برای گرفتن افریقیه و برانداختن اغلیبان سنی مذهب بود. در ۲۸۹/۹۰۲، به آسانی میله را تسخیر کرد، و سپس در برابر دو حمله سپاهیان اغلیبی ایستادگی کرد. در ۲۹۳/۹۰۶ به تهاجمی علیه سطیف، طبنه، بلزمه، و دیگر شهرهای قلمرو غربی اغلیبان دست زد. در ۲۹۶/۹۰۹ قفصه و قسطیلیه را گرفت، و خود قیروان را با پشتیبانی کامل کتنامه مورد تهدید قرار داد. سقوط الاربس (لاریبس)، که کلید افریقیه محسوب می شد، در همان سال مایه نومییدی امیر اغلیبی، زیادت الله سوّم (۲۹۰-۲۹۶/۹۰۳-۹۰۹)، گشت؛ وی شهر سلطنتی رقّاده را که در بیرامون قیروان،

ص: ۱۶۰

پایتخت اغلیبان، ساخته شده بود ترک کرد، و دیری نگذشت که ابو عبد الله در رجب ۲۹۶/مارس ۹۰۹ به آنجا درآمد. ابو عبد الله، پس از آنکه موقعیت خود را در افریقیه مستحکم ساخت، برادرش، ابو العباس، را به نیابت خویش بر جای گذاشت، و در رأس جنگجویان کتنامی خویش به سمت سجلماسه پیش راند تا زمام قدرت را به دست مولای خود که هنوز او را ندیده بود بسپارد. در سر راه سلسله رس‌تیمیان از خوارج را نیز که از ۱۶۰/۷۷۷ از تاهرت، مرکز خوارج اباضی شمال افریقا، بر امیرنشین کوچکی واقع در مغرب الجزیره حکومت می رانند، ساقط کرد. در سجلماسه، عبید الله بسرعت آزاد و به داعیانش و پیروان کتنامی خود معرفی شد؛ سپس در مراسم خاصی که نشانه اعطای مقدم اتی منصب خلافت به او بود شرکت جست. اندکی بعد، یعنی در ربیع الثانی ۲۹۷/ژانویه ۹۱۰، وی پیروزمندانه به رقّاده درآمد، و در آنجا علنا خلیفه اعلام شد و همه بزرگان افریقیه به تعظیم و تهنّیت او پرداختند. به این ترتیب، عبید الله نخستین خلیفه فاطمی گشت، و بر خویشتی لقب المهدی بالله و امیر المومنین نهاد. خلافت جدید، یا ضد خلافت جدید التأسیس به نام حضرت فاطمه [ع]، دختر پیامبر [ص]، که عبید الله المهدی و جانشینانش او را جده خود می دانستند، بدرستی خلافت فاطمیون نامیده شد.

به این ترتیب؛ توفیق دعوت اسماعیلی از زمانی که در شمال افریقا آغاز شده بود در مدتی کمتر از بیست سال، با تأسیس خلافت فاطمی در افریقیه (تونس امروزی)، در قلب سرزمینهای سنیان مالکی مذهب، پاداش خود را گرفت. آرزوهایی که شیعیان برای دو قرن و نیم در سر می پروردند، سرانجام در این سرزمین دوردست به تحقق پیوست.

برای اسماعیلیان، بویژه، این پیروزی بزرگی به شمار می رفت، چرا که این امام آنها بود که بر مسند خلافت شیعی جدید نشسته بود؛ خلافتی که می بایست بخش مهمی از دنیای اسلام را برای مدتی بیش از دو قرن اداره کند. با این حادثه دوره ستر و دوره امامان مستور در تاریخ قدیم اسماعیلی نیز به پایان رسید، و دوره کشف، یعنی دوره ای که امام اسماعیلی علنا در میان جامعه پیروان خود ظاهر می شد، آغاز گشت.

ما تا اینجا درباره برخی از وجوه عقایدی، که اسماعیلیان دوره پیش از فاطمی به ترویج آنها پرداخته بودند، بحث و گفت‌وگو کردیم. این معتقدات را، با توجه به کمبود منابع اسماعیلی از آن زمان، فقط می‌توان به‌طور اجمال از متون بعدی اسماعیلی و از نوشته‌های جدلیان ضد اسماعیلی استخراج کرد. در نظام مذهبی قدیم اسماعیلی، که ظاهراً تا آن زمان که عبید الله بر مسند قدرت نشست پروردگی و توسعه کامل یافته بود و

ص: ۱۶۱

بعدا نیز با اندکی اصلاح معتقد اسماعیلیان فاطمی شد، میان وجوه و ابعاد ظاهر و باطن نوشته های مقدّس و دستورهای فریضی اسلام، میان معانی ظاهری و باطنی قرآن و شریعت، تمایزی اساسی وجود داشت. اعتقاد بر این بود که هرظاهری متضمن باطنی یا حقیقتی است. در نتیجه کتب مقدّس منزل و شرایع و احکام مندرج در آنها یک معنای لفظی یا ظاهر، در مقابل یک معنای سری و پنهانی، باطن، داشتند. ظاهر دستخوش تغییراتی می‌شد و، با آمدن هر پیامبر صاحب شرع برای آغاز نهادن دوره ای جدید، منسوخ می‌گشت، اما در مقابل باطن که متضمن حقایق بود بدون تغییر و پایدار می‌ماند. در نتیجه، برای اسماعیلیه، حقایق یک نظام گنوسی به وجود می‌آورد که نماینده و مظهر جهانی باطنی از حقایق روحانی و پنهان بود. این دنیای باطنی پیش از ظهور قائم تنها برای خواص قابل حصول بود؛ یعنی برای آنانی که به دین اسماعیلی درآمده و سوگند حفظ اسرار یاد کرده بودند، نه برای توده مردم یعنی عوام که فقط قادر به درک ظاهر، یعنی دنیای بیرونی، بودند. گرویدن به اسماعیلیه و حصول به حقایق دینی که بلاغ نامیده می‌شد، چنان پیداست که امری تدریجی و مرتبه به مرتبه بوده و نیز متضمن پرداخت دیونی می‌شده است. در کتاب العالم و الغلام مطالب ارزشمندی درباره گرویدن به مذهب اسماعیلی و سلسله مراتب آن وجود دارد، و در روایت ابن رزام و اخو محسن از عقاید اسماعیلیان نیز این تدرج تعالیم توصیف شده است. اما هیچ مدرکی درباره شماره این درجات، که در منابع ضد اسماعیلی هفت یا نه درجه شمرده شده است، وجود ندارد. در واقع آنچه از این مراتب تشرف یا بلاغ به مذهب اسماعیلیه و سلسله مراتب تشکیلات واقعی دعوت اسماعیلی قدیم می‌دانیم بسیار اندک است. به عبارتی کلیتر، چنین می‌نماید که قائم محمد بن اسماعیل در دوره ستر دوازده حجّت داشته است که نمایندگان و نواب او بوده‌اند. و در مرتبه پایین‌تر از این حجتها، سلسله مراتبی از داعیان وجود داشته است که وظایف مختلفی را در امر بلاغ و تعلیم انجام می‌داده‌اند.

اسماعیلیان نخستین، با اعتلای باطن و حقایق مکتوم در آن، دیری نگذشت که نمایانترین گروه شیعی در حمایت از تعالیم باطنی و گنوسی در عالم اسلام گشتند، و در میان باطنیه مقدّم و بزرگتر از همه شمرده شدند. راز نقش خاصی که در کیش اسماعیلی به ائمه و حدود دینی (سلسله مراتب مذهبی) داده شده نیز از همینجاست. اسماعیلیان قدیم معتقد بودند با آنکه شرایع را پیامبران می‌آوردند، این وظیفه اوصیای آنها، یعنی امامان، است که معنای حقیقی آن را بر تعدادی از برگزیدگان و نخبگان، که به حقیقت

ص: ۱۶۲

مذهب تشرف حاصل کرده‌اند و به امامت ائمه راستین معترفند، تبیین کنند. علم بر حقایق ثابت‌ه مندرج در باطن شریعت امتیازی است که منحصر به امام متهدی بالله، معصوم، و خالی از لغزش که همانا امام اسماعیلی است تعلق دارد. به علاوه، این حقایق را نمی‌توان بر هرکسی، جز آنکه تشرف رسمی و تدریجی حاصل کرده باشد، افشا کرد. از اینجاست

که وجود سلسله مراتبی از بزرگان دینی یا واسطه‌هایی میان امام، که در رأس سازمان دعوت اسماعیلی قرار دارد، و جماعتی که گروندگان معمولی را تشکیل می‌دهند لازم می‌آید. در این بافت، اسماعیلیان اصل تقیّه مذهب شیعه را این‌گونه تعبیر و تفسیر می‌کردند که تقیّه، یعنی تعهد پیروان فرقه به اینکه باطن مذهب خویش را بر کسی که معتمد نباشد فاش و آشکار نسازند؛ و این سوای وظیفه‌شان در تظاهر به مذهب غیرنمودن هنگام مواجه با خطر آزار و تعقیب بود.

حقایق نهفته در کتب و شرایع منزله را می‌شد از طریق تأویل، یعنی توضیح نمادین و تمثیلی و استعاری یا تعبیر باطنی که بعداً عیار مذهب اسماعیلیه گشت، آشکار کرد. ۱۷۷ تأویل را که در لغت به معنای باز بردن به اصل یا بیرون کشیدن باطن از ظاهر است، باید از تفسیر که شرح و بیان معنای ظاهری کتب مقدس است و نیز از تنزیل که به وحی کتب مقدس از طریق فرشتگان اشارت دارد متمایز دانست. تأویلی که اسماعیلیان قدیم به کار می‌بردند، بیشتر صورت رمزی و کبالی^{۱۰۹} داشت؛ یعنی مبتنی بود بر خواص نمادین حروف و اعداد. با آنکه فرایندهای مشابهی در تفسیر و شرح معنوی کتاب مقدس در سنت‌های قدیمی یهودی - مسیحی و در میان گنوسی‌ان وجود داشته است، تأویل اسماعیلی خاستگاه‌های بلاواسطه اسلامی دارد، و بخصوص می‌توان ریشه‌های آن را به حوزه‌های شیعی قرن دوم / هشتم باز برد. غرض از تأویل باطنی، که اسماعیلیه به طور گسترده از آن سود می‌جستند، این بود که از روی باطن چنان پرده برگرفته شود که حقیقت معنوی واقعی آن آشکار گردد؛ نمودار سفری بود از ظاهر به اندیشه‌های اصلی نهفته در باطن با باز بردن الفاظ به معانی اصلی آنها، یعنی حقایق باطنی، و سپس عینیت دادن این حقایق با حکمت الاهی یا فلسفه اسماعیلی. به سخنی کوتاه، گذر از ظاهر به باطن، از شریعت به حقیقت، یا از تنزیل به تأویل متضمن گذر از نمود به بود، از عامل محسوس به دنیای معقول، از الفاظ تنزیل به پیام درونی نهفته در ورای آن الفاظ، و از نماد و نشانه به مصداق آن بود. گذری بود از عالم حسّیات به دنیای عقلانیات. اشراف و آگاه شدن بر

ص: ۱۶۳

حقایق که از طریق تأویل یا تأویل باطن حاصل می‌شد، در حقیقت برای اسماعیلیان مؤدی به تولّد روحان ی دوباره می‌گشت و تأویل جهان بینی قرآنی را با جهان بینی پیچیده‌تر و پرداخته‌تری که بزودی به صورت یک نظام عقلانی بیرون آمد تکمیل می‌کرد. به این ترتیب، اسماعیلیان نخستین پایه‌های نظام مذهبی بعدی و نیز شالوده‌های علوم عقلی خود را ریختند که به موجب آنها هر معتقد اسماعیلی می‌توانست از علوم ظاهری شریعت، تاریخ، و جز آن آغاز کند و به سوی علوم باطنی، که تأویل را نیز که علم واسط محسوب می‌شد در برمی‌گرفت، پیش رود تا به حقایق که دانش غایی و غایت القصوای مقصد انسانی بود برسد.

حقایق چنانکه اشاره کردیم، برای اسماعیلیان قدیم یک نظام گنوسی تشکیل می‌داد. دو عنصر عمده و اساسی این نظام گنوسی یکی تعبیر ادواری تاریخ دینی بود، و دیگر یک جهان‌شناسی. اسماعیلیان قدیم، بر پایه دانشی که آن زمان در اختیار داشتند، مفاهیم خاصی برای خود از زمان و ابدیت پرداختند که کاملاً با نظریه آنان در باب تاریخ و پیامبرشناسی^{۱۱۰} ارتباط داشت. بینش التقاطی آنها از زمان، تأثیرات یونانی، یهودی - مسیحی، گنوسی، و نیز اندیشه‌های فرجام‌شناختی شیعیان اولیه و نظریه قرآن را درباره تکامل انسان منعکس می‌ساخت. آنان زمان را بمثابة سیری متوالی از

^{۱۰۹} citsilabaC(۲)

^{۱۱۰} ygolotehporp(۳)

دوره‌ها به تصور درمی‌آورند که آغازی و انجامی دارد. ۱۷۸ در نتیجه این تصور خاص از زمان (که نیمی دوری و نیمی خطی بود)، اسماعیلیان نظریه‌ای دوری و در نهایت فرجامشناختی از تاریخ یا، درست تر بگوییم، از تاریخ دینی برمبنای دوره‌های پیامبران مختلفی که قرآن بر آنها مهر تأیید زده بود پرداختند. این نظریه با عقیده آنان در باب امامت، که در خطوط اصلیش میراثی بود که از امامیه دریافت کرده بودند، ترکیب یافت.

به موجب این نظریه، اسماعیلیان قدیم معتقد بودند که تاریخ مقدس بشریت در هفت دوره، هریک با طول زمان مختلفی، به پایان می‌رسد. هر دوره با پیامبر ناطقی که آورنده وحی منزلی است، که از جنبه ظاهر شریعتی را دربردارد، آغاز می‌شود. ۱۷۹ در شش دوره اول تاریخ بشر ناطقان (یا نطقاء)، که پیامبران اولو العزم نیز خوانده می‌شوند، عبارت بودند از آدم [ع]، نوح [ع]، ابراهیم [ع]، موسی [ع]، عیسی [ع]، و محمد [ص] باید یادآور شویم که بنابر روایت نوبختی و قمی قرمطیان در ابتدا به جای آدم [ع]، در سلسله پیامبران ناطق، علی [ع] را منظور داشته بودند، که نظرگاه شیعیان تندرو افراطی را

ص: ۱۶۴

عرضه می‌داشته است. بنابراین جانشین ساختن بعدی آدم [ع] به جای علی [ع]، به عنوان یکی از ناطقان، و تغییر دادن مرتبه علی [ع] از مقام پیامبری به جانشینی و وصایت حضرت محمد [ص]، موضع متعادلتری را منعکس می‌سازد. گذشته از این، اسماعیلیان نخستین، احتمالاً با فراقکنی وضعیت حاضر به گذشته، معتقد بودند که هریک از شش ناطق نخستین را یک وصی روحانی، که اساس و صامت نیز نامیده می‌شد، جانشین می‌گردد که معنای رمزی و باطنی پیام منزل را برای برگزیدگان تعبیر می‌کند. این اوصیاء در شش دوره نخست شیث، سام، اسماعیل، هارون یا یوشع، شمعون الصفا، و علی [ع] بودند. در پی هروصی یا اساس یا صامت، به نوبه خود، هفت امام می‌آمدند که اتماء (جمع متم): تکمیل‌کننده) نامیده می‌شدند. ۱۸۰ اینان حافظان و نگهبانان معنای حقیقی کتب مقدس و شریعت، هم از جنبه ظاهر و هم از جنبه باطن آن، بودند. در دور هر پیامبری هفتمین امام به مرتبه ناطقی اعتلا می‌یابد، و پیامبر و ناطق دوره بعدی می‌شود.

وی شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند، و دوره جدیدی را آغاز می‌نهد. این ترتیب، فقط در دور آخر، که دور آخر تاریخ است، تغییر می‌یابد.

امام هفتم دور ششم که دور پیامبری محمد [ص] است، محمد بن اسماعیل بود که استتار اختیار کرد. وی چون ظهور کند، ناطق هفتم و مهدی یا قائم می‌شود و بر دور معادی آخر حکمرانی می‌کند. تنها در او مرتبه ناطق و اساس یکی می‌شود، و نیز اوست که آخرین امام است. محمد بن اسماعیل شریعت اسلام را نسخ می‌کند، و دوره پایانی جهان را آغاز می‌نهد. اما وی شریعت جدیدی نمی‌آورد، بلکه در عوض حقایق باطنی نهفته در ورای شرایع قبلی را کاملاً مکشوف می‌سازد؛ حقایقی که تاکنون به طور ناقص و آنهم بر گروهی از نخبگان بشریت مکشوف گشته است. به این ترتیب، در دور واپسین و پیش از آنکه جهان به آخر رسد، حقایق، آزاد از هر رمز و رازی، به تمامی جهانیان معلوم می‌شود، و دور معرفت و علم روحانی محض شروع می‌گردد. در این عصر مسیحایی و مهدوی دیگر نیازی به شرایع نیست. محمد بن اسماعیل به عدالت بر جهان فرمان خواهد راند، و سپس عالم جسمانی را به پایان می‌رساند و به داوری روز رستاخیز

آدمیان می‌نشیند. در این حال، وی قائم‌القیامه، امام روز رستاخیز، خواهد بود، و دور او پایان زمان و عصر تاریخ بشریت خواهد بود.

اسماعیلیان دوره‌ای بعد، برای آنکه میان جهان به ظاهر ابدی و تعداد محدود دوره‌ها و زمانمند بودن انسان آشتی دهند، به سلسله بزرگتر و نامحدودتری از دورها

ص: ۱۶۵

قائل شدند. بر پایه تفکرات و ملاحظات اخترشناسی نجومی، آنان دور عظیمی (الکور الاعظم) را به تصور درآوردند که متضمن دوره‌های بیشماری بود که هر یک به هفت دور تقسیم می‌شد و کل آنها به قیامت کبری ختم می‌گشت. گذشته از این، اعتقاد بر آن بود که این دورها مسیری از دوره های ستر، وقتی که ظاهر و باطن حقیقت اساسا شکل‌های مختلفی دارند، و دوره‌های کشف و تجلی، که در آن حقیقت ظهور می‌کند و دیگر نیازی به احکام ظاهری نیست، را سیر می‌کنند. عبید الله (عبد الله) المهدی و خلفای فاطمی جانشین او، چون آشکارا دعوی امامت کردند، به تجدیدنظر در عقیده اسماعیلیان قدیم درباره مقام محمد بن اسماعیل به عنوان قائم و امام واپسین پرداختند. اسماعیلیان فاطمی به وجود بیش از یک سلسله هفتگانه از ائمه در دور حضرت محمد [ص] قائل شدند، و انتظارات وابسته به ظهور قائم را به زمانهای دورتری در آینده فرابردند. ۱۸۱ نتیجه عمده این جرح و تعدیل در مبانی اعتقادی آن بود که امام هفتم اهمیت معادی و مفهوم حیاتبخش ظهور مسیح ایمی خود را، که در مقبولیت و موفقیت نهضت اولیه اسماعیلیه نقش قطعی داشت، از دست داد.

جهانشناسی اسماعیلیان پیش از دوره فاطمی را تنها می‌توان از روی قطعات پراکنده شواهدی که در بعضی از متون بعدی اسماعیلی، بخصوص از آنچه در نوشته های ابو حاتم الرازی و ابو یعقوب السجستانی ۱۸۲ و در رساله‌ای از ابو عیسی مرشد ۱۸۳، یکی از داعیان عهد معز، برای ما باقی مانده است، بازسازی کرد. نیز اشارات ذی قیمت معاصر از بعضی از مؤلفان زیدی یمن در دست است. ۱۸۴ بر بنیاد این مدارک که استرن و هالم آنها را بدقت بررسی کرده اند، ۱۸۵ اسطوره نپرداخته‌ای در اس اساس قدیمترین جهانشناسی اسماعیلی وجود دارد. مجموعه‌ای از موتیفهای مختلف، به نحوی خاصتر، در هم بافته شده و از آن یک بندهشن^{۱۱۱} اسطوره‌ای پرداخته شده است که آفرینش عالم و مشابتهای میان عالم علوی و عالم سفلی را توصیف می‌کند. بنابر اعتقاد اسماعیلیه قدیم خداوند جهان را به وسیله کلمه امر «کن» (باش: منعکس سازنده کلمه امر در قرآن) بیافرید که مرکب است از دو حرف کاف و نون. از این دو حرف به طریق تضایف در کلمه کونی و قدر پدید آمد که دو اصل اولیه بودند؛ از این دو اولی مؤنث و دومی مذکر بود. کونی نخست از کن به وجود آمد، و سپس خداوند به کونی، که حکم صانع داشت و

ص: ۱۶۶

دارای قدرت آفریدن بود، فرمان داد که قدر را بیافریند. کونی با خلق قدر کروبیون هفتگانه را - که مطابق فرشتگان کروی در دین یهود و مسیحیت بودند - نیز خلق کرد.

^{۱۱۱} (۴) ynogomsoc، این واژه به معنای پیدایش جهان است، در ترجمه آن من از استاد فرزانه، دکتر سرکاراتی، پیروی کردم و واژه بندهش را به کار بردم.

بدین ترتیب جفت اصلی کونی - قدر، هفتگانی از حروف، یعنی ک- و- ن- ی- ق- د- ر، به وجود آوردند که حروف علویّه نیز خوانده می شدند این حروف به راههای مختلف مورد استفاده قرار می گرفت. در این جهانشناسی گنوسی اسطوره‌ای حروف نقش فوق العاده مهمی داشتند؛ و بیان حاضر و آماده‌ای برای پیدایش عالم عرضه می‌داشتند. از حروف کلمه‌ها یا اسمهایی به وجود می آمد که در حقیقت با اشیای مورد اطلاق آنها و آفریده شده یکی بودند. آنچه در اینجا با آن مواجه هستیم، به طور واضح می‌توانیم یک جهانشناسی اسطوره‌ای کبالی یا قبالی بنامیم- یعنی جهانشناسی اسطوره‌ای مبتنی بر معانی و قدرت رمزی حروف.

جفت اصلی کونی - قدر، که منابع زیدی ما به غلط چنان پنداشته بودند که «خدایان» اسماعیلیان (قرمطیان) نخستین هستند، در واقع با تشکیل حروف و ایجاد عوالم علوی و سفلی و با دوره‌های پیامبران ارتباط نزدیکی داشتند. هفت حرف علوی کونی - قدر به صورت نوعیه یا وجود مثالی هفت ناطق و ادیان و حیانی آنها تعبیر می‌شد، و هر حرف نماینده یکی از پیامبران ناطق بود که با کاف به‌عنوان رمز آدم [ع] شروع می‌شد و به راء رمز قائم ختم می‌گشت. از این حروف اولیه بقیه حروف الفبای عربی، از قرار معلوم، هفت هفت، عناصری که از آنها عالم علوی و عالم سفلی (جسمانی) ساخته شد، پدید آمدند. از دو اصل اولیه سه حدّ پدیدار شد. قدر به امر کونی از سه حرف خود سه وجود روحانی یا سه حدّ به نامهای جدّ، فتح، و خیال به وجود آورد ۱۸۶ که با سه فرشته مقربّ جبرائیل و میکائیل و اسرافیل یکی بودند، و اینان میان عالم روحانی و آدمیان در جهان جسمانی نقش واسطه و میانجی داشتند. نیز رابط میان خداوند و ناطقان در هر یک از دوره‌های پیامبران بودند. این حدود، رابطه مهمی را میان معتقدات جهانشناختی اسماعیلیان قدیم و اندیشه‌های آنان درباره تاریخ دینی و پیامبرشناسی برقرار می‌کردند. کونی و قدر به همراه جدّ، فتح، و خیال پنجگانی را به وجود می‌آوردند که، با هفت کروبیان و دیگر حدود روحانی، عالم علوی موجود میان خداوند و کیهان را پدید می‌آورد. به زبان گنوسیه، این جهان همان عالم روحانی یا عالم ابداع بود. میان عالم علوی، روحانی، و جهان سفلی، جسمانی، که به میانجی قدر و کونی به وجود آمده بود، با مراتب دعوت دینی که همانندی نزدیکی با مراتب عالم علوی داشت مطابقت برقرار بود.

ص: ۱۶۷

هوا عرش خوانده می‌شد و آب کرسی و هفت آسمان و زمین و هفت دریا و غیره همه از چهار حرف اصل مونث نخستین یعنی کونی به وجود آمده بود. در روایت داعی مرشد از اسطوره آفرینش اصل مذکر، یعنی قدر، که تالی و تابع کونی است، خصلت یک آدم آسمانی، یعنی انتروپوس، را دارد. دیگر مراجع اسماعیلی، بویژه السجستانی، ردپایی از موتیفی که به هبوط این آدم کیهانی اشارت دارد حفظ کرده‌اند؛ آدم- قدر اطاعت از امر خداوند نکرد و در نتیجه از بهشت به جهانی خاکی رانده شد.

همه این موتیفها، و چندتایی دیگر، اجزای سازای اسطوره ترکیبی گنوسی کونی - قدر هستند، که نظام جهانشناسی اسماعیلیان قدیم را عرضه می‌دارد. این جهانشناسی یک هدف و مقصد نجاتبخشانه داشت؛ هدف آن نجات و رستگاری انسان بود، و شناخت یا معرفت به اینکه اصل و منشاء حقیقی آدمی کجاست و چیست تا انسان بتواند بار دیگر به هستی و وجود کیهانی خود بیوندد و با آن یکی شود. مشخصه‌های اصلی نظام جهانشناسی اسماعیلیان اولیه از قبیل نشانگر ساختن اراده الاهی، و کلمه، و دو اصل مذکر - مؤنث اولیه، و حدود پنجگانه عالم ابداع، انسان کیهانی، و دوره‌های پیامبران، چنانکه هالم نشان داده است، ۱۸۷ قابل ردگیری به سرچشمه‌های مختلفی است. بدون تردید، تأثیرات یهودی- مسیحی در اینجا وجود دارد. مهمتر از آن، تناظر و موازنت شدیدی است که میان این نظام اسماعیلی و نظام گنوسی

سامرایی شمعون مجوس، که در مرکز تفکرات اسطوره ای او ذات و مبداء مونثی (اندیشه یا صادر اول^{۱۱۲} یا سوفیا^{۱۱۳}) هست که باعث آفرینش عالم اوست، و نظامهای گنوسی وابسته، همچون نظام گنوسی «افیت» و «باربلو» که در زیر نام کلی گنوسیه سوری - یهودی رده بندی شده اند، وجود دارد. ۱۸۸ نیز میان جهانشناسی اسماعیلی پیش از فاطمیان و مفاهیم دینی مانداییان، که فرقه ای مرموز ظاهرا از جرگه گنوسیه است، قرابتی وجود دارد. اما به نظر می آید که هیچ یک از این نظامهای پیشین الگوی مستقیم نظام جهانشناسی گنوسی اسماعیلی نباشد. نظام اسماعیلی یک مدل اصلی است که در محیط اسلامی خود تحول پذیرفته است و بنابر اصطلاحات قرآنی و معتقدات شیعی دارد؛ حال آنکه ظاهرا طرح کلی یک نظام گنوسی سیمونیایی قبلی، از نوع نظام شمعون مجوسی، بر خود کشیده است. مذهب اسماعیلیه به صورت یک فرقه شیعی ظاهر شد و به صورت یک فرقه شیعی باقی ماند، و تبلیغات انقلابی و مهدوی آن به نام یک امام فاطمی از اهل بیت صورت گرفت. بر این مبنا،

ص: ۱۶۸

معتقدات اسماعیلیان اولیه عمدتا بر مبادی اسلامی قرار داشت؛ هرچند آنان برخی از عقاید خود را مستقیما یا به میانجی غلات شیعه، از بعضی از سنتهای پیشین غیراسلامی به عاریت گرفته بودند.

ص: ۱۶۹

۴ اسماعیلیه فاطمی

تاریخ اسماعیلیه فاطمی، که این فصل کتاب درباره آن است، از استقرار خلافت فاطمیان در ۲۹۷/۹۰۹ تا مرگ هشتمین خلیفه فاطمی، مستنصر، را در ۴۸۷/۱۰۹۴، و شقاق و جدایی عظیمی که پس از مرگ او در نهضت اسماعیلی پدید آمد، دربرمی گیرد. در این دوره به اصطلاح «کلاسیک» خلافت فاطمیان که صد و هشتاد و پنج سالی به طول کشید، کیش اسماعیلی مذهب رسمی دولت قدرتمندی که نخست در افریقیه (تونس) و از سال ۳۶۲/۹۷۳ در مصر متمرکز بود باقی ماند. اکثریت اسماعیلیان خلفای فاطمی را نه تنها در سرزمینهای تحت قلمروشان، بلکه در بسیاری از سرزمینهای اسلامی دیگر به عنوان ائمه راستین و برحق قبول داشتند. این دوره «عصر طلایی» مذهب اسماعیلی است، و در طی آن اسماعیلیان موفق شدند دولتی مرفه از آن خویش پدید آورند و اندیشه و ادبیات اسماعیلی، چنانکه از رسالات و نوشته های متعددی که داعیان و نویسندگان اسماعیلی در این دوره تصنیف کرده اند هویداست، به اوج رسید. از متفکران و نویسندگان اسماعیلی این عهد بویژه باید از ابو حاتم الرازی، محمد بن احمد النسفی، ابو حنیفه النعمان بن محمد معروف به قاضی نعمان، ابو یعقوب السجستانی، حمید الدین الکرمانی، المؤید فی الدین الشیرازی، و راصر خسرو نام برد. فاطمیان پس از آنکه موقعیت خود را مستحکم ساختند، توجه فراوانی به فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی و نیز علوم اسلامی، به طور اعم، مبذول داشتند. فرمانروایان فاطمی بعد از اندک زمانی از پایگاه اصلی خود در افریقیه سرزمینهای تحت قلمرو خود را در نیمه غربی جهان اسلام بسط دادند و با فتح مصر آن را به نهایت رسانیدند. بعدها، نفوذ دینی و سیاسی خود را در جهت مشرق نیز تا ماوراء النهر و هند گسترش دادند. امپراتوری فاطمی در اوج قدرتش، دست کم برای مدت

^{۱۱۲} (۵) aionnE

^{۱۱۳} (۶) aihpoS

کوتاهی، شمال افریقا، صقلیه، مصر، سواحل افریقا در بحر احمر، یمن، حجاز با شهرهای مقدس مکه و مدینه، شام، و فلسطین را دربرمی گرفت. اما فاطمیان هرگز به فتح سرزمینهای شرقی جهان اسلام در آن سوی شام موفق نشدند زیرا نتوانستند عباسیان و بعدا حامیان آنها بوئیان و سلجوقیان را براندازند. در نتیجه، به استقرار مذهب شیعه اسماعیلی در سراسر جهان اسلام توفیق نیافتند و لذا نتوانستند به هدف اساسی و مهم خود که وحدت بخشیدن به دنیای اسلام تحت یک خلافت شیعی، که پیشوایی آن با امام یا خلیفه فاطمی باشد، تحقق بخشند. با وجود این، فاطمیان کمکهای عظیم به تمدن اسلامی کردند و با توجه به سهم بزرگ آنان در تمدن این دوره است که لوئی ماسینیون قرن چهارم / دهم را «قرن اسماعیلی اسلام» نامیده است. ۱

دوره فاطمیان یکی از مستندترین دوره‌های تاریخ اسلام است. بسیاری از تاریخنگاران و وقایعنگاران دوره میانه مسلمان درباره فاطمیان مطلبی نوشته اند، و منابع اطلاعاتی غیرادبی بسیاری درباره این سلسله وجود دارد. در مقوله اخیر، یادمانها و آثار هنری فاطمی تاکنون مورد بررسی کامل قرار گرفته و پژوهشهای محققانه‌ای نیز درباره سکه‌ها، کتیبه‌ها، و دیگر مدارک موجود از این نوع به عمل آمده است. نیز، اسناد اداری و آرشیو ارزشمندی از مصر دوره فاطمی باقی مانده است؛ اسنادی که بندرت درباره سلسله‌ها و دوره‌های اسلامی دیگر در قرون میانه وجود دارد. گذشته از این، ادبیات اسماعیلی موجود از این دوره، که در دهه‌های اخیر کشف شده است، وجوه مختلف معتقداتی را که اسماعیلیان فاطمی داشته‌اند روشن می‌کند و ما را قادر می‌سازد که به ماهیت و سرشت موقیّت عقلانی آنها پی ببریم. در نتیجه فراوانی نسبی مدارک و مآخذی که دقیقاً مورد بررسی اسلامشناسان جدید و متخصصان مطالعات اسماعیل قرار گرفته، اینک مذهب اسماعیلی دوره فاطمیان شناخته شده‌ترین مرحله مهم تکامل نهضت اسماعیلیه گشته است.

اکنون نگاهی دقیقتر به مدارک تاریخی موجود درباره فاطمیان می‌اندازیم، و خاطر نشان می‌سازیم که با از هم پاشیده شدن خلافت فاطمی در ۵۶۷ / ۱۱۷۱، و افتادن مصر در دوره ایوبیان و ممالیک به دامن اهل تسنن، کتابخانه‌های فاطمی شدیداً دستخوش انهدام و ویرانی قرار گرفت و نوشته‌های دینی اسماعیلیان فاطمی پایمال گشت. بنابراین، آنچه از آثار اسماعیلی، از هر نوع، از این بلیه نجات یافت، از آن به بعد در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی مخفیانه نگهداری شد. در نتیجه، شروح و روایاتی

که درباره تاریخ و معتقدات فاطمیان از دوره قرون میانه مانده است، تقریباً یکدست از زیر قلم مورخان سنی، که بنا بر قاعده نسبت به فاطمیان و آرمانهای شیعی آنها نظری دشمنانه داشتند، بیرون آمده است. به عنوان مثال، این نویسندگان، به استثنای ابن خلدون و مقریزی، همگی قاطعانه ادعای فاطمیان را بر اینکه نسبشان به آل علی [ع] می‌رسد انکار می‌کنند، و بسیاری از آنان از اعضای این سلسله به عنوان عبیدیان نام می‌برند نه فاطمیان. باید یادآور شویم که بیشتر این موضعگیریهای ضد فاطمی، به احتمال زیاد، از ابن رزام که قصدش بی اعتبار ساختن سراسر جنبش اسماعیلی بود نشأت گرفته است. به این ترتیب، تحریفات بیشمار و تعصب ورزیهای منفی در سراسر روایات و شرحهای تاریخنگاران و وقایع‌نویسان سنی، که بناچار مآخذ و منابع عمده اطلاعاتی ما درباره تاریخ فاطمیان و موقیتهای سیاسی این سلسله هستند، وارد شده است. متکلمان و متألهان اسماعیلی فاطمی، در هماهنگی با بینش خاص و اولویتهای اسماعیلیان

به طور کلی، به تاریخنگاری علاقه مند نبودند. در نتیجه، متون اسماعیلی بازمانده از دوره فاطمی در جزئیات تاریخی به نحوی شگفت آور فقیر هستند؛ و این در حالی است که از وقایعنامه های رسمی فاطمی، که در زمانهای مختلف تألیف شده، هیچ یک باقی نمانده است. تنها شرح اسماعیلی که از تاریخ فاطمیان باقی مانده است، و رای کتاب افتتاح الدعوة قاضی نعمان، که زمینه های استقرار سلسله فاطمی را شرح می دهد، در کتاب سه جلدی عیون الاخبار ادریس عماد الدین، داعی یمنی، آمده است که بر مبنای آثار قبلی تألیف یافته و سه قرن بعد از سقوط دولت فاطمی نوشته شده است.

اگر جزئیات بیشتری از تواریخی که غیر اسماعیلیان درباره فاطمیان نوشته اند مورد مطالعه قرار دهیم، معلوم می گردد که بسیاری از مورخان عرب، پس از آنکه سلسله فاطمی دوره پرتلاطم شمال آفریقا را گذرانیده و استقرار کامل یافته بود، در مصر دوره فاطمی قدم در صحنه گذارده اند. اما، به استثنای چند قطعه، از آثار این مؤلفان معاصر که تواریخ محلی مصر یا وقایعنامه های سلسله فاطمی را نوشته بوده اند، مستقیماً برای ما باز نمانده است. اما شواهد و اخباری که آنان به ثبت رسانیده بوده اند، اغلب مورد استفاده مراجع بعدی، مخصوصاً مقریزی، قرار گرفته و محفوظ مانده است. در میان این قبیل تاریخنگاران معاصر مصری ابن زولاق (فت ۳۸۶/۹۹۶) یکی از قدیمترین آنهاست که آثارش بکلی از میان رفته است. وی، ظاهراً، علاوه بر آثار دیگر کتاب مستقلاً درباره دوران خلافت معز، خلیفه فاطمی، نوشته بوده است. ۲ سنت تاریخنگاری محلی را در

ص: ۱۷۲

مصر عصر فاطمی مورخی به نام المسبحی (فت ۴۲۰/۱۰۲۹) ادامه داد. وی از سال ۳۹۸/۱۰۰۷-۱۰۰۸ به بعد یکی از عمال عالی رتبه در دستگاه فاطمیان بود، و احتمال دارد که شخصاً اسماعیلی بوده باشد. او تاریخ بزرگی درباره مصر و فاطمیان نوشت که از ۳۶۵/۹۷۵ تا ۴۱۵/۱۰۲۵ را در برمی گرفت. از این تاریخ بزرگ تنها بخش کوچکی (جلد چهارم آن)، که مربوط به سالهای ۴۱۴-۴۱۵ هجری می شود، در نسخه منحصر به فردی که در کتابخانه اسکوریال م ادرید محفوظ مانده به جای مانده است. ۳ یکی دیگر از مورخان این عصر محمد بن سلامة القضاعی (فت ۴۵۴/۱۰۶۲) بود. وی یک قاضی دانشمند و یک سنی معتمد بود که به خلفای فاطمی، بویژه مستنصر، خدمت می کرد. تألیفات القضاعی باقی نمانده است، اما مقریزی و منابع بعدی دیگر از تاریخ فاطمیان او استفاده شایانی کرده اند. تنها شرح معاصر بازمانده درباره فاطمیان آن است که در تاریخ انطاکی (فت ۴۵۸/۱۰۶۶) آمده است. انطاکی یک عرب مسیحی بود که سالهای اولیه زندگیش را در مصر گذرانید، و سپس در دوره خلافت حاکم به شهر بیزانسی انطاکیه در شام مهاجرت کرد و در آنجا تاریخ خود را درباره امپراتوریهای عباسیان، فاطمیان، و بیزانس نوشت که تاریخ سالهای ۳۲۶/۹۳۷ تا حدود ۴۲۵/۱۰۳۳ را در برمی گیرد. ۴

از میان مورخان بعدی مصر که بیشتر عمرشان را هم به خدمات اداری در دستگاه خلفای فاطمی اشتغال داشتند باید از علی بن منجب، معروف و مشهور به نام ابن الصیرفی، یاد کنیم. وی نویسنده پرکار و جامع الاطرافی بود که از ۴۹۵/۱۱۰۱ تا زمان مرگش، در ۵۴۲/۱۱۴۷، در دیوان الانشاء خلفای فاطمی در قاهره خدمت می کرد.

اثر تاریخی ابن صیرفی، که ظاهراً تلخیص و ادامه یک وقایعنامه قبلی دوران فاطمی بوده، باقی نمانده است، اما دو تألیف دیگر او که درباره وجوه مختلف تأسیسات و نهادهای دوره فاطمیان است بر جای مانده و به چاپ رسیده است. ۵ در میان تواریخ محلی و سلسله ای بعدی، که در قرن هفتم / سیزدهم نوشته شده است، باید اشاره ای هم به تاریخ مختصر

عبیدیان (فاطمیان) به نام اخبار ملوک بنی عبید بکنیم که به وسیله ابن حمّاد (حماد)، مورخ و قاضی بربر (فت ۶۲۸/۱۲۳۱)، در ۶۱۷/۱۲۲۰ تألیف یافته است. نیز باید از ابن الطویر (فت ۶۱۷/۱۲۲۰) یاد کرد که از رجال عالی رتبه اواخر عهد فاطمی بود، و کتابی در تاریخ فاطمیان و ایوبیان نوشته بود که گم شده است. ولی قلقشندی، مقریزی، و ابن تغری بردی برای اخبار مربوط به فاطمیان متأخر و سازمانها و تأسیسات آنها از آن استفاده وسیع کرده اند. یکی دیگر از منابع مهم اطلاعات تاریخی ما درباره فاطمیان متأخر، ابن

ص: ۱۷۳

ابی طی (فت حدود ۶۳۰/۱۲۳۲-۱۲۳۳) از مردم حلب و تنها مورخ شیعی آن دوران بود.

تاریخ عمومی او و نیز تاریخش در باب مصر از میان رفته است، اما مورخان بعدی، مخصوصاً ابن الفرات، مکرراً از آنها نقل قول کرده‌اند. ابن ظافر مصری (فت ۶۱۳/۱۲۱۶)، که از کاتبان دیوان الانشاء سلاطین نخستین ایوبی بود، چند کتاب نوشت؛ از جمله یک تاریخ عمومی که برحسب سلسله‌های سلاطین و فرمانروایان مرتب شده بود.

مهمترین بخش تاریخ ابن ظافر مربوط به فاطمیان است، و اخیراً برای اولین بار به چاپ رسیده است. ۶ اما کاملترین تاریخ مصر دوره فاطمی، که در نیمه دوم قرن هفتم / سیزدهم در دوره حکومت ممالیک تألیف شده است، از تاج الدین محمد بن علی بن یوسف بن جلب راغب، معروف به ابن میسر (فت ۶۷۷/۱۲۷۸)، است. متأسفانه اخبار مصر ابن میسر، که می‌بایست آن را ذیل مختصر وقایعنامه المسجّحی به شمار آورد، به صورت ناقص باقی مانده است، و تنها حوا دث مربوط به خلافت فاطمیان را در دوره ۴۳۹-۵۵۳/۱۰۴۷-۱۱۵۸ و دو بخش را مربوط به حوادث سالهای ۳۶۲-۳۶۵ و ۳۸۱-۳۸۷ هجری دربردارد.

این تألیف، که مبتنی است بر تواریخ گمشده المحنک (فت ۵۴۹/۱۱۵۴) و ابن المأمون البطّاحی (فت ۵۸۸/۱۱۹۲)، در دستنویس منحصر به فرد ناقصی که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است و از روی نسخه ای که مقریزی در ۸۱۴/۱۴۱۱ نوشته بوده استنتاج شده، برای ما باقی مانده است. ۷

در برخی از تواریخ محلی اواخر دوره سلاطین مملوک و نیز در تعدادی از تاریخهای عمومی که مؤلفان مصری در این عهد نگاشته‌اند مطالبی دربلوه فاطمیان آمده است. ابن عذارى، مورخى مغربى که بعد از سال ۷۱۲/۱۳۱۲ درگذشته است، در تاریخ افریقیه خود، به نام البیان المغرب، شرحی در باب اوایل خلافت فاطمیان دارد. ابن الدوادارى، از مورخان مصری و مستخدمان دیوانی دستگاه ممالیک، تاریخ عمومی بزرگی به نام کنز الدرر نوشت که باب ششم آن درباره سلسله خلفای فاطمی است، و در آن پاره‌های ارزشمندی از نوشته‌های اخو محسن، ابن زولاق، و دیگر نویسندگانی که آثارشان بازمانده نقل شده است. ابن الفرات (فت ۸۰۷/۱۴۰۵) یکی دیگر از مورخان مصری است که سعی در نوشتن یک تاریخ عمومی داشته است، ولی تنها بخشهایی از آن را، که حوادث و وقایع بعد از سال ۵۰۰/۱۱۰۶ را دربرمی‌گیرد، به اتمام رسانده است. این کتاب که به صورت قطعه قطعه باقی مانده است، برای اواخر دوره فاطمیان اهمیت زیادی دارد. زیرا به‌طور وسیع از نوشته‌ها و منابع معاصر، که بسیاری از آنها همچون تواریخ

ص: ۱۷۴

ابن الطویر و ابن ابی طی گم شده، استفاده کرده است. آن بخش از تاریخ ابن الفرات که مربوط به فاطمیان است هنوز چاپ نشده است. از اواخر عهد ممالیک سه مؤلف نامبردار مصری داریم که باید از آنها و آثارشان یاد کنیم. اینان عبارتند از: قلقشندی، ابن تغری بردی، و مقریزی. احمد بن علی القلقشندی (فت ۸۲۱/۱۴۱۸) کاتبی در دیوان انشاء و رسائل سلاطین مملوک در قاهره بود. وی مؤلف کتب متعددی است، اما بیشتر به خاطر کتاب صبح الاعشی شهرت دارد که راهنمای کاتبان و کتابت است، و تألیفش در ۸۱۴/۱۴۱۲ به پایان رسیده است. تعداد کثیری از اسناد اصلی در این کتاب، که در چهارده جلد به چاپ رسیده، حفظ شده است. در میان چنین اسنادی، آنها که مربوط به تاریخ مصر دوره فاطمیان و دوره‌های بعد از آن است، اهمیت خاصی دارد. ابو المحاسن یوسف بن تغری بردی (فت ۸۷۴/۱۴۷۰) تاریخ مفصلی درباره مصر از سال ۲۰/۶۴۱ تا زمان خویش نوشته است که شرح کاملی درباره مصر دوران فاطمیان دارد. ۸ اما این بر عهده پیر مورخان مصری دوره قرون میانه، تقی الدین احمد بن علی المقریزی (فت ۸۴۵/۱۴۴۲)، ماند که مفصلترین سرگذشت خلفای فاطمی را در دو کتاب خویش، یعنی اتعاظ و الخطط، با استفاده از بسیاری از منابع قدیمتر و معاصر، بنگارد. ۹ در اینجا این را هم باید افزود که مقریزی، با آنکه سنی مذهب بود، نسبت به فاطمیان نظر مساعدی داشت. سنت نوشتن تواریخ محلی در مصر با آثار مقریزی و ابن تغری بردی به اوج خود رسید؛ هرچند نوشته های تاریخی را در باب مصر و دوره فاطمیان مورخان بعدی، همچون سیوطی (فت ۹۱۱/۱۵۰۵) و ابن ایاس (فت حدود ۹۳۰/۱۵۲۴)، ادامه دادند. ۱۰

در کتب تواریخ عمومی مشهور مؤلفان مسلمان نیز اطلاعات ذی قیمت بسیاری درباره فاطمیان آمده است. تقریباً نزدیک به دو قرن بعد از طبری، ادامه نیمه رسمی تاریخ او پیگیری شد. ابتدا عریب بن سعد ذیلی بر تاریخ طبری نوشت و آن را به سال ۳۲۰/۹۳۲ رسانید. عریب از مورخان و شاعران اندلس بود، و مقامات رسمی مختلفی در دستگاه اداری امویان اسپانیا داشت. مهمتر از این، ادامه تاریخ طبری به وسیله تألیفات ثابت بن سنان (فت ۳۶۵/۹۷۶) و بعضی از خویشان وی، که همگی از یک خانواده دانشمند از محققان و کاتبان صابئی بودند که موطن خود، حران، را در بین النهرین شمالی ترک گفته در بغداد اقامت گزیده بودند، انجام گرفت. ثابت ادامه تاریخ طبری را تا به سال ۳۶۲/۹۷۳ رسانید، و پس از او آن را برادرزاده اش، هلال بن محاسن الصابی (فت ۴۴۸/۱۰۵۶)، که اولین عضو خاندانش بود که دین اسلام را پذیرفته بود، ادامه داد. به نظر می‌آید که تاریخ

ص: ۱۷۵

عمومی ثابت بن سنان تقریباً بنامی گم شده است، و حال آنکه از ذیل هلال که تا سال ۴۴۷/۱۰۵۵ را دربرداشته است تنها بخش کوتاهی، که حوادث سالهای ۳۸۹-۳۹۳/۹۹۹-۱۰۰۳ را فرامی‌گیرد، بازمانده است. هلال صابی، هنگامی که خلیفه عباسی، قادر، به تبلیغات ضد فاطمی، که منجر به صدور اعلامیه مشهور بغداد در انکار نسب علوی خلفای فاطمی شد، مشغول بود در بغداد می زیست. و به نظر می‌رسد که وی از نظر خصمانه عباسیان جانبداری می کرده است. بسیاری از مورخان بعدی، همچون ابن القلانسی (فت ۵۵۵/۱۱۶۰)، که درباره فاطمیان و فعالیت‌های آنان در شام مطالبی نوشته است، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تحت تأثیر شرح خصومت‌آمیز هلال درباره فاطمیان قرار گرفتند.

تاریخ هلال، به نوبه خود، توسط پسرش، غرس النعمه محمد (فت ۴۸۰/۱۰۸۷) تا سال ۴۷۹/۱۰۸۶ ادامه داده شد. اما از این جز گزیده‌هایی که بخشی از آن درباره مصر دوره فاطمی است و در تاریخ عمومی سبط ابن الجوزی آمده چیزی بر جای نمانده است.

تواریخ عمومی دوره های بعد نیز، همچون المنتظم ابن الجوزی (فت ۵۹۷ / ۱۲۰۰) و مرات الزمان، نواده ابن الجوزی، یعنی یوسف بن قزغلو، معروف به سبط (فت ۶۵۴ / ۱۲۵۶)، از ثابت و هلال صابی نقل قول کرده اند. اما مهمترین تاریخ عمومی که در این دوره پس از تاریخ طبری نوشته شده است، تجارب الامم م مسکویه (فت ۴۲۱ / ۱۰۳۰) مورخ، فیلسوف، و پزشک نامی است با ذیل آن به قلم وزیر ابو شجاع الروذراوری (فت ۴۸۸ / ۱۰۹۵). ۱۱ این دو مؤلف نیز از تواریخ ثابت و هلال استفاده کلان کرده اند. سنت تکمله و ذیل نویسی بر تاریخ طبری با ابن اثیر (فت ۶۳۰ / ۱۲۳۳) به اوج خود رسید. ابن اثیر یکی از بزرگترین وقایعنگاران جهان اسلام و مؤلف تاریخ عمومی مطولی تا سال ۶۲۸ / ۱۲۳۱ است، و کتاب وی از لحاظ اطلاعات و اخباری که درباره فاطمیان دارد غنی است. ۱۲ تألیف ابن اثیر که ذروه تاریخنگاری سالشمار اسلامی را نشان می دهد به وسیله تواریخ عمومی، که ذکر آنها گذشت، همچون آثار سبط ابن الجوزی و الیونینی (فت ۷۲۶ / ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶) و نویری (فت ۷۳۲ / ۱۳۳۲) و ابو الفدا (فت ۷۳۲ / ۱۳۳۱)، شاهزاده شامی و مورخ خاندان ایوبی، ذهبی (فت حدود ۷۴۸ / ۱۳۴۸) و ابن کثیر (فت ۷۷۴ / ۱۳۷۳) و مورخ، جامعه شناس، و فیلسوف تونس، ابن خلدون (فت ۸۰۸ / ۱۴۰۶)، و عینی (فت ۸۵۵ / ۱۴۵۱) و دیگران تکمیل شد. ۱۳

صرف نظر از منابع و نوشته های تاریخی، اسناد آرشیوی ارزشمندی درباره فاطمیان وجود دارد. در حقیقت، مصر دوره فاطمی، از دوره های نادر تاریخ اسلام در قرون میانه است که از آن چنین اسناد و موادی باقی مانده است. ۱۴ در روزگار فاطمیان

ص: ۱۷۶

اسناد رسمی عمدتاً از طریق دیوان الانشاء صادر و نسخه اصلی آنها در آنجا یا دیگر آرشیوهای فاطمی نگهداری می شد، اما، پس از فاطمیان این اسناد که مشتمل بر فرمانها، منشورها، سجّات، رسائل مختلف، نامه ها، احکام، جوازات و پروانه ها، رسالات و مانند آن بود، در اماکن مختلف متفرق و پراکنده گشت؛ زیرا از آرشیوهای فاطمی پس از سقوط آن سلسله دیگر آثاری باقی نماند. از بدبختی است که هیچ آرشیو اسلامی از قرون میانه باقی نمانده است، و تنها استثنا در این میان آرشیوهای دوره عثمانی است. اما مقون بعضی از اسناد دوره فاطمی در برخی از تاریخها و وقایعنامه ها، بویژه در آثار مقریزی و ابن تغری بردی و دیگر مآخذ ادبی، بخصوص کتابهایی که در راهنمایی کاتبان و مترسلان نوشته شده، حفظ شده است. جالبترین نمونه از مقوله اخیر، بدون تردید، صبح الاعشی، اثر قلقشندی، است که تألیفی دایرة المعارف گونه و منبعی است که برای مطالعه اسناد و تأسیسات دوره فاطمی هیچ محققى را از آن گریزی نیست. ۱۵ پس از آن، اسنادی از دوره فاطمی است که در میان مجموعه اوراق گنیزه یافت شده است. مراد از گنیزه (و این کلمه ای است عبری به معنای گنجینه اوراق متروکه)^{۱۱۴} یا گنیزه قاهره، اتاق چوبی واقع در یک کنیسه قدیمی در فسطاط (قاهره قدیم) است که در آنجا اسنادی از انواع مختلف از قرن چهارم / دهم به بعد قرار داده شده و حفظ گردیده بوده است. هنگامی که در ۱۸۹۰ کنیسه را نوسازی می کردند، گنجینه اوراق و اسناد و نسخه های خطی پنهان در گنیزه آن کشف شد و در کتابخانه های عمومی و خصوصی در سراسر جهان پراکنده گشت. در ۱۸۹۷، سلمن شختر،^{۱۱۵} استاد دانشگاه کیمبریج، همه اسنادی را که هنوز در گنیزه باقی مانده بود به کتابخانه دانشگاه کیمبریج منتقل ساخت؛ که اینک مجموعه معروف

^{۱۱۴} (۱) اصل کلمه گنیزه، برخلاف آنچه آقای دکتر دفتی نوشته اند، عبری نیست و ایران است. و همه واژه های همزاد آن نیز در عربی، آرامی، و عبری از همین ریشه ایرانی گرفته شده، که به صورت گزن، گنز، و گنج باقی مانده است.

در حقیقت گنیزه همان گنجینه فارسی است.

^{۱۱۵} rethchehS nomoloS(۲)

تایلر - شختر را در آن کتابخانه تشکیل می دهد. ۱۶ برای تحقیقات و بررسیهای اسلامی، این تنها مواد اسنادی گنیزه است که اهمیت دارد. این مواد مرکبند از هزاران نامه، قرارداد، عرض حال، و غیره درباره جوامع یهودی و غیریهودی دنیای اسلام.

بیشتر این اسناد به زبان عربی یا، به طور عامتر، به زبان عربی یهودی (زبان عربی که به الفبای عبری نوشته شده است) و از دوره های فاطمی و ایوبی است. مواد خالص اسلامی

ص: ۱۷۷

متعلق به دیوان الانشاء فاطمیان نیز در میان اوراق گنیزه یافت می شود، و اینها اسنادی هستند که ظاهراً کاتبان یهودی که در دیوان الانشاء خدمت می کرده با خود به گنیزه منتقل کرده اند. ۱۷ اسناد گنیزه، بویژه اقلام عربی آن، منبع ارزشمندی از اطلاعات برای مطالعه تاریخ اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی مصر در دوره قرون میانه، بویژه در روزگار فاطمیان، عرضه می دارد.

و بالاخره، باید از مجموعه یگانه ای از هشت منشور یا فرمان، که از طرف دیوان الانشاء فاطمیان برای صومعه قدیسه کاترین،^{۱۱۶} واقع در کوه سینا، صادر شده است، یاد کنیم. این اسناد که درباره آخرین مرحله حکومت فاطمیان است قرنهای در آرشیو صومعه و در شعبه های آن در قاهره و استانبول محفوظ مانده است. دو منشور فاطمی موجود دیگر از همین سنخ، از سال ۱۰۲۴ / ۴۱۵، در اصل از طرف ظاهر، خلیفه فاطمی، خطاب به راهبان قبطی و جامعه یهودیان قرائی^{۱۱۷} در قاهره صادر شده است. این اسناد، که فرمانهای اداری است و از طرف فاطمیان در پاسخ به درخواستهای جوامع غیرمسلمان صادر شده است، روشنی گرانبهایی بر رویه سیاسی و اداری فاطمیان می اندازد. ۱۸

در روزگاران جدید، فردیناند ووستنفلد^{۱۱۸} (۱۸۰۸ - ۱۸۹۹) نخستین مستشرق اروپایی بود که در ۱۸۸۰ - ۱۸۸۱ کتاب مستقلی در تاریخ خلافت فاطمیان براساس تعدادی از تواریخ عربی نگاشت. تا سالهای ۱۹۳۰، تنها یک کتاب دیگر در مغرب زمین سراسر وقف تاریخ فاطمیان شده بود، و آن کتابی بود از دانشمند متوفای بریتانیایی، اول پیری.^{۱۱۹} ۱۹ با پیشرفتهای جدید در تحقیقات و بررسیهای اسماعیلی، فاطمیان نیز از نو مورد توجه اسلامشناسان و متخصصان، که اینک احساس نیاز به نوشتن مجدد تواریخ آنها می کردند، قرار گرفتند. در نتیجه، موجی از بررسیهای کوتاه و مقالات درباره وجوه مختلف تاریخ و دستاوردهای فاطمیان پدید آمد. نیز، کوششهایی در جهت تألیف تواریخ جامعتری در باب سلسله خلفای فاطمی به عمل آمد. مرحوم زاهد علی (۱۸۸۸ - ۱۹۵۸)، استاد «نظام کالج» حیدرآباد، از آن گروه کوچک اسماعیلیان هند بود که با و. ایوانوف نقشی قاطع در آغازکردن مطالعات جدید اسماعیلی و پیشرفت آن بازی کرد. وی در ۱۹۴۸ تاریخ خود را درباره فاطمیان به رشته تحریر کشید. در این کتاب، که همچنان تنها به زبان اردو در بازارها یافت می شود، برای اولین بار از تعدادی مأخذ و آثار اسماعیلی استفاده شده است و هنوز یکی از مأخذ دست دوم ارزشمند درباره این موضوع است.

^{۱۱۶} enirehtaC .tS(۳)

^{۱۱۷} etiarAK(۴)

^{۱۱۸} dlefnetS ?uW dnanidreF(۵)

^{۱۱۹} yraeL'O(۶)

بعدا، عباس همدانی، یکی دیگر از محققان جدید اسماعیلی که از یک خانواده معروف هندی اسماعیلی (بهره) برخاسته است، شرح مختصری در تاریخ فاطمیان به زبان انگلیسی نوشت. ۲۰ استاد همدانی نیز به مجموعه نفیسی از دستنویسها و نسخ اسماعیلی که چند نسل در خاندان او محفوظ نگه داشته شده بود، دسترسی داشته است. در این میان محمد کامل حسین، استاد دانشگاه قاهره (دانشگاه فؤاد اول سابق)، شروع به تصحیح و انتشار تعدادی از متون اسماعیلی فاطمی در سلسله انتشارات معروف خود، به نام سلسله مخطوطات الفاطمین، کرد. دانشمندان مصری دیگری نیز که به تدریس تاریخ و تمدن دوره میانه مصر در دانشگاههای مختلف کشور خود اشتغال داشتند، دست به انتشار آثار مهمی درباره فاطمیان زدند که از جمله آنها تکنگاشتهایی درباره خلفای مختلف فاطمی بود. ۲۱ با توسعه‌ای که در مطالعات اسماعیلی پدید آمد، اینک عده زیادی از دانشجویان اسماعیلی و غیراسماعیلی دانشگاههای اروپایی و امریکایی و نیز برخی از مؤسسات شرقی شروع به انتخاب موضوعاتی مربوط به اسماعیلیه فاطمی برای رسالات دکترای خود کردند. ۲۲ در همان حال، محققان غربی نیز با ادامه پژوهشهای خود به مطالعات مربوط به فاطمی ان کمکهای شایان کردند. مرحوم پرفسور ماریوس کانارد که بیش از سی سال، تا زمان بازنشستگی در ۱۹۶۱، در دانشگاه الجزیره به تدریس اشتغال داشت، بدون شک پیشگام این گروه از غربیان بود. وی چند مقاله عمده در باب فاطمیان نوشته، و خلاصه ای از نتایج تحقیقات جاری درباره این موضوع را در مقاله طولانی در ویرایش جدید دائرة المعارف اسلام به دست داده است. ۲۳ گواه همکاری نزدیک میان متخصصان غربی و شرقی در مطالعات مربوط به اسماعیلیه فاطمی مجموعه مقالات و خطابه‌هایی است که در یک کنگره بین المللی که در ۱۹۶۹ در قاهره، به مناسبت هزارمین سال تأسیس این شهر، برپا شده قرائت گردیده است. ۲۴

تاریخ فاطمیان در دوره کلاسیک آن، معمولاً به دو مرحله تقسیم می شود. مرحله آغازین آن، که عموماً مرحله شمال افریقا نامیده می شود، بیش از شصت سال، از استقرار حکومت فاطمیان در افریقیه به سال ۲۹۷ / ۹۰۹ تا غلبه آنان بر مصر در ۳۵۸ / ۹۶۹ و انتقال مقر قدرت خلافت بدانجا در ۳۶۲ / ۹۷۳ به درازا کشید.

در طی این دوره، فاطمیان عمدتاً مشغول پایگذاری خلافت خود و تأمین بقای خویش بودند. در مرحله دوم، که دوره‌ای حدود صد و بیست سال را دربرمی گیرد، یعنی از سال ۳۶۲ / ۹۷۳ تا مرگ خلیفه مستنصر در ۴۸۷ / ۱۰۹۴، خلافت فاطمی، که اینک در

مصر تمرکز یافته بود و از ثبات برخوردار بود، به اوج شکوه مندی و توسعه قلمرو خود رسید، و چون آن را پشت سر گذاشت به دوره زوال و افول سریع خویش فراز آمد.

سه خلیفه نخستین فاطمی؛ یعنی عبید الله (عبد الله) المهدی بالله (۲۹۷ - ۳۲۲ / ۹۰۹ - ۹۳۴)، ابو القاسم محمد القائم بامر الله (۳۲۲ - ۳۳۴ / ۹۳۴ - ۹۴۶)، و ابو طاهر اسماعیل المنصور بالله (۳۳۴ - ۳۴۱ / ۹۴۶ - ۹۵۳)، کلاً از افریقیه حکومت می راندند، و در استحکام بخشیدن به موقعیت و قدرت خود از آن منطقه دورافتاده جهان اسلام با مشکلات عدیده داخلی و خارجی مواجه بودند. ۲۵ آنان نه تنها با مخالفت داخلی و خصومت دائمی عباسیان، امویان اسپانیا،

بیزانسیان، و قرامطه بحرین روبه رو بودند، بلکه دیری نگذشت که با دشمنی سلسله های مختلف سنی و خارجی و قبایل بربر مغرب زمین در پیرامون خویش نیز مقابل گشتند.

فاطمیان، همچون عباسیان پیش از خود، اندکی پس از پیروزی با ستیزه ها و کشمکشهای شدید داخلی مواجه شدند. ریشه های این کشمکشها، که خود هستی این سلسله جدید التأسيس شیعی را تهدید می کرد، از یک سو، در ناسازگاری میان اندیشه ها و عقاید و انتظارات آن داعیانی نهفته بود که نقشی حیاتی در به قدرت رسانیدن فاطمیان بازی کرده بودند و از سوی دیگر، در نیازهای دولت و مسئولیتهای حکومتی سالم.

استقرار حکومت فاطمیان مستلزم جرح و تعدیلهایی در اهداف انقلابی و خط مشی های سیاسی در دعوت اسماعیلی فاطمیان بود. اکنون که امام اسماعیلی یک خلیفه شده بود دعوت اسماعیلی دیگر نمی توانست خود را عمدتاً مشغول به برافکندن عباسیان، چنانکه در طی قرن سوم / نهم کرده بود، بکند، بلکه مجبور بود که از ادعاهای فاطمیان در دنیای اسلام نیز دفاع کند و آنها را بر کرسی قبول بنشانند. به سخن حسین بن فیض الله الهمدانی با استقرار دولت فاطمی نهضت اسماعیلیه مجبور شد که «نظری متینتر و محافظه کارانتر نسبت به نهادهای اسلامی موجود» اتخاذ کند. ۲۶ این تغییر دیدگاه در ادبیات اسماعیلی فاطمیان نیز انعکاس پیدا کرد، و در روگردانی از اصول و مبانی انقلابی قدیمتر نهضت نم ایان شد. به هر حال، بلافاصله پس از رسیدن عبید الله المهدي به قدرت میان خلیفه و سردار بزرگ او، داعی ابو عبد الله شیعی، اختلافات شدیدی بروز کرد. از قرار معلوم، داعی ابو عبد الله درباره سیاستهای دولت، از جمله میزان مالیاتهایی که می بایستی وضع شود، اندیشه هایی از آن خود داشت؛ و نیز از محدودیتهایی که اکنون برای وی قائل شده بودند خشنود نبود. در چنین اوضاع و احوالی، ابو عبد الله شیعی، که در میان قبایل کتامة

ص: ۱۸۰

محبوبیت شایانی داشت، بر ضد ولی نعمت خود دست به تحریکاتی زد. اما عبید الله المهدي، که می دانست داعی می تواند به آسانی بربرها را بر ضد او بشوراند، بسرعت جنبید. در ۲۹۸ / ۹۱۱، ابو عبد الله و برادرش، ابو العباس، هردو به امر پنهانی خلیفه کشته شدند؛ حادثه ای که یادآور سرنوشت ابو مسلم خراسانی است. قتل ابو عبد الله شیعی بربرهای کتامة را به خشم آورد، و بعضی از آنها را به قیام علنی برانگیخت. اما المهدي این شورش را، بیش از آنکه ادامه یابد، بسرعت سرکوب کرد. ۲۷

در شمال افریقا، فاطمیان مجبور بودند با سنیگرایی، عمدتاً در شکل مذهب مالکی آن، و مهمتر از آن با مذهب خوارج که دین رایج در میان بربرها بود مبارزه کنند.

رقابتهای موجود میان گروههای قبیله ای بربرهای مغرب، بخصوص خصومت میان قبایل زناته و صنهاجه که پیوسته مورد بهره برداری امویان اسپانیا قرار می گرفت، یکی دیگر از سرچشمه های ناراحتی برای فاطمیان اولیه بود. بربرهای زناته، که عمدتاً پیرو مذهب خوارج اباضی بودند و به علت نفرتی که از فاطمیان داشتند اغلب خود را تحت حمایت امویان قرار می دادند، در غرب و اقصای مغرب می زیستند؛ و حال آنکه قبایل صنهاجه، که کتامة از جمله آنان بود در نواحی مرکزی و شرقی مغرب متمرکز بودند. ۲۸ خاطر نشان می سازیم که بربرهای کتامة به کیش اسماعیلی درآمده بودند، و اکنون ستون فقرات سپاهیان فاطمی را تشکیل می دادند. عبید الله المهدي پس از پایان دادن به کار داعی ابو عبد الله ناچار شد به

شورشهای قبایل زناته پیردازد؛ در همان حال که در مغرب قلمرو حکومتی خود با حملات ادریسیان فاس، نخستین سلسله علوی مغرب که در ۱۷۲/۷۸۹ تأسیس یافته بود، مواجه بود.

جنگجویان کتنامه داعی ابو عبد الله، در ۲۹۶/۹۰۹، رستمیان تاهرت را، که سلسله‌ای از خوارج بودند که به کمک زناته به قدرت رسیده بودند، شکست دادند، و رستمیان تاهرت سلطه خود را از دست دادند. اما تاهرت همچنان مرکز تجمع بربرهای اباضی باقی ماند، و دیری نگذشت که قبایل زناته غرب مغرب بر ضد فاطمیان شوریدند. در ۲۹۹/۹۱۱، این شورش سرکوب شد، و مصاله بن حبوس تاهرت را از نو تسخیر کرد. وی سپس در ۳۰۵/۹۱۷ ادریسیان مراکش را نیز منقاد خویش ساخت. اما به حکمران ادریسی، یحییای چهارم، اج ازه داده شد که حکومت فاس و ایالت آن را در دست داشته باشد، به شرط آنکه خلافت المهدی فاطمی را به رسمیت شناسد. بقیه سرزمین ادریسیان به موسی بن ابی العافیه، یکی از رؤسای بربرهای مکناسه که عمزاده مصاله بود، سپرده

ص: ۱۸۱

شد. در ۳۰۷/۹۱۹-۹۲۰، مصاله مجبور شد که به قلمرو اداره بازگردد، و این بار یحییای چهارم را خلع کرد و فاس را نیز به تصاحب خویش درآورد. پس از آن سردار فاطمی به سوی سجلماسه پیش راند، و آن را در ۳۰۹/۹۲۱ تسخیر کرد. پس از مرگ مصاله در ۳۱۲/۹۲۴ جانشین او، ابن ابی العافیه، حکمران یگانه غرب مغرب تا اقصای سبته گردید. اما، وی اردوی فاطمیان را سرانجام ترک گفت و در ۳۲۰/۹۳۲ با عبد الرحمن سوم (۳۰۰-۳۵۰/۹۱۲-۹۶۱)، خلیفه اموی اسپانیا، که یک سال قبل از آن تاریخ به عنوان بخشی از اقدامات ضد فاطمیش سبته را فتح کرده بود، از در بیعت درآمد. این تنها در نخستین سال خلافت دومین خلیفه فاطمی بود که یک سپاه فاطمی به فرماندهی میصور موفق شد ابن ابی العافیه را شکست دهد، و سلطه فاطمیان را مجدداً بر غرب مغرب استوار سازد. در نتیجه امویان قرطبه، که از پشتیبانی زناته برخوردار بودند، مجبور شدند که دست کم به طور موقت از سیاستهای توسعه طلبانه خود در شمال افریقا چشم‌پوشند. ۲۹

فاطمیان از آغاز حکومتشان این آرزو را در سر می‌پروراندند که سلطه خود را بر سراسر دنیای اسلام بگسترانند. اما عاجلترین هدف آنها هرآینه برانداختن عباسیان بود که بارزترین دشمنان آنها بودند. اولین گام در جهت اقدامات ضد عباسی آنها، که می‌بایست در نهایت به گسترش حکومتشان بر سرزمینهای شرقی عالم اسلام بینجامد، گرفتن ایالت مصر از خلفای عباسی بود. آنان دو بار، یک بار در طی سالهای ۳۰۱-۳۰۲/۹۱۳-۹۱۵ و دیگر بار در ۳۰۷-۳۰۹/۹۱۹-۹۲۱، در دوره خلافت عبید الله المهدی و به سرداری پسر و جانشین آینده وی، ابو القاسم محمد، به مصر لشکر کشیدند. اما حمله آنان به مصر در هر دو دفعه به شکست انجامید، و تنها برقه در دست آنها ماند. در این میان، عبید الله المهدی برای آنکه بر سرزمینهای ساحل شرقی مدیترانه دسترسی بیشتری داشته باشد، شهر مهدی ه را در ساحل شرقی افریقیه بنا و در ۳۰۸/۹۲۱ پایتخت خود را از قیروان بدانجا منتقل کرد. بعدها پایتخت فاطمیان در افریقیه نخست به محمدیه و سپس به منصوریه، شهرهایی که دو جانشین بعدی عبید الله ساختند، منتقل شد. مهدیه به پایگاه کشتی‌سازی کارامدی مجهز شد، و این امر برای فاطمیان این امکان را فراهم ساخت که ناوگان دریایی نیرومندی برای خود تدارک بینند. این ناوگان در حمله دوم آنان به مصر، بیشتر به خاطر عدم مهارت ناخدایان کشتیها، صدمه فراوان دید. اما چندان طولی نکشید که کشتیهای جنگی فاطمیان چنان کارایی یافتند که در نقاط دوردست در

نبردهای متعدد شرکت جستند، و سراسر پهنه مدیترانه را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. القائم بامر الله، پس از رسیدن به خلافت، برای بار سوم در ۳۲۳ / ۹۳۵ به مصر لشکر فرستاد، اما باز توفیقی نصیب نشد. مؤسس سلسله اخشیديه، محمد بن طغج الاخشید (۳۲۳ - ۳۳۴ / ۹۳۵ - ۹۴۶)، که از طرف عباسیان به حکومت مصر گماشته شده بود، این حمله را دفع کرد، و لشگریان فاطمی را بر برقه عقب راند. ابن طغج و سپهسالار قدرتمند او، کافور، که در دوره اخشیدیان بعدی قدرت واقعی را در دست داشت، بیش از سی سال از اینکه مصر به دست فاطمیان بیفتد جلوگیری کرد. عملیات نظامی فاطمیان در مصر با تبلیغات اسماعیلی همراه بود. این تبلیغات به وسیله داعیان بیشمار و عوامل مخفی در میان افراد سپاهی و نیز شهروندان عادی، از جمله رعایای غیرمسلمان آن ایالت، هدایت می شد. مراجع مصری در چند مورد موفق شدند که برخی از این مبلغان فاطمی و همکاران محلی آنها را دستگیر کنند و به سیاست برسانند، اما این امر فاطمیان را از ادامه اقدامات خود باز نداشت. ۳۰

فاطمیان، که جانشینان اغلیبان (اغالبه) بودند، جزیره صقلیه (سیسیل) را که تنگه باریک مسینا^{۱۲۰} آن را از ایتالیا جدا می ساخت به میراث بردند. اغلیبان صقلیه را در فتحی تدریجی، که در ۲۶۴ / ۸۷۸ تکمیل شد، از بیزانسیان گرفته بودند. اما بیزانس همچنان مستملکاتی در کالابریا،^{۱۲۱} در ناحیه همجوار جنوب ایتالیا، در دست داشت. ساکنان صقلیه، در نتیجه یورشها، فتوحات، و مهاجرتهای متعدد، مخلوطی بودند از نژادهای مختلف همچون لومباردها،^{۱۲۲} یونانیان، عرب ها، و بربرها که از مسیحیت، اسلام، و یهودیت پیروی می کردند. این عدم تجانس یکی از سرچشمه های کشمکشها و ستیزه - جویهای مداوم در آن جزیره بود. در دوره اغلیبان، از طرف آنها بر صقلیه امیری حکومت می کرد که مقر او در پالرمو^{۱۲۳} بود، و این سنت همچنان در دوره فاطمی نیز باقی ماند. نخستین حکمران فاطمی صقلیه ابن ابی الفوارس، یکی از امرای پیشین جزیره و از مدافعان نهضت فاطمیان در آنجا بود. اندکی بعد، یعنی در ۲۹۷ / ۹۱۰، حسن بن احمد، معروف به ابن ابی خنزیر، که شخصی قابل اعتمادتر و قبلا رئیس محتسبان قیروان بود، به جای وی گماشته شد. در ۲۹۹ / ۹۱۲، اعراب و بربرها علیه ابن ابی خنزیر در پالرمو و

جیرجنتی^{۱۲۴} [آگریجنتو] شوریدند و جانشین او، علی بن عمر البلوی، را که از جانب المهدی فرستاده شده بود نپذیرفتند. اهالی صقلیه اکنون ابن قرهب را، که از بزرگان ثروتمند و از عمال خاندان اغلیبی بود، از جانب خود به حکومت برداشتند. ابن قرهب اعلام داشت که در حمایت خلیفه عباسی، مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ / ۹۰۸ - ۹۳۲)، قرار دارد. و در دوره کوتاه حکومتش، که نموداری از استقلال عملی صقلیه است، سیلی از ستیان مالکی مذهب، پناهندگانی که از ترس تعقیب و آزار مخدومان جدید شیعی افریقیه می گریختند، بدانجا سرازیر شدند. بعدها، بربرهای جیرجنتی با ساکنان دیگر بخشهای صقلیه دست به دست هم دادند و بر ضد ابن قرهب قیام کردند، و در ۳۰۴ / ۹۱۶ او را گرفته به نزد المهدی

^{۱۲۰} anisseM(۷)

^{۱۲۱} airbalaC(۸)

^{۱۲۲} sdrabmoL(۹)

^{۱۲۳} omrelaP(۱۰)

^{۱۲۴} itnegriG(۱۱)

فرستادند و مهدی دستور داد او را به سیاست رسانند . پس از این وقفه کوتاه، صقلیه از نو جزء قلمرو فاطمیان شد؛ هرچند گاه و بیگاه مشکلاتی در آن جزیره همچنان پیش می‌آمد.

در ۳۳۶ / ۹۴۸، منصور خلیفه فاطمی، حسن بن علی الکلبی را، که از خاندان مغرب و پرنفوذ کلب از قبیله بنو ابی الحسین بود، برای آنکه فعالیت‌های ضد فاطمی را که از نو در آنجا جریان یافته بود خاموش سازد، به حکومت صقلیه منصوب ساخت. این انتصاب به تأسیس سلسله نیمه مستقل کلبی که برای تقریباً یک قرن از جانب فاطمیان بر صقلیه حکومت راندند منجر شد. ۳۱ در نیمه قرن پنجم / یازدهم، جنگ‌های داخلی و دخالت‌های امپراتوری بیزانس، راه را برای سقوط کلبیان و افتادن صقلیه به دست نورمان‌ها هموار کرد. باید خاطر نشان ساخت که دوره کلبیان یکی از دوره‌های پررونق و درخشان در تاریخ مسلمانان صقلیه بود. در این دوره جزیره صقلیه روابط حیاتی تجاری و بازرگانی با آفریقه پیدا کرد، و در همان حال پالمو نیز با مساجد بیشمارش مرکز رواج علوم سنتی اسلامی شد. همچنین صقلیه در زیر حکومت فاطمیان نقش مهمی در انتقال فرهنگ اسلامی به اروپا بازی کرد. اما جالب است که یادآور شویم دعوت فاطمیان در صقلیه ظاهراً عمقی نداشت. امیران کلبی و دوایر حکومتی وابسته به آنان، از آن لحاظ که تفوق فاطمیان را پذیرفته بودند، احتمالاً به صورت ظاهری از مذهب اسماعیلیه پیروی می‌کردند. اما هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد دعوت فاطمیان در آن جزیره، که مسلمانان آن اغلب بر کیش سنی مالکی بودند، گروندگان به دست آورده باشد. اما، البته عده‌ای اسماعیلی که عمدتاً پناهنده بودند در میان توده ساکنان آنجا وجود داشت. اینان

ص: ۱۸۴

پناهندگانی بودند که از ترس تعصب و آزار سنیان در اوضاع احوال پس از رفتن فاطمیان به مصر به صقلیه گریخته بودند.

فاطمیان نخستین از صقلیه به عنوان پایگاهی برای تاختن به شهرهای ساحلی ایتالیا و فرانسه و، نیز، جزایر مدیترانه غربی استفاده کردند. در همین حال با امپراتوری بیزانس نیز که قسمتهایی در شرق صقلیه و جنوب ایتالیا را در تصرف داشت درگیر جنگ و م بارزات سیاسی بودند، و بیزانسیان در این گیرودارها گاهی از اتحاد با بنی امیه سود می‌بردند. ۳۲ در دوره حکمرانی عبید الله المهدی قوای فاطمی بر سواحل لومباردی و کالابریا حمله برد، و دولت بیزانس را مجبور به پرداخت خراجی سالانه کرد. نیز، حملات دریایی خود را دورتو کشاند، و سرزمینهای تحت حمایت سالرنو^{۱۲۵} و ناپل^{۱۲۶} را مورد تعرض قرار داد. بعدها، در ۳۲۲ / ۹۳۴، خلیفه القائم بامر الله ناوگانی مرکب از بیست کشتی از مهدیه به ایتالیا فرستاد. آنها جنوا^{۱۲۷} را در سال بعد غارت کردند، و با غنایم بسیاری به آفریقه بازگشتند. نیروی دریایی فاطمیان همچنین ساحل جنوبی فرانسه را مورد حمله قرار داد، و جزایر سردینی^{۱۲۸} [ساردنی] و کورسیکا [کرس]^{۱۲۹} را به طور موقت اشغال کرد. به دنبال چند درگیری کوچک دیگر، فاطمیان در ۳۴۵ / ۹۵۶ - ۹۵۷ شکست سختی بر بیزانسیان در

^{۱۲۵} onrelaS(۱۲)

^{۱۲۶} selpaN(۱۳)

^{۱۲۷} avoneG(۱۴)

^{۱۲۸} ainidraS(۱۵)

^{۱۲۹} acisroC(۱۶)

ایتالیا وارد ساختند، و امپراتور قسطنطین هفتم^{۱۳۰} (۹۱۳-۹۵۹) را مجبور به پرداختن خراج و فرستادن سفیری برای مذاکره صلح به دربار خلیفه فاطمی معز در ۹۵۷/۳۴۶-۹۵۸ کردند. در ۹۶۲/۳۵۱ احمد بن الحسن، دومین حکمران کلیبی صقلیه، در همان حال که به محکم ساختن موقعیت خود مشغول بود با بخش شرقی جزیره، که در آنجا چن د شهر مسیحی نشین به صورت نیمه مستقل تحت حمایت دولت بیزانس باقی مانده بود، به جنگ پرداخت. در همان سال کلیبان تائورمینا^{۱۳۱} را که به حکومت مسلمانان گردن نمی نهاد تسخیر کردند، و آن را به نام خلیفه وقت فاطمی معزیه نامیدند. منازعات اتفاقی کلیبان اولیه با بیزانسیان همچنان ادامه داشت، و این در حالی بود که اغلب از آنها خواسته می شد در کشمکشهای میان دولتهای کوچک جنوب ایتالیا پادرمیانی کنند. در ۹۶۴/۳۵۴، در پی به تخت نشستن امپراتور نیکفوروس دوم^{۱۳۲} ملقب به فوکاس (۹۶۳-۹۶۹)، که از پرداختن خراج مقرر به فاطمیان سرباز زده و در صقلیه نیز دشمنیها را از

ص: ۱۸۵

سر گرفته بود، قوای متحد فاطمی - کلیبی شکست سختی در زمین و دریا بر بیزانسیان وارد ساخت. رامتا،^{۱۳۳} آخرین مستملک بیزانس در صقلیه، اکنون به دست مسلمانان افتاد.

مطابق شرایط پیمان صلحی که در ۹۶۷/۳۵۶ میان فاطمیان و بیزانسیان به امضا رسید، مسلمانان حق دریافت جزیه از ساکنان مسیحی صقلیه را به دست آوردند. شکست بیزانسیان، که مسلمانان خاور نزدیک را همواره مورد تهدید قرار داده بودند، در سراسر جهان اسلام جشن گرفته شد. اما بعدا فاطمیان اشکالی ندیدند که با دولت بیزانس در مقابل دشمن مشترکشان، امپراتور آلمان، اتوی اول^{۱۳۴} (فت ۹۷۳)، که قدرت خود را در آن زمان بر جنوب ایتالیا مستولی ساخته بود، به معاضدت پردازند. به هر حال، پس از یک دهه صلح و آشتی روابط میان فاطمیان و امپراتوران بیزانس، بار دیگر، با بروز منازعاتی در اینجا و آنجا که با تهاجم کلیبان به کالابریا و آپولیا همراه بود، آشفته شد، و این وضع همچنان تا زوال دولت کلیبان در صقلیه ادامه یافت.

عبید الله (عبد الله) المهدی پس از آنکه دولت فاطمی را در شمال افریقا، که از مراکش تا مرزهای مصر را دربرمی گرفت، بر شالوده محکمی قرار داد، در ربیع الاول ۳۲۲/مارس ۹۳۴، پس از بیست و پنج سال خلافت و حدود سی و پنج سال امامت، درگذشت، و پسرش، ابو القاسم محمد، که با وی از سلمیه به مغرب آمده بود، جانشین او گشت.

ابو القاسم محمد قبل از نشستن بر مسند خلافت به نام القائم بامر الله در راندن امور مملکت سهمی داشته و در لشگرکشیهای متعددی شرکت جسته بود. امام و خلیفه دوم فاطمی سیاستهای پدر را در جهت بسط و تحکیم حکومت ادامه داد؛ اما وی بر رعایای خود سختگیرتر بود و برای تأمین هزینه های لشگرکشیهای مختلف خود بر آنها مالیاتهای سنگین بست. این در اواخر دوره حکومت القائم بود که شورش طولانی بربرهای خارجی به سرکردگی ابو یزید آغاز

^{۱۳۰} IIV enitnatsnoC(۱۷)

^{۱۳۱} animroaT(۱۸)

^{۱۳۲} II surohpeciN(۱۹)

^{۱۳۳} attomaR(۲۰)

^{۱۳۴} I ottO(۲۱)

شد. این شورش، که در نتیجه شکایات بربرها از وضع اقتصادی، و نیز رقابتهای میان زناته - صنهاجه، شیعی - سنی، و خارجی - شیعی در قلمرو فاطمیان پدید آمد، هرآینه نزدیک بود که سلسله جدید را براندازد.

ابو یزید مخلد بن کیداد که اصل خویش را به قبیله بنوایفرن^{۱۳۵}، مهمترین شاخه زناته، می رسانید، تعالیم اباضیه نگاری، یکی از فرق عمده اباضیه، را مطالعه کرده و پذیرفته بود. اباضیه نگاری و صفریه هردو، جناح معتدل خوارج را تشکیل می دادند. با

ص: ۱۸۶

گذشت زمان، ابو یزید از طرف نکاریان مغرب به جانشینی ابو عمّار الاعمی، که معتقدات فرقه را به او تعلیم داده بود، منصوب و، در حقیقت، به امامت و «شیخوخت مؤمنان حقیقی» برگزیده شد. اما ابو یزید بیشتر به تحصیل قدرت سیاسی علاقه داشت، و به این ترتیب دور شدن از معتقدات مور د پذیرش اباضیان را کاری دشوار نیافت. به عنوان مثال استعراض، یعنی قتل دینی - سیاسی مخالفان را با زن و فرزندانشان، به تبعیت از عملکرد ازارقه که از خوارج تندرو بودند مجاز شمرد. ابو یزید، پس از آنکه مدتی را در تاهرت به معلمی گذرانید، به قسطلیه، در جنوب افریقیه جایی که بزرگ شده بود، بازگشت، و تحریکات ضد فاطمی خود را در ۹۲۸ / ۳۱۶ شروع کرد. بزودی پیروان زیادی در میان بربرهای زناته اباضی در اوراس و جاهای دیگر به دست آورد، و به دلیل همین محبوبیت روزافزون بود که امامت نکاریان نیز به وی تفویض شد.

با پیوستن سریع بربرها به ابو یزید، وی در ۹۴۳ / ۳۳۲ - ۹۴۴ علیه فاطمیان قیام کرد، تقریباً تمام جنوب افریقیه را بسرعت فتح کرد، و قیروان را در صفر ۳۳۳ / اکتبر ۹۴۴ به چنگ آورد. اهالی قیروان، که شهرشان سنگر سنیان مالکی در شمال افریقا بود، در آغاز با شورشیان خارجی به همکاری پرداختند. شورشیان وعده داده بودند که آنان را از یوغ حکومت فاطمیان شیعی مذهب و زیاده ستانیهای حامیان کنامی آنها، که بیشتر مقامات ممتاز و دولتی را از آن خود کرده بودند، رهایی خواهند داد. ۳۳ اما قیروانیان، چون خویشتن را دستخوش نهب و غارت بربرهای خارجی یافتند، بار دیگر خود را تسلیم فاطمیان کردند. در این میان قائم صرفاً یک خط مشی دفاعی در مقابل ابو یزید پیش گرفته و برای جلوگیری از قتل و غارت شورشیان سپاهیان خود را به سه گروه تقسیم کرده بود. ابو یزید قوای تقسیم شده فاطمی را، از جمله سپاهی که در قیروان و مهدیه به فرماندهی میصور موضع گرفته بود، شکست داد و میصور در نبرد کشته شد. متعاقب این، در جمادی الاول ۳۳۳ / ژانویه ۹۴۵، شورشیان مهدیه را که قائم اکنون در آنجا استقرار گزیده بود در محاصره گرفتند. ام مهدیه تقریباً برای مدت یک سال دلیرانه مقاومت کرد، و کوششهای مکرر ابو یزید را برای به یورش گرفتن پایتخت با افزایش و شدت حملات متقابل خود، با دریافت نیروهای تقویتی که از سوی امیر بربرهای صنهاجه، زیری بن مناد، فرستاده شد دفع کرد. در همان حال بسیاری از فوجهای بربر سپاه ابو یزید، که از خصومتهای طولانی خسته شده بودند، شروع به ترک کردن سرکرده خود کردند. که گذشته از همه چیز با در پیش گرفتن شیوه اشرافی در زندگی

ص: ۱۸۷

^{۱۳۵} (۲۲) در فهرست ابن ندیم به جای بنوایفرن، بنی یفرن آمده است.

پیروان خود را خشمگین ساخته بود. در نتیجه ابو یزید ناچار شد به قیروان عقب نشیند، و در آنجا بس رعیت به زندگی ساده قبلی خود بازگشت؛ چنانکه بر خری سوار می شد و، از این رو، به «صاحب الحمار» معروف بود. دیری نگذشت که محبوبیت خود را در میان بربرهای خارجی مذهب از نو به دست آورد، و بار دیگر منازعات سنگینی میان فاطمیان و شورشیان در اطراف تونس و نقاط دیگر افری قیه در گرفت. اما وقتی القائم بامر الله در شوال ۳۳۴ / مه ۹۴۶، پس از دوازده سال خلافت، در مهدیه درگذشت، موج حوادث علیه ابو یزید به حرکت درآمده بود.

اسماعیل، پسر و جانشین قائم، که هنگام نشستن بر مسند خلافت لقب المنصور بالله اختیار کرد، نخستین خلیفه فاطمی بود که در افریقیه متولد شده بود. وی در بحبوحه شورش ابو یزید به قدرت رسید و، مانند پدرش، مرگ سبق خود را برای مدتی مخفی نگه داشت. بلافاصله نسبت به شورشیان سیاستی تهاجمی در پیش گرفت، و ماههای بسیاری را در تعقیب و پیگرد آنها صرف کرد. منصور اندکی پس از رسیدن به خلافت شورشیان را در سوس [سوسه]، که مدتی بود در محاصره آنها بود، شکست داد، و ابو یزید را مجبور ساخت که بار دیگر به قیروان، که اینک اهالیش از او روی گردانده بودند، عقب نشینی کند. در نتیجه، کوششهای ابو یزید برای بازستاندن شهر با شکست مواجه شد و وی در محرم ۳۳۵ / اوت ۹۴۶ به سوی مغرب، به جانب زاب، عقب نشینی کرد. منصور که در قیروان با استقبال گرم مردم روبه رو شده بود، اینک شخصا ابو یزید را تعقیب کرد و در نزدیکی طبنه و سپس حوالی مسیله او را شکست داد. در محرم ۳۳۶ / اوت ۹۴۷، منصور با معاضدت سپهسالارش، زیری بن مناد، در ناحیه کوهستانی کیانه، که شورشیان خارجی در آنجا در دژی که مشرف بود بر محلی که می بایست بعدا به قلعه بنی حماد معروف گردد سنگر گرفته بودند، خوارج را شکستی مرگبار داد. ابو یزید دستگیر شد و چند روزی بعد بر اثر شدت جراحاتش درگذشت. پسرش، فضل، تا چند ماهی به شورش خود در اوراس، جاهای دیگر ادامه داد، تا اینکه او نیز شکست خورد و کشته شد. پسران دیگر ابو یزید به دربار خلیفه اموی، عبد الرحمن سوم، که در پاسخ به درخواست ابو یزید یک بار با شورشیان خارجی بر ضد دشمن مشترکشان متحد شده بود، پناهنده شدند. ۳۴ منصور پس از تثبیت استیلای فاطمیان برای یک بار دیگر بر شمال افریقا و صقلیه، در شوال ۳۴۱ / مارس ۹۵۳، پس از یک دوره کوتاه هفتساله خلافت و امامت، درگذشت. پسر ارشدش، ابو تمیم معد المعزالدین الله، جانشین او شد.

ص: ۱۸۸

اکنون به بررسی وضعیت قرمطیان بحرین و دیگر اسماعیلیان مخ الف در مناطق شرقی که همچنان منتظر ظهور محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی و آغازکننده دور غایی تاریخ، پس از استقرار خلافت فاطمی، بودند می پردازیم. بنا بر آنچه طبری و اکثر وقایعنگاران مسلمان بعدی آورده اند، ابو سعید جنابی، مؤسس دولت قرمطی بحرین، در ۳۰۱ / ۹۱۳-۹۱۴ به قتل رسید. ۳۵ پس از آن ابو القاسم سعید، بزرگترین پسر از پسران هفتگانه اش، جانشین او شد. اما برادر جوانتر سعید به نام ابو طاهر سلیمان، ظاهرا در ۳۱۱ / ۹۲۳، و احتمالا زودتر از این تاریخ، وی را از قدرت برکنار ساخت و خود زمان امور را به دست گرفت. تواند بود که این توالی جانشینی مطابق تعالیم خود ابو سعید و آخرین وصیت او بوده باشد. به هر حال، در طی فرمانروایی سعید که فاقد توان و قدرت بود قرمطیان هرگونه فعالیت ظاهری و آشکار را تعطیل و با حکومت عباسیان روابطی دوستانه برقرار کردند. در این دوره خاموشی و آرامش، در حقیقت، قرمطیان مشغول مذاکراتی وسیع با وزیر معروف عباسیان، علی بن عیسی (فت ۳۳۴ / ۹۴۶)، بودند که به آنان پیشنهاد صلح کرده بود. در ۳۰۱ هجری، اندکی پس از رسیدن به مقام عالی وزارت و نیز بار دیگر در ۳۰۳ / ۹۱۵-۹۱۶، علی رسولانی نزد قرمطیان

گسیل داشت و، پیش از آنکه در ۳۰۴ / ۹۱۷ از وزارت برکنار شود، امتیازاتی از قبیل دسترسی داشتن آنان بر بندرگاه معتبر سیراف، واقع در ساحل شمالی خلیج فارس، به آنان اعطا کرده بود. این تماسها و مذاکرات که مقارن بود با دوره عدم فعالیت قرمطیان، به دشمنان وزیر بویژه رقیب اصلی و جانشین وی، ابن الفرات شیعی (فت ۳۱۲ / ۹۲۴)، بهانه‌ای داد تا او را به همدستی و سازش با قرامطه متهم سازند. در اینجا لازم است به طور گذرا اشاره کنیم که علی بن عیسی، که بعدها نیز چند بار به وزارت رسید، همان مسئول سازماندهی نیروهای نظامی عباسیان بود که دو حمله اول فاطمیان را به مصر دفع کرده بودند. نیز، او همان وزیری بود که در ۳۰۱ هجری صوفی و متأله مشهور، حسین بن منصور حلاج، را مورد استنطاق قرار داد، اما از اینکه وی را به محاکمه کشاند استنکاف ورزید. حلاج، که نفوذی عظیم در میان مردم پیدا کرده و حتی بعضی از اعضای خاندان عباسی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود، حسادت عده‌ای از عمال دستگاه را که وی را عامل قرمطیان می‌دانستند برانگیخته بود.

سوء تعبیر عمدی سخنان نمادین و رمزی حلاج و سیاحت‌های وی به سرزمینهای دوردست همچون مبلغان، از جمله دلایل قطعی بود که دشمنان او به سرکردگی ابن الفرات برای سیاست این شخصیت معمایی، که مدعی وحدت عارفانه با خداوند بود،

ص: ۱۸۹

۱۲۶

اقامه کردند. بعدها شاگردان و مریدان وفادار این بزرگمرد، فرقه‌ها و طریقت‌های صوفیانه‌ای به نام حلاجیه به وجود آوردند. محاکمه حلاج، پس از آنکه چندین سال را در زندان گذراندید، بالاخره در ۳۰۸ / ۹۲۱ آغاز شد. سرانجام در میان دسیسه‌کاریهای بسیار حلاج به مرگ محکوم شد. او را شکنجه کردند، به دار کشیدند، اندامهایش را وحشیانه جدا ساختند، و این همه در بغداد در برابر جمعیتی کثیر در ۳۰۹ / ۹۲۲ صورت گرفت. ۳۶ ملایمت رفتار علی بن عیسی با این عارف شهید نیز دلیل دیگری بر تمایل دوستانه وزیر به قرمطیان ذکر شده است.

قرمطیان روابط صلحجویانه خود را با عباسیان در ۳۱۱ / ۹۲۳ قطع کردند. در این سال بود که آنان به فرماندهی ابو طاهر سلیمان جوان با حمله‌ای ناگهانی شبانه وارد بصره شدند و بیش از دو هفته شهر را غارت کردند، و آنگاه به هجر بازگشتند. اندکی بعد، قرمطیان به حجاجی که از مکه بازمی‌گشتند حمله بردند، آنها را غارت کردند، جمع کثیری از آنان را کشتند، و بسیاری را به اسارت بردند که از جمله آنها لغوی معروف عرب، الازهری (فت ۳۷۰ / ۹۸۰)، بود که دو سال در بحرین به سر آمد. این فعالیتها آغاز دهه‌ای از یورشهای ویرانگر را به درون عراق مشخص می‌ساخت که در این ضمن خزانه دولت قرمطیان را حمله به کاروانهای زائران و چپاول آنها سخت غنی کرد. در ۳۱۲ / ۹۲۵، در پی امتناع عباسیان از دادن بصره و اهواز و دیگر سرزمینها به ابو طاهر، قرمطیان کوفه را غارت و چپاول کردند. در طی ۳۱۴ هجری، هنگامی که ابو طاهر مشغول استحکام احساء بود، مقتدر، خلیفه عباسی، یوسف بن ابی الساج را که امارت آذربایجان و ارمینیه را به میراث داشت به عراق فراخواند تا جلوی تهدیدهای قرمطیان را بگیرد. اما ابو طاهر بار دیگر کوفه را در

۹۲۷/۳۱۵ غارت کرد، و سپس سپاه گران عباسیان را به سرکردگی ابن ابی الساج شکست داد. ابن ابی الساج اسیر و بعدا کشته شد. بعد از این، ابو طاهر در کناره رود فرات پیش رفت و الانبار را گرفت، و نزدیک بود که بغداد را نیز تصرف کند که خواجه مونس الخادم (فت ۳۲۱ / ۹۳۳)، امیر الامرای قدرتمند عباسی، که قبلا با فاطمیان در لشگرکشیهای آنها به مصر جنگیده بود، جلو او را گرفت. این لشگرکشی که تقریبا دو سالی طول کشید، قرمطیان جنوب عراق را، که در سواد کوفه تجمع کرده بودند و با همکیشان خویش در بحرین ارتباط نزدیکی داشتند، برانگیخت تا آنها نیز به شورشهایی دست یازند. قرمطیان عراق، که به بقلیه هم معروف بودند، به رهبری عیسی بن موسی و داعیان دیگر و با همدستی قبیله مردان بنورفاعه و ذهل و عجل

ص: ۱۹۰

در ۹۲۸-۹۲۹ / ۳۱۶ در ناحیه واسط و کوفه به شورش برخاستند. اما پس از چند پیروزی مقد ماتی سردار عباسی، هارون بن غریب، آنها را شکست داد و سرکوب کرد. ابو طاهر، مانند دیگر داعیان و پیشوایان قرمطی در آن زمان، ظهور مهدی موعود را پس از اقراران مشتری و زحل در ۳۱۶ / ۹۲۸ پیش بینی می کرد؛ حادثه ای که انتظار می رفت به دور اسلام خاتمه دهد، و دور هفتم، ی عنی دوره واپسین تاریخ عالم، را آغاز کند. ابو طاهر در حقیقت با نزدیک شدن به زمان پیش بینی شده بر شدت حملات خود افزود. در نهایت ابو طاهر در آغاز ۳۱۷ هجری، پس از آنکه ساختمان یک دار الهجره مستحکم در نزدیک احساء را به پایان رسانید، به بحرین بازگشت و بسیاری از قرمطیان جنوب عراق را نیز، که همانا جانشینان موالی ایرانی قبلی بودند، در حال عقب نشینی با خود به بحرین آورد که بعدا به اجمیون موسوم شدند.

اعمال ویرانگرانه ابو طاهر با حمله او به مکه به اوج خود رسید. وی در ذو الحجه ۳۱۷ / ژانویه ۹۳۰ در موسم حج به مکه درآمد. قرمطیان چند روز متوالی مکه را غارت و چپاول کردند و ساکنان آن و حجاج را به قتل رساندند و در مسجد بزرگ و دیگر اماکن مقدس مرتکب اعمال زشت و توهین آمیز و خرابکارانه بسیار شدند، و سرانجام حجر الاسود را از کعبه برکنندند و به پایتخت جدید خود، احساء، بردند تا نشان دهند که پایان دوره اسلام فرارسیده است. توهین قرمطیان به خانه کعبه دنیای اسلام را تکان داد. بنابر نقل بیشتر منابع، بزودی، پس از این عمل، خلیفه فاطمی، عبید الله المهدی، نامه ای به ابو طاهر نوشت، او را به خاطر رفتارش سخت سرزنش کرد و از وی خواست تا حجر الاسود را به کعبه بازگرداند. اما ابو طاهر این درخواست و نیز درخواستهای مشابه عباسیان را رد کرد. ابو طاهر، با تسخیر عمان در ۳۱۸ هجری، مالک بلامنازع عربستان و مایه وحشت همه حکمرانان اطراف شد. اینک ابو طاهر در چنان موقعیتی بود که می توانست قصد تسخیر عراق کند. در ۳۱۹ هجری، وی قرمطیان را تا کوفه پیش برد اما پس از بیست و پنج روز غارت و ویرانی شهر تصمیم گرفت که به بحرین بازگردد، و این ظاهرا به خاطر مشکلاتی بود که در داخل دولت قرمطی پدید آمده بود. بهر حال ابو طاهر، که از ۳۱۶ هجری در انتظار ظهور مهدی بود، در رمضان ۳۱۹ / سپتامبر - اکتبر ۹۳۱ زمام امور حکومت را به دست یک ایرانی جوان از مردم اصفهان، به نام زکری یا زکریا، سپرد. ابو طاهر در حقیقت مهدی را در وجود این مرد اصفهانی که چند سال پیش از آن به بحرین رفته و بسرعت در میان حوزه های حاکمه مقام و نفوذ یافته بود می دید.

ص: ۱۹۱

اما این تصمیم برای نهضت قرمطیان تصمیمی مصیبت بار از آب درآمد، و حوادث اکنون در مسیری غیر از آنچه قرمطیان از ظهور مهدی انتظار داشتند جریان یافت. چنان پیداست که تاریخ سپردن زمام امور به زکریا طوری انتخاب شده بود که با گذشتن ۱۵۰۰ سال از زمان زرتشت مقارن باشد (این سال برابر بود با پایان سال ۱۲۴۲ اسکندری)، زیرا پیشگویی‌هایی به زرتشت و جاماسب نسبت داده می شد که در این سال حکومت به زرتشتیان یا مجوسان بازمی گردد. زکریای اصفهانی، که می گویند زرتشتی بود، ادعا می کرد که از پشت شاهنشاهان ایران است، و احساسات ضد عرب و مخالفت آمیزی از خود بروز می داد. نیز، به عوض آنکه آنچه را برای ظهور مهدی موعود پیش بینی شده بود جامه عمل پوشد و دور اسلام را خاتمه دهد و دور جدیدی آغاز نهاد، رسوم عجیب و غریبی همچون لعن و سب محمد [ص] و دیگر پیامبران، سوختن کتابهای دینی، و پرستش آتش را بنا کرد. گذشته از این، کشتن رجال بزرگ بحرین، از جمله برخی از رؤسای قبایل و نیز بستگان خود را ابو طاهر، آغاز کرد. در نتیجه، پس از هشتاد روز انتظار، ابو طاهر که اینک بر جان خویش نیز هراسان بود مجبور شد که ایرانی جوان را شیاد و دروغزن اعلام کند و دستور قتل او را بدهد. جالب است یادآور شویم که چند سالی پس از این واقعه خلیفه عباسی، الرازی (۳۲۲ - ۳۲۹ / ۹۳۴ - ۹۴۰)، فرمان داد اسفندیار بن آذرباد، مؤبد مؤبدان زرتشتی، را به ادعای همدست بودن با ابو طاهر سیاست کنند.

داستان مبهم این مهدی کذاب و دروغین به روحیه قرمطیان بحرین صدمه ای شدید وارد آورد، و از نفوذ آنان بر دیگر گروههای اسماعیلی مخالف در مشرق کاست.

بسیاری از قرمطیان، بویژه آنانکه از اجمیون و از رجال قبایل بودند، بحرین را ترک گفتند و در دهه های آینده به خدمت سپاهیان دولتهای ضد قرمطی مانند عباسیان و بوئیان شیعی درآمدند. بوئیان در ۳۳۴ / ۹۴۶ بغداد را مالک شدند، و برای مدتی بیش از یک قرن اربابان واقعی قلمرو عباسیان گشتند. داعیان بزرگ و برجسته قرمطی عراق نیز، از جمله عیسی بن موسی که پس از فرار از زندان عباسیان در بغداد زندگی می کرد، رشته روابط خود را با ابو طاهر گسستن و شروع به مخالفت با وی کردند. داعیان قرمطی عراق همچنان به تبلیغ مهدویت محمد بن اسماعیل ادامه دادند و، در همان حال، بیشتر هم خود را، تهیه رسالاتی که بیشتر آنها را به عبدان نسبت می دادند مصروف می داشتند. در این میان، قرمطیان بحرین پس از رد و انکار مهدی دروغین به معتقدات قبلی خود بازگشتند، و

ص: ۱۹۲

مدعی شدند که از جانب و به فرمان مهدی غایب عمل می کنند. خود ابو طاهر هم بیکار نماند. وی، پس از وقفه کوتاهی، از نو به قتل و غارت کاروانهای حجاج و تهاجم به عراق و جنوب ایران پرداخت. در ۳۲۲ / ۹۳۴، محمد بن یعقوب، حاجب و خزانه دار خلیفه عباسی، الرازی، بیهوده کوشید تا با ابو طاهر بر سر بازگرداندن حجر الاسود به خانه کعبه و تضمین امنیت کاروانهای حجاج معامله کند. در ۳۲۷ / ۹۳۸ - ۹۳۹، سرانجام موافقتی میان ابو طاهر و دولت عباسی، عمدتا در نتیجه مساعی یک علوی اهل کوفه، به نام عمر بن یحیی، که از دوستان رهبر قرمطی بود منعقد شد اینک ابو طاهر پذیرفت که در مقابل گرفتن خراج سالانه ای از خزانه عباسیان و وجوه معینی از خود زائران سلامت رفت و آمد کاروانهای حجاج را تأمین کند. به این ترتیب، قرمطیان، بار دیگر سیاستی مسالمت آمیز را با عباسیان در پیش گرفته بودند که ابو طاهر در ۳۳۲ / ۹۴۴ درگذشت؛ و این همان سالی است که ابو یزید خارجی قیام ضد فاطمی خود را آغاز کرد. متعاقبا دولت قرمطی بحرین را برادران ابو طاهر که زنده مانده بودند، یعنی ابو القاسم سعید (فت ۳۶۱ / ۹۷۲)، ابو منصور احمد، و ابو العباس الفضل مشترکا اداره کردند، و حال آنکه پسران ابو طاهر، مخصوصا سابور (شاپور) که بزرگتر

از همه بود، از احترام و اعتبار زیادی در دولت و در شورای عقداً بر خوردار بودند. قرمطیان که پیمان صلح خود را با عباسیان محترم دانسته بودند، سرانجام، در ۳۳۹ / ۹۵۰ - ۹۵۱، در م قابل مبلغ گزافی که عباسیان بدانها پرداختند، نه چنانکه بعضی از مآخذ نوشته اند در پاسخ به درخواست منصور، خلیفه فاطمی، حجر الاسود را داوطلبانه به کعبه بازگردانیدند. ابو محمد سنبر، پسر حسن بن سنبر و برادرزن ابو سعید جنابی، که یکی از قرمطیان سرشناس بحرین و از اعضای ذی نفوذ هیئت وزیران ابو طاهر بود، حجر الاسود را نخست به کوفه برد و در آنجا در مسجد بزرگ به تماشای مردم گذاشت، سپس آن را به کعبه حمل کرد و، پس از تقریباً بیست و دو سال، دوباره آن را در جای خودش نصب کرد. وقایع‌نگاران برای مدتی بیش از ده سال دیگر هیچ‌گونه خبری از قرمطیان بحرین گزارش نکردند.

در روزگاران جدید، مطالب زیادی درباره رابطه میان قرمطیان و اسماعیلیان فاطمی نوشته شده است. دو خویه نخستین شرقشناسی بود که به تفصیل به این موضوع پرداخت، و به این نتیجه بسیار مهم رسید که ابو طاهر در مورد همه اقدامات خطیر خود بر طبق اوامر مستقیم عبید الله المهدی فاطمی، که علناً نمی توانسته همدستی محرمانه خویش را با قرمطیان بدنام بحرین تصدیق کند، رفتار می‌کرده است. دو خویه علاوه بر این معتقد

ص: ۱۹۳

بود که قرمطیان، با اندک نوساناتی، تا زمان تسخیر مصر به دست فاطمیان، همکاری نزدیک خویش را با اسماعیلیان فاطمی حفظ کردند. تنها در این زمان بود که آشکارا از فاطمیان بریدند. بعداً این نظر را دیگران، از جمله لویی ماسینیون، حسن ابراهیم، حسن، و طه ا. شرف تأیید کردند. اما تحقیقات جدیدتر وجود رابطه نزدیک میان قرمطیان و اسماعیلیان فاطمی را در نیمه اول قرن چهارم / دهم تصدیق نمی‌کند. مشکل تعیین کیفیت دقیق روابط میان قرمطیان و فاطمیان تا حد زیادی ناشی از این واقعیت است که بدبختانه ما اخبار قابل اعتماد اندکی در باب عقاید قرمطیان در دست داریم. زیرا اینان معتقدات خود را سخت مخفی نگه می‌داشتند، و نوشته‌های آنان نیز تقریباً بکلی از میان رفته است.

نویسندگان سنی، که منابع عمده ما درباره قرمطیان هستند، عموماً از تمایز گذاشتن میان گروه‌های مختلف اسماعیلیان عاجزند، و همه آنها را از یک فرقه الحادی که همانا نهضت شیعی باطنی باشد می شمارند. اما در روشنی آنچه از معتقدات قرمطیان معلوم است، تحقیقات جدید به تفاوت‌های بنیادی میان قرامطه و اسماعیلیه فاطمی پی برده است. این را می‌دانیم که قرمطیان بحرین از آغاز تاریخ خویش، چنانکه از روایات تواریخ قدیم و روایت ابن رزام، که در ۳۲۹ / ۹۴۰ رئیس مظلوم بغداد بود، و روایت اخو محسن برمی‌آید، رجعت قائم محمد بن اسماعیل را انتظار می‌داشته‌اند. این گزارشها آشکارا نشان می‌دهد که انتظار رجعت قریب الوقوع مهدی نقش مهم و برجسته ای در دین قرمطیان داشته، و برآمدن و ظهور فاطمیان در شمال آفریقا این انتظارات را برآورده نساخته بوده است. به عبارت دیگر، قرمطیان بحرین و مناطق دیگر امامت خلفای فاطمی را نپذیرفتند، و نیز مهدی موعود خود را در عبید الله المهدی و جانشینان وی نشناختند. به همین دلیل است که دوره حکمرانی نخستین خلیفه فاطمی خیلی آسان به جریان فاجعه آمیز مهدی دروغین کشانیده شد. اما چون فاطمیان و قرمطیان بحرین در خصومت نسبت به خلفای سنی مذهب عباسی اشتراک داشتند، گاه گاهی این‌گونه به نظر می‌رسد که در اتحاد با یکدیگر عمل می‌کردند. اما هیچ شاهد و مدرک موثقی در تأیید این نظر به وجود ندارد که قرمطیان در خدمت فاطمیان اولیه بوده، و این دو بر مبنای یک خط مشی سیاسی مشترک کار می‌کرده‌اند. ۳۷

در دهه اول قرن چهارم / ۹۱۲-۹۲۳، هنگامی که عبید الله المهدي به استقرار قدرت خود در شمال افریقا مشغول بود و قریطیان بحرین و عراق در سکوت و آرامش بودند، اسماعیلیه مخالف فاطمیان گسترش دعوت خود را در ایران آغاز کردند. داعی ابو حاتم

ص: ۱۹۴

الرازی که با ابو طاهر جنابی مکاتباتی داشت و مانند وی در انتظار ظهور مهدی بود، توانست از مقر خود در ری دعوت اسماعیلی را در آذربایجان و دیلم که در آن زمان تعدادی از ایالات ساحل دریای خزر همچون دیلمان، گیلان، طبرستان (مازندران)، و گرگان را شامل می شد بسط دهد. ابو حاتم بخصوص موفق شد که عده ای از حکام و امرای منطقه را به کیش اسماعیلی درآورد. ما قبلا از احمد بن علی، والی ری، و اسفار بن شیرویه، یکی از امرای دیلم، و مرداویج، مؤسس سلسله زیاری، نام بردیم. دعوت در ایران همچنین موفق شد که مهدی بن خسرو فیروز (فیروزان)، معروف به سیاه چشم، را جلب کند. وی یکی از حکمرانان جستانی دیلم بود که مانند اسلاف خود در الموت، همان محل در ارتفاعات دیلمان که حدود دو قرن بعد پایگاه اصلی فرماندهی اسماعیلیان نزاری ایران شد، مقر داشت. سلسله جستانیان دیلم، که تاریخچه مبهمی دارند، ظاهرا در اواخر قرن دوم / هشتم تأسیس گشته بود. چنانکه روایت کرده اند یکی از اعضای این خاندان، یعنی وهسودان بن مرزبان (فت حدود ۲۵۱ / ۸۶۵)، قلعه الموت را در حدود سال ۲۴۶ / ۸۶۰ بساخت. تا زمان بر تخت نشستن سیاه چشم جستانیان معمولا از حکمرانان علوی طبرستان، همچون حسن بن زید (فت ۲۷۰ / ۸۸۴) و برادرش محمد بن زید (فت ۲۸۷ / ۹۰۰) و بعدا حسن بن علی الاطروش (فت ۳۰۴ / ۹۱۷)، که علمدار نهضت شیعیان زیدی در ناحیه خزر بود، پشتیبانی می کردند. جستان دوّم، فرزند وهسودان، پس از چهل سالی فرمانروایی، در دهه آخر قرن سوّم / ۹۰۳-۹۱۲، به دست برادرش، علی، به قتل رسید.

اندک زمانی بعد، علی به خدمت عباسیان درآمد و در ۳۰۰ / ۹۱۲ عامل مالی آنها در اصفهان شد، و سپس در ۳۰۷ / ۹۱۹ به حکمرانی ری منصوب گشت. علی بن وهسودان را در ۳۰۷ هجری محمد بن مسافر، داماد جستان دوّم، به قتل آورد. این محمد بن مسافر، مؤسس سلسله مسافریان (که به سلاریان، سالاریان، و لنگریان نیز معروفند)، بود که از قلعه شمیران در طارم (در عربی طارم)، منطقه ای در امتداد مسیر وسطای سفیدرود قبل از التقای آن با شاهرود، حکومت می راند. خسرو فیروز بن وهسودان، برادر دیگر علی که در این میان از مقر سنتی سلسله جستانیان در رودبار الموت، واقع در یکی از دره های کناری حوضه شاهرود، حکومت می کرد، اکنون برای گرفتن انتقام قتل برادرش علیه محمد بن مسافر لشکر کشید. اما در جنگ کشته شد. علی (سیاه چشم) پسر خسرو فیروز در الموت به جای او به حکومت نشست، و وی ظاهرا نخستین امیر جستانی بود که به کیش اسماعیلی درآمد. سیاه چشم پس از آنکه از محمد بن مسافر شکست خورد، در ۳۱۶

ص: ۱۹۵

/ ۹۲۸، به اسفار بن شیرویه پناهنده شد و وی به آرزوی به دست آوردن الموت همکیش خود را به قتل رساند. ۳۸ با فوت سیاه چشم سلسله جستانیان از هم پاشیدن گرفت، و با برخاستن آل مسافر به قدرت، موقعیت محلی آنها در محاق افتاد.

مذهب اسماعیلیه قرمطی تا مدتی تحت حکومت مسافریان دیلمی همچنان در شمال غربی ایران تبلیغ می شد. در ۳۳۰/۹۴۱-۹۴۲، محمد بن مسافر که قلعه شمیران را با شکوه تمام ساخته بود به دست پسرانش، مرزبان و وهسودان، خلع و زندانی شد. این هردو برادر پیرو کیش اسماعیلی بودند. وهسودان در شمیران باقی ماند و تحت فرمان برادرش بر سرزمینهای اجدادی خود در طارم به حکومت پرداخت. اما مرزبان بن محمد بزودی آذربایجان را گرفت، و فرمانروایی خویش را بر قلمرو وسیع آل مسافر از مقر خود در اردبیل آغاز کرد. باید یادآور شویم که پس از حکمرانی یوسف بن ابی الساج و برادرزاده اش، ابو المسافر (فت ۳۱۷/۹۲۹)، امرای ساجدی، آذربایجان صحنه رقابت میان امرای مستقل محلی، از جمله یکی از سرداران ابن ابی الساج به نام مفلح، شده بود.

مفلح که دست کم تا سال ۳۲۳/۹۳۵ بر سر قدرت باقی ماند، همان حکمرانی است که به داعی ابو حاتم پناه داده و احتمالاً خود نیز اسماعیلی شده بود. به هر صورت تا فرارسیدن سال ۳۲۶/۹۳۷-۹۳۸، دیسم بن ابراهیم الکردی الخارجی بر سراسر ایالت استیلا یافته بود. در ۳۳۰/۹۴۱-۹۴۲، میان دیسم و وزیرش، ابو القاسم علی بن جعفر، که در ابتدا از کارگزاران مالی آل ساجد بود و بنا بر گفته مسکویه به عنوان داعی باطنی (اسماعیلی) در آذربایجان فعالیت داشت، تقار و گسیختگی پدید آمد. ابو القاسم اینک به طارم گریخت و به خدمت مرزبان بن محمد درآمد، و دیگری نگذشت که مخدوم جدید خود را به حمله به آذربایجان تشجیع کرد. مرزبان که پس از فتح آذربایجان در ۳۳۰ هجری حکومت خود را در سمت شمال در ماورای قفقاز تا دربند گسترش داده بود، چون خود نیز اسماعیلی بود، ابو القاسم را به وزارت خویش برگماشت و به وی اجازه داد که آشکارا در قلمرو آل مسافر به تبلیغات اسماعیلی بپردازد. ابو القاسم، که قبلاً عده‌ای از بزرگان و صاحب منصبان لشگری پیرامون دیسم را به کیش اسماعیلی درآورده بود، اکنون در فعالیتها ی تبلیغاتی خویش توفیق بیشتری یافت. ابن حوقل که از آذربایجان در حوالی سال ۳۴۴/۹۵۵-۹۵۶ دیدار کرده است می‌گوید که عده زیادی اسماعیلی در آنجا بوده‌اند. ۳۹ در زمان فرمانروایی وهسودان محمد بن مسافر، که تا سال ۳۵۵/۹۶۶ ادامه داشت، کیش اسماعیلی در دیلم نیز رواج گرفت. شواهد سکه‌ای از سال ۳۴۳/۹۵۴-۹۵۵ نشان می‌دهد

ص: ۱۹۶

که وهسودان و برادر مقتدرش، مرزبان (فت ۳۴۶/۹۵۷)، پیرو گونه قرمطی مذهب اسماعیلی بوده و به مهدویت محمد بن اسماعیل، نه امامت خلیفه فاطمی وقت، معز، اعتقاد داشته‌اند. آل مسافر بعدها به طارم عقب نشستند، و تا مدتی در زیر استیلا ی سلجوقیان باقی ماندند. سلسله آنها را سرانجام اسماعیلیان نزاری، که شمیران و قلاع کوهستانی دیگر آن منطقه را به تصرف درآوردند، برانداختند. ۴۰

در خراسان و ماوراء النهر نیز نظریه های اسماعیلیان مخالف همچنان پس از ظهور فاطمیان ادامه یافت. النسفی، داعی معروف، از نو امامت محمد بن اسماعیل را که می‌بایست به عنوان مهدی ظاهر شود در کتاب المحصول خود مورد تأیید قرار داد. در همین کتاب بود که وی یک نوع فلسفه نو افلاطونی را برای اولین بار وارد اندیشه اسماعیلی کرد. چنان پنداست که المحصول نبودی مورد قبول حوزه های مختلف قرمطی قرار گرفت، و در واقع نقش مهمی در وحدت بخشیدن به اندیشه های اسماعیلیان مخالف در سرزمینهای شرقی، که فاقد دستگاه رهبری مرکزی بودند، مقدم بر داستان مهدی کذاب، داشت. چنانکه استاد مادلونگ گفته است می‌توان چنین فرض کرد ابو حاتم، که مانند دیگر داعیان از حادثه بحرین تکان خورده بود، کتاب الاصلاح خود را در تصحیح گفتارهای اشتباه انگیز المحصول، بعد از داستان مهدی کاذب، و در واری آن حادثه و پدیدار شدن اباحه همراه آن نوشته است. ۴۱ این امر همچنین روشن می‌سازد که چرا در کتاب

الاصلاح به انتقاد از جنبه‌های اباحی المحصول توجه خاصی مبذول شده است. کتاب الاصلاح نیز به نوبه خود در کتاب النصرة تألیف از میان رفته ابو یعقوب السجستانی، جانشین النسفی، مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. السجستانی در این کتاب از نظریات النسفی دفاع کرده است.

ابو یعقوب اسحاق بن احمد السجستانی (السجزی)، که در نهایت شگفتی لقب «پنبه دانه»، یا به عربی خیشفوج، داشته، یکی از برجسته‌ترین متفکران اسماعیلی و داعیان ایران است. ۴۲ وی در هنگام نوشتن کتاب النصرة به امامت خلفای فاطمی قائل نبوده است. وی شدیداً تحت تأثیر فلسفه نو افلاطونی قرار داشت، و آن روش فلسفی را که النسفی آغاز کرده بود ادامه داد. السجستانی نویسنده‌ای پرکار بود، و سهم او را در عقاید کلامی و جهان‌شناختی مختلف اسماعیلی می‌توان در آثار متعدد موجود او ردگیری کرد. باید افزود که وی پس از به خلافت نشستن معز، خلیفه فاطمی، به جناح اسماعیلی پیرو فاطمیان پیوست و بسیاری از نظریات او در دعوت فاطمی پذیرفته شد. آن نظام فلسفی -

ص: ۱۹۷

کلامی که النسفی و السجستانی پرداختند و اندیشه‌های رایج در میان حوزه‌های اسماعیلی ایران در طی قرن چهارم / دهم، همچنین در قصیده بلندی از ابو الهیثم احمد بن حسن جرجانی، فیلسوف و شاعر اسماعیلی از گرگان و از معاصران السجستانی، و نیز در شرح محمد بن سرخ نیشابوری بر این قصیده انعکاس یافته است. این محمد بن سرخ نیشابوری از شاگردان ابو الهیثم بود و مدت نه سال در نزد او درس خوانده بود. ۴۳

از زندگی السجستانی چیز زیادی در دست نیست. وی، برخلاف عقیده‌ای که سابقاً شیوع زیاد داشت، در ۹۴۳ / ۳۳۲ به دست سامانیان و همراه با النسفی کشته نشد. ۴۴ در واقع، وی به عنوان داعی خراسان جانشین النسفی شد، و در سیستان (یا به عربی سجستان) نیز، که احتمالاً پایگاه اولیه فعالیت‌های او بود، مقام برجسته‌ای یافت.

امکان دارد که وی این مناصب و مقام داعی عمده ری را باهم داشته است، که در این صورت شاید وی همان داعی ابو یعقوب باشد که در ری مقام داشت و بعد از ۹۳۴ / ۳۲۲ جانشین ابو حاتم الرازی شد. این ابو یعقوب به روایت ابن الندیم دعوت شمال عراق (الجزیره) و نواحی اطراف آن را نیز برعهده داشت. ۴۵ بنابر نوشته‌های ابن الندیم، که شخص بااطلاعی است، برادران ابو مسلم و ابو بکر بن حماد در موصل و ابن نفیس در بغداد از جمله داعیان بلندمرتبه شمال عراق بودند که در تابعیت السجستانی، که وی را خلیفه امام می‌خواندند، خدمت می‌کردند. تاریخ مرگ السجستانی نیز معلوم نیست. بنابر قول رشید الدین فضل الله و دیگر منابع امیر صفاری، خلف بن احمد، حکم به قتل او داد. این امیر صفاری از ۹۶۴ / ۳۵۳ تا ۱۰۰۳ / ۳۹۳ که سلطان محمود غزنوی بر وی غلبه یافت بر خراسان حکومت داشت. ۴۶ شواهد داخلی موجود در کتاب الافتخار السجستانی نشان می‌دهد که این کتاب در حدود سال ۹۷۱ / ۳۶۱ تألیف یافته است. ۴۷ بنابراین، صحیح است اگر فرض کنیم السجستانی اندکی بعد از این تاریخ درگذشته باشد و، به احتمال کمتری، شاید اندکی پس از نشستن خلیفه فاطمی، الحاکم، بر مسند خلافت، یعنی سال ۹۹۶ / ۳۸۶؛ تاریخی که از روی دو کتاب دیگر وی به دست می‌آید. به هر حال، آنچه مسلم است در اوایل دوره فاطمیان داعیان ناحیه جبال با داعیان عراق و قرمطیان شرق عربستان ارتباط نزدیکی داشته، و همه متعلق به جناح مخالف اسماعیلیه فاطمی بوده‌اند و رجعت قریب الوقوع محمد بن اسماعیل را پیش‌بینی می‌کردند. در ضمن باید گفت که اسماعیلیان قرمطی در جاهای دیگر ایران، و همچنین در مناطق دیگری از سرزمین‌های شرقی جهان اسلام نیز وجود داشتند.

اینک که تاریخ دولت فاطمیان در شمال آفریقا را از سر می‌گیریم، خوب است این نکته را مورد تأکید قرار دهیم که تنها در دوره خلافت خلیفه چهارم فاطمی، المعز لدین الله (۳۴۱-۳۶۵ / ۹۵۳-۹۷۵)، بود که خلافت فاطمی سرانجام روی صلح و آرامش دید و از امنیت داخلی برخوردار گردید؛ دو امری که برای دنبال کردن یک خط مشی مؤثر در بسط قلمرو حکومت و فتوحات جدید لازم بود. ۴۸ معز برنامه ریزی عالی، سازماندهنده ای کارآمد، و سیاستمداری فوق العاده با استعداد در امر دیپلوماسی بود. در نتیجه این مهارت‌های خلیفه جوان و استعداد نظامی فوق العاده سپهسالار او، جوهر، بود که بزودی سراسر مغرب به زیر سلطه فاطمیان درآمد و مقدمه لازم برای اجرای سیاست شرقی خلیفه فراهم گشت. معز پس از پیروزیهای مقدماتی که در اوراس و علیه عبد الرحمن سوم، خلیفه اموی، و بیزانسیان به دست آورد، توجه خود را به سازماندهی یک لشکرکشی بزرگ برای استقرار مجدد قدرت فاطمیان در مرکز و اقصای مغرب مبذول داشت. فرماندهی این عملیات را به سپهسالار خود، جوهر بن عبد الله، بنده آزاد شده فاطمیان، سپرد که احتمالاً اصلش از صقلاب بود و به القاب مختلفی همچون صقلابی، صقلی، و رومی خوانده می شد، و طی مراتب کرده تا به کاتبی خلیفه منصور و معز و سپس به سپهسالاری (قائدی) اخیر الذکر رسیده بود. ۴۹ در ۳۴۷ / ۹۵۸، جوهر سپاهیان فاطمی را به سمت مغرب پیش راند و در نزدیکی تاهرت لشکر عظیم بربرهای زناته به سرکردگی یعلی بن محمد، رئیس قبیله بنوایفرن را که سنی مذهب و از متحدان خلفای اموی اسپانیا بودند و علیه فاطمیان شوریده بودند شکست داد. یعلی که برای ضبط و ربط ناحیه مرکزی مغرب از تاهرت تا طنجه را در اختیار گرفته بود در نبرد کشته شد. با این شکست استیلای ایفرنی‌ها بر این بخش از مغرب نیز، دست‌کم موقتا، به پایان رسید.

بعد از آن، جوهر بر امیرنشین سجلماسه که هنوز به وسیله بنومدرار اداره می شد حمله برد، و امیر آن، محمد بن الفتح، را کشت. جوهر پس از گذراندن سالی در آن منطقه از شرق مراکش به فاس تاختن برد، و در ۳۴۹ / ۹۶۰ این پایگاه اموی را در مغرب الاقصی محاصره کرد. پس از چند هفته‌ای شهر را، در نتیجه شجاعت زیری بن مناد صنهاجی، تسخیر کرد؛ و والی اموی آن را به اسارت گرفت. با این پیروزی تا اقصا نقاط غرب مغرب، به استثنای بسته، به زیر استیلای فاطمیان، که اکنون برای مدت کوتاهی قدرتشان در سمت مغرب تا به آتلانتیک بسط یافته بود، بیرون آمد. حتی آخرین امیر ادریسیان ریف، یعنی حسن بن جنون (فت ۳۷۵ / ۹۸۵)، که زیر حمایت امویان از بصره بر دولت

کوچکی در مراکش حکومت می‌راند، اینک از در همبستگی با فاطمیان درآمد.

چنانکه یاد کردیم جوهر را در لشکرکشی به شمال آفریقا زیری بن مناد یاری می کرد. زیری رئیس قبیله عمد صنهاجه بود و قبلا نیز به طرفداری از فاطمیان با ابو یزید جنگیده بود، و یکی از شیعیان اسماعیلی پرشور مدافع نهضت فاطمیان بود. برای حق شناسی از خدمات وی، خلیفه قائم بدو اجازه داد که شهر اشیر را در مرکز مغرب، در مرزهای غربی سرزمین صنهاجه، بنا نهد و آن را مستحکم سازد. به این ترتیب زیری مقام خودمختار ممتازی پیدا کرد و از اشیر بر ناحیه وسیعی که قبایل صنهاجی در آن اقامت داشتند و هر لحظه آماده دفاع از فاطمیان در برابر زناته و دیگر دشمنانشان بودند فرمان می‌راند. چنانکه بعدا خواهیم دید معز پسر زیری، به نام بلگین (در عربی بلقین)، را حکومت آفریقیه داد، و وی در آنجا سلسله زیریان را تأسیس کرد. ۵۰ فاطمیان اولیه از حمایت و پشتیبانی بنو حمدون، خاندان معتبر و ممتازی

از اعراب یمنی که در اسپانیا استقرار جسته و پیش از پایان قرن سوم / نهم به شمال آفریقا کوچیده بودند، نیز برخوردار بودند. علی بن حمدون اندلسی در رفتن عبید الله المهدی از سجلماسه به رقاده با وی همراه بود، و سپس از جانب قائم، خلیفه فاطمی، والی زاب شد. وی شخصا بر ساختن شهر مسیله، که بعدا پایتخت او شد، نظارت کرد. بنا بر نوشته ابن خلدون علی بن حمدون در ۳۳۴ / ۹۴۵ - ۹۴۶ در جنگ با پسر ابو یزید کشته شد. پسرش، جعفر، جانشین او شد و مانند پدرش با شور شیان خارجی جنگید و، به نوبه خود، از طرف منصور، خلیفه فاطمی، به حکومت زاب منصوب گشت. جعفر و برادرش، یحیی، در مسیله درباری تشکیل دادند و شعرا و علمای بسیاری را تحت حمایت گرفتند. جعفر و یحیی بن علی، هر دو، در لشگرکشیهای جوهر به شمال آفریقا نقش فعالی داشتند. ۵۱

اما میان زیربان اشیر و بنو حمدون مسیله رقابتی سخت و جانگداز درگیر بود، و دو خاندان در جلب نظر مخدوم فاطمی مشترک خود شنیدند به رقابت با یکدیگر برخاسته بودند. زیری بن مناد بتدریج توانست مقامات ممتازتری در این مبارزه به دست آورد.

مقام وی مخصوصا با ضمیمه شدن تاهرت و توابع آن به قلمرو حکومتش افزونی گرفت، و این در حالی بود که نفوذ قدرت خود را در حوالی مسیله نیز بسط داده بود. جعفر بن علی در نتیجه چنین تحقیراتی، و نیز با در نظر گرفتن نقش مهمی که برای خود در رقابتهای قبیله ای میان زناته - صنهاجه قائل بود، در ۳۶۰ / ۹۷۱ بیعت خویش را به خلیفه اموی، الحکم دوم، (۳۵۰ - ۳۶۶ / ۹۶۱ - ۹۷۶) منتقل ساخت و به معاضدت قبایل زناته علیه

ص: ۲۰۰

فاطمیان قیام کرد. در همان سال زیری که همچنان به فاطمیان وفادار مانده بود با یک نیروی صنهاجی به نبرد با شورشیان رفت، اما در جنگ کشته شد و یحیی بن علی سر بریده او را به دربار خلیفه اموی برد. اندک زمانی بعد بلگین بن زیری، امیر جدید صنهاجه، بربرهای زناته را که تحت فرماندهی جعفر بودند شکست داد و مسیله و زاب را تصاحب کرد. جعفر بن علی که در میان زناته، که چشم به ذخائر او دوخته بودند، دیگر احساس ام نیت نمی کرد اینک بناچار به قرطبه گریخت. وی خدمات ذی قیمتی به مخدومان جدید خویش کرد و از ۳۶۵ / ۹۷۵ - ۹۷۶ از جانب بنی امیه بر بخشی از ناحیه مرکزی مغرب حکومت راند، و در همان حال رؤسای قبایل بنو ایفرن، مغراوه، مکناسه، و دیگر شاخه های زناته را در آن منطقه به زیر پر قدرت خویش داشت. جعفر سرانجام، در ۳۷۲ / ۹۸۲ - ۹۸۳، به فرمان منصور محمد بن ابی عامر (فت ۳۹۲ / ۱۰۰۲)، حاجب ذی نفوذ دربار هشام دوم (۳۶۶ - ۳۹۹ / ۹۷۶ - ۱۰۰۹)، خلیفه جوان اموی و حکمران قدرتمند اندلس برای چندین ده سال، به قتل رسید. یحیی بن علی نیز در شمال آفریقا خدمت به امویان می کرد، اما بعدا به خدمت فاطمیان در مصر درآمد و در آنجا در دوره خلافت حاکم درگذشت.

در این میان، معز پس از آرام ساختن مغرب به کار تهیه تدارکات لازم برای فتح مصر، که هدفی حیاتی برای فاطمیان بود و دو خلیفه فاطمی نخستین آفریقیه موفق به تحصیل آن شده بودند، پرداخت. تدارک مقدمات ده سال تمام کار دقیق و پرتلاش برد، و در این مدت معز مترصد فرصت مناسب برای شروع حمله بود. پایگاه نظامی دولت فاطمی گسترش داده شد تا بربرهای قبایل دیگر غیر از قبیله کتامه را دربرگیرد، و علاوه بر آن عناصر غیربربر همچون صقلیایان، یونانیان، و غیره نیز جذب سپاه فاطمی شد. از همه مهمتر، اینک معز می توانست در طی عملیات فاطمیان در مشرق روی نیروهای صنهاجی برای دفاع از مغرب حساب کند. در همان حال، دعوت فاطمی در مصر با فعالیتهای ابو جعفر بن نصر، ابو

عیسی عبد العزیز بن احمد، و دیگر داعیان تشدید شد، و نیز بسیاری از عوامل مخفی دعوت فاطمی را اشاعه می دادند و شالوده‌های قدرت اخشیدیان را سست می ساختند. آنها همچنین سعی داشتند که مقامات بلندمرتبه نظامی و اشخاص صاحب نفوذ دیگر دولت اخشیدی را به کیش اسماعیلی درآورند؛ و حتی از این بابت به خود کافور هم نزدیک شدند، اما نتیجه‌ای به دست نیاوردند. ۵۲ باری، با آنکه مسلمانان مصر علویان بیشماری را که در میان آنها می زیستند محترم می داشتند، تشیع هرگز در مصر ریشه محکمی، مخصوصاً از بابت جلب پشتیبانی توده مردم، نگرفته

ص: ۲۰۱

بود. ۵۳ این وضعیت حتی پس از آنکه در دوره فاطمیان تشیع اسماعیلی دین رسمی مملکت گشت ادامه یافت. . با گذشت زمان، مسیر لشگرکشی فاطمیان به مصر بدقت به روی نقشه آمد، و در همان حال احتیاجات نیروی انسانی و مالی این لشگرکشی نیز تعیین شد. معز در اینکه جوهر را، که تواناترین همه سپهسالاران و سرداران فاطمی بود، به فرماندهی این لشگرکشی برگزیند تردیدی نکرد. زیرا وی با پیروزیهای درخشانش در مغرب صلاحیت و کفایت خود را به اثبات رسانیده بود. در این میان اوضاع داخلی مصر بر اثر شیوع قحطی و مشکلات متعدد اقتصادی سخت از هم پاشیده شده، و عدم ثبات خاندان فرمانروا و وجب بینظمیهای اجتماعی و سیاسی شده بود. به رغم همه اینها، کافور، که پس از اخشید مدت بیست و دو سال فرمانروای قدرتمند و کارآمد مصر بود، موفق شده بود از فتح مصر جلوگیری کند. اما با مرگ کافور در ۳۵۷ / ۹۶۸ و رسیدن نوه ناتوان و ضعیف النفس اخشید، یعنی احمد بن علی (۳۵۷ - ۳۵۸ / ۹۶۸ - ۹۶۹)، به مقام رهبری بینظمی داخلی به آشوب مبدل شد، و با سر گرفتن شورش در میان لشگریان بلوا عظیمتر شد. بروشنی معلوم بود که دولت اخشیدیان به آخرین روزهای عمر خود رسیده است. ابن کلس، عامل مالی کافور که پس از مرگ وی به فاطمیان پناهنده شده بود، م عز را دقیقاً از اوضاع و احوال پراشوب درونی مصر باخبر می ساخت. وی در اصل یک یهودی بود که، پس از آنکه به عنوان مدیر مالی به خدمت کافور درآمد، دین اسلام را پذیرفت و با مرگ کافور به فاطمیان پناهنده شد. امکان دارد که ابن کلس در همان زمانی که در خدمت کافور بود به دعوت فاطمیان پیوسته باشد. به هر حال، وی معز را تشجیع کرد که در فتح مصر شتاب کند و فرصت را از دست ندهد. ابن کلس بعداً با معز رهسپار مصر شد، و در آنجا اولین وزیر دولت فاطمیان گشت.

در ربیع الاول ۳۵۸ / فوریه ۹۶۹، جوهر پس از مراسم باشکوهی، که برای بدرقه او و سبایانش برپا شده بود و شخص معز در آن شرکت داشت، از قیروان حرکت آغاز کرد. خلیفه به نشانه قدردانی و احترام قبای سلطنتی خود را به او داد، و به تمام حکمرانان مسیر حرکت او دستور داد که هنگام استقبال از قائد لشگر از اسب پیاده شوند. جوهر که تنها با مقاومتی جزئی در نزدیکی جیزه روبه رو شده بود، چهار ماه بعد، در شعبان ۳۵۸ / ژوئیه ۹۶۹ وارد فسطاط، پایتخت اخشیدیان مصر، شد. وی با سیاست و نرمش با مصریان رفتار کرد، عفو عمومی داد، و در ملأ عام مردم را بر جان و مالشان از ایمنی مطمئن ساخت. دستور داد نام مطیع (۳۳۴ - ۳۶۳ / ۹۴۶ - ۹۷۴)، خلیفه عباسی وقت، را از

ص: ۲۰۲

خطبه نماز جمعه حذف کنند، اما آزادیهای دینی را محترم شمرد و شیوه‌های شیعی عبادت را بتدریج در میان آورد. بدون تردید وی از اینکه شیعیان مصر در اقلیتند و اکثریت را سنیان، که بیشتر بر مذهب شافعی هستند، و مسیحیان تشکیل می دهند آگاه بود. با وجود این، از این زمان به بعد مصر به زیر فرمان یک سلسله شیعی اسماعیلی درآمد. جوهر با لشگر

عظیمش در شمال فسطاط اردو زد، و بلافاصله به ساختن شهری جدید در آن ناحیه پرداخت که در آینده پایتخت فاطمیان شد و به قاهره نامبردار گردید.

وی همچنین جایگاه قصر خلیفه را، که برای معز و جانشینانش در نظر گرفته شده بود، مطابق نقشه هایی که خود خلیفه فاطمی تهیه کرده بود معین ساخت . ۵۴ اندکی بعد، در جمادی الاول ۳۵۹ / آوریل ۹۷۰، جوهر شالوده الازهر را گذاشت. ساختمان اصلی این مسجد معروف دو سال بعد تمام شد . در ۳۷۸ / ۹۸۸ - ۹۸۹، الازهر به یک دانشگاه نیز مبدل شد که اولین دانشگاه جهان است و از آن زمان به صورت یکی از نهادها و مؤسسات اصلی علوم مذهبی در دنیای اسلام باقی مانده است . در دوره فرمانروایی فاطمیان الازهر نقشی قاطع در رواج و پخش عقاید اسماعیلی بازی کرد . تعداد زیادی از علما و فقهای اسماعیلی و طلاب بیشمار همواره در مجالس بحث و درس الازهر شرکت می کردند. این امر بخوبی روشن می سازد که چرا الازهر پس از سقوط دولت فاطمیان از خصومت ایوبیان سنی مذهب متحمل صدمات و خسارات زیادی شد.

از فتح مصر به دست فاطمیان در اشعار محمد بن هانی اندلسی، نخستین شاعر بزرگ مغرب و یکی از اسماعیلیان پرشور، باشکوه و ستایش یاد شده است . ۵۵ در واقع ابن هانی در تعدادی از قصاید مدحی خود به تکرار می گوید که نه تنها جهان اسلام، بلکه همه عالم شرعا و قانونا ملک طلق خلیفه فاطمی، المعز دین الله، است. ابن هانی در اشبیلیه به دنیا آمد، و پدرش که او نیز شاعر بود ظاهرا یکی از مبلغان فاطمی در اسپانیای مسلمان بود. سرانجام، ابن هانی نیز به داشتن فعالیتهای پنهانی در طرفداری از فاطمیان مظنون واقع شد، و از ترس سیاست عبد الرحمن سوم، خلیفه اموی که سنی مالکی بود، ناچار به مغرب گریخت . ابن هانی جوان پس از آنکه مدتی را در دربار بنو حمدون در مسیله گذرانید، در ۳۴۷ / ۹۵۸ به فاطمیان پیوست و ملک الشعراء و مداح المعز لدین الله شد . وی که مدافع ادعاهای فاطمیان در برابر امویان و عباسیان سنی مذهب و غاصب بود، به ستایش فضایل معز و دیگر امامان فاطمی ادامه داد و اهداف عالی آنان را به گوش جهانیان رسانید. ۵۶ و به این ترتیب، از طریق شعر خدمتی گرانها به امر تبلیغات مذهبی

ص: ۲۰۳

فاطمیان کرد، زیرا شعر او را مردم از قرطبه تا بغداد می خواندند. ابن هانی در اوضاع و احوالی اسرارآمیزی در ۳۶۲ / ۹۷۳، در حین سفر از افریقیه به مصر، شاید به دست عمال اموی یا عباسی به قتل رسید.

جوهر وقتی در قرارگاههای جدید خود مستقر شد برای مدت چهار سال، یعنی تا رسیدن معز، والی مصر بود. در طی این دوره وی اولویت نخست را به تخفیف و التیام مسئله قحطی، بهبودی بخشیدن به اوضاع مالی مملکت، و اصلاح نظام اداری آن داد. وی ترجیح می داد که از کتamy ها و دیگر مغربیان، که همپای او بدین دیار آمده بودند، در کارها مدد جوید تا از مصری ها؛ مخصوصا در مقامات مهم دولتی . نیز کوشش داشت تا حکومت فاطمیان را در ورای مصر بگستراند؛ مخصوصا در نواحی و سرزمینهایی که قبلا تحت استیلای اخشیدیان بود . در ۳۵۹ / ۹۶۹ - ۹۷۰، مکه و مدینه به آسانی فرمان معز را، که به امیران محلی این دو شهر برای جلب بیعتشان وعده های پولی داده بود، گردن نهادند . صرف نظر از موارد انقطاع موقتی، سلطه فاطمیان بر حجاز تقریبا تا پایان حیات این سلسله ادامه یافت . ۵۷ برای فاطمیان پیدا کردن جای پای محکمی در شام، که تا این زمان تحت حکومت اخشیدیان بود و حمدانیان بخشهای شمالی آن را از مقر خود در حلب به زیر سیطره داشتند، بسیار دشوارتر بود. مانع عمده پیروزی سریع فاطمیان در شام را قرمطیان بحرین به وجود

آوردند که دشمنی و خصومتشان با فاطمیان، پس از فتح مصر به دست فاطمیان، به جنگ و جدال علنی می‌شد. قمرطیان از قبل روابط دوستانه‌ای با اخشیدیان و حمدانیان برقرار کرده بودند، و مضاف بر آن آماده بودند که کمک و معاضدت عباسیان و آل بویه را نیز در ضدیت با فاطمیان بپذیرند.

باید یادآور شویم که در این زمان هنوز برادران ابو طاهر مشترکا بر مملکت قمرطی حاکم می‌راندند. پسر ارشد ابو طاهر، نامش سابور (شاپور)، که به مقام حکمرانی و فرماندهی سپاه ترقی یافته بود، در ۹۶۹/۳۵۸ بر عموهای خود شورید، اما توفیقی نیافت و دستگیر و کشته شد. اما پسران ابو سعید جنابی که حکومت در دستشان بود خود نیز دیر نپاییدند. ابو منصور احمد در ۹۷۰/۳۵۹، احتمالاً بر اثر مسمومیت، مرد.

بزرگترین برادرش، ابو القاسم سعید، دو سال بعد درگذشت. تا سال ۹۷۲/۳۶۱ از برادران ابو طاهر فقط ابو یعقوب یوسف باقی مانده بود که مقام برجسته‌ای را در دولت قمرطی حفظ کرده بود. از این زمان به بعد، نواده‌های ابو سعید نیز به حلقه طبقه حاکمه راه داده شدند. پس از مرگ ابو یعقوب در ۹۷۷/۳۶۶ شش تن از نواده‌های ابو سعید، که

ص: ۲۰۴

الساده الرؤسا خوانده می‌شدند، مشترکا بر مملکت قمرطی حکومت می‌راندند. ۵۸ در این میان حسن الاعصم، پسر ابو منصور احمد و برادرزاده ابو طاهر، فرمانده نیروهای قمرطی شد. وی را معمولاً برای سرکردگی قمرطیان در لشکرکشی‌هایشان در خارج از بحرین برمی‌گزیدند؛ از جمله برای درگیری‌هایشان با فاطمیان.

در ۹۶۸/۳۵۷، سپاهیان قمرطی به سرداری اعصم، پس از شکست دادن حسن بن عبید الله بن طغج، والی اخشیدی شام، دمشق را گرفتند. سپس رمله را غارت کردند، و پیش از بازگشت به بحرین از ساکنان آن مقدار معتناهی خراج ستانند. سه ماه پس از غلبه فاطمیان به مصر، یک سپاه قمرطی به فرماندهی عموزادگان اعصم دوباره بر حسن اخشیدی حمله کرد و او را شکست داد. اما وی قمرطیان را بر آن داشت تا پیمان صلحی با او امضا کنند که به موجب آن مقرر گردید سالانه مبلغی خراج بدانها داده شود. متعاقب آن، قمرطیان که هرگز در سرزمینهای مفتوحه خود باقی نمی‌ماندند، زیرا صرفاً به افزایش دادن منابع خزانه خود توجه داشتند، به بحرین بازگشتند و تنها عده قلیلی از خود در آنجا به جای گذاشتند. اندکی بعد، یعنی در آغاز سال ۹۷۰/۳۵۹، یک سپاه گران فاطمی به سرکردگی جعفر بن فلاح به فتح شام فرستاده شد. این سپاه نیروهای مشترک قمرطی و اخشیدی را در نزدیک رمله شکست داد، و حسن اخشیدی را به اسارت گرفت. اما غلبه فاطمیان بر شام به معنای قطع خراجی بود که قبلاً اخشیدیان به قرامطه بحرین می‌پرداختند، و این را می‌توان دلیل عمده‌ای برای حمله سال بعد قمرطیان به شام دانست.

در ۹۷۱/۳۶۰، اعصم به یاری عزالدوله بختیار (۳۵۶-۹۶۷/۳۶۷-۹۷۸)، از امرای آل بویه، و ابو تغلب حمدانی، حکمران موصل، فاطمیان را شکست داد و جعفر بن فلاح را در جنگ کشت و دمشق و رمله را گرفت. اعصم، که با عباسیان نیز از در اتحاد درآمد، اینک خلفای بغداد را مالک الرقاب این مناطق اعلام داشت و دستور داد خلیفه فاطمی، المعز لدین الله، را در مساجد و منابر لعن کنند. اعصم که از پیروزیهای خود تشجیع شده بود به سوی مصر راند و تا دروازه‌های قاهره پیش رفت. اما وی، به سبب فاسد بودن برخی از یارانش که به رشوه فاطمیان خریداری شده

بودند و در حین عملیات وی را رها کردند و به سبب پایداری جوهر و نیز مسائل داخلی بحرین، در ربیع الاول ۳۶۱/ دسامبر ۹۷۱ مجبور به عقب‌نشینی به احساء شد؛ در حالی که هنوز دمشق در دست قرامطه باقی مانده بود.

در این میان، معز مقدمات انتقال پایتخت فاطمیان را از افریقیه به مصر فراهم

ص: ۲۰۵

ساخته بود. معز، پیش از آنکه به سفر تاریخی خویش در شوال ۳۶۱/ اوت ۹۷۲ پردازد، بلگین بن زیری را از جانب خویش به حکومت افریقیه برگماشت و به او نام افتخاری ابو الفتوح یوسف داد. و این پاداشی درخور برای امیر صنهاجه بود که در پیروی از سنت مرضیه‌ای که پدرش گذاشته بود با ایمان راسخ از فاطمیان در برابر قبایل زناته و دیگر دشمنان در شمال افریقا دفاع کرده بود. به این ترتیب، حکومت سراسر قلمرو فاطمیان در غرب، به استثنای صقلیه که حکومتش با کلیان بود و به استثنای طرابلس که نظارت بر آن به بربرهای کتامة سپرده شده بود، در اختیار بلگین قرار گرفت. در نتیجه بلگین از اشیر به قیروان انتقال یافت، و در آنجا سلسله زیریان (۳۶۱-۵۴۳/۹۷۲-۱۱۴۸) را تأسیس کرد. معز در رمضان ۳۶۲/ ژوئن ۹۷۳ همراه چهار پسرش و بستگانش و تعداد زیادی از بزرگان اسماعیلی و داعیان از جمله قاضی نعمان که سال بعد درگذشت و بسیاری از بربرهای کتامة وارد قاهره شد. وی همچنین خزائن و تابوتهای اجداد خود را به همراه آورده بود. این مهاجرت نشانه ختم دوره حکومت فاطمیان در شمال افریقا بود.

اخو محسن که اندکی بعد از سال ۳۷۲/ ۹۸۲ به نوشتن رساله خویش مشغول بوده متن نامه تهدیدآمیزی را که معز پس از ورودش به قاهره به حسن اعصم نوشته و او را به خاطر انحراف از معتقدات و دین پدرانش سرزنش کرده برای ما محفوظ داشته است. ۵۹ چنانکه مادلونگ تبیین کرده، ۶۰ معز با زیرکی کوشید که اعصم را متقاعد سازد ابو سعید و ابو طاهر هر دو از هواخواهان وفادار فاطمیان بوده اند. اما سعی او به جایی نرسید، و اعصم متن نامه او را در ملأ عام فاش ساخت و بر فاطمیان انکار کرد. و به عنوان پاسخ بدین نامه، که گفته بود بزودی بدان جواب خواهد داد، در ۳۶۳/ ۹۷۴ برای دومین بار به مصر حمله برد. وی قاهره را در محاصره گرفت. اما متحدش، حسن بن جراح، که فرماندهی سپاه جراحیان فلسطین را برعهده داشت، به او خیانت کرد. در نتیجه، اعصم شکست خورد و به بحرین عقب نشست. بعد از آن، فاطمیان از نو دمشق را متصرف شدند و معز پیمان صلحی با قرمطیان بست، و آنان موفق شدند خراجی را که قبلاً اخشیدیان به آنها می پرداختند دریافت دارند. ۶۱ اما، دیری نگذشت که الفتکین (الپتکین) ترک، یکی از امرای نظامی قبلی آل بویه در بغداد، دمشق را در ۳۶۴/ ۹۷۵ متصرف شد.

مرگ معز او را از اینکه الپتکین، این شورشی جاه طلبی که اقتدار عباسیان را در دمشق برقرار کرده بود، را از آنجا بیرون راند بازداشت.

حکمرانی معز در مصر حدود دو سال طول کشید. وی اندکی پس از رسیدن به

ص: ۲۰۶

قاهره جوهر را برکنار کرد و کار خطیر از نو سامان دادن نظام مالی مصر را به ابن کلس که مردی زیرک بود سپرد. شخص خلیفه، خودش، در مصر بیشتر به کار دفع تهدیدات قرامطه مشغول بود. المعز لدین الله، پس از آنکه قدرت و

ثروت سلسله فاطمی را ترقی قابل ملاحظه‌ای داد و گستره سرزمینهای تحت قلمرو دولت فاطمی را افزود، در ربیع الثانی ۳۶۵/ دسامبر ۹۷۵، در سن جوان چهل و چهار سالگی، و پس از بیست و دو سال امامت و خلافت درگذشت.

معز نخستین خلیفه فاطمی بود که بجد کوشید تا حمایت و پشتیبانی اسماعیلیان شرقی مخالف را به دست آورد، و وحدت ایدئولوژیکی و آرمانی نهضت اسماعیلیه را از نو برقرار سازد. چنین می‌نماید که او در این کار نه تنها انگیزه بهره‌گیری از خدمات اسماعیلیان مخالف در کوشش برای تسخیر سرزمینهای عباسیان در شرق را داشت، بلکه به سبب آن نیز بود که از نفوذ خطرناک اندیشه‌های قرمطی بر پیروان خود در مشرق، یعنی آن دسته از اسماعیلیان فاطمی که در بیرون از قلمرو حکومت فاطمیان بودند، بیمناک و نگران بود. وی، برخلاف پیشینیانش که تماما سرگرم مستحکم ساختن وضع خویش بودند، به مسائل عقیدتی و مسلکی نیز پرداخت. و چنانکه دیدیم رسولانی از سند و دیگر جوامع دوردست اسماعیلی به حضور می‌پذیرفت و در باب مسائل مهم عقیدتی با آنان به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت، و بخصوص به هوش بود که اشتباهات و شبهات عقیدتی آنها را تصحیح کند. اکنون، در نتیجه به دست آمدن مآخذ اسماعیلی کاملاً روشن شده است که معز، در حقیقت، در تعالیم اسماعیلیه فاطمی تجدیدنظر کرده و بعضی از عقاید اسماعیلیان مخالف را در زمره این تعالیم قرار داده است. اصلاح دینی معز از جمله متضمن بازگشت جزئی به عقیده امامت، بدان صورت که اکثریت اسماعیلیان نخستین قبول داشتند، بود. ۶۲ بازتاب این اصلاح دینی را در آثار قاضی نعمان و جعفر بن منصور الیمن، مهمترین مراجع معتبر اسماعیلی آن زمان، و در بعضی از نوشته‌های منسوب به خود معز می‌توان یافت.

چنانکه گفتیم عبید الله (عبد الله) المهدی با ادعای آشکارای امامت اسماعیلیه برای خود و اسلاف خویش، مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرده بود. تداوم بلاانقطاع در امامت، که به این ترتیب به وسیله عبید الله المهدی مطرح شده بود، بعداً از طرف قاضی نعمان که صریحاً به وجود بیش از یک سلسله هفتگانه از ائمه در دور ششم تاریخ دینی، یعنی دور حضرت محمد [ص]، قائل بود مورد تأیید قرار گرفت. ۶۳ اما بعداً قاضی نعمان،

ص: ۲۰۷

در رساله‌ای که شاید در نزدیکیهای مرگ خود نوشت تصویر متفاوتی از عقیده فاطمیان عرضه داشت؛ تصویری که در آن اصلاح عقیدتی معز، که ظاهراً آثار قاضی نعمان را با دقت بسیار می‌خواند، گنجانیده شده است. این رساله از قرار معلوم در پاسخ به پرسشهایی که رسولی از قاضی دانشمند کرده نوشته شده است، و این رسول را احتمالاً یکی از جوامع اسماعیلیه شرقی فرستاده بوده‌اند. پرسشها و پاسخهایی که قاضی بدانها داده است، کلاً درباره قائم و ظهور اوست. در این کتاب قاضی نعمان پس از بررسی اندیشه‌های مختلفی که شیعیان تا آن زمان درباره قائم اظهار داشته بودند ۶۴ توضیح می‌دهد که قائم در اصل سه حدّ دارد: حدّ عالم (کون) جسمانی، حدّ قیامت در عالم (کون) روحانی، و بالاخره حدّ داوری روز قیامت. وی به صورت خاصتری از وجود دو حدّ جسمانی برای قائم یاد می‌کند؛ حدّ ناطق و حدّ الخلفاء الراشدون (جانشینان هدایت شده محق).

بنابر عقیده قاضی نعمان، قائم نخست در پایان دور ششم تاریخ به عنوان امام هفتم دور اسلام ظاهر شد. به این ترتیب، اولین حدّ جسمانی خود را در شخص محمد بن اسماعیل، به عنوان ناطق هفتم که شریعت جدیدی را اعلام نکرد، به دست آورد. اما، چون قائم در دور ستر کامل ظهور کرده بود، شریعت او نیز که متضمن تأویل معانی باطنی شرایع قبلی بود مخفی و مستور ماند. ۶۵ به این دلیل است که قائم خلفایی برای خویش تعیین، و در آنها حدّ جسمانی ثانوی خود را

تحصیل کرد. از طریق همین خلفاست که قائم معنای باطنی احکا م را بر مردم آشکار می کند، و کارهایی که برای او پیش‌بینی شده است به انجام می رساند؛ زیرا محمد بن اسماعیل رجعت نخواهد کرد. در ابتدا، خلفا نیز مخفی و مستور بودند. اما، آنها با عبید الله در دور کشف آشکار شدند، و اینان تا پایان عالم جسمانی حکومت خواهند کرد و آخرین آنها حجت قائم خواهد بود. پس از آن قائم به حدّ جدیدی خواهد رسید و در دور روحانی ستارگان (دور الجرم) آشکار خواهد شد، و پیش از آنکه فراتر رود و با نفس کل یکی شود بر مردمان داوری خواهد کرد. ۶۶ اما این نظام دچار یک ناهنجاری درونی است. به این ترتیب که قاضی نعمان از یک سو در نهایت احتیاط تأکید می ورزد که هیچ یک از فرایض دینی که قرآن و شریعت مقرر داشته است قبل از فرارسیدن روز داوری، یعنی روز قیامت، ملغی نمی شود که معنایش آن است دور محمد [ص] و اسلام تا آن زمان ادامه می یابد. از سوی دیگر، باز بنابر عقیده او، دور هفتم، یعنی دور معادی قائم - مهدی، هم‌اینک آغاز شده است؛ زیرا قائم در شخص محمد بن

ص: ۲۰۸

اسماعیل و سپس در خلفای او، یعنی فاطمیان، ظهور کرده است. اینان می‌بایست مأموریت او را با روشن ساختن معانی باطنی همه شرایع پیشین، از جمله شریعت مقدس اسلام، انجام دهند.

اندیشه‌های مشابهی نیز در نوشته‌های خود معزّ، از جمله المناجات که اسماعیلیان شام بدو نسبت داده اند، ۶۷ و ادعیه الایام السبعة ۶۸ و نوشته‌های دیگر او یافت می‌شود. ۶۹ معزّ نیز از هفت دور ناطقان - پیامبران سخن می‌گوید، و از قائم اغلب به صورت القائم بالحق الناطق بالصدق یاد می‌کند و او را ناطق هفتم و امام هفتم دور محمد [ص] می‌شمارد. از محمد بن اسماعیل به اسم نام نمی‌برد، اما به اسماعیل بن جعفر به عنوان امام ششم دور ششم (دور محمدی) اشاره می‌کند و، در همان حال، قائم را امام هفتم و هشتمین جانشین علی بن ابیطالب [ع] به حساب می‌آورد. پس روشن است که مراد وی از قائم همانا محمد بن اسماعیل است. قائم، بنابر قول معزّ و قاضی نعمان، شریعت جدیدی را اعلام نمی‌دارد، بلکه معنای باطنی شرایع پیشین را آشکار می‌سازد. معزّ همچنین از خلفا که مطابق حق و حقیقت رفتار می‌کنند و نماینده قول و عمل قائم هستند نام می‌برد. گذشته از این، وی می‌افزاید که ورای امام وقت، که تأویل کننده معانی باطنی احکام شریعت است، قائم و صاحب الزمانی وجود ندارد. ۷۰ به عبارت دیگر، معزّ منکر رجعت جسمانی محمد بن اسماعیل به عنوان قائم است، زیرا فاطمیان به عنوان خلفای او و وظایفش را عهده‌دار شده‌اند.

اصلاح عقیدتی معزّ در واپسین اثرهای جعفر بن منصور الیمن نیز بازتاب پیدا کرده است. وی در کتاب الشواهد و البیان و نیز در تأویل الزکاة خود، که در سالهای آخر خلافت معزّ آنها را به پایان رسانیده است (این هردو کتاب هنوز به صورت خطی موجود است و به چاپ نرسیده است)، ۷۱ دوره‌های هفتگانه ناطقان را مورد بحث قرار می‌دهد و می‌گوید که دور هفتم دور قائم محمد بن اسماعیل و خلفای اوست. جالب است یادآور شویم که جعفر اهمیت بسیاری برای قائم، که کاشف همه احکام است، و خلفای او در تمایز با ناطقان متعارف قائل می‌شود. از زندگانی جعفر بن منصور الیمن چیز زیادی معلوم نیست. وی فرزند داعی معروف یمنی، ابن حوشب (منصور الیمن)، بود. پس از مرگ ابن حوشب، وقتی که عبید الله المهدي داعی عبد الله بن عباس الشاوری را به ریاست دعوت اسماعیلی در یمن برگماشت، تنها جعفر از میان برادرانش به فاطمیان وفادار ماند.

برادر ارشدش، حسن (یا ابو الحسن)، که انتظار داشت جایگزین پدر شود، از دعوت روی

بر تافت و داعی الشاوری را به قتل رسانید. در چنین اوضاع و احوالی بود که جعفر، به عنوان یکی از هواخواهان فاطمیان، به شمال افریقا مهاجرت کرد، و به دربار دومین خلیفه فاطمی، القائم بامر الله، در مهدیه بیوست . در ۳۳۵/۹۴۷، در دوره حکومت منصور، با ابو یزید جنگید. در واقع، جعفر پیروزیهای مختلف فاطمیان را بر شورشیان خارجی در تعدادی از اشعار خود ستوده است . ۷۲ بعد از آن، بر مقام ادبی جعفر افزوده شد، و یکی از نمایندگان برجسته تأویل اسماعیلی در دوره معز گردید. معز برای او احترام زیادی قائل بود و، چنانکه نوشته اند، از لحاظ مالی نیز جعفر را کمک می‌کرد. ۷۳ از قرار معلوم، جعفر در افریقیه منصب دولتی نداشت و وقت خود را سراسر صرف نوشتن می‌کرد؛ اما به روایت داعی ادریس وی در دوره معز، به مقامی بلند در امر دعوت، حتی بالاتر از مقام قاضی نعمان، ارتقا یافته بود . به‌هرحال، جعفر بن منصور الیمین در تاریخ نامعلومی، اندک زمانی بعد از معز، درگذشت. ۷۴

به‌طور خلاصه، معز با اصلاحات خود تغییرات عمده ای در نظریه اسماعیلیان فاطمی در باب امامت پدید آورد . امامت اسماعیل بن جعفر و پسرش محمد بن اسماعیل را به جای عبد الله بن جعفر، که عبید الله در نامه خویش او را جد فاطمیان شمرده بود، تصدیق کرد و نسب خود را به آنان رسانید . نیز محمد بن اسماعیل را به عنوان هفتمین امام دور اسلام و قائم و ناطق دور واپسین شمرد، اما با تعبیری متفاوت از آنچه اسماعیلیان پیش از فاطمی معتقد بودند . چون قائم، که محمد بن اسماعیل باشد، در دوره ستر کامل ظاهر شده بود، وظایف وی را می‌بایست خلفای او، یعنی امامان اسماعیلی فاطمی، عهده‌دار شوند که از اعقاب او بودند. معز همچنین بر آمیزش فلسفه نوافلاطونی، بویژه به صورت نوعی جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی، با اندیشه فاطمی صحنه گذاشت . در نتیجه این کار، آثار نمایندگان ق دیم این جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی، که از زمره اسماعیلیان مخالف بودند، مورد مطالعه و بررسی داعیان و مؤلفان فاطمی قرار گرفت.

کوششهای معز در جلب بیعت اسماعیلیان مخالف تا اندازه ای از موفقیت برخوردار بود . داعی ابو یعقوب السجستانی به وی گروید و در کتبی که پس از به خلافت نشستن معز نوشت امامت خاندان فاطمی را تأیید کرد . در نتیجه، اسماعیلیان خراسان و نیز سیستان و مکران تا حد زیادی پشتیبان دعوت فاطمی شدند . معز همچنین موفق شد که جای پایی برای فاطمیان در سند، واقع در شمال هند، باز کند. در حوالی سال ۳۴۷/۹۵۸،

چنانکه قبلاً نوشتیم، بر اثر مساعی یک داعی اسماعیلی که موفق شده بود حکمران محلی را به کیش اسماعیلی درآورد یک دولت دست‌نشانده فاطمی در سند تشکیل گردید . پایتخت این دولت شهر مولتان بود که از آن به عنوان دار الهجره اسماعیلیان در آن ایالت استفاده می‌شد. اما داعی مورد بحث گویا گرایشهایی نسبت به اسماعیلیان مخالف از خود بروز داد، و از این رو معز درصدد عزل این داعی بود که او در یک حادثه اسب سواری کشته شد. در ۳۵۴/۹۶۵، داعی حلم (جلم) بن شبیان، که نسبت به فاطمیان وفادار بود، به جای او منصوب گشت . اینک صاحب الامر بودن معز در مولتان اعلام و خطبه به عوض خلفای عباسی به نام خلفای فاطمی خوانده شد . این دولت اسماعیلی تا سال ۳۹۶/۱۰۰۵-۱۰۰۶ دوام آورد؛ در این سال محمود غزنوی بر مولتان تاخت و آخرین امیر اسماعیلی مولتان، ابو الفتوح داوود بن نصر، را خراجگزار خود کرد. چند سال بعد، در ۴۰۱/۱۰۱۰-۱۰۱۱، مولتان عملاً به قلمرو غزنویان الحاق شد؛ ابو الفتوح

اسیر شد و اسماعیلیان مولتان و نواحی اطراف آن بیرحمانه قتل عام شدند . ۷۵ یکی دیگر از حکمرانان محلی سند از سلسله حباری که از منصوره حکومت می راندند، بعداً، یعنی در حدود سال ۴۰۱ هجری، به کیش اسماعیلی فاطمی درآمد؛ وی ظاهراً دین اسماعیلی را مذهب رسمی مملکت خویش قرار داد . اندکی بعد، محمود غزنوی این حکمران اسماعیلی را نیز که احتمالاً خفیف نامیده می شد، هنگامی که در ۱۰۲۵/۴۱۶ بر منصوره یورش برد، برافکند. ۷۶ به رغم این شکستها و خصومت پیوسته غزنویان سنی مذهب، کیش اسماعیلیه فاطمی در سند باقی ماند و بعداً دین سومره ها شد که در ۱۰۵۱/۴۴۳ علیه غزنویان شوریدند و سلسله مستقل خود را که مقرش در تهته بود تأسیس کردند؛ سلسله ای که تقریباً سه قرن دوام آورد. ۷۷ باری، اسماعیلیان قرمطی در بخشهایی از ایران بویژه در دیلم و آذربایجان و نیز در جنوب عراق، با آنکه فاطمیان اکنون می کوشیدند تا نام عبدان را زنده کنند و مطالعه آثار او را اجازه داده بودند، به مخالفت خویش ادامه دادند . مهمتر از همه اینها معز در جلب قرمطیان مشرق عربستان نیز، که بخوبی دریافته بود به کمک آنها خواهد توانست به رؤیای خود برای فتح بغداد و برافکندن خلافت عباسیان تحقق بخشد، با شکست مواجه شد .

پس از معز سومین پسر او، ابو منصور نزار، که پس از جلوس بر مسند خلافت عنوان العزیز بالله بر خود نهاد، جانشین او شد؛ و وی اولین خلیفه فاطمی بود که در مصر به حکم رانی نشست . ۷۸ او فقط حدود یک سال قبل به ولایتعهدی منصوب شده بود، و این

ص: ۲۱۱

پس از مرگ برادر بزرگترش، عبد الله، در ۹۷۵/۳۶۴ بود. معز در اصل دومین پسرش، عبد الله، را به جانشینی برگزیده بود، نه پسر ارشدش، تمیم، را که مظنون به همکاری با کسانی بود که علیه معز توطئه چینی می کردند. اسنادی که در کتاب سیره جوذر، که در دوره عزیز تألیف شده، برای ما باقی مانده است، در واقع پرده از وجود نفاقی برمی گیرد که در حوزه های داخلی خاندان فاطمی در دوره خلافت منصور و معز وجود داشته و تا این زمان ناشناخته مانده است . ۷۹ به موجب این اسناد بعضی از پسران دو خلیفه اول فاطمی، از جمله عموهای منصور و برادرانش، که ظاهراً با بعضی از خط مشی هایی که منصور و جانشین او دنبال می کردند مخالفت شدیدی داشتند، درگیر فعالیت هایی بر ضد خویشان حکمروای خود بودند. امیر تمیم، که در ۹۴۸-۹۴۹ زاده شده بود، روابط نزدیکی با این فاطمیان ناسازگار مخالف داشت، و از قرار معلوم مکاتبات سری با آنها می کرد؛ و این واقعیت به استحضار پدرش رسید . به احتمال قوی، در نتیجه این ارتباطات و نیز شیوه بی بندوبار زندگی تمیم بود که وی از صف نخستین جانشینان پدر حذف شد و برادر جوانترش، عبد الله، نامزد خلافت گشت . ۸۰ در حوالی سال ۳۵۷ هجری، معز عبد الله را به ولایتعهدی خلافت فاطمی و جانشینی امامت اسماعیلی منصوب کرد. اما این انتصاب را، که بعداً موجب شگفتی بسیاری از درباریان و اعضای خاندان فاطمی شد، نخست فقط بر جوذر (فت ۳۶۳/۹۷۳-۹۷۴) که به او اعتماد فراوان داشت فاش ساخت.

جوذر، به نوبه خود، این راز را بنا بر دستور مخدومش، و به موجب سابقه ای که القائم بامر الله گذاشته بود، هفت ماه پنهان نگه داشت . ۸۱ معز پس از مرگ عبد الله، برخلاف معتقدات عده ای از اسماعیلیان نخستین (یعنی مبارکیه) که اعتقاد داشتند نص امامت پس از حسن [ع] و حسین بن علی [ع] از برادر به برادر تسری پیدا نمی کند، پسر دیگرش، نزار، را جانشین خود کرد . در اینجا نیز برای بار دوم تمیم نادیده انگاشته شد، و برادری که هفت سال از او جوانتر بود بر وی ترجیح یافت . در این میان، تمیم از فعالیت های سیاسی کناره جست و، برخلاف عبد الله و نزار، در هیچ اقدامات و لشگرکشی های ضد قرمطی شرکت نکرد . در عوض، خویشتن را وقف فعالیت های ادبی کرده، و به عنوان یک

شاعر شهرتی کسب کرده بود. تمیم بن معز در سن جوانی، به سال ۳۷۴ یا ۳۷۵ / ۹۸۴ - ۹۸۶، در قاهره بدرود حیات گفت. ۸۲

تحکیم و توسعه قدرت فاطمیان در شام و گرفتن آن از عباسیان و بیزانسیان، هدف اصلی و مقدم العزیز بالله در زمینه گسترش قلمرو ارضی و سیاست خارجی بود.

ص: ۲۱۲

وی در ۳۶۵ / ۹۷۶، بلافاصله پس از نشستن به خلافت، نیرویی به سرکردگی جوهر، سپهسالار آزموده و کهنه کار، برای بازپس گرفتن دمشق از الفتکین که اینک با قرمطیان همدست شده بود به شام فرستاد. اما با رسیدن قوای جدید قمرطی به سرداری اعصم جوهر ناچار شد به رمله و سپس به عسقلان عقب بنشیند، و در آنجا تقریباً هفده ماه در محاصره افتاد. در طی این مدت، اعصم در ۳۶۶ / ۹۷۷ در رمله درگذشت، و جعفر، پسر عم او، به عنوان سالار قرمطیان جانشین او گشت. سرانجام، در ۳۶۷ هجری، تحت شرایط تحقیرآمیزی به جوهر اجازه داده شد به مصر برگردد. جوهر به مصر بازگشت و تا سال ۳۸۱ / ۹۹۲ که درگذشت زندگی را در خاموشی و آرامش گذرانید. در این فاصله، عزیز خود پا به میدان جنگ گذاشت؛ الفتکین و قرامطه را در ۳۶۸ / ۹۷۸ در نزدیکی رمله شکست داد. الفتکین اسیر شد و قرمطیان با صلح موافقت کردند، اما باز به شرط آنکه خراج زیادی دریافت دارند. از این زمان به بعد، قرمطیان بحرین بسرعت زوال یافتند و به یک قدرت محلی تبدیل شدند. العزیز بالله با الفتکین با سخاوتمندی رفتار کرد. وی و سپاهیان ترکش را به خدمت خود درآورد؛ اما دیری نگذشت که الفتکین مورد حسادت و نفرت ابن کلس قدرتمند قرار گرفت و به تحریک او در ۳۷۲ / ۹۸۲ مسموم گردید. با وجود پیروزی عزیز در شام، دمشق تنها اسما، آن هم برای مدتی، در دست فاطمیان بود. اندکی بعد، یکی از یاران قبلی الفتکین به نام قسام آنجا را تسخیر کرد. یک سپاه فاطمی به سرداری فضل بن صالح برای پس گرفتن شهر اقدام کرد، اما نتوانست بر قسام غلبه کند و به فلسطین عقب نشینی کرد. در آنجا میان سپهسالار فاطمی و ابو تغلب حمدانی، که عضد الدوله دیلمی (۳۶۷ - ۳۷۲ / ۹۷۸ - ۹۸۳) او را از موصل بیرون رانده و بعد نیز در تلاشی که برای گرفتن دمشق کرده شکست یافته بود و اینک در آرزوی آن بود که از جانب عزیز حکومت آن شهر را به دست آورد، یک سلسله مذاکرات صورت گرفت. ۸۳ ابو تغلب وعده داد که فضل بن صالح را در بازپس گرفتن دمشق یاری دهد. اما سردار فاطمی اینک با مفرج بن دغفل جراحی، صاحب فلسطین، که با ابو تغلب برای جلب عنایت عزیز رقابت می‌کرد، از در اتحاد درآمده بود. اما همکاری میان مفرج، که ابو تغلب را در ۳۶۹ / ۹۷۹ گرفتار و مقتول ساخت، و سپهسالار متلون المزاج فاطمی، فضل، نیز کوتاه مدت بود. دیری نگذشت که مفرج به قسام که همچنان در مقابل فاطمیان مقاومت می‌کرد پیوست؛ اما این دو شورشی سرانجام در ۳۷۲ - ۳۷۳ / ۹۸۲ - ۹۸۳ از بلتکین، سردار ترکی که در خدمت فاطمیان بود، شکست خوردند. مفرج به انطاکیه گریخت و به بیزانسیان پناهنده شد، اما

ص: ۲۱۳

قسام به قاهره فرستاده شد. گفتنی است که عزیز اولین خلیفه فاطمی بود که ترکان را، علی رغم مخالفت امیران بربر، در نبردهای جنگی فاطمی به خدمت گرفت، و از این کار بعداً نتایج زیانبخشی عاید فاطمیان شد.

عزیز، همچنین، قصد داشت که قلمرو خود را در شمال شام بسط دهد؛ و به دنبال این هدف روی دشمنی موجود میان امیر حمدانی حلب، سعد الدوله (۳۵۶-۳۸۱/۹۶۷-۹۹۱)، و بکجور حکمران شورش‌ی وی در حمص، که مشوق عزیز در تسخیر حلب بود، حساب می‌کرد. در ۳۷۳/۹۸۳، بکجور به کمک عزیز حلب را محاصره کرد. اما پس از مدت کوتاهی بر اثر نزدیک شدن یک سپاه بیزانسی که به کمک حمدانیان فرستاده شده بود، مجبور به برگرفتن حصار و فرار شد. با وجود این، عزیز به وعده خویش عمل کرد و حکومت دمشق را به بکجور واگذاشت. در ۳۷۶/۹۸۶، سعد الدوله، که از زوال قدرت بوئیان در منطقه مضطرب شده بود، اسما تبعیت از فاطمیان را پذیرفت. با وجود این، عزیز از نقشه خود برای تصرف حلب دست برداشت. چند سالی بعد بکجور، که در این اثنا بر اثر توطئه چینیه‌ای ابن کلس در ۳۷۸/۹۸۸ از دمشق رانده شده بود، بار دیگر به آسانی خلیفه فاطمی را ترغیب کرد که فرماندهی یک لشکرکشی جدید را علیه حمدانیان شمال شام به او بسپارد. وی، چون کمکهایی که از نیروهای محلی فاطمی بدو رسید اندک بود، در ۳۸۱/۹۹۱ در اقدام خود از سعد الدوله، که بیزانسیان کمکه‌های مؤثری به او می‌کردند، شکست خورد و کشته شد. در پی این پیروزی سعد الدوله جدا به اندیشه حمله به دیگر مستملکات فاطمیان در شام افتاده بود که در ۳۸۱ هجری درگذشت. عزیز از ۳۸۲/۹۹۲ تا زمان مرگش که چهار سال بعد اتفاق افتاد اقدامات سازمان‌یافته‌تری برای تصاحب حلب به خرج داد. اما به علت کمکه‌های حیاتی که دولت بیزانس به سعید الدوله (۳۸۱-۳۹۲/۹۹۱-۱۰۰۲)، پسر و جانشین سعد الدوله، می‌رسانید از این اقدامات توفیقی حاصل نشد. در یک مورد، در ۳۸۵/۹۹۵، هنگامی که سپاهیان فاطمی به سرکردگی منگوتکین ترک، حکمران دمشق، حلب را برای مدت چند ماه در محاصره گرفته بودند، امپراتور بیزانس، باسیلیوس دوم^{۱۳۷} (۹۷۶-۱۰۲۵)، شخصا وارد عرصه شد و از افتادن شهر به دست فاطمیان جلوگیری کرد.

سیاست خارجی عزیز بیرون از شام زیاد فعال نبود. و در شام، چنانکه نوشتیم، دمشق را گرفت، ولی در کوششهایی که برای تسخیر امیرنشین حمدانی، که تحت حمایت

ص: ۲۱۴

بیزانسیان بود، به خرج داد شکست خورد. اما در پیمانی که با باسیلیوس دوم بست توانست شرایط مساعدی را بگنجاند که باعث شد آن محدودیت‌های بازرگانی که دولت بیزانس برای فاطمیان مقرر داشته بود از میان برود. عزیز از مقابله مستقیم با عباسیان سنی مذهب و بوئیان شیعی در عراق اجتناب ورزید، و بیهوده کوشید تا از طریق مذاکرات سیاسی عضد الدوله را به قبول قدرت فاطمیان برانگیزد. در مورد قرمطیان بحرین، عزیز توانست بیعت و فرمانبرداری اسمی و منقطع آنها را، آنهم با دادن خراج سالانه هنگفتی بدانان، به دست آورد. و بالاخره، در شمال آفریقا، عزیز بلگین را در مقام خویش تأیید کرد، اما در زمان پسر و جانشین بلگین، منصور (۳۷۳-۳۸۶/۹۸۴-۹۹۶)، که با بربرهای کنامی به جنگ پرداخت، زیربان انتزاع خویشتن را از خلافت فاطمی شروع کردند. به هر حال، این در پایان دوران خلافت عزیز بود که امپراتوری فاطمی، دست کم به صورت اسمی، به نهایت گسترش قلمرو خود رسید، و دولت و قدرت آنان از آتلانتیک و مدیترانه غربی تا بحر احمر، حجاز، یمن، شام، و فلسطین به رسمیت شناخته شد. در مولتان نیز خطبه به نام عزیز خوانده می‌شد، و برای مدتی کوتاه در ۳۸۲/۹۹۲ حتی در موصل نیز، که در این هنگام تحت حکومت ابو الدواذ محمد عقیلی (۳۸۲-۳۸۶/۹۹۲-۹۹۶)، امیر بنی عقیل که آن منطقه را از آخرین حکمرانان حمدانی موصل گرفته بود،

خطبه به نام عزیز شد. در همان زمان، داعیان فاطمی در بسیاری از نواحی شرقی بیرون از مرزهای قلمرو فاطمیان؛ بویژه در بخشهای مختلف ایران، به فعالیت خویش ادامه می دادند. ۸۴

بیشتر منابع از عزیز به عنوان بهترین و خردمندترین خلیفه فاطمی مصر نام برده اند. وی علاوه بر آنکه مدیری عالی بود، بخوبی می دانست چگونه از خدمات اشخاص با استعداد و توانا، بدون آنکه به معتقدات مذهبی آنها کاری داشته باشد، بهره گیری کند. در تنظیم امور مملکت ابو الفرج یعقوب بن یوسف بن کلس، که پس از مرگ معز همچنان در مقامات مالی و اداری به کار اشتغال داشت، او را یاری بسیاری کرد. ۸۵ عزیز در ۳۶۷/۹۷۷ این کلس را به وزارت خویش برگزید، و در ۳۶۸/۹۷۸ به وی لقب الوزیر الاجل داد. به این ترتیب، ابن کلس نخستین وزیر سلسله فاطمیان شد و در این مقام، به استثنای دو دوره برکناری موقت، بیش از دوازده سال، یعنی تا زمان مرگش، باقی ماند، و وی نقش عمده ای در بهبود اوضاع اقتصادی مصر ایفا کرد. عزیز نصایح مکرر وزیر خود را که مخالف حمله به حلب بود نشنید. با اینهمه، پیروزی فاطمیان در شام سخت مدیون ابن کلس بود که سرانجام با سیاستهای عاقلانه اوضاع درهم و برهم شام

ص: ۲۱۵

را که ناشی از فعالیتهای ستیزه گرانه قسام، حمدانیان، و بنو جراح بود به ضبط و ربط درآورد. ابن کلس به حمایت از علما و فقها و شاعران نیز مشهور بود، و در دستگاه خویش برای آنان مقرری معین کرده بود. خود وی در فقه اسماعیلی، که در این مدت به وسیله قاضی نعمان تکامل و پرداختگی یافته بود، تبحر داشت و رساله ای به نام الرسالة الوزیریة در امور قضایی تألیف کرد که متکی بر بیانات و احکام معز و عزیز بود. و این، در حقیقت، برای کسی که از یهودیت به دین اسلام گرویده بود، موفقیتی عظیم محسوب می شد. اعتبار و امتیاز استفاده از الازهر به عنوان دانشگاه نیز به ابن کلس بازمی گردد که علاوه بر این، بر ساختن آنچه بعداً به نام مسجد حاکم معروف شد هم نظارت کرد. برای عزیز دشوار بود که جانشینی مناسب برای ابن وزیر برجسته که در ۳۸۰/۹۹۱ بدرود حیات گفت برگزیند. بعد از ابن کلس، در دوران شش ساله باقیمانده از خلافت عزیز، شش وزیر پی در پی به وزارت رسیدند که آخرین آنها یک قبطی مسیحی به نام عیسی بن نسطورس (۳۸۵-۳۸۶/۹۹۵-۹۹۶) بود. ۸۶ و شخص اخیر یکی از چند تن مسیحیانی بود که در دوره فاطمیان به مقام وزارت رسید. عزیز همچنین یهودیان را، احتمالاً بر اثر نفوذ ابن کلس که پس از تشریف به اسلام همچنان روابط نیکو با یهودیان داشت، به مشاغل مهم گماشت، اما هیچ یک را وزارت نداد. از جمله این یهودیان طپید از منشأ (منسّه) بن ابراهیم یاد کرد که همکار نزدیک ابن کلس بود، و ابن کلس مشاغل مهمی در شام به وی داده بود.

سیاست غیرمتعارف سپردن مشاغل متعدد و مهم اداری به مسیحیان و یهودیان در یک مملکت مسلمان شیعی، در اساس، با سیاست تسامح دینی که فاطمیان اعمال می کردند موافقت داشت. اما عزیز در این کار از پیشینیان خود گامی فراتر نهاد و سابقه ای درخشان در این زمینه باقی گذاشت، و در این کار احتمالاً از سوی همسر مسیحی خود، شاید مادر تنها پسر در قید حیات و جانشینش، تشجیع و تشویق می شد. در واقع این در نتیجه توصیه عزیز بود که دو برادر زنش، اورستس^{۱۳۸} و آرسنیوس^{۱۳۹}، در ۳۷۵/۹۸۶، به ترتیب بطریق ملکائی اورشلیم و بزرگشهر قاهره شدند. گذشته از این خلیفه نسبت به بطریق قبطی افرایم نیز، به رغم مخالفت مسلمانان، رفتاری دوستانه داشت، و به او اجازه داد که کلیسای

^{۱۳۸} setterO(۲۴)

^{۱۳۹} suinesrA(۲۵)

قدیس مرکوریوس^{۱۴۰} را در نزدیک فسراط از نو بسازد. در دوره عزیز مسیحیان، بویژه، از آزادی دینی و آزادی شرکت در کارهای اداری و حکومتی برخوردار می‌داشتند. و این امر از به وزارت رسیدن ابن

ص: ۲۱۶

نسطورس و تمایل آشکار خلیفه به بحثها و گفت و گوهای دینی میان سوروس،^{۱۴۱} اسقف اشمونین و قاضی ابن النعمان، قاضی القضاة، دولت فاطمی هویدا است. سیاست تسامح گرایانه عزیز نسبت به اهل الذمه مایه رنجش روزافزون رعایای مسلمان مصری که اغلب بر مذهب اهل سنت بودند شد، و موجب واکنش بعدی شدید آنها به شکل غارت چند کلیسیا و کشتن عده‌ای از مسیحیان در ۳۸۶ / ۹۹۶، پس از مرگ عزیز، گردید. عزیز، خود، یک شیعی مؤمن بود که برپاداشتن مراسم عزاداری عاشورا و نیز عید غدیر خم را که جشن وصایت علی بن ابیطالب (ع) است سخت تشویق می‌کرد. این هردو رسم از زمان معز در مصر برپا شده بود. ۸۷ این مراسم شیعی، در حقیقت، در ۳۵۲ - ۳۵۳ / ۹۶۳ - ۹۶۴، در زمان معز الدوله دیلمی (۳۳۴ - ۳۵۶ / ۹۴۵ - ۹۶۷)، در بغداد آغاز شد. در زمان جانشینان معز الدوله اندیشه ها و مراسم شیعیان دوازده امامی به طور منظم تکامل و توسعه یافت. آل بویه که اصلا پیروان تشیع زیدی بودند مرقد های امامان علوی در عراق را نیز بیاراستند و تزیین کردند.

العزیز بالله بر آن بود که شخصا به عرصه قدم گذارد و فرماندهی نیروهای فاطمی را در یک لشکرکشی جدید علیه قوای مشترک حمدانیان حلب و بیزانسیان برعهده گیرد که ناگهان بیمار شد و در بیلپیس، نخستین توقفگاه در مسیر شام، در رمضان ۳۸۶ / اکتبر ۹۹۶ درگذشت. مدت حکمرانی او تقریبا بیست و یک سال بود. پسرش، ابو علی المنصور، ملقب به الحاکم بامر الله، که در این زمان حدود یازده سال داشت، جانشین او شد. وی در ۳۸۳ / ۹۹۳ به دنبال فوت برادر بزرگتر خود محمد، که تنها برادرش نیز بود، به ولایتعهدی منصوب شده بود. الحاکم بامر الله، ج نجال برانگیزترین خلیفه سلسله فاطمی، نخستین حکمران فاطمی است که در مصر زاده شده بود. وی بلافاصله در بیلپیس، که همراه پدرش بدانجا آمده بود، بیعت خلافت گرفت و روز بعد وارد قاهره شد. ۸۸

حاکم در دوره نسبتا طولانی خلافت خود با مشکلات بسیاری روبه رو شد. در آغاز، کشمکش میان مغاربه، جناح غربی لشکریان فاطمی که از بربرها تشکیل می شد، و مشارقه، جناح شرقی سپاهیان که عمدتا مرکب از ترکان و دیلمیان بود، دیگر مشکلات را تحت الشعاع قرار داد. به یاد داریم این عزیز بود که استخدام ترکان و دیگر گروههای غیر بربر را در سپاه فاطمی تشویق کرد. این سیاست برای تسهیل غلبه فاطمیان بر سرزمینهای شرقی اتخاذ شده بود. زیرا ترکان علاوه بر آنکه تجربه خدمت در سپاه

ص: ۲۱۷

عباسیان را داشتند جنگجویان ماهری نیز بودند. گذشته از این، ممکن است قصد عزیز از این کار مضافا آن بوده باشد که انحصار واگذاشتن مشاغل و مقامات نظامی به بربرها را، که عمدتا از اهل القبایل کنامی بودند، در دولت فاطمی از میان بردارد. ترکان به قیمت نارضایتی بربرها سرعت مهمترین مقامات را در سپاه فاطمیان به چنگ آوردند و رقابتی شدید

^{۱۴۰} tS(۲۶) .stnrucreM

^{۱۴۱} sureveS(۲۷)

بین دو جناح عمده قوای فاطمی، یعنی بربرها که بنا بر سنت ستون فقرات سپاهیان فاطمی را تشکیل می دادند، و سپاهیان جدید مشرقی، که سرکردگیشان با ترکان بود، برانگیخته شد. این رقابت در سالهای نخستین خلافت حاکم به مرحله جنگ آشکاری رسید.

مرگ عزیز فرصت مناسبی به دست بربرها داد که موقعیت خویش را از نو تثبیت کنند. اکنون کتایمی‌ها خواهان آن بودند که رهبری حکومت به رئیس آنان، حسن بن عمار، داده شود. خلیفه جوان از در تسلیم درآمد و ابن عمار را به عنوان واسطه خویش که بالاترین مقام در دستگاه خلافت فاطمی بود منصوب کرد. دارنده این منصب به عنوان میانجی و رابط میان خلیفه و امرا و رعایای او عمل می کرد؛ وزیری بود بدون دستگاه وزارت و عنوان وزیر. این منصب که وساطت خوانده می شد، از این به بعد در دوره فاطمیان شغلی متعارف بود. به این ترتیب، ابن عمار جایگزین ابن نسطورس، که اندکی بعد به قتل رسید، شد. چنانکه انتظار می رفت، ابن عمار به اصلاح وضع نسبی بربرها در سپاه فاطمی، به قیمت تضعیف مشارقه، پرداخت. سیاستهای وی پس از مدت کوتاهی بر جوان را، که از قبل از به خلافت رسیدن حاکم محافظ و معلم او بود، به وحشت افکند. وی که شخص جاه طلبی بود، در نظر داشت که عامل عمده خلیفه شود. برای رسیدن به این هدف کوشید تا پشتیبانی و حمایت مشارقه را به دست آورد، و بویژه با منگوتکین، حاکم دمشق، اتحادی برقرار کرد و او را برانگیخت تا با سپاهیان خود به سوی مصر حرکت کند. منگوتکین که در بین راه متحد همیشه پیمان شکنش، مفرج جراحی، او را ترک گفته بود، نزدیک عسقلان از قوای ابن عمار که سرکردگی آنها با سلیمان بن جعفر بن فلاح بود شکست خورد. اینک سلیمان بربر حاکم دمشق شد، و پس از مدت کوتاهی با عزل جیش بن صمصام، یکی از رؤسای قدرتمند کتایمی، از حکومت طرابلس و نصب کردن برادر خود، علی، به جای او اشتباهی بزرگ مرتکب شد. اندکی بعد، بر جوان با جیش ناراضی، که عده‌ای از امرای بربر نیز او را پشتیبانی می کردند، پیمان اتحاد بست و اقتدار ابن عمار را به چالش خواند. این بار، ابن عمار که نتوانسته بود از بلوهای خیابانی که به شورش

ص: ۲۱۸

علنی منجر شد در قاهره جلوگیری کند شکست خورد و مجبور شد خود را مخفی سازد.

بر جوان اینک با منصب واسطه در رمضان ۳۸۷ / اکتبر ۹۹۷ به قدرت رسید، و برای مدت چهار سال حکمران واقعی مملکت فاطمی شد. ۸۹ وی با بربرهای شکست خورده با ملایمت رفتار کرد، و حتی ابن عمار، را که البته به سیاست رسید، مورد عفو قرار داد. اما از دست رفتن مقام بربرها در ارتش فاطمی جبران‌ناپذیر بود.

بر جوان غلام خواجه ای بود که اصل و نسبش معلوم نبود. وی به استعانت کاتب توانایش، فهد بن ابراهیم مسیحی، با قدرت تمام حکومت کرد. و کوشید تا اختلافات بین مغاربه و مشارقه را از میان بردارد و آنها را آشتی دهد. اما در مورد آرامیهای شام، که جیش بن صمصام را به حکومت آنجا برگماشته بود، به خشونت تمام رفتار کرد. جیش شورش یک عرب ماجراجو به نام علاقه را، که مورد حمایت یک ناوگان بیزانسی بود، در صور سرکوب کرد. جیش، سپس، مفرج را نیز سرکوب کرد و نظم و آرامش به دمشق باز آورد، و بیزانسیان را در افامیه، در شمال شام، شکست داد. به دنبال این پیروزیها، مذاکرات صلح میان فاطمیان و بیزانسیان به ابتکار امپراتور باسیلیوس دوم آغاز گشت، و به پیمان صلح دهساله‌ای که از ۳۹۱ / ۱۰۰۱ آغاز می شد منتج گردید. اما بر جوان در سیاستهای خود در مغرب چندان موفق نبود. وی اضطراباتی را که در برقه به وجود آمده بود فرونشاند. اما در درگیر کردن سپاهیان فاطمی برای اولین بار بر سر طرابلس

با بربرهای صنهاجه که در خدمت سومین امیر زیری، بادیس بن منصور (۳۸۶-۴۰۶/۹۹۶-۱۰۱۶)، بودند قدمی دور از خردمندی برداشت. این کشمکش موقعیت فاطمیان را در مغرب متزلزل ساخت، و گذشته از آن از وفاداری زیریان به آنها کاست. این در زمان بادیس بود که رتق و فتق بخشهای غربی قلمرو زیریان، در مرکز مغرب، به حماد بن بلگین بن زیری (۴۰۵-۴۱۹/۱۰۱۵-۱۰۲۸)، جد شاخه بنو حماد از خاندان زیری، سپرده شد. در نتیجه، وی مؤسس سلسله حمادی در مغرب شد که از پایتخت جدید التأسیس خود در قلعه بنی حماد، در شمال شرقی مسیله، حکومت می راندند، ۹۰ و در همان حال زیریان به حکومت خویش در افریقیه خاص ادامه می دادند و پایتختشان قیروان بود. این دو سلسله در ربع سوم قرن ششم/ دوازدهم از میان رفتند، و سرزمینهای آنها به دست موحدان (الموحدون) افتاد.

در این میان، الحاکم بامر الله نفرتی عمیق نسبت به برجوان که با شدت و انضباطی سخت با خلیفه رفتار می کرد و اعمال قدرت او را به کاخ خلافت محدود و محصور ساخته

ص: ۲۱۹

بود پیدا کرد. در ۳۹۰/۱۰۰۰، حاکم به تشویق و معاضدت خواجه حرمرای دیگری، به نام ریدان، اسباب قتل برجوان را فراهم آورد. از این زمان به بعد، حاکم فرمانروای واقعی مملکت فاطمی شد. وی هم حوزه اختیارات و هم مدت خدمت وزیران و واسطه های خویش را، که در بیست سال واپسین خلافتش تعدادشان به بیش از پانزده تن می رسید، محدود ساخت؛ و این کار را با حسین بن جوهر که او را به جانشینی برجوان برگزیده بود آغاز کرد. حاکم سلسله بی پایانی از احکام و فرمانهای شگفت انگیز و فوق العاده ای صادر کرد که اغلب در زمانی بعد ملغی یا بکلی تغییر داده می شدند. متغیر بودن احوال و غرابت رفتار او سبب شده است که خلق و خوی و شخصیت او را به انحای مختلفی توصیف و تعبیر کنند، تا آنجا که بعضی حتی او را شخصی نامتعادل دانسته اند. اما در بعضی از منابع، او را پیشوایی خردمند با حضور ذهن فوق العاده شمرده، و حمایت او را از هنرها و علوم ستوده اند. حاکم همچنین علاقه شدیدی نسبت به تشکیلات و فعالیتهای دعوت ابراز می داشت، و به تربیت داعیان فاطمی توجه خاصی می کرد.

یکی از مشخصه های ممتاز دوران حکمرانی حاکم در پیش گرفتن اقدامات شدید بر ضد مسیحیان و یهودیان بود. سیاست ضد ذمی او، که تا سال ۳۹۵/۱۰۰۴ شکل قطعی به خود گرفت، بدون تردید تا حدی ناشی از میل او به افزایش محبوبیت خود در میان مسلمانان مصر بود؛ مسلمانانی که در زمان عزیز بتدریج نسبت به ذمیان نظر خصمانه ای پیدا کرده بودند. گذشته از این، امکان دارد که وی با هدایت اقدامات ضد مسیحی خود، عمدتاً علیه ملکائیان، آرزو می داشته است که نظر قبطیان را که اکثریت مسیحیان مصر را تشکیل می دادند به خود جلب کند. به هر حال، حاکم محدودیتهای زیادی برای مسیحیان و یهودیان، که مجبور به رعایت قوانین و احکام اسلام نیز شدند، قائل شد. تعداد زیادی از کلیسیاها و صومعه ها ویران گردید؛ بقیه به مسجد تبدیل شد و اموال و عایدات آنها مصادره گردید. تنها صومعه کوه سینا از آسیب برکنار ماند. در ۴۰۰/۱۰۰۹، حاکم حتی فرمان انهدام کلیسای «مزار مقدس»^{۱۴۲} در اورشلیم را صادر کرد؛ ۹۱ عملی که خشم مسیحیان را در سراسر جهان برانگ یخت و به پیمان صلح فاطمیان و بیزانسیان خاتمه داد. در ۴۰۶/۱۰۱۵- سیر نزولی تجارت فاطمیان با اروپا شد. از طرف دیگر، در ۴۰۴/۱۰۱۳، حاکم بر آن دسته از مسیحیان و

^{۱۴۲} "erhclupeS yloH" (۲۸)

یهودیانی که مجبور به پذیرفتن دین اسلام شده بودند اجازه داد به کیش اصلی خود بازگردند یا به سرزمینهای بیزانس مهاجرت کنند. و باز اندکی بعد، بعضی از کلیسیاها را مرمت کرد، و نظر مسامحه آمیزتری نسبت به مسیحیان و اعمال دینی آنها اتخاذ کرد. در این میان، حاکم اقدامات ضد سنی خود را حفظ کرده بود؛ هرچندگاهی بر شدت آنها می افزود و گاه موقتا آنها را تعطیل می کرد. به عنوان مثال، فرمان او در لعن و سب ابو بکر و دو جانشین او و دیگر صحابه، که در ۳۹۵ هجری صادر و به موجب آن سخنان زشتی در این ارتباط بر دیواره ای مساجد نوشته شده بود، پس از دو سال ملغی شد؛ ولی دوباره در ۴۰۳/۱۰۱۳ از سر گرفته شد.

یکی از مهمترین کارهای حاکم تأسیس دار الحکمة، که گاهی نیز دار العلم خوانده شده است، در ۳۹۵/۱۰۰۵، در یکی از قسمتهای کاخ فاطمیان، در قاهره بود. ۹۲ این مؤسسه علمی با کتابخانه مجهزش، که میعادگاه علمای حدیث، فقها، منجمان، و دیگر دانشمندان بود، برای تبلیغ عقاید شیعی، به طور کلی، و مذهب اسماعیلی فاطمی، به طور خاص، به کار می رفت. دار الحکمة زیر نظر داعی الدعات اداره می شد و از این رو، در واقع ارتباط نزدیکی با فعالیتهای دعوت فاطمی داشت و، به استثنای چند ده سال، تا پایان دوره فاطمیان همچنان فعال باقی ماند. عقاید اسماعیلی فاطمی، که از زمان معز حکمت خوانده می شد، در تالارهای درس و خطابه این مؤسسه تعلیم می شد، و در همینجا نیز داعیان تربیت می یافتند. حاکم اغلب در مجالس درس دار الحکمة، که بعضی از آنها صرفاً برای اسماعیلیان بود، حاضر می شد. بعضی از فقهای سنی نیز مجاز بودند که در دار الحکمة تدریس کنند. در ۴۰۰ هجری، حاکم ظاهراً مؤسسه علمی جداگانه‌ای برای سنیان در فسطاط بنیاد نهاد که زیر نظر دو عالم مالکی اداره می شد. ۹۳ اما این مؤسسه سه سال بعد بسته شد. در میان این سیاستهای مذهبی، حاکم به معیارهای اخلاقی رعایای خود نیز توجه داشت، و فرمانهای متعددی صادر کرد که سرشت اخلاقی - اجتماعی داشت. او این آمادگی را نیز داشت که تنبیهات و مجازاتهای سختی به اجرا گذارد. . عده زیادی از وزیران، واسطه‌ها، فرماندهان، و دیگر بزرگان که سرآغازشان برجوان بود، به فرمان او جان خود را از دست دادند؛ از آن جمله اند: فهد بن ابراهیم، علی بن حسین مغربی، صالح بن علی، منصور بن عبدون، فضل بن صالح، حسین بن جوهر، حسین بن ظاهر الوزان، و فضل بن جعفر بن الفرات. و اینها افزون بر آن عده از زنان صیغه او و افراد عادی بشمار دیگری بودند که به فرمان او به قتل رسیدند. از پنج تن که در زمان حاکم منصب داعی

الدعاتی داشتند حسین بن علی بن النعمان و پسر عمش، عبد العزیز بن محمد بن النعمان، و همچنین مالک بن سعید، سه شخصیت برجسته‌ای که همزمان مقام خطیر قاضی القضاتی داشتند، نیز کشته شدند.

در دوره خلافت حاکم اضطرابات و شورشهای علنی چندی نیز در گرفت.

مهمترین این شورشها، که به مدت دو سال طول کشید، شورش ابورکوه ولید بن هشام بود که ادعا می کرد وابسته به امویان اسپانیاست. او در ۳۹۵/۱۰۰۴ در ناحیه برقه (سیرنائیکا)^{۱۴۳} سر به شورش برداشت، و از پشتیبانی بربرهای زنانه و قبیله عرب بنی قره برخوردار بود. ابورکوه سپاهی را که برای سرکوبی او فرستاده شده بود درهم شکست، و برقه را در

پایان سال ۳۹۵/۱۰۰۵ تسخیر کرد. حدود یک سال بعد از این پیر وزی، ابورکوه برقه را در آستانه شیوع قحطی و وبا ترک گفت و برای چند ماهی اسکندریه را در محاصره گرفت. متعاقباً وی تا قیوم پیش رفت، و سرانجام در آنجا شورشیان از نیروهای فاطمی به سرکردگی فضل بن صالح شکست خوردند. ابورکوه را که به نوبی پناهنده شده بود به فاطمیان مسترد داشتند؛ و وی را در ۳۹۷/۱۰۰۷ در قاهره به قتل رساندند. در طی این شورش بود که حاکم بر آن شد سیاستهای آزادمشانه تری در پیش گیرد، و همچنین در اقدامات ضد سنی خود تجدیدنظر کند.

شورش مهم دیگر علیه حاکم را جراحیان فلسطین به راه انداختند. مفرج بن دغفل، آن مرد جاه طلبی که فاطمیان را در جنگ علیه ابورکوه یاری داده بود، اما همیشه آماده بود که جهتگیری خود را تغییر دهد، و در آرزوی تشکیل دولت نیمه مستقلی از آن خود بود، در ۴۰۲/۱۰۱۱-۱۰۱۲ علنا علم طغیان برافراشت. وی کمین گرفت و حکمران جدید فاطمی دمشق، یعنی یاروخ ترک، را کشت، و سپس رمله، مهمترین شهر جنوب فلسطین، را اشغال کرد. در ۴۰۳/۱۰۱۲، مفرج به کمک سه پسر خود قدم مهمتری برداشت و شخص شریف مکه، حسن بن جعفر علوی، معروف به ابو الفتوح، را خلیفه جدید اعلام کرد. شخص اخیر را در حجاز و فلسطین بدین مقام به رسمیت شناختند و خطبه به نام او کردند. اما پیروزی جراحیان فقط دو سال طول کشید که در طی آن مفرج کوشید تا عنایت امپراتور بیزانس و مسیحیان اورشلیم را به دست آورد، و برای این مقصود کلیسای «مزار مقدس» را تا اندازه‌ای مرمت کرد. اما حاکم موفق شد جراحیان را بر آن دارد که ضد خلیفه‌ای را که در رمله بر مسند نشاندند بودند رها سازند. ابو الفتوح اکنون ترجیح داد

ص: ۲۲۲

که به مکه بازگردد، و در آنجا مورد بخشودگی حاکم قرار گرفت. خلیفه فاطمی از نو او را به شریفی مکه برگماشت. ۹۴ اما جراحیان همچنان صاحب فلسطین باقی ماندند، و از آنجا به تهدید ساکنان شهر و حمله به کاروانهای حجاج که از مصر به حجاز می رفتند ادامه دادند. در ۴۰۴/۱۰۱۳، حاکم بر آن شد که، به نحو جدیتر، به کار جراحیان بپردازد، و از این رو سپاهی گران به جنگ آنان فرستاد. در این اثنا، مفرج به ناگهان، شاید در نتیجه خوراندن زهر، درگذشت. در نتیجه، دو تن از پسران مفرج، یعنی علی و محمود، تسلیم شدند، و حال آنکه سومین پسرش، حسان، بعدها موفق شد خویشتن را مشمول عفو حاکم گرداند. حسان بن مفرج که اجازه یافته بود سرزمینهای پدرش را در فلسطین تصاحب کند و اینک شخص مهم خاندان جراحی بود، در بقیه دوره حکمرانی حاکم نسبت به فاطمیان وفادار ماند. ۹۵

در شمال افریقا، حاکم منطقه مهمی را از دست نداد. اما در سالهای آخر خلافت او اسماعیلیان بشدت در افریقیه مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. در آنجا مذهب اسماعیلیه عمیقاً در میان توده مردم، از جمله میان قبایل بربر، نفوذی نیافته بود. از بربرهای کتامة و دیگر بربرهای صنهاجه که بگذریم، تنها گروه های کوچکی از شهرنشینان به دعوت فاطمی پیوسته بودند. با انتقال مقر خلافت فاطمی به قاهره عده زیادی از افراد کتامة و داعیان به مصر مهاجرت کردند، و قبایل صنهاجه را که گروهی سطحی به کیش اسماعیلی داشتند، در افریقیه برای دفاع از نهضت اسماعیلی در مملکتی که اکثریت با سنیان بود باقی گذاشتند. بر این مملکت زیریان حکومت می‌راندند که بسرعت وفاداری و فرمانبرداری خویش را نسبت به فاطمیان از دست دادند. در نتیجه، پس از مدت کوتاهی، شرایط برای بروز احساسات ضد شیعی در میان اهالی سنی مذهب افریقیه مساعد شد.

در ۴۰۷/۱۰۱۶-۱۰۱۷، به دنبال به حکومت نشستن معز بن بادیس زیری (۴۰۶-۴۵۴/۱۰۱۶-۱۰۶۲)، سنیان افریقیه تحت زعامت فقها و علمای مالکی، با اجازه ضمنی حکومت، اسماعیلیان قیروان، مهدیه، تونس، طرابلس، و دیگر شهرها را مورد حمله قرار دادند و قتل عام کردند. این تعقیب و آزار و بلوای عامه علیه اسماعیلیان ادامه یافت، و جوامع اسماعیلی افریقیه تا چند دهه بعد که معز زیری به فرمانبرداری از عباسیان پرداخت عملاً از میان رفته بودند. ۹۶

از آن سوی، حاکم در شام موفق بود و سرانجام توانست استیلای فاطمیان را بر امیرنشین حلب، که پس از کشته شدن سعد الدوله حمدانی در ۳۹۲/۱۰۰۲ به فرمان لؤلؤی

ص: ۲۲۳

وزیر رو به زوال داشت، بگستراند. پس از این حادثه، لؤلؤ عملاً حکمران حلب شد؛ هر چند در آغاز به عنوان نایب الحکومه دو پسر سعید الدوله، که بعداً در ۳۹۴/۱۰۰۳-۱۰۰۴ به قاهره تبعید شدند، فرمان می راند. لؤلؤ در ۳۹۹/۱۰۰۸-۱۰۰۹ درگذشت، و پسرش، منصور، جانشین او شد، و از خلیفه الحاکم بامر الله خلعت دریافت داشت و، در نتیجه، فرمانبردار فاطمیان شد. حاکم به منصور در مقابل برادرش، ابو الهیجاء، پسر دیگر سعید الدوله، که بیهوده می کوشید به کمک بیزانسیان حکومت خاندان حمدانی را بر حلب احیا کند، یاری و کمک می کرد، و در ۴۰۶/۱۰۱۵-۱۰۱۶، منصور از صالح بن مرداس، رئیس بنی کلاب، شکست خورد و به بیزانس پناهنده شد. اندکی بعد سپاهیان فاطمی حلب را گرفتند، و اولین حکمران فاطمی، فاتک، در تاریخ ۴۰۷/۱۰۱۷ وارد شهر شد. اما، در ۴۱۴/۱۰۲۳، حلب باز به دست صالح بن مرداس افتاد که اعقابش، مرداسیان، به حکومتشان (به استثنای مواقع بسیار کوتاهی) در شمال شام تا سال ۴۷۲/۱۰۷۹ ادامه دادند؛ و در این تاریخ به دست عقیلیان برافتادند. مرداسیان، به استثنای چند دوره اتفاقی کشمکش و ستیز، همیشه اسما مطیع و فرمانبردار فاطمیان بودند.

فاطمیان تا برسد به دوره حاکم، متوجه دشواری یک پیروزی سریع در شرق مسلمانان شده بودند. در واقع، حالت وقفه ای میان دولت فاطمی و دولت آل بویه پدید آمده بود. با وجود این، در همان حال که بیشتر توجهشان به استقرار مستدام در مصر معطوف بود، هنوز به نفوذ در سرزمینهای شرقی دنیای اسلام از طریق گسترش فعالیتهای تبلیغاتی در امر دعوت چشم دوخته بودند. در نتیجه، در زمان الحاکم بامر الله کار دعوت سخت گسترش یافت، در حالی که وی به سازمان دعوت و تربیت داعیان شخصاً توجه داشت. داعیان فاطمی که بدقت برگزیده می شدند و در دار الحکمة و جاهای دیگر در قاهره تربیت و تعلیم می یافتند، به نقاط مختلف دنیای اسلام، خواه در درون قلمرو دولت فاطمی و خواه خارج از آن، گسیل می شدند. در داخل قلمرو فاطمیان، داعیان بیشماری همچون ابو الفوارس (فت حدود ۴۱۳/۱۰۲۲)، که رساله ای ارزشمند در باب عقیده به امامت نوشته است، ۹۷ در شام به فعالیت اشتغال داشتند، و سرانجام عده ای از اهالی سنی را به کیش اسماعیلی درآوردند. در خود مصر، داعیان در نواحی روستایی و شهری دست به کار تبلیغ بودند، و عده کثیری از مصریان در دار الحکمة جمع می شدند تا به تقریرات مختلف دانشمندان در باب تشیع گوش فرادهند. از این مهمتر آن بود که امر دعوت اکنون بخصوص بیرون از قلمرو دولت فاطمی، در ایالات شرقی دنیای اسلام و

ص: ۲۲۴

بالا تر از همه در عراق و ایران فعال شده بود. عده زیادی از داعیان به این مناطق فرستاده شدند، و آنان تبلیغات خود را در میان قشرهای مختلف اجتماعی نشر دادند. در عراق، نشستگاه خلافت عباسیان، چنان پیداست که داعیان فعالیت‌های خود را بر روی حکمرانان محلی و رؤسای صاحب نفوذ قبایل عرب متمرکز ساخته بودند، و به یاری آنان قصد داشتند سقوط دولت عباسی را فراهم سازند.

برجسته ترین داعی فاطمی، که در دوران خلافت حاکم در شرق مسلمان فعالیت داشت، حمید الدین احمد بن عبد الله کرمانی، فیلسوف نامبردار اسماعیلی و شاید عالمترین و با استعدادترین متأله و متکلم اسماعیلی و نویسنده دوره فاطمی، بود. ۹۸ مانند دیگر داعیان بزرگ، که به طور کاملاً سری فعالیت می کردند، از زندگی و فعالیت‌های کرمانی به تفصیل چیزی دانسته نیست. تنها می دانیم که وی نویسنده ای پرکار از نژاد ایرانی بود و احتمالاً در کرمان زاده شده بود، و بعدها نیز تماس خود را با اسماعیلیان آن ناحیه حفظ کرد. چنانکه گذشت، وی یکی از رسالات خود را در پاسخ داعی جیرفت، واقع در کرمان، نوشته بود. چنین پیداست که کرمانی بیشتر زندگی خود را به عنوان یک داعی اسماعیلی در عراق گذرانیده بود، و بخصوص در بغداد و بصره فعالیت داشت. لقب افتخاری او، حجت العراقین، یعنی داعی عمده دو عراق، یعنی عراق عرب و عراق عجم، که ممکن است لقبی متأخر باشد، متضمن این نکته است که وی در شمال غربی و بخش غرب مرکزی ایران که عراق عجم خوانده می شد نیز به کار دعوت اشتغال داشته است. در سالهای اول قرن پنجم / یازدهم به قاهره فراخوانده شد، و در مباحثاتی که میان داعیان فاطمی درباره ماهیت امامت پیش آمده بود مداخله کرد. به نحو خاصتر، وی در جهت مخالف آن داعیان تندروی که درباره الوهیت حاکم به تعلیم و تبلیغ دست یازیده بودند استدلال می کرد. پس از آن وی به عراق بازگشت، و در آنجا آخرین و عمده ترین اثر خود، راحة العقل، را در ۴۱۱ / ۱۰۲۰-۱۰۲۱ به پایان برد، و اندکی بعد در همانجا درگذشت. کرمانی در این کتاب، که نخستین کوشش در عرضه داشتن فلسفه اسماعیلی فاطمیان به صورتی نظام یافته است، اندیشه های جدیدی از جمله یک نظام جهانشناسی نو ارائه کرد که در آن اثر نفوذ فلاسفه قدیم یونان و مسلمان هویداست. کرمانی با کتب مقدس یهودیان و مسیحیان کاملاً آشنا بود و زبانهای عبری و سریانی را بخوبی می دانست. ۹۹

فعالیت‌های کرمانی و دیگر داعیان، بخصوص در بغداد و جاهای دیگر در عراق، پس از مدت کوتاهی ثمراتی نیکو به بار آورد. زیرا عباسیان، که اینک تا حدی از آل بویه

ص: ۲۲۵

استقلال حاصل کرده بودند، بر فشار خود بر شیعیان عراق افزوده بودند؛ و این باعث آمده بود که شیعیان آنجا آسانتر به اسماعیلیه فاطمی جذب شوند. در ۴۰۱ / ۱۰۱۰-۱۰۱۱، قراوش بن مقلد (۳۹۱-۴۴۲ / ۱۰۰۱-۱۰۵۰)، حکمران عقیلی موصل، کوفه، مدائن، و شهرهای دیگر، که خانواده اش پیرو مذهب تشیع بودند و عمویش، محمد، قبلاً به طرفداری از عزیز برخاسته بود، فرمانبرداری از فاطمیان را پذیرفت و دستور داد که خطبه به نام حاکم کنند. در همان سال علی الاسدی، رئیس قبیله بنی اسد، نسبت به حاکم در حله و دیگر نواحی تحت حکومتش اعلام تابعیت کرد. خلیفه عباسی، قادر (۳۸۱-۴۲۲ / ۹۹۱-۱۰۳۱)، که از موفقیت دعوت فاطمی در درون قلمرو خود، و در واقع در حومه دروازه های بغداد، به وحشت افتاده بود، تصمیم گرفت که به اقدامات تلافی جویانه ای بپردازد. در ۴۰۱ هجری، با تهدید استفاده از نیروی نظامی قراوش را بر آن داشت که به فرمانبرداری از عباسیان بازگردد. و در ۴۰۲ / ۱۰۱۱ موج تبلیغات ضد فاطمی خود را که بدقت طراحی شده بود به راه انداخت. در این سال بود که تحت زعامت قادر اعلامیه بغداد، که قبلاً از

آن سخن گفتیم، در بی اعتبار ساختن نسب فاطمیان صادر شد. قادر عده‌ای از علمای سنی و شیعه و برخی از بزرگان علوی، از جمله متکلم معروف امامی، شریف الرضی (فت ۴۰۶ / ۱۰۱۵)، و برادرش، شریف المرتضی (فت ۴۳۶ / ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵)، را که بین عباسیان و آل بوی ه نیز وساطت می کردند، به بغداد فراخواند. و به آنان دستور داد که «مجلسی» مکتوب بنگارند حاکی از آنکه حاکم و خلفای فاطمی قبل از او همه شیاد و دروغزن بوده، و نسبت فاطمی اصیل نداشته‌اند. این اعلامیه در سراسر قلمرو عباسیان در مساجد و بر منابر خوانده شد و مایه نا راحتی عمیق خاطر حاکم گردید. علاوه بر این، قادر به چند تن از متکلمان و متألهان، از جمله علی بن سعید اصطخری معتزلی (فت ۴۰۴ / ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴)، پول داد تا رسالاتی در محکومیت فاطمیان و رد عقاید آنها بنویسند.

دعوت فاطمی در شرق ادامه یافت و گویند که در ۴۰۳ / ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ حاکم حتی کوشید تابعیت محمود غزنوی را، که دو سال پیشتر اسماعیلیان مولتان را قتل عام کرده بود، به دست آورد؛ ولی البته تلاش او بی نتیجه ماند. ۱۰۰ بیشتر جوامع اسماعیلی قرمطی خارج از بحرین پس از مدت کوتاهی یا کیش اسماعیلی فاطمی را پذیرفتند یا متلاشی شدند. در این میان، قدرت قرمطیان بحرین سرعت رو به زوال نهاده بود. در ۳۷۵ / ۹۸۵، بوئیان دو شکست سنگین بر قرمطیان، که در صدد استقرار استیلائی مجدد خود بر جنوب عراق از راه تسخیر کوفه بودند، وارد آوردند. در ۳۷۸ / ۹۸۸، قرمطیان شکست

ص: ۲۲۶

وهن آمیز دیگری از الاصر، رئیس قبیله بنی المنتفق، خوردند. وی سپس احساء را محاصره و قطیف را غارت کرد. از این زمان به بعد، قرمطیان امتیاز گرفتن باج و خراج از کاروانهای حجاج را به الاصر و رؤسای دیگر قبایل منطقه باختند. متعاقب این رویدادها، در ۳۸۲ / ۹۹۲، قرمطیان بحرین فرمانبرداری اسمی سیاسی خود را از العزیز بالله، خلیفه فاطمی، از سر گرفتند، و احتمالاً این کار را در مقابل دریافت مجدد خراج سالانه ای که فاطمیان بدانها می پرداختند و از زمان پیروزی الاصر در ۳۷۸ هجری قطع شده بود انجام دادند. اما آنها همچنان پیرو صورت مخالف مذهب اسماعیلی بودند، و از قبول کردن عقاید مذهبی اسماعیلیان فاطمی پرهیز می کردند. در دوره حاکم، ظاهراً رابطه میان قرمطیان بحرین و فاطمیان خصومت آمیز بود؛ هر چند اطلاعات دقیقی در این باره در دست نیست. در این تاریخ قرمطیان بحرین در واقع به یک قدرت محلی مبدل شده بودند، و دیگر مطلب ز یادای از تاریخ آنها و روابطشان با فاطمیان در دست نیست.

در این میان حاکم تمایل شدیدی به زهد و پرهیزکاری پیدا کرده بود. در ۴۰۳ / ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳، مردم را از سجده کردن در برابر خود منع کرد. و نیز لباس ساده‌ای می پوشید و بر الاغی سوار می شد. در ۴۰۴ / ۱۰۱۳، تصمیم بیسابقه دیگری گرفت و عبد الرحیم بن الیاس بن احمد، پسر نواده عبید الله المهدی، را به ولایتعهدی خود منصوب و علی، فرزند خود، را از این حق محروم کرد. ۱۰۱ پس از آن، حاکم همه امور مملکت را، دست کم برای مدتی، به ولیعهد خود سپرد که اینک در مراسم رسمی شرکت می جست، و بعدها نیز والی دمشق شد. در سالهای آخر حکمرانی حاکم میان داعیان فاطمی در مصر شقاق و نفاق آشکاری پدیدار گردید که منجر به پیدایش آنچه بعداً مذهب دروز نامیده شد گشت. این کیش جدید با آنکه از کیش اسماعیلی فاطمی سرمنشأ گرفته بود، بتدریج متضمن چنان عقاید بدعت آمیز و جدید شد که از چارچوب مذهب اسماعیلی یا حتی اسلام شیعی بیرون افتاد. بنابراین، ما فقط نکات برجسته تاریخ و سرمنشأ درزی‌ها (در عربی دروز) را بررسی می‌کنیم. ۱۰۲

امامت حاکم شاهد پدید آمدن و شیوع بعضی اندیشه های تندروانه در میان برخی از داعیان فاطمی در باب قدرت و سجایای این خلیفه فاطمی بود. ریشه این اندیشه ها را می توان در انتظارات معادی اسماعیلیان و، مهمتر از آن، در تفکرات شیعیان غالی دوره های قدیمتر، مخصوصاً در عقاید خطابیّه، جست و جو کرد. قدیمترین اظهارات درباره این اندیشه های غلوآمیز در باب حاکم و تشخیص اجزای سازای آنها در پرده ای

ص: ۲۲۷

از ابهام پوشیده شده است. اما چنین می نماید که حسن بن حیدره الاخرم نامی نخستین داعی بوده باشد که در ۴۰۸/۱۰۱۷ (سال آغازین دوره دروز) نهضتی را به قصد اعلام الوهیت حاکم سازمان داد. دعوت فاطمی، در هماهنگی با اصول اساسی عقیده امامت، حاکم را پیشوا و رهبر، مؤید من عند الله، معصوم، و لغزش ناپذیر بشریت و نیز حافظ و نگهبان حقیقی اسلام و مفسر موثق معانی باطنی شریعت و وحی اسلامی می دانست. اما اسماعیلیان فاطمی برمبنای معتقداتشان نمی توانستند او، یا هیچ خلیفه فاطمی دیگر را، موجودی الا هی بشناسند. در نتیجه، سازمان دعوت رسمی، قاطعانه مخالف این جنبش جدید بود که پیروان روزافزونی در میان اسماعیلیان مصری پیدا می کرد. از این رو، اندک زمانی بعد، الاخرم که قصد داشت با فرستادن نامه ای به رجال و امرای برجسته آنها را به جنبش خود بکشاند در رمضان سال ۴۰۸/ژانویه - فوریه ۱۰۱۸، هنگامی که حاکم را مشایعت می کرد، کشته شد.

با قتل الاخرم تبلیغ جنبش جدید متوقف گشت و به حالت تعلیق درآمد تا اینکه در محرم ۴۱۰/مه ۱۰۱۹ به زعامت حمزه بن علی بن احمد، که یکی از یاران پیشین الاخرم و از نژاد ایرانی بود، از نو شروع شد. حمزه پایگاه اصلی خود را در مسجد ریدان، بیرون باروی قاهره، قرار داد، و در آنجا شروع به تبلیغ مذهب جدید کرد. دیری نگذشت که حمزه با رقیبی مواجه شد، و این رقیب داعی محمد بن اسماعیل درزی (یا درزی)، معروف به نشتکین، ترکی از مردم بخارا بود.^{۱۴۴} با آنکه تواند بود که وی در آغاز یکی از شاگردان و پیروان حمزه بوده باشد، اما اکنون مستقلاً عمل می کرد و با حمزه برای رسیدن به مقام پیشوایی نهضت رقابت می ورزید. درزی، که بعداً نهضت در انتساب به وی الدرزیّه و الدرزیّه خوانده شد، علاوه بر آنکه الحاکمیّه نامیده شد، عده زیادی از پیر و ان حمزه را به سوی خود جذب کرد و، در واقع، نخستین کسی بود که در ملاً عام الوهیت حاکم را اعلام کرد. این امر سبب بروز چند شورش در اعتراض به تعلیمات جدید شد، و ناآرامیهای منبث از این اقدام وقتی بزرگتر شد و به اوج رسید که در ۴۱۰/۱۰۱۹ حمزه نماینده ای به نزد قاضی القضاة فاطمی فرستاد و او را به مذهب جدید خواند. اکنون، سپاهیان ترک خلیفه الحاکم بامر الله علیه نهضت گام پیش نهادند و بسیاری از پیروان درزی را کشتند، اما درزی خود توانست به کاخ خلیفه پناهنده شود. در چنین شرایطی بود که درزی به نحو مرموزی در ۴۱۰ هجری ناپدید شد؛ احتمالاً او را به فرمان حاکم کشتند. بعد از آن،

ص: ۲۲۸

سپاهیان فاطمی حمزه و عده ای از پیروان و متابعانش را در مسجد ریدان در محاصره گرفتند. اما حمزه موفق به اختفا شد، و در ربیع الثانی ۴۱۰/اوت ۱۰۱۹ بار دیگر مورد عنایت و بخشش حاکم قرار گرفت. حمزه اکنون به آیین ستایش حاکم یک صورت کلامی مشخص داد و سازمان دعوت نیرومندی برای تبلیغ و اشاعه عقیده جدید ترتیب داد، و خود

^{۱۴۴} (۳۰) او را اوشتکین بخاری هم نوشته اند.

رهبری کل آن را به دست گرفت. عده‌ای از داعیان و شاگردان نیز، از جمله ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد تمیمی، ابو عبد الله محمد بن وهب قرشی، ابو الخیر سلامه بن عبد الوهاب سامری، و ابو الحسن علی بن احمد طائی معروف به بهاء الدین المقتنی، او را کمک می‌کردند. نهضت در روز در حقیقت سرمنشأ بسیاری از ناآرامی‌هایی است که در سالهای آخر خلافت حاکم روی داد. نیز در ارتباط با این نهضت است که حاکم در پایان سال ۴۱۰ هجری به سپاهیان زنگی خود دستور داد که فسطاط را غارت کنند و بسوزانند، زیرا در آنجا، به دنبال اعلام الوهیت حاکم، گروه‌های خاصی خلیفه فاطمی را به ترک اسلام متهم ساخته بودند.

در این میان، رهبران دعوت رسمی فاطمی تبلیغات خاص خود را علیه مذهب جدید به راه انداختند. آنان اعلام داشتند که حاکم هرگز از اندیشه‌ها و عقاید افراطی، که به وسیله داعیان منحرف تبلیغ شده پشتیبانی نکرده است، و فرمانها و اسنادی در تأیید این امر پخش کردند. به‌عنوان بخشی از حمله فاطمیان به آیین پرستش حاکم حمید الدین کرمانی، ممتازترین داعی زمان که نظریه رسمی اسماعیلیان فاطمی مربوط به امامت را در رساله ویژه ای پرداخته بود، ۱۰۳ احتمالاً به درخواست خطگین الضیف، واپسین داعی الدعات دوران حاکم و حکمران پیشین دمشق، به قاهره فراخوانده شد. کرمانی در مصر چند اثر در رد جنبه‌های مختلف مذهب جدید نوشت. در ۴۰۵-۴۰۶/۱۰۱۴-۱۰۱۵، کرمانی رساله‌ای درباره امامت، به طور کلی، و درباره امامت حاکم، با اختصاص، نوشت، و در آن چنین اظهار نظر کرد که حاکم یگانه امام برحق دوران است و مانند پیشینیان خود به نص الهی به امامت برگزیده شده است؛ اما خود خدا نیست. ۱۰۴ کرمانی در رساله دیگری به نام الواعظه ۱۰۵، که در ۴۰۸/۱۰۱۷ در پاسخ به رساله‌ای از الاخرم نوشت، ادعای الوهیت حاکم را رد کرد و جانبداران این عقیده را به کفر و غلو متهم ساخت. وی دریافته بود که عقاید الحادی در روز اساساً ریشه در آرزوی ظهور قائم و پیامدهای اباحی آن دارد که از تعالیم اسماعیلیان نخستین نشأت گرفته است؛ از این رو قویا در رد آنها کوشید. وی این افکار را که قیامت با ظهور حاکم رخ داده و دور اسلام به پایان رسیده

ص: ۲۲۹

است مردود شمرده، و اعلام داشت که دور اسلام و اعتبار شریعت آن، در حقیقت، در دوره جانشینان مقدر بشمار حاکم به‌عنوان ائمه دین ادامه خواهد یافت. کرمانی، همچنین، مسائل دیگری را که به خدا، امام، و غیره مربوط می‌شد و به وسیله الاخرم مطرح شده بود مورد بحث و فحص قرار داد. به عقیده کرمانی الاخرم، برخلاف میل و خواسته‌های حاکم، اندیشه‌های باطل خود را تبلیغ کرده بود. یکی دیگر از آثار کرمانی که پس از سال ۴۰۷ هجری نوشته شده است درباره توحید بحث می‌کند، ۱۰۶ که ارتباط مستقیمی با مشاجراتی که در بالا گذشت دارد.

تألیفات کرمانی که انتشار و شیوع وسیعی داشت تا حدی در جلوگیری از اشاعه اندیشه‌های تندروانه در حلقه‌های درونی سازمان دعوت با موفقیت همراه بود و بر بسیاری از داعیان مخالف اثر گذاشت و آنها را به دام ان‌کیش اسماعیلی فاطمی بازآورد. با همه اینها، عقیده جدیدی که الاخرم، درزی، و حمزه آن را پرداخته بودند همچنان شیوع پیدا می‌کرد. با ناپدید شدن حاکم در ۴۱۱/۱۰۲۱، در همان حال که پیروان آیین پرستش حاکم در سالهای نخست حکمرانی جانشین او معروض تعقیب و آزار شدیدی قرار گرفتند، حمزه و چند تن از یاران مهم او اختفا گزیدند.

در این دوره‌ای که همه فعالیت‌های مربوط به دین جدید به حالت تعلیق افتاده بود، رهبری نهضت در روز به المقتنی که ظاهراً با حمزه در تماس بود سپرده شد. معلوم نیست که حمزه کی و چگونه مرد، اما در ۴۳۰/۱۰۳۸ المقتنی، که علناً

فعالیت‌های نهضت را از سال ۱۰۲۷/۴۱۸ از سر گرفته بود، انتظار بازگشت او را می کشید. در این میان، آیین پرستش حاکم در مصر، که المقتنی از آنجا نامه‌هایی به مناطق مختلف می فرستاد، رنگ باخته بود. نهضت بزرگترین موفقیت خود را در شام، آنجا که عده‌ای از داعیان در روز فعالیت داشتند، به دست آورد. در حقیقت عقیده جدید ایدئولوژی لازم را برای موجی از شورهای روستایی در شام، موطن همیشگی مذهب دروز، فراهم ساخت.

المقتنی تا سال ۱۰۳۴/۴۲۵ نوکیشان بسیار دیگری در میان جوامع شرق اسماعیلی تا به مولتان ۱۰۷، که اسماعیلیان آنجا از قتل و آزار غزنویان جان سالم به در برده بودند، به دست آورد. اندکی بعد چند تن از متابعان المقتنی، از جمله شخصی به نام ابن الکردی و سکین، که سرآمد داعیان دروز در شام بود، برای نیل به مقام رهبری نهضت با وی به مبارزه برخاستند. به این ترتیب، جنبش دروز توان اولیه و موفقیت خود را در جلب پیروان تازه از دست داد. المقتنی پس از سال ۱۰۳۷/۴۲۹ تماس مستقیم خودش را

ص: ۲۳۰

با پیروانش قطع کرد؛ هرچند تا سال ۱۰۴۳/۴۳۵ که دعوت فعال جنبش به پایان رسید همچنان نامه‌ها به اطراف و اکناف می فرستاد. از این زمان به بعد، نهضت دروز به صورت یک جامعه بسته درآمد که نه گرونده جدیدی را می پذیرفت و نه اجازه ارتداد می داد. نامه‌های باقی مانده از المقتنی، همراه با نامه‌هایی که حمزه و اسماعیل بن محمد تمیمی نوشته‌اند، در مجموعه‌ای گردآوری شده است که نوشته‌های مقدس دروزیه را تشکیل می دهد. این مجموعه که در شش کتاب ترتیب یافته است رسائل الحکمة، و گاهی نیز الحکمة الشریفه خوانده می شود. دروزیه، که هنوز در انتظار بازگشت حاکم و حمزه هستند، نوشته‌های مذهبی و عقاید خود را کاملاً مخفی نگه می دارند. امروزه حدود سیصد هزار تن دروز در خاورمیانه، عمدتاً در سوریه، مخصوصاً در ناحیه کوهستانی حوران، و نیز در لبنان و اسرائیل به سر می بردند. جوامع کوچکتر دروزی که اصل سوریایی دارند، در امریکا، استرالیا، و غرب آفریقا ساکن شده‌اند.

عقاید دروز که خویشتن را موحدون، که دلالت بر تأکید آنان بر وحدانیت خداوند دارد، می خوانند مبتنی بر انتظارات معادی اسماعیلیان و نوعی از فلسفه نوافلاطونی است که به عنوان شالوده عقیده جهان‌شناسی اسماعیلیان فاطمی پذیرفته شده بود. علاوه بر این، بنیانگذاران مذهب دروز از عقاید دیگری از جمله عقیده به حلول ذات الاهی در جسم انسانی، که غلات شیعی دوره‌های قدیم بویژه خطاییه که معتقد به الوهیت امامان بودند بدان اعتقاد داشتند، سخت تأثیر پذیرفته بودند. تحت تأثیراتی این چنین، حمزه و یاران عمده او به تجلی و ظهور دوری روح الاهی در شکل‌های انسانی اعتقاد پیدا کرده بودند. در دوران آنها واحد ازلی، یعنی خداوند، که عقل کلی، اولین منبعث یا اصل کیهانی را، که خود بالاتر از نام و مرتبه بود، آفریده بود، در شخص الحاکم بامر الله متجسد شده بود. به عبارت دیگر حاکم واپسین مقام یا جایگاه یا حیّز خالق بود، و این فقط با شناخت حاکم بود که انسان می توانست خویشتن را تطهیر کند. از سوی دیگر، حمزه اینک امام شده بود، یعنی راهنمای انسانی مؤمنان و تجسد عقل کلی. اما نقش دیگر محدود به تأویل نبود، زیرا اینک زمان آن فرارسیده بود که تمایز میان ظاهر و باطن دین از بین برود. از این زمان به بعد، وظیفه امام آن بود که مؤمنان را هدایت کند تا با شناخت وحدانیت خداوند از طریق وجود حاکم به خویشتن شناسی برسند. حمزه همچنین انتظار می داشت که حاکم دور واپسین تاریخ مقدس را آغاز کند و همه شرایع قبلی، از جمله شریعت اسلام و تأویل اسماعیلی آن را، منسوخ سازد. درواقع، تعالیم حمزه دین جدیدی

را عرضه می‌داشت که ناسخ همه ادیان پیشین بود و، از این رو، از محدوده دین اسماعیلی خارج می‌گشت. این دین، تأکید خاصی بر حضور بلاواسطه واحد و حذف همه انبعاثات دیگر در عالم، که نهایتاً معلول واحد بود، می‌گذاشت. از همه مهمتر، پرستش واحد بود که آشکارا در شخص حاکم متجلی شده بود. به این دلیل است که دروزیان به دین خود دین التوحید می‌گویند.

حمزه بر پایه عقیده دروز در باب انبعاث کائنات، مراتب علوی را که مأخوذ از صدورات متناظر کونی بود به اعضای مهم تشکیلات دعوت خویش اطلاق کرد. در این مورد پنج مرتبه یا حدّ (جمعش حدود) وجود داشت. علاوه بر عقل کلی، که در شخص حمزه متجسد شده بود، نفس کلی، کلمه، جناح الايمن، که سابق نیز خوانده می‌شد، و جناح الايسر، که تالی نیز خوانده می‌شد، بقیه حدود پنجگانه را تشکیل می‌دادند. چهار مرتبه (یا حدّ) آخر به ترتیب متعلق به اسماعیل بن محمد تمیمی، مح مد بن وهب قرشی، سلامه بن عبد الوهاب سامری، و بهاء الدین المقتنی بود. ۱۰۸ به زبان اصطلاحی دروز این حدود، وزیران یا حواریان عالی رتبه حاکم هستند که تجسد یافته پنج انبعاثات کیهانی یا پنج اصل عالم علوی به‌شمار می‌روند. در زیر آنها سه حدّ دیگر وجود دارد که علوتند از:

داعی، مأذون، و مکاسر (نقیب) که جنبه‌های مختلف تبلیغ مذهب جدید با آنهاست، و آنها مطابقند با سه اصل علوی جد، فتح، و خیال. تمام مؤمنان عادی تابع این حدودند. از زمان کناره‌گیری المقتنی سلسله مراتب سازمان تبلیغی حمزه، از جمله مرتبه داعی و مراتب پایین تر آن، بتدریج از حیث استفاده خارج شد، و مجموعه نوشته‌های مقدس دروز جای حدود غایب را گرفت. از آن زمان باز که دروز انتظار بازگشت حاکم و حمزه را می‌کشند، تشکیلات دینی ساده‌تری در میان آنها در خاورمیانه شکل گرفته است. اعضای جامعه دروز به عقّال (مفردش عاقل)، که بر حقایق دینی واقف هستند، و جهال (مفردش جاهل)، اکثریت پیروان که بر حقایق دینی تشریف حاصل نکرده‌اند و مجاز به خواندن نوشته‌های سری‌تر فرقه نیستند، تقسیم شده‌اند. هرروز بالغی می‌تواند پس از گذراندن مقدمات و آزمون‌هایی بر حقایق دین تشریف حاصل کند، و پس از آن ناچار است که دقیقاً برطبق مقررات دین زندگی کند. دانشمندترین افراد طبقه عقّال دارای مرجعیت خاصی در جامعه هستند و شیخ خوانده می‌شوند. آنان وقت زیادی صرف استنساخ نامه‌هایی که در مجموعه شریعت دروز وجود دارد می‌کنند، و راهنما و هادی روحانی جهال هستند و بر مراسم و فرایض جامعه خود نظارت می‌کنند. دروزی‌ها، که دارای معتقدات پیچیده‌ای در

باب جهانشناسی و معادشناسی هستند، به تناسخ ارواح اعتقاد دارند. بنابر عقیده آنها، تعداد ارواحی که وجود دارد ثابت و معین است و همه ارواح بلافاصله پس از مرگ به تن اشخاص دیگری درمی‌آیند. حمزه این عقیده نصیریان را که روح شخص گنهکار به جسم حیوانات دون مرتبه درمی‌آید مورد حمله قرار داده است. در نهایت کار، وقتی که حاکم و حمزه از نو ظاهر می‌شوند تا عدل و داد در جهان بگسترند، بهترین دروزی‌ها مقربترین افراد نزد حاکم خواهند بود.

زهدگویی حاکم در سالهای آخر حکمرانی با گردشهای شبانه او در کوچه‌ها و معابر قاهره و فسطاط و گشت و گذارش به تنهایی در بیرون شهر، مخصوصاً در تپه‌های مقطّم در بیرون قاهره، زیادتر شد. مرگ حاکم نیز مانند زندگیش معمایی

بود. در ۲۷ شوال ۴۱۱/۱۳ فوریه ۱۰۲۱، برای یکی از گودشهای متداولش به ارتفاعات مقطم رفت و هرگز بازنگشت. جست‌وجویی بی نتیجه برای یافتن خلیفه سی و شش ساله آغاز شد؛ چند روزی بعد الاغ و جامه هایش را که بر اثر ضربات خنجر پاره پاره شده بود یافتند. اما جسدش هرگز یافته نشد و، در نتیجه، داستانهایی در باب این حادثه بر سر زبانها افتاد.

بنابر یک روایت که پذیرفتنی تر است، حاکم را به دستور خواهر توطئه‌گرش، ستّ الملک، که خلیفه او را به مرگ تهدید کرده بود، کشتند. یکی از رؤسای کتنامه به نام ابن دوّاس، ظاهراً در این کار او را یاری کرده بود. مطابق روایت دیگر او را به اشاره حمزه کشتند و جسدش را در نهایت احتیاط پنهان ساختند تا پیشوایان دروز بتوانند از ناپدید شدن اسرارآمیز خلیفه برای مقاصد مذهبی خویش استفاده کنند. در حقیقت، دروزی‌ها ناپدید شدن حاکم را به استتار ارادی وی که آغاز غیبت او محسوب می‌شد تعبیر می‌کردند.

دوره خلافت و امامت حاکم اندکی بیش از بیست و چهار سال بود.

حدود چهل روز پس از ناپدید شدن حاکم ستّ الملک یگانه پسر حاکم، ابو الحسن علی، را که در آن هنگام فقط شانزده سال داشت، با لقب الظاهر لاعزاز دین الله خلیفه و امام اعلام کرد. ۱۰۹ ستّ الملک زیرک نایب الحکومه شد. باید افزود که از این زمان به بعد مسند خلافت فاطمی همواره جایگاه کودکان و جوانان بود، و زمام امور حکمرانی برای مدتی مدید عملاً به دست نایبان، وزیران، یا سرداران سپاه افتاد. ستّ الملک، که وقایع‌نگاران او را به نامهای دیگری نیز خوانده‌اند، بیش از سه سال، یعنی تا زمان مرگش در ۴۱۵/۱۰۲۴، با قدرت تمام حکومت کرد. در آغاز دوره نیابت حکومتش ستّ الملک ترتیبی داد که عبد الرحیم، ولیعهد حاکم که در این میان در دمشق سر به شورش برداشته بود، دستگیر

ص: ۲۳۳

و به قاهره آورده شود. او را به زندان افکندند، و اندکی پیش از مرگ ستّ الملک به قتل رسانیدند. ستّ الملک همچنین علناً ابن دوّاس را به قتل حاکم متهم ساخت و دستور کشتن او را داد. پس از ستّ الملک، که نظم و ثبات را به مملکت بازآورده و باب مذاکرات را با بیزانسیان از نو گشوده بود، قدرت سیاسی واقعی به دست واسطه و بعداً وزیر ظاهر، یعنی علی بن احمد الجرجرائی که به دستور حاکم دستهایش را بریده بودند، افتاد. جرجرائی به کمک دیگر بزرگان مملکت بدون شرکت خلیفه جوان حکومت می‌راند. در ۴۱۵/۱۰۲۴، مصر گرفتار قحطی شدیدی شد که چند سال به درازا کشید، و منجر به بروز یک بحران اقتصادی و شورشهایی در قاهره و دیگر نقاط گردید. در ۴۱۶/۱۰۲۵، دولت فاطمی بار دیگر به تعقیب و آزار سنیان پرداخت و همه فقهای مالکی را از مصر اخراج کرد. در ۴۲۳/۱۰۳۲، میان فاطمیان و بیزانسیان نیمه موافقتی انجام شد که به موجب آن امپراتور بیزانس اجازه یافت به تعمیر کلیسای ویران شده «مزار مقدس» در اورشلیم بپردازد. در تمام این احوال، کار دعوت در نواحی بسیاری بشدت ادامه داشت. داعیان فاطمی، بویژه در عراق، از اضطراباتی که سربازان ترک در دوره حکمرانی جلال الدوله (۴۱۶-۴۳۵/۱۰۲۵-۱۰۴۴)، از امرای آل بویه، ایجاد کرده بودند، سود جستند و عده زیادی را به کیش خود درآوردند.

در دوره خلافت ظاهر استیلای فاطمیان بر شام، در نتیجه اتحادی که میان جراحیان فلسطین و کلیبان شام مرکزی و کلایبان شمال شام پدید آمد، سخت به خطر افتاد. در ۴۱۵/۱۰۲۴-۱۰۲۵، حسّان بن مفرّج جراحی پیمان همکاری با

سنان بن سلیمان کلبی و صالح بن مرداس کلابی، که سال پیش حلب را از عامل فاطمیان در آنجا گرفته بود، تجدید کرد. بنابراین پیمان دمشق به سنان، حلب به صالح، و فلسطین به حسّان جاه طلب رسید. این متحدان قوای فاطمی را در عسقلان شکست دادند. اما پس از مرگ سنان کلبیان به صف فاطمیان پیوستند، و برای سردار فاطمی، انوشترگین دزبری، این امکان را فراهم ساختند که قوای مشترک حسّان و صالح بن مرداس را در اقصیانه، واقع در فلسطین، در ۴۲۰/۱۰۲۹ شکست دهد و دمشق را از نو تصرف کند. صالح بن مرداس در جنگ کشته شد، و حسّان با افراد قبیله طی، خود، به قلمرو بیزانس پناه برد. بر اثر کوششهای انوشترگین، که حلب را در ۴۲۹/۱۰۳۸ از چنگ آل مرداس بیرون آورد، سلطه فاطمیان بار دیگر در شام برقرار شد و سپس به مناطق همجوار تا حرّان، سروج، ورقه بسط یافت.

ظاهر، هفتمین خلیفه فاطمی، در سی و چند سالگی در ماه شعبان ۴۲۷/ژوئن ۱۰۳۶، پس

ص: ۲۳۴

از یک دوره امامت و خلافت پانزده ساله، از طاعون درگذشت.

پس از ظاهر پسر هفت ساله اش، ابو تمیم معدّ، با لقب المستنصر بالله به جای او نشست. هنوز هشت ماهه بود که در ۴۲۱/۱۰۳۰ به ولایتعهدی منصوب شده بود. ۱۱۰ خلافت مستنصر، که تقریباً شصت سال قمری (۴۲۷-۴۸۷/۱۰۳۶-۱۰۹۴) طول کشید، درازترین دوره خلافت در سلسله فاطمیان بود. همچنین دوره خلافت او نشاندهنده آخرین مرحله دوره کلاسیک خلافت فاطمیان بود. با اینکه تغییرات و تحولات بیشماری در این دوره روی داد، اما آشکارا دو ملت و عظمت کلی فاطمیان روی به زوال گذاشت؛ زوالی که جلوگیری از آن ممکن نبود.

در طی نه سال اول خلافت مستنصر اقتدار سیاسی حقیقی در دست جرجرائی، که منصب وزارت را حفظ کرده بود، قرار داشت؛ و مادر مستنصر نیز که یک زن سودانی و اکنون نایب حکومت بود پیوسته در پشت صحنه به نیرنگ بازی و توطئه چینی مشغول بود. با مرگ جرجرائی، در ۴۳۶/۱۰۴۴، تمام قدرت به دست مادر خلیفه افتاد و مدتها در دست او باقی ماند. وی روابط نزدیکی با ابو سعید تستری، یک بازرگان یهودی که وی را به مصر آورده بود، داشت. وی اینک، زیر نفوذ ابو سعید، یک یهودی م رتد به نام صدقه بن یوسف را به وزارت برگزید. در این میان، رقابتهای نژادی در سپاه فاطمی علت اصلی ناآرامیها را در مصر فراهم ساخت، و این رقابتهای گاه به شورش و بلوای علنی و جنگهای فرقه ای می انجامید. بربرها، ترکها، دیلمیان، و عربها که همه مردمی نامنضبط بودند و از یکدیگر نفرت داشتند معمولاً در مخالفت مشترکشان با فوج سپاهیان که عمدتاً از بردگان سودانی تشکیل می شدند که به تشویق ملکه مادر برای خدمت سپاهی خریداری شده بودند دست در دست یکدیگر می افکندند. توطئه های مزمن دربار فاطمی نیز، به سهم خویش، بر این اوضاع و احوال آشفته می افزود. هم ابو سعد، که به همدستی ملکه زمام قدرت را در دست داشت، و هم صدقه وزیر قربانی رقابتهای دوایر داخلی دربار شدند. در ۴۳۹/۱۰۴۷، صدقه در توطئه با مخالفان ترک ابو سعد را به قتل رسانید. آنگاه ملکه به تلافی ترتیب قتل خود صدقه را در سال بعد داد. در چنین اوضاع و احوالی بود که وزیران ناقابل و ناکاردان یکی جانشین دیگری می شد، و وضع کلی مصر رو به آشفتگی می رفت.

در ۴۲۲ / ۱۰۵۰، به صورت استثنایی بر این قاعده، وزارت به شخص توانا و باکفایتی به نام قاضی ابو محمد حسن بن علی یازوری رسید که این منصب را مدت هشت سال در دست داشت و تا حدی نظم و ترتیب را به مملکت بازآورد. با قتل یازوری در ۴۵۰ / ۱۰۵۸،

ص: ۲۳۵

منازعات گروهی و بی‌نظمی‌های داخلی مجدداً با شدت بیشتری بروز کرد. وزیران بی‌کفایت زیادی با سرعت، یکی پس از دیگری جانشین یازوری شدند؛ و این در حالی بود که دولت فاطمی یک دوره انحطاط را، که با ورشکستگی دستگاه اداری مملکت، آشوب سپاه، و ته کشیدن بیت المال همراه بود، می‌گذراند.

در ۴۵۴ / ۱۰۶۲، هنگامی که جنگ علنی میان ترکان که بربرها آنها را معاضدت می‌کردند و فوج سپاهان سودانی در نزدیکی قاهره در گرفت، آشفستگی به غایت رسید. در ۴۵۹ / ۱۰۶۷، سرانجام سودانی‌ها شکست خوردند، و پس از آن به منطقه صعید رانده شدند. ناصر الدوله، فرمانده پیروزمند ترکان، که از اخلاف حمدانیان و حکمران پیشین دمشق بود، اینک فرد مقتدر مصر شد. وی به آسانی همه قدرت را از دست مستنصر گرفت، و حتی علیه خلیفه درما نده سر به شورش برداشت. در ۴۶۲ / ۱۰۷۰، ناصر الدوله دستور داد در اسکندریه و جاهای دیگر در مصر سفلا خطبه به نام قائم، خلیفه عباسی (۴۲۲ - ۴۶۷ / ۱۰۳۱ - ۱۰۷۵)، بخوانند. در این هنگام مصر دستخوش یک بحران شدید اقتصادی نیز بود که کمبود مواد غذایی و خشکسالی ناشی از پایین افتادن آب نیل برای هفت سال متوالی، از ۴۵۷ / ۱۰۶۵ تا ۴۶۴ / ۱۰۷۲، و همچنین چپاول و ویرانگری زمینهای زراعی به وسیله سپاهیان ترک، که همه باهم سبب از هم پاشیدن کشاورزی مملکت شده بود، از مشخصه‌های آن بود. در طی این سالها مصر به نکبتی عظیم گرفتار آمده بود. ۱۱۱ مردم از ناچاری به خوردن گوشت سگ و گربه و حتی گوشت انسان روی آورده بودند، و در معرض همه نوع بیرحمی و جنایت و بیماریهای واگیر قرار داشتند. مستنصر برای آنکه درخواستهای پایان ناپذیر ناصر الدوله و سپاهیان ترکش را برآورد، مجبور به فروش خزائن خود شد. محافظان ترک قصرهای فاطمیان را نیز غارت کردند، و اسف انگیزتر از همه آنکه کتابخانه‌های فاطمیان را در ۴۶۱ / ۱۰۶۸ در قاهره ویران ساختند. ۱۱۲ فسطاط دو بار به دستور ناصر الدوله چپاول و سوزانیده شد. در طی این سالهای نومیدی، اضطراب، و شورش که منبعث از قحطی و خشکسالی و بیماری بود ظلم و ستم ناصر الدوله چنان گسترش یافت که سرانجام به از میان رفتن کلی قانون و نظم منجر گردید. بخش روزافزونی از جمعیت، از جمله خانواده خلیفه، اکنون ناچار شدند که به بیرون از مصر بویژه، به شام و عراق، پناه برند؛ داستانهای گوناگونی از تهیدستی فوق العاده ای که خود خلیفه در قصرش در قاهره بدان گرفتار آمده بود حکایت شده است.

ص: ۲۳۶

در چنین اوضاع و احوالی بود که جنگ میان خود ترکان نیز در گرفت؛ جنگی که منجر به کشته شدن ناصر الدوله به دست فرمانده یک جناح مخالف از ترکان در ۴۶۵ / ۱۰۷۳ گردید. در همان سال، قحطی هفت ساله با برداشت محصولی نیک تا حد زیادی التیام پذیرفت. آنگاه مستنصر سرانجام به عمل پرداخت. مخفیانه از یک سردار ارمنی در شام، به نام بدر الجمالی، حکمران عکا، درخواست کمک کرد. بدر در آغاز کار غلام یک امیر شامی، یعنی جمال الدوله، بود، و از این رو جمالی خوانده می‌شد. اما پس از مدت کوتاهی ترقی یافت، و دو بار، یعنی در ۴۵۵ / ۱۰۶۳ و ۴۵۸ / ۱۰۶۶،

حکمران فاطمی دمشق شد. ۱۱۳ بدر درخواست خلیفه را پذیرفت، به شرط آنکه سپاهیان ارمنی خویش را همراه ببرد. وی در جمادی الاول ۴۶۶/ ژانویه ۱۰۷۴ به قاهره رسید و با نیرنگ موفق شد فوراً همه رهبران شورشی ترک را که از مأموریت وی آگاه نبودند از میان بردارد. بدر، همینکه بدین صورت مستنصر و خلافت فاطمی را از سقوط حتمی نجات داد، بسرعت نظم و آرامش را به نقاط مختلف مصر بازآورد. بدر الجمالی به بالاترین مقامات در دولت فاطمی نایل آمد، و نخستین شخصی بود که به مقام وزیر السیف و القلم منصوب گشت و اختیارات کامل بدو تفویض گردید. وی نه تنها فرمانده کل سپاه - امیر الجیوش - گردید، که مشهورترین لقب اوست، بلکه ریاست سازمانهای مدنی، قضایی، و حتی دینی نیز بدو سپرده شد. لذا عناوین او گذشته از وزیر شامل قاضی القضاة و داعی الدعوات نیز هست.

درواقع، عمدتاً در نتیجه کوششهای او بود که مصر در طی بیست سال بازمانده از خلافت مستنصر از نظم و آرامش و رفاه نسبی برخوردار یافت.

بر روی هم، از لحاظ قلمرو حکومتی گستره دولت فاطمی در دوره خلافت مستنصر رو به افول نهاد. با تصرف حلب در ۱۰۳۸/۴۲۹ به دست انوشنگین، فاطمیان به اوج قدرت خود در شام رسیده بودند. پس از آن، سلطه آنها بر شام و فلسطین بسرعت به پایان آمد. در ۱۰۴۱/۴۳۳، فلسطین بار دیگر تحت رهبری حسان جراحی سر به شورش برداشت، و در همان سال حلب دوباره به دست ثمال بن مرداس، یکی از افراد بنی م ردا، افتاد. فاطمیان در طی سالهای ۴۴۰-۴۴۱/۱۰۴۸-۱۰۴۹ بیهوده تلاش کردند که حلب را از نو به چنگ آورند و با آنکه ثمال موقتاً در ۱۰۵۷/۴۴۹ مطیع مستنصر شد، شمال شام در ۱۰۶۰/۴۵۲ بکلی از دست فاطمیان رفت. آل مرداس، که همیشه فقط اسما از فاطمیان فرمانبرداری کرده بودند، در ۱۰۷۰/۴۶۲ به رغم مخالفت رعایای خود، که اکثراً تابع مذهب شیعه بودند، بیعت خویش را بر عباسیان افکندند، و از اربابان جدید آنها،

ص: ۲۳۷

سلجوقیان، فرمان بردند. فاطمیان مانند بسیاری دیگر از سلسله‌های مسلمان اینک با تهدید روزافزون ترکان سلجوقی، که بسرعت از شرق پیش می‌تاختند و پایه‌های یک امپراتوری نیرومند جدید را می‌گذاشتند، مواجه بودند.

سلجوقیان، به‌عنوان خانواده‌ای از رؤسای ترک، در طی دهه‌های اول قرن پنجم / یازدهم، ترکان اغز (در عربی غز) را از خوارزم و ماوراء النهر به سمت غرب راهبری کردند. طغرل، ره بر سلاجقه، که غزنویان را شکست داده بود، در ۱۰۳۸ در نیشابور خویشتن را سلطان خواند و به اندک مدتی بخش اعظم ایران را به تصرف درآورد، و سپس به عراق درآمد. سلجوقیان خود را حامیان مذهب سنت می شمردند، و این بهانه مناسبی به دست آنها می داد که ادعا کنند برای رهانیدن عباسیان از قیمومت بوئیان شیعی و آزاد ساختن جهان اسلام از فاطمیان آمده اند. به‌رحال، طغرل در رمضان ۴۴۷/ دسامبر ۱۰۵۵ وارد بغداد شد، و اندک زمانی بعد به حکومت آل بویه در عراق با خلع و زندانی کردن آخرین امیر این سلسله، یعنی ملک الرحیم خسرو فیروز (۴۴۰-۴۴۷/۱۰۴۸-۱۰۵۵)، خاتمه داد. خلیفه عباسی، قائم، اینک عنوان سلطانی طغرل را تأیید کرد، و سردار سلجوقی اعلام داشت که قصد دارد لشگری به سرکوبی فاطمیان شیعی به شام و مصر بفرستد. اما اختلاف در داخل اردوی سلجوقی و اقدامات بساسیری، به طرفداری از فاطمیان در عراق، مؤسس سلطنت سلجوقی را از اجرای نقشه‌های خود علیه فاطمیان، که دعوت آنان موفقیت بیسابقه‌ای، هرچند کوتاه، در عراق پیدا کرده بود، بازداشت.

ابو الحارث ارسلان البساسیری در اصل غلام ترک نژادی بود که در طی سالهای واپسین حکمرانی آل بویه در عراق به مقام امیری لشکر ارتقا یافته بود. هفت سال حکومت ملک الرحیم در بغداد لبریز بود از قتل و غارت ناشی از فقدان انضباط در میان سپاهیان ترک، اختلاف بین سنیان و شیعیان، و مشکلاتی که مدعیان بوئی و عقیلی و، نیز، رؤسای قبایل محلی عرب ایجاد می کردند. در این وضعیت متشتت، بصره و دیگر شهرها موقتا به دست سردار شورشی ترک، بساسیری، افتاد. بساسیری رقیب نیرومندی در بغداد داشت که همانا شخص وزیر عباسیان، ابن مسلمه، بود. ابن مسلمه، که پنهانی با طغرل اتحاد برقرار کرده و مانند خلیفه عباسی آمدن سلجوقیان را به بغداد پذیرفته بود، بساسیری را به داشتن اتحاد با فاطمیان متهم ساخت. بساسیری، که گرایشهای شیعی داشت و مجبور شده بود بغداد را پیش از فرارسیدن سلجوقیان ترک گوید، اینک از

ص: ۲۳۸

مستنصر برای فتح بغداد به نام او کمک طلبید. در این میان، شورش و بلوا در پایتخت عباسیان، در اعتراض به ویرانگری سپاهیان طغرل، به راه افتاده بود. اکنون معلوم شده که داعی معروف فاطمی، المؤید الشیرازی، نقشی عمده در ایجاد این بی‌نظمی‌های ضد سلجوقی و در رهبری اقدامات بساسیری داشته است. در ۴۴۸/۱۰۵۶ - ۱۰۵۷، تبلیغات فاطمیان همراه با اقدامات نظامی تحت رهبری کلی المؤید الشیرازی تشدید شد. کار تبلیغات از زیاده‌رویهای ترکمن‌ها بهره گرفت و در موصل و واسط و کوفه قرین موفقیت گشت، و در این شهرها خطبه به نام مستنصر خوانده شد. بساسیری پس از دریافت مبالغ هنگفتی هدایای پولی و نیز سلاح از قاهره، که به وسیله داعی المؤید در رحبه بدو تحویل شد، و به کمک برادرزانش، یعنی دبیس، حکمران مزیدی (۴۰۸ - ۴۷۴/۱۰۱۸ - ۱۰۸۱)، و تعداد زیادی از قبایله مردان عرب شکستی سنگین بر سلجوقیان در ناحیه سنجار در ۴۴۸/۱۰۵۷ وارد ساخت. پس از این شکست، عقیلیان موصل باز فرمانبرداری از فاطمیان را پذیرفتند. اندکی بعد، طغرل موصل را گرفت. اما در نتیجه قیام برادر ناتنی خود، ابراهیم اینال، که آرزو داشت به کمک بساسیری و فاطمیان سلطنت سلجوقی را برای خود به دست آورد، از انجام اقدامات بیشتر بر علیه بساسیری بازماند.

عزیمت طغرل به مغرب ایران برای سرکوبی اینال موقعیت مناسبی برای بساسیری فراهم ساخت تا به بسط فعالیت‌های خود بپردازد. اندکی بعد، در ذوالقعدة ۴۵۰ دسامبر ۱۰۵۸، بساسیری همراه قریش عقیلی (۴۴۳ - ۴۵۳/۱۰۵۲ - ۱۰۶۱) به آسانی به بغداد درآمد. اکنون در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی، مستنصر، خواندند، و اذان به شیوه شیعیان گفتند. بساسیری که مورد پشتیبانی عامه مردم از شیعه و سنی، که به علت نفرت از سربازان ترک باهم متحد شده بودند، قرار گرفته بود، سپس به قصر عباسیان حمله برد. اما موافقت کرد که قائم عباسی را تحت حفاظت قریش عقیلی قرار دهد، و این امر مایه ناراحتی مستنصر شد که انتظار داشت خلیفه اسیر عباسی را در قاهره تحویل گیرد. اما بساسیری نشانه‌های خلافتی عباسیان را به پایتخت فاطمیان فرستاد. بعد از آن، بساسیری واسط و بصره را فتح کرد، اما نتوانست خوزستان را به نام فاطمیان تسخیر کند. به هر حال، هنگامی که بساسیری در اوج قدرت خود بود، قاهره او را رها کرد، و به این ترتیب، پیروزی او اجبارا به درازا نکشید. ابن مغربی، وزیر فاطمی، که جانشین یازوری شده بود، اینک از ادامه کمک بیشتر به بساسیری سرباز زد. در این میان، طغرل طغیان اینال را فروکوبیده بود، و خود را آماده بازگشت به بغداد می‌کرد. وی پیشنهاد

ص: ۲۳۹

کرد که حاضر است بساسیری را در بغداد بگذارد، به شرط آنکه بیعت با فاطمیان را بشکند و قائم را بر مسند خلافت برگرداند. بساسیری این پیشنهاد را رد کرد، و در ذو القعدة ۴۵۱/ دسامبر ۱۰۵۹ بغداد را ترک گفت. چند روز بعد طغرل وارد بغداد شد، و با استقبال خلیفه آزاد شده عباسی روبرو گردید. اندکی بعد، سلجوقیان بساسیری را تعقیب کرده، در نزدیکی کوفه کشتند؛ همچنانکه بشدت شیعیان عراق را به سیاست رسانیدند. به این ترتیب، جاه طلبیهای فاطمیان در عراق و داستان بساسیری، که به مدت یک سال پایتخت عباسیان را مطیع فاطمیان کرده بود، به پایان رسید. ۱۱۴

امپراتوری سلجوقی در دوره حکومت برادرزاده و جانشین طغرل، یعنی الب ارسلان (۴۵۵-۴۶۵/۱۰۶۳-۱۰۷۳)، و ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵/۱۰۷۳-۱۰۹۲)، پسر الب ارسلان، که هردو سخت متکی بر کفایت و تدبیر اداری وزیر ایرانی مشهورشان، خواجه نظام الملک، بودند، ثبات و استحکام پذیرفت. در همان حال سلجوقیان به توسعه قلمرو خویش ادامه دادند، و هرگز این رؤیا را که بر مصر بتازند و سلسله شیعی فاطمی را براندازند رها نساختند. مصر فاطمی اینک در اغتشاش و بینظمی کامل غوطه می خورد، و رقابتهای میان بربرها و سپاهیان ترک ناآرامی را به شام نیز کشانیده بود. در نتیجه حکمرانان فاطمی دمشق نمی توانستند به طور مؤثر اعمال قدرت کنند، و نیز نمی توانستند جلو گروههای ترکمنی را که از ۴۴۷/۱۰۵۵ در شام پیدا شده بود بگیرند. حتی مساعی بدر الجمالی برای اعمال حاکمیت فاطمیان در دمشق، در طی سالهای ۴۵۵-۴۵۶/۱۰۶۳-۱۰۶۴ و ۴۵۸-۴۶۰/۱۰۶۶-۱۰۶۸، به جایی نرسید. در چنین اوضاع و احوال مایوس کننده ای، فاطمیان مطابق رسم متداول یکی از رؤسای ترکمن را، به نام اتسز بن اوک، به خدمت اجیر کردند تا قبایل شورشی عرب را در فلسطین سرکوب کند. اما اتسز خود علیه فاطمیان سر به شورش برداشت و اورشلیم را در ۴۶۳/۱۰۷۱ گرفت. بعدا، پس از آنکه بدر به مصر عزیمت کرد، اتسز که اینک در فلسطین و شام امارتی برای خود تشکیل داده بود در ۴۶۸/۱۰۷۶ دمشق را متصرف شد. همه کوششهای بعدی بدر برای پس گرفتن دمشق نقش بر آب شد، و شام بکلی از دسترس فاطمیان به دور ماند. در ۴۶۹/۱۰۷۷، اتسز بر خود قاهره حمله برد، اما بدر او را شکست داد و به عقب راند. اتسز، چون بر اثر اعزام یک لشکر فاطمی در مخاطره قرار گرفت، به ملکشاه متوسل شد و او با فرستادن برادرش، تتش، به شام به درخواست اتسز پاسخ مثبت داد. در ۴۷۱/۱۰۷۸-۱۰۷۹، اتسز دمشق را به تتش تسلیم کرد، و این شهر از آنگاه پایتخت یک امارت نشین جدید سلجوقی

ص: ۲۴۰

در شام و فلسطین گشت. تا پایان دوران خلافت مستنصر از مستملکات پیشین فاطمی، در شام و فلسطین، فقط عسقلان و چند شهر ساحلی مانند عکا و صور برای آنان باقی مانده بود. در این میان، روابط میان دولت بیزانس و فاطمیان، پس از امضای یک پیمان صلح سی ساله در ۴۲۹/۱۰۳۸، همچنان دوستانه باقی مانده بود. مطابق مفاد این پیمان بیزانسیان می توانستند کلیسای «مزار مقدس» را از نو بسازند. بخصوص امپراتور قسطنطین نهم، ملقب به مونوماخوس^{۱۴۵} (۱۰۴۲-۱۰۵۵)، روابط بسیار عالی با مستنصر برقرار کرده بود، و پس از قحطی سال ۴۴۶/۱۰۵۴ گندم لازم را به مصر رسانید. بعدا، وقتی فاطمیان از همکاری با بیزانسیان بر ضد سلجوقیان ابا ورزیدند، روابط بین دو امپراتوری به سردی گرایید؛ که البته بعدا با مبادله چند سفیر، از جمله مبادله سفیری در ۴۶۱/۱۰۶۹، در دوره امپراتوری رومانوس چهارم ملقب به دیوگنس^{۱۴۶} (۱۰۶۸-۱۰۷۱)، دوباره بهبودی پذیرفت.

^{۱۴۵} (۳۱) enitnatsnoC XI camonoM suhc

^{۱۴۶} (۳۲) sunamoR VI enogid senegoiD

پیروزی سلجوقیان در موقعیت و نفوذ فاطمیان در بعضی از بخشهای عربستان نیز اثر گذاشت. در ۴۶۲ / ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰، شریف مکه به الب ارسلان خبر رسانید که از این زمان به بعد در مکه خطبه به نام خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی خوانده خواهد شد، نه به نام خلیفه فاطمی. گذشته از این، وی اذان گفتن به شیوه شیعیان را ممنوع ساخت. در نتیجه، شریف از سلجوقیان پاداش کریمانه‌ای دریافت کرد. شهرهای متبرک و مقدس حجاز، پس از یک دوره کوتاه بازگشت به اطاعت فاطمیان، در طی سالهای ۴۶۷ - ۴۷۳ / ۱۰۷۴ - ۱۰۸۱، برای همیشه از ضبط آنان بیرون رفت. از سوی دیگر جنبش اسماعیلی فاطمی در یمن در دوران مستنصر بر اثر مساعی سلسله اسماعیلی صلیحیون موفقیت جدیدی به دست آورد. ۱۱۵

در یمن، با مرگ داعی ابن حوشب که از مدافعان پرشور عبید الله المهدی بود و با از میان رفتن آن دولت اسماعیلی، که وی بنیان گذاشته بود، نهضت اسماعیلی با یک شکست دینی - سیاسی عظیم روبه رو شده بود. با وجود این، دعوت اسماعیلی در سراسر قرن چهارم / دهم در یمن ادامه‌ای فعال، هرچند به صورت آرمیده، داشت و پنهانی بیعت چند قبیله یمنی، بویژه بعضی از شاخه‌های بنو همدان، را به دست آورد. برای این دوره مهیم که بیش از یک قرن، یعنی تا سالهای آغازین خلافت مستنصر، به طول کشید، تنها نامه‌های داعیان متوالی یمنی که با عبد الله بن عباس، جانشین ابن حوشب، شروع می‌شود برای ما

ص: ۲۴۱

۱۴۷

باقی مانده است. ۱۱۶ در آن زمان، در میان کشمکش دائمی قبیله‌ای، بر یمن چندین سلسله مستقل حکومت می‌راندند که از آن جمله‌اند، زیادی‌ها (۲۰۴ - ۴۱۲ / ۸۱۹ - ۱۰۲۱)، که پایتختشان در زبید در منطقه تهامه قرار داشت؛ یعفری‌ها (۲۴۷ - ۳۸۷ / ۸۶۱ - ۹۹۷)، که در صنعاء و جند استقرار داشتند؛ و نجاحیان، که اصلاً غلامان حبشی زیادی‌ها بودند، اما سرانجام در ۴۱۲ / ۱۰۲۱ جانشین مخدومان خود شدند و متناوباً تا سال ۵۵۴ / ۱۱۵۹ بر زبید حکومت می‌کردند؛ امامان زیدی نیز صعده، واقع در شمال یمن، را در دست داشتند.

در طی این دوره، در حوالی سال ۳۷۷ / ۹۸۷، دعوت اسماعیلی موفق شده بود که تنها بیعت یک حکمران یمنی، یعنی عبد الله بن قحطان، آخرین امیر یعفری، را به دست آورد. تا زمان ظاهر، خلیفه فاطمی، رهبری دعوت در یمن به یک داعی به نام سلیمان بن عبد الله زواحی سپرده شده بود که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود و در منطقه کوهستانی حراز زندگی می‌کرد. سلیمان علی بن محمد صلیحی، پسر قاضی حراز، را که او نیز یکی از رؤسای مهم همدانی بود، جانشین خود قرار داد. علی، که بعداً راهنمایی کاروانهای حجاج را به مکه برعهده داشت، کیش اسماعیلی را در نزد سلیمان تعلیم گرفته و، سرانجام، معاون و دستیار داعی شده بود.

در ۱۰۴۷/۴۳۹، داعی علی بن محمد صلیحی که از قبل با مرکز دعوت در قاهره تماسهای مداوم برقرار کرده بود در مسار، ناحیه ای کوهستانی در حراز، برخاست و در آنجا قلاع و استحکاماتی ساخت . ۱۱۷ این آغاز تأسیس سلسله صلیحیون بود که تقریباً مدت یک قرن، یعنی تا ۱۱۳۸/۵۳۲، به عنوان دست نشانده فاطمیان بر یمن حکومت راندند . علی، چون حمایت و پشتیبانی قبایل همدانی، حمیری، و دیگر قبایل یمنی را به دست آورد، به تسخیر سرزمینهای اطراف شروع کرد و در همه جا خطبه خواندن به نام خلیفه اسماعیلی فاطمی را برق رار کرد. در ۱۰۶۰/۴۵۲، زبید را گرفت و حکمران آن، نجاح، مؤسس سلسله نجاحی را که قبلاً زیدیان صعه را علیه او شورانیده بود، کشت . وی برادرزن خود، اسعد بن شهاب، را به حکومت زبید و متعلقات آن در تهامه منصوب کرد، و آنگاه برای بیرون راندن زیدیان از صعه که بعداً پایتخت او شد پیش رفت . در ۱۰۶۲/۴۵۴، عدن را گرفت، اما به بنو معن اجازه داد که برای مدتی در آنجا به حکومت خویش، البته به عنوان خراجگزاران صلیحیون، ادامه دهند . در ۱۰۸۳/۴۷۶، صلیحیون حکومت عدن را به دو برادر همدانی، عباس و مسعود بن الکرّم (المکرّم)، تفویض کردند، و اینان سلسله اسماعیلی زریعیان (۴۷۶-۵۶۹/۱۰۸۳-۱۱۷۳) را بنیان نهادند. علی تا سال ۴۵۵/

ص: ۲۴۲

۱۰۶۳ همه یمن را منقاد ساخته بود و، در همان حال، نفوذ او از مکه تا حضرموت گسترده بود . علی که آرزو داشت مستنصر را زیارت کند، در ۱۰۶۲/۴۵۴، لمک بن مالک حمّادی، قاضی القضاة یمن، را به قاهره فرستاد تا درباره دیدار آتی او با خلیفه گفت و گو کند. ۱۱۸ لمک پنج سال در قاهره ماند تا بالاخره به حضور مستنصر رسید . در طی این سالها لمک در دار الحکمه با داعی الدعوات المؤید به سر برد و المؤید معلومات مذهبی او را افزود، و نیز وی را بر دقائق کیش اسماعیلی فاطمی آگاه ساخت . مأموریت مصر داعی لمک، که پس از بازگشت به یمن یکی از پیشوایان بزرگ مذهب اسماعیلی و رئیس اجرایی سازمان دعوت در آن سرزمین شد، و رابطه دوستانه او با المؤید یمن را بیش از پیش به مرکز دعوت فاطمی نزدیکتر ساخت . گواه بر روابط بسیار نزدیک و استثنایی صلیحیون و فاطمیان نامه های بشمارزی است که از دیوان الانشاء فاطمی به علی صلیحی و جانشینان او فرستاده، و بیشتر این نامه ها به فرمان مستنصر نوشته شده است. ۱۱۹

علی صلیحی، که هرگز موفق به دیدن مصر نشده بود، در ۱۰۶۷/۴۵۹ عازم زیارت مکه شد که مورد حمله ناگهانی پسران نجاح قرار گرفت و آنان به انتقام قتل پدرشان او و خانواده اش را کشتند . ۱۲۰ بعد از علی پسرش، مکرّم احمد (فت ۱۰۸۴/۴۷۷)، و سپس دیگر صلیحیون جانشین او شدند . اما از اواخر دوره حکمرانی مکرّم، که در طی آن بخش اعظم یمن شمالی به دست ا میران قاسمی زیدی افتاد، قدرت واقعی دولت صلیحی که به میانجی آن اقتدار فاطمیان بر بخشهای دیگر عربستان مانند عمان و بحرین گسترش یافت در دست همسر مکرّم، سیده حرّه، بنت احمد صلیحی، بود . وی که عموماً به نام الملكة السیّدة معروف است ملکه ای مقتدر بود و شخصیتی بسیار ممتاز داشت . و با مستنصر و دو جانشین بعدی او در سلسله فاطمی، در طی حکومت طولانی، رابطه بسیار دوستانه داشت . با مرگ او در ۵۳۲/۱۱۳۸، که پایان واقعی سلسله صلیحی محسوب می شود، یمن به دست سلسله های محلی، از جمله زریعیان اسماعیلی عدن و همدانیان اسماعیلی صنعاء، افتاد و اینان جملگی در ۱۱۷۳/۵۶۹ به وسیله ایوبیان، که فرمانروایان جدید مصر، شام، و یمن بودند، برافتادند.

صلیحیون نقشی قاطع در تجدید تلاشهای فاطمیان برای اشاعه مذهب اسماعیلی در شبه قاره هند بازی کردند . چنانکه گفتیم، محمود غزنوی اسماعیلیان سند را تارومار کرد و دولت آنها را در مولتان منهدم ساخت . اما اسماعیلیه به صورتی بس قلیل و غیر فعال در دره سند باقی ماندند و، اندکی بعد، رهبران دروز در میان اسماعیلیان بازمانده

ص: ۲۴۳

سند، که دیگر هیچ گونه ارتباط و تماسی با دعوت فاطمی نداشتند، پیروانی یافتند . غزنویان که از تجدید فعالیت اسماعیلیان در سند و دیگر سرزمینهای شرقی زیر سلطه شان هراس داشتند در ۴۲۳ / ۱۰۳۲ حسنگ، وزیر محمود، را که قبلاً از ظاهر، خلیفه فاطمی، جامه خلعت دریافت داشته بود به اتهام قرمطی بودن محاکمه کردند و کشتند . ۱۲۱ اما اینک در دوره خلافت مستنصر یک جامعه جدید اسماعیلی در گجرات، در غرب هند، به وسیله داعیانی که از یمن بدانجا گسیل می شدند، به وجود آمد . به موجب روایات سنتی، که درباره ریشه های این جامعه اسماعیلی در دست است، ۱۲۲ در ۴۶۰ / ۱۰۶۷-۱۰۶۸ بود که یک داعی، به نام عبد الله، به خامبایت (خامبهات)، کامبای امروز،^{۱۴۸} واقع در گجرات، رسید، و در آنجا کار دعوت را شروع کرد و پس از مدت کوتاهی عده زیادی، از جمله بعضی از حکمرانان محلی، را به کیش اسماعیلی درآورد. عبد الله را لمک بن مالک، که تازه از سفر طولانی به مصر بازگشته بود، ظاهراً برطبق دستور داعی الدعوات المؤید به یمن فرستاده بود. از قرار معلوم، صلیحیون بر انتخاب و فرستادن داعیان به هند غربی، با اطلاع و تأیید خود مستنصر نظارت داشتند . اسنادی از دوره فاطمیان در دست است که نشان می دهد مثلاً مکرم صلیحی یک داعی، به نام مرزبان بن اسحاق، را در ۴۷۶ / ۱۰۸۳ به هند فرستاده بوده است؛ درحالی که در ۴۸۱ / ۱۰۸۸ پسر ارشد این داعی، نامش احمد، بنابر توصیه ملکه صلیحی، سیده، که اداره امور دعوت هند رسماً به وی سپرده شده بود برگزیده شد تا پس از مرگ پدرش دعوت اسماعیلی را در هند هدایت کند. ۱۲۳

دعوت اسماعیلی هند ارتباط نزدیک خود را با یمن حفظ کرد؛ و جامعه اسماعیلی جدیدی که در نیمه دوم قرن پنجم / یازدهم در گجرات تشکیل شد، در واقع، به جامعه جدید طیبی بهره بعدی تحوّل پذیرفت . نیز باید افزود که از سر گرفتن دعوت فاطمی در یمن و هند تواند بود با علاقه و گرایش جدی د فاطمیان به برقرارکردن تجارت با هند ارتباط مستقیم داشته است. آنان بر آن بودند که مسیر تجارت خاور نزدیک را با آسیا از خلیج فارس، که مساعد و نافع به حال عباسیان بود، به بحر احمر (دریای سرخ) منتقل سازند. در نتیجه، فاطمیان توجه خود را به توسعه و به جریان افکندن تجارت کالا از طریق مسیر کهنی که از بندر عیداب، در ساحل افریقایی بحراحمر، به یمن و عدن می رفت معطوف داشتند، زیرا از آنجا نیز کشتیهای بازرگانی به بندرهای مختلف در ساحل غربی هند رهسپار می شدند. در قرون وسطی کامبای، که یکی از مهمترین این بنادر در هند بود، لبیمن روابط

ص: ۲۴۴

تجارتی نزدیک داشت . بنابراین، کاملاً امکان دارد که بسط دعوت فاطمی در یمن و گجرات، در دوران مستنصر، در ارتباط با حیطه منافع و سیاستهای جدید فاطمیان در امور تجارتی صورت گرفته باشد. زیرا این امر، بهره گیری از یمن را به عنوان پایگاه امنی در مسیر تجارتی بحر احمر به هند لازم داشت. ۱۲۴

در شمال آفریقا، حدود قلمرو فاطمیان عملاً به خود مصر تقلیل یافت. در حدود سال ۴۴۰/۱۰۴۸، چهارمین حکمران زیری، معز بن بادیس، که از قبل به اذیت و آزار شیعیان پرداخته بود، رسماً از فرمانبرداری فاطمیان سرباز زد و خویشتن را تحت حمایت عباسیان قرار داد و در سرزمینهای زیرین خطبه به نام خلیفه عباسی شد. علمای مالکی قیروان برای ارضای عقیده عامه مردم آفریقه، که اکثر سنی بودند، موفق شدند که به این ترتیب به جای تشیع تسنن را مذهب رسمی دولت زیری قرار دهند. با آنکه معز بعداً، در ۴۴۶/۱۰۵۴-۱۰۵۵، برای مدت کوتاهی، و جانشینش، تمیم بن معز (۴۵۴-۵۰۱/۱۰۶۲-۱۱۰۸)، در سالهای نخست حکومتش، اطاعت از فاطمیان را از سر گرفتند، فاطمیان اکنون برای همیشه آفریقه را که قدیمترین قلمرو آنها در شمال آفریقا بود از دست داده بودند. دیری نگذشت که امیرنشینهای مستقل مختلفی در اقصای مغرب، در سرزمینهایی که وابسته به آفریقه بود، پیدا شد. بنابر روایات سنتی در باب این تحولات، وزیر فاطمی، یازوری، مستنصر را که فاقد قدرت نظامی کافی بود متقاعد ساخت برای تنبیه معز زیری خیانتکار عده ای از قبایل بدوی را، که در نزدیکی دره نیل اسکان داشتند، تشجیع و تشویق به مهاجرت به سوی آفریقه کند. با این اقدام، خلیفه فاطمی هم خود را از شر قبایل مزاحم عرب خلاص می کرد، و هم از بنی زیری انتقام می گرفت. بدویان به زعامت بنو هلال و بنو سلیم برقه را گرفتند، و سپس به داخل خود آفریقه نفوذ کردند. در ۴۴۳/۱۰۵۱-۱۰۵۲، زیریان را شکستی قاطع دادند، و روستاها و شهرها را بیرحمانه غارت کردند. این بدویان که همواره با امواج جدیدی از مهاجران تقویت می شدند بتدریج در تمام شمال آفریقا پراکنده شدند، و آنچه را که به یورش بنو هلال معروف شد به وجود آوردند.

۱۲۵

در ۴۴۹/۱۰۵۷، معز زیری مجبور شد پایتخت خود، قیروان، را ترک گوید و به مهدیه که در آن زمان تحت حکومت پسرش، تمیم، بود پناه برد، و این در حالی بود که قلمروی زیریان به امیرنشینهای مختلفی تجزیه می شد. هنگامی که معز از فرمانبرداری مستنصر استنکاف ورزید، پسر عمش، قائد بن حماد (۴۱۹-۴۴۶/۱۰۲۸-۱۰۵۴)، دومین

ص: ۲۴۵

حکمران حمادی نیز موقتاً ربه اطاعت فاطمیان را به دور افکند. اما اندکی بعد، وقتی که موج مهاجرت اعراب بدوی به سوی غرب حمادیان را نیز سخت تحت فشار قرار داد، باز اطاعت فاطمیان را از سر گرفتند. اما آخرین حکمران حمادی، یحیی بن عزیز، پیش از آنکه در ۵۴۷/۱۱۵۲ تسلیم موحدون شود، در ۵۴۳/۱۱۴۸ از اطاعت فاطمیان بیرون رفته بود.

چند سالی بعد، سرزمینهای تحت قلمرو زیریان که اینک محدود به ساحل آفریقه بود نیز به دست موحدون افتاد. از احوال زیریان متأخر تنها از فعالیتهای دریایی و دریازنیهای آنها آگاه هستیم؛ هرچند نتوانستند استیلا بر مدیترانه را از نورمانهای صقلیه بگیرند.

حسن بن علی، آخرین امیر زیری، در ۵۴۳/۱۱۴۸ به وسیله روزه دوم،^{۱۴۹} پادشاه صقلیه، از مهدیه رانده شد. وی بیهوده کوشید تا با اطاعت از خلیفه فاطمی او را برانگیزد تا میان وی و نورمانها واسطه شود. اما عبد المؤمن (۵۲۴-۵۵۸/۱۱۳۰-۱۱۶۳)، موسس سلسله موحدون، او را دوباره در مهدیه برگماشت؛ همان کسی که هشت سال بعد حسن را

برای همیشه به تبعید فرستاد. در این اثنا، صقلیه که امرای کلبی آن فرمانبرداری اسمی از فاطمیان را حفظ کرده بودند به دست نورمان‌ها افتاد. فاطمیان مدتها بود که علاقه خویش را به صقلیه از دست داده بودند و، از این رو، در اینکه روابط دوستانه‌ای با نورمان‌های صقلیه برقرار سازند مشکلی نمی‌دیدند. ۱۲۶ با غلبه نورمان‌ها بر صقلیه در ۴۶۳/۱۰۷۰-۱۰۷۱، برقع حد غربی دولت فاطمیان در دوره مستنصر شد.

فعالتهای مربوط به دعوت فاطمی در دوره مستنصر به اوج خود رسید. تشکیلات دعوت که در زمان حاکم شکل قطعی پیدا کرده بود در دوران طولانی امامت مستنصر توسعه یافت. داعیان بسیاری اینک نه تنها در داخل مصر و دیگر سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان، بلکه در بیرون امپراتوری فاطمی نیز به کار مشغول بودند. دعوت فاطمی بویژه در عراق و در بخشهای مختلف ایران مخصوصا در فارس، اصفهان، ری، آنجا که حسن صباح پیشوای آینده اسماعیلیان نزاری به کیش اسماعیلی درآمد، و خراسان فعالیت شدیدی داشت. در ماوراءالنهر نیز دعوت اسماعیلی به شکلی سرکوفته دوام آورده بود. در اینجا کیش اسماعیلی، در زمان فرمانروایی آخرین امیران سامانی و دهه‌های بعد از آن، پیروان مخفی خود را حفظ کرده بود. در آنجا از میان پیروان آن می‌توان از پدر و برادر ابن سینا، فیلسوف و پزشک نامور که در ۳۷۰/۹۸۰ در نزدیکی بخارا زاده شده بود و در ۴۲۸/۱۰۳۷ در همدان درگذشت، نام برد. ابن سینا خود،

ص: ۲۴۶

هنگامی که برنا بود، از طریق بحثهای عالمانه‌ای که در خانه پدرش، عبد الله، که از عمال سامانیان بود برپا می‌شد با تعالیم اسماعیلی آشنایی یافت و رسائل اخوان الصفا را مطالعه کرد، اما به کیش اسماعیلی که در محیط آن زاده شده بود درنیامد. ۱۲۷ پس از سامانیان چنین به نظر می‌رسد که دعوت اسماعیلی در آسیای مرکزی از توفیق بیشتری برخوردار بوده است. در ۴۳۶/۱۰۴۴-۱۰۴۵، عده زیادی از اسماعیلیان، که توسط داعیان فاطمی به کیش اسماعیلی گرویده بودند و به امامت مستنصر اذعان داشتند، به دستور یک حکمران محلی، بغ راخان، از امرای قراخانیه، در بخارا و جاهای دیگر قتل عام شدند. اما کیش اسماعیلی در آن منطقه زنده ماند و بعدا، در ۴۸۸/۱۰۹۵، احمد بن خضر، یکی دیگر از امرای قراخانی که بر بخارا و سمرقند و فرغانه غربی حکومت داشت، از طرف علمای سنی به داشتن کیش اسماعیلی متهم شد و به قتل رسید. ۱۲۸ بعدها ما فرصت خواهیم داشت که به تفصیل از دعوت فاطمی آن زمان در ایران سخن بگوییم. باری، حقیقت آن است که در دوره فرمانروایی مستنصر داعیان فاطمی، تحت رهبری مرکزی قاهره، توفیق یافتند که کیش اسماعیلی فاطمی را در بسیاری از نقاط در دنیای اسلام بپراکنند، و به گروندگان بیشمار خود مستنصر را به عنوان امام برحق و راستین و خلیفه همه عالم اسلامی بقبولانند. نیز در نتیجه تلاشهای دعوت بود که اطاعت از فاطمیان در یمن دوره صلیحیون استقرار یافت، و کیش اسماعیلی در منطقه مهمی همچون هند غربی شناخته گردید و اشاعه یافت.

برجسته‌ترین داعی فاطمی عهد مستنصر المؤید فی الدین ابو نصر هبت الله بن ابی عمران موسی بن داود الشیرازی بود که در عین حال نویسنده‌ای پرکار، شاعر، سیاستمدار، و ماهر در فنون جنگی نیز بود. ۱۲۹ وی در حدود سال ۳۹۰/۱۰۰۰ در شیراز به دنیا آمد. پدرش که از یک خانواده دیلمی اسماعیلی بود، در آن شهر سمت داعی داشت و در مجامع بوئیان فارس صاحب نفوذ بود. المؤید احتمالا به عنوان داعی عمده فارس جانشین پدرش شد، و در ۴۲۹/۱۰۳۷-۱۰۳۸ وارد خدمت ابو کالیجار مرزبان بویی (۴۱۵-۴۴۰/۱۰۲۴-۱۰۴۸) شد که از پایتختش شیراز بر ایالات مختلفی حکومت

می‌راند. شرح دهه‌های بعدی زندگی المؤید از روی کتابی که خود در شرح احوال خویش به نام سیره المؤید فی الدین نوشته است، و از ۴۲۹ تا ۴۵۱ هجری را دربرمی‌گیرد، به صورت مستند برای ما باقی مانده است. وی بزودی ابو کالیجار و بسیاری از سپاهیان دیلمی او را به کیش اسماعیلی فاطمی درآورد، و نیز به تقاضای ابو کالیجار مجالس بحث و گفت‌وگو با

ص: ۲۴۷

علمای سنی و علویان زیدی تشکیل داد. نفوذ روزافزون داعی در امیر بوئی و مردم فارس، توطئه‌هایی در دربار و واکنش اهل سنت را علیه او برانگیخت. و عباسیان را نیز بر آن داشت تا بر تبعید او از ایران اصرار ورزند. سرانجام المؤید در اوایل سال ۴۳۸/۱۰۴۶ ناچار به ترک شیراز شد و پس از سفری پرماجر که طی آن از جنابه (گناوه)، اهواز، کوفه، موصل گذشت. در اوایل سال ۴۳۹/۱۰۴۷ به قاهره رسید و بلافاصله به دیدار داعی الدعات، قاسم بن عبد العزیز بن محمد بن النعمان، نبیره قاضی نعمان معروف، شتافت.

چند ماهی بعد، در شعبان ۴۳۹/فوریه ۱۰۴۸، برای اولین بار به حضور مستنصر بار یافت. از این زمان به بعد، دسترسی المؤید به خلیفه و امام فاطمی آسان بود، و وی شرکت فعال در امور دولت فاطمی پیدا کرد. همچنین با یازوری وزیر روابط نزدیکی برقرار کرد، و یازوری در ۴۴۰/۱۰۴۸ بخشی از دیوان الانشاء فاطمی را به این داعی ایرانی سپرد.

بعد از آن، المؤید، به عنوان رابط میان فاطمیان و بساسیری، نقش رهبرانه ای در فعالیتهای بساسیری علیه سلجوقیان به عهده گرفت. وی در ۴۴۷/۱۰۵۵، از سوی مستنصر و یازوری به شام و عراق گسیل شد. بیش از یک سال غرق مذاکرات و مبادله نامه‌های متعدد با بساسیری و نیز شمال مرداسی، دبیس مزیدی، و قریش عقیلی، و دیگر امیران محلی، که پیرو تشیع بودند، بود بلکه بتواند آنها را به کیش اسماعیلی درآورد یا بیعت آنها را با نهضت فاطمی کسب کند. در تعقیب این سیاست کلی بود که بر این مسلم به خاطر آنکه مقبره امام موسی کاظم [ع]، هفتمین امام شیعیان دوازده امامی، را در ۴۴۳/۱۰۵۱ ویران ساخته بود حمله برد. ۱۳۰ این معاملات مهم که طراحی بیشتر حرکات و اقدامات بساسیری و ائتلافات وی نیز از آن جمله بود، به تفصیل، در سرگذشتنامه المؤید فی الدین الشیرازی آمده است، و از این طریق نقش مهم و قاطع این داعی اسماعیلی در واقعه بساسیری که تاکنون نامعلوم بود بر محققان روشن گشته است. المؤید، در ۴۴۹/۱۰۵۸، اندکی پیش از آنکه بساسیری سرانجام بغداد را فتح کند و دستور دهد در آنجا خطبه به نام مستنصر بخوانند، به قاهره بازگشت. ۱۳۱

در ۴۵۰/۱۰۵۸، المؤید به مقام داعی الدعاتی منصوب گردید و به استثنای دوره کوتاهی در ۴۵۳/۱۰۶۱، که از طرف ابن مدبر وزیر به شام تبعید گردید، این مقام را تا حدود دو ماه پیش از مرگش داشت؛ و در این زمان بدر الجمالی جانشین او گردید. المؤید همچنین از سال ۴۵۴/۱۰۶۲ رئیس دار الحکمه بود که اقامتگاه او شده بود. از اینجا بود که المؤید امور مربوط به دعوت فاطمی را رهبری می‌کرد و پیوسته با داعیان سرزمینهای

ص: ۲۴۸

مختلف در ارتباط بود، و توجه به یمن و هند مبذول می داشت. چنانکه بیان کردیم لمک، داعی یمنی، چند سال در نزد المؤید ماند، و از این رو او را پدر روحانی دعوت یمن می دانند.

المؤید مرتبا در دار الحکمه، آنجا که داعیان از زمان حاکم تعلیم و تربیت می یافتند، مجلس درس و تقریر می داشت؛ امکان دارد که اثر عظیم او، که مجالس خوانده می شود، بیشترش به قصد این درسها و تقریرات تألیف شده باشد. المجالس المؤیدیه در هشت مجلد، هر مجلد مشتمل بر یکصد مجلس، ترتیب یافته است، که هر یک با پرسشهای فلسفی و کلامی مختلفی سروکار دارد و زمینه والای تفکرات اسماعیلی فاطمی را نشان می دهد. ۱۳۲ مکاتبات معروف المؤید با شاعر کور و فیلسوف و زاهد شامی، ابو العلام عری (فت ۴۴۹ / ۱۰۵۷)، درباره گیاهخواری ۱۳۳ و ردیه او بر اندیشه های معتزلی ابن راوندی، آنچنانکه در کتاب الزمرد وی آمده است، نیز جزء همین مجالس است. ۱۳۴ المؤید در ۱۰۷۸ / ۴۷۰ در قاهره درگذشت. او را در دار الحکمه که در آنجا زیسته و کار کرده بود دفن کردند.

مستنصر خود در مراسم تشیع جنازه و دفن این داعی نامبردار، که بیش از بیست سال دعوت فاطمی را رهبری کرده بود، و با بصیرت او فاطمیان، هر چند برای مدتی کوتاه، به هدف همیشگی خود که خواندن خطبه نامشان در پایتخت عباسیان بود تحقق بخشیدند، شرکت جست.

یکی دیگر از بزرگان بوجسته اسماعیلی عهد مستنصر ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بود که بیشتر به نام ناصر خسرو شهرت دارد. وی داعی، فیلسوف، جهانگرد، و نیز شاعری نامور بود که از زمره بزرگترین شاعران فارسی زبان به شمار می رود. مستشرقان و محققان ادبیات ایرانی درباره این شخصیت که چهره های گوناگونی داشت بسیار نوشته اند؛ هر چند هنوز بخش بزرگی از زندگی او در پرده ابهام باقی مانده است. غیر از سرگذشتنامه ای جعلی که به او نسبت داده اند و قرنهای در میان اسماعیلیان و غیر اسماعیلیان در گردش بوده است، افسانه ها و داستانهایی نیز درباره او شایع است. ۱۳۵ اما آثار موجود ناصر خسرو که همگی به فارسی نوشته شده است، بویژه سفرنامه و دیوان اشعار او که در آن امام مستنصر، قاضی نعمان، و داعی المؤید فی الدین را مدح گفته است، مطالب ارزنده ای درباره زندگی و اندیشه های او دربردارد. ۱۳۶ مع هذا، بیشتر این آثار در دست نسخه برداران و کاتبان سنی متخاصم، که سعی داشته اند گرایشهای اسماعیلی آنها را حذف کنند، مورد تفتیش و جرح و تعدیل قرار گرفته است. ۱۳۷ اطلاعاتی را که درباره زندگی ناصر خسرو در دست است، می توان به شرح

ص: ۲۴۹

زیر خلاصه کرد. ۱۳۸ ناصر خسرو، بنا به گفته خودش، ۱۳۹ در ۱۰۰۴ / ۳۹۴ در قبادیان بلخ، که در آن زمان به عنوان بخشی از ایالت مرو پیوسته به خراسان بود، به دنیا آمد. به خانواده ای تعلق داشت که اعضای آن از عاملان حکومتی و دارای ضیاع و عقار بودند، و خود نیز ظاهرا در دوران جوانی به عنوان کاتب وارد خدمات دولتی شد و سپس عامل مالی در مرو گردید. چنانکه پیداست ناصر خسرو در دوران جوانیش، که از جزئیات آن اطلاع چندانی معلوم نیست، زندگی را به خوشگذرانی سپری می کرده است و به دربار غزنویان در بلخ، پیش از آنکه خراسان در ۱۰۴۰ / ۴۳۱ جزء قلمرو سلجوقیان گردد، تردد می کرده است.

هنگامی که چهل و دو ساله بود دستخوش تحوّل روحی عظیمی شد که مسیر زندگی آینده اش را بکلی تغییر داد. در نتیجه این تحوّل که به صورت نمادین به عنوان یک خواب از آن یاد می‌کند ۱۴۰ به شرح اعترافنامه‌ای منظوم به شکل قصیده‌ای بلند خطاب به المؤید فی الدین، ۱۴۱ ناصر خسرو همه لذات جسمانی را طرد می‌کند و از شغل دیوانی خویش در بلخ استعفا می‌دهد. در این زمان، مرو تحت فرمان چغری بیگ سلجوقی، برادر طغرل، بود که برادر ناصر خسرو، نامش ابو الفتح، در نزد وزیر آن امیر خدمت می‌کرد و مدتها بود که منصب مهمی در آن دستگاه داشت. ناصر خسرو در جمادی الثانی ۴۳۷/ دسامبر ۱۰۴۵ عزم سفری طولانی، به ظاهر به قصد زیارت خانه خدا، کرد اندک زمانی بعد، در شعبان ۴۳۷/ مارس ۱۰۴۶، همراه یکی از برادرانش ابو سعید و یک خدمتکار هندی سفر مشهور خود را آغاز کرد که تقریباً هفت سال به درازا کشید. وی از نقاط مختلف ایران گذشت، چند روزی را در قلعه شمیران صرف کرد، و سپس آسیای صغیر و نیز شام و فلسطین را سیاحت کرد و، پیش از آنکه در صفر ۴۳۹/ اوت ۱۰۴۷ وارد قاهره شود، نخستین حج از چندین حج خود را به جا آورد. المؤید نیز در همان سال به قاهره رسید. ناصر خسرو سه سال، یعنی تا ذو الحجه ۴۴۱/ مه ۱۰۵۰، در قاهره توقف کرد. در طی این توقف به دیدار مستنصر نایل آمد، و احتمالاً با المؤید الشیرازی نیز رابطه نزدیکی برقرار کرد. این در قاهره بود که پس از دیدن تعلیمات لازم مقام مهمی در تشکیلات دعوت فاطمی بدو داده شد. اکنون، برخلاف عقیده محققان پیشین، چنانکه و. ایوانوف و هانری کرین استدلال کرده‌اند، تقریباً محقق است که ناصر خسرو پیش از عزیمت به مصر از دین اثنی عشری، که احتمالاً مذهب اولیه او بوده، به مذهب اسماعیلی گرویده بوده است.

به نظر می‌آید که انگیزه سفر او اساساً، مانند سفر حسن صباح چند دهه بعد به مصر،

ص: ۲۵۰

همین پیوند وی با اسماعیلیه بوده، نه زیارت خانه خدا که بهانه ظاهری این سفر قلمداد شده است. زیرا این سفر به ناصر خسرو فرصت می‌داد که تعالیم لازم را به عنوان یک داعی در مرکز دعوت فاطمی دریافت دارد. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش به طرز روشن و جاندار شکوه پایتخت فاطمیان را با قصرهای شاهانه و دروازه‌ها و باغها و بازارها و دکانهایش و نیز ثروت مصر را، هرچند در آن زمان دوران سختی از سر می‌گذرانیده است، جزء به جزء توصیف می‌کند.

۱۴۲

ناصر خسرو از طریق حجاز، یمامه، بحرین، جنوب عراق، و ایران به موطن خود بازگشت و در جمادی الثانی ۴۴۴/ اکتبر ۱۰۵۲ وارد بلخ شد، و این تاریخ آغاز مهم‌ترین دوره زندگی اوست. بیدرتنگ به عنوان یک داعی فاطمی یا، چنانکه خود می‌گوید، حجت خراسان ۱۴۳ به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخت. پایگاه خود را بلخ قرار داد، و از آنجا فعالیت‌های دعوت را به نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بسط داد. اما، پس از مدت کوتاهی، موفقیت‌های او دشمنی علمای سنی را که از پشتیبانی حکمرانان سلجوقی برخوردار بودند برانگیخت. در طی این دوره، و زمانی که چندین طولانی بعد از بازگشت او از قاهره بود که به طبرستان (مازندران) رفت تا برای نهضت فاطمیان در ایالات بحر خزر، منطقه‌ای که مذهب تشیع در آن نفوذ داشت، تبلیغ کند. بنابر شهادت دانشمند معاصرش، ابو المعالی، که اثر معروف خود را در باب ادیان و مذاهب در ۴۸۵/ ۱۰۹۲ به پایان رسانیده و قدیمیترین مرجعی است که از ناصر خسرو نام برده است، دعوت ناصر در طبرستان با موفقیت قرین بود و عده بسیاری از مردم آنجا و یحتمل دیگر نواحی دریای خزر به کیش اسماعیلی گرویدند. ۱۴۴ بعد از آن، ناصر خسرو به بلخ بازگشت و در آنجا معروض آزار و اذیت شدیدتر سنیان قرار گرفت. او را

به بددینی و الحاد متهم داشتند و قرمطی و رافضی خواندند. ۱۴۵ خانه او را غارت کرده ویران ساختند، حتی قصد جان او را نیز کردند و مجبورش ساختند تا خانه و موطن خود را رها کرده بگریزد. ۱۴۶ تحت شرایط و اوضاع و احوال نامعلومی به دره یمگان، که منطقه ای کوهستانی در جیحون علیاست، پناه برد. این منطقه را ریزابه‌ای از آمودریا به نام کوکچه آبیاری می‌کند. یمگان در آن زمان جزء قلمرو یک امیر خودمختار بدخشان، علی بن اسد، بود که کیش اسماعیلی و رابطه نزدیکی با ناصر خسرو داشت. بدون تردید فرار ناصر خسرو به یمگان، جایی که بقیه عمرش را در آنجا گذرانید، قبل از سال ۴۵۳/۱۰۶۱ صورت گرفته است، زیرا این سالی است که وی کتاب فلسفی معروفش، زاد المسافرین، را که

ص: ۲۵۱

در دوران تبعید نوشته بود به پایان برده است. ۱۴۷

این در یمگان، موطن همیشگیش در تبعید برای مدت زمانی بیش از پانزده سال، بود ۱۴۸ که ناصر خسرو بیشتر آثار خود را از شعر و نثر به وجود آورد؛ از جمله کتاب جامع الحکمتین، واپسین اثر شناخته شده‌اش، را به خواهش دوست و حامی اسماعیلی خود، امیر علی بن اسد، نوشت و در ۴۶۲/۱۰۷۰ به انتها رسانید. ۱۴۹ در آنجا نیز به تبلیغات اسماعیلی خود ادامه می‌داد و، در همان حال، مکاتبات خود را با داعی الدعوات، المؤید الشیرازی، و مرکز دعوت فاطمی در قاهره حفظ می‌کرد. مطابق روایات محلی اسماعیلیان امروز بدخشان، که از داعی ایرانی ما با عنوان شاه سید ناصر نام می‌برند و هنوز برای او احترام زیادی قائلند و بعضی از آثارش را اعم از اصیل و جعلی حفظ کرده‌اند، این ناصر خسرو بود که مذهب اسماعیلی را به بدخشان، منطقه ای که بعدها پایگاه اسماعیلیان نزاری و گنج خانه نوشته‌های آنان شد، آورد. اسماعیلیان طیبی امروزه هند، که آثار ناصر خسرو را در مجموعه دستنویسهای خود نگهداری نمی‌کنند، او را اسماعیلی نزاری می‌دانند؛ و این شاید به خاطر آن است که ناصر خسرو همه آثارش را به فارسی نوشته است. ناصر خسرو در بسیاری از قصایدش از تبعید خود و تنهاییش در یمگان شکایت می‌کند و اغلب آنجا را زندان می‌خواند، و به تکرار از متعصبانی که وی را از وطن و خانواده‌اش بیرون راندند و نیز از خاطرات خوش روزگار گذشته زندگیش در خراسان یاد می‌کند. ۱۵۰ ناصر خسرو دست‌کم تا هفتاد سالگی زنده بود؛ ۱۵۱ در یمگان در تاریخ نامعلومی بعد از سال ۴۶۵/۱۰۷۲-۱۰۷۳ درگذشت. دیرترین سالی که به عنوان تاریخ مرگ او در بیشتر منابع ذکر شده است سال ۴۸۱/۱۰۸۸-۱۰۸۹ است. ۱۵۲ قبر او، که بر فراز تپه کوچکی قرار دارد، هنوز در یمگان، در قریه امروزی حضرت سید (یا حضرت سعید)، وجود دارد که چندان از جرم، که اینک در افغانستان است، ۱۵۳ دور نیست. کتیبه‌ای بر مرمت و نوسازی این مقبره در ۱۱۰۹/۱۶۹۷ گواهی می‌دهد. ساکنان محلی، که مقبره را همچون زیارتگاهی پاس می‌دارند و مدعییند که سید و از اعقاب ناصر خسرو هستند، در نهایت شگفتی همه سنیان متعصبی هستند که شدیداً اسماعیلیان بدخشان و جاهای دیگر را از آمدن به زیارت مقبره منبع می‌کنند. آنها همچنین معتقدند که جدشان، ناصر، یک پیر صوفی و مانند خودشان سنی مذهب بوده و هیچ رابطه‌ای با اسماعیلیه نداشته است.

عقیده فاطمیان در باب امامت در دوران مستنصر اساساً همان بود که در زمان

ص: ۲۵۲

معز یرداخته شده بود . ۱۵۴ در این فاصله، چنانکه گفتیم، گروهی از داعیان تندرو به الوهیت حاکم قائل شده بودند؛ نظریه‌ای که رسماً بویژه از سوی داعی کرمانی، که برله تداوم امامت استدلال می کرد، مردود شناخته شده بود . ۱۵۵ درواقع کرمانی، در همان حال که عقایدی را که معز، جعفر بن منصور الیمین، و دیگر مراجع قدیم فاطمی مطرح ساخته بودند تأیید می کرد، معتقد بود که امامت در دور محمد [ص] تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

اسماعیلیان فاطمی تا دوران مستنصر به اینجا رسیده بودند که سلاله های هفت امامی بیشتری را پس از محمد بن اسماعیل مجاز بشمارند. المؤید در سراسر تقریرات خود از امامان نسل علی بن ابیطالب [ع] یاد می کند، بی آنکه تعداد آنها را مشخص سازد.

نیز وی به هفت دور تاریخ اشاره می کند و اینکه دور هفتم آن دور قائم القیامه است، که با ظهور وی در آینده دور امامان به پایان می رسد و داوری روز واپسین شروع می شود. ۱۵۶ محمد بن علی صوری، یک داعی فاطمی در شام، که در حوالی سال ۴۸۷/۱۰۹۴ درگذشت، امامان دور اسلام، در منظومه ای طولانی برمی شمرد. ۱۵۷ به گفته او هفتمین سلاله ائمه هفتگانه دور محمد [ص] مهمترین همه هفتهاست، زیرا مقدم برآمدن قائم است . ۱۵۸ صوری که میان وظایف قائم و مهدی فرق می گذارد، سپس، می افزاید که مهدی در شخص محمد بن اسماعیل ظهور کرده بود؛ و او پس از آنکه ظهور جسمانی کرد به صورت روحانی درآمد. به طور خلاصه، صوری معتقد است که مهدی ظهور کرده است، و حال آنکه قائم، که از نسل مستنصر خواهد بود، هنوز باید در انتظار ظهورش بود.

در این میان، امامان و ابواب آنها در این دور فترت همچنان وجودشان ادامه خواهد یافت، و مردم را به اطاعت از این دو شخصیت معادی فرا خواهند خواند. ۱۵۹

روایت داعی صوری بروشنی تعدیل و تطبیق عقاید قدیم را با واقعیاتی که اسماعیلیان فاطمی پس از پایان دور دومین سلاله ائمه هفتگانه با آن روبه رو شده بودند برملا می سازد، و نیز مشابهت آن را با تعدیلی که در زمان معز، چهاردهمین امام، صورت گرفت نشان می دهد. اما، اعتقاد به ظهور قائم در جامعه اسماعیلی فاطمی دوام آورده بود . در نتیجه این جهتگیری بنیادی بود که مؤلفانی همچون صوری نمی توانستند از این وسوسه که پیشگوییهای ملموس تری در باب ظهور قائم بنمایند برکنار بمانند.

چنین گرایشهایی به طور ممتاز، همچنین، در مجالس المستنصریه که مجموعه ای از تقریرات ملیجی، یکی از قاضی القضاتهای عهد امامت مستنصر، است وجود دارد . ۱۶۰ بنابر آنچه در این کتاب آمده است سلاله ها یکی پس از دیگری ادامه خواهد یافت تا فرارسیدن قائم القیامه

ص: ۲۵۳

که حجت او هفتمین امام متصل به دور او خواهد بود، و خود قائم امام هشتم در میان امامان آن دور و هفتمین ناطق است. ۱۶۱ اما ملیجی از افزودن این سخن باز نمی ماند که امام زمان او، مستنصر، در حقیقت هشتمین امام و هشتمین بین خلفاست؛ یعنی اینکه تواند بود که وی به انجام رساننده و تحقق بخشنده وظایف قائم باشد؛ اگر زمان ظهور وی فرا

رسیده باشد. ۱۶۲ باوجود این، این مؤلف فاطمی با تأویل باطنی خاصی از قیامت می‌کوشد تا بیان کند که افکار او درباره قائم، که ممکن است ظهورش قریب الوقوع باشد، به هیچ وجه انکار روز رستاخیز در آینده‌ای بسیار دور نیست. ۱۶۳

نظریات مشابهی، که منعکس سازنده تأثیر عقاید جعفر بن منصور الیمین و دیگر مؤلفان قدیم فاطمی است، در کتاب وجه دین ناصر خسرو، که یکی از شاهکارهای تأویل باطنی و هنوز هم یکی از کتب اساسی اسماعیلیان منطقه جیحون علیاست، وجود دارد.

ناصر خسرو نیز از تداوم امامت سخن می‌گوید، ۱۶۴ و پیوسته از مفهوم هفت امام ۱۶۵ یا هفت امام بعد از حضرت محمد [ص] یاد می‌کند ۱۶۶ بی‌آنکه توضیح بیشتری دهد. اما این نکته را مشخص می‌سازد که هفتمین امام، قائم یا قائم‌القیامه خواهد بود که مرتبت قیامت دارد. ۱۶۷ به عقیده ناصر خسرو حضرت محمد [ص] را که ششمین ناطق بعد از آدم [ع]، نوح [ع]، ابراهیم [ع]، موسی [ع]، و عیسی [ع] است، ۱۶۸ شش امام دربی خواهد آمد که تکمیل آنها به ظهور قائم بسته است که هفتمین امام این سلسله و هفتمین ناطق خواهد بود؛ و وی به جای آنکه شریعت جدیدی بیاورد، به هدایت الهی بر بشریت داوری خواهد کرد.

گذشته از این، ناصر خسرو میان دور مهین، که اشاره است به دور هفت ناطق، و دور کهین، که مقارن با بخش ا خیر دور مهین است و اشارت به دور حضرت محمد [ص] و پس از آن دارد، ۱۶۹ فرقی می‌گذارد. به گفته او ۱۷۰ دوری که ما اکنون خود را در آن می‌یابیم از دو بخش تشکیل شده است: یکی دور امامان و دیگر دور خلقان ۱۷۱ که دور قیامت است. این دو بخش هردو به اصلهای روحانی بازمی‌گردد. بدون تردید، نظریه ناصر خسرو درباره اینکه ظهور قائم، یعنی هفتمین امام و صاحب دور آخر الزمان، امری متعلق به آینده است، مبین آنچه است که می‌توان آن را عقیده رسمی فاطمیان روزگار او دانست. ۱۷۲ اما وی پیش بینی خاصی درباره ظهور قائم اظهار نمی‌کند، و نیز چ‌نین می‌نماید که اهمیت خاصی برای تعداد واقعی امامان یا سلاله‌های هفتگانه آنها قائل نیست. در واقع، همچنانکه و. مادلونگ خاطر نشان ساخته است ۱۷۳، شرح ناصر خسرو با زبان رمزی و استعاره غنی آن، با آنکه فاقد هرگونه اشاره به رویدادهای تاریخی و

ص: ۲۵۴

نام ائمه است، برای آن نبود که بر واقعیت مادی، آنچنانکه او آن واقعیت را درک می‌کرد، اطلاق گردد. به عبارت دیگر، شرحی که در وجه دین آمده است باید شرحی نمادین تلقی شود. ناصر خسرو بسادگی و با استادی کامل شیوه تأویل باطنی و کنایی خود را درباره نظام اندیشه‌ها، مفاهیم، عقاید، و روشهای تعبیر، که در آثار فاطمی دوره بیشتر مطرح شده بود، به کار می‌برد؛ آثاری که تبعیدی دره یمگان آنها را نشان‌دهنده حقیقتی مقدس و از جنبه آرمانی درست و معتبر تلقی می‌کرد.

پیروزی دعوت فاطمی در سرزمینهای شرقی اسلامی، بویژه در عراق و ایران، واکنش خصمانه عباسیان سنی مذهب و سلجوقیان و نیز حکمرانان محلی بیشماری را تا منطقه ماوراء النهر برانگیخت. چند موردی از این واکنشها را ما قبلاً بیان داشتیم. در ۱۰۵۲/۴۴۴، یک سند ضد فاطمی دیگر تحت زعامت خلیفه عباسی، قائم، در بغداد انتشار یافت.

این سند، که عده‌ای از فقها و علویان آن را امضا کرده بودند، باز به قصد بی اعتبار ساختن ادعاهای فاطمیان بر اینکه از نسل علی [ع] هستند تنظیم شده بود. ۱۷۴ بعدها، وقتی که کیش اسماعیلی سرعت در ایران بسط می‌یافت، اسماعیلیان با دشمنی سترگ در شخص خواجه نظام الملک روبه رو شدند که حکمران واقعی سرزمینهای سلجوقی برای مدتی بیش از بیست سال، یعنی تا زمان قتلش در ۱۰۹۲ / ۴۸۵ به دست اسماعیلیان ایران، که در آن هنگام به وسیله حسن صباح رهبری می‌شدند، بود. نظام الملک بخش بلندی از کتاب سیاستنامه اش را وقف رد و افکار اسماعیلیان کرده است که منعکس سازنده دلواپسی و اضطراب وی از افزایش اهمیت آنان در ایران است. در این میان، عباسیان به تشویق نویسندگان در نوشتن آثار جدلی بر ضد اسماعیلیه یا باطنیه، که اسمی شایعتر بود، ادامه می‌دادند. مشهورترین این گونه آثار آن است که ابو حامد محمد غزالی (فت ۵۰۵ / ۱۱۱۱)، متکلم، فقیه، فیلسوف، و عارف معروف سنی مذهب، نوشته است. غزالی، که توجه نظام الملک را به خود جلب کرده بود، در ۱۰۹۱ / ۴۸۴، از طرف وی به مقام مدرس در مدرسه نظامیه بغداد، یکی از چندین مدرسه ای که به این نام به وسیله وزیر سلجوقی تأسیس شده بود، برگماشته شد. غزالی مدت چهار سال در این سمت باقی بود. این در بغداد و به توصیه خلیفه جوان عباسی، مستظهر (۴۸۷ - ۵۱۲ / ۱۰۹۴ - ۱۱۱۸)، بود که غزالی رساله‌ای در رد باطنیه نوشت. این رساله، که به المستظهری شهرت یافته است، اندکی پیش از آنکه غزالی بغداد را، در اواخر سال ۱۰۹۵ / ۴۸۸، ترک گوید نوشته شده است. ۱۷۵ بعد از آن، غزالی چند اثر کوتاهتر نیز بر ضد اسماعیلیان نوشت. ۱۷۶ جالب

ص: ۲۵۵

است یادآور شویم که ردیه ای به نام دامغ الباطل بر رساله المستظهری غزالی بعدها در یمن به وسیله پنجمین داعی مستعلوی - طیبی، که در ۱۲۱۵ / ۶۱۲ وفات کرد، نوشته شد. ۱۷۷

در این میان، دولت قرمطی بحرین، پس از دیدار ناصر خسرو از حساء در ۱۰۵۱ / ۴۴۳، سرعت رو به زوال می‌رفت. باید به یاد آوریم که در هنگام دیدار ناصر خسرو آنجا هنوز به وسیله شورایی مرکب از شش تن از اخلاف ابو سعید اداره می‌شد که شش وزیر از ذریه ابن سنبر آنها را یاری می‌کردند. ناصر خسرو، همچنین، نوشته است که در احساء نماز جمعه و دیگر فرایض اسلامی از قبیل روزه رعایت نمی‌شد، و بیشتر مسجدها بسته بود؛ هرچند یک بازرگان ایرانی در آنجا مسجدی ساخته بود. ۱۷۸ همه اینها، به یک معنا، شاید حکایت از کوشش مجدد، بعد از شکست قضیه مهدی ایرانی، برای استقرار نظمی جدید در بحرین می‌کند؛ هرچند قرمطیان آنجا تا روزگار ناصر خسرو، از قرار معلوم، هنوز معتقد بودند که در دور حضرت محمد [ص] زندگی می‌کنند. مشکلاتی که آغازگر سقوط دولت قرمطی نشد در جزیره بزرگ اوال (اکنون بحرین) پدید آمد. جزیره اوال تا این زمان یکی از منابع مهم درآمد دولت بود، زیرا در آنجا از همه کشتیهایی که می‌خواستند از طریق خلیج فارس بگذرند عوارض گمرکی دریافت می‌شد. در حوالی سال ۱۰۵۸ / ۴۵۰، ابو الیهول العوام نامی از قبیله عبد القیس به یاری برادرش، ابو الولید مسلم، هردو سنی مذهب، علیه حکمران قرمطی اوال شوریدند و درخواست کردند که در سراسر جزیره خطبه به نام قائم، خلیفه عباسی، خوانده شود. هنگامی که در حوالی سال ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ شورشیان یک ناوگان قرمطی را که به تعقیب آنها فرستاده شده بود شکست دادند، جزیره اوال برای همیشه از دست قرمطیان بیرون رفت. اندکی بعد، قطیف را نیز یک شورشگر محلی دیگر، به نام یحیی بن عباس، که از قیام اوال استفاده کرده در پی تثبیت ادعاهای خویش بود، از قرمطیان گرفت. یحیی بن عباس بعد اوال را نیز از ابو الیهول ستاند. مهمتر از همه اینها آن بود که قرمطیان اینک مورد تهدید عبد اللّه بن علی العیونی، از رؤسای

قدرتمند محلی از خاندان بنو مرّه بن عامر از قبیله عبد القیس، قرار گرفته بودند که در ایالت احساء اقامت داشت. وی در ۱۰۶۹/۴۶۲ - ۱۰۷۰ علیه آنها قیام کرد و قرمطیان را شکست داد، و شهر احساء را مدت هفت سال در محاصره گرفت. در این میان، عبد الله با بغداد برای دریافت کمکهای نظامی از عباسیان و سلجوقیان وارد مذاکره شد، و موفق به کسب کمک گردید. آنگاه به کمک نیرویی از سواران ترکمن، که از عراق به یاری او فرستاده شده بود، توانست احساء را در ۱۰۷۶/۴۶۹ فتح کند. عبد الله

ص: ۲۵۶

العیونی به صورت قطعی قرمطیان و قبایل متحد آنها، بخصوص بنو عامر بن ربیع از قبیله عقل، را در ۱۰۷۷/۴۷۰ شکست داد، و مهر اختتام بر دولت قرمطی بحرین زد و سلسله جدید محلی عیونیه را در شرق عربستان تأسیس کرد. **۱۷۹** عبد الله، که با سلجوقیان دچار مشکلاتی شده بود، اندکی پیشتر به اطاعت مستنصر، خلیفه فاطمی، درآمده بود. مستنصر، از قرار معلوم، حکمران عیونی را در ربیع الثانی ۴۶۹/ نوامبر ۱۰۷۶ تحت حمایت صلیحیون یمن قرار داده بود. **۱۸۰** تا این زمان، باقیمانده جوامع قرمطی در تقاطع دیگر، شامل اسماعیلیان مخالف که هنوز انتظار بازگشت محمد بن اسماعیل را داشتند، کم و بیش به جانبداری از اسماعیلیه فاطمی جلب شده بودند.

اکنون بازمی گردیم به صحنه داخلی مصر دوران فاطمیان. اگر به یاد داشته باشیم بدر الجمالی توانسته بود در دوران وزارت طولانی خود، که تقریباً بیست سالی به طول کشید، نظم و ترتیبی در امور اداری و مالی مملکت برقرار سازد. در نتیجه، خلافت فاطمی را بدر نجات داد، و او صاحب واقعی مملکت در طی بیست سال پایانی حکومت مستنصر شد. امیر الجیوش بدر الجمالی، که به نام بدر المستنصری نیز معروف بود، در سن کهنه‌ت در ربیع الاول ۴۸۷/ مارس - آوریل ۱۰۹۴ وفات یافت. اما پیش از مرگ ترتیبی داد که پسرش، افضل، جانشین او شود. نظامیان مراقبت کامل داشتند که خلیفه فاطمی به موقع خود به میل بدر و طبق آرزوی او عمل کند. چند ماهی بعد، در ذو الحجه ۴۸۷/ دسامبر ۱۰۹۴، ابو تمام معذ المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی و هجدهمین امام اسماعیلی فاطمی، پس از حدود شصت سال خلافت که در طی آن خلافت فاطمی به سرانجامی زوال روی گذاشته بود در قاهره درگذشت. مرگ مستنصر همچنین اعلام کننده پایان دوره کلاسیک خلافت فاطمی بود. چنانکه خواهیم دید، مشاجره بر سر جانشینی مستنصر که بزرگترین بحران داخلی سلسله فاطمی بود و برگرد ادعاهای پسران مستنصر، نزار و مستعلی، می چرخید، سبب شد که اسماعیلیه فاطمی دستخوش افتراقی عظیم شود. این افتراق که در نتیجه آن اسماعیلیه فاطمی به دو جناح رقیب و متخاصم، یعنی مستعلویه یا مستعلیه و نزاریه، تقسیم شد، چنانکه گذشت زمان به اثبات رسانید، نتایج و عواقب پایدار و جدی برای سیر آینده نهضت اسماعیلی داشت.

در باقیمانده این فصل، ما بعضی از مسائل مربوط به تشکیلات مملکتی و دعوت اسماعیلی را در دوره فاطمیان و نیز بعضی از جنبه های تعالیمی را، که اسماعیلیان فاطمی مطرح ساختند، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. در خلافت فاطمی، بخصوص تا زمان

ص: ۲۵۷

مستنصر، هر خلیفه که در عین حال امام اسماعیلیان فاطمی نیز بود، از طریق نصّ خلیفه و امام پیشین انتخاب می شد. این انتخاب از طریق نصّ، چنانکه گفتیم، می توانست در ملاً انجام شود یا تنها معدودی از اشخاص معتمد، تا آن زمان که لازم آید، بر آن آگاه باشند.

گذشته از این، جانشینی خلیفه و امام فاطمی به طور معمول مشروط به قاعده ارشدیت بود. اما از دوره حاکم عموماً خلیفه فاطمی در هنگام نشستن به مسند خلافت صغیر بود، از این رو اغلب نایب الحکومه یا وزیری زمام واقعی قدرت را در مملکت در دست داشت.

از سال ۴۶۶/۱۰۷۴، هنگامی که بدر الجمالی به مصر رسید و به صورت وزیری که همه قدرتها در دستش بود بیرون آمد، اقتدار خلیفه و امام بشدت کاهش پذیرفت، و در واقع حکمرانان فاطمی بازیچه و عروسک خیمه شب بازی شدند در دست وزیرانشان که از این زمان به بعد اربابان واقعی دولت فاطمی بودند.

در حقیقت، نهاد وزارت در سراسر تاریخ سلسله فاطمی اهمیت روزافزونی یافت. ۱۸۱ خلفا و امامان فاطمی، در مرحله اول تاریخشان در شمال افریقا، هم رئیس دولت بودند و هم فرمانده ک ل سپاه، و با چنین اقتداری همه امور مملکت را شخصا اداره و رتق و فتق می کردند و، مانند دیگر حکمرانان خود فرمان مسلمان آن زمان، شخصا تصمیمات مهم را می گرفتند. خلفای اولیه فاطمی با عده ای از اشخاص مورد اعتماد مشورت می کردند، و دست کم از زمان خلافت قائم چند تن از بزرگان دولت فاطمی، مانند جوذر، بتدریج عهده دار برخی از وظایف یک وزیر شدند. اما تا زمانی که فاطمیان از افریقه فرمان می راندند، عملاً عنوان وزیر به هیچ یک از عمال و بزرگان عالی رتبه داده نشده بود. این کلس، سازماندهنده امور اداری و مالی دو خلیفه نخست فاطمی در مصر، اولین کسی بود که در دوره عزیز چنین عنوانی دریافت کرد. تا زمان بدر الجمالی وزرای فاطمی، خواه حامل یکی از صور مختلف عنوان وزیر بودند خواه عنوان واسطه که چندان ادعا آمیز نبود داشتند، تنها عوامل عالی رتبه ای محسوب می شدند که مجری اوامر خلیفه بودند. آنها میانجی و رابط بودند و هیچ گونه اقتداری از خود نداشتند، و برابر آن چیزی بودند که فقیه و نظریه پرداز سنی، ماوردی (فت ۴۵۰/۱۰۵۸)، وزیر التنفیذ، یعنی وزیری که فقط قدرت اجرایی دارد، نامیده است. چون وزیرانی از این دست عموماً از میان عمال اداری و غیرنظامی یا با اصطلاح از میان ارباب قلم انتخاب می شدند، در نتیجه، آنها را وزیر قلم می نامیدند. از زمان بدر الجمالی به بعد، وزیر دولت فاطمی از جانب مخدوم خود صاحب همه قدرتها می شد، و به اصطلاح ماوردی وزیر التفویض بود؛ یعنی وزیری که

ص: ۲۵۸

همه قدرتها بدو تفویض و داده شده بود. ۱۸۲ چون وزیر نوع اخیر که با استقلال رفتار می کرد معمولاً منصب سپاهی داشت، او را وزیر القلم و السیف یا، به صورت ساده تر، وزیر السیف می نامیدند. وی نه تنها فرمانده کل سپاه، یعنی امیر الجیوش، و رئیس واقعی دستگاه اداری مملکت بود، بلکه بیشتر وقتها رئیس سازمان و حدود دینی هم بود. یکی از وجوه ممتاز نهاد وزارت در دوره فاطمیان، که شاغلان آن اغلب تغییر می کردند، آن بود که چند تن از وزیران مسیحیانی بودند که خدمت فرمانروایانی را می کردند که خویشان را پیشوایان راستین مسلمانان در سراسر جهان اسلام می دانستند. در دوره های متأخر خلافت فاطمی این منصب را اغلب مسیحیان دیگری داشتند، که از آن جمله بویزه باید از سردار

ارمنی، بهرام (فت ۵۳۵ / ۱۱۴۰)، نام برد که در سالهای ۵۲۹-۵۳۱ / ۱۱۳۵-۱۱۳۷ وزیر السیف بود، و علاوه بر آن لقب سیف الاسلام داشت. ۱۸۳

تشکیلات دولت فاطمی در مرحله شمال افریقای آن، با آنکه مهدی و سه جانشین وی مراسم و تشریفات در آن پدید آوردند، ساده باقی ماند. ۱۸۴ در این دوره که خلیفه، خود، همه مسئولیتهای عمده و بزرگ را برعهده داشت، دستگاه اداری که فوق العاده متمرکز بود و الخدمه نامیده می شد معمولاً در دار الملک یا قصر خلیفه فاطمی در افریقیه قرار داشت، و تنها به چند دیوان برای انجام امور اداری، مالی، و نظامی نیازمند بود. اما از همان آغاز مرحله مصر در خلافت فاطمی، تشکیلات اداری و مالی، که جوهر و ابن کلس با کمک عسلوج بن حسن پدید آوردند، اساس یک نظام پیچیده از نهادها و مؤسسات مختلف را بنیانگذاری کرد. ۱۸۵ این مؤسسات، که بیشترشان از آنچه عباسیان داشتند اخذ و اقتباس شده بود، تدریجاً پیچیده تر شد و گاه حتی مورد تجدید و اصلاح قرار گرفت. نظام اداری فاطمیان در مصر همچنان شدیداً متمرکز باقی ماند و خلیفه یا وزیرش در رأس آن قرار داشتند، و نهادهای دولتی در ایالتها تحت مراقبت شدید مراجع مرکزی در قاهره بودند. دستگاه مرکزی اداری فاطمیان، مانند عباسیان، از طریق نظام دیوانی عمل می کرد، و گاهی دیوانهای مختلف در مقر خلیفه یا وزیرش قرار داشت. ظاهراً نخستین سازمان مرکزی در مصر دوره فاطمی، که تمام دستگاه حکومتی، از قرار معلوم، در آن تمرکز یافته بوده و در زمانی نامعلوم به بخشهای متعددی تقسیم شده، دیوان المجالس بوده است. قلشنندی و مقریزی سه دیوان عمده ای را که دستگاه مرکزی اداری فاطمیان از طریق آنها می چرخیده است مورد بحث قرار داده اند. این دیوانها که به نوبه خود به چند اداره تقسیم می شدند که آنها نیز دیوان نامیده می شدند عبارت بودند از: دیوان الانشاء یا

ص: ۲۵۹

دیوان الرسائل که کارش صدور و انجام کارهای مربوط به انواع مختلف اسناد دولتی و رسمی، از جمله فرمانها و منشورهای خلفا و نامه ها، بود؛ دیوان الجیش و الرواتب که امور سپاهیان و حقوق و رواتب آنها را انجام می داد؛ و بالاخره دیوان الاموال که امور مالی را برعهده داشت. مأموران و عمال دولت فاطمی، اعم از غیرسپاهی یا ارباب قلم و سپاهی یا ارباب سیوف، در همه سازمانهای اداری، مالی، لشکری، قضایی، و دینی برطبق سلسله مراتب دقیقی سازمان یافته بودند که تفاوت مقام، علائم اداری، حق الزحمه، و جایگاه آنها را در مراسم و تشریفات رسمی مشخص می ساخت.

فعالتهای دعوت به نام امامان فاطمی با تأسیس سلسله فاطمی در شمال افریقا متوقف نشد. فعالیت مبلغان فاطمی، برخلاف عباسیان، پس از پیرویشان ادامه یافت و بخصوص بعد از انتقال پایگاه فاطمیان به مصر، حتی سازمان یافته تر و گسترده تر شد. و این، از قرار معلوم، به خاطر آن بود که فاطمیان هرگز امید خود را برای استقرار حکومتشان بر سراسر جهان اسلام از دست ندادند. در نتیجه، دعوت فاطمی مصرانه می کوشید تا همه مسلمانان را در هر کجا متقاعد سازد که امام اسماعیلی فاطمی، مؤید من عند الله و صاحب علم خاص و دانا بر تأویل باطنی احکام دین، تنها پیشوای محق و راستین عالم بشریت است؛ و دیگر سلسله ها، از جمله سلسله های شیعی که نسبشان به علی بن ابیطالب [ع] می رسد، غاصب هستند. این امر همچنین روشن می سازد که چرا اسماعیلیان فاطمی به تبلیغات خود الدعوة الهادیه می گفتند، یعنی دعوت راهنمایی کننده خلاق به سوی امام فاطمی. به هر حال، کیش اسماعیلی فاطمی اکنون دین رسمی مملکت شده بود، و معتقداتش در اطراف و اکناف قلمرو فاطمی آزادانه تعلیم و تبلیغ می شد. در همان حال، دعوت به صورت مخفی و

پنهان در مناطق بیرون از قلمرو فاطمیان، به عنوان ادامه مستقیم دعوت اسماعیلی نیمه دوم قرن سوم / نهم، حفظ شده بود. فاطمیان تا زمان مستنصر به طور روزافزون توانسته بودند که وفاداری دینی بسیاری از جوامع اسماعیلی محلی را در بسیاری از مناطق بیرون از مرزهای امپراتوریشان به دست آورند؛ اگر چه مذهب اسماعیلی هرگز، حتی در محدوده قلمرو خود فاطمیان، دین اکثریت نشد.

سازمان و تحول دعوت فاطمی و نیز دامنه وظایف مختلف مراتب (حدود) بالقوه یا بالفعل داخل تشکیلات آن از جمله وجوه مبهم نهضت اسماعیلیه فاطمی است . ۱۸۶ اطلاعات ما بخصوص درباره ماهیت سازمان دعوت در مناطق غیر فاطمی، مناطقی که

ص: ۲۶۰

ترس از اذیت و آزار داعیان را بر آن می داشت که در نهایت پوشیدگی و اختفا به فعالیت پردازند، بسیار اندک است . ادبیات اسماعیلی آن دوره نیز در این زمینه ها خاموشی اختیار کرده اند. در تقاطعی که فاطمیان حکومت داشتند، کیش اسماعیلی با برخورداری از حمایت دولت مذهب رسمی شد و معتقدات شرعی و فقهی آن آزادانه به وسیله دستگاه قضایی اعمال می شد. در نتیجه، قاضی القضاة، که در رأس قوه قضایی قرار داشت، معمولاً از میان اسماعیلیان برگزیده می شد. جالب است یادآور شویم که قاضی القضاة فاطمی اغلب رئیس اداری سازمان دعوت نیز بود، و به این ترتیب همزمان منصب داعی الدعای هم داشت . دست کم در مصر تبلیغات عقیدتی به هدف افزایش تعداد گروندگان اسماعیلی آشکارا انجام می شد، و با آموزش و تعلیم علوم مختلف اسماعیلی همراه بود . این تعالیم یا مجالس در قاهره عمدتاً به وسیله متکلمان و فقیهان اسماعیلی صورت می گرفت و برای اسماعیلیان پایتخت فاطمیان و نواحی اطراف آن فرصتی فراهم می ساخت که خویشان را به عنوان یک جامعه تأیید کنند. مقریزی به نقل از مسیحی و ابن طویر نکات ارزشمندی از این مجالس و از حوادثی که بر اثر ازدحام جمعیت برای حضور در آنها رخ می داده است حکایت می کند. ۱۸۷ در ۹۷۵ / ۳۶۵، علی بن نعمان در الازهر برای جمعیت کثیری از روی یک متن فقهی، که پدرش قاضی نعمان تألیف کرده بود، تدریس می کرد. ۱۸۸ ابن کلس وزیر هرفته در اقامتگاه خود درباره فقه اسماعیلی درس می گفت، و از کتابی که خود نوشته بود استفاده می کرد. در ۹۹۵ / ۳۸۵، محمد بن نعمان، برادر علی بن نعمان، برای جمعیت کثیری که در قصر فاطمیان گرد می آمدند، مطابق رسمی که پدرش در مغرب نهاده بود و او و برادرش این رسم را در مصر حفظ کرده بودند، درباره علوم اهل بیت سخنرانی می کرد. در ۱۰۰۴ / ۳۹۴، عبد العزیز بن محمد بن نعمان، پس از رسیدن به مقام قاضی القضاة و در قصر و در الازهر، بویژه برمبنای رسالات پدر بزرگش، مجلس می گفت. ۱۸۹ گذشته از این جلسات عمومی، که عمدتاً مربوط به احکام و حقوق می شد، جلساتی از انواع دیگر نیز در قاهره تشکیل می شد. از آن جمله است مجالس دعوت که تشکیلاتی مفصلتر و پیچیده تر داشت و برای مقاصد دعوت و استفاده انحصاری اسماعیلیان ترتیب داده می شد.

مجالس الدعوة، که از زمان حاکم شروع شد و به زعامت داعی الدعای تشکیل می گردید، برمبنای مجالس یا درسهای منظمی در موضوعات مختلف ترتیب یافته بود . با گذشت زمان، این درسها جمع آوری و با تقسیم بندی صوری به شکل مجالس به کتابت

ص: ۲۶۱

سپرده شد. مجالسی که درباره عقاید اسماعیلی بود، چون بخصوص در آن مجالس درب آره کلام و حکمت الاهی بحث می‌شد، به اسم مجالس الحکمة معروف شدند. تا پایان قرن چهارم / دهم جلسات منظمی برای قرائت مجالس به وسیله داعی الدعات در دار الحکمه و جاهای دیگر تشکیل می‌شد، و از آنها تا آن زمان چندین مجموعه فراهم آمده بود.

مجالس که معمولاً به وسیله داعی الدعات یا برای او نوشته می‌شد، در مجموعه مجالس المؤید الشیرازی به اوج خود رسید. از مجالس مؤیدی بعضی در اصل از سال ۴۴۱ / ۱۰۴۹ به بعد در مجالس الحکمه به وسیله قاضی القضاة و داعی الدعات یازوری، که در ۴۴۲ هجری وزیر مستنصر نیز شد، تقریر شده بود. جلسات مردان جدا و در ایوان الکبیر قصر تشکیل می‌شد، و جلسات زنان در اتاقهای دیگر قصر یا در الازهر برپا می‌گشت. این مجالس برحسب درجه دانش و معلومات گروندگان اسماعیلی ترتیب می‌یافت. کمکهای پولی ثابت افراد اسماعیلی که نجوا خوانده می‌شد در طی مجالس الحکمه جمع آوری می‌شد، و فهرست کمک کنندگان را کاتب الدعوه که از سوی داعی الدعات منصوب می‌شد منظم می‌کرد. بنابر آنچه مقریزی نوشته است، اسماعیلیان توانگر داوطلبانه مبالغ معتناهی اهدا می‌کردند که بیشتر و بالاتر از حدی بود که همه اسماعیلیان لازم بود بپردازند. از جلسات مجالس الحکمه، داعی الدعات برای گرفتن عهد از اسماعیلیان نوکیش نیز استفاده می‌کرد. انواع دیگر جلسات که به روی غیر اسماعیلیان هم گشوده بود برای مأموران عالی رتبه، کارمندان قصر، و مردم عادی طرح شده بود.

از قرار معلوم داعی الدعات مسئول نصب داعیان شهرستانها و ایالات در قلمرو حکومت فاطمیان بود. این داعیان، که بمثابة نواب داعی الدعات و نمایندگان الدعوة الهادیة بودند، در چند تا از شهرهای مصر و نیز در چند شهر اصلی در ایالات فاطمی همچون دمشق، صور، عکا، رمله، و عسقلان استقرار داشتند. داعیان فاطمی در برخی از نواحی روستایی شام نیز، منح صوصاً در جبل السّماق، در جنوب غربی حلب، فعالیت می‌کردند. ۱۹۰ به نظر می‌آید که داعی الدعات در گزینش داعیان سرزمینهای غیر فاطمی نیز نقش اساسی داشته است. بیش از این چیزی درباره وظایف داعی الدعات که مقررش در قاهره بود و در مراسم و تشریفات رسمی فاطمی مرتبه ای بعد از قاضی القضاة داشت - البته اگر هر دو منصب از آن یک نفر نبود - دانسته نیست. ۱۹۱ حتی عنوان داعی الدعات، که در منابع غیر اسماعیلی مکرر به کار رفته است، در متون اسماعیلی بندرت یافت می‌شود.

در آن منابع اسماعیلی فاطمی که از مراتب مختلف دعوت سخن رفته است، واژه باب

ص: ۲۶۲

(گاهی باب الابواب) برای رئیس اجرایی تشکیلات دعوت، که شخصیتی بلافاصله بعد از امام بود، به کار رفته است. به این ترتیب، در اصطلاح شناسی دینی اسماعیلیان مرتبه باب دقیقاً معادل اصطلاح رسمی داعی الدعات استعمال شده است. به عنوان مثال، داعی ادربیس و بسیاری دیگر از نویسندگان اسماعیلی المؤید الشیرازی را باب مستنصر خوانده اند، ۱۹۲ و حال آنکه مورخان اهل سنت از وی به عنوان داعی الدعات نام می‌برند. ۱۹۳ حمید الدین کرمانی اشارات مختلفی به مقام و اهمیت باب و نزدیکی و قرب منزلت وی به امام دارد. ۱۹۴ دیگر منابع اسماعیلی نیز تأکید می‌ورزند که در مصر دوره فاطمی باب اولین شخصی بود که تعلیمات امام را دریافت می‌داشت، و از این جهت سخنگوی امام محسوب می‌شد. نوشته‌های اسماعیلی، بی‌آنکه وارد جزئیات شوند، این تأثیر را به آدمی منتقل می‌سازند که باب، که طبیعتاً می‌بایست یکی از بزرگان دیندار و متقی و صاحب صلاحیت اسماعیلی بوده باشد، مسئول اداره کل و نیز تنظیم برخی از سیاستهای

دعوت بوده است؛ وی در انجام وظایف خود دقیقاً زیر نظر مستقیم امام عمل می کرد و عده‌ای از داعیان تابع او را یاری می‌کردند.

مؤلفان اسماعیلی اشارات اتفاقی و متغیری به ساخت تشکیلاتی ظاهراً پیچیده دعوت، که حدود دین یا مراتب دعوت خوانده می‌شد کرده‌اند. با آنکه از سازمان دعوت در روزگار فاطمیان به تفصیل چیزی در دسترس نیست، اما یقین است که این سازمان در طی زمان تحول پذیرفته و در دوره خلافت حاکم به شکل قطعی خود رسیده است؛ درحالی‌که سلسله مراتب دعوت عاقبت در روزگاری که المؤید الشیرازی داعی الدعوات بود صورت ثابت پذیرفت. در همان حال، اصطلاحات اسماعیلی درباره دعوت نیز تحول و فراگشتی از آن خود داشته است. در طی دوره اولیه دعوت فاطمی، مؤلفان اسماعیلی ایران و یمن، مانند ابو حاتم الرازی و جعفر بن منصور الیمن، نامهای مختلفی برای مقامات دعوت به کار می‌بردند. اما بعضی از این نامها پیش از فرا رسیدن دوره مستنصر از مدار استعمال خارج شد. این نیز اهمیت دارد که بگوییم حدود و مراتب قابل ردگیری در متون فاطمی گویا بازبرد به یک وضعیت تصویری و آرمانی، یعنی زمانی که امام اسماعیلی بر تمامی جهان فرمانروایی می‌کند، می‌داشته است، نه به حدود عملاً موجود در یک زمان معین. به عبارت دیگر، یقین است که حدود و مراتب مختلف دعوت، که این منابع یاد کرده اند، همیشه به وسیله متصدیانی اشغال نشده بوده است، همچنانکه بعضی اصلا و ابدا و در هیچ زمان متصدی نداشته است.

ص: ۲۶۳

دعوت فاطمی، در هماهنگی با اهمیت خاصی که به اصل سلسله مراتب در اندیشه اسماعیلی فاطمی داده می‌شد، بر مبنای سلسله مراتب سازمان یافته بود. در حقیقت، میان سلسله مراتب زمینی دعوت فاطمی، که بالاترین مراتب آن ناطق، وصی (یا اساس)، و امام بود، با سلسله مراتب آسمانی یا جهانشناختی، که در اندیشه فاطمی پرورانه شده بود، مطابقت نزدیک وجود داشت. درباره مراتب یا حدود دعوت پس از مراتب امام و باب روایات ناقص و متغیری وجود دارد. همه نویسندگان اسماعیلی متفق القولند که جهان، ظاهراً بخش غیر فاطمی آن، برای مقاصد امر دعوت به دوازده جزیره (جمعش جزایر) تقسیم شده بود؛ هر جزیره منطقه جداگانه و تا حدی مستقل را برای تنفیذ امر دعوت مشخص می‌ساخت. تحقیقات این کتاب برای یافتن فهرست این دوازده منطقه دعوت، که به عنوان جزایر الارض از آنها یاد شده است، ما را تنها به یک منبع فاطمی هدایت کرد؛ و آن اثری است باطنی از قاضی نعمان که در قرن چهارم / دهم نوشته شده است. بنابر شرحی که در این کتاب آمده، ۱۹۵ این دوازده جزیره در زمان مؤلف عبارت بوده است از:

عرب، روم، صقالبه، نوبه، خزر، هند، سند، زنج، حبش، صین (چین)، دیلم (که احتمالاً برای ایران به کار رفته است)، و بربر. این مناطق ظاهراً بر مبنای ترکیبی از ملاحظات جغرافیایی، نژادی، و زبانی تعیین شده بود. همین فهرست با یک اختلاف، یعنی آمدن ترک به جای نوبه، و ظاهراً مقتبس از کتاب قاضی نعمان یا مأخذ دیگری متعلق به همان زمان در کتابی که در قرن ششم / دوازدهم به وسیله مؤلف اسماعیلی یمنی، علی بن حسین قریشی (فت ۵۵۴ / ۱۱۵۹)، نوشته شده آمده است. ۱۹۶ درخور یادآوری است که خراسان، که ناصر خسرو در نیمه دوم قرن پنجم / یازدهم مدعی بود حجت جزیره خراسان است، در فهرست قاضی نعمان به عنوان یکی از جزایر ذکر نشده است. اما ابن حوقل، معاصر دانشمند و با اطلاع قاضی نعمان که احتمال دارد اسماعیلی هم بوده باشد و شخصاً شرق ایران و ماوراء النهر را در حوالی سال ۳۵۸ / ۹۶۹ سیاحت کرده است، از خراسان به عنوان یک جزیره دعوت فاطمی (دعوت اهل المغرب) یاد می‌کند، و علاوه بر آن می‌افزاید که بلوچ‌های اسماعیلی مشرق ایران متعلق بدان جزیره اند. ۱۹۷ نیز امکان دارد که خراسان جزء جزیره هند

محسوب شده باشد. هر جزیره زیر نظر یک مبلغ عالی مرتبه، که حجت خوانده می شد، قرار داده شده بود. نویسندگان اسماعیلی دوره اول فاطمی حجّت را نقیب، لاحق، و ید نیز نامیده اند. حجّت، داعی عمده منطقه زیر حکم خود و بالاترین نماینده دعوت اسماعیلی در آنجا بود. در میان دوازده حجّتی که در خدمت امام بودند، چهار تا

ص: ۲۶۴

مقام خاصی داشتند؛ همچنانکه در میان دوازده ماه سال چهار ماه مقدس و عزیزند. ۱۹۸

بعد از باب و حجّتهای دوازده گانه، در سلسله مراتب دعوت، نوبت به عده‌ای از داعیان می‌رسید که در مراتب مختلف در هریک از جزایر به فعالیت اشتغال داشتند. ۱۹۹ مآخذ ما سه طبقه متمایز در میان این داعیان باز می‌شناسند که به ترتیب سیر نزولی اهمیتشان عبارتند از: داعی البلاغ، داعی مطلق، و داعی محدود (یا داعی محصور). روشن نیست که وظایف خاص این داعیان چه بوده است، جز آنکه می‌دانیم که داعی محدود ظاهراً دستیار اصلی داعی مطلق، که در غیاب حجّت و داعی البلاغ عامل اصلی امر دعوت بوده و با اقتدار و اختیار مطلق عمل می‌کرده، بوده است. و داعی البلاغ گویا نقش رابط میان پایگاه مرکزی دعوت در پایتخت فاطمیان و پایگاههای محلی یک جزیره را برعهده داشته است. بالاخره، مرتبه معاون داعی نیز وجود داشته که عنوانش مأذون بوده است. دست‌کم دو طبقه در این حدّ در سلسله مراتب دعوت ذکر شده است، یعنی المأذون المطلق که گاهی فقط بسادگی مأذون خوانده می‌شده، و المأذون المحدود (یا المحصور) که سرانجام مکاسر نامیده می‌شده است. مأذون مطلق که بالاخره اغلب داعی می‌شد، اجازه داشت که از نوکیشان سوگند عهد یا میثاق بگیرد و قواعد مختلف دعوت را برای گرویدگان توضیح دهد. مکاسر، که قدرت کمتری داشت، عمدتاً مسئول جلب افراد برای درآمدن به کیش اسماعیلی بود. در قاعده و ته دعوت، اما نه به عنوان حدّی در سلسله مراتب آن، گرویدگان معمولی بودند که مستجیب خوانده می‌شدند. گاهی اسماعیلیان عادی بر دو درجه تقسیم می‌شدند، یعنی مؤمن البلاغ یا، به‌طور ساده، مؤمن که اکثریت اعضای گرویده به جامعه اسماعیلی بودند و مستجیب که نوکیش یا نامزدان تشریف به آیین اسماعیلی بودند. به هر حال اعضای گرویده جامعه اسماعیلی اکنون جزء اهل الدعوه محسوب می‌شدند و، در قیاس با مسلمانان غیر اسماعیلی که عامه مسلمین خوانده می‌شدند، نمودار برگزیدگان بودند. این مراتب دعوت، که اگر از باب بشمریم تا به مکاسر هفت مرتبه می‌شود، همراه با شرح وظایفشان و حدود علوی مطابق با آنها، بتمامی، به وسیله داعی کرمانی، کسی که اندیشه‌های مختلف و متغایر پیشینیان خود را تحت ضابطه و نظم درآورد، برش مرده شده است. ۲۰۰ جدول کرمانی از مراتب دعوت، که مفصلترین و پرداخته‌ترین جدول نوع خود است، دست‌کم به‌طور نظری دوام آورد، و بخصوص شالوده سلسله مراتبی شد که بعدها دعوت طیبی اختیار کرد. ۲۰۱

کلمه داعی، به معنای «کسی که فرا می‌خواند و دعوت می‌کند»، به وسیله گروههای

ص: ۲۶۵

مختلف مسلمان در اطلاق به مبلغان دینی - سیاسی‌شان به کار رفته است. معتزلیان اولیه آن را به کار می‌بردند، اما دیری نگذشت که استعمالش خاص بعضی از گروههای شیعی شد. عباسیان در دعوت خود در خراسان این اصطلاح را اخذ کردند، و نیز زیدیه و بعضی از شیعیان غالی، بویژه خطابیّه، آن را به کار بردند. اما این اصطلاح در ارتباط با اسماعیلیه وسیعترین کاربرد خود را به دست آورد؛ هر چند مؤلفان اسماعیلی ایران در آغاز دوره فاطمی گاهی واژه‌های دیگری به

جای داعی استعمال می کردند، از جمله جناح (جمعش اجنحه). ۲۰۲ با وجود عدم یکنواختی و یکدستی در تسمیه و وجود درجات مختلف داعیان در یک دوره معین، اسماعیلیان از قدیم الایام داعی را به عنوان یک اصطلاح عام به کار گرفتند و آن را بر هرکس که نماینده مجاز و صاحب تأیید دعوتشان بود، بر هر مبلغی که عهده دار بسط کیش اسماعیلی و ترغیب مردمان به پیروی از امام اسماعیلیان یا مهدی و قائم منتظر اسماعیلیه بود، اطلاق می کردند. گذشته از این، در دوره فاطمی، داعی عامل و مأمور غیررسمی دولت فاطمی بود که به طور سری و مخفیانه در سرزمینهای غیرفاطمی، آنجا که دعوت قصد داشت حکومت خلیفه و امام فاطمی را مسفر سازد، فعالیت می کرد.

به رغم اهمیت ممتازی که داعی در نزد اسماعیلیان داشته است، چنین می نماید که آنها خود تقریباً چیز مهمی درباره او و وظایفش ننوشته اند. قاضی نعمان که پرتألیف ترین نویسنده اسماعیلی است تنها فصل کوتاهی در یکی از کتابهایش، که درباره آداب و تشریفات که باید نسبت به امام مرعی داشت بود، به توصیف و تبیین خصائل یک داعی کمال مطلوب پرداخته است. ۲۰۳ بحث مفصلتر، هرچند کلیتر، درباره صفات و سجایای یک داعی فاطمی در کتابی که ظاهراً تنها رساله مستقل اسماعیلی درباره این موضوع بوده و در اواخر قرن چهارم / دهم بهوسیله معاصر جواتر قاضی نعمان، یعنی احمد بن ابراهیم نيسابوری، نوشته شده، آمده بوده است. این رساله مستقیماً برای ما باقی نمانده، اما تقریباً به طور کامل در بعضی از آثار متأخر اسماعیلی اقتباس و آورده شده است. ۲۰۴ اسماعیلیان هیچ گاه هدفشان در آوردن مردم به طور دسته جمعی به کیش اسماعیلی نبود؛ قاضی نعمان تأکید می کرد که داعی باید همه افرادی را که می خواهند به کیش اسماعیلی تشریف حاصل کنند شخصاً بشناسد. این فقیه دانشمند همچنین می گفت که داعی باید در رفتار و گفتار خود نمونه و سرمشق باشد، و در تأدیبات اعضای خطاکار جامعه خود درست و به موقع داوری کند. بنا بر شرح مفصلتر نيسابوری داعی

ص: ۲۶۶

می توانست فقط به اذن امام منصوب شود، و چون به جایی گسیل شد در آنجا می توانست مستقل از پایگاه مرکزی عمل کند و تنها راهنماییهای کلی را از امام و مراجع مرکزی دریافت می کرده است.

تحت چنین شرایطی، تنها آن نامزدهایی که والاترین سجایای تربیتی لازم را همراه با صفات اخلاقی و هوش خاص داشتند می توانستند داعی شوند. از داعی، علاوه بر داشتن استعداد و توانایی کافی در تدبیر امور، انتظار می رفت که با تعالیم ادیان غیر اسلامی و مذاهب و فرق اسلامی آشنایی داشته باشد، و همچنین زبان محلی و آداب و رسوم ایالتی را که محل مأموریت و فعالیت اوست بداند. چنانکه گفتیم، بسیاری از داعیان فاطمی، پیش از آنکه به مأموریت فرستاده شوند، تعلیمات عالی در مؤسسات و نهادهای اختصاصی قاهره و جاهای دیگر مانند دار الحکمه و الازهر می دیدند. اینکه داعیان فاطمی به مراحل عالی در علم و دانش می رسیده و بسیاری از آنها از جمله متفکران و علمای برجسته بوده اند، شاهدش این واقعیت است که ادبیات اسماعیلی حجیمی که از دوران فاطمی باقی مانده است عمدتاً توسط این داعیان، که در کلام و فلسفه و دیگر رشته های علوم متبحر بودند، نوشته شده است. داعی همچنین مسئول تعلیم و تربیت مآذونان و نظارت بر آموزش مستجیبان بود. نيسابوری همچنین خاطر نشان می سازد که اگر موردی پیش آید که داعی احساس کند نمی تواند وظایفش را، آن گونه که می بایست، انجام دهد، باید هیچ تردید نکند از اینکه امام را از حال خود باخبر سازد و از مقام خویش کناره گیرد. تصویری کلی که از این روایات کوتاه و نیز از شواهد موجود ناظر بر روابط فاطمیان با مراکز تبلیغاتی شان در ایالات، بویژه مراکز یمن و سند، به دست می آید، این است که داعیان ایالات پس از

انتصاب معمولاً از استقلال زیادی در فعالیتهای خود برخوردار بوده اند. با وجود این، تماس و مکاتبات زیادی میان دعوت محلی در هر منطقه و سازمان مرکزی دعوت در پایتخت فاطمیان برقرار بوده است. و همین حالت میان حجّت و داعیان مرتبه پایین تر در ایالات، از یک سو، و امام و باب (داعی الدعات) او، از سوی دیگر، وجود داشته است.

مانند بسیاری دیگر از وجوه دعوت تقریباً چیزی درباره روشهایی که داعیان فاطمی برای جلب آموزش گروندگان جدید به کار می برده اند در دست نیست. بدون تردید، با توجه به ادیان مختلفی که مردمان داشته اند و پیشینه قومی و اجتماعی آنها، رویه های مختلفی به کار می رفته است. داعیان، چون فردا فرد به مستجیبان خود

ص: ۲۶۷

می پرداختند، هر مورد را با در نظر گرفتن موقعیت خاص آن فرد حل و فصل می کردند.

اما منابع سنی، که بیشتر اطلاعات و آگاهی خود را از روایات ضد اسماعیلی ابن رزام و اخو محسن گرفته اند، هفت یا نه مرحله یا درجه برای ورود یک نفر به کیش اسماعیلی بر شمرده اند. ۲۰۵ منابع ضد فاطمی دیگر از نوعی دیگر سلسله درجات یاد کرده، و برای هر مرحله از فرایند جدا ساختن گرونده از مذهب سابق خویش و راهنمایی کردن او به الحاد و بیدینی نام متفاوتی به کار برده اند. ۲۰۶ در ادبیات اسماعیلی هیچ مدرکی از وجود چنین نظام ثابت درجه بندی شده ای در دست نیست؛ هر چند قطعاً نوعی پیشرفت تدریجی برای تشرّف و تعلیم و تربیت گروندگان وجود داشته و از آن گریزی نبوده است. به عنوان مثال، نيسابوری حکایت می کند که از داعیان انتظار می رفتند مستجیبان را بتدریج و مرحله به مرحله تعلیم و تربیت کنند و در یک زمان میزان زیادی از تعالیم اسماعیلی را بر آنها منکشف ن سازند تا موجب تشویش خاطر آنها نشوند. پیروی از اصل تدرّج، یعنی رفتن از علوم بسیط و ظاهری به علوم پیچیده تر و باطنی، در مورد تنظیم تقریرات و مجالس درس برای اسماعیلیان عادی و دوره های تعلیمی خود داعیان نیز در مؤسسات مختلف قاهره رعایت می شده است.

اسماعیلیان فاطمی چارچوب عقیدتی پایه ای را که اسماعیلیان اولیه پرداخته بودند حفظ کردند، اما بتدریج بعضی از جنبه های آن را تغییر دادند. آنها بخصوص نتایج بنیادی میان جنبه های ظاهری و باطنی دین و نیز عقیده قدیم دوری بودن تاریخ را نگه داشتند، و حال آنکه در اندیشه جهان شناسی پیش از فاطمی تغییرات فاحش پدید آوردند.

اما، برخلاف نظر اسماعیلیان قدیم که بیشتر مایل به تأکید نهادن بر اهمیت باطن بودند، فاطمیان اینک بر اهمیت همسان و برابری ظاهر و باطن اصرار می ورزیدند. ظاهر و باطن هر دو را بعدهای مکمل دین می شمردند، و در نتیجه دعوت فاطمی موضعی مخالف گرایشهای اباحی حوزه های اسماعیلی تندر و اختیار کرد. این گرایشها، همچون آنها که داعیانی که نهضت دروز را تشکیل دادند از خود بروز دادند، یا آنها که قرمطیان بدان پای بند بودند، یا حتی گرایشهایی که اسماعیلیان مخالف در داخل اردوی فاطمی نشان می دادند، عموماً ریشه در شور و شوق برای باطن داشت. تقریباً در تمام آثار اسماعیلی فاطمی به ضرورت حفظ تعادل میان ظاهر و باطن، و تأکید این نکته که هیچ یک بدون دیگری معنایی نخواهد داشت، اشارات بیشمار شده است. ۲۰۷ به این ترتیب، تأویل که برای بیرون کشیدن حقایق از باطن لازم بود، اهمیت خود را در اندیشه اسماعیلی فاطمی

حفظ کرد. تأویل حق و امتیاز منحصر به فرد امام معصوم و هدایت یافته الهی، امام فاطمی، بود که می توانست علم به معنای درونی نهفته در احکام و فرایض دینی را به اعضای مرتبه پایین تر سلسله مراتب دعوت منتقل سازد. در غیبت قائم حقایق را تنها می توان به منتخب و گزیده ای از بشریت، یعنی جامعه اسماعیلی که اهل الدعوة هستند، باز گفت؛ آنها به وسیله امام اسماعیلی فاطمی و بزرگان مراتب دعوت که در خدمت او هستند، بویژه به توسط حجتهای دوازده گانه و داعیان زیردست آنها.

اسماعیلیان فاطمی در آثاری که بعدها به ادبیات کلاسیک فاطمی نامبردار گردید به تفصیل و شرح عقاید خود پرداخته اند. آنان در هماهنگی با ساخت اساسی تفکر مذهبی خود به علم ظاهر و علم باطن، که در آثار متعدد اسماعیلی از رسالات فقهی قاضی نعمان گرفته تا نوشته های پیچیده تر کلامی و فلسفی دیگر نویسندگان برجسته این دوره انعکاس یافته است، توجه خاصی مبذول داشته اند. ۲۰۸ آثار مربوط به ظاهر دین، که در آنها معتقدات ظاهری مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است، مشتملند بر کتب فقهی و موضوعات وابسته ای که با جنبه ظاهری شریعت و فرایض و احکام عبادتی اسلام سروکار دارند. آثار تاریخی، چنانکه گفتیم، در میان اسماعیلیان نادر و کمیاب بود. آثار مربوط به تفسیر، یعنی شرح معانی ظاهری و لغوی و عبارات که در تبیین معانی ظاهری آیات قرآنی به کار می رفت و در میان اهل سنت و شیعیان دوازده امامی مقامی بااهمیت داشت، در ادبیات فاطمی وجود ندارد. برای اسماعیلیان فاطمی امام زنده، مخزن علم واقعی و یگانه مفسر محق معانی ظاهری و باطنی نوشته های مقدس بود. بنابراین، آنها نیازی به علم ظاهری تفسیر قرآن، و رای آنچه امام در این باره می گفت، خواه به تأویل نیز می پرداخت یا نمی پرداخت، نداشتند. از اینجاست که اسماعیلیان اغلب از امام خود به عنوان قرآن ناطق نام می بردند، و متن کتاب الله را قرآن صامت می خواندند. ۲۰۹ به دلایل مشابهی اسماعیلیان تنها چند کتابی در علم حدیث پدید آوردند، زیرا از این جهت نیز امام راهنمایی و میزان معیارهای لازم را برای جامعه فراهم می ساخت. اما اسماعیلیان فاطمی آن دسته از احادیثی را که امامانشان از پیامبر روایت کرده بودند یا به وسیله امام ایشان تأیید و تصدیق شده بود و نیز احادیثی را که از خود امامان مورد قبولشان روایت شده بود، مانند احادیثی که بخصوص از امام جعفر صادق [ع] نقل شده بود، قبول داشتند. قاضی نعمان بیشتر این احادیث را، عمدتاً در کتابهای دعائم الاسلام و شرح الاخبار خود گرد آورده است.

در زمینه علوم باطنی، که بیشتر آثاری را که در دوره فاطمی پدید آمده است در بر می گیرد، اسماعیلیان فاطمی مهمترین نقش خود را در زمینه های گنوسیسی (عرفان) شیعی و فلسفه اسلامی به ثمر رساندند. در تبیین و توضیح عقاید باطنی فرقه، که اساس و جوهر گنوسیسی اسماعیلی را به وجود می آورد، داعیان آموزش دیده و دانشمند رسالات مفصلی درباره تأویل و حقایق به وجود آوردند. نیز در ارتباط با توسعه و تکامل کلام، فلسفه، و نظریات ما بعد الطبیعه بود که مؤلفان بزرگ اسماعیلی دوره کلاسیک فاطمی اصالت اندیشه و استادی و احاطه خود را بر ادیان و مذاهب پیش از اسلام و کتب مقدس یهودیان و مسیحیان و نیز دانش عمیق خود را از فلسفه هلنی و اسلامی نشان دادند.

اسماعیلیان فاطمی نظریات اسماعیلیان قدیم را در باب دوری بودن تاریخ مقدس و پیامبرشناسی، که متضمن هفت دور بود و هر دور با ناطقی آغاز می شد، حفظ کردند.

اما چون فاطمیان مدعی امامت بودند، عقیده اسماعیلیان قدیم درباره امامت اکنون می‌بایست اصلاح می‌شد. این اصلاحات جرح و تعدیل نظریات قدیمتر را درباره طول دور ششم، دور حضرت محمد [ص]، و تعداد و وظیفه امامان در طی این دور و هویت و سجایای قائم را ضروری می‌ساخت. ما قبلا درباره این اصلاحات که با عبید الله آغاز شد سخن گفتیم؛ عبید الله علنا ادعای امامت و مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرد، و موجب پیدایش انشقاتی در نهضت شد. تا دوران معز، اسماعیل بن جعفر و پسرش، محمد، آشکارا به عنوان ائمه و نیاکان فاطمیان شناخته شدند. اما عقیده قدیم امامت در باب نقش محمد بن اسماعیل به عنوان هفتمین و آخرین امام دور اسلام مورد تجدیدنظر قرار گرفت، به این نحو که در این دور، برخلاف پنج دور پیشین، بیش از هفت امام مجاز شمرده شد. گذشته از این، امامان فاطمی، که در دومین سلاله از ائمه هفتگانه یکی جانشین دیگری می‌شدند، به عنوان خلفای قائم محمد بن اسماعیل به حساب می‌آمدند که عهده‌دار برخی از نقشها و وظایف او بودند. چون حکومت فاطمیان ادامه یافت و انتظارات معادی مربوط به قائم برآورده نشد، سلاله‌های بیشتری از ائمه هفتگانه در دور اسلام که اینک پیوسته بر طول آن افزوده می‌شد مورد پذیرش واقع گشت. این امر ظهور قائم منتظر را، که می‌بایست دور آخر تاریخ را آغاز کند، باز هم به آینده دورتری موکول می‌کرد. اسماعیلیان فاطمی تا زمان مستنصر حتی به تعبیری روحانی از ظهور قائم پرداخته بودند، ضمن اینکه او را شخصی غیر از محمد بن اسماعیل، اما از ذریه فاطمیان، می‌دانستند، زیرا آنها دیگر در انتظار ظهور جسمانی محمد بن اسماعیل نبودند.

ص: ۲۷۰

پیش از آنکه به بحث درباره جهانشناسی اسماعیلیان فاطمی بپردازیم لازم است به یک مکتب مهم فکری که به وسیله عده‌ای از داعیان برجسته ایرانی و ماوراء النهری در دهه‌های اول دوران فاطمیان ایجاد شد اشاره کنیم. بنیان اصلی این مکتب اسماعیلیان مخالف، که مکتب ایرانی خوانده شده است، محمد بن احمد النسفی، ابو حاتم الرازی، و ابو یعقوب السجستانی بودند. هنگامی که فاطمیان هنوز در شمال آفریقا مشغول تحکیم ریشه‌های قدرت خود بودند و به مسائل عقیدتی چندان توجهی نداشتند، داعیانی که در بالا نام بردیم و همه از اسماعیلیان مخالف شرقی بودند که امامت عبید الله (عبد الله) را نپذیرفته بودند سخت درگیر تفکرات و نظریه پردازیهای فلسفی و توضیح و تبیین آرای خود در باب امامت، نبوت، ما بعد الطبیعه، و جهانشناسی بودند. در واقع، این داعیان در عرصه اصول عقاید حلقات ارتباطی عمده میان اندیشه‌های اسماعیلیان قدیم و اسماعیلیان فاطمی بودند. بسیاری از اندیشه‌هایی که اول بار به وسیله النسفی و الرازی، که پیش از دوره فاطمی شخصیت‌های سرشناسی برای خود بودند و برخلاف السجستانی هرگز به جانبداری از فاطمیان نپرداختند، پرداخته و عرضه شده بود، بعدها، در دوره معز جزء عقاید فاطمیان گشت. اما این داعیان مخالف و جوامع تحت رهبری آنان، چون رهبری واحدی نداشتند، در موضوعات عقیدتی متفاوت باهم اختلاف پیدا کردند. در حقیقت، آنها در یک منازعه عالمانه درگیر شدند که مدتها در قرن چهارم / دهم ادامه داشت. ۲۱۰ در نهایت داعی کرمانی وظیفه خویش دانست که در کتاب الریاض خود به عنوان حکم در این منازعه معروف به داوری بنشیند. ۲۱۱

النسفی، که سرآمد فیلسوفان دوره اسماعیلیان قدیم است، ظاهرا نخستین داعی شرقی نیز هست که آرای خویش را به شکل مکتوب تبلیغ کرده است. وی کتابی عظیم به نام کتاب المحصول نوشت، و در آن چکیده عقاید خویش را اندکی پیش از استقرار خلافت فاطمیان یا در طی سالهای نخستین حکومت عبید الله به رشته تحریر درآورد. از قرار معلوم نیمه اول کتاب المحصول محتوی بر عرضه یک نوع نظام ما بعد الطبیعی نوافلاطونی بوده که النسفی خود وارد کیش اسماعیلی

کرده بود، و حال آنکه بخش دوم با هفت دور نبوت در تاریخ بشریت سروکار داشت . محبوبیتی که محصول در میان اسماعیلیان مخالف، که در آن زمان چندرساله ای بیش در اختیار نداشتند، حاصل کرد ابو حاتم را برانگیخت تا کتاب کاملی به نام کتاب الاصلاح در انتقاد آن بنگارد . چنین به نظر می رسد که ابو حاتم، بخصوص، به اصلاح گرایشها و تمایلات اباحی که النسفی در کتاب خود اظهار

ص: ۲۷۱

کرده توجه داشته است . متأسفانه کتاب محصول، که یک اثر مهم در ادبیات اسماعیلی بوده، باقی نمانده است، و اطلاعات ما درباره آن محدود به نقل قولها و اشاراتی است که در الاصلاح و الریاض و چند اثر دیگر از آن یا بدان شده است. کتاب الاصلاح ابو حاتم که هنوز چاپ نشده است و به صورت دستنویس باقی است، ۲۱۲ واکنش جانشین و مرید النسفی، یعنی ابو یعقوب السجستانی، را برانگیخت و او کتابی اختصاصی به نام کتاب النصره در دفاع از نظریات استادش در برابر حملات ابو حاتم الرازی نوشت. کتاب النصره، که پیش از آنکه السجستانی به اردوی فاطمیان پیوندد نوشته شده بود نیز گم شده، اما در کتاب الریاض، به صورت گسترده، از آن همانند الاصلاح مطالبی نقل شده است . این کتاب در حقیقت از نظریات ابو حاتم الرازی دفاع می کند. کرمانی این منازعه را از نظرگاه رسمی دعوت فاطمی، که در زمان معز نظریات ابو حاتم را مورد تأیید قرار داده و حتی از وی در تأکید ضرورت شریعت فراتر رفته بود، باز نگریسته است . ۲۱۳ بعدها، گرایشهای اباحی النسفی و السجستانی را ناصر خسرو مورد حمله قرار داد - عقاید وی نیز مانند کرمانی، موضع مرکز دعوت فاطمی را منعکس می سازد. ۲۱۴ این تحولات می تواند علت باقی ماندن بخشی از الاصلاح را روشن سازد، و حال آنکه محصول و النصره را، چون فاطمیان بر صراط مستقیم نمی دانستند، درخور استنساخ و حفظ و رونویسی نمی شمردند و، در نتیجه، از میان رفتند.

النسفی و ابو حاتم، هردو به تاریخ مقدس برحسب طرح اسماعیلیان از هفت دور، که هردو با پیامبر یا ناطقی که آورنده شریعت و دین جدیدی بود آغاز می شد می نگریستند، اما در جزئیات با یکدیگر اختلاف داشتند . ۲۱۵ از نظر النسفی نخستین ناطق از نطقای هفتگانه، یعنی آدم [ع]، شریعتی به ارمغان نیاورد و به تعلیم عقیده توحید، بدون تجویز عملی یا فرضیه ای، اکتفا کرد. بهر حال، در دور اول هیچ بشری غیر از آدم [ع] در جهان نمی زیست. و از این رو عملاً هیچ شریعتی ضروری و لازم نبود. در نتیجه نخستین ناطق اعلام کننده شریعت نوح [ع] بود که در آغاز دور او انسانهای دیگر نیز پدیدار آمده بودند، و از این رو به شریعت و دین نیاز افتاد. بر همین نهج، هفتمین ناطق، یعنی محمد بن اسماعیل، نیز شریعتی نمی آورد، زیرا وظیفه او آشکار ساختن معنای باطنی و درونی همه شرایع پیشین و استقرار مجدد آن حالت و وضعیت بدون شریعتی است که در دور آدم [ع] وجود داشت. در این میان محمد بن اسماعیل مانند ناطق پنجم عیسی [ع] ناپدید شده است، اما بزودی بازمی گردد. از قرار معلوم، النسفی همچنین معتقد است که دور

ص: ۲۷۲

اسلام با آمدن محمد بن اسماعیل در مرتبه اول اختتام پذیرفته بوده است. به عبارت دیگر، هفتمین دور که دور بی شریعتی است هم اکنون آغاز شده است و در این دور، برخلاف شش دور پیشین، دیگر امامانی وجود ندارند، بلکه آنچه هست لواحق (جمع لاحق) دوازده جزیره زمینند. آن گرایشهای اباحی، که بشدت با مخالفت ابو حاتم الرازی روبه رو شد، در همینجا قرار دارد. زیرا ابو حاتم معتقد بود که همه حقایق باطنی بناچار به یک شریعت ظاهری و حیاتی نیاز دارد.

ابو حاتم با پیش کشیدن دلایل مفصل به ردّ نظریات النسفی در باب اینکه آدم [ع] آورنده شریعتی نبوده است پرداخت هرچند خود او نیز آدم [ع] را از زمره پیامبران اولو العزم به شمار نمی‌آورد، زیرا ناسخ شریعت ناطقی پیش از خود نبود. بر این منوال، ناطق هفتم که خود شریعتی نمی‌آورد، شریعت اسلام را نسخ نمی‌کند؛ بلکه تنها معنای باطنی آن را منکشف می‌سازد. اما ابو حاتم معتقد است که در دور هفتم عمل وجود ندارد.

و برای اجتناب از نتیجه ای که النسفی بدان رسیده بود، یعنی اینکه دور هفتم که دور بی شریعتی است هم‌اکنون با ظهور اول محمد بن اسماعیل آغاز شده است، مفهوم دور فترت یا دور موقت را وارد نظام ادواری تاریخ مقدس کرد. این دور، که مشخصه آن غیبت ائمه بود، در پایان دور هریامبری میان غیبت امام هفتم آن دور و آمدن ناطق دور بعدی قرار داشت. در طی این دور فترت، حکم در دست دوازده لاحق بود که یکی از آنها به عنوان خلیفه امام هفتم غایب عمل می‌کرد و در چنین مقامی حق حکمیت مشروع در میان لواحق داشت. باید افزود که این قدیمترین استعمال کلمه خلیفه به وسیله یک مؤلف اسماعیلی است. برحسب رأی ابو حاتم دوره فترتی با این کیفیت پس از ناپدید شدن محمد بن اسماعیل رخ داده بوده است که نشان می‌دهد دور ششم، یعنی دور اسلام، هنوز به پایان نرسیده است. ابو حاتم بویژه استدلال می‌ورزد که ناطق هفتم، محمد بن اسماعیل، سه مرتبه دارد؛ یعنی مرتبت امام هفتم مانند متم دورهای پیشین، مرتبت غیبت، و مرتبت ظهور. ابو حاتم همچنین میان غیبت هفتمین ناطق و ناپدید شدن ناطق پنجم، یعنی عیسی [ع]، مطابقت و مشابهتی نمی‌بیند، زیرا مأموریت ناطق پنجم با عزیمتش از این جهان به پایان رسید؛ و حال آنکه مأموریت محمد بن اسماعیل با ناپدید شدن او به پایان نرسید. در حقیقت ناطق هفتم باید از نو ظهور کند، و در این ظهور مجدد است که مرتبت نهایی خود را به دست خواهد آورد. علاوه بر این، ابو حاتم معتقد است، با آنکه امامان هر دور از اعقاب ناطق یا اساس آن دور هستند، مرتبه لاحق و لذا خلیفه منحصر برای بقیه خلائق حفظ

ص: ۲۷۳

شده است. با در نظر گرفتن این واقعیت که پس از برآمدن فاطمیان ابو حاتم همچنان رجعت قریب الوقوع قائم را تبلیغ و موعظه کرده و نیز ارتباط نزدیک خود را با قمرمطیان عراق و بحرین حفظ کرده بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که داعی عمده ری عبید الله المهدی را نه امام و نه قائم منتظر می‌شناخته است. علاوه بر این، دلایلی در دست است که نشان می‌دهد ابو حاتم در واقع خویشتن را خلیفه امام غایب می‌دانسته است.

النسفی و ابو حاتم نیرو و تخیل بسیار به کار گرفتند تا برای دیگر ادیان شایع، از جمله دین زرتشتیان (مجوسان) و صابئه که نامشان در قرآن مذکور است، در جدول هفت دور پیامبران جایی پیدا کنند و این مذاهب را به دورها و ناطقهای خاصی تخصیص دهند.

النسفی صابئین را، که در دوره اسلامی گاه با ماندائیان جنوب عراق و گاه با جامعه مشرکان حران در بین‌النهرین عینیت داده شده بودند، به دور ناطق پنجم، حضرت عیسی [ع]، منصوب می‌دارد. بنابراین، عقاید آنها را اساساً مأخوذ از مسیحیت می‌شمارد.

ابو حاتم الرازی در انتساب صابئین به دور عیسی [ع] با النسفی موافق است، جز آنکه می‌افزاید که این دین را در اصل لاحقی متعلق به آن دور تأسیس کرد که خود ناطق نبود و در کتاب خود که زبور خوانده می‌شد شریعت جدیدی عرضه

نکرد. ولی، همان طور که السجستانی نیز بعداً دلیل آورد، ابو حاتم معتقد بود که نظریه اصلی مؤسس مذهب صابئه را در دور فترت مربوط به دور پنجم دشمنانی همچون مانی و بردیسان (ابن دیصان) و مرقیون با تعبیر سوء خود فاسد کردند. از سوی دیگر، ابو حاتم بر النسفی در اینکه دین زرتشت را به دور ناطق سوم، حضرت ابراهیم [ع]، نسبت می‌دهد، ایراد می‌گیرد. در این مورد نیز مانند موارد دیگر السجستانی از نظریه النسفی پشتیبانی می‌کند، و زرتشت را از مبلغان ابراهیم [ع] می‌شمارد. ۲۱۶ بنا بر نظر ابو حاتم، زرتشتیان به دور ناطق چهارم، یعنی حضرت موسی [ع]، تعلق دارند؛ و زرتشت یکی از لاحق‌های آن دوره بود و منصب خویش را در فترت آن دور به دست آورد. اما عقاید اصلی زرتشت را نیز دشمنانی از قبیل مزدک به فساد کشانیدند. ۲۱۷

ابو یعقوب السجستانی از موضع النسفی در مقابل انتقادات ابو حاتم دفاع می‌کرد.

وی نیز معتقد بود که آدم [ع] شریعتی نیاورده است، و طرح و جدول تاریخ او با النسفی یکسان است. ۲۱۸ السجستانی بیان می‌کند که میان هر دو ناطقی هفت امام قرار دارد که هفتمین آنها پیامبر و ناطق دور بعد می‌شود. اما در دور پایانی بعد از قائم دیگر امامی وجود ندارد، و دوره لواحق و خلفایی که پس از وی می‌آیند شروع می‌شود. ۲۱۹ برای

ص: ۲۷۴

السجستانی نیز دور اسلام با آمدن قائم محمد بن اسماعیل به پایان رسیده بوده است. اما با گذشت زمان، السجستانی بعضی از نظریات تند و اباحی خود را تعدیل کرد. ۲۲۰ به عنوان مثال، وی در کتاب اثبات النبوءات خود می‌گوید که او از آن دسته مردمان نیست که بدون توجه به احکام دین به راه تأویل می‌روند. ۲۲۱ نیز احکام و فرایض دینی را که قائم می‌تواند نسخ و ملغی سازد تنها به آنچه مقررات و احکام وصفی می‌خواند، همچون نماز و حج، در مقابل احکام عقلی، مانند نهی از قتل و دزدی، که احکام همیشگی است، محدود می‌سازد. ۲۲۲ وی می‌افزاید که نه قائم و نه خلفای او همه احکام دینی را به یکباره نسخ و ملغی نمی‌سازند. و جالب اینجاست که السجستانی این بحث را با این گفتار به پایان می‌برد که احکام مورد بحث بتدریج به وسیله خود امت منسوخ می‌شود؛ چنانکه تا به هنگام ظهور قائم اثری از آنها باقی نمی‌ماند. ۲۲۳ السجستانی، برخلاف نظر ابو حاتم، می‌گوید که امامت و وظایف خلفای قائم تا روز قیامت متعلق به ذریه حضرت محمد [ص]، که خاتم پیامبران است، خواهد بود. مهمترین از این وی، برخلاف نظری که قبلاً خود در کتاب النصرة ابراز داشته بود، اکنون به خلفایی که اعمال قائم را به انجام می‌رسانند عنوان امام می‌دهد. ۲۲۴ السجستانی در این گفته‌ها به طور آشکار به تعالیم اصلاحی معزّ تا بدان حد نزدیک می‌شود که هریک را می‌توان از دیگری مشتق دانست. بدون تردید السجستانی، دست کم از زمان تألیف کتاب اثبات النبوءات خود، قائل به امامت خلفای فاطمی شده بوده است. سرانجام، شاید بتوان یک اثر ضد اسماعیلی را که قبلاً یاد کردیم، یعنی کتاب السیاسه که اخو محسن نقل کرده و اغلب بدون اساس به یکی از دو خلیفه اول فاطمی نسبت داده شده است، از دوره معزّ دانست. زیرا این کتاب به نحوی متشتم جزئیاتی از تعالیمی را که در آن روزگار مورد بحث بوده است منعکس می‌سازد. ۲۲۵

چنانکه گفتیم، بخش اول کتاب المحصول النسفی وقف عرضه نوعی نظام ما بعد الطبیعی نوافلاطونی شده بود که بخصوص متضمن یک عقیده جهانشناسی جدید اسماعیلی بود و قدیمترین نمونه تلفیق فلسفه نوافلاطونی را با تعالیم اسماعیلی ارائه می‌کرد. فلسفه نوافلاطونی که ادامه سنت فلسفی یونانی بود، بویژه به صورتی که در مکتب افلاطونی حفظ شده، در قرن سوم میلادی به وسیله فلوطین (افلوپین، پلوتینوس) (فت ۲۷۰ میلادی) تأسیس یافته بود. بعد از

فلوطین،^{۱۵۰} که در نزد مسلمانان به شیخ یونانی معروف است، فلسفه او را عده‌ای از شاگردانش، از جمله فرفورئوس (فت حدود ۳۰۰

ص: ۲۷۵)

میلادی) و شاگرد فرفورئوس،^{۱۵۱} یعنی یامبلیخوس،^{۱۵۲} (فت حدود ۳۳۰ میلادی)، تکامل و توسعه بیشتری دادند. فلسفه نوافلاطونی به دست پروکلوس^{۱۵۳} (فت ۴۸۵ میلادی)، فیلسوف مدرسه افلاطونی آتن، نظامی فوق العاده دقیق پیدا کرد. در قرن سوم / نهم، در جریان ترجمه متون فلسفی استادان مختلف یونانی، مسلمانان با نوشته های فلاسفه نوافلاطونی آشنایی یافتند، و برخی از اندیشه‌های آنان را اخذ و اقتباس نمودند. الکندی، لپه گذار فلسفه اسلامی که در حوالی ۲۵۲/ ۸۶۶ وفات یافت، تحت تأثیر مکتب فلسفی نوافلاطونی قرار داشت. سنت نوپای فلسفه نوافلاطونی اسلامی پس از مدت کوتاهی در آثار بزرگترین فیلسوفان مسلمان، یعنی فارابی (فت ۳۳۹ / ۹۵۰) و ابن سینا (فت ۴۲۸ / ۱۰۳۷)، به بالاترین درجه تکامل خود رسید. مؤلفان اسماعیلی مکتب ایرانی که با خراسان، که در اولین دهه های قرن چهارم / دهم یکی از مهمترین مناطق تکامل فلسفه اسلامی بود، ارتباط نزدیکی داشتند، از قرار معلوم، به بعضی از منابع نوافلاطونی به صورت ترجمه عربی آنها دسترسی یافتند. از جمله این آثار باید از رسالات نوافلاطونی دروغین منسوب به ارسطو مانند تحریری از رساله‌ای که به عربی الاهیات ارسطو^{۱۵۴} خوانده می‌شد و متضمن اقتباساتی از تاسوعات^{۱۵۵} فلوطین بود و رساله‌ای که در لاتین کتاب العلل (کتاب الايضاح فی الخیر المحض) خوانده می‌شد و اثر مجعول دیگری که به ارسطو نسبت داده شده بود و مبتنی بر مبانی الاهیات پروکلوس بود، نام برد. ۲۲۶ چنانکه السجستانی، خود، یاد می‌کند، ۲۲۷ وی ظاهراً با یک اثر مجعول نوافلاطونی دیگر منسوب به امیدوکلس^{۱۵۶} (نباذقلیس) آشنا بوده است. النسفی، ابو حاتم، و بعدها السجستانی، که در طی نیمه اول قرن چهارم / دهم مشغول پرداختن نظامهای ما بعد الطبیعی خود بودند، سخت تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی، بویژه مفهوم خدای غیرقابل شناخت و نظریه انبعاثی و سلسله مراتب وجود آن، قرار گرفتند. اما مؤلفان مکتب ایرانی در جهانشناسیهای خود، که دگرگونیهای فاحشی را نسبت به نظر یه آفرینش اسماعیلیان قدیم ارائه می‌داد، همه عقاید جزمی مکتب نوافلاطونی را نپذیرفتند؛ زیرا آنان می‌بایست این اندیشه‌های اخذشده را با یک چشم انداز اسلامی تلفیق کنند. در نتیجه متکلمان اسماعیلی شرقی ما مکتب یگانه‌ای از آن خود در ما بعد الطبیعه، جهانشناسی، و انسائشناسی روحانی پدید آوردند.

ص: ۲۷۶)

النسفی، داعی اسماعیلی، چنانکه ساموئل استرن اشاره کرده است، ۲۲۸ احتمالاً مؤسس فلسفه اسماعیلی بود، زیرا او قدیمترین متفکر اسماعیلی است که فلسفه نوافلاطونی‌یا، به عبارتی دقیقتر، نوعی فلسفه جدید الولاده نوافلاطونی اسلامی را وارد اندیشه اسماعیلی کرد. عقاید ما بعد الطبیعی و جهانشناختی النسفی، که ریشه های نوافلاطونی داشت،

sunitoIP(۳۵)^{۱۵۰}

ryrhproP(۳۶)^{۱۵۱}

suhcibmaI(۳۷)^{۱۵۲}

sulcorP(۳۸)^{۱۵۳}

eltotsirA fo ygoloehT(۳۹)^{۱۵۴}

sdaennE(۴۰)^{۱۵۵}

selcodepmE(۴۱)^{۱۵۶}

شالوده نظامهایی را که ابو حاتم الرازی و، مهمتر از او، السجستانی به وجود آوردند گذاشت . جهانشناسی جدید نوافلاطونی اسماعیلی، که بعضی جزئیات آن بحث و منازعه در میان سه مؤلف مکتب ایرانی برانگیخت، عقیده شایع جماعات اسماعیلی شرقی در طی قرن چهارم / دهم و قرن پنجم / یازدهم گردید. بعدها، پایگاه مرکزی دعوت فاطمی در طی خلافت معز آن را پذیرفت و جایگزین جهانشناسی اولیه اسماعیلیه کرد.

کلیات اندیشه‌های النسفی را در باب این جهانشناسی نوافلاطونی، که خود وی وارد حوزه‌های اسماعیلی ایران کرد، می‌توان از روی قطعاتی از کتاب المحصول که در الاصلاح ابو حاتم الرازی و الریاض کرمانی نقل شده ۲۲۹ و نیز از روی منقولاتی از آن که در یک رساله جدلی در رد اسماعیلیه به قلم یک مؤلف زیدی معتزلی، به نام ابو القاسم البستی (فت حدود ۴۲۰ / ۱۰۲۹)، آمده است و نسخه منحصر به فرد آن اکنون در کتابخانه آمبروزیان در میلان محفوظ است بازسازی کرد. ۲۳۰ ابو حاتم در کتاب الاصلاح خود با نظریات عمده نوافلاطونی النسفی در باب خلقت عالم شریک است؛ هرچند در بعضی جزئیات ناچیز با او موافق نیست. اما ما عمدتاً دانش خود را در باب جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی، به صورتی که در دهه‌های اولیه عهد فاطمیان پرداخته شده است، مدیون ابو یعقوب السجستانی هستیم که متفکری اصیل بود و اندیشه‌های النسفی را در چند اثر باقیمانده خود ۲۳۱ بسط و تکامل بیشتری داد. ۲۳۲

در این جهانشناسی، خداوند منزله از تمام صفات، درنیافتنی، و ناشناختی است.

عقل نمی‌تواند این خدا را که از بود و نبود بالاتر است درک کند یا وصف کند. این مفهوم از خدا بسیار شبیه به «خدای» به وصف درنیامدنی فلسفه نوافلاطونی است که فلوطین اغلب از او به‌عنوان واحد یا احد یا خیر یاد می‌کند و کلا بیرون از دسترس اندیشه، عقل، یا زبان است. در همان حال، این مفهوم از خداوند به اصل اسلامی توحید بسیار نزدیک بود، و وحدانیت مطلق خداوند را تأیید می‌کرد. به این ترتیب، اندیشه بنیادی فلسفه نوافلاطونی در کلام و الهیات اسماعیلی با آغوش باز پذیرفته گردید، زیرا کلام اسماعیلی پیرو یکتاپرستی بود و هسته آن را وحی، نه عقل، تشکیل می‌داد. به این دلیل است که

ص: ۲۷۷

السجستانی تأکید می‌ورزد پرستش خدای غیرقابل شناخت و عقیده به توحید لازمه اش از طریق نفی مضاعف، نفی تشبیه، و عقاید قشربتر ضد تشبیه مانند عقاید معتزلیان پیرو اصالت عقل است، زیرا پیروی از چنین عقاید ضد تشبیهی نیز سرانجام به تعطیل، یعنی انکار ذات باریتعالی، می‌انجامد. ۲۳۳ در حقیقت، به علت اساس و حیانی مفهوم واحد در فلسفه نوافلاطونی بود که النسفی و مکتب ایرانی اسماعیلی لیه میان تفکر کلامی خود و تفکر نوافلاطونی قرابتی اساسی می‌یافتند. این امر، همچنین روشن می‌سازد که چرا متألهان اسماعیلی نوافلاطونی ضرورتی احساس نمی‌کردند که دلیلی در اثبات وجود خداوند، خداوندی که ماورای عقل و وجود است، بیاورند.

اما اسماعیلیان تغییرات عمده‌ای در مرحله بعدی جهانشناختی انبعائی یا صدوری که از نوافلاطونیان اخذ کرده بودند دادند، و آن را با عقاید اسلامی و نظریه قرآن در باب خلقت هماهنگ ساختند. اسماعیلیان به عوض آنکه عقل را، که نوافلاطونیان نوس^{۱۵۷} می‌گفتند، مستقیماً و اضطراراً منبعث از منبع هستی، یعنی واحد، بدانند، چنانکه فلوطین و مکتب

وی اعتقاد داشتند، بر این عقیده رفتند که خداوند از طریق امر یا کلمه به ابداع عقل پرداخت . به این ترتیب، عمل ابداع امری آغازین و فوق زمان بود ۲۳۴ و دال بر آفرینش از عدم.^{۱۵۸} از این رو، خداوند را می‌شد مبدع نامید. عقل نخستین آفریده یا مبدع اول است که به طور ساده اول و سابق نیز خوانده می‌شود، زیرا امر یا کلمه در وجود با آن وحدت دارد . عقل هم بالقوه و هم بالفعل ازلی، ساکن، و کامل است، ۲۳۵ عقل با نمره یک مطابقت دارد و در موافقت با سنت نوافلاطونی منبع نور نامیده می‌شود. ۲۳۶ از عقل، به طریقه انبعاث، نفس یا نفس کلی صادر می‌شود که آن را ثانی یا تالی نیز می‌گویند، و این منطبق است با نفس^{۱۵۹} در فلسفه نوافلاطونی. در این نظریه جهان‌شناختی عقل و نفس با یکدیگر دو بن یا دو اصل اولیه عالم ابداع را به وجود می‌آورند. نفس که اقنوم یا منبعث دوم است، پیچیده تر از عقل و ناقص است و به سطح دیگری از وجود تعلق دارد . ۲۳۷ نفس همچنین تابع و مقهور عقل است . اسماعیلیان اکنون سلسله انبعاثی در جهان‌شناسی خود را از تثلیث ساده واحد، عقل، و نفس، که فلوطین توصیف کرده بود، در گذرانیدند؛ هرچند عقیده داشتند خداوند هرچه را در عالم مادی و عالم روحانی وجود دارد همه را دفعة واحدة یا در یک آن خلق کرده بوده است. ۲۳۸ اما اجزای عالم بتدریج از طریق انبعاث، یعنی فرایند علیت و صدور، بنابر اراده الاهی یا تقدیر از عقل پدید آمده‌اند.

ص: ۲۷۸

گفتیم نفس ناقص است و این نقص سبب حرکت او می‌شود، و حرکت، به نوبه خود، نشانه نقص است، همچنانکه سکون انعکاس کمال و تمامیت است. ۲۳۹ در فلسفه فلوطین و نیز افلاطون خصلت اصلی نفس حرکت است و این حرکت نفس است که همه حرکت‌های دیگر را به وجود می‌آورد. جالب است یادآور شویم که از نظر السجستانی و نیز از نظر فلوطین، زمان میزان حرکت است و از فعالیت نفس نتیجه می‌شود. نقص نفس همچنین علت هبوط آن به ژرفای جهان مادی است که وجودش را به همین نقص مدیون است . از نفس که سرچشمه ماده (هیولی) و صورت است ۲۴۰ افلاک هفتگانه و ستارگان‌شان به وجود می‌آید، و اجرام سماوی به حرکت نفس متحرکند . آنگاه چهار مفردات عنصری؛ یعنی گرمی، سردی، رطوبت، و خشکی پدید می‌آید، و از ترکیب این عنصرهای بسیط در نتیجه گردش افلاک مرکبات، چون خاک و آب و هوا و آتش، در وجود می‌آید. سپس عناصر مرکب باهم امتزاج می‌یابند تا نباتات را که دارای نفس نامیه هستند به وجود آورند، و از آن حیوانات با نفس حسیه پدید می‌آیند. ۲۴۱ از نفس حسیه انسان که دارای نفس ناطقه است وجود پیدا می‌کند. اسماعیلیان برای آنکه این جهان‌شناسی اسماعیلی نوافلاطونی را هرچه بیشتر به تعالیم و سنت‌های اسلامی نزدیک سازند، بعضی از مفاهیم عالم روحانی داخل در آن را با اصطلاحات قرآنی عینیت دادند.

مثلا عقل را با قلم و عرش یکی شمردند و نفس را با لوح و کرسی برابر نهادند . ۲۴۲ و در همه حال نفس را مقهور و تابع عقل نشان دادند. در همان حال بر همانندی میان عالم روحانی یا آسمانی و علوی و عالم سفلا و خاکی از یک سو، و میان انسان به عنوان عالم صغیر و جهان مادی به عنوان عالم کبیر، از سوی دیگر، تأکید بسیار نهادند . این جهان‌شناسی، که السجستانی آن را تهذیب و تلطیف کرده بود، زمانی در اواخر دوره خلافت معز با تصویب امام و خلیفه فاطمی، به عنوان بخشی از اقدامات او برای جلب اسماعیلیان مخالف شرقی، مورد قبول دعوت فاطمی قرار گرفت.

^{۱۵۸} olihin xe(۴۳)

^{۱۵۹} ehcysp(۴۴)

اما بعضی از مفاهیم جهانشناسی قدیم اسماعیلی در جهانشناسی نوافلاطونی، که آن را تحت الشعاع قرار داده و جایگزین آن شده بود، همچنان حفظ گردید و ادامه یافت؛ هرچند خصلت و نقش اصلی این عناصر کهن در بافت جدید غیرقابل تشخیص بود.

امر یا کلمه به عنوان امر خلاق عقیده جدید را می توان با کن در عقیده قدیم یکی گرفت، و حال آنکه اصطلاحاتی چون کونی، قدر، جد، فتح، و خیال، که به وسیله مؤلفان مکتب ایرانی حفظ شده بودند، اکنون اهمیت و معنای اصلی خود را از دست دادند. از نظر

ص: ۲۷۹

النسفی جفت کونی و قدر حروف هفت روز هفته را عرضه می کرد. السجستانی آنها را هفت حرف علوی یا حروف الاهی می انگاشت که از طریق آنها صور روحانی به وجود آمده بود . ۲۴۳ ابو حاتم نظریه انبغائی نوافلاطونی را بر دو اصل جهانشناختی اولیه اسماعیلیه پیاده کرد، و بر آن بود که سه حرف کلمه قدر از سه حرف نخستین کلمه کونی صادر شده است. به مفهومی کلیتر، کونی و قدر اینک در نظریه جدید مترادف عقل و نفس شدند . به این ترتیب که کونی با اول و سابق و عقل عینیت یافت، و قدر با ثانی، تالی، و نفس برابری پیدا کرد . یک مورخ زیدی یمنی از قرن ششم / دوازدهم، به نام مسلم بن محمد اللججی، که شرحی بر بعضی از اشارات متقدم زیدی به عقاید اسماعیلیان یمنی نوشته است، بر این مطلب گواهی می دهد. اللججی در یکی از تفسیرهای خود، بر اشاره ای که عبد الله بن عمر همدانی، یک مؤلف یمنی از آغاز قرن چهارم / دهم، که ترجمه احوالی از امام زیدی، احمد بن یحیی الناصر لدین الله (فت ۳۲۲ / ۹۳۴)، نوشته، به کونی و قدر کرده است، می نویسد که آرن اکنون آنچه را قبلا کونی می خواندند سابق می نامند و آنچه را قبلا قدر می گفتند تالی می گویند ... و سابق و تالی را نیز دو اصل اولیه (الاصلان الاولان) خوانند، و گویند این دو همان عقل و نفسند که از آنها جد و فتح و خیال به طریق انبغات صادر شده است . ۲۴۴ توان گفت که توالی مؤنث - مذکر جفت دو اصل اولیه اکنون معکوس شده، و در نتیجه قدر مقدم بر کونی قرار گرفته است . اولویت یا تقدم اقنوم مونث، یعنی کونی، که در عقیده قدیمتر مقام مرجح داشت، در تفکر نوافلاطونی اسماعیلی از میان رفت . در عقیده جدید عقل که مقام نخست را داشت مذکر و کامل بود، و حال آنکه اقنوم مونث، یعنی نفس، اکنون به مقام دوم تنزل یافت که از خصوصیات آن نقص و عدم سکون بود.

سه موجود روحانی، یعنی جد، فتح، و خیال، که از جهانشناسی قدیم حفظ شده بود، اکنون نقش میانجی بین مراتب یا حدود دعوت زمینی، از یک سو، و عقل و نفس، از سوی دیگر، را پیدا کردند و، در عین حال، وظیفه پیشین خود را که تسهیل شناخت عالم علوی برای انسان بود حفظ کردند . ۲۴۵ این موجودات روحانی سه گانه، همان گونه که در عقیده قدیم هم عمل می کردند، نقش خاصی داشتند که استعدادهای معینی را به پیامبران و ناطقان تاریخ مقدس بشر اعطا کنند، و بهره ها و فواید عقل و نفس را مستقیما به نطقاء برسانند . در واقع، برای السجستانی ترکیب پنجگانه دو اصل (عقل و نفس) و سه موجود روحانی (جد و فتح و خیال) حدود روحانی را تشکیل می دادند که با پنج حد دعوت دنیوی

ص: ۲۸۰

(ناطق، اساس، امام، لاحق، و جناح) آن چیزی را به وجود می آورد که پول واکر^{۱۶۰} آن را سلسله مراتب تعلیمی یا اخلاقی خوانده است که اختصاصاً ویژگی اسماعیلی دارد. ۲۴۶ السجستانی به نحوی فوق العاده ظریف این سلسله مراتب حقیقت معقول را با سلسله مراتب مأخوذ از فلسفه نوافلاطونی، یعنی عقل، نفس، افلاک، و مراتب طبیعی پایین تر، هماهنگ می‌سازد، و خداوند را در رأس این هردو سلسله قرار می‌دهد.

مؤلفان و مصنفان مکتب اسماعیلی ایرانی هم چنین به عنوان بخشی از جهانشناسی خود عقیده ای در باب معادشناسی و رستگاری عرضه داشتند.

جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی، مانند جهانشناسی ما قبل آن، از همان آغاز متضمن مقصدی رستگارانه بود؛ هرچند رستگاری و نجات در قطعات بازمانده از کتاب المحصول النسفی صریحاً مورد بحث قرار نگرفته است. این عقیده و نظریه رستگاری، بویژه آن گونه که السجستانی آن را پرداخته است، قرابت زیادی با اندیشه های فلوطین درباره اتحاد عارفانه میان انسان واحد دارد؛ اتحادی که بنابر عقیده نوافلاطونیان قدیم والاترین هدف و غایت همه مساعی و کوششهای انسانی است. به بیانی کلیتر، این نظریه سخت از اندیشه‌های مختلف نوافلاطونی و گنوسی تأثیر برداشته است، و با عقیده السجستانی درباره نفس و نظریه اسماعیلیه در مورد ادواری بودن تاریخ ارتباط نزدیک دارد. چنانکه گفتیم، نفس که بالفعل ناقص است در جست‌وجوی فواید عقل برمی‌آید؛ زیرا این تنها از طریق عقل است که می‌تواند به آرامش و سکون برسد. از انسان دعوت می‌شود که در کار به کمال رسیدن نفس کمک کند، زیرا بنابر عقیده السجستانی هر نفس انسانی جزئی از نفس کلی است؛ ۲۴۷ درست همان گونه که ابو حاتم الرازی باور داشت که نفس انسانی اثری از نفس علوی است. اما در نظام جهانشناسی ابو حاتم عقل و نفس هردو یکسان کاملند، و حال آنکه از نظر النسفی و السجستانی نفس کلی بالفعل ناقص است و تنها از طریق انفاس انسانی است که به کمال بالقوه خود می‌رسد. این اندیشه بخصوص یادآور ویژگیهایی از تفکر مانوی نیز است. اندیشه اصلی جهانشناسی نوافلاطونی و رستگارشناسی اسماعیلی، چنانکه در مکتب النسفی مطرح شده است، آن است که تنها از طریق کمال یافتن انفاس انسانی است که کمال می‌تواند به عالم ابداع بازگردد. در نتیجه، تاریخ عبارت است از ثبت و جست‌وجوها و تلاشهای نفس برای رسیدن به کمال، و نیز شرح موفقیت و پیروزی انسان. در این فرایند تاریخی، که به دوره‌های مختلف پیامبران

ص: ۲۸۱

تقسیم شده است، انسان در جست‌وجوی به دست آوردن فواید عقل است برای آنکه شاید مجموع ارواح و انفاس انسانی روزی به مقام ابدی عقل و، از این رو، به رستگاری برسد. پیامبران و دیگر اعضای حدود و مراتب دعوت در این عالم سفلاً مأموریت دارند که فوایدی را که از عقل صادر می‌شود به آدمیان برسانند. در حقیقت، انسان به خاطر دریافت حقایقی که از پیامبران و جانشینان آنها بدو می‌رسد رستگاری می‌یابد؛ و چون علم حقیقی ابدی است، آن بخش از وجود آدمی نیز که صاحب این علم است ابدی می‌شود. بنابراین، بر آدمی فرض است که ماهیت دور خاص نبوی ای که در آن زندگی می‌کند بشناسد، زیرا این تنها از ناطق آن دور است که او ممکن است بتواند برکات عقل را کسب کند. باوجود این، آن شناخت و معرفتی که باعث کمال نفس کلی و رستگاری انسان می‌شود، سرانجام، از قائم به جهان می‌رسد؛ یعنی از واپسین ناطق که آغازگر دور نهایی یا دور معرفت حقیقی مطلق است. ۲۴۸ وقتی قائم به مرتبه‌ای که خداوند برای وی

مقرر داشته است برسد، آنگاه، از میان صور، یعنی نفوس منفرد انسانها، آنها که دارای قدرت در یافت فواید عقل هستند، پای پیش می گذارند. به این ترتیب، ظهور قائم، که آغازکننده مرحله واپسین تاریخ است، جدایی و افتراق قطعی رستگاران و نارستگاران را به همراه دارد.

پایگاه اسماعیلیان فاطمی در افریقیه در تکامل جهانشناسی نوافلاطونی که مکتب ایرانی آغاز کرده بود شرکت نجست. اسماعیلیان فاطمی تا بخش اخیر امامت معز، آن گونه که از رساله ابو عیسی پیداست، همچنان پیرو جهانشناسی اساطیری اصلی باقی ماندند. این معز بود که پذیرش نظام جهانشناسی جدید را از طرف دعوت فاطمی اجازه داد. نخستین تأثیرات محسوس تفکر نوافلاطونی اسماعیلی را بر اندیشه فاطمیان می توان در الرسالة المذهبه مشاهده کرد که به قاضی نعمان نسبت داده شده است. در این رساله ترکیب اسماعیلی پنج اصل قدیم عالم ابداع مورد تجدید نظر قرار گرفته است و عقل و نفس و جد و فتح و خیال ۲۴۹ را، که با حدود روحانی السجستانی تطبیق می کند، شامل شده است. از این زمان به بعد، این جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی به طور عموم در نکات اصلیش مورد قبول مؤلفان فاطمی، از جمله ناصر خسرو، قرار گرفت و ناصر خسرو در نظام ما بعد الطبیعی خودش بعضی از جنبه های آن را اصلاح و بعضی را تفضیل داد. ۲۵۰

داعی کرمانی در کتاب راحة العقل خود، که ملخص فلسفه اسماعیلی برای

ص: ۲۸۲

صاحب نظران مستعد است، نوعی جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی را مطرح کرده است که تا حدی متفاوت از آن است که بیان کردیم. کتاب راحة العقل، که در ۴۱۱ هجری تألیف شده است، ۲۵۱ عمق دانش کرمانی از فلسفه ارسطو، نوافلاطونی، اندیشه الکندی، و نظامهای ما بعد الطبیعی فلاسفه بعدی اسلامی همچون فارابی و ابن سینا را آشکار می سازد. بالاتر از همه، جهانشناسی ترکیبی کرمانی، که اصلاح شده جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی متقدم است، تأثیر فلسفه ما بعد الطبیعی ابن سینا را منعکس می سازد. بدین ترتیب که به عوض دو اصل پیشین، یعنی عقل و نفس، نظام جهانشناسی کرمانی از ده عقل (عقول عشره) یا اقانیم ملکی در عالم روحانی تشکیل شده است، و هریک از این حدود فلکی علت بلاواسطه حد پایین تر یا بعد از خود است. ۲۵۲ به بیانی خاصتر، حدود دهگانه فلکی به دو گروه، یک گروه سه تایی و یک گروه هفت تایی، تقسیم شده است. در این نظام، عقل نظام جهانشناسی پیشین به عقل اول بدل شده و عقل دوم یا عقل ثانی جای نفس را گرفته است که منبعث اول نیز گفته می شود، زیرا از عقل اول که نسبت اشرف به آن دارد انبعاث یافته است. عقل ثالث یا منبعث ثانی که از نسبت ادون عقل اول صادر شده است معادل هیولی و صورت است، ۲۵۳ و نیز اولین موجود بالقوه.

از دو اصل اولی، یعنی عقل اول و عقل ثانی، هفت عقل دیگر صادر می شود که برابر است با هفت کروبیان که هفت کلمه الهی نیز خوانده می شوند. عقل دهم، که عقل فعال نیز خوانده می شود، بمثابة جهان آفرین بر عالم مادی حاکم است. کرمانی ساخت عالم مادی و حدود و مراتب دعوت زمینی را نیز در ارتباط و قیاس با مراتب عالم آسمانی اصلاح کرد. در واقع، وی بر مطابقت نزدیک حدود عالم علوی و مراتب عالم سفلا و قابل مقایسه بودن نقش و وظیفه حدود مختلف در دو نظام تأکید می گذارد. درحالی که النسفی، ابو حاتم، و السجستانی کوشیدند تا اندیشه های متقدم اسماعیلیان را با فلسفه نوافلاطونی هماهنگ سازند، جهانشناسی کرمانی بکلی از افکار و مفاهیم سنتی خالی است. در راحة العقل فقط

یک فصل وقف آنچه هفت حرف علوی (الحروف العلویّه) خوانده می‌شود شده است، ۲۵۴ و کرمانی ظاهراً تنها یک بار، آنهم به صورت تصادفی، از کونی و قدر به عنوان نامهایی که در مراجع قدیمتر به کار رفته است یاد می‌کند. ۲۵۵ آشکار است در عقیده کرمانی که مشحون از افکار نوافلاطونی اسماعیلی است، دی گر نمی‌شده است نقشی به جفت اصلان کونی - قدر داد. فاطمیان جهانشناسی کرمانی را نپذیرفتند، اما این جهانشناسی با بعضی تغییرات و اصلاحات بعدها مورد بهره‌برداری دعوت طیبی در یمن

ص: ۲۸۳

قرار گرفت و بکلی جایگزین نظام قدیمتر فاطمی که مبتنی بر آثار النسفی، السجستانی، و ابو حاتم بود شد.

گذشته از مکتب ایرانی، یک گرایش اسماعیلی دیگر نیز در قرن چهارم / دهم وجود داشت که سخت تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی قرار گرفته بود. این گرایش در رسائل اخوان الصفا بازتاب پیدا کرده است. ۲۵۶ بحث و مناظره بسیاری هنوز درباره مؤلفان و تاریخ تألیف این رسائل معروف، که اصل اسماعیلی آن را پول کازانووا در ۱۸۹۸ تشخیص داده بود، دیرزمانی پیش از اکتشافات جدید درباره ادبیات اسماعیلی، وجود دارد. روایات مختلف و، از جنبه زمانی، ناسازگاری در انتساب تألیف این رسائل به امامان مختلف شیعی وجود دارد، و حال آنکه داعی ادریس که نظر رسمی دعوت طیبی در یمن را بازگو می‌کند شرح مفصلی در این باره دارد و تألیف رسائل را به امام احمد بن عبد الله، نواده محمد بن اسماعیل و یکی از امامان مستور اسماعیلیان قدیم، نسبت می‌دهد. ۲۵۷ اما بعضی از مراجع موثق معاصر از قرن چهارم / دهم، بویژه فیلسوف معروف، ابو حیان توحیدی (فت ۴۱۴ / ۱۰۲۳)، بعضی از رجال ادب و دبیران درگاه بویان عراق را، که با نهضت اسماعیلی وابستگی داشتند و در بصره زندگی می‌کردند، از جمله گروه ناشناخته ای که رسائل را تصنیف کرده‌اند می‌شمارد. ابو حیان در پاسخ به سؤالاتی که در این زمینه مخدومش، ابن سعدان، وزیر صمصام الدوله بویی، حوالی سال ۳۷۳ / ۹۸۳ از او کرده است از ابو سلیمان محمد بن معشر البستی، معروف به مقدسی، ابو احمد نهرجوری، ابو الحسن علی بن هارون زنجانی، و عوفی یاد می‌کند. گذشته از این، این چهار نفر به نحوی با نهضت اسماعیلی ارتباط داشتند و به نظر می‌رسد که زنجانی، قاضی و از دوستان ابو حیان، رهبری این گروه را داشته است. گفته‌های مهم ابو حیان را، که بعدها ابن قفطی (فت ۶۴۶ / ۱۲۴۸) تکرار کرده، یک مرجع معاصر دیگر، یعنی عبد الجبار بن احمد همدانی (فت ۴۱۵ / ۱۰۲۵)، متکلم معروف معتزلی و قاضی عمده ری، در نکات اصلیش تأیید کرده است. عبد الجبار در فهرستی که خودش از نام این مؤلفان داده، اسم مقدسی را حذف کرده است. اما نام ابن ابی البغل، که منجمی بوده است، و زید بن رفاعه را، از دبیران دیوان الانشاء، که به قول ابو حیان نیز از دوستان صمیمی گروه بود، در افزوده است. ۲۵۸ بر پایه این مدارک، اکنون متخصصان موافقت دارند که رسائل به صورت پنهانی به وسیله حلقه‌ای از کاتبان و دانشمندان، که به اسماعیلیه وابسته بوده‌اند، در نیمه قرن چهارم / دهم، در حدود زم آن فتح مصر به دست فاطمیان، در بصره تألیف شده است. ۲۵۹

ص: ۲۸۴

گروه کوچکی که رسائل را تصنیف کرده‌اند ارائه‌کننده نظر رسمی دعوت فاطمی نبوده و، از قرار معلوم، حتی از کیش اسماعیلی فاطمی پیروی نمی‌کرده‌اند. چنانکه ساموئل استرن استدلال کرده است ممکن است آرزوی وحدت بخشیدن به اسماعیلیان غیرفاطمی، از جمله قریطیان بحرین و جماعات اسماعیلی مخالف شرقی، بر پایه یک عقیده آرمانی مشترک،

مؤلفان رسائل را به کار سترگ و دائرة المعارفی خود برانگیخته باشد؛ مؤلفان نوعی از فلسفه نوافلاطونی اسماعیلی را پذیرفتند و براساس آن عقیده جهانشناسی انبعائی خود را پرداختند که به یک سلسله مراتب وجودی نه مرحله ای قائل بود. ۲۶۰ آنها همچنین دیدی آزادمنشانه و فوق العاده روشنفکرانه نسبت به دین و بسیاری از موضوعات که در رسائل مورد بحث قرار گرفته است اختیار کردند. چون رسائل در بصره، در زمانی که جنوب عراق عملاً تحت سلطه قرمطیان بحرین قرار داشت.

نوشته می شد، مطالب مندرج در آنها، اگر هم مورد تأیید مستقیم قرمطیان نبود، احتمالاً از تصویب ضمنی آنان برخوردار بود. درواقع، اخوان الصفا تعالیم خود را منبعث از توجهات هفتمین امام مستور اسماعیلیه، یعنی محمد بن اسماعیل، می دانستند که در آن زمان قرمطیان بحرین و دیگر اسماعیلیان مخالف انتظار ظهورش را می کشیدند. ۲۶۱ به عبارت دیگر نویسندگان رسائل نه به امامت خلفای فاطمی قائل بودند، و نه نیازی به ذکر خلفا - ائمه اولیه فاطمی و نیاکان آنها می دیدند. اخیراً، عباس همدانی نکات ضعف گفته های ابو حیان توحید را نشان داده است. وی بر پایه تحقیقات وسیع و تفصیلی خود به این نتیجه رسیده که رسائل به وسیله گروهی از داعیان اسماعیلیه پیش از دوره فاطمی با همکاری عده ای از دانشمندان غیر اسماعیلی میان سالهای ۲۶۰/۸۷۳ و ۲۹۷/۹۰۹ نوشته شده است، و آن ارجاعات و اشارات و اشعاری که از زمانهای بعد در رسائل دیده می شود همه از افزوده های بعدی گردآورندگان و کاتبان است.

رسائل اخوان الصفا هیچ گونه اثری بر طرز تفکر اسماعیلی معاصر خود، از جمله عقایدی که اسماعیلیان فاطمی تبلیغ می کردند، نداشته است، و هیچ یک از نویسندگان دوره کلاسیک فاطمی بدانها اشاره ای نکرده اند. تنها دو قرن بعد از تألیفشان بود که رسائل بتدریج مقام مهمی در ادبیات دعوت اسماعیلیان طیبی یافتند. از قرار معلوم، این داعی ابراهیم بن الحسین الحامدی (فت ۵۵۷/۱۱۶۲) بود که برای اولین بار رسائل را به جماعت طیبی یمن شناساند. ۲۶۲ از این زمان به بعد، رسائل مورد بررسی و تعبیر و تفسیر وسیع داعیان یمنی و سپس جانشینان آنها در میان جماعت بهره داودی هند قرار گرفت.

ص: ۲۸۵

رسائل اخوان الصفا که مجموعاً پنجاه و دو رساله است، به چهار بخش یا چهار کتاب تقسیم می شود که به ترتیب با علوم ریاضی [الرسائل الرياضیة التعلیمیة]، شامل حساب و هندسه و نجوم و موسیقی و منطق و غیره؛ علوم طبیعی و جسمانی [الرسائل الجسمانیة الطبیعیة]؛ علوم نفسانی و عقلانی [الرسائل النفسانیة العقلانیة]، شامل جهانشناسی و معادشناسی و غیره؛ و علوم ما بعد الطبیعی یا الاهیات [الرسائل الناموسیة الالهیة و الشرعیة الدینیة] سروکار دارد. در خاتمه رسائل خلاصه ای از کل آنها درباره همه دانشهایی که تا آن زمان شناخته شده بود، به نام الرسالة الجامعة، آمده است. این رساله که به غلط به مسلمه مجریطی (فت حدود ۳۹۸/۱۰۰۷) نسبت داده شده است و از آن تلخیص دیگری نیز موجود است، ظاهراً، برای کسانی که در سطح پیشرفته تری از دانش بودند نوشته شده بوده است. ۲۶۳ مؤلفان رسائل، که با تسامح و به طور التقاطی عمل می کردند، اخذ و اقتباس «علم و حکمت» فیلسوفان گذشته را در ایجاد ترکیب خود از دانش زمان امری مشروع می دانستند. از این رو، از منابع و سنتهای مختلف متعلق به پیش از اسلام وسیعاً استفاده کردند و آنها را با تعالیم اسلامی، بویژه معتقدات شیعیان وابسته به نهضت اسماعیلیه، ترکیب کردند. به عنوان مثال، تأثیراتی از علم نجوم بابلی قدیم و عناصر بسیاری از سرمنشأهای مسیحی - یهودی، ایرانی، و هندی در رسائل یافت می شود. ۲۶۴ بیش از همه اینها، رسائل تأثیر مکتبهای مختلف حکمت هلنی را نیز نشان می دهد. رسائل که از مشخصه های آن استفاده از یک

نوع نماد و کنایات عددی به شیوه فیثاغورسی است سراسر مشحون است به اندیشه ها و عقاید هرمسی، افلاطونی، ارسطویی، نوفیثاغورسی، و بویژه نوافلاطونی. اما فلسفه نوافلاطونی با نظریه ممتازش درباره انبعاث و ساختهای مبتنی بر سلسله مراتب، بالاترین درجه تأثیر فلسفه یونانی را بر اخوان الصفا نشان می دهد که به شیوه ای اصیل و روشنگرانه می کوشیدند تا فلسفه و دین را برای هدف نهایی هدایت انسان به تزکیه نفس و رسیدن به رستگاری هماهنگ سازند .

۲۶۵

نظام فقه اسماعیلی نیز در دوره کلاسیک فاطمی، بخصوص در دوره خلفای اولیه فاطمی، پایه گذاری و شرح و تفصیل یافت، و این کار عمدتاً به دست ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تیمیمی مغربی، که بیشتر به قاضی نعمان معروف است، انجام گرفت . ۲۶۶ نعمان که مقدر بود بزرگترین فقیه اسماعیلی همه اعصار گردد، اصلاً از یک خانواده دانشمند قیروانی که سنی و مذهب مالکی داشتند بود. در باب پیشینه

ص: ۲۸۶

مذهبی قاضی نعمان سخنان ضد و نقیض و متنازع فراوان است، ولی آنچه مسلم است این است که پدرش پیش از سال ۹۲۳/۳۱۱ به کیش اسماعیلی گرویده بود و خود قاضی نعمان نیز در اوایل زندگی و پس از تعلیم یافتن به عنوان یک فقیه مالکی به دین اسماعیلی درآمد. بعضی از مراجع شیعی امامی طی قرنهای قاضی نعمان را از همدینان خود شمرده‌اند، و حال آنکه قدیمترین صاحبان کتب رجال شیعی همچون کشی، نجاشی، و طوسی اصلاً و ابداً نامی از او نیاورده‌اند. از قرار معلوم، ابن شهر آشوب (فت ۵۸۸ / ۱۱۹۲) قدیمترین مرجع شیعی دوازده امامی است که از قاضی نعمان و بعضی از آثار او یاد کرده است، و وی صریحاً اظهار می دارد که قاضی پیرو مذهب شیعه امامی نبوده است . ۲۶۷ این تصریح ضمناً حاکی از آن است که تا آن زمان بعضی از حوزه های شیعه امامی (اثنی عشری) قاضی را از خود می دانسته‌اند. نور الله شوشتری، قاضی دوازده امامی معروف ایرانی که به هند مهاجر ت کرد و بعدها در آن دیار در ۱۰۱۹ / ۱۶۱۰ به فرمان جهانگیر، امپراتور مغول هند، به قتل رسید، احتمالاً نخستین عالم امامی است که به نقل از ابن خلکان می گوید که قاضی نعمان در اصل بر مذهب مالکی، از مذاهب اهل سنت، بود و سپس شیعه امامی شد . ۲۶۸ دیگر علمای امامیه مانند حرّ عاملی (فت ۱۱۰۴ / ۱۶۹۳)، مجلسی (فت ۱۱۱۰ / ۱۶۹۹)، بحر العلوم معروف به سید الطائفه (فت ۱۲۱۲ / ۱۷۹۷)، و میرزا حسین نوری (فت ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲) از نظریه قاضی نور الله شوشتری تبعیت کرده‌اند. ۲۶۹ آقا بزرگ طهرانی (فت ۱۳۸۹ / ۱۹۷۰)، از علمای امامی معاصر، که دائرة المعارف ارزشمند آثار و کتب شیعه را نوشته و با نوشته های و . ایوانوف آشنایی داشته است، نیز قاضی نعمان را شیعه امامی می داند. ۲۷۰ همه این مراجع، از قرار معلوم، تنها متکی به گفته ابن خلکان هستند که امکان دارد اصطلاح امامیه را هم بر شیعیان اثنی عشری و هم بر شیعیان اسم اعلی اطلاق می کرده است. البته علمای امامی دیگری همچون خوانساری (فت ۱۳۱۳ / ۱۸۹۵) نیز بوده‌اند که، مانند ابن شهر آشوب، اثنی عشری بودن قاضی نعمان را بکلی مردود شمرده اند. ۲۷۱ برای مراجع اسماعیلی همچون داعی ادریس، مسئله مذهب اولیه یک شخصیت بزرگ اسماعیلی همچون قاضی نعمان، که با چند تن از امامان آنها ارتباط نزدیکی داشته است، اصلاً مطرح نیست و آنها به بحث درباره آن نمی پردازند.

قاضی نعمان از آنجا که معاصر چند تن از معروفترین مراجع امامی قدیم، مانند کلینی و ابن بابویه، بوده است، تألیفات وی بحق از زمره قدیمترین تألیفات شیعه در زمینه فقه و حدیث به شمار می رود؛ و این ممکن است روشنگر احترامی باشد که شیعیان اثنی عشری

نسلهای مختلف برای وی قائل بوده‌اند.

قاضی نعمان، که در حدود سال ۲۹۰/۹۰۳ به دنیا آمده بود، در ۳۱۳/۹۲۵ به خدمت عبید الله المهدی درآمد. به چهار خلیفه نخست فاطمی، در مقامات و مناصب مختلفی همچون خازن کتابخانه قصر، قاضی طرابلس، و منصوبیه خدمت کرد. در دوره معز به اوج اهمیت و مقام خود رسید، و به بالاترین مقام قضایی در دولت فاطمی نایل آمد. با معز به مصر رفت و در آنجا در جمادی الثانی ۳۶۳/مارس ۹۷۴، پس از آنکه تقریباً پنجاه سال صادقانه به سلسله فاطمی خدمت کرده بود، در قاهره درگذشت. مراسم تدفین قاضی نعمان را شخص معز هدایت کرد و بر او نماز گذاشت. قاضی نعمان نویسنده‌ای پرکار بود. بیش از چهل رساله به نام او ثبت کرده‌اند. ظاهراً وی بیشتر عمر خود را به تصنیف و تألیف آثار متعدد خود در فقه و نیز موضوعات دیگری از قبیل تاریخ، تأویل، و حقایق گذرانیده است. از قرار معلوم، و به روایت داعی ادریس، در هر آنچه نوشته مشو رت و رأی امامان همزمان خویش را خواستار شده است و اساساً در نتیجه این سنت و روش کار بوده است که اسماعیلیان چنان مرجعیت رفیع و احترام برای وی قائل هستند. یکی از اساسیترین تألیفات قاضی نعمان در باب فقه کتاب دعائم الاسلام است که به خواهش معز، که شخصا بر نوشتن آن نظارت دقیق داشت، نوشته شده است. دعائم، که منبع اصلی مطالعه فقه اسماعیلی فاطمی است، از زمان معز به بعد سند و قانوننامه رسمی فقهی اسماعیلیان فاطمی شد، و هنوز هم مهمترین متن فقهی برای اسماعیلیان طیبی، از جمله اسماعیلیه بهره‌مند است. دعائم از دو مجلد تشکیل شده است. جلد اول درباره عبادات است و از هفت ستون دین اسلام، بنابر مذهب اسماعیلیه، یعنی ولایت، طهارت، صلات (مشمتمل بر نماز جنائز)، زکات، صوم (روزه)، حج، و جهاد بحث می‌کند. بدین ترتیب، اسماعیلیان فاطمی، به عنوان اهل تشیع، ولایت و طهارت را به ارکانی که مورد شناخت اهل تسنن قرار گرفته بود اضافه کردند. جلد دوم دعائم درباره معاملات، یعنی امور دنیوی، است مانند خوراک، لباس، وصایا، ارث، نکاح، و طلاق.

قاضی نعمان، پایه‌گذار خاندان معتبری از قضات در دولت فاطمی بود. پسرش، ابو الحسین علی (فت ۳۷۴/۹۸۴)، در دوره عزیز برای نه سال قاضی القضاة دستگاه فاطمی بود، و در واقع نخستین کسی بود که این عنوان را رسماً در دولت فاطمی به دست آورد.

پس از علی برادر کوچکترش، ابو عبد الله محمد (فت ۳۸۹/۹۹۹)، به عنوان قاضی القضاة جانشین او شد. پس از آن، این مقام عالی قضایی را به ترتیب دو تا از نواده‌های قاضی

نعمان عهده‌دار شدند؛ یعنی ابو عبد الله حسین بن علی (فت ۳۹۵/۱۰۰۴) و ابو القاسم عبد العزیز بن محمد (فت ۴۰۱/۱۰۱۱)، و این ابو القاسم داماد جوهر نیز شد. ابو محمد قاسم بن عبد العزیز، نبیره قاضی نعمان، واپسین فرد این خاندان

^{۱۶۱} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

بود که منصب قاضی القضاتی داشت. وی سرانجام، پس از آنکه چند دوره این مقام را متصدی بود، در ۴۴۱/۱۰۴۹ معزول گشت و یازوری، نخستین کسی که مناصب وزیر و قاضی القضاات در شخص او جمع آمد، جانشین او شد.

ادبیات فقهی اسماعیلیان فاطمی در قیاس با چهار مذهب فقهی اهل سنت، یعنی حنفی، مالکی، شافعی، و حنبلی، و نیز در مقایسه با مذهب اثنی عشری بسیار محدود است. نظام فقه اسماعیلی تقریباً منحصر به کوشش و آثار قاضی نعمان است، زیرا تنها چند فقیه دیگر اسماعیلی، چه در دوره فاطمیان و چه بعد از آن، خویشتن را به مجموعه های فقهی مشغول داشتند. بنابراین، شگفت نیست که تا زمان اخیر حوزه های بیرون از جماعت اسماعیلیه آگاهی نداشتند که اسماعیلیان نیز مذهب فقهی خاص خویش داشتند؛ و این یک مذهب فقهی متمایز شیعی بوده که در قرن چهارم / دهم و پس از پیدایش آثار مستند فقهی شیعه امامی (دوازده امامی) به وجود آمده بوده است. در روزگاران جدید، عمدتاً در نتیجه کوششهای آصف فیضی، مهمترین مرجع معاصر در باب فقه اسماعیلی، است که طلاب فقه اسلامی و پژوهندگان مطالعات اسماعیلی با مکتب فقه شیعه اسماعیلی آشنایی پیدا کرده اند. ۲۷۲ فقه شیعی اسماعیلی، به صورتی که به دست ما رسیده، عمدتاً در نوشته‌ها و تألیفات قاضی نعمان تبلور پیدا کرده است. آثار قاضی نعمان را، که به نظر می رسد تعداد بیشتری از آنها در زمان داعی ادریس وجود داشته است، اسماعیلیان یمن و سپس اسماعیلیان هند وابسته به دعوت طیبی، بویژه بهره های داودی، حفظ کرده اند.

فقه اسماعیلی فاطمی، که در خطوط کلی با فقه امامی توافق دارد، امتزاجی است از معتقدات شیعی، بویژه آنچه احتوا بر عقیده امامت دارد، با مفاهیم فقهی مسلمانان.

اسماعیلیان، مانند دیگر مسلمانان، قرآن و سنت پیامبر را دو منبع اصلی قضا می شمارند.

اما اسماعیلیان فاطمی، هماهنگ با شیعیان امامی، از هنجارهای مکتبهای فقهی اهل سنت از آنجا جدا می شوند که تنها آن احادیث و سنتهای نبوی را قبول دارند که از طریق امامانشان از اهل بیت نقل و روایت شده است. گذشته از این، آنها احادیثی را هم که از امامان مورد شناختشان نقل شده است قبول دارند. احادیثی را که قاضی نعمان نقل کرده

ص: ۲۸۹

است از حضرت محمد [ص]، علی بن ابیطالب [ع]، و پنج امام بعدی جانشین اوست، ولی اکثریت آنها از امام محمد باقر [ع] و امام جعفر صادق [ع] روایت شده است و جالب آن است که قاضی نعمان معمولاً حدیثی از ائمه اسماعیلی بعد از امام جعفر صادق [ع]، که سرچشمه فقه اسماعیلی است، روایت نمی کند. در مورد احادیث نبوی، در تمام نوشته های فقهی دوره فاطمی، سلسله اسناد، به غیر از قول امامان اسماعیلی، حذف می گردد، و معنای این کار آن است که وقتی امامی حدیثی را از پیامبر روایت می کند اسناد به قول مرجع دیگر ضرورتی ندارد. قاضی نعمان به طور کلی همه احادیث منقول از امامان شیعه اثنی عشری بعد از امام جعفر صادق [ع] را، که با امام موسی کاظم [ع] شروع می شود، نادیده گرفته است. آن دسته از علمای امامی که قاضی نعمان را همکیش خود می دانند، این عمل او را حمل بر تقیه می کنند و می گویند وی از ترس فاطمیان چنین کرده است. به هر حال، این یکی از تفاوتهای مهم میان احادیث نقل شده توسط قاضی نعمان و چهار مجموعه عمده حدیث شیعیان امامی است که به وسیله کلینی، ابن بابویه، و شیخ الطائفه طوسی گردآوری شده

است. از سوی دیگر، قاضی نعمان آرا و فتاوی علویانی را که نه اسماعیلیان و نه امامیان آنها را به امامت نمی شناسند براساس اسناد زیدی نقل کرده است.

اما، تفاوت بنیادی میان فقه شیعی، اعم از اسماعیلی یا غیراسماعیلی، و نظامهای فقهی اهل سنت بر مدار عقیده امامت می‌چرخد. برای شیعیان امام بالا ترین مرجع تفسیر و تعبیر احکام الهی بعد از پیامبر و یگانه مخزن قواعد اخلاق و رفتار انسانی و عبادت است. برای اسماعیلیان، بویژه، امام مفسر معانی باطنی قرآن و شریعت نیز هست.

بنابراین، برای اسماعیلیان فاطمی مرجعیت امام معصوم، مؤید من عند الله و متهدی بالله، پس از قرآن و سنت، سومین و برنده‌ترین رکن شریعت محسوب می‌شد. آنان اجماع و قیاس را، که سومین و چهارمین رکن قضای اسلامی از نظر اهل سنت بود، قبول نداشتند.

اسماعیلیان فاطمی همچنین همه اصول تکمیلی دیگر را، که جایگزین قیاس هستند، مانند استحسان، استصلاح، و استدلال، رد می‌کردند.

شیعیان امامی نیز قیاس و جایگزینهای آن را رد می‌کردند؛ هر چند بعدها یک نوع اجماع و عقل، یعنی استدلال عقلانی منضبط، را در امور فقهی تجویز کردند. ۲۷۳ برای امامیان یا، درست‌تر بگوییم، برای پیروان مکتب اصولی در مذهب اثنی عشری فقها، که مجاز به صدور فتاوی شرعی و در همه احوال نماینده امام دوازدهم و غایب به‌شمار

ص: ۲۹۰

می‌روند، مفسر و شارح احکام شریعت شناخته می‌شوند. این قاضیان قدرتمند دینی مجتهد خوانده می‌شوند، و کارشان اجتهاد در فتاوی و استدلالات فقهی است. بر هر مؤمن عادی در مذهب اثنی عشری فرض است از مجتهدی که خود انتخاب می‌کند پیروی کند، یعنی مقلد او باشد و به تقلید بپردازد. اما باید یادآور شد که در عصر فاطمیان و مقدم بر آن، شیعیان امامی هنوز اصل اجتهاد را که در روزگاران بعد نیز همچنان مورد انکار مکتب اخباری در مذهب اثنی عشری بود نپذیرفته بودند. اسماعیلیان فاطمی که امامشان همواره حی و حاضر بود، هرگز اجتهاد و تقلید را نپذیرفتند. به عبارت دیگر، فقه فاطمی، فتوی و قضاوت و تفسیر احکام شرعی را از هیچ منبع و مرجعی غیر از امام نمی‌پذیرد.

قاضی نعمان در اثری که بعد از سال ۳۴۳ / ۹۵۴ در باب اصول الفقه نوشته است، هماهنگ با بیشتر علمای امامی همزمانش، قرآن، سنت پیامبر، و گفته یا تعالیم امامان (قول الائمه) را تنها منابع موثق فقه می‌شناسد. ۲۷۴ امامان شیعی نه تنها مانند خلفای اهل سنت احکام شریعت را مجری می‌داشتند، بلکه مفسر و شارح آن نیز بودند. این را می‌توان مهمترین نکته اختلاف میان مفاهیم فقه شیعی و سنی دانست. اما برای اجرای موارد خاص احکام فقهی اسماعیلیان فاطمی، مانند دیگر مسلمانان، محکمه‌هایی داشتند که قاضیان تعلیم یافته در آنجا به امر قضاوت و صدور احکام و فتاوی مشغول بودند. میان مکتبهای فقهی اسماعیلیان فاطمی و شیعیان امامی اختلافات جزئی، بخصوص در موضوعهای ارث و ازدواج، وجود دارد؛ در همان حال، بعضی از عقاید خاص فقهی اسماعیلی حالت میانه بین آرای امامیان و زیدیان را ارائه می‌کند. به عنوان مثال، اسماعیلیان مانند اهل سنت و زیدیان متعه، یعنی ازدواج موفق برای مدت معلوم را که اثنی عشریان روا می‌دارند، مجاز نمی‌شمارند. در این مورد جالب است یادآور شویم که قاضی نعمان موضع خود را در رد

متعه بر یک حدیث زیدی بنا گذاشته است نه ا حدیث اهل سنت. در فقه فاطمی متعه همسنگ زنا دانسته شده است. در مراسم و شعائر عبادی نیز میان شیوه عمل اسماعیلیان و شیعیان امامی تفاوت‌هایی هست. ۲۷۵

چنین بود دستاوردهای اسماعیلیه در عصر کلاسیک فاطمی. ۲۷۶ ظهور سلسله و دولت فاطمی در شمال آفریقا، استحاله یک نهضت انقلابی شیعی را به یک مملکت بزرگ اسلامی اعلام داشت و، در همان حال، «عصر طلایی» کیش اسماعیلی را آغاز نهاد. خلیفه فاطمی نه تنها فرمانروای مملکتی وسیع و پررونق بود، بلکه امام اسماعیلی نیز بود؛ امامی در زمره اهل بیت که نسبتش از طریق فاطمه زهرا [ع] به پیامبر [ص] می‌رسید. با

ص: ۲۹۱

چنین مقام و منزلتی، وی پیشوای معنوی و روحانی اسماعیلیان فاطمی، که بیکره عمده اسماعیلیه را تشکیل می‌دادند، بود. پیام دعوت اسماعیلیه در بیرون از قلمروهای حکومت فاطمی نیز برای طبقات اجتماعی مختلف کشش و جذابیت چشمگیری داشت. سازمان مخفی و مبتنی بر سلسله مراتب دعوت فاطمی، که در این سرزمینها نفوذ یافته بود، به مسلمانان وعده‌هایی از حکومت ستمگرانه عباسیان سنی مذهب و دیگر سلاله های غاصب فرمانروا را می‌داد. در تعقیب این آرمانها بود که داعیان فاطمی تعالیم اسماعیلی را در بسیاری از سرزمینها، از جمله ایالات تحت حکومت عباسیان در شرق اسلامی، پخش می‌کردند. اما پیروزی فاطمیان تام و تمام نبود. فاطمیان در اینکه همه مسلمانان را در پرتو امامت علوی فاطمی خود وحدت بخشند شکست خوردند؛ همچنانکه در سیاستشان برای فتح شرق اسلامی توفیق نیافتند. اما در برانگیختن فعالیت‌های ادبی و عقلانی در مصر عهد فاطمی و تبدیل کردن پایتختشان، قاهره، به یک مرکز فعال و پررونق تجاری، علمی، و هنری، که در قرن پنجم / یازدهم در تمام این زمینه‌ها با بغداد رقابت می‌کرد، موفق گشتند. در طی آن قرن خطیر و سرنوشت ساز تاریخ اسلامی، سلسله خل‌فای فاطمی، دست کم تا زمان تحکیم قدرت سلجوقی، نماینده قدرت عمده سیاسی و فرهنگی جهان اسلام به‌شمار می‌رفت.

فاطمیان مستملکات ارضی خود را بسیار گسترش دادند، و به رغم اضطرابات و بحرانهای گاه به‌گاه، بر رویهم مصر دوره فاطمیان از آرامش و رونق اقتصادی برخوردار بود. و این، بیش از هرچیز، ناشی از کفایت و ثبات تشکیلات اداری و مالی فاطمیان و عواید معتابهی بود که از بسط تجارت و فعالیت‌های اقتصادی به دست می‌آمد.

عقاید و آرای اسماعیلیان فاطمی، به صورتی که متکلمان و داعیان با استعداد آنها را پرداختند و عرضه داشتند، کمال فکری و عقلانی والایی را نشان می‌دهد. در کتب و رسالاتی که این بزرگان نگاشتند نه تنها کلام الاهیات، بلکه مجموعه‌ای از معتقدات ما بعد الطبیعی و فلسفی که بر پایه سنتهای هلنی مآبانه و غیرآن نهاده شده نیز در یک چشم انداز اسلامی مورد بحث و فحص قرار گرفته است. فاطمیان از بابت حمایتشان از فعالیت‌های هنری نیز مقام ارجمندی داشتند. مدارک و شواهد معتابهی از هنر دوره فاطمی وجود دارد که در آنها اصالت و نیز تأثیرات سنتهای مختلف هنری دوره‌های کهنتر به چشم می‌خورد. مساجد، مقابر، و دیگر آثار معماری بازمانده فاطمیان را کپل ا.

ص: ۲۹۲

سی. کرسول^{۱۶۲} (۱۸۷۹-۱۹۷۴)، یکی از مراجع مقدم عصر جدید درباره آثار فاطمی، به تفصیل، مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. ۲۷۷ فاطمیان کوششهای هنری در زمینه های دیگر را نیز همچون پارچه بافی، چوبکاری، کاشی سازی، شیشه سازی، و نقاشی روی دیوار تشویق می کرد. ۲۷۸ دانشمندان به طور کلی موافقت دارند که پیروزی و موفقیت فاطمیان به میزان زیادی ناشی از تسامح و رواداری نژادی و دینی آنها و ثبات اداری دولت فاطمی بوده است. و در حقیقت، فاطمیان شیعی استعداد خاصی در بهره گیری از خدمات افراد و گروههای مستعد و باکفایت، صرف نظر از نژاد یا مذهب آنها، داشتند.

کیش اسماعیلی فاطمی به عنوان مذهب رسمی یک امپراتوری وسیع، با وجود برخی اختلافات موقتی و افتراقات کم اهمیت، نزدیک به دو قرن وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کرد. اکثریت اسماعیلیان، چه آنانکه در قلمرو حکومت فاطمیان به سر می بردند و چه آنانکه در خارج از آن، همیشه و بتمامی نسبت به خلیفه و امام فاطمی که نتوانسته بود اکثریت سنی مذهب جهان اسلام را به کیش خود جلب کند وفادار ماندند. در یک چنین اوضاع و احوال سیاسی و دینی بود که جنگ و مبارزه با دشمنان نیرومندی، همچون سلجوقیان، و ستیزه ها و کشمکشهای جناحی در داخل، خلافت فاطمی را در مسیر زوال افکند و، در نهایت، به سقوط آن منجر شد. در زمان مرگ مستنصر، در ۴۸۷/۱۰۹۴، که کیش اسماعیلی فاطمی با فاجعه آمیزترین کشمکش داخلی خود مواجه شد و بزرگترین افتراق در این نهضت ظاهر شد، از عمر حکومت فاطمی هنوز هفتاد و هفت سال باقی مانده بود. اما سلسله فاطمی دیگر از اوج قله پیروزی و شکوهمندی گذشته بود، و روزگار کیش اسماعیلی به عنوان دین رسمی یک امپراتوری نیز تقریباً به سر آمده بود. در این زمان، فاطمیان دیگر امید و آرزوی خود را برای رهبری همه جهان اسلام از دست داده بودند؛ و این در حالی بود که موفقیتها و دستاوردهای فکری آنان هم اکنون اندیشه و فرهنگ اسلامی را برای همیشه غنی تر ساخته بود.

ص: ۲۹۳

۵ اسماعیلیه مستعلوی

در این فصل ما تحول و تکامل مستعلیه (یا مستعلویه)، یکی از شاخه های اسماعیلیه را از سرآغاز آن در ۴۸۷/۱۰۹۴ تا زمان حاضر پیگیری می کنیم. تا سال ۵۲۴/۱۱۳۰ اسماعیلیان مستعلوی مصر، شام، یمن، و جاهای دیگر گروه واحدی را که از نزاریه متمایز بودند تشکیل می دادند. تا آن زمان مستعلویان دو نفر دیگر از خلفای فاطمی را که عبارت از مستعلی و آمر، یعنی پسر و نوه مستنصر، باشند به امامت خود پذیرفته بودند.

اما حوادث مغشوشی که به دنبال مرگ آمر در ۵۲۴/۱۱۳۰ رخ داد، و ادعای حافظ، پسرعمو و جانشین آمر در دولت فاطمی، بر امامت منجر به شکاف جدیدی در جماعت مستعلوی شد و آن را به حافظیه و طیبیه تقسیم کرد. این هردو شاخه از اسماعیلیه مستعلوی نیز در همین فصل مورد بحث قرار خواهند گرفت.

حافظیه که به مجیدیه نیز معروف بودند حافظ و خلفای فاطمی بعدی را پس از آمر به امامت شناختند. فرقه حافظی که دعوت فاطمی در قاهره رسماً آن را تأیید می کرد، بیشتر پیروان خود را در مصر و شام به دست آورد. در یمن نیز

پشتیبانانی پیدا کرد و سلسله‌های محلی زیری‌های عدن و همدانیهای صنعاء به دعوت حافظی پیوستند. اما حافظیه مدت زمان زیادی بعد از سقوط خلافت فاطمی در ۵۶۷/۱۱۷۱ باقی نماندند.

طیبیه که در ابتدا آمریه نامیده می‌شدند، کودک نوزاد آمر را که طیب نام داشت به جانشینی آمر به امامت شناختند و ادعای حافظ و جانشینان او در سلسله فاطمی را بر امامت رد کردند. دعوت طیبی را در آغاز عده قلیلی از مستعلویان مصر و شام و نیز جمع کثیری از اسماعیلیان یمن پذیرا شدند، و در آنجا صلیحیون رسماً به حقانیت ادعای طیب قائل گشتند. اندک زمانی بعد، با استقرار دعوت مستقل طیبی به ریاست یک داعی مطلق در

ص: ۲۹۴

یمن، آن سرزمین سنگر و پایگاه اصلی طیبیه شد. داعیان طیبی به مرور زمان موفق شدند پیروان زیادی در هند غربی، در میان بهره‌های گجرات، و در جاهای دیگر پیدا کنند که عده‌ای از آنها قبلاً به کیش اسماعیلی درآمده بودند.

طیبیها که سنتهای اسماعیلیان فاطمی را در زمینه معتقدات دقیقاً حفظ کردند.

تاریخ خود در دوره اسلامی را به دورهای متوالی ستر و کشف (یا ظهور)، بسته به اینکه در طی آنها امامان از چشم پیروانشان پنهان یا در نظر آنها آشکارند، تقسیم می‌کنند.

نخستین دور ستر که منطبق با دوره اسماعیلیه قدیم است با ظهور عبید الله المهدی در شمال آفریقا به پایان رسید. به دنبال آن یک دور ظهور آغاز شد که تا اختفای بیست و یکمین امام طیبی، یعنی طیب، اندکی بعد از وفات آمر ادامه یافت. استتار طیب دور ستر دیگری را در تاریخ اسماعیلیه طیبی آغاز نهاد که تا روزگار ما ادامه دارد. در طی دوره ستر حاضر طیب، آخرین امام ظاهر طیبی، و جانشینان او از میان اعقابش ترجیح داده‌اند که مستور از انظار پیروانشان بمانند. به عقیده طیبی‌ها دور ستر حاضر ادامه خواهد یافت تا آنکه امامی از ذریه طیب ظهور کند، و آن امام ممکن است قائم دور حاضر تاریخ بشر باشد. به هر صورت، چند سالی بعد از مرگ آمر پایگاه مرکزی دعوت اسماعیلیه طیبی در یمن مستقر شد و در آنجا دعوت طیبی تحت نظارت و رهبری کلی یک داعی قدرتمند، که داعی مطلق نامیده می‌شد و در غیاب امام همه امور دعوت و مردم را رتق و فتق می‌کرد، قرار گرفت.

دور ستر جاری در تاریخ اسماعیلیان طیبی به نوبه خود به یک دوره یمنی که از ۵۲۶/۱۱۳۲ تا حدود ۹۹۷/۱۵۸۹ که دعوت طیبی به دو شعبه داودی و سلیمانی افتراق پیدا کرد. و به یک دوره هندی که اساساً تاریخ دعوت داودی را طی چهار قرن اخیر در برمی‌گیرد تقسیم می‌شود. در دوره یمنی طیبی‌ها در یمن وحدت خود را حفظ کردند، و نیز موفق شدند پیروان زیادی در مغرب هند به دست آورند. تا پایان قرن دهم / شانزدهم، که افتراق داودی - سلیمانی در دعوت طیبی پیدا شد، طیبی‌های هند چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ کمکهای مالی که به بیت المال دعوت می‌کردند از همکیشان یمنی خود جلو افتاده بودند. به یک معنا تا آن زمان طیبی‌های هند آمده بودند که از یمن، که داعیان طیبی مدت چهار قرن در آن اقامت گزیده بودند، استقلال حاصل کنند. در چنین اوضاع و احوالی طیبی‌های هند بیشتر از دعوت داودی جانبداری کردند، و حال آنکه طیبی‌های یمن عمدتاً پیرو دعوت سلیمانی شدند. اساساً میان این دو گروه که از این پس از سلسله داعیان

مختلفی تبعیت می‌کردند، هیچ‌گونه اختلاف عقیدتی وجود ندارد. در دوره هندی اکثریت جماعت طیبی هند که متشکل از بهره‌های داودی بودند، به عنوان یک جامعه تجارتی مرفه به‌طور آزاد توسعه و ترقی یافتند؛ هرچند گه‌گاه نیز دچار تعقیب و آزار و نفاقهای داخلی شدند.

منابع تاریخی غیراسماعیلی درباره مستعلی و فاطمیان متأخر را که مربوط به مرحله نخستین نهضت اسماعیلی مستعلوی هستند در آغاز فصل پیشین بررسی کردیم.

در ذیل تاریخ دمشق ابن القلانسی و در تواریخ ابن ظافر، ابن میسر، ابن تغری بردی، و مقریزی که در آخر کتاب اتعاض الحنفاء خود تاریخ فاطمیان را تا سقوط خلافتشان ادامه می‌دهد اطلاعات ذی‌قیمتی درباره مرحله آغازین تاریخ مستعلویه می‌توان به دست آورد. تواریخ عمومی اسلامی نیز، بویژه تاریخ ابن اثیر، در این مورد به درد می‌خورند.

مآخذ ادبی برای دوره یمنی دعوت طیبی، که عمدتاً شامل تاریخ فعالیتهای داعیان مختلف مستعلی - طیبی و ارتباطات آنان با زیدیه‌ها و دیگر سلسله‌های محلی در یمن است، توسط ایمن فواد سید در کتاب مرجع شناسی مهم وی که مربوط به مصادر دوره اسلامی تاریخ یمن است مورد تحقیق قرار گرفته است. ۱. برای قدیمیترین دوره‌های تاریخ طیبیان و حافظیان در یمن، منبع عمده ما که قبلاً نیز یاد کردیم تاریخ الیمن تألیف نجم‌الدین عماره بن علی الحکمی، مورخ و شاعر یمنی، است که به مصر مهاجرت و در آنجا در ۱۱۷۴/۵۶۹ به اتهام توطئه برای بازگرداندن فاطمیان به قدرت به قتل رسید. ۲. نوشته‌های تاریخی اسماعیلیان درباره مستعلویان، حافظیان، و طیبی‌های قدیم یمن، چنانکه انتظار می‌توان داشت، بسیار اندک است. هیچ منبع و مآخذ حافظلی باقی نمانده است، و مهمترین مرجع ما درباره طیبی‌های یمن همانا داعی ادریس است که ریاست دعوت طیبی در قرن نهم / پانزدهم با او بود و از جزئیات نهضت در یمن اطلاع کافی داشت. ۳. داعی ادریس همچنین از بسیاری از آثار اسماعیلی متقدم که بعضی از آنها امروز وجود ندارند مطالبی به تفصیل نقل کرده است.

ادریس عماد‌الدین بن الحسن از خاندان معروف ولید از قریشیان یمن برآمده بود.

این خاندان بیش از سه قرن ریاست و رهبری دعوت یمن را برعهده داشتند. ادریس در ۸۳۲/۱۴۲۸ به‌عنوان نوزدهمین داعی مطلق جانشین عمویش شد. وی که از جنگجویان و سلحشوران نیز بود در چندین نبرد علیه زیدیان جنگید. وی در ۸۷۲/۱۴۶۸ درگذشت.

ادریس معروفترین مورخ نهضت اسماعیلی بود و سه اثر تاریخی عظیم تألیف کرد. در

هفتمین و آخرین جلد عیون الاخبار خود، که هنوز به صورت دست‌نویس باقی مانده است، مطالب ذی‌قیمتی درباره صلیحیون، دوره خلافت مستعلی و آمر، و مرحله آغازین دعوت طیبی در یمن حکایت می‌کند. نیز تفصیلات مهمی درباره داعیان مختلف یمن در این کتاب هست. دومین کتاب داعی ادریس که تاریخی دو جلدی درباره اسماعیلیه یمن،

بخصوص بعد از سقوط سلسله صلیحیون، تا سال ۱۴۴۹ / ۸۵۳ است، نزهة الافکار نام دارد. این کتاب کاملترین و صحیحترین تاریخ دعوت یمن بعد از برافتادن صلیحیون است. داعی ادریس توجه خاص به دعوت اسماعیلی در هند داشته است، و در کتاب نزهة الافکار اشارات زیادی به دعوت هند و ارتباطات میان جماعات اسماعیلی یمن و هند می‌کند. کتاب سوم داعی ادریس، که روضة الاخبار نام دارد و ادامه تاریخ قبلی است، حوادث و رویدادهای زمان خود او را از ۱۴۵۰ / ۸۵۴ تا ۱۴۶۵ / ۸۷۰ دربردارد. تواریخ داعی ادریس روشنی ارزشمندی بر مسائل، رویدادها، و شخصیتهای اسماعیلی می‌افکنند که در جای دیگر مورد بحث قرار نگرفته اند. از این جهت، این کتابها برای فهم تاریخ قرون میانه نهضت اسماعیلی طیبی در یمن از منابع ضروری به شمار می‌رود. متأسفانه دو کتاب اخیر هنوز چاپ نشده است و دسترسی به دستنویسهای آنها نیز آسان نیست. باید افزود که سنت نوشتن تلخیص و مجموعه آثار اسماعیلی در یمن با کتاب زهر المعانی داعی ادریس به اوج خود می‌رسد. داعیان و مؤلفان طیبی دیگر نیز مجموعه های اسماعیلی مهمی گردآوری کرده‌اند که البته بندرت محتوی تفصیلات تاریخی هستند.

تاریخ مرحله هند کیش اسماعیلی طیبی نیز اساساً تاریخ فعالیتها و کارهای داعیان مختلف است به اضافه شرح مباحثات و مشاجرات اتفاقی یا نفاقهای کوچک در آن جماعت که از اختلاف بر سر رهبری بهره های اسماعیلی پدید آمده است. عده‌ای از داعیان و مؤلفان داودی تواریخی درباره دعوت مستعلوی - طیبی در هند نوشته اند که بیشتر به زبان عربی است. در دوره‌های متأخرتر بعضی از این آثار برای اینکه مورد استفاده بیشتر عامه مردم قرار گیرد به یک نوع زبان گجراتی آمیخته به عربی، که زبان رسمی بهره‌های داودی است، و به خط عربی نوشته شده است. قسمت اعظم آثاری که در هند پدید آمده است، هرآینه مخلوطی از افسانه و واقعیت و بیشتر راجع رد یا دفاع از دعاوی اشخاص مختلف برای کسب مقام داعی مطلق است. در نتیجه تاریخ دعوت طیبی در هند، بویژه در قرنهای نخستین، همچنان در پرده ابهام باقی مانده است. در میان چند تاریخ اسماعیلی صحیح که در هند تألیف یافته، می‌توان از منتزع الاخبار قطب الدین سلیمانجی

ص: ۲۹۷

برهانپوری (فت ۱۲۴۱ / ۱۸۲۶) یاد کرد. وی که یک مؤلف بهره داودی بود کتاب خود را در دو مجلد و به زبان عربی نوشت. جلد دوم تاریخ او که هنوز به چاپ نرسیده است تاریخ طیبیان و داعیان آنها را تا سال ۱۲۴۰ / ۱۸۲۴ دربرمی‌گیرد. تاریخ درخور ذکر دیگر در باب اسماعیلیه هند موسم بهار نام دارد، و آن تألیف میان صاحب محمّد علی رامپوری است که عامل سازمان دعوت داودی بود و در ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ / ۱۸۹۷-۱۸۹۹ وفات یافت. ۴ این کتاب که به زبان گجراتی و به خط عربی نوشته شده است، مبتنی بر منتزع الاخبار و بعضی از منابع قدیمتر که اینک وجود ندارند است. دو جلد اول موسم بهار با تاریخ پیامبران و امامان اسماعیلی تا طیب سروکار دارد. جلد سوم که در ۱۲۹۹ / ۱۸۸۲ به پایان رسیده و اندکی بعد چاپ سنگی شده است، تاریخ دعوت اسماعیلی در هند را از زمان آغازش در گجرات تا زمان مؤلف در بردارد و سرگذشت داعیان طیبی در یمن و داعیان داودی مقیم هند را شامل می‌شود.

در عصر جدید، عده ای از داودیان که عده شان خیلی بیشتر از سلیمانیهاست، درباره جنبه های مختلف جامعه خود تألیفاتی کرده‌اند. اما مطالعات و بررسیهای تاریخی ارزشمند در میان آنها همچنان اندک است. در دهه‌های نخستین این قرن ملا عبد الحسین، یک مأمور داودی، کتابی به زبان انگلیسی درباره دعوت طیبی در هند نوشت که از جمله عامه‌پسندترین کتابها در این زمینه است. ۵ مرحوم زاهد علی، یکی از بهره های داودی دانشمند، کاملترین شرح را در باب معتقدات طیبیان به نام ہماری اسماعیلی مذهب به زبان اردو نوشت؛ وی تاریخ قدیم مستعلویان و خلاصه آرا و

معتقدات آنها را در جلد دوم تاریخ فاطمیین خود آورده است. به کوشش عابد علی، فرزند آن مرحوم، ترجمه عربی این کتاب اکنون در دست تهیه است. چند تنی از خاندان معروف همدانی سورات که از اعقاب محمد علی بن فیض الله البعیری الهمدانی (فت ۱۳۱۵ / ۱۸۹۸)، محقق و مؤلف معروف داودی، هستند، آثاری درباره اسماعیلیه مستعلوی - طیبی و درباره دعوت طیبی هند نوشته‌اند.

نواده محمد علی همدانی، یعنی حسین بن فیض الله همدانی، از جمله پیشگامان مطالعات جدید اسماعیلی بوده که تألیفات خود را براساس مجموعه نسخ و دستنویسهای ارزشمند اسماعیلی که در خانواده اش محفوظ مانده بود پدید آورد. فرزند وی، عباس همدانی، استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه ویسکانسین^{۱۶۳} در امریکا، هم‌اکنون کمکهای شایانی به مطالعات و تحقیقات اسماعیلی می‌کند. مستشرقان غربی و متخصصان

ص: ۲۹۸

مطالعات اسماعیلی تاکنون تألیف عمده ای درباره اسماعیلیه مستعلوی، بویژه درباره تاریخ دعوت طیبی در هند، عرض ه نداشته‌اند، و این نیست مگر به خاطر کمبود منابع قابل اعتماد در این زمینه؛ تنها استثنا در این مورد بررسی جان هالیستر است در کتابش به نام شیعیان هندوستان.

اسماعیلیان هند از راه حفظ بخش عمده ای از میراث ادبی اسماعیلیان، از جمله آثار کلاسیک عهد فاطمیان و رسالاتی که داعیان یمنی نوشته‌اند، خدمت یگانه ای به اسماعیلیه کرده‌اند. این دستنویسها و نسخ اسماعیلی، که جملگی باهم الخزانة المکنونة خوانده می‌شوند، بویژه بعد از قرن دهم / شانزدهم از یمن به هند منتقل شدند و در آنجا بهره‌های اسماعیلی گجرات و جاهای دیگر که تعلیم و تربیت بهتری یافته بودند مدام از آنها نسخه برداری کردند. در حال حاضر، کتابخانه‌های عمده‌ای از چنین دستنویسهایی در سورات، بمبئی، و بارودا که مقرهای دعوت داودی و سلیمانی در هند هستند وجود دارد. بیشتر بهره‌ها مجموعه‌های کوچک اختصاصی از این دستنویسها و نسخه‌ها داشته‌اند که بیشترشان اینک جزء کتابخانه اسماعیلی سورات شده است. داعی مطلق بهره‌های داودی مقررات سختی برای استفاده از مجموعه‌های عظیم کتابخانه سورات وضع کرده است؛ اما خوشبختانه بعضی از بهره‌های اسماعیلی دانشمند اکنون به متخصصان و محققان مطالعات اسماعیلی اجازه می‌دهند که از مجموعه‌های اختصاصی آنها استفاده کنند.

بعد از مرگ مستنصر، خلیفه فاطمی، در ذو الحجه ۴۸۷ / دسامبر ۱۰۹۴ بر سر جانشینی امام انشقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی پدید آمد. مستنصر قبلاً پسر ارشد خود ابو منصور نزار را به جانشینی خود منصوب کرده بود. نزار که نصّ امامت از مستنصر دریافت داشته بود و انتظار می‌رفت بعد از او به مسند امامت بنشیند، به گاه مرگ پدرش حدود پنجاه سال داشت. اما ابو القاسم شاهنشاه که بیشتر با عنوان وزارتش، افضل، شهرت دارد و چند ماه پیشتر به جای پدرش، بدر الجمالی، وزیر صاحب قدرت و امیر الجیوش دولت فاطمی شده بود، نقشه‌های دیگری در سر می‌پروراند. افضل چون قصد داشت زمام امور مملکت را همچنان در دست داشته باشد، به طرفداری از نامزدی ابو القاسم احمد، جوانترین پسر مستنصر، برخاست که انتظار می‌رفت در همه کارها متکی بر او باشد. در آن زمان احمد حدود بیست سال داشت و بتازگی خواهر افضل را به همسری گرفته بود. افضل بسرعت جنیبد، و روز بعد از مرگ مستنصر احمد

را با لقب المستعلی بالله بر کرسی خلافت فاطمی نشانند. با شتاب بیعت بزرگان دربار فاطمی و رؤسای دعوت اسماعیلی در قاهره را برای مستعلی گرفت. روایات متناقض و ناسازگاری از این حادثه مهم تاریخ اسماعیلیه در دست است. بعدها اسماعیلیان مستعلوی روایات مختلفی از اوضاع و احوال مبهمی که در آن به زعم آنها مستنصر ولایتعهدی خود را به مستعلی سپرده بوده و حتی در بستر مرگ نص به نام او کرده بوده است، پخش کردند. اما انکار نمی‌توان کرد که مستنصر حق نزار بر جانشینی را هرگز نکول نکرد، و افضل از طریق اقداماتی که می‌توان آن را یک کودتای درباری نامید مستعلی را بر کرسی خلافت نشانند.

نزار که از حق خود محروم شده بود با برادر ناتنی‌اش، عبد الله، و چند تنی از پیروانش با شتاب به اسکندریه گریخت، و در آنجا در اوایل سال ۴۸۸ / ۱۰۹۵ سر به شورش برداشت. در اسکندریه، که مرکز گروه‌های نظامی سرکوب شده به وسیله بدر الجمالی بود، والی شهر، ناصر الدوله افتکین، که هوای جانشینی افضل را داشت و قاضی اسماعیلی آن، ابن عمّار، به یاری نزار برخاستند. وی همچنین پشتیبانان زیادی در میان اهالی محل، بویژه اعراب ساکن آن منطقه پیدا کرد. دیری نگذشت که نزار عهد بیعت از اهالی اسکندریه گرفت و لقب المصطفی لدین الله بر خود نهاد. شورش در ابتدا با موفقیت قرین بود و نزار به آسانی قوای افضل را شکست داد و به حوالی قاهره پیش راند.

با وجود این، نزدیک به اواخر سال ۴۸۸ هجری، وزیر وحشتزده فاطمی اسکندریه را سخت در محاصره گرفت و نزار را به تسلیم واداشت. نزار را به قاهره بردند و به زندان افکندند و سپس به دستور مستعلی او را به قتل رساندند؛ همه این حوادث در ۴۸۸ هجری صورت گرفت. ۶

سرنوشت نزار و کشمکش بر سر جانشینی مستنصر، امام و خلیفه فاطمی، اثری قاطع بر تاریخ نهضت اسماعیلی گذاشت. افضل با انتخاب و برداشتن مستعلی به خلافت باعث انقسام اسماعیلیان فاطمی به دو دسته مخالف، که با گذشت زمان دشمن جانی یکدیگر شدند، شد. در نتیجه، افضل با جاه طلبی خود تقریباً همه جماعات اسماعیلی شرق مسلمان را از اسماعیلیان فاطمی جدا ساخت. امامت مستعلی را بیشتر اسماعیلیان مصر و بسیاری از اسماعیلیان شام و همه اسماعیلیان یمن و جماعت اسماعیلی مغرب هند که به یمن وابسته بودند پذیرفتند. این اسماعیلیان اکنون مستعلی را امام نوزدهم خود می‌شمردند. از طرف دیگر، اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح از نص اصلی

مستنصر دفاع کردند و نزار را به امامت شناختند، و از اینکه مستعلی، نهمین خلیفه فاطمی، را امام جدید خود بدانند سرباز زدند. آنان مانند اسماعیلیان شرقی دیگر که در قل مرو حکومت سلجوقی بودند برای همیشه پیوندهای خود را با مرکز دعوت فاطمی در قاهره گسستند. در سرزمینهای تحت سلطه فاطمیان نیز نزار پشتیبانانی داشت. در مصر این پشتیبانان را بسرعت سرکوب کردند، اما در شام که اینک دیگر زیر کنترل فاطمیان نبود پیروان نزار را مأمورانی که از ایران گسیل شده بودند سازمان دادند. دو شاخه نهضت اسماعیلی، برحسب آنکه مستعلی را امام راستین خود بعد از مستنصر می‌شمردند یا نزار را، از این پس مستعلیه یا مستعلویه و نزاریه خوانده شدند. بعداً نهضت نزاریان، که به قیامی علنی علیه سلجوقیان دست یازید و از ه مان آغاز نیز در زمینه مسائل عقیدتی فعال بود، الدعوة الجديدة (دعوت جدید)

خوانده شد. و تعلیمات اسماعیلیان فاطمی که مستعلویان ادامه‌دهنده آن بودند، در مقابل، الدعوة القدیمة (دعوت قدیم) نام گرفت. ۷ در روزگاران جدید نزاریان و مستعلویان، یا به طور خاص‌تر طیبی‌ها، به ترتیب اسماعیلیان شرقی و اسماعیلیان غربی نیز خوانده شده‌اند. ۸

مستعلی در دوره حکومت کوتاه خود (۴۸۷-۴۹۵ / ۱۰۹۴-۱۱۰۱) بازیچه دست افضل باقی ماند. ۹ افضل سیاستهای پدرش را ادامه داد، و نظم و رفاه و آسایش نسبی را در مصر حفظ کرد. در ابتدا در شام نیز موفقیت‌هایی به دست آورد، صور را از حکمران گردنکش آن در ۱۰۹۷ / ۴۹۰ پس گرفت، و بیت المقدس را در سال بعد از چنگ دو امیر ترک ارتقی، سکمان و ایلغازی، که در فلسطین استقرار یافته بودند بازستاند. روابط دوستانه میان مصر فاطمی و یمن صلیحی، که هنوز ملکه سیده بر آن حکومت می‌کرد و مستعلی را امام مشروع و بحق بعد از مستنصر می‌دانست و کارهای دعوت اسماعیلی یمن را به کمک داعی یحیی بن لمک حمادی (فت ۵۲۰ / ۱۱۲۶) اداره می‌کرد، همچنان ادامه داشت. ۱۰ یحیی اندکی پیش از سال ۱۰۹۸ / ۴۹۱ به جای پدرش رهبر دعوت یمن شده بود.

اما اکنون فاطمیان و همه مسلمانان شرق نزدیک با خطر جدید هجوم صلیبیون، که سر و کله شان در ۴۹۰ هجری در شمال سوریه برای رهایی سرزمین مقدس مسیحیت پیدا شده بود، مواجه بودند. افضل بلافاصله باب مذاکره با صلیبیون را باز کرد، به مبادله سفیر با آنان پرداخت، و از آنها برای دفع امرای ترک سوریه کمک خواست. با وجود این، چنین به نظر می‌رسد که وی خطر صلیبیون را دست‌کم گرفته بود، و وقتی فرنگان مهاجم به سوی هدف اصلی خود، بیت المقدس، به حرکت درآمدند کاملاً غافلگیر شد. صلیبیون

ص: ۳۰۱

پس از آنکه در ۱۰۹۹ / ۴۹۲ قوای فاطمی را به سرکردگی افضل در نزدیک عسقلان شکست دادند، به آسانی بیت المقدس را گرفتند. تا سال ۱۱۰۰-۱۱۰۱ / ۴۹۴-۱۱۰۱ آنان با گرفتن حیفا، ارسوف، و قیصریه جای پای خود را در فلسطین محکم ساختند. کوشش‌های مداوم افضل برای آنکه با آنان به نحو مؤثری روبه‌رو شود، بی‌ثمر از آب درآمد. در میانه درگیری فاطمیان با فرنگان بود که مستعلی در صفر ۴۹۵ / دسامبر ۱۱۰۱ درگذشت.

افضل اکنون پسر پنج ساله مستعلی، به نام ابو علی المنصور، را با لقب الامر باحکام الله به خلافت برداشت. ۱۱

در طی بیست سال اول خلافت امر (۴۹۵-۵۲۴ / ۱۱۰۱-۱۱۳۰) افضل همچنان صاحب و حکمران واقعی دولت فاطمی باقی ماند و با کمال قدرت و کفایت حکومت راند.

در امور خارجی بیشتر توجهش را معطوف صلیبیون گردانید، و لشگرکشیهای متعدد علیه آنها انجام داد. در یکی از موفقترین این لشگرکشیها که سرکردگی آن با شرف المعالی، پسر افضل، بود، فاطمیان فرنگان را در ۱۱۰۳ / ۴۹۶ شکست دادند و رمله را گرفتند. با وجود این، بیشتر بخشهای فلسطین و شهرهای ساحلی شام به دست صلیبیون افتاد. در ۱۱۰۳ / ۴۹۷، عکا را سردار فاطمی آن تسلیم کرد، و آنگاه با سرعت و پی‌درپی طرابلس و صیدا در طی سالهای ۵۰۲-۵۰۴ / ۱۱۰۹-۱۱۱۱ به تصرف فرنگان درآمد. تا سال ۵۱۸ / ۱۱۲۴، که صور تسخیر شد، تنها عسقلان از مستملکات پیشین فاطمیان در کرانه خاوری مدیترانه در دست آنها باقی مانده بود. خود مصر نیز در ۵۱۱ / ۱۱۱۷ مورد حمله

بالدوین یکم (۱۱۰۰-۱۱۱۸)، پادشاه مملکت لاتینی اورشلیم، و یکی از سرکردگان اصلی جنگ صلیبی اول گرفت. وی فرما را گرفت و به سوی تنیس پیش رفت. اما صلیبیون به سبب بیماری خطرناک بالدوین مجبور به عقب‌نشینی از مصر شدند. افضل پس از بیست و هفت سال حکومت بلا معارض بر مصر فاطمی در ۵۱۵/۱۱۲۱ به قتل رسید. به نظر می‌رسد نقشه قتل او را آمر که از قیمومت و امر و نهی‌های وزیرش خسته شده بود چیده بوده است. چنانکه در بعضی از منابع آمده است و نزاریان نیز مدعی‌اند، امکان دارد که نقشه قتل افضل را نزاریان که از وی عمیقاً انزجار داشتند کشیده بوده باشند. به‌هرحال، واقعیت هرچه باشد، آمر بلافاصله دستور ضبط و مصادره تمام املاک وسیع وزیر مقتول و گنجینه‌های معروف او را صادر کرد. ۱۲

آمر پس از افضل مأمون بطائی را به وزارت برداشت. مأمون که در قتل مخدوم خود، افضل، متهم شده بود، دار الحکمه را که از اواخر قرن پنجم/ یازدهم به دستور افضل

ص: ۳۰۲

بسته شده بود از نو گشود. اما دیری نگذشت که مأمون نیز از چشم آمر افتاد، و در ۵۱۹/۱۱۲۵ زندانی گشت؛ سه سال بعد وی را با برادرانش به جرم توطئه علیه خلیفه به دار آویختند. ۱۳ آمر پس از مأمون کسی را به وزارت منصوب نکرد و ترجیح داد که امور مملکت را شخصا در دست گیرد. اما امور مالی را بر عهده یک راهب مسیحی، به نام ابو نجاج بن قنّاء، گذاشت. اما وی نیز بزودی معزول گشت و در ۵۲۳/۱۱۲۹ در زیر ضربات تازیانه جان سپرد. آمر، خودش، هنگامی که رعایا به جهت اعمال ظالمانه‌اش بشدت از او تنفر یافته بودند به قتل رسید. دهمین خلیفه فاطمی و بیستمین امام اسماعیلیان مستعلوی را گروهی از فدائیان نزاری در ذوالقعدة ۵۲۴/ اکتبر ۱۱۳۰ کشتند.

آمر حدود بیست و نه سال، یعنی بیشتر از هرخلیفه و امام فاطمی دیگر، به استثنای جدش، مستنصر، خلافت کرد.

چنانکه خواهیم دید این در زمان آمر بود که اسماعیلیان نزاری به رهبری حسن صباح (فت ۵۱۸/۱۱۲۴)، که در قلعه کوهستانی الموت مستقر بود، قدرت خود را در ایران و شام استحکام بخشیدند. با آنکه نزاریان پس از شقاق نزاری-مستعلوی هرگز اقدام عمده‌ای برای نفوذ در مصر به عمل نیاوردند، اما به نظر می‌رسد که نهضت آنان تا مدتها در مصر پشتیبانانی داشته و گه‌گاه نیز در توطئه‌هایی به منصفه ظهور و بروز می‌رسیده است. ادعا می‌شود که نزاریان در قتل افضل دست داشته‌اند، و مأمون، جانشین افضل، اقدامات احتیاطی شدیدی برای ممانعت از ورود مأموران و عاملان نزاری به مصر به عمل می‌آورد. ۱۴ بعضی از این عاملان که کمکهای مادی نیز با خود داشتند، بنا بر اخبار، مستقیماً از الموت فرستاده شده بودند. باوجوداین، نزاریان موفق به کشتن آمر شدند.

مأمون وزیر که خود از نزاریان بیم داشت لازم دید که مجمعی نیز برای تبلیغ و تثبیت حقوق مستعلی و آمر بر امامت و رد ادعای نزار و طرفدارانش بر امامت ترتیب دهد. در این مجمع که در تالار بزرگ قصر تشکیل شد، عده زیادی از امیران فاطمی و بزرگان مملکتی حضور داشتند. از جمله آنان که حاضر بودند می‌توان از ولی الدوله ابو البرکات بن عبد الحقیق، داعی الدعوات، و ابو محمد بن آدم، رئیس دارالعلم قاهره، و ابو الثریا بن مختار و ابو الفخر، از فقیهان معروف اسماعیلی، و ابن عقیل، قاضی القضاة، نام برد. ابن میسر شرح مفصل این واقعه را که در ۵۱۶/۱۱۲۲ رخ داده برای ما

محفوظ داشته است. ۱۵ امکان دارد که ابن میسر این شرح را از یک وقایعنگار معاصر مصری، یعنی ابن مأمون (فت ۵۸۸/۱۱۹۲)، گرفته باشد. ابن مأمون پسر همان وزیر فاطمی است که ابن

ص: ۳۰۳

مجمع را ترتیب داده بود.

در جریان این مجمع، از اوضاع و احوال و حوادث مختلفی یاد شد که طبق آنها تصوّر می شد مستنصر ترجیح دادن مستعلی بر نزار را برای جانشینی بیان کرده است.

مهمترین همه، بیانات خواهر تنی نزار بود که از پشت پرده اتافی در جنب مجلس شهادت داد که مستنصر در بستر مرگ مستعلی را به جانشینی خود برگزیده و این نص را بر خواهر خود (عمه نزار) آشکار گردانیده است. در پایان این مجمع مأمون، ابن صیرفی (فت ۵۴۲/۱۱۴۷) را که در آن موقع از کاتبان بزرگ دیوان الانشاء فاطمیان بود مأمور کرد که سجلی بسازد تا بر منابر مسجدها در سراسر مصر خوانده شود. این سجل یا آنچه شاید تحریر مفصلتری از آن است، تحت عنوان الهدایة الآمریه برای ما باقی مانده است. ۱۶ این تحریر که بیست و هشت سالی بعد از شقاق مستعلی - نزاری نوشته شده، قدیمترین سند رسمی است که در آن ادعای نزار بر امامت رد شده است. در الهدایة الآمریه تصدیق شده که مستنصر در اصل نزار را به ولایتعهدی خود نامزد کرده بوده است، ۱۷ اما برخلاف معتقدات اسماعیلیان قدیمتر استدلال می شود که این نصّ اولیه بعدها به نفع مستعلی بازپس گرفته شده و در این باره مکرر به نصّی که مستنصر در بستر مرگ کرده است اشاره می شود. ۱۸ در الهدایة الآمریه همچنین به شهادت خواهر نزار که در طی مجمع شوال ۵۱۶ هجری از مشروعیت امامت مستعلی و امامان پس از او دفاع کرده بوده، اهمیت زیادی داده شده است. الهدایة الآمریه در شام نیز انتشار داده شد، و غوغایی در میان نزاریان دمشق پدید آورد. یکی از نزاریان شام سجل آمر را به رئیس خود داد، و او بر آن ردیه ای نوشت. این ردیه نزاری به نوبه خود در مجلسی از مستعلویان در دمشق خوانده شد. آنگاه یک داعی مستعلوی نامه به آمر نوشت و از او در این باره راهنمایی بیشتری خواست. اندک زمانی بعد، آمر پاسخی در قالب یک سجل جدید به این داعی شامی فرستاد و در آن ردیه نزاری بر الهدایة الآمریه را رد کرد. ۱۹

پس از قتل آمر در دوم ذو القعدة ۵۲۴ هجری، خلافت فاطمی با بحرانهای مختلف و پیدایش شکاف جدیدی در میان اسماعیلیان مستعلوی به سرایشی سقوط افتاد. باید به طور گذرا یادآور شویم که داعی ادریس در عیون الاخبار خود در تبعیت از روایات مستعلی - طیبی، به طور کلی، و به دلایلی غیرقابل توضیح سال ۵۲۶ هجری را سال مرگ آمر شمرده است. طیبی ها معتقدند که چند ماه پیش از مرگ آمر پسری از آن او به نام طیب به دنیا آمده است. این روایت طیبی را بخصوص نامه ای که آمر به ملکه صلیحی یمن، ملکه سیده،

ص: ۳۰۴

فرستاده و در آن تولد ابو القاسم طیب را در ربیع الثانی ۵۲۴ هجری به او خبر داده است تأیید می کند. ۲۰ اینکه طیب یک وجود و حقیقت تاریخی است از گواهی ابن میسر، ۲۱ احتمالاً به استناد تاریخ گمشده المحنک (فت ۵۴۹/۱۱۵۴)، و دیگر مورخان که در قرن ششم / دوازدهم دست اندرکار تألیف بوده اند نیز برمی آید. ۲۲ طیب بلافاصله به ولایتعهدی

آمر نامزد شد، و این امر را دو هفته در قاهره و فسطاط جشن گرفتند. پس از آن، که در آخرین سالهای خلافتش وزیر خویش نیز بود، قدرت بلافاصله به دست پسرعمویش، ابوالمیمون عبدالمجید، بزرگ خاندان فاطمی و پسر ابو القاسم محمد بن مستنصر، افتاد. اکنون بویژه دو تن از رجال مورد عنایت آمر، هزار مرد (هزبر الملوك) و برغش، زمام امور دولت فاطمی را در دست گرفتند، و عبدالمجید را به عنوان حکمران اسمی نگه داشتند. عبدالمجید رسماً به عنوان نایب الحکومه یا ولیعهد مسلمین فرمان می‌راند، و در انتظار وضع حمل همسر آبستن آمر بود. ۲۳ هزار مرد خود مقام وزارت را اتخاذ کرد و یانس، سردار ارمنی که در خدمت فاطمیان بود، امیر الجیوش و حاجب نایب الحکومه شد. عبدالمجید به ترتیبی موفق شده بود که وجود طیب را که چند ماهی پیشتر به دنیا آمده بود مخفی بدارد. غیر از این، از سرنوشت طیب چیزی دانسته نیست. ۲۴

نیابت عبدالمجید و وزارت هزار مرد چندان به طول نکشید. لشگریان ابو علی احمد، معروف به کتیفات، پسر افضل بن بدر الجمالی را دو هفته پس از مرگ آمر به وزارت برداشتند. هزار مرد کشته شد، اما عبدالمجید همچنان به عنوان ولیعهد مسلمین، درحالی که کتیفات سمت وزارت او را داشت، بر سر کار باقی ماند. این ترتیب موقت حکومت را نامه‌ای که در ذوالقعدة ۵۲۴ هجری از دیوان الانشاء فاطمی به دیر قدیسه کاترین در کوه سینا نوشته شده است تأیید می‌کند. ۲۵ اندکی بعد، احتمالاً وقتی که انتظار به دنیا آمدن فرزند ذکوری برای آمر که بتواند ولایتعهد او شود باطل و بیهوده از آب درآمد، کتیفات دست به تغییرات شدیدی زد که بر نفس شالوده دولت فاطمی اثر گذاشت. وی عبدالمجید را عزل و زندانی کرد، سلسله فاطمی را مخلوع و حکومت امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری، یعنی امام مهدی را که از ۲۶۰ هجری انتظار ظهورش می‌رفت، اعلام داشت. در نتیجه این راه‌حل سیاسی - دینی ابتکاری برای مسئله جانشینی که بر اثر نبودن ولیعهد آشکاری برای خلافت فاطمی پدید آمده بود، کتیفات که خود شیعه امامی بود بر موضع یگانه‌ای از قدرت نشست و حاکم جباری شد که خود را، نه نظراً و نه عملاً، در برابر کسی مسئول نمی‌دید. کتیفات در سالهای ۵۲۵ و ۵۲۶ هجری سکه‌هایی در مصر ضرب کرد که

ص: ۳۰۵

بر آنها نام «الامام محمد ابو القاسم المنتظر لامر الله» و «الامام المهدي القائم بامر الله» نوشته شده بود. بر روی بعضی از این سکه‌ها نام خود وی به عنوان «نایب» یا «خلیفه» امام غایب آمده است. ۲۶ البته معنای این تحولات، اتخاذ تشیع امامی به عوض کیش اسماعیلی به عنوان دین رسمی دولت فاطمی بود. باوجوداین، کتیفات که اینک عنوان پدرش افضل را بر خود نهاده بود تا حدی اسماعیلیان و دیگر جماعات غیراثنی عشری را آزاد گذاشت. اما سیاستهای کتیفات در میان اسماعیلیان و طرفداران خلافت فاطمی در مصر خشم و نارضایتی زیاد پدید آورد، و آنان به توطئه علیه او برخاستند و دور حکومت او را پس از سالی قطع کردند. در ۱۶ محرم ۵۲۶ / ۸ دسامبر ۱۱۳۱ در نتیجه قیامی دیگر، که اسماعیلیان ناراضی و بخش‌کنامی سپاه فاطمی به سرکردگی یانس بانی آن بودند، کتیفات برافتاد و به قتل رسید. عبدالمجید از زندان آزاد گشت و بر سر قدرت گذاشته شد. از آن پس، یاد این حادثه هر سال تا پایان خلافت فاطمیان به عنوان عید النصر در آن روز جشن گرفته می‌شد. ۲۷

در ابتدا، عبدالمجید باز به عنوان ولیعهد و نایب الحکومه فرمانروایی می‌کرد، و یانس نیز وزارت او را داشت. اما سه ماه بعد، در ربیع الثانی ۵۲۶ / فوریه ۱۱۳۲، وی را با لقب الحافظ لدین الله خلیفه و امام اعلام داشتند. ۲۸ و کیش اسماعیلی از نو مذهب رسمی دولت فاطمی مصر شد. حافظ اولین خلیفه و امام فاطمی است که پدرش پیش از او مقام امامت و

خلافت نداشته، و ظاهراً جانشینی برخلاف قاعده و هنجار او نیاز به توجیه و توضیح داشته است. از این رو، در هنگام اعلام خلافت و امامت او سجلی انتشار یافت که توضیحاتی در باب مشروعیت امامت و خلافت او در برداشت. این سجل، که توسط فلکشندی برای ما محفوظ مانده است، ۲۹ بر مدار این اندیشه می‌گردد که آمر، امام پیشین، شخصاً نص خلافت و امامت را به نام پسرعمویش، عبدالمجید، کرده بوده است؛ همچنانکه پیامبر [ص] پسرعموی خود، علی بن ابیطالب [ع]، را در غدیر خم جانشین خود اعلام کرد. این سجل همچنین به نامزد شدن عبد الرحیم بن الیاس، پسرعموی حاکم، به عنوان ولیعهد او اشاره می‌کند. اما این سجل از اوضاع مشکوک دوره آغاز حکومت حافظ و از ابهامات دوره‌های ولیعهدی یا نایب‌الحکومتی او ذکری به میان نمی‌آورد، و به طیب و فرزندی که پس از مرگ از پشت‌آمر به دنیا آمد نیز اشاره ای نمی‌کند. این سند مهم که مدعی حقانیت و مشروعیت امامت حافظ براساس نصی است که ادعا می‌شود آمر به نام او کرده بوده است، پایه و شالوده‌ای شد که براساس آن خلافت فاطمی چهل سالی

ص: ۳۰۶

دیگر ادامه یابد. نیز توجهی شد برای دعاوی فاطمیان بعدی بر امامت بخشی از جامعه اسماعیلیان مستعلوی. از این زمان به بعد است که به عبارات الدولة الحافظیه و الامامة الحافظیه مکرر در اسنادی که از دیوان الانشاء دولت فاطمی صادر می‌شده بهمی‌خوریم. ۳۰

اعلام حافظ به عنوان خلیفه و امام، نخستین نفاق و جدایی مهم را در جامعه مستعلوی پدید آورد و مایه ضعف بیشتر جنبش اسماعیلی شد. ادعای حافظ را بر امامت، با آنکه وی مستقیماً از نسل امام پیشین نبود، سازمان دعوت رسمی در مصر و اکثریت اسماعیلیان مستعلوی، چه در مصر و چه در شام، پذیرفتند. این مستعلویان که حافظ و خلفای فاطمی بعد از او را امام راستین خود می‌شمردند، به نام حافظیه یا مجیدیه معروف شدند. اما بعضی از گروههای مستعلوی در مصر و شام و همچنین تعداد زیادی از مستعلویان یمن به امامت طیب قائل شدند و او را امام بر حق بعد از آمر دانستند، و ادعاهای حافظ را بر امامت رد کردند. این گروه از مستعلویان در آغاز آمریه، ولی بعدها، پس از استقرار دعوت مستقل طیبی در یمن، طیبیه خوانده شدند. اسماعیلیان حافظی نیز، چنانکه خواهیم دید، در یمن برای مدتی طرفدارانی داشتند، اما مقدر چنین بود که یمن برای چند قرن سنگر و پایگاه عمده اسماعیلیه طیبی باشد. به این ترتیب، تا سال ۵۲۶/ ۱۱۳۲ نهضت واحد و متحد اسماعیلیه فاطمی عهد مستنصر به گروههای رقیب و مخالف نزاری، حافظی، و طیبی تقسیم و تجزیه شد. در همان حال که نزاریان برای خود در ایران و شام دولت مستقلی تشکیل داده بودند و طیبی‌ها با بهره‌گیری از مناطق کوهستانی یمن موقعیت خویش را استحکام می‌بخشیدند، عمر اسماعیلیه حافظی که اینک مذهب رسمی دولت فاطمی بود به روزهای آخر رسیده بود.

از زمان بدر الجمالی، وزیران اربابان واقعی مملکت فاطمیان شده بودند. اما حافظ، تنها خلیفه در میان خلفای متأخر فاطمی که هنگام نشستن بر مسند خلافت مردی بزرگسال بود، توجهی خاص به کارها و فعالیت‌های وزرای خویش مبذول می‌داشت. باید افزود که از دوره حافظ به بعد وزرای فاطمی یا، به عبارتی دقیقتر، «وزرای سیف» با رقیبانی که مدعی وزارت بودند و برای رسیدن بدان مقام در پی جلب حمایت جناحهای مختلف ارتش برمی‌آمدند مواجه بودند، و این امر باعث رقابتهای نظامی و اضطراباتی دائمی در مصر می‌شد. حافظ که از نفوذ روزافزون یانس، وزیر ارمنی خود که اینک نامش را بر یک لشکر اختصاصی به نام یانسیه نهاده بود، سخت بیمناک شده بود، در

اواخر سال ۵۲۶ / ۱۱۳۲ دستور قتل او را صادر کرد. وزارت یانس بر روی هم کمتر از یک سال به طول کشید. حافظ پس از آنکه مدتی بدون وزیر گذرانید، در ۵۲۸ / ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ وظایف وزارت را بر عهده پسر ارشدش، سلیمان، که در همان سال وی را به ولایتعهدی برگزیده بود، گذاشت. هنگامی که سلیمان دو ماه بعد درگذشت، حافظ یکی دیگر از پسرانش را که حیدره نام داشت ولیعهد خود کرد و امور وزارت را نیز به کف او سپرد. ۳۱ حسن، پسر سوّم حافظ، بر اثر حسادت علیه پدر و برادرش، حیدره، توطئه چید، قدرت وزارت را به چنگ آورد و چند تن از امرای لشکر را کشت. سپاهیان که از اقدامات حسن برانگیخته شده بودند، اینک قیام کردند و سر او را از پدرش خواستار شدند. حافظ ناچار به قبول شد و به پزشک خود دستور داد حسن را مسموم سازد. حسن قبلا برای آنکه اوضاع آشفته را به سامان باز آورد از بهرام، سردار ارمنی که در خدمت فاطمیان بود و در آن زمان حکومت غریبه، ایالتی در مصر سفلا، را داشت، درخواست کمک کرده بود.

وقتی بهرام با سپاهیان ارمنی خود وارد قاهره شد، حسن کشته شده بود. مع هذا، حافظ نمی توانست حضور سردار ارمنی را در پایتخت نادیده انگارد و او را در جمادی الثانی ۵۲۹ / مارس ۱۱۳۵ به مقام وزارت منصوب کرد.

سیاستهای بهرام در جانبداری از ارمنیان و تشویق همدینان خود به مهاجرت به مصر و سپردن مشاغل مهم بدانها مسلمانان را خشمگین ساخت، و دیری نگذشت که مایه یک قیام نظامی به سرکردگی رضوان بن ولحشی، حکمران جدید غریبه، شد. بهرام که سپاهیان مسلمان او را ترک گفته بودند، در جمادی الاول ۵۳۱ / فوریه ۱۱۳۷، مجبور به رها ساختن منصب وزارت و فرار به مصر علیا شد تا از برادرش، وسک، که والی قوص بود یاری بطلبد. اما وسک را مسلمانان کشته بودند، و بهرام اینک ناچار به مقابله با سپاهیان شد که رضوان به تعقیب او فرستاده بود - رضوان که در این میان به وزارت رسیده بود. اما پادرمیانی روژه دوّم، پادشاه صقلیه، او را نجات داد. حافظ وی را امان داد، و به او اجازه داده شد که در دیری اعتکاف ورزد. رضوان که خود بر مذهب اهل سنت بود، اینک به اذیت و آزار مسیحیان برخاست. دیری نگذشت که قدرت کامل به دست آورد و عنوان «ملک» یافت؛ عنوانی که بعدا به دیگر وزرای فاطمی نیز داده شد و سپس به میراث به همه اعضای سلسله ایوبی رسید. حافظ، که از نفوذ روزافزون وزیرش بیمناک و ناخشنود بود، در ۵۳۳ / ۱۱۳۹ رضوان را از وزارت برکنار کرد؛ اما بعدا او را در ۵۴۲ / ۱۱۴۷، هنگامی که در اندیشه برانداختن خلیفه بود، به قتل رسانید. خلیفه بهرام را به قاهره

فراخواند و امور وزارت را، بی آنکه رسما او را بدین سمت بگمارد، به دست وی سپرد.

بهرام در ۵۳۵ / ۱۱۴۰ در قصر خلیفه درگذشت، و حافظ شخصا در مراسم تدفین او، که خدمتکار ارمنی باوفایش بود، شرکت جست. ۳۲ بعد از آن، در اواخر خلافت حافظ، برای مدتی ابن مصال عهده دار وزارت شد. ۳۳ حافظ، یازدهمین خلیفه فاطمی و بیست و یکمین امام اسماعیلیان حافظی، در جمادی الثانی ۵۴۴ / اکتبر ۱۱۴۹، پس یک دوره خلافت تقریبا هجده ساله لبریز از شورشها و ناآرامیها درگذشت.

سه خلیفه واپسین فاطمی، ظافر (۵۴۴-۵۴۹/۱۱۴۹-۱۱۵۴)، فائز (۵۴۹-۵۵۵/۱۱۵۴-۱۱۶۰)، و عاضد (۵۵۵-۵۶۷/۱۱۶۰-۱۱۷۱)، را نیز حافظیه مانند خود حافظ به امامت قبول داشتند. اما این خلفا و امامان که همگی در جوانی مردند، بازیچه‌ای بیش در دست وزیران خود نبودند. ۳۴

پس از حافظ پسر هفده ساله‌اش ابو منصور اسماعیل، ملقب به الظافر بامر الله، جانشین او شد. ظافر که به لذتجویی در زندگی تمایل شدیدی داشت، ابن مصال را به وزارت خویش برگزید؛ و این آخرین باری بود که وزیری را خلیفه فاطمی منصوب می‌کرد. ابن مصال در طی چند ماه وزارتش نزاع میان سیاهان و ریحانیان را در ارتش فیصله داد، و به این ترتیب نظم و آرامشی نسبی در مملکت پدید آورد. اندکی بعد عادل بن سلار، والی اسکندریه، سر به شورش برداشت، و با سپاهیان خود به سوی قاهره پیش تاخت. وی در شوال ۵۴۴/ فوریه ۱۱۵۰ ابن مصال را شکست داد و کشت، و ظافر را مجبور ساخت تا او را با عنوان الملك العادل به وزارت بردارد. ابن سلار که در ۴۵۴/ در جنگ علیه فرنگان بیهوده سعی کرده بود تا اتحاد و کمک حکمران حلب، نورالدین زنگی (۵۴۱-۵۶۹/۱۱۴۶-۱۱۷۴)، را به دست آورد و نیز جهازات فاطمی را درگیر جنگ با بنادر فرنگان در شام ساخته بود، در محرم ۵۴۸/ آوریل ۱۱۵۳ به قتل رسید.

۳۵ توطئه قتل او که به تصویب خلیفه نیز رسیده بود به وسیله عباس، ناپسری ابن سلار، طرح شد، و به دست پسر عباس، نامش نصر، که طرف توجه ظاهر بود، به اجرا گذاشته شد. پس از آن عباس، که فرمانده پادگان عسقلان، آخرین سنگر و پایگاه فاطمیان در شام، بود به قاهره بازگشت و منصب وزارت را به دست گرفت. ۳۶ اندکی بعد در جمادی الاول ۵۴۸/ اوت ۱۱۵۳، عسقلان به تصرف فرنگان درآمد. عباس بزودی معتقد شد که خلیفه در پی توطئه چینی علیه اوست. از این رو تصمیم گرفت که به یاری پسرش در این امر بر او پیشی جوید. لذا نصر ظافر را به منزل خود کشاند، و در آنجا، در محرم

ص: ۳۰۹

۵۴۹/ آوریل ۱۱۵۴، او را به قتل آورد.

پس از آن عباس که همچنان شغل وزارت داشت، پسر پنجساله ظافر را که نامش عیسی بود بر مسند خلافت فاطمی نشانید و به او لقب الفائز بنصر الله داد. و همچنین دو تن از برادران ظافر را به قتل خلیفه متهم ساخت و آنها را به سیاست رسانید. این رویدادها اعضای خاندان فاطمی را به وحشت افکند، و آنان برای کمک به طلائع بن رزیک، حکمران ارمنی اسیوط، در مصر علیا، متوسل شدند. چون ابن رزیک به قاهره نزدیک شد عباس و نصر به شام گریختند؛ در آنجا فرنگان که از پیش از ماجرا آگاه شده بودند در انتظار آنان بودند. عباس در ربیع الاول ۵۴۹/ ژوئن ۱۱۵۴ کشته شد؛ ولی نصر را به فاطمیان تسلیم کردند و او در سال بعد به سزای اعمالش رسید. در این میان، ابن رزیک در ۵۴۹/ ۱۱۵۴ به جای عباس بر مسند وزارت نشست و فرمانروا و صاحب مطلق مصر گردید و در تمام دوران خلافت فائز این مقام را حفظ کرد. ابن رزیک نیز به چند اقدام نظامی علیه صلیبیون دست یازید، و در غزه و الخلیل (حبرون)، در جنوب فلسطین، در ۵۵۳/ ۱۱۵۸ پیروزیهایی به دست آورد. اما اقداماتش در جهت جلب همدستی نورالدین زنگی، که می‌توانست مصر را در مقابل صلیبیون به نحوی مؤثر حمایت کند، با شکست مواجه شد، فائز بیمار و ناتوان در رجب ۵۵۵/ ژوئیه ۱۱۶۰ در سن یازده سالگی، پس از یک خلافت اسمی شش ساله که همه‌اش در اسارت واقعی گذشت، در یک حمله صرعی درگذشت.

الصالح طلائع بن رزیک اکنون ابو محمد عبد الله بن يوسف، نواده حافظ و پسرعم فائز، را با لقب العاضد لدین الله بر مسند خلافت فاطمی نشانید. یوسف، پدر عاضد، یکی از امیران فاطمی بود که به اتهام شرکت در قتل ظافر و به حکم عباس به سیاست رسیده بود.

عاضد که مقدر بود آخرین خلیفه فاطمی باشد، در هنگام نشستن بر مسند خلافت فقط نه سال داشت. ابن رزیک که همچنان حکمران واقعی مملکت بود، برای تقویت و تحکیم بیشتر مقام خود دختر خود را به همسری خلیفه درآورد. اما در رمضان ۵۵۶/ سپتامبر ۱۱۶۱ ظاهرا به تحریک یکی از عمه‌های عاضد به قتل رسید. خلیفه ناچار وزارت را به پسر وزیر مقتول، رزیک، تفویض کرد. اما او نیز بزودی به سرنوشت مشابهی دچار آمد. ۳۷ رزیک به دست شاور، حکمران مصر علیا، که سربه طغیان برداشته و برای گرفتن وزارت در محرم ۵۵۸/ ژانویه ۱۱۶۳ وارد قاهره شده بود، کشته شد. اما وزارت خود شاور هم نه ماهی بیشتر طول نکشید. در رمضان ۵۵۸/ اوت ۱۱۶۳، یک سردار مقتدر فاطمی، به نام ضرغام، که خویشتن را در شکست دادن فرنگان در ۵۵۳/ ۱۱۵۸ در غزه

ص: ۳۱۰

نامبردار ساخته بود، او را از قاهره بیرون راند. اینک میان شاور و جانشینش، ضرغام، نزاعی سرنوشت ساز درگرفت که نه تنها بر روابط فاطمیان با صلیبیون و نورالدین زنگی اثر گذاشت، بلکه موجب پیش آمدن اوضاع و احوالی شد که به سقوط فاطمیان منجر گشت. ۳۸

شاور موفق شد که به دربار زنگیان در شام پناه جوید، و در آنجا کوشید تا کمک نورالدین زنگی را برای تصاحب مجدد وزارت دولت فاطمی جلب کند. پس از مدتی تردید، نورالدین موافقت کرد که به شاور یاری دهد. مشوق وی در این کار شاید این بود که در آن هنگام آملریک اول^{۱۶۴} (۱۱۶۳-۱۱۷۴)، پادشاه جدید فرنگان در اورشلیم، جدا دربی آن بود که خویشتن مصر را فتح کند. ۳۹ فرنگان قبلا در ۵۵۶/ ۱۱۶۱، به مصر داخل شده و این رزیک را به پرداخت خراج سالانه‌ای به آنان مجبور ساخته بودند. سال بعد بار دیگر فرنگان به مصر تاختند، اما این بار حمله آنان به علت طغیان رود نیل که فاطمیان عمدا ایجا کرده بودند عقیم ماند. به‌هرحال، در اواخر ۵۵۹/ ۱۱۶۳ سپاهیان پیشاهنگ آملریک وارد مصر شدند، و ضرغام را وادار به پرداخت خراجی که از سوی فاطمیان به فرنگان وعده داده شده بود کردند. در چنین اوضاع و احوالی بود که نورالدین زنگی شاور را با سپاهی به فرماندهی اسد الدین شیرکوه، یکی از امرای کرد که با برادرش، ایوب، به خدمت زنگیان درآمده بود، به مصر بازفرستاد. در این لشکرکشی شیرکوه برادرزاده خود، صلاح الدین، پسر ایوب، را که مقدر بود مؤسس آینده سلسله ایوبی شود نیز با خود برد. پس از چند نبرد ضرغام شکست خورد و در رمضان ۵۵۹/ اوت ۱۱۶۴ کشته شد؛ و شاور دوباره بر مسند وزارت نشست.

دوره دوم وزارت شاور پنج سالی به طول کشید، و این یکی از مغشوشترین دوره های سالهای پایانی تاریخ فاطمی بود؛ در این دوره چندین بار دیگر فرنگان و زنگیان بر مصر تاختند، و شاور گاه با آملریک اول و گاه با نورالدین زنگی که سپاهیانشان به دفعات متعدد در خاک مصر باهم مقاتله کردند از در اتحاد درمی آمد. در ۵۶۲/ ۱۱۶۷، آملریک هیبتی به ریاست هیو قیصری^{۱۶۵} به نزد عاضد فرستاد و خراج معتناهایی از او درخواست کرد؛ و موفق شد. حتی در این سالهای

^{۱۶۴} I cirIamA(۲)

^{۱۶۵} aeraseaC fō hguH(۳)

پایانی سلسله فاطمی، شهسواران مسیحی از عظمت و جلال دربار و مراسم خلافت فاطمی در تحیر بودند. ۴۰ در ۵۶۴/۱۱۶۸، نور الدین، که اکنون بکلی اعتمادش از شاور که تعهدات خود را نسبت به

ص: ۳۱۱

فرمانروای زنگی زیر پا گذاشته بود سلب شده بود، سومین نیروی اعزامی خود را باز هم به سرکردگی شیرکوه و همراه با صلاح الدین به مصر فرستاد. نیروی اعزامی اسما به تقاضای شاور و عاضد، که از اشغال مصر به دست فرنگان خسته شده بودند، به مصر می رفت. اما عملاً نور الدین در پی اجرای نقشه های خود برای تصاحب سرزمینهای فاطمیان بود. شیرکوه، پس از آنکه سپاهیان آملریک را از مصر بیرون راند، فاتحانه به قاهره وارد شد تا کار شاور را نیز خاتمه دهد. صلاح الدین شاور را دستگیر کرد و با موافقت عاضد در ربیع الثانی ۵۶۴/ ژانویه ۱۱۶۹ او را به قتل رسانید. پس از آن، عاضد مجبور شد شیرکوه را به وزارت منصوب دارد و به وی لقب ملک المنصور دهد. هنگامی که دو ماه بعد شیرکوه به طور ناگهانی درگذشت (جمادی الثانی ۵۶۴/ مارس ۱۱۶۹)، صلاح الدین جانشین او شد. وی آخرین وزیر دستگاه فاطمی بود. ۴۱

عموماً از صلاح الدین یوسف بن ایوب (فت ۵۸۹/ ۱۱۹۳)، که خلعت رسمی وزارت را با لقب الملك الناصر از عاضد دریافت داشت و در تواریخ اروپایی جنگهای صلیبی به نام صلاح الدین^{۱۶۶} معروف گشت، با عنوان سلطان نام برده می شد. وی بسرعت موقعیت خود را محکم کرد و زمینه را برای خاتمه دادن به حکومت فاطمیان آماده ساخت؛ و این هدف و مقصدی بود که مدام در مد نظر مخدومش، نور الدین زنگی، که یک سنی متعصب و مورد عنایت عباسیان بود، قرار داشت. صلاح الدین بلافاصله دست به کار به وجود آوردن یک نیروی نظامی وفادار به خود و از میان بردن قوای فاطمی شد. وی، بخصوص با سپاهیان شورشی و سیاهپوست مصر، که بخش مهمی از قوای فاطمی را تشکیل می دادند، قاطعانه و بیرحمانه رفتار کرد؛ خانه و محلات آنها را سوزانید و باقیمانده آنها را در مصر علیا قلع و قمع کرد. به طور منظم شامیان را در مشاغل کلیدی دستگاه اداره مملکت به جای مصریان گماشت. در همان حال، صلاح الدین بتدریج سیاستی ضد اسماعیلی در پیش گرفت. از جمله اذان گفتن به روش شیعیان را ممنوع ساخت، و مجالس تقریر و درس اسماعیلی را در الازهر و جاهای دیگر در قاهره تعطیل کرد. نیز یک نفر سنی را به منصب قاضی القضاة گماشت، و او همه قضات اسماعیلی مصر را برکنار و به جای آنها قاضیان سنی را منصوب کرد. صلاح الدین دو سال و نیم بعد از نشستن به مسند وزارت، موقعیت خود را آن اندازه امن و مطمئن یافت که آخرین قدم را برای از ریشه برکندن خلافت فاطمی بردارد.

ص: ۳۱۲

صلاح الدین خلافت فاطمیان را رسماً در محرم ۵۶۷/ سپتامبر ۱۱۷۱، که دستور داد در قاهره خطبه به نام خلیفه عباسی وقت، مستضیء (۵۶۶-۵۷۵/ ۱۱۷۰-۱۱۸۰)، بخوانند، خاتمه داد؛ و به این ترتیب، مصر را تابع فرمان عباسیان اعلام کرد. یک متکلم شافعی، به نام نجم الدین خوبوشانی، عهده دار این وظیفه شد که اعمال فاسد فاطمیان را نیز، که اینک ملحد و بی دین خوانده می شدند، برشمارد. پس از دو قرن، مذهب اسماعیلی به عنوان مذهب رسمی مملکت مصر، تنها

باقیمانده امپراتوری فاطمی، کنار گذاشته شد، و مصر در میان بی تفاوتی کامل مردم به دامن تسنن بازگشت. چند روز بعد عاضد، چهاردهمین و آخرین خلیفه فاطمی و بیست و چهارمین امام اسماعیلیان حافظی، درمانده و بی یار و یاور، پس از بیماری کوتاهی درگذشت. در هنگام مرگ هنوز بیست و یک سال نداشت، به این ترتیب خلافت فاطمی، که در ۲۹۷/۹۰۹ تأسیس شد و متضمن بزرگترین موفقیت دینی - سیاسی و فرهنگی اسلام شیعی بود، پس از ۲۶۲ سال به پایان رسید. صلاح الدین، که پس از مرگ نور الدین در ۵۶۹/۱۱۷۴ استقلال خود را به دست آورد، موفق شد که سلسله ایوبی را بنیان نهد؛ سلسله‌ای که می‌بایست بر مصر، شام، یمن، و بخشهای دیگری از خاور نزدیک حکومت براند.

با مرگ عاضد اعضای بیشمار خاندان فاطمی برای همیشه به اسارتی محترمانه درآمدند، و در بخشهایی از قصر فاطمیان یا ساختمانهای منتزع دیگر جای داده شدند.

گنجینه‌ها و ذخایر عظیم سلسله معزول میان امیران صلاح الدین و نور الدین تقسیم گشت. صلاح الدین همچنین سبب ویرانی و انهدام کتابخانه‌های معروف فاطمیان در قاهره، از جمله مجموعه کتب دار الحکمه، شد. و در همان حال، به اذیت و آزار اسماعیلیان مصر که بیشترش از مستعلویان حافظی بودند پرداخت. دعوت حافظی، که اینک از پشتیبانی رسمی دولتی در مصر محروم شده بود، پس از سقوط سلسله فاطمی، چندان دیر نپایید. باید یادآور شد که در طی حکومت چهار خلیفه واپسین فاطمی، که به عنوان ائمه حافظیه شناخته می‌شدند، سنتهای اسماعیلی روزگاران قدیمتر رعایت می‌شد. از جمله اینها می‌توان از نصب داعی الدعات به عنوان رئیس سازمان دعوت نام برد. نخستین کسی که بدین سمت گماشته شد سراج الدین نجم بن جعفر (فت ۵۲۸/۱۱۳۴) بود که در ۵۲۶/۱۱۳۲ داعی الدعات و قاضی القضاات شد. و آخرین کسان، ابن عبد القوی، و بستگان او بودند که در واپسین سالهای خلافت فاطمی متصدیان این شغل بودند. ۴۲ نیز می‌توان فرض کرد که متکلمان حافظی این عهد به فعالیت‌های ادبی مشغول بودند. اما چون حافظیه

ص: ۳۱۳

اندک زمانی بعد از میان رفتند، هیچ متن حافظی که قابل قیاس باشد با آثار اسماعیلی ان طیبی و نزاری، که به وسیله پیروان این شاخه‌های مذهب اسماعیلی، حفظ شده‌اند برای ما باقی نمانده است. ۴۳

در اوضاع و احوال بلافاصله بعد از سقوط سلسله فاطمی، اسماعیلیان مصر برای فرار از تعقیب و آزار اربابان جدید مملکت، ایوبیان سنی مذهب، اختفا گزیدند.

عده‌ای به مصر علیا پناه بردند، و در آنجا بر ضد صلاح الدین دست به تحریکاتی زدند.

تا مدتی هنوز اخلاف مستقیم حافظ و نیز چند تن مدعی کذاب، که خویشان را از خاندان فاطمی معرفی می‌کردند، به ادعای امامت حافظیان برمی‌خاستند. بعضی از اینان حتی دست به شورش زدند، اما در مصر پشتیبانی چندانی نیافتند. ۴۴ عاضد پسر ارشد خود، داود، را ولیعهد قرار داده بود. پس از مرگ عاضد، حافظیان داود را با لقب الحامد لله امام بعدی خود شمردند. وی، مانند دیگر اعضای خاندان فاطمی، در اسارت ایوبیان بود. در ۵۶۹/۱۱۷۴، توطئه بزرگی که برای افکندن صلاح الدین و روی کار آوردن مجدد فاطمیان چیده شده بود در قاهره کشف گردید. ۴۵ توطئه‌گران اصلی که از آمالریک اول و فرنگان نیز یاری خواسته بودند، عبارت بودند از: شاعر و مورخ معروف یمنی، عماره؛ یک نفر

دیگر که قبلا داعی الدعوات بود؛ و چند تن از قاضیان و فقیهان اسماعی لی و سرداران فاطمی؛ و بعضی از اعقاب وزیران فاطمی ابن رزیک و شاور؛ و حتی چند تن از امرای خود صلاح الدین . عماره و عده‌ای از دستیارانش به فرمان صلاح الدین کشته شدند، و در همان حال عده زیادی از طرفداران سلسله ساقط به قتل رسیدند یا به مصر علیا تبعید شدند که از این به بعد منطقه فعالیت‌های طرفداران فاطمیان شد . در طی سالهای ۵۶۹ - ۵۷۰ / ۱۱۷۳ - ۱۱۷۵، قیامی به سرداری امیر الجیوش کنز الدوله و با شرکت اسماعیلیان مصر به جانبداری از فاطمیان صورت گرفت . این قیام را ملک العادل، برادر صلاح الدین و جانشین آینده او در مصر علیا، سرکوب کرد. ۴۶ در ۵۷۲ / ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷، یک مدعی که خویشتن را به دروغ داود بن عاضد می خواند، شورش دیگری به حمایت از فاطمیان در شهر فقط به راه انداخت . ۴۷ صلاح الدین ناچار سپاهی به سرداری ملک العادل برای سرکوبی این شورش، که عده زیادی در آن شرکت جسته بودند، به آنجا گسیل داشت . در حدود سه هزار نفر از مردم فقط، بیش از آنکه قیام خاموش شود، قتل عام شدند . باید یادآور شویم که در این زمان، درحالی که حافظیه و عناصر طرفدار فاطمیان در مصر رو به نابودی می رفتند، نزاریه به صورت یک قدرت مهم سیاسی در شام بیرون آمدند، و در آنجا به

ص: ۳۱۴

رهبری راشد الدین سنان معروف، چنانکه خواهیم دید، نیرویی شدند که می بایست در اتحادها و رقابت‌های محلی به حساب آورده شوند. نیز در همین زمان بود که نزاریان شام با نور الدین و ایوبیان به مبارزه و ستیز برخاستند، و دوبار در طی سالهای ۵۷۰ - ۵۷۱ / ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ به جان صلاح الدین، که مشغول لشگرکشی به شام بود، سوء قصد کردند.

اما به کشتن او موفق نیامدند.

چندین شورش و قیام کم اهمیت تر به وسیله مدعیان فاطمی یا اسماعیلیان در دهه های واپسین قرن ششم / دوازدهم، که در طی آن دولت ایوبی به رهبری صلاح الدین، که اداره بخش های مختلف مملکت را به اعضای متعدد خانواده خویش سپرده بود، استحکام تمام یافت، در مصر صورت گرفت . ۴۸ داود بن عاضد حقیقی، در ۶۰۴ / ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸، در زمان حکمرانی الملک العادل اول (۵۹۶ - ۶۱۵ / ۱۲۰۰ - ۱۲۱۸)، چهارمین سلطان ایوبی، در زندانی در قاهره جان سپرد . در همان سال، داود و دیگر افراد بازمانده خاندان فاطمی جمعا به محل جدیدی در ارگ قاهره منتقل شده بودند . ۴۹ حافظیان مصر از ایوبیان درخواست کردند که به آنها اجازه داده شود برای داود مراسم علنی سوگواری در قاهره برپا کنند. به آنها اجازه داده شد، ولی ایوبیان از موقعیت استفاد ه کردند و همه رهبران حافظی را دستگیر و اموالشان را مصادره کردند. به نظر می آید که پس از داود پسرش، سلیمان، ملقب به بدر الدین، که مخفیانه در زندان به دنیا آمده بود، امام حافظیه شناخته شده بود. سلیمان نیز در ۶۴۵ / ۱۲۴۸، در زندان خویش، در قاهره درگذشت . ۵۰ از قرار معلوم، از سلیمان فرزندی باقی نماند؛ هرچند عده ای از طرفدارانش معتقد بودند که وی را پسری بود که مخفی نگه داشته می شد. تعدادی از اعضای خاندان فاطمی از نسل عاضد، از جمله دو تن از نوه های او به نامهای ابو القاسم عماد الدین و عبد الوهاب بدر الدین، هنوز در ۶۶۰ / ۱۲۶۲، در طی دهه های اولیه سلسله ممالیک که در ۶۴۸ / ۱۲۵۰ به وسیله غلامان لشکری ترک در مصر تأسیس یافت، زنده بودند . بنابر گفته مقریزی زندانیان فاطمی سرانجام در ۶۷۱ / ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ آزاد شدند. ۵۱ هنوز اندک زمانی بعد، یعنی در ۶۹۷ / ۱۲۹۸، یک مدعی فاطمی که خویشتن را داود بن سلیمان بن داود بن عاضد می خواند در مصر علیا، که هنوز در آنجا باقیمانندگان حافظیه پنهانی باقی مانده بودند، پیدا شد . تا پایان قرن هفتم / سیزدهم حافظیه تقریبا به طور کامل در مصر مضمحل شده بودند . در حقیقت، تا حدود یک قرن بعد از سقوط

خلافت فاطمی، کیش اسماعیلی نیز از سرزمین مصر ناپدید شده بود. از این زمان به بعد، تنها چند جماعت منزوی اسماعیلی،

ص: ۳۱۵

که احتمالا حافظی بودند، در بعضی از دهات مصر علیا تا مدت زمان دیگری باقی ماندند؛ مانند جماعتی که روایت کرده‌اند در حدود ۷۲۷/۱۳۲۷ در روستای عصفون وجود داشته است. ۵۲ تا آخر قرن ششم / دوازدهم اسماعیلیان حافظی در شام نیز ناپدید شده بودند؛ هرچند از یک جماعت منزوی حافظی که در دهه های آغازین قرن هشتم / چهاردهم در کوههای بقیعه، نزدیک صفد، سکونت داشته‌اند خبر داده شده است.

دعوت حافظی، چنانکه گفتیم، در یمن نیز حامیانی داشت. در واقع، زریعیان عدن و بعضی از همدانیان صنعاء تا غلبه ایوبیان بر یمن از پیروان اسماعیلیه حافظی بودند. و عده زیادی در قلمروهای این سلسله‌های محلی یمنی، و نیز از مردم حراز، که بعدها پایگاه اسماعیلیه طیبی شد، ترجیح دادند که به جای دعوت طیبی که پ س از زوال سلسله صلیحی در ۵۳۲/۱۱۳۸ مورد پشتیبانی و حمایت هیچ‌یک از سلاله‌های فرمانروای یمن نبود به دعوت حافظی بپیوندند.

منبع عمده تاریخ زریعیان کتاب عماره است که با چند تن از افراد این سلسله روابط نزدیک داشته است. ۵۳ عماره، که از طرفداران سرسخت فاطمیان بود، تاریخ یمن خویش را در ۵۶۳/۱۱۶۷-۱۱۶۸ به درخواست القاضی الفاضل، که در آن زمان رئیس کاتبان خلیفه عاضد بود و بعدا از یاران نزدیک صلاح الدین شد، نوشت. بعدها تاریخنگاران جنوب عربستان، مانند خزرچی (فت ۸۱۲/۱۴۱۰) ۵۴ مطالب ناچیزی بر شرح عماره در باب سلسله زریعیان افزودند. زریعیان که به شاخه یام از بنو همدان تعلق داشتند، در دوره حکمرانی نخستین امرای صلیحی به قدرت رسیدند. مکرّم احمد (۴۵۹-۴۷۷/۱۰۶۷-۱۰۸۴)، دومین حکمران صلیحی، به پاس خدماتی که زریعیان به صلیحیون و به دعوت فاطمی کرده بودند، در ۴۷۶/۱۰۸۳ حکومت عدن و نواحی پیرامون آن را به عباس و مسعود بن کرم (مکرّم)، دو برادر زریعی، سپرد. آنان مشترکا حکومت کردند و سلسله اسماعیلی زریعیان عدن را تشکیل دادند. نامی که عموما برای این خاندان پذیرفته شده است بنو زریع یا زریعیه است که از نام یکی از حکمرانان بعدی این سلسله، زریع بن عباس، گرفته شده است. به عباس درونوم عدن داده شده بود، و وی از حصن التعکر بر قلمرو خود حکومت می کرد. مسعود بندر و نواحی ساحلی عدن را دریافت کرده، و مقرّ خویش را قلعه الخضراء قرار داده بود. نظام مشترک حکومت توأم با رقابتهای مداوم میان دو شعبه خاندان زریعی برای مدتی ادامه داشت. از آنجا که عدن جزئی از جهیزیه ملکه سیده بود که بزودی قدرت واقعی در دولت صلیحی در دست او قرار گرفت، زریعیان

ص: ۳۱۶

می‌بایست مستقیما از او تبعیت کنند و بخشی از عایدات خود را به او بدهند. عدم موافقت و کشمکش بر سر چند و چونی خراجی که سالانه می‌بایست به ملکه سیده پرداخت شود یکی از موضوعات همیشگی در روابط میان صلیحیون و زریعیان بود، و سرانجام به بیزاری و دوری زریعیان از مخدومان صلیحی آنها منجر گردید.

در ۱۰۸۷/۴۸۰، هنگامی که ملکه سیده سردار و مشاور عمده خود، مفضل بن ابی - البرکات، را به جنگ نجاحیان به زبید فرستاد، حکمرانان زریعی، مسعود و زریع، که شخص اخیر در ۱۰۸۴/۴۷۷ جانشین پدرش، عباس، شده بود، به طرفداری از صلیحیون جنگیدند و در آن لشگرکشی جان خود را از دست دادند. باری، زریعیان خود گاه و بیگاه کوشیدند تا از صلیحیون استقلال یابند اما توفیق نیافتند؛ هر چند موفق شدند بتدریج از مقدار خراجی که به آنان می پرداختند بکاهند. در یک مورد، پس از ۱۰۹۱/۴۸۴، دولت صلیحی مجبور شد مفضل را با سپاهی گران برای گرفتن خراج موعود از حکمرانان زریعی، ابو السعود بن زریع و ابو الغارات بن مسعود، به عدن گسیل دارد. پس از آنکه مفضل در ۱۱۱۰/۵۰۴ درگذشت، ملکه سیده اسعد، یکی از بنی اعمام مفضل، را به جنگ زریعیان که باز سر به شورش برداشته از پرداخت خراج استنکاف می ورزیدند فرستاد.

این سبأ بن ابو السعود نواده زریع بود که بندر و درونبوم عدن را متحداً در زیر فرمان خویش قرار داد. وی با پشتیبانی کافی قبایل، و پس از جنگهای طولانی در طی سالهای ۵۳۱-۵۳۲/۱۱۳۶-۱۱۳۸، سرانجام توانست علی بن ابو الغارات را شکست دهد و برای همیشه به حکومت شاخه مسعودی خاندان زریعی خاتمه دهد. سبأ در ۱۱۳۸/۵۳۳-۱۱۳۹، چند ماهی پس از آنکه یگانه حکمران زریعی عدن شده بود، درگذشت.

سبأ در اواخر زندگیش شروع کرده بود به اینکه از ملکه سیده استقلال جوید. و از این رو، قلاعی چند در ارتفاعات جنوبی یمن که متعلق به صلیحیون بود فراجنگ آورد.

نیز با استفاده‌ای که از تجارت پروتق میان مصر فاطمی و هند که مسیر آن از طریق بحر احمر و بندر عدن بود می برد، خزانه زریعیان را غنی ساخت. هنگامی که حافظ در ۱۱۳۲/۵۲۶ ادعای امامت کرد، بدون تردید نزاع تلخی در دربار صلیحیون و در سراسر جامعه اسماعیلی مستعلوی در یمن در گرفت. در نتیجه اسماعیلیان یمن، که همیشه با پایگاه مرکزی دعوت فاطمی در مصر ارتباط نزدیک داشتند، به دو جناح تقسیم شدند. ملکه صلیحی طرفدار مشروعیت امامت طیب شد و رهبر رسمی جناح طیبی در یمن گردید. از آن سوی، زریعیان رهبران جناح حافظی (مجیدی) شدند و عبد المجید حافظ را امام جدید

ص: ۳۱۷

خود بعد از آمر شناختند. احتمالاً این بلافاصله بعد از شقاق طیبی - حافظی بود که سبأ زریعی، تحت شرایطی که برای ما نامعلوم است، با حافظ از در اتحاد درآمد و به نام دعوت حافظی در یمن بر خود عنوان داعی نهاد.

گمان می رود که به جانشینان سبأ رسماً از سوی پایگاه مرکزی دعوت حافظی در قاهره عنوان داعی اعطا می شد. محمد بن سبأ نخستین زریعی بود که به عنوان داعی در یمن منصوب شد. بعد از سبأ، نخست پسرش، علی الاعز، جایگزین او شد، ولی او سال بعد در ۱۱۳۹/۵۳۴ درگذشت. در نتیجه، بلال بن جریر، مرد قدرتمند دولت زریعی، محمد بن سبأ، برادر جوانتر علی، را بر مسند حکومت نشانده، و خود منصب وزارت را از آن زمان به دست گرفت و تا زمان مرگش، در حدود سال ۱۱۵۱/۵۴۶، همچنان در آن مقام باقی ماند. ۵۵ در این میان، قاضی رشید احمد بن علی بن زبیر در ۱۱۳۹/۵۳۴ با منشور انتصاب علی بن سبأ در مقام داعی دعوت مجیدی در یمن، که از سوی حافظ صادر شده بود، از قاهره به صوب یمن حرکت کرده بود. وقتی قاضی رشید به یمن رسید علی وفات یافته بود، و در نتیجه مقام داعی به

حکمران بعدی زریعی، محمد بن سبأ، تفویض شد. ۵۶ حافظ همچنین چند لقب افتخاری به بلال، وزیر زریعیان، به خاطر وفاداریش نسبت به فاطمیان و دعوت حافظی، اعطا کرد. بلال که دخترش را به محمد بن سبأ به همسری داده بود، چون درگذشت، منصب وزارت به ترتیب به دو نفر از پسرانش رسید. در ۵۴۷/۱۱۵۲-۱۱۵۳ محمد بن سبأ چند قلعه و شهر از صلیحیون، که دولتشان با مرگ ملکه سیده در ۵۳۲ هجری به طور قطع به پایان رسیده بود، خریداری کرد. از جمله این مستملکات خریداری شد، پایتخت پیشین صلیحیون، ذو جبلة، بود که محمد آن را محل اقامت خویش قرار داد.

محمد بن سبأ در حوالی سال ۱۱۵۵/۵۵۰ درگذشت و پسرش، عمران، که مانند پدر عنوان داعی داشت، به جای او نشست. در دوره حکمرانی عمران روابط نزدیک میان خلفای متأخر فاطمی و دولت زریعی همچنان برقرار بود. سکه‌هایی از این حکمران زریعی در دست است که در ۵۵۶ هجری در عدن ضرب شده، و نام امام عاضد بر یک سوی آنها و نام عمران بر سوی دیگر نقش شده است. ۵۷ با مرگ عمران، در ۵۶۱/۱۱۶۶، امور مملکت زریعی به دست یاسر بن بلال، وزیر عمران، افتاد و وی به نام سه پسر خردسال عمران به حکومت پرداخت. در این زمان، مملکت اسماعیلی حافظی زریعیان عدن، ابین، دملوه، تعز، و مناطق دیگری را در اقصای شمال تا تقیل صید شامل می‌شد.

ص: ۳۱۸

دولت زریعی با غلبه ایوبیان بر جنوب عربستان در ۵۶۹/۱۱۷۳ به پایان رسید. تورانشاه، برادر صلاح الدین، که سرکردگی لشکریان ایوبی را در فتح یمن برعهده داشت، عدن را نیز تسخیر کرد و یاسر بن بلال را به قتل رسانید. ایوبیان مذهب تسنن را از نو در تمام قلمرو زریعیان استقرا دادند. پسران عمران، یعنی محمد، منصور، و ابو السعود، تا مدتی دیگر تحت سرپرستی و قیمومت جوهر بن عبد الله در قلعه دملوه، آخرین پایگاه زریعی، باقی ماندند. عاقبت جوهر دملوه را در ۵۸۴/۱۱۸۸ به ایوبیان فروخت و همراه پسران عمران، آخرین حکمرانان اسمی دولت زریعی، جنوب عربستان را به صوب حبشه ترک گفت. ۵۸

دعوت حافظی در یمن را دست کم بعضی از حکمرانان همدانی صنعاء نیز حمایت می‌کردند. همدانیان که مانند زریعیان اسماعیلی بودند، به حلف قبایلی همدان تعلق داشتند. ۵۹ صنعاء و نواحی پیرامون آن اغلب تحت حکومت بنو همدان که قبیله‌ای بزرگ و پرنفوذ بود قرار داشت، و بسیاری از خاندانهای همدانی پیرو شیعه زیدی یا شیعه اسماعیلی بودند. در حدود سال ۴۶۷/۱۰۷۴، هنگامی که دومین حکمران صلیحی، مکرّم، در ذو جبلة اعتکاف ورزید و امور مملکت را به دست همسرش، ملکه سیده، سپرد، صنعاء نیز به قاضی عمران بن الفضل و اسعد بن شهاب، عموی مکرّم، سپرده شد تا به اتفاق بر آن حکومت کنند. عمران، یکی از رؤسای بنو همدان از قبیله تابع یام، به مؤسس سلسله صلیحی در بیشتر جنگهایش کمک کرده بود، و نیز از جانب او مأموریتی در ۴۵۹/۱۰۶۷ به قاهره انجام داد و از مستنصر، خلیفه فاطمی، خواست که به علی بن محمد صلیحی اجازه دیدار از دربار فاطمی داده شود. بعدها، عمران که مانند صلیحیون پیرو مذهب اسماعیلی فاطمی شده بود، سیهسالار قوای صلیحی شد. باری، حکومت عمران بر صنعاء زیاد طول نکشید. به دلایلی که بر ما معلوم نیست، دیری نگذشت که میان مکرّم و عمران تقار و دشمنی پدید آمد و عمران از مقام خویش معزول گشت. به نظر می‌آید که عمران، احتمالاً به خاطر بغض و رنجش از اعمال قدرت ملکه سیده بر او، به توطئه چینی علیه صلیحیون پرداخته بود. وی همچنین به مقام و قدرت لمک بن مالک حمادی در دولت صلیحی غبطه می‌خورد. چنانکه بعداً پدیدار شد، جانشینان این دو قاضی رقیب و متخاصم رهبران و رؤسای دو جناح متفاوت مذهب اسماعیلی

در یمن شدند. درحالی که جانشینان لمک منصب داعیان طیبی ها را داشتند، اعقاب عمران از جمله آن حکمرانان همدانی بودند که از دعوت حافظی حمایت می کردند. اقبال رو به اعتلای مفضل بن

ص: ۳۱۹

ابو البرکات (فت ۵۰۴ / ۱۱۱۰)، معتمد سیده، که علیه نجاحیان و زریعیان جنگید، عامل دیگری بود که پایه های وفاداری و مطاوعت زریعیان و همدانیان را نسبت به صلیحیون ویران ساخت . به هر حال، در نتیجه محبویّت ملکه سیده در سرتاسر یمن عمران نمی توانست صریحا و علنا به مقابله او برخیزد . در واقع، عمران در جنگ صلیحیون با نجاحیان، در ۴۷۹ / ۱۰۸۶، به پشتیبانی از ملکه سیده شرکت جست و در نبرد کشته شد.

در این میان، خاندانهای مختلف همدانی در پی آن بودند تا استقلال خویش را از قدرت مرکزی صلیحیون به دست آورند. پیش از سال ۴۹۲ / ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ آنها صنعا را از دولت صلیحی جدا ساختند . اینک شهر و نواحی پیرامون آن در زیر فرمان حاتم بن الغشیم المغلسی قرار داشت که یکی از رؤسای همدانی بود و اولین دولت از سه سلسله همدانی صنعا را تأسیس کرد . حاتم در ۵۰۲ / ۱۱۰۸ درگذشت و پسرانش عبد الله (۵۰۲ - ۵۰۴ / ۱۱۰۸ - ۱۱۱۰) و سپس معن جانشین او شدند، و با مخالفت های جدی در میان بنو همدان مواجه گردیدند. در ۵۱۰ / ۱۱۱۶، قاضی احمد بن عمران بن الفضل، پسر فرمانروای پیشین صنعا که اینک ریاست و رهبری خاندانهای همدانی را به دست آورده بود، رسماً معن را معزول کرد، و هشام بن القیبب را، که از یکی از خانواده های دیگر همدانی بود و مذهب اسماعیلی مستعلوی داشت، به حکومت صنعا منصوب کرد . ۶۰ هشام که بنیانگذار دومین سلسله همدانی بود در حوالی سال ۵۱۸ / ۱۱۲۴ درگذشت و برادرش، حماس بن القیبب، جانشین او شد . در دوره حکومت حماس بود که آمر درگذشت و حافظ ادعای امامت کرد. از قضا حماس اولین حکمران همدانی بود که به حمایت از دعوت حافظی در یمن برخاست . حماس اندک زمانی بعد از شقاق حافظی - طیبی، در ۵۲۷ / ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳، درگذشت، و پسرش، حاتم، زمام امور دولت همدانی صنعا را به دست گرفت. وی نیز پیرو اسماعیلیه حافظی بود.

وقتی حاتم بن حماس، در ۵۳۳ / ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹، اندک زمانی بعد از ملکه سیده درگذشت، پسرانش بر سر جانشینی او با یکدیگر به نزاع برخاستند؛ و به این ترتیب بار دیگر میان بنو همدان نفاق افتاد. در چنین اوضاع و احوالی بود که خاندان همدانی عمران، با موافقت رؤسای قبیله ای، مسئولیت حکومت صنعا را برعهده گرفت. به این ترتیب، ضبط و ربط نواحی صنعا در ۵۳۳ هجری به دست حمید الدوله حاتم بن احمد بن عمران افتاد، و او سومین سلسله همدانی صنعا را به نام سلسله بنو حاتم تشکیل داد. به این طریق میراثی را که عمران از کف داده بود، نوه اش که سال تا ۵۴۵ / ۱۱۵۰ سراسر مملکت

ص: ۳۲۰

شمال صنعا را، به استثنای صعده، مرکز عمده زیدیان یمن، در زیر فرمان داشت دوباره به چنگ آورد . حاتم نیز مانند بنو قیبب در نواحی زیر فرمان خود از دعوت حافظی حمایت می کرد. اختلافات مذهبی در درگیریهای مداوم میان حاتم حافظی مسلک و امام زیدی، متوکل احمد بن سلیمان از خاندان رسی، که در ۵۳۲ / ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ پیشوایی و امامت خویش را بر زیدیان یمنی در صعده اعلام داشته بود، نقش مهمی داشت . این مجادلات در ۵۴۵ / ۱۱۵۰، هنگامی که

زیدیان بر حاتم تاختند و برای مدت کوتاهی صنعاء را از زیر قدرت همدانیان بیرون بردند، آغاز شد، و تا مرگ حاتم در ۵۵۶/۱۱۶۱ ادامه یافت. ۶۱ هنگامی که حاتم استیلای خود را بر صنعاء بازیافت کتیبه مسجد صنعاء، را که بر آن نام امامان اسماعیلی فاطمی نوشته شده و امام متوکل احمد زیدی (فت ۵۶۶/۱۱۷۰) آن را محو ساخته بود، از نو مرمت کرد. ۶۲

پس از حاتم پسرش، علی، که آخرین فرمانروای سلسله خود بود، جانشین او شد.

سلطان علی بن حاتم موقعیت خود را محکم ساخت و قلمرو حکومت خود را گسترش داد و در سمت شمال حتی، به طور موقت، صعده را به زیر سلطه درآورد و در مغرب تا حر از، که عده زیادی اسماعیلی حافظی در آنجا بودند، پیش رفت. علی بن حاتم همدانی، که پیشوای دعوت حافظی در منطقه صنعاء بود، با حاتم بن ابراهیم حامدی، که در ۵۵۷/۱۱۶۲ به عنوان سومین داعی مطلق زمام رهبری طیبی ها را به دست گرفته بود، جنگهای طولانی کرد. این جنگها در عین حال شدیدترین منازعه نظامی میان فرق حافظی و طیبی در یمن است. این خصومت و دشمنی که سه سال به طول کشید در ۵۶۱ هجری آغاز شد، و علتش آن بود که داعی حاتم با پشتیبانی روزافزون عده زیادی از رؤسای قبایل همدانی به جنگ علیه علی بن حاتم برخاست و قلعه کوکبان را در نزدیکی صنعاء گرفت. ۶۳ علی بن حاتم به تلافی پرداخت، با داعی حاتم وارد جنگ شد و سرانجام او را شکست داد.

کوکبان در ۵۶۴/۱۱۶۸-۱۱۶۹ تسلیم شد و داعی به ریعان و لؤلؤ عقب نشست، و سپس خویشتن را در حراز مستقر کرد. همدانیان مقدار زیادی از سرزمینهای اطراف کوکبان و ش بام را ویران کردند. سلطان علی همچنین در بستن عقد اتحاد با همکیشان زریعی خویش و بعضی از قبایل همدانی علیه حکمران خارجی زبید، یعنی عبد النبی، پسر علی بن مهدی (فت ۵۵۴/۱۱۵۹)، که زبید را از دست نجاحیان بیرون آورده و سلسله جدیدی در آنجا تأسیس کرده بود، ۶۴ پیشقدم شد. عبد النبی در لشگرکشیهایی که برای بسط قلمرو حکومت خود می کرد عدن را در محاصره گرفته و زریعیان را مجبور ساخته بود تا از

ص: ۳۲۱

همدانیان کمک نظامی بطلبند. زیرا دو سلسله زریعی و همدانی هر دو از خاندان یام و هر دو پیرو کیش اسماعیلی حافظی بودند. عبد النبی در ۵۶۹/۱۱۷۳ شکست خورد و زیر فشار نیروهای متحد سلسله های اسماعیلی و سلحشوران قبیله ای آنها به زبید پس رانده شد. ۶۵ تا این زمان ایوبیان شروع کرده بودند به رخنه کردن در یمن که حاصلش سقوط سلسله های زریعی، همدانی، و مهدوی بود. تنها امامان زیدی که در صعده حکومت می راندند از استیلای ایوبیان بر جنوب عربستان جان سالم به در بردند.

اندکی بعد از آنکه علی بن حاتم از لشگرکشی خود علیه مهدویان به صنعاء بازگشت، سپاهیان ایوبی به فرماندهی تورانشاه به دامنه های شهر رسیده بودند (۵۷۰/۱۱۷۴). علی به دژ برآش که جایی امن بود فرار کرد، درحالی که تورانشاه صنعاء را که همدانیان رها ساخته بودند موقتاً تسخیر کرد. این مشخصاً پایان حکومت همدانیان بود؛ هرچند بعضی از همدانیان همچنان ضبط و ربط بعضی از نواحی اطراف صنعاء را برای مدت بیشتری در دست داشتند. پس از آنکه تورانشاه در ۵۷۱/۱۱۷۵-۱۱۷۶ یمن را به صوب مصر ترک گفت، علی بن حاتم به صنعاء بازگشت و با کمک

برادرش، بشر بن حاتم، و دیگر خویشاوندانش مقاومتی شدید در برابر ایوبیان به عمل آورد. در ۵۸۵ / ۱۱۸۹، دومین حکمران ایوبی یمن، الملك العزيز طغتكين بن ایوب (۵۷۷-۵۹۳ / ۱۱۸۱-۱۱۹۷)، که امور جنوب عربستان را فیصله داده بود، وارد صنعاء شد، که تا این زمان همچنان در دست همدانیان حافظی بود. با وجود این، برادران علی بن حاتم و دیگر همدانیان که در ناحیه وسیعی در اطراف صنعاء پراکنده بودند تا مدت‌ها طی دوره ایوبی در یمن (۵۶۹-۶۲۶ / ۱۱۷۳-۱۲۲۹) همچنان تعدادی از قلاع را در دست داشتند. علی بن حاتم خود تا زمان مرگش در ۵۹۹ / ۱۲۰۲-۱۲۰۳ صاحب چند قلعه بود. داستان پیشرفت بطنی فتح صنعاء و پیرامون آن به دست ایوبیان و ریشه کن کردن حکومت همدانیان را بدرالدین محمد بن حاتم (فت حدود ۷۰۰ / ۱۳۰۰)، یکی از مورخان یمن و نبیره علی بن حاتم، به شرح روایت کرده است. ۶۶ این امر همچنین روشن می‌سازد که چرا کیش اسماعیلیه حافظی پس از غلبه ایوبیان بر یمن هنوز تا مدتی در آنجا دوام آورد؛ هرچند با سقوط حکومت زریعیان و همدانیان کیش اسماعیلیه حافظی قدرت و اهمیت خود را در یمن از دست داد و تنها در میان جماعات متفرق و منزوی و در میان بعضی از اعقاب حکمرانان همدانی صنعاء باقی ماند. جالب است یادآور شویم تا آغاز قرن هفتم / سیزدهم حافظیه هنوز در یمن چنان اهمیت و اعتبار داشتند که طیبی‌ها رسالات جدلی علیه آنها بنویسند و

ص: ۳۲۲

ادعای حافظ و جانشینانش را بر امامت رد کنند و از حقانیت دعوت طیبی دفاع کنند. یکی از این آثار جدلی که علیه دعوت مجیدی (حافظی) نوشته شده است، به قلم پنجمین داعی مطلق طیبی، علی بن محمد بن ولید (فت ۶۱۲ / ۱۲۱۵)، موجود است و به چاپ رسیده است. ۶۷ هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد دعوت حافظی در هند جای پای به دست آورده بوده باشد. از قرار معلوم اسماعیلیان مستعلوی هند، که با دولت صلیحی ارتباط نزدیک داشتند، کاملاً از دعوت طیبی که صلیحیون از معتقدان آن بودند جانبداری می‌کردند.

پیش از آنکه به بحث درباره اسماعیلیه طیبی در یمن بپردازیم، باید به طور گذرا بگوییم که چند جماعت طیبی در مصر و شام که به نام آمریه معروف بودند و پس از شقاق طیبی - حافظی به وجود آمدند هرگز اهمیتی کسب نکردند و زندگانشان کوتاه بود.

تا زمانی که پایه‌های حکومت ایوبیان در مصر محکم شد و مذهب اسماعیلی به عنوان دین رسمی جای خود را به مذهب اهل سنت سپرد، طیبی‌های مصری که مخفیانه می‌زیستند و مورد تعقیب و آزار و سیاست شدید قرار داشتند تقریباً به طور کامل مضمحل شده بودند. ۶۸ در شام نیز، تاریخ طیبی‌ها دوره کوتاهی داشت. ابن ابی طیّء، وقابعنکار شیعی مذهب حلب، که در حدود سال ۶۳۰ هجری وفات یافته است، از وجود عده ای اسماعیلی در اواخر قرن ششم / دوازدهم خبر می‌دهد که متعلق به فرقه آمریه بوده اند. ۶۹ در دهه‌های آغازین قرن هشتم / چهاردهم ظاهراً تنها یک گروه منفرد و منزوی آمری در شام، در کوه‌های بقیعه و زابود نزدیک صفد، وجود داشته است. در یمن و هند بود که دعوت طیبی با موفقیت اشاعه پیدا کرد و برای همیشه پایگاه‌های مستحکم به دست آورد. ۷۰

چنانکه گفتیم، چند ماهی پیش از آنکه آمر، بیستمین امام اسماعیلیان مستعلوی، در ۵۲۴ / ۱۱۳۰ به قتل برسد، پسری به نام طیب از او به دنیا آمد. ما قبلاً به روایت ابن میسر و نامه‌ای که عماره و طیبی‌ها برای ما حفظ کرده‌اند، و در آن آمر تولّد طیب را به ملکه سیده صلیحی خبر داده است، اشاره کردیم. در آن زمان، ملکه سالخورده صلیحی سی و شش سالی

بود که از حقوق مستعلی و آمر بر امامت اسماعیلیان مستعلوی حمایت می کرد. روشن نیست در هفته های بحرانی بعد از کشته شدن آمر بر سر طیب، که به هنگام تولد به ولایتعهدی منصوب شده بود، چه آمد. مثلاً معلوم نیست که آیا وی در طفولیت مرد یا به صورتی به تحریک عبدالمجید الحافظ، که نایب الحکومه بود، سر به نیست شد؟ یک مورخ شامی که نزدیک بدان عصر می زیسته و نامش نامعلوم مانده است حدس می زند که وی به دستور حافظ مخفیانه کشته شده بوده است. ۷۱ ابن میسر فقط

ص: ۳۲۳

می گوید که حافظ به نحوی وجود طیب را پنهان داشته بود. دیگر مورخان غیراسماعیلی آن عصر در این باب ساکت مانده اند. اما یک روایت طیبی یمنی درباره سرنوشت طیب، بیست و یکمین و آخرین امام طیبیه، که نامش بر پیروانش معلوم است، وجود دارد. تاریخ این روایت که در جلد هفتم عیون الاخبار داعی ادريس آمده قدمتش به زمان ابراهیم بن الحسین الحامدی، دومین داعی مطلق طیبی های یمنی که در هنگام شقاق حافظی - طیبی کامل مردی بوده است بازمی گردد. ۷۲

برحسب این روایت، ابن مدین نامی رئیس گروهی از داعیان در دستگاه آمر بود.

دیگر اعضای این گروه که از میان برجسته ترین و معتمدترین داعیان برگزیده شده بودند عبارت بودند از: ابن رسلان، العزیزی، قونص (قونص)، و نسلان. آمر درست پیش از مرگش سرپرستی طیب را به ابن مدین، که وی را به منصب بابی برگماشته بود، سپرد.

چون آمر درگذشت، این داعیان نسبت به طیب سوگند بیعت یاد کردند و ابن مدین به یاری برادرزنش، ابو علی، رهبری دعوت اسماعیلی را به نام طیب برعهده گرفت. هنگامی که ابو علی کتیفات قدرت را به دست گرفت و دشمنی خود را با فاطمیان آشکار ساخت، ابن مدین و داعیان پیرامون او که از خطرات قریب الوقوع آگاه بودند تصمیم گرفتند که امام صغیر را که نصّ امامت از پدرش آمر داشت مخفی کنند. اما ابن مدین و آن چهار داعی دیگر، که از پیروان فوق العاده وفادار آمر بودند، به دستور کتیفات دستگیر شدند. و چون حاضر نشدند عهد بیعت خویش از آمر و طیب بازگیرند، سرانجام کشته شدند. در این میان، ابو علی، برادر زن ابن مدین، موفق شد با طیب اختفا گزیند. از آن پس نامی از طیب شنیده نشد. طیبی ها معتقدند که طیب زنده ماند ۷۳ و امامت در ذریه او ادامه یافت و نسل بعد از نسل در طی دوره ستر جاری که با غیبت طیب آغاز شد از پدر به پسر رسید. جالب آن است که برحسب این روایت گناه غصب حقوق طیب بر دوش کتیفات گذاشته شده است که در دوره حکومت کوتاه او بسیاری از حامیان دعوت طیبی در مصر کشته شدند، و مذهب اثنی عشری دین رسمی مملکت اعلام شد. به این ترتیب، این روایت واقعیت حذف نام طیب را از همان آغاز نایب الحکومه شدن عبدالمجید الحافظ نادیده می گیرد.

در این میان، خبر تولد طیب در دربار صلیحیون با شادی و سرور روبه رو شد. ما از روی عیون الاخبار می دانیم که سفیری از دربار فاطمی، به نام شریف محمد بن حیدره، در ۵۲۴ هجری، حامل نامه آمر درباره تولد و ولایتعهدی طیب به یمن بود. نیز یک گزارش عینی از الخطّاب، دستیار نخستین داعی عمده طیبی ها در یمن، وجود دارد که خود شاهد

اوضاع و احوالی بوده که طی آن نامه آمر به دست ملکه صلیحی رسیده بوده است. ۷۴

اندک زمانی بعد، مستعلویان یمن با رسیدن اخبار حوادثی که بسرعت و پی در پی در قاهره رخ می داد؛ یعنی قتل آمر، نایب الحکومه شدن عبد المجید، و وزارت کتیفات دچار سرگردانی شدند. محمد بن حیدره که در آن ایام هنوز در یمن بود، در ملأ عام خطبه هایی ایراد کرد و از مرگ آمر اظهار تأسف کرد و در رفعت مقام طیب سخن گفت. این خطبه ها می بایست بزودی پس از مرگ آمر ایراد شده باشد، زیرا در یکی از آنها فرستاده فاطمی از طیب، عبد المجید، و ابو علی کتیفات به ترتیب به عنوان امام، نایب الحکومه (ولیعهد مسلمین)، و وزیر نام می برد. ۷۵ می توان تصور کرد بحرانی که اسماعیلیان یمن با آن مواجه شدند. در ۵۲۶ هجری، هنگامی که عبد المجید ادعای امامت کرد، به اوج خود رسید.

داعی ادیس روایت می کند که چگونه ملکه سیده وقتی حافظ در مکاتبات رسمیش با او لقب جدید امیر المؤمنین، به جای ولیعهد مسلمین، که عنوان سابقش بود، بر خود نهاد دچار شگفتی و حیرت شد. ۷۶ احتمالاً در این زمان بود که مستعلویان یمن به دو شاخه طیبی و حافظی تقسیم شدند. زریعیان عدن و همدانیان صنعاء رهبران دعوت حافظی شدند، و حال آنکه ملکه صلیحی طرفدار و پیرو دعوت طیبی شد.

در این مقطع سودمند ت و اند بود که سخنی به اجمال درباره توالی داعیان در یمن صلیحی بگوئیم. نخستین حکمران صلیحی، علی بن محمد صلیحی، رئیس دعوت اسماعیلی فاطمی در یمن نیز بود؛ وی در شخص خود مقام سلطان و منصب داعی عمده را جمع کرده بود. ۷۷ اما وقتی لمک بن مالک حمادی از مأموریت مصر خود در ۴۵۹ / ۱۰۶۶-۱۰۶۷، یعنی همان سالی که علی بن محمد درگذشت، به یمن بازگشت، ریاست دعوت و ریاست دولت از هم مجزا شد. اینک مستنصر لمک را به مقام داعی عمده یمن منصوب کرد و وی رئیس اجرایی دعوت شد، و حال آنکه فرمانروای جدید صلیحی، مکرم، فقط اسما عهده دار دعوت باقی ماند. ۷۸ این ترتیب، در اساس، حتی وقتی مکرم در ۴۶۷ / ۱۰۷۴-۱۰۷۵ در ذو جبله اعتکاف جست و امور مملکت را به همسرش ملکه سیده سپرد، بر جای خود باقی ماند. هنگامی که مکرم در ۴۷۷ / ۱۰۸۴ درگذشت و پسر کوچکش، علی بن احمد، و سپس دیگران اسما جانشین او شدند، قدرت واقعی همچنان در یمن صلیحی در دست سیده بود. از این زمان سیده در امور دعوت نیز نظارت و دخالت بیشتری داشت، بویژه وقتی که مستنصر، اندکی بعد از مرگ مکرم، رسماً او را به عنوان حجت یمن، که مرتبه ای بالاتر از داعی بود، برگماشت. ۷۹ سیده که زنی سخت محترم بود تشکیلات دعوت یمن را

که داعی لمک در رأس آن بود تحت حمایت خود گرفت، و داعی لمک نیز، به نوبه خویش، سخت از ملکه پشتیبانی کرد. هردو قائل به امامت مستعلی در برابر نزار شدند، و به این ترتیب برای همیشه سرنوشت اسماعیلیان یمن را از جماعت های نزاری شرق جدا ساختند.

لمک بن مالک که به خاندان بنو حماد از قبیله همدان تعلق داشت و در ذو جبله اقامت گزیده بود، اندکی پس از ۴۹۱ / ۱۰۹۷-۱۰۹۸ درگذشت و پسرش، یحیی، جانشین او شد.

دوران داعیگری یحیی مقارن بود با خلافت‌های مستعلی و آمر، و گمان می رود در این دوره روابط میان ملکه صلیحی و دولت فلطمی رو به ضعف نهاد. شاید به همین دلیل بود که در ۵۱۳/۱۱۱۹ آمر ابن نجیب الدوله را به یاری ملکه فرستاد تا دولت صلیحی را بیشتر به زیر سلطه اداری فاطمیان درآورد. اما میان ملکه سیده و ابن نجیب الدوله، که در مقام سپهسالاری قوای صلیحی در چند جنگ علیه دشمنان صل‌یحیون شرکت جسته بود، اختلافات شدید پیش آمد. در ۵۱۹/۱۱۲۵، ابن نجیب الدوله به قاهره فراخوانده شد. اما در راه از کشتی به دریا افکنده شد و غرق گشت. شایع چنان شد که وی به نفع نزاریان فعالیت و تبلیغ می‌کرده است. آنگاه ملکه یکی از اعضای خاندان صلیحی، یعنی علی (عبد الله) بن عبد الله، را به جای ابن نجیب الدوله منصوب کرد، و وی در ذو جبله عامل اداره امور شد.

جالب این است که عماره و دیگر مورخان غیراسماعیلی یمنی بعد از او ابن نجیب الدوله و جانشین او، علی بن عبد الله، را به غلط از جمله داعیان شمرده اند. ۸۰ اما به موجب روایت و ادبیات طبیعی ها درباره توالی داعیان نخستین یمن، ۸۱ ابن نجیب الدوله و ابن عبد الله هیچ مقامی در سازمان دعوت نداشتند.

باری، یحیی بن لمک پیش از مرگش، در ۵۲۰/۱۱۲۶، پس از مشورت با ملکه سیده معاون و دستیار خود، ذوئیب بن موسی الوادعی الهمدانی، را به جانشینی منصوب کرد.

در سالهای نخستین داعیت این شخص بود که اسماعیلیان مستعلوی با شقاق حافظی - طبیعی روبه رو شدند. ذوئیب در موافقت با موضع ملکه صلیحی قائل به حق امامت برای طیب شد، و به این ترتیب نخستین داعی یمنی گشت که به تبلیغ برای دعوت طیبی پرداخت.

السیده حوره بنت احمد، ملکه صلیحی، از ۵۲۴/۱۱۳۰ تا زمان مرگش در ۵۳۲/۱۱۳۸ با تمام توان کوشید تا دعوت طیبی را تقویت کند و پایه های آن را محکم سازد. در وصیتنامه اش، مجموعه جواهرات خود را که زبانزد بود به امام طیب به میراث داد. ۸۲ ذوئیب و دیگر پیشوایان دعوت مستقر در یمن با ملکه سیده، که ظاهراً در اواخر عمرش

ص: ۳۲۶

روابط خود را با فاطمیان قطع کرده بود، همکاری نزدیک داشتند. این بعد از ۵۲۶ هجری بود که ذوئیب داعی مطلق اعلام شد، و در راهبری دعوت و نظارت بر فعالیتهای آن به نام امام مستور طیب اقتدار کامل به دست آورد. ۸۳ و این مشخص‌کننده تأسیس دعوت مستقل طیبی در یمن به رهبری یک داعی مطلق بود. به این ترتیب، ذوئیب اولین نفر از سلسله داعیان مطلق بود که یکی پس از دیگری در دور کنونی ستر در تاریخ اسماعیلیان طیبی روی کار آمده‌اند.

دستیار ذوئیب در امور دعوت در آغاز خطّ اب بن حسن بن ابی الحفاظ بود، که به خاندانی از رؤسای حجور از قبیله همدان تعلق داشت. خطّاب خود رئیس یا سلطان حجور بود که معلمش، ذوئیب، او را به کیش اسماعیلی درآورده بود. خطّاب علاوه بر آنکه یک نویسنده اسماعیلی و شاعر یمنی مهم بود، جنگجویی دلاور نیز بود که به طرفداری از صل‌یحیون با نجاحیان و زیدیان نبردها کرده بود. ۸۴ وفاداری او به ملکه سیده و خدمات لشگری او به نهضت اسماعیلی نقشی قاطع در پیروزی دعوت طیبی در یمن در سالهای شکل گیری آن داشت. وی در کتاب غایة الموالید خود دلایل متعددی در اثبات و تأیید مرتبه حجتی م لکه سیده می آورد، و ابرام می ورزد که حتی زنان می توانسته‌اند بدان مقام نایل

آیند؛ و از امامت طیب دفاع می کند. ۸۵ خطاب، همچنین، درگیر یک نثار و دشمنی طولانی خانوادگی بود که از قتل خواهرش ناشی شده بود، و نیز با برادر بزرگترش، سلیمان، که غیراسماعیلی بود، بر سر ریاست حجور رقابتی تلخ داشت. خطاب که موفق شده بود برادر را از حجور براند و سرانجام او را به قتل برساند، خود به انتقام خون برادر به دست پسران سلیمان در ۱۱۳۸/۵۳۳، اندکی پس از مرگ ملکه سیده، کشته شد. پس از مرگ خطاب، ذویب ابراهیم بن الحسین حامدی را، که از شاخه حامدی بنو همدان بود، به عنوان دستیار یا مأذون جدید خود منصوب کرد که در سلسله مراتب دعوت طیبی دومین مرتبه است. چون ذویب در ۱۱۵۱/۵۴۶ درگذشت، ابراهیم به عنوان دومین داعی مطلق جانشین او شد. ۸۶ در نتیجه ذویب، خطاب، و ابراهیم حامدی اولین رهبران یمنی طیبی بودند که در حمایت ملکه سیده دعوت طیبی را در جنوب عربستان تأسیس کردند و استحکام بخشیدند. مرگ ملکه سیده همچنین نشانگر قاطع پایان دولت صلیحی بود. آخرین فرمانروایان صلیحی فقط در بعضی قلاع دورافتاده برای چندی بیشتر تا دهه ۱۱۷۰/۵۶۰ کروفی داشتند، تا اینکه در آن سالها زریعیان حافظی مسلک باقیمانده مستملکات دورافتاده صلیحیون را نیز متصرف شدند. دعوت

ص: ۳۲۷

۱۶۷

طیبی بعد از ملک سیده، برخلاف دعوت حافظی، مورد حمایت و پشتیبانی هیچ یک از حکمرانان یمن قرار نگرفت. با وجود این، کیش اسماعیلی طیبی تحت رهبری بلامنازع داعیان ذویب و ابراهیم با موفقیت در یمن شروع به انتشار کرد. اینک دعوت طیبی هم از دولت فاطمی و هم از دولت صلیحیون مستقل شده بود، و این روشن می سازد که چرا پس از سقوط هردو دولت دعوت طیبی همچنان باقی ماند.

ابراهیم حامدی در صنعاء اقامت گزید، و در آنجا از قرار معلوم از مهمان نوازی و عنایات حاتم بن احمد، فرمانروای همدانی شهر که پیرو کیش اسماعیلی حافظی بود، برخوردار می یافت. ابراهیم ادبیات جامعه طیبی یمن را با رسائل اخوان الصفا آشنایی داد، و خود در نوشته ها و تألیفاتش از آثار حمید الدین کرمانی به طور گسترده استفاده کرد. در زمینه عقاید، وی ترکیب جدیدی از آمیختن جهانشناسی کرمانی با عناصر اساطیری به وجود آورد. اثر عمده او، کتاب کنز الولد، مبادی نظام خاص حقایق طیبی را دربردارد، و نمونه و الگویی برای نویسندگان بعدی طیبی درباره این موضوع شده است. ۸۷ ابراهیم پس از مرگ مأذون اصلی خود، علی بن حسین بن ولید، در ۱۱۵۹/۵۵۴ پسرش، حاتم، را به دستگیری (مأذونی) خود برگزید. پس از آن، منصب داعی مطلق تا سال ۱۲۰۹/۶۰۵ در دست اعقاب ابراهیم باقی ماند. ابراهیم در ۱۱۶۲/۵۵۷ درگذشت و پسرش، حاتم، جایگزین او شد. سومین داعی مطلق طیبی، یعنی حاتم بن ابراهیم حامدی، علاوه بر آنکه مردی جنگاور و مدیری باکفایت بود، نویسنده و شاعری پرکار نیز بود. ۸۸ وی در طی سی و هفت سال خدمت خود به عنوان داعی موفقیتی عظیم در اشاعه مذهب اسماعیلی طیبی در یمن به دست آورد. حاتم در آغاز فعالیتش پشتیبانی عده ای از قبایل همدانی و حمیری را به دست آورد، و به کمک آنها قلعه کوبکان را گرفت. نفوذ روزافزون داعی که در ذمار و تقیل بن شرحه در نزدیک صنعاء نیز گسترده بود، بزودی حسادت و بیم حکمران همدانی

^{۱۶۷} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

صنعا، علی بن حاتم یامی، را برانگیخت. ما قبلاً به دشمنی طولانی میان داعی حاتم و حکمران همدانی، که از ۵۶۱ تا ۵۶۴ هجری به طول کشید، اشاره کردیم. داعی سرانجام شکست خورد، و مجبور به تسلیم کوبیان به علی بن حاتم شد. حاتم که متوجه عبث بودن جنگهای طولانی و گسترده شده بود، عاقبت به محلی به نام شعاف (شعاف) در حراز عقب نشست و در آنجا عده زیادی را به کیش اسماعیلی طیبی درآورد. بنا بر گفته داعی ادريس، تا هنگام آمدن داعی حاتم به حراز، ساکنان آن منطقه کوهستانی که چندین شهر و قلعه را شامل می شد بیشتر بر کیش اسماعیلی حافظی بودند. ۸۹ بعد از آن، حاتم

ص: ۳۲۸

شروع به تسخیر قلاع مختلف در حراز کرد. در ۱۱۷۳/۵۶۹ قلعه ظهره را گرفت و سپس به کوه معروف شبام رسید و دژ حطیب را، که بر قله پایین تر آن بود و در منطقه حامیان اصلی او، یعبریان بنی همدان، واقع شده بود، تسخیر کرد. وی پایگاه اصلی خود را دژ حطیب قرار داد و آن را مستحکم ساخت. بعدها قله مرتفعتر شبام را نیز گرفت و قلعه آن را، که مؤسس سلسله صلیحی ساخته بود، تعمیر و مرمت کرد. حاتم بن ابراهیم در فتوحات خود از کمکهای مؤثر سبأ بن یوسف، رئیس یعبری ها و فرمانده سپاه داعی، برخوردار بود. با کشته شدن امیر سبأ به دست بنو حکم و بسط حکومت ایوبیان بر یمن، حاتم دیگر نمی توانست برای گسترش نفوذ خود بر قوه نظامی متکی باشد. با وجود این، وی موفق شد که استیلای خود را بر حراز و سه قلعه اصلی کوه شبام؛ یعنی شبام، جوحب، و حطیب حفظ کند.

حاتم بن ابراهیم همچنان از حطیب به عنوان پایگاه و مقر خود استفاده می کرد و مجامع و مجالس درس خود را در آنجا، در غاری که در زیر قلعه بود، تشکیل می داد. داعی مطلق طیبی ها اکنون وظایف داعی الدعات فاطمی را در تعلیم و تدریس برعهده گرفته بود.

نیز در حطیب بود که حاتم داعیان تحت امر خود در سراسر یمن را، که تعدادشان هم زیاد بود، و همچنین داعیانی را که به هند و سند گسیل داشته بود به حضور می پذیرفت. اما حاتم دستیار خود، یعنی داعی دانشمند، محمد بن طاهر حارثی، را در صنعا نشاند، و قصد داشت که در آنجا عده ای از رجال صاحب نفوذ را به کیش طیبی درآورد و سلسله همدانی را به زیر آورد. محمد بن طاهر، که همکاری نزدیکی با داعی ابراهیم حامدی داشت، مجموعه ارزشمندی از آثار اسماعیلی گرد آورد و نیز اشعاری در حادثه سقوط فاطمیان، حادثه ای که موجب شادی بسیار طیبی ها شد، انشاء کرد. زیرا، طیبی ها حافظ و دیگر خلفای فاطمی بعد از او را غاصب و مستوجب عقوبت الهی می دانستند. ۹۰ چون محمد بن طاهر در ۱۱۸۸/۵۸۴ درگذشت، حاتم به جای او علی بن محمد بن ولید را به عنوان مأذون جدید خود در صنعا برگزید. علی بن محمد، که بعدها پنجمین داعی مطلق شد، مرتب از حراز دیدن می کرد و تربیت علی، پسر حاتم، به او سپرده شده بود. به توصیه علی بن محمد بود که حاتم پسر خویش، علی، را به جانشینی خود منصوب کرد.

حاتم بن ابراهیم در ۱۱۹۹/۵۹۶ وفات یافت و در زیر قلعه حطیب مدفون گشت؛ طیبی ها هنوز به زیارت گور او می روند. علی بن حاتم حامدی به عنوان چهارمین داعی مطلق جانشین پدرش شد، و علی بن محمد همچنان به عنوان مأذون در خدمت او باقی ماند.

ص: ۳۲۹

چون در این هنگام یعربیان حراز با علی بن حاتم از در مخالفت درآمدند و بین خود نیز به جنگ و جدال پرداختند و رئیس و امیر خویش، حاتم بن سبأ بن یعبری، را که از دعوت طیبی حمایت می کرد کشتند، داعی ناچار شد که پایگاه خود را از حراز به صنعاء منتقل سازد. در آنجا همدانیان از او به گرمی استقبال کردند، و از جانب ایوبیان نیز با این کار مخالفتی به عمل نیامد. علی بن حاتم در ۶۰۵ / ۱۲۰۹ درگذشت، و با مرگ او داعیگری در خاندان حامدی به پایان رسید.

علی بن محمد بن جعفر بن ابراهیم بن ولید که این ک مردی سالخورده بود به عنوان پنجمین داعی مطلق طیبی به جای علی حامدی نشست. ۹۱ وی از خاندان معتبر بنو الولید الانف، از قبیله قریش بود. نیای او، ابراهیم بن ابی سلمه، از حامیان علی بن محمد صلیحی و از اعقاب ولید بن عتبه بن ابی سفیان اموی بود. وی نخست در نزد عمویش، علی بن حسین، مأذون دومین داعی مطلق، تحصیل علم کرد، و سپس از محمد بن طاهر حارثی که قبل از او مأذون بود کسب دانش کرد. وی در صنعاء اقامت گزید و روابطی دوستانه با همدانیان برقرار کرد و نیز به عنوان میهمان از قلعه آنان، به نام ذومرمر، دیدن کرد. علی بن محمد، که یکی از عالمترین داعیان طیبی بود، آثار بسیاری پدید آورد که برای فهم عقاید باطنی طیبی‌ها از ضروریاتند. ۹۲ وی در ۶۱۲ / ۱۲۱۵ در صنعاء در نود سالگی درگذشت.

از این زمان به بعد، منصب داعی مطلق در میان اعقاب علی بن محمد بن الولید الانف قرشی، با فقط دو انقطاع در قرن هفتم / سیزدهم، تا زمان مرگ بیست و سومین داعی در ۹۴۶ / ۱۵۳۹ باقی ماند. در این دوره که بیش از سه قرن به طول کشید، حراز سنگر و پایگاه سنتی دعوت طیبی باقی ماند. داعیان از حمایت کلی و گاهی پشتیبانی نظامی همدانیان، که به آنها اجازه داده بودند در صنعاء سکن گزینند، برخوردار بودند. بعدها، در قرن هشتم / چهاردهم، همدانیان به آنان اجازه دادند که در ذومرمر اقامت کنند، و این پیش از آن بود که داعیان مقرر خود را در قرن نهم / پانزدهم به حراز منتقل کردند. به‌طور کلی، طیبی‌ها روابط مسالمت آمیز و حتی دوستانه ای با حکمرانان ایوبی (۵۶۹ - ۶۲۶ / ۱۱۷۳ - ۱۲۲۹)، رسولی (۶۲۶ - ۸۵۸ / ۱۲۲۹ - ۱۴۵۴)، و طاهری (۸۵۸ - ۹۲۳ / ۱۴۵۴ - ۱۵۱۷) در یمن داشتند.

از آن سوی، روابط میان آنها و زیدیان یمن همیشه آمیخته به دشمنی و جنگ علنی بود.

در ۶۱۲ / ۱۲۱۵، علی بن حنظله بن ابی سالم محفوظی و ادعی به عنوان ششمین داعی مطلق بر مسند پیشوایی دعوت طیبی نشست. ۹۳ وی از بنو همدان و نخستین داعی از آن دو داعی بود که در این دوره از خاندان ولید نبودند. او با ایوبیان و همدانیان روابط

ص: ۳۳۰

نیکو داشت، و در صنعاء و ذومرمر، هردو، اقامت می گزید. وی داعیانی برای اسماعیلیان مقیم در مغرب هند می فرستاد؛ این اسماعیلیان همچنان پیوند نزدیک و مطابعت آمیز خود را با دعوت طیبی در یمن حفظ کرده بودند. علی بن حنظله در ۶۲۶ / ۱۲۲۹ درگذشت، و احمد بن مبارک بن ولید به جای او نشست. وی دعوت طیبی را برای حدود یک سال، ۶۲۶ - ۶۲۷ / ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰، رهبری کرد، و سپس هشتمین داعی مطلق، حسین بن علی (۶۲۷ - ۶۶۷ / ۱۲۳۰ - ۱۲۶۸)، پسر پنجمین داعی، بر مسند رهبری نشست. وی بخصوص با رسولیان روابط خوبی داشت، و توانست چند تن از اعضای خاندان اسد الدین، پسرعموی دومین فرمانروای رسولی، ملک مظفر (۶۴۷ - ۶۹۴ / ۱۲۵۰ - ۱۲۹۵)، را به

کش اسماعیلی طیبی درآورد. او همچنین یک مؤلف و نویسنده مهم اسماعیلی بود و چندین اثر درباره حقایق، از جمله کتاب مبداء و المعاد را درباره جهانشناسی و معادشناسی نوشت. ۹۴ حسین بن علی را پسرش، علی، که به عنوان نهمین داعی جایگزین او شد، معاونت می‌کرد. علی نخست در صنعاء اقامت جست، سپس به قلعه عروس نقل مکان کرد و در آنجا همدانیان به گرمی پذیرای او شدند. اما پس از آنکه همدانیان از نو صنعاء را صاحب شدند، داعی به آن شهر بازگشت و در آنجا در ۶۸۲/۱۲۸۴ درگذشت.

علی بن حسین بن ولید را نیز به هنگام خود علی پسر مآذونش، حسین بن علی بن حنظلّه (فت ۶۷۷/۱۲۷۸)، جانشین شد. دهمین داعی مطلق طیبی، مانند جدش از خاندان بنو ولید نبود. داعی علی در ۶۸۶/۱۲۸۷ در صنعاء وفات یافت، و ابراهیم بن حسین بن ولید (۶۸۶-۷۲۸/۱۲۸۷-۱۳۲۸) جای او را گرفت. داعی جدید پایگاه خود را قلعه افتده قرار داد.

در ۷۲۵/۱۳۲۵، ابراهیم کوکبان را تسخیر کرد، و در آنجا نیز نیرویی برای مقابله احتمالی با زیدیان جمع آوری کرد. یازدهمین داعی را نخست محمد بن حاتم (۷۲۸-۷۲۹/۱۳۲۸-۱۳۲۹) و سپس علی بن ابراهیم (۷۲۹-۷۴۶/۱۳۲۹-۱۳۴۵)، که با زیدیان به کمک بعضی از بنو همدان جنگید و زومر را در ۷۳۳/۱۳۳۲ گرفت، جانشین شدند. بعد از آن، عبدالمطلب بن محمد (۷۴۶-۷۵۵/۱۳۴۵-۱۳۵۴) چهاردهمین داعی مطلق شد و او نیز، به نوبه خود، جایش را به عباس بن محمد (۷۵۵-۷۷۹/۱۳۵۴-۱۳۷۸) و عبد الله بن علی (۷۷۹-۸۰۹/۱۳۷۸-۱۴۰۷) سپرد. داعی اخیر با پشتیبانی یعبریان همیشه وفادار با زیدیان در حراز جنگید و سپس شکست سختی بر مدعی زیدی، منصور علی بن صلاح الدین (۷۹۳-۸۴۰/۱۳۹۰-۱۴۳۶)، وارد آورد. نیز موفق شد که در ۷۹۴/۱۳۹۲ از نوقله شبام را تسخیر کند. حسن بن عبد الله (فت ۸۲۱/۱۴۱۸) و برادرش، علی بن عبد الله بن ولید، به ترتیب

ص:۳۳۱

هفدهمین و هجدهمین داعی مطلق بودند. در دوره داعی علی بن عبد الله بن ولید بود که منصور علی زیدی زومر را در ۸۲۹/۱۴۲۶ محاصره و فتح کرد، اما به داعی اجازه داد با خانواده‌اش و یارانش و مجموعه کتب اسماعیلیش به حراز نقل مکان کند. از این زمان به بعد، داعیان برای باقیمانده دوره یمنی دعوت طیبی در حراز ماندگار شدند. زیدیان اینک چند تا از قلعه‌های طیبی‌ها، از جمله قلعه افتده، را تسخیر کردند. علی بن عبد الله در ۸۳۲/۱۴۲۸ در شبام درگذشت، و برادرزاده‌اش، ادريس بن حسن، که پدر و جدش به ترتیب هفدهمین و شانزدهمین داعی بودند، جانشین او شد.

نوزدهمین داعی مطلق، ادريس، آخرین نماینده بزرگ یمنی در علم حقایق و برجسته ترین مورخ اسماعیلی بود. وی در ۷۹۴/۱۳۹۲ در قلعه شبام به دنیا آمد. ۹۵ در ۸۳۲/۱۴۲۸ به‌عنوان رئیس دعوت جانشین عمویش شد. ادريس سياستهای داعیان پیش از خود را ادامه داد؛ با امرای رسولی زبید دوستی و اتحاد خود را حفظ کرد و نسبت به زیدیان صنعاء و دیگر جاهای یمن دشمن باقی ماند. با معاضدت الملك الظاهر رسولی (۸۳۱-۸۴۲/۱۴۲۸-۱۴۳۹) با منصور علی زیدی جنگید. در حقیقت، وی پیوسته با زیدیان در نزاع بود و چند قلعه را از نو به زیر سلطه درآورد. نیز از حمایت و دوستی دو برادر طاهری، یعنی علی و عامر، که در ۸۵۸/۱۴۵۴ عدن و زبید را گرفتند و به جای رسولیان امرای جدید یمن سفلا شدند، بهره‌مند بود. ادريس به امور دعوت در مغرب هند توجه خاصی داشت، و در طی دوران طولانی چهل ساله داعیت خود در پیشرفت و موفقیت اسماعیلیه طیبی در گجرات سهم بسیار داشت. داعی ادريس در

۱۴۶۸/۸۷۲ در شبام، که از ۱۴۳۴/۸۳۸ آن را پایگاه خود قرار داده بود، درگذشت، و پسرش، حسن (۸۷۲-۹۱۸/۱۴۶۸-۱۵۱۲)، و سپس پسر دیگرش، حسین (۹۱۸-۹۳۳/۱۵۱۲-۱۵۲۷)، جانشین او شدند. پسر حسین، یعنی علی بن حسین بن ادریس، به عنوان بیست و دومین داعی تنها چند ماهی در ۱۵۲۷/۹۳۳ امر دعوت را رهبری کرد. بیست و سومین داعی مطلق، محمد بن حسن، نواده ادریس، آخرین داعی از خاندان بنو الولید الانف، و نیز واپسین داعی یمنی بود که رهبری طیبی های متحد و تجزیه نشده یمن و هند را برعهده داشت. هنگامی که وی در ۱۵۳۹/۹۴۶ درگذشت، منصب داعی مطلق به یک نفر هندی از اهالی سیدیپور، به نام یوسف بن سلیمان، تعلق گرفت.

در زمینه عقاید، طیبی ها سنتهای فاطمیان و بخش معتنهایی از ادبیات اسماعیلی فاطمی را حفظ کردند. طیبی ها، مانند فاطمیا، معتقد بودند که بعد ظاهر و بعد باطن دین

ص:۳۳۲

هر دو به اندازه هم اهمیت دارند. نیز علاقه پیشین اسماعیلیان را به جهانشناسی و دوری بودن تاریخ مقدس، که مبنای نظام باطنی و گنوسی حقایق در نزد آنان بود، حفظ کردند.

اما در اعتقادات باطنی خود نوآوریهای کردند که به گنوسیس طیبی وجهه مشخص و متمایزی داد. طیبی های یمن از همان آغاز در جهانشناسی، نظام داعی کرمانی را به عقول عشره آن، به جای نظام نوافلاطونی اسماعیلی که از طرف فاطمیان پذیرفته شده بود، قبول کردند. اما طیبی ها نظام کرمانی را نیز با وارد ساختن یک نمایش اسطوره ای آسمانی در آن تغییر دادند، و این کار نخست به دست ابراهیم حامدی، دومین داعی مطلق، که از راحة العقل کرمانی استفاده فراوان کرده بود، صورت گرفت. و این آخرین تغییر و نوسازی بود در جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی که داعی النسفی آن را وارد اندیشه اسماعیلی کرده بود. این عقیده جهانشناسی که نخست ابراهیم حامدی به طرح آن پرداخت و سپس مؤلفان دیگر از وی اقتباس کردند به نظام خاص حقایق طیبی که ترکیبی از سنتهای گوناگون و متقدم اسماعیلی و غیراسماعیلی و عقاید گنوسی بود شکل داد.

طیبی های یمنی با اندیشه های مبتنی بر علم نجوم و صنعت تنجیم، تغییراتی نیز در مفهوم دوری بودن تاریخ مقدس و ادوار هفتگانه آن، که توسط اسماعیلیان متقدم تدوین یافته بود، ایجاد کردند. آنان قائل به دوره های بیشماری شدند که تاریخ مقدس بشریت را از آغاز خلقت به قیامت عظمی می رسانید. کاملترین شرح و توصیف حقایق طیبی در کتاب زهر المعانی ادریس عماد الدین، که خلاصه مبسوطی از عقاید باطنی است و تألیف آن در ۱۴۳۵/۸۳۸ به پایان رسیده، ۹۶ آمده است. بعدها طیبی ها، با آنکه همچنان به استنساخ نوشته های مؤلفان پیشین می پرداختند، معدود عقایدی بر گنجینه معتقدات باطنی موجود افزودند.

بنابر عقیده جهانشناسی طیبی ها «عالم ابداع» دفعة واحدة خلق شد، و مرکب بود از صور روحانی بیشمار که همه از حیث بهره ای که از حیات، قدرت، و قوت داشتند برابر بودند. این حالت و وضعیتی بود که در آنچه کمال اول می نامند وجود داشت. یکی از این صور اولیه عالم ابداع، با تفکر در ذات خویش، نخستین ذاتی شد که دریافت مخلوق و محرت (مبدع) است، و چون این را دریافت به پرستش مبدع، یعنی پدید آ ورنده خود، پرداخت. در نتیجه، این صورت خاص به

خاطر امتیاز ویژه‌اش برگزیده شد و شایسته آن گشت که مبدع اوّل یا، به طور ساده‌تر، اول و نیز عقل اول، که با اصطلاح قرآنی قلم یکی است، خوانده شود. عقل اول اینک به طریقی که می‌توان آن را دعوت در عالم علوی نامید

ص: ۳۳۳

همه صورّ عالم ابداع را به تبعیت از خودش به شناخت مبدع و توحید او فرا خواند . آنها که بدین دعوت پاسخ مثبت دادند، برحسب سرعتی که در پاسخ نشان دادند، در یک سلسله مراتب نزولی قرار گرفتند، و حدود عالم علوی را اشغال کردند.

برحسب «نمایش آسمانی» اسطوره‌ای که ابراهیم حامدی عرضه داشته بود، ۹۷ دو صادر یا منبعث عقل اول، یعنی منبعث اول و منبعث ثانی که به ترتیب عقل دوم و سوم خوانده می‌شدند، برای احراز حدّ ثانی در سلسله مراتب عالم علوی بعد از عقل اول رقیب یکدیگر بودند . اما عقل دوم به علت کوشش بیشتر و واکنش سریع‌تر و آن مرتبه را احراز کرد . اما عقل سوم با آنکه به مبدع اقرار آورد، اما از اقرار به مرتبت بالاتر عقل ثانی یا نفس کلی، که همان لوح مندرج در قرآن نیز هست، سرباز زد؛ زیرا خود را هم مرتبه او می‌شمرد. به این ترتیب عقل ثالث یا سوم، که شخصیت عمده «نمایش آسمانی» بود، به حالت غفلت و گنجی افتاد و با تردید در اقرار آوردن به وجود ملکی ما قبل خود نخستین گناه و لغزش کیهانی را مرتکب شد. به عقوبت این نافرمان‌داری از مرتبه سوم به مرتبه دهم در سلسله مراتب ملکی سقوط کرد، و بعد از عقول هفتگانه دیگر که در این میان به دعوت عقل او ل پاسخ داده بودند قرار گرفت . به عبارت دیگر، عقل ثالث، همینکه از حالت گنجی بیرون آمد، دریافت که در نتیجه عدم تحرکش که باعث یک فاصله موقتی یا تخلّف در عالم ابداع گردید هفت مرتبه تنزل یافته است. این وقفه یا به اصطلاح ازلیت معوق^{۱۶۸} را می‌توان صورت مثالی زمان و تاریخ دوری مبتنی بر عدد هفت شمرد. شک و تردیدی را که عقل ثالث از خود نشان داد نیز می‌توان بروز آن ظلمت و تاریکی که در او، که وجودی نورانی بود، نهفته مانده بود و می‌بایست بر آن غلبه یافت دانست . عقل ثالث، پس از توبه، در مقام عقل دهم تثبیت گشت، و مدبّر عالم طبیعت، که جهانی پست‌تر و تاریک است، شد.

عقل دهم را همچنین آدم فلکی یا آدم روحانی نیز می‌گویند که مطابق است با کریستوس انجلوس،^{۱۶۹} و این رگه‌هایی از اندیشه آدم یا آنتروپوس مانوی و گنوسی را نشان می‌دهد.

چنانکه هانری کربن بیان داشته، ۹۸ نقش این آدم روحانی بسیار شبیه است به زروان در اسطوره‌های زروانی و زردشتی.

صورّ روحانی دیگری نیز غیر از عقل ثالث وجود داشتند که همچون او به مرتبه برتر عقل ثانی اقرار نیاوردند . عالم جسمانی از این صورّ ساقط، که به دایره عقل دهم تعلق داشتند، و از ظلمتی که از گناه آنها پدید آمد ساخته شد . این صورّ ساقط در نتیجه

ص: ۳۳۴

ytinrete dedrater(۵) ^{۱۶۸}

solognA sotsirhC(۶) ^{۱۶۹}

جنبش آنها، که بازتاب آشفستگی و تردید آنها بود، طول و عرض و عمق و بعد و هیولی و افلاک و ارکان و غیره را به وجود آوردند. در این جهانشناسی طبیعی، که مشخصه آن سقوط و توبه یکی از فرشتگان مقرب عالم علوی است، عقل دهم یا آدم روحانی که مدبر امور عالم جسمانی است می‌کوشد تا مقام و مرتبه از دست رفته خود را با دعوت ارواح و صور روحانی و ساقط شده دیگر که مانند خودش هستند به توبه فراچنگ آورد. این دعوت که مانند دعوت عقل اول است، در حقیقت یکی از ویژگیهای برجسته و مهم جهانشناختی طبیعی است. عالم ابداع که صحنه نبرد میان اخلاف آدم و ابلیس می‌شود برای این مقصود و هدف نجاتبخشانه، یعنی نجات و رهایی آدم روحانی و نجات و رستگاری صور ساقط که خویشتن را به صورت ظلمت و ماده متجلی ساخته بودند، آفریده شده است. بعضی از صور روحانی ساقط دعوت آدم روحانی را اجابت می‌کنند.

اینان صورتهای مثالی و آسمانی داعیان زمینی دعوت عارفانه در عالم بالا هستند که اعقاب آدم روحانی می‌شوند. از سوی دیگر، انواع مختلفی از صور متعلق به دایره عقل دهم بر نفی و انکار خود اصرار می‌ورزند. این مخالفان آشتی‌ناپذیر، در تمام دورها، ذریه و اخلاف ابلیس را تشکیل می‌دهند. آدم روحانی به یاری پشتیبانان خود به نبرد با این دشمنان می‌پردازد، و سرانجام پس از گذشت دورهای بی‌شمار بر تاریکی و ذریه ابلیس غلبه می‌یابد و آنها را نابود می‌سازد.

قدیمیترین نماینده دعوت آدم روحانی بر روی زمین همان آدم اول کلی بود که نظیر خاکی عقل اول و مظهر آدم روحانی بود. وی با بیست و هفت یار وفادارش بر جزیره سرن‌دیب (سیلان)، منطقه‌ای از کره خاک که بهترین اقلیم و شرایط نجومی را دارد، ظاهر شد. آدم اول کلی در سپیده دم تاریخ اساطیری طبیعی، در آغاز دور دورها، ظهور کرد، و با او نخستین دور کشف شروع شد. وی نخستین ودیعت دار امامت بود، و به همین دلیل معصوم و برکنار از گناه و ناپاکی بود. او حدود دعوت زمین را تأسیس کرد که با سلسله مراتب دعوت علوی یا آسمانی مطابقت داشت، و زمین را به دوازده جزیره یا منطقه تقسیم کرد و هر جزیره را در زیر فرمان یکی از یارانش، که به دعوت آدم روحانی پاسخ مثبت داده بودند، قرار داد. این دور اولیه ۵۰۰۰ سال به درازا کشید. این دور، دور علم بود نه دور عمل؛ دور معرفت حقیقی بود، و لذا در آن دور نیازی به احکام و شریعت نبود. این دور تا نزدیک شدن اولین دور ستر، که در آن صورت ابلیس از نو ظاهر گشت و هماهنگی و آرامش حالت پیشین را بر هم زد، دوام آورد. تاریخ اساطیری طبیعی‌ها تعداد بی‌شماری از

ص: ۳۳۵

این دورها را دربردارد؛ اما دور اصلی نخستین دور کشف بوده است نه دور ستر. به خاطر آنکه آدم روحانی که همان نقش نجات‌یافته نجات‌دهنده را در جهانشناسی طبیعی دارد، ابلیس دور خود را شکست داده بوده است. باید میان آدم اول کلی در این عقیده جهانشناختی و آدم «تاریخی» که در انجیل و قرآن از او سخن رفته است فرق نهاد. آدم اخیر که دور حاضر ستر را آغاز نهاد، مانند بسیاری دیگر که پیش و پس از او در دورهای جزئی تاریخ آمدند، تنها یک آدم جزئی محسوب می‌شود.

در پایان دور اول، آدم کلی با یارانش به افق عقل دهم ارتقا می‌یافتند و در مقام وی قرار گرفتند، و حال آنکه عقل دهم نیز یک مرتبه به سوی حد اصلی خود در عالم ابداع فراز رفت. همین‌گونه، قائم هر دور بعدی، که به یک قیامت ختم می‌شود، پس از گذشتن ارتقا می‌یابد و جای [عقل] دهم را می‌گیرد. به این ترتیب، عروج هر قائم القیامه‌ای در پایان هر

دوری نشانه اعتلای متدرج آدم روحانی به سوی دو حدّ ملکی نخستین در سلسله مراتب عالم ابداع است که از آنجا نشأت یافته بود و آن مرتبه را به علت بحرانی که برای وی در عالم علوی پیش آمد از دست داد. این فرایند یا سیر در تمام دوره‌ها، از قائمی به قائمی، ادامه می‌یابد، و آدم روحانی بتدریج ارتقا مرتبه می‌یابد و صورت ابلیس را از خود منفک و خنثی می‌سازد تا اینکه عملاً به مرتبه عقل دوم ملحق می‌گردد. این اقترا، تصوّر و اندیشه اصلی و مرکزی گنوسیسی طبیعی است. آدم کلی چنانکه گفتیم، با شروع کردن دور نخستین امامت را نیز آغاز کرد. او نخستین امام برای انجام دادن آن مأموریتی بود که از آن زمان باز وظیفه و مأموریت هرامامی و هر قائمی بویژه آخرین قائم در هر دور جزئی شد. درست همان گونه که آدم کلی در عالم مادی اولین مظهر آدم روحانی است که در آدمهای جزئی تمثیل یافته است، همین گونه هم قائم (که در قائم های جزئی تمثیل پیدا کرده است) ظهور غایی او خواهد بود. به این ترتیب، امام قائم هر دور جزئی مظهر یک امامی ازلی است که در شخص خاتم تمام ائمه، تمام ادوار کونی را، که متشکل از دوره‌های بیشمار است، خاتمه می‌بخشد. به یک معنی، همه قائم های جزئی در آخرین آنها که قائم قیامت القیامات است خلاصه می‌شود که کور الاعظم را ختم می‌کند و آدم ملکی را به مقام اصلی خودش باز می‌رساند؛ و به این ترتیب رستگاری بشر را تأمین می‌کند.

به دنبال دور اصلی کشف یک دور ستر پیش آمد که آغازکننده آن یک آدم جزئی و ختم کننده آن یک قائم جزئی بود، و سپس یک دور کشف دیگر آغاز شد و همینطور. تعداد نامعلومی دوره‌های کشف و ستر، که هر دور از هفت دوره تشکیل شده، آمده و رفته تا

ص: ۳۳۶

دور ستر حاضر فرا رسیده است. و این دور حاضر با آدم جزئی تاریخی، که در قرآن ذکر شده و اولین ناطق عصر حاضر است، شروع شده است. وقتی که این دور با ناطق هفتم و قائم منتظر دور حاضر ختم شود، یک دور کشف دیگر با یک آدم جزئی دیگر آغاز می‌شود، و قس علی هذا. تناوب بیشمار این دوره‌ها تا ظهور قائم نهایی ادامه می‌یابد؛ این قائم، قیامت واپسین یا قیامت القیامات را در پایان کور اعظم اعلام می‌دارد. بر پایه بعضی محاسبات طبیعی ها، طول کل این دوره‌ها یا طول کور اعظم به ۳۶۰۰۰۰ بار ۳۶۰۰۰۰ سال تخمین زده شده است؛ یعنی تقریباً ۱۳۰ میلیارد سال. به پایان رسیدن کور اعظم، در عین حال پایان تاریخ اساطیری طبیعی ها نیز هست. قائم آخرین، تنها پیشوای بر حق بشریت از نسل علی [ع] و فاطمه نیست؛ او صاحب القیامه و قله امامت سرمدی است که در آن رؤیای اسماعیلی از «دهر»^{۱۷۰} اوج خود را بازمی‌یابد. چنانکه هانری کربن خاطر نشان ساخته است، ۹۹ این امام که بسیار شبیه به الولد التام، کودک کامل، گنوسیسیان است در رمز دوره‌های دهر خویشتن را به وجود می‌آورد و در مظهر معادیش انتظار می‌رود که «مفسر» نهایی بشریت باشد. وی آخرین ظهور آدم روحانی و یکی از اخلاف حقیقی اوست که [همه] را به سوی مثال اصلیشان در عالم علوی به بازپس راهنمایی می‌کند.

گنوسیسی طبیعی برآستی از جنبه عقاید معادی غنی است، و از این بابت سخت از اندیشه های مانوی تأثیر برداشته است. معادشناسی طبیعی ها با جهانشناختی آنها ارتباط نزدیک دارد، و به صورت یک فرایند کیهانی که سرنوشت معادی افراد را نیز در برمی‌گیرد مطرح می‌شود. طبیعی است که عواقب پس از مرگ متفاوتی در انتظار مؤمنان و کافران است. فردی

مؤمن شناخته می شود که به وحدانیت خداوند قائل باشد و از امام واقعی زمان خود اطاعت کند و به حدود سلسله مراتب دعوت گردن نهد. اینها در واقع شرایط رستگاری انسان است، اگر چه گروههای دیگری از انسانها نیز ممکن است سرانجام فرصتی و موقعیتی برای نجات و رهایی بیابند.

در لحظه تشرف به دعوت اسماعیلی، نقطه‌ای نورانی به روح هرمستجیب ملحق می‌شود که روح روحانی اوست. این نقطه با مستجیب باقی می‌ماند و چون دارنده اش در علم و فضیلت پیشرفت کند، آن نیز رشد می‌یابد. به گاه گذشتن از این جهان نقطه نورانی، که تا این زمان به شکل یک صورت نورانی (الصورة النورانية) رشد یافته است، کاملاً با نفس مؤمن یکی می‌شود. اینک روح نورانی حاصل از این انجذاب و امتزاج بدن را ترک

ص: ۳۳۷

می‌گوید و بالا می‌رود تا به روح دارنده حد بالاتر در سلسله مراتب ملحق گردد. این عروج و صعود به سوی حد مافوق را کشش و جذب عمودی نورانی، که تارک آن به عرش کروبیان و ملائک می‌رسد و ارواح مومنان به سوی آن کشیده می‌شود، سبب می‌گردد.

این عمود نورانی که در گنوسیسی طبیعی نقش دوگانه ای در زمینه های معادشناسی و امامشناسی دارد، یکی از ویژگیهای بارز دین مانوی است و در آن دین نقشی اساسی و نجاتبخشانه دارد. باید تأکید کرد که تعالی روح هر مؤمن، از حدی به حد دیگر، از مقوله تناسخ، یعنی انتقال ارواح انسانی در اجساد و بدنهای حیوانات یا اشخاص دیگر، نیست؛ زیرا عقیده به تناسخ را طبیعی‌ها مردود می‌شمارند. در اینجا مؤلفان طبیعی، در حقیقت، به اقتراان ارواح اشاره می‌کنند، و به طور دقیقتر به اقتراان ارواح دارندگان حدود و مراتب مختلف اشاره می‌کنند. هر حد بالاترین مرز روحانی برای حدی است که بلافاصله در زیر آن قرار دارد و محدود آن خوانده می‌شود. رابطه میان حد و محدود در این بافت معادین اهمیت خاصی پیدا می‌کند. هر حدی امام محدود خود می‌شود. و «جست‌وجو برای رسیدن به امام و شناخت او» مؤمن را، از طریق دگرگونی و تعالی او از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر، در سراسر سلسله مراتب، برمی‌کشد.

روح هر مؤمن به سیر صعودی خود در سلسله مراتب ادامه می‌دهد تا با ارواح نورانی همه مؤمنان دیگر جمع می‌شود. مجموعه آنها با هم هیكل نورانی را پیدا می‌آورد که به شکل یک موجود انسانی است، اما روحانی محض است. روح هر فرد، بدون آمیختگی، به عنوان عضوی در این ائتلاف ارواح زیست می‌کند. این معبد یا هیكل نورانی امامت است که عرضه‌کننده لاهوت امام است؛ در مقابل ناسوت یا بشریت او. هر امامی هیكل نورانی یا جسم مثالی^{۱۷۱} خود را دارد و، به عنوان شکل ظهوری آدم روحانی، وی پشتیبانی و مؤید جسمانی عمود نورانی نیز هست. چون امامی درگذرد، او و هیكل نورانیش به عرش یا عالم علوی عروج می‌کند. این امر، درباره امامان دور محمد [ص]، که مورد قبول اسماعیلیان طبیعی هستند و امامان مستور بعد از طیب نیز صادق است. قائم هر دور جزئی که آخرین امام آن دور است جسم مثالی یا هیكل نورانی عظیم خود را دارد که از همه هیاكل نورانی متعلق به آن دور تشکیل شده است، و الصورة القائمیة یا شکل قائم را به وجود می‌آورد که باز هیئت انسانی دارد. در پایان هر دور جزئی، وقتی که قیامتی اعلام می‌شود، قائم آن دور با هیكل نورانی عظیم خود به عالم علوی عروج

^{۱۷۱} mucitsym suproc(۸)

می‌نماید و جایگاه عقل دهم را اشغال می‌کند. عقل دهم چنانکه گفتیم، یک حد در سلسله مراتب علوی بالاتر می‌رود و همه عالم وجود را یک درجه به «به سر آوردن» ازلیت معوق نزدیک می‌کند و موجودات تائب عالم را یک قدم به رستگاری و نجات نزدیکتر می‌کند. این عروج به عالم علوی، که خطری را که در عرصه عالم بالا برای آدم روحانی رخ داد عرضه می‌دارد و منعکس‌کننده رابطه‌ای متقارن میان جهان‌شناختی و معادشناسی طبیعی است، به قصد رسیدن به مرتبه عقل ثانی، که ساحت او حظیره القدس یا بهشت خوانده می‌شود، صورت می‌گیرد. این سیر همچنان از دوری به دوری ادامه می‌یابد تا کور اعظم به پایان رسد. در زمان قیامت بزرگ آخرین قائم عروج می‌کند، و هیکل نورانی عظیم دور خود را، که مجمع همه ارواح نورانی در افق عقل دهم است، به صوب عقل دوم یا نفس کلی بالا می‌برد. اکنون گناه و لغزش عقل سوم کاملاً آرمزیده شده است. آدم روحانی، فرشته نجات یافته و نجات‌دهنده بشریت، و یاران و پشتیبانان او در عالم لاهوت و ناسوت، سرانجام، بدین ترتیب رستگاری می‌یابند. و بار دیگر عالم ابداع که عالم ماهنگی و لطافت محض است باقی می‌ماند.

کافران و ناباوران، که از آنها با عنوان مخالفان اهل حق نام برده می‌شود، نمی‌توانند خویشتن را از جهان مادی رهایی دهند تا رستگاری یابند. ارواحشان که به هیئت صور ظلمانی هستند و از بدنشان جدایی ناپذیرند، چون درمی‌گذرند، با جسمشان باقی می‌مانند. با گذشت زمان، اجساد مخالفان در خاک می‌پوسد و به عناصر ملحق می‌شوند. پس از چند جهش و تطور به صورت جواهر و مخلوقات مختلف در مراتب اسفل حیات درمی‌آیند. اینان، بنا بر شدت و ضعف گناهانشان، ممکن است بار دیگر سرانجام صور متعالی حیات به خودگی رند و در شکل آدمی ظاهر شوند. در هیئت انسان آنان ممکن است دعوت را بپذیرند و از زمره مؤمنان درآیند، یا آن را رد و انکار کنند. آنانکه باز دعوت را انکار کنند، سرانجام، جایگاهشان سجين است که در ژرفای زمین قرار دارد و جای عذاب اکبر است، و در این مکان در سراسر طول کور اعیم باقی خواهند ماند.

طبیعی‌های یمن سلسله مراتب دعوت را نیز، بویژه به صورتی که داعی کرمانی عرضه کرده بود، از فاطمیان به ارث بردند. اما چون دعوت طبیعی در زمانی عمل می‌کرد که واقعیات تغییر یافته بود، ناچار در ساخت سلسله مراتب قدیم دگرگونی‌هایی لازم بود.

تشکیلات دعوت طبیعی، که برای اولین بار در تحفة القلوب حاتم بن ابراهیم حامدی وصف شده است، بس ساده تر است و حدود کمتری، از زمان فاطمیان دربرمی‌گیرد. اکنون امام،

باب، و حجّت او استتار گزیده و از انظار مخفی گشته بودند، و این وضعیتی بود که نسل بعد از نسل از زمان طیب، بیست و یکمین امام اسماعیلی طبیعی، ادامه یافته بود. همین‌گونه دیگر کسی منصب داعی البلاغ را، که در زمانی قدیمتر ظاهرها میانجی و واسطه میان پایگاه مرکزی دعوت فاطمی و پایگاه محلی یک جزیره بود، برعهده نداشت. در یمن لمک بن مالک تنها شخصیت عمده‌ای بود که عنوان داعی البلاغ داشت، و این در زمانی بود که ملکه سیده مرتبه حجّت یمن را دارا بود. در نبودن این حدود بالا در سلسله مراتب دعوت، رئیس امور اجرایی دعوت طبیعی از زمان ذوثیب بن موسی به

بعد عنوان داعی یا، به صورت دقیقتر، عنوان داعی مطلق داشت. چنانکه کرم‌انی استدلال کرده است، ۱۰۰ دارنده هر حدّ در سلسله مراتب دعوت بالقوه می توانست دارند حدّ مرتبه بالاتر نیز باشد و، بر این ترتیب، داعی بالقوه از مرجعیت و قدرتی که خاص حدود بالاتر بود برخوردار بود. به هر تقدیر، داعی مطلق، به عنوان رئیس دعوت از اقتدار مطلق در جامعه بهره‌مند بود. همچنانکه اطاعت امام بر هر مؤمنی فرض بود، اینک اطاعت از داعی مطلق نیز، که والاترین نماینده امام غایب محسوب می شد، بر جامعه طیبی فرض بود. هر داعی مطلق نیز، همچون امامان، جانشین خود را به نص انتخاب می‌کرد.

داعی مطلق را در امر دعوت چندین داعی، که تابع و زیردست او بودند و مأذون و مکاسر خوانده می شدند، کمک می‌کردند. ۱۰۱ این مراتب پایین‌تر که برای اولین بار در تحفة القلوب ذکر شده است، چنان می‌نماید که در آن زمان حدود کاملاً ثابت و جاافتاده‌ای بودند. یک یا دو تن از دستیاران عمده داعی مطلق مأذون خوانده می‌شدند. به‌طور عادی، داعی مأذون خویش را به جانشینی خود برمی‌گزید. مکاسر، که از اقتدار کمتری برخوردار بود، اکنون همانند مأذون محصور و مأذون محدود دوره فاطمیان بود. در پایین سلسله مراتب مؤمن، که عضو تشریف یافته معمولی جامعه بود، و مستجیب، نوکیش، یا کسی که برای تشریف به کیش طیبی انتخاب شده بود، قرار داشت. طیبی‌ها همان توجهی را که فاطمیان به تربیت داعیان و آموزش پیروان عادی مبذول می‌داشتند، به میزان محدودتری، به عمل می‌آوردند. داعیان یمنی داناترین اعضای جامعه طیبی بودند، و بسیاری از آنها، به عنوان متفکر و نویسنده، آثار و رسالات جامعی به وجود آوردند و در آنها سنتهای اسلامی و غیراسلامی مختلفی را باهم ترکیب کردند. به نظر می‌رسد که دعوت طیبی در یمن در زمینه مراحل تشریف، پنهانکاری، آموزش، و نیز تربیت تدریجی گرویدگان و اعضای سلسله مراتب مانند دعوت فاطمی عمل می‌کرده است؛ هرچند

ص: ۳۴۰

اطلاعات خاص در این مورد محدود است. هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد دعوت طیبی در منطقه‌ای بیرون از یمن و هند فعال بوده است. دعوت هند همچنان تا نیمه قرن دهم / شانزدهم، که مرکز آن به گجرات منتقل شد، تحت نظارت دقیق داعیان طیبی و مرکز یمن اداره می‌گشت. تا آن زمان رئیس دعوت هند را، که در محل والی خوانده می‌شد، داعی مطلق که مقرش در یمن بود منصوب می‌کرد. والی برای خود سلسله‌ای از دستیاران و همکاران داشت که از جزئیات آن تا زمانهای اخیر اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی به نظر می‌آید که نقل تقلیدی بوده از آنچه در یمن عمل می‌شده است. دعوت طیبی با چنین تشکیلات و سازمانی، تا هنگامی که طیبی‌های یمن و هند به دو گروه داودی و سلیمانی با داعیان، پایگاهها، و تشکیلات جداگانه تقسیم شدند، عمل می‌کرد.

در این میان، جامعه اسماعیلی غرب هند از زمان رسیدن نخستین داعی اسماعیلی به گجرات در ۱۰۶۷/۴۶۰ - ۱۰۶۸ مدام پیشرفت و توسعه یافته بود. اسماعیلیان گجرات که اکثراً در اصل هندو بودند به نام بهره‌ها یا بهرا شهرت پیدا کرده بودند. بنابر توضیحات ریشه‌شناسی معمولی نام بهرا (بهره) از اصطلاح گجراتی و هروو (ویه وهار) به معنای «تجارت‌کردن»، «دادوستدکردن» گرفته شده است. احتمال می‌رود که این اسم را از آن جهت بر اسماعیلیان گجرات گذاشته باشند که آنها در اصل یک جامعه تجارت پیشه بوده اند؛ تجارت و دادوستد همچنین پیشه گرویدگان قدیم گجرات به اسلام بوده است. بنابر تبیینی دیگر، بهراها را برای آن‌چنین نامیدند که از کاست وهره هندو به کیش اسماعیلی درآمدند. به هر صورت، نخستین داعی اسماعیلی، عبد الله، چنانکه گفتیم، از یمن به کامبای فرستاده شده بود، و وی در

آنجا موفق شد دعوت اسماعیلی را بر شالوده محکمی مستقر سازد. بنا بر روایات بهره‌های اسماعیلی، ۱۰۲ عبد الله سرانجام توانست سیدها راجه جایه سینگها (۴۸۷ - ۵۲۷ / ۱۰۹۴ - ۱۱۳۳)، پادشاه هندوی راجپوت گجرات، که پایتختش در انهلواره (پاتن جدید) بود، و دو وزیر او، یعنی برادران بهارمل و تارمل، را با بخش کثیری از اهالی محل به کیش اسماعیلی درآورد. به موجب این روایات بعد از عبد الله پسر بهارمل، ی عقوب، جانشین او شد، و رئیس دعوت اسماعیلی در هند گشت. وی پسرعموی خود، فخر الدین، پسر تارمل، را برای تبلیغ کیش اسماعیلی به راجستان غربی فرستاد، ولی وی را در آنجا کشتند. قبر فخر الدین، که او را نخستین شهید اسماعیلی هند می‌شمارند، در گالیاکت قرار دارد و یکی از محترمت‌ترین زیارتگاه‌های بهره‌هاست. ۱۰۳ پس از یعقوب پسرش، اسحاق، و سپس نوه اش، علی بن اسحاق، جانشین او شدند. بعد از

ص: ۳۴۱

آن، تولیت دعوت هند به پیرحسن، یکی از اخلاف داعی عبد الله، رسید. پیرحسن هنگام انجام فعالیت‌های تبلیغی کشته شد، و مقبره‌اش هنوز در نزدیکی هارج وجود دارد. بعد از پیرحسن نوه‌اش، آدم بن سلیمان، جانشین او گشت، و اعقاب این آدم بن سلیمان چندین نسل والی دعوت اسماعیلی بودند. ۱۰۴

جامعه اسماعیلی گجرات پیوندهای مذهبی نزدیک خود را با یمن حفظ کرد، و مانند صلیحیون معتقد به حق مستعلی و آمر بر امامت شد. همچنین، در کشمکش حافظی - طیبی، مستعلویان گجرات با ملکه سیده و تشکیلات مستقر دعوت در یمن در پشتیبانی و حمایت از نهضت طیبی هم‌رأی شدند. پس از فروپاشیدن دولت صلیحی، طیبی‌های هند، زیر نظر داعیان مطلق یمن، که رؤسای جماعت هند را یکی پس از دیگری برمی‌گزیدند و منصوب می‌داشتند و هیئت‌های بهره‌های گجراتی را به حضور می‌پذیرفتند، به کار و بار خود ادامه دادند. در این اوضاع و احوال جامعه طیبی گجرات توسعه تحسین‌انگیزی پیدا کرد، و عده کثیری از هندوها بخصوص در کامبای، پاتن، سیدیپور، و بعدها احمدآباد، که پایگاه دعوت هند شد، با آغوش باز دین اسماعیلی طیبی را پذیرفتند.

طیبی‌های گجرات و داعیان آنها را حکمرانان هند و اذیت و آزاری نرساندند، زیرا فعالیت‌های آنان را خطری برای خود نمی‌شمردند. به این ترتیب، جامعه طیبی بدون هیچ مانع و رادعی، تا زمانی که مسلمانان در ۱۲۹۸ / ۶۹۷ بر گجرات مستولی شدند، رشد و توسعه یافت. از این زمان به بعد، فعالیت‌های دعوت تا حدی توسط امرای مسلمان محلی که از سلاطین دهلی، که از سلسله‌های خلجی و تغلقی بودند، اطاعت و فرمانبرداری می‌کردند زیر نظر قرار گرفت. با یورش ظفرخان مظفر در ۱۳۱۱ / ۷۹۳ به گجرات، وضعیت طیبی‌های هند وخیمتر شد. ظفرخان که از سوی سلطان تغلقی، محمد شاه سوم (۷۹۲ - ۷۹۵ / ۱۳۹۰ - ۱۳۹۳)، به فتح گجرات فرستاده شده بود، سلطنت مستقل گجرات را در ۸۱۰ / ۱۴۰۷ در آنجا تشکیل داد که تا سال ۱۵۸۳ / ۹۹۱ ادامه یافت و در آن زمان گجرات ضمیمه امپراتوری مغولان هند، که اکبر فرمانروای آن بود، شد. ظفرخان اشاعه و تبلیغ مذهب اهل سنت را که خود بتازگی بدان گرویده بود و وجهه همت قرار داد و چون از موفقیت و پیشرفت کیش اسماعیلی بیمناک بود، نخستین حکمران گجرات شد که به سرکوبی مذهب تشیع به‌طور کلی در قلمرو حکومت خود برخاست. اما این در زمان حکمرانی نوه و جانشین ظفرخان، یعنی احمد اول (۸۱۴ - ۸۴۶ / ۱۴۱۱ - ۱۴۴۲)، بود که اسماعیلیان بشدت مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. در طی دوران احمد اول، که پایتخت

خود را در ۱۴۱۱ / ۸۱۴ در احمدآباد تأسیس نهاد، طیبی‌ها بشدت به تقیّه پرداختند؛ یعنی در ظاهر به بسیاری از تکالیف و شعائر مذهبی اهل سنت گردن نهادند. در دوره حکومت ستمگرانه احمد بسیاری از اسماعیلیان مجبور به قبول مذهب اهل سنت شدند، و در همان حال پدید آمدن شکاف مهمی در جامعه بهره‌های اسماعیلی، که اولین نفاق از نوع خود بود، آن جامعه را منقسم ساخت و سبب گرویدن عده بسیاری به مذهب اهل سنت شد. این شقاق در نتیجه اختلاف و خصومتی که میان والی و یک بهره‌وجیه‌المله، به نام جعفر، پدید آمد رخ داد.

در زمان هجدهمین داعی مطلق، علی بن عبد الله (۸۲۱ - ۸۳۲ / ۱۴۱۸ - ۱۴۲۸)، والیگری هند به حسن بن آدم بن سلیمان رسید. وی مدرسه‌ای برای علوم دینی در احمدآباد تأسیس کرد. جعفر نامی از مردم پاتن یکی از طلابی بود که در مدرسه والی درس می‌خواند. بعداً جعفر بر آن شد تا بدون اجازه والی به یمن رود و در نزد خود داعی علم بیاموزد. به عقیده والی جعفر هنوز مدارج تحصیلی خود را در گجرات به پایان نرسانیده بود، و لذا آمادگی کافی برای استفاده از دروس پیشرفته‌تری که در یمن عرضه می‌شد نداشت. اما جعفر، به رغم نظر والی، به یمن رفت، و اعتماد داعی مطلق را به خود جلب کرد.

وی دو سال در یمن تحصیل علم کرد. هنگام بازگشت به گجرات طیبی‌های کامبای و جاهای دیگر از جعفر خواستند که پیشوایی آنها را در امر نماز برعهده گیرد؛ یعنی «امام جماعت» آنها شود. جعفر چون تحت فشار قرار رفت، با آنکه جواز لازم برای این کار را از جانب والی نداشت، پذیرفت. این تحولات بعداً با اقدام والی در توییح جعفر به خاطر عمل و رفتار نادرستش شدت پیدا کرد. شکافی عمیق میان والی و جعفر ستیزه‌جوی پدید آمد، و جعفر به پاتن رفت و در آنجا خود را سنی اعلام کرد و تبلیغات عظیمی علیه والی و دعوت طیبی در گجرات به راه انداخت و با موفقیتی آنی روبه‌رو شد؛ زیرا بسیاری از بهره‌های پاتن و روستاهای پیرامون آن به دعوت او پاسخ مثبت دادند و از تشیع اسماعیلی روی برتافتند. جعفر در مبارزات و تبلیغات ضد اسماعیلی خود از حمایت بیدریغ احمد شاه و پسرش محمد، که در این زمان نیابت پدر را در احمدآباد داشت، برخوردار بود. از آن سو کوششهای داعی مطلق برای حل و فصل این اختلاف شدید داخلی در جامعه بهره‌ها و اصرار وی در اینکه والی باید اختلافات خویش را با جعفر فیصله دهد مثمر واقع نشد. عده زیادی از بهره‌ها به تبعیت از شخص جعفر، و بدون تردید شاید هم از ترس سیاست سلطان، به مذهب اهل سنت گرویدند. به موجب بعضی

روایات، ۱۰۵ بیش از نیمی از کل جامعه بهره‌ها بدین‌گونه جدا شدند و بهره‌های جعفری نام یافتند. بهره‌های جدا شده سنی مذهب جماعت کلان نیز خوانده می‌شدند، در مقابل جماعت خرد؛ عنوانی که بر بهره‌های اسماعیلی طیبی وفادار به دعوت اطلاق می‌گشت. ۱۰۶ این رویدادها سلطان احمد را تشویق کرد که بر شدت ع مل خود علیه اسماعیلیان بیفزاید. والی خود ناچار گشت پنهان شود و راجه، نایب او در پاتن و جانشین آینده‌اش، مجبور شد در حوالی سال ۱۴۳۶ / ۸۴۰ به مرئی پناه جوید. اذیت و آزار بهره‌های اسماعیلی تا ۱۴۴۱ / ۸۴۵، که جعفر به قتل رسید، ادامه داشت.

گرفت و گیر و آزار بهره‌های طیبی در قلمرو سلاطین گجرات ادامه یافت. ملّا راجه جمال‌الدین بن حسن، که به جای پدرش والی شد، مردی دانشمند بود و کوشید تا موقعیت طیبی‌ها را در گجرات مستحکم سازد. وی در میان بهره‌های طیبی محبوبیت زیادی به دست آورد، و بنا بر روایات خود طیبی‌ها او تنها عالمی بود در هند که با نماینده‌ای شیعی که از دربار صفوی از ایران فرستاده شده بود به بحث و مناظره پرداخت و توفیق یافت.

اما شهرت و معروفیت ملا راجه مایه خشم سلطان گجرات، مظفر دوم (۹۱۷-۹۳۲ / ۱۵۱۱-۱۵۲۶)، گردید، و وی دستور داد تا والی را در ۱۵۱۸ / ۹۲۴ به قتل آورند. ۱۰۷ در این میان، اقدامات مخالفت‌انگیز جعفر را یک مبلغ سنی دیگر از سر گرفت. این شخص، که احمد جعفر شیرازی نام داشت، سبب شد شکافی عمیقتر میان بهره‌های طیبی و سنی پدید آید.

احمد جعفر از سند به گجرات آمد و هنوز چندی نگذشته بود که مورد عنایت محمود اول بگرا (۸۶۲-۹۱۷ / ۱۴۵۸-۱۵۱۱) و جانشین او، مظفر دوم، قرار گرفت. تا این زمان، اغلب میان بهره‌های طیبی و سنی ازدواج صورت می‌گرفت، و هویت اجتماعی و تجانس جامعه بهره‌ها را شقاق دینی پیشین بکلی از میان نبرده بود. اما اکنون احمد جعفر بهره‌های سنی را ترغیب به گسیختن همه پیوندهای خود با شیعیان طیبی جامعه خویش می‌کرد. از این زمان، این دو گروه بهره‌ها از هم متمایز و برای همیشه از یکدیگر جدا شدند و هر یک صاحب هویت اجتماعی متفاوتی گشتند. در زمان حکومت محمود سوم (۹۴۳-۹۶۱ / ۱۵۳۷-۱۵۵۴) نیز بهره‌های طیبی سخت مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. این تنها پس از استقرار حکومت مغولان هند بود که بهره‌های طیبی تا حدی از آزادی مذهبی بهره‌مندی یافتند، تقیّه را رها ساختند، و علناً در مساجد خود به عبادت پرداختند.

چنانکه گذشت، با استفاده از پیوندهای دوستانه نزدیکی که میان بهره‌های طیبی و پایگاه مرکزی دعوت در یمن وجود داشت، طیبی‌های مستعد با آینده درخشان اغلب

ص: ۳۴۴

برای کسب دانش بیشتر به یمن فرستاده می‌شدند. براساس این قاعده بود که جعفر، آن مخالف سنی مذهب آینده، در نیمه اول قرن نهم / پانزدهم به یمن سفر کرد. بعدها، چند تن از برجستگان بهره‌های طیبی با بالا بردن سطح دانش مذهبی خود در یمن نامبردار شدند.

حسن بن نوح بهروچی (فت ۹۳۹ / ۱۵۳۳)، مؤلف معروف طیبی که در کامبای به دنیا آمد، در حوالی سال ۱۴۹۸ / ۹۰۴ به یمن سفر کرد، و در نزد حسن بن ادریس، بیستمین داعی، به تلمذ پرداخت. ۱۰۸ وی در مقدمه اثر خود، کتاب الازهار، که هفت مجلد و خلاصه‌الکتب ادب اسماعیلی است، دروسی را که در آنجا فراگرفته شرح داده است. او با علی بن حسین بن ادریس و محمد بن حسن بن ادریس نیز، که بعداً بیست و دومین و بیست و سومین داعی شدند، همکاری و وابستگی نزدیک داشت. یوسف بن سلیمان، که بعداً به ریاست طیبی‌ها نایل آمد، یکی دیگر از بهره‌هایی بود که از جانب والی برای تحصیل علم بیشتر به یمن فرستاده شد. یوسف در هنگامی که هنوز جوان بود به یمن رسید، و ابتدا در نزد بهروچی به کسب دانش پرداخت. معلومات او بزودی نظر بیست و سومین داعی را به خود جلب، و وی یوسف را به جانشینی خود نامزد کرد. ۱۰۹ به این طریق، یوسف اولین بهره‌مندی بود که به عنوان بیست و چهارمین داعی مطلق

رهبری دعوت طیبی را عهده دار شد. هنگامی که بیست و سومین داعی، در ۱۵۳۹/۹۴۶، درگذشت، جانشین او یوسف در سیدپور بود و وی برای چند سالی، پیش از آنکه در یمن اسقرار جوید، از گجرات امور دعوت را اداره و رهبری می‌کرد. وقتی یوسف در ۱۵۶۷/۹۷۴ درگذشت، جانشین هندی او، جلال بن حسن، پایگاه مرکزی دعوت طیبی را از یمن به گجرات منتقل کرد. جلال بن حسن، به عنوان بیست و پنجمین داعی، در احمدآباد مستقر شد، و برای اداره امور جامعه طیبی یمن نایبی منصوب کرد. تا این زمان طیبی‌های هند، به رغم گرفتن‌ها و کشتن‌ها و گرویدن‌های جمعی به مذهب اهل سنت، چنان زیاد شده بودند که جامعه اصلی طیبی را در یمن تحت الشعاع قرار داده بودند. ظاهراً سهم بزرگتر عایدات دینی داعی اکنون از طرف طیبی‌های هند تأمین می‌شد. در این میان، طیبی‌های یمن در اوضاع و احوال غلبه عثمانیها بر یمن، که از سال ۱۵۱۷/۹۲۳ آغاز شده بود، با مشکلات خود درگیر بودند. نیز این زمانی بود که امام زیدی، مطهر بن شرف الدین، که نسبت به اسماعیلیان یمن سخت دشمنی می‌ورزید، بنو الانف را در قرن دهم / شانزدهم عملاً از میان برداشت. بنابراین، انتقال پایگاه دعوت طیبی به هند با توجه به این واقعیتها بود. این انتقال پایان قطعی مرحله یمنی دعوت اسماعیلی طیبی را اعلام می‌داشت.

ص: ۳۴۵

جلال بن حسن در ۱۵۶۷/۹۷۵ وفات یافت، درحالی‌که بیش از چند ماهی در مسند داعی خدمت نکرده بود. پسرش، امین جی بن جلال (فت ۱۶۰۲/۱۰۱۰)، از فقهای نامبردار اسماعیلی بود و در دعوت داودی مقام بلندی کسب کرد. ۱۱۰ بهره‌های طیبی هنوز او را بعد از قاضی نعمان مرجعی بزرگ در امور قضایی و فقهی می‌شمارند. کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان از همان آغاز به عنوان مستندترین مرجع فقهی مورد استفاده طیبی‌ها بوده است. پس از جلال بن حسن منصب او به داود بن عجب شاه رسید، و دوران داعیگری او همزمان با سالهای پایانی سلاطین گجرات بود. در دوره او بهره‌های طیبی معروض موج جدیدی از تعقیب و آزار، که فعالیت‌های محمد طاهر، ی‌ک مبلغ سنی و رئیس بهره‌های جعفری محرک آن بود، قرار گرفتند. محمد طاهر در ۱۵۷۸/۹۸۶ به دست یک طیبی به قتل رسید. این محمد طاهر برای مدت کوتاهی از جانب اکبر، امپراتور مغول هند (۹۶۳-۱۰۱۴/۱۵۵۶-۱۶۰۵)، که گجرات را در ۹۸۰/۱۵۷۳ متصرف شد، حمایت می‌شد. نایب اکبر در احمدآباد نیز سیاستی ضدشیعی اتخاذ کرده بود. داود بن عجب شاه ناچار به آگره رفت و شخصاً شکایات جامعه خود را به سمع اکبر، که به داشتن تسامح و رواداری مذهبی نامبردار شده بود، رسانید. داعی پیش از ترک احمدآباد، در ۱۵۷۳/۹۸۱، داود بن قطب شاه را به عنوان نایب خود در گجرات منصوب کرد، و داودیان بعداً این انتصاب را به عنوان دلیلی بر حقانیت داود در مباحثات خود با سلیمانیه به کار می‌بردند. امپراتور مغول داعی را بخوبی پذیرفت، و به عمال خود در گجرات دستور داد که آزادی مذهب را درباره طیبی‌ها رعایت کنند. از این زمان به بعد، ضرورتی نداشت که بهره‌های طیبی تقیه کنند. داود بن عجب شاه اینک برنامه‌ای برای تجدید حیات جامعه و از سرگیری مراسم عبادی طیبی، که مدت‌ها بود در گجرات متروک مانده بود، طرح کرد و به اجرای آن مبادرت ورزید. در ۱۵۷۸/۹۸۶، وی همچنین توانست مظفر سوم، واپسین سلطان گجرات، را که در آن زمان ضمن فرار از مغولان به کاپادوچیه رفته بود از سیاست‌های ضد اسماعیلیش متنبه سازد. هنگامی که داود بن عجب شاه، بیست و ششمین داعی مطلق، در ۱۵۹۱/۹۹۹ یا، بنابر روایات طیبی‌های سلیمانی، در ۱۵۸۹/۹۹۷ درگذشت، مسئله جانشینی او موضوع مباحثات و مجادلات شد و موجب شکاف و شقاق در جامعه طیبی گردید.

پس از داود بن عجب شاه، در هند، داود برهان الدین بن قطب شاه جانشین او شد، و این امر در موقع خود به طیبی های یمن اطلاع داده شد. اما چهار سال بعد، سلیمان بن حسن هندی، نوه بیست و چهارمین داعی مطلق و نایب داود بن عجب شاه در یمن، مدعی

ص: ۳۴۶۳۴۶

جانشینی برای خود شد و به هند بازگشت تا مدعی خود را به اثبات رساند. سلیمان سندی ارائه کرد که هنوز موجود است و نشان می دهد وی میراث بر نص بیست و ششمین داعی بوده است. به عقیده گروهی از طیبی ها، این سند به کمک بعضی از خویشان داعی در گذشته، که به سوء استفاده های مالی آلوده بودند، جعل شده بوده است. این موضوع را دعوی ارثی، که ابراهیم بن داود بن عجب شاه علیه داود بن قطب شاه در محاکم مغولی هند مطرح ساخت، پیچیده تر کرد. مجادله داغ جانشینی در ۱۵۹۷/۱۰۰۵ به پیشگاه اکبر به لاهور آورده شد. اکبر برای تحقیق در این موضوع هیئتی را که ابو الفضل علمای، زندگینامه نویس و دبیر او، حکیم علی گیلانی، پزشک ایرانی و شیعی مذهب او، و حکمران گجرات از اعضای آن بودند مأمور این کار کرد. هیئت داوران به نفع داود بن قطب شاه رأی دادند، اما دعوا که اساساً یک خصلت هندی علیه یمنی داشت به طور قطع حل نشد و به شقاق در جامعه طیبی منجر گشت. ۱۱۱ اکثریت عظیم بهره های طیبی، که شامل اکثریت اسماعیلیان طیبی می شد، داود برهان الدین را به عنوان بیست و هفتمین داعی مطلق خود پذیرفتند، و از این پس به نام داودی معروف شدند. عده قلیلی از طیبی های یمن نیز از ادعای داود جانبداری کردند. از آن سوی، اقلیتی که شامل قسمت اعظم طیبی های یمن بودند و گروه اندکی از بهره های طیبی، معتقد به حق سلیمان بن حسن به جانشینی شدند. این طیبی ها، که از این پس سلیمانی خوانده شدند، سلیمان بن حسن را بیست و هفتمین داعی خود شمردند. از این تاریخ به بعد، سلسله داعیان داودی و سلیمانی از هم جدا شد. ۱۱۲ داعی مطلق داودیان همچنان مستقر در هند شد، و حال آنکه رئیس دعوت سلیمانی پایگاه خود را در یمن قرار داد.

داود برهان الدین که توانسته بود حمایت اکثریت طیبی های هند را به دست آورد، همچنان پایگاه فعالیت خود را در احمدآباد نگه داشت. در سالهای باقیمانده سلطنت اکبر مشکلی برای او پیش نیامد. وی همچنین روابط دوستانه ای با قلیچ خان، حکمران مغول گجرات در زمان پسر و جانشین اکبر، جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷/۱۶۰۵-۱۶۲۷)، که بر اثر فشار علمای سنی مذهب دستور به قتل عالم شیعی امامی، نور الله شوشتری، داد داشت.

داود در ۱۶۱۲/۱۰۲۱ وفات یافت. قبر او و رقبیش، سلیمان بن حسن، که در ۱۵۹۷/۱۰۰۵ درگذشت، در احمدآباد هنوز زیارتگاه داودیان و سلیمانیان است. پس از داود برهان الدین معاون اصلی او، شیخ آدم صفی الدین، جانشین او شد، و پس از وفات داعی اخیر در ۱۶۲۱/۱۰۳۰ عبد الطیب زکی الدین، پسر بیست و هفتمین داعی، بیست و نهمین

ص: ۳۴۷

داعی مطلق داودیان شد. اما هنوز اندک زمانی نگذشته بود که علی بن ابراهیم، نواده بیست و هشتمین داعی آدم، مرجعیت او را به زیر سئو ال کشید. علی به حمایت عموهایش و دیگران جانشینی را حق خود می دانست، و دعوی و اعتراض خویش را به دربار جهانگیر برد. امپراتور مغول به نفع آن داعی که متصدی امور و بر سر کار بود رأی صادر کرد، و علی را مجبور ساخت که اختلافات خود را با داعی در حضور او در لاهور فیصله دهد. اما وقتی دو طرف دعوی

به احمدآباد بازگشتند، علی بار دیگر از اطاعت داعی به عنوان رئیس و پیشوای دعوت سرباز زد و با پیروان و متابعان خود از جامعه بهره‌های داودی جدا شد. علی در واقع، در ۱۰۳۴ / ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵، یک فرقه فرعی از بهره‌های طیبی تشکیل داد که آن را به نام خویش علیّه خواند. ۱۱۳ به این ترتیب علی بن ابراهیم (فت ۱۰۴۶ / ۱۶۳۷) بیست و نهمین داعی علیّه شد، که از این پس سلسله داعیان خود را داشتند. ۱۱۴ پس از علی، یکی از عموهایش، به نام زکی الدین طیب بن شیخ آدم (فت ۱۰۴۷ / ۱۶۳۸)، جانشین او شد.

از زمان سی و دومین داعی، ضیاء الدین جوابهائی بن نوح (فت ۱۱۳۰ / ۱۷۱۸)، پایگاه علیّه در بارودا در گجرات باقی مانده است. در حال حاضر، علیّه جماعت کوچکی هستند که در محدوده بارودا زندگی می‌کنند و داعی فعلی آنان، که چهل و چهارمین داعی از سلسله داعیان آنهاست، طیب ضیاء الدین بن یوسف نور الدین نام دارد که در ۱۳۹۴ / ۱۹۷۴ بر مسند داعیگری نشست. علیّه با بهره‌های داودی ازدواج نمی‌کنند، و از قرار معلوم ادبیاتی که خاص فرقه خودشان باشد پدید نیآورده‌اند. در زمان سی و هفتمین داعی آنها، شمس الدین علی (۱۱۸۹ - ۱۲۴۸ / ۱۷۷۵ - ۱۸۳۲)، گروه کوچکی از مخالفان در سال ۱۲۰۴ / ۱۷۸۹ از علیّه جدا شدند. این مخالفان و جددینان که داعی آنها را تکفیر کرده بود، به پایان رسیدن دور اسلام را تبلیغ و موعظه می‌کردند. آنها همچنین برخی از معتقدات هندوها، از جمله گناه خوردن گوشت حیوانات را باور داشتند، و از جهت اخیر به ناگوشیّه معروف گشتند. ناگوشیان گیاهخوار، که مانند فرقه اصلی علیّه در حواشی جامعه داودی در بارودا می‌زیستند، اکنون عملاً از میان رفته‌اند.

در این میان، جامعه بهره‌های داودی تحت رهبری داعیان متوالی خود و با بهره‌مندی از آزادی مذهبی که امپراتوران مغول و صوبه‌داران آنها در گجرات به ایشان داده بودند بالیدند و ترقی یافتند. اورنگ زیب تنها کسی بود که با نقض سیاستهای مذهبی سلسله خود، چه در زمانی که حکمران گجرات بود و چه پس از آنکه در ۱۰۶۸ / ۱۶۵۸ بر اورنگ سلطنت مغولان هند نشست، موج عظیمی از گرفت و گیر و آزار و صدمه علیه

ص: ۳۴۸

اسماعیلیه به راه انداخت. بعد از عبد الطیب، بیست و نهمین داعی داودی، علی شمس الدین (فت ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ / ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲)، یکی از اخلاف ادریس عماد الدین جانشین او شد و وی نخستین داعی یمنی بود که به پیشوایی فرقه داودی رسید. پدر علی، نامش حسن، از طرف داود برهان الدین به نیابت داعی مطلق در یمن منصوب شده بود، و این منصب را وی تا زمانی که پسرش به مقام داعیگری رسید حفظ کرد. دوره ریاست سی و دومین داعی، قطب خان قطب الدین (۱۰۵۴ - ۱۰۵۶ / ۱۶۴۴ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۶)، مقارن بود که با حکومت کوتاه‌مدت اورنگ زیب در گجرات و تعقیب و آزار داودیان در آن ایام. اورنگ زیب که خویشتن به تسامح و رواداری مذهبی نمی‌پرداخت، تحت نفوذ مناصح نزدیک و مشاور خود، عبد القوی، که سخت با شیعیان مخالف بود، قرار گرفت. اورنگ زیب به محض رسیدنش به احمدآباد، در ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵، تبلیغات عظیمی علیه اسماعیلیان به راه انداخت. داعی قطب خان و یاران نزدیکش دستگیر شدند و زندانی گشتند. اینک بهره‌های اسماعیلی به الحاد متهم شدند و زیر فشار مجبور به قبول مذهب اهل سنت گشتند، و مسجدهای آنان در دست گردانندگان سنی مذهب قرار گرفت. بسیاری از داودیان به مذهب اهل سنت درآمدند یا از ترس از احمدآباد گریختند، و جامعه داودی بار دیگر ناچار به توسل به تقیه شد. این اقدامات متعصبانه و سیاست‌آمیز با محاکمه داعی قطب خان در یک محکمه سنی و قتل او در ۱۰۵۶ / ۱۶۴۶ به فرمان اورنگ زیب به اوج خود رسید.

اندکی بعد، اورنگ زیب احمدآباد را ترک گفت و حکومت گجرات را به شایسته خان که به بهره‌ها به چشم اغماض و مسامحت می‌نگریست سپرد، و وی بدانها آزادی مذهبی‌شان را باز داد. اورنگ زیب که اکنون درگیر لشکرکشی‌های خود بود جانشین قطب خان، پیر خان شجاع‌الدین (۱۰۵۶-۱۰۶۵ / ۱۶۴۶-۱۶۵۵)، سی و سومین داعی داودی، و نایب و دستیار اصلی او را همراه خود برد. پیر خان به عنوان زندانی با اورنگ زیب به دکن و جاهای دیگر رفت، اما بعداً آزاد شد و اجازه یافت به احمدآباد بازگردد. اسماعیلیان یک بار دیگر نیز مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و آن هنگامی بود که غیرت خان در ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ به نمایندگی داراشکوه به گجرات آمد. او نیز پیر خان را مدتی در زندان نگه داشت، و سرانجام به فرمان شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ / ۱۶۲۸-۱۶۵۷) آزادش ساخت. در دوران پیر خان شکاف دیگری در جامعه بهره‌های داودی پدید آمد، ولی چندان دوامی نیاورد.

مسبب و علمدار اصلی این شکاف بهره‌ای بود به نام احمد که از خواص یاران معتمد پیر خان محسوب می‌شد. وی در مأموریتی که برای جلب شفاعت امپراتور مغول برای

ص: ۳۴۹

آزاد ساختن داعی از زندان به آگره کرد، کارها را بدرستی انجام نداد. و چون پیر خان حاضر به آشتی با وی نشد، احمد خشمگین گردید و غوغایی علیه داعی برانگیخت و شروع به نشر و تبلیغ اندیشه‌هایی کرد که عواقب مهمی داشت. احمد این نظر را اتخاذ کرد که چون داعی در قضاوت مرتکب اشتباه شده است، شایستگی خویش را برای احراز مقامی که دارد از دست داده است و باید جایش را به مأذون خود بسپارد. در نتیجه، احمد اکنون عقیده جدیدی را مطرح می‌ساخت که برحسب آن در دوره ستر، چون امام نمی‌تواند اشتباهات و لغزشهای داعیان خود را تصحیح کند، داعی مطلق باید همانند فردی معصوم، یعنی بری از لغزش و گناه، باشد. احمد و پیروانش چون نتوانستند حمایت و جانبداری مأذون پیر خان و جانشین آینده او، اسماعیل، را جلب کنند، از جامعه داودی جدا شدند و به هجومی نامبردار گشتند. ۱۱۶ در ابتدا، احمد موفقیت‌هایی به دست آورد و حتی کاری کرد که حکمران جدید گجرات جوانترین پسر شاه جهان، نامش مرادبخش، پیر خان را در ۱۰۶۴ / ۱۶۵۴ به زندان افکند. اما فرقه هجومی عمر چندان نیافت.

اسماعیل بدرالدین بن ملا راج (۱۰۶۵-۱۰۸۵ / ۱۶۵۵-۱۶۷۴)، که به عنوان سی و چهارمین داعی جانشین پیر خان شد، نخستین داعی راجپوت داودیان بود و نسبش به بهارمل و راجه، نایب والی در پاتن در زمان فعالیت‌های جدایی طلبانه جعفر، می‌رسید.

اسماعیل پایگاه دعوت را از احمدآباد به جام نگر منتقل ساخت. در دوره داعیت پسر و جانشین اسماعیل، عبد الطیب زکی‌الدین (۱۰۸۵-۱۱۱۰ / ۱۶۷۴-۱۶۹۹)، بود که بهره‌های اسماعیلی مورد تعقیب و آزار مجدد اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ / ۱۶۵۸-۱۷۰۷)، که در این میان به امپراتور هند رسیده بود، قرار گرفتند. مشکلات و مناقشات جدید فرقه وقتی آغاز شد که در حوالی سال ۱۰۹۱ / ۱۶۸۰ داعی داودی مجمع عمومی بزرگی در احمدآباد، که قصد داشت مرکز خود را در آنجا قرار دهد، تشکیل داد تا نصّ به نام پسرش، موسی، کند. حکمران گجرات، که از نفوذ روزافزون داودیان بیمناک بود، در ۱۰۹۳ / ۱۶۸۲ دستور دستگیری داعی را صادر کرد. اما عبد الطیب به جام نگر گریخت، و عمال حکومت خویشتن را به گرفتن عده‌ای از بزرگان داودی در احمدآباد و فرستادن آنها به دربار اورنگ زیب قانع ساختند. داعی خود مجبور شد که در کهام بهلیا و جاهای دیگر مخفی شود. در گرفت و گیر جدید، مراسم

مذهبی و اعمال عبادی طیبی های هند، از جمله زیارت آنان از زیارتگاههای متعددشان و نیز مراسم عزاداری حضرت امام حسین [ع] در ماه محرم، تعطیل شد. مراسم عادی عبادی طیبی ها، مانند نمازهای روزانه،

ص: ۳۵۰

می‌بایست زیر نظر مأموران سنی که مساجد فرقه را نیز در اختیار گرفته بودند انجام می شد. بهره‌های اسماعیلی مجبور به پرداخت مالیاتهای کیفی و تحمیلات مالی دیگر نیز شدند. در همان حال، معلمان و مربیان سنی مذهب مأموریت یافتند تا به اسماعیلیان معتقدات اهل سنت را تعلیم دهند. گزارش‌های منظم این برنامه تعلیماتی رسمی می‌بایست به اورنگ زیب داده شود. این گرفت و گیرها رعایت کامل تقیه را از جانب اسماعیلیان ضروری می ساخت، و این امر در دوره داعیت پسر و جانشین عبد الطیب، یعنی موسی کلیم الدین (۱۱۱۰ - ۱۱۲۲ / ۱۶۹۹ - ۱۷۱۰)، که دوران ریاستش مقارن با سالهای پایانی عصر عالمگیری بود، ادامه داشت. تا زمانی به دیری ۱۱۱۶ / ۱۷۰۴ هنوز سرآمدان بهره‌ها را که برای دعوت داودی کار می‌کردند می‌گرفتند و با کتابهایشان به دربار امپراتور مغول می‌فرستادند. ۱۱۷

با مرگ اورنگ زیب در ۱۱۱۸ / ۱۷۰۷ و زوال امپراتوری مغولان هند بعد از آن، بهره‌های اسماعیلی به طور کلی اجازه یافتند تا آزادانه به کار و فعالیت خود بازگردند. اما بهره‌های اسماعیلی به عنوان یک جامعه تجارت پیشه و ثروتمند همچنان توجه حکمرانان کوچک مختلف هند را به خود جلب می کردند، و این حکام اغلب از آنها به طور غیرعادی مبالغی دریافت می داشتند. پسر و جانشین داعی موسی کلیم الدین، یعنی نور محمد، را به دلایل نامعلومی حکمران جام‌نگر، که در آن زمان مقرر دعوت داودی بود، به زندان افکند، و تنها پس از گرفتن خونبهای هنگفتی، که نشاندهنده صورت متداول اخاذی از داودیان در آن زمان بود، او را آزاد ساخت. نور محمد نور الدین بن موسی، سی و هفتمین داعی، در مندوی، واقع در کاج^{۱۷۲} درگذشت، و پسرعمو و برادرزنش، اسماعیل بدر الدین بن شیخ آدم صفی الدین (۱۱۳۰ - ۱۱۵۰ / ۱۷۱۸ - ۱۷۳۷)، جانشین او شد. وی از داودیان خواست که در مجامع عزاداری که در دهه ماه محرم برپا می‌شد شرکت جویند، و پس از نماز صبح آیاتی از قرآن قرائت کنند. نیز در زمان اسماعیل بود که فرقه معاند هجومیه به آغوش دعوت داودی بازگشت. نشستن ابراهیم وجیه الدین بر مسند داعیگری دعوت داودی، به عنوان سی و نهمین داعی، در ۱۱۵۰ / ۱۷۳۷، مشخص‌کننده تغییری در سلسله داعیان است. پدر ابراهیم، عبد القادر حکیم الدین (فت ۱۱۴۲ / ۱۷۳۰)، از بهره‌های صاحب نفوذ و دانشمند مالوا در هند مرکزی بود که به مقام مآذونی سی و هشتمین داعی رسیده بود.

ابراهیم وجیه الدین، پایگاه دعوت را به اوجین منتقل ساخت و خود در آن شهر در ۱۱۶۸ /

ص: ۳۵۱

۱۷۳

^{۱۷۲} (۹) hctuC

^{۱۷۳} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۷۵۴ وفات یافت. در آن زمان برهانپور یکی دیگر از مراکز مهم دعوت داودی در خارج از گجرات شده بود.

در دوره تصدی پسر و جانشین ابراهیم، یعنی هبت الله المؤید فی الدین (۱۱۶۸-۱۱۹۳/۱۷۵۴-۱۷۷۹)، که مقارن با اولین مرحله استیلای بریتانیا بر هند بود، یک نهضت عناد ی و جدایی طلبانه دیگر در جامعه داودی رخ داد که آن نیز اهمیت چندانی نداشت.

رهبران این جنبش ضد داعی اسماعیل بن عبد الرسول المجدوع، مؤلف کتابشناسی معروف اسماعیلی موسوم به فهرسة الکتب [و الرسائل]، و پسرش، هبت الله، بودند. اسماعیل که در نزد لقمانجی بن حبیب (فت ۱۱۷۳/۱۷۶۰)، عالم معروف داودی، تلمذ کرده بود، و پسرش، هبت الله، هردو از علمای ممتاز اسماعیلی بودند و آرزوی رهبری همکیشان خود را در سر می پروراندند. در ۱۱۷۵/۱۷۶۱، هبت الله مدعی شد که با امام مستور طیبی به میانجی داعی البلاغ او، عبد الله بن حارث، تماس مستقیم برقرار کرده است. وی سپس ادعا کرد که امام غایب او را به مرتبه الحجّة الیلی، که مرتبه ای بالاتر از داعی مطلق است، منصوب کرده است. از قرار معلوم، هبت الله با این ادعاها، که اسماعیل آنها را تأیید می کرد، انتظار داشت که داعی مقام و منصب خود را به او واگذارد. هبت الله در اوجین و جاهای دیگر متابعانی پیدا کرد، و اینان به نام وی به هبتیه یا هبتی‌ها^{۱۷۴} معروف شدند. ۱۱۸

داعی بیهوده کوشید تا مخالفان جدید را به دست کشیدن از تبلیغاتشان وادارد.

در نتیجه آنها مورد حمله داودیان راست دین قرار گرفتند و از اوجین، که مقرّ اولیه‌شان بود، بیرون رانده شدند. اسماعیل بدون صدمه فرار کرد، اما هبت الله گرفتار آمد و به نشانه رسوایش بینی او را بریدند و آنگاه از شهر اوجین اخراجش کردند. لقب اهانت‌آمیز مجدوع، به معنای بینی بریده، بعداً به پدر هبت الله، یعنی اسماعیل، داده شد.

اسماعیل در ۱۱۸۳ یا ۱۱۸۴/۱۷۶۹-۱۷۷۰ در اوجین درگذشت. هبت الله کار تبلیغات را در شهرهای مختلف دنبال کرد، اما پیروان زیادی نیافت. داعی مطلق شخصاً به سفر به میان جامعه داودی پرداخت، و علیه هبتی ها تبلیغات کرد. امروزه هبتی‌ها تقریباً از میان رفته اند، و تنها معدود خانواددهایی از بازماندگان این فرقه کوچک طیبی در اوجین باقی است که منزوی و جدا از جامعه اصلی داودیان زندگی می کنند. داعی در ضمن سفرهای خود چندسالی در سورات، که در این زمان بسرعت به صورت یکی از شهرهای مهم داودی نشین هند بیرون آمده بود، به سر برد. به این ترتیب چهلمین داعی که خصلتهای

ص:۳۵۲

سیاستمداران‌ای داشت، از اتفاقی که می توانست شقاقی عظیم در جامعه داودی به وجود آورد جلوگیری کرد. وی همچنین با شاه عالم دوم، امپراتور مغول معاصر خویش، روابط بسیار دوستانه ای داشت، و شاه عالم او را قاضی اوجین کرد. داعی همچنین با حکمرانان کوچک دیگر و نیز با بریتانیاییها که اینک بخشهایی از گجرات را زیر نفوذ و استیلای خود داشتند روابط حسنه داشت. داعی هبت الله در ۱۱۹۳/۱۷۷۹ در اوجین درگذشت. پس از وی دامادش، عبد الطیب زکی الدین بن اسماعیل بدر الدین (۱۱۹۳-۱۲۰۰/۱۷۷۹-۱۷۸۵)، جانشین او شد و با تصدی وی منصب داعیگری به

خاندان راجپوت بازگشت؛ و اوجین از مرکزیت دعوت داودی افتاد. عبد الطیب در اجرای احکام بهره های داودی در عدم استعمال تنباکو و الکل بسیار سختگیر بود، و بیشتر ایام خود را در گجرات گذرانید و در برهانپور از جهان رفت.

چهل و دومین داعی که یوسف نجم الدین بن عبد الطیب زکی الدین (۱۲۰۰-۱۲۱۳ / ۱۷۸۵-۱۷۹۸) نام داشت، پایگاه دعوت را به سورات منتقل ساخت که در آن زمان زیر استیلای بریتانیاییها بود و، از این لحاظ، جای امنی برای اسماعیلیان به شمار می آمد.

برادر و جانشین یوسف نجم الدین، یعنی ی عبد علی سیف الدین (۱۲۱۳-۱۲۳۲ / ۱۷۹۸-۱۸۱۷)، مدرسه معروف سورات، موسوم به سیفی درس، را برای تربیت عالمان و مأموران داودی و نیز دادن تعلیمات عالیہ دینی به اعضای جامعه داودی تأسیس کرد.

دوره تصدی چهل و سومین داعی مصادف بود با استیلای کامل بریتانیا بر هند و، بآمال، پایان گرفت و گیر و آزار بهره‌ها و خوجه‌های اسماعیلی در آن سرزمین. اما کشمکشهای اتفاقی داخلی و تحزب، که اغلب بر سر مسئله جانشینی و مشاجرات مالی پیش می آمد، و نیز برخورد با گروههای مسلمان دیگر و هندوها ادامه داشت که تاریخ بعدی داودیان هند بدان مشخص می شود.

چهل و ششمین داعی، محمد بدر الدین بن عبد علی سیف الدین (۱۲۵۲-۱۲۵۶ / ۱۸۳۷-۱۸۴۰)، آخرین داعی از راجپوت‌های گجرات بود. وی در ۱۲۵۶ / ۱۸۴۰ به مرگی ناگهانی درگذشت، بی آنکه به نصّ جلی، یعنی در خطابی عمومی، جانشین خود را معین کرده باشد، و این امر موجب بروز یک سلسله مناقشات تند بر سر جانشینی در جامعه داودی شد که تا امروز ادامه دارد. ۱۱۹ تحت چنین شرایطی علمای داودی موضوع را به عوام الناس اطلاع ندادند و چهار تن از برجستگان علما به رهبری عبد علی عماد الدین (فت ۱۲۷۱ / ۱۸۵۴) عبد القادر نجم الدین را برای تدبیر امور دعوت برگزیدند. عبد القادر که در

ص: ۳۵۳

آن زمان مرتبه مکاسر داشت، پسر چهل و پنجمین داعی، طیب زین الدین بن شیخ جیوانجی اورنگ آبادی (۱۲۳۶-۱۲۵۲ / ۱۸۲۱-۱۸۳۷)، بود. قابل یادآوری است که شیخ جیوانجی نیای خانواده اخیر داعیان داودی است که با چهل و چهارمین داعی شروع و، به استثنای چهل و ششمین داعی، تا امروز که پنجاه و دومین داعی بر سر کار است ادامه داشته است. به موجب موافقتی که میان علما و عبد القادر به عمل آمد، عبد القادر می بایست فقط ناظم امور اداری دعوت باشد و هیچ گونه حق ادعایی بر مقام معنوی داعی مطلق نداشته باشد. به هر تقدیر، داودیان اکنون عبد القادر را رئیس جامعه خود می شناختند؛ و حال آنکه در بعضی از محافل علمای داودی بحث بر سر انتصاب و حقانیت او هنوز ادامه داشت.

بعضی از علما که از انقطاع نص و توالی منظم داعیان مضطرب شده بودند، اکنون حتی ظهور قریب الوقوع ام ام را انتظار می بردند. در نتیجه در ۱۲۹۳ / ۱۸۷۶ پنج تن از علمای بزرگ داودی، از جمله محمد علی بن فیض اللہ همدانی (فت ۱۳۱۵ / ۱۸۹۸)، در جست و جوی امام هند را به قصد عربستان ترک گفتند. این گروه جاهای مختلف را در حجاز و نقاط دیگر جست و جو کردند، و حتی با مأموران دولت عثمانی که بهره های اسماعیلی را جاسوس می پنداشتند دچار

مشکلات شدند. در ۱۲۹۵/۱۸۷۸، علمای درجه اول داودی به زعامت ابراهیم بهائی صفی الدین بن عبد علی عماد الدین (فت ۱۳۱۵/۱۸۹۷) مجمعی مشورتی در سورات، به نام حلف الفضائل، برای هدایت مردم در امور مذهبی مطابق احکام شرعی تشکیل دادند؛ خاصه آنکه آموزش دینی در این فاصله در سیفی درس نیز قطع شده بود. اما این مجمع عمر درازی نیافت و محافل مختلف داودی همچنان مضطرب و دلواپس مشاجراتی بودند که بر سر داعیت عبد القادر نجم الدین درگرفته بود.

در ۱۲۶۴/۱۸۴۷-۱۸۴۸، با انتشار نامه های معروف به نامه های امامیه، با محتوای اسرارآمیز و لحن تهدیدکننده، معلوم گشت که در جامعه داودی مخالفت رو به افزایشی نسبت به رهبری عبد القادر نجم الدین و سیاستهای او وجود دارد. در این میان عبد القادر پس از آنکه جای پای خود را مستقر کرد، عنوان داعی مطلق بر خود نهاد و سیاست تضعیف کردن مقام و موقعیت علما را که مخالف او بودند در پیش گرفت. به عنوان مثال، وی اعضای بیشمار خانواده خود را در مراتب مختلف سلسله مراتب دعوت منصوب کرد. عنوان و لقب شیخ (جمعش مشایخ)، که تا این زمان به داودیانی داده می شد که در فضل و علم و تقوی سرآمد دیگران بودند، اکنون به افرادی در جامعه، که مستحق

ص: ۳۵۴

آن عنوان نبودند داده می شد. این تحولات، به نوبه خود، تأثیرات نامطلوبی بر وضعیت مالی دعوت گذاشت، و بر شدت ترس داودیان ناراضی افزود. مشکلات مالی را این واقعیت که بستگان عبد القادر در بیشتر نقاط مأمور و مسئول گردآوری دیون مذهبی از داودیان، از جمله بهره های ثروتمند بمبئی، بودند شدت می بخشید؛ زیرا اینان اغلب وجوه جمع آوری شده را به جیب خود می زدند.

عبد القادر در دوران طولانی تقریباً چهل و پنجساله داعیگری خود از تحولات و ناآرامیهای مختلف جان سالم به در برد، و به قیمت تباهی جبران ناپذیر منزلت و اعتبار مقام داعی مطلق بر سر کار باقی ماند. او همچنین زمینه را برای شکایاتی که بعدها به تقار شدید در جامعه بهره های داودی انجامید فراهم ساخت. رویدادهای این دوران پرتلاطم بعداً در دادگاههایی که برای رسیدگی به دو دادخواست شخصی مربوط به بهره ها، یعنی دادخواست چندابهای گولا در ۱۹۱۷ و دادخواست برهانپور درگاه در ۱۹۲۵، که در دادگاههای هند تشکیل شد از پرده برون افتاد. عبد القادر نجم الدین در ۱۳۰۲/۱۸۸۵ وفات یافت و برادرش، عبد الحسین حسام الدین (۱۳۰۲-۱۳۰۸/۱۸۸۵-۱۸۹۱)، جانشین او شد.

حسام الدین دوران کوتاه تصدی خود را عمدتاً صرف مبارزه با عقاید و اعمال خرافی بهره های داودی که اغلب بازتاب عقاید و تأثیرات هندوها بود کرد.

چهل و هشتمین داعی را برادرزاده اش، محمد برهان الدین بن عبد القادر نجم الدین (۱۳۰۸-۱۳۲۳/۱۸۹۱-۱۹۰۶)، جانشین گشت. محمد برهان الدین با محافل مخالف داودی از در تسلیم درآمد و در سندی مکتوب که به سال ۱۳۰۹/۱۸۹۱ انتشار یافت اقرار کرد که وی و دو سلفش، از زمانی که چهل و ششمین داعی مطلق درگذشت و جانشینی انتخاب نکرد، فقط ناظران اداره امور جامعه بوده اند نه داعی. ۱۲۰ اکنون نفاق آشکاری، در جامعه داودی پدیدار شد و رهبری محمد برهان الدین حتی از سوی برادرش، عبد الله، مورد اعتراض قرار گرفت، و این در حالی بود که مشکلات مالی از هرطرف امور دعوت را احاطه کرده بود. در این هنگام، شکاف دیگری در جامعه بهره های داودی پدید آمد. در ۱۳۱۵/

۱۸۹۷، یک جوان با استعداد داودی به نام عبد الحسین جیواجی، که در اصل خرده بازرگانی از اهالی بمبئی بود، به نگپور آمد و ادعا کرد که با امام مستور در ارتباط بوده، و امام او را به عنوان حجت خویش منصوب کرده است. در ابتدا عده‌ای، از جمله بعضی از علمای داودی، به دور او جمع شدند. این گروه به نام محل سکونتشان در نگپور به مهدی باغ والاها یعنی حزب مهدی باغ معروف شدند. ۱۲۱ اما علما بزودی از عبد الحسین، که

ص: ۳۵۵

عده‌ای از بازرگانان و سرمایه‌گذاران بزرگ بهره را نیز طرفدار خود کرده بود، ناامید شدند و فرقه فرعی جدید داودی را ترک گفتند. عبد الحسین که عوام الناس او را به نام ملک صاحب می شناختند، مردی را به نام غلامحسین (خان بهادر ه. ه. ملک) جانشین خود کرد، و وی در ۱۳۲۱/۱۹۰۳ رئیس گروه مهدی باغ در نگپور شد. در ۱۳۴۱/۱۹۲۲، ابراهیم رضا صاحب رهبری این گروه را به دست گرفت، و پس از او حسن نورانی، در ۱۳۷۶/۱۹۵۶، این منصب را که موروثی نیست متصدی گشت.

گروه مهدی باغ والا که همچنان در مقر خود در نگپور می زیستند هرگز اهمیتی نیافتند، و در رسالات متعددی که بزرگان داودی نوشتند ادعاهای آنها مردود شناخته شد. ۱۲۲ دسته کوچکی از مهدی باغ والاها معتقد بودند دور کشف آغاز شده است و دیگر رعایت احکام و فرایض شرعی لزومی ندارد، و لذا عبادات روزانه و روزه ماه رمضان و دیگر مراسم و فریضه‌های اسلامی را ترک گفتند. این عده به داودیان اتباع ملک وکیل یا ارتالیس والاها^{۱۷۵} معروف شدند.

عبد الله بدر الدین بن عبد الحسین حسام الدین (۱۳۲۳-۱۳۳۳/۱۹۰۶-۱۹۱۵) پس از پسرعمویش، محمد برهان الدین، به عنوان پنجاهمین داعی داودیان متصدی امور شد.

وی در دوران کوتاه تصدیش، تغییراتی در جهت اصلاح وظایف و عملکرد دعوت و نظام اداری محلی آن در هند به عمل آورد. اما وی مخالف اشاعه آموزش و پرورش مدنی به شیوه غربی در میان داودیان بود، و حال آنکه این امر مقدمترین خواسته اعضای ترقیخواه و اصلاح طلب جامعه بود. نیز در دوره داعیگری عبد الله بدر الدین بود که مشکلات جدی میان بهره‌های اسماعیلی و گروههای اسلامی دیگر پدید آمد، و به شورش و چپاول شدیدی در بهیل منجر شد. با پنجاه و یکمین داعی، یعنی طاهر سیف الدین بن محمد برهان الدین (۱۳۳۳-۱۳۸۵/۱۹۱۵-۱۹۶۵)، که پنجاه سال یعنی بیش از همه اسلاف خود، رهبری جامعه را برعهده داشت دوره تازه‌ای در تاریخ جدید بهره‌های داودی آغاز شد.

از این زمان به بعد، داودیان میان کشاکش دو قطب درگیر شدند؛ یک سو داعی و طرفدارانش، و سوی دیگر گروههای اصلاح طلب و تجدیدخواه. طاهر سیف الدین از همان ابتدا کوشید تا استیلای خود را بر جامعه از راه اتخاذ عنوان داعی مطلق و ادعای بیسابقه بر معصومیت و لغزش ناپذیری محکم سازد، و روشهای خاصی را دنبال کرد که برای تأمین تبعیت بی‌چون و چرا از دستوره‌های وی، چه در امور مذهبی و چه در امور مدنی،

ص: ۳۵۶

طراحی شده بود. وی سیاستهای پدربزرگش، عبدالقادر نجم الدین، را در پیش گرفت؛ یعنی بستگان و خویشان خود را به مقامات عالی در سازمان دعوت برگماشت. مقام علما را پایین آورد، و همه امور مربوط به بیت المال و اوقاف را در دست خود گرفت. مخالفان، که در آغاز خواهان آموزش و پرورش مدنی بودند، بتدریج خواستار تغییرات اجتماعی، حقوق فردی، اداره تأسیسات محلی وابسته به دعوت به شیوه دموکراسی، و با لایحه حساب پس دادن در مقابل پولها و جوهری که از داودیان گرفته می شد گشتند. در طی دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گروههای اصلاح طلب و متجدد بیشتری تشکیل شد و اینان بزودی با مخالفان قدیم ائتلاف کردند، و باهم جبهه متحد ترقیخواهان (پراگتی مندل)^{۱۷۶} را به وجود آوردند. ۱۲۳ تاکنون، نهضت تجددطلبی بیشترین کشش را برای گزیدگان و روشنفکران جامعه داشته است. اما اکثریت بهره‌های داودی، که بینش و روش سنتی دارند، به اطاعت و فرمانبرداری از داعی خود ادامه می دهند. کوششهای اصلاح طلبان تا حد زیادی از راه طرد و تکفیر و تحریم مراودات اجتماعی و دیگر اقدامات کیفری که داعی اعمال می‌کند بلااثر مانده است. داعی مطلق فعلی داودیان که پنجاه و دومین داعی به‌شمار می‌رود و در ۱۳۸۵/۱۹۶۵ جانشین پدرش شده است، محمد برهان الدین بن طاهر سیف الدین نام دارد. در زمان او، داودیان شرق آفریقا نیز مرجعیت او را به پرسش گرفته‌اند.

از تعداد بهره‌های داودی اطلاعات صحیحی در دست نیست، زیرا دولت هند آمار جداگانه ای برای گروهها و فرقه‌های مختلف مسلمان در سرشماریهای آن کشور ذکر نمی‌کند. به موجب سرشماری سال ۱۹۳۱، شماره بهره‌ها از هر فرقه و مذهب، از جمله بهره‌های اسماعیلی و سنی و هندو و جینی، در هند، در حدود ۲۱۰۰۰۰ تن بوده است.

بر پایه بعضی تخمینات جدیدتر، که در آن افزایشهای طبیعی سالانه نیز در نظر گرفته شده است، گمان می‌رود که در حال حاضر کلا حدود ۹۰۰۰۰۰ تن داودی در جهان وجود داشته باشد که از این تعداد چهار پنجم آنها در هند زندگی می‌کنند. ۱۲۴ بیش از نیمی از بهره‌های داودی هند در گجرات هستند، و بقیه اکثرا در بمبئی و هند مرکزی به سر می‌برند. مراکز عمده شهری داودیان هند در بمبئی، دهاد، اودی پور، اوجین، سورات، احمدآباد، سیدپور، و دیگر شهرهای گجرات، مدھیا پرادش، و مھراشتر است. بیرون از هند، بیشترین جمعیت داودی در پاکستان یافت می‌شود؛ در آنجا حدود ۳۰۰۰۰ بهره

ص: ۳۵۷

داودی زندگی می‌کنند که بیشترشان در کراچی ساکن هستند. در یمن، داودیان جماعت کوچکی را تشکیل می‌دهند که شاید تعدادشان از ۵۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند، و در منطقه حراز، مخصوصا در میان بنو مق‌اتل و در جبل صعفان، زندگی می‌کنند. گروههای تجارت پیشه کوچکی از بهره‌های داودی نیز در سیلان (سریلانکا)، در مناطقی از خاور دور، و در امتداد کناره‌های جنوبی خلیج فارس وجود دارد؛ در دهه های اخیر دهها هزار نفری به اروپا و امریکا مهاجرت کرده‌اند. بزرگترین اجتماع بهره‌های داودی بیرون از سرزمین هند، بعد از پاکستان، شرق آفریقا است. در اینجا، حدود ۲۰۰۰۰ داودی در حال حاضر در تانزانیا (که از سال ۱۹۶۴ جزیره زنگبار و سرزمین پیشین تانگانیکا واقع در زمینلاد جزء آن است)، کنیا، و اوگاندا به سر می‌برند. اسماعیلیان شرق آفریقا، در نتیجه سیاستهای سرکوبگرانه بعضی دولتهای آن منطقه به‌طور رو به تزاید مجبور به مهاجرت به غرب شده‌اند.

بهره‌های داودی و خوجه‌های نزاری از جمله نخستین آسیاییهایی بودند که به شرق آفریقا مهاجرت کردند. سلطان سعید (۱۲۲۰-۱۲۷۳/۱۸۰۶-۱۸۵۶)، پادشاه عمان، در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم اقامت دائمی خوجه‌ها و بهره‌های اسماعیلی را در شرق آفریقا سخت تشویق می‌کرد. وی از سلسله بوسعیدیان اباضی بود که بر عمان و زنگبار سلطنت داشتند. سلطان سعید به تجارت خارجی علاقه مند بود، و با برخورداری از حمایت بریتانیاییها ترتیبی اتخاذ کرد که سلطه خود را بر مستملکات آفریقاییش به صورت یک امپراتوری تجاری گسترش دهد و مستحکم سازد. در تعقیب این سیاست سلطان سعید مهاجرت بازرگانان هندی را به زنگبار تشویق کرد و بدانها آزادی مذهبی اعطا کرد. پس از خوجه‌ها، بهره‌ها، که بیشتر از نواحی کاج و کتھیاوار در گجرات می‌آمدند، بزرگترین گروه مهاجران هندی زنگبار را تشکیل می‌دادند. کوچ اسماعیلیان هند به شرق آفریقا، که دست اندرکار تجارت بودند، بعد از ۱۸۴۰، که سلطان سعید پایتختش را از مسقط به زنگبار منتقل ساخت، شدت بیشتری یافت. متعاقباً، اسماعیلیان هندی از زنگبار به نواحی شهری رو به رشد واقع در کرانه شرقی آفریقا، بویژه مومباسا، تانگا، و دار السلام، رفتند و در این نواحی یا نمایندگان بازرگانی و تجاری کارگاهها و کارخانه‌های واقع در زنگبار شدند یا به صورت خرده‌بازرگانان و دکانداران درآمدند.

پراکندگی بیشتر اقامت‌گزینندگان اسماعیلی هند در داخل آفریقای شرقی پس از استقرار حکومت بریتانیاییها و آلمانیها در آن منطقه صورت گرفت. این هردو قدرت استعمارگر

ص: ۳۵۸

اروپایی به مهارت و تخصص، و نیز مرابطات تجاری خوجه‌ها و بهره‌ها در سرزمینهای تحت سیطره‌شان نیاز داشتند. اما تا دهه‌های اول قرن بیستم مهاجرت اسماعیلیان هندی به شرق آفریقا دیگر به پایان رسیده بود؛ از ۱۹۱۸ به بعد تنها معدودی از خانواده‌های بهره‌دانجا مهاجرت کرده‌اند. بهره‌های مقیم هریک از شهرهای آفریقای شرقی از همان آغاز در محله‌های جداگانه خاص خود می‌زیستند، و آداب و رسوم اجتماعی و مراسم دینی خویشان را داشتند. تقریباً تمام بهره‌های اسماعیلی شرق آفریقا از فرقه داودی هستند، و عملاً هیچ سلیمانی در میان آنان نیست. ۱۲۵

تشکیلات دعوت داودی بر الگویی گذاشته شده که در مرحله یمنی تاریخ اسماعیلیان طیبی تکامل پذیرفته بوده است. ۱۲۶ رئیس دعوت داودی یک داعی مطلق است که در واقع جانشین امام مستور محسوب می‌شود. داعی که با نصّ داعی پیشین منصوب می‌گردد معصوم و لغزش‌ناپذیر و دارای دانش مذهبی لازم، یعنی علم، شناخته می‌شود.

داعی با اقتدار کامل داشتن بر تمام وجوه زندگی جامعه رئیس عالی سازمان دعوت به شمار می‌آید، و به کمک دستیارانی که خود برمی‌گزیند با خودمختاری مطلق حکومت می‌راند. عموماً داعی مطلق را ملاجی صاحب یا سیدنا صاحب می‌خوانند. از نخستین دهه‌های قرن بیستم، داعی در بمبئی استقرار جسته است؛ هرچند پایگاه دعوت داودی که به ضرحی^{۱۷۷} معروف است در سورات قرار دارد. در هردو مکان مجموعه‌های نفیسی از کتب خطی اسماعیلی وجود دارد که زیر نظر داعی است. مجموعه‌های دستنویسهای شخصی داودیان که در گذشته اند معمولاً ضبط و به این کتابخانه‌ها که رسماً زیر نظر داعی اداره می‌شود، بویژه آنکه در سورات است، منقل می‌گردد. بدبختانه حصول و دسترسی به این گنجینه‌های کتب اسماعیلی برای محققان و پژوهندگان تقریباً غیرممکن است.

در سلسله مراتب دعوت داودی، پس از داعی مطلق، به ترتیب، مأذون و مکاسر قرار گرفته است . داعی یک مأذون برمی‌گمارد که بمثابة معاون و دستیار عمده اوست. مأذون معمولاً از میان بستگان خیلی نزدیک داعی برگزیده می‌شود، و پس از داعی جانشین او می‌شود. داعی همچنین یک نفر را، که باز معمولاً از خویشاوندان است، به عنوان مکاسر برمی‌گزیند. مکاسر به مأذون کمک می‌کند، و امور جزئی و روزمره اداره امور دعوت با اوست. بعد از مأذون و مکاسر در سلسله مراتب دعوت مشایخ قرار دارند که حدود نیز

ص: ۳۵۹

خوانده می‌شوند. مشایخ معمولاً چندین صد تن هستند . اینان درجات مختلف دارند، ولی به همه آنها بهائی صاحب-برادر محترم- خطاب می‌شود. هر داعی مشایخ خود را از میان عالمترین داودیان در تعالیم اسماعیلی و زبان عربی برمی‌گزیند. مشایخ که در سیفی درس تربیت می‌شوند، در مراکز بزرگ داودی خدمت و نیز اوامر و دستوره‌های داعی را ابلاغ می‌کنند.

بعد از اینها، در سلسله مراتب دعوت، نوبت به عامل می‌رسد که رئیس و پیشوای یک جماعت محلی داودیان است . عامل، که بهائی صاحب یا میان صاحب خطاب می‌شود، از طرف داعی به هر جامعه داودی که تعدادشان از پنجاه خانواده بیشتر باشد فرستاده می‌شود. وظیفه عمده عامل هدایت جماعت تحت تکفل اوست در عبادات و مراسم دینی؛ از جمله مراسم ازدواج، تدفین، ختنه، و مانند آن. از آنجا که وی نماینده محلی داعی است هیچ آیین اجتماعی و دینی بدون اجازه او اعتبار ندارد، و برای هر یک از مراسم و آیینهایی که انجام می‌دهد مبلغی دریافت می‌دارد. از این مبلغ بیشترش به خزانه داعی فرستاده می‌شود، و بقیه را خود عامل نگه می‌دارد. عامل همچنین مسئول گردآوری دیون مختلف مذهبی و هدایا و تحف برای داعی است . مدت خدمت وی معمولاً پنج سال و بندرت قابل تمدید است؛ در عین حال، داعی طالب انتقال عاملان خود از محلی به محل دیگر است . علت اتخاذ چنین سیاستهایی آن است که عاملان نتوانند در یک جامعه خاص مقام و موقعیت ممتازی کسب کنند، و به حیف و میل و ج و صندوقهای محلی دست زنند . در شهرهای مهم داودی نشین، همچون کراچی و بمبئی، احتمال دارد که عاملان از میان بستگان داعی یا اشخاص فوق العاده معتمد انتخاب شوند. در شرق افریقا، نخستین عاملان در اواخر قرن گذشته از گجرات به زنگبار و مومباسا فرستاده شدند . در حال حاضر، دو بهائی صاحب در شرق افریقا خدمت می‌کنند. یکی به عنوان سرعامل شرق افریقا، که مقرش در مومباساست، و دیگری عامل جماعت بهره های داودی در نایروبی است . گذشته از این، برخلاف جاهای دیگر، عاملان شرق افریقا دوران خدمتشان معمولاً طولانی است، و گاه از بیست سال هم م تجاوز می‌شود. پایین ترین مرتبه در سلسله مراتب دعوت داودی مرتبه ملاست که معمولاً به وسیله داعی از میان اعضای شایسته جامعه ای که باید در آنجا خدمت کند برگزیده می‌شود. ملاهای داودی تعدادشان زیاد است، و در شهرهای بزرگ منصبی به عنوان والی ملا نیز وجود دارد؛ این والی ملا در غیاب عامل می‌تواند امامت نماز جماعت را برعهده گیرد . عاملان می‌توانند بعضی از وظایف خود را به ملاها، که

ص: ۳۶۰

معمولاً عربی می‌دانند و با آیینها و مراسم دینی اسماعیلی آشنا هستند، واگذارند. ملاها به عنوان معلم برای درس دادن به کودکان بهره در مدرسه‌ها نیز به کار گمارده می‌شوند.

هرکودک داودی چون به سن پانزده سالگی رسد، میثاق وفاداری به امامان طیبی اسماعیلی و داعیان داودی، که بدان عهد اولیاء نیز گفته می‌شود، می‌بندد. از آن زمان وی رسماً به جامعه داودی تشریف حاصل کرده و از زمره مؤمنان محسوب می‌شود. این عهد را بزرگسالان داودی هر سال در هجدهم ذو الحجه، یعنی روز عید غدیر خم، که داودیان مانند دیگر فرق شیعه آن را جشن می‌گیرند، تجدید می‌کنند. داودیان ضمناً در این روز روزه می‌گیرند. آیین میثاق، که یادآور یکی از رسوم زمان فاطمیان است، به وسیله عامل هرجماعت اجرا می‌شود؛ و متن فعلی میثاق، که در سالهای اخیر عرضه شده است، متضمن وعده اطاعت بی چون و چرا از داعی مطلق است. ۱۲۷ داودیان وجوه مختلفی به داعی مطلق می‌پردازند؛ ۱۲۸ از جمله این وجوه خمس سالانه است که شیعیان دیگر هم می‌پردازند، و زکات، و نیز وجوه اتفاقی دیگر همچون حق النفس، که بر بستگان کسی که وفات یافته است تعلق می‌گیرد، و سلام که عطیه ای دلخواهانه ولی متداول به داعی است.

این وجوه، که پرداختهای سالانه هنگفتی را که به خزانه مرکزی داعی می‌شود نشان می‌دهد، بنابر قاعده در محل و به وسیله عاملان مرتباً سالی یکبار جمع آوری می‌شود و موعد پرداخت و گردآوری آن معمولاً ماه رمضان هر سال است. گاهی فرستاده خاصی از جانب داعی، که به وی صاحب الدعوة گفته می‌شود، این وجوه را جمع آوری می‌کند.

از اعمال دینی مهم داودیان زیارت حج، یعنی رفتن به مکه، و نیز زیارت مزار امامان علی بن ابیطالب [ع] و حسین بن علی [ع] در نجف و کربلاست. همچنین، در دهه نخستین ماه محرم مجالس پرشور عزاداری، به یادبود شهادت امام حسین [ع]، برپا می‌کنند. داودیان سه بار در روز در مساجد جداگانه خود، که در هر جامعه داودی هست. نماز می‌خوانند؛ صبح و ظهر و مغرب. پس از هر نماز نام بیست و یک امام آشکارشان را ذکر می‌کنند. داودیان در روز جمعه و در اعیاد مذهبی مراسم نماز جماعت برپای نمی‌دارند، و خطبه‌های مرسوم این گونه نمازها را نمی‌خوانند. بنابر یکی از معتقدات طیبی‌ها که در یمن برایشان پیدا شده است، چنین خطبه‌هایی فقط در زمانی که امام ظاهر است باید خوانده شود. در نتیجه، در مساجد داودی منبر وجود ندارد.

بهره‌های داودی همچنین دارای جماعت خانه‌هایی هستند که برای انجام مراسم و آیینها و گردهما بیهای مذهبی در آنها جمع می‌شوند. این جماعت خانه‌ها را مجمعی از بزرگان

ص: ۳۶۱

داودی هر محل، که از طرف عامل آن محل برگزیده شده‌اند، اداره می‌کند. بهره‌های داودی یک نوع زبان گجراتی خاص، که سرشار از واژه‌های عربی است و به خط عربی نوشته می‌شود، به کار می‌برند. آنان بسیاری از آداب و رسوم هندوها را در مراسم ازدواج و دیگر آیینهای خویش حفظ کرده‌اند. دعاوی و منازعات جامعه داودی را عاملان حل و فصل می‌کنند، یا به داعی در بمبئی رجوع می‌شود. در چنین مواردی اجرای فتوای داعی برای هر دو طرف دعوی الزامی است. در دعاوی حقوقی مربوط به بهره‌های اسماعیلی، اکنون دادگاههای هند قوانین اسلامی را، بویژه به صورتی که در دعائم الاسلام قاضی نعمان اعلام شده است، اجرا می‌کنند. کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان کتاب عمده حقوقی و فقهی داودیان و سلیمانیان طیبی در سراسر جهان است. بهره‌های اسماعیلی یک نوع گاهشماری اسلامی قمری خاص خود دارند. این گاهشماری، که در عهد فاطمیان پرداخته شده است، مبتنی بر محاسبات نجومی برای تعیین آغاز هر ماه قمری است. لذا تقویم داودیان ثابت است و با تقویم گردان مسلمانان که آغاز هر ماه با رؤیت قمر تعیین می‌شود ممکن است

یکی دو روز اختلاف داشته باشد. یکی از مشخصات کلی جوامع بهره‌های داودی در هند و در دیگر نقاط، تمایل شدید آنها به ازوا و دوری‌گزینی است. با آنکه از شدت چنین تمایلات انزواطلبانه بتدریج کاسته شده است، داودیان هنوز کتابهای خود را مخفی می‌دارند، با خارجی‌ان کمتر تمس می‌گیرند، و از ازدواج با هندوها یا دیگر گروه‌های مسلمان اجتناب می‌کنند. این عادات همراه با این واقعیت که دعوت داودی دیگر در پی به دست آوردن گروندگان جدید نیست، دست‌به‌دست هم داده و کل جمعیت داودیان را در جهان محدود ساخته است. ۱۲۹

در این میان، در یمن دعوت سلیمانی که پیروان معدودی در هند داشت عمدتاً جایگزین دعوت واحد الشکل طیبی دوران متقدم شد. چنانکه گفتیم، بیست و هفتمین داعی مطلق سلیمانی، یعنی سلیمان بن حسن که یک نفر هندی بود، در اصل به‌عنوان نایب داود بن عجب‌شاه، واپسین داعی طیبی که مورد قبول داودیان و سلیمانیان هردو بود، به یمن فرستاده شد. پس از آن سلیمان به هند رفت تا ادعای خود را بر داعیت طیبی‌ها که در آن هنگام عمدتاً از بهره‌های طیبی تشکیل می‌شد، به کرسی قبول بنشانند. اما در میان بهره‌ها، که عمدتاً به داود بن قطب‌شاه گرویده و او را به عنوان داعی جدید خود پذیرفته بودند، پشتیبانی درخور توجهی نیافت. سلیمان بن حسن در ۱۰۰۵ / ۱۵۹۷، در طی نخستین سالهای مشاجرات داودی - سلیمانی، در احمدآباد درگذشت. باید خاطر نشان سازیم که

ص: ۳۶۲

این منازعات در عین حال برخورد منافع اکثریت هندی و اقلیت یمنی را در دعوت اسماعیلی طیبی نشان می‌داد. به هر تقدیر، در آن حال که بهره‌های طیبی جانب داود بن قطب‌شاه و جانشینان او را گرفتند، طیبی‌های یمن عمدتاً پشتیبان و پیرو سلیمان بن حسن، که سلسله جداگانه داعیان سلیمانی را پدید آورد، گشتند. بعد از سلیمان پسر کوچکش، جعفر بن سلیمان (۱۰۰۵ - ۱۰۵۰ / ۱۵۹۷ - ۱۶۴۰)، جانشین او شد، و وی یکی از چهار داعی هندی دعوت سلیمانی بود؛ سه داعی دیگر عبارت بودند از: پدر جعفر، جانشین جعفر، و چهل و ششمین داعی. از این زمان به بعد، داعیان سلیمانی مقرر خود را در یمن قرار دادند که بیشترین تعداد سلیمانیه‌ها در آنجا می‌زیستند. در دوران جوانی جعفر بن سلیمان امور دعوت سلیمانی را صفی‌الدین محمد بن فهد (فت ۱۰۴۲ / ۱۶۳۳)، یکی از افراد صاحب نفوذ خاندان مکرمی که از قبیله اسماعیلی یمنی یام بودند، به عنوان داعی مستودع در دست داشت. محمد بن فهد مکرمی از جمله نویسندگان پیشقدم سلیمانی نیز بود، و در هماهنگی با خصیصه کلی ادبیات سلیمانی چند رساله در رد دعاوی داود بن قطب‌شاه و داودیان نوشت. ۱۳۰ با مرگ بیست و نهمین داعی، یعنی علی بن سلیمان (۱۰۵۰ - ۱۰۸۸ / ۱۶۴۰ - ۱۶۷۷)، منصب داعیگری سلیمانیه به ابراهیم بن محمد بن فهد مکرمی (۱۰۸۸ - ۱۰۹۴ / ۱۶۷۷ - ۱۶۸۳) رسید، و این مقام به صورت موروثی از ۱۰۸۸ / ۱۶۷۷ با چند انقطاع در خاندان مکرمی باقی مانده است. داعیان سلیمانی در یمن، به قاعده نص، یکی پس از دیگری، بدون هیچ مشاجره و درگیری، بر مسند رهبری دعوت نشستند. از این رو، در میان سلیمانیه شقاق و نفاق پدید نیامد. داعیان مکرمی پایگاه خود را در نجران، واقع در شمال شرقی یمن، قرار دادند. آنان از سوی بنویام که مانند اکثریت اسماعیلیان یمن از سلیمان بن حسن و دعوت سلیمانی جانبداری کرده بودند حمایت می‌شدند، و لذا معمولاً به استقلال از بدر بر نجران حکومت می‌راندند.

داعیان سلیمانی مکرمی اغلب با امامان زیدی محل کشمکش داشتند. این زیدیان قاسمی از نسل قاسم المنصور (فت ۱۰۲۹ / ۱۶۲۰)، که ترکان عثمانی را از یمن در ۱۰۴۵ / ۱۶۳۵ بیرون رانده بود، بودند. اما در دهه‌های نخستین دوران طولانی داعیگری هبت‌الله بن ابراهیم مکرمی (۱۱۰۹ - ۱۱۶۰ / ۱۶۹۷ - ۱۷۴۷) امام زیدی، منصور بن متوکل، حکومت

حراز را به پادشاه کمکی که قبلاً داعی به وی در مقابله با شورشیان خانواده اش کرده بود به او واگذاشت. بعد از آن مکرمیها در برابر همه اقداماتی که زیدیان برای بیرون راندن آنها از آن منطقه به عمل آوردند مقاومت کردند. در نیمه قرن دوازدهم / هجدهم، بنویام به

ص: ۳۶۳

سرکردگی داعیان مکرمی به مخالف السلیمانی (حلی)، در جنب بحر احمر، منطقه‌ای که در آن هنگام در دست امیران آل خیرات بود، داخل شدند. بعداً، سی و سومین داعی، اسماعیل بن هبت الله (۱۱۶۰ - ۱۱۸۴ / ۱۷۴۷ - ۱۷۷۰)، حضرموت را در ۱۱۷۰ / ۱۷۵۶ - ۱۷۵۷ فتح کرد.

اما پس از آن، سلسله مکرمی داعیان سلیمانی بیهوده کوشیدند که با قدرت طالع خاندان سعودی در عربستان مرکزی بجنگند. در نیمه قرن دوازدهم / هجدهم عصر جدیدی با انتشار وهابیت در عربستان آغاز شد. وهابیت یک نهضت دینی و اصلاح طلبانه بود که به وسیله محمد بن عبد الوهاب (فت ۱۲۰۶ / ۱۷۹۲)، متکلمی حنبلی مذهب از اهالی نجد، که تمایلات خصمانه شدیدی نیز نسبت به تشیع داشت، تأسیس گشته بود. ابن عبد الوهاب حامیان پر قدرتی چون محمد بن سعود (فت ۱۱۷۹ / ۱۷۶۵)، امیر درعیه نزدیک ریاض، و در میان آل سعود پیدا کرد. در ۱۱۵۷ / ۱۷۴۴، ابن سعود و ابن عبد الوهاب با یکدیگر عقد اتحاد بستند، و این اتحاد مشخص کننده آغاز عملی دولت وهابی در عربستان مرکزی است. تا سال ۱۲۰۲ / ۱۷۸۸، پسر و جانشین ابن سعود، یعنی عبد العزیز (۱۱۷۹ - ۱۲۱۵ / ۱۷۶۵ - ۱۸۰۱)، که سه بار قوایی را که سلیمانیان علیه او فرستاده بودند دفع کرده بود، همه نجد را تسخیر کرد. سعودیان بزودی قلمرو خود را در حجاز و عربستان جنوبی گسترانیدند، و ترکان عثمانی که به وحشت افتاده بودند علیه آنها به اقدامات جنگی دست زدند. در پیامد این رویدادها بود که عثمانی‌ها به سرکردگی احمد مختار پاشا یمن را از نو در ۱۲۸۸ / ۱۸۷۱ گرفتند، و دامنه قدرت امامان زیدی قاسمی و داعیان سلیمانی مکرمی را به نحو چشمگیری محدود ساختند. در واقع، ژنرال مختار پاشا مکرمیها را در ۱۲۸۹ / ۱۸۷۲ از حراز بیرون راند و قلعه آنها را در عطاره ویران کرد، و چهل و یکمین داعی آنها، حسن بن اسماعیل آل شلم مکرمی (۱۲۶۲ - ۱۲۸۹ / ۱۸۴۶ - ۱۸۷۲)، را کشت. در همین زمان، بنویام مجبور به مصالحه با عثمانیان شدند و داعیان، که اکنون توانایی جنگی خود را از دست داده بودند، بی سروصدا به نجران عقب نشستند. و این پایان اهمیت سیاسی سلسله مکرمی داعیان سلیمانی و بیروان آنها در یمن بود.

بعد از آن، داعیان سلیمانی و جامعه آنها در یمن پیوسته مورد خصومت امامان زیدی و پیرایشگران سعودی عربستان مرکزی بودند. در قرن بیستم، در دوره عبد العزیز دوم (۱۳۱۹ - ۱۳۷۳ / ۱۹۰۲ - ۱۹۵۳)، که پس از آنکه حکمران حجاز و نجد شد خویشان را در ۱۳۵۱ / ۱۹۳۲ پادشاه عربستان سعودی اعلام کرد، آل سعود به نهایت قدرت و اهمیت رسید. در ۱۳۵۳ / ۱۹۳۴، سلطان عبد العزیز بر سر اختلافات مرزی با یمن وارد

ص: ۳۶۴

جنگ شد، و به آسانی امام زیدی، متوکل یحیی (۱۳۲۲ - ۱۳۶۷ / ۱۹۰۴ - ۱۹۴۸)، را شکست داد. در نتیجه معاهده صلح و قرارداد حدود مرزی که بسته شد نجران، مقر مکرمیها، نصیب عربستان سعودی گشت. در طی این سالهای پرحادثه، چهل و پنجمین داعی وقت، علی بن محسن (۱۳۳۱ - ۱۳۵۵ / ۱۹۱۳ - ۱۹۳۶)، اختلافات خود را با ملک ابن

سعود و امام یحیی با دیپلماسی و سیاستمداری و کاردانی کامل فیصله داد. چهل و هفتمین داعی، شرف الدین حسین بن احمد مکرمی (۱۳۵۷-۱۳۵۸/۱۹۳۸-۱۹۳۹)، نیز در آن ایام و روزگار سخت کوشید تا سلیمانیان یمن را حفاظت کند، اما وی ناچار شد که دوران کوتاه تصدی خود را در عربستان سعودی به سر برد. وی در طائف درگذشت. در این اوضاع و احوال متلاطم، چهل و ششمین داعی سلیمانی، حاج غلامحسین (۱۳۵۵-۱۳۵۷/۱۹۳۶-۱۹۳۸)، یکی دیگر از مردم هند که بدین سمت رسیده بود، ترجیح داد که در هند باقی بماند.

غلامحسین در ۱۳۰۳/۱۸۸۵-۱۸۸۶ از یمن دیدن کرده، و در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ به وسیله چهل و چهارمین داعی، علی بن هبت الله (۱۳۲۳-۱۳۳۱/۱۹۰۵-۱۹۱۳)، به ریاست بهره‌های سلیمانی برگزیده شده بود. چهل و پنجمین داعی او را در ۱۳۳۳/۱۹۱۵ به جانشینی خود منصوب کرد. غلامحسین، که در نزدیکی بمبئی زندگی کرد و همانجا نیز مرد، عالم علوم دینی بود و کتابهای متعددی به زبانهای عربی و اردو نوشت؛ از جمله تلخیصی از کتاب راحة العقل کرمانی فراهم آورد. وی همچنین کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان را به صورت خلاصه در شرح المسائل خود، که به دو زبان عربی و اردو نوشته شده است، در میان عامه اسماعیلیان هند رواج داد. ۱۳۱ متن کامل دعائم، که مورد استفاده سلیمانیا و داوودپها هر دوست، به وسیله مرحوم آصف بن علی اصغر فیضی، یکی از معروفترین محققان سلیمانی و متخصص نامبردار معاصر در فقه اسماعیلی، تصحیح شده و به چاپ رسیده است. پس از مرگ داعی حسام الدین حاج غلامحسین داعیت سلیمانیان به خاندان مکرمی بازگشت. داعی فعلی، که پنجاه و یکمین داعی محسوب می‌شود، شرفی حسین بن حسن مکرمی نام دارد، و وی از سال ۱۴۲۶/۲۰۰۵ بر مسند ریاست دعوت سلیمانی نشسته است.

کل تعداد سلیمانیان یمنی را در حال حاضر می‌توان حدود ۵۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ تن دانست، ۱۳۲ که بیشتر در نواحی شمالی یمن و در مناطق واقع در شمال مرز یمن و عربستان سعودی زن دگی می‌کنند. گذشته از بنویام نجران، سلیمانیان در حراز، در میان ساکنان جبل مغاربه و درهوزن، لهاب، و عطّاره، و همچنین در ناحیه همدان و در اطراف

ص: ۳۶۵

بریم نیز هستند. در یمن، سلیمانیان جدا از زیدیان و همچنین، از قرار معلوم، مجزا از داویدیان، که حائز اهمیت چندانی نیستند، زندگی می‌کنند. تا دهه‌های اول قرن بیستم، سلیمانیان هند هنوز تعدادشان از هزار تن کمتر بود. ۱۳۳ در حال حاضر تنها چند هزار بهره سلیمانی وجود دارد که عمدتاً در بمبئی، بارودا، احمدآباد، و حیدرآباد دکن به سر می‌برند. عده‌ای سلیمانی نیز در پاکستان هستند.

دعوت سلیمانی، در اساس، سنن طیبی های یمنی بعد از دوران فاطمی را ادامه داده است. تشکیلات دینی سلیمانیا، برخلاف سازمان پیچیده دعوت داویدیان در هند، سادگی سازمان دعوت را، به صورتی که در مرحله یمنی نهضت اسماعیلی طیبی تحول یافته بود، حفظ کرده است. گذشته از این چون جامعه سلیمانیان یمن جامعه کوچکی است که در ناحیه نسبتاً کوچکی پراکنده است، یک تشکیلات ساده دعوت بخوبی نیازهای آن را برآورده می‌سازد. داعی مطلق سلیمانیا شخصاً به امور مهم اتباع و پیروان خود رسیدگی می‌کند، و در این کار دستیارانش که دارای مرتبه م اذن و مکاسر هستند او را کمک می‌کنند. وی همچنین در نواحی مهم سلیمانی نشین یمن چند عامل دارد. داعیان سلیمانی، برخلاف داعیان داودی، القاب و عناوین افتخاری و تشریفاتی ندارند، و خیلی ساده آنها را سیدنا می‌خوانند. در نظام نامگذاری دعوت سلیمانی، داعی مطلق سه جزیره یا سه منطقه دعوت را زیر نظر خود دارد: یمن، هند، و سند (پاکستان).

خود داعی در یمن اقامت می‌گزیند، و در آنجا داعی قبایل یام خوانده می‌شود. در هند که او را سیدنا صاحب خطاب می‌کنند، داعی نماینده عمده‌ای دارد که منصوب نامیده می‌شود. منصوب در بارودا، مرکز دعوت سلیمانی در هند، اقامت دارد و کتابخانه‌ای از نسخ خطی اسماعیلی سلیمانها نیز در آنجاست. منصوب هند اداره امور سلیمانهای پاکستان را هم زیر نظر دارد. گاهی، مانند دهه‌های اخیر، داعی همزمان دو منصوب در هند دارد؛ که یکی در بارودا و دیگری در حیدرآباد است. کسی را که داعی برای تصدی مقام منصوب برمی‌گزیند منصوب مطلق خوانده می‌شود، و چون عملاً آن مقام را احراز کند او را منصوب مستقل یا منصوب منفرد می‌خوانند. در سلسله مراتب دعوت سلیمانی در هند مرتبه شیخ وجود ندارد. منصوب‌ها را اغلب عده‌ای از عاملان، که معمولاً از میان ملاها برگزیده می‌شوند و در جوامع مختلف بهره‌های سلیمانی زندگی می‌کنند، یاری می‌دهند. این مأموران دون مرتبه نماز جماعت و مراسم دینی دیگر را انجام می‌دهند، و دیون دینی متعلق به داعی را جمع‌آوری می‌کنند.

ص: ۳۶۶

در هند، زبان رسمی دعوت سلیمانی اردوست که زبان مشترک اکثریت مسلمانان هند است. بهره‌های سلیمانی خطب و مواعظ خود را به زبان اردو ایراد می‌کنند. از سوی دیگر، در مکاتبات میان بهره‌های سلیمانی و داعی در یمن زبان عربی به کار می‌رود.

نامه‌های رسمی داعی مطلق را منصوب در حضور سلیمانی‌های هندی می‌خواند و به اردو ترجمه می‌کند. چنین نامه‌هایی را مشرفات می‌خوانند. سلیمانان نیز کتب و نوشته‌های خود را مخفی و پنهان نگه می‌دارند. آثار اسماعیلی متعلق به دوران پیش از فاطمیان و دوره فاطمیان و آثار اسماعیلی مستعلوی - طیبی را، تا زمان شقاق و جدایی جناح‌های سلیمانی و داودی، پیر وان این هردو جناح اصلی اسماعیلیه طیبی قبول دارند. پس از جدایی سلیمانان و داودیان از یکدیگر، هریک ادبیات خاص خود را تولید کردند که بیشتر در باب مسائل جدلی و اثبات ادعاها و رد ادعاهای داعیان مختلف است. داودیان و سلیمانان، که میراث بر عقاید دینی و سنت‌های مشترک مستعلوی - طیبی هستند، عمدتاً در مورد سلسله داعیان خود با یکدیگر اختلاف دارند. تفاوت‌های ناچیزی نیز در آداب و رسوم دو گروه وجود دارد که بویژه سلیمانهای یمنی را که اصل عرب دارند از بهره‌های داودی که متأثر از سنت‌های هندو هستند جدا می‌سازد؛ در داخل هند تفاوت‌های روزافزون داودیان را از سلیمانان، که هریک طریق متمایز تحول اجتماعی و دینی خود را دنبال می‌کند، جدا کرده است.

در یمن، جامعه سلیمانی از همبستگی زیادی برخوردار بوده است. و این بخشی ناشی از این واقعیت بوده که دعوت سلیمانی ادامه مستقیم دعوت طیبی بعد از فاطمیان بوده است، و بخشی به خاطر ضرورتی که اوضاع و احوالی که سلیمانان در آن زیسته و مدام تحت نظارت دشمنان زیدی و غیره بوده اند ایجاب می‌کرده است. در چنین شرایطی سلیمانان یمنی از داعیان مکرمی خویش به تمام و کمال پشتیبانی کرده، و خود را به صورت یک نیروی واحد و اثر جنگی تثبیت کردند، و از هرگونه نفاق و کشمکش داخلی و شقاق دوری جستند. در هند جامعه کوچک و پراکنده بهره‌های سلیمانی، مانند دیگر اسماعیلیان، معروض گرفت و گیرهای متعدد بوده اند که اغلب به گروه دسته جمعی آنان به مذهب اهل تسنن منجر گشته است. بهره‌های سلیمانی، علاوه بر این، با دشمنی جامعه بسیار بزرگتر داودیان هند نیز مواجه بوده‌اند. از سوی دیگر، سلیمانهای هند مانند همکیشان خود در یمن گرفتار کشمکشهای داخلی نگشتند. با در نظر داشتن این واقعیات، بهره‌های سلیمانی به‌طور افزون به ایجاد روابط دوستانه با بقیه فرقه‌های

مسلمان تمایل نشان داده‌اند؛ روابطی که از مشکلات اجتماعی آنها به عنوان یکی از کوچکترین جماعات مسلمان در هند می‌کاسته است. این روشن می‌سازد که چرا بهره‌های سلیمانی، برخلاف داودیان، با گذشت زمان، قرابت بیشتری با دیگر مسلمانان از جهت زبان، لباس، و رفتار پیدا کرده‌اند. آنان برخلاف بهره‌های داودی، که نوعی خاص از زبان گجراتی را به کار می‌بردند، نه تنها زبان اردو را اختیار کردند و طرز لباس پوشیدن بهره‌های گجراتی و بر سر گذاشتن عمامه را ترک گفتند، بلکه با مسلمانان سنی مذهب نیز به ازدواج پرداختند. سلیمانیان زیر نظارت شدید مرکزی داعی و منصوب او نیز قرار ندارند. از داودیان آزادی عمل بیشتری دارند، و با آمادگی روش دادگاههای قاضی را در هند پذیرفته‌اند. به‌طور خلاصه، بهره‌های سلیمانی گروه ترقیخواهی را تشکیل می‌دهند که با تغییرات اجتماعی توافق دارند، آموزش و پرورش مدنی جدید را تشویق، و تحصیل تعالیم تخصصی در مؤسسات آموزش عالی غربی را تأیید می‌کنند. از این رو، جای شگفتی نیست که جامعه کوچک بهره‌های سلیمانی، به نسبت جمعیتشان، تعداد زیادی مردان برجسته، از جمله نخستین وکیل دعاوی مسلمان هند، را تحویل جامعه داده‌اند. بخصوص افراد متعدد خاندان طیبچی^{۱۷۸} در بمبئی خویشتن را در مشاغل حقوقی و دیگر حرفه‌ها ممتاز و نامبردار گردانیده‌اند. ۱۳۴ مرحوم استاد فیضی نیز به همین خانواده تعلق داشت.

۶ اسماعیلیه نزاری در دوره الموت

در این فصل ما به بحث درباره مرحله آغازین تحول نهضت اسماعیلی نزاری، مرحله‌ای که معروف به دوره الموت است می‌پردازیم که از حدود سال ۴۸۳ / ۱۰۹۰، که سال تأسیس قطعی آنچه مقدر بود دولت اسماعیلی نزاری ایران و شام بشود، شروع شد و تا سقوط این دولت در ایران در ۶۵۴ / ۱۲۵۶ ادامه یافت. در طی این دوره که صد و شصت و شش سال به طول کشید، نزاریه تحت رهبری اولیّه مرد سختگیر و قدرتمندی چون صباح موفق شدند برای خود در دل محیطی سنی مسلک که عمدتاً زیر سیطره ترکان سلجوقی قرار داشت دولتی مستقل به وجود آورند. در طی مشاجراتی که بر سر جانشینی مستنصر در ۴۸۷ / ۱۰۹۴ درگرفت، حسن صباح و اسماعیلیان ایران که اندکی پیشتر قیام ضد سلجوقی خود را آغاز کرده بودند قائل به حقایق نزار بر امامت شدند. از این زمان به بعد اسماعیلیان ایران و دیگر جماعات اسماعیلی مشرق که به نزاریه معروف شدند، روابط خود را با دستگاه خلافت فاطمی و با دیگر شاخه مهم نهضت اسماعیلی، یعنی مستعلویه، گسیختند.

دولت نزاری که مقر اصلی آن در قلعه کوهستانی الموت، واقع در دیلمان در شمال ایران بود، از لحاظ سرزمین و قلمرو زیر نفوذ بسیار پراکنده بود و از شام تا مشرق ایران را دربرمی‌گرفت، و قلاع بسیار با نواحی و روستاهای اطراف آنها را و نیز چند شهر را در حیطه سیطره و استیلای خود داشت. این دولت مستقل پیوستگی خود را در مقابل بحراناها و حوادث عظیم متعدد و دشمنی مصرانه اکثریت جامعه اسلامی، که هرگز از کوشش برای قلع و قمع نزاریان شیعی و سلسله‌ای که بر آنها حکومت می‌کردند دست باز نداشت، حفظ کرد. دولت نزاری ایران، سرانجام بر اثر کشمکشهای طولانی علیه

دشمنان سرسخت و قهار و فقدان رهبران توانمند با کفایت در داخل ضعیف و در زیر حملات و تهاجمات مغولان جهانگشا از پای درآمد. انهدام دولت نزاری ایران در ۶۵۴ / ۱۲۵۶، در حقیقت، یکی از هدفهای اصلی لشکرکشی هولاکوی مغول در تهاجم به ایران بود. اندک زمانی بعد، نزاریان شام نیز که تا حدی مستقل از الموت تحول یافته بودند، هر چند همیشه نسبت به شاخه اصلی فرقه در ایران حالت تبعیت و فرمانبرداری را حفظ کرده بودند، بکلی مقهور سلطان بیبرس اول، از سلاطین مملوک، گشتند. تا سال ۶۷۱ / ۱۲۷۳ بیبرس همه قلعه های نزاریان شام را گرفت، اما به خود آنان اجازه داد به صورت یک جامعه نیمه مختار باقی بمانند. بعد از آن، نزاریان هرگز اهمیت و قدرت سیاسی از دست رفته خویش را باز نیافتند، اما توانستند به صورت مخفی و به گونه جماعت‌های پراکنده در بسیاری از بخشهای جهان اسلام و اغلب در زی صوفیان زنده بمانند.

نهضت نزاری از همان آغاز با تحولات عقیدتی همراه بود. این تحولات که بعداً به دعوت جدید (الدعوة الجديدة) نامور گردید، نزاریه را از جنبه عقیدتی نیز از مستعلویه که همچنان پیرو دعوت قدیم، (الدعوة القديمة)، که دعوت اسماعیلیان فاطمی باشد، باقی مانده بودند، جدا ساخت. بزودی نزاریان، امامی نیز در رأس جامعه خود پیدا کردند که مفسر و تأویل‌کننده شریعت بود و پیروانش را آن گونه که شایسته می دید هدایت می کرد. به طور خلاصه، نزاریان برخلاف مستعلویان یا، به طور دقیقتر، برخلاف طیبیه، نه تنها اهمیت و قدرت سیاسی کسب کردند، بلکه عقاید خویش را نیز در مواجهه با اوضاع و احوال و مقتضیات دگرگون شونده تکامل بخشیدند. نزاریان ایران که زبان فارسی را در آثار و تألیفات دینی خود به کار می بردند علاقه زیادی به استنساخ و حفظ آثار قدیم ادبیات اسماعیلی، که در دوره فاطمی به وجود آمده بود، نشان دادند. از سوی دیگر نزاریان شام که مسیر دینی و سیاسی تا حدودی متفاوتی را در پیش گرفتند و آثار خود را به زبان عربی می نوشتند، بعضی از رسائل و تألیفات اسماعیلی فاطمی و نیز بعضی از سنن دوره فاطمیان را حفظ کردند. این را نیز باید یادآور شد که نزاریان ایران در اواخر دوره الموت نقشی فعال در حیات فرهنگی روزگار خود داشتند، و میزبان عده ای از دانشمندان معروف مسلمان بودند و کتابخانه های مهمی، از جمله کتابخانه اصلی نزاریان در الموت، را توسعه دادند.

بررسی و مطالعه کیش اسماعیلیه نزاری در دوره الموت، مشکلات و دشواریهای پژوهشی خاص خود را دارد که ناشی از گم شدن و از میان رفتن جمله آثار نزاری آن

دوره و دشمنانگی منابع ادبی غیراسماعیلی درباره موضوع است. نزاریان ایران به علت آنکه در شرایط و اوضاع خصومت آمیزی می زیستند و به علت آنکه اغلب درگیر منازعات طولانی نظامی بودند، از قرار معلوم آثار برجسته دینی در دوره الموت پدید نیاموردند. ۱ بیشتر آنچه را هم که پدید آوردند، پس از سقوط دولتشان، که به قتل عام نزاریان و سوزاندن کتابخانه معظم الموت انجامید، باقی نماند. مجموعه های کم اهمیت تر آثار اسماعیلی که در دیگر قلاع نزاری نگهداری می شد نیز از خشم و ویرانگری مغولان جان سالم به در نبرد. در واقع، تنها مثنی از آثار عقیدتی نزاری مستقیماً از آن دوره باقی مانده است که از آن جمله است هفت باب بابا سیدنا که توسط مؤلفی ناشناس در حوالی سال ۵۹۶ / ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ نوشته شده است، و چند اثر اسماعیلی دیگر که در دهه های پایانی دوران الموت نگارش یافته و به

خواجه نصیر الدین طوسی (فت ۶۷۲ / ۱۲۷۴) نسبت داده شده است. نیز اقتباساتی از بعضی از نوشته های نزاری که اینک خود در دست نیست، همچون سرگذشتنامه حسن صباح و نوشته های اعتقادی او و همچنین فصول (رسائل) خداوندان الموت به وسیله شهرستانی و در برخی از رسالات نزاری متعلق به دوره بعد از الموت و در چند اثر تاریخی فارسی برای ما باقی مانده است. این مقدار از نوشته های نزاری که باقی مانده است، با وجود قلت حجم و مقدار و قطعه قطعه بودن آنها روشنایی ارزشمندی بر وجوه و جنبه های مهم عقایدی که نزاریان ایران پرداخته اند می افکند. از قرار معلوم، نزاریان ایران در الموت و دیگر قلاع خود وقایعنامه هایی نیز داشته اند، و شرح حوادث را نگه می داشته اند. این وقایعنامه ها و تواریخ، که تفصیل تاریخ دولت نزاری در ایران در آنها مندرج بوده است، باقی نمانده است. اما خوشبختانه بعضی از مورخان ایرانی، قبل از انهدام، بدانها دسترسی یافتند.

شرحهایی که این مورخان برای ما حفظ کرده اند، چنانکه خواهیم دید، منابع عمده ما درباره تاریخ نزاریان ایران در دوره الموت هستند. در دوران پس از الموت جماعتی مختلف نزاری، بویژه آنها که در ایران، شام، بدخشان، و هند باقی بودند، مستقل از یکدیگر تحول پذیرفتند. اما در هیچ یک از آنها شرح پیوسته قابل اعتمادی از تاریخ اسماعیلیه نزاری در دوره الموت پدید نیامد.

منابع غیرنوشتاری درباره اسماعیلیه نزاری ایران ناچیز و تقریباً بی اهمیت است.

مغولان بیشتر قلعه های نزاری را در ایران با خاک یکسان ساختند، و لذا نمی توان چیزی از مطالعه آنها که در اصل می توانست شواهد و مدارک ارزشمند باستانشناختی درباره

ص: ۳۷۲

وجوه مختلف تاریخ نزاری و دستاوردهای معنوی آنها عرضه دارد، فراچنگ آورد. به هر تقدیر، بازمانده و خرابه های قلعه های عمده نزاری در ایران که محل جغرافیایی آنها اکنون دقیقاً مشخص شده است، و نواحی پیرامون آنها موضوع تحقیقات و بررسیهای منظم باستانشناسی و کاوشهای علمی در روزگاران جدید قرار نگرفته است. گذشته از این، مقبره های نزاری که ظاهراً در ناحیه الموت وجود داشته ویران شده است. در واقع، هیچ شاهد و مدرک کتیبه ای از آن دوره در ایران باز نمانده است و فقط چند سکه نزاری که در الموت و جاهای دیگر ضرب شده به دست آمده است. سخن را کوتاه کنیم، مدارک محدود غیرنوشتاری اهمیتی در افزایش معلومات ما درباره نزاریان ایران در دوره الموت ندارد، اگر چه ویرانه های قلعه های کوهستانی جزئیات ارزشمندی را از روشهای مبتکرانه ای که جامعه نزاری ایران برای مقابله با شرایط فوق العاده سخت زندگی اتخاذ کرده بودند، بویژه ه آلهایی که مربوط به شبکه منابع آب آنها می شود و نشانی از روحیه قوی و سخت کوش آنهاست، بر ما مکشوف می سازد. ۲

مورخان ایرانی نامبردار دوره ایلخانی (۶۵۴ - ۷۵۶ / ۱۲۵۶ - ۱۳۵۵) مراجع اصلی ما برای تاریخ دولت نزاریان در ایران هستند. در میان این مورخان سنی مذهب ایرانی، علاء الدین عطا ملک بن محمد جوینی قدیمترین مورخ یورشهای مغولان است. جوینی در جوانی به خدمت مغولان درآمد، و بعدها، با رسیدن هولاکو در اوایل سال ۱۲۵۶ / ۶۵۴ به خراسان، به دربار خان مغول پیوست، و با فاتح مغول در لشکرکشی او علیه نزاریان همراه شد. هنگامی که مغولان الموت و دیگر قلاع نزاری را در دیلم، اندکی دیرتر در ۶۵۴ هجری در حصار، گرفتند، جوینی با آنها بود. وی در مذاکرات

مصالحه میان هولاکو و رکن الدین خورشاه شرکت داشت، و این او بود که شرایط تسلیم آخرین فرمانروای نزاری در ایران را تنظیم کرد. نیز نوشتن فتحنامه ای که در آن شکست نهایی نزاریان اعلام شده است، کار اوست. وی که شخصا ناظر بسیاری از حوادثی بود که به سقوط نزاریان ایران منجر گشت، حکایت می کند که چگونه با اجازه هولاکو کتابخانه اسماعیلیان در الموت را که در زمان حسن صباح تأسیس گشته بود بازرسی کرده، کتابهای منتخوب بسیاری را از آن میان برگزیده، و بقیه را که به عقیده او متضمن بدعتها و عقاید ناصواب اسماعیلیه بوده طعمه حریق ساخته است. هرآینه، وی از جمله کتب اخیر الذکر، خوشبختانه، اثری را که به نام سرگذشت سیدنا معروف و زندگینامه حسن صباح است، تقریباً سراسر در کتاب خویش آورده است. جوینی که تاریخ مغول خود را در حوالی

ص: ۳۷۳

سال ۱۲۵۲/۶۵۰ آغاز کرد و در ۱۲۶۰/۶۵۸ از ادامه آن بازایستاد، روایت خود از تاریخ نزاریان را بلافاصله بعد از سقوط الموت شروع به نگارش کرد و آن را به آخر مجلد سوم و نهایی تاریخش افزود. این شرح که تاریخ مفصل حسن صباح و هفت تن از جانشینان او به عنوان فرمانروایان دولت نزاری است، بر پایه وقایعنامه ها و تواریخ نزاریان و دیگر متون و اسنادی نوشته شده که جوینی در الموت و دیگر جاها بدانها دسترسی پیدا کرده است، و اکنون موجود نیستند. مقدم بر تاریخ نزاریان ایران، جوینی چند فصلی درباره تاریخ قدیم اسماعیلیان و خلفا و امامان فاطمی آورده است؛ و این الگو را بعد از وی مورخان ایرانی دیگر تقلید کرده اند. پس از سقوط دولت نزاری، جوینی همراه هولاکو خان به بغداد رفت، زیرا مغولان برای برافکندن خلافت عباسی بدان سمت رانده بودند. در ۱۲۵۹/۶۵۷ هولاکو جوینی را به حکومت بغداد و توابع آن منصوب کرد، و وی این سمت را بیش از بیست سال، به استثنای مدت کوتاهی که معزول بود و در زندان گذرانید، بر عهده داشت تا اینکه در ۱۲۸۳/۶۸۱ درگذشت. دانشمند معروف ایرانی، میرزا محمد خان قزوینی (۱۸۷۷-۱۹۴۹)، متن فارسی تاریخ جهانگشای جوینی را برای سلسله انتشارات اوقاف گیب تصحیح کرد که از طرف آن مؤسسه به چاپ رسید. بعداً، پروفیسور جان اندرو بویل^{۱۷۹} (۱۹۱۶-۱۹۷۸)، که از مراجع نامبردار تاریخ مغولان و منابع آن بود، ترجمه ای به زبان انگلیسی از این کتاب به عمل آورد که نخ ستین ترجمه کامل آن به یک زبان غربی است.

۳

دومین مرجع مهم ما درباره تاریخ نزاریان ایران، که اندکی متأخرتر است، مورخ، طیب، و سیاستمدار معروف، رشید الدین فضل الله است که معاصرانش اغلب به وی به عنوان رشید الدین طیب اشاره کرده اند. رشید الدین که اصل و تباری یهودی داشت به دین اسلام گروید و در خدمت سلاطین ایلخانی ایران ترقی کرد و به مقام وزارت رسید، و این مقام را تقریباً بیست سال تا زمانی که در ۱۳۱۸/۷۱۸ به قتل رسید حفظ کرد. در ۱۲۹۵/۶۹۴، سلطان غازان ایلخانی (۶۹۴-۷۰۳/۱۲۹۵-۱۳۰۴) رشید الدین فضل الله را، که در آغاز پزشک او بود و سپس وزیر او گشت، مأمور ساخت تا تاریخ مفصلی درباره مغولان تألیف کند. این به درخواست الجایتو (۷۰۳-۷۱۶/۱۳۰۴-۱۳۱۶)، برادر و جانشین غازان، بود که رشید الدین فضل الله به تاریخ خود، که اینک به حد کافی بزرگ و یرحجم شده بود، تواریخ همه اقوام اروپایی و آسیایی را که مغولان در طی فتوحات خود با آنها برخورد

ص: ۳۷۴

یافته و تماس حاصل کرده بودند بیفزود. به این ترتیب، هنگامی که جامع التواریخ رشید الدین در ۷۱۰/۱۳۱۰ به پایان رسید، به صورتی درآمده بود که اکنون در دست ماست، با این امتیاز که بدل به نخستین تاریخ جهان در تمام عالم و به هرزبانی شده بود.

آن بخش از جامع التواریخ که در تاریخ اسماعیلیان، شامل نزاریان و اسماعیلیان پیش از نزاریان است، در جلد دوم آن، یعنی همان مجلدی که تاریخ عمومی عالم را تشکیل می دهد، مندرج است. این بخش که مفصلتر از شرحی است که جوینی درباره اسماعیلیان نوشته، اکنون به چاپ رسیده است.^۴

بدون تردید رشید الدین فضل الله در نوشتن تاریخ اسماعیلیان خود از کتاب جوینی استفاده کرده، و در بعضی جاها حتی لفظ به لفظ قول او را نقل کرده است. گذشته از این، به نظر می رسد که وی به خود منابع مورد استفاده جوینی نیز، همراه با بعضی دیگر از نوشته های فرقه اسماعیلیه که از آنها نام می برد، دسترسی مستقیم داشته، و در عین حال از منابع سنی موجود در آن زمان استفاده بیشتری کرده است. در نتیجه، شرح رشید الدین درباره اسماعیلیه بسیار کاملتر و پرمحتوی تر از شرح جویری است.

رشید الدین فضل الله از مطالبی که در تاریخ جهانگشا آمده چیزی جز دشنامها و لعنتها فرو نگذاشته، بلکه با نقل قولهای مفصل از وقایعنامه ها و تواریخ اسماعیلی جزئیات و تفصیلات بیشتری را که جوینی از ذکر آنها غفلت ورزیده بدقت آورده است. گذشته از این، رشید الدین به یک مفهوم با دیدی عینی و نسبتاً بیطرفانه، که کمتر در مورخان سنی که در باب اسماعیلیه نوشته اند سراغ داریم، به منابع اسماعیلی که از آنها استفاده کرده نگریده و مطالب آنها را همان گونه که بوده نقل کرده است. در حالی که جوینی، برخلاف او، با دیدی کاملاً ضد اسماعیلی به مسئله پرداخته است، و این امر کاملاً از لعن و ناسزایی که مدام بر سر پیروان آن فرقه می ریزد هویداست. البته این موضع از یک مورخ سنی که هدفش از نگارش خشنود ساختن مخدومی است که تقریباً اسماعیلیان نزاری ایران را نابود ساخت، قابل درک است. استفاده کاملتر و دقیقتر از منابع اسماعیلی به وسیله رشید الدین فضل الله، در تقابل با جوینی، هنوز مایه سرگردانی و حیرت عده ای از محققان و پژوهندگان است، زیرا جوینی دستور داده بود که کتابخانه الموت را که تنها خود از آن برای نوشتن تاریخش استفاده کرده بود بسوزانند. عده ای حدس زده اند که ممکن است رشید الدین فضل الله تحریر قدیمتر و مفصلتر و کاملتری از تاریخ جهانگشای جوینی در اختیار داشته است که اینک در دست نیست. اما معقولتر آن است که تصور کنیم

ص: ۳۷۵

رشید الدین به بعضی از کتب اسماعیلیان، که در اصل متعلق به کتابخانه های قلعه های دیگر غیر از الموت یا در تملک بعضی از افراد نزاری بوده و به نحوی از بلیه مغول در امان مانده بوده، دسترسی مستقیم داشته است. نیز چون یکی از روشهایی که رشید الدین فضل الله در تألیف جامع التواریخ اتخاذ کرده تماس با مخبران و منابع اطلاع بوده است، احتمال دارد که در مورد تاریخ اسماعیلیه با بعضی از نزاریان که چنین متنها و نسخه ها را در اختیار داشته اند شخصاً تماس گرفته بوده است. در این ارتباط جالب است که یادآور شویم جدّ رشید الدین، موفق الدوله علی، مدتی به عنوان میهمان پیش از تسلیم شدن نزاریان به هولاکو در قلعه الموت به سر می برده است. بنابراین، غیر محتمل نیست که موفق الدوله، که به خدمت هولاکو پذیرفته شد، علاوه بر داشتن روابط دوستانه با نزاریان به مالکیت چند کتاب اسماعیلی نیز رسیده باشد.

از لحاظ ترتیب زمانی، سومین مرجع اساسی ما درباره نزاریان از میان مورخان ایرانی دوره مغول، جمال الدین ابو القاسم عبد الله بن علی کاشانی (القاشانی) است که مورخی تقریباً گمنام است از خانواده معروف ابو طاهر که در کاشان به کوزه‌گری اشتغال داشته‌اند. از زندگی این مورخ ایرانی شیعی که در دستگاه اداری ایلخانان نیز مقاماتی داشته است اطلاعات چندانی در دست نیست. کاشانی که در دستگاه الجایتو خدمت کرده بود، در دربار پسر و جانشین الجایتو، سلطان ابو سعید (۷۱۷-۷۳۶/۱۳۱۷-۱۳۳۵)، آخرین فرد مؤثر سلسله ایلخانی که به قتل رشید الدین فضل الله فرمان داد، به سمت کاتب و دبیر به کار اشتغال ورزید. وی با رشید الدین فضل الله همکاری داشته، و به احتمال قوی تحت نظارت او بخشهایی از جامع التواریخ را می‌نوشته است. کاشانی مدعی است که وی مؤلف واقعی آن تاریخ است. ۵ وی در حدود سال ۷۳۸/۱۳۳۷-۱۳۳۸ وفات یافت. از کاشانی کتابی درباره وقایع دوران حکومت الجایتو، و تاریخی عمومی درباره جهان اسلام تا سقوط خلافت عباسیان به نام زبدة التواریخ باقی مانده است. کتاب اخیر که به الجایتو تقدیم شده و هنوز به چاپ نرسیده است، بخشی درباره اسماعیلیان دارد که به تقلید و بر الگوی تاریخ اسماعیلیه جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشید الدین فضل الله نوشته شده است. تاریخ اسماعیلیان کاشانی بسیار به شرح رشید الدین همانند است و به احتمال قوی با آن ارتباط دارد، بخصوص اگر در نظر آوریم که کاشانی در تألیف جامع التواریخ نیز دست داشته است. ۶ اما، دو روایت در بعضی مطالب با یکدیگر اختلاف دارند، و کاشانی گاه ی تفصیلاتی را ذکر می‌کند که در تواریخ رشید الدین فضل الله و جوینی

ص: ۳۷۶

هیچ‌یک نیست.

مورخان بعدی ایرانی روایات و شروح مختصری درباره حسن صباح و جانشینان او در الموت پرداخته‌اند که بیشتر مبتنی بر تألیفات رشید الدین فضل الله و جوینی است، و گاه مطالبی هم از منابعی که مربوط به خاستگاه افسانه ای فرقه اسماعیلیه می‌شده است افزوده‌اند. از میان چنین مؤلفانی که به نوشتن تواریخ عمومی مشغول بوده و بخش مجزایی از اثر خود را نیز به اسماعیلیان اختصاص داده‌اند، قدیمتر و شاید معروفتر از همه حمد الله مستوفی قزوینی است. وی که از سوی خواجه رشید الدین فضل الله مستوفی موطن خود، شهر قزوین، و توابع پیرامون آن شده بود، به تشویق استاد و مخدوم خود، رشید الدین فضل الله، به مطالعات تاریخی پرداخت. حمد الله مستوفی در تألیف تاریخ گزیده خود که تاریخ عمومی اسلام و سلسله‌های اسلامی ایران است، از تألیفات جوینی، کاشانی، و بویژه رشید الدین فضل الله و دیگر مراجعی که در کتاب خود از آنها یاد کرده است بهره گرفت. ۷ تاریخ او که در ۷۳۰/۱۳۳۰ به پایان رسید، به غیاث الدین محمد، پسر و جانشین رشید الدین فضل الله، تقدیم شده است. حمد الله بعد از سال ۷۴۰/۱۳۳۹-۱۳۴۰، سالی که کتاب نزهة القلوب خود را که درباره جهانشناسی و جغرافیاست تألیف کرد یا دست کم بعضاً تألیف کرد، درگذشت. شبانکاره‌ای، نویسنده معاصر حمد الله مستوفی، نیز در کتاب مجمع الانساب خود که تاریخ عمومی مختصری است شرحی کوتاه و خصمانه در باب حسن صباح و جانشینان او گنجانیده است. ۸ این کتاب هم که تألیف آن در ۷۳۶/۱۳۳۵-۱۳۳۶ به پایان رسیده، به غیاث الدین محمد وزیر تقدیم شده است. با مرگ وزیر و غارت خانه او در ۷۳۶ هجری این تاریخ از میان رفت، و نویسنده آن، که از مدیحه‌سرایان دربار ابو سعید بود، بار دیگر آن را در ۷۴۳/۱۳۴۲-۱۳۴۳ از نو نوشت.

در میان وقایع‌نگاران و مورخان بعدی ایرانی که درباره اسماعیلیان نوشته اند، عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید بهدادینی، ملقب به حافظ ابرو (فت ۸۳۳ / ۱۴۳۰)، مقام خاصی دارد. این تاریخ‌نگار سنی مذهب عهد تیموری، به‌دستگاه تیمور پیوست و مورخ درباری پسر و جانشین تیمور، شاه‌رخ (۸۰۷ - ۱۴۰۵ / ۸۵۰ - ۱۴۴۷)، گردید، چند اثر تاریخی و جغرافیایی که عمدتاً بر مبنای منابع و مراجع پیشین نوشته شده از خود به جای گذاشته است. در ۸۲۶ / ۱۴۲۳، وی به استدعای بایسنغر (فت ۸۳۷ / ۱۴۳۳)، پسر شاه‌رخ، که از حامیان معروف ادیبان و هنر بود، یک تاریخ عمومی به نام مجمع‌التواریخ در چهار مجلد یا ارباع تألیف کرد. حافظ ابرو در جلد سوم این کتاب یک بخش طولانی به

ص: ۳۷۷

خلفای فاطمی و تاریخ دولت نزاریان ایران اختصاص داده، و در آن با بعضی حذف و اسقاطها دقیقاً از شرح رشید الدین فضل الله پیروی کرده است. بخش مربوط به اسماعیلیان مجمع‌التواریخ حافظ ابرو اخیراً برای اولین بار به چاپ رسیده است. ۹ در میان مورخان بعدی ایرانی که شرح نسبتاً مفصلی درباره فاطمیان و حکمرانان نزاری ایران آورده اند، هر چند این شرح به تفصیل آنچه حافظ ابرو نوشته است نیست، محمد بن خواند شاه، معروف به میرخواند (فت ۹۰۳ / ۱۴۹۸)، است که تاریخ عمومی او در اجزای مختلف از اولین دهه‌های قرن گذشته در اروپا چاپ شده است. ۱۰ نواده میرخواند، غیاث الدین بن همام الدین محمد، ملقب به خواند امیر (فت ۹۴۲ / ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶)، نیز در تاریخ عمومی خویش که تألیف آن در ۹۳۰ / ۱۵۲۴ به پایان رسید، قسمتی درباره اسماعیلیان گنجانیده است. ۱۱ در تاریخهای عمومی فارسی که در روزگاران بعد نوشته شده نیز خلافت فاطمیان و حکمرانان نزاری الموت به تفصیل یا تلخیص مورد بحث قرار گرفته است. ۱۲ باید بگوییم که این مورخان ایرانی به هنگامی که از نزاریان سخن می‌رانند، تقریباً منحصر به دولت نزاریان در ایران نظر دارند و بندرت از نزاریان شام گفت‌وگو می‌کنند.

منابع تاریخی دیگری نیز درباره نزاریان ایران در دوره الموت وجود دارد. در تواریخ و وقایع‌نامه‌های معاصر یا نزدیکی به معاصر مربوط به امپراتوری سلجوقی، مطالب بسیار زیاد دیگری درباره نزاریان می‌توان یافت. قدیمترین تاریخ سلجوقی که در آن به نزاریان اشاره شده است، چنانکه قبلاً گذشت، کتاب نصره الفتره محمد کاتب اصفهانی (فت ۵۹۷ / ۱۲۰۱) است که در ۵۷۹ / ۱۱۸۳ تألیف شده است. از این تاریخ اکنون تنها تلخیصی به نام زبدة النصره به جا مانده که در ۶۲۳ / ۱۲۲۶ توسط بنداری تألیف شده است. در این مورد همچنین از سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری نیز که در حدود سال ۵۸۰ / ۱۱۸۴ نوشته شده و مورد استفاده و اقتباس بیشتر مورخان بعدی قرار گرفته است؛ و نیز اثری که در حوالی سال ۶۲۲ / ۱۲۲۵ تألیف پذیرفته و به صدر الدین علی الحسینی نسبت داده شده است؛ ۱۳ و بخصوص از راحة الصدور نجم الدین محمد بن علی راوندی که تاریخی مهم در باب سلاجقه بزرگ است و در ۶۰۳ / ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ به پایان رسیده است و اشارات زیادی به نزاریان ایران دارد، باید نام برد. تاریخهای محلی قرون میانه ایالات اطراف بحر خزر که با تاریخ طبرستان ابن اسفندیار شروع می‌شود، که دست‌کم بخشی از آن در ۶۱۳ / ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ نوشته شده است، دسته دیگری از منابع تاریخی ما را درباره

ص: ۳۷۸

نزاریان شمال ایران در دوره الموت و دوره بلافاصله پس از آن را تشکیل می‌دهند. و بالاخره، در بسیاری از تواریخ عمومی که به وسیله مؤلفان عرب نوشته شده است نیز نزاریان ایران مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته‌اند. از میان این

تاریخهای عمومی، بویژه باید از الکامل ابن اثیر (فت ۶۳۰/۱۲۳۳) یاد کرد که در آن مطالب زیادی درباره نزاریان ایران و شام، از جمله زندگینامه کوتاهی از حسن صباح که مستقل از سرگذشت سیدنا است که ذکر آن گذشت، آمده است.

برنارد لویس منابع و مآخذ اطلاعات و اخبار مربوط به نزاریان شام را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است. نزاریان شام در طی قرنهای نخستین تاریخ خود ادبیات دینی خویش را به زبان عربی نوشتند و، برخلاف نزاریان ایران، بسیاری از رسالات و آثار عهد فاطمی، از جمله بعضی از آثار قاضی نعمان و جعفر بن منصور الیمین، را هم حفظ کردند. آثار نزاریان ایران در دوره الموت، از قرار معلوم، در شام به عربی ترجمه نمی‌شده، و به همین گونه ادبیات مذهبی فرقه نزاری که در شام پدید آمده بود به فارسی برگردانیده نمی‌شده است. گذشته از این، شاهد و مدرکی در دست نیست که نزاریان شام وقایعنامه‌ها و تواریخی مانند آنچه همکیشان ایرانی آنها در الموت و جاهای دیگر نگه می‌داشتند، و جوینی و رشید الدین فضل‌الله و کاشانی از آنها نقل قول می‌کنند، می‌داشته‌اند. بیشتر آثاری که مؤلفان نزاری شام مستقل از منابع ایرانی پدید آوردند، هرآینه باقی‌نمانده و به دست ما نرسیده است؛ هرچند نزاریان شام از بلیه مغولان در امان ماندند. نوشته‌های نزاریان شام در طی قرون بر اثر درگیریهای پیوسته آنان با جماعات همجواریشان، مخصوصاً نصیریها، از میان رفته است. در میان چند اثر بازمانده نزاری از سرزمین شام سرگذشتنامه افسانه‌ای راشد الدین سنان، معروفترین پیشوای نزاریان شام، جای خاصی دارد. ۱۵ مدارک بازمانده بلسان‌شناسی، بخصوص نوشته‌های کتیبه‌ای نزاریان شام در مصیاف و جاهای دیگر در جبل‌بهره نیز اطلاعات تاریخی ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارند. ۱۶

منابع عمده ادبی ما در باب تاریخ نزاریان شام از زمان آمدن نخستین فرستاده الموت به حلب در نخستین سالهای قرن دوازدهم میلادی تا انقباد کامل قلاع نزاری به دست ممالیک در ۱۲۷۳/۶۷۱، تواریخ محلی شام و تاریخهای عمومی عربی است. ۱۷ اما، متأسفانه بسیاری از تواریخ محلی که بدین امر مربوط می‌شده‌اند مستقیماً باقی‌نمانده یا هنوز به چاپ نرسیده‌اند؛ تنها چندتایی از این تواریخ به چاپ انتقادی رسیده‌اند. در میان

ص: ۳۷۹

چنین مراجعی که آثارشان باقی‌مانده است، آنها که از همه مهمترند عبارتند از: ابن القلانسی که بیشتر وقایعنامه نویسان بعدی از کتاب او استفاده کرده‌اند؛ کمال الدین بن العدیم (فت ۶۶۰/۱۲۶۲)، ۱۸ مورخ حلب؛ ابن اثیر که از منابعی چند استفاده کرده است که اکنون موجود نیست؛ و نواده ابن الجوزی معروف به سبط ابن الجوزی. ۱۹ نیز آثاری چند از مورخانی که چندان مشهور نیستند مانند محمد بن علی تنوخی، معروف به عظیمی (فت پس از ۵۵۶/۱۱۶۱)، ۲۰ وقایعنگار حلب، و کتاب مجهول المؤلف بستان الجامع که در قرن ششم/ دوازدهم نوشته شده، در این باره در دست است. ۲۱ ابن العدیم از منابع عمده شرح احوال راشد الدین سنان است که رهبری نزاریان شام را در سالهای ۵۵۷-۵۸۸/ ۱۱۶۲-۱۱۹۲ برعهده داشت و آنان را به اوج قدرت خود رسانید. ۲۲ برای تاریخ این دوره، ابن شداد (فت ۶۳۲/ ۱۲۳۵)، نویسنده زندگینامه صلاح الدین، نیز یکی دیگر از منابع عمده به شمار می‌رود. برای دوره‌های بعد تا رسیدن بیبرس اول به قدرت در ۶۵۸/۱۲۶۰، صرف نظر از ابن العدیم، ابن اثیر، و سبط ابن الجوزی، مراجع دیگر ما ابو شامه (فت ۶۶۵/۱۲۶۷)، و ابن واصل (فت ۶۹۷/۱۲۹۸) هستند. نیازی نیست که یادآور شویم همه تاریخنگاران سنی مذهب که بیشتر در دوره‌های ایوبی و ممالیک در شام می‌زیستند، کلاً نظری دشمنانه نسبت به اسماعیلیان داشتند. از جمله منابع غیرتاریخی در بعضی از کتب رجال، تذکره‌ها، و سفرنامه‌ها نیز مطالبی درباره نزاریان شام می‌توان یافت. گذشته از این،

بیشتر وقایع‌نگاران غربی جنگ‌های صلیبی اشاراتی به نزاریان شام کرده اند. در میان چنین نویسندگانی ویلیام صوری از همه قدیمتر است. وی شرحی کلی درباره نزاریان شام نوشت که سرمشقی برای نویسندگان بعدی اروپایی شد.

ما قبلاً گام‌هایی اساسی را، که در تحول مطالعات و تحقیقات نزاری در روزگاران اخیر برداشته شده است، ردیابی کردیم. چنانکه گفتیم، غربیها نخست از طریق صلیبیون و وقایع‌نگاران جنگ‌های صلیبی با شاخه نزاری فرقه اسماعیلیه آشنایی یافتند. لذا، محققان غربی قرن‌ها پژوهش‌های اسماعیلی خود را به نزاریان زیر نام حشاشین (اساسین) متمرکز ساخته بودند، و نظرگاه خصومت آمیز وقایع‌نگاران جنگ‌های صلیبی و مورخان اهل سنت در نوشته‌های آنان ساطع بود. در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم، دوساسی و کاتمرم بررسی‌های محققانه تری درباره نزاریان منتشر ساختند و برای نخستین بار از تعداد زیادی از تواریخ مسلمان بهره گرفتند و فون هامر نخستین دانشمند اروپایی بود که کتابی مفرد درباره دولت نزاریان در ایران نوشت. این کتاب که در اصل،

ص: ۳۸۰

در ۱۸۱۸، در آلمان به چاپ رسید، سرشار از خصومت‌های آشکار نسبت به نزاریان بود و آنها را همچون «فرقه‌ای از آدمکشان» که نیت‌های شیطانی دارند تصویر می‌کرد؛ و این تصویر تا چند دهه پیش کلاً به صورت تعبیر پذیرفته شده غربیان از فرقه نزاریه شایع بود. در این میان، زمینه برای بررسی‌های عینیتر چیده شد. دفرمری مطالب پراکنده بسیار درباره نزاریان گردآوری کرد که پایه و مایه دو مقاله او درباره نزاریان شام و ایران شد که در فاصله سالهای ۱۸۵۴-۱۸۶۰ در پاریس به چاپ رسید. در این مقالات چکیده اطلاعات و دانشی که شرقشناسان اروپایی تا آن زمان در این باب داشتند، به دست داده شده بود. در همان زمان، به کوشش گویار، چند متن نزاری به زبان عربی که در شام کشف شده بود در دسترس مستشرقان قرار گرفت. دیری نگذشت که متون نزاری بیشتری به زبان فارسی که در نزد اسماعیلیان آسیای مرکزی محفوظ مانده بود به دست آمد، و مورد مطالعه محققان روسی قرار گرفت. اما تصویر کژ و مژی که از نزاریان پرداخته شده بود و حاصل تأثیرات افسانه‌ها و نظریات خصومت آمیز درباره آنان بود، همچنان تا آغاز مطالعات جدید اسماعیلی در دهه ۱۹۳۰ باقی ماند.

پیشرفت در مطالعات اسماعیلی که با کشف تعداد زیادی نسخ اسماعیلی و چاپ و انتشار روزافزون تواریخ مسلمانان امکان‌پذیر گردید، درباره نزاریان هم مؤثر افتاد. این پیشرفت اکنون سبب شد که محققان توجه پیشین خود را از نزاریان برگرفتند و بر اسماعیلیه فاطمی متمرکز ساختند، زیرا بیشترین تعداد آثار اسماعیلی که به دست آمده بود متعلق به دوران فاطمیان بود. با وجود این، بررسی‌های نزاری نیز دستخوش دگرگونی گشت. در نتیجه به دست آمدن و بررسی متون مختصری که از نزاریان دوره الموت به جا مانده و آثاری از دوران بعد از الموت که به نقل و روایت متون پیشین پرداخته‌اند و نیز شواهد و نکاتی که مورخان ایرانی و عرب در آثار خود حفظ کرده‌اند، اکنون ما اطلاعات بهتر و بیشتر از تاریخ و عقاید نزاریان در دوره الموت داریم. ولادیمیر ایوانوف بیش از هرکس دیگر، بار مسئولیت تجدید ارزشیابی مقام و منزلت نزاریان و شناخت ما را از اسماعیلیه نزاری در دوره الموت بر دوش کشیده است. با آنکه تعبیر وی از تاریخ و عقاید نزاریان گاه دلخواهانه است و ترجمه‌هایش بیش از حد آزاد و غیرمقید به متن اصلی است، ایوانوف کسی است که همه عمرش را وقف یافتن و به دست آوردن و ویراستن و تجزیه و تحلیل ادبیات نزاریان کرده است. و از این بابت بدون تردید پایه‌گذار مطالعات جدید نزاری اوست. بیشتر آثار نزاری که به وسیله ایوانوف ویراسته شد و به

حلیه طبع آراسته گردید، چنانکه گفتیم، در سلسله انتشارات انجمن اسماعیلی بمبئی در طی سالهای ۱۹۴۶-۱۹۶۳ به بازار عرضه گشت. این سلسله انتشارات نفیس بعد از مرگ ایوانوف ادامه نیافت. غیر از ایوانوف، تنها چند تنی از اسلامشناسان جدید و متخصصان کیش اسماعیلی، اثری مهم درباره نزاریان نوشته‌اند. بزرگترین سهم در این رابطه متعلق به مرحوم مارشال جی. هاجسن (هاسن) است که با بهره‌گیری از کارهای ایوانوف و انبوهی از منابع اصلی اسماعیلی و غیراسماعیلی کتابی درباره تاریخ و معتقدات نزاریان ایران در دوره الموت متضمن شرح مختصری درباره نزاریان شام تألیف کرد که اینک به صورت کتاب معیار در باب این موضوع درآمده است. ۲۳ بعد از آن، برنارد لوئیس که به خاطر تحقیقاتش درباره نزاریان شام نامبردار است، و فیلیپانی - رونکونی تکنگاشتهای مختصرتری در باب نزاریان تألیف و منتشر ساختند، ۲۴ و هانری کرین بعضی از وجوه اعتقادی نزاریان را مورد بررسی قرار داد. جامعه معاصر نزاری که در نواحی و مناطق بسیار از جمله جیحون علیا، هند، پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ایران، سوریه، لبنان، شرق آفریقا، و چند کشور غربی پراکنده‌اند، از خود رغبت زیادی به تحقیقات درباره تاریخ و معتقدات نزاریه در دوره الموت نشان نداده است؛ تنها عارف تامر و مرحوم مصطفی غالب، از نزاریان برجسته سوریه، آثاری در ارتباط با نزاریان دوره الموت نوشته‌اند و علاوه بر آن بسیاری از متون اسماعیلی را ویراسته و به چاپ رسانیده‌اند. در زمانهای متأخرتر، چند تن از خوجه‌های نزاری هند و نقاط دیگر بررسیهایی درباره تاریخ نزاریه هند در دوره بعد از الموت و جنبه‌های مختلف جماعت‌های معاصر نزاری در هند، پاکستان، و شرق آفریقا به عمل آورده‌اند. ولی این بررسیها جامعه نزاری غیرهندی دوره الموت را دربر نمی‌گیرد.

دولت نزاری ایران را حسن صباح و هفت تن جانشینان او که به خداوندان الموت معروفند، اداره می‌کردند. تاریخ اسماعیلیه نزاری دوران الموت را بر پایه دوره حکومت خداوندان آن و نیز آرمانها و سیاستهای آنان نسبت به جهان خارج می‌توان به سه مرحله عمده تقسیم کرد. ۲۵ در مرحله نخستین که از تأسیس دولت نزاری در ۴۸۳/۱۰۹۰ تا پایان حکومت دومین جانشین حسن صباح در ۵۵۷/۱۱۶۲ را دربر می‌گیرد، نزاریان توانستند پس از شکست قیام اولیه‌شان علیه سلجوقیان دولت مستقل خود را تشکیل دهند و پایه‌های آن را محکم سازند. در مرحله دوم (۵۵۷-۶۰۷/۱۱۶۲-۱۲۱۰) که همزمان است با دوره حکمرانی چهارمین و پنجمین خداوندان الموت که ادعای امامت

نزاریان را کردند، جامعه نزاری به صورت نمادین به عرصه قیامت گام گذاشت، و جهان بیرون را به صورت معنوی انکار و طرد کرد. در مرحله سوم و واپسین (۶۰۷-۶۵۴/۱۲۱۰-۱۲۵۶)، که مقارن حکومت سه خداوند آخرین الموت است، نزاریان، در همان حال که درونگرایی و آرمان خویش را در باب قیامت حفظ کرده بودند، کوشیدند تا از نو به دنیای سنی پیرامونشان تقرب جویند و آرزوهای سیاسی خود را مجدداً جامه عمل ببوشانند. این کوششها، هرآینه، با یورش مغولان که دولت نزاریان ایران را برافکندند، به پایان رسید.

اسماعیلیان ایران و جاهای دیگر در شرق مسلمانان، در دهه‌های واپسین امامت مستنصر، عمدتاً به جانبداری از دعوت فاطمیان برخاسته بودند که مرکز رهبری آن در قاهره بود. پیروزی اسماعیلیه فاطمی در سرزمینهای شرقی نتیجه کوشش و فعالیتهای تعداد بیشماری از داعیان فاطمی بود که مدتهای مدید در آن مناطق به کار اشتغال داشتند، و در همان حال،

اسماعیلیان مخالف، به علت زوال دولت و اقبال قرمطیان بحرین و جنوب عراق، جذابیت و کشش خود را بسرعت از دست دادند. بلآنکه خلافت فاطمیان اکنون با مشکلات زیادی دست به گریبان بود، اما دعوت فاطمی با وجود جانسپین شدن سلجوقیان سنی مذهب غیور به جای سلسله های مختلف محلی در ایام آل بویه در ایران منقطع نگردید. درواقع، نهضت اسماعیلی در ایران با قوت ادامه داشت و در اینجا هرروز تعداد بیشتری از اهالی شهرها و نیز امرای لشگریان و ساکنان مناطق کوهستانی و مرتفع شمال به کیش اسماعیلی می گرویدند و از دعوت اسماعیلی فاطمی پشتیبانی می کردند و مستنصر را به عنوان یگانه امام راستین و برحق زمان می شناختند. از عقاید و اندیشه هایی که در این هنگام داعیان فاطمی، که با مرکز دعوت در قاهره تماس نزدیک داشتند، در ایران و مناطق همجوار تبلیغ می کردند اطلاع اندکی در دست است. به نظر می آید که داعیان در تبلیغات خویش بر بی عدالتیهای اجتماعی انگشت می گذاشتند، و نیز به طور کلی روی نفرت ایرانیان از حکمرانان جدید ترک خود حساب می کردند.

اسماعیلیان شرقی از اینکه قدرت خلافت فاطمی رو به زوال می رفت اطلاع داشتند، و در نتیجه متوقع آنکا به رهبری مرکزی مداوم از پایگاه دعوت در قاهره نبودند؛ اگر چه آماده هم نبودند که استقلال و جدایی خویش را از فاطمیان تا پس از مرگ مستنصر اعلام دارند. به هر تقدیر به نظر می رسد که مدت زمانی پیش از آنکه شقاق نزاری - مستعلوی رخ دهد، اسماعیلیان ایران در قلمرو سلجوقیان تحت مرجعیت

ص: ۳۸۳

یک داعی عمده که مقرش در اصفهان، پایتخت اصلی سلجوقیان بود، قرار داشتند. دست کم از اوایل دهه ۴۶۰ / ۱۰۷۰ داعی در اصفهان عبد الملک بن عطّاش بود که ریاست نهضت اسماعیلی را در سراسر منطقه مرکزی و غربی ایران، از کرمان گرفته تا آذربایجان، بر عهده داشت. ممکن است مسئولیت فعالیتهای دعوت در مناطق دیگر نیز با او بوده باشد؛ اما به یقین نمی دانیم که نظارت کلی بر اعمال و کارهای داعیان خراسان، قهستان، و عراق نیز با او بوده است یا نه. از قرار معلوم، خود ابن عطّاش دستورها و اوامر کلی را از قاهره دریافت می داشت؛ در این زمان داعی الدعات بدر الجمالی بود که در ۴۷۰ / ۱۰۷۸، به جای المؤید شیرازی، بدین مقام منصوب شده بود. درباره ابن عطّاش اطلاعات زیادی در دست نیست. جز اینکه مردی دانشمند بوده و به خاطر فضل و دانش خود حتی در محافل اهل تسنن احترام بسیار می داشته است. وی در مقام داعی اصفهان، در همه فعالیتهای جدید اسماعیلیان در قلمرو دولت سلجوقی دست داشت، و مهمتر اینکه او کسی بود که زندگی حسن صباح را در خدمت نهضت اسماعیلی قرار داد. ۲۶

درباره حسن صباح، چنانکه گذشت، قطعاتی از یک سرگذشتنامه اسماعیلی که به وسیله مورخان بعدی ایرانی حفظ شده، برای ما باقی مانده است. اینگونه به نظر می رسد که بخش اول این سرگذشتنامه بر پایه زندگینامه ای است که حسن صباح از خود نوشته بوده است. به موجب نقل قولهایی که از سرگذشت سیدنا شده است، ۲۷ حسن در قم در یک خانواده شیعی امامی به دنیا آمد. پدرش، علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد بن صباح حمیری، عربی از مردم کوفه بود که برای خویشتن نسب یمنی ادعا می کرد. وی از سواد کوفه به قم که عمدتاً شهر شیعه نشینی در ایران بود، مهاجرت کرد.

بعد از آن، خانواده صباح از قم به ری که فاصله چندانی از یکدیگر نداشتند رفتند و حسن در آنجا بر مذهب شیعه اثنی عشری تعلیم و تربیت یافت. در آنجا، که از مراکز فعالیتهای اسماعیلی بود، مردی به نام امیره ضراب که یکی از جمله

مبلغان محلی اسماعیلی بود حسن را به کیش اسماعیلی رهنمون شد. حسن تا آن زمان دین اسماعیلی را فلسفه و الحاد می‌دانست، و توجه جدی بدان را جایز نمی‌دانست. اما پس از خواندن چند کتاب اسماعیلی و گرفتن تعلیمات متدرج از امیره ضراب و دیگر مبلغان اسماعیلی در ری، حسن به حقانیت امامت اسماعیل بن جعفر و جانشینانش اعتقاد یافت و به دعوت اسماعیلی فاطمی گردید. به این ترتیب، حسن کیش اسماعیلی را پذیرفت و عهد بیعت مستنصر را که اینک وی را امام برحق و راستین زمان می‌شمرد برگرفت. در رمضان

ص: ۳۸۴

۴۶۴/ مه - ژوئن ۱۰۷۲ حسن به خدمت داعی ابن عطاش که در آن زمان به ری سفر کرده بود رسید. ابن عطاش او را تأیید کرد، و از قرار معلوم استعداد و کفایت او را به فراست دریافت و مقامی در سازمان دعوت بر عهده او گذاشت. در همان حال ابن عطاش حسن را بر آن داشت که به سوی قاهره روان شود، و این احتمالاً برای ترقی دادن تعلیم و تربیت او بود؛ همچنانکه سی سال پیش از آن نیز ناصر خسرو به چنین سفری رفته بود. اما تا حسن عازم سفر به پایگاه مرکزی دعوت اسماعیلی شود، هنوز چند سالی می‌بایست بگذرد.

در سرگذشت سیدنا همچنین افسانه پرزرق و برقی درباره سوگند سه یار دبستانی که عبارت باشند از: حسن صباح، نظام الملک، و عمر خیام آمده است. این داستان را اول بار رشید الدین فضل الله نقل کرده است، و سپس چند مورخ ایرانی دیگر آن را تکرار کرده‌اند. ۲۸ در روزگار ما، ادوارد فیتز جرالده^{۱۸۰} (۱۸۰۹ - ۱۸۸۳) در مقدمه خود بر ترجمه انگلیسی رباعیات خیام آن را به غرب شناساند. ۲۹ اما باید گفت که فیتز جرالده آن را از تاریخ می‌خواند برگرفته که روایت دیگری از قصه را بر پایه کتاب مجهولی به نام وصایا که به خواجه نظام الملک نسبت داده شده نقل کرده است. ۳۰ بنابراین داستان که به داستان سه یار دبستانی معروف است، حسن صباح، نظام الملک، و عمر خیام در کودکی همدرس بودند و در نزدیک استاد در نیشابور کسب دانش می‌کردند. آنان با یکدیگر عهدی بستند بر این قرار که هر یک از آنها نخست به مقام و مرتبه والایی رسید، آن دو دیگر را کمک و یاری دهد. پس از گذشت زمانی، نظام الملک به وزارت مملکت سلجوقی رسید و یاران دبستانی اینک پیش آمدند و عهد قدیم را یادآور شدند. نظام الملک به هر یک از آنان حکومت ایالتی را پیشنهاد کرد. اما آن دو، هر یک به دلیل علیحده‌ای، این پیشنهاد را نپذیرفتند. خیام که علاقه‌ای به امور دولتی نداشت به گرفتن مشا هره‌ای از وزیر قانع شد، اما حسن که همتی بلند داشت مقام مهمتری در دستگاه دولت سلجوقی درخواست کرد و خواجه نظام الملک خواهش او را برآورد. اما دیری نگذشت که حسن رقیب سرسخت نظام الملک شد. خواجه علیه حسن توطئه چید، و سرانجام موفق شد او را در نظر سلطان خوار و رسو کند. حسن ناچار به ری گریخت، و از آنجا با اندیشه انتقام در سر به مصر روان شد. کافی است بگوییم که این داستان به علت ناسازگاری سن و زمان رقیبان و نیز اینکه هر یک در جوانی در شهری جدا می‌زیستند و تربیت می‌یافتند، از نظر بیشتر محققان

ص: ۳۸۵

جدید اعتباری ندارد و افسانه‌ای بیش نمی‌نماید.

به هر صورت، در ۴۶۷/۱۰۷۴-۱۰۷۵، حسن از ری به اصفهان، که مرکز دعوت در ایران بود، رفت. سپس، در ۴۶۹/۱۰۷۶-۱۰۷۷، که المؤید شیرازی هنوز در قاهره داعی الدعوات بود، حسن سرانجام با اجازه و یاری ابن عطّاش از اصفهان به صوب مصر عزیمت کرد. نخست به طرف شمال به آذربایجان رفت، و از آنجا به میافارقین شد. در میافارقین [با مردی از عدول شهر] به بحث و مجادله دینی پرداخت و مرجعیت علمای سنی را رد کرد و تأویل و تفسیر دین را حق منحصر امام شمرد. قاضی شهر امر به اخراج او کرد. آنگاه حسن به موصل و دمشق رفت. در شام دریافت که راه خشکی به مصر، به علت عملیات جنگی اتسز که علیه فاطمیان شوریده بود، ناامن است. پس ناچار به ساحل بازگشت، و از طریق بیروت، صیدا، صور، عکا، و قیساریه [به مینا رفت] و از آنجا از راه دریا به مصر روان شد. در صفر ۴۷۱/ اوت ۱۰۷۸، به قاهره رسید. جماعتی از داعیان فاطمی از او استقبال کردند. تقریباً هیچ چیز از آنچه بر حسن در دوره اقامت سه ساله‌اش در مصر فاطمی گذشت دانسته نیست. وی ابتدا در قاهره و سپس در اسکندریه به سر می برد. اما مستنصر را ندید. برحسب منابع متأخر نزاری که جوینی و رشید الدین فضل الله از آنها بهره گرفته اند، حسن هنگامی که در مصر توقف داشت حسادت مرد قدرتمند دستگاه فاطمیان، بدر الجمالی، را به علت پشتیبانی کردن از نزار علیه خود برانگیخت. به موجب روایت مفصل دیگری که در منابع دیگر آمده و ابن اثیر نیز به نقل آن پرداخته است، مستنصر شخصاً بر حسن آشکار ساخت که جانشین آتی وی نزار خواهد بود. ۳۱ به هر تقدیر، چنان می نماید که حسن سرانجام از مصر اخراج و به شمال افریقا فرستاده شده است. اما کشتی که وی بر آن سوار بود، دستخوش طوفان گشت و بشکست. حسن نجات یافت و به شام برده شد. در راه بازگشت به حلب و بغداد و خوزستان رفت، و سرانجام در ذو الحجه ۴۷۳/ ژوئن ۱۰۸۱ به اصفهان رسید. ۳۲

در طی نه سال بعد، چنانکه از قطعات سرگذشت برمی آید، حسن صباح برای اشاعه دعوت مسافرت‌های زیادی در ایران کرد. ۳۳ ابتدا به کرمان و یزد رفت، و در آنجا مدتی به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخت. سپس، سه ماهی در خوزستان به سر برد، و آنگاه به دامغان آمد و سه سال در آن شهر اقامت گزید. حسن بتدریج به مشکلات به دست آوردن پیروزی در بخش‌های مرکزی و غربی کشور که مرکز قدرت سلجوقیان بود پی برد.

اکنون توجه خود را به ایالات سواحل بحر خزر و ارتفاعات شمالی ایران، و به‌طور کلی

ص: ۳۸۶

ناحیه دیلم که از قدیم مأمّن و پناهگاهی برای علویان بود معطوف کرد. دیلم که سنگرگاه شیعیان زیدی بود نه تنها دور از دسترس سلجوقیان بود، بلکه دعوت اسماعیلی نیز در آنجا نفوذ یافته بود. حسن که دریافته بود اسماعیلیان ایران نمی‌توانند در مبارزه خود با سلاجقه متکی به مصریان باشند، از همان زمان نقشه قیامی بزرگ را در سر می کشید، و در جست‌وجوی محلی بود که بتواند پایگاه عملیاتی خود را در آنجا مستقر سازد. در آن زمان، دعوت اسماعیلی ایران کماکان زیر فرمان کلی عبد الملک بن عطّاش بود. تا حدود سال ۴۸۰/۱۰۸۷-۱۰۸۸ تقریباً محرز شده بود که حسن صباح قلعه صعب الحصول و دوردست الموت، واقع در دیلمان، را به عنوان بهترین پایگاه ممکن برای قیام خود برگزیده است. حسن از پایگاه اولیه خود در دامغان و سپس از شهریار کوه مازندران، داعیانی مانند اسماعیل قزوینی، محمد جمال رازی، و کیا ابو القاسم لاریجانی را به نواحی مختلف پیرامون الموت فرستاد تا اهالی آن محلها را به کیش اسماعیلی درآورند. حسن که سرانجام به‌عنوان داعی دیلم منصوب شده بود، اینک درواقع درگیر تشدید فعالیت‌های دعوت اسماعیلی در ایران بود و این فعالیتها از چشم خواجه نظام الملک مخفی نمانده بود.

خواجه به ابو مسلم، حکمران ری و دامادش، دستور داد تا حسن را دستگیر کند . در اینجا باید یادآور شویم که این ابو مسلم بعداً، در ۴۸۸ / ۱۰۹۵، به دست یک اسماعیلی کشته شد.

به‌هرحال حسن توانست خود را مخفی بدارد و چون نقشه فتح الموت را بدقت کشیده بود، در زمان معین به سوی دیلمان حرکت کرد، و برای آنکه از چشم مأموران و عمال دولتی در ری پنهان بماند مسیری کوهستانی را انتخاب کرد و نخست چند صباخی در قزوین گذرانید.

در زمانی که حسن به قزوین رسید، قلعه الموت در دست مهدی علوی حسینی نامی بود که از جانب ملکشاه منصوب شده بود. وی از اخلاف حسن بن علی اطروش (فت ۳۰۴ / ۹۱۷)، یکی از حکمرانان علوی طبرستان و یکی از ائمه زیدی که بیشتر به نام الناصر للحق معروف است، بود . الناصر للحق یک جامعه زیدی مجزا به نام ناصریه در منطقه دریای خزر تأسیس کرده بود. ۳۴ بعضی از سپاهیان که زیر فرمان مهدی علوی بودند، از قبل به وسیله عمال حسن، از جمله حسین قائنی، مخفیانه به مذهب اسماعیلی درآورده شده بودند . مهدی علوی خودش نیز به قصد آنکه پایگاه خود را از وجود این سپاهی ان اسماعیلی شده پاک سازد، تظاهر به قبول دعوت می کرد. حسن از قزوین داعی دیگری به الموت گسیل داشت و او توانست عده دیگری از اهالی را به کیش اسماعیلی

ص: ۳۸۷

درآورد. همچنین حسن اسماعیلیان را از جاهای دیگر فراخواند، و در نواحی الموت مستقر ساخت . وقتی همه چیز آماده شد، در ماههای اول ۴۸۳ هجری حسن خود نیز به هدف نزدیکتر شد؛ نخست به اشکور و سپس به انجروند که ملحق به الموت است رفت، و سرانجام در عصر چهارشنبه ۶ رجب ۴۸۳ / ۴ سپتامبر ۱۰۹۰ مخفیانه وارد قلعه الموت گشت . در آنجا، مدتی هويت خود را مخفی می داشت و خویشان را دهخدا می نامید. با مرور زمان، مهدی علوی به هويت واقعی او پی برد، و دریافت که فریب خورده است.

اکثریت سپاهیان الموت و عده ای از ساکنان نواحی اطراف به کیش اسماعیلی درآمده بودند، و لذا مهدی قدرتی نداشت که از مقام خود دفاع کند . حسن به او اجازه داد که در امن و را حتی قلعه را ترک کند و، بنابر روایتی که مورخان ایرانی آورده‌اند، به او یک برات سه هزار دینار طلا نیز به عنوان بهای قلعه داد . برات بر عهده رئیس مظفر، حکمران آینده گردکوه و دامغان نوشته شده بود که مخفیانه به دین اسماعیلی گرویده بود . مبلغ این برات، به موقع خود ، در نهایت شگفتی و حیرت مهدی علوی توسط رئیس مظفر به وی پرداخت شد. ۳۵

گرفتن قلعه الموت در ۴۸۳ / ۱۰۹۰، تأسیس واقعی آنچه را که بعداً به صورت دولت نزاری درآمد صلا داد، و مرحله جدیدی را در فعالیت‌های اسماعیلیان ایران که تا این زمان مخفیانه عمل می کردند آغاز نهاد. از این تاریخ به بعد دعوت اسماعیلی در ایران سیاست جدید قیام آشکار علیه دولت سلجوقی را در پیش گرفت، و فتح الموت اولین ضربه این قیام اسماعیلی بر پیکره آن دولت به شمار می رفت. قلعه الموت در دیلمان، در سی و پنج کیلومتری شمال شرقی قزوین، در منطقه رودبار، که به سرب جریان شاهرود از داخل آن چنین نامیده شده است، قرار گرفته بود . این منطقه، چنانکه قبلاً گفتیم، مقر سنتی حکمرانان جستانی دیلم بود، و چنانکه گفته اند یکی از امیران آن سلسله قلعه الموت را در ۲۴۶ / ۸۶۰ در آنجا ساخت . بعداً این ناحیه تحت استیلای حکمرانان آل مسافر درآمد، و قلعه الموت برای مدتی در دست علویان

زیدی بود تا اینکه عاقبت به تصرف اسماعیلیان درآمد. بنا بر یک افسانه، عقابی حکمران دیلمی را به ساختن قلعه در این محل راهنمایی کرده بوده است؛ و از این رو، آن را الموت نامیدند زیرا در گویش دیلمی آله به معنای عقاب و آموخت (آموخت) به معنای آموختن و یاد دادن است. ۳۶ خود قلعه بر فراز ستیغ مرتفعی در جلو سلسله عظیم هودگان، در سلسله جبال مرکزی البرز، ساخته شده است، و بر دره حاصلخیزی که از همه طرف کوهها آن را دربر گرفته اند مشرف است. در حال

ص: ۳۸۸

حاضر، صخره الموت در جنب روستای گازرخان قرار گرفته است. راه وصول به قلعه، از قرار معلوم، تنها از مسیر باریک و سرایشیب و پرییچ و خمی که در جبهه شمال صخره وجود داشت میسر بود. قلعه برآستی تسخیرناپذیر بود، و ظاهراً هرگز به زور تسخیر نشده بود. حسن بلافاصله به مرمت و تجدید ساختمان قلعه پرداخت؛ استحکامات آن را تعمیر و مخازن و منابع تأمین آب آن را اصلاح کرد. نیز شبکه آبیاری و کشت غلات را در دره الموت بسط داد و اصلاح کرد، و درختان بسیار در آنجا کاشت. ۳۷

حسن همینکه در الموت وضع خود را تثبیت کرد، به فرستادن داعیان و عاملان به نقاط مختلف برای نشر دعوت، که پس از مرگ وی دعوت جدید خوانده شد، اقدام کرد. اما هدف آنی او، به کیش اسماعیلی درآوردن بقیه رودبار و به تصاحب درآوردن قلاع بیشتر در نواحی همجوار پایگاه مرکزی خویش بود. به هرکوششی برای گرفتن مناطق چسبیده به الموت و نواحی پیرامون آن، خواه از طریق جل ب اهالی به کیش اسماعیلی و خواه از طریق حمله و یورش، دست یازید. هرقلعه‌ای را که می خواست و می توانست می گرفت، و هرجا کوه و صخره ای را مناسب می یافت قلعه‌ای بر فراز آن می ساخت.

دیری نگذشت که پایگاه او مورد هجوم و حملات قوای سلجوقی به سرکردگی امیر یورنتاش، که نواحی الموت اقطاع او بود، قرار گرفت. یورنتاش با لشگریان خود پیوسته به دامنه الموت حمله می برد، و اسماعیلیان آن نواحی را قتل عام می کرد. چون ذخایر آذوقه و دیگر ملزومات هنوز به حد کافی در قلعه وجود نداشت، ساکنانش سخت به اضطراب افتادند و بر آن شدند که قلعه را رها سازند. اما حسن آنها را به ماندن و مقاومت کردن تشویق کرد، و مدعی شد که از جانب امام المستنصر پیام بدو رسیده است که اگر بمانند و مقاومت ورزند اقبال و سعادت بدانها روی خواهد کرد. و به این اعتبار از آن پس الموت را «بلدة الاقبال» نامیدند. در این میان، اسماعیلیان سنمکوه را در نزدیکی ابهر، واقع در منطقه کوهستانی غرب قزوین، گرفتند؛ و حسن، در ۴۸۴/۱۰۹۱-۱۰۹۲ حسین قائنی را، که از داعیان مقتدر و باکفایت بود و در تسخیر قلعه الموت نقش اساسی داشت، به زادگاهش، قهستان، فرستاد تا دعوت اسماعیلی را در آنجا بپراکند. قهستان که منطقه خشکی در جنوب خراسان است، می بایست دومین ناحیه عمده فعالیت‌های اسماعیلی در ایران بشود. دعوت اسماعیلی، هم در قهستان و هم در دیلمان، به علت وجود سنت‌های پیشین شیعی در این مناطق، زمینه مساعدی برای رشد و ترقی پیدا کرد. در مشرق ایران، وضع از این نیز مساعدتر بود. قهستانیان از حکومت ستمگرانه و بیگانه عامل سلجوقی

ص: ۳۸۹

در آنجا سخت ناراضی بودند. در نتیجه، دعوت اسماعیلی در قهستان نه تنها از طریق گروه‌های مخفیانه اهالی به کیش اسماعیلی و فتح قلاع انتشار یافت، بلکه به صورت انفجاری منجر به قیام عام در آن منطقه گشت. در قهستان دعوت اسماعیلی بلافاصله موفقیت یافت و در بسیاری از بخش‌های آن منطقه اسماعیلیان، که زیر نظر آن داعی که حسن به نیابت خود در آنجا گماشته بود، علنا قیام کردند و چند شهر عمده را مانند طیس، قائن، زوزن، و تون در قهستان شرقی گرفتند. اسماعیلیان به این ترتیب در قهستان شرقی، همچون رودبار، موفق به تثبیت استقلال خود از سلجوقیان شدند. اکنون اسماعیلیان ایران عملاً دولتی خودمختار از آن خود تشکیل داده بودند. ۳۸

ملکشاه چون دریافت که عاملان محلی سلجوقی نمی‌توانند جلو خطر اسماعیلیان را بگیرند، در آغاز سال ۴۸۵/۱۰۹۲، احتمالاً بنا بر صلاح‌دید وزیرش، خواجه نظام - الملک، بر آن شد که لشگریانی به جنگ اسماعیلیان رودبار و قهستان بفرستد. لشگری که به رودبار فرستاده شده بود، به سپهسالاری امیر ارسلاتناش در جمادی الاول ۴۸۵ هجری به الموت رسید. در آن زمان، حسن صباح با حدود هفتاد تن از یارانش با آذوقه و ذخایر محدود در قلعه به سر می‌بردند. سپاهیان سلجوقی قلعه را در محاصره گرفتند.

حسن از یکی از داعیان خود، نامش دهدار ابو علی اردستانی که در قزوین اقامت داشت و بسیاری از مردم آنجا و نیز طالقان و ری و جاهای دیگر را به کیش اسماعیلی در آورده بود، استمداد طلبید. داعی فوجی حدود سیصد تن از اسماعیلیان گرد آورد؛ اینان خویشان را به قلعه الموت درافکندند و ملزومات و ذخایر به قلعه در بردند. الموتیان که تقویت شده بودند با پشتیبانی عده‌ای از گروه‌های اسماعیلی رودبار، در آخر شعبان ۴۸۵/ سپتامبر - اکتبر ۱۰۹۲ شبانه بر لشگر ارسلاتناش زدند، آنها را تارومار ساختند، و سپاه سلجوقی را وادار به عقب نشینی از الموت کردند. در این میان، لشگری که به فرماندهی قزل سارق به قهستان فرستاده شده بود و با سپاهیان اضافی خراسان در سمت شمال و با لشگریان سیستان در سمت جنوب تقویت می‌شد، ظاهراً حملات خود را متوجه قلعه اسماعیلی دره، یکی از متعلقات مؤمن‌آباد، نزدیک مرز سیستان کرده بود. ۳۹ در همان زمان که سلجوقیان در اندیشه طرح نقشه‌های دیگری علیه رودبار بودند، اسماعیلیان نخستین پیروزی بزرگ خود را که از این پس به صورت تکنیک مهمی در مبارزات آنها بیرون آمد، یعنی قتل دشمنان برجسته و نامبردار خود، به دست آوردند. قربانی آنها کسی جز وزیر قدرتمند سلجوقی، ابو علی حسن بن علی طوسی، ملقب به نظام الملک، نبود. نظام الملک

ص: ۳۹۰

دشمن سرسخت حسن صباح و اسماعیلیان بود. در دوازدهم رمضان ۴۸۵/ ۱۶ اکتبر ۱۰۹۲، هنگامی که خواجه در التزام رکاب ملکشاه به بغداد می‌رفت، در صحنه، واقع در ناحیه نهاوند، در غرب ایران به دست یک نفر اسماعیلی که داوطلب این مأموریت شده بود به ضرب خنجر از پای درآمد. ۴۰ ابو طاهر ارانی، کشنده خواجه نظام الملک، نخستین فدایی اسماعیلی بود که جان خویش را بر سر دعوت اسماعیلی به خطر افکند.

به‌هرحال، چون ملکشاه خود نیز اندکی بعد در شوال ۴۸۵/ نوامبر ۱۰۹۲ درگذشت، نقشه‌های به حال تعلیق درآمده سلجوقیان برای از سر گرفتن حمله به الموت بکلی رها شد. در همان زمان، چون خبر مرگ سلطان به لشکریان سلجوقی قهستان که نتوانسته بودند قلعه دره را بگشایند رسید، پراکنده شدند. زیرا سپاهیان سلجوقی، بنا بر سنتی که

داشتند، فقط متعهد عهد سلطان بودند . با مرگ ملکشاه، امپراتوری سلجوقی گرفتار کشمکشهایی داخلی و اغتشاشاتی درونی شد که بیش از ده سالی به طول کشید.

از مشخصات این دوره، نفاق در میان پسران ملکشاه و تغییر پیوسته مطاوعت امرای سلجوقی بود که هریک بر ایالتی به شیوه مستقل حکومت می‌کردند. اینک مدعیان به رقابت یکدیگر سلطنت سلجوقی را طلب می‌کردند. از میان این مدعیان مهمتر از همه برکیارق، پسر ارشد ملکشاه، بود . در همان حال که پسر چهار ساله ملکشاه، محمود، را بلافاصله پس از مرگ پدرش به سلطنت برمی‌داشتند، برکیارق که در آغاز از پشتیبانی گروه مخاصم نظامیه، یعنی خویشان و بستگان و طرفداران وزیر مقتول نظام الملک، بهره‌مند بود به ری برده شد و بر اریکه سلطنت قرار گرفت . محمود در ۴۸۷/۱۰۹۴ درگذشت، و خلیفه جدید عباسی، مستظهر، در بغداد برکیارق را به سلطانی قبول کرد؛ حکم خلیفه مدتها بود که در مسئله جانشینی سلطنت سلجوقی عاملی مهم به شمار می‌رفت. رقیبان اصلی برکیارق یکی عمویش، تنش، بود که شام را به اقطاع داشت و دیگری برادرش ناتنی اش محمد تیر . دیری نپایید که تنش، در ۴۸۸/۱۰۹۵، در جنگی که در ری درگرفت کشته شد؛ درحالی که برکیارق که مقرر قدرتش در مغرب ایران و عراق بود درگیر یک رشته جنگهای بی نتیجه با برادرش، محمد تیر، بود که از برادرش، سنجر، حکمران خراسان و تخارستان از ۴۹۰/۱۰۹۷ به بعد، کمکهای زیادی دریافت می‌داشت.

گاه‌گاهی که بخت با وی یاری نمی‌کرد، برکیارق که هرگز به عنوان مدافع غیور مذهب اهل سنت شهرتی ن یافته بود اسماعیلیان را در جزء لشگریان خود می پذیرفت. گویند وی در یکی از این موارد، در ۴۹۳/۱۱۰۰، هنگامی که با برادرش در جنگ بود، پنج هزار تن از

ص: ۳۹۱

اسماعیلیان را در سپاه خود پذیرا شد . اما برکیارق، سرانجام، سپاه خود را از این اسماعیلیان پاکسازی کرد، و در اواخر دوره حکمرانش سیاست و آزار آنان را در قلمرو حکومت خود تشویق کرد . تنها با مرگ برکیارق در ۴۹۸/۱۱۰۵ صلح و آرامش به مملکت سلجوقیان بازگشت و محمد تیر سلطان بلامنازع شد، و سنجر به عنوان نایب السلطنه او در شرق در بلخ باقی ماند.

در طی این سالها که کشمکشهای داخلی غوغا می‌کرد و سپاهیان سلجوقی به جان یکدیگر افتاده بودند، اسماعیلیان ایران موقع را غنیمت شمردند و به بسط و تحکیم موضع و موقعیت خود پرداختند؛ و شاید هم پیام آنها برای مقاومت در برابر حکمرانان ستمگر و بیگانه ترک گوشهای شنوای بیشتر و هواخواهان ز یادتری یافت. اسماعیلیان هم‌اکنون غیر از قلعه الموت، قلعه‌ها و دژهای متعدد دیگری در دیلم به دست آورده بودند و گروهی از شهرها و قلعه ها را نیز در قهستان در ضبط و ربط خود داشتند . اینک آنان شروع به تسخیر قلعه‌هایی بیشتر در مناطق بسیار پراکنده، اما همچنان نسبتاً صعب الحصول، کردند. فعالیتهای خود را از بخش غربی به بخش شرقی و شمال سلسله جبال البرز گسترده، و دژهای منصوره کوه و احتمالاً مهرین (مهرنگار) را در شمال دامغان و قلعه استوناوند را در ناحیه دماوند گرفتند . ۴۱ در دوروبر همان زمان، اسماعیلیان بر یکی از مهمترین قلعه‌های خود دست یافتند . این قلعه که گردکوه نام داشت، در ایالت قومس، از ایالات قرون میانه ایران، واقع بود. قلعه بر فراز صخره‌ای مرتفع، در پانزده کیلومتری شمال غربی دامغان، ساخته شده، و در یک نقطه سوق الجیشی سلسله البرز کوه، در مسیر راه اصلی غرب ایران به خراسان، قرار گرفته بود . رئیس مؤید

الدین مظفر بن احمد مستوفی که با امرای سلجوقی در اصفهان ارتباط نزدیک داشت و مخفیانه به دست عبد الملک بن عطّاش به کیش اسماعیلی درآمده بود، امیر سلجوقی مافوق خود، امیر دادحبشی، را تشویق کرد که قلعه گردکوه را از برکیارق بستاند و وی را به نیابت خویش در آنجا بگمارد. سلطان برکیارق با این تقاضا موافقت کرد و امیر داد حبشی قلعه را، پس از آنکه فرمانده سلجوقی آن را که حاضر به تسلیم کردن قلعه نبود به زور بیرون راند، در ۱۰۹۶ / ۴۸۹ بستاند. پس از آن امیر داد حبشی رئیس مظفر را به نیابت خویش بر آن قلعه بگماشت. رئیس مظفر، که هنوز خود را یک امیر باوفای سلجوقی جلوه می داد، بلافاصله دست به اقدام زد و گردکوه را به صورت پایگاهی که از هر جهت مستقل و خودکفا باشد بیرون آورد. گویند دستور داد چاهی عمیق در سنگهای سخت گردکوه حفر کنند. این چاه

ص: ۳۹۲

به آب نرسید، اما سالها بعد بر اثر زلزله ای چشمه آبی در آن چاه گشوده شد. این در نزدیکی گردکوه بود که رئیس مظفر به معیت ۵۰۰۰ اسماعیلی که از قهستان و جاهای دیگر آمده بودند، به طرفداری امیرداد حبشی و برکیارق با لشکریان سلطان سنجر در ۱۱۰۰ / ۴۹۳ جنگید. اما اسماعیلیان نتوانستند در آن روز برای برکیارق پیروزی کسب کنند، و مخدوم رئیس مظفر، یعنی امیرداد حبشی، در نبرد کشته شد. باوجوداین، رئیس مظفر توانست که خزاین امیر داد را به گردکوه منتقل کند و اندک زمانی بعد، چون کار استحکامات قلعه به پایان رسید، اسماعیلی بودن خود را آشکار ساخت. وی مدتی زیاد در گردکوه باقی ماند؛ به فرمان حسن صباح عمل می کرد، و خدمات ذی قیمتی به دعوت اسماعیلی در ایران می کرد. پس از رئیس مظفر پسرش، شرف الدین محمد، که مردی دانشمند بود و قبلا مدتی را در الموت گذرانیده بود در گردکوه جانشین او گشت. ۴۲

اسماعیلیان اکنون توجه خود را به ناحیه جدیدی در سلسله کوههای زاگرس، بویژه به منطقه مرزی میان ایالت خوزستان و فارس در جنوب غربی ایران، معطوف داشتند. رهبر اسماعیلی این ناحیه کوهستانی، داعی ابو حمزه، کفشدوزی از مردم ارّجان بود که مانند حسن صباح مدتی را در مصر گذرانیده بود. وی دست کم دو قلعه را در نزدیکی شهر ارّجان گرفت، و آنها را پایگاه خود برای فعالیتهای اسماعیلی بیشتر در آن حوالی قرار داد. ۴۳ دعوت اسماعیلی در بسیاری از شهرها و قصبات غیرکوهستانی امپراتوری سلجوقی نیز اغلب با پشتیبانی موقت امرای ترک اشاعه یافت. به عنوان مثال نزاریان، بویژه در کرمان، موفقیت عظیمی به دست آوردند، و حتی توانستند حکمران سلجوقی آنجا، بهاء الدوله ایرانشاه بن تورانشاه (۴۹۰ - ۴۹۴ / ۱۰۹۷ - ۱۱۰۱)، را به جانب خود بکشانند. اما علمای سنی کرمان برفور مردم را علیه ایرانشاه شورانیدند و او را معزول و مقتول ساختند. ۴۴ در ۱۰۹۵ / ۴۸۸، بلاسانی، از وزرای سلجوقی، که مذهب شیعه امامی داشت، تکریت را، واقع بر ساحل دجله در شمال بغداد، به تصرف یک امیر اسماعیلی به نام کیقباد دیلمی داد. اسماعیلیان ارگ تکریت را، که یکی از چند قلعه آنان در محیط باز غیرکوهستانی بود، مدت دوازده سال در دست داشتند. وزیری که قلعه را در تصرف آنها داده بود، بعدا به داشتن مذهب اسماعیلی متهم شد و به وسیله امرای سلجوقی به سیاست رسید.

۴۵

در این میان، در رودبار، که مرکز قدرت اسماعیلی نزاری می بایست در آنجا مستقر شود، پیروان فرقه اسماعیلیه با استفاده از ادامه نزاعهای میان سلجوقیان با

ص: ۳۹۳

سرعت در پی تحکیم مواضع خود برآمدند. حسن صباح به طور اصولی الموت را تا آنجا که ممکن بود تسخیرناپذیر کرد، و بدان آن آمادگی را داد که می توانست در برابر محاصره های طولانی دوام آورد و مقاومت ورزد؛ و در همین حال، چندین قلعه دیگر را در ناحیه رودبار، اغلب با همکاری رؤسای محلی که از طرف اسماعیلیان در برابر سلطه ری یا قزوین کمک می شدند، تسخیر کرد. در ۴۸۶ / ۱۰۹۳، اسماعیلیان قصبه انجروند را گرفتند، و قوایی را که در آنجا علیه آنان جمع شده بود دفع کردند. در همان سال، در طالقان یک لشکر ۱۰۰۰۰ نفری را به فرماندهی ابو محمد زعفرانی، از علمای برجسته حنفی ری، که اغلبشان سنی و اهل ری بودند، شکست دادند. ۴۶ اندکی پس از آن، اسماعیلیان رودبار حمله دیگری را به سرکردگی امیر نوشتگین دفع کردند. با این پیروزیها که برای اسماعیلیان دست داد، رؤسای محلی دیلم بتدریج خود را تسلیم حسن صباح کردند و از کمکهای او به هنگام نیازمندی بهره مند گشتند. حسن به این ترتیب، راه را برای گرفتن قلعه لمسر، که لمبسر و لنبسر نیز خوانده شده است، هموار ساخت. لمسر در ناحیه علیای شاهرود، از ریزابه های سفیدرود، در رودبار، واقع بود، و در حدود چهل کیلومتری شمال شرقی قزوین و در مغرب الموت قرار داشت.

در آن زمان لمسر در دست شخصی به نام رساموج و بستگان او بود. اینان با حسن صباح از سر تسلیم درآمدند، سپس غدر ورزیدند و قرار خویش با اسماعیلیان به هم زدند و می خواستند قلعه را به امیر سلجوقی، نوشتگین، تسلیم کنند. اکنون حسن ناچار کیا بزرگ امید را به اتفاق سه تن دیگر از رؤسای اسماعیلی؛ یعنی کیا ابو جعفر، کیا ابو علی، و کیا گرشاسب به تسخیر لمسر فرستاد. آنان در ذوالقعدة ۴۸۹ / نوامبر ۱۰۹۶، یا به قول جوینی در ۴۹۵ / ۱۱۰۲، بر قلعه تاختند و آن را به دست آوردند. حسن سپس کیا بزرگ امید را به حکومت لمسر که بزرگترین قلعه ای بود که اسماعیلیان در تصرف داشتند، منصوب کرد کیا بزرگ امید به یاری کارگران محلی لمسر را بازسازی کرد و آن را به صورت یکی از استحکامات بزرگ مجهز به ذخایر آب و آب انبارهای زیاد، که هنوز هم وجود دارند، با ساختمانها و عمارات و باغهای زیبا بیرون آورد. موقعیت لمسر که دستیابی به الموت را از جانب غرب، یعنی از طریق دره شاهرود، محفوظ می داشت، بر قدرت اسماعیلیان به نحو چشمگیری در ناحیه رودبار افزود. کیا بزرگ امید بیش از بیست سال در لمسر، این دومین قلعه مهم در سلسله قلاع اسماعیلی در دیلم، باقی ماند تا اینکه حسن صباح او را برای جانشینی خود به الموت فراخواند. ۴۷

ص: ۳۹۴

۱. صخره الموت، با قلعه الموت بر قله آن، به نحوی که از سمت جنوب دیده می شود.

(عکس از فرشته دفتری)

ص: ۳۹۵

۲. بعضی از استحکامات قلعه الموت، به نحوی که از سمت شمال غربی دیده می شود.

(عکس از فرشته دفتری)

ص: ۳۹۶

۳. منظره عمومی کوه و قلعه لمسر

(عکس از فرشته دفتری)

ص: ۳۹۷

۴. قلعه شمیران در طارم

(عکس از فرشته دفتری)

ص: ۳۹۸

۵. صخره گردکوه، با قلعه گردکوه بر قله آن، به نحوی که از جنوب دیده می‌شود.

(عکس از رعنا جلالی)

ص: ۳۹۹

۶. قلعه مهرین (مهرنگار)، در شمال دامغان

(عکس از فرشته دفتری)

ص: ۴۰۰

در این میان، درحالی‌که شورش اسماعیلیان با موفقیت در ایران بسط می‌یافت، نهضت اسماعیلی دستخوش بزرگترین نقاد و نزاع داخلی خود شد. در ۴۸۷/۱۰۹۴، امام و خلیفه فاطمی، مستنصر، پس از خلافتی طولانی و پرحادثه در قاهره درگذشت، و مسئله جانشینی خود را متنازع فیه باقی گذاشت. وزیر او، افضل، برفور دست به کار شد و مستعلی جوان را بر مسند خلافت فاطمی نشاند، و برادر بزرگتر او، نزار، را از حقوق خویش محروم ساخت. مستنصر، چنانکه دیدیم، در اصل نصّ امامت به نام پسر بزرگش نزار کرده و وی را جانشین و ولیعهد خود قرار داده و بعداً نیز نصّ از او برنگرفته بود.

مستعلی را اسماعیلیان مصر و بخش زیادی از اسماعیلیان شام و نیز جماعات اسماعیلی یمن و مغرب هند، یعنی آن اسماعیلیانی که مستقیماً زیر نفوذ دولت فاطمی قرار داشتند، جانشین پدرش شناختند. برعکس، اسماعیلیان قلمرو سلجوقیان، بخصوص اسماعیلیان ایران و عراق و بخشی از اسماعیلیان شام، از پذیرفتن مستعلی به عنوان امام جدید خود سرباز زدند و چون قائل و معتقد به نصّ اول مستنصر بودند اکنون نزار را امام نوزدهم خود شمردند. بویژه اسماعیلیان ایران، که علیه سلجوقیان سر به شورش برداشته بودند و روابطشان با دولت فاطمی به سستی گرائیده بود، اینک بکلی رشته ارتباط خود را با مرکز دعوت اسماعیلی فاطمی در قاهره گسیختند.

در نتیجه این اسماعیلیان شورشی مشرق اکنون خود دعوت مستقل نزاری را پایه گذاشتند . دیری نگذشت که حسن صباح، که سرانجام به جای عبد الملک بن عطّاش ریاست نهضت اسماعیلی را در حیظه قلمرو سلجوقی در دست گرفته بود، به عنوان پیشوای دعوت نزاری شناخته شد . به نظر می رسد که دعوت نزاری، که جایگزین دعوت فاطمی در امپراتوری سلجوقی شده بود، کلاً محدود به قلمرو سلجوقیان بود . مناطق شرقی تر در جهان اسماعیلی، بویژه غزنه و ماوراء النهر که از قرار معلوم در آنها داعیان مستقلی همچون ناصر خسرو در زمان مستنصر به فعالیت مشغول بودند، برای مدت درازی بیرون از دایره نفوذ نهضت نزاری باقی ماند . در شام، جناحهای مستعلوی و نزاری نهضت اسماعیلی تا مدتی به رقابت با یکدیگر اشتغال داشتند . رضوان، پسر تتش، حکمران سلجوقی حلب، برای مدت کوتاهی فرمانبرداری از مستعلی را پذیرفت؛ و در آثاری همچون هدایة الآمریة شواهدی در دست است که از مشاجرات و مباحثات میان نزاریان و مستعلویان در دمشق حکایت می کند. اما دعوت نزاری بزودی در شام، بویژه در حلب و جزر، گروهی از شهرهای واقع در شمال شام، تفوق پیدا کرد. تا زمان مرگ

ص: ۴۰۱

۱۸۱

آمر، اسماعیلیان شام کم و بیش دعوت نزاری را قبول کرده بودند، و اسماعیلیان مستعلوی که بعداً خود به دو گروه طیبی و حافظی تقسیم شدند در شام از اهمیت افتادند.

در سرزمینهای شرقی، دعوت نزاری که فعالتر و پرتوانتر بود و آرمانهای انقلابی داشت، از دعوت محافظه کارانه مستعلوی دولت دورافتاده و سراندر نشیب فاطمی توفیق بیشتری یافت و توانست پیروان جدید رو به افزایشی، بخصوص در میان گروههای شیعی غیر اسماعیلی در ایران، عراق، و شام، به دست آورد.

اسماعیلیان شرقی که بعد از شقاق نزاری - مستعلوی به نزاریه معروف شدند و از قبل هم از مرکز و پایگاه دعوت فاطمی تا حدی جدا شده بودند، برای جدایی خویش از قاهره یک توجیه عقیدتی نیز داشتند . آنان معتقد به نصّ اصلی مستنصر در باب امامت و جانشینی نزار بودند، و این ادعا را که بعداً وی نصّ به نام مستعلی کرده است قبول نداشتند؛ همچنانکه اسماعیلیان اولیه از حق اسماعیل بر امامت، در برابر برادران دیگرش، پشتیبانی کرده بودند. نزاریان، شاید با نظر به گذشته، چنین استدلال می کردند که حتی اگر مستنصر براستی بعداً نصّ به نام مستعلی کرده باشد، این نصّ نمی توانسته نصّ اولیه امام را درمورد جانشینش نمی کند؛ و این یادآور یک نکته عقیدتی بود که اسماعیلیان نخستین بر کرسی قبول نشانیده بودن، و آن نکته این بود که امامت بعد از امام حسن [ع] و امام حسین، [ع] فرزندان علی بن ابیطالب [ع]، دیگر هرگز از برادر به برادر انتقال نمی یابد. در حقیقت، نزاریان، بعداً امام حسن [ع] را فقط امام مستودع می دانستند، یعنی به طور موقت و دایعه دار امامت بوده است، ز پیرا امامت در اعقاب نوی تداوم نیافت؛ و حال آنکه امام حسین [ع] را امام مستقر می شمردند و او را دومین امام بعد از علی بن ابیطالب [ع]، در سلسله امامان مورد قبول خویش، می دانستند.

دیری نگذشت که نزاریان، مانند مستعلویان در یک نسل بعد، با مشکل بزرگی روبه رو شدند. نزاریان بعد از مستنصر نزار را امام خویش شناخته بودند. اما یک سال بعد، یعنی در پایان سال ۴۸۸/۱۰۹۵، قیام نزار در مصر درهم شکسته شد و نزار به دستور مستعلی در یکی از زندانهای قاهره کشته شد. این یک واقعیت تاریخی است که نزار فرزندان ذکور داشته است. بعضی از این اخلاف نزار حتی از پایگاه خود در مغرب علیه خلفای فاطمی بعدی قیامهای نافرجامی کردند. ۴۸. اما به نظر می آید که نزار هیچ یک از پسران خود را به جانشینی خویش برگزیده بود. در نتیجه، یک سال بعد از مرگ مستنصر، نزاریان بدون امامی که بدو دسترس داشته باشند ماندند. بدون تردید،

ص: ۴۰۲

بسیاری از نزاریان درباره هویت امامشان بعد از نزار می اندیشدند و مضطرب بودند.

دیری نگذشت، که بنابر قول مورخان ایرانی ما، بسیاری بر این عقیده شدند که پسری یا نواده ای از آن نزار پنهانی از مصر به الموت برده شده و در آنجا مخفیانه نگه داشته شده است. در رساله آمر به نام الهدایة الآمریه که به مستعلویان شام فرستاده شده، این مطلب به مسخره گرفته شده است. ۴۹. به هرتقدیر، به نظر می آید که در زمان حسن صباح از حضور هیچ یک از اولاد نزار در الموت سخنی در میان نبوده است. جالب است، در ارتباط با این مطلب، یادآور شویم که بر سکه های نزاری که در دوره حکومت محمد بن بزرگ امید (۵۳۲-۵۵۷/۱۱۳۸-۱۱۶۲)، دومین جانشین حسن صباح، ضرب شده است، فقط نام خود نزار ذکر شده و بر اخلاف او بدون ذکر نام درود فرستاده شده است. ۵۰. این در زمانهای بعد است که برای خداوندان الموت بعد از محمد بن بزرگ امید نسب نزاری فاطمی ادعا شده است.

به هر صورت، حسن صباح و دو جانشین بعدی او از هیچ یک از امامان بعد از نزار نامی نبردند. چنین می نماید که با نبودن امامی حاضر و ناظر، حسن صباح که ریاست عالیّه دعوت نزاری را برعهده داشت، سرانجام، به عنوان حجت امام شناخته شد.

اصطلاح حجت از قبل برای یکی از مراتب بالای تشکیلات دعوت فاطمی به کار رفته بود، و در همان حال اکثریت غالب اسماعیلیان اولیه، از قرار معلوم، رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی را حجت‌های امام مستور، محمد بن اسماعیل، که انتظار می رفت به عنوان قائم منتظر ظهور کند می شمردند. بر پایه این سنت، عقیده بر این بود که در زمان غیبت و اختفای امام حجت یا نماینده او در میان مردم است. در هماهنگی با این اندیشه، حسن صباح نماینده تام و تمام امام و حجت زنده او در جامعه نزاری، و پاسدار دعوت نزاری، تا زمانی که امام دوباره به تن خویش ظهور کند، به شمار می آمد، و از او چنین انتظار می رفت که سرانجام امام را به مؤلفان بشناساند. در حقیقت، در قدیمترین رساله موجود نزاری، که در حدود سال ۵۹۶ هجری به وسیله مؤلفی ناشناس نوشته شده، آمده که حسن صباح آمدن قریب الوقوع قائم را پیش بینی کرده بوده است؛ و در همین رساله به خود حسن مرتبه حجت قائم داده شده است. ۵۱. بنابر گفته هاجسن، شاید بر اثر درست نفهمیدن نقش حسن در مرتبه حجت امام مستور بوده است که خارجیان و حتی عده ای از خود نزاریان هم به این عقیده رسیده بوده اند که وی امام را در الموت پنهان کرده بوده است. ۵۲؛ عقیده ای که در روایات بعدی نزاری انعکاس یافته است. این تعبیر از مرتبه

ص: ۴۰۳

حجتی حسن به احتمال قوی وقتی پرداخته و اتخاذ شد که وی جانشین ابن عطّاش و پیشوای نهضت اسماعیلیه در سرزمینهای تحت حکومت سلجوقیان گشت؛ یعنی در زمانی نه چندان دور بعد از پیدا شدن شقاق نزاری - مستعلوی در نهضت.

شورش نزاری دارای وجوه مشخصه ای بود که از همان آغاز به منصف ظهور رسیدند، و به شورش الگویی متمایز و روشهای مبارزه ای مشخصی دادند. ۵۳ بسیاری از جنبشهای اسلامی، خواه شیعی و خواه غیرشیعی، هجرت حضرت محمد [ص] از مکه به مدینه را سرمشق خویش قرار دادند، و به همان شیوه دار الهجره ای، مأمنی که مهاجران بتوانند بدان پناه برند، به عنوان پایگاه و مرکز فرماندهی برای مبارزان خود تأسیس کردند تا از آنجا فاتحانه به داخل کل جامعه اسلامی بازگردند. به عنوان مثال، برای عباسیان در مبارزه شان با بنی امیه خراسان به صورت چنین دار الهجره ای درآمد.

و اسماعیلیان نخستین نیز برای مقاصد محدودتری که داشتند دار الجهره هایی در عراق، بحرین، و یمن برقرار کردند. اما در اوضاع و احوال متغیر دوره سلجوقی، نزاریان واقعگرایانه به دست آوردن دار الهجره های متعدد، نه یک دار الهجره واحد ثابت، را وجهه همت خویش برای مبارزه قرار دادند. اکنون هرقلعه ای که یک گروه محلی اسماعیلی تصاحب می کرد، برای اسماعیلیانی که در قلمرو سلجوقیان می زیستند دار الهجره ای می شد. اما تعداد این اماکن از جهت مقاصد نهایی و آرمانخواهی، یک جامعه پیوسته واحد را به وجود آورد؛ اگر یکی از آنها به دست دشمن می افتاد، ساکنان و مقیمان آن به آسانی در دار الهجره دیگری مأمن می گرفتند. در این شبکه، هرقلعه ای در آن واحد، هم محل امن و دفاع پذیری برای مهاجران و پناهندگان بود و هم پایگاه و مرکزی برای هدایت عملیات محلی و به عنوان هسته ای برای گروههای مسلح اسماعیلی به کار می رفت که از آنجا به آسانی می توانستند به نواحی پیرامون حمله کنند. خود رهبری شورش اسماعیلی در قلمرو سلجوقیان نیز مانند پایگاههای شورش غیرمتمرکز بود. به عنوان مثال، بعد از مرگ ابن عطّاش، داعی اصفهان، که در اصل رهبر عالی جنبش اسماعیلی در بخش بزرگتر قلمرو سلجوقی بود، به نظر نمی آید که هیچ گونه تفوقی بر داعی دیلم می داشته است. اما داعیانی که در مناطق مختلف تا حدی مستقلانه عمل می کردند، با یکدیگر همکاری و معاضدت کامل داشتند. به هر تقدیر، شورش نزاری بزودی الگو و طرح خاص خود را پیدا کرد که مشخصه دقیق آن همارایی و هماهنگی غیرمتمرکز بود؛ و این با شرایط آن روزگار و اوضاع و احوال دولت سلجوقی تناسب کامل داشت.

ص: ۴۰۴

پس از مرگ ملکشاه، دیگر یک حکمران سلجوقی مقتدر واحدی وجود نداشت که بتوان او را با ارتش نیرومندی، حتی اگر تدارک چنین نیرویی برای اسماعیلیان میسر بود، برانداخت. حتی پیش از مرگ ملکشاه، هنگامی که دولت مرکزی سلجوقی هنوز توان خود را حفظ کرده بود، قدرت سیاسی و اجتهاد ماعی در امپراتوری سلجوقی به طور روزافزونی در دست امرای نظامی و رهبران مذهبی مختلف صیغه محلی و منطقه ای یافته بود؛ رهبرانی که همگی در عمل همشأن و خودمختار و، در عین حال، دست نشانده وفادار سلطان سلجوقی بودند. در چنین اوضاع و احوالی که دستگاه اداره مرکزی دولت سلجوقی رو به زوال نهاده بود و سلطه خود را بر نواحی و مناطق بیشماری که به عنوان اقطاع به هرامیر و سردار سپاه و فرمانده اردوگاهی داده شده بود از دست می داد، بهترین خط مشی نظامی و جنگی مناسب با هدفهای یک جنبش انقلابی نیز همانا می بایست غیرمتمرکز باشد. اسماعیلیان ایران در کوشش خود برای چیره شدن بر قلمروهای سلجوقیان، محل به محل، قلعه به قلعه، و امیر به امیر دقیقاً یک چنین سیاستی در پیش گرفتند. در این دولت که امیران

بسیار داشت، هدف اصلی و عمده ای که یک سپاه منظم و آزموده گران به فتح آن برخیزد، مانند آنچه مثلا در فتح مصر رخ داده بود، وجود نداشت. در نتیجه، شورش نزاری پایه را بر گرفتن فوجی از پایگاهها گذاشته بود که از آنجا بتوان فوجی از قیامهای همزمان در سراسر قلمرو سلجوقیان به راه انداخت و، به این طریق، ساختمان سیاسی و اجتماعی غیرمتمرکز موجود را از داخل به زیر مهمیز درآورد. این کوششهای هماهنگ شده محلی اسماعیلیان می توانست سرانجام همه جامعه را از حکومت جابرا نه ترکان آزاد سازد، و راه را برای فرمانروایی امام اسماعیلی، تنها پیشوا و حاکم محق عالم بشریت، هموار کند. هسته های اسماعیلی، حتی پیش از شقاق نزاری - مستعلوی، در بسیاری از شهرها و نواحی تحت حکومت سلجوقی وجود داشت. این هسته ها اغلب به عنوان پایگاهی برای گروههای مسلح اسماعیلی، که قلعه ها و استحکامات کلیدی کوهستانی را به عنوان دار الهجره می گرفتند و پایگاه عملیات بعدی خود قرار می دادند، مورد استفاده قرار می گرفت. اما در بعضی موارد، قلعه هایی را فرماندهان آنها، که در اختلافات خویشتن با دیگر امرا به یاری اسماعیلیان نیاز داشتند، به تصاحب آنها می دادند. در واقع، اگر اوضاع و احوال اقتضا می کرد، اسماعیلیان علنا به یک امیر سلجوقی در برابر امیر سلجوقی دیگر معاضدت می دادند، ولی همیشه منافع کلی و غایی چنین اتحادی را، از لحاظ شورش خود در نظر داشتند.

ص: ۴۰۵

همین تفرق و پراکندگی قدرت مستقر، یک تکنیک کمکی مهم را برای دستیابی به هدفهای نظامی و سیاسی به ذهن اسماعیلیان نزاری خطور داد؛ و آن تکنیک کشتن آدمهای سیاسی و رجال مملکتی بود که در ارتباط با آن افسانه های ضد نزاری بسیار در طی قرون پدید آمد. بسیاری از فرقه های مسلمان متقدم از جمله خوارج و بعضی از غلات شیعی مانند مغیره و منصوریه قبلا از آدمکشی به عنوان حربه ای و روشی در مجادلاتشان علیه مخالفان سیاسی و مذهبی استفاده کرده بودند. و در زمان شورش نزاری که قدرت در میان امرای محلی و بر مبنای شخصی توزیع شده بود، آدمکشی حربه دست همه گروههای متخاصم شده بود. از میان برداشتن افراد دشمن با این شیوه همچنان در میان گروههای مسلمان و غیرمسلمان تا امروزه ادامه یافته است. اما این نزاریان بودند که در روشهای مبارزاتی خود به آدمکشی نقش اساسی و مهم سیاسی دادند. این گونه به نظر می رسد که نزاریان در ابتدا از آدمکشی فقط به صورت اتفاقی و آنجا که مناسب می نمود استفاده می کردند؛ همچنانکه فرقه های دیگر نیز همین کار را می کردند. اما بزودی، و با بروز ستیزه و کشمکشهایشان با امرای قدرتمندتر سلجوقی، آنان تقریباً به شیوه ای منظم و آشکار از آدمکشی سود جستند. نزاریان از آدمکشی، یا تهدید به آن، علیه همه دشمنانشان استفاده نمی کردند؛ اما معمولاً آن اندازه از آن علیه مخالفان خود سود می جستند که تقریباً هر حادثه ای از این نوع به آنان نسبت داده شود.

بدون تردید، پذیرفتن مأموریتی برای کشتن یک شخصیت لشگری یا کشوری معروف، که معمولاً محافظان او را در میان گرفته بودند، و با امید اندک به فرار و زنده ماندن، در نزد نزاریان عملی قهرمانانه و درخور ستایش تلقی می شد. نزاریان شجاعت و از خودگذشتگی فدائیان خود، یعنی جوانان از خودگذشته ای که جان خویش را برای انجام چنین مأموریتهایی در طبق اخلاص می گذاشتند، را می ستودند؛ ۵۴ از قرار معلوم، طومار افتخارآمیز نام و مأموریت های آدمکشانه آنان در الموت و قلعه های دیگر اسماعیلی نگهداری می شد. ۵۵ قتل یک شخصیت برجسته سیاسی یا نظامی که صدماتی به نزاریان وارد آورده بود، اغلب از ریخته شدن خون مردمان عادی در صحنه های جنگ جلوگیری می کرد. در نتیجه، نزاریان حتی یک توجیه انسان دوستانه از قتلهایی که مرتکب می شدند داشتند. قتل معمولاً تا آنجا که ممکن بود

در ملأ عام صورت می گرفت، زیرا یکی از مقاصد این قتلها ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان بالفعل و بالقوه نزاریان و تحت تأثیر قرار دادن آنها بود.

ص: ۴۰۶

درباره چگونگی گزینش و تربیت فدائیان نزاری اطلاعات اندکی در دست است. اما، برخلاف افسانه‌هایی که در قرون میانه نویسندگان بی اطلاع و دشمنان فرقه اسماعیلی جعل کرده اند، هیچ مدرکی از استعمال حشیش برای تحریک و انگیزتن فدائیان که احساسات و همبستگی شدید گروهی از خود نشان می دادند در دست نیست. در اینکه فدائیان در ابتدا دسته خاصی را تشکیل می داده‌اند تردید وجود دارد؛ هرچند در اواخر دولت نزاری احتمالاً چنین بوده است. ۵۶ در هنگام کشتن نظام الملک، و احتمالاً تا مدتها بعد از آن، همه اسماعیلیان معمولی ایران که یکدیگر را رفیق (جمعش رفیقان) خطاب می کردند، از قرار معلوم، از جنبه اصولی آماده بودند تا هر مأموریتی را به نام و به خاطر دعوت اسماعیلی بپذیرند و به انجام برسانند. اما با اطمینان می توان گفت که بعضی از اسماعیلیان خویشتن را برای چنین مأموریت‌های خطرناکی در حالت آمادگی خاصی نگه می داشتند. به هر روی، به نظر نمی آید که فدائیان تعلیمات و آموزش خاصی در باب یادگیری زبانهای مختلف و غیره، چنانکه بعضی از وقایعنگاران غربی جنگهای صلیبی و نیز نویسندگان بعدی اروپایی نوشته‌اند، می دیده‌اند. در تاریخ دولت نزاری، در بعضی مقاطع، از قرار معلوم به عمل فرستادن آدمکشانی که خویشتن را به عنوان خدم و حشم در خانواده بزرگان مختلف مملکت جا می زده‌اند، نیاز می افتاده است. این فدائیان تحت پوشش و مخفی می بایست برای به انجام رسانیدن مأموریت خود، به هنگامی که احتیاج می افتاد و اگر احتیاج می افتاد، در موقعیت کمال مطلوبی باشند. چنانکه گفتیم، اسماعیلیان ایران در کشمکشهای دسته های غیر اسماعیلی، در طی دهه‌های آغازین شورش آشکار و علنی خود علیه دولت سلجوقی، مداخله نظامی می کردند. به نظر می آید که آنان از ابتدا از سیاست آدمکشی خود به نفع متحدان غیر اسماعیلی خویش نیز استفاده می کردند.

آدمکشیهای نزاری بیشتر وقتها متوجه آن دسته از مردان کشوری یا لشگری بود که اقداماتی علیه دار الهجره های نزاری کرده بودند، یا به نحوی از انحا تهدید جدی برای موفقیت دعوت نزاری و بقای جامعه اسماعیلی در مناطق خاصی به شمار می آمدند.

آدمکشیهای نزاری بزودی با عمل متقابل و تلافی جویانه قتل عام اسماعیلیان پاسخ داده شد. قتل یک امیر سلجوقی یا یک قاضی سنی، که اقداماتی علیه اسماعیلیان کرده بودند، اغلب اهالی یک شهر را برمی انگیزت تا همه کسانی را که مظنون یا به وسیله دشمنان خصوصی متهم به اسماعیلی بودن بودند، گرد آورند و آنها را به قتل برسانند.

در حوالی سال ۴۸۶ / ۱۰۹۳، مردم اصفهان که ظاهراً از خبری حاکی از آنکه یک زن و

ص: ۴۰۷

شوهر اسماعیلی عابرا را به درون خانه خود می کشانیده و تا سرحد مرگ شکنجه می کرده‌اند برانگیخته شده بودند. همه کسانی را که ظن می رفت اسماعیلی باشند جمع کردند و به آتشی که در وسط شهر افروخته شده بود افکندند. ۵۷ و در

۴۹۴ / ۱۱۰۱، برکیارق و سنجر که نمی توانستند جنبش انقلابی و ضد سلجوقی نزاریان ایران را برتابند، برای از میان برداشتن اسماعیلیان، هریک در قلمرو خویش به توافق رسیدند.

سنجر امیر یزغش را به سرکوبی اسماعیلیان قهستان فرستاد. این لشگرکشی ویرانی بسیار به بار آورد، و سه سال بعد یک سپاه سلجوقی دیگر شهر طبس را خراب کرد و بسیاری از اسماعیلیان آنجا را کشت ۵۸ اما اسماعیلیان قهستان موضع خویش را حفظ کردند، و در ۴۹۸ / ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ اسماعیلیان ترشیز قدرت آن را داشتند که به ناحیه غربی دوردستی چون ری چند بار حمله کنند. ۵۹ در همان حال، برکیارق در ۴۹۴ هجری بار دیگر فرمان قتل عام اسماعیلیان اصفهان را صادر کرد. این قتل عامها، به نوبه خود، قتل مسیبان و محرکان آنها را باعث می آمد، و قتل آنان قتل عام دیگری به وجود می آورد. در چنین اوضاع و احوالی بود که نزاریان به نامه‌های توهین آمیزی چون ملاحظه و حشیشیه خوانده شدند؛ نامه‌هایی که از احساسات شدید ضد نزاری حکایت می کنند.

علی رغم همه سرکوبیها و قتل عامها، وضع کلی نزاریان ایران در دوره پرتلاطم حکمرانی برکیارق، مخصوصا پس از سال ۴۸۹ / ۱۰۹۶، رو به ترقی داشت. نزاریان نه تنها قلعه‌هایی در رودبار، قومس، قهستان، و نیز در دیگر مناطق صعب العبور کوهستانی به دست آوردند و موقعیت خود را محکمتر ساختند، بلکه دعوت نزاری را در شهرهای متعددی بسط دادند و شروع به دخالت مستقیم در امور دولت سلجوقی کردند. آنانکه از موفقیت‌های خود تشجیع شده بودند، اینک توجه خود را به صورت دقیقتر به مسند قدرت سلجوقی، یعنی اصفهان، معطوف کردند. داعیان اسماعیلی چند ده سال بود که در اصفهان به فعالیت مشغول بودند و، چنانکه گفتیم، عبد الملک بن عطّاش، داعی معظم غرب ایران و عراق، پایگاه خود را در آن شهر مستقر ساخته بود. اکنون اسماعیلیان با استفاده از درگیریه‌های جناحی میان امرای سلجوقی، فع‌الیه‌های خود را در اصفهان و در پیرامون آنجا شدت بخشیدند. در این ناحیه، آنان به رهبری احمد بن عطّاش، پسر عبد الملک، با گرفتن قلعه معتبر شاهدز، واقع بر کوهی در هشت کیلومتری جنوب اصفهان، بزرگترین موفقیت خود را به دست آوردند. ۶۰ احمد که سرانجام به جای پدرش داعی اصفهان شده بود، مخفیانه مشغول تبلیغ کیش اسماعیلی در خود مرکز سلطنت سلجوقی در ایران بود.

ص: ۴۰۸

به موجب آنچه مورخان سلجوقی آورده اند، احمد خود را در زی معلم کودکان پایگاه شاهدز، که بیشتر محافظان آن سربازان دیلمی با تمایلات شیعی بودند، جا زد. شاهدز را، که از قرار معلوم قبلا دزکوه نامیده می شد، ملک‌شاه به عنوان یک قلعه نظامی کلیدی برای محافظت راههایی که به پایتخت سلجوقی منجر می شد بازسازی کرده بود. احمد بتدریج همه محافظان پایگاه شاهدز را به کیش اسماعیلی هدایت کرد و در ۴۹۴ / ۱۱۰۰ قلعه را به تملک درآورد. برابر روایتی، احمد که دعوت خانه‌ای در نزدیکی اصفهان تأسیس کرده بود توانست بیش از سی هزار نفر از مردم ناحیه اصفهان را به کیش اسماعیلی درآورد. با چنین موقعیتی اسماعیلیان بزودی شروع به گرفتن خراج و عوارض از نواحی اطراف شاهدز کردند، و از این طریق زیان زیادی به خ زانه سلجوقیان وارد ساختند. فتح شاهدز در واقع ضربه سهمگینی بر اعتبار و قدرت سلجوقیان فرود آورد. نزاریان قلعه دیگری را هم به نام خان لنجان (خالنجان)، در حدود سی کیلومتری جنوب اصفهان، گرفتند. بنابر بعضی اخبار، که بدانها اعتماد چندانی نیست، خود داعی عبد الملک نژاد این زمان اصفهان را به قصد الموت ترک گفته بوده و در آنجا سالهای آخر زندگی را در زیر چتر حمایت حسن صباح به سر برده بوده است. درباره مراحل آخر زندگی و کار این داعی اخبار در خور اعتماد چندانی در دست نیست، اما صحیح خواهد بود اگر فرض کنیم

که وی تا سال ۴۹۴ هجری دیگر در اصفهان فعالیتت نداشت و پسرش با اختیارات محدودتری جانشین او در اصفهان شده بود.

با گرفتن شاهدز که مانند دیگر قلاع اسماعیلی سپس مستحکم شد، نزاریان در اقدامات خود گستاختر شدند . دعوت اسماعیلی اینک به نفوذ در خود دربار و سپاه برکیارق توفیق یافته بود . تعداد امیران و سپاهیان برکیارق که به کیش اسماعیلی درآمده بودند چندان زیاد بود که به روایت ابن اثیر بعضی از امرای لشگری سلجوقی از سلطان اجازه می‌خواستند تا از ترس حمله سربازان اسماعیلی با سلاح و زره در برابر وی حاضر آیند . ۶۱ در این میان، دسته‌های سلجوقی مخالف برکیارق همه سربازان سلطان را متهم به اسماعیلی بودن می‌کردند و، گذشته از آن، حمله نزاریان به امرای مخالف او را از چشم برکیارق می‌دیدند؛ هرچند زندگی خود برکیارق مورد تهدید فدائیان قرار گرفته بود . به‌هرحال، قدرت رو به افزایش نزاریان سرانجام برکیارق را بر آن داشت که علیه آنها دست به کار شود. در چنین اوضاع و احوالی برکیارق در غرب ایران و سنجر در خراسان، در ۴۹۴ / ۱۱۰۱، با هم موافقت کردند که دست به اقدام مشترکی علیه نزاریان، که

ص: ۴۰۹

اینک خطری جدی برای قدرت سلجوقی به طور کلی شده بودند، بنابراین، برکیارق قتل عام اسماعیلیان اصفهان و بغداد و نیز بسیاری از امرای سلجوقی را که مظنون به گرویدن به کیش اسماعیلی بودند فرمان داد و، در همان حال، سنجر هم در قهستان دست به کشت و کشتار و به بردگی گرفتن نزاریان زد . با همه اینها، نزاریان حتی یکی از قلعه‌های خویش را از دست ندادند و توانستند موقعیت کلی خود را در ایران حفظ کنند.

شورش نزاری، علی‌رغم شکستها و عقب‌گردهای اتفاقی، هنوز در هنگام مرگ برکیارق، در ۴۹۸ / ۱۱۰۵، و بر تخت نشستن محمد تیر به جای او رو به ترقی و پیشرفت داشت.

در طی سالهای آغازین قرن دوازدهم میلادی یا چ‌ند سال قبل از آن بود که نزاریان ایران فعالیت خود را به شام کشانیدند. عاملانی چند از الموت به شام فرستاده شدند تا نزاریان آنجا را متشکل سازند، و نیز عده بیشتری را به کیش اسماعیلی درآورند.

تفرقه سیاسی شام در آن زمان و نیز سنتهای مذهبی آن سرزمین، عوامل مؤثری بودند که به اشاعه دعوت نزاری در شام کمک کردند. نخستین افواج ترکمن، چنانکه گفتیم، در حوالی سال ۴۴۷ / ۱۰۵۵ وارد شام شدند، و پس از آن مملکت شام مورد تهاجم سپاهیان سلجوقی قرار گرفت . تا سال ۴۷۱ / ۱۰۷۸ سراسر شام، به استثنای باریکه ساحلی آن که در دست فاطمیان باقی ماند، به زیر سلطه سلجوقیان درآمده بود . تنش، برادر سلطان ملکشاه، اینک مالک الرقاب سلجوقی شام شناخته می‌شد. حکومت سلجوقیان در شام، مانند ایران، مشکلات زیادی به وجود آورده بود، و مورد بغض و کینه شامیان بود که در میان خودشان تفرقه بود و نمی‌توانستند ترکان بیگانه را از سرزمین خویش برانند . با مرگ ملکشاه و بروز جنگ و جدال میان خود سلجوقیان، آن ثبات سیاسی نسبی هم که شام از آن برخوردار بود از میان برخاست . اندک زمانی بعد، وقتی تنش در ایران به سال ۴۸۸ / ۱۰۹۵ کشته شد، اغتشاش سیاسی کاملاً در شام آشکار شد، و قلمروی تنش به چند منطقه کوچکتر تقسیم گشت . اینک شام عرصه رقابت میان شاهزادگان و امیران مختلف سلجوقی که هر یک

مدعی بخشی از مملکت بودند شد، و در همان حال سلسله های متعدد کوچک محلی می کوشیدند تا استقلال خود را به دست آورند. تفرقه سیاسی شام با پیدا شدن سر و کله صلیبیون در ۱۰۹۷/۴۹۰ آشکارتر شد. جنگجویان صلیبی از انطاکیه شروع کردند و سرعت در امتداد ساحل شام پیش رفتند، و در سرزمینهای فتح شده اقامت گزیدند و چهار دولت لاتینی بر مبنای چهار مرکز یعنی ادسا (رها)، انطاکیه، طرابلس (تریپولی)، و اورشلیم برپا داشتند. تجاوز تدریجی فرنگان به شام طبیعتاً بر بیم

ص: ۴۱۰

و هراس توده های محلی افزود، و نزاع و کشمکش سلجوقیان را بغرنج تر ساخت. در این ایام مخاطره آمیز، مهمترین حکمرانان سلجوقی شام پسران تنش، رضوان (۴۸۸-۵۰۷/۱۰۹۵-۱۱۱۳) و دقاق (۴۸۸-۴۹۷/۱۰۹۵-۱۱۰۴)، بودند که به ترتیب مقر فرمانروائیشان حلب و دمشق بود.

مأمورانی که از الموت گسیل می شدند از نابسامانی اوضاع سیاسی شام استفاده می کردند، و محاسبات خود را بر روی ترس و وحشت و ناراضیتهای توده های محلی بنا می گذاشتند. زمینه دینی آن سرزمین نیز برای تبلیغ دعوت نزاری مساعد بود. شامیان پیرو ادیان مختلف بودند. در میان مسلمانان شام تعداد سنی مذهبان و شیعیان متعلق به فرق مختلف، از جمله چند فرقه تندرو، تقریباً نزدیک به یکدیگر بودند، و این زمینه مساعدی برای دعوت نزاری جهت جذب گروندگان جدید فراهم می ساخت. نصیریان افراطی و دروزهای تندرو که قبلاً از اسماعیلیه فاطمی افتراق جسته بودند در شام می زیستند. در میان شیعیان، پیروان امامیه و اسماعیلیه نیز وجود داشتند. در حقیقت، بیش از دو قرن بود که مردم شام با معتقدات اسماعیلی آشنا بودند. چنانکه یاد کردیم، سلمیه در قرن سوم / نهم پایگاه رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی شد. پس از آن، چون در نیمه دوم قرن چهارم / دهم فاطمیان حکومت خود را بر شام گسترانیدند، کیش اسماعیلی آشکارا به وسیله داعیان متعدد فاطمی در آنجا تبلیغ شد. پس از شقاق نزاری- مستعلوی، هردو شاخه نهضت اسماعیلی در شام حضور داشتند. بسیاری از سنیان و شیعیان، از جمله شیعیان غیر اسماعیلی و نیز مستعلویان، اکنون که در معرض خطر ترکان و صلیبیون قرار گرفته بودند و از دولت فاطمی نیز که پس از خلافت مستنصر رو به زوال داشت قطع امید کرده بودند، آماده بودند که بیعت خویش بر اسماعیلیه نزاری که به طور روزافزون نشان می داد شاخه فعالتر نهضت است بیفکنند. جنبش نزاری که به سابقه پیروزی سریع خود در ایران نیز می بالید، تنها قدرتی به نظر می رسید که می توانست قادر به مبارزه با متصرفان و حکمرانان بیگانه شام باشد.

داعیان ایرانی که از الموت برای متشکل ساختن دعوت نزاری به شام فرستاده می شدند، از همان آغاز روش مبارزه خود را بر الگوی همکیشان خویش در ایران نهادند.

به گرفتن قلعه ها برای استفاده از آنها به عنوان پایگاه جهت نشر دعوت در نواحی اطراف می پرداختند. گذشته از این، نزاریان شام به قتلهای سیاسی و همکاری و معاضدت با حکمرانان محلی، هر جا چنین اتحادیه های موقتی به نفع آنان بود، دست یازیدند. اما،

ص: ۴۱۱

علی‌رغم برخی پیروزیهای اتفاقی، نزاریان مأموریت خود را در شام بسی دشوارتر از ایران یافتند. تقریباً نیم‌قرن کوشش مداوم لازم بود تا نزاریان سرانجام بتوانند بر گروهی از قلعه‌ها و دژها در شام دست یابند. در کشمکشهای مقدماتی رهبران نزاری در شام، که از قرار معلوم همه ایرانی و از الموت فرستاده شده بودند و از حسن صباح و جانشینان او فرمان می‌گرفتند، سه مرحله جداگانه ای می‌توان تشخیص داد. در مراحل اول و دوم، یعنی از نخستین سالها تا ۵۰۷/۱۱۱۳ و سپس از این سال تا ۵۲۴/۱۱۳۰، نزاریان از حلب و بعد از آن از دمشق با پشتیبانی امرای سلجوقی این دو شهر رقیب به عملیات مشغول بودند، اما نتوانستند پایگاه‌هایی ثابت و همیشگی به دست آورند. در طی مرحله سوم، یعنی از ۵۲۴/۱۱۳۰ تا حدود ۵۴۵/۱۱۵۱، نزاریان بالاخره موفق شدند چند قلعه در ناحیه کوهستانی معروف به جبل بهراء آن زمان، که امروز به مناسبت ساکنان نصیری آن جبل انصاریه نامیده می‌شود، به دست آورند. ۶۲

نخستین رهبر نزاریان شام که ابن القلانسی و منابع بعدی از او یاد کرده‌اند، یک داعی به نام حکیم منجم، طیب و اخترشناس، بود. وی که به احتمال قوی با عده‌ای مأموران زبردست از الموت فرستاده شده بود به حلب وارد شد، و از همان آغاز قرن دوازدهم میلادی توانست حمایت حکمران سلجوقی شهر، رضوان، را به دست آورد.

حلب که در شمال شام واقع است، مکان مناسبی برای شروع فعالیت‌های نزاری بود. بخش معتناهی از جمعیت آن شیعه بودند و حتی جمعیت شیعی شاید بر ساکنان سنی آن می‌چربید، و در نزدیکی نواحی شیعه نشین جبل سماق که اسماعیلیان از قبل بدان داخل شده بودند قرار داشت. رضوان که از ضعف قدرت نظامی خویش در برابر امیران متخاصم در شام آگاه بود و در پی متحدان جدیدی می‌گشت، اجازه داد که دعوت نزاری آزادانه در حلب تبلیغ شود؛ و مهمتر از آن، گویند حکیم منجم را از جمله خاصان خویش قرار داد. احتمال می‌رود که رضوان خود به کیش اسماعیلی درآمد باشد؛ هرچند وی به معتقدات مذهبی پای‌بند نبود و بیشتر، از قرار معلوم، منافع سیاسی خود را در نظر داشت.

چند سالی پیشتر، یعنی در ۴۹۰/۱۰۹۷، وی برای مدتی کوتاه دست‌نشان‌دگی مستعلی را پذیرفته بود، و خطبه به نام خلفای فاطمی کرده بود. ۶۳ اکنون به نزاریان اجازه داد که به اجرا و تبلیغ دین خود بپردازند و از حلب به‌عنوان پایگاهی برای نشر و گسترش فعالیت‌های خود سود جویند، و نیز به آنان کمک کرد تا در آنجا دارالدعوه ای بسازند. ۶۴ حمایت رضوان از نزاریان بزودی ثمربخش از آب درآمد. در رجب ۴۹۶/۱۱۰۳، جناح

ص: ۴۱۲

الدوله، حکمران مستقل حمص و یکی از رقیبان سرسخت رضوان، به دست سه تن فدائی ایرانی به هنگام نماز جمعه در مسجد جامع شهر حمص کشته شد. بیشتر منابع قبول دارند که این قتل به دستور حکیم منجم و به تحریک رضوان صورت گرفته است. ۶۵ مردم حمص از این حادثه سخت مضطرب شدند، و جالب آن است که بیشتر ترکانی که در آن شهر بودند به دمشق گریختند. عملیات سریع دقاق، حکمران دمشق، مانع از آن شد که حمص به دست فرنگان بیفتد، و شهر تحت نظارت دمشق قرار گرفت.

حکیم منجم خود در ۴۹۶/۱۱۰۳، چند هفته‌ای بعد از قتل جناح الدوله، درگذشت، و یک داعی ایرانی دیگر به نام ابو طاهر صائغ، به‌عنوان رئیس دعوت نزاری در شام جانشین او شد. ابو طاهر نیز نظر مساعد رضوان را جلب کرد، و بر آن شد تا قلاعی در مناطقی که هواخواهان اسماعیلیه در آنجا سکونت داشتند، بویژه در اطراف جبل سماق در جنوب حلب،

به تسخیر آورد. چنین پیداست که از همان ابتدا داعیان نزاری مورد حمایت اهالی محل در سرزمین و دیگر شهرهای ناحیه جزر قرار گرفته بودند، و ح تی ممکن است چند محلی در شمال شام زیر ربقه آنها درآمده بوده باشد. به‌رحال، هدف نخستین حمله نزاریان افامیه بود که یکی از استحکامات مرزی حلب به شمار می‌رفت. حکمران عرب آنجا، خلف بن ملاعب، شیعی و به احتمال قوی مستعلوی بود، و شهر افامیه را در ۴۸۹/۱۰۹۶ از رضوان گرفته بود و آنجا را به نام فاطمیان اداره می‌کرد. خلف، چنانکه پیداست، علاقه ای به همکاری با نزاریان نداشت، و شایستگی و مناسبت افامیه را به‌عنوان پایگاهی جهت راهزنیهای موفقیت آمیز خویش بارها به نمایش گذاشته بود. ابو طاهر نقشه‌ای برای قتل خلف و به دست آوردن ارگ افامیه طرح کرد، و در این اقدام روی کمکهای نزاریان محل که در آن هنگام رئیسشان یک قاضی به نام ابو الفتح و اصلا از مردم سرزمین بود حساب می‌کرد. خلف در جمادی الاول ۴۹۹/ فوریه ۱۱۰۶ به دست گروهی از فدائیان که از حلب فرستاده شده بودند به قتل رسید، و افامیه به آسانی به چنگ نزاریان افتاد. ۶۶ اندکی بعد از آن، ابو طاهر خود شخصا در صحنه حاضر شد و امور آنجا را، اسما به نام رضوان، در دست گرفت. اما این اقدام نزاریان، برای آنکه افامیه را به صورت نخستین سنگر خود در شام بسازند، عمری کوتاه داشت. تانکرد،^{۱۸۲} امیر فرنگی انطاکیه که قبلا نواحی اطراف افامیه را متصرف شده بود، اکنون افامیه را در محاصره گرفت، در حالی که برادر ابو الفتح را به اسارت با خود داشت. تانکرد پس از گرفتن مبلغی به‌عنوان خراج

ص: ۴۱۳

از نزاریان حصار از شهر برگرفت، اما بار دیگر بازگشت و افامیه را در محرم ۵۰۰/ سپتامبر ۱۱۰۶ مجبور به تسلیم کرد. ابو الفتح در زیر شکنجه جان سپرد، اما ابو طاهر و تنی چند از یاران او موفق شدند با دادن خونها جان خویش بخرند و از اسارت رهایی یابند و به حلب بازگردند. این به احتمال قوی، نخستین برخورد میان نزاریان و صل بیبون در شام بود. در ۵۰۴/ ۱۱۱۰ نیز نزاریان کفرلائا را، که محل کوچکتری در جبل سماق بود و قبلا به تصرف آنها درآمده بود، به تانکرد باختند.

ابو طاهر که اکنون به حلب بازگشته بود به فعالیت‌های خود در امر دعوت ادامه داد، و نیز همچنان در جست و جوی قلاع و استحکامات مناسب بود؛ همکاری میان رضوان و نزاریان هم به سود هر دو طرف پیش می‌رفت. در ۵۰۵/ ۱۱۱۱، که رضوان تصمیم گرفت دروازه‌های حلب را به روی مودود، حکمران سلجوقی موصل که با لشکری به جنگ صلیبیون به شام آمده بود، بر بندد گروههای مسلح نزاری در کنار رضوان صف آراستند. ۶۷ هم رضوان هم نزاریان از حضور این لشکر گسیل شده از شرق به شام نگران بودند، همچنانکه طغنگین (فت ۵۲۲/ ۱۱۲۸)، اتابک دقاق که پس از مرگ دقاق در ۴۹۷/ ۱۱۰۴ عملا حکمران دمشق گردید و سلسله مستقل اتابکان بوری را تشکیل داد، از این وضع بیمناک بود. باوجود این، رضوان نمی‌توانست لشکرکشیهای ضد اسماعیلی سلطان محمد تیر را که جانشین برکیارق، که پادشاهی ملایمر بود، شده بود کلا نادیده بگیرد؛ همچنانکه نمی‌توانست از وجهه بد روزافزون نزاریان در میان رعایای خود چشم‌پوشد. در نتیجه، رضوان در سالهای آخر عمرش از موضع خود که طرفداری از نزاریان بود تا حدی روی برتافت. در ۵۰۵/ ۱۱۱۱، اقدام نافرجام نزاریان برای کشتن مردی به نام ابو حرب عیسی بن زید، بازرگانی ثروتمند از مردم ماوراء النهر و از دشمنان قسم خورده اسماعیلیان که در آن هنگام از حلب عبور می‌کرد، موجب طغیان مردم علیه آنان شد، و رضوان به ناچار با دیده اغماض بدان نگریست. دو سال بعد، در ۵۰۷/ ۱۱۱۳ مودود در مسجد جامع دمشق به قتل

رسید. ۶۸ بیشتر مآخذ این قتل را به نزاریان نسبت داده اند؛ ولی ابهاماتی نیز درباره این حادثه وجود دارد و بعضی مراجع گمان می‌برند که طغتنگین در این کار دست داشته است.

با مرگ رضوان در جمادی الثانی ۵۰۷/ دسامبر ۱۱۱۳ بخت و اقبال از نزاریان به طور کلی در حلب برگشت. الب ارسلان، پسر جوان و جانشین رضوان، در ابتدا به سیاست پدرش نسبت به نزاریان وفادار ماند، و حتی قلعه ای در بیرون بالس، بر سر راه

ص: ۴۱۴

حلب به بغداد، بدانها واگذاشت. اما اندکی بعد، عملیات ضدنزاری گسترده‌ای علیه آنان به راه انداخت. به موجب گفته ابن العدیم، محمد تپر به الب ارسلان نامه نوشت و او را از خطر نزاریان بی‌گانه‌اند، و بر از میان برداشتن آنها ابرام ورزید. در همان زمان، صاعد بن بدیع، رئیس حلب و فرمانده قوای مردمی آنجا، بر الب ارسلان فشار می‌آورد که علیه نزاریان اقدام کند. الب ارسلان، سرانجام موافقت کرد، و این کار را به خود صاعد بن بدیع واگذاشت. ۶۹ ابو طاهر و دیگر رهبران و رؤسای نزاری، از جمله داعی اسماعیل و یکی از برادران حکیم منجم دستگیر و کشته شدند. حدود دویست نفری از نزاریان حلب نیز به قتل رسیدند یا زندانی شدند، و اموالشان ضبط و مصادره شد. اما بسیاری از نزاریان توانستند به نواحی مختلف بگریزند، حتی بعضی به سرزمینهای فرنگان پناهنده شدند.

حسام الدین بن دملاج، فرمانده گروههای مسلح نزاری در حلب، به رقه گریخت و در آنجا مرد، و ابراهیم عجمی که قلعه بالس را در تصرف داشت آن را رها ساخت و به دژ شیزر، واقع بر ارتس، بین افامیه و حماة که در آن هنگام در دست بنو منقذ بود، پناه برد. تا بهار سال ۵۰۷/ ۱۱۱۴ حدود یک صد تن نزاری از حلب و نیز افامیه، سرمین، معرة النعمان، و معرة مصرین به شیزر رفته بودند. اینان در هنگامی که خداوندان دژ برای تماشای مراسم عید ایستر مسیحیان محلی از دژ خارج شده بودند، دست به اقدامی نافرجام برای تسخیر آنجا زدند. بنو منقذ چون به ارگ شیزر بازگشتند، به کمک اهالی شهر برج به برج با نزاریان جنگیدند و سرانجام همه آنها را به قتل رساندند. ۷۰ نزاریان از قرار معلوم امیدوار بودند که شیزر را به دست آورند و از آن به عنوان پایگاه جدیدی برای عملیات خود، در اوضاع و احوال بلافصل بعد از بلیه مصیبت بار حلب، استفاده کنند. با این حوادث، مرحله اول فعالیت‌های نزاریان در شام به پایان رسید. نزاریان تا اینجا موفق نشدند جای پای محکم و ثابتی یا قلعه ای در شام به دست آورند، اما از جنبه مثبت که بنگریم آنان موفق شدند که با توده‌های محلی ارتباط برقرار سازند و عده زیادی را، بخصوص در ناحیه جبل سماق و جزر و سرزمین بنو علیهم، واقع در میان راه شیزر به سرمین، به کیش نزاری درآوردند یا آنها را هواخواه و طرفدار خویش سازند.

در این میان، سلطان محمد تپر که سخت غیرت سنیگری داشت به جای برادرش، برکیارق، در ایران بر مسند فرمانروایی نشست؛ درحالی‌که سنجر به عنوان نایب السلطنه او در شرق در بلخ باقی ماند. محمد حدود سیزده سالی از ۴۹۸/ ۱۱۰۵ تا ۵۱۱/ ۱۱۱۸ به عنوان سلطان بلا منازع سلطنت کرد، و نظم و آرامش به امپراتوری سلجوقی

ص: ۴۱۵

باز آورد. برکیارق و سنجر احتمالاً قبلاً جلو آنچه را که می توان حمله یا طغیان نزاری در سراسر قلمرو سلجوقیان در ایران و عراق شمرد، گرفته بودند. مع هذا، نزاریان مواضع خود را در نواحی پراکنده از هم حفظ کرده بودند و تهدیدی مداوم برای سلجوقیان از شام تا شرق ایران و حتی در خود اصفهان به شمار می رفتند. بنابراین، محمد که در اوضاع و احوال پس از جنگ داخلی دوران برکیارق خود را به عنوان یگانه قدرت موجود تثبیت کرده بود اینک بلافاصله دست به کار اقدامات ضدنزاری شد. وی در ظرف دو سال از زمان به تخت نشستن خود یک رشته لشگرکشیها علیه اسماعیلیان انجام داد و موفق به تحدید قیام آنها شد. در ۵۰۰ / ۱۱۰۶، لشگری به تسخیر تکریت که مدت دوازده سال در دست نزاریان بود فرستاد. سپاه سلجوقی با آنکه آنجا را چند ماه در محاصره داشت نتوانست تسخیر کند؛ اگر چه نزاریان نیز آن را از دست دادند. فرمانده نزاری تکریت، کیقباد، برای آنکه آنجا به دست سلجوقیان نیفتد؛ آن را به سیف الدوله صدقه مزیدی (۴۷۹ - ۵۰۱ / ۱۰۸۶ - ۱۱۰۸)، حکمران عرب شیعی امامی که در عراق مرکزی برای خود استقلالی به هم زده بود، تسلیم کرد. ۷۱ در حدود همان ایام، محمد سنجر را بر آن داشت که بار دیگر بر قلاع قهستان حمله برد؛ اگر چه از نتیجه این حملات اطلاع دقیقی در دست نیست.

اما لشگرکشی عمده ضدنزاری محمد علیه قلعه شاهدز صورت گرفت. سلطان با سپاهی گران شخصا قلعه شاهدز را در ۵۰۰ / ۱۱۰۷ به محاصره درآورد. ۷۲ درخور یادآوری است که کار محاصره و گرفتن شاهدز با یک سلسله تمهیدات و تدبیرها، که احمد بن عطّاش در پیش گرفت و دوستان و هواداران نزاریان در اردوگاه سلجوقی نیز آنها را پشتیبان کردند، مدتی به تأخیر افتاد. احمد توانست سلجوقیان، از جمله علمای سنی اصفهان، را در یک رشته مذاکرات و مقاولات که به مباحثات طولانی مذهبی کشیده شد درگیر کند. احمد در پیغامی که برای سلطان فرستاد حجت آورد که نزاریان مسلمانان واقعی هستند؛ چرا که به خدا و پیامپی حضرت محمد [ص] معتقدند و به احکام شرعی گردن نهاده اند. تفاوت آنها با اهل سنت فقط در موضوع امامت است.

بنابراین، به اعتقاد او، سلطان را هیچ دلیل شرعی برای انجام عملیات بر ضد آنها نیست، بخصوص که نزاریان حاضرند اطاعت سلطان را بپذیرند و به وی خراج بپردازند. این پیغام به یک مباحثه دینی منجر شد. به نظر می آید که در ابتدا بیشتر مناصحان و مشاوران سلطان و فقهای سنی و علما مایل به پذیرفتن استدلال نزاریان بودند. اما معدودی، از جمله

ص: ۴۱۶

ابو الحسن علی بن عبد الرحمن سمنجانی، از علمای برجسته شافعی، سخت ایستادند و حجت نزاریان را رد کردند و آنها را بیرون از دایره اسلام دانستند و سلطان را متقاعد ساختند که تقاضای احمد بن عطّاش را رد کند. به این ترتیب، مذاکره و مباحثه تعطیل شد و محاصره ادامه پیدا کرد. نزاریان اینک درخواست کردند که به جای شاهدز قلعه های دیگری بدانها داده شود. اما، این مرحله از مذاکرات نیز به جایی نرسید و هنگامی که یک فدائی نزاری به یکی از امرای سلطان که با نزاریان دشمنی سخت می ورزید حمله برد و او را مجروح ساخت عملاً خاتمه یافت. سلطان بار دیگر در محاصره شاهدز پای افشاری کرد، و اینک تنها چیزی که باقی مانده بود شرایط نگهداران قلعه برای تسلیم آن دژ بزرگ بود. عاقبت درباره شرایط تسلیم موافقت حاصل شد. قرار بر این شد که به بخشی از محافظان شاهدز امان داده شود تا به دیگر قلاع نزاری در ارجان و قهستان بروند، و باقیماندگان که می بایست تنها یکی از جناح قلعه را در دست داشته باشند، وقتی خبر به سلامت رسیدن رفتگان را دریافت داشتند، تسلیم شوند؛ و به آنان اجازه رفتن به الموت داده شود. خبری که در

انتظارش بودند به موقع خود به شاهدز رسید، اما احمد از فرود آمدن از قلعه استنکاف ورزید. از قرار معلوم، وی بر آن شده بود تا آخرین نفس بجنگد.

وی و گروه کوچکی از نزاریان که بر رویهم هشتاد تنی می شدند با سلجوقیان نبرد کردند، و حتی در آخرین برجی از قلعه که در دستشان مانده بود از خود دفاع کردند. در آخرین یورش، بیشتر نزاریان کشته شدند و تنها معدودی موفق به فرار شدند. زن احمد خویشان را به جواهرات بیاراست و از باروی قلعه به زیر افگند، اما احمد دستگیر شد. او را در خیابانهای اصفهان برای تماشای مردم گردانیدند، و سپس زنده زنده پوستش را برکنندند. پسر احمد نیز کشته شد، و سرهای آنها را برای مستظهر، خلیفه عباسی، به بغداد فرستادند. قلعه خان لنجان نیز ظاهراً در زمان محاصره شاهدز به وسیله سپاه سلجوقی ویران گشت. با این شکستها، نفوذ نزاریان از منطقه اصفهان پرافتاد.

احتمال می‌رود که اندکی پس از سقوط شاهدز در ۵۰۰ هجری بود که سلطان محمد تپر قلاع نزاری اطراف ارجان را نیز به ویرانی کشانید. مأموریت تسخیر و تخریب این قلعه‌ها بر عهده فخرالدین چاولی (فت ۵۱۰/۱۱۱۶)، اتابک فارس، گذاشته شده بود؛ از آن پس از نزاریانی که در منطقه مرزی میان فارس و خوزستان باقی مانده بودند خبری شنیده نشد. ابن بلخی، که کتب فارسنامه خود را که تاریخ محلی و توصیف جغرافیایی زادگاه او در طی سالهای ۴۹۸-۵۱۰ هجری است به خواهش سلطان محمد تپر نوشته

ص: ۴۱۷

است، از اشغال این قلعه‌ها به وسیله نزاریان به عنوان حادثه و رویدادی در گذشته یاد می‌کند. ۷۳ سلطان محمد از همان ابتدا توجه خود را به مرکز عمده قدرت نزاری، یعنی ناحیه رودبار با قلعه‌های متعددش، معطوف ساخته بود. ۷۴ در این هنگام حسن صباح، در همان حال که داعی دیلم باقی مانده بود، رئیس کل نهضت نزاری شناخته شده، و مقر او الموت، پایگاه مرکزی دعوت نزاری، گشته بود. در ۵۰۱/۱۱۰۷-۱۱۰۸ یا ۵۰۲/۱۱۰۸-۱۱۰۹، سلطان لشگری به سرکردگی وزیرش، ضیاء الملک احمد، پسر خواجه نظام الملک، به رودبار فرستاد، و امیر چاولی (چاولی) را نیز در این عملیات همراه او کرد. لشگر اعزامی مدتی با نزاریان جنگید و در آن ناحیه خرابیهای بسیار به بار آورد، اما به هدف اصلی خود که تسخیر الموت بود نایل نیامد و از رودبار عقب نشینی کرد. در این لشگرکشی سلطان کوشیده بود تا معاضدت حسام الدوله شهریار بن قارن (۴۶۶-۵۰۳/۱۰۷۴-۱۱۱۰)، حکمران باوندی طبرستان و گیلان، را برای سرکوبی نزاریان رودبار تحصیل کند، اما موفق نشده بود. ۷۵ نزاریان، بعداً سعی کردند احمد بن نظام الملک را، که در رودبار با آنها جنگیده بود، در بغداد به قتل رسانند؛ اما این اقدام نافرجام ماند.

در ۵۰۳/۱۱۰۹، کار تسخیر الموت به انوشتگین شیرگیر، حکمران ساوه، سپرده شد. شیرگیر که دریافته بود حمله مستقیم به الموت فایده‌ای به بار نخواهد آورد، بر آن شد تا موقعیت نزاریان را از راه خسته کردن و فرسودن آنها تضعیف کند. وی هشت سال پیاپی غله و محصول رودبار را بسوخت و لمسر و دیگر قلعه‌های ناحیه را محاصره کرد، و به نبردها و مقاتلات اتفاقی با نزاریان پرداخت. در این دوره بود که چون سختی و مرارت بر نزاریان چیره شد، حسن صباح و بسیاری دیگر از نزاریان زنان و دختران خویش را به جاهای امن تری چون گردکوه فرستادند؛ و این شیوه ای شد که نزاریان بعدی از آن متابعت کردند. شیرگیر پیوسته از سوی امرای سلجوقی دیگر تقویت می شد، درحالی‌که مقاومت نزاریان در مقابل آنهمه فشار و سختی دشمنان را به حیرت افکنده بود. سرانجام، در ذو الحجه ۵۱۱/آوریل ۱۱۱۸،

هنگامی که شیرگیر ظاهراً در آستانه تسخیر الموت که محافظانش کاملاً فرسوده شده بودند بود، خبر مرگ سلطان محمد تپر در رسید. به شنیدن این خبر سلجوقیان اردوگاه را برکنند و رودبار را ترک گفتند، و به خواهشهای شیرگیر که بمانند و اندکی بیشتر به جنگ ادامه دهند توجهی نکردند. شیرگیر مجبور شد که محاصره الموت را رها کند، و بسیاری از سپاهیان هنگام عقب‌نشینی جان خود را از دست دادند. نزاریان همه ذخایر غذایی و وسایل جنگی را که سلجوقیان به

ص: ۴۱۸

جای گذاشته بودند تصاحب کردند. به این ترتیب، الموت نجات یافت، و نزاریان رودبار از آنچه می‌بایست شکستی جبران‌ناپذیر باشد جان سالم به در بردند. بنا بر گفته بنداری وزیر سلجوقیان، قوام‌الدین درگزینی، که مخفیانه به دین اسماعیلی گرویده بود، توانسته بود که سد راه پیروزی سلجوقیان و باعث عقب‌نشینی شیرگیر از رودبار شده باشد. ۷۶ به هرتقدیر، درگزینی سلطان محمود، پسر و جانشین سلطان محمد، را در اصفهان علیه شیرگیر برآغلانید. شیرگیر دستگیر و زندانی شد، و اندک زمانی بعد به سیاست رسید.

به دنبال مرگ سلطان محمد بن ملک‌شاه دوره دیگری از کشمکشهای داخلی در امپراتوری سلجوقی آغاز شد، و این به نزاریان مهلت داد تا از ضرباتی که در دوره سلطنت سلطان محمد بر آنها وارد آمده بود بهبود یابند. پس از سلطان محمد پسرش، محمود، در اصفهان به جای او نشست، و مدت چهارده سال (۵۱۱-۵۲۵/۱۱۱۸-۱۱۳۱) بر غرب ایران، و دست‌کم به صورت اسمی بر عراق، حکومت کرد. اما وی، برخلاف پدرش، با مدعیان مختلفی که خواهان سلطنت بودند مواجه شد. این مدعیان اغلب از اتابکان یا امرای سلجوقی خود، که بتدریج در بخشهای مختلف مملکت برای خود حکومت‌های خودمختار تشکیل داده بودند، پشتیبانی می‌طلبیدند. با گذشت زمان، سه تن دیگر از پسران سلطان محمد تپر، یعنی طغرل دوم (۵۲۶-۵۲۹/۱۱۳۲-۱۱۳۴)، مسعود (۵۲۹-۵۴۷/۱۱۳۴-۱۱۵۲)، و سلیمان‌شاه (۵۵۵-۵۵۶/۱۱۶۰-۱۱۶۱)، و همچنین چند تن از نوادگان او، که بعضی از آنها در برخی از نواحی مملکت در دوره محمود صاحب قدرتی شده بودند، در مغرب به سلطنت رسیدند. اما سنجر، عموی محمود، که از سال ۴۹۰/۱۰۹۷ ایالات شرقی را تحت حکومت خود داشت، و اینک عموماً رئیس خاندان سلجوقی شناخته می‌شد، مقام سلطان به معنای اعلای کلمه را در میان حکمرانان سلجوقی پیدا کرد و این مقام را تا آخر عمر، یعنی ۵۵۲/۱۱۵۷، حفظ کرد. در این مقام و موقعیت سنجر نقشی قاطع در حل اختلافات مربوط به جانشینی در میان سلاطین بعدی سلجوقی داشت. اما محمود، در اوایل سلطنتش با حمله سنجر به قلمرو خود مواجه شد.

سنجر در رأس لشکری گوان که افواجی از نزاریان هم در آن بودند، بر او تاخت و او را در ساوه شکست داد و سپس تا بغداد پیش راند. اما در معاهده صلحی که متعاقباً بسته شد، سنجر در همان حال که سرزمینهای مهم شمال ایران را از قلمرو محمود منتزع می‌ساخت وی را ولیعهد خویش قرار داد. سنجر این سرزمینها را، که طبرستان و قومس را هم شامل می‌شد، تا پایان سلطنت خود همچنان در زیر فرمان و نظارت داشت. این سرزمینها

ص: ۴۱۹

یا مجاور قلاع نزاری در دیلم بودند، یا نزاریان از قبل در آنها نفوذ کرده بودند. اکنون برادر محمود، طغرل، نیز سر به شورش برداشت، و علاوه بر قزوین موفق به تسخیر گیلان و دیگر نواحی در شمال ایران شد. افتراق در اردوی

سلجوقیان به خلفای عباسی دل و جرأت داد تا در قرن ششم / دوازدهم بتدریج در پی کسب استقلال بیشتر در بغداد برآیند، و این کار با خلیفه مسترشد (۵۱۲-۵۲۹/۱۱۱۸-۱۱۳۵) شروع شد.

در این میان، نزاریان وارد دوره جدیدی از روابط خود با سلجوقیان شدند. این دوره را مارشال هاجسن دوره «پاتی» یا «بی‌اقدامی» خوانده است. ۷۷ تهاجم بزرگ سلجوقیان علیه نزاریان ظاهراً با مرگ سلطان محمد تپر به پایان رسید، و در آن زمان قیام آشکارای نزاریان نیز به پایان رسیده بود. نزاریان تقریباً سی سال در سرزمینهای سلجوقیان شورش علنی به راه انداخته و حتی خود اصفهان را نیز چندی مورد تهدید قرار داده بودند. البته ضربه‌های جانانه نیز متحمل شده بودند. بخصوص پیروان آنها در شهرها چند بار قتل عام شده بودند، و بسیاری از قلعه‌ها ایشان در سلسله جبال البرز و زاگرس و اطراف اصفهان از دست رفته بود. در نتیجه، نزاریان در شورش علیه سلجوقیان شکست خورده بودند و قلعه‌های باقیمانده برای آنها که بیشتر در رودبار، قومس، و قهستان قرار داشتند برای ادامه قیام به شیوه مرحله اول فعالیت‌هایشان در ایران بسنده نبود. شک نیست که نزاریان از هدف نهایی خود چشم‌پوشیده بودند، و همبستگی میان خود را از شرق ایران تا شام، علی‌رغم سختیها و شکستها، حفظ کردند. شورش نزاری، در حقیقت، اگر بر یک مبنای محلی حساب کنیم، در چند منطقه و سرزمین پراکنده موفقیت آمیز بود. اما جنبش نزاری اکنون در سایه تجربیاتی که به دست آمده بود، احتیاج به تجدید سازمان و از سر گرفتن کوششها داشت. نزاریان اکنون بیشتر به تقویت موضع و موقعیت خود و دفاع از سرزمینهایی که در زیر فرمانشان بود توجه داشتند، نه جنگ با سلاجقه. جامعه نزاری به عوض آنکه فقط یک نهضت انقلابی باشد، اکنون خود را به صورت یک دولت پابرجا و مستقل بیرون می‌آورد که سرزمینهایی نسبتاً وسیع، اما متفرق، در زیر فرمان داشت. این دولت با دارالهیجه‌های متعددش، که سابقاً پایگاه فعالیت‌های انقلابی بود، اکنون داشت مقام خاص خود را در میان دولت‌های کوچک، در داخل مرزهای امپراتوری سلجوقی، به دست می‌آورد.

سالهای باقیمانده از زندگی حسن صباح، از ۵۱۱/۱۱۱۸ به بعد، اساساً در آرامش گذشت، و وقف تحکیم دولت نزاری که وی بیش از هرکس دیگری برای به وجود آوردن

ص: ۴۲۰

آن تلاش کرده بود شد. حسن که اکنون رهبر مرکزی جامعه نزاری بود، با آنکه همچنان عنوان داعی دیلم را حفظ کرده بود، بعضی از قلعه‌هایی را که شیرگیر در رودبار گرفته بود از نو به دست آورد. و از قرار معلوم، فعالیت‌های دعوت را در مناطق زیادی همچون عراق، آذربایجان، مازندران، گیلان، و خراسان شدت بخشید. منابع و مآخذ موجود، موفقیت‌های نزاریان در این دوره و دهه‌های بعد را به رواداری و مسامحت سنجر درباره نزاریان نسبت داده‌اند. در واقع، به نظر می‌آید که سنجر خواهان روابط مسالمت آمیز با نزاریان بوده است، و گفته شده است که این امر حاصل خنجری است که به دستور حسن صباح زیرکانه در کنار بستر سلطه ان بر زمین زده شده بوده است. جوینی همچنین روایت می‌کند که در کتابخانه اسماعیلیان در الموت چند منشور سلطان سنجر را دیده است دایر بر «استمالت و احماذ ایشان». ۷۸ مورخان ایرانی ما می‌گویند که سنجر سالیانه مبلغ سه تا چهار هزار دینار از خراج املاکی که در قومس متعلق به آنها بود، بدیشان می‌بخشید. و نیز به آنها اجازه داده بود که در پای گردکوه از آیند و روند باج راه بستانند. ۷۹ گمان می‌رود که حسن صباح در پایان عمر به تقویت و احیای دعوت نزاری در مصر توجه کرده است؛ هرچند در سالهای پیش اقدامی جدی در این جهت انجام نداده بود. تشدید فعالیت‌های حسن در مصر فاطمی باید از حدود سال ۵۱۵/۱۱۲۱ بوده باشد، یعنی سال به قتل رسیدن افضل که نزار را از حقوق حقه‌اش محروم ساخته بود. بنابر منابع نزاری که مورد استفاده تاریخنگاران

ایرانی قرار گرفته است، سه تن از فدائیان حلب مأموریت قتل افضل را به انجام رسانیدند. چون خبر به الموت رسید، حسن صباح دستور داد تا مردم هفت شبانه روز جشن گرفتند. ۸۰ جانشین افضل، مأمون، ناچار به اتخاذ تدابیر امنیتی شدید علیه مأموران و فدائیان نزاری شد که مطابق اخبار از الموت به مصر فرستاده می شدند. بسیاری از این عوامل دستگیر شدند. اندکی بعد، در ۱۱۲۲/۵۱۶، دولت فاطمی ضروری دانست که مجلسی عمومی در دفاع از حقانیت مستعلی و آمر بر امامت و در رد نزار منعقد سازد. این مجلس به صدور رساله ای به نام الهدایة الآمریه ختم شد. ابن میسر، که این تفضیلات را درباره وحشت فاطمیان از فعالیت‌های نزاری در مصر و شام بیان می دارد، همچنین می گوید که در همین ایام مأمون دستور داد نامه ای از دیوان الانشاء فاطمی به قلم ابن الصیرفی نوشته شود و در آن به زبانی درشت از حسن صباح خواسته شد که از حمایت نزار دست بردارد و به دامن حقیقت بازگردد. ۸۱ اما فعالیت نزاریان در مصر مدت زیادی دوام نیاورد؛ و در همان حال روابط میان نزاریه و مستعلویه که بزودی

ص: ۴۲۱

خود به دو گروه حافظیه و طیبیه تقسیم شد بتدریج خصمانه تر شد.

حسن صباح در اوایل ماه ربیع الثانی ۵۱۸/ مه ۱۱۲۴ بیمار شد. چون احساس می کرد پایان عمرش نزدیک است، با دقت ترتیباتی برای رهبری آینده جامعه نزاری داد.

کیا بزرگ امید، منسوب خود در لمسر، را فراخواند و او را به عنوان داعی دیلم و رئیس جامعه نزاری منصوب کرد. در همان حال، حسن سه تن از بزرگان برجسته نزاری را به صورتی که می توان آن را مجمع مشاوران نامید معین ساخت تا بزرگ امید را در راندن امور دولت و جامعه نزاری و نیز پیشبرد امر دعوت کمک کنند، تا آن زمان که امام خود ظاهر شود و سررشته امور را در دست گیرد. این مشاوران عبارت بودند از: دهدار ابو علی اردستانی، داعی آزموده و تجربه دیده ای که یک بار حسن را از وضعیت دشواری در الموت رهایی داده بود؛ حسن آدم قصرانی؛ و کیا با جعفر، سپهسالار قوای نزاری که در ۵۱۹/۱۱۲۵ وفات یافت. ۸۲ کار دعوت عمدتاً به داعی ابو علی واگذار شده شد. حسن در اواخر ربیع الثانی ۵۱۸/ نیمه ژوئن ۱۱۲۴ در سن پیری درگذشت.

حسن صباح برآستی مردی برجسته و شگرف بود. وی سازماندهنده ای باکفایت و سیاستمداری با استعداد و بی نظیر بود، و در همان حال متفکر و نویسنده ای بود که زندگی را به زهد و تقوی می گذرانید. مورخان ایرانی ما، چند مورد از زهد و سختگیری او را نقل کرده اند. وی، از قرار معلوم، بر دوست و دشمن یکس ان سختگیر بود، و در شیوه زندگی ساده و اسلامی که خود برگزیده و برای جامعه نزاری، بویژه در رودبار، مقرر داشته بود، با هیچ کس مصالحه نمی کرد و از هیچ کس در نمی گذشت. بخصوص به رعایت وظیفه اسلامی و دینی امر به معروف و نهی از منکر اصرار داشت. ۸۳ در طی سالیان درازی که در الموت گذرانید هرگز از قلعه به زیر نیامد، و گویند حتی از سرایی که محل سکونت او بود فقط یک یا دو بار برای رفتن به بام سرای بیرون آمده بود. در تمام این دوره هیچ کس آشکارا شراب ننوشید، و نواختن آلات موسیقی قدغن بود. حسن [هنگام محاصره الموت] زن و دخترانش را به گردکوه فرستاد؛ در آنجا، آنها از راه نخریسی بسادگی امرار معاش می کردند و حسن هرگز آنان را به الموت عودت نداد. نیز هردو پسر خود، استاد حسین و محمد، را به سیاست رسانید. ۸۴ محمد را به جرم شرب خمر و استاد حسین را به اتهام شرکت در قتل داعی حسین قاضی د

قهستان؛ اتهامی که معلوم شد پایه و اساس نداشته است. یک سال بعد مجرم و محرک اصلی قتل داعی که یک نفر علوی به نام زید بود دستگیر شد، و همراه پسرش به فرمان حسن به قتل رسیدند. این

ص: ۴۲۲

علوی که از مقیمان الموت بود و قصد متزلزل ساختن موقعیت حسن را داشت، مخفیانه و با موفقیت به نام خویش تبلیغ می‌کرد و مدعی بود که امام مستودع است. گویند حسن صباح در فلسفه و نجوم عالم بوده است، و هنگامی که به انجام فرایض شرعی نمی‌پرداخت وقت خود را به خواندن، نوشتن، و اداره امور جامعه نزاری می‌گذرانید. او همیشه داعی دیلم باقی ماند؛ هرچند پس از مرگ نزار او را حجت امام مستور و غایب نزاری می‌شمردند. وی دولت نزاری ایران و شعبه آن را در شام تأسیس نهاد؛ جامعه نزاری را در ایام دشوار هدایت کرد، و سرانجام پیشوای بلامنازع جامعه و دعوت نزاری شد. نزاریان او را سخت بزرگ و محترم می‌داشتند، و او را سیدنا خطاب می‌کردند. مقبره حسن در رودبار زیارتگاه نزاریان بود، و آنان تا روزگاری که مغولان آن را ویران ساختند مرتب به زیارت آن می‌رفتند.

عبد الملک بن عطّاش و حسن صباح و به احتمال قوی عده دیگری از داعیان اسماعیلی ایران در دهه های آخر قرن پنجم/ یازدهم در زمینه های فکری و عقلی هم فعال بودند، و بدون تردید درباره مسائل و مباحث اعتقادی خود رسالات و کتبی هم نوشتند که متأسفانه برای ما باقی نمانده است. اما نزاریان اولیه که درگیر هدایت شورشی علنی در سرزمینهای متخاصم بودند و به زنده ماندن بیش از هر چیز توجه داشتند، فرصتی برای پرداختن به تفکرات فلسفی و مباحثات دقیق و عالمانه عقیدتی نداشتند. به یک معنا، فعالیت‌های عقلانی و فکری آنان نیز دقیقاً درگیر نیازها و احتیاجات آنی و عملی منازعات آنها شده بود. بخصوص، نزاریان علاقه سابق اسماعیلیان را به جهان‌شناسی و دیگر معتقدات باطنی که در آثار دوره فاطمیان پرداخته شده بود و برای اندیشه اسماعیلی طیبی اهمیت اساسی داشت نداشتند. از آن سوی، نزاریان اولیه توجه و علاقه خاصی به عقیده امامت ابراز می‌داشتند. اسماعیلیان ایران از زمان حسن صباح و حتی در سالهای مقدم بر جداییشان از دولت فاطمی، پژوهش‌های عقیدتی خود را بر حقیقت امام و امامت، که متعالی از تاریخ و جهان جسمانی بود، متمرکز ساخته بودند. در حقیقت، از قدیم الایام ناظران سنی و دیگر خارجیان این احساس در وجودشان پدید آمده بود که نهضت نزاری تعلیم و دعوت جدیدی است؛ و از این رو الدعوة الجديدة خوانده شد. اما دعوت جدید مبتنی بر تنظیم و تربیت یک رشته عقاید تازه نبود، بلکه تنظیم مجدد و تعبیر جدیدی از یک اعتقاد و اندیشه کهن شیعی بود که در میان اسماعیلیان نیز تاریخی طولانی در پشت سر داشت.

این بیان مجدد عقیده شیعی درباره تعلیم، ظاهراً به فصیحترین وجهی به وسیله خود

ص: ۴۲۳

حسن صباح به عبارت درآورده شده بود؛ هرچند وی ظاهراً مبدع و مبتکر آن نبود. به هر تقدیر، این عقیده به کاملترین و پرورده‌ترین صورتش آن است که به حسن صباح نسبت داده شده است که رساله ای کلامی درباره آن به زبان فارسی پرداخته بود. این رساله که فصول اربعه (چهار فصل) نام داشت، باقی نمانده است. اما مورخان ایرانی ما آن را دیده و شرح کرده‌اند، ۸۵ و محمد بن عبد الکریم شهرستانی (فت ۵۴۸/۱۱۵۳)، معاصر حسن صباح، مشروحا از آن در الملل و النحل خود، که در حدود سال ۵۲۱/۱۱۲۷ تألیف کرده، نقل کرده است. ۸۶

شهرستانی که بیشتر عمرش را در زادگاهش خراسان گذرانید و جزء اطرافیان سلطان سنجر درآمد، به عنوان یک متکلم و متأله اشعری معروف بود و به خاطر نگرش و علاقه خالی از تعصبش نسبت به ادیان و مذاهب و فلسفه های مختلف شهرت داشت. اما بعضی از معاصرانش معتقد بودند که وی در خفا به کیش اسماعیلی گرویده است، و برای دعوت نزاری فعالیت می کرده است. ۸۷ خواجه نصیر الدین طوسی (فت ۶۷۲/۱۲۷۴)، که در این باب صاحب نظر است، در زندگینامه روحانی خود تأکید می ورزد که شهرستانی اسماعیلی است و او را داعی الدعوات می خواند؛ گذشته از این، خواجه نصیر می افزاید که شهرستانی معلم دایی پدر او بوده است. ۸۸ به هر حال، چند تا از آثار شهرستانی که موجود است صبغه اسماعیلی دارند و نشان می دهند که وی حداقل در دهه های پایانی عمرش اصطلاحات اسماعیلی و روشهای تأویلی آنها را به کار می برده است. ۸۹ گذشته از کتاب مفاتیح الاسرار که تفسیری ناتمام از قرآن مجید است و مجلس مکتوب شهرستانی منعقد در خوارزم، آثار اسماعیلی گونه او مشتمل است بر مصادرة الفلاسفه که ردی است بر عقاید کلامی ابن سینا بر پایه کلام سنتی اسماعیلی. ۹۰ از اینها که بگذریم، شهرستانی به اندیشه ها و عقایدی که نزاریان اولیه مطرح ساخته بودند علاقه داشت، و در ترجمه عربی خود خلاصه ای از بازپرداخته حسن صباح از عقیده تعلیم را برای ما محفوظ داشته است؛ عقیده به تعلیم از عقاید اساسی و بنیادی نزاریان متقدم است.

شیعیان همیشه اهل سنت را به خاطر آنکه به خویشتن در مسائل مذهبیه حق انتخاب می دادند و این حق را با انتخاب نخستین جانشین برای پیامبر به اجرا گذاشته بودند، سرزنش و محکوم کرده بودند. شیعیان، برعکس معتقد بودند که مسلمانان حق ندارند در امور دینی به تصمیمات «من عدنی» خود گردن نهند، بلکه باید برای دریافتن حقایق دینی، بخصوص در احکام شرعی، به تعلیم مراجع خاصی متوسل شوند؛ مراجع

ص: ۴۲۴

یا امامان بر حقی که به عقیده شیعیان مؤید من عند الله هستند نه منتخب آدمها یا عقول آنها، همچنانکه خود حضرت محمد [ص] گزیده الاهی بود نه مردمی. این بود مفهوم اساسی عقیده شیعه در باب تعلیم، یعنی آموزش موثق و مستند در دین که می بایست به وسیله معلمان محق و موثق در هر زمانی برعهده گرفته شود. و برای شیعیان، تنها امامان منصوص از جانب خداوند و از نسل علی بن ابیطالب [ع] شایسته به جای آوردن وظایف چنین معلمانی هستند. حسن صباح، چنانکه شهرستانی بهان داشته است، عقیده شیعیان در باب تعلیم را در چهار قضیه یا چهار فصل مجدداً به عبارت درآورد، و شهرستانی آن را از فارسی به عربی تحت عنوان فصول اربعه ترجمه کرد. این فصول که به صورت نقد بیان متقدم عقیده تعلیم ارائه شد، بدان هدف نگاشته شده بود تا اثبات کند که تنها امام اسماعیلی می تواند آن معلم محق و راستین بعد از پیامبر [ص] باشد.

در قضیه اول، حسن، به تصریح و تأکید، نیاز مردم را به مرجعی یا معلمی برای فهم و درک حقایق دینی و بسنده نکردن به عقل تنها مطرح ساخت. و مقصود او در این قضیه انکار موضع آن کسان مخصوصاً فلاسفه بود که قائل به کفایت عقل و استغناء قضاوت آدمی در دریافت حقیقت غایی بود. در قضیه دوم حسن موافق با موضع سنتی شیعیان حجت می آورد که اینچنین معلمی باید صادق باشد. وی در مخالفت با قول اهل سنت می گفت که تنها یک معلم واحد مؤید از جانب خداوند می تواند وجود داشته باشد، و آن امام صادق در هر زمان و دوره است. در اینجا، معلم صادق یگانه شیعیان در برابر علما و فقهای متعددی قرار داده شده است که اهل سنت و جماعت آنها را در هر عصر معلم و راهنمای خود محسوب می دارند. قضیه سوم، معمایی را که عامه شیعه با آن مواجه اند مطرح می سازد؛ زیرا شناخت یگانه معلم صادق

در هر دوره مستلزم اثبات صداقت و مرجعیت او است، و این تنها بر پایه رجوع به مرجع والاتری میسر است که صادق بودن خود او نیز باید اثبات پذیرد و قس علی هذا . در فصل چهارم، حسن کوشش می کند تا این معما را با از نو به عبارت درآوردن کل مسئله به شیوه ای که به نتیجه مطلوب منجر شود حل کند . وی می گوید شناخت مرجعیت معلم مورد نیاز را نمی توان از چیزی ورای خود آن به دست آورد، بلکه از تدقیق در ماهیت خود علم، که حسن در آن یک احتجاج منطقی می بیند، به دست می توان آورد. وی به تأکید می گوید که علم حقیقی از تضاد موجود میان دو امر متقابل که تنها از طریق یکدیگر قابل شناختند حاصل می شود.

و سپس از اینجا پیش می رود، و این اصل احتجاجی را بر رابطه فردی که در جست و

ص: ۴۲۵

جوی معلم صادق است و معلم صادق که باید شناخته شود پیاده می کند. از طریق استدلال عقلی شخص به نیاز بر شناخت معلم صادق پی می برد، اما این استدلال خود به خود به وی نمی گوید که آن معلم کیست و نیز جوینده را به حقیقت غایی راهبری نمی کند.

از طرف دیگر، امام که مدعی مرجعیت نهایی است در اثبات ادعای خویش نیازی به حجت و دلیلی که بیرون از ذات او باشد ندارد. اما اقتران و باهم جمع شدن این دو، یعنی استدلال عقلی فرد و امام صادق، معما را حل می کند. استدلال عقلی شخص را به نیاز به تعلیم معلمی صادق، یعنی امام، واقف می سازد، و چون این وقوف حاصل شود امام می تواند خویشتن را به عنوان کسی که آن را برآورده می سازد عرضه بدارد. بنابراین، امام حقیقی برای اثبات صدق امامت خویش نیازی به دلایل و حجج خارجی ندارد، زیرا خود وجود او حجت حقانیت و امامت اوست . در حقیقت، امام صادق راستین تنها با وجود خویش ضرورت و نیازی را که عقل و خرد تأیید کرده است برآورده می سازد. برای حسن صباح، این امام که برای اثبات خویش نیازی به آوردن معجزه و ارجاع به اصل و نسب ندارد ، همان امام اسماعیلی است که صرف وجود و ادعای او دلایل کافی بر صدق و مشروعیت او هستند.

عقیده تعلیم، به صورتی که به وسیله حسن صباح عرضه شد، هم دقیقتر و هم بالذاته بیش از نظریه قدیم شیعه وافی به مقصود بود. حسن در احتجاج خود، پیوسته بر نقش امام، و پیامبر به عنوان رابط سلسله منطقی میان خدا و امام، تأکید می گذاشت. این عقیده که بر مرجعیت تعلیمی مستقل هر امام در زمان خویش انگشت تأیید می نهاد، بعداً یک افزار عقیدتی نیرومند در دست جامعه نزاری دوره الموت شد . در این میان، در غیبت امامی که بتوان بدو دسترسی داشت، مرجعیت جامعه با حجت امام بود؛ و خود حسن، چنانکه گفتیم، آن حجت بود و نزاریان وی را بدان سمت می شناختند. عقیده تعلیم، به بیان حسن صباح و دیگران، چنان مقام مهمی در اندیشه اولیه نزاریان یافت که پیروان دعوت نزاری را بدان مناسبت اصحاب تعلیم یا تعلیمی نامیدند . عقیده تعلیم نزاریان بر اهل سنت نیز، که بسیاری از آنها اسماعیلیان را دشمن قدیم خویش می دانستند، اثری عظیم گذاشت . بسیاری از نویسندگان اهل تسنن بدین مبارزه فکری که به وسیله نزاریان مطرح شده بود پاسخ دادند، و بخصوص بر نظریه تعلیم تاختند. غزالی، چنانکه گفتیم، مهمترین و به احتمال قوی پیشقدمترین متفکر سنی از این گروه است . وی چند رساله علیه اسماعیلیان نوشت، و به رد عقیده تعلیم در کتاب المستظهری خویش و دیگر رسالاتش

توجه خاص مبذول داشت.

با مرگ حسن صباح، کیا بزرگ امید در الموت به عنوان داعی دیلم و رئیس جامعه و دولت نزاری منصوب شد. ۹۱ داعی ابو علی اردستانی بلافاصله به دیگر قلاع اسماعیلی رفت و از آنان برای پیشوای جدید نزاری عهد بیعت گرفت. هیچ بخشی از جامعه نزاری با ریاست و پیشوایی بزرگ امید مخالفتی ابراز نداشت، و این امری بود که درکش برای امرای سلجوقی که دائم باهم در نزاع بودند آسان نبود. بزرگ امید مدت چهارده سال (۵۱۸-۵۳۲/۱۱۲۴-۱۱۳۸) حکومت کرد، و در تمام این مدت سیاستهای سلف خویش را ادامه داد و موفق شد، علی رغم تهاجم جدید ضدنزاری سلجوقیان، دولت نزاری را بیش از پیش نیرومند گرداند. وی نیز، چون حسن صباح مدیری با کفایت در اداره مملکت و مدبری دانا در امور لشکر و سپاه بود، و گذشته از این، از آنجا که از مردم رودبار بود، در شمال ایران موقعیت نیکویی داشت. اما وی، چنانکه برخی از مراجع نوشته‌اند، هیچ‌گونه پیوند سببی با امرای محلی ایالات پیرامون بحر خزر نداشت. این خواهر کیا نیزگ الداعی الی الحق بن الهادی (فت حدود ۵۵۱/۱۱۵۶)، یکی از حکمرانان علوی زیدی دیلمان، نه خواهر کیا بزرگ امید، بود که با هزار اسف بن فخر الدوله نماور، حکمران بادوسپانی رستم‌داد و رویان، ازدواج کرد. پسر هزار اسف، یعنی کیکاوس (فت ۵۶۰/۱۱۶۴-۱۱۶۵)، که از پیروان مذهب زیدی بود و مدت سی و هفت سال سلطنت کرد، از دشمنان نزاریان بود. از سوی دیگر نواده هزار اسف، یعنی هزار اسف بن شهرنوش (فت ۵۸۶/۱۱۹۰)، یکی دیگر از حکمرانان با دوسپانی، روابط بسیار دوستانه‌ای با نزاریان داشت. نیز باید بگوییم که این کیا بزرگ زیدی بود، نه بزرگ امید اسماعیلی، که با دختر شاه غازی رستم بن علاء الدوله علی که بعدها حکمران باوندی مازندران و گیلان شد (۵۳۴-۵۵۸/۱۱۴۰-۱۱۶۳)، ازدواج کرد. شاه غازی پس از آنکه نزاریان پسرش، گردبازو، را که به خدمت سنجر به خراسان فرستاده شده بود در ۵۳۷/۱۱۴۲ کشتند، دشمن آنان شد؛ فدائیان نزاری چند کوشش نافرجام برای کشتن خود شاه غازی نیز به خرج دادند. به هر ترتیب، این حکمران باوندی با سلاجقه مواضعه کرد و به دفعات با نزاریان جنگید. چند بار به الموت حمله برد و ناموفق بازگشت، اما سرانجام موفق شد قلعه‌های مهرین و منصوره کوه واقع در قومس را از نزاریان بستاند. یکی دیگر از دختران شاه غازی با شهرنوش بن هزار اسف بن نماور، از حکمرانان بادوسپانی معاصر بزرگ امید، ازدواج کرد. به نظر می‌رسد که شهرنوش با اسماعیلیان و کیا بزرگ امید روابط دوستانه‌ای داشته است. ۹۲

بزرگ امید از همان ابتدای حکومتش با مخالفت و دشمنی امرای محلی روبه‌رو شد، و در ۵۱۸/۱۱۲۴ حدود ۷۰۰ تن نزاری در شهر آمد در دیار بکر قتل عام شدند. ۹۳ در ۵۲۰/۱۱۲۶، یعنی دو سال پس از نشستن وی بر مسند قدرت، سلجوقیان حملات جدیدی ظاهراً به قصد آزمودن کفایت و تدبیر جانشین حسن صباح علیه‌های نزاری در رودبار و قهستان شروع کردند. سلطان سنجر بیست سالی بود که هیچ‌گونه اقدامی علیه نزاریان نکرده بود و این می‌تواند بازتاب وجود یک نوع معاهده صلح میان سلطان و نزاریان بوده باشد. اما وی اکنون بر آن بود که به کار نزاریان بپردازد، و از این رو سپاهی گران به سرداری وزیر خود به سرکوبی آنان به طریشیت در قهستان و نیز به بیهق و طرز در ناحیه نیشابور فرستاد و دستور داد که نزاریان آنجا را قلعه و قمع کنند و اموال و املاکشان را غارت نمایند. ۹۴ این لشگر که از خراسان گسیل شده بود، سرانجام بی آنکه به مقصودی رسیده باشد بازگشت. سپاهی نیز که در ۵۲۰ هجری از سوی سلطان محمود به سرکردگی برادرزاده شیرگیر، نامش اصیل، به رودبار فرستاده شده بود، حتی کمتر از لشگر سلطان

سنجر توفیق به دست آورد؛ نزاریان آن را درهم شکسته منهزم ساختند . دومین حمله سلجوقیان نیز، در همان سال، همچنان با شکست مواجه شد، و نزاریان رودبار موفق شدند تمور طغان، یکی از امرای دشمن، را اسیر کنند . تمور طغان مدتها در الموت زندانی بود تا اینکه بالاخره به خواهش سلطان سنجر آزاد شد.

علی‌رغم این درگیریها، موقعیت نزاریان در رودبار عملاً در سالهای اولیه حکومت بزرگ ام‌ید تقویت پذیرفت . چند قلعه در آن ناحیه به دست نزاریان افتاد که از جمله آنها باید از دژ منصوره و قلعه‌های دیگر در طالقان نام برد. در همان حال، چند قلعه نیز ساخته شد.

مانند قلعه سعادت کوه و مهمتر از همه قلعه میمون دز، یکی از استحکامات بزرگ نزاریان که بنای آن در ربیع الاول ۵۲۰ / آوریل ۱۱۲۶ آغاز شد. ۹۵ در مشرق ایران نیز نزاریان همچنان به فعالیت اشتغال داشتند . در ۵۲۱ / ۱۱۲۷، فدائیان معین الدوله ابو نصر احمد، وزیر سلجوقیان را که سلطان سنجر را به حمله علیه نزاریان متقاعد ساخته بود و خود فرماندهی لشگری را که به قهستان فرستاده شد برعهده داشت، کشتند . ۹۶ در ۵۲۳ / ۱۱۲۹، نزاریان قهستان توانستند لشگری تدارک بینند و به سیستان بفرستند. ۹۷

در جمادی الاول ۵۲۳ / مه ۱۱۲۹ سلطان محمود به سود خود دید که با نزاریان به مذاکراتی درباره صلح بپردازد . از این‌رو، از الموت دعوت کرد که سفیری به درگاه سلطان به اصفهان بفرستد . بزرگ امید خواجه محمد ناصحی شهرستانی را بفرستاد. اما

ص: ۴۲۸

مباحثات به جایی نرسید، و هنگامی که فرستاده نزاری و همراهان او از حضور سلطان بیرون آمدند به دست گروهی از اهالی شهر قلع و قمع شدند . سلطان گناه این کار را به گردن نگرفت، و درخواست بزرگ امید را نیز برای تنبیه و مجازات قاتلان رد کرد. اندک زمانی بعد، نزاریان خود انتقام یارانشان را گرفتند؛ به قزوین حمله بردند و حدود چهارصد تن را کشتند و غنایم بسیار به دست آوردند . و این آغازی شد برای دشمنی میان قزوینیان و نزاریان همجوار . شان که اغلب به صورت جنگ علنی به صحنه بروز می‌رسید. بعد از آن، محمود حمله ناموفق دیگری به ناحیه الموت کرد و، در همان حال، سپاهی که از عراق برای تسخیر لمسر فرستاده شده بود کاری از پیش نبرد. ۹۸

سلطان محمود در ۵۲۵ / ۱۱۳۱ درگذشت و بر سر جانشینی او میان برادرانش و پسرش، داود، اختلاف افتاد، و این مهلت و فرصت دیگری برای نزاریان فراهم آورد . در طی این دوره بود که نزاریان ایران توجه خود را به سمت ایالات پیرامون بحر خزر معطوف داشتند. زیرا در این ناحیه سلسله باوندیان مازندران به صورت دشمن فعال آنها بیرون آمده، و حکمرانان محلی زیدی سدّ راه اشاعه دعوت نزاری در شمال ایران شده بودند . نزاریان در برخورد خود با ابو هاشم علوی، که در دیلم دعوی امامت زیدیان می‌کرد و پیروانی حتی در خراسان داشت، موفقیت فراوانی به دست آوردند . ۹۹ بزرگ امید نامه‌ای نصیحت‌آمیز به ابو هاشم نوشت، اما وی همچنان به متهم ساختن نزاریان به بیدینی و الحاد پافشاری کرد. در محرم ۵۲۶ هجری، سپاهی از الموت به سرکوبی ابو هاشم، که او نیز برای خود لشگری تدارک دیده بود، به گیلان فرستاده شد. زیدیان شکست خوردند، و ابو هاشم اسیر شد. او را به الموت آوردند، و در آنجا نزاریان با وی به

مباحثه و مجادله پرداختند. به موجب گفته وقایعنگار نزاری دوره بزرگ امید، ابو هاشم سرانجام از ادعای خود بر امامت درگذشت و اظهار علاقه‌مندی به پذیرش دین اسماعیلی کرد. اما او را بعدها به سیاست رسانیدند.

در طی سالهای بازممانده حکومت بزرگ امید، نزاریان ایران موقعیت خود را مستحکمتر ساختند و چند باری به قزوین و نواحی دورتری همچون گرجستان حمله بردند. در همان ایام، داعیان نزاری به انتشار دعوت در مناطق مختلف مشغول بودند؛ همچنانکه فدائیان تعداد بیشتری از دشمنان فرقه نزاری را بر خاک هلاک افکندند. قربانیان این آدمکشها، علاوه بر قاضیان اهل سنت و عوامل دولتی، اینک یک امام زیدی، یک خلیفه فاطمی که آمر باشد، و یک خلیفه عباسی را شامل می‌شد. قتل اخیر نشاندهنده نخستین

ص: ۴۲۹

اقدام موفقیت‌آمیز نزاریان برای از میان برداشتن سرپرست اسمی اسلام اهل سنت بود. ۱۰۰ با مرگ طغرل بن محمد، در ۱۱۳۴/۵۲۹، برادرش، مسعود، بر تخت سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران، آذربایجان، و عراق نشست. سلطان مسعود با حمایت سنجر تقریباً بلامنازع برای مدت هیجده سال (۵۲۹-۵۴۷/۱۱۳۴-۱۱۵۲) حکومت کرد. اما از ابتدای سلطنتش خلیفه عباسی، مسترشد، که قصد داشت خود را از زیر سلطه سلجوقیان بیرون بکشد، از شناخت اقتدار سلطانی او سرباز زد و از اینکه نام وی در بغداد در خطبه برده شود استنکاف ورزید. در نتیجه، دیری نگذشت که مسترشد و مسعود در نزدیکی همدان با یکدیگر درگیر جنگ شدند. خلیفه عباسی شکست خورد و به اسارت درآمد، و او را به مراغه بردند. در آنجا مسعود به درخواست سلطان سنجر با احترام با او رفتار کرد.

در مراغه، دسته بزرگی از فدائیان فرصتی یافته به سراپرده مسترشد درآمدند، و وی را با زخم خنجر در ذوالقعدة ۵۲۹/ اوت ۱۱۳۵ از پای درآوردند. قتل مسترشد را برای یک هفته تمام در الموت جشن گرفتند. ۱۰۱

در این میان، در شام نزاریان از قتل عام و بلیه سال ۱۱۱۳/۵۰۷ جان به در برده بودند. نزاریان شام در مرحله دوم کوششهای مقدماتی خود، برای استقرار در آن سرزمین، دیگر از حلب به عنوان پایگاه فعالیت‌های خود استفاده نکردند، بلکه بزودی مرکز فعالیت‌های خود را در جنوب شام قرار دادند. ۱۰۲ اما حتی در حلب که با مرگ رضوان قتل عام شدند، تا چندگاهی جای پای خود حفظ کردند و با ایلغازی، حکمران ارتقی ماردین و میافارقین که حلب را در ۵۱۲/۱۱۱۸ به تملک خویش درآورده بود، روابط دوستانه برقرار کردند. در ۵۱۲ هجری، دشمن آنان، ابن بدیع، که در آن ایام از حلب می‌گریخت، به معیت دو پسرش به دست فدائیان نزاری به قتل رسیدند. ۱۰۳ در ۵۱۴/۱۱۲۰، نزاریان حلب آن اندازه قدرتمند شده بودند که دژ کوچکی به نام قلعة الشریف را از ایلغازی طلب کنند. ایلغازی به عوض آنکه قلعه را بدانها واگذارد یا درخواستشان را رد کند، دستور داد به شتاب قلعه را ویران سازند و وانمود کرد که قبلاً چنین فرمانی داده بوده است. قاضی ابن خشاب که بر ویران ساختن قلعه نظارت می‌کرد و از جمله کسانی بود که در قلع و قمع نزاریان در حلب نیز دست داشت، در ۵۱۹/۱۱۲۵ به قتل رسید. اما قدرت نزاریان در حلب در ۵۱۷/۱۱۲۴ به پایان آمد، و آن وقتی بود که بلک، برادرزاده ایلغازی و حکمران جدید شهر، نماینده محلی بهرام، داعی عمده نزاریان شام، را دستگیر کرد و فرمان اخراج نزاریان را صادر کرد. نزاریان املاک و اموال خود را فروختند و حلب

ص: ۴۳۰

را ترک گفتند. ۱۰۴ در سال بعد، اهالی آمد تعدادی زیادی از نزاریان محلی را کشتند. چنین به نظر می رسد که بهرام بلافاصله بعد از کشته شدن ابو طاهر، در ۵۰۷ هجری، به ریاست نزاریان شام رسیده باشد. وی، مانند اسلاف خویش، ایرانی و برادرزاده اسدآبادی، یکی از امرای بلندپایه سلجوقی، بود که در ۴۹۴ / ۱۱۰۱ به اتهام نزاری بودن به فرمان برکیارق به قتل رسید. بعد از آن حادثه بهرام از عراق به شام فرار کرد، و در آنجا به عنوان داعی به فعالیت پرداخت. اندکی بعد از قتل عام نزاریان در حلب، بهرام که اینک داعی عمده در شام بود مرکز دعوت نزاری را به جنوب شام منتقل ساخت. به گفته ابن القلانسی، مورخ معاصر دمشق، وی مدتی در زی اشخاص مختلف می زیست، و دعوت نزاری را مخفیانه در نواحی مختلف هدایت می کرد. ۱۰۵

تا سال ۱۱۲۶ / ۵۲۰ نهضت نزاری شام در نواحی جنوب تجدید حیات یافته و نفوذ بهرام در دمشق و دیگر نقاط آشکار شده بود. در همان سال، بهرام در قتل آق سنقر برسوقی، امیر موصل و از دشمنان اسماعیلیان، دست داشت. عده‌ای از فدائیان که برسوقی را در مسجد جامع موصل کشتند از شام فرستاده شده بودند. ۱۰۶ در ۵۱۹ هجری، هنگامی که دمشق مورد تهدید فرنگان قرار گرفت، نزاریان در موقعیتی بودند که گروههای مسلحی از حمص و جاهای دیگر به کمک سپاهیان طغتنگین فرستادند. این گروهها که به گفته ابن القلانسی به خاطر شجاعت و دلاوریشان انگشت نما بودند، در حمله ناموفق طغتنگین به صلیبیون شرکت جستند. ۱۰۷ به هر تقدیر، بهرام در ۱۱۲۶ / ۵۲۰ با نامه توصیه آمیزی از ایلغازی در دمشق خود را آشکار ساخت. بهرام هنگامی که در حلب بود با ایلغازی که با طغتنگین تفاهم داشت، روابط دوستانه برقرار ساخته بود. اتابک ترک دمشق بهرام را به نیکی و احترام پذیرفت و او را رسماً تحت حمایت خویش قرار داد، و به این ترتیب موقعیت نزاریان را در آنجا تحکیم کرد. در همان حال، بهرام وزیر طغتنگین، ابو علی طاهر بن سعد مزدقانی را، با آنکه بر دین اسماعیلی نبود متحدی صاحب نفوذ و قابل اعتماد یافت. بهرام در تعقیب سیاست تثبیت شده نزاری، بلافاصله درخواست کرد که قلعه ای در اختیار او گذاشته شود تا پایگاه عملیات خود را در آن مستقر سازد. در ذوالقعدة ۵۲۰ هجری طغتنگین دژ مرزی بانیاس را، که در سرحد مملکت لاتینی اورشلیم قرار گرفته بود و در آن هنگام مورد تهدید فرنگان بود، به نزاریان واگذاشت. ۱۰۸ بهرام با برخورداری از حمایت پیوسته مزدقانی، عمارتی نیز در دمشق دریافت داشت که آن را به صورت دعوت خانه و پایگاه محلی برای خود بیرون آورد. از

ص: ۴۳۱

این زمان به بعد، بهرام آشکارا به تبلیغ معتقدات نزاری پرداخت. داعیانی به همه جانب گسیل داشت، و در میان روستاییان و مردم شهری عده رو به افزایشی را به کیش اسماعیلی درآورد. در این فاصله برای بانیاس، مقر خود، استحکاماتی درست کرد و عده زیادی از پیروانش را در آنجا گرد آورد. از بانیاس نزاریان به فعالیتهای نظامی و تبلیغاتی بیشتری پرداختند، و سعی کردند نفوذ خویش را در نواحی اطراف بگسترانند. نزاریان با حملات منظم و پیاپی اماکنی چند را تسخیر کردند. اما پیروزیهای آنها در جنوب شام نیز کوتاه مدت بود.

وادی التیم، واقع در منطقه حاصییا، در شمال بانیاس و در جانب غربی کوه هرمن، فرصتهای مناسبی برای اشاعه دعوت نزاری عرضه می داشت. این دره که بیشتر ساکنان آن از دروزها و نصیریها و قبایل بدوی بودند، توجه بهرام را که از قضا مظنون به قتل برق بن جندل، یکی از رؤسای قبایل محلی، بود سخت به خود جلب کرده بود. در ۵۲۲ / ۱۱۲۸، بهرام از بانیاس در رأس سپاهیان نزاری خود به عزم گرفتن وادی التیم خارج شد.

امّا ضحاک بن جندل، برادر برق، که سوگند خورده بود که انتقام خون برادرش را از بهرام بکشد، از قبل خود را کاملاً آماده مصاف با نزاریان ساخته بود. در نبردی سهمگین نزاریان شکست خوردند و بهرام کشته شد؛ سر و دستانش را بریدند و به قاهره بردند و در آنجا پاداش سخاوتمندانه‌ای به حامل آن اندامها داده شد. ۱۰۹۰ با این شکست و مرگ طغتنگین که اندکی زودتر در همان سال ۵۲۲ هجری رخ داده بود، بخت و اقبال نزاریان در جنوب شام رو به ادبار گذاشت. پس از بهرام، یک ایرانی دیگر، به نام اسماعیل عجمی، داعی کل شام شد. وی در بانیاس باقی ماند و سلیس‌های سلف خود را ادامه داد. مزدقانی که منصب وزارت خویش را در زمان حکومت تاج الملوک بوری (۵۲۲-۵۲۶/۱۱۲۸-۱۱۳۲)، پسر و جانشین طغتنگین، حفظ کرده بود، به حمایت خویش از اسماعیل و نزاریان همچنان ادامه می‌داد. امّا بوری در انتظار فرصت بود تا خویشتن را از شر مزدقانی و نزاریان برهاند؛ رئیس دمشق، مفرج بن حسن بن صوفی، و حاکم نظامی شهر، یوسف بن فیروز، وی را برای نیل بدین هدف تحریک می‌کردند. در رمضان ۵۲۳/ سپتامبر ۱۱۲۹ مزدقانی کشته شد، و نزاریان دمشق مانند زمانی که پس از مرگ رضوان اهالی حلب بر ضد آنان شوریدند قتل عام شدند. احداث (نیروهای مردمی) شهر و اوباش با پشتیبانی اهالی سنی دمشق که اکثریت داشتند، اینک علیه نزاریان برخاستند و بیش از ۶۰۰۰ تن را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. دعوت خانه (دار الدعوة) آنها نیز ویران گردید، و

ص: ۴۳۲

بعضی از نزاریان را بر باروی دم شق به صلیب کشیدند، از جمله یکی از غلامان آزادشده به نام شاذی الخادم را که در حلب از زمره شاگردان ابو طاهر و به قول ابن القلاسی ریشه و اصل تمام این غوغا و بلیه بود به دار آویختند. ۱۱۰ اسماعیل به دنبال این قتل عام چون دریافت موقعیتش در بانیاس قابل دفاع نیست، قلعه را به فرنگان که به سمت دمشق در حال پیشروی بودند تسلیم کرد و با بعضی از یارانش به سرزمینهای فرنگان گریخت.

داعی اسماعیلی اندکی بعد از این واقعه، در آغاز ۵۲۴/ ۱۱۳۰، در تبعید و در میان فرنگان جان سپرد.

این تحولات بار دیگر باعث از هم پاشیدن موقتی تشکیلات دعوت نزاری در شام شد، و به این ترتیب دوره سوم تاریخ اولیه نزاریان شام را به پایان آورد. در این میان، بوری و امرای بلندمرتبه او از بیم انتقام نزاریان به اقدامات احتیاطی پیچیده‌ای دست یازیدند. مع هذا در جمادی الثانی ۵۲۵/ مه ۱۱۳۱ دو فدائی نزاری، که از الموت فرستاده شده و خویشتن را به لباس سربازان ترک درآورده بودند، بوری را زخمی مهلک زدند که از صدمه آن یک سال بعد درگذشت، ۱۱۱ امّا نزاریان هرگز نتوانستند مقام پیشین خود را در دمشق به دست آورند. در طی همین دوره، رقابت میان نزاریان و مستعلویان شام شدت پیدا کرد، و تشکیل مجلس عمومی سال ۵۱۶/ ۱۱۲۲ را برای دفاع از حق مستعلی و آمر بر امامت در قاهره ضروری ساخت. نزاریان به قتل دشمن سرسخت خود، افضل، در ۵۱۵/ ۱۱۲۱ متهم شدند، و دولت فاطمی از دریافت سر بریده بهرام در قاهره شادمانی کرد. رقابت و دشمنانگی میان دو جناح نهضت اسماعیلی با قتل آمر به دست فدائیان نزاری در ۵۲۴/ ۱۱۳۰، اندکی پیش از سوء قصد به جای بوری، به اوج خود رسید. از این زمان به بعد، اسماعیلیه در مصر ضعیف شدند، درحالی که اکثریت اسماعیلیان شام به صف طرفداران دعوت نزاری پیوستند. در روزگاران بعد، نزاریه همچنان نماینده فعالترین شاخه کیش اسماعیلی بودند. به نظر می‌آید که پس از این دیگر مقابله و مجادله مهمی میان نزاریان که در دار الهجره‌های کوهستانی و مرتفع خود در ایران و شام مأمن گرفته بودند، و حافظی‌ها و طیبی‌ها که به ترتیب در مصر و یمن سکونت گزیده بودند درنگرفته باشد.

نزاریان شام در سومین مرحله از تاریخ اولیه خویش، برعکس دو مرحله نخست، موفق شدند تعدادی قلعه به طور ثابت به دست آورند. در طی این دوره که بیست سالی پس از بلیه سال ۵۲۳/۱۱۲۹ دمشق به طول کشید، آنان اقدامات خود را متوجه جبل بهراء، منطقه کوهستانی میان حماة و خط ساحلی جنوب غربی جبل سماق، نمودند که نصیریان

ص: ۴۳۳

در آنجا ساکن بودند و چند قلعه در آنجا بود که به کار دار الهجره‌های نزاری می‌آمد. از نزاریان شام و داعیان آنها در این مرحله سوم، که اینک کوششهایشان را به بیرون از شهرها معطوف می‌داشتند، چندان اطلاع دقیقی در دست نیست. به نظر می‌رسد که نزاریان، از جمله آنها که در سرزمینهای فرنگان پناه گرفته بودند، از شکست و فاجعه دمشق خیلی زود به حال خود بازآمدند و تحت رهبری ابو الفتح، جانشین اسماعیل عجمی، تجدید سازمان پیدا کردند و در جبل بهراء، در اوضاع و احوال پس از شکست صلیبیون برای استقرار در آنجا، نفوذ یافتند. در ۵۲۷/۱۱۳۲-۱۱۳۳، نزاریان با خریدن قدموس از رئیس کهف، سیف الملک بن عمرون، که به کمک نصیریان سال قبل آنجا را از دست فرنگان بیرون آورده بود، صاحب نخستین قلعه خود در جبل بهراء شدند. ۱۱۲ نزاریان شام از قدموس که به صورت یکی از مهمترین قلعه‌های آنها بیرون آمد و اغلب مقر رهبر آنان بود، تسلط خود را بر تمام منطقه بسط دادند. ۱۱۳ اندک زمانی بعد، موسی، یکی دیگر از بنو عمرون و پسر سیف الملک، خود کهف را برای آنکه در جدالی که بر سر جانشینی درگرفته بود به دست بنی اعمامش نیفتد، به نزاریان فروخت. در ۵۳۱/۱۱۳۶-۱۱۳۷، نزاریان محلی اشغالگران فرنگی قلعه خریبه را بیرون راندند، و به دنبال آن خود زمام اختیار آنجا را که موقتاً زیر فشار ابن صلاح، حکمران زنگی حماة، از کف داده بودند از نو به دست آوردند. در ۵۳۵/۱۱۴۰-۱۱۴۱، نزاریان مصیاف را که مهمترین قلعه آنها در شام بود با کشتن سنقر، که آنجا را از قبل بنو منقذ صاحبان شیزر اداره می‌کرد، گرفتند. ۱۱۴ مصیاف که در چهل کیلومتری غرب حماة قرار دارد، بعداً مقر همیشگی داعی عمده نزاریان شام شد. در حدود همان ایام نزاریان چند قلعه دیگر، از جمله خوابی، رصافه، منیقه، و قلیعه را گرفتند و بر آنها جمعا قلاع الدعوة نام نهاده شد. ۱۱۵ چنانکه یاد کردیم، ویلیام صوری که چند دهه بعد به کار تألیف وقایعنامه خود اشتغال داشته است، تعداد این قلاع را ده شمرده و جمعیت نزاریان آن منطقه را ۶۰۰۰۰ تن نوشته است.

در حقیقت، در کمتر از بیست سال پس از فاجعه دمشق، نزاریان شام موفق شده بودند شبکه ای از قلاع کوهستانی تشکیل دهند و موقعیت خود را، علی‌رغم خصومت حکمرانان سنی مذهب محلی شام و تهدیداتی که از جانب صلیبیون می‌شد، تحکیم کنند.

صلیبیون در آن هنگام در مناطق همجوار که متعلق به مملکت‌های لاتینی انطاکیه و طرابلس بود فعالیت داشتند. به‌هرحال، نزاریان شام، مانند نزاریان ایران، از اینکه قدرتی محلی بودند و سرزمینهایی را تحت فرمان خود و برای مدتی استقلال داشتند، خرسند بودند.

ص: ۴۳۴

منابع موجود اطلاعات مختصری درباره روابط میان نزاریان شام و دنیای خارج در این دوره، که پیروان فرقه عمدتاً سرگرم تحکیم مواضع خود در جبل بهراء بودند، در اختیار ما می‌گذارند. تردیدی نیست که نزاریان شام مدام در معرض

تهدید حکمرانان ترک موصل بودند که با سلجوقیان پیوند دوستی داشتند و منطقه سوق الجیشی مهمی را در مسیر خط ارتباطی میان مراکز نزاریان شام و ایران در دست داشتند . و هنگامی که در ۵۲۲ / ۱۱۲۸ زنگی بن آق سنقر (۵۲۱-۵۴۱ / ۱۱۲۷-۱۱۴۶)، حکمران سلجوقی موصل، حلب را گرفت، نزاریان شام بیشتر مورد تهدید قرار گرفتند. در ۵۴۳ / ۱۱۴۸، نور الدین محمود (۵۴۱-۵۶۹ / ۱۱۴۶-۱۱۷۴)، پسر و جانشین زنگی، بر پای داشتن نماز به شیوه شیعیان را که در حلب مرسوم بود ملغی ساخت؛ و این کار علنا به اعلام جنگ با اسماعیلیان و شیعیان حلب، به طور کلی، انجامید. ۱۱۶ بنابراین شگفت نیست که در سال بعد، فوجی از نزاریان به سرکردگی علی بن وفا نامی به رمون انطاکی^{۱۸۳} در لشکرکشی وی علیه نور الدین کمک کردند؛ علی بن وفا و رمون در میان کسانی بودند که در جنگی که در صفر ۵۴۴ / ژوئن ۱۱۴۹ در انب درگرفت کشته شدند. ۱۱۷ گذشته از این، در این دوره تنها دو قتل سیاسی به دست نزاریان شام ثبت تاریخ شده است. در ۵۴۳ / ۱۱۴۹، دو تن فدائی ضحاک بن جندل را، رئیس قبیله ای وادی التیم که قبلا ضربه مهلکی بر نزاریان وارد آورده و بهرام را به قتل رسانیده بود، به خاک هلاک افکندند. ۱۱۸ و در ۵۴۷ / ۱۱۵۲، گروهی از فدائیان به رمون دوم^{۱۸۴}، حاکم طرابلس، حمله کردند و او را به همراه رالف مرلی^{۱۸۵} و شهسوار دیگری که رمون را به مقصد دروازه طرابلس همراهی می کرد به قتل رسانیدند. ۱۱۹ انگیزه قتل رمون دوم، نخستین قربانی فرنگی نزاریان، هرگز معلوم نشد.

اما مسیحیان طرابلس دیوانه انتقام به شامیان حمله کردند، و شهسواران معبد بر نزاریان تاختند. احتمالا از همین زمان است که نزاریان شام مجبور به پرداخت خراج سالیانه‌ای به سازمان نظامی شهسواران معبد شدند.

تا پایان دوره حکمرانی بزرگ امید، نزاریان به طور واضح دولت مستقلی برای خود تشکیل داده بودند. سرزمینهای پراکنده قلمرو این دولت در اساس مرکب بود از دو منطقه در ایران، یعنی رودبار و ناحیه وسیع قهستان، و بخش جنوبی جبل بهراء در شام.

پایتخت این دولت، یعنی آنجا که پیشوا و رهبر ایرانی جامعه نزاری استقرار داشت، معمولا الموت، و گاهی به صورت اتفاقی یکی دیگر از قلاع ناحیه رودبار بود. قلمرو نزاریان در قهستان وسیع بود، اما پیوسته به هم نبود و چند شهر و قلعه را شامل می‌شد.

ص: ۴۳۵

نزاریان قهستان از رئیس واحدی که گاه محتشم نامیده و از جانب الموت تعیین می شد فرمان می بردند. رئیس نزاریان قهستان معمولا در تون، قائن، یا در قلعه مؤمن آباد، در ناحیه بیرجند، مقر داشت. دیری نگذشت که نزاریان قلعه‌های خود را در مشرق البرزکوه از دست دادند، اما دو ناحیه جداافتاده دیگر را در ایران حفظ کردند. در قومس، گردکوه، و چند قلعه دورافتاده و منزوی دیگر را در نزدیکی دامغان در دست داشتند. گردکوه آخرین قلعه نزاری بود که تسلیم مغولان شد. نزاریان ایران چند قلعه هم در بخش مرکزی زاگرس، در منطقه لرستان، در دست داشتند که احتمالا پس از آنکه ارجان و قلاع دیگری را در جنوب زاگرس از دست دادند، گرفته بودند. در شام، نزاریان منطقه جبل بهرای جنوبی را از

^{۱۸۳} hcoitnA fo dnomyaR(۴)

^{۱۸۴} II dnomyaR(۵)

^{۱۸۵} elreM fo hplAR(۶)

قلعه‌های خود زیر فرمان داشتند. رئیس آنان که در مصیاف یا کهف مقرّ داشت، معمولاً از الموت منصوب می شد، برای مدتی جامعه نزاری و تنها نزاریانی را که در سرزمینهای تحت قلمروی نزاری می زیستند، بلکه تعداد زیادی از نزاریانی را که در شهرهای دیگر ایران و شام سکنی داشتند نیز شامل می شد. اما بتدریج نزاریان عمدتاً در سرزمینهای خود جایگزین شدند؛ هرچند بعضی از پیروان فرقه هنوز در ناحیه جزر در شام و بعضی نواحی قهستان و سیستان، که تحت حکومت نزاریان نبود، یافت می شدند.

در همان حال، غیراسماعیلیان نیز از جمله اهل سنت، امامیان، زیدیان، و نصیریها در مناطقی که در دست نزاریان بود می زیستند. دولت نزاری برای خود دار الضرب و رئیس دولتی داشت که چون یک حکمران منطقه ای مستقل عمل می کرد، و معمولاً دیگران نیز وی را با همین چشم می نگریستند. این نکته را حادثه ای که در زیر بیان می کنیم، بخوبی نشان می دهد: در ۵۳۰ / ۱۱۳۶، یکی از امرای سلجوقی به نام یرنقش، که خوارزمیان او را از اقطاع زیر فرمانش رانده بودند، به الموت پناهنده شد. بزرگ امید این امیر را با آنکه دشمن نزاریان بود به خوارزمشاه، که از سلطان سلجوقی فرمان می برد و با نزاریان رابطه دوستانه داشت، تحویل نداد، و اعلام کرد نمی تواند مردی را که به وی پناه جسته است به دشمن تسلیم کند.

سرزمینهای تحت قلمرو نزاریان به مسافت زیاد از هم دور افتاده بود. با وجود این، دولت نزاری از همبستگی و وحدت بینظیری، چه از جنبه داخلی و چه در مقابل جهان خارج، برخوردار بود، و این وحدت و همبستگی نمی توانست به زور قدرت نظامی یا اقتدار مرکزی صرف به وجود آمده باشد. در واقع، هر سرزمین و منطقه نزاری تا حدی از استقلال و ابتکار اداره امور محلی بهره مند بود و، در همان حال، همه در یک مقصد

ص: ۴۳۶

۱۸۶

مشترک سهیم بودند و در مقابله با جهان خارج یکپارچه و متحد عمل می کردند. جماعات نزاریان در شرایط محلی مختلفی می زیستند و مشکلات متفاوتی داشتند، مع هذا در یک میراث مشترک و این احساس که مأموریتی بر عهده آنهاست با یکدیگر سهیم بودند.

جامعه نزاری، که جامعه ای فوق العاده منضبط و نسبت به مقصد و هدفش جان نثار بود، چون از دولت فاطمی استقلال خود را به دست آورد، احساس همبستگی نیرومندی از خود برای حفظ استقلالش در مقابل حکمرانان ترک پیرامون خود نشان داد. در نتیجه، تغییرات فاحشی که به ابتکار الموت در سیاستهای نهضت داده می شد، در سراسر جامعه نزاری پذیرفته می شد. به همین نحو، سرزمینهای نزاری براحتی و با آمادگی تفوق رهبری پیشوای مرکزی فرقه را می پذیرفتند، همچنانکه نزاریان قهستان و شام به فرمان رؤسای محلی خود که از جانب الموت منصوب می شد، گردن می نهادند. سنت تمرکز اقتدار در نهضت اسماعیلی و وجود سلسله مراتب در تشکیلات و سازمان دعوت، از قرار معلوم، دو پیشینه ای بود

که در وحدت و به هم بستگی جامعه نزاری مؤثر افتاده بود، اما تردیدی نیست که وجود یک بینش مشترک در جامعه نیز نقشی اساسی و مهم در این میانه داشت. نزاریان احساسی قوی نسبت به مأموریتی که خود را عهده دار آن می دانستند داشتند، و حتی پس از آنکه در قیام اولیه خود علیه سلجوقیان شکست خوردند در ایثارگری خویش برای آماده ساختن راه جهت حکومت امام نزاری اسماعیلی باز نایستادند. در نتیجه، دولت نزاری ثبات و انسجامی از خود نشان داد که بندرت در آن روزگار در دولتها و امیرنشینهای کوچک با موقعیت مشابه، در جهان اسلام، مشاهده شده است. بیشتر خداوندگاران الموت دوره فرمانروایی طولانی داشتند، و به نظر نمی آید که هیچ اختلاف نظری در مسئله جانشینی در دولت وجود داشته است؛ خواه پیشروای جامعه یک داعی یا، بعدها، یک امام بوده باشد در حقیقت، رؤسای مرکزی جامعه نزاری از بیعت و فرمانبرداری وسیع سرزمینهای پراکنده نزاری، برای مدت زمانی نزدیک به یک قرن و نیم برخوردار مداوم داشتند.

جامعه نزاری دوره الموت که از کوهپایه نشینان، روستاییان، و گروه های شهرنشینی که در شهرهای کوچک زندگی می کردند تشکیل شده بود، دارای دیدی خردمندانه بود، و بر فعالیتهای فکری و عقلانی، که حس ابتکار محلی در سرزمینهای عمده تحت قلمروی نزاری بدان پیروال می داد، ارزش بسیاری نهاد. در الموت، قهستان، و شام نزاریان کتابخانههای قابل توجهی تأسیس کردند که نه تنها همه گونه کتب و

ص: ۴۳۷

نوشته های دینی، از جمله آثار اسماعیلی، در آنها بود، بلکه رسالات و آلات و افزار علمی نیز در آنها یافت می شد. به نظر می آید که نزاریان به رشته های مختلف علم و دانش علاقه مند بوده اند، و سرزندگی جامع ه آنان با آمدن پیوسته عده ای از علمای غیر اسماعیلی به مراکزشان تقویت می شده است. دانشمندان نامور و بزرگ مسلمان، همچون خواجه نصیر الدین طوسی، از کتابخانه ها و حمایت علمی نزاریان استفاده می کردند؛ بعضی از این دانشمندان حتی به کیش اسماعیلی درآمدند یا، دست کم به صورت موقت، آن کیش را پذیرفتند. به طور خلاصه، همچنانکه هاجسن می گوید، قدرت و ثبات دولت نزاری تنها تا حدی می توانسته مرهون روشهای خاص مبارزه و ستیزه پیروان این فرقه یا نبوغ رهبران اولیه نزاری در ایران بوده باشد. بدون تردید، همبستگی و اتحاد نزاریان در زیر فشارهای خارجی، ایثارگری کامل آنها در انجام مأموریتهایشان، حس شدید ابداع و ابتکار در میان گروههای نزاری محلی، و جذاییت خاص این نهضت برای افراد برجسته اسلامی، همه اینها نیز در این زمینه نقشی داشته اند. ۱۲۰

کیا بزرگ امید در جمادی الاول ۵۳۲/ فوریه ۱۱۳۸ درگذشت و او در جوار حسن صباح دفن کردند، و قبر او زیارتگاه نزاریان بود. پس از کیا بزرگ امید پسرش، محمد، که پدر تنها سه روز پیش از وفات وی را به ولایتعهدی خود منصوب کرده بود، به عنوان داعی در الموت جانشین او شد. ۱۲۱ بلافاصله همه سرزمینهای نزاری با محمد بن بزرگ ام ید عهد بیعت بستند، و از آن پس ارثی بودن رهبری مرکزی در دولت نزاری به صورت امری تثبیت شده و مستقر درآمد. و این، در واقع، خصیصه تازه ای در جامعه نزاری بود؛ هرچند نزاریان با ارثی بودن حکومت در سطح محلی قبلا در گردکوه و جاهای دیگر آشنایی یافته بودند. دشمنان نزاریان نزد خود حساب کرده بودند که با ریاست و پیشوایی محمد مقاومتها و مخالفتهایی خواهد شد؛ اما چنین امیدهایی بزودی بی پایه از آب درآمد، و نزاریان وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کرد.

دست‌کم در بخش نخستین دوران طولانی حکومت محمد (۵۳۲-۵۵۷/۱۱۳۸-۱۱۶۲)، نواحی تحت سلطه الموت در دیلمان و گیلان بسط یافت و در آنجا چند قلعه به تصرف نزاریان درآمد یا در آنجا ساخته شد. در میان چنین قلاع کوهستانی که مورخان نزاری، بویژه رئیس حسن بن صلاح منشی بیرجندی ذکر کرده است و مورخان ایرانی ما از آنها نقل کرده‌اند، باید از سعادت کوه، مبلوک کوه، و فیروزکوه نام برد. این قلعه‌ها بیشتر بر اثر مساعی یک فرمانده نزاری، به نام کیا محمد بن علی خسرو فیروز، که از

ص: ۴۳۸

الموت با لشکری گسیل شده بود، به دست آمد. خسرو فیروز بعدها خود به عنوان فرمانده بعضی از این قلعه‌های جدید منصوب گشت. حملات نزاریان را در طی این سالها گاهی کیا علی (فت ۵۳۸/۱۱۴۴)، برادر محمد بن بزرگ امید، هدایت می‌کرد. نیز چنانکه آورده‌اند نزاریان به گرجستان تاختند، و به اشاعه دعوت در آنجا پرداختند. همچنین، سخت کوشیدند تا به یک منطقه کاملاً جدید، یعنی غور، واقع در شرق قهستان، در افغانستان مرکزی امروز، نفوذ یابند. گمان می‌رود که دعوت نزاری حدود سال ۵۵۰/۱۱۵۵ به خواهش علاء الدین حسین جهانسوز (۵۴۴-۵۵۶/۱۱۴۹-۱۱۶۱)، حکمران غوری، در آنجا استقرار یافت. اما اندک زمانی بعد از مرگ علاء الدین پسر و جانشینش، سیف الدین محمد (فت ۵۵۸/۱۱۶۳)، داعیان نزاری را که از الموت گسیل شده بودند، و نیز گرویدگان آنها را در غور قتل عام کرد. نزاریان، به عنوان یک قدرت سرزمینی، بیشتر با همسایگان نزدیک خویش درگیر منازعات کوچک بودند. وقایع‌نگاران نزاری دوران محمد به این کشمکشهای محلی، بویژه به رشته پیوسته آنها جمات و حملات مخالف میان رودبار و قزوین، توجه خاصی دارند. و به تفصیل از تعداد گوسفندان، گاوان، و غنایمی که هربار به چنگ نزاریان افتاده است یاد می‌کنند. با آنکه نزاریان، حتی در این دوره فترت و وقفه، همچنان احساس نیرومندی را که نسبت به مأموریت خویش داشتند حفظ کرده بودند، به نظر می‌آید که روزگار شورش بزرگ نزاری دیگر به پایان رسیده و آن لشگرکشیها و تهاجمات عظیم روزهای نخست تاریخ نزاری اکنون به صورت درگیریهایی کوچک محلی درآمدی بود.

در زمینه آدمکشی نیز، نزاریان ایران اکنون در قیاس با روزگار حسن صباح دست به اقدامات کمتری می‌زنند. مجموعاً چهارده قتل از دوران محمد بن بزرگ امید به ثبت افتاده است، و بیشتر این قتلها در سالهای نخستین حکومت او، یعنی میان سالهای ۵۳۲ و ۵۳۷ هجری، رخ داده است. ۱۲۳ اولین قربانی این دوره یکی دیگر از خلفای عباسی، راشد (۵۲۹-۵۳۰/۱۱۳۵-۱۱۳۶)، پسر و جانشین مسترشد، بود. وی مانند پدرش درگیر مناقشات داخلی سلجوقیان شده بود، و از شناخت سلطان مسعود به سلطنت امتناع کرده بود. اما او را پس از مدت کوتاهی از خلافت خلع کردند و عمویش، مقتفی (۵۳۰-۵۵۵/۱۱۳۶-۱۱۶۰)، را به جای او نشانند. بعد از آن، راشد از عراق به ایران تبعید شد، و در اینجا بود که چهار تن فدائی او را در رمضان ۵۳۲/ژوئن ۱۱۳۸، یعنی چند ماهی بعد از جلوس محمد بن بزرگ امید، در اصفهان از پای درآوردند. اما وقایع‌نگاران نزاری حکایت

ص: ۴۳۹

می‌کنند که راشد برای گرفتن انتقام خون پدرش به ایران عزیمت کرده بود. قتل او باعث قتل عام نزاریان به دست مردم اصفهان شد، و حال آنکه در الموت بر مرگ راشد یک هفته شادمانی کردند. ۱۲۴ غیر از راشد، خلیفه عباسی، معروفترین قربانی این دوره سلطان داود سلجوقی بود که با شدت هرچه تمامتر در آزار و سیاست نزاریان در آذربایجان،

که در آن زمان زیر فرمان او بود، کوشیده بود. وی، در ۵۳۸/۱۱۴۳، در نهایت تعجب، به دست چهار فدائی شامی در تبریز به قتل رسید. از میان قربانیان معروف دیگر، در طومار الموت از گردبازو، پسر حکمران محلی مازندران، یک والی گرجستان، و قاضی‌های تفلیس، همدان، و قهستان، که به قتل و سیاست نزاریان فتوی داده بودند، نام برده شده است.

نزاریان شمال ایران نیز با مخاصمت و دشمنی پیوسته دو تن مواجه بودند: یکی شاه غازی رستم بن علاء الدوله علی، حکمران باوندی مازندران و گیلان؛ و دیگری عباس، شحنه ری. شاه غازی پس از کشته شدن پسرش، گردبازو، در ۵۳۷/۱۱۴۲ به دست نزاریان، پیوسته به نزاریان رودبار حمله می‌برد و فوج فوج از آنان را می‌کشد و از کله کشته‌شدگان منار می‌ساخت. عباس، شحنه ری، نیز به همین گونه، چون در ۵۳۵/۱۱۴۱ خبر قتل مخدوم خود، جوهر، را در اردوگاه سلطان سنجر به دست نزاریان شنید، نزاریان ری را قتل عام کرد و، پس از آن هم، بر الموت و جاهای دیگر حمله برد و بسیاری از آنها را کشت. کار به جایی رسید که نزاریان مجبور شدند در ۵۴۱/۱۱۴۶ سفیری به نزد سلطان سنجر بفرستند و دفع خطر عباس را از او خواهش کنند. چند ماهی بعد، عباس را که به بغداد رفته بود، به دستور سلطان مسعود، و ظاهراً به اشارت سلطان سنجر، بکشتند و سرش را به الموت فرستادند. ۱۲۵ و این ظاهراً یکی دیگر از دوره‌های موافقت و سازش میان رهبران نزاری و سلطان سنجر بود. اما اندکی بیشتر از این، یعنی در ۵۳۸/۱۱۴۳، نزاریان حمله سپاهیان مسعود را بر لمسر و دیگر نواحی رودبار دفع کرده بودند.

و بعدها، سلطان سنجر به حمایت از دشمنان نزاریان قهستان پرداخت. توضیح این آن است که عمید بن منصور (یا مسعود)، حکمران طریث، به لحاظی با نزاریان قهستان از در تسلیم درآمده بود، اما پسر و جانشینش، علاء الدین محمود، در ۵۴۵/۱۱۵۰ بر آن شد که از نو مذهب سنت را در آن ناحیه رواج دهد، ولی نزاریان وی را از طریث بیرون راندند. محمود برای کمک به سلطان سنجر متوسل شد. سال بعد، یک لشکر سلجوقی به سرکردگی امیر قجق کوشید تا علاء الدین محمود را دوباره به حکومت طریث

ص: ۴۴۰

بازگرداند، اما توفیق نیافت. ۱۲۶ اندک زمانی بعد، یکی از امرای سنجر به نام محمد بن انز، احتمالاً با موافقت سلطان، شروع به تعدی علیه نزاریان قهستان کرد، و یک رشته حملات شخصی بر ضد آنها انجام داد. ۱۲۷ فعالیت‌های ضد نزاری ابن انز دست‌کم مدت شش سال، یعنی تا ۵۵۴/۱۱۵۹، ادامه یافت.

حالت رکود و وقفه‌ای که میان نزاریان و سلجوقیان پدید آمده بود، و نیز متوقف شدن ماب ارزان نزاریان می‌بایست برای جامعه نزاری نومیدکننده بوده باشد. بدون تردید، در دوره محمد بن بزرگ امید، بسیاری از نزاریان به روزگار شکوهمند و لشکرکشی‌های پی‌درپی زمان حسن صباح با دیده حسرت باز می‌نگریستند. در همان حال، نزاریان از زمان مرگ نزار، انتظار ظهور آشکلو امام خویش را که می‌بایست آنها را از ظلم و بیعدالتی‌های رهایی بخشد می‌کشیدند. به نظر می‌آید که در سالهای آخر عمر محمد بن بزرگ امید، عده‌ای از نزاریان جوان به بعضی از عقاید تندروانه اسماعیلی روزگاران پیش با دیده قبول می‌نگریستند. چنین می‌نماید که این نزاریان در حقیقت، برای ظهور امام و فرا رسیدن قیامت فوق العاده ببقراری می‌کردند. به هرتقدیر، نزاریان جوانی که به این گونه اندیشه‌ها گرایش داشتند، حسن، ولی عهد و جانشین محمد بن بزرگ امید، را که در این آرمانها با آنها سهیم بود و آنها را تشویق می‌کرد، پیشوای مطلوب خویش یافتند.

بنابر گفته مورخان ایرانی، حسن که در ۱۱۲۶/۵۲۰ زاده شده بود از همان عنفوان جوانی به مطالعه تاریخ و عقاید نهضت اسماعیلی علاقه پیدا کرد. تعالیم حسن صباح را از دیده گذرانید، و نوشته‌های فیلسوفان و صوفیان را مطالعه کرد. با داشتن سجایای عقلانی و مطالعات وسیع، حسن مردی دانشمند از آب درآمد و در الموت پیروان و متابعان فراوان یافت. وی، بخصوص، در تأویل اسماعیلی چیره دست بود، و تعبیرهای مجازی و تمثیلی او در میان پیروانش زبانزد شد. در واقع، دیری نکشید که بسیاری از نزاریان جوان حسن را همان امامی دانستند که حسن ص باح وعده آمدنش را داده بود.

محبوبیت حسن با طلاقت و بلاغت زبان و شخصیت گیرا و مجذوب کننده‌ای که داشت بزودی در رودبار افزایش گرفت، و هنوز محمد بن بزرگ امید زنده بود که بسیاری از نزاریان به عنوان پیشوای خود او را پیروی می کردند و از او فرمان می بردند. ۱۲۸

سرانجام، محمد بن بزرگ امید که مانند اسلاف خویش در مراعات امور و احکام شریعت سختگیر بود و امر دعوت را به نام امام به انجام می رسانید، مجبور شد به

ص: ۴۴۱

اقدامات شدیدی علیه نزاریان تندروی که از حسن پیروی می کردند و به امامت او قائل شده بودند دست یازد. در یک دفعه دویست و پنجاه تن از آنها را در الموت به قتل آورد، و همین تعداد را از قلعه اخراج کرد. از آن زمان تا هنگام وفات محمد، حسن به زبان و به کتابت کوشش بسیار در رد و انکار عقایدی که قبلا به وسیله خودش و پیروانش اظهار شده بود به خرج داد. اما، در حقیقت، حسن فقط منتظر فرا رسیدن زمان مناسب برای تبلیغ اندیشه های سترگ خویش بود.

محمد بن بزرگ امید بیمار و بستری گشت و در ربیع الاول ۵۵۷/ مارس ۱۱۶۲ جهان را وداع گفت؛ او را در جوار حسن صباح، کیا بزرگ امید، و ابو علی اردستانی به خاک سپردند. حسن که در این هنگام سی و پنج سال داشت و از قبل به ولایتعهدی و جانشینی تعیین شده بود، اینک به جای محمد نشست. ۱۲۹ حسن که تا این زمان فرزند محمد بن بزرگ امید شناخته می شد، با احتیاط گام پیش نهاد تا راه را برای یک انقلاب دینی فاحش که مرحله کاملا جدیدی در تاریخ کیش اسماعیلی نزاری می گشود هموار سازد.

دو سال و نیم پس از جلوس بر مسند خداوندی الموت، وی نمایندگان همه سرزمینهای نزاری را، یا دست کم آنها را که در ایران بودند، در الموت گردهم آورد تا انقلاب دینی خود را اعلام دارد. توصیف این حادثه شگفت انگیز را مورخان ایرانی و چند مؤلف بعدی نزاری برای ما حفظ کرده اند. ۱۳۰

در رمضان ۵۵۹ هجری، حسن دستور داد تا در مصلاهی عمومی پای الموت منبری که روی به جانب مغرب داشت نهادند. و چهار علم بزرگ به چهار رنگ مختلف، سفید و سرخ و زرد و سبز، بر چهار ستون منبر نصب کردند. سپس، در ۱۷ رمضان ۵۵۹/ ۸ اوت ۱۱۶۴ فرمان داد تا مردمان سرزمینهای او، که قبلا به الموت فراخوانده شده بودند، در آنجا جمع شوند. نزاریان رودبار و دیلم در مقابل منبر جای داده شدند؛ آنانکه از خراسان و قهستان آمده بودند در دست

راست منبر، و رفیقانی که از نواحی مرکزی و غربی ایران آمده بودند در سمت چپ منبر جای گ رفتند. حسن که جامه سپید پوشیده و عمامه سفید بر سر بسته بود، نزدیک ظهر از قلعه به زیر آمد و از منبر بالا رفت. به مجلس سلام و تهنیت گفت و، پس از آنکه لحظه ای نشست، برخاست و شمشیر به دست گرفت و با صدای بلند پیامی را که چنین می نمود که از امام مستور مخفیانه بد و رسیده است و متضمن دستورهای تازه ای برای پیروان اوست بیان داشت. حسن اعلام داشت که «امام زمان شما را درود و ترحم فرستاده است، و بندگان خواص گزیده خویش خوانده، و بار

ص: ۴۴۲

تکلیف شریعت از شما برگرفته، و شما را به قیامت رسانیده» است. آنگاه، خطبه ای به زبان عربی ایراد کرد، به این اسم که عین سخن امام است، و فقیه محمد بستنی را که عربی می دانست بر پای منبر داشت تا خطبه را به زبان فارسی برای حاضران ترجمانی کند. در خطبه، حسن نه تنها داعی و حجّت، بلکه خلیفه امام خوانده شده بود؛ با اقتداری بیشتر و مرتبه ای بالاتر. امام همچنین از پیروان خود خواسته بود که شیعاننش در امور دینی و دنیاوی مطیع و متابع حسن باشند، و حکم او محکم دانند و قول او قول امام شناسند. و بعد از ایراد خطبه، حسن از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز عید بگزارد. سپس، مردم را دعوت کرد تا بر خوانی که نهاده شده بود بنشینند و افطار کنند. و گفت امروز عید قیامت است.

مردم به جشن و شادی مشغول شدند، و از آن روز باز نزاریان هفدهم رمضان را هر سال جشن می گرفتند و عید قیامت می خواندند و در آن روز به شادی و شمع می پرداختند.

چند هفته بعد، اندک زمانی پیش از ایام حج، مراسم مشابهی در قلعه مومن آباد، واقع در شرق بیرجند، در قهستان، برپا شد. حسن خطبه و فصل و سجد که در الموت تقریر کرده بود، به دست شخصی به نام محمد خاقان به رئیس مظفر، که خلیفه او بود و دعوت نزاری را در قهستان از ۵۵۵/۱۱۶۰ هدایت کرده بود، فرستاد. این اسناد که اعلام قیامت و مقام حسن را بیان می داشت، در ذوالقعدة ۵۵۹/ سپتامبر - اکتبر ۱۱۶۴ به وسیله رئیس مظفر، از منبری که بدین قصد تعبیه شده بود، بر نمایندگان نزاریان قهستان خوانده شد. علاوه بر این، محمد خاقان پیغامی شفاهی از حسن به مردم بازگفت. خداوند الموت اینک اعلام می داشت که، همچنانکه در گذشته مستنصر خلیفه خدای بر روی زمین بود و حسن صباح خلیفه مستنصر، اکنون «من که حسن ام می گویم؛ خلیفه خدای بر روی زمین منم، و خلیفه من این رئیس مظفر است؛ باید که فرمان او برند و کلام او کلام ما دانند.» در پایان مراسم، نزاریانی که در پای منبر در مؤمن آباد حضور داشتند، به شادی و سرور پرداختند. فرا رسیدن قیامت در شام نیز، ظاهراً اندک زمانی دیرتر، اعلام شد، و نزاریان شام نیز آغاز دوران جدید را جشن گرفتند.

آنچه در ۵۵۹/۱۱۶۴ علناً در الموت و مؤمن آباد اعلام شد، در واقع یک انقلاب دینی تمام عیار بود. حسن دوم که نزاریان با جمله دعاوی علی ذکره السلام از او یاد می کنند، به صورت قاطع عقیده قیامت را به جامعه نزاری عرضه کرد. برای ساکنان نزاری رودبار، قهستان، و دیگر نواحی حسن فرا رسیدن قیامت، روز واپسین موعودی

ص: ۴۴۳

را که در آن روز آدمیان می‌بایست مورد داوری قرار گیرند و برای همیشه به بهشت یا به جهنم روند، اعلام داشته بود. اما قیامت و معاد بر پایه تأویلات اسماعیلیه تعبیری مجازی و روحانی داشت. ۱۳۱ قیامت به ظهور حقیقت در شخص امام نزاری تعبیر می‌شد.

بنابراین تعبیر، مؤمنان، یعنی آنها که کیش اسماعیلی نزاری را پذیرفته بودند، اکنون می‌توانستند حقیقت یا واقعیت معنوی و باطن احکام شریعت را دریابند و، به این صورت، بهشت در این جهان برایشان تحقق پیدا کرده بود. از سوی دیگر، غیر نزاریان که ربه اطلاعات امام نزاری را نپذیرفته بودند، از این زمان به بعد به جهنم یا دوزخ افکنده می‌شدند که عدم وجود روحانی و معنوی بود. امام نزاری زمان به‌عنوان آورنده قیامت، داور آدمیان و قائم‌القیامه نیز بود. و قائم قیامت در اندیشه اسماعیلی مقامی بالاتر از امام معمولی داشت؛ و دعوت او، دعوت قیامت خوانده می‌شد. چنانکه گفتیم، حسن علی ذکره السلام در آغاز ادعا کرد که خلیفه قائم‌القیامه است. بنابر نوشته‌های بعدی نزاری، حسن صباح که از او به نام حجت قائم‌القیامه نام برده می‌شود، نخستین نفخه صور را که راه را برای قیامت آماده می‌ساخت دمیده بود، و حسن علی ذکره السلام دومین نفخه صور را که عملا فتاح دور قیامت را اعلام می‌داشت در دمید. ۱۳۲ بر مبنای این تعبیر از قیامت، همه مؤمنان از طریق امام نزاری اکنون می‌توانستند خدای را شناخته و به اسرار و حقایق خلقت، چنانکه مناسب بهشت است، واقف شوند. این در واقع زمان قیامت بزرگ یا قیامت قیامات بود؛ همان مقصدی که همه سیرها و جست‌وجوهای کوچکتر و همه نهایتهای ادوار پیشین در تاریخ بشر برای رسیدن بدان در حرکت بود. این اوج اعصار و ادوار بود.

مورخان ایرانی ما روایت می‌کنند که در موافقت با انتظاراتی که اسماعیلیان متقدم از فرا رسیدن قیامت داشتند، حسن دوم نیز نسخ شریعت را که حسن صباح، بزرگ امید، و محمد بن بزرگ امید شدیداً رعایت می‌کردند اعلام کرد. در نتیجه قیامت، چنانکه لازمه بهشت بود، مؤمنان از آن زمان به بعد از همه الزامات و واجباتی که شریعت بر آنها تحمیل کرده بود آزاد می‌شدند؛ زیرا در این جهان همه عمل است و حساب نیست، اما در عالم قیامت (آخرت) همه حساب است و عمل در میان نیست. بنابر همین منابع، این عقیده چنین تعلیم می‌داد که در دور قیامت مردمان باید از همه جهات به خداوند رو کنند و پرستیدن خداوند به شیوه مرسوم را رها سازند. مثلاً به جای پنج بار نماز خواندن در شبانه روز، که تکلیف شرعی و ظاهر است، در دور قیامت مردم باید در دل خویش دائم با خداوند باشند؛ و این نماز حقیقی است. منابع ما می‌گویند که نزاریان به این طریق، از راه تأویل،

ص: ۴۴۴

همه اصول و احکام شرعی و رسوم اسلامی را تعبیر باطنی می‌کردند. به گفته رشید الدین فضل‌الله و کاشانی، به خاطر نسخ شریعت بود که نزاریان را از آن پس ملاحده گفتند. ۱۳۳

اعلام قیامت، در واقع اعلام استقلال و جدایی از جامعه بزرگتر اسلامی بود که نزاریان نتوانسته بودند آن را تحت تأثیر خود قرار دهند؛ زیرا با اعلام قیامت دنیای خارج و غیرنزاری دیگر نمی‌توانست اهمیتی داشته باشد. نزاریان اکنون در بهشت روحانی بودند و غیرنزاریان را به زندگی ابدی در جهنم، که همانا عدم وجود روحانی بود، محکوم کرده بودند. اکنون نزاریان این فرصت را یافته بودند که دسته‌جمعی به بهشت در روی زمین راه یابند. و این بهشت، معرفت به حقیقت مکشوف بود، و امام نزاری مظهر حقایق ثابت شده بود. به این معنی بود که نزاریان اکنون پایان دوره شریعت و زندگی

جسمانی را که قبلا در ظاهر حقیقت تجلی یافته بود جشن گرفتند. از این زمان به بعد، باطن آن حقیقت نیز برای نزاریان مکشوف بود و نزاریان به یک زندگی کاملا روحانی دست یافته بودند. مانند صوفیان، نزاریان اکنون تمام وابستگیهای مادی را رها کرده و به یک زندگی روحانی و معنوی ارتقا پیدا کرده بودند. در ۵۵۹ / ۱۱۶۴، اسماعیلیان نزاری دوره الموت به دومین مرحله از تاریخ خود وارد شدند؛ یعنی مرحله قیامت که مقدر بود چهل و شش سال تا ۶۰۷ / ۱۲۰۱ به طول انجامد.

اعلام دور قیامت، همان طور که گفته شد، تغییر مهمی نیز در مقام خداوند الموت پدید آورد. حسن دوم، هنگامی که نخست در الموت قیامت را اعلام داشت، خویشان را همچون پیشینیان خود داعی امام و چون حسن صباح حجت و خلیفه او خواند. با به کار بردن اصطلاح اخیر، حسن دوم، خداوندگار الموت، برای اولین بار مقام و مرتبه خاصی را ادعا کرد که ظاهرا بالاتر از مرتبه داعی و نیز حجت بود. مورخان ایرانی ما می گویند که حسن ادعا کرد که قائم مقام و نایب منفرد امام است. ۱۳۴ در مؤمن آباد، مرتبه حسن به عنوان خلیفه صریحا همسنگ مقام و مرتبه خلیفه فاطمی، مستنصر، دانسته شد که امام روزگار خویش بود. پس از اعلام قیامت، حسن در فصول و خطابات خود، به تلمیح و اشاره، می گفت که وی شخصا امام و قائم القیامه و فرزند امامی از نسل نزار بن مستنصر است، گرچه به ظاهر فرزند محمد بن بزرگ امید دانسته شده بوده است. ۱۳۵ به هر ترتیب، چنان می نماید که حسن دوم در اواخر عمر به معنایی خویشان را امام می شمرده است. ۱۳۶

شرحی که درباره عقیده قیامت در اینجا عرضه شد، چنانکه بیان کردیم، مبتنی بر

ص: ۴۴۵

گفته مورخان ایرانی و بعضی از آثار نزاری روزگاران بعد، و تفسیر و تعبیر مورد قبول هاجسن است که مورد تأیید کربن و مادلونگ، و دیگر متخصصان جدید مطالعات اسماعیلی، نیز است. اما اعلام قیامت و الزامات خاص آن برای نزاریان دوره الموت، داستان و حادثه منازعه انگیزی در تاریخ اسماعیلیه نزاری محسوب می شود. در حقیقت، بسیاری از نزاریان ایام جدید، واقعیاتی را که در پشت بعضی از جنبه های روایت شده این داستان نهفته است، به پرسش گرفته اند. بنابر اعتقادات آنان، یکی از وظایف اساسی امام نزاری حاضر همیشه تعبیر شریعت و رسوم و اعمال دینی بر پایه بافت اجتماعی و نیازهای روزگار خویش بوده است. در نتیجه، آنان معتقدند که اعلام قیامت ارائه کننده کوششی است از جانب امام وقت در جهت تعبیر شریعت بر وجهی که مناسب آن روزگار بوده است. چندتنی از محققان جدید نزاری که به اعلام قیامت در دوره الموت اشاره کرده اند، چنین بیان داشته اند که «انجام ظاهری اعمال عبادی، چنانکه در شریعت عرضه شده است، آن طور که عموما تصور کرده اند، ملغی نشده بود.» ۱۳۷ با در نظر گرفتن این واقعیت که هیچ نوشته معاصر نزاری از دوره الموت باقی نمانده است، بسیار دشوار است که بدانیم عام و خاص جامعه نزاری چه نوع تلقینی از قیامت داشتند. زیرا نزاریان در نواحی دورافتاده و پراکنده از هم و با ویژگیهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی و نیز نسج شهری و روستایی مختلف می زیستند. از آنجا که نزاریان به حفظ هویت خویش بسیار اهمیت می دادند، بدون تردید همچنان خود را مسلمانان شیعی می دانستند و، به همین جهت، مخصوصا وقتی که اندک زمانی بعد از اعلام قیامت تحت فرمان امامی حاضر قرار گرفتند، به یک جامعه لجام گسیخته بی قانون بدل نشدند. در حقیقت، مورخان ایرانی ما هیچ موردی از لجام گسیختگی در ارتباط با جامعه نزاری ایران در دور قیامت گزارش نکرده اند. حتی جوینی، که احساسات ضدنزاری خود را هرگز مخفی نمی دارد، در این باب سخنی برای گفتن نداشته و خاموش مانده است.

به علت فقدان گزارشهای معاصر از آن زمان، ما نمی‌توانیم به‌طور قطع بدانیم اعلام قیامت تا چه حدی بر رعایت رسوم و احکام شرعی مختلف در جامعه نزاری اثر گذاشته بوده است. به نظر می‌آید که جامعه نزاری، دست‌کم به صورت ظاهری، خود را با عقیده جدید تطبیق داده بوده است. بدون تردید، بسیاری از نزاریان که به‌طور کلی به پاکی اخلاقی شدید بر پایه قوانین مقدس اسلام پای بند بودند، همچنان اوامر و نواهی شرعی را رعایت می‌کردند. بنابر گفته جوینی، عده‌ای از نزاریان حتی خانه و املاک خود

ص: ۴۴۶

را رها ساختند و از سرزمینهای نزاری مهاجرت کردند؛ و بویژه از قهستان به خراسان کوچیدند. ۱۳۸ به هرتقدیر، رهبری نزاریه اکنون به معنویت و معنای باطنی احکام دینی بیش از انجام مرسوم و روزمره آنها تأکید داشت. به عبارت دیگر، مؤمنان اکنون بار دیگر به وسیله امام معصوم و لغزش ناپذیر هدایت می‌شدند، و لذا از آنان انتظار می‌رفت که در دور قیامت به حقیقت روحانی نهفته در باطن احکام اثباتی شریعت توجه کنند.

رستگاری نزاریان اینک وابسته به شناخت حقیقت واقعی و روحانی امام نزاری بود، نه رعایت کورکورانه رسومی که شریعت مقرر داشته بود.

در این میان، مدتی بود که نزاریان با سلجوقیان که قدرتشان بسرعت رو به زوال می‌رفت درگیری نداشتند. اما در ۵۶۰/۱۱۶۵، بلافاصله پس از اعلام قیامت و در زمانی که سلطان ارسلان (۵۵۶-۵۷۱ / ۱۱۶۱-۱۱۷۶)، بر مغرب ایران حکومت می‌کرد، نزاریان که بتازگی قلعه‌ای را بیرون از قزوین ساخته بودند آن شهر را در محاصره گرفتند. اما هنگامی که لشگریان سلطان به کمک قزوینیان آمدند، مجبور به ترک محاصره و عقب نشینی شدند. ۱۳۹ در حوالی همین ایام، امیر محمد بن انز، بر نزاریان قهستان حمله برد و بسیاری را کشت و غنایم فراوان برگرفت. ۱۴۰

یک سال و نیم بعد از اعلام قیامت، در ۶ ربیع الاول ۵۶۱ / ۹ ژانویه ۱۱۶۶، حسن بن نامور، برادر زن حسن دوم، که شیعه امامی و متعلق به یکی از شاخه‌های دیلمی آل بویه بود و با سیاستهای جدید حسن دوم موافقت نداشت، وی را در قلعه لمسر زخمی مهلک زد. حسن، علی‌ذکره السلام، از این زخم درگذشت، و پسر نوزده ساله‌اش محمد، که در شوال ۵۴۲ / مارس ۱۱۴۸ به دنیا آمده بود، جانشین او شد. نورالدین محمد دوم چهل و چهار سال، یعنی بیش از هریک از خداوندان الموت، حکومت کرد. ۱۴۱ وی به محض آنکه بر مسند قدرت نشست، حسن بن نامور و همه کسان او را به قتل رساند. محمد دوم، که گویند نویسنده‌ای پرکار بوده، سیاستهای پدرش، حسن دوم، را تأیید و سراسر زندگی خود را وقف توضیح و تبیین اصولی عقیده قیامت کرد. اما محمد دوم، صرف نظر از اتخاذ و تشحیذ عقیده قیامت در یک زندگی در حال استمرار، به نظر می‌آید که تعالیم پدرش را از دو جنبه تغییر داد؛ یکی آنکه مدعی امامت پدرش شد، و بنابراین خویشتن را امام به مفهوم کامل کلمه دانست؛ دوم آنکه امام، مخصوصاً امام حاضر نزاری، را در کانون و مرکز عقیده قیامت قرار داد.

مطابق با کهنترین انتظارات اسماعیلیان، به هنگام قیامت، امام باید به تن خویش

ص: ۴۴۷

حاضر و ناظر باشد؛ زیرا دقیقا این وظیفه و نقش معادی امام در مرتبه متعالی قائمیت است که دور قیامت را افتتاح می‌کند. به این ترتیب، نزاریان دور قیامت انتظار داشتند به هویت امامی که قیامت را برای جماعت خویش آغاز کرده بود پی برند. چنانکه گفتیم، حسن دوم به اشاره گفته بود که وی نه تنها خلیفه امام، بلکه خود امام است. محمد دوم به صراحت اعلام داشت که پدرش، به نسب جسمانی نیز، امام بوده است. بنابر نوشته مورخان ایرانی و سنت اسماعیلی، وی ادعا کرد که حسن دوم فرزند محمد بن بزرگ امید، چنانکه قبلا تصور می‌شده، نبوده است، بلکه پسر یکی از اخلاف نزار بوده که مخفیانه در یکی از دهات نزدیک الموت مأمن گزیده بوده است. در نتیجه، وی یک شجره نسب نزاری علوی برای خود و پدرش ادعا کرد. به این نحو، هفتاد سال پس از درگذشت نزار، سلسله امامان نزاری باز قدم به صحنه ظهور نهادند. و از این زمان به بعد، نزاریان خداوندان الموت را، از حسن دوم به بعد، امامان خویش شناختند. البته روایات مختلفی درباره نسب نزاری حسن دوم وجود داشت که جوینی و دیگر مورخان ایرانی آنها را نقل کرده‌اند. ۱۴۲ به روایت نزاریان، در ۴۸۸/۱۰۹۵، یک سال بعد از درگذشت مستنصر، قاضی ابو الحسن صعیدی نامی از مصر به الموت رفت، و نواده نزار را که نامش مهتدی بود با خود مخفیانه به آنجا برد. این راز را فقط حسن صباح می‌دانست که از نواده نزار، که در پایه الموت در اختفا می‌زیست، حمایت و نگهداری می‌کرد. بنابر روایت عامیانه شایعتری، برای نواده یا نبیره نزار فرزندی به دنیا آمد که بعدها به نام حسن دوم به فرمانروایی رسید. این کودک را با پسری که در همان زمان برای محمد بن بزرگ امید متولد شده بود، بی آنکه وی از این امر آگاه باشد، مبادله کردند. باز مطابق روایت دیگری، همسر آبستن یکی از اخلاف نزار به الموت آورده شد و به حمایت محمد بن بزرگ امید سپرده شد، و این زن، چون زمان موعود فرا رسید، حسن دوم را به دنیا آورد. برحسب نسبنامه‌ای که بعدها در میان نزاریان در جریان بود، میان حسن دوم و نزار سه نسل فاصله بود؛ و در آنجا نسب حسن چنین آمده بود: حسن بن قاهر بن مهتدی بن هادی بن نزار. ۱۴۳ همینکه حسن دوم و پسرش، محمد دوم، از نسل نزار و امام شناخته شدند، انقطاع و گسلس از دور پیشین که دور ستر تاریخ اسماعیلیان نزاری نخستین بود و در آن امام از انتظار مؤمنان پنهان می‌زیست و تنها حجتها و داعیان او در الموت در میان مردم ظاهر بودند، کامل شد. جامعه نزاری اکنون واضحا وارد دور قیامت شد که به وسیله امامانش، که در عین حال قائمان قیامت نیز بودند، افتتاح شده بود.

ص: ۴۴۸

محمد دوم در تبیین و تفصیل عقیده قیامت نقشی اساسی به امام، مخصوصا امام حاضر زمان داد. ۱۴۴ در واقع، تأکید بر استقلال مرجعیت تعلیمی امام حاضر و ارجحیت آن بر تعالیم امامان پیشین، که حسن صباح نیز قبلا تعلیم داده بود، و بر تعالیم پیامبران، به صورت برجسته‌ترین مشخصه تفکر نزاری بیرون آمد. قیامت، صرف نظر از استقلال معنوی بخشیدن به مؤمنان، متضمن بسی چیزهای دیگر بود. قیامت تغییر و استحاله کامل شخصی را برای نزاریان الزامی می‌ساخت، زیرا از این زمان به بعد از آنها انتظار می‌رفت که چیزی جز امام، و تجلی حقیقت الاهی در او، نبینند. امام در ذات ازلی خود همانا مظهر کلمه یا امر خداوند بود. ۱۴۵ در تفکر شیعه، امام حجت خدا دانسته می‌شد. اما در بهشت قیامت، امام حاضر نزاری مظهر کلمه یا امر الاهی برای خلقت بود؛ علت عالم روحانی بود. اساسا از این دید به امام نگرستن بود که مردمان می‌توانستند خویشتن را در بهشت بیابند، نه به علت بودن در رودبار، قهستان، یا هر سرزمین نزاری دیگر. به صورت خاصتر، چنین بینشی تنها متضمن شناخت هویت حقیقی امام زمان یا دیدن وجود جسمانی او نبود، بلکه می‌بایست امام را در حقیقت روحانی او، با غور در معنای ما بعد الطبیعی و عارفانه او، شناخت. اگر کسی امام را در حقیقت روحانی او می‌دید، پس از آن هر چه می‌دید یا هر چه می‌کرد از آن شناخت پیروی می‌کرد، و این شناخت به

آدمی آن توانایی را می‌داد که به همه عالم از نقطه نظر امام بنگرد نه از دیدگاه شخصی خود. در نتیجه، انسان فقط امام را می‌دید، نه خود را، و در جهانی بکلی روحانی می‌زیست که همان جهان پس از مرگی بود که اسماعیلیان انتظارش را می‌کشیدند. ۱۴۶

این نگرش به جهان، و بویژه به امام، فرد را به مرتبه سومی از وجود می‌رساند؛ به عالم باطنی و رای باطن، به عالم حقیقت که در مقابل عالم شریعت و عالم باطن آن، در تأویل متداول اسماعیلی، قرار داشت. در کون یا قلمرو حقیقت، مؤمنان از عالم ظواهر به عالم حقیقت غایی و حقایق ثابت روی می‌کنند. به این ترتیب، قیامت با حقیقت، یعنی قلمرو حیات روحانی و وقوف معنوی مطابقت داشت. در آن کون وجود، مؤمنان فقط از یک حیات معنوی درونی برخوردارند، و در نقش آرمانی شده خویش به عنوان تجلی نظم کیهانی ظاهر می‌شوند. در این معنا، قیامت نیز بمثابة بلوغ روحانی بود که در آن فرد تنها بر پایه شعور و آگاهی خویش، که با شعور و آگاهی بقیه عالم وجود در امام حاضر یکی بود، عمل می‌کرد.

عقیده قیامت که سنتهای دینی مختلف و متقدمی را در خود جمع کرده بود، عنصر

ص: ۴۴۹

دیگری را بر تاریخ دوری اسماعیلی اضافه می‌کرد؛ و آن شخص امام قائم بود. در ادوار پیامبران پیشین نیز امامان قائم وجود داشتند. در هردوری امام قائم با پیامبر آن دور معاصر و همزمان بود، ولی از وصی آن دور مقام والاتری داشت. برحسب سلسله قائمانی که در کتاب هفت باب بابا سیّدنا ۱۴۷ آمده است، امامان قائم دوره‌های آدم، نوح، و ابراهیم به ترتیب ملک شولیم، ملک یزداق، و ملک السّلام بودند که همیشه مشترکا با ملک‌یصدق کتاب مقدس، که کاهن خداوند بود و ابراهیم او را گرمی داشت، تطبیق می‌کردند. ۱۴۸ در دوره‌ای موسی [ع]، عیسی [ع]، و حضرت محمد [ص]، امامان قائم به ترتیب ذو القرنین، که با شخصیت خضر در قرآن مجید، که آب حیات نوشید و زنده جاوید شد، یکی دانسته شده است، و معدّ، و علی [ع] بودند. اکنون محمد دوم امام حاضر را، که صاحب قیامت بود، با شخصیت امام قائم ع پینت داده بود. و به این ترتیب مقام و اقتدار امام حاضر را اعتلا داده و بالاتر و مستقل از امامان پیشین و پیامبران قرار داده بود.

گذشته از این، هر امامی، چون درست و از چشم حقیقت نگریده می‌شد، همانا علی [ع] بود که با ملک‌یصدق - ذو القرنین - خضر، شخصیت امام قائم، یکی بود؛ همچنانکه هر مؤمنی نیز سلمان بود (سلمان از صحابه پیامبر اسلام [ص] و از اولین پیروان علی [ع] بود). به این ترتیب، در دور قیامت، امام قائم، امام حاضر که با علی [ع] یکی بود، آشکارا به حقیقت روحانی خویش بر مؤمنان ظاهر شده بود، و مؤمنان در پیوند روحانی خود با او همه بمثابة سلمان بودند؛ یعنی با سلمان یکی بودند.

جامعه کوچک و پراکنده نزاری در دوره الموت، مورد استفاده‌ای برای تشکیلات پیچیده دعوت، به شرحی که اسماعیلیان فاطمی پرداخته بودند، نداشت. تا زمان اعلام قیامت و ظهور امامان، یک نفر داعی اعظم یا عمده با سمت داعی دیلم یا حجّت امام به عنوان پیشوای مرکزی از الموت نزاریان که خود را رفیقان می‌خواندند رهبری می‌کرد. داعی عمده ظاهرا داعیان محلی قهستان و دیگر سرزمینهای نزاری را برمی‌گزید و منصوب می‌کرد. تنها نزاریان شام، گویا، گاهی تا حدی از الموت استقلال داشتند. داعی عمده و همچنین داعیان محلی که اغلب فرماندهان سپاه نیز بودند، بدون شک دستیاران

یا داعیانی دون مرتبه خود در زیر فرمان داشتند که درباره سلسله مراتب آنها اطلاعات دقیقی در دست نیست . به هر تقدیر چنین به نظر می رسد که نزدیک به اواخر دوران الموت، معلم یا معلم دینی که منصبی رسمی نبود بتدریج جای عنوان داعی را گرفته بوده است؛ زیرا وظیفه تعلیم عقاید نزاری به پیروان فرقه جایگزین وظیفه تبلیغ دعوت برای جلب

ص: ۴۵۰

گروندگان جدید شده بوده است . اما در دور قیامت که حقیقت روحانی امام قائم بر مؤمنان آشکارا متجلی شد ه بود، به موجب نبوات پیشین درباره ظهور قائم و فرارسیدن قیامت، تشکیلات دعوت و سلسله مراتب و حدود آن که تاکنون رابط میان امام و پیروان و معتقدان او بود، هرچه این روابط می بایست بوده باشد، از میان رفت . در دور قیامت، به ما گفته می شود که تنها سه گروه از مردم بلقی می مانند.

منابع نزاری این سه گروه از مردم را، که نماینده سه کون وجودی مختلف هستند، برحسب رابطه افراد با امام نزاری تعیین می کنند. ۱۴۹ نخست مخالفان و دشمنان امام که اهل تضاد خوانده می شوند، و جمیع مردم غیرنزاری، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، جزء این گروهند . مخالفان یا عامه مردم، که فقط در کون ظاهر وجود دارند، چون امام را نشناخته اند، در دور قیامت معدوم روحانی هستند . و آنها را می توان نادیده گرفت . گروه دوم، پیروان عادی امام هستند که اهل ترتب خوانده می شوند، و در اصل خواص مردمند.

این نزاریان عادی از شریعت قدم فراتر گذاشته و از ظاهر به باطن رسیده اند. اما چون تنها به حقیقت جزئی دست یافته اند هم ظاهر را می بینند و هم باطن را . در نتیجه، هم خود را می بینند و هم امام را، و از این لحاظ در دور قیامت رستگاری کامل نمی یابند. و بالاخره، اهل وحدت که اخصّ خواص نزاریان هست ند، و تنها امام را به ذات حقیقتش می بینند. اهل وحدت چون از همه ظواهر درگذشته اند، حقیقت کلی را به عوض حقیقت جزئی دریافته اند. آنها به کون حقیقت، به باطن باطن رسیده اند و تنها امام را در حقیقت روحانی واقعی او می بینند. تنها اهل وحدت به قیامت واقعی رسیده اند، و در بهشت ابدی هستی دارند؛ آنها هستند که در دور قیامت رستگاری کامل یافته اند. بنابراین، دو گروه دیگر باید بکوشند تا به مرتبه اهل وحدت برسند.

میان عقیده قیامت و بعضی اندیشه ها و اصطلاحات صوفیانه همانندیهایی وجود دارد. امام برای معتقدان و پیروانش همان نقشی را دارد که شیخ و پیر صوفی برای سالکان طریقت. با متمرکز ساختن توجه خود به او، آنها ذاتهای جداگانه خود را فراموش می کنند، و از طریق او می توانند به تولد روحانی و معنوی برسند . اما، امام نزاری خیلی بیش از پیر صوفیان که تنها یکی از هادیان طریق است بود . او، یگانه فرد عالم بود که همه حقیقت هستی در مقامش خلاصه شده بود؛ عالم صغیر به کمال و به تمام بود که هیچ پیری جای او را نمی توانست گرفت. همچنین، مقام امام نزاری در عالم کائنات، به عنوان حقیقت جهان، همانند انسان کامل صوفیان نیز بود، اما باز چنین شخصیت مجردی

ص: ۴۵۱

نمی توانست معادل کامل امام موجود و حاضر و مشاهده پذیر نزاری به حساب آید؛ امامی که با او نزاریان در یک تجربه مشترک روحانی شریک بودند. موارد مشابه بسیار دیگر نیز هست، مانند مشابهت میان حقیقت در تجربه درونی صوفیه و

حیات روحانی نزاریان در دور قیامت . این همانندیها، هرچه می خواهد باشد، عقیده قیامت زمینه را برای تلفیق کیش اسماعیلی نزاری و تصوّف در ایران، در دوره بعد از الموت، فراهم ساخت.

اکنون، عقیده قیامت به عنوان یک اندیشه مرکزی و کانونی جایگزین عقیده تعلیم در فکر و اندیشه نزاریه شد . اما عقیده قیامت، برخلاف عقیده تعلیم، بر جهان خارج اثری نگذاشت . مورخان و متکلمان معاصر اهل سنت که از شورش قبلی نزاریان و عقیده تعلیم وقوف کامل داشتند، به تعلیم حسن دوم و محمد دوم اشاره ای نمی کنند. به عنوان مثال، ابن اثیر حتی از حادثه اعلام قیامت در ۱۱۶۴/۵۵۹ ذکری نمی کند. این تنها بعد از سقوط الموت بود، یعنی وقتی که منابع نزاری در دسترس خارجیان قرار گرفت، که مؤلفان سنی که پیشگامان جویی بود، از داستان قیامت در جامعه نزاری آگاه شدند. از جنبه سیاسی نیز، سه دهه نخستین دوران حکمرانی محمد دوم تقریباً به آرامی و بدون حادثه گذشت . بیرون از شام، از قرار معلوم، نزاریان دور قیامت دنیای سنی مسلک پیرامون خود را نادیده گرفتند، و تاخت و تاز عمده ای علیه دشمنانشان نکردند. البته نزاریان رودبار به یورشهای کوچک محلی خود بر قزوین و نواحی همجوار آن ادامه دادند که مورخان ایرانی ما، ظاهراً، خیر تفصیلی خاصی از آنها به دست نیاورده اند. در طی آن دوره، نزاریان ایران فقط یک وزیر خلفای عباسی را در بغداد کشتند؛ و ما تنها از پناهنده شدن یک تن از جهان خارج به الموت آگاه هستیم، و او استاندار هزار اسف بن شهرنوش (۵۶۰-۵۸۶/۱۱۶۴-۱۱۹۰)، حکمران با دوسپانی رستمدر و رویان، بود. ۱۵۰ استاندار هزار اسف برخلاف سلف خود، کیکاوس، با نزاریان رودبار روابط دوستانه برقرار کرد، و قلعه ای چند در قلمرو خود به آنان داد. اما هزار اسف، سرانجام با فرمانروای مافوق خود، حسام الدوله اردشیر (۵۶۷-۶۰۲/۱۱۷۲-۱۲۰۶)، اسپهبد باوندی مازندران، دچار مشکلات شد، و به الموت پناهنده گشت. متعاقب این، هزار اسف به یاری نزاریان به سرزمینهای قبلی قلمرو خویش تاختن برد، و یک نفر علوی را هم که بر دیلمان حکومت می کرد کشت. اردشیر، عاقبت هزار اسف را دستگیر کرد و در ۱۱۹۰/۵۸۶ به قتل رساند.

رشید الدین فضل اللّه و دیگر مورخان ایرانی، همچنین، داستانی را روایت می کنند درباره اینکه چگونه نزاریان متکلم و متأله معروف سنی، فخر الدین محمد بن عمر رازی (فت ۶۰۶/

ص: ۴۵۲

۱۲۰۹)، را نخست با تهدید فدائیان و سپس با دادن رشوه، از اینکه علناً و در ملأ عام علیه آنها سخن بگوی د بازداشتند.

۱۵۱

در این میان، نزاریان شام وارد مرحله دوم تاریخ خود شده بودند که مقارن بود با دوران فعالیت بزرگترین پیشوایشان، راشد الدین سنان . ۱۵۲ سنان بن سلمان (یا سلیمان) بن محمد ابو الحسن البصری، معروف به راشد الدین، یکی از برجسته ترین شخصیت های تاریخی نزاری، در یک خانواده شیعه در عقر السدن، دهکده ای در نزدیکی بصره بر سر راه واسط، به دنیا آمد. ۱۵۳ سنان در بصره تربیت یافت، معلم مدرسه شد، و به کیش اسماعیلی نزاری درآمد . پس از آن به الموت رفت، و در آنجا با حسن، ولیعهد محمد بن بزرگ امید، به مدرسه رفت . در طی توقّفش در الموت درباره کیش اسماعیلی مطالعه کرد، عقاید فلاسفه را بررسی کرد، و رسائل اخوان الصفا را وراى کتب و نوشته های دیگر خواند، و رفیق نزدیک حسن جوان شد . حسن دوم اندکی پس از آنکه در ۱۱۶۲/۵۵۷، زمام حکومت را در دست گرفت، سنان را به شام فرستاد . سنان با احتیاط تمام از راه موصل، رقه، و حلب که در آن زمان تحت حکومت نور الدین محمد بن

زنگی بود سفر کرد، و سرانجام به کهف، یکی از مهمترین قلاع نزاریان در جبل بهراء رسید. وی مدتی در کهف ماند، در میان نزاریان محل محبوبیت فوق العاده ای کسب کرد، تا اینکه شیخ ابو محمد، رئیس دعوت نزاری شام، در کوهستان درگذشت. ۱۵۴ مرگ ابو محمد که داعی گمنامی بود به منازعه و مشاجره بر سر جانشینی او منجر شد، و این امر نفاق موجود در جامعه نزاری شام را شدت بخشید. خواجه علی بن مسعود نامی، که از پشتیبانی بخشی از جامعه نزاری برخوردار بود، بدون تصویب و تأیید الموت جانشین ابو محمد شد. اما گروه دیگری از نزاریان شام به رهبری ابو منصور، برادرزاده ابو محمد، و رئیس فهد، علیه خواجه علی توطئه چیدند، و او را به قتل رساندند. اندکی بعد از این حوادث، سنان به دستور الموت رهبری دعوت را در شام عهده دار شد. سنان، همواره استقرار پیدا کرد، شروع به استحکام موقعیت خویش در جامعه کرد و، در همان حال، روشها و خط مشی های مناسب نسبت به حکمرانان سنی همجوار و نیز صلیبیون که خطری دائمی برای نزاریان شام شده بودند اتخاذ کرد. قلعه های رصافه و خوابی را مرمت و استحکامات و قلاع جدیدی بنا کرد، و قلعه علیقه را در نزدیکی قلعه مرqb فرنگان، که در دست شهبسواران مهمان نواز بود، تسخیر کرد. ۱۵۵ در همان زمان، درحالی که در میان قلاع نزاری، بویژه مصیاف، کهف، و قدموس، در رفت و آمد بود با شتاب به کشمکشهای

ص: ۴۵۳

داخلی جامعه خاتمه داد، و نزاریان را از نو متشکل ساخت؛ و به تشکیل دسته ای مستقل از فدائیان توجه خاص مبذول داشت.

از جنبه سیاست خارجی، هدف سنان حفظ دولت خود از شر دشمنان بسیار بود و، از این رو، توجه خود را به حکمرانان سنی که از هرجانب استیلای خویش را بر شام می گسترند معطوف کرد. در حقیقت، در روزگار او، صلاح الدین و نور الدین که در اوج قدرت خویش بودند و جهاد اسلامی را علیه صلیبیون رهبری می کردند، دشمنان بزرگتر و خطرناکتری از فرنگان برای نزاریان بودند. و سنان که مانند حسن صباح در تدبیر سیاستهای سوق الجیشی هوشمند و زیرک سار بود، این واقعیات را تشخیص داد و خط مشی های مناسبی در رفتار و معامله خود با جهان خارج اتخاذ کرد؛ خط مشی هایی که در موقعی که نیاز می افتاد آنها را مورد تجدید نظر قرار می داد تا از هرجهت امنیت و استقلال دولت خود را تأمین کند. در نتیجه اتخاذ چنین سیاستی، از همان آغاز، سنان روابطی دوس تانه با صلیبیون که چندین ده سال بود گاه و بیگاه بر سر تصرف قلعه های مختلف با نزاریان می جنگیدند برقرار کرد. اما در این فاصله نزاریان دشمن تازه ای در میان فرنگان پیدا کردند، و آن گروه شهبسواران مهمان نواز بود که در ۵۳۷ / ۱۱۴۲ از صاحب طرابلس قلعه معروف حصن الا کرد^{۱۸۷} (کرک و شوالیه) را در منتهی الیه جنوبی جبل بهراء دریافت داشته بودند. نزاریان پیوسته با شهبسواران معبد و مهمان نواز، که مستقیماً از پاپ فرمان می بردند و اغلب بالاستقلال عمل می کردند، درگیریهای مختصری داشتند، و سالانه به شهبسواران معبد خراج می پرداختند. بعداً، در حدود سال ۵۶۹ / ۱۱۷۳، سنان هیئتی به نزد آماریک اول فرستاد و خواهان تجدید روابط رسمی با مملکت اورشلیم گردید؛ بدان امید که از پرداخت خراج به شهبسواران معبد خلاصی یابد. مذاکرات ظاهراً موفقیت آمیز بود، زیرا پادشاه مملکت اورشلیم وعده لغو خراج سالانه را داده بود.

^{۱۸۷} (v) sreilavehC sed karK، کرک شهبسواران، در مآخذ اروپایی دوره جنگهای صلیبی.

طبیعتاً، شهسواران معبد هیئت نزاری را تأیید نمی کردند، و اعضای این هیئت هنگام بازگشت مورد حمله غافلگیرانه ای قرار گرفتند و همگی افراد آن به دست یکی از شهسواران معبد، به نام والترمیلی^{۱۸۸}، کشته شدند. آمالریک به اقدامات تنبیهی علیه شهسواران معبد دست زد، اما چون خود او اندک زمانی بعد، در ۱۱۷۴/۵۷۰، درگذشت، مذاکرات میان سنان، که در نزد صلیبیون به شیخ الجبل معروف بود، و فرنگان اورشلیم

ص: ۴۵۴

به نتیجه‌ای نرسید. ویلیام صوری، در نهایت شگفتی، روایت می کند که در زمان آمدن این هیئت اعزامی بود که نزاریان شام پیشنهاد کردند که حاضرند جملگی به دین مسیح درآیند، و از آمالریک خواستند که برای آنان معلمان مسیحی بفرستد. ۱۵۶ نیازی به گفتن ندارد که این داستان افسانه محض است.

هنگامی که سنان قدرت را به دست گرفت، نورالدین با سیاستها و نقشه کشیهای خود علیه صلیبیون و خلافت در حال زوال فاطمی سرگرم بود. مع هذا، روابط میان سنان و نورالدین، در نتیجه فعالیت‌های نزاریان در شمال شام، دشمنانه باقی ماند. اما نورالدین که سرانجام توانست به وسیله صلاح الدین خلافت فاطمیان را در ۱۱۷۱/۵۶۷ براندازد، به نزاریان حمله نکرد؛ هرچند روایت کرده اند که درست پیش از مرگش نقشه یک لشگرکشی عظیم علیه آنها را طرح کرده بوده است، و این هنگامی بوده است که ادعا می شود با سنان مکاتبات مکابره‌آمیز داشته است. ۱۵۷ مرگ نورالدین در ۱۱۷۴/۵۶۹، یعنی همان سالی که آمالریک اول نیز درگذشت، برای صلاح الدین این فرصت را پیش آورد که به عنوان قهرمان اسلام اهل سنت و رهبر و پیشوای جهاد علیه صلیبیون قدم در عرصه گذارد. صلاح الدین، به عنوان قویترین حکمران مسلمان منطقه، برای ضمیمه کردن عربستان، شام، و عراق به امپراتوری تازه به وجود آمده ایوبی گام برمی داشت.

در نتیجه، اکنون وی به صورت خطرناکترین دشمن نزاریان شام درآمد، درحالی که حلب و موصل نیز که تحت فرمان امرای زنگی بود از سیاستهای توسعه طلبانه او در امان نبود. در چنین اوضاع و احوالی، نزاریان و زنگیان بر آن شدند که در مقابل دشمن مشترکشان، صلاح الدین، که در ۱۱۷۴/۵۷۰ وارد دمشق شده بود، با یکدیگر از در دوستی درآیند. ۱۵۸ از دمشق صلاح الدین به سوی شمال راند و، پس از گرفتن حمص، حلب را در محاصره گرفت. در این هنگام بود که گمشتگن، حکمران واقعی حلب، که به نیابت فرزند و ولیعهد و جانشین خردسال نورالدین، الملک الصالح، حکومت می کرد، به سنان پیغام فرستاد و در ازای کشتن صلاح الدین پول و زمین به او وعده داد. سنان این پیشنهاد را پذیرفت، و فدائینی برای کشتن صلاح الدین گسیل کرد. فدائیان در جمادی الثانی ۵۷۰/۵۷۰ دسامبر ۱۱۷۴- ژانویه ۱۱۷۵ به داخل اردوی صلاح الدین نفوذ کردند، اما در سوء قصدی که به وی کردند نتوانستند او را از پای درآورند. در سال بعد، هنگامی که صلاح الدین در کار محاصره عزاز، واقع در شمال حلب، بود، فدائیان نزاری بار دیگر در ۱۱ ذو القعدة ۵۷۱/۲۲ مه ۱۱۷۶ قصد جان او کردند، اما زره سخت صلاح الدین جان او را

ص: ۴۵۵

نجات داد و تنها زخم مختصری برداشت؛ و به این ترتیب نزاریان در اقدام دوم خود نیز شکست خوردند. ۱۵۹ اندک زمانی بعد از این رویدادها، صلاح الدین به قصد انتقام قلمرو نزاریان را مورد حمله قرار داد، و مصیاف را محاصره کرد. اما

این محاصره زیاد طول نکشید، و با پادرمیانی داییش، شهاب الدین محمود بن تکش، حکمران حماة، که همسایه نزاریان بود و به داشتن روابط نیکو با آنها علاقه داشت، صلاح الدین پیمان صلحی با سنان بست و قوای خود را از آن ناحیه بیرون کشید. برای عقب نشینی صلاح الدین از جبل بهراء دلایل و اسباب مختلفی ذکر شده است؛ ۱۶۰ خواه صلاح الدین، خود، داییش را به شفاعت و میانجیگری برانگیخته باشد و خواه سنان مذاکرات صلح را آغاز کرده باشد، یا به هر دلیل دیگری، از این زمان به بعد، ستیزه و دشمنانگی از میان این دو مرد برخاست و آن دو سرانجام به نوعی توافق باهم رسیدند. در این میان، نزاریان شام مورد تهدید نبویه، یک فرقه سنی محلی که مرکزش در عراق بود و به تخویف و هراسانیدن شیعیان منطقه گرایش داشت، قرار گرفته بودند. روایت کرده اند که در ۵۷۰ هجری، ۱۰۰۰۰ سوار نبوی بر نزاریان باب و بزاعه تاختند. و چند هزار تن از مردم را قتل عام کردند، و اموال بسیار به غنیمت بردند. ابن جبیر (فت ۱۲۱۷/۶۱۴)، سیاح و نویسنده اندلسی که در ۵۸۰/۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ از شام می گذشته است، این حادثه را در حدود سال ۵۷۲/۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ قرار داده است. ۱۶۱

پس از عقب نشینی صلاح الدین از مصیاف، نزاریان دیگر به هیچ عمل تعرضی علیه او دست نیازیدند. در حقیقت، این طور به نظر می آید که از آن پس صلاح الدین و سنان به تبانی با یکدیگر عمل می کردند. برعکس، روابط میان سنان و حکمرانان زنگی حلب اینک رو به وخامت گذاشته بود. در ۵۷۳/۱۱۷۷، فدائیان نزاری شهاب الدین بن عجمی، وزیر صاحب نفوذ الملک الصالح، را در مسجد اعظم حلب کشتند. این وزیر رقیب سرسخت گمشتگن بود و، برحسب گفته بعضی از منابع، به تحریک گمش تگن بود که این قتل صورت گرفت. ۱۶۲ گفته شده است که گمشتگن نامه ای به نام مخدوم خود با امضای جعلی به سنان فرستاد، و از او درخواست فرستادن فدائیان را کرد. به هر تقدیر، این شایعه راست یا دروغ، فرصتی به دست دشمنان گمشتگن داد تا او را از مسند قدرت به زیر بکشند و در زیر شکنجه به قتل برسانند. در ۵۷۵/۱۱۷۹ - ۱۱۸۰، الملک الصالح (فت ۵۷۷/۱۱۸۱) قلعه هجیره را از نزاریان گرفت، و اعتراض نزاریان به جایی نرسید. آنگاه سنان عواملی به حلب فرستاد، و آنان چند محل را در بازار شهر سوزاندند. ۱۶۳

ص: ۴۵۶

سنان، چنانکه گفتیم، در حد و همان زمانی در شام به قدرت رسید که حسن دوم در الموت. این دو مرد در الموت دوست نزدیک یکدیگر بودند، و در آنجا، یحتمل، سنان به آن جرگه ای از نزاریان جوان تعلق داشت که از اندیشه های جدید حسن دوم پشتیبانی می کردند. هنگامی که حسن دوم، در ۵۵۹/۱۱۶۴، در الموت عقیده قیامت را اعلام داشت و پس از آن سفیرانی به همه سرزمینهای تحت قلمرو نزاریان فرستاد تا بشارت آن را به همه برسانند، در شام وظیفه افتتاح این دور جدید در کیش نزاری بر عهده سنان افتاد.

سنان دور قیامت را در شام اعلام کرد، و عقیده قیامت را عرضه داشت، اما به نظر می آید که عقیده جدید بر نزاریان شام تأثیر بسیار محدودی داشته است. مؤلفان نزاری کتب عقیدتی در شام که کمترین آشنایی به ادبیات و نوشته های همکیشان ایرانی خود داشتند، از قرار معلوم، ه مچنان رغبت فاطمیان را به جهانشناسی و دوری بودن تاریخ مقدس حفظ کرده بودند، و توجه خاصی به مقام خودمختار امام حاضر نداشتند که، مستقل از همه پیشینیان خود، اینک مرتبه ای محوری و اصلی در معتقدات نزاریان ایران یافته بود. بنابراین، نزاریان شام، برخلاف نزاریانی که در ایران بودند، گمان نمی رود که اعلام قیامت را بوضوح به ثبت رسانیده باشند؛ و عقیده جدید در هیچ یک از متون نزاری شام که تاکنون به

دست آمد مطرح و تبیین نشده است. از سوی دیگر، مورخان اهل سنت به این رویداد به طور اختصار اشاره کرده اند، بی آنکه از وقوع رخداد مشابهش در ایران و شرحی که مورخان ایرانی در باب آن آورده بودند آگاه بوده باشند. ۱۶۴

سنان اندک زمانی بعد از سال ۱۱۶۴/۵۵۹ قیامت را اعلام داشت، و مراسمی شبیه آنچه قبلا در ایران برپای شده بود برپای کرد. اما عقیده قیامت، آنچنانکه در ایران پرورده شده بود، به نظر نمی آید که در کانون عقاید نزاریان شام در دوره سنان که در طی حکومت محمد دوم بتدریج از الموت استقلال حاصل کرده بود قرار گرفته باشد.

درواقع، روایاتی هست دال بر اینکه میان سنان و محمد دوم کشمکش پدید آمده، و محمد چند بار فدائینی از الموت برای کشتن سنان فرستاده بود. ۱۶۵ این فدائیان در کار خویش توفیق نیافتند، و سنان از قطع رابطه کلی با الموت پرهیز کرد. به هر حال، از قرار معلوم، سنان عقیده قیامت را به روایت خویش تعلیم می داد. مشخصات ویژه این روایت شامی، که هرگز در جامعه نزاری آنجا ریشه عمیق پیدا نکرد، بر ما نام علوم مانده است، زیرا در هیچ اثر اسماعیلی و غیر اسماعیلی که در دسترس ماست مطرح نشده و مورد بحث قرار نگرفته است. نوشته های بعدی نزاری مانند فصل ابو فراس، یا قطعاتی که به سنان نسبت

ص: ۴۵۷

داده شده است، تنها اشاراتی مبهم به آنچه ممکن است تعالیم سنان بوده باشد کرده اند. ۱۶۶ اما این نوشته ها بوضوح تأکیدی بر مقام امام حاضر، و تجلی حقیقت مکشوف در وی ندارند. برعکس، تأکید این نوشته ها بر خودشناسی و خودکاوای به عنوان گامهای مهم اساسی در راه شناخت خداوند است.

سنان از محبوبیت و شهرتی بیسابقه در جامعه نزاری برخوردار بود، و این به او توانایی می داد که از پایگاه و مرکز نهضت در الموت دوری جوید. اما بدرستی دانسته نیست که وی چه نقشی و چه مرتبه ای برای خود قائل بوده است. برخی از منابع می گویند که دست کم عده ای از پیروانش او را همچون امامی ستایش و احترام می کرده اند، و اینان را در نسبت به وی سنائی می گفته اند. ۱۶۷ در ادبیات عامیانه دوره های بعد نزاریان شام، وی همچون اولیاء الله دانسته شده است و مرتبه ای علوی، که همانا مناسب مقام و مرتبه امام است، به وی داده شده است؛ مرتبه ای که بسیار بالاتر از مرتبه هر نماینده امام است.

درواقع، ابو فراس عظمت موفقیت های سنان را امری خدایی می شمرد، چنانکه گویی حمایت و هدایت از باری تعالی دریافت می داشته است. نزاریان شام بیش از نزاریان رودبار و قهستان در معرض انواع گوناگون جریانهای فکری شیعی قرار داشتند. احتمالاً سنان روایتی از آن خویشتن از ع قیده جدید قیامت پرداخت که صبغه و چاشنی بارز شامی داشت، و تأثرات عامیانه ای را که برای کیش اسماعیلی حصول پذیر بود به آسانی می پذیرفت. بالاخره، در اندیشه های نزاری شامی انسان به بعضی موتیفهای عامیانه شیعی برمی خورد که در عقیده قیامت به نحوی که در ایران پرداخته شده است یافت نمی شود. به عنوان مثال، ابوذر، یکی از یاران و طرفداران اصلی علی [ع]، مقامی مهم و اساسی در تفکر نزاری در شام دارد؛ و در آثار شامی دوره های بعد عقیده به نوعی تناسخ ارواح به چشم می خورد که از معتقدات مهم نصیریان و دروזהاست. تا آنجا که از این آثار عامیانه نزاریان شامی دوره های بعد می توان استنباط کرد، اندیشه های آنان درباره تناسخ اساساً سرشتی نمادین و کنائی دارد و بیشتر مربوط به سرنوشت ارواحی است که دارندگان آنها از راه صواب و

صراط مستقیم به گمراهی افتاده‌اند. ۱۶۸ اما چنین اشخاصی به صورت حیوانات مسخ نمی‌شوند، بلکه ارواح آنها در طی ادوار زندگی روزمره به مجازات می‌رسند؛ اگر کاملاً معدوم نشوند. اسماعیلیان شام، طی قرنهاي متمادی در معرض عقاید و اندیشه‌های همسایگان نصیری خویش قرار داشته‌اند. و در دوره سنان این دو فرقه شیعی چندبار در جبل بهراء با یکدیگر درگیر جنگ

ص: ۴۵۸

و جدل شدند، و حال آنکه، برحسب اتفاق، عده ای از نصیریان نیز به کیش اسماعیلی نزاری درآمدند. بدون شک، نصیریان منبع اصلی اندیشه‌های نزاریان شام در باب تناسخ بودند. ۱۶۹

اشارات و اماراتی وجود دارد که نشان می‌دهد عقیده قیامت، و به صورت اخص روایت شامی آن را همه گروههای جامعه نزاری شام بخوبی دریافته بودند؛ بویژه نزاریانی که در جزر و جبل سحاق، بیرون از پایگاه و استحکامات اصلی جبل بهراء، می‌زیستند. به‌عنوان مثال، ابن العدیم روایت می‌کند که در ۵۷۲ / ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷، هنگامی که سنان هنوز با صلاح الدین به توافق نرسیده بود، گروهی از نزاریان جبل سحاق به یک نوع زندگی آزاد و بی بندوبار دست زده بودند. ۱۷۰ این نزاریان خود را صفاة، یعنی «پاکان»، می‌خواندند، و منعکس‌کننده تعلیمات سنان به پیروانش بودند که آنها را به زیستن در صفا و پاکی و به برادری با یکدیگر نصیحت کرده بود. سنان از کارها و اعمال آنها برائت جست، و توانست از مداخله زنگیان حلب، که در آن موقع با آنان روابط حسنه داشت، جلوگیری کند. وی شخصا به کار صفاة که در نقاط کوهستانی مأمّن گرفته بودند پرداخت، و بسیاری از آنها را کشت و به صورت قاطع به فعالیت‌های اباحی پیروان شورشگر خود خاتمه داد. باید به خاطر داشت که نزاریان ایران هرگز به چنین اعمال و رفتاری متهم نشدند، و جامعه نزاری آنجا با هیچ‌گونه نفاق و جدایی داخلی که قابل سنجش با حادثه صفاة باشد مواجه نشد.

در ربیع الثانی ۵۸۸ / آوریل ۱۱۹۲، نزاریان شام دست به بزرگترین قتل سیاسی خود زدند؛ آنان مارکی کونراد اهل مونیخ، پادشاه مملکت اورشلیم و شوهر ایزابلا،^{۱۸۹} دختر آلماریک اول، را که بتازگی به پادشاهی فرنگان برگزیده شده بود، در صورت کشتند.

این حادثه که صلیبیون را تکان داد، چنانکه قبلا گفتیم، به وسیله همه وقایع‌نگاران سومین جنگ صلیبی و بسیاری از مورخان مسلمان نقل شده است. ۱۷۱ بیشتر منابع موافقت دارند که این عمل به دست دو نفر که خویشان را به جامعه راهبان مسیحی درآورده و اعتماد کونراد را به خود جلب کرده بودند انجام گرفته است. اما در باب اینکه چه کسی محرک این قتل بوده است، نظریات و آرای مختلفی وجود دارد. بیشتر منابع مسلمان و بعضی از منابع غربی، محرک آن را ریچارد اول،^{۱۹۰} ملقب به شیردل، پادشاه انگلستان (۱۱۸۹ - ۱۱۹۹)، می‌دانند که در آن هنگام در ارض مقدس بود و با کونراد دشمنی داشت.

ص: ۴۵۹

^{۱۸۹} allebasI(۹)

^{۱۹۰} I drahciR(۱۰)

از سوی دیگر، این اثیر که به جانبداری از زنگیان متمایل بود و از این لحاظ صلاح الدین ایوبی را دشمن می داشت، روایت می کند که صلاح الدین سنان را مأمور ساخت تا هم کونراد و هم ریچارد را، در ازای مبلغی، به قتل برساند. ابو فراس نیز در شرح مغشوش خود از این حادثه پیشگام شدن سنان را در این کار، که در آن ای ام رابطه خوبی با فرنگان نداشت، به علت آن دانسته که می خواسته است به دوست خود، صلاح الدین، کمک کند. ۱۷۲ به هر صورت، هنگامی که اندک زمانی بعد ریچارد اول با صلاح الدین پیمان صلحی منعقد کرد، سرزمینهای نزاریان نیز به تقاضای صلاح الدین مشمول این قرارداد صلح شدند.

راشد الدین سنان در ۱۱۹۲ / ۵۸۸ یا ۱۱۹۳ / ۵۸۹ در قلعه کهنه درگذشت. ۱۷۳ سنان در طی تقریباً سی سال دولت نزاری شام را استحکام بخشید، و پیروان خویش را به اوج قدرت و شهرت رسانید. وی که تواناترین و باکفایت ترین رئیس و رهبر نزاریان شام بود، تنها کسی بود از میان آن رهبان که استقلال کامل از الموت به دست آورد. وی به نزاریان شام هویت جداگانه و مستقلی داد؛ با قلمرو خاص خودشان، شبکه ای از قلاع و استحکامات، سلسله مراتبی از داعیان، و یک دسته نیرومند از فدائیان. در همان حال، خط مشی های سوق الجیشی زیرکانه او و اتحادهای مناسبش با زنگیان، با صلیبیون، و با صلاح الدین استقلال جامعه نزاری را در آن روزگار دشوار تأمین کرد.

در این میان، تغییرات سیاسی مهمی در ایران و دیگر سرزمینهای شرقی در حال صورت گرفتن بود. سلطنت سلاجقه بزرگ، بعد از مرگ سنجر در ۱۱۵۷ / ۵۵۲، از هم پاشید، و به جای آن، فوجی از امیرنشینهای کوچک کم و بیش مستقل که بر هریک امیری یا سردار سپاهی ترک حکومت می کرد تشکیل شد. در همین زمان، یک قدرت توسعه طلب جدید با جاه طلبیهای عظیم که پایگاهش خوارزم بود بر صحنه سیاسی شرق ظاهر شد.

منطقه خوارزم، واقع بر جیحون سفلا در آسیای مرکزی، در حدود یک صد سال پیش از آن زمان به دست سلسله ای از ترکان که دست نشانده سلاجقه بودند، افتاده بود. این حکمرانان که به طریق موروثی حکومت می راندند، عنوان قدیم پادشاهان این ناحیه را بر خویشان نهادند و خود را خوارزمشاهیان نامیدند. خوارزمشاهیان از اختلافات و اوضاع آشفتنه سلجوقیان بعد از مرگ سنجر استفاده کردند، و استقلال خویش را به دست آوردند، و شروع به بسط قلمرو حکومت خویش کردند. در حوالی سال ۵۸۶ / ۱۱۹۰، خوارزمشاه علاء الدین تکش (۵۶۷ - ۵۹۶ / ۱۱۷۲ - ۱۲۰۰) خراسان را اشغال کرد، و

ص: ۴۶۰

قسمت اعظم قلمرو حکومت سنجر را به زی ر استیلای خود درآورد. زوال قدرت سلجوقی این فرصت را برای خلفای عباسی نیز فراهم آورد که قدرت و اعتبار خود را از نو به دست آورند؛ و با بر مسند خلافت نشستن خلیفه عباسی ناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ / ۱۱۸۰ - ۱۲۲۵)، خلیفه بغداد شخصیت اصلی و کانون سیاستمداری و سیاستها در شرق اسلامی گشت.

ناصر کوشید تا وحدت دینی را به جهان اسلام بازآورد، و خلیفه عباسی را رهبر و رئیس واقعی، نه تنها اسمی، آن گرداند؛ وی جاه طلبی محدودی نیز برای بسط قلمرو حکومت خود داشت، و حکومت بر منطقه کوچکی از عراق را به عنوان قلمرو خلیفه کافی می دانست. این هدفها تعیین کننده ماهیت سیاستهای ناصر و پیمانها و اتحادهای او بود.

ناصر در یاری خواستن از دشمن بالقوه خود، تکش، برای سرکوبی آخرین حکمران سلجوقی ایران، طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰/۱۱۷۶-۱۱۹۴)، تردید نکرد، و از این راه فرصتی برای پیش رفتن سپاهیان خوارزمشاهی به سمت مغرب به وجود آورد. وقتی تکش در ۱۱۹۴/۵۹۰ طغرل سوم را در ری شکست داد، سلسله سلجوقی به پایان رسید. آشکار بود که خوارزمشاه فاتح فرمانروایی است که باید خلئی را که از اضمحلال سلجوقیان ایجاد شده بود پر کند و، در واقع، سال بعد ناصر خوارزمشاه را به سلطنت غرب ایران، خراسان، و ترکستان برگماشت. خوارزمیان بزودی مملکتی مقتدر از آن خویش تشکیل دادند که مرزهای آن از هند تا آناتولی (آسیای صغیر) گسترده بود. اما این دولت عمر کوتاهی داشت، و مانند دولت نزاری ایران در برابر حمله مغولان سقوط کرد.

در طی شانزده سال واپسین حکومت محمد دوم، نزاریان بار دیگر درگیر جنگ و جدالهای کوچک با همسایگان خود شدند. نزاریان رودبار با مازندران درگیر بودند و الموت به بیستون، حکمران رویان که علیه حسام الدوله اردشیر باوندی شوریده بود، پناه داد؛ و بعدها نزاریان رودبار نفوذ خویش را در مازندران بسط دادند، و در جریان حملاتشان رکن الدوله قارن، برادر جوانتر شمس الملوک شاه غازی رستم دوم باوندی (۶۰۲-۶۰۶/۱۲۰۶-۱۲۱۰)، را کشتند. در همان زمان، نزاریان رودبار با خوارزمیان که اینک جای سلجوقیان را در مغرب ایران گرفته بودند و به سوی دیلم در حال بسط قدرت خویش بودند مواجه شدند. در حوالی سال ۶۰۲/۱۲۰۵، یکی از سرداران خوارزمشاهان، به نام میاجق، عده‌ای از نزاریان الموت را فریب داد و به قتل رسانید، و از آن پس سپاهیان خوارزمی خویشتن را به عنوان طرفداران قزوینیان، دشمنان آبا و اجدادی نزاریان، قلمداد کردند و مرتباً بر رودبار تاختن آوردند. ۱۷۵ در ۱۱۹۴/۵۹۰،

ص: ۴۶۱

نزاریان قهستان نیز گرفتار مزاحمتها و جنگ و جدال حکمرانان سیستان گشتند. بعد از آن، غوریان که رقبای اصلی خوارزمشاهان در مشرق ایران بودند، به سرکردگی غیاث الدین محمد (۵۵۸-۵۹۹/۱۱۶۳-۱۲۰۳) بر قهستان حمله بردند و خرابی بسیار به بار آوردند، و نزاریان آنجا را وادار به تسلیم کردند. ۱۷۶ اما برادر غیاث الدین، نامش شهاب الدین، حملات دیگری خود مستقلاً به نزاریان قهستان کرد، و آنان ناچار خواستار مداخله غیاث الدین شدند؛ وی همچنین در ۱۱۷۵/۵۷۱ به اسماعیلیان مولتان تاخت.

شهاب الدین غوری در ۶۰۲/۱۲۰۶ به قتل رسید، و نزاریان قتل او را، شاید برای آنکه مورد عنایت علاء الدین محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷/۱۲۰۰-۱۲۲۰) قرار گیرند، مدعی شدند. ۱۷۷ در این ایام، نزاریان به عنوان گروهی که حاضر بودند با دشمنان دوستان و متحدان خود بجنگند و به این اهدگانی که از جلوی دشمنان مشترکشان می گریختند زینهاری دهند، شهرت خود را حفظ کرده بودند. نزاریان در ۵۹۶/۱۲۰۰ نظام الملک مسعود بن علی، وزیر تکش، را چنانکه ادعا شده است به خواهش خوارزمشاه کشتند، با آنکه در آن ایام ناچار به دفاع از خویش در برابر خوارزمیان بودند. ۱۷۸ زمانی در دوره حکومت جانشین تکش، علاء الدین محمد، صاحب زوزن، نصرت الدین، به داشتن مذهب اسماعیلی متهم شد، و مجبور به پناهنده شدن به قلاع نزاریان در قهستان گردید. اما حکمران جدید خوارزمی زوزن با اغوا و فریب او را از قلعه بازآورد و به قتل رسانید. ۱۷۹ در این میان، حکمرانان سنی، همچنان گاهگاهی به قتل عام نزاریان دست می زدند؛ به عنوان مثال، روایت کرده اند که در ۶۰۰/۱۲۰۴، در عراق پایین، عده زیادی از مردم به اسماعیلی بودن متهم شدند، و به قتل رسیدند. ۱۸۰

شواهدی در دست است که دست کم بعضی از نزاریان ایران بتدریج از انزوا و کناره جویی از جهان خارج در دور قیامت خسته شده بودند. مورخان ایرانی ما حکایت می‌کنند که در طی سالهای آخر حکومت محمد دوم، میان خداوند الموت و پسر ارشدش، حسن، متولد سال ۵۶۲ / ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷، تقار و جدایی روزافزونی پدید آمده بود. ۱۸۱ حسن که در کودکی از پدرش نصّ جانشینی دریافت داشته بود، علایم نارضایتی از عقیده و رسم قیامت از خود نشان می‌داد؛ وی، از قرار معلوم، خواهان تجدید رابطه میان نزاریان و جهان وسیعتر اهل سنت بود. وی پنهانی اندیشه‌ها و افکار خود را به گوش چند تن از حکمرانان سنی که قصد داشت در آینده با آنها روابط دوستانه داشته باشد رسانیده بود.

ص: ۴۶۲

محمد دوم در ربیع الاول ۶۰۷ / سپتامبر ۱۲۱۰ درگذشت، و به احتمال قوی مسموم شد، و پسرش، حسن سوم، جانشین او گردید. حسن، چنانکه مرسوم خداوندان الموت شده بود، لقب افتخاری جلال الدین داشت. ۱۸۲ وی، چنانکه گفتیم، مایل بود که با دنیای اهل سنت از نو رابطه برقرار سازد، و از قبل راه را برای این تغییر سیاست بنیادی هموار ساخته بود. مورخان ایرانی ما می‌گویند حسن، به محض اینکه بر مسند حکومت نشست، تعالیم و عقیده قیامت را طرد و انکار کرد و خویشان را متعهد به پیروی از دین اسلام بر طریقه اهل سنت اعلام کرد، و از پیروانش خواست که احکام و دستورهای شریعت را برطبق مذهب تسنن مراعات کنند. وی سفیرانی به نزد ناصر، خلیفه عباسی؛ محمد خوارزمشاه؛ و امیران دیگر سرزمینها فرستاد، و آنها را از اصلاحات دینی خود آگاه ساخت. در نتیجه، نزاریان الموت اکنون وارد سومین و آخرین مرحله تاریخ خود شدند که بعدها به عنوان یک دور ستر جدید از آن تعبیر به عمل آمد، و این مرحله تا انهدام دولت آنان به دست مغولان ادامه یافت.

جلال الدین حسن، در سالهای اول حکومت خود، آنچه در توان داشت انجام داد تا جهان اهل سنت را متقاعد سازد که جامعه نزاری تعالیم و رسوم گذشته را به فراموشی سپرده است، و اکنون تعالیم اهل سنت را مرعی می‌دارد. دستور داد تا در هر دهکده مسجد و حمام بسازند تا ثابت کند که هر یک مرکز کامل و تمام عیاری برای یک زندگی متعارف بر طریق اهل اسلام است. فقهای سنی عراق و خراسان را دعوت کرد تا بیایند و پیروان او را تعلیم دهند. جهان خارج، و بویژه خلیفه بغداد، راست کیشی حسن را پذیرفت؛ در ربیع الاول ۶۰۸ / اوت ۱۲۱۱ خلیفه ناصر فرمانی صادر کرد و گرویدن حسن را به دامن اسلام اهل سنت اعلام داشت. حسن سوم از آن پس به حسن نو مسلم ان معروف شد. وی امیری شد مانند همه امرای دیگر، و حقوق او بر سرزمینهای تحت قلمرو نزاریان رسماً از طرف خلیفه عباسی، که به او همه نوع محبت نشان می‌داد، تصدیق گردید. مادر حسن در ۶۰۹ / ۱۲۱۳ تحت حمایت ناصر به مکه رفت، و در این سفر خلیفه به وی نهایت احترام را به جای آورد. نیز با میانجی خلیفه، بزرگان گیلان موافقت کردند که چهار تن از دختران خویش را به عقد ازدواج حسن درآورند. از میان زنان گیلانی حسن، یکی خواهر کیکاوس بن شاهنشاه، حکمران کونک، بود که جانشین حسن، محمد سوم، از او زاده شد. ۱۸۳ اما قزوینیان تا مدتی به چشم شک و تردید به درستی گفتار و ادعای حسن می‌نگریستند. رهبر نزاریان عده‌ای از علمای دین و بزرگان قزوین را به بازدید الموت

ص: ۴۶۳

فراخواند، و بدانها اجازه داد تا کتابخانه آنجا را بازرسی کنند و همه کتابهایی را که الحادی می‌یافتند بسوزانند. بالاخره، قزوینیان نیز متقاعد شدند.

به نظر می آید که همه نزاریان رودبار، قومس، قهستان، و شام اصلاح دینی جدید حسن را بی چون و چرا پذیرفتند. نزاریان شام و، به احتمال قوی، نزاریان دیگر سرزمینها مذهب شافعی را پذیرفتند. از نظر نزاریان حسن بی هیچ گفت وگویی همان امام معصوم لغزش ناپذیری بود که به نصّ امام پیشین به امامت رسیده بود، و به عنوان رئیس جامعه و دولت نزاری عمل می کرد. بنابراین، فرمانها و دستورهای او می بایست بدون هیچ تردیدی اطاعت شود. نزاریان، از قرار معلوم، اصلاح دینی جدید را بمثابه حکم به الزام تقیّه، که در دور قیامت از آنها برداشته شده بود، تلقی می کردند، و اکنون برقراری مجدد آن متضمن همسازی با جهان خارج، به هر نوعی که امام ضروری می دانست، بود.

سیاستها و خط مشی های جدید حسن مزایای سیاسی آشکاری برای جامعه و دولت نزاری که تاکنون در معرض خطر دائم بود داشت. نزاریان در قیام خود شکست خورده، و به دنبال این شکست خویشتن را در دوره قیامت روحانی و معنوی خویش در قلاع و استحکامات خود منزوی و معتکف ساخته بودند. اما دنیای خارج، علی رغم اعلام قیامت از سوی نزاریان، همچنان وجود داشت. در چنین اوضاع و احوالی، به نظر می رسد که بسیاری از نزاریان از انزوا و گوشه گیری خسته و دلزده شده بودند، و آرزومند بازگشت به وضع طبیعی و تماس و پیوند متعارف با بقیه مسلمانان بودند. جلال الدین حسن، در نتیجه، گستاخانه گام پیش نهاد، و نزاریان را با جهان خارج آشتی داد. برای نخستین بار، دولت نزاری را حکمرانان و سلاطین نامدار جهان اسلام به رسمیت شناختند؛ و این امر امنیت قلمرو نزاریان را، بخصوص در شام و قهستان که موقعیتشان مدام در محل تهدید بود، تضمین می کرد. در قهستان، حملات غوریان علیه نزاریان خاتمه یافت؛ و در شام، که نزاریان با آمدن فرنگان با مشکلات جدیدی روبه رو بودند، اینک از ایوبیان کمکهای بجا و شایسته ای دریافت می داشتند. بهبود رابطه میان نزاریان و مابقی جهان اسلام، بدون تردید به سود اهل تسنن نیز بود. از جمله، در اواخر دوره حکمرانی حسن سوم، بسیاری از علما و دانشمندانی که از جلو یورش مغولان به خراسان و دیگر مناطق شرقی می گریختند، در شهرهای نزاری قهستان مأمن و پناه می گرفتند. ۱۸۴ دولت نزاری همچنین نقشی مؤثر در اتحادها و پیمانهای ناصر، خلیفه عباسی، بازی می کرد.

درواقع، اصلاح دینی جلال الدین حسن تا آن حد مورد قبول رعایایش قرار گرفته

ص: ۴۶۴

بود که وی توانست رودبار را برای مدتی ترک گوید و در لشگرکشیها و عملیات نظامی شرکت جوید؛ کاری که هیچ یک از پیشینیان او نکرده بودند. به موجب نوشته نسوی (فت ۶۴۷ / ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰)، کاتب و مورخ دربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه (۶۱۷ - ۶۲۸ / ۱۲۲۰ - ۱۲۳۱)، پسر و جانشین سلطان محمد، حسن سوم، در ابتدا مطاوعت از خوارزمشاه را قبول کرد. ۱۸۵ اما دیری نگذشت که با خلیفه ناصر، بزرگترین مخالف و معاند خوارزمشاه، پیمان اتحاد بست. در نتیجه این تغییر سیاست و اتحاد، حسن روابط نزدیک و شخصی با مظفر الدین اوزبک (۶۰۷ - ۶۲۲ / ۱۲۱۰ - ۱۲۲۵)، آخرین حکمران سلسله ایلدگزی اران و آذربایجان و یکی از متحدان بزرگ خلیفه، پیدا کرد. هنگامی که اوزبک بر آن شد که به سرکوبی منگلی، والی خود در عراق عجم که علیه او شوریده و استقلال اعلام کرده بود بپردازد حسن پیشنهاد کمک و یاری کرد. به این مقصود بود که در ۶۱۰ / ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴، حسن با سپاهیان خود الموت را به صوب آذربایجان ترک گفت، و در آنجا در دربار اوزبک توقف کرد. اوزبک از او پذیرایی کرد، و همه مخارج و سوار و سات سپاهیان او را پرداخت. خلیفه ناصر نقشی اساسی در این ائتلاف نظامی علیه منگلی داشت، زیرا عراق عجم یکی از نواحی عمده مورد معارضه خلیفه و محمد خوارزمشاه بود. خلیفه علاوه بر آنکه لشگری از جانب خویش اعزام داشت،

امیران عراق و شام و مناطق دیگر را نیز تشویق کرد که سپاه‌یانی برای شرکت در لشکرکشی علیه منگلی اعزام دارند . پس از تدارکات فراوان و طولانی، جنگ میان سپاهیان دو طرف در ۶۱۱/۱۲۱۴-۱۲۱۵، در نزدیک همدان، درگرفت. منگلی شکست خورد، و سپس به دست اوزبک به سیاست رسید، و اوزبک به جای او اگلمش را به عنوان والی خود در عراق عجم منصوب کرد . ۱۸۶ پس از پیروزی بیشتر سرزمینهای مفتوحه، از جمله همدان، ری، و اصفهان به اگلمش رسید. ابهر و زنجان و نواحی پیرامون آنها نیز نصیب جلال الدین حسن شد، و این مناطق چند سالی در دست نزاریان باقی ماند.

پس از یک سال و نیم غیبت، حسن به الموت بازگشت و رابطه نزدیک و دوستانه خویش را با خلیفه و اوزبک حفظ کرد. هنگامی که اگلمش نیز سر به شورش برداشت، همچون مور د منگلی، لشکرکشی علیه او انجام نشد . به درخواست خلیفه، حسن چند تن از فدائیان را فرستاد، و آنها در ۶۱۴/۱۲۱۷ اگلمش را از پای درآوردند. ۱۸۷ بعدا، حسن خیلی زود خطر مغولان را تشخیص داد، و از قرار معلوم نخستین فرمانروای مسلمانی بود که به محض آنکه افواج مغول از جیحون گذشتند با آنها از در اطاعت درآمد. جلال الدین

ص: ۴۶۵

حسن سوم، پس از یازده سال حکومت، در رمضان ۶۱۸/ نوامبر ۱۲۲۱ به مرض اسهال درگذشت. اما وزیر او که معلم و سرپرست امام بعدی بود، زنان سنی مذهب و خواهر حسن را متهم به مسموم ساختن او کرد و همه را به قتل رسانید.

پس از جلال الدین حسن، یگانه پسرش، علاء الدین محمد سوم، که در آن موقع تنها نه سال داشت، به جای او نشست . ۱۸۸ وزیری که قبلا از سوی حسن سوم منصوب شده بود، برای مدتی حکمران واقعی دولت نزاری بود. جامعه نزاری در دوره محمد سوم، از دیدگاه خارجی‌ان رسماً بر مذهب سنت باقی ماند. در حقیقت، خط مشی و سیاست سنی مآبانه‌ای که حسن سوم گذاشته بود هیچ گاه رسماً در الموت انکار و طرد نشد، بلکه بتدریج در اجرای رسوم و احکام شریعت بر طریق مذهب اهل سنت سستی پدید آمد و اندیشه‌های وابسته به قیامت از نو جان گرفت. پس از زمانی، جامعه بار دیگر علناً خویشتن را بویژه اسماعیلی نزاری به شمار می‌آورد. در دوره محمد سوم عقیده قیامت حسن دوم، سنت گرایی حسن سوم، و بازگشت محدود جامعه به رسوم و آداب پیشین خود در دوره محمد سوم برای جامعه نزاری از عام و خاص به شیوه‌ای دلپسند و قانع‌کننده توجیه شد. به عبارت دیگر، بیان شد که این تناقضات، که به ظاهر در این خط مشی‌ها دیده می‌شد، در واقع در تحقق روحانیان یکی بودند. زیرا هریک از امامان معصوم و لغزش‌ناپذیر مطابق با مقتضیات روزگار خویش عمل کرده بوده است . در طی این توضیحات عقیده متعادل و سازواری با شرایط موجود به نام عقیده ستر پرداخته شد تا وضعیت دینی جدید جامعه نزاری را، هماهنگ و بر وفق سیر واقعی حوادث و رویدادهایی که از زمان اعلام قیامت در ۵۵۹/۱۱۶۴ پیش‌آمده بود، توجیه کند. به نظر نمی‌رسد محمد سوم که اینک عملاً و علناً به عنوان امام عمل می‌کرد، سهم خاصی در تکوین اندیشه نزاری این دوره داشته باشد . عقیده ستر را کسان دیگری در جامعه پرداختند؛ متفکرانی که از مسائل و پرسشهایی که اعضای عادی جامعه نزاری را دلوایس و نگران می‌ساخت آگاه بودند.

عده‌ای از علما و متکلمان غیراسماعیلی نیز، بویژه آنانکه پس از بلیه مغول خویشتن را تحت حمایت نزاریان دانش دوست قرار دادند، نقشی فعال در حیات فکری جامعه نزاری داشته اند. از میان این علما که در قلاع نزاری رو دبار و

قَهستان پناه جستند، معروفترین و بزرگترین همه، منجم و متکلم شیعی، نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد طوسی بود که از فلاسفه طراز اول روزگار خویش محسوب می‌شد. براستی، چند تا از

ص: ۴۶۶

قلعه‌های اسماعیلیان نزاری در اواخر دوره الموت به صورت مراکز پررونق فعالیت‌های فکری و عقلانی درآمده بودند. هیچ شاهد و مدرکی در دست نیست که نشان دهد این دانشمندان را علی رغم میل و اراده خودشان در جامعه اسماعیلی نگه داشته، یا مجبور به قبول کیش اسماعیلی در طی اقامتشان در میان نزاریان کرده بودند؛ اگر چه در هنگام حمله مغول خواجه نصیر الدین طوسی و چند تنی دیگر که موقعیتی چون شیخ طوسی داشتند برخلاف این ادعا کردند. برعکس این ادعاها، گمان می‌رود که این میهمانان دانشمند به میل و رضای خود میهمان نوازی نزاریان را پذیرفته بودند، و در دوره ستر آزاد بودند که معتقدات دینی پیشین خود را حفظ کنند.

با وجود این، پیرامون وابستگی خواجه نصیر الدین طوسی به اسماعیلیان گفت و گو بسیار است. خواجه نصیر الدین طوسی، در ۵۹۷ / ۱۲۰۱، در یک خانواده شیعی امامی در طوس، خراسان، به دنیا آمد. ۱۸۹ در ایام جوانی، در حوالی سال ۶۲۴ / ۱۲۲۷، طوسی وارد خدمت ناصر الدین عبد ا لرحیم بن ابو منصور (فت ۶۵۵ / ۱۲۵۷)، محتشم یا رئیس نزاریان قهستان، که خود مردی دانشمند بود، شد. طوسی در طی اقامت طولانی خود در قائن و دیگر پایگاه‌های نزاری در قهستان با محتشم ناصر الدین دوستی و الفت خاصی پیدا کرد، و در ۶۳۳ / ۱۲۳۵ تألیف مهم خود را در باب اخلاق به نام اخلاق ناصری، که در اصل دارای مقدمه‌ای اسماعیلی بوده است، به نام او اهدا کرد. پس از آن، خواجه نصیر الدین به الموت رفت، و از حمایت محمد سوم و جانشین او تا سقوط دولت نزاری در ۶۵۴ / ۱۲۵۶ بهره‌مند گشت. پس از سقوط الموت، خواجه نصیر الدین که ادعا می کرد در میان نزاریان به اسارت نگه داشته شده بوده، از مناصحان مورد اعتماد فاتح مغول، هولاکو خان، شد و هولاکو برای وی رصدخانه معظمی در مراغه، آذربایجان، بنا نهاد.

خواجه مدتی نیز در خدمت اباقا خان، جانشین هولاکو در سلسله ایلخانیان ایران، بود، و عاقبت در ۶۷۲ / ۱۲۷۴ در بغداد درگذشت. به این ترتیب، وی نزدیک به سی سال در میان نزاریان، که پربرترین دوره زندگی او بود، گذرانیده بود. در این دوره بود که آثار معروف خود، اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی، را به نام محتشم قهستان، و نیز رسالات متعددی در نجوم و فلسفه و کلام نوشت. کتاب روضة التسليم، بزرگترین اثر او درباره عقاید اسماعیلیه، و همچنین چند رساله کوتاه‌تر که صیغه اسماعیلی دارند، همه از این عهدند. علمای اثنی عشری که خواجه نصیر الدین را از همکیشان خود می‌دانند مصرانه منکر آنند که خواجه به کیش اسماعیلی درآمده بوده، و صحت انتساب رسالات

ص: ۴۶۷

اسماعیلی بدو را، که در میان اسماعیلیان محفوظ مانده است، انکار می‌کنند. عده دیگری از نویسندگان دوازده امامی، از جمله سرگذشتنامه نویسان ایرانی و معاصر وی، بر این باورند که طوسی به عنوان یک شیعه امامی تقیه به کار بسته، و برای حفظ جان خود در دوره اسارت خود در قلاع نزاری به تألیف آن کتب و رسالات پرداخته است. اما دلیلی نیست که در صحّت سیر و سلوک خواجه که زندگینامه معنوی اوست تردید کنیم. در این رساله، طوسی حکایت می‌کند که چگونه، پس از ناخرسندی اولیه‌اش از کلام و حکمت، به لزوم پیروی از معلمی صادق و لغزش ناپذیر که بتواند عقل را به

کمال غایبش هدایت کند پی برد. از این رو، به اسماعیلیه که اهل تعلیم بودند ملحق شد و امام آنها را شناخت. ۱۹۰ در همین سرگذشتنامه، طوسی بیان می‌کند که چگونه تحت تأثیر تعالیم اسماعیلی شهرستانی، معلم دایی پدرش، که در ضمن معلم پدرش نیز بود، قرار گرفته بوده است. ۱۹۱ پس، به احتمال زیاد، طوسی از روی میل در طی مدت توقفش در قلاع نزاری موقتاً به کیش اسماعیلی نزاری درآمده، و پس از سقوط دولت نزاری دوباره به کیش شیعه دوازده امامی برگشته، و چند رساله کلامی در تأیید نظریات دوازده امامیان نوشته بوده است. به هر تقدیر، وی سهم شایسته و مهمی در تکامل اندیشه نزاری روزگار خود، بویژه در ساختن و پرداختن عقیده ستر، داشته است. در واقع، این در نوشته‌های اسماعیلی او، تنها آثار موجود از دوره محمد سوم، است که ما عرضه این عقیده را به تفصیل می‌یابیم. ۱۹۲ جنبه‌ها و وجوه مختلف عقیده ستر، به صورت جرح و تعدیل یافته، در آثار نزاری بعد از دوره الموت نیز انعکاس یافته است.

عقیده ستر ضمن اینکه اصلاح دینی حسن سوم را تبیین کرد، در عین حال تعبیر تازه‌ای از عقیده قیامت عرضه می‌داشت. بر مبنای این تعبیر جدید، قیامت لزوماً آخرین رویداد تاریخ بشر نیست، بلکه حالت گذرایی از حیات است؛ و آن هنگامی است که پرده تقیه برداشته می‌شود تا حقیقت بر همه آشکار شود. به این ترتیب، عینیت ضمنی میان شریعت و تقیه که در تعالیم حسن علی ذکره السلام مستقر بود، تأیید می‌شد و، همچنین، عینیت میان قیامت و حقیقت مورد تأکید قرار می‌گرفت. ۱۹۳ به موجب این بازنگری، الزام رعایت شریعت به شیوه اهل سنت به وسیله حسن سوم بازگشت به تقیه، یعنی پنهان داشتن عقیده دینی واقعی خود از باب احتیاط، و رجعت به دوره ستر، یعنی دوره ای که بار دیگر حقیقت در باطن نهفته می‌شود، تعبیر می‌گردید. حالت قیامت می‌توانست از جنبه اصولی به وسیله هرامام زمان به همه بشریت یا گروه برگزیده‌ای از آنان، در هر زمانی

ص: ۴۶۸

که وی اراده کند، اعطا شود یا از آنها پس گرفته شود. در نتیجه، به اراده امام، زندگی انسان می‌تواند میان دور قیامت، یعنی هنگامی که حقیقت آشکار و ظاهر است، و دور ستر، که حقیقت پنهان است، در گردش باشد. به این معنا، حسن دوم دوره کوتاهی از قیامت را عرضه داشت، و حال آنکه حسن سوم آن دور را پایان داد و دوره جدیدی از ستر را برقرار کرد که رعایت تقیه در آن الزام آور بود. این تناوب دوره‌های قیامت و ستر بر حسب تصمیم و اراده امامان می‌توانست رخ دهد، زیرا هرامام بالقوه قائم نیز بود؛ یعنی امام قائم. ۱۹۴ نصیر الدین طوسی، بروشنی، با بیان اینکه دور هر پیامبری که ظاهر شریعت در آن مرعی داشته می‌شود دور ستر خوانده می‌شود و دور هر قائمی که حقایق شریعت در اختیار اوست دور قیامت نامیده می‌شود، این توالی ادوار را روا می‌دارد. ۱۹۵ اما در دور حاضر از تاریخ بشر، همچنانکه اسماعیلیان قدیم اعتقاد داشتند، انتظار می‌رفت که قیامت کلی در پایان هزاره واپسین بعد از دور آدم فرا رسد؛ یعنی در پایان هزاره ششم که به وسیله ششمین پیامبر اولوالعزم صاحب شریعت، یعنی حضرت محمد [ص]، آغاز شده بود. حضرت محمد [ص] خود، مانند پنج پیامبر صاحب شریعت پیش از او در دور حاضر تاریخ، دور ستري را افتتاح کرده بود؛ اما در دوره هزاره محمد [ص]، به خاطر شرف عظمت او، در مواردی دوره‌هایی از قیامت مقدم بر آن قیامتی که در پایان دور او فرا خواهد رسید و هزاره هفتم و پایانی دور حاضر تاریخ دینی بشر را آغاز خواهد کرد می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، قیامتی که حسن دوم اعلام داشت و تقریباً در میانه دور محمد [ص] رخ داد، یکی از این قیامات مقدماتی بود و بقیه آن دور، دور ستر خواهد بود. ۱۹۶ به‌طور خلاصه، چنین گفته می‌شد که در دور محمد [ص]، دوره‌های ستر و قیامت می‌تواند، به خواست و صلاح دید هرامام، متناوباً وقوع یابد.

اسماعیلیان متقدم اصطلاح ستر را برای بیان آن دوره هایی از تاریخشان که امام از انظار عموم یا حتی از انظار پیروانش پنهان است، مانند دوره میان محمد بن اسماعیل و عبید الله مهدی در تاریخ قدیم اسماعیلیه، و همچنین در دوره ستر میان نزار و حسن دوم در تاریخ نزاریه به کار برده بودند. اما در تعالیم نزاری اواخر دوره الموت، اصطلاح ستر معنایی متفاوت و وسیعتر پیدا کرد. اکنون، به طور اخص، معنای ستر پنهان بودن ذات روحانی حقیقی امام بود، ذاتی که تجلی حقیقت مکشوف است، نه پنهان بودن شخص جسمانی امام. بنابراین، علی‌رغم حضور جسمانی امام، ممکن بود دوری دور ستر باشد.

برای نصیر الدین طوسی که در عهد محمد سوم به نوشتن اشتغال داشت، چنین دوره

ص: ۴۶۹

ستری با حسن سوم در ۶۰۷/۱۲۱۰ آغاز شده بود؛ اگر چه امام در آن هنگام ظاهر و در رأس جامعه نزاری حکومت می‌کرد. ۱۹۷ در واقع، برای نزاریان اواخر دوره الموت، دوره فاطمی که در آن امام ظاهر و آشکار بود و دوره پیشتر تاریخ خودشان در فاصله میان نزار و حسن دوم، یعنی هنگامی که امام پنهان و مستور بود، و همچنین دوره بعد از قیامت، که باز امامان آشکار و ظاهر بودند، همه دوره ستر حساب می‌شدند.

چنانکه دیدیم، این عقیده ستر، به صورتی احتیاط‌آمیزتر، اندیشه‌های اسماعیلیان اولیه را درباره دوری بودن تاریخ مقدس حفظ می‌کرد، و حال آنکه تعبیری جدید از عقیده قیامت می‌پرداخت. عقیده ستر جدید، در عین حال، بعضی از وجوه خاص عقیده قیامت را، به صورت اصلاح و تعدیل شده، از جمله تقسیم کردن جهان بشریت را بر مبنای سه طبقه، حفظ می‌کرد. بر مبنای عقیده جدید، حالت وحدت روحانی، یعنی وحدت خلق با ام‌ام، حتی در هنگام ستر، که حالت عادی بشریت و ناشی از ضعف و ناتوانی انسانی است، میسر است. اما چنان به نظر می‌رسد که تحقق حالت وحدت در دور ستر فقط برای معدودی، و شاید فقط برای یک نفر امکان می‌داشته؛ و آن یک نفر حجت امام بوده است. ۱۹۸ بنابراین، تنها حجت که به کمال روحانی رسیده بود به حقیقت مکشوف دسترسی داشت و می‌توانست از تقیه معاف باشد، بقیه مردم یا بقیه افراد جامعه، حتی اگر امام نزاری را به عنوان یگانه پیشوای محق و راستین جهان بشریت می‌شناختند، می‌بایست از احکام شریعت اطاعت کنند، و گرنه با اهل تضاد، ملحدان، و بی‌دینان در یک مرتبه خواهند بود. ۱۹۹ مقام حجت که در جامعه نزاری، در اصل، حسن صباح حامل و دارنده آن بود، اینک به عنوان یگانه ممر وصول به امام و حقیقت اهمیت و اعتبار تازه‌ای پیدا کرد. در سلسله مراتب دعوت، این بالاترین مقام، که بلافاصله بعد از مرتبه امام قرار داشت، حتی در میان نزاریان دوره بعد از الموت اهمیت بیشتری یافت. اما بدرستی دانسته نیست که آیا در دوره محمد سوم، کسی عملاً آن مقام را داشته است یا نه. اکنون، پیروان و معتقدان عادی امام نزاری که کلیه جامعه نزاری، به استثنای حجت و چند تنی دیگر، را شامل می‌شد، اهل ترتب خوانده می‌شدند. اینان، چون به حقیقت دست نیافته بودند، در سطح باطن باقی مانده تنها از معنای باطنی شریعت آگاه بودند، اما به حقیقت غایی امام پی نبرده بودند. اما اهل ترتب، خود به نسبت درجه نزدیکی شان به حقیقت به اقویا و ضعفا تقسیم می‌شدند. ۲۰۰ در نتیجه، نظام عقیدتی نزاریان اواخر دوره الموت به جامعه نزاری این توانایی را می‌داد که هویت و استقلال روحانی خود را، در اوضاع و احوال متغیر،

ص: ۴۷۰

حفظ کند. نزاریان، در حقیقت خود را به افکار و رسوم صوفیان نزدیکتر کرده بودند، و در ایران پس از سقوط دولتشان، در زیر پوشش تصوّف زنده ماندند.

از نظر سیاسی نیز دوره محمد سوم نه تنها برای دولت نزاری، بلکه برای سراسر جهان اسلام در شرق، که اینک نمونه‌هایی از یورش مغول را تجربه می‌کرد، دوره پرتحرکی بود. محمد در ۶۱۸ / ۱۲۲۱، بلافاصله بعد از نخستین فتوحات مغول که دولت خوارزمشاهی را مضمحل ساخت، بر مسند حکومت نشست. مغولان ماوراءالنهر را با سرعتی غیرقابل تصور گرفتند. تا ۱۲۱۹ میلادی چنگیزخان، فرمانروای قدرتمند امپراتور جدید مغول، سپاهیان خود را به داخل سرزمینهای اسلامی رانده بود. تا ۱۲۲۰ میلادی بخارا و سمرقند را تسخیر کرد، و از آنجا سرداران خود را به تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه (فت ۶۱۷ / ۱۲۲۰) که اینک، پس از سقوط مملکتش، در حال فرار از این سوی ایران بدان سوی بود، فرستاد. در این میان، مغولان به پیشروی خود به سمت مغرب، از طریق آذربایجان و قفقاز، ادامه می‌دادند. در اوایل سال ۱۲۲۱ میلادی، چنگیزخان از جیحون گذشت، و بلخ را گرفت. سپس، جواترین پسرش، تولی، را به تکمیل فتح خراسان فرستاد، و وی این مأموریت را چنان بتمامی انجام داد که آن ایالت پس از آن هرگز به حال خود باز نیامد. مغولان مرو و نیشابور را بکلی ویران ساختند، و اهالی هر دو شهر را قتل عام کردند. اینک جای پای محکمی در مشرق ایران یافته بودند، و مرگ چنگیزخان در ۶۲۴ / ۱۲۲۷ تنها فرجه کوتاهی پدید آورد. در این زمان، از سالهای اولیه حکومت محمد سوم بود که عده زیادی، از جمله عده‌ای از علمای سنی خراسان، به شهرهای نزاریان در قهستان پناهنده شدند؛ زیرا در این مرحله آغازین از هجوم مغولان دولت نزاری نشان داده بود که بسی قویتر از امیرنشینهای کوچکتر دیگر است، و نیز بدان علت که به نظر می‌رسید یک نوع حسن تفاهم میان رهبران نزاری و مغولان وجود داشته است. حسن سوم، چنانکه گفتیم، از قبل پیش درآمد دوستانه‌ای نسبت به مغولان، در آغاز حرکت آنها به سوی مغرب، احتمالاً در پاییز ۶۱۶ / ۱۲۱۹، به عمل آورده بود.

فرستادگان سری او ظاهراً با خود چنگیزخان، در ۶۱۸ / ۱۲۲۱، در بلخ یا طالقان دیدار کردند، و وی را از تمایلات صلحجویانه حکمران نزاری مطلع ساختند.

به هرتقدیر، نزاریان قهستان که از یورشهای اولیه مغولان مصون مانده بودند همچنان از ثبات و رونق برخوردار داشتند، و می‌توانستند در خوش اقبالی خویش پناهندگانی را که اینک چون سیل به میان آنها روان بودند سهیم سازند. در واقع،

ص: ۴۷۱

شهاب‌الدین، محتشم دانشمند نزاری قهستان، در پذیرایی از این پناهندگان چنان دست و دلبازی به خرج می‌داد که بزودی نزاریان منطقه از تأثیرات منفی این مهمان نوازی بر منابع مالیشان به الموت شکایت برداشتند. اما شمس‌الدین، محتشم جدید قهستان نیز که از الموت منصوب شده بود، [به خاطر مهمان‌نوازی] همان ارتازه مورد تحسین و احترام پناهندگان قرار گرفت. منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی که معمولاً به نام منهاج سراج معروف است، فقیه سنی و مورخ سلسله غوریان و سلسله معزی یا سلسله غلامان هند، که سالهای اول زندگی‌اش را در خدمت غوریان گذرانیده و سه بار از قهستان در فاصله سالهای ۶۲۱ و ۶۲۳ / ۱۲۲۴ - ۱۲۲۶ دیدن کرده بود، به تفصیل از این رویدادها و از اوضاع و احوال نزاریان قهستان در آن زمان سخن رانده است. ۲۰۱ وی هم شهاب‌الدین را، که از او با احترام و

ستایش فراوان یاد می‌کند، و هم شمس الدین را می‌شناخته، و هیئتی را برای مذاکرات سیاسی با محتشم شمس الدین از جانب سیستان هدایت می‌کرده است.

فرا رسیدن شمس الدین به قهستان همزمان بود با بروز مشکلات جدیدی میان نزاریان و همسایگان سیستانیانشان. یمین الدین بهرامشاه، امیر محلی سیستان، در طی حکومت حسن سوم دو بار با نزاریان جنگیده و برادرزاده‌اش قلعه شهنشاه را در نزدیک شهر نه به آنها فروخته بود. اکنون یمین الدین از نزاریان می‌خواست که قلعه را به وی باز دهند، و تهدید کرده بود که آن را به زور می‌ستاند. بر اثر این، یمین الدین در ۶۱۸/۱۲۲۱ به دست چهار فدائی که از قهستان گسیل شده بودند، کشته شد. بعد از آن، یک سلسله منازعات بر سر جانشینی در سیستان در گرفت، و نزاریان قهستان به مداخله مستقیم در امور آن ایالت پرداختند. ۲۰۲ نزاریان از رکن الدین در مقابل برادر جوانترش، نصره الدین بن بهرامشاه، که به دست عده‌ای از بزرگان سیستان بر سریر حکومت نشانیده شده بود، حمایت می‌کردند. اما دیری نگذشت که رکن الدین به یاری نزاریان زمام قدرت را به دست گرفت. در این هنگام، در ۶۱۹/۱۲۲۲، مغولان به سیستان یورش بردند، اما در آنجا توقف نکردند و رکن الدین به دست غلامی از آن خویش به قتل رسید. پس از آن، سیستانیان به ترتیب شهاب الدین بن حرب و برادرش علی را، علی رغم نارضایتی نزاریان که عثمان نامی را نامزد این مقام کرده بودند، به امارت برداشتند. آنان از سردار خوارزمی، بنالتگین (بنالتگین)، که در آن موقع در کرمان بود برای به تخت نشاندن عثمان یاری خواستند. بنالتگین در ۶۲۲/۱۲۲۵ به سیستان درآمد، اما قدرت را به نام خویش در دست

ص: ۴۷۲

گرفت. در این مقطع از زمان، شمس الدین که سپهسالاری باکفایت بود و به محتشمی قهستان رسیده بود، نزاریان را به جنگ با بنالتگین رهبری کرد و او را در ۶۲۳/۱۲۲۶ شکست داد. پس از این جنگ بود که بنالتگین جوزجانی را به نمایندگی و سفارت از جانب خویش برای بستن پیمان صلحی به نزد رئیس نزاریان قهستان فرستاد. جامعه نزاری قهستان، به طور واضح، سیاست مستقلی را در امور محلی خود تعقیب می‌کرد، و نیز راههای تجاری مهم جدیدی با دیگر مناطق می‌گشود؛ و اینهمه، به رونق اقتصادی آن کم‌کم شایانی می‌کرد.

نزاریان هرگز آرزوهای توسعه طلبانه خود را از دست ننهاده بودند، و اینک در اوضاع و احوالی که از اتفاق و اتحاد با خلیفه بغداد و از هم پاشیده شدن دولت خوارزمشاهی پیش آمده بود توسعه قلمرو خود را امکانپذیر یافتند. در آن زمان، نزاریان هنوز با مغولان تفاهم داشتند، و حتی ممکن است که با آنها اتحادی برقرار ساخته بودند.

به هر حال، در آن زمان ظاهراً مغولان برای دولت نزاری کم خطرتر از خوارزمیان به نظر می‌رسیدند که تحت فرماندهی سلطان جلال الدین، آخرین خوارزمشاه، واپسین تلاش خود را برای استقرار حکومت خود در ایران به خرج می‌دادند. در حوالی سال ۶۱۹/۱۲۲۲، نزاریان دامغان را که در نزدیک گردکوه بود گرفتند، و بعضی از قلاع را در قومس از نو تصاحب کردند، نیز قلعه‌هایی در طارم و در کوههای زاگرس به دست آوردند. به نظر می‌آید که در همان زمان نزاریان طرحهایی برای گرفتن ری، درست از طریق شیوه قدیمتر خود، یعنی به کیش اسماعیلی درآوردن اهالی محل، ریخته بودند، زیرا در حوالی سال ۶۱۹/۱۲۲۲ گروهی از داعیان نزاری در ری دستگیر شدند و به فرمان رکن الدین، پسر سلطان محمد خوارزمشاه، به سیاست رسانیده شدند. ۲۰۳ به این ترتیب، سرزمینهای نزاریان در شش سال نخستین حکومت محمد سوم گسترش یافت. در همین زمان بود که چون خبر دروغین مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه در

۱۲۲۷/۶۲۴، در جنگی که میان وی و مغولان در نزدیکی اصفهان درگرفت، شایع شد، نزاریان شام در نزد حکمران سلجوقی روم (آناتولی) از فتح قریب الوقوع عراق عجم به وسیله همکیشان ایرانی خود لاف زدند. ۲۰۴

همچنین امکان دارد که دعوت نزاری، زمانی در نیمه اول قرن هفتم / قرن سیزدهم، یا حتی زودتر از آن، به شبه قاره هند برده شده باشد. منابع قابل اعتمادی در باب اینکه دعوت نزاری چگونه در هند نشأت گرفته است وجود ندارد، نیز معلوم نیست که هیچ یک

ص: ۴۷۳

از جوامع اسماعیلی هند، که در دوره فاطمیان در هند به وجود آمده‌اند، دعوت نزاری را پس از شقاق نزاری-مستعلوی، در ۱۰۹۴/۴۸۷، پذیرفته باشند. برای قدیمترین مرحله فعالیت‌های نزاری در هند، ما تنها روایات سنتی خود نزاریان هند یا خوجه‌ها را در دست داریم که عمدتاً در گنان‌ها، یعنی ادبیات دینی اصیل جامعه نزاری هند که به صورت شعر است و به زبان‌های مختلف رایج در شبه قاره هند سروده شده، انعکاس یافته است. گنان‌ها، که به پیرهای مختلف نسبت داده شده‌اند، از لحاظ زمانی ناهم‌ساز و از لحاظ ماهیت افسانه‌ای هستند، و لذا نمی‌توان به‌عنوان منابع تاریخی بر آنها اعتماد کرد. برحسب روایات خوجه‌های نزاری، ستگورنور نامی، که نور الدین نیز خوانده شده است، نخستین داعی نزاری بود که از دیلمان به گجرات فرستاده شد. ۲۰۵ ادعا می‌شود که وی در آنجا، در پاتان (پاتن)، حکمران محلی سیدها راجه، همان پادشاه هندوی گجرات را که گویند به کیش اسماعیلی طیبی درآمده بود، به دین نزاری درآورد. روایت محلی جامعه نزاری می‌افزاید که ستگورنور بزودی همه اهالی پاتان را به کیش نزاری درآورد، و آنجا به پیرنایاتان، یعنی شهر پیر، معروف شد. تواریخی که برای ورود ستگورنور به هند ذکر شده است، با هم اختلاف بسیار دارد. برحسب یک روایت، وی را خلیفه فاطمی، مستنصر، برای تبلیغ به نفع پسرش، نزار، به هند فرستاد. به روایت دیگر، وی فعالیت‌های خود را در روزگار حسن علی ذکره السّلام آغاز کرد و باز به روایت دیگری وی همان امام قدیم اسماعیلی، محمد بن اسماعیل، است. هرطور می‌خواهد باشد، هیچ شاهد و مدرک محسوسی وجود ندارد که بر توفیق دعوت نزاری در گجرات در قرن هفتم / سیزدهم، یعنی زمانی که کیش اسماعیلی طیبی در آن منطقه استقرار کامل یافته بود، گواهی دهد.

فعالیت‌های نزاری در شبه قاره هند، در اصل، در سند متمرکز بوده که در آنجا صور مختلف کیش اسماعیلی، علی‌رغم بگیر و بیندهای گاه‌وبیگاه فرق شیعه، در مولتان دوام آورده بوده است. شخصیتی که در روایات، آغاز فعالیت‌های نزاری در سند بدو نسبت داده می‌شود پیر شمس الدین است؛ هرچند پیری پیش از او نیز، یعنی صلاح الدین که گاهی هم به عنوان پدر شمس الدین از او یاد می‌شود، ادعا می‌شود که از الموت به هند فرستاده شده بوده است. شمس الدین شخصیت ناشناخته‌ای است که همه نوع افسانه‌ای پیرامون او را فراگرفته است، و تواریخی هم که برای فعالیت‌های او ذکر می‌شود زمانی طولانی را دربرمی‌گیرد. در روایات افسانه‌ای، شمس الدین که قبر او در مولتان واقع است با شمس الدین محمد تبریزی (فت ۱۲۴۷/۶۴۵) پیر و راهنمای روحانی مولانا

ص: ۴۷۴

جلال الدین رومی (فت ۱۲۷۳/۶۷۲)، شاعر و عارف مشهور ایران، و نیز با شمس الدین محمد، نخستین امام نزاری بعد از دوره الموت، یکی دانسته شده است. ۲۰۶ لازم به تذکر است که بعضی از منابع نسب خود شمس تبریزی را به امامان

دوره الموت می‌رسانند. ۲۰۷ در بعضی از گنان‌ها که به پیر شمس الدین نسبت داده شده از قاسم شاه، یکی از اولین ائمه نزاری دوره بعد از الموت، اغلب به عنوان امام معاصر یاد شده است؛ و به این ترتیب، فعالیت‌های پیر در حدود نیمه قرن هشتم / چهاردهم قرار می‌گیرد. در گنان‌های دیگر، روزگار فعالیت او قرن ششم / دوازدهم دانسته شده است. به این ترتیب، درباره مرحله آغازین تاریخ اسماعیلیه نزاری در هند چیزی به‌طور یقین دانسته نیست.

اما اگر بگوییم دعوت نزاری تنها پس از سقوط الموت و به دنبال فعالیت‌های اولین داعیان‌ی که قبلاً در اواخر دوره الموت به سند گسیل شده بودند، نخست در میان هندوهای سند جای پای محکمی پیدا کرد و مستقر شد، نه در گجرات، سخی به گزاف نگفتیم.

در این میان، جلال الدین خوارزمشاه که در ۶۱۸ / ۱۲۲۱ از چنگیزخان بر ساحل رود سند شکست خورده و متعاقب آن شکست سه سالی در هند گذرانیده بود، در عرصه ایران، جایی که برادرش، غیاث الدین، با موفقیت خود را در عراق عجم مستقر ساخته بود، ظاهر شد. جلال الدین بر فور برادر را از مقام خود برکنار کرد، و در ۶۲۲ / ۱۲۲۵ اوزبک، آخرین حکمران ایلدگری آذربایجان را که از هم پیمانان ناصر، خلیفه عباسی، و حسن سوم بود، برانداخت. نزاریان که سیاست طرفداری از خلیفه عباسی و مخالفت و مخاصمت با خوارزمشاهان را از حسن سوم به ارث برده بود، ند، خویشان را از جانب جلال الدین خوارزمشاه، در این موقع که لشگرکشی‌های مایوسانه و نبردهای پراکنده خود را با مغولان در نواحی مختلف ایران ادامه می‌داد، در خطر یافتند. نسوی روابط میان الموت و جلال الدین خوارزمشاه را در این دوره کوتاه، پیش از آنکه مغولان سرانجام آخرین خوارزمشاه را سرنگون سازند، برای ما توصیف کرده است. به نظر می‌آید، پس از مدتی دشمنی و خصومت، نزاریان بالاخره مجبور شدند که در ۶۲۴ / ۱۲۲۷ پیمان صلحی را که جلال الدین بر آنها تحمیل می‌کرد بپذیرند. ۲۰۸ به موجب این قرارداد صلح که در آذربایجان میان بدرال دین احمد، نماینده الموت، و شرف الملک، وزیر سلطان جلال الدین، منعقد گردید به نزاریان اجازه داده می‌شد که دامغان را نگه دارند و، در عوض، سالیانه خراجی به مبلغ ۳۰۰۰۰ دینار به خزانه خوارزمشاه بدهند. این پیمان اندکی بعد از آنکه اورخان، یکی از معتمدترین سرداران جلال الدین خوارزمشاه که

ص: ۴۷۵

۱۹۱

خراسان را به اقطاع داشت، توسط سه تن فدائی در گنجه، به انتقام فعالیت‌های عوامل او علیه نزاریان قهستان کشته شد، به امضا رسید. در جریان مذاکرات، بدرالدین از راه تفاخر گفت که چند فدائی در میان خدمه سلطان و وزیرش جای داده شده‌اند، و برای اثبات صحت گفتار خویش پنج تن از آنها را فراخواند. جلال الدین به شنیدن این خبر، شرف الملک را دستور داد تا فدائیان را زنده بسوزانند. وزیر که سخت ترسیده بود، بیهوده کوشید تا سلطان را از رأی خود بگرداند. فدائیان، مانند فدائیان‌ی که اورخان را کشتند و مردم شهر گنجه آنها را سنگسار کردند، درحالی‌که می‌مردند نام علاء الدین محمد را فریاد می‌زدند. اکنون الموت سفیر دیگری، به نام صلاح الدین علی، به نزد شرف الملک فرستاد، و درخواست

^{۱۹۱} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۰۰۰۰ دینار خونیه برای هریک از پنج فدائی که سوزانیده شده بودند کرد، و شرف الملک را، در صورت رد این تقاضا، به جان تهدید کرد. شرف الملک از خراجی که نزاریان می بایست پردازند سالانه ۱۰۰۰۰ دینار، برای مدت پنج سال، کاست.

اما صلح میان نزاریان و جلال الدین مؤثر از آب درنیامد، زیرا الموت همچنان روابط خود را با دستگاه خلافت و مغولان، و دشمن اصلی خوارزمشاهان، حفظ کرد. در ۶۲۵ / ۱۲۲۸، الموت به ملک خاموش، پسر اوزبک، و به غیاث الدین، برادر جلال الدین، که خوارزمشاه آنها را از قدرت محروم ساخته بود، پناهندگی داد. ۲۰۹ نزاریان، علی رغم محاصره رودبار به وسیله خوارزمیان، کمک کردند تا غیاث الدین به کرمان رود. اما وی در آنجا به قتل رسید. نسوی روایت می کند که نزاریان در این هنگام پیشنهاد کردند که گروهی از فدائیان را به خدمت سلطان جلال الدین بگمارند، ولی وی نپذیرفت. ۲۱۰ در همان سال (۶۲۵ / ۱۲۲۸)، هنگامی که بدر الدین، نماینده نزاریان، در مشرق از طریق جیحون به صوب درگاه خان مغول در سفر بود، سلطان جلال الدین فرمان داد تا همه کاروانهایی را که بدان سمت می رفتند، به بهانه آنکه یک سفیر مغول به معیت عده ای از اسماعیلیان به سوی شام می رود، متوقف سازند. برحسب این فرمان، شرف الملک در آذربایجان یک کاروان نزاری شامی را که به سمت مغرب می رفت و مرکب از هفتاد تن بازرگان بود قتل عام کرد. ۲۱۱ بعدها از الموت نماینده ای به نزد خوارزمشاه رفت و با موفقیت همه کالای کاروان قتل عام شده را پس گرفت. این حادثه پس از رسیدن خبر فرار غیاث الدین از الموت، که سلطان جلال الدین را خشمگین ساخت، رخ داد. نیز در همین زمان بود که وزیر محمد سوم به دست اقطاع دار ساوه در حوالی قزوین دستگیر و به عنوان زندانی به نزد جلال الدین فرستاده شد، و جلال الدین نیز دستور قتل او را داد. ۲۱۲ در طی این دوره، در

ص: ۴۷۶

یک مورد خود نسوی به عنوان نماینده سلطان جلال الدین به الموت فرستاده شد تا باقیمانده خراجی را که نزاریان هنوز از جهت دامغان بدهکار بودند مطالبه و چند مسئله مورد اختلاف دیگر را نیز حل و فصل کند. نسوی موفق به ملاقات محمد سوم و وزیرش عماد الدین شد، و آنان به وی هدایای بسیار اعطا کردند. نسوی تنها توانست راه حل مسالمت آمیزی به دست آورد؛ باوجود این، از مأموریت خود با رضایت خاطر بسیار یاد می کند. ۲۱۳ به این ترتیب، روابط میان نزاریان و خوارزمشاهیان، که به صورت دشمن اصلی نزاریان جای سلاجقه را گرفته بودند، حالتی از جنگ و آدمکشی و مذاکره بود تا اینکه جلال الدین، آخرین خوارزمشاه، پس از شکست قطعی از مغولان به صورت مرموزی، در ۶۲۸ / ۱۲۳۱، به دست کردان به قتل رسید.

دولت نزاری، گذشته از منازعاتش با خوارزمشاهیان، هنوز با همسایگان خود نیز، گاه و بیگاه، درگیریها و مشکلاتی داشت. بخصوص، به نظر می آید که روابط میان رودبار و ایالات پیرامون دریای خزر، در عهد محمد سوم، به دنبال قتل زنان گیلانی حسن سوم از هم فروپاشیده بود. نزاریان در گیلان جاهای جدیدی را گرفتند و وارد رویان شدند، و مؤثرا به شورشیان محلی آنجا علیه فخر الدوله ناوور بن بیستون، حکمران با دوسپانی که اندکی پیش از سال ۶۲۰ / ۱۲۲۳ به جای پدرش نشسته بود، کمک کردند. فخر الدوله مجبور به ترک رویان شد و برای مدتی به دربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه پناهنده شد. ۲۱۴ از سوی دیگر، روابط میان نزاریان رودبار و دشمن آبا و اجدادیشان، قزوینیها، سرانجام قرین صلح و صفا گشت. از قرار معلوم، محمد سوم با یکی از مشایخ صوفیه قزوین، جمال الدین گیلی (فت ۶۵۱ /

۱۲۵۳)، مراودات دوستانه پیدا کرده بود و سالانه مبلغ ۵۰۰ دینار طلا برای شیخ می فرستاد. گویند محمد به قزوینیان پیغام فرستاده بود که اگر به خاطر شیخ نبود، شهر قزوین را ویران می ساخت. ۲۱۵

با ناپدید شدن خوارزمشاهیان از صحنه، نزاریان رودرروی مغولان قرار گرفتند که اینک زیر فرمان پسر و نخستین جانشین چنگیزخان، یعنی اوگتای (۱۲۲۹-۱۲۴۱ میلادی)، از نو می کوشیدند تا سراسر ایران را به فرمان خود درآورند. دیری نگذشت که مغولان، که جای خالی خوارزمشاهیان را در صحنه سیاست پر کرده بودند، دامغان را از چنگ نزاریان بیرون آوردند. چون محمد سوم اینک بر آن شده بود تا در برابر مغولان ایستادگی کند، در ۱۲۳۸ میلادی با همکاری مستنصر، خلیفه عباسی (۶۲۳-۶۴۰/۱۲۲۶-۱۲۴۲) سفیری به دربار پادشاهان فرانسه و انگلستان فرستاد و خواستار اتحاد میان

ص: ۴۷۷

مسلمانان و مسیحیان در مقابله با مغولان شد. ماثیو پاریس، چنانکه گفتیم، داستان مذاکرات این نمایندگان را در اروپا، بویژه در دربار هنری سوم در انگلستان، در کتاب خویش آورده است. مأموریت این نمایندگان، به هر حال، با شکست مواجه شد، زیرا پادشاهان مسیحی اروپا اکنون در پی آن بودند که خویشتن با مغولان علیه همه مسلمانان از در اتحاد درآیند. چند سالی بعد نزاریان چون پیشنهاد آنها مورد موافقت خان بزرگ جدید، گیوک (۱۲۴۶-۱۲۴۸ میلادی)، قرار نگرفت، روابط خود را بکلی از مغولان گسستند. در ۶۴۴/۱۲۴۶، به مناسبت جلوس گیوک بر مسند خانی در مغولستان مرکزی، علاء الدین محمد همانند مستعصم، خلیفه عباسی (۶۴۰-۶۵۶/۱۲۴۲-۱۲۵۸)، و بسیاری دیگر از حکمروایان مسلمان هیئتی از نمایندگان به زعامت شهاب الدین و شمس الدین، محتشمان نزاری در قهستان، به مراسم جشن آنجا فرستادند تا تذکره‌هایی را به خدمت خان تقدیم دارند. اما گیوک فرستادگان نزاری را مرخص کرد، و به «تذکره» محمد سوم پاسخی درشت نوشت. ۲۱۶ اندک زمانی بعد، سخن گیوک به عمل پیوست و ایلچیکتای^{۱۹۲} را در سر لشگری به ایران فرستاد تا به سپاهیان مغولی که در آنجا بودند بپیوندند، و به وی دستور داد از هرده سپاهی که در آنجا باشد دو تن برای فتح سرزمینهای شورشی به کار گرفته شود و کار سرزمینها و قلاع نزاریان را مقدم بدانند. ۲۱۷ خود نیز بر آن بود تا بعدا بدین مقصود روان شود، اما مرگ وی را از اینکه به انجام عملیاتش بپردازد بازداشت. نقشه گیوک علیه نزاریان را عموزاده و جانشینش به عنوان خان بزرگ درخانی، منگوقاآن (۱۲۵۱-۱۲۵۹ میلادی)، دنبال گرفت. مغولان را از قبل سنّیانی که در درگاهشان بودند علیه نزاریان برآغالانیده بودند، و اکنون شکایات بیشتری از این قبیل، از جمله شکایاتی از قاضی شمس الدین، قاضی القضاة قزوین، مضاف بر اندازها و آگاهباشهای سرداران مغول در ایران به نظر منکو رسانیده شد. ۲۱۸ به هرتقدیر، چون منکو بر آن شد که فتوحات مغولان را در آسیای غربی کامل و پابرجا سازد. اولویت را به انهدام دولت نزاری در ایران و خلافت عباسیان در بغداد داد. در ۶۵۰/۱۲۵۲، منکوقاآن این مأموریت را بر عهده برادر خود، هولاکو، گذاشت و از وی خواست با لشکری عظیم برای سرکوبی این دو قدرتی که هنوز در سرزمینهای مسلمانان استقامت می کردند عازم شود. تدارکات و مقدمات بسیاری برای این لشگرکشی چیده شد، و هولاکو، در حقیقت، تا سال ۶۵۱/۱۲۵۳ از مغولستان سفر خود را به سوی مغرب آغاز

ص: ۴۷۸

نکرد. دو سالی دیگر نیز به طول کشید تا هولاکو عملاً قدم به خاک ایران گذاشت. چنانکه ما قبلاً، براساس گفته ویلیام روبروکی که در ۱۲۵۴ میلادی در مغولستان بوده است نقل کردیم، در همین دوره بوده است که ادعا می شود گروهی از فدائیان به قصد کشتن منکوقاآن، به تلافی اعمال ضد نزاریش، به مغولستان فرستاده شده بودند.

در این میان، در ۱۱۹۲/۵۸۸ یا یک سال بعد، یک داعی ایرانی به نام ابو منصور بن محمد، یا نصر عجمی، جانشین راشد الدین سنان شده بود. ۲۱۹ با این جانشینی، جامعه نزاری شام بار دیگر در زیر فرمان الموت قرار گرفت، و این وضع تا اضمحلال دولت نزاری در ایران در ۱۲۵۶/۶۵۴ برقرار ماند. ۲۲۰ نام چند تن از داعیان اعظم نزاری که در طی مرحله سوم تاریخشان، که حدود شصت و پنجسالی به طول کشید، دعوت نزاری را در شام هدایت کرده اند از روی کتیبه‌هایی که در مصیاف و کهف و دیگر قلعه‌های نزاری باقی مانده و نیز از چند منبع ادبی شامی بر ما معلوم است. ۲۲۱ بین سالهای ۱۲۲۳/۶۲۰ - ۱۲۲۴ و ۱۲۵۸/۶۵۶، داعیانی که دعوت نزاری را در شام هدایت می کردند عبارت بودند از:

کمال الدین حسن بن مسعود، مجد الدین، سراج الدین مظفر بن حسین، تاج الدین ابو الفتوح بن محمد، و رضی الدین ابو المعالی. به بیشتر این داعیان و رهبران، بویژه، به عنوان فرستادگان الموت اشاره شده و در کتیبه‌های شامی نامشان بعد از نام امام ذکر شده است. نزاریان شام، مانند نزاریان قهستان، در این دوره در مرابطات خود با همسایگان مسلمان و فرنگی تا حدی از آزادی عمل برخوردار بودند. نزاریان شام، روی هم رفته، روابط دوستانه خود را با جانشینان صلاح الدین ایوبی در شام حفظ کردند؛ و با تجدید روابط جلال الدین حسن سوم با اهل سنت، حتی روابط نزدیکتری میان دو طرف پیدا شد.

از این به بعد، نزاریان می‌توانستند بر روی ایوبیان به‌عنوان متحدان خویش حساب کنند.

منابع و مآخذ عربی اعلام سیاستهای جدید حسن سوم را در ۱۲۱۱/۶۰۸ - ۱۲۱۲ قرار داده و نوشته‌اند که وی سفیرانی به شام و دیگر سرزمینهای نزاری فرستاد، و به آنان دستور داد که از این پس شریعت را برطبق مذهب اهل سنت مرعی بدارند و مساجد بسازند. ۲۲۲ علاوه بر فرستادن سفرا امام از قرار معلوم نامه‌ای نیز در این زمینه به نزاریان شام نوشت. ۲۲۳ نزاریان شام، به عنوان رعایای الموت، ظاهراً به فرمانهای امام عمل کردند؛ و با در نظر گرفتن اتحاد حسن سوم با ناصر، خلیفه عباسی، روابط خود آنان با ایوبیان، بویژه با ملک الظاهر (۵۸۲ - ۶۱۳/۱۱۸۶ - ۱۲۱۶)، پسر صلاح الدین و حکمران حلب، اینک به نحو چشمگیری رو به بهبودی نهاد. گذشته از این، نزاریان شام، در این

ص: ۴۷۹

دوره ستر، به جان هیچ یک از شخصیت‌های محلی مسلمان سوء قصد نکردند، اما با فرنگان که هنوز سواحل شام را در تصرف داشتند همچنان نزاع و کشمکش داشتند.

در ۱۲۱۳/۶۱۰ فدائیان شام رمون، پسر جوان بوهوموند چهارم^{۱۹۳} (۱۱۸۷ - ۱۲۳۳)، پادشاه انطاکیه، را در کلیسای جامع تورتوسا کشتند. در ۱۲۱۴/۶۱۱ - ۱۲۱۵، بوهوموند به انتقام این عمل قلعه خوابی را در محاصره گرفت. نزاریان از

الملك الظاهر کمک طلبیدند، و وی لشگری به نجات آنان فرستاد؛ چون سپاهیان خود ملک الظاهر در جیل بهراء با شکست روبه رو شدند، الملك العادل اول، حکمران ایوبی دمشق، لشگری دیگر به یاری نزاریان فرستاد، و این لشکر فرنگان را مجبور به عقب نشینی از خوابی کرد. ۲۲۴ نزاریان شام در این فاصله راهی برای دریافت بار و خراج از بعضی از حکمرانان مسلمان و مسیحی پیدا کرده بودند. در ۶۲۴/۱۲۲۷، فردریک دوم^{۱۹۴} (۱۲۱۲-۱۲۵۰)، امپراتور آلمان، که برای جنگ صلیبی به ارض مقدس رفته بود، نمایندگانی به نزد مجد الدین، رهبر نزاریان شام، فرستاد. نمایندگان فردریک که در عین حال پادشاه صقلیه و پادشاه اسمی مملکت اورشلیم نیز بود، با خود هدایایی که بهای آنها تقریباً بالغ بر ۸۰۰۰۰ دینار می شد و می بایست به الموت فرستاده شود آورده بودند. اما مجد الدین، با توضیح آنکه راه الموت به خاطر فعالیتها و اقدامات خوارزمشاهیان و دیگران خطرناک است، هدایا را در شام نگه داشت. ۲۲۵ اما بلافاصله به الملك العزيز (۶۱۳-۶۳۴/۱۲۱۶-۱۲۳۷)، حکمران حلب، از نیات دوستانه امپراتور خبر داد، و ایوبیان را از ادامه همکاری، هرگاه که لازم باشد، مطمئن ساخت. ۲۲۶ اندکی پیشتر، در همان سال ۶۲۴ هجری، مجد الدین نمایندگانی از جانب خود به نزد پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد اول (۶۱۶-۶۳۴/۱۲۱۹-۱۲۳۷)، فرستاد و تقاضا کرد که مبلغ ۲۰۰۰ دیناری که تاکنون سالانه به عنوان خراج به الموت فرستاده می شده است، اکنون برای او فرستاده شود. ۲۲۷ سلطان با خداوند الموت مشورت کرد، و وی درخواست رئیس نزاریان شام را تأیید کرد؛ و به این ترتیب، سرانجام قرار شد که خراج یادشده به جامعه نزاری شام پرداخت شود.

اما، در حدود همین ایام، شهبسواران مهمان نواز که از روابط میان نزاریان و فردریک دوم شدیداً ناخرسند شده بودند، از نزاریان طلب خراج کردند. نزاریان امتناع ورزیدند، و لافیدند که آنان خود از امپراتوران و شاهان فرنگان باج و تحفه و ارمغان دریافت می دارند. در نتیجه، شهبسواران مهمان نواز بر نزاریان حمله بردند، و مقدار

ص: ۴۸۰

زیادی غنیمت به چنگ آوردند. ۲۲۸ تا حوالی سال ۶۲۵/۱۲۲۸، نزاریان شام خراجگزار هم شهبسواران مهمان نواز و هم شهبسواران معبد شده بودند. اماراتی در دست است حاکی از اینکه نزاریان در این هنگام عملاً با شهبسواران مهمان نواز متحد شده بوده اند؛ پاپ گرگوریوس نهم^{۱۹۵} (۱۲۲۷-۱۲۴۱)، در ۶۳۳/۱۲۳۶، نامه‌ای به نمایندگان خود در ارض مقدس نوشت، و چنین ارتباطاتی را شدیداً محکوم ساخت. ۲۲۹ آخرین رویداد در خور اهمیت در تاریخ نزاریان شام در این دوره مربوط می شود به روابط میان داعی نزاری شام و لوئی نهم، معروف به سن لوئی، پادشاه فرانسه، که سرکردگی هفتمین جنگ صلیبی را بر عهده داشت. این مرادوات که ژوئنویل، زندگینامه نویس و کاتب پادشاه، چنانچه اشاره کردیم، از آنها یاد کرده است، به اندک زمانی پس از رسیدن سن لوئی به عکا در صفر ۶۴۸/مه ۱۲۵۰ مربوط می شود. ۲۳۰ در آن زمان، به احتمال بسیار قوی، رهبری نزاریان در دست تاج الدین ابو الفتح بود که نامش در کتیبه‌ای در قلعه مصیاف، که تاریخ ذو القعدة ۶۴۶/فوریه-مارس ۱۲۴۹ بر خود دارد، ذکر شده است. به هر حال، در آن تاریخ نمایندگانی از نزاریان به نزد پادشاه فرانسه رفتند و از او خواستار باج و خراج، یا معافیت از دادن خراج به شهبسواران معبد و مهمان نواز شدند. بر اثر مداخله رژیئالد دو ویشیه^{۱۹۶} و ویلیام دوشاتونف،^{۱۹۷} استادان بزرگ دو سازمان معبد و

^{۱۹۴} II kcirederF(۱۳)

^{۱۹۵} XI yrogerG(۱۴)

^{۱۹۶} reihciV ed dlanigeR(۱۵)

^{۱۹۷} fuenuaetahC ed mailliW(۱۶)

مهمان نواز، مذاکرات میان شیخ الجبل و سن لوئی به نتیجه ای نرسید. سن لوئی، که خود بیشتر مایل به برقرار کردن روابط دوستانه با مغولان بود، خراجی به نزاریان نپرداخت، ولی نزاریان همچنان خراج خود را به شهسواران معبد و مهمان نواز می پرداختند؛ اما میان پادشاه فرانسه و رهبر نزاریان هدایایی ردوبدل شد. در طی این مذاکرات و رفت و آمد سفیران بود که یک راهب عربی به نام ایو برتونی با شیخ الجبل ملاقات کرد، و در مصیاف یا یکی دیگر از قلاع نزاری در جبل بهرآ با او درباره موضوعات دینی به بحث و گفت‌وگو نشست.

اکنون به بحث خود درباره سالهای آخر دولت نزاری در ایران باز می‌گردیم.

هولاکو، چنانکه گفتیم، با تأنی به تدارک و آماده کردن امور برای رهبری یورش عظیم مغولان از آسیای مرکزی به ایران مشغول بود، و زودتر از سال ۱۲۵۶/۶۵۴ بدان سرزمین نرسید. اما پیشتر از رسیدن خود، در جمادی الثانی ۶۵۰/ اوت ۱۲۵۲ از مغولستان سپاهی مرکب از ۱۲۰۰۰ تن پیشاپیش به فرماندهی سردار مسیحی نسطوری خود، کیدبوقا، برای پیوستن به اردوی مغول در ایران و حمله وسیع به قلاع مختلف

ص: ۴۸۱

نزاری روانه کرد. ۲۳۱ کیدبوقا در محرم سال ۶۵۱/ مارس ۱۲۵۳ از جیحون گذشت، و اندک زمانی پس از آن به قلعه‌های نزاریان در قهستان یورش برد و چند جایی را به تصرف درآورد. در ربیع الاول سال ۶۵۱/ مه ۱۲۵۳، وی در رأس یک لشکر پنج هزار نفری در پای گردکوه ظاهر شد، و باروها و دیگر وسایل محاصره را در اطراف قلعه تعبیه کرد. آنگاه کار محاصره را به یکی از امرای زیردست خویش، به نام بوری، سپرد و خود برای گرفتن قلاع مهرین، در نزدیک گردکوه، و شاهدز در قصران، که در دست اسماعیلیان بودند، پیش تاخت؛ و در همان حال، در جمادی الثانی ۶۵۱/ اوت ۱۲۵۳ افواجی را به یورش به رودبار و طارم گسیل داشت که البته کاری از پیش نبردند. در شوال ۶۵۱/ دسامبر ۱۲۵۳ محاصره‌شدگان گردکوه شبانه حمله ای دلیرانه به سپاه مغول کردند، و صدها تن، از جمله بوری، را کشتند. اما محاصره گردکوه همچنان ادامه یافت و، چون در تابستان ۶۵۲/ ۱۲۵۴ و با عده زیادی از محافظان گردکوه را از پای درآورد و قلعه در آستانه سقوط قرار گرفت، از الموت قوای امدادی فرا رسید و از سقوط آنجا جلوگیری کرد. قوای تقویت شده گردکوه برای مدت درازی به مقاومت خویش در برابر مغولان ادامه داد. در این میان، کیدبوقا به قهستان بازگشته بود، و مغولان دست به قتل و غارت گشوده و در جمادی الاول ۶۵۱/ ژوئیه ۱۲۵۳ شهرهای تون و ترشیز، را دست کم به صورت موقت، متصرف شده بودند. چند ماهی بعد، مغولان مهرین و چند قلعه دیگر را نیز در قومس گرفتند.

مغولان اینک بر نزاریان که با فرا رسیدن قریب الوقوع هولاکو موقع یتشان بیشتر به مخاطره می افتاد، سخت فشار وارد می‌آوردند. این فشارهای خارجی، گویا اختلاف و تنش داخلی را در دستگاه رهبری نزاری افزون ساخت؛ بخصوص میان علاء الدین محمد سوم و مشاوران و مناصحان عمده او که ظاهراً خواهان تسلیم شدن به مغولان بودند، اختلاف شدیدی بروز کرد. محمد سوم که گویند به مرض افسردگی گرفتار آمده بود، بتدریج خویشتن را از بقیه رؤسای نزاری به کنار کشید؛ درحالی که به مقاومت در برابر مغولان اصرار تمام داشت. در همین ایام، رابطه میان محمد سوم و پسرش، رکن الدین خورشاه، که از زمان کودکی از پدر نصّ دریافت داشته بود، رو به وخامت گذاشت. در چنین اوضاع و احوالی بود که بعضی از بزرگان نزاری، به روایت مورخان ایرانی، نقشه ای علیه محمد سوم طرح کردند، بدان قصد که ولیعهد منصوب او را به جایش بنشانند. به موجب این طرح، خورشاه می‌بایست امور دولت را در دست گیرد، و بلافاصله

با مغولان باب مذاکره بگشاید. اما قبل از آنکه این نقشه جامه عمل پوشد، خورشاه بیمار و بستری گشت. اندک زمانی بعد، در آخرین روز شوال سال ۶۵۳/ اول دسامبر ۱۲۵۵، علاء الدین محمد سوم را که همیشه به چرانیدن گوسفندان علاقه داشت، در کلبه ای در جنب آغل گوسفندان، در شیرکوه نزدیک الموت، کشته یافتند. پس از آنکه چند تنی را که مظنون به نظر می‌رسیدند مقتول ساختند، معلوم شد حسن مازندرانی، که «اخص الخواص» و یار مدام محمد سوم بود، او را کشته است، و این راز را زن حسن، که منکوحه پیشین علاء الدین محمد سوم بود، باز گفت. حسن و چند تن از فرزندان او را بکشتند.

پس از علاء الدین محمد سوم، که مدت سی و چهار سال حکمرانی کرد، پسر جوانش، رکن الدین خورشاه، که در ۶۲۷/ ۱۲۳۰ متولد شده بود، جای او را گرفت. ۲۳۲ حکمران جدید نزاری پیش از آنکه وارد هرگونه معامله و مذاکره ای با مغولان گردد، سعی کرد تا موقعیت خود را با دیگر حکمرانان مسلمان مجاور خویش تثبیت کند.

نزاریان نخست لشکرکشی خود به مغرب دیلم را تکمیل کردند، و قلعه ای را که در خلخال در محاصره داشتند گرفتند. پس از آن خورشاه سفیرانی به گیلان و دیگر نواحی مجاور فرستاد و حکمرانان آنج را از مرگ پدرش و جلوس خود آگاه ساخت، و نیز کوشید تا رابطه خویش را با آنان بهبود بخشد. در همان حال، به همه نزاریان دستور داد که اوامر شریعت را دقیقاً پیروی کنند. اندکی پس از نشستن بر مسند حکومت، برای آنکه مغولان را از سیاست جدید رهبری نزاریه آگاه سازد، خورشاه سفیری به نزد یسور نوین، فرمانده سپاه مغول در همدان، فرستاد و اظهار مطاوعت و ایلی کرد. یسور نوین جواب فرستاد دائر بر اینکه حکمران نزاری باید شخصا به درگاه هولاکو که وصولش قریب الوقوع است، حاضر شود. و این نخستین پیغام از یک رشته طولانی از پیغامها و پاسخها بود که در طی سال ۶۵۴/ ۱۲۵۶ میان نزاریان و مغولان ردوبدل شد.

در این میان، هولاکو خان در رأس قوای اصلی مغول با طمأنینه به سوی مغرب پیش می آمد. وی که در شعبان ۶۵۱/ اکتبر ۱۲۵۳ از اردوی خود در مغولستان حرکت کرده بود، و سال بعد، در شعبان ۶۵۳/ سپتامبر ۱۲۵۵، به دروازه‌های سمرقند رسید. پس از دو ماه، از اردوگاه خود درکش رسولانی به نزد حکمرانان مختلف ایران فرستاد و به آنان اطلاع داد که قصد قلع و قمع نزاریان را دارد، و از آنان خواست که به وی در این کار مدد رسانند یا منتظر عواقب سرپیچی خود از این درخواست باشند. در ذو الحجه ۶۵۳/ ژانویه ۱۲۵۶، هولاکو از جیحون گذشت، و باقیمانده ماههای زمستان را در مراتع و

مرغزارهای شفورقان در مغرب بلخ، منطقه ای که اکنون در شمال افغانستان قرار گرفته است، گذرانید. وی در ربیع الاول ۶۵۴/ آوریل ۱۲۵۶ از طریق خراسان قدم به خاک ایران گذاشت و شهر تون را که سپاه پیش قراول او به فرماندهی کیدبوقا نتوانسته بود کاملاً منکوب سازد، هدف نخستین خویش قرار داد. اما بر اثر حوادث نامعلومی که هنگام عبور وی از ناحیه زاوه و خواف در مرز شمال شرقی قهستان اتفاق افتاد، از اینکه شخصا بر یورش مغولان به تون نظارت داشته

باشد محروم شد. مسئولیت این حمله به کیدبوقا و کوکایلکای^{۱۹۸} سپرده شد، و آنان شهر را پس از هفته‌ای محاصره در نیمه ربیع الثانی ۶۵۴/ مه ۱۲۵۶ گرفتند. مغولان همه سکنه شهر تون را به استثنای زنان جوان بنا بر نقل جوینی، یا پیشه‌وران، بنا بر آنچه رشید الدین فضل الله آورده است، قتل عام کردند. ۲۳۳ سرداران فاتح مغول، سپس به هولاکو پیوستند و به سوی طوس پیش رفتند. این، به احتمال قوی، در طوس بود که هولاکو اندک زمانی بعد، ناصر الدین، آخرین محتشم قهستان و دوست و حامی خواجه نصیر الدین طوسی را به حضور پذیرفت. هولاکو پیش از این ملک شمس الدین کرت (۶۴۳-۶۸۴/ ۱۲۴۵-۱۲۸۵)، مؤسس سلسله آل کرت، را که در هرات حکومت داشتند، به مأموریت نزد محتشم ناصر الدین، که در آن موقع در قلعه سرتخت اقامت داشت، فرستاده بود. ملک شمس الدین موفق شده بود محتشم را ترغیب کند که شخصا به حضور هولاکو حاضر شود. هولاکو از وی پرسید که چرا نگهبانان قلعه را به زیر نیاورده است، و وی پاسخ داد که ساکنان دژ فقط از فرمان خورشاه که حکمران آنهاست پیروی می کنند. هولاکو به محتشم ناصر الدین سالخورده یرلیغ و پایزه ای اعطا کرد، و او را امان داد و به حکومت شهر ویران شده تون گماشت. ناصر الدین در صفر ۶۵۵ هجری درگذشت.

در این میان، در جمادی الاول ۶۵۴/ مه ۱۲۵۶، بعد از اینکه رسولان بیشتری برای مذاکره رفت و آمد کردند، خورشاه برادر خود، شهنشاه، را با جمعی از بزرگان و ارکان مملکت بفرستاد تا تسلیم و انقیاد او را به خان مغول اعلام دارند. آنان در نزدیکی قزوین به حضور یسور نوین رسیدند، و یسور پسر خود را با آنها همراه کرد تا به حضور هولاکو روند. در ۱۰ جمادی الاول / ۵ ژوئن یسور، به ناگهان با نزاریان اطراف الموت درگیر جنگ شد. اما پس از اندک زمانی عقب نشست و رودبار را ترک کرد؛ این کار به دستور هولاکو بود که در این اثنا فرستادگان نزاری را در قوچان (خبوشان) به حضور

ص: ۴۸۴

پذیرفته بود. ایلچیان هولاکو در پایان جمادی الثانی / ژوئیه به نزد خورشاه رسیدند، و یرلیغی دال بر استمالت و عاطفت برای او آوردند که چون برادرش را فرستاده و اعلام انقیاد و ایلی کرده است پادشاه گناهان پدرش را می بخشاید. و از خورشاه خواستند که چون خود مرتکب گناهی نشده است قلاع خراب کند و برای اظهار اطاعت و بندگی به خدمت خان رسد تا لشکریان مغول در سرزمینهای او خرابی به بار نیاورند. حکمران نزاری بعضی از قلعه‌ها را ویران ساخت، اما در الموت، میمون دز، و لمسر فقط بعضی سردیوارها و کنگره‌ها را بیفکند. بعضی از ایلچیان مغول همراه صدر الدین، رسول خورشاه، بازگشتند و هولاکو را از وضعیت آگاه ساختند. خورشاه اکنون برای رفتن به نزد هولاکو یک سال مهلت خواست. بقیه ایلچیان مغول در رودبار باقی مانده بودند تا بر تخریب قلعه های نزاری نظارت کنند. در اول شعبان / سپتامبر ایلچیان مغول با پیغام تازه‌ای به نزد خورشاه آمدند که وی هرچه زودتر باید به تن خویش در نزد هولاکو حضور یابد، و در غیاب او یک سردار مغول به نام توکیل بهادر به رسم باسقاقی حکمران و حافظ منافع خورشاه در رودبار خواهد بود. اما خورشاه که از قرار معلوم در پی کشتن وقت بود، تعلل و تقاعد کرد و وزیر خویش، شمس الدین گیلکی، و پسر عم پدر خویش، سیف الدین سلطان ملک بن کیا بو منصور بن محمد دوم، را همراه ایلچیان مغول به نزد هولاکو روانه کرد. اینان در ۱۷ شعبان / ۹ سپتامبر به حضور هولاکو رسیدند. ۲۳۴ خورشاه بار دیگر درخواست یک سال مهلت،

و معاف ساختن الموت و لمسر از تخریب کرد. نیز به نواب خود در گردکوه و قهستان دستور داد که به حضور هولاکو روند و فرمانبرداری و تسلیم خود را اعلام دارند. و آنان اندکی بعد چنین کردند.

در این هنگام کاسه صبر هولاکو از بازی خورشاه در به تأخیر انداختن تسلیم خود لبریز شده بود. در نیمه شعبان ۶۵۴/ سپتامبر ۱۲۵۶ هولاکو از اردوگاه خود در بسطام به عزم حمله به قلاع نزاریان در رودبار حرکت کرد. در همان حال، به همه لشکرهای مغول در عراق عجم دستور داد تا خود را برای جنگ مهیا سازند. قوای اصلی مغول از چند جانب به سوی رودبار روان گردید. جناح راست نیروهای هولاکو به سرداری بوقاتیمور و کواایلکای از راه مازندران، و جناح چپ به فرماندهی شاهزاده جغتایی تگودار و کیدبوقا از راه خوار و سمنان پیش رفتند. خود هولاکو، با قشون اصلی، مسیری متوازی انتخاب کرد که از فیروزکوه، دماوند، و ری می گذشت. دو شاهزاده جغتایی دیگر، یعنی بلغای و توتار، نیز از عراق عجم به سوی الموت روان شدند. هولاکو

ص: ۴۸۵

مدتی در دماوند توقف کرد، و از آنجا پیام دیگری به خورشاه فرستاد، و از حکمران نزاری خواست که بر فور در دماوند خود را به خدمت او رساند، و اگر آمدنش بیش از پنج روز به طول می کشد، پسرش را مقدم بفرستد. خورشاه پسرش یا برادر خردسالش را در ۱۷ رمضان / ۸ اکتبر به خدمت فرستاد. اما هولاکو کودک را به عذر آنکه هنوز خیلی کوچک است بازگردانید، و پیغام داد که اگر خورشاه هنوز نمی تواند بیاید، لازم است برادر دیگری را بفرستد تا شهنشاه را [که چندگاهیست ملازم اردوست] باز فرستد. در این هنگام هولاکو به حوالی ری رسیده بود، و آمد و رفت ایلچیان میان او و خورشاه متواتر گشته بود. در ۵ شوال / ۲۶ اکتبر خورشاه برادر خود، شیرانشاه، را به معیت سیصد تن بفرستاد، و اینان دو روز بعد به اردوی هولاکو رسیدند. در همان احوال، وزیر خورشاه، شمس الدین گیلکی، از گردکوه بازگشت، و فرمانده قلعه، قاضی تاج الدین مردانشاه، را به حضور هولاکو آورد؛ درحالی که قلعه گردکوه همچنان استقامت می کرد. اکنون شهنشاه به رودبار بازفرستاده شد با این پیام که اگر خورشاه قلعه میمون دز را ویران سازد و به شخص خویش به حضور پادشاه حاضر آید، «به نواخت و اعزاز ملحوظ گردد» و الا تنها خدای می داند که بر سر او چه خواهد آمد. در حوالی همین ایام، هولاکو در نزدیکی قزوین بسیاری از نزاریان را که در موارد مختلف به نزد او فرستاده شده بودند، مخفیانه به قتل آورد.

در این هنگام، لشکریان مغول از هرسوی به رودبار درمی آمدند. هولاکو سرانجام بر آن شده بود که میمون دز را که خورشاه در آن مقر داشت تسخیر کند. از این رو، از اردوی خود در پیشکدره در ۱۰ شوال / ۳۱ اکتبر حرکت کرد و از راه طالقان به سوی رودبار پیش راند. در ۱۸ شوال ۶۵۴ / ۸ نوامبر ۱۲۵۶ هولاکو بر فراز بلندیهای مقابل میمون دز خیمه زد، و برای آخرین بار از خورشاه خواست که خود را تسلیم کند. اما بدو گفتند که خورشاه در قلعه نیست، و بدون او و بی فرمان او کاری نمی توان کرد. هولاکو که سخت تحت تأثیر استحکامات دفاعی میمون دز قرار گرفته بود، با فرماندهان خود به مشورت پرداخت که بهتر است قلعه را محاصره کنند یا بازگردند و منتظر فرارسیدن بهار شوند. بیشتر بر آن رأی زدند که به مناسبت شروع زمستان، و در نتیجه عدم امکان تهیه و تدارک آذوقه و علوفه برای سپاهیان و اسبان و چهارپایان، بهتر است عقب نشینی کنند. تنها چند تنی، از جمله کیدبوقا، اصرار داشتند که بلافاصله قلعه را در محاصره گیرند، و هولاکو نظر آنها را تأیید کرد. سپاهیان مغول برای در حصار گرفتن قلعه آماده

شدند. مغولان برای تهیه تیر منجنیقهایشان درختهایی را که نزاریان سالها پیش در آن منطقه کاشته بودند قطع کردند. چون جنگ درگرفت، نزاریان با پرتاب کردن سنگ از منجنیق های خود بر سر مهاجمان، در ابتدا، پیروزیهایی به دست آوردند. اما در دومین روز جنگ، مغولان سلاح چینی تازه ای به میدان نبرد آوردند که آن را کمان گاو می گفتند.

تیررس این کمان دو هزار و پانصد گام بود. قلعه داران میمون دز اینک دست از جنگ کشیدند و خواستار صلح شدند. با صلح موافقت شد. روز بعد، خورشاه که حقیقتا در قلعه بود تقاضای یرلیغی برای امان کرد. یرلیغ امان را جوینی که کاتب هولاکو بود و با مخدوم خود در فتح قلعه های نزاری همراه بود، تهیه کرد. ظاهرا عده ای از «غلات فدائیان»، که برخلاف رأی دانشمندان و علمای خارجی درگاه مایل به تسلیم قلعه نبودند، خورشاه را ترغیب می کردند که از قلعه میمون دز فرود نرود. در این فاصله، رسولان و ایلچیان بیشتری ردوبدل شد. کاملا روشن است که در تمام طول این مدت، خورشاه به امید فرو ریختن برف زمستانی و دشوار شدن محاصره قلعه بر مغولان وقت می گذرانیده است؛ اما هوا برخلاف انتظار در آن پاییز ۶۵۴/۱۲۵۶ معتدل باقی ماند. در ۲۵ شوال/ ۱۵ نوامبر، مغولان میمون دز را از نو و شدیدتر به زیر باران سنگ منجنیقها گرفتند. بالاخره، خورشاه بر آن شد که تسلیم شود، و در این کار مشوق اصلی او خواجه نصیر الدین طوسی و دیگر علما و دانشمندان خارجی بودند که در آن هنگام در میمون دز به سر می بردند.

خورشاه نخست برادر دیگرش، به نام ایرانشاه، را با پسرش و جمعی از ثقات و بزرگان به زیر فرستاد. آنگاه در روز یکشنبه ۲۹ شوال ۶۵۴/ ۱۹ نوامبر ۱۲۵۶ خورشاه، درحالی که جمعی از بزرگان از جمله خواجه نصیر الدین طوسی، خواجه اصیل الدین زوزنی، و وزیرش، مؤید الدین، او را در میان گرفته بودند، از قلعه به زیر آمد. ۲۳۵ وی درست یک سال حکومت کرده بود، و تسلیم شدن او مهر اختتام بر تاریخ دولت نزاری ایران که در حدود ۱۶۶ سال پیش با فتح قلعه الموت به دست حسن صباح تأسیس شده بود زد. روز بعد از تسلیم خورشاه، همه افراد خانواده و متعلقان و یاران او نیز از قلعه به زیر آمدند، و او برحسب پیشکشی خزاین میمون دز را، اگر چه اندک بود، تقدی م هولاکو کرد. هنگامی که مغولان به بالای قلعه رفتند تا به هدم و تخریب ساختمانها و عمارات آن پردازند، با مقاومت گروهی از غلات فدائیان روبه رو شدند؛ اینان با دست از جان شستگی سه روز تمام مقاومت کردند و سرانجام همگی از پای درآمدند.

هولاکو خورشاه را به نیکی پذیرفت؛ هرچند او را در زیر محافظت یکی از امرای مغول قرار داد. به درخواست هولاکو، حکمران نزاری نمایندگانی از جانب خویش به معیت ایلچیان مغول به همه قلعه های نزاری رودبار فرستاد با این فرمان که آنها را ویران سازند. به این ترتیب، چهل قلعه ای، پس از به زیر آمدن محافظان آنها، ویران شد. در رودبار تنها فرماندهان قلعه الموت و لمسر اطاعت امر نکردند و تسلیم نشدند. شاید فکر می کردند که امامشان از روی اکراه چنین می کند، و این نوعی تقیه جدید است. هولاکو خود به پای قلعه الموت درآمد، و خورشاه بیهوده کوشید تا فرم انده قلعه، مقدم الدین، را به تسلیم وادارد. هولاکو بلغای را با سپاهی عظیم به محاصره قلعه الموت گذاشت، و خود به سوی لمسر عنان کشید. پس از چند روزی محافظان الموت تصمیم گرفتند که تسلیم شوند، و خورشاه که همراه هولاکو به لمسر رفته بود از خان مغول استدعای بخشش آنها را کرد. به الموتیان سه روز مهلت داده شده تا متعلقات خود را به زیر آورند، و البته نخست گروهی از مغولان به قلعه بالا رفتند و دروازه ها برکنند و منجنیقهای آن را بشکستند. به خود خورشاه نیز

اجازه داده شد که به قلعه رود. روز چهارم، در اواخر ذوالقعدة ۶۵۴ / دسامبر ۱۲۵۶، مغولان به قلعه الموت بالا رفتند، و آنچه را باقی مانده بود غارت کردند. نیز به تخریب و ویران ساختن آن که کاری سخت بود پرداختند، و عمارات و کتابخانه آن را آتش زدند. در آن حال، به جوینی که همراه هولاکو به پای لمسر رفته بود، اجازه داده شده بود تا کتابخانه الموت را بازرسی کند و آنچه را مناسب و ضروری می دانست حفظ کند. وی قرآن ها و تعدادی کتب نفیس از جمله بعضی از آثار اسماعیلی، و نیز مقادیری آلات و ادوات نجومی را از سوختن نجات داد، و بقیه به دست حریق سپرده شد. جوینی در ارتباط با بازرسی خود از کتابخانه الموت، توصیف ارزشمندی از قلعه برای ما باقی گذاشته است. ۲۳۶ جوینی از کثرت انبارها و مقدار آذوقه ای که در آنها نهاده شده بود، و نیز از آب انبارها و شبکه گردش آب و استحکامات قلعه سخت شگفت زده شده بود. وی از دشواری کارگروه کثیری از مغولان که بر ویران ساختن قلعه گماشته شده بودند سخنها آورده است.

در این میان، هولاکو، با وجود پادرمیانی و مداخله خورشاه، هنوز موفق نشده بود که لمسر را بگشاید یا ساکنان آن را به تسلیم قلعه ترغیب کند. از این رو طایر بوقا را با لشکری از مغول و ایرانی ها به محاصره آن بگذاشت. لمسر سالی دیگر در مقابل مغولان استقامت ورزید، اما وبا در میان محافظان و ساکنان آن شیوع یافت و اکثریت را از پای

ص: ۴۸۸

در آورد؛ معدودی که زنده مانده بودند، ناچار قلعه را در اواخر سال ۶۵۵ هجری تسلیم کردند. ۲۳۷ هولاکو رودبار را به صوب اردوگاه اصلی خود در همدان، در ذوالحجه ۶۵۴ / ژانویه ۱۲۵۷، ترک گفت. چون وجود خورشاه هنوز برای مغولان سودمند بود، همراه ایلخان به اردوگاه بزرگ رفت؛ و حال آنکه خانواده امام و متعلقان و خدمتکاران او را به قزوین فرستادند. از اردوی هولاکو، خورشاه رسولانی به معیت ایلچیان مغول به قلعه های نزاریان در شام فرستاد و به آنها دستور داد تا از آن قلاع به عنوان رعایای ایلخان محافظت کنند، تا آن زمان که خود هولاکو به آنجا برسد. اما، در شام این فرمانها نادیده گرفته شد. در این میان، به معاضدت و همکاری خو رشاه مغولان توانستند بسرعت قلعه های نزاری را در طارم، رودبار، قومس، قهستان، و جاهای دیگر به تسلیم وادارند و استحکامات آنها را ویران سازند؛ تنها استثنا در این مورد قلاع لمسر و گردکوه بود. کوتوالان و اکثریت محافظان این قلعه های ساقط شده، زیر نظارت فرماندهان و واحدهای مختلف مغول قرار گرفتند.

خورشاه، مادامی که برای مغولان سودمند بود با وی به احترام رفتار می شد. اما با تسلیم اکثریت قلعه ها و دژهای نزاری، حضور او در اردوگاه مغولان مایه مزاحمت برای هولاکو خان بود. بنابراین، هنگامی که درخواست کرد تا به درگاه منکوقاآن فرستاده شود، هولاکو بلافاصله درخواست او را اجابت کرد. در اول ربیع الاول ۶۵۵ / ۹ مارس ۱۲۵۷ خورشاه سفر سرنوشت ساز خود را به مغولستان با نه تن از یاران و به معیت جمعی از مغولان به سرکردگی بوجرای آغاز کرد. در راه چون به پای گردکوه رسیدند، خورشاه بار دیگر بیهوده کوشید تا محافظان را به تسلیم قلعه وادار کند؛ هرچند ممکن است که پنهانی بدانها گفته بوده باشد که چنین نکنند. از قرار معلوم، محافظان مغول خورشاه با وی به احترام رفتار نمی کردند؛ و تا هنگامی که به بخارا رسیدند، کار ناچار به زد و خورد کشید. چون سرانجام به قراقرم رسیدند، منکوقاآن از به حضور پذیرفتن خورشاه امتناع ورزید و او را مرخص کرد و مورد ملامت و سرزنش قرار داد که چرا تاکنون قلاع لمسر و گردکوه را خراب نکرده است. در سفر بازگشت، در محلی در کناره کوههای خانقای، واقع در شمال غربی مغولستان، هشتمین و آخرین خداوند الموت و یاران او را از مسیر جا ده بیرون بردند و از دم تیغ بیدریغ گذرانیدند. در

این میان، پس از عزیمت خورشاه به سوی مغولستان، همه نزاریانی که تحت الحفظ افواج و امرای مغول بودند قتل عام شدند. خانواده خورشاه و متعلقان او که در قزوین نگه داشته شده

ص: ۴۸۹

بودند، به دست قراقای بیتکچی^{۱۹۹} به قتل رسیدند. اوتاکوجینا، فرمانده مغول در خراسان نیز همه نزاریان قهستان را به بهانه حشر گرد آورد و ۱۲۰۰۰ تن را کشت. بنابر آنچه جوینی آورده است قتل عام کلی نزاریان، به فرمان منکوقآن و براساس یاسای چنگیزی بوده است. ۲۳۸

چنانکه حاجسن اشاره کرده است شاید اگر نزاریان روحیه روزگاران قدیم را آن زمان که با حمیت و شور و شوق تحت رهبری حسن صباح و جانشینان بلافصل او علیه قوای سلجوقی می جنگیدند می داشتند، بعضی از قلعه های نزاری می توانستند چندان در مقابل تهاجمات مغولان مقاومت ورزند که هولاکو را به نوعی سازش با آنها و ادار سازند. ۲۳۹ جوینی که همراه مغولان از الموت، میمون دز، و لمسر دیدن کرده است، آشکارا تسخیرناپذیری و خودکفایی قلعه های نزاری بویژه الموت را که به آنها امکان می داده است در برابر حملات مغولان مدتهای مدید مقاومت ورزند تأیید می کند؛ و نیز یادآور می شود که چگونه الموت در روزگاران گذشته بیش از ده سال در برابر سلاجقه ایستادگی کرده بوده است. ۲۴۰ رشید الدین فضل الله نیز می گوید که بخت و اقبال با منکوقآن و هولاکو یار بوده است که توانسته اند بدان سرعت نزاریان و قلاع آنها را منکوب سازند. ۲۴۱ درواقع، چنانکه گردکوه نشان داد، دست کم قلعه های کلیدی و مهم نزاریان می توانستند مدتهای طولانی به اتکای آذوقه و تدارکات خود در برابر دشمن مقاومت ورزند. گردکوه به عنوان آخرین پایگاه نزاریان در ایران، سیزده سال پس از سقوط الموت، در برابر محاصره کنندگان مغول خود پایداری ورزید. محافظان گردکوه سرانجام خویشتن را به خاطر نیاز به جامه و پوشیدنی در ۲۹ ربیع الثانی ۶۶۹ / ۱۵ دسامبر ۱۲۷۰، در زمان حکومت اباقا [خان]، پادشاه ایلخانی، هفده سال پس از نخستین یورش طلایه داران سپاه هولاکو بدان، تسلیم کردند. ۲۴۲ مغولان، که در پیرامون قلعه عمارات و سکون تگاههای دائمی ساخته بودند (که بازمانده و اطلال آنها را همراه سنگهای منجنیقهایشان در آنجا هنوز می توان دید)، محافظان بازمانده قلعه را هنگام فرود آمدن کشتند، اما از قرار معلوم خود قلعه را ویران نساختند و از آن در دوره سلاطین ایلخانی بعد از اباقا [خان] استقله کردند. ۲۴۳ دستگاه مرکزی رهبری نزاری در تصمیم خود به تسلیم شدن به مغولان سخت تحت تأثیر خواجه نصیر الدین طوسی و دیگر علما و دانشمندان خارجی که در میان نزاریان به سر می بردند قرار گرفته بود. این دانشمندان که

ص: ۴۹۰

تاکنون از مهمان نوازی و گشاده دستی نزاریان بهره ور شده بودند، اینک اشتیاق چشیدن طعم بخششهای کریمانه تر مغولان را داشتند؛ و بدین آرزو نیز با بریدن از آخرین خداوند الموت و پیوستن به سلک خدمتگزاران سلسله ایلخانیان ایران، که هولاکو (۶۵۴-۶۶۳/۱۲۵۶-۱۲۶۵) تأسیس نهاد، رسیدند.

فرو افتادن دولت نزاریان در ایران بایستی بر نزاریان شام بسی گران آمده باشد؛ زیرا، از این به بعد نمی توانستند به پشتیبانی و رهبری الموت و هدایت شخصی امام نزاری، که دیگر در دسترس پیروان خود نبود، مستظهر باشند. در چنین

اوضاع و احوالی، نزاریان شام، اکنون خود، رهبران محلی خویش را برمی‌گزیدند، و گاهی دو تن به اتفاق منصب داعی عمده آنها را داشتند. به این ترتیب، جامعه نزاریان شام، محروم از یک دستگاه رهبری مرکزی و معروض نقشه‌ها و توطئه‌های قدرتهای مختلف - مخصوصاً مغولان و سلسله ممالیک مصر - برای حمله به شام، دستخوش نفاق داخلی شدیدی شد که اغلب به صورت رقابت میان داعیان ارشد و رفتار خودسرانه کوتوالان قلعه‌های مختلف ظهور و بروز می‌کرد. همه این عوامل، زمینه را برای تسلیم شدن نهایی نزاریان شام به الملک الظاهر رکن الدین بیبرس اول (۶۵۸-۶۷۶/۱۲۶۰-۱۲۷۷)، سلطان ممالیک بحری مصر، که بزودی سلطه خود را بر شام و امیرنشینهای مختلف آن گسترانید، آماده ساخت. ۲۴۴ در این میان، هولاکو که از کار نزاریان ایران فراغت یافته بود، به صوب دومین هدف عمده لشکرکشی خود، یعنی نابود ساختن دستگاه خلافت عباسیان، پیش رفت. تا صفر ۶۵۶/ فوریه ۱۲۵۸، مغولان بغداد را متصرف شدند، و پایتخت کهنسال عباسیان را یک هفته تمام به باد نهب و غارت گرفتند. خلیفه عباسی، مستعصم، که برای جلوگیری از بلیه مغول به هرکوشی دست یازیده بود، به امر هولاکو به قتل رسید. آماج سومین لشکرکشی هولاکو، دولتهای ایوبی شام بود. در ۶۵۸/ ۱۲۶۰، مغولان حلب را گرفتند، و اندکی بعد حماه و دمشق تسلیم هولاکو شد. در ربیع الاول ۶۵۸/ مارس ۱۲۶۰، کیدبوقا که رهبری عملیات مقدماتی مغولان در شام را برعهده داشت، به همراهی هتعم، پادشاه ارمنستان صغیر، و داماد وی، بوهموند ششم، شاه مملکت انطاکیه، که هردو از متحدان مغولان بودند، پیروزمندانه وارد دمشق شد. در همین سال ۶۵۸/ ۱۲۶۰ بود که چهار قلعه نزاری، از جمله مصیاف، را کوتوالان آنها به مغولان تسلیم کردند. ۲۴۵ اما عمر پیروزیهای مغولان در شام کوتاه بود. هولاکو در تابستان با شنیدن خبر مرگ منکوقاآن که در حقیقت در سال پیش، یعنی در ۶۵۷/ ۱۲۵۹،

ص: ۴۹۱

اتفاق افتاده بود، به ایران بازگشت، و کیدبوقا را به عنوان فرمانده لشکر تقلیل یافته مغول در شام باقی گذاشت. در ۲۵ رمضان ۶۵۸/ ۳ سپتامبر ۱۲۶۰، مغولان در عین جالوت، واقع در فلسطین، از سپاهیان ممالیک مصر به سرداری سلطان المظفر قنز (۶۵۷-۶۵۸/ ۱۲۵۹-۱۲۶۰) شکستی فاحش خوردند. کیدبوقا اسیر و کشته شد. فرماندهی سپاه مقدم قوای مملوک با بیبرس بود که بعداً به جای قنز بر تخت سلطنت ممالیک نشست، و اقدامات بعدی مغولان را برای آنکه خویشتن را در آن منطقه مستقر سازند خنثی ساخت. دیری نکشید که مغولان از تمام شام رانده شدند، و بیبرس به عنوان قدرت فائق در آنجا سر برافراشت. از قرار معلوم، نزاریان در بیرون راندن مغولان از شام با سلاطین مملوک و دیگر حکمرانان مسلمان همکاری و معاضدت کردند، و پس از نبرد عین جالوت چهار قلعه ای را که قبلاً به تصرف مغولان درآمده بود بازگرفتند. در زمان حمله مغول به شام، نزاریان آنجا تحت رهبری رضی الدین ابو المعالی بودند، و وی کوتوالانی که قلعه‌های خود را به مغولان تسلیم کرده بودند مجازات کرد. بنا بر نوشته ابن میسر، رضی الدین در ۶۵۶/ ۱۲۵۸ داعی نزاریان شام شده بود، و اندکی پیش از آنکه بدان سمت منصوب شود به عنوان یک سفیر نزاری به دربار ممالیک مصر رفته بود. ۲۴۶

نزاریان شام اینک می‌کوشیدند تا روابطی دوستانه با بیبرس پیدا کنند، و برای این مقصود هدایا و رسولان به نزد او می‌فرستادند. بیبرس که در این زمان به کار مغولان و فرنگان سرگرم بود، متقابلاً امتیازاتی به جامعه نزاری اعطا می‌کرد. باوجوداین، بیبرس از همان ابتدا روی ضعف و نفاق داخلی جامعه نزاری حساب کرده بود، و به طور منظم دست به اقداماتی زد که در نهایت به از میان رفتن استقلال سیاسی جامعه نزاری شام منجر شد. ابن عبد الظاهر (فت ۶۹۲/

۱۲۹۳)، زندگینامه‌نویس بیبرس، روایت می‌کند که وی در ۶۵۹/۱۲۶۱ حقوق سرزمینهای نزاریان را به الملك المنصور (۶۴۲-۶۸۳/۱۲۴۴-۱۲۸۵)، شاهزاده ایوبی حماة، تفویض کرده بود. ۲۴۷ اما در همان زمان، نزاریان رسولی به نزد بیبرس فرستادند و درخواست کردند امتیازاتی را که در زمان ایوبیان بدانها داده شده بود بدیشان اعطا گردد؛ و موفق شدند. بیبرس به قصد آنکه میان نزاریان تفرقه افکند، اکنون فرستاده نزاری را، که نامش جمال الدین حسن بن ثابت بود، به رهبری جامعه نزاری که در آن هنگام هنوز در دست رضی الدین بود، و وی احتمالا به اتفاق نجم الدین اسماعیل بن شعرانی این مسئولیت را برعهده داشت، منصوب کرد. ۲۴۸ اما نزاریان از پذیرفتن جمال الدین به عنوان رهبر خود سر باز زدند، و او را به قتل رسانیدند.

ص: ۴۹۲

در حدود همین ایام بود که رضی الدین نیز درگذشت، و نجم الدین که مردی سالخورده بود، در ۶۶۰/۱۲۶۱-۱۲۶۲، رئیس دعوت نزاری شام شد. نجم الدین را در سالهای بعد پسرش، شمس الدین، و دامادش، صارم الدین مبارک که پسر رضی الدین بود، در رتق و فتق امور کمک می‌کردند. جامعه نزاری همچنان هشت قلعه را به صورت ثابت در تصاحب خود داشت، و این قلعه‌ها عبارت بودند از: مصیاف، قدموس، کهف، خوابی، رصافه، منیقه (مینقه)، علیقه، و قلیعه. قلعه خریبه ظاهرا مدتی قبل از دست آنها رفته بود. ۲۴۹

همچنانکه بیبرس به محکم کردن پایه‌های قدرت خود در شام مشغول بود، نزاریان درخور می‌دیدند که گاه و بیگاه پیشنهادهای دوستانه خود را با وی از سر گیرند.

در ۶۶۱/۱۲۶۳، هنگامی که بیبرس درگیر لشکرکشی علیه فرنگیان بود، یک هیئت نزاری به ریاست دو تن از پسران رؤسای نزاری با هدایایی به نزد سلطان آمدند. ۲۵۰ با رسولان دارالدعوة که احتمالا شمس الدین و صارم الدین بودند، به مهربانی و عطوفت رفتار شد. اما، در ۶۶۴/۱۲۶۵ بیبرس خود را آن اندازه قدرتمند می‌یافت که فرمان دهد از هدایا و تحفی که از سوی شاهان فرنگی مختلف و حکمران یمن برای نزاریان فرستاده می‌شد و از خاک مصر می‌گذشت، باج و خراج ستانده شود. ۲۵۱ از این زمان به بعد، اهمیت سیاسی نزاریان شام که به هیچ وجه در مقامی نبودند که از تجاوز و تخطی بیبرس به حقوق خویش دفاع کنند بسرعت رو به زوال گذاشت. اندکی بعد، به دنبال معاهده صلحی که در ۶۶۴/۱۲۶۶ میان سلطان مملوک و شهبسواران مهمان نواز بسته شد، خود نزاریان خراجگزار بیبرس شدند. به موجب این عهدنامه، شهبسواران مهمان نواز از خراجی که تا این زمان از نزاریان و دیگر دولتهای مسلمان پیرامون حماة و حمص می‌ستاندند صرف نظر کردند. گذشته از این، نزاریان می‌بایست از ۶۶۵/۱۲۶۷ خراجی را که قبلا برای شهبسواران مهمان نواز می‌فرستادند و از این بابت مورد سرزنش بیبرس قرار گرفته بودند به او پردازند. ۲۵۲ در نتیجه، نزاریان اکنون زیر اقتدار دولت ممالیک قرار گرفتند، و دیگری نگذشت که بکلی استقلال اسمی و ظاهری خود را نیز، با فشاری که بیبرس بر جامعه آنها وارد می‌آورد، از دست دادند. در حقیقت، زمانی نگذشت که بیبرس به عزل و نصب سران جامعه نزاری پرداخت؛ همان کاری که قبلا خداوندان الموت می‌کردند.

در ۶۶۸/۱۲۷۰، هنگامی که بیبرس به حصن الاکراد، واقع در حومه قلمرو

ص: ۴۹۳

نزاریان، سفر می‌کرد، نجم الدین برخلاف دیگر امرای آن منطقه برای اظهار مطاوعت به حضور بیبرس نرفت . بیبرس از این امر سخت رنجیده خاطر شد و نجم الدین را معزول ساخت . اندک زمانی بعد، هنگامی که نجم الدین دامادش، صارم الدین مبارک، حکمران علیقه، را به نمایندگی به نزد بیبرس فرستاد، ظاهراً بدان امید که تخفیف خراجی را که نزاریان به ممالیک می‌پرداختند استدعا کند، سلطان صارم الدین را به رهبری جامعه نزاری منصوب کرد . ۲۵۳ سلطان اکنون مطالبه قلعه مصیاف می‌کرد، و می‌خواست آن قلعه به تصرف یکی از امیران او، به نام عز الدین عدیمی، داده شود . صارم الدین که می‌بایست به نیابت بیبرس اختیار قلاع نزاری را در دست گیرد، در جمادی الثانی ۶۶۸ / فوریه ۱۲۷۰، برای تقبل این مسئولیت به راه افتاد. نجم الدین نخست با وی از این بابت از در معارضه درآمد، اما بزودی تسلیم شد . ولی صارم الدین نیز در اقدامی که برخلاف دستور سلطان به نیرنگ برای تصاحب قلعه مصیاف به خرج داد، خشم بیبرس را برانگیخت . صارم الدین، همینکه به داخل قلعه مصیاف راه یافت، عده زیادی از ساکنان آنجا را که به تبعیت از اوامر سلطان از تسلیم قلعه بدو ابا می‌ورزیدند، به قتل رسانید . به درخواست بیبرس، الملک المنصور، حکمران حماة، صارم الدین طاغی را از مصیاف بیرون راند، و وی را به‌عنوان زندانی به قاهره فرستاد. وی بعداً در آنجا درگذشت.

بیبرس بار دیگر نجم الدین را، که در این فاصله از عمل گذشته خود پوزش خواسته بود، به ریاست جامعه نزاری برگماشت، و پسر او، شمس الدین، را در قاهره نگه داشت.

در رجب ۶۶۹ / فوریه ۱۲۷۱، هنگامی که بیبرس قلعه حصن الاکراد را که در تصاحب فرنگان بود محاصره می‌کرد، دو تن نزاری از علیقه، که ظاهراً برای کشتن سلطان گسیل شده بودند، دستگیر شدند . معلوم شد که فدائیان نخست با بوهوموند ششم، دشمن سلطان، ملاقات کرده اند، و به کمک او قرار بوده است مأموریت آدمکشی خود را انجام دهند . کشف این توطئه به هرنوع حسن تفاهمی که میان بیبرس و رهبری نزاریه در شام وجود داشت پایان داد . بیبرس اکنون بر آن شد که کار پیروان فرقه را یکسره کند.

شمس الدین به اتهام همکاری با فرنگان علیه سلطان دستگیر شد . نجم الدین برای نجات جان پسرش به بیبرس متوسل شد، اما در ازای اجابت این درخواست مجبور شد که از مقام رهبری جامعه نزاری کنار رود، و اختیار قلاع نزاری را به دست ممالیک بسپارد.

نجم الدین که در آن هنگام نود سال داشت به معیت بیبرس به قاهره رفت، و در آنجا در ۶۷۲ / ۱۲۷۴ درگذشت. ۲۵۴ به شمس الدین که مدتها دستیار اصلی پدرش بود، و به

ص: ۴۹۴

احتمال قوی، منصب داعی را نیز به اتفاق پدر صاحب بود، اجازه داده شد که برای رسیدگی و تنظیم امور مربوط به دعوت نزاری و قلعه‌های آنها مدتی در شام به طور موقت بماند. به‌هرحال، وی برای مدتی به بیهودگی کوشید تا نزاریان را علیه بیبرس متشکل سازد . قلعه‌های نزاری اینک بسرعت و پی‌درپی بر اثر محاصره، تهدید، و وعده‌های اغواگرانه بیبرس از در تسلیم درمی‌آمدند. ۲۵۵ علیقه و رصافه در شوال ۶۶۹ / مه ۱۲۷۱ تسلیم شدند؛ و تا ذو القعدة ۶۷۱ / مه ۱۲۷۳ خوابی، قلیعه، منیقه، و قدموس نیز به انقیاد بیبرس درآمدند . در این میان، شمس الدین که از تلاشهای خود برای به راه انداختن قیامی نومید شده بود، خویشتن را تسلیم ممالیک کرد و به قاهره فرستاده شد . تنها محافظان قلعه کهف

اندک مقاومتی از خود نشان دادند، و با سقوط آن قلعه در ذو الحجه ۶۷۱/ ژوئیه ۱۲۷۳، آخرین پایگاه مستقل نزاری در شام به دست ممالیک افتاد؛ یعنی اندکی کمتر از سه سال بعد از تسلیم شدن محافظان گردکوه به مغولان.

بیرس همینکه اختیار کامل همه قلعه های نزاری را به دست آورد، برخلاف مغولان در ایران، قصد از میان برداشتن نزاریان را نکرد، بلکه به آنها با تسامح و به دیده اغماض نگریست. در واقع، به نزاریان اجازه داد تا در قلاع خود، در جبل بهراء، تحت نظارت شدید امرا و والیان مملوک باقی بمانند. در حقیقت، روایاتی در دست است که بیرس و جانشینان او از خدمات فدائیان نزاری علیه دشمنان خود استفاده می کرده اند. ۲۵۶ حتی ادعا می شود که پیش از تسلیم شدن همه قلاع نزاری، بیرس از فدائیان نزاری علیه مخالفان خود سود می جست. گفته اند که بیرس در شعبان ۶۶۹/ آوریل ۱۲۷۱ کنت طرابلس را به کشتن تهدید کرده است و، در همان حال، قتل فیلیپ مونترفردی،^{۲۰۰} صاحب سور، در ۱۲۷۰، و اقدام نافرجام به قتل پرنس ادوارد، شاهزاده انگلستان، در ۱۲۷۲ را نیز از تحریکات او دانسته اند. ۲۵۷ در میان منابعی که از استفاده نخستین سلاطین مملوک از فدائیان نزاری ذکری کرده اند، مفصلتر از همه شرحی است که ابن بطوطه، سیاح معروف، در سیاحتنامه خود آورده است. وی که در سفرهای خود برای نخستین بار در ۷۲۶/ ۱۳۲۶ از شام می گذشته است، از قلعه های منیقه، علیقه، قدموس، کهف، و مصیاف یاد می کند و می گوید آنها هنوز در آن تاریخ در دست فداویه بودند، و سپس به تفصیل شرحی جالب از ترتیبات موجود میان فدائیان و سلطان مملوک، الناصر ناصر الدین محمد، که در چند نوبت میان سالهای ۶۹۳/ ۱۲۹۴ و ۷۴۱/ ۱۳۴۰

ص: ۴۹۵

حکومت می کرده است، می آورد. ۲۵۸

به این ترتیب به نزاریان شام اجازه داده شد تا به صورتی نیمه مستقل به عنوان رعایای مطیع و وفادار سلاطین مملوک و جانشینان آنها به حیات خود ادامه دهند. این به جامعه نزاریان شام فرصت داد تا هویت، سنتها، و رسوم خویش را حفظ کند؛ سرنوشتی که از نزاریان ایران دریغ داشته شد، و آنان هرگز بعد از بلیه مغول حیات مجدد نیافتند. اما از جمیع جهات که بنگریم، روزگار اسماعیلیه نزاری به عنوان یک مذهب یک دولت، و یک قدرت سیاسی، که به حساب آید، پیش از آنکه مغولان و ممالیک ضربات قطعی خود را بر پیکره شاخه های ایرانی و شامی این نهضت فرود آورند، به پایان رسیده بود. آن اهمیت مختصر سیاسی را هم که نزاریان در طی دوره پرمخاطره پایانی الموت حفظ کرده بودند، در ۶۵۴/ ۱۲۵۶، به صورتی جبران ناپذیر از دست رفت. با سقوط الموت، آن قلعه کوهستانی شکوهمندی که حسن صباح به عنوان پایگاه اصلی نهضت نزاری برگزیده بود، اسماعیلیه نزاری وارد مرحله ای کاملاً متفاوت و اغلب نامعلوم و تاریکی از تاریخ خود شدند، و به عنوان یک فرقه کوچک مسلمان شیعی، بدون اهمیت سیاسی قبلی خود، زنده ماندند.

ص: ۴۹۷

۷ اسماعیلیه نزاری بعد از دوره الموت

در این واپسین فصل، تحوّل کیش اسماعیلی نزاری را از سقوط الموت در ۱۲۵۶/۶۵۴ تا زمان حاضر تعقیب می‌کنیم؛ یعنی دوره‌ای که هفتصد سال به درازا کشیده است.

نخستین پنج قرن این دوره یکی از تاریکترین مراحل تاریخ نزاری است و طولانی‌ترین دوره ابهام آمیز تاریخ نهضت اسماعیلی را تشکیل می‌دهد. در حال حاضر، تنها رویدادهای عمده این دوره بر محققان و پژوهندگان مطالعات نزاری معلوم است.

نزاریان ایران، برخلاف شعارهای جوینی و مورخان بعد از او، پس از انهدام دولت و قلعه هایشان به دست مغولان، در حقیقت، زنده ماندند. علی‌رغم قتل عامهای مغولان جامعه نزاری ایران، در طی سالهای ۶۵۴-۶۵۵/۱۲۵۶-۱۲۵۷ بکلی از میان نرفت، و تعداد معتنابهی از اسماعیلیان از کشت و کشتار مغول در رودبار و قهستان جان سالم به در بردند. و در هنگامی که رکن الدین خورشاه آخرین ماههای زندگی خود را در میان مغولان به سر می‌برد، دستگاه رهبری نزاری توانست پسر و جانشین منصوص او، شمس الدین محمد، را که مقدّم امامان نزاری دوره بعد از الموت شد، پنهان و مخفی سازد.

به این ترتیب، امامت نزاری برقرار ماند، و دیری نگذشت که از طریق دو سلاله مختلف از امامان از نسلی به نسل دیگر رسید. اما، دست‌کم مدت دو قرن، نزاریان دسترسی مستقیم به امامان خویش نداشتند، زیرا در این ایام امامان در نقاط مختلف ایران و به‌طور پنهانی می‌زیستند.

در این میان، برای مصون ماندن از تعقیب و آزار ایلخانان، تیموریان، و دیگر سلسله‌هایی که بر ایران حکومت می‌کردند، نزاریان ایران که دیگر تشکیلاتی نداشتند و سخت روحیه خویش را باخته بودند، بار دیگر مجبور به رعایت تقیه به شدیدترین وجه

ص: ۴۹۸

آن شدند. در چنین اوضاع و احوالی که تنها زنده ماندن مسئله دارای اهمیت برای جامعه بود، زمینه اعتقادی نزاریان ایران به آنها توانایی داد تا در پناه خرّقه صوفیان خویشتن را مخفی بدارند و جان سالم به در برند.

در شام، چنانکه گفتیم، بیبرس اول جامعه نزاری را تا سال ۶۷۱/۱۲۷۳ مطیع و منقاد خود ساخته بود. پس از آن، نزاریان شام عاری از هرگونه اهمیت سیاسی و بی‌هیچ تماسی با نزاریان ایران، به شیوه‌ای نیمه خودمختار به عنوان رعایای وفادار سلاطین مملوک، و سپس، سلاطین عثمانی به زندگی ادامه دادند. در این میان سنت نزاری ثالثی در منطقه جیحون علیا، جایی که کیش اسماعیلی از چند قرن پیش شیوع یافته بود، به وجود آمده بود. اسماعیلیان بدخشان و نواحی پیرامون آن، ظاهراً زمانی پیش از سقوط الموت به امامان نزاری ایمان آورده بودند. نزاریان این بخشهای دورافتاده از تأثیرات حمله مغول به ایران در امان ماندند و، در طی دوره بعد از الموت، سنت ادبی تا حدی ویژه از آن خود به وجود آوردند، و برای آثار ناصر خسرو اهمیت خاصی قائل گشتند. همچنین، اینان مقدار زیادی از آثار موجود نزاری را از دوره الموت و از دوره بعد از الموت که به زبان فارسی نوشته شده بود حفظ کردند. این در دوره بعد از الموت بود که کیش نزاری بیشترین موفقیت خود را در شبه قاره هند به دست آورد. جامعه نزاری هند، که معمولاً از آنها

به نام خوجه یاد می‌شود، تحت رهبری پیشوایان یا پیران محلی پیوسته رشد و ترقی یافت تا اینکه به پایگاه اصلی فرقه نزاری بدل شد. همچنین، خوجه‌های نزاری سنت مذهبی خاصی پدید آوردند که یک وجهش از سنت هند و وجهه دیگرش از سنت اسلامی متأثر بود. نزاریان هند در ربع اول قرن دهم / شانزدهم دستخوش افتراق عظیمی شدند.

وقتی که امام شاه، یکی از پیشوایان جامعه، در ۱۵۱۳/۹۱۹ درگذشت، پسر و جانشینش، نر (نور) محمد شاه، منکر امامان نزاری که در ایران زندگی می‌کردند شد، و برای پدرش و خودش دعوی امامت کرد. در نتیجه، وی یک فرقه فرعی نزاری جدید در هند بنیاد نهاد که پیروانش به امام شاهی یا ستپنتھی معروف شدند. این فرقه بعدها، در همان حال که از پیکره اصلی خوجه‌های نزاری گاه‌وبیگاه گروههایی جدا می‌شدند، به گروههای بیشتری تقسیم شد.

جماعات فوق العاده پراکنده نزاری دوره بعد از الموت، از جهت زبان و مشخصات اجتماعی - فرهنگی و نیز از لحاظ پیشینه تاریخیشان، با یکدیگر فرق داشتند، و هریک مستقل از دیگری تحول و تکامل می‌یافتند و میراث و ادبیات دینی خاص خود را داشتند.

ص: ۴۹۹

نزاریان از آنجا که از یک دستگاه رهبری مرکزی تحت هدایت امامانشان، برای مدتی مدید بعد از سقوط الموت، محروم مانده بودند، اینک هریک رهبر و پیشوایی محلی از آن خویش داشتند که داعی، پیر، یا شیخی بود، و تنها او می‌توانست مدعی باشد که به امام نزاری، که به صورت پنهانی در ایران می‌زیست، دسترسی دارد. با گذشت زمان، این پیشوایان محلی، سلسله‌های مستقلی از آن خود پدید آوردند که گاه‌گاه مایه ایجاد افتراق و شقاقی در نهضت نزاری می‌شد. همه این عوامل دست‌به‌دست هم داده، مسائل و دشواریهای تحقیقاتی بیشماری برای مطالعات نزاری دوره بعد از الموت پدید آورده است. بویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که منابع قابل اعتماد بسیار اندکی، اعم از نزاری و غیرنزاری، در باب این دوره در دسترس است. در حقیقت، این تنها در طی چند دهه اخیر بوده است که ما نسبت به گرایشهای مختلفی که در تکامل کیش نزاری بعد از دوره الموت پدید آمده است، بصیرت پیدا کرده‌ایم.

در نتیجه پیشرفت‌های جدیدی که در امر مطالعات نزاری، به پیشقدمی ایوانوف، حاصل شده است، اکنون ما می‌توانیم تقریباً سه دوره متمایز در تاریخ اسماعیلیه نزاری بعد از الموت تشخیص دهیم. نخستین دوره که کم‌وبیش دو قرن اول بعد از سقوط الموت را دربرمی‌گیرد مهمترین و تاریکترین دوره است، و در طی آن نزاریان ایران بیهوده کوشیدند تا بار دیگر سلطه خود را بر ناحیه رودبار تثبیت کنند. نیز در همین دوره آغازین است که نزاریان ایران خویشتن را در زیر خرقه متصوفه پنهان ساختند، و نزاع بر سر جانشینی در خانواده امامان، جامعه نزاری را به دو شاخه یا دو جناح محمدشاهیان و قاسم شاهیان تقسیم کرد. امامان محمدشاهی که در آغاز، ظاهراً، از پشتیبانی اکثریت نزاریان در بعضی از مناطق برخوردار بودند، در اوایل قرن دهم / شانزدهم به هند مهاجرت کردند؛ اما در آغاز قرن سیزدهم / نوزدهم این سلسله از امامان نزاری منقطع گردید. امامان قاسم شاهی که بتدریج مو رد قبول اکثریت نزاریان قرار می‌گرفتند، در انجدان، دهکده‌ای در ایران مرکزی، دست‌کم در نیمه دوم قرن نهم / پانزدهم ظهور کردند.

و این نشاندهنده آغاز دوره دوم از تاریخ نزاریه بعد از الموت است که ایوانوف آن را دوره احیا یا تجدید حیات انجدان خوانده است، چرا که به‌تأیید رنسانس یا دوره تجدید حیاتی در اندیشه و فعالیت‌های دعوت نزاری است. در طی این مرحله

که دو قرنی به طول کشید، امامان نزاری سلسله قاسم شاهی که با طریقت صوفیان نعمت الهی در ایران روابط بسیار نزدیک پدید آورده بودند، کوشیدند تا سلطه و نظارت خود را بر جماعات

ص: ۵۰۰

نزاری بیرون از ایران مانند جماعات نزاری شام، آسیای مرکزی، و هند که عده زیادی تا این زمان به امامان محمدشاهی گرویده بودند یا تابع سلسله موروثی پیران خود بودند، بگسترانند.

در اوضاع و احوال مساعدتری که در ایران در نتیجه اتخاذ مذهب شیعه اثنی عشری به عنوان دین رسمی مملکت توسط صوفیان پدید آمده بود، امامان قاسم شاهی آشکارتر به هدایت و رهبری دعوت نزاری پرداختند. دوره انجنان، دوره احیای فعالیت‌های ادبی در میان نزاریان ایران و بعضی نواحی همجوار نیز بود. اینان اکنون، نخستین رسالات عقیدتی را پس از سقوط الموت به رشته تحریر کشیدند. در نیمه دوم قرن دوازدهم / هیجدهم، امامان قاسم شاهی که در این فاصله از انجنان به روستای کهک در همان نزدیکی و سپس از آنجا به کرمان نقل مکان کرده بودند، در دوره حکومت پادشاهان زند و قاجار اهمیت سیاسی قابل توجهی پیدا کردند. در نیمه قرن سیزدهم / نوزدهم که امام نزاریان در دنیای خارج به نام آقا خان شناخته شد و مقرّ امامت نزاری به هند انتقال یافت، نزاریان وارد مرحله جدید تاریخ خود شدند. این دوره از تاریخ نزاری را کوشش‌های امامان نزاری یا آقا خان‌ها برای تثبیت و تحکیم رهبری خود بر جماعت نزاری و اصلاح اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی پیروان خود، بویژه آنان که در شبه قاره هند و سواحل افریقای شرقی می‌زیستند، مشخص می‌سازد.

برخلاف طیبی‌ها، آنچه نزاریان در زمینه ادبیات پدید آورده‌اند، همیشه کم و اندک بوده است. شرایط دشواری که نزاریان اغلب در آن می‌زیستند و، به طور کلی، میزان محدود تحصیل و استكمال فکری و عقلانی که جامعه نزاری تا روزگاران اخیر بدان می‌توانست رسید، در حدی نبود که از میان نزاریان متکلمان برجسته و مؤلفان نام آوری همچون داعیان طیبی یمن پدید آیند. این اندک بودن آموزش و پرورش، همراه با گرایش‌های عقیدتی خاص دوره الموت، سبب شد که نزاریان دوره بعد از الموت، بویژه آنانکه خارج از شام می‌زیستند، علاقه و رغبت خود را نسبت به مطالعه ادبیات اسماعیلی عهد فاطمی، ادبیاتی که طیبی‌ها آن را محفوظ داشتند و عمدتاً از آن بهره‌مند شدند، از دست بدهند. از میان همه جوامع نزاری، تنها جامعه نزاری شام است که تعدادی از کتب و رسالات دوره قدیم فاطمی را حفظ کرده است. چند رساله اعتقادی که در دوره بعد از الموت نوشته شده است اساساً تعالیم نزاری مربوط به اواخر عهد الموت را دربردارد؛ انسان به هیچ اثر عمده و اصیلی در ادبیات این دوره بر نمی‌خورد. گذشته از این، تا

ص: ۵۰۱

زمانهای اخیر نزاریان بعد از دوره الموت هیچ علاقه‌ای به مطالعه و بررسی تاریخ فرقه خود نشان ندادند و، در نتیجه، به فکر نوشتن و تألیف آثار تاریخی برنیامدند. از این رو، جای شگفتی نیست که بسیاری از نزاریان امروز از می‌راث گذشته خود و از تحوّل و تکامل نهضت اسماعیلی، به طور کلی، اطلاع اندکی دارند یا اصلاً غافل مانده‌اند. نیازی به تکرار ندارد که هریک از جوامع مختلف نزاری دوره بعد از الموت به علت اختلاف زبان و پراکندگی جغرافیایی سنتهای ادبی متمایزی برای خود پدید آورده‌اند؛ بدون اینکه با یکدیگر تماس یا ارتباطی داشته باشند.

ادبیات نزاری بعد از دوره الموت را بر مبنای مزجی از عوامل جغرافیایی، زمانی، نژادی، و غیره می توان به چهار گروه عمده؛ یعنی ایرانی، آسیای مرکزی، شامی (سوریه‌ای)، و هندی تقسیم کرد. آثاری که در ایران، افغانستان، و منطقه جیحون علیا نوشته شده، تماما به زبان فارسی است؛ و حال آنکه آنچه در شام پدید آمده کلا به زبان عربی است. نزاریان شبه‌قاره هند، از جمله خوجه‌ها، ستپتیها و پیروان فرقه‌های کوچکتر از زبانها و گویشهای مختلف رایج در هند برای نوشتن عقاید دینی و روایات مذهبی خود استفاده کرده‌اند. نیز باید خاطر نشان ساخت که بحث ما درباره منابع و تألیفات دوره بعد از الموت منحصرًا مربوط به کتب عقایدی می شود که پیروان امامان نزاری قاسم شاهی نوشته‌اند. نزاریان محمدشاهی، از قرار معلوم، آثار معدودی از خود در شام، جیحون علیا، و هند باقی گذاشته‌اند که به حد کافی مورد مطالعه قرار نگرفته است. ۱

نزاریان ایران و مناطق همجوار که زبان فارسی را برای نوشتن ادبیات مذهبی خود به کار برده‌اند، ظاهراً چیزی درباره اصول اعتقادات خود در طی دو قرن اول بعد از سقوط الموت نوشته‌اند. از اوایل دوره بعد از الموت، تنها آثار منظوم نزاری قهستانی را در دست داریم که یک شاعر و عامل دولتی بوده از اهالی بیرجند، و در حوالی سال ۱۳۲۰/۷۲۰ درگذشته است. وی، شاید نخستین نویسنده دوره بعد از الموت باشد که زبان شعر و تعبیرات و اصطلاحات صوفیان را برای پنهان داشتن عقاید اسماعیلی خود برگزیده است، و این شیوه را نویسندگان بعدی نزاری ایران بخوبی تقلید کرده‌اند. احیای نهضت نزاری در دوره انجمن نیز مایه تشویق فعالیت‌های ادبی در جامعه شد، و عده‌ای از نزاریان تحصیلکرده‌تر و مذهب‌تر که در ایران و نواحی اطراف می‌زیستند شروع به نوشتن نخستین آثار عقیدتی دوره بعد از الموت به زبان فارسی کردند. ۲. قدیمترین و

ص: ۵۰۲

معروفترین از همه این نویسندگان یکی ابو اسحاق قهستانی است که احتمالاً از مردم مؤمن آباد بود، و در نیمه دوم قرن نهم/ پانزدهم می‌زیست ۳ و دیگر خیرخواه هراتی، داعی و نویسنده پرکاری که قریحه شاعری متوسطی داشت و بعد از سال ۱۵۵۳/۹۶۰ در گذشت. ۴ به دنبال اینان، باید از امام قلی خاکی خراسانی که پس از سال ۱۶۴۶/۱۰۵۶ درگذشت، و پسرش علیقلی رقامی خراسانی (یا دزبادی) ۵ یاد کنیم. خاکی و پسرش که در دز باد، دهکده‌ای واقع در کوه‌های میان مشهد و نیشابور، می‌زیستند، نیز برای پنهان داشتن عقاید و اندیشه‌های نزاری خود به شعر و شیوه بیان صوفیانه متوسل شدند.

در عصر جدید، آثار اعتقادی دیگری به وسیله مؤلفان نزاری به زبان فارسی نوشته شده است. این آثار که در ایران، افغانستان، و حتی هند پدید آمده است، احیای دوره جدیدی را در فعالیت‌های ادبی نزاری بشارت می‌دهد. این دوره احیای جدید که در دهه‌های آغازین قرن حاضر به پایان رسید، بر اثر کوشش‌های آقا خان‌ها، به دنبال انتقال مقر اقامتشان به هند، به قصد استقرار مجدد نظارت و استیلا ی خود بر جوامع مختلف نزاری، شبیه کوشش‌های امامان دوره انجمن، به وجود آمد. از میان این آثار نزاری جدید که به زبان فارسی نوشته شده است، باید از رسائل کوچکی یاد کنیم که شهاب الدین شاه حسینی، پسر ارشد آقا علیشاه، دومین آقا خان، نوشته است ۶. وی بیشتر عمر خود را در بمبئی و پونا گذراند، و چند ماهی پیش از مرگ پدر، در ۱۳۰۲/۱۸۸۴، درگذشت، در حالی که هنوز سی‌و‌اند سال بیش نداشت. در ایران دانشمندترین نویسنده نزاری روزگاران اخیر محمد بن زین العابدین خراسانی بود که تخلص شعریش فدائی بود، و نیز نزاریان ایران وی را به نام حاجی آخوند می‌شناختند. فدائی از اخلاف خاکی خراسانی بود و در روستای مهم

نزاری نشین دزباد، نزدیک مشهد، می زیست و بستگان و خویشان وی هنوز در آنجا سکونت دارند . فدائی در میان سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۲۴/۱۸۹۶-۱۹۰۶ سه بار به هند برای دیدار امام نزاری زمان، سلطان محمّد شاه آقا خان سوّم، مسافرت کرد.

آقا خان با وی به مهربانی رفتار کرد، و وی را به یک منصب مهمّ تعلیمی در جماعت نزاری ایران منصوب کرد. فدائی در ۱۳۴۲/۱۹۲۳ در دزباد درگذشت، و او را در جوار خاکی خراسانی به خاک سپردند؛ مقبره آنان در ۱۹۶۶ میلادی مؤقرانه تعمیر شد.

فدائی چند کتاب درباره اصول عقاید نزاری تألیف کرد که از آن جمله است: ارشاد السالکین که در ۱۳۱۷/۱۹۰۰ تألیف آن به پایان رسیده است؛ کشف الحقائق، تألیف به سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴؛ کتاب دانش اهل بینش؛ و حدیقه المعانی که رساله‌ای است در فقه. نسخه‌های

ص:۵۰۳

این آثار را یکتا نواده فدائی، صدر الدین بن ملا شمس الدین میرشاهی، در تابستان ۱۹۸۵ میلادی در دزباد و مشهد به نگارنده این سطور نشان داد یا در اختیار او گذاشت؛ هیچ یک از این آثار در کتابشناسیهای آثار اسماعیلی که ایوانوف و پوناوالا تألیف کرده‌اند، فهرست نشده است . ۷ فدائی، در عین حال، شاعری پرکار بود و دیوان اشعار او که به وسیله اخلافتش جمع‌آوری شده است، حدود ۱۲۰۰۰ بیت دارد. وی تنها نزاری ایرانی معاصری بود که کتابی تحت عنوان کتاب هدایة المؤمنین الطالبین در تاریخ نهضت اسماعیلیه نوشت . این کتاب که به احتمال قوی به خواهش آقا خان سوم نوشته شده، در حوالی سال ۱۳۲۰/۱۹۰۳ به پایان رسیده است . تاریخ فدائی که از آغاز نهضت اسماعیلی تا امامان بعد از دوره الموت را دربرمی‌گیرد و پر است از ناهمسازیهای زمانی و اغلاط، در حدود سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ به وسیله موسی خان بن محمّد خان خراسانی (فت ۱۹۳۷) که خانواده‌اش در خدمت آقا خان ها بودند، مورد تجدید نظر قرار گرفت و تکمیل شد.

موسی خان، نخست از خدمتگزاران شهاب الدین شاه بود، و سپس به خدمت نابرداری جواتر وی آقا خان سوّم درآمد . مردی بود که تعلیم و تربیت زیادی ندیده بود و از زبان فارسی دانش محدودی داشت ، اما به کتابخانه آقا خان ها در بمبئی دسترسی داشت و روایات و خاطرات شفاهی بسیار، از جمله آنها که در میان خانواده امام شایع بود، شنیده بود . بخشی را که موسی خان بر تاریخ فدائی افزوده است، بیشتر درباره زندگی آقا خان ها و اعمال کرامت‌آسای آنهاست؛ این ذیل بخصوص از جهت آنکه ذهنیت و برخی از معتقدات خوجه های نزاری قرن نوزدهم را منعکس می سازد، درخور توجه است.

چنانکه گفتیم، در میان اسماعیلیه نزاری ایران، جماعت نزاری بدخشان و نواحی مجاور آن در منطقه جیحون علیا، سنت ادبی خاصی را حفظ کرده است . این سنت ادبی لایه‌های متعددی از ادبیات اسماعیلی را عرضه می دارد؛ هرچند پیروان بدخشانی فرقه، بخصوص، به ناصر خسرو و آثار او تعلق خاطر دارند . ۸ در نتیجه، نزاریان بدخشان کتاب مجهول المؤلف ام الکتاب، آثار اصلی و جعلی ناصر خسرو، و آثار نزاری فارسی دوره الموت و بعد از الموت، از جمله رسا لاتی را که تلفیق آرای اسماعیلی را با اندیشه های صوفیانه نشان می دهد و آثار ناشناخته ای که انتساب آنها را به نزاریان نمی توان

قطعا معین کرد، برای ما محفوظ داشته و منتقل ساخته اند. نزاریان بدخشان نقش مهمی در حفظ ادبیات نزاری که به زبان فارسی نوشته شده است داشته‌اند، و جالب

ص: ۵۰۴

اینجاست که زبان فارسی برای اینان همیشه تا حدودی زبانی بیگانه بوده است. چنانکه نوشتیم، شماره کثیری از نسخ آثار نزاری را یک هیئت اکتشافی روسی که به منطقه گورنو- بدخشان در تاجیکستان رفته بود، در طی سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۳ میلادی کشف کرد. ۹ این نسخه‌ها که همگی به زبان فارسی است، بیشتر به وسیله نزاریان شغان، واقع در غرب پامیر، که زبان بومی مردم آن یک گویش تاجیکی است، حفظ شده بود. در دوره بعد از الموت، جماعت نزاری بدخشان، پس از سید سهراب ولی بدخشانی که در حوالی ۱۴۵۲/۸۵۶ به تألیف اشتغال داشته است، ۱۰ نویسندگان سرشناسی به بار نیاورده است.

زندگی زیرزمینی و مخفیانه نزاریان ایران، توجه مورخان ایرانی دوره بعد از الموت را به خود جلب نکرد. زیرا این مورخان هیچ‌گونه تماس و برخورد مستقیمی با جوامع نزاری نداشتند و مانند جوینی فکر می کردند که مغولان بقیان پیروان فرقه نزاری را از بیخ برکنده‌اند. تنها چند تن از مورخان ایرانی که در طی نخستین سه قرن بعد از الموت به تألیف و تصنیف مشغول بودند، از جمله مورخان ناحیه دریای خزر، گاه گاه به نزاریان ایران اشاره ای کرده‌اند. این در بخش اخیر قرن دوازدهم / هیجدهم بود که چون امامان نزاری اهمیت سیاسی چشمگیری در ایران پیدا کردند، مورخان دوره زندیه و قاجاریه مطالبی درباره امامان نزاری و فعالیتهای سیاسی آنها، بویژه در ایالت کرمان، در تواریخ خویش آوردند. از جمله این تاریخنگاران می توان از احمد علی خان وزیر کرمانی (فت ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸)، رضا قلی خان هدایت (فت ۱۲۸۸ / ۱۸۷۱) و محمد تقی لسان الملک سپهر (فت ۱۲۹۷ / ۱۸۸۰) نام برد.

نزاریان شام که تقریباً تمامی تا قرن سیزدهم / نوزدهم پیرو سلسله امامان نزاری محمدشاهی بودند، ادبیاتی خاص خود داشتند که به زبان عربی نوشته می‌شد.

نزاریان شام، در دوره بعد از الموت، مانند زمانهای قدیمتر، ادبیاتی مستقل از نزاریان ایران به وجود آوردند. جماعت نزاری شام بسیاری از آثار اسماعیلی دوره فاطمی را حفظ کرد و، در نتیجه، بعضی از سنتهای اسماعیلی فاطمی نیز در آنجا ادامه یافت و در متون نزاری شامی منعکس گردید. اما جماعت نزاری شام نیز در دوره ای که مورد بررسی ماست تنها تعداد کمی نویسنده پرورش داد و معدودی رساله های اصیل و عرضه کرد. ۱۱ معروفترین مؤلف نزاری شام در این دوره، داعی ابو فراس شهاب الدین بن قاضی نصر دیلمی المینقی بود که در ۱۵۳۰/۹۳۷ - ۱۵۳۱ یا در ۱۵۴۰/۹۴۷ - ۱۵۴۱

ص: ۵۰۵

درگذشت. ۱۲ پدر ابو فراس در ۱۴۵۵/۸۵۹ از دیلم به شام کوچیده و در قلعه مینقه رحل اقامت افکنده بود، و در آنجا بود که ابو فراس در ۱۴۶۷/۸۷۲ - ۱۴۶۸ زاده شد. نزاریان شام در دوره عثمانی‌ها که از پیروان فرقه اسماعیلی و قلاع الدعوه آنها، واقع در غرب حماة، در دفتر تنظیمات خود درباره شام نام می‌برند، زندگی آرامی را می‌گذرانیدند.

نزاریان شام توجه دنیای خارج را تا دهه‌های آغازین قرن نوزدهم به خود جلب نکردند.

اما از این تاریخ به بعد، گزارشهایی درباره کشمکشهای آنان با حکمرانان خود یا همسایگان نصیری مذهبشان می‌شنویم. در حدود همین ایام است که سیاستمداران، جهانگردان، و مستشرقان اروپایی از وجود یک جامعه نزاری در شام خبر می‌دهند. در روزگاران اخیر، چند محقق و دانشمند نزاری شامی درباره تاریخ جامعه خود تألیفاتی کرده‌اند. از جمله این محققان، بویژه، باید از عارف تامر (۱۹۲۱-۱۹۹۸) که یک نزاری محمد شاهی بود، و مرحوم مصطفی غالب (۱۹۲۳-۱۹۸۱) که از نزاریان قاسم شاهی بود، نام برد. استاد عارف تامر که ساکن سلمیه است، علاوه بر این، تعدادی از متون بازمانده نزاریان شام را تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است.

نزاریان هند نیز ادبیاتی خاص خود پرورده‌اند که گنان خوانده می‌شود، و در آن سنن خوجه های نزاری و امام شاهی انعکاس یافته است. ۱۳ نزاریان هند آثار کلامی و فلسفی پیچیده نوشته و نیز آثار فارسی و عربی جوامع نزاری دیگر را به زبانهای خویش ترجمه نکرده‌اند. واژه گنان از قرار معلوم صورت عامیانه شده واژه جناحه است که در اصل لغتی سانسکریت است و به‌طور کلی به علم مراقبه و علم تفکر معنی شده است.

تصنیف گنان‌ها بیشتر به پیران مختلفی که فعالیت‌های آنها در شبه قاره هند از قرن هفتم / سیزدهم آغاز می‌شود، نسبت داده شده است. گنان‌ها تا نخستین دهه های قرن حاضر، همچنان تألیف و تصنیف می‌شد و مورد تجدید نظر قرار می‌گرفت؛ تعداد آنها اکنون به بیش از هشتصد تصنیف مختلف با طولهای متفاوت می‌رسد. در اصل، گنان‌ها فقط به صورت شفاهی روایت و نقل می‌شد، اما با گذشت زمان، دست کم از نیمه اول قرن دهم / شانزدهم، شروع به گردآوری و به کتابت درآوردن آنها کردند. ۱۴ آقا خان دوم در این باره کوشش خاصی به خرج داد، و جمعی از پیروان هندی خود را مأموریت داد که دستنویسهای گنان‌ها را از هر جا پیدا و جمع آوری کنند. گنان‌ها به زبانهای مختلف هندی از جمله سندی، گجراتی، هندی، پنجابی، و مولتانی نوشته شده است. بیشتر مقون ضبط شده ادبیات گنانی به خط خوجکی، یکی از قدیمیترین صور نوشتاری سندی، برای ما

ص: ۵۰۶

محفوظ مانده است. از نیمه قرن گذشته، تعداد زیادی از گنان‌ها که در نزد خوجه های نزاری محفوظ مانده به چاپ رسیده است که بیشتر به خط گجراتی است. در قرن حاضر، نزاریان امام شاهی نیز شروع به انتشار گنان‌هایی که در میان آنها باقی مانده است کرده‌اند که بسیار شبیه آنهاست که خوجه های نزاری ثبت کرده‌اند. ۱۵ گنان‌هایی که پیش از دهه‌های نخستین قرن دهم / شانزدهم تصنیف شده‌اند، میان خوجه‌ها و امام شاهی‌ها مشترک است. دیگر شاخه‌های خوجه‌های نزاری، مثل مومناها^{۲۰۱} دارای ادبیاتی دینی هستند که از لحاظ صورت بسیار شبیه گنان‌هاست. گنان‌ها، چنانکه گفتیم، به نظم هستند و منظور آن بوده است که به صورت موزون و با تلحین خوانده شوند. در بعضی موارد، دستنویسهای گنان‌ها نوع آهنگی^{۲۰۲} را که گنان‌ها باید بدان خوانده شود، مشخص می‌سازد.

^{۲۰۱} sanm ?oM(۱)

^{۲۰۲} sag ?ar(۲)

گنان‌ها بیشتر متضمن تعالیم دینی و اخلاقی و مشتمل بر اشعار عارفانه و تواریخ افسانه‌ای پیران مختلف است. روی‌هم‌رفته گنان‌ها از جهت اطلاعات و اخبار تاریخی، منابع موثق و قابل اعتمادی نیستند. زیرا، در اساس، منعکس‌سازنده خوش‌باوریهای یک جامعه درباره تاریخ و معتقدات خویش است، و در آنها واقعیت و افسانه به هم آمیخته شده است. از قرن گذشته، عده‌ای از خوجه‌های نزاری و امام‌شاهیان آثاری درباره تاریخ و معتقدات نزاریان هند پرداخته‌اند. قدیمترین این آثار که به وسیله امام‌شاهیان نوشته شده است، عبارت است از: منازل الاقطاب قاضی رحمت‌الله بن غلام مصطفی که تاریخ فرقه امام‌شاهی است و به زبان فارسی در حدود ۱۲۳۷/۱۸۲۱-۱۸۲۲ نوشته شده است. اما اکثریت این تألیفات به زبان گجراتی هستند و جنبه جدلی دارند، و سنتهای شفاهی فرقه‌های فرعی نزاری خاصی را در شبه‌قاره هند منعکس می‌سازند. ۱۶ در زمانهای متأخرتر، عده‌ای از خوجه‌ها تعدادی کتاب و پایان‌نامه دکترای درباره جنبه‌های مختلف کیش نزاری در هند و پاکستان و شرق آفریقا نوشته و در آنها، بویژه، بر پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی جماعات نزاری در دوره آقاخان‌ها تأکید نهاده‌اند.

آقاخان‌ها که در هند دوره بریتانیایی‌ها در ۱۲۵۸/۱۸۴۲ وارد صحنه سیاست شدند و بعدها نقش فعالی در امور بین‌المللی بازی کردند البته در کتابهای جدید بیشماری مورد بحث و فحص قرار گرفته‌اند، و حتی چند زندگینامه درباره آنها نوشته شده است.

کیش نزاری دوره بعد از الموت، یکی از وجوه نهضت اسماعیلی است که ما کمترین اطلاع را درباره آن داریم؛ و بسیاری از جنبه‌های نخستین پنج قرنش، به احتمال

ص: ۵۰۷

قوی، همچنان مورد بحث و مناقشه خواهد ماند. مشکلات پژوهشی مطالعه کیش نزاری دوره بعد از الموت نه تنها از قلت منابع قابل اعتماد سرچشمه می‌گیرد، بلکه از این واقعیت نیز ناشی می‌شود که جوامع مختلف نزاری این دوره مبهم و تاریک مستقل از یکدیگر تحول پذیرفتند و هر یک ادبیاتی خاص خود، و به زبانی متفاوت از زبان دیگران، پدید آوردند. در چنین اوضاع و احوالی، محققان جدید، از جمله متخصصان مطالعات اسماعیلی تاکنون نتوانسته‌اند بررسیهای عمده‌ای در ارتباط با این مرحله از تاریخ اسماعیلیه نزاری به عمل آورند. تنها ایوانوف، بنیانگذار مطالعات جدید نزاری، کوششهای ذی‌قیمتی در این زمینه کرده است. وی، با کوشش خستگی‌ناپذیر خود، تعدادی از متون دوره بعد از الموت را که به زبان فارسی نوشته شده و در میان نزاریان ناحیه جیحون علیا، هند، و جاهای دیگر محفوظ مانده بود، به دست آورد، ویراست، و در سلسله انتشارات انجمن اسماعیلی به چاپ رسانید. این متون همراه با چند بررسی اصیل به وسیله خود ایوانوف، در حقیقت راه را برای مطالعه تاریخ و معتقدات نزاریان بعد از دوره الموت، بویژه در ایران و مناطق همجوار آن، گشود. تحقیق درباره نزاریه بعد از دوره الموت در ایران، جایی که تا قرن پیش امامان نزاری در آن می‌زیستند، تا حد زیادی تاریخ جماعت‌های نزاری دیگر را نیز روشن ساخته است. اما، ضرورت دارد که جماعت‌های مختلف نزاری هر یک علیحده و مستقلاً مورد بررسی قرار گیرند. تا این تاریخ، بیشترین پیشرفت در مورد نزاریان شبه‌قاره هند حاصل شده است که نه تنها یکی از بزرگترین و سازمان‌یافته‌ترین جماعت‌های نزاری دنیاست، بلکه اکثریت محققان و پژوهندگان نزاری معاصر را نیز به جهان تقدیم داشته است. از آن سوی، نزاریان دوره بعد از الموت شام و جیحون علیا کمتر توجه محققان جدید را، که بدون شک از زوال اهمیت کلی این جماعت‌های نزاری منزوی آگاه بوده‌اند، به خود جلب کرده‌اند. در این فصل، ما نتایج مقدماتی و اغلب جسته‌گریخته تحقیقات جدید درباره نزاریه بعد از دوره

الموت را عرضه می داریم. نوشتن تاریخ پیوسته ای برای نهضت نزاری در این عهد هنوز محتاج درک عمیق تحولات انفرادی هریک از جوامع نزاری است. جای امیدواری است که کوششهای مؤسسه مطالعات اسماعیلی که در ۱۹۷۷ تحت زعامت و حمایت کریم آقا خان چهارم در لندن تأسیس گشته است، بر دانش ما در این رشته از مطالعات اسماعیلی بیفزاید.

نزاریان ایران در اوضاع و احوال بلافصل بعد از انهدام دولت و قلعه‌هایشان، در

ص: ۵۰۸

۱۲۵۶/۶۵۴، بکلی تارومار و بدون تشکیلات و مقصد شدند. آنها که از قتل عام مغولان در رودبار و قهستان جان سالم به در بردند، قدم در مرحله جدیدی از تاریخ خود گذاشتند؛ زیرا اینک در خارج آن قلعه ها و پایگاههای کوهستانی به سر می بردند، و سخت تقیه نگه می داشتند. خبر کشته شدن رکن الدین خورشاه در مغولستان، به سال ۱۲۵۷/۶۵۵، می‌بایست ضربه روح‌شکن دیگری بر نزاریان آشفته حال و در بدر، که عادت داشتند به امام خویش یا نواب و نمایندگان محلی او دسترسی داشته باشند، وارد آورده باشد.

جوامع نزاری ایران، اینک از داشتن یک دستگاه رهبری مرکزی که تا اینجا پایگاه فرماندهی الموت آن را تدارک می‌دید محروم شده بودند. از این رو، این جوامع ناچار بر مبانی محلی و مستقل از یکدیگر تحول پذیرفتند. در ایران در همان حال که محافظان گرد کوه در برابر مغولان و دیگر متحدان محلی آنها در ناحیه دریای خزر ایستادگی می کردند، نزاریان تقریباً همگی در دیلم و قهستان م امن یافته بودند. نزاریان پراکنده در دیگر نقاط ایران هم یا به این مناطق مهاجرت کردند، یا بتدریج در جوامع غیرنزاری اطراف تحلیل رفتند. در همان حال، بسیاری از نزاریان قهستان که از قتل عام مغول زنده مانده بودند، به افغانستان، سند، پنجاب، و دیگر بخشهای شبه قاره هند کوچیدند. به نظر می آید که نزاریان رودبار پس از زمان کوتاهی توانستند مجدداً تحت یک نوع رهبری مرکزی متشکل شوند؛ و در مدت زمانی کمتر از بیست سال پس از سقوط الموت، اینان یک قدرت نظامی به وجود آوردند که مدتها فعالیت داشت. نزاریان شمال ایران چند بار کوشیدند تا باز الموت و دیگر قلاع مهم رودبار را به چنگ آورند، زیرا این قلاع، برخلاف آنچه جوینی نوشته بود و دیگر مورخان ایرانی دوره ایلخانی نیز تکرار کرده بودند، آنچنان هم ویران نشده بودند. در واقع، خود مغولان الموت و لمسر را برای استفاده خوش بازسازی کرده بودند. در ۱۲۷۴/۶۷۴ - ۱۲۷۶، یعنی پنج سال پس از سقوط گردکوه، نزاریان رودبار آن اندازه قوی بودند که توانستند در ائتلاف با یکی از اخلاف خوارزمشاهیان از نو الموت را متصرف شوند. آنان الموت را مدت یک سال در دست داشتند تا اینکه لشگری که از جانب اباقا [خان] (۶۶۳ - ۶۸۰) (۱۲۶۵ - ۱۲۸۲)، پسر و جانشین هولاکو در سلسله ایلخانیان، علیه آنها فرستاده شده بود، آنان را از آنجا بیرون راند. ۱۷

بنابر روایات نزاری، نزاریان ایران در ماههای بعد از سقوط الموت توانستند پسر کوچک رکن الدین خورشاه را، به نام شمس الدین محمد، که از سوی پدر نصّ امامت

ص: ۵۰۹

دریافت داشته بود، مخفی کنند. شمس الدین که پس از مرگ پدرش در ۱۲۵۷/۶۵۵ بر مسند امامت نشسته بود، مطابق این روایات به وسیله عده‌ای از بزرگان نزاری به آذربایجان برده شد. در آنجا بزرگ شد و در لباس پیشه‌ور و قلابدوز پنهانی می‌زیست، و از این رو به «زردوز» معروف گردید. در سفرنامه چاپ‌نشده نزاری قهستانی اشاراتی هست حاکی از آن‌که شمس الدین محمد، و به احتمال قوی جانشین بعدی او، به حالت اختفا در آذربایجان یا جنوب قفقاز می‌زیسته‌اند. حکیم سعد الدین (یا نعیم الدین) بن شمس الدین (یا جلال الدین) بن محمد نزاری قهستانی، چنانکه گفتیم، شاعری نزاری بود که در ۱۲۴۷/۶۴۵ - ۱۲۴۸، در بیرجند، در یک خانواده زمیندار اسماعیلی، به دنیا آمده بود. ۱۸ پدر نزاری که او نیز شاعر بود، در حمله مغول به قهستان، مال و املاک خویش را از دست داد. نزاری، پس از آنکه تحصیلات مقدماتی خود را در بی‌رجند و قائن به پایان رسانید، به مطالعه ادبیات فارسی و عربی و نیز فلسفه پرداخت، و بعداً به‌عنوان کاتب و دبیر وارد خدمت شمس الدین محمد اول (۶۴۳ - ۶۸۴ / ۱۲۴۵ - ۱۲۸۵)، مؤسس سلسله آل کرت در هرات، و جانشینان او شد. نزاری، در واقع در بسیاری از قصاید خود ناچار به مداخله حکمرانان سنی آل کرت شد. وی، چه به‌عنوان یک عامل دولتی و چه به ابتکار خود، سفرهای بسیار کرد. در شوال ۶۷۸ / فوریه ۱۲۸۰ / ۱۹ از تون عازم سفری طولانی به آذربایجان، اران، گرجستان، ارمنستان، و باکو شد که دو سال به درازا کشید (۶۷۸ - ۶۷۹ / ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱). در طی این مسافرت بود که نزاری ظاهراً امام شمس الدین محمد را ملاقات کرد، و وی بر او نام شمس دین شاه نیمروز علی و شاه شمس نهاد. ۲۰ نزاری در تبریز، و احتمالاً در مقر امام، بیمار شد، و پس از آنکه به یاری عده‌ای از نزاریان محل، که آنها را اخوان الصفا می‌نامد، بهبود یافت، در صفر ۶۷۹ / ژوئن ۱۲۸۰ سفر خود به سوی شمال ادامه داد. نزاری شرح مسافرت خود را در سفرنامه منظوم خویش، که به صورت مثنوی سروده و ۱۲۰۰ بیت دارد، باز گفته است. وی در اشعار خویش امام حاضر را می‌ستاید، و نیز از قیامت روحانی و دیگر اندیشه‌های اسماعیلی در لفافه اصطلاحات و تعابیر صوفیان سخن می‌گوید. نزاری پس از بازگشت به قهستان مدتی دیگر در خدمت امرای آل کرت، که اکنون سلطه خود را بر سراسر افغانستان و خراسان گسترده بودند، باقی ماند. اما معاندان نزاری سرانجام موفق شدند که کرتیان را علیه او برانگیزند. او را معزول و اموالش را مصادره کردند. نزاری، نومید و تهی‌دست، سالهای آخر عمرش را به کار کشاورزی گذراند. وی در ۷۲۰ / ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ در بیرجند، در دوره حکمرانی

ص: ۵۱۰

غیاث الدین کرت (۷۰۸ - ۷۲۹ / ۱۳۰۸ - ۱۳۲۸)، نوه شمس الدین محمد کرت، جهان را بدرود گفت. در ۱۳۴۴ / ۱۹۲۵، هنگامی که قبرستان بیرجند را به پارک مبدل کردند، قبر نزاری ویران شد. در سالهای اخیر، مقبره جدیدی برای او در زادگاهش، بیرجند، ساخته شده است.

شمس الدین محمد در حدود سال ۷۱۰ / ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ در آذربایجان بعد از تقریباً نیم قرن امامت وفات یافت. ۲۱ در دوره طولانی اقامت او بود که نزاریان ایران، بویژه در رودبار، از نو چنان تشکلی پیدا کردند که توانستند الموت را به‌طور موقت دوباره تسخیر کنند؛ و حال آنکه نزاریان شام بکلی مطیع و منقاد سلاطین مملوک مصر شدند. میان مرگ شمس الدین و نیمه دوم قرن نهم / پانزدهم، هنگامی که امامان نزاری قاسم‌شاهی در انجدان ظهور کردند، دوره تاریکی از تاریخ اسماعیلیه نزاری قرار گرفته است. عملاً از امامان نزاری در این دوره، که بنابر روایات اسماعیلیان نزاری در طی این دوره یکصد و پنجاه ساله، یکی پس از دیگری، در ایران امامت کرده‌اند، چیزی دانسته نیست. تنها نام این امامان به وسیله نزاریان دوره‌های بعد برای ما محفوظ مانده است. در واقع، برطبق سنن و روایات فرقه نزاری، سلسله ناگسسته‌ای از

امامانی که در دوره بعد از الموت بر مسند امامت نزاریان نشسته اند وجود دارد؛ هرچند فهرستهای بعدی که از این امامان در دست است از حیث نام، تعداد، و توالیشان باهم اختلافاتی دارند. فهرست رسمی که هم اکنون در میان نزاریان قاسم‌شاهی رواج دارد، از قرار معلوم، در بخش اخیر قرن گذشته صورت نهایی خود را پیدا کرده است.

پس از شمس‌الدین محمد، بار دیگر بر سر جانشینی امام اختلاف افتاد و سلسله امامان نزاری و پیروان آنها به دو دسته، که به نام محمدشاهی و قاسم‌شاهی معروف شدند، تقسیم گشتند. سلسله امامان محمدشاهی که معروفترین آنها شاه طاهر دکنی است در حدود دو قرن پیش منقطع گردید؛ و حال آنکه، سلسله قاسم‌شاهی تا امروز دوام آورده است. امامان قاسم‌شاهی که از دهه‌های نخستین قرن گذشته عنوان آقا خان بر خود دارند، اکنون تنها امامان نزاری هستند. ریشه این شقاق که باعث تضعیف بیشتر نهضت نزاری در دوره بعد از الموت شد، تقریباً نامعلوم و پوشیده مانده است؛ بخصوص که آثار بازمانده فرقه‌ای، این موضوع را مورد بحث قرار نداده است. منابع قاسم‌شاهی، که تقریباً همه آثار بازمانده نزاری را شامل می‌شود، اصلاً و ابداً بدین شقاق و جدایی اشاره ای نمی‌کنند. معدود آثاری که از محمدشاهیان باقی مانده است از این

ص: ۵۱۱

شقاق و جدایی یاد می‌کند، اما اوضاع و احوالی را که باعث آن آمده است بیان نمی‌کند. و خود منابع محمدشاهی در باب تاریخ دقیق این اختلاف که بر سر جانشینی در خاندان امامان نزاری رخ داده است، با هم توافق ندارند.

برحسب روایات شفاهی محمدشاهیان شام، که اکثریت جامعه نزاری آنجا تا نیمه دوم قرن گذشته پیرو سلسله امامان محمدشاهی بودند و نیز بازمانده این فرقه فرعی نزاری را اکنون فقط در آنجا می‌توان یافت، شقاق و جدایی پس از مرگ شمس‌الدین محمد رخ داد. ۲۲ بر سر جانشینی شمس‌الدین، که بیست و پنجمین امام فرقه محمدشاهی محسوب می‌شد، میان پسر ارشد و پسر جوان او، یعنی میان علاء الدین مؤمن شاه و قاسم شاه، اختلاف افتاد؛ پسر وسطی او، کیاشاه، در این مشاجره و اختلاف مداخله ای نداشت. بنابراین روایت شامی، قاسم شاه می‌بایست فقط به عنوان حجت برادر بزرگتر خود، مؤمن شاه، عمل کند، و مؤمن شاه نیز با گذشت زمان جایش را به پسرش، محمد شاه، داد. در نتیجه، اعضای این شعبه از فرقه نزاریه در شام، به صورت معمول، خویشان را، در مقابل قاسمیّه، مؤمنیه یا نزاریان مؤمنی می‌خواندند، زیرا این در عهد مؤمن شاه بود نه پسرش، محمد شاه، که شقاق و جدایی از نزاریان قاسم‌شاهی پدید آمد.

از سوی دیگر، به موجب آنچه در ا رشاد الطالبین، که یک منبع محمدشاهی است و در بدخشان در ۱۵۲۳/۹۲۹ به وسیله شخصی به نام محب علی قندزی نوشته شده است، شقاق بعد از امامت مؤمن شاه که جانشین پدرش، شمس‌الدین، شده بود، صورت گرفته است. به موجب این مأخذ، که مطالب آن را لمعات الظاهرین منظوم، سروده غلام علی بن محمد و تنها اثر محمدشاهی که در هند به سال ۱۶۹۸/۱۱۱۰-۱۶۹۹ نوشته شده است، تأیید می‌کند، محمد شاه و قاسم شاه در واقع برادر بودند و هر دو پسران مؤمن شاه بودند. ۲۳ با مرگ پدر، هر یک از برادران خود را جانشین او اعلام داشت. مسئله وقتی غامض تر می‌شود که می‌بینیم قدیمیترین مأخذ قاسم‌شاهی نیز مؤمن شاه را پسر و جانشین شمس‌الدین محمد شمرده‌اند. به موجب این مأخذ، پس از مؤمن شاه پسرش، قاسم شاه، جانشین او شده است. ۲۴ اما نام مؤمن شاه کلاً از فهرستهای بعدی نام امامان قاسم‌شاهی، و نیز از فهرستی که اینک مورد قبول پیروان نزاری آقا خان است حذف شده است. به این ترتیب، روشن نیست که محمد شاه و قاسم شاه پسران مؤمن شاه بوده اند یا اینکه مؤمن

شاه بن شمس الدین برادر بزرگتر قاسم شاه بوده است . در هر صورت، مؤمن شاه بن شمس الدین که در حوالی سال ۱۳۳۷/۷۳۸ - ۱۳۳۸ وفات یافته،

ص: ۵۱۲

پدر محمد شاه بوده است؛ و این محمد شاه بلافاصله پس از مرگ شمس الدین بخشی از جامعه نزاری را به رقابت با عمویش (یا برادرش)، قاسم شاه، رهبری می کرده است. این شقاق در خانواده امامان سبب جدایی نزاریان به دو شاخه شد. امامان محمدشاهی که احتمالاً نماینده شعبه ارشد بودند، به نظر می آید که در آغاز پیروانی بیشتر از امامان قاسمشاهی داشته‌اند. تقریباً تمام جامعه نزاری شام و نیز عده زیادی از نزاریان ایران، بخصوص در دیلم و بدخشان، تا مدتی طرفدار و معتقد به دعوت محمدشاهی بودند . در هند که شاه طاهر و جانشینانش، یعنی آخرین ده امام محمد شاهی، اقامت داشتند، این شاخه از فرقه نزاری پیروان فراوانی داشت . اما تا اوایل دوره انجمن، تعداد رو به افزایشی از نزاریان به پیروی از امامان قاسم شاهی پرداختند که همچنان در ایران باقی مانده بودند، و به صورت منضبط و منظم کوشش می‌کردند تا نفوذ خود را بر جوامع مختلف نزاری بگسترند.

در دوره‌های ایلخانی و تیموری، نزاریان همچنان در دیلم فعالیت داشتند . در واقع، پس از غلبه مغول بر ایران، دیری نیابید که حکومت‌های کوچک محلی گوناگونی از هر طرف در ناحیه دریای خزر سربرافراشتند و علم استقلال برداشتند. این وضعیت، فرصت مناسبی شد برای تجدید فعالیت‌های نزاریان در دیلم . از قرار معلوم، نزاریان بعد از دوره الموت شمال ایران کوشش‌های خود را در دیلمان خاص، ناحیه کوهستانی جنوب لاهیجان و مشرق سفیدرود، که یکی از وسیعترین نواحی گیلان بود، متمرکز ساخته بودند . در ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ / ۷۷۰، دیلمان تحت حکومت کیا سیف الدین کوشیجی بود که در مرجکولی مقر داشت، و مانند نیاکان خود بر مذهب اسماعیلی نزاری بود . ۲۵ طرفداری و تظاهر علنی او به کیش نزاری بزودی واکنش خصمانه فرمانروایان همسایه، بویژه سید علی کیای زیدی، را برانگیخت، و وی از کیا سیف الدین خواست که از مذهب نزاری دست بردارد . چون کیا سیف الدین بر پیروی از دین و معتقدات خود ابرام ورزید، سید علی کیا بن امیر کیا ملاطی، که در ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ / ۷۶۹ بیه پیش را در مشرق گیلان صاحب شده بود و بعداً با کمک سادات مرعشی مازندران اقتدار خود را بر دیلمان، اشکور، و کهدم تا طارم و قزوین گسترده، سپاهیان گیلان را در ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ / ۷۷۹ علی‌ه او گسیل داشت.

سید علی کیا اینک سلسله محلی جدیدی از امیران زیدی به نام سادات امیر (کار) کیایی یا سادات ملاطی تشکیل داده بود که از بیه پیش بر دیلمان و نواحی مجاور آن تا سال ۱۵۹۲ / ۱۰۰۰، که گیلان به تصرف صفویان درآمد، حکومت می‌راندند. به‌هرحال، کیا سیف الدین

ص: ۵۱۳

در جنگ شکست خورد و اندکی بعد به دست عامل جدید سید علی کیا در دیلمان، امیر علی که به آزار و اذیت و کشتار نزاریان محلی پرداخته بود، کشته شد . بعضی از نزاریان دیلمان به معیت بازمانده لشکریان سیف الدین و دیگر امیران کوشیجی که در این میان موفق به کشتن امیر علی شده بودند اکنون به قزوین رفتند، و از آنجا شروع به تاخت و تاز به دیلمان کردند. در ۱۳۷۹ / ۷۸۱، سید علی کیا به تعقیب این نزاریان و همدستان کوشیجی آنها پرداخت و آنان را از

قزوین بیرون راند، و مدت هفت سال، یعنی تا ۷۸۸ / ۱۳۸۶، زمام امور آن شهر را در دست داشت . اما در این سال مجبور شد قزوین، به اضافه طارم و قلعه شمیران آن، را به تیمور (۷۷۱ - ۸۰۷ / ۱۳۷۰ - ۱۴۰۵)، مؤسس سلسله تیموریان در ایران و ماوراء النهر، تسلیم کند. ۲۶

در این اثنا، یک پیشوا و رهبر نزاری، به نام خداوند محمد، که شاید بتوان وی را با امام نزاریان محمدشاهی، محمد شاه بن مؤمن شاه (فت ۸۰۷ / ۱۴۰۴)، یکی دانست در دیلم ظهور کرد، و در آنجا اکثریت نزاریان برای مدتی به او و جانشینانش به عنوان امامان خویش گرویدند . دیری نگذشت که خداوند محمد به کمک پیروانش در دیلمان، رودبار قزوین، پاذر، کوشیجان، و اشکور شروع به بازی کردن نقشی فعال در منازعات و معاهدات دیلم کرد . ۲۷ وی بخصوص با سید علی کیا، مهمترین حکمران آن روزگار در دیلمان و نواحی پیرامون آن، درگیرهای جدی پیدا کرد . چون در این هنگام سید علی کیا قصد مطیع ساختن کیا ملک هزار اسپ، حکمران اشکور، را داشت، به خداوند محمد وعده داد که به شرط آنکه علنا از کیش اسماعیلی نزاری تبری جوید دیلمان را به او واگذارد.

بدون شک، سید علی در استفاده از نفوذ محلی این رهبر نزاری علیه دشمنان خود ای رادی نمی دید. خداوند محمد این پیشنهاد را پذیرفت، و به لاهیجان رفت تا در حضور سید علی و مجمع فقهای او به انکار دین خویش پردازد . در نتیجه، سید علی از فقهای دستگاه خویش خواست تا مجلسی حاکی از اینکه خداوند محمد توبه کرده و به دامن اسلام بازگشته است بنویسند. اندک زمانی بعد، یعنی در ۷۷۶ / ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵، کیا ملک و نیروهایی که در دیلمان گرد آورده بود، از سپاهیان گیلانی سید علی به سرکردگی برادر سید علی، یعنی سید مهدی کیا، شکست خوردند . کیا ملک، خود، به الموت گریخت. اما، اکنون سید علی کیا خلف وعده آغاز کرد و، به جای آنکه خداوند محمد را به حکومت دیلمان بگمارد، دیلمان و اشکور را به برادر خود، سید مهدی، داد . در نتیجه، خداوند محمد نیز به الموت رفت و به کیا ملک هزار اسپ، که وعده داده بود اگر رهبر نزاریان وی را در گرفتن مجدد اشکور

ص: ۵۱۴

مدد کند قلعه الموت را به تصرف او و نزاریان دهد، ملحق شد . به این ترتیب، خداوند محمد با کیا ملک علیه سید علی کیا عهد اتحاد بست . وی، نزاریان الموت و لمسر را جمع کرد و به معیت کیا ملک عازم اشکور شد . در جنگی که در گرفت، سید مهدی کیا شکست خورد و دستگیر شد . او را به عنوان زندانی به تبریز به در گاه سلطان اویس (۷۵۷ - ۷۷۶ / ۱۳۵۶ - ۱۳۷۴)، حکمران جلایری آذربایجان، عراق، و کردستان، فرستادند؛ جلایریان از سلسله پادشاهانی بودند که پس از ایلخانان مغول یکی از جانشینان آنها در ایران شدند . کیا ملک هزار اسپ، به عنوان حکمران اشکور، از نو بر جای خود مستقر شد، و الموت و اطراف آن را به خداوند محمد سپرد.

یک سال و نیم بعد، سید مهدی کیا را جلایریان به شفاعت تاج الدین آملی، یکی از سادات زیدی هارونی تیمجان، آزاد کردند، و لذا برادرش، سید علی، او را به حکومت رانکوه گماشت . خود سید علی با سپاهیان به اشکور تاخت و کیا ملک هزار اسپ را شکست داد. کیا ملک، به امید آنکه خداوند محمد بار دیگر او را کمک کند، به الموت گریخت.

اما صاحب نزاری الموت روی خوش بدو نشان نداد و، بنابراین، کیا ملک به تیمور پناه برد، و تیمور، سرانجام، او را برای اقامت به ساوه فرستاد. در این میان، سپاهیان سید علی کیا، در همان حال که کیا ملک را تعقیب می‌کردند، قلعه الموت را در حصار گرفتند.

سید علی ناحیه الموت را گرفت، و بزودی خداوند محمد را مجبور به تسلیم قلعه کرد. به خود خداوند محمد امان داده شد، و وی به امیر تیمور پناه برد. تیمور او را به حبس به سلطانیه فرستاد. در این فاصله، سید علی از نو سید مهدی را به حکومت اشکور منصوب ساخته، و لمسر را که در دست کیا ملک بود متصرف شده بود.

پس از آنکه، در ۷۹۱/۱۳۸۹، ناصروندهای لاهیجان و دیگر امیران گیلان سید علی کیا را شکست داده در رشت کشتند، کیا ملک هزار اسپه به دیلمان بازگشت و الموت را از سادات امیر (کار) کیایی گرفت. اندک زمانی بعد، در اوضاع آشفته و مغشوش بعد از کشته شدن کیا ملک به دست نواده و جانشین خود، کیا جلال الدین هزار اسپه، سر و کله خداوند محمد دوباره در دیلمان هویدا شد، و به کمک نزاریان محل بار دیگر الموت را به چنگ آورد. ۲۸ اما بزودی قلعه را به ملک کیومرث بن بیستون، یکی از فرمانروایان گاوآباره رستم‌داد، تسلیم کرد. در طی سالهای بعد، الموت به دست حکمرانان لاهیجان افتاد. در ۸۱۳/۱۴۱۰ - ۱۴۱۱، سید رضی کیا (۷۹۸ - ۸۲۹/۱۳۹۵ - ۱۴۲۶)، یکی از پسران سید علی کیا و یکی از قدرتمندترین حکمرانان لاهیجان، امیران کوشیجی و هزار اسپه

ص: ۵۱۵

را از دیلمان بیرون راند، و نیز ضربه ای جانانه بر نزاریان آن منطقه فرود آورد، و چند تنی از اعقاب امام نزاری، علاء الدین محمد، را که هنوز در میان آنها زنده بودند کشت. از سرنوشت بعدی خداوند محمد اطلاعی در دست نیست، اما اخلاف او در طی دهه‌های پایانی قرن نهم / پانزدهم هنوز در سلطانیه حیات داشتند. ۲۹ در این میان، نزاریان به صورتی محدود به فعالیت‌های خود در دیلم، بخصوص دیلمان که تابع حکمرانان بیه پیش بود، ادامه می‌دادند، و این وضع تا بعد از ظهور صفویه در ۹۰۷/۱۵۰۱ باقی بود. ۳۰ یکی از متأخرترین اشارات به نزاریان دیلم، که تا اواخر قرن دهم / شانزدهم هنوز تا حدودی اعتبار محلی خود را حفظ کرده بودند، در تاریخی که ملا شیخ علی گیلانی در باره مازندران در ۱۰۴۴/۱۶۳۴ نوشته، آمده است. ۳۱ وی، هنگام بحث از حکمرانان بنو اسکندر کجور، می‌گوید که سلطان محمد بن جهانگیر که در ۹۷۵/۱۵۶۷ جانشین پدرش شد، یک اسماعیلی نزاری بود. بنابراین کتاب، سلطان محمد رسماً اشاعه و تبلیغ مذهب نزاری را در سراسر رستم‌داد تشجیع و تشویق می‌کرد. وی نور و چند محل دیگر را در مازندران گرفت، و مذهب خویش را تا حدود ساری رواج داد. سلطان محمد در ۹۹۸/۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ درگذشت، و پسر ارشدش، جهانگیر، که وی نیز بر دین نزاری بود، به جای او نشست. هنگامی که شاه عباس اول صفوی گیلان و دیگر ایالات پیرامون بحر خزر را در ۱۰۰۰/۱۵۹۲ - ۱۵۹۱ گرفت، جهانگیر مجبور شد به دربار پادشاه صفوی برود. بعدها، جهانگیر برای مدت کوتاهی به رستم‌دار بازگشت، اما متعاقب بازگشتش به وسیله عامل محلی شاه عباس، که قوایی را به دستگیری او فرستاده بود، گرفتار شد. او را به قزوین فرستادند، و در ۱۰۰۶/۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ به سیاست رسانیدند. تا این زمان سراسر دیلم به انقیاد شاه عباس درآمد و وی از طرف خود حکامی در ایالات مختلف آن منطقه منصوب کرد. با استقرار حکومت صفویه در شمال ایران، نزاریان مانند دیگر سلسله‌های محلی اهمیت و نفوذ خود را در دیلم از دست دادند. تنها چند گروه منفرد نزاری برای مدت طولانی‌تری، در عهد صفویه، در منطقه دریای خزر باقی ماندند. در آن دوران صفویان از قلعه الموت به‌عنوان یک زندان دولتی، بویژه برای افراد یاغی و طاغی خانواده صفوی، استفاده می‌کردند.

در این میان، امامان قاسم شاهی که منظمًا مطابق قاعده نص جانشین یکدیگر می‌شدند، مخفیانه به کار تجدید تشکیلات و پیشبرد امر دعوت در رقابت با امامان محمد شاهی مشغول بودند. تا نیمه دوم قرن نهم / پانزدهم هیچ چیز بدرستی درباره امامان

ص:

قاسم شاهی معلوم ما نیست، تا اینکه در این تاریخ این امامان در جامه مشایخ و پیران صوفیه در انجنان ظاهر گشتند. آنچه از سه جانشین نخستین شمس الدین محمد در این سلسله از ائمه در دست است، تنها نامهای آنها و تواریخ و تفصیلات غیر قابل اعتمادی است که در روایات نزاریان قاسم شاهی باقی مانده است. ۳۲ بنا بر این روایات، قاسم شاه، بیست و نهمین امام و نامگذار این شاخه، در حوالی سال ۷۱۰ / ۱۳۱۰ بر مسند امامت نشست. چنانکه یادآور شدیم، وی پسر یا نواده شمس الدین محمد بود، و در زمان او بود که نزاریان به دو گروه منشعب شدند. ظاهراً، قاسم شاه نیز در آذربایجان می‌زیست، و دوران طولانی امامت خویش را، که شصت سالی می‌شد، بیشتر صرف دفاع از حقانیت سلسله خود می‌کود. وی در حدود ۷۷۱ / ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ درگذشت، و پسرش، اسلام شاه، که احمد شاه نیز خوانده می‌شد، جانشین او گشت. اسلام شاه که همزمان با خداوند محمد و امیر تیمور بود در حدود سال ۸۲۹ / ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ وفات یافت، و محمد بن اسلام شاه جای او را گرفت. از قرار معلوم، در زمان اسلام شاه بود که مقر امامان قاسم شاهی به محلی در اطراف قم و محلات، در ایران مرکزی، انتقال یافت، و این امر در دهه های اول امامت او، که تقریباً پنجاه و پنج سال به طول کشید، انجام پذیرفت. وی ممکن است، در حقیقت، نخستین امام سلاله خویش باشد که جای پای محکمی در انجنان، که اندک زمانی بعد مقر دائمی امامان قاسم شاهی شد، درست کرد. تاریخنگاران دوره تیمور به فعالیت‌های نزاریان در انجنان اشاره می‌کنند و از لشگرکشی جالبی به سرداری خود تیمور در رجب ۷۹۵ / مه ۱۳۹۳ علیه نزاریان انجنان، که ظاهراً از شاخه قاسم شاهی بوده‌اند، یاد می‌کنند. بدون تردید، در این هنگام فعالیت این نزاریان آنقدر چشمگیر بود که چنین لشکرکشی را توجیه کند. ۳۳ تیمور در این زمان مشغول لشگرکشیهای خود در ایران بود، و هنگامی که داشت از اصفهان به همدان و بغداد می‌رفت، سر راه، نزاریان ناحیه انجنان توجه او را به خود معطوف داشتند، و وی چند روزی را در آن ناحیه صرف کرد. سربازان تیموری بسیاری از نزاریان را کشتند و اموال آنها را غارت کردند. بنا بر آنچه شرف الدین علی یزدی (فت ۸۵۸ / ۱۴۵۴) نوشته است، نزاریان شورشی انجدانی بیهوده سعی کردند تا با گریختن به قبهای خاصی که در زیرزمین کنده بودند جان سالم به در برند، زیرا سپاهیان تیمور به درون این قبها آب بستند و عده زیادی را کشتند. نیز باید افزود که یک سال پیشتر، در پایان سال ۷۹۴ / ۱۳۹۲، تیمور، هنگام گذشتن از مازندران، بسیاری از نزاریان آن منطقه را از دم تیغ گذراند. این نزاریان احتمالاً از

ص: ۵۱۷

شاخه محمد شاهی بودند. ۳۴ این در زمان مستنصر بالله دوم، پسر و جانشین محمد بن اسلام شاه، بود که، چون در حدود ۸۶۸ / ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ بر مسند امامت نشست، امامان قاسم شاهی به طور قطع در انجنان مستقر شدند، و آغازگر دوره احیای انجنان در کیش نزاری بعد از دوره الموت شدند.

چنانکه گفتیم، التقاط و درهم آمیختن کیش نزاری و تصوف در ایران نیز از اوایل دوره بعد از الموت آغاز می‌شود. اصل و سرمنشأ و تحول اولیه این همبستگی بخرنج، در اثر فقدان مطالعات و بررسیهای کافی، هنوز روشن نیست. خود موضوع

فقط چند دهه پیش، به دنبال درک بهتر تحول صوفیگری در ایران و دسترس یافتن ما به ادبیات نزاری بعد از دوره الموت، مورد توجه محققان جدید قرار گرفت. این ادبیات اندک و روایات اسماعیلیان ایران و آسیای مرکزی، گواه بر آن است که پس از سقوط الموت، کیش نزاری در ایران بتدریج با تعالیم صوفیه و اصطلاحات آنها مزج شد، و زمینه این کار نیز در دوره الموت نهاده شده بود. در همان حال، مشایخ و متفکران صوفیه که مانند اسماعیلیه به تأویلات باطنی نظر داشتند، آهسته آهسته شروع به استفاده از افکار و اندیشه‌هایی که بیشتر به اسماعیلیان منسوب بود کردند. به‌عنوان بخشی از این نقاط و درهم آمیزی، اسماعیلیان نزاری از جنبه ظاهری نیز شیوه زندگی صوفیان را در پیش گرفتند. از اینجاست که روایت کرده اند شمس الدین محمد و جانشینان بلافصل او در سلاله قاسم شاهی اغلب در اختفا و به صورت پیران صوفیه می‌زیستند، و پیروانشان نیز عنوان مرید، که از عناوین بارز صوفیه است، بر خود می‌نهادند. ۳۵ تردیدی نیست که این کار تا حدی به خاطر تقیه انجام می‌شد، زیرا امامان و پیروان آنها را قادر می‌ساخت تا در آن اوضاع و احوال خصمانه ناشناخته زنده بمانند. با وجود این، اگر میان این دو سنت و طریقه باطنی زمینه مشترکی وجود نداشت، بسیار دشوار بود که نزاریان بدان سادگی خویشتن را به ظاهر صوفیان در آورند. بهر تقدیر، در نتیجه رابطه نزدیک میان نزاریه و صوفیه در ایران، اغلب دشوار است که به یقین بگوییم یک رساله فارسی که بعد از دوره الموت نوشته شده است تألیف یک نویسنده نزاری است که تحت تأثیر تعالیم و زبان صوفیه قرار گرفته، یا حاصل یک محیط صوفیانه سرشار از اندیشه‌ها و عقاید اسماعیلی است. مثلاً، این وضع در باب رساله صوفیانه معروف گلشن راز و تفسیر بعدی آن به وسیله یک نویسنده نزاری صادق است.

منظومه گلشن راز را در ۱۳۱۷/۷۱۷ سعد الدین محمود شبستری، یکی از مشایخ و

ص: ۵۱۸

شعرا تقریباً کم آوازه صوفیه، از مردم آذربایجان، سروده است. وی در حدود سال ۱۲۸۷/۶۸۶ در شبستر، نزدیک تبریز، به دنیا آمد، و هنوز جوان بود که در ۱۳۲۰-۱۳۲۱ درگذشت. به این ترتیب، وی از معاصران نزاری قهستانی بود. نزاری احتمالاً نخستین شاعر اسماعیلی است که افکار و اندیشه های مذهبی خود را در لفاف الفاظ و اصطلاحات و تعبيرات صوفیانه بیان کرده است. محمود شبستری گلشن راز خود را که در قالب مثنوی و مشتمل بر هزار بیت است در پاسخ به سؤالات حسینی سادات امیر (فت پس از ۱۳۲۸/۷۲۹)، از بزرگان صوفیه هرات، سروده است. این کتاب کوچک درباره اصطلاحات و تعبيرات رمزی صوفیان ه، که یکی از قدیمیترین کتب نوع خود است، در میان محافل صوفیه بسیار مطلوب و مستطاب است. در نتیجه، تفسیرهای متعددی بر گلشن راز نوشته شده است که مشروحترین و معروفترین آنها شرح شمس الدین محمد بن یحیی لاهیجی (فت ۱۵۰۶-۱۵۰۷)، شیخ طریقه نوربخشیه، است ۳۶. باری، اسماعیلیان نزاری ایران و آسیای مرکزی گلشن راز را از آثار ادبی خویش می‌شمارند و از این رو، دست کم یک مؤلف نزاری شرحی به فارسی بر پاره ای از آن نوشته است. این شرح نزاری مجهول المؤلف مشتمل است بر بیان تأویلی منتخبی از ابیات منظومه گلشن راز. تألیف آن را شاید بتوان به شاه طاهر، معروفترین امام سلسله محمدشاهی که در حقیقت کتابی به نام شرح گلشن راز نوشته بوده است، نسبت داد. ۳۷ همچنین، در نتیجه وابستگی نزدیک به صوفیه، نزاریان عده ای از شاعران صوفی مسلک بزرگ ایران را همکیش و هم مذهب خویش می‌دانند، و منتخبات آثار آنان در میان نزاریان منطقه جیحون علیا باقی مانده است. از جمله این گروه از شاعران باید از سنائی (فت حدود ۱۱۴۰/۵۳۵)، فرید الدین عطار (فت حدود ۱۲۳۰/۶۲۷)، جلال الدین رومی (فت ۱۲۷۳/۶۷۲)، و

نیز صوفیان و شاعران کم ارجح تر همچون قاسم انوار (فت حدود ۸۳۷ / ۱۴۳۳) یاد کرد. ۳۸ نزاریان جیحون علیا، عزیز الدین نسفی را نیز از همکیشان خود می دانند. نسفی از مشایخ و نویسندگان نامبردار صوفیه در آسیای مرکزی بود. بعدها، به ایران مهاجرت کرد و در همانجا درگذشت (حدود ۶۶۱ / ۱۲۶۳ - ۱۲۶۲). رساله صوفیانه او، به نام زبده الحقائق، به عنوان یک اثر اسماعیلی در بدخشان محفوظ مانده است. ۳۹

باید خاطرنشان سازیم که تشیع دوازده امامی نیز، در دوره‌ای که از سقوط الموت تا روی کار آمدن صفویه به طول کشید، با صوفیه روابط خاص خود را داشت.

قدیمترین نمونه این مؤانست میان شیعیان غیرنزاری با صوفیان در آثار سید حیدر

ص: ۵۱۹

آملی، متکلم و متأله و فیلسوف و عارف اثنی عشری، منعکس است. وی از مردم مازندران بود، و بعد از سال ۷۸۷ / ۱۳۸۵ درگذشت. حیدر آملی که سخت تحت تأثیر تعالیم ابن العربی (فت ۶۳۸ / ۱۲۴۰)، یکی از بزرگترین صوفیان عالم اسلام که نزاریان وی را همکیش خود می دانند ۴۰، قرار داشت، معتقدات و اندیشه های شیعی خود را با سنتهای صوفیانه‌ای که بویژه در ایران و عراق پرورده شده بود، تلفیق کرد و بیش از هرکس دیگری پیش از خود، به اصل و خاستگاه مشترک تشیع و تصوف تأکید نهاد، و زمینه را برای بسیاری از معتقداتی که طریقتهای صوفیانه ایرانی بدان گردن نهادند آماده ساخت. ۴۱ به این ترتیب، به عقیده آملی، مسلمانی که شریعت را با حقیقت و طریقت - راه معنوی که سالکان برای رسیدن به خداوند می پیمایند - ترکیب می کند، نه تنها مؤمن بلکه مؤمن ممتحن (مؤمن آزموده شده) است. چنین مسلمان صوفی یا عارفی که شیعی واقعی نیز هست، میان ظاهر و باطن تعادل را به دقت رعایت می کند؛ یعنی هم از قشریت و ظاهرگرایی در دین پرهیز می کند، و هم از گرایشهای تند و اباحی صوفیان و غلّات شیعی اجتناب روا می دارد. حیدر آملی که معتقد به حقانیت و مشروعیت مذهب اثنی عشری بود، اسماعیلیه و غلّات شیعه را، در میان فرقه‌های اسلامی دیگر، از بدعتگذاران و ملاحده می شمرد، زیرا، به عقیده وی اینان ظاهر (شریعت) را در مقابل باطن (حقیقت) دست پایین گرفته‌اند. ۴۲

در این مقطع باید یادآور شویم که چند طریقه از طرائق صوفیان که در رواج اندیشه ها و افکار شیعی در ایران قبل از روی کار آمدن صفویه سهمی به سزا داشته اند، همه در اوایل دوره بعد از الموت تأسیس یافته بوده اند. ما درباره این طریقه‌ها، بویژه طریقه نعمت الهی که امامان نزاری با آن ارتباط نزدیک پیدا کردند، باز هم سخن خواهیم گفت. در همان ایام، چند جنبش افراطی با گرایشهای شیعی در ایران پدید آمد. در این ارتباط، بویژه باید به جنبش حروفیه که تاریخ ابتدای آن نیمه دوم قرن هشتم / چهاردهم است اشاره کرد. این جنبش که بعضی از معتقدات آن مأخوذ از عقاید صوفیه و اسماعیلیه در ایران بود، به وسیله مردی، به نام فضل الله استرآبادی، که در ۷۴۰ / ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ در یک خانواده شیعه امامی به دنیا آمده و در آغاز سالکی سرگردان بود، تأسیس گشت.

فضل الله در علم تعبیر خواب استاد بود، و مانند اسماعیلیان به نظریه ادواری بودن در تاریخ عقیده داشت. وی در حوالی سال ۷۸۰ / ۱۳۷۸ شروع به تبلیغ و تعلیم اندیشه‌های خود درباره نبوت و درباره انسان کرد، و در ۷۸۸ / ۱۳۸۶ اعلام داشت که دور نبوت با

تجلی خداوند (ظهور کبریایی) در انسان، بویژه در شخص فضل الله، به پایان رسیده است. فضل الله در میان پیشه‌وران و درویشان یا قلندران معتقدان و پیروان بی‌شماری در ایران و نواحی همجوار پیدا کرد. و این، بالاخره، مایه تشویش خاطر و نگرانی تیمور و فقهای اهل سنت شد، و آنان در سمرقند وی را به مرگ محکوم ساختند. فضل الله به فققازیه گریخت و به میرانشاه، پسر تیمور، پناه برد، ولی او دستور داد تا وی را در ۱۳۹۴/۷۹۶ به قتل رسانند. حروفیه گرایشهای شدید گنوسی و کابالیستی داشتند و به روش تأویل باطنی متمایل بودند و بر معانی باطنی حروف تأکید می‌گذاشتند، و از این‌روست که حروفیه خوانده شده‌اند. جنبش حروفی از همان ابتدا، بر اثر مجاهدات تبلیغی اولیّه علی‌الاعلی (فت ۱۴۱۹/۸۲۲)، یکی از شاگردان و مریدان اصلی فضل الله و نویسنده چند اثر حروفی، در آناتولی رواج یافت. در واقع، دیری نگذشت که آناتولی پایگاه اصلی جنبش حروفی شد، و در آنجا چند تا از طریقه‌های صوفیان، بویژه بکتاشیه، معتقدات حروفیه را پذیرفتند. بعدها، خود حروفیه در ایران نابود و ناپدید شدند، اما درویشهای بکتاشی ترکیه معتقدات و آثار ادبیات و آثار اولیّه آنها را حفظ کرده‌اند. ۴۳

از حروفیه چند گروه منشعب شدند که از میان آنها نقطویه یا اهل نقطه بودند که روابط نزدیک با صوفیه و نزاریه ایران داشتند. نقطویان در آرای خود تحت تأثیر عقاید نزاری دوره الموت قرار گرفته بودند، و بعدها ظاهراً با تشیع دوازده امامی متشکلی که صفویان به عنوان دین رسمی مملکت برگزیدند از در مخالفت درآمدند. حداقل بعضی از نقطویان نامبردار، تواند بود که مخفیانه اسماعیلی بوده باشند. نقطویه که آن را پسیخانیّه و محمودیه نیز خوانده‌اند، در حوالی سال ۱۳۹۷-۱۳۹۸ به وسیله محمود پسیخانی (فت ۱۴۲۷-۱۴۲۸)، یکی از پیروان و شاگردان فضل الله استرآبادی در گیلان، تأسیس شد. این جنبش در ایران با استقبال زیاد مردم روبه‌رو شد، و تا روزگار شاهان اولیّه صفوی پیروان بسیار در ناحیه دریای خزر و شهرهای قزوین و کاشان و اصفهان و شیراز داشت. شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴/۱۵۲۴-۱۵۷۶) در اواخر سلطنت خود به تعقیب و کشت و کشتار آنها پرداخت، ولی این شاه عباس اول بود که به اقدامات شدید علیه آنها دست یازید و در ۱۰۰۲/۱۵۹۳-۱۵۹۴ عده زیادی از پیروان این فرقه و رهبران آنها از جمله درویش خسرو قزوینی و میر سید احمد کاشی را کشت. میر سید احمد کاشی را خود پادشاه صفوی در کاشان از دم تیغ گذرانید. ۴۴ پس از کشت و کشتار و سیاست شاه عباس ظاهراً فرقه نقطویه در ایران از هم پاشید، اما بسیاری از نقطویان،

از جمله عده‌ای از شعرایشان، به هند پناهنده شدند، و فرقه نقطوی مدتی درازتر در آنجا دوام آورد. در میان نقطویان نامبردار ایرانی که به هند دوره مغولان مهاجرت کردند، معروفترین همه میر شریف آملی بود که در دربار اکبر به مقامات بلند رسید. ۴۵ نقطویان به تناسخ معتقد بودند و، مانند نزاریان ایرانی دور قیامت، رستاخیز و بهشت و دوزخ را به گونه‌ای روحانی تعبیر می‌کردند. از قرار معلوم، آنها احکام و رسوم شریعت را نیز مراعات نمی‌کردند و این در چشم شاه عباس و فقهای دوازده امامی جنگجوی درگاه او، الحاد و غیرقابل چشم پوشی بود. قاسم انوار از جمله شعرای صوفی مسلک معروفی بود که مظنون به داشتن مذهب حروفی بود. او را پس از سوء قصد نافرجامی که در ۱۴۲۷/۸۳۰ به جان پسر و جانشین تیمور، شاه‌رخ، شد، از هرات بیرون راندند. ۴۶ نیز صوفی و شاعر دیگری از عهد صفویه بود به نام ابو القاسم محمد کوهپایه‌ای، معروف به امری شیرازی، که پیش از آنکه از چشم بیفتد مدت سی سال به شاه طهماسب اول خدمت

کرده بود. او را در ۱۵۶۵/۹۷۳ - ۱۵۶۶ به اتهام الحاد کور کردند. بعدها، در ۱۵۹۰/۹۹۹ - ۱۵۹۱، او را به عنوان یک نقطوی ملحد، به فرمان شاه عباس اول در شیراز کشتند. هرآینه، نزاریان امری را از همکیشان خود محسوب می‌دارند. ایوانوف که اشعار پراکنده امری را در بعضی از جنگهای اشعار اسماعیلی مورد بررسی قرار داده است، از قضای مدحی شاعر در ستایش امامان نزاری معاصر، از جمله مراد میرزا، خبر می‌دهد پس امکان آن هست که امری شیرازی بر مذهب نزاری بوده باشد، یا شاید یک نزاری پنهانکار بوده که به نقطوی بودن تظاهر می‌کرده است. ۴۷

دوره انجدان در تاریخ نزاریه بعد از الموت از بخش اخیر قرن نهم / پانزدهم شروع می‌شود. سی و دومین امام قاسم شاهیان، یعنی علی شاه معروف به مستنصر بالله دوّم، نخس تین امام نزاری است که به طور قطع و یقین با انجدان ارتباط دارد. این محل تا اواخر قرن یازدهم / هفدهم مقرّ امامان قاسم شاهی باقی ماند؛ یعنی دو قرن. و این دوره مقارن بود با بخش بزرگتر عهد صفویه در ایران. انجدان یا انجدان در پای یک سلسله کوه کم ارتفاع در سی و هفت کیلومتری شرق اراک (سلطان‌آباد پیشین) و در حدود همان مسافت از مغرب محلات، در ایران مرکزی، قرار دارد، و یکی از روستاهای مهم ناحیه مشکاباد، در دشت حاصلخیز فراهان است؛ از این رو، احتمالاً در موقعی که امامان نزاری در آنجا ظهور کردند، می‌بایست مکانی پرجمعیت تر بوده باشد. در حال حاضر، انجدان حدود هزار تن جمعیت دارد که شیعه اثنی عشری و فارسی‌زبان هستند، و بیشتر به میوه‌کاری

ص: ۵۲۲

اشتغال دارند. از جمله آثار کهن که ایوانوف در ۱۹۳۷ میلادی در انجدان یافته است، مسجد قدیمی آن و سه مقبره است که گور چند تن از امامان نزاری و بستگان آنها را دربر دارد. هنگامی که در ۱۹۷۶ میلادی نگارنده این سطور برای اولین بار از انجدان دیدن کرد، بعضی از آثار قدیمی که ایوانوف قبلاً توصیف کرده بود، به علّت آنکه بدون تعمیر رها شده بود، بکلی از میان رفته بود. ۴۸ جالب است به‌طور گذرا اشاره کنیم که وقتی ناصر الدین شاه قاجار در ذوالقعدة ۱۳۰۹/ ژوئن ۱۸۹۲ از انجدان دیدن کرد، به ارتباط گذشته آن محل با اسماعیلیان نزاری ظنی نبرد. ۴۹

مستنصر بالله دوّم، در حدود سال ۸۶۸/۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ بر مسند امامت نشست و در ۸۸۵/۱۴۸۰ درگذشت. تاریخ اخیر بر روی صندوق چوبی که بر سر قبر این امام گذاشته شده، حک شده است. مقبره هشت ضلعی مستنصر بالله، که هنوز اهالی محل از او به نام شاه قلندر یاد می‌کنند، قدیمترین اثر معماری نزاریه در انجدان است. بنابر روایات نزاری، مستنصر در ۸۸۰/۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ وفات یافته است. ۵۰ و این تاریخ بل‌تاریخی که در مقبره اش، که در زمان امامت پسرش، عبد السلام شاه، ساخته شده، آمده است توافق کامل دارد. اما روایات شایع در میان پیروان فرقه، به غلط، مقرّ مستنصر بالله دوّم و چند امام پس از او را در شهر بابک، در کرمان، قرار می‌دهد. قبر عبد السلام که مطابق روایات فرقه در ۸۹۹/۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ درگذشت، یافت نشده است؛ اما مقبره پسر و جانشینش، عباس شاه، که وی نیز لقب مستنصر بالله داشت، در انجدان محفوظ مانده است. این امام، که سی و چهارمین امام از سلسله امامان نزاری است، غریب میرزا هم خوانده می‌شده است، و هنوز هم انجدان‌ها که از هویت واقعی شخصیت‌های نزاری که در دهکده آنها دفن شده اند آگاه نیستند، از او به عنوان شاه غریب یاد می‌کنند. با در شمار آوردن خلیفه و امام فاطمی و نیای خود وی، غریب میرزا در واقع، سومین امام اسماعیلی بود که لقب مستنصر بالله داشت. بنابر گفته پیروان فرقه، وی در ۹۰۲/۱۴۹۶ - ۱۴۹۷، پس از مدت کوتاهی امامت، درگذشت، و این را تاریخی که بر روی صندوق چوبی ساخته شده برای گور شاه مستنصر بن شاه عبد السلام کنده شده است تأیید می‌کند؛ تاریخ روی صندوق محرم ۹۰۴/ اوت ۱۴۹۸ بوده است. در

دهه‌های اخیر، کسانی که به درون مقبره رخنه کردند صندوق چوبی روی گور را شکسته اند و، از این رو، اکنون تنها قطعه پاره‌هایی از آن در مقبره باقی است. اما بر یکی از دیوارهای این مقبره هشت ضلعی پنج سنگ قبر کار گذاشته شده است که یکی از آنها متعلق است به شاه خلیل الله دوم، سی و

ص: ۵۲۳

نهمین امام، که بنا بر نوشته سنگ قبر در ذو الحجه ۱۰۹۰ / ژانویه ۱۶۸۰ در گذشته است.

در اتاق متصل به این مقبره، که اکنون خود اتاق از بین رفته است، دو قبر دیگر هست که یکی از آنها متعلق است به نور الدهر خلیل الله (فت ۱۰۸۲ / ۱۶۷۱)؛ کسی که می‌توان او را همان سی و هشتمین امام دانست. مطابق توالی سنتی امامان نزاری قاسم شاهی جانشینان غریب میرزا (مستنصر بالله سوم)، که خود در ۱۴۹۸ / ۹۰۴ در گذشته بود، عبارت بودند از: ابوذر علی (نور الدین)، مراد میرزا، ذو الفقار علی (خلیل الله اول)، نور الدهر (نور الدین) علی، و خلیل الله دوم (فت ۱۰۹۰ / ۱۶۸۰) که آخرین امامی است که در انجدان اقامت داشته است. ۵۱

دوره انجدان، دوره تجدید حیات دعوت و فعالیت‌های ادبی نزاریان ایران است. این نوزایی نزاریه در دوره بعد از الموت یا، به عبارتی دقیقتر، این نوزایی نزاریه قاسم شاهی را باید به زمان سی و دومین امام قاسم شاهی، یعنی مستنصر بالله دوم، باز برد. نزاریان هنوز در ایرانی که مذهب اهل سنت بر آن غالب بود مجبور به تقیّه بودند، و معتقدات خود را عمدتاً در جامه مبدل تصوف عرضه می‌داشتند. با وجود این، وضعیت سیاسی - دینی، در ایران به طور کلی، برای فعالیت نزاریان و جنبش‌های دیگر که عقاید شیعی در آنها نفوذ کرده بود، مساعدتر شده بود. در نتیجه، با ظهور امامان در حوالی نیمه قرن نهم / پانزدهم در انجدان، فعالیت‌های دعوت نزاری قاسم شاهی اینک می‌توانست صورت علنی تر به خود گیرد، و با شدت بیشتری دنبال شود. این تجدید حیات، بزودی باعث انتشار نهضت نزاری قاسم شاهی و تثبیت اقتدار امامان این شاخه بر جماعت‌های مختلف نزاری در مناطق دورافتاده شد. اما تجدید حیات دوره انجدان، چنانکه ممکن است تصور شود، به یکبارگی صورت نگرفت، بلکه زمینه آن بتدریج از همان آغاز سقوط الموت، بویژه پس از زوال سلسله ایلخانیان در نیمه اول قرن هشتم / چهاردهم، فراهم گردید. در نیمه قرن نهم / پانزدهم، دست کم امامان نزاریه قاسم شاهی، مانند رهبران بعضی دیگر از فرق مذهبی، توانستند از فضای دینی - سیاسی بهتری که در ایران پدید آمده بود؛ فضایی که از مشخصه‌های آن تفرق سیاسی، اشاعه گرایش‌های شیعی، ابراز وفاداری به خاندان علی (ع) بویژه به وسیله بعضی از طریقت‌ها یا فرقه‌های صوفیانه بود، حداکثر استفاده و بهره‌برداری را بکنند.

حکومت ایلخانیان که بر سراسر ایران استیلا داشت، به طور قطع با ابو سعید (۷۱۷ - ۷۳۶ / ۱۳۱۷ - ۱۳۳۵) آخرین حکمران بزرگ آن سلسله به پایان رسید. متعاقب آن، تا

ص: ۵۲۴

برآمدن صفویان، ایران به استثنای دوره‌هایی در زمان حکومت تیمور (فت ۸۰۷ / ۱۴۰۵) که سرزمین‌های ایرانی را متحد ساخت، و در زمان پسرش، شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰ / ۱۴۰۵ - ۱۴۴۷)، به صورت حکومت خان خانی درآمد. در این دوره پراشوب تاریخ ایران، به علت نبودن یک حکومت مرکزی مقتدر، هریکشی از مملکت در دست سلسله ای از امرای

محلی بود؛ مانند ایلخانیان کوچک، تیموریان متأخر، جلایریان، و سلسله های قره قویلو و آق قویلو که بر مبنای اتحادیه‌ای از قبایل ترکمن به وجود آمده بودند. ۵۲ قطعه‌قطعه شدن سیاسی ایران، بدون تردید شرایط مساعدتری برای فعالیتهای نهضتهای تندرو مختلف پدید آورد؛ بیشتر این نهضتها اساساً شیعی بودند یا تحت تأثیر عقاید و اندیشه‌های شیعی قرار داشتند. همین فضای سیاسی موجب سیر رو به تعالی تشیع گشت که در ایران بعد از عهد مغول جان گرفته بود. در حقیقت، در این دوره بعضی از حکمرانان محلی، که دائماً با یکدیگر در حال رقابت بودند، دست کم به دلایل سیاسی، علناً به پشتیبانی از مذهب شیعه برمی‌خاستند. به هر تقدیر، نزاریان و بعضی جنبشهای وابسته به شیعه که دارای آرمانهای هزاره‌گرانه و مهدوی بودند، مانند سربرداران، حروفیه، نقطویه، و مشعشه نیز برخی از طریقه‌های صوفیه اینک در ایران مجال و مهلتی یافته بودند که در طی قرون هشتم / چهاردهم و نهم / پانزدهم به تشکل یا تجدید تشکل خود پردازند؛ هرچند هنوز گاه‌وبیگاه مورد اذیت و آزار حکمرانان مختلف محلی که از نیات انقلابی ضد نظام موجود آنها آگاه می‌شدند، قرار می‌گرفتند.

در این میان، گرایشها و تمایلات شیعی که از قرن هفتم / سیزدهم در ایران در حال انتشار و اوج گرفتن بود، اوضاع و احوال دینی کشور را برای فعالیتهای نزاریان و دیگر جنبشهای مخفیانه شیعی یا فرق تندرو وابسته به شیعه مساعدتر ساخته بود. این جنبشها معمولاً آرمانهای مهدوی و هزاره‌گرایانه برای رهایی مردم ستم‌دیده و، از لحاظ اقتصادی، بینوا داشت. مردمی، که بویژه بعد از مرگ تیمور، فوج فوج به پشتیبانی از رهبران این جنبشها که اغلب زمینه‌های فکری و اجتماعی شیعی و صوفیانه داشتند، برمی‌خاستند. اما باید تأکید کرد که اکنون، به عوض تبلیغ مکتب خاصی از تشیع، در ایران پیش از عهد صفویه یک نوع تشیع جدید در حال به وجود آمدن بود. این نوع تشیع که جنبه عامیانه داشت و به زبان و اصطلاحات صوفیانه بیان می‌شد، سرانجام در اوج خود به صورت تشیع صفوی درآمد. هاجسن این تشیع جدید را، به مناسبت آنکه از طریق بعضی از طریقه‌های صوفیانه تحقق پیدا کرد، «تشیع طریقتی» می‌نامد. ۵۳ در حقیقت، این به یمن

ص: ۵۲۵

اقدامات رهبران طریقه صفویه، که سرانجام در دهه اول قرن دهم / شانزدهم بر اورنگ پادشاهی ایران برآمدند، بود که مذهب شیعه دین دولتی و رسمی مملکت ایران شد. طریاق صوفیه مورد بحث که بیشتر آنها در ایران بعد از مغول تشکل شده بودند، پس از تأسیس برای مدتی، به ظاهر، بو مذهب اهل تسنن باقی ماندند. اینان عموماً تابع یکی از مذاهب اهل سنت، معمولاً مذهب شافعی، بودند، و در همان حال جان نثار علی (ع) و اهل بیت؛ و علی (ع) را پیر طریقت خویش می‌شمردند. بر اثر گذشت زمان، بعضی از این طریقه‌های صوفیانه رسماً خود را از اهل تشیع اعلام داشتند. در چنین فضایی از التقاط‌گیری دینی، خاکساری و وفاداری به علی (ع)، که در آغاز در میان بعضی از طریاق صوفیه و جنبشهای غالی مطرح بود، بزودی رواج و شیوع گسترده تری یافت. در نتیجه، شروع شد به اینکه عناصر شیعی را بر اسلام اهل سنت بار کنند. در قرن نهم / پانزدهم، افزایش کلی در پیروی از مذهب شیعه در سراسر ایران هویدا شد، درحالی که هنوز اکثریت جمعیت بر مذهب اهل سنت بودند. پروفیسور کاهن به این پدیده نام «شیعی‌کردن مذهب اهل سنت» داده است، در مقابل تبلیغ آگاهانه تشیع هر یک از مکتبهای خاص، مانند دوازده امامی و غیره، ۵۴ در طی چنین فرایند و جریان بود که بینش مذهبی توده مردم بتدریج با این نوع التقاط تشیع - تسنن از راه طریقت‌های صوفی شکل گرفت و ایران را برای قبول مذهب شیعه به عنوان دین رسمی در دوره صفویه آماده کرد. ۵۵

از میان طریقه های صوفیانه ای که نقشی پیشگامانه در از میان بردن فاصله بین تسنن و تشیع داشتند و موجب اشاعه تشیع در ایران شدند، از طریقه های نوربخشیّه و نعمت اللهیه باید یاد کرد . این دو طریقه، و نیز صفویّه که فعالترین و مستقیم ترین نقش سیاسی را در به وجود آوردن یک دولت شیعی در ایران داشت، سرانجام به صورت طریقه های صوفیانه شیعی کامل درآمدند. طریقه نوربخشیّه را محمد بن عبد الله، ملقب و معروف به نوربخش، بنیاد گذاشت. وی در ۱۳۹۳/۷۹۵ در قائن در یک خانواده شیعی امامی که از بحرین به قهستان مهاجرت کرده بودند به دنیا آمد. نوربخش در جوانی به طریقه کبرویه درآمد که یکی از طریقه های بزرگ تصوف در آن روزگار در آسیای مرکزی و در شمال شرقی ایران بود، و به وسیله شیخ نجم الدین کبری (فت ۶۱۷/۱۲۲۰) تأسیس شده بود. علاء الدوله سمنانی (فت ۷۳۶/۱۳۳۶)، صوفی سنی معروف و یکی از مشایخ کبروی، از قبل بر مقام خاص علی بن ابیطالب (ع) در طریقت صوفیان تأکید نهاده و او را مقدم و افضل خلفای راشدین دانسته بود. اما کسی که مستقیماً وفاداری و

ص: ۵۲۶

جان نثاری نسبت به علی (ع) و اندیشه های شیعیانه دیگر را وارد طریقه کبرویه کرد شیخ اسحاق ختّانی، از مشایخ بعدی کبرویه، بود که فعالیت های سیاسی نیز داشت و به قیامی نافرجام علیه تیموریان دست زد. وی را همراه عده ای از یارانش در حوالی سال ۸۲۶/۱۴۲۳ گماشتگان شاهرخ تیموری کشتند. ختّانی محمد نوربخش را خلیفه و جانشین خود قرار داد، و به او عنوان مهدی اعطا کرد. اکثریت کبرویه ریاست نوربخش را به عنوان قطب و خلیفه خود پزی رفتند و به نوربخشیّه شهرت یافتند، و عده قلیلی نیز از شخصی به نام عبد الله برزش آبادی مشهدی تبعیت کردند و بعدها به ذبیّه نامبردار شدند. نوربخش علناً خود را پیرو مذهب شیعه خواند و در تعالیم خود کوشید تا تشیع و تسنن را از طریق تصوف باهم مزج کند، و تا مدتی نیز ادعای مهدویت داشت. نوربخش، در نتیجه داشتن افکار شیعی و محبوبیت روزافزون طریقت صوفیانه اش، چند بار به امر شاهرخ دستگیر و تبعید شد. در یکی از این موارد که در ۸۴۰/۱۴۳۶ رخ داد، او را مجبور ساختند که در هرات در ملأ عام عقاید و افکار خود را انکار کند. وی در ۸۶۹/۱۴۶۴ در ری که سالهای آخر عمرش را در آنجا گذرانیده بود، درگذشت، نوربخشیّه به عنوان یک طریقه کاملاً شیعی تحت رهبری پسر و خلیفه نوربخش، شاه قاسم فیض بخش (فت ۹۱۷/۱۵۱۱)، و دیگر مشایخ آن طریقه، در دوره صفویان رونق داشت. ۵۶ شمس الدین لاهیجی مؤلف معروفترین و بهترین شرح گلشن راز که در ۹۱۲ هجری وفات یافت، رهبری بخشی از نوربخشیّه را در شیراز به جانشینی خود نوربخش برعهده داشت. عالم شیعه امامی معروف، نور الله شوشتری که به هند مهاجرت کرد و در آنجا در ۱۰۱۹/۱۶۱۰ به قتل رسید، از قرار معلوم، از کسانی بود که به طریقه نوربخشیّه درآمد بود. نوربخشیّه، به عنوان یک طریقه متشکل صوفیانه در ایران، در عهد صفوی زیاد دوام نیاورد؛ هرچند تعالیم و سنت عارفانه آنها مدتها ادامه داشت. از آن سوی، طریقه ذهبی به عنوان یکی از طریقت های کوچک صوفیان در ایران تا روزگار ما باقی مانده است، و مراکز عمده آن شیراز و تهران است.

نعمت اللهیه نیز نقشی حیاتی در اشاعه وفاداری به علی (ع) و احساسات شیعی در ایران پیش از صفویه داشتند؛ هرچند از جنبه ظاهر این طریقه تا پس از روی کار آمدن صفویه بر مذهب اهل تسنن باقی ماند. این طریقه در زمان حیات بنیانگذار خود، شاه نعمت الله ولی، رواج فراوان یافت، و در طول قرن نهم / پانزدهم عده زیادی در نقاط مختلف ایران، از جمله یزد، کرمان، فارس و خراسان بدان گرویدند. ۵۷ در همان حال،

ص: ۵۲۷

نفوذ آن در شبه قاره هند نیز گسترده شد، و در آنجا از حمایت حکمرانان بهمنی دکن برخوردار یافت. از قرن هشتم / چهاردهم به این سوی کلمه شاه، به عنوان پیشوند یا پسوند در ترکیب با کلمه علی یا ولی، در جلو یا به دنبال نام اولیا و مشایخ صوفیه افزوده شد، و این معمولاً به خاطر نشان دادن وفاداری و سرسپردگی آنان به علی (ع) و قبول ولایت او به عنوان پیر و راهنمای خودشان بود. به همین دلیل، نور الدین نعمت الله بن عبد الله معمولاً شاه نعمت الله ولی خوانده می‌شود. شاه نعمت الله که نویسنده‌ای پرکار در موضوعات عارفانه و نیز شاعری توانا بود و طریقه نعمت الهی از نام او عنوان گرفته است، نسب علوی - فاطمی خویش را به محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق، هفتمین امام اسماعیلیان، می‌رساند. ۵۸ شاید به همین دلیل است که بعضی از محافل اسماعیلی او را از جمله همکیشان خود شمرده‌اند، و نزاریان آسیای مرکزی بعضی از آثار او، از جمله شرحی را که بر یکی از قصاید ناصر خسرو نوشته است در میان خود حفظ کرده‌اند. ۵۹ نیز این مطلب می‌تواند تا حدی روشن سازد که چرا امامان نزاری این طریقه خاص را برای همبستگی صوفیانه خویش برگزیدند.

شاه نعمت الله در ۷۳۱ / ۱۳۳۰ در حلب به دنیا آمد. پدرش، عبد الله، عرب بود و مادرش از اهل فارس. از همان آغاز به تصوف و عرفان گرایش پیدا کرد و در طلب مرشدی کامل به جست‌وجو برخاست، از شهری به شهری رفت و خدمت مشایخ متعدد کرد. گویند سرانجام مرشد مطلوب خود را در شخص عبد الله یافعی (فت ۷۶۸ / ۱۳۶۷)، مؤسس طریقه یافعی، از شاخه‌های طریقه قادری یافت. شاه نعمت الله پس از آنکه چند سالی با یافعی در مکه گذرانید، شروع به سیر و سیاحت کرد - کاری که در میان صوفیه در دوره‌ای از زندگیشان متداول و مرسوم بوده است. وی به مصر رفت، و سپس به آذربایجان سفر کرد و در آنجا احتمالاً قاسم انوار را ملاقات کرد. به دنبال آن، راهی دیار ماوراء النهر شد، و در آنجا در نزدیک سمرقند رحل اقامت افکند. پس از مدتی تیمور او را از ماوراء النهر بیرون راند. بعدها در هرات با نوه حسینی امیر سادات، که محرک و بانی سرایش منظومه گلشن راز به وسیله شیخ محمود شبستری بود، ازدواج کرد. از این زن شاه نعمت الله صاحب یگانه پسر و جانشین خود، خلیل الله، گشت که در ۷۷۵ / ۱۳۷۴ در نزدیکی کرمان به دنیا آمد. پس از خراسان شاه نعمت الله به کرمان رفت و بقیه زندگیش را در آن شهر یا اطراف آن به سر برد. وی بیست و پنج سال آخر عمرش را عمدتاً در ماهان، واقع در چهل کیلومتری جنوب کرمان، گذرانید، و مرکز و پایگاه طریقه نعمت

ص: ۵۲۸

اللهی را در آنجا قرار داد. روابط شاه نعمت الله با شاهرخ، پسر تیمور، بویژه پس از فتح کرمان به دست تیموریان در ۸۱۹ / ۱۴۱۶ دوستانه بود. در این هنگام، شاه نعمت الله ولی عارفی با نام و اعتبار شده بود و مریدان فراوان در نقاط مختلف ایران داشت، و نفوذ طریقه او تا به هند گسترش یافته بود. احمد شاه اول، ملقب به ولی (۸۲۵ - ۸۳۹ / ۱۴۲۲ - ۱۴۳۶)، حکمران بهمنی دکن، که لقب ولی که شاه نعمت الله بدو داده بود بر خود نهاده بود و ممکن است در حدود سال ۸۳۳ / ۱۴۲۹ به مذهب شیعه درآمده باشد، خویشان را مرید شاه نعمت الله می‌خواند. احمد شاه، با اصرار تمام شاه نعمت الله را برای دیدار خویش به هند دعوت کرد. اما شاه نعمت الله این دعوت را به عذر پیری و سالخوردگی رد کرد، اما به عوض نوه خویش، نور الله، را راهی هند کرد. وی در دکن اقامت گزید و با یکی از دختران پادشاه بهمنی ازدواج کرد. شاه نعمت الله پیشینه مذهبی سنی داشت، و در زمان حی‌اتش طریقه او، در صورت ظاهر همچنان بر طریق اهل سنت باقی ماند، هرچند بتدریج با وفاداری و خاکساری علی (ع) اشباع گردید. چنانکه بیشتر صوفیان، حتی امروزه،

گواهی می دهند، ساختار درونی نعمت الهیّه و بسیاری دیگر از طریقی، به علّت صوفی بودن، در ورای تمایزات و اختلافات سنی و شیعی، که غیرصوفیان علم می کنند، قرار می گیرد. شاه نعمت الله که پردوام ترین ارمغان وی به جهان تصوّف همانا تأسیس طریقه ای است که نامش را بر خود دارد، در ۸۳۴ / ۱۴۳۱ در کرمان درگذشت؛ و در این هنگام بیش از صد سال داشت. وی را در ماهان به خاک سپردند. عمارت اصلی مقبره اش را که هنوز صوفیان به زیارت آن می روند، از عطایای احمد شاه بهمنی و جانشین او، علاء الدین احمد دوم (۸۳۹ - ۸۶۲ / ۱۴۳۶ - ۱۴۵۸)، ساختند.

شاه نعمت الله یگانه پسرش، برهان الدین خلیل الله، را به جانشینی خود به عنوان قطب طریقه نعمت الهی تعیین کرد - اصطلاح قطب را هنوز صوفیه برای نامیدن مرشد و راهنمای روحانی خود به کار می برند. شاه خلیل الله پس از آنکه چند سالی را در ماهان، و سپس، در هرات گذرانید، و در این شهر مهمان شاهرخ بود، برای همیشه به دکن مهاجرت کرد. وی که احتمالاً مشکلاتی را در دوره تسلط تیموری ان تجربه کرده بود، بحق انتظار داشت که در دکن از حمایت شاهان بهمنی نسبت به خود، خانواده، و طریقه اش برخوردار یابد. وی یکی از چهار پسر خود، شمس الدین، را در ماهان گذاشت تا به ترتیب امور نعمت الهیان ایران بپردازند، و دو تای دیگر از پسرانش، محبّ الدین حبیب الله و حبیب الدین محبّ الله که بعد از مرگ خلیل الله در ۸۶۰ / ۱۴۵۶ سومین قطب طریقه نعمت

ص: ۵۲۹

الهی شد، را با خود به دکن برد. مقبره شاه خلیل الله در نزدیک بیدر به خلیلیّه معروف شد، و بعداً اعضای دیگر خاندان شاه نعمت الله را در آنجا دفن کردند. شاه حبیب الدین که با یکی از دختران احمد شاه دوم بهمنی ازدواج کرد، علناً به تشیّع گروید. با اعقاب و جانشینان شاه نعمت الله در دکن با احترام و اکرام رفتار می شد، و اقطاب نعمت الهی مدت سه قرن در آن دیار مقیم بودند. ۶۰ اقطاب نعمت الهی در بیدر یک خانقاه (عربی زاویه) ساختند که مرکز طریقه نعمت الهی در هند تا بخش اخیر قرن دوازدهم / هیجدهم باقی ماند. در این تاریخ، منصب قطبیت از خاندان شاه نعمت الله بیرون رفته بود، و طریقه نعمت الهی به وسیله نمایندگان که از دکن فرستاده شدند از نو در ایران احیا شد. در این میان، شاخه ایرانی طریقه، که به طور روزافزون رنگ شیعی به خود می گرفت، شاه اسماعیل صفوی را در رسیدن به قدرت یاری داد. اندکی پس از استقرار حکومت صفویان، نعمت الهیّه خود را شیعه اعلام داشتند. اخلاف شاه نعمت الله در ایران با خاندان صفوی متقابلاً ازدواج کردند و اهمّیت یافتند، و اغلب به حکومت یزد منصوب می شدند.

شاخه ایرانی طریقه نعمت الهی با پایگاه و مقرّ جدید آن در تفت، نزدیک یزد، به احتمال قوی، سازمان یافته ترین طریقه صوفیان در ایران در قرن دهم / شانزدهم بود. اما پس از آن، اهمّیت و اعتبار خویش را، عمدتاً به خاطر سیاستهای مخالف صفویان، از دست داد؛ سرنوشتی که همه طریقه های دیگر در ایران بدان گرفتار آمدند. در حال حاضر، طریقه نعمت الهی و شعب متعدد آن، وسیعترین و گسترده ترین طریقه صوفیانه در ایران است که مریدانی نیز در پاکستان و دیگر کشورهای مسلمان، بخصوص در میان شیعیان اثنی عشری، دارد.

در میان طریقی صوفیه که به «شیعی کردن ایران» کمک کردند مستقیمترین نقش را طریقه صفویه بازی کرد که از جنبه جاه طلبیهای سیاسی مشایخش نیز مقام و موضعی یگانه و ممتاز داشت. ۶۱ موفقیتهای سیاسی صفویه، سرانجام با بر تخت سلطنت نشستن مشایخ آن در ایران به اوج خود رسید. طریقه صفوی را شیخ صفی الدین اردبیلی (فت ۷۳۵ / ۱۳۳۴)، یکی از مشایخ بزرگ صوفیه در دوره ایلخانیان، تأسیس کرد که سنی بود و مذهب شافعی داشت. تنها بعد از

استقرار دولت صفوی بود که این سلسله برای خود شجره نسب علوی قائل شد، و نسب شیخ صفی را به امام هفتم شیعیان دوازده امامی، یعنی امام موسی کاظم [ع]، رسانید. طریقه صفوی که مرکزش در اردبیل بود، بزودی در سراسر آذربایجان و آناتولی شرقی و شام و خراسان رواج گرفت. گویند

ص: ۵۳۰

قاسم انوار نیز در زمان صدرالدین (فت ۷۹۴ / ۱۳۹۱)، پسر و جانشین صفی الدین، از مریدان و پیروان این طریقه شد. مهمتر از همه این بود که طریقه صفوی در میان چند تا از قبایل ترکمن در آذربایجان و نواحی اطراف آن نفوذ عمیق یافت. وقتی چهارمین جانشین شیخ صفی، جنید، بر م سمد مرشدی نشست، طریقه صفوی به صورت یک جنبش انقلابی جنگجو با سیاست «فتح کن و حکومت کن» بیرون آمد. مریدان طریقه در میان ترکمن ها بتدریج سازمان داده شدند و به صورت فوجی از سپاهیان صوفی جان بر کف (غزات صوفیه) بیرون آمدند. از اینان در ابتدا فقط علیه قدرتهای غیرمسلمان اطراف استفاده می شد. همچنین، جنید اولین شیخ صفوی بود که از خود احساسات شیعی توأم با عقاید مذهبی تندروانه از نوع معتقدات غلات شیعی بروز داد. جنید با مسیحیان قفقازی پیرامون آذربایجان جنگها کرد، و در یکی از همین جنگها در ۸۶۴ / ۱۴۶۰ کشته شد.

خط مشی ها و جاه طلبیهای سیاسی شیخ جنید را پسر و جانشین او، حیدر، به میراث برد. وی نیز در یکی از لشگرکشیهای خود به سال ۸۹۳ / ۱۴۸۸ کشته شد. شیخ حیدر به متابعان خود دستور داد که کلاه سرخ دوازده ترک، به یاد دوازده امام شیعیان اثنی عشری، بر سر نهند، و از این رو آنها را به نیکی قزلباش (یعنی سرخ سر) گفتند.

سلطان علی، پسر و جانشین حیدر، نیز در ۸۹۸ / ۱۴۹۳ در جنگ کشته شد. تا این زمان، طریقه صفویه سازمان نظامی قدرتمندی پیدا کرده بود که بسیاری از پیروان وفادار و صادق و قبایل نیرومند ترکمن که ستون فقرات سپاهیان قزلباش را تشکیل می دادند، از آن پشتیبانی می کردند. در نتیجه، اسماعیل، برادر جوان و جانشین سلطان علی، به عنوان شیخ طریقه صفوی به آسانی توانست آذربایجان را از سلسله آن قویلو بستاند. پس از آن، در تابستان ۹۰۶ - ۹۰۷ / ۱۵۰۱، اسماعیل وارد تبریز، پایتخت سلسله مخلوع، شد و خویشتن را شاه اسماعیل خواند؛ نخستین پادشاه سلسله جدید صفوی که مقدر بود تا ربع دوم قرن دوازدهم / هیجدهم پردوام بماند. شاه اسماعیل اول در دهه های بعد تمامی ایران را، که تا این هنگام در دست حکام سلسله های مختلف بود، به زیر سلطه خود درآورد. در دوران پادشاهی او (۹۰۷ - ۹۳۰ / ۱۵۰۱ - ۱۵۲۴)، ایران برای اولین بار بعد از غلبه عرب در قرن اول اسلامی به صورت یک دولت متحد درآمد. اسماعیل، به محض نشستن بر تخت سلطنت، مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب رسمی دولت صفوی اعلام کرد، و عصر جدیدی را به روی تشیع و نهضت های شیعی و علمای شیعی در ایران گشود.

در چنین اوضاع و احوالی که احساسات شیعی داشت در ایران محبوبیت رو به

ص: ۵۳۱

افزایشی پیدا می کرد، احیای مذهب نزاری در انجدان، در حوالی نیمه قرن نهم / پانزدهم، در دوره امامت مستنصر بالله دوم، آغاز شد. خود عناوینی که این امام قاسم شاهی و نوه او برگزیدند، نشان می دهد امامان نزاری اکنون آشکارا برای

احیای عظمت و شکوه‌مندیهای قدیم اسماعیلیان گام برمی داشتند. اما، علی‌رغم بهتر شدن شرایط، امامان و پیروانشان هنوز مجبور به مراعات تقیّه بودند و استفاده از خرّقه تصوف برای پنهان داشتن خود . مستنصر بالله دوم، سی و دومین امام که نام صوفیانه اش شاه قلندر بود، ممکن است درواقع نخستین امام قاسم شاهی بوده باشد که با طریقه صوفیان نعمت‌اللهی پیوستگی پیدا کرد؛ هرچند در این مورد مدرک عینی در دست نیست . همکاری و پیوستگی رسمی امامان قاسم‌شاهی با طریقه نعمت‌اللهی بیش از دو قرن بعد آغاز شد.

اما حتی در آغاز دوره انجدان، نزاریان از پوشش تصوف، از تظاهر به عنوان یکی از طریقه‌های صوفیانه، طریقه‌ای در میان طرایق بی‌شمار موجود در ایران، استفاده می کردند. برای این منظور، نزاریان با احتیاط اصطلاحات مرشد و مرید، و روابط میان صوفیان را پذیرفتند . برای خارجیان، امامان نزاری بسان مرشدان، شیوخ، پیران، و اقطاب صوفیه به نظر می آمدند؛ نیز عموماً آنها را سادات حسینی متقی و از اعقاب پیامبر [ص] از بطن فاطمه [ع] می‌شمردند. همینطور پیروان امامان، خویشان را مرید به حساب می آوردند، مریدانی که مرشد معنوی والا مقامی آن‌ها را در مسیر طریقت به سوی حقیقت هدایت می‌کند. با گسترش و اشاعه اندیشه‌ها و عقاید شیعی و وفاداری نسبت به علی [ع] در میان تعداد زیادی از طریقه‌های صوفیانه و نهضت‌های دینی، احترام به علی [ع] و دیگر امامان حسینی اولیه به وسیله نزاریان سبب نمی شد که زنگ خطری درباره هویت اصلی پیروان فرقه به صدا درآید . در طول دوره انجدان، برای امامان قاسم شاهی عادت شد که نام‌های صوفیانه‌ای برای خویشان بگزینند؛ مانند شاه قلندر، شاه غریب، یا اصطلاحات صوفیانه شاه و علی را بر نام خود بیفزایند.

به نظر می‌آید که امامان نزاری قاسم‌شاهی انجدان را پس از جست‌وجوی کامل برای محلی که هم برای اقامت امامان و هم برای پایگاه دعوت مناسب باشد، برگزیدند.

انجدان از موقعیتی مرکزی برخوردار بود و، در همان حال، از مقررّ قدرتهای عمده و بزرگ سنی که در آن زمان شرف و غرب ایران را زیر استیلا داشتند، بویژه آق‌قویونلوها و تیموریان متأخر که به ترتیب از تبریز و هرات حکومت می‌راندند، به دور بود. گذشته از این، انجدان به قم و کاشان که دار المؤمنین نامیده می‌شدند و مرکز سنتی شیعیان در ایران

ص: ۵۳۲

بودند نزدیک بود . دعوت نزاری قاسم‌شاهی اینک از انجدان از نو سازمان داده شد و تقویت گشت تا نه تنها پیروان جدیدی در سرزمینهای دوردست و در میان آن نزاریانی که تاکنون با امامان محمدشاهی بیعت کرده بودند به دست آورد، بلکه اقتدار مرکزی امامان را بر همه مناطق دوردست اطراف، بخصوص هند و آسیای مرکزی که بتدریج تحت نفوذ پیران محلی خویش درآمده بودند، از نو تثبیت کند . در اولین قرنهای دوره بعد از الموت که امامان از داشتن تماس و ارتباط مستقیم با پیروانشان محروم بودند، جماعت‌های مختلف نزاری در ایران و مناطق همجوار، و نیز در هند، بتدریج تحت قدرت رهبران محلی خود قرار گرفتند که اغلب آنها را به اصطلاح صوفیانه پیر، معادل فارسی شیخ، می‌نامیدند. این پیران یا داعیان اعظم یا منصوب شده امامان بودند، که در این صورت بدانها قدرت زیادی داده شده بود، یا در محل به وسیله جماعت نزاری خاصی برگزیده شده بودند . در بیشتر جماعت‌ها، مقام پیران محلی بتدریج جنبه موروثی پیدا کرده بود؛ با این نتیجه که بعضی از سلسله‌های پیران کلا از امامان که جای دقیق آنها معلوم نبود، و برای اکثریت پیروانشان ناشناخته بودند، مستقل شدند. پیرانی که مقام موروثی داشتند، بویژه در مناطقی که از مقررّ امامان بسیار دور بود همچون افغانستان،

بدخشان، و دیگر نقاط آسیای مرکزی و نیز در شبه قاره هند خودمختار و مطلق العنان شدند. لازم نیست بیفزاییم که اغلب پیران محلی که عهده دار امور این جماعتها بودند استقلال مالی نیز پیدا کرده بودند، و به اتکای دیون و وجوهاتی که به لحاظ دین گردآوری می کردند امور را می گذرانیدند. به این دلایل بود که امامان دوره انجمن بخش مهمی از کوششهای از سر گرفته خود را متوجه تضعیف مقام پیران محلی کردند، با این هدف که منصوبان وفادار و معتمد خویش را به جای آنها بگمارند. مستنصر بالله دوم شروع کرد به فرستادن عده ای از داعیان معتمد به نقاط مختلف خراسان، افغانستان، بدخشان، و جاهای دیگر؛ همان خط مشی که جانشینان وی آن را ادامه دادند. گذشته از این، به نظر می رسد که امامان قاسم شاهی اکنون به طور منظم داعیان محلی را برای مشورت و گرفتن دستورهای لازم به ایران فرا می خوانده اند. ۶۲

امامان، برای تجدید سازمان دعوت نزاری و برای آنکه سلطه خود را بر جماعتهای مختلف نزاری مستولی سازند، به منابع مالی کافی و داعیان وفاداری که به عنوان راهنمایان محلی پیروان فرقه را هدایت کنند نیاز مبرم داشتند. این داعیان می بایست، بخصوص، اطاعت و فرمانبرداری از امام زمان را توصیه و تأکید می کردند. این نکات، در

ص: ۵۳۳

حقیقت در کتاب پندیات جوانمردی که خطابه های مستنصر بالله دوم است به تکرار آمده است؛ در این خطابه ها نصایحی خطاب به مؤمنان و به آنانکه طالب رسیدن به مقام جوانمردی هستند مندرج است. ۶۳ این خطابه ها یا نصایح دینی، از قرار معلوم، به وسیله یک نزاری گمنامی گردآوری و به فارسی نوشته شده، و احتمالاً این کار در دوره امامت پسر و جانشین مستنصر بالله، یعنی عبد السلام شاه، صورت گرفته است. ۶۴ خوجه های نزاری که تحریرات سندی (خجکی) و گجراتی پندیات را حفظ کرده اند، معتقدند که کتاب برای راهنمایی و هدایت آنان به هند فرستاده شده بوده است. امکان دارد که این کتاب بعداً به جماعتهای دیگر نزاری فرستاده شده باشد تا بیعت آنها را با امامان قاسم شاهی مؤکد گرداند؛ نسخه های تحریر فارسی پندیات هنوز در مجموعه های نسخه های خطی نزاری در بدخشان و نواحی مجاور آن، از جمله در هونزا و کاشغر، در ترکستان چین، نگهداری می شود. ۶۵ باید بگوییم جالب این است که در پندیات به نزاریان با اصطلاحات صوفیه مانند اهل حق، و اهل حقیقت خطاب شده، ۶۶ و از خود امام با عنوانهای پیر، مرشد، و قطب یاد شده است. ۶۷ در واقع، پندیات متأثر از افکار و اندیشه های صوفیانه است و نصایح امام با تقسیم بندی صوفیه شریعت - طریقت - حقیقت آغاز می شود، و امام حقیقت را به عنوان باطن شریعت که مؤمنان از راه پیمودن طریقه معنوی بدان خواهند رسید مطرح می سازد. اما، بلافاصله بیان می شود که حقیقت، در واقع امر، عبارت است از شناخت امام حاضر. ۶۸ پندیات پیوسته وظیفه مؤمنان را در شناخت و اطاعت از امام حاضر خاطر نشان می سازد. ۶۹ و تأکید می ورزد که هیچ نوع از خودگذشتگی در مورد سفر برای دیدار امام نیست. ۷۰ همچنین، با تأکید مشابهی از وظیفه مؤمنان برای پرداخت دیون مذهبی، بویژه عشریه (فارسی: ده یک)، که پرداخت ده درصد درآمد سالانه به امام زمان است، ۷۱ سخن رفته است. این نصایح یا پندیات در آثار خیرخواه هراتی نیز که در نیمه قرن دهم / شانزدهم به تألیف اشتغال داشته، یعنی چنددهه بعد از مستنصر بالله دوم و عبد السلام شاه، انعکاس پیدا کرده است. ۷۲ عبد السلام شاه، خود، به تبعیت از پدرش، نزاریان محمدشاهی بدخشان و افغانستان را دعوت کرد که بیعت خود را تغییر دهند، و به متابعت از سلسله امامان بر حق، یعنی امامان قاسم شاهی، بپردازند. این دعوت سی و سومین امام قاسم شاهی، حداقل در یکی از فرمانهای موجود او، که به سال ۱۴۹۰ / ۸۹۵ نوشته شده، انعکاس یافته است. ۷۳

دوره نوزایی و احیای اسماعیلیه نزاری از انجدان، تجدید حیات فعالیت‌های ادبی را

ص: ۵۳۴

نیز در میان نزاریان نیز با خود به همراه آورد. نخستین ثمرات این کوششها، که شامل اولین رسالات اعتقادی به فارسی در دوره بعد از الموت می شود، آنهایی هستند که به وسیله ابو اسحاق قهستانی که معاصر مستنصر بالله سوم (غریب میرزا) بن عبد السلام شاه (فت ۹۰۴ / ۱۴۹۸)، بوده است، و محمد رضا بن (خواجه) سلطان حسین غوریانی هراتی، معروف به خیرخواه هراتی، که چند دهه بعد ظهور کرده و پس از سال ۱۵۵۳ / ۹۶۰ وفات یافته است، نوشته شده‌اند. ۷۴ خیرخواه نویسنده و شاعری پرکار بود، و غریبی تخلص می کرد؛ وی هفت باب ابو اسحاق را انتقال کرد و به صورت کلام پیر درآورد و آن را به ناصر خسرو نسبت داد. ایوانوف برهان آورده است که خیرخواه در این انتحالها مطالبی هم از خود، بخصوص درباره مقام حجت، بر آثار نزاری که از زیر دستش گذشته اضافه کرده است. وی، مردی جاه طلب بود؛ بنا بر شرحی که درباره خود نوشته است نوزده سال بیش نداشت که امام او را به جانشینی پدرش به عنوان پیر محلی نزاریان در ولایت زادگاهش، یعنی افغانستان غربی و نواحی مجاور آنجا، منصوب کرد. نوشته‌های ابو اسحاق و خیرخواه هراتی را که رسایل عمده فارسی قاسم شاهی دوره انجدان را تشکیل می دهند، نزاریان آسیای مرکزی و جاهای دیگر حفظ کرده‌اند.

آثار خیرخواه، بویژه رساله بدون عنوان او، ۷۵ ارزش تاریخی دارند و بر وجوه مختلف جوامع نزاری زمان او، در خراسان و افغانستان، روشنی می افکنند. وی، همچنین آشکار می سازد که در نیمه اول قرن دهم / شانزدهم، تماسهای مستقیم میان امامان قاسم شاهی و پیروانشان در آن نواحی، و نیز در شبه قاره هند، برقرار شده بوده است، و از آن مناطق داعیان و دیگر بزرگان و مقامات نزاری، به طور منظم، به مرکز دعوت برای دیدار امام سفر می کرده‌اند. خیرخواه حکایت می‌کند که چگونه امام رسولی، به نام میر محمود، به نزد پدرش، خواجه سلطان حسین، که در هرات اقامت داشت، و به نزدیکی دیگر از بزرگان نزاری، به نام خواجه قاسم، که در قهستان می زیست، فرستاد، و آنها را به نزد خود فراخواند. امام، از قرار معلوم، قصد داشت که پدر خیرخواه را به عنوان داعی خراسان، بدخشان، و کابل منصوب دارد. ۷۶ ولی خواجه سلطان حسین، در راه سفر به انجدان در خراسان، کشته شد. آنگاه خود خیرخواه را به عوض پدرش، علی رغم ظهور مخالفت عده‌ای از اعضای آن جماعت نزاری به علت کم سالی و عدم کفایت معلومات دینی او، به دیدار امام بردند. خیرخواه صریحا از انجدان نامی نمی برد، ولی از روی نام بعضی تقاطعی که در آن حوالی ذکر کرده است، مانند محلات، ۷۷ روشن می‌شود که برای

ص: ۵۳۵

دیدار امامی که نامش را هم فاش نمی سازد، به انجدان رفته بوده است. در زمان خیرخواه، کلمه پیر استعمال وسیعی پیدا کرده بود و در ارجاع به داعیان حدود مختلف، و سران هریک از جماعت‌های نزاری، و نیز برای شخص امام و حجت او به کار می‌رفت.

خیرخواه بوضوح وصف می‌کند که چگونه پیران مختلف در آن دو هفته ای که وی در انجدان بود به دیدار امام می آمدند و دیون مذهبی و وجوهات مرسوم جماعات و گروه‌های خود را می آوردند. وی تفصیلات جالبی درباره اینکه چگونه امام

بدقت این وجوه را حسابرسی می کرد، و آنان را که حق امام را ضایع و به م صارف بیهوده رسانیده بودند تنبیه می کرد، ذکر می کند. ۷۸ امام چون از پاکدامنی و امانتداری خیرخواه مطمئن شده بود، او را به داعیت خراسان و مناطق همجوار برگماشته بوده است؛ منصبی که احتمالاً پدرش نیز داشته یا برای وی در نظر گرفته شده بود. ۷۹ خیرخواه، در واقع، مدعی است که به وی منصب پیر کل داده شده بود. ۸۰ به هر ترتیب، وی توضیح می دهد که چگونه انتصاب وی به چنان مقام مهمی در امر دعوت مایه رنجیدگی خاطر عده ای از اعضای جماعت او، که خویشان را سزاوارتر از وی بدین مقام می دانستند، شد.

در حقیقت، روایت سرگذشتنامه مانند خیرخواه گواه بر وجود رقابت شدید میان بزرگان یا پیران نزاری دارد که لیاقت و شایستگی یکدیگر را به پرسش می گرفته و مدام کوشش می کرده اند که عنایت امام را به خود جلب کنند؛ زیرا در این زمان، امام اقتدار خود را کاملاً بر جوامع نزاری مناطق اطراف ایران مستولی ساخته بود. ۸۱

در این میان، ظهور صفویه و اعلام مذهب شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی دولت صفوی در ایران، در ۹۰۷/۱۵۰۱، فرصتهای مناسبتری را برای فعالیتهای نزاریان و دیگر نهضتهای شیعی در ایران نوید می داد. نزاریان، در واقع، در دهه های اولیه حکومت صفویان از شدت رعایت تقیّه کاستند. در آن زمان، رهبر محمدشاهیان شاه طاهر بود که مشهورترین امام آنان است، و رهبر قاسم شاهیان نورالدین محمد، معروف به ابوذر علی، بود که به جای پدرش، غریب میرزا، به عنوان سی و پنجمین امام قاسم شاهی بر مسند امامت نشسته بود. ۸۲ ابوذر علی معاصر شاه اسماعیل اول و پسر جانشین اسماعیل، شاه طهماسب اول، بود. وی، از قرار معلوم، با دختر یا خواهر شاه طهماسب ازدواج کرد. اما خوشبینی نزاریان عمری کوتاه داشت، زیرا صفویان بزودی سیاست مذهبی سختی در پیش گرفتند که هدفی جز سرکوب کردن نوعهای عامیانه تصوف و نهضتهای مختلف شیعی، که از حدود و ثغور مذهب اثنی عشری بیرون قرار

ص: ۵۳۶

۲۰۳

می گرفتند، نداشت. این سیاست حتی علیه قزلباش ها که صفویان را به قدرت رسانیده بودند، اعمال شد. اثنی عشری کردن ایران، به قیمت امحای مذهب تسنن، در دوره شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول تقریباً آهسته پیش می رفت، و این دو پادشاه عده ای از متکلمان امامی و فقهای شیعه را از عراق و شام برای این منظور به ایران آوردند. اما از همان آغاز، صفویان گروههای شیعی تندرو و طریقه های صوفیانه را مورد تعقیب و آزار قرار دادند. در واقع، بیشتر طریقه صوفیه در زمان حکومت شاه اسماعیل برچیده شد؛ به استثنای نعمت اللهیه، نوربخشیه، و ذهبیه که در طی دوره صفویان بتدریج از اهمیتشان کاسته شد.

چنین به نظر می رسد که پس از استقرار حکومت صفوی، هویت واقعی امامان نزاری و پیروان آنها، علی رغم آنکه خود را همچنان در زیر پوشش صوفیانه مرشد و مرید مخفی داشته بودند، تا حدی بهتر شناخته شد. فعالیتهای روزافزون و

بارزتر اسماعیلیان نزاری، دیری نگذشت که مورد توجه نخستین شاهان صفویه و علمای اثنی عشری آنها قرار گرفت؛ و عکس العمل آنها چیزی جز تعقیب و آزار و گرفت و گیر پیروان فرقه نبود. ما از دو مورد خاص از این تعقیب و آزار، که در نخستین قرن حکومت صفویان صورت گرفته است، خبر داریم. شاه اسماعیل، چنانکه خواهیم دید، سرانجام فرمانی برای به سیاست رسانیدن شاه طاهر، که در کاشان محبوبیتی پیدا کرده بود، صادر کرد، و وی را مجبور به فرار به هند کرد؛ جایی که امامان بعدی سلسله محمدشاهی در آن اقامت گزیدند. و شاه طهماسب، نزاریان قاسم شاهی را در زمان سی و ششمین امامشان، مراد میرزا، پسر و جانشین ابوذر علی، مورد تعقیب و اذیت قرار داد. تاریخ الفی که تاریخ عمومی جهان اسلام از زمان رحلت پیامبر [ص] تا حدود سال ۱۰۰۰/۱۵۹۱-۱۵۹۲ است و در هند به خواهش اکبر شاه به وسیله چند تن از نویسندگان تألیف شده است، ذیل سال ۹۸۲/۱۵۷۴-۱۵۷۵ به تعقیب و آزار نزاریان انجدان، در روزگار مراد نامی که مدعی امامت آنها بوده است، اشاره می کند. ۸۳ تفصیل بیشتر درباره این حادثه، که در دوره سلطنت شاه طهماسب رخ داده است، ذیل سال ۹۸۱/۱۵۷۳-۱۵۷۴ در کتاب قاضی احمد قمی، یکی از وقایعنگاران معاصر که بعد از ۱۰۱۵/۱۶۰۶ وفات یافته، آمده است. ۸۴ هردو منبع حکایت می کنند که مراد پیروان زیادی نیز در هند داشته است که مبالغ هنگفتی پول از سند و جاهای دیگر برای او می فرستادند. مراد میرزا و امام پیش از او، همیشه در انجدان، که مقرّ دعوت نزاریه قاسم شاهی بود، اقامت نداشتند. مراد میرزا به

ص: ۵۳۷

اقدامات و فعالیتهای سیاسی در بیرون از انجدان مشغول بود، و طرفداران زیادی در کاشان و نقاط دیگر در ایران مرکزی یافته بود. شاه طهماسب که از فعالیتهای مراد میرزا به هراس افتاده بود، در آغاز سال ۹۸۱/۱۵۷۳ به امیر خان موصلو، حاکم همدان، فرمان داد که به ناحیه انجدان برود و مراد را دستگیر کند و کار مریدان او را بسازد. امیر خان عده زیادی از نزاریان انجدان و نواحی اطراف را کشت و غنایم بسیاری از آنها گرفت، اما مراد میرزا که در آن هنگام در قلعه ای در ناحیه کمره، در اطراف انجدان، توقف داشت توانست فرار کند. اندکی بعد، او را دستگیر ساختند، و در نزدیک بیوتات سلطنتی به حبس انداختند. در جمادی الثانی ۹۸۱/ اکتبر ۱۵۷۳، مراد میرزا به کمک محمد مقیم، یکی از مأموران عالی رتبه صفوی که زیر نفوذ امام نزاری قرار گرفته بود، از زندان گریخت، و با کمکها و مساعدتهایی که ضمن راه از پیروان خود در فارس، مکران، و سند دریافت داشت، خود را به حوالی قندهار رسانید. چند ماهی بعد، نگهبانان صفوی او را در افغانستان از نو دستگیر کردند و به حضور شاه طهماسب آوردند، و وی دستور داد تا او را همراه محمد مقیم به سیاست رسانیدند. جالب است یادآور شویم خیرخواه هراتی، که هم معاصر شاه طهماسب اول و هم معاصر مراد میرزا و امام پیش از او بوده است، می گوید که یکی از امامان نزاری روزگار او برای مدت هفت سال خود را از انظار پوشیده داشت، یعنی مستور بود، و قاعدتا منظورش باید مراد میرزا بوده باشد. ۸۵ به هر تقدیر، نزاریان ایران در دوره سلطنت شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول با مشکلات جدیدی دست و پنجه نرم می کردند. قبرهای ابوذر علی و مراد میرزا، که از حدود سال ۹۰۴/۱۴۹۸ تا ۹۸۱/۱۵۷۴ امامان قاسم شاهی بودند، در انجدان پیدا نشده است.

با سلطنت شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵/۱۵۷۶-۱۵۷۷)، سومین پادشاه صفوی که در دوران کوتاه حکومت خود بیهوده کوشید تا مذهب اهل سنت را از نو روی کار بیاورد، و برادر بزرگتر و جانشین او، محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۵/۱۵۷۷-۱۵۸۷)، صفویان با مشاجرات سلسله‌ای و اختلافات خانوادگی خود مواجه شدند، و این کشمکشها و منازعات تقریباً سلسله تازه تأسیس آنها را تا به لب پرتگاه سقوط پیش برد.

نهضت‌های دینی که از تعقیب و سیاست دو شاه نخستین صفویه جان به در برده بودند، اینک مهلتی و مجالی برای تنفس یافتند که بخصوص برای نزاریان بسیار به موقع بود.

تنها در زمان سلطنت شاه عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۸/۱۵۸۷-۱۶۲۹)، که به طور منظم قبایل قزلباش را که مایه از هم گسیختگی شیرازه حکومت شده بودند سرکوب کرد، بود که نظم

ص: ۵۳۸

و آرامش به دولت صفوی باز آمد. شاه عباس اول، که دوران طولانی سلطنتش عصر طلایی حکومت صفویان محسوب می‌شود، اصطلاحات اداری زیادی به عمل آورد و از هنر و صنایع حمایت کرد. نیز همین پادشاه بود که پایتخت را در ۱۵۹۸/۱۰۰۶ از قزوین به اصفهان منتقل ساخت. با آنکه شاه عباس، مانند پیشینیان خود، به سیاست تعقیب و آزار سنیان، اکثریت طریقه‌های صوفیانه، و برخی از جنبشهای تندرو شیعی همچون نقطویان ادامه داد، ولی نسبت به بعضی از سازمانهای اقلیتها و فرقه‌های مذهبی، از جمله نزاریان، با تسامح و گذشت رفتار می‌کرد، و از این رو نزاریان پس از آن مورد ایدای صفویان قرار نگرفتند.

در این میان، امامان قاسم شاهی بعد از مراد میرزا بار دیگر در انجدان ظاهر شدند، و از آنجا، بدون سر و صدا، به رتق و فتق امور مربوط به پیروان خویش، بدون آنکه وارد امور سیاسی شوند، پرداختند. امامان دوره متأخر انجدان، در حقیقت، با صفویان روابط دوستانه یافتند. خلیل الله اول، جانشین مراد میرزا، که سی و هفتمین امام محسوب می‌شود، و به نام صوفیانه ذو الفقار علی نیز خوانده می‌شد، با یکی از شاهزاده خانمهای صفوی، احتمالاً خواهر شاه عباس اول، ازدواج کرد. گواه بر این روابط نزدیک میان صفویان و امامان نزاری، کتیبه‌ای است که نویسنده این سطور در ۱۹۷۶ میلادی در انجدان کشف کرد؛ و آن متن فرمانی را که شاه عباس اول در رجب ۱۰۳۶/مارس-آوریل ۱۶۲۷ صادر کرده است، دربردارد. بنابراین منشور یا فرمان که خطاب به امیر خلیل الله انجدانی، امام قاسم شاهی آن زمان، نوشته شده است، شیعیان انجدان، که از مجال دار المؤمنین قم محسوب می‌شده، مانند دیگر شیعیان پیرامون قم از پرداخت بعضی مالیاتها معاف شده‌اند. جالب آن است که در این فرمان شیعیان انجدانی شیعه اثنی عشری تلقی شده‌اند، و این نشان می‌دهد که در این زمان نزاریان ایران تقیّه به اثنی عشری بودن می‌کرده‌اند؛ همچنانکه به تصوف. این کتیبه طبق رسوم آن زمان در مورد معافیتهای مالیاتی، در اصل، در یکی از مساجد انجدان نصب شده بوده است.

ذو الفقار علی (خلیل الله اول) را می‌توان با خلیل الله که مطابق نوشته روی سنگ قبرش در انجدان، در سن شصت و هشت سالگی، در رمضان ۱۰۴۳/مارس ۱۶۳۴، هفت سال پس از صدور فرمانی که در بالا ذکر کردیم وفات یافته است، یکی دانست. جانشین امام خلیل الله اول نیز نام صوفیانه نور الدهر (نور الدین) علی داشت. این امام را که سی و هشتمین امام در سلسله امامان محسوب می‌شود، می‌توان با نور الدهر (بن) خلیل الله، که

ص: ۵۳۹

در رجب ۱۰۸۲/نوامبر ۱۶۷۱ درگذشت و در انجدان مدفون شد، یکی دانست. خاکی خراسانی، شاعر نزاری که معاصر این هردو امام بوده و اندکی بعد از ۱۰۵۶/۱۶۴۶ درگذشته است، ۸۶ مکرراً شاه ذو الفقار (خلیل)، که احتمالاً حیدر نیز

نامیده می شده است، ۸۷ و شاه نور الدهر بن ذو الفقار را در اشعار خود می ستاید ۸۸ همچنین، از انجدان به عنوان مقرر آنان، که ظاهراً خود بدانجا سفر کرده بوده است، نام می برد. ۸۹ فدائی خراسانی اشعاری در ستایش شاه ذو الفقار از دو شاعر گمنام نزاری نقل می کند که معاصر این امام بوده اند؛ این دو شاعر عبارت بودند از: عزیز اللّٰه قمی و نیازی نامی که داعی نیز بوده است. ۹۰ خاکی به پیروان امام خویش و نفوذ گسترده او در خراسان و عراق عجم، و نیز مولتان و هند اشاره می کند. تا نیمه دوم قرن یازدهم / هفدهم، تجدید حیات دعوت قاسم شاهی در انجدان، در حقیقت، موفقیت کامل یافته بود، یک شاعر نزاری، به نام محمود علی، از مردم مؤمن آباد و از معاصران امام نور الدهر، در منظومه بلندی نام داعیان معلمان، و دیگر عاملان قاسم شاهی را در نقاط مختلف خراسان، قهستان، عراق عجم، کرمان، افغانستان، بدخشان، ترکستان، و شبه قاره هند، از جمله مولتان، لاهور، و گجرات، یاد کرده است. این منظومه و اشعار دیگری از همین شاعر را، که در کتابشناسی اسماعیلی ایوانوف و پوناوالا نیامده است، رؤسای جماعت نزاری خراسان، از راه لطف، به نگارنده این سطور دادند. شاه خلیل الله دوم، پسر و جانشین نور الدهر، آخرین امام قاسم شاهی بود که در انجدان اقامت داشت. این امام، که سی و نهمین امام سلسله قاسم شاهی است در ذو الحجه ۱۰۹۰ / ژانویه ۱۶۸۰ درگذشت، و سنگ قبر او هنوز در یکی از دیوارهای مقبره غریب میرزا در انجدان برجاست. شاه نزار، جانشین خلیل الله دوم، مقرر دعوت قاسم شاهی را از انجدان به روستای کهک، واقع در همان نزدیکی، منتقل ساخت؛ و به این ترتیب، دوره فرعی جدیدی در تاریخ بعد از الموت اسماعیلیان نزاری شروع شد.

در نخستین قرنهای بعد از دوره الموت، هنگامی که امامان با اکثریت پیروان خود تماس مستقیم نداشتند، جماعت‌های مختلف نزاری مستقل از یکدیگر و از پایگاه مرکزی دعوت تحول پذیرفتند. هر یک از این جماعتها بتدریج زیر اقتدار یک داعی اعظم یا پیر قرار گرفتند که معمولاً، اگر وابسته به سلسله موروثی چنین داعیان نبود، در محل انتخاب می شد. در چنین شرایطی، پایگاه مرکزی دعوت نمودی جز آنکه مقرر اقامت امامان است، امامانی که قادر به هدایت و اداره امور جماعت‌های نزاری اطراف نبودند، نداشت. اما با

ص: ۵۴۰

تجدید حیاتی که در انجدان صورت گرفت، دست کم در شاخه قاسم شاهی نهضت اسماعیلی نزاری وضع دگرگونی پذیرفت. از نخستین دهه‌های دوره انجدان، دعوت قاسم شاهی تجدید سازمان یافت؛ نه فقط برای سرزندگی و توانمندی بخشیدن به دعوت و فعالیتهای آن، بلکه به خاطر مقاصد مرتبط دیگری همچون تثبیت اقتدار مرکزی امامان بر جماعت‌های پراکنده نزاری و از میان بردن مقام و موقعیت سلسله پیران محلی. با وجود این، سلسله مراتب یا حدود دعوت نزاریه قاسم شاهی، در قیاس با تشکیلات پیچیده ای که اسماعیلیان فاطمی داشتند، تقریباً ساده باقی ماند که خود نشانه ساده تر شدن تشکیلات مورد استفاده نزاریان دوره الموت بود.

طبیعی است که در رأس سلسله مراتب تشکیلاتی دعوت قاسم شاهی، در دوره انجدان، شخص امام قرار داشت که اکنون حاضر و ناظر بود و کوشش می کرد تا با پیروان خویش تماس مستقیم داشته باشد. چنانکه از چند اثر قاسم شاهی که از این دوره باقی مانده است می توان استنباط کرد، بعد از امام، در سلسله مراتب تشکیلات دعوت این فرقه، پنج حد یا مرتبه وجود داشت. ۹۱ بعد از امام یک حجت واحد قرار گرفته بود که حجت اعظم خوانده می شد. وی معمولاً، مانند خود امام، در مرکز و پایگاه دعوت اقامت داشت، و بالاترین عامل دینی و اداری در امر دعوت و دستیار عمده امام بود. حجت اغلب از میان وابستگان نزدیک امام انتخاب می شد، البته از میان کسانی که در سلسله مستقیم جانشینی امام

نبودند. پس از حجت اعظم، یک مرتبه منفرد داعی وجود داشت که مبلغی بود به معنای وسیع که حدود فعالیتش محدود به منطقه یا جماعت خاصی نمی‌شد. داعی که از میان نزاریان دانش‌آموخته‌تر انتخاب می‌شد، ظاهراً مسئولیت اصلیش آن بود که به طور منظم از جماعت‌های مختلف بازرسی کند و شرایط و اوضاع و احوال آنها را به مرکز دعوت گزارش دهد؛ مضاف بر اینکه دستورها و رهنمودهای مرکز را نیز به سمع رهبران محلی برساند. گذشته از این، کار تبلیغ و اشاعه دعوت در جاهایی که بیرون از حوزه اقتدار جامعه نزاری خاصی بود، بر عهده داعی بود. از قرار معلوم، داعیان زیادی از این نوع، که کارشان تبلیغ در اطراف و اکناف و بازرسی جماعت‌های نزاری بود، وجود داشتند که دائماً از نقطه ای به نقطه دیگر برای نشر دعوت قاسم‌شاهی سفر می‌کردند.

مرتبه پایین‌تر از داعی در سلسله مراتب دعوت مرتبه معلم بود که معمولاً عهده دار فعالیت‌های دعوت در یک جماعت یا منطقه خاص بود. اصطلاح قبلی اسماعیلی جزیره (جمعش جزایر) در دوره انجدان بار دیگر برای اطلاق به مناطق مختلف دعوت به کار

ص: ۵۴۱

گرفته شد. معلمان را حجت، بدون تردید در مشورت با امام، انتخاب می‌کرد؛ و با در نظر گرفتن اشخاص صددرصد مطیع و فیمانبردار برای احراز این مرتبه، امام می‌توانست اقتدار خود را بر محافل دور پیروانش تثبیت کند. هر معلمی را به طور متعارف دو طبقه از مأذونان کمک می‌کردند؛ یکی مأذون اکبر که اجازه داشت به تبلیغ عقاید فرقه بپردازد و هرکس را بر پایه قضاوت و ابتکار خویش به کیش نزاری درآورد؛ دیگر مأذون اصغر که مقام پایین‌تری در سلسله مراتب دعوت داشت، و تنها وقتی می‌توانست این کارها را انجام دهد که از معلم اجازه می‌گرفت. گروندگان معمولی، مانند گذشته، مستجیب خوانده می‌شدند. مستجیبان در سلسله مراتب دعوت مرتبه ای نداشتند، اما اگر به کسب صفات و خصائل خاصی نائل می‌آمدند، معلم آنها را به مقام یا مرتبه مأذون اصغر ترقی می‌داد.

انتصابات حدود و مراتب بالاتر دعوت، دست کم به صورت آرمانی، با حجت و شخص امام بود، و این بر اقتدار دستگاه رهبری مرکزی دعوت می‌افزود. اما باید خاطر نشان ساخت که تمام مراتب پایین دعوت در همه وقت و در هر جماعت نزاری دارای متصدی نبود، بخصوص در محیط‌های کوچکتر نزاری. تا نیمه قرن دهم / شانزدهم، اصطلاح پیر وسعت استعمالش بدانجا رسیده بود که در ارجاع و اشاره به هر یک از مراتب دعوت، بویژه برای بالاترین مراتب همچون امام، حجت، و معلم به کار می‌رفت. اعضای عادی فرقه، یعنی مستجیبان، اغلب مرید خوانده می‌شدند که از اختفای تشکیلات دعوت در زیر پوشش تصوف حکایت می‌کرد. خیرخواه هراتی که مؤلف عمده مسائل اعتقادی در دوره انجدان است بخصوص اصطلاحات حجت و پیر را به جای یکدیگر به کار می‌برد. اما اصطلاح پیر، پس از ختم دوره انجدان، بسرعت در ایران از استعمال خارج شد، و حال آنکه در نزد نزاریان آسیای مرکزی تا روزگاران اخیر باقی مانده است.

نزاریان قاسم‌شاهی دوره انجدان، در اساس، تعالیم اواخر دوره الموت را، آنچنانکه در نوشته‌های اسماعیلی خواجه نصیر الدین طوسی انعکاس یافته بود، حفظ کرده بودند. اما، آثار اسماعیلی عهد فاطمی که بر اندیشه‌های اسماعیلی خواجه نصیر الدین اثر گذاشته بود، ظاهراً دیگر در دسترس نزاریان دوره بعد از الموت، که در خارج از شام می‌زیستند، نبود. در نتیجه، در دوره تجدید حیات دعوت نزاری انجدان، نزاریان بکلی رغبت و علاقه اسماعیلیان متقدم را به جهانشناسی و

اندیشه پردازی درباره خلقت عالم و آدم از دست داده بودند، و تنها اشارات گذرایی به ادوار پیامبران در تاریخ می کردند. ۹۲ به عبارت دیگر، نزاریان دوره بعد از الموت، برخلاف طیبی‌ها، چندان

ص: ۵۴۲

علاقه‌ای به حقایق، که اساس و جوهر اندیشه های باطنی اسماعیلیان قدیم و فاطمی را به وجود می آورد، نداشتند. نزاریان قاسم‌شاهی دوره انجدان، چنانکه گفتیم، عقیده قیامت را به صورتی که در طی دهه‌های واپسین دوره الموت مورد تفسیر و تأویل مجدد قرار گرفته بود قبول داشتند. امام حاضر همچنان نقش و مقام اصلی و مرکزی را در اعتقادات نزاری داشت. ۹۳ گذشته از این، امام حاضر را می‌بایست در حقیقت روحانی واقعی او، به عنوان تجلی کلمه الاهی، مشاهده کرد؛ و رسیدن بدان دانش و شهود آرزوی غایی هر مؤمنی بود. به سخنی دیگر، از نزاریان انتظار می‌رفت که از راه اصلاح معرفت دینی خود و نیل به شناخت بهتر ذات حقیقی امام، از عالم جسمانی ظاهر به جهان معنوی و روحانی حقیقت سفر کنند؛ از علم به معنای درک ظاهر شریعت به ادراک حقایق لا یتغیر و ثابت، آنچنانکه در شخص امام حاضر تجلی یافته است، برسند. ۹۴ و آنها که حقیقت روحانی واقعی امام را می‌شناختند، می‌توانستند به بطن ظاهر شریعت نفوذ کنند. ۹۵

نقش حجت که در نوشته‌های خواجه نصیر الدین طوسی به حد کافی مورد تأکید قرار گرفته بود، در آثار اعتقادی دوره انجدان، بویژه به دست خیرخواه هراتی که خود را صاحب آن مقام می‌دانست، پردازش بیشتری پیدا کرد. ۹۶ نزاریان اواخر دوره الموت معتقد بودند که حتی در زمان ستر و تقیه، حقیقت و ذات حقیقی امام باید دست کم بر عده‌ای از افراد جماعت معلوم باشد. نزاریان دوره انجدان، این گروه برگزیده را به طور مشخص به یک فرد تقلیل دادند؛ و آن شخص حجت بود. آنان معتقد بودند که حجت، مانند خود امام، در مرتبه خود زاده شده است، و از این بابت، وی نیز معصوم و مؤید من عند الله است. ۹۷ در حقیقت، اعتقاد بر آن بود که حجت از همان گوهر و ذات است که امام. ۹۸ حجت به فضیلت معجز علمی خویش، که مراتب و حدود پایین تری را بدان دسترسی نبود، ذات حقیقی امام را می‌شناخت و، از این لحاظ، منکشف حقیقت روحانی امام برای نزاریان بود. وی تنها وسیله دسترسی به امام بود، و تنها به میانجی او بود که نزاریان می‌توانستند به شناخت کامل امام حاضر موفق آیند و به رستگاری برسند. ۹۹ حجت یا پیر اعظم، تنها شخصی بود بعد از امام که محدود به حدود شریعت نبود. ۱۰۰ نزاریان دوره انجدان نیز مانند اسماعیلیان قدیم معتقد بودند و تأکید می‌کردند که امام و حجت او نمی‌توانند در یک زمان هر دو مستور و غایب از دسترس معتقدان خود باشند. ۱۰۱ قاسم شاهیان این دوره، مانند نزاریان دور قیامت و روزگار بعدی عهد الموت، مردم را بر سه دسته می‌دانستند؛ یعنی اهل تضاد، اهل ترتب، و اهل وحدت. ۱۰۲ اهل تضاد که شامل

ص: ۵۴۳

کافران و نیز همه مسلمانان غیرنزاری بود، مخالفان و معاندان امام بودند. تنها خود را می‌دیدند، و از شناخت امام محق نزاری امتناع می‌ورزیدند، و از جنبه روحانی در حکم معدوم بودند. اهل ترتب که اهل حق و اهل حقیقت نیز خوانده می‌شدند، نزاریان قاسم‌شاهی بودند که هم خود را می‌دیدند و هم امام را؛ آنان فقط به حقیقت جزئی رسیده بودند.

اهل ترتب، خود، به قویان و ضعیفان تقسیم می شدند. قویان عبارت بودند از: داعیان، معلمان و مأذونان یعنی دارندگان حدود دعوت بعد از حجت، و حال آنکه گروه ضعیفان محدود به اعضای عادی جماعت، یعنی مستجیبان بود، قویا به مرجعیت و اقتدار حجت گردن نهاده بودند، و از مستجیبان دعوت می کردند که آنان نیز چنان کنند. از هر دو گروه اهل ترتب انتظار می رفت که توجه خود را به معنای باطنی احکام خلقی شریعت معطوف بدارند، مانند معنای باطنی نماز، روزه، حج، و مانند آن، بخصوص وقتی که در حال تقیه نبودند. ۱۰۳. بالاخره، اهل وحدت بود که تنها حجت را شامل می شد، زیرا تنها او بود که به شخص امام به عنوان تجلی کلمه الهی و حقیقت ربانی توجه داشت. ذات خود را بکلی از یاد برده بود، و حقیقتا به کون روحانی حقیقت داخل شده بود. آن بهشتی که با اعلام قیامت در دسترس نزاریان دوره الموت قرار داده شده بود، اکنون، در دوره انجذان، تنها در دسترس شخص واحدی، یعنی معتمدترین یار امام، قرار داشت.

در این میان، دعوت نزاری با موفقیت در شبه قاره هند اشاعه یافته بود. ۱۰۴. چنانکه گفتیم، خاستگاه و تحولات اولیه کیش اسماعیلیان نزاری در هند بر اثر نبودن مدارک و منابع قابل اعتماد تقریبا تاریک و مبهم مانده است. گنانها و دیگر نوشته‌ها و روایات دینی اغلب از لحاظ جنبه‌های زمانی و توالی رویدادها نادرستند و اکثرا افسانه را با حقیقت می آمیزند، بویژه درباره سده‌های نخستین فعالیت‌های دعوت. به موجب روایات خود فرقه، دعوت هند را فرستادگان یا پیرانی که از سوی امامان نزاری از ایران فرستاده شده بودند آغاز نهادند. این فرستادگان، که احتمالا کار تبلیغات دینی خود را در اواخر دوره الموت شروع کردند، در ابتدا کوشش‌های خود را عمدتا در سند متمرکز ساختند. ۱۰۵. باید گفت که اطلاعات موجود درباره فعالیت‌های دعوت نزاری بعد از دوره الموت در هند منحصر از روایات محفوظ در میان پیروان امامان قاسم‌شاهی و امام شاهیان که از بدنه جماعت جدا شدند نشأت می گیرد. بعدا، به فعالیت‌های امامان محمدشاهی نیز، بویژه فعالیت‌های شاه طاهر که در هند اقامت گزیده بود، اشاره خواهیم کرد.

چنانکه گفتیم، چنین روایت شده است که ستگور نور نخستین پیر یا گورویی بود

ص: ۵۴۴

که برای تبلیغ کیش نزاری که در هند ستپنت، یعنی، راه حقیقی، نامیده شد، از ایران بدان سرزمین گسیل شده بود. ۱۰۶. مطابق این روایات، ستگور نور بیشتر در پاتان، در منطقه گجرات، فعالیت داشته است. مزار او در نوسری، نزدیک سورت، واقع است و سنگ گور او، در کمال تعجب، تاریخ ۱۰۹۴/۴۸۷ را نشان می دهد. دومین پیر مهم شمس الدین است که فعالیت‌هایش در سند متمرکز بوده است. در بیشتر اشعار مذهبی که به وی نسبت داد شده، از قاسم شاه به عنوان امام روزگار او نام برده شده است. ۱۰۷. به این ترتیب، به نظر می آید که پیر شمس الدین در نیمه اول قرن هشتم / چهاردهم به فعالیت اشتغال داشته است. وی بخصوص در مولتان و اوچ، در سند، فعال بود؛ مقبره اش در مولتان در محل به نام مقبره شمس تبریز معروف است. جامعه نزاری شمسیان که اکنون به امامت آقا خان قائلند و از راه زرگری و طلاسازی در مولتان و نقاط دیگر در پنجاب امرار معاش می کنند، مدعی هستند که پیر شمس الدین آنها را به کیش نزاری درآورده است. کار شمس الدین را پسر و نوه اش، نصیر الدین و شه اب (یا صاحب) الدین، ادامه دادند. تقریبا هیچ چیزی درباره این دو پیر که مراتب بیست و یکم و بیست و دوم را در فهرست پیران دارند نمی دانیم؛ تنها روایت شده است که آنها مخفیانه و پنهانی کار دعوت را انجام می دادند. ۱۰۸. چون پیر شهاب الدین درگذشت، پسرش صدر الدین جانشین او شد. تا این زمان از دوره بعد از الموت، پیران نزاری در هند تا حدی استقلال و خودمختاری یافته و نیز یک سلسله موروثی به وجود آورده بودند.

پیر صدر الدین که تعداد زیادی از گنان ها به او منسوب است؛ نقش کلیدی در تبلیغات و سازماندهی دعوت نزاری در هند داشت. گویند که وی در زمانی میان ۱۳۶۹ / ۷۷۰ و ۱۴۱۶ / ۸۱۹ درگذشته است.^{۲۰۹} به این ترتیب، وی باید معاصر امام اسلام شاه بوده باشد . ۱۱۰ صدر الدین عده زیادی از هندوهای کاست^{۲۰۴} لوهانه^{۲۰۵} را به کیش نزاری درآورد، و بدانها نام خوجه داد که از کلمه فارسی خواجه، به معنای خداوند و ارباب، گرفته شده است . این نام با کلمه هندویي rukaht (یا rakkaht)، که آنهم به معنای ارباب و صاحب است، مطابقت می‌کرد، و لوهانه‌ها را بدان لفظ خطاب می‌کردند؛ زیرا آنها را از طبقه کشتی‌ها می‌دانستند. لوهانه‌ها و خوجه‌ها، هنوز این عنوان هندویی را در میان خود به کار می‌برند. نیز اعتبار و فضیلت ساختن نخستین جماعت خانه نزاری در کوتری، در سند، به صدر الدین بازمی‌گردد. متعاقب این، وی دو جماعت خانه نزاری دیگر در پنجاب

ص: ۵۴۵

و کشمیر ساخت و مکی‌هایی، یعنی رؤسای برای آنها منصوب کرد . کلمه مکی^{۲۰۶} از واژه سانسکریت موکھیبه^{۲۰۷} گرفته شده است که به معنای مهمترین یا رئیس است. به این ترتیب، صدر الدین شالوده تشکیلات جماعتی نزاریان هند را، که از این پس بیشتر به نام خوجه‌ها شهرت یافتند، گذاشت. با گذشت زمان، وی دعوت را به گجرات گسترش داد، و به جلب گروندگان در میان لوهانه‌ها و دیگر کاست‌های تجارت پیشه هندو در آن منطقه توفیق یافت . اما مرکز فعالیت‌های صدر الدین در اوج باقی ماند، و وی از آنجا امر دعوت را تا حدی آشکارا هدایت می‌کرد. باید به‌طور گذرا بگوییم که سند در این موقع تحت حکومت سمه‌ها بود که در ۱۳۵۱ / ۷۵۲ جانشین سومره‌ها، که پیرو کیش اسماعیلی، شده بودند. اعضای بعدی سلسله سومره‌ها، به احتمال قوی، تحت تأثیر دعوت نزاری در سند قرار گرفتند، ولی سنت اسماعیلی خاص خود را حفظ کردند. اما سمه‌ها بزودی به مذهب اهل سنت درآمدند . ۱۱۱ از قرار معلوم، پیر صدر الدین هنگامی که برای دادن عشریه یا داسوند^{۲۰۸} گردآوری شده از جامعه نزاری هند به ایران رفته بود، امام اسلام شاه را ملاقات کرده بود. مزار صدر الدین در نزدیکی جتپور، در حومه اوج، به سمت جنوب مولتان قرار دارد.

متولیان این مزار اکنون خویشتن را شیعه دوازده امامی می‌شمارند، و از پیر صدر الدین به عنوان حاجی صدر شاه یاد می‌کنند.

بزرگترین پسر صدر الدین، نامش حسن کبیر الدین، به عنوان پیر جانشین پدرش شد. بنابر نوشته اخبار الاخیار که کتاب معروفی در مدح پیران است و در هند به وسیله عبد الحق بن سیف الدین دهلوی (فت ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲) تألیف شده است، کبیر الدین پیش از آنکه در اوج استقرار جوید مسافرت‌های زیادی کرد. ۱۱۲ وی نیز ظاهراً برای دیدار امام به ایران رفت، و عده کثیری از هندوها را در دوران تصدی خویش به کیش نزاری درآورد.

تاریخ وفاتی که برای این پیر ذکر شده، از ۱۴۴۹ / ۸۵۳ تا ۱۴۹۰ / ۸۹۶ - ۱۴۹۱ متغیر است.

^{۲۰۴} etsac(۳)

^{۲۰۵} anahoL(۴)

^{۲۰۶} ihkum(۵)

^{۲۰۷} ayhk ?um(۶)

^{۲۰۸} hdnossad(۷)

اما، به احتمال قوی، وی در حدود سال ۸۷۵ / ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ در گذشته است، و این تاریخی است که در کتاب چاپ‌نشده منازل الاقطاب آمده است. این کتاب که تاریخ فرقه امام شاهی است، در حدود سال ۱۲۳۷ / ۱۸۲۱ به وسیله قاضی رحمت‌الله بن غلام مصطفی در گجرات تألیف شده است. ۱۱۳ مزار کبیر الدین بیرون از اوچ واقع شده است، و در محل به نام حسن دریا معروف است. جالب است یادآور شویم که این پیر، بنابر روایات، با طریقه صوفیان سهروردی، که در آن زمان در مولتان رواج داشت، وابستگی داشته است. در

ص: ۵۴۶

واقع، نام پیر کبیر الدین در فهرست مشایخ این طریقه صوفی آمده است. ۱۱۴ در هر صورت، این نشان می‌دهد که در هند نیز، در دوره بعد از الموت، روابط نزدیکی میان نزاریه و تصوف متشکل پدید آمده بوده است. با مرگ کبیر الدین، جامعه نزاری هند دستخوش افتراقات داخلی گشت که سرانجام به شقاق و جدایی مهمی منجر شد. گویند حسن کبیر الدین هیجده پسر داشته است، اما امام به جهاتی برادرش، تاج الدین، را به جانشینی او منصوب کرد. این انتصاب با مخالفت بعضی از پسران کبیر الدین، که در همان حال با خویشتن نیز در جدال بودند، مواجه شد. هنگامی که تاج الدین از دیدار امام، که برای تحویل عشریه نزاریان هند به آنجا رفته بود، بازگشت، برادرزادگانش او را متهم ساختند که بخشی از دیون مذهبی را حیف و میل کرده است. گویند از این تهمت پیر از غصه دق مرگ شد یا خویشتن را کشت. تاج الدین که امام شاهیان متأخر او را به پیری نمی‌شناسد، در اواخر قرن نهم / پانزدهم، اندکی بعد از مرگ کبیر الدین، درگذشت. قبر تاج الدین در جهن، در سند، واقع شده است.

پس از تاج الدین، امام الدین عبد الرحمن بن حسن، معروف به امام شاه، یکی از پسران کبیر الدین که نام فرقه امام شاهی مأخوذ از اوست، بیهوده تلاش کرد تا بر مسند رهبری خوجه های نزاری در سند بنشیند. ۱۱۵ بعدها، وی برای دیدار امام به ایران رفت، اما امام منصب پیری بدو نداد. ۱۱۶ امام شاه چون به هند بازگشت، در گجرات رحل اقامت افکند و تا آخر عمر در آنجا به سر برد و در گروانیدن هندوهای محل، بویژه از میان جوامع کشاورز، به کیش اسماعیلی نزاری موفقیت بسیاری به دست آورد. به موجب بعضی از روایات افسانه ای، وی سلطان گجرات، محمود بگرا (۸۶۲-۱۴۵۸/۹۱۷-۱۵۱۱)، را نیز به کیش اسماعیلی درآورد، و سلطان دختر خود را به زنی به نر محمد، بزرگترین پسر امام شاه، داد. امام شاه، که مطابق بعضی از روایات ناموثق از جامعه نزاری برید و خود مؤسس فرقه امام شاهی شد، از نظر خوجه‌های نزاری پیر نیست، و آنها وی را فقط سید می‌خوانند. وی در ۹۱۹ / ۱۵۱۳ در پیرانه، شهرکی که خود در نزدیک احمدآباد ساخته بود، درگذشت. مزارش در همانجاست. در این میان، به علت تداوم اختلافات در خاندان پیر حسن کبیر الدین، امام پس از تاج الدین کسی را به پیری منصوب نکرد. به عوض، هدایت نامه‌ای که جای بیست و ششمین پیر را در فهرست سنتی پیران اشغال کرده است برای جامعه نزاریان هند فرستاد. این کتاب همان پندیات جوانمردی است که قبلاً یاد کردیم، و نصایح و توصیه‌های دینی امام مستنصر بالله دوم را دربر دارد. این

ص: ۵۴۷

کتاب، در نیمه قرن دهم / شانزدهم به سند رسید. اگر به یاد بیاوریم، در آن هنگام امامان قاسم شاهی سخت در تلاش بودند که اقتدار خود را بر جوامع نزاری هند و دیگر نقاط دورافتاده مستولی سازند. به عنوان مثال، خیرخواه هراتی از مسافرت داعیان هند برای دیدار امام در انجمن یاد می‌کند، و نیز می‌گوید که تعداد نزاریان هند، در این زمان، بسی بیشتر

از نزاریان ایران بوده است. ۱۱۷ پندیات جوانمردی با گذشت زمان به زبانهای سندی و گجراتی ترجمه شد، و برای استفاده خوجه‌های نزاری به خط خوجکی آوانویسی گشت.

در این فاصله، نر محمد یا نورمحمد، پسر امام شاه، در گجرات جانشین او شده بود. ظاهراً امام شاه تا پایان عمر نسبت به امامان نزاری ایران وفادار باقی ماند. اما نر محمد از دعوت نزاری و جامعه خوجه ها خود را جدا ساخت، و فرقه علیحده‌ای تأسیس کرد. در تاریخ نامعینی که نمی‌تواند خیلی دیرتر از سال ۱۵۱۳/۹۱۹ باشد، نر محمد درخواست کرد که از این پس عشریه‌ها، به عوض آنکه از طریق سند برای امام به ایران فرستاده شود، در گجرات به او داده شود. نر محمد، در واقع، اینک برای خویشتن مدعی امامت شده بود، و به صورت قهقراپی برای پدرش نیز همین ادعا را داشت. دستورهای جدید مایه ایجاد شقاق در جامعه نزاری گجرات شد. تقاضاها و ادعاهای نر محمد، بخصوص از طرف شخصی به نام کهتا^{۲۰۹}، که مکی (رئیس) ۱۸۰۰۰ هندوی به کیش نزاری درآمده بود، رد شد. اما، اکثریت پیروان نر محمد در گجرات از او جانبداری کردند، و فرقه مستقل امام شاهی را که ستپنتی نیز نامیده می‌شود تأسیس کردند. اقلیتی از پیروان پیشین نر محمد، به اضافه بقیه نزاریان گجرات، به امامان نزاری و دعوت اصلی هند وفادار ماندند. نر محمد در ۱۵۳۳/۹۴۰ درگذشت، و در مقبره پدرش در پیرانه دفن شد. امام شاهیان بعدها هرگونه ارتباطی با اسماعیلیه را انکار کردند؛ هرچند همچنان سلسله امامان اسماعیلی را تا اسلام شاه، که سی امین امام نزاری قاسم شاهی بود، قبول داشتند. اما، آنها بعضی از امامان نزاری چون رکن الدین خورشاه، محمد بن اسلام شاه، و جانشینان او را تا زمان حدوث شقاق و جدایی به امامت نمی‌شناسند. آنها مدعیند که پیران اولیه تا حسن کبیر الدین، در واقع بر مذهب شیعه دوازده امامی بودند. تاج الدین را از زمره پیران خود محسوب نمی‌دارند؛ و نر محمد را آخرین امام خود می‌دانند.

پس از نر محمد، چند شکاف بر سر مسئله جانشینی مقام پیر در جامعه امام شاهی

ص: ۵۴۸

پدید آمد. گروهها و دسته‌های گوناگون از سلسله‌های مختلف پیران، که همه از اعقاب نر محمد بودند، پیروی کردند. در دوره اورنگ زیب، سجاده نشین یا پیشوای امام شاهیان که مرکزشان پیرانه بود، شاهجی میرانشاه نامی بود. وی در ۱۶۵۷/۱۰۶۷ به جانشینی پدرش، محمد شاه، یکی از اعقاب سعید خان، پسر نر محمد، پیر شاخه‌ای از فرقه امام شاهی شد که آطهیا^{۲۱۰} نام داشت. اورنگ زیب که از معتقدات الحادی شاهجی مطالبی شنیده بود، پیر سالخورده را به دربار خود احضار کرد تا از سوی فقهای سنی مورد بازجویی قرار گیرد. حکمران گجرات شاهجی را مجبور ساخت که به دربار اورنگ زیب عزیمت کند. اما شاهجی در راه، نزدیک پیرانه یا احمدآباد، مرد، و به احتمال قوی خود را با زهر کشت. بر اثر این حادثه، پیروان بیشمار شاهجی، بخصوص از میان کاست ماتیه کنییس^{۲۱۱} سر به شورش برداشتند، و قلعه بروج را گرفتند. ۱۱۸ آنها پسر و جانشین شاهجی میرانشاه، یعنی سید محمد شاه (فت حدود ۱۷۱۸/۱۱۳۰)، را پادشاه بروج اعلام داشتند. این شورش که در حوالی سال ۱۶۸۸/۱۱۰۰ - ۱۶۸۹ رخ داد، سرانجام به وسیله اورنگ زیب سرکوب شد. منصب پیری این شعبه از فرقه امام شاهی در دست اخلاف مستقیم شاهجی بود و تا باقر علی، آخرین پیر آطهیا که در حدود ۱۸۳۵/۱۲۵۱ وفات یافت، باقی ماند. همسر شاهجی میران، نامش راجی طاهره، شاخه جداگانه‌ای

^{۲۰۹} atehK(۸)

^{۲۱۰} ayiht ?A?(۹)

^{۲۱۱} sibnaK ayitaM(۱۰)

از فرقه امام شاهی را تأسیس نهاد . امام شاهیان، از طریق شاخه ها و دسته های مختلفشان، به سوی مذهب هندویی گرایش روزافزون یافته اند. پیروان این فرقه التقاطی که اکنون بیشتر در جوامع روستایی گجرات، خاندش، و مدیه پرادش غربی، نزدیک برهانپور، زندگی می کنند، خود را بیشتر شیعه اثنی عشری یا سنی می دانند تا اسماعیلی.

از واکنش فوری مرکز دعوت قاسم شاهی، در انجمن، نسبت به شقاق امام شاهی در هند، چیزی نمی دانیم. در اوضاع و احوال پس از افتراق در جامعه هندی، که به جدایی امام شاهیان منجر شد، امامان نزاری کسی را به عنوان پیر به جانشینی تاج الدین برنگماشتند و، چنانکه گفتیم، پندیات جوانمردی به عنوان کتاب راهنما برای نزاریان شبه قاره به هند فرستاده شد. در بعضی از قدیمیترین فهرستهایی که از نامهای پیران در دست است، بعد از پندیات جوانمردی، از پیر دیگری به اسم دادو نام برده شده است. گویند که وی از سوی امام به سند فرستاده شد تا از درآمدن خوجه های نزاری به مذهب اهل سنت جلوگیری کند. اما، در حوالی سال ۱۵۸۴ میلادی داد و مجبور شد که به نوانگر

ص: ۵۴۹

(جام نگر) در گجرات عزیمت کند، و با عده ای نزاری سندی که همراه او گریخته بودند در آنجا سکونت گزیند . پس از آن، دادو به بهوج نقل مکان کرد، و در آنجا در ۱۵۹۳ میلادی درگذشت. دادو در تجدید سازمان جامعه نزاری هند، و تقویت روابط آن جامعه با امام و مرکز دعوت، در انجمن، نقش بسیار مهمی بازی کرد. اما نام دادو از فهرستهای بعدی نام پیران هند حذف شد. با ختم سلسله پیران، نمایندگی امامان را در جوامع محلی هند اشخاصی که وکیل یا باوا^{۲۱۲} خوانده می شدند، عهده دار گشتند. لفظ اخیر که، به احتمال قوی، از شیوه تلفظ خوجکی تأثیر برداشته است، همان کلمه ترکی و فارسی باباست به معنی پدر که برای احترام در خطاب به اشخاص سالخورده نیز به کار می رود. امامان انجمن که از سلسله های پیران راضی نبودند، اکنون می کوشیدند تا به صورت مستقیمتری نزاریان هند را زیر پر و بال خویش بگیرند . یکی از مهمترین وظایف وکیلان و دیگر نمایندگان محلی امامان، گردآوری وجوه و دیون دینی و انتقال درست و به موقع آنها به خزانه مرکزی دعوت در ایران بود که در مقر اقامت شخص امام قرار داشت . در همان حال، بعضی از خانواده های سادات محلی، یعنی اخلاف پیر حسن کبیر الدین، نفوذ خود را در جامعه نزاری خوجه ها حفظ کردند، و گاهی نیز متصدی منصب وکیل می شدند. اینان، چون به امامان نزاری ایران وفادار بودند، امر دعوت را نیز از جانب آنها هدایت و اداره می کردند و بعضی کارهای تعلیماتی را نیز در جامعه خوجه ها انجام می دادند. سادات کدی والا،^{۲۱۳} که از جمله مصنفان گنان ها هم بودند، نمونه یکی از مهمترین خانواده های این گونه ساداتند. آنها هنوز در سند فعالیت دارند. جدشان، سید فاضل شاه، از اخلاف رحمت الله بن حسن کبیر الدین بود که اصلاً در شهر کدی، واقع در کاج، در حوالی نیمه قرن یازدهم / هفدهم، پیش از آنکه این خاندان به سند مهاجرت کند، فعالیت داشت.

سرانجام این خانواده در حدود سال ۱۷۸۰ میلادی در سند در تندو محمد خان، جایی که سادات کدی والا هنوز هم ساکن هستند، رحل اقامت افکند.

دعوت نزاری در هند، در این میان، در گجرات ادامه داشت . یکی از گروههای نزاری گجرات که نسبت به امامان و نمایندگان آنها در هند وفادار مانده بود، به اسم مومنا معروف است . این نام از تصحیف کلمه مؤمن گرفته شده است. این

^{۲۱۲} aw ?aB(۱۱)

^{۲۱۳} alawidaK(۱۲)

اصطلاح در مورد بعضی از گروههای امام شاهی نیز به کار رفته است. ۱۱۹ مومناهای نزاری اظهار می‌دارند که با گذشت زمان آنها به اطاعت سید کدی والا فاضل شاه، که برای جمع‌آوری

ص: ۵۵۰

عشریه آنها و فرستادنش به ایران آمده بود، درآمد. پیر مشایخ و حسن پیر، پسران سید فاضل، نقشهای مهمی در میان مومناهای نزاری شمال گجرات بازی کرده اند. مشایخ، بنابر روایات مومناهای نزاری، به عنوان رئیس جماعت نزاری شمال گجرات منصوب شد، و در آنجا وی کوشش کرد که جلو رسوم و آداب هندویی را که بعضی از پیروان فرقه مرعی می‌داشتند بگیرد. مشایخ، سرانجام، در احمدآباد ساکن شد، و خود را از دعوت در انجمن مستقل اعلام کرد. عشریه‌هایی که در جامعه گردآوری می‌کرد برای خود نگه داشت، و بیعت خود را با امامان نزاری که در ایران بودند برهم زد. در حقیقت، مطابق بعضی از روایات، وی به مذهب اهل تسنن درآمد، و به دکن برای ملاقات اورنگ زیب رفت. نیز گویند که پیر مشایخ با این پادشاه مغول علیه حکمرانان شیعی بیجاپور همدستی کرد. بسیاری از پیروان مشایخ که بعدها از اعقاب او تبعیت کردند به مذهب اهل سنت درآمدند، و حال آنکه مومناهای نزاری همچنان از سادات کدی والا حمایت می‌کردند. پیر مشایخ در ۱۱۰۸/۱۶۹۷ در احمدآباد درگذشت، و پیروان او بعداً بر سر سنی یا شیعه بودن او به جان هم افتادند و تفرقه بیشتری را باعث شدند. موضوع مبهم است، زیرا نوشته‌های مشایخ تمایلات شیعی و سنی، هر دو، را منعکس می‌سازد. عظیم نانجی^{۲۱۴} فرض جالبی را مطرح ساخته است و آن اینکه پیر مشایخ ممکن است در اصل به تبعیت امامان نزاری محمدشاهی، که در آن موقع در دکن ساکن بودند، درآمده باشد، ولی به جهت تقیّه تظاهر به مذهب سنت می‌کرده است. ۱۲۰ حسن، برادر پیر مشایخ، که در کتیاوار فعالیت داشت، نسبت به امامان نزاری وفادار ماند، و پیر مومناهای نزاری شد.

علاوه بر مقبره اش در تهانا پیلی، نزدیک جوناگره، خوجه های نزاری و مومناها در ۱۷۱۷ میلادی به یادبودش عبادتگاهی نیز در گنود، واقع در گجرات، ساختند. مومناها که اکنون بیشتر در گجرات هستند، به گروهها و دسته های مختلفی تقسیم شده اند که بعضی از آنها پیرو مذهب سنت، بعضی پیرو مذهب شیعه اثنی عشری، بعضی پیرو شیعه اسماعیلی نزاری، و بعضی پیرو مخلوطی از همه این مذاهب هستند.

پیران نزاری از همان آغاز که به تبلیغ دعوت نزاری در هند پرداختند، به معتقدات و آیینهای دینی جوامع هندی که می‌بایست به کیش نزاری درآیند توجه خاصی مبذول می‌داشتند. آنان کوشش می‌کردند که تعالیم اسلامی و عقاید اسماعیلی را به زبانی بر ساکنان هندوی سند، گجرات، و دیگر مناطق شبه قاره هند عرضه بدانند که بلافاصله

ص: ۵۵۱

برایشان قابل درک باشد. این شیوه تقرب را بروشنی در محتوی دینی گنان‌ها، که عرضه کننده تلفیقی از عناصر اسلامی و هندویی است، می‌توان دید. پیرها بت پرستی را منع می‌کردند و محکوم می‌ساختند، ولی اسطوره‌ها و موتیفهای هندو را برای توضیح و تبیین بعضی از جنبه‌های تعالیمی خود به کار می‌بردند. ۱۲۱ بخصوص آنها عقیده امامت را به صورتی که نزاریان بعد از دور قیامت بدان معتقد بودند، در یک چارچوب هندویی مطرح می‌ساختند. این ترکیب بندی در گنان‌ها

مهمی به نام دسه اوتار^{۲۱۵} (ده اوتار یا ده مظهر)، که در سه تحریر مختلف موجود است و به پیر شمس الدین، پیر صدر الدین، و امام شاه نسبت داده شده، آمده است. ۱۲۲ دسه اوتار که مانند بسیاری از گنان ها اکهن دیگر کاربردی ندارد، عقاید نزاری بعد از دور قیامت را در روشنی اندیشه ها و افکار ویشنوپرستی توضیح می دهد، و امام نزاری را بر پایه عقاید ویشنویی درباره اشکال مختلف مظهر ویشنو، خدای هندوها، در طی اعصار، همچون نجات دهنده ای موعود و منتظر عرضه می دارد.

به طور کلی، در مذهب ویشنویی کلمه اوتار بر مظاهر مختلف این خدا دلالت دارد، و مراد از آن صورتهای مختلفی است، اعم از صورت انسانی یا غیرانسانی، که ویشنو به خود می گیرد، و با آن صورت بر زمین نازل می شود و در آنجا زندگی می کند تا مقصودی که برای آن نزول کرده است تحقق پذیرد. تعداد چنین مظاهری بتدریج در ده مظهر محدود و تثبیت شده بوده است، و از همینجا عنوان گنان مورد بحث ما - دسه اوتار - آمده است. ۱۲۳ همچنین در گنانها مظاهر دهگانه ویشنو با قالب زمان و تاریخ ادواری هندوها سازواری داده شده است، و بر مبنای مفهوم یوگا (عهد) که بحسب اعتقاد به چهار یوگا یا چهار عهد با طولهای مختلف یا یک مهاییوگا، در اشاره به چهار دوره کیهانی که در طی آن عالم به طور ادواری خلق و معدوم می شود، بیان می گردد، پرداخته شده است. آخرین یوگا عهد یا دور حاضر است که یوگای کالی خوانده می شود و آن عهد زشتی و تاریکی است، زیرا با کالی، الاهی سیاه، وابستگی دارد. هندوها در انتظار ظهور دهمین مظهر بودند تا با نیروهای بدی و اهریمنی عهد کالی، یعنی عهد تاریک حاضر، بجنگد. پیران نزاری اکنون به جای شخصیت مورد قبول هندوها، که کالکی نامیده می شود و مظهر یا اوتاره دهم ویشنو است، علی بن ابیطالب [ع] را قرار می دادند. و به این ترتیب، علی [ع] انتظارات معادی گروندگان هندو را که به کیش نزاری درآمده بودند با

ص: ۵۵۲

جنگیدن علیه نیروهای اهریمنی یوگای کالی، یا عهد واپسین، برآورده می ساخت؛ سرانجام، کالینگا، ابلیس اسطوره های هندو را می کشت. گذشته از این، اعتقاد بر آن بود که همه امامان بعد از علی [ع] که نزاریان قبول داشتند، با شخص وی در مقام و قدرت همانندند. در نتیجه، همه امامان نزاری و تک تک آنها دهمین مظهر ویشنو بر روی زمین بودند. چنین تبیینی برای هندوهایی که به کیش نزاری درآمده بودند و اکنون می بایست عقیده به امامت و قیامت بدانها تفهیم شود و امام حاضر به عنوان نجات دهنده موعود به آنان معرفی گردد، قابل درک و فهم بود. شناخت راه حقیقی (ستپنت) و امام مؤمنان خوجه نزاری را برای همیشه از تسلسل دوره های تولد و مرگ و تولد مجدد رهایی می داد، و دروازه های بهشت جاودانی را به روی آنها می گشود. قرآن واپسین ودا یا کتاب مقدسی بود که معنای حقیقی یا تأویل آن را فقط پیران نزاری می دانستند. در حقیقت، گنانها نقش مذهبی پیر یا گوروی نزاری را، که وظیفه اش راهنمایی مومنان در رسیدن به معرفت (گنان) امام و دین واقعی بود، اعتلا می بخشیدند. جهانشناسی سنتی اسماعیلیان و ادواری بودن تاریخ مقدس در گنانهای خوجه های نزاری و امام شاهیان مورد بحث قرار نگر فقا است.

اطلاعاتی که درباره امامان نزاری محمدشاهی و فعالیت های آنها در امر دعوت در دست است، بسیار اندک است. چنانکه گفتیم، اکثریت جامعه نزاری شام تا قرن گذشته از این سلسله امامان پیروی می کردند. شماره بسیار زیادی محمدشاهی، دست کم تا پایان قرن دهم / شانزدهم، در ایران، بخصوص در دیلم، و نیز افغانستان و نواحی همجوار، در بدخشان و

جیحون علیا، وجود داشت. با مهاجرت امامان محمدشاهی به هند در اوایل قرن دهم / شانزدهم، این شاخه از فرقه نزاری متابعانی نیز در شبه قاره هند برای چند قرن به دست آورد. اما، به علت فقدان منابع و مآخذ کافی فرقه‌ای، بیشتر امامان محمدشاهی برای ما نامعلوم مانده اند، و تنها نام آنها در روایات فرقه، بویژه آنها که از نزاریان شام روایت شده، حفظ گشته است. ۱۲۴ ما قبلا اشاراتی به محمد شاه بن مؤمن شاه، بیست و هفتمین امام این سلسله که ممکن است با خداوند محمد یکی بوده باشد، کرده ایم. خداوند محمد اغلب از الموت نزاریان پیرو خود را در دیلم هدایت می کرد، و نقشی فعال در اتحادها و درگیریهای آن منطقه داشت تا اینکه تیمور او را به سلطانیه تبعید کرد. اخلاف خداوند محمد، از جمله شاید جانشینان بلافضل او، تا دهه های پایانی قرن نهم / پانزدهم در سلطانیه می زیستند. در این میان به جای محمد شاه بن مومن شاه

ص: ۵۵۳

پسرش، رضی الدین (فت ۸۳۸ / ۱۴۳۴)، بر مسند امامت نشست. این امام نیز، به نوبه خود، جایش را به طاهر بن رضی الدین (فت ۸۶۸ / ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴) و رضی الدین دوم بن طاهر، سی امین امام این سلسله و پدر شاه طاهر دکنی معروف، داد. امام رضی الدین دوم را شاید بتوان با شاه رضی الدین، رهبری نزاری که در اوایل قرن دهم / شانزدهم در بدخشان، منطقه کوهستانی واقع در ساحل چپ مسیر علیای جیحون یا، به عبارت دقیقتر، در ساحل رود پنج، سرچشمه جیحون، ظاهر شد، تطبیق داد.

اسماعیلیان جیحون علیا، که بویژه به ناصر خسرو ارادت می ورزند، در زمانی در اواخر دوره الموت دعوت نزاری را پذیرفتند. اما، تاریخ دقیق این رویداد و اوضاع و احوال مربوط بدان بر ما نامعلوم است. مطابق روایات اسماعیلی که در شغنان، ناحیه‌ای در جیحون علیا، واقع بر ساحل رود پنج و در منتهای الیه مغرب پامیر، باقی مانده است، کیش نزاری را دو داعی که از سوی امامان نزاری دوره الموت فرستاده شده بودند، به بدخشان آوردند. ۱۲۵ روایت شده است که یک داعی، به نام سید شاه ملنگ، از خراسان به شغنان رفت و با خلع حکمران آنجا خود را در آن منطقه به قدرت رسانید. پس از شاه ملنگ، داعی نزاری دیگری، به نام سید شاه خاموش، که از علویان حسینی بود و نسبتش را به امام موسی کاظم [ع] می‌رسانید، بدانجا آمد. این داعیان بنیانگذاران سلسله‌های پیران و میرانی شدند که بر شغنان و نواحی اطراف آنجا حکومت کردند. در این میان، بدخشان که در دست امرای محلی خود باقی مانده بود، به طور کلی از بلیه مغول در امان ماند. این ناحیه بعدها، در زمان نبیره تیمور، ابو سعید (۸۵۵ - ۸۷۳ / ۱۴۵۱ - ۱۴۶۹)، به قلمرو متصرفات تیموری منضم شد. نیز، در زمانی بعد، یعنی در آغاز قرن دهم / شانزدهم، بدخشان به طور موقت به تصرف ازبکان درآمد. اما حکومت ازبکان در بدخشان با مخالفت عده‌ای از حکمرانان محلی مختلف روبه‌رو شد، از جمله یک امیر تیموری، به نام میرزا خان (فت ۹۲۶ / ۱۵۲۰)، به مخالفت با آنها برخاست. در چنین اوضاع و احوال مغشوش و آشفته ای بود که در ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ شاه رضی الدین، که قبلا از او نام بردیم، یکی از بزرگان نزاری که بیشتر نزاریان قهستان را رهبری می‌کرد و می‌توان وی را با سی امین امام محمدشاهیان یکی دانست، از سیستان به بدخشان آمد. وی با کمک نزاریان محل حکومت خود را بر بخش بزرگی از بدخشان مستقر ساخت. در گیرودار کشمکشهایی که بزودی میان پشتیبانان او در گرفت، شاه رضی الدین در بهار ۱۵۰۹ / ۹۱۵ کشته شد و سر او را به نزد میرزا خان، حکمران تیموری محل که در قلعه ظفر، واقع بر ساحل چپ رود

ص: ۵۵۴

ککچه، مقر گزیده بود، فرستادند. میرزا خان پس از شکست دادن یک امیر محلی دیگر، به نام، زبیر راغی، ضربه سنگینی بر نزاریان بدخشان که در این زمان بر گرد شاه رضی الدین جمع شده بودند وارد ساخت.

پس از امام رضی الدین دوم پسرش، شاه طاهر حسینی دکنی، سی و یکمین و معروفترین امام سلسله محمدشاهی، به جای او نشست. شاه طاهر متکلمی دانشمند و نیز شاعری توانا و صاحب سلیقه بود، و خدمات سیاسی ارزشمندی به سلسله نظام شاهی احمدنگر، در دکن، کرد. مفصلترین شرحی که درباره این امام نوشته شده است آن است که محمد قاسم هندوشاه استرآبادی، معروف به فرشته، در تاریخ معروف خود به نام گلشن ابراهیمی، که معمولاً به تاریخ فرشته شهرت دارد، آورده است. این کتاب، تاریخ عمومی هند است و در ۱۰۱۵/۱۶۰۶-۱۶۰۷ تألیف آن به پایان رسیده است. ۱۲۶ فرشته، که از مقام شاه طاهر به عنوان امام اسماعیلی نزاری آگاه بود، می گوید که پدران او در ایران پیروان زیادی داشتند، و در محلی به نام خند (خواند)، نزدیک قزوین، زندگی می کردند. با گذشت زمان، شاه طاهر سجاده نشین یا رئیس خانواده و متابعان خود شد. وی شخصیت فوق العاده با استعدادی بود، و به خاطر علم و تقوایی که داشت محبوبیت زیادی کسب کرد و همه پیشینیان خود را تحت الشعاع قرار داد. شاه اسماعیل صفوی نیز اخبار شاه طاهر را شنید، و از محبوبیت زیاد او بیمناک شد. اما بر اثر شفاعت میرزا حسین اصفهانی، یکی از مقامات صاحب نفوذ دربار صفوی و از پشتیبانان شاه طاهر، امام نزاری دعوت شد که به جمع علمای دربار شاه اسماعیل در سلطانیه پیوندد.

اما پیروی مذهبی از شاه طاهر سوء ظن شاه اسماعیل را برانگیخت. بار دیگر به میانجیگری میرزا حسین اصفهانی، که ممکن است پنهانی به کیش اسماعیلی نزاری شاخه محمدشاهی درآمده بوده باشد، به شاه طاهر اجازه داده شد که در کاشان اقامت گزیند. در آنجا، شاه طاهر مدرس علوم دینی در حوزه مذهبی محل شد و محصلان و مریدان فراوانی پیدا کرد. به نظر می رسد که عده زیادی از پیروان (مریدان) شاه طاهر برای حضور در جلسات درس او به کاشان می رفتند. موفقیت شاه طاهر بزودی خصومت مأموران محلی و علمای اثنی عشری را برانگیخت، و آنان اخباری از روی بدخواهی درباره تعالیم اسماعیلی شاه طاهر برای شاه اسماعیل فرستادند. وی را همچنین متهم ساختند که اسماعیلیان و دیگر فرق الحادی را رهبری می کند، و با سلاطین خارجه مکاتباتی دارد.

ص: ۵۵۵

۷. مقبره امام مستنصر بالله دوم (شاه قلندر)، انجدان، که در حوالی سال ۸۸۵/۱۴۸۰ ساخته شده است.

(عکس از شهناز حکیم زاده)

ص: ۵۵۶

۸. مقبره امام مستنصر بالله دوم (شاه قلندر)، انجدان، که در حوالی سال ۸۸۵/۱۴۸۰ ساخته شده است

(عکس از شهناز حکیم زاده)

ص: ۵۵۷

۹. کتیبه‌ای که مؤلف در ۱۹۷۶ میلادی در انجدان کشف کرد، و بر آن فرمان شاه عباس اول صفوی به امام امیر خلیل الله انجدانی، مورخ سال ۱۰۳۶/۱۶۲۷، نقش شده است.

(عکس از شهناز حکیم‌زاده)

ص: ۵۵۸

شاه اسماعیل که در پی فرصت مناسبی می‌گشت تا شاه طاهر را از میان بردارد، اکنون آن فرصت را یافت و فرمانی برای به سیاست رسانیدن امام صادر کرد. اما میرزا حسین اصفهانی، دوست شاه طاهر در دربار صفوی، به موقع او را از این امر آگاه ساخت. در ۹۲۶/۱۵۲۰، امام با خانواده‌اش از کاشان گریخت و، به این ترتیب، از چنگال مأمورانی که در پی او فرستاده شده بودند، جان به در برد. وی به فارس رفت، و سپس از راه دریا به سوی هند روان شد و در گوا از کشتی فرود آمد. بلافاصله به دربار اسماعیل عادلشاه (۹۱۶ - ۹۴۱/۱۵۱۰ - ۱۵۳۴)، که از بیجاپور بر یکی از پنج ایالتی که از مملکت پیشین بهمنی دکن درست شده بود حکومت می‌کرد، رفت. یوسف، پدر اسماعیل، نخستین حکمران مسلمان هند بود که مذهب تشیع را دین رسمی مملکت خویش قرار داده بود. اما خود اسماعیل عادلشاه معتقدات دینی عمیقی نداشت، و از این رو به شاه طاهر نیز توجه خاصی نکرد. امام که از نحوه استقبالی که در بیجاپور از او شده بود نومید و مأیوس گشته بود، تصمیم گرفت که به زیارت خانه خدا و، سپس، عتبات عالیات در عراق برود و از آنجا به ایران بازگردد. شاه طاهر در راه خود به سوی بندر در قلعه پرنده توقف کرد، و در آنجا با خواجه جهان، وزیر معروف سلاطین بهمنی که در آن موقع در خدمت سلاطین نظام شاهی احمدنگر، یکی دیگر از سلسله‌های جانشین سلاطین بهمنی، بود، برخورد کرد. در آنجا، شاه طاهر همچنین، پیر محمد شیروانی، عالم سنی حنفی اهل احمدنگر را که از طرف برهان اول نظام شاه (۹۱۴ - ۹۶۱/۱۵۰۸ - ۱۵۵۴) برای انجام امری به نزد خواجه جهان فرستاده شده بود، ملاقات کرد. پیر محمد سخت تحت تأثیر علم و درایت شاه طاهر واقع شد و موضوع را به سمع برهان نظام شاه رسانید، و وی شاه طاهر را به احمدنگر دعوت کرد.

در ۹۲۸/۱۵۲۲، شاه طاهر به احمدنگر، پایتخت مملکت نظام شاهیان، که مقدر بود موطن همیشگی او شود، رسید. دیری نگذشت که معتمدترین مشیر و مناصح برهان نظام شاه شد، و مقامی رفیع در دربار او پیدا کرد. به خواهش برهان نظام شاه، شاه طاهر شروع به ایراد درس درباره موضوعات مختلف مذهبی، به طور هفتگی، در قلعه احمدنگر کرد. این جلسات که عده زیادی از علما و خود سلطان در آن حضور می‌یافتند، آوازه شاه طاهر را بر سراسر دکن افکند. فرشته تفصیلات جالبی از این‌که چگونه شاه طاهر، معجزه آسا، پسر جوان برهان نظام شاه، عبد القادر، را از بیماری شفا داد، حکایت می‌کند.

این عمل ظاهراً باعث شد که برهان اول از مذهب تسنن به تشیع بگردد. منابع ما مشخص

ص: ۵۵۹

می‌سازند که برهان نظام شاه به مذهب شیعه اثنی عشری بیرون آمد، یعنی نوع تشیعی که، به موجب گفته همه مراجع، شاه طاهر از ابتدا تبلیغ می‌کرده است. تبلیغ مذهب شیعه اثنی عشری به وسیله یک امام نزاری ممکن است در بادی نظر

شگفت جلوه کند. اما باید به خاطر داشت که شاه طاهر و دیگر پیشوایان نزاری آن عهد ناچار به مراعات تقیه به صورت شدید آن بودند. این مسلم است که شاه طاهر صورتی از کیش اسماعیلی نزاری را که خاص او بود در زیر نام مذهب شیعه اثنی عشری تبلیغ می کرده، زیرا این نوع از تشیع برای حکمرانان مسلمان هند، که می خواستند روابط دوستانه‌ای با سلسله شیعه دوازده امامی صفویه در ایران داشته باشند، قابل قبولتر بود. این امر، همچنین، روشن می سازد که چرا وی بر چند اثر کلامی از علمای امامیه شروعی نوشته است. گذشته از این، شاه طاهر، مانند رقبای خود در سلسله قاسم شاهی، اندیشه‌های نزاری خود را در لفاف تصوف نیز بیان می کرده است، گرچه ما از جزئیات این امر بیخبریم. در ارتباط با این موضوع باید به یاد بیاوریم نسبت دادن تألیف شرح اسماعیلی گلشن راز را به شاه طاهر که قبلاً از آن سخن گفتیم. به هرتقدیر، این وابستگیها بخوبی در لمعات الطاهرین، یک رساله منظوم محمدشاهی که در حوالی سال ۱۱۱۰/۱۶۹۸ به وسیله غلام علی بن محمد در دکن سروده شد، انعکاس یافته است. ۱۲۷ در لمعات، که تنها اثر محمدشاهی است که در هند محفوظ مانده است، مؤلف آشکارا عقاید نزاری پراکنده خویش را در زیر عبارات و اصطلاحات صوفیانه و اثنی عشری پنهان داشته است. وی در همان حال که امامان دوازده گانه اثنی عشریان را مدح می کند، به امامان محمدشاهی نیز اشاراتی دارد.

شاه طاهر بزرگترین موفقیت مذهبی خود را در دکن وقتی به دست آورد که برهان نظام شاه، اندکی پس از درآمدن به مذهب تشیع، مذهب شیعه اثنی عشری، را در ۱۵۳۷/۹۴۴، دین رسمی مملکت نظام شاهی اعلام کرد. حکمران احمدنگر، به نصیحت شاه طاهر، به آسانی شورش را که پیر محمد شیروانی علیه این اعلامیه به راه انداخته بود، فرونشاند. از این زمان به بعد، تعداد رو به افزونی از علمای شیعه، از جمله برادر خود شاه طاهر، یعنی شاه جعفر، در دربار برهان نظام شاه گرد آمدند، و از حمایت او برخوردار یافتند. دربار صفویه در ایران از شنیدن قبولی رسمی مذهب تشیع در دولت نظام شاهی اظهار خرسندی کرد، و شاه طهماسب نمایندگان با هدایا و تحف به نزد برهان نظام شاه روانه کرد. در مقابل، حیدر، پسر شاه طاهر، به عنوان سفیر حسن نیت از

ص: ۵۶۰

احمدنگر به ایران فرستاده شد. فرشته و دیگر مراجع از خدماتی سیاسی که شاه طاهر به برهان نظام شاه کرده است به تفصیل یاد کرده اند. این امام نزاری محمدشاهی، در طی مدتی بیش از بیست سال، در بسیاری از مذاکرات و میانجیگریها با حکمرانان مسلمان مناطق اطراف همچون گجرات، بیجا پور، گلکنده، و بیدر به نیابت از جانب مخدوم خویش شرکت داشت. شاه طاهر پس از امامتی در حدود چهل سال، میان سالهای ۹۵۲/۱۵۴۵ - ۱۵۴۶، سالی که شاهزاده صفوی، سام میرزا، ذکر کرده است، و ۹۵۶/۱۵۴۹، که تاریخ محتملتری است و فرشته ذکر کرده است، در احمدنگر درگذشت. استخوانهای او را بعدها به کربلا بردند و در جوار مرقد مطهر امام حسین [ع] به خاک سپردند. شاه طاهر آثار زیادی درباره الاهیات و کلام و فقه نوشته بود که به نظر می آید هیچ یک باقی نمانده است؛ اما بسیاری از اشعار او باقیست.

پس از شاه طاهر پسر ارشد او، شاه حیدر، که هنگام مرگ پدر هنوز در دربار شاه طهماسب در ایران بود، جانشین وی گشت. اندک زمانی بعد، وی به احمدنگر بازگشت و سجاده نشین فرقه خود شد، و مقامی منیع در دربار نظام شاهیان پیدا کرد.

شاه طاهر، علاوه بر حیدر، سه پسر دیگر نیز داشت که عبارت بودند از : شاه رفیع الدین حسین، شاه ابو الحسن، و شاه ابو طالب که در هند تولد یافته بودند. این پسران نیز در دربار عادل شاهیان و دیگر حکمفرمایان دکن از احترام و افتخار برخوردار شدند. امامت محمدشاهی از طریق اخلاف شاه حیدر (فت ۱۵۸۶/۹۹۴)، که همچنان در احمدنگر و سپس در اورنگ آباد به سر می بردند، ادامه یافت. بنابر روایت محمدشاهیان شام، جانشینان شاه حیدر عبارت بودند از: صدر الدین محمد (فت ۱۰۳۲/۱۶۲۲)؛ معین الدین (فت ۱۰۵۴/۱۶۴۴)؛ عطیة الله که به خدایبخش نیز شهرت دارد، و ظاهرا در بدخشان اقامت گزید و در همانجا در ۱۰۷۴/۱۶۶۳ درگذشت؛ عزیز شاه که در اورنگ آباد در ۱۱۰۳/۱۶۹۱ وفات یافت؛ معین الدین دوم (فت ۱۱۲۷/۱۷۱۵)؛ امیر محمد مشرف (فت ۱۱۷۸/۱۷۶۴)؛ حیدر (فت ۱۲۰۱/۱۷۸۶)؛ و امیر محمد باقر. این امام آخرین، چهلمین امام سلسله، از قرار معلوم آخرین امام محمدشاهی بود.

آخرین تماس امیر محمد باقر با پیر وانش در شام در شعبان ۱۲۱۰/ فوریه ۱۷۹۶ بوده است. ۱۲۸ جامعه نزاری شام، چنانکه گفتیم، به طور کلی از امامان محمدشاهی تبعیت کرده بود؛ اما پس از آنکه جست و جو برای یافتن کسی از اخلاف امیر محمد باقر در هند به نتیجه ای نرسید، در ۱۳۰۴/۱۸۸۷، اکثریت نزاریان محمدشاهی شام بیعت خویش

ص: ۵۶۱

را به سلسله امامان قاسم شاهی، که در آن موقع امامشان آقا خان سوم بود، منتقل ساختند . با مقیم شدن امامان محمدشاهی در دکن، پیروان مذهبی این سلسله در ایران، در طی قرن دهم / شانزدهم، پراکنده شدند و از میان رفتند . با آنکه عده ای از محمدشاهیان ایران ممکن است به قاسم شاهیان ملحق شده باشند، ولی اکثریت این شاخه از نزاریان، به احتمال قوی، خود را در آغوش شیعه اثنی عشری افکندند که مذهب رسمی ایران عهد صفوی بود . اما جالب است یادآور شویم که اعضای خاندان شاه طاهری، که اینک در قم و بعضی دیگر از شهرهای ایران ساکن هستند، نسبت خود را به شاه طاهر می رسانند.

امامان محمدشاهی در بدخشان و کابل نیز، دست کم تا پایان قرن یازدهم / هفدهم، همچنان پیروانی داشتند . اما، تا آغاز قرن سیزدهم / نوزدهم چنین می نماید که نزاریان منطقه جیحون علیا و افغانستان دیگر عموماً پیرو امامان قاسم شاهی شده بوده اند.

جماعت های نزاری بدخشان، از جمله آنهایی که تحت سلطه شوروی [سابق] بودند، و اکنون در جمهوری تاجیکستان واقع شده اند همگی از سلسله پیران محلی خود فرمانبرداری و متابعت می کرده اند. در هند نیز، پیروان سلسله محمدشاهی بتدریج پس از قرن یازدهم / هفدهم به دنبال «بگیر و ببند» های شیعیان در دکن در دوره اورنگ زیب از میان رفتند . به نظر می آید که دیگر هیچ گروهی از محمدشاهیان اکنون در هند باقی نمانده است . تنها اعضای بازمانده از این شاخه از نزاریان اکنون در شام زندگی می کنند و در انتظار ام ام غایب خود هستند . محمدشاهیان شام همیشه در مسائل و امور فقهی جامعه خود از مذهب شافعی پیروی کرده اند.

در این میان، تا پایان قرن یازدهم / هفدهم، امامان قاسم شاهی موفق شدند که بیعت اکثریت نزاریان را به دست آورند . خلیل الله دوم، سی و نهمین امام این سلسله، در ۱۰۹۰/۱۶۸۰ وفات یافت، و پسرش، شاه نزار دوم، جانشین او شد . ۱۲۹ تا این تاریخ، امامان قاسم شاهی در بخش مرکزی ایران، در محلات، و نقاط دیگر پیرامون انجدان ریشه های عمیقی

پیدا کرده بودند. شاه نزار، در زمانی در طی دهه‌های نخستین امامتش، به دلایل نامعلومی مقر خود و مرکز دعوت نزاری را از انجدان به کهک، روستایی واقع در سی و پنج کیلومتری شمال شرقی انجدان و شمال غربی محلات، منتقل ساخت. اینک امامان انجدان را، که به وسیله چند رشته کوه کم ارتفاع از کهک جدا می‌شود، برای همیشه ترک گفتند، و این پایان دوره انجدان در تاریخ نزاریه بود که حدود دو قرن به درازا کشید. شاه نزار و جانشین بعدی او در کهک می‌زیستند، اما دیری نگذشت که آنجا

ص: ۵۶۲

را نیز به عنوان مقر امامت رها ساختند. اما جانشینان بعدی نزار، دست کم تا آغاز قرن سیزدهم / نوزدهم، جای پای خود را در کهک حفظ کرده بودند. کهک اکنون دهکده کم اهمیت دورافتاده ای است با جمعیتی در حدود پانصد نفر که بر مذهب شیعه اثنی عشری هستند. این محل، به نظر می‌آید که در دوران گذشته به عنوان استراحتگاه اهمیت بیشتری داشته، و یک کاروانسرای صفوی بر سر راه، میان قم و اراک، در آنجا، واقع شده بوده است.

امامان قاسم شاهی، از قرار معلوم، از زمان مستنصر بالله دوم روابط خود را پیوسته با صوفیان طریقه نعمت الهی حفظ کرده بودند. اما قدیمیترین مدرک موجود درباره این وابستگی به شاه نزار قابل ردگیری است. شاه نزار با این طریقه، که هنوز در ایران تجدید حیات نکرده بود، رابطه نزدیکی داشت و نام طریقتی وی عطاء الله بود. این نکته روشن می‌سازد که چرا بعضی از پیروان وی در بخشهایی از کرمان عطاء الله خوانده می شدند. ۱۳۰ این نزاریان که اصلاً از قبایل چادر نشین خراسان بودند، به ابتکار خود نزار در ناحیه سیرجان و جاهای دیگر در کرمان اسکان یافتند. امام شاه نزار دوم، بنابر کتیبه روی سنگ قبرش، در ذو الحجه ۱۱۳۴ / سپتامبر ۱۷۲۲، اندکی پیش از حمله افغانها به ایران که دامنه‌اش تا کهک نیز رسید، درگذشت. منابع فرقه‌ای، تاریخ وفات نزار دوم را تقریباً یک قرن زودتر، یعنی در ۱۰۳۸ / ۱۶۲۸- ۱۶۲۹، قرار می‌دهند. مقبره او هنوز در انتهای غربی کهک باقی است. این عمارت، که در واقع ممکن است بخشی از محل اقامت امام بوده باشد، چند حجره دارد، و در هر یک از این حجره‌ها چند قبر وجود دارد. در این مجموعه و باغ چسبیده بدان نیز چند سنگ قبر هست که کتیبه‌های روی آنها به خط سندی خوجکی نوشته شده است، و این گواه بر آن است که نزاریان هند به‌طور منظم برای دیدار امامشان رنج سفری دراز و پرمخاطره را متحمل می‌شده‌اند. تا این تاریخ میان امامان نزاری و پیروان خوجه آنها در سند، پنجاب، گجرات، و جاهای دیگر در شبه قاره هند روابط نزدیکی به وجود آمده بود. مقبره نزار، به قیمت شکستن و از میان بردن درهای چوبی کنده کاری شده آن و دیگر تزئیناتش، در ۱۹۶۶ میلادی بازسازی شد. یک سکوی سنگی که ایوانوف در ۱۹۳۷ میلادی در آنجا کشف کرده بود، و در آن زمان در باغهای پیشین اقامتگاه نزار قرار داشت، در ۱۹۷۶ میلادی که نگارنده از کهک دیدن کرد، دیگر وجود نداشت. گفته می‌شود که نزار هنگامی که پیروان خود را به حضور می‌پذیرفته بر این سکوی سنگی می‌نشسته است.

ص: ۵۶۳

۱۰. طرف شمالی مقبره تعمیر شده امام شاه نزار دوم، کهک

(عکس از شهناز حکیم‌زاده)

ص: ۵۶۴

۱۱. سنگ قبر امام شاه نزار دوم (فت ۱۱۳۴ / ۱۷۲۲)، کهک

(عکس از شهناز حکیمزاده)

ص: ۵۶۵

۱۲. قسمتی بازمانده از دیواری که مجموعه ساختمانهای محل اقامت آقا خان اول را دربرمی گرفته است، محلات.

(عکس از شهناز حکیمزاده)

ص: ۵۶۶

۱۳. منظره عمومی ارگ بم، در کرمان

(عکس از مسعود معصومی)

ص: ۵۶۷

۱۴. حسنعلی شاه، آقا خان اول

(از مجموعه اختصاصی مؤلف)

ص: ۵۶۸

۱۵. آقا خان اول و آقا علی شاه، آقا خان دوم

(عکس از مجموعه اختصاصی مؤلف)

ص: ۵۶۹

۱۶. یکی از نوه‌های آقا خان اول، بمبئی

(عکس از پ. ووچینو، اصل آن در مجموعه اختصاصی مؤلف)

ص: ۵۷۰

پس از شاه نزار دوم، پسرش، سید علی، که قبرش در بزرگترین حجره مقبره نزار باقی است، به جای او نشست . ۱۳۱
بعد از سید علی، چهل و دومین امام این سلسله، یعنی سید حسن علی که به سید حسن بیگ نیز معروف است، جانشین

او شد. در طی امامت ح سن علی بود که نادر شاه مهاجمان افغانی را از ایران بیرون راند و، سپس، سلسله صفویه را برانداخت، و خود را به سلطنت رساند و سلسله کوتاه زندگانی افشاریه را تأسیس کرد. در اواخر سلطنت نادرشاه (۱۱۴۸- / ۱۱۶۰-۱۷۳۶-۱۷۴۷)، امام حسن علی به شهر بابک در کرمان نقل مکان کرد که در حدود ۱۸۰ کیلومتری جنوب غربی شهر کرمان، میان رفسنجان و سیرجان، قرار دارد. انگیزه اصلی این تصمیم ظاهراً توجه امام به امنیت زائران نزاری هندی بوده است که به ایران می آمده‌اند، و نیز جریان درست تر وجوهات عشریه از هند به خزانه دعوت. احمد علی خان وزیری (فت ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸)، که تاریخ محلی مفصلی درباره زادگاه خود کرمان نوشته است، حکایت می کند که در اوضاع آشفته ایران بعد از سقوط صفویه، نزاریان هند، که به طور منظم به ناحیه انجدان و محلات برای دیدار امام سفر می کردند تا دیون مذهبی و عشریات خود را بدو بپردازند، اغلب در راه، میان نائین و یزد، به دست قبایل بختیاری کشته و غارت می شدند، و این غیر از اخاذیهایی بود که مأموران دولت در ضمن راه از آنها می کردند. ۱۳۲ در نتیجه، امام تصمیم گرفت که مقر خود را به شهر بابک، در جنوب شرقی ایران، منتقل سازد، زیرا این محل به بنادر خلیج فارس و مسیر پیروان زائر هندی او نزدیکتر بود. عده‌ای از نزاریان از قبل در شهر بابک می زیستند، و این شهر، با رسیدن امام به آنجا، یکی از مراکز عمده و مهم نزاری شد.

با جریان بهتر وجوهات عشریه خوجه های نزاری به خزانه، امام حسن علی بزودی املاک و مستغلات زیادی در شهر بابک به دست آورد؛ و نیز یک مقر زمستانی در کرمان ایجاد کرد. وی، در واقع، نخستین امام سلسله خود بود که از اختفا و گمنامی بیرون آمد.

در امور کرمان فعالانه شرکت جست، و شاهرخ افشاری، که از زمان قتل نادر شاه در ۱۷۴۷ / ۱۱۶۰ تا زمانی که خودش در ۱۱۷۲ / ۱۷۵۸-۱۷۵۹ کشته شد، حکومت کرمان را داشت، با او به احترام رفتار می کرد. پس از شاهرخ، کرمان ضمیمه متصرفات کریم خان زند، پایه گذار یک سلسله کوتاه زندگانی دیگر در ایران، شد. روابط نزدیک میان حسن علی و شاهرخ با ازدواج میان دختر امام و پسر حکمران افشاری، لطفعلی خان، به اوج خود رسید. ۱۳۳ بعد از امام حسن علی، پسرش، قاسم علی (شاه) که به سید جعفر نیز معروف است، جانشین او شد. درباره او در منابع ما چیز خاصی نیامده است. ۱۳۴

ص: ۵۷۱

پسر و جانشین قاسم علی، ابو الحسن علی (شاه)، معروف به سید ابو الحسن کهکی و چهل و چهارمین امام سلسله خود، در دوره حکومت زندیه (۱۱۶۳- / ۱۲۰۹-۱۷۵۰-۱۷۹۴) والی کرمان شد. ۱۳۵ وی نقشی فعال در صحنه سیاسی آن ایالت در سالهای پرآشوبی که سلسله زندیه داشت جای به سلسله قاجاریه می داد، بازی کرد. ابو الحسن با کریم خان زند (۱۱۶۳- / ۱۱۹۳-۱۷۵۰-۱۷۷۹) و نیز با حکمران او در کرمان، میرزا حسین خان، روابط دوستانه ای داشت. میرزا حسین خان با امام نزاری به احترام و اکرام رفتار می کرد، و چند شهر و ناحیه از کرمان را مانند سیرجان و زرنند تحت فرمان او قرار داده بود. بعدها، سید ابو الحسن به مقام بیگلربیگی شهر کرمان ارتقا یافت. وی حتی پس از آنکه از سوی کریم خان زند، در حدود سال ۱۱۷۰ / ۱۷۵۶، به حکومت ایالت کرمان منصوب شد، در میان مردم همچنان به بیگلربیگی معروف بود. گویند ابو الحسن در دوره امامتش سالانه مبلغ ۲۰۰۰۰ تومان دیون مذهبی از پیروان خویش در هند دریافت می داشت. این وجوهات به امام تو انایی داد تا هم املاک بیشتری در کرمان به دست آورد، هم سخاوتمندانه در راه رفاه مردم کرمان خرج کند؛ در نتیجه، روز به روز بر محبوبیت محلی او افزوده شد. در نتیجه، او توانست هنگامی که

سلسله زندیه بعد از مرگ کریم خان در ۱۱۹۳ / ۱۷۷۹ از هم پاشید، همچنان حکمران کرمان باقی بماند. در حقیقت، امام نزاری از این زمان به بعد به طور مستقل بر کرمان حکومت می راند، و از امرای مختلف زند که در کشمکشهایشان برای سلطه بر ایران بزودی با بزرگترین دشمن خود، آغا محمد خان قاجار (۱۱۹۳ - ۱۲۱۲ / ۱۷۷۹ - ۱۷۹۷)، مؤسس سلسله قاجاریه در ایران، مواجه شدند، گاهی پشتیبانی می کرد و گاه با آنها از در مخالفت درمی آمد. در منازعاتی که پس از مرگ کریم خان بر سر جانشینی او درگرفت، سید ابو الحسن از برادر کریم خان، صادق خان زند (۱۱۹۳ - ۱۱۹۵ / ۱۷۷۹ - ۱۷۸۱)، پشتیبانی کرد، و به او در جمع آوری سپاهی در کرمان و تثبیت قدرت خود در شیراز، پایتخت زندیه، یاری رساند. صادق خان ابو الحسن را به عنوان حکمران زند در کرمان تأیید کرد.

در شرایط آشفته آن روزگار، ابو الحسن بزودی سلطه خود را بر بخشهایی از کرمان، از جمله نرماشیر و ارگ بم، از دست داد. منطقه مرزی میان کرمان و افغانستان، از جمله نرماشیر، مورد تهاجم قوای افغانی و بلوچی اعظم خان، یکی از امیران قندهار، واقع شده بود. بعدها، اعظم خان در جنگ از یک سپاه ۷۰۰۰ نفری که سید ابو الحسن به تعقیب او فرستاده بود، شکست خورد. این سپاه زیر فرماندهی میرزا صادق، پسر عم

ص: ۵۷۲

ابو الحسن که فرماندهای مقتدر و باکفایت بود، گذاشته شده بود. بعد از آن، هنگامی که ابو الحسن برای یکی از دیدارهای معمولی خود به شهر بابک رفته بود، اعظم خان بار دیگر نواحی مختلف کرمان را از نرماشیر مورد تاخت و تاز قرار داد و قوای خود را تا پشت دروازه های شهر کرمان پیش برد. این بار ابو الحسن شخصا فرماندهی سپاه خود را برعهده گرفت، و از شهر بابک بر اعظم خان تاخت و او را در بیرون از کرمان شکست داد. افغانهای منهدم در حال عقب نشینی توانستند نرماشیر و چند نقطه مرزی دیگر را در کرمان نگه دارند. حکومت امام ابو الحسن هنگامی در معرض خطر واقعی قرار گرفت که محمد حسن خان سیستانی، که بم را به استقلال در دست داشت، لطفعلی خان (۱۲۰۳ - ۱۲۰۹ / ۱۷۸۹ - ۱۷۹۴) را تشویق کرد که به کرمان حمله برد. لطفعلی خان، نوه برادر کریم خان، صادق خان، سپهسالاری دلاور و مقتدر، و آخرین حکمران زند بود. پدرش، جعفر خان (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳ / ۱۷۸۵ - ۱۷۸۹)، برای مدت کوتاهی پیش از او بر بخشی از ایران حکومت کرده بود. این در دوره حکمرانی جعفر خان بود که آغا محمد خان قاجار شمال ایران را به تصاحب درآورد، و نیز اصفهان را گرفت و تهران را در ۱۲۰۰ / ۱۷۸۶ پایتخت خویش کرد. آغا محمد خان و لطفعلی خان بر سر تاج و تخت ایران با یکدیگر بشدت به جنگ و جدال پرداختند، و این مجادلات سرانجام به پیروزی قاجاریه انجامید.

در صفر ۱۲۰۵ / اکتبر ۱۷۹۰، لطفعلی خان به قصد تسخیر شهر بابک به سوی سیرجان رهسپار شد. شهر بابک سنگر اساسی ابو الحسن در کرمان بود، و در آنجا امام پیروان بیشماری در میان خراسانیان و ساکنان عطاء الهی آن ناحیه داشت. امام، همچنین، یک دژ مستحکم و پر از آذوقه و سازوبرگ در شهر بابک داشت که در آن زمان عده زیادی از نزاریان مسلح، زیر فرمان میرزا صادق، از آن پاسداری می کردند. چون در سیرجان به لطفعلی خان گفته شده بود که گرفتن شهر بابک کاری دشوار است، وی به سمت شهر کرمان پیش رفت. با در نظر گرفتن این واقعیت که در آن موقع تنها شیراز و بخشهای دیگر فارس در دست زندیان باقی مانده بود و آغا محمد خان بسرعت حکومت قاجاریه را بر سراسر ایران می گسترده، سید ابو الحسن، از راه احتیاط، از ورود لطفعلی خان به کرمان ممانعت به عمل آورد و خویشتن نیز به حضور فرمانروای زند نرفت. وی بر نیروهای مدافع شهر افزود، و خود را برای تحمل محاصره ای طولانی آماده

ساخت. بر اثر شرایط جوی نامساعد، لطفعلی خان سرانجام مجبور شد دست از محاصره کرمان بردارد، و در جمادی الاول ۱۲۰۵ / ژانویه ۱۷۹۱ به شیراز برگردد.

ص: ۵۷۳

در این میان، طریقه صوفیه نعمت الهی به وسیله سی و چهارمین قطب آن طریقه، رضا علی شاه دکنی (فت ۱۲۱۴ / ۱۷۹۹)، که مانند پیشینیان خود در دکن اقامت داشت، مورد تجدید حیات قرار گرفت. نعمت الهیان ایران که از مرشد روحانی خود به دور مانده بودند، مصرانه از قطب خود در هند خواهش می کردند که نماینده معتمدی از جانب خود به نزد آنها بفرستد. رضا علی شاه که بیش از پنجاه سال قطب طریقه بود، سرانجام، یکی از برجسته ترین مریدان خود، معصوم علی شاه، را به ایران فرستاد. معصوم علی در حوالی ۱۱۸۴ / ۱۷۷۰ به شیراز رسید، و بزودی شاگردانی سرسپرده و وفادار پیدا کرد.

از جمله اینان یکی نور علی شاه بود، و دیگری موسیقیدان جوانی به نام میرزا محمد تربتی که بعدها به نام صوفیانه اش، مشتاق علی شاه، شهرت بسیاری پیدا کرد. نور علی شاه و مشتاق علی شاه پس از آنکه مدتی در شهرهای مختلف ایران و افغانستان گشت و گذار کردند و از حکمروایان مختلف زند و علمای آنها جور و جفا دیدند، سرانجام، در ۱۲۰۰ / ۱۷۸۵ - ۱۷۸۶، به ماهان رسیدند که در جوار مزار شاه نعمت الله باشند. آنها بسرعت حامیان و پشتیبانان فراوانی یافتند، و در شهر کرمان رحل اقامت افکندند. اقامت این صوفیان در کرمان پیوندهایی را که میان طریقه نعمت الهی و امامان نزاری بود تجدید کرد. ۱۳۶ امام ابو الحسن از جمله رجال و بزرگان کرمان بود که از نور علی و مشتاق علی پشتیبانی و حمایت می کردند. این امام نیز با طریقه نعمت الهی روابط نزدیکی داشت؛ هرچند مدرک و شاهی که نشان دهد وی واقعا بدین طریقه درآمده بوده است، در دست نیست. اما پسرعم ابو الحسن، یعنی میرزا صادق، از پیوستگان بدین طریقه و از تربیت یافتگان مظفر علی شاه بود که طیبی بود حاذق و یکی از سرآمدان طریقه در کرمان به شمار می آمد.

موفقیت صوفیان نعمت الهی در کرمان حسادت و دشمنی علمای اثنی عشری محلی را که تلاش آنها برای از ریشه برکندن صوفیان، با پشتیبانی ابو الحسن از آنها، نقش بر آب می شد، برانگیخت. باوجود این، ملا عبد الله، یکی از مجتهدان صاحب نفوذ کرمان در اقدامات و تبلیغات خود علیه صوفیان مصرانه ایستاده بود، و منتظر فرصت بود تا اقدامی انجام دهد. هنگامی که امام ابو الحسن برای برقرار کردن نظم و آرامش در شهر بابک، که قبایل قشایبی و عرب اهالی آنجا را مورد تهدید قرار داده بودند، از کرمان خارج شده و، در همان حال، خود نور علی شاه نیز که مقدم نعمت الهیان کرمان بود برای زیارت به عتبات عالیات رفته بود، فرصت مناسب به دست ملا عبد الله افتاد. در رمضان

ص: ۵۷۴

۱۲۰۶ / مه ۱۷۹۱، هنگامی که امام ابو الحسن و نور علی شاه هردو در کرمان نبودند، ملا عبد الله، درحالی که در مسجد جامع مشغول وعظ بود، مشتاق علی شاه را دید که برای گزاردن نماز آمده بود. به محض دیدن او، ملا عبد الله حاضران مسجد را برانگیخت تا مشتاق علی شاه را به عنوان کافر و بی دین سنگسار کنند و بکشند. مشتاق علی شاه را در نزدیکی همان مسجد دفن کردند، و مقبره او که به مشتاقیه معروف است هنوز برجاست و زیارتگاه دراویش ایران است. امام ابو الحسن نیز اندکی بعد، در همان سال ۱۲۰۶ / ۱۷۹۲، درگذشت و، از قرار معلوم، در مقبره مشتاق علی شاه مدفون شد.

۱۳۷ چند سالی بعد، معصوم علی شاه، نور علی شاه، و مظفر علی شاه به تحریرک مجتهدان اثنی عشری، بخصوص محمد علی بهبهانی (فت ۱۲۱۶ / ۱۸۰۱ - ۱۸۰۲)، کشته شدند. پس از امام ابو الحسن پسر عمویش، میرزا صادق، برای مدت کوتاهی جانشین او در حکومت کرمان شد. در ۱۲۰۷ / ۱۷۹۲، آغا محمد خان شیراز را گرفت، و برادرزاده و جانشین آتی خود، فتحعلی خان، را به فتح کرمان فرستاد. فتحعلی خان میرزا صادق را عزل کرد، و کس دیگر را از جانب خود بدان سمت گماشت. بعد از آن، لطفعلی خان زند برای مدت کوتاهی کرمان را گرفت، اما، در ۱۲۰۹ / ۱۷۹۴، آنجا را برای همیشه در مقابل قاجاریه از دست داد، و در همان سال آغا محمد خان عده زیادی از اهالی کرمان را قتل عام کرد. اما نزاریان محلی جان سالم به در بردند. سادات نزاری و خانواده هایشان و بستگان امام، که در شهر بابک می زیستند، اجازه یافتند که به کهک نقل مکان کنند، و در آنجا آغا محمد خان به خانواده امام املاکی، به جبران آنچه در کرمان به جا گذاشته بودند، بخشید. چند صد خانواده نزاری عطاء الهی هم که از شهر بابک بودند، در بیرون کرمان اسکان داده شدند. ۱۳۸ لطفعلی خان که در آن زمان فراری بود در بم دستگیر شد. او را به نزد آغا محمد خان فرستادند. آغا محمد خان دستور داد ابتدا او را کور کردند و، سپس، در ۱۲۰۹ هجری کشتند. آغا محمد خان که در ۱۲۱۰ / ۱۷۹۶ به عنوان نخستین سلطان قاجار تاجگذاری کرد، خودش اندکی بعد، در ۱۲۱۱ / ۱۷۹۷، به قتل رسید.

پس از ابو الحسن علی پسر ارشد او، خلیل الله علی، معروف و مسمی به شاه خلیل الله سوم، بر مسند امامت اسماعیلیان نزاری قاسم شاهی نشست. ۱۳۹ شاه خلیل الله، اندکی پس از رسیدن به امامت در ۱۲۰۶ / ۱۷۹۲، مقرر امامت را از کرمان به کهک منتقل ساخت، و در آنجا مدت بیست سال باقی ماند. شاه خلیل الله با بی بی سرکاره، دختر محمد صادق محلاتی، ازدواج کرد، و از این همسر بود که امام بعدی، آقا خان اول، در ۱۲۱۹ / ۱۸۰۴، در

ص: ۵۷۵

کهک به دنیا آمد. محمد صادق محلاتی، سیدی نزاری و شاید برادر امام ابو الحسن از صوفیه نعمت الهی بود. مظفر علی شاه (فت ۱۲۱۵ / ۱۸۰۰) او را خرقة پوشانیده بود، و نام صوفیانه اش صدق علی شاه بود. جد مادری آقا خان اول نیز شاعری بود که در ۱۲۳۰ / ۱۸۱۵ وفات یافت و در قم مدفون گشت. پسر صدق علی شاه، محمد علی، که بیشتر به نام طریقتی عزت علی شاه معروف است، یکی دیگر از دراویش برجسته نعمت الهی بود. این دایی آقا خان را مجذوب علی شاه (فت ۱۲۳۸ / ۱۸۲۳) به طریقه نعمت الهی درآورده بود، که سی و هشتمین قطب طریقه بود. ۱۴۰ بعدها، عزت علی شاه با زین العابدین شیروانی (فت ۱۲۵۳ / ۱۸۳۷)، که نام صوفیانه مست علی شاه داشت، روابط دوستانه بسیار نزدیکی به هم زد. مست علی شاه بعدا جانشین اصلی مجذوب علی شاه و قطب طریقه نعمت الهیان، که اینک به چند شعبه تقسیم شده بود، گشت. عزت علی شاه، قسمت اعظم عمرش را در محلات گذرانید که نفوذ و اعتبار امام نزاری تا آن زمان در آنجا نیز گسترده شده بود.

عزت علی شاه در حوالی سال ۱۲۴۵ / ۱۸۲۹ در همانجا درگذشت. با آنکه شاه خلیل الله سوم، نام صوفیانه نعمت الهی داشت، ولی این امام علاقه جدی و عملی به تصوف نداشت.

در ۱۲۳۰ / ۱۸۱۵، شاه خلیل الله به یزد، که بین اصفهان و کرمان و بر سر راه بلوچستان و سند قرار دارد، نقل مکان کرد. انگیزه این تصمیم، به احتمال قوی، آن بود که امام میل داشت به پیروان خود در هند نزدیکتر باشد، زیرا اینان برای دیدار امام پیوسته به ایران می آمدند. این در یزد بود که دو سال بعد، یعنی در ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷، امام قربانی توطئه چینی

علمای محلی شد، و جانش را در جریان منازعه ای که میان گروهی از طرفداران او و دکانداران درگرفت از دست داد . داستان از این قرار بود که در بازار میان عده ای از نزاریان و دکانداران اختلافی افتاده بود، و نزاریان به زور متوسل شده بودند.

این نزاریان، سپس، به اقامتگاه شاه خلیل الله پناه جسته، و از آنجا بیرون نمی آمدند. ملا حسین یزدی نامی که به عنوان یک عالم دوازده امامی از بسط نفوذ امام نزاری دل خوشی نداشت، عده ای را جمع کرد و به خانه امام حمله کرد . در غوغایی که برپا شد، شاه خلیل الله و چند تن از پیروان او، از جمله یک خوجه هندی، به قتل رسیدند، و خانه امام چپاول شد.

سلطان قاجار به حکمران خود در یزد، حاجی زمان خان، دستور داد که ملا حسین و همدستانش را برای تنبیه و مجازات به تهران بفرستد. شاه خلیل الله با دومین پادشاه قاجار، فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ / ۱۷۹۷ - ۱۸۳۴)، روابط خوبی داشت. گویند فتحعلی

ص: ۵۷۶

شاه مخفیانه به کیش اسماعیلی درآمده بوده است؛ که البته صحت و اساس ندارد . ۱۴۱ ملا حسین را به چوب و فلک بستند و مویهای ریشش را برکنند، اما کسی را به قصاص خون امام نکشتند . شاه خلیل الله، چهل و پنجمین و آخرین امام قاسم شاهی بود که تمام مدت امامت بیست و پنج ساله خود را در ایران به سر برد. جنازه او را به شهر مقدس نجف، به عراق، بردند، و در آنجا مقبره ای برای او و بعضی از بستگان و اعتقایش ساختند.

بعد از کشته شدن شاه خلیل الله سوم، پسر ارشدش، محمد حسن، نیز معروف به حسن علی شاه، به جای او نشست . ۱۴۲ شاه خلیل الله هنگامی که به یزد نقل مکان کرد همسر خود، بی بی سرکاره، و فرزندانش را در کهک باقی گذاشت تا از عایدات و درآمد املاکی که خانواده آنها در نواحی محلات داشت زندگی کنند . اما میان نزاریان محل و ایمانی خان فراهانی که با یکی از دختران امام، نامش شاه بی بی، ازدواج کرده و امام او را مباشر املاک خود قرار داده بود، منازعاتی درگرفت که خانواده را بدون تأمین گذاشت.

اندکی بعد، حسن علی شاه و مادرش به قم که نزدیک بود رفتند. اما در آنجا وضعشان بدتر شد. حسن علی شاه هنگامی که پدرش به قتل رسید و او چهل و ششمین امام نزاری شد، سیزده سال داشت . اندکی بعد، مادر امام جوان به تهران به دربار پادشاه قاجار رفت تا از او برای شوهرش و پسرش دادخواهی کند . التّجاهای او سرانجام مورد اجابت قرار گرفت . مسبب قتل شاه خلیل الله، چنانکه دیدیم، به گونه ای مجازات شدند و، گذشته از آن، فتحعلی شاه بر زمینهای امام در محلات افزود، و یکی از دختران خود، سرو جهان خانم، را به زنی به حسن علی شاه داد . ۱۴۳ در همان حال، پادشاه قاجار امام را به حکومت قم منصوب کرد و به او لقب افتخاری آقا خان داد . از این زمان به بعد، حسن علی شاه به نام آقا خان محلاتی معروف گردید؛ و عنوان آقا خان به صورت موروثی در میان اعقاب او، یعنی امامان نزاری عصر جدید، باقی ماند. مادر آقا خان اول که بعدها به هند رفت، در ۱۲۶۷ / ۱۸۵۱، در کاج درگذشت.

حسن علی شاه، آقا خان اول، تا مرگ فتحعلی شاه، در جمادی الثانی ۱۲۵۰ / اکتبر ۱۸۳۴، زندگی آسوده و آرامی داشت و از احترام و افتخار در دربار قاجار برخوردار بود. تا آن زمان آقا خان برای خود یک نیروی نظامی ترتیب داده بود، و از این سپاه هنگامی که برای ادای احترام نسبت به نوه و جانشین فتحعلی شاه، محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ / ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸)، به تهران می رفت برای اعاده نظم استفاده کرد. محمد شاه، اندکی بعد از آنکه به تخت نشست، پس از مشورت با صدر اعظم خود، قائم مقام فراهانی (فت

ص: ۵۷۷

۱۲۵۱ / ۱۸۳۵)، آقا خان را در ۱۲۵۱ / ۱۸۳۵ به حکومت کرمان منصوب کرد. ۱۴۴ به مناسبت این انتصاب قآنی (فت ۱۲۷۰ / ۱۸۵۴)، بزرگترین مدیحه سرای عهد قاجار و یکی از دوستان آقا خان، قصیده ای در ستایش امام و شرح فضایل او بسرود. ۱۴۵ ایالت کرمان در آن زمان در دست پسران طاغی شجاع السلطنه بود که داعیه تاج و تخت قاجاریه را داشت؛ و نیز دائم در معرض تهاجم افغانها و بلوچها بود. آقا خان بزودی موفق شد که نظم و آرامش را، بدون گرفتن اندک وجهی از خزانه قاجاریه، در کرمان برقرار سازد. بم و نرماشیر نیز که مدتهای مدیدی در دست عناصر شورشی بودند، مجبور به قبول اطاعت شدند. در آرام ساختن کرمان، نزاریان عطاء اللهی و خراسانی محل، که آقا خان را امام خویش می دانستند، به او کمک فراوانی کردند. از این زمان به بعد، برادر جوانتر آقا خان، یعنی ابو الحسن خان، معروف به سردار، اغلب فرماندهی سپاه و قشون آقا خان را برعهده داشت.

آقا خان اول به موقع گزارش پیروزیهای خود را به تهران فرستاد، اما انتظار او برای دریافت عوض و جوهری که خرج کرده بود و الطاف بیشتر شاهانه بیهوده بود.

حکومت آقا خان در کرمان، علی رغم خدماتی که کرد، کوتاه مدت بود. در ۱۲۵۲ / ۱۸۳۷، یعنی کمتر از دو سال پس از آمدن او به کرمان، از منصب خود عزل و به تهران فراخوانده شد، و فیروز میرزا نصرت الدوله، یکی از برادران جوانتر محمد شاه قاجار، به جای او به حکومت کرمان منصوب شد. اما آقا خان از قبول عزل خود سرپیچید، و با سپاهیان خود به ارگ بم عقب نشست. برادرش، سردار ابو الحسن خان، را که در بلوچستان مشغول اقدامات نظامی بود، و برادر دیگرش، محمد باقر خان، را از راور احضار کرد و آماده مقاومت در برابر سپاهیان دولتی، که به فرماندهی سهراب خان به سرکوبی او فرستاده شده بودند، گشت. آقا خان در بم به مدت چهارده ماه در محاصره قرار گرفت که در طی آن برادرش، محمد باقر خان، بشدت مجروح و اسیر شد. وقتی مسلم شد که مقاومت بیشتر بیفایده است، آقا خان سردار ابو الحسن خان را به شیراز فرستاد و از حکمران فارس، فریدون میرزا، استدعا کرد که از وی شفاعت کند و ترتیبی دهد که تحت الامان از کرمان خارج شود. آقا خان، با پادرمیانی و شفاعت فریدون میرزا، تسلیم شد و از ارگ بم بیرون آمد، اما او را گرفتند، و اموالش را سربازان دولتی غارت کردند. ۱۴۶ آنگاه آقا خان اول و متعلقانش را به کرمان منتقل ساختند، و در آنجا مدت هشت ماه در اسارت بسر بردند. در طی این دوره به امام نزاری اجازه شد وجوه و دیون مذهبی را، که به

ص: ۵۷۸

وسیله نمایندگان نزاریان خراسان، بدخشان، و هند برای او فرستاده شده بود، دریافت دارد. ۱۴۷ هنگامی که محمد شاه از لشکرکشی بی نتیجه خود به هرات بازگشت، بالاخره به آقا خان اجازه داده شد که در اوایل خرداد سال ۱۲۵۴ / ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹ به تهران برود. وی قضیه خود را به عرض پادشاه قاجار رسانید، و پادشاه وی را، به شرط آنکه در کمال آرامش به سر املاک و زمینهای خانوادگی خود در محلات برگردد، مورد عفو قرار داد. آقا خان بعد از توقف کوتاهی در قم به محلات رفت که در آنجا مجموعاً مسکونی مفصل و مستحکمی برای سکونت تعداد زیادی از اعضای خانواده اش و وابستگان و خدمتکارانش ساخته بود. ۱۴۸

عزل آقا خان از حکومت کرمان احتمالاً از رقابتهایی که بر سر پیشوایی طریقه نعمت الهی در ایران درگرفته بود، آب می خورد. این رقابتها بعد از وفات مجذوب علی شاه، سی و هشتمین قطب آن سلسله، در ۱۲۳۸ / ۱۸۲۳ درگرفت. چنانکه گفتیم، حاج زین العابدین شیروانی، که بیشتر با نام صوفیانه اش مست علی شاه معروف است، از طرف اکثریت صوفیه نعمت الهی به عنوان جانشین مجذوب علی شاه شناخته شد. بر حسب منابع و مآخذ نعمت الهی، آقا خان در جوانی واقعا بدن طریقه درآمد و نام صوفیانه اش عطاء الله شاه بوده است. ادعای تشرف به طریقه نعمت الهی، که منابع نزاری تأییدش نمی کنند، وابستگی و رابطه تقریباً غیرمتعارفی را پیش می آورده است، زیرا مستلزم آن بوده که امام نزاری پیر و تابع یک مرشد صوفی باشد. اما آقا خان از ادعای مست علی شاه بر پیشوایی طریقه نعمت الهی پشتیبانی می کرد. در دوره سلطنت فتحعلی شاه آقا خان یک بار در دهکده دولت آباد، نزدیک محلات، به مست علی شاه که از تعقیب و آزار علمای اثنی عشری فارس گریخته بود، پناه داده بود. در زمان تاجگذاری محمد شاه، مست علی شاه که مدتها در محلات از مهمان نوازی آقا خان برخوردار شده بود، با دوست نزاری خود به تهران رفت. مست علی شاه، در حقیقت یک بار برای نشان دادن دوستی صمیمانه ای که با آقا خان داشته در نزد محمد شاه لاف زده بود که «من مریدی همچون آقا خان دارم که خود کروها مرید در اکثر بلاد عالم دارد.» ۱۴۹ محمد شاه نیز دارای علایق صوفیانه عمیقی بود. وی قبل از آنکه بر تخت سلطنت بنشیند، احتمالاً به وسیله مست علی شاه، وارد طریقه نعمت الهی شده بود، و بعداً مست علی شاه نیز در زمره اطرافیان پادشاه قاجار درآمد. اما دیری نگذشت که در دستگاه پادشاه قاجار مست علی شاه با رقیبی قدرتمند مواجه شد، و این رقیب کسی جز شخص حاج میرزا آقاسی، که

ص: ۵۷۹

به عنوان صدر اعظم جانشین قائم مقام شده بود، نبود. حاج میرزا آقاسی که از صوفیه نعمت الهی بود، آرزوی پیشوایی آن طریقه را داشت. محمد شاه بزودی تحت نفوذ صدر اعظم خود قرار گرفت، و ظاهراً او را به عنوان قطب طریقه نعمت الهی پذیرفت. در نتیجه، مست علی شاه مورد بی مهری شاه قرار گرفت، و از دربار رانده شد. از آنجا که آقا خان به پشتیبانی از دوست صوفی خود ادامه می داد، وی نیز دشمنی حاج میرزا آقاسی را علیه خود برانگیخت. حاج میرزا آقاسی که پیوسته مشغول توطئه چینی و دسیسه علیه آقا خان بود، سرانجام توانست سبب برکناری او از حکومت کرمان شود. ۱۵۰

دشمنی حاج میرزا آقاسی نسبت به آقا خان با امتناع امام از دادن یکی از دخترانش به پسر شخصی به نام عبدالمحمد محلاتی بیشتر شد. ۱۵۱ شخص اخیر یک محلاتی دون لپه بود که ابتدا خدمت آقا خان می کرد؛ سپس در خدمت حاج میرزا آقاسی به مقام بالایی رسید، و از ادعاهای صوفیانه مخدوم خود پشتیبانی کرد. به هرتقدیر، آقا خان روابط خود را با طریقه نعمت الهیان، حتی بعد از آنکه در هند رحل اقامت افکند، حفظ کرد.

آقا خان اول با رحمت علی شاه (فت ۱۲۷۸ / ۱۸۶۱)، که پس از درگذشت مست علی شاه در ۱۲۵۳ / ۱۸۳۷ قطب یکی از شاخه‌های طریقه نعمت‌اللهی شد، دوستی صمیمانه‌ای داشت.

رحمت علی شاه نیز همراه مست علی شاه مدتی به عنوان میهمان آقا خان در محلات مانده بود. بعداً در ۱۲۹۸ / ۱۸۸۱، آقا خان و پسرانش میه‌مان نوازی خود را در بمبئی نیز به پسر رحمت علی شاه، یعنی معصوم علی شاه، که در آن موقع مشغول گشت‌وگذار در هند بود، نشان دادند. معصوم علی شاه که مؤلف کتاب معروف صوفیانه طرائق الحقایق است، در مراسم تدفین آقا خان اول در بمبئی، در جمادی الاول ۱۲۹۸ / آوریل ۱۸۸۱، شرکت جست. ۱۵۲

آقا خان اول، پس از آنکه از حکومت کرمان خلع گردید و در نخستین قیام خود با شکست مواجه شد، مدت دو سالی در نهایت آرامش در محلات زندگی کرد. دیری نگذشت که شایع شد آقا خان مشغول گردآوری نفرات و مواد برای از سرگرفتن قیام خود است.

آقا خان سرچشمه این شایعات را از عبدالمحمد محلاتی می‌دانست که نتوانسته بود دختر امام را به زنی برای پسرش بگیرد. ۱۵۳ هرچو می‌خواهد بوده باشد، آقا خان در آن هنگام برآستی مشغول گردآوری سپاهی از سربازان مزدور، مرکب از نزاریان و غیر نزاریان، در محلات بود. در اوایل سال ۱۲۵۶ / ۱۸۴۰، محمد شاه، خود، به بهانه تفرج به

ص: ۵۸۰

دلجان، نزدیک محلات، رفت تا حقیقت این گزارشهای هراس‌انگیز را درباره فعالیت‌های آقا خان کشف کند. در آن هنگام امام به شکار رفته بود، اما رسولی به نزد حاج میرزا آقاسی فرستاد و استدعای اجازه شاهانه برای رفتن به مکه به قصد انجام مراسم حج کرد. اجازه شاهانه اعطا شد، و ابتدا مادر آقا خان و معدودی از بستگان او به عتبات، یعنی نجف و دیگر شهرهای مقدس عراق، که مزار امامان شیعی در آنجاست، فرستاده شدند.

آقا خان خود نیز محلات را ظاهراً به قصد رفتن به حجاز در اوایل رجب ۱۲۵۶ / سپتامبر ۱۸۴۰ ترک گفت. برادرانش، برادرزادگانش، و عده‌ای از بستگان دیگر و متعلقانش و پیروان زیادی همراه او بودند. ۱۵۴

به نظر می‌آید که آقا خان پیش از آنکه محلات را ترک گوید، نامه‌هایی دال بر اینکه وی به حکومت کرمان منصوب شده است برای خود تهیه دیده بود. ۱۵۵ بهر حال، آقا خان به عوض آنکه به صوب بندر عباس در کنار خلیج فارس برود تا از آنجا به عربستان رهسپار شود، به سمت یزد حرکت کرد؛ به قصد آنکه از نزاریان عطاء‌اللهی محل قوای کمکی دریافت دارد. آقا خان چون به شهر یزد نزدیک شد، مدارک خود را، دال بر اینکه دوباره به حکومت کرمان منصوب شده است، برای بهمن میرزا بهاء‌الدوله، حکمران یزد، فرستاد. بهمن میرزا که اسناد را اصلی پنداشته بود، به آقا خان در شهر جا و مکان داد. اما آقا خان دعوت را نپذیرفت، و گفت که می‌خواهد به نزاریان عطاء‌اللهی که در اطراف یزد زندگی می‌کنند سرکشی کند. هنگامی که آقا خان در مهریز، نزدیک یزد، توقف کرده بود، از سوی فرستادگان حاج میرزا آقاسی به بهمن میرزا اطلاع داده شد که اسناد آقا خان جعلی است. در جنگی که در گرفت، آقا خان بهمن میرزا را شکست داد. آقا خان پیش از آنکه به شهر بابک برسد، در چند جنگ کوچک دیگر پیروزی یافت. قصد وی آن بود که از شهر بابک به‌عنوان پایگاهی برای عملیات خود جهت تسخیر کرمان استفاده کند. شهر بابک، چنانکه گفتیم، سنگر عطاء‌اللهیان و

خراسانیانی بود که آقا خان را امام خود می دانستند. در آن زمان، ارگ شهر بابک در دست کهندل خان و یاران او از قندهاریان بود که پس از حمله بریتانیایی ها به افغانستان به ایران پناهنده شده بودند.

افغانها در این مدت خود را منفور مردم محلی کرده بودند، و رسیدن آقا خان بدانجا همزمان بود با حمله حاجی محمد علی، یکی از حکمرانان محلی پیشین آنجا، برای بیرون راندن افغانها از ارگ شهر بابک. آقا خان با گروه کثیری از عطاء اللهیان و خراسانیان که به وی ملحق شده بودند، در محاصره شهر بابک شرکت جست و افغانها را مجبور به

ص: ۵۸۱

تسلیم کرد. ۱۵۶

پس از آن، آقا خان برادر خود، محمد باقر خان، را برای تدارک آذوقه به سیرجان فرستاد، و خودش به رومنی، دهکده ای نزدیک شهر بابک، عقب نشست. تا آن زمان فضل علی خان قره باغی، حکمران کرمان، از تهران دستور یافته بود که به کار آقا خان بپردازد. بنابراین، بیگلربیگی کرمان محمد باقر خان را در قلعه زیدآباد، در سیرجان، محاصره کرد. آقا خان شخصا در رأس سپاهیانش به نجات برادر شتافت، و موفق شد او و سپاهیانش را از سیرجان بیرون آورد. پس از آن آقا خان به سمت فارس حرکت کرد، و زمستان را در میناب، نزدیک بندر عباس، به سر برد. در این هنگام بود که آقا خان دو قبضه توپ را که متعلق به بریتانیایی ها بود به دست آورد، که در درگیریهای بعدی با سپاهیان دولتی به او تفوق و برتری می داد. ۱۵۷

اندکی پس از محرم ۱۲۵۷ / مارس ۱۸۴۱، آقا خان بار دیگر به سمت کرمان عزیمت کرد. سردار ابو الحسن خان جلوتر به گرفتن دشتاب فرستاده شد، و بعدا آقا خان، خود، در آنجا بدو ملحق شد. این در نزدیک دشتاب بود که آقا خان قوای ۴۰۰۰ نفری دولتی را به سرکردگی اسفندیار خان، برادر فضل علی خان، درهم شکست. اسفندیار خان، خود، در جنگ کشته شد، و بسیاری از سپاهیانش به آقا خان پیوستند، و وی توانست در چند جنگ دیگر، قبل از آنکه در بم به استراحت پردازد، بر قوای حکومتی پیروزی یابد. تا این زمان، فضل الله خان توانسته بود یک نیروی ۲۴۰۰۰ نفری تدارک ببیند، و با این نیرو آقا خان را مجبور ساخت که از بم به ریگان، واقع در مرز بلوچستان، بگریزد. در آنجا سپاهیان آقا خان که بسیار کمتر از قوای دولتی بیگلربیگی کرمان بودند، شکستی فاحش خوردند.

بعد از این شکست، آقا خان بر آن شد که به عربستان یا به هند پناهنده شود. چون راه بندر عباس در آن موقع بسته بود، آقا خان تصمیم گرفت که از خشکی بگریزد و از طریق جنوب خراسان به افغانستان برود. از راور به راه افتاد، و منطقه بی آب و علف دشت لوت را تا سریشه، واقع در ج نوب شرقی بیرجند، درنوردید. آقا خان، که به وسیله برادرانش و سپاهیان و خدمتکاران زیادی همراهی می شد، سپس، به سمت مشرق پیش رفت، و پس از گذشتن از مرز، در ۱۲۵۷ / ۱۸۴۱، به لاش و جوین در افغانستان رسید. ۱۵۸ و این پایان دوره امامت اسماعیلی نزاری در ایران بود.

آقا خان محلاتی همینکه به داخل افغانستان رسید از راه گرشک به قندهار، شهر عمده غرب افغانستان، رفت که در ۱۲۵۴ / ۱۸۳۹ به وسیله سپاهی از انگلیسی ها و هندیها

ص: ۵۸۲

اشغال شده بود. از اینجا، همکاری نزدیکی میان آقا خان و بریتانیایی‌ها، که امکان دارد محرک فعالیت‌های شورشی پیشین او در داخل ایران، برای حفظ منافع حکومت بریتانیا در هند، بوده باشند، پدید آمد. به‌طور اخص، ادعا شده که قیام آقا خان در کرمان نقش مؤثری در جلوگیری از پیروزی لشکرکشی ایران به هرات، در دوره سلطنت محمد شاه قاجار، داشته است.^{۱۵۹} آنچه بوده است باشد، اما همکاری آقا خان با بریتانیایی‌ها بعد از رسیدن او به افغانستان که همزمان بود با سال‌های پایانی دوره معروف به نخستین جنگ افغانها، ۱۸۳۸-۱۸۴۲ میلادی، صریحا در زندگینامه‌ای که آقا خان از خود نوشته و نیز در منابع دیگر آمده است. آقا خان از گرشک یادداشتهایی در باره ورود قریب الوقوع خو به محمد تیمور، حکمران دست‌نشانده انگلیسی‌ها در قندهار، و به سرگرد هنری راولینسن،^{۲۱۶} عامل سیاسی بریتانیا در محل، فرستاده بود. راولینسن در طی سال‌های ۱۸۳۳-۱۸۳۹ میلادی در ایران به سر برده، و احتمالا در تاجگذاری محمد شاه در تهران شخصا با آقا خان آشنایی یافته بود. به‌هرحال، راولینسن اینک برای آقا خان روزانه صد روپیه، برای تمام مدت توقفش در قندهار، مقرر تعیین کرد. اندک زمانی بعد از رسیدنش به قندهار، در تابستان ۱۲۵۷/۱۸۴۱، آقا خان به سر ویلیام مکنتن،^{۲۱۷} عامل سیاسی بریتانیا در کابل، که بعدا در دسامبر ۱۸۴۱ میلادی، به دست افغانها به قتل رسید، نامه نوشت و نقشه‌های آینده خود را با او در میان نهاد. پیشنهاد او اکنون این بود که هرات را تسخیر کند و به نام بریتانیایی‌ها و پادشاه پوشالی دست‌نشانده‌شان، شاه شجاع‌الملک که در ۱۲۵۵/۱۸۳۹ به‌طور موقت بر تخت سلطنت کابل قرار داده شده بود، بر آن حکومت کند. بریتانیایی‌ها شاه شجاع‌الملک را به جای دوست محمد خان، بنیانگذار حکومت بارکزیایی، در افغانستان روی کار آورده بودند. این پیشنهاد ظاهرا مورد تصویب قرار گرفت، اما بزودی همه نقشه‌های بریتانیایی‌ها برای افغانستان، بر اثر خیزش پسر دوست محمد خان، محمد اکبر خان، نقش بر آب شد. وی در ژانویه ۱۸۴۲ میلادی سپاهیان بریتانیایی و هندی را که از کابل عقب‌نشینی می‌کردند، بکلی نابود ساخت. شورش به قندهار نیز سرایت کرد، و در منازعاتی که درگرفت آقا خان به ژنرال ویلیام نات^{۲۱۸} کمک کرد که قوای بریتانیایی را در ژوئیه ۱۸۴۲ میلادی از قندهار بیرون ببرد. آقا خان خود بزودی به صوب جنوب به سوی سند پیش‌راند. برادرش، سردار ابو الحسن خان، را در

ص: ۵۸۳

قندهار، جایی که هنگام توقف امام در آن نمایندگان نزاری از کابل، بدخشان، بخارا، و سند برای دیدار او آمده بودند، به جا گذاشت.

آقا خان اول در سند خدمات بیشتری به بریتانیایی‌ها کرد.^{۱۶۱} بخصوص وی سواران خود را در اختیار آنها گذاشت، و سعی کرد ناصر خان، امیر تالپرکلات،^{۲۱۹} را متقاعد سازد که کراچی را به بریتانیایی‌ها واگذار کند. چون ناصر خان از همکاری امتناع ورزید، آقا خان نقشه‌های جنگی او را با سرگرد جیمز اوترم،^{۲۲۰} عامل سیاسی بریتانیا در سند، در میان نهاد. در نتیجه، اردوگاه بریتانیایی‌ها از یک حمله شبانه نجات یافت، و به دنبال جنگ میانی، در فوریه ۱۸۴۳، حیدرآباد، و سپس تمام سند به هند بریتانیایی منضم گردید. آقا خان، به خاطر خدماتش در سند، مقرر سالانه‌ای به مبلغ ۲۰۰۰

^{۲۱۶} nosnilwaR yrneH(۱۵)

^{۲۱۷} nethgancaM mailliW riS(۱۶)

^{۲۱۸} ttoN mailliW(۱۷)

^{۲۱۹} rupl ?aT(۱۸)

^{۲۲۰} martuO somaJ(۱۹)

لیره از ژنرال چارلز ناپیر،^{۲۲۱} فاتح بریتانیایی سند که روابط دوستانه ای با امام نزاری از زمان ورود وی به سند در پاییز ۱۸۴۲ میلادی داشت، دریافت می‌کرد.

پس از فتح سند، در ۱۲۵۹/۱۸۴۳، بریتانیایی‌ها اقدام به متقاعد ساختن بلوچستان کردند. آقا خان باز به آنان، چه از نظر نظامی و چه از نظر دیپلوماسی، کمک کرد. آقا خان از جرک، که پس از فوریه ۱۸۴۳ میلادی در آنجا توقف کرده بود، با رؤسای مختلف قبایل بلوچ تماس گرفت و آنها را به تسلیم شدن در مقابل انگلیسی‌ها اندرز داد. نیز برادرش محمد باقر خان را با عده ای از سوارانش گسیل داشت تا در شکست دادن میر شیر خان، یکی از امیران مهم بلوچ، به بریتانیایی‌ها کمک کند. در این هنگام آقا خان، خود هدف حمله بلوچ‌ها، ظاهراً به تلافی کمک‌های او به بریتانیایی‌ها قرار گرفت و اموالش غارت شد. اما او به کمک خود به بریتانیایی‌ها ادامه داد، و همیشه امیدوار بود که آنها بتوانند بازگشت قرین امنیت او را به ایران ترتیب دهند. این، با تصویب و، شاید، به خاطر آنها بود که در ربی ع الاول ۱۲۶۰/ آوریل ۱۸۴۴ آقا خان برادرش، محمد باقر خان، را به فتح قلعه بمپور (بنفهل) در بلوچستان ایران فرستاد. بعداً، وی برادر دیگرش، سردار ابو الحسن خان، را به بلوچستان ایران فرستاد. سردار بمپور را فتح کرد و پیروزیهای نظامی دیگری نیز در بلوچستان به دست آورد و، در همان حال، محمد باقر خان را معاف کرد که به آقا خان در هند پیوندد. ۱۶۲

سردار ابو الحسن خان، پس از آنکه مدت دو سال بخشهایی از بلوچستان را تحت سلطه خود داشت، در ۱۲۶۲/۱۸۴۶، در جنگی با قوای قاجار که از کرمان علیه او فرستاده

ص: ۵۸۴

شده بود، شکست خورد. برادر آقا خان اسیر شد و او را به تهران فرستادند. وی در رجب ۱۲۶۲ هجری به تهران رسید، و پس از آنکه مدتی تحت الحفظ به سر برد، سرانجام، ناصر الدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳/۱۸۴۸-۱۸۹۶)، پسر و جانشین محمد شاه، او را عفو کرد. پادشاه قاجار که سخت تحت تأثیر مهارتهای نظامی و ورزیدگی سردار ابو الحسن خان در شکار قرار گرفته بود، او را جزء خاصان خود قرار داد و یکی از شاهزادگان قاجار، به نام مهر جهان خانم، را به عقد ازدواج او درآورد. سردار ابو الحسن خان بقیه عمرش را در ایران گذراند و به رتق و فتق اداره امور املاک خانوادگی خود در محلات پرداخت، و گاه گاهی نیز خدماتی برای آقا خان انجام می‌داد. وی در ۱۲۹۷/۱۸۸۰ وفات یافت، و در مقبره پدرش، امام شاه خلیل الله سوم، در نجف، مدفون گردید. پسر سردار ابو الحسن خان، یعنی میرزا اسماعیل خان اعتبار السلطنه (فت ۱۳۴۶/۱۹۲۸)، جد مادری نگارنده، نیز مورد عنایت و لطف ناصر الدین شاه بود، و امور املاک آقا خان را در محلات و کرمان انجام می‌داد. عده‌ای از اخلاف سردار ابو الحسن خان، از پشت اعتبار السلطنه و دیگر پسران و دخترانش، هنوز در تهران و محلات زندگی می‌کنند.

اعقاب سردار ابو الحسن خان در ایران از مدت‌ها قبل پیرو مذهب شیعه اثنی عشری بوده‌اند.

در این میان، در رمضان ۱۲۶۰/ اکتبر ۱۸۴۴، آقا خان اول سند را از طریق بندر کراچی به مقصد بمبئی ترک گفت. ۱۶۳ از کاج و کتهیاوار، که در محرم ۱۲۶۱/ ژانویه ۱۸۴۵ بدانجا رسید، گذشت. در کتهیاوار سالی را گذراند و از جماعت‌های نزاری آن نواحی دیدن کرد؛ کاری که در تمام طول مسیرش انجام داده بود. سپس، از طریق سورات و دمن حرکت کرد و

در صفر ۱۲۶۲ / فوریه ۱۸۴۶ به بمبئی رسید. اندکی بعد از فرا رسیدنش به بمبئی، دولت ایران که هنوز تحت نفوذ صدر اعظم حاج میرزا آقاسی بود، طبق عهدنامه ۱۸۱۴ / ۱۲۲۹ انگلستان و ایران، تقاضای استرداد آقا خان را از هند کرد ۱۶۴ اما بریتانیایی‌ها از قبول این تقاضا استنکاف ورزیدند، و لیکن تنها وعده دادند که اقامتگاه آقا خان را به کلکته منتقل خواهند ساخت تا از ایران دورتر باشد و به هیچ وجه نتواند اقدامات جدیدی علیه دولت ایران کند. در این میان بریتانیایی‌ها وارد سلسله مذاکراتی با حکومت ایران شدند به قصد آنکه بتوانند امان نامه‌ای برای بازگشت آقا خان به ایران، که آرزوی قلبی خود وی بود، بگیرند. در صفر ۱۲۶۳ / فوریه ۱۸۴۷ جاستین شیل^{۲۲}، وزیر

ص: ۵۸۵

مختار بریتانیا در ایران، از جانب فرمانروای کل هندوستان بار دیگر این درخواست را مطرح کرد. این بار حاج میرزا آقاسی به بازگشت آقا خان رضایت داد، به شرط آنکه از بلوچستان و کرمان عبور نکند تا مبادا از نو به اقداماتی ضد دولتی دست بزند؛ و گذشته از آن در محلات اقامت گزینند، و به زندگی آرامی بپردازد.

سرانجام، آقا خان مجبور شد که در جمادی الاول ۱۲۶۳ / آوریل ۱۸۴۷ به سوی کلکته حرکت کند، و در آنجا ماند تا اینکه خبر مرگ محمد شاه قاجار در ذو الحجه ۱۲۶۴ / نوامبر ۱۸۴۸ به گوشش رسید که در واقع دو ماه زودتر اتفاق افتاده بود. آقا خان به امید آنکه شاید جانشین محمد شاه، ناصر الدین شاه، نسبت به او نظر ملایمتری و مساعدتری داشته باشد، در محرم ۱۲۶۵ / دسامبر ۱۸۴۸ کلکته را به قصد بمبئی ترک کرد. وقتی چند هفته بعد به بمبئی رسید، بریتانیایی‌ها بار دیگر کوشش کردند تا اجازه ورود او را به ایران تحصیل کنند. آقا خان خود نیز نامه‌ای در این باب به نخستین صدر اعظم ناصر الدین شاه، میرزا تقی خان امیرکبیر، نوشت. اما امیرکبیر ثابت کرد که گوش شنوایش در این مورد کمتر از صدر اعظم پیشین است، و تأکید کرد که هرگاه آقا خان به خاک ایران قدم گذارد در مرز وی را به عنوان فراری دستگیر خواهد کرد. ۱۶۵ پس از عزل و کشته شدن امیرکبیر در ۱۲۶۸ / ۱۸۵۲ آقا خان برای آخرین بار از بمبئی تقاضای بازگشت به سرزمین آبا و اجدادی خود را کرد، و برای ناصر الدین شاه فیلی و زرافه‌ای به عنوان هدیه فرستاد. ۱۶۶ نیز هدایایی برای جانشین امیرکبیر، میرزا آقا خان نوری، که دوست خصوصی آقا خان بود، فرستاده شد. اکنون مقداری از املاک خانوادگی امام به اقربای او پس داده شد، اما صدر اعظم جدید نتوانست برای بازگشت او کاری کند. در این وقت، امام نزاری دیگر خود را برای اقامت دائم در هند راضی کرده بود؛ هر چند رابطه خود را با دربار قاجاریه قطع نکرد، و در ۱۲۸۴ / ۱۸۶۷-۱۸۶۸ برای ناصر الدین شاه هدیه دیگری، شامل سه فیل و یک کرگدن، فرستاد. ۱۶۷ و، بعداً، هنگامی که ناصر الدین شاه عازم عراق به قصد زیارت عتبات عالیات بود، یعنی در ۱۲۸۷ / ۱۸۷۰، آقا خان یکی از پسران خود، جلال شاه، را با تعدادی هدایا از جمله یک تفنگ شکاری نزد پادشاه قاجار به بغداد فرستاد. ۱۶۸ ناصر الدین شاه به نشانه الطاف ملوکانه نسبت به آقا خان موافقت کرد که یکی از دختران خود را به همسری به جلال شاه بدهد، و جلال شاه همراه سلطان به تهران رفت. اما جلال شاه جوان در تهران بیمار شد، و سال بعد وفات یافت.

در نتیجه، استقرار آقا خان محلاتی در بمبئی دوره جدیدی را در تاریخ اسماعیلیه

ص: ۵۸۶

نزاری گشود. اکنون مقرّ امامت نزاریه پس از تقریباً هفتصد سال از ایران به هند منتقل شد و، از آن پس، بمبئی نشستگاه امامان نزاری قاسم‌شاهی شد. آقا خان اول نخستین امام سلسله خود بود که قدم به خاک هند گذاشت؛ حضور وی در آنجا مایه شادمانی فوق‌العاده خوجه‌های نزاری شد که مشتاقانه در اطراف او گرد آمدند تا با امام خویش تجدید بیعت کنند، و از دعا و برکات او برخوردار گردند. نزاریان بسیاری از مناطق، هنگامی که آقا خان در ایران یا در افغانستان و سند سرگردان بود، برای دادن هدایای خود مرتب به دیدار او رفته بودند. اما خوجه‌ها مدت چند قرن بود که مهمترین بخش جماعت‌های نزاری را تشکیل می‌دادند. اینان اغلب دشوارشان می‌آمد که به سفر پرمخاطره ای همچون سفر به انجمن، کهک، شهر بابک، کرمان، یا محلات برای دیدار امام بپردازند. وقتی خوجه‌های نزاری امام را برای اولین بار مستقیماً در دسترس خویش یافتند، آسانتر شروع به فرستادن دیون مذهبی خود به «درخانه» (درب‌خانه) یا اقامتگاه اصلی امام در بمبئی کردند. در نتیجه، آقا خان توانست پایگاهها و سکونتگاههای مفصلی در بمبئی، پونا، و بنگلور بسازد. نیز به تعداد زیادی از اقربا و بستگان خود، که بتدریج در بمبئی به وی می‌پیوستند و فوج عظیمی از خدم و حشم که در اقامتگاههای مناسبی جا داده شده بودند، کمک می‌کرد. آقا خان اول، در بعضی از ایام خاص مذهبی در جماعت خانه بمبئی حضور می‌یافت، و نماز جماعت خوجه‌ها به امامت او در آنجا برگزار می‌شد. هنگامی که در بمبئی بود، هر روز شنبه بار می‌داد و پیروانش را به حضور می‌پذیرفت، و آنها را فیض و برکت می‌داد. آقا خان در هند ارتباط نزدیک خود را با بریتانیایی‌ها حفظ کرد، و در یک مورد نادر پرنس ویلز، یعنی پادشاه آینده بریتانیا، ادوارد هفتم (۱۹۰۱-۱۹۱۰ میلادی) هنگامی که وی مشغول دیدار رسمی از هند بود، برای ملاقات آقا خان به اقامتگاه او در بمبئی معروف به «آقاهال» (سرای آقا) رفت.

همچنین، بریتانیایی‌ها آقا خان اول را عالیجاه^{۲۲۳} خطاب می‌کردند.

در هند بریتانیایی، آقا خان اول به‌عنوان پیشوای دینی یک فرقه اسلامی، از حمایت دولت برخوردار بود، و این به تحکیم موقعیت و اعمال قدرت او کمک می‌کرد. وی در طی سی سال اقامت در بمبئی موفق شد به مقدار زیادی نزاریان هند را، که مدت‌ها بدون پیر و رهبر یا نماینده عمده‌ای از جانب امام به سر برده بودند، به زیر اقتدار خود بکشد.

ص: ۵۸۷

خوجه‌های نزاری را به وسیله شبکه‌ای از مأموران به نام مکی خزانه‌دار و کامریا^{۲۲۴} حسابدار که اغلب به وسیله خود آقا خان، بخصوص در مورد بمبئی و دیگر مراکز مهم خوجه‌ها، منصوب می‌شدند، متشکلتر ساخت. مکی‌ها معمولاً به‌عنوان سرپرست دینی و اجتماعی در هر یک از جماعات محلی خوجه‌ها عمل می‌کردند، و کامریاها به آنها در انجام وظایفشان کمک می‌کردند. این مأموران در همه جماعات خوجه‌ها بودند، و هر جماعتی برای خود جماعت خانه‌ای که محل تجمع اعضای آن بود نیز داشت. مکی‌ها و کامریاها دیون مذهبی، بخصوص عشریه، را نیز جمع می‌کردند، و به صندوق امام که پیروان هندیش او را سرکار صاحب و پیر سلامت خطاب می‌کردند می‌فرستادند.

آقا خان اول اقتدار دینی خود را، پس از تحمّل بعضی دشواریها، در هند استقرار بخشید. وی، در حقیقت، گاه و بیگاه با درسهایی که اعضای معاند جامعه خوجه‌ها به وجود می‌آوردند روبه‌رو بود. ۱۶۹ در ۱۸۲۹ میلادی، هنگامی که آقا

^{۲۲۳} (۲۲) ssenghiH siH

^{۲۲۴} (۲۳) aidmaK ro aidamaK، کامریا تلفظ صحیح کلمه کامدیاست.

خان هنوز در ایران بود، عده ای از خوجه های نزاری بمبئی از پرداخت عشریه مرسوم خود به او سرباز زدند . در نتیجه، آقا خان نماینده مخصوصی به بمبئی فرستاد و جده مادری خود را نیز با او همراه ساخت، و وی در دادگاه عالی بمبئی علیه معاندان اقامه دعوی کرد. دعوی در ۱۸۳۰ میلادی پس گرفته شد. اما معاندان برای حضور در جماعت خانه بمبئی فرا خوانده شدند و، چون از پرداخت دیون خود همچنان امتناع ورزیدند، از طرف کل جماعت خوجه ها، که برای این منظور در آنجا جمع شده بودند، مطرود اعلام شدند . معاندان، که رئیسشان حبیب ابراهیم نامی بود، به باربھائی^{۲۲۵} یا دوازده برادران معروف شدند، زیرا در اصل دوازده نفر بودند . اینان را پس از آنکه دیون معوقه خود را پرداختند، در ۱۸۳۵ میلادی، دوباره به جماعت خوجه ها راه دادند. اما باربھائی پایه حزب مخالفی را گذاشت که متعاقباً از لحاظ مالی و عقیدتی ایراداتی به مقام آقا خان می گرفت. در ۱۸۴۷ میلادی، هنگامی که امام در کلکته بود، مجادله دیگری در جامعه خوجه بمبئی در گرفت . دو خواهر خوجه برای سهم ارث خود از املاک پدرشان، علیه وصیت متوفی دعوی را در دادگاه مطرح ساختند. در این مرافعه، آقا خان که در آن هنگام برادرش، محمد باقر خان (فت ۱۲۹۶ / ۱۸۷۹)، وکالت او را داشت از قوانین ارث بری انات، به شرحی که در احکام اسلام آمده بود، طرفداری می کرد، و حال آنکه مخالفان باربھائی از رسم خوجه ها که اساساً زنان را

ص: ۵۸۸

از چنین ارثی محروم می ساخت پشتیبانی می کردند. سر ارسکین پری^{۲۲۶}، رئیس دادگاه، در رأی صادره چنین اعلام کرد که باید مطابق رسم خوجه ها عمل شود، هر چند با احکام اسلامی معارض باشد . در نتیجه، این رأی جامعه خوجه ها را یک جامعه متمایز و علیحده شناخت. با در نظر گرفتن این امر که حبیب ابراهیم و حامیان او مایل نبودند امام را پیشوای خود بشناسند، آنها را بار دیگر در ۱۸۴۸ طرد کردند. اکنون جدیدینان باربھائی با گرایشهایی که نسبت به مذهب اهل سنت داشتند از جامعه خوجه ها جدا شدند، و برای خود جماعت خانه جداگانه ای در بمبئی برپا کردند. اما در مهیم آنها از طبقه بالای جماعت خانه موجود استفاده می کردند، و حال آنکه خوجه های پیرو آقا خان طبقه پایین آنها را در دست داشتند. این در جماعت خانه مهیم بود که در ۱۲۶۷ / ۱۸۵۰ خوجه های وفادار به آقا خان چهار تن از حزب باربھائی را کشتند. به خاطر این جنایت، نوزده تن خوجه به محاکمه کشیده شدند، که چهار تن از آنها به مرگ محکوم شدند . بعدها، معاندان باربھائی بار دیگر در جماعت خوجه های نزاری بمبئی پذیرفته شدند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که آقا خان در ۱۸۶۱ میلادی بر آن شد تا از اعضای جماعت خوجه ها قول وفاداری نسبت به خود و نسبت به کیش نزاری بگیرد . بدین منظور سندی در میان جماعت بمبئی پخش کرد که در آن آداب و فرایض کیش شیعه نزاری، بویژه درباره ازدواج، طهارت، مراسم تدفین، و امثال آن، به صورت فشرده و خلاصه، آمده بود، و از همه آنها که این اصول را قبول داشتند خواسته شده بود سند را امضا کنند.

این سند، که نسخه هایی از آن برای نزاریان دیگر نقاط هند و نیز سایر مناطق فرستاده شد، از آن جهت تهیه شده بود که در روزنامه ها و نشریات دیگر مطالبی چاپ شده بود دایر بر اینکه خوجه ها سنی مذهب هستند، و آقا خان سعی داشته که آنها را اجباراً به مذهب شیعه درآورد . در مقابل این سند، خوجه های معاند حزب باربھائی می گفتند که خوجه ها

^{۲۲۵} iahbraB(۲۴)

^{۲۲۶} yrreP eniksE riS(۲۵)

همیشه سنی مذهب بوده‌اند، و هیچ شیعی، از جمله امام نزاری، حق ندارد که سهمی و صدایی در اداره امور املاک و اموال عمومی متعلق به جماعت خوجه‌ها داشته باشد. در نتیجه، در ۱۸۶۲ میلادی، گروه باریهائی بار دیگر به اتفاق آرای همه خوجه‌هایی که در جماعت خانه بمبئی گرد آمده بودند طرد و رانده شدند. این مجادلات در ۱۸۶۶ میلادی، هنگامی که خوجه‌های مخالف دعوایی علیه آقا خان در دادگاه عالی بمبئی اقامه کردند، به اوج خود رسید. در این دعوا تأکید بر این رفته بود که خوجه‌ها از همان آغاز، از

ص: ۵۸۹

زمانی که پیر صدر الدین آنها را از مذهب هندو به دین اسلام درآورد، بر مذهب اهل تسنن بوده‌اند. به صورت خاصتر، دادخواهان باریهائی، به رهبری پسر حبیب ابراهیم، یعنی احمد حبیب بهائی، تقاضا داشتند که محاسبه ای از تمام اموال عمومی و دیونی که از خوجه‌ها گرفته می‌شود به عمل آید؛ اموال جامعه در جایی به اما نت حفظ شود و برای مصارف خیرخواهانه، دینی، و عمومی از آن استفاده گردد و خاص و منحصر به خوجه‌ها باشد و هیچ شخصی شیع حق داشتن سهم یا بهره‌ای از آن را نداشته باشد؛ مکی‌ها و کامریاها دوره به دوره انتخاب شوند؛ و آقا خان از دخالت در اداره اموال عمومی، نصب مأموران در جماعات خوجه، طرد و اخراج افراد خوجه از جامعه، و از دریافت وجوه در مقابل اجرای وظایف خود به عنوان رهبر روحانی خودداری ورزد. این دعوا که عموماً به دعوای آقا خان معروف است، به وسیله سر جوزف آرنلد^{۲۲۷} دادرسی شد. پس از چند هفته دادرسی، که در طی آن آقا خان خود شهادت داد و تاریخ جامعه خوجه‌ها به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، در نوامبر ۱۸۶۶ میلادی، قاضی آرنلد رأیی تفصیلی علیه مدعیان و به نفع آقا خان و دیگر مدعی علیه‌ها در تمام موارد مطرح شده صادر کرد. ۱۷۰ این رأی از نظر قانونی موفقیت خوجه‌ها را به عنوان یک جامعه نزاری تثبیت کرد. در این رأی به نزاریان به عنوان «اسماعیلیان شیعی امامی»، و به آقا خان به عنوان مرشد یا رئیس روحانی آن جماعت و وارث سلسله نسب امامان الموت اشاره شده است. و نیز برای اولین بار در یک دادگاه بریتانیایی بر حقوق آقا خان بر تمام دیون مرسوم که از خوجه‌ها گرفته می‌شد مهر تأیید زده شد، و همه اموال عمومی اسماعیلیان نزاری به نام آقا خان زیر نظارت مطلق او قرار گرفت. اقتدار آقا خان اول دیگر هرگز به طور جدی مورد پرسش قرار نگرفت.

آقا خان محلّاتی سالهای آخر عمرش را در آرامش در بمبئی گذرانید، در بعضی از فصول نیز به یونا می‌رفت. اصطبلهای اسب عالی داشت، و شخصیتی شناخته شده در مسابقات اسب دوانی بمبئی بود. علاقه آقا خان اول را به اسب و اسب‌بازی و مسابقات اسب دوانی جانشینان او در اروپا توسعه دادند. محمد حسن حسینی (حسن علی شاه)، آقا خان اول، چهل و ششمین امام نزاری قاسم شاهی، پس از شصت و چهار سال امامت پرحادثه در جمادی الاول ۱۲۹۸ / آوریل ۱۸۸۱ وفات کرد. وی را در مزار برافراشته خاصی در حسن آباد، در ناحیه مزانگن بمبئی، به خاک سپردند. آقا خان اول هفت بار

ص: ۵۹۰

ازدواج کرد. سه پسرش به نامهای آقا علی شاه، آقا جنگی شاه، و آقا اکبر شاه و پنج دخترش بعد از او به جا ماندند.

پس از درگذشت آقا خان پسر بزرگش، آقا علی شاه، که تنها پسرش از سرو جهان خانم بود، به عنوان امام جانشین او شد. ۱۷۱ آقا علی شاه که به نام آقا خان دوم نامبردار گردید، در ۱۲۴۶/۱۸۳۰ در محلات به دنیا آمده، و سالهای اولیه عمرش را در آنجا گذرانیده بود. در ابتدای قیام آقا خان اول، در ۱۲۵۶/۱۸۴۰، علی شاه را به عراق بردند و او چند سالی با مادرش در آنجا به سر برد، و عربی، فارسی، و عقاید نزاری را آموخت. در اواخر دهه ۱۸۴۰ میلادی، ظاهراً به آقا علی شاه از طرف دولت قاجار اجازه داده شد که به طور موقت در ایران اقامت گزیند، و بعضی از مسئولیتهای پدرش را برعهده گیرد. سرو جهان خانم (فت ۱۲۹۹/۱۸۸۲) و علی شاه، سرانجام در ۱۲۶۹/۱۸۵۳ در بمبئی به آقا خان اول ملحق شدند. از آن زمان به بعد، علی شاه به عنوان ولیعهد امام مرتب از جوامع خوجه های نزاری، بخصوص در سند و کنهیاوار دیدن می کرد، و جماعت خانه های آنها را سازمان می داد. آقا علی شاه، در واقع، مدتی در کراچی زندگی کرد، و در آنجا بود که سومین پسر و جانشین آینده اش در ۱۲۹۴/۱۸۷۷ به دنیا آمد.

آقا خان دوم چون در ۱۲۹۸/۱۸۸۱ بر مسند امامت نشست، روابط حسنه ای را که پدرش با بریتانیایی ها به وجود آورده بود حفظ کرد. هنگامی که سر جیمز فرگسن^{۲۲۹} حکمران بمبئی بود، او را به [عضویت] شورای قانونگذاری بمبئی منصوب کردند.

آقا خان دوم، به طور مشخص، به بهبود زندگی خوجه های نزاری توجه داشت و چند مدرسه برای کودکان خوجه در بمبئی و جاهای دیگر تأسیس کرد، و نیز به خانواده های بی بضاعت خوجه یاری می رساند. علی شاه، در دوره کوتاه امامتش، تماسهای خود را با جوامع نزاری بیرون از هند افزون ساخت، و بخصوص به پیروان خود در نواحی جیحون علیا، در برمه، و شرق افریقا توجه خاص داشت. رفاه و آسایش روزافزون جامعه خوجه های نزاری و سیاستهای شخص آقا خان دوم، برای او اعتبار زیادی در میان مسلمانان هند به وجود آورد. او را به ریاست هیئتی که انجمن ملی مح مدی خوانده می شد برداشتند. در این مقام، که تا زمان مرگش متصدی آن بود، آقا خان دوم بر تأسیسات آموزشی و بشردوستانه برای رفاه مسلمانان هند افزود.

آقا علی شاه، مانند پدرش، ارتباط نزدیکی با طریقه نعمت الهی داشت. ۱۷۲ پیش از

ص: ۵۹۱

آنکه به هند رود با رحمت علی شاه، قطب یکی از شاخه های این طریقه، که در ۱۲۴۹/۱۸۳۳ میهمان آقا خان اول در محلات بود، وابستگی نزدیکی به هم زد. پس از آن نیز آقا علی شاه دوستی خود را با رحمت علی حفظ کرد، و پس از مرگ رحمت، در ۱۲۷۸/۱۸۶۱، به طور مرتب، از هند وجوهی برای قرائت قرآن بر سر گور این مرشد عالی مقام به

^{۲۲۸} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

^{۲۲۹} (۲۷) riS(27) nossugreF somaJ

شیراز می‌فرستاد. علی شاه با منور علی شاه (فت ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴)، عموی رحمت علی، و یکی از جانشینان او به عنوان قطب، نیز روابط نزدیکی داشت. در بمبئی از چند تن از بزرگان نعمت‌اللهی ایران از جمله محمد معصوم شیرازی، نایب‌الصدر (فت ۱۳۴۴ / ۱۹۲۶)، پسر رحمت علی مؤلف طرایق الحقایق، مهمانداری و تیمارخواری کرد. این صوفی، که نام طریقتی او معصوم علی شاه بود، در ۱۲۹۸ / ۱۸۸۱ به هند رفت و یک سال تمام در نزد آقا علی شاه ماند. صفی علی شاه (فت ۱۳۱۶ / ۱۸۹۸)، مؤسس یکی از شاخه‌های مهم این طریقه نیز یکی دیگر از بزرگان نعمت‌اللهی بود که از مهمان‌نوازی علی شاه در بمبئی برخوردار شد. در ۱۲۸۰ / ۱۸۶۳، وی برای اولین بار به دعوت علی شاه به هند رفت. در دومین دیدارش از هند، که چند سالی بعد صورت گرفت، صفی علی شاه چهار سال در هند به سر برد، و در طی آن مدت اثر صوفیانه منظوم خوی‌ش، زبده‌الاسرار، را به خواهش آقا خان دوم تمام کرد و به چاپ سنگی رسانید. بازگشت به ایران، صفی علی شاه مدتی را در عراق گذرانید و در منازل آقا خان در نجف و کربلا سکنی گزید، و تصویب و تأیید عده‌ای از علمای اثنی‌عشری آنجا را برای ازدواج علی شاه با یک شاهزاده خانم قاجار، به نام شمس‌الملوک، به دست آورد. این علما قبلاً با این ازدواج، به علت مذهب اسماعیلی داشتن علی شاه، مخالفت کرده بودند.

شمس‌الملوک، که دختر میرزا علی محمد نظام‌الدوله از یکی از دختران فتحعلی شاه بود، سومین همسر علی شاه بود، و برای او تنها پسری را که زنده ماند و جانشین پدر شد به دنیا آورد. نام این پسر سلطان محمد شاه بود. دو پسر دیگری که علی شاه از یک ازدواج قبلی خود داشت، هر دو، پیش از پدر درگذشتند. پسر ارشد او شهاب‌الدین شاه، نیز معروف به خلیل‌الله، که انتظار می‌رفت جانشین وی در امامت شود، در حدود سال ۱۲۶۸ / ۱۸۵۱-۱۸۵۲ به دنیا آمد. وی تحصیل علم کرد، و چند رساله در باب عقاید اسماعیلیان نزاری به زبان فارسی نگاشت. ۱۷۳ شهاب‌الدین شاه در صفر ۱۳۰۲ / دسامبر ۱۸۸۴ درگذشت، و جنازه او را برای دفن به نجف بردند. یگانه پسر شهاب‌الدین نیز که ابو الحسن نام داشت، اندکی بعد از پدر درگذشت؛ او را در مقبره حسن‌آباد در

ص: ۵۹۲

جوار آقا خان اول به خاک سپردند. برادر تنی شهاب‌الدین شاه، یعنی نور‌الدین شاه، در جوانی، در اوایل سال ۱۳۰۲ هجری، در یک تصادف اسب سواری در یونا کشته شد. آقا علی شاه، آقا خان دوم، چهل و هفتمین امام قاسم شاهی نیز مردی ورزشکار و شکارگری ماهر بود، و بخصوص در هند به خاطر شکار پلنگ شهرت داشت. پس از یک امامت چهارساله، وی در ذوالقعدة ۱۳۰۲ / اوت ۱۸۸۵، بر اثر انقباض شدید ذات‌الریه، که در یکی از روزهای شکار در یونا به آن مبتلا شده بود، درگذشت. جنازه آقا خان دوم را بعدها در مقبره خانوادگی شان در نجف به خاک سپردند.

پس از آقا خان دوم، یگانه پسر باقیمانده اش، سلطان محمد شاه حسین‌ی، مشهور به آقا خان سوم، که شرح احوال و زندگیش کاملاً مستند است، جانشین او گشت. ۱۷۴ وی در شوال ۱۲۹۴ / نوامبر ۱۸۷۷ در کراچی به دنیا آمده بود، و هشت‌ساله بود که به عنوان چهل و هشتمین امام نزاری قاسم شاهی در ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ در بمبئی بر مسند امامت نشست. قیم اسمی او عمویش آقا جنگی شاه بود، اما آقا خان زیر نظارت دقیق مادرش، شمس‌الملوک، که زنی مقتدر بود و در محافل بریتانیایی هند به اسم لیدی علی شاه شهرت داشت، بزرگ شد. آقا خان سوم تا سن هیجده سالگی، تحت هدایت مادرش، در بمبئی و یونا تعلیم و تربیتی سخت دید. عربی، ادبیات فارسی، عقاید اسماعیلی، و خطاطی آموخت. در دوره جوانی امام، لیدی علی شاه نقشی فعال در اداره امور جماعت نزاری از طریق یک شورا بازی کرد؛ و نیز در سرمایه‌گذاری ثروت خانوادگی زیرکانه عمل کرد.

لیدی علی شاه، که اثری پابرجا بر پسرش باقی گذاشته بود، در ۱۳۵۶/۱۹۳۸ درگذشت، و در جوار گور همسرش در نجف به خاک سپرده شد. نزدیکترین یاران عهد کودکی آقا خان سوم پسر عموهایش، آقا شمس الدین و عباس، فرزندان آقا جنگی شاه، بودند؛ وقتی جنگی شاه و عباس در ۱۳۱۴/۱۸۹۶ در اوضاع و احوال نامعلومی در جده به قتل رسیدند، وی سخت دگرگون شد. جنگی شاه و خانواده اش برای زیارت به مکه رفته بودند، و جنایتکاران، که ظاهرا از مذهبیهای قشری بودند، چندان زنده نماندند که نام محرکان این جنایت را فاش سازند. ۱۷۵ آقا خان جوان بار دیگر، هنگامی که برادرزاده اش، هاشم شاه، پسر برادر ناتنی اش نور الدین شاه، در یونا به سال ۱۳۱۶/۱۸۹۷ به دست یکی از مباحران خانواده به قتل رسید، تکان خورد. ۱۷۶ در ۱۳۱۵/۱۸۹۷، آقا خان سوم با دختر عموی خود، شهزاده بیگم، یکی از دختران جنگی شاه که شاهد جنایات جده بود، ازدواج کرد. این ازدواج، که عمری کوتاه داشت، نخستین ازدواج از

ص:۵۹۳

چهار ازدواج او بود.

در ۱۸۹۸ میلادی، آقا خان برای نخستین سفر خود به اروپا از بمبئی خارج شد؛ بعدا اروپا اقامتگاه عمده آقا خان شد. وی از فرانسه و بریتانیا دیدن کرد، و در بریتانیا با ملکه ویکتوریا^{۲۳۰} در قصر ویندسور^{۲۳۱} شام خورد و پادشاه آینده بریتانیا، ادوارد هفتم، را که بعدا از دوستان او شد، در آنجا ملاقات کرد. هنگام بازگشت به هند، برای نخستین بار، به دیدن خوجه های نزاری شرق افریقا رفت، و این یکی از دیدارهای متعدد او از آن ناحیه بود. اندکی بعد، آقا خان به برمه رفت، و از پیروان خود در آنجا دیدن کرد. در دومین سفرش به اروپا در ۱۹۰۰ میلادی، آقا خان با مظفر الدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴/۱۸۹۶-۱۹۰۷)، پسر و جانشین ناصر الدین شاه، که در آن هنگام در پاریس بود، آشنا شد.

دشمنیهای میان امامان نزاری و پادشاهان قاجار ایران تا این زمان فراموش شده بود، و پادشاه ایران هدایای گرانبهایی، به اضافه بالاترین نشان مملکت خود، به آقا خان داد. اما آقا خان که از نسب ایرانی و قاجاری خود آگاه بود، از تمایلات بچگانه و بی کفایتی سیاسی مظفر الدین شاه سخت ناخشنود شد. ۱۷۷ در آن سفر وی قیصر ویلیام دوم^{۲۳۲} را در پوتسدام^{۲۳۳} و سلطان عبد الحمید دوم را در استانبول ملاقات کرد؛ و ملاقات اخیر میان یک امام اسماعیلی و یک حکمران سنی که وارث خلافت عباسی بود ملاقاتی واقعا تاریخی بود.

آقا خان سوم، یک بار دیگر در ۱۹۰۲ میلادی به عنوان میهمان خصوصی ادوارد هفتم برای شرکت در جشن تاجگذاری او به اروپا بازگشت. پادشاه جدید بریتانیا امام نزاری را در جشن تاجگذاری خود از مرتبه شهسواری به مرتبه بزرگ شهسوار فرمانده امپراتوری هند^{۲۳۴} ارتقا داد. ۱۷۸ آقا خان در نوامبر ۱۹۰۲ به هند بازگشت، و به نشانه احترام و حرمت

^{۲۳۰} airotciv neeuQ(۲۸)

^{۲۳۱} eltsaC rosdniW(۲۹)

^{۲۳۲} II mailliW resiaK(۳۰)

^{۲۳۳} madstoP(۳۱)

^{۲۳۴} (۳۲)

بیشتری که اینک بریتانیایی‌ها بدو می‌نگریستند، لرد کرزن^{۲۳۵}، نایب السلطنه هند، وی را به عنوان یکی از اعضای شورای قانونگذاری خود منصوب کرد.

آقا خان دو سال در آن شورا در کلکته که مقر قدرت بریتانیا در هند بود خدمت کرد. در ۱۹۰۴، آقا خان بار دیگر به اروپا رفت، و در ۱۹۰۵ از پیروان خود در شرق آفریقا برای دومین بار دیدن کرد. هنگامی که آقا خان در شرق آفریقا بود دادخواستی علیه وی در

ص: ۵۹۴

دادگاه عالی بمبئی از سوی چند تن از اعضای ناراضی خانواده اش به سردستگی حاجی بی بی، یکی از دختران جنگی شاه و پسرش، صمد شاه، اقامه گردید. مدعیان شکایاتی در باب سهمشان از املاک آقا خان اول داشتند، و نیز ادعاهایی در مورد درآمد و مقام آقا خان سوم مطرح ساخته بودند. پس از دادرسیهای مفصل قاضی راسل،^{۲۳۶} رئیس دادگاه، علیه شاکیان رأی صادر کرد، و حق آقا خان را بر املاک و اموال پدر بزرگش و بر هدایا و پیشکشهایی که نزاریان به او می‌دادند تأیید کرد. این رأی همچنین تثبیت کرد که خوجه‌های نزاری متمایز و جدا از شیعیان مکتب اثنی عشری هستند. ۱۷۹ از ۱۹۰۷ میلادی به بعد، آقا خان هر ساله به اروپا می‌رفت، و سرانجام اقامتگاههای اصلی خود را در آنجا قرار داد. وی بتدریج با همه خانواده‌های سلطنتی اروپا و شخصیت‌های برجسته سیاسی آن قاره و هنرمندان آنجا آشنا شد. در ۱۹۰۸ میلادی، با دوشیزه ترزا مگلیانو^{۲۳۷} (فت ۱۹۲۶) در قاهره ازدواج کرد. وی برای آقا خان نخستین پسر از دو پسر بازمانده آقا خان سوم را در ۱۹۱۱ میلادی در تورن،^{۲۳۸} زادگاهش در ایتالیا، به دنیا آورد.

در این میان، آقا خان، بعد از منافع پیروان خود، به طور روزافزون توجه‌اش را به امور جامعه مسلمین در هند معطوف می‌داشت. در نتیجه محبوبیت زیادی در میان مسلمانان هند و سخنگویان آنها به دست آورد. وی فعالانه در نخستین کنفرانس آموزشی مسلمانان سراسر هند که در ۱۹۰۳ میلادی در بمبئی برپا شد شرکت جست، و رئیس کنفرانس دوم گشت که در سال بعد در دهلی برپا شد. در ۱۹۰۶ میلادی، ریاست هیئت نمایندگان مسلمانان را برای ملاقات با لرد مینتو^{۲۳۹} در سیملا برعهده داشت، از نایب السلطنه هند استدعا کرد که مسلمانان هند را به چشم یک اقلیت ننگرد، بلکه بدانها به عنوان ملتی در دل ملت دیگر نگاه کند که اعضای آن سزاوار آن هستند که نمایندگان مساوی در شوراهای محلی و قانونگذاری آن سرزمین داشته باشند. در ۱۹۰۷، در تأسیس اتحادیه مسلمانان سراسر هند شرکت جست، و به عنوان رئیس دائمی آن سازمان تا سال ۱۹۱۲ که از آن سمت استعفا کرد خدمت کرد. آقا خان برای طرحهای آموزشی مختلف برای خوجه‌ها و دیگر مسلمانان هند، با شدت و حدت، و حرارت فراوان تبلیغات می‌کرد. نقشی رهبرانه در اعتلای کالج محمدن آنگلو- اورینتال^{۲۴۰} در علیگره و تبدیل آن به صورت یک دانشگاه داشت. و این امر در ۱۹۱۲ تحقق پذیرفت. ۱۸۰ در همان سال، به یاد شاه جورج

nozruC droL(۳۳) ^{۲۳۵}

llessuR(۳۴) ^{۲۳۶}

onailgaM aserehT(۳۵) ^{۲۳۷}

niruT(۳۶) ^{۲۳۸}

otniM droL(۳۷) ^{۲۳۹}

egelloC latneirO -olgnA nadammahuM(۳۸) ^{۲۴۰}

پنجم^{۲۴۱} که برای دادن بار عام به مناسبت تاجگذاری خود به هند رفته بود، بالاترین نشانی را که می شد به یک تن از رعایای هندی امپراتوری بریتانیا داد به آقا خان اعطا کرد؛ و آن نشان شهسوار بزرگ فرمانده ستاره هند^{۲۴۲} بود. در ۱۹۱۴، آقا خان برای دومین بار به برمه رفت، و پیروان خود را در آنجا نصیحت کرد که طوری عمل کنند، مانند استفاده از نامها و رسوم غیرهندی - اسلامی، تا این کار همسان‌گردی اجتماعی و فرهنگی آنها را در برمه آسانتر سازد. ۱۸۱ در سالهای بعد، آقا خان همین اقدامات همسان‌کننده را به پیروان خود در دیگر نقاط جهان نیز توصیه کرد؛ و این خط مشی بود که برای تقلیل مشکلات محلی نزاریان که در اکثر کشورها به صورت اقلیت زندگی می‌کردند، طراحی شده بود.

با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول آقا خان به اروپا رفت و خدمات خود را در اختیار دولت بریتانیا قرار داد، و از پیروانش نیز خواست که در سرزمینهای خود به مقامات بریتانیایی کمک کنند. به خاطر این خدمات گرانبها در ۱۹۱۶، به آقا خان مقام درجه یک شهریار حکمران ولایت بمبئی داده شد، گرچه وی مانند دیگر حکمرانان بومی هند قلمرو خاکی نداشت. در همان سال، آقا خان، در تعقیب سیاستهای طرفدارانه خود از بریتانیا در جنگ، یکی از پسرعموهای خود را از دست داد. وی آقا فرخ شاه، پسر آقا اکبر شاه (فت ۱۳۲۲/۱۹۰۴)، را به یک مأموریت سیاسی به نفع متفقین به میان قبایل و نزاریان کرمان فرستاده بود؛ در آنجا وی را به تحریک عوامل آلمانی کشتند. ۱۸۲ در ۱۹۱۷ میلادی، از قرار معلوم، عوامل آلمانی اقدامی ناموفق برای کشتن خود آقا خان در سویس کردند. آقا خان که در آن هنگام از یک بیماری که او را از فعالیتهای سیاسی بازمی داشت در عذاب بود، مدت سه سال، یعنی تا ۱۹۱۹ میلادی، در سویس به استراحت پرداخت؛ در طی این مدت کتابی نوشت و در آن نظریات خویش را درباره آینده هند ابراز داشت. ۱۸۳

بعد از جنگ جهانی اول برای مدت ده سال، آقا خان از صحنه های سیاسی بین المللی و هند دوری اختیار کرد، و خویشتن را عمدتاً وقف امور نزاریان پیرو خود کرد. چون محللهای سکونت دائمی خود را در سویس و ریویرای فرانسه قرار داده بود، اینک هر ساله به هند سفر می کرد. بزودی، به خاطر داشتن اسبهایش، تربیت کردن آنها، و شرکت در مسابقات اسب دوانی نیز شهرت بین المللی یافت. در ۱۹۲۸ میلادی، ریاست کنفرانس مسلمانان سراسر هند را که در دهلی برگزار شد برعهده داشت؛ در این کنفرانس می بایست نظریات مسلمانان درباره چگونگی استقلال هند تنظیم می گشت. به

رهبری و هدایت آقا خان، مجمع درخواست حقوق تضمین شده برای مسلمانان هند در چارچوب یک هند فدرال و مستقل کرد. ۱۸۴ در ۱۹۳۰ میلادی، ریاست هیئت مسلمان را در نخستین کنفرانس میزگرد که در لندن برای ملاحظه آینده هند گشایش یافت داشت.

^{۲۴۱} (۳۹) v egroeG

^{۲۴۲} (۴۰)

محمد علی جناح، که از یک خانواده خوجه برخاسته بود و بعدها مؤسس دولت پاکستان شد، در میان نمایندگان این هیئت بود. در دور مذاکرات دومین کنفرانس میزگرد، که در ۱۹۳۱ میلادی در لندن تشکیل شد، آقا خان سوم جلسات بحث و گفت و گوی طولانی با مهاتما گاندی که در آن موقع یگانه نماینده حزب کنگره بود داشت. این کنفرانس‌ها که تا سال ۱۹۳۴ میلادی ادامه داشت، مشخص کننده اوج درگیری آقا خان در امور سیاسی هند بود. اندکی بعد، آقا خان، به اصرار پیروان هندی خود، از دولت هند درخواست کرد که مانند دیگر حکمرانان هند به وی قلمرو سرزمینی داده شود. اما تقاضای او پذیرفته نشد. ۱۸۵ در این میان، آقا خان از سال ۱۹۳۲ میلادی به عنوان نماینده هند در کنفرانس خلع سلاح در جلسات پی در پی جامعه ملل در ژنو شرکت می کرد. مشارکت آقا خان در امور بین المللی در ژنو بدانجا منجر گشت که در ۱۹۳۷ میلادی برای یک دور به ریاست جامعه ملل برگزیده شد.

در ۱۹۲۹ میلادی، آقا خان با دوشیزه اندره کارون^{۲۴۳}، سومین همسرش، ازدواج کرد. از این ازدواج دومین پسرش، صدر الدین، (۱۹۳۳-۲۰۰۳) به دنیا آمد. در ۱۹۳۵، جشن پنجاه سالگی امامت خود را در بمبئی و نایروبی برپا کرد. اینک، آقا خان سوم به مدت نیم قرن امام نزاریان بود. جشن و شادی وقتی به اوج خود رسید که امام را با طلا وزن کردند. در ۱۹۳۶، علی خان با بانو لوئل گینس،^{۲۴۴} نام قبلیش جوئن یا رد- بولر^{۲۴۵}، دختر لرد چرستن،^{۲۴۶} ازدواج کرد. در ۱۳ دسامبر ۱۹۳۶، وی نخستین پسر از دو پسر علی خان، یعنی کریم، را به دنیا آورد که می بایست به جای پدر بزرگش بر مسند امامت نزاریان بنشیند.

زمانی که آتش جنگ جهانی دوم شعله ور شد آقا خان در سویس بود. وی بار دیگر از تمام پیروان خود، هر جا که بودند، درخواست کرد که از بریتانیا حمایت کنند. آقا خان سالهای جنگ را در ژنو گذرانید، و زن سومش را در آنجا، در ۱۹۴۳، طلاق داد. سال بعد با

ص: ۵۹۷

چهارمین و آخرین همسرش، دوشیزه ایوت لایروس،^{۲۴۷} که به نام بیگم آقا خان شهرت یافت، ازدواج کرد. شصتمین سالگرد امامت آقا خان، با یک سال تأخیر، در ۱۹۴۶ میلادی در بمبئی جشن گرفته شد، و این بار او را با الماس وزن کردند. این الماسها را پیروان آقا خان برای مراسم آن روز، به طور موقت، کرایه کرده بودند. چند ماهی بعد، برپایی جشن سالگرد الماسی امامت آقا خان در دار السلام تکرار شد. جشن سالگرد طلای سفید، که هفتادمین سال امامت آقا خان سوم را نشان می داد، در طی سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۵ میلادی در کراچی و جاهای دیگر برپا شد. این جشنها احترام و وفاداری عمیق و صمیمانه نزاریان را به امام حاضر خود که از او به عنوان مولانا حاضر امام یاد می کنند منعکس می ساخت. در ۱۹۵۱، آقا خان سوم برای اولین و تنها دیدار خود به ایران، سرزمین اجدادی خود، رفت، و در محلات مورد استقبال پرشور هزاران تن از پیروان ایرانی خود، که کلا مریدان آقا خان نامیده می شوند، قرار گرفت.

^{۲۴۳} norraC e ?erdnA(۴۱)

^{۲۴۴} sseniuG leoL(۴۲)

^{۲۴۵} relluB -edraY naoJ(۴۳)

^{۲۴۶} notsrhC droL(۴۴)

^{۲۴۷} essuorbaL ettevY(۴۵)

آقا خان سوم در طی امامت طولانی خود، مقدار زیادی از وقت و منابع مالی خود را صرف تحکیم و تشکل جامعه نزاری، مخصوصاً در هند و شرق آفریقا، کرد. وی، بویژه به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که می‌توانست پیروان مسلمان شیعی او را به یک جامعه متجدد و خودکفا با معیار تعلیم و تربیت بالا و سطح رفاه مطلوب تبدیل کند، توجه داشت. اما نیل موفقیت آمیز به این هدفها مستلزم یک سازمان اداری و اجتماعی مناسب غیر از نظام سنتی موجود در جماعات نزاری بود؛ سازمانی که از طریق آن آقا خان قادر می‌گردید تا اصلاحات خود را پیاده کند و جامعه نزاری را، بدون آنکه به سنتها و هویت آن صدمه ای بزند، متجدد سازد. به این ترتیب، پرداختن یک سازمان اجتماعی جدید یکی از مأموریت‌های سترگ آقا خان سوم شد. آرای دادگاههای بمبئی، از قبل زمینه را برای اصلاحات نهادی و اداری آقا خان در هند بریتانیایی فراهم ساخته بود. این آرا خوجه‌های نزاری را از خوجه‌هایی که ترجیح داده بودند سنی یا شیعی دوازده امامی باشند، جدا کرده بود؛ و در همان حال موقعیت آقا خان را در رابطه با پیروانش و همه اموال عمومی جامعه روشن ساخته بود. در عین حال، ارادت و سرسپردگی خوجه‌های نزاری نسبت به امامشان به پیروان فرقه اجازه می‌داد که به آسانی خط مشی‌های اصلاحی آقا خان را بپذیرند. بر مبنای این «مایه‌دستها» و ساخت موجود جماعتها، و با برخورداری از حمایت دولت بریتانیایی هند، آقا خان سوم نظام اداری پیچیده‌ای از شوراهای برای

ص: ۵۹۸

نزاریان شبه قاره هند و شرق آفریقا طرح‌ریزی کرد. قدرتها، وظایف، و ترکیب انواع مختلف این شوراهای، به موقع خود، به صورت قوانین اساسی مکتوبی برای پیروان آقا خان در این مناطق، که رسماً اسماعیلیان شیعی امامی خوانده می‌شدند، تدوین گشت.

قوانین اساسی مشابهی نیز برای شوراهای و جماعات هند و شرق آفریقا تهیه شد. و چون هند در ۱۹۴۷ میلادی تقسیم گشت، یک اساسنامه جدا، اما مشابه، و یک نظام شورایی برای پاکستان پرداخته گردید. نحوه کارکرد دستگاه اداری شوراهای اسماعیلی را شاید بتوان به بهترین وجه در مورد جامعه نزاری شرق آفریقا نشان داد، که در آنجا خوجه‌های نزاری میان کشورهای مستقل کنیا، اوگاندا، و تانزانیا، که قبلاً سه سرزمین مستعمره ای را به وجود می‌آوردند، پراکنده بوده‌اند. ۱۸۶ گذشته از این، شرق آفریقا مورد مناسبی را از جهت ارزشیابی دستاوردهای نزاریان در مقابل شرایط و اوضاع دیگر جوامع آسیایی مسقو در آن منطقه، از جمله بهره‌ها و خوجه‌های غیرنزاری، عرضه می‌دارد.

خوجه‌های نزاری به عنوان بازرگان میان مغرب هند و شرق آفریقا، دست کم از قرن هفدهم میلادی، مشغول فعالیت بوده‌اند، ولی تنها در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم شروع به سکونت دائمی در آن منطقه کردند. اولین مهاجران نزاری هندی عمدتاً از کاج، کتھیوار، سورات، و بمبئی، در مغرب هند، به شرق آفریقا مهاجرت کردند، و ابتدا در جزیره زنگبار اقامت گزیدند. تا ۱۸۲۰ میلادی، یک جماعت کوچک از خوجه‌های نزاری در زنگبار ساکن شده بود. آنان در جزیره جماعت‌خانه‌ای ساخته بودند، و امور جماعت را دو عامل محلی، که عبارت بودند از یک مکی و دستیارش یک کامریا، اداره می‌کردند.

این الگوی سنتی سازمان و تشکیلات محلی که از هند آورده شده بود، به مرور ایام به وسیله دیگر جماعت‌های نزاری که در شرق آفریقا ساکن شدند اخذ گردید. خوجه‌های نزاری، مانند بهره‌های اسماعیلی و دیگر مهاجران آسیایی، به تعداد کثیری بعد از سال ۱۸۴۰ که سلطان سعید، حکمران عمان، پایتخت خود را از مسقط به زنگبار منتقل ساخت، به شرق

افریقا مهاجرت کردند. سلطان سعید که به بسط تجارت خارجی در قلمرو حکومت خود علاقه داشت، مهاجرت بازرگانان آسیایی را به زنگبار تشویق می کرد. ساکن شدن خوجه های نزاری و دیگر هندیان فرقه ای در زنگبار بین سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۷۰ فوق العاده افزایش یافت. این دوره از رونق اقتصادی و افزونی فرصتهای تجاری در زنگبار مقارن با دوره اصلاح و بهبود تسهیلات مسافرت از هند به افریقای

ص: ۵۹۹

شرقی بود. در همان ایام، خشکسالی و قحطی شدید در گجرات بسیاری از کشاورزان خوجه را برانگیخت تا به کاروانهای بازرگانان خوجه که به شرق افریقا رهسپار بودند بپیوندند. تا پایان قرن نوزدهم که داخله شرق افریقا با ساختن جاده ها و راه های آهن قابل حصول تر شد، تعداد رو به افزونی از واحدهای تجاری و بازرگانی نزاریها از زنگبار به داخل سرزمین شرق افریقا منتقل شد. بعدها، مهاجران خوجه نزاری حتی به دورترین نواحی روستایی زمینلاد شرق افریقا رفتند. تا جنگ جهانی اول، جماعت های نزاری، که دارای اصل هندی بودند، در بسیاری از بخش های شرق افریقا حضور داشتند، و حال آنکه اکثریت مهاجرین نزاری در نواحی شهری رو به ترقی منطقه مانند زنگبار، مومباسا، دار السلام، نایروبی، کامپالا، و تانگا تمرکز یافته بودند.

آقا خان سوم، چنانکه گفتیم، اولین بار در ۱۸۹۹ میلادی از بیروان خود در شرق افریقا دیدار کرد. تا آن زمان نزاریان زنگبار مانند خوجه های بمبئی در چند دهه پیش، گرفتار مجادلات داخلی خود شده بودند. اختلاف بر مدار همان مسائلی می گشت که رأی قاضی آرنلد را در ۱۸۶۶ سبب شد. بعضی از نزاریان مخالف در شرق آفریقا که ادعاهای آقا خان و امتیازات او را به پرسش گرفته بودند، در ربع آخر قرن نوزدهم از جامعه نزاری جدا شدند. جداشوندگان بیشتر به خوجه های اثنی عشری زنگبار، که بدون سازمان و از بی سامانترین گروهها در میان مهاجران آسیایی شرق افریقا بودند، پیوستند. ۱۸۷ دیدار امام از منطقه به شکافی که در جامعه پدید آمد ه بود پایان نداد، و جدایی طلبی برای مدت بیشتری ادامه یافت. در چنین اوضاع و احوالی بود که وقتی امام برای مرتبه دوم در ۱۹۰۵ میلادی از منطقه دیدار کرد، یک سلسله قوانین و مقررات مکتوب، که در حقیقت نخستین قانون اساسی جماعت نزاری شرق افریقا را به وجود می آورد، صادر کرد. ۱۸۸ در این قانون اساسی سازمان اداری جدیدی، در شکل سلسله مراتبی از شوراها، پیش بینی شده بود، نیز قواعد و قوانینی را که ناظر بر روابط شخصی در جامعه بود، بویژه در موارد ازدواج، طلاق، و ارث، معین می ساخت. در حدود همان ایام، نخستین شورای اسماعیلی در زنگبار، که در آن موقع مرکز جماعت نزاریان شرق افریقا بود، تشکیل شد. این شورا نه تنها اداره جماعت خانه محلی را در دست گرفت و از منابع خود در برابر جدایی طلبان و معاندان به دفاع برخاست، بلکه امور جماعت های داخل زمینلاد شرق افریقا را نیز زیر نظر قرار داد. این اقدامات برنامه متداوم آقا خان را برای تجدید سازمان و نوسازی جامعه نزاری شرق افریقا به جریان افکند.

ص: ۶۰۰

تا اوایل دهه ۱۹۲۰ میلادی، مراکز جدیدی برای فعالیتهای اقتصادی در زمینلاد افریقای شرقی به وجود آمده بود، و خوجه های نزاری به تشویق آقا خان بتدریج به این مراکز منتقل شده بودند. زنگبار که اهمیت خود را به عنوان مرکز اصلی و عمده تجاری منطقه از دست داده بود، اکنون دیگر مقر مرکزی جماعت نزاری شرق افریقا نیز نبود. در نتیجه، برای جماعات فوق العاده پراکنده نزاریان در زمینلاد شرق افریقا، می بایست سازمانهای اداری مناسبی خاص خودشان به

وجود آورد. با چنین شناختی از واقعیات متحول بود که آقا خان سوم اولین قانون اساسی را در ۱۹۲۶ میلادی مورد تجدید نظر قرار داد، و شوراهای مرکزی جداگانه ای در سه منطقه تانگانیکا، کنیا، و اوگاندا تأسیس کرد. اعضای این شوراها بدقت به وسیله آقا خان که خود شخصا بر بسیاری از کارهای آن نظارت می کرد برگزیده شدند. شورای اصلی زنگبار تا مدتی فعالیتهای شوراهای منطقه ای را هماهنگ می ساخت. این وظایف، بعدا به عهده یک شورای عالی که جدا از شورای زنگبار بود، محول شد؛ و در هریک از سه منطقه نیز کمیته هایی برای نظارت بر فعالیت در رشته های خاص مانند آموزش و بهداشت تأسیس شد. در طی سی سال آخر امامت آقا خان سوم، نظام سلسله مراتبی شوراها، با سازمانهای فرعی وابسته بدان، بر مبنای تجدید نظرهای ادواری در قانون اساسی هریک از شوراها و جمعتهای نزاری شرق افریقا، تحول و توسعه بیشتری پیدا کرد؛ این تجدیدنظرها در ۱۹۳۷، ۱۹۴۶، و ۱۹۵۴ میلادی به عمل آمد. قانون اساسی ۱۹۵۴ میلادی، پس از آنکه آقا خان کنفرانسی از اعضای شوراهای شرق افریقا در ۱۹۵۲ میلادی، در اوپان^{۲۴۸} در فرانسه تشکیل داد تا مشکلات و مسائل موجود و دورنماهای آینده جامعه نزاری را مورد بحث قرار دهد، تدوین گردید. تا این تاریخ، پیروان آقا خان در شرق افریقا حدود ۵۰۰۰۰ تن بودند که نیمی از کل آنها در تانگانیکا سکونت داشتند. ۱۸۹

تمام قوانین اساسی اسماعیلی، از جمله آنها که مربوط به شبه قاره هند می شد، بر مدار شخص آقا خان به عنوان پیشوای مذهبی و اداری جامعه می چرخید. او تنها کسی بود که می توانست در قانونهای اساسی تجدیدنظر کند. پس از آن اعتراضات اولیه ای که به مقام و مرتبه آقا خان سوم شد، پیشوایی وی، بدون چون و چرا، از طرف همه پیروان او، پذیرفته آمد. وی با بسیاری از نزاریان در سرزمینهای مختلف تماس مستقیم داشت، و جامعه نزاری را اغلب از طریق فرستادن فرمانها یا دستور العملهای مکتوب که در

ص: ۶۰۱

جماعت خانه ها بر نزاریان خوانده می شد هدایت و رهبری می کرد. فرمانهای آقا خان نزاریان را در زمینه های خاص بویژه در زمینه تعلیم و تربیت، رفاه اجتماعی، سرمایه گذاریهای اقتصادی تعاونی، و آزادی زنان هدایت می کرد؛ این فرمانها همچنین جامعه را از لحاظ آداب و اعمال دینی، روابط اجتماعی، و اخلاق و رفتار شخصی راهنمایی می کرد. ۱۹۰ بسیاری از فرمانها مربوط به مشارکت زنان نزاری در امور جامعه بود.

آقا خان سوم به طور روزافزون از وجوهی که به او پرداخت می شد، از جمله عشریه ها و مبالغی که در جشنهای سالگرد امامت او جمع آوری می گشت، برای اجرای سیاستهای اقتصادی و اجتماعی خود و برنامه هایی که به حال پیروانش سودمند بود، استفاده می کرد. در همان حال، وی تعدادی مؤسسات مالی به وجود آورد که بمثابة وسایلی برای تحقق بخشیدن به برنامه های چند مقصدی او بود. آقا خان، در شرق افریقا، در ۱۹۳۵ میلادی یک شرکت بیمه، و در ۱۹۴۶ میلادی یک شرکت سرمایه گذاری امانی تأسیس کرد. شرکت اخیر و سازمانهای تابعه آن به بازرگانان و سازمانهای تعاونی، و به آنانکه نیاز به کمکهای مالی برای ساختن خانه هایشان داشتند، با بهره نازل، وام می داد. در حدود همین ایام، آقا خان یکی از اعضای مؤسس انجمن رفاه مسلمانان شرق افریقا شد که کارش ساختن مدارس و مساجد برای جوامع مسلمان بومی شرق افریقا بود. آقا خان عمیقا به مسئله مسکن برای پیروان خود توجه داشت، و هدفش این بود که به

حد کافی واحدهای مسکونی برای خوجه های نزاری به وجود آورد. برای این مقصود، تعدادی انجمنهای خانه سازی در مراکز عمده نزاری شرق افریقا تأسیس کرد. نیز، توجه خاص به معیارهای بهداشتی و تعلیم و تربیت در جماعتیهای نزاری می‌داشت. لذا، آقا خان شبکه ای از مدارس، آموزشگاههای حرفه ای، کتابخانه‌ها، باشگاههای ورزشی و تفریحی، بیمارستانها، و درمانگاهها برای رفاه حال پیروان خود در شرق افریقا، هند، و پاکستان ایجاد کرد و به حفظ و اداره آنها همت گماشت. در نظام شورایی، سازمانهای مناسبی ابداع شد تا بر عملیات و کارهای این مؤسسات که خدمات آنها اغلب شامل حال غیراسماعیلیان نیز می‌شد، نظارت کنند.

اکنون به بحث خود درباره نظام اداری شورایی در شرق افریقا بازمی‌گردیم. باید یادآور شویم که قانون اساسی ۱۹۵۴ میلادی بار دیگر در ۱۹۶۲، در دوره امامت جانشین آقا خان سوم، یعنی کریم آقا خان چهارم، مورد تجدید نظر قرار گرفت. در ۱۹۶۲

ص: ۶۰۲

میلادی، قانون اساسی نزاریان شرق افریقا، پس از مشورتها و رایزنیهای بسیار با عده زیادی از اعضای شوراها و افراد فرزانه و صاحب اطلاع جامعه و تکمیل آن با بررسیهای کمیته‌های قانون اساسی که مخصوصا برای این کار در تانگانیکا، کنیا، و اوگاندا تعیین شده بودند، سرانجام، منتشر گردید. به موجب قانون اساسی ۱۹۶۲، ۱۹۱ که بیست و پنج سال اجرا می‌شد، در رأس سلسله مراتب اداری بعد از شخص امام یک شورای عالی برای افریقا قرار داشت که سازمانی بین منطقه‌ای بود و فعالیتهای سه شورای منطقه ای را هدایت، نظارت، و هماهنگ می‌ساخت. شورای عالی با مرکز متغیر آن در نایروبی و دیگر شهرهای عمده شرق افریقا نیز دارای قدرت عمل به عنوان یک محکمه قضایی درجه دوم بود؛ بالاترین مرجع قضایی شخص امام بود. اعضای شورای عالی را امام انتخاب می‌کرد، و امام به هریک از سه سرزمین یا منطقه شرق افریقا نمایندگانی اختصاص داده بود. بعد از شورای عالی، شوراها منطقه ای قرار داشت که محل آنها در تانزانیا، کنیا، و اوگاندا بود، و هریک تا حدی از خودمختاری محلی برخوردار بود؛ مراکز این شوراها به ترتیب در دار السلام، نایروبی، و کامپالا قرار داشت. قبل از تشکیل کشور تانزانیا در ۱۹۶۴ میلادی، زنگبار دارای شورای منطقه ای خاص خود بود، اما بعد از آن، جزیره زنگبار در قلمرو قضایی شورای منطقه ای تانزانیا قرار گرفت. در هریک از سه مملکت تانزانیا، کنیا، و اوگاندا تعدادی شوراها ایالتی متعهد اداره امور نواحی و جماعتیهای واقع در قلمرو آن شورا بودند. اعضای شوراها محلی را امام از میان نزاریان هریک از ایالات برمی‌گزید. تعدادی سازمانهای کمکی نیز مانند کمیته‌های اقتصادی، انجمنهای رفاهی و انجمنهای زنان زیر نظارت شوراها ایالتی خدمت می‌کردند.

در قانون اساسی سال ۱۹۶۲ میلادی، بیش از همه تحریرهای قبلی، به مسائل مربوط به ازدواج، نامزدی، جهیزیه، غرامت، طلاق، استرداد حقوق زوجین، حضانة، قیمومت، ارتداد، و ازدواج با غیرنزاریان توجه شده بود. این موضوعات تحت مواد مختلفی مورد بحث قرار گرفته بود که کل آنها، در جمع، قوانین شخصی جامعه نزاری را به وجود می‌آورد. شوراها اسماعیلی و محکمه‌های حقوقی وابسته بدانها اغلب درباره یک چنین مسائل شخصی و مراعات مربوط به آن‌که در نزد آنها مطرح می‌شود، رأی صادر کرده اند. قانون اساسی سال ۱۹۶۲ میلادی، همچنین یک شورای اجرایی برای افریقا تأسیس کرد که کار عمده و اساسی آن تخصیص بودجه سازمانهای مختلف، از جمله آنها که در زمینه‌های تعلیم و تربیت، بهداشت، و تعلیمات دینی فعالیت می‌کنند، بود.

در عین حال، در هریک از سه مملکت یا سه منطقه یادشده سازمانهای آموزش و پرورش و بهداشت تأسیس شد. اداره این سازمانها بر عهده وزاری گذاشته شده بود که کارشان تأمین خدمات در زمینه مسئولیتشان و نظارت بر سازمانهای وابسته در هرکشور بود، که همه در نهایت تحت هدایت امام قرار داشتند. همه اعضای شوراها و دیگر مشاوران اداری مهم برای یک دوره مقدماتی دوساله از طرف امام منصوب می شدند، و تنها با اجازه امام مدت خدمتشان قابل تمدید بود. مشلوران اداری در نظام شوراها که عمدتاً از حقوقدانان و دیگر اشخاص حرفه ای بودند حقوقی نمی گرفتند، بلکه از طریق دریافت عناوین و فیوضات روحانی از امام پاداش داده می شدند. آقا خان سوم نظام پیچیده ای از القاب و عناوین درست کرده بود که جانشین او نیز همانها را نگه داشت؛ این عناوین اکنون عبارتند از دیوان، وزیر، رای، و عالیچاه که برای اعضای شایسته و درخور استحقاق جامعه به کار می رود.

در این میان، جامعه نزاری شرق افریقا الگوی سنتی سازمان خود را برحسب جماعات محلی حفظ کرده بود که هریک دارای جماعت خانه بود، و مراسم اجتماعی و دینی کماکان در آنها انجام می گرفت. در سطح جماعت، امور جماعتی زیر نظر یک مکی و یک کامریا اداره می شود، و این دو را تا سال ۱۹۸۷ میلادی برای هرجماعت خانه شوراها و ولایتی انتخاب می کردند. این مسئولان در موارد مختلف همچون مراسم عروسی، مراسم تدفین، و نمازهای گروهی به مناسبتهای خاص وظایف لازم را به جای می آوردند. نیز دیون مذهبی، از جمله عشریات و پیشکشهای دلخواهانه یا ممانی را به شخص امام، جمع آوری می کنند. مطالب دینی نافع برای عموم افراد جماعت، از جمله بخصوص آموزش و پرورش مذهبی خود نزاریان، جزء وظایف سازمانی به نام انجمن اسماعیلیه گذاشته شده بود که اینک در هر سه کشور شرق افریقا هیئت طریقه اسماعیلی و آموزش دینی^{۲۴۹} خوانده می شود، و مستقل از شوراها مدنی عمل می کند و مستقیماً در برابر شخص آقا خان مسئول و پاسخگو است. این سازمانها همچنین مسئول چاپ و انتشار و توزیع ادبیات و نوشته های مذهبی نزاریان، بویژه فرمانها و سخنرانیها و خطابه های امام است. انجمنهای اسماعیلیه (هیئت های طریقه) و همچنین مکی ها و کامریاها هیچ گونه فعالیت تبلیغاتی برای گروانیدن دیگران به دین نزاری ندارند، اگر چه در موارد نادری چنین اتفاق افتاده است که افریقائیان بومی یا اروپاییان ساکن شرق

افریقا به میل خود کیش اسماعیلی نزاری را پذیرفته اند. اما عوامل و مأموران مذهبی نیز وجود دارند که کارشان شبیه کار داعیان روزگاران گذشته است و در بیشتر جماعات نزاری امروزه فعالیت دارند. مبلغان امروزی که معمولاً معلمان دینی (معلمان) یا واعظین خوانده می شوند، نقشی حیاتی در تعلیم دینی اعضای جماعت خود دارند. در شرق افریقا، آنها عمدتاً در مدارس اسماعیلی یا در میان گروههای محلی کار می کنند. آنها بر آن نیستند که عقاید و رسوم نزاریان را در میان پیروان مذاهب دیگر تبلیغ کنند و اشاعه دهند. قبلاً بسیاری از معلمان نزاری شرق افریقا تعلیم و تربیت خود را در هند و پاکستان می دیدند، اما از سال ۱۹۶۴ میلادی مرکز تبلیغات دار السلام وسایل آموزش لازم را برای آنها تدارک دیده

^{۲۴۹} (۴۷)

است. سازمان اداری پیچیده جامعه نزاری در شرق افریقا، در اساس، د ستگاه بدقت پرداخته‌ای از مقابله و موازنه است. این دستگاه، با قوانین حاکم بر آن، اقتدار مطلق امام و بافت سنتی جماعتی جامعه را محفوظ و ایمن نگه داشته است، و حال آنکه در همان زمان به نوسازی جامعه خدمت کرده و فواید بزرگ اقتصادی و اجتماعی برای پیروان آقا خان به حاصل آورده است. خوجه‌های نزاری، در حقیقت، به عنوان متشکلتترین و مترقیترین جامعه مسلمان شرق افریقا سر برآورده‌اند.

نظامهای شورایی با سازمانهای وابسته مرکزی و فرعی، مشابه آنچه در شرق افریقا وجود دارد، در جوامع نزاری هند و پاکستان نیز به وجود آمده است. ۱۹۲ با توجه به شرایط خاص محلی، سازمانهای شوراهای و جماعت‌های پاکستان و هند، در قوانین اساسی مکتوب که چند بار نیز تا وقتی که جدیدترین قانون در ۱۹۸۶ میلادی برای همه جماعت‌های نزاری دنیا تدوین شد مورد تجدید نظر قرار گرفتند، مشخص شده است. به موجب قوانین قبلی، اسماعیلیان شیعی امامی پاکستان و هند، از لحاظ سلسله مراتب، در یک رشته شوراهای تشکلی پیدا کرده بودند که کلا تحت رهبری اداری و مذهبی امام حاضر اسماعیلیان نزاری، یا مولانا حاضر امام، قرار داشتند. در پاکستان ریاست اداری جماعت با یک شورای فدرال، در کراچی، بود. شورای فدرال فعالیت‌های پنج شورای عالی را که مربوط به مناطق مختلف کشور می شد، از جمله یک شورا که عهده دار امور پاکستان شرقی بود تا زمانی که آن منطقه به صورت بنگلادش در ۱۹۷۲ میلادی استقلال یافت، هماهنگ می ساخت. بر مبنای قانون اساسی سال ۱۹۶۲ میلادی، برای پاکستان، هر شورای عالی مسئول نظارت بر فعالیت‌های حدود بیست و سه شورای بخش، ناحیه، و محل در سراسر کشور بود. شوراهای عالی همچنین صلاحیت داشتند که درخواست‌های

ص: ۶۰۵

شوراهای نازلتر را بررسی کنند، و دستورهای لازم را به مکی ها و کامریاهای جماعتها، در مناطق خود، بفرستند. جماعتها در شوراهای محلی نماینده داشتند، و شوراهای محلی مکی ها و کامریاهای نواحی تحت قلمرو خود را انتخاب می کردند. در هند، شورای فدرال، واقع در بمبئی، امور چهار شورای منطقه ای را که عبارت بودند از منطقه مهاراشترا، گجرات، هند جنوبی، و هند شرقی اداره می کرد. در پایین سلسله مراتب، بیست و هشت شورای محلی در هند قرار داشت، مانند شورای محلی جنوب بمبئی، شمال بمبئی، جام نگر، کاج، سورات، حیدرآباد، و غیره. هر شورایی رئیس و اعضای خود را داشت که امام آنها را منصوب می کرد، یا با تصویب او انتخاب می شدند. همه شوراهای نیز به عنوان محکمه‌های قضایی مراعات و منازعات را فیصله می دادند.

در هند و پاکستان نیز، مانند کشورهای شرق افریقا، خط مشی های کلی دینی، انتشار و توزیع نوشته های مذهبی، و نظارت بر فعالیت‌های معلمان دینی بر عهده انجمن‌های اسماعیلیه بود که بعداً، در ۱۹۸۷، نام آنها به هیئت طریقه اسماعیلی و آموزش دینی تغییر داده شد و مرکز آنها در کراچی و بمبئی است. تا اواخر دهه ۱۹۷۰، این انجمن‌های اسماعیلی، مانند انجمن‌های شرق افریقا، تقریباً به صورت خودمختار عمل می کردند؛ بخصوص در مورد فعالیت‌های انتشاراتی خود. گذشته از این، در هر کشور تعدادی هیئت مرکزی پدید آمدند که مسئولیت فعالیت‌های عمومی در زمینه های آموزش و پرورش، بهداشت، رفاه اجتماعی، مسکن، و برنامه ریزی اقتصادی بر عهده آنها بود. این هیئت‌ها که زیر نظارت کلی شورای فدرال در هر مملکت انجام وظیفه می کردند، مسئول ارائه خدمات در زمینه های مربوط به عملیات خود بودند. در شبه قاره هند و پاکستان نیز، پیروان آقا خان منافع اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی از برنامه های مختلف جماعتی نصیبشان می شد.

با وجود این، در جامعه خوجه های شبه قاره از ۱۹۰۱ میلادی به بعد گاهی مخالفت‌هایی پیش آمده است. بعضی از مخالفان که ایراداتی از جنبه‌های خاص عقیدتی و مالی داشتند، گاهی از جامعه نزاری جدا می شدند. اینها، بیشتر به مذهب شیعه اثنی عشری می گرویدند. مخالفان دیگر، که اقلیت کوچکی بودند، در داخل جامعه نزاری باقی ماندند، و انجمن اصلاح طلبان خوجه را تشکیل دادند که مرکز آن در کراچی است. ۱۹۳

اخیرا، در ربیع الاول ۱۴۰۷ / دسامبر ۱۹۸۶، آقا خان چهارم قانون اساسی عامی به نام «قانون اساسی مسلمانان اسماعیلی شیعی امامی» برای همه پیروان خود در

ص: ۶۰۶

سراسر جهان منتشر ساخت. قانون اساسی جدید می بایست از دسامبر ۱۹۸۷ میلادی به اجرا گذاشته شده، و قواع د و مقررات جدید قابل اعمال در هریک از مناطق نزاری به موقع خود تهیه شده باشد. مقدمه قانون اساسی جدید بر همه معتقدات بنیادی اسلامی تأکید می گذارد، و سپس قانون توجه خود را بروشنی بر عقیده امامت به صورتی که اسماعیلیان نزاری بدان اعتقاد دارند معطوف می دارد. آن همچنین تعلیم امام را که راهنمای پیروان او در مسیر اشراق معنوی و زندگی مهذب مادی است مورد تأکید قرار می دهد. قانون اساسی جدید، در حقیقت، اهمیت همه جانبه نقش تعلیم و راهنمایی امام حاضر نزاری را، با تأکید بر اینکه به فضیلت مقام و برحسب ایمان پیروانش امام حائز حق ولایت کامل بر همه امور مذهبی و اجتماعی نزاریان است، تأیید می کند.

نظام اداری مبتنی بر سلسله مراتب شوراها در قانون اساسی ۱۹۸۶ میلادی، به جهت آنکه نظام شورایی یکنواخت و متحد الشکلی را برای منتخبی از سرزمینهای نزاری در شرق و غرب کره زمین در نظر گرفته، تا حدی ساده تر شده است. با در نظر گرفتن این واقعیات که در طی بیست سال گذشته عده کثیری از نزاریان به اروپا و امریکا و نیز منطقه خلیج فارس مهاجرت کرده اند، قانون اساسی جدید یک نظام شورایی برای تعدادی از این جوامع جدید التأسیس نزاری مقرر داشته است؛ و گذشته از این، نظام شورایی را برای تعدادی از جوامع، در موطن سنتی نزاریان، در آسیا و افریقا، اصلاح کرده است. جوامع خاص نزاری که برطبق قانون اساسی جدید از نظام شورایی برخوردارند در چهارده سرزمین قرار گرفته اند که عبارتند از: هند، پاکستان، بنگلادش، مالزی و سنگاپور، کشور های شورای همکاری خلیج فارس (شامل بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی، و امارات متحد عربی)، سوریه، جمهوری مالاگسی، کنیا، تانزانیا، فرانسه، پرتغال، انگلستان، کانادا، و ایالات متحده امریکا. در هریک از این چهارده منطقه یا سرزمین نزاری، یک شورای ملی امور شبکه ای از شوراها ی منطقه ای و محلی را هدایت و نظارت می کند. با صلاح دید آقا خان قلمرو قضایی و عملکرد هر شورای ملی می تواند به مناطق جغرافیایی، که جماعت های نزاری آنجا نظام شورایی از آن خود ندارند، بسط داده شود.

قانون اساسی ۱۹۸۶ میلادی، تعدادی سازمانهای اضافی برای سرزمینهای نزاری که دارای شورای ملی هستند پیش بینی کرده است. هریک از این سرزمینها، همچنین، دارای یک هیئت طریقه اسماعیلی و آموزش دینی (که قبلا انجمن اسماعیلیه

ص: ۶۰۷

خوانده می‌شد) خواهد بود که کارش تدارک تعلیم و تربیت دینی در تمام سطوح جماعت، تربیت م‌ علمان دینی، و تحقیق و انتشار مطالب درباره وجوه مختلف دین اسلام و مذهب اسماعیلی است. جالب است یادآور شویم که قانون اساسی جدید رسماً به کیش اسماعیلی نزاری به عنوان طریقه اسماعیلی اشاره می‌کند، و طریقه را به مسلک و راه یا طریق در دین تعریف می‌کند و آن را درست معادل اصطلاح طریقه در تصوف می‌داند.

هیئتهای طریقه، همچنین، مسئول راهنمایی مکی ها و کامریاها در موضوعات مربوط به آداب و رسوم و شعائر مذهبی کیش اسماعیلی نزاری خواهند بود. گذشته از این، قانون اساسی جدید در یازده سرزمین نزاری هیئتهای اعطا و تجدید نظر تأسیس کرد، تا از رعایت موازین خاص انضباط مالی در مؤسساتی مانند شوراهای، هیئتهای طریقه، و دیگر سازمانهای مرکزی که کمکهای مالی از امام یا جامعه نزاری دریافت می‌دارند مطمئن شود. و بالاخره، قانون اساسی جدید هیئتهای رایزنی و حکمیت را در یازده سرزمین از چهارده سرزمینی که دارای شوراهای ملی هستند تشکیل داده است. این هیئتها مانند محکمه های قضایی به داوری میان طرفین دعوا یا اختلافاتی که از تعهدهای تجاری و دیگر موضوعات مدنی و نیز مسائل خانوادگی و داخلی نشأت می‌گیرد می‌پردازند. این هیئتها، همچنین، دارای این قدرت هستند که به اقدامات انضباطی درباره نزاریان دست بزنند. یک هیئت بین‌المللی رایزنی و حکمیت بعد از شخص امام به مانند یک محکمه قضایی درجه اول، پژوهش خواهی از آرای هیئتهای رایزنی ملی را دادرسی می‌کند. اما، در تمام موضوعات مربوط به اداره امور جماعت‌های نزاری مرجع نهایی امام است.

اکنون انتصاب مکی ها و کامریاها و تعیین وظایفشان و دوره خدمتشان نیز دقیقاً به صلاحدید و رأی امام بستگی دارد. قانون اساسی جدید فهرستی از عللی که بر پایه آنها اقدامات انضباطی، از جمله طرد و اخراج از جماعت، می‌تواند علیه نزاریان به عمل آید، به دست داده است. این علل و زمینه‌ها عبارتند از: توهین به قرآن، توهین به پیامبر [ص] و اهل بیت و شخص حاضر امام، توهین به قانون اساسی جدید یا به ادبیات دینی و رسوم مذهبی اسماعیلیه؛ و رفتار و اعمال غیرقابل پذیرش دیگر.

نظام اداری شوراهای اسماعیلی چندمنطقه و کشور را در خاور نزدیک و آسیا شامل نمی‌شود، مانند ایران، افغانستان، و ناحیه جیحون علیا که جوامع اسماعیلی به صورت پراکنده در آنجا وجود دارد؛ درحالی که نزاریان سوریه که پیرو سلسله امامان آقاخانی هستند نظام شورایی را تنها تحت ضوابط قانون اساسی سال ۱۹۸۶ میلادی

ص: ۶۰۸

دریافت داشته‌اند. این جماعت‌های نزاری که عمدتاً به فعالیتهای کشاورزی مشغولند، تحت رهبری سلسله های موروثی پیران، امیران یا میران خود بوده اند. در بعضی موارد آقا خان ها نمایندگان خاص خود را برای رهبری آنها گمارده، و گاهی این نمایندگان همان رهبران محلی آنها بوده‌اند. در شام، چنانکه گفتیم، جامعه اسماعیلی تا بخش اخیر قرن نوزدهم میلادی بیشتر به سلسله امامان محمدشاهی (مؤمنی) قائل بودند. ۱۹۴ نزاریان شام نسبت به مخدومان مملوک خود و سپس جانشینان عثمانی آنها وفادار ماندند، و به آنها مالیات خاصی پرداخت می‌کردند. نزاریان با همسران خود در سوریه، بویژه با نصیریان که از لحاظ تعداد از آنها بیشتر بودند و مکرراً قلعه های آنها را می‌گرفتند و ادبیات مذهبی‌شان را از میان می‌بردند، درگیریهای مسلحانه زیادی داشتند.

تعدادی از این کشمکشها میان بخش اخیر قرن هیجدهم و دهه های آغازین قرن نوزدهم م یلادی صورت گرفت. رقابت شدید میان دو خانواده فرمانروای نزاری که در مصیاف و قدموس تمرکز داشتند، جامعه نزاری سوریه را بیشتر تضعیف کرد. در ۱۸۰۸ میلادی، نصیریان توانستند با خدعه مصطفی ملحم، امیر نزاری مصیاف، را به قتل برسانند و قلعه او را بگیرند. در نتیجه، شیخ سلیمان بن حیدر، داعی ارشد مصیاف، آنجا را با بسیاری از نزاریان ترک کرد و در حمص و حماة و جاهای دیگر اقامت گزید. بعدا نزاریان مانند موارد دیگر به میانجیگری مقامات عثمانی مصیاف را از نو صاحب شدند. اما نزاریان سوریه همچنان بر اثر رقابت میان امیران مصیاف و قدموس از هم جدا بودند، و در دهه ۱۸۳۰ میلادی کل جامعه از لشکرکشی ابراهیم پاشا صدمه شدید خورد؛ این لشکرکشی عثمانی سبب ویرانی بسیار قلعه ها و روستاهای نزاری شد.

در دهه ۱۸۴۰ میلادی، امیر اسماعیل بن امیر محمد، امیر نزاری قدموس موفق شد که اقتدار خود را بر بخش بزرگی از جماعت سوریه بگستراند. وی، همچنین، توانست که دوستی مقامات عثمانی را در زمان سلطان عبد المجید اول (۱۲۵۵-۱۲۷۷/۱۸۳۹-۱۸۶۱) به دست آورد. امیر اسماعیل تصمیم گرفته بود که همه همکیشان نزاری خود را در سلمیه، شهری که در آغاز نهضت اسماعیلی پایگاه اصلی فعالیت‌های آنها بود، جمع آورد.

در ۱۸۴۳ میلادی، از مقامات عثمانی درخواست کرد که به نزاریان اجازه داده شود تا سلمیه را که در این موقع ویرانه ای بیش نبود به عنوان ماندگار دائمی خود بازسازی کنند. بعدها عثمانیان با این درخواست موافقت کردند، و به امیر اسماعیلی اجازه دادند که نزاریان سوریه را از نقاط مختلف گرد آورد و در سلمیه و روستاهای اطراف آن، در

ص: ۶۰۹

شرق حماة، سکونت دهد. این، دوره جدیدی را در تاریخ جماعت نزاری سوریه گشود. در ۱۸۵۰ میلادی، عثمانیها لطف دیگری از خود نشان دادند و نزاریان سلمیه را از انجام خدمت نظا می معاف داشتند. در این میان، تماس محمدشاهیان سوریه با چهلمین امام خود، امیر محمد باقر، قطع شده بود. چنانکه گفتیم، آنها از این امام که مانند پیشینیان خود در هند زندگی می‌کرد، از ۱۲۱۰/۱۷۹۶ خبری نشنیده بودند. در ۱۳۰۴/۱۸۸۷، نزاریان محمد شاهی سوریه هیئت بی‌هند فرستادند تا اخلاف امام امیر محمد باقر را، که فکر می کردند خودش غیبت اختیار کرده است، بیابد. هیئت از این جست‌وجو توفیقی به دست نیاورد، و اندکی بعد اکثریت نزاریان محمدشاهی در سوریه بیعت خود را بر سلسله قاسم شاهی، که در آن موقع امامشان آقا خان سوم بود، افکندند. در آن زمان، آقا خان سوم تازه در بمبئی بر مسند امامت نشسته بود. اقلیتی از نزاریان سوریه همچنان به سلسله امامان محمدشاهی (مؤمنی) وفادار ماندند، هرچند زنجیره آن امامان ظاهرا قطع شده بود.

محمدشاهیان سوریه که مانند اکثریت عظیم قاسم شاهیان آن مملکت عمدتا به کشاورزی اشتغال دارند، در سرزمین صعب کوهستانی خود در غرب حماة رونقی نیافته اند. آنها، به علت نداشتن رهبری و تشکیلات درست، و نیز منازعات بیشتر با نصیریان صدمات بسیار دیده‌اند. آخرین حمله نصیریان بر محمد شاهیان سوریه در طی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ میلادی رخ داد که در این حمله قدموس به دست نصیریان افتاد، و آنان خسارات زیاد بر خانه ها و اموال و املاک و کتب خطی پیروان فرقه نزاری وارد ساختند.

در حال حاضر، حدود ۱۵۰۰۰ نزاری محمد شاهی، که در محل به نام جعفریه شناخته می شوند، در مصیاف، قدموس و چند روستای همجوار زندگی می کنند. اینها، از قرار معلوم، یگانه بازماندگان فرقه نزاری محمدشاهی هستند. برخلاف محمدشاهیان، نزاریان قاسم شاهی سوریه از معیار زندگی سطح بالایی برخوردار بوده اند. فعالیتهای کشاورزی آنان نتایج بهتری در دشتهای اطراف سلمیه به دست داده است؛ نیز از رهبری بهتر و دسترسی بیشتر به تسهیلات و خدمات تعلیم و تربیتی بهره مند بوده اند. آقا خان سوم چندین مدرسه در سلمیه و جاهای دیگر و نیز یک مؤسسه کشاورزی برای پیروان خود در سوریه، که در ۱۹۵۱ میلادی به دیدار آنها رفت، تأسیس کرد. نیز، معلمان علوم دینی از افریقا برایشان بفرستد. نزاریان قاسم شاهی سوریه در گذشته بخصوص به پسر آقا خان سوم، علی خان، که در آن زمان ولیعهد امام بود، وابستگی شدید داشتند. وی

ص: ۶۱۰

چند بار از جماعت نزاری سوریه دیدن کرد. امروزه نزاریان پیرو سلسله آقا خانها در سوریه حدود ۸۰۰۰۰ تن هستند که در سلمیه و روستاهای پیرامون آن زندگی می کنند.

بیشتر اینان اعقاب نزاریانی هستند که شهر را در نیمه قرن گذشته از نو ساختند و آبادان کردند. این نزاریان دارای نامهای خانوادگی از قبیل عکّاری و جندلی هستند که نشان می دهد نیاکان آنها از چه نواحی به سلمیه نقل مکان کرده بودند. تا دوره اخیر، رهبری جماعت قاسم شاهی در سوریه به طور موروثی در دست خاندان امیر اسماعیل مانده بود؛ یکی از پیشوایان متأخر، امیر سلیمان، نوه امیر اسماعیل و عموی دانشمند معروف اسماعیلی، مرحوم مصطفی غالب بود. این امیران، نمایندگان وفادار دو آقا خان اخیر در جماعت سوریه بوده اند. در اداره امور عمومی جماعت، کارگزاران متعددی، از جمله مکی ها و کامریاها به این امیران کمک می کردند؛ اصطلاحات مکی و کامریا در اصل کلماتی بودند که خوجه های نزاری به کار می بردند، و سپس به وسیله نزاریان غیرخوجه نیز در بیرون از هند و پاکستان و شرق افریقا به کار گرفته شد. چنانکه گفتیم، اکنون نزاریان سوریه پیرو آقا خان دارای نظام اداری شورایی خود بر مبنای قانون اساسی سال ۱۹۸۶ میلادی اسماعیلیان نزاری هستند.

هنگامی که آقا خان اول ایران را در ۱۲۵۷ / ۱۸۴۱ برای همیشه ترک گفت، نزاریان ایران بد و ن رهبری کارآمد باقی ماندند، زیرا اکثریت رهبران با سابقه جماعت نیز همراه امامشان مهاجرت کردند. مهمتر از این، نزاریان ایران، اکنون برای اولین دفعه در طی هفتصد سال تاریخ خود، از دسترسی مستقیم به امام و پایگاه مرکزی دعوت محروم گشتند. در چنین شرایطی جماعت های مختلف نزاریان خراسان، کرمان، و جاهای دیگر در مملکت، که از یکدیگر بر اثر بعد فاصله جدا افتاده بودند، سازمانشان بکلی از هم پاشیده شد، و هریک، خودبه خود، بر مبنای مقدرات و ابتکارات محلی خود تحول پذیرفت.

اکنون نزاریان ایران که از حمایت و راهنمایی امام نزاری، که پیش از آنکه مقرر دائمی خود را در بمبئی مستقر سازد با سلاطین قاجار مشغول جنگ و کشمکش بود، محروم گشته بودند، اغلب نیز در معرض تعقیب و آزار از جانب همسایگان متخاصم خود قرار می گرفتند که در بیشتر اوقات از سوی مأموران دولتی محلی و علمای قدرتمند اثنی عشری تحریک می شدند. این تنها در ربع اول قرن فعلی بود که نزاریان ایران ثبات یافتند و بهبودهایی در اوضاع کلی شان پدید آمد. ۱۹۵

بنابر روایات شفاهی نزاریان ایران، آقا خان اول، چند سال بعد از مهاجرتش به

ص: ۶۱۱

هند، ترتیباتی موقتی برای اداره امور پیروانش در ایران داد. میرزا حسن نامی که خانواده اش به امامان خدمت کرده بودند، برای مدت چهار سال عهده‌دار جمع‌آوری دیون مذهبی و اداره امور جماعت نزاری ایران گشت. مقر خانواده میرزا حسن در سده، دهکده‌ای بین قائن و بیرجند، در جنوب خراسان، منطقه‌ای که قبلاً به نام قهستان معروف بود، قرار داشت. نیای میرزا حسن، میرزا حسین بن یعقوب شاه قائنی، که در روایات فرقه اسماعیلی از او به عنوان داعی قهستان نام برده شده است، اشعار مذهبی بسیاری سروده است. ۱۹۶ میرزا حسن در حوالی سال ۱۳۰۵ / ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ درگذشت، و منصب ممتاز او را پسرش، مراد میرزا، که دارای اندیشه‌های طاغی خاص خود برای امور نزاریان ایران بود، به ارث برد.

مراد میرزا از همان آغاز قصد داشت که روابط میان نزاریان ایران و امام جدیدشان، آقا خان سوم، را بکلی قطع کند. وی، در نقشه‌های خود، بویژه از این موضوع برانگیخته بود که اکثریت نزاریان ایران ت ماس مستقیم خود را با امامشان، که محل اقامت او تا مدتی بر بیشتر آنها نامعلوم بود، از دست داده بودند. پس از اندک زمانی مراد میرزا شروع به رهبری جماعت نزاری به شیوه‌ای خودسرانه کرد، مخصوصاً در خراسان که اکثریت نزاریان قاسم شاهی در آنجا متمرکز شده بودند؛ و نیز از فرستادن عشریات برای امام به بمبئی خودداری کرد. وی، از قرار معلوم، برای خود مرتبه حجّتی ادعا می‌کرد، و برای این مقام اهمیتی بیشتر از آنچه خیرخواه‌های هراتی بدان داده بود قائل می‌شد. اکنون، مراد میرزا تأکید می‌کرد که تنها حجت قدرت دسترسی به امام را دارد، و بیرون از مقام و مرتبه نزاریان عادی است که امام را بشناسند یا حتی از محل اقامت او آگاه شوند. بنابراین پیروان عادی فرقه نزاری می‌بایست بدون هیچ‌گونه تردید و مسامحه‌ای از حجّت پیروی کنند. مراد میرزا که نزاریان خراسان را از رفتن به هند برای دیدار امام بازمی‌داشت به موقع از اختلافاتی که در داخل خانواده آقا خان سوم پیدا شده بود، اختلافاتی که منجر به مطرح شدن مرافعه حاجی بی بی در دادگاه عالی بمبئی در ۱۹۰۸ میلادی شده بود، آگاه شد. مراد میرزا طرف حاجی بی بی، دختر عموی آقا خان سوم را گرفت. بزودی وی از این حدّ هم فراتر رفت و مدعی شد که امام واقعی، صمد شاه، پسر حاجی بی بی بوده که پدرش موچول شاه (فت ۱۳۲۱ / ۱۹۰۳) یکی از نواده‌های آقا خان اول بوده است. گروهی از جماعت نزاری ایران، بخصوص در جنوب خراسان، ادعاهای مراد میرزا را پذیرفتند، و به امامت صمد شاه قائل شدند. اینان از نزارکن قاسم شاهی

ص: ۶۱۲

بریدند، و بعدها کلاً به نام مراد میرزائی معروف گشتند. صمد شاه بیست سالی در نیروهای مسلح هند بریتانیایی خدمت و نیز مدتی در جنگ جهانی اول در ارتش بریتانیا در عراق انجام وظیفه کرد. در حدود همان ایام بود که از مراد میرزائیان سده دیدن کرد و چون ایران را ترک می‌کرد وعده داد که دوباره بازگردد. مراد میرزا بعد از سال ۱۹۲۵ میلادی درگذشت، و اخلاف او، بخصوص یکی از دخترانش، به نام بی بی، همچنان به راهبری مراد میرزائیان سده و چند روستای دیگر در جنوب خراسان ادامه داده‌اند.

روشن نیست که آیا صمد شاه خود هرگز ادعای امامت کرده است یا نه. به هر حال، این طور پیداست که وی سرانجام به رفع اختلافات خود با آقا خان سوم نایل آمد، زیرا آقا خان دست کم یک بار صمد شاه را در دهه ۱۹۲۰ میلادی در پی

مأموریتی به هونزا فرستاده است . هنگامی که صمد شاه در جنگ جهانی دوم، بد و ن آنکه از وی پسری باقی بماند، درگذشت، بیشتر مراد میرزائیان به کیش شیعه اثنی عشری درآمدند؛ و حال آنکه عده قلیلی از آنها که در اطراف سده می زیستند، منکر مرگ او شدند و در انتظار بازگشت وی نشستند.

در این میان، آقا خان سوم تلاش می کرد که با پیروان خود در ایران تماس مستقیم برقرار کند تا بتواند جلو اقدامات آشوب طلبانه مراد میرزا را بگیرد . وی سرانجام موفق شد از طریق تلاشهای محمد بن زین العابدین بن کربلایی داود خراسانی، معروف به فدائی خراسانی، که فرزانه ترین و دانشمندترین نزاریان آن عهد بود، از نو اقتدار خود را بر جماعت نزاری ایران تثبیت کند . فدائی خراسانی که در حوالی سال ۱۲۶۶ / ۱۸۵۰ در دهکده اسماعیلی دزباد، میان مشهد و نیشابور، به دنیا آمده بود، از اخلاف خاکی خراسانی بود . وی علوم دینی را در مدرسه باقریه مشهد آموخت، ۱۹۷ و در ۱۳۱۳ / ۱۸۹۶ به قصد دیدار امام به اولین سفر هند رفت، و در این سفر دو تن نزاری دزبادی دیگر همراه او بودند . وی مدت دو سال در بمبئی توقف کرد، و سپس به ایران بازگشت . فدائی در ۱۳۱۷ / ۱۹۰۰ برای بار دوم به بمبئی رفت، و چند سالی برای دیدار امام که در آن موقع در اروپا بود در آنجا ماند . فدائی در مدتی که در آن تظار دیدن امام بود، به کتابخانه آقا خان دسترسی پیدا کرد و بسیاری از کتب اسماعیلی را در آنجا مطالعه کرد . وی سرانجام به دیدار امام نایل آمد، و امام در ۱۳۲۱ / ۱۹۰۳ به فدائی فرمانی داد و او را به عنوان معلم عهده دار امور دینی جماعت نزاریان ایران کرد . در همان حال، آقا خان سوم، محمد حسین محمودی نامی را مسئول روابط جماعت نزاری با حکومت ایران کرد، و نیز به پیروان

ص: ۶۱۳

ایرانی خود دستور داد که از پرداخت عشریه به مراد میرزا خودداری کنند . این اقدامات به چالش مستقیم خواندن مراد میرزا بود که با این فرمانها اکنون رسماً از همه حقوق و قدرتها محروم شده بود . فدائی در سفر بازگشت به ایران از عربستان گذشت و در آنجا زیارت حج به جای آورد، و از این رو در خراسان عامه مردم بعداً او را حاجی آخوند می خواندند. از این زمان به بعد، فدائی خراسانی مرتباً از جماعتهای نزاری ایران دیدن می کرد و به هدایت آنها در امور دینی می پرداخت، و از همگی برای آقا خان سوم تجدید بیعت می گرفت. فدائی همچنین، به پیشنهاد آقا خان، تاریخ اسماعیلیه خود را به نام هدایت المومنین تألیف کرد . در ۱۳۲۴ / ۱۹۰۶ فدائی همراه دوازده تن از نزاریان دزباد، برای سومین و آخرین بار به دیدار امام به بمبئی رفت، و در آنجا این فرصت پیش آمد که در دادگاه دادرسی به دعوی حاجی بی بی به نفع آقا خان سوم شهادت دهد . فدائی چون در ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ به خراسان بازگشت به تبلیغات به نفع آقا خان سوم، که اینک بر اقتدار او روزه روز در جماعت ایران افزوده می شد، ادامه داد . به عنوان مثال جماعتهای مختلف نزاری ایران که تاکنون رهبران محلی موروثی داشتند، اینک مطابق دستور امام از میان بزرگان و ریش سفیدان مورد اعتماد جامعه خود مکئی هایی انتخاب می کردند که دوران خدمتشان بیش از پنج سال نبود. رهبران جدید محلی هر نوعی کوشش می کردند تا عشریات را جمع کنند و برای امام به بمبئی بفرستند.

در حوالی سال ۱۹۱۰ میلادی، در هماهنگی با دستور العملهایی که به نزاریان قاسم شاهی دیگر کشورها داده شده بود، آقا خان سوم تغییراتی در آداب و رسوم دینی پیروان خود در ایران به عمل آورد . وی بخصوص آن مراسم و شعائر مذهبی را که شیعیان ایران، مانند دیگر مسلمانان، فروع دین می نامیدند و شامل احکام مثبت شریعت اسلامی همچون مراسم عبادت و نماز، طهارت، روزه، حج، و امثال آن می شد تغییر داد و ساده تر کرد. ۱۹۸ نزاریان ایران تا آن زمان این

مراسم را بیشتر، شاید به لحاظ تقیّه، به شیوه شیعیان اثنی عشری انجام می‌دادند. اما اکنون از آنان خواسته می‌شد که خود را قویا از دوازده امامیان جدا سازند، و بر هویت خود به عنوان یک جامعه دینی علیحده تأکید گذارند. به‌عنوان مثال، اکنون آنها نام همه ائمه نزاری را که قاسم شاهیان بدانها معتقد بودند، در آخر نمازهای یومیه خود ذکر می‌کردند. نیز نزاریان از اینکه در بعضی مراسم عزاداری به شیعیان دوازده امامی در مساجدشان ملحق شوند منع گردیدند. زیرا نزاریان دارای امام موجود و حاضری بودند، و نیازی به برپای داشتن مراسم یادبود

ص: ۶۱۴

برای امامان در گذشته خود نداشتند. در حقیقت، آنها اینک تنها ملزم به رعایت فرایضی بودند که مستقیماً از سوی امام حاضر و ناظرشان تأیید می‌شد. اما آقا خان از پیروانش می‌خواست که به معنای واقعی و باطنی مراسم و شعائری که به جای می‌آوردند واقف باشند، و تأکید می‌کرد که همه مسلمانان در اساس در ارکان و اصول بنیادی اسلام، صرف نظر از معتقدات فرقه‌ای خاص خود، شریک و یکسانند. ۱۹۹

در این میان، البته مراد میرزا بیکار ننشسته بود. وی با استفاده از فرو ریختن قدرت مرکزی دولت ایران در طی سالهای انقلاب مشروطیت، که در سراسر دهه نخستین قرن بیستم میلادی ادامه داشت، و با اتکا و حساب کردن روی دشمنی علمای دوازده امامی نسبت به اسماعیلیه، پیوسته و بلاانقطاع به تحریک و دسیسه بازی بر علیه پیروان آقا خان مشغول بود. خانه فدائی خراسانی، هنگامی که وی برای امور دعوت به قائن و جاهای دیگر رفته بود، غارت شد. بعداً، ملا محمد باقر، یک عالم اثنی عشری، دسته‌ای را گرد آورد و دزباد را برای دستگیری رهبران خراسانی نزاریه که از آقا خان پشتیبانی می‌کردند، مورد تاخت و تاز قرار داد. در آن هنگام، خود فدائی در جنوب خراسان بود، اما برادرش، ملا حسن، و چند تن دیگر از پیشوایان نزاری گرفتار آمدند، و به درود، دهکده‌ای نزدیک نیشابور، برده شدند. بعد از آن، نزاریان دستگیر شده چون از لعن آقا خان در ملاء عام خودداری کردند از سوی مراجع محلی محکوم به مرگ شدند. در ۱۳۲۷/۱۹۰۹، عملاً دو تن از زندانیان نزاری در درود کشته شدند. آقا خان از قتل بقیه پیران خراسانی خود، از طریق پادرمیانی قنصل انگلیس در مشهد، جلوگیری کرد.

فدائی در ۱۳۴۲/۱۹۲۳ درگذشت، و سید سلیمان بدخشانی، یکی دیگر از رهبران باسابقه نزاری دزباد، در منصب معلمی جانشین او شد. تا این زمان، مرجعیت و اقتدار آقا خان سوم بر جماعت نزاری ایران تثبیت شده بود، و آنان به‌طور مشخص خود را از شیعیان دوازده امامی مملکت و نیز از مراد میرزایی‌ها، که همه مراسم عبادی و دینی خود را مانند اثنی عشریان به جای می‌آوردند، جدا ساخته بودند. در دهه ۱۹۳۰ میلادی، آقا خان سوم توجه خود را به وضعیت اجتماعی و اقتصادی پیروان خود در ایران، بویژه نزاریان خراسان که اکثریت جماعت را تشکیل می‌دادند و دارای ابتکار عمل کافی برای پیاده کردن خط مشی‌های متجددانه امام بودند، معطوف داشت. پیروان فرقه به دستور امام در هرروستای نزاری در خراسان مدرسه‌ای ساختند. نخستین مدرسه در ۱۹۳۲ در دزباد ساخت شده، و به نام ناصر خسرو، که مورد احترام خاص نزاریان خراسان است،

ص: ۶۱۵

خوانده شد. بعد از آن، دزباد نخستین دهکده ای در خراسان بود که صاحب یک دبیرستان شد. مدارس با سرمایه های محلی و زیر نظارت افراد امین محلی در هر روستا ساخته می شد. آقا خان سوم به پیروان فرقه اجازه داده بود که هشتاد درصد از عشریات خود را برای این مقصود مصرف کنند؛ و تنها بیست درصد بقیه را برای امام ارسال دارند.

همچنین پیروان فرقه تشجیع شدند که برای اقدامات اجتماعی، از جمله بسط طرحهای کشاورزی، گروههای خاصی را تشکیل دهند. دیری نگذشت که روستاهای اسماعیلی خراسان از نرخهای باسواد قابل توجهی برخوردار شدند، و تعداد محصلین اسماعیلی استان خراسان در مؤسسات آموزش عالی مشهد و تهران افزونی گرفت. تعداد زیادی از نزاریان خراسانی تحصیلکرده بتدریج در آن شهرها، بیشتر به عنوان معلم و کارمند دولت، ساکن شدند، و ساخت سنتی روستایی جماعت نزاری ایران را تغییر دادند.

خراسان شمالی سرآمد همه نقاط دیگر در عرضه اکثریت افراد تحصیلکرده شهری در جماعت نزاری ایران شد.

آقا خان سوم، هنگامی که در ۱۹۵۱ میلادی از پیروان ایرانی خود دیدن کرد، از پیشرفتهای آنان خرسند شد. ۲۰۰ در ۱۳۷۲/۱۹۵۲، آقا خان یکی از آموزگاران دور خود، امیر اسعد شاه خلیلی، را به عنوان نماینده اصلی یا وزیر خود در ایران منصوب کرد. شاه خلیلی که جایگزین یکی دیگر از بستگان شده بود، امور جماعت نزاری را، مادام که آقا خان سوم حیات داشت، در نهایت فرمانبرداری انجام می داد. اما همینکه آقا خان چهارم به امامت رسید، وی شروع کرد به خودمختارانه عمل کردن. فرمانها و دستورهایی دینی صادر می کرد که مغایر با فرمانهای آقا خانها بود. بخصوص وی به جماعت نزاریان دستور داد که در آداب و رسوم عبادی به شیوه اثنی عشریان بازگردند.

در طی دهه ۱۹۶۰، مشاجراتی چند میان آقا خان چهارم و شاه خلیلی در گرفت.

سرانجام، آقا خان چهارم بر آن شد که شاه خلیلی را از کار برکنار کند، و رهبری محلی جامعه نزاری ایران را از نو سازمان بخشد. بدین منظور دو تن از خوجه های نزاری مورد اعتمادش را با فرمانی به ایران فرستاد و شاه خلیلی را معزول ساخت، و به پیروانش دستور داد که تا اطلاع ثانوی از پرداخت عشریه خودداری ورزند. بعداً، آقا خان چهارم فرمان دیگری فرستاد و امور نزاریان ایران را بر عهده دو کمیته، یکی در تهران و یکی در مشهد، گذاشت. این کمیته ها عملاً در سال ۱۹۷۳ میلادی تأسیس شدند. اعضای دوازده گانه این کمیته ها که نامشان کمیته حضرت والا آقا خان است، از میان نامزدهایی

ص: ۶۱۶

که از سوی جماعت معرفی می شوند به وسیله خود امام انتخاب می شوند. کنترل کمیته ها عمدتاً در دست اعضای تحصیلکرده جامعه نزاری است که از طرف آقا خان برای دوره معینی انتخاب می شوند، و شخص وی بر کارشان نظارت می کند. کمیته مشهد، که مسئول امور بزرگترین و تحصیلکرده ترین جماعت نزاری در ایران است که در خراسان واقع شده است، در اجرای برنامه های اجتماعی - اقتصادی مختلف، در همان حال که بر ادامه پیشرفت آموزش و پروش جماعت پافشاری کرده، موفق بوده است. کمیته مشهد که پایگاه و مرکز آن در جماعت خانه تازه ساخته شده مشهد قرار دارد، بر عملیات و کارهای انجمن تعاونی اخوان الصفا که در ۱۹۶۵ میلادی در مشهد تأسیس شده است نیز نظارت می کند. این

انجمن به نزاریان خراسان با بهره‌های پایین وام می‌دهد. کمیته تهران مسئول اداره امور تعدادی گروه‌های پراکنده نزاری در تهران، محلات، یزد، و کرمان است. این کمیته در انجام وظایف خود توفیق کمتری داشته است. رهبران هردو کمیته دسترسی به آقا خان دارند، و هرچند گاه یک‌بار او را در اروپا یا پاکستان ملاقات می‌کنند. آقا خان چهارم، نزاریان ایران را نیز از طریق فرمانهایی که صادر می‌کند، هدایت و راهنمایی می‌کند. نزاریان ایران، مانند نزاریان جاهای دیگر، به طور سنتی بر مبنای جماعتها تشکیل یافته‌اند، که اغلب ساکنان نزاری روستای واحدی را دربر می‌گیرند. هر جماعتی دارای مکی و کامریای خاص خود است؛ مکی معمولاً رئیس امور دینی روستا و کامریا خزانه دار مسئول نگهداری اسناد و سوابق عشریه‌هاست. این کارگزاران را معمولاً اعضای جماعت محلی انتخاب می‌کنند، اما گاهی تأیید آقا خان برای انتصاب آنها لازم است.

ارقام قابل اعتمادی از تعداد نزاریان ایران در دست نیست و، بنابر تخمین‌های مختلف، تعداد آنان میان ۱۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر است. در حال حاضر، احتمالاً میان ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نزاری در شهرها و نواحی روستایی مختلف ایران به سر می‌برند که تقریباً نیمی از آنها در استان خراسان متمرکزند. نزاریان خراسانی بیشتر در بخش جنوبی آن استان، در شهرهای قائن، بیرجند، و چند روستای پیرامون آنها همچون خشک، که کمیته مشهد شعبه‌ای در آنجا تأسیس کرده است، و مؤمن آباد، نصرآباد، و مزداب زندگی می‌کنند. در شمال خراسان، صرف نظر از حدود ۱۵۰۰ تن نزاری که به مشاغل شهری در مشهد به کلر مشغولند، پیروان فرقه نزاری در نیشابور، تربت حیدریه، و چند شهر کوچکتر و نیز در روستاهای دزباد (دیزباد)، قاسم آباد، شاه تقی، و آبادیهای

ص: ۶۱۷

دیگر پراکنده‌اند. بیشتر نزاریان شمال خراسان خانه‌های خود را در دزباد حفظ کرده‌اند که زادگاه اجدادی آنهاست، و در آنجا باقیمانده بعضی از قلاع اسماعیلی هنوز برجاست.

نزاریان خراسان به اتفاق همکیشان خود از دیگر نقاط مملکت در مراسم جماعتی نوحصار، که سالانه در آخر تابستان در دزباد برگزار می‌شود، شرکت می‌کنند. در ۱۹۸۵، هنگامی که نگارنده در موسم برگزاری مراسم نوحصار از دزباد دیدن می‌کرد، حدود ۳۰۰۰ نفر در آنجا جمع شده بودند. این مراسم شامل خواندن ذکرهایی مانند ذکرهای صوفیان بود، و نزاریان ایران این ذکرها را در مواقع دیگر نیز به جای می‌آورند.

پس از خراسان، بیشترین تعداد نزاریان ایران در استان مرکزی کشور، بخصوص در تهرآن که در آنجا جماعت خانه‌ای تأسیس شده است، و در نه روستای اطراف محلات به سر می‌برند. تعداد کمتری از نزاریان ایرانی در استان کرمان، عمدتاً در شهرهای کرمان، سیرجان، و شهر بابک و دهکده‌های اطراف آنها، و همچنین در یزد زندگی می‌کنند. در پرجمعیت‌ترین روستاهای اسماعیلی ایران، مانند خشک و دزباد، پیروان فرقه با شیعیان دوازده امامی که در میانشان زندگی می‌کنند و تعدادشان کمتر است و اغلب از وابستگان آنها هستند، روابط دوستانه‌ای دارند.

جماعت‌های نزاری که از سلسله امامان آقاخان‌ی پیروی می‌کنند، در کابل و دیگر بخشهای افغانستان و نیز بدخشان و نواحی مجاور در پاکستان و منطقه جیحون علیا، بخصوص در نواحی شغنان و ناحیه روشن در غرب پامیر، باقی مانده‌اند. جماعت‌های نزاری کوچکی نیز در یارکند و کاشغر، شهری در ترکستان چین، وجود دارد. بیشتر این جماعت‌های

دورافتاده نزاری را امیران یا پیران موروثی آنها اداره کرده‌اند. در طی قرن بیستم آقا خان‌ها هیچ‌گونه تماس و ارتباطی با پیروان خود در آسیای مرکزی و ترکستان چین، به دنبال استقرار حکومت‌های کمونیستی در آن مناطق، نداشتند. ۲۰۱ در پی از بین رفتن رژیم شوروی، در سال‌های اخیر، آقا خان چهارم روابط نزدیکی با پیروان خود در سرزمین‌های آسیای شوروی سابق، بخصوص در جمهوری جدید التأسیس تاجیکستان، برقرار کرده است. از سوی دیگر، جماعت‌های نزاری در چیترا، گلگیت، و هونزا، در شمال پاکستان، که نزاریان آنجا به نام مولایی نیز معروفند، روابط نزدیک خود را با آقا خان‌ها حفظ کرده‌اند. آنها اغلب نمایندگان به نزد امام خود می‌فرستند. مولاییان هونزا چند نسل تحت حکومت سلسله‌ای از امیران اسماعیلی بودند که مرکزشان در بالتیت بود.

ص: ۶۱۸

۱۷. سلطان محمد شاه، آقا خان سوم

(عکس از مجموعه اختصاصی مؤلف)

ص: ۶۱۹

۱۸. عالیجاه حضرت شاه کریم حسینی، آقا خان چهارم، امام فعلی اسماعیلیان نزاری.

(عکس از مؤسسه مطالعات اسماعیلی، لندن)

ص: ۶۲۰

سر سلطان محمد شاه، آقا خان سوم، در ویلای خود در ورسوا،^{۲۵۰} نزدیک زنو، در ذو الحجه ۱۳۷۶ / ژوئیه ۱۹۵۷ درگذشت. وی جماعت اسماعیلیان نزاری را هفتاد و دو سال رهبری کرد، شاید بیش از هر یک از اسلاف خود. بعداً او را در مقبره دائمیش در اسوان، مشرف بر رود نیل، در مصر، مقرر خلفا و امامان فاطمی، به خاک سپردند. به موجب آخرین وصیتی که آقا خان سوم در سال ۱۹۵۵ میلادی کرده بود، نوه او، کریم، به عنوان چهل و نهمین مولانا حاضر امام اسماعیلیان نزاری جانشین او در امامت شد. ۲۰۲ آقا خان سوم در آخرین وصیت خود توضیح داده است که، با توجه به تغییر شرایط و اوضاع و احوال جهان، از هر جهت به سود جامعه نزاری خواهد بود که مرد جوانی امام جدیدشان باشد که در روزگاران اخیر تعلیم و تربیت یافته باشد. در نتیجه، وی نوه اش، کریم، را بر دو پسر خود ترجیح داده، و به امامت و جانشینی خود منصوب کرد. باید افزود که بسیاری انتظار داشتند که علی خان، پسر ارشد آقا خان سوم از بین دو پسرش و پدر کریم، که زندگی خصوصی جنجال‌برانگیزی داشت (و بعدها نماینده پاکستان در سازمان ملل متحد بود)، به مسند امامت بنشیند. شاه کریم حسینی، آقا خان چهارم، که عموماً در جهان غرب او را حضرت والا پرنس کریم آقا خان چهارم می‌نامند، بلافاصله در سویس، در حضور نمایندگان نزاری آسیا و آفریقا به عنوان امام جدید اعلام شد. با گذشت زمان، همه جماعت‌های نزاری با آقا خان چهارم بیعت کردند. علی خان که شخصاً به انتخاب و انتصاب پدرش اعتراضی نکرد، در یک تصادف اتومبیل در سال ۱۹۶۰ میلادی جان خود را از دست داد؛ او را در ۱۹۷۲ میلادی در مقبره

دائمی‌ش در سلمیه به خاک سپردند. آقا خان چهارم که در ۱۹۳۶ میلادی در ژنو به دنیا آمده است، مدت نه سال در مدرسه شبانه‌روزی معروف لوروزه^{۲۵۱} در سویس درس خواند و سپس وارد دانشگاه هاروارد، در امریکا، شد. با جلوس بر مسند امامت در بیست سالگی، آقا خان چهارم مدت یک سال تحصیلات دوره لیسانس خود را در هاروارد قطع کرد و به دیدن از جماعت‌های مختلف نزاری پرداخت؛ و در همان سال در یک سلسله مراسم «تخت‌نشینی»، که در دار السلام، نایروبی، کامپالا، کراچی، و بمبئی برپا شد، رسماً دوره امامت خود را آغاز کرد. وی سال آخر تح‌صیلات خود را در هاروارد، در ۱۹۵۸-۱۹۵۹ میلادی، به اتمام رسانید، و به اخذ درجه لیسانس در تاریخ اسلام نایل آمد. و پس از آن، خویشتن را به عنوان امام نزاریان سرزمین‌های مختلف وقف انجام وظایف خود کرد.

ص: ۶۲۱

آقا خان چهارم خط مشی‌های پدربزرگش را در جهت نوسازی جماعت‌های نزاری ادامه و بسط داده است. وی زندگی و امور مادی و مذهبی پیروان خویش را، بخصوص در هند و پاکستان و افریقا، از طریق نظام‌های شورایی آنها و با دیدارهای منظم از آنها دقیقاً زیرنظر قرار داده است. آقا خان چهارم مخصوصاً به اصلاح وضع اقتصادی، اجتماعی، و آموزشی پیروان خود علاقه فراوانی نشان داده است؛ وی نزاریان را تشویق کرده است که مهارت‌های فنی و تخصصی به دست آورند، و بورس‌های تحصیلی متعدد در مؤسسات غربی برای دانشجویان شایسته و لایق برقرار کرده است. آقا خان چهارم، در حال حاضر، از شبکه‌ای شامل بیش از سیصد مؤسسه و برنامه آموزشی در هند و پاکستان و کنیا و تانزانیا و جاهای دیگر حمایت و پشتیبانی می‌کند؛ این مؤسسات از مراکز نگهداری و پرورش کودک تا مدارس ابتدایی و طرح‌های تخصصی، چون مدرسه بازرگانی آقا خان در دار السلام، را دربرمی‌گیرد. در ۱۹۸۵ میلادی، دانشگاه آقا خان با دانشکده پزشکی و مدرسه پرستاری در کراچی تأسیس شد. همینطور خدمات بهداشتی آقا خان مشتمل است بر شبکه پیچیده‌ای از تقریباً دویست مؤسسه و برنامه بهداشتی، از جمله شش بیمارستان عمومی در کشورهای مختلف آسیایی و افریقایی و نیز در مغرب زمین. برنامه‌های خدمات بهداشتی و آموزشی آقا خان برای استفاده عموم مردم است، صرف نظر از نژاد و مذهب آنان. در طی سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۳ میلادی، به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد امامت آقا خان چهارم برنامه‌های جدید بسیاری در این زمینه‌ها آغاز شد. اما امام نزاری حاضر، به مناسب سالگرد بیست و پنجمین سال امامتش، با نقره توزین نشد. وی که به کارایی اقتصادی و اداری برنامه‌های خود سخت توجه دارد، بسیاری از برنامه‌های مختلف خود را در زمینه بهداشت، آموزش، توسعه روستایی، و رفاه اجتماعی، از طریق بنیاد آقا خان، ترویج و از نظر مالی تأمین می‌کند. بنیاد آقا خان که در سال ۱۹۶۷ میلادی تأسیس شده است و مرکز آن در ژنو و شعبه‌هایش در چند کشور دنیا است، اکنون با بیش از سی سازمان ملی و بین‌المللی برای اجرای برنامه‌های مختلف در جهان سوم همکاری می‌کند.

آقا خان چهارم همچنین طرح‌ها و خدمات اقتصادی زیادی برای استفاده پیروانش که پیوسته آنها را برای مشارکت در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی، علاوه بر فعالیت‌های سنتی خود در بازرگانی و کشاورزی، تشویق می‌کند تنظیم و اجرا کرده است.

آقا خان در ۱۹۶۳ میلادی برای تحقق بخشیدن به برنامه‌های اقتصادی خود سازمان

ترویج خدمات صنعتی را تأسیس کرد. این سازمان اکنون در چند کشور آسیایی و آفریقایی، و همچنین در کانادا به فعالیت مشغول است. با شرکت سازمانهای خصوصی و دولتی مختلف این سازمان بیش از یکصد طرح را در زمینه های مختلف، از نساجی گرفته تا سرمایه گذاریهای جدید جهانگردی، آغاز کرده، و ده هزار شغل برای اشخاص به وجود آورده است. همه برنامه های موجود و مؤسسات وابسته به فعالیتهای اقتصادی، از جمله سازمان ترویج خدمات صنعتی،^{۲۵۲} اکنون در صندوق آقا خان برای توسعه اقتصادی^{۲۵۳} جذب شده است. این صندوق که در ۱۹۸۴ میلادی تأسیس گشت، بویژه در پی ترویج و پیش بردن برنامه های اقتصادی در جهان سوم است.

آقا خان چهارم به عنوان یک رهبر مسلمان متجدد با بینش و دید بین المللی، علاقه عمیقی به پیشبرد شناخت بهتر اسلام و میراث فرهنگی آن از خود نشان داده است. در تعقیب این اهداف، وی تعدادی مؤسسات و برنامه های خاص برپا کرده است. در ۱۹۷۷ میلادی، مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن تأسیس شد تا مطالعات و بررسیهای اسلامی را پیشرفت دهد. همچنین است مؤسسه آقا خان برای فرهنگ که مرکز آن در ژنو است و برنامه ها و تحقیقات در راه بهتر شناساندن تمدن اسلامی را تشویق و تشجیع می کند. جایزه آقا خان در زمینه معماری که از سال ۱۹۷۶ میلادی برقرار شده است، برای تشویق و پیشرفت طرحهای معماری در جهان اسلام است. گذشته از این، دانشجویان کشورهای مختلف اسلامی همواره از برنامه آقا خان برای معماری اسلامی، که در ۱۹۷۹ میلادی در دانشگاه هاروارد و در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست تأسیس شده است، استفاده می کنند. به این ترتیب، آقا خان چهارم نه تنها مسئولیت هدایت یک جامعه مترقی از مسلمانان شیعی را، که در بیش از بیست کشور جهان در آسیا، آفریقا، اروپا، و آمریکا پراکنده هستند، به عهده گرفته، بلکه یک شبکه وسیع اداری، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی پیچیده را اداره کرده است؛ و در همان حال هم خویشانش را مصروف شناخت بهتر فرهنگ اسلامی در جهان امروز کرده است. در ۱۹۷۶ میلادی، وی دفتر مرکزی خود، یعنی دبیرخانه حضرت والا آقا خان،^{۲۵۴} را از سویس به آگلمان^{۲۵۵} در نزدیکی پاریس،

منتقل ساخت. در ۱۹۶۹ میلادی آقا خان چهارم با لیدی جیمز کریچتن استوارت،^{۲۵۶} که با نام سارا کروکر- یول^{۲۵۷} به دنیا آمده است ازدواج کرد. آنها دو پسر به نام رحیم و حسین، و دختری به نام زهرا دارند.

از حدود سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد، هزاران نزاری به غرب مهاجرت کرده اند.

بسیاری از این مهاجران به خانواده های خوجه شرق آفریقا تعلق داشته اند که در نتیجه سیاستهای نامطلوب بعضی از دولتهای آفریقایی با اقلیتهای آسیایی مجبور به ترک وطن خود شده اند. نزاریانی که خانه و کاشانه جدیدی در اروپا و

^{۲۵۲} (۵۰) secivres noitomorP lairtsudnI

^{۲۵۳} (۵۱) tnompoleveD cimonoC of dnuF nahK agA

^{۲۵۴} (۵۲) nahK agA' l essetA noS ed tairat ?erces

^{۲۵۵} (۵۳) tnomelgiA

^{۲۵۶} (۵۴) trautS -nothcirC somaJ ydaL

^{۲۵۷} (۵۵) elooP -rekcorC haraS

امریکای شمالی، بخصوص در بریتانیا، کانادا، و ایالات متحد آمریکا برقرار کرده اند توانسته اند در مشاغل حرفه ای مختلفی دست به کار شوند. ۲۰۳ بزرگترین جامعه های منفردی از چنین نزاریان مهاجر که تعدادشان به دهها هزار نفر می رسد، در شهرهای ونکوور^{۲۵۸} و تورونتو^{۲۵۹} در کانادا و شهر لندن و حومه آنج تمرکز یافته است. در تمام این شهرها آقا خان اخیرا برای آنها مراکز دینی و اجتماعی و فرهنگی درست کرده است. گروه های مختلف مهاجران نزاری آسیایی نیز در کشورهای عربی، در ناحیه خلیج فارس و در خاور دور، کار و پیشه پیدا کردند. در همان حال، در هرکشور آسیایی و افریقایی که نزاریان به صورت اقلیتهای مذهبی بومی و شهروندان وفادار به سر می برند، پیروان فرقه از معیارهای عالی زندگی برخوردارند. این واقعیات شاهد بر آن است که نزاریان در روزگاران جدید تحت رهبری دو آقا خان اخیر پیروزیهای قابل توجهی به دست آورده اند. نزاریان با توفیق گام در دنیای جدید گذارده اند، درحالی که به میراث خود ارجح می نهند، و عقاید و هویت مذهبی خویش را به عنوان یک فرقه مذهبی حفظ کرده اند.

نزاریان، با ایستادگی در مقابل قتل عامهای مغولان و قتل و آزارهای بسیار بعدی، براستی از آزمایش زمانه در گذشته، و در قرن بیستم به صورت یک جامعه مرفه و مترقی سر بیرون کرده اند. تجربه جامعه اسماعیلی نزاری معاصر، که شامل چند میلیون نفر است، عرضه دارنده یک مورد استثنایی از موفقیت در جهان اسلام است که متأسفانه هنوز گرفتار فقر و جهل و تعصبات دینی است.

ص: ۶۲۵

نسب نامه و شجره ام امان و داعیان اسماعیلی

ص: ۶۲۶

هاشمیان و نخستین امامان شیعی

ص: ۶۲۷

نخستین امامان اسماعیلی

توضیحات:

ابتدا علی [ع] به عنوان اولین امام شمارش می شد. سپس، وی به عنوان اساس محسوب گردید که مرتبه ای والاتر بود و حسین [ع] به عنوان اولین امام شمارش شد. اسماعیلیان نزاری فهرست امامان خود را با علی (ع) شروع کرده و حسین (ع) را به عنوان دومین امام خود شمارش کردند

ص: ۶۲۸

امامان اسماعیلی در دوره خلافت سلسله فاطمی خود

^{۲۵۸} revuocnaV(۵۶)

^{۲۵۹} otnoroT(۵۷)

توضیحات:

فهرست خلفای فاطمی براساس اعداد لاتین تنظیم شده است . فهرست امامان اسماعیلی براساس اعداد فارسی (عربی) تنظیم شده است . پس از المستنصر، اسماعیلیان نزاری و مستعلوی پیرو شاخه های متفاوتی از امامان گردیدند . پس از الآمر، اسماعیلیان مستعلوی به شاخه های طیبی و حافظی منقسم، و هرکدام پیرو امامان متفاوتی شدند.

ص: ۶۲۹

امامان نزاری امامان نزاری قاسم شاهی

۱۹. نزار بن المستنصر بالله (فت ۴۸۸ / ۱۰۹۵)

۲۰. الهادی

۲۱. المهتدی

۲۲. القاهر

۲۳. حسن دوّم علی ذکره السّلام (فت ۵۶۱ / ۱۱۶۶)

۲۴. نور الدین محمّد دوّم (فت ۶۰۷ / ۱۲۱۰)

۲۵. جلال الدین حسن سوّم (فت ۶۱۸ / ۱۲۲۱)

۲۶. علاء الدین محمّد سوّم (فت ۶۵۳ / ۱۲۵۵)

۲۷. رکن الدین خورشاه (فت ۶۵۵ / ۱۲۵۷)

۲۸. شمس الدین محمّد (فت حدود ۷۱۰ / ۱۳۱۰)

۲۹. قاسم شاه

۳۰. اسلام شاه

۳۱. محمّد بن اسلام شاه

۳۲. مستنصر بالله دوّم (فت ۸۸۵ / ۱۴۸۰)

۳۳. عبد السّلام شاه

۳۴. غریب میرزا (مستنصر باللہ سوّم) (فت ۹۰۴ / ۱۴۹۸)

۳۵. ابو ذر علی (نور الدین)

۳۶. مراد میرزا (فت ۹۸۱ / ۱۵۷۴)

۳۷. ذو الفقار علی (خلیل اللہ اوّل) (فت ۱۰۴۳ / ۱۶۳۴)

۳۸. نور الدھر (نور الدین) علی (فت ۱۰۸۲ / ۱۶۷۱)

۳۹. خلیل اللہ دوّم علی (فت ۱۰۹۰ / ۱۶۸۰)

۴۰. شاہ نزار دوّم (فت ۱۱۳۴ / ۱۷۲۲)

۴۱. سید علی (فت ۱۱۶۷ / ۱۷۵۴)

۴۲. حسن علی

۴۳. قاسم علی (سید جعفر)

۴۴. ابو الحسن علی (باقر شاہ) (فت ۱۲۰۶ / ۱۷۹۲)

۴۵. شاہ خلیل اللہ سوّم (فت ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷)

۴۶. حسن علی شاہ، آقا خان اوّل (فت ۱۲۹۸ / ۱۸۸۱)

۴۷. آقا علی شاہ، آقا خان دوّم (فت ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵)

۴۸. سلطان محمد شاہ، آقا خان سوّم (فت ۱۳۷۶ / ۱۹۵۷)

۴۹. حضرت والا شاہ کریم الحسینی، آقا خان چہارم، امام حاضر

ص: ۶۳۰

امامان نزاری محمدشاہی (مؤمنی)

۱۹. نزار بن المستنصر باللہ (فت ۴۸۸ / ۱۰۹۵)

۲۰. حسن بن نزار (فت ۵۳۴ / ۱۱۳۹)

۲۱. محمد بن حسن (فت ۵۹۰/۱۱۹۴)
۲۲. جلال الدين حسن بن محمد (فت ۶۱۸/۱۲۲۱)
۲۳. علاء الدين محمد بن حسن (فت ۶۵۳/۱۲۵۵)
۲۴. ركن الدين محمود بن محمد (فت ۶۵۵/۱۲۵۷)
- ۲۵^{۲۶۰}. شمس الدين محمد بن محمود (فت حدود ۷۱۰/۱۳۱۰)
۲۶. علاء الدين مؤمن شاه بن محمد
۲۷. محمد شاه بن مؤمن شاه
۲۸. رضى الدين بن محمد شاه
۲۹. طاهر بن رضى الدين
۳۰. رضى الدين دوّم بن طاهر (فت ۹۱۵/۱۵۰۹)
۳۱. شاه طاهر بن رضى الدين دوّم الحسينى الدكنى (فت حدود ۹۵۶/۱۵۴۹)
۳۲. حيدر بن شاه طاهر (فت ۹۹۴/۱۵۸۶)
۳۳. صدر الدين محمد بن حيدر (فت ۱۰۳۲/۱۶۲۲)
۳۴. معين الدين بن صدر الدين (فت ۱۰۵۴/۱۶۴۴)
۳۵. عطية الله بن معين الدين (خدای بخش) (فت ۱۰۷۴/۱۶۶۳)
۳۶. عزيز شاه بن عطية الله (فت ۱۱۰۳/۱۶۹۱)
۳۷. معين الدين دوّم بن عزيز شاه (فت ۱۱۲۷/۱۷۱۵)
۳۸. امير محمد بن معين الدين دوّم المشرف (فت ۱۱۷۸/۱۷۶۴)
۳۹. حيدر بن محمد المطهر (فت ۱۲۰۱/۱۷۸۶)
۴۰. امير محمد بن حيدر الباقر، آخرين امام اين سلسله.

^{۲۶۰} (*) بعضی از منابع محمدشاهی نام احمد القائم را میان بیست و چهارمین و بیست و پنجمین امام اضافه می‌کنند.

داعیان مستعلی - طیبی

در یمن

۱. الذوئیب بن موسی الوادعی (فت ۵۴۶ / ۱۱۵۱)
۲. ابراهیم بن حسین الحامدی (فت ۵۵۷ / ۱۱۶۲)
۳. حاتم بن ابراهیم الحامدی (فت ۵۹۶ / ۱۱۹۹)
۴. علی بن حاتم الحامدی (فت ۶۰۵ / ۱۲۰۹)
۵. علی بن محمد بن الولید (فت ۶۱۲ / ۱۲۱۵)
۶. علی بن حنظله الوادعی (فت ۶۲۶ / ۱۲۲۹)
۷. احمد بن المبارک بن محمد بن الولید (فت ۶۲۷ / ۱۲۳۰)
۸. حسین بن علی بن محمد بن الولید (فت ۶۶۷ / ۱۲۶۸)
۹. علی بن حسین بن علی بن الولید (فت ۶۸۲ / ۱۲۸۴)
۱۰. علی بن حسین بن علی بن حنظله (فت ۶۸۶ / ۱۲۸۷)
۱۱. ابراهیم بن حسین بن علی بن الولید (فت ۷۲۸ / ۱۳۲۸)
۱۲. محمد بن حاتم بن حسین بن الولید (فت ۷۲۹ / ۱۳۲۹)
۱۳. علی بن ابراهیم بن حسین بن الولید (فت ۷۴۶ / ۱۳۴۵)
۱۴. عبد المطلب بن محمد بن حاتم بن الولید (فت ۷۵۵ / ۱۳۵۴)
۱۵. عباس بن محمد بن حاتم بن الولید (فت ۷۷۹ / ۱۳۷۸)

١٦. عبد الله بن علي بن محمد بن الوليد (فت ٨٠٩ / ١٤٠٧)
١٧. حسن بن عبد الله بن علي بن الوليد (فت ٨٢١ / ١٤١٨)
١٨. علي بن عبد الله بن علي بن الوليد (فت ٨٣٢ / ١٤٢٨)
١٩. ادريس بن حسن بن عبد الله بن الوليد (فت ٨٧٢ / ١٤٤٨)
٢٠. حسن بن ادريس بن حسن بن الوليد (فت ٩١٨ / ١٥١٢)
٢١. حسين بن ادريس بن حسن بن الوليد (فت ٩٣٣ / ١٥٢٧)
٢٢. علي بن حسين بن ادريس بن الوليد (فت ٩٣٣ / ١٥٢٧)
٢٣. محمد بن حسن (حسين) بن ادريس بن الوليد (فت ٩٤٤ / ١٥٣٩)

در هند

٢٤. يوسف بن سليمان (فت ٩٧٤ / ١٥٦٧)

٢٥. جلال بن حسن (فت ٩٧٥ / ١٥٦٧)

٢٦. داود بن عجبشاه (فت ٩٩٧ / ١٥٨٩)

داعيان داودی

٢٧. داود برهان الدين بن قطب شاه (فت ١٠٢١ / ١٦١٢).

٢٨. شيخ آدم صفى الدين بن طيب شاه (فت ١٠٣٠ / ١٦٢١)

ص: ٦٣٢

٢٩. عبد الطيب زكى الدين بن داود بن قطب شاه (فت ١٠٤١ / ١٦٣١)

٣٠. علي شمس الدين بن حسن بن ادريس بن الوليد (فت ١٠٤٢ / ١٦٣٢)

٣١. قاسم زين الدين بن بيرخان (فت ١٠٥٤ / ١٦٤٤)

٣٢. قطب خان قطب الدين بن داود (فت ١٠٥٦ / ١٦٤٦)

٣٣. پيرخان شجاع الدين بن احمدجى (فت ١٠٦٥ / ١٦٥٥)
٣٤. اسماعيل بدر الدين بن ملا راج بن آدم (فت ١٠٨٥ / ١٦٧٤)
٣٥. عبد الطيب زكى الدين بن اسماعيل بدر الدين (فت ١١١٠ / ١٦٩٩)
٣٦. موسى كلیم الدين بن عبد الطيب زكى الدين (فت ١١٢٢ / ١٧١٠)
٣٧. نور محمد نور الدين بن موسى كلیم الدين (فت ١١٣٠ / ١٧١٨)
٣٨. اسماعيل بدر الدين بن شيخ آدم صفى الدين (فت ١١٥٠ / ١٧٣٧)
٣٩. ابراهيم وجيه الدين بن عبد القادر حكيم الدين (فت ١١٦٨ / ١٧٥٤)
٤٠. هبت الله المؤيد فى الدين بن ابراهيم وجيه الدين (فت ١١٩٣ / ١٧٧٩)
٤١. عبد الطيب زكى الدين بن اسماعيل بدر الدين (فت ١٢٠٠ / ١٧٨٥)
٤٢. يوسف نجم الدين بن عبد الطيب زكى الدين (فت ١٢١٣ / ١٧٩٨)
٤٣. عبد على سيف الدين بن عبد الطيب زكى الدين (فت ١٢٣٢ / ١٨١٧)
٤٤. محمد عز الدين بن شيخ جيوانجى اورنگ آبادى (فت ١٢٣٦ / ١٨٢١)
٤٥. طيب زين الدين بن شيخ جيوانجى اورنگ آبادى (فت ١٢٥٢ / ١٨٣٧)
٤٦. محمد بدر الدين بن عبد على سيف الدين (فت ١٢٥٦ / ١٨٤٠)
٤٧. عبد القادر نجم الدين بن طيب زين الدين (فت ١٣٠٢ / ١٨٨٥)
٤٨. عبد الحسين حسام الدين بن طيب زين الدين (فت ١٣٠٨ / ١٨٩١)
٤٩. محمد برهان الدين بن عبد القادر نجم الدين (فت ١٣٢٣ / ١٩٠٦)
٥٠. عبد الله بدر الدين بن عبد الحسين حسام الدين (فت ١٣٣٣ / ١٩١٥)
٥١. طاهر سيف الدين بن محمد برهان الدين (فت ١٣٨٥ / ١٩٦٥)
٥٢. محمد برهان الدين بن طاهر سيف الدين، داعى حاضر.

داعیان سلیمانی

۲۷. سلیمان بن حسن (فت ۱۵۹۷ / ۱۰۰۵)
۲۸. جعفر بن سلیمان (فت ۱۶۴۰ / ۱۰۵۰)
۲۹. علی بن سلیمان (فت ۱۶۷۷ / ۱۰۸۸)
۳۰. ابراهیم بن محمد بن الفهد المکرمی (فت ۱۶۸۳ / ۱۰۹۴)
۳۱. محمد بن اسماعیل (فت ۱۶۹۷ / ۱۱۰۹)
۳۲. هبت الله بن ابراهیم (فت ۱۷۴۷ / ۱۱۶۰)
۳۳. اسماعیل بن هبت الله (فت ۱۷۷۰ / ۱۱۸۴)
۳۴. حسن بن هبت الله (فت ۱۷۷۵ / ۱۱۸۹)
۳۵. عبد العلی بن حسن (فت ۱۷۸۱ / ۱۱۹۵)
- ص: ۶۳۳
۳۶. عبد الله بن علی (فت ۱۸۱۰ / ۱۲۲۵)
۳۷. یوسف بن علی (فت ۱۸۱۹ / ۱۲۳۴)
۳۸. حسین بن حسن (فت ۱۸۲۶ / ۱۲۴۱)
۳۹. اسماعیل بن محمد (فت ۱۸۴۰ / ۱۲۵۶)
۴۰. حسن بن محمد (فت ۱۸۴۶ / ۱۲۶۲)
۴۱. حسن بن اسماعیل (فت ۱۸۷۲ / ۱۲۸۹)
۴۲. احمد بن اسماعیل (فت ۱۸۸۹ / ۱۳۰۶)
۴۳. عبد الله بن علی (فت ۱۹۰۵ / ۱۳۲۳)
۴۴. علی بن هبت الله (فت ۱۹۱۳ / ۱۳۳۱)

۴۵. علی بن محسن (فت ۱۳۵۵ / ۱۹۳۶)

۴۶. حسام الدین حاج غلام حسین (فت ۱۳۵۷ / ۱۹۳۸)

۴۷. شرف الدین حسین بن احمد المکرمی (فت ۱۳۹۵ / ۱۹۷۵)

۴۸. جمال الدین علی بن شرف الدین حسین المکرمی (فت ۱۳۹۶ / ۱۹۷۶)

۴۹. الشرفی حسن بن حسین المکرمی، (فت ۱۴۱۳ / ۱۹۹۲)

۵۰. حسین بن اسماعیل المکرمی (فت ۱۴۲۶ / ۲۰۰۵)

۵۱. عبد الله بن محمد المکرمی، داعی حاضر

ص: ۶۳۵

فهرست اصطلاحات

این فهرست شامل گزیده‌ای از واژه‌ها و اصطلاحات و نامهایی است که بیشترشان اصل و ریشه فارسی و عربی دارند، و در متن مکرر به کار رفته‌اند. معنایی که در اینجا برای آنها داده شده است اغلب مربوط است به مفاهیمی دینی و فنی که مبین کاربرد آنها در متن است، بویژه در معنایی که اسماعیلیان به کار برده‌اند. تعاریف و توضیحات مفصلتر و مشروحتر درباره این اصطلاحات و واژه‌ها و عقاید اسماعیلی را می‌توان با مراجعه به نمایه کتاب در متن پیدا کرد.

آل ابیطالب: اعقاب ابو طالب بن عبد المطلب، پدر علی (ع) و بنیاد عبد الله، پدر پیامبر (ص)؛ آل علی (علویان) و اعقاب برادر علی (ع)، یعنی جعفر طیار بویژه از جمله آل ابیطالب محسوب می‌شوند.

اتابک (یا اتابک): لفظا پدر، خداوندگار عنوانی ترکی که به الله ها یا سرپرستان حکمرانان سلجوقی و ترک اطلاق می‌گشت. اتابکان بعدها فرما ندهان قدرتمند نظامی شدند، و بعضی از آنها برای خود امیرنشینهایی در سرزمین های اسلامی تشکیل دادند.

اساس: لفظا بنیاد، شالوده. جانشین پیامبر ناطق، نک: ناطق.

اقطاع: واگذارکردن زمینی یا درآمد و عایدات آن به شخصی از طرف یک حکمران مسلمان، معمولا در ازای انجام خدمتی.

الحاد: نوآوری و بدعت و انحراف در دین . اغلب اسماعیلیان و گروههای وابسته بدانها را دوازده امامیان، و دیگر فرق مسلمان و دشمن آنها، به الحاد متهم کرده‌اند. متهم به الحاد ملحد خوانده می‌شود (جمعش ملاحده).

امام (جمعش: ائمه): پیشوای مسلمانها به هنگام برپای داشتن نماز؛ یا رئیس و رهبر کل جامعه اسلامی. این عنوان را شیعیان بخصوص برای اشخاصی که آنها را پیشوای امت مسلمان پس از پیامبر (ص) می‌دانستند به کار می‌بردند. شیعیان علی بن ابیطالب (ع) و عده‌ای از اعیان او را چنین رهبرانی؛ یعنی امام و جانشین مشروع پیامبر (ص) می‌شناختند. امامان از نظر شیعه معصوم، و از خطا و لغزش برکنارند. نیز عموماً آنها را مؤید من عند الله و در کارها و وظایف اجتماعیشان متهدی به هدایت الهی می‌کنند. منصب امام امامت خوانده می‌شود.

امت: جامعه، هر قوم و مردمی به عنوان پیروان دین خاص یا پیامبری؛ بویژه، مسلمانان به عنوان گروهی که یک جامعه مذهبی را تشکیل می‌دهد.

انصار: لفظاً به معنای یاری رساننده. نامی است که به طور دسته جمعی به گروهی از مردم مدینه که پس از هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه او را یاری نمودند اطلاق شده است. در مقابل مهاجرین.

باب: لفظاً دروازه. اصطلاح دینی اسماعیلی که بر رئیس اداری دعوت در زمان فاطمیان اطلاق می‌شده است.

ص: ۶۳۶

گاهی نیز باب الابواب خوانده می‌شده؛ بالاترین مرتبه در سلسله مراتب اسماعیلی بعد از امام است. معادل است با اصطلاح رسمی داعی الدعاة که بویژه در منابع غیر اسماعیلی ذکر می‌شود.

باطن: لفظاً درون، داخل، معنای پنهان یا رمزی که در ورای عبارت‌بندی ظاهری متون مقدس و فرائض دینی قرار دارد، بویژه معانی پنهان قرآن و شریعت، در مقابل ظاهر. از اینجاست کلمه باطنیان یا باطنیه، به معنی گروههایی که پیرو چنین اندیشه‌ای هستند. بیشتر این گروههای باطنی شیعی و بخصوص اسماعیلی بودند.

پیر: معادل فارسی واژه عربی شیخ، به معنای راهنمای روحانی، شیخ صوفی، یا مرشد، که دارای صفات لازم برای ارشاد مریدان در طریقت عرفانی برای نیل به حقیقت بود؛ نیز کم و بیش برای امامان و دارندگان مراتب بالا، در سلسله مراتب دعوت اسماعیلیان نزاری بعد از دوره الموت، به کار می‌رود؛ نیز داعی کل نزاری در یک منطقه، در این معنا، بویژه در میان نزاریان هند، در ارجاع به رؤسای اداری دعوت در هند اطلاق می‌شد.

تأویل: بیرون کشیدن معنای درونی از عبارت‌بندیهای لفظی، یا از معنای ظاهری یک متن یا یک آئین دینی یا یک فریضه مذهبی؛ به عنوان یک اصطلاح فنی در میان شیعیان، بویژه اسماعیلیان، مراد از آن استنباط باطن از ظاهر است؛ و در این معنا، اسماعیلیان به فراوانی از آن برای تعبیر مجازی، تمثیلی و نمادی یا باطنی قرآن، شریعت، رویدادهای تاریخی، و جهان طبیعت سود می‌جستند. میان تأویل و تفسیر باید فرق نهاد.

تعلیم: آموزش، در مذهب تشیع، آموزش مستند و موثق دینی که تنها به وسیله یکی از امامان در هر دوره ای بعد از پیامبر (ص) تعلیم می‌شود.

تفسیر: لغتا، شرح و تبیین؛ بویژه شرح و تعبیر قرآن؛ گزارش و تعبیر لفظی و ظاهری قرآن در تمایز با تأویل که گزارش باطنی آن باشد.

تقیّه: کتمان و پوشیده داشتن دین و عقاید مذهبی واقعی خویش از روی احتیاط و حزم، بویژه در هنگام خطر؛ بویژه در نزد شیعیان به کار می‌رود.

تناسخ: سفر روح از بدنی به بدن دیگر؛ انتقال روح یا نفس از بدنی به بدن دیگر؛ تجسّد روح یک فرد در بدن انسان دیگری یا در مخلوق دیگری.

جزیره (جمعش جزایر): معنی جغرافیایی آن روشن است، در معنی اصطلاحی دلالت بر دعوت اسماعیلی در یک منطقه خاص می‌کند. اسماعیلیان، بویژه اسماعیلیان فاطمی به طور نظری جهان را بر دوازده جزیره تقسیم می‌کردند، که گاهی جزائر الارض نیز می‌خواندند. هر جزیره منطقه جداگانه‌ای را برای ترویج دعوت اسماعیلی به وجود می‌آورد، و زیر نظر و ریاست یک حجت قرار داشت.

جماعت‌خانه: جای گرد آمدن. جایی که اسماعیلیان نزاری برای تجمع دینی و فعالیتهای اجتماعی از آن استفاده می‌کنند.

جماعه: اجتماع، گردهمایی مذهبی. فارسی‌زبانان آن را جماعت تلفظ می‌کنند. اسماعیلیان نزاری بعد از دوره الموت آن را در اشاره به جوامع منفرد خود به کار می‌برند.

حجّ: زیارت سالانه خانه کعبه در مکه و اماکن مقدّسه دیگر در حجاز که در ماه ذو الحجّه، آخرین ماه تقویم اسلامی، انجام می‌گیرد، و بر هر مسلمان واجب است که در صورت استطاعت حداقل یک بار در عمر به

ص: ۶۳۷

جای آورد. به کسی که حج به جای آورده باشد در عربی حاجّ و در فارسی حاجی گویند.

حجّت: برهان یا ارائه برهان. در میان شیعیان این اصطلاح به معانی مختلفی به کار رفته است. در ابتدا معنای آن برهان حضور خداوند یا حجت اراده او بود، و بدین مفهوم، به کسی اشارت داشت که حضورش در هر برهه ای از زمان گواه اراده و مشیّت الهی در میان بندگان بود. در این معنا شیعیان امامی آن را به ضابطه درآوردند و اصطلاحی خاص و قابل اطلاق بر پیامبران و امامان ساختند، و پس از رحلت حضرت محمد (ص) آن را به وجهی خاص تر برای ائمه به کار بردند. کاربرد اصلی شیعی این اصطلاح را اسماعیلیه پیش از دوره فاطمی حفظ کردند، و نیز اینان اصطلاح حجّت را در مورد یکی از بزرگان سلسله مراتب دینی خود، بویژه آن کس که از طریق وی می‌شد به امام مهدی حصول ناپذیر دسترسی یافت، به کار می‌بردند. نیز نام یکی از مراتب بالا در سلسله مراتب دعوت اسماعیلیان فاطمی؛ از این حجتها دوازده نفر وجود داشت که هر یک ریاست و اداره یکی از مناطق دعوت را که جزیره خوانده می‌شد برعهده داشت. در دعوت اسماعیلیه نزاری این اصطلاح عمدتاً بر نماینده اصلی و والای امام اطلاق می‌شد که گاهی او را پیر هم می‌گفتند.

حدود (جمع حدّ): مراتب؛ اصطلاحی خاص که بر مراتب مختلف سلسله مراتب دعوت اسماعیلی اطلاق می شود. این مراتب را حدود دین هم می گویند.

حدیث: خبر، روایت، مربوط به گفتار و کردار پیامبر یا مجموعه ای از چنین اخبار و روایاتی که یکی از منابع فقه اسلامی به شمار می رود. برای شیعیان، به طور کلی بر اعمال و اقوال امامان نیز اطلاق می گردد. شیعیان آن احادیث از پیامبر را قبول دارند که از طریق امامانشان روایت شده یا از سوی آنان تصدیق شده باشد؛ ب ه علاوه، احادیثی که از خود امامانشان نقل شده باشد. اصطلاحات روایات و اخبار نیز به عنوان مترادفات کلمه حدیث توسط شیعیان به کار می رود.

حقایق (جمع حقیقت): اصطلاحی است فنی که دلالت می کند بر نظام گنوسی یا دانش باطنی اسماعیلیه. بدین معنا حقایق اموری ثابت و لا یتغیر در باطن هستند؛ درحالی که شریعت با آمدن هر پیامبر شاری یا ناطق تغییر می کند حقایق ثابت و ابدی باقی می مانند.

حلول: داخل شدن، نشستن کردن به درون چیزی؛ تجلی ذات باریتعالی در جسم انسانی؛ در میان بعضی از گروههای شیعی، بویژه غلات، بخصوص دلالت می کند بر تجلی الهی در وجود یکی از امامان.

حنفیّه: اعقاب محمد بن الحنفیّه، یکی از پسران حضرت علی بن ابیطالب (ع)، از مادری غیر از حضرت فاطمه (ع).

خداوند: خدا، خوانند. به فرمانروایان دولت نزاری در ایران اطلاق می شد.

خواجه: در سرزمینهای اسلامی به معانی مختلف به کار می رود؛ اغلب در مورد دانشمندان، معلمان، بازرگانان، و وزیران به کار می رفت. در هند به صورت خوجه یا خجه تغییر یافت، و برای یک کاست از هندوان که بیشتر اسماعیلیان نزاری بودند به کار رفت. به معنای سست تری برای هر هندی نزاری یا هر نزاری که اصل و نسب هندی داشته باشد، استعم ال می شود.

خوجه: نک: خواجه.

داعی (جمعش: دعوات): لفظا کسی که فرامی خواند: مبلغ دینی در گروههای مختلف اسلامی، بویژه در میان

ص: ۶۳۸

اسماعیلیه و دیگر فرق شیعه. در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی یکی از مراتب بالا و مهمّ. اسماعیلیان از همان آغاز اصطلاح داعی را برای هر نماینده مجاز دعوت اسماعیلی به کار می بردند؛ مبلغی که وظیفه اش نشر دعوت و مذهب اسماعیلی و جذب گروندگان شایسته بوده است.

داعی الدعاة: رئیس داعیان. اصطلاحی است غیر فنی که بیشتر در نوشته ها و منابع غیر اسماعیلی به کار می رود. نک: باب.

داعی مطلق: یکی از مراتب در سلسله مراتب دعوت اسماعیلیه فاطمی؛ بعدها در سازمان دعوت مستعلوی - طیبی بالاترین مرتبه دعوت شد؛ داعی مطلق رئیس دعوت طیبی در دوره استقرار آن در یمن بود، و از قدرت مطلق در جامعه

برخوردار بود. رؤسای اسماعیلیان داودی و سلیمانی نیز که از شاخه های دعوت طیبی هستند، همین عنوان را به کار می‌برند.

دسونند: لفظاً یکدهم. معادل واژه عربی عشر. عشریه مذهبی سالیانه‌ای که خوجه‌های نزاری به امام خویش می‌پردازند. در میان نزاریان ایران ده یک خوانده می‌شود، و گاهی به‌طور کلی بدان حق امام گویند.

دعوت: تبلیغ یا مأموریت؛ در مفهوم دینی - سیاسی دعوت یعنی فراخواندن کسی برای قبول یا پیوستن به جنبش یا قیام شخص یا خاندانی که مدعی حق امامت است؛ نیز بر کل سلسله مراتبی که در درون یک سازمان خاص دینی که برای این منظور پدید می‌آید اطلاق می‌گردد. این سلسله مراتب گاهی حدود نیز خوانده می‌شود، بویژه در میان اسماعیلیان. اسماعیلیه اغلب به نهضت خود به‌طور ساده همان دعوت می‌گفته‌اند یا به صورت رسمی تر الدعوة الهادیه.

دور (جمعش ادوار): عصر، عهد، دوره‌ای از تاریخ. بنا بر عقیده اسماعیلیان تاریخ مقدس بشریت از هفت دور تشکیل شده است، که هر یک با یک پیامبر راطق که پیامی منزل به صورت شریعت (احکام دینی) می‌آورد، شروع می‌شود.

رجعت: لفظاً بازگشت. این کلمه به معنای فنی برای بازگشت یا ظهور مجدد شخصیتی مسیحایی (مهدوی) به کار می‌رود، مخصوصاً آن کس که مهدی دانسته می‌شود. تعدادی از فرق اولیه شیعی منتظر بازگشت یکی از اما مان خود به عنوان مهدی، از عالم مردگان یا از غیبت، و اغلب به همراه عده‌ای از پیروانشان، پیش از روز رستاخیز، قیامت، می‌بودند.

رفیق (جمعش: رفیقان): دوست، یار؛ اسماعیلیان نزاری ایران در دوره الموت عموماً یکدیگر را با این لفظ مخاطب قرار می‌دادند.

ستر: پوشیدگی، اختفا؛ در معتقدات اسماعیلیه، بویژه در اشاره به دوره ای که دور الستر نامیده می‌شود به کار می‌رود، و آن وقتی است که امام از دیده پیروانش پنهان است، یا وقتی که حقایق در باطن مخفی است.

ستر در مقابل کشف است.

سلطان: اصطلاحی است که مسلمانان برای حکمران و فرمانروا به کار می‌برند؛ بالاترین مرجع سیاسی و نظامی در یک کشور اسلامی.

سنت: رسم، عادت، عمل؛ بویژه آنچه به زندگی نمونه و سرمشق وار پیامبر (ص) مربوط باشد، شامل رفتار، گفتار و سکنات آن حضرت؛ این سنن در احادیث مندرج است.

سید (جمعش: سادات): آقا؛ لقبی است افتخاری برای مردان مقتدر و صاحب مرجعیت؛ این اصطلاح به

ص: ۶۳۹

فراوانی، اما نه به صورت انحصاری، برای اعقاب پیامبر (ص)، بویژه آنها که از نسل امام حسین (ع) هستند به کار رفته است.

شاه: عنوانی ایرانی برای پادشاه و سلطان؛ نیز اغلب به نامهای صوفیان و اولیاء و امامان نزاری در دوره بعد از الموت اضافه می‌شده است.

شریف (جمعش: اشراف): بزرگان؛ نخست عموماً بر خاندانهای برجسته عرب اطلاق می‌شد، سپس به وجه خاص برای اعقاب پیامبر، بویژه ذریه امام حسن (ع) به کار رفت.

شریعت (یا شریعه): احکام مقدس الهی که به طریق وحی نازل شده است؛ مجموعه احکام و قوانین که راهنمای زندگی یک فرد مسلمان است. مقررات و قوانین شرعی از طریق علم فقه تدوین و تبیین می‌شود.

شیخ: پیرمرد، بزرگسال؛ رئیس یک قبیله، هریک از بزرگان دینی؛ بویژه صوفی متکی به خویش و مستقل، استاد و مرشد و راهنمای روحانی که دارای قدرت هدایت سالکان طریقه تصوف است؛ در این معنا در فارسی پیر خوانده می‌شود. در سازمان دعوت طیبیان داودی به یکی از مراتب عالییه شیخ (جمعش مشایخ) گفته می‌شود.

صامت: لفظاً خاموش؛ جانشین پیامبر ناطق.

صحابه: یاران؛ به‌عنوان یک واژه فنی مراد از آن یاران پیامبر (ص) است، از آن جمله مهاجرین و انصار، و دیگر گروهها. صوفی: پیر و طریقه تصوف. عامترین اصطلاحی است برای آن جنبه از اسلام که مبتنی بر حیات عرفانی است؛ از این رو؛ به‌معنای عارف مسلمان است، و به وجه خاص، آن‌کس که عضو و پیرو یکی از طرائق صوفیه باشد.

طریقه: راه، مسیر؛ راه عارفانه‌ای که یک صوفی طی می‌کند. نیز هریک از فرقه‌های سازمان‌یافته صوفیان.

ظاهر: بیرون، آشکار، یا معنای لفظی متون مقدس و فرایض و احکام دینی، بویژه قرآن و شریعت، در تمایز با باطن.

علم: دانش، بر وجه اختصاص علم و دانش دینی. در میان شیعه عقیده بر آن بود که هر امامی دانش سری یا باطنی خاصی دارد که از سوی خداوند الهام شده و از طریق نصّ امام پیشین به وی منتقل گردیده است.

غلات (جمع غالی): غلوکننده؛ افراطی؛ تندرو. اصطلاحی است که بر وجه انکار بر افرادی که به غلو در دین و در باب امامان متهم بودند، اطلاق می‌شد. بویژه به آن دسته از اشخاص یا گروهها گفته می‌شد که عقایدشان موافق رأی شیعیان دوازده امامی نبود.

غیبت: لفظاً عدم حضور؛ به معنای اصطلاحی فنی این واژه بر وضع کسی اطلاق می‌شود که خداوند وی را از دیده مردم پنهان داشته است و زندگی او در طی دوره غیبت می‌تواند به صورت معجزه آسا طولانی گردد. در این معنا، تعدادی از فرق شیعه به غیبت یکی از ائمه خویش اعتقاد داشته‌اند. از لوازم این اعتقاد یکی آن است که امامی بعد از او به امامت نمی‌نشیند، و انتظار می‌رود که امام غایب به‌عنوان مهدی در زمان موعودی پیش از برپا شدن قیامت رجعت کند.

فاطمیان: اعقاب علی بن ابیطالب (ع) و حضرت فاطمه (علیها السلام)، دختر پیامبر. مطابق است با علویان فاطمی. نیز نام سلسله‌ای از خلفا- امامان که مدعی بودند از نسل فاطمه (عا) هستند، و از ۲۹۷/۹۰۹ تا

فدایی (یا فداوی): کسی که جان خویش بر سر مدعایی فدا می‌کند. اصطلاحی است که بر عده‌ای خاص از سرسپردگان چند نهضت دینی - سیاسی اسلامی اطلاق شده است؛ بویژه آن دسته از نزاریان اسماعیلی ایران و شام که در طی دوران الموت جان خود را برای کشتن دشمنان فرقه خود به خطر می‌افکندند.

قائم: برخیزنده؛ برخیزاننده. مهدی موعود. در دوره اسماعیلیان پیش از فاطمی اصطلاحات مهدی و قائم هردو به کار می‌رفت، همچنان‌که در تشیع امامی به کار می‌رفت و مراد از آن امام مسیحایی منتظری بود که می‌بایست در پایان جهان ظاهر گردد. پس از روی کار آمدن فاطمیان نام المهدی برای نخستین خلیفه فاطمی به کار رفت، و اسماعیلیان امام موعود منتظر و ناطق هفتم را که هنوز در آینده انتظار ظهورش می‌رفت، قائم خواندند.

قاضی (جمعش: قضا): داور مذهبی که احکام مقدس دین اسلام را اجرا می‌کند. نک: شریعت.

قاضی القضاة: رئیس قاضیان. بالاترین مرجع حقوقی و قضایی در دولت فاطمی.

قطب: در تصوف اسلامی بر انسان کامل اطلاق می‌شود، و نیز رئیس و پیشوای هریک از طریقه‌های صوفیان.

قیامت (قیامه): روز واپسین و رستاخیز، آن هنگام که مردمان مورد داوری نهایی قرار می‌گیرند و برای ابد به بهشت یا دوزخ رهسپار می‌گردند؛ در معتقدات اسماعیلی بر خاتمه هریک از ادوار جزئی تاریخ بشر نیز اطلاق می‌شود به این مفهوم که سراسر تاریخ مقدس بشریت از دوره‌های جزئی بسیار و قیامتهای جزئی بسیار تشکیل شده است، که سرانجام منجر به قیامت واپسین که گاهی قیامة القیامات خوانده می‌شود، می‌گردد. نزاریان دوره الموت، قیامت را به معنای روحانی آن تأویل می‌کردند و آن را عبارت از تجلی حقیقت مکشوف در واقعیت روحانی امام حاضر می‌دانستند، که وی قائم القیامه نیز خوانده می‌شد. به این ترتیب، شناخت ذات و جوهر حقیقی امام بهشت را برای مومنان متحقق می‌ساخت، و در همان حال دشمنان امام به دوزخ عدم وجود روحانی محکوم می‌گردیدند.

کشف: ظاهر شدن، از پرده بیرون آمدن، کشف شدن؛ در اصول عقاید اسماعیلی بخصوص در اشاره به دوره ای به کار می‌رود که امام ظاهر است، یا حقایق در باطن مکتوم نیستند، معمولاً این چنین دوره‌ای را دور الکشف می‌گویند. کشف در مقابل ستر است.

کلمه: واژه، بویژه کلمه الهی یا لوگوس. با اصطلاح کلمة الله مترادف است.

گنان (گینان): گرفته شده از یک واژه سانسکریت به معنای دانش و علم شهودی یا دانش ناشی از مراقبه و تفکر.

اصطلاحی است عام برای مجموعه‌ای از تصنیفات شعری و دینی خوجه‌های نزاری، و برخی از گروه‌های وابسته بدانها. ادبیات گنانی به تعدادی از زبانهای هندی وجود دارد.

مأذون: لغتا مجاز؛ دارای اجازه؛ مرتبه ای از سلسله مراتب دعوت اسماعیلی، پایین تر از داعی. در دوره بعد از فاطمیان بویژه، مأذون به طور عام به هریک از دستیاران و معاونان داعی گفته می‌شد.

محتشم: عنوانی که عموماً برای رؤسای اسماعیلیان نزاری قهستان در ایران، در دوره الموت به کار می‌رفته است.

مذهب (جمعش: مذاهب): نظام یا مکتبی فقهی در اسلام؛ بویژه به چهار نظام فقهی که در میان اهل سنت پیدا شد اطلاق می‌گردد، یعنی: حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی که هر مذهب به نام فقیه موسس و پایه‌گذار آن خوانده

ص: ۶۴۱

شده است. فرقه‌های مختلف شیعی نیز هریک مذهب خاص خود را دارند. در فارسی کلمه مذهب به معنای دین به کار می‌رود و با آن مترادف است.

مرشد: راهنما؛ استاد و شیخ صوفی. نیز در ارجاع به امامان نزاری در دوره بعد از الموت به کار رفته است.

مرید: شاگرد؛ بویژه شاگرد صوفی مرشد؛ به طور کلی عضو یکی از طرائق صوفیه؛ نیز اغلب در اشاره به یک اسماعیلی نزاری عادی در ایران و جاهای دیگر در طی دوره بعد از الموت به کار رفته است.

مستجیب: لفظاً به معنای پاسخ‌دهنده، اجابت‌کننده؛ اصطلاحی است که برای نودینان اسماعیلی یا کسی که جدیداً به مذهب اسماعیلی تشرف یافته به کار رفته است.

معلم: آموزگار، بویژه آموزگار دینی؛ نیز مرتبه‌ای از سلسله مراتب دعوت در میان اسماعیلیان نزاری بعد از دوره الموت.

ملاحده (جمع ملحد). نک: الحاد.

ملحد: نک: الحاد.

مکی: نامی است که در اصل نزاریان هند برای رؤسای محلی جماعت‌های نزاری به کار می‌بردند. اینان اغلب خزانه دار بودند، و در مواقع مختلف در جماعت خانه‌های محلی مسئول خدمات بودند. معاون و دستیار مکی را کامدیا (تلفظ می‌شود کامریا) می‌خواندند. اصطلاح‌های مکی و کامدیا با تلفظ‌های مختلف بر اثر گذشت زمان به وسیله جماعت‌های اسماعیلیان نزاری بیرون از شبه قاره هند نیز به کار رفت.

مولی (جمعش: موالی): ارباب، بنده آزادشده، یا کسی که وابسته به یک قبیله عرب است. به طور دقیقتر فرد مسلمان‌شده غیرعرب که تنها با وابستگی یافتن به یک قبیله عرب، مرتبت اجتماعی در امت اسلامی می‌یافت. در قرون اولیه اسلامی، اصطلاح موالی کلاً بر گرویدگان غیرعرب به دین اسلام اطلاق می‌شد.

مهاجرین: لغتاً کوچ‌کنندگان؛ نامی که به طور جمعی به آن دسته از بیروان مکی پیامبر که همراه وی از مکه به مدینه هجرت کردند داده شده است، تا از انصار متمایز باشند.

مهدی: هدایت شده به حق؛ کسی که بنا بر عقیده شایع در میان مسلمانان پیش از پایان جهان خواهد آمد و حکومت خواهد کرد، و شریعت و عدالت را از نو مرعی خواهد داشت. این نام را با معانی فحوائی مسیحایی آن، شیعیان و سنیان در طول قرون بر افراد مختلفی اطلاق کرده اند. عقیده به آمدن مهدی از خاندان پیامبر، یعنی اهل بیت، یکی از وجود اساسی ایمان در میان شیعیان تدریجاً در مقابل اهل سنت بود. از عقاید شایع و متمایز دیگر شیعه عقیده به غیبت موقت مهدی و ظهور مجدد او (رجعت) با فتح و پیروزی بود. در زبان اصطلاحی شیعی دست کم از قرن دوم / هشتم برای مهدی لقب قائم یا قائم آل محمد نیز به کار رفته است که دلالت دارد بر اینکه یک نفر از خاندان پیامبر برخواهد خاست و عدل و داد را بر جهان از نو حکمروا خواهد ساخت. گروههای مختلف شیعی منتظر بازگشت آخرین امام، از ائمه مورد قبول خویش، در نقش قائم بوده اند. در مذاهب امامیه و اسماعیلیه به کار بردن اصطلاح قائم تا حد زیادی جایگزین اصطلاح مهدی شده است.

ناطق (جمعش: نطقاء): لفظاً به معنای گویا و سخنگو. در اندیشه اسماعیلی پیامبر گویا و شارع، کسی که شریعت جدیدی می آورد و شریعت پیشین را منسوخ می سازد، و از این رو، دور جدیدی را در تاریخ مقدس بشریت آغاز می نهد. بنا بر عقیده اسماعیلیان قدیم تاریخ عالم از هفت دور، با طول زمانهای

ص: ۶۴۲

متفاوت، تشکیل شده که هر دور با پیامبر ناطقی شروع می گردد. گذشته از این، اسماعیلیان قدیم معتقد بودند که هر یک از شش ناطق اول را کسی که وصی روحانی او است جانشین می شده است. این وصی که اساس و صامت هم خوانده می شده مفسر و تأویل کننده معنای باطنی و رمزی پیام منزل آن دوره به خاصان و برگزیدگان بوده است. این نظریه ادواری مربوط به تاریخ دینی، با تغییرات مختلفی، مورد قبول اسماعیلیان دوره های بعد نیز واقع شد.

نبی (جمعش: انبیاء): پیامبر. مرتبه و مقام نبی را نبوت گویند.

نزاریان (آل نزار): اعقاب نزار بن المستنصر، نوزدهمین امام اسماعیلیان نزاری، که امامان نزاری بعدی نسب خویش را بدو می رسانند. پیروان دعوت امامان نزاری را نزاریه می گفتند تا از مستعلویه یا مستعلیه که برادر کوچکتر نزار، یعنی مستعلی و اعقاب او را امام خویش می دانستند، متمایز باشند. در سال ۴۸۷ / ۱۰۹۴ اسماعیلیان فاطمی به دو شاخه نزاری و مستعلوی تقسیم شدند، و از سلسله امامان متمایزی پیروی کردند.

نصّ: تعیین صریح جانشین به وسیله شخص سلف. بویژه مربوط است به نظر شیعه در مسئله جانشینی در امامت، که مطابق آن هرامامی، به هدایت الهی، جانشین خود را تعیین می کند. داعیان مستعلوی - طیبی نیز مطابق قاعده نصّ تعیین می شوند. کسی را که مطابق نصّ به جانشینی تعیین شده است، منصوص گویند.

نفس: روح، و متشابه با آن است.

وزیر: مقامی والا در دستگاه دولت؛ قدرت و موضع مقام وزیر که وزارت خوانده می شود فوق العاده متغیر و متفاوت بوده است.

وصی (جمعش: اوصیاء): مجری وصیت، میراث بر؛ نیز جانشین بلافصل یک پیامبر؛ در این معنا، تفسیر و تبیین پیامهایی که پیامبران، یعنی انبیاء، آورده‌اند با اوصیاء آنها بوده است. نک: ناطق.

ولی العهد: وارث منصوص یا منصوب؛ جانشین تعیین شده یک حکمران یا سلطان.

هاشمیه (بنی هاشم): اعقاب هاشم بن عبد مناف . نیای مشترک پیامبر (ص)، علی [ع] و عباس . علویان و عباسیان شاخه‌های اصلی بنی هاشم بودند . هاشمیه همچنین به آن دسته از شیعیان که نائل به امامت ابو هاشم، پسر محمد بن الحنفیه، و حنفیان دیگر نیز شدند اطلاق می‌شود.

یارلیغ: اصطلاحی در زبان مغول به معنای فرمان و حکم.

ص: ۶۴۳

یادداشتها

اختصارات زیر در یادداشتها و کتابشناسی به کار رفته است.

ص: ۶۴۴

۱. مقدمه: پیشرفت غریبان در مطالعات اسماعیلی

(۱). برای بحثهای مربوط به اسماعیلیان و بخصوص نزاریان در نوشته‌های قرون وسطای اروپایی نگاه کنید به:

ed seriom? eM, " eisA'd elpuep, snissassA sel rus noitatressiD", tenoclaF ellimaC selleB te
snoitpircsnI sed elayoR eim? edacA'l ed sertsigeR sed s? erit, erutar? ettiL. ۱۷۰- ۱۲۷. PP,
)۱۷۵۱(۱۷, sertteL

nhoJ fo sriomeM ellivnioJ ed این رساله به انگلیسی ترجمه شده و به عنوان ضمیمه در کتاب زنان دو ژوئنویل
droL ، ترجمه ت. جونز (چاپ هفد، ۱۸۰۷)، جلد دوم، صفحات ۲۸۷-۳۲۸، آمده است؛

pp, . E selrahC. pp, . " niatnuoM eht fō naMdlO ehT", llewoN. E selrahC. pp, .
)۱۹۴۷(۲۲, mulucepS, " niatnuoM eht fō naMdlO ehT", llewoN. E selrahC. pp, .
(۱۹۶۷, nodnoL) malsI ni tceS lacidaR A: snissassA ehT, siweL. B; ۵۱۹- ۴۹۷. ۹- ۱

[این کتاب تحت عنوان فدائیان اسماعیلی توسط فریدون بدره‌ای به فارسی ترجمه شده است]؛

wokeiw eiwtcinneimzip miksjeporue w wonysasa atkes aksnamluzuM, iksnizuaH. J red
ni ednegelnenissass A eiD, htumlleH dlopoeL dna)۱۹۷۸, nanzoP(hcinders. (۱۹۸۸,
anneiV) sretalettiM sed gnuthcidsthcihcs eG nehcsiherrets? O

این کتاب کاملترین بررسی جدید درباره این موضوع است.

(۲).

nodnoL(reldA. N sucraM. rt dna. de, yrarenitI ehT, aleduT fo nimajneB. ۱۷- , ۱۹۰۷(,
۱۶. pp, noitalsnart

(۳). همان کتاب، ترجمه صفحات ۵۳-۵۴.

(۴). متن لاتینی این گزارش در کتاب آرنلد لوبکی آمده است:

atnomunoM ni, λ. pahc, v koob, murovalS acinorhC s'kceb? uL fo dlonrA. lov,)۱۸۶۹,
revonaH(la te ztreP. H groeG. de, serotpirCS: acirotSiH eainamreG. ۲۴۰. p, ۲۱

(۵).

pahc, ۲۰ koob, muratseg siniramsnart subirtaP ni murer airotSiH, eryT fo mailliW. .
۹۹۶- ۹۹۵. pp, ۱. lov,)۱۸۹۵- ۱۸۴۴, siraP(xuatnediccO sneirotsiH: CHR ni, ۲۹

ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان تاریخ کارهایی که در ماوراء دریا کرده شد، ترجمه ا. ا. بابکوک و ا. سی.

کری (نیویورک ۱۹۴۳)، جلد دوم، صفحات ۳۹۰-۳۹۲.

(۶). برای مثال نک:

siraP(siraP. G. de etniaS erreug al ed erioTsE'L, esiorbmA , ۱۸۹۷(

ستون ۲۳۳-۲۳۹، و تنمه یا ذیل فرانسوی ویلیام صوری، یعنی:

koob, romertuO'd erret al ed etseuqnoc al te ruerepme selcarE ed erioTsE'L ۲۴ ,
euqinorhC aL dna, ۱۹۴- ۱۹۲. pp, ۲. lov, xuatnediccO sneirotsiH: CHR ni, ۱۵. pahc.
pp,)۱۸۸۷, siraP(eirtaL saM ed. L. de, reiros? erT el dranreB ed te luonrE'd

ص: ۶۴۵

. ۲۸۸-۲۸۹ .

برای روایات دیگر وقایع‌نویسان آنگلو- نورمن نک:

notlimaH. C snaH. de, muracilgnA murer acirotsiH, hgrubweN fo mailliW sbbutS. W. de, acinorhC, nedevoH fo regoR; ۱۶۶- ۱۶۵. pp, ۱۸۵۶, nodnoL(. ۱۸۱. p, ۳. lov, ۱۸۷۰, (nodnoL

که به عنوان جلد پنجاه و یکم مجموعه به یادماندنی وقایع‌نامه های قرون وسطایی بریتانیایی به چاپ رسیده است . عنوان رسمی این مجموعه mureR ivea iidom muracinnatirB است، اما در میان عامه به نام مجموعه رولز معروف است؛ وقایع‌نامه (احتمال دارد که به وسیله مردی از اهالی لندن به نام ریچارد تثلیث مقدس (ytinirT yloH fo) drahciR نوشته شده باشد).

dna selcinorhC ni, sbbutS. W. de, idraciR siger atseg te muronirgerep muirarenitI. pp, ۱. lov, ۱۸۶۴, nodnoL(۳۸ seireS slloR, I drahciR fo ngieR eht fo slairomeM. ۴۴۵- ۴۴۴ dna ۳۴۲- ۳۳۷

و کتابی که به جفری ونیسف نسبت داده شده است تحت عنوان

sedasurC eht fo selcinorhC ni, dnaL yloH eht ot srehtO dna I drahciR fo yrarenitI fo ; dna noiL ed rueaC drahciR fo edasurC eht fo sevitarraN yraropmetnoC gnieb. ۲۷۷- ۲۷۶. pp, ۱۸۴۸, nodnoL(siuoL tniaS fo edasurC eht

(۷).

lov, eainameG atnomunoM ni, ۱۶. pahc, ۴ koob, acinorhC, kceb? uL fo dlonrA. ۲۱ , ۱۷۹. p

(۸).

pp, luonrE'd euqinorhC; ۲۳۱- ۲۳۰ dna ۲۱۶. pp, selcarE ed erioTsE'L rep ieD .۳۲۳ -۳۲۴ ; atseG ni, sicurC muiledif muroterceS rebiL, ollesroT odunaS oniraM. ۲۰۱. p, ۲. lov, ۱۶۱۱, revonaH(sragnoB. J. de, socnarF

سانودو این کتاب را در ۱۳۲۱ به اتمام رسانید و به پاپ جان بیست و دوم تقدیم کرد؛ پی پینوی راهب نیز، که در دهه‌های نخستین قرن چهاردهم به نوشتن اشتغال داشته است، مؤلف وقایع‌نامه مفصلی است که وقایع تا سال ۱۳۱۴ را دربردارد، و (فصل ۳۸ تا ۴۱) آنچه را پیشینیان او درباره اسماعیلیه گفته اند در آن تکرار می‌کند. منتخباتی از این وقایع‌نامه را می توان در mureR serotpircS muracilatI ، ویراسته لودوویکو ا . موراتوری (میلان، ۱۷۲۳-

(۱۷۵۱)، جلد نهم، یافت. در اینجا، داستان پریدن اسماعیلیان از برج در صفحه ۷۰۵ آمده است. همین داستان به صورت یک حادثه در منظومه فرانسوی بود وئن دو سبورک، که از آثار اوایل قرن چهاردهم دانسته شده، آمده است. نام این اثر چنین است:

senneicnelaV(melasurehJ ed yoR, eIII cruobeS ed niuduaB ed snamor iL. ۳۵۹. ، ۱۸۴۱(،
p, ۱. lov

در اینجا پیروان فرقه اسماعیلی *sisA -stuaH* خوانده شده‌اند، و نیز در پایان مجموعه‌ای ایتالیایی از قصه‌های کهن، به نام صد قصه کهن (فلورانس، ۱۵۷۲)، صفحه ۹۲، این داستان تکرار شده است، در اینجا امپراتور آلمان، فردریک، به عنوان شخصیتی که با شیخ الجبل دیدار کرده، به غلط، به جای هانری دوشامپانی گذاشته شده است.
(۹).

ni, anatumylosoreiH ues silatneirO airotsiH, jirtiV ed seuqcaJ(yrtiV fo somaJ. ۱۰۹۵ dna
۱۰۶۳- ۱۰۶۲. pp, I. lov, socnarF rep ieD atseG
ص: ۶۴۶

(۱۰). اما وی به اصرار می‌گوید که پیروان این فرقه با آنکه اصل یهودی دارند اما از شریعت یهود پیروی نمی‌کنند و نک:

p, ۱۸۵۷, grubmaH(tneruaL. M. C. J. de, oitanirgereP iramteihT irtsigaM .۵۲ .
(۱۱).

nodnoL(۵۷ seireS sllor, drauL. R yrneH. de, arojaM acinorhC, sirap wehttaM; ۴۸۹- ,
۴۸۸. pp, ۳. lov, ۱۸۷۶

ترجمه انگلیسی به نام تاریخ انگلیس متیو پاریس، ترجمه جان ا. جیلز (لندن، ۱۸۵۲)، جلد اول، صفحات ۱۳۱-۱۳۲؛
در اینجا نیز حکایت شده است که وقتی نماینده اسماعیلیان قضیه خود را نزد پادشاه انگلستان مطرح می‌ساخت، اسقف
وینچستر که حضور داشت به میان سخن دوید و اظهار داشت: «این سگان را بگذاریم تا یکدیگر را تکه پاره کنند، بلکه
همگی از میان بروند و نابود گردند؛ و ما، هنگامی که علیه دشمنان مسیح که هنوز باقی مانده باشند به پیش تازیم، همه
را خواهیم کشت و زمین را از لوث وجود آنان پاک خواهیم کرد. لذا همه عالم رعایای یک کلیسیا خواهند شد؛ و آن
کلیسای کاتولیک است.»
(۱۲).

pp,)۱۸۷۴, siraP(ylliaW ed silataN. de, siuoL tniaS ed eriotSiH, ellivnioJ ed naeJ. ff ۲۴۶ .
dna. ff ۱۶۰, ۸۸

در ترجمه انگلیسی این کتاب بخش اساسی درباره مبادله رسولان را باید در کتاب خاطرات ژوئویل، جلد اول، صفحات ۱۹۴-۱۹۷، ملاحظه کرد که مبتنی است بر ویرایش ۱۶۶۸ متن کهن فرانسوی آن که توسط شارل دو فرسن دو کانتز فراهم شده و در وقایعنامه‌های جنگهای صلیبی نیز، صفحات ۴۷۰-۴۷۴، آمده است.

(۱۳). اما فالكونه می نویسد که کلمه بدوی، niuodeB، که در ویرایش دو کانتز و ویرایشهای بعدی آمده است تنها می تواند نشانه غلطخوانی ناسخ باشد، زیرا این کلمه در دستنویس اصلی ژوئویل، که به کتابخانه سلطنتی راه پیدا کرده، نیامده است. نک: فالكونه، «رساله»، صفحه ۱۶۵. به نظر می آید که خود دو کانتز از این مسئله آگاه بوده است، زیرا ژوئویل را متهم می سازد که بدویان و ملاحظه را به یکدیگر درآمیخته است؛ نک: یادداشتهای او در ژوئویل، خاطرات، جلد اول، صفحات ۳۳۱-۳۳۲.

(۱۴). ژوئویل، خاطرات، جلد اول، صفحات ۱۴۸-۱۴۹؛ در وقایعنامه جنگهای صلیبی، صفحات ۴۲۰-۴۲۱، از نو چاپ شده است.

(۱۵).

kcurbuR fo mailliW fo yenruoJ ehT, kceorbsyuR nav melliW(kcurbuR fo mailliW
llihkcoR. W mailliW. rt dna. de, ۵۵- ۱۲۵۳, dlroW eht fo straP nretsA eht ot. ۲۲۲- ۲۲۱
(dna ۱۱۸. pp,)۱۹۰۰, nodnoL

(۱۶). مارکوپولو، کتاب جناب مارکو پولو، ویراسته و ترجمه هنری یول، ویرایش سوم، تجدید نظر شده به وسیله هنری کوردیر (لندن، ۱۹۰۳)، جلد اول، صفحات ۱۳۹-۱۴۶. این متن مأخذ عمده ارجاعات ماست. نیز نک: ویرایش انگلیسی ا. سی. مول و پ. پلیوت تحت عنوان مارکوپولو، توصیف جهان (لندن، ۱۹۳۸)، جلد اول، صفحات ۱۲۸-۱۳۳، که مبتنی است بر تحریر لاتینی کتاب که در ۱۹۳۲ در کتابخانه کلیسای جامع تودلا کشف شد، اما عبارات متناظر از دیگر دستنویسهای مهم این اثر را نیز دربردارد.

(۱۷). برای شکلهای تحریف شده کلمه ملحد در متون مختلف کتاب مارکوپولو، نک:

siraP(oloP ocraM no setoN, toilleP luaP, ۱۹۵۹-۱۹۷۳(,

، جلد دوم، صفحات ۷۸۵-۷۸۷.

(۱۸). نک: تفسیرهای یول در مقدمه گرانوڈرش بر کتاب جناب مارکوپولو، جلد اول، صفحه ۱۴۲، و پلیوت، -

ص: ۶۴۷

یادداشتها، جلد اول، صفحات ۵۲-۵۵، که در آنجا صور دیگر این نام، که در نسخه‌های دستنویسهای متفاوت مارکوپولو آمده، ذکر شده است.

(۱۹). در باب این نکته نک:

JG, " ssaP rabmalaS eht dna yellaV'snissassA ehT", kratS ayerF .۷۷)۱۹۳۱(

، بویژه صفحات ۵۳-۵۴.

(۲۰). کتاب جناب مارکوپولو، جلد اول، صفحه ۱۴۸. نیز نک: تذکراهای مقدماتی نرمان م. پن زر در ویرایش خود از کتاب مارکوپولو، مبتنی بر نخستین ترجمه انگلیسی این اثر که در قرن شانزدهم به وسیله جان فرامپتن، تحت عنوان سفرنامه مشهور و والامقام مارکوپولو (لندن، ۱۹۲۹)، به عمل آمده است، صفحات ۳۸ و ۳۹ مقدمه.

(۲۱). نک: کتاب جناب مارکوپولو، جلد اول، صفحه ۱۴۹، که در آنجا به این قلعه اشاره شده است.

(۲۲). برای بازسازی مسیر بحث انگیز سفر مارکوپولو در شرق ایران نک: پرسی م. سایکس، ده هزار فرسنگ در ایران (نیویورک، ۱۹۰۲)، صفحات ۲۶۰-۲۷۳؛ نیز نک: تاریخ افغانستان (لندن، ۱۹۴۰)، جلد اول، صفحات ۲۴۵-۲۴۶، که در آنجا تون آن محلی پنداشته شده که قلعه نزاریان در آن واقع بوده است؛

reidroC. H, ۷۷- ۶۷. pp, ۲. lov,)۱۹۱۰, nodnoL(aidnI ot dnalrevO, nideH. A nevS , eihpargo? eg ed te erioticsih'd segnal? eM sih ni," esreP ne oloP ocraM ed eriar? enitI'L" dna setoN, oloP ocraM reS sih dna, ۵۲- ۴۰. pp, ۲. lov, (۱۹۲۰, sirap) selatneiro. ۳۴- ۳۲. pp, (۱۹۲۰, nodnoL) noitidE s'eluY yrneH riS ot adneddA

(۲۳). در بعضی از تحریرهای مارکوپولو کلمه nissassA اصلاً نیامده است؛ به عنوان نمونه نک: سفرنامه مارکوپولو، ویراسته تامس رایت (لندن، ۱۸۵۴)، صفحات ۷۳-۷۷، که ویرایش تجدیدنظرشده چاپ انگلیسی معروف ۱۸۱۸ ویلیام مارسدن است که خود از تحریری ایتالیایی، که جوانی ب.

راموسیو فراهم آورده و در ۱۵۵۹ در ونیس به چاپ رسیده، ترجمه شده بود.

(۲۴). برای تفصیل بیشتر نک: برنارد لوئیس، «فدائیان شام و اسماعیلیان ایران»، در

aimedaccA len aisreP aL: amet lus elanoizanretni ongevnoc led ittA, iecniL ied .elanoizaN, ۵۷۳- ۵۷۶. pp,)۱۹۷۱, omoR(oveoidom

این مقاله در کتاب مجموعه مقالات او به نام malsI namottO dna lacissalC ni seidutS لندن، ۱۹۷۶، از نو به چاپ رسیده است.

(۲۵).

setoN egaugnaL nredoM," snissassA eht dna srudabuorT ehT", srebmahC. M. F. ۲۵۱- ,
۲۵۴. pp,)۱۹۴۹(۶۴

(۲۶). منقول در مقاله نول، «شیخ الجیل»، صفحه ۱۵۵، و لويس، فدائیان، صفحات ۲ و ۱۴۲.

(۲۷). لويس، فدائیان، صفحه ۸.

(۲۸). لويس، «فدائیان شام»، صفحه ۵۷۵.

(۲۹).

pp, I. lov, snamor iL, cruobeS ed niuduaB .۳۱۹ -۳۶۴ .

(۳۰).

lov,)۱۸۴۸, niruT(eairtaP airotSiH atnomunoM ni, idnum ogamI, iuqcA'd opocaJ. ff .
۱۵۵۷. pp, ۳

(۳۱). پلیوت، یادداشتها، جلد دوّم، صفحه ۷۸۵.

(۳۲).

ni, cirodO rairF fo lanruoJ ehT,)enonedroP ad ocirodO(enonedroP fo cirodO dralloP.
W. A. de, sevitarraN eerhT htiW ... ellivednaM nhoJ riS fo slevarT ehT

-

ص: ۶۴۸

)pp,)۱۹۰۰, nodnoL .۳۵۶ -۳۵ ;

در اینجا سرگذشت اودوریک از روی ترجمه انگلیسی، که برای اولین بار در جلد دوّم کتاب ریچارد هاکیوت، به
نام P lapicnirN snoitagiva (لندن، ۱۵۹۹)، به چاپ رسیده، نقل شده است.

(۳۳).

siraP(sneinomrA stnomucoD: CHR ni, mudneicaf muigassap da muirotceriD. ۴۹۷- ,
۴۹۶. pp, ۲. lov,)۱۹۰۶- ۱۸۶۹

(۳۴).

de, menoitanirgerep itpygE te eaibarA, eatcnaS earreT ni muirotagavE, irbaF. F. ۳۲۸- .
۳۲۳. pp, ۲. lov,)۱۸۴۹- ۱۸۴۳, tragttutS(relssaH. D. C

(۳۵). کتاب گشت و گذارهای برادر فلیکس فابری، ترجمه ا. استوارت (لندن، ۱۸۹۷)، جلد دوم، صفحه ۳۹۰.

(۳۶).

xuaetuoc- etrop snisassA sneicna sed enigiro'l ed? etciarT, yllitaB ed yebeL sineD, ;
syoR snucua'd sennosrep s? e sedicimoh te statnetta srueL ed selpmexe seuqleuq ceva;
)۱۶۰۳, noyL(? etneitserhC al ed sruengieS te, secnirP

ظاهرا به صورت جداگانه نیز در همان سال در پاریس چاپ شده است؛ همچنین در

a sfitaler sreilucitrap s? etiarT te scitoN, snoitatressiD sruellieM sed noitcelloC. ۵۰۱- ?
۴۵۳. pp, ۲۰. lov,)۱۸۳۸, siraP(rebeL. C. de, ecnarF ed erioitsiH'l

(۳۷).

pp,)۱۶۵۹, kceb? uL(sutregneB. H. de, murovalS acinorhC, kceb? uL fo dlonrA. ۵۵۱- .
۵۵۰ dna ۳۸۲- ۳۷۹

(۳۸). نک: سفرنامه ربی بنیامین، ترجمه جی. بی. براتیبه (آمستردام، ۱۷۳۳)، یادداشتهای فصول هفتم و پانزدهم.

(۳۹).

muc, sitatinitaL eamifni te eaidom serotpircs da muirassolG, egnac uD. ۴۲۸. p, I. lov,
)۱۸۸۳, troiN(ervaF. L. de, iiretnepraC. P. D sirgetni sitnomelppus

دوکاثر قبلا به این موضوع در یکی از یادداشتهای خود بر ویرایش کتاب ژوئویل پرداخته است، نک: ۳۵۸- ۳۵۷. pp
, ۱. lov, striomeM ,ellivnioJ

(۴۰).

eriannoitcid uo, elatneiro euq? ehtoilbiB, ellivnialoM ed tolebreH'd ymel? ehtraB
selpuep sed ecnassionnoc al edrager iuq ec tuot tnomelar? en? eg tnanetnoc, lesrevinu.
)۱۶۹۷, siraP(tneirO'l ed

(۴۱).

dna ۳۶. pp,)۱۷۰۰, drofxO(murasreP muretev sinoigiler airotsiH, edyH. T ۴۹۳ .

(۴۲).

omoR(anacitaV- onitnomelC silatneirO acehtoilbiB, inamesA. S. J. , ۱۷۱۹ - ۱۷۲۸(,
۳۲۰- ۳۱۸ dna ۲۱۵- ۲۱۴. pp, ۲. lov

(۴۳). به عنوان مثال نک:

hpesoJ; ۲۰۹- ۲۰۸. pp, ۶. lov,)۱۷۲۷, siraP(tnavel el snad snoissim sed seriom? eM
netsraC; ۱۲۹- ۱۲۸. pp, ۳. lov, (۱۷۵۷, siraP) snuH ed elar? en? eg eriothsiH, sengiuG ed
nredn? aL nednegeilmu nredna dnu neibarA hcan gnubierthcsebesie R, rhubeiN. ۴۴۵-
(۴۴۴. pp, ۲. lov, (۱۷۷۸, negahnepoC

که یادداشتهای این سیاح معروف را درباره اسماعیلیان شام دربردارد، و

egayoV, itiraM. F. G tnavel ud elar? en? eg eriothsih'l ceva enits? elaP al te, eiryS al,
)erpyhC ed elsi'l snad. ۵۲ dna ۲۴, ۲۲. pp, ۲. lov,)۱۷۹۱, siraP

که اصلا در ۱۷۶۹ به ایتالیایی چاپ شده است.

(۴۴).

ed secnatsnocric seuqleuq rus snomessicrialc? E", er? eilavaR al ed euqsev? eL

-

ص: ۶۴۹

1۶۴- "H, snissassA sed ecnirP, engatnoM al ed xueiV ud eriotsih'l edacA'l ed eriotsiH, eim?
۱۵۵. pp,)۱۷۵۱(۱۶, sretteL selleB te snoitpircsnI sed elayoR

به صورت تکمله‌ای در کتاب خاطرات ژوئنویل، جلد دوّم، صفحات ۲۷۵-۲۸۵، آمده است.

(۴۵). به‌عنوان مثال نک:

(۱۷۶۳, siraP(sesurD sed eriotsiH, erreip tniaS ed teguP

نیز:

ehcsilbiB r? uf muirotrepeR, " nesurD sed noigiler red noV", nrohhciE. G nnaHoJ
ethcihcseG, sbroW. G. J dna, ff ۱۰۸. pp,)۱۷۸۳(۱۲, rutarettiL ehcsidn? alnegroM dnu.
(۱۷۹۹, ztilr? oG) neiryS ni nesurD red sednal sed gnubierhcseb dnu

(۴۶).

atted, anassissA attes al arpos ocitirc- ocirots oilgauggaR", inamessA. S. pp,)۱۸۰۶(۱۳,
arutarettiL anailat'lled elanroiG, " inissassA ilged etnomraglov, ۲۶۲- ۲۴۱

نیز به‌طور جداگانه در یادوا در ۱۸۰۶ چاپ شده است.

(۴۷).

oihcceV led e inissassA ilged olopop led ehcirotsi eiromeM, itiraM. F innavoiG.)۱۸۰۷,
nrohgeL(erongis- opac orol, angatnoM alled

به‌موجب نوشته این کشیش ایتالیایی که ممکن است تجدید چاپ و ویرایش قدیمی تری بوده باشد نام snissassA
از aicasrA اشتقاق یافته است، و واژه اخیر عنوان ساکنان کردشهر aicasrA است که اسماعیلیان نخست از آنجا، به
زعم نویسنده، به شام مهاجرت کرده بودند.

(۴۸).

icirotsi irav ad etlocar isurD ied enoigiler alled enigiro'llus eizitoN, itkoB. G. ۳۱. p,
)۱۸۰۹(I, stneirO sed neburgdnuF, ' ibara

(۴۹). برای تفصیلات بیشتر درباره زندگی و خدمات دانشگاهی و علمی دو ساسی نک:

AJ," ycaS ed ertsevliS norab el. M rus eriar? ettil te euqirotsih ecitoN", duanieR. J, ,
)۱۸۹۵, sirap(ycaS ed ertsevliS, gruobnereD. H; ۱۱۳- ۱۹۵. pp, (۱۸۳۸) ۶, eir? es ۳ selpicid
(ses te sniaropmetnoc ses, ۱۸۳۸- ۱۷۵۸, ycaS ed ertsevliS, niar? eheD. H dna. (۱۹۳۸, sirap

(۵۰). آثار دو ساسی درباره دروزها عبارت است از ویرایش و چاپ منتخباتی از دستنویسهای آنها با ترجمه فرانسوی
که در کتاب گزیده‌های عرب (ebarA eihtamotserhC) (پاریس ۱۸۰۶) او، جلد اول، صفحات ۲۰۶- ۳۰۹، و جلد
دوم، صفحات ۳۳۴- ۴۰۳، آمده است؛ و نیز در

uaev nu'd erugif al? a tnedner sezurD sel euq etluc ud enigiro'l rus eriom? eM". ۱۲۸- ",
۷۴. pp,)۱۸۱۸(۳, ecnarF ed layoR tutitsnI'l ed seriomeM

در اینجا قدیمی‌ترین نوشته‌های اروپاییان درباره دروز نیز مورد بررسی قرار گرفته است، و مهمتر از آن

.slov ۲,)۱۸۳۸, sirap(sezurD sed noigiler al ed? esopxE .

بخشی از کتاب اخیر به وسیله فیلیپ وولف تحت عنوان eid nesurD erhi dnu alroV ?refu به آلمانی ترجمه
شده و در ۱۸۴۵ در لایپزیگ به چاپ رسیده است.

(۵۱).

ed eigolomyt? e'l rus te, snissassA sed eitsanyd al rus eriom? eM", ycaS ed ertsevliS. ۸۴-
۱. pp,)۱۸۱۸(۴, ecnarF ed layoR tutitsnI'l ed eriom? eM, " mon ruel

تحریر کوتاهتری از این مقاله قبلا در (۱۸۰۹ ۲۱۰) ruetinoM, صفحات ۸۲۸- ۸۳۰، و نیز در (۱۸۰۹ ۸)
segayoV sed selanna, صفحات ۳۲۵- ۳۴۳، به چاپ رسیده بود.

(۵۲). لوئیس، فدائیان، صفحه ۱۱، و نیز مقاله «فدائیان شام»، صفحات ۵۷۳- ۵۷۴.

ص: ۶۵۰

۲۶۲

(۵۳). روایت پرداخت و مفصلی از داستان استعمال حشیش برای ایجاد جذبه رؤیای بهشت در یک داستان عربی درباره

اسماعیلیان شام آمده است. این داستان را فون هامر پیدا کرد و آن را جدی گرفت، و بعدها، هنگامی که دوساسی درباره وجود واقعی باغ بهشت اظهار تردید کرد، فون هامر برای رد نظر دو ساسی آن داستان را به شهادت آورد. نک:

" , engatnoM al ed xueiV ud sidarap el ruS", llatsgruP- rommaH nov. J. ۲۰۶- ۲۰۱. pp, " ,
)۱۸۱۳(۳, sneirO sed neburgdnuF

(۵۴). مارشال جی. اس. هاجسن، فرقه اسماعیلیه: ستیزه اسماعیلیان نزاری قدیم با دنیای اسلامی (لاسه، ۱۹۵۵)، صفحات ۱۳۳-۱۳۷؛ برنارد لوئیس مقاله «حشیشیه» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحات ۲۶۷-۲۶۸؛ نیز کتاب فدائیان او، صفحات ۱۱-۱۲.

(۵۵). در باب استعمال این کلمه در مورد نزاریان شام نک: بنداری، زبدة النصره، ویراسته م. ث. هوتسما در

nedieL(II sedicuojdleS sed erioticsih'l? a sfitaler setxet ed lieuceR ,۱۸۸۹(

، صفحات ۱۶۹ و ۱۹۵؛ ابن میسرّ، اخبار مصر، ویراسته هانری ماسه (قاهره، ۱۹۱۹)، صفحه ۶۸؛ نیز ویرایش ا.

فواد سیّد (قاهره، ۱۹۸۱) صفحه ۱۰۲؛ محمد تقی دانش پژوه، «ذیلی بر تاریخ اسماعیلیه»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۷ (۱۳۴۴/۱۹۶۵)، صفحه ۳۱۲؛ و رشید الدین فضل الله، تاریخ مغولان در ایران، ویراسته و ترجمه ا. کاترمر (پاریس، ۱۸۳۶)، یادداشتهای صفحات ۱۲۲-۱۲۸. پروفیسور مادلونگ به نویسنده اطلاع داد که در بعضی از منابع زیدی ناحیه دریای خزر در اوایل قرن هفتم / سیزدهم نزاریان ایران نیز حشیشی خوانده شده اند. از جمله این مآخذ یکی نامه‌ای است که یوسف جیلانی به عالم زیدی یمنی، عمران بن ح سن الهمدانی، نوشته، و کتاب حدائق الوردیه حمید المحلّی، که اینک در کتاب و. مادلونگ تحت عنوان متون عربی مربوط به تاریخ امامان زیدی طبرستان، دیلمان، و گیلان (بیروت، ۱۹۸۷) به چاپ رسیده است، صفحات ۱۴۶ و ۳۲۹. بنابراین نظر برنارد لوئیس در این باب که مسلمانان منحصرًا نزاریان شام را حشیشیه می‌گفته‌اند درست نبوده است.

(۵۶). الهدایة الآمریة، ویراسته آصف بن علی اصغر فیضی (لندن و غیره، ۱۹۳۸)، متن صفحات ۲۷ و ۳۲.

در مجموعه الوثائق الفاطمیة گرد آورده و ویراسته جمال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۵۸)، صفحات ۲۳۳ و ۲۳۹، تجدید چاپ شده است.

(۵۷). نک: آثار زیر از کاترمر:

، ۴ E. er? omertauQ. "sneil? eamsI sel rus euqirotsih ecitoN": er? omertauQ. E ,
sefilahK sed eitsanyd al rus seuqirotsih seriom? eM"; ۳۳۹- ۳۷۶. pp,)۱۸۱۴(- zz? eoM
etimitaF efilahk ud eiV" dna, ۹۷- ۱۴۲. pp (۱۸۳۶) ۲, eir? es ۳, AJ," setimitaF dna ۹۳- ۴۴.
pp, (۱۸۳۷) ۳ dna, ۴۰۱- ۴۳۹. pp, (۱۸۳۶) ۲, eir? es ۳, AJ," hallA- nid- il. ۱۶۵- ۲۰۸.

(۵۸).

stiaRtxE te secitoN," esreP ed sneil? eamsI ed eitsanyd al ed erioTsiH", niadruoJ. mA.
)۱۸۱۳(۹, stircsunaM sed

ترجمه در صفحات ۱۴۳-۱۸۲ و متن در صفحات ۱۹۲-۲۴۸ آمده است. نیز نک: همو:

siraP(sedasiorC sed erioTsiH, duaHciM. F hpesoJ ni," snissassA sel ruS". ۴۷۷- ۴۴۹. ۱۸۲۵(,
pp, ۲. lov

که در چاپ بسط یافته این اثر توسط م. هویلارد بره هلز (پاریس، ۱۸۴۹)، جلد اول، صفحات ۴۷۲-۴۸۸، آمده است؛
نیز نک: ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان -

ص: ۶۵۱

pp, ۳. lov,)۱۸۵۲, nodnoL(nosboR. W. rt, sedasurC fo yrotsiH s'duaHciM. ۴۳۱- ۴۱۳ .

(۵۹).

sehcrehceR" sih osla ees; ۲۴۶- ۲۰. pp noitcudortni, I. lov,? esopxE ycaS ed ertsevliS dna
۳۱۱- ۲۹۸. pp,)۱۸۲۴(۴, eir? es ۱, AJ," sneil? eamsI sed etces al? a noitaitini'l rus. ۳۳۱- ۳۲۱

(۶۰). نک: هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۲ به بعد.

(۶۱).

nehcsidn? alnegroM sua nenissassA red ethcihcseG eiD, rommaH nov hpesoJ.)۱۸۱۸,
nelleuQ)negnib? uT- tragttutS

(۶۲). ترجمه فرانسوی این کتاب تحت عنوان snissassA sed erdro'l ed erioTsiH ، به قلم ، P .A .A ed .
snissassA eht fo trelleH .J ,siaruonN ، در ۱۸۳۳، در پاریس به چاپ رسید، و ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان
yroTsiH ehT ، به قلم اسوالد سی. وود در لندن در ۱۸۳۵ چاپ شد، و در ۱۹۲۶ با مقدمه‌ای از س. شرادهاناندا سان
یاسی، در بنارس، در هند، تجدید چاپ شد . اخیراً نیز دوباره به چاپ رسیده است (نیویورک، ۱۹۶۸). نیز باید یادآور
شد که تنها چاپ انگلیسی این کتاب ترجمه رساله معروف دوساسی را درباره فدائیان به صورتی که مخ
در ruetinoM درج شده بود، به عنوان یادداشت D دربردارد.

(۶۳). به عنوان مثال، فریا استارک، آن سیاح معروف دره الموت که در ۱۹۹۳ در یکصد سالگی درگذشت، در کتاب دره‌های فدائیان (لندن، ۱۹۳۴)، از فون هامر به عنوان مرجع اصلی خود یاد می‌کند (صفحه ۲۲۸)، و همچنین است در رمان تاریخی معروف بتی بوئول (luohtuoB ytteB)، تحت عنوان engatnoM al ed xueiV eL (پاریس، ۱۹۵۸) تجدید چاپ شده است. بعضی از نویسندگان آثار عامیانه در این باب هنوز کار فون هامر را جدی تلقی می‌کنند؛

نک:

(۱۹۷۳، erF edualC naeJ, er? erdrO'L, siraP(snissassA sed ertiaM dnarG eL

(۶۴). نک:

. ۱۳۶-۱۳۸. rommaH nov, er? erdrO'L, siraP(snissassA sed ertiaM dnarG eL

(۶۵). همان کتاب، صفحات ۱-۲.

(۶۶). همان کتاب، صفحه ۲۱۸.

(۶۷). همان کتاب، صفحات ۲۱۶-۲۱۷.

(۶۸).

uo, hedizug- i- hkiraT ud etiartxe, sedikuojdleS sed eriotSiH", yrom? erfeD. C. ۴۹- ۲۶.

pp,)۱۸۴۹(۱۳, er? es ۴, AJ, " ifuatsuM hallA dmaH'd, eisiohc eriotSiH

(۶۹).

eiryS ed sneinihtaB uo sneil? eamsI sel rus sehrehcer sellevuoN", yrom? erfeD. C ۵ ,

dna ۴۲۱- ۳۷۳. pp,)۱۸۵۴(۳, er? es ۵, AJ, " snissassA'd mon el suos sunnoc sulp. ۷۶- ۵. pp,

(۱۸۵۵)

نیز مقاله او در مجله آسیایی، سری ۵، شماره ۸ (۱۸۵۶)، صفحات ۳۵۳-۳۸۷، و شماره ۱۵ (۱۸۶۰)، صفحات ۱۳۰-

۲۱۰، تحت عنوان

el suos sunnoc sulp, esreP al ed sneinitaB uo sneil? eamsI sed eriotSiH'l rus iassE". ۲۱۰-

۱۳۰. pp,)۱۸۶۰(۱۵ dna ۳۸۷- ۳۵۳. pp, (۱۸۵۶) ۸, er? es ۵, AJ, " snissassA'd mon

(۷۰).

ffv. pp, ۳. lov, ۱۸۶۸, nedieL(engapsE'd snamlusuM sed eriotSiH, yzoD. R .

و کتاب او تحت عنوان -

ص: ۶۵۲

pp, ۱۸۷۹, siraP- nedieL(nivuahC. V. rt, omsimalSI'l ed eriotSiH'l rus iassE. ۳۱۳- ۲۵۷ .

(۷۱). نک: نوشته‌های زیر از دخویه:

nedieL(sedimitaF sel te n? iarhaB ud sehtamraC sel rus eriom? eM: ejeoG ed. J. M, " n? ,
iarhaB ud sehtamraC sed eripme'l ed niF aL"; ۱۸۸۶, nedieL, . de dn ۲; ۱۸۶۲. ۲۲۵- ۲۲۲.
pp, ۳. lov, ERE" snaitamraC" dna, ۳۰- ۵. pp, (۱۸۹۵) ۵, eir? es ۹, AJ

(۷۲).

nelleuQ nehcsibarA ned hcan nefilahc nedimitaF red ethcihcseG", dlefnetS? uW. F, "
negnitt? oG uz netfahcsnessiW red tfahcsllseG nehcilgin? oK red negnuldnahbA ۱۳۰-
۱. pp, ۱۸۸۱(۲۷ dna, ۹۷- ۱. pp, (۱۸۸۰) ۲۶, essalC ehcsigololihp- hcirotsiH. (۱۹۷۶, kroY
weN miehseDliH) detnirper, ۱۲۶- ۱ dna

(۷۳).

siraP(sesurD sed einogo? ehT; (۱۸۶۳, siraP) esurD noitan aL, syuG. H, ۱۸۶۳(,

نیز از هموست؛

negnitt? oG(nessonegtieZ enies dnu tsr? ufnesurD red nid- de rhcaF, dlefnetS? uW. F. ,
۱۸۸۶)

همچنین شرح و توصیفاتى که در چند سفرنامه آمده است مانند:

de dn ۲(nonabel fo sesurD eht fo snoitcelloceR, novranraC. M. H yrneH rednu ..,
setinoraM eht dna sezurD ehT, llihcruhC. H selrahC dna; ۱۸۶۰, nodnoL. (۱۸۶۲,
nodnoL) eluR hsikruT eht

(۷۴). ا. گ. براون، تاریخ ادبی ایران از قدیمی ترین ایام تا فردوسی (لندن، ۱۹۰۲)، صفحات ۳۹۱-۴۱۵؛ و نیز تاریخ ادبی ایران از فردوسی تا سعدی (لندن، ۱۹۰۶)، صفحات ۱۹۰-۲۱۱ و ۴۵۳-۴۶۰. نیز نک: مقاله مجهول المؤلف "snissassA" در دایرة المعارف اسلام، جلد اول، صفحات ۴۹۱-۴۹۲ و

divaD ۱۴۱-۱۳۸. pp, ۲. lov, ERE, "snissassA", htuoilograM. S

که نظر متعادلتری بیان شده است.

(۷۵). نک: آثار زیر از سیلوستر دوساسی:

sesrevid snad tnevuort es iuq, sezurD sed s? ercas servil sed stircsunam sed ecitoN", I. lov,? esopxE dna, ۱۸-۳. pp, ۱۸۲۴(۵, eir? es ۱ AJ, "eporuE'l ed seuq? ehtoilbib. ۴۶۵-۴۵۴. pp noitcudortnI

(۷۶).

M? a? esserda, eiyS ed sira? isoN sel te sil? eamsI'l rus eriom? eM", uaessuoR. J. L. B. J . ۳۰۳-۲۷۱. pp, ۱۸۱۱(۱۴, segayoV sed selanna, "ycaS ed ertsevliS

که چند یادداشت توضیحی نیز از خود سیلوستر دوساسی دربردارد. این مقاله بعداً در اثر بسط یافته روسو به نام

sel, sibahaW sel; omsinamlusuM ud setces sesuomaf sulp siort sel rus eriom? eM. ff ۵۱. pp, ۱۸۱۸, siraP(sil? eamsI sel te sir? iasoN

به چاپ رسید.

(۷۷). ۲۷۹-۲۸۰. uaessuoR. "eriom ?eM", pp . روسو قبلاً بعضی از این اطلاعات و اخبار را در ۱۸۰۸ برای دوساسی فرستاده بود، و او آنها را در پایان «تاریخچه سلسله فدائیان نزاری» خود صفحه ۸۴ افزوده بود، اما این اثر پس از ده سال تأخیر به چاپ رسید؛ این تفصیلات را بعداً فون هامر، دفرمری، گوپار، و دیگران به تکرار نقل کرده‌اند.

(۷۸).

dna ۱۸۲۱ sraey eht ni, nasarohK otni yenruoJ a fo evitarraN, resarF. B. J ۱۸۲۲

-

۳۷۶-۳۷۷. nodnoL, ۱۸۲۵,)pp,

(۷۹). برای شرح مختصر این رویدادها به قلم یک نفر انگلیسی که وابسته به هیئت سیاسی بریتانیا در تهران بوده است، نک:

۳۳۴-۳۳۱. G treboR. W. G. nostA, A. yrotsiH fo P. aisre, nodnoL, ۱۸۶۶,)pp, ۱۹۱-۱۹۲ dna
(۸۰).

۱۵۰-۱۵۶. L. J. tdrakcruB. T. slevar, ni S. airy dna eht yloH, nodnoL, ۱۸۲۲,)pp,
(۸۱).

"J. L. B. J. ۲۴۹- ", uaessuoR. J. L. B. J. ۲۴۹- ", sil? eamsI sed enirtcod al tneitnoc iuq ervil nu'd stiairtxE",
۲۲۲. pp,)۱۸۱۲(۱۸, segayoV sed selanna
(۸۲).

۴۲۸- drayuG. S. ۴۲۸- sed stiairtxE te secitoN," sil? eamsI sed enirtcod al? a sfitaler stnomgarF",
۱۷۷. pp,)۱۸۷۴(۲۲, stircsunaM
جداگانه نیز در پاریس در ۱۸۷۴ چاپ شده است.
(۸۳).

۴۸۹- , drayuG. S. ۴۸۹- , eir? es v, AJ," nidalaS ed spmet ua snissassA sed ert? iaM dnarG nU",
۳۲۴. pp,)۱۸۷۷(۹

(۸۴). یادداشتی مقدماتی درباره این نسخه به وسیله کاشف اصلی آن J. ogafataC، مترجم کنسولگری پروس در شام (سوریه)، چاپ شده بود؛ نک:

۴۹۳-۴۸۵. M. M? a ogafataC. M ed ertteL. ۴۸۵-۴۹۳.)pp, ۱۸۴۸(۱۲, eir? es ۴, AJ," lhoM.

(۸۵). ادوارد. ا. سالزبری، «ترجمه دو سند عربی چاپ نشده درباره معتقدات اسماعیلیان و دیگر فرق باطنی»، مجله انجمن شرقشناسی امریکا، ۲ (۱۸۵۱)، صفحات ۲۵۷-۳۲۴؛ و نیز از همو «ترجمه یک رساله عربی چاپ نشده از خالد بن زید الجعفی» همان مجله، ۳ (۱۸۵۲)، صفحات ۱۶۵-۱۹۳.

(۸۶). سفرنامه ناصر خسرو به شام و فلسطین و مصر و عربستان و ایران، ویراسته و ترجمه شارل شفر (پاریس، ۱۸۸۱)؛ و ترجمه همین کتاب به زبان انگلیسی به وسیله و. م. تاکستن (آلبنی، نیویورک، ۱۹۸۶)؛

ni, gnuthcuelrE red hcuB redo am? ani? ana? s? uR s'uarsuhC ris? aN",? ehtE nnamreH. pp, ۶۱۷-۶۴۲. gnuztesrebeU dnu txet. ۳۳, GMDZ, " (۱۸۷۹), ۶۴۵-۶۶۵. dna, ۳۴ (۱۸۸۰), dna ۴۲۸-۴۶۴

ادموند فاگنان نیز سعادتنامه ناصر خسرو را در GMDZ، ۳۴، ۱۸۸۰، صفحات ۶۴۳-۶۷۴، شامل متن و ترجمه فرانسه آن چاپ کرده است. این کتاب را تا روزگاران اخیر به غلط به ناصر خسرو نسبت می‌دادند.

(۸۷).

eir? es ۹, AJ," snissassA sed etces al ed tircsunam nu rus ecitoN", avonasaC. P. ۱۱-۱۵۹. pp, ۱۱۹۸, ۱۱۵۱)

نیز نک همو:

eir? es ۱۱, AJ,"? afaS- sa n? awhkI sed sert? ip? E sel snad euqimonortsa etad enU". ۱۷-۵. pp, ۱۹۱۵, ۱۵)

(۸۸).

eir? es ۳, euqitamsimuN euveR," esreP ed snissassA sed eiannoM", avonasaC. P. ۳۵۲-۱۱. pp, ۱۸۹۳, ۳۴۳)

(۸۹).

laM netsre muZ; lhawsuA ni? afaS- se n? awhcI red negnuldnahbA eiD, icireteiD. rF. sloV ۲; ۱۸۸۶-۱۸۸۳, gizpieL(netfirhcsdnaH nehcsibara sua

نیز به‌عنوان مجلد سیزدهم و چهاردهم کتاب فلسفه عرب او (لایپزیگ- برلین ۱۸۵۸-۱۸۹۱)-

ص: ۶۵۴

به چاپ رسیده است، و تقریباً ترجمه کامل همه رسائل اخوان است به آلمانی.

(۹۰).

eht fo serohS eht dna najibdreza hguorht ruoT a fo lanruoJ", htietnoM. W. pp
yllaicepse,)۱۸۳۳(۳, yteicoS lacihpargoeg layoR eht fo lanruoJ," naipsaC yaM ni d? ab?
a- merruhK dna tumalA ot narheT morf yrarenitI", leihS. J; ۱۶- ۱۵ ۴۳۴- ۴۳۰. pp, (۱۸۳۸)
۸, yteicoS lacihpargoeg layoR eht fo lanruoJ," ۱۸۳۷

در این مقاله شرح و توصیف یک نفر غربی در روزگار اخیر، که بدرستی محل قلعه و خود آن را تشخیص داده، آمده است. نیز نک:

p,)۱۸۴۳, siraP(tneirO ne egayov ed snoitaleR, yoIE. A. ۷۷۴ .

(۹۱).

pp,)۱۸۹۷(۹, eir? es ۹, AJ, " eiryS ed snissassA sed eihpargip? E", mehcreB nav. M. ۵۰۱- .
۴۵۳

در مجموعه آثار کوچک او، جلد اول، چاپ ۱۹۷۸ ژنو، آمده است: صفحات ۴۵۳-۵۰۱.

(۹۲).

snoitpircsni te stnomunoM: ebarA eigolo? ehcra'd setoN", mehcreB nav. M, ۸۶- ۴۶. pp,
)۱۸۹۱(۱۸ dna ۴۹۵- ۴۱۱. pp, (۱۸۹۱) ۱۷, eir? es ۸, AJ, " setimitaF

و نیز از همو:

AJ, " setimitaF te sedinuoluoT: elcitra om? eixued, ebarA eigolo? ehcra'd setoN" ۴۰۷- ,
۳۹۲. pp,)۱۸۹۲(۱۹, eir? es ۸

این هردو مقاله در مجموعه آثار کوچک او، جلد اول، صفحات ۷۷-۲۳۳، به چاپ رسیده است.

(۹۳). «رأی عالی جناب سر جوزف آرنلد در مرافعه خوجه ها، نیز معروف به مرافعه آقا خان، که در دادگاه عالی بمبئی طی ماههای آوریل و ژوئن ۱۸۶۶ مورد دادرسی قرار گرفت؛ رأی در دوازدهم نوامبر ۱۸۶۶ صادر شد.» (بمبئی، ۱۸۶۷)؛ نیز نک:

pp,)۱۸۶۶(۱۲, stropeR truoC hgiH yabmoB. ۳۲۳-۳۶۳ .

شرح این مرافعه به طور خلاصه در مقاله زیر نیز آمده است:

niatnuoM eht fo naM dlO eht fo selpicsiD eht, sajdoHK ehT", ererF. E. B. H; ff ۳۴۲. " ,
pp,)۱۸۷۶(۳۴, enizagaM nallimcaM

و با تفصیل بیشتری در عبد السلام بیکلای، تاریخ اسماعیلیان، بمبئی، ۱۹۴۰، صفحات ۱۱۳-۱۷۰؛ و نیز در آصف ع.ا. فیضی، مرافعات در حقوق اسلامی هند و پاکستان، آکسفورد، ۱۹۶۵، صفحات ۵۰۴-۵۴۹.

(۹۴).

"netfirhcsdnaH rehcsibara gnulmmaS ehcsinaisorbma etsgn? uJ eiD", iniffirG. E. ۸۸- " ,
۸۰. pp,)۱۹۱۵(۶۹, GMDZ

برای توصیف یک نسخه دیگر از آثار کوچکتر اسماعیلی، که از یمن به دست آمده بوده است، نک:

hcraseR cimalsI ni," netfirhcS ehcsitiliamsi erenielK", nnamhtortS. R. ۱۶۳- ۱۲۱. pp,
)۱۹۴۹, yabmoB(ynallecsiM, noitaicossA

(۹۵).

jenderS hkalederp hkiksrakhuB i hkikssuR vayiliamsI atkeS", yoksnirboB. A. A. ۲۰- ۱.
pp,)۱۹۰۲(۲, einerzobO eyoksehcfargont E," iizA

به صورت جداگانه نیز در ۱۹۰۲ در مسکو چاپ شده است. نیز نک به اثر دیگر او:

wocsoM(ahzdnyP vejvohkreV ystroG ,۱۹۰۸(.

(۹۶). ام الكتاب، ویراسته و. ایوانوف، در مجله malsI reD، ۲۳، ۱۹۳۶، صفحات ۱-۱۳۲؛ پیوفیلیانی

ص:۶۵۵

رونکونی آن را با مقدمه‌ای ارزشمند به زبان ایتالیایی ترجمه کرده است که در ناپل، در ۱۹۶۶، به چاپ رسیده است.

(۹۷). نک:

riM," votiliamsI hkiksnanhguhS ynavorev hkiunzoigiler itsalbo zI", vonomeS. A. A.
۵۶۱- ۵۲۳. pp,)۱۹۱۲(I, amalsI

و نیز دو مقاله زیر از او:

votiliamsI hkiksnanhguhS mayinelvatsderp op? im? uR- n? iD- du- l? alehzD " ,
hkiesS", n? iD- du-? ahkeB hkiesS moksrakhuB o votiliamsI hkiksnanhguhS zakszaR"
dna

که هر دو در:

ogaksehcigoloehk rA ogakssuR ogaksrotarepmI ayineleydtO oganhcotsaV iksipaZ ۳۲۶-
۳۲۱ dna ۲۵۹- ۲۴۷. pp,)۱۹۱۴- ۱۹۱۳(۲۲, avtsehchsbo

به ترتیب به چاپ رسیده است.

(۹۸). برای توصیف این دو مجموعه نک: و. ا. ایوانوف:

G ۱۹۱۶, aniburaZ, I einarboS. ayezuM ogakstaizA isipokur ayikstiliamsI". ۳۸۶- ۳۵۹. ",
pp,)۱۹۱۷(۱۱, eir? es ۶, eissuR ed secneicS sed eim? edacA'l ed nitelluB

سر دنیس راس این مقاله را تحت عنوان «و. ایوانوف، نسخ اسماعیلی در موزه آسیایی پتروگراد، ۱۹۱۷» خلاصه کرده و
در مجله انجمن شاهی آسیایی بریتانیای کبیر و ایرلند، ۱۹۱۹، صفحات ۴۲۹-۴۳۵، به چاپ رسانیده است.

A. A hkiunnarbos, iesipokur hkikstiliamsI einasipO", vonomeS. A. A,)۱۹۱۸(۱۲, eir? es .
۶, eissuR ed secneicS sed eim? edacA'l ed nitelluB," muivonomeS. ۲۲۰۲- ۲۱۷۱. pp

این نسخ اسماعیلی اکنون در شعبه سن پترزبورگ موسسه تحقیقات شرقی نگهداری می شود، که موزه آسیایی و دیگر
مؤسسات شرقشناسی آکادمی علوم شوروی [سابق] را جذب کرده است. نک:

na iizA vodoraN atutitsnI, isipokur eiksihzdaT i eiksdisreP,. la te nikhsumikA. F. O,
۲۵۹, ۲۰۸, ۵۵- ۵۴. pp, I. lov,)۱۹۶۴, wocsoM(ialkaM- ohkulkiM. D. N. de, Rsss. ۶۰۸
dna ۶۰۰, ۵۴۱, ۵۳۰, ۳۵۶, ۳۱۳

(۹۹).

etamraQ eihpargoilbib enu'd essiupsE", nongissaM. L "

، که در مجموعه ای از مقالات شرقشناسی، تحت عنوان عجب نامه، که به ادوارد براون تقدیم شده، فراهم آورده، و
ویراسته ت. و. آرنلد و ر. ا. نیکلسن، کیمبریج، ۱۹۲۲، صفحات ۳۲۹-۳۳۸، به چاپ رسیده است. این کتابشناسی
نسخی را که موزه آسیایی بتازگی به دست آورده بود دربر دارد.

(۱۰۰). نک: آصف ع. ا. فیضی «مواد برای یک کتابشناسی اسماعیلی: ۱۹۲۰-۱۹۳۴»، مجله انجمن آسیایی شاهی
شعبه بمبئی، سری جدید، ۱۱، ۱۹۳۵، صفحات ۶۰-۶۲.

(۱۰۱). این آغاز جدید مطالعات اسماعیلی با به بازار آمدن بدون سابقه آثار متعدد درباره موضوعات اسماعیلی در دهه
۱۹۳۰ کاملاً آشکار است. نک: نوشته‌های آصف ع. ا. فیضی «مواد برای یک کتابشناسی اسماعیلی: ۱۹۲۰-۱۹۳۴»،

صفحات ۵۹-۶۵؛ «یادداشت‌های اضافی برای یک کتابشناسی اسماعیلی، مجله انجمن آسیایی شاهی شعبه بمبئی، سری جدید، ۱۲، ۱۹۳۶، صفحات ۱۰۷-۱۰۹ و «مواد برای یک کتابشناسی اسماعیلی: ۱۹۳۶-۱۹۳۸»، همان مجله، سری جدید، -

ص: ۶۵۶

۱۶، ۱۹۴۰، صفحات ۹۹-۱۰۱. برای کتابشناسی‌های دیگر درباره آثار اسماعیلی که قبلاً و بعداً چاپ شده است نک :
ژان سوواژه، مدخلی بر تاریخ شرق مسلمان (پاریس، ۱۹۴۳)، صفحات ۱۳۶-۱۳۹؛ نیز ترجمه انگلیسی همان که بر پایه چاپ دوم به وسیله کلود کائن به عمل آمده، چاپ برکلی ۱۹۶۵، صفحات ۱۴۶-۱۵۰؛ همچنین

eVX- eIIV: lav? eide? m namlusuM ednom ud erioticsih'l? a noitcudortnI, nehaC. IC;
۱۸۶ dna, ۱۴۹, ۱۴۲- ۱۳۹, ۱۳۶. pp,)۱۹۸۲, siraP(elc? eis

نیز:

gnirud tpygE ni yrotsiH dimit? aF fo ydutS eht ot snoitubirtnoC", nasaH. I nasaH,
)۱۹۵۱(۱۳, ytisrevinU I dauoF, strA fo ytlucaF eht fo nitelluB," sraeY ۱۲ tsal eht,"
snissassA nairyS eht fo yrotsiH. eht rof secruoS ehT", siweL. B; ۱۴۰- ۱۲۹. pp. ۴۸۹- ۲۷۵.
pp, (۱۹۵۲) ۲۷, mulucepS

که در کتاب وی به نام بررسی‌هایی درباره اسلام دوره کلاسیک و عثمانی تجدید چاپ شده است، و در آن هم منابع اسلامی و هم غیراسلامی درباره نزاریان مورد مطالعه قرار گرفته است. نیز کتابشناسی بسیار ارزشمند جیمز د. پیرسن، تحت عنوان ایندکس اسلامیکوس، ۱۹۵۵-۱۹۰۶، کیمبریج، ۱۹۵۸، صفحات ۸۹-۹۰، ۱۰۸، ۴۲۵ و ۴۷۹-۴۸۰ و بخش‌های مربوط در ذیل‌های آن برای سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۶۰، ۱۹۶۱-۱۹۶۵، ۱۹۶۶-۱۹۷۰، ۱۹۷۱-۱۹۷۵ و ۱۹۷۶-۱۹۸۰. از سال ۱۹۸۱ ایندکس اسلامیکوس به صورت یک نشریه ادواری چاپ می‌شود.

(۱۰۲).

noitamrofni morf, stpircsunaM iliamsI omoS no setoN", nottirT. S ruhtrA, kecaG. A
dna; ۳۹- ۳۳. pp,)۱۹۳۳(۷, SOSB," suarK luaP. rD yb deilppuS dna latneirO fo loohcS
eht fo yrarbiL eht ni stpircsunaM cibara eht fo eugolataC, ۱۷۲, ۱۲۱- ۱۱۸, ۱۱۵, ۹۵- ۹۴,
۸۶, ۳۹, ۳۰, ۱۷- ۱۶. pp, (۱۹۸۱, nodnoL) seidutS nacirfA. ۲۴۰- ۲۳۹ dna ۲۱۸, ۱۸۸, ۱۸۱

(۱۰۳). ا. برتلس و م. باقاییف. فهرست الفبایی دستنویس‌هایی که در سفر اکتشافی ۱۹۵۹-۱۹۶۳ در ناحیه خودمختار گورنو- بدخشان به دست آمده است. ویراسته ب. گ. غفورف و ا. م. میرزاییف (به زبان روسی: مسکو، ۱۹۶۷).

(۱۰۴). نخستین شرح از این نوع در باب ادبیات اسماعیلی که به وسیله یک نفر اسماعیلی، از یک خانواده معروف و ممتاز بهره داودی، که مجموعه مهمی از نسخ و دستنویسهای اسماعیلی را در اصل در سورات، در گجرات، محفوظ داشته بوده‌اند، به وسیله ح. ف. الهمدانی ارائه شد. نک: مقاله او تحت عنوان «برخی نویسندگان ناشناخته اسماعیلی و آثار آنان»، مجله انجمن آسیایی پادشاهی بریتانیا و ایرلند (۱۹۳۳)، صفحات ۳۵۹-۳۷۸. برای مورد دیگری از این قبیل نک: آصف ع. ا. فیضی، «بررسی ادبیات دعوت فاطمی» مندرج در یادنامه همیلتن ا. ر. گیب. ویراسته ج. مقدسی (لیدن، ۱۹۶۵)، صفحات ۲۳۲-۲۴۹.

(۱۰۵).

iliamsI fo noitcelloC eezyF eht fo eugolataC evitpircseD A, alawairoG. M; ۱۹۶۵, yabmoB(stpircsunaM

نیز نک:

evitarapmoC ni," stpircsunaM dimitaF fo noitcelloC A", eezyF. A. A fasA inawdiG. N. N. de, llahsraM. N. D rosseforP fo ruonoH ni syassE: pihsnairarbiL

ص: ۶۵۷

۲۲۰-۲۰۹. ihleD, ۱۹۷۳,)pp,

در این مقاله باقیمانده مجموعه خصوصی فیضی فهرست و توصیف شده است.

(۱۰۶). و. ایوانوف. ادبیات اسماعیلی: یک بررسی کتابشناختی. تهران، ۱۹۶۳، در حدود ۹۲۹ عنوان را دربر دارد.

(۱۰۷). و. ایوانوف. راهنمای ادبیات اسماعیلی (لندن، ۱۹۳۳) که ۶۹۱ عنوان از حدود صد و پنجاه نویسنده را دربر می‌گیرد و بخشی از آن مبتنی است بر فهرست الکتب و الرسائل، تألیف اسماعیل بن عبد الرسول المجدوع، یک اسماعیلی هندی داودی، دانشمند متوفی در ۱۱۸۳ یا ۱۱۸۴ / ۱۷۶۹-۱۷۷۰. متن عربی این کتاب را که عموماً به نام فهرست المجدوع معروف است علینقی منزوی ویراسته و به چاپ رسانیده است (تهران، ۱۹۶۶). نیز نک:

pp, ۱۹۳۲(۶, IER, " wonavi. W ed enneil? eamsI eihpargoilbiB aL", suarK. P. ۴۹۰- ۴۸۳.

که اضافات و اصلاحاتی بر راهنمای ادبیات اسماعیلی ایوانوف دارد.

(۱۰۸)

ainrofilaC, ubilaM(erutaretiL i? l? i? amsI fo yhpargoilbiboiB, alawanooP. K liamsI. ,
(۱۹۷۷)

این تألیف گراند قدر اطلاعات تفصیلی درباره بیش از ۲۰۰ مؤلف و ۱۳۰۰ اثر اسماعیلی را به دست می‌دهد. علاوه بر آن، جزئیات مربوط به متون اسماعیلی، که تا دهه ۱۹۷۰ ویراسته و چاپ شده است، و نیز جای بسیاری از دستنویسهای اسماعیلی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و همچنین در صفحات ۳۸۳-۴۶۳، یک کتابشناسی منتخب از آثار چاپ‌شده درباره موضوعات اسماعیلی را دربردارد؛ از این پس به صورت oiB در یادداشتهای فرنگی بدان ارجاع می‌شود.

(۱۰۹).

ni osla, ۲۳. p,)۱۹۷۰(۲۳, acinarI- odnI; (۱۹۷۰- ۱۸۸۶) wonavI. W", eezyF. A. A fasA. ۹۳.
p, (۱۹۷۱- ۱۹۷۰) ۴۶- ۴۵, yabmoB fo yteicoS citaisA eht fo lanruoJ

(۱۱۰).

pp,)۱۹۲۲(۸, lagneB fo yteicoS citaisA eht fo sriomeM, " acitiliamsI", wonavI. W. ۷۶- ۱ .

(۱۱۱). هاحسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۳۰-۳۲. برای اطلاع بیشتر از زندگی و آثار ایوانوف نک: فرهاد دفتری، «و. ایوانوف: یادداشتی درباره زندگی او» مجله بررسیهای خاورمیانه، هشتم (۱۹۷۲)، صفحات ۲۴۱-۲۴۴؛ و همو «کتابشناسی آثار چاپ‌شده مرحوم و. ایوانوف»، مجله فرهنگ اسلامی، ۴۵، (۱۹۷۱)، صفحات ۵۶-۶۷، و ۵۶ (۱۹۸۲)، صفحات ۲۳۹-۲۴۰؛ که در مجله آینده، سال نهم (۱۹۸۳)، صفحات ۶۶۵-۶۷۴، تلخیص شده است. نیز مقاله «انجمن اسماعیلی» از همو در RIE جلد دوم، صفحه ۸۴.

(۱۱۲).

p,)۱۹۵۲, nedieL(msiliamsI fo noitulovE eht fo yevruS feirB, wonavI. W. ۲۹ .

۲. منشأ و تحولات اولیه مذهب تشیع

(۱).

nbI fo noitatneserP eht ni setiihS eht fo seixodoreteH ehT", rednealdeirF. I. ۳. p,)۱۹۰۷(۲۸, SOAJ, " mzaH

ص: ۶۵۸

(۲). ا. گ. براون، تاریخ ادبیات ایران در عصر جدید (کیمبرج، ۱۹۲۴)، صفحه ۴۱۸.

(۳). ر. اشتروتمان، «شیعه» در دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم، صفحه ۳۵۷.

(۴). برنارد لويس، اصل و منشأ اسماعیلیان: تحقیقی در زمینه تاریخی خلافت فاطمی (کیمبرج، ۱۹۴۰)، صفحه ۲۳؛ و. ایوانوف. «نهضت‌های اولیه شیعی»، مجله انجمن آسیایی شاهی شعبه بمبئی، سری جدید، ۱۷ (۱۹۴۱)، صفحه ۱.

۴۵. J. A. A. FasA., E. rt, malsI'l rus secner? efnoC, eezyF. A. A fasA., J. ۴۵ ;
N, notecnrP) nosraeP. N. rt, htraE laitseC dna ydoB lautiripS, nibroC. H. ۴. p, oiB,
(alawanoop dna, ۵۷. p, (۱۹۷۷

(۵). نک:

ni elixE latnediccO eht fo skroW dna efiL eht, nibroC yrneH", rsaN niessoH. S. ۱۲۷-
۸۸. pp, (۱۹۷۷) ۳, sinnereP aihpoS, " thgiL fo tneirO eht fo tseuQ

در جشن نامه هانری کربن، فراهم آورده و ویراسته سید حسین نصر، تهران، ۱۹۷۷، صفحات سوم تا سی و دوم، و ۳-
۲۷ تجدید چاپ شده است، و کتابشناسی به زبان فرانسه دارد.

(۶). [آیت الله] سید محمد حسین طباطبایی، یکی از برجسته ترین علمای شیعه دوازده امامی ایران، از بزرگان علوم
الاهی در کشور بود. کتاب خود را به نام شیعه در اسلام (تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹)، نخستین کتاب مستند و محققانه در
روزگار جدید، درباره تشیع نوشت: این کتاب اکنون به زبان انگلیسی نیز با ترجمه و ویراسته سید حسین نصر (لندن،
۱۹۷۵) در دسترس است. باید یادآور شد که تا زمان ترجمه این کتاب علامه طباطبایی، کتاب استاندارد درباره تشیع، در
زبان انگلیسی، کتاب دوایت م. دونالدسن به نام (۱۹۳۳، T, ehT, ?iihS et noigileR nodnoL بود. دونالدسن از
مبلغان مسیحی در ایران بود. نیز نک:

ms? iihS dna, (۱۹۸۵) nevaHweN(. malsI i'ihS ot noitcudortnI nA, nomoM. M. (۱۹۸۸, . :
Y. N, ynabla). la te rsaN. H. S. de, ytilautiripS dna thguohT, senirtcoD

(۷). نک:

seirutneC tsriF eht ni ytirohtuA suoigileR: hpilaC s'doG, sdniH. M dna enorC. P.
(۱۹۸۶) egdirbmaC(malsI fo

(۸). هانری لامنس (۱۸۶۲-۱۹۳۷)، اسلامشناس بلژیکی و مبلغ یسوعی در لبنان، به طور کلی نظر خوشی درباره تشیع
ندارد، و برعکس، بنی امیه را بس بزرگ می دارد؛ از این رو شرحی نامطلوب درباره حضرت فاطمه [علیها السلام] در
کتابش به نام tomohaM ed sellif sel te amit? aF، چاپ رم، ۱۹۱۲، آورده است، بویژه صفحات ۱۰۹-۱۴۰، و

در مقاله «فاطمه» در دایرة المعارف اسلام، جلد دوّم، صفحات ۸۵-۸۸. اکنون می توان یک بررسی کامل و عینی را درباره حضرت فاطمه در مقاله .L. ireilgaV aicceV، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد دوّم، صفحات ۸۴۱-۸۵۰، ملاحظه کرد. اهمیّت و احترامی که در اندیشه شیعی به حضرت فاطمه [ع] داده شده است به وسیله لوثی ماسینیون در چند اثر، مخصوصا در

mi amitaF red tluK ehcsitsonG reD" ۱۷۳- ۱۶۱. pp,)۱۹۳۸(۶, JE, " malsI nehcsitiihcS

آمده است. این مقاله در مجموعه مقالات کوچک وی، که ی . مبارک ویراسته است، از نو به چاپ رسیده است (پلوپیس، ۱۹۶۹)، جلد اوّل، صفحات ۵۱۴-۵۲۲. این کتاب بیشتر مقالات پراکنده ماسینیون را درباره تشیّع دربردارد . هانری کربن نیز به این موضوع در کتاب ydoB lautiripS خود، صفحات ۵۱-۷۳، و جاهای دیگر توجه -

ص:۶۵۹

کرده است.

(۹).

ff ۱۴۷. pp,)۱۹۶۷, kroY weN(malsI fo seitilaeR dna slaedI, rsaN. H. S .

(۱۰). به عنوان مثال نک:

pp,)۱۹۷۴, nodnoL(malsI saw taht ytsejaM ehT, ttaW. M. W . ۶۵-۶۶ .

(۱۱). در زبان انگلیسی جایی که به بهترین نحو این نظر بیان و عرضه شده است کتاب شیعه در اسلام علام ه طباطبایی است، بخصوص صفحات ۳۹-۵۰ و ۱۷۳ به بعد، و نیز در پیشگفتار سید حسین نصر بر همان کتاب . بسیاری از آثار هانری کربن نیز در این مورد درخور ذکر است، مخصوصا مقاله او:

al ed eriotSiH; ۱۲۵- ۶۹. pp,)۱۹۶۱(۳۰, JE, " oms? i? ihS ud leutiripS tabmoc eL", sirapP) s? eorrevA'd trom al? a'uqsuJ senigirO seD: I euqimalsI eihposolihP. ۷۹- ۶۲. pp, (۱۹۶۴

که از این پس فقط eriotSiH خوانده می شود. نیز از همو:

sleutiripS stcepsA: neinarI malsI nE. ۲۳۵- ۲۱۹ dna ۵۳- ۳۹. pp, ۱. lov,)۱۹۷۲- ۱۹۷۱, sirapP(seuqihposolihp te

(۱۲). نک:

pp. ۲. lov, ۲ IE, " mmuhK r? idahG", ireilgaV aicceV. L .۹۹۳-۹۹۴

. مراجع دیگر در همینجا ذکر شده است.

(۱۳). برای تفصیل بیشتر درباره فعالیت‌های علی بن ابیطالب [ع] در این دوره نک : ابو عبد الله محمد المفید، کتاب الارشاد، ترجمه ا. ک. ا. هوارد (لندن، ۱۹۸۱)، صفحات ۱۴۳ به بعد، و

irfaJ. M niasuH. S; ۷۹- ۵۸. pp, ۱۹۷۹, nodnoL(malsI? a'ihS fo tnomepoleveD yltraE dna , snigirO

؛ این کتاب، که از این به بعد به عنوان snigirO بدان ارجاع خواهیم داد، یکی از بهترین بررسی‌های است که درباره تاریخ اولیه تشیع به چاپ رسیده است.

(۱۴). بعضی از بهترین نتایج تحقیقات جدید را درباره نارضایتی از خلافت عثمان می‌توان در کتب و مقالات زیر یافت:

dlroW fo lanruoj, " yrotsiH cimalsI fo noitaterpretnI nA", bbiG. R. A notlimaH noitaterpretnI weN A: yrotsiH imalsI, nabahS. A. M; . ff ۳۹. pp, ۱۹۵۳(I, yrotsiH hpilaC fo redruM ehT", sdnIH. M dna, ۷۰- ۶۰. pp, ۱. lov, (۱۹۷۶- ۱۹۷۱, egdirbmaC). ۴۶۹- ۴۵۰. PP, (۱۹۷۲) ۳, SEMJI, " n? amhtU

(۱۵). برای آگاهی از بسیاری از تفصیلات جالب شهرهای اردوگاهی (امصار) در بافت وسیع تر اجتماع و تاریخ اولیه اسلام نک:

pp, I. lov, ۱۹۷۴, ogacihC(malsI fo erutneV ehT, nosgdoH. S. G llahsraM. ۲۱۷- ۲۰۶ .

(۱۶).

rieht dna stnomngilA lacitiloP naf? uK", sdnIH. M; ۱۲۳- ۱۱۷. pp, snigirO, irfaJ, ۳۶۵- ۳۵۸. pp, ۱۹۷۱(۲, SEMJI, ". D. A yrutneC htneveS- diM eht ni dnuorgkcaB ۱۹, OHSEJ, " erig? eH'l ed elc? eis? I ua af? uK? a setinamaY seL", tiajD. H dna. ۱۷۴- ۱۴۸. pp (yllaicepse, (۱۹۷۶

نیز نک:

yltraE ni'? arruQ ehT", llobnyuJ. A. H. G; ۵۱- ۵۰. pp, I. lov, yrotsiH cimalsI, nabahS, ۲ IE, " '? arruK", legaN. T dna, ۱۲۹- ۱۱۳. pp, ۱۹۷۳(۱۶, OHSEJ, " yrotsiH cimalsI. ۵۰۰- ۴۹۹. pp, ۵. lov

(۱۷). هنوز هم تحقیق کلاسیک درباره نخستین جنگ داخلی اسلام و حوادث بعدی دوره خلافت بنی امیه همانا کتاب ولهاوزن است به نام *llaF sti dna modgniK barA ehT*، ترجمه ام. جی. ویر (کلکته، ۱۹۲۷)، صفحات ۷۵-۱۱۲، که اصلا به زبان آلمانی، تحت عنوان

dnu hcieR ehcsibara saD ۱۹۰۲, *nilreB(zrutS nies*

، چاپ شده است. نزاع میان علی [ع] و معاویه را اخیرا ارلینگ ل.

پترسن مورد بررسی قرار داده است، بویژه نک: کتاب وی:

cibarA yltraE ni ayiwa'uM dna ilA ۱۹۶۴, *negahnepoC(snoitidarT*

که کتابشناسی کاملی در باب این مطلب در صفحات ۱۸۸-۱۹۲ دارد. همین حوادث بر مبنای بعضی منابع خارجی، که در قرن اخیر کشف شد، به وسیله عده ای از اسلام شناسان ایتالیایی مورد بررسی قرار گرفته است، بویژه ل. وچیا والیری که مشهورترین مرجع غربی درباره خارجیان (خوارج) است. نک: مقاله او:

itnof id ecul alla itanimaseir atigir? ahk enoisseces al e ayiw? a? uM-? ilA ottilfnoc II?
ibA. b? ilA"; ۹۸- ۱. pp, ۱۹۵۳(۵ dna, ۹۵- ۱. pp, (۱۹۵۲) ۴, SN, NOUIA, " etid? abi. pp, ۴.
lov, ۲ LE, "? setjdir? ahK" adiV alleD iveL. G; ۳۸۶- ۳۸۱. pp, ۱. lov, ۲ IE, " bil? aT, I. lov,
RIE, " bel? aT. b? ibA. b? ilA", greblhoK. E dna alawanooP. K. I dna ۱۰۷۷- ۱۰۷۴. ۸۴۸-
۸۳۸. pp

(۱۸). نک:

alluS", ireilgaV aicceV. L; ۱۴- ۱. pp, ۱۹۴۴(۲۱, OSR, " itigiraH iuS", idiuG. M etijir?
ahK", ttaW. M. W, ۴۶- ۴۱. pp, (۱۹۵۱) ۲۶, OSR, " gir? awaH enoizanimoned, ۲۳۱- ۲۱۵.
pp, (۱۹۶۱) ۳۶, malsI reD, " doireP dayyamU eht ni thguohT

نیز نک: کتاب او تحت عنوان

pp, ۱۹۷۳, hgrubnidE(thguohT cimalsI fo doireP evitamroF ehT . ۹-۳۷ .

درباره اباضیه، یکی از فرق عمده خارجی و تنها فرقه بازمانده از خوارج، نک:

pp, ۳. lov, ۲ LE, " ayyid? abI- la", ikciweL. T .۶۴۸-۶۶۰ .

(۱۹۹). ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك . ویراسته م. ج. دخویه و دیگران (لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱)، سری اول، صفحات ۳۳۵۰ به بعد.

(۲۰).

۹-۲. W. M. W. ttaW. cimalsI, dna yhpsohP ygoheT EgrubnidE, ۱۹۶۲, pp,

که تأکید مؤلف را بر عوامل اجتماعی در پیدایش تشیع منعکس می سازد. برای فرضیات مختلف وات، در باب اینکه چگونه برای خوارج جامعه نه فرد مقام «فرهمندی» (amsirahC) رهبری داشته است، نک:

۹۰-۷۷. T. ehT noitpecnoC fo citamsirahC C ytinummoC, nomuN, ۱۹۶۰, pp,

دلایل مربوط به هریک از این دو نوع «فرهمندی» نیز در تألیفات زیر از او آمده است:

SARJ, " sdayyamU eht rednu ms? i? ihS"; ۴۲-۴۴ dna ۳۶-۳۷. pp, doireP evitamroF, ۱۱۰-۱۱۴. (۱۹۶۰). pp, ۱۵۸-۱۷۲ dna malsI dna noitargetnI eht dna yteicoS fo nostnavE, ۱۹۶۱, pp, ۱۰۳-۱۰۶. dna

(۲۱). برای بعضی جزئیات نک: ولهاوزن، دولت عرب، صفحات ۱۰۴-۱۱۲؛

ibA. b? ilA. B nasaH- la", ireilgaV aicceV. L dna, ۱۳۰-۱۵۴. pp, snigirO, irfaJ. ۲۴۲- ? ۲۴۱. pp, ۳. lov, ۲ IE, " bil? aT

(۲۲).

idutS ni, " itinnuS enoizanimoned alled enigiro alluS", ireilgaV aicceV. L

ص: ۶۶۱

۴۱۱-۴۱۲. O. icitsilatneirO. ۴۱۱-۴۱۲. pp, ۵۸۵-۵۷۳. L dna, ۵۷۳-۵۸۵. pp, ۲. lov, ۲ IE " a'? amajD", tedraG.

(۲۳).

۱۰۱- nesuahlleW. J. ۱۹۷۵, madretsmA(rezlaW. M. S ۹۶,)۱۹۷۵, C. R. rt, malsI ylraE ni snoitcaF laciTilOP- oigileR ehT, dna eltsO.

ترجمه‌ای است با تأخیر فراوان از

۱۹۰۱, nilreB(malsI netla mi neiehrapsnoitis oppO nehcsitilop- s? oigiler eiD)۱۹۰۱,

، که بررسی مهمی است از رویدادهای عمده در تاریخ قدیم نهضت‌های خارجی و شیعی.

(۲۴). ابو مخنف (فت ۱۵۷ / ۷۷۴) قدیمی‌ترین مورخ اسلامی است که قیام‌های شیعیان را در دوره بنی امیه ثبت کرده است. اما روایات تفصیلی او فقط در کتب تواریخ معروف مؤلفان اهل سنت همچون بلاذری (فت ۲۷۹ / ۸۹۲) و طبری (فت ۳۱۰ / ۹۲۳) برای ما باقی مانده است. این مورخان منابع عمده شرح کامل شهادت حسین بن علی [ع] برای مؤلفان زیر بوده‌اند:

۲۲۱- ۱۷۴. nesuahlleW. J. ۱۹۷۴, madretsmA(rezlaW. M. S ۹۶,)۱۹۷۵, C. R. rt, malsI ylraE ni snoitcaF laciTilOP- oigileR ehT, dna eltsO. ۱۲۰- ۱۰۵. pp, snigirO, irfaJ; ۶۱۵- ۶۰۷. pp, ۳. lov, ۲ IE, " bil? aT? ibA. b? ilA. b nyasaH- la" ireilgaV aicceV. L dna

نیز نک: روایت ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی (فت ۳۴۵ / ۹۵۶)، یکی دیگر از مورخان بزرگ قدیم، در مروج الذهب، ویراسته و ترجمه باریبه دومینار و ا. پاهو دو کورتیل (پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۶)، جلد پنجم، صفحات ۱۲۷-۱۴۷؛ ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ویراسته ا. صفر (قاهره، ۱۳۶۸ / ۱۹۴۹)، صفحات ۷۸-۱۲۲. این کتاب یکی از کتابهای مهم است که سرگذشت بسیاری از شهدای طالبی را دربردارد، و به وسیله یک مؤلف شیعی، که در ۳۵۶ / ۹۶۷ در گذشته، تألیف شده است. و بالاخره نک: المفید، الارشاد، صفحات ۲۹۹-۳۷۴.

(۲۵). اما نک: ۲۴۴- ۲۴۵. nesuahlleW. J. ۱۹۷۴, madretsmA(rezlaW. M. S ۹۶,)۱۹۷۵, C. R. rt, malsI ylraE ni snoitcaF laciTilOP- oigileR ehT, dna eltsO. ۲۳۰- ۲۲۹. pp, snigirO, irfaJ

در اینجا بحث شده است که احتمالاً توّابان زین العابدین [ع]، پسر امام حسین [ع]، را امام خویش می‌شمردند، اما، چون وی علناً برای خود ادعایی نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد که کسی به نام او به چنین دعوی برخیزد، آنها ناچار از ذکر نامش خودداری می‌کردند.

(۲۶). مفصلترین شرح درباره قیام مختار آن است که در تاریخ طبری آمده است، سری دوم، صفحات ۵۲۰-۷۵۲؛ نیز نک: nesuahlleW. J. ۱۹۷۴, madretsmA(rezlaW. M. S ۹۶,)۱۹۷۵, C. R. rt, malsI ylraE ni snoitcaF laciTilOP- oigileR ehT, dna eltsO. ۱۲۰- ۱۰۵. pp, snigirO, irfaJ; ۶۱۵- ۶۰۷. pp, ۳. lov, ۲ IE, " bil? aT? ibA. b? ilA. b nyasaH- la" ireilgaV aicceV. L dna ۱۴۵-۱۲۵، صفحات ۱۲۵-۱۴۵، که بیشتر بر طبری مبتنی است؛ و ج. لوی دلا ویدا، «مختار»، دایرة المعارف اسلام، جلد سوم، صفحات ۷۱۵-۷۱۷. تاکنون هیچ تحقیق جدی درباره مختار و پیشینه مبهم او به عمل نیامده است به استثنای کتاب

۱۸۸۸, D. H. nedieL(teeforP ehcslav ed r? athuM, s'redleG nav. D. H. ۱۸۸۸,

که هنوز به زبان هلندی است و مقاله اخیر ک. ا. فریق

۱۴۲-۱۱۹, ۸۰-۵۳. ۵۹- "tamolpiD barA na fo yrots ehT", malsI ni seidutS, ۳, ۱۹۶۶) pp, dna ۲۲۷-۲۴۱, dna ۴ (۱۹۶۷), pp. ۵۰.

این مقاله جداگانه نیز در دهلی نو چاپ شده است (۱۹۶۷).

(۲۷). بررسی کلاسیک درباره موالی و مشکلات آنها را شرقشناس اتریشی، الفرد فن کرمر (۱۸۲۸-۱۸۸۹)، برعهده گرفت، و بویژه در دو اثر زیر به تحقیق در باب آنها پرداخت:

۲. pp, gizpieL(malsI sed eteibeg med fua eg? uzfiertS ehciltchihcsegru tluC, dna, ۱۸۷۳, lov, (۱۸۷۷- ۱۸۷۵, anneiV) nefilahC ned retnu sneirO sed ethcihcsegrutluC

ص: ۶۶۲

ff ۱۵۴.

ترجمه انگلیسی بخشهای مربوط به موالی را به ترتیب می توان در

de dr ۳(noitaziliviC cimalsI fo yrotsiH eht ot snoitubirtnoC, hshkuB aduhK. S eht . rednu tneirO ehT, romerK nov. A ni dna; ۸۶- ۶۸. pp, I. lov, ۱۹۵۹, attuclaC. ff ۱۰۷. pp, ۲. lov, (۱۹۲۰, attuclaC) hshkuB aduhK. S. rt, shpilaC

پیدا کرد. گلدزیهر نیز بدین موضوع پرداخته است. نک:

pp, I. lov, ۱۸۹۰- ۱۸۸۹, ellaH(neidutS ehcsinadommahuM . ۱۰۴- ۱۴۶.

و نیز ترجمه انگلیسی این کتاب بلام بررسیهای اسلامی، ترجمه سی. آر. باربر و اس. ام. استرن (لندن ۱۹۶۷- ۱۹۷۱)، جلد اول، صفحات ۱۰۱-۱۳۶؛ همچنین:

rothsA. E; ff ۷۰. pp, ۱۹۶۰, kroY weN,. de. veR(yrotsiH ni sbarA ehT, siweL. B, , nodnoL) segA elddiM eht ni tsaE raeN eht fo yrotsiH cimonoC dna laicoS A. ۴۱۸- ۴۱۷. pp, ۳. lov, IE, "? alwaM", kcnisneW. J. A dna ۲۹- ۲۲. pp, (۱۹۷۶

ونسینک در این مقاله معانی مختلف «مولی» را مورد بررسی قرار داده است.

msiliamsI naisreP yltraE ni seidutS, wonavI. W dna, ۱۱۶- ۱۱۳. pp, snigirO, irfaJ. ۲۰- ۱۲.
)pp,)۱۹۴۸, nedieL

وضعیت موالی ایرانی را عبد الحسین زرین کوب، محقق معاصر درباره تاریخ حکومت عرب در ایران، به طور وسیع مورد بررسی قرار داده است. مخصوصاً نک: کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام او (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶)، جلد اول، صفحات ۲۸۳-۳۸۴؛ و

fo yrotsiH egdirbmaC ehT ni," htamretfA sti dna narI fo tseuqnoC barA ehT" drahciR.
de, squjlaS eht ot noisavnI barA eht morf doireP ehT, ۴ omuloV: narI, sirap(ebarA
noitanimod aL, izizA. M dna, ۳۸- ۱. pp,)۱۹۷۵, egdirbmaC) eyrF. N. ۷۲- ۲۸. pp, (۱۹۳۸

(۲۹). بیشتر اسلامشناسان غربی معاصر، همچون برنارد لویس، در مقاله:

I, IS," malsI fo yrotsiH eht ni ysereH fo ecnacifingiS eht no snoitavresbO omoS". ff ۴۴.
)pp,)۱۹۵۳

با استناد به یافته‌های تحقیقات جدید چنین استدلال می‌کنند که، گرچه عناصر و عوامل نژادی و قومی در تکامل نهضت شیعه نقش داشته است، باوجوداین، تشیع اصل عربی دارد و، درواقع، مذهب شیعه از طریق اعراب وارد ایران شده است (به شهر اردوگاهی قم). در نتیجه، آنها به اینجا رسیده اند که تشیع را نمی‌توان بیان آرزوهای ملی ایرانیان تلقی کرد. این نظریه را عده‌ای از شرقشناسان قرن نوزدهم، که تحت تأثیر نظریه‌های نژادی ژوزف گوینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲) و دیگران قرار گرفته بودند، ابراز داشته بودند، به‌عنوان مثال نک:

pp, omsimalsI'l ed erioticsih'l rus iassE, yzoD . ۱۸۹ - ۲۲۱ .

(۳۰). نک: احمد بن علی بن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ویراسته م. ح. آل الطالقانی (نجف، ۱۹۶۱). این کتاب به وسیله یکی از علمای بزرگ انساب امامیه نوشته شده که در ۱۴۲۴ / ۸۲۸ وفات یافته است. و ۴۰۳ - ۴۰۰ . pp . B . ,I .lov , ۲ IE , "sdila" ,siweL .

M. W; ۲۶۰- ۲۵۹. pp, I. lov, malsI fo erutneV, nosgdoH; ۲۷۰- ۲۶۹. pp, snigirO, irfaJ .
nav. C, rehizdloG. I; ۴۵. p,)۱۹۶۸, hgrubnidE(thguohT lacityloP cimaisI, ttaW

dna, ۲۵۸- ۲۵۷. pp, ۱. lov, ۲ IE, " tyaB- la lhA", nottirT. S. A dna knodnerA. ۶۳۵. p, I. lov, RIE, " tyaB e- lhA", drawoH. A. K. I

p ,snigirO ,siweL. ۲۴..(۳۲)

(۳۳). بخصوص نک:

selpueP seL sih ni" edis? abbA noitulov? eR al rus euv ed stnioP", nehaC edualC. ۱۲۸ dna ۱۲۰. pp, ۱۹۷۷, sucsmaD(elav? eid? om erioticsih'l snad snamlusuM

تحقیقی است مهمّ درباره آغاز تشیّع که در اصل در مجله بررسیهای تاریخی، شماره ۲۳۰، ۱۹۶۰، صفحات ۲۹۵-۳۳۸، به چاپ رسیده بود. ارجاع ما از این پس به صفحات متن تجدید چاپ شده آن است. کائن در مسیر اعتقاد بسیاری از اسلامشناسان غربی استدلال می کند که در دوره بنی امیه ادعای امامت علویان بر این مبتنی بود که آنها از نسل علی [ع] هستند، نه از نسل فاطمه [ع] و علی [ع]؛ از این رو، نسب داشتن از پیامبر از طریق فاطمه علیهاالسلام (چیزی که فاطمیان ادعا می کردند) هنوز اهمیتی را که بعدا در مذهب شیعه پیدا کرد، پیدا نکرده بود. نیز نک:

pp, I. lov, RIE, " nyasoH- la. b? ilA", gnuledaM. W. ۸۴۹-۸۵۰.

(۳۴). مفصل ترین و صحیح ترین شرح درباره کیسانیه، که اغلب ملل و نحل نویسان آن را به مثابه یک نام مشترک برای نامیدن همه گروههای شیعه که از جنبش مختار برخاستند به کار می برند، شرحی است که حسن بن موسی نوبختی در کتاب فرق الشیعه خود آورده است. بنگرید به ویراسته ه- ریتز (استانبول، ۱۹۳۱)، صفحات ۲۰-۳۷ و ۴۱-۴۷. نیز ترجمه فرانسه آن تحت عنوان setceS seL setiihS، ترجمه محمد جواد مشکور (تهران، ۱۹۸۰)، صفحات ۳۷-۵۸ و ۶۳-۶۹؛ و همچنین در سعد بن عبد الله القمی، المقالات و الفرق، ویراسته محمد جواد مشکور (تهران، ۱۹۶۳)، صفحات ۲۱-۲۳، ۲۵-۴۴، ۵۵-۵۶ و ۶۴-۷۰. نیز نک:

lov, ۲ IE, " ayyin? asyaK", gnuledaM. W ۸۳۸- ۸۳۶. pp. ۴ ,

، که بررسی بسیار عالی از گروههای اصلی کیسانیه ارائه می کند. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که پس از استدلالات مرحوم عباس اقبال در کتابش، به نام خاندان نوبختی (تهران، ۱۳۱۱/۱۹۳۲)، صفحات ۱۴۳-۱۶۱، بسیاری از محققان بر این اعتقاد پیدا کردند که قمی نویسنده اصلی کتاب نوبختی است، اما اخیرا با پیدا شدن بخشی از کتاب خود قمی درباره فرق شیعه دیگر شکی باقی نمی ماند که نوبختی نویسنده اصلی فرق الشیعه بوده است. برای شرح و توضیح بیشتر درباره این دو کتاب نک:

malsI reD," rutaretiL- qariF nehcsitimami ruz negnukromeB", gnuledaM. W. ff ۳۷. ۴۳
)pp, ۱۹۶۷)

که در کتاب مجموعه مقالات وی به نام

)malsI laveideM ni stceS dna sloohcS suoigileR ۱۹۸۵, nodnoL

تجدید چاپ شده است.

(۳۵). نک: نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۲۰-۲۱؛ قمی، مقالات، صفحات ۲۱-۲۲؛

nbI fo noitatneserP eht ni setiihS eht fo seixodoreteH ehT", rednealdeirF. I eiD, mlaH.
H; ۹۵- ۹۳ dna ۳۴- ۳۳. pp, ۱۹۰۸(۲۹, SOAJ, " yratnommoC: mzaH. lov, ۲ IE, " n? asyaK",
noxiD. A. A dna,. ff ۴۳. pp, (۱۹۸۲, hciR? uZ) sisonG ehcsimalsi. ۸۳۶. p, ۴

کیسائیّه را گاهی خشیبّه نیز نامیده اند که در اصل نامی اهانت آمیز برای پیروان موالی مختار بوده است که به سلاحی جز
چوبدستی (خشب) مجهّز نبوده اند. نک:-

ص: ۶۶۴

p, ۴. lov, ۲ LE, " ayyibahsahK", knodnerA nav. C. ۱۰۸۶ .

(۳۶). برای آگاهی از وضعیّت کیسانیان در دوره میان مرگ مختار و ابن حنیفّه نک : و. قاضی، الکیسائیّه فی التاریخ و
الادب (بیروت، ۱۹۷۴)، صفحات ۱۳۹-۲۰۱، نیز نک:

PP, tnomelppuS, ۲ IE, " ayyifanaH- la. b dammahuM. b nasaH- la", ssE nav. J .

۳۵۷-۳۵۸ .

(۳۷). چنانکه گفتیم مطمئن ترین مأخذ درباره کیسائیّه و دیگر فرق شیعه نوشته های نوبختی و قمی است که هم از
تعصّبات ملل و نحل نویسان سنی خالی اند و هم کاملاً از موضوع مطلع . از ملل و نحل نویسان سنی که مطالبی درباره
کیسائیّه و تقسیمات فرعی آن دارند باید از مؤلفان زیر نام برد : ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین،
ویراسته ه. ریتر (استانبول، ۱۹۲۹-۱۹۳۰)، صفحات ۱۸-۲۳؛ محمد بن احمد ملطی، کتاب التنبیه و الرّد، ویراسته س. د
درینگ (استانبول، ۱۹۳۶)، که بدان اعتماد نمی شود کرد، زیرا عمده همّش مصروف ردکردن است نه توصیف کردن؛ عبد
القاهر بن طاهر بغدادی بحثی مفصل، اما کاملاً خصمانه، در باب گروههای وابسته به کیسائیّه در کتاب الفرق بین الفرق،

ویراسته م. بدر (قاهره ۱۳۲۸ / ۱۹۱۰)، خود آورده است، نک: صفحات ۲۷-۳۸ و ۲۲۷-۲۲۸ و ۲۳۴-۲۳۶ و ۲۵۳ به بعد؛ و ترجمه انگلیسی آن، تحت عنوان *stceS dna smsihcS melsoM* ، جلد اول، ترجمه ک . س. سیلی (نیویورک، ۱۹۱۹)، صفحات ۴۷-۶۰. این ترجمه اشتباهات فراوان دارد؛ جلد دوم، ترجمه ا . س. هالکین (تل اوپو، ۱۹۳۵)، صفحات ۴۶-۴۸، ۵۶-۶۱، و ۹۱ به بعد؛ ابو محمد علی بن احمد بن حزم، *الفصل فی الملل* (قاهره، ۱۳۱۷-۱۳۲۱ / ۱۸۹۹-۱۹۰۳)، جلد چهارم، صفحات ۱۷۹ به بعد. فریدلندر در ترجمه بخش مربوط به شیعه این کتاب، که قبلا از آن یاد کردیم، یادداشت‌هایی بر آن افزوده است. نک: *SOAJ*، ۲۸ (۱۹۰۷)، صفحات ۴۴ به بعد و ۷۷-۷۸، و نیز شرح وی در این باره در *SOAJ*، ۲۹ (۱۹۰۸)، صفحات ۳۳-۳۹؛ و بالاخره محمد بن عبد الکریم شهرستانی که، با آنکه از دوره‌ای متأخرتر است، نویسنده ای است متعادل و در کتاب الملل و النحل خود تفصیلاتی درباره عقاید فرق شیعه به دست می‌دهد. نک: متن اصلی ویراسته عبد العزیز م.

الوکیل (قاهره، ۱۹۶۸)، جلد اول، صفحات ۱۴۷-۱۵۴؛ و ترجمه آلمانی آن تحت عنوان

ellaH(rekc? urbraaH. T. rt, neluhcS- nehposolihP dnu neiehtropsnoigil eR. ۱۶۵- ۱۷۴. ,
(pp, ۱. lov,) ۱۸۵۱- ۱۸۵۰

و ترجمه بخشی از آن به فرانسه:

pp,) ۱۹۸۴, siraP(tedaV edualC naeJ. rt, malsI' ed secnedissid seL, lalim- la batiK, siraP) .
tonnoM. G dna teramiG. D. rt, setces sed te snoigiler sed erviL; ۲۶۹- ۲۶۲. ۴۵۶- ۴۳۷. pp,
(۱۹۸۶

و ترجمه بخشی از آن تحت عنوان

pp,) ۱۹۸۴, nodnoL(nnylF. G. J dna izaK. K. A. rt, snoisiviD dna stceS milsuM. ۱۳۲- .
۱۲۶

(۳۸). برای بررسی کوتاه در باب مفهوم مهدی نک:

hsitirB eht fo sgnideecorP, " msidhaM dna sidhaM nO", htuoilograM. S. D; ۳۴۰- ۳۳۶.
pp, ۸. lov, ERE,"? idhaM" sih osla; ۲۳۳- ۲۱۳. pp,) ۱۹۱۶- ۱۹۱۵(۷, ymedacA- la",
gnuledaM. W dna, ۱۱۵- ۱۱۱. pp, ۳. lov, IE,"? idhaM- la", dlanodcaM. B. D. ۱۲۳۸-
۱۲۳۰. pp, ۵. lov, ۲ IE,"? idhaM

ص: ۶۶۵

بررسیهای مفصل‌تر درباره مهدویت یا اندیشه‌های مسیحایی در اسلام را می‌توان در مآخذ زیر یافت:

netsgizbeis muz tfirhcstseF ni," malsI mi eedisaisseM eiD, rednealdeirF. I- ma-
trufknarF(romiehseDliH. M dna nnamierF. A. de, s'renilreB. A egatstrubeG eixodor?
et? eh'l snad omsinaisseM eL, tehcolB ragDE; ۱۳۰- ۱۱۶. pp, ۱۹۰۳, niam msinaisseM
cimaisI, anidehcaS. A. A, yltneceer erom dna, (۱۹۰۳, sirap) enamlusuM mamI htflowT
eht fo noitatluccO ehT, niassuH. M. J, (۱۹۸۱), Y. N, ynablA). (۱۹۸۵, nedieL) msidhaM
(ylraE, tdlefhcilB falO- naj dna, (۱۹۸۲, nodnoL

(۳۹).

ed arraC. B; ۳۲- ۲۶. pp yllaicipse, ۱۸۸۵, sirap(idhaM eL, retetsomraD somaJ, nibroC. ff
۱۲. pp, ۵. lov, (۱۹۲۶- ۱۹۲۱, sirap) malsI'l ed sruesneP seL, xuaV. ۷۳- ۶۸ dna ۵۰- ۳۶, ۱۶-
۱۳. pp, ydoB lautiripS

و نیز مقاله او تحت عنوان

ied elanoizaN aimedaccA ni," enneinarI eihposolihP ne telcaraP ud e? edi'L". ۶۸- ۳۷. pp,
oveoidom len aisreP aL, iecniL

هانری کربن مقالات متعددی درباره نقش و مقام مهدی در مذهب شیعه اثنی عشری نوشته است،

ehcac m? amI'L"; ۲۰- ۷. pp, ۱۹۵۷(۱۱۰, ednoR elbaT aL," m? amI om? eizuoD el ruS" ?
uA"; ۴۸- ۴۷. pp, (۱۹۵۹) ۲۸, JE," eti? ihS eigolo? eht ne ommoh'l ed noitavon? er al te nE
dna, ۱۰۹- ۱۰۱. pp, eriotshiH; ۸۷- ۳۱. pp, (۱۹۶۳) ۳۲, JE,"? ehcac m? amI'l ed syaP. ۴۶۰-
۳۰۳. pp, ۴. loV, malsI

(۴۰).

pp, ۱۸۸۶(I, elanoitanretnI elainoloC euveR," idhaM reD", ejnorgruH kcuonS. C ۵۹- .
۲۵

که در کتاب netfirhcseG edierpsreV ، ویراسته ج. و. ونسینک (بن- لایزیگ، ۱۹۲۳)، جلد اول، صفحات ۱۴۷-
۱۸۱، مجدداً به چاپ رسیده است؛

iromaH. R dna. A. rt, waL dna ygoloehT cimaisI ot noitcudortnI, rehizdloG, I; ۲۱۲-
)۲۱۱ dna ۲۰۲- ۱۹۲. pp, ۱۹۸۱, J. N, notecnrP

این باارزش‌ترین ترجمه کتاب معروف و مهم گلدزیهر، به نام *malsI ned reb ?u negnuseIroV*، شامل تقریرات وی درباره اسلام است که نخست به زبان آلمانی در هایدلبرگ، ۱۹۱۰، چاپ شد؛ نیز نک:

۱۱- . *pp, seidutS, wonavI dna; ۳۰- ۲۳. pp, " yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF.* ۱۰

(۴۱).

mes? aH? ubA", legaN. T dna, ۱۲۵- ۱۲۴. pp, I. lov, ۲ IE, " mihsaH ubA", itacsoM. S. h? alladbA ", ۳۱۵- ۳۱۴. pp, I. lov, RIE

(۴۲). نوبختی، فرق الشیعہ، صفحات ۳۰-۳۱؛ قمی، مقالات، صفحات ۳۷-۳۸؛ اشعری، مقالات، صفحات ۵-۶ و ۲۳؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۲۷-۲۲۸؛ ترجمه هالکین، صفحات ۴۶-۴۸. نیز نک: ویلیام ف. تاکر، «بیان بن سمعان و بیانیہ»، جهان اسلام، ۶۵ (۱۹۷۵)، صفحات ۲۴۱-۲۵۳؛

la n? a? maS. b nayaB, " nosgdoH. S. G. M; ۶۴- ۵۵. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH. - ۱۱۱۷- ۱۱۱۶. pp, I. lov, ۲ IE, "? im? imaT

ص: ۶۶۶

(۴۳). نوبختی، فرق الشیعہ، صفحه ۲۸، که در اینجا به آنان به‌عنوان مختاریه هم اشاره شده است. نیز نک:

قاضی، الکیسانیه، صفحات ۲۱۲-۲۳۷.

(۴۴). نوبختی، فرق الشیعہ، صفحات ۲۹-۳۰ و ۴۶-۴۷، قمی، مقالات، صفحات ۳۹-۴۰ و ۶۹.

(۴۵). مسائل و مآخذ مربوط در این باب بویژه توسط ساباتینو موسکاتی مورد تحقیق قرار گرفته است، نک:

reP" dna, ۴۶- ۲۸. pp,) ۱۹۵۲(۲۷, OSR, " mi? s? aH? ubA id otnomatset II", itacsoM. S. ff ۲۵۸. pp, (۱۹۵۵) ۳۰, OSR, "? a? i? S acitna'lled airots anu

(۴۶). بخصوص نک: *ff ۵۰۳. pp, modgniK barA , nesuahlleW.*

(۴۷).

p, ۳. lov, ۲ IE, " ayyimihs? aH", siweL. B dna, ۱۲۷- ۱۲۵. pp, " stnioP", nehaC. ۲۶۵.

(۴۸). نوبختی، فرق، صفحات ۲۹-۳۲ و ۳۵؛ قمی، مقالات، صفحات ۲۶-۲۷، ۳۹-۴۰، و ۵۶؛ بغدادی، الفرق، صفحه ۲۳۴، ترجمه هالکین، صفحه ۵۶؛

dna ۴۵-۴۴. pp, " yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF ۱۲۴-۱۲۶ ;

قاضی، الکیسانیّه، صفحات ۲۰۸ به بعد، و. mlaH, sisonG ehcsimalsI, ff ۶۴ dna .ff ۶۹

(۴۹). با مرگ ابن معاویه، و اندکی پیش از برآمدن عباسیان، جناحیّه به چند شعبه تقسیم شدند . گذشته از منابعی که تاکنون ذکر کردیم، نک : اشعری، مقالات، صفحات ۶ و ۲۲؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۳۵-۲۳۶؛ ترجمه هالکین، صفحات ۵۹-۶۱؛ شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۵۱-۱۵۲؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۲۹-۱۳۰؛

nbI h? allA db? A", rekcuT. F mailliW; ۴۶ dna ۳۳-۳۲. pp, " otnomatset II", itacsom
dayyamU etal eht fo seugoloedI dna slebeR: ayyih? anaj eht dna ayiw? a'uM. M dna
nosgdoH. S. G lahsraM dna, ۵۵-۴۹. pp yllaicepse, ۱۹۸۰(۵۱, IS, " doireP. ۴۴۱. p, ۲. lov,
۲ IE, " ayyih? anajD- la", dranaC

(۵۰). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۲ و ۴۱ به بعد؛ قمی، مقالات، صفحه ۴۴؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۵۱-۲۵۲؛
ترجمه هالکین، صفحات ۸۷-۹۰؛

sneinarI xueigiler stnomevuom seL, ihgidaS. H. G; ff ۱۳۶. pp, noitanimod aL, izizA
stceS", itteromA. S. B; ۲۸۰-۱۶۳. pp, ۱۹۳۸, siraP(erig? eh'l ed elc? eis? III ua te? II ua. N
drahciR; ۵۱۹-۴۹۴. pp, ۴. lov; narI fo yrotsiH egdirbmaC ni, " seisereH dna, gnuledaM.
W dna, ۱۳۷-۱۲۶. pp, (۱۹۷۵, nodnoL) aisreP fo egA nedloG ehT, eyrF. ۶۵-۶۳. pp, ۵.
"lov, ۲ IE, " ayyimarruhK

(۵۱). بحث ما درباره غلات تا حد زیادی مدیون نظریات مارشال ج. س. هاجسن است، بویژه نظریاتی که در نوشته‌های
زیر مطرح ساخته است:

omoceb? a'ihS ylraE eht did woH" dna, ۲۶۷-۲۵۸. pp, ۱. lov, malsI fo erutneV. ۱۰۹۵-
۱۰۹۳. pp, ۲. lov, ۲ IE, " t? aluhG" dna, ۸-۴. pp, ۱۹۵۵(۷۵, SOAJ, " nairatceS

(۵۲)

rehcsid? uJ nies dnu,? a'? i? S red redn? urgeB red, abaS. b h? alladbA?", rednealdeirF. I.
pp, ۱۹۱۰(۲۴ dna, ۳۲۷-۲۹۶. pp, (۱۹۰۹) ۲۳, eigolorysA r? uf tfirhcstieZ, " gnurpsrU
dbA?", nosgdoH S. G lahsraM dna, ۴۲-۳۲. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH; ۴۶-۱. ۵۱. p, ۱.
lov, ۲ IE, " abaS. b h? allA

(۵۳). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۱۹-۲۰؛ قمی، مقالات، صفحات ۱۹-۲۱ و ۴۴-۴۵؛ اشعری، مقالات، -

ص: ۶۶۷

صفحه ۱۵؛ ملطی، کتاب التنبیه، صفحات ۱۴، و ۱۸-۱۹؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۲۳-۲۲۶، ۲۴۱ و ۲۵۴؛ ترجمه هالکین، صفحات ۴۱-۴۵، ۷۳-۷۴، و ۹۲-۹۳؛ و شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحه ۱۷۴؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۰-۱۵۱؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحه ۱۸۰؛

۴۵-۴۶. pp, " seixodoreteH", rednealdeirF

(۵۴). نک:

dna ۱۲۵- ۱۲۴. pp, ۶. lov, ۱۸۸۹, nilreB(netiebraroV dnu nezzikS, nesuahlleW. J. ۲۵. p, snigirO, siweL dna, ۸- ۷. pp, (۱۹۱۰), " abaS. b h? alladbA?", rednealdeirF; ۱۳۳

(۵۵). برای یک بررسی عالی درباره معیارهای متغیّر غلو در سه قرن اول اسلامی، نک:

laicepS htiw erutaretiL milsuM ni t? aluhG mreT eht fo tnompoleveD",? id? aQ- la. W dnu kitsibarA r? uf sessergnoK. IIV sed netkA ni, " ayyin? asyaK eht ot ecnerefeR; ۳۱۹- ۲۹۵. pp, ۱۹۷۶, negnitt? oG(hcirteiD. A. de, tfahcsnessiwmalS I

نیز نک: کتاب او، الکیسانیه، صفحات ۲۳۸-۲۶۷.

(۵۶). بحث ما در اینجا عمدتاً مبتنی است بر نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۲-۳۴ و ۳۵-۳۷؛ و قمی، مقالات، صفحات ۴۴-۴۶ و ۴۸-۵۰. در الفرق بین الفرق بغدادی، صفحات ۲۱۴-۲۱۷، تفصیلات سودمندی در این باب می‌توان یافت. نیز نک: ترجمه بغدادی توسط هالکین، صفحات ۳۱-۳۵ و ۹۱ به بعد.

(۵۷). برای عقاید مانوی در بلب نجات و رستگاری، که در آن تناسخ روح کانون همه فرایندهای رستگاری دهنده مهمّ است، نک:

pp, ۱۹۳۶(۴, JE, " sumsi? ahcinaM mi gnus? olrE red ffirgeB reD", hceuP. C irneH . (۱۹۶۵, kroY weN) relsseK. C. rt, msieahcinaM dna inaM, nergnediW. G; ۲۸۶- ۱۸۳. Y. N, ramleD) erutaretiL naeahcinaM, nessumsA. P seJ dna, ۶۹- ۵۹. pp yllaicepse. ۹۷- ۷۸ dna ۵۳- ۴۷, ۸- ۶. pp, (۱۹۷۵

(۵۸). نک:

pp, malsI nE, nibroC dna, \o. p, " woH", nosgdoH; ۲۴۷- ۲۴۶. pp, snigirO, irfaJ. ff ۵۳, I. .
lov

(۵۹). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۵۲-۵۳: قمی، مقالات، صفحات ۷۴-۷۶.

(۶۰). تأثیر معتزله بر شیعیان زیدی را و. مادلونگ مورد بررسی قرار داده است، نک:

red erhelsnebulG eid dnu m? ih? arbI nbi misa? Q- la mamI reD, gnuledaM. W ۴۳- ۷.
pp,)۱۹۶۵, nilreB(netidiaZ

همچنین بحثی درباره رابطه میان معتزله و تشیع امامی در مقاله مادلونگ درباره «امامیه و الاهیات معتزلی» در etimamI omsi ?ihS seL، پاریس، ۱۹۷۰، صفحات ۱۳-۲۹، آمده است. این مقاله در کتاب مادلونگ به نام فرق و مکتبهای دینی تجدید چاپ شده است.

(۶۱). زیدیان تا نیمه دوّم قرن سوّم / نهم توانستند دو دولت به وجود آورند، یکی در ناحیه ساحل جنوبی بحر خزر و دیگری در یمن. تنها دولت اخیر تا زمان ما باقی مانده است که امامان زیدی صنعاء بر آن حکومت دارند. برای تفصیل بیشتر درباره تاریخ و عقاید زیدیّه نک:

grubssartS(netidiaZ red thcerstaatS saD, nnamhtortS. R ,۱۹۱۲(.

همچنین به مقاله او تحت عنوان «زیدیّه»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش نخست، جلد چهارم،-

ص:۶۶۸

صفحات ۱۱۹۶-۱۱۹۸؛

snamkcyR. J. rt., nom? eY ua etidiaZ tamamI'l ed stub? ed seL, knodnerA nav. C)۱۹۶۰,
)nedieL

این کتاب در اصل به زبان هلندی نوشته شده و در ۱۹۱۹ در لیدن چاپ شده است.

pp, misa? Q- la mamI reD, gnuledaM .۴۴ -۱۵۲ ;

و نیز مقاله او به نام «حکمرانان علوی طبرستان، دیلمان، و گیلان»، در کتاب

pp,)۱۹۶۷, selpaN(icimalsI e ibarA idutS id ossergnoC ozreT led ittA ni, " n? .۴۸۳ -۴۹۲ ;
aliG dna namalyaD ni msi? ihS? idyaZ fo yrotsiH ylraE ehT", nahK. S. M ni noigileR
ni, " s? idyaZ ehT", tnaejreS. B. R dna, ۲۷۷- ۲۵۷. pp, nibroC. H segnal? eM. ۳۰۱- ۲۸۵.
pp, ۲. lov, (۱۹۶۹, egdirbmaC) yrrebrA. J. A. de, tsaE elddiM eht

که تحولات اخیر نیز مورد نظر قرار گرفته است.

(۶۲). ابو عمر محمد بن عمر الکشی، اختیار معرفة الرجال، تلخیص محمد بن حسن طوسی، ویراسته حسن مصطفوی (مشهد، ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، از این پس تحت عنوان الرجال بدان ارجاع خواهیم داد.

(۶۳). احمد بن علی النجاشی، کتاب الرجال (بمبئی، ۱۳۱۷/۱۸۹۹)؛ شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعه، ویراسته آ. اشپرنگر، و دیگران (کلکته، ۱۸۵۳-۱۸۵۵)؛ نیز اثر دیگری، به نام الرجال الطوسی، ویراسته م. ص. آل بحر العلوم (نجف، ۱۳۸۱/۱۹۶۱)؛ و محمد بن علی بن شهر آشوب، معالم العلماء، ویراسته عباس اقبال (تهران، ۱۳۵۳/۱۹۳۴)؛ اخیراً بعضی از این کتابها در نجف، قم، مشهد، و تهران تجدید چاپ شده است.

(۶۴). برای تفصیلات و مراجع بیشتر نک:

۸۵-۷۷ rehizdloG، ۲. lov seidutS milsuM، ۱۷. pp، ۴۳- dna

نیز مقدمه او، صفحات ۳۰-۶۶، و ۲۸-۲۳. J. nosboR، "htidaH"، IE، ۲، lov، ۳، pp؛ دوره قدیم فقه اسلامی را ژوزف شاخ (۱۹۰۲-۱۹۶۹)، برجسته ترین مرجع غربی درباره این موضوع، در آثار متعدد خود مورد بحث قرار داده است. بویژه نک:

"IE، ۲، lov، ۲، ۵۰-۵۱، pp، siraP(namlsuM tiord ud erioticsih enu'd essiuqsE، ۲. lov، ۲، ۸۸۷-۸۹۱، pp، waL cimalsI ot noitcudortnI. drofxO) (۱۹۶۴)، ۱۰. pp، ۵۶- dna، hkiF"

(۶۵). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۷، ۵۲، و ۵۴-۵۵؛ قمی، مقالات، صفحات ۴۳-۴۴، ۵۵، ۷۴، و ۷۶-۷۷؛ اشعری، مقالات، صفحات ۶-۹ و ۲۳-۲۴؛ ملطی، کتاب التنبیه، صفحات ۱۲۳ به بعد؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۲۹-۲۳۳؛ ترجمه هالکین، صفحات ۴۹-۵۵؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحات ۱۸۴-۱۸۵؛ ۶۰-۵۹. pp، "seixodoreteH"، rednealdeirF، ؛ و شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۷۶-۱۷۸؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۲-۱۵۳. نیز نک: الکشی، الرجال، صفحات ۱۹۱-۱۹۲، ۲۲۳-۲۲۸، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۵ و ۴۸۳.

(۶۶). درباره منابع اندیشه‌ها و عقاید مغیره نک:

، "yatnommoC: seixodoreteH"، rednealdeirF، ۹۱ dna ۸۵-۷۹. pp، F mailliW؛ ۹۶-۹۷، acibarA، "ayyir? iguM dna d? iaS nbI ar? iguM- la: scitsonG dna slebeR". ۹۶-۸۹. pp، sisonG ehcsimalsI، mlaH dna، ۴۴-۳۹. pp yllaicepse

(۶۷). ۱۱۲. p، erioticsih، nibroC.

(۶۸). ماندائیان، که در نوشته‌های عربی به نام صائبه معروفند، در زمان مغیره در عراق جنوبی فراوان بودند، و بازماندگان معدود آنها هنوز در آنجا و در جنوب غربی ایران زندگی می‌کنند. برای اطلاعات بیشتر درباره این فرقه خاص گنوسی، که آن‌ها را با SnaeabaS نیز عینیت داده‌اند، و همچنین خاستگاه‌های ایرانی و یهودی-مسیحی بینی آنها نک:

– ۲۱- ۲۲; W. B. Tdnar, eiD adnam ehcsi? noigileR gizpieL (۱۸۸۹), B. C. ArraC ed xuaV, "la", S'iba a, "IE, lov, ۴. pp,

و بررسی‌های اخیر ک. رودلف، مخصوصاً کتاب وی تحت‌عنوان

. eiD adnam ehcsi? noigileR gizpieL (۱۹۶۰-۱۹۶۱), ۲. sloV

(۶۹).. ۱۱۱- ۱۱۲. C. nibro, H. eriotsi, pp درباره مکتب والتینوسی در مذهب گنوسی، که در قرن دوم میلادی به وسیله والتینوس تأسیس گشت و بعداً به وسیله مارکوس و دیگر شاگردان او در جهات و با گرایش‌های مختلف تکامل یافت، نک:

fo F. E ttocS, "V. msinainitnela", ERE, lov, ۱۲. pp, ۵۷۲- ۵۷۶. H. sanoJ, T. ehT citsonG, R. ehT dna ۱۹۷- ۱۷۴. pp, B. notso, . de dn (noigileR. (۱۹۸۰, L. nedie) R. notyaL. B. de, sunitnelaV fo loohcS ehT, ۱. lov: msicitsonG

(۷۰). درباره جفر شیعی یا علم اسرار حروف نک: ۲۰۷- ۲۰۴. C. nibro, H. eriotsi, pp. dna ۱۸۷, و ت.

فهد، «جفر»، دایرة المعارف اسلام، چاپ دوم، جلد دوم، صفحات ۳۷۵- ۳۷۷. نیز نک:

, L. M. nongissa, "P. aL ihposoliH elatneiro nbi'd iS te an? bahpla nos", L. dna ۶۶۳- ۶۰۴. pp, ۵۹۱. lov, ۲. aroniM arepO sih ni, "euqihposoliH

در اینجا براساس اندیشه‌ها و عقاید قبلی پاول کراوس بحث می‌شود که این در گنوسیس یونانی آسیا (بازتابنده تأثیر آرامی) است که ما نخستین کوشش‌های منضبط و علمی را در تحقیق معانی رمزی و نمادین حروف الفبا می‌بینیم. این، برعکس نظری است که معمولاً پذیرفته شده است و منشأ و اصل چنین کوششی را به قباله یهود نسبت می‌دهد.

(۷۱).. ۴۶- ۴۵. T. rekcU, "R. slebe dna scitsonG", pp. ۳۶, dna

(۷۲). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۴- ۳۵؛ قمی، مقالات، صفحات ۴۶- ۴۷؛ اشعری، مقالات، صفحات ۹- ۱۰، و ۲۴- ۲۵؛ ملطی، کتاب التنبیه، صفحه ۱۲۰؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۳۴- ۲۳۵؛ ترجمه هالکین، صفحات ۵۷- ۵۸؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحات ۱۸۵- ۱۸۶؛

pp," yratnommoC: seixodoreteH" osla; ۶۵- ۶۲. pp," seixodoreteH", rednealdeirF; ۹۶ .
dna, ff ۸۹

شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۷۸-۱۷۹؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۳-۱۵۴؛

lov, ۲ IE," ayyir? usnaM", gnuledaM. W dna, ۸۹- ۸۶. pp, sisonG cimaisI, mlaH. ۴۴۲- .۶ ,
۴۴۱۰. pp

(۷۳). نک:

ni ydutS A: ayyir? usnaM eht dna? iljI- la r? usnaM? ubA", rekcuT. F mailliW. ۷۶- ۶۶.
pp,)۱۹۷۷(۵۴, malsI reD," msirorreT laveideM

(۷۴). جالب است یادآور شویم که در جهان‌شناسی مغیره، محمد [ص] و علی [ع] نخستین اشخاصی بودند که خداوند
خلق فرمود، عیسی [ع] و علی [ع] برای ابو منصور انسانهای قدیم و ازلی بودند، و این از تأثیرات مسیحیت بود؛ نک:-

ص: ۶۷۰

pp," yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF. ۸۹- ۹۲ .

(۷۵). این سالی است که اغلب نقل شده است، برای تواریخ دیگر و منابع آنها نک:

raf'aJ? ubA, req? aB- la", gnuledaM. W dna ۲۵۸ dna ۲۵۵. pp, snigirO, irfaJ. ۷۲۶- ۷۲۵. pp,
۳. lov, RIE," dammahom

(۷۶). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۴، و ۵۳- ۵۵؛ و قمی، مقالات، صفحات ۷۶- ۷۸.

(۷۷). طبری، تاریخ، سری دوم، صفحه ۱۷۰۰. برای معنا و استعمالهای متفاوت این واژه نک:

sromarK. H. J; ۱۵۹- ۱۳۷. pp," yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF," ydutS ,
M. W; ۴۶۶. p, IES," setidif? aR". ff ۱۵۷. pp, .yranimilerP A: setidif? aR ehT", ttaW
doireP evitamroF sih osla dna; ۱۲۱- ۱۱۰. pp,)۱۹۶۳(۱۶, sneirO

(۷۸). نک: اصفهانی، مقاتل، صفحات ۱۷۸- ۱۸۴؛

p, ۱. lov, ۲ IE" n'asaH- la. b h? allA dbA", ne? etsretteZ. V. K. ۴۵ .

(۷۹). برای یک بررسی کوتاه درباره این قیامها نک:

snad somsihcS seL, tsuoal. H dna, ff ۵. pp, "stnomevoM eti? ihS yltraE", wonavI. ff ۳۳.
pp,)۱۹۶۵, siraP(malsI'l

(۸۰). درباره قیام زید نک: طبری، تاریخ، سری دوّم، صفحات ۱۶۶۷-۱۶۸۸، و ۱۶۹۸-۱۷۱۶؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد پنجم، صفحه ۴۶۷ به بعد؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۱۳۳-۱۵۱؛

pp, snoitcaF laciTilop- oigileR sih osla; ۳۳۸- ۳۳۷. pp, modgniK barA, nesuahlleW, .
IE,"? ilA. b diaZ", nnamhtortS. R dna, ۳۳- ۲۸. pp, stub? ed seL, knodnerA; ۱۶۳- ۱۶۲.
۱۱۹۴- ۱۱۹۳. pp, ۴. lov

(۸۱). طبری، تاریخ، سری دوّم، صفحات ۱۷۱۰، و ۱۷۷۰-۱۷۷۴؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد ششم، صفحات ۲-۴؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۱۵۲-۱۵۸؛

dna ۳۵۹, ۳۳۹- ۳۳۸. pp, modgniK barA, nesuahlleW ۴۴۹- ۵۰۰ .

نیز کتاب دیگر وی جناحهای دینی- سیاسی، صفحات ۱۶۳-۱۶۴؛ knodnerA, stub ?ed seL ,

. ۳۳- ۳۴ . و مقاله او در دایرة المعارف اسلام، چاپ اوّل، جلد چهارم، صفحات ۱۱۵۱- ۱۱۵۲ به نام «یحیی بن زید الحسینی».

(۸۲). طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحات ۱۴۳ به بعد؛ و اصفهانی، مقاتل، صفحات ۲۰۶-۲۰۹، ۲۵۳، و ۲۵۶.

(۸۳). مشروح ترین روایت درباره این نهضت حسنی در مقاتل اصفهانی، صفحات ۲۰۵-۲۲۲، ۳۰۹-۳۱۵ و ۳۸۹ آمده است. نیز نک: طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحات ۶۶، ۱۴۳-۲۶۵، ۲۸۲-۳۱۸، و ۳۵۹ به بعد؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد ششم، صفحات ۱۸۹-۱۹۷؛

nodnoL(kcalB. S. J. rt, yrotsiH nretsae morf sehctekS, ekedl? oN rodoehT art , ۱۸۹۲(,
aznednopsirrocaL", iniarT. R; ۴۸- ۴۵. pp, stub? ed seL, knodnerA; ۱۲۸- ۱۲۰. pp. pp,
(۱۹۶۴) ۱۴, SN, NOUIA, "hayyikaZ- za sfan- na dammahuM e r? usnaM- la ocsecnarF
A ni, " idila itlovir eud us inoizagaviD", ireilgaV aicceV. L; ۷۹۸- ۷۷۳. ۳۴۷- ۳۳۷ dna, ۳۳۲-
۳۲۸, ۳۲۴- ۳۱۵. pp, (۱۹۶۴, omoR) icitsilatneirO idutS, ileirbaG

نیز نک: مقاله او در دایرة المعارف اسلام، چاپ دوّم، جلد سوّم، صفحات ۹۸۳-۹۸۵، به نام «ابراهیم بن عبد الله»، و نیز مقاله ف. بول، «محمد بن عبد الله»، در دایرة المعارف اسلام، چاپ اوّل، جلد سوّم،-

(۸۴). درباره جنبش این معاویه نک: طبری، تاریخ، سری دوّم، صفحات ۱۸۷۹-۱۸۸۷، ۱۹۴۷-۱۹۴۸، و ۱۹۷۶-۱۹۸۱؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۱۶۱-۱۶۹؛ W. nesuahlle, A. modgniK barA, pp.

۳۹۵-۳۹۳ dna ۳۸۶-۳۸۳؛ نیز به کتاب جناحهای دینی-سیاسی او، صفحات ۱۶۴-۱۶۵؛

" nabahS, cimaisI, yrotsiH lov, ۱. pp, ۱۶۱-۱۶۳; rekcuT; ayiw? a uM nbi h? allA dbA", htrowoB. E droffilC; ۵۵-۵۶ dna ۴۹-۳۹. pp, ۱۹۶۸, omoR(sbarA eht rednu n? ats? iS, htrowoB. E droffilC; ۵۶-۵۵ dna ۴۹-۳۹. pp, ۱. lov, ۲ IE, " ayiw? a uM. b h? allA dbA", ne? etsretteZ. V. K; ۷۷-۷۶. pp, ۱. lov, RIE, " a? iv? a oM. b h? alladbA", polnuD. M. D

(۸۵). با کشف و انتشار کتاب مجهول المؤلف اخبار الدولة العباسیه، ویراسته ع.ع. درّی و ا.ج. مطّلی (بیروت، ۱۹۷۱)، تفصیلات جدیدی از نهضت عباسیان به دست آمد. هنوز هم مطالب و اخبار سودمندی از کتب و نشریات محققان زیر می‌توان کسب کرد:

nasarohC ni nedisabbA red tsmokpO eD seiduts cissalc s'netolV nav folreG sel te omsitiihC el, ebarA noitanimod al rus sehrehceR dna, ۱۸۹۰, nedieL((۱۸۹۴, madretsmA) sedayamO sed tafilahk el suos seuqinaissom secnayorc. ۵۶۶-۴۹۲. pp, modgniK barA, s'nesuahlleW

اخیرا موضوع در چند رساله منفرد مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است، مهمتر از همه رسالات زیر است:

A. M; ۱۹۶۹, dadhgaB(۷۸۶/ ۱۷۰-۷۵۰/ ۱۳۲ etahpilaC dis? abbA ehT, ramO. F; ۱۶۸- . ۱۴۹. pp yllaicepse, (۱۹۷۰, egdirbmaC) noituloveR dis? abbA ehT, nabahS disabbA rednu nasaruhK fo yrotsiH laicoS dna lacityloP ehT, leinaD. L notIE disabbA ylraE ehT, ydenneK. H; ۹۹-۲۵. pp, (۱۹۷۹, silopaenniM) ۸۲۰-۷۴۷, eluR dis? abbA fo gnipahS ehT, renssaL. J dna ۵۶-۱۸. pp, (۱۹۸۱, nodnoL) etahpilaC, (۱۹۸۰, J. N, notecnrP) eluR

که تفصیلات جالب گوناگونی دربردارد. اما بررسیهای مهمّ و کوتاه تر را می‌توان در مقالات زیر ملاحظه کرد:

dna, ff ۱۵. pp, ۱. lov, ۲ IE, " sdis? abbA", siweL. B; ۱۶۰-۱۳۶. pp, " stnioP", nehaC. ff ۸۹. pp, ۱. lov, RIE, " etahpilaC dis? abbA", htrowsoB. E. C

(۸۶). برای نظریه تا حدی متفاوت در باب خاستگاه و روی کار آ مدن عباسیان، که مغایر روایات سنتی در این باب است، نک:

nnoB(setafilaK nehcsidisabba sed gnuhetstnE ruz negnuhcusretnU, legaN. T eht fo ,
tnomhsilbatsE ehT: tsaE eht morf srennaB kcalB, norahS. M dna,)۱۹۷۲. (۱۹۸۳, nedieL-
melasureJ) tloveR a fo noitabucnI- etatS dis? abb? A

(۸۷). زرین کوب، تاریخ ایران، جلد اول، صفحات ۳۹۰-۴۰۴؛

WM," tloveR dis? abbA eht ni milsuM? ubA fo eloR ehT", eyrF. N drahciR elaeR ,۳۷
alled itnocidneR," milsuM? ubA us idutS", itacsoM. S; ۳۸- ۲۸. pp,)۱۹۴۷(۴, ۸ eires,
ehcigololiF e ehcirotS, ilaroM ezneicS id essalC, iecniL ied aimedaccA sih osla; ۱۰۵- ۸۹.
(pp, (۱۹۵۱- ۱۹۵۰) ۵ dna, ۴۹۵- ۴۷۴ dna ۳۳۵- ۳۲۳. pp, (۱۹۵۰- ۱۹۴۹

ص: ۶۷۲

"pp, srennaB kcalB, norahS; ۱۴۱. p, ۱. lov, ۲ IE," misluM? ubA .۲۰۱ - ۲۲۶ ,

و غلامحسین یوسفی، «ابو مسلم خراسانی» دانشنامه ایرانیکا، جلد اول، صفحات ۳۴۰-۳۴۴.

(۸۸). نک: ۴۴۷- ۴۴۵. M. norahS , "abathaK ", ۲ IE , ۲. lov , ۴. pp

(۸۹). طبری، تاریخ، سری سوم، صفحات ۲۷ به بعد؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد ششم، صفحات ۹۳-۹۶ و ۱۳۳ به بعد؛

nabahS; ۶۱ dna ۵۸- ۵۶. pp, somsihcS, tsuoal; ۴۳. p, stub? ed seL, knodnerA erutneV ,
nosgdoH; ۲۷۴- ۲۷۳. pp, snigirO, irfaJ; ۱۸۷- ۱۸۵. pp, I. lov, yrotsiH cimaisI dna ۱۴۷-
۱۴۵, ۸۴, ۶۰- ۵۹. pp, gnipahS, renssaL; ۲۷۶- ۲۷۵. pp, I. lov, malsI fo;. ff ۱۳۹. pp,
etahpilaC dis? abbA, ramO. F; ۱۵۲- ۱۵۱

نیز مقاله او تحت عنوان «بعضی از جنبه های روابط عباسی - حسینی در اوائل خلافت عباسی، ۱۳۲-۱۹۳ هجری /
۷۵۰-۸۰۹ میلادی» در

p, I. lov, ۲ IE," amalaS? ubA", itacsoM. S; ۱۷۳- ۱۷۲. pp,)۱۹۷۵(۲۲, acibarA. ۳۸۳- .۱۴۹ ,
۳۸۲. pp, ۱. lov, RIE," l? alla? K amalaS? ubA", teilluB. W. R dna

(۹۰). طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحه ۷۴؛ و محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ویراسته محمد تقی مدرس رضوی (ویرایش دوّم؛ تهران ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴)، صفحات ۸۶-۸۹، و ترجمه انگلیسی آن به قلم ریچارد ن . فرای (کیمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۴)، صفحات ۶۲-۶۵.

(۹۱). طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحات ۱۲۹-۱۳۳، و ۴۱۸-۴۱۹؛

۱۵۹-۱۶۰. dna, ۱۲۴-۱۲۱ dna ۱۰۱-۱۰۰. pp, "yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF. dna ۱۱۱-۱۰۹. pp, gnipahS, renssaL

(۹۲).

۳۷۴-۳۷۵. pp, ۲. lov, ۲ IE" kid? aS- la raf'ajD", nosgdoH. S. G llahsraM

(۹۳). نک:

۱۹۵۰, drofxO(ecnedurpsiruj nadammahuM fo snigirO ehT, thcahcS. J. M. de, . tsaE elddiM eht ni waL ni, "seiroehT lageL? i? ihS" eezyF. A. A; ۲۶۸-۲۶۲ dna, ۱۳۱-۱۱۳. pp, I. lov, (۱۹۵۵). C. D, notgnihsaW) ynsebeiL. J. H dna irudahK dna ۴۸-۴۳. pp, (۱۹۷۴, ihleD, . de ht ۴) waL nadammahuM fo seniltuO, eezyF. ۸۷-۸۰

(۹۴).

۲۸۹-۳۰۰. dna, ۱۳-۱۰. pp, "woH", nosgdoH. ۳۷۴-۳۷۶. pp, snigirO, irfaJ dna;

خلاصه نظریات و معتقدات شیعیان امامی را درباره امامت به زبان انگلیسی می توان در کتب و مقالات زیر یافت:

۱۷۳-۱۹۰. pp, malsI eti ihS,? i? abat? abaT. . pp, malsI? iihS ot noitcudortnI, nomoM; ۱۱۶۶-۱۱۶۷. pp, ۳. lov, ۲ IE" am? amI", gnuledaM. W dna, ۱۶۰-۱۴۷

(۹۵). نک: طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحات ۱۶۹-۱۸۹. و ۴۴۵-۴۴۶؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد ۶، صفحات ۱۹۸-۲۰۳؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۱۷۸ به بعد؛

۱۷۳-۱۷۵. pp, "stcepsA omoS", ramO; ۱۵۵-۱۵۶. pp, "stnioP", nehaC

(۹۶)...۲۶۰. nosgdoH, malsI fo erutneV ,I. lov ,I

(۹۷)...۱۱. nosgdoH, "woH", p

(۹۸). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۵۶ - ۵۷؛ قمی، مقالات، صفحات ۷۸ - ۷۹؛ محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ویراسته علی اکبر غفاری (تهران، ۱۳۸۸ / ۱۹۶۸)، جلد دوم، صفحات ۲۱۷ - ۲۲۶؛ نیز نک:

; ۲۱۳ - ۲۲۶. pp, rehizdloG, "malsI mi ajjikaT red piznirP saD", GMDZ, ۶۰, ۱۹۰۶, pp, I. lov, masI nE, nibroC; ۶۲۸ - ۶۲۹. pp, ۴. lov, IE, "ay? ikaT", nnamhtortS. R. ۱۱۷ dna ۸۷

علّامه طباطبایی، شیعه در اسلام، صفحات ۲۲۳ - ۲۲۵؛ و

. ۴۰۲- greblhoK. E. "ayyiqat no sweiV? i? ihS-? im? amI omoS", SOAJ, ۹۵, ۱۹۷۵, pp, ۳۹۵

(۹۹). این احادیث را می توان در کتاب الحجّة، یعنی کتاب اوّل الاصول من الکافی کلینی، جلد اوّل، صفحات ۱۶۸ - ۵۴۸ یافت. فهرستی از مضامین این احادیث را به زبان انگلیسی، در کتاب cimaisI msinaisseM، تألیف ساجدینیا، صفحات ۱۸۴ - ۱۹۳، می توان یافت.

(۱۰۰). به عنوان مثال نک: ابو حنیفه نعمان بن محمّد، دعائم الاسلام، ویراسته آصف بن ع. ا. فیضی (قاهره، ۱۹۵۱ - ۱۹۶۱)، جلد اوّل، صفحات ۱ - ۹۸؛ این فصل آغازین و مهمّ، کتاب الولاية، بیشتر مبتنی بر احادیثی است که از امام صادق [ع] روایت شده است. اکنون به صورت جداگانه در ترجمه انگلیسی، با عنوان htiaF fo kooB ehT، ترجمه آصف ع. ا. فیضی، چاپ بمبئی، ۱۹۷۴، در دسترس است.

دعائم الاسلام یکی از اعظام آثار قاضی نعمان (فت ۳۶۳ / ۹۷۴)، سرشناس ترین فقیه دوره فاطمی، است. نیز نک:

? id? aQ fo m? alsI- la mi'? a aD eht ni hay? alaW fo yroehT? il? i? amsI nA", ijnaN. A. P. D. de, sekreB izayiN ot detneserP noitaziliviC cimaisI no syassE ni, "n? am'uN- la. ۲۷۳- ۲۶۰. pp, ۱۹۷۶, nedieL(elttiL

(۱۰۱). کلینی، الاصول، جلد اول، صفحات ۳۷۶ - ۳۷۷.

(۱۰۲). هانری کربن جنبه های مختلف موضوع ولایت را، که باید آن را متمایز از ولایت به معنای تقدس و قیمومت دانست، بیش از هر محقق و پژوهنده غربی دیگری مورد تحقیق قرار داده است؛ بخصوص به مقالات و نوشته های زیر از او نک:

al eD"; ۹۲- ۷۸ dna, ۷۰- ۶۶, ۶۲- ۵۹, ff ۴۵. pp, eriotSiH; ff ۸۷. p, "? ehcac m? amI'l"; ۹۱- ۷۸ dna. ff ۶۷. pp,)۱۹۶۲(۳۱, JE, " eti'? ihS malsI ne euqit? ehporp eihposolihp malsI'l snad sruelav te somroN ni, " et? i? ihS malsI ne'tay? alaw ed noiton al ruS" te eigolomamI"; ۴۷- ۳۸. pp, (۱۹۶۶, siraP) yanrahC. P. J. de, niaropmetnoC, ff ۳۹. pp, I. lov, malsI nE dna, ۱۷۲- ۱۶۱. pp, etim? amI omsi? ihS eL ni, " eihposolihp. ۲۸۴- ۲۳۵ dna ۵۱

نیز نک: علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، صفحات ۱۰ و ۷۸-۷۹ و

dna ۸۸- ۸۶. pp, slaedI, rsaN ۱۶۰- ۱۶۲.

(۱۰۳). برای معانی مختلف و کاربردهای کلمه اولیاء (مفردش: ولی) نک:

srytraM dna stniaS", nottaP. M. W; ff ۲۵۵. pp, ۲. lov, seidutS milsuM, rehizdloG. lov, lE, "? ilaW", xuaV ed arraC. B dna; ۶۸- ۶۳. pp, ۱۱. lov, ERE, ")nadammahuM(۱۱۱۱- ۱۱۰۹. pp, ۴

ص: ۶۷۴

(۱۰۴). الکشی، الرجال، صفحات ۱۶۷، ۲۵۱-۲۵۲، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۷۵، ۳۸۲-۳۸۳؛ نجاشی، الرجال، صفحات ۱۰، ۹۲، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۴؛ طوسی، الرجال، صفحات ۱۴۲-۱۴۱، ۳۴۱، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (بمبئی، ۱۳۱۳/۱۸۹۶)، جلد پنجم، صفحه ۵۵ و

pp, snigirO, irfaJ. ۳۰۹-۳۱۰.

(۱۰۵). الکشی، الرجال، صفحات ۱۳۳-۱۶۱، ۱۸۵-۱۹۱، ۲۱۳، ۲۵۵-۲۸۰، و ۲۸۱-۲۸۵؛ نجاشی، الرجال، صفحات ۱۷۶، ۲۲۸، و ۳۰۴-۳۰۵؛ طوسی، فهرست، صفحات ۱۴۱-۱۴۳، ۲۱۲، ۳۲۳، ۳۵۵-۳۵۶؛ و ابن شهر آشوب، معالم، صفحه ۱۱۵. نیز نک:

euqifitneics noitidart al te qid? aS- sa rafa? G", dhaF. T; ۳۰۸- ۳۰۵. pp, snigirO, irfaJ dna etiihS ehT", gnuledaM. W; ۱۴۱- ۱۳۱. pp, etima? mI omsi? ihS eL ni, " ebarA laciHposoliHP cimalsI ni, " m? alaK etir? ahsA- erP ot noitubirtnoC etijir? ahK, gnuledaM

dna, ۱۳۹- ۱۲۰. pp, ۱۹۷۹. Y. N, ynablA(egdeweroM. P. de, ygoloehT. ۴۹۸- ۴۹۶. pp, ۳.
"lov, ۲ IE," makaH- la. b m? ahsiH

(۱۰۶).

sa rafa? G m? amI muz negnuheizeB enies dnu n? ajjaH nbi rib? a? G", aksuR. J rib? aj -
eht fo yrotsih ehT" sih osla; ۲۶۶- ۲۶۴. pp, ۱۹۲۷(۱۶, malsI reD," qid? aS eid dnu n? ajjaH
nbi rib? ahcsD", suarK. P; ۳۱۲- ۳۰۳. pp, (۱۹۳۷) ۱۱, CI," melborP thcirebserhaJ rettirD,
ednegel- rib? ahcsD red hcurbnommasuZ reD ni," ajzil? iamsI (۱۹۳۰, nilreB)
netfahcsnessiwru taN red ethcihseG r? uf tutitsnI- sgnuhsroF sed, (۱۹۵۰) ۱۸, JE" n?
ayyaH nbi rib? aj ed xueirolG ud ervil eL", nibroC. H; ۴۲- ۲۳. pp. ۸۶- ۴۷. pp yllaicepse

این مقاله در کتاب کربن، تحت عنوان euqitar ?eih tra ommoc eimihclA'L، یاریس، ۱۹۸۶، صفحات ۱۴۵-
۱۸۲، مجددا چاپ شده است؛ نیز نک: کتاب تاریخ فلسفه اسلامی او (eriotshiH) صفحات ۱۸۴- ۱۹۰.

renednufeg uen ethciL mi n? ayyaH nbi rib? aG sed melborP saD", nigzeS. F sed
ethcihseG sih osla; ۲۶۸- ۲۵۵. pp, ۱۹۶۴(۱۱۴, GMDZ," netfirhcsdnaH. M dna suarK. P
dna, ۲۶۹- ۱۳۲. pp, ۴. lov (- ۱۹۶۷, nedieL) smuttfirhcs nehcsibara. ۳۵۹- ۳۵۷. pp, ۲. lov, ۲
IE," n? ayyaH. b rib? ajD", renselP

(۱۰۷). الکشی، الرجال، صفحات ۱۹۱- ۱۹۸، ۳۷۳، و ۴۸۵؛ نجاشی، الرجال، صفحات ۹۳- ۹۴؛

IE,"? if ujd- la rib? ajD", gnuledaM. W dna,. ff ۹۶. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH. ۲ ,
۲۳۳- ۲۳۲. pp, tnomelppuS

pp ,snigirO ,irfaJ. ۳۰۱- ۳۰۳..(۱۰۸)

(۱۰۹). مفصل ترین و صحیح ترین روایات درباره ابو الخطاب و اندیشه های او و نیز گروههای مختلف خطابی را در
کتابهای زیر می توان یافت: نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۳۷- ۴۱، و ۵۸- ۶۰؛ قمی، مقالات، صفحات ۵۰- ۵۵، ۶۳-
۶۴، و ۸۱- ۸۲؛ و الکشی، الرجال، صفحات ۲۲۴- ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۹۰- ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۵۲- ۳۵۳، ۳۶۵- ۳۶۶،
۳۷۰، ۴۸۲- ۴۸۳، ۵۲۸- ۵۲۹، و ۵۷۱. نیز نک: محمد بن یعقوب کلینی، الروضه من الکافی، ویراسته م. ب. یهودی و
ع. ا. غفاری (تهران، ۱۳۹۷/ ۱۹۷۷)، جلد دوم، صفحات ۴۲- ۴۳؛ اشعری، مقالات، صفحات ۱۰- ۱۳؛ بغدادی، الفرق،
صفحات ۲۳۶- ۲۳۷؛ ترجمه هالکین، صفحات ۶۲- ۶۶؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحه ۱۸۷؛-

ص: ۶۷۵

۶۸-۶۹. pp, "seixodoreteH", rednealdeirF.

و نیز شرحی که بر همان نوشته است، صفحات ۹۵-۹۶ و ۱۱۱-۱۱۳؛ شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۷۹-۱۸۱؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۴-۱۵۵؛

W; ۱۳۴. p, I. lov, ۲ IE, " b? attahK- l'ubA" sih osla;. ff ۳۲. pp, snigirO, siweL. H; ۱۳۷- .
۱۱۳. pp,)۱۹۴۶, yabmoB(msiliamsI fo rednuoF degellA ehT, wonavI e- risaN ed'sessegas
xued sel tnassinu? er erviL'l ruop erianimil? erP edut? E, nibroC enU", nibroC; edut? E
sa detic retfaereH,. ff ۱۴. pp, (۱۹۵۳, siraP- narheT) warsohK irneH? a streffo snoigiler
sed erioticsih'd signal? eM ni, " laarG ud eti? ihS eigrutil. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH; ۹۳-
۸۳. pp yllaicepse, (۱۹۷۴, siraP) hceuP selrahC. A. A; ۹۳۲- ۹۳۱. pp, ۲. lov, IE, " ay? ib?
attahK", htuoilograM. S. D; ۲۱۷- ۱۹۹; ۹۵۲- ۹۵۱. pp, I. lov, IIE, " b? attahK- l'ubA",
anidehcaS

نیز مقاله «ابو الخطاب» او در RIE جلد اول، صفحات ۳۲۹-۳۳۰ و

۱۱۳۲-۱۱۳۳. W. pp, ۴. lov, ۲ IE, " ayyib? attahK", gnuledaM.

p, "woH", nosgdoH. ۸..(۱۱۰)

۳. اسماعیلیّه نخستین

p, edut ?E, nibroC. ۷..(۱)

(۲).

p, ۲. lov, tsaE elddiM eht ni noigileR ni, " sil? i amsI ehT", eezyF. A. A fasA. ۳۲۸.

(۳). کتاب الرشده و الهدایه، ویراسته م. کامل حسین، در aenatcelloC، جلد اول، ویراسته و. ایوانوف (لیدن، ۱۹۴۸)،
صفحات ۱۸۵-۲۱۳، و ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان

ylraE ni seidutS, wonavI. W ni, " ecnadiuG eurT dna ssensuoethgiR fo kooB ehT". ۵۹-
۲۹. pp,)۱۹۵۵, yabmoB,. de dn ۲(msiliamsI naisreP

از این پس به این کتب به صورت ۲ seidutS ارجاع خواهیم کرد.

(۴). متن عربی این اثر در اربع کتب حقانیّه، ویراسته م . غالب (بیروت، ۱۹۸۳)، صفحات ۱۳- ۷۵، چاپ شده است .
ترجمه انگلیسی ملخص آن تحت عنوان

"lipuP eht dna rehcaeT eht fo kooB ehT "

در کتاب ۲ eidutS ایوانوف آمده است (صفحات ۶۱- ۸۶). هانری کرین آن را به تفصیل مورد بحث قرار داده است .
نک:

elav? eid? eM noitasiliviC ed sreihac," neil? eamsI euqitaitini namor nU", nibroC. H ,
uo enneil? eamsI noitaitinI'L" sih ni dna; ۱۴۲- ۱۲۱ dna ۲۵- ۱. pp,)۱۹۷۲(۱۵, ۱۴۲- ۴۱. pp,
(۱۹۷۰) ۳۹, JE," ebreV el te omsir? etos? e'l

این مقاله در کتاب او به نام (siraP (egna nos te ommoH'L, ۱۹۸۳، صفحات ۸۱- ۲۰۵، از نو چاپ شده است.
نیز نک:

dna, ۱۸. p, erutaretiL iliamsI, wonavI; ۴۸۶. p, " enneil? eamsI eihpargoilbiB", suarK

-

ص: ۶۷۶

p, oiB, alawanooP .۷۴ .

(۵). نعمان بن محمد، افتتاح الدعوة، ویراسته و. القاضی (بیروت، ۱۹۷۰)، در تونس نیز ف. دشراوی آن را تصحیح کرده و
به چاپ رسانیده است (۱۹۷۵)؛ ارجاعات ما به ویرایش و داد القاضی است. ت.

ناگل از این کتاب استفاده فراوان کرده است. نک:

a? waD- da h? atitfI tal? asiR red ethcil mi nedimitaF dnu ayiliamsI eh? urF, legaN. T.
)۱۹۷۲, nnoB

(۶). ادريس عماد الدين، عيون الاخبار و فنون الآثار، ویراسته م . غالب (بیروت، ۱۹۷۳- ۱۹۷۸) مجلدات ۴- ۶؛ اینها
تنها مجلداتی است که تاکنون به چاپ رسیده است، و تاریخ اسماعیلیه را از زمان امام حسین بن علی [ع] و دیگر امامان
مورد قبول اسماعیلیه تا دوره خلافت و امامت المستنصر بالله، خلیفه فاطمی، دربردارد. نک:

pp, oiB, alawanooP dna ۷۹- ۷۷. pp, erutaretiL iliamsI, wonavI. W . ۱۶۹- ۱۷۲ .

(۷). ساموئل م. استرن علاقه خاصی به آغاز کار اسماعیلیه داشت و در بیست سالی که در دانشگاه آکسفرد بود، این علاقه را تعقیب کرد تا اینکه مرگ زودرسش در ۱۹۶۹ وی را از ادامه راه بازداشت. نظریات او را در این باره می‌توان در چندین مقاله عمده او ملاحظه کرد. از آن جمله است:

, ۳۳-۱۰. dna "H xodoreteH amsI i? eht ta msil? la fo omit zzi uM- SAOSB, (۱۷, ۱۹۵۵), pp, ni, "ehT yltraE amsI i? il? seiranoissiM ni htroN tseW- aisreP dna aruhK as? n? ainaxosnarT. SAOSB, (۲۳, ۱۹۶۰), pp, ۵۶-۹۰, dna "amsI i? il? s? dna snaitamraQ E'L noitarobal? malsI'L ed euqolloC, (siraP, ۱۹۶۱), pp, ۹۹.

این مقالات، و چندتایی دیگر، اخیراً در مجموعه‌ای از کارهای استرن، به نام مطالعاتی درباره اسماعیلیه قدیم (اورشلیم - لیدن، ۱۹۸۳)، به چاپ رسیده است که در آن میان چند مقاله درباره وجوه مختلف اندیشه‌های قدیم اسماعیلی برای اولین بار منتشر می‌شود. بدبختانه کتاب مورد انتظار از استرن درباره اسماعیلیه قدیم به صورت ناتمام باقی مانده بوده است و، گذشته از آن، تحقیقات بعدی پژوهندگان دیگر اینک از آن گوی سبقت ربوده اند؛ بویژه تحقیقات و. مادلونگ. برای اطلاع درباره سهم استرن در پژوهش‌های اسماعیلی و نیز زندگی و آثار متعدد او نک:

"I learns, D. J. mahtaL. W. H dna M. W. HlehctiM, "ehT biB ilpargo yhp M. S nretS. J, fo lanruoJ, nretS. M leumaS", rezla W. R; ۲۲۶-۲۳۸, pp, (۱۹۷۰) ۱۵, seidutS citimeS fo sisylanA nA", reyrB. W. R divaD dna, ۱۴-۱۰, pp, (۱۹۷۲) ۲, seidutS latneirO. iix- xi. pp, seidutS, nretS ni, "msil? i? amsI no sgnitirW s'nretS. M leumaS

(۸). ارمان و. مادلونگ به تحقیقات مربوط به اسماعیلیه قدیم در دو مقاله طولانی او که به زبان آلمانی نوشته شده آمده است. نک:

"F nedimita dnu B dnu netamraqnarhaB reD, malsI (۳۴, ۱۹۵۹), pp, ۳۴-۸۸, dna "saD" erheL nehcsitiliamsi neh? urf red ni tamamI malsI reD, (۳۷, ۱۹۶۱), pp,

که از این به بعد به صورت "tamami" بدان ارجاع خواهیم داد. مادلونگ همچنین مقالات عمده‌ای درباره «اسماعیلیه» و «قرمطی» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، جلد چهارم، صفحات ۱۹۸-۲۰۶ و ۶۶۰-۶۶۵، نوشته است و این غیر از مقالات متعدد دیگری است که درباره وجوه مختلف تشیع زیدی، امامی، و اسماعیلی به تحریر درآورده است. و. مادلونگ نظریات خود را درباره این فرقه‌ها و بعضی از نهضت‌های دیگر به صورت ملخص در کتاب گرایش‌های دینی در اوایل ایران اسلامی -

ص: ۶۷۷

(R suoigileT sdnerT ni yltraE cimalsI narI)

(آلبنی، نیویورک، ۱۹۸۸) به چاپ رسانیده است.

(۹). کتاب الرشد، صفحه ۲۱۲؛ ترجمه ایوانوف در مطالعات ۲، صفحه ۵۸؛ و "nretS", "il ?i ?amsI", s

(۱۰). ابو تمیم معدّ المستنصر بالله، السّجلات المستنصریّه، ویراسته ع . م. ماجد (قاہرہ، ۱۹۵۴)، صفحات ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸ و ۱۷۹؛ نیز نک:

. . F. H. la. admaH. in?, "T ehL sretteL fo M- isnatuM- r? all'ib h? SOSB," (v, ۱۹۳۴) pp, dna. ff ۳۰۷-۳۲۲

(۱۱). الهدایة الآمریّه، متن، صفحه ۷.

(۱۲). نک: فهرست المجدوع، صفحه ۳، و احمد بن علی القلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ویراسته م . ع . ابراهیم (قاہرہ، ۱۳۳۱-۱۳۳۸/۱۹۱۳-۱۹۲۰)، جلد نهم، صفحات ۱۸-۲۰، جلد دهم، صفحات ۴۳۴-۴۳۵. و جلد سیزدهم، صفحات ۲۳۸، و ۲۴۶، که محتوی اشارتی است بر عنوان الدعوة الهادیه در بعضی از عهدها و میثاقها و پروانه خلعتها که در این دایرة المعارف انشاء و ترسل آمده است . این کتاب به وسیله یکی از دبیران معروف دیوان الانشاء سلاطین مملوک در قاہرہ نوشته شده و تألیفش در ۱۴۱۲/۸۱۴ به پایان رسیده است. نیز نک:

; ۲۳۳. ediuG, wonavI, ۵-۸. pp, seidutS sih osla; ۲, ۱۰۸-۱۰۹. pp, " ydutS", eezyF;

نیز نک: یادداشت‌هایی که کامل حسین در مقدمه خود بر چاپ المجالس المستنصریّه (قاہرہ، ۱۹۴۷) آورده است که تقریرات قاضی القضاة فاطمی ابو القاسم ملیجی است، نک:

. ۵۹۷-۸۹۸. B. siweL. "amsI", "i? il? i? setoN? SAOSB," (۱۲, ۱۹۴۸) pp,

(۱۳). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۵۵؛ قمی، مقالات، صفحه ۷۸؛ و

. ۱۵۳-۱۵۴. anidehcaS, cimaisI, msinaisseM pp,

(۱۴).

. ۴۴. siweL. "snigirO, ۳۸-۳۹. pp, wonavI, degellA, ۱۵۹. p, gnuledaM dna, "tamamI", p,

(۱۵). نک: کلینی، الاصول، جلد اول، صفحات ۳۰۷-۳۱۱؛ الکشی، الرجال، صفحات ۴۵۱ و ۴۶۲؛ مفید، الارشاد، صفحات ۴۳۶-۴۴۰ و ۵۱۰؛ و علّامه طباطبائی، شیعه در اسلام، صفحات ۷۵، ۱۹۰، ۲۰۵ و ۲۲۱. در این کتاب منابع اثنی عشری بیشتری ذکر شده است.

(۱۶). در قدیمی‌ترین تألیفات شیعه امامی موجود درباره فرق شیعه از این گروهها یاد شده است؛ مطالب و عبارت مربوط به این گروهها را (به استثنای دو گروه قدیم اسماعیلی که بعدا درباره آنها بحث خواهیم کرد) می‌توان در کتب زیر یافت: نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۵۷، ۶۴-۶۷، و ۷۱-۷۲؛ و قمی، مقالات، صفحات ۷۹-۸۰ و ۸۶-۸۹، که هردو مبتنی بر شرح و روایتی قدیم تر از هشام بن الحکم است. نیز نک: اشعری، مقالات، صفحات ۲۵ و ۲۷-۲۹؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحات ۹۳ و ۱۸۰؛

seixodoreteH", sih osla; ۷۶ dna ۴۴. pp, " seixodoreteH", rednealdeirF; ۱۱۴ dna. ff ۵۰, ۴۱, :
۴۰-۳۹. pp, " yratnommoC

شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۶۵-۱۶۹؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۴۲-۱۴۵؛

disabbA fo lasiarppaeR ehT", ttaW. M. W; ۱۷۹- ۱۷۸. pp, " stcepsA omoS", ramO dna
۶۳۹- ۶۳۸. pp, bbiG. R. A. H fo ronoH ni seidutS cimalsI dna cibara ni, " msi ihS. pp,
)۱۹۷۰(۳۱, IS, " enirtcoD etim? amI ylraE no sthgilediS" sih osla;. ff ۶۴۵. ۷۴۱. p, ۳. lov,
IE, " miz? aK- la? as? uM", nnamhtortS. R dna, ۲۹۸- ۲۹۳

ص: ۶۷۸

(۱۷). درباره این شورش نک: طبری، تاریخ، سری سوم، صفحات ۵۵۱-۵۶۸؛ مسعودی، مروج الذهب، جلد ششم،
صفحات ۲۶۶-۲۶۸؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۴۳۱ به بعد و ۴۴۲-۴۶۰؛ و

itlovir eud us inoizagaviD" ireilgaV aicceV; ۶۵- ۶۲. pp, stub? ed seL, knodnerA ۳۵۰- ۳۴۱
dna ۳۳۹- ۳۳۵, ۳۲۲- ۳۲۰, ۳۱۶- ۳۱۵. pp, " idilA

و مقاله او «الحسین بن علی صاحب فتح» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، جلد سوم، صفحات ۶۱۵-۶۱۷.

(۱۸). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۶۷، ۷۲ به بعد؛ قمی، مقالات، صفحات ۸۹ و ۹۳ به بعد؛ کلینی، الاصول، جلد اول،
صفحات ۳۱۱-۳۱۹؛ اصفهانی، مقاتل، صفحات ۵۶۱-۵۶۲؛ علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، صفحات ۶۳-۶۴ و
۲۰۵-۲۰۷؛

gizpieL(idil? A ilg e n? um'aM- lA, ileirbaG. F; ۱۰۰- ۹۸. pp, somsihcS, tsuoal, , ۱۹۲۹(,
gnuledaM. W dna, ۴۰۰- ۳۹۹. pp, I. lov, ۲ IE, " ? adiR- la? ilA", siweL. B; ff ۳۵. pp. ۸۸۰-
" ۸۷۷. pp, I. lov, RIE, " ? azeR- la? ilA

مرقد مطهر امام رضا، که در مشهد، مرکز استان خراسان، واقع است، یکی از گرامی‌ترین زیارتگاههای شیعیان است.

(۱۹). در نیمه قرن چهارم / دهم، با حصر اعتقاد به دوازده امام در امر امامت، تشیع امامی آخرین خصیصه مهم خود را به دست آورد. این اعتقاد به سلسله‌ای از دوازده امام، که در فرق الشیعه نوبختی، صفحات ۹۰-۹۳، و مقالات قمی، صفحات ۱۰۲-۱۰۶، و الاصول کلینی، جلد اول، صفحات ۳۲۸ به بعد، انعکاس یافته است و بعداً به وسیله ابن بابویه (فت ۳۸۱ / ۹۹۱) و شیخ مفید (فت ۴۱۳ / ۱۰۲۲) و دیگران تهذیب و پرداخته شده است. فرقه شیعه دوازده امامی یا اثنی عشری را از فرقه شیعه امامی قبل متمایز می‌سازد. با اعتلای دوازده امامان، اصطلاح امامیه و اثنی عشریه بتدریج مترادف یکدیگر شدند؛ هرچند اسماعیلیه نیز خویشتن را شیعیان امامی می‌خوانند. نک:

pp, doireP evitamroF, ttaW; ۱۸۴- ۱۸۱ dna. ff ۱۴۶. pp, somsihcS, tsuoal. pp, ۲۷۴-۲۷۸ ; ۴. lov, ۲ IE, " ayyirahsa-? anhtI" sih osla.; ff ۱۶۴ dna ۱۵۷- ۱۵۵. pp, slaedI, rsaN,)۱۹۷۶(۳۹, SAOSB, " ayyirahsa-? anhtI ot ayyim? amI morF", greblhoK. E; ۲۷۹- ۲۷۷. ۱۷۹- ۳۹. pp, msinaisseM cimaisI, anidehcaS dna, ۵۳۴- ۵۲۱. pp

برای اطلاع مختصر از سرگذشت و حالات این امامان دوازده‌گانه نک: کلینی، الاصول، جلد اول، صفحات ۴۵۲-۴۵۸ و ۴۶۱-۵۲۵؛ مفید، الارشاد، صفحات ۲۷۹-۵۶۸؛ علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، صفحات ۱۹۰-۲۱۱ و ۲۲۰-۲۲۲، که منابع دیگر شیعی را نیز ذکر کرده است؛

la? ilA", gnuledaM. W; ۲۴۷- ۲۴۶. pp, ۳. lov, ۲ IE, "? iraksA- la nasaH", hsailE. J. ۸۶۲- - ۸۶۱. pp, I. lov, RIE, "? id? aH

بسیاری از آثار هانری کربن برای مطالعه و بررسی تشیع دوازده امامی فوق العاده ارزشمند است.

(۲۰).

p, edut? E, nibroC dna, ۱۷۹. p, IES, " ay? il? i'? amsi", wonavI . ۶ .

(۲۱). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۵۷-۵۸، و قمی، مقالات، صفحه ۸۰.

(۲۲). شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۲۷ و ۱۶۷-۱۶۸؛ ترجمه قاضی، صفحات ۲۳ و ۱۴۴؛

pp, tonnoM dna teramiG. rt; ۲۸۴. p, tedaV. rt. ۴۹۱-۴۹۲ .

نیز نک:

dna ۴۰, ۲۶. pp, " yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF ۵۱ .

(۲۳). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۵۸؛ قمی، مقالات، صفحات ۸۰-۸۱. نیز نک: اشعری، مقالات، صفحات-

ص:۶۷۹

۲۶-۲۷؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۴۶-۴۷؛ ترجمه eyleeS صفحات ۶۵-۶۶؛ شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۲۷-۲۸، ۱۶۸ و ۱۹۱ به بعد؛ ترجمه قاضی، صفحات ۲۳، ۱۴۴ و ۱۶۳ به بعد؛ مفید، الارشاد، صفحه ۴۳۱؛ و طوسی، الرجال، صفحه ۳۱۰.

(۲۴). ۱۱۲-۱۰۸. pp ,degella ,wonavi.

(۲۵). نک: ابو یعقوب السجستانی، اثبات النبوات، ویراسته عارف تامر (بیروت، ۱۹۶۶)، صفحه ۱۹۰. در نامه‌ای هم که نخستین خلیفه فاطمی به اسماعیلیان یمن نوشته مبارک به عنوان لقب اسماعیل به کار رفته است. این نامه، به صورتی که در کتاب فرائض و حدود الدین تألیف جعفر بن منصور الیمن آمده است، در کتاب حسین ف. الهمدانی ترجمه و چاپ شده است. نک:

oriaC(shpilaC dimitaF fo ygolaeneG eht nO,? in? admaH- la. F nyasuH, ۱۹۵۸(;

به این کتاب از این پس به صورت ygolaeneG اشاره خواهیم کرد. عبارات مربوط به مبارک در متن، در صفحه ۱۰، و در ترجمه در صفحه ۱۲، آمده است. برای تجزیه و تحلیل مفصل این نامه، و ترجمه دقیق تر آن، و فرضیه جالبی در باب نسب امامان اولیه اسماعیلی نک:

eht ot rettel s'? idhaM- la fo noitanimaxE- eR A", siolB ed. F dna inadmaH. A. ۲۰۷-
۱۷۳. pp,)۱۹۸۳(SARJ," shpilaC dimitaF eht fo ygolaeneG eht no setinomeY

(۲۶). نک: نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۶۲؛ و قمی، مقالات، صفحه ۸۴. این امر را می‌توان از قدیمی‌ترین اشاره زیدیه به اسماعیلیه نوزاد نیز استنباط کرد. این اشاره در کتاب الرد علی الروافض، تألیف امام زیدی، قاسم بن ابراهیم (فت ۲۴۶/۸۶۰)، آمده است و مادلونگ آن را در مقاله «امامت» خویش، صفحه ۴۶، نقل کرده است.

(۲۷). قمی، مقالات، صفحه ۸۱؛ و نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۵۸-۵۹، که گروه اسماعیلیه با خطابیّه یکی دانسته شده است. اما چون نوبختی گروهی را که اسماعیلیه می‌خواند مورد بحث قرار نمی‌دهد، به نظر می‌آید که مراد وی از این عنوان، مانند قمی، اسماعیلیه خالصه باشد که یکی از دو گروه شبه اسماعیلی است که در کتاب او از آنها سخن رفته است.

(۲۸). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۶۰-۶۱؛ و قمی، مقالات، صفحه ۸۳.

(۲۹). نک: ۳۵-۳۳. pp ,snigirO ,siweL.

(۳۰). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۹۰؛ و قمی، مقالات، صفحه ۱۰۳، که در آنها ادعای اسماعیل و محمد بن اسماعیل رد شده است. نیز نک: الکشی، الرجال، صفحات ۴۷۳-۴۷۴ که در آنجا اسماعیل به داشتن تمایل به شرب خمر متهم شده است.

(۳۱). نک: جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، در و. ایوانوف، روایات اسماعیلی درباره ظهور فاطمیان (لندن، و غیره، ۱۹۴۲)، متن صفحه ۹۸ و ترجمه صفحه ۲۹۵. از این پس، به این کتاب با عنوان ظهور (esiR) اشاره خواهیم کرد؛ جعفر بن منصور الیمن، سرائر و اسرار النطقاء، ویراسته مصطفی غالب (بیروت، ۱۹۸۴)، صفحه ۲۵۸ و ۱۵۶-۱۵۵. pp . degella , wonavi .

عارف تامر تولد اسماعیل را در ۱۰۱/۷۱۹-۷۲۰ قرار می‌دهد، نک: کتاب او:

. ۱۸۰. la- 'l'if am? amI- m? alsI- turieB(۱۹۶۴،)? p,

همین تاریخ در چند منبع اسماعیلی که محمد تقی دانش پژوه نقل کرده تکرار شده است. نک: مقاله او «ذیلی بر تاریخ اسماعیلیه»، نشریه دانشکده ادبیات، تبریز، ۱۸ (۱۳۴۵/۱۹۶۶)، صفحه ۲۱. اما مصطفی غالب، در کتاب اعلام الاسماعیلیه خود (بیروت، ۱۹۶۴)، صفحه ۱۶۱، سال ۱۱۰/۷۲۸-۷۲۹ را به‌عنوان تاریخ تولد اسماعیل نقل می‌کند.

ص: ۶۸۰

(۳۲). در کتاب ظهور ایوانوف، صفحه ۳۰، نقل شده است. بنابر نوشته محمد حسین فراهانی، سفرنامه، ویراسته ح. فرمانفرمائیان (تهران، ۱۳۴۲/۱۹۶۳)، صفحه ۲۸۸، مقبره اسماعیل تا سال ۱۳۰۲/۱۸۸۵ هنوز وجود داشته است.

(۳۳). جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، در کتاب ایوانوف، ظهور، متن صفحات ۱۰۳-۱۰۴، ترجمه صفحات ۳۰۱-۳۰۲؛ همان کتاب ویراسته م. غالب، صفحه ۲۶۲؛ ادیس، عیون، جلد چهارم، صفحه ۳۳۴؛ و نیز از همو کتاب زهر المعانی در تألیف ایوانوف، ظهور، متن صفحات ۴۷ به بعد، ترجمه صفحات ۲۳۲ به بعد؛ و مفید، الارشاد، صفحه ۴۳۱؛ این داستان را مورخ نامدار ایرانی رشید الدین فضل‌الله در جامع التواریخ : قسمت اسماعیلیان، ویراسته محمد تقی دانش‌پژوه و م. مدرسی زنجانی (تهران، ۱۳۳۸/۱۹۵۹)، صفحه ۱۰، نقل کرده است. از این پس به این کتاب به عنوان اسماعیلیان ارجاع خواهیم داد؛ نیز نک:

fo hkirawaT- la imaJ eht ni senirtcoD ili amsI eht fo tnuocCA ehT", yveL. R. ۵۲۱ dna
۵۱۵- ۵۱۴. pp,) ۱۹۳۰(SARJ, " hallaldaF niD- la dihsaR

(۳۴). الکشی، الرجال، صفحات ۳۷۶-۳۸۲؛ نیز نک: ادیس، عیون، جلد چهارم، صفحات ۳۲۶-۳۲۷؛ نجاشی، الرجال، صفحه ۲۹۶؛ طوسی، فهرست، صفحات ۳۳۴-۳۳۵؛ نیز از همو، الرجال، صفحه ۳۱۰، و ابن شهر آشوب، مناقب، جلد پنجم، صفحه ۲۹.

(۳۵). ابن عنبه، عمدة الطالب، صفحه ۲۳۳. مرحوم زاهد علی، از بهره‌های دانشمند داودی، اهل حیدرآباد، نیز همین سال را در تاریخ فاطمین مصر (چاپ دوم، کراچی، ۱۹۶۳)، جلد اول، صفحات ۴۱، ۴۳، و ۶۳ ذکر می‌کند.

(۳۶). سال ۱۳۳۸ / ۷۵۵ - ۷۵۶ را مقریزی ذکر کرده است. نک: احمد بن علی المقریزی، اتعاظ الحنفاء، ویراسته ه. بنز (لاپزیک، ۱۹۰۹)، صفحه ۶؛ همان کتاب ویراسته جمال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۶۷)، جلد اول، صفحه ۱۵. مآخذ دیگر مرگ اسماعیل را در ۱۴۵ / ۷۶۲ - ۷۶۳ قرار داده‌اند؛ نک: علاء الدین عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ویراسته محمد قزوینی (لندن، ۱۹۱۲ - ۱۹۳۷)، جلد سوم، صفحه ۱۴۶، و یادداشتهای توضیحی خود قزوینی بر آن کتاب در صفحه ۳۰۹؛ ترجمه انگلیسی همان کتاب به وسیله جان ا. بویل به نام

egdirbmaC, ssaM, . ۱۹۵۸,)roeuqnoC- dlroW eht fo yrotsiH ehT

، جلد دوم، صفحه ۶۴۳؛ رشید الدین فضل الله، اسماعیلیان، صفحه ۱۰، و دانش پژوه «ذیلی» (۱۳۴۵ / ۱۹۶۶)، صفحه ۲۱. یک رساله مجهول المؤلف اسماعیلی به نام دستور المنجمین، که د. خویه در کتاب خود، به نام

۲۰۳. eM ?eriom? sel rus eriom? ud sehtamraC n? iarhaB dn ۲, . ۱۸۸۶,)nedieL,

از آن نقل قول کرده است، و از این به بعد به عنوان eriom? eM به آن ارجاع می شود، سال ۱۴۵ هجری را به عنوان تاریخ ناپدید شدن اسماعیل ذکر کرده است، دستور المنجمین را شاید یک نویسنده اسماعیلی نزاری در اواخر قرن پنجم / یازدهم نوشته باشد. نک:

۱۹, ۱۹۲۲,)avonasaC. P, "nU" uaevuon tircsunam al ed etces AJ, " ۱۱, es ?eir?

صفحات ۱۲۶ - ۱۳۵ و محمد قزوینی، یادداشتهای قزوینی، جلد هشتم، صفحات ۱۱۰ - ۱۴۳. قزوینی و کازانووا هر دو بر این عقیده بودند که نسخه منحصر به فرد دستور المنجمین، که اکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود، زمانی متعلق به کتابخانه معروف الموت بوده است.

(۳۷). الکشی. الرجال، صفحات ۲۱۷ - ۲۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵ - ۳۲۶، ۳۵۴ - ۳۵۶، و ۳۹۰؛ بعضی از این -

ص: ۶۸۱

روایات در مقاله «امام اسماعیل» و. ایوانوف مورد بررسی قرار گرفته است. نک:

. ۳۱۰ - ۳۰۵. BSAJ, SN, ۱۹,)۱۹۲۳, pp,

(۳۸). معروفترین همه از میان چنین آثار آثاری کتاب الهفت و الاظله است که به مفضل بن عمر الجحفی نسبت داده شده است. این کتاب را عارف تامر و ا. خلیفه تصحیح و به چاپ رسانیده اند (چاپ دوم، بیروت ۱۹۷۰)، نیز همین کتاب به تصحیح مصطفی غالب (ویرایش چهارم، بیروت، ۱۹۸۳) این کتاب نظریات امام جعفر صادق [ع] را گزارش می کند؛ نک: ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۳۰، در اینجا به غلط گفته شده است که مفضل در ۱۴۵ / ۷۶۲ به قتل رسید؛ همچنین از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۵۹، ۶۴ و ۱۰۱، و لوئی ماسینیون

eneR. M? a streffo sneiryS segnal? eM ni, " eiryasuN eihpargoilbib enu'd essiuqsE". ?
۹۱۵- ۹۱۴. pp, ۲. lov, ۱۹۳۹, siraP(duassuD

(۳۹). درباره مفضل و گروه وابسته به او نک : الکشی، الرجال، صفحات ۳۲۱- ۳۲۹، ۵۰۹، و ۵۳۰- ۵۳۱؛ نجاشی، الرجال، صفحات ۲۹۵- ۲۹۶؛ طوسی، فهرست، صفحه ۳۳۷، نیز رجال، طوسی، صفحات ۳۱۴ و ۳۶۰؛ اشعری، مقالات، صفحات ۱۳ و ۲۹؛ بغدادی، الفرق، صفحه ۲۶۳؛ ترجمه هالکین، صفحه ۶۵؛ شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحه ۱۶۸؛ ترجمه قاضی، صفحه ۱۴۴؛ نیز نک:

eid dnu t? aluG red noitidarT laddaffuM eiD. nettahcS red hcuB saD", mlaH. H, ۱۹۸۱(۵۸ dna, ۲۶۷- ۲۱۹. pp, (۱۹۷۸) ۵۵, malsI reD, " smutreiriasuN sed egn? urpsrU. ۲۷۴- ۲۴۰. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH yb osla dna, ۸۶- ۱۵. pp

(۴۰). الکشی، الرجال، صفحات ۲۴۴- ۲۴۵؛ نیز نک: نجاشی، الرجال، صفحات ۸۱- ۸۲؛

p, " stcepsA omoS" ramO dna, ۳۹. p, snigirO, siweL. ۱۷۷.

(۴۱).

p, ۳. lov, aroniM arepO sih ni, " af? aK ed nalp ud noitacilpxE", nongissaM. L. ۵۰.

سفاح پایتخت خود را در ۷۵۲ / ۱۳۶ در انبار مستقر ساخت؛ وی در همانجا مرد و در کاخش به سال ۷۵۴ / ۱۳۶ به خاک سپرده شد. منصور همینکه قدرت یافت، پایتختش را از انبار به حیره منتقل کرد، و این موضوع به صحت اخباری که حاکی از آن است مرگ اسماعیل بعد از سال ۷۵۴ / ۱۳۶ واقع شده است مهر تأیید می زند؛ نک:

dna ۱۵۵. pp, gnipahS, rensaL ۱۵۸- ۱۵۹.

(۴۲). نک: آثار زیر از لویی ماسینیون نک:

elariziv ellimaf al ed seti? ihS senigirO seL"; ۳۳۰- ۳۲۹. pp, " etamraQ eihpargoilbiB". p, ۱۹۴۵- ۱۹۳۵, oriaC(senybmomeD- yorfeduaG segnal? eM ni, " t? aruF l? unaB sed. ۷۷۰. p, ۲. lov, IE, " snaitamraK" dna; ۲۶

در این مقاله ماسینیون مرگ ابو الخطاب را به غلط در ۷۸۳ / ۱۶۷ قرار داده بود. اما بعداً آن را به ۱۴۵- ۱۴۷ / ۷۶۲- ۷۶۴ تغییر داد. نک:

pp, " eti? ihS eigrutiL enU" sih? osla dna, ۱۶- ۱۵. pp, edut? E, nibroC, ۲۲۱. p, IES. ۸۵. ۸۳. dna

(۴۳).

sruoT(neinarI malsI'l ed selleutirips secim? erp sel te k? aP n? amlaS, nongissaM. L fo ,
sgninnigeB lautiripS eht dna k? aP n? amlaS, noitalsnart hsilgnE; ۱۹- ۱۶. pp,)۱۹۳۴. ۱۲-
۱۰. pp, (۱۹۵۵, yabmoB) alavnU. M. J. rt, malsI nainarI

(۴۴). siweL, snigirO, pp. ۴۲ ff. در اسرار النطقاء جعفر بن منصور الیمن، منقول در ظهور، ایوانوف، -

ص: ۶۸۲

متن، صفحات ۹۵- ۹۶، ترجمه صفحات ۲۹۲- ۲۹۳، و متن ویراسته م . غالب، صفحات ۲۵۶- ۲۵۷، آمده است که
اسماعیل یکبار، پیش از آنکه امام جعفر صادق [ع] ابو الخطاب را طرد و لعن کند، در مدرسه‌ای که ابو الخطاب گرداننده
آن بود حضور یافته بود. برای نقد نظریات ماسینیون نک: ۱۶۹- ۱۶۵. pp, degella, wonavI.

(۴۵). wonavI, degella, pp. ۱۳۸ ff. نیز نک: قاضی، الکیسانیه، صفحات ۲۸۹ به بعد.

(۴۶). نک: کتابهای زیر از قاضی نعمان: دعائم الاسلام، جلد اول، صفحات ۴۹- ۵۰؛ کتاب ایمان، صفحات ۵۸- ۵۹؛ و
کتاب المجالس و المسایرات، ویراسته حبیب الفقی و دیگران (تونس، ۱۹۷۸)، صفحات ۸۴- ۸۵.

(۴۷). نک:

IER, " elartneC eisA'l ed sneil? eamsI sed batiK- l'ummU'l rus setoN", wonavI. W; ۴۸۱- ,
۴۱۹. pp,)۱۹۳۲(۶

نیز کتاب ادبیات اسماعیلی او، صفحات ۱۹۳- ۱۹۵؛ و

malsI mi sumsizitsonG sed gnutuedeB eid dnu egn? urpsrU eiD", nongissaM. L. f ۵۵. ",
pp,)۱۹۳۷(۵, JE

(۴۸). ام الكتاب، متن صفحه ۱۱؛ ترجمه ایتالیایی آن تحت عنوان

inocnoR- inappiliF oiP. rt, eton e enoizudart, enoizudortni, b? atiK- l'ummU. ۲۳. p,
)۱۹۶۶, selpan

(۴۹).

p, edut? E, nibroC dna, ۱۰۰- ۹۹. pp, degella, wonavI . ۱۶ .

(۵۰)

dna ۸. pp, ۲ seidutS: osla; ۴۲۵- ۴۲۲. pp, " batiK- l'ummU'l rus setoN", wonavI ۸۲ .

در اینجا گفته شده است که متن عربی این رساله به احتمال قوی در قرن دوم / هشتم تألیف شده بوده است؛

pp, eriotSiH sih osla; ۱۴ dna ۱۲. pp, edut? E, nibroC .۱۱۱ -۱۱۲ ,

و نیز نقد و بررسی مادلونگ از ترجمه ایتالیایی فیلیپانی - رونکونی در sneirO ، شماره ۲۵ - ۲۶ ، ۱۹۷۶ ، صفحات ۳۵۸ - ۳۵۲ .

(۵۱)

nedabseiW(ayili? amsI neh? urf red erhelslieH dnu eigolomsoK, mlaH. H. ۱۶۸- ، ۱۹۷۸(، ۱۴۲. pp

که بررسی بسیار خوبی است از عقاید قدیم اسماعیلیه؛ نیز نک از همو:

hcsigolohtym reD", snedjiT. F. E osla ees; ۱۹۸- ۱۱۳. pp, sisonG ehcsimalsI. pp,)۱۹۷۷(- ۲۴۱- ۵۲۶. pp, acinarI atcA, " b? atiK- la mmU sed dnurgretniH ehcsitsong.

که بر اثر مرگ مؤلف ناتمام ماند.

(۵۲). قمی، مقالات، صفحات ۵۶ - ۵۹؛ نیز نک:

GMDZ, " dadgaB? a setsim? ertxe eti ihS sel rus sehrehceR", nongissaM. L ، ۹۲ ehcsimalsI sih osla dna, . ff ۱۵۷. pp, eigolomsoK, mlaH; ۳۸۲- ۳۷۸. pp,)۱۹۳۸(. ff ۲۱۸. pp, sisonG

(۵۳). قمی، مقالات، صفحات ۵۹ - ۶۰ و ۶۳؛ نیز نک: الکشی، الرجال، صفحات ۳۰۵ و ۳۹۸ - ۴۰۱؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحه ۱۸۶ -؛

ص: ۶۸۳

ytratnommoC: seixodoreteH" sih osla; ۶۶- ۶۵. pp, " seixodoreteH", rednealdeirF; ۱۰۳- " ، ۱۰۱. pp

شهرستانی، الملل، جلد اوّل، صفحات ۱۷۵-۱۷۶؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۱-۱۵۲؛ ماسینیون، سلمان پاک، صفحات ۴۴-۴۵؛ ترجمه اونوالا، صفحه ۳۲؛

gnuhcsroF rehcsidn? aldneba ni netkesmieheG ehcsidn? alnegroM", mnamhtortS. R red
eimedakA nehcsueD red negnuldnahbA," ۱۹. bara leiK tfirhcsdnaH eid dnu. pp,)۱۹۵۲(
۵, tsnuK dnu rutaretiL, nehcarpS r? uf essalK, nilreB uZ netfahcsnessiW, siweL. B dna,
ff ۲۲۵. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH; ۲۷- ۲۵. pp txet, ۴۲- ۴۱. ۱۰۸۲. p, I. lov, ۲ IE,"? ir? i
"ahS- la r? ahshsaB

(۵۴). درباره نصیریان که به علویان نیز شهرت دارند نک : نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۷۸؛ قمی، مقالات، صفحات ۱۰۰-۱۰۱؛ اشعری، مقالات، صفحه ۱۵؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۳۹-۲۴۲؛ ترجمه هالکین، صفحات ۷۰-۷۴؛ ابن حزم، الفصل، جلد چهارم، صفحه ۱۸۸؛

yratnommoC: seixodoreteH" sih osla; ۷۲- ۷۱. pp," seixodoreteH", rednealdeirF. ۱۲۸- " ,
۱۲۶. pp

شهرستانی، الملل، جلد اوّل، صفحات ۱۸۸-۱۸۹؛ و ترجمه قاضی، صفحات ۱۶۱-۱۶۲. در میان مراجع و منابع جدید، گذشته از بررسیهای استاندارد ر. دوساد، به نام تاریخ و مذهب نصیریان (پاریس، ۱۹۰۰)، با کتابشناسی کامل، و مقاله ر. با سه تحت عنوان «نصیریان»، در ERE، جلد سوم، صفحات ۴۱۷-۴۱۹، به نوشته‌های زیر می‌توان مراجعه کرد.

pp,)۱۹۵۹(۱۲, sneirO,"? iriasuN ned ieb gnurednawneleeS", nnamhtortS. R. ۱۱۴- ۸۹ .

و مقالات دیگر همین محقق در این باره که در جهانشناسی هالم، صفحه ۲۰۳، نامشان آمده است.

ماسینیون نیز که هم نصیریان و هم اسماعیلیان را میراث خوار خطاییه می‌داند آثار ارزشمندی در این باره دارد. مخصوصا نک:

lov, IE,"? iriasuN"; ۹۲۲- ۹۱۳. pp, " eiryasuN eihpargoilbiB", nongissaM. L. ۱۱۴- .pp, ۳ .
۱۰۹. pp, malsI'l ed noitarobal? E'L ni," s? iryasuN seL" dna, ۹۶۷- ۹۶۳

نیز نک:

pp, I. lov, RIE,"? iwal? A", idaK. W dna, ۳۵۵- ۲۸۴. pp, sisonG ehcsimalsI, mlaH. ۸۰۶- .
۸۰۴

(۵۵). نک:

siraP(amitaF ed eiludrepyh'l te enid? eM ed alah? abuM aL, nongissaM. L alleD , ۱۹۵۵(,
iveL. G; ۲۸- ۲۰. pp, alavnU. rt; ۳۹- ۳۰. pp, k? aP n? amlaS sih osla; ۲۶- ۱۹. pp, "? isir?
aF- la n? amlaS", ztivroH. J; ۱۱۷- ۱۱۶. pp, ۴. loV, lE, "? isir? aF- la n? amlaS", adiV. ۱۸۳-
۱۷۸. pp, (۱۹۲۲) ۱۲, malsI reD

(۵۶). به عقیده پ. فیلیپانی - رونکونی ام الكتاب اساسا حاصل کار یک فرقه مانوی - گنوسی با گرایشهای مزدایی و
کیالی در یک محیط آرامی - بین النهرین بوده است . بعدا، در قرن دوّم / هشتم، پیروان این فرقه مورد تعقیب و آزار
مسلمانان قرار گرفتند و به خراسان و آسیای مرکزی گریختند، و در آنجا این نوشته تحت تأثیرات بودایی واقع شده است.
و باز مدت زمانی بعد، پیروان این فرقه اسلام

ص: ۶۸۴

آوردند و بخصوص پیرو فرق شیعه تندرو از نوع مغیریه -- خطاییه شدند. و بالاخره در طی قرون پنجم - ششم / دهم -
یازدهم این شیعیان آسیای مرکزی به کیش اسماعیلی درآمدند، اما هیچ یک از عقاید و اندیشه های اسماعیلی را به ام
الکتاب، که همچنان آن را در میان خود حفظ کرده بودند، داخل نکردند . برای تفصیل بیشتر نک : مقدمه فیلیپانی -
رونکونی بر ترجمه ایتالیاییش از ام الكتاب، صفحات ۱۷- ۵۵، و نیز به مقاله او تحت عنوان

NOUIA," b? atiK l'ummU"lled ocimsoc omsilobmis lus e acigoloiretos allus etoN"- ,
lartneC fo ygolomsoC lacigoloiretoS ehT" dna, ۱۳۴- ۱۱۱. pp,)۱۹۶۴(۱۴, SN rsaN. H. S.
de, erutluC cimalsI ot snoitubirtnoC? il? i? amsI ni," ms? il? i? amsI citaisA. ۱۲۰- ۱۰۱. pp,
(۱۹۷۷, narheT

(۵۷). ادریس، عیون الاخبار، جلد چهارم، صفحات ۳۵۱- ۳۵۶؛ نیز از همو، زهر المعانی، در ظهور، ایوانوف، متن
صفحات ۵۳- ۵۸، ترجمه صفحات ۲۴۰- ۲۴۸؛ و ترجمه کوتاهی به انگلیسی، عمدتا بر پای ه عیون الاخبار، در مقاله
ایوانوف تحت عنوان «اسماعیلیان و قرمطیان» در

pp)۱۹۴۰(۱۶, SN, SARBBJ .۶۰- ۶۳ .

(۵۸). در اسرار النطقاء، به نقل ایوانوف در ظهور، متن صفحه ۹۹، ترجمه صفحه ۲۹۶، و متن ویراسته م.

غالب صفحه ۲۵۹. گذشته از این، ذکر شده است که محمد، در هنگام مرگ پدرش، چهارده سال داشت. بنابراین، بر پایه
این شواهد می توان استنباط کرد که اسماعیل بن جعفر حدود دوازده سالی پیش از پدرش، یعنی در حوالی سال ۱۳۶
هجری، درگذشته بوده است.

(۵۹). در یادداشتهای قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوّم، صفحات ۱۴۸ و ۳۱۰- ۳۱۲، و در مقاله
دانش پژوه «ذیلی» (۱۹۶۶/۱۳۴۵) صفحه ۲۲ نقل شده است.

(۶۰).

۹. W. I. WonavI, "ihS yIraE'?" stnomevoM eti' p, feirB; ۱۷. p,

و م. کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه (قاهره، ۱۹۵۹)، صفحه ۱۲.

(۶۱). دستور المنجمین، به نقل دخویه در eriom ?eM، صفحه ۲۰۳، از هند به عروان دورترین نقطه ای که محمد بدانجا سفر کرده بوده است یاد می کند؛ اما بنا بر نوشته ابن عنبه، عمدة الطالب، صفحه ۲۳۳، وی مدینه را مدتها بعد در معیت هارون الرشید، به صوب بغداد ترک گفت، و سرانجام در همانجا درگذشت. از سوی دیگر، ادریس، در عیون الاخبار، جلد چهارم، صفحات ۳۵۳ و ۳۵۴، و در زهر المعانی، به نقل ایوانوف در ظهور، صفحه ۵۴ متن، صفحه ۲۴۱ ترجمه، از چندین شهر در ایران نام می برد که محمد بدانجا رفته بوده است؛ وی همچنین روایت می کند که در دوره خلافت معز، خلیفه فاطمی، استخوانهای محمد را از ایران به قاهره منتقل ساختند. نیز نک: جوینی، تاریخ، جلد سوم، صفحه ۱۴۸؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۴۵؛ رشید الدین، اسماعیلیان، صفحه ۱۱ و

. ۶۸- P. H. M. ruoma, scimeloP, no nigirO eht fo imitaF shpilaC L, nodno ۱۹۳۴, pp,

۶۶

(۶۲). نک: توضیحات و یادداشتهای قزوینی بر تاریخ جوینی، جلد سوم، صفحه ۳۱۱، و ایوانوف، ظهور، صفحه ۶۷. زاهد علی در کتاب تاریخ خود، جلد اول، صفحات ۳۴ و ۶۵، مرگ محمد را در ۱۸۳ / ۷۹۹ قرار داده است، و حال آنکه عارف تامر در الامامة، صفحه ۱۸۱، و م. غالب در تاریخ الدعوة الاسماعیلیه (بیروت، ۱۹۶۵)، صفحه ۴۶، سال وفات او را ۱۹۳ / ۸۰۸ - ۸۰۹ ذکر کرده اند.

(۶۳). کلینی، الاصول، جلد اول، صفحات ۴۸۵ - ۴۸۶؛ الکشی، الرجال، صفحات ۲۶۳ - ۲۶۵؛ و ابن -

ص: ۶۸۵

شهر آشوب، مناقب، جلد پنجم، صفحه ۷۷.

(۶۴). ابن عنبه، عمدة الطالب، صفحات ۲۳۴ به بعد؛ ادریس، عیون، جلد چهارم، صفحه ۳۵۶؛ دستور المنجمین، به نقل از دخویه در eriom ?eM: صفحات ۸ - ۹ و ۲۰۳ و ایوانوف، ظهور، صفحات ۳۸ - ۳۹. منابع اسماعیلی از ذکر نام دو پسر نخستین محمد خودداری می کنند، تنها استثنا در این مورد زهر المعانی ادریس است به نقل ایوانوف در ظهور، صفحات ۵۳ - ۵۴ متن و ۲۴۱ ترجمه.

(۶۵). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۶۱، و قمی، مقالات، صفحه ۸۳؛ این مؤلفان درست قبل از آنکه به بحث درباره قرامطه پردازند به یکی از شاخه های خطاییه اشاره می کنند که به امامانی از نسل محمد بن اسماعیل معتقد بوده اند. نیز نک:

pp, " snaitamraQ dna siliamsI", wonavI dna, ۷۸ dna ۴۱- ۴۰. pp, snigirO, siweL. B. ff ۷۹ .

(۶۶). نک:

lov, ۲ IE, " dammahuM l? A mi'aK", gnuledaM. W dna, ۲۴. p, ۲ seidutS, wonavI. .۴ ,

۴۵۷- ۴۵۶. pp

(۶۷). نوبختی، فرق الشیعه، صفحات ۶۱-۶۴؛ قمی، مقالات، صفحات ۸۳-۸۶؛ ترجمه انگلیسی آن در مطالعاتی درباره اسماعیلیه، استرن، صفحات ۴۷-۵۳، با توضیحی از و. مادلونگ در آن باره در آنجا. نیز نک:

ff ۴۸. pp, " tamamI", gnuledaM dna, ۱۰۸ dna ۱۰۳- ۱۰۲. pp, " s? il? i? amsI", nretS .

pp ,۴ .lov ,IE , "ay ?i baS ", nnamhtortS .R. ۲۳- ۲۵..(۶۸)

(۶۹).

p noitalsnart, ۱۱- ۱۰. pp txet, ygolaeneG, ? in? admaH- lA .۱۳ .

(۷۰). کتاب الرشید، صفحات ۱۹۸ به بعد؛ ترجمه ایوانوف، در مطالعاتی درباره اسماعیلیه ویرایش دوم، صفحات ۴۳ به بعد.

(۷۱). جعفر بن منصور الیمن، کتاب الکشف، ویراسته ر . اشتروتمان (لندن، غیره، ۱۹۵۲)، صفحات ۶۲، ۱۰۳-۱۰۴،

۱۰۹-۱۱۰، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۷۰، و جاهای دیگر . این متن فوق العاده مهم و قدیمی اسماعیلی که احتمالاً در دوره حکومت دومین خلیفه امام فاطمی، قائم، تألیف شده است به وسیله مصطفی غالب نیز تصحیح شده است (بیروت، ۱۹۸۴)، اما ارجاع ما همه جا به ویرایش اشتروتمان است . نیز نک: جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، ویراسته م . غالب، صفحات ۲۱، ۳۹، ۱۰۹، و ۱۱۲.

(۷۲). ام الکتاب، متن صفحات ۹۱-۹۲؛ ترجمه فیلیپانی- رونکونی، صفحات ۲۲۹-۲۳۰؛ این تنها اندیشه واضح اسماعیلی است که در این رساله یافت می شود. برای اندیشه های مشابه که مخمسه بدان معتقد بودند نک: قمی، مقالات، صفحات ۵۶ و ۵۹.

(۷۳).

p, sdnert suoigileR, gnuledaM osla ees; ۱۰۱. p, " si? l? i? amsI", nretS .۹۳ .

(۷۴). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۶۴؛ و قمی، مقالات، صفحه ۸۶.

(۷۵). نک: ۳۳۴. nongissaM. "etamraQ eihpargoilbiB", p,

و یادداشتهای قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوم، صفحه ۳۲۷. بنابر گفته مطهر بن طاهر مقدسی (مقدسی)، البدء و التاریخ، ویراسته کلمان هوار (پاریس ۱۸۹۹-۱۹۱۹)، جلد اول، صفحه ۱۳۷ عنوان کتاب ابن رزام النقص علی الباطنیه بوده است، اما مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحه ۱۲، ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۲۳، نام این کتاب را کتاب ردّ علی الاسماعیلیه ذکر کرده است. نیز -

ص: ۶۸۶

نک:

grubssartS(malsI med retnu snetpyg? A ethcihcseG ruz eg? artieB, rekceB. H. C- ,
ajjinit? aB eid negeg? il? azaG sed tfirhcstiertS, rehizdloG. I; ۶. p, ۱, . lov,)۱۹۰۳- ۱۹۰۲; ۲.
p, degella, wonavI; ۱۵. p, (۱۹۱۶, nedieL) etkeS

و طه الولی، القرامطه (بیروت، ۱۹۸۱)، صفحات ۲۳۵-۲۳۹.

(۷۶). طبری، تاریخ، سری سوم، صفحات ۲۱۲۴ به بعد؛ ترجمه انگلیسی به نام

sdleiF. M pilihP. rt, yrevoceR dis? abbA ehT, ۳۷ omuloV: ? irabaT- la fo yrotsiH ehT. ff
)۱۶۹. pp,)۱۹۸۷. Y. N, ynablaA

(۷۷). ادریس، عیون الاخبار، جلد چهارم، صفحات ۳۵۷-۳۶۷، و ۳۹۰-۴۰۴؛ تلخیص انگلیسی در مقاله «اسماعیلیان و قرمطیان» ایوانوف، صفحات ۶۳ به بعد، و در ایوانوف، ظهور، صفحات ۳۳ به بعد.

یکی دیگر از روایات مختصر اسماعیلی درباره نیاکان عبید الله، در جلد اول کتاب الازهار، تألیف حسن بن نوح البهروچی، در منتخبات اسماعیلیه، ویراسته عادل العوا (دمشق، ۱۹۵۸)، صفحات ۲۳۲-۲۳۶، آمده است. ملخص آن را به انگلیسی در ظهور، ایوانوف، صفحات ۲۹ به بعد، می توان یافت.

(۷۸). قدیمترین منبع اسماعیلی درباره این جزئیات ظاهرا استتار الامام، تألیف احمد بن ابراهیم (یا محمد) نيسابوری، است که نزدیک به اواخر قرن چهارم / دهم می زیسته است. این کتاب را، همراه با یک تألیف اسماعیلی دیگر، ایوانوف تصحیح کرده و در مجله کلیه الاداب، دانشگاه مصر، سال چهارم (۱۹۳۶)، صفحات ۹۳-۱۰۷، به چاپ رسانیده است. ترجمه انگلیسی آن نیز در ظهور، ایوانوف، صفحات ۱۵۷-۱۸۳، آمده است. متن عربی استتار الامام در کتاب اخبار القرامطه، فراهم آورده سهیل زگار (چاپ دوم، دمشق، ۱۹۸۲)، از نو به چاپ رسیده است (صفحات ۱۱۱-۱۳۲).

(۷۹). زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحه ۴۳؛ حسین، طائفه، صفحه ۱۷؛ تامر، الامامه، صفحه ۱۸۲؛ و غالب، اعلام، صفحات ۳۴۲-۳۴۴

(۸۰). ایوانوف، ظهور، صفحات ۴۱ و ۵۷؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحه ۴۳؛ حسین، طائفه، صفحه ۱۸؛ تامر، الامامه، ص ۱۸۳. درباره عبید الله نک : ابن خلکان، وفيات الاعیان، ترجمه ویلیام ماک گوکن دو سلان (پاریس، ۱۸۴۲-۱۸۷۱)، جلد دوم، صفحات ۷۷-۷۹؛ حسن ا. حسن و طه. ا. شرف، عبید الله المهدي (قاهره، ۱۹۴۷)؛ غالب، اعلام، صفحات ۳۴۸-۳۵۸؛ ج. واکر، «مهدی، عبید الله»، دایرة المعارف اسلام، جلد سوم، صفحات ۱۱۹-۱۲۱، و

. ۱۲۴۲-۱۲۴۴. F. iuoarhcaD. "la", idhaM- dyabU? allA h? IE, " ۲, lov, ۵, pp,

(۸۱). در نامه عبید الله، که در انساب همدانی نقل شده، متن صفحات ۱۰-۱۱، ترجمه صفحه ۱۳، از وی به عنوان امام یاد شده است، و حال آنکه پدر عبید الله، حسین بن احمد، نامش در زمره امامان مستور نیامده است؛ به امامت وی در کتاب الکشف، جعفر بن منصور الیمن، صفحات ۹۸-۹۹ نیز اشاره شده است. نک:

. ff ۷۱ dna ۵۵. pp, " tamamI", gnuledaM dna; ۵۹ dna ۴۳- ۴۲. pp, esiR, wonavI .

مادلونگ حدس می زند که پدر عبید الله در یک نگرش قهقرایی ممکن است به مرتبه امامت اعتلا داده شده باشد . نیز نک:

. ۶۳۸-۶۳۹. H. mlaH. " b damhA. b alladbA. h? RIE, I. lov, pp,

(۸۲). نیسابوری، استتار، صفحات ۹۵-۹۶؛ ترجمه ایوانوف در ظهور، صفحات ۳۷ و ۱۶۲-۱۶۳؛ و ملیجی، المجالس المستنصریّه، صفحه ۱۴۳.

ص: ۶۸۷

(۸۳).. ۲۲. esiR , wonavI , p

(۸۴). نک:

; ۲۱۹-۱۸۹ ruomaM scimeloP, yllaicepse, pp ۶۰- ۶۴- ۱۲۴- ۱۵۵ dna

زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۷۴-۷۵.

، ۲۲. ۷۲-۵۶. N imaS. " ehT", merakaM. ehT neddiH amI fo sm? eht amI i? il? s? la- htahbA
)pp, ayiliamsI eh? urF, legaN dna, ۲۳- ۳۷. pp,)۱۹۶۹

وی مطالعات جدید را هم مورد بررسی قرار داده است.

(۸۵). نک:

۱۴. la admaH-? in? ygoLaeneG, txet, pp. ۱۱-۱۲, noitalsnart p

نیز نک: قمی، مقالات، صفحه ۸۸، که به نظر می آید تا حدی از این ادعا حمایت و پشتیبانی می کند؛

dna, ۳۹-۳۸. pp, " negnukromeB" sih osla; ۷۰-۶۹. pp, " tamamI", gnuledaM. ۲۰۱-۲۰۰ dna
۱۸۳-۱۷۹. pp, " noitanimaxE- eR A", siolB ed dna inadmaH

این دو استدلال می کنند که امامانی که عبید الله مهدی نام آنها را ذکر کرده است در واقع متعلق به دو سلسله متوازی از
اعقاب امام جعفر صادق [ع] هستند که اخلاف عبد الله و برادرش اسماعیل بن جعفر را نشان می دهند. مؤلفان این مقاله
جالب همچنین دلیل می آورند که شجره نسب رسمی فاطمیان بعد از ادغام این دو سلسله از امامان و تجدیدنظر در
ترتیب سلسله نسبی که مهدی برای خود ادعا می کرد درست شده است.

(۸۶). ابن الندیم، کتاب الفهرست، ویراسته فلوگل (لایزیگ، ۱۸۷۱-۱۸۷۲)، جلد اول، صفحات ۱۸۶-۱۸۷؛ ترجمه
انگلیسی تحت عنوان

pp, I. lov,)۱۹۷۰, kroY weN(egdoD. B. rt dna. de, mi? daN- la fo tsirhiF ehT; ۴۶۷-
۴۶۲

ترجمه فارسی که بر مبنای نسخه های اضافی تصحیح شده است به وسیله محمد رضا تجدد، تحت عنوان کتاب الفهرست،
به چاپ رسیده است (ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۴۶/۱۹۶۷)، صفحات ۳۴۸-۳۵۱. مرحوم تجدد همچنین متن عربی
الفهرست را نیز تصحیح و چاپ کرد (تهران، ۱۹۷۱). اما ما در اینجا بدان ارجاع نخواهیم داد.

(۸۷). نک: مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحات ۱۱-۱۲؛ ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۲۲؛

p, " etamraQ eihpargoilbiB", nongissaM; ff ۴. pp, I. lov, eg? artieB, rekceB; ff ۱۵۹. ۳۳۴ ;
dna, ۳۶-۳۵. pp, scimeloP, ruomaM

و یادداشتهای قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوّم، صفحات ۳۲۸-۳۲۹؛

tamamI", gnuledaM; ff ۶۸. pp, " nedimitaF", gnuledaM; ۸-۶. pp, snigirO, siweL. ۶۲-
۶۱. pp, seidutS, nretS dna, ۵۹-۵۸. pp

(۸۸). احمد بن عبد الوهاب نویری، نهاية الارب، ویراسته م. جابر عبد العال الحینی و دیگران (قاهره، ۱۹۸۴)، جلد ۲۵،
صفحات ۱۸۷-۳۱۷؛ به طور ناقص در esopxE? دوساسی، جلد اول، مقدمه، صفحات ۷۴-۱۷۱، ۱۸۴-۲۳۸، و ۴۳۸
به بعد به فرانسه ترجمه شده است.

(۸۹). ابن الدواداری، کنز الدر، ویراسته ص. المنجد (قاهره، ۱۹۶۱)، جلد ششم، صفحات ۶ به بعد، ۱۷-۲۱، و ۴۴-
۱۵۶

(۹۰). مقریزی از بخش تاریخی نوشته اخو محسن در تاریخ فاطمیان خود، اتعاظ الحنفاء، ویراسته بنز، صفحات ۱۱-۱۴ و ۱۰۱-۱۴۳، ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۲۲-۲۹، و ۱۵۱-۲۰۱ (در-)

ص: ۶۸۸

اخبار القرامطه، صفحات ۳۲۵-۳۸۳، نقل شده است)، و نیز در تاریخ مصر خود که ناتمام مانده است، یعنی المقفی، که بخشی از آن در اخبار القرامطه صفحات ۳۹۱ به بعد آمده استفاده کرده است. ترجمه قسمت مربوط از المقفی در مقاله ا. کاتمر به فرانسه ترجمه شده است: نک:

setimitaF sefilahK sed eitsanyd al rus seuqirotsih seriom? eM", er? omertauQ.? E ", euqirfA'l? a sfitaler seuqirotsih setxet xuaevuoN", nangaF. E ni dna, ۱۲۳- ۱۱۷. pp ni, " h? allA dyebO'd eihpargoib al ed noitcudarT, ۱: eliciS al? a te droN ud. ۸۶- ۳۵. pp, ۲. lov, ۱۹۱۰, omrelaP(iramA elehciM id aticsan alled oiranetneC

بخش عقیدتی نوشته اخو محسن در کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار (بولاق، ۱۲۷۰ / ۱۸۵۳)، جلد اول، صفحات ۳۹۱-۳۹۷، آمده است. ا. بوریان و پ. کازانوا آن را تحت عنوان

sel rap s? eilbup seriom? eM ni, etpyg? E'l ed euqihpargopot te euqirotsih noitpircseD, oriaC(eriaC ud elatneirO eigolo? ehcrA'd sia? cnarF tutitsnI'l ed serbmeM. ۱۴۴- ۱۲۲. pp, ۴. lov, ۱۸۹۵- ۱۹۲۰)

به چاپ رسانیده‌اند. بار دیگر، پ. کازانوا آن را تحت عنوان

"etpyg? E'd sedimitaF sed et? erces enirtcoD aL ",

در OAFIB، مجلد ۱۸، ۱۹۲۱، صفحات ۱۳۰-۱۶۵ انتشار داده است.

(۹۱). مسعودی، کتاب التنبیه و الاشراف، ویراسته م. ی. دخویه (لیدن، ۱۸۹۴)، صفحه ۳۹۶؛ و ترجمه فرانسوی آن

p) ۱۸۹۶, siraP(xuaV ed arraC. B. rt, noisiver al ed te tnomessitreva'l ed erviL eL .

۵۰۲ .

تألیف این کتاب در ۳۴۵ / ۹۵۶ به پایان رسیده بوده است.

(۹۲). در بخش باطنیه کتاب بغدادی، الفرق، صفحات ۲۶۶ به بعد آمده است؛ ترجمه هالکین، صفحات ۱۰۸ به بعد؛ یکی از منابع اسماعیل بن احمد بستنی، مؤلف معتزلی مذهبی که در حوالی سال ۱۰۰۹/۴۰۰ کتاب ضداسماعیلی من کشف اسرار الباطنیه را نوشته، بوده است.

SARJ, " msil? i'? amsI fo noitatufeR sih dna? itsuB- la misaQ- l'ubA", nretS. M. S. ۳۵-
(۱۹۶۱, pp. ۱۴)

ابن الجوزی (فت ۵۹۷/۱۲۰۰)، مورخ و فقیه معروف حنبلی بغداد، در رساله خود درباره قرمطیان از شرح ابن رزام--
اخو محسن استفاده کرده است. این رساله بخشی از تألیف تاریخی بزرگ او به نام المنتظم است. این رساله کوچک، به
نام القرامطه، در کتاب اخبار القرامطه، صفحات ۲۵۳-۲۶۸، آمده است، و نیز J. iygomos ed آن را تحت عنوان

. ۲۶۵-۲۴۸. T. A. esitaer no eht naitamraQ, OSR, ۱۳, ۱۹۳۲, pp.

ویراسته و ترجمه کرده است. بسیاری از منابع مهم بعدی، همچون تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۵۲ به
بعد؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۴۷ به بعد، بخش اسماعیلیان جامع التواریخ رشیدی، صفحات ۱۱ به بعد از این
شرح استفاده کرده‌اند. برای ارجاعات بیشتر نک: ۶۰-۵۸. siweL, snigirO, pp

(۹۳). متن و نام امضاکنندگان این سجل با اندک تفاوتی در المنتظم ابن الجوزی، ویراسته ف. کرنکو (حیدرآباد،
۱۳۵۷-۱۳۶۲/۱۹۳۸-۱۹۴۳)، جلد هفتم، صفحه ۲۵۵؛ جوینی، تاریخ، جلد سوم، صفحات ۱۷۴-۱۷۷؛ ترجمه
بویل، جلد دوم، صفحات ۶۵۸-۶۶۰؛ ابن خلدون، مقدمه، ترجمه ف.

ص: ۶۸۹

روزنتال (ویرایش دوم، پرینستن، ۱۹۶۷)، جلد اول، صفحات ۴۵-۴۶؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحات ۲۲-۲۳؛
ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۴۳-۴۴؛ و ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره (قاهره، ۱۳۴۸-
۱۳۹۱/۱۹۲۹-۱۹۷۲) جلد چهارم، صفحات ۲۲۹-۲۳۱، آمده است. نیز نک:

۶۱-۶۰. ruomaM, scimeloP, pp. ۱۶-۲۹; siweL; snigirO, pp. ۸. dna

و الولی، قرامطه، صفحات ۳۶۱ به بعد.

(۹۴). نک:

lebA. A dna, ۱۰۳-۸۳. pp, degellA, wonavI; ۴۲-۳۰. pp, scimeloP, ruomaM. ۱۹۹. p, ۲. ,
"lov, ۲ IE," ayyin? asyaD

(۹۵). این شهر یکی از شهرهای پررونق خوزستان در سده های میانه بود که در آغاز قرن دوم / هشتم ساخته شده بود. خرابه‌های آن اکنون در جنوب شوشتر به نام بند قیر معروف است. نک: کتاب مجهول المؤلف حدود العالم که مینورسکی تحت عنوان dlroW eht fo snoigeR ehT ترجمه کرده است (ویرایش دوّم، لندن ۱۹۷۰)، صفحات ۷۵ و ۱۳۰. این کتاب یکی از آثار معتبر جغرافیایی است که در نیمه قرن چهارم / دهم نوشته شده است؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ویراسته ف.

ووستفلد (لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۹۷۳)، جلد سوّم، صفحه ۶۷۶؛ ترجمه جزئی از آن به فرانسه، تحت عنوان

ed reibraB. C. rt, esreP al ed eriar? ettil te euqirotsih, euqihporgo? eg eriannoitciD
nretsaE eht fo sdnaL ehT, egnartS eL. G; ۴۰۳- ۴۰۲. pp,)۱۸۶۱, siraP(dranyeM. M dna
۲۴۷- ۲۴۶ dna ۲۴۲, ۲۳۷- ۲۳۶, ۲۳۳. pp, (۱۹۳۰, egdirbmaC,. de dn ۲) etahpilaC. ۷۱۱. p, ۱.
lov, ۲ IE," markuM raksA" trahkcoL. L dna kcertS

(۹۶). این عنوانی است که نویری نقل کرده است، نک : نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحه ۲۲۰؛ ترجمه دو ساسی در esopxE?، جلد اوّل، مقدمه، صفحه ۱۴۸. به این کتاب تحت عناوین دیگر هم اشاره شده است، مانند کتاب البلاغ الاکبر به روایت مؤلف زیدی مذهب، محمد بن حسن دیلمی، در بیان مذهب الباطنیه، ویراسته ر . اشتر و تمان (استانبول، ۱۹۳۹)، صفحات ۱۵، ۳۰، ۴۲، ۵۹، ۷۲-۷۳، ۷۵-۷۶، ۷۸-۸۱، ۸۴، ۸۶، و ۹۱-۹۴، که کتبی ضد اسماعیلی و بخشی از تألیفی بزرگتر است که در ۱۳۰۸ / ۷۰۷ به پایان رسیده است. بغدادی در الفرق، صفحه ۲۷۸، از آن به عنوان کتاب السیاسة و البلاغ یاد می‌کند. س. م. استرن در فصلی به نام

"seitsevarT? il? i? amsI- itna rehtO dna noitaitinI tsehgiH eht fo kooB ehT ",

که در کتاب مطالعاتی درباره اسماعیلیه او آمده است، تا حدی متن عربی این رساله را از روی نقل قولهایی که نویری، بغدادی، و دیلمی از آن کرده‌اند بازسازی و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است.

(۹۷). ابن الندیم، الفهرست، جلد اوّل، صفحه ۱۸۹؛ ترجمه داج، جلد اوّل، صفحه ۴۷۱؛ ترجمه تجدد، صفحه ۳۵۳.

(۹۸). نک: ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۴۱ و ۷۸؛ ادبیات اسماعیلی، صفحات ۳۸، ۴۴ و ۹۷؛ پوناوالا، oiB، صفحات ۴۴ و ۵۶.

(۹۹).

dna ۳۳۲. pp, " etamraQ eihpargoilbiB", nongissaM; ۷. p, ۱. lov, eg? artieB, rekceB sih
osla; ۷۳- ۶۹. pp, " nedimitaF", gnuledaM; ۱۲۵. p, ۲ eidutS, wonavI; ۳۳۶. ۶۴ dna ۶۱. pp,
"seidutS, nretS dna, ۱۱۴- ۱۱۲," tamamI

(۱۰۰). مثلاً به صورتی که نویری حفظ کرده است، نک : نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۰۳-۲۰۴، ۲۱۶ ترجمه دوساسی، esopxE?، جلد اول، مقدمه، صفحات ۱۳۷-۱۳۸.

(۱۰۱).

p, " snaitamraK" sih osla; ۳۳۱- ۳۳۰. pp, " etamraQ eihpargoilbiB", nongissaM. ۷۶۸ ;

یادداشت‌های قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوم، صفحات ۳۱۲-۳۴۳ و

pp, snigirO, siweL. ۶۲-۶۵ .

(۱۰۲).

pp yllaicepse, degellA osla dna; ۱۵۶- ۱۴۰ dna ff ۱۲۷. pp, esiR, wonavI. ۲۸-۸۲ .

(۱۰۳).

p, degellA, osla dna, ۷۰. p, " snaitamraQ dna siliamsI", wonavI. ۲ .

(۱۰۴). الکشی، الرجال، صفحات ۲۴۵-۲۴۶، و ۳۸۹؛ نجاشی، الرجال، صفحه ۱۴۸؛ طوسی، فهرست، صفحات ۱۹۷-۱۹۸؛ طوسی، الرجال، صفحات ۱۳۵، و ۲۲۵؛ ابن شهر آشوب، معالم، صفحه ۶۵؛ و مناقب او، جلد پنجم، صفحه ۱۹. نیز نک:

b h? allodb? A", mlaH. H; ۴۸. p, I. lov, ۲ IE, " n? umyaM. b h? allA db? A", nretS. M. S. .
lov, ۲ IE, n? adniD", siweL. B dna, ۱۸۳- ۱۸۲. pp, I. lov, RIE, " h? addaQ- la n? umyaM.
۳۰۱. p, ۲

(۱۰۵).

p noitalsnart, ۱۰- ۹. pp txet, ygolaeneG,? in? admaH- lA. ۱۲ .

(۱۰۶). ایوانوف، قبل از آنکه این نامه به دست آید، در ۱۱۲- ۱۱۰. pp, degellA. ۱۱۰-۱۱۲. به این امر اشاره کرده بود.

نیز نک: ff ۶۸. pp, scimeloP, ruomaM.

(۱۰۷). ابن عنبه در عمدة الطالب، صفحه ۲۳۳، نقل کرده است؛ نیز نک: ۱۰۶. p, degellA, wonavI.

(۱۰۸). ادريس در عيون الاخبار، جلد پنجم، صفحات ۱۶۰-۱۶۲، اين نامه را حفظ، و ايوانوف آن را چاپ و ترجمه کرده است. نک: "wonaviI", snaitamraQ dna siliamsI، صفحات ۷۴-۷۶، و نیز نک:

. dna ۱۳- ۱۱. pp, " zzi'uM- la fo omiT eht ta ms? il? i? amsI xodoreteH", nretS ۲۶- ۲۷.

از اين پس به اين مقاله به صورت "xodoreteH" اشاره خواهيم کرد.

(۱۰۹). نعمان، مجالس، صفحات ۴۰۵-۴۱۱، و ۵۲۳-۵۲۵. متن و ترجمه انگلیسی عبارات مربوطه را می توان در مقاله استرن "xodoreteH" صفحات ۱۴-۱۷، و ۲۸-۳۳ نیز ملاحظه کرد.

(۱۱۰). نک:

de dn ۲(haddaQ- la nbI, wonaviI. W. ۶۷- ۶۵ dna ۵۴- ۵۳, ۵۰- ۴۷. pp, snigirO, siweL, . . , ff ۷۳. pp, " tamamI", gnuledaM; ۱۴۱- ۱۳۵. pp,)۱۹۵۷, yabmoB

غالب، اعلام الاسماعیلیه، صفحات ۳۴۵-۳۴۷، و ۵۵۹-۵۶۱.

(۱۱۱). نک ۲۲- ۱۸. "xodoreteH", nretS. pp.

(۱۱۲). برای تفصیل بیشتر درباره تألیف این مؤلف زیدی و ردیه ای که کرمانی تحت عنوان الکافیة فی الرد علی الهارونی الحسنی نوشته است. نک: ظهور، ایوانوف، صفحات ۱۴۲-۱۴۳، و نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحه ۴۴. متن این ردیه در مجموعه رسائل کرمانی، ویراسته مصطفی غالب (بیروت، ۱۹۸۳)، صفحات ۱۴۸-۱۸۲، آمده است.

(۱۱۳). به عنوان مثال نک: ycaS ed.?, esopxE, lov, ۱. pp. ۸۳.

(۱۱۴). به نقل ابن الندیم، الفهرست، جلد اول، صفحه ۱۸۷؛ ترجمه داج، جلد اول، صفحه ۴۶۵؛ ترجمه تجدد، صفحه ۳۵۰.

(۱۱۵). عبارت مربوطه را لويس از روی یک دستنویس مغلوط در کتاب snigirO خود، صفحات ۵۱-۵۲، نقل کرده و (متن عربی) در صفحه ۱۰۹ آمده است؛ نقل قول کاملتری از همان مطلب را می توان در-

ص: ۶۹۱

ظهور ایوانوف یافت (متن صفحات ۳۵-۳۹).

(۱۱۶). ابراهیم بن حسین حامدی، کتاب کنز الولد، ویراسته م. غالب (ویسبادن، ۱۹۷۱)، صفحات ۲۰۸ و ۲۱۱.

(۱۱۷). ادريس، عيون الاخبار، جلد چهارم، صفحه ۳۳۵؛ همچنين به وسيله ادريس، در زهر المعاني، منقول در ظهور ايوانوف، متن صفحات ۴۷، ۴۹، ۵۹-۶۰، ۶۴، ترجمه صفحات ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۰، و ۲۵۶.

(۱۱۸). ادريس، زهر المعاني، در ظهور ايوانوف، متن صفحه ۶۶ به بعد، ترجمه صفحات ۲۵۸ به بعد، و

. ۷۷-۷۸. pp, " tamamI", gnuledaM

به‌رحال، نک: ادريس، عيون، جلد پنجم، صفحه ۸۹؛ و

. ۱۹۰. p, " noitanimaxE- eR A", siolB ed dna inadmaH

(۱۱۹). يادداشت‌های قزوینی بر تاريخ جهانگشای جوينی، جلد سوم، صفحات ۳۳۵ به بعد؛

. ۴۸. p, " n? umyaM. b h? alla dbA" sih osla dna ۲۱- ۲۰. pp, " xodoreteH", nretS

(۱۲۰). ۷۳-۷۱. siweL ,snigirO ,dna .ff ۴۴

(۱۲۱). حسن و شرف، عبيد الله المهدي، صفحات ۲۵ به بعد، ۳۷ به بعد، ۴۷-۹۲، و ۱۴۳-۱۶۹؛ و زاهد علی، تاريخ، جلد اول، صفحات ۷۳-۸۸. نیز نک:

. ۳۲۹. eezyF " s? il? i? amsI", eht ni noigileR ni, tsaE elddiM lov, ۲. pp, dna ۳۱۹.

(۱۲۲).

. ۱۷۴-۱۶۹. pp, esiR, wonavI .ff ۵۴. dna ۱۲۹. dna ۱۵۱-۱۵۲, degella sih osla dna

(۱۲۳). چنانکه در کتب زیر حفظ شده است: نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحه ۱۹۱؛ ترجمه دوساسی، *esopxE?*، جلد اول، مقدمه، صفحه ۱۷۱؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحه ۴۶؛ و مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحه ۱۰۲؛ ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۱۵۳. باید افزود که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف خود، صفحه ۳۹۵، سال ۲۶۰/ ۸۷۳-۸۷۴ را ذکر کرده است؛ ترجمه کارا دو وو، صفحه ۵۰۱.

(۱۲۴). شرح ابن رزام - اخو محسن درباره دعوت اسماعیلی در جنوب عراق علاوه بر آنکه، مطابق آنچه گذشت، مستقیماً در الفهرست ابن الندیم نقل شده است در تألیفات زیر نیز دیده می‌شود: نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۱۸۹ به بعد؛ ترجمه دوساسی، *esopxE?*، جلد اول، مقدمه صفحات ۱۶۶ به بعد؛ و ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۴۴ به بعد؛ و مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۰۱ به بعد؛ ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۱۵۱ به بعد. روایت طبری در تاريخ او، سری سوم، صفحات ۲۱۲۴ به بعد؛ ترجمه فیلدز صفحات ۱۶۹ به بعد آمده است. اقتباسات و گزیده‌های مربوط به این امر از تاريخ ثابت بن سنان و بغية الطلب ابن العدیم را در اخبار القرامطه، صفحات ۳ به بعد و ۲۷۳ به بعد، می‌توان یافت. نیز نک:

dna, ff ۳۷. pp, " nedimitaF", gnuledaM; ۲۰۳- ۱۹۹ dna. ff ۱۶. pp, eriom? eM, ejeoG ed.
۱۲۴- ۱۲۳. pp, ۳. lov, ۲ IE, " tamraK n? admaH" sih osla

در کتاب قرامطة العراق (قاهره، ۱۹۷۰) تأليف م. ع. عليان شرحى كلى درباره نهضت قرامطيان در عراق آمده است.

(۱۲۵). طبرى، تاريخ، سري سوّم، صفحات ۲۱۲۹-۲۱۳۰؛ ترجمه فيلدز، صفحه ۱۷۵؛

III ua qarI ne sevalcse sed etlov? er aL, civopoP. A dna, ۲۶. p, eriom? eM, ejeoG ed. /
۱۸۰- ۱۷۹ dna, ۱۶۷, ۱۲۲. pp,)۱۹۷۶, siraP(elc? eis XI

ص: ۶۹۲

(۱۲۶). نک: الکشي، الرجال، صفحات ۵۳۷-۵۴۴؛ نجاشي، الرجال، صفحات ۲۱۶-۲۱۷؛ طوسي، فهرست، صفحات
۲۵۴-۲۵۵؛ و ابن شهر آشوب، معالم، صفحات ۸۰-۸۱.

(۱۲۷). ابن التديم، الفهرست، جلد اول، صفحات ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹؛ ترجمه داج، جلد اول، صفحات ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۰، و
۴۷۲؛ ترجمه تجدد، صفحات ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، و ۳۵۴؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۱۹۱ به بعد؛ ترجمه
دوساسي، esopxE?، جلد اول، مقدمه صفحات ۱۸۴ به بعد؛ ابن الدواداري، كنز، جلد ششم، صفحات ۴۶-۴۷ و ۷۹؛
مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۰۳-۱۰۴ و ۱۳۰؛ ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۵۵ و ۱۸۵؛ و مقریزی،
المقفی، منقول در اخبار القرامطه، صفحات ۳۹۵ و ۳۹۸. نیز نک:

nretS. M. S; ۳۳- ۳۱. pp, oiB, alawanooP; ۱۷. p, erutaretiL iliamsI, wonavI, RIE, " t? ,
ibaR- la. b n? adb? A", gnuledaM. W dna; ۹۶- ۹۵. pp, ۱. lov, ۲ IE, " n? adb? A". ۲۰۸-
۲۰۷. pp, I. lov

(۱۲۸). طبرى، تاريخ، سري سوّم، صفحات ۲۱۲۶-۲۱۲۷؛ ترجمه فيلدز، صفحات ۱۷۱-۱۷۳.

(۱۲۹). نک:

la", nosgdoH. S. G. M dna xuaV ed arraC. B; ۳۴- ۳۳. pp, eriom? eM, ejeoG ed, " ? ib? -
anna? J d? i aS? ubA", gnuledaM. W dna, ۴۵۲. p, ۲. lov, ۲ IE, " d? i aS? ubA, ? ib? annajD.
۳۸۱- ۳۸۰. pp, I. lov, RIE

(۱۳۰). ديلمی، بيان، صفحه ۲۱.

(۱۳۱). نعمان، افتتاح، صفحات ۳۲-۴۷؛ ترجمه جزيبی فرانسه آن به وسيله کاترمر در

؛ ۱۳۱-۱۲۳. eM. "pp, setimitaF sefilahK sed eitsanyd al rus seuqirotsih seriom? "

نیز نک: ادريس، عيون، جلد چه ارم، صفحات ۳۹۶ به بعد؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۶۸-۷۱؛ ح. ف. همدانی، الصليحيون و الحركة الفاطميّة في اليمن (قاهره، ۱۹۵۵)، صفحات ۲۷-۴۸؛

، "yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF; ۱۱۰-۱۰۹. pp, knodnerA; stub? ed seL, dna ۱۲۶-۱۱۹. pp ۲۴۹-۲۳۷

مصطفى غالب، اعلام، صفحات ۲۳۳-۲۴۱ و ۳۸۶-۳۹۱؛

H, mlaH. H, "eidD? iS eiD", ba? suaH nbI tar? eid dnu nomeJ mi aw'ad ehcsitiliamsi eiD: nedimitaF. ۴۳۹-۴۳۸. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "gnuledaM. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "namaY- la r? usnaM "pp, ۶. lov, ۲ IE,

استقرار دعوت در یمن را هم به تفصیل فقیه شافعی، بهاء الدین الجندی (فت ۷۳۲/۱۳۳۲)، در کتاب السلوک خود مورد بحث قرار داده است؛ قسمت مربوط به قرمطیان یمنی، که در این کتاب آمده است، تحت عنوان اخبار القرامطه بالیمن توسط هانری سی. کی در کتاب ویراسته خود eid dnu nomeJ mi aw'ad ehcsitiliamsi eiD: nedimitaF. ۴۳۹-۴۳۸. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "gnuledaM. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "namaY- la r? usnaM "pp, ۶. lov, ۲ IE, کی در کتاب ویراسته خود eid dnu nomeJ mi aw'ad ehcsitiliamsi eiD: nedimitaF. ۴۳۹-۴۳۸. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "gnuledaM. W dna, ۱۳۵-۱۰۷. pp,)۱۹۸۱(۱۲, stneirO sed tleW eiD, "namaY- la r? usnaM "pp, ۶. lov, ۲ IE, صفحات ۱۳۹-۱۵۲، ترجمه صفحات ۱۹۱-۲۱۲ گنجانده شده است. جندی مطالب خود را سراسر از محمد بن مالک الیمانی اقتباس و نقل کرده است که فقیهی سنی مذهب بود که در بخش اخیر قرن پنجم / یازدهم به کیش اسماعیلی درآمد، اما بعد از آن کیش روی گردانید و کتابی بر ضد اسماعیلیه، به نام کشف اسرار الباطنیّه و اخبار القرامطه، نوشت.

این کتاب را م. ز. کوثری تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است (قاهره، ۱۹۳۹)، و در اخبار القرامطه، صفحات ۲۰۱-۲۵۱، تجدید طبع شده است. این کتاب ظاهراً مأخذ اصلی همه مورخان سنی یمن دوره‌های بعد، که درباره اسماعیلیان قدیم یمن چیزی نوشته‌اند، بوده است. نیز نک: الولی، القرامطه، -

ص: ۶۹۳

صفحات ۲۵۰-۲۵۷.

(۱۳۲). نعمان، افتتاح، صفحات ۴۵ و ۴۷؛

dna adnagaporP? il? i? amsI", nretS. M. S; ۶۰۰-۵۹۹. pp, "setoN? il? i? amsI", siweL fo sgninnigeB ehT, in? admaH. A.; ff ۲۹۸. pp,)۱۹۴۹(۲۳, CI, "dniS ni eluR dimitaF. b malaJ iaD ehT" ni osla dna, (۱۹۵۶ oriaC) aidnI nrehtroN ni awaD? il? i? amsI eht. R. A. de, seoreH iliamsI taerG ehT ni, "natluM fo etatS iliamsI eht dna nabyahS. ۱۵-۱۴. pp, (۱۹۷۳, ihcaraK) ijnaK

(۱۳۳). کتاب معیار درباره قرمطیان بحرین هنوز کتاب دخویه، eriom ?eM، است، بویژه صفحات ۳۳-۴۷، و ۶۹ به بعد که قدیمی ترین دوره دعوت اسماعیلی را در آنجا دربردارد؛ دوساسی نیز بحث ارزشمندی، برمبنای منابعی که اخو محسن نیز از آن جمله است، در esopxE?، جلد اول، مقدمه صفحات ۲۱۱ به بعد، در این باره دارد؛ بخشهای مربوط به روایت ابن رزام- اخو محسن را می توان در تألیفات ابن الداوداری، کنز، جلد ششم؛ صفحات ۵۵-۶۲، و ۹۱ به بعد؛ نویری، نهاییه العرب، جلد ۲۵، صفحات ۲۳۳ به بعد؛ و مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۰۷ به بعد و ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۵۹ به بعد، یافت. قطعات و تکه های مربوط برگرفته از تاریخ ثابت بن سنان و المقفی، تألیف مقریزی، در اخبار القرامطه، صفحات ۱۲-۱۶، ۳۵ به بعد، و ۴۰۰ به بعد آمده است. نیز نک:

ff ۳۴. pp, " nedimitaF", gnuledaM dna, . ff ۷۶. pp, snigirO, siweL .,

که بهترین تحقیق جدید درباره منابع و تاریخ بعدی قرمطیان بحرین است.

(۱۳۴). طبری، تاریخ، سری سوم، صفحات ۲۱۸۸ به بعد، ۲۱۹۶-۲۱۹۷، ۲۲۰۵، ۲۲۳۲، و ۲۲۹۱؛ ترجمه انگلیسی، جلد سی و هشتم، تحت عنوان dadhgaB ot etahpilaC eht fo nruteR ehT، ترجمه ف. روزنتال (آلبنی، نیویورک، ۱۹۸۵)، صفحات ۷۷ به بعد، ۸۶-۸۹، ۹۸، ۱۲۸-۱۲۹، و ۲۰۲؛ و مسعودی، مروج الذهب، جلد هشتم، صفحات ۱۹۱ به بعد.

(۱۳۵). ابن حوقل، کتاب صورة الارض، ویراسته ج. ه. کرامرز (چاپ دوم، لیدن، ۱۹۳۸-۱۹۳۹)، صفحات ۲۵-۲۷؛ ناصر خسرو، سفرنامه، ویراسته و ترجمه شفر، متن صفحات ۸۱-۸۴، ترجمه صفحات ۲۲۵-۲۳۰؛ نیز ویراسته دبیر سیاقی (چاپ پنجم، تهران، ۱۳۵۶/۱۹۷۷)، صفحات ۱۴۷-۱۵۱. و نیز نک:

pp, snigirO, siweL dna, . ff ۱۵۰. pp, eriom? eM, ejeoG ed. ۹۸-۹۹ .

(۱۳۶). نظام الملک، سیر الملوک (سیاستنامه)، ویراسته ه. دارک (چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸)، صفحات ۲۸۲-۲۹۵ و ۲۹۷-۳۰۵؛ ترجمه انگلیسی همان، تحت عنوان

sgniK rof seluR ro tnomnrevoG fo kooB ehT

: ترجمه ه. دارک (چاپ دوم، لندن، ۱۹۷۸)، صفحات ۲۰۸-۲۱۸ و ۲۲۰-۲۲۶. متن ویراسته دارک بر چاپ و ترجمه پیشگام شفر به زبان فرانسه تحت عنوان

dna ۱۹۳- ۱۸۳. pp, I. lov,)۱۸۹۳- ۱۸۹۱, siraP(tnomnrevoG ed? etiart, h? omaN tessaiS, ۲۸۴- ۲۸۳ dna ۲۸۱- ۲۶۸. pp, ۲. lov dna ۱۹۵- ۱۹۴

و نیز ویرایشهای بعدی فارسی به وسیله ع. خلخالی (تهران، ۱۳۱۰/۱۹۳۱)، صفحات ۱۵۷ به بعد، ع. اقبال (تهران، ۱۳۲۰/۱۹۴۱)، صفحات ۲۶۰ به بعد، و محمد مدرسی چهاردهی (تهران، ۱۳۳۴/۱۹۵۵)، صفحات ۲۱۵ به بعد، رجحان دارد. باید خاطر نشان ساخت که ویرایش دوم دارک، که

مأخذ ما در این کتاب است، براساس قدیمی ترین نسخه شناخته شده این اثر، که در تاریخ ۱۲۷۴/۶۷۳ تحریر شده و متعلق به کتابخانه ملی تبریز است، تهیه شده است. جعفر شعار نیز در چاپ خود از این نسخه استفاده کرده است (تهران، ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، صفحات ۳۲۲-۳۳۸، ۳۴۰-۳۵۱. علاوه بر ترجمه روسی این کتاب به وسیله ب. ن. زاخودر (مسکو، ۱۹۴۹) یک ترجمه آلمانی نیز از این کتاب به عمل آمده است:

(, ۱۹۶۰, ۳۱۹- am? antas? ayiS nethcihcseG dnu neknadeG: E. K. rt, regnibahcS. E. K. rt, hcinuM
۳۱۶- ۳۰۶. pp dna ۳۱۷

که براساس متن ناقص شفر صورت گرفته است. نظام الملک مأخذ عمدۀ استرن در نوشتن مقالاتش درباره این موضوع بوده است، مانند:

""ehT yIraE amsI i? il? i? seiranoissiM? ni htroN- tseW- aisreP dna ni aruhK ni as? dna n?
ainaxosnarT

که از این پس از آن به عنوان "ylraE" یاد خواهیم کرد،

"ehT tsriF ecnaraepa fo amsI i? il? i? ms? ni narI"

که متن خطابه ای است که در دانشگاه تهران ایراد کرده و سید حسین نصر آن را به فارسی ترجمه کرده و در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره ۹، صفحات ۱-۱۳، به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۴۰/۱۹۶۱)؛ این مقاله جداگانه نیز با متن انگلیسی منتشر شده است (تهران، ۱۹۶۱).

(۱۳۷). ابن الندیم، الفهرست، جلد اول، صفحه ۱۸۸؛ ترجمه داج، جلد اول، صفحات ۴۶۷-۴۶۸؛ نیز ترجمه تجدد، صفحات ۳۵۱-۳۵۲؛ بغدادی، الفرق، صفحه ۲۶۷؛ ترجمه هالکین، صفحات ۱۱۲-۱۱۳؛ دیلمی، بیان، صفحات ۲۰-۲۱؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، ۹۵-۹۶؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۳۰-۱۳۱؛ همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۱۸۶. تکه‌های برگرفته‌ای از این منابع را در مقاله استرن "ylraE"، صفحات ۸۲-۹۰، می‌توان یافت.

(۱۳۸).

۷۷- ۸۰. p, oiB, alawanooP. L dna ۳۳. p, nongissaM. L dna ۳۳. p, oiB, alawanooP. ۸۰- ۷۷. ruosnaM nbI nyasoH- la'd noissaP aL,
pp, I. lov,)۱۹۲۲, sirap(malsI'l ed euqitsym rytram, jallaH- la

در اینجا، به بعضی از مشابهت‌های میان غیاث و منصور حلاج صوفی و عارف مشهور، که مظنون به داشتن وابستگی‌های اسماعیلی بود و در ۳۰۹/۹۲۲ کشته شد، اشاره شده است. این گفتار در ویرایش دوم تجدیدنظر شده این تألیف مهم از

ماسینیون، که پس از مرگ او در ۱۹۷۵ به چاپ رسیده و بعداً به انگلیسی ترجمه شده (پرینستن، ۱۹۸۲)، حذف شده است.

(۱۳۹). درباره ابو حاتم و آثار او نک:

pp, " srohtuA? il? i? amsI nwonknU omoS",? ina? dmaH- la .۳۶۵ -۳۶۹ .

و نیز دیباچه او بر ویرایش ناتمامش از کتاب الزینه ابو حاتم (قاهره، ۱۹۵۷-۱۹۵۸)، جلد اول، صفحات ۱۴ به بعد؛

p, I. lov, ethcihcseG, nigzeS; ۲۶- ۲۴. pp, erutaretiL iliamsI, wonavI; ۳۹- ۳۶. pp, .۵۷۳ ;
oiB, alawanooP

غالب، اعلام، صفحات ۹۷-۹۷

met? aH? ubA", mlaH. H dna, ۱۲۵. p, I. lov, ۲ IE,"? iz? aR- la mit? aH? ubA", nretS. M.
S. ۳۱۵. P, I. lov, RIE,"? iz? aR

ص:۶۹۵

(۱۴۰). نک: مسعودی، مروج الذهب، جلد نهم، صفحات ۶-۱۹؛ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض، ویراسته ج. ایرانی تبریزی (برلین، ۱۳۴۰/۱۹۲۱) صفحات ۱۵۲-۱۵۳؛ بغدادی، الفرق، صفحه ۲۶۷؛ ترجمه همان از هالکین، صفحات ۱۱۲-۱۱۳؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ویراسته عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۰/۱۹۴۱)، جلد اول، صفحات ۲۸۵-۲۹۵؛ تلخیص آن به انگلیسی تحت همین عنوان به وسیله ادوارد گ. براون (لیدن- لندن، ۱۹۰۵)، صفحات ۲۰۹-۲۱۷؛ ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ویراسته م. ح. تسبیحی (تهران، ۱۳۴۵/۱۹۶۶)، صفحات ۶۸-۷۲؛

pp,)۱۹۲۷(۲۱۰, AJ, " nar? ednazaM ud sediuoalA seitsanyD seL", onibaR. L. H, (۱۹۳۸, .
kroY weN) yyaR fo yrotsiH citamsimuN ehT, seliM. C egroeG; ۲۵۸- ۲۵۶ ni," narI
nrehtroN fo seitsanyD roniM ehT", gnuledaM. W dna, . ff ۱۴۳. pp. ۲۱۲- ۲۰۶. pp, ۴, . lov,
narI fo yrotsiH egdirbmaC

(۱۴۱). حمید الدین کرمانی، الاقوال الذهبیة، ویراسته ص. الصاوی (تهران، ۱۹۷۷)، صفحات ۲-۳. نیز نک:

iz? aR- la'? ayyirakaZ nbi dammahuM rkaB? ibA- il ayyifaslaf li'? asaR, . de, suarK ?
luaP. pp, erioticsiH, nibroC yb osla; . ff ۱۲۸. pp, edut? E, nibroC; . ff ۲۹۱. pp,)۱۹۳۹,
oriaC(. ff ۱۹۴

و م. محقق، فیلسوف ری (چاپ دوّم، نهران، ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳)، صفحات ۳- ۸، ۱۵۵ به بعد، ۱۶۶- ۱۶۷، و ۲۷۶.

(۱۴۲). در دوره خلافت راضی (۳۲۲- ۳۲۹ / ۹۳۴- ۹۴۰)، هنگامی که مرداویج در اندیشه لشکرکشی به بغداد بود، مورد اتهام همکاری با ابو طاهر، رهبر قرمطیان بحرین، واقع شد؛ نک : محمد بن یحیی الصولی، اخبار الرّاضی بالله و المتّقی بالله ترجمه م. کانارد (الجزیره، ۱۹۴۶- ۱۹۵۰)، جلد اوّل، صفحات ۷۱- ۷۳.

(۱۴۳). ابو المعالی محمد بن عبید الله، بیان الادیان، ویراسته ه . رضی (تهران، ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳) صفحات ۶۷- ۶۹؛ شهرستانی، الملل، جلد اوّل، صفحات ۱۸۱- ۱۸۴؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۵۶- ۱۵۸؛ ابو الحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، ویراسته ا . بهمنیار (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)، صفحه ۲۵۳؛ همان ویراسته ق . س. ک. حسینی (حیدرآباد، ۱۹۶۸)، صفحه ۴۳۸؛ محقق، فیلسوف ری، صفحات ۴۸- ۴۹؛

۸۴۷. p, ۴. lov, ۲ IE, " l? ayyaK- la" sih dna, ۴۵- ۴۴. pp, " nedimitaF", gnuledaM.

نیز نک: ادريس، عیون، جلد چهارم، صفحات ۳۵۷- ۳۵۸؛ و ایوانوف «اسماعیلیان و قرمطیان»، صفحات ۶۴- ۶۵، که روایت ادريس را می پذیرد و به غلط کتّال را از داعیان معاند امام عبد الله بن محمد بن اسماعیل قلمداد می کند.

(۱۴۴). نک: عبد الحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، ویراسته ع. حبیبی (تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸)، صفحات ۱۴۸- ۱۴۹؛ تاریخ سیستان، ویراسته م. ت. بهار (تهران، ۱۳۱۴ / ۱۹۳۵)، صفحات ۲۹۰- ۲۹۴ و ۳۰۰- ۳۰۲؛ ترجمه انگلیسی آن به وسیله م . گولد تحت همین عنوان (رم، ۱۹۷۶)، صفحات ۲۳۳- ۲۳۷، و ۲۴۳- ۲۴۴؛ میرخواند، روضة الصفا (تهران، ۱۳۳۸- ۱۳۳۹ / ۱۹۶۰)، جلد چهارم، صفحات ۴۰- ۴۲؛ نیز از همو تاریخ سامانیان، ویراسته و ترجمه ش . دفرمری (پاریس، ۱۸۴۵)، متن صفحات ۲۱- ۲۴، ترجمه صفحات ۱۳۳- ۱۳۶، و

dr ۳(htrowsoB. E. C. de, noisavnI lognoM eht ot nwod natsekruT, dlohtraB. V. V

ص: ۶۹۶

p,)۱۹۶۸, nodnoL. de . ۲۴۱ .

(۱۴۵). درباره النسفی و آثارش نک:

erutaretiL iliamsI; ff ۸۷. pp, ۲ seidutS, wonavI; ۲۴۵- ۲۴۲. pp, natsekruT, dlohtraB; ۴۳- , ۴۰. pp, oiB, alawanooP; ۵۷۴- ۵۷۳. pp, ۱. lov, ethcihcseG, nigzeS; ۲۴- ۲۳. pp. ۹۶۸. p, ۷. lov, ۲ IE, " i? fasaN- la", alawanooP

غالب، اعلام، صفحات ۳۳۶-۳۳۸.

(۱۴۶). نک: ناصر خسرو، خوان الاخوان، ویراسته یحیی الخشاب (قاهره، ۱۹۴۰)، صفحات ۱۱۲ و ۱۱۵؛ همان ویراسته ع. قویم (تهران، ۱۳۳۸/۱۹۵۹)، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۵، که در اینجا از النسفی به عنوان شیخ شهید و خواجه شهید یاد شده است؛ نیز:

. ۲۳. nretS, "ylraE", pp, ۸۰- ۸۱; "sih dna- l'ubA- la misaQ- itsuB- "? p,

(۱۴۷). نک:

ff. rehizdloG, tfirhcstiertS, pp, ۱۴- ۱۶ dna ۲۳- ۲۴; siweL, snigirO, pp, ۹۲- ۹۳ dna, osla dna, ۱۰۸. pp, yrotsiH ni sbarA, siweL yb

(۱۴۸).

ni, "sesueigiler senirtcod seuqleuq ed elaicos e? etrop etnaegnahC aL", nehaC. IC dna laicoS A, rothsA dna, ۲۱- ۲۰ dna ۱۵- ۱۲. pp, malsI'l ed noitarobal? E'L osla ees;. ff ۱۶۰. pp, yrotsiH cimonocE

پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۵۱/۱۹۷۲)، صفحات ۲۹۳ به بعد؛ ترجمه انگلیسی همان تحت عنوان narI ni malsI به وسیله ه. اونز (لندن، ۱۹۸۵)، صفحات ۲۳۴ به بعد، که مطابق روش ویژه پژوهشهای مارکسیستی بر کشمکشهای طبقاتی تأکید دارد.

(۱۴۹). ماسینیون این فرضیه را در نوشته های گوناگون خود که در مجموع ه آثار کوچک او تجدید چاپ شده اند (جلد اول، صفحات ۳۶۹-۴۲۲) و نیز مقاله خود «صنف» در دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم، صفحات ۴۳۶-۴۳۷، تکرار کرده است. افکار ماسینیون را در این زمینه برنارد لويس بویژه در مقاله خود، «اصناف اسلامی»، در مجله ۸(۱۹۳۷) weiveR yrotsiH cimonocE، صفحات ۲۰-۳۷، تعقیب کرده است. اما لويس عقیده معتدل تری دارد و می گوید که اصناف را حتی اگر عملا اسماعیلیان به وجود نیاورده باشند، از آن به عنوان وسیله و ابزاری در تشکیلات خود استفاده می کرده اند.

(۱۵۰).

sed ue li- t- aY", nehaC. IC dna, "ytiC cimalsI eht fo noitutsnoC ehT", nretS. M. S ehT ni htob, "? euqissalc namlusuM ednom el snad sellenoisseforp snoitaroproC dna ۵۰- ۳۶. pp,)۱۹۷۰, drofxO(nretS. M. S dna inaruoH. H. A. de, ytiC cimalsI eht ni seidutS ni, " yrotsiH nretsaE elddiM ni sdliuG", reaB. G dna, ۶۳- ۵۱ yllaicepse, (۱۹۷۰, nodnoL) kooC. A. M. de, tsaE elddiM eht fo yrotsiH cimonocE. ۳۰- ۲۷ dna ۱۷- ۱۱. pp

(۱۵۱). نک: حدود العالم، صفحه ۸۹؛ گردیزی، زین الاخبار، صفحات ۱۷۸ - ۱۸۰؛ محمد بن احمد المقدسی، احسن التقاسیم، ویراسته ج. دخویه (چاپ دوّم، لیدن، ۱۹۰۶)، صفحات ۴۸۱ - ۴۸۲ و ۴۸۵. در اینجا سیاح و جغرافیدان نامور مسلمان، مقدسی، داستان دیدار خود را در ۹۸۵ / ۳۷۵ از مولتان که در آن زمان زیر حکومت اسماعیلیان بوده است نقل می‌کند؛ ناصح بن ظفر جرباذقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ویراسته جعفر شعار (تهران، ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶)، صفحات ۲۷۸ - ۲۸۰؛ میرخواند، روضة الصفا، جلد -

ص: ۶۹۷

چهارم، صفحات ۹۶ - ۹۷؛ همدانی، دعوت اسماعیلی، صفحات ۳ - ۶ و

yrotsiH natsikaP eht fo lanruoJ, " dniS dna natluM ni msili'amsI", nahK. Z. A. ۵۷- ۳۶.
pp,)۱۹۷۵(۲۳, yteicoS

(۱۵۲). چنانکه در منابع زیر حفظ و نقل شده است : نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۲۹ - ۲۳۲؛ ترجمه آن در esopxE? از دوساسی، جلد اول، مقدمه صفحات ۱۹۳ - ۲۰۰؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۶۵ - ۶۸. مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۱۳ - ۱۱۵، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۶۷ - ۱۶۸. نیز نک:

pp, " s? il? i? amsI", nretS; ff ۴۸. pp, esiR, wonavI; ۵۹- ۵۸. pp, eriom? eM, ejeoG ed. .
۶۰- ۵۹. pp, " tamamI", gnuledaM dna, ۱۰۶- ۱۰۴

(۱۵۳). ابن حوقل، صورة الارض، صفحه ۲۹۵.

(۱۵۴). بنا بر نوشته ابن مالک الیمانی، کشف اسرار الباطنیّه، ویراسته کوثری، صفحه ۱۸؛ نیز در اخبار القرامطه، صفحه ۲۱۳، حمدان در بغداد کشته شد.

(۱۵۵). جعفر بن منصور الیمن، کتاب الکشف، صفحات ۹۷ به بعد و ۱۰۲ به بعد. نیز نک:

pp, " tamamI", gnuledaM ۵۴ - ۵۸

(۱۵۶). جعفر بن منصور الیمن، کتاب الکشف، صفحات ۱۲ و ۶۰.

(۱۵۷).

gnuledaM; ff ۱۴۶ dna. ff ۶۴. pp, erioTsiH, nibroC; ۱۹- ۱۵. pp, ۲ seidutS, wonavI, ۲ IE, " ,
ygolonimreT? i? ihS ni: ajdjduH", nosgdoH. S. G. M dna, . ff ۶۱. pp, " tamamI". ۵۴۵-
۵۴۴. pp, ۳. lov

(۱۵۸). شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحه ۱۹۲؛ ترجمه قاضی، صفحه ۱۶۴.

(۱۵۹). ابن حوشب، کتاب الرشد، صفحه ۲۰۹؛ ترجمه ایوانوف در ۵۴. seidutS, ۲, p؛ و جعفر بن منصور الیمن، کتاب الکشف، صفحات ۵۵، ۶۰، و ۱۲۵.

(۱۶۰). کتاب الرشد، صفحه ۲۰۱. ترجمه ایوانوف در ۲ seidutS، صفحه ۴۶.

(۱۶۱). جعفر بن منصور الیمن، کتاب الکشف، صفحه ۱۱۹.

(۱۶۲). نوبختی، فرق الشیعه، صفحه ۶۳؛ و قمی، مقالات، صفحات ۸۴-۸۵.

(۱۶۳).

. ۱۳. p noitalsnart, ۱۰. p txet, ygolaeneG,? in? admaH- IA.

(۱۶۴). همان کتاب، متن صفحات ۱۲-۱۳.

(۱۶۵). نک: ۸۶-۸۰. gnuledaM, "tamamI", pp

(۱۶۶). بعضی از این روایات را ایوانوف در ظهور، صفحات ۶۱-۶۵، ۹۵-۱۲۲، و متن، صفحات ۱-۳۱، نقل کرده است.

(۱۶۷). نک: ۷۳-۷۱. gnuledaM, "tamamI", pp. ff ۶۵. dna

(۱۶۸). نعمان، الارجوزة المختاره، ویراسته ا. ک. یوناوالا (مونترآل، ۱۹۷۰)، صفحات ۱۹۴-۲۰۳؛ نیز نک:

, legaN. "grU eiD", u? az? la athuM- ar? sed aQ id? n? amuN- eiD, tleW sed smalsI
(۱۵) ۱۹۷۴, pp. ۹۶-۱۲۸. T.

(۱۶۹). مسعودی، التنبیه، صفحه ۳۹۱؛ ترجمه کارادو وو، صفحه ۴۹۶؛ عریب بن سعد القرطبی، صلة تاریخ الطبری، ویراسته م. ج. دخویه (لیدن، ۱۸۹۷)، صفحه ۱۳۷؛ این الجوزی، المنظم، جلد ششم، صفحه ۱۹۵؛ دیلمی، بیان، صفحه ۲۰؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحه ۱۳۰؛ همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحه ۱۸۵؛ و ۸۴-۸۵. pp
, "nedimitaF", gnuledaM

ص: ۶۹۸

(۱۷۰). نعمان، الرسالة المذهبه در خمس رسائل اسماعیلیه، ویراسته عارف تامر (سلمیه، ۱۹۵۶)، صفحه ۴۱.

برای چنین کتابی که به غلط به حمدان نسبت داده شده است نک : کتاب شجرة اليقين، ویراسته عارف تامر (بیروت، ۱۹۸۲).

(۱۷۱). ابن حوقل، صورة الارض، صفحه ۲۹۵؛ نک:

dna ۴۰-۳۹. pp, " nedimitaF", gnuledaM ۴۵-۴۶ .

(۱۷۲). درباره آل مسافر یا مسافریان، که سالاریان و لنگریان نیز نامیده شده اند و قلعه کلیدی شمیران را، در طارم، در دست داشتند و سرانجام به دست نزاریان برافتادند، نک : احمد کسروی، شهریاران گمنام (چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵/۱۹۵۶)، صفحات ۳۶-۱۲۰؛

ot detneserP seidutS latneirO ni, " n? ajd? iabrehdA'l ed sedirif? asoM seL", trauH. IC, yrotsiH naisacuaC ni seidutS, yksroniM. V; ۲۵۶- ۲۲۸. pp, enworB. G drawdE. ۷۴۵- ۷۴۳. pp, ۳. lov, ۲ IE, " sdirif? asuM" sih osla dna, ۱۶۶- ۱۵۹. pp,)۱۹۵۳, nodnoL

(۱۷۳). نک: ۷۴-۷۰. nretS, "ylraE", pp

(۱۷۴). نيسابوری، استتار، صفحات ۹۶ به بعد؛ ترجمه ابوانوف در ظهور، صفحات ۱۶۳ به بعد؛ طبری، تاریخ، سری سوّم، صفحات ۲۲۱۸-۲۲۲۶، ۲۲۳۰-۲۲۳۲، ۲۲۳۷-۲۲۴۶، ۲۲۵۵-۲۲۶۶، و ۲۲۶۹-۲۲۷۵؛ ترجمه روزنتال، صفحات ۱۱۳-۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۴-۱۴۴، ۱۵۷-۱۶۸، و ۱۷۲-۱۷۹؛ عریب، صله، صفحات ۴-۶ و ۹-۱۸؛ مسعودی، التنبیه، صفحات ۳۷۰-۳۷۶؛ ترجمه کارادو وو، صفحات ۴۷۵-۴۸۰؛ قطعاتی مستخرج از تاریخ ثابت بن سنان و بغیة ابن العدیم در اخبار القرامطه، صفحات ۱۶-۳۵، ۲۷۵ به بعد و ۲۸۷ به بعد آمده است؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۴۶-۲۷۵؛ ترجمه دوساسی در esopxE?، جلد اول، مقدمه، صفحات ۲۰۰-۲۰۹؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۶۹-۸۹، و مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۱۵ به بعد؛ همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۶۸ به بعد. برای منابع و مآخذ دست دوم، که مطالبی درباره زکویه و فعالیت‌های او آورده‌اند، نک:

pp, snigirO, siweL; ۵۸- ۴۷. pp, eriom? eM, ejeoG ed .۷۳-۷۴ ;pp, esiR, wonavI .۷۶-۹۴ ; shiawarkiZ enh? oS eiD", mlaH. H; ۴۹۲- ۴۸۸. pp, ۱. lov, malsI fo erutneV, nosgdOH. pp,)۱۹۷۹(۱۰, stneirO sed tleW eiD, " (۹۳۰/ ۲۹۰) tafilaK ehcsidimitaf etsre sad dnu. V. K; ۲۳۶- ۲۳۳. pp yllaicepse, (۱۹۸۰) ۵۴, CI, " snaitamraQ ehT", olleB. A. I; ۵۳- ۳۰, gnuledaM dna, ۱۲۲۷- ۱۲۲۶, ۴. pp. lov, IE, " hiawarhiM. b hiawarkiZ", ne? etsretteZ. ۶۶۱- ۶۶۰. pp, "? "itamraK

(۱۷۵). مسعودی، التنبیه، صفحه ۳۹۱؛ ترجمه کارادو وو، صفحه ۴۹۶؛ عریب، صله، صفحه ۱۳۷؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۷۵-۲۷۶؛ ترجمه آن در esopxE? از دوساسی، جلد اول، مقدمه صفحه ۲۱۰؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحه ۹۰؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحه ۱۲۴، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۷۹-۱۸۰؛

pp, "yratnommoC: seixodoreteH", rednealdeirF; ۱۰۰-۹۹. pp, eriom? eM, ejeoG ed, ".
ayyilkaB", nosgdaH. S. G. M dna; ۸۴-۸۲. pp, "nedimitaF", gnuledaM; ۱۱۱-۱۱۰. ۹۶۲. p,
I. lov, ۲ IE

(۱۷۶). مشروح‌ترین خبر درباره فرار عبیدالله از سلم یه به مغرب و استقرار دعوت اسماعیلی در شمال افریقا، که منبع
عمده مورخان بعدی نیز بوده است، آن است که در افتتاح قاضی نعمان، صفحات-

ص: ۶۹۹

۵۴-۲۵۸، آمده است. برای مستخرجاتی از آن نک:

pp noitalsnart; ۴۶-۴۰. pp txet, esiR, wonavi. ۲۲۴-۲۳۱.

توصیفات اسماعیلی قدیم دیگر را که اندکی بعد از سال ۳۴۶ هجری (سال تألیف افتتاح) نوشته شده است می‌توان در
آثار زیر ملاحظه کرد: نیسابوری، استتار، صفحات ۹۶ به بعد؛ ترجمه انگلیسی آن در ظهور ایوانوف، صفحات ۱۶۴ به
بعد؛ و سیره الحاجب جعفر بن علی، سرگذشت و زندگینامه حاجب عبیدالله، به قلم خودش، به شرحی که محمد بن
محمد الیمانی نامی تدوین کرده و ایوانوف آن را در مجله کلیه الاداب، دانشگاه مصر، سال چهارم (۱۹۳۶)، صفحات
۱۰۷-۱۳۳ منتشر ساخته است؛ و ترجمه انگلیسی همان در ظهور ایوانوف، صفحات ۱۸۴-۲۲۳؛ ترجمه فرانسوی آن
به وسیله کانارد تحت عنوان

sir? epseH, "edimt? aF el h? alladiebo? idhaM ud nallebmahc nu'd eihpargoibotua'L". ,
۳۲۴-۲۷۹. pp,)۱۹۵۲(۳۹

این منابع و مآخذ اسماعیلی بعدها مورد استفاده وسیع ادبیس در عیون الاخبار قرار گرفت، جلد پنجم، صفحات ۴۴-
۱۱۲. منابع غیراسماعیلی متعدد نیز در این باره موجود است، از آن جمله نک:

عریب، صله، صفحات ۵۱-۵۲؛ ابن حمّاد، اخبار ملوک بنی عبید، ویراسته و ترجمه م. وندرهایدن (الجزیره-پاریس،
۱۹۲۷)، متن صفحات ۷ به بعد، ترجمه صفحات ۱۸ به بعد؛ برگرفته‌هایی از آن در

pp,)۱۸۵۵(۵, eir? es ۵, AJ, "hallA d? iebO rus stid? eni stnomucoD", uaennobrehC. A; .
۵۴۷-۵۲۹

ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۴۶۵-۴۶۶؛ ابن عذاری، البیان المغرب، ویراسته جی.

س. کولان و ا. لوی-پرونسال (ویرایش جدید، لیدن، ۱۹۴۸-۱۹۵۱)، جلد اول، صفحات ۱۲۴ به بعد؛ ابن خلدون،
تاریخ بریوها، ترجمه و. ماک گوکن دوسلان، ویرایش جدید از پ. کازانوا (پاریس، ۱۹۶۸-۱۹۶۹)، جلد اول،
صفحات ۲۶۲ به بعد، ۲۹۱ به بعد، ۴۴۱ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۵۰۶-۵۲۱؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحات
۳۱-۳۹، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۵۵-۶۶؛ و مقریزی، المقفی، در " setxet xuaevuoN "

ff ۶۴ dna ۴۹ .pp ,eriom : می توان از آثار زیر نام برد : ; nangaF " , صفحات ۳۵ به بعد . از میان منابع ثانوی،
?eM ,ejeoG ed

یادداشتهای قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوم، صفحات ۳۴۹ - ۳۵۵؛ حسن و شرف، عیید الله المهدی،
صفحات ۱۲۴ - ۱۴۳؛

F; ۳۹۶- ۳۷۵. pp,)۱۹۴۷(۳۴, sir? epse? H, " bij? aH- la rafaJ tar? iS aL", uaetaG. A ۸, .
acibarA, " ayiq? irfI ne sedimit? aF sed erioticsih'l? a noitubirtnoC", iuoarhcaD noitacid?
erp al ed stnomecnommoc seL", iuoarhcaD yb osla; ۲۰۳- ۱۸۹. pp, (۱۹۶۱). pp, ayiliamsI
eh? urF, legaN, ۱۰۲- ۸۹. pp, (۱۹۶۴) ۲۰, " ayiq? irfI ne enneil? i? amalsI, IS, " birhgaM eht
ni msiihS? il? i? amsI- noN no setoN omoS", gnuledaM. W; ۵۵- ۱۱. ۹۷- ۸۷. pp, (۱۹۷۶)
۴۴

که در کتاب مکاتب و فرق دینی او تجدید چاپ شده است؛ غالب، اعلام، صفحات ۲۴۶ - ۲۵۳،

pp, I. lov, ۲ IE, " i? ihS- la h? allA dbA? ubA", nretS. M. S .۱۰۳ - ۱۰۴

(۱۷۷). درباره تاویل باطنی و تمایز نهادن اسماعیلیان میان بعد ظاهر و باطن دین نک:

dna ۲۵- ۲۳. pp, feirB, wonavI; ۲۲۴- ۲۲۱. pp, noitcudortnI, rehizdloG ۳۳ - ۳۶ .

ص: ۷۰۰

۲۶۴

بسیاری از پژوهشها و بررسیهای کربن نیز مربوط به همین مسئله است، از جمله:

pp yllaicepse,)۱۹۵۰(۱۹, JE, " leutir ud enneil? eamsI es? eg? exe te ne? ebaS leutiR"; .
۲۴۶- ۲۲۹ dna ۱۸۸- ۱۸۱

که در کتاب noitalpmetnoC te elpmeT او، پاریس، ۱۹۸۰، صفحات ۱۴۳ - ۱۴۹ و ۱۸۳ - ۱۹۶ تجدید چاپ
شده است؛ ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان " msiliamsI dna elpmeT naibaS" در

^{۲۶۴} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

pp,)۱۹۸۶, nodnoL(drarrehS pilihP. rt, noitalpmetnoC dna elpmeT, nibroC. H. II- . grobnedewS. I: e? erapmoc elleutirips euqituen? omreH"; ۱۸۲- ۱۷۰ dna ۱۳۸- ۱۳۲; ueiD ed ecaF sih ni detnirper, ۱۵۳- ۱۲۲. pp, (۱۹۶۴) ۳۳, JE, " enneil? eamsI esonG; ff ۲۷. pp, eriotshiH; ۷۳- ۶۵. pp, edut? E; ۱۵۱- ۱۰۸. pp, (۱۹۸۳, siraP) ommoh'L ed ecaF. lov dna, ۲۱۸- ۲۱۲. pp, I. lov, malsI nE dna; ۸۴- ۶۳. pp, " enneil? eamsI noitaitinI'L". ff ۲۱۴. pp, ۳

نیز نک:

pp, ۴. lov, IE, " l? iw'aT", teraP. R; . ff ۱۶۸ dna ff ۱۶۰, ff ۵۸. pp, slaedI, rsaN, .۷۰۴ -۷۰۵ ; yratfaD. F dna ۱۱۰۰- ۱۰۹۸. pp, I. lov, ۲ IE, " ayyinit? aB"; nosgdoH. S. G. M,)۱۹۹۴, narheT(۴ elucicsaF B, malsI fo aideapolcycnE naisreP ehT, " ayyinit? aB". ۵۶۱- ۵۵۷. pp

(۱۷۸). برای بحث کلی درباره زمان و نظریه ادواری تاریخ در اندیشه اسماعیلی، نک:

JE, " omsil? eamsI'l snad te omsi? edzaM el snad euqilcyc spmeT eL", nibroC. H. ۲۱۷- ۲۰.)۱۹۵۱, yllaicepse,)۱۸۳

این مقاله تجدید چاپ شده است در کتاب وی به نام *enueil ?eamsI esong te euqilcyc spmeT* . ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان

sonarE eht morf srepaP ni, " msiliamsI dna msiazzaM ni omiT lacilcyC". H ni detnirper, ۱۷۲- ۱۴۴. pp,)۱۹۵۷, notecnirP(omiT dna naM, ۳. loV: skoobraeY. E luaP dna, ۵۸- ۳۰. pp, (۱۹۸۳, nodnoL) sisonG iliamsI dna omiT lacilcyC, nibroC iliamsI ylaE ni omiT: yrotsiH fo bmoW eht dna somsoC lanretE", reklaW. ۳۶۶- ۳۵۵. pp, (۱۹۷۸) ۹, SEMJI, "thguohT

(۱۷۹). تقسیم دوری تلویخ به دورها و تفصیلات مربوط به این مطلب به روشنی در کتاب الرشد، صفحات ۱۸۹ و ۱۹۷ به بعد؛ ترجمه ایوانوف، در ۲ *seidutS*، صفحات ۳۳ و ۴۱ به بعد؛ و در کتاب الکشف، جعفر بن منصور الیمن، صفحات ۱۴ به بعد، ۱۰۴، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۰، و ۱۶۹-۱۷۰؛ و نیز در بسیاری از نوشته‌های اسماعیلی فاطمی مانند اساس التأویل قاضی نعمان، ویراسته عارف تامر (بیروت ۱۹۶۰)، و یک تحریر فارسی چاپ نشده از آن به نام بنیاد تأویل، که داعی المؤید فی الدین شیرازی تهیه کرده؛ و اثبات السجستانی، مخصوصا صفحات ۱۸۱-۱۹۳، آمده است. توصیف ابن رزام- اخو محسن را از این موضوع می توان به عنوان مثال در کتب زیر یافت : نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۰۵-۲۰۷؛ ترجمه در

pp noitcudortnI, ۱. lov, ? esopxE, ycaS ed .۱۰۳-۱۱۰ .

نیز نک: زاهد علی، ہماری اسماعیلی مذهب کی حقیقت اور اس کا نظام (حیدرآباد، ۱۳۷۳/۱۹۵۴)، صفحات ۵۷۶ بہ بعد؛ -

ص: ۷۰۱

nA", reklaW. E luaP;. ff ۵۱. pp, " tamamI", gnuledaM;. ff ۳. pp, ۲ seidutS, wonavI fo lanruoJ oihO, " noitavlaS dna yrotsiH, naM fo noitaterpretnI iliamsI ylraE. pp, I. lov, malsI fo erutneV, nosgdoH; ۳۵- ۲۹. pp,)۱۹۷۵(۳ seidutS suoigileR eigolot? ehporP aL" sih osla; ۱۳۲ dna ۱۲۷, ff ۹۲. pp, eriotSiH, nibroC; ۳۸۴- ۳۷۸, siraP) tebmaJ. hC. de, nibroC yrneH: enreH'l ed sreihac seL ni, " enneil? eamsI, ۳۷- ۱۸. pp, eigolomsoK, mlaH; ۵۵- ۵۳, ff ۳۰. pp, seidutS, nretS; ۱۴۹- ۱۳۸. pp, (۱۹۸۱), RIE, " rwaD", yratfaD. F dna, ۲۰۷- ۲۰۶. pp, tnomelppuS, ۲ IE, " rwaD" sih osla dna. ۱۵۳- ۱۵۱. pp, ۷ lov

(۱۸۰). برای این اصطلاحات و واژه‌های دیگر که اسماعیلیان قدیم به کار برده‌اند، نک:

pp, ۲ seidutS, wonavI ۹- ۲۷ .

(۱۸۱). نک:

sed soporp? a n? amuN? id? aQ eL", teuqraM. Y dna, ۹۰- ۸۲. pp, " tamamI", gnuledaM. ۲۳۲- ۲۲۵. pp,)۱۹۷۸(۲۵, acibarA, " sm? ami'd sedatpeh

(۱۸۲). قطعات برگرفته از کتاب الاصلاح ابو حاتم و دیگر آثار اسماعیلی را می‌توان در کتاب ه. هالم به نام جهان‌شناسی، صفحات ۲۰۶-۲۲۷، ملاحظه کرد. نیز نک: به السجستانی، کتاب الافتخار، ویراسته م.

غالب (بیروت، ۱۹۸۰)، صفحات ۴۳-۵۶.

(۱۸۳). متن کامل عربی این رساله کوچک که س. م. استرن آن را در پایان دستنویسی متعلق به آصف ع. ا.

فیضی کشف کرد. در کتاب seidutS استرن، صفحات ۶-۱۶ چاپ شده است؛ نیز نک:

p, eugolataC, alawairoG ۶۹ .

(۱۸۴). برای اشارات زیدی، بخصوص آنها که در زندگینامه امام زیدی، احمد بن یحیی الناصر الدین الله (فت ۳۲۲/۹۳۴)، تألیف عبد الله بن عمر الهمدانی آمده، و مورخ بعدی الاحجی آنها را برای ما محفوظ داشته است، نک:

mlaH dna, ۵- ۳. pp, seidutS, nretS; ۳۳۴- ۳۳۰. pp, stub? ed seL, knodnerA. ۶۰- ۵۸. pp, ,
eigolomsoK

pp ,seidutS ,nretS. ۱۷- ۲۹..(۱۸۵)

که کلا مبتنی است بر رساله المرشد، و هالم، جهانشناسی، صفحات ۳۸- ۱۲۷؛ نیز نک:

red erhelslieH dnu eigolomsoK ed soporp? a seuqramer seuqleuQ", teuqraM. Y. ۱۳۵-
۱۱۵. pp,)۱۹۸۲(۵۵, IS, " mlaH znieH ed ayyil? i? amsI neh? urf

(۱۸۶). برای آگاهی از چگونگی طرح این تئلیت در نزد مؤلفان مختلف اسماعیلی، نک : السجستانی، الافتخار، صفحات
۴۳- ۴۶؛ جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، ویراسته غ الب، صفحات ۲۴- ۲۶ و ۸۱- ۸۲. که هالم هردو را در
جهانشناسی خود، صفحات ۲۰۶- ۲۰۹ و ۲۲۰- ۲۲۲، نقل کرده است.

حامدی، کنز، صفحه ۱۶۵؛ ناصر خسرو، خوان الاخوان، ویراسته الخشاب، صفحات ۱۷۰ به بعد؛ همان ویراسته قویم،
صفحات ۱۹۹ به بعد؛ و. ۹۱- ۱۱۲. pp ,edut ?E ,nibroC.

(۱۸۷).

al snad ced? esihcleM", adjaV. G osla eeS. ۱۲۷- ۱۲۰. pp, eigolomsoK, mlaH, wonavI. W
dna, ۱۸۳- ۱۷۳. pp,)۱۹۴۵- ۱۹۴۳(۲۳۴, AJ, " enneil? eamsI eigolohtym. ۲۵۵- ۲۴۹. pp, (۱۹۴۹)
"۲۳۷, AJ, " enneil? eamsI eigolohtym al snad seuqilbiB smoN

ff ۲۴۸ dna ۱۴۵ .pp ,I .lov ,re ?adnaM eiD ,hploduR..(۱۸۸)

ص:۷۰۲

۴. اسماعیلیه فاطمی

(۱).

lA ni, " malsI'l ed neil? eamsI elc? eis el tnaved, ibbanatuM", nongissaM. L. ۱. p,)۱۹۳۶, -
turieB(erian? elliM nos ed noisacco'l? a? eilbuP lieuceR: ibbanatuM

(۲). نک:

pp,)۱۹۰۷(۲۸, SOAJ, " k? al? uZ nbi. m? ih? arbI nbi nasaH- lA", liehttoG. H. J .
drahciR, wonavI yb osla; ۴۲. p, ediuG, wonavI; ۱۵- ۱۳. pp, I. lov, eg? artieB, rekceB;
۲۷۰- ۲۵۴. ۲۰۶- ۲۰۵. pp, m? al A, bil? ahG dna, ۳۹. p, erutaretiL iliamsI

(۳). جلد چهارم موجود از کتاب اخبار مصر محمد بن عبید الله مسیحی شامل بخشهای تاریخی و ادبی است.

بخش تاریخی آن را ا. فؤاد سیّد و ث. بیانکی ویراسته‌اند (قاهره، ۱۹۷۸)، و بخش ادبی آن را حسین نصّار تصحیح کرده و به چاپ رسانده است (قاهره، ۱۹۸۴)؛ هردو بخش در ویرایش جداگانه‌ای که و. گ. میلوارد تدارک دیده باهم به چاپ رسیده است. (قاهره، ۱۹۸۰). بخشی کوچکی از قطعه بازمانده از کتاب مسیحی که تاریخ دو ماه آخر سال ۴۱۵ هجری را دربردارد نخستین بار به وسیله بکر به چاپ رسید، نک:

pp, I. lov, eg? artieB .۵۹ -۸۰ .

(۴). یحیی بن سعید الانطاکی، تاریخ، ویراسته لویس شیخو، ب . کارا دو وو، و ح . زیات (پاریس - بیروت، ۱۹۰۹)؛ ویرایش بخشی از آن با ترجمه فرانسه نیز بعداً به وسیله کراچکوفسکی و ا. ا.

واسیلیف تحت عنوان

pp,)۱۹۲۴(۱۸, silatneirO aigolortaP ni, ehcoitnA'd di'aS nbI ayhaY ed eriotSiH. ۵۲۰- .
۳۴۷. pp, (۱۹۳۲) ۲۳ dna ۸۳۳- ۶۹۹

به چاپ رسید.

(۵). از آن جمله است کتاب وی به نام الاشارة الی من نال الوزارة، ویراسته عبد الله مخلص در OAFIB، (۱۹۲۵) (۵۲)، صفحات ۴۹- ۱۱۲، و ۲۶ (۱۹۲۶)، صفحات ۴۹- ۷۰؛ این کتاب تاریخ وزرای فاطمی است از ابن کلس تا بطائنی. نک: جمال الدین الشیال، «ابن الصیرفی» دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحه ۹۳۲.

(۶). جمال الدین علی بن ظافر الازدی، اخبار الدول المنقطعه: بخش مربوط به فاطمیان، ویراسته ا. فریه (قاهره، ۱۹۷۲).

(۷). ابن میسر، اخبار مصر، چنانکه گفتیم نخستین بار به وسیله هانری ماسه در ۱۹۱۹ ویرایش شد و به چاپ رسید. اخیراً ویرایش بهتری از آن براساس همان دستنویس ناقص به وسیله فواد سیّد به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹۸۱). این ویرایش همراه تاریخهای مسیحی و ابن ظافر که در بالا بدانها اشاره کردیم، در سلسله انتشارات ذی قیمتی به نام

seuqimalsI sedut? E te sebarA setxeT .

به وسیله مؤسسه فرانسوی باستانشناسی شرقی قاهره از نو به چاپ رسیده‌اند.

(۸). ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ویراسته و. پاپر (برکلی، ۱۹۰۹- ۱۹۱۳)، جلد دوّم، بخش دوّم، و-

جلد سوم، بخش اول؛ چاپ قاهره، جلد‌های چهارم و پنجم. از این پس ارجاعات ما به چاپ قاهره خواهد بود.

(۹). نک:

IE yb denoitneM seitirohtuA rehto dna skooB, sretirW fo tsiL A", tseuG. R. A; ۱۲۵- .
۱۰۳. pp,)۱۹۰۲(SARJ," tatiHk sih ni izirqaM

محمد عبد الله عنان، مصر الاسلاميه، (ویرایش دوّم، قاهره، ۱۹۶۹)، صفحات ۴۹-۶۳، و

iz? irqaM ed)edimitaF eriotSiH('? afanuH- la z? aittI'l ed snoitid? E seL", nehaC. IC. "? ,
۳۲۰- ۳۰۲. pp, (۱۹۷۵) ۲۲, acibarA

(۱۰). جلال‌الدین السیوطی، حسن‌المحاضره فی اخبار مصر و القاهره (قاهره، ۱۳۲۷ / ۱۹۰۹) و دیگر چاپ‌های آن؛ ابن
ایاس، بدائع‌الزهور فی وقائع‌الدهور (قاهره، ۱۳۰۱- ۱۳۰۶ / ۱۸۸۴- ۱۸۸۸؛ تجدید چاپ شده در بولاق، ۱۳۱۱-
۱۳۱۲ / ۱۸۹۳- ۱۸۹۴)، که جلد اول آن تاریخ مصر را از آغاز تا سال ۸۱۵ / ۱۴۱۲ دربرمی‌گیرد.

(۱۱). بخش‌هایی از تجارب‌الامم مسکویه، که سال‌های ۲۹۵- ۳۶۹ هجری را دربرمی‌گیرد، همراه با ذیل رودراوری تا
سال ۳۸۹ هجری، و بخش‌های موجود تاریخ هلال به وسیله آمدروز تصحیح شده و به چاپ رسیده، و د. س. مارگلیوت
آن را به انگلیسی ترجمه کرده است؛ این مجموعه تحت عنوان *etahpilaC disabbA eht fo espilcE ehT*
(آکسفرد- لندن، ۱۹۲۰- ۱۹۲۱) ترجمه و در هفت مجلد به چاپ رسیده است. قبلال. کائتانی در سلسله انتشارات
اوقاف گیب چاپی عکسی از جلد اول، پنجم، ششم نسخه استانبول تجارب‌الامم منتشر ساخته بود (لیدن- لندن،
۱۹۰۹- ۱۹۱۷)، دو جلد آخر دوره ۲۸۴ تا ۳۶۹ / ۸۹۷- ۹۷۹ را دربرمی‌گیرد. ارجاع ما همه‌جا به متن عربی ویراسته
آمدروز است.

(۱۲). ابن اثیر، کتاب‌الکامل فی التاریخ، ویراسته کارل. ی. تورنبرگ (لیدن، ۱۸۵۱- ۱۸۷۶)، ۱۲ جلد و فهرس آن، در
۱۹۸۲، در بیروت تجدید چاپ شده است. تاریخ فاطمیان در جلد هشتم و مجلدات پس از آن آمده است. دست‌کم سه
چاپ دیگر از این تاریخ در قاهره در سال‌های ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳، ۱۳۰۱ / ۱۸۸۳، و ۱۳۰۳ / ۱۸۸۵ انتشار یافته است. از
این پس ارجاع ما به چاپ قاهره با عنوان تاریخ‌الکامل (۱۳۰۳ هجری) می‌باشد.

(۱۳). برای تفصیل بیشتر درباره تاریخ‌نگاری فاطمیان نک:

senneicna seuqinorhc seuqluQ", nehaC. IC; ۳۱- ۱. pp, I. lov, eg? artieB, rekceB yb
osla; ۲۷- ۱. pp,)۱۹۳۸- ۱۹۳۷(۳۷, OAFIB," sedimitaF sreinerd xua sevitaler al te etpyg?

E'l, eiryS al tnanrecnoc sebarA seuqinorhC seL", nehaC; ۳۵۸- ۳۳۳. pp, (۱۹۳۶) ۱۰, IER,"
eimatos? eM

م. کامل حسین، فی ادب مصر الفاطمیة (قاهره، ۱۹۵۰)، صفحات ۱۰۸ به بعد؛

eht fo sgnideecorP,")dimit? aF(erutaretiL tsoL a fo yrevocsiD ehT", inadmaH. A eht ot
noitcudortnI, tegavuaS; ۷۳- ۶۱. pp, (۱۹۵۸) ۸, ecnerefnOC yrotsiH natsikaP; ff ۱۴۶. pp,
tsaE milsuM eht fo yrotsiH

عنان، مصر الاسلامیة، صفحات ۳۷- ۴۹، و. ۶۳- ۷۶، و

edimitaF erioticsih'l ed secruos seuqleuq rus sellevuon ser? eimuL", diyyaS da'uF. A. ۴۱- ۱.
pp,)۱۹۷۷(۱۳, seuqigolomalsI selanna," etpyg? E ne

ص: ۷۰۴

اطلاعات فراوانی نیز می توان از بخشهای مربوطه کتاب کارل بروکلمان به دست آورد:

ramieW(rutaretiL nehcsibara red ethcihcseG, nnamlekorB lraC. (۱۹۴۹- , ۱۸۹۸- ۱۹۰۲(۲,
۱۹۴۳, nedieL. de dn ۲). slov

و نیز کتاب سزگین. ethcihcseG, I, lov, pp. ۳۲۳ dna ff ۳۵۴

(۱۴). نک: جمال الدین الشیال:

riecht dna sdimit? aF eht fo yrotsiH eht rof ecruoS a sa stnomucoD dimit? aF ehT". pp,
)۱۹۵۴(۸, ytisrevinU airdnaxelA, strA fo ytlucaF eht fo nitelluB," snoitutitsnI. ff ۱۶. pp,
tsaE milsuM eht fo yrotsiH eht ot noitcudortnI, tegavuaS dna; ۱۲- ۳

(۱۵). مرحوم استاد جمال الدین الشیال حدود بیست و سه سند از اسناد دوره فاطمی را در کتابی به نام مجموعة الوثائق
الفاطمیة، که قبلا از آن نام بردیم، درج کرده است . اکثریت این وثائق را قلقشندی برای ما حفظ کرده است . مجموعه
دیگری شامل شصت و شش نامه و فرمان یا سجل که به فرمان خلیفه فاطمی، المستنصر بالله، نوشته شده است، به اهتمام
عبد المنعم ماجد ویراسته و تحت عنوان السجلات المستنصریة (قاهره، ۱۹۵۴) به چاپ رسیده است.

(۱۶). سلمون د. گویتین (۱۹۰۰- ۱۹۸۵) بیش از هر محقق دیگری درباره گنجینه (گنیزه)، قاهره و اهمیت آن چیز نوشته
است. بویژه نک: «گنجینه قاهره به عنوان منبعی برای تاریخ تمدن اسلامی» در

؛ ایضا

laicoS naenarretideM rof ecruoS a sa azineG oriaC eht fo stnomucoD ehT" snoitutsnI
dna yrotsiH cimalsI ni seidutS; ۱۰۰- ۹۱. pp, ۱۹۶۰(۸۰, SOAJ, " seidutS. ۹۸۹- ۹۸۷. pp, ۲.
(lov, ۲ IE, " azineG" dna, ۲۹۵- ۲۷۹. pp, ۱۹۶۶, niedieL

پروفسور گویتین، همچنین، به یک پژوهش اجتماعی - اقتصادی به یادماندنی بر پایه اسناد گنجینه قاهره پرداخت که
حاصل آن در کتاب وی به نام یک جامعه مدیترانه‌ای (برکلی، ۱۹۶۷-۱۹۸۸)، ۵ مجلد، به چاپ رسیده است. نیز نک:

A, dekahS. S dna, ۲۰- ۱. pp, ۱۹۴۷, nodnoL(azineG oriaC ehT, elhaK. F luaP. (۱۹۶۴,
siraP- eugaH ehT) stnomucoD azineG fo yhpargoilbiB evitatneT

(۱۷). برای تفصیل و آگاهی از جزئیات برخی از این اسناد نک:

gninrecnoC yrecnahC dimit? aF eht morf tnomucoD lanigirO nA", nretS. M. S. lov,
adiV alleD iveL oigroiG id erono ni icitsilatneirO idutS ni, " stnahcreM nailatI; ۵۳۸- ۵۲۹.
pp, ۲

A" dna, ۲۰۹- ۱۷۲. pp, ۱۹۶۲(۱۵, sneirO, " doireP dimit? aF eht fo snoititeP eerhT" eht
nihtiw tcilfnoC a gninrecnoC risnatsum- la hpilaC dimit? aF eht ot noititeP. ۲۲۲- ۲۰۳.
pp, (۱۹۶۹) ۱۲۸, seviuJ sedut? E sed euveR, " ytinummoC hsiweJ

این هرسه مقاله در یکی از مجموعه مقالات استرن، به نام سکه ها و اسنادی از شرق میانه از سده های میانه (لندن،
۱۹۸۶)، از نو به چاپ رسیده است. نیز نک:

hsiweJ, " azineG oriaC eht morf shpilaC dimitaF ot snoititeP", nietioG. D. S tpygE ni
sweJ ehT, nnaM. J dna, ۳۸- ۳۰. pp, ۱۹۵۵- ۱۹۵۴(۴۵, SN, weiveR yltretrauQ, . slov ۲,
(۱۹۲۲- ۱۹۲۰, drofxO), shpilaC dimt? aF eht rednu enitselaP ni dna

که یک بررسی قدیمی و کلاسیک است و در ۱۹۷۰، در نیویورک، از نو چاپ شده، و مؤلف در-

ص: ۷۰۵

نوشتن آن از تعداد زیادی از اسناد عبری گنجینه قاهره استفاده کرده است.

(۱۸). متون عربی و ترجمه انگلیسی این ده سند را می‌توان در کتاب استرن یافت:

YrecnahC dimit? aF eht morf stnomucoD lanigirO: seerceD dimit? aF, nretS. M. S. nodnoL ۱۹۶۴))

بعضی از این اسناد مورد بحث را قبلاً ریچارد ج. ه. گوتیل چاپ کرده بوده است:

ni, " ۱۰۲۴ detad oriaC fo setiaraK eht fo ruovaF ni eerceD A", liehttoG. H. J. R. tS(nokraM. I dna grubzn? uG nov. D. de, yvakraH. A. rD sed nerhE uz tfirhcstseF; ۱۲۵- ۱۱۵. pp, ۱۹۰۸, grubsreteP

ن. شقیر، تاریخ سینا (قاهره، ۱۹۱۶)، صفحات ۵۰۳-۵۰۴؛

A ۱۰۲۴(. H. A ۴۱۵ erhaJ mov ssalrenedimit? aF niE", bibaL. P dna nnamhorG. A dna, . ۶۵۴- ۶۴۱. pp, ۱۹۵۷) ۳۲, OSR, " oriaK- tLA ni muesuM nehcsitpoK mi (. D. pp, ۱۹۶۰) ۲۳, SAOSB, " ۱۱۳۰/ ۵۲۴ raeY eht fo eerceD dimit? aF A", nretS. M. S. ۴۵۵- ۴۳۹

نیز نک:

eht ni stnomucoD dib? uyyA dna dimit? aF eht fo ydutS A", fessuoY. N hpesoJ ۱۸, ytisrevinU airdnaxela, strA fo ytlucaF eht fo nitelluB, " ianiS. tM fo yretsanoM llams dna noititeP dimit? aF A", sdrahciR. S dlanoD dna, . ff ۱۷۹. pp, ۱۹۶۴(. ۱۵۸- ۱۴۰. pp, ۱۹۷۳) ۳, seidutS latneirO learsI, " ianiS morf eerceD

(۱۹).

nodnoL(etafilahK dimitaF eht fo yrotsiH trohS A, yraeL'O ycaL eD ۱۹۲۳(.)

استنلی لین - پول نیز در کتاب خود به نام تاریخ مصر در قرون میانه (لندن، ۱۹۰۱) به اختصار از خلافت فاطمیان سخن گفته است (این کتاب با تجدیدنظر بعداً نیز به چاپ رسیده است). نیز نک:

siraP(ebarA etpyg? E'L, VI: enneitpyg? E noitan al ed eriotSiH, teiW notsaG. , ۱۹۳۷(; ۹۲- ۸۸. pp, ۲. lov, IE, " sdimit? aF, " s'efearG. E

این نوشته‌ها متعلق به زمانی است که هنوز پیشرفتهای جدید در امر مطالعات اسماعیلی پدید نیامده بود.

(۲۰). ihcaraK (sdimitaF ehT ,inadmaH .A, ۱۹۶۲، پیش از آن یک نویسنده اسماعیلی، به نام عبد السلام بیگلای، تاریخ مختصر عامه‌پسندی درباره فاطمیان نوشته بود به نام

yabmoB(eripmE dimitaF eht fo llaF dna esiR ,۱۹۴۴(

و متعاقب آن دو بررسی مفصل به زبان اردو و در این باب انتشار یافت:

قدرت الله خان، فاطمی خلافت مصر (کراچی، ۱۹۶۲)؛ و س. ر. احمد جعفری، تاریخ دولت فاطمیّه (لاهور، ۱۹۶۵).

(۲۱). در میان چنین آثاری تاریخ الدولة الفاطمیّه حسن ابراهیم حسن، که چاپ سوّم آن در ۱۹۶۴ در قاهره منتشر شد، جامعترین تحقیقی است که درباره تاریخ و نهادهای فاطمیان صورت گرفته است. این کتاب در اصل به زبان انگلیسی نوشته و به عنوان رساله دکتری به دانشگاه لندن تقدیم شده بود (۱۹۲۸). نیز نک: محمد ج. سرور، مصر فی عصر الدّولة الفاطمیّه (قاهره، ۱۹۶۰)، و عبد المنعم ماجد، ظهور خلافة الفاطمیّه و سقوطها فی مصر (اسکندریه، ۱۹۶۸). نیز نک: حسن:

۱۲ "tsaL eht gnirud tpygE ni yrotsiH dimit? aF fo ydutS eht ot noitubirtnoC

-

ص: ۷۰۶

ff ۱۲۹. pp," sraeY .

(۲۲). به‌عنوان مثال نک:

erohaL(etatS fo yroehT dimit? aF ehT, sitoikitaV. J sitioiyanaP ,۱۹۵۷(

که در اصل در ۱۹۵۴ به‌عنوان رساله دکتری در دانشگاه جان هاپکینز عرضه شده است.

D. hP(, D. A ۱۰۹۴- ۹۹۶/. H. A ۴۸۷- ۳۸۶: etahpilaC dimitaF ehT", rihseB. I. B .
etahpilaC dimitaF ehT", kadaL. A niassuH;)۱۹۷۰, nodnoL fo ytisrevinU, siseht fo
noisserppuS eht ot? il atsuM fo tnomtnioppA eht morf awaD? il? i? amsI eht dna,
daassA. A kidaS dna, (۱۹۷۸, nodnoL fo ytisrevinU, siseht. D. hP), " ytsanyD eht. (۱۹۷۴,
turieB) ۱۰۲۱/ ۴۱۱- ۹۹۶/ ۳۸۶, hallA rma ib mikaH- la fo ngieR ehT

نخست در ۱۹۷۱ به عنوان رساله دکتری به دانشگاه لندن عرضه شده است. جدیدتر از همه و پس از تأخیری طولانی کتاب زیر در این باب منتشر شده است:

۱۹۸۱، . berhgAM ua edimitaF tafilaC eL, iuoarhcaD tahraF. H ۳۶۵- ۲۹۶, ۹۰۹/ - ۹۷۵ cJ)sinuT

که مطالعه‌ای است جامع درباره تاریخ و نهادهای خلافت فاطمی در دوره استقرارش در شمال آفریقا . این کتاب اصلاً به عنوان رساله دکتری در دانشگاه سوربون، پاریس، نوشته شده و در ۱۹۷۰، به پایان رسیده بود.

(۲۳). ۸۶۲- ۸۵۰ .M. dranaC "sdimit ?aF", IE , ۲ .lov , ۲ pp

تعدادی از مقاله‌های کانارد در کتابش به نام) ۱۹۷۳, aenallecsiM (ailatneirO nodnoL تجدید چاپ شده است. برای تفصیل بیشتر نک:

acibarA," ecitoN lacihpargoilbib- oiB A:)۱۹۸۲- ۱۸۸۸ dranaC suiraM", yratfaD. F. , ۲۶۲- ۲۵۱. pp, (۱۹۸۶) ۳۳

(۲۴).

eriaC ud erioticsih'l rus lanoitanretni euqolloC

. این نشریه زیر نظر وزارت فرهنگ جمهوری عربی مصر منتشر شده است (قاهره، ۱۹۷۲). ما به صورت eriaC ud euqolloC به آن ارجاع خواهیم داد.

(۲۵). اطلاعات ارزشمندی درباره سه خلیفه اول فاطمی از افتتاح الدعوة قاضی نعمان، صفحات ۲۴۹- ۲۸۲، و نیز از المجالس او، که یک منبع غنی اخبار است، می توان به دست آورد . کاملترین شرح اسماعیلی در این با ب در عیون الاخبار داعی ادربیس، جلد پنجم، صفحات ۱۱۲- ۳۵۰، وجود دارد که مبتنی است بر نوشته های نعمان و چند وقایعنامه فاطمی که به جا نمانده است . آن بخش از عیون که درباره مرحله شمال آفریقای خلافت فاطمی است جداگانه، تحت عنوان الخلفاء الفاطمیین بالمغرب، به وسیله م. یعلاوی، تصحیح شده و به چاپ رسیده است (تونس، ۱۹۸۵)؛ مستخرجاتی از عیون درباره حکومت مهدی در کتاب seidutS استرن (صفحات ۹۶- ۱۴۵) آمده است. اسناد فاطمی متعدد از این دوره در کتاب ابو علی منصور عزیزی جوذری، به نام سیرة الاستاذ جوذر، ویراسته م.

کامل حسین و م. عبد الهادی شعبیره (قاهره، ۱۹۵۴)، صفحات ۳۳- ۸۶، یافت می شود، این کتاب به وسیله م. کانارد به فرانسه ترجمه شده است و نام آن به شرح زیر است:

sefilac sreimerp sed stircser te, serttel, snomres tnanetnoc(rahduaJ hdatsu'l ed eiV. ۱۲۶- ۴۱. pp)۱۹۵۸, sreiglA) sedimit? aF

در باره این تألیف مهم اسماعیلی که به وسیله جوذری، کاتب شخصی جوذر، (فت ۳۶۳ / ۹۷۳) که -

ص: ۷۰۷

مشاغل مهم متعدد در زمان چهار خلیفه اول فاطمی داشته است، فراهم آورده شده است نک:

ادریس، زهر المعانی، در ظهور ایوانوف، متن صفحات ۷۰-۷۲، ۷۹، ترجمه صفحات ۲۶۳-۲۶۶ و ۲۷۹؛ نیز نک: مقدمه کانارد بر ترجمه سیرت جوذر، صفحات ۸-۲۴؛ حسین، فی ادب، صفحات ۱۱۴-۱۱۶؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۴۶-۵۴۷؛ یوناوالا، oiB، صفحات ۹۰-۹۱؛ و م. کانارد «جوذر» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد دوّم، صفحه ۴۹۱. مرحله شمال افریقای خلافت فاطمی، با تفصیلات مختلف، در منابع تاریخی اهل سنت که ذکر کردیم آمده است، و ما در ارتباط با هر حادثه ای به آنها ارجاع خواهیم داد. گذشته از البیان ابن عذاری، در این مورد اتعاض الحنفای مقریزی مقام خاصی دارد: ویراسته بنز، صفحات ۳۸-۵۸، و ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۶۵-۹۲. برای دوره مورد بحث، همچنین، نک: ابن ظافر، اخبار، صفحات ۶-۲۰؛ ابن حمّاد، اخبار، متن صفحات ۶-۳۹، ترجمه صفحات ۱۷-۶۱؛ و ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۲۱۸-۲۲۱، و جلد سوّم، صفحات ۱۸۱-۱۸۲. از منابع دست دوّم و ثانوی باید از آثار زیر یاد کرد:

حسن، تاریخ، صفحات ۸۰-۹۲؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۲۳-۱۴۷؛ اولیری، خلافت فاطمی، صفحات ۷۴-۹۲؛ ۱۹۵-۱۸۸. nabahS, yrotsiH cimalsI, pp ۲, عادلہ ع. الحمد، قیام الدولة الفاطمیة ببلاد المغرب (قاهره، ۱۹۸۰)، صفحات ۱۲۵-۲۲۵؛ edimitaF, pp ۵۷-۲۱۸, iuoarhcaD, tafilaC که زمینه های استقرار سلسله فاطمی را نیز مورد بحث قرار می دهد. نیز از همین نویسندگان مقاله «قائم» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد چهارم، صفحات ۴۵۸-۴۶۰؛ و «المنصور بالله»، همان کتاب، جلد ششم، صفحات ۴۳۴-۴۳۵؛ و غالب، اعلام، صفحات ۱۶۶-۱۷۰ و ۴۹۵-۴۹۸.

(۲۶).

. ۳۶۶. admaH- lA, in?, "omoS nwonknU amsI il? i? srohtuA", p,

(۲۷). نعمان، افتتاح، صفحه ۲۵۹ به بعد؛ همو، مجالس، صفحات ۱۸۳-۱۸۴؛ ادریس، عیون، جلد پنجم، صفحات ۱۱۶-۱۲۳؛ ابن عذاری، البیان، جلد اول، صفحات ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۱، و ۱۶۳-۱۶۵؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد دوّم، صفحات ۵۲۱-۵۲۳؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۰-۳۵۱ و جلد دوّم، صفحات ۱۰-۱۱؛ و ترجمه فرانسوی آن، جلد ۴، صفحات ۱۱-۱۲؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحات ۴۰-۴۱؛ همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۶۷-۶۸؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد سوّم، صفحه ۱۷۴؛ حسن و شرف، عبید الله، صفحات ۲۶۳-۲۶۹؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۱۵-۱۲۲؛

; ۸۰. gnuledaM "tamamI", pp ۶۶. dna

الحمد، قيام، صفحات ۲۲۹-۲۴۸ و

pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD .۱۲۷-۱۳۲ .

(۲۸). برای تفصیل بیشتر نک: ابن حوقل، صورة الارض، صفحات ۶۰ به بعد، ۸۳ به بعد، و ۹۳ به بعد، و ۱۰۰-۱۰۷؛
ادریسی،

ejeoG ed. J. M dna yzoD. R. rt dna. de, engapsE'l ed te euqirfA'l ed noitpircseD. pp
noitalsnart, ۹۹-۹۸ dna ۸۸-۸۷, ۸۵, ۷۶-۷۵, ۷۰., ff ۵۶. pp txet, ۱۱۶-۱۱۵, nedieL(. ۱۱۶-۱۱۵
dna ۱۰۲-۱۰۰, ۹۸, ۸۷-۸۶, ۸۱-۸۰., ff ۶۵

ابن فضل الله عمری، مسالك الابصار فی ممالک الامصار: euqirfA'L, etpyg ?E'l sniom, ترجمه م.

گودفردا- دموبین (پاریس، ۱۹۲۷)، صفحات ۹۶ به بعد و ۱۳۷ به بعد؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد اول، صفحات ۳۷، ۴۵،
۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶ به بعد، ۱۹۴-۱۹۷، و ۲۹۱-۲۹۹، جلد دوم،-

ص:۷۰۸

صفحات ۱ به بعد، و جلد سوم، صفحات ۱۷۹ به بعد، ۱۸۸ به بعد، ۱۹۶-۱۹۷، و ۳۰۰ به بعد؛

ff ۴۱, ۱۸-۱۷. pp, ۱۹۲۴, sreiglA(berhgaM ua sfitaler stid? eni stiartxE, nangaF. E eg? a- .,
neyom ua tneirO'l te enamlsuM eir? ebreB aL, sia? craM. G; ۱۵۴-۱۵۳ dna, (۱۹۴۶,
(siraP

و این کاملترین تحقیق جدید درباره موضوع است؛

ff ۳۲۲., ff ۲۰۱. pp, ۱۹۵۲, siraP(droN ud euqirfA'l ed? essaP eL, reituaG. F elim? E .
setid? abi stnomepuorg sed euqihpargo? eg noititrap? eR eL", ikciweL. T; ۳۴۵-۳۳۷ dna.
pp, (۱۹۵۷) ۲۱, ynzeytsilatneirO kinzcoR, " eg? a- neyoM ua droN ud euqirfA'l snad. ff
۳۶۴ dna. ff ۳۱. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD dna ۳۴۳-۳۰۱

(۲۹). نک: رحمان، المجالس، صفحات ۱۱۵-۱۱۶، ۱۶۴ به بعد، ۱۷۳ به بعد و ۱۸۹ به بعد؛ ابن عذاری، البیان، جلد اول،
صفحات ۱۷۵، ۱۷۸ به بعد، ۱۸۵، ۱۹۷-۲۰۰، ۲۰۹-۲۱۶؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۵۸-۲۶۰، ۲۶۵
به بعد، و جلد دوم، صفحات ۱۴۵ به بعد، ۵۲۶-۵۲۷، و ۵۶۷-۵۷۱؛

pp, ۳. lov, engapsE'd snamlusuM sed erioticsiH, yzoD dna .۱۳-۲۱, ۲۹-۳۰, ۳۳-۴۹, ۶۶-۷۱
acirfA htroN ni sdimit? aF eht neewteb snoitaleR", nasaH. I. H; ۷۹-۷۶ dna yrutneC ht

١٠٠. H. A yrutneC ht ٤ eht gnirud niapS ni sdayyamU eht dna tpygE; ٨٣- ٣٩. pp, (١٩٤٨)
١٠, ytisrevinU I dauoF, strA fo ylucaF eht fo nitelluB," (. D. A ٤, OEIA," ednagaporp
(ruel te sedimitaF sed omsilair? epmi'L", dranaC. M; ff ١٥٤. pp, (١٩٤٧- ١٩٤٢)

محمد ج. سرور، سياسة الفاطميين الخارجية (قاهره، ١٩٤٧)، صفحات ٢٢١-٢٢٤؛

engapsE'd sedayyomO te ayiqirfI'd sdimit? aF ertne snoitaleR seL", iuoalaY. M, (١٩٧٣, ",
dirdaM(socir? otsiH soidutsE ed onic? enuT- onapsiH oiuroloC II led satCA. ٣٠- ١٣.
pp

نیز مقاله دیگر او تحت عنوان

ed sreihac," risaN- la edayyomO'l te zziuum- la edimitaF el ertne esrevortnoC", ff ١٥٠..
ff ١٣٨. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD dna, ٣٣- ٧. pp, (١٩٧٨) ٢٤, eisinuT. ١٤٣ dna

(٣٠). نک: ادريس، عيون، جلد پنجم، صفحات ١٢٥- ١٣٦؛ محمد بن يوسف الكندي، كتاب الولاية و كتاب القضاة
(tpygE fo segduJ dna sronrevoG ehT)، همراه ضمیمه ای که اکثرا از کتاب رفع الاصر ابن حجر گرفته شده
است، ویراسته ر. گست (لیدن- لندن، ١٩١٢)، صفحات ٢٤٨ به بعد؛ عریب، صله، صفحات ٥١ به بعد، ٧٩، و ٨٠- ٨٦؛
ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ١٧٠- ١٧٣، ١٨١- ١٨٢، و ٢٠٩؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ٣٢٧-
٣٢٩؛ ترجمه فرانسوی، جلد سوم، صفحات ٢٥١- ٢٥٣، و ٢٥٥؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ٤١- ٤٣ و ٤٥؛
همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ٦٨- ٦٩، ٧١- ٧٢، و ٧٤؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد سوم، صفحات ١٧٢-
١٧٣، ١٨٤، ١٨٧، ١٩٦، ٢٥٢؛ حسن و شرف، عبید الله، صفحات ١٧٢- ١٨٦؛ حسن، تاریخ، صفحات ١١٢ به بعد؛
سرور، مصر، صفحات ٢٧ به بعد، و

ff ١٤٩. pp, " omsilair? epmi'L", dranaC .

ص: ٧٠٩

(٣١). درباره صقلیه عهد فاطمی نک: ابن حوقل، صورة الارض، ١١٨- ١٣١، که داستان دیدار خود را از آن جزیره در
٩٧٣/٣٦٢ بیان می کند؛ جوذری، سیره، صفحات ٧٠- ٧٢، ٨٧- ٨٩، ١٠٣- ١٠٤، ١١٤- ١١٧، ١٢١، ١٢٥، ١٢٨-
١٢٩، و ١٣٥- ١٣٧؛ ترجمه کانارد، صفحات ١٠٢- ١٠٥، ١٢٧- ١٣٠، ١٥٦- ١٥٧، ١٧٢- ١٧٧، ١٨٣، ١٨٩- ١٩٠،
١٩٥- ١٩٧ و ٢٠٧- ٢٠٩؛ این اسناد را جوذری که با کلییان روابط نزدیک داشته حفظ کرده، و کانارد نیز به بحث و
تجزیه و تحلیل آنها پرداخته است.

نک: مقاله او:

idutS ni, " setimitaF sefilac sreimerp sel suos eliciS al? a sevitale seton seuqleuQ". ۵۷۶-
۵۶۹. pp,)۱۹۵۶, omrelaP(onafetS ed oninotnA id erono ni ilaveideM

تألیف کلاسیک در این باره همانا اثر مستشرق بزرگ ایتالیایی، میکله آماری (۱۸۰۶-۱۸۸۹)، است تحت عنوان ailiciS
id inamlusuM ied airotS، چاپ دوم، ویراسته کارلو ا. نالینو (کاتانیا، ۱۹۳۳-۱۹۳۹)، بویژه جلد دوم، صفحات
۱۶۵-۴۳۶ است. این بررسی، که نخستین بار در ۱۸۵۴-۱۸۷۲ به چاپ رسید، اینک با یادداشتها و تعلیقات نالینو بر
چاپ ویراسته خود و چندین مقاله، که در جشننامه صدمین سال تولد میکله آماری به چاپ رسیده، تکمیل شده است.
نیز نک:

dna ۱۱۵-۱۱۰. pp, stiaxtE, nangaF ۲۸۵-۲۸۸ ;

حسن و شرف، عبید الله، صفحات ۱۹۹-۲۰۴؛ حسن، تاریخ، صفحات ۹۷-۱۰۹، ۲۵۰-۲۵۷؛ سرور، سیاست،
صفحات ۲۳۱-۲۳۶؛ عزیز احمد، تاریخ صقلیه اسلامی (به زبان انگلیسی) (ادنبورگ، ۱۹۷۵)، صفحات ۲۵-۴۷، و
چندین پژوهش دیگر به وسیله پروفیسور ا. رزیتانو، استاد دانشگاه پالمو، از جمله

pp,)۱۹۵۷(۳۲, OSR, " ailiciS id inamlusuM ied airots al rep ebarA itnof evouN" ove .
oidom otla'llen mals'l e etnediccO'L ni, " ailatI ni ibarA ilG"; ۵۵۵-۵۳۱. ۴۹۷-۴۹۶. p, ۴.
(lov, ۲ IE, " sdiblaK" dna ۱۱۴-۹۳. pp, I. lov, (۱۹۶۵, otelopS

(۳۲). درباره روابط میان دولت بیزانس و فاطمیان، بویژه در مغرب مدیترانه، در مرحله شمال آفریقای خلافت فاطمی،
نک: نعمان، افتتاح، صفحه ۲۸۱؛ نیز از همو، المجالس، صفحات ۱۶۷، ۱۷۹، و ۳۶۶ به بعد، و ۴۴۲-۴۴۴؛ جوذری،
سیره، صفحات ۶۰-۶۱ و ۱۲۵؛ ترجمه کانارد، صفحات ۸۸-۸۹ و ۱۸۹-۱۹۰؛ ادریس، عیون، جلد پنجم، صفحات
۱۳۹، ۱۵۱، ۱۷۰-۱۷۱، ۳۲۸، و ۳۳۷-۳۳۸؛ و ابن حوقل، صورة الارض، صفحات ۲۰۰-۲۰۱. نیز نک:

sebarA", dranaC. M; ۲۲-۳۱۸ dna ۳۱۱-۲۹۶, ff ۲۸۸, ff ۲۷۹. pp, ۲. lov, airotS, irama;
۲۲۳-۲۱۳. pp,)۱۹۳۸(۱۱, noitnazyB, " elc? eis eX ed tub? ed ua seragluB te

و آثار دیگر از کانارد، از جمله:

enitnazyB erioticsih'l ed sebarA secruoS seL" dna; ۱۹۳-۱۸۵. pp, " omsilair? epmi'L",)۱۹۶۱(۱۹,
senitnazyB sedut? E sed euveR, " selc? eis elX te eX sed snifnoc xua ot rorepME
enitnazyB eht fo yssabmE nA", nretS. M. S; ۲۹۲-۲۸۴. pp yllaicepse, iuoarhcaD. F; ۲۵۸-
۲۳۹. pp, (۱۹۵۰) ۲۰, noitnazyB, " zziUM- la hpilaC dimitaF eht v, eisinuT ed sreihac, "
zziuM- la te ecnazyB ertne tcilfnoc el snad et? erC aL" omoS", inadmaH. A; ۱۵۷-۱۵۵.
pp, edimitaF tafilaC sih osla; ۳۱۸-۳۰۷. pp, (۱۹۵۹) led ittA ni, " rewoP naenarretideM a sa
etahpilaC dimit? aF eht no snoitaredisnoC- enitnazyB", inadmaH yb osla dna, ۳۹۶-۳۸۵.

pp, ibarA idutS id ossergnoC ozreT, (۱۹۷۴) ۱, seidutS enitnazyB, "trekiznaM fo elttaB eht erofeb snoitaleR dimit? aF

ص: ۷۱۰

pp .۱۶۹ - ۱۷۹ .

(۳۳). درباره شکایات ضد فاطمی سنیان مالکی شمال افریقا مهمترین منابع و مأخذی که فقهای مالکی آن عصر نوشته‌اند عبارتند از: ابو العرب، طبقات العلماء افریقیه، و ذیل آن تحت همین عنوان از خوشنی که هردو در *ay ?iq ?irff'l ed* *stnavas sed sessalC* ویراسته و ترجمه م. بن شنب (الجزیره، ۱۹۱۵ - ۱۹۲۰) به چاپ رسیده است. نیز نک: مقدسی، احسن التقاسیم، صفحات ۲۳۶ - ۲۳۸؛ ابو بکر مالکی، ریاض النفوس، ویراسته ح. مونس (قاهره، ۱۹۵۱ - ۱۹۶۰)، جلد دوم، صفحات ۴۳ - ۸۳، که شرح مباحثات میان نخستین خلیفه فاطمی و بعضی از فقهای مالکی قیروان را، که به وسیله این فقیه مالکی برجسته نیمه دوم قرن پنجم / یازدهم حفظ شده است، نقل می‌کند؛

eiv al ed uaelbaT: ayikirff'l ed erioticsih'l? a noitubirtnoC", sirdI. R ydaH ۹, IER," *setimitaF te setibalgA sel suos nauoriaK? a evitartsinimda te elleutcelletni*, ۷۲- ۸۸. pp, (۱۹۳۵) *yllaicepse*, ۱۲۲- ۱۲۹, ۱۴۴- ۱۵۲, dna, (۱۰) ۱۹۳۶

که بر پایه کتاب ریاض النفوس مالکی نوشته شده است؛

cehc? e'l te omsik? elaM eL, s? enoM. H; ۱۳۱- ۱۵۶. pp, enamlusuM eir? ebreB, siacraM-iv? eL ed eriom? om al? a se? eid? ed omsilatneirO'd sedut? E ni," ayikirff'l ne sedimit? aF *sed. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD dna, ۲۲۰- ۱۹۷. pp, ۱. lov,)۱۹۶۲, siraP(la? cnevorP.* ff ۳۹۷

(۳۴). درباره ابو یزید و شورش او نک: نعمان، المجالس، صفحات ۷۲ به بعد، ۱۱۳ - ۱۱۴، ۲۱۴، ۲۴۵، ۳۲۳ به بعد، ۳۳۶ - ۳۳۷، ۳۲۹، ۴۴۷، ۴۹۲، ۵۴۲، و ۵۵۵؛ جوذری، سیره، صفحات ۴۴ - ۵۸ و ۶۹؛ ترجمه کانارد، صفحات ۶۲ - ۶۶، ۶۸ - ۷۴، ۷۶ - ۸۰، ۸۲ - ۸۴، و ۱۰۰؛ ادريس، عیون، جلد پنجم، صفحات ۱۷۲ - ۳۱۸، که عمدتاً مبتنی بر یک وقایعنامه همعصر فاطمی که به جای نمانده نوشته شده است؛ همو، زهر المعانی، منقول در ظهور ایوانوف، متن، صفحات ۷۸ - ۸۰، ترجمه صفحات ۲۷۲ - ۲۷۴؛ ابو زکریاء و رجلائی، تاریخ ابو زکریا، ترجمه امیل ماسکرای (الجزیره - پاریس، ۱۸۷۸)، بویژه صفحات ۲۲۶ - ۲۴۸، ترجمه بخشی از قدیمی ترین تاریخ موجود درباره اباضیه مغرب که در نیمه دوم قرن پنجم / یازدهم به وسیله یکی از پیروان آن فرقه نوشته شده است؛ ترجمه فرانسوی بهتری از آن را می توان در اثر زیر یافت:

H ۴۷۱. m(? in? alagraW- la'? ayyirakaZ ubA'd euqinorhC aL", uanenruoT eL. R, ۱۷۶- - ۹۹. pp,)۱۹۶۰) ۱۰۴, eniacirfA euveR, " e? etonna noitcudarT: (. C. J ۱۰۷۸; ۳۷۴- ۳۲۳ dna ۱۷۶- ۱۱۷. pp, (۱۹۶۱) ۱۰۵ dna, ۳۹۰- ۳۲۲

ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۶۲، و ۱۳۸- ۱۴۵ که ظاهراً براساس همان وقایعنامه فاطمی است که ادیس از آن سود جسته است؛ ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ۲۱۶- ۲۲۰، و جلد دوم، صفحات ۲۱۲- ۲۱۴، و ۲۱۶؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۰۳- ۲۰۴؛ جلد دوم، صفحات ۵- ۶، ۵۳۰- ۵۴۰، ۵۵۳ به بعد، و جلد سوم صفحات ۲۰۱- ۲۱۲؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحه ۳۵؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحه ۱۴؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته بنز، صفحات ۴۵- ۵۴، و ۵۶- ۵۷، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۷۵- ۸۵ و ۸۸- ۸۹. نیز نک:

sia? craM; ۲۷۶- ۲۲۳. pp, ۲. lov,)۱۸۸۱- ۱۸۷۵, sirap(ser? ebreB seL, lenruoF. H; . ff ۳۶۳. , pp,? essaP eL, reituaG; . ff ۱۴۷. pp, enamlusuM eir? ebreB

زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۳۸- ۱۴۵؛-

ص: ۷۱۱

I, eisinuT ed sreihac, " elc? eis omX ua d? izaY? ubA'd etlov? eR aL", uanenruoT eL. R. H; ۲۰۶- ۱۸۸ dna, ۱۸۳- ۱۶۵. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD; ۱۲۵- ۱۰۳. pp,)۱۹۵۳(eid negeg d? izaY? ubA sed dnatsfuA reD: lesE med fua nnaM reD", mlaH. pp, (۱۹۸۴) ۱۵, stneirO sed tleW eiD, " thcirebneguezneg uA menie hcan nedimitaF. ۱۶۴- ۱۶۳. pp, ۱. lov, ۲ IE, " ? ir? akkuN- la d? izaY? ubA", nretS. M. S dna, ۲۰۴- ۱۴۴

(۳۵). بنا بر نوشته مسعودی در التنبیه، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۴- ۳۹۵، ترجمه کارا دو وو، صفحات ۴۹۶ و ۵۰۰- ۵۰۱، ابو سعید در ذو القعدة ۳۰۰/ ژوئن- ژوئیه ۹۱۳ کشته شد. اگر این تاریخ درست باشد، پس باید مرگ او برای مدتی پنهان نگه داشته شده باشد، زیرا آن به طور رسمی تنها در اواخر سال ۳۰۱ هجری در بغداد گزارش شده است. عبد الرحیم جوهری، نویسنده و جهانگردی که در نیمه اول قرن هفتم / سیزدهم رونق داشته، نیز مرگ ابو سعید را در ۳۰۰ هجری قرار داده و این را دخویه در eriom ?eM، صفحه ۲۰۸، نقل کرده است؛ عبد الجبار الهمدانی، تثبیت دلائل النبوة، مندرج در اخبار القرامطه، صفحه ۱۵۱، نیز همین سال ۳۰۰ هجری را به عنوان سال کشته شدن ابو سعید ذکر کرده است.

(۳۶). لویی ماسینیون پیش از هر محقق جدیدی درباره حلاج و افکار او بررسی و کندوکاو کرده است، مخصوصاً نک: اثر او به نام:

۱۴۶-۱۳۸، ۸۰-۷۱. ۷۳۰-۷۳۶. aL. noissaP la'd- la ruosnaM nbl nyasoH- jallaH- lov, ۱. pp, ۱۵۱-۱۵۹، ۲۵۲-۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۵-۲۷۹، ۳۴۹-۳۵۲، dna, ۲. lov dna, ۵۸۶. pp,

که در آن روابط فرضی و قرابت‌های فکری میان حلاج و قرمطیان در منظر وسیع تر اندیشه شیعی و گنوسی مورد بحث قرار گرفته است. براهین و استدلال‌های مربوط به این بحث در چاپ جدید این اثر کلاسیک (پاریس، ۱۹۷۵) بتمامی نیامده است. مثلاً نک: جلد اول، صفحات ۲۱۳ به بعد، ۲۴۵-۲۴۹، ۳۴۲-۳۵۰، ۳۶۹-۳۷۴، ۵۵۹-۵۶۰، جلد سوّم، صفحات ۲۰۵-۲۰۹، و جلد چهارم، صفحات ۱۳۳-۸، که کتابشناسی جامعی نیز دربردارد. همچنین نک: ماسینیون و گارده:

. ۱۰۴-۹۹. L. nongissaM. L. tedraG. L. "laH alla? jd", IE, ۲, lov, ۳. pp

بیشتر نوشته‌های پراکنده ماسینیون درباره حلاج در کتاب مجموعه آثار کوچک او (aroniM)) arepO، جلد دوّم، صفحات ۳۴۲-۹، به چاپ رسیده است.

(۳۷). درباره قرمطیان بحرین و روابط آنها با فاطمیان متقدم نک: مسعودی، مروج الذهب، جلد هشتم، صفحات ۲۸۵-۲۸۶، ۳۴۶، ۳۷۴ و جلد نهم، صفحات ۳۲ و ۷۶-۷۷؛ همو، التنبیه، صفحات ۱۰۴-۱۰۵، ۳۷۸-۳۸۷ و ۳۸۹-۳۹۶؛ ترجمه کارا دو وو، صفحات ۱۴۹، ۴۸۳-۴۹۲ و ۴۹۴-۵۰۲؛ صولی، اخبار، جلد اول، صفحات ۷۷، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱-۲۳۲؛ و جلد دوّم، صفحات ۲۷، ۵۰، ۶۶، ۷۸، ۸۸، ۹۰، ۹۲-۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، و ۱۲۹؛ عریب، صله، صفحات ۳۸، ۵۹، ۱۰۱، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۴؛ ابن حوقل، صورة الارض، صفحات ۲۹۵-۲۹۶؛ عبد الجبار الهمدانی، تثبیت دلائل النبوة، ویراسته عبد الکریم عثمان (بیروت، ۱۹۶۶)، صفحات ۱۲۹-۱۳۰، ۳۴۲، ۳۷۸-۳۸۱، ۳۸۶-۳۹۹، و ۵۹۴ به بعد؛ بغدادی، الفرق، صفحات ۲۷۰-۲۷۵، ۲۷۸-۲۸۲، ۲۸۸؛ ترجمه هالکین، صفحات ۱۱۸-۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۸ و ۱۴۵-۱۴۶؛ دیلمی، بیان، صفحات ۷۱-۹۶؛ مسکویه، تجارب، جلد اول، صفحات ۳۳-۳۵، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۵-

ص: ۷۱۲

۱۴۶، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۷۲-۱۸۳، ۱۸۴-۱۸۶، ۲۰۱، ۲۶۳، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۶۷-۳۷۰، ۴۰۵، ۴۰۸، و جلد دوّم، صفحات ۲۴، ۵۵-۵۷، ۶۰-۶۱، ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۹؛ ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۲۷، ۴۵-۴۷، ۴۹-۵۰، ۵۳-۵۸، ۶۵، ۶۷، ۷۹، ۹۳-۹۴، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۶۱؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۴۲۶-۴۳۰؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۲۴۳-۲۴۴ و ۲۷۶ به بعد؛ ترجمه دوساسی در esopxE?، جلد اول، مقدمه صفحات ۲۱۶ به بعد؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۶۱-۶۲، و ۹۱-۹۴؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۴-۱۳۰، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۶۴-۱۶۵ و ۱۸۰-۱۸۵؛ روایتی که ابن خلدون در کتاب العبر خود (چاپ بیروت، ۱۹۵۸، جلد چهارم، صفحات ۱۸۱-۱۹۵) آورده است و از جهات مختلف با منابع دیگر تفاوت اساسی دارد به نظر قابل اعتماد نمی‌رسد؛ و ابن تغری بردی، النجوم،

جلد سوّم، صفحات ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۱-۳۰۲، و ۳۰۴-۳۰۵. از میان منابع و مآخذ ثانوی در این باره علاوه بر بررسی پیشگامانه دخویه (۱۵۰-۱۲۹) eriom?eM، pp، ۶۹-۱۱۵ dna (و مادلونگ dnu nedimitaF "netamraqniarhaB" صفحات ۳۴-۵۴، ۵۹-۶۳، ۶۶-۶۷، ۷۴-۸۵، و ۸۸ که بحثهای مختلف در باب روابط میان فاطمیان و قرمطیان و منابع مربوطه را به طور جامع مورد بررسی قرار داده است.

می توان به نوشته های زیر مراجعه کرد:

، ۵۶-۵۰، ۳۰۲، newoB. H، "egdirbmaC(? asI nBI i? lA fo somiT dna efiL ehT، ۱۹۲۸، pp، ۱۳۶-۱۴۱، ۱۹۱-۱۹۵، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۱-۲۶۳، ۲۶۶-۲۷۵، ۲۷۹-۲۸۰، snaitamraQ dna siliamsI"، wonavI؛ ۸۰-۸۹، pp، snigirO، siweL؛ ۳۵۷-۳۵۸ dna ۷۷-۸۵، pp

حسن و شرف، عبید الله المهدی، صفحات ۹۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۱-۲۳۲، ۲۷۷-۲۷۹، و ۲۹۵ به بعد؛ حسن، تاریخ، صفحات ۳۸۵-۳۹۴؛

، nretS، dranaC. ، "ylraE"، nretS؛ ۱۰۷-۱۰۵، pp، "s? il? i? amsI"، nretS، T. G؛ ۷۶-۷۵، pp، nolnacS. M؛ ۴۸-۲۹، pp، "tceS naitamraQ eht ni pihsredaeL"، pp، (siraP، ۱۹۵۳)، "eiryS ed te ar? izaJ ed sedinadmaH sed eitsanyd al ed eriotsiH. ۴۵۴-۴۵۲، pp، ۲ IE، ۲ lov، "rih? aT? ubA،? ib? annajD- la"، dranaC dna، ۳۵۷-۳۵۲

(۳۸). درباره جستائیان، که در تواریخ و وقایعنامه های عمومی و بعضی از تواریخ محلی ولایات شمالی ایران در سده های میانه اطلاعات مختصر و پراکنده ای درباره آنها وجود دارد، نک: ابن اسفندیار، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۳۵، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۷۴، و ۲۸۱؛ ترجمه براون، صفحات ۱۶۹، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۲-۲۰۳، و ۲۰۶؛ اولیاء الله آملی، تاریخ رویان، ویراسته منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، صفحات ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، و ۱۰۹؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، صفحات ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۶، و ۱۵۰؛

، ۴۹۸، nroD. B، "de، uzsuA،. eg? sua nehcsinadommahuM nrelletstfirhcS tS(grubsreteP. dna ۴۷۵-۴۷۴، ۴۵۰، ۵۲، ۲۶، pp، ۱۸۵۸

که برگزیده ای از منابع عربی و فارسی را دربردارد.

، ۳، "romsaV. R al ed acimalsI، nedit? allaS dnu nedin? atsa? G red eigolonorhC ruZ"، "senneipsaC secnivorP seL"، onibaR. L. H؛ ۴۸۵-۴۸۲ dna ۱۸۶-۱۶۵، pp، ۱۹۲۷

osla; ۳۹۲- ۳۸۷. pp,)۱۹۱۶- ۱۹۱۵(۳۲, namlsuM ednoM ud euveR," naliuG el, esreP
seitsanyD seL" sih dna; ۲۹۳- ۲۹۱. pp, (۱۹۲۰) SARJ," naliG fo sreluR", onibaR yb; ۳۰۹-
۳۰۸. pp, (۱۹۴۹) ۲۳۷, AJ," malyaD ud te n? al? iG ud selacol

یادداشت‌های قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوّم، صفحات ۴۳۲- ۴۳۵؛ کسروی، شهریاران گنم، صفحات
۲۱- ۳۴ و ۱۱۱؛

yksroniM,. ff ۶. pp,)۱۹۳۲, siraP(setimaliaD sed noitanimod aL, yksroniM. V- la q? ,
ahsI? ubA", gnuledaM. W dna, ۱۹۲- ۱۹۱. pp yllaicepse, ۲. lov, ۲ IE," malyaD" ۲۶,
seidutS nretsaE raeN fo lanruoJ," n? al? iG dna n? atsirabaT fo sdilA eht no? ib? aS. ۵۷-
(۵۲. pp yllaicepse, (۱۹۶۷

(۳۹). ابن حوقل، صورة الارض، صفحات ۳۴۸- ۳۴۹ و ۳۵۴؛ نیز کسروی، شهریاران گنم، صفحات ۸۸- ۹۴، و
۱۱۸- ۱۱۹؛ و ولادیمیر مینورسکی، «قفقازیات ۴»، نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی، جلد ۱۴، ۱۹۵۲،
صفحات ۵۱۴- ۵۲۹ که محتوی تفسیرهایی درباره گفته‌های ابن حوقل درباره خراجگزاران مرزبان بن محمد است.

(۴۰). درباره تاریخ مسافریان، در دوران حکمرانی مرزبان و وهسودان، گذشته از منابعی که قبلا ذکر کردیم، نک : ابن
حوقل، صورة الارض، صفحات ۳۳۱ به بعد؛ مسکویه، تجارب الامم، جلد دوّم، صفحات ۳۱- ۳۷، ۶۲- ۶۷، ۱۱۵،
۱۳۵- ۱۳۶، ۱۴۸- ۱۵۴، ۱۶۶- ۱۶۷، ۱۷۷- ۱۸۰، و ۲۱۹- ۲۲۰؛ ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۱۲۵-
۱۲۶، ۱۵۸- ۱۵۹، ۱۶۵- ۱۶۷، ۱۷۲ و ۱۷۵ که مبتنی است بر تجارب مسکویه؛

pp, " selacol seitsanyD", onibaR. ۳۱۰- ۳۱۳;

کسروی، شهریاران گنم، صفحات ۵۹- ۶۳؛

pp,)۱۹۵۸, egdirbmaC(dnabraD dna n? avrahS fo yrotsiH A, yksroniM. V," ۲۷ ,
seitsanyD roniM", gnuledaM;. ff ۷۰. pp," ylaE", nretS; ۱۱۲ dna ۸۵، ۷۶، ۷۱، ۶۲- ۶۰، narI
fo yrotsiH egdirbmaC ni," scitamsimuN", seliM. C. G;. ff ۲۳۱ dna ۲۲۵- ۲۲۴. pp, ۳۷۳. p,
۴. lov

که مؤلف از وجود تعداد بیشتری از سکه های وهسودان، ضرب ۳۴۳ هجری، خبر می دهد که بر آنها نام امامان اولیه
اسماعیلی تا محمد بن اسماعیل نقش شده است . نیز نک: ناصر خسرو، سفرنامه، ویراسته و ترجمه شفر، متن صفحات

۴-۵، ترجمه صفحات ۱۲-۱۶؛ همان ویراسته دبیر سیاقی، صفحات ۶-۸، در اینجا ناصر خسرو از دیدار خود از شمیران در ۴۳۸ / ۱۰۴۶ حکایت می‌کند؛ یاقوت، معجم البلدان، جلد اول، صفحه ۲۳۹، و جلد سوم، صفحات ۱۴۸-۱۵۰؛ ترجمه باریبه دو مینار، صفحات ۳۱۸-۳۲۱؛ منوچهر ستوده، «شمیران» در یادنامه ناصر خسرو (مشهد، ۱۹۷۶)، صفحات ۲۵۳-۲۶۲، و

ff ۷۱. pp,)۱۹۷۳(۴۱, IER, " n? ar? imaS: najdiabrezA'd essertrof enU", narvreK. M .

p ,"?itamraK ",gnuledaM. ۶۲۲..(۴۱)

(۴۲). درباره السجستانی و سهم او در اندیشه و فلسفه اسماعیلی نک:

pp, " srohtuA? al? i? amsI nwonknU omoS,"? in? admaH- la .۳۶۷-۳۶۸ ;

مقدمه هائری کربن بر ویرایش خود از کشف المحجوب السجستانی (تهران- پاریس، ۱۹۴۹) صفحات ۵-۲۵. این تنها اثر موجود فارسی این داعی اسماعیلی است؛ ترجمه فرانسوی این اثر نیز-

ص:۷۱۴

اکنون انتشار یافته است. نک:

wonavI.)۱۹۸۸, essargaL(nibroC. H. rt, seehcac sesohc sed tnomeliov? eD eL. lov, , ethcihcseG, nigzeS; ۳۰-۲۷. pp, erutaretiL iliamsI, sih osla;. ff ۸۷. pp, ۲ seidutS- la b? atiK sih dna? in? atsijiS- lA" sih dna; ۸۹-۸۲. pp, oiB, alawanooP; ۵۷۵-۵۷۴. pp, I; ۲۸۳-۲۷۴. pp, noitaziliviC cimamsI no syasse ni, " di? l? aqaM

غالب، اعلام، صفحات ۱۵۴-۱۵۶؛ و چند نوشته از استرن، از جمله:

gninneH. B. W ni, " acisreP- ocibarA"; ۸۱-۸۰ dna ۷۰-۶۷. pp, " yIraE", nretS. lov, ۲ IE,"? izjdiS- la b? ukaY? ubA"; ۴۱۶-۴۱۵. pp,)۱۹۷۰, nodnoL(omuloV lairomeM. pp, I. lov, RIE,"? in? atse? jeS b? uqaY? ubA", reklaW. E luaP ees dna, ۱۶۰. p, I. ۳۹۸-۳۹۶

پول واکر در رساله دکتری خود و چند مقاله دیگر بررسی مشروحی از ابو یعقوب السجستانی و افکار او کرده است . عنوان رساله او «ابو یعقوب السجستانی و تکامل اندیشه نوافلاطونی اسماعیلی» است (دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۴). متن تجدیدنظر شده این رساله اکنون به صورت کتاب انتشار یافته است. نک:

bu? qaY ubA fo msinotalpoeN ehT: msiihS laciHposolihP yIraE, reklaW luaP)۱۹۹۳, egdirbmaC(inatsijiS- la

نیز نک:

ednoR elbaT aL, " xiorC al ed elobmyS el te omsil? eamsI'L", nibroC. H- sa b? ,۱۲۰
uqaY? ubA'd e? esneP aL", teuqraM. Y dna, ۱۳۴- ۱۲۲. pp,)۱۹۵۷, rebmeceD(۵۴, IS, " n?
ib? ijatsuM- la tafhuT al te t? awwubuN- na t? abtI'l srevart? a in? atsijiS. ۱۲۸- ۹۵. pp,
(۱۹۸۱)

(۴۳). نک: محمد بن سرخ نیشابوری، شرح قصیده فارسی خواجه ابو الهیثم احمد بن حسن جرجانی، ویراسته ه.

کربن و م. معین (تهران - پاریس، ۱۹۵۵)، و مقدمه فرانسوی کربن بر آن شرح . قصیده اصلی ابو الهیثم را می توان در کتاب جامع حکمتین ناصر خسرو، ویراسته هانزی کربن و م . معین (تهران - پاریس، ۱۹۵۳)، صفحات ۱۹ - ۳۱، نیز ملاحظه کرد، زیرا که کتاب ناصر خسرو خود شرح دیگری بر این قصیده است . این کتاب ناصر خسرو اخیرا به فرانسه ترجمه شده است. نیز نک:

drazaL. G;)۱۹۹۰, siraP(senitsaG ed. I. rt, sessegas xued sel tnassinu? er erviL eL. lov ,
dna, ۸۴- ۷۸, ۲۵- ۲۴, I. lov, (۱۹۶۴, siraP- narheT) snasreP set? eop sreimerp seL, "? in?
agroG matyaH- l'ubA" sih osla dna, ۵۲- ۴۶. pp, edut? E, nibroC; ۶۳- ۵۲. pp, ۲. ۳۱۷-
۳۱۶. pp, ۱. lov, RIE

(۴۴). احتمال می رود که این اشتباه از غلط خواندن عبارتی در الفرق بین الفرق بغدادی، صفحه ۲۶۷، ترجمه هالکین، صفحه ۱۱۳، ناشی شده باشد؛ نک:

nwonknU omoS",? in? admaH- la; ۳۳۲. p, " etamraQ eihpargoilbiB", nongissaM. ۳۳. p,
ediuG, wonavI dna, ۳۶۸. p, " srohtuA? il? i? amsI

(۴۵). ابن الندیم، الفهرست، جلد اول، صفحات ۱۳۹ و ۱۸۹ - ۱۹۰؛ ترجمه داج، جلد اول، صفحات ۳۰۶ و ۴۷۲ - ۴۷۳؛ همان ترجمه تجدد، صفحات ۲۳۰ و ۳۵۴ - ۳۵۵ نیز نک: نظام الملک، سیر، صفحه ۲۸۷؛ ترجمه دارک، صفحه ۲۱۲؛ یاقوت حموی، ارشاد الاریب الی معرفة الادیب، ویراسته د. س. -

ص: ۷۱۵

مارگلیوت (لیدن - لندن، ۱۹۰۷ - ۱۹۲۷)، جلد پنجم، صفحه ۴۳۵؛ و غالب، اعلام، صفحات ۳۷۷ - ۳۷۸.

(۴۶). رشید الدین فضل الله، اسماعیلیان، صفحه ۱۲. این نکته را معاصر رشید الدین، یعنی ابو القاسم عبد الله بن علی کاشانی، نیز در زبدة التواریخ، تاریخ اسماعیلیه و نزاریه، ویراسته محمد تقی دانش پزوه، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه

تبریز، ضمیمه شماره ۹، (۱۳۴۳/۱۹۶۴)، صفحه ۲۱، یاد کرده است. نیز باید یادآور شد که کاشانی، در صفحه ۲۴ کتابش، مانند مقریزی، مرگ اسماعیل بن جعفر را در ۱۲۸ هجری قرار می‌دهد.

(۴۷). السجستانی، الافتخار، صفحه ۸۲.

(۴۸). درباره معز و دوره خلافت او نک: نعمان، المجالس، که اطلاعات بسیار ذی قیمتی در این باره دارد؛ جوذری، سیره، صفحات ۸۷-۱۴۸؛ ترجمه کانارد، صفحات ۱۲۷-۲۵۵؛ ادریس، عیون، جلد ششم، صفحات ۹-۲۰۴؛ ابن ظاهر، اخبار، صفحات ۲۱-۳۰؛ ابن حماد، اخبار، متن صفحات ۴۰-۴۸، ترجمه صفحات ۶۲-۷۲؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته هانری ماسه، صفحات ۴۳-۴۷، همان ویراسته سید، صفحات ۱۵۹-۱۶۸ که تنها سالهای ۳۶۳-۳۶۵ هجری را دربرمی‌گیرد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۱۶۴-۱۶۵، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۴ و ۲۱۷-۲۱۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد دوم، صفحات ۴۷-۴۹، و جلد سوم، صفحات ۳۷۷-۳۸۱؛ ابن عذاری، البیان، جلد اول، صفحات ۲۲۱-۲۲۳؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۱۱۹-۱۷۳؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۵۴۱-۵۵۱؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۱-۳۵۴، ۳۶۱ به بعد و ۴۰۷-۴۰۸؛ ترجمه فرانسه آن، جلد چهارم، صفحات ۱۵-۲۱ و ۴۲ به بعد؛ مقریزی، انعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۵۹-۱۰۱، ۱۳۱-۱۴۳، همان ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۹۳-۱۵۰ و ۱۸۶-۲۳۵ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۲۱ به بعد، ۲۸-۴۲، ۵۴ به بعد، ۵۸-۵۹، ۶۲، ۶۹-۷۹، ۱۰۲-۱۱۲، و ۱۲۸. از زمره منابع دست دوم از کتب و نوشته‌های زیر باید یاد کرد: حسن، تاریخ، صفحات ۹۳-۹۷ و ۱۲۲-۱۵۱؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۴۸-۱۸۸؛ سرور، مصر، صفحات ۲۲-۲۴، ۳۴-۴۴، و ۴۷ به بعد؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۰۳-۱۱۷ و ۱۲۴ به بعد؛ حسن ا. حسن و طه ا. شرف، المعز لدين الله (ویرایش دوم، قاهره، ۱۹۶۳)؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۲۶-۵۴۱؛ عارف تامر، المعز لدين الله الفاطمی (بیروت، ۱۹۸۲)؛

dimitaF, yraeL'O;" hallA nid- il- zze? oM etimitaF efilahK ud eiV", er? omertauQ, siuqnaib. hT;. ff ۱۹۴. pp, ۲. lov, yrotsiH cimaisI, nabahS; ۱۱۴- ۹۳. pp, etafilahK selanna, " ۲۷۵- ۲۱۹. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD; ۱۰۸- ۴۹. pp, (۱۹۷۲) ۱۱, seuqigolomalsI. F dna, ۷۰۷- ۷۰۶. pp, ۳. lov, IE, " h? allA n? iD- il zzi uM- la", bbiG. R. A. H dna. ۴۸۹- ۴۸۵. pp, ۷. lov, ۲ IE, " h? allA n? iD- il zzi uM- la" iuoarhcaD

(۴۹). درباره جوهر نک: نعمان، المجالس، صفحات ۲۱۷، ۲۵۶، و ۵۴۶؛ جوذری، سیره، صفحات ۴۰، ۵۱، ۹۵، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۲، و ۱۳۵؛ ترجمه کانارد، صفحات ۵۵-۵۶، ۷۴، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۴-۱۸۵، و ۲۰۶؛ ادریس، عیون، جلد ششم، صفحات ۸۰ به بعد، و ۱۳۵-۱۷۰؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۳۴۰-۳۴۷؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۷۷-۳۷۹؛ ترجمه فرانسه، جلد چهارم، صفحات ۸۳-۸۷؛ علی ا. حسن، تاریخ جوهر الصقلی (قاهره، ۱۹۳۳)؛

inl? atneirO vihcrA, " nedimitaF red etsneiD mi newalS eiD", kebrH. I, ۲۱) ۱۹۵۳(,

pp. ۵۴۳-۵۸۱ ;

غالب، اعلام، صفحات ۱۹۴-۱۹۶

H dna, ۳۰- ۲۳. pp, seoreH iliamsI taerG ni, " illiqiS- sa rahwaj", yllarooN rihawaZ. .
۴۹۵- ۴۹۴. pp, ۲. lov, ۲ IE, "? illikiS- la rahwajD", s? enoM

(۵۰). درباره زبیری بن مناد و پسرش، بلگین، و زیریان به‌طور کلی نک:

ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۱۴۰، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۲۰-۲۲۱، و جلد نهم، صفحه ۱۲؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۲۶۷-۲۶۸، و ۵۵۰؛ ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ۲۲۸ به بعد، ۲۳۹ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۲۴۲-۲۴۳، و ۲۹۳-۲۹۴؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۴ به بعد، ۹ به بعد، ۴۳ به بعد، ۱۳۱، ۱۴۹، ۴۸۳-۴۹۳ (گفتار نویری را نقل می‌کند)، ۵۳۲-۵۳۳، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، و جلد سوم، صفحات ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۶ به بعد، ۲۶۲، ۲۹۴؛

birgaM eL, nivloG. L; ۳۶۳- ۳۵۵ dna. ff ۳۴۹، ۲۰۶- ۲۰۵. pp، ۲. lov، ser? ebreB، lenruoF
elbissop enu ruS", iuoalaY. M;)۱۹۵۷، siraP(sediriZ sed euqop? e'l? a lartnec, " elc? eis eX/
eVI ua ayiqirfl ne zzi uM. b h? alladbA edimitaF ecnirp ud ecneg? er;. ff ۲۶۹. pp،
edimitaF tafilaC، iuoarhcaD; ۲۲- ۷. pp، (۱۹۷۴) ۲۲، eisinuT ed sreihac ۲ (۱۹۶۲، siraP)، elc?
eis eIIX- eX، sed? ir? iZ sel suos elatneiro eir? ebreB aL، sirdI. R. H. slov

این کتاب جامع‌ترین اثری است که تاکنون در این باب نوشته شده است.

IE, " sdir? iZ", sia? craM. G dna, ۱۳۰۹. p, I. lov, ۲ IE, "? ir? iZ. b n? iggulub", sirdI. R. ,
H. ۱۲۳۰- ۱۲۲۹. pp, ۲. lov

(۵۱). درباره علی بن حمدون و پسرانش نک: جوذری، سیره، صفحات ۷۵، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۹-۱۳۱، و ۱۴۰-۱۴۱؛ ترجمه کانارد، صفحات ۱۰۹-۱۱۰، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۱۶-۲۱۷؛ ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۱۴۲ و ۲۰۶؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحه ۳۲۶؛ ابن عذارى، البيان، جلد دوم، صفحات ۲۴۲-۲۴۴، ۲۴۹، ۲۷۸، و ۲۸۰؛ ابن خلدون، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۸، ۱۱، ۱۳۰، ۱۵۱-۱۵۲، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۵۳-۵۵۷، و جلد سوم، صفحات ۲۳۴-۲۳۵ و ۲۹۱؛

ne sedimitaF sed, seriasrevda'd. siup, snasitrap ed ellimaf enU", dranaC. M tnediccO'l ed eigolo? ehcra'd te erioticsih'd segnal? eM ni," droN ud euqirfA. ۴۹- ۳۳. pp)۱۹۵۷, sreiglA(sia? craM segroeG? a egammoH, II: namlusuM

که در آنجا منابع بیشتری به دست داده شده است. نیز نک:

ff ۲۳۸. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD .

(۵۲). مقریزی، الخطط، جلد دوّم، صفحه ۲۷؛ نیز از همو اتعاظ، ویراسته بنز، صفحات ۶۶-۶۷، همان ویراسته الشیال، جلد اوّل، صفحات ۱۰۲-۱۰۳؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۲۴، ۳۰ و ۷۲-۷۳.

(۵۳). درباره تشیع در مصر قبل از فاطمیان نک : مقریزی، الخطط، جلد دوّم، صفحات ۳۳۱ به بعد؛ حسن، تاریخ، صفحات ۱۱۷-۱۲۲ و ۱۳۸ به بعد؛ حسن و شرف، المعزّ، صفحات ۶۹-۷۶؛ و م. کامل حسین، «تشیع در مصر قبل از فاطمیان»، در-

ص: ۷۱۷

pp, ynallecsiM, noitaicossA hcraeseR cimalsI .۷۳- ۸۵ .

(۵۴). مقریزی مرجع اصلی و اوّلی درباره آثار عتیق قاهره است. نک: الخطط، او، جلد اوّل، صفحات ۳۶۱-۳۶۴، ۳۷۷ به بعد، و جلد دوّم، صفحات ۲۷۳-۲۷۷؛ ترجمه فرانسه، جلد چهارم، صفحات ۴۲-۴۹ و ۸۱ به بعد؛ نیز نک:

izirqaM s? erpa'd eriaC ud eihpargopot al te erioticsih'l rus iassE", essiavaR. P, ۴۸۰- ۴۰۹. ", pp,)۱۸۸۶(I, eriaC ud esia? cnarF euqigolo? ehcrA noissiM al ed seriom? eM ud elledatiC al ed noitpircsed te erioticsih", avonasaC. P; ۱۱۴- ۳۳. pp, (۱۸۸۹) ۳ dna. pp, (۱۸۹۷) ۶, eriaC ud esia? cnarF euqigolo? ehcrA noissiM al ed seriom? eM," eriaC fo ytlucaF eht fo nitelluB," oriaC fo noitadnuoF ehT", llewserC. C. A. K; ۷۸۱- ۵۰۹ ehT" s'llewserC osla dna, ۲۸۱- ۲۵۸. pp, (۱۹۳۳) I, ytisrevinU I dauoF, strA. ۱۳۰- ۱۲۵. pp, oriaC ud euqolloC ni," oriaC fo gnidnuoF

(۵۵). درباره ابن هانی، نک: ابن خلکان، وقایع الاعیان، جلد سوّم، صفحات ۱۲۳-۱۲۷؛

nbi dammahuM mis? aK- l'? ubA rethciD nehcsitihs ned reb? U", romerK nov. A; ۱۸۵- ۱۷۶. pp," omsilair? epmi'L", dranaC; ۴۹۴- ۴۸۱. pp,)۱۸۷۰(۲۴, GMDZ," in? aH

حسن، تاریخ، صفحات ۴۳۹-۴۴۳؛ حسن و شرف، المعز، صفحات ۲۲۵-۲۳۰؛ عارف تامر، ابن هانی الاندلسی متنّبی المغرب (بیروت، ۱۹۶۱)؛ م. ناجی، ابن هانی الاندلسی، (بیروت، ۱۹۶۲)؛ غالب، اعلام، صفحات ۴۹۹-۵۰۴؛

la'in? aH nbl: elc? eis om? eX/ om? eVI ua tnediccO'd etihc et? eop nU, iuoalaY. M. – pp, oiB, allawanooP; ۳۷. p, erutaretiL iliamsI, wonavI;)۱۹۷۶, sinuT(? isuladnA. ۷۸۶- ۷۸۵. pp, ۳. lov, ۲ IE,"? isuladnA- la'in? aH nbl", iuoarhcaD. F dna, ۴۸- ۴۷

دیوان ابن هانی، که نخست به صورت چاپ سنگی در ۱۸۵۸/۱۲۷۴ در بولاق منتشر شد، چندین بار در بیروت چاپ شده است؛ آخرین چاپ آن در ۱۹۶۴ بوده است. اما تنها ویرایش انتقادی آن همان است که زاهد علی تحت عنوان تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی الاندلسی المغربی (قاهره، ۱۳۵۲/۱۹۳۳) منتشر ساخته است. این کتاب در اصل به عنوان رساله دکتری به دانشگاه آکسفرده عرضه شده است. تعدادی از شعرهای ابن هانی را ر. پ. دیوهرست در

"dna ۶۲۹. pp,)۱۹۲۶(SARJ," inaH nbl dna mammaT ubA ۶۳۹ – ۶۴۲ ,

etpyg? E'l ed eteuqnoc al rus isuladnA- la in? aH nbl'd om? eoP eL"? essaM. H.)۱۹۶۹(" , ۱۲۷- ۱۲۱. pp, eigolo? ehcra'd te erioticsih'd segnal? eM ni

ترجمه کرده‌اند. ترجمه کاملتر اشعار ابن هانی به انگلیسی را می‌توان در کتاب زیر یافت:

A. rt, isuladnA- la idza- la inaH nbi dammahuM misaQ ubA fo nawid ehT.)۱۹۸۵, . awoI, asoolaksO(tduohmroW

(۵۶). دیوان ابن هانی، ویراسته زاهد علی، این قصاید در صفحات ۴۲، ۱۴۳، ۱۸۳، ۲۰۵، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۹۰، ۴۲۹، ۵۰۳، ۵۴۰، ۵۴۰، ۵۶۰، ۵۹۳، ۶۱۲، ۶۴۹، ۶۵۷، ۷۲۸ و ۷۷۳ آمده است.

(۵۷). حسن، تاریخ، صفحات ۱۵۱-۱۵۶؛ محمد ج. سرور، النفوذ الفاطمی فی جزيرة العرب، (چاپ چهارم، قاهره، ۱۹۶۴)، صفحات ۹-۳۰، و نیز سیاست از همو، صفحات ۱۹-۳۷.

(۵۸). نک: ابن اثیر، الكامل، جلد هشتم، صفحه ۲۲۸.

(۵۹). کامل‌ترین متن این نامه را می‌توان در اتعاض مقریزی، ویراسته بنز، صفحات ۱۳۳-۱۴۳، پیدا کرد که-

ص: ۷۱۸

آخرنامه حذف شده است؛ همان کتاب، ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۱۸۹-۲۰۲؛ حسن و شرف آن را در کتاب خود، المعز، صفحات ۳۰۱-۳۰۷، نقل کرده‌اند؛ اخبار القرامطه، صفحات ۳۶۷-۳۸۳، و نیز در الولی، القرامطه، صفحات ۲۸۹-۳۰۰؛ تحریرهای کوتاه‌تر از آن در نوشته‌های زیر آمده است: ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۱۴۹-۱۵۶؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۳۰۷-۳۱۱؛ ترجمه دو ساسی در esopxE?، جلد اول، مقدمه، صفحات

۲۲۷-۲۳۸. ثابت بن سنان نیز که از نویسندگان آن عصر بوده است از این نامه ذیل حوادث سال ۳۶۳ هجری یاد می‌کند. نیز نک:

. ۸۱-۸۲. pp, snigirO, siweL

(۶۰).

. ۱۰۱. pp, " nedimitaF", gnuledaM dna ۶۸-۶۹ dna ۸۵-۸۸, " tamamI" sih osla dna,

(۶۱). درباره الاعصم و خصومت میان قرمطیان و فاطمیان در دوره معز، علاوه بر مراجع و منابعی که در ارتباط با دوره خلافت معز ذکر کردیم، نک: ابن القلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ویراسته هانری ف.

آمدروز (لیدن، ۱۹۰۸)، صفحات ۱-۱۱؛ بخشهای مربوط مستخرج از ثابت بن سنان، نویری، المقفی مقریزی در اخبار القرامطه، صفحات ۵۷ به بعد، ۶۸، ۷۳-۷۴، ۳۱۵-۳۲۱، ۳۹۳ و ۴۰۲ به بعد؛ نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۳۰۴ به بعد؛ ترجمه دوساسی در esopxE?، جلد اول، مقدمه صفحات ۲۱۹ به بعد؛

; er? omertauQ, eriom? . zze? oM etimitaF efilahK ud eiV", ۱۸۳۷, pp, ff ۷۶. dna. ff ۱۷۵
eM, ejeoG ed; ۳۸۰-۳۷۶. pp, (۱۸۵۶), " esreP al ed sneil? eamsI", yrom? erfêD; ۷۴-۷۳ dna
۱۸۰۰-۱۹۲. pp, " nedimitaF", gnuledaM; ۶۵-۶۳, ۵۸-۵۴. pp,

حسن، تاریخ، صفحات ۳۹۴ به بعد؛ حسن و شرف، المعز، صفحات ۱۰۶-۱۲۷؛ م. ج. سرور، النفوذ الفاطمی فی بلاد الشام و العراق (چاپ سوّم، قاهره، ۱۹۶۴)، صفحات ۱۰-۳۸؛ نیز کتاب سیاست او صفحات ۱۱۱-۱۳۴؛

ff ۶۷۷ dna. ff ۶۳۲. pp, eriotSiH, dranaC .,

و نیز از همو مقاله «الحسن الاعصم» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحه ۲۴۶.

(۶۲). برای بررسی اصلاحات معز در اعتقادات اسماعیلی نک: مقاله «امامت» مادلونگ، صفحات ۸۶-۱۰۱.

(۶۳). برای مثال نک: نعمان، اساس، صفحات ۳۱۶-۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۷-۳۳۸، و ۳۵۱، و نیز کتاب تأویل الدعائم او، ویراسته محمد حسن اعظمی (قاهره، ۱۹۶۷-۱۹۷۲)، جلد اول، صفحات ۲۳۵، ۲۶۹، جلد سوّم، صفحات ۱۰۹، ۱۳۰، و ۲۲۲-۲۲۳. نیز مقاله «امامت» از مادلونگ، صفحات ۸۴-۸۵.

(۶۴). نعمان، الرسالة المذهبه در کتاب خمس رسائل اسماعیلیّه، صفحات ۴۵ به بعد.

(۶۵). همان کتاب، صفحات ۷۰-۷۱.

(۶۶). همان کتاب، صفحات ۶۶، ۷۴ به بعد، و ۷۹.

(۶۷). تکه‌هایی از المناجات را در «قطعات» چاپ گویار می‌توان یافت:

۳۴۴-۳۵۸. pp noitalsnart, ۲۲۹-۲۲۴. pp txet, stiartxE te secitoN.

نیز نک:

syap ne euqitsym al ed erioticsih'l tnanrecnoc stid? eni setxet ed lieuceR, nongissaM. L.
۲۱۷-۲۱۵. pp,)۱۹۲۹(, siraP) malsI'd

(۶۸). برگزیده‌هایی از ادعیه‌های الایام السبعه معز را می‌توان در کتابهای زیر یافت: زاهد علی، هماری، صفحات -

ص: ۷۱۹

۹۰ به بعد؛ همو، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۲۵۴ به بعد.

(۶۹). نیز نک: معز (مؤلف فرضی) تأویل الشریعه که در کتاب هماری زاهد علی، صفحات ۱۳۴ به بعد؛ و در البیان دیلمی، صفحات ۴۳ و ۴۶، نقل شده است. نیز نک: ادريس، زهر المعانی، منقول در ایوانوف، ظهور، متن صفحات ۵۶-۶۹، ترجمه صفحات ۲۴۴-۲۴۸، و

zz? iuM- la edimitaF efilac ua? eubirtta euqigolotsirhc? etiart nU", uaepuorT. G. ۲۴- ",
۱۱۰. pp,)۱۹۷۹(۱۵, seuqigolomalsI selanna

درباره نوشته‌های معز نک:

dna ۵۷۴. p, I. lov, ethcihcseG, nigzeS; ۳۱. p, erutaretiL iliamsI, wonavI. ۷۰- ۶۸. pp, oiB,
alawanooP

(۷۰). تأویل الشریعه در زاهد علی، هماری، صفحه ۱۳۵.

(۷۱). مطالب برگرفته از این آثار را می‌توان در نوشته‌های زیر یافت: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۲۵۷ به بعد.

ecnassian te enivid einahpip? E", nibroC. H dna, . ff ۹۵. pp, " tamamI", gnuledaM, . ff ۱۹۳.
pp,)۱۹۵۴(۲۳, JE, " enneil? eamsI esong al snad elleutirips

که در کتاب او به نام euqilcyc spmeT، صفحات ۱۱۶ به بعد، تجدید چاپ شده است. ترجمه انگلیسی این مقاله تحت عنوان

eht morf srepaP ni" sisonG nailiamsI ni htriB lautiripS dna ynahpipE eniviD". ff ۱۱۳. pp,
)۱۹۶۴, notecnrP(noitamrofsnarT dna naM, ۵. loV: skoobraeY sonarE

آمده است. این نوشته در کتاب زمان ادواری کرین، صفحات ۱۰۳ به بعد، از نو چاپ شده است.

(۷۲). منقول در ادريس، عيون، جلد پنجم، صفحات ۲۰۶، ۲۷۴-۲۷۶، ۳۱۹-۳۲۰، و ۳۲۹-۳۳۰؛ در کتاب seidutS
استرن نیز در صفحات ۱۴۸-۱۵۲ آمده است.

(۷۳). جوذری، سیره، صفحات ۱۲۶-۱۲۷، ترجمه کانارد، صفحات ۱۹۳-۱۹۴.

(۷۴). برای آگاهی بیشتر از زندگی و آثار جعفر بن منصور الیمن رک: ادريس، عيون، جلد ششم، صفحات ۴۹ به بعد؛ ابن
مالک الیمانی، کشف اسرار الباطنیة، صفحه ۴۰؛

pp, " srohtuA? il? i? amsI nwonknU omoS",? in? admaH- la .۳۷۰-۳۷۱ .

حسن، تاریخ، صفحات ۴۸۳-۴۸۸؛ حسن و شرف، المعزّ، صفحات ۲۶۸-۲۷۲؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۸۵-۱۸۶؛

iliamsI, wonavI; ۱۴۷- ۱۴۶. pp, seidutS, nretS; ۹۵- ۹۴. pp, " tamamI", gnuledaM. pp, oiB,
alawanooP; ۵۷۹- ۵۷۸. pp; I. lov, ethcihseG, nigzeS; ۲۲- ۲۱. pp, erutaretiL
netiezhcsiwZ red sehcuB nehcsitil? i? amsI sed gnureitaD ruZ", mlaH. H; ۷۵- ۷۰ ۸,
",stneirO sed tleW eiD

(کتاب الفترات و القرانات العشره)

)nenoitknujnoK nhez red dnu, ۱۰۷- ۹۱. pp,)۱۹۷۵

و نیز مقاله او تحت عنوان «جعفر بن منصور الیمن» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، ذیل، صفحات ۲۳۶-۲۳۷.

(۷۵). درباره دولت دست نشانده فاطمیان در مولتان، علاوه بر منابعی که قبلا ذکر شد، نک: ابن حوقل، صورة الارض،
صفحات ۳۲۱ به بعد؛ بغدادی، الفرق، صفحه ۲۷۷؛ ترجمه هالکین، صفحه ۱۳۰؛ ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحه ۶۴؛
رشید الدین، جامع التواریخ، تاریخ دیالمه و آل بویه و آل سامان، -

ص: ۷۲۰

ویراسته احمد آتش (آنکارا، ۱۹۵۷)، صفحات ۱۴۶-۱۴۸؛

egdirbmaC(anzahG fo d? umhaM n? atluS fo somiT dna efiL ehT, miz? aN. M. , ۱۹۳۱(,
pp, (۱۹۵۹, wocsoM) mziliamsi i vorsohK i- ris? aN, s'letreB. E ierdnA; ۹۹- ۹۶. pp, . ff ۸۵

ترجمه فارسی همین اثر به نام ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور (تهران، ۱۳۴۶/۱۹۶۷)، صفحات ۹۱ به بعد؛

dna ۲۰۰- ۱۹۹, ۷۶, ۵۳- ۵۲. pp,)۱۹۶۳, hgrubnidE(sdivanzahG ehT, htrowsoB. E. C., ff ۲۵, ۸- ۶. pp, (۱۹۶۷, ihleD, . de dn ۲) ninzahG fo dumhaM natluS, bibaH. M; ۲۳۵, " aidnI ni tcilfnoC dis? abba- dimitaF ehT", inadmaH. A dna, ۹۱- ۹۰ dna, ۷۱, ۳۴. ff ۱۸۵. pp, (۱۹۶۷) ۴۱, CI

(۷۶). ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحه ۱۱۹؛ ناظم، محمود غزنوی، صفحه ۱۲۰؛ و همدانی، دعوت اسماعیلی، صفحات ۸-۶.

(۷۷). نک: میر محمد معصوم نامی، تاریخ سند، ویراسته عم. ر. م. داود پوته (یونا، ۱۹۳۸)، صفحات ۶۰، ۱۴۸، و ۲۷۰-۲۷۱، و همدانی، دعوت اسماعیلی، صفحات ۸ به بعد.

(۷۸). درباره خلافت عزیز بالله نک: ادریس، عیون، جلد ششم، صفحات ۲۰۵-۲۴۸؛ الانطاکی، تاریخ، ویراسته شیخو و دیگران، صفحات ۱۴۶-۱۸۰، همان ویراسته کراچکوفسکی و واسیلیف (در) ۱۹۳۲ (silatneirO aiglortaP) صفحات ۳۷۱-۴۵۰؛ مسکویه، تجارب، جلد دوم، صفحات ۴۰۱-۴۰۴؛ روزراوری، ذیل کتاب تجارب الامم، به عنوان جلد سوم کتاب افول خلافت عباسیان، صفحات ۲۰۸ به بعد؛ ابن القلانسی، ذیل، صفحات ۱۴-۴۴؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۳۱-۴۲؛ ابن حماد، اخبار، متن صفحات ۴۸-۴۹، ترجمه صفحات ۷۳-۷۵؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۴۷-۵۲، همان ویراسته سید، صفحات ۱۶۸-۱۷۶ که سالهای ۳۸۱-۳۸۲ و ۳۸۵-۳۸۶ هجری را دربرمی گیرد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد هشتم، صفحات ۲۳۰، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۶ و جلد نهم، صفحات ۲-۳، ۶، ۱۳، ۱۴-۱۵، ۱۸، ۱۹-۲۰، ۲۳-۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۱، و ۴۰؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد سوم، صفحات ۵۲۵-۵۳۰؛ ابن عذاری، البیان، جلد اول، صفحات ۲۲۹-۲۳۲، و ۲۳۸، ۲۴۷؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، ۱۷۴-۱۸۰، و ۱۸۶-۲۳۹؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۷۸-۳۷۹، ۴۰۸ و جلد دوم، صفحات ۲۸۴-۲۸۵، و ۳۴۱؛ ترجمه فرانسه آن، جلد چهارم، صفحات ۸۵-۸۷؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته الشیال، جلد اول، صفحات ۲۳۶-۲۹۹؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۱۱۲-۱۷۶. نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۵۶-۱۶۳؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۸۹-۲۰۵؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۷۷-۵۸۲؛ سرور، بلاد الشام، صفحات ۳۸ به بعد، نیز از همو، سیاست، صفحات ۱۳۴ به بعد، ۱۴۲ به بعد و ۲۴۰-۲۴۱؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۳۴ به بعد؛ علی حسنی الخربوطلی، العزیز بالله الفاطمی (قاهره، ۱۹۶۸)؛ عارف تامر، الخلیفة الفاطمی الخامس، العزیز بالله الفاطمی، (بیروت، ۱۹۸۲)؛

erioticsiH, dranaC; ۸۲. p, oiB, alawanooP; ۱۲۲- ۱۱۵. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O. pp, , I. lov, ۲ IE, " h? all'ib z? izA- la" sih osla dna ۸۵۸- ۸۵۳ dna ۷۰۵- ۶۹۶, ۶۹۰- ۶۷۷. pp. ۸۲۵-۸۲۳

شرح کامل غلبه فاطمیان بر شام در کتاب زیر آمده است:

ص: ۷۲۱

slov ۲ ,) ۸۹ - ۱۹۸۶ ,sucsamaD (۱۰۷۶ - ۹۶۹ -

(۷۹). جوذری، سیره، صفحات ۶۲ به بعد، ۶۹، ۷۴، ۹۸، ۱۰۵ - ۱۰۶، و ۱۱۵؛ ترجمه کانارد، صفحات ۹۱ به بعد، ۹۹ - ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۵۹ - ۱۶۰، و ۱۷۴.

(۸۰). نک: جوذری، سیره، صفحات ۹۹ - ۱۰۰، و ۱۲۰؛ ترجمه کانارد، صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰ و ۱۸۱ - ۱۸۲. از سوی دیگر بنابر نوشته ابن حمّاد، اخبار، متن صفحه ۴۷، معزّ یک بار تمیم را به ولایت عهدی خود برگزیده بود، امّا بعدا نص از او برگرفت. ابن حمّاد ظاهراً تنها منبعی است که خبر این انتصاب را روایت کرده است.

(۸۱). جوذری، سیره، صفحات ۱۳۹ - ۱۴۰؛ ترجمه کانارد، صفحات ۲۱۳ - ۲۱۶.

(۸۲). درباره تمیم نک: ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۲۷۹ - ۲۸۱؛ حسن و شرف، المعزّ، صفحات ۲۳۰ - ۲۳۲؛ حسین، فی ادب، صفحات ۱۷۰ - ۱۷۳، و ۲۴۷ - ۲۵۲؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۷۳ - ۱۷۹؛ محمد حسن اعظمی، عبقریة الفاطمیین (بیروت، ۱۹۶۰)، صفحات ۱۳۳ - ۲۰۹، و ۲۳۵ - ۲۴۰ که بعضی از اشعار او را نیز دربردارد؛ ح. شرف، تمیم بن المعزّ (قاهره، ۱۹۶۷)؛ عارف تامر، تمیم الفاطمی (بیروت، ۱۹۸۲)؛

reklaW. J dna, ۷۸- ۷۶. pp, oiB, alawanooP; ۳۸. p, erutaretiL iliamsI, wonavI. ۶۴۶, ۴. ,
"lov, lE," zz? iuM- la. b mimat

دیوان تمیم را که بیشتر در ستایش معزّ و عزیز است نخستین بار م . ح. اعظمی و دیگران تصحیح کرده و به چاپ رسانیدند (قاهره، ۱۹۵۷)؛ بار دیگر اعظمی آن را با افزودن مطالبی در مقدمه در بیروت منتشر ساخت (۱۹۷۰).

(۸۳). نک:

pp, tnomelppuS, ۲ lE, " bilhgaT? ubA" sih dna, ۵۷۲- ۵۴۱. pp, erioticsIH, dranaC. ۳۷- ۳۶ .

(۸۴). درباره ابو الفوارس حسن بن محمد میهدی، یکی از داعیان فاطمی که در دوره عزیز بالله به ری فرستاده شد و عقایدی که وی در آنجا تبلیغ می کرده است، نک:

nigzeS; ۳۹- ۳۸. pp, erutaretiL iliamsI sih osla dna; ۱۴۰- ۱۲۳. pp, ۲ seidutS, wonavI. ۸۱- ,
۸۰. pp, oiB, alawanooP dna, ۵۷۸. p, I. lov, ethcihseG

(۸۵). درباره ابن کلس نک : ابن الصیرفی، الاشاره، در OAFIB ، چاپ ۱۹۲۵، صفحات ۹۰-۹۴ (۱۹-۲۳)؛ ابن خلکان، وفيات الاعيان، جلد چهارم، صفحات ۳۵۹-۳۶۸؛ مقریزی، الخطط، جلد دوم، صفحات ۵-۸؛ حسن، تاریخ، صفحات ۲۷۰-۲۷۲، ۲۹۸-۳۰۰، و ۴۲۶-۴۲۷؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۱۹۷-۱۹۸، و جلد دوم، صفحات ۱۱۱-۱۱۲، و ۱۳۰-۱۳۱؛ حسین، فی ادب، صفحات ۵۴-۵۹ و ۱۷۴-۱۷۶؛ غالب، اعلام، صفحات ۶۰۷-۶۱۰؛ محمد ح. المناوی، الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی (قاہرہ، ۱۹۷۰)، صفحات ۳۵ به بعد، ۵۲، ۷۴، ۸۵-۸۶، ۹۴-۹۶، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۹۳-۱۹۵، و ۲۴۱؛

(۱۹۶۷) pp, J retlaW. lehcsiF. dna cimonoCE eht ni sweJ, malsI laveaideM fo efiL lacitiloP
 ۳۰, SAOSB," etoN A: leitlaP", siweL. B; ۶۸- ۴۵. pp, (۱۹۳۷, nodnoL) fo gninnigeB eht
 dna sillik nbi b? uqaY reiziV dimitaF ehT". veL. Y; ۱۸۱- ۱۷۹, wonavI; ۲۴۹- ۲۳۷. pp,
 (۱۹۸۱) ۵۸, malsI reD," tpygE ni noitartsinimdA dimitaF. pp, oiB, alawanooP; ۵۷۹, I. lov,
 ethcihseG, nigzeS; ۳۸. p, erutaretiL iliamsI

ص: ۷۲۲

pp, ۳. lov, ۲ IE, " sillik nbi", dranaC. M dna ۷۹- ۷۸ .۸۴۰ -۸۴۱ .

(۸۶). ابن الصیرفی، الاشاره در (OAFIB) ۱۹۲۵، صفحات ۸۷-۹۰ (۲۳-۲۶)؛ و المناوی، الوزارة، صفحات ۲۴۱-۲۴۴.

(۸۷). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۸۸-۳۸۹ و ۴۳۰-۴۳۱؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحات ۱۱۱ به بعد.

(۸۸). درباره خلافت الحاکم بامر الله نک : ادريس، عيون، جلد ششم، صفحات ۲۴۸-۳۰۴؛ الانطاکي، تاريخ، ویراسته شیخو و دیگران، صفحات ۱۸۰-۲۳۴، همان ویراسته کراچکوفسکی و واسیلیف در (۱۹۳۲) silatneirO) aigolortaP ، صفحات ۴۵۰-۵۲۰، ویرایش اخیر با وقایع سال ۴۰۴ هجری پایان می پذیرد؛ رودراوری، ذیل، صفحات ۲۲۱-۲۳۹؛ ابن الصیرفی، اشاره، در (OAFIB) ۱۹۲۵، صفحات ۸۰-۸۷ (۲۶-۳۳)؛ ابن القلانسی، ذیل، صفحات ۴۴-۷۱ و ۷۹؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۴۳-۶۲؛ ابن حمّاد، تاریخ، متن صفحات ۴۹-۵۸؛ ترجمه صفحات ۷۶-۸۶؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۵۲-۵۶، همان ویراسته سیّد، صفحات ۱۷۶-۱۸۳ که سالهای ۳۸۶-۳۸۷ هجری را در بر می گیرد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحات ۴۰-۴۲، ۴۴، ۵۲-۵۴، ۶۸-۷۰، ۷۲-۷۳، ۷۵، ۷۶-۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۶-۸۹، ۱۰۲، و ۱۰۸-۱۰۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعيان، جلد سوم، صفحات ۴۴۹-۴۵۴؛ ابن عذاری، البيان، جلد اول، صفحات ۲۴۷ به بعد، ۲۵۷ به بعد، و ۲۶۸-۲۷۰؛ نویری، در کتاب دوساسی، esopxE?،

جلد اول، مقدمه صفحات ۴۳۰-۴۳۷؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۲۵۶-۳۱۲؛ مقریزی، الخطط، جلد دوم، صفحات ۱۴-۱۵، ۳۱، ۳۶-۳۷، ۲۷۷ به بعد، ۲۸۲-۲۸۳، و ۲۸۵-۲۸۹. و بخش آخر در کتاب دوساسی، eihtamotserhC، جلد اول، صفحات ۷۴-۱۰۴ نیز نقل شده است. ترجمه فرانسوی و تعلیقات بر آن در جلد دوم همان کتاب صفحات ۶۷-۱۱۴ و ۴۱۰-۴۶۲ آمده است؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۳-۱۲۳، و ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۱۷۶-۲۴۷. غیر از زندگینامه مفصلی در باره الحاکم که دوساسی در esopxE?، جلد اول، مقدمه صفحات ۲۷۸-۴۲۹ نوشته است و هنوز ارزشمند است، باید از آثار زیر که تکنونشتهای جدیدی درباره این امام و خلیفه فاطمی هستند یاد کرد: محمد عبد الله عنان، الحاکم بامر الله و اسرار الدعوة الفاطمیة (چاپ دوم، قاهره، ۱۹۵۹)؛ عبد المنعم ماجد، الحاکم بامر الله (قاهره، ۱۹۵۹)؛ عارف تامر، الحاکم بامر الله (بیروت، ۱۹۸۲)؛

ssE nav fesoJ dna, h? allArmA ib mik? aH- la fo ngieR, daassA. A kidaS- la filaK reD: , tiekhciltt? oG red gnuhcusreV eid dnu negnutrawrE ehcsitsailihC.)۱۹۷۷, grebledieH(mik? aH (H ۴۱۱-۳۸۶)

نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۶۴-۱۶۸، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۹-۲۲۵، ۲۲۸ به بعد، ۲۳۴ به بعد، ۲۷۲ به بعد، ۳۱۰ به بعد، ۳۷۸-۳۷۹، ۴۲۸، ۴۴۳-۴۴۵، و ۵۳۸-۵۳۹؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۰۶-۲۶۱؛ سرور، مصر، صفحات ۵۹-۷۱، ۱۲۲ به بعد، و ۱۶۴ به بعد؛ سرور، بلاد الشام، صفحات ۴۴ به بعد، و ۸۴-۸۵؛ و نیز کتاب سیاست او، صفحات ۱۳۹ به بعد، ۱۴۷-۱۴۸، و ۲۴۲-۲۴۳؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۶۲ به بعد، ۲۴۴ به بعد، و ۳۳۹ به بعد؛ المناوی، الوزارة، صفحات ۲۴۵-۲۵۱؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۴۸-۵۵۴؛ اولیری، خلافت فاطمیان، صفحات ۱۲۳-۱۸۸؛

CI," desilaeR aedI gniK- doG ehT: hallirmA- ib mikaH IA", sitoikitaV. J. P ۸- ۱۰. ۲۹,)۱۹۵۵(pp,

که در کتاب همو به نام etatS fo yroehT dimitaF، صفحات ۱۴۹-۱۵۹، مورد تجدیدنظر قرار-

ص:۷۲۳

گرفته است؛

rucsbo edosip? e nU", bigaR. Y; ۲۱۰- ۲۰۶. pp, ۲. lov, yrotsiH cimaisI, nabahS ib mik? a'H- la", siuqnaiB. hT; ۱۳۲- ۱۲۵. pp,)۱۹۷۸(۴۸, IS, " edimitaF erioticsih'd, sirap). la te neiluj. A. hC ed noitcerid sel suoS, sniacirfA seL ni, " h? alla rma. ۷۱۳- ۷۰۶. pp, (erioticsiH, dranaC; ۱۱۳- ۱۰۳. pp, ۱۱. lov,)۱۹۷۸

و نیز مقاله «الحاکم بامر الله» او در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، جلد سوم، صفحات ۷۶-۸۲.

(۸۹). درباره برجوان نک: ابن الصیرفی، الاشارة، در (۱۹۲۵ OAFIB) ، صفحات ۸۵ - ۸۶ (۲۷ - ۲۸)؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان. جلد اول، صفحه ۲۵۳؛ مقریزی، الخطط، جلد دوّم، صفحات ۳ - ۴؛

ff ۲۸۴. pp noitcudortnI, I. lov,? esopxE, ycaS ed .;

المنای، الوزارة، صفحه ۲۴۵ و

pp, I. lov, ۲ IE, " n? awajdraB", siweL. B .۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ .

(۹۰). نک: ه. ا. ادريس، «حمّادیان» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحات ۱۳۷ - ۱۳۹.

(۹۱). نک:

te mik? aH efilac el rap noitcerrus? eR al ed esilg? E'l ed noitcurtsed aL", dranaC. M. ۴۳-
۱۶. pp,)۱۹۶۵(۳۵, noitnazyB, "? ercas uef ud etnecsed al ed erioticsih'l

(۹۲). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۹۱، ۴۵۸ - ۴۶۰، و جلد دوّم، صفحات ۳۴۲ و ۳۶۳؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحات ۱۱۸ - ۱۲۱؛

siraP(etpyg? E'l rus seuqirotsih te seuqihpargo? eg seriom? eM, er? omertrauQ.?, ۱۸۱۱(,
E. ۱۲۷- ۱۲۶. pp, ۲. lov, ۲ IE, " amkiH- la r? aD", ledruoS. D dna, ۴۸۴- ۴۷۴. pp, ۲. lov

(۹۳). ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۲۲۲ - ۲۲۳.

(۹۴). محمد بن احمد الفاسی، العقد الثامن فی تاریخ البلد الامین، ویراسته ا . فؤاد سید (قاهره، ۱۳۸۴ / ۱۹۶۵)، جلد چهارم، صفحات ۶۹ - ۷۹.

(۹۵). نک: کانارد، «جراحیان»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد دوّم، صفحات ۴۸۲ - ۴۸۵.

(۹۶). نک: ادريس، بربرهای شرقی (elatneirO eir ?ebreB)، جلد اول، صفحات ۱۴۳ - ۱۴۹.

(۹۷). ابو الفوارس احمد بن يعقوب، الرسالة فی الامامة، ویراسته و ترجمه سامی ن . مکارم (نیویورک، ۱۹۷۷)؛ نیز نک: غالب، اعلام، صفحات ۱۲۶ - ۱۲۷؛

dna, ۵۷۹. p, I. lov, ethcihcseG, nigzeS; ۳۹. p, erutaretiL iliamsI, wonavI. ۹۴. p, oiB,
alawanooP

(۹۸). درباره زندگی و آثار کرمانی نک: ادريس، عیون، جلد ششم، صفحات ۲۸۳ - ۲۸۸، و ۳۰۶؛

pp, " srohtuA? il? i? amsI nwonknU omoS",? in? admaH- la .۳۷۲ -۳۷۵ ;

نیز کتاب وی به نام الصلیحیون، صفحات ۲۵۸ - ۲۶۱؛ مقدمه تفسیری م . کامل حسین و م . مصطفی حلمی بر ویرایش آنها از کتاب راحة العقل کرمانی (قاهره، ۱۹۵۳)؛ و مقدمه مصطفی غالب بر راحة العقل ویراسته خود (بیروت ۱۹۶۷)، از این پس ارجاع ما به چاپ قاهره خواهد بود؛ حسن، تاریخ، صفحات ۴۸۸ - ۴۹۲؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۱۴ - ۱۱۵؛ غالب، اعلام، صفحات ۹۹ - ۱۰۲؛ س . ا . اسعد «سیدنا حمید الدین الکرمانی»، در کتاب : scoreH : iliamsI taerG ، صفحات ۳۹ - ۴۰؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۴۳ - ۴۶؛ همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۴۰ - ۴۵؛

ص:۷۲۴

ed. P. T. J dna, ۱۰۲- ۹۴. pp, oiB, alawanooP; ۵۸۲- ۵۸۰. pp, I. lov, ethcihseG, nigzeS.
۱۶۷- ۱۶۶. pp, ۵. lov, ۲ IE,"? in? amriK- la", njiurB

(۹۹). نک:

reD," netfirhcS nehcsitil? i? amsi ni etatiZ ehcsirys dnu ehcsi? arbeH", suarK luaP. ۲۶۳-
۲۴۳. pp,)۱۹۳۱(۱۹, malsI

وی اظهار می دارد که کرمانی با متن عبری تورات و تحریر سریانی انجیل و همچنین با نوشته های مقدس یهودیان بعد از دوره انجیل آشنایی داشته است. نیز نک:

pp,)۱۹۳۲(۲۰, malsI reD," s? in? amriK la netatiztfirhcS ned uZ", kratsmuaB. A, ۳۱۳-
۳۰۸

که یادداشتی توضیحی درباره مقاله پیشین است. نیز نک:

pp, seidutS, nretS .۸۴ -۹۵ .

(۱۰۰). گردیزی، زین الاخبار، صفحه ۱۸۱؛ جرباذقانی، تاریخ یمینی، صفحات ۳۶۹ - ۳۷۳ که کاملترین شرح مربوط به آمدن سفرای فاطمی را به دربار سلطان محمود د بربردارد؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحه ۲۳۲ و برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، صفحات ۹۴ - ۱۰۴، ترجمه آربین پور، صفحات ۹۸ - ۱۰۸.

(۱۰۱). نک: سامی. ن. مکارم، «انتصاب جانشینان حاکم بامر الله توسط وی»، الابحاث، ۲۳ (۱۹۷۰)، صفحات ۳۱۹ - ۳۲۵.

(۱۰۲). بررسی کلاسیک درباره تاریخ قدیم و معتقدات دروز همانا نوشته دوساسی

sezurD sed noigiler al ed? esopxE

است که توصیفی نیز از نوشته‌ها و ادبیات دروزی، که در آن هنگام در کتابخانه‌های اروپایی موجود بوده است، دربردارد؛ گزیده‌هایی از نوشته‌های مقدّس دروزیه را دوساسی در منتخبات عربی خود (ebarA eihtamotserhC، جلد اول، صفحات ۲۶۰-۳۰۹، و جلد دوّم، صفحات ۳۳۴-۴۰۳ چاپ و ترجمه کرده است. نوشته‌های دروزی بیشتری را می‌توان در کتاب einogo ?ehT ,syuG sesurD sed و دیگر مطالعات قدیم اروپایی در این باره یافت. فهرستی از رسائل دروزی که معمولاً مطابق توالی سنتی آنها استنساخ و در همان تعداد از مجلدات جمع آوری می‌شود، در کتاب ادبیات اسماعیلی ایوانوف آمده است (صفحات ۱۱۲-۱۲۵). در میان مطالعات و بررسیهای جدید در این باره از کتب و مقالات زیر می‌توان یاد کرد:

kroYweN(noigileR dna elpoeP ezurD eht fo snigirO ehT, ittiH. K pilihP ,

که غلطها و نادرستیهای فراوان دربردارد؛) ۱۹۲۸

(: ۱۹۳۰, nruoB. N siraP(sezurD seL,

م. کامل حسین، طائفة الدروز (قاهره، ۱۹۶۲)؛ ا. ا. نجّار، مذهب الدروز و التوحید (قاهره، ۱۹۶۵)؛

– ubA. M aljeN dna,)۱۹۷۴, kroY weN(htiaF ezurD ehT, merakaM. N imaS, nedieL) yteicoS dna htiaF, yrotsiH rieht fo ydutS weN A: sezurD ehT, niddezzI (۱۹۸۴

و این بهترین تحقیق جدید درباره دروزیه است که به وسیله یکی از محققان دروزی نوشته شده است. نک:

pp, ۲. lov, tsaE elddiM eht ni noigileR ni" sezurD ehT", grebhcsriH. Z. H .

ص:۷۲۵

malsI reD," noigileR ezurD eht fo snigirO ehT", reyrB. W. R. D; ۶۸۵ dna ۳۴۸- ۳۳۰, , inocnoR- inappiliF. P; ۲۷- ۵. pp,)۱۹۷۶(۵۳ dna, ۲۶۲- ۲۳۹, ۸۴- ۴۷. pp, (۱۹۷۵) ۵۲۰. pp," tamamI", gnuledaM; ۱۰۵- ۹۱. pp, (۱۹۷۳, naliM)" inissassA" de itileamsI. ۱۲۷- ۱۱۴

نیز نک: مقاله او «حمزة بن علی» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحه ۱۵۴؛

noigileR ezurD eht fo nigirO eht ni azmaH dna? izaraD- lA", nosgdoH. S. G. M dna; ", ۱۳۷- ۱۳۶. pp, ۲. lov, ۲ IE," izaraD- lA", nosgdoH; ۲۰- ۵. pp,)۱۹۶۲(۸۲, SOAJ, IE,"? anatkuM- lA", ykswokhstarK. ngI; ۶۳۴- ۶۳۱. pp, ۲. lov, ۲ IE" z? uruD" sih osla ۶۳, malsI reD," settoG redn? ahuerT reD", mlaH. H dna, ۷۲۱- ۷۲۰. pp, ۳. lov. ۷۲- ۱۱. pp, (۱۹۸۶)

(۱۰۳). حمید الدین کرمانی، المصاییح فی اثبات الامامة، ویراسته مصطفی غالب (بیروت، ۱۹۶۹)، و قطعاتی منقول در ۲۴۷- ۲۴۵، suarK, "ehcsi? arbeH", pp,

(۱۰۴). کرمانی، مباسم البشارة بالامام الحاكم بامر الله، ویراسته م. کامل حسین، در طائفة الدرود، صفحات ۵۵- ۷۴؛ نیز در کرمانی، مجموعه رسائل، صفحات ۱۱۳- ۱۳۳ و گزیده‌هایی از آن در

۲۵۴- ۲۵۳، suarK, "ehcsi? arbeH", pp,

(۱۰۵). کرمانی، الرسالة الواعظه، ویراسته م. کامل حسین، در مجله کلیة الاداب، دانشگاه فؤاد اول، مجلد ۱۴، بخش یک (۱۹۵۲)، صفحات ۱- ۲۹، نیز مندرج در مجموعه رسائل کرمانی، صفحات ۱۳۴- ۱۴۷.

(۱۰۶). کرمانی، الرسالة الدرّیه، ویراسته م. کامل حسین (قاهره، ۱۹۵۲)، که همراه با الرسالة النظم تصحیح شده و به چاپ رسیده است. رساله اخیر مسائلی را که در رساله الدرّیه مطرح شده است مورد بحث بیشتر قرار می دهد؛ این هردو رساله در مجموعه رسائل کرمانی، صفحات ۱۹- ۳۴، آمده است.

(۱۰۷). نک:

dna, ۱۰۸, ۷۳. pp, sezruD, niddezzI- ubA dna; ۳۴۸- ۳۳۵. pp, ۲. lov,? esopxE, ycaS ed. ۲۳۶

(۱۰۸). به عنوان مثال نک: رساله موسوم به معرفة الامام در جلد دوم مجموعه آثار مقدس دروزیه. نسخه خطی متعلق به مؤلف این رساله فقط سه صفحه است.

(۱۰۹). درباره خلافت الظاهر لا عزاز دین الله نک: ادریس، عیون، جلد ششم، صفحات ۳۰۴- ۳۲۲؛ مسیحی، اخبار، ویراسته سیّد و بیانکی، جلد اول، صفحات ۳- ۱۱۲، همان ویراسته میلوارد، صفحات ۲۱- ۶۲، و ۱۷۱- ۲۴۸، که بخشی از سالهای ۴۱۴- ۴۱۵ هجری را دربرمی گیرد، و در هردو چاپ بعضی از افتادگیها با انتخاب مطالب مربوط از اتعاض الحنفاء مقریزی پر شده است؛ الانطاکی، ویراسته شیخو و دیگران، صفحات ۲۳۴ به بعد؛ ابن الصیرفی، الاشارة، در OAFIB، چاپ ۱۹۲۵، صفحات ۷۷- ۸۰ (۳۳- ۳۶)؛ ابن القلانسی، ذیل، صفحات ۷۱- ۸۳؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۶۳- ۶۶؛ ابن حمّاد، اخبار، متن صفحه ۵۸، ترجمه صفحات ۸۷- ۸۸؛ ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحات ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴- ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۶، و ۱۵۴؛ ابن خلّکان، وفتیات الاعیان، جلد دوم، صفحات

۳۴۰-۳۴۱: ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ۲۷۰ به بعد؛ ابن الدوادارى، كنز، جلد ششم، صفحات ۳۱۳-۳۴۱؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۴-۳۵۵؛ ترجمه فرانسوی آن، جلد چهارم، صفحات ۲۲-۲۶؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۱۲۴-۱۸۳؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد چهارم، صفحات ۲۴۷-۲۸۳. از منابع دست دوم نک:-

ص:۷۲۶

حسن، تاریخ، صفحات ۱۶۸-۱۶۹، ۲۲۵، ۲۳۷ و ۴۴۵-۴۴۸؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۶۲-۲۷۲؛ سرور، بلاد الشام، صفحات ۴۷ به بعد، ۵۵، و ۸۹؛ نیز همو سیاست، صفحات ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۷۷، و ۲۴۳ به بعد؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۴۵ به بعد، ۲۰۹، ۲۵۷-۲۵۸ و ۲۸۲-۲۸۳؛ المناوی، الوزارة، صفحات ۲۵۱-۲۵۳؛ غالب، اعلام، صفحات ۴۱۴-۴۱۶؛

la ttis ssecnirP dimitaF ehT", veL. Y, ۱۹۲- ۱۸۹. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O- la -
ttiS", reklaW. J dna, ۳۲۸- ۳۱۹. pp,)۱۹۸۷(۳۲, seidutS citimeS fo lanruoJ" kluM. ۴۶۲- ۴۶۱.
pp, ۴. lov, IE," kluM

(۱۱۰). درباره خلافت مستنصر بالله نک: ادریس، عیون، جلد ششم، صفحات ۳۲۲-۳۵۹ و آغاز جلد هفتم که هنوز به صورت دستنویس باقی است و به چاپ نرسیده است؛ ابن الصیرفی، الاشارة در OAFIB (۱۹۲۵)، صفحات ۵۹-۷۷ (۳۶-۵۴)، و (۱۹۲۶)، صفحات ۶۶-۶۷ (۶۸-۶۹)؛ ابن القلانسی، ذیل، صفحات ۸۳-۱۲۸؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۶۷-۸۱؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۱-۳۴، همان ویراسته سید صفحات ۳-۵۹؛ ابن حمّاد، اخبار، متن صفحه ۵۹، ترجمه صفحات ۸۹-۹۰؛ ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحات ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۲۱-۲۲۲، و جلد دهم، صفحات ۴، ۲۸-۳۰، ۳۵-۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۶۰، ۷۰، و ۷۷؛ ابن خلّکان، وفيات الاعیان، جلد سوم، صفحات ۳۸۱-۳۸۴؛ ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ۲۷۵-۳۰۱؛ ابن الدوادارى، كنز، جلد ششم، صفحات ۳۴۲-۴۴۲؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۵-۳۵۶؛ ترجمه فرانسوی آن، جلد چهارم، صفحات ۲۶-۲۹؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۱۸۴-۳۳۴؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۱-۱۴۱. در میان منابع جدید نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۶۹-۱۷۱، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۳۹ به بعد، ۲۵۲ به بعد، و ۲۵۹-۲۶۱؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۲۷۳-۳۲۳؛ سرور، مصر، صفحات ۷۲ به بعد، ۸۷ به بعد، ۱۲۵ به بعد، ۱۳۳-۱۳۹، ۱۴۴-۱۵۱ و ۱۶۹ به بعد؛ از همو، بلاد الشام، صفحات ۵۶ به بعد، و ۱۲۴ به بعد؛ سرور، جزیره العرب، صفحات ۱۹ به بعد، ۵۴ به بعد، و ۷۵ به بعد؛ و نیز کتاب سیاست او صفحات ۷۹ به بعد، ۱۴۹ به بعد، ۲۰۷ به بعد، ۲۲۸-۲۳۰، و ۲۴۵-۲۴۶؛ عبد المنعم ماجد، الامام المستنصر بالله الفاطمی، (قاهره، ۱۹۶۱)، و نیز کتاب ظهور او، صفحات ۱۴۷-۱۵۴، ۱۶۲ به بعد، ۱۷۶-۱۹۲، ۱۹۶-۲۰۵، ۲۱۲ به بعد، ۲۲۰-۲۲۹، ۲۵۸-۲۷۳، ۲۸۳ به بعد و ۳۶۵ به بعد؛ المناوی، الوزارة، صفحات ۲۵۳-۲۷۱؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۲۰-۵۲۵؛

teiw. G; ۸۹- ۶۸. pp, sweJ, lehcsiF; ۲۱۰- ۱۹۳. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O- lA", ,
suarK. P dna bbiG. R. A. H dna, ۱۱۷۳- ۱۱۷۲. pp. ۴. lov, IE,"? ir? uz? aY". ۷۳۲- ۷۲۹. pp,
v. lov, ۲ IE," h? all'iB risnatsum

(۱۱۱). نک: شرح مبسوط مقریزی در الخطط، جلد اول، صفحات ۳۳۷- ۳۳۵؛ ترجمه فرانسوی جلد سوم، صفحات
۲۵۷- ۲۸۳، و نیز در اغاثة الامه بکشف الغمه، ویراسته محمد م. زیاده و جمال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۴۰)، صفحات
۱۸- ۲۶؛ ترجمه فرانسوی آن تحت عنوان

pp, ۱۸- ۲۷. nedieL(teiw. G. rt,? iz? irgaM ed senimaf sed? etiarT eL . ۱۸- ۲۷.

(۱۱۲). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۴۰۸- ۴۰۹؛ و نیز اتعاض، او، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۲۹۴-
۲۹۵.

(۱۱۳). درباره بدر الجمالی نک: ابن الصیرفی، الاشارة، در (۱۹۲۵) OAFIB، صفحات ۵۷- ۵۸ (۵۵- ۵۶)؛ ابن
القلائسی، ذیل، صفحات ۸۴، و ۹۱ به بعد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۸۱- ۸۲؛ مقریزی،-

ص: ۷۲۷

الخطط، جلد اول، صفحات ۳۸۱- ۳۸۲؛ ترجمه فرانسوی آن، جلد چهارم، صفحات ۹۲- ۹۵؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته
احمد، جلد دوم، صفحات ۲۶۸، ۲۷۲، و ۳۱۱ به بعد؛ ماجد، المستنصر بالله، صفحات ۱۷۹ به بعد، همچنین کتاب ظهور
او صفحات ۳۹۲ به بعد؛ و

pp, ۱. lov, ۲ IE,"? il? amajD- la rdaB", rekceB. H. C . ۸۶۹- ۸۷۰.

(۱۱۴). درباره بسلسیری و فعالیتها و اقدامات وی در جانبداری از فاطمیان نک : المؤید فی الدین شیرازی، سیرة المؤید
فی الدین داعی الدعاة، ویراسته م. کامل حسین (قاهره، ۱۹۴۹)، بویژه صفحات ۹۴- ۱۸۴؛ ترجمه جزئی آن به انگلیسی
در رساله دکتری عباس الهمدانی که به دانشگاه لندن تقدیم شده (۱۹۵۰)، صفحات ۵۸- ۱۰۵، آمده است. نام آن رساله
چنین است:

"izar? ihS- hsa n? iD- dif dayya? uM- la fo ar? iS ehT ?".

ظهر الدین نیشابوری، سلجوقنامه (تهران، ۱۳۳۲/ ۱۹۵۳)، صفحات ۱۹- ۲۰؛ محمد بن علی راوندی، راحة الصدور،
ویراسته م. اقبال (لندن، ۱۹۲۱)، صفحات ۱۰۷- ۱۱۰؛ فتح بن علی بندگان، زبدة النصرة، ویراسته م. ث. هوتسما،
صفحات ۱۲- ۱۸؛ ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحات ۲۰۸، ۲۱۱ به بعد، ۲۱۷ به بعد، و ۲۲۲- ۲۲۹؛ یاقوت، معجم،
جلد اول، صفحات ۶۰۸- ۶۰۹، و جلد سوم صفحه ۵۹۵؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۱۷۲- ۱۷۴؛
رشید الدین، جامع التواریخ:

تاریخ آل سلجوق، ویراسته احمد آتش (آنکارا، ۱۹۶۰)، صفحات ۲۲-۲۴، و ۱۸۰؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۲۳۲-۲۳۴، و ۲۵۲-۲۵۸؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۵-۱۲. نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۲۳۲-۲۳۴؛ سرور، بلاد الشام، صفحات ۹۱-۱۲۳؛ نیز به کتاب سیاست وی، صفحات ۱۷۹-۲۰۶؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۴۰-۱۴۲؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۶۹ به بعد، و

. ۱۰۷۵-۱۰۷۳. pp, I. lov, ۲ IE, "ir? is? asaB- lA", dranaC. M

(۱۱۵). داعی ادریس شرح مبسوطی درباره صلیحیون و تجدید حیات دعوت اسماعیلی در یمن در زمان مستنصر آورده است. نک: عیون الاخبار او، جلد هفتم، و نزهة الافکار او، جلد اول، که هنوز به چاپ نرسیده است. حسین ف. الهمدانی در اثر خویش «معتقدات و تاریخ دعوت اسماعیلی در یمن» (رساله دکتری عرضه شده به دانشگاه لندن، ۱۹۳۱)، بویژه فصل دوم، و در کتاب الصلیحیون، فصلهای چهارم و ششم، که هنوز هم بهترین تحقیق جدید درباره موضوع است، از نوشته‌های داعی ادریس استفاده فراوان کرده است. اما قدیمترین و مفصلترین شرح در این باره همانا کتاب عماره بن علی حکمی (فت ۵۶۹/۱۱۷۴)، مورخ و شاعر نامبردار یمن، به نام تاریخ الیمن است که در اثر کای به نام یمن، متن صفحات ۱۴-۴۸، و ترجمه صفحات ۱۹-۶۴، به چاپ رسیده است. کتاب تاریخ الیمن حکمی را اخیرا حسن سلیمان محمود (قاهره، ۱۹۵۷) و نیز محمد بن علی الاکوع (قاهره، ۱۹۶۷) ویراسته و منتشر ساخته‌اند. اما ارجاع ما همه‌جا به ویرایش کای است. درباره امرای صلیحی نخستین می توان از جمله منابع دیگر اطلاعاتی هم از وقایع الاعیان ابن خلکان، جلد دوم، صفحات ۳۴۴-۳۴۹، و از تاریخ الیمن ابن خلدون به دست آورد. کتاب اخیر از کتاب العبر ابن خلدون گرفته شده و در کتاب یمن ویراسته کای، متن، صفحات ۱۰۷-۱۱۱، ترجمه، صفحات ۱۴۵-۱۵۱، آمده است. نیز نک:

fo dihialuS eht? awrA hadiyiaS neeuQ fo somiT dna efiL ehT",? in? admaH- la. F. H; ۵۱۷- ۵۰۵. pp, ۱۸, yteicoS naisA lartneC layoR eht fo lanruoJ, " nomeY eht; ۱۶۴- ۱۳۷. pp, " ar? iS", inadmaH la. A

ص: ۷۲۸

حسن، تاریخ، صفحات ۲۳۹-۲۴۸؛ سرور، جزیره العرب، صفحات ۷۵-۱۰۶؛ نیز کتاب سیاست از همو، صفحات ۸۲-۱۰۷؛ ماجد، ظهور، صفحات ۱۹۶ به بعد؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۱۸-۱۲۵، ۱۴۳-۱۵۳، ۴۰۲-۴۰۷، و ۴۳۹-۴۴۱؛

. ۵۱۷- . pp, oiB, alawanooP. ۱۰۳. dna ۱۱۰- ۱۱۱, F dna, "ihialuS", woknerK. ۴. lov, IE,

۵۱۵

(۱۱۶). برای این نامها که از ادریس گرفته شده است نک:

ff ۳۰. pp, " senirtcoD",? in? admaH- la. H .

برای فهرستهای دیگر نک : ابن مالک الیمانی، کشف اسرار الباطنیّه، صفحات ۳۹-۴۲، که به وسیله یک یمنی همعصر مؤسس سلسله صلیحیون نوشته شده است، و همچنین به اثر بعدی جندی به نام اخبار القرامطه، در کتاب یمن، ویراسته کای، متن، صفحات ۱۵۰-۱۵۲، ترجمه صفحات ۲۰۸-۲۱۲.

(۱۱۷). ادریس و عماره و ابن خلکان سال ۴۲۹ هجری را ذکر کرده‌اند. اما مالک در کشف اسرار الباطنیّه، صفحه ۴۳، و بعضی دیگر از مراجع سال متأخرتر ۴۳۹ هجری را به‌عنوان تاریخ به امارت نشستن صلیحیون ذکر کرده‌اند.

(۱۱۸). درباره رفتن لمک به سفارت به مصر و مقاصد آن سفر نک : همدانی، «سیره»، صفحات ۱۵۵-۱۶۰، و نیز مقاله او درباره «داعی حاتم ابن ابراهیم الحامدی (فت ۵۹۶/۱۱۹۹) و کتاب تحفة القلوب او»، در (۷۱-۱۹۷۰) ۲۴-۲۳، snairO، صفحات ۲۶۰-۲۶۲.

(۱۱۹). نک: کتاب السبحات المستنصریه، ویراسته ماجد و همدانی «نامه‌های مستنصر»، صفحات ۳۰۷ به بعد، که مضمون و محتوی نامه‌های او را بیان می‌کند. بعضی از نامه‌های دیگر مستنصر، که در مجموعه ماجد نیامده است، در عیون الاخبار ادریس، جلد هفتم، محفوظ مانده است که پنج عدد از آنها را همدانی در کتاب الصلیحیون، صفحات ۳۰۲-۳۰۷، و ۳۱۹-۳۲۰، آورده است. نیز نک:

. ۱۲۶-۱۲۷. pp, oiB, alawanoop dna, ۴۹. p, erutaretiL iliamsI, wonavi

(۱۲۰). تا همین اواخر درباره تاریخ این حادثه بحث و مجادله بود. بنابر نوشته ادریس، عیون، جلد هفتم، و ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۹، این حادثه در ۴۵۹ هجری واقع شده، و این تاریخی است که عماره نیز تأیید کرده است. اما، از آن سوی، ابن خلکان وقوع حادثه را در ۴۷۳ هجری می‌داند. در روشنی السجلات مستنصری، صفحات ۱۳۷-۱۴۰، و ۱۹۶-۲۰۰، که در ۴۶۰-۴۶۱ هجری صادر شده است و در آنها خلیفه فاطمی تأثر و تأسف خود را از قتل علی اظهار می‌دارد، اینک دیگر شکی نیست که سال درست اتفاق حادثه همان سال ۴۵۹ هجری قمری بوده است. نیز نک:

. ۳۲۳ la admaH- la in? ,? sretteL- la fo risnatsuM- pp, ۳۱۹, ۳۰۷. dna,

(۱۲۱). ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ویراسته علی اکبر فیاض (چاپ دوّم، مشهد، ۱۳۵۶/۱۹۷۷)، صفحات ۷۱-۷۲ و ۲۲۰-۲۳۶؛ ترجمه انگلیسی در

snairotsiH nwo sti yb dlot sa aidnI fo yrotsiH ehT, noswoD. J dna toille. M. H; ۱۰۰-۱۸۸. pp, ۲. lov,)۱۸۷۷- ۱۸۶۷, nodnoL

گردیزی، زین الاخبار، صفحات ۱۹۶-۱۹۷؛ بوسورث، غزنویان، صفحات ۱۸۲-۱۸۴؛ و برتولد اشیولر، «حسنک»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحات ۲۵۵-۲۵۶.

(۱۲۲). نك: رساله مجهول المؤلف عربى، به نام الترجمة الظاهرة لفرقة بهرة الباهرة، ویراسته ه . م. فخر در) ۱۹۴۰ (۱۶) SN, SARBBJ, صفحات ۸۷-۹۸؛ ترجمه انگلیسی همراه با مطالب اضافی در

pp,)۱۹۳۳(۹, SN, SARBBJ, " sarohoB eht fo yrotsiH yradnegeL A", irevahJ. M. K .

-

ص:۷۲۹

; ۳۷-۵۲

على محمد خان، مرآت احمدی، ویراسته و ترجمه سید نواب علی و دیگران، (بارودا، ۱۹۲۸-۱۹۶۵)، تکمله، ترجمه انگلیسی صفحات ۱۰۷-۱۱۰؛ نیز نك:

I. lov,)۱۹۲۲- ۱۹۲۰, yabmoB(yabmoB fo setsaC dna sebirT ehT, nevohtnE. E. R , milsuM, arsiM. C hsitaS dna, ۱۷۷- ۱۶۶. pp, " ar? iS", inadmaH- la. A; ۲۰۰- ۱۹۷. pp. ff ۹. pp, (۱۹۶۴, yabmoB) tarajuG ni seitinummoC

(۱۲۳). المستنصر بالله، السجلات، صفحات ۱۶۷-۱۶۹ و ۲۰۳-۲۰۶ و

dna ۳۲۱. pp, risnatsuM- la fo sretteL", inadmaH la ۳۲۴ .

(۱۲۴). نك: حسن، تاریخ، صفحات ۶۰۸ به بعد؛ راشد البراوی، حالة مصر الاقتصادية في عهد الفاطميين (قاهره، ۱۹۴۸)؛

sed? etlucaF al ed euveR, " aidnI ot etuoR eht dna sdimitaF ehT", siweL. B. D. S; ۵۴-۵۰. pp,)۱۹۵۰- ۱۹۴۹(II, lubnatsI'd? etisrevinU'l ed seuqimonoc? E secneicS, " aidnI ot edarT eht no stnomucoD: aidnI ot naenarretideM eht morF", nietioG, " seirutneC htflowT dna htneveLE eht morf acirfA tsaE dna aibarA htuoS dna yrotsiH cimaisI ni seidutS sih ees osla; ۱۹۷- ۱۸۱. pp, (۱۹۵۴) ۲۹, mulucepS ni, " edarT q? ujlaS- dimit? aF no etoN A", nolnacS. T. G dna, ۳۵۰- ۳۲۹. pp, noiutitsnI. ۲۷۴- ۲۶۵. pp, (۱۹۷۳, drofxO) sdrahciR. S. D. de, ۱۱۵۰- ۹۵۰, noitasiliviC cimaisI

(۱۲۵). درباره این حوادث نك: ابن اثیر، الكامل، جلد نهم، صفحات ۱۸۰ و ۱۹۵-۱۹۷؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد سوم، صفحات ۳۸۶-۳۸۸؛ ابن عذارى، البيان، جلد اول، صفحات ۲۷۷-۲۷۹ و ۲۸۸ به بعد؛ ابن خلدون، تاریخ،

جلد اول، صفحات ۲۹-۴۶ و جلد دوم، صفحات ۲۹ به بعد؛ مقریزی، اتعاض، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحات ۲۱۴ به بعد؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۵۰-۵۱. نیز نک:

droN ud euqirfA'd ser? ebreB sed snoitatneiro sellevuoN", uanenruoT eL. R sed ruoter el ruS", sirdI. R. H., ff ۱۳۵. pp, noitasiliviC cimalsI ni, " ۱۱۵۰-۹۵۰(؛ ۳۹-۲۵. pp, (۱۹۵۳) ۱۱, OEIA," edimit? aF ecneid? ebo'l? a sed? ir? iZ

نیز نک: کتاب او elatneiro eir ?ebreB ، صفحات ۱۷۲-۲۰۳، که در آن تاریخهای مختلفی را که مورخان و وقایع نگاران برای از بیعت بیرون رفتن زیریان ذکر کرده‌اند آورده شده است. نیز نک:

مقاله او «هلال» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، جلد سوم، صفحات ۳۸۵-۳۸۷.

(۱۲۶). نک:

efilac ud ertteL enU", dranaC. M., ff ۳۷۲ dna ۱۳۳-۵۲. pp, ۳. lov, airotS, iramA. retni ongevnoc led ittA ni, " II regoR? A, ۱۱۴۹-۱۱۳۰/ ۵۴۴-۵۲۴(zif? aH- la etimit? aF zizA dna, ۱۴۶-۱۲۵. pp, ۱. lov, (۱۹۵۵, omrelaP) inairegguR idutS id elanoizan. ۶۲-۴۸. pp, yliciS cimalsI fo yrotsiH, damhA

(۱۲۷). این نکته‌ها را می‌توان از سرگذشتی که ابن سینا از خود نوشته بوده و شاگردش، ابو عبید جوزجانی، آن را تکمیل کرده است و سیرة الشیخ الرئیس خوانده می‌شود به دست آورد. نک: متن عربی و ترجمه انگلیسی آن به وسیله ویلیام ا. گولمن (آلبنی، نیویورک، ۱۹۷۴) تحت عنوان nbi fo efiL ehT aniS ، صفحات ۱۷-۲۰. استاد سعید نفیسی (۱۸۹۷-۱۹۶۶) نیز ویرایشی از این اثر همراه با-

ص: ۷۳۰

ترجمه فارسی از آن، به نام سرگذشت ابن سینا (تهران، ۱۳۳۱/۱۹۵۲)، به چاپ رسانید. ترجمه قدیمتری از این اثر به زبان انگلیسی در کتاب آ. ج. آربری به نام nodnoL, ۱۹۵۱, (ygoloeht no annecivA) (صفحات ۴-۵ و ۹ آمده است. نیز نک: سعید نفیسی، پورسینا (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۵۴)، صفحات ۲ به بعد، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۵۲، ۲۰۵-۲۱۴ و ۲۱۸؛ و. ایوانوف، «ابو علی سینا و اسماعیلیان مخفی» در جشن نامه ابن سینا (تهران، ۱۳۳۴/۱۹۵۵)، جلد دوم، صفحات ۴۵۰-۴۵۴؛

kroY weN(ksarT. R. W. rT, laticeR yranoisiV eht dna annecivA, nibroC. H. ff ۲۳۸. , (pp, erioticsiH sih osla dna, ۳۱۸-۳۱۴ dna ۲۵۷-۲۴۳. pp,)۱۹۶۰

(۱۲۸). ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحات ۱۸۰-۱۸۱ و جلد دهم، صفحات ۵۸-۵۹ و ۸۴؛ مقریزی، انعاظ، ویراسته احمد، جلد دوّم، صفحات ۱۹۱-۱۹۲؛ و بارتولد، ترکستان، صفحات ۲۵۱-۳۰۴، ۳۰۵-۳۱۶ و ۳۱۸-۳۱۸.

(۱۲۹). منابع اصلی درباره زندگی و فعالیت‌های المؤید فی الدین شیرازی همانا سرگذشتنامه او به نام سیره المؤید و دیوان اوست (ویراسته م. کامل حسین، قاهره، ۱۹۴۹). اطلاعات زیادی نیز از مقدمه‌های محمد کامل حسین بر این دو کتاب به دست می‌آید. عارف تامر اخیراً ویرایش دیگری از سرگذشتنامه المؤید تحت عنوان مذكرات داعی دعاة الدولة الفاطمیة المؤید فی الدین (بیروت، ۱۹۸۳) پرداخته است. داعی ادریس بخش بزرگی از جلد ششم عیون الاخبار، صفحات ۳۲۹-۳۵۹، و اوائل جلد هفتم از همان کتاب را وقف بررسی احوال و توصیف افعال و آثار المؤید کرده است. اشارات مختصر، ولی ذی قیمتی نیز درباره المؤید در فارسنامه ابن بلخی، ویراسته گی. لسترینج و ر. ا.

نیکلسن (لندن ۱۹۲۱)، صفحه ۱۱۹، می‌توان یافت. این کتاب تاریخ محلی فارس است و در حدود سال ۴۹۸/۱۱۰۵ نوشته شده است. نیز: ابن الصیرفی، الاشارة، در (OAFIB) ۱۹۲۵ صفحات ۶۱، ۶۵، ۶۹، ۴۴، ۴۸، و ۵۲). در روزگاران جدید، حسین همدانی نخستین کسی بود که توجه محققان را به نقش اساسی و مهم این داعی در رویدادهای دولت فاطمی جلب کرد. بویژه نک: آثار زیر از او:

. eht tsaL "dna senirtcoD yrotsiH ۹۷ ff. pp, "srohtuA? il? i? amsI nwonknU omoS";
gnirud erutaretiL sti dna tawaD? il? i? amsI eht fo yrotsiH ehT"; ۳۷۷- ۳۷۵; ۱۳۵- ۱۲۹. pp,
eripmE dimit? aF eht fo esahP SARJ", ۱۹۳۲)

الصّلیحیون، صفحات ۱۷۵-۱۷۹، و ۲۶۱-۲۶۵؛ و «المؤید فی الدین» در دایرة المعارف اسلام، جلد سوّم، صفحه ۶۱۵. نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۴۹۲-۵۰۰؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اوّل، صفحات ۱۱۶-۱۱۸؛ حسین، فی ادب، صفحات ۵۹-۶۵؛ حسین و. حکیم الهی، «هبة الله شیرازی»، دانش، سال اول (۱۹۴۹-۱۹۵۰)، صفحات ۵۰۱-۵۰۸، ۵۹۴-۵۹۵، ۶۳۵-۶۴۱، و سال دوم (۱۹۵۰)، صفحات ۲۲-۲۳؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۹۶-۶۰۴؛

- ۳. pp, M. A dna itacsuM. J. ۷۷- ۳. pp, M. A dna itacsuM. J. ۷۷- ۳. pp, -
ihcaraK(izarihS- la niD- dif dayyauM ۱۹۵۰)

که ترجمه احوال نسبتاً عامه پسندی است. عباس همدانی بیشتر بر سرگذشتنامه خود المؤید فی الدین در رساله «سیره» خود تأکید کرده است، بویژه در صفحات ۱۹-۱۳۵، و اکنون چکیده بسیار خوبی در معرفی این داعی در شرح احوالی که از وی تحت عنوان «داعی فاطمی المؤید: زندگی و آثارش» در کتاب قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۴۱-۴۷، نوشته آورده است. آثار المؤید را می‌توان در کتاب ادبیات اسما عیلی ایوانوف، صفحات ۴۵-۴۷، و در کتابشناسی پوناوالا، صفحات ۱۰۳-۱۰۹ -

نیز نک:

zarih? IS ni n? id- d? if dayya'uM- la netnegA nehcsidimitaf sed noissiM eiD, mmelK.
V. pp, v. lov, ۲ IE," n? iD- l'if dayya'uM- la, alawanooP. I dna, ۱۹۸۹, trufknarF(۲۷۱-
۲۷۰

(۱۳۰). المؤید، دیوان، صفحات ۲۵۶-۲۵۸ و ابن اثیر، الکامل، جلد نهم، صفحه ۱۹۹.

(۱۳۱). از این پیروزی در یکی از قصاید المؤید سخن رفته است، نک: دیوان همو، صفحه ۲۸۱.

(۱۳۲). مصطفی غالب شروع به تصحیح و چاپ المجالس المؤیدیه (بیروت، ۱۹۷۴-) کرده بود که فقط جلد اول و سوم آن تا سال ۱۹۸۴، که این دانشمند و محقق اسماعیلی درگذشته بود، چاپ شد.

ویرایش دیگری از جلد اول این کتاب به وسیله حاتم حمید الدین (بمبئی ۱۳۹۵/۱۹۷۵) فراهم گردید. اما از این پس ارجاع ما به ویرایش غالب است. جلد اول این مجالس را حاتم بن ابراهیم حامدی در دو جلد خلاصه کرده، و محمد عبد القادر عبد الناصر آن را ویراسته و به چاپ رسانیده است (قاهره، ۱۹۷۵). ترجمه خلاصه‌ای از بعضی از مجالس المؤید را به زبان انگلیسی می‌توان در کتاب حیات و آثار موسکاتی و مولوی، صفحات ۷۸-۱۸۳، ملاحظه کرد.

(۱۳۳). این مکاتبه که در سیزدهمین مجلس از جلد ششم آمده است، در معجم الادبای یاقوت (قاهره، ۱۹۳۶-۱۹۳۸)، جلد سوم، صفحات ۱۷۶-۲۱۳؛ و نیز در الارشاد الاریب، او، جلد اول، صفحات ۱۹۴-۲۱۴، نقل شده است. د. س. مارگلیوت آن را ویراسته، ترجمه، و تجزیه و تحلیل کرده و تحت عنوان

. ۳۳۲- "alA- l'ubA" s'?' irraM- la? msinairategeV no ecnednopserroC SARJ," ۱۹۰۲() pp, ۲۸۹

به چاپ رسانیده است. نیز نک:

egdirbmaC(yrteoP cimalsI ni seidutS, noslohciN. A. R. ۱۴۲- dna ۱۳۶- ۱۳۴. pp,)۱۹۲۱
۱۴۱

(۱۳۴). نک:

durrumuZ- za b? atiK saD: ethcihsegrezteK nehcsimalsi ruz eg? artieB", suarK. P ۳۷۹-
۳۳۵ dna ۱۲۹- ۹۳. pp,)۱۹۳۴- ۱۹۳۳(۱۴, OSR,"? idnaw? aR- ra nbI sed

که مجالس هفدهم تا بیست و دوم از مجلد پنجم، که مرتبط با موضوعند، در صفحات ۹۶-۱۰۹، آورده شده است.

(۱۳۵). لطفعلی بیگ آذر (فت ۱۱۹۵ / ۱۷۸۱) در آتشکده خود (بمبئی ۱۲۹۹ / ۱۸۸۱ - ۱۸۸۲) از این سرگذشتنامه جعلی استفاده کرده است (صفحات ۲۰۲ - ۲۰۸). در زمانهای اخیرتر تنها یک تجدید چاپ دیگر از این اثر بر پایه چاپ سنگی کلکته در ۱۲۷۷ / ۱۸۶۰ به عمل آمده است (تهران، ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸)، صفحات ۲۰۲ - ۲۰۸. تلخیصی از این سرگذشتنامه در مقدمه نخستین چاپ سنگی دیوان ناصر خسرو (تبریز، ۱۲۸۰ / ۱۸۶۳) دیده می‌شود. نیز در یک چاپ سنگی بعدی از دیوان، که تاریخ ندارد و در بمبئی منتشر شده، در صفحات ۲ - ۱۴ آمده است. نسخ این اثر، تحت عنوان سرگذشت ناصر خسرو، هنوز در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی محفوظ مانده است. نک:

. ۶۴ - ۶۵. pp, eugolataC citebahplA, veoqaB dna slehtreB

(۱۳۶). پس از چند چاپ سنگی، سرانجام، نخستین ویرایش انتقادی از دیوان ناصر خسرو به وسیله محقق و قاضی ایرانی، مرحوم سید نصر الله تقوی، با همکاری علی اکبر دهخدا و مجتبی مینوی به عمل آمد -

ص: ۷۳۲

(تهران، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ / ۱۹۲۵ - ۱۹۲۸)، که دانشمند و رجل سیاسی، سید حسن تقی زاده (۱۸۷۸ - ۱۹۷۰)، مقدمه‌ای ارزشمند که زندگینامه ناصر خسرو و شرح آثار او را دربردارد بر آن نگاشته است. اخیراً ویرایش پیراسته‌تری از دیوان بر مبنای اقدام نسخ شناخته شده، که مورخ سال ۷۳۶ / ۱۳۳۵ است، به وسیله مجتبی مینوی و مهدی محقق به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴)؛ اما با درگذشت استاد مینوی (۱۹۰۳ - ۱۹۷۷)، انتشار جلد دوم این کتاب مستطاب، که می‌بایست درباره زندگی و آثار و عقاید ناصر خسرو باشد، متوقف ماند. بعضی از قصاید ناصر خسرو در مجلدی به نام *naviD eht morf smeoP ytroF* به وسیله پیتزل و ویلسن و غ. ر. اعوانی به انگلیسی ترجمه و در تهران، در ۱۹۷۷، به چاپ رسیده است. اخیراً گزیده دیگری از قصاید ناصر خسرو به انگلیسی ترجمه شده است. نک:

. A. rT, naviD s'warsuhK- i- ris? aN morf sesreV detceleS: modsiW morf dleihS a ekaM .
)۱۹۹۳, nodnoL(lommihcS

درمورد سفرنامه ناصر خسرو، صرف نظر از ویرایش شفر که خود مبنای چندین چاپ دیگر از این کتاب بوده که در هند و ایران انتشار یافته است، و ویرایش دبیر سیاقی، باید از ویرایش م. غنی‌زاده نیز که در ۱۳۴۱ / ۱۹۲۲ در برلین به چاپ رسید یاد کرد. سفرنامه، علاوه بر آنکه به وسیله شفر به زبان فرانسوی و به وسیله تکستن به زبان انگلیسی ترجمه شده، به زبان روسی نیز به وسیله ی. ا. برتلس (لنینگراد، ۱۹۳۳)، به زبان اردو به وسیله م. ثروت الله (لکهنو، ۱۹۳۷)، به زبان عربی به وسیله یحیی الخشّاب (قاهره، ۱۹۴۵)؛ ویرایش دوم، بیروت، ۱۹۷۰)، و به زبان ترکی به وسیله . ا. طرزی (استانبول، ۱۹۵۰) برگردانیده شده است. برای درک اندیشه‌ها و افکار ناصر خسرو همچنین ضروری است که آثار منتشر او نیز مطالعه شود. این آثار شامل مجموعه کوچکی نیز که در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی محفوظ مانده است می‌شود: از جمله این آثار او، بویژه باید از وجه دین، ویراسته محمد قزوینی و محمود غنی زاده (برلین، ۱۳۴۳ / ۱۹۲۴)، و ویرایش بهتری از آن به وسیله غلامرضا اعوانی (تهران، ۱۹۷۷)، و شش فصل او، که روشنایی نامه نیز خوانده می‌شود و ایوانوف آن را ویراسته و ترجمه کرده است (لیدن، ۱۹۴۹)، و دیگر آثار او که نسخ خطی آنها در کتابخانه‌های استانبول

و جاهای دیگر یافت شده‌اند، همچون خوان الاخوان، جامع حکمتین، و زاد المسافرین، ویراسته م. بذل الرحمن (برلین، ۱۹۲۳/۱۳۴۱)، یاد کرد.

(۱۳۷). برای مثال نک: ناصر خسرو، گشایش و رهایش، ویراسته سعید نفیسی (لیدن، ۱۹۵۰)، صفحات ۸۲، ۱۲۱، ۱۲۳؛ ترجمه ایتالیایی آن تحت عنوان

selpan(inocnoR- inappiliF. P. rt, enoizarebil alled e otnomilgoics olled orbil II ۱۰۰ , dna ۹۹, ۶۸. pp,)۱۹۵۹

که ناسخ صریحا اذعان دارد که بعضی عبارات متن اصلی را حک و اصلاح و جرح و تعدیل کرده است. از سوی دیگر، آن دسته از آثاری که در نزد اسماعیلیان محفوظ مانده از چنین دستبردهایی در امان مانده است.

(۱۳۸). درباره زندگی، آثار و افکار ناصر خسرو، صرف نظر از آثار خود وی، می توان به کتب و مراجع زیر رجوع کرد: از میان فرهنگهای اعلام (تذکره شاعران) دولتشاه بن علاء الدوله، تذکره الشعراء، ویراسته.

ا. گ. براون (لندن- لیدن، ۱۹۰۱)، صفحات ۶۱-۶۴؛ و ترجمه جزئی آن به انگلیسی تحت عنوان

yabmoB(ahhcaV. B. P. rt, steoP eht fo sriomeM ,۱۹۰۹(

صفحات ۲۹-۳۳-

ص:۷۳۳

W. de, eigololiHP nehcsinari red ssirdnurG ni," rutarettiL ehcsisrepueN",? ehtE. H, . enworB. G. E; ۲۸۲- ۲۷۸. pp, ۲. lov,)۱۹۰۴- ۱۸۹۵, grubssartS(nhuK. E dna regieG. pp yllaicepse, (۱۹۰۵) SARJ", tsidnagaporP dna, rellevarT, teoP, warsuhK- i- risaN". pp, i? daS ot iswadriF morf, aisreP fo yrotsiH yraretiL A, enworB; ۳۵۲- ۳۱۳, (۱۹۶۸, thcerdroD) nhaJ. K. de, erutaretiL nainarI fo yrotsiH, akpyR. J; ۲۴۶- ۲۱۸; ۱۸۹- ۱۸۵. pp

ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۲- /-۱۹۶۳) جلد دوم، صفحات ۱۶۵- ۱۶۶، ۴۴۳- ۴۵۶، و ۸۹۳- ۸۹۸؛ و چند پژوهش از مهدی محقق، از جمله تحلیل اشعار ناصر خسرو (چاپ سوم، تهران ۱۳۵۹/ ۱۹۸۰)، و مقالاتی که در کتاب بیست گفتار او (تهران، ۱۹۷۶)، صفحات ۲۷۹- ۳۰۰ و ۳۵۹- ۳۶۴، آمده است.

پس از کوششهای مقدماتی اته، براون، و تقی زاده عده‌ای از محققان جدید تلاش کرده اند تا روشنی تازه ای بر وجوه مختلف زندگی ناصر خسرو و نقش وی در نهضت اسماعیلیه بیندازند؛ از این جمله بویژه نک:

te eihposolihp as, esueigiler e? esnep as, egayov nos, warsohK? e- ris? aN, bahcahK le. Y, yabmoB(msiliamsI dna warsuhK i- risaN. wonavI. W;)۱۹۴۰, oriaC) eis? eop as; yabmoB) yhpargoiB s'warsuhK i risaN ni smelborP, wonavI osla; (۱۹۴۸ dna ۱۹۵۶ uarsuhK- i- ris? aN", nibroC; ۱۴۴- ۱۲۸ dna ۴۸- ۴۶, ۳۹- ۲۵. pp, edut? E, nibroC, s'letreB; ۵۴۲- ۵۲۰. pp, ۴. lov, narI fo yrotsiH egdirbmaC ni," msil? i? amsI nainarI- inappiliF; ۲۵۶- ۱۴۹. pp; r? upnayir? A. rt; ۲۶۴- ۱۴۸. pp yllaicepsE, vorsohK i risaN; ۱۲۷- ۱۲۱. pp, itileamsI, inocnoR

و یک رشته تحقیقات و بررسیها ی کوچکتر به وسیله برتلس، دبیر سیاقی، و دیگران در یادنامه ناصر خسرو که به مناسبت هزاره او انتشار یافته است. نیز نک:

nodnoL(yevruS lacihpargoilbib- oiB A: erutaretiL naisreP, yerotS. A selrahC; ۱۹۲۷, (۱۱۴۱- ۱۱۳۸. pp, ۲ trap, ۱. lov

غالب، اعلام، صفحات ۵۶۲- ۵۷۲؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۸۹- ۹۶؛ همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۵۹- ۱۶۳؛

IE", warsuhK i- ris? aN", slehtreB. E; ۴۳۶- ۴۳۰ dna ۱۲۵- ۱۱۱. pp, oiB, alawanooP. , ۱۰۰۷- ۱۰۰۶. pp, ۷. lov, ۲ IE", warsuhK i- ris? aN", ijnaN. A dna, ۸۷۰- ۸۶۹. pp, ۳. lov

(۱۳۹). دیوان، ویراسته تقوی، صفحه ۱۷۳؛ ویراسته مینوی، صفحه ۵۰۷.

(۱۴۰). سفرنامه، ویراسته شفر، متن صفحات ۱- ۲؛ ترجمه صفحات ۳- ۴؛ ویراسته غنی زاده، صفحه ۳؛ ویراسته دبیر سیاقی، صفحه ۲.

(۱۴۱). دیوان، ویراسته تقوی، صفحات ۱۷۲- ۱۷۷؛ ویراسته مینوی، صفحات ۵۰۵- ۵۱۵؛ در ناصر خسرو ایوانوف ترجمه و تجزیه و تحلیل شده است، صفحات ۱۷- ۳۵، و همچنین در کتاب مسائل او صفحات ۲۱- ۴۰.

(۱۴۲). سفرنامه، ویراسته شفر، متن صفحات ۴۲- ۵۶؛ ترجمه، صفحات ۱۲۴- ۱۶۰؛ ویراسته غنی زاده، صفحات ۵۹- ۸۱؛ ویراسته دبیر سیاقی، صفحات ۷۴- ۱۰۰.

(۱۴۳). نک: سه اثر ناصر خسرو: زاد المسافرین، صفحه ۳۹۷؛ جامع الحکمتین، صفحات ۱۵، ۱۶- ۱۷، دیوان،-

ص: ۷۳۴

ویراسته تقوی، صفحات ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۷۲، ۴۷۸؛ ویراسته مینوی، صفحات ۸، ۱۰، ۱۷، ۵۱، ۵۶، ۸۶، ۹۲، ۳۶۶، ۴۱۶، ۴۵۹، ۴۹۰ و جاهای دیگر.

اما نک:

۴۸-۴۹. pp, smelborP sih osla dna ۴۵-۴۳. pp, warsuhK i- risaN, wonavI

که در آنجا بحث شده است که ممکن است ناصر خسرو در تشکیلات دعوت اسماعیلی تنها آرزوی چنان منصب و مقامی را می‌کرده است.

(۱۴۴). ابو المعالی. بیان الادیان، صفحات ۳۹-۴۰. عبارات مورد بحث در ویرایش جزئی شفر از این اثر در enasreP eihtamotserhC، پاریس، ۱۸۸۳-۱۸۸۵، جلد اول، صفحه ۱۶۱، نیز آمده است. برای اشارات خود ناصر خسرو به مسافرتش به مازندران نک: دیوان او، ویراسته تقوی، صفحات ۴۱۳ و ۵۰۶؛ ویراسته مینوی، صفحات ۵۶ و ۵۱۶.

(۱۴۵). ناصر خسرو، زاد المسافرین، صفحات ۳ و ۴۰۲، نیز دیوان او، ویراسته تقوی، صفحات ۱۱۰، ۲۱۷، ۴۳۰، و ۴۴۸؛ ویراسته مینوی، صفحات ۱۶۲، ۲۳۴، ۲۸۷، ۴۳۶؛ ترجمه ویلسن و اعوانی، صفحات ۷۳ و ۱۱۳.

(۱۴۶). ناصر خسرو در بسیاری از قصاید خود به این حوادث ناگوار اشارت دارد : نک: دیوان او، ویراسته تقوی، صفحات ۵، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۵، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۸۷، ۴۲۹، ۴۶۵، ۴۶۷، و ۴۸۹؛ ویراسته مینوی، صفحات ۱۱، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۶-۱۵۷، ۲۰۹، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۴۳، ۳۵۱، ۴۰۰-۴۰۱، ۴۱۹، ۴۳۵، و ۵۳۹؛ ترجمه ویلسن و اعوانی، صفحات ۶۲، ۹۷، و ۱۱۳.

(۱۴۷). نک: زاد المسافرین، صفحه ۲۸۰.

(۱۴۸). دیوان، ویراسته تقوی، صفحه ۲۸۱؛ ویراسته مینوی، صفحه ۱۹۵؛ ترجمه ویلسن و اعوانی، صفحه ۱۱۵، که در اینجا پانزده به غلط به پنجاه ترجمه شده است.

(۱۴۹). نک: جامع الحکمتین، صفحات ۱۵، ۱۷، ۳۱۴، و ۳۱۶، و عبد الحی حبیبی، «علی بن اسد»، دانشنامه ایرانیکا، جلد اول، صفحه ۸۴۸.

(۱۵۰). دیوان، ویراسته تقوی صفحات ۸، ۳۶، ۱۰۶، ۱۴۴، ۲۰۳، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲-۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۵۴، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۹۲، و ۴۹۷؛ ویراسته مینوی، صفحات ۱۷، ۶۰، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۵۱، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۲۸، ۳۲۶، ۳۴۸، ۳۷۲، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۸۷؛ ترجمه ویلسن و اعوانی، صفحات ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۵. نیز نک: به ناصر خسرو، وجه دین، ویراسته غنی‌زاده، صفحه ۲۱۰؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۲۴۲-۲۴۳.^{۲۶۵}

(۱۵۱). دیوان، ویراسته تقوی، صفحه ۹۸؛ ویراسته مینوی، صفحه ۶۱.

(۱۵۲). در بعضی از آثار نزاری، که ایوانوف شخصا دیده بوده، دیرترین تاریخ مرگ ناصر خسرو حتی سال ۴۹۸/۱۱۰۴ ذکر شده است. نک:

۱۵۹. p, erutaretiL iliamsI sih osla dna ۱۶- ۱۵. pp, smelborP, wonavI .

(۱۵۳). نک: ایوانوف، مسائل، صفحه ۴۳؛ برتلس، ناصر خسرو، صفحه ۱۹۰؛ ترجمه آرین پور صفحه ۱۸۷؛ و خلیل الله خلیلی «مزار ناصر خسرو»، یغما، سال بیستم، شماره ۹ (۱۳۴۶/۱۹۶۷) صفحات ۴۷۲-۴۷۶، که توصیف مشروحی است از جای مزار شاعر به قلم یک شاعر و سیاستمدار افغانی.

(۱۵۴). نک: مادلونگ، «امامت»، صفحات ۱۲۷-۱۳۲ که در آن گونه های مختلف این عقیده مورد بحث قرار گرفته است. نیز نک: احمد بن ابراهیم نیشابوری، اثبات الامامة، ویراسته م. غالب (بیروت-

ص:۷۳۵

(۱۹۸۴) که به وسیله یکی از داعیان معروف فاطمی، که در دوره های خلافت العزیز بالله و الحاکم بامر الله می زیسته، نوشته شده است.

(۱۵۵). کرمانی تعبیر و تفسیر خود را درباره عقیده امامت در کتاب مباسم خویش، ویراسته حسین، صفحات ۵۶-۵۹، ۶۱، ۶۳-۶۴، و ۶۶ و در الرسالة الواعظه، ویراسته حسین، صفحات ۱۱-۱۴ و ۲۱ به بعد بسط داده است. این هردو رساله در مجموعه رسائل کرمانی، در صفحات ۱۱۴-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۴-۱۳۶، و ۱۴۲، به بعد آمده اند، و همچنین در بخش عمده مقاله دوّم کتاب المصاییح فی اثبات الامامة از همو، نیز نک: کرمانی، راحة العقل، صفحات ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۷-۱۶۸، ۲۶۱، ۳۷۹ به بعد، ۳۹۰ به بعد، و ۴۲۴-۴۳۰.

(۱۵۶). المؤید، المجالس، جلد اول، صفحه ۳۶۳.

(۱۵۷). الصوری، القصيدة الصوریة، ویراسته عارف تامر (دمشق، ۱۹۵۵)، بویژه صفحات ۴۱-۷۱. درباره این داعی نک: غالب، اعلام، صفحات ۲۸۲-۲۸۳؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۷۱؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحه ۱۱۰.

(۱۵۸). الصوری، القصیده، صفحه ۶۸.

(۱۵۹). همان منبع، صفحات ۶۷ به بعد.

(۱۶۰). روایات اسماعیلی تألیف این کتاب را، که قبلاً نیز از آن یاد کرده ایم، به بدر الجمالی نسبت می دهد، هرچند در بعضی از نسخ فهرست المجدوع، مانند نسخه ای که اساس طبع منزوی بوده است (صفحه ۱۳۶-۱۳۷)، این کتاب به المؤید فی الدین شیرازی نسبت داده شده است. محمد کامل حسین، ویراستار دانشمند المجالس المستنصریه، در بحث خود در مقدمه کتاب آن را از داعی گمنامی می داند.

اما اکرون س. م. استرن در مقاله خود به نام «قاہره به عنوان مرکز نهضت فاطمی»، در ud euqolloC eriaC، صفحات ۴۳۹-۴۴۰، ثابت کرده است که نویسنده این مجالس ابو القاسم عبد الحاکم بن وهب الملیجی، قاضی القضاة در قاہره، در طی سالهای ۴۵۰-۴۵۲ هجری قمری، در دوره خلافت مستنصر بوده است. نیز نک:

; ۲۰۳-۲۰۱. pp, etatS fo yroehT dimitaF, sitoikitaV

ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۴۶-۴۷، و ۴۹؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۳۱۹-۳۲۰.

(۱۶۱). الملیجی، المجالس المستنصریّه، صفحه ۳۰.

(۱۶۲). همان کتاب، صفحات ۳۰-۳۱، ۳۲، ۳۶-۳۷، ۶۴ و ۱۱۷. مؤلف از این واقعیت آگاه است که مستنصر، به قول خودش، نوزدهمین امام پس از حضرت محمد (ص) بوده است. باوجوداین، به نظر می آید که وی شمارش متفاوتی از امامان را نیز آغاز کرده بوده که با تأسیس خلافت فاطمی شروع می شده و، در نتیجه، مستنصر هشتمین امام و هشتمین از میان خلفا محسوب می شده که منظور از خلفا به زبان اصطلاحی او همان امامان- خلفای فاطمی بوده است.

(۱۶۳). المجالس المستنصریّه، بویژه صفحات ۴۳-۴۷.

(۱۶۴). ناصر خسرو، وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۹، ۱۲، ۳۳، ۴۲، ۱۱۰-۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۰۳، و ۲۴۵؛ ویراسته اعوانی، ۱۳، ۱۶، ۴۳، ۵۴، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۱۲، و ۳۳۵.

(۱۶۵). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۷۶، ۸۰، ۹۴، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۹۴، ۱۹۶-۱۹۸، و ۲۳۱؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۹۴، ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۶-۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۷-۲۲۸، و ۲۶۵.

ص: ۷۳۶

(۱۶۶). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحه ۲۱۲؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۲۴۴-۲۴۵.

(۱۶۷). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۸۶-۸۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۳، ۲۱۲، و ۲۲۳؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۱۰۴-۱۰۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۷-۱۸۸، ۲۴۴-۲۴۵، و ۲۵۶-۲۵۷.

(۱۶۸). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۴۶-۵۱ و ۱۴۷؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۶۰-۶۵ و ۱۶۹-۱۷۰؛ نیز نک: ناصر خسرو، جامع الحکمتین، صفحات ۱۱۱-۱۱۲.

(۱۶۹). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۱۰۹، ۱۳۵، و ۲۹۳؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۱۲۶-۱۲۷، ۱۵۷، و ۳۳۱؛ و جامع الحکمتین، صفحه ۱۶۳.

(۱۷۰). وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحه ۲۱۵؛ ویراسته اعوانی، صفحه ۲۴۸.

(۱۷۱). اما مادلونگ در مقاله «امامت» خود، صفحه ۱۳۱، خلقان را به مفهوم تصحیف خلفا یا نائبان قائم گرفته است. اما ناصر خسرو در جاهای دیگر وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۱۳۱ و ۱۵۴، ویراسته اعوانی، صفحات ۱۵۳ و ۱۷۷، خود صریحا از خلیفه قائم سخن می گوید.

(۱۷۲). نک: وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۵۱، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۱۲، و ۲۴۱؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۶۵، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۴۲، ۲۴۵، و ۲۷۶. نیز نک: آثار زیر از ناصر خسرو: شش فصل، متن، صفحات ۲۹، ۳۸، ۳۹-۴۴؛ ترجمه صفحات ۶۶، ۷۹، و ۸۰-۸۷؛ گشایش و رهایش، صفحه ۹۲؛ ترجمه فیلیپانی - رونکونی، صفحه ۷۴؛ خوان الاخوان، ویراسته یحیی الخشاب، صفحات ۲۴۵ به بعد؛ همان ویراسته قویم، صفحات ۲۸۱ به بعد؛ زاد المسافرین، صفحات ۴۷۶-۴۸۴؛ و جامع الحکمتین صفحات ۱۲۱-۱۲۲، و ۱۶۳-۱۶۵.

(۱۷۳). مادلونگ، «امامت»، صفحه ۱۳۲.

(۱۷۴). ابن الاثیر، الکامل، جلد نهم، صفحه ۲۰۵؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته هانری ماسه، صفحه ۶؛ همان ویراسته سید، صفحه ۱۳؛ مقریزی، اتعاظ، ویراسته احمد، جلد دوم، صفحه ۲۲۳؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۵۳. نیز نک:

ed selc? eis eV te eVI xua dadhgaB? a sesueigiler snoitatigA seL", tsuoal. H. ff ۱۷۵. pp, noitasiliviC cimalsI ni," erig? eh'l

(۱۷۵). گزیده‌هایی از کتاب المستظهری غزالی همراه با تجزیه و تحلیل آن گزیده‌ها نخستین بار به وسیله ا.

گلدزیهر در کتابش به نام

pp sisylana ۱-۸۱. pp txet, etkeS- ajjin? it? aB eid negeg? il? azaG sed tfirhcstiertS .۳۶ - ۱۱۲

به چاپ رسید، اما متن کامل این کتاب را، که مشتمل بر ده فصل است و عنوان فضائح الباطنیة دارد، عبد الرحمن بدوی ویراست و به چاپ رسانید (قاهره، ۱۹۶۴). نیز نک: غزالی، المنقذ من الضلال، ویراسته ج صلیبا و ک. عیاد (چاپ یازدهم، بیروت ۱۹۸۳)، صفحات ۸۹، ۱۱۷-۱۲۹، و ۱۵۴ به بعد؛ همان ویراسته و ترجمه فرید جبر (بیروت ۱۹۵۹) متن صفحات ۱۵، ۲۸-۳۴ و ۴۶ به بعد، ترجمه فرانسوی صفحات ۶۷، ۸۵-۹۴، و ۱۰۸ به بعد، و

pp)۱۹۵۳, nodnoL(? il? azahG- la fo ecitcarP dna htiaF ehT, ttaW yromogtnoM. W. ff .

۷۱ dna ۵۴- ۴۳, ۲۶

که ترجمه زندگینامه روحانی غزالی یعنی المنقذ من الضلال را تحت عنوان عنوانD rorrE ecnarevileD morF دربردارد؛

ff ۳۳۵, ۳۲۶- ۲۹۴. pp,)۱۹۵۸, siraP(ilazahG noles edutitrec ed noiton aL, erbaJ. F .

-

ص:۷۳۷

ilazahG- la ed servuea sed eigolonorhc ed iassE, segyuoB. M dna, ۳۶۸- ۳۴۸ dna A: ,
lautcelletnI milsuM, ttaW. M. W; ۳۲- ۳۰. pp,)۱۹۵۹, turieB(drallA. M. de, eriotSiH,
nibroC; ۱۷۵- ۱۷۴ dna ۸۶- ۷۳. pp, (۱۹۶۳, hgrubnidE) ilazahG- la fo ydutS; ۱۸۸- ۱۸۳. pp,
۲. lov, malsI fo erutneV, nosgdoH; ۲۶۱- ۲۵۱. pp

عبد الحسين زرین کوب، فرار از مدرسه : درباره ابو حامد غزالی (ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۵۶ / ۱۹۷۷)، صفحات ۴۴-
۴۵، ۵۳-۵۴، ۶۵-۶۶، ۷۲-۷۳، ۷۶-۸۰، و ۱۵۰-۱۵۲؛

pp, noitasiliviC cimalsI ni", laviveR? innuS ehT", isidkaM. G .۱۵۵-۱۶۸ ,

و فرهاد دفتری، «غزالی و اسماعیلیه»، معارف، سال اول (مارس ۱۹۸۵) صفحات ۱۷۹-۱۹۸.

(۱۷۶). نک:

dna ۸۸, ۸۶- ۸۵, ۵۷- ۵۶, ۴۶- ۴۵, ۳۳- ۳۲. pp, ilazahG- la ed servueO, segyuoB ۱۱۳ .

رساله کوچک ضداسماعیلی غزالی قواصم الباطنیّه را محقق ترک، احمد آتش، تصحیح و ترجمه کرد و در مجله دانشکده
الاهیات دانشگاه آنکارا، مجلدات ۱- ۲ (۱۹۵۴)، صفحات ۲۳-۵۴، به چاپ رسانید.

(۱۷۷). علی بن محمد بن ولید، دامغ الباطل، ویراسته م. غالب (بیروت، ۱۹۸۲)، دو جلد؛ نیز نک:

ni, " sirroM. J. rt,? il? azahG fo cimeloP eht ot esnopseR? il? i? amsI ehT", nibroC. H
dna, ۷۰- ۶۹. pp, erutaretiL iliamsI, wonavI; ۹۸- ۶۹. pp, snoitubirtnoC? il? i? amsI. ۱۵۹.

p, oiB, alawanooP

(۱۷۸). ناصر خسرو، سفرنامه، ویراسته شفر، متن صفحات ۸۱ به بعد، ترجمه صفحات ۲۲۵ به بعد؛ همان ویراسته غنی‌زاده، صفحات ۱۲۲ به بعد؛ ویراسته دبیر سیاقی، صفحات ۱۴۷ به بعد. نیز نک:

pp, snigirO, siweL dna, ff ۱۵۵. pp, eriom? eM, ejeoG ed. ۹۹-۱۰۰.

(۱۷۹). نک:

dna, ۳۰-۵. pp", n? iarhaB ud sehtamraC sed eripme'I ed niF aL", ejeoG ed. J. M. ۶۶۴.
p",? itamraK", gnuledaM

(۱۸۰). المستنصر بالله، السجلات، صفحه ۱۷۹، و همدانی «نامه‌های مستنصر»، صفحه ۳۳۲.

(۱۸۱). صرف نظر از ابن الصیرفی، الاش‌اره، که مأخذ عمده و اصلی درباره این موضوع است، نک : قلقشندی، صبح الاعشی، جلد سوم، صفحات ۴۸۵-۴۸۶، و جلد هفتم، صفحات ۷۸-۸۱، و ۱۰۷ به بعد؛ و مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۴۳۸ به بعد. نیز نک: عبد المنعم ماجد، نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر (قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۵)، جلد اول، صفحات ۷۸-۹۳؛ حسن، تاریخ، صفحات ۲۶۸-۲۷۹؛ المناوی، الوزارة، بویژه صفحات ۳۳-۹۹ و

etareiziV dimitaF ehT, damI- la. S alieL; ۳۰۹-۳۰۳. pp, edimitaF tafilaC, iuoarhcaD. ,
)۱۹۹۰, nilreB(۱۱۷۲-۹۶۹

(۱۸۲). برای تمییز این دو دسته از وزیران نک : ابو الحسن علی‌الماوردی، الاحکام السلطانیه (بیروت، ۱۹۷۸) صفحات ۲۲-۲۹. نیز نک:

pp, etatS fo yroehT dimitaF, sitoikitaV. ۹۵-۹۸.

(۱۸۳). نک:

OEIA", etimit? aF euqop? e'l? a etpyg? E ne snein? omrA sel rus setoN", dranaC. M. ۱۳,
)۱۹۵۵, pp, ۱۴۳-۱۵۷)

ص:۷۳۸

کانارد همچنین بیان می‌کند سیاستهایی که وزرای ارمنی، همچون بدر الجمالی و بهرام، در پیش گرفتند مهاجرت عده زیادی از آرامنه را به مصر عهد فاطمی تشویق کرد، و در آنجا بسیاری از آنان به مقامات و مشاغل بالا رسیدند.

(۱۸۴). برای بحث مفصل درباره سازمان دولت فاطمی در شمال افریقا و منابع و مأخذ مربوط به این مطلب نک:

dna ۳۹۵- ۲۷۹. pp, edimitaF tafilaF, iuoarhcaD ۴۷۳ -۴۹۱ .

(۱۸۵). برای سازمان دولت فاطمی و نهادهای مختلف آن در مصر نک: ابن الصیرفی، قانون دیوان الرسائل، ویراسته علی بهجت (قاهره، ۱۹۰۵) که منبع و مأخذ عمده ما درباره رسوم دیوان الانشاء است. ه ماسه آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده است:

، ۱۱ "IE nbI- ifar? iaC-? edoC,? al ed eirellecnaHC tat? E'd edoir? aF edimit?)edimit? OAFIB, (۱۹۱۴، ۶۵- ۱۲۰) pp,

قلقشندی، صبح الاعشی، جلد اول، صفحات ۸۹ ببعده، ۱۰۱ به بعد، ۱۳۰- ۱۳۹، و جلد سوم، صفحات ۴۶۷- ۵۲۸، بخش اخیر را م. کانارد در

، ۱۹۵۷(sreiblA(tpyg? E ne sedimit? aF sed snoitutitsni seL ,

صفحات ۳- ۶۰ آورده است؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۹۷- ۴۰۳، ۴۰۸ به بعد، ۴۹۰ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۲۲۵ به بعد، و ۲۸۰ به بعد، و ۲۹۵ به بعد. از جمله منابع و مأخذ دست دوم باید از کتابها و مقالات زیر یاد کرد: ماجد، نظم، جلد اول، صفحات ۹۴- ۱۳۴، ۱۹۱ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۹- ۱۳۶، که بحث مفصلی درباره مراسم و تشریفات درباری و اداری فاطمیان دارد؛ ماجد، ظهور، صفحات ۲۸۹ به بعد، و نیز مقاله او

- ۵۷- "E'L", sedimitaF sel suos etpyg? E ne er? eicnanif noitasinagro'L"; ۴۷- ۵۳، eniarop (۳۰۸. on, ۱۹۶۲) , ۴۷. pp,

ع. مصطفی مشرفه، نظم الحکم بمصر فی عصر الفاطمیین (چاپ دوم، قاهره، بدون تاریخ)؛ حسن، تاریخ، صفحات ۲۶۴ به بعد، ۲۷۹- ۳۰۵، و ۶۲۸- ۶۷۳؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۸۷ به بعد، ۹۹- ۱۰۳، و ۱۲۶ به بعد؛ حسین، فی ادب، صفحات ۳۱۱- ۳۲۳؛ سرور، مصر، صفحات ۱۷۹- ۱۹۵، و ۲۰۵- ۲۱۷، و

citaisA eht fo lanruoJ, " sdimitaF eht rednu noitartsinimda", niddumamI. M. S. ۲۶۹- ۲۵۳. pp,)۱۹۶۹(۱۴, natsikaP fo yteicoS

ک. اینوستراتتسف نیز بررسی مبسوطی در باب مراسم و تشریفات فاطمیان به عمل آورده است. نک:

مقاله وی تحت عنوان:

ayineleydtO oganhcotsOV iksipaZ, " vofilahk hkiksdimiutaf dzeiuv yunnevtsehztO"; ۱۱۳- ۱. pp,)۱۹۰۶(۱۷, avtsehchsbO ogaksehcgoloehk rA ogakssuR ogaksrotarepmI. M; ۳۶۲- ۳۲۹. pp, (۱۹۳۵) ۱۴, GMDZ, " nedimitaF red ezt? ahcS eiD", elhaK. P ed iassE: nitnazyB lainom? er? ec el te etimitaF lainom? er? eC eL", dranaC ud noissecorp aL" sih

osla dna ۴۲۰- ۳۵۵. pp, (۱۹۵۱) ۲۱, noitnazyB", nosirapmoc. ۳۹۵- ۳۶۴. pp, (۱۹۵۲) ۱۰,
OEIA, " sedimitaF sel zehC nA levuoN

نک:

Y; ۵۶- ۳۷. pp,)۱۹۷۸(۵۵, malsI reD", noitazinagrO yratiliM dimitaF", rihseB. J. B .

-

ص:۷۳۹

SEMJI", ۱۰۹۴- ۹۶۸/ ۴۸۷- ۳۵۸, tpygE dimitaF ni yteicoS dna, omigeR, ymrA", veL, ,
nedieL(tpygE dimitaF ni yteicoS dna etatS, veL. Y dna, ۳۶۵- ۳۳۷. pp,)۱۹۸۷(۱۹. (۱۹۹۱

(۱۸۶). نک:

SN, SARBBJ", adnagaporP dimitaF eht fo noitazinagrO ehT", wonavI. W; . ff ۶۴. ۱۵,
pp, feirB sih dna; ۳۵- ۱. pp,)۱۹۳۹

حسین، فی ادب، صفحات ۱۹ به بعد، و ۳۳ به بعد؛ حسن، تاریخ، صفحات ۳۲۶- ۳۵۴، ۳۷۱- ۳۸۴؛ زاهد علی، تاریخ،
جلد دوم، صفحات ۲۱۱- ۲۲۵؛ ماجد، نظم، جلد اول، صفحات ۱۷۷- ۱۹۰؛ نیز کتاب دیگر او، ظهور، صفحات ۳۱۹-
۳۳۹

ud euqolloC ni", tnomevoM? il? i? amsI eht fo ertneC eht sa oriaC", nretS. M. S. ۴۵۰-
۴۳۷. pp, eriaC

این مقاله در کتاب seidutS او، صفحات ۲۳۴- ۲۵۳، نیز چاپ شده است.

hawaD imit? aF eht fo erutcurtS lanoitasinagrO eht fo noitulovE", inadmaH. A. M; ,"
۸۳۲. P, I. lov, ۲ IE", b? aB", siweL. B; ۱۱۴- ۸۵. pp,)۱۹۷۶(۳, seidutS naibarA. pp ۶. lov,
RIE,"? i? aD", yratfaD. F, ۹۸- ۹۷. pp, ۲. lov, ۲ IE,"? i? aD", nosgdoH. S. G. ۱۷۰- ۱۶۸.
pp, ۲. lov, ۲ IE,"? awaD", dranaC. M dna ۵۹۳- ۵۹۰

(۱۸۷). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۹۰-۳۹۱ و جلد دوم، صفحات ۳۴۱-۳۴۲؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحات ۱۱۸-۱۲۱. نیز نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد دهم، صفحات ۴۳۴-۴۳۹؛ حسین، فی ادب، صفحات ۲۳ به بعد و ۳۳-۴۱ و

. ۱۰۳۳. W. gnuledaM, siljdaM", nI: amsI i? il? egasU? IE", ۲ lov, ۵. p

(۱۸۸). رساله مورد بحث کتاب الاقتصار قاضی نعمان است که م . وحید میرزا آن را به چاپ رسانیده است (دمشق، ۱۹۵۷).

(۱۸۹). این کتاب همان اختلاف اصول المذاهب قاضی نعمان است [ویراسته لکهندوالا (سیملا، ۱۹۷۲) نیز ویراسته م . غالب (بیروت، ۱۹۷۳)] که کتابی احتجاجی درباره اصول شریعت اسلامی از نظر مکتبهای فقهی مختلف است.

(۱۹۰). نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد هشتم، صفحات ۲۳۹-۲۴۱ (در کتاب مجموعه الوثائق الشیال تجدید چاپ شده است، صفحات ۱۹۹-۲۰۲)، و جلد یازدهم، صفحات ۶۱-۶۶، که نامه های انتصاب حکمرانان فاطمی شهرهای فرما، عسقلان، و جاهای دیگر را نقل می کند؛ در این نامه ها به حکمرانان دستور داده شده است که به داعیان محلی کمک کنند و از این داعیان به عنوان نمایندگان الدعوة الهادیه یاد شده است.

(۱۹۱). قلقشندی، صبح الاعشی، جلد سوّم، صفحه ۴۸۳، و مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۹۱، ۴۰۳.

(۱۹۲). نک: مقدمه حسین بر دیوان المؤید فی الدین شیرازی، صفحات ۴۸-۵۷، و ع. الهمدانی، «سیره»، صفحات ۱۰۷ به بعد. اما باید یادآور شویم که اصطلاح داعی الدعاة به صورت یک عنوان رسمی نیز در دو نامه از نامه های مستنصر به صلیحیون، مورخ ۴۶۱/۱۰۶۹، برای المؤید به کار رفته است. نک:

۳۲۴ la- admaH- in?, "risnatsuM- la fo sretteL", pp. ۳۲۲ dna

و نیز فهرست المجدوع، صفحه ۴۰.

(۱۹۳). به عنوان مثال نک: ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۱۰؛ ویراسته سیّد، صفحه ۱۸؛ و مقریزی، -

ص: ۷۴۰

اتعاظ، ویراسته احمد، جلد دوّم، صفحه ۲۵۱.

(۱۹۴). کرمانی، راحة العقل، صفحات ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۲۴، ۲۶۰-۲۶۲، و ۳۴۹؛ خلاصه آن به انگلیسی در

۱۹-۲۳. pp, ۲ seidutS, wonavI

نیز نک: المؤید، المجالس، جلد سوّم، صفحات ۲۲۰، ۲۵۶-۲۵۷، و ۲۶۳-۲۶۴. مرتبه باب در چند مأخذ اسماعیلی مختلف بعد از عهد فاطمی که در یمن نوشته شده نیز توصیف شده است. برای مثال نک: ارجاعاتی که در

، ۸۲، ۸. dna، ۱۷۵ sisonG- etxeT red etliamsI. R. de، negnitt? oG(nnamhtortS. pp) ۱۹۴۳، ۱۵۴، ۱۰۲

آمده است.

(۱۹۵). نعمان. تأویل الدعائم، جلد دوّم، صفحه ۷۴، و جلد سوّم، صفحات ۴۸-۴۹. نیز نک: السجستانی، اثبات، صفحه ۱۷۲ که هفت تا از این جزایر در آنجا نام برده شده، و آنها همراه با ترک از زمره مناطق عمده عالم به حساب آورده شده است.

(۱۹۶). اشاره مورد بحث که تنها موردی از نوع خود بوده که ایوانوف از آن اطلاع داشته در کتاب ظهور ایوانوف صفحات ۲۰-۲۱، آمده است. نیز نک:

. ff ۱۵. pp، ۲ seidutS، wonavi I .

درباره این مؤلف اسماعیلی و رساله البسمله او نک:

. ۱۴۶، ۱۴۰-۱۳۹. pp، erutaretiL iliamsI، wonavi I. dna، ۵۶ dna، ۵۴. pp، oiB، alawanooP

(۱۹۷). ابن حوقل، صورة الارض، صفحه ۳۱۰.

(۱۹۸). نعمان، تأویل الدعائم، جلد اوّل، صفحات ۱۱۴-۱۱۶، ۱۴۷، ۲۹۷. جلد دوّم صفحات ۱۱۶-۱۱۷، و جلد سوّم، صفحات ۸۶-۸۸، و نیز کتاب او، اساس، صفحات ۷۹-۸۰، ۱۲۷، ۱۹۰، و ۲۲۴. در برخی از منابع از دوازده حجّت روز و دوازده حجّت شب یاد شده است. نک: جعفر بن منصور الیمن.

اسرار النطقاء، ویراسته غالب، صفحات ۴۲، ۲۱۶-۲۱۷. نیز نک: ملاحظات حسین بن علی بن ولید (فت ۶۶۷/۱۲۶۸) در کتابش به نام رساله المبدأ و المعاد در ایران و یمن یعنی سه رساله اسماعیلی، ویراسته و ترجمه هانری کربن (تهران-پاریس، ۱۹۶۱)، متن صفحات ۱۱۴-۱۱۵، ترجمه صفحات ۱۶۷-۱۶۸ و دیگر متون یمنی متعلق به بعد از دوره فاطمی در sisonG- etxeT، صفحات ۱۰۲-۱۷۵.

(۱۹۹). در هرجزیره ای شاید نزدیک به سی داعی وجود داشته است. نک: ناصر خسرو، وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحه ۱۵۴؛ ویراسته اعوانی، صفحه ۱۷۸.

(۲۰۰). کرمانی، راحة العقل، صفحات ۱۳۴-۱۳۹، و ۲۲۴-۲۲۵. کربن آن را در "enivid einahpipE"، صفحات ۱۷۸-۱۸۴، که در کتابش به نام euqilcyc spmeT، صفحات ۱۰۳-۱۰۸، از نو تجدید چاپ شده، نقل کرده است.

مقاله کرین در کتاب مقالاتی از سالنامه اورانوس، جلد پنجم، صفحات ۱۰۰-۱۰۵، تحت عنوان "ynahpipE eniviD" به انگلیسی ترجمه شده است، این ترجمه سپس در زمان ادواری کرین مجدداً به طبع رسیده است (صفحات ۹۰-۹۵).

(۲۰۱). نک: ناصر خسرو. شش فصل، متن صفحات ۳۴-۳۶، ترجمه صفحات ۷۴-۷۷؛ و نیز به وجه دین او، ویراسته غنی‌زاده، صفحه ۲۲۱؛ ویراسته اعوانی، صفحه ۲۵۵؛ نیز نک: سلسله مراتبی که اشتروتمان در کتاب متون گنوسی خود، صفحه ۵۷، بر مبنای مندرجات آثار اسماعیلی مختلف، که در یمن نوشته-

ص: ۷۴۱

شده، عرضه داشته است. بعضی از این مراتب در خود آن کتاب، صفحات ۸۲، ۱۷۴ به بعد آمده‌اند.

(۲۰۲). نک: ابو حاتم الرازی، کتاب الاصلاح، منتخب در ۱۰۹. inadmaH, "noitulovE", p و السجستانی، اثبات، صفحات ۹۱، ۱۰۰، و ۱۲۸، و نیز اثر دیگر وی به نام کتاب الینابیع در سه رساله اسماعیلی، متن صفحه ۸، ترجمه صفحه ۲۱. کتاب الینابیع السجستانی را مصطفی غالب نیز تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است (بیروت، ۱۹۶۵)؛ اما ارجاع م به ویرایش کرین است. نیز نک: جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، ویراسته غالب، صفحات ۱۵۹، ۱۶۰، و ۲۲۰.

(۲۰۳). نعمان، کتاب الهمّة فی آداب اتباع الأئمة، ویراسته م. کامل حسین (قاهره، ۱۹۴۸) صفحات ۱۳۶-۱۴۰؛ تلخیص و ترجمه آن به انگلیسی تحت عنوان: گزیده‌هایی از کتاب الهمّة قاضی نعمان درباره آداب پیروان امام، به وسیله ج. موسکاتی و ا. م. مولوی (کراچی، ۱۹۵۰)، صفحات ۱۳۴-۱۳۵.

(۲۰۴). رساله گمشده نیشابوری به نام الرسالة الموجزة الکافیة فی آداب الدعاة را حاتم بن ابراهیم حامدی (فت ۵۹۶/۱۱۹۹) به تمام و کمال، به استثنای قسمت مقدمه، در پایان تحفة القلوب خود، که رساله‌ای درباره اصول عقاید اسماعیلی است و هنوز به چاپ نرسیده، آورده است. نیز در کتاب الازهار حسن بن نوع البهر و جی، که گزیده‌هایی از آثار اسماعیلی است، جلد دوم نقل شده است. کتاب اخیر نیز هنوز به صورت دستنویس است. نکات اصلی مطروحه در این رساله را می‌توان در مقاله ایوانوف به نام «تشکیلات دعوت فاطمی»، صفحات ۱۸-۳۵، ملاحظه کرد.

(۲۰۵). نک: نویری، نهاية الارب، جلد ۲۵، صفحات ۱۹۵ به بعد، و ترجمه آن در

ed . ycaS, esopxE, I. lov,? noitcudortnI, pp ۷۴ ff

ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۹۷ به بعد؛ و مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۹۱ به بعد. نیز نک:

. ۲۹-۲۱. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O

(۲۰۶). بغدادی، الفرق، صفحات ۲۸۲ به بعد؛ ترجمه هالکین، صفحات ۱۳۸ به بعد. و غزالی، فضائح الباطنیة، صفحات ۲۱-۳۲؛ نیز در

ff ۴۰. pp sisylana, ff ۴. pp txet, tfirhcstiertS: rehizldoG .

(۲۰۷). این دیدگاه رسمی فاطمی بخوبی در آثار کرمانی، بویژه الرسالة الواعظة او، که در رد عقاید و اندیشه های دروز نوشته شده است، آشکار است. نیز در نوشته های دیگر نویسندگان بزرگی که نظریات مرکز دعوت فاطمی را عرضه می کردند منعکس است. به عنوان مثال نک: نعمان، دعائم الاسلام، جلد اول، صفحه ۵۳؛ همچنین اساس او صفحات ۳۳ به بعد، ۳۴۷ به بعد، و ۳۶۴ به بعد؛ و تأویل الدعائم او، جلد اول، صفحات ۶۹-۷۱؛ المؤید فی الدین شیرازی، المجالس، جلد اول، صفحات ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۶۰، ۳۳۲، و ۳۵۱؛ و ناصر خسرو، وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۶۱-۶۷، و ۲۸۰-۲۸۱؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۷۷-۸۳؛ ۳۱۸-۳۱۹ که در آنجا گرایشهای اباحی (msinaimonitna) بشدت محکوم شده است. نیز نک: حسین، طائفة الاسماعیلیه، صفحات ۱۴۷ به بعد،

ff ۳۶ dna. ff ۳۱, ff ۲۳. pp, feirB, wonavI .,

(۲۰۸). بنابر گفته ابن الندیم، فهرست، جلد اول، صفحه ۱۸۹؛ ترجمه داج، جلد اول، صفحات ۴۷۱-۴۷۲، کتب و آثار اسماعیلی حتی در نیمه دوم قرن چهارم / دهم نادر و کمیاب بوده است. آثار عده ای از برجسته ترین مؤلفان اسماعیلی عصر فاطمی در کتاب راحة العقل کرمانی، صفحات ۲۱-۲۳، آمده است. اما کاملترین کتابشناسی ادبیات دعوت فاطمی، که برمبنای یازده مقوله و به ترتیب صعودی -

ص: ۷۴۲

اسرار مندرج در آنها از کتب فقهی شروع و به نوشته های کاملاً سری درباره حقایق ختم می شود، همانا فهرست المجدوع است که مبنای کار ای وانوف در نوشتن راهنمای ادبیات اسماعیلی بوده است. نیز نک: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۸۱ به بعد؛

dna, ۱۶- ۱۳ dna. ff ۱. pp, erutaretiL iliamsI sih osla; ۲۴- ۱۹. pp, ediuG, wonavI. ff ۲۳۵.
pp yllaicepse, " ydutS", eezyF

(۲۰۹). نعمان، دعائم، جلد اول، صفحات ۲۵-۲۷، و ۳۱ به بعد؛ ترجمه فیضی تحت عنوان htiaF fo kooB، صفحات ۲۹-۳۲ و ۳۶ به بعد؛ المؤید، المجالس، جلد اول، صفحات ۴۱۰-۴۱۱، و ملیجی، المجالس المستنصریه، صفحات ۲۹-۳۰.

(۲۱۰). در ویرایش دوم بررسیهای ایوانوف، صفحات ۸۷-۱۲۲، خلاصه شده است. متأسفانه ترجمه متون اصلی اغلاطی دربردارد.

(۲۱۱). کرمانی، کتاب الرياض، ویراسته عارف تامر (بیروت، ۱۹۶۰).

(۲۱۲). مؤلف به یک دستنویس بدون شماره صفحه الاصلاح ابو حاتم دسترسی داشته که در قرن نوزدهم در هند استنساخ شده بوده است، و نیز به عکس نسخه مجموعه فیضی که در دانشگاه بمبئی نگهداری می شود. عکس این نسخه همراه با فتوکپی اقلام دیگر مجموعه فیضی به مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن اهدا شده است. نک:

. ۸. alawairoG, eugolataC, fo eht eezyF noitcelloC, p,

(۲۱۳). برای نمونه نک: ادریس، عیون الاخبار، جلد پنجم، صفحات ۱۶۸-۱۶۹، که در آنجا مؤلف ستایش معز را برای کتاب الزینه ابو حاتم نقل می کند.

(۲۱۴). ناصر خسرو، خوان الاخوان، ویراسته الخشاب، صفحات ۱۱۲ به بعد؛ ویراسته قویم، صفحات ۱۳۱ به بعد؛ و نیز زاد المسافرین او، صفحات ۴۲۱-۴۲۲. نیز نک: توضیحات کربن در چاپی که از کشف المحجوب السجستانی به عمل آورده است، صفحات ۱۵-۱۸.

(۲۱۵). نک: کرمانی، الرياض، صفحات ۱۷۶-۲۱۲. نیز نک:

. ۱۰۶-۱۰۱. "tamamI", gnuledaM, pp,

(۲۱۶). السجستانی، اثبات، صفحات ۸۲-۸۳.

(۲۱۷). بسیاری از اندیشه های ابو حاتم درباره نبوت و درباره ادیان دیگر که اول بار در اعلام النبوة او، ویراسته ص . الصاوی و غلامرضا اعوانی (تهران، ۱۹۷۷)، بویژه صفحات ۵۲ به بعد، ۵۹ و ۶۹ به بعد، ۱۶۰ به بعد، ۱۷۱-۱۷۷، و ۲۶۷ مطرح شده بودند، در کتاب الاصلاح بسط یافته و پرورانیده شده بوده اند. بخشهایی از کتاب معتبر اعلام النبوة در مقاله پاول کراوس در "ailatneirO, SN, (۵, ۱۹۳۶) ("II anaizaR", صفحات ۳۵-۵۶ و ۳۵۸-۳۷۸، و بخشها و قطعات کوتاهتری از آن در رسائل فلسفیه لابی بکر محمد بن زکریاء الرازی، ویراسته کراوس، صفحات ۲۱۹-۳۱۳، آمده است.

کرمانی هم با تأیید عبارات و مطالبی از ابو حاتم در بلره نبوت از کتاب اعلام النبوة او در کتاب الاقوال الذهبیه خود نقل کرده است (صفحات ۹-۱۹) که منتخباتی از آن در رسائل فلسفیه ویراسته کراوس، صفحات ۲۹۵-۲۹۹ و ۳۱۳-۳۱۶، آمده است. نیز نک:

. ff ۱۱۶. pp, ۲ seidutS sih osla; ۸۷-۸۹. pp, degellA, wonavI .

که در آنجا تعبیراتی از نظریات ابو حاتم می کند که درست نیست. نک:

etnediccO de etneirO ni", enneil? eamsI esong al? a euqitna esong al eD", nibroC. H
۱۴۳-۱۳۸. pp,)۱۹۵۷, omoR(atloV ongevnoC llX led ittA: ove oidom len

که در کتاب زمان ادواری او، صفحات ۲۰۳-۲۰۸ تجدید چاپ شده است، ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان
 nibroC ni, sirroM. W somaJ. rt", sisonG iliamsI ot ytiuqitnA fo sisonG eht morF". ۴۶- ,
 ۳۰. pp, seidutS, nretS dna, ۱۹۳- ۱۸۷. pp, sisonG iliamsI dna omiT lacilcyC

(۲۱۸). النصره منقول در الرياض، صفحات ۱۷۶ به بعد؛ السجستانی، اثبات، صفحات ۱۶۶ و ۱۸۱ به بعد؛ همو، الافتخار،
 صفحه ۵۹ و نیز کشف المحجوب او، صفحات ۶۹ به بعد، و ۸۱-۸۳. همچنین نک:

pp, " tamamI", gnuledaM .۱۰۶-۱۰۹ .

(۲۱۹). النصره منقول در الرياض، صفحه ۲۰۴.

(۲۲۰). نک: السجستانی، کشف المحجوب، صفحات ۵۳ و ۷۹، که مؤلف با اشاره به حضرت محمد [ص]، به عنوان
 صاحب دور خود، موقعیت اصلاح شده‌ای را عرضه می‌دارد.

(۲۲۱). السجستانی، اثبات، صفحات ۵۱-۵۳.

(۲۲۲). همان کتاب، صفحات ۱۷۷ به بعد. چنانکه پروفیسور مادلونگ به نویسنده این کتاب یادآور شد در این بافت
 قرائت درست وصفی شاید وضعی باشد.

(۲۲۳). همان کتاب، صفحه ۱۸۰.

(۲۲۴). همان کتاب، صفحات ۱۷۸، و ۱۸۶-۱۸۷. این آرا و اندیشه‌ها را قیاس کنید با آنهایی که در کتاب الافتخار ارائه
 کرده است (صفحات ۷۲-۷۳).

(۲۲۵). نک: مادلونگ، «امامت»، صفحات ۱۱۲-۱۱۴.

(۲۲۶). نک:

pp,)۱۹۴۱(۲۳, etpyg? E'd tutitsnI'l ed nitelluB", sebarA sel zehc nitolP", suarK. P ses .
 snad etotsirA'd eigolo? ehT al ed noisnec? er eugnoL aL", seniP. S; ۲۶۳- ۲۹۵, nretS. M. S
 dna, ۲۰- ۷. pp, (۱۹۵۴) ۲۲, IER, " enneil? eamsI enirtcod al ceva stroppar. ۹۸- ۵۸. pp
 "yllaicepse, (۱۹۶۱- ۱۹۶۰) ۱۴- ۱۳, sneirO, " tsinotalpoeN s'y? adsaH nbI

که در کتاب استرن به نام

(1983) Maveida cibara dnerbawer thugolnoda,

از نو چاپ شده است.

(227). النصره، منقول در الرياض، صفحات ۹۹-۱۰۰ و ۱۴۷.

(228).

S dna nnamtla. A osla eeS, ۱۰۷. p, "s? il? i? amsl" sih osla dna, ۷۶. p, "ylraE", nretS .
yrutneC htneT ylraE eht fo rehposolihP cinotalpoeN A: ilearsI caasI: nretS. M.)۱۹۸۵,
)drofxO

که در آن از یک نظام نوافلاطونی متناظری که به وسیله معاصر النسفی، اسحاق بن سلیمان الاسرائیلی، قدیمترین فیلسوف
نوافلاطونی یهودی، عرضه شده است بحث می‌شود. اسحاق اسرائیلی به‌عنوان طیب در دستگاه نخستین خلیفه فاطمی در
افریقیه خدمت می‌کرد.

(229). المحصول منقول در الرياض، مخصوصا صفحات ۲۱۳-۲۲۹.

(230). نک:

ff ۲۰., ff ۱۴. pp", msil? i? amsl fo noitatufeR sih dna? itsuB- la misaQ- l'ubA", nretS, .
۳۵- ۲۹ dna

که در کتاب deidutS او، صفحات ۲۹۹ به بعد، ۳۰۷ به بعد، و ۳۱۵-۳۲۰ تجدید طبع شده است.

ص: ۷۴۴

همچنین نک: مقاله او «اول در اندیشه آخر در رفتار: تاریخچه ضرب المثلی منسوب به ارسطو»، مجله مطالعات سامی،
۷ (۱۹۶۲)، صفحات ۲۴۳ به بعد، که در کتاب استرن، به نام cibara laveideM، از نو چاپ شده است. قطعه مرتبطی
از رساله بستی را می‌توان در کتاب جهانشناسی هالم نیز مشاهده کرد (صفحات ۲۲۲-۲۲۴).

(231). عقیده جهانشناختی السجستانی را می‌توان بر پایه قطعات بازمانده از کتاب النصره وی که در الرياض کرمانی
باقی مانده است و نیز بر مبنای چندین اثر چاپ شده از او بازسازی کرد. از جمله این آثار است کشف المحجوب، اثبات
النواء، الافتخار، و تحفة المستجیبین، در کتاب خمس رسائل اسماعیلیه، صفحات ۱۴۵-۱۵۶، که با تغییراتی چند در
مجله المشرق (مارس- آوریل ۱۹۶۷) صفحات ۱۳۶-۱۴۶ و نیز در ثلاث رسائل اسماعیلیه، ویراسته عارف تامر
(بیروت، ۱۹۸۳)، صفحات ۱۰-۲۰، تجدید چاپ شده است. و از همه مهمتر کتاب الینابیع او در سه رساله اسماعیلی،
متن صفحات ۲-۹۷، ترجمه مختصر فرانسوی آن همراه با شرح و تفسیر در صفحات ۵-۱۲۷. کتاب الینابیع را مصطفی

غالب نیز ویراسته و به طبع رسانیده است (بیروت، ۱۹۶۵)، ولی ارجاع ما همه جا به ویرایش هانری کربن است. تعدادی از آثار چاپ نشده السجستانی از جمله سلم النجاة و المقالید نیز برای شناخت جهانشناسی او از اهمیت برخوردار هستند. پول ا. واکر بررسیهایی درباره عقیده جهانشناختی السجستانی، علاوه بر رساله دکتریش که کلا وقف بر این معنا شده، انجام داده است. از آن جمله نک:

il? i? amsI nA"; ۸۵- ۷۵. pp, ۱۹۷۴(۴۰, IS, " noitaerC fo yralubacoV iliamsI ehT", " doG ? cinotalpoeN, elbawonknU eht gnipihsw fo melborP eht ot rewsnA ni seihcreaiH cimsoC"; ۲۱- ۷. pp, (۱۹۷۴) ۲, seidutS cibara fo lanruoJ naciroma, (۱۹۷۶) ۶۶, WM",? in? atsijiS- la b? uqaY? ubA fo weiV ehT: thguohT? il? i? amsI ylaE. ff ۳۶۰. pp, " yrotsiH fo bmoW ehT dna somsoC lanretE" dna, ۲۸- ۱۴. pp

نک.

t? ajaN- la malluS b? atiK dna? in? atsijiS- la b? uqaY? ubA", iahbilA ylaubA : domahoM. ۱۹۸۳, ytisrevinU dravraH, siseht. D. hP(" msinotalpoeN cimaisI ni ydutS A

(۲۳۲). وجوه مختلف این جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی را هانری کربن در کتب و مقالات زیر مورد بررسی قرار داده است:

sih ni detnirper,. ff ۱۹۳ dna. ff ۱۶۲. pp, " enivid einahpip? E"; ۱۲۸- ۱۱۲. pp, edut? E ni, " ynahpipE eniviD", noitalsnart hsilgnE;. ff ۱۱۶ dna. ff ۸۸. pp, euqilcyc spmeT ni detnirper,. ff ۱۱۳ dna. ff ۸۶. pp, ۵. lov, skoobraeY sonarE eht morf srepaP,. ff ۱۰۵. pp, " euqitna esong al eD";. ff ۱۰۳ dna. ff ۷۶. pp, omiT lacilcyC, nibroC,. ff ۱۷۲,. ff ۱۶۷. pp, euqilcyc spmeT sih ni detnirper, ۱۳۸- ۱۲۶ dna ۱۲۰- ۱۱۴,. ff ۱۱۰ ni, " ytiuqitnA fo sisonG eht morf", noitalsnarT hsilgnE; ۲۰۳- ۱۸۹ dna ۱۸۳- ۱۷۶. pp, eriotsiH dna ۱۸۷- ۱۷۳ dna ۱۶۷- ۱۶۱,. ff ۱۵۶,. ff ۱۵۱. pp, omiT lacilcyC s'nibroC. ۱۲۴- ۱۱۸

همچنین نک:

eht fo yphosoliHP dna ygoloehT", nottirT. S. A;. ff ۵۸ dna ۵۴- ۳۹. pp, feirB, wonavi dimit? aF eht fo stcepsA", egdoD. B; ۱۸۸- ۱۷۸. pp, ۱۹۵۸(SARJ", sil? iamsI laciHposoliHP ehT", merakaM. N. S; ۱۹۲- ۱۸۲. pp, (۱۹۶۰) ۵۰, WM, " yphosoliHP

ff ٤١. pp,)١٩٦٧(٢٧, IS", msil? i? amsI ni m? amI eht fo ecnacifngiS ehT: .;inappiliF – ygoloehT? il? i? amsI fo stcepsA", gnuledaM. W;: ff ٧٥. pp, itileamsI, inocnoR. pp, snoitubirtnoC? il? i? amsI ni," gnieB dnoyeB doG eht dna niahC citehporP, mlaH dna, stceS dna sloohcS suoigileR, gnuledaM ni detnirper, ٤٥- ٥٣. ١٣٨- ١٢٨ dna. ff ٦٧, ٤٢- ٥٣. pp, eigolomsoK

(٢٣٣). السجستاني، كشف المحجوب، صفحات ٤-١٥.

(٢٣٤). درباره اين اصطلاح نك: ناصر خسرو، جامع الحكمتين، صفحات ٢١٠-٢٣٢؛

٩٨٨- . ١٤٨٠. pp, ilearsI caasI, nretS dna nnamtlA. ٩٨٨- . pp ٣. lov, ٢ IE,"? adbl", tedraG. L; ٧٤- ٦٦. pp, ٩٨٠. pp. ٤. lov, ٢ IE," klahK", zedlanrA. R dna ٦٦٥- ٦٦٣

(٢٣٥). السجستاني، الينايع، متن صفحات ٢٢-٢٩، و ٦١ به بعد؛ ترجمه صفحات ٤٢-٤٨، و ٨٤ به بعد؛ و نیز اثبات النبوءات او، صفحه ١٤٥.

(٢٣٦). السجستاني، اثبات، صفحه ٣.

(٢٣٧). السجستاني، الينايع، متن صفحات ٣٢ به بعد، ترجمه صفحات ٤٩ به بعد؛ و اثبات النبوءات او صفحات ١٨ و ١٤٥؛ و النصره منقول در الرياض، صفحات ٥٩-٦٥ و ٦٨-٦٩.

(٢٣٨). المحصول منقول در الرياض، صفحه ٢٢٠؛ الينايع، متن صفحه ٥٦، ترجمه صفحه ٧٤؛ و اثبات، صفحات ٢-٣ و ٢٨.

(٢٣٩). كشف المحجوب، صفحات ٢٩-٣١؛ و النصره در الرياض، صفحات ١٠٢ به بعد.

(٢٤٠). اثبات، صفحه ٤٤.

(٢٤١). همان كتاب، صفحات ١٢٧-١٢٨.

(٢٤٢). نك: السجستاني، تحفه المستجيبين، در خمس رسائل، صفحات ١٤٨ به بعد؛ در ثلاث رسائل، صفحات ١٣ به بعد؛ نیز كتاب الافتخار او، صفحات ٣٨-٤٢.

(٢٤٣). الينايع، متن صفحات ١٧-١٩؛ ترجمه صفحات ٣٧-٣٩ و؛ الافتخار، صفحات ٤٧-٥٦.

(٢٤٤). اصل عبارت عربي را اردانك نقل کرده است. نك: stub ?ed seL، صفحه ٣٣٣.

نیز نک: بغدادی، الفرق، صفحات ۲۶۹ - ۲۷۰، و ۲۷۷ - ۲۷۸؛ ترجمه هالکین، صفحات ۱۱۵ - ۱۱۷، و ۱۳۱؛ و دیلمی، بیلن، صفحات ۵ - ۶ و ۷۲ - ۷۳.

(۲۴۵). السجستانی، الافتخار، صفحات ۴۳ به بعد؛ و نیز اثبات النبوءات او، صفحه ۱۲۸. همچین نک: جعفر بن منصور الیمن، اسرار النطقاء، ویراسته غالب، صفحات ۲۴ به بعد و ۸۱.

(۲۴۶). "seihcrareiH cimsoC", reklaW.. pp ۱۴ ff

(۲۴۷). السجستانی، الهنابيع، متن صفحات ۴۴ - ۴۷، ترجمه صفحات ۶۵ - ۶۸.

(۲۴۸). همان کتاب، متن صفحات ۸۳ - ۸۵، و ۸۷ - ۹۰؛ ترجمه صفحات ۱۰۷ - ۱۱۸.

(۲۴۹). نعمان، المذهبه در خمس رسائل، صفحات ۶۰ به بعد و ۸۱. نیز نک:

. ff ۱۳۵. pp, eigolomsoK, mlaH .

(۲۵۰). نظام ما بعد الطبیعه ناصر خسرو را می توان از روی رسائل شش فصل، گشایش و رهایش، خوان الاخوان، زاد المسافرین، و بالاتر از همه از جامع الحکمتین، که نظریات فلاسفه مسلمان را در قیاس با حکمت اسماعیلی مورد تحلیل قرار می دهد، ردیابی کرد.

(۲۵۱). نک: کرمانی، راحة العقل، صفحه ۲۰.

(۲۵۲). همان کتاب، صفحات ۱۳۴ به بعد؛ نیز نک:-

ص: ۷۴۶

, ۲۵. pp, latticeR yranoisiV eht dna annecivA, nibroC

(۲۵۳). نک:

. ۳۳۰ - ۳۲۸. L. tedraG. "? al? uyaH", ۲ IE", ۳. lov, pp

(۲۵۴). راحة العقل، صفحات ۱۲۱ - ۱۳۱.

(۲۵۵). الرياض، صفحه ۱۵۷.

(۲۵۶). تاکنون سه چاپ کامل از رسائل اخوان الصفا به عمل آمده است که عبارتند از : کتاب اخوان الصفا (بمبئی، ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ / ۱۸۸۷ - ۱۸۸۹)، جلد؛ رسائل اخوان الصفا، ویراسته خیر الدین الزرکلی (قاهره، ۱۳۴۷ / ۱۹۲۸)، ۴ جلد؛ و رسائل اخوان الصفا (بیروت، ۱۹۵۷)، ۴ جلد. نیز نک:

۲۰۳- turieB dna, oriaC, yabmoB eht fo elbaT evitarapmoC A", lahtnomulB. R. divaD. ۱۹۷۴ (۲۱, acibarA, " ' afaS- la n? awhkI li'? asaR ehT fo snoitidE ۱۸۶. pp,)

ترجمه ناقصی از رسائل را به زبان فرانسوی با تجزیه و تحلیل مشروح آنها می‌توان در

(, ۱۹۷۵, Y. M. TeuqraM, aL, srehgA? afaS- la n? awhkI sed eihposolihP aL,)

ترجمه جزئی ایتالیایی آنها را در

(۱۹۷۸, A. B. Inasua, L'ed aidepolcicnE'ied illetarF alled atiruP atirupN? selpaN)

ملاحظه کرد. سوزان دیوالد مشغول تهیه ترجمه کامل این رسائل همراه با شرح و تفسیر آنها به زبان آلمانی است که تاکنون یک مجلد آن (شامل کتاب سوّم) تحت عنوان

- sa n? awhkI b? atiK eid? apolkzyznE red ni tfahcsnessiW dnu eihposolihP ehcsibarA (III)? afaS :id: nov erheL eleeS dnu tkelletnI nedabseiW (۱۹۷۵,)

انتشار یافته است که دربردارنده کتابشناسی مبسوطی در صفحات ۵۵۷ - ۵۹۲ است.

(۲۵۷). ادريس، عيون الاخبار، جلد چهارم، صفحات ۳۶۷ - ۳۹۳، با توصیف تفصیلی رسائل، نیز نک: فهرست المجدوع، صفحات ۱۵۴ - ۱۵۸؛

? in? admaH- la. F. H; ? il? i? amsI eht fo erutaretiL eht ni'? afaS- sa n? awhkI li'? asaR",? in? admaH- la. F. H; ? ۳۰۰ - ۲۸۱. pp,) ۱۹۳۲ (۲۰, malsI reD, " tawaD? ibiyiaT

نیز نک: کتاب او بحث تاریخی فی رسائل اخوان الصفا (بمبئی، ۱۳۵۴ / ۱۹۳۵)، و

۷۵- eht fo pihsrohtuA dna omiT eht no ecruoS dimit? aF yltraE nA", inadmaH sabbA. ۱۹۷۹ (۲۶, acibarA, " ' afaS- la n? awhI li'? asaR ۶۲. pp,)

(۲۵۸). نک: ابو حیان توحیدی، الامتاع و الاموانسه، ویراسته ا. امین و ا. الزین (قاهره، ۱۹۳۹ - ۱۹۴۴)، جلد دوّم، صفحات ۴ به بعد، و ۱۵۷ - ۱۶۰، که در ابن القفطی، تاریخ الحكماء، ویراسته ج. لپیتر (لایپزیگ، ۱۹۰۳)، صفحات ۸۲ - ۸۸، و عبد الجبار همذانی، تثبیت دلائل النبوة، ویراسته عثمان، صفحات ۶۱۰ به بعد نقل شده است. همچنین نک: چند مقاله از س. م. استرن:

pp,)۱۹۴۶(۲۰, CI,"? afaS- sa- n? awhkI eht fo seltsipE eht fo pihsrohtuA ehT" eht fo .
seltsipE eht fo pihsrohtuA ehT: elcitrA eht ot setoN lanoitiddA"; ۳۷۲- ۳۶۷ eht tuoba
noitamrofnI weN"; ۴۰۴- ۴۰۳. pp, (۱۹۴۷) ۲۱, CI,"? afaS- sa nawhkI. pp, (۱۹۶۴) ۳, sidutS
cimalsI", nrehterB erecniS eht fo seltsipE eht fo srohtuA- la n? ayyaH ubA", inadmaH
sabbA; ۱۷۶- ۱۵۵ dna, ۸۷- ۸۵. pp, seidutS; ۴۲۸- ۴۰۵ ehT" sih osla, ۳۵۳- ۳۴۵. pp, (۱۹۷۸) ۹,
SEMJI", ytiruP fo nerhterB eht dna? id? ihwaT", snoitalopretnI fo melborP eht dna?
afaS- la n? awhkI li'? asaR eht fo tnomegnarrA

ص: ۷۴۷

eg? artieB", rensseLP. M nitraM; ۱۱۰- ۹۷. pp,)۱۹۸۴(۲۹, seidutS citimeS fo lanruoJ? afaS-
sa n? awhkI eid, nretS solkiM leumaS: VI ethcihcsegrutare tiL nehcsimalsi ruz. ۳۶۱- ۳۵۳.
pp, (۱۹۷۲) ۲, seidutS latneirO learsI", malsI fo aideapolcycnE eid dnu

برای بحث کلی درباره عقاید مختلفی که درباره مؤلفان رسائل وجود دارد، نک:

pp,)۱۹۵۵(۲, yltretrauQ cimalsI", li'? asaR rieht dna? afaS- sa n? awhkI", iwabiT. L. A .
۲۲, yltretrauQ cimalsI,"? afaS- sa n? awhkI no seidutS rehtruF" sih osla dna, ۴۶- ۲۸. ۶۷-
(۵۷. pp, (۱۹۷۸

(۲۵۹). این تاریخ تقریبی را نخستین بار فریدریش دیتریتسی، مستشرق آلمانی، که در روزگار جدید پیشقدم در مطالعات
مربوط به اخوان الصفا بود پیشنهاد کرد. نک: کتاب او:

ff ۱۴۲. pp, I. lov, rebarA red eihposolihP eiD .

(۲۶۰). رسائل، چاپ بمبئی، جلد سوّم، صفحات ۲- ۲۴؛ چاپ قاهره، جلد سوّم، صفحات ۱۸۲- ۲۱۰؛ چاپ بیروت،
جلد سوّم، صفحات ۱۷۸- ۲۱۱. نیز نک: سید حسین نصر، مق دمه ای بر عقاید جهانشناختی اسلامی (کیمبریج،
ماساچوست، ۱۹۶۴)، صفحات ۴۴- ۷۴؛

dna, ۱۲۸- ۳۱. pp, eihposolihP ehcsibarA, dlawiD; ۲۲۶- ۴۱. pp, eihposolihP, teuqraM.
۲۱۵- ۲۱۱. pp, aideapolcicnE'L, inasuaB

(۲۶۱). رسائل، چاپ بمبئی، جلد اول، صفحه ۱۵، جلد دوم، صفحه ۱۸۹، و جلد چهارم، صفحات ۱۸۱-۱۸۲؛ چاپ قاهره، جلد اول، صفحه ۱۶، جلد دوم، صفحه ۲۴۴، و جلد چهارم صفحه ۱۷۹؛ چاپ بیروت، جلد اول، صفحه ۴۰، جلد دوم صفحه ۲۹۰، و جلد چهارم، صفحه ۱۲۵.

(۲۶۲). نک: حامدی، کنز الولد، صفحات ۱۱۱ به بعد.

(۲۶۳). نک: اخوان الصفا، الرسالة الجامعة، ویراسته جمیل صلیبا (دمشق، ۱۹۴۹)، ۲ جلد؛ نیز همان، ویراسته م. غالب (بیروت ۱۹۷۴) از رساله نایابتر جامعة الجامعة تنها یک ویرایش، توسط عارف تامر، انتشار یافته است (بیروت، ۱۹۵۹؛ چاپ دوم، ۱۹۷۰).

(۲۶۴). در رسائل، به عنوان مثال، در چاپ بیروت، جلد دوم، صفحه ۲۸۲، و جلد چهارم، صفحات ۵۸، ۱۴۸ به بعد، ۱۵۲ به بعد، ۱۶۲ به بعد، و ۱۷۵ به افسانه کهن هندی بلوهر و یوداسف (بوداسف)، که در اروپای قرون وسطی به نام برلنام و جواسف (hpasaoJ dna maalraB (شهرت داشته است، اشاراتی هست. تحریر کامل عربی کتاب بلوهر و بوداسف، که در کتابخانه‌های اسماعیلی هند محفوظ مانده است، نخست در ۱۳۰۶/۱۸۸۹، در بمبئی، به چاپ سنگی رسید. اخیرا همان را دانیال جماره ویراسته و به چاپ رسانیده است (بیروت، ۱۹۷۲). جماره ترجمه‌ای از آن نیز به زبان فرانسوی تحت عنوان

aveneg(enneil? eamsI ebarA noisrev al noles, fs? ad? uB te rahwaliB ed erviL eL ,

(۱۹۷۱)

منتشر ساخته است. نیز نک:

noisreV cibara na ni seirotS tsihdduB nwonknU eerhT, rezlaW. S dna nretS. M. S; drofxO ۱۹۷۱))

فهرست المجدوع، صفحات ۱۱-۱۵؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۹۱؛ یوناوالا کتابشناسی، صفحه ۳۶۰، و

lov, ۲ IE", fas? ad? uY aw rahwaliB", gnaL. M. D .۱, ۱۲۱۵-۱۲۱۷.

ص:۷۴۸

(۲۶۵). جنبه‌های مختلف اخوان الصفا و رسائل آنها در آثار زیر مورد بحث و فحص قرار گرفته است: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۲۲۶-۲۴۹؛

turieB(? eteruP al ed ser? erF sed euqitirc tirpsE'L, awA. A ,۱۹۴۸(:

عمر فروخ، اخوان الصفا (چاپ دوّم، بیروت، ۱۹۵۳)؛ و نیز مقاله او تحت عنوان «اخوان الصفاء»، در تاریخ فلسفه در اسلام، ویراسته م. م. شریف (ویسبادن، ۱۹۶۳-۱۹۶۶) جلد اول، صفحات ۲۸۹-۳۱۰؛

۱۹۴-۱۹۰. pp, eriotsiH, nibroC; ۲۲۹- ۲۱۴ dna. ff ۱۸۱. pp, ne? ebaS leutiR", nibroC fo .
yrotsiH A, yrhkaF. M; ۱۰۴- ۲۵. pp, senirtcoD lacigolomsoC cimaisI, rsaN ciftneicS"
inasuaB. A; ۲۰۴- ۱۸۵. pp,)۱۹۷۰, kroY weN(yhposolihP cimaisI? il? i? amsI ni", ytiruP
fo nerhterB eht fo seltsipE ehT: thguohT? il? i? amsI ni stnomeIE eht dna nerhterB eruP
ehT", nergnediW. G; ۱۴۰- ۱۲۳. pp, snoitubirtnoC tneserP dna ecneulfnI tsaP: malsI ni,"
metsyS riehT fo erutcurtS lacihposolihP naI dna, ۶۹- ۵۷. pp, (۱۹۷۹, hgrubnidE) aihcaC.
P dna hcleW. T. A. de, egnellahC ehT fo thguohT eht ot noitcudortnI nA:
stsinotalpoeN milsuM, notteN. R. (۱۹۸۲, nodnoL) ytiruP fo nerhterB

علاوه بر رسالات و تکنگاشتهایی که در بالا ذکر کردیم، ایوس مارکه یک رشته بررسیهای کوتاه در این باب انجام داده است که از جمله آنهاست:

IER, " afaS- sa nawhki sel noles eihcrar? eih te noitcerrus? er, tamamI""? afaS- ۳۰.)۱۹۶۲(,
la n? awhki sed sert? irp? e sel noles? eteniarevuos al ed selcyC seL"; ۱۴۲- ۴۹. pp ۲۴,
acibarA", setamraQ te sneiliamsI, '? afaS- la n? awhki"; ۶۹- ۴۷. pp, (۱۹۷۲) ۳۶, IS. ۷۹- ۵۷.
(pp (۱۹۸۵) ۶۱, IS, " '? afaS- la n? awhki sed sert? ip? e seL"; ۲۵۷- ۲۳۳. pp, (۱۹۷۷

و مقاله «اخوان الصفا» ی او در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد سوّم، صفحات ۱۰۷۱- ۱۰۷۶، که در آن نظریات استرن را درباره موضوع نمی‌پذیرد. نیز نک:

PP, I. lov,. de dn ۲; ۲۱۴- ۲۱۳. pp, I. lov,. de ts ۱, ethcihcseG, nnamekcorB. ۲۰- ۱۸. .
pp, erutaretiL iliamsI, wonavi dna, ۲۳۸- ۲۳۶

(۲۶۶). درباره زندگی و آثار و خاندان قاضی نعمان نک : ادریس، عیون الاخبار، جلد پنجم، صفحات ۳۳۱ به بعد، ۳۴۶-۳۴۷، و جلد ششم، صفحات ۳۸-۵۰، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۳۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۲؛ فهرست المجدوع، صفحات ۱۸-۳۷، ۵۰-۵۳، ۶۵-۷۲، ۸۲، ۹۶-۹۷، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۵-۱۳۶، و ۱۸۷؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد سوّم، صفحات ۵۶۵-۵۷۴؛ احمد بن عبد الرحمن بن برد، ذیل بر کتاب حکام الکندی، صفحات ۴۹۴ به بعد؛ ابن حجر عسقلانی، رفع الاصر، در کتاب حکام الکندی، صفحات ۵۸۶-۵۸۷، ۵۸۹-۶۰۳، و ۶۱۳، با ترجمه انگلیسی در مقاله ریچارد گوتیل به نام «خانواده ممتازی از قضات فاطمی (نعمان) در قرن دهم»، در (SOAJ, ۲۷) ۱۹۰۶، صفحات ۲۱۷-۲۹۶؛ هم‌دانی، «برخی نویسندگان ناشناخته اسماعیلی»، صفحات ۳۶۸-۳۷۰، و نیز کتاب الصلیحیون او، صفحات ۲۵۳-۲۵۶؛ حسن، تاریخ، صفحات ۴۷۴-۴۸۳؛ حسن و شرف، المعزّ، صفحات ۲۵۸-۲۶۸؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوّم، صفحات ۱۰۹-۱۱۱؛ حسین، فی ادب، صفحات ۴۲-۵۴؛ مقدمه حسین بر کتاب الهمة قاضی نعمان؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۸۹-۵۹۵-؛

dna, ۲۰۱. p, ۱. lov, . de dn ۲; ۱۸۸- ۱۸۷. pp, I. lov, . det s ۱, ethcihcseG, nnamlektorB
 iliamsI, wonavI; ۴۰- ۳۷. pp, ediuG, wonavI; ۳۲۵- ۳۲۴. pp, I. lov, tnomelppuS. ۵۷۸-
 ۵۷۵. pp, I. lov, ethcihcseG, nigzeS dna, ۳۷- ۳۲. pp, erutaretiL

آصف فیضی نخستین پژوهشگر جدید اسماعیلی بود که بحث و بررسی درباره زندگی قاضی نعمان را آغاز کرد . بویژه
 نک: آثار زیر از او:

۳۲- ۱. n? ni" idaQ la- namuN eht, dimitaF tsiruJ dna rohtuA SARJ, (۱۹۳۴) , pp,
 ۹۵۴- "amsI i? il? dna sti rednuoF CI, (۱۹۳۵) ۹, pp, ۱۰۷- ۱۱۲; "na idaQ amuN-
 ۹۵۳. pp, ۳. lov, IE, "n? amuN- la" dna, ۲۰- ۱۸. pp, seoreH iliamsI taerG

اخیرا اسماعیل ک. پوناوالا در مقاله خود، «نوشته‌ها و منابع قاضی نعمان»، مندرج در ۳۶ SAOSB, (۱۹۷۳)، صفحات
 ۱۰۹- ۱۱۵، و «تجدیدنظری در مذهب قاضی نعمان»، مندرج در همان مجله، شماره ۳۷ (۱۹۷۴)، صفحات ۵۷۲- ۵۷۹
 نتایج ارزشمندی را عرضه داشته است . در صفحات ۴۸- ۶۸ کتابشناسی او نیز توصیف آثار چاپ شده و چاپ نشده
 قاضی نعمان آمده است. نیز نک:

۱۱۷- ۱۱۸. F. iuoarhcaD. "la" amuN- n? IE, ۲ lov, ۸. pp,

(۲۶۷). ابن شهر آشوب، معالم، صفحه ۱۱۳.

(۲۶۸). نور الله شوشتری، مجالس المؤمنین (تهران، ۱۳۷۵- ۱۳۷۶ / ۱۹۵۵- ۱۹۵۶) جلد اول، صفحات ۵۳۸- ۵۳۹.

(۲۶۹). محمد بن حسن حرّ عاملی، امل الآمل، ویراسته ا. حسینی (بغداد، ۱۳۸۵ / ۱۹۶۵)، جلد دوّم، صفحه ۳۳۵؛ محمد
 باقر مجلسی، بحار الانوار (ویرایش دوّم، بیروت ۱۹۸۳)، جلد اول، صفحات ۳۸- ۳۹؛ محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی،
 رجال، ویراسته محمد صادق و حسین بحر العلوم (نجف، ۱۳۸۵- ۱۳۸۶ / ۱۹۶۵- ۱۹۶۶)، جلد چهارم، صفحات ۵-
 ۱۴، و حسین بن محمد دتقی نوری، مستدرک الوسائل (تهران، ۱۳۱۸- ۱۳۲۱ / ۱۹۰۰- ۱۹۰۳)، جلد سوّم، صفحات
 ۲۹۱، ۳۱۳- ۳۲۲.

(۲۷۰). محمد محسن آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه (تهران- نجف، ۱۳۵۳- ۱۳۹۸ / ۱۹۳۴- ۱۹۷۸)
 جلد اول، صفحه ۶۰.

(۲۷۱). محمد باقر خوانساری، کتاب روضاة الجناة (تهران، ۱۳۶۷ / ۱۹۴۸)، صفحات ۷۲۷- ۷۲۸.

(۲۷۲). نک:

pp,)۱۹۸۴(۳۱, acibarA," (۱۹۸۱- ۱۸۹۹) eezyF. A. A fasA rosseforP", yratfaD. F ۳۷, . acinarI- odnI," eezyF. A. A fasA fo yhpargoilbiB ehT" sih dna ۳۳۰- ۳۲۷. ۶۳- ۴۹. pp, (۱۹۸۴)

(۲۷۳). برای بحث مختصری درباره منابع فقه شیعه امامی نک:

selc? eis elX te eX(neicna edats ruel? a setim? amI hqif- la l? usu seL", givhcsnurB. R. (", pp, waL nadammahuM fo seniltuO, eezyF. ۲۱۳- ۲۰۱. pp, etim? ami omsi? ihS eL ni", mamI eht fo ecnesbA eht ni msiihS revlewT ni ytirohtuA", gnuledaM. W; ۴۴- ۴۳ seuqolloC, tnediccO, ecnazyB, malsI: egA neyom ua? etirotua'd noitoN aL ni sih ni detnirper, ۱۷۳- ۱۶۳. pp, (۱۹۸۲, siraP) ۱۹۷۸, eluopaN al ed xuanoitaretini ot noitcudortnI nA, i'? abat? abaT isserradoM. H dna, stceS dna sloohcS suoigileR dna ۱۰- ۹, ۶- ۲. pp yllaicepse, (۱۹۸۴, nodnoL) ydutS lacihpargoilbiB A: waL? i? ihS. ۴۳- ۲۹

ص: ۷۵۰

که بررسی مبسوطی از منابع مربوطه را دربردارد.

(۲۷۴). نعمان، اختلاف اصول المذاهب، ویراسته لکهندوالا، صفحات ۲۵ و ۲۳۰؛ ویراسته غالب، صفحات ۵۱ و ۲۲۶.

(۲۷۵). تالیف عمده اسماعیلیان فاطمی در اصول و احکام دین، که همان دعائم الاسلام باشد، به وسیله آصف ع. ا. فیضی تصحیح شده و در دو جلد به چاپ رسیده (قاهره، ۱۹۵۱- ۱۹۶۱)، و از آنگاه باز چندین بار تجدید طبع شده است. ترجمه جزئی از آن به انگلیسی توسط فیضی تحت عنوان

iliamsI ehT)۱۹۳۳, cte, nodnoL(slliw fo waL

و htiaF fo kooB ehT به عمل آمده است. آصف فیضی چند تحقیق ارزشمند بر مبنای نوشته های قاضی نعمان درباره شریعت و احکام دینی اسماعیلیان فاطمی، که هنوز از سوی اسماعیلیان طیبی مراعات می شود، انجام داده است. از جمله این بررسیهاست:

pp,)۱۹۲۹(۳۱, lanruoJ, retropeR waL yabmoB," waL? il? i? amsI ni seidutS" ۸۴- ۸۷. ۳۳ rus secner? efnoC; ۴۳- ۴۱ pp, (۱۹۳۶) ۳۸ dna ۹۲- ۸۹. pp, (۱۹۳۲) ۳۴, ۳۲- ۳۰. pp, (۱۹۳۱); ۶۹- ۶۱. pp, (۱۹۵۸) ۹, IS", ecnatirehnl fo waL dimitaF ehT"; ۶۷- ۴۵. pp, malsI'L eht fo

noigileR ehT"; ۹۱- ۸۱. pp, (۱۹۷۰) ۳۱, IS", waL dimit? aF fo stcepsA", almiS) allawdnahkoL. T. S. de, malsI yraropmetnoC dna aidnI ni", siliamsI. S osla eeS, (۱۹۶۹, almiS) waL dimitaF fo muidnepmoC sih dna ۸۷- ۷۰. pp, (۱۹۷۱, ytisrevinU drofxO, siseht. lihP. D)", waL? il? i? amsI fo snigirO ehT", allawnahkoL. T; (۱۹۵۱

و مقدمه لکھندوالا پر ویرایشی کہ از کتاب اختلاف اصول المذاهب قاضی نعمان بہ عمل آورده است؛ نیز نک:

R; ۱۴۶- ۱۳۱. pp,)۱۹۵۴(۳۱, malsI reD", netiliamsI red thceR", nnamhtortS. R te . eriotsih'd segnal? eM ni," ayiqirfI'l ed eriotsih te edimitaF hqiF", givhcsnurB, ortsaC. F; ۸۵- ۶۹. pp, etatS fo yroehT dimitaF, sitoikitaV; ۲۰- ۱۳. pp, eigolo? ehcra'd ۶ elatneiro eires, iracsoF'aC id ilannA," adimitaF hqiF len? iddaaT e bsaG uS" fo lanruoJ," waL? il? i? amsI fo secruoS ehT", gnuledaM. W dna, ۱۰۰- ۹۵. pp, (۱۹۷۵) dna sloohcS suoigileR sih ni detnirper, ۴۰- ۲۹. pp, (۱۹۷۶) ۳۵ seidutS nretsae raeN. stceS

سازمان و تشکیلات قضایی دولت فاطمیان را نویسندگان زیر مورد بحث و فحص قرار داده‌اند:

حسن، تاریخ، صفحات ۳۰۶-۳۲۵؛

ni ecitsuJ fo snoitutitsnI", ijaH nimA dna ۴۲۲- ۳۹۷. pp, edimitaF tafil? a, iuoarhcaD, nodnoL(homzA- la. A. de, waL cimaisI ni",)۱۱۷۱- ۹۶۹/ ۵۶۷- ۳۵۸) tpygE dimitaF. ۲۱۴- ۱۹۸. pp, (۱۹۸۸

(۲۷۶). برای آگاهی از تعبیرات و ارزشیابیهای مختلف از دستاوردها و توفیقات فاطمیان، نک:

pp, ۲. lov, malsI fo erutneV, nosgdoH . ۲۱- ۲۸ .

و مقاله‌های زیر:

muabenurG nov. E vatsuG", yrotsiH dimit? aF fo noitaterpretnI nA", siweL. B dna , "lairepmI", rabarG gelO dna", tnomeveihcA dimit? aF eht fo erutaN ehT

ص: ۷۵۱

trA dimit? aF fo rettaM tcejbuS ehT: malsI ni trA nabrU ,"

همه این مقالات در eriaC ud euqolloC ، صفحات ۱۷۳-۱۸۹، ۱۹۹-۲۱۵، و ۲۸۷-۲۹۵ آمده است.

(۲۷۷). بویژه نک:

A, sdimit? aF dna sd? ihshkI, I: tpygE fo erutcetihcrA milsuM ehT, llewserC. C. A. K. .
)۱۹۵۲, drofxO(۱۱۷۱- ۹۳۹. D

(۲۷۸). نک: زکی محمد حسن، الفن الاسلامی فی مصر (قاهره، ۱۹۳۵)؛ نیز کتاب او به نام کنوز الفاطمیین (قاهره، ۱۹۳۷)؛

tutitsnI'l ed nitelluB", ygonlorhC dna elytS sti, krowdooW dimit? aF", mmaL. J. C
etpyg? E'd enamlsuM euqimar? eC eL, luossaM. F; ۹۱- ۵۹. pp)۱۹۳۶(۱۸, etpyg? E'd A:
doireP dimit? aF eht ni gnitniaP", nesuahgnittE. R; (۱۹۳۰, oriaC), trA dimit? aF",
rabarG. O; ۱۲۴- ۱۱۲. pp, (۱۹۴۲) ۹, acimalsI trA, " noitcurtsnoceR; ۲۲۴- ۲۰۹. pp,
snoitubirtnoC? il? i? amsI ni", noitanimluC ro rosrucerP

احمد فکری، مساجد القاهره و مدارسها: I، العصر الفاطمی (قاهره، ۱۹۶۵)، و

pp, ۲. lov, ۲ IE", trA dimit? aF", sia? craM. G .۸۶۲-۸۶۴ .

۵. اسماعیلیه مستعلوی

(۱). ایمن فؤاد سیّد، مصادر تاریخ الیمن فی العصر الاسلامی (قاهره، ۱۹۷۴)، بویژه صفحات ۹۹-۲۱۹.

(۲). نک: ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد دوّم، صفحات ۳۶۷-۳۷۲؛ حسین، فی ادب، صفحات ۳۴۸-۳۵۴؛ غالب، اعلام، صفحات ۴۲۰-۴۲۲، و سیّد، مصادر، ۱۰۸-۱۱۰، که منابع و مآخذ بیشتری را ذکر کرده است. . مبسوطترین بررسی درباره زندگی و آثار عماره همانا کتاب درنورگ است:

siraP(ervuea nos te eiv as, nom? eY ud ar? amuO, gruobnereD giwtraH. ,۱۸۹۷-۱۹۰۴)
slov ۳

که دیوان شعر و نیز کتاب النکة العصریّه فی اخبار الوزراء المصریّه را نیز دربردارد. کتاب اخیر بویژه برای اطلاع از احوال وزیران دستگاه فاطمی در زمان عماره بسیار سودمند است.

(۳). ایوانوف در ادبیات اسماعیلی خود آثار ادریس را تماماً توصیف کرده است (صفحات ۷۷-۸۲)؛ همینطور پوناوالا در کتابشناسی خویش، صفحات ۱۶۹-۱۷۵. کتاب چاپ نشده تحفة القلوب حاتم بن ابراهیم حامدی (فت ۵۹۶/۱۱۹۹) نیز یکی از منابع مهمّ برای تاریخ قدیم طیبیه و داعیان پیش از پیدایش فرقه طیبی، در یمن، است.

(۴). محمد علی بن ملا جیوایهائی، موسم بهار فی اخبار الطاهرین الاخیار (بمبئی، ۱۳۰۱ - ۱۳۱۱ / ۱۸۸۴ - ۱۸۹۳)، سه جلد. دو جلد اول در ۱۳۳۵ / ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ در بمبئی تجدید چاپ شد و، به دنبال آن، جلد سوم که مدتها ممنوع انتشار بود اخیرا در بمبئی تجدید چاپ شد. ارجاع ما همه جا به همان چاپ قدیم است. درباره این کتاب مهم، که بهره‌های داودی آن را تاریخ معتبر و موثق خویش می‌شمارند، نک: ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۷۶، و نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحه ۹۶-.

ص: ۷۵۲

۲۶۶

و کتابشناسی یوناوالا، صفحه ۲۲۹.

(۵). میان بهائی ملا عبد الحسین، گلزار داودی: برای بهره‌های هند (احمدآباد، ۱۹۲۰).

(۶). درباره مشاجرات مربوط به جانشینی مستنصر و شورش کوتاه نزار نک: مستنصر، السجلات، صفحات ۱۰۹ - ۱۱۸، که نامه‌های مستعلی و مادرش را، که در ۴۸۹ / ۱۰۹۶ به ملکه صلیحی، الملكة السیده، نوشته شده و از شورش و قیام نزار در آنها سخن رفته است، دربردارد؛ ابن القلانسی، ذیل، صفحه ۱۲۸؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ه ماسه، صفحات ۳۴ به بعد؛ ویراسته سید، صفحات ۵۹ به بعد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۸۲؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۴۴۳ به بعد؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۴۲۲ - ۴۲۳؛ همو، اتعاظ، ویراسته احمد، جلد سوم، صفحات ۱۱ به بعد؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۵؛ نیز نک: زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۳۲۴ به بعد؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۰۹ به بعد؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۵۳ - ۲۵۵؛ نیز اعلام او، صفحات ۵۸۳ - ۵۸۶؛

، ۱۳۸ - ۱. p, ۸۳. nosgdoH. fo redrO, snissassA pp, ff ۶۲. kadaL; "aF", etahpilaC dimit? pp, ۸. lov, ۲ IE", risnatsuM- la. b r? aziN", bbiG. R. A. H dna

(۷). به عنوان مثال نک: شهرستانی، الملل، جلد اول، صفحات ۱۹۲ و ۱۹۵؛ ترجمه قاضی، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۷، و جوینی، تاریخ جهانگشا، جلد سوم، صفحات ۱۹۵؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۷۱.

(۸). ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۶؛ حسین، طائفة الاسماعیلیه، صفحات ۴۶ و ۶۲.

(۹). درباره خلافت مستعلی نک: ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۲۸ - ۱۴۱، که رویدادهای این دوره را در شام عهد فاطمی به تفصیل بیان کرده است و از زد و خوردهای فاطمیان و نخستین جنگجویان صلیبی مطالب مبسوطی دربردارد. ه. ا. ر. گیب به طور اختصار آن را تحت عنوان

ترجمه کرده است. ترجمه جزئی آن به زبان فرانسوی، بدون حذف و اسقاطهای ترجمه گیب در مورد سالهای متداخل،
تحت عنوان

۴۹-۳۰. samaD ed ۱۰۷۵ a ۱۱۵۴? a rt, regoR. eL uaenruoT(sucsamaD(۱۹۵۲,) pp,

نیز موجود است. نیز نک: ابن ظافر، اخبار، صفحات ۸۲-۸۶؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۳۴-۴۰؛ همان
ویراسته سیّد، صفحات ۵۹-۷۰؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۱۴؛ ابن خلکان، وفيات
الاعیان، جلد اول، صفحات ۱۵۹-۱۶۲؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۴۴۳-۴۶۰؛ مقریزی، الخطط، جلد
اول، صفحات ۳۵۶-۳۵۷؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحات ۲۹-۳۰؛ از همو، اتعاظ، جلد سوم، صفحات ۱۱-
۲۸، و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۱۴۲-۱۶۹. از جمله منابع دست دوم نک: حسن، تاریخ، صفحات
۱۷۱-۱۷۳؛ زاهد علی، تاریخ، جلد اول، صفحات ۳۲۴-۳۳۲؛ سرور، مصر، صفحات ۸۷ به بعد، ۱۲۸-۱۳۰، و ۱۳۹
به بعد؛ نیز کتاب بلاد الشام او، صفحات ۶۴ به بعد؛ و سیاست، صفحات ۱۵۵ به بعد؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۰۹-۴۱۵؛
و

۷۲۵. .. yraeL'O. ۲۱۱-۲۱۷, kadaL; "aF", dimit? etahpilaC pp. ۸۷ ff
p, v. lov, ۲ IE, "h? all'iB? ilatsuM- la", bbiG. R. A. H dna

(۱۰). نک: عماره، تاریخ الیمن در کای، یمن، متن صفحات ۲۸ به بعد، ترجمه صفحات ۳۸ به بعد. همدانی، الصلیحیون،
صفحات ۱۴۲ به بعد، ۱۸۱، و ۲۶۸-۲۶۹؛ سرور، جزیره العرب، ۸۸ به بعد، و نیز از همو، سیاست، صفحه ۹۲ به بعد.

ص: ۷۵۳

(۱۱). درباره خلافت آمر نک: الشیال، مجموعه الوثائق، متن صفحات ۱۸۱-۲۰۲ و ۳۲۳-۳۲۵، شرح و تفسیر
صفحات ۳۷-۴۶ و ۱۴۰-۱۴۳ که بعضی از رسائل آمر را دربردارد. از این رسائل دو عدد در صبح الاعشای
قلقشندی، جلد هشتم، صفحات ۲۳۷-۲۴۱، حفظ شده است؛ ابن الصیرفی، الاشارة، در (OAFIB(۱۹۲۵)، صفحات
۹۸-۱۰۰ (۱۳-۱۵)؛ ابن المأمون البطائحي، نصوص من اخبار مصر ویراسته، ا. ف. سیّد (قاهره، ۱۹۸۳)، صفحات ۳-
۱۰۵؛ ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۴۱ به بعد و ۲۲۸-۲۲۹؛ ترجمه گیب، صفحات ۵۶ به بعد، ترجمه لوتورنو صفحات
۴۹ به بعد و ۱۹۰-۱۹۱؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۸۳-۹۳؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۴۰-۴۳ و
۵۶-۷۴؛ ویراسته سیّد، صفحات ۷۰-۱۱۲؛ ابن الاثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۲،
۱۴۵، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۹۱، ۲۱۹-۲۲۱، و ۲۳۷؛ ابن خلکان، و فیات الاعیان، جلد سوم، صفحات ۴۵۵-
۴۵۷؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۴۶۱-۵۰۵؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۷، ۴۶۶، ۴۶۸ به
بعد، ۴۸۳ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۱۸۱ و ۲۹۰؛ نیز از همو، اتعاظ، جلد سوم، صفحات ۲۹-۱۳۳؛ و ابن تغری
بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۱۷۰-۲۳۶؛ نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۷۳-۱۷۶؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم،

صفحات ۱۳-۲۲؛ سرور، مصر، صفحات ۹۳ به بعد؛ همو، جزیره العرب، صفحات ۹۴-۱۰۰؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۱۵ و ۴۲۲ به بعد؛

m? akhA- ib rim? A- la", nretS. M. S dna, ۲۲۱- ۲۱۸. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O.
۴۴۰. pp, I. lov, ۲ IE", h? alla

(۱۲). درباره افضل، گذشته از منابعی که در ارتباط با مستعلی و آمر ذکر کردیم، نک : ابن الصیرفی، الاشاره، در (۱۹۲۵) OAFIB، صفحات ۵۲-۵۶ (۵۷-۶۱)؛ ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۶۰-۱۶۱، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۸-۱۸۹، و ۲۰۳-۲۰۴؛ ترجمه گیب، صفحات ۸۴، ۸۶، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۴، و ۱۶۳-۱۶۴؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۸۱-۸۲، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۸-۱۲۹، و ۱۵۳-۱۵۵؛ ابن الاثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۲۰۹-۲۱۰؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۶۱۲-۶۱۵؛ حسین، فی ادب، صفحات ۱۷۹ به بعد؛ المناوی، الوزارة، صفحات ۵۶ به بعد، ۶۸، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۹-۹۲، ۱۰۶، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۲۵ به بعد، و ۲۷۱-۲۷۲؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۰۸ به بعد، و

pp, I. lov, ۲ IE",? il? amajD- la rdaB. b ladfA- la", teiW. G .۲۱۵-۲۱۶ .

بنابر گفته وقایعنامه های نزاری، که رشید الدین فضل الله در بخش اسماعیلیان تاریخ خود، صفحات ۱۳۳ و ۱۳۷، و دیگر مورخان ایرانی از آنها نقل قول کرده‌اند افضل به دست سه تن از فدائیان نزاری شام به قتل رسید.

(۱۳). ابن الصیرفی، الاشاره، در (۱۹۲۵) OAFIB، صفحات ۴۹-۵۲ (۶۱-۶۴)؛ ابن اثير، الکامل، جلد دهم، صفحه ۲۲۴؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۱۲۵-۱۲۸ و ۴۶۲-۴۶۳؛ المناوی، الوزارة، صفحات ۲۷۲-۲۷۵ و

pp, I. lov, ۲ IE",? ihi? ataB- la", polnuD. M. D .۱۰۹۱-۱۰۹۲ .

(۱۴). ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۶۵ و ۶۸-۶۹؛ ویراسته سید، صفحات ۹۷ و ۱۰۳؛ هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۶۹-۷۲.

(۱۵). ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۶۶-۶۷؛ ویراسته سید، صفحات ۹۹-۱۰۱؛ نیز نک:

مقریزی، اتعاظ، جلد سوّم، صفحات ۸۴-۸۷.

ص:۷۵۴

(۱۶). الهدایة الآمریة، ویراسته فیضی، متن صفحات ۳-۲۶، در مجموعه الوثائق الشیال صفحات ۲۰۳-۲۳۰ تجدید طبع شده است؛ شرح و تفسیر آن در صفحات ۴۷-۶۷ آمده است. س. م. استرن این سند را به طور مبسوط تجزیه و تحلیل کرده است، نک:

la ay? adiH- la(rim? A- la hpilaC dimitaF eht fo eltsipE ehT", nretS. M. S, ۳۱- ۲۰. pp, -
)۱۹۵۰ SARJ", esopruP sti dna etaD sti- (ayyirim? A

این مقاله در کتاب وی به نام تاریخ و فرهنگ در جهان اسلام در قرون میانه (لندن، ۱۹۸۴) تجدید چاپ شده است. استرن نخستین محقق بود که بر مبنای روایت ابن میسرّی بردک ه ابن الصیرفی نویسنده و کاتب رساله الهدایة الآمریه بوده است. نیز نک: فهرست المجدوع، صفحات ۱۱۶ و ۲۶۰؛ توضیحات مقدماتی فیضی بر ویرایش خود از الهدایة، صفحات ۱- ۱۶؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۵۰؛ همو، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۴۹؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۳۰- ۱۳۱.

(۱۷). الهدایة الآمریه، متن، صفحه ۲۱.

(۱۸). همان کتاب، متن، صفحات ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۳، و ۲۴.

(۱۹). این رساله اضافی، یعنی ایقاع صواعق الارغام، به عنوان ضمیمه، در انتهای الهدایة الامریه آمده است.

متن صفحات ۲۷- ۳۹ و، در مجموعه الوثائق الشیال، متن صفحات ۲۳۱- ۲۴۷ و شرح و تفسیر آن در صفحات ۶۸- ۷۰ از نو چاپ شده است. نیز نک: فهرست المجدوع، صفحه ۲۸۰ و ۲۸۴؛

oiB, alawanooP dna, ۳۱- ۳۰. pp, " rim? A- la hpilaC dimitaF eht fo eltsipE", nretS. ۱۳۱. ,
P

(۲۰). این سجل در جلد اول مجموع التریبه، که گل چین از ادبیات و نوشته های اسماعیلی، فراهم آورده محمد بن طاهر حارثی (فت ۵۸۴ / ۱۱۸۸) است و در جلد هفتم عیون الاخبار ادریس محفوظ مانده است؛ در تاریخ الیمن عماره نیز متن صفحات ۱۰۰- ۱۰۲ نیز نقل شده که ترجمه آن در صفحات ۱۳۵- ۱۳۶ و ۳۲۱- ۳۲۲ آمده است.

(۲۱). ابن میسرّی، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۷۲؛ ویراسته سیّد، صفحات ۱۰۹- ۱۱۰.

(۲۲). نک:

eht fo smialC eht, rim? A- la mamI dimitaF eht ot noisseccuS ehT", nretS. M. S ۴,
sneirO, " msiliamsI? ibiyyaT fo esiR eht dna, etamamI eht ot sdimitaF retaL milsuM
laveideM ni erutluC dna yrotsiH sih ni detnirper, . ff ۱۹۳. pp,)۱۹۵۱(dlroW

از این پس به این مقاله به صورت "noisseccuS" اشاره خواهیم کرد. این تحقیق، مشروحترین بررسی جدید درباره حوادث بعد از قتل آمر و خاستگاههای شقاق میان اسماعیلیه حافظی و طیبی است. نیز نک:

seriom? eM ni, ۲. lov: muracibarA munoitpircsnI suproc nu ruop xuair? etaM, teiW. G.
ff ۸۳. pp,)۱۹۳۰(۵۲, elatneirO eigolo? ehcrA'd sia? cnarF tutitsnI'l ed

(۲۳). ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۲۴۰-۲۴۱، روایتی را از قول ابن الطویر نقل می کند که به موجب آن امر، اندکی پیش از مرگش، قتل خود را پیش بینی کرده بوده است و در نتیجه نص امامت از طیب به خاطر کودکی که انتظار می رفت بعد از مرگش به دنیا آید برگرفت.

(۲۴). ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۷۴؛ ویراسته سید، صفحه ۱۱۳، تنها می گوید که موضوع فرزند امر را، که در ۵۲۴ هجری متولد شده بود، عبد المجید پنهان و مکتوم نگه داشت.

ص: ۷۵۵

(۲۵). نک:

sih osla dna, ۴۵۵- ۴۴۶. pp", ۱۱۳۰/ ۵۲۴ raeY eht fo eerceD dimitaF A", nretS. ff ۳۵. pp, seerceD dimit? aF

(۲۶). نک:

eht no mamI htflwT eht fo omaN ehT", elooP- enaL. S dna eriauaS. H ud sranid ertauQ", golaB. P; ۱۵۱- ۱۴۰. pp,)۱۸۷۵(۷, SN, SARJ", tpygE fo eganinoC ۳۳, etpyg? E'd tutitsnI'l ed nitelluB," halli- rma- il razatnuoM- la edimitaF efilahK snoitcelloC eht ni sinoC dimit? aF, seliM. C egroeG dna, ۳۷۸- ۳۷۵. pp, (۱۹۵۱- ۱۹۵۰) yteicoS citamsimuN naciromA eht dna, aihpledalihP, muesuM ytisrevinU eht fo ne (? sdiop uo) snoteJ", hcsielfgnuJ. M osla eeS. ۴۵- ۴۴. pp, (۱۹۵۱, kroY weN), (۱۹۵۱- ۱۹۵۰) ۳۳, etpygE'd tutitsnI'l ed nitelluB", rezatnoM IE mami'l ed erreV, ۳۷۴- ۳۵۹. pp

که در آن وزنه های شیشه ای عهد فاطمی، که بر آنها نام امام منتظر حک شده، توصیف شده است.

(۲۷). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۷ و ۴۹۰.

(۲۸). درباره حافظ و روزگار آشفته و پر آشوب وی نک : ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۴۲ به بعد، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۲، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۲، و ۳۰۸؛ ترجمه لوتورنو، صفحات ۱۵۴، ۱۹۱، ۲۱۳ به بعد، ۲۴۱، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۹۱-۲۹۲، ۳۰۱، و ۳۱۱؛ ابن ظافر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۷۴-۸۹؛ ویراسته سید، صفحات ۱۱۳-۱۴۱؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۲۳۷، ۲۴۰، و جلد یازدهم، صفحات ۸-۹، ۱۸-۱۹، ۳۴، و ۵۳؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد دوم، صفحات ۱۷۹-۱۸۱؛ ابن الدواداری، کنز، جلد ششم، صفحات ۵۰۶-۵۵۶؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۵۷، ۴۹۰-۴۹۱، و جلد دوم، صفحات ۱۷-۱۸؛ ترجمه فرانسوی، جلد چهارم، صفحات ۳۰-۳۲؛ نیز همو، اتعاظ، جلد سوم، صفحات ۱۳۵-۱۹۲؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۲۳۷-۲۸۷؛ نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۷۶-۱۸۱، ۲۱۳-۲۱۵، و ۲۴۷-۲۴۸؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم،

صفحات ۲۳-۳۵؛ سرور، مصر، صفحات ۹۵-۱۰۱؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۲۵-۴۳۴؛ المناوی، الوزاره، صفحات ۲۷۶-۲۸۱؛

a sedir? uB te sedimit? aF", dranaC. M; ۲۲۶- ۲۲۲. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O. M. ? S; ۱۱۷- ۱۰۳. pp,)۱۹۶۷(۳۵, IER", h? allI- n? iD- il zif? aH- la efilac ud euqop? e'l", zif? aH- la", deugaM. M. A dna ۲۱۶. p, I. lov, ۲ IE", t? afyatuK ladfA- la", nretS. ۵۵- ۵۴. pp, ۳. lov, ۲ IE

(۲۹). قلقشندی، صبح الاعشی، جلد نهم، صفحات ۲۹۱-۲۹۷، در مجموعه الوثائق الشیال، متن، صفحات ۲۴۹-۲۶۰، شرح و تفسیر صفحات ۷۱-۱۰۲ آمده است. نیز نک:

ff ۲۰۷. pp, " noisseccuS", nretS .

(۳۰). نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد ششم، صفحه ۴۵۰، جلد هفتم، صفحه ۱۰۸، و جلد هشتم، صفحه ۳۴۴، و فرمان حافظ که در کتاب فرمانهای فاطمی، تألیف استرن، صفحه ۵۹ آمده است.

(۳۱). قلقشندی، صبح الاعشی، جلد نهم، صفحات ۳۷۷-۳۷۹، که در مجموعه الوثائق الشیال نیز نقل شده است : متن صفحات ۲۶۱-۲۶۵، شرح و تفسیر صفحات ۱۰۳-۱۰۷.

(۳۲). درباره بهرام و وزارت او نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد ششم، صفحات ۴۵۸-۴۶۳، جلد هشتم، -

ص: ۷۵۶

صفحات ۲۶۰-۲۶۲، و جلد سیزدهم، صفحات ۳۲۵-۳۲۶؛ و بررسیهای م. کانارد از جمله

OEIA", m? arhaB nein? omrA'L: etimit? aF euqop? e'l? a neit? erhC riziV , ۱۲)۱۹۵۴(, nU";. ff ۱۳۶. pp yllaicepse, " zif? aH- la etimit? aF efilac ud ertteL enU"; ۱۱۳- ۸۴. pp, ff "۱۵۱. pp", etpyg? E ne snein? omrA sel rus setoN

این هرسه مقاله در کتاب نوشته های پراکنده شرقی وی مجددا چاپ شده است . نیز نک: گفتار او «بهرام» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد اول، صفحات ۹۳۹-۹۴۰.

(۳۳). نک:

p, ۳. lov, ۲ IE", l? asaM nbl", dranaC. M .۸۶۸ .

(۳۴). درباره سه خلیفه آخر فاطمی و زوال سلسله آنان، نک : ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۵۳، و ۳۶۰-۳۶۱؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۰، و ۳۳۲؛ ابن ظافر، اخبار، صفحات ۱۰۲-۱۱۷؛ ابن میسر، ویراسته ماسه، صفحات ۸۹-۹۸، ویراسته سید، صفحات ۱۴۱-۱۵۷ که حوادث را تا سال ۱۱۵۸/۵۵۳ دربردارد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحات ۵۳-۵۴، ۷۰، ۷۲-۷۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۲، و ۱۳۷-۱۳۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۲۲۲-۲۲۳، و جلد دوم، صفحات ۷۲-۷۴، و ۴۲۵-۴۲۷؛ ابن الدوادری، کنز، جلد ششم، صفحات ۵۵۷-۵۷۲، که شرح خود را به سال ۱۱۵۹/۵۵۴ ختم می‌کند؛ مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحات ۳۳۸-۳۳۹، ۳۵۷-۳۵۹، ۴۹۶-۴۹۸، و جلد دوم، صفحات ۲-۳، ۱۲-۱۳، ۳۰، و ۲۳۳؛ ترجمه فرانسوی آن، جلد سوم، صفحات ۲۸۳-۲۸۸، و جلد چهارم، صفحات ۳۲-۳۶؛ همو، اتعاض، جلد سوم، صفحات ۱۹۳-۳۳۴؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۲۸۸-۳۸۹، و جلد ششم صفحات ۳ به بعد. شرح خاطرات معروف اسامه بن منقذ (فت ۵۸۴/۱۱۸۸)، مؤلف و جنگجوی شامی، که در طی سالهای ۵۳۹-۵۴۹/۱۱۴۴-۱۱۵۴ در مصر به سر می‌برده و شخصا حافظ و وزیران دولت فاطمی ابن سلار و عباس را می‌شناخته است، تفضیلات سودمند و مهمی درباره دوره پایانی سلسله فاطمی دربردارد؛ نک : ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان *nameltneG nairyS -barA nA fo sriomeM*

به وسیله فیلیپ خ. حتی (بیروت، ۱۹۶۴)، بویژه صفحات ۳۰-۵۹. این کتاب در اصل در ۱۹۲۷ و با عنوان دیگری به چاپ رسیده بود. پروفیسور حتی (۱۸۸۶-۱۹۷۶) متن عربی کتاب اسامه را نیز، که نامش کتاب الاعتبار است، تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است (پرینستن، ۱۹۳۰) صفحات ۶-۴۲.

اخیرا. میگل چاپ جدیدی از آن با ترجمه فرانسوی فراهم آورده و منتشر ساخته است تحت عنوان

neisyS ommohlitneg nu'd srinevuoS: eiv al ed stnomengiesne seD: r? abitI- la b? atiK,
)۱۹۸۳, siraP(sedasiorC sed spmet ud

نیز نک: حسن، تاریخ، صفحات ۱۷۹-۲۰۱؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۳۶-۶۶؛ سرور، مصر، صفحات ۱۰۱-۱۱۶؛ ماجد، ظهور، صفحات ۴۳۴-۴۹۶؛ المناوی، الوزاره، صفحات ۵۶ به بعد، ۷۰، ۱۰۸ به بعد، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۶۴ به بعد، ۱۸۱-۱۸۲، ۲۲۵-۲۳۴، و ۲۸۲-۲۹۱؛

h? allA n? iD- il did? A- la", teiW. G dna, ۲۴۵- ۲۲۷. pp, etafilahK dimitaF, yraeL'O. ",
۱۹۷- ۱۹۶. pp, I. lov, ۲ IE

(۳۵). ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد دوم، صفحات ۳۵۰-۳۵۳-؛

sed spmet ua eiryS ed namlusuM ecnirp dnarg nu, n? iD- da r? uN, ffē? essilE atikiN- la.
b lid? A- la", teiW. G dna, . ff ۴۷۴. pp, ۲. lov,)۱۹۶۷, sucsamaD(sedasiorC. ۱۹۸. p, I. lov,
۲ IE, " r? alaS

(۳۶). نک:

p, ۱. lov, ۲ IE, " h? utuF- l'ibA. b s? abba", nretS. M. S dna rekceB. H. C. ۹.

(۳۷). درباره پلائع و پسر و جانشین رزیک نک : الشیال، مجموعه الوثائق، متن صفحات ۳۳۵-۳۵۳، شرح و تفسیر
صفحات ۱۵۱-۱۵۴؛

pp, I. lov, ar? amuO, gruobnereD; ۷۹- ۷۰. pp, seerceD dimit? aF, nretS. ۳۲-۳۷, ۴۰-۶۰,
eitrap(۲. lov dna, ۳۹۱- ۳۸۸, ۳۱۵- ۳۱۲, ۲۹۸- ۲۹۴, ۲۴۸- ۲۴۳, ۲۳۵- ۲۲۹, ۱۷۶- ۱۷۴, ۶۴- ۶۲;
۲۵۳- ۱۱۹. pp,)esia? cnarF

ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۶۵۷-۶۶۱؛ ابن الدواداری، کنز الدرر، ویراسته سعید عبد الفتاح عاشور
(قاهره، ۱۹۷۲)، جلد هفتم، صفحات ۱۶-۱۸؛ حسین، فی ادب، صفحات ۱۹۳ به بعد؛ ج. واکر، «پلائع بن رزیک» دایرة
المعارف اسلام، جلد چهارم، صفحات ۶۳۵-۶۳۶؛ و ه. ا. ر.

گیب، «رزیک بن پلائع»، دایرة المعارف اسلام، جلد سوّم، صفحه ۱۱۹۰.

(۳۸). درباره شاور و ضرغام نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد دهم، صفحات ۳۱۰-۳۲۵، الشیال آن را در مجموعه
الوثائق، متن صفحات ۳۵۵-۳۷۹، شرح و تفسیر صفحات ۱۵۵-۱۷۰، آورده است؛ درنبرگ، عماره، جلد اول،
صفحات ۶۶-۹۲، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۶۷-۱۶۹، ۲۷۴-۲۷۸، ۳۶۷-۳۶۹، و جلد دوّم، صفحات ۲۵۵-۳۴۷؛ ابن خلکان،
وفیات الاعیان، جلد اول، صفحات ۶۰۸-۶۱۲؛ ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحات ۱۸-۱۹ و ۲۵-۳۹؛ م. کانارد،
«ضرغام»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد دوّم، صفحات ۳۱۷-۳۱۹ و جی. ویت، «شاور» دایرة المعارف
اسلام، جلد چهارم، صفحات ۳۳۹-۳۴۰.

(۳۹). درباره لشگرکشیهای آمالریک به مصر و روابط او با فاطمیان و زنگیان نک:

eneR;)۱۹۰۶, siraP(etpyg? E ne rel yruamA ior ud sengapmaC. regrebmulhcS. G dna ?
۴۵۸- ۴۳۶. pp, ۲. lov, (۱۹۳۶- ۱۹۳۴, siraP) sedasiorC sed eriotSiH, tessuorG dna III
niwdlaB rednu setatS nitaL ehT", niwdlaB. W lahsraM dna, ۵۵۱- ۴۷۸: notteS. M
htenneK. de, sedasurC eht fo yrotsiH A ni, " ۱۱۷۴- ۱۱۴۳, I cirlamA, nosidaM, . de dn ۲)
niwdlaB. W. M. de, sraey derdnuH tsriF ehT, I omuloV. ۵۶۱- ۵۴۸. pp, (۱۹۶۹,
niscosiW

برای روابط میان صلیبیون و مصر فاطمی و منابع غربی مرتبط با آن نک:

. sedasurC eht fo yrotsiH A, namicnuR nevetS; ۱۹۵۱- ۱۹۵۴, lov, ۲. pp, ۳۶۲- ۴۰۰

نیز نک:

. E. naviS. al te malsI'L, edasiorC siraP(, ۱۹۶۸, pp, ۵۹- ۹۱ dna ۹۳ ff

(۴۰). شرح این سفارت، که مورخان و وقایعنگاران مسلمان آن را ثبت نکرده اند، به وسیله ویلیام صوری ضبط و توصیف شده است. نک:

, ۱۹- ۳۲۱, eryT fo mailliW. airotsiH, murer ni subirtap siniramnsart munratseg, kooB, spahC ۱۸- ۱۹. pp, ۸۸۷- ۸۸۹. rt; dna kcoebaB. yerK, lov, ۲. pp, ۳۱۹

ص: ۷۵۸

(۴۱). درباره شیرکوه و صلاح الدین نک: قلقشندی، صبح الاعشی، جلد نهم، صفحات ۴۰۶- ۴۰۷، و جلد دهم، صفحات ۸۰- ۹۸، که در مجموعه الوثائق الشیال، متن صفحات ۳۸۱- ۴۱۹، شرح و تفسیر صفحات ۱۷۱- ۱۷۸، نقل شده است؛

, ۷۸- ۸۰. nretS; aF, dimit? seerceD, ۸۰- ۸۴. pp, ar? amuO gruobnereD; lov, ۱. pp, ۲۶۰- ۲۶۲ dna, ۳۴۹.

ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحات ۶۲۶- ۶۲۹، و جلد چهارم، صفحات ۴۷۹- ۵۶۳؛ و ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحات ۳۹ به بعد، و ۴۷ به بعد. ه. ا. ر. گیب بررسیهایی چند درباره صلاح الدین به عمل آورده که در آنها به تحلیل منابع و مآخذ مربوط نیز پرداخته است. از آن جمله نک:

. pp, I omuloV: sedasurC eht fo yrotsiH A ni", ۱۱۶۹- ۱۱۸۹, nidalaS fo esiR ehT". pp, da'ahaB ۵۶۳- ۵۸۹, mulucepS, " nidalaS fo efiL eht rof secruoS cibara ehT"; ۱۹۵۰(۲۵, dna n? iD- da d? amI fo skroW eht morf, nidalaS fo efiL ehT dna, ۵۸- ۷۲, (۱۹۷۳, drofxO) n? iD

از میان دیگر آثار جدید درباره صلاح الدین، از نوشته‌های زیر باید یاد کرد:

, eloop- enaL yelnatS, nidalaS, llaF eht dna, modgniK eht fo melasureJ, nodnoL(, Y. N, ynaBla) nidalaS, ztuerknerhE. S werdna; (۱۸۹۸ zizA fo s'nidalaS" sih dna, ۱۹۷۲, .

ronoH ni seidutS nretsaE elddiM dna laveideM ni," tpygE ni tat? E'd puoC. ۱۵۷- ۱۴۴.
nedieL) annaH. A imaS. de, ayitA layruS ,۱۹۷۲), pp

اطلاعات زیادی درباره این دو شخصیت و سالهای آخر سلسله فاطمی از کتاب نور الدین الیسیف، جلد دوم، صفحات ۵۶۳-۵۷۴، به دست می‌آید. نیز نک: مقاله جی. ویت، «شیرکوه» در دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم، صفحات ۳۸۱-۳۸۲، و م. سوبرنهایم، «صلاح الدین»، دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم، صفحات ۸۴-۸۹.

(۴۲). نک: ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۷۶، ۸۴، ۸۸، و ۹۳؛ ویراسته سید، صفحات ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۹، و ۱۴۸؛ و مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحه ۳۹۱.

(۴۳). القصيدة الشافية که به جا مانده و سراینده آن نامعلوم است، در اصل به وسیله یک شاعر حافظی سروده شده بوده و سپس یک نفر نزاری در آن تجدید نظر و حک و اصلاح کرده است. این قصیده را س. ن.

مکارم (بیروت، ۱۹۶۶) و نیز عارف تامر (بیروت، ۱۹۶۷) ویراسته و به چاپ رسانیده‌اند. برای بررسی این هردو ویرایش نک: نقدهای مادلونگ در

۵۱۸-۵۱۷. GMDZ. ۱۱۸ (۱۹۶۸), pp, ۴۲۳- ۴۲۴, sneirO dna, ۲۳- ۲۴ (۱۹۷۰- ۱۹۷۱), pp,

(۴۴). برای شرح کامل قیامهایی که به طرفداری از فاطمیان درگرفت و نیز اوضاع و احوال فاطمیان پس از سقوط خلافتشان نک:

euqigolo? ehcrA noissiM al ed seriom? eM," sedimit? aF sreindre seL", avonasaC. P.
۴۴۵- ۴۱۵. pp,)۱۸۹۷(۶, eriaC ud esia? cnarF

(۴۵). ابن اثیر، الكامل، جلد یازدهم، صفحات ۱۴۹- ۱۵۰؛ ابن واصل، مفرج الکروب، ویراسته جمال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۵۳- ۱۹۶۰)، جلد اول، صفحات ۲۳۶، ۲۴۴، و ۲۴۶- ۲۴۷؛ ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحه ۵۵؛ مقریزی، تاریخ مصر، ترجمه ادگلد بلوشه در nitaL tneirO'l ed euveR, (۱۹۰۸- ۱۸۹۸) ۱۱- ۶، صفحات ۵۸-۶۰ (صفحه شماری مسلسل است)، جداگانه نیز چاپ شده-

ص: ۷۵۹

است (پاریس، ۱۹۰۸)، این کتاب ترجمه فرانسوی بخش مربوط به ایوبیان از کتاب مقریزی به نام السلوک است . به انگلیسی هم ترجمه شده است:

notsoB(tsruhdaorB. C. J dlanoR. rt, tpygE fo snatluS dib? uyyA eht fo yrotsiH A; ۴۷- ,
(۴۶. pp,)۱۹۸۰

ابن تغری بردی، النجوم، جلد ششم، صفحه ۷۰- ۷۱ و ۷۳ و الیسیف، نور الدین، جلد دوم، صفحات ۶۸۸- ۶۹۱.

(۴۶). ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۱۵۶؛ ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحه ۵۸؛ مقریزی، تاریخ مصر، صفحات ۵۵-۵۶ و ۶۳-۶۴؛ و مقریزی، سلاطین ایوبی مصر، صفحه ۴۴ و ۵۰-۵۱.

(۴۷). مقریزی، الخطط، جلد اول، صفحه ۲۳۳، و ابن تغری بردی، النجوم، جلد ششم، صفحه ۷۸.

(۴۸). نک: ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۹-۱۰؛ مقریزی، تاریخ مصر، صفحات ۱۳۶، و ۱۵۸-۱۵۹؛ نیز همو، سلاطین دوازدهم ایوبی مصر، صفحات ۸۹ و ۹۷-۹۸.

(۴۹). مقریزی، اتعاظ، جلد سوم، صفحات ۳۴۷-۳۴۸؛ و نیز سلاطین ایوبی مصر، صفحه ۱۵۱.

(۵۰). ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحه ۳۶۳.

(۵۱). مقریزی، تاریخ مصر، صفحه ۲۳۷؛ و نیز سلاطین ایوبی مصر، صفحه ۱۵۱.

(۵۲). ۲۱۱-۲۱۲. "noisseccuS", nretS. pp

(۵۳). عماره، تاریخ، متن صفحات ۴۸-۵۹، ترجمه صفحات ۶۴-۸۰، که مبتنی است بر یگانه نسخه شناخته شده از این کتاب که متاسفانه بسیار مغلوط است. فصل مربوط به زریعیان از تاریخ عماره به صورت صحیحتری در تاریخ المستبصر ابن المجاور (فت ۶۹۰/۱۲۹۱) نقل شده است. این قطعه در کتاب زیر آمده است:

۴۰- ۴۷. nergf? oL. O. de, retllettiM mi nedA tdatS red sintnneK ruZ etxeT ehcsibarA ۱۹۳۶-۱۹۵۰, alasppU)pp, I. lov,

متن کامل نثر تاریخ المستبصر ابن المجاور به وسیله ا. لوفگرن ویراسته و در لیدن (۱۹۵۱-۱۹۵۴) در دو جلد به چاپ رسیده است.

(۵۴). برای قطعات مربوط به زریعیان از تاریخ چاپ نشده حکمروایان یمن، تألیف ابو الحسن علی بن الحسن الخزرجی، به نام الکفایة و الاعلام فی من ولیه الیمن، همراه یادداشتهای ارزشمند، نک:

۲۶۶-۲۷۸. pp, namaY, yaK .

نیز نک: مقدمه ردهاوس بر ترجمه خود از العقود اللؤلؤیه خزرجی که بخش رسولیان از الکفایه اوست. عنوان ترجمه انگلیسی آن چنین است:

W. J. rt, nomeY fo ytsanyD yyilusaR eht fo yrotsiH A; sgnirtS- IraeP ehT. pp, I. lov, .
۱۹۰۸-۱۹۰۶, nodnoL- niedieL(. la te enworB. G. E. de, esuahdeR eht ni sdilusaR ylraE

dna sdib? uyyA ehT, htimS. R. G dna, ۲۳ dna ۲۱, ۱۹- ۱۸. ۶۷- ۶۳. pp, ۲. lov, (۱۹۷۸-
۱۹۷۴, nodnoL) (۱۲۹۵- ۱۱۷۳/ ۶۹۴- ۵۶۷) nomeY

(۵۵). نک:

pp, I. lov, ۲ IE, "idammahuM- la r? irajD. b l? aliB", seddeG. L. C. ۱۲۱۴-۱۲۱۵.

(۵۶). درباره اعطای این منصب و داعیت زریعیان نک: عماره، تاریخ، متن صفحات ۵۰ و ۵۵، ترجمه صفحات ۶۷ و ۷۴؛ ابو مخرمه عبد الله الطیب بن عبد الله، تاریخ ثغر عدن در متون عربی، جلد دوّم، صفحات ۳۲ و ۲۱۶ به بعد؛ و یحیی بن الحسین بن القاسم، غایة الامانی فی اخبار القطر الیمانی، ویراسته -

ص: ۷۶۰

سعید ع. عاشور (قاهره، ۱۹۶۸)، صفحات ۲۹۷- ۲۹۸، که به وسیله یک نویسنده زیدی که در حوالی ۱۱۰۰ / ۱۶۸۸ در گذشته نوشته شده است. نیز نک: تاریخ المستبصر ابن المجاور، ویراسته لوفگرن، جلد اوّل، صفحات ۱۲۶- ۱۲۷؛ استرن، «جانشین» صفحات ۲۱۴ به بعد، ۲۲۶- ۲۲۷ و ۲۲۹- ۲۳۰، و همدانی «داعی حاتم»، صفحات ۲۷۰ و ۲۷۳- ۲۷۴.

(۵۷). نک: عماره تاریخ، متن صفحه ۲۷، ترجمه صفحه ۳۷، مؤلف با عمران و پدرش روابط دوستانه داشته است؛

nodnoL(muesuM hsitirB eht ni snioC latneirO eht fo eugolataC. elooP- enaL. S eht ,
fo sraniD dehsilbupnU omoS", kciwoL. M. N; ۱۲۱. p, ۵. lov, ۱۸۷۵- ۱۸۹۰, ff ۲۶۱. pp,
(۱۹۶۴) ۴, seires ht ۷, elcinorhC citamsimuN" sdiyaruz dna sdihyaluS naciromA, " nomeY
morf snioC? il? i? amsl omos no setoN", setaB. L. M dna. ff ۱۴۹. pp, (۱۹۷۲) ۱۸, setoN
yteicoS citamsimuN

(۵۸). نک: یادداشتهای کای در کتاب یمن او، صفحات ۲۷۴ به بعد، و ابو مخرمه، تاریخ، در متون عربی، جلد دوّم،
صفحه ۴۱- ۴۳.

(۵۹). درباره همدانیان صنعاء نک: یادداشتهای yaK در کتاب یمن او که مبتنی است بر تاریخ خزرگی، صفحات ۲۳۰،
۲۹۴- ۲۹۷ و ۲۹۹؛ مقدمه ردهاوس بر العقود اللؤلؤیة خزرگی، جلد اوّل، صفحات ۱۳- ۱۸، ۲۰، و ۲۲ به بعد؛ استرن،
«جانشین» صفحات ۲۳۱- ۲۳۲، و ۲۴۹- ۲۵۳ که قطعات و مطالب مربوطه عیون الاخبار ادریس را نیز دربردارد؛
همدانی، «داعی حاتم»، صفحات ۲۵۹، ۲۶۳- ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸- ۲۷۰، و ۲۸۰ که به طور مبسوط از عیون الاخبار و
نزهة الافکار ادریس استفاده کرده است؛ اسمیث، ایوبیان، جلد دوّم، صفحات ۶۸- ۷۵؛ و مقاله seddeG. L. C. تحت
عنوان «همدانیان» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوّم، جلد سوّم، صفحات ۱۲۵- ۱۲۶.

(۶۰). یحیی بن الحسین، غایة الامانی، صفحات ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲ و ۲۸۵.

(۶۱). همان کتاب، صفحات ۳۰۱-۳۰۳.

(۶۲). این داستان را ادریس در جلد هفتم عیون الاخبار خود نقل کرده است، عبارات مربوطه را استرن نیز در مقاله «جانشینی» خود، صفحه ۲۵۲-۲۵۳، آورده است.

(۶۳). شرح خصومت‌های میان داعی حاتم و حکمران همدانی را ادریس در نزهة الافکار، جلد اول، آورده است. گفتار او را می‌توان در مقاله «داعی حاتم» همدانی، صفحات ۲۸۸-۲۸۹، ملاحظه کرد.

نیز در قطعه‌ای از الکفایه خزرگی، منقول در مقاله «جانشینی» استرن، صفحه ۲۵۳، و در غایة الامانی یحیی بن الحسین، صفحه ۳۱۷، نقل شده است.

(۶۴). محمد بن سبأ زریعی در ۱۱۵۴/۵۴۹ از کمک به علی بن مهدی در فتح زبید امتناع ورزیده بود؛ نک:

عماره، تاریخ، متن صفحه ۹۵، ترجمه صفحات ۱۲۷-۱۲۸. وقتی که علی بن مهدی برای گرفتن کمک به دربار زریعیان به ذو جبله رفته بود عماره در آنجا حضور داشت.

(۶۵). عماره، تاریخ، متن صفحات ۹۶ به بعد، ترجمه صفحات ۱۲۹ به بعد، و یادداشتهای کای در این باره، صفحات ۲۹۴-۲۹۵؛ یحیی بن الحسین، غایة الامانی، صفحات ۳۱۹-۳۲۰ و

. ۶۰-۶۲. lov, sdib? uyyA, htimS, ۲. pp

(۶۶). بدر الدین محمد بن حاتم الیامی، کتاب السمط الغالی الثمن، ویراسته اسمیت در کتاب ایوبیان، جلد اول، بویژه صفحات ۱۵-۴۲، ۴۸، ۶۴-۶۵، ۶۹-۷۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۳۹، ۲۰۳، ۴۴۹-۴۵۰، و ۴۶۰؛ نیز نک: مقدمه ردهاوس بر العقود اللؤلؤیه خزرگی، جلد اول، صفحات ۲۰ و ۲۲-۲۵.

ص: ۷۶۱

(۶۷). رساله تحفه المرتاد را می‌توان در متون گنوسی اسماعیلیه، ویراسته اشتر و تمان، صفحات ۱۵۹-۱۷۰، ملاحظه کرد.

(۶۸). درباره اشارات مبهمی به وجود یک جماعت طیبی منزوی در مصر که در یک تاریخ مجهول المؤلف شامی، که در اواخر قرن ششم / دوازدهم نوشته شده، آمده است، نک:

im? aj- la n? atsuB eL: elc? eis ellX- eIV ud enneiryS euqinorhC enU", nehaC. IC. ",
۱۲۲- ۱۲۱. pp,)۱۹۳۸- ۱۹۳۷(۸- ۷, selatneirO sedut? E'd nitelluB

(۶۹). استرن آن را در «جانشینی»، صفحه ۱۹۸، نقل کرده است.

(۷۰). برای مشروحترین تفصیل جدید درباره استقرار دعوت طیبی در یمن نک:

" nomeY ni taw aD? il? i? amsI eht fo yrotsiH dna senirtcoD",? in? admaH- la .

و نیز کتاب الصلیحیون از همو . مرحوم حسین همدانی، که به یک مجموعه خانوادگی از نوشته های خطی اسماعیلی دسترسی داشته است، نخستین محقق اسماعیلی جدیدی بود که بررسیهای پیشگامانه خود را در باب اسماعیلیه یمن بر پایه منابع و مآخذ اصیل اسماعیلی به عمل آورد.

(۷۱). بستان، صفحات ۱۲۱-۱۲۲.

(۷۲). مطالب مربوط در کتاب ادريس، که منقول از ابراهيم حامدی است، در مقاله «جانشینی» استرن آمده است (صفحات ۲۳۲-۲۳۳). نیز نک:

.; ff ۴۱. pp", yrotsiH dna senirtcoD",? in? admaH- la .

زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۲۵-۲۸؛ و استرن، «جانشینی»، صفحات ۱۹۹-۲۰۱.

(۷۳). بنابر افسانه‌ای که طیبیان از آن اطلاع داشته اند طیب در نقطه دوردستی در م غرب می‌زیسته است؛ نک: استرن، «جانشینی»، صفحات ۲۰۱-۲۰۲.

(۷۴). مطالب مربوط از کتاب غایة الموالید الخطّاب در کتاب ظهور ایوانوف، متن صفحات ۳۷-۳۸، ترجمه انگلیسی آن در مقاله «جانشینی» استرن، صفحات ۲۲۳-۲۲۴، آمده است.

(۷۵). قطعات مربوط به این مواعظ، چنانکه در ع یون الاخبار ادريس حفظ شده، در مقاله «جانشینی» استرن، صفحات ۲۲۴-۲۲۵ ترجمه شده است.

(۷۶). در مقاله «جانشینی» استرن نقل شده است، صفحه ۲۲۶.

(۷۷). عماره، تاریخ، متن صفحه ۱۰۰، ترجمه صفحه ۱۳۴.

(۷۸). نک: مقاله همدانی «داعی حاتم»، صفحات ۲۶۲-۲۶۳.

(۷۹). شواهد الخطّاب و ادريس درباره این انتصاب را استرن در گفتار «جانشینی» خود، صفحات ۲۲۱ و ۲۲۷-۲۲۸، و همدانی در «داعی حاتم»، صفحه ۲۷۱، نقل کرده‌اند.

(۸۰). نک: عماره، تاریخ، متن صفحات ۴۲-۴۸، و ۹۹، ترجمه صفحات ۵۷-۶۴، و ۱۳۴، و یادداشتهای کای در آنجا، صفحات ۲۹۷-۲۹۹. استرن که از گفته عماره و جندی استفاده کرده در مقاله «جانشینی» خود، صفحات ۲۱۴-۲۲۳، مرتکب همان اشتباه شده است. درباره علی بن ابراهیم بن نجیب الدوله، نک: همدانی، الصلیحیون، صفحات ۱۶۸-۱۷۴.

(۸۱). بعضی از اقتباسات مربوط از کتاب تحفة القلوب حاتم بن ابراهیم و نزهة الا فکار ادريس در مقاله «جانشینی» استرن، صفحات ۲۳۳-۲۴۳، و در مقاله «داعی حاتم» همدانی، صفحات ۲۸۶-۲۹۸، آمده است.

(۸۲). این وصیّنامه، که توصیف دقیق و جزء به جزء جواهرات او را نیز دربردارد، در کتاب عیون الاخبار، جلد هفتم، محفوظ مانده و همدانی آن را در کتاب الصلیحیون، صفحات ۳۲۳-۳۳۰، آورده است.

ص: ۷۶۲

مقبره این ملکه نامبردار، که بیش از شصت سال حکمرانی کرد، هنوز در ذو جبلة وجود دارد و پیروان فرق مسلمان مختلف به زیارت آن می‌روند. نک: همدانی، «معتقدات و تاریخ»، صفحات ۴۵-۴۶، و نیز مقاله او تحت عنوان «زندگی و روزگار ملکه سیّده»، صفحه ۵۱۵.

(۸۳). قدیمترین تاریخ دعوت طیبی در یمن آن است که حاتم بن ابراهیم در کتاب چاپ نشده‌اش، تحفة القلوب، روایت کرده است. ادريس نیز تفصیلاتی درباره زندگی الذئیب و جانشینان او در عیون الاخبار، جلد هفتم، و نزهة الافکار دارد. این هردو منبع هنوز چاپ نشده است. درباره زندگی و آثار الذئیب، همچنین نک: فهرست المجدوع، صفحات ۱۳۰ و ۲۰۱؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۴۶-۵۰؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۷۴-۷۷؛ همدانی، الصلیحیون، صفحات ۱۸۱ به بعد، ۱۹۳، و ۲۶۸-۲۶۹؛ غالب، اعلام، صفحات ۲۹۳-۲۹۴؛ همدانی، «داعی حاتم»، صفحات ۲۵۹، و ۲۷۱-۲۷۲؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۵۲، و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۳۷-۱۳۹.

(۸۴). درباره الخطّاب نک: ابراهیم حامدی، کنز الولد، صفحات ۱۰۰-۱۰۱ و ۱۰۶-۱۰۸؛ استرن، «جانشینی»، صفحات ۲۴۴-۲۴۹ که مستخرجاتی از عیون الاخبار را دربردارد؛ یحیی بن الحسین، غایة الامانی، صفحه ۲۸۱؛ فهرست المجدوع، صفحات ۴۱، ۱۳۲، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۴، و ۲۴۰؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۴۸-۴۹؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۴۶-۴۷؛ نیز کتاب الصلیحیون او، صفحات ۱۹۳-۲۰۴ و ۲۶۹-۲۷۰؛

۱۵۲-۱۵۳. "netfirhcs ehcsitiliamsi erenielK", nnamhtortS ۱۳۶-۱۳۹. dna

غالب، اعلام، صفحات ۲۸۰-۲۸۲؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۵۱-۵۲؛ یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۳۳-۱۳۷؛ و نیز کتاب او السلطان الخطّاب (قاهره، ۱۹۶۷) که ویرایشی از دیوان اشعار الخطّاب را دربردارد، صفحات ۹۷-۲۴۱، و نیز شامل مطالعه مفصل زندگی اوست، صفحات ۲۹-۹۵.

(۸۵). نک: ایوانوف، ظهور، صفحات ۲۰-۲۳، که در آن نسبت دادن تألیف غایة الموالید را به الخطّاب مورد پرسش قرار داده است؛ استرن، «جانشینی»، صفحات ۲۲۷-۲۲۸؛ و یوناوالا، السلطان الخطّاب، صفحات ۷۳-۷۵ و ۷۸-۸۰.

(۸۶). نک: عماره، تاریخ، متن صفحه ۱۰۲، ترجمه صفحه ۱۳۷، که در آنجا گفته شده است که السیّده در ۵۲۶ هجری، قبل از آنکه ریاست دعوت را از جانب حافظ به زیرعیان منتقل سازد، ابراهیم را به عنوان داعی کل برگزیده بود. این گفته

را روایات طیبی تایید نمی کند و این عبارت مغشوش عماره به نظر می آید که بعدا تحریف و دستکاری شده باشد؛ نیز نک: استرن، «جانشینی»، صفحات ۲۱۵ به بعد و ۲۲۸؛ و همدانی «داعی حاتم»، صفحات ۲۷۳-۲۷۴.

(۸۷). درباره ابراهیم حامدی نک: فهرست المجدوع، صفحات ۲۳۷-۲۳۹، ۲۶۹، ۲۷۰، و ۲۷۹؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۵۰-۵۱؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحه ۴۸؛ و همچنین کتاب الصلیحیون، صفحات ۲۷۰-۲۷۳؛ غالب، اعلام، صفحات ۸۷-۸۸؛

elcyc e ۳ ed tarotcod ed es? ehT(" setin? om? eY sneil? eamsI s? etiart siorT", ikeF. H; ,
۲۸- ۲۲۰ pp, ۱۹۷۰, VI siraP, ennobroS

ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۵۲-۵۴؛ یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۴۱-۱۴۳؛ و.

مادلونگ، «الحامدی» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد سوّم، صفحه ۱۳۴، که یادداشت‌هایی درباره حاتم بن ابراهیم و علی بن حاتم الحامدی نیز دارد.

ص: ۷۶۳

(۸۸). درباره حاتم بن ابراهیم به بخشی از تحفة القلوب خود او، که استرن در «جانشینی»، صفحات ۲۳۶ به بعد، نقل کرده است، مراجعه کنید، ولی مفصلترین شرح درباره او آن است که ادريس در نزهة الافكار آورده، و همدانی آن را در «داعی حاتم»، صفحات ۲۸۷-۲۹۸، نقل کرده است. نیز نک:

عمار، تاریخ، متن صفحه ۱۰۲، ترجمه صفحه ۱۳۷؛ یحیی بن الحسین، غایة الامانی، صفحه ۳۲۰، بهروچی، کتاب الازهار، جلد اول، در منتخبات اسماعیلیة، ویراسته العوّا، صفحات ۱۸۴، ۱۹۳ به بعد، و ۲۴۷؛ فهرست المجدوع، صفحات ۴۷-۴۸، ۵۳-۵۴، ۶۸-۶۹، ۸۴، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۱-۱۹۳، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۶۱-۲۶۳، ۲۷۱-۲۷۳ و ۲۷۹؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۵۲-۵۶؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۴۸-۵۲ و ۱۰۴-۱۰۵؛ نیز کتاب الصلیحیون او، صفحات ۲۷۳-۲۷۹؛ استرن، «جانشینی»، صفحات ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، و ۲۲۸؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۹۷-۲۰۰؛ همدانی، «داعی حاتم»، صفحات ۲۷۹-۲۸۶؛ نیز مقاله او به نام «جامعه طیبی-فاطمی یمن در روزگار غلبه ایوبیان بر عربستان جنوبی»، در تحقیقات عربی، ۷ (۱۹۸۵)، صفحات ۱۵۱-۱۶۰؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۶۱-۶۸؛ یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۵۱-۱۵۵؛ مادلونگ «الحامدی»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد سوّم، صفحه ۱۳۴.

(۸۹). ادريس، نزهة الافكار، منقول در همدانی، «داعی حاتم»، صفحه ۲۹۰. درباره این منطقه نک:

pp, ۳. lov, ۲ IE, " z? araH", enivrI. K. A .۱۷۶-۱۷۹

(۹۰). بعضی از این اشعار در مقاله «جانشین» استرن، صفحات ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۵۴، نقل شده است. درباره محمد بن طاهر نک: فهرست المجدوع، صفحات ۴۱-۴۲، ۱۲۹-۱۳۴، ۲۰۴، ۲۴۶-۲۵۳، ۲۷۰، و ۲۷۸؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۵۴-۵۵؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۵۴-۶۱؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۴۳-۱۵۰.

(۹۱). درباره علی بن محمد بن ولید نک: بهروچی، کتاب الازهار، جلد اول، صفحات ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۸، و ۲۴۷؛ فهرست المجدوع، صفحات ۴۱-۴۲، ۸۰، ۹۳-۹۵، ۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۳، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۲۹-۲۳۷، ۲۴۴-۲۴۶، ۲۵۷، و ۲۷۸؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۵۵ و ۵۷-۶۳؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۵۳-۵۵ و ۱۰۵-۱۰۶؛ نیز الصلیحیون او، صفحات ۲۸۴-۲۹۱؛

" s? etiart siort", ikeF; ۱۴۶- ۱۳۹. pp, " netfirhcS ehcsitiliamsi ereniellK", nnamhtortS; ۵۲- " ۳۸. pp

غالب، اعلام، صفحات ۴۰۸-۴۱۱؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۶۹-۷۴؛ پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۵۶-۱۶۱؛ و نیز مقاله «علی بن محمد بن جعفر» وی در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحه ۶۲.

(۹۲). بویژه نک: کتاب تاج العقائد علی بن محمد، ویراسته عارف تامر (بیروت، ۱۹۶۷)؛ ترجمه انگلیسی ملخص آن در و. ایوانوف، sdimitaF eht fo deerC A چاپ بمبئی، ۱۹۳۶؛ لب المعارف و ملحقات الاذان در «سه رساله» ویراسته فکی، متن صفحات ۱-۴۵، ترجمه فرانسوی صفحات ۱۵۱-۲۵۹؛ کتاب الذخیره فی الحقیقه، ویراسته محمد حسن اعظمی (بیروت، ۱۹۷۱)؛ جلاء العقول در منتخبات اسماعیلیه، صفحات ۸۹-۱۵۳؛ و ایضاح و التبیین در متون گنوسی، صفحات ۱۳۷-۱۵۸. چنانکه گفتیم وی کتابی مفصل هم در رد رساله المستظهری غزالی به نام دامغ الباطل نوشت. علی بن محمد شاعر هم بود و گزیده‌هایی از اشعارش را اشتروتمان در

"pp", netfirhcS ehcsitiliamsi ereniellK. ۱۵۳-۱۶۳

آورده است.

ص: ۷۶۴

(۹۳). درباره علی بن حنظله نک: بهروچی، کتاب الازهار، جلد اول، صفحات ۱۹۵ و ۲۴۷؛ فهرست المجدوع، صفحات ۱۹۶-۱۹۷ و ۲۶۹-۲۷۰؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۶۱-۶۵؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۵۵-۵۶؛ و الصلیحیون او، صفحات ۲۹۱-۲۹۷؛ غالب، اعلام، صفحات ۳۷۹-۳۸۰؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۷۴-۷۵؛ پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۶۲-۱۶۳؛ نیز نک: مقاله او به نام «علی بن حنظله بن ابی سالم» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحه ۶۱. اثر مهم منظوم علی بن حنظله را درباره حقائق، به نام سمط الحقائق، عباس العزّاوی ویراسته و در دمشق در ۱۹۵۳ به چاپ رسانیده است.

(۹۴). این رساله جزء سه رساله اسماعیلی، ویراسته کرین، متن صفحات ۹۹-۱۳۰، ترجمه فرانسوی صفحات ۱۴۸-۲۰۰، به چاپ رسیده است؛ نیز نک: ملاحظات کرین در مقدمه همان کتاب، صفحات ۱۳۱-۱۴۷. درباره حسین بن علی بن ولید نک: بهروچی، کتاب الازهار، جلد اول، صفحات ۱۹۵ و ۲۴۸؛ فهرست المجدوع، صفحات ۹۸، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۳، ۲۰۷-۲۲۳، و ۲۷۹؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۶۶-۷۴؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۵۷-۶۱؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۷۵-۷۶؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۶۳-۱۶۵.

(۹۵). درباره ادريس و تألیفاتش نک: بهروچی، کتاب الازهار، جلد اول، صفحات ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۲ و ۲۵۰؛ فهرست المجدوع، صفحه ۳۴، ۴۴، ۷۳-۷۷، ۸۵، ۹۷، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۵۰-۱۵۱، ۲۳۹-۲۴۲، ۲۷۰، ۲۷۵-۲۷۷؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۳۸-۱۴۶؛ همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۱-۲۶، ۱۲۷ به بعد، و ۱۳۷-۲۵۳ که به طور مبسوط مأخوذ است از نوشته‌های ادريس؛ زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۷۷-۷۸؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۳۷-۱۳۹؛ سید، مصادر، صفحات ۱۸۰-۱۸۳؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۶۲-۶۵، ایضا ادبیات اسماعیلی او، صفحات ۷۷-۸۲؛ پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۶۹-۱۷۵، و همچنین مقاله او تحت عنوان «ادريس بن الحسن» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحه ۴۰۷.

(۹۶). برای آگاهی از نظام حقایق طیبی با جهانشناسی، معادشناسی، مردمشناسی و نیز مفاهیم اسطوره‌ای و پیامبرشناسی و امامشناسی آن نک: ابراهیم بن حسین حامدی، کنز الولد، و نیز الابتداء و الانتهاء او در «سه رساله»، ویراسته فکی، متن صفحات ۴۶ به بعد، و ترجمه فرانسوی آن صفحات ۲۶۰ به بعد؛ علی بن محمد بن ولید، لب المعارف، در «سه رساله» فکی، متن صفحات ۱ به بعد، ترجمه صفحات ۱۵۱ به بعد؛ و نیز کتاب ایضاح او در متون گنوسی، صفحات ۱۳۷ به بعد، و کتاب الذخیره او؛ حسین بن علی بن ولید، المبداء و المعاد، در سه رساله اسماعیلی، متن صفحات ۹۹-۱۳۰، ترجمه صفحات ۱۴۸-۲۰۰، که دربردارنده خلاصه‌ای بسیار عالی از این موضوع به وسیله هشتمین داعی مطلق است؛ منتخباتی از کتاب الايضاح و البيان این داعی در مقاله برنارد لويس تحت عنوان

"pp,)۱۹۳۸(۹, SOSB," madA fo llaF eht fo noitaterpretnI iliamsI nA .۶۹۱-۷۰۴

آورده شده است. نیز نک: الخطّاب بن حسن، دیوان، در السلطان الخطّاب، تألیف پوناوالا، صفحات ۶۹ به بعد و ۳۱۹-۳۲۶؛ و کتاب مجهول المؤلف مسائل مجموعه من الحقائق العالیة که مجموعه ای است از چند رساله کوچک، در متون گنوسی، صفحات ۴-۱۳۶. آثار ابراهیم حامدی و جانشینان او در کتاب زهر المعانی، تألیف ادريس عماد الدین، ترکیب و تلفیق پذیرفته و از نو عرضه شده است، بویژه فصلهای ۴ تا ۱۱ که مربوط به آفرینش عالم است. توصیف خلاصه‌ای از مطالب و مندرجات زهر المعانی را می‌توان به زبان انگلیسی در مقاله همدانی، «عقاید و تاریخ»، صفحات ۱۳۷-۲۵۳، یافت؛ نیز نک:-

ص:۷۶۵

pp,)۱۹۳۷(۱۱, CI", sciretosE? il? i? amsI fo muidnepmoC A",? in? admaH- la .۲۱۰-۲۲۰ .

هانری کرین بیش از هر محقق دیگری به بررسی جنبه های مختلف اندیشه طبیعی، بویژه جهان‌شناسی آن با بحران آسمانیش و نیز معادشناسی طبیعیان، پرداخته، و همچنین تشابه و تناظر عقاید طبیعی را با عقاید مانوی و عقاید دیگر ادیان ایرانی پیش از اسلام مورد بحث و فحص قرار داده است؛ بویژه نک : ملاحظات مقدماتی او در سه رساله اسماعیلی صفحات ۱۳۱-۱۴۷؛

pp, " enivid einahpipE"; ۲۱۷- ۱۹۲. pp, " euqilcyc spmet eL"; ۱۳۶- ۱۲۴. pp, eriotsiH dna. . ff ۱۱۴. pp, " euqitna esong al eD" dna, . ff ۱۹۳ dna. ff ۱۶۲, . ff ۱۴۸. ۱۳۳- ۱۲۶

این هرسه مقاله در کتاب زمان ادواری و گنوس اسماعیلی، صفحات ۴۷- ۶۹، ۷۶ به بعد، ۸۸ به بعد، ۹۷ به بعد، ۱۱۶ به بعد، ۱۷۶ به بعد، و ۱۸۹- ۱۹۷ از نو چاپ شده، و به زبان انگلیسی در کتاب وی تحت عنوان sisonG iliamsI dna omiT lacilcyC صفحات ۳۷- ۵۸، ۶۵ به بعد، ۷۶ به بعد، ۸۴ به بعد، ۱۰۳ به بعد، ۱۶۱ به بعد، و ۱۷۳- ۱۸۱ ترجمه شده است. نیز نک: زاهد علی، ہماری، صفحات ۵۷۶ به بعد؛ نیز تاریخ او، جلد دوم، صفحات ۱۹۵- ۲۱۰؛

iliamsI fo elpmaxE nA", lahtnomulB. R divaD; ۱۳۵- ۱۳۲. pp, " tamamI", gnuledaM malsI dna msiaduJ ni seidutS ni, " nomeY naedinomiaM- tsoP ni ecneulfnI. pp, ۱۹۸۱, melasureJ. la te garoM omolehS. de, nietioG. D. S oT detneserp omsil? eamsI'l ed seuqihposolihp te sesueigiler se? edi sel, ikeF. H dna, ۱۷۴- ۱۵۵. ۱۳۸- ۱۰۹. pp yllaicepse, (۱۹۷۸, sinuT) edimitaF

(۹۷). حامدی، کنز الولد، صفحات ۶۶، ۶۸، ۷۸ به بعد، و ۱۳۲.

(۹۸).

sonarE eht morf srepaP ni, " msiliamsI dna msiadzaM ni omiT lacilcyC", nibroC, . ff ۱۵۳ dna ۱۴۹, ۱۴۳, . ff ۱۳۴. pp, ۳. lov, skoobraeY

این مقاله در کتاب کرین به نام زمان ادواری، صفحات ۲۰ به بعد، ۲۹، ۳۵، و ۳۹ به بعد از نو چاپ شده است. نیز نک: شهرستانی، الملل، جلد دوم، صفحات ۳۹- ۴۱؛ ترجمه هاربرویکر، جلد اول، صفحات ۲۷۷- ۲۸۰؛ ترجمه جماره و مونو، صفحات ۶۳۸- ۶۴۱؛ ترجمه انگلیسی در

pp,)۱۹۷۲, kroY weN(ammeliD nairtsaoroZ A: navruZ, renheaZ. C. R. ۴۳۳- ۴۳۴ .

(۹۹).

sih ni detnirper, ۱۶۲- ۱۶۱. pp, " msiliamsI dna msiadzaM ni omiT lacilcyC", nibroC. ۴۸- ۴۷. pp, omiT lacilcyC

(۱۰۰). کرمانی، راحة العقل، صفحات ۲۲۴-۲۲۵.

(۱۰۱).

pp", mit? aH? i? aD", inadmaH. A; ۲۴۳- ۲۳۶. pp." yrotsiH dna senirtcoD",? in? admaH- .
la," hawaD? imit? aF eht fo erutcurtS lanoitasinagrO eht fo noitulovE" sih osla,. ff ۲۷۵,
۱۱۱ dna ۱۰۳- ۱۰۲, ۹۵- ۹۴. pp

که تکه‌هایی از تحفه القلوب را نقل می‌کند. نیز نک: گفتار مقدماتی اشتروتمان بر ویرایش جزئی خود از کتاب مزاج التسنیم اسماعیل بن هبت الله (گوتینگن، ۱۹۴۴-۱۹۵۵)، صفحات ۱۶ به بعد، که تفسیری است بر قرآن مجید به وسیله سری و سومین داعی سلیمانی، که محقق دانشمند در علوم دینی بود و افکاری اصیل به اندیشه اسماعیلی طیبی وارد کرد.

(۱۰۲). برای این روایات سنتی در باب مرحله آغازین دعوت اسماعیلی در گجرات، که در آنها واقعیت و افسانه به هم آمیخته است، نک: محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۳۲۸-۳۴۵؛ حسن علی -

ص: ۷۶۶

بدریسر والا اسماعیل جی، اخبار الدعاة الاکرمین (راجکوت، ۱۹۳۷)، صفحات ۵۳- ۶۰ که کتابی است به زبان گجراتی که بر پایه آثار قدیمتر دعوت و همچنین براساس موسم بهار نوشته شده است؛

ff ۳۹. pp, " sarohoB eht fo yrotsiH yradneL", irevahJ ;

عبد الحسین، گلزار داودی، صفحات ۳۰ به بعد، و نجم الغنی خان، مذاهب الاسلام (لکهنو، ۱۹۲۴)، صفحات ۲۷۰ به بعد. از میان آثار جدیدتر باید از نوشته‌های زیر یاد کرد: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۸۰ به بعد؛

milsuM, arsiM; ff ۲۶۷. pp,) ۱۹۵۳, nodnoL(aidnI fo? aihS ehT, retsilloH. N nhoJ weN)
sarhoB ehT, reenignE ilA rahgsA dna,. ff ۱۹ dna. ff ۸. pp, seitinummoC. ff ۱۰۰. pp,
(۱۹۸۰, ihleD

(۱۰۳). عبد الحسین، گلزار داودی، صفحه ۱۱۳.

(۱۰۴). برای توالی و جانشینی والیهای هند نک: محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحه ۳۲۷؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحه ۲۲۱؛ نجم الغنی خان، مذاهب، صفحه ۲۷۷؛ و هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۲۷۰.

(۱۰۵). برای این شقاق و جدایی در جامعه بهره‌های هند نک: محمد علی، موسم بهار، جلد سوم، صفحات ۱۱۷-۱۲۷؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۶۱-۶۶؛ نجم الغنی خان، مذاهب، صفحات ۳۱۶-۳۱۷؛ عبد الحسین، گلزار داودی، صفحه ۴۵؛ زاهد علی، ہماری، صفحات ۲۹۲-۲۹۳؛

ff ۱۰۸. pp, sarhoB, reenignE dna, ۲۳- ۲۲. pp, seitinummoC milsuM, arsiM .

(۱۰۶). علی محمد خان، مرآت احمدی، تکمله، متن فارسی صفحات ۱۳۰- ۱۳۱؛ ترجمه انگلیسی، صفحه ۱۰۹.

(۱۰۷). اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۶۷- ۶۹.

(۱۰۸). درباره بهروچی نک: کتاب خود وی، کتاب الازهار، جلد اول، صفحات ۱۸۶ به بعد؛ فهرست المجدوع، صفحات ۷۷- ۸۸؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۱۵۵- ۱۵۶؛

pp, " awaD dimitaF eht fo erutaretiL eht fo ydutS", eezyF . ۲۳۸- ۲۴۲ ;

ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۸۳- ۸۸؛ یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۷۸- ۱۸۳؛ و نیز مقاله او «حسن بن نوح» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحه ۳۵۸.

(۱۰۹). محمّد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۱۵۳- ۱۶۱؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۸۵- ۸۶؛ ۲۶- ۲۵. pp . seitinummoC milsuM , arsiM, ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۸۸؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحه ۱۸۴.

(۱۱۰). نک: فهرست المجدوع، صفحات ۳۷- ۳۸؛ محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۲۰۶، ۲۳۷- ۲۳۸، ۲۵۲، و ۲۵۷؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۸۸- ۸۹؛ یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۱۸۵- ۱۸۶؛ نیز مقاله او تحت عنوان «امین جی بن جلال بن حسن»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحه ۷۰؛ و مقاله او «امین جی بن جلال» در دانشنامه ایرانیکا (RIE (جلد اوّل، صفحه ۹۵۶.

(۱۱۱). درباره شقاق داودی- سلیمانی نک: محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحه ۱۶۹- ۲۵۹؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۱۱۰- ۱۱۲ و ۱۴۴- ۱۶۸؛ نجم الغنی خان، مذاهب، صفحات ۳۱۲- ۳۱۴؛

pp, sarhoB, reenignE dna, ۳۱- ۲۷. pp, seitinummoC milsuM, arsiM . ۱۱۷- ۱۲۲ .

(۱۱۲). تعضیلات مربوط به سرگذشت و زندگی داعیان داودی در کتاب منتزع الاخبار قطب الدین برهانپوری، جلد دوّم، و در موسم بهار، محمد علی، جلد سوّم، آمده است. سلیمانیها تألیفات معدودی دارند، و-

ص: ۷۶۷

اخبار و اطلاعات درباره داعیان آنها نادر است. فهرست داعیان مستعلوی- طیبی و سلسله‌های داعیان داودی و سلیمانی را در کتب ادعیّه داودیان، به نام صحیفة الصلاة (بمبئی ۱۳۴۴ / ۱۹۲۵)، صفحات ۲۷۷- ۳۴۲، و نیز کتب ادعیّه سلیمانی (بمبئی ۱۳۴۰ / ۱۹۲۱) صفحات ۵۴۷- ۵۵۲ می‌توان یافت. چاهیهای جدیدتر از این اسناد نیز وجود دارد. این فهرستها در گلزار داودی عبد الحسین، صفحات ۳۹- ۴۳ و در

nailatsuM eht fo siaD dna smamI eht fo tsiL lacigolonorhC A", eezyF. A. A. A: s? iaD
inamyaluS eerhT", sih osla, ۱۶- ۸. pp,)۱۹۳۴(۱۰, SN, SARBBJ, " siliamsI ۱۰۴- ۱۰۱. pp,
(۱۹۴۰) ۱۶, SN, SARBBJ, " ۱۹۳۹- ۱۹۳۶

آمده است. نیز نک: هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۲۶۶- ۲۶۷ و ۲۷۴- ۲۷۵؛ غالب، اعلام، جدول شماره ۳ در
ضمیمه کتاب؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۳۶۴- ۳۶۹.

(۱۱۳). نجم الغنی خان، مذاهب، صفحه ۳۱۴؛ و زاهد علی، ہماری، صفحات ۲۹۳- ۲۹۴. برای گروه علیّه و چند شقاق
کوچکتر دیگر در جامعه بهره‌های داودی نک: عبد الحسین، گلزار داودی، صفحات ۴۶- ۴۷؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی،
صفحات ۱۰۹- ۱۱۱، و

ff ۲۰۰. pp, I. lov, yabmoB fo setsaC dna sebirT, nevohtnE .,

(۱۱۴). برای فهرست کاملی که داعی فعلی جماعت علیّه ارائه کرده است نک : پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۳۶۹-
۳۷۰.

(۱۱۵). قطب خان به عنوان شهید در میان داودیان سخت مورد احترام است و مقبره او در احمدآباد از زیارتگاههای
معروف بهره‌هاست. نک: محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۲۸۰- ۲۹۶، و ۳۲- ۳۴. seitinummoC , pp
. milsuM , arsiM

(۱۱۶). محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۳۱۶- ۳۱۷؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۲۳۰ به بعد، و ۳۶- ۳۵
. pp, seitinummoC milsuM , arsiM.

(۱۱۷). علی محمد خان، مرآت احمدی، متن فارسی، جلد اوّل، صفحات ۳۵۶ و ۳۵۸- ۳۵۹، ترجمه انگلیسی، ترجمه
لکهندوالا، صفحات ۳۱۵ و ۳۱۷.

(۱۱۸). درباره هبتیه (saitpiH) (و پیشوایان آنها نک : فهرست المجدوع، صفحات ۱۰۸- ۱۰۹ و ۱۱۹؛ محمد علی،
موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۴۴۰- ۵۲۶؛ زاهد علی، ہماری، صفحات ۲۹۴- ۲۹۵؛ ۴۲- ۴۱ . pp
seitinummoC milsuM , arsiM, ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۹۳- ۹۴؛ پوناوالا، کتابشناسی، صفحات
۲۰۴- ۲۰۶، و نیز مقاله «لقمانجی» او در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد پنجم، صفحات ۸۱۴- ۸۱۵.

(۱۱۹). درباره مشاجرات مربوط به جانشینی چهل و ششمین داعی داودی و حوادث ناشی از آن نک:

محمد علی، موسم بهار، جلد سوّم، صفحات ۶۹۳- ۷۶۷؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحات ۳۶۲ به بعد؛ زاهد علی، ہماری،
صفحات ۲۹۵ به بعد،

dna, . ff ۱۳۵. pp, sarhoB, reenignE; ۴۹- ۴۷. pp, seitinummoC milsuM, arsiM. ۲۲۸- ۲۲۴,
۲۲۱- ۲۱۹, ۱۴. pp, oiB, alawanooP

(۱۲۰). درباره این سند، که به عهدنامه معروف است و بعدا از میان برده شد، نک : فرض الله بن محمد علی همدانی،
عقیده برهانیّه (سورت، ۱۹۶۶)، که ترجمه گجراتی و تجزیه و تحلیل سند مورد بحث را در بر دارد؛ نیز نک : یوناوالا،
کتابشناسی، صفحات ۲۳۰ و ۲۳۸-۲۳۹.

(۱۲۱). عبد الحسین، گلزار داودی، صفحات ۴۹-۵۳؛ اسماعیل جی، اخبار، صفحه ۳۷۸؛ زاهد علی، هماری، -

ص:۷۶۸

صفحه ۲۹۵؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۲۹۵-۲۹۶؛

. ۱۳۸-۱۳۹. pp, sarhoB, reenignE dna, ۵۲- ۵۱. pp, seitinummoC milsuM, arsiM .

(۱۲۲). برای اشاره‌ای به یکی از این رسالات که به وسیله محمد علی همدانی نوشته شده است، نک:

p, oiB, alawanooP .۲۲۸

(۱۲۳). برای شرح مبسوط تاریخ این نهضت اصلاح طلبانه در جامعه بهره‌های داودی که به قلم یکی از اصلاح طلبان فعال
و دست‌اندرکار نوشته شده است، نک:

dna ۲۸۱- ۱۶۵. pp, sarhoB, reenignE ۳۰۳-۳۲۳

(۱۲۴). sarhoB ,reenignE. .pp ۱۴۲ ff ؛ س. ک. رایق، گلشن معلومات (اوجین، ۱۹۷۵) صفحه ۳۵۰.

(۱۲۵). درباره توطن بهره‌ها در شرق افریقا و سازمان مذهبی آنها نک:

ni snaisA: ytironiM a fo tiartroP ni", dnuorgkcaB lacirotsiH ehT", hgniS nanahC; ۱۲- ۱.
pp,)۱۹۶۵, iboriaN(iahG. P marahD. de, acirfA tsaE

و بررسیهای ذی قیمت مرحوم استاد حاتم م. امیجی تحت عنوان

H mailliW dna kceztirK. J. de, acirfA ni malsI ni, " seitinummoC naisA ehT" fo sarhoB .
ehT" dna, . ff ۱۶۸ dna ۱۶۴- ۱۵۵, ۱۴۴- ۱۴۱. pp,)۱۹۶۹, kroY weN(siweL. ۶۱- ۲۷. pp,
(۱۹۷۵) ۷, acirfA ni noigileR fo lanruoJ, " acirfA tsaE

تحقیقات کلیتر درباره اسماعیلیان و دیگر مسلمانان شرق افریقا را می‌توان در نوشته‌های زیر ملاحظه کرد:

ni snaisA, fleD. G;)۱۹۶۰, nodnoL(acirfA tsaE fo snaisA, htrowsgnilloH. W. L tsaE fo snaisA eht fo yrotsiH A, tagnaM. J dna, (۱۹۶۳, kroY weN) acirfA tsaE ۲۳, IS," acirfA tsaE ni malsI no setoN", thcahcS. J osla ees; (۱۹۶۹, drofxO) acirfA, (۱۹۶۴, drofxO) acirfA tsaE ni malsI, mahgnimirT recnepS. J; ۱۳۶- ۹۱. pp, (۱۹۶۵), nodnoL) acirfA ni waL cimaisI, nosrednA. D. N. J dna, ۱۱۱- ۱. pp, yllaicepse. ۳۳۱- ۳۲۲ dna ۱۶۱- ۵۸. pp yllaicepse, (۱۹۷۰

(۱۲۶). برای سازمان و تشکیلات دعوت داودی، نک: نجم الغنی خان، مذاهب، صفحات ۳۰۹ به بعد؛ عبد الحسین، گلزار داودی، صفحات ۶۳ به بعد؛

qaltuM iaD fo eciffO lacifitnoP eht fo tnuocCA citnehtuA nA, ivloM. V. S pihsdneirF arhoB idoowaD ehT;. ff ۲۷۹. pp,? aihS, retsilloH;)۱۹۱۴, yabmoB(, ijimA dna, (۱۹۶۴, yabmoB) sarhoB idoowaD eht fo htiaF dna yrotsiH ehT, dliuG. ff ۴۱. pp, " acirfA tsaE fo "sarhoB (۱۲۷).

mohW ot dna mohW rof, qasiM yhW" dna, ۲۸۴- ۲۸۲. pp,? aihS, retsilloH. ۲۶۱. p, ",)۱۹۶۱ hcraM ۱۸(nitelluB arhoB idoowaD

(۱۲۸). نک: عبد الحسین، گلزار داودی، صفحات ۹۲- ۱۰۰؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۲۸۷- ۲۸۹؛ و امیجی، «بهره‌های شرق افریقا»، صفحه ۴۵- ۴۶.

(۱۲۹). درباره معتقدات دینی و مراسم عبادی داودیان و اوضاع و احوال آنها در روزگاران متأخرتر، گذشته از جزئیاتی که در گلزار داودی عبد الحسین و ہماری زاهد علی آمده است، نک:

namlusuM ednoM ud euveR," etarazuG ud sarohoB seL", tnameM. D , ۱۰)۱۹۱۰(, yarruM;. ff ۲۰۰. pp, I. lov, yabmoB fo setsaC dna sebirT, nevohtnE; ۴۹۳- ۴۶۵. pp

ص:۷۶۹

ff ۲۸۵. pp,? aihS, retsilloH;. ff ۹۷. pp,)۱۹۳۰, cte, nodnoL(malsI naidnI, sutiT. T fo . ytinummoC milsuM a, sarhoB ehT", allawdnahkoL. T. S; ۳۰۵- ۲۹۳ dna ili? amsI dna IS", tarajuG yllaicepse, malsI yraropmetnoC , ۳ (۱۹۵۵), waL cimaisI" sih osla; ۱۳۵- ۱۱۷. pp

dna aidnI ni," (sarhoB dna saJohK) seitinummoC. pp, ediuG, wonavI; ۱۴۵- ۱۴۴. pp, sarhoB, reenignE; ۳۸۸ dna ۳۸۰- ۳۷۹. pp. ۶۴- ۶۵. pp, IES," sarhoB", wonavI; ۲۴- ۲۵. pp, dna. ff ۱۰.

و بررسیهای آصف فیضی، بویژه

waL dimitaF fo muidnepmoC; ۷۳- ۷۵. pp, waL nedammahuM fo seniltuO ۳۵- ۵۰. pp , noitcudortni

و فصول مربوط به ازدواج، طلاق، هبه، وصیت، ارث، خوراک، لباس، و مقاله «بهره‌ها» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد اول، صفحات ۱۲۵۴-۱۲۵۵.

(۱۳۰). نک: فهرست المجدوع، صفحه ۹۸؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۸۶- ۸۷؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۰۶-۱۰۷؛

pp, oiB, alawanooP; ۱۲۷. p, noitcelloC eezyF fo eugolataC, alawairoG. ۲۴۴- ۲۴۶ ;

نیز مقاله «المکرمی» او در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد ششم، صفحات ۱۹۰- ۱۹۱، و و . مادلونگ «مکرمیان»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد ششم، صفحات ۱۹۱-۱۹۲.

(۱۳۱).

pp," si? aD inamyaluS eerhT" sih osla; ۶. p, slliW fo waL iliamsI,. rt, eezyF. ۲۵۰. p, oiB, . alawanooP; ۳۰۲. p, aihS, retsilloH; ۱۰۳- ۱۰۲

(۱۳۲). این تخمین مبتنی بر جرح و تعدیل بعضی از ارقام قدیمی، با در نظر گرفتن نرخ متعارف رشد سالانه جمعیت، در حد ۳ درصد، برای سالهای میانجی است، نک:

p, waL nadammahuM fo seniltuO sih osla; ۱۶. p," tsiL lacigolonorhC A", eezyF. lov, .)noitide ۱۹۶۸(acinnatirB aideapolcycnE," nomeY", smargnI. H mailliW; ۷۳. ۸۸۷. p, ۲۳

برای آگاهی از وضعیت فعلی طیبیان یمن نک:

mlohkcotS(garfaM dna euqsoM, tekraM, mlohreG. T ,۱۹۷۷(.

(۱۳۳). ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۰؛ و هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۳۰۰.

(۱۳۴). نک:

tnaneM; ۱۲۳. p,)۱۹۱۱(۱, WM, " aidnI fo noitalupoP melsoM", ykhsimaD. E. J. P, , yabmoB fo setsaC dna sebirT, nevohtnE; ۴۸۳- ۴۸۲. pp, " etarazuG ud sarohoB" smilsuM tsgnoma ۱۹۲۹ dna ۱۸۰۴ ni efiL laicoS", ijbayT. B. F; ۲۰۵- ۲۰۴. pp, I. lov; ۳۰۰. p,? aihS, retsilloH; ff ۲۸۸. pp yllaicepse, (۱۹۳۰) ۶, SN, SARBBJ", yabmoB ni il? i? amsI dna waL cimaisI", allawdnahkoL; ۱۰۲. p, erutaretiL iliamsI, wonavi dimitaF eht fo erutaretiL eht fo ydutS", eezyF dna; ۳۹۲- ۳۹۱. pp, " seitinummoC. ff ۲۳۶. pp", awaD

ص: ۷۷۰

۶. اسماعیلیه نزاری در دوره الموت

(۱). نک: ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۲۷- ۱۳۶؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۱- ۲۶۳.

(۲). برای توصیفات جدید از قلعه‌های سده‌های میانه نزاریان در ایران، نک:

۶۸۹ - pp,)۱۹۳۰- ۱۹۲۸(۵, SOSB, " snissassA eht dna habbaS- i- nasaH", trahkcoL. L, kratS. F; ۴۸- ۴۶. pp, (۱۹۳۱) ۷۷, JG", tumalA no setoN omoS" sih osla; ۶۹۶; ۲۵۱- ۱۹۷. pp, snissassA eht fo syellaV

ترجمه فرانسه همین کتاب تحت عنوان

; ۲۴۰ - ۱۹۶. pp,)۱۹۴۶, siraP(regzteM. rt, snissassA sed e? ellaV aL

ترجمه فارسی، تحت عنوان سفری به دیار الموت، ترجمه علی محمد ساکی (تهران، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵)، صفحات ۲۲۳- ۲۸۶؛

iliamsI omoS" sih osla; ۴۵- ۳۸. pp,)۱۹۳۱(۷۷, JG, " tumalA", wonavi. W rasamaL dna tumalA sih dna; ۳۹۶- ۳۸۳. pp, (۱۹۳۸) ۱۲, CI", aisreP ni sdlohgnortS, (۱۹۶۳, nodnoL) (snissassA eht fo seltsaC ehT, yelliW reteP; ۱۹۶۰, narheT

ترجمه فارسی تحت عنوان قلاع حشاشین، ترجمه علی محمد ساکی (تهران، ۱۳۶۸ / ۱۹۸۹)، و نیز از همو

naisA lartneC layoR, " snissassA eht fo syellaV eht ot snoitidepxE rehtruF" layoR, " natsihuQ ni snissassA ehT" sih dna; ۱۶۲- ۱۵۶. pp,)۱۹۶۷(۵۴, lanruoJ; ۱۸۳- ۱۸۰. pp, (۱۹۶۸) ۵۵, lanruoJ naisA lartneC

منوچهر ستوده، «قلعه گردکوه»، مهر، ۸ (۱۳۳۱ / ۱۹۵۲) صفحات ۳۳۹-۳۴۳ و ۴۸۴-۴۹۰؛ نیز مقاله او «قلعه الموت»، در فرهنگ ایران زمین، ۳ (۱۳۳۴ / ۱۹۵۵)، صفحات ۵-۲۱؛ و از همو قلاع اسماعیلیه (تهران، ۱۳۴۵ / ۱۹۶۷):

narI", n? ajnaL n? ahK fo ssertroF ehT", nosboD. A dna, yelzaeB. E, nretS. M. S. O , oraC; ۵۷- ۴۵. pp,)۱۹۷۱(۹, seidutS naisreP fo etutitsnI hsitirB eht fo lanruoJ, (۱۹۷۱, nodnoL) noitcurtseD dna egeiS sti, omaF il? iamsI fo ziD hahS, naisaniM ni, " ۱۹۷۰ erhaJ mi narI ni netrhafsgnudnukr E reb? u thcireB", ssielK. W enU", narvreK. M dna, ۹۶- ۸۸. pp, (۱۹۷۱) ۴, narI sua negnuliettiM ehcsigolo? ahcrA. ۹۳- ۷۱. pp, narimaS: nagdiabrezA? d esseretroF

میان سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ مؤلف کتاب حاضر از تعدادی از قلاع اسماعیلیه از جمله الموت، لمسر، شمیران (سمیران)، و گردکوه دیدن کرد. هدم و ویرانی مغول، مرور زمان، و خرابیهای مداومی که گنج و عتیقه جویان بر این اماکن تاریخی نزاری وارد ساخته‌اند چنان صدمه‌ای بر آنها وارد آورده است که آنها اکنون سریعاً در شرف از بین رفتن هستند.

(۳). جوینی، تاریخ جهانگشای، ویراسته محمد قزوینی (لیدن- لندن، ۱۹۱۲-۱۹۳۷)، سه جلد. این کتاب بارها در تهران، در طی سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۴ / ۱۹۳۲-۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ / ۱۹۵۸، تجدید چاپ شده-

ص: ۷۷۱

است. یک چاپ عکسی نیز از جلد سوم آن، که تاریخ اسماعیلیان را دربردارد، نخستین بار برای چاپ به وسیله ا. دنیسن راس آماده شد (لندن، ۱۹۳۱)، و اخیراً متن جدیدی از سراسر کتاب بر اساس ویرایش قزوینی، و به زبان فارسی ساده جدید، به وسیله منصور ثروت، تحت عنوان تحریر نوین تاریخ جهانگشای (تهران، ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳)، به چاپ رسیده است. ترجمه انگلیسی بویل از این کتاب، چنانکه گفتیم، در ۱۹۵۸ تحت عنوان roreuqnoC -dlroW eht fo yrotsiH ehT در دو جلد منتشر شد. بخش اسماعیلیان در انتهای جلد دوم این ترجمه آمده است. ترجمه بویل به زبان ایتالیایی ترجمه شده است:

(, ۱۹۶۲, nahksigneG li, odnom led erotatsiuqnoc rt, aicracS. G. rt, odnom led erotatsiuqnoc li, nahksigneG

بخشهایی از قسمت اسماعیلیه تاریخ جهانگشا به زبان عربی نیز ترجمه شده و در دولت الاسماعیلیه فی ایران، تألیف محمد السعید جمال الدین، به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹۷۵)، صفحات ۱۵۰-۲۵۵.

ارجاع ما به تاریخ جهانگشا همه‌جا به ویرایش اصلی قزوینی و ترجمه انگلیسی بویل خواهد بود.

(۴). تمام بخش تاریخ رشید الدین فضل الله درباره اسماعیلیه که تاریخ قدیم این فرقه، خلفای فاطمی، و دولت نزاری در ایران را دربرمی‌گیرد تحت عنوان: جامع التواریخ؛ قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان، چنانکه

گفتیم، به وسیله محمد تقی دانش پژوه و محمدمدرسی زنجانی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹). بیشتر از این، ویرایشی ناقص از این بخش، که تنها تاریخ دولت نزاریان را در ایران دربرمی گرفت، بر پایه متنی که و. ایوانوف تدارک دیده بود، به وسیله م. دبیر سیاقی به نام فصلی از جامع التواریخ؛ تاریخ فرقه رفیقان و اسماعیلیان الموت (تهران، ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸) به چاپ رسیده بود. گزیده و منتزعاتی از تاریخ اسماعیلیه رشید الدین فضل الله، با ترجمه انگلیسی، نخستین بار در مقاله لوی، که قبلا از آن یاد کردیم، به نام «شرح عقاید اسماعیلی در جامع التواریخ رشید الدین فضل الله»، صفحات ۵۰۹-۵۳۶، آمده است. ارجاع ما همه جا به تاریخ اسماعیلیه رشید الدین، به ویرایش دانش پژوه و مدرسی خواهد بود مگر غیر از این ذکر شود.

نیز نک:

atumalA votiliamsI iirotsi op kinhcotsi kak niD- da dihsaR", aveortS. V. L narts iirotsi iusourpoV ni,")hkiravat- ta imazD itsahc yonnavokilbupoen inadzl(fo yhpargoirotsiH naisreP", yratfaD. F dna, ۱۴۲- ۱۲۳. pp, (۱۹۶۵, dargnineL) iizA, seidutS naisreP fo etutitsnI hsitirB eht fo lanruoJ, narI," s? il? i? amsI? ir? aziN ylraE eht. ۹۷- ۹۱. pp, (۱۹۹۲) ۳۰

(۵). ابو القاسم کاشانی (القاشانی)، تاریخ الجایتو، ویراسته م. همبلی (تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹)، صفحات ۴- ۵، ۵۴- ۵۵ و ۲۴۰- ۲۴۱؛ و نیز تاریخ اسماعیلیه او، صفحات ۳- ۴؛ نیز نک: م. مرتضوی، «جامع التواریخ و مؤلف واقعی آن»، مجله دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳ (۱۳۴۰ / ۱۹۶۱)، صفحات ۳۱ به بعد، ۳۲۳، به بعد، و ۵۱۷ به بعد.

(۶). چنانکه گفتیم، محمد تقی دانش پژوه ویرایشی از تاریخ اسماعیلیان ابو القاسم کاشانی براساس یگانه دستنویسی از کتاب تحت عنوان زبدة التواریخ؛ تاریخ اسماعیلیه و نزاریه و ملاحظه فراهم آورد که به صورت ضمیمه نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۹ (۱۳۴۳ / ۱۹۶۴)، صفحات ۱- ۲۱۵، به چاپ رسید.

اخیرا دانش پژوه ویرایش بهتری از این تاریخ، براساس همان دستنویس که در ۱۵۸۱ / ۹۸۹ نوشته شده، به چاپ رسانیده است. نک: کاشانی، زبدة التواریخ، بخش فاطمیان و نزاریان، ویراسته محمد تقی دانش پژوه (ویرایش دوم، تهران ۱۳۶۶ / ۱۹۸۷). ارجاع ما به ویرایش نخست این کتاب است.

ص: ۷۷۲

تاریخ جهانگشای جوینی را کنستانتین م. دهنس (۱۷۷۹- ۱۸۵۱)، که از این کتاب استفاده وسیعی در نوشتن تاریخ مغول خود (چاپ اول، پاریس، ۱۸۲۴، چاپ دوم، لاهه- آمستردام، ۱۸۳۴- ۱۸۳۵) کرده بود، به مستشرقان قرن هجدهم شناساند؛ و حال آنکه بخش اسماعیلیه تاریخ رشید الدین، از روی دستنویس آن، مدتها قبل از چاپ آن، شناخته شده بود. اما گمان نمی رود که محققان از تاریخ کاشانی قبل از چاپ آن در ۱۹۶۴ استفاده کرده باشند.

(۷). بخش نزاریه ایران از تاریخ حمد الله مستوفی نخست به وسیله دفرمری به فرانسه ترجمه و تحت

عنوان "sedikuojdleS sed erioysiH"، صفحات ۲۶-۴۹، به چاپ رسید. ویرایشی ناقص همراه با ترجمه فرانسه از تاریخ گزیده، که شامل بخشهای مربوط به خلفای فاطمی و خداوندان الموت است، به وسیله ژول گانتین (پاریس، ۱۹۰۳) به چاپ رسید، اما این ادوارد گ. براون بود که چاپ کامل عکسی از این تاریخ در سلسله انتشارات اوقاف گیب، تحت عنوان تاریخ گزیده یا yrotsiH tceleS (لیدن-لندن، ۱۹۱۰) به عمل آورد و بعداً نیز ترجمه ملخصی از آن را در همان سلسله انتشارات (لیدن-لندن، ۱۹۱۳) به چاپ رسانید. اخیراً عبدالحسین نوائی ویرایش کاملی از تاریخ گزیده (تهران، ۱۳۳۹/۱۹۶۰) را منتشر ساخته است.

(۸). محمد بن علی شبانکاره ای، مجمع الانساب، ویراسته میر هاشم محدث (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صفحات ۱۲۵-۱۳۳.

(۹). حافظ ابرو، مجمع التواریخ السلطانیه: قسمت خلفاء علویّه مغرب و مصر و نزاریان و رفیقان، ویراسته محمد مدرسی زنجانی (تهران، ۱۳۶۴/۱۹۸۵)، که از این به بعد به عنوان حافظ ابرو بدان ارجاع خواهیم داد. نک: نقد و بررسی فرهاد دفتری از این کتاب در مجله نشر دانش، ۶ (ژوئن-ژوئیه ۱۹۸۶)، صفحات ۳۴-۳۷.

(۱۰). میرخواند، روضة الصفا (تهران، ۱۳۳۸-۱۳۳۹/۱۹۶۰)، جلد چهارم، صفحات ۱۸۱-۲۳۵. ام.

ژوردن، چنانکه گفتیم، قبلاً متن فارسی و ترجمه فرانسوی بخش نزاریان ایران تاریخ میرخواند را در نشریه

pp txet,)۱۹۱۳(۹, elair? epml euq? ehtoilbiB al ed stircsunaM sed stiarxE te secitoN .
۱۹۲-۲۴۸. pp noitalsnart, ۱۴۳-۱۸۲

منتشر ساخته بود.

(۱۱). خواندمیر، حبیب السیر (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۵۴)، جلد دوم، صفحات ۴۵۰-۴۷۹.

(۱۲). برای نمونه نک: یحیی بن عبد اللطیف قزوینی، لبّ التواریخ، ویراسته سیّد جلال الدین تهرانی (۱۳۱۴/۱۹۳۶)، صفحات ۱۲۵-۱۳۳؛ چاپ جدیدتری نیز از همین تاریخ که در ۱۵۴۱/۹۴۸ تألیف شده منتشر شده است (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صفحات ۲۰۶-۲۱۹؛ قاضی احمد بن محمد غفاری، تاریخ نگارستان (بمبئی، ۱۲۷۵/۱۸۵۹) صفحات ۲۳۳-۲۳۴؛ ویراسته محمد مدرس گیلانی (تهران، ۱۳۴۰/۱۹۶۱)، صفحات ۱۹۹-۲۰۰؛ و نیز تاریخ جهان آرای او (تهران، ۱۳۴۳/۱۹۶۴)، صفحات ۶۶-۶۹ و ۷۰-۷۱، که فهرست سالشماری کوتاه این مورخ معروف را، که در ۱۵۶۷-۱۵۶۸ وفات یافته است، دربردارد.

(۱۳). صدر الدین ابو الحسن علی بن ناصر الحسینی، اخبار الدولة السلجوقیه، ویراسته م. اقبال (لاهور، ۱۹۳۳). برای تفصیل بیشتر درباره این کتاب و دیگر تواریخ اولیه سلجوقی نک:

eht fo snairotsiH ni, " doireP diqujleS eht fo yphargoirotsiH ehT", nehaC. lC. ۷۶- ۶۸. pp
yllaicepse,)۱۹۶۴, nodnoL(tloH. M. P dna siweL. B. de, tsaE elddiM

(۱۴).

ni detnirper, ۴۸۹- ۴۷۵. pp", snissassA nairyS eht fo yrotsiH eht rof secruoS", siweL. malsI
namottO dna lacissalC ni seidutS sih

(۱۵). نک: ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۶۸- ۱۷۳؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۸۷- ۲۹۷ و ۳۴۸-
۳۵۰.

(۱۶). بیشتر این کتبیبه ها را ماکس فان برشم مطالعه کرد، و نتیجه مطالعات خود را در مقاله ای با عنوان " eiryS ed
?E snissassA sed eihpargip", صفحات ۴۳۵- ۵۰۱، به چاپ رسانید. این مقاله در مجموعه مقالات کوچک وی،
جلد اول، صفحات ۴۳۵- ۵۰۱ تجدید چاپ شده است.

(۱۷). کلود کائن بیشتر این منابع عربی را در کتاب خود صورت برداری و تجزیه و تحلیل کرده است. نک:

اثر او به نام

osla ees; ۹۳- ۳۳. pp,)۱۹۴۰, siraP(sedasiorC sed euqop? e'l? a droN ud eiryS aL, ileirbaG.
F; . ff ۱۶۲. pp, tsaE milsuM eht fo yrotsiH eht ot noitcudortnI, tegavuaS, tsaE elddiM eht
fo snairotsiH ni", sedasurC eht fo yhpargoirotsiH cibara ehT". ۸۱- ۹. pp, I. lov, n? iD-
da r? uN, ffe? essilE dna, ۱۰۷- ۹۸. pp

(۱۸). تاریخ ابن العدیم درباره حلب از ازمینه قدیم تا سال ۱۲۴۳/۶۴۱، به نام زبده الحلب من تا ریخ حلب، به وسیله
سامی دهان تصحیح انتقادی شده و در دمشق (۱۹۵۱- ۱۹۶۸) در سه مجلد به چاپ رسیده است. قبلا گزیده‌هایی از این
تاریخ با ترجمه فرانسوی آن در

sneirotsiH: CHR)۱۹۰۶- ۱۸۷۲, siraP(xuatneirO

جلد سوم، صفحات ۵۷۱- ۶۹۰، که از این پس به صورت OHCHR بدان ارجاع خواهیم داد، به چاپ رسیده بود .
منتزعات دیگری از این اثر را ا. بلوشه تحت عنوان

pp,)۱۸۹۵(۳, nitaL tneirO'l ed euveR .

در

niD- da- lamaK ed pelA'd eriotSiH'L ۴۹- ۱. pp,)۱۸۹۸(۶ dna, ۱۰۷- ۳۷. pp, (۱۸۹۷) ۵, ۲۲۵- ۵۰۹- ۵۶۵ (۱۸۹۶) ۴, ۱۴۵. pp

به چاپ رسانیده بود.

(۱۹). سبط ابن الجوزی، مرآة الزمان، ویراسته ج. ر. جوت (شیکاگو، ۱۹۰۷)، چاپ عکسی بخشی از این کتاب است که سالهای ۱۹۵-۴۹۵ / ۶۵۸-۱۱۰۱-۱۲۶۰ را دربرمی گیرد. این کتاب در حیدرآباد نیز در سالهای ۱۳۷۰-۱۳۷۱ / ۱۹۵۱-۱۹۵۲ در دو مجلد به چاپ رسیده است؛ گزیده هایی از این تاریخ با ترجمه فرانسوی در OHCHR، جلد سوم، صفحات ۵۱۱-۵۷۰، آمده است. از این پس ما به عنوان سبط بدان ارجاع خواهیم داد.

(۲۰). بخشی از تاریخ العظیمی، که عمدتاً مربوط به رویدادهای شام در طی سالهای ۴۵۵-۴۳۸ / ۱۰۶۳-۱۱۴۳ است، به وسیله کلودکائن تحت عنوان

"pp,)۱۹۳۸(۲۳۰, AJ, "? im? izA- la'd e? eg? erba euqinorhC aL. ۳۵۳-۴۴۸

به چاپ رسیده است. از این پس ارجاع ما بدان العظیمی خواهد بود.

(۲۱). چنانکه گفته شد بخشهایی از این تاریخ تحت عنوان

"pp"? im? aj- la n? atsuB eL: elc? eis eIIX/ eIV ud enneiryS euqinorhc enU. ۱۱۳-۱۵۸

به وسیله کلود کائن به چاپ رسید. ما به صورت بستان به این تاریخ ارجاع خواهیم داد.

(۲۲). منتزعاتی از کتاب ابن العدیم، به نام بغیة الطلب فی تاریخ حلب، که تذکره رجال و اشخاصی است که با حلب سروکاری داشته‌اند، در OHCHR، جلد سوم، صفحات ۶۹۱-۷۳۲، آمده است. مطالب مربوط به راشد الدین سنان و دو تن از حکمرانان حلب، که به دست نزاریان کشته شده‌اند، در نوشته-

ص: ۷۷۴

برنارد لوئیس، «سه سرگذشت از کمال الدین»، در فواد کوپرولو ارمغانی (استانبول، ۱۹۵۳) صفحات ۳۳۰-۳۴۴، و نیز در مقاله او «سرگذشت راشد الدین سنان در کتاب کمال الدین» در مجله، acibarA (۱۹۶۶) ۱۳، صفحات ۲۶۰-۲۶۷، آمده است.

(۲۳). چنانکه گفتیم، عنوان این کتاب که با همان صفحه‌بندی در ۱۹۸۰ در نیویورک تجدید چاپ شده است.

eht tsniaa s? il? i? amsI? ir? aziN yltraE eht fo elggurtS ehT: snissassA fo redrO ehT
dlroW cimalsI

است که از این پس به صورت redrO بدان ارجاع خواهیم داد. ترجمه فارسی این کتاب تحت عنوان فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، در ۱۳۴۳ / ۱۹۶۴ در تبریز به چاپ رسید، و چاپ دوم در همانجا، در ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷، انتشار یافت، [چاپ سوم آن با تجدید نظر و اصلاحات اخیراً انتشار یافته است (تهران، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱)]. هاجسن مطالب این کتاب را با اصلاحات متعدد و تفسیرات مهذب تر در گفتار خود به نام «دولت اسماعیلی» در تاریخ ایران کیمبریج، جلد پنجم، دوره‌های سلجوقی و مغول، ویراسته ج. ا. بویل (کیمبریج، ۱۹۶۸)، صفحات ۴۲۲ - ۴۸۲، تلخیص کرده است. از این پس ارجاع ما بدین اثر "etats" خواهد بود. ترجمه فارسی این گفتار را یعقوب آژند در کتاب اسماعیلیان در تاریخ خود (تهران، ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴)، صفحات ۲۵۵ - ۳۴۰، که مجموعه‌ای از ترجمه چند مقاله اسماعیلی از لوئیس و دیگران است، آورده است.

(۲۴). کتاب برنارد لوئیس، malsI ni tceS lacidaR A :snissassA ehT، را فریدون بدره‌ای تحت عنوان فدائیان اسماعیلی (تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹) ترجمه کرده است. این کتاب با تجدید نظری چند با عنوان اسماعیلیان نزاری در کتاب تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، ۱۳۶۲ / ۱۹۸۴)، صفحات ۱۳۵ - ۳۱۹، که ترجمه فارسی کتاب دیگر لوئیس به نام ms ?il ?i ?amsI fo snigirO ehT را نیز (صفحات ۱ - ۱۳۳) دربردارد، از نو چاپ شده است؛ ترجمه فرانسوی این کتاب تحت عنوان

siraP(reissil? eP. A. rt, lav? eid? eM malsI'l snad euqitiloP te omsirorreT: snissassA seL , (۱۹۸۲) (1982, slessurB) osla,

انتشار یافته است. پ. فیلیپانی - رونکونی قسمت اعظم کتاب خود "inissassA "de itileamsI" را (صفحات ۱۰۷ - ۲۶۵) وقف تاریخ دولت نزاری کرده است. برای تکمیل مطلب باید از کتب و نوشته‌های زیر نیز در این مورد یاد کرد:

(۱۹۴۰)، yabmoB(siliamsI eht fo yrotsiH, yalkciP. S. A ,

که شرح عامه‌پسندی است به قلم یک نویسنده هندی اسماعیلی؛

er? erF edualC- naeJ snissassA sed erdrO'L ,

نیز چنانکه یاد کردیم، شرح عامه پسند دیگری از تاریخ فرقه اسماعیلیه است؛ و ا. فرانزیوس، تاریخ فرقه فدائیان (نیویورک، ۱۹۶۹) که تاریخچه مختصر اما محققانه ای از نزاریان دوره الموت و بعد از دوره الموت است. ا. پ. پطروشفسکی (۱۸۹۸ - ۱۹۷۷) نیز در کتاب اسلام در ایران خود فصلی درباره اسماعیلیان، قرمطیان، و غلات شیعه آورده است که در آن بر پایه رسشهای مارکسیستی نزاع نزاریان را به چشم نزاعهای طبقاتی نگریسته است. به نظر او نزاریان نماینده طبقه روستایی و طبقات اجتماعی پایین نواحی شهرنشین بودند که علیه سلجوقیان و دیگر حکمرانان فتودال می‌جنگیدند؛ نک: پطروشفسکی، اسلام در ایران، صفحات ۳۰۹ - ۳۲۰؛ ترجمه اونز به انگلیسی تحت عنوان narI ni malsI ، صفحات ۲۴۸ - ۲۵۸؛ برای نظریات مشابه نک:

فصلی که ل. و. استرویوا درباره اسماعیلیه ایران در کتاب anarI ayirotsI ، تألیف ن. و.

پیگولوسکایا و دیگران (لنینگراد، ۱۹۵۸) صفحات ۱۵۱ به بعد نوشته است؛ ترجمه فارسی، تحت عنوان تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۵۴/۱۹۷۵)، نوشته است؛ و کتاب مستقل ل.

استروبو تحت عنوان تاریخ اسماعیلیان ایران، ترجمه پروین منزوی (تهران، ۱۳۷۱/۱۹۹۲).

(۲۵). نک:

۴۲۲. pp. eriotSiH, nibroC. B. ۱۳۷. ff. redrO, nosgdoH; pp. ۴۱-۴۲, "etatS" sih osla; ۷۹۹-۸۰۱. dna. ۴۲۸-۴۲۹, "ytsanyD ehT: tumalA", sih dna; ۳۵۳-۳۵۴. pp, I. lov, ۲ IE, " edacruoH, t? umalA", pp, I. lov, RIE",

(۲۶). برای اطلاعات مختصری که درباره سرگذشت این داعی در دست است نک:

۱۸۷- . "sedasurC eht fo omiT eht ta sil? i? amsI nairyS ehT", azriM damhA hessaN; ۱۸۶. pp, mahruD fo ytisrevinU, siseht. D

شیخ م. اقبال «عبد الملک بن عطاش» در قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۵۶-۵۷؛ و برنارد لوپس، «ابن عطاش» دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد سوم، صفحه ۷۲۵.

(۲۷). جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۸۷ به بعد؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۶۶ به بعد؛ رشید الدین، صفحات ۹۷ به بعد؛ کاشانی، صفحات ۱۲۰ به بعد؛ حافظ ابرو، صفحات ۱۹۱ به بعد. رشید الدین و کاشانی بیشتر از جوینی از این سرگذشتنامه نقل کرده اند. نیز نک: حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۴۸۶ به بعد؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحات ۵۱۷ به بعد، و جلد دوم، صفحات ۱۲۷-۱۲۸؛ ویراسته نوائی، صفحات ۵۱۸ به بعد؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۵۱ به بعد، متن صفحات ۲۰۲ به بعد؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۰۵ به بعد؛ و خواندمیر، حبيب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۶۴ به بعد. تفصیلات کوتاهتری از منبعی متفاوت درباره سرگذشت حسن صباح، در الکامل ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۱۵۴-۱۵۵، و جلد دهم، صفحات ۸۲ و ۱۱۰-۱۰۹ آمده است. در روزگار ما اثر محققانه ای درباره حسن صباح و کار و بار او نوشته نشده است. برای سرگذشتهای عامه پسند نک: جواد المسقطی، حسن بن صباح، که عباس همدانی آن را به انگلیسی ترجمه کرده است (کراچی، ۱۹۵۳)؛ عارف تامر، علی ابواب الموت (حریصه، ۱۹۵۹)؛ مصطفی غالب، الثائر الحمیری الحسن بن الصباح (بیروت، ۱۹۶۶)؛ عبد الحلیم شرار، حسن بن صباح (لکهنو، بدون تاریخ)، به زبان اردو؛ و کریم کشاورز، حسن صباح (تهران، ۱۳۴۴/۱۹۶۵) که سرگذشتی است عامه پسند اما مستند. شرحی کوتاهتر با اسنادی چند در کتاب هشت مقاله نصر الله فلسفی (تهران، ۱۳۳۰/۱۹۵۱)، صفحات ۱۹۷-۲۲۳، می توان یافت که بعدا در چند مقاله تاریخی و ادبی وی (تهران، ۱۳۴۲/۱۹۶۳)، صفحات ۴۰۳-۴۳۴، از نو چاپ شده است. نیز نک:

مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ (تهران، ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳)، صفحات ۱۷۰ - ۲۲۵. بهترین شرح مختصر و جدید درباره حسن صباح را در سه اثر زیر می‌توان یافت:

، ۳. ff ۴۲۹. pp, " etatS", dna, . ff "lov, ۲ IE," h? abbaS- i- nasaH" nosgdoH. ., redrO, pp ۴۳. ff ۲۵۳- ۲۵۴

نیز نک: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۶۷ به بعد؛ لاکهارت، «حسن صباح و فدائیان»، صفحات ۶۷۵ به بعد؛ مؤلف گمنام «الحسن بن الصباح» در ۱۳۶- ۱۳۷، IES, pp ؛ لويس، فدائیان، صفحات ۳۸ به بعد؛ فیلیپانی - رونکونی، اسماعیلیه، صفحات ۱۳۱ به بعد؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۶۲ - ۲۶۵؛ غالب، اعلام، صفحات ۲۲۲ - ۲۲۸؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۱ - ۲۵۴.

(۲۸). رشید الدین، صفحات ۱۱۰ - ۱۱۲؛ و کاشانی، صفحات ۱۳۲ - ۱۳۴ داستان را از سرگذشت سیدنا نقل -

ص: ۷۷۶

می‌کنند، ولی جوینی آن را نیاورده است. نیز نک:

erom teY", enworB. G. E;. ff ۲۹۶. pp, omsimalsI'l ed erirotsih'l rus iassE, yzoD yraretiL A sih osla; ۴۲۰ - ۴۰۹. pp,)۱۸۹۹(SARJ, " m? ayyahK i- ramU no thgiL ehT", newoB. H; ۱۹۳- ۱۹۰. pp, i? daS ot iswadriF morf aisreP fo yrotsiH eht fo ayasaW eht dna swolleflooHcS eerhT fo elaT eht,? andiyyaS i- thsahdug- raS; ۱۳۸- ۱۳۷. pp, redrO, nosgdoH; ۷۸۲- ۷۷۱. pp, (۱۹۳۱) SARJ, " kluM- la m? aziN

کشاورز، حسن صباح، صفحات ۵۴ - ۵۷؛ لويس، فدائیان اسماعیلی، صفحات ۳۹ - ۴۰؛ و فیلیپانی - رونکونی، اسماعیلیه، صفحات ۱۳۳ - ۱۳۴. فلسفی یکی از معدود محققانی است که از درستی این حکایت دفاع می کرد. نک: هشت مقاله او، صفحات ۲۰۰ - ۲۰۳، و چند مقاله، صفحات ۴۰۶ - ۴۱۰.

این داستان در کتاب فون هامر - یورگشتال، تاریخ فدائیان، صفحه ۴۲ به بعد، آمده است؛

al ed xueiV eL reh osla;. ff ۱۴. pp, snissassA sed eri? laM dnarG eL, luohuoB;. ff ۷۹. pp, snissassA sed erdrO'L, er? erF dna, . ff ۱۵. pp, engatnoM

این روایت در چند اثر عامه پسند نیز که درباره حسن صباح و نهضت نزاری به فارسی نوشته شده نیز راه پیدا کرده است.

(۲۹). به عنوان مثال نک: رباعیات عمر خیام، ترجمه منظوم انگلیسی ادوارد فتیز جرال (ویرایش پنجم، لندن، ۱۸۹۸)، صفحات ۱ - ۶.

(۳۰). میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۴۳-۱۵۰، متن صفحات ۱۹۲-۲۰۱؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۱۹۹-۲۰۴. روایت میرخواند از این حکایت، که بر پایه وصایای نظام الملک نوشته شده است، به وسیله خواندمیر در حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۶۰-۴۶۴، و نیز در دستور الوزراء او، ویراسته سعید نفیسی (تهران، ۱۳۱۷/۱۹۳۸)، صفحات ۱۶۸-۱۷۸، و منابع فلسفی دیگر آمده است. نیز نک: شارل شفر، سیاست نامه، تکمله (پاریس، ۱۸۹۷)، صفحات ۴۸-۵۶؛ و دبستان مذاهب منسوب به کیخسرو اسفندیار، ویراسته ر. رضازاده ملک (تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳)، جلد اول، صفحات ۲۵۸-۲۶۰.

(۳۱). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۸۲؛ نیز نک: رشید الدین، صفحه ۷۷؛ کاشانی، صفحه ۱۰۳؛ حافظ ابرو، صفحه ۱۶۲؛ و مقریزی، اتعاض، جلد دوم، صفحه ۳۲۳، و جلد سوم، صفحه ۱۵.

(۳۲). جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۸۹-۱۹۱؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۶۸-۶۶۹؛ رشید الدین، صفحات ۹۹-۱۰۳؛ کاشانی، صفحات ۱۲۲-۱۲۴؛ حافظ ابرو، صفحات ۱۹۲-۱۹۳.

(۳۳). جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۹۱-۱۹۳؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۶۹؛ رشید الدین، صفحه ۱۰۳؛ کاشانی، صفحه ۱۲۵؛ و حافظ ابرو، صفحات ۱۹۳-۱۹۴.

(۳۴).

۱۶۶، onibaR, "n? aradnaz? aM sih osla; ۲۶۱. p" nar? ednazam ud sediuoalA seitsanyD seL", dna ۱۳۹. pp,)۱۹۲۸, nodnoL(d? ab? aratsA dna

و ابو الفتح حکیمیان، علویان طبرستان (تهران، ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، صفحه ۱۱۶. درباره حکومت علویان در طبرستان و تاریخ جامعه زیدی در ناحیه دریای خزر که با ظهور اسماعیلیه نزاری در شمال ایران تحت فشار شدید قرار گرفتند نک: آثار زیر از مادلونگ:

n? amalyaD, n? atsirabaT fo sreluR dilA ehT"; ۲۲۰- ۱۵۳. pp, mis? aQ- la mamI reD dna n? atsirabaT fo sdilA eht no? ib? aS- la q? ahsI? ubA"; ۴۹۲- ۴۸۳. pp", n? al? iG dna fo sdilA" dna, ۲۲۲- ۲۱۹ dna ۲۱۲- ۲۰۶. pp," seitsanyD roniM"; ۵۷- ۱۷. pp, " n? al? iG

-

ص: ۷۷۷

pp, I. lov, RIE, " n? al? iG dna n? amalyaD, n? atsirabaT . ۸۸۱ - ۸۸۶ .

(۳۵). جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۹۳-۱۹۵؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۶۹-۶۷۱؛ رشید الدین، صفحات ۱۰۴-۱۰۵؛ کاشانی، صفحات ۱۲۵-۱۲۸؛ و حافظ ابرو، صفحه ۱۹۴.

(۳۶). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۱۰.

(۳۷). جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۶۹-۲۷۳؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۷۱۹-۷۲۱؛ رشید الدین، صفحه ۱۰۵؛ کاشانی، صفحه ۱۲۸؛ حافظ ابرو، صفحه ۱۹۵، و حمد الله مستوفی قزوینی، کتاب نزهة القلوب، ویراسته و ترجمه گی، لسترینج (لیدن- لندن، ۱۹۱۵-۱۹۱۹)، جلد اول، صفحات ۶۰-۶۱، و جلد دوم، صفحه ۶۶؛ جلد دوم، صفحه ۶۶. نیز نک: لسترینج، سرزمینهای خلافت شرقی، صفحات ۲۲۰-۲۲۱؛ قزوینی، یادداشتها، جلد اول، صفحات ۱۰۲-۱۰۷؛ ایوانوف، الموت و لمسر، صفحات ۱ به بعد و ۳۵-۵۹؛ ویلی، قلاع فدائیان، صفحات ۲۰۴-۲۲۶؛ ستوده، قلاع، صفحات ۷۲-۱۰۸؛ پرویز ورجاوند، سرزمین قزوین (تهران، ۱۳۴۹/۱۹۷۰)، صفحات ۱۷۳ به بعد، و ۱۸۱-۲۰۵، و ۷۹۹-۷۹۷. pp, "t?umalA", edacruoH.

(۳۸). برای فعالیتهای حسن صباح در طی سالهای بلا فصل پس از گرفتن الموت، در جلد سوم جوینی، صفحات ۱۹۵ و ۱۹۹-۲۰۷، ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۷۱ و ۶۷۳-۶۷۸، از منابع نزاری نقل قول شده است؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۰۰-۲۰۲.

(۳۹). تاریخ سیستان، صفحه ۳۸۶؛ ترجمه گولد، صفحه ۳۱۵؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، جلد اول، صفحه ۱۴۶، و جلد دوم، صفحه ۱۴۴.

(۴۰). درباره این قتل که ابن اثیر از آن خبر داده است و آن را عملی به انتقام قتل طاهر نجار یک نفر اسماعیلی از اهالی ساوه، نزدیک قم، که قبلا به امر نظام الملک کشته شده بود، دانسته است، نک:

جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۰۳-۲۰۴؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۷۶-۶۷۷؛ رشید الدین، صفحات ۱۰۹-۱۱۰؛ کاشانی، صفحه ۱۳۲؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۰۲؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۷۰-۷۱ و ۱۰۸-۱۰۹. نیز نک:

lanruoJ, " secneuqesnoC sti dna kluM- la maziN fo htaeD ehT", amstuoH. hT. M. ۷۵
dna ۴۸- ۴۷. pp, redrO, nosgdoH dna, ۱۶۰- ۱۴۷. pp,)۱۹۲۴(۳, yrotsiH naidnI fo

(۴۱). درباره این قلعه ها نک: یاقوت، معجم البلدان، جلد اول، صفحه ۲۴۴؛ ترجمه باریبه دومینار، صفحه ۳۳؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۱۰؛ ابن اسفندیار، تاریخ، جلد اول، صفحه ۱۱۱، و جلد دوم (ادامه)، صفحات ۱۱، ۲۷-۲۹ و ۳۵؛ ترجمه براون، صفحات ۴، ۲۳۱، ۲۴۰، و ۲۴۳؛ ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ویراسته ب. دورن، در

sed redn? alnets? uK nehchild? uS red ethcihcseG ruz nelleuQ ehcsinadommahuM; ۲۶۳
dna ۲۶۱, ۲۴۲, ۱۹۶, ۶۲- ۶۱. pp,)۱۸۵۰, grubsreteP. tS(I sereem nehcsipsaK; ۱۱۶, ۸۶, ۱۹.
pp,? ih? ibsaT. de

و ستوده، قلاع، صفحات ۱۳۸-۱۴۲ و ۱۶۰-۱۶۲.

(۴۲). درباره گرفتن قلعه گردکوه، که از قرار معلوم قبلا دز گنبدان خوانده می شده است، نک : جوینی، جلد سوّم،
صفحات ۲۰۷-۲۰۸؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۷۸-۶۷۹؛ رشید الدین، ص فحات ۱۱۶-۱۲۰؛ کاشانی،
صفحات ۱۳۷-۱۴۱؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۰۸-۲۱۰؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، جلد اوّل، صفحه ۱۶۱؛ جلد
دوّم، صفحه ۱۵۸؛ مجمل التواریخ و القصص، ویراسته محمد تقی بهار (تهران، ۱۳۱۸/۱۹۳۹)، صفحه ۵۲؛ حسین، اخبار،
صفحه ۸۷ و -

ص: ۷۷۸

۲۶۷

۸۶- ۸۷- nosgdoH, redrO, pp

(۴۳). ابن البلخی، فارسنامه، صفحات ۸۴، ۱۲۱، ۱۴۸، و ۱۶۲؛ حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، جلد اوّل، صفحات
۱۲۹-۱۳۰، و جلد دوّم، صفحه ۱۲۹؛ ابن اثیر، الكامل، جلد دهم، صفحه ۱۱۱؛

. ۵۲۰-۵۱۹. nosgdoH, redrO, p, ۷۶. dna, ebuaG. H n? a? jarrA" lov, RIE, ۲. pp

(۴۴). محمد بن ابراهیم، تاریخ سلجوقیان کرمان، ویراسته م. ت. هوتسما در

. ۲۵-۲۱. sed erioticsih'l? a sfitaler setxet ed lieuceR.)۱۸۸۶, nedieL(pp,

همین کتاب ویراسته باستانی پاریزی تحت عنوان سلجوقیان و غز در کرمان (تهران، ۱۳۴۳/۱۹۶۴)، صفحات ۲۹-۳۲؛
ناصر الدین منشی کرمانی، سمط العلی، ویراسته عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۸/۱۹۴۹)، صفحه ۱۷؛ ابن اثیر، الكامل، جلد
دهم، صفحه ۱۱۱؛ غفاری، جهان آرا، صفحه ۱۱۷، و

. ۸۷. nosgdoH, redrO, p

(۴۵). ابن اثیر، الكامل، جلد دهم، صفحات ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱، و ۱۴۶-۱۴۷.

^{۲۶۷} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

(۴۶). رشید الدین، صفحات ۱۱۴-۱۱۵؛ کاشانی، صفحات ۱۳۵-۱۳۶؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۰۳، و عبد الجلیل قزوینی رازی، کتاب النقض، ویراسته میر جلال الدین محدث (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸/۱۹۸۰)، صفحات ۳۱۳-۳۱۴ و ۴۷۸-۴۷۹، که کتابی است جدلی به قلم یکی از علمای امامیه ری و در حوالی سال ۵۶۵/۱۱۷۰ تألیف شده است.

(۴۷). جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۰۸-۲۰۹؛ ترجمه بویل؛ جلد دوم، صفحه ۶۷۹؛ رشید الدین، صفحات ۱۱۵-۱۱۶؛ کاشانی، صفحات ۱۳۶-۱۳۷؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۰۶؛

. ۲۶۹-۲۷۹; wonavI, rasamaL dna tumalA, yelliW; ۶۰-۷۴ pp, snissassA eht fo seltsaC,

ستوده، قلاع، صفحات ۵۴-۷۱؛ ورجاوند، سرزمین قزوین، صفحات ۲۱۲ به بعد و ۲۱۶-۲۳۳ و

۶۵۶. E. C. htrowsob, "rasabnaL", IE, ۲, lov, ۵, p,

(۴۸). نک:

hall- iB risnatsuM- la mamI dimitaF eht ot noisseccuS ehT", ijaH nimA eht fo sgnideecorP ni, "msiliamsI iraziN fo esiR eht dna)۱۰۹۴- ۱۰۳۶/ ۴۸۷- ۴۲۷(- htrof) ir? avr? eheF. G dna tterB. M. de, trA dna yrotsiH dimit? aF no muisopmyS. (gnimoc

که در آن آمده است عده ای از نزاریان مرگ نزار را نپذیرفتند و تا اندکی بعد از اعلام قیامت، در الموت، در انتظار بازگشت او به عنوان مهدی بودند.

(۴۹). منابع غیراسماعیلی به صور مختلف به وجود امام بی‌نامی در این زمان در الموت اشاره کرده‌اند.

به‌عنوان مثال نک: جوینی، جلد سوم، صفحه ۲۳۱؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۹۱-۶۹۲؛ رشید الدین، صفحه ۱۶۶؛ کاشانی، صفحه ۱۸۶؛ ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۲۷-۱۲۹، که نقل قولی هم درباره مطلب از الفارقی، مورخی که اندکی پس از فتح الموت به نوشتن اشتغال داشته، آورده است؛ و ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۶۸؛ همان ویراسته سیّد، صفحه ۱۰۲. غزالی نیز در المنقذ من الضلال خود، ویراسته و ترجمه جبر، متن صفحه ۳۳، ترجمه صفحات ۹۳-۹۴؛ همان ویراسته صلیبا، صفحه ۱۲۷؛ ترجمه وات، صفحات ۵۲-۵۳، نیز از امامی مکتوم که پیروانش بدو دسترسی داشته‌اند سخن می‌گوید. نیز نک: الهدایة الآمریّه، صفحه ۲۳.

(۵۰).

p, " esreP ed snissassA sed eiannoM", avonasaC. ۳۴۵ .

-

نیز نک:

aisneinavoL ailatneirO," tumalA fo snissassA eht fo snioC", seliM. C. G. ۱۶۲- ۱۵۵. pp,
)۱۹۷۲(۳, acidoireP

(۵۱). هفت باب بابا سیدنا در دو رساله قدیم اسماعیلی، ویراسته و. ایوانوف (بمبئی، ۱۹۳۳)، صفحه ۲۱؛ ترجمه انگلیسی در فرقه اسماعیلیه هاجسن، صفحه ۳۰۱. در منابع بعدی نزاری نیز حسن صباح عنوان حجت یا حجّت اعظم دارد. نک: نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد طوسی، روضة التسلیم یا تصورات، ویراسته و ترجمه و. ایوانوف (لیدن، ۱۹۵۰)، متن صفحه ۱۴۸ و ترجمه صفحه ۱۷۳؛ سید سهراب ولی بدخشانی، سی و شش صحیفه، ویراسته و. اجاقی (تهران، ۱۹۶۱)، صفحه ۵۵؛ ابو اسحاق قهستانی، هفت باب، ویراسته و ترجمه و. ایوانوف (بمبئی، ۱۹۵۹)، متن صفحات ۲۳ و ۴۳، ترجمه صفحات ۲۳ و ۴۳؛ محمد رضا بن سلطان حسین هراتی، معروف به خیرخواه هراتی، کلام پیر:

رساله‌ای در باب عقاید اسماعیلی، ویراسته و ترجمه و. ایوانوف (بمبئی، ۱۹۳۵)، متن صفحات ۵۱ و ۶۸، ترجمه صفحات ۴۴ و ۶۳، و نیز تصنیفات خیرخواه هراتی، ویراسته و. ایوانوف (تهران، ۱۹۶۱)، صفحات ۵۲ و ۱۰۲. چنانکه ایوانوف نشان داده است کلام پیر انتقال و سرقت کامل از هفت باب ابو اسحاق قهستانی است. خیرخواه هراتی از داعیان و مؤلفان نزاری نیمه اول قرن دهم / شانزدهم بوده است. خیرخواه تألیف کلام پیر خود را، که چند دهسالی پس از هفت باب اصلی نوشته شده است، به ناصر خسرو نسبت می دهد. نک: ملاحظات ایوانوف در مقدمه کلام پیر، صفحات ۱۱-۲۶ و ۵۹-۶۸؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۹۳-۹۴؛ و نیز ادبیات اسماعیلی او صفحات ۱۴۱، ۱۴۲-۱۴۳، و ۱۶۲-۱۶۳؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۷۰ و ۲۷۶.

(۵۲).. ۶۹-۶۶, nosgdoH, redrO , pp

(۵۳). بحث ما در اینجا مستنبط از توضیحات هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۷۷-۸۴، ۸۷-۸۹، و ۱۱۰-۱۱۵؛ و نیز در «دولت اسماعیلی» از همو، صفحات ۴۳۹-۴۴۳، است. نیز نک: لويس، فدائیان اسماعیلی، صفحات ۱۲۵-۱۴۰ و ۱۵۸-۱۶۰ که در آنجا مبانی اجتماعی نهضت اسماعیلی مورد بحث قرار گرفته است.

(۵۴). نک:

pp,)۱۹۳۸(۱۴, SN, SARBBJ," siwadiF fo esiarP ni meoP iliamsI nA", wonavIW. ۷۲- ۶۳ .

که گزیده‌هایی از اشعار رئیس حسن بن صلاح بیرجندی، منشی شهاب الدین، رئیس نزاری قهستان در طی نیمه اول قرن هفتم / سیزدهم، را دربردارد. این شاعر و نویسنده نزاری از قرار معلوم تاریخی نیز درباره دولت نزاری در ایران نوشته بوده که از میان رفته است. ولی رشید الدین فضل الله، چنانکه خود در تاریخ اسماعیلیه اش می گوید، از آن استفاده کرده است (صفحات ۱۵۳، ۱۶۱)، نک:

ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۳۴؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۹-۲۶۰.

(۵۵). رشید الدین، صفحات ۱۳۴-۱۳۷، ۱۴۴-۱۴۵، و ۱۶۰-۱۶۱؛ کاشانی، ۱۵۴-۱۵۷، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۸۲، و ۲۱۶-۲۱۸؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۰-۲۳۱، و ۲۴۳-۲۴۴.

(۵۶). جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۲۹ و ۱۳۵؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۳۱ و ۶۳۵، که در آنجا ظاهراً اصطلاح «فدائی» به عنوان نام گروه خاصی به کار رفته است.

نیز نک: مقاله م. ج. س. هاجسن، «فدائی»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد دوم، صفحه ۸۸۲-.

ص: ۷۸۰

(۵۷). برای نمونه نک: ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، صفحات ۴۰-۴۱؛ راوندی، راحة الصدور، صفحات ۱۵۷-۱۵۸؛ و حمد اله مستوفی، تاریخ گزیده، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۲۵۰-۲۵۲؛ همان ویراسته براون، جلد اول، صفحات ۴۵۴-۴۵۶، و جلد دوم، صفحه ۱۰۰؛ ویراسته نوائی، صفحات ۴۴۵-۴۴۶.

(۵۸). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۰۹، ۱۱۲-۱۱۳، و ۱۳۲.

(۵۹). همان کتاب، جلد دهم، صفحه ۱۳۷.

(۶۰). تجدید فعالیت نزاریان در ناحیه اصفهان و گرفتن شاهدز خیلی کم مورد توجه مورخان عمده ایرانی ما قرار گرفته است. جوینی چیزی در این باب نیاورده است، و حال آنکه رشید الدین، صفحه ۱۲۰، و کاشانی، صفحه ۱۴۲، اشاره کوتاهی به موضوع کرده اند. رشید الدین در جامع التواریخ: تاریخ آل سلجوق، صفحات ۶۹-۷۴، به تفصیل بیشتری درباره این مسئله پرداخته است. در الکامل ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۱۰۹-۱۱۰، و دیگر وقایعنامه ها و تواریخ عمومی نیز شرحهای خلاصه ای در این باب یافت می شود. اما تفصیل کاملتر در سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری، صفحات ۴۰-۴۱؛ راحة الصدور راوندی، صفحات ۱۵۵ به بعد؛ روضة الصفا میرخواند، چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۳۰۶ به بعد؛ حبیب السیر خواندمیر، جلد دوم، صفحات ۵۰۴ به بعد، و

nesseiG(srelluV. A nnahoj. de, ecisreP muradikuhcsdleS airotsiH idnohciriM. ff ۱۶۳. , pp,)۱۸۳۸

آمده است. نیز نک: یاقوت، معجم، جلد سوم، صفحه ۲۴۶؛ ترجمه باریه دومینار، صفحه ۳۴۴؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۵۶-۲۵۸، و همو، اعلام، صفحات ۱۱۴-۱۱۵. در عصر جدید، محلهای قلاع شاهدز و خان لنجان برای اولین بار توسط دکتر کارو میناسیان (۱۸۹۷-۱۹۷۲) شناسایی شد.

وی که در اصفهان زندگی می کرد اطلاعات مبسوطی درباره اماکن تاریخی اصفهان و اطراف آن شهر داشت. نک: کتاب شاهدز وی، و همچنین محمد مهریار، «شاهدز کجاست؟»، مجله دانشکده ادبیات اصفهان، I (۱۳۴۳/۱۹۶۴-۱۹۶۵)، صفحات ۸۷-۱۵۷، و استرن و دیگران «قلعه خان لنجان»، صفحات ۴۵-۵۷.

(۶۱). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۱۲.

(۶۲). برنارد لويس مهمترين مرجع جديد درباره تاريخ نزاريان شام است؛ درباره مرحله آغازين دعوت نزاری در شام نک: این آثار از وی:

lov, notteS. de, sedasurC eht fo yrotsiH A ni," snissassA eht dna set? il? i? amsI ehT" .
۱۱۴- ۹۹. pp, I

ترجمه فارسی آن در لويس و ديگران، اسماعيليان در تاريخ، صفحات ۳۴۱-۳۸۸، و لويس، فدائیان اسماعیلی، صفحات ۹۷-۱۰۴.

AJ," eiryS ed sneinihtaB uo sneil? eamsI sel rus sehcrehcer sellevuoN" s'yrom? erfeD
(۱۸۵۴,) ۳۷۳-۳۹۷ pp,

هنوز هم ارزشمند است. نیز نک: هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۸۹-۹۵؛ میرزا، «اسماعیلیان شام»، صفحات ۱۲-۲۰؛ و اسامه زکی زیدی، الصليبيون و اسماعيلية الشام في عصر الحروب الصليبيّه (اسکندريه، ۱۹۸۰)، که بحثی کلی درباره روابط میان نزاریان شام و صلیبیون دارد.

(۶۳). ابن قلانسى، ذیل، صفحه ۱۳۳؛ ترجمه لوتورنو، صفحه ۳۷؛ العظیمی، صفحه ۳۷۲؛ ابن العدیم، زبدة الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحه ۱۲۸؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۳۷-۳۸؛-

ص: ۷۸۱

ویراسته سیّد، صفحه ۶۴ منتخباتی با ترجمه فرانسوی در OHCHR ، جلد سوّم، صفحات ۴۶۱-۴۶۲؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۹۳؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۱۵۸، منتخب در OHCHR ، جلد سوّم، صفحه ۴۸۶، که تاریخ وقوع حادثه را ۴۸۹ هجری ذکر کرده است.

(۶۴). سبط، مرآت، در OHCHR ، جلد سوّم، صفحات ۵۴۸-۵۴۹؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۲۰۵، در OHCHR ، جلد سوّم، صفحه ۴۹۷.

(۶۵). ابن قلانسى، ذیل، صفحه ۱۴۲؛ ترجمه گیب، صفحات ۵۷-۵۸؛ ترجمه لوتورنو، صفحات ۵۱-۵۲؛ العظیمی، صفحه ۳۷۵، فقط شرح حادثه را می آورد. اما نام نزاریان را ذکر نمی کند؛ بستان، صفحه ۱۱۵؛ ابن العدیم، زبدة الحلب، در OHCHR ، جلد سوّم، صفحات ۵۸۹-۵۹۱؛ نیز از همو، بغیة در مقاله لويس تحت عنوان «سه سرگذشت»، صفحات ۳۳۰-۳۳۲؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۲۰، در OHCHR ، جلد اوّل، صفحه ۲۱۳ که تاریخ قتل را ۴۹۵ هجری ذکر می کند؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحات ۳-۴؛ در OHCHR ، جلد سوّم، صفحات ۵۲۵-

۵۲۶؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحات ۱۶۸-۱۶۹ که او نیز حادثه را یک سال پیشتر ثبت کرده است. نیز نک:

لویس، «منابع»، صفحات ۴۸۵-۴۸۶ که روایات منابع و مراجع مختلف را نقل می‌کند؛

۳۸۷ tessuorG, sedasiorC, I. lov, pp. ۳۳۸-۳۴۰ dna

و

۱۲۰-۱۱۹. pp, ۲. lov, sedasurC eht fo yrotsiH A, namicnuR

(۶۶). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۴۹-۱۵۰؛ ترجمه گیب، صفحات ۷۲-۷۳؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۶۳-۶۴؛ العظیمی، صفحه ۳۷۸؛ ابن العدیم، زبده الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحات ۱۵۱-۱۵۲، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۵۹۴-۵۹۵؛ نیز از همو، بغیة در «سه سرگذشت» لویس، صفحات ۳۳۳-۳۳۶؛ ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۳۷ و ۴۱؛ ویراسته سید، صفحات ۶۳ و ۷۶، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۴۶۱ و ۴۶۶؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۴۲-۱۴۳، در OHCHR، جلد اوّل، صفحات ۲۳۲-۲۳۵؛ سبط، مرآت، در OHCHR، جلد سوّم، صفحه ۵۳۰؛ ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۱۹۲؛

۸۲؛ ۲. lov, pp, B mailliW. nosnevetS. T eht ni sredasurC eht ni tsaE egdirbmaC ۱۹۰۷) p
۵۲-۵۳ tessuorG, sedasiorC, I. lov, pp, ۴۲۳-۴۲۶ dna, namicnuR sedasurC,

(۶۷). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۷۴-۱۷۵؛ ترجمه گیب، صفحات ۱۱۴-۱۱۵؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۰۶-۱۰۷؛ و ابن العدیم، زبده الحلب، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۵۹۹-۶۰۰.

(۶۸). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۷۸-۱۸۸؛ ترجمه گیب، ۱۳۹-۱۴۱؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۲۶-۱۲۷؛ العظیمی، صفحه ۳۸۲؛ بستان، صفحه ۱۱۷؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۷۴، در OHCHR، جلد اوّل، صفحات ۲۸۹-۲۹۰؛ ابن اثیر، تاریخ الدولة الاتابکیه ملوک الموصل، در OHCHR، جلد دوّم، بخش دوّم، صفحه ۳۵-۳۶؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۳۱، در OHCHR، جلد سوّم، صفحه ۵۵۰؛ و ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اوّل، صفحه ۲۲۷. نک:

۱۲۶-۱۲۷. tessuorG, sedasiorC, I. lov, pp, ۴۸۳. dna, namicnuR sedasurC, ۲. lov, pp.

(۶۹). درباره تعقیب و آزار نزاریان حلب در ۵۰۷ هجری نک: ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۸۹-۱۹۰-؛

ص: ۷۸۲

ترجمه گیب، صفحات ۱۴۵-۱۴۶؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۳۰-۱۳۱؛ العظیمی، صفحه ۳۸۲؛ ابن العدیم، زبده الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحات ۵۳۲-۵۳۳، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۶۰۳-۶۰۴؛ ابن اثیر،

الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۷۵، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۲۹۱؛ سبط، مرآت، در OHCHR، جلد سوم، صفحات ۵۴۹-۵۵۰ و

ff ۴۷۸. pp, I. lov, sedasiorC, tessuorG .

(۷۰). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۹۰-۱۹۱؛ ترجمه گیب، صفحات ۱۴۷-۱۴۸؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۳۲-۱۳۳؛ العظیمی، صفحه ۳۸۲؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۱۶۶، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۲۷۲؛ ابو الفدا، المختصر تاریخ البشر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۱۰، که همانند منبع خود، ابن اثیر، تاریخ حادثه را ۵۰۲/۱۱۰۸-۱۱۰۹ ذکر کرده است؛ سبط، مرآت، در OHCHR، جلد سوم، صفحه ۵۴۸، و

dna ۱۴۶, ۱۰۷. pp, sriomeM, am? asU ۱۵۳-۱۵۴ .

(۷۱). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۴۶-۱۴۷.

(۷۲). مورخان ایرانی ما به اختصار از سقوط شاهدز سخن گفته اند. نک: رشید الدین، صفحات ۱۲۱-۱۲۲؛ کاشانی، صفحات ۱۴۲-۱۴۳؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۱۱. ابن اثیر کاملترین شرح را در این باره آورده است؛ نک: الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۵۱-۱۵۲. نیز نک: ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۱۵۱-۱۵۶ که متن فتحنامه ای را هم که در این مورد نوشته شده در بردارد؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۶۶-۷۳؛ ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، صفحات ۴۱-۴۲؛ راوندی، راحة الصدور، صفحات ۱۵۸-۱۶۱؛ بنداری، زبدة النصره، صفحات ۹۰-۹۱؛

pp, snissassA, siweL dna ۹۶-۹۵. pp, redrO, nosgdoH ۵۳-۵۵ .

نیز نک:

p, ۳. lov. RIE, " s? attA", ssE, nav. J. ۲۶ .

(۷۳). ابن البلخی، فارسنامه، صفحات ۱۴۸ و ۱۵۸.

(۷۴). درباره لشگرکشیهای سلطان محمد تیر، برای سرکوبی نزاریان رودبار، نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۱۱-۲۱۲؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۰-۶۸۱؛ رشید الدین، صفحات ۱۲۴-۱۳۲؛ کاشانی، صفحات ۱۴۵-۱۵۲؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۱۳-۲۱۷؛ ابن قلانسی، ذیل، صفحه ۱۶۲؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۸۳-۸۴؛ بنداری، زبدة النصره، صفحه ۱۱۷؛ حسینی، اخبار، صفحات ۸۱-۸۲؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۱۶۸ و ۱۸۵-۱۸۶؛

pp, snissassA, siweL dna ۹۸-۹۷. pp, redrO, nosgdoH ۵۵-۵۷ .

(۷۵). ابن اسفندیار، تاریخ، جلد دوم، صفحه ۳۳؛ ترجمه براون، صفحه ۲۴۱؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۲۱۰-۲۱۱؛ ویراسته تسبیحی، صفحه ۹۶، و

p,)۱۹۳۶(۲۲۸, AJ", n? aradnaz? aM ud seitsanyD seL", onibaR. L. H. ۴۲۲ .

(۷۶). بنداری، زبدة النصرة، صفحات ۱۲۳، ۱۴۴-۱۴۷.

(۷۷).

ff ۴۴۷ dna ۴۲۸. pp, " etatS" sih dna, ۱۴۵ dna. ff ۹۹. pp, redrO, nosgdoH .

(۷۸). جوینی، جلد سوّم، صفحات ۲۱۴-۲۱۵؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحه ۶۸۲.

(۷۹). جوینی، جلد سوّم، صفحات ۲۱۳-۲۱۴؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۸۱-۶۸۲؛ رشید الدین، صفحه ۱۲۳؛ کاشانی، صفحه ۱۴۴؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۱۲.

(۸۰). رشید الدین، صفحات ۱۳۳ و ۱۳۷؛ کاشانی، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۶؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۱۷ و -

ص: ۷۸۳

۲۲۵.

(۸۱). ابن میسرّ، اخبار، ویراسته ماسه، صفحات ۶۵-۶۹؛ ویراسته سیّد، صفحات ۹۷-۱۰۳. نیز نک: ابن الصیرفی، الاشاره، صفحه ۴۹ (۶۴)؛

pp, redrO, nosgdoH; ff ۲۰. pp, " rim? A- la hpilaC dimitaF eht fo eltsipE", nretS. ۶۱- .
۵۹. pp, snissassA, siweL dna, ۱۰۹- ۱۰۷

(۸۲). جوینی، جلد سوّم، صفحه ۲۱۵؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحه ۶۸۲؛ رشید الدین، صفحه ۱۳۳؛ کاشانی، صفحه ۱۵۳؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۱۷-۲۱۸.

(۸۳). نک:

pp, I. lov, RIE" f? uraM eB rmA", gnuledaM. W. ۹۹۲-۹۹۵ .

(۸۴). جوینی، جلد سوّم، صفحات ۲۰۹-۲۱۱؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۷۹-۶۸۰؛ رشید الدین، صفحات ۱۲۳-۱۲۴؛ کاشانی، صفحه ۱۴۵؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۱۲.

(۸۵). نک: جوینی، جلد سوّم، صفحات ۱۹۵-۱۹۹؛ ترجمه بویل، صفحات ۶۷۱-۶۷۳؛ رشید الدین، صفحات ۱۰۵-۱۰۷، که همراه با ترجمه انگلیسی در مقاله لوی به نام

۵۳۶-۵۳۲. "pp," senirtcod iliamsI eht fo tnuocCA

نقل شده است؛ و کاشانی، صفحات ۱۲۸-۱۲۹؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۰۰، که مانند موارد بسیار دیگر مطلب رشید الدین را خلاصه کرده است.

(۸۶). شهرستانی، کتاب الملل و النحل، ویراسته و. کیورتن (لندن، ۱۸۴۲)، صفحات ۱۵۰-۱۵۲؛ چاپ قاهره، ۱۳۱۷-۱۳۲۱/۱۸۹۹-۱۹۰۳ (در حاشیه کتاب الفصل ابن حزم)، جلد دوم، صفحات ۳۲-۳۶؛ ویراسته ا. فهمی محمد (قاهره، ۱۹۴۸)، جلد اول، صفحات ۳۳۹-۳۴۵؛ ویراسته محمد بن فتح الله بدران (چاپ دوم، قاهره ۱۳۷۵/۱۹۵۵)، جلد اول، صفحات ۱۷۶-۱۷۸؛ ویراسته وکیل، جلد اول، صفحات ۱۹۵-۱۹۸. متن عربی الملل و النحل شهرستانی در ۸۴۳/۱۴۳۹ به وسیله افضل الدین صدر ترکه اصفهانی (فت ۸۵۰/۱۴۴۶) به فارسی ترجمه شده است. وی به احتمال قوی تحریری از چهار فصل (فصول اربعه) حسن صلح را، که نزدیکتر به متن اصلی آن است، در کتاب خود آورده است. این ترجمه را سید محمد رضا جلالی نائینی تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است (چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۰/۱۹۷۲)، صفحات ۱۵۵-۱۵۷. ترجمه فارسی افضل را در ۱۰۲۱/۱۶۱۲ مصطفی بن خالقداد هاشمی برای امپراتور مغول ه ند، جهانگیر، مورد تجدید نظر قرار داد و از نو تحریر کرد. این ترجمه پیراسته را نیز محمد رضا جلالی نائینی تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸/۱۹۷۹)، جلد اول، صفحات ۲۶۴-۲۶۹. از ترجمه‌های دیگر این اثر باید از ترجمه آلمانی آن

۲۳۰-۲۲۵. pp, I. lov, rekc? urbraaH. rt, neiehtropsnoigil eR

؛ ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان stceS milsuM ، ترجمه قاضی و فلین، صفحات ۱۶۷-۱۷۰ یاد کرد. بخش مربوط به عقاید حسن صباح قبلا به وسیله سالزبری به انگلیسی ترجمه شده بود:

۲۷۲-۲۶۷. pp, " stnomucoD cibara dehsilbupnU owT fo noitalsnarT", yrubsilaS

و نیز به وسیله حاجسن، در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۳۲۵-۳۲۸؛ همچنین نک: ترجمه‌های فرانسوی آن:

۵۶۵- , setces sed te snoigiler sed erviL; ۳۱۹-۳۱۵. pp, tedaV. rt, malsI'l ed secnedissid seL . ۵۶۰. pp, tonnoM dna teramiG. rt

برای ارایه اجمالی نظریه تعلیم نک:-

ص:۷۸۴

۴۳۷-۴۳۳. pp, " etatS" sih dna, ۶۱-۵۱. pp, redrO, nosgdoH

نیز نک:

pp,)۱۹۳۸(۱۲, CI,"? iz? aR niD- la rhkaF fo seisrevortnoC ehT", suarK. P. ۱۴۶-۱۵۳.

(۸۷). نک: م. ر. جلالی نائینی، شرح حال و آثار حجة الحقّ ابو الفتح محمد بن عبد الکریم بن احمد شهرستانی.

(تهران، ۱۳۴۳/۱۹۶۴)، صفحات ۹-۱۰، ۳۳، ۴۵، ۴۷، ۵۱ و ۷۵؛ و محمد تقی دانش پژوه «داعی الدعوات تاج الدین شهرستانی»، نامه آستان قدس، ۷ (۱۳۴۶/۱۹۶۷)، صفحات ۷۱-۸۰، و ۸ (۱۳۴۷/۱۹۶۸)، صفحات ۶۱-۷۱ که در آنجا مؤلف پس از بررسی شواهد و مدارک موجود به این نتیجه می رسد که شهرستانی به کیش اسماعیلی گرویده بوده است.

(۸۸). نصیر الدین طوسی، سیر و سلوک در مجموعه رسائل وی، ویراسته م. ت. مدرس رضوی (تهران، ۱۳۳۵/۱۹۵۶)، صفحات ۳۸ و ۱۲۰-۱۲۱.

(۸۹). جلالی نائینی، شرح حال، صفحات ۴۷-۵۲ و ۷۵-۷۶؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۴-۲۵۷.

(۹۰). نک دو مقاله زیر از مادلونگ:

r? izaN hcrud gnugetrediW erhi dnu anvecivA negeg tfirhcstiertS s? in? atsarha? S-? sA"-
nessiwmalSI dnu kitsibarA r? uf sessergnoK: IIV sed netkA ni,"? is? uT- ta n? iD- da. ff
۵۹۰ pp, " ygoLoehT? il? i? amsI fo stcepsA" dna, ۲۵۹-۲۵۰ pp, tfahcs

این هردو مقاله در کتاب وی به نام *stceS dna sloohcS suoigileR* دوباره چاپ شده است. نیز نک: شهرستانی، *مصارعات الفلاسفه*، ویراسته س. م. مختار (قاهره، ۱۹۷۶).

(۹۱). درباره دوران حکمرانی بزرگ امید، نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۱۶ به بعد؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۳ به بعد؛ رشید الدین، صفحات ۱۳۷ به بعد؛ کاشانی، صفحات ۱۵۷ به بعد، دو منبع اخیر اطلاعات خود را از یک تاریخ گمنام نزاری گرفته اند؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۲۷ به بعد؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۱-۱۶۳، متن صفحات ۲۱۸-۲۲۱؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۱۵-۲۱۷، و خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۶۹-۴۷۰. نیز نک: سه نوشته زیر از هاجسن:

lov, ۲ IE", d? immU- gruzuB"; ۴۵۰-۴۴۹. pp, " etatS"; ۱۱۹-۱۱۷ dna ۱۰۴-۹۹. pp, redrO. .
pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF; ۶۷-۶۴. pp, snissassA, siweL; ۱۳۵۹. p, I; ۱۷۴-۱۶۷

غالب، اعلام، صفحات ۴۳۷-۴۳۸؛ و ا. م. راجپوت، «کیا بزرگ امید»، در *قهرمانان بزرگ اسماعیلی*، صفحات ۶۷-۶۹.

(۹۲). درباره روابط این حکمرانان با نزاریان نک: ابن اسفندیار، تاریخ، جلد اول، صفحه ۱۱۱، جلد دوم، صفحات ۶۸ و ۸۵-۸۷؛ ترجمه براون، صفحه ۶۴؛ آملی، تاریخ، صفحات ۱۲۷-۱۲۹ و ۱۳۱؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۵۷-۵۸، ۶۱-۶۲، و ۷۴-۷۷؛ ویراسته تسبیحی، صفحات ۱۷، ۱۹، و ۲۷-۲۸؛

dna ۴۳۳. pp,)۱۸۹۵, grubraM(hcubnomaN sehcsinarI, itsuJ dnanidreF, gnuledaM. ۴۵۷ ;
W dna, ۴۵۲- ۴۵۰ dna ۴۲۸- ۴۲۷. pp," n? ardnaz? aM ud seitsanyD", onibaR. ۳۸۶. p, ۳.
"lov, RIE," sdinapsudaB

و عباس زریاب، «بادوسپانیان»، در دانشنامه جهان اسلام (تهران، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰ به بعد)، حرف ب، جزوه دوم، صفحات
۱۶۱-۱۶۶.

ص: ۷۸۵

(۹۳). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۲۲۲؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۶۹.

(۹۴). بیهقی، تاریخ بیهق، ویراسته بهمنیار، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۶؛ ویراسته حسینی، صفحات ۴۷۲ و ۴۸۰؛ و ابن اثیر،
الکامل، جلد دهم، صفحات ۲۲۴-۲۲۵.

(۹۵). رشید الدین، صفحه ۱۳۸؛ کاشانی، صفحه ۱۵۸، اما حافظ ابرو این جزئیات را ذکر نمی‌کند. نیز رشید الدین، صفحه
۱۲۲، و کاشانی، صفحه ۱۴۴، هر دو تاریخهای قدیمتری را برای ساختمان میمون دز ذکر می‌کنند، یعنی به ترتیب سالهای
۴۹۰ و ۴۹۷ هجری. به گفته جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۲۲-۱۲۳، ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۲۷، میمون دز را
زمانی در دوره حکومت علاء الدین محمد سوم (۶۱۸-۶۵۳ / ۱۲۲۱-۱۲۵۵)، فرمانروای ما قبل آخر الموت، ساختند.
محل میمون دز که در شمال روستای امروزی شمس کلایه و در سمت غربی الموت قرار گرفته است، در ۱۹۶۰ به وسیله
یک هیئت اکتشافی، که در دانشگاه آکسفورد برای پژوهش قلاع اسماعیلیان در شمال ایران تشکیل شده بود، شناسایی
شد. نک:

۱۹۲-۱۵۸. pp, snissassA eht fo seltsaC, yelliW

برای نظریات دیگر درباره جای قلعه میمون دز نک : ایوانوف، الموت و لمسر، صفحات ۷۵-۸۱؛ ورجاوند، سرزمین
قزوین، صفحات ۲۰۷ و ۲۳۴-۲۴۰؛ و منوچهر ستوده، قلاع، صفحات ۱۰۸-۱۲۲.

دکتر ستوده، که با آن منطقه آشنایی کامل دارد، نظر هیئت اکتشافی به سرپرستی ویلی را درباره جای قلعه میمون دز فاقد
اعتبار می‌داند.

(۹۶). ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۲۳۱، خواندمیر، دستور الوزراء، صفحات ۱۹۴-۱۹۸؛ و عباس اقبال، وزارت
در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی (تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹)، صفحات ۲۵۴-۲۶۰.

(۹۷). تاریخ سیستان، صفحه ۳۹۱؛ ترجمه گولد، صفحه ۳۱۹.

(۹۸). رشید الدین، صفحه ۱۴۰؛ کاشانی، صفحه ۱۵۹؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۲۸؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه
۲۳۸.

(۹۹). کاشانی، صفحات ۱۶۰-۱۶۴، مبسوطترین شرح را در این باره دارد؛ نیز نک: رشید الدین، صفحه ۱۴۱؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۲۹.

(۱۰۰). نک: رشید الدین، صفحات ۱۴۴-۱۴۵؛ کاشانی، صفحات ۱۶۷-۱۶۸؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۳۰-۲۳۱.

(۱۰۱). جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۱۷-۲۲۱؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۳-۶۸۵؛ رشید الدین، صفحات ۱۴۱-۱۴۲؛ نیز تاریخ آل سلجوق او، صفحات ۱۱۴-۱۱۵؛ کاشانی، صفحات ۱۶۴-۱۶۵؛ حمد اله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۲۸۰-۲۸۱؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحات ۳۶۱-۳۶۲ و ۴۶۵، و جلد دوم، صفحات ۶۹-۷۰ و ۱۰۳؛ ویراسته نوائی، صفحات ۳۵۸-۳۶۰ و ۴۵۵؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۲۹؛ ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، صفحه ۵۶؛ بنداری، زبدة النصره، صفحات ۱۷۶-۱۷۸ که خود سلطان سنجر را متهم به این قتل می‌داند؛ راوندی، راحة الصدور، صفحات ۲۲۷-۲۲۸؛ حسینی، اخبار، صفحه ۱۰۷؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحات ۹-۱۱، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۴۰۸-۴۰۹؛ ابن اثیر، الاتابکیه، در OHCHR، جلد دوم، بخش دوم، صفحات ۸۷-۹۱؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحه ۵۰۶، و جلد سوم، صفحات ۳۵۵-۳۵۶، و هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجارب السلف، ویراسته عباس اقبال (چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴/۱۹۶۵)، صفحات ۲۹۴-۲۹۶.

(۱۰۲). نک:-

ص: ۷۸۶

eht dna seti? l? i? amsI", siweL; ۴۱۶- ۳۹۷. pp,)۱۸۵۴(" eiryS ed sneileamsI", yrom? erfeD. pp, redrO, nosgdoH; ۱۰۸- ۱۰۴. pp, snissassA, sih osla; ۱۱۹- ۱۱۴. pp", snissassA. ۲۷- ۲۰. pp", si? l? i? amsI nairyS", azriM dna., ff ۱۰۴

(۱۰۳). العظیمی، صفحه ۳۸۶، و ابن العدیم، زبدة الحلب، در OHCHR، جلد سوم، صفحه ۶۱۶.

(۱۰۴). ابن العدیم، زبدة الحلب، در OHCHR، جلد سوم، صفحه ۶۴۰.

(۱۰۵). ابن قلانسی، ذیل، صفحه ۲۱۵؛ ترجمه گیب، صفحه ۱۷۹؛ ترجمه لو تورنو، صفحه ۱۶۹.

(۱۰۶). ابن قلانسی، ذیل، صفحه ۲۱۴؛ ترجمه گیب، صفحه ۱۷۷؛ ترجمه لوتورنو، صفحه ۱۶۷؛ العظیمی، صفحه ۳۹۷؛ بستان، صفحه ۱۲۰؛ ابن العدیم، زبدة الحلب، ویراسته دهان، جلد دوم، صفحه ۲۳۵، در OHCHR، جلد سوم، صفحات ۶۵۴-۶۵۵. از همو، بغیة، در OHCHR، جلد سوم، صفحات ۷۲۶-۷۲۷؛ بنداری، زبدة النصره، صفحات ۱۴۴-۱۴۵ که قتل را به وزیر سلجوقی درگزینی، که گویا پنهانی به کیش نزاری درآمده بود، نسبت می‌دهد؛ ابن اثیر،

(۱۱۰). درباره نهب و غارت نزاریان در دمشق، نک: ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۲۲۲-۲۲۴؛ ترجمه گیب، صفحات ۱۹۱-۱۹۵؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۸۱-۱۸۴؛ العظیمی، صفحات ۴۰۰-۴۰۱؛ بستان، صفحه ۱۲۱؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحه ۲۳۴، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۳۸۴-۳۸۵؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۸۰، در OHCHR، جلد سوّم، صفحه ۵۶۷؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۱۷-۱۸، و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۲۳۵. نیز نک:

ff ۶۵۸. pp, I. lov, sedasiorC, tessuorG .

(۱۱۱). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۲۳۰ و ۲۳۳؛ ترجمه گیب، صفحات ۲۰۲-۲۰۴ و ۲۰۸؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۱۹۲-۱۹۳ و ۱۹۷-۱۹۸؛ العظیمی، صفحه ۴۰۴؛ بستان، صفحه ۱۲۲؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دهم، صفحات ۲۳۹ و ۲۴۳، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۳۹۳ و ۳۹۶-۳۹۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد اول، صفحه ۲۷۴؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد پنجم، صفحه ۲۴۹، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۵۰۱-۵۰۲. این فدائیان در طومارهایی که در الموت نگهداری می‌شد نام برده شده‌اند. نک: رشید الدین، صفحه ۱۴۵، و کاشانی، صفحه ۱۶۷.

(۱۱۲). العظیمی، صفحه ۴۰۷؛ ابن العدیم، زبدة الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحات ۲۵۱-۲۵۲، در OHCHR، جلد سوّم، صفحه ۶۶۵؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۳، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۴۰۰؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۲۱؛ و ابن فضل اله عمری، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، ویراسته ایمن ف. سیّد (قاهره، ۱۹۸۵)، صفحات ۱۳۲-۱۳۳.

(۱۱۳). قدموس همچنان یکی از مراکز عمده نزاریان در شام (سوریه) باقی مانده است، و اوضاع و احوالی که سبب گرفتن آن قلعه شده هنوز در روایات نزاریانی که در آنجا زندگی می‌کنند منعکس است. در ۱۸۵۰، نزاریان قدموس برای فردریک والپول (۱۸۲۲-۱۸۷۶)، سیاح و جهانگرد انگلیسی، تعریف کرده بودند که اجداد آنها به تعداد زیادی در قرون میانه از دمشق به آن مکان مهاجرت کرده بوده‌اند؛ نک:

ni, tsaE rehtruF eht ni slevarT htiw,)snissassA ro(iiryasnA ehT, eloplaW. F. ۳۰۳- ۲۹۹. pp, ۳. lov, (۱۸۵۱, nodnoL) ۵۱- ۱۸۵۰.

(۱۱۴). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۲۷۳-۲۷۴؛ ترجمه گیب، صفحه ۲۶۳؛ ترجمه لو تورنو، صفحه ۲۶۰؛ یاقوت، معجم البلدان، جلد چهارم، صفحه ۵۶۶؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۳۰، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۴۳۸؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۲۵؛

d? aysaM" ffe? essilE. N dna nnamginoH. E dna, ۱۷۷- ۱۷۸. pp, sriomeM, am? asU. ", ۷۹۲- ۷۸۹. pp, ۶. lov, ۲ IE

(۱۱۵). درباره قلعه‌های نزاریان در جبل بهراء و گرفتن آنها، نک:

pp, enitselaP, egnartS eL; ۴۲۱- ۴۱۷. pp", eiryS ed sneileamsI", yrom? erfeD. pp, " .۳۶, ۳۹ ,
snissassA sed eihpargipE", mehcreB nav; ۵۰۷ dna ۴۸۵, ۴۶۸, ۳۵۲, ۸۱- ۸۰ ۵۰۱- ۴۸۰ dna. ff
۴۵۳

که در مجموعه آثار کوچک او، جلد اول، صفحات ۴۵۳ به بعد و ۴۸۰- ۵۰۱، چاپ شده است؛ نیز از همو

"egayoV", duassuD. R.; ff ۴۴۲. pp,)۱۹۰۲(۱۹, eir? es ۹, AJ," sedasiorC sel rus setoN

ص: ۷۸۸

I, euqigolo? ehcrA euveR," euqigolo? ehcra setoN: ۱۸۹۶. voN- tcO,)e ۲(eiryS ne;
۱۴۸- ۱۳۸. pp, euqirotsih eihpargopoT, duassuD; ۳۴۹ dna. ff ۳۴۳, ۳۴۱. pp, (۱۸۹۷); ۱۰۷-
۱۰۶. pp, redrO, nosgdoH; ff ۳۵۲ dna. ff ۳۴۷, ff ۱۷۰. pp, droN ud eiryS, nehaC. pp,
snissassA sih osla dna, ۱۲۰- ۱۱۹. pp," snissassA eht dna setil? i? amsI", siweL. ۱۰۹- ۱۰۸

نیز نک:

hP(" , erutetihcrA yratiliM cimalsI ni ydutS A; f? aysaM t? alaQ", spillihP. G nhoJ: n? .
aniS n? iD- la dihs? aR dahhsaM" sih osla,)۱۹۸۲, nodnoL fo ytisrevinU, sisehT. D,
(۱۹۸۴) SARJ," ay? irasnA labaJ nairyS eht ni tnomunoM? il? i? amsI yrutneC- ht ۱۳ A.
۳۷- ۱۹. pp

(۱۱۶). ابن قلانسی، ذیل، صفحه ۳۰۱؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۲۹۹- ۳۰۰، والیسف، نور الدین، جلد دوّم، صفحات
۴۳۰- ۴۲۸.

(۱۱۷). ابن قلانسی، ذیل، صفحات ۳۰۴- ۳۰۵؛ ترجمه گیب، صفحات ۲۹۱- ۲۹۲؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۳۰۵-
۳۰۶؛ ابن العدیم، زبده الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحات ۲۹۲ به بعد؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۵۴،
در OHCHR، جلد اول، صفحه ۴۷۶؛ ابن اثیر، الاتابکیّه، در OHCHR، جلد دوّم، بخش دوّم، صفحات ۱۷۷-
۱۷۸؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۲۸؛

pp, I. lov, xuatnediccO sneirotsiH: CHR ni, airotsiH, eryT fo mailliW- ۷۷۱- ۷۷۳ ;
۳۲۵. pp, ۲. lov, sedasurC, namicnuR; ۲۷۸- ۲۷۵. pp, ۲. lov, sedasiorC, tessuorG. ۴۳۲-
۴۳۰. pp, ۲. lov, n? iD- da r? uN, ffeessilE dna, ۳۲۶

(۱۱۸). ابن قلانسی، ذیل، صفحه ۳۰۳؛ ترجمه لو تورنو، صفحات ۳۰۲- ۳۰۳.

(۱۱۹). ابن فرات، تاریخ الدول و الملوك، ویراسته سی . زوریک (بیروت، ۱۹۳۶ - ۱۹۴۲)، جلد هشتم، صفحه ۷۹؛ ویلیام صوری، تاریخ، صفحات ۷۸۹ - ۷۹۲؛

. lov, socnarF rep ieD atseG ni, sisurC muiledif muroterceS rebiL, odunaS, ۲. lov, . sedasurC, namicnuR dna, ۳۲۴- ۳۲۳. pp, ۲. lov, sedasiorC, tessuorG; ۱۶۸. ۳۳۳- ۳۳۲. pp

(۱۲۰). درباره ترکیب و ثبات سرزمینهای دولت نزاری در طی دوره الموت، نک:

dna ۴۴۹- ۴۴۷. pp, " etatS" sih osla dna, . ff ۲۴۴ dna ۱۲۰- ۱۱۵. pp, redrO, nosgdoH. ۴۵۷- ۴۵۵

(۱۲۱). درباره دوره فرمانروایی محمد بن بزرگ امید، نک: جوینی، جلد سوّم، صفحات ۲۲۱ - ۲۲۲؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۸۵ - ۶۸۶؛ رشید الدین، صفحات ۱۴۶ - ۱۵۹؛ کاشانی، صفحات ۱۶۸ - ۱۸۱؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۳۷ - ۲۴۳؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۳ - ۱۶۴، متن صفحات ۲۲۱ - ۲۲۳؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۱۷ - ۲۱۸؛ خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوّم، صفحات ۴۷۰ - ۴۷۱؛

pp, snissassA, siweL; . ff ۴۵۰. pp, " etatS" sih osla; ۱۴۶- ۱۴۳. pp, redrO, nosgdoH. ff ۱۷۴. . pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF dna, . ff ۶۸

(۱۲۲). منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ویراسته عبدالحی حبیبی (چاپ دوّم، کابل، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ -)

ص: ۷۸۹

۱۹۶۳ - ۱۹۶۴)، جلد اوّل، صفحات ۳۴۹ و ۳۵۰ - ۳۵۱؛ ترجمه انگلیسی همین کتاب به وسیله هنری جی . راورتی تحت عنوان:

aisA fo seitsanyD nadammahuM fo yrotsiH lareneG A: ? iris? aN- i- t? akabaT ehT yIraE ehT", htrowsob. E. C dna, ۳۶۵ dna ۳۶۳ pp, I. lov, ۱۸۸۱- ۱۸۹۹), nodnoL(. ۱۳۳- ۱۳۲. pp, (۱۹۶۱) ۶, lanruoJ citaisA lartneC, " r? uhG fo yrotsiH cimaisI

(۱۲۳). رشید الدین، صفحات ۱۶۰ - ۱۶۱؛ کاشانی، صفحات ۱۸۲ و ۲۱۷ - ۲۱۸، و حافظ ابرو، صفحات ۲۴۳ - ۲۴۴.

(۱۲۴). رشید الدین، صفحات ۱۴۶ - ۱۴۷؛ نیز از همو: آل سلجوق، صفحه ۱۱۵؛ کاشانی، صفحات ۱۶۸ - ۱۶۹؛ حمد اله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۲۸۰ - ۲۸۱؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اوّل، صفحات ۳۶۳ و ۴۶۵، و جلد دوّم، صفحات ۷۰ و ۱۰۳؛ ویراسته نوائی، صفحات ۳۶۰ - ۳۶۱ و ۴۵۵؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۳۷؛ ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، صفحه ۵۶؛ بنداری، زبدة النصرة، صفحه ۱۸۰؛ راوندی، راحة الصدور، صفحات ۲۲۸ -

۲۲۹؛ حسینی، اخبار، صفحه ۱۰۹؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۲۴، نیز از همو، الاتابکیه در OHCHR، جلد دوم، بخش دوم، صفحه ۹۸؛ و نخجوانی، تجارب السلف، صفحات ۳۰۲-۳۰۳.

(۱۲۵). رشید الدین، صفحه ۱۵۵؛ کاشانی، صفحه ۱۷۶؛ حافظ ابرو، صفحه ۲۴۰، و ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۴۴.

(۱۲۶). یاقوت، معجم البلدان، جلد سوم، صفحات ۵۳۴-۵۳۵، ترجمه باریبه دومینار، صفحات ۳۹۰-۳۹۱، و ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحات ۵۷ و ۵۹.

(۱۲۷). نک: ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۷۵، ۸۱، ۸۴-۸۵، ۸۹-۹۰ و ۹۵.

(۱۲۸). درباره فعالیت‌های حسن دوم، در روزگار محمد بن بزرگ امید، نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۲۲-۲۲۵؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۶-۶۸۸؛ رشید الدین، صفحات ۱۶۲-۱۶۳؛ کاشانی، صفحات ۱۸۳-۱۸۴؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۵۱-۲۵۲؛

. ۱۷۸- pp, redrO, nosgdoH. ۱۴۶-۱۴۸؛ pp, etatS" sih osla; ۴۵۷-۴۵۸. pp, snissassA, siweL; ۷۰-۷۱. pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF dna, ۱۷۷.

(۱۲۹). درباره حسن دوم و حکومت کوتاه او نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۲۵-۲۳۹؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۸-۶۹۷؛ رشید الدین، صفحات ۱۶۲-۱۷۰؛ کاشانی، صفحات ۱۸۳-۱۹۱؛ حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۴۹۸-۵۰۴؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحات ۵۲۲-۵۲۳، و جلد دوم، صفحه ۱۲۹؛ ویراسته نوائی، صفحات ۵۲۲-۵۲۴؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۵۱-۲۵۵؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۴-۱۶۸، متن صفحات ۲۲۳-۲۲۸؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۱۸-۲۲۲؛ خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۷۱-۴۷۳؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۱۰ به بعد؛

. ۱۹۷- pp, redrO, nosgdoH; ۱۴۸-۱۵۹. pp, etatS" sih osla; ۴۵۸-۴۶۰. pp, snissassA, siweL; ۷۱-۷۵. pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF; ۱۸۵.

غالب، تاریخ، صفحات ۲۷۵-۲۷۶؛ نیز اعلام او، صفحات ۲۲۹-۲۳۰؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۰۲؛ نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحه ۱۳۲؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۷-۲۵۸.

(۱۳۰). درباره اعلام قیامت در جامعه نزاری، نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۲۵-۲۳۰، و ۲۳۷-۲۳۹؛-

ص: ۷۹۰

ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۸۸-۶۹۱ و ۶۹۵-۶۹۷؛ رشید الدین، صفحات ۱۶۴-۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۹؛ و کاشانی، صفحات ۱۸۴-۱۸۶ و ۱۸۸. این سه مورخ از منابع نزاری یکسانی پیروی کرده‌اند؛ و حافظ ابرو، صفحات ۲۵۲-۲۵۳. عقیده قیامت، به صورتی که در زمان فرزند و جانشین حسن تکامل یافت، در چند متن بعدی نزاری مورد بحث قرار

گرفته است، از آن جمله است بخصوص هفت باب بابا سیدنا، در دو رساله قدیم اسماعیلی، صفحات ۱۹-۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۰، و ۴۱؛ ترجمه انگلیسی با تفسیر و شرح هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۹۹-۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱ و ۳۲۲. هفت باب بابا سیدنا به وسیله نویسنده‌ای ناشناس، که از قرار معلوم شاهد عینی این واقعه در الموت بوده، نوشته شده است؛ و طوسی، روضة التسليم، بویژه متن صفحات ۶۲-۶۳، ۸۳-۸۴، ۱۰۱-۱۰۲ و ۱۲۸-۱۴۹، ترجمه صفحات ۶۸-۷۰، ۹۴-۹۶، ۱۱۵-۱۱۶، و ۱۴۹-۱۷۵ که هرآینه منبع عمده ما درباره عقیده ستر است که در اواخر دوره الموت تکوین یافت. در هفت باب ابو اسحاق قهستانی نیز اشاراتی به عقیده قیامت هست به اضافه مطلب مهمی درباره اعلام رستاخیز در الموت، نک: متن این کتاب صفحات ۱۹، ۲۴، ۳۸-۳۹، ۴۰-۴۲ (که رویداد اعلام قیامت در الموت را بیان می کند)، ۴۳-۴۴، ۴۶-۴۷، ۵۳، ۵۸، و ۶۵، ترجمه صفحات ۱۹، ۲۳، ۳۸، ۴۰-۴۲، ۴۳-۴۴، ۴۶-۴۷، ۵۳-۵۴، ۵۸، و ۶۵. هفت باب ابو اسحاق یک رساله نزاری است که در آغاز قرن دهم / شانزدهم نوشته شده است؛ و کلام پیر خیرخواه هراتی، متن صفحات ۴۶، ۵۱، ۶۲-۶۴، ۶۵-۶۶، ۶۸، ۹۰-۹۲، ۹۵-۹۶، ۱۰۰، و ۱۱۲-۱۱۳، ترجمه صفحات ۳۸-۳۹، ۴۴، ۵۷-۵۹، ۶۰-۶۱، ۶۴، ۸۴-۸۷، ۹۱، ۹۶، ۱۰۹، و ملحقه صفحات ۱۱۵-۱۱۶، که متضمن عبارات اصلی ابو اسحاق درباره اعلام قیامت است. کلام پیر، چنانکه گفتیم، روایت انتحالی و بسطیافته رساله ابو اسحاق است. از منابع دست دوم نک: مقدمه ایوانوف بر کلام پیر، بویژه صفحات ۲۷ به بعد و ۵۹ به بعد، و بر هفت باب ابو اسحاق، صفحات ۱۴-۲۲؛

. ۴۶۰-۴۵۸. pp, redrO, nosgdoH. ۱۴۸. pp, " etatS" sih osla; ff

تعدادی از تحقیقات و بررسیهای هانری کربن نیز با این امر ارتباط دارند، از جمله نک: این آثار از او:

omiT lacilcyC sih ni detnirper,. ff ۱۲۷. pp, " ynahpipE eniviD"; ۲۵- ۲۰. pp, edut? E. pp, , erioticsiH; ۵۳۱- ۵۲۹. pp, " ms? il? i? amsI nainarI dna uarsuhK i- ris? aN";. ff ۱۱۷. pp; ۱۵۱- ۱۳۷

ترجمه فارسی همین کتاب تحت عنوان تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه ا. مبشری (تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳)، صفحات ۱۲۳-۱۳۵، و

pp,)۱۹۶۵, yraurbeF(ecnarF ed erucreM, " t? umalA'd erianetnec om? eitiuH". ۳۰۴- ۲۸۵ .

نیز نک: زاهد علی، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۷۶ به بعد.

zI. tsonhchsus ayan'laiztos oge i hkiuvtreM zi ayineserksoV'neD", aveortS. V. L atutitsnI ayinehchsbooS eiktarK, " v LLX enarI v avtsradusog ogokstiliamsI iirotsi kak votiliamsI viuzirp yiuvoN", reh osla; ۲۵- ۱۹. pp,)۱۹۶۰(۳۸, ayinedevokotsoV" vv IIX- IX v enarI v ayinehzivd ogondoran ayigoloedi

[الدعوة الجديدة اسماعيليان به عنوان ایدئولوژی نهضت خلقی ایران در قرون یازدهم و دوازدهم] در نشریه (۱۹۷۰)) ۸۴ (kinrobS ykxsnitselaP, صفحات ۱۹۹-۲۱۳. و تاریخ اسماعیلیان وی، صفحات ۲۱۵-۲۴۷، و-

nnuroJ dna, ff ۱۸۵. pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF; ff ۷۱. pp, snissassA, siweL taerG
 eht gnirud? a? irahS eht fo tnomhsilobA'seti l? i? amsI? ir? aziN ehT", yelkcub. J. C;
 ۱۵۷- ۱۴۲. pp yllaicepse,)۱۹۸۴(۶۰, IS, ". H. A ۵۵۹/. D. A ۱۱۶۴ fo noitcerruseR 'syratfāD.
 F dna (۱۹۹۰, essargaL) t? umalA'd noitcerrus? er ednarg aL, tebmaJ. ۳۱۰- ۳۰۸. pp, (۱۹۹۲)
 ۱۱۲, SOAJ ni koob siht fo weiver

(۱۳۱). برای تأویل روحانی قدیمتر قیامت، بهشت، و دوزخ به وسیله اسماعیلیان، به عنوان نمونه، نک:

السجستانی، کشف المحجوب، صفحات ۸۳-۹۶، نیز از همو، الینابیع، متن صفحات ۶۷-۶۹، ترجمه صفحات ۸۸-۸۹؛
 و ناصر خسرو، وجه دین، ویراسته غنی زاده، صفحات ۲۷-۴۵؛ ویراسته اعوانی، صفحات ۳۵-۵۹.

(۱۳۲). هفت باب بابا سیدنا، صفحه ۲۱؛ ترجمه هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۳۰۱-۳۰۲؛ و طوسی، روضة
 التسلیم، متن صفحات ۱۴۸-۱۴۹، ترجمه صفحات ۱۷۳-۱۷۵.

(۱۳۳). رشید الدین، صفحه ۱۶۵؛ و کاشانی، صفحات ۱۸۵-۱۸۶.

(۱۳۴). جوینی، جلد سوم، صفحه ۲۲۸؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۹۰؛ رشید الدین، صفحه ۱۶۵؛ کاشانی، صفحه
 ۱۸۵؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۵۳.

(۱۳۵). جوینی، جلد سوم، صفحه ۲۲۹؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۹۰؛ رشید الدین، صفحه ۱۶۵؛ کاشانی، صفحه
 ۱۸۵؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۵۳.

(۱۳۶). نیز نک: طوسی، روضة التسلیم، متن صفحات ۱۱۳ به بعد، ترجمه صفحات ۱۲۹ به بعد؛ و هفت باب بابا سیدنا،
 صفحات ۲۲-۲۴، ترجمه هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۳۰۲-۳۰۳.

(۱۳۷). نک:

edailE. M. de, noigileR fo aidepolcycnE ehT ni, "snissassA". ijnaN. A mizA- iripS
 cimaisI ni, "ms? il? i? amsI" sih dna, ۴۷۰. p, I. lov,)۱۹۸۷, kroYweN- nodnoL(. ۱۹۸- ۱۷۹.
 pp, (۱۹۸۷, nodnoL) rsaN. H. S. de, snoitadnuoF: ytilaut

(۱۳۸). جوینی، جلد سوم، صفحه ۲۳۹؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۹۷.

(۱۳۹). ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، صفحات ۷۷-۷۸؛ راوندی، راحة الصدور، صفحات ۲۸۹-۲۹۰؛ رشید الدین، آل سلجوق، صفحات ۱۶۴-۱۶۶؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحات ۱۱۹-۱۲۰؛ حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۳۰۰-۳۰۱؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحات ۴۷۱-۴۷۲، و جلد دوم، صفحه ۱۰۵؛ ویراسته نوائی، صفحه ۴۶۱؛ میرخواند، روضة الصفا، چاپ تهران، جلد چهارم، صفحه ۳۳۹؛ و خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۵۳۰-۵۳۱.

(۱۴۰). ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۱۱۷.

(۱۴۱). حکومت طولانی محمد دوم به اختصار در جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۴۰-۲۴۲؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۹۷-۶۹۹؛ رشید الدین، صفحات ۱۷۰-۱۷۳؛ کاشانی، صفحات ۱۹۲-۱۹۸؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۵۹-۲۶۱؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۹-۱۷۱، متن صفحات ۲۲۸-۲۳۲؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۲۲-۲۲۴؛ و خواند میر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۷۳-۴۷۴ مورد بحث قرار گرفته است. نیز نک:

dna ۱۸۴- ۱۸۰., ff ۱۵۹. pp, redrO, nosgdoH; ۳۱۶- ۳۱۵. pp,? aihS, retsilloH, ۲۱۰ - ۲۱۷ ;
inocnoR- inappiliF; ۷۸- ۷۵. pp, snissassA, siweL; ۴۶۸- ۴۶۶. pp, " etatS" sih osla

-

ص: ۷۹۲

ff ۲۲۷ dna ۱۹۹- ۱۹۷. pp, itileamsI ;

غالب، تاریخ، صفحات ۲۷۷ به بعد، نیز از همو، اعلام، صفحات ۴۹۳-۴۹۴؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۰۲-۱۰۳؛ نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۳۲-۱۳۳؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۵۸-۲۵۹ و

۱۳۳-۱۳۴. F. yratfaD. " II dammahuM niD- la ruN", ۲ IE, ۸. lov, pp.

(۱۴۲). نک: جوینی، جلد سوم، صفحات ۱۸۰-۱۸۱ و ۲۳۱-۲۳۷؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۶۶۳ و ۶۹۱-۶۹۵؛ رشید الدین، صفحات ۷۹ و ۱۶۶-۱۶۸؛ کاشانی، صفحات ۱۰۴ و ۱۸۶-۱۸۸؛ حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۵۰۰-۵۰۱؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحه ۵۲۲، جلد دوم، صفحه ۱۲۹؛ ویراسته نوائی، صفحه ۵۲۲؛ حافظ ابرو، صفحات ۱۶۹-۱۷۰ و ۲۵۳-۲۵۴؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۷-۱۶۸، متن صفحات ۲۲۷-۲۲۸؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحه ۲۲۱؛ خواندمیر،

حبيب السیر، جلد دوّم، صفحه ۴۷۲؛ و دبستان مذاهب، جلد اوّل، صفحات ۲۶۳-۲۶۴. ابن عنبه سلسله نسب نزاری مغشوشی برای جلال الدین حسن سوّم، ششمین خداوند الموت، در کتاب عمده الطالب، صفحه ۲۳۷، و الفصول الفخریه، ویراسته جلال الدین محدث ارموی (تهران، ۱۹۸۴)، صفحه ۱۴۵، ذکر می‌کند. نیز نک:

۲۸- tumalA, wonavI dna, ۳۱۵- ۳۱۳. pp,? aihS, retsilloH; ۱۶۲- ۱۶۰. pp, redrO, nosgdoH. ۲۶, rasamaL dna

(۱۴۳). به عنوان مثال نک: ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۲۳-۲۴، ترجمه صفحه ۲۳؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحه ۵۱، ترجمه صفحه ۴۴؛ و شهاب الدین شاه حسینی، خطابات عالیّه، ویراسته هوشنگ اجاقی (بمبئی، ۱۹۶۳)، صفحات ۳۷-۳۹. شرح مفصلتری درباره نسب فاطمی - نزاری حسن دوّم و حکومت اجداد او در ایران، که در عین حال فوق العاده مغشوق و متضمن اشتباهات و ناسازگارهای تاریخی است، آن است که مورخ و شاعر نزاری متاخر، محمد بن زین العابدین خراسانی، معروف به فدائی خراسانی (فت - ۱۹۲۳) در کتاب هدایت المؤمنین الطالبین خود، ویراسته آ. آ. سمنوف (مسکو، ۱۹۵۹)، صفحات ۱۰۴-۱۱۱، آورده است. هم شهاب الدین شاه (فت ۱۸۸۴)، پسر ارشد آقا خان دوّم، و هم فدائی روایت می‌کنند که این هادی پسر نزار بود که مخفیانه به الموت آورده شد. نیز نک: تامر، الامامة، صفحات ۱۹۲ و ۲۱۷-۲۱۹؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۵۹-۲۷۴؛ نیز اعلام او، صفحات ۲۴۴-۲۴۵، ۴۱۷-۴۱۹، و ۴۸۴-۴۸۶؛

۸۰. p, feirB sih osla dna, ۶۸- ۶۹. pp, " acitiliamsI", wonavI

در اینجا کافی است یادآور شویم که بعدا نزاریان محمدشاهی و قاسم شاهي سلسله نسب متفاوتی را برای حسن علی ذکره السلام قبول کردند.

(۱۴۴). عقیده قیامت، چنانکه در دوره محمد دوّم پرورده شده است، در رساله مجهول المؤلف هفت باب بابا سیدنا، که در دو رساله قدیم اسماعیلی به چاپ رسیده، صفحات ۴-۴۲، آمده است. این رساله که در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی، یعنی اواخر دوره حکومت محمد دوّم، تألیف شده است تنها منبع موجود نزاری از عهد قیامت است؛ ترجمه کامل انگلیسی آن با شرح تفضیلی مطالبش در, redrO, pp. ۲۷۹-۳۲۴ nosgdoH (فرقه اسماعیلیه) آمده است. این عقیده با جرح و تعدیل و اصلاحات مختلف در نوشته های نزاری دوره های بعد نیز عرضه شده است که از همه مهمتر روضه التسليم خواجه نصیر الدین طوسی است، و سپس هفت باب ابو اسحاق، متن صفحات ۱۷ به بعد، ۳۰ به بعد، ۳۴ به بعد، -

ص: ۷۹۳

۴۵ به بعد، ۵۲ به بعد، و ۶۵-۶۷، ترجمه صفحات ۱۷ به بعد، ۳۰ به بعد، ۳۵ به بعد، ۴۵ به بعد، ۵۲ به بعد، و ۶۵-۶۸، و کلام پیر خیرخواه هراتی، متن صفحات ۲۳ به بعد، ۴۶ به بعد، ۵۵ به بعد، ۵۸ به بعد، ۸۹ به بعد، ۹۴ به بعد، و ۱۱۲-۱۱۶، ترجمه صفحات ۱۹ به بعد، ۳۸ به بعد، ۴۹ به بعد، ۵۳ به بعد، ۸۴ به بعد، ۸۸ به بعد، و ۱۰۹-۱۱۲ است، بهترین توصیف و عرضه جدید عقیده کاملاً پرورده و تکامل پذیرفته قیامت همان است که در فرقه اسماعیلیه هاجسن، صفحات ۱۶۲-۱۸۰، و نیز «دولت اسماعیلیه» او، صفحات ۴۶۰-۴۶۴، آمده است.

(۱۴۵). طوسی، روضة التسليم، متن صفحات ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۱۲، ترجمه صفحات ۱۱۹ و ۱۲۸-۱۲۹؛ و نیز از همو، سیروسلوک، صفحه ۵۱؛ و بدخشانی، سی و شش صحیفه، صفحه ۵۱.

(۱۴۶). قیامت روحانی نزاریان را طوسی در روضة التسليم، متن صفحات ۴۷-۵۶ و ترجمه صفحات ۵۲-۶۳ مورد بحث قرار داده است.

(۱۴۷). هفت باب بابا سیدنا، صفحات ۸-۱۴؛ ترجمه هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۸۴-۲۹۳؛ نیز نک: طوسی، روضة التسليم، متن صفحات ۱۱۵ و ۱۲۸ به بعد، ترجمه صفحات ۱۳۳ و ۱۴۹ به بعد؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۲۲ و ۳۸-۴۰، ترجمه صفحات ۲۱-۲۲ و ۳۸-۴۱؛ و خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۴۹ و ۶۳-۶۵، ترجمه صفحات ۴۱ و ۵۷-۶۰.

(۱۴۸). نک:

wonavI dna, ۱۷۳- ۱۸۳. pp, "enneil? eamsI eigolohtym al snad ced? ezihcleM", adjaV. ,
"۲۵۵- ۲۴۹. pp", enneil? eamsI eigolohtym al snad seuqilbiB smonN

(۱۴۹). این سه گروه یا سه طبقه با صفات و خصوصیات ویژه هرگروه در هفت باب بابا سیدنا صفحات ۲۴، ۲۶-۳۶، و ۴۰؛ ترجمه هاجسن در فرقه اسماعیلیه، صفحات ۳۰۳، ۳۰۸-۳۱۸، و ۳۲۱؛ روضة التسليم طوسی، متن صفحات ۴۲، ۴۴-۴۵، ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۸-۹۹، ۱۰۱-۱۰۲ و ۱۳۶، ترجمه صفحات ۴۶-۴۷، ۴۹-۵۰، ۸۲، ۸۷-۹۲-۹۳، ۹۵، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶، و ۱۵۹؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۲۱ و ۴۶-۴۸، ترجمه صفحات ۲۰-۲۱ و ۴۴-۴۸؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۴۸-۴۹، ۹۰-۹۲، و ۱۰۶ به بعد، ترجمه صفحات ۴۰-۴۱، ۸۴-۸۷، و ۱۰۲ به بعد؛ و بدخشانی، سی و شش صحیفه، صفحات ۳۵، ۶۲-۶۳ و ۶۴ تشریح شده‌اند. نیز نک: مقدمه کلام پیر، صفحات ۴۶-۴۷؛ و هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۱۷۲-۱۷۴.

(۱۵۰). ابن اسفندیار، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۴۲-۱۴۷؛ ترجمه براون، صفحات ۲۵۱-۲۵۳؛ آملی، تاریخ، صفحات ۱۴۳-۱۴۹؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۷۴-۷۸؛ ویراسته تسبیحی، صفحات ۲۷-۲۹، و رایینو «سلسله پادشاهان مازندران»، صفحات ۴۳۰-۴۳۱ و ۴۵۲.

(۱۵۱). رشید الدین، صفحات ۱۷۰-۱۷۳؛ کاشانی، صفحات ۱۹۲-۱۹۴؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۵۹-۲۶۱؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۶۹-۱۷۱، متن صفحات ۲۲۹-۲۳۱؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۲۲-۲۲۴، و جلد هفتم، صفحات ۵۱۹-۵۲۱؛ خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۴۷۴؛ و هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحه ۱۸۳.

(۱۵۲). تنها زندگینامه نزاری راشد الدین سنان همان فصل من اللفظ الشریف، هذه مناقب المولى راشد الدین است که کتابی قدیس مآبانه متضمن حکایات و داستانهای شفاهی رایج در میان نزاریان شام است که شخصی به نام ابو فراس، که

معمولا وی را با شهاب الدین ابو فراس، داعی شامی، که در حوالی نیمه قرن دهم / شانزدهم فوت شده است، یکی می‌دانند، تألیف کرده است. این کتاب نخستین بار با ترجمه فرانسه به وسیله گویار تحت عنوان -

ص: ۷۹۴

"eir? es y, AJ", nidalaS ed spmet ua snissassA sed ert? iaM dnarG nU , ۹)۱۸۷۷(,

ترجمه صفحات ۳۸۷-۴۵۰، متن صفحات ۴۵۲-۴۸۹ انتشار یافت؛ گویار قبلا قطعاتی از این کتاب را از روی یک مجموعه بی‌نام اسماعیلی در کتاب خود به نام

si? l? eamsI sed enirtcod al? a sfitaler stnomgarF

آورده بود. متن کامل فصل من اللفظ الشریف را محمد شرف الدین در نشریه دار الفنون الهیات فکولته سی مجموعه سی، دوره ۲، شماره ۷ (استانبول، ۱۹۲۸)، ۴۵-۷۱ تجدید چاپ کرد؛ مصطفی غالب ویرایش جدیدی از این کتاب در اثر خود به نام سنان راشد الدین، شیخ الجبل الثالث (بیروت، ۱۹۶۷)، صفحات ۱۶۳-۲۱۴، عرضه داشته است. ارجاع ما به فصل به متن و ترجمه ای است که در مقاله گویار آمده است. در میان منابع غیرنزاری مهمترین شرحی که درباره سرگذشت سنان وجود دارد آن است که ابن العدیم (فت - ۶۶۰ / ۱۲۶۲) در کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب آورده است. مجلدی از بغیة الطلب، که سرگذشت سنان در آن آمده، تاکنون به دست نیامده است، اما سه تحریر مختلف از آن به‌طور غیرمستقیم در آثار قطب الدین الیونینی (فت ۷۲۶ / ۱۳۲۶)، شمس الدین الذهبی (فت - ۷۴۸ / ۱۳۴۸)، و خلیل بن ایبک الصفدی (فت ۷۶۴ / ۱۳۶۳) آمده است. متن یونینی که کاملترین همه است به‌عنوان مأخذ و منبع عمده و اصلی مورد بهره‌برداری برنارد لوپس در «سه سرگذشت از کمال الدین»، صفحات ۳۳۶-۳۴۴، بوده است. ویرایش بهتری از این متن به اضافه ترجمه انگلیسی آن را می‌توان در اثر زیر یافت:

pp, " n? aniS n? iD- la di? s? aR fo yhpargoib s'n? iD- la l? amaK", siweL. B. ۲۶۷-۲۲۵. ,
malsI namottO dna lacissalC ni seidutS sih ni detnirper

از منابع دست دوّم، درباره کار و بار سنان در روزگار او، باید یاد کنیم از:

yrom? erfeD, . ff ۳۵۳. pp, " sneil? eamsI sel rus euqirotsih ecitoN", er? omertauQ, ,
snissassA dna set? il? i? amsI", siweL; ۳۲- ۵. pp,)۱۸۵۵(۵, AJ, " eiryS ed sneil? eamsI",
azriM; ۲۰۷- ۱۸۵. pp, redrO, nosgdoH; ۱۱۸- ۱۱۰. pp, snissassA sih osla; ۱۲۷- ۱۲۰. pp
niD- la dihsaR" sih osla; ۱۷۳- ۱۶۶ dna ۱۶۳- ۱۵۶, ۷۷- ۴۰. ff ۲۸. pp, " s? il? i? amsI nairyS".
pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF; ۸۰- ۷۲. pp, seoreH iliamsI taerG ni, " naniS; ۲۲۲- ۲۰۱

عبد الله بن مرتضى الخوابي، الفلك الدوّار (حلب، ۱۹۳۳)، صفحات ۲۰۷-۲۲۱؛ عارف تامر، سنان و صلاح الدين (بيروت، ۱۹۵۶)؛ حسين، طائفة الاسماعيليه، صفحات ۹۹-۱۰۶؛ غالب، تاريخ، صفحات ۲۷۸-۲۸۳؛ نيز از همو، اعلام، صفحات ۲۹۵-۳۰۳؛ يوناوالا، كتابشناسي، صفحات ۲۸۹-۲۹۰؛ ايوانوف، ادبيات اسماعيلي، صفحات ۱۶۹-۱۷۰ و ۱۷۳؛ و نيز مقاله او تحت عنوان «راشد الدين سنان» در دايرة المعارف اسلام، جلد سوّم، صفحات ۱۱۲۳-۱۱۲۴؛ و مقاله فرهاد دفتری «راشد الدين سنان» در دايرة المعارف اسلام، ويرايش جديد، جلد هشتم، صفحات ۴۴۲-۴۴۳.

(۱۵۳). ياقوت، معجم البلدان، جلد سوّم، صفحه ۲۷۵.

(۱۵۴). بناير آنچه ابو فراس در فصل من اللفظ الشريف آورده است (متن صفحات ۴۵۴-۴۵۵، ترجمه صفحات ۳۹۱-۳۹۴)، سنان هفت سال در كهف منتظر ماند و در آنجا كودكان را تعليم و بيماران را شفا داد. اين دوره انتظار به نظر طولاني مي آيد، مگر آنكه، چنانكه هاجسن در فرقه اسماعيليه صفحه ۱۸۶ حدس زده است، فرض كنيم كه سنان الموت را چند سالي پيش از به مسند حكومت نشستن حسن دوّم، شايد از ترس سياست محمد بن بزرگ اميد، ترك کرده بوده باشد. در اين باره همچنين -

ص: ۷۹۵

نک:

۲۵۱. "p, " yhpargoib s'n? id- la l? amaK

(۱۵۵). درباره تسخير و تحكيم و ساختمان قلعه ها و دژها به وسيله سنان نك : ابو فراس، فصل من اللفظ الشريف، ترجمه صفحات ۳۹۶-۳۹۷، ۴۱۹-۴۲۱، ۴۳۱-۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۹-۴۵۰، متن صفحات ۴۵۶-۴۵۷، ۴۷۱-۴۷۲، ۴۷۸-۴۷۹، و ۴۸۹.

(۱۵۶). ۹۹۷-۹۹۶. pp ,airotsiH ,eryT fo mailliW

والترمايي) paM fo retlaW (، كه در ۱۱۸۲ به تاليف و نگارش اشتغال داشته است، همين داستان را در كتاب خود باز مي گويد. نك:

p,)۱۹۲۳, nodnoL([XI. on, seireS droceR noirodormmyC] muilairuC sign eD .

pp, ۲. lov, sedasiorC, tessuorG osla eeS. ۳۷. ۵۹۸-۶۰۳ .

گروه حدس می زند که زاریان از ترس نور الدين به آمالريك نزدیک شدند؛

۶۸۷- pp, ۲. lov, n? iD- da r? uN, ffe? essilE; ۳۹۷- ۳۹۶. pp, ۲. lov, sedasurC, namicnuR. J dna; ۱۱۹- ۱۱۸. pp, ۱۹۷۴, siraP(sreilpmeT sed eiV aL, ellivleM. M; ۶۸۸ ni ytinaitSirhC ot snissassA eht gnitrevnoC ta stpmettA degellA nO", iks? nizuaH. ۲۴۶- ۲۲۹. pp, (۱۹۷۴) ۱۵, ailatneirO ailof, " tnuocCA s'eryT fo mailliW fo thgiL eht

(۱۵۷). ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد سوّم، صفحات ۳۳۹- ۳۴۱؛ نیز نک: ابن العديم، زبدة الحلب، ویراسته دهان، جلد دوّم، صفحه ۳۴۰؛ ابو شامه، کتاب الروضتين فی اخبار الدولتين (قاهره، ۱۲۸۷- ۱۲۸۸ / ۱۸۷۰- ۱۸۷۱)، جلد اول، صفحات ۲۲۸- ۲۳۰، و

۲۵۶- ۲۵۴. siweL. B. malsI " yhpargoib s'n? iD- la l? amaK", namottO dna lacissalC ni seidutS sih ni

(۱۵۸). در ۵۷۷ / ۱۱۸۱- ۱۱۸۲، صلاح الدين نامه ای به خليفه بغداد نوشت و زنگيان را متهم ساخت که با ملحدان نزاری و صليبيون از در اتحاد درآمده اند، نک: ابو شامه، الروضتين، جلد دوّم، صفحات ۲۳- ۲۴، در OHCHR، جلد چهارم، صفحات ۲۱۴- ۲۱۵.

(۱۵۹). درباره سوء قصد نزاریان به جان صلاح الدين، نک: بستان، صفحه ۱۴۱؛ ابن شداد، النوادر السلطانية، در OHCHR، جلد سوّم، صفحات ۶۲- ۶۳؛ ابن العديم، تاريخ حلب، ترجمه بلوشه در ۱۸۹۵ (۳ ed euveR) nitaL tneirO'l، صفحه ۵۶۳، و جلد چهارم (۱۸۹۶)، صفحات ۱۴۵- ۱۴۶؛ ابو شامه، الروضتين، جلد اول، صفحه ۲۳۹- ۲۴۰ و ۲۵۸؛ ابن اثير، الكامل، جلد يازدهم، صفحات ۱۵۸ و ۱۶۳، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۶۱۸- ۶۱۹ و ۶۲۳- ۶۲۴؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحات ۲۰۷ و ۲۱۲؛ ابو الفداء، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۴۶- ۴۷، و

detnirper, ۲۴۵- ۲۳۹. pp, ۱۹۵۳(۱۵, SAOSB, " snissassA eht dna nidalaS", siweL. B. malsI namottO dna lacissalC ni seidutS sih ni

(۱۶۰). نک: ابو شامه، الروضتين، جلد اول، صفحه ۲۶۱، در OHCHR، جلد چهارم، صفحات ۱۸۳- ۱۸۴؛ ابن اثير، الكامل، جلد يازدهم، صفحه ۱۶۵، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۶۲۶؛ ابو الفداء، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۴۷؛ مقریزی، تاريخ مصر، صفحات ۷۲- ۷۳، و نیز از همو سلاطين ايوبی مصر، صفحات ۵۴- ۵۵. بنا بر گفته ابو فراس، فصل من اللفظ الشريف، ترجمه صفحات ۳۹۸- ۴۰۸، متن صفحات ۴۵۸- ۴۶۳، این صلاح الدين بود که، چون از قدرتهای ماوراء الطبیعی سنان مرعوب شده بود و نیز خنجر نزاریان را در کنار بستر خویش یافت، پیشقدم برای صلح شد.

(۱۶۱). ابن جبیر، رحله، ویراسته و. رایت، ویرایش دوم، توسط م. دخویه (لیدن- لندن، ۱۹۰۷)، صفحات -

۲۴۹-۲۵۰: ترجمه انگلیسی تحت عنوان slevarT ehT ، ترجمه رونالد برودهرست (لندن، ۱۹۵۲)، صفحات ۲۵۹-۲۶۰؛ ترجمه فرانسوی، segayoV ، توسط م. گودفرای - دمومبین (پاریس ۱۹۴۹-۱۹۶۵)، جلد سوّم، صفحات ۲۸۷-۲۸۸. نیز نک: سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۲۰۸، و ابو فراس، فصل، ترجمه صفحات ۴۱۸-۴۱۹، متن صفحات ۴۷۰-۴۷۱.

(۱۶۲). بستان، صفحه ۱۴۲، این حادثه را در ۵۷۲ هجری قرار می دهد؛ ابن العدیم، تاریخ حلب (۱۸۹۶)، صفحات ۱۴۸-۱۵۰؛ ابو شامه، الروضتین، جلد اوّل، صفحات ۲۷۴-۲۷۵، در OHCHR ، جلد چهارم، صفحات ۱۸۹-۱۹۱؛ ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم، صفحه ۱۶۸؛ در OHCHR ، جلد اوّل، صفحات ۶۳۱-۶۳۲؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۲۱۹؛ و محمد بن علی حموی، التاریخ المنصوری، ویراسته پ. ا. گریازنویچ (مسکو، ۱۹۶۳)، صفحه ۱۸۴. این تاریخ، که به وسیله یکی از عمال ایوبی شام نوشته شده، در ۱۲۳۳/۶۳۱ به پایان رسیده است.

(۱۶۳). ابو شامه، الروضتین، جلد دوّم، صفحه ۱۶.

(۱۶۴). بستان، صفحه ۱۳۶، ذیل سال ۱۱۶۵/۵۶۱-۱۱۶۶ خبر می دهد که اسماعیلیان شام عقیده خود را عوض کردند؛ در طی ماه رمضان غذا خوردند و دیگر نماز نخواندند؛ حموی، التاریخ المنصوری، صفحه ۱۷۶، این رویداد را ذیل سال ۱۱۶۴/۵۶۰-۱۱۶۵ آورده است و سنان را محرک آن می داند. ذهبی و ابن العدیم نیز حکایت می کنند که سنان روزه ماه رمضان را شکست و شریعت را لغو کرد. نک:

dna ۲۴۱, ۲۳۰. pp, "yhpargoiB s'n? iD- la l? amaK", siweL ۲۶۱ .

(۱۶۵).

dna ۲۴۹- ۲۴۸, ۲۳۱. pp, "yhpargoiB s'n? iD- la l? amaK", siweL ۲۶۲ .

(۱۶۶).

noitalsnarT hsilgnE; ۲۸۴- ۲۷۵. pp noitalsnart, ۱۹۵- ۱۹۳. pp txet, stnomgarF, drayuG. ۲۰۱- ۱۹۹. pp, redrO, nosgdoH ni

(۱۶۷). نک: ابن جبیر، رحله، صفحه ۲۵۵؛ ترجمه برودهرست، صفحه ۲۶۴؛ ترجمه گودفرای - دمومبین، جلد سوّم، صفحه ۲۹۴؛ ابن خلکان، وفيات الا عیان، جلد سوّم، صفحه ۳۴۰؛ مقریزی، سلاطین ایوبی مصر، صفحه ۵۵، و عارف تامر، «سنان راشد الدین او شیخ الجبل»، الادیب، ۲۳ (مه، ۱۹۵۳)، صفحات ۴۳-۴۶.

(۱۶۸). به عنوان مثال نک: ابو فراس، فصل من اللفظ الشریف، ترجمه صفحات ۴۳۷-۴۳۸، متن صفحه ۴۸۲؛

dna ۳۹۲- ۳۹۱. pp noitalsnart, ۲۵۰- ۲۴۹ dna ۲۴۷. pp txet, stnomgarF, drayuG; ۳۹۸- ۳۹۵

ابن فضل اله عمری، مسالک الابصار، صفحات ۷۷ - ۷۸؛ و قلقشندی، صیح الاعشی، جلد سیزدهم، صفحات ۲۳۸ - ۲۳۹.

(۱۶۹).

dna. ff ۷۹, ۵۴, ۴۵, ۳۴, ۲۳. pp, s? iriasoN sed noigiler te eriotSiH, duassuD. R ۱۵۷ - ۱۵۸ ;
n? iD- da dihc? aR ed enirtcod al rus? iriasoN noigiler al ed ecneulfnI" sih osla. ۶۹- ۶۱.
pp,)۱۹۰۰(۱۶, eir? es ۹, AJ, " n? aniS

(۱۷۰). ابن العديم، تاريخ حلب (۱۸۹۶)، صفحات ۱۴۷ - ۱۴۸، و

dna ۲۴۲- ۲۴۱, ۲۳۰. pp, " yhpargoib s'n? iD- la l? amaK", siweL ۲۶۱ .

(۱۷۱). برای بررسی منابع غربی درباره این قتل نک:

pp,)۱۸۹۸, kcurbsnnI(melasureJ shcierginoK sed ethcihcseG, thcirh? oR. R eht htiw .
snissassA eht fo redro eht fo snoitaleR ehT", renffahcS. D; ۶۱۶- ۶۱۴

ص: ۷۹۷

ogacihC fo ytisrevinU, siseht. A. M(" yrutneC htflawT eht gniruD sredasurC. ۶۲- ۵۴. ,
pp, ednegelnenissass A eiD, htumlleH dna, ۴۹- ۳۹. pp,)۱۹۳۹

در میان منابع اسلامی باید یاد کنیم از عماد الدین، الفتح القسی فی الفتح القدسی، ویراسته سی . لندبرگ (لیدن، ۱۸۸۸)،
صفحات ۴۲۰ - ۴۲۲؛ ابن شداد، النوادر السلطانیة، در OHCHR ، جلد سوم، صفحه ۲۹۷؛ ابو شامه، الروضتین، جلد
دوم، صفحه ۱۹۶، در OHCHR ، جلد پنجم، صفحات ۵۲ - ۵۴؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۳۱
در OHCHR ، جلد دوم، صفحات ۵۸ - ۵۹. شرحهای ابن اثیر و عماد الدین در کتاب ف. گابریلی به نام

pp,)۱۹۶۹, yelekreB(olletsoC. J. E. rt, sedasurC eht fo snairotsiH barA . ۲۳۸ - ۲۴۲

به انگلیسی ترجمه شده‌اند. نیز نک:

pp, ۳. lov, sedasurC, namicnuR dna, . ff ۹۱. pp, ۳. lov, sedasiorC, tessuorG . ۶۴ - ۶۵ .

(۱۷۲). ابو فراس، فصل من اللفظ ا لشریف، ترجمه صفحات ۴۰۸ - ۴۱۲، متن صفحات ۴۶۳ - ۴۶۶؛ ترجمه انگلیسی در snairotsiH barA , ileirbaG، صفحات ۲۴۲ - ۲۴۵.

(۱۷۳). بستان، صفحه ۱۵۱؛ ابن العدیم در مقاله لويس "yhpargoiB s'n ?iD -la l ?amaK"، صفحات ۲۳۰ و ۲۶۱؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۲۶۹؛ و قلقشندی، صبح الاعشی، جلد اول، صفحه ۱۲۲؛ دو منبع آخر مرگ سنان را در ۵۸۸ هجری قرار می دهند. نیز نک: ابن الدواداری، کنز، جلد هفتم، صفحه ۱۲۰؛ و ابن تغری بردی، النجوم، جلد ششم، صفحه ۱۱۷.

(۱۷۴). ابن اسفندیار، تاریخ، جلد دوم، صفحات ۱۶۳ و ۱۷۴؛ ترجمه براون، صفحات ۲۵۵ - ۲۵۶؛ آملی، تاریخ، صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۷۹ و ۲۶۴؛ ویراسته تسبیحی، صفحات ۳۰ و ۱۱۸؛ و رابینو، «سلسله‌های پادشاهان مازندران»، صفحات ۴۳۲ و ۴۵۳.

(۱۷۵). راوندی، راحة الصدور، صفحه ۳۹۰؛ جوینی، جلد دوم، صفحات ۴۳ - ۴۴؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحات ۳۱۲ - ۳۱۳؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۹۳.

(۱۷۶). تاریخ سیستان، صفحه ۳۹۲؛ ترجمه گولد، صفحه ۳۲۰؛ جوزجانی، طبقات، جلد اول، صفحه ۳۹۶؛ ترجمه راورتی، جلد اول، صفحه ۴۴۹؛ جوینی، جلد دوم، صفحه ۴۹؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحه ۳۱۶؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۶۵ و ۷۳.

(۱۷۷). جوزجانی، طبقات، جلد اول، صفحه ۴۰۳؛ ترجمه راورتی، جلد اول، صفحات ۴۸۴ به بعد؛ محمد بن احمد نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، ویراسته و ترجمه ا. هوداس (پاریس، ۱۸۹۱ - ۱۸۹۵)، جلد اول (متن)، صفحات ۲۱۲ به بعد، جلد دوم (ترجمه فرانسه)، صفحات ۳۵۳ به بعد، و ترجمه مجهول المترجم همان کتاب به زبان فارسی از نیمه اول قرن هفتم / سیزدهم به نام سیرت جلال الدین منکبرتی، ویراسته مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵)، صفحات ۲۲۹ به بعد. نیز نک:

جوینی، جلد دوم، صفحه ۵۹؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحه ۳۲۶؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۸۲ - ۸۳.

(۱۷۸). راوندی، راحة الصدور، صفحه ۳۹۹؛ جوینی، جلد دوم، صفحات ۴۵ - ۴۶؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحات ۳۱۳ - ۳۱۴؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۶۲.

(۱۷۹). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، جلد اول، صفحه ۲۷، و جلد دوم صفحه ۴۷ - ۴۸؛ ویراسته مینوی، صفحات ۴۰ - ۴۱.

(۱۸۰). ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۷۶ - ۷۷.

(۱۸۱). جوینی، جلد سوم، صفحه ۲۴۱ - ۲۴۲؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۶۹۸ - ۶۹۹؛ رشید الدین، -

صفحه ۱۷۳؛ کاشانی، صفحه ۱۹۷؛ و حافظ ابرو، صفحه ۲۶۱.

(۱۸۲). درباره فرمانروایی جلال‌الدین حسن سوّم و اصلاحات اعتقادی او، نک: جوینی، جلد سوّم.

صفحات ۲۴۳-۲۴۹؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۹۹-۷۰۴؛ رشید‌الدین، صفحات ۱۷۴-۱۷۸؛ کاشانی، صفحات ۱۹۸-۲۰۱؛ حمد‌الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۵۰۶-۵۰۹؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اوّل، صفحات ۵۲۴-۵۲۵، و جلد دوّم، صفحات ۱۲۹-۱۳۰؛ ویراسته نوائی، صفحات ۵۲۴-۵۲۵؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۶۴-۲۶۶؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۷۱-۱۷۴، متن صفحات ۲۳۲-۲۳۵؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۲۴-۲۲۷؛ خواندمیر، حبیب‌السیر، جلد دوّم، صفحه ۴۷۵؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۱۱۵. نیز نک:

. ۲۳۶- pp, redrO, nosgdoH; ۲۱۷- ۲۲۵. pp, " etatS" sih osla; ۴۶۸- ۴۷۲. pp, snissassA, siweL; ۷۸- ۸۱. pp, itileamsI, inocnoR- inappiliF; ۲۲۹.

تامر، الامامة، صفحات ۱۹۲-۱۹۴؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۸۴-۲۸۵؛ و از همو، اعلام، صفحات ۲۰۹-۲۱۳.

(۱۸۳). کاشانی، تاریخ‌الجایتو، صفحات ۵۷-۵۸، گزیده آن در منتخبات فارسی شفر، جلد دوّم، متن صفحات ۹۵-۹۶، ترجمه صفحه ۱۰۰، و در مقاله رایینو تحت عنوان

. ۳۲۸- ۳۲۹. "slognoM sed spmet ud n? al? iG ud snoitpircsed xueD". (۲۳۸, AJ, ۱۹۵۰) pp,

نیز نک: رایینو، «فرمانروایان گیلان»، صفحات ۲۸۸-۲۸۹؛ نیز از همو، «سلسله‌های محلی گیلان»، صفحات ۳۱۴-۳۱۵، و یادداشتهای قزوینی در جلد سوّم تاریخ جهانگشا، صفحات ۴۱۸-۴۲۴.

(۱۸۴). جوزجانی، طبقات، جلد دوّم، صفحات ۱۸۲-۱۸۳؛ ترجمه راورتی، جلد دوّم، صفحات ۱۱۹۷-۱۱۹۸.

(۱۸۵). نسوی، تاریخ سلطان جلال‌الدین منکبرتی، جلد اوّل، صفحات ۲۱۲-۲۱۳، و جلد دوّم، صفحه ۳۵۵؛ ویراسته مینوی، صفحه ۲۳۰.

(۱۸۶). درباره لشگرکشی علیه منگلی نک: جوینی، جلد سوّم، صفحات ۲۴۵-۲۴۶؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۷۰۱-۷۰۲؛ رشید‌الدین، صفحات ۱۷۶-۱۷۷؛ کاشانی، صفحات ۱۹۹-۲۰۰؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۱۱۴، ۱۱۶، و ۱۱۸. وی این جنگ را در ۶۱۲/۱۲۱۵ قرار می‌دهد؛ نیز نک: یادداشتهای قزوینی در جلد سوّم تاریخ جهانگشای جوینی، صفحات ۴۰۷-۴۰۹.

(۱۸۷). ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۱۲۱-۱۲۳؛ نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، جلد اول، صفحه ۱۳، جلد دوم، صفحه ۲۳؛ ویراسته مینوی، صفحه ۲۱؛ جوینی، جلد دوم، صفحه ۱۲۱؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحه ۳۹۱؛ و یادداشتهای قزوینی در جلد سوم تاریخ جهانگشا، صفحات ۴۱۴-۴۱۷.

(۱۸۸). درباره محمد سوم و برهم خوردن روابط او با مناصحان و پسر بزرگ و جانشین خود رکن الدین خورشاه نک : جوینی، جلد سوم، صفحات ۲۴۹-۲۵۹؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۷۰۴-۷۱۲؛ رشید الدین، صفحات ۱۷۸-۱۸۴؛ کاشانی، صفحات ۲۰۱-۲۰۶؛ حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۵۰۸-۵۱۱؛ ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحات ۵۲۵-۵۲۶ و جلد دوم، صفحه ۱۳۰؛ ویراسته نوائی، صفحات ۵۲۵-۵۲۶؛ حافظ ابرو، صفحات ۲۶۸-۲۷۲؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۷۴-۱۷۶، متن صفحات-

ص: ۷۹۹

۲۳۵-۲۳۸؛ چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۲۷-۲۲۹؛ و خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحات ۴۷۵-۴۷۶. نیز نک: هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۲۵ به بعد، ۲۴۴-۲۴۶، و ۲۵۰-۲۶۲؛ نیز از همو «دولت اسماعیلی»، صفحات ۴۷۶-۴۸۰؛ فیلیانی-رونکونی، اسماعیلیان، صفحات ۲۳۶-۲۵۷؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۸۶-۲۸۸؛ نیز از همو، اعلام، صفحات ۳۹۴-۳۹۷؛ لويس، فدائیان اسماعیلی، صفحات ۸۲-۹۱، و مقاله «علاء الدین محمد» او در دانشنامه ایرانیکا (RIE)، جلد اول، صفحه ۷۸۰.

(۱۸۹). درباره روابط و بستگیهای خواجه نصیر الدین طوسی با اسماعیلیان و نوشته‌های او نک:

شهاب الدین عبد الله بن فضل اله شیرازی، معروف به وصاف، تاریخ وصاف (بمبئی، ۱۲۶۹/۱۸۵۳) صفحات ۲۰-۳۰؛ شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد دوم، صفحات ۲۰۱-۲۰۷؛ دبستان مذاهب، جلد اول، صفحه ۲۵۸؛ محمد تقی مدرس رضوی، احوال و آثار ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴/۱۹۷۵)، صفحات ۳-۱۶ و ۸۳-۹۳، و محمد مدرس زنجانی، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی (تهران، ۱۳۳۵/۱۹۵۶)، صفحات ۲۷-۳۴، ۵۴-۵۶، و ۱۲۵-۱۳۰؛ رضوی و مدرس مانند دیگر نویسندگان دوازده امامی به طور قاطع منکر این هستند که خواجه نصیر الدین شاید موقتا بر مذهب اسماعیلی بوده است، و حال آنکه مجبئی مینوی در مقدمه ای که بر اخلاق ناصری (چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱)، صفحات ۱۴-۳۲، نوشته است این امکان را رد نمی کند. محمد تقی دانش پژوه نیز که اخلاق محتشم ی خواجه را تصحیح کرده و منتشر ساخته است (چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱/۱۹۸۲)، صفحات ۹-۱۱ و ۲۰، بر این عقیده است. و. مادلونگ در مقاله خود تحت عنوان «اخلاق خواجه نصیر الدین طوسی میان فلسفه، تشیع، و تصوف»، که در کتاب اخلاق در اسلام، ویراسته ریچارد . گ. هوانسیان (مالیو، کالیفرنیا، ۱۹۸۵)، صفحات ۸۵-۱۰۱، به چاپ رسیده، خصلت اسماعیلی اخلاق ناصری را مورد بحث قرار داده است و استدلال می کند که خواجه به خاطر توجهات فلسفی خود به اسماعیلیان پیوسته بوده است. نیز نک: مقاله ایوانوف «یک اثر اسماعیلی به قلم خواجه نصیر الدین طوسی» در (SARJ، ۱۹۳۱)، صفحات ۵۲۷-۵۳۷، و توضیحات او در مقدمه روضة التسلیم، صفحات ۲۳-۲۶؛ ایوانوف حدس می زند که محتملا خواجه در یک خانواده اسماعیلی به دنیا آمده بوده است؛ نیز نک :

هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۳۹-۲۴۳؛ نیز از همو «دولت اسماعیلی»، صفحات ۴۷۵-۴۷۶؛ عارف تامر، نصیر الدین الطوسی (بیروت، ۱۹۸۳)، صفحات ۴۳-۷۵؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۸۷-۵۸۸؛

osla, ff ۳۳ dna, ۳۱, ۲۴- ۱۷. pp, ۱۹۲۶, gizpieL(a? ihcS refl? owZ eiD, nnamhtortS. R. ۹۸۱- ۹۸۰. pp, ۴. lov, IE, " n? iD- la r? isaN,? is? uT- la" sih

(۱۹۰). طوسی، سیر و سلوک، بویزه صفحات ۳۸-۴۲، ۴۶، ۵۱-۵۲، ۵۴-۵۵.

(۱۹۱). همان کتاب، صفحه ۳۸.

(۱۹۲). اثر عمده خواجه نصیر الدین طوسی، که در آن به بحث درباره عقیده ستر پرداخته است، همانا کتاب روضه التسلیم است که بیان تفصیلی اندیشه نزاری پس از دوره قیامت است و اصلاحات دینی دوره محمد سوّم نیز در آن منعکس است. بیان کوتاهتر مطلب، که برای پیروان عادی فرقه نوشته شده است، رساله مطلوب المؤمنین اوست که ایوانوف آن را ویراسته و در دو رساله قدیم اسماعیلی (صفحات ۴۳-۵۵) به چاپ رسانیده است. دیگر آثار خواجه طوسی، بویزه سیر و سلوک او، نیز در این باب حائز اهمیتند؛ نک: مدرس رضوی، احوال و آثار، صفحات ۴۴۹-۴۵۷، ۵۵۸-۵۶۰، ۵۹۱-۵۹۴، و ۵۹۷، ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۳۴-۱۳۶؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۶۱-۲۶۳.

ص: ۸۰۰

چنانکه گفتیم، علما و دانشمندان دوازده امامی به طور کلی نسبت این آثار اسماعیلی را به خواجه نصیر الدین رد می‌کنند. بهترین بیان و عرضه جدید عقیده ستر را می‌توان در فرقه اسماعیلیه هاجسن، صفحات ۲۲۵-۲۳۸، و نیز در «دولت اسماعیلی» از همو، صفحات ۴۷۲-۴۷۵، ملاحظه کرد.

(۱۹۳). طوسی، روضه التسلیم، متن صفحات ۶۲-۶۳، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۴۳، و ۱۴۵، ترجمه صفحات ۶۹، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۶، و ۱۳۶؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحه ۴۳، ترجمه صفحه ۴۳؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحه ۶۷، ترجمه صفحات ۶۲-۶۳؛ و نیز از همو، تصنیفات، صفحات ۱۸-۱۹.

(۱۹۴). روضه التسلیم، متن صفحه ۱۱۹، ترجمه صفحه ۱۳۸؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحه ۳۸، ترجمه صفحات ۳۸-۳۹؛ و خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحه ۶۳، ترجمه صفحه ۵۸.

(۱۹۵). روضه التسلیم، متن صفحه ۶۱، ترجمه صفحات ۶۷-۶۸؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۴۲-۴۳، ترجمه صفحات ۴۲-۴۳؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۶۶-۶۷، ترجمه صفحات ۶۱-۶۲.

(۱۹۶). روضه التسلیم، متن صفحات ۶۱، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۴۷، و ۱۴۹، ترجمه صفحات ۶۷-۶۸، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۷۳، و ۱۷۵؛ نیز نک: ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۱۱-۱۲، ۳۹، ترجمه صفحات ۱۱-۱۲ و ۳۹؛ خیرخواه هراتی،

کلام پیر، متن صفحات ۱۹ و ۶۴، ترجمه صفحات ۱۳ و ۵۸-۵۹؛ و نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، ویراسته ایوانوف (چاپ سوّم، تهران، ۱۹۶۰)، صفحات ۱-۲ و ۲۸؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان

yabmoB, . de dn ۲(wonavI. W. rt, mamI eht fo noitingoceR eht nO ,۱۹۴۷(

صفحات ۱۸ و ۴۳.

(۱۹۷). طوسی، روضة التسليم، متن صفحه ۱۱۰، ترجمه صفحه ۱۲۶.

(۱۹۸). روضة التسليم، متن صفحات ۷۶، ۸۲، ۸۳ به بعد، ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ترجمه صفحات ۸۶-۸۷، ۹۲-۹۳، ۹۴ به بعد، ۱۱۴-۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸؛ مطلوب المؤمنین، صفحات ۴۸-۴۹؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۱۶، ۱۷، ۴۳، و ۵۰، ترجمه صفحات ۱۶، ۱۷، ۴۴، و ۵۰؛ و خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۲۲، ۲۶، ۶۸، و ۹۴، ترجمه صفحات ۱۷، ۲۱، ۶۳، و ۸۸.

(۱۹۹). روضة التسليم، متن صفحه ۱۴۲، ترجمه صفحه ۱۶۶؛ و مطلوب المؤمنین، صفحات ۵۴-۵۵.

(۲۰۰). روضة التسليم، متن صفحات ۴۲، ۷۶-۷۷، و ۸۳-۸۴، ترجمه صفحات ۴۶-۴۷، ۸۷، و ۹۴-۹۵.

(۲۰۱). جوزجانی، طبقات، جلد دوّم، صفحات ۱۸۲-۱۸۵ و ۱۸۶-۱۸۸؛ ترجمه راورتی، جلد دوّم، صفحات ۱۱۹۷-۱۲۰۵ و ۱۲۱۲-۱۲۱۴.

(۲۰۲). در باب این مداخلات و اوضاع و احوال نیک نزاریان قهستانی در این ایام نک : جوزجانی، طبقات، جلد اوّل، صفحات ۲۸۲-۲۸۳ و ۲۸۴-۲۸۵، و جلد دوّم، صفحات ۱۸۴-۱۸۵؛ ترجمه راورتی، جلد اوّل، صفحات ۱۹۵-۱۹۷ و ۱۹۹-۲۰۱، و جلد دوّم، صفحات ۱۲۰۳-۱۲۰۵؛ و تاریخ سیستان، صفحات ۳۹۳-۳۹۵؛ ترجمه گولد، صفحات ۳۲۱-۳۲۲.

(۲۰۳). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکیرتی، جلد اوّل، صفحات ۷۰-۷۱، و جلد دوّم، صفحات ۱۱۸-۱۱۹؛ ویراسته مینوی، صفحه ۹۵.

(۲۰۴). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکیرتی، جلد اوّل، صفحه ۱۶۸، و جلد دوّم، صفحات ۲۸۰-۲۸۱، بخشی که راجع است به نامه سراج الدین مظفر، رئیس نزاری شام، به حکمران آناتولی و چندین-

ص: ۸۰۱

۲۶۸

قسمت دیگر در ترجمه فارسی مجهول المترجم کتاب نسوی، سیرت جلال الدین، حذف شده است.

(۲۰۵). روایت نزاریان هند درباره آغاز دعوت نزاری در هند را عظیم نانجی تجزیه و تحلیل کرده است.

نک: کتاب او:

Y. N, ramleD(tnenitnocbuS natsikaP- odnI eht ni noitidarT i? l? i? amsI? ir? aziN ..
ehT ۶۹- ۵۰. pp,)۱۹۷۸

نیز نک: کتاب سید مجتبی علی به نام

pp,)۱۹۳۶, grubzr? uW(yadoT efiL suoigileR rieht dna sh? ajohK eht fo nigirO ehT .
dna ۱۲- ۱۰. pp, seitinummoC milsuM, arsiM; ۳۵۵- ۳۳۹. pp,? a? ihS, retsilloH; ff ۳۹.
۳۰۰- ۲۹۸. pp, oiB, alawanooP dna, ۱۷۷- ۱۷۴. pp, erutaretiL iliamsI, wonavI; ff ۵۴

(۲۰۶). نک:

ifahS dammahuM rosseforP ni," natluM fo zerbaT smuhS", wonavI. W, ۱۱۸- ۱۰۹. pp,
)۱۹۵۵, erohaL(halludbA. M. S. de, omuloV noitatneserP

و غالب، اعلام، صفحات ۱۸۸-۱۹۱ و ۳۰۹-۳۱۰.

(۲۰۷). به عنوان مثال نک: دولتشاه، تذکرة الشعراء، صفحه ۱۹۵؛ شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد دوم، صفحه ۱۱۰، و

nanhguhS mayinelvatsderp op? im? uR- n? iD- du- l? alehzD hkiehS", vonomeS. A, "
voitiliamsI hkikS

که عقاید نزاریان شغنان را درباره جلال الدین رومی، که نزاریان معاصر در آسیای مرکزی و مناطق همجوار او را از همکیشان خود می‌شمارند، تجزیه و تحلیل کرده است.

(۲۰۸). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، جلد اول، صفحات ۱۳۲-۱۳۴، و جلد دوم، صفحات ۲۱۹-۲۲۳؛
ویراسته مینوی، صفحات ۱۶۳-۱۶۶؛ و ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۱۸۲.

(۲۰۹). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، جلد اول، صفحات ۱۲۹-۱۳۰ و ۱۴۳-۱۴۵، و جلد دوم، صفحات
۲۱۵-۲۱۶ و ۲۳۷-۲۴۰؛ ویراسته مینوی، صفحات ۱۶۱-۱۶۲ و ۱۷۵-۱۷۶؛ جوینی، جلد دوم، صفحات ۲۰۴-
۲۰۵؛ ترجمه بویل، جلد دوم، صفحات ۴۷۱-۴۷۲ و

egdirbmaC ni, " sn? ahK- II eht fo yrotsiH lacityD" dna citsanyD", elyoB. A. J. ۳۳۲. p, ۵.
lov, narI fo yrotsiH

(۲۱۰). نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکیرتی، جلد اول، صفحات ۱۴۵-۱۴۶، و جلد دوم، صفحات ۲۴۱-۲۴۲؛
ویراسته مینوی، صفحه ۱۷۷.

(۲۱۱). همان کتاب، جلد اول، صفحات ۱۵۷-۱۵۸ و جلد دوم صفحات ۲۶۲-۲۶۴.

(۲۱۲). همان کتاب، جلد اول، صفحه ۱۹۶؛ جلد دوم، صفحه ۳۲۷.

(۲۱۳). همان کتاب، جلد اول، صفحات ۲۱۲-۲۱۶، و جلد دوم صفحات ۳۵۳-۳۶۰؛ ویراسته مینوی، صفحات ۲۲۹-
۲۳۳؛ نیز نک: ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحات ۱۹۲-۱۹۳.

(۲۱۴). آملی، تاریخ، صفحات ۱۵۲-۱۵۳؛ مرعشی، تاریخ طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۸۰-۸۱؛ ویراسته
تسیحی، صفحات ۳۰-۳۱؛ و رابینو، «سلسله‌های پادشاهان مازندران»، صفحه ۴۵۴.

(۲۱۵). رشید الدین، صفحه ۱۸۱؛ و کاشانی، صفحه ۲۰۵. بنابر نوشته دبستان مذاهب، جلد اول، صفحه ۲۶۵، این شیخ
مخفیانه به مذهب اسماعیلی درآمده بود.

(۲۱۶). جوینی، جلد اول، صفحات ۲۰۵ و ۲۱۳؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۸؛ رشید الدین، -

ص:۸۰۲

جامع التواریخ، جلد دوم، ویراسته ادگار بلوشه (لیدن- لندن، ۱۹۱۱)، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۸؛ نیز از همو، جامع التواریخ،
ویراسته بهمن کریمی (تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹)، جلد اول، صفحات ۵۶۸ و ۵۷۰؛ ترجمه انگلیسی به نام جانشینان
چنگیزخان ترجمه جان ا. بویل (نیویورک، ۱۹۷۱)، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۴، که از این پس بدان به صورت جانشینان (SrosseccuS) ارجاع خواهیم داد.

(۲۱۷). جوینی، جلد اول، صفحات ۲۱۱-۲۱۲؛ ترجمه بویل، جلد اول، صفحات ۲۵۶-۲۵۷؛ رشید الدین، جامع
التواریخ، ویراسته بلوشه، صفحات ۲۴۷-۲۴۸؛ ویراسته کریمی، جلد اول، صفحه ۵۷۰؛ جانشینان، صفحه ۱۸۳.

(۲۱۸). جوزجانی، طبقات، جلد دوم، صفحات ۱۸۱-۱۸۲؛ ترجمه راورتی، جلد دوم، صفحات ۱۱۸۹-۱۱۹۷؛ رشید
الدین، جامع التواریخ (تاریخ مغولان در ایران)، ویراسته و ترجمه کاترمر، صفحات ۱۱۸-۱۲۸؛ نیز از همو، جامع
التواریخ، جلد سوم، ویراسته ع. ا. علیزاده (باکو، ۱۹۵۷)، صفحات ۲۰-۲۱؛ و نیز جامع التواریخ، ویراسته کریمی، جلد
دوم، صفحات ۶۸۴-۶۸۵.

(۲۱۹). بستان، صفحه ۱۵۱؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۲۶۱؛ ابن العدیم در مقاله لویس به نام «سرگذشت راشد الدین سنان در کتاب کمال الدین»، صفحات ۲۳۱ و ۲۶۲، و مفضل بن ابی الفضائل، تاریخ سلاطین مملوک، ویراسته و ترجمه ادگار بلوشه، در

. ۵۱۶. silatneirO aigolortaP (۱۲، ۱۹۱۹) p,

(۲۲۰). درباره وضعیّت کلی نزاریان شام در فاصله بین مرگ سنان و سقوط الموت نک:

eht dna setil? i? amsI", siweL; ۴۷- ۳۲. pp, ۱۸۵۵), eiryS ed sneil? eamsI", yrom? erfeD. pp, redrO, nosgdoH; ۱۲۱- ۱۱۹. pp, snissassA sih osla; ۱۲۷- ۱۲۹. pp, " snissassA, azriM dna, ۲۲۶- ۲۲۳. pp,? it? ile? amsI, inocnoR- inappiliF; ۲۵۰- ۲۴۶ dna ۲۰۹- ۲۰۷. ۱۰۵- ۷۸. "pp," s? il? i? amsI nairyS

(۲۲۱). برای شواهد کنیبه‌ای درباره قلاع شام نک:

pp, " eiryS ed snissassA sed eihpargip? E", mehcreB nav, ۴۹۹- ۴۵۵- ۴۵۷, ۴۶۷, ۴۷۸, ۴۸۲, ۴۹۵ dna ۴۸۹- ۴۸۸

که اطلاعاتی را هم که در مفرّج الکروب ابن واصل آمده منعکس می‌سازد. ابن واصل (۶۰۴- ۶۹۷/۱۲۰۸- ۱۲۹۸)، که از اهالی شام مرکزی بود، شخصا با تاج الدین ابو الفتوح، یک ایرانی که از الموت آمده بود و رهبری نزاریان شام را دست‌کم از ۶۳۷/۱۲۳۹- ۱۲۴۰ تا ۶۴۶/۱۲۴۹ برعهده داشت، آشنا بود. نیز نک: حموی، التاریخ المنصوری، صفحات ۲۹۳- ۲۹۴، ۳۳۰، و ۳۴۰؛ و نسوی، تاریخ سلطان جلال الدین منکبرتی، جلد اوّل، صفحات ۱۳۲ و ۱۶۸، و جلد دوّم، صفحات ۲۲۰ و ۲۸۰؛ ویراسته مینوی، صفحه ۱۶۳.

(۲۲۲). ابو شامه، تراجم رجال القرنین، ویراسته م. ز. کوثری (قاهره، ۱۹۴۷)، صفحات ۷۸ و ۸۱؛ نیز از همو، الروضتین، در OHCHR، جلد پنجم، صفحه ۱۵۹، که تاریخ این رویداد را سال ۶۰۹/۱۲۱۲- ۱۲۱۳ ذکر می‌کند؛ مفضل، تاریخ، صفحه ۵۱۷؛ ابن اثیر، الکامل، جلد دوازدهم، صفحه ۱۱۵؛ سبط، مرآت، ویراسته جوت، صفحه ۳۶۳؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اوّل، صفحه ۸۶، و

, ۴۷۷- ۴۷۵. mehcreB nav, " eihpargip? E", pp,

که گفته ابن واصل و دیگران را نقل می‌کند. نک: ابن واصل، مفرّج الکروب، ویراسته جلال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۵۴- ۱۹۶۱)، جلد سوّم، صفحه ۲۱۱.

(۲۲۳). نک: عارف تامر، «سنان راشد الدین او شیخ الجبل»، صفحه ۴۵، و همچنین همو، «فروع الشجره-

الاسماعیلیّۃ الامامیّۃ»، المشرق، ۵۱ (۱۹۵۷)، صفحات ۶۰۱-۶۰۳.

(۲۲۴). ابن العدیم، تاریخ حلب (۱۸۹۷)، صفحات ۴۸-۴۹؛ مقریزی، سلاطین ایوبی مصر، صفحات ۱۵۹-۱۶۰؛

. ۶۲۰-۶۲۱. sedasiorC, tessuorG, ۳. lov, pp, droN ud eiryS, nehaC dna, ۱۹۵-۱۹۶. pp,

(۲۲۵). حموی، التاریخ المنصوری، صفحه ۳۴۰.

(۲۲۶). همان کتاب، صفحه ۳۴۸.

(۲۲۷). همان کتاب، صفحات ۳۳۵-۳۳۶.

(۲۲۸). همان کتاب، صفحات ۳۴۰-۳۴۱.

(۲۲۹).

۲۱۶. J niwde. gniK. ehT, sthginK ehT, srellatipsoH ni eht yloH dnaL nodnoL, ۱۹۳۱, pp,

dna ۲۳۴-۲۳۵

که در آن نامه پاپ نقل شده است؛ نیز نک:

۱۶۲, ehT, htimS- yeliR. J dna, ۶۶۵ dna ۶۴۱, ۶۲۰, ۵۲۶, ۳۴۴. pp, droN ud eiryS, nehaC

۱۶۴ dna ۱۴۰-۱۳۸. pp, ۱۹۶۷, nodnoL(surpyC dna melasureJ ni nhoJ. tS fo sthginK.

(۲۳۰). علاوه بر شرحی که ژوئویل در کتاب سابق الذکرش تاریخ سن لوئی، که منبع اصلی برای این معاملات و روابط

است، آورده است، نک:

eihpargip? E", mehcreB nav; ۴۶-۴۵. pp, ۱۸۵۵, " eiryS ed sneil? eamsI", yrom? erfeD. ",

pp, ۳. lov, sedasiorC, tessuorG; ۲۴۹. p, srellatipsoH sthginK, gniK; ۴۸۰-۴۷۸. pp ۲۸۰-

۲۷۹. pp, ۳. lov, sedasurC, namicnuR dna, ۵۱۸-۵۱۶

(۲۳۱). درباره عملیات سپاه پیشاهنگ هولاکو در ایران نک: رشید الدین، جامع التواریخ، ویراسته کاتمر، صفحات ۱۳۸

و ۱۶۶-۱۷۴؛ ویراسته علیزاده، صفحات ۲۲-۲۳ و ۲۷-۲۸؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحات ۶۸۶ و ۶۸۹-۶۹۰.

جوینی، جلد سوّم، صفحات ۷۲ و ۹۴-۹۵؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۵۹۶ و ۶۱۰، که تنها به اختصار اشاراتی

در این مورد دارد. نیز نک:

ot snoitubirtnoC? il? i? amsI ni, "noisavnI lognoM eht dna s? il? i? amsI ehT", elyoB. A-
l? I eht fo yrotsiH lacitiloP dna citsanyD", sih osla dna, ۱۱-۷. pp, erutluC cimaisI. ۳۴۲-
۳۴۰. pp," sn? ahK

درباره مشارکت فرمانروایان ایالات بحر خزر در محاصره گردکوه توسط مغولان نک : ادامه‌دهنده تاریخ طبرستان ابن
اسفندیار، ترجمه براون، صفحات ۲۵۸-۲۵۹؛ آملی، تاریخ، صفحات ۱۶۰-۱۶۲ و ۱۶۳-۱۶۴؛ مرعشی، تاریخ
طبرستان، ویراسته دورن، صفحات ۸۴-۸۷؛ ویراسته تسبیحی، صفحات ۳۲-۳۴؛ ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ
مازندران، ویراسته منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳)، صفحه ۵۰؛ و رابینو، «سلسله‌های پادشاهان مازندران»
صفحه ۴۵۵.

(۲۳۲). درباره حکومت کوتاه رکن الدین خورشاه که در طی آن دولت نزاریان ایران را مغولان مضمحل ساختند نک :
جوئی، جلد سوّم، صفحات ۲۵۹-۲۷۸؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۷۱۲-۷۲۵؛ رشید الدین، صفحات ۱۸۵-
۱۹۵؛ و کاشانی، صفحات ۲۰۶-۲۱۵، این هر سه مؤلف حوادث دوره فرمانروایی خورشاه را در بخش آخر تواریخ
نزاری خود آورده‌اند. لشگرکشی هولاکو علیه نزاریان را جوینی جداگانه نیز در جلد سوّم تاریخ خود، صفحات ۸۹-
۱۴۲، ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۰۷-۶۴۰، بیان کرده است، و همچنین رشید الدین در بخش هولاکو در جامع
التواریخ خود، -

ص: ۸۰۴

نک: جامع التواریخ، ویراسته کاترمر، صفحات ۱۴۴ به بعد و ۱۷۴-۲۲۰؛ ویراسته علیزاده، صفحات ۲۴ به بعد و ۲۹-
۳۸؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحات ۶۸۷ به بعد و ۶۹۱-۶۹۷. نیز نک:

جوزجانی، طبقات، جلد دوّم، صفحات ۱۸۰ به بعد و ۱۸۶؛ ترجمه راورتی، جلد دوّم، صفحات ۱۱۸۷ به بعد و ۱۲۰۵-
۱۲۱۱؛ حمد الله مستوفی، تاریخ، ویراسته و ترجمه گانتین، صفحات ۵۱۲-۵۱۵، ویراسته و ترجمه براون، جلد اول،
صفحات ۵۲۶-۵۲۷، و جلد دوم، صفحات ۱۳۰-۱۳۱؛ ویراسته نوائی، صفحات ۵۲۷-۵۲۸؛ حافظ ابرو، صفحات
۲۷۵-۲۸۱؛ میرخواند، روضة الصفا، ویراسته و ترجمه ژوردن، ترجمه صفحات ۱۷۶-۱۸۲، متن صفحات ۲۳۹-۲۴۸؛
چاپ تهران، جلد چهارم، صفحات ۲۲۹-۲۳۵، و جلد پنجم، صفحات ۲۲۸-۲۳۴؛ و خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوّم،
صفحات ۴۷۷-۴۷۹، و جلد سوّم، صفحات ۹۴-۹۵. نیز نک:

retsomA eugaH ehT, . de dn ۲(slognoM sed eriotisiH, nosshO'D. M nitnatsnoC, ۲۰۲- -
۱۸۸. pp, ۳. lov,)۱۸۳۵- ۱۸۳۴, mad

این کتاب اثر کلاسیک اروپائیان درباره مغولان است، و

ff ۹۰. pp, ۳. lov,)۱۹۲۷- ۱۸۷۶, nodnoL(slognoM eht fo yrotsiH, htrowoH. H yrneH. .
۱۰۸- ۹۵ dna

اخیراً مرحوم پروفیسور جان ا. بویل، که از مراجع برجسته جدید درباره دوره مغول در تاریخ ایران بود، موضوع را در مقاله خود به نام «اسماعیلیان و حمله مغول»، صفحات ۱۱-۲۲، و در «تاریخ سلسله‌ای و سیاسی ایلخانان»، صفحات ۳۴۱-۳۴۵، مورد بررسی قرار داد. نیز نک: هاجسن، فرقه اسماعیلیه، صفحات ۲۶۳-۲۷۱؛ و نیز «دولت اسماعیلی» او صفحات ۴۸۰-۴۸۲؛ لويس، فدائیان اسماعیلی، صفحات ۹۱-۹۶، فیلیپانی - رونکونی، اسماعیلیه، صفحات ۲۵۷-۲۶۵؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۸۹-۲۹۰، و نیز از همو، اعلام، صفحات ۲۸۹-۲۹۲.

(۲۳۳). جوینی، جلد سوّم، صفحات ۱۰۲-۱۰۳؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۱۵-۶۱۶؛ رشید الدین، جامع التواریخ، ویراسته کاترم، صفحات ۱۸۰-۱۸۱؛ ویراسته علیزاده، صفحات ۲۹-۳۰؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحه ۶۹۱؛ فرهاد دفتری، «رکن الدین خورشاه»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد هشتم، صفحات ۵۹۸-۵۹۹.

(۲۳۴). جوینی، جلد سوّم، صفحه ۲۶۳؛ ترجمه بویل، صفحه ۷۱۴؛ رشید الدین، صفحه ۱۸۷؛ کاشانی، صفحه ۲۰۸؛ و خواندمیر، دستور الوزراء، صفحه ۲۲۹.

(۲۳۵). این تاریخی است که جوینی، که خود شاهد تسلیم خورشاه بوده، داده است (جوینی، جلد سوّم، صفحات ۱۳۳ و ۲۶۷). رشید الدین در تاریخ هولاکوی خود، این حادثه را در یک روز بعد، یعنی اوّل ذو القعدة / ۲۰ نوامبر، قرار می‌دهد، و نیز شعری را، که ماده تاریخ این رویداد را دربردارد و به وسیله خواجه نصیر الدین طوسی سروده شده بوده است، ذکر می‌کند؛ نک: جامع التواریخ، ویراسته کاترم، صفحات ۲۱۰-۲۱۲؛ ویراسته علیزاده، صفحه ۳۵؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحه ۶۹۵.

اما خود رشید الدین هنگام ذکر رویدادهای زمان خورشاه در جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان، صفحه ۱۹۰، تاریخی را که جوینی داده است تأیید می‌کند.

(۲۳۶). جوینی، جلد سوّم، صفحات ۱۸۶ و ۲۶۹-۲۷۳؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحات ۶۶۶ و ۷۱۹-۷۲۱.

(۲۳۷). جوینی، جلد سوّم، صفحه ۲۷۳؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحه ۷۲۱؛ رشید الدین، صفحه ۱۹۲؛ و کاشانی، صفحه ۲۱۳؛ نیز نک: رشید الدین، جامع التواریخ، ویراسته کاترم، صفحه ۲۱۲؛ ویراسته -

ص: ۸۰۵

علیزاده، صفحه ۳۵؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحه ۶۹۵.

(۲۳۸). جوینی، جلد سوّم، صفحه ۲۷۵؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحه ۷۲۳؛ نیز نک: رشید الدین، صفحه ۱۹۳؛ و کاشانی، صفحه ۲۱۴.

(۲۳۹).

۴۸۱-۴۸۲. pp, redrO, nosgdoH. "etatS" sih osla dna, ۲۶۰-۲۵۹. pp, redrO, nosgdoH.

(۲۴۰). جویی، جلد سوّم، صفحه ۱۳۷؛ ترجمه بویل، جلد دوّم، صفحه ۶۳۷.

(۲۴۱). رشید الدین، جامع التواریخ، ویراسته کاترمر، صفحات ۲۱۸-۲۲۰؛ ویراسته علیزاده، صفحه ۳۸؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحه ۶۹۷.

(۲۴۲). رشید الدین، جامع التواریخ، ویراسته کاترمر، صفحات ۲۱۲-۲۱۳؛ ویراسته علیزاده، صفحات ۳۵-۳۶ و ۱۴۰؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحات ۶۹۵ و ۷۶۶، و رشید الدین، تاریخ مبارک غازانی در داستان آباغا خان و سلطان احمد ارغون خان و گیخاتو خان، ویراسته کارل یان (پراگ، ۱۹۴۱)، صفحه ۲۹؛ چاپ جدید (لاسه، ۱۹۵۷)، صفحه ۲۹؛ نیز نک: جوزجانی، طبقات، جلد دوّم، صفحه ۱۸۶؛ ترجمه راورتی، جلد دوّم، صفحات ۱۲۰۶-۱۲۱۱، وی اظهار می‌دارد که محافظان گردکوه، که عده‌شان به صد یا دویست تن تقلیل یافته بود، در ۱۲۶۰/۶۵۸، که جوزجانی مشغول نوشتن بوده، همچنان در مقابل مغولان مقاومت می‌کرده‌اند. از میان قلعه‌های کلیدی و مهم نزاریان، گردکوه کمتر از بقیه در روزگار ما مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. صخره گردکوه و بلو مانده استحکامات آن، از جمله خرابه‌های سه باروی بیرونی آن، را مؤلف در ۱۹۸۵ بازدید کرد؛ برآستی شگفت‌انگیز بود. ویرانه‌های بخش مسکونی که مغولان محاصره‌گر برای استفاده خودشان ساخته بودند و دو نوع سنگ متفاوت، که نزاریان و مغولان از آنها در منجیق‌های خود استفاده کرده بودند و هنوز در دامنه شمال شرقی صخره گردکوه پراکنده است، شاهد بر یک جنگ خونین و طولانی است که در طی محاصره گردکوه میان دو طرف در گرفته بوده است.

(۲۴۳). نک: رشید الدین، تاریخ مبارک غازانی؛ داستان غازان خان، ویراسته ک. یان (لندن، ۱۹۴۰)، صفحات ۳۰ و ۵۶؛ نیز از همو، جامع التواریخ، ویراسته علیزاده، صفحات ۲۷۲ و ۲۸۶-۲۸۷؛ ویراسته کریمی، جلد دوّم، صفحات ۸۶۰-۸۶۱ و ۸۸۳؛ گزیده آن در

۱۳۷. pp, nroD, uzsuA, eg? ruA nroD, nrehtstfirhcS nehcsinadommahuM dna ۱۳۲. pp, nrehtstfirhcS nehcsinadommahuM

(۲۴۴). درباره وضعیت نزاریان شام در دوره میان سقوط الموت و تسلط ممالیک بر قلاع آنها نک:

ertiaM dnarG nU", drayuG; ۴۷-۶۵. pp,)۱۸۵۵(" eiryS ed sneil? eamsI", yrom? erfeD osla; ۱۳۲-۱۳۰. pp, "snissassA dna set? il? i? amsI", siweL; ۳۷۳-۳۷۷. pp, "snissassA sed," s? il? i? amsI nairyS", azriM; ۲۷۲-۲۷۵. pp, redrO, nosgdoH; ۱۲۴-۱۲۱. pp, snissassA sih dna sruoavednE siH: tsriF eht srbiaB, retiawohK zizA- ludbA dna; ۱۰۸-۱۳۰. pp. ۱۱۸-۱۲۶. pp, (۱۹۷۸, nodnoL) stnomeveiHC

(۲۴۵). ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۶۸، ویراسته سیّد، صفحه ۱۰۲؛ و ابو فراس، فصل من الل فظ الشریف، ترجمه، صفحات ۴۱۵-۴۱۷، متن صفحات ۴۶۸-۴۷۰.

(۲۴۶). ابن میسر، اخبار، ویراسته ماسه، صفحه ۶۸؛ ویراسته سید، صفحه ۱۰۲. در بعضی از منابع نام این رئیس نزاری رضا الدین آمده است؛ نک: مفضل، تاریخ، صفحات ۴۳۳-۴۳۴.

(۲۴۷).

(, ۱۹۵۶, S, F. amita euqedaS, B. srabya I fo tpygE Dacca)

ترجمه صفحات ۱۳۸-۱۳۹، متن صفحه ۴۵، این کتاب ویرایش و ترجمه انگلیسی جزئی سیره الملك الظاهر، تألیف ابن عبد الظاهر، است.

ص: ۸۰۶

(۲۴۸). عز الدین محمد بن علی بن ابراهیم بن شداد، تاریخ الملك الظاهر، ویراسته ا. حطیط (ویسبادن، ۱۹۸۳)، صفحات ۲۶۸-۲۶۹؛ مفضل، تاریخ، صفحه ۴۳۳؛ و ابن الدواداری، کنز الدرر، ویراسته ا.

هارمان (قاهره، ۱۹۷۱)، جلد هشتم، صفحات ۸۴-۸۵.

(۲۴۹). ابن میسر، ویراسته ماسه، صفحه ۶۸؛ ویراسته سید، صفحه ۱۰۲؛ ابن شداد، تاریخ، صفحات ۳۲۳، ۳۲۷، و ۳۵۸؛ ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار، صفحات ۱۳۲-۱۳۳؛ قلقشندی، صبح الاعشی، جلد اول، صفحه ۱۲۱، و جلد چهارم، صفحات ۱۴۶-۱۴۷؛ مقریزی، اتعاظ، جلد سوم، صفحه ۱۰۹، و

. D. A ۱۴۶۸-۱۳۸۲, snatluS naissacriC eht rednu airyS dna tpygE, reppoP. W. ۱۷-۱۹ pp. ,
(I. lov, ۱۹۵۵-۱۹۵۷, yelekreB

(۲۵۰). ابن عبد الظاهر، منقول در کتاب بیبرس اول، تألیف س، فاطمه صادق، ترجمه صفحات ۱۷۱-۱۷۲، متن صفحات ۷۰-۷۱؛ و مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، ترجمه ا. کاترمر (پاریس، ۱۸۴۵)، جلد اول، بخش اول، صفحه ۱۹۸.

(۲۵۱). مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، جلد اول، بخش دوم، صفحه ۲۴؛ و بدر الدین عینی، عقد الجمان، گزیده آن در OHCHR، جلد دوم، بخش اول، صفحه ۲۲۳.

(۲۵۲). مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، جلد اول، بخش دوم، صفحات ۳۲، ۴۰ و ۴۲.

(۲۵۳). ابو الفداء، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحه ۱۵۳؛ ابن الدواداری، کنز، جلد هشتم، صفحات ۱۴۳-۱۴۴؛ و مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، جلد اول، بخش دوم، صفحات ۷۹-۸۰.

(۲۵۴). ابن شداد، تاریخ، صفحه ۸۸.

(۲۵۵). درباره انقیاد نهایی قلاع نزاریان در شام، نک: ابن شداد، تاریخ، صفحات ۳۷، ۶۰ و ۳۲۳؛ ابو الفدا، المختصر، در OHCHR، جلد اول، صفحات ۱۵۳-۱۵۴؛ و مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، جلد اول، بخش دوم، صفحات ۸۷، ۹۹-۱۰۰، و ۱۱۲-۱۱۳.

(۲۵۶). نک: ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار، صفحه ۷۷؛ ابن الدواداری، کنز، جلد هشتم، صفحات ۱۵۷-۱۵۸؛ قلقشندی، صبح الاعشی، جلد سیزدهم، صفحه ۲۴۵؛ مقریزی، تاریخ سلاطین مملوک مصر، جلد اول، بخش دوم، صفحه ۱۰۰؛ و غالب، تاریخ، صفحات ۲۹۲-۲۹۳.

(۲۵۷). عینی، عقد الجمان، در OHCHR، جلد دوم، بخش اول، صفحه ۲۴۷؛

dna ۷۷۵. pp, ۲. lov, snein? omrA stnomucoD: CHR ni, siorpihC sed setseG seL, ۳. ۷۷۹ ; lov, sedasiorC, tessuorG, ۷۵- ۶۵. pp,)۱۸۵۵(" eiryS ed sneil? eamsI", yrom? erfeD, namicnuR dna, ۲۷۳- ۲۷۲. pp, srellatipsoH sthginK, gniK; ۶۶۳ dna ۶۴۷- ۶۴۶. pp. ۳۳۸. p, ۳. lov, sedasurC

(۲۵۸). ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه)، ویراسته و ترجمه شارل دفرمری و ب. ر. سانگینتی (پاریس، ۱۸۵۳-۱۸۵۹)، جلد اول، صفحات ۱۶۶-۱۶۷ و ۱۷۱؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان at ?uttaB nbI fo slevarT ehT ترجمه ه. ا. ر. گیب (کیمبریج، ۱۹۵۸-۱۹۹۴)، جلد اول، صفحات ۱۰۶-۱۰۷ و ۱۰۸-۱۰۹؛ ترجمه فارسی تحت عنوان سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی مؤحد (تهران، ۱۳۳۷/۱۹۵۸)، صفحات ۶۵-۶۷.

ص:۸۰۷

۷. اسماعیلیه نزاری بعد از دوره الموت

(۱). برای توصیف محدود آثار محمدشاهی که تاکنون به دست آمده است نک: ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۶۵-۱۶۷؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۷۰-۲۷۵، ۲۷۸، و ۲۸۰-۲۸۱.

(۲).

pp, erioticsiH, nibroC; ۱۱- ۱۰. pp, erutaretiL iliamsI, sih osla; ۲۹. P, feirB, wonavI? . a'uqsuj s? eorrevA'd trom al siuped euqimalsI eihposolihP aL" sih osla, ۱۴۰- ۱۳۹, sirap(III, eihposolihP al ed erioticsiH, edai? eIP al ed eid? epolcycnE ni," sruoj son. ۱۱۴۴- ۱۱۴۲. pp,)۱۹۷۴

(۳). نک: ملاحظات ایوانوف در مقدمه اش بر هفت باب ابو اسحاق، صفحات ۱-۸؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۴۱-۱۴۲؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۶۹-۲۷۰.

(۴). نک: مقدمه ایوانوف بر فصل در بیان شناخت امام خیرخواه هراتی، صفحات ۵ به بعد؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۴۲-۱۴۴؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۷۵-۲۷۷.

(۵). نک:

ayilA mayinehchsolvov ayannehchsaysvop, ado ayakstiliamsI", vonomeS. A. A.; ff ۱. - pp,)۱۹۲۸(۲, narI, " agob

مقدمه ایوانوف، بر منتخب دیوان خاکی خراسان (بمبئی، ۱۹۳۳)، صفحات ۱-۱۵؛

wonavI; ۹۷- ۹۵. pp, seoreH iliamsI taerG ni, " inasrohK ikahK", ilareffaJ. Z, oiB, , slawanooP dna, ۱۴۸- ۱۴۵. pp, erutaretiL iliamsI sih osla; ۱۱۱- ۱۰۹. pp, ediuG. ۲۸۰- ۲۷۹. pp

(۶). ممتاز تاج الدین صدیقعلی، «پیر شهاب الدین شاه الحسینی»، در قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۱۰۰-۱۰۱؛ برتلس و باقاییف، فهرست الفبایی، صفحه ۵۱؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۱۶-۱۱۷؛ نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۴۹-۱۵۰؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۸۳-۲۸۴.

(۷). جزئیات زندگی و آثار فدائی را نوه او، صدر الدین میرشاهی، که بعضی از اطلاعاتی را که در اینجا عرضه شده در شرح حال چاپ نشده‌ای که از فدائی نوشته و نیز در مقدمه مجلدی که در یکی از مجموعه آثار فدائی فراهم آورده ذکر کرده است، در اختیار نگارنده قرار داد. این مجموعه که آقای میرشاهی آن را از روی دستنویسهای خود فدائی نسخه برداری کرده است شامل کشف الحقائق، ارشاد السالکین، هدایت المومنین، و مکاتبات فدائی با شیخ سلیمان، یکی از رهبران نزاری شام، از مردم سلمیه، است. در اینجا شایسته می‌دانم که از آقای میرشاهی به خاطر آنکه نسخه‌ای از این مجموعه را به من دادند تشکر کنم. متأسفانه دستنویس‌های اصلی بعضی از آثار فدائی را اشخاص مختلفی، به بهانه آنکه قصد چاپ و انتشار آنها را دارند، از اخلاف وی گرفته و برده‌اند. درباره فدائی نک:

nasarohK iadeF uyilA umonnelvtsehzo bo kirigenaP ykstiliamsI", vonomeS. A. A.; ff - ۵۱. pp,)۱۹۲۹(۳, narI, " ogoks

مقدمه روسی سمنوف بر چاپ خویش از هدایت المومنین فدائی، صفحات ۵-۲۴، که اخیراً بدون مقدمه روسی سمنوف، ولی با همان صفحه بندی، در تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳، تجدید چاپ شده است؛ مقدمه ایوانوف بر فصل در بیان شناخت امام، از خیرخواه هراتی، صفحات ۲-۳؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۱۷؛ نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۵۳-۱۵۴؛ و پوناوالا،

ص:۸۰۸

کتابشناسی، صفحات ۲۸۴-۲۸۵.

(۸).

pp, "msil? i? amsI nainarI dna uarsuhK i- ris? aN" sih osla; ff ۱۱. pp, edut? E, nibroC. .
۱۲۸. p, erutaretiL iliamsI sih dna, ۱۴- ۱۳. pp, ediuG, wonavI; ff ۵۲۵

(۹).

.pp, eugolataC citebahp1A, veoqaB dna slehtreB .۱۹ - ۱۰۵

پنج عدد از آثاری که به وسیله این هیئت اکتشافی به دست آمد، از جمله آفاق نامه، ام الخطاب، و اصول آداب، بعدا در مجموعه‌ای با عنوان پنج رساله در بیان آفاق و انفس، به تصحیح آ. ی. برتلس، به چاپ رسید (مسکو، ۱۹۷۰).

(۱۰). نک: پیشگفتار ایوانوف بر سی و شش صحیفه سهراب ولی بدخشانی، صفحات ۹ - ۱۵؛ غالب، اعلام، صفحات ۳۰۴ - ۳۰۵، که به غلط تعدادی آثار مجهول المؤلف را به این شخص منسوب کرده است؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۶۳ - ۱۶۴؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۶۷ - ۲۶۸.

(۱۱). ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۳؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۹۳ - ۲۹۷.

(۱۲). نک: مقدمه عارف تامر بر ویرایش وی از کتاب الايضاح ابو فراس شهاب الدین، بیروت، ۱۹۶۵؛ ملاحظات سامی مکارم در مقدمه ویرایشی که از الشافیه به عمل آورده است، صفحات ۱۳ - ۲۰، که آن قصیده ای است که گوینده اش ناشناخته مانده است. اما، در اصل؛ به وسیله یک شاعر حافظی سروده شده و سپس یک نویسنده نزاری در آن حک و اصلاح کرده و به غلط به ابو فراس نسبت داده شده است؛ نیز نک: مصطفی غالب، اعلام، صفحات ۳۱۳ - ۳۱۵؛ ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۷۲؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۹۴ - ۲۹۵ و ۳۵۰.

(۱۳). درباره ادبیات گنانی نزاریان هند نک: ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۱ - ۱۲ و ۱۷۴ - ۱۷۶؛ و نانجی، سنت نزاری در شبه قاره هند و پاکستان، صفحات ۷ - ۲۴، که از این پس به صورت سنت نزاری (یا noitidarT iraziN) به آن ارجاع خواهیم کرد. نیز نک:

noitoveD ni, "natsikaP- odnI fo siliamsI eht fo erutaretiL naniG ehT", inasA ilA. C dna,
۱۸- ۱. pp,)۱۹۹۱, siraP- negnin? orG(nosillaM. F dna kcE. D. de, eniveD eht ot
noitcudortnI nA: aisA htuoS morf tsnmyH iliamsI, rioM. Z dna elkcahS. (۱۹۹۲,
nodnoL) snaniG

(۱۴). برای فهرست گنان های عمده نک: ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۷۶ - ۱۸۱؛ ظواهر نور علی، فهرست دستنویسهای خوجکی در مجموعه انجمن اسماعیلیه پاکستان (کراچی، ۱۹۷۱)؛ پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۹۸ -

۳۱۱، و نانجی، سنت نزاری، صفحات ۱۴۳ - ۱۴۹. نیز نک: ن. تاجدین (تاج الدین)، کتابشناسی اسماعیلیه (دلمار، نیویورک، ۱۹۸۵)، صفحات ۱۶۲ - ۱۷۰.

(۱۵). نک:

S dna, ff ۱۵۲. pp, ۱۹۲۶, dabadomhA(loP in htnaptaS inariP, rotcartnoC. N. ۴۷- ۱. .
pp, ۱۹۵۴, apmakhraG) artsahS htnaptaS, ilahsevruD ilamisaK

(۱۶). از میان این آثار مهمتر از همه عبارتند از:

J; ۱۹۱۸, dabadomhA. de dn ۲; ۱۸۹۲, dabadomhA(tnattarV ajohK, inaijnaN. S; ۱۹۰۵, .
yabmoB) sahihtI onmoK ajohK, aloomihaR

ص. پیرزاده درگاه ولا، تواریخ پیر (نوسری، ۱۹۱۴ - ۱۹۳۵)، دو جلد؛

niboM murooN, aranhC. J domohamilA dna, loP in htnaptaS anariP, rotcartnoC
)۱۹۳۶, yabmoB

که نظر رسمی خوجه‌های نزاری را عرضه می‌دارد. ارجاع ما به ترجمه اردوی این کتاب به اسم -

ص: ۸۰۹

نور مبین (بمبئی، ۱۹۳۶) خواهد بود. برای آثار دیگر از این مقوله نک:

pp, seitinummoC milsuM, arsiM. ۱۹۰ - ۱۹۱

(۱۷). حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ویراسته و ترجمه براون، جلد اول، صفحه ۵۸۳، و جلد دوم، صفحه ۱۴۳؛
ویراسته نوائی، صفحه ۵۹۲؛ رابینو، «فرمانروایان گیلان»، صفحات ۲۹۳ - ۲۹۴؛ و.ا.گ.

براون، تاریخ ادبیات ایران در دوره غلبه تاتار (کیمبریج، ۱۹۲۰)، صفحه ۲۵.

(۱۸). درباره نزاری قهستانی نک: دولشاه، تذکرة الشعراء، صفحات ۲۳۱ - ۲۳۴؛ نور الدین عبد الرحمن جامی،
بهارستان، ویراسته و ترجمه ا.م. شلخت - واسرد (وین، ۱۸۴۶)، متن صفحه ۱۰۰، ترجمه صفحه ۱۱۶؛ میرخواند، روضة
الصفاء، چاپ تهران، جلد چهارم، صفحه ۱۹۳؛ خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۴۵۷؛ امین احمد رازی، هفت
اقلیم، ویراسته جواد فاضل (تهران، بی تاریخ)، جلد دوم، صفحات ۳۲۲ - ۳۲۳؛ آذر، آتشکده، چاپ بمبئی، صفحه ۱۰۶؛
چاپ تهران، صفحه ۱۰۴؛ رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحاء (تهران، ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵)، جلد اول، صفحه ۶۰۷؛ ویراسته
مظاهر مصفا (تهران، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ / ۱۹۵۷ - ۱۹۶۱)، جلد سوم، صفحات ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹، و شهاب الدین شاه،

خطابات، صفحه ۳۶. از میان منابع دست دوم، نک: براون، تاریخ ادبیات ایران در دوره غلبه تاتار، صفحات ۱۵۴-۱۵۵؛ تفسیرات ی. برتلس در مقدمه اش بر چاپ و ترجمه روسی دستورنامه نزاری، در kinrobs (۱، ۱۹۲۶ pp. ۳۷ ff yinhcotsov؛ م. مجتهدزاده بیرجندی، نسیم بهاری در احوال حکیم نزاری (مشهد، ۱۳۴۴ / ۱۹۲۵)؛ محمد حسین آیتی بیرجندی، بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان (تهران، ۱۳۲۷ / ۱۹۴۸)، صفحات ۱۹۸-۲۰۷؛ ح. گ. برادین (midaraB)، «حکیم نزاری قهستانی»، فرهنگ ایران زمین، ۶ (۱۳۳۷ / ۱۹۵۸)، صفحات ۱۷۸-۲۰۳؛ ج. دری، «بعضی معلومات درباره نزاری»، شرق سرخ (۱۹۵۸-۱۹۵۹)، صفحات ۱۴۰-۱۵۴؛ غلام رضا ریاضی، دانشوران خراسان (مشهد، ۱۳۳۶ / ۱۹۵۷)، صفحه ۲۹۶؛ محمد باقر آیتی بیرجندی، رجال قائن، در سه رساله در علم رجال، ویراسته س. کاظم موسوی (تهران، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵)، صفحات ۸-۹؛ علیرضا مجتهدزاده، «سعد المله و الدین نزاری قهستانی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ۲ (۱۳۴۵ / ۱۹۶۶)، صفحات ۷۱-۱۰۰ و ۲۹۸-۳۱۵؛ ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (چاپ دوم، تهران ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶)، جلد سوم، بخش دوم، صفحات ۷۳۱-۷۴۵؛

atutitsnI ayinehchsbooS eiktarK"? ir? aziN yinedevziorP isipokuR", idrubiaB. G. hC-?
ir? aziN votsehcrovT i nzihZ sih osla; ۲۴- ۱۳. pp,)۱۹۶۴(۶۵, iizA vodoraN. (۱۹۶۶,
wocsoM) ateoP ogoksdireP

این کتاب چنگیز غلام علی بای بوردی، که اخیراً تحت عنوان زندگی و آثار نزاری توسط مهناز صدری به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۷۰ / ۱۹۹۱)، بررسی مفصلی است درباره احوال و آثار نزاری با منتخبات زیادی از اشعار او؛ یان رییکا، «شاعران و نویسندگان دوره های متأخر سلجوقی و مغول» در تاریخ ایران کیمبریج، جلد پنجم، صفحات ۶۰۴-۶۰۵؛ نیز از همو، تاریخ ادبیات ایرانی، صفحات ۲۵۵-۲۵۶؛ فقیر محمد، «حکیم نزاری بیرجندی کوهستانی»، در قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۸۱-۸۲؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۰۵-۱۰۶؛ نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۳۷-۱۳۸؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۶۳-۲۶۷.

(۱۹). این تاریخ در یکی از اشعار نزاری، که برادین در «حکیم نزاری» صفحه ۱۹۱، و بای بوردی در nzihZ، صفحه ۹۰، نقل کرده اند، داده شده است. نزاری، پیش از آنکه بدین سفر پردازد، تمام قهستان را گشته بود و روایت می کند که بسیاری از روستاهای نزاری قهستان، که سابقاً نزاری نشین-

ص: ۸۱۰

بودند، متروک افتاده بودند. نک: ا. پ. پطروشفسکی، «اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره حکومت ایلخانان» در تاریخ ایران کیمبریج، جلد پنجم، صفحه ۴۸۸، که این مطلب را از روی نسخه ای از کلیات نزاری، محفوظ در موسسه زبان و ادبیات فرهنگستان علوم تاجیکستان، در شهر دوشنبه، نقل کرده است.

نیز نک:

kuaN iimedakA, iesipokur hkynhcotsov golataK,. la te verydloB. M. A. ۱۴۲- ۱۴۵. pp,
۲. lov,)۱۹۷۰- ۱۹۶۰, ebnahsuD(. R. S. S. S iokskihzdaT

(۲۰). در بای‌بوردی، nzihZ، صفحات ۱۵۸ و ۱۶۲، نقل شده است.

(۲۱). درباره برخی تفضیلات زندگی امام شمس‌الدین، که منعکس کننده سنت شفاهی پیروان فرقه است، نک: شهاب‌الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۲؛ فدائی، هدایت‌المومنین، صفحات ۱۱۷-۱۱۸؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۹۱-۲۹۳؛ و نیز از همو، اعلام، صفحات ۳۱۱-۳۱۲؛ تامر، الامامه، صفحه ۱۹۶، وفات شمس‌الدین را در ۷۱۱ هجری قرار می‌دهد؛ حسین، طائفة‌الاسماعیلیه، صفحه ۸۶؛ ایوانوف، feirB، صفحه ۱۸؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۳۳۱؛ و جدول نسب‌شناسی که شیر علی علی دینا تهیه کرده و در کتاب قاسم علی به نام (ihcaraK (ediuG gniviL revE، ۱۹۵۵)، مقابل صفحه ا، چاپ شده است.

(۲۲). درباره بعضی از اشعار ابو فراس شهاب‌الدین و اشعار یک داعی نزاری مؤمنی در شام، به نام شیخ سلیمان بن حیدر (فت ۱۲۱۲/۱۷۹۷-۱۷۹۸)، که نام امامان مؤمنی را، از مؤمن شاه تا امیر محمد باقر، آخرین امام این سلسله، ذکر کرده‌اند نک: عارف تامر، «فروع الشجرة الاسماعیلیه»، صفحات ۵۹۶-۵۹۷؛ و نیز از همو، الامامه، صفحات ۱۷۴-۱۷۶؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۹۵-۲۹۶. برای تفصیل بیشتر درباره نزاریان محمدشاهی (مؤمنی) و امامان آنها، بنا بر روایات پیروان شامی آن فرقه، نک: عارف تامر، «فروع الشجرة الاسماعیلیه»، صفحات ۵۸۱ به بعد؛ و نیز از همو، الامامه، صفحات ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۹-۱۷۸، ۱۹۲-۱۹۶، و ۱۹۷ به بعد.

(۲۳). و. ایوانوف نخستین محقق غربی بود که به این نویسندگان محمدشاهی و شقاقی که پدید آمده بود اشاره کرد. نک: نوشته‌های زیر از او:

evitpircseD esicnoC; ۴۰۳- ۴۰۶. pp,)۱۹۲۲(۱۸. SN, BSAJ, " eergideP citiliamsI nA",
attuclaC) lagneB fo yteicoS citaisA eht fo stpircsunaM naisreP eht fo eugolataC ۵۸- ۵۷.
pp, (۱۹۳۸) SARJ, " siliamsI eht fo hcnarB nettogroF A"; ۳۷۱- ۳۷۰. pp, (۱۹۲۴ ۱۶۵, ۱۰. pp,
erutaretiL iliamsI dna, ۱۱۲- ۱۱۱. pp, ediuG; ۱۸. p, feirB; ۷۶- ۶۴ dna. ۱۶۷- ۱۶۶ dna

نیز نک: حسین، طائفة‌الاسماعیلیه، صفحات ۸۶-۸۷؛ غالب، تاریخ، صفحات ۲۹۴-۲۹۵؛ نیز از همو، اعلام، صفحه ۳۱۲، که از ادعاهای قاسم شاه پشتیبانی شده است؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۷۰-۲۷۱ و ۲۸۱.

(۲۴). ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحه ۲۴، ترجمه صفحه ۲۴؛ و خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحه ۵۱، ترجمه صفحه ۴۴.

(۲۵). درباره کیا سیف‌الدین و فعالیت‌های او به طرفداری نزاریان در دیلمان نک: ظهیر‌الدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ویراسته ه. ل. رابینو (رشت، ۱۳۳۰/۱۹۱۲)، صفحات ۶۴-۶۷؛ ویراسته منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸)، صفحات ۶۶-۶۸؛-

pp,)۱۹۱۷, siraP(n? al? iuG eL: esreP al ed senneipsaC secnivorP seL, onibaR. L. H; .

۴۰-۴۰۳ dna ۲۸۱

ترجمه این کتاب تحت عنوان ولایات دارالمرز ایران : گیلان، ترجمه ج. خمایی زاده (تهران، ۱۳۵ / ۱۹۷۱)، صفحات ۳۲۶ و ۴۶۹-۴۷۰؛ نیز از همو، «فرمانروایان گیلان»، صفحه ۲۹۵، و «سلسله‌های محلی گیلان» صفحات ۳۱۶-۳۱۷.

(۲۶). مرعشی، تاریخ گیلان، ویراسته رایینو، صفحات ۵۰-۵۱، ۶۷-۶۸، و ۷۴ به بعد؛ ویراسته ستوده، صفحات ۵۲، ۶۹-۷۰، و ۷۶ به بعد.

(۲۷). درباره خداوند محمد و کارهای او نک : مرعشی، تاریخ گیلان، ویراسته رایینو، صفحات ۵۱-۶۴ و ۱۲۰-۱۲۱؛ ویراسته ستوده، صفحات ۵۲-۶۶ و ۱۲۳-۱۲۴؛ رایینو، ولایات بحر خزر، صفحات ۴۰۲-۴۰۳؛ ترجمه خمایی زاده، صفحات ۴۶۸-۴۶۹؛ رایینو، «فرمانروایان گیلان»، صفحات ۲۹۳-۲۹۴، و نیز از همو «سلسله‌های محلی گیلان»، صفحات ۳۱۵-۳۱۶ و ۳۱۷-۳۱۸، و ستوده، قلاع، صفحات ۸۳-۸۸، که مطالب مربوط را از کتاب ظهیر الدین مرعشی نقل کرده است.

(۲۸). مرعشی، تاریخ گیلان، ویراسته رایینو، صفحات ۷۹ به بعد، ۸۶-۸۷، ۱۱۸، ۱۲۰، و ۱۲۲-۱۲۷؛ ویراسته ستوده، صفحات ۸۱ به بعد، ۸۹، ۱۲۱، ۱۲۳، و ۱۲۵-۱۳۰؛ نیز نک : آثار و نوشته‌های زیر از رایینو : ولایات بحر خزر، صفحات ۴۰۵ و ۴۰۹-۴۱۰؛ ترجمه خمایی زاده، صفحات ۴۷۱ و ۴۷۵-۴۷۶؛ «فرمانروایان لاهیجان و فومن در گیلان، ایران»، مجله انجمن آسیای پادشاهی بریتانیا (۱۹۱۸)، صفحات ۸۸-۸۹ و ۹۴؛ «فرمانروایان گیلان»، صفحات ۲۸۷، ۲۹۴، و ۲۹۶، و «سلسله‌های محلی گیلان»، صفحات ۳۱۸-۳۲۰ و ۳۲۲-۳۲۳.

(۲۹). این مطلب را ظهیر الدین مرعشی در تاریخ گیلان خود آورده است، ویراسته رایینو، صفحه ۶۴؛ ویراسته ستوده، صفحه ۶۵. این اثر در ۱۴۷۶-۱۴۷۷ به پایان رسیده، و سپس خود مؤلف آن را تا سال ۱۴۸۹/۸۹۴ ادامه داده است.

(۳۰). نک: مرعشی، تاریخ گیلان، ویراسته رایینو، صفحات ۱۳۲ به بعد، ۱۶۵ به بعد، ۱۹۹، و ۲۴۰-۲۴۱؛ ویراسته ستوده، صفحات ۱۳۵ به بعد، ۱۶۹ به بعد، ۲۰۴-۲۰۵، و ۲۴۷.

(۳۱). شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، صفحات ۸۸-۸۹ و ۱۰۰. نیز نک: عبد الفتاح فومنی، تاریخ گیلان، ویراسته ب. دورن (سن پترزبورگ، ۱۸۵۸)، صفحه ۱۲۷-۱۲۹، و ۱۹۲-۱۹۵؛ ویراسته ستوده (تهران، ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰) صفحه ۱۶۴-۱۶۶ و ۲۴۱-۲۴۴؛ رایینو، ولایات بحر خزر، صفحه ۴۳۸؛ ترجمه خمایی زاده، صفحه ۵۰۶، و رایینو، «سلسله‌های مازندران»، صفحات ۴۷۲-۴۷۳؛ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ویراسته ایرج افشار (چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰ / ۱۹۷۱)، جلد دوم، صفحات ۳۹۹، ۴۹۹، ۵۰۳-۵۰۴، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۳۴، و ۵۳۷-۵۳۷؛ منتخبات آن در

فارسی (لندن، ۱۹۵۸)، صفحات ۳۰۱-۳۰۵؛ ریپکا، «شاعران و نویسندگان»، صفحه ۶۰۳، نیز از همو، تاریخ ادبیات ایرانی، صفحه ۲۵۴؛ محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان (تهران، ۱۳۱۴/۱۹۳۵)، صفحات ۳۳۴-۳۳۸؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش دوم، صفحات ۷۶۳-۷۶۶؛ ب.ا. در، «محمود شبستری، الجیلی و جامی»، در تاریخ فلسفه اسلامی، ویراسته محمد شریف، جلد دوم، صفحات ۸۳۹-۸۴۳ و

ed. P. T. J. ۷۳-۷۲. pp, ۶. lov, ۲ IE", ? iratsibahS d? umhaM", njiurB

نخستین ویرایش کامل گلشن راز، با ترجمه منظوم آلمانی، به وسیله ی. فون هامر- پورگشتال تحت عنوان

sed rolfnesoR)۱۸۳۸, gizpieL- htseP(sessinmieheG

به چاپ رسید. پس از آن ادوارد ه. وینفیلد (۱۸۳۶-۱۹۲۲) ویرایشی انتقادی از متن فارسی، به انضمام ترجمه منثور انگلیسی، تحت عنوان گلشن راز، nedraG esoR citsyM ehT، از آن در ۱۸۸۰ در لندن منتشر ساخت. اخیراً ویرایشی از این منظومه توسط قربان علی محمدزاده انتشار یافته است (باکو، ۱۹۷۳). در این میان، چاپ سنگی متن گلشن راز، در ۱۲۸۰/۱۸۶۳، در بمبئی و جاهای دیگر منتشر شد. ویرایش ویژه از این منظومه به وسیله بنیاد همدی در تهران، در ۱۳۵۷/۱۹۷۸، انتشار یافته است. متن این منظومه در انتهای تفسیر محمد لاهیجی بر آن، به نام مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ویراسته ک. سمیعی (تهران، ۱۳۳۷/۱۹۵۸)، صفحات ۷۲۳-۷۷۱، نیز آمده است.

(۳۷). عنوان این شرح مجهول المؤلف نزاری چنین است. بعضی از تأویلات گلشن راز. هانری کرین آن را ویراسته و به زبان فرانسه ترجمه کرده و شرحی در سه رساله اسماعیلی خود، متن صفحات ۱۳۱-۱۶۱، ترجمه صفحات ۱-۱۷۴، به چاپ رسانده است. نیز نک:-

ص:۸۱۳

۸. ،۷۸-۶۹. W. wonavI. nA", iliamsI noitaterpretnI eht fo inahsluG zaR SARBBJ, SN,)۱۹۳۲, pp)

که توصیفی از این رساله را براساس نسخه واحدی از آن، که در ۱۳۱۲/۱۸۹۵ کتابت شده است، در بردارد. همین نسخه را بعداً کرین برای آماده ساختن ویرایش خود به کار برده است. نیز، ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۹۹؛ ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۶۴؛ برتلس و باقایف، فهرست الفبائی، صفحه ۸۳؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۷۴ و ۳۵۱.

(۳۸). نک: خیرخواه هراتی، فصل در بیان شناخت امام، صفحه ۱۳، ترجمه ایوانوف، صفحه ۲۹؛ فدائی، هدایت المومنین، صفحات ۱۱۳-۱۱۶ و ۱۳۸؛ غالب، اعلام، صفحات ۱۸۷-۱۹۱، ۳۰۹-۳۱۰، و ۴۲۳-۴۲۴؛

wonavI; ۱۵۱- ۱۴۹ dna ۱۴۲- ۱۳۹. pp, eriotSiH sih osla; ۱۳ dna ۷. pp, edut? E, nibroC; ,
"۳۸۴- ۳۷۹. pp," isipokur ayikstiliamsI

نیز از همو، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۹۷، ۱۰۴-۱۰۵، و ۱۱۸-۱۱۹؛ و ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۲۹-
۱۳۱، ۱۵۵، ۱۶۴، و ۱۸۵، و مقدمه ایوانوف بر چاپش از چراغنامه، شعری صوفیانه که در جیحون علیا محفوظ مانده
است، در مجله مردمشناسی، ۳ (۱۳۳۸ / ۱۹۵۹)، ترجمه انگلیسی صفحات ۱۳-۱۷، متن فارسی، صفحات ۵۳-۷۰.
(۳۹). نک: مقدمه م. موله بر ویرایش وی از کتاب الانسان الكامل النسفی (تهران- پاریس، ۱۹۶۲)، بویژه صفحات ۲۰-
۲۷ و ۳۴-۳۶؛

pp," iesipokur hkikstiliamsI einasipO", vonomeS .۲۱۸۷-۲۱۸۸ ;

ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۹۹؛ برتلس و باقایف، فهرست الفبایی، صفحات ۶۳-۶۴ و ۸۱-۸۲؛
النسفی، زبدة الحقائق، که در تهران به سال ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲-۱۹۰۳ به چاپ سنگی رسیده بود، مجددا براساس نسخی که
از آن در بدخشان به جا مانده ویراسته و در پنج رساله در بیان آفاق و انفس، ویرایش برتلس ، صفحات ۹۱-۲۰۷، به
چاپ رسیده است.

(۴۰). فدائی، هدایت المؤمنین، صفحه ۱۰۷؛ غالب، اعلام، صفحات ۵۰۵-۵۰۷؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی،
صفحه ۱۱۸.

(۴۱). درباره افکار و آرای حیدر آملی و رابطه میان تشیع و تصوف، به طور کلی، نک: شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد
دوم، صفحات ۵۱-۵۴؛

malsI nE sih dna; ۳۰۰ dna ۱۴۱، ۹۸،. ff ۸۸، ۷۱- ۷۰، ۵۶،. ff ۴۷. pp, eriotSiH, nibroC; ۲۱۳-
۱۴۹. pp, ۳. lov dna, ۸۵- ۷۴. pp, I. lov, neinarI

کامل م. الشیبی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا قره گزلو (تهران، ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰)، صفحات ۶۴-۷۱ و ۱۱۲-۱۲۵، که
ترجمه فارسی کتاب فکر الشیعه و النزعات الصوفیه الشیبی است (بغداد، ۱۳۸۶ / ۱۹۶۶)، و مقاله ی. وان اس، «حیدر
آملی»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، تکمله، صفحات ۳۶۳-۳۶۵، که در آنجا منابع و مآخذ دیگری نیز ذکر
شده است. نیز نک:

pp, slaedI, sih osla dna, ۱۲۰- ۱۰۴. pp,)۱۹۷۲, nodnoL(syassE ifuS, rsaN. H. S. ۱۴۶- ۱۲۱ .

(۴۲). به عنوان نمونه نک: حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ویراسته ه. کربن و ع. یحیی، در مجموعه ای از
رسالات آملی تحت عنوان فلسفه شیعه (etiihS eihposolihP aL (تهران- پاریس، ۱۹۶۹)، صفحات ۴۷، ۱۱۶-
۱۱۷، ۲۱۶-۲۱۷، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۳۸، ۳۸۸ و ۶۱۱-۶۱۵؛ همچنین-

نک: حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ویراسته م. خواجوی (تهران، ۱۹۸۲)، صفحات ۵ به بعد و ۲۳ به بعد.

(۴۳). درباره حروفیه و نقطویه و معتقدات آنان، که خیلی کم مورد تحقیق قرار گرفته است، نک:

بررسیهای پیشگامانه براون، بویژه گفتار او تحت عنوان «یادداشتهایی درباره ادبیات و عقاید فرقه حروفی»، در SARJ(۱۸۹۸)، صفحات ۶۱-۹۴؛ و «یادداشتهای بیشتری درباره ادبیات حروفیه و ارتباط آنها با طریقه درویشهای بکتاشی»، در SARJ(۱۹۰۷)، صفحات ۵۳۳-۵۸۱. و تاریخ ادبیات ایران در دوره غلبه تاتار، صفحات ۳۶۵-۳۷۵ و ۴۴۹-۴۵۲. کلمان هوار تعدادی از رسائل فارسی حروفیه را تصحیح و به فرانسه ترجمه کرد و در مجموعه‌ای به نام

nodnoL- nedieL s? if? uoruoH sed etces al? a sfitaler snasreP setxeT, ۱۹۰۹

منتشر کرد که در آن پژوهشی نیز درباره مذهب حروفی به قلم رضا توفیق، در صفحات ۲۱۹-۳۱۳، آمده است. نیز نک: دبستان مذاهب، جلد اول، صفحات ۲۷۳-۲۷۸؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان

notgnihsaW(reyorT. A dna aehS. D. rt, srennaM fo loohcS ro n? atsibaD ehT. de, - yrteoP namottO fo yrotsiH A, bbiG. W. J sailE; ۳۳۷-۳۴۴. pp, ۱۹۰۱, nodnoL ehT, egriB. K nhof; ۳۳۶-۳۸۸. pp, I. lov, (۱۹۰۰-۱۹۰۹, nodnoL) enworB. G. E; ۲۸۱-۲۸۲ dna ۱۵۸-۱۴۸, ۶۲-۵۸. pp, (۱۹۳۷, nodnoL) sehsvreD fo redrO ihsatkeB

صادق کیا، نقطویان و پسیخانیاں (تهران، ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱)؛

egnafnA eiD: II, tiekgimm? orF nehcsimalsi red ethcihcseG ruz neidutS", rettiR. H; ۵۴-۱۰. pp, ۱۹۵۴(۷, sneirO, " etkes? if? uruH red

ترجمه فارسی همین گفتار تحت عنوان «آغاز فرقه حروفیه»، ترجمه حشمت مؤید، در فرهنگ ایران زمین، دوره دهم (۱۳۴۱ / ۱۹۶۲)، صفحات ۳۱۹-۳۹۳؛ پطروشفسکی، اسلام در ایران، صفحات ۳۲۲ به بعد؛ ترجمه اونز به انگلیسی تحت عنوان narI ni malsI، صفحات ۲۶۰ به بعد؛ نصر اله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول (تهران، ۱۳۳۴-۱۳۵۲ / ۱۹۵۵-۱۹۷۳)، جلد سوم، صفحات ۴۰-۵۱؛ نور الدین مدرسی چهاردهی، سیری در تصوف (تهران، ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰)، صفحات ۱۴۴-۱۵۱؛ س. امیر ارجمند، ظل الله و امام غایب (شیکاگو، ۱۹۸۴) ehT dna doG fo wodahS ehT mamI neddiH]], صفحات ۷۱-۷۴ و ۱۹۸-۱۹۹؛ صفا، تاریخ ادبیات، جلد چهارم، صفحات ۶۱-۶۶؛

egdirbmaC ehT ni, " sdoireP divafaS dna dirumiT ehT ni noigileR", itteromA. S. B dna noskcaJ. P. de, sdoireP divafaS dna dirumiT ehT, ۶ omuloV: narI fo yrotsiH iliamsI, wonavI; ۶۴۴-۶۴۶ dna, ۶۲۳-۶۲۵. pp, ۱۹۸۶, egdirbmaC(trahkcoL. L. A dna ۱۴۲-۱۴۱.

pp, IES,"? if? uruH", trauH. lC; ۱۹۲- ۱۸۸ dna ۱۳- ۱۲. pp, erutaretiL. ۶۰۱- ۶۰۰. pp, ۳.
lov, ۲ IE," ayyif? uruH", inasuaB

(۴۴). اسکندر بیگ منشی، عالم آرا، جلد اول، صفحات ۴۷۳ - ۴۷۷؛ هدایت، روضة الصفای ناصری، جلد هشتم،
صفحات ۲۷۳ - ۲۷۶؛ کیا، تقطویان، صفحات ۳۷ - ۴۵؛ و فلسفی، زندگانی شاه عباس، جلد دوّم، صفحات ۳۳۸ - ۳۴۴.

(۴۵). نک: دبستان مذاهب، جلد اول، صفحات ۲۹۸ - ۲۹۹؛ شاه نوازخان، مآثر الامراء، ویراسته مولوی عبد الرحیم و
مولوی میرزا اشرف علی (کلکته، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۱)، جلد سوّم، صفحات ۲۸۵ - ۲۹۰؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان -

ص: ۸۱۵

sreciffO udniH dna nadammahuM eht fo seihpargoib gnieb;? aramU- l- urisaaM ehT,
۲. lov, ۱۹۵۲- ۱۹۱۱, attuclaC(egdireveB. H. rt, aidnI fo sngierevoS dirumiT eht fo; ۸۱۶-
۸۱۲. pp

و کیا، تقطویان، صفحات ۴۵ - ۴۸.

(۴۶). میرخواند، روضة الصفا، چاپ تهران، جلد ششم، صفحات ۶۹۱ - ۶۹۴؛ خواندمیر، حبیب السیر، جلد سوّم،
صفحات ۶۱۵ - ۶۱۷؛ شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد دوّم، صفحات ۴۴ - ۴۷ و

naciromA ni, " t? araH ta tsidnagaporP divafaS yrutneC ht ۱۵ A", yrovaS. M. R roniS. D.
de, omuloV lainnetneC- imeS: hcnarB tseW elddiM, yteicoS latneirO. ۱۹۷- ۱۸۹. pp,
))۱۹۶۹, notgnimoolB

(۴۷). نک: امین احمد رازی، هفت اقلیم، جلد دوّم، صفحات ۴۳۱ - ۴۳۲؛ عبد الباقي نهاوندی، مآثر رحیمی، ویراسته
هدایت حسین (کلکته، ۱۹۱۰ - ۱۹۳۱)، جلد سوّم، صفحات ۱۴۹۷ - ۱۵۰۶؛ هدایت، ریاض العارفین، صفحات ۲۷۵ -
۲۷۶؛ میرزا حسن فسایی، فارسنامه ناصری (تهران، ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ / ۱۸۹۴ - ۱۸۹۶)، جلد دوّم، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۳؛
کیا، تقطویان، صفحات ۵۹ - ۶۱، ۶۵ - ۶۸؛ فلسفی، زندگانی شاه عباس، جلد سوّم، صفحات ۴۴ و ۴۵ - ۴۶؛ ایوانوف،
راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۰۸؛ نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۴۴ - ۱۴۵ و ۱۸۹؛ پوناوالا،
کتابشناسی، صفحات ۲۷۷ - ۲۷۸، و نیز مقاله «امری» او در دانشنامه ایرانیکا (RIE)، جلد اول، صفحه ۹۹۶.

(۴۸). درباره انجمن و آثار قدیمی نزاری آن نک: و. ایوانوف «قبور بعضی از امامان اسماعیلی ایران» در SARBBJ،
سری جدید ۱۴ (۱۹۳۸)، صفحات ۵۲ - ۵۶؛ و فرهاد دفتری، مقاله «انجمن» در دانشنامه ایرانیکا (RIE)، جلد دوّم،

صفحه ۷۷. ابراهیم دهگان (فت ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴)، که از مردم اراک بود، تفصیلات زیادی درباره جغرافیا و تاریخ آن ناحیه در کتاب خود به نام کارنامه یا دو بخش دیگر از تاریخ اراک (تهران، ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶)، صفحات ۹- ۱۸۵، آورده است.

(۴۹). ناصر الدین شاه قاجار، سفرنامه عراق عجم (تهران، ۱۳۱۱ / ۱۸۹۳)، صفحات ۴۴ به بعد.

(۵۰). غالب، تاریخ، صفحات ۳۰۱-۳۰۳؛ نیز از همو، اعلام، صفحات ۳۹۸-۳۹۹؛ عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۲؛ و جدول نسب شناسی شیر علی دینا در کتاب قاسم علی به نام *gniviL revE ediuG*.

(۵۱). قدیمترین فهرست امامان نزاری قاسم شاهی دوره انجدان در هفت باب ابو اسحاق، متن صفحه ۲۴، و در کلام پیر خیرخواه هراتی، متن صفحه ۵۱، آمده است. فهرست خیرخواه را کاتبان بعدی تا چند نسل دیگر ادامه داده اند. فهرست این امامان به صورت منظوم در قصیده ذریه علیقلی رقامی دزبادی نیز آمده است، و در آنجا تا امام چهل و هشتم، یعنی سلطان محمد شاه، آقا خان سوّم، احتمالاً به وسیله فدائی خراسانی بسط داده شده است؛ در بعضی از دستنویسهای این قصیده از پدر رقامی، یعنی خاکی خراسانی، به عنوان سراینده اصلی این شعر نام برده شده است. برای متن این قصیده نک:

۱۳-۸. "ado ayakstiliamsI", vonomeS pp,

نام امامان همچنین در خطابات شهاب الدین شاه، صفحات ۴۲-۴۳ و ۴۵، ذکر شده است. نیز نک:

pp, shajohK eht fo nigirO, ilA abatjuM; ۶۷ dna ۶۹. pp, "acitiliamsI", wonavi; ۳۳۲. p, .
aihS, retsilloH; ۵۸-۵۴

غالب، تاریخ، جدول شماره ۴ در انتهای کتاب، نیز از همو، اعلام، جدول ۴؛ عارف تامر، الامامه، صفحات ۱۵۹-۱۶۱ و ۱۷۸-۱۷۹، و نانجی، سنت نزاری، صفحات ۱۴۱-۱۴۲. فهرست رسمی-

ص: ۸۱۶

امامان، که اینک در میان نزاریان آقاخان رابیح است، به عنوان مثال در جدول نسب شناسی شیر علی دینا در *gniviL revE ediuG* قاسم علی، که از طرف انجمن اسماعیلیه پاکستان منتشر شده، آمده است و پوناوالا نیز آن را در کتابشناسی خود، صفحات ۳۷۲-۳۷۳، نقل کرده است؛ این اسامی در پایان ادعیه یا نمازهای روزانه‌ای که نزاریان امروز می‌خوانند نیز ذکر می‌شود. شرح احوال مختصری از امامان دوره انجدان، پس از مستنصر بالله دوّم، با اندک جزئیات درخور اعتماد درباره آنان در کتب زیر یافت می‌شود: غالب، تاریخ، صفحات ۳۰۴-۳۱۹؛ نیز اعلام او، صفحات ۲۸۵-۲۸۶، ۳۳۲-۳۳۵، ۴۱۲-۴۱۳، ۴۹۱-۴۹۲، ۵۰۸-۵۰۹ و ۵۷۵-۵۷۶، و تامر، الامامه، صفحات ۲۲۲-۲۲۵. در هدایت المؤمنین فدائی، صفحات ۱۳۳-۱۴۰، تنها ستایشی از این امامان آمده است ولی هیچ گونه اطلاعات دقیق و خاصی درباره شرح زندگی آنها داده نشده است.

(۵۲). درباره اوضاع سیاسی ایران میان سقوط ایلخانان و استقرار دولت صفویه نک: آثار زیر از رومر:

narI ni r? um? iT", " sr? adabraS dna sdiraffazuM, sdiriyalaJ ehT", romeoR. R snaH ",
yrotsiH egdirbmaC ni, " seitsanyD nomkruT ehT" dna, " r? um? iT fo srosseccuS ehT".
۱۸۸- ۱. pp, ۶. lov, narI fo

ff ۴۹۳ .pp , ۲ .lov , malsI fo erutneV , nosgdoH..(۵۳)

(۵۴).

enamotto? erp euqrut erueniM eisA'l snad oms? i? ihS ud om? elborp eL", nehaC. lC. ",
ff ۱۱۸. pp, etimamI oms? i? ihS eL ni

(۵۵). درباره اشاعه تشیع از راه طریقه های صوفیه در ایران پیش از صفویه و فعالیت‌های بعضی از نهضت‌های اعتراضی
وابسته به شیعه در این دوره. نک: الشیبی، تشیع و تصوّف، صفحات ۱۵۵- ۳۴۰؛ بطروشفسکی، اسلام در ایران، صفحات
۳۷۱- ۳۹۸؛ ترجمه اونز. صفحات ۳۰۲- ۳۲۶؛

iuoazzaM. M lehciM; ۵۰۰- ۴۹۰ dna. ff ۴۵۵. pp, ۲. lov, malsI fo erutneV, nosgdoH, ,
)۱۹۷۲, nedabseiW(t? aluG eht dna msif? us ms? i? ihS: sdiwafaiS eht fo snigirO ehT. pp,
doG fo wodahS, dnamojrA rimA; ۸۵- ۸۳ dna ۷۱- ۶۳, . ff ۴۱, ۴۰- ۳۷, . ff ۲۲. pp. ۶۳۴- ۶۱۰.
pp, " sdoireP divafaS dna dirumiT eht ni noigileR", itteromA dna, ۸۴- ۶۶

(۵۶). درباره محمد نوریخس و طریقه صوفیان نوریخشی نک : شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد دوّم، صفحات ۱۴۳-
۱۵۶؛ محمد معصوم شیرازی، که بیشتر با نام صوفیانه و طریقتیش معصومعلی شاه معروف است، طرائق الحقائق، ویراسته
محمد جعفر محبوب (تهران ۱۳۳۹- ۱۳۴۵ / ۱۹۶۰- ۱۹۶۶)، جلد دوّم، صفحات ۳۱۹- ۳۲۲، ۳۳۴ به بعد، و جلد
سوّم، صفحات ۱۲۷- ۱۳۰، که کتاب معتبری است درباره طریقت‌های صوفیه ایران و رهبران آنها که به وسیله یکی از
اعضای شاخه‌ای از طریقه نعمت‌اللهی نوشته شده است؛ و ج . صدقیانلو، تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوریخس
اویسی قهستانی (تهران، ۱۳۵۱ / ۱۹۷۲)، که متضمن برخی نوشته های نسبت داده شده به نوریخس است . نیز نک:
بررسی‌های مهم م. موله در این باره، از جمله:

ed selc? eis om? eivuen te om? eitiuh xua omsiihS te omsinnuS ertne ayiwarbuK seL",
siraP(snamlusuM seuqitsyM seL dna, ۱۴۲- ۶۱. pp,)۱۹۶۱) ۲۹, IER, " erig? eh'l; ۱۲۲- ۹۹.
pp, (۱۹۶۵

عبدالحسین زرین‌کوب، دنباله جستجو در تصوّف ایران (تهران، ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳)، صفحات ۱۵۹- ۱۸۸؛

nedabseiW(sneisreP nedrohcsiwreD nehcsitiihS eiD, hcilmarG. R, ,۱۹۶۵ - ۱۹۸۱(,
drofxO) malsI ni sredrO ifuS ehT, mahgnimirT recnepS. J dna, ۲۶- ۱۳. pp, I. lov

ص: ۸۱۷

pp, ۸. lov, ۲ IE, " ayyihshkabr? uN", raglA. H dna, . ff ۹۹ dna ۵۸- ۵۵. pp,)۱۹۷۱. ۱۳۶- ۱۳۴ .

(۵۷). درباره شاه نعمت الله ولی و طریقه او نک:

in? amreK? ilaW h? allutamiN h? ahS ed eihpargoib al ruop xuair? etaM, . de, nibuA. J, ?
)۱۹۵۶, siraP- narheT

که دربردارنده قدیمترین شرح حالهای این عارف است؛ دولتشاه، تذکرة الشعراء، صفحات ۳۳۳- ۳۳۶؛ شوشتری، مجالس
المؤمنین، جلد دوم، صفحات ۴۷- ۵۰؛ شیروانی، ریاض السیاحه، صفحات ۵۸۳- ۶۰۲؛ معصومعلی شاه، طرائق الحقائق،
جلد دوم، صفحات ۳۲۵- ۳۳۴، و جلد سوم، صفحات ۱- ۴۸ و ۸۴- ۱۰۴؛ و جواد نوربخش، زندگی و آثار شاه نعمت
الله ولی کرمانی (تهران، ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸)، که کتابی است درباره احوال و آثار این عارف ب ه قلم قطب فعلی یکی از
شاخه‌های طریقه نعمت اللهی در ایران. نیز نک:

N; ۴۷۳- ۴۶۳. pp, noinimoD ratraT rednu erutaretiL naisreP fo yrotsiH A, enworB eht .
fo yrotsiH dna yrteoP ehT: evoL fo sgniK, nosliW. L reteP dna ydavajruoP, dnamojrA
rimA; ۹۲- ۱۳. pp yllaicepse,)۱۹۷۸, narheT(redrO ifuS? ih? alluta? miN, ۱. lov,
nedrohcsiwreD nehcsitiihS eiD, hcilmarG; ۱۱۸- ۱۱۶. pp, doG fo wodahS, " ayyih? alla-
tamiN", raglA. H; ۱۰۲- ۱۰۱. pp, sredrO ifuS, mahgnimirT, . ff ۲۷. pp; ۴۸- ۴۴. pp, ۸. lov,
۲ IE

و زرین کوب، دنباله جستجو، صفحات ۱۸۹- ۲۰۰.

(۵۸). شاه نعمت الله در یکی از رسالاتش که هنوز به چاپ نرسیده و نیز در شعری به نسب خود اشاره کرده است، نک:
کلیات دیوان، ویراسته م . علمی (تهران، ۱۳۳۳ / ۱۹۵۴)، صفحات ۵۸۵- ۵۸۶. این شعر و شجره نسبی که از آن
استخراج شده است در زندگینامه هایی که، قریب به زمان شاه نعمت الله، توسط عبد الرزاق کرمانی (فت بعد از ۹۱۱/
۱۵۰۵) و عبد العزیز واعظی (فت بعد از ۸۳۹ / ۱۴۳۶) از او نوشته شده‌اند آمده است. مطلب مندرج در این هردو شرح
حال در کتاب اوین، xuair? etaM, به ترتیب صفحات ۲۱- ۲۳ و ۲۷۴- ۲۷۶ آمده است. نئی نک: زین العابدین

شیروانی، بستان السیاحه (تهران، ۱۳۱۰/۱۸۹۳)، صفحه ۵۲۶؛ نیز از همو، ریاض السیاحه، صفحه ۵۸۳؛ معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوّم، صفحات ۱-۲؛ و هدایت، ریاض العارفین، صفحه ۲۳۲.

(۵۹). نک:

۱۹۷۵)، ۶۲-۶۱ dna ۳۴-۳۲. pp, eugolataC citebahplA, veoqaB dna slehtreB. pp, IS, " s? ih? allutamiN dna s? il? i? amsI", nosliW. L. P dna ydavajruoP. ۱۱۶- ۱۱۵

(۶۰). نک: محمد مفید یزدی، جامع مفیدی، در کتاب xuair ?etaM، ویراسته او بن، صفحات ۱۹۹-۲۶۸، و

CI,"? ilaW h? allutamiN h? ahS fo stnadnecseD ehT" nosliW. L. P dna ydavajruoP. N. , ۵۷- ۴۹. pp, ۱۹۷۴)

(۶۱). درباره طریقه صوفیان صفوی و زمینه استقرار حکومت صفویه در ایران نک:

rednu narI, yrovaS. R; ۸۲- ۷۱ dna ۶۳- ۴۱. pp, sdiwafaS eht fo snigirO, iuoazzaM," doireP divafaS ehT", romeoR. R. H; ۲۶- ۱. pp, ۱۹۸۰), egdirbmaC(sdivafaS eht fo yrotsiH, rawraS m? aluhG dna, ۲۱۲- ۱۸۹. pp, ۶. lov, narI fo yrotsiH egdirbmaC ni

ص: ۸۱۸

۲۹-۲. ۱۹۳۹), hragilA(? iwafaS l? i? amsI h? ahS .

که در هریک از این چهار کتاب منابع اصلی در باب موضوع ذکر شده است.

(۶۲). فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۳۳، ۱۳۶، و ۱۴۰.

(۶۳). مستنصر بالله دوّم، پندیات جوانمردی، ویراسته و ترجمه و. ایوانوف (لیدن، ۱۹۵۳). درباره این کتاب نک: هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۶۲، ۳۸۳، و ۴۰۷؛ نانجی، سنت نزاری، صفحات ۲۷، ۶۵، ۸۰-۸۱، ۸۵-۸۶، و ۸۹؛ ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۰۶-۱۰۷؛ نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحات ۱۳۹-۱۴۰؛ مقدمه ایوانوف بر پندیات جوانمردی، صفحات ۱ به بعد؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحه ۲۶۸.

(۶۴). نک: پندیات جوانمردی، متن صفحات ۴۷ و ۵۶، ترجمه صفحات ۲۹ و ۳۵.

(۶۵).

، ۳۶-۳۷. pp, eugolataC citebahp1A, veoqaB dna slehtreB

و ملاحظات ایوانوف، پندیات جوانمردی، مقدمه، صفحه ۱۷.

(۶۶). مستنصر بالله دوّم، پندیات جوانمردی، متن صفحات ۳۱، ۵۷، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۹، و ۱۰۱، ترجمه صفحات ۱۹، ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱ و ۶۲.

(۶۷). همان کتاب، متن صفحات ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۹، ۶۵، ۸۶، و جاهای دیگر، ترجمه صفحات ۷، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۴۰، ۵۳ و ۵۴.

(۶۸). همان کتاب، متن صفحات ۲-۳، ترجمه صفحه ۲.

(۶۹). همان کتاب، متن صفحات ۳، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶-۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۷-۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۵-۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰-۷۱، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۹۹ و ۱۰۰-۱۰۲، ترجمه صفحات ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸-۲۹، ۳۰-۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷-۵۸، ۶۰، ۶۱ و ۶۲-۶۳.

(۷۰). همان کتاب، متن صفحات ۳۴-۳۶ و ۵۴-۵۵؛ ترجمه صفحات ۲۱-۲۲ و ۳۴.

(۷۱). همان کتاب، متن صفحات ۲، ۱۱، ۱۷، ۲۱، ۳۴، ۶۰، ۶۳-۶۴، ۷۰، ۷۸، ۸۲، و ۸۸-۸۹، ترجمه صفحات ۲، ۸، ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۳۷، ۳۹، ۴۳-۴۴، ۴۸-۴۹، ۵۱، و ۵۴-۵۵.

(۷۲). به عنوان مثال نک: خیرخواه هراتی، تصنیفات، صفحه ۱۰۸، و فصل در بیان شناخت امام، صفحه ۳۳؛ ترجمه انگلیسی به وسیله ایوانوف، صفحات ۴۹-۵۰، رساله اخیر بر اهمیت کلی و همه جانبه شناخت یگانه امام صادق زمان و حجّت او تأکید می‌گذارد.

(۷۳). ایوانوف، ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۴۰-۱۴۱؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحه ۲۶۹.

(۷۴). این تاریخ را خیرخواه هراتی در یکی از اشعار خود ذکر کرده است. نک: تصنیفات او، صفحه ۱۲۰.

(۷۵). خیرخواه هراتی، رساله در تصنیفات او، صفحات ۱-۷۵.

(۷۶). خیرخواه هراتی، رساله در تصنیفات او، صفحات ۳۵ به بعد.

(۷۷). همان کتاب، صفحه ۵۱.

(۷۸). همان کتاب، صفحات ۴۵-۴۶ و ۵۵.

(۷۹). همان کتاب، صفحات ۴۶ به بعد.

(۸۰). همان کتاب، صفحات ۳۴ و ۵۰.

(۸۱). خیرخواه در سراسر رساله و جاهای دیگر چنین نزاعهای داخلی را تأیید می‌کند. به‌عنوان مثال نک:

قطعات او در تصنیفات، صفحات ۹۴ به بعد.

(۸۲). فدائی، هدایت المؤمنین، صفحه ۱۳۵.

ص: ۸۱۹

(۸۳). عبارت مذکور را کیا به نقل از تاریخ الفی در کتاب تقطویان خود، صفحات ۳۶-۳۷، نقل کرده است.

همینطور فلسفی در زندگانی شاه عباس، جلد سوم، صفحه ۴۴. آن بخش از تاریخ الفی، که متضمن این قسمت است، به وسیله جعفر بیگ آصف خان (فت ۱۰۲۱/۱۶۱۲) نوشته شده است.

(۸۴). قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ویراسته احسان اشراقی (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰)، جلد اول، صفحات ۵۸۲-۵۸۴؛ نیز نک: هدایت، روضة الصفای ناصری، جلد هشتم، صفحات ۱۴۵-۱۴۶؛ و دهگان، کارنامه، صفحات ۵۰-۵۲.

(۸۵). خیرخواه هراتی، رساله در تصنیفات او، صفحه ۵۲. شهاب الدین شاه، خطابات، صفحات ۴۲-۴۳، حکایت می‌کند که سی و چهارمین امام، عباس شاه، نیز مجبور شد برای مدتی دور از زادگاه اجدادی خود به سر برد؛ و از این لحاظ است که وی را غریب میرزا خوانده‌اند.

(۸۶). این متأخرترین تاریخی است که در اشعار او آمده است. نک: خاکی خراسانی، دیوان، صفحه ۱۹. در ۱۹۸۵، مؤلف حاضر در دزباد به کتابی که به نظر می‌آید مجموعه کامل اشعار خاکی باشد دست یافت. با تصفح در این دستنویس، که به وسیله سید بدخشانی کتابت شده است و در ۱۹۸۵ در تملک عبد السلطان بن ملا عباس، یکی از اخلاف خاکی خراسانی، بود، مؤلف به تاریخی متأخرتر از ۱۰۵۶/۱۶۴۶ برنخورد.

(۸۷). خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۱۰، ۱۷، ۶۷، ۹۵ و ۱۰۴.

(۸۸). همان کتاب، صفحات ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۵۴، ۶۶، ۷۶ و ۱۰۱.

(۸۹). همان کتاب، صفحات ۹ و ۶۸-۶۹.

(۹۰). فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۳۶-۱۳۹.

(۹۱). برای اشارات به سازمان دعوت قاسم شاهی در طی دوره انجدان نک: پندیات جوانمردی، متن صفحات ۴۱ به بعد و ۶۲ به بعد، ترجمه صفحات ۲۵ به بعد و ۳۹ به بعد؛ ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۴۹-۵۰ و ۵۹، ترجمه صفحات ۴۹-۵۰ و ۵۹؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۴۴، ۷۶-۷۷، ۹۳-۹۴، ۱۰۱ و ۱۱۰، ترجمه صفحات ۳۷، ۷۲، ۷۸، ۹۷، و ۱۰۶؛ نیز از همو، تصنیفات، صفحات ۳، ۲۳، ۵۸ و ۱۱۳ به بعد، که در شعری سلسله مراتب دعوت را برمی شمرد، و نیز در فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۱، ۷، و ۳۲؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۱۷، ۲۴، و ۴۸-۴۹؛ نیز نک: خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۴۷، ۷۰، ۷۶، ۷۹، و ۱۱۹.

(۹۲). ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۱۱-۱۲، ۵۷، ۶۰، و ۶۲، ترجمه صفحات ۱۰-۱۲، ۵۷، ۶۰، و ۶۳؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۱۸-۱۹، ۹۸، و ۱۰۲، ترجمه صفحات ۱۲-۱۳، ۹۴-۹۵، و ۹۸؛ نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحه ۲۸، ترجمه ایوانوف، صفحه ۴۳؛ خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۹۱ و ۱۲۵-۱۲۶. عقاید نزاری در مرحله آغازین دوره انجدان، به صورتی که ابواسحاق قهستانی مطرح ساخته است، به وسیله ز. حاجی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نک:

"، ۱۹۷۵.)inatsehoQ qahsI ubA'd ervueO'l s? erpa'd enneil? eamsI enirtcoD aL", ijaH. Z.)VI siraP, ennobroS, elcyce ۳ ed tarotcod ed es? ehT

(۹۳). ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۳۷ و ۶۷، ترجمه صفحات ۳۷-۳۸؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۷۲-۷۳، ۷۳، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۷، و ۱۱۴-۱۱۶، ترجمه صفحات ۶۷-۶۹، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۳، و ۱۱۱-۱۱۲؛ و خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۴۴-۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۱۰۳، ۱۰۹، و ۱۱۸.

(۹۴). ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۱۹-۲۰ و ۶۷، ترجمه صفحات ۱۹-۲۰ و ۶۷-۶۸؛ و خیرخواه-

ص: ۸۲۰

هراتی، کلام پیر، متن صفحه ۴۶، ترجمه صفحات ۳۸-۳۹؛ نیز نک: خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۳۳، ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۱۰۶، ۱۱۵-۱۱۷، و ۱۲۴-۱۲۵.

(۹۵). ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۵۳ و ۵۸، ترجمه صفحات ۵۳-۵۴ و ۵۸؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۹۵-۹۶ و ۱۰۰، ترجمه صفحات ۹۱، ۹۶؛ نیز از همو، تصنیفات، صفحات ۱۸ به بعد.

(۹۶). نک: خیرخواه هراتی، تصنیفات، صفحات ۱-۳۵؛ و نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۱۱-۳۲؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۲۸-۴۸.

(۹۷). ابواسحاق، هفت باب، متن صفحات ۳۳ و ۵۰، ترجمه صفحات ۳۳ و ۵۰؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۵۸ و ۹۴، ترجمه صفحات ۵۲ و ۸۸؛ نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحه ۹؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۲۵-۲۶، و خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۷۲ و ۸۴.

(۹۸). خیرخواه هراتی، تصنیفات، صفحات ۲۰، ۲۶، ۵۲، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۹-۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، و ۱۲۰، و همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۱۱، ۱۳، و ۲۱-۲۲؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۲۸، ۳۰، و ۳۶-۳۷؛ و خاکی خراسانی، دیوان، صفحه ۱۸.

(۹۹). پندیات جوانمردی، متن صفحات ۴۲-۴۳، ۴۴-۴۵، و ۶۴-۶۵، ترجمه صفحات ۲۶، ۲۷-۲۸، و ۴۰؛ ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۱۷-۱۸، ۴۳، ۵۰، و ۶۴-۶۵، ترجمه صفحات ۱۷-۱۸، ۴۳-۴۴، ۵۰، و ۶۴-۶۵؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۲۶، ۶۷-۶۸، ۱۱۱-۱۱۲، و ۱۱۶، ترجمه صفحات ۲۱، ۶۳-۶۴، ۱۰۷-۱۰۸، و ۱۱۲، و همو، تصنیفات، صفحات ۳ به بعد، ۲۰، ۲۳-۲۴، ۲۶، ۵۳، ۸۶، ۱۱۸، و ۱۲۷ به بعد؛ همچنین فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۱-۲، ۶، ۱۲، ۲۱، و ۲۳؛ ترجمه ایوانوف صفحات ۱۸-۱۹، ۲۲، ۲۹، ۳۶، و ۳۸؛ و خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۸۴ و ۸۵.

(۱۰۰). خیرخواه هراتی، تصنیفات، صفحات ۱۹ و ۹۲-۹۳، و نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۲۸ و ۳۲؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۴۳ و ۴۸.

(۱۰۱). ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحه ۴۳، ترجمه صفحات ۴۳-۴۴؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۶۷-۶۸، ترجمه صفحات ۶۳-۶۴، و نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۲ و ۴-۵؛ ترجمه ایوانوف، صفحات ۱۸-۱۹ و ۲۰-۲۱.

(۱۰۲). درباره این طبقات و ویژگیهای مخصوص هر یک نک : ابو اسحاق، هفت باب، متن صفحات ۲۱-۲۲ و ۴۸، ترجمه صفحات ۲۰-۲۱ و ۴۸؛ خیرخواه هراتی، کلام پیر، متن صفحات ۴۸، ۹۲، و ۱۰۶ به بعد، ترجمه صفحات ۴۰-۴۱، ۸۶-۸۷، و ۱۰۳ به بعد؛ نیز تصنیفات او، صفحات ۲-۳، ۱۸، ۲۲، ۸۶، ۸۹-۹۰، ۹۲-۹۳، و ۱۱۶ به بعد؛ همچنین فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۶-۷، ۹، ۱۱ به بعد، ۲۹-۳۱، و ۳۲-۳۶؛ ترجمه ایوانوف صفحات ۲۲-۲۳، ۲۵-۲۶، ۲۸ به بعد، ۴۵-۴۶، و ۴۸-۵۲؛ و خاکی خراسانی، دیوان، صفحات ۸۴-۸۵.

(۱۰۳). پندیات جوانمردی، متن صفحات ۴۸ به بعد، ۶۷، ۸۱-۸۲، ۸۴، ۹۶-۹۷، و ۹۸-۱۰۰، ترجمه صفحات ۳۰ به بعد، ۴۲، ۵۱، ۵۲، ۵۹-۶۰، و ۶۱؛ نیز نک: خیرخواه هراتی، تصنیفات، صفحات ۶۸ و ۹۱، و نیز از همو، فصل در بیان شناخت امام، صفحات ۳۲-۳۳؛ ترجمه ایوانوف، صفحه ۴۹.

(۱۰۴). بهترین بحث و بررسی جدید درباره اشاعه دعوت نزاری را در شبه قاره هند در اوایل دوره بعد از الموت و دوره انجمن، می توان در نانجی، سنت نزاری، صفحات ۶۵-۹۶، یافت که مبتنی است بر ادبیات گنانی . روایات فرقه ای در شرحی که مسرا آورده است نیز منعکس است. نک:-

ص: ۸۲۱

برای بررسیهای قدیمتر درباره موضوع نک:

sh? ajohK eht fo nigirO, ilA; ۵۴- ۱. pp, I. lov: aenatcelloC ni, " htnaptaS", wonavI. W. ,
۳۶۲- ۳۵۳. pp,? aihS, retsilloH dna, ۴۴- ۴۱. pp

نیز نک: ظواهر نور علی، «حضرت پیر شمس الدین سبزواری ملتانی»؛ ج. ه. لکھانی، «پیر صدر الدین»؛ و ابو علی ا. عزیز، «پیر حسن کبیر الدین» در قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۸۳- ۸۶، ۸۷- ۹۰، و ۹۱- ۹۲؛

pp. ۲. lov, yabmoB fo setsaC dna sebirT, nevohtnE. ۲۱۷- ۲۳۰ ;

ا. یوسف علی، «خوجه» دایرة المعارف اسلام، جلد دوّم، صفحات ۹۶۰- ۹۶۲؛ و ایوانوف، «خوجه» در IES، صفحات ۲۵۶- ۲۵۷؛ و و. مادلونگ، «خوجه»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد پنجم، صفحات ۲۵- ۲۷.

(۱۰۵). نزاریان هند شجره‌های انساب) sarajahs (و فهرست پیران خود را حفظ کرده‌اند، برای نمونه نک:

علی محمد خان، مرآت احمدی، تکمله، متن فارسی، صفحه ۱۲۳؛

pp, . de ts ۱, tnattarV ajohK, inaijnaN. ۲۵۸- ۲۶۲ ;

پیرزاده، تواریخ پیر، جلد دوّم، صفحات ۲۳- ۲۴ و ۲۶۵- ۲۷۲؛

ijnaN dna, ۵۹- ۵۷. pp, sh? ajohK eht fo nigirO, ilA; ۶۷- ۶۶. pp, " acitiliamsI", wonavI. ,
۱۴۱- ۱۳۹. pp, noitidarT? ir? aziN

(۱۰۶). روایات مربوط به مرحله آغازین دعوت نزاری در هند در جنات پوری، یکی از گنان های نسبت داده شده به امام شاه، به صورت فشرده آمده است. این گنان و گنان‌های دیگر به زبان انگلیسی ترجمه شده و در مقاله و. ن. هودا، به نام «نمونه‌هایی از ادبیات ست پنته»، در ۱. lov, aenatcelloC، بویژه صفحات ۱۳۰ به بعد، آمده است.

(۱۰۷). برای اشعاری که در آنها از قاسم شاه نام برده شده و در زمره گنان‌های موسوم به گربی) (ibraG?، که منسوب به پیر شمس الدین است، آمده است نک: هودا، «نمونه‌هایی ...»، صفحات ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۳، و ۸۴.

(۱۰۸). هودا، «نمونه‌هایی ...»، صفحه ۱۳۱.

(۱۰۹). پیرزاده، تواریخ پیر، جلد دوّم، صفحات ۸۳- ۸۹، و چونارا، نورمبین، صفحات ۴۹۵ به بعد.

(۱۱۰). هودا، «نمونه‌هایی ...» صفحات ۱۰۶، ۱۱۴، و ۱۳۱. بنابر گفته شهاب الدین شاه، خطابات، صفحات ۱۹- ۲۰ و ۴۲، صدر الدین از اعقاب محمد بن اسماعیل بود و اسلام شاه او را از سبزواری، خراسان، به هند گسیل داشت.

(۱۱۱). نک:

noswoD dna toille dna, ۱۶- ۱۴. pp, aidnI nrehtroN ni a? waD il? iamsI, inadmaH. ,
۴۹۷- ۴۸۳. pp, I. lov, aidnI fo yrotsiH

(۱۱۲). عبد الحق دهلوی، اخبار الاخیار (دهلی، ۱۸۹۱)، صفحات ۲۰۴-۲۰۵.

(۱۱۳). نک:

pp,)۱۹۳۶(۱۲, SN, SARBBI, " tarjuG ni hahS mamI fo tceS ehT", wonavI. W; ۵۱- ۵۰ .۳۴
dna

نیز نک: پیرزاده، تواریخ پیر، جلد دوّم، صفحات ۹۹-۱۰۱.

ص: ۸۲۲

(۱۱۴).

p,)۱۹۶۰, wonkcuL. de desiveR(senirhS dna stniaS sti, msifuS, nahbuS. A nhoJ. ۳۵۹ .

(۱۱۵). مفصلترین شرح درباره امام شاه و فرقه ای که به نام او نامیده شده است در کتاب منازل الاقطاب، که به زبان فارسی است، آمده است. این کتاب منبع اصلی ایوانوف در بررسی تفصیلی اش از موضوع در مقاله «فرقه امام شاه در گجرات»، صفحات ۱۹-۷۰، بوده است. نیز نک: پیرزاده، تواریخ پیر، جلد دوّم، صفحات ۱۰۳-۱۰۸ و ۱۲۱-۱۲۶؛ و

pp, . de ts ۱, tnattarV ajohK, inaijnaN .۲۱۵-۲۲۶ ;

چونارا، نور مبین، صفحات ۵۰۸ به بعد؛ عبد الحسین نانجی، «سید امام شاه»، در قهرمانان بزرگ اسماعیلی، صفحات ۹۳-۹۴؛ و. ایوانوف، «امام شاه»، در IES، صفحه ۱۶۷؛ و فیضی، «امام شاه»، در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد سوّم، صفحه ۱۱۶۳.

(۱۱۶). شرح این دیدار در جنات پوری، گنانی که به امام شاه نسبت داده شده، آمده است. ترجمه آن نیز در هودا، «نمونه ایی ...»، صفحات ۱۲۲-۱۳۷، یافت می شود. متن اصلی این گنان به زبان گجراتی و به رسم الخط خوجکی در ۱۹۰۵ در بمبئی چاپ شده است.

(۱۱۷). خیرخواه هراتی، رساله در تصنیفات او، صفحات ۵۴ و ۶۰-۶۱.

(۱۱۸). درباره این قیام امام شاهی نک: علی محمد خان، مرآت احمدی، متن فارسی، جلد اوّل، صفحات ۳۲۰-۳۲۴؛ ترجمه لکهند والا، صفحات ۲۸۶-۲۸۹؛ و ایوانوف، «فرقه امام شاه»، صفحات ۵۲-۵۴. نیز نک:

pp, ۲. lov, yabmoB fo setsaC dna sebirT, nevohtnE .۱۵۰ - ۱۵۷ .

(۱۱۹). درباره گروههای مختلف مومنا) anm ?oM (و تاریخشان نک: م. نور محمد،

hkiy? ahsaM, m? ih? arbI. M;)۱۹۳۶, yabmoB(sahihtI onmoK nimoM? il? i? amsI fo
setsaC dna sebirT, nevohtnE; (۱۹۵۳/ ۱۳۷۲, yabmoB) atirahcnawij un- ithsihC milsuM,
arsim dna, ۶۴- ۶۲. pp, ۳. lov dna, ۱۵۷- ۱۵۵. pp, ۲. lov, yabmoB. ۱۰۷- ۱۰۳. pp,
seitinummoC

(۱۲۰).

pp, seitinummoC milsuM arsiM osla ees; ۶۳. p, noitidarT? ir? aziN, ijnaN .۶۴ -۶۵ .

(۱۲۱).

fo cituenomeH a sdrawoT", sih osla dna, ۱۳۰- ۹۹. pp, noitidarT? ir? aziN, ijnaN ni malsI
ot sehcaorppA ni," thguohT iliamsI ni sevitarran rehtO dna cin? a'ruQ osla ees; ۱۷۳-
۱۶۴. pp,)۱۹۸۵, noscuT(mitraM. C drahciR. de, seidutS suoigileR. ۴۰- ۱۹. pp
yllaicepse," htnaptaS", wonavI

(۱۲۲). نک: ۱۴۵- ۱۴۴. ijnaN ,aziN ?ir ?noitidarT ,pp

بخش مربوط به اوتار دهم، که در تحریر منسوب به پیر صدرالدین آمده است، از تحریر منسوب به شمس الدین بلندتر
ولی از روایت امام شاه کوتاهتر است . این بخش در هودا، «نمونه‌هایی ...»، صفحات ۱۱۲ - ۱۱۵، به انگلیسی ترجمه
شده است. تمام روایت منسوب به امام شاه که امام شاهیان آن را حفظ کرده اند در رساله گلشن خاکی نقل و به انگلیسی
ترجمه شده است.

odnI fo sihasS mamI dna siliamsI ihtnaptas eht fo ar? atavA asaD ehT". ۴۷۸- ۶۲. pp, -
)۱۹۷۲, yisrevinU dravraH, siseht. D. hP(," natsikaP

(۱۲۳). به عنوان مثال نک:

attuclaC(lagneB laveideM dna tneicnA ni msivansiaV fo ydutS A, ijrehkuM. C. S ,

. . ۱۱۶ ff (۱۹۶۶), pp. ۲۰۷-۲۱۹; J. G. Adams, *UcertsiV yltraE fo stcepsA, adnoG*. pp. ۱۹۵۴, pp. ۱۲۴ ff (۱۹۶۴), pp.

(۱۲۴). نک: عارف تامر، «فروع الشجره»، صفحات ۵۸۷ به بعد، و نیز از همو، الامامه، صفحات ۲۰۰ به بعد.

(۱۲۵). درباره منشأ و تحول اسماعیلیه نزاری در منطقه جیحون علیا، نک: تاریخ بدخشان، ویراسته ا. ن.

بلدیرف (لنینگراد، ۱۹۵۹)، صفحات ۲۲۷ به بعد و ۲۳۴ به بعد، و پژوهشهایی چند از آکساندر سمنوف، از جمله:

"۲۱" *itsalbo ziI hkiunzoigiler ynavorev hkiksnanhguhS votiliamsI dna*, pp. ۵۲۳-۵۶۱, *iiigoloehkrA yeletibuiL akhzurK. tsekruT ilokotorP, " ananhguhS ayirotsI"*. pp. ۱-۲۴, *tnekhsaT* ۱۹۱۷))

نیز نک: و. بارتولد، گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹)، صفحات ۳۲۶ به بعد؛ و. بارتولد و دیگران، «بدخشان»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد اول، صفحات ۸۵۱-۸۵۴، و. مینورسکی، «شغنان»، دایرة المعارف اسلام، جلد چهارم صفحات ۳۸۹-۳۹۱، که در آنجا منابع روسی برشمرده شده است.

(۱۲۶). فرشته، تاریخ فرشته، ویراسته ج. بریگز (بمبئی، ۱۸۳۲)، بویزه جلد دوم، صفحات ۲۱۳-۲۳۱، و ویرایشهای بعدی (کاونپور، ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴)، جلد دوم، صفحات ۱۱۰-۱۱۸؛ (نوال کیشور، بدون تاریخ)، جلد دوم، صفحات ۱۱۰-۱۱۸؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان

. . ۲۱۶ ff (۱۸۲۹), *nodnoL(sggirB. J. rt, aidnI ni rewoP nadomohaM eht fo esiR eht fo yrotsiH*. pp. ۳, lov, ۱۸۲۹

جان بریگز (۱۷۸۵-۱۸۷۵)، بخش مربوط به شاه طاهر را از ترجمه تقریباً کامل خود از تاریخ فرشته حذف کرده و تنها در قسمت مربوط به برهان نظام شاه اشاراتی به میانجیگریهای سیاسی شاه طاهر شده است. قبلاً جانانان اسکات (۱۷۵۴-۱۸۲۹) ترجمه ناقصی از این کتاب تحت عنوان (۱۷۹۴, *yrubswerhS (nakkeD fo yrotsiH* , s'athsireF به عمل آورده بود، اما وی نیز بخش مربوط به شاه طاهر را حذف و تنها در جلد اول، صفحات ۳۶۳ به بعد، اشاراتی به خدمات سیاسی شاه طاهر دارد. قدیمترین مرجعی که به شاه طاهر اشاره دارد. تحفه سامی، از سام میرزا، ویراسته وحید دستگردی (تهران، ۱۳۱۴ / ۱۹۳۶)، صفحه ۲۹؛ ویراسته ر. همایونفرخ (تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸)، صفحات ۴۳-۴۴، است که کتابی در شرح احوال شاعران است و به سال ۹۵۷ / ۱۵۵۰ به خانه یکی از پسران شاه اسماعیل صفوی، که معاصر شاه طاهر بوده، نگارش یافته است. از شاه طاهر و پسرانش در چند اثر، که اندکی زودتر از تاریخ فرشته نوشته شده، نیز نام برده شده است، از آن جمله نک: عبد القادر بدآونی، منتخب التواریخ، ویراسته احمد علی و دیگران (کلکته، ۱۸۶۴-۱۸۶۹)، جلد اول، صفحات ۴۸۲-۴۸۸ و ۴۹۰-۴۹۱؛ ترجمه انگلیسی تحت همین عنوان به وسیله جورج س. ا. رنکینگ و. ه. لو (کلکته، ۱۸۸۴-۱۸۹۸)، جلد اول، صفحات ۶۲۴-۶۳۲ و ۶۳۵-۶۳۶؛ علی بن عزیز طباطبا، برهان مآثر (حیدرآباد، ۱۹۳۶)، صفحات ۲۵۱-۲۷۰، ۲۷۴ به بعد، ۲۸۱ به بعد، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۱۴.

۳۲۴ - ۳۲۶، ۳۳۸ - ۳۳۹، ۳۶۱، ۳۸۱، ۴۳۳، ۴۴۸ - ۴۵۰، ۴۵۲ - ۴۵۴، ۵۰۲ - ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۲۵، ۵۵۷، ۵۸۴: ترجمه
مختصر انگلیسی تحت عنوان

ni, giaH yelesoW. rt, raganadamhA fo sgniK? ih? ahS m? aziN eht fo yrotsiH ehT,
)۱۹۲۱(۵۰ dna, . ff ۲۱۷, . ff ۱۹۷, ۱۸۸- ۱۷۷, ۱۶۷- ۱۶۶. pp, (۱۹۲۰) ۴۹, yrauqitnA naidnI. pp,
(۱۹۲۳) ۵۲ dna, ۳۵- ۳۴. pp, (۱۹۲۲) ۵۱ dna, ۲۳۲- ۲۳۱, ۲۳۰- ۲۲۹, ۱۹۶, ۳۰, . ff ۱. pp

ص: ۸۲۴

dna ۳۵ ۲۵۹ ;

طباطبا در خدمت نظام شاهیان بود و در ۱۵۹۲ / ۱۰۰۰ شروع به نوشتن تاریخ خود به تقاضای برهان نظام شاه دوم کرد؛ امین احمد رازی، هفت اقلیم، جلد سوم، صفحات ۲۰۳ - ۲۰۷؛ و شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد دوم، صفحات ۲۳۴ - ۲۴۰. تألیفات بعدی جزئیاتی بر اطلاعات مندرج در آثار فرشته، طباطبا، و شوشتری نمی افزایند؛ نک: عبد الباقی نهبانندی، مآثر رحیمی، جلد دوم، صفحات ۴۱۳ - ۴۱۴؛ خافی خان، منتخب اللباب، ویراسته کبیر الدین احمد و دیگران (کلکته، ۱۸۶۰ - ۱۹۲۵)، جلد سوم، صفحات ۱۶۲ - ۱۸۲؛ میر عبد الرزق، بهارستان سخن، ویراسته س . عبد الوهاب بخاری (مدرس، ۱۹۵۷)، صفحات ۴۰۳ - ۴۰۶؛ آذر، آتشکده، چاپ بمبئی، صفحات ۲۳۸ - ۲۳۹، چاپ تهران، صفحات ۲۳۹ - ۲۴۰؛ هدایت، ریاض العارفین، صفحات ۱۶۰ - ۱۶۱؛ معصوم علی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۱۳۳ - ۱۵۰؛ شهاب الدین شاه، خطابات، صفحات ۴۰ - ۴۱، و فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۱۹ - ۱۳۲ که شاه طاهر را با محمد بن اسلام شاه، سی و یکمین امام قاسم شاهی، به هم آمیخته است. از منابع دست دوم، باید یاد کنیم از:

p, IES, " rih? aT" sih osla; . ff ۵۷. pp, " siliamsI eht fo hcnarB nettogroF A", wonavI. pp, .
)۱۹۳۹(۲, yrauqitnA naidnI weN, " nacceD eht fo rih? aT h? ahS", niasoH. H; ۵۶۰, ۴۷۳-
۴۶۰.

که در بزرگداشت نامه سردنيسن راس به نام

S. de, ssoR nosineD. E riS ot detneserP seidutS nainarI dna naidnI fo omuloV A, ۱۶۰- .
۱۴۷. pp,)۱۹۳۹, yabmoB(edoG. K. P dna ertaK. M

از نو چاپ شده است؛ معصوم ر. کاظمی «شاه طاهر الحسينی»، مجله هندوایرانیکا، ۱۸ (۱۹۶۰)، صفحات ۴۱ - ۴۹؛

pp,)۱۹۶۶, ihleD(ragandamhA fo modgniK ehT. mayhS. R-; ۳۹۲ . ۶۳ - ۶۴، ۶۶، ۷۲ - ۷۶ ،
dna ۳۸۰- ۳۷۹، ۳۶۸، ۹۴- ۹۳، . ff ۸۷، ۸۴، ۸۳- ۸۰

عارف تامر، «ظاهر شاه النزاری اللموتی»، الدراسة الادبیة (الجامعة اللبنانیة)، ۱ (۱۹۵۹)، صفحات ۸۳-۹۳؛ نیز از همو، الامامه، صفحات ۲۰۲-۲۰۸؛ غالب، اعلام، صفحات ۳۲۱-۳۲۲، و صفا، تاریخ ادبیات، جلد پنجم، بخش دوّم، صفحات ۶۶۲-۶۷۰. نیز نک: شارل ریو، فهرست نسخ خطی فارسی در موزه بریتانیا (لندن، ۱۸۷۹-۱۸۸۳)، جلد اوّل، صفحات ۳۹۳-۳۹۶؛

. ۲۷۱-۲۷۵. pp, oiB, alawanooP dna, ۷۴۱-۷۴۰. pp, I. lov, erutaretiL naisreP, yerotS.

(۱۲۷). نک: به چند اثر زیر از ایوانوف:

pp, " siliamsI eht fo hcnarB nettogroF A"; ۴۰۶-۴۰۳. pp, " eergideP citiliamsI nA", oiB, .
alawanooP dna, ۱۶۷-۱۶۶. pp, erutaretiL iliamsI; ۱۱۲-۱۱۱. pp, ediuG; ۷۹-۷۰. ۲۸۱

(۱۲۸). عارف تامر، «فروع الشجرة»، صفحات ۵۹۷-۵۹۸؛ نیز از همو، الامامه، صفحات ۲۰۸-۲۱۶.

(۱۲۹). درباره نزار دوّم نک: شهاب الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۳؛ فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۴۰-۱۴۱؛ عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۵؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۲۰-۳۲۲؛ نیز از همو، اعلام، صفحات ۵۷۳-۵۷۴؛ ایوانوف، «قبور بعضی از امامان اسماعیلی ایران»، صفحات ۵۶-۵۹، که مقبره نزار را در کهک وصف می کند. و نیز از همو، ادبیات اسماعیلی، صفحه ۱۴۸؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۳۵-۳۳۶، که مطالبش مبینی بر گفتار ایوانوف است؛ پورجوادی و ویلسن، «اسماعیلیان -

ص: ۸۲۵

۲۶۹

و نعمت اللهیان»، صفحات ۱۱۶-۱۱۷؛ و یوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۸۱-۲۸۲.

(۱۳۰). نک: شهاب الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۳؛ و احمد علی خان وزیر، جغرافیای کرمان، ویراسته م. ا.

باستانی پاریزی (تهران، ۱۳۵۳/۱۹۷۴)، صفحات ۱۵۷ و ۱۹۹، که تألیفی است مهم درباره جغرافیای تاریخی کرمان که در ۱۲۹۱/۱۸۷۴ نوشته شده و نخست در فرهنگ ایران زمین، ۱۴ (۱۳۴۵-۱۳۴۶/۱۹۶۶-۱۹۶۷)، صفحات ۵-۲۸۶، به چاپ رسیده است. برای فعالیت نزاریان در کرمان و نواحی همجوار در دهه های بعد، نک: محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، ویراسته ن. د.

میکلوخو- مکلای (مسکو، ۱۹۶۰-۱۹۶۶)، جلد اول، صفحات ۴۳۸ و ۵۴۹ به بعد؛ ویراسته محمد ریاحی (تهران، ۱۳۶۴/۱۹۸۵) جلد اول، صفحات ۲۸۳ و ۳۵۶ به بعد.

(۱۳۱). منابع فرقه‌ای مطلب خاصی درباره این امام روایت نمی‌کنند. نک: فدایی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۴۱-۱۴۲ عارف تامر، الامامه، صفحات ۲۲۵-۲۲۶؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۲۳-۳۲۵، و نیز از همو، اعلام، صفحات ۱۵۹-۱۶۰.

(۱۳۲). احمد علی خان وزیری، تاریخ کرمان، ویراسته محمد ابراهیم باستانی پاریزی (ویرایش دوم، تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳)، صفحه ۵۴۲.

(۱۳۳). وزیری، تاریخ، صفحه ۵۴۳. منابع فرقه‌ای فقط بعضی مطالب افسانه‌ای و تفصیلاتی که از جنبه تاریخی متناقض است درباره امام حسن علی ذکر کرده‌اند. نک: شهاب الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۳، که می‌گوید که نادر شاه این امام را مورد آزار قرار داد و سپس او را کور کرد. فدائی نیز در هدایت المؤمنین، صفحات ۱۴۲-۱۴۳، همین را تکرار می‌کند؛ نیز نک: عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۶؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۲۶-۳۲۸؛ و اعلام، صفحات ۲۲۰-۲۲۱.

(۱۳۴). نک: شهاب الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۳؛ فدائی، هدایت المؤمنین، صفحه ۱۴۳؛ عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۶؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۲۹-۳۳۰؛ از همو، اعلام، صفحات ۴۳۰-۴۳۱، که می‌گوید امام قاسم علی با یکی از دختران شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۵/۱۷۲۲-۱۷۳۲) ازدواج کرد.

(۱۳۵). مفصل‌ترین شرح درباره این امام در تاریخ کرمان وزیری، صفحات ۵۴۳-۵۶۵، آمده است. نیز نک:

از همو، جغرافیای کرمان، صفحات ۷۲؛ ۸۱، ۸۶، و ۱۵۷. دیگر مورخان دوره زند و قاجار اشارات مختصرتری به امام ابو الحسن دارند. نک: ذیلی که میرزا عبد الکریم بن علی رضا شریف بر تاریخ گیتی گشای محمد صادق نامی نوشته است، ویراسته سعید نفیسی (تهران، ۱۳۱۷/۱۹۳۸)، صفحه ۳۲۷؛ ویراسته عزیز الله بیات (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صفحات ۹۷-۹۸؛ علیرضا بن عبد الکریم شیرازی، تاریخ زندیه، ویراسته ا. بیر (لیدن، ۱۸۸۸)، صفحات ۵۲-۵۶؛ ویراسته غلامرضا ورهرام (تهران، ۱۳۶۵/۱۹۸۶)، صفحات ۷۴-۷۷، که مبتنی است بر ویرایش بیر؛ محمد هاشم آصف رستم الحکما، رستم التواریخ، ویراسته محمد مشیری (تهران، ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، صفحات ۳۷۸ و ۴۱۵؛ ه دایت، روضة الصفای ناصری، جلد نهم، صفحات ۲۵۰، ۲۵۲، و ۲۵۵؛ محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، (تهران، ۱۲۹۸-۱۳۰۰/۱۸۸۱-۱۸۸۳)، جلد سوم، صفحات ۵۳-۵۴، و حسن فسایی، فارسنامه ناصری، جلد اول، صفحه ۲۳۲؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان

؛ ۳۷-۳۸. H. rt, eluR r? aj? aQ rednu aisreP fo yrotsiH. ۳۷-۳۸, kroY weN(essuB. pp,

شهاب الدین شاه، خطابات، صفحه ۴۳، تنها نام این امام را به عنوان باقر شاه ذکر می‌کند، و حال آنکه دیگر منابع فرقه‌ای جزئیات درخور اعتمادی درباره وی ذکر نمی‌کنند و اخباری را که در تواریخ فارسی آمده است روایت نمی‌کنند. نک: هودا، «نمونه‌هایی...» صفحه ۱۱۱؛ فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۴۳-۱۴۴؛ چونارا، نور مبین، صفحات ۵۶۰ به بعد؛ عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۷؛ غالب،

تاریخ، صفحات ۳۳۱-۳۳۲، و نیز اعلام او، صفحات ۳۹۲-۳۹۳. نیز نک: ملکم، تاریخ ایران، جلد دوم، صفحات ۱۰۹-۱۱۰؛ ترجمه حیرت، جلد دوم، صفحه ۴۱۶؛ مقدمه سر ه. جان بریجز بر ترجمه انگلیسی اش از مآثر سلطانیه عبد الرزاق دنبلی، که به نام

(۱۸۳۳، nodnoL(srajaK eht fo ytsanyD ehT

به چاپ رسانیده است، صفحه ۱۲۳؛

de dr ۳(aisreP fo yrotsiH A sih osla; ۶۸. p, aisreP ni seliM dnasuohT neT, sekyS. ۲۸۵- ..
۲۸۴. pp, ۲. lov,)۱۹۳۰, nodnoL

براون، تاریخ ادبیات ایران در عصر جدید، صفحه ۱۴۸؛ عباس فیض، خلاصه المقال (قم، ۱۳۳۰ / ۱۹۵۱)، صفحات ۵۵۲-۵۵۳؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۳۳۶؛ دهگان، کارنامه، صفحات ۴۰-۴۲؛ محمود کرمانی، تاریخ مفصل کرمان (۱۳۵۰ / ۱۹۷۱)، صفحات ۲۱۵-۲۲۷؛ م. روشن ضمیر.

سلسله زندیه (به آلمانی، هامبورگ، ۱۹۷۰)، صفحات ۱۰۵-۱۰۶؛ پورجوادی و ویلسن، «اسماعیلیان و نعمت الهیان»، صفحات ۱۱۹-۱۲۱؛

pp,)۱۹۷۹, ogacihC(dnaZ nahK miraK, yrreP. R nhøj. ۱۳۵-۱۳۶;

مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران (تهران، ۱۳۴۷-۱۳۵۰ / ۱۹۶۸-۱۹۷۱)، جلد اول، صفحات ۳۷-۳۸، و

p, I. lov, RIE, "? it? allahaM nahK nasaH- l'ubA", essuB. H ۳۱۰ .

(۱۳۶). درباره احیای طریقه نعمت الهی در ایران و تجدید رابطه میان این طریقه صوفیه با امامان نزاری نک: وزیری، تاریخ، صفحات ۵۵۶-۵۶۰؛ معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۱۷۰-۱۹۲؛ پورجوادی و ویلسن، سلاطین عشق، صفحات ۹۳-۱۳۵، که منابع نعمت الهی بیشتری را ذکر می‌کنند؛

ruN neinarI omsifuoS ud ert? iam nu'd elleutirips edoht? eM aL, sariM ed lehciM, ۳۳-
۲۱. pp,)۱۹۷۳, siraP(hahS- ilA

و م. همایونی، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت الهیّه (تهران، ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹)، صفحات ۳۶-۷۴.

(۱۳۷). نک: ایوانوف، «قبور برخی از امامان اسماعیلی ایران»، صفحات ۶۰-۶۱، قبری که به امام ابو الحسن نسبت داده می‌شود هنوز دست نخورده در یکی از حجره‌های مشتاقیه باقی مانده است، اما مقبره خویشان و بستگان این امام، که در

نزدیکی مشتاقیه قرار داشته است و به گزارش ایوانوف که وی در ۱۹۳۷ از آنجا دیدن کرده بود، در ۱۹۷۵ که نگارنده از کرمان دیدن کرد دیگر وجود نداشت. امام ابو الحسن مردی دانشمند و از دوستداران صوفیه بود. و از هنرمندان محلی نیز حمایت می‌کرد.

نگارنده نسخه‌ای از دیوان شاعر معروف ایران، حافظ، با چند مینیاتور از دوره زندیه را دیده است که برای کتابخانه خصوصی این امام کتابت و تذهیب شده بوده است.

(۱۳۸). محمد تقی لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ؛ تاریخ قاجاریه، (تبریز، ۱۳۱۹ / ۱۹۰۱)، جلد اول، صفحه ۳۲؛ ویراسته محمد باقر بهبودی (تهران، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵)، جلد اول، صفحه ۷۰؛ از این پس به صورت قاجاریه بدان ارجاع خواهیم داد.

(۱۳۹). درباره شاه خلیل الله سوم نک: هدایت، روضة الصفای ناصری، جلد نهم، صفحات ۵۵۱-۵۵۳؛ لسان الملک، قاجاریه، چاپ تبریز، جلد اول، صفحه ۱۳۴؛ ویراسته بهبودی، جلد اول، صفحات ۲۹۲-۲۹۴؛ اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، جلد سوم، صفحه ۱۱۶؛ نیز از همو، صدر التواریخ، ویراسته محمد مشیری (تهران، ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰)، صفحه ۸۴؛ شهاب الدین شاه، خطابات، صفحات ۴۳-۴۴؛ فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۴۴-۱۴۵؛ چونارا، نور مبین، صفحات ۵۷۰ به بعد؛ عارف تامر، الامامة، صفحه ۲۲۷؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۳۳-۳۳۴، و نیز از همو، اعلام، صفحات ۲۸۷-۲۸۸.

ص: ۸۲۷

ما قبلا اشارات سیاحان معاصر اروپایی همچون روسو و فریزر را به شاه خلیل الله نقل کردیم. نیز نک:

erutaretiL naisreP fo yrotsiH A, enworB; ۱۹۲- ۱۹۱. pp, aisreP fo yrotsiH, nostaW; ۱۴۸. p, somiT nredoM ni

فیض، خلاصه المقال، صفحات ۵۵۳-۵۵۶؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۳۳۷؛

۵۵-۵۶. H. raglA. noigileR, dna noigileR, narI ni etatS dna noigileR, yelekreb(۱۹۰۶- ۱۷۸۵,)۱۹۶۹, pp,

و بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد اول، صفحات ۴۸۶-۴۸۷.

(۱۴۰). درباره این سادات نعمت الهی که جد مادری و دایی آقا خان اول بوده اند نک: شیروانی، بستان السیاحة، صفحه ۵۳۰؛ معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۱۹۰، ۲۰۹، و ۲۶۳-۲۶۴، و پورجوادی و ویلسن، «اسماعیلیان و نعمت اللهیان»، صفحات ۱۲۱-۱۲۳.

(۱۴۱). نک: مسعود میرزا ظل السلطان، سرگذشت مسعودی (تهران، ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷)، صفحه ۱۹۷. درباره نظریه و سیاست دینی فتحعلی شاه نک: الگار، دین و دولت در ایران، صفحات ۵-۷۲.

(۱۴۲). حسن علی شاه، آقا خان اول، سرگذشتی از خود نوشته است به نام عبرت افزا که در آن حوادث ایام جوانی خود و مقابله اش را با حکومت قاجاریه در ایران، که منجر به مهاجرت و سکوت همیشگی او در هند بریتانیا گشت، شرح داده است. عبرت افزا در ۱۲۷۸ / ۱۸۶۲ در بمبئی به صورت چاپ سنگی منتشر شد، و سپس حسین کوهی کرمانی آن را با اغلاط بی‌شمار در تهران (در ۱۳۲۵ / ۱۹۴۶) چاپ کرد. نیز م. ساعی آن را در کتاب آقا خان محلاتی و فرقه اسماعیلیه (تهران، ۱۳۲۹ / ۱۹۵۰)، صفحات ۲۵-۶۸، آورده است. یک ترجمه گجراتی از این کتاب بلافاصله پس از چاپ اول آن در هند انتشار یافت. مطابق راهنمای ادبیات اسماعیلی ایوانوف، صفحه ۱۱۴، و نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحات ۱۴۸-۱۴۹، کتاب عبرت افزا را در حقیقت میرزا احمد وقار شیرازی (فت ۱۲۹۸ / ۱۸۸۱)، پسر شاعر معروف، وصال شیرازی، که در ۱۲۶۶ / ۱۸۵۰، در هند مدت کوتاهی در نزد امام به سر برده بود، از جانب آقا خان تألیف کرده بوده است؛ نیز نک: م. نوایی، خاندان وصال شیرازی (تهران، ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶)، صفحات ۵۶ به بعد و ۷۴. فدائی خراسانی بخش بزرگی از هدایت المؤمنین خود را، صفحات ۱۴۶-۱۷۶، به آقا خان اول و کارهای او اختصاص داده است. بخشهایی که در هدایت المؤمنین درباره آقا خان ها آمده است از قرار معلوم بیشتر در حوالی سال ۱۳۲۸ / ۱۹۱۰ به وسیله موسی خان بن محمد خان خراسانی که در ۱۹۳۷ در یونا درگذشت، نوشته شده و بر متن اصلی کتاب فدائی افزوده شده است. موسی خان و پدرش در خدمت آقا خان اول و اخلاف او بودند. نک: نقد و بررسی فرهاد دفتری از هدایت المؤمنین، در نشر دانش (خرداد- تیر ۱۳۶۳ / ژوئن- ژوئیه ۱۹۸۴)، صفحات ۳۲-۳۷. شهاب الدین شاه، نوه ارشد آقا خان اول، که خطابات خود را در بمبئی در بخش اخیر امامت جدش نوشت. تنها از این امام نام می برد، صفحات ۴۴ و ۴۵. برای ملاحظات دیگر مؤلفان اسماعیلی درباره آقا خان اول، نک: چونارا، نور مبین، صفحات ۵۸۳-۶۲۳؛ عارف تامر، الامامه، صفحه ۲۲۸؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۳۵-۳۳۸؛ از همو، اعلام، صفحات ۲۱۴-۲۱۹. نیز نک: واتسن، تاریخ ایران، صفحات ۳۳۱-۳۳۴؛ سایکس، ده هزار مایل، صفحات ۶۹-۷۰؛

. . ۲۵-۵۹. M ijoroaN; aisamuD. A feirB A, nahK agA eht fo yrotsiH yabmoB(۱۹۰۳, pp,

۶۶-۹۵; siH dna nahK agA ehT sih osla; srotsecnA yabmoB(۱۹۳۹, pp,

فیض، خلاصه المقال، صفحات ۵۵۶-۵۶۱؛ محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار (تهران، ۱۳۷۷-۱۳۹۷ / ۱۹۵۷-۱۹۷۷)، جلد سوّم، صفحات ۶۶۲-۶۷۲؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد اول،-

ص: ۸۲۸

صفحات ۳۵۴-۳۵۸؛ ح. محبوبی اردکانی، «آقا خان محلاتی»، دانشنامه ایران و اسلام، جلد اول صفحات ۱۱۱-۱۱۲؛ ه. ا. ر. گیب «آقا خان» در دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد اول، صفحه ۲۴۶؛ حامد آلگار، «محلاتی، آقا خان»، دایرة المعارف اسلام، ویرایش جدید، جلد پنجم، صفحات ۱۲۲۱-۱۲۲۲، و نیز از همو «آقا خان اول محلاتی» دانشنامه ایرانیکا، جلد دوّم، صفحات ۱۷۰-۱۷۲. تواریخ دوره قاجار و منابع جدید، که بویژه به فعالیتهای سیاسی آقا خان اول در ایران مربوط می شود، بعدا ذکر خواهد شد.

(۱۴۳). آقا خان محلاتی، حسن علی شاه، عبرت افزا، ویراسته کوهی کرمانی، صفحه ۷؛ ارجاعات بعدی ما به عبرت افزا صرفا به این چاپ خواهد بود؛ لسان الملک، قاجاریه، چاپ تبریز، جلد اول، صفحه ۲۵۲؛ ویراسته بهبودی، جلد دوّم،

صفحه ۱۵۸؛ اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، جلد سوم، صفحه ۱۶۱؛ و احمد میرزا عضد الدوله، تاریخ عضدی، ویراسته ح. کوهی کرمانی (تهران، ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹)، صفحات ۹ و ۶۹؛ ویراسته عبدالحسین نوائی (تهران، ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶)، صفحات ۲۱-۲۲، ۱۲۷، ۳۱۰، و ۳۱۹.

(۱۴۴). حکومت آقا خان در کرمان و برخورد نظامی بعدی او با قاجاریه در عبرت افزار، بویژه صفحات ۹-۵۶، به تفصیل آمده است و جریان حوادث را از دید آقا خان بیان می کند. همین رویدادها، که به عنوان عملیات شورشی از آنها یاد شده است، در تعدادی از تاریخهای دوره قاجاریه نیز آمده است.

بخصوص نک: هدایت، روضة الصفاى ناصرى، جلد دهم، صفحات ۱۶۹، ۲۴۹-۲۵۳، و ۲۵۹-۲۶۱؛ لسان الملک، قاجاریه، چاپ تبریز، جلد دوم، صفحات ۲۹۱، ۳۳۱، ۳۳۸-۳۴۱، ۳۴۲-۳۴۳، و ۳۴۴؛ ویراسته یهودی، جلد دوم، صفحات ۲۴۸، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۵۰-۳۵۶، ۳۵۸-۳۶۰، و ۳۶۴؛ اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، جلد سوم، صفحات ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۷۵-۱۷۶، و ۱۷۷؛ و از همو، مرآت البلدان ناصری (تهران، ۱۲۹۴-۱۲۹۷ / ۱۸۷۷-۱۸۸۰) جلد اول، صفحات ۵۳۹، ۵۷۰، ۵۷۸، و ۵۷۹؛ ویراسته پ. نوری علاء و م. سپانلو (تهران، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵) جلد اول، صفحات ۶۲۳، ۶۵۳، ۶۶۱، و ۶۶۲؛ نیز نک: محمد جعفر خورموجی، حقائق الاخبار ناصری، ویراسته حسین خدیو جم (چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴)، صفحات ۲۵ و ۲۸-۳۱؛ وزیر، تاریخ، صفحات ۶۰۲-۶۰۴ و ۶۰۸-۶۱۳؛ نیز از همو، جغرافیای تاریخی، صفحات ۶۴، ۶۶، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۲۴، ۱۶۲-۱۶۳، و ۱۹۱؛ و یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، ویراسته م. ا. باستانی پاریزی (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴ / ۱۹۷۵)، صفحات ۷۲-۸۲ که در اصل در فرهنگ ایران زمین، ۱۲ (۱۳۴۳ / ۱۹۶۴)، چاپ شده بود، صفحات ۲۴-۳۰. از میان کارهای مورخان و نویسندگان جدید ایران که بدین موضوع پرداخته اند می توان یاد کرد از: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، (چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹)، صفحات ۲۵۱-۲۵۸؛ اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران (تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸)، صفحات ۳۳۲-۳۵۰؛ و م. ا. باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم (تهران، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵)، صفحات ۳۰۵-۳۲۳، ۳۳۷-۳۴۲، ۳۴۵-۳۴۶، و ۳۶۶. نیز نک: ظواهر نور علی، «آقا خان اول و بریتانیاییها، ۱۸۳۸-۱۸۶۸» (رساله فوق لیسانس، دانشگاه لندن، ۱۹۶۴)؛

fo tnomhsilbatsE eht dna? it? allahaM n? ahK? ahg? A eht fo tloveR ehT", oobE aidaN"
aidnI ni etam? ami? ir? aziN eht

(رساله فوق لیسانس، دانشگاه ویکتوریای منچستر، ۱۹۷۹)، و حامد آگاز، «شورش آقا خان محلاتی و انتقال امامت اسماعیلی به هند»، در مجله مطالعات اسلامی، ۲۹ (۱۹۶۹)، بویژه صفحات ۶۱-۸۱، این بهترین شرح مطلب در روزگار جدید است.

ص: ۸۲۹

(۱۴۵). حبیب اله قاننی، دیوان (بمبئی، ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴)، صفحات ۵۴-۵۵؛ ویراسته محمد جعفر محبوب (تهران، ۱۳۳۶ / ۱۹۵۷)، صفحات ۱۸۰-۱۸۱.

(۱۴۶). آقا خان محلاتی، عبرت‌افزا، صفحه ۲۳-۲۴. فیروز میرزا فرمانفرما، که جانشین آقا خان در حکومت کرمان شد و در عملیات بم شرکت داشت، از این حادثه در سفرنامه کرمان و بلوچستان خود، ویراسته م.

نظام مافی (تهران، ۱۳۴۲/۱۹۶۳)، صفحه ۷، یاد کرده است.

(۱۴۷). عبرت‌افزا، صفحات ۲۴-۲۵.

(۱۴۸). بخشهایی از باروها و کنگره‌های دور این مجموعه هنوز در محلات به جا مانده است، و این علاوه بر حسینیّه ای است که آقا خان اول در آنجا بنا کرده بوده است و هنوز وجود دارد. یکی از عماراتی که آقا خان در آنجا ساخت بعداً مقر حکمرانان قاجار محل شد. نک:

۹۲. A. mutuoh- reldnihcS- nretsaE, karl naisreP nodnoL(۱۸۹۶, p,

و ناصر الدین شاه، سفرنامه عراق عجم، صفحه ۳۱، که بیان می‌کند که بسیاری از خانه‌های واقع در مجموعه آقا خان، هنگامی که این پادشاه قاجار در ۱۳۰۹/۱۸۹۲ از محلات می‌گذشته است، ویران شده بوده است.

(۱۴۹). عبرت‌افزا، صفحه ۱۳.

(۱۵۰). عبرت‌افزا، صفحات ۱۲-۱۶؛ ظل السلطان، سرگذشت مسعودی، صفحات ۱۹۷-۱۹۸؛ شیروانی، ریاض السیاحه، صفحه ۶۹۰؛ معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۲۸۰ به بعد، ۲۸۶، ۳۲۷-۳۲۸، و ۳۹۰؛ پورجوادی و ویلسن، «اسماعیلیان و نعمت اللهیان»، صفحات ۱۲۵-۱۳۱؛ همانها، سلاطین عشق، صفحات ۱۴۷-۱۵۱ و ۱۵۵-۱۵۸؛ آلگار، «شورش آقا خان» صفحات ۷۳-۷۴؛ همایونی، نعمت اللهیه، صفحات ۱۸۴-۱۸۵ و ۱۹۱، و

ff ۵۰. pp, I. lov, nedrohcsiwreD nehcsitiihcS eiD, hcilmarg .

(۱۵۱). عبرت‌افزا، صفحه ۲۵؛ فدائی، هدایت المؤمنین، صفحه ۱۵۳؛ و لسان الملک، قاجاریه، چاپ تبریز، جلد دوم، صفحه ۳۳۱؛ ویراسته بهبودی، جلد دوم، صفحه ۳۳۵.

(۱۵۲). محمد معصوم شیرازی (معصومعلی شاه)، تحفة الحرمین (بمبئی، ۱۳۰۶/۱۸۸۹)، صفحات ۲۹۲-۲۹۷ که با همان صفحه بندی در تهران به سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ از نو چاپ شده است، و نیز از همو، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۳۹۹، ۵۲۸، و ۵۶۱.

(۱۵۳). عبرت‌افزا، صفحات ۲۵-۲۶.

(۱۵۴). همان کتاب، صفحه ۲۷.

(۱۵۵). درباره این اسناد نک: وزیری، تاریخ، صفحات ۶۰۸-۶۰۹؛ و توضیحات لہستانی پاریزی در آن باره؛ و باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم، صفحات ۳۰۵-۳۰۶.

(۱۵۶). آقا خان اول، شرح این لشگرکشی و لشگرکشیهای بعدی را در کرمان در کتاب عبرت افزا، صفحات ۳۰-۴۷، حکایت کرده است.

(۱۵۷). نک: آدمیت، امیرکبیر، صفحه ۲۵۵، که نامه‌ای را، که در ۱۸۴۶/۱۲۶۲ حاجی میرزا آقاسی به هیئت نمایندگی بریتانیا در ایران نوشته، نقل کرده است.

(۱۵۸). عبرت افزا، صفحات ۴۷-۵۴.

(۱۵۹). نک:

۳۷-۳۶. ۶۴. *pp, ۱۸۳۹, nodnoL(, natsinahgffA dna aisreP ot gnitaleR ecnednopserroC. dna*

ص: ۸۳۰

که در آن همچنین از پیغامی که در ۱۸۳۷ از سوی جان مک نیل، وزیر مختار بریتانیا در تهران، به هنری ج. پالمستن، وزیر امور خارجه، به لندن فرستاده شده یاد گردیده است.

(۱۶۰). در عبرت افزای آقا خان، ویراسته کوهی کرمانی، صفحه ۵۶، تاریخ ۱۷ ذو القعدة ۱۲۵۸ هجری ذکر شده و آنگار همان را در مقاله «شورش آقا خان»، صفحه ۷۷، آورده است، و حال آنکه این یک غلط چاپی است و با زمان و تاریخ دیگر فعالیتهای آقا خان در افغانستان مغایرت دارد. نیز نک:

nodnoL(natsinahgffA dna edniS hguorht hcraM a fo yraiD, nellA. N caasI. ۲۰۵- ۱۸۴۳(, ۲۰۰۰ pp

که تفصیلات جالبی درباره وضعیت آقا خان اول در افغانستان نقل می‌کند.

(۱۶۱). آقا خان، عبرت افزا، صفحات ۵۹ به بعد؛

dna ۳۷۲, ۳۶۹. pp, ۱۸۴۵, nodnoL(ednicS fo tseuqnoC ehT, reipaN. P. F mailliW ednicS fo tseuqnoC s'reipaN selrahC riS lareneG fo yrotsiH ehT sih osla; ۴۰۵- ۴۰۴ riS lareneG fo yrotsiH sih osla; ۲۴۵ dna ۲۲۶, ۲۲۴. pp, (۱۸۵۷, nodnoL, . de dn ۲) ehT sih dna, ۷۶- ۷۵. pp, (۱۸۵۱, nodnoL) ednicS fo noitartsinimdA s'reipaN selrahC. p, ۲. lov, (۱۸۵۷, nodnoL), reipaN somaJ selrahC riS lareneG fo snoinipO dna efiL A: ednicS fo tseuqnoC ehT, martuO. J osla ees; ۱۲۷ dna ۴۵. pp, ۳. lov dna, ۳۴۲, nodnoL) ednicS, notruB. F drahciR;. ff ۱۸۶. pp, (۱۸۴۶, hgrubnidE) yratnommoC yhpargoiB A, martuO somaJ, dimsldoG. J cirederF; ۱۹۶- ۱۹۰. pp, I, . lov, (۱۸۵۱; ۸۲- ۷۷. pp, nahK agA eht fo yrotsiH

feirB A, aisamuD; ff ۲۹۳. pp, (۱۸۸۰, nodnoL) dna reipaN selrahC riS, kcirbmaL. T. H
dna, ۴۲- ۳۷. pp, nahK agA ehT sih osla. ff ۱۵۷. pp, (۱۹۵۲, drofxO) dniS

(۱۶۲). آقا خان، عبرت افزا، صفحات ۶۴-۶۵ و ۷۰-۷۳؛ هدایت، روضة الصفاى ناصر ی، جلد دهم، صفحه ۳۰۶،
اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، چاپ سنگی، جلد اول، صفحات ۵۸۹-۵۹۰؛ ویراسته نوری علاء و سپانلو، جلد اول،
صفحه ۶۷۳؛ وزیری، تاریخ، صفحات ۶۱۲-۶۱۳؛ فیروز میرزا فرمانفرما، سفرنامه کرمان، صفحه ۳۰؛ سایکس، ده هزار
مایل، صفحات ۷۸ و ۱۰۵؛ چونارا، نور مبین، صفحه ۶۱۱؛ فیض، خلاصه المقال، صفحات ۵۶۰-۵۶۱؛ ابو الحسن
بزرگ امید، از ماست که برماست (چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صفحات ۱۵-۱۶، که به وسیله نوه سردار ابو
الحسن خان ملقب به مخبر همایون (۱۸۷۸-۱۹۶۶)، برادر جوانتر پدر بزرگ مادری مؤلف، ناصر قلی خان آقا خان
ملقب به مخبر السلطان (۱۸۷۳-۱۹۴۱)، نوشته شده است. سردار ابو الحسن خان مردی سلحشور و جنگاور و
شکارگری ماهر و علاوه بر این، خوشنویس ماهرى بود، و مؤلف قرآنى مذهب به خط او دیده است که در ۱۲۹۱/
۱۸۷۴ برای همسر قاجار خود نگاشته بوده است.

(۱۶۳). عبرت افزا، صفحات ۶۵ به بعد و ۷۱ به بعد.

(۱۶۴). نک: آدمیت، امیرکبیر، صفحات ۲۵۴-۲۵۶؛ و دوماسیا، آقا خان، صفحات ۴۳ به بعد.

(۱۶۵). عبرت افزا، صفحات ۷۷-۷۸؛ و آدمیت، امیرکبیر، صفحات ۲۵۶-۲۵۷. نیز نک: خان ملک ساسانی، سیاستگران
دوره قاجار (تهران، ۱۳۳۸/۱۹۵۹)، صفحات ۵۹ و ۱۲۴.

(۱۶۶). عبرت افزا، صفحات ۸۰-۸۱.

(۱۶۷). اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، جلد سوم، صفحه ۳۰۶؛ و بزرگ امید، از ماست، صفحه ۱۸، نقل می کند که فیل
دیگری هم از هند، توسط خانواده آقا خان، در ۱۳۰۴/۱۸۸۶-۱۸۸۷ برای ناصر الدین شاه-

ص: ۸۳۱

فرستاده شد.

(۱۶۸). نک: ناصر الدین شاه قاجار، سفرنامه عتبات، ویراسته ایرج افشار (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، صفحات ۹۸، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۲۸، و ۱۴۶، و معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، جلد سوم، صفحات ۶۷۰-۶۷۲.

(۱۶۹). نک: علی، اصل خوجه‌ها، صفحات ۴۵ به بعد؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۶۴-۳۷۰، و فیضی:

. ff ۵۳۰. pp, natsikaP dna aidnI fo waL nadammahuM eht ni sesaC .

(۱۷۰). متن دادرسی طولانی مربوط به مرافعه «مدعی العموم بمبئی علیه محمد حسین حسینی» معروف به مرافعه آقا خان، چنانکه گفتیم، در مجله اخبار دادگاه عالی بمبئی، ۱۲ (۱۸۶۶)، صفحات ۳۲۳-۳۶۳، گزارش شده بود و نیز جداگانه در بمبئی در ۱۸۶۷ انتشار یافت. متن این دادرسی را در تاریخ اسماعیلیه پیکلای نیز، صفحات ۱۱۳-۱۷۰، و در کتاب فیضی تحت عنوان

natsikaP dna aidnI fo waL nadammahuM eht ni sesaC

صفحات ۵۰۴-۵۴۹، می‌توان یافت.

(۱۷۱). درباره آقا علی شاه نک: فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۷۶-۱۸۳ و ۱۹۳؛ عارف تامر، الامامه، صفحات ۲۲۸-۲۲۹؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۳۹-۳۴۱؛ از همو، اعلام، صفحات ۳۷۳-۳۷۶؛ دوماسیا، تاریخ مختصر آقا خان، صفحه ۹۶-۹۹؛ نیز از همو، آقا خان، صفحات ۶۰ به بعد؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحه ۳۷۱؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد دوم، صفحه ۳۷۹؛ محبوبی اردکانی، «آقا خان محلاتی»، دانشنامه ایران و اسلام، جلد اول، صفحه ۱۱۲؛ و آلگار، «آقا خان دوم»، دانشنامه ایرانیکا (RIE)، جلد دوم، صفحات ۱۷۲-۱۷۳.

(۱۷۲). درباره ارتباط آقا خان دوم با طریقه نعمت الهی نک: معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، جلد سوم، صفحات ۳۲۸، ۴۱۳، ۴۳۴، ۴۴۵-۴۴۶، و ۵۲۸؛ نیز از همو، تحفة الحرمین، صفحات ۲۹۵ و ۲۹۷-۲۹۸؛ همایونی، نعمت الهیه، صفحات ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۶۷-۲۷۰، ۲۷۹-۲۸۵، ۲۸۷، و ۲۸۹ که شرح چاپ نشده خود صفی علیشاه را از ملاقاتش با آقا خان دوم در بمبئی نقل می‌کند؛ پورجوادی و ویلسن، «اسماعیلیان و نعمت الهیان»، صفحات ۱۳۱-۱۳۲؛ و پورجوادی و ویلسن، سلاطین عشق، صفحات ۱۵۵ به بعد و ۲۵۲-۲۵۳.

(۱۷۳). علاوه بر خطابات عالیّه، شهاب الدین شاه، نک: رساله ناتمام او به نام رساله در حقیقت دین، ویراسته و ترجمه و. ایوانوف (بمبئی، ۱۹۳۳). بعدا ایوانوف ویرایشی عکسی از این رساله را از روی نسخه دستنویس خود مؤلف در ۱۹۴۷ به چاپ رسانید که در ۱۹۵۵ تجدید چاپ شد. این رساله در سلسله انتشارات انجمن اسماعیلی بمبئی منتشر شد. ترجمه انگلیسی ایوانوف از این رساله به نام eurT noigileR fo gninaeM، در همان سلسله انتشارات، در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۶ منتشر گردید.

رساله شهاب الدین شاه به عربی، گجراتی، سندی، و اردو نیز ترجمه شده است. نک: پوناوالا، کتابشناسی، صفحه ۲۸۴.

(۱۷۴). تفصیلات زیادی را درباره زندگی و کارهای سیاسی آقا خان سوم می‌توان در خاطرات خود او به دست آورد. این خاطرات تحت عنوان

nodnoL(omiT dna hguonE dlroW: nahK agA fo sriomeM ehT ,۱۹۵۴(.

چاپ شده است، و به وسیله noilliF enaJ به فرانسه ترجمه و در ۱۹۵۵، در پاریس، منتشر گشته است. چندین زندگینامه جدید درباره سلطان محمد شاه نوشته شده است که از آن جمله باید از کتابهای زیر یاد کرد:

ehT sih dna; ۱۷۶- ۱۶۸ dna ۱۵۴- ۱۰۰. pp, nahK agA eht fo yrotsiH feirB A, aisamuD

ص: ۸۳۲

citnehtuA nA: nahK agA ecnirP ehT, hahS ilA labki radriS; ۳۳۸- ۶۲. pp, nahK agA, nodnoL(aisA fo sdniM gnillortnoC ehT sih osla; ۱۹۳۳, nodnoL) yrotS efiL eht fo mamI: nahK agA eht ssenhgiH siH, llawneerG. J yriraH; ۱۲۴- ۸۵. pp, (۱۹۳۷ agA ecnirP ssenhgiH layoR siH, kcilaM. A muyyaQ; (۱۹۵۲, nodnoL) siliamsI, ihcaraK, . de dn ۲) malsI fo dlroW eht fo dneirF dna rehposolihP, ediuG, III nahK, nodnoL), namsetatS dna tehporP, ecnirP, nahK agA ehT, noskcaJ. S; (۱۹۶۹ lehciM dna; ۲۱۳- ۵۳. pp, (۱۹۷۰, nodnoL) snahK agA ehT, reuahcsirF. W; (۱۹۵۲ agA hahS dammahuM natluS zehc? etinredom te neil? eamsI omsi? ihS", nivioB, (۱۹۹۳, III siraP, ellevuonN ennobroS al ed? etisrevinU, tarotcod ed es? ehT)" nahK. slov ۳

نیز نک: فدائی، هدایت المؤمنین، صفحات ۱۸۳- ۱۸۹ و ۱۹۳- ۱۹۹؛ جونارا، نورمبین، صفحات ۶۳۱- ۷۶۰؛ عارف تامر، الامامه، صفحات ۲۲۹- ۲۳۷؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۴۲- ۴۰۱؛ نیز از همو، اعلام، صفحات ۴۵۹- ۴۷۹؛ حسین، طائفة الاسماعیلیه، صفحات ۱۱۴- ۱۲۹؛

pp, ۱) ۱۹۰۶(۱, namlusuM ednoM ud euveR, " nahK agA", reiletahC eL. A; ۳۷۷- ۴۸- ۸۵ ; ۳۷۱. pp,? aihS, retsilloH

محبوبی اردکانی، «آقا خان محلاتی»، دانشنامه ایران و اسلام، جلد اول، صفحات ۱۱۲- ۱۱۳؛

pp, I. lov, acinatirB aideapolcycnE, " nahK agA", tehctahllaB. A htenneK. ۱۷۵- ۱۷۳. pp, . ۲. lov, RIE, " III n? ahK? aq? A", raglA. H dna, ۳۱۸- ۳۱۷

(۱۷۵). آقا خان، خاطرات، صفحه ۳۴؛ و هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۹۱- ۳۹۲.

(۱۷۶). آقا خان، خاطرات، صفحات ۵۶ و ۶۹ به بعد.

(۱۷۷). همان کتاب، صفحات ۶۳- ۶۵.

(۱۷۸). همان کتاب، صفحات ۷۲- ۷۳.

(۱۷۹). نک: «شکایت حاجی بی‌بی علیه حضرت والا سر سلطان محمد شاه، آقا خان»، در گزارشگر حقوقی بمبئی، ۱۱ (۱۹۰۸)، صفحات ۴۰۹-۴۹۵؛ و آقا خان، خاطرات، صفحات ۷۹-۸۰.

(۱۸۰). آقا خان، خاطرات، صفحات ۳۵-۳۶، ۷۷-۷۸، ۱۱۴-۱۱۶، و ۱۲۰؛

، ۶۵-۶۶ S. M. niaJ. ehT, hragilA tnomevoM argA(۱۹۶۵, pp. ۶۵ dna ۱۵۶; damhA zizA; ۱۹۶۴-۱۸۵۷, natsikaP dna aidnI ni msinredoM cimaisI fo htriB eht pp. (۱۹۶۷, nodnoL) ۱۰۳, ۱۱۰, ۱۳۸ dna ۱۸۲ ff. ۸۷ dna, . ff ۱۸۲ dna ۱۳۸, ۱۱۰, ۱۰۳, ۹۹-۹۸. pp. (۱۹۷۰, erohaL, . de dn ۲) ۱۹۵۱-۱۸۵۸, natsikaP, ۱۲۰-۱۱۸, ۱۰۳-۱۰۲, ۹۹-۹۸. pp. (۱۹۶۴, yabmoB) smilsuM naidnI, lapoG. R dna. ff ۳۲۹ dna ۲۱۰-۲۰۹

(۱۸۱). آقا خان، خاطرات، صفحات ۱۳۰، ۱۹۰-۱۹۱، و ۳۲۲ و

، ۴۶ M. rageY. ehT, smilsuM amruB fo nedabseiW(۱۹۷۲, p,

(۱۸۲). آقا خان، خاطرات، صفحات ۱۴۲-۱۴۳؛ و سایکس، تاریخ ایران، جلد دوم، صفحه ۴۴۷.

(۱۸۳). آقا خان، سلطان محمد شاه، هند در حالت انتقال: پژوهشی در تحول سیاسی (بمبئی، ۱۹۱۸).

(۱۸۴). آقا خان، خاطرات، صفحات ۲۰۹-۲۱۰.

(۱۸۵). آقا خان، خاطرات، صفحات ۲۸۵-۲۸۶، و گرینوال، آقا خان، صفحات ۱۹۰ به بعد.

ص: ۸۳۳

(۱۸۶). درباره خوجه‌های شرق آفریقا و سازمان و تشکیلات آنها و ترقی اقتصادی و اجتماعی آنان، علاوه بر منابع کلی که درباره اسماعیلیان شرق آفریقا نوشته شده است و قبلا از آنها در ارتباط با بهره‌های طیبی ساکن آنجا یاد کردیم، نک:

، ۱۴۱ ff. pp. acirfA ni malsI ni, " seitinummoC naisA ehT", ijimA. M mitaH esaC A: .., tnompoleveD cimonoce- oicos dna malsI" sih osla, . ff ۱۶۸ dna ۱۵۵-۱۴۵ ytironiM milsuM fo eututitsnI, lanruoJ, " ainaznaT ni ytironiM milsuM a fo ydutS ehT", kcocoB. J. R; ۱۸۷-۱۷۵. pp. (۱۹۸۲) ۴, ytisrevinU zizaludba gniK, sriaffA ۲۲, ygoloicoS fo lanruoJ hsitirB, " sisylanA nairebeW A: ainaznaT ni siliamsI iraziN eht ni egnahC dna noitazinredoM", ijnaN mizA; ۳۸۰-۳۶۵. pp. (۱۹۷۱), acirfA ni noigileR fo lanruoJ, " evitcepsreP A- acirfA tsaE ni ytinummoC iliamsI no syassE ni, " adnagU ni siliamsI ehT", nospmohT. G dna, ۱۳۹-۱۲۳. pp. (۱۹۷۴) ۶. ۵۲-۳۰. pp. (۱۹۷۵, nodnoL) eldawT. M. de, snaisA nadnagU

نیز نک:

ehT", sirroM. S. H;)۱۹۵۷, nodnoL(acirfA dna nahK agA ehT, eejvahseK bibaH, " acirfA tsaE ni ycarcoehT fo ydutS A: nahK agA eht fo pihsgniK eniviD ehT sih dna, ۴۷۲- ۴۵۴. pp, (۱۹۵۸) ۱۴, ygoloporhtnA fo lanruoJ nretsewhtuoS, ۹۰- ۷۷. pp, (۱۹۶۸, nodnoL) adnagU ni snaidnI

که نزاریان را در دورنمای وسیع تر جامعه مسلمانان اوگاندا مورد مطالعه قرار داده است . در دهه های اخیر عده ای از نزاریان شرق افریقا رسالاتی در دانشگاههای غربی درباره وضعیت جماعتهای خود نوشته اند، از آن جمله نک:

laicepS htiw, ti nihtiw segnahC nredoM dna msiliamsI htnaptaS", liamsE zizA aniraZ;)۱۹۷۱, hgrubnidE fo ytisrevinU, siseht. D. hP(" acirfA tsaE ot ecnerefeR ecnerefeR htiw, acirfA tsaE fo yteicoS iliamsI eht ni segnahC laicoS", aitaH. G, ytisrevinU drofxO, siseht. ttiL. B)" snahK agA evisseccuS ruoF fo tamamI eht ot" ainaznaT ni ytinummoC iliamsI eht fo yrotsiH A", ijlaW. R nirihs dna; (۱۹۷۴. ۱۹۷۴, niscosiW fo (ytisrevinU, siseht. D. hP

(۱۸۷). نک:

acirfA tsaE yrutneC htneetniN ni tnessiD suoigileR no setoN omoS", ijimA. H. ", ۶۱۵- ۶۰۳. pp,)۱۹۷۱(۴, seidutS lacirotsiH nacirfA

(۱۸۸).

rabiznaZ(licnuoC ailiamsI imamI aihS ajohK eht fo snoitalugeR dna seluR.)۱۹۰۵ ,

(۱۸۹). آقا خان، خاطرات، صفحه ۱۶۷.

(۱۹۰). برای مثال نک: کلام امام مبین: فرمانهای مقدس مولانا حاضر امام سلطان محمد شاه آقا خان (بمبئی، ۱۹۵۰):

fo karabuM namriF: slraeP suoicerP, . pmoC, ilA missaK dnA anidilA ilarehS fo egasseM;)۱۹۵۴, ihcaraK(hahS domohaM natluS analwoM mamI tarzaH, . de ht ۴) malsI fo dlroW dna natsikaP fo noitaN ot III nahK agA ecnirP. H. R. H

ihcaraK ,۱۹۶۸(;

مجموعه فرامین مبارک مولانا سلطان محمد شاه (مشهد، ۱۳۶۳ / ۱۹۸۴)، و

IIIInahK agA. H. H fo snamriF nacirfA tsaE omoS", gniK. Q. N dna aitadA. K. A. ",
۱۹۱- ۱۷۹. pp,)۱۹۶۹(۲, acirfA ni noigileR fo lanruoJ

(۱۹۱).

ehT, acirfA rof licnuoC omerpuS ailiamsI imamI aihS nahK agA eht ssenghiH siH. N.
D. J osla ees;)۱۹۶۲, iboriaN(acirfA ni siliamsI imamI aihS eht fo noitutitsnoC lanosreP
dna noitutitsnoC weN A: acirfA tsaE fo sajobK il? iamsI ehT", nosrednA osla dna, ۳۹-
۲۱. pp, (۱۹۶۴) I, seidutS nreisaE elddiM, " ytinummoC eht rof waL. ff ۳۲۲. pp, acirfA ni
waL cimaisI sih

(۱۹۲). برای نمونه نک:

ehT, natsikaP rof licnuoC laredeF ailiamsI nahK agA ecnirP ssenghiH layoR siH fo
smilsuM iliamsI imamI aihS fo stamaJ dna slicnuoC eht fo noitutitsnoC ehT, merakaM.
pp,? aihS, retsilloH;)۱۹۶۲, ihcaraK(natsikaP pihsredaeL", kenapaP. H .N imaS; . ff ۴۰۰
dna, ۷۱- ۶۵. pp, (۱۹۷۲, turieB) siliamsI eht fo enirtcoD dravraH, siseht. D. hP)"
ytinummoC iliamsI ajohK eht ni egnahC laicoS dna ', (۱۹۶۲, ytisrevinU

که جماعت نزاری پاکستان را مورد بحث قرار می‌دهد.

(۱۹۳). نک:

sih osla;)۱۹۲۷, ihcaraK(nahK agA eht. H. H ot retteL nepO nA, ilamalooG miraK;
(۱۹۳۲, ihcaraK) nahK nomoloS ilA. rM ot laeppA nA

آقا خان، خاطرات، صفحه ۱۸۷؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۷۲-۳۷۳.

(۱۹۴). درباره وضعیت نزاریان شام (سوریه) از آغاز قرن نوزدهم نک: عارف تامر، «فروع الشجره»، صفحات ۵۹۰-
۵۹۳؛ نیز از همو، الامامه، صفحات ۱۷۱-۱۷۳ و ۲۱۴-۲۱۶؛ غالب، تاریخ، صفحات ۳۵۳-۳۶۵ و ۳۹۵-۴۰۱؛ و از
همو، اعلام، صفحات ۲۷-۲۸ و ۶۲-۸۱؛ نیز نک:

dna, . ff ۲۸۰. pp, " eiryS ed sir? iasoN sel te sil? eamsI sel rus eriom? eM", uaessuoR; . ff ۲۹۰.

محمد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین (لاذقیه، ۱۹۲۴)، صفحات ۲۷۶ - ۲۷۷ و ۳۷۰؛ میرزا، «اسماعیلیان شام»، صفحات ۱۳۱ - ۱۳۴، و

lanruoJ naisA lartneC layoR, " yadoT airyS fo sil? iamsI ehT", siweL. N namroN ۱۹۸۰- , ۱۸۰۰, nadroJ dna airyS ni sreltteS dna sdamoN sih dna, ۷۷- ۶۹. pp,)۱۹۵۲(۳۹. ۲۲۲- ۲۱۹ (dna ۶۷- ۵۸. pp, (۱۹۸۷, egdirbmaC

(۱۹۵). تاریخ نزاریان ایران و اوضاع و احوال جماعت آنان در یک و نیم قرن اخیر به حد کافی مورد بررسی قرار نگرفته است. و ایوانوف، که در نخستین دیدارش از ایران چند سالی در طی دهه ۱۹۱۰ در خراسان به سر برد، مطالبی درباره توزیع جغرافیایی و وضعیت اجتماعی اسماعیلیان ایران در «اسماعیلیات» خود، صفحات ۵۰ - ۵۸، رقم زده است. اخیراً رفیق کشاورزی پژوهشی در ایران درباره پیشرفت نزاریان در خراسان به عمل آورده است؛ نک : رساله دکتری او تحت عنوان «جستجوی گنوسیسم و ندای تاریخ: تجدد در میان اسماعیلیان ایران» که در ۱۹۸۱ به دانشگاه -

ص: ۸۳۵

هاروارد عرضه شده است. این نویسنده اطلاعات زیادی درباره وضعیت فعلی نزاریان ایران از اعضای جماعت نزاری در مشهد، دزباد، محلات، و تهران به دست آورده است . رهبران جماعت نزاری در شمال خراسان و اعضای کمیته آقا خان در مشهد، بخصوص از لحاظ دادن اطلاعات تفصیلی درباره جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، و دینی جماعت نزاری و سنت‌های شفاهی آنان، کمک فراوان کردند. صدر الدین میرشاهی، کتابدار کتابخانه حکیم ناصر خسرو، در جماعت خانه مشهد، چند سند و اثر چاپ نشده اسماعیلی را در دسترس نویسنده قرار داد و نگارنده از این بابت مدی ون اوست. نیز نک: مریم معزی، «اسماعیلیان ایران از سقوط الموت تا امروز با تکیه بر دوران معاصر» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱)، که تفصیلات زیادی درباره اسماعیلیان معاصر در ایران ارائه می‌دهد.

(۱۹۶). نک: ایوانوف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، صفحات ۱۱۲ - ۱۱۳؛ نیز ادبیات اسماعیلی او، صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱؛ و پوناوالا، کتابشناسی، صفحات ۲۸۲ - ۲۸۳. تعدادی از اشعار مذهبی میرزا حسین در سالهای اخیر، به وسیله کمیته آقا خان در مشهد، چاپ شده است.

(۱۹۷). این تفصیلات از یک زندگینامه چاپ نشده که نوه فدائی، صدر الدین بن ملا شمس الدین میرشاهی، از او نوشته استخراج شده است.

(۱۹۸). برای مراعات کردن اعمال مشابه، که توسط خوجه های نزاری مراعات می شود، نک : علی، اصل خوجه ها، صفحات ۶۳ - ۷۳؛ هولیستر، شیعه در هند، صفحات ۳۸۴ - ۳۹۴؛ امیجی، «جوامع آسیایی»، صفحات ۱۵۳ - ۱۵۴؛

لکهنندوالا، «قوانین اسلامی و جوامع اسماعیلی»، صفحات ۳۸۴ به بعد؛ و فیضی کلیات قوانین اسلامی، صفحات ۶۹ به بعد.

(۱۹۹). آقا خان، خاطرات، صفحات ۱۶۹-۱۷۷ و ۱۸۷ به بعد؛ نیز نک: شهاب الدین شاه، خطابات، صفحات ۲۲-۲۸، ۳۲-۳۳، ۵۲ به بعد، و ۶۷ به بعد، و نیز از همو، رساله در حقیقت دین، چاپ ۱۹۴۷، صفحات ۶۵ به بعد؛ ترجمه ایوانوف، چاپ ۱۹۴۷، صفحات ۴۲ به بعد.

(۲۰۰). آقا خان، خاطرات، صفحه ۳۲۴.

(۲۰۱). همان کتاب، صفحات ۱۸۰ به بعد.

(۲۰۲). شرح کامل و اقدامات آقا خان چهارم، از جمله توصیف تفضیلی برنامه های گوناگون وی برای جوامع نزاری کشورهای مختلف، هنوز حاجت به نوشتن دارد. برای ملاحظات و یادداشتهای کوتاه درباره سرگذشت آقا خان فعلی نک: غالب، تاریخ، صفحات ۴۰۲-۴۰۴؛ نیز اعلام او، صفحات ۴۳۴-۴۳۶، و

. ۲۷۲-۲۰۶. pp, snahK agA ehT, reuahcsirF.

انجمن های اسماعیلیان منظمنا نشریاتی درباره آقا خان چهارم و رویدادهای دوره امامت او منتشر کرده اند، به عنوان نمونه نک:

nahK agA miraK ecnirP. H. R. H fo tamamI fo sraeY luftnevE neT, anidilA ilarehS, ihcaraK ۱۹۶۷))

و انجمن اسماعیلیه کنیا، س خرنانیهای والا مقام شاهزاده کریم آقا خان (مومباسا، ۱۹۶۴)، دو مجلد. نیز تاکنون چند مجموعه از فرمانهای آقا خان چهارم جمع آوری شده است.

(۲۰۳). نک:

dna dnuorgkcaB: aciromA htroN ni ytinummoC iliamsI iraziN ehT", ijnaN. A te hguaw. H. E. de, aciromA htroN ni ytinummoC milsuM ehT ni," tnompoleveD

ص: ۸۳۶

iliamsI ehT", mallaH. M. N. R; ۱۶۴- ۱۴۹. pp, ۱۹۸۳, atreblA, notnomdE(la reteP; (۱۹۷۱, nodnoL fo ytisrevinU, siseht. lihP. M)" niatirB taerG ni ytinummoC ni tceS

cimalsI na fo ydutS lacigoloicoS A: saJohK iliamsI ehT", ekralC. B; (۱۹۷۵, nodnoL, egelloC s'gniK, siseht. lihP. M)" nodnoL

نیز نک: گفتار او «اسماعیلیان: پژوهشی در یک جامعه» نشریه جامعه‌شناسی بریتانیا، ۲۷ (۱۹۷۶)، صفحات ۴۸۴-۴۹۴؛ نیز از همو، «فرقه اسماعیلیه در لندن: نهادهای مذهبی و دگرگونی اج‌تماعی»، دین، ۸ (۱۹۷۸)، صفحات ۶۸-۸۴، و فریده ا. رجوانی، «تحوّل آموزش دینی اسماعیلی در کانادا» (رساله فوق‌لیسانس، دانشگاه مک‌گیل، ۱۹۸۳).

ص: ۸۳۷

کتابنامه کتب فارسی و عربی

در کتابشناسی کلی این کتاب که به خط لاتین دربی خواهد آمد، فهرست گزیده ای از کتب و مقالاتی که در نوشتن این کتاب مورد استفاده قرار گرفته در زیر تقسیماتی از قبیل کلیات، منابع اصلی، و منابع ثانوی آمده است. باوجوداین، برای استفاده آن دسته از خوانندگان که حوصله گشتن و یافتن کتبی را که به زبانهای فارسی و عربی نوشته شده ولی به خط لاتین در فهرست عمومی کتابشناسی آمده است ندارند، همه این کتابها (به انضمام چند کتابی که در اصل به زبان اردو نوشته شده) از آن فهرست و یادداشتهای استخراج کرده و به ترتیب الفبا تنظیم کرده ایم تا مراجعه به آنها آسان گردد. اینک آن فهرست:

آذر، لطفعلی بیگ، آتشکده، بمبئی، ۱۲۹۹ / ۱۸۸۱-۱۸۸۲؛ همان، تهران، ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸.

آقا خان محلاتی، حسن علی شاه، عبرت‌افزا. ویراسته حسین کوهی کرمانی. تهران، ۱۳۲۵ / ۱۹۴۶.

آملی، اولیاء اللّه. تاریخ رویان، ویراسته منوچهر ستوده. تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹.

ابن الاثیر، عزّ الدین علی بن محمد. تاریخ الکامل. قاهره، ۱۳۰۳ / ۱۸۸۵. گزیده‌ای از آن با ترجمه فرانسه در

. ۲۷۱- ۱. OHCHR, ۱. lov, ۱۸۷. pp, ۷۴۴- ۲. lov dna, ۱ traP, ۱ pp.

ابن اسفندیار، محمد بن الحسن. تاریخ طبرستان. ویراسته عباس اقبال. تهران، ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱. ترجمه ملخص آن به وسیله ادوارد براون به انگلیسی تحت عنوان

. ۱۹۰۵, nA degdirbA nA eht fo noitalsnarT fo yrotsiH eht fo natsirabaT, nedieL- nodnoL

ابن البلخی، فارسنامه، ویراسته گ. لسترنج ور. ا. نیکلسن. لندن، ۱۹۲۱.

ابن تغری بردی، جمال الدین ابوالمحسن یوسف. النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره. قاهره، ۱۳۴۸- ۱۳۹۱ / ۱۹۲۹- ۱۹۷۲.

ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد. كتاب الفصل فی الملل. قاهره، ۱۳۱۷- ۱۳۲۱ / ۱۸۹۹- ۱۹۰۳. ترجمه بخشی از آن به انگلیسی توسط ای. فریدلندر تحت عنوان

SOAJ," mzaH nbI fo noitatneserP eht ni setiHs eht fo seixodoreteH ehT" ۱۸۳- ۱۰. pp, ۲۸ (۱۹۰۷), ۱۰- ۸۰ dna ۲۹ (۱۹۰۸)

ابن حمّاد (حمادو)، محمد بن علی. اخبار ملوک بنی عبید. ویراسته و ترجمه م. وندر هییدن. الجزیره- پاریس، ۱۹۲۷.

ابن حوشب، منصور الیمن. کتاب الرشده و الهدایة. ویراسته محمد کامل حسین در

۱۸۵- ۲۱۵. pp, ۱. lov: aenatcelloC

ترجمه انگلیسی به وسیله و. ایوانوف تحت عنوان

naisreP yltraE ni seidutS sih ni," ecnadiuG eurT dna ssensuoethgiR fo kooB ehT". ۵۹- ۲۹. pp, ۱۹۵۵, yabmoB,. de dn ۲; ۸۳- ۵۱. pp, ۱۹۴۸, nedieL. msiliamsI

ابن حوقل، ابو القاسم بن علی. کتاب صورة الارض. ویراسته جی. اچ. کرامرز. ویرایش دوّم، لیدن، ۱۹۳۸- ۱۹۳۹.

ابن الدواداری، ابو بکر بن عبد الله. کنز الدرر. ویراسته صلاح الدین المنجد و دیگران. جلدهای ۶- ۸. قاهره،

ص: ۸۸۳

۱۹۶۱- ۱۹۷۲.

ابن شدّاد، عزّ الدین محمد بن علی، تاریخ الملک الظاهر. ویراسته احمد حطیط. وایسبادن، ۱۹۸۳.

ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی، کتاب معالم العلماء. ویراسته عباس اقبال. تهران، ۱۳۵۳ / ۱۹۳۴.

ابن الصیرفی، ابو القاسم علی بن منجب . الاشارة إلى من نال الوزارة . ویراسته عبد اله مخلص در مجلة المعهد العلمی الفرنسی بالعادیات الشرقیة بالقاهرة) (OAFIB, ۱۹۲۵) ۲۵، صفحات ۴۹- ۱۱۲ و ۲۶ (۱۹۲۶)، صفحات ۴۹- ۷۰.

ابن ظافر الازدی، جمال الدین علی. اخبار الدول المنقطعه. ویراسته اندریه فریه. قاهره، ۱۹۷۲.

ابن العدیم، کمال الدین. زبده الحلب من تاریخ حلب. ویراسته سامی الدهان. دمشق، ۱۹۵۱- ۱۹۶۸. منتخبات و ترجمه آن در ۶۹۰- ۵۷۱. OHCHR..lov, ۳. pp, ترجمه بخشی به فرانسه به وسیله ا. بلوشه تحت عنوان

(. ۱۸۹۸- ۱۸۹۵) ۳- ۶, nitaL tneirO'l ed euveR ni peLA'd erioH'L

ابن عنبه، جمال الدين احمد بن على. عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب. ویراسته محمد حسن آل الطالقانی.

نجف، ۱۹۶۱.

ابن عذارى، احمد بن محمد. البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب. ویراسته جى. س. كولان و ا. لوى - پروونسال. ویرایش جدید، لیدن، ۱۹۴۸ - ۱۹۵۱.

ابن فضل الله العمرى، شهاب الدين احمد بن يحيى. مسالك الابصار فى ممالک الامصار. ویراسته ايمن ف.

سيّد. قاهره، ۱۹۸۵.

ابن القلانسی، ابو يعلى حمزة بن اسد. ذیل تاریخ دمشق. ویراسته ه. ف. آمدروز. لیدن، ۱۹۰۸. ترجمه بخشی از آن به انگلیسی به وسیله ا. ر. گیپ تحت عنوان

۱۹۳۲, nodnoL. sedasurC eht fo elcinorhC sucsamaD ehT

ترجمه فرانسه به وسیله ا. لوتورنو تحت عنوان

. ۱۹۵۲, sucsamaD. ۱۱۵۴? a ۱۰۷۵ ed samaD

ابن مالک الیمانی، محمد. کشف اسرار الباطنیّه و اخبار القرامطه. ویراسته محمد ز. الکوثری. قاهره، ۱۹۳۹.

ابن المأمون البطائحي، جمال الدين ابو على موسى. نصوص من اخبار مصر. ویراسته ايمن ف. سيد. قاهره، ۱۹۸۳.

ابن میسر، تاج الدين محمد بن على. اخبار مصر. ویراسته هانری ماسه. قاهره، ۱۹۱۹. همان، ویراسته ا. ف.

سيد قاهره، ۱۹۸۱.

ابن الندیم، ابو الفرج محمد بن اسحاق. کتاب الفهرست. ویراسته گ. فلوگل. لایپزیگ، ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲. ترجمه فارسی به وسیله م. ر. تجدد. کتاب الفهرست. ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷. ترجمه انگلیسی به وسیله ب. داج - m ?idaN . la fo tsirhiF ehT , ۱۹۷۰, kroYweN

ابن واصل. ابو عبد الله جمال الدين. مفرج الكروب. ویراسته جمال الدين الشیال، قاهره، ۱۹۵۳ - ۱۹۶۰.

ابن هانی، ابو القاسم محمد. تبیین المعانی فى شرح دیوان ابن هانی الاندلسی المغربی. ویراسته زاهد على، قاهره، ۱۳۵۲ / ۱۹۳۳.

ابو اسحاق قهستانی. هفت باب. ویراسته و ترجمه و. ایوانوف. بمبئی، ۱۹۵۹.

ابو شامه، شهاب الدين عبد الرحمن بن اسماعيل . كتاب الروضتين في اخبار الدولتين، قاهره، ١٢٨٧-١٢٨٨ / ١٨٧٠-١٨٧١. منتخباتي همراه با ترجمه فرانسه در

. ٢٨٧-١. OHCHR, lov, ٤. pp, ١-٥٢٥. lov dna, ٥. pp,

ص: ٨٣٩

ابو الفدا، اسماعيل بن علي. المختصر تاريخ البشر. گزيدههايي با ترجمه فرانسوي در

. ١٦٥-١. OHCHR, lov, ١. pp,

ابو فراس، شهاب الدين المينقي . فصل من اللفظ الشريف هذه، مناقب المولى راشد الدين . ويراسته و ترجمه استانياسلاس
گويار در مقاله اش موسوم به

. ٤٨٩- . "nidalaS ed spmet ua snissassA sed ert? iaM dnarG nU". ١٨٧٧(٩, eir? es v, AJ, pp,)
٣٨٧

ابو الفرج اصفهاني، علي بن الحسين. مقاتل الطالبين. ويراسته ا. صقر. قاهره، ١٣٦٨ / ١٩٤٩.

ابو مخرمة عبد الله الطيب بن عبد الله. تاريخ ثغر عدن. ويراسته اسكارلوفگرن در كتابش موسوم به

. ٢٤٠-١. alasppU, etxeT ehcsibarA, lov, ٢. pp,

اخبار القرامطه. ويراسته سهيل زگار. ويرايش دوّم، دمشق، ١٩٨٢.

ادريس عماد الدين بن الحسن. عيون الاخبار و فنون الآثار. ويراسته م. غالب. جلد هاي ٤-٦. بيروت، ١٩٧٣-١٩٧٨.

اربعة كتب اسماعيليه. ويراسته ر. اشتر و تمان. غوتينغن، ١٩٤٣.

الاشعري، ابو الحسن علي بن اسماعيل، كتاب مقالات الاسلاميين. ويراسته ه. ريتز. استانبول، ١٩٢٩-١٩٣٠.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. تاريخ منتظم ناصري. تهران، ١٢٩٨-١٣٠٠ / ١٨٨١-١٨٨٣.

مرآت البلدان ناصري. تهران، ١٢٩٤-١٢٩٧ / ١٨٧٧-١٨٨٠.

ام الكتاب. ويراسته و. ايوانوف در malsI reD ٢٣ (١٩٣٦) صفحات ١-١٣٢. ترجمه ايتاليائي

. ١٩٦٦, selpaN. b? atiK- l'ummU, inocnoR- inappiliF. P,

الانطاکی، یحیی بن سعید . تاریخ . ویراسته ل . شیخو و دیگران . پاریس - بیروت، ۱۹۰۹ . بخشی از آن به وسیله ای . کراچکوفسکی و ا . ا . واسیلیف ویراسته و به فرانسه ترجمه شده و در

۳۴۷-۵۲۰ . silatneirO aigolortaP ۱۸، (۱۹۲۴) pp, ۶۹۹-۸۳۳ dna ۲۳ (۱۹۳۲) pp,

به چاپ رسیده است.

بامداد، مهدی . شرح حال رجال ایران . تهران، ۱۳۴۷-۱۳۵۰/۱۳۶۸-۱۹۷۱ .

بدخشانی، سید سهراب ولی . سی و شش صحیفه . ویراسته هوشنگ اجاقی . تهران، ۱۹۶۱ .

بدرالدین محمد بن حاتم الیامی الهمدانی . کتاب السمط الغالی الثمن . ویراسته جی . ر . اسمیث . در کتابش موسوم به

۱۹۷۴ , ehT uyyA ehT? sdib? dna yltraE usaR? sdil? ni eht Y nomeY lov, ۱ . nodnoL .

به چاپ رسیده است.

برتلس، آندره‌ی . ناصر خسرو و اسماعیلیان . ترجمه فارسی توسط یحیی آرین‌پور . تهران، ۱۳۴۶/۱۹۶۸ .

بستان الجامع، ویراسته کلود کائن در مقاله‌اش موسوم به

sedut? E'd nitelluB, " im? aJ- la n? atsuB eL: elc? eiS ellX/ eIV ud enneirys euqinorhc
nU". ۱۵۸- ۱۱۳ . pp,)۱۹۳۸- ۱۹۳۷(۸- ۷, selatneirO

البغدادی، ابو منصور عبد القاهر بن طاهر . الفرق بین الفرق . ویراسته محمد بدر . قاهره، ۱۳۲۸/۱۹۱۰ . ترجمه انگلیسی
تحت عنوان stceS dna smsihcS melsoM در دو بخش به چاپ رسیده است . بخش اول ترجمه سی . سیلی،
نیویورک، ۱۹۱۹؛ بخش دوم ترجمه ا . س . هالکین، تل اوپو، ۱۹۳۵ .

البنداری، فتح بن علی . زبدة النصرة . ویراسته م . ت . هوتسما در

۱۸۸۹ . nediL, II sedicuojdleS sed erioticsih'l? a efitaler setxet ed lieuceR .

ص: ۸۴۰

البهروچی، حسن بن نوح . کتاب الازهار، جلد اول، ویراسته عادل العوا در کتابش موسوم به منتخبات اسماعیلیه .

دمشق، ۱۹۵۸، صفحات ۱۸۱-۲۵۰ .

بیهقی، ابو الفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی . ویراسته علی اکبر فیاض، ویرایش دوم، مشهد، ۱۳۵۶/۱۹۷۷

پطروشفسکی، ایلیاپ. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز. تهران، ۱۳۵۱ / ۱۹۷۲.

پنج رساله در بیان آفاق و انفس. ویراسته آندره ی. برتلس. مسکو، ۱۹۷۰

پندیات جواهردی. [از موعظت امام المستنصر بالله الثانی]. ویراسته و ترجمه و. ایوانوف. لیدن، ۱۹۵۳.

تاریخ سیستان، ویراسته محمد تقی بهار. تهران، ۱۳۱۴ / ۱۹۳۵. ترجمه انگلیسی

omoR. n? atsiS e- hkir? aT ehT, dloG. M, ۱۹۷۶

تامر، عارف. الامامة فی الاسلام. بیروت، بی تاریخ [۱۹۶۴].

ثلاث رسائل اسماعيلية. ویراسته عارف تامر. بیروت، ۱۹۸۳.

جعفر بن منصور الیمن، ابو القاسم . کتاب الکشف . ویراسته ر. اشتروتمان. لندن، غیره، ۱۹۵۲. سرائر و اسرار النطقاء . ویراسته م. غالب، بیروت، ۱۹۸۴.

الجعفی، المفضل بن عمر. کتاب الهفت و الاظله. ویراسته عارف تامر و عبده خلیفه الیسوعی. بیروت، ۱۹۶۹.

الجوذری، ابو علی منصور عزیزى. سيرة الاستاذ جوذر. ویراسته محمد کامل حسین و م. عبد الهادی شعیره.

قاهره، ۱۹۵۴. ترجمه فرانسه

sed stircser te retteL, snomres tnanetnoC(rahduaJ hdatsu'l ed eiV, dranaC. M. ۱۹۵۸,
sreiglA,)sedimit? aF sefilac sreimerp

جوزجانی، منهاج الدین عثمان بن سراج. طبقات ناصری، ویراسته عبد الحی حبیبی. ویرایش دوّم، کابل، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ /
۱۹۶۳ - ۱۹۶۴. ترجمه انگلیسی

nadammahuM eht fo yrotsiH lareneG A: iri? Es? aN i- t? akabaT ehT, ytrevaR. G
yrneH. ۱۸۹۹- ۱۸۸۱, nodnoL. aisA fo seitsanyD

جوینی، علاء الدین عطا ملک. تاریخ جهانگشای. ویراسته محمد قزوینی. لیدن - لندن، ۱۹۱۲ - ۱۹۳۷.

ترجمه انگلیسی به وسیله جان ا. بویل تحت عنوان roreuqnoC dlroW eht fo yrotsiH ehT.

حافظ ابرو، عبد الله بن لطفعلی البهدادینی . مجمع التواریخ السلطانیه: قسمت خلفاء علویه مغرب و مصر و نزاریان و رفیقان. ویراسته م. مدرسی زنجانی. تهران، ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵.

- الحامدی، ابراهیم بن الحسین. کتاب کنز الولد. ویراسته م. غالب. ویسیادن، ۱۹۷۱.
- حسن، حسن ابراهیم. تاریخ الدولة الفاطمیة. ویرایش سوّم، قاهره، ۱۹۶۴.
- حسن، حسن ابراهیم و شرف، طه احمد. المعزّ لدين الله. ویرایش دوّم، قاهره، ۱۹۶۳.
- عبید الله المهدي. قاهره، ۱۹۴۷.
- حسین، محمد کامل. طائفة الاسماعيلية. قاهره، ۱۹۵۹.
- فی ادب مصر الفاطمیة. قاهره، ۱۹۵۰.
- الحسینی، صدر الدین علی. اخبار الدولة السلجوقیة. ویراسته م. اقبال. لاهور. ۱۹۳۳.
- الحمد، عادل علی. قیام الدولة الفاطمیة ببلاد المغرب. قاهره، ۱۹۸۰.
- حمد الله مستوفی قزوینی. کتاب نزهة القلوب. ویراسته و ترجمه گ. لسترنج. لیدن- لندن، ۱۹۱۵-۱۹۱۹.
- تاریخ گزیده. ویراسته و ترجمه ا. گ. براون. لیدن- لندن، ۱۹۱۰-۱۹۱۳؛ همان. ویراسته عبد الحسین نوائی، تهران، ۱۳۳۹/۱۹۶۰. ژ. گانتین نیز بخشی از آن را ویراسته و به فرانسه ترجمه
- ص: ۸۴۱
- کرده است، و در ۱۹۰۳ در پاریس به چاپ رسانیده است.
- الحموی، ابو الفضائل محمد. التاريخ المنصوری. ویراسته پ. ا. گریازنویچ. مسکو، ۱۹۶۳.
- خاکی خراسانی، امامقلی. منتخب دیوان. ویراسته و. ایوانوف. بمبئی، ۱۹۳۳.
- خمس رسائل اسماعیلیة. ویراسته عارف تامر. سلمیة، ۱۹۵۶.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همّام الدین. حبیب السیر. ویراسته جلال الدین همائی. تهران، ۱۳۳۳/۱۹۵۴.
- خیرخواه هراتی، محمد رضا بن سلطان حسین. فصل در بیان شناخت امام. ویراسته و. ایوانوف. ویرایش سوّم، تهران، ۱۹۶۰. ترجمه انگلیسی به وسیله ایوانوف تحت عنوان
- . ۱۹۴۷, de. dn ۲, m? amI eht fo noitingoceR eht nO, yabmoB.
- کلام پیر. ویراسته و ترجمه و. ایوانوف، بمبئی، ۱۹۳۵.

- تصنیفات خیرخواه هراتی. ویراسته و. ایوانوف. تهران، ۱۹۶۱.

دانش‌پژوه، محمد تقی. ذیلی بر تاریخ اسماعیلیه. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سالهای ۱۷ (۱۳۴۴ / ۱۹۶۵) صفحات ۲۸۹-۳۳۰، ۴۴۰-۴۶۵ و ۱۸ (۱۳۴۵ / ۱۹۶۶)، صفحات ۱۸-۳۲، ۲۱۳-۲۲۸.

دولت‌شاه بن علاء الدوله. تذکره الشعراء. ویراسته ا. گ. براون. لندن- لیدن، ۱۹۰۱.

الدیلمی، محمد بن حسن. بیان مذهب الباطنیّه و بطلانه. ویراسته ر. اشتروتمان. استانبول، ۱۹۳۹.

الرازی، ابو بکر محمد بن زکریاء. رسائل فلسفیه. ویراسته پ. کراوس. قاهره، ۱۹۳۹.

الرازی، ابو حاتم احمد بن حمدان. اعلام النبوة. ویراسته صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی. تهران، ۱۹۷۷.

منتخباتی از آن در

، P ۳۵۸-۳۷۸، "II anaizaR", suarK. (۵، SN، ailatneirO،)۱۹۳۶، pp. ۳۵-۵۶، dna.

الراوندی، محمد بن علی. راحة الصدور. ویراسته م. اقبال. لندن، ۱۹۲۱.

رسائل اخوان الصفا. بیروت، ۱۹۵۷.

رشید الدین فضل الله طیب. جامع التواریخ. جلد دوّم، در تاریخ پادشاهان مغول. ویراسته ادگار بلوشه. لیدن- لندن، ۱۹۱۱.

- جامع التواریخ: تاریخ غازانی. ویراسته و ترجمه ا. کاترم. پاریس، ۱۸۳۶.

- جامع التواریخ. جلد سوّم. ویراسته عبد الکریم ع. علیزاده، باکو، ۱۹۵۷.

- جامع التواریخ. ویراسته بهمن کریمی. تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹.

- جامع التواریخ؛ قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان. ویراسته محمد تقی دانش‌پژوه و م. مدرسی زنجانی. تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹.

- جامع التواریخ؛ تاریخ آل سلجوق. ویراسته احمد آتش. آنکارا، ۱۹۶۰.

زاهد علی. تاریخ فاطمیین مصر. چاپ دوّم، کراچی، ۱۹۶۳.

- ہماری اسماعیلی مذهب کی حقیقت اور اس کا نظام. حیدرآباد، ۱۳۷۳ / ۱۹۵۴.

زرین کوب، عبد الحسین، دنباله جستجو در تصوّف ایران. تهران، ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳.

- تاریخ ایران بعد از اسلام. ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۵۵/۱۹۷۶.

سبط ابن الجوزی. مرآة الزمان. ویراسته ج. ر. جوت. شیکاگو، ۱۹۰۷. منتخلتی از آن با ترجمه فرانسه در ۵۷۰-۵۱۱ pp, ۳.lov, OHCHR.

ستوده، منوچهر. قلاع اسماعیلیه. تهران، ۱۳۴۵/۱۹۶۶.

السجستانی، ابو یعقوب اسحاق بن احمد. اثبات النبوءات. ویراسته عارف تامر. بیروت، ۱۹۶۶.

- کشف المحجوب. ویراسته هانری کربن. تهران- پاریس، ۱۹۴۹.

ص: ۸۴۲

- کتاب الافتخار. ویراسته مصطفی غالب. بیروت، ۱۹۸۰.

- کتاب الینایع. ویراسته و ترجمه ه. کربن در اثرش موسوم به

۱۲۷-۵. siraP- narheT. enneil? eamsI eigolirT. pp txet, ۱۹۶۱, ۱-۹۷. pp noitalsnart.

- تحفة المستجیبین. ویراسته عارف تامر، در کتابش موسوم به خمس رسائل اسماعیلیه. سلمیه، ۱۹۵۶، صفحات ۱۴۵-۱۵۶؛ نیز در کتاب دیگرش ثلاث رسائل اسماعیلیه. بیروت، ۱۹۸۳، صفحات ۵-۲۰.

سرور، محمّد جمال الدین. مصر فی عصر الدولة الفاطمیة. قاهره، ۱۹۶۰.

- النفوذ الفاطمی فی بلاد الشام و العراق. چاپ سوّم، قاهره، ۱۹۶۴.

- سياسة الفاطمیین الخارجیه. قاهره، ۱۹۶۷.

سید، ایمن فؤاد. مصادر تاریخ الیمن فی العصر الاسلامی. قاهره، ۱۹۷۴.

شوشتری، القاضی نور الله. مجالس المؤمنین. تهران، ۱۳۷۵-۱۳۷۶/۱۹۵۵-۱۹۵۶.

شهاب الدین شاه حسینی. خطابات عالیّه. ویراسته هوشنگ اجاقی. بمبئی، ۱۹۶۳.

- رساله در حقیقت دین. ویراسته و. ایوانوف. بمبئی، ۱۹۴۷؛ ترجمه انگلیسی به وسیله ایوانوف زیر عنوان ۱۹۴۷. yabmoB, .de dn ۲. noigileR fo gninaeM eurT,

الشهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبد الکریم. کتاب الملل و النحل. ویراسته عبد العزیز م. الوکیل. قاهره، ۱۹۶۸.

ترجمه بخشی از آن به انگلیسی به وسیله ا. ک. قاضی و ج. گ. فلین تحت عنوان

nodnoL, snoisiviD dna stceS milsuM ,۱۹۸۴ .

ترجمه جزئی فرانسه:

siraP. setces sed te snoigiler sed erviL. tonnoM. G dna teramiG. D ,۱۹۸۶ .

شیروانی، زین العابدین. ریاض السیاحه. ویراسته اصغر حامد ربّانی. تهران، ۱۳۳۹ / ۱۹۶۰.

صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. چاپهای مختلف، تهران، ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳ به بعد.

الصوری، محمد بن علی. القصیده الصوریّه. ویراسته عارف تامر. دمشق، ۱۹۵۵.

طباطبائی، علامه سیّد محمد حسین. شیعه در اسلام. تهران، ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر. تاریخ الرسل و الملوک. ویراسته م. ج. دخویه و دیگران. لیدن، ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱. ترجمه انگلیسی به وسیله دانشمندان مختلف تحت عنوان: *irabaT -la fo yrotsiH ehT?* از ۱۹۸۵ به بعد.

طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن. فهرست کتب الشیعه. ویراسته آ. اشپرنگر و دیگران. کلکته، ۱۸۵۳ - ۱۸۵۵.

- رجال الطوسی. ویراسته محمد صادق آل بحر العلوم. نجف، ۱۳۸۱ / ۱۹۶۱.

طوسی، نصیر الدین محمد بن محمد. روضة التسلیم یا تصورات. ویراسته و ترجمه و. ایوانوف. لیدن، ۱۹۵۰.

- سیر و سلوک. مندرج در مجموعه رسائل طوسی. ویراسته م. ت. مدرس رضوی. تهران، ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶، صفحات ۳۶ - ۵۵.

ظهیر الدین نیشابوری. سلجوقنامه. تهران، ویراسته اسماعیل افشار، ۱۳۳۲ / ۱۹۵۳.

عبد الجبار الهمدانی. تنبیت الدلائل النبوة، ویراسته عبد الکریم عثمان. بیروت، ۱۹۶۶.

عبد الجلیل قزوینی رازی. کتاب النقص. ویراسته میر جلال الدین محدّث. ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۵۸ / ۱۹۸۰.

عرب بن سعد القرطبی. صلة تاریخ الطبری. ویراسته م. ج. دخویه. لیدن، ۱۸۹۷.

عظیمی، محمد بن علی، تاریخ، ویراسته کلود کائن در مقاله‌اش موسوم به

ص: ۸۴۳

۳۵۳-۴۴۸. "pp,)۱۹۳۸(۲۳۰, AJ, "? imi'zA- la'd e? eg? erba euqinorhC aL

علی محمد خان. مرآت احمدی. ویراسته و ترجمه س. نواب علی و دیگران. بارودا، ۱۹۲۸-۱۹۶۵.

عمار بن علی الحکمی. تاریخ الیمین. ویراسته و ترجمه هنری سی. کای در کتابش موسوم به

۱۳۷-۱. Y nama sti, ylraE M laveaideM yrotsiH L, nodnoL, ۱۸۹۲, txet, pp, . snart, ۱۰۲- ۱. pp,

عنان، محمد عبد اللہ. الحاکم بامر اللہ و اسرار الدولة الفاطمیة. ویرایش دوّم، قاهره، ۱۹۵۹.

- مصر الاسلامیه. ویرایش دوّم، قاهره، ۱۹۶۹.

غالب، مصطفی. اعلام الاسماعیلیه. بیروت، ۱۹۶۴.

- تاریخ الدعوة الاسماعیلیه. چاپ دوّم، بیروت، ۱۹۶۵.

غزالی، ابو حامد محمد. فضائح الباطنیه. ویراسته عبد الرحمن بدوی. قاهره، ۱۹۶۴.

فدایی خراسانی، محمد بن زین العابدین. کتاب هدایت المؤمنین الطالبین. ویراسته آلکساندر سمنوف. مسکو، ۱۹۵۹.

فرشته، محمد قاسم هندوشاه. تاریخ فرشته. ویراسته ج. بریگز. بمبئی، ۱۲۴۷/۱۸۳۲. ترجمه انگلیسی

nhOJ ۱۸۲۹, nodnoL, aidnI ni rewoP nadomohaM eht fo esiR eht fo yrotsiH, sggirB

. القاضی، وداد. الکیسانیه فی التاریخ و الادب. بیروت، ۱۹۷۴.

قزوینی، محمد. یادداشتهای قزوینی. ویراسته ایرج افشار. تهران، ۱۳۳۲-۱۳۵۴/۱۹۵۳-۱۹۷۵.

قلقشندی، احمد بن علی. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. ویراسته م. ع. ابراهیم. قاهره، ۱۳۳۱-۱۳۳۸/۱۹۱۳-۱۹۲۰.

قمی، سعد بن عبد اللہ. کتاب المقالات و الفرق. ویراسته محمد جواد مشکور. تهران، ۱۹۶۳.

کاشانی (القاشانی)، ابو القاسم عبد اللہ بن علی، زبدة التواریخ : تاریخ اسماعیلیه و نزاریه و ملاحده. ویراسته محمد دانش پڑوه، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ضمیمه شماره ۹ (۱۳۴۳/۱۹۶۴)، صفحات ۱-۲۱۸.

کرمانی، حمید الدین احمد بن عبد اللہ. کتاب الرياض. ویراسته عارف تامر. بیروت، ۱۹۶۰.

- مجموعه رسائل الکرمانی. ویراسته م. غالب. بیروت، ۱۹۸۳.

- راحة العقل. ویراسته م. کامل حسین و م. مصطفی حلمی. قاهره، ۱۹۵۳.
- الرسالة الواعظة. ویراسته محمد کامل حسین، در مجله كلية الادب جامعة فؤاد الاول، جلد ۱۴، جزء اول (۱۹۵۲)، صفحات ۱-۲۹.
- کشی، ابو عمر محمد بن عمر. اختيار معرفة الرجال. ویراسته حسن مصطفوی. مشهد، ۱۳۴۸/۱۹۶۹.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب. الاصول من الکافی. ویراسته علی اکبر غفاری. چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۸/۱۹۶۸.
- کیخسرو اسفندیار. دبستان مذاهب. ویراسته ر. رضازاده ملک. تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳. ترجمه انگلیسی
- nodnoL- notgnihsaW, srennaM fo loohcS ro natsibaD ehT. reyorT. A dna aehS. D. , ۱۹۰۱
- گردیزی، عبد الحی بن الضحاک. زین الاخبار. ویراسته ع. حبیبی. تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸.
- گیلانی، ملا شیخ علی. تاریخ مازندران. ویراسته منوچهر ستوده. تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳.
- لسان الملك سیهر، محمد تقی. ناسخ التواریخ؛ تاریخ قاجاریه. تبریز، ۱۳۱۹/۱۹۰۱؛ همان. ویراسته محمد باقر بهبودی. تهران، ۱۳۴۴/۱۹۶۵.
- ماجد، عبد المنعم. الامام المستنصر بالله الفاطمی. قاهره، ۱۹۶۱.
- ظهور الخلافة الفاطميين و سقوطها فی مصر. اسکندریه، ۱۹۶۸.
- ص: ۸۴۴
- الحاكم بامر الله. قاهره، ۱۹۵۹.
- نظم الفاطميين و رسومها فی مصر. قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۵.
- مجموعه الوثائق الفاطمية. ویراسته جمال الدین لشیال. قاهره، ۱۹۵۸.
- مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی. ویراسته ژان. اوین. تهران- پاریس، ۱۳۳۵/۱۹۵۶.
- محقق، مهدی. تحلیل اشعار ناصر خسرو. چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰.
- فیلسوف ری. ویرایش دوم، تهران، ۱۳۵۲/۱۹۷۳.

محمد بن سرخ نیشابوری. شرح قصیده فارسی خواجه ابو الهیثم احمد بن حسن جرجانی. ویراسته هانری کرین و محمد معین. تهران - پاریس، ۱۳۳۴ / ۱۹۵۵.

مرعشی، ظهیر الدین. تاریخ گیلان و دیلمستان. ویراسته ه. ل. رایینو. رشت، ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲؛ همان. ویراسته م.

ستوده ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸.

- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. ویراسته ب. دورن در

۱۸۵۰, sed redn? alnets? uK nehchild? uS sed ethcihcseG ruz nelleuQ ehcsinadommahuM. grubsreteP. tS. I sereeM nehcsipsaK

همان کتاب، ویراسته محمد حسین تسبیحی، تهران، ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶.

المسیحی، محمد بن عبید اله. اخبار مصر. ویراسته ا. ف. سید و دیگران. قاهره، ۱۹۷۸ - ۱۹۸۴؛ همان، ویراسته و. گ. میلوارد. قاهره، ۱۹۸۰.

المستنصر بالله، ابو تمیم معدّ السجلات المستنصریه. ویراسته عبد المنعم ماجد. قاهره، ۱۹۵۴.

المسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین. کتاب التنبیه و الاشراف. ویراسته م. ج. دخویه. لیدن ۱۸۹۴. ترجمه فرانسوی به وسیله ب. کارادو و تحت عنوان

siraP. noisiver al ed te tnomessitreva'l ed erviL eL, ۱۸۹۶.

- مروج الذهب. ویراسته و ترجمه باریبه دومینار و ا. پاوه دو کورتیل. پاریس، ۱۸۶۱ - ۱۸۷۶.

مسکویه، ابو علی احمد. تجارب الامم [با ذیلهای آن به وسیله ابو شجاع الروذراوری و هلال الصابی].

ویراسته و ترجمه ه. ف. آمدروز و د. س. مارگلیوت در

etahpilaC disabbA eht fo espilcE ehT .

معصوم علیشاه، محمد معصوم شیرازی. طرائق الحقایق. ویراسته محمد جعفر محبوب. تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۵ / ۱۹۶۰ - ۱۹۶۶.

مقدسی، ابو عبد الله محمد بن اح مد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ویراسته م. ج. دخویه. ویرایش دوم، لیدن، ۱۹۰۶.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی . اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء . ویراسته جمال الدین الشیال و محمد حلمی م. احمد. قاهره. ۱۹۶۷-۱۹۷۳. هوگو بنز نیز بخشی از مجلد اول را در ۱۹۰۹ در لایپزیک چاپ کرده است.

- کتاب المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار. بولاق، ۱۲۷۰/۱۸۵۳. برای ترجمه ناقص آن به فرانسوی نک:

ni, etpyg? E'l ed euqihpargopot te euqirotsih noitpircseD. avonasaC. P dna tnairuoB. U
elatneirO eigolo? ehcrA'd sia? cnarF tutitsnI'l ed srebmom sel raP s? eilbup seriom? eM.
۱۹۲۰- ۱۸۹۵, oriaC. eriaC ud

ملطی، ابو الحسین محمد بن احمد. کتاب التنبیه و الرد. ویراسته س د درینگ. استانبول، ۱۹۳۶.

ص: ۸۴۵

الملیجی، ابو القاسم عبد الحاکم بن وهب. المجالس المستنصریه. ویراسته م. کامل حسین. قاهره [۱۹۴۷].

مجدوع، اسماعیل بن عبد الرسول. فهرسة الكتب و الرسائل. ویراسته علی نقی منزوی. تهران، ۱۹۶۶.

مناوی، محمد حمدی. الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی. قاهره، ۱۹۷۰.

منتخبات اسماعیلیه. ویراسته عادل العوا. دمشق، ۱۹۵۸.

المؤید فی الدین الشیرازی، ابو نصر هبة الله بن ابی عمران موسی. دیوان. ویراسته م. کامل حسین. قاهره، ۱۹۴۹.

- المجالس المؤیدیه. ویراسته م. غالب. جلدهای اول و سوم، بیروت ۱۹۷۴-۱۹۸۴.

- سیره المؤید فی الدین داعی الدعاة. ویراسته م. کامل حسین. قاهره، ۱۹۴۹.

میرخواند، محمد بن خواوند شاه. روضة الصفا. تهران، ۱۳۳۸-۱۳۳۹/۱۹۶۰. بخشی از آن ویراسته و به فرانسه ترجمه شده است:

stircsunaM sed stiaTxE te secitoN ni,? eteruP al ed nidraJ eL, niadruoJ. mA. ۲۷۴- ۱۱۷. ۹,
)pp,)۱۸۱۳

ناصر خسرو، دیوان. ویراسته نصر الله تقوی و دیگران. تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷/۱۹۲۵-۱۹۲۸؛ همان.

ویراسته مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران، ۱۳۵۳/۱۹۷۴.

- گشایش و رهایش. ویراسته سعید نفیسی. لیدن، ۱۹۵۰. ترجمه ایتالیایی به وسیله پ. فیلیپانی رونکونی.

selpaN, enoizarebil alled e otnomilgoics olled orbil II ,۱۹۵۹ .

- جامع الحکمتین. ویراسته هانری کرین و محمد معین. تهران - پاریس، ۱۹۵۳.

- خوان الاخوان. ویراسته یحیی الخشاب. قاهره، ۱۹۴۰؛ همان. ویراسته ع. قویم. تهران، ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹.

- سفرنامه. ویراسته م. غنی‌زاده. برلین، ۱۳۴۱ / ۱۹۲۲؛ همان. ویراسته محمد دبیر سیاقی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۵۶ / ۱۹۷۷. ترجمه انگلیسی:

ynablA.)am? anrafaS(slevarT fo kooB s'warsohK e- resaN,. rj, notskcahT. M. W; ,
۱۹۸۶. Y. N

ویرایش دیگر همراه فرانسه:

.siraP. uarsohK irissaN ed egayov ud noitaleR, homaN refeS, refehcS selrahC ,۱۸۸۱ .

- شش فصل یا روشنایی‌نامه نثر. ویراسته و ترجمه و. ایوانوف. لیدن، ۱۹۴۹.

- وجه دین. ویراسته م. غنی‌زاده و محمد قزوینی. برلین، ۱۳۴۳ / ۱۹۲۴؛ همان، ویراسته غلامرضا اعوانی. تهران، ۱۹۷۷.

- زاد المسافرین. ویراسته م. بذل الرحمن. برلین، ۱۳۴۱ / ۱۹۲۳.

النجاشی، احمد بن علی. کتاب الرجال. بمبئی، ۱۳۱۷ / ۱۸۹۹.

نسوی، محمد بن احمد. سیرة السلطان جلال الدین منکبرتی. ویراسته و ترجمه ا. هوداس، پاریس، ۱۸۹۱ - ۱۸۹۵.
ترجمه فارسی مجهول المترجم آن تحت عنوان سیرت جلال الدین منکبرتی. ویراسته مجتبی مینوی. تهران، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵.

نظام الملک، ابو علی الحسن بن علی. سیر الملوک (سیاستنامه). ویراسته ه. دارک. ویرایش دوم؛ تهران، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸.
ترجمه انگلیسی توسط ه. دارک تحت عنوان:

nodnoL,. de dn ۲. sgniK rof seluR ro tnomnrevoG fo kooB ehT ,۱۹۷۸ .

النعمان بن محمد، القاضي ابو حنیفه. اساس التأویل. ویراسته عارف تامر. بیروت، ۱۹۶۰.

ص: ۸۴۶

- دعای اسلام. ویراسته آصف بن علی اصغر فیضی. قاهره، ۱۹۵۱ - ۱۹۶۱. ترجمه بخشی از آن به وسیله همو به
انگلیسی تحت عنوان htiaF fo kooB ehT بمبئی، ۱۹۷۴.

- كتاب الاقتصار. ویراسته محمد وحید میرزا. دمشق، ۱۳۷۶ / ۱۹۵۷.
- افتتاح الدعوة. ویراسته وداد القاضي. بیروت، ۱۹۷۰.
- اختلاف اصول المذاهب. ویراسته ش. طیب علی. لکهنڈوالا. سیملا، ۱۹۷۲.
- كتاب الهمة في آداب اتباع الائمة. ویراسته م. کامل حسین. قاهره، [۱۹۴۸]. ترجمه مختصر آن به انگلیسی:
- ammiH- lu- batiK s'namaoN izaQ morf snoitceleS, ivluoM. M. A dna itacsuM. J. ;
۱۹۷۸, ihcaraK. mamI fô srewolloF eht rof tcludnoC fô edoC, ro
- كتاب المجالس و المسایرات. ویراسته حبیب الفقی، ابراهیم شبّوح، و محمد الیعلوی. تونس، ۱۹۷۸.
- الرسالة المذهبه. ویراسته عارف تامر، در کتابش موسوم به خمس رسائل اسماعیلیه، صفحات ۲۷-۸۷.
- تأویل الدعائم. ویراسته محمد حسن اعظمی. قاهره، ۱۹۶۷-۱۹۷۲.
- نوبختی، الحسن بن موسی. کتاب فرق الشیعه. ویراسته ه. ریتر. استانبول، ۱۹۳۱.
- نویری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب . نهاية الادب فی فنون الادب . ویراسته م. جابر عبد العال الحینی و دیگران .
جلد ۲۵. قاهره، ۱۹۸۴.
- نیشابوری، احمد بن ابراهیم. استتار الامام. ویراسته و. ایوانوف. در مجله کلیه الادب بالجامعة المصریه، جلد ۴، جزء ۲
(۱۹۳۶)، صفحات ۹۳-۱۰۷. ترجمه انگلیسی آن توسط و. ایوانوف در کتابش موسوم به روایات اسماعیلی درباره ظهور
فاطمیان، صفحات ۱۵۷-۱۸۳.
- اثبات الامامه. ویراسته م. غالب. بیروت، ۱۹۸۴.
- ورجاوند، پرویز. سرزمین قزوین. تهران، ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰.
- وزیری، احمد علیخان. تاریخ کرمان. ویراسته محمد ابراهیم باستانی پاریزی. ویرایش دوّم، تهران، ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳.
- جغرافیای کرمان. ویراسته م. ا. باستانی پاریزی. تهران، ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴.
- الولی، طه. القرامطه. بیروت، ۱۹۸۱.
- ولید، الحسین بن علی، رساله المبدأ و المعاد. ویراسته و ترجمه ه. کرین در کتابش موسوم به
- . ۲۰۰-۱۳۱. pp noitalsnart, ۱۳۰-۹۹. pp, txet, enneil? eamsI eigolirT .

وليد، على بن محمد، تاج العقاید . ویراسته عارف تامر. بیروت، ۱۹۶۷. ترجمه مختصر آن به انگلیسی توسط و. ایوانوف
تحت عنوان. ۱۹۳۶. yabmoB .sdimitaF eht fo deerC A,

- دافع الباطل. ویراسته م. غالب. بیروت، ۱۹۸۲.

- الذخيرة فی الحقيقة. ویراسته محمد حسن اعظمی، بیروت، ۱۹۷۱.

هدایت، رضا قلیخان. روضة الصفای ناصری. تهران، ۱۳۳۹ / ۱۹۶۰.

- ریاض العارفین. ویراسته م. گرکانی. تهران، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵.

هدایة الآمریه. ویراسته آصف بن علی اصغر فیضی. لندن، غیره، ۱۹۳۸.

هفت باب بابا سیدنا. ویراسته و. ایوانوف. در کتابش موسوم به

. ۴-۴۴ . pp, ۱۹۳۳, yabmoB. sesitaerT iliamsI yltraE owT

ترجمه انگلیسی به وسیله مارشال هاجسن در کتابش

ص: ۸۴۷

. ۳۲۴ - ۲۷۹ . pp, ۱۹۵۵, eugaH ehT . snissassA fo redrO ehT

همایونی، مسعود. تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه. تهران، ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹.

الهمدانی، حسین بن فیض‌الله و محمود، ح. س. الصلیحیون و الحركة الفاطمیة فی الیمن. قاهره، ۱۹۵۵.

یادنامه ناصر خسرو. مشهد، ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶.

یاقوت الحموی، شهاب‌الدین ابو عبد‌الله. معجم البلدان. ویراسته ف. ووستنفلد. لایپزیگ، ۱۸۶۶ - ۱۸۷۳.

ترجمه مختصری از آن به فرانسه

al ed eriar? ettil te euqirotsih, euqeihpargo? eg eriannoitciD, dranyeM ed reibraB. C.

۱۸۶۱, siraP, esreP

یحیی بن‌الحسین بن‌القاسم. غایة الامانی فی اخبار قطر الیمانی. ویراسته سعید ع. عاشور. قاهره، ۱۹۶۸.

الیمانی، محمد بن محمد . سیرة الحاجب جعفر بن علی و خروج المهدی . ویراسته و . ایوانوف در مجله کلیة الاداب بالجامعة المصریة، جلد ۴، جزء ۲ (۱۹۳۶)، صفحات ۱۰۷-۱۳۳. ترجمه انگلیسی توسط ایوانوف در کتابش موسوم به

۱۸۴. IliamsI? noitidarT eht fo esiR eht gninnrecnoc sdimitaF eht yabmoB. cte, ۱۹۴۲, pp, ۲۷۹-۳۲۴. snart hcnerF; ۲۲۳-۳۲۴. idhaM ud nallebmahc nu'd eihpargoibotua'L", dranaC. M. sir? epseH, ' edimit? aF el h? alladiebO .. pp, ۱۹۵۲(۳۹,)

ص: ۸۴۹

کتابشناسی

بن کتابشناسی همه کتابهایی را که در یادداشتها از آنها نام بردیم دربر ندارد، بلکه تنها بعضی از آثار ارجاعی بنیادی و منتخبی از منابع انتشار یافته را که به تکرار از آنها در ارتباط با فصول مختلف این کتاب یاد شده است شامل می شود. اختصاراتی که در کتابشناسی به کار رفته است همانهاست که در یادداشتها به کار گرفته شده است.

۱. کلیات

ص: ۸۵۰

۲. منابع اصلی

ص: ۸۵۸

۳. منابع ثانوی

ص: ۸۶۷

نمایه ۲۷۰

* مدخلهای اصلی به ترتیب الفبایی تنظیم شده و مدخلهای فرعی به ترتیب موضوعی در زیر مدخلهای اصلی مربوط فهرست شده اند.

* لفظ «و بعد» پس از شماره صفحه، یعنی در صفحات دیگر هم در آن باره مطلب هست اما پی در پی نیست.

* برای امامان نزاری قاسم شاهی در دوره بعد از الموت، امامان نزاری به کار رفته ولی برای امامان نزاری محمدشاهی، عنوان کامل ذکر شده است.

«آ»

آیولیا ۱۸۵

آثار منسوب به ارسطو ۲۷۵

آخرین داوری، نگاه کنید به معاد؛ قیامت آدم

در عقیده مخمسه ۱۲۰، ۱۲۱

در ام الكتاب ۱۲۵

در عقیده اسماعیلیه نخستین ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷

در آثار مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۱-۲۷۳

در آثار ناصر خسرو ۲۵۳

در جهان‌شناسی طبیبی ۳۳۴-۳۳۸

در عقیده نزاری ۴۴۹، ۴۶۸

آدم اول کلی ۳۳۴، ۳۳۵

آدم بن سلیمان، والی، ۳۴۱

آدم جزئی ۳۳۵، ۳۳۶

آدم روحانی ۳۳۳

آدمکشی ۸۸، ۴۰۵-۴۰۷

آذربایجان ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۳۰

دعوت اسماعیلیه نخستین در ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۹۴، ۲۱۰

نزاریان در ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۶۴، ۵۰۹، ۵۱۶

آرامیان ۶۷

آرسینوس، بطریق ملکائی قاهره ۲۱۵

آرنلد، سرجوزف ۵۸۹، ۵۹۹

آرنلد لوبکی ۷، ۸، ۱۹، ۲۳

آسیا ۲۰، ۲۴۳

تجارت با شرق افریقا ۳۵۷، ۵۹۸، ۵۹۹

جوامع نزاری ۶۰۶-۶۰۸، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۲

طرحهای آقا خان چهارم در ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۲

آسیای مرکزی ۳۲، ۳۹، ۹۹، ۴۵۹، ۴۸۰

ولایت ام الكتاب ۱۱۹-۱۲۱

دعوت فاطمی در ۲۶۴

ص: ۸۶۸

نزاریان ۳۹، ۳۸۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۳۴:

دعوت قاسم شاهی ۵۳۲

و نیز نک ماوراء النهر

آسیای مرکزی شوروی [سابق]، ۳، ۳۴

و نیز نک آسیای مرکزی؛ ماوراء النهر

آشتیانی، سید جلال الدین ۴۳

آغا محمد خان قاجار، مؤسس سلسله قاجار ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴

آفرینش

در عقیده ابو منصور ۸۸، ۸۹

در عقیده مغیره ۸۷، ۸۸^{۲۷۱}

در عقیده ابو الخطاب ۱۰۷

در عقیده اسماعیلیه نخستین ۱۶۵-۱۶۸

و نیز نک کیهانشناختی

آقا بزرگ طهرانی، عالم امامی ۲۸۶

آقا خان (ها) ۳۹، ۵۰۰-۵۰۳ و بعد ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۳

آقا خان اول، حسن علی شاه، امام نزاری ۲۹، ۳۱، ۵۷۴-۵۹۱، ۵۹۴، ۶۱۰-۶۱۲

آقا خان دوم، آقا علی شاه، امام نزاری ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۹۰-۵۹۲

آقا خان سوم، سلطان محمد شاه، امام نزاری ۳۶، ۵۰۳، ۵۶۱، ۵۹۲-۶۰۱، ۶۰۹-۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۳

آقا خان چهارم، شاه کریم حسینی، امام نزاری ۳، ۵۰۷، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵-۶۰۸، ۶۱۵-۶۱۷، ۶۲۰-۶۲۳

آقا خان محلاتی، نک آقا خان اول

آقا خان نوری، صدر اعظم قاجار ۵۸۵

آقا علیشاه، آقا خان دوم، نک آقا خان دوم

آقی قوینلو، سلسله ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱

آکسفر د ۲۰

آگره (در هند شمالی) ۳۴۵، ۳۴۹

آل خیرات ۳۶۳

آل سعود ۳۶۳، ۳۶۴

آلمان (ژرمن) ۹، ۲۲، ۲۶

^{۲۷۱} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

استقرار در افریقای شرقی ۳۵۷، ۳۵۸

عوامل آنها در جنگ جهانی اول ۵۹۵

آل محمد نک اهل بیت

آمالریک اول، پادشاه مملکت لاتینی اورشلیم ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۴۵۳، ۴۵۴

آمد، در دیار بکر ۴۲۷، ۴۳۰

آمر، خلیفه فاطمی ۲۴، ۱۱۲، ۱۳۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱-۳۰۶ و بعد ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۴۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۳۲

قتل او به وسیله فدائیان نزاری ۲۴، ۴۲۸، ۴۳۲

و نیز نک هدایة الآمریه

آمریه ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۲۲

و نیز نک طیبیان

آناطولی نک روم

آهنگ ۵۰۶

«ا»

اباحه ۸۱

اباضیه، شاخه خارجیان ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۵

اباقا خان، سلطان ایلخانی ۴۶۶، ۴۸۹، ۵۰۸

ابداع ۲۷۷

ابراهیم [ع] ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۷۳، ۴۴۹

ابراهیم الامام، نک ابراهیم بن محمد بن علی

ابراهیم اینال، سلجوقی ۲۳۸

ابراهيم بن ابى سلمه ۳۲۹

ابراهيم بن اشتر ۶۴، ۶۵

ابراهيم بن حسين بن على بن وليد، داعى مطلق طيبي ۳۳۰

ابراهيم بن داود بن عجب شاه ۳۴۶

ابراهيم بن عبد الله بن الحسن، علوى، برادر النفس الزكيه ۹۳، ۹۹

ابراهيم بن محمد بن على (ابراهيم الامام)، عباسى ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶

ابراهيم بن محمد بن فهد مكرمى، داعى سليمانى ۳۶۲

ابراهيم بن وليد، خليفه اموى ۹۲

ص: ۸۶۹

ابراهيم بهائى صفى الدين بن عبد على عماد الدين، عالم داودى ۳۵۳

ابراهيم پاشا، سردار عثمانى ۶۰۸

ابراهيم رضا صاحب، رهبر مهدى باغ والاها ۳۵۵

ابراهيم عجمى، فرمانده نزارى بالس ۴۱۴

ابراهيم وجيه الدين، داعى داودى ۳۵۰، ۳۵۱

ابليس ۳۳۴، ۳۳۵، ۵۵۲

ابن ابى البغل ۲۸۳

ابن ابى خنزير، امير فاطمى صقليه ۱۸۲، ۱۸۳

ابن ابى طى، مورخ ۱۷۲-۱۷۴، ۳۲۲

ابن ابى الفوارس، امير فاطمى صقليه ۱۸۲، ۱۸۳

ابن اثير ۱۷۵، ۲۹۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۵۹

ابن اسفندیار، محمد بن حسن، مورخ ۳۷۷

ابن اشتر، نک ابراهیم بن اشتر

ابن الاشعث ۶۹

ابن انز، نک محمد بن انز

ابن ایاس، ابو البرکات محمد، مورخ ۱۷۴

ابن بابویه، عالم امامی ۲۸۶، ۲۸۹

ابن بطوطه، سیاح ۴۹۴

ابن بلخی، جغرافیدان و مورخ ۴۱۶

ابن تغری بردی، ابو الحسن یوسف، مورخ ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۹۵

ابن جبیر، سیاح ۴۵۵

ابن الجوزی، عبد الرحمان، مورخ ۱۷۵، ۳۷۹

ابن الحرب، نک عبد الله بن حرب

ابن حزم، علی بن احمد، ملل و نحل نویسنده سنّی ۷۳

ابن حمّاد، محمد بن علی، مورخ ۱۷۲

ابن الحنفیه، نک محمد بن الحنفیه

ابن حوشب، منصور الیمن، داعی اسماعیلی و نویسنده ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۸، ۲۴۰

ابن حوقل، ابو القاسم، جغرافیدان و سیاح ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۶۳

ابن خنّاب، قاضی ۴۲۹

ابن خلدون، عبد الرحمان، مورخ ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۹

ابن خلکان، احمد بن محمد، زندگینامه نویسنده ۲۸۶

ابن الدواداری، ابو بکر بن عبد الله، مورخ ۱۲۹، ۱۷۳

ابن دوّاس، رئیس کتابی ۲۳۲، ۲۳۳

ابن دیصان (بردیصان) ۱۳۰، ۲۷۳

ابن راوندی، ابو الحسین احمد، دانشور معتزلی ۲۴۸

ابن رزام (رزّام)، ابو عبد الله محمد، نویسنده ضد اسماعیلی ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۱، ۱۹۳

در ادعای بنیان قداحی اسماعیلیه ۱۳۰-۱۳۳

افسانه ابن القداح ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵

درباره تدرج تعالیم اسماعیلیان ۱۶۱، ۲۶۷

درباره شقاق در رهضت اسماعیلی ۱۴۸، ۱۴۹

ابن رزیم، نک طلّاح بن رزیک

ابن رسلان، داعی ۳۲۳

ابن زبیر، نک عبد الله بن زبیر

ابن زولاق، ابو محمد الحسن بن ابراهیم، مورخ ۱۷۱، ۱۷۳

ابن زیاد، نک عبید الله بن زیاد

ابن سبا، نک عبد الله بن سبا

ابن سعدان، وزیر یوئی ۲۸۳

ابن سعود، نک عبد العزیز دوم

ابن سنبر، نک حسن بن سنبر

ابن سواده، نایب داعی النسفی ۱۴۴

ابن سینا ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۵، ۲۸۲، ۴۲۳

ابن شداد، بهاء الدين يوسف، زندگينامه نويس صلاح الدين ۳۷۹

ابن شهر آشوب، محمد بن علي، دانشور امامي ۸۶، ۲۸۶

ابن صلاح، حكمران زنگي حماة ۴۳۳

ابن الصيرفي، علي بن منجب، از كاتبان ديوان الانشاء فاطمي ۱۷۲، ۳۰۳، ۴۲۰

ابن طغج، نك محمد بن طغج

ابن الطوير، ابو محمد، مورخ ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۶۰

ص: ۸۷۰

ابن ظافر ازدي، جمال الدين علي، مورخ ۱۷۳، ۲۹۵.

ابن عبد الظاهر، زندگينامه نويس بيبرس اول ۴۹۱

ابن عبد القوي، قاضي القضاة فاطمي ۳۱۲

ابن العديم، كمال الدين، مورخ ۳۷۹، ۴۱۴، ۴۵۸

ابن عذاري، احمد بن محمد، مورخ ۱۷۳

ابن العربي ۵۱۹

ابن عطاش، نك عبد الملك بن عطاش

ابن عقيل، قاضي القضاة فاطمي ۳۰۲

ابن عمّار، قاضي فاطمي اسكندريه ۲۹۹

ابن عمّار كنامي، نك حسن بن عمّار

ابن الفرات، محمد بن عبد الرحيم، مورخ ۱۷۳، ۱۷۴

ابن الفرات، وزير عباسي ۱۸۸

ابن القدّاح، نك عبد الله بن ميمون قدّاح

ابن قزلباش، حكمران صقلیہ ۱۸۳

ابن قفطی، جمال الدین، نویسنده عرب ۲۸۳

ابن القلانسی، حمزة بن اسد، مورخ ۱۷۵، ۲۹۵، ۳۷۹، ۴۱۱، ۴۳۰، ۴۳۲

ابن كثير، عماد الدين اسماعيل، مورخ ۱۷۵

ابن الكردی، رهبر دروز ۲۲۹

ابن كلس، وزیر فاطمی ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۲-۲۱۵، ۲۵۷، ۲۶۰ و بعد

ابن المأمون البطائحي، جمال الدین، مورخ ۱۷۳، ۳۰۲، ۳۰۳

ابن مدبر، وزیر فاطمی ۲۴۷

ابن مدین، داعی ۳۲۳

ابن مسلمہ، ابو القاسم علی، وزیر عباسی ۲۳۷، ۲۴۷.

ابن مصال، وزیر فاطمی ۳۰۸

ابن معاویہ، نک عبد اللہ بن معاویہ

ابن مغربی، وزیر فاطمی ۲۳۸

ابن میسر، محمد بن علی، مورخ ۱۷۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۲۰، ۴۹۱

ابن نجیب الدوله، فرستاده دولت فاطمی به یمن ۳۲۵

ابن الندیم، محمد بن اسحاق، نویسنده ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۹۷

ابن النعمان، رئیس قاضی فاطمی، نک علی بن النعمان

ابن نفیس، داعی ۱۹۷

ابن واصل، ابو عبد اللہ جمال الدین ۳۷۹

ابن هانی، شاعر اسماعیلی ۲۰۲

ابن هبیره، حکمران اموی عراق ۹۶

ابو احمد نهرجوری ۲۸۳

ابو اسحاق قهستانی، نویسنده نزاری ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۳۴

ابو اشعث، کاتب سامانی ۱۴۵

ابو بکر، اولین خلیفه ۴۴-۴۷، ۵۰، ۵۴، ۸۲، ۸۵، ۲۲۰

ابو بکر بن حمّاد، داعی قرمطی ۱۵۳، ۱۹۷

ابو البهول العوام ۲۵۵

ابو تغلب، حمدانی ۲۰۴، ۲۱۲

ابو تمیم معد المستنصر بالله، نک مستنصر، خلیفه فاطمی

ابو تمیم معد المعزّ لدين الله، نک معز، خلیفه فاطمی

ابو الثریا بن مختار، فقیه اسماعیلی ۳۰۲

ابو جعفر بن نصر، داعی ۲۰۰

ابو جعفر کبیر، داعی اسماعیلی ۱۴۳

ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلبینی، نک الکلبینی

ابو جعفر المنصور، خلیفه عباسی، نک منصور، ابو جعفر

ابو حاتم الرازی، داعی اسماعیلی و نویسنده ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴-۱۹۷ و بعد، ۲۶۲، ۲۷۰-۲۷۶ و بعد، ۲۷۹-۲۸۲ و بعد

ابو حاتم الزطیّ، داعی اسماعیلی ۱۵۷

ابو حرب عیسی بن زید ۴۱۳

ابو الحسن، پسر شاه طاهر دکنی ۵۶۰

ابو الحسن، پسر شهاب الدین شاه حسینی ۵۹۱

ابو الحسن خان، سردار، برادر آقا خان اول ۵۷۷، ۵۸۱-۵۸۴ و بعد

ابو الحسن صعیدی، قاضی فاطمی ۴۴۷

ابو الحسن علی، بیگلربیگی، امام نزاری، ۵۷۱-

ص: ۸۷۱

۵۷۴ و بعد

ابو الحسن علی بن عبد الرحمن سمنجانی، عالم سنی ۴۱۶

ابو الحسن علی الظاهر لاعزاز دین الله، نک ظاهر، خلیفه فاطمی

ابو حمزه، داعی نزاری ۳۹۲

ابو حنیفه النعمان، پایه‌گذار مذهب حنفی ۱۰۰

ابو حنیفه النعمان (قاضی النعمان)، نک نعمان بن محمد

ابو حیان توحیدی ۲۸۳، ۲۸۴

ابو الخطاب، پایه‌گذار خطابیّه ۸۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷

عقاید ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷

نفوذ بر اسماعیلیّه نخستین ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰

در ام الكتاب ۱۱۹، ۱۲۰

ابو الدّواد محمد عقیلی، حکمران عقیلی موصل ۲۱۴

ابو ذر علی (نور الدین)، امام نزاری ۵۲۳، ۵۳۵-۵۳۷

ابو ذر غفاری ۴۷، ۵۳، ۴۵۷

ابو رکوه ولید بن هشام، رهبر شورش ۲۲۱

ابو ریّاح ۷۷

ابو زکریا طمامی (یا ظمامی)، داعی اسماعیلی ۱۴۱، ۱۵۳

ابو السعود بن زریع، زریعی ۳۱۶

ابو السعود بن عمران، زریعی ۳۱۸

ابو السعود برادر ناصر خسرو ۲۴۹

ابو سعید، تیموری ۵۵۳

ابو سعید ایلخانی ۳۷۵، ۳۷۶، ۵۲۳

ابو سعید تستری ۲۳۴

ابو سعید جنّابی، نک جنّابی، ابو سعید

ابو سعید شعرانی، داعی اسماعیلی ۱۴۴

ابو سعیدیان اهل بحرین ۱۴۰-۱۴۲

ابو سلمه خلّال ۹۵-۹۸

ابو شامه، وقایعنامه نویس ۲۳، ۳۷۹

ابو الشلغلغ (یا ابو الشلعلع)، نک محمد بن احمد، سعید الخیر

ابو طالب، پسر شاه طاهر دکنی ۵۶۰

ابو طالب، عموی پیغمبر اسلام ۷۱

ابو طاهر، خاندان، اهل کاشان ۳۷۵

ابو طاهر ارّانی ۳۹۰

ابو طاهر اسماعیل المنصور بالله، نک منصور، خلیفه فاطمی

ابو طاهر سلیمان جنّابی، نک جنّابی، ابو طاهر

ابو طاهر صائغ، رهبر نزاری در شام ۴۱۲-۴۱۴، ۴۳۰، ۴۳۲

- ابو عباس سفّاح، خلیفه عباسی، نک السفّاح
- ابو العباس الفضل، حکمران قرمطی بحرین ۱۹۲
- ابو العباس محمد، داعی اسماعیلی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۰
- ابو عبد الله حاتم، داعی اسماعیلی ۱۴۳، ۱۴۴
- ابو عبد الله شیعی، داعی اسماعیلی ۱۵۸ - ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۰.
- ابو علی، برادرزن ابن مدین ۳۲۳
- ابو علی، داعی در مصر ۱۵۸
- ابو علی اردستانی، داعی نزاری ۳۸۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۴۱
- ابو علی حسن بن علی طوسی، نک نظام الملک، وزیر سلجوقی
- ابو علی منصور امیر باحکام الله، نک آمر، خلیفه فاطمی
- ابو علی منصور الحاکم بامر الله، نک حاکم، خلیفه فاطمی
- ابو عمار الاعمی ۱۸۶
- ابو عمرو کیسان، نک کیسان، ابو عمرو
- ابو عیسیٰ عبد العزیز بن احمد، داعی ۲۰۰
- ابو عیسیٰ مرشد، داعی اسماعیلی و نویسنده ۱۶۵ - ۱۶۷، ۲۸۱
- ابو الغارات بن مسعود، زریعی ۳۱۶
- ابو غانم نصر، داعی قرمطی ۱۵۶
- ابو الفتح، برادر ناصر خسرو ۲۴۹
- ابو الفتح، رهبر نزاری در افامیه ۴۱۲، ۴۱۳
- ابو الفتح، رهبر نزاری در شام ۴۳۳

ابو الفتوح حسن بن جعفر، شریف مکہ ۲۲۱، ۲۲۲

ابو الفتوح داود بن نصر، حکمران مولتان ۲۱۰

ابو الفخر، فقیه اسماعیلی ۳۰۲

ابو الفدا، مورخ ۱۷۵

ابو فراس، شهاب الدین المینقی ۴۵۷، ۴۵۹، ۵۰۴، ۵۰۵

ابو الفضل، پسر زکویه بن مهرویه ۱۵۶

ابو الفضل علّامی، دبیر امپراتور اکبر ۳۴۶

ابو الفوارس، احمد بن یعقوب، داعی اسماعیلی و نویسنده ۲۲۳

ابو القاسم سعید، حکمران قرمطی بحرین ۱۵۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۳

ابو القاسم شاهنشاه، نک افضل بن بدر الجمالی

ابو القاسم علی بن جعفر، وزیر ۱۹۵

ابو القاسم عماد الدین، فاطمی ۳۱۴

ابو القاسم محمد بن مستنصر، پدر خلیفه فاطمی حافظ ۳۰۴

ابو القاسم محمد القائم بأمر الله، نک قائم، خلیفه فاطمی

ابو القاسم محمد کوهپایه‌ای، نک امری شیرازی

ابو کالیجار، مرزبان بوئی ۲۴۶

ابو کرب (کریب) الضریر ۷۳

ابو محمد، شیخ، رهبر نزاری در شام ۴۵۲

ابو محمد بن آدم ۳۰۲

ابو محمد زعفرانی، عالم سنی ۳۹۳

ابو محمد سنبر، قرمطی سرشناس ۱۹۲

ابو محمد عبد الله المهدي بالله، نك المهدي، عبید الله، اولین خلیفه فاطمی

ابو المسافر، ساجد ۱۹۵

ابو مسلم، حکمران ری ۳۸۶

ابو مسلم بن حماد، داعی قرمطی ۱۵۳، ۱۹۷

ابو مسلم خراسانی ۹۴-۹۸ و بعد، ۱۸۰

ابو المعالی، نویسنده ۲۵۰

ابو منصور، برادرزاده ابو محمد، داعی نزاری شام ۴۵۲

ابو منصور احمد، حکمران قرمطی بحرین ۱۹۲، ۲۰۳

ابو منصور بن محمد، داعی اعظم نزاری در شام ۴۷۸

ابو منصور عجلی، پایه‌گذار منصوریه ۸۰، ۸۷-۹۱ و بعد

ابو منصور نزار العزیز بالله، نك عزیز، خلیفه فاطمی

ابو نجاح بن قنّاء ۳۰۲

ابو هاشم عبد الله، پایه‌گذار هاشمیّه ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۹۲، ۹۴، ۹۸

ابو هاشم علوی، مدعی امامت زیدیان ۴۲۸

ابو الهیثم احمد بن حسن جرجانی، نویسنده اسماعیلی ۱۹۷

ابو الهیجاء، حمدانی ۲۲۳

ابو یزید مخلد بن کیداد، رهبر شورشی ۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۹

ابو یعقوب سجستانی، نك السجستانی، ابو یعقوب

ابو یعقوب یوسف، حکمران قرمطی بحرین ۲۰۳

ابهر ۳۸۸، ۴۶۴

ابین ۳۱۷

اتحادیه مسلمانان سراسر هند ۵۹۴

اتحادیه‌های حرفه‌ای (اصناف)، اسلامی ۱۴۷

اتسز بن اوک، از رؤسای ترکمن ۲۳۹، ۳۸۵

اتّعاظ الحنفاء، مقریزی ۱۷۴، ۲۹۵

اتین، ریمون ۱۷

اثنی عشریّه، نک دوازده امامی

اجتهاد ۲۹۰

اجماع ۴۷، ۲۸۹

اجمیون ۱۵۸، ۱۹۰، ۱۹۱

الاحساء (الحسا)، مرکز دولت قرمطیان بحرین ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۵۵

احمد، پسر خلف، داعی اسماعیلی ۱۴۲

احمد، مؤسس هجومیه (فرقه‌ای از بهره‌های داودی) ۳۴۹

احمدآباد، در گجرات ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶-۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰

احمد اول، سلطان گجرات ۳۴۲، ۳۴۳

احمد اول ولی، حکمران بهمنی دکن ۵۲۸

ص: ۸۷۳

احمد بن اسماعیل سامانی ۱۴۴

احمد بن الحسن، حکمران کلبی صقلیّه ۱۸۴

احمد بن خضر، امیر قراخانی ۲۴۶

احمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل، امام مستور اسماعیلی ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۸۳

احمد بن عبد الله بن میمون قدّاح ۱۳۰

احمد بن عطّاش، پسر عبد الملك بن عطّاش، داعی نزاری اصفهان ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶

احمد بن علی، حکمران ری ۱۴۳، ۱۹۴

احمد بن علی ایلیخانی ۲۰۱

احمد بن عمران بن الفضل، قاضی، رهبر همدانی ۳۱۹

احمد بن عیسی بن زید، امام ریدی ۹۲

احمد بن کیّال ۱۴۴

احمد بن مبارک بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

احمد بن مرزبان بن اسحاق، داعی در هند ۲۴۳

احمد جعفر شیرازی ۳۴۳

احمد حبیب بهائی ۵۸۹

احمد شاه، امام نزاری، نک اسلام شاه

احمد مختار پاشا، سردار عثمانی ۳۶۳

احمدنگر، در دکن ۵۵۴-۵۶۰ و بعد

اخبار دولت سلجوقی، صدر الدین علی الحسینی ۳۳۷

اخبار مصر، ابن میسر ۱۷۳

اخبار ملوک بنی عبید، ابن حمّاد ۱۷۲

الاخرم، حسن بن حيدر، رهبر دروز ۲۲۷-۲۲۹

الاخشيد، حكمران مصر ۱۸۲، ۲۰۱

اخشيديان مصر ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵

اخصّ خواص ۴۵۰

اخلاف نزار ۴۰۱، ۴۴۷

اخلاق محتشمی، نصير الدين طوسی ۴۶۶

اخلاق ناصری، نصير الدين طوسی ۴۶۶

اخوان الصفا ۲۴۶، ۲۸۳-۲۸۵، ۴۵۲، ۵۰۹ و نیز نک رسائل اخوان الصفا

اخوان الصفا، انجمن تعاونی، مشهد ۶۱۶

اخو محسن، نک محمد بن علی بن الحسين ادبيات

اسماعیلیّه نخستین ۱۰۹، ۱۱۰

فاطمیان ۱۷۰-۱۷۹، ۲۶۷-۲۸۵، ۳۶۶

طیبی ۲۹۵-۲۹۸

حافظی ۳۱۳

نزاری ۳۷۰-۳۷۲، ۴۹۷-۵۰۷، ۵۳۳، ۵۳۴

و نیز نک تاريخنگاری؛ گنان

ادريس عماد الدين بن الحسن، داعی مطلق طیبی و مورخ ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۶۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۸

درباره امام محمد بن اسماعيل ۱۲۲

درباره امامان مستور ۱۲۶، ۱۳۶

درباره جعفر بن منصور الیمن ۲۰۹

درباره فاطمیان ۱۷۱

درباره رسائل ۲۸۳

درباره قاضی نعمان ۲۸۶-۲۸۸

درباره آمر ۳۰۳

درباره طیب ۳۲۳، ۳۲۴

درباره اسماعیلیان حافظی در یمن ۳۲۷

و نیز نک عیون الاخبار، زهر المعانی

ادریسیان مراکش ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹

ادسا (رها) ۱۳۰، ۴۰۹

ادعیه الایام السبعه، خلیفه فاطمی معز ۲۰۸

ادم، ویلیام، اسقف اعظم سلطانیّه ۱۷

ادوار، نک دور

ادوارد، پرنس، پادشاه بعد از ادوارد اول ۴۹۴

ادوارد هفتم، پادشاه بریتانیا ۵۸۶، ۵۹۳

ادوریک یوردنونی، مبلغ و سیّاح فرانسیسی ۱۶، ۱۷

اذان ۲۳۸، ۲۴۰، ۳۱۱

اذرح ۵۵

اراده ۱۶۷

اراک ۵۲۱، ۵۶۲

اران ۴۶۴، ۵۰۹

ارباب سیوف ۲۵۹

ارباب قلم ۲۵۷، ۲۵۹

ص: ۸۷۴

الاریس (لاریس)، در شمال افریقا ۱۵۹

ارتالیس والاها، دسته‌ای کوچک از مهدی باغ والاها ۳۵۵

ارتقی ۳۰۰، ۴۲۹

ارث / ارث بری ۲۹۰، ۵۸۷، ۵۸۸

ارجان، قلعه و شهر، در خوزستان ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۳۵

اردبیل ۱۹۵، ۵۲۹

اردو (زبان) ۱۷۷، ۲۹۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷

اردوگاههای نظامی (شهرکهای نظامی) ۵۰-۵۲، ۵۷، ۶۸، ۱۴۵

ارسلان، سلطان سلجوقی ۴۴۶

ارسلانتاش، امیر سلجوقی ۳۸۹

ارسوف، در فلسطین ۳۰۱

ارشاد السالکین، فدائی خراسانی ۵۰۲

ارشاد الطالبین، محب علی قندری ۵۱۱

ارض مقدس / سرزمین مقدس ۵، ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۰۰، ۴۷۹، ۴۸۰

ارکان (عناصر) ۳۳۴

ارمنستان، ارمینیّه، ارمنی‌ها ۱۷، ۱۸۹، ۲۳۶، ۳۰۷، ۵۰۹

ارتس (رودخانه)، در شام ۴۱۴

اروپا ۸، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۱۸۳، ۲۱۹، ۳۷۹، ۳۸۰

مهاجرت داودیان به ۳۵۷

آقا خان سوم در ۵۹۳-۵۹۵

مهاجرت نزاریان به ۶۰۶، ۶۲۳

ازارقه، شاخه خوارج ۱۸۶

ازبک، مظفر الدین، ایلدگری ۴۷۴

ازبکان ۵۵۳

ازدواج موقت، نک متعه

الازهر، مسجد و دانشگاه ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۱۱

الازهری، ابو منصور، لغوی عرب ۱۸۹

اساس ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۶۴، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۹

اساسین ۲، ۳، ۶-۲۷، ۳۷۹

شرحهای مختلف ۵-۲۵ و بعد

ریشه‌های کلمه ۱۵، ۱۶، ۱۸-۲۴ و بعد و نیز نک آدمکشی

اسپانیا ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲

و نیز نک اندلس

استانبول ۲۶، ۱۷۷، ۵۹۳

استحسان ۲۸۹

استدلال ۲۸۹

استرالیا ۲۳۰

استرن، ساموئل میکلس ۳۵، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۶۵، ۲۷۶، ۲۸۴

استصلاح ۲۸۹

استعراض ۱۸۶

استوناوند، قلعه، در دماوند ۳۹۱

اسحاق بن جعفر صادق، علوی ۱۱۶

اسحاق بن یعقوب، داعی در گجرات ۳۴۰، ۳۴۱

اسحاق ختّانی، شیخ صوفی ۵۲۶

اسد، بنی ۱۰۶، ۲۲۵

اسدآبادی، عموی بهرام ۴۳۰

اسد الدین، رسولی ۳۳۰

اسرائیل ۲۳۰

اسرافیل ۱۶۶

اسعد، از بنی اعمام مفضل بن ابی البرکات ۳۱۶

اسعد بن ابی یعفر، یعفری ۱۵۵

اسعد بن شهاب، حکمران صنعاء ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۱۸

اسفار بن شیرویه، رهبر دیلمی ۱۴۳، ۱۹۴

اسفندیار بن آذرباد، مؤید مؤبدان زرتشتی ۱۹۱

اسفندیار خان، برادر فضل علی خان قره‌باغی ۵۸۱

اسکندر، بنو ۵۱۵

اسکندری، سال ۱۹۱

اسکندریه ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۹۹، ۳۸۵

اسکوریا، کتابخانه، مادرید ۱۷۲

اسلام ۱، ۲۰، ۱۸۱

تاریخنگاری ۴۱، ۴۲

به عنوان نظام مقدر ۴۴

وجه نظر شیعی ۴۶-۵۰

جنگهای داخلی: اولین ۵۴-۵۸؛ دومین ۶۱-۶۶

ص: ۸۷۵

عقاید مشترک تمام مسلمانان ۶۱۳، ۶۱۴

تاریخ، خاتمه آن به وسیله مهدی ۱۲۳-۱۲۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۸

تاریخ، در مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۲-۲۷۴

تاریخ، گسترش آن در عصر فاطمی ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۶۹

نوکیشان (غیر عرب)، نک موالی

غیر مسلمانان، نک ذمیان

اسلام شاه، امام نزاری ۵۱۶، ۵۴۴، ۵۴۷

اسماعیل (از اوصیاء) ۱۶۴

اسماعیل اول، بنیانگذار سلسله صفوی ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۵۴، ۵۵۵

اسماعیل دوم صفوی ۵۳۷

اسماعیل بدر الدین بن شیخ آدم، صفی الدین، داعی داودی ۳۵۰

اسماعیل بن جعفر صادق، امام اسماعیلی ۱، ۲۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۱

به‌عنوان جانشین جعفر صادق ۱۱۲-۱۱۵، ۲۰۹، ۳۸۳، ۴۰۱

موضع او در توالی امامان ۱۲۴، ۲۰۸

نام مستعار ۱۳۳

و شجره نسب فاطمی ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۵۱، ۲۶۹

در ام‌الکتاب ۱۱۹

به ادعای اخو محسن ۱۳۱

در آثار خلیفه فاطمی معز ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۹

اسماعیل بن محمد، امیر نزاری قدموس ۶۰۸، ۶۱۰

اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن جعفر، علوی ۱۲۳

اسماعیل بن محمد تمیمی، رهبر دروز ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱

اسماعیل بن هبت‌الله، داعی سلیمانی ۳۶۳

اسماعیل عادلشاه، حکمران عادلشاهی ۵۵۸

اسماعیل عجمی، رهبر نزاری در شام ۴۳۱، ۴۳۳

اسماعیل قزوینی، داعی نزاری ۳۸۶

اسماعیلیان، اسماعیلیه

سرمنشاء نام ۱، ۱۱۱

شکنجه ۳، ۴

به‌عنوان اعتراض جامعه ۸۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۹۱، ۳۸۲

عقاید اولیه (قبل از فاطمی) ۸۷، ۱۶۰، ۱۶۸؛

شمارش امامان نخستین ۸۳، ۸۴، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰

دعوت ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷-۱۶۰؛ تشکیلات و سلسله مراتب ۱۴۹-۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷

شرقی ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۸۲-۴۰۱؛ بعلاوه نک نزاریان؛ محمدشاهیان؛ قاسم‌شاهیان

غربی ۲۹۹؛ بعلاوه نک مستعلویان؛ طیبیان؛ حافظیان؛ داودیان؛ سلیمانیان؛ فاطمیان؛ قرمطیان؛ شیعیان

اسماعیلیان شرقی، نک نزاریان

اسماعیلیان غربی، نک مستعلویان

اسماعیلیه خالصه ۱۱۴، ۱۱۵

اسماعیلیه واقفه ۱۱۴

اسناد ۱۰۰، ۲۸۸

اسوان، در مصر ۶۲۰

اسیوط، در مصر علیا ۳۰۹

اشبیلیه، نک سویل

اشتر و تمان، رودلف ۳۵، ۴۲

اشراف قبایل ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۴-۶۶

اشعث، پدر حمدان قرمط ۱۳۷

اشعری، علی بن اسماعیل، ملل و نحل نویسنده سنی ۷۳

اشکاشم ۳۲

اشکور، در دیلم ۳۸۷، ۵۱۲-۵۱۴

اشیر، در مرکز مغرب ۱۹۹، ۲۰۵

الاصغ، بنو ۱۵۶

اصطخر (استخر)، در فارس ۹۳

الاصفر، رئیس قبیله بنی المنتفق ۲۲۶

اصفهان ۱۹۰، ۴۶۴، ۵۱۶، ۵۷۵

ص: ۸۷۶

پایتخت سلجوقی ۴۰۶-۴۰۸

پایتخت صفوی ۵۳۸

محاصره به وسیله حکومت قاجار ۵۷۲

گسترش دعوت: اسماعیلیه نخستین ۱۴۳، ۴۰۳؛ فاطمی ۲۴۵، ۳۸۳، ۴۰۳

حسن صباح در ۳۸۵

قتل عام نزاریان در ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۳۹

فعالیت نزاریان در ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۶

نقطویان ۵۲۰

الاصلان (دو اصل) ۲۷۷، ۲۷۹

اصول الفقه ۲۹۰

الاصول من الکافی، کلینی ۱۵۰

اصیل، برادرزاده شیرگیر ۴۲۷

اصیل الدین زوزنی، خواجه ۴۸۶

اطهیا، شاخه فرعی امامشاهی ۵۴۸

اعتبار السلطنه، میرزا اسماعیل خان، پسر سردار ابو الحسن خان ۵۸۴

اعداد، خواص نمادین ۱۰۷، ۱۶۲

اعراب

سربازان ۵۱

جامعه قبیله‌ای ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۷

در مقابل موالی ۶۶-۹۷، ۷۲

زحمات زندگی شهری ۵۷

معتقد به قدوسیّت ارثی ۴۹

به‌عنوان غلات ۸۱-۸۳، ۸۸

طرفداران شیعه در کوفه ۵۸

در دوران بنی‌امیه ۶۸، ۶۹، ۹۷، ۱۴۵

در دوران مختار ۶۴، ۶۵

شمالی (اعراب نزاری) ۵۵، ۶۳

جنوبی، نک یمنی‌ها

در صقلیه ۱۸۲

در ارتش فاطمی ۲۳۴

جزیره ۲۶۳

اعظم خان، امیر افغان ۵۷۱، ۵۷۲

اغز، ترکان ۲۳۷

اغللبیان افریقیّه ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۸۳

اغلّمش، حکمران ایلدگری عراق عجم ۴۶۴

افنده، قلعه (در یمن) ۳۳۱

افامیه ۲۱۸، ۴۱۲، ۴۱۴

افتتاح الدعوه، قاضی نعمان ۱۱۰-۱۱۲، ۱۷۱

افرایم، بطریق قبطی ۲۱۵

افریقا ۲۰

جوامع نزاری ۶۰۶، ۶۲۱-۶۲۳

طرح آقا خان چهارم در ۶۲۰-۶۲۲

و نیز نک شرق افریقا

افریقیه ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۰۳

به‌عنوان مقر خلافت ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۱-۱۸۷ و بعد، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۵۷

روابط با صقلیه ۱۸۲، ۱۸۳

در دوران زیریان ۲۰۵، ۲۱۸^{۲۷۲}

تعقیب و آزار اسماعیلیان ۲۲۲

افشاریه، سلسله ۵۷۰

افضل بن بدر الجمالی، وزیر فاطمی ۲۵۶، ۲۹۸-۳۰۱

افطحیه، نک فطحیه

افغانستان، افغانها ۳، ۱۴، ۳۲، ۲۵۱

نزاریان ۳۸۱، ۴۳۸، ۵۰۸، ۶۰۷، ۶۱۷؛ استیلای دوباره امامیان ۵۳۲، ۵۳۳؛ در آثار خیرخواه هراتی ۵۳۴؛ قاسم شاهیان

۵۳۹، ۵۶۱؛ محمد شاهیان ۵۵۲، ۵۵۳

حمله به ایران ۵۶۲، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷

حمله بریتانیاییها به ۵۸۰-۵۸۲

^{۲۷۲} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

افلاطون ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵

افلاک ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۳۴

اقتصاد، نک شرایط اجتماعی - اقتصادی

اقحوانه، در فلسطین ۲۳۳

اقطاع ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۳۵، ۴۷۵

اقویا (قویان) ۴۶۹، ۵۴۳

اکبر، امپراتور مغول ۳۴۱، ۳۴۵ - ۳۴۷، ۵۲۱، ۵۳۶

اکبر شاه، آقا، پسر آقا خان اول ۵۹۰، ۵۹۵

اکوار، نک کور

اگلمان، نزدیک پاریس، دفتر مرکزی آقا خان

ص: ۸۷۷

۶۲۲

الاهیات ارسطو، رسالات نوافلاطونی منسوب به ارسطو ۲۷۵

البارسلان، حاکم سلجوقی حلب ۴۱۳، ۴۱۴

الپتکین، نک الفتکین

الجایتو، ایلیخانی ۳۷۳، ۳۷۵

الفتکین (الپتکین)، فرمانده ترک ۲۰۵، ۲۱۲

الموت ۲۰، ۳۸۶ - ۳۸۸، ۴۸۷ - ۴۸۹

مدارک باستانشناختی ۳۱، ۳۷۱، ۳۷۲

توصیف مارکوپولو از ۱۳، ۱۴، ۱۶

کتابخانه متون اسماعیلی ۳۴، ۳۷۱-۳۷۴، ۳۷۰، ۴۲۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۶۳، ۴۸۷

محل حکومت جستانیان ۱۹۴

به‌عنوان مقر دولت نزاری ۳، ۲۰، ۳۰۲، ۳۶۹، ۴۳۵؛ در تسخیر حسن صباح ۳۸۶-۳۸۸؛ تلاش سلجوقیان در تسخیر آن
۴۱۷، ۴۱۸؛ حمله شاه غازی ۴۲۶؛ ابو‌هاشم زیدی در ۴۲۸؛ ادعای قیامت در ۴۴۱، ۴۴۲؛ تخریب به وسیله مغولان
۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸؛ کوشش نزاریان در تسخیر مجدد ۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴

به‌عنوان زندان در دوره صفوی ۵۱۵

و نیز نک نزاریان: دوره الموت

الوهیت، امامان ۸۰، ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۲۷، ۲۳۰

امارات متحد عربی ۶۰۶

امام ۴۷، ۴۸، ۷۰

مستقر، مستودع ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵-۱۳۷، ۴۰۱، ۴۲۲

در سلسله مراتب مذهبی ۱۴۹-۱۵۱، ۱۶۱-۱۶۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۸۰

غایب در دوران فترت ۲۷۲، ۲۷۳

وجود نداشتن بعد از قائم ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴

برای فاطمیان ۲۶۷، ۲۶۸؛ بعلاوه نک امامت، در عقیده فاطمی

در جهانشناسی طیبی ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸

در پندیات مستنصر بالله دوم ۵۳۲، ۵۳۳

به‌عنوان دهمین اوتار ویشنو ۵۵۱

برای نزاریان: حقیقت روحانی ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۴۲؛ توالی، بعد از دوره الموت ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۲؛

اقتدار ۶۰۶-۶۰۸؛ در تعلیمات قاسم شاهی ۵۴۱-۵۴۳

و نیز نک امامان مخفی؛ امامت

امام‌الدین عبد‌الرحمن بن حسن، نک امام شاه

امام شاه، امام الدین عبد الرحمن، بنیانگذار فرقه امام شاهیان ۴۹۸، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰

امام شاهیان ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۵-۵۴۹ و بعد

امام قائم ۳۳۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۸

امام مستقر، نک در مدخل امام

امام مستودع، نک در مدخل امام

امامان مخفی (امام المستورین)

برای اسماعیلیان قبل از فاطمی ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۶۰

در ادبیات دروز ۱۳۴، ۱۳۵

در شجره نسب عبید الله المهدی ۱۲۷-۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۷؛ نامه‌های مستعار ۱۳۳، ۱۵۱ و نیز نک دور الستر

امامت ۴۹

در عقیده امامی ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴

در عقیده اسماعیلی نخستین ۱۶۱-۱۶۵؛

تک‌شماری ۱۲۳-۱۲۵

در عقیده قرمطی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱

در تعلیمات امام جعفر صادق [ع] ۱۰۰-۱۰۴

در عقیده زیدی ۸۵

در اندیشه شیعی ۱۰۴، ۱۰۵

برای غلات ۷۸-۸۱، ۸۳

برای معتزلیان ۸۵

در عقیده فاطمی ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۷٪۲۲۸؛ اصلاح عبید الله المهدی ۱۴۹-۱۵۲، ۱۶۵؛ اصلاح معز ۲۰۶-۲۰۹؛ در

دوره

ص: ۸۷۸

خلافت مستنصر ۲۵۱-۲۵۳

در عقیده دروز ۲۲۶، ۲۳۰-۲۳۲

در آثار ناصر خسرو ۲۵۳، ۲۵۴؛ السجستانی ۲۷۳، ۲۷۴

در عقیده نزاری ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۲-۴۲۵، ۴۴۴-۴۵۱؛ در گناها ۵۵۱، ۵۵۲

در گزارش اخو محسن ۱۳۰، ۱۳۱

الوهیت ۷۹، ۱۰۷، ۲۲۷

اصل علم ۱۰۱، ۱۰۲

اصل نص ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۴، ۱۰۱

ادوار ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۵۲، ۲۵۳

در مکاتب شیعی فقه ۲۸۸-۲۹۰

انتقال‌پذیری بین برادران ۱۱۵، ۲۱۱، ۴۰۱ و نیز نک امام

امامیان (شیعیان امامی)، امامیه ۷۲، ۸۶، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۶۳، ۴۳۵

و غلات ۷۸، ۸۳، ۸۹

و معتزلیان ۸۵

در دوره زین العابدین [ع] ۸۳، ۸۴

در پشتیبانی از امام جعفر صادق [ع] ۹۰

ظهور در اسلامگرایی انقلابی دهه ۲۶۰ / ۸۷۰، ۱۳۸

و زیدگرایی ۸۵، ۹۰

در شناسایی موسی بن جعفر [ع] ۱۱۳

استفاده آنان از لفظ حجّت ۱۰۴، ۱۵۰

مکتب شریعت ۲۸۹، ۲۹۰

در شام ۴۱۰

و نیز نک دوازده امامیان

امپدوکلیس (نباذ قلیس) ۲۷۵

امپراتوری بیزانس: و فاطمیان ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۳؛ کشمکشها با ایتالیا و صقلیه
۱۸۲-۱۸۵؛

شام ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۳

امپراتوری مغول ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰

امت ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۲۷۴

امر (فرمان الاهی) ۴۹، ۲۷۷-۲۷۹، ۴۴۸

امر به معروف و نهی از منکر ۸۵، ۴۲۱

امری شیرازی، شاعر ۵۲۱

امریکا، مهاجرت: در روز ۲۳۰؛ داودی ۳۵۷؛ نزاری ۶۰۶، ۶۲۳

و نیز نک ایالات متحد امریکا

ام الکتاب، اثر مجهول المؤلف ۳۲، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۵، ۵۰۳

امویان، بنی امیه ۴۵، ۵۰، ۵۴، ۵۹

تسلط بر عراق ۶۳، ۶۵، ۶۶

در مبارزه با علی بن ابیطالب ۵۳-۵۵

موقعیت عربها در دوران ۵۰، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۹۷، ۱۴۵

ملعون در نزد شیعیان تندرو ۸۲

فروپاشی ۹۱، ۹۲

سرنگونی به وسیله عباسیان ۷۶، ۹۶، ۹۷

امویان اسپانیا ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳

امیر الجیوش (فرمانده کل سپاه) ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۵۸

امیر خلیل اللہ انجدانی، نک خلیل اللہ اول، امام نزاری

امیر سلیمان، نوه امیر اسماعیل، رهبر نزاریان در سوریه ۶۱۰

امیر علی، عامل سید علی کیا ۵۱۳

امیرکبیر، میرزا تقی خان، صدر اعظم قاجار ۵۸۵

امیر کیایی سادات، دیلمی ۵۱۲-۵۱۴

امیر محمد بن حیدر باقر، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰، ۶۰۹

امیر محمد بن معین الدین دوم مشرف، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰.

امیر محمد مشرف، نک امیر محمد بن معین الدین دوم مشرف

امیره ضراب، داعی اسماعیلی ۳۸۳

امین جی جلال، فقیه و قاضی طیبی ۳۴۵

الانبار، در عراق ۱۸۹

انبعاث (تجلی) ۲۷۷-۲۷۹، ۳۳۳

انجدان، دهکده نزدیک محلات ۳۹، ۵۲۱-۵۲۳، ۵۶۱، ۵۷۰

مرکز ظهور امامان نزاری ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۵-

ص: ۸۷۹

۵۱۷، ۵۳۱-۵۶۱، ۵۸۶

انجروود، دهکده نزدیک الموت ۳۸۷، ۳۹۳

انجمن اصلاح طلبان خوجه ۶۰۵

انجمن تحقیقات اسماعیلی، بمبئی ۳۶، ۳۸۱، ۵۰۷

انجمن رفاه مسلمانان شرق افریقا ۶۰۱

انجمن ملی محمدی ۵۹۰

انجیل / کتاب مقدس ۲۲۴، ۳۳۵، ۴۴۹

اندلس ۲۰۰، ۴۵۵

انسان کامل ۴۵۰

انصار ۴۴-۴۶، ۵۰

انطاکی، یحیی بن سعید، مورخ ۱۷۲

انطاکیه ۶، ۱۷۲، ۲۱۲، ۴۰۹، ۴۳۳

الانف، بنو ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۴

انگلیس / انگلستان ۹، ۴۷۶، ۴۷۷

بعلاوه نک: بریتانیای کبیر

انوشنگین دزبری، سردار فاطمی ۲۳۳، ۲۳۶

انهلواره، نک پاتن

اوال، جزیره در خلیج فارس ۲۵۵

اوتار ۵۵۱

اوتاکوجینا، فرمانده مغول در خراسان ۴۸۹

اوترام، سرگرد جیمز، عامل سیاسی بریتانیا در سند ۵۸۳

اوتوی اول، امپراتور آلمان ۱۸۵

اوجین ۳۵۰-۳۵۲، ۳۵۶

اوج، در سند ۵۴۴، ۵۴۵

اودی پور ۳۵۶

اوراس، در شمال افریقا ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸

اورخان، فرمانده خوارزمشاهی ۴۷۵

اورستس، بطریق ملکائی اورشلیم ۲۱۵

اورشلیم / بیت المقدس ۲۱۹، ۲۳۹، ۳۰۰، ۳۰۱

مملکت لاتینی ۷، ۱۰

اورنگ آباد ۵۶۰

اورنگ زیب، امپراتور مغول ۳۴۷-۳۵۰، ۵۴۸، ۵۶۱

اوگاندا ۳۵۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲

اوگتای، خان بزرگ ۴۷۶

اول (سابق) ۲۷۷، ۳۳۲، ۳۳۳

اولو العزم ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۷۲

اولیری، دولاسی ۱۷۷

اویان، در فرانسه ۶۰۰

اویس اول، حکمران جلایری آذربایجان ۵۱۴

اهل الایام ۵۱

اهل بیت ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۷۰، ۷۱، ۹۱، ۹۴، ۹۹، ۶۰۷

"نبوت روحانی" در میان ۱۱۸، ۱۱۹

و نص امامت ۱۰۱-۱۰۳

احادیث در فقه اسماعیلی ۲۸۸، ۲۸۹

جان نثاری صوفیان ۵۲۴، ۵۲۵

اهل ترتب ۴۵۰، ۴۶۹، ۵۴۲، ۵۴۳

اهل تضاد ۴۵۰، ۵۴۲، ۵۴۳

اهل حق ۵۳۳، ۵۴۳

اهل حقیقت ۵۳۳، ۵۴۳

اهل الدعوه ۲۶۴، ۲۶۸

اهل السنة و الجماعة ۵۹

اهل الشام (شیعه معاویه) ۵۶

اهل العراق ۵۶

اهل نقطه، نک تقطویان

اهل وحدت ۴۵۰، ۴۶۹، ۵۴۲، ۵۴۳

اهواز ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۹، ۲۴۷

ایالات متحد امریکا ۳، ۳۰، ۶۰۶، ۶۲۳

ایتالیا ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۱۸۲-۱۸۵

ایران ۳، ۳۸۱، ۶۱۵-۶۱۷

بعلاوه نک ایران (پارس)

ایران (پارس)

مارکوبولو در ۱۱-۱۵

شیعیگری در ۵۸، ۶۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۶

فرقه‌های بعدی کیسانیه ۷۷، ۷۸

صوفیگری در ۵۱۸-۵۲۱، ۵۲۴-۵۳۰

اسماعیلیه نخستین در ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۳-۱۹۷، ۲۱۰، ۳۸۲

مکتب اسماعیلیان مخالف ۲۷۰-۲۷۵

ص: ۸۸۰

اسماعیلیه فاطمی در ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۵-۲۵۱ و بعد، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۸۲

درک "تهدید" اسماعیلی به وسیله نظام الملک ۲۵۴

ابن معاویه در ۹۳

در دوران حکومت عباسیان ۹۷

در دوران حکومت سلجوقیان ۲۳۶-۲۳۹، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸

در دوران حکومت خوارزمشاهیان ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵

غلبه مغولها ۱۱، ۳۷۰، ۴۷۶-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱

در دوران حکومت ایلخانیان و تیموریان ۴۹۰، ۵۲۳، ۵۲۴

در دوران حکومت صفویان ۵۱۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۵-۵۳۸

حمله افغان ۵۶۲، ۵۷۰

در دوران حکومت زندیان ۵۷۱، ۵۷۲

در دوران حکومت قاجارها ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۸

در انقلاب مشروطیت ۶۱۴

نزاریان ۲، ۳، ۶-۲۹ و بعد، ۳۴، ۸۸، ۲۵۴، ۳۷۰-۳۷۲، ۳۹۱-۳۹۳، ۴۹۷، ۴۹۸؛ ادبیات ۳۷۰-۳۷۲، ۵۰۰-۵۰۴، ۵۱۷-۵۱۹، ۵۳۳، ۵۳۴؛ تأسیس دولت نزاری به مرکزیت الموت ۳۰۰، ۳۸۵-۳۹۰، ۴۰۲-۴۰۹، ۴۱۵-۴۲۱، ۴۲۶-۴۲۹، ۴۳۴-۴۴۰؛ ادعای قیامت در الموت ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۶۰-۴۶۲؛ ستر در الموت ۴۶۲-۴۹۰؛ دوره بعد از الموت: مرحله نخستین ۵۰۶-۵۲۱؛ ظهور در انجدان ۵۲۱-۵۲۳، ۵۳۱-۵۶۱؛ دوره کهک و کرمان ۵۶۱-۵۷۵؛ دوره جدید ۵۷۵-۵۸۱، ۵۸۳-۵۸۵، ۶۰۷-۶۱۷

شورش آقا خان اول ۵۷۷-۵۸۵

دیدار آقا خان سوم از ۵۹۷، ۶۱۵

ایران‌شاه بن علاء الدین محمد سوم ۴۸۶

ایزابلا، همسر کونراد اهل مونفرا ۴۵۸

ایفرن، بنو ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۰

ایکجان، در شمال افریقا ۱۵۹

ایلخانیان، سلسله مغول ایران ۳۷۲، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۲۴

ایلغازی، حکمران ارتقی ۳۰۰، ۴۲۹، ۴۳۰

ایمانی خان فراهانی ۵۷۶

ایوانوف (ولادیمیر آلکسوویچ ایوانوف) ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۱۱۱، ۱۷۷، ۳۸۰، ۴۹۹، ۵۰۷

درباره پیدایش فرقه اسماعیلیه ۱۱۴

تعیین هویت مبارک ۱۱۵

درباره ام‌الکتاب ۱۱۹، ۱۲۰

درباره امامان مستور ۱۲۸

درباره ابن‌قداح ۱۳۲، ۱۳۶

درباره ناصر خسرو ۲۴۹

درباره انجدان ۳۹، ۴۹۹، ۵۲۲

درباره فدائی خراسانی ۵۰۳

درباره امری شیرازی ۵۲۱

درباره خیرخواه هراتی ۵۳۴

کتابشناسی اسماعیلی ۳۷، ۵۰۳، ۵۳۹

درباره سکوی سنگی شاه نزار دوم ۵۶۲

در آثار آقا بزرگ طهرانی ۲۸۶

ایوب، پدر صلاح الدین ۳۱۰

ایوبیان ۱۷۰، ۱۷۳، ۳۰۷، ۳۱۴، ۴۵۴

اصل و منشأ ۳۱۰، ۳۱۱

دشمنی با مسجد الازهر ۲۰۲

در یمن ۲۴۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۸

و حافظیان مصر ۳۱۴

و نزاریان در شام ۳۱۴، ۴۶۳، ۴۷۸، ۴۷۹

در عربستان جنوبی ۳۱۸، ۳۲۱

و مغولها ۴۹۰

ایو برتونی، فرایر و فرستاده نزد نزاریان شام ۱۰، ۴۸۰

ص: ۸۸۱

«ب»

باب ۱۲۰، ۲۵۲، ۲۶۱-۲۶۴، ۲۶۶، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۳۹

باب، در شام ۴۵۵

باب الابواب ۲۶۱، ۲۶۲

بابلی ۷۰، ۲۸۵

بادوسپانیان دیلم ۴۲۶، ۴۷۶

بادیس بن منصور، زیری ۲۱۸

بارباروسا، فردریک اول، امپراتور امپراتوری مقدس روم ۶

باریلو، نظام گنوسی ۱۶۷

باریهائی، معاندان خوجه نزاری ۵۸۷-۵۸۹

بارکزی، سلسله (افغانستان) ۵۸۲

بارودا ۲۹۸، ۳۴۷، ۳۶۵

باسیلیوس دوم، امپراتور بیزانس ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹

باطن

در اندیشه شیعی ۱۰۳، ۱۰۴

در اعتقادات ابو الخطاب ۱۰۷

در عقاید اسماعیلیان قبل از فاطمی ۱۲۵، ۱۶۱-۱۶۴

در عقیده فاطمی ۲۶۷-۲۶۹، ۳۳۱، ۳۳۲

در عقاید قیامت و ستر نزاری ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۶۹، ۴۷۰

در آثار حیدر آملی ۵۱۹

در معتقدات حروفیه ۵۲۰

در پندیات مستنصر بالله دوم ۵۳۳

باطنیان، باطنیه ۲۴، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۶۱، ۲۵۴

باطنگرایبی ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۶۱-۱۶۳

و نیز نک باطن

باغ بهشت شیخ الجبل

در روایت مارکوپولو ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۳

انکار به وسیله غلات ۸۱

در عقیده ابو منصور ۸۹

در عقیده نزاری درباره قیامت ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۰، ۵۵۲

باقر، امام، نک محمد الباقر

باقر شاه، امام نزاری، نک ابو الحسن علی، بیگلربیگی

باقر علی، آخرین پیر آطهیا ۵۴۸

باقریه ۸۹، ۹۰

باقریه، مدرسه، در مشهد ۶۱۲

باکو، در قفقاز ۵۰۹

بالتیت، در هونزا ۶۱۷

بالدوین اول، پادشاه مملکت لاتینی اورشلیم ۳۰۱

بالس، قلعه، در شام ۴۱۴

بانیا، در شام ۴۳۰-۴۳۲

باوا (وکیل) ۵۴۹

باوندیان دیلم ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۵۱

بایسنغر بن شاهرخ تیموری ۳۷۶

بیلیس ۲۱۶

بحر احمر

ساحل افریقا، بخشی از امپراتوری فاطمی ۱۷۰، ۲۱۴

راههای تجاری ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۱۶

بحرین ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۵۶

دعوت اسماعیلی در ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۷

بقلیّه در ۱۵۸

قرمطیان، نک در مدخل قرمطیان

جوامع نزاری ۶۰۶

بخارا ۳۲، ۹۸، ۱۴۴، ۲۴۶، ۴۷۰، ۴۸۸، ۵۸۳

بختیاری، قبایل ۵۷۰

بداء (تغییر حاصل شدن در مشیت و خواست خداوند) ۸۰

بدخشان ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۲۵۰

نزاریان ۲۵۱، ۳۷۱، ۴۹۸، ۵۳۲-۵۳۴، ۵۵۴، ۵۶۱، ۶۱۷؛ در حفظ ادبیات نزاری ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۸، ۵۳۳؛ نمایندگانش

نزد آقا خان اول ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۳؛ قاسم شاهیان ۵۳۹؛ محمد شاهیان ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۱

بدخشانی، سید سلیمان، معلم نزاری در ایران

ص: ۸۸۲

۶۱۴

بدخشانی، سید سهراب ولی، نویسنده نزاری ۵۰۴

بدر، در نجران ۳۶۲

بدر الجمالی (بدر المستنصری)، وزیر فاطمی ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۸۳، ۳۸۵

بدر الدین احمد، نماینده الموت ۴۷۴، ۴۷۵

بدر الدین محمد بن حاتم، مورخ یمنی ۳۲۱

بدعت ۷۸

بدویان / اعراب بدوی ۹، ۴۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۴۴، ۲۴۵

حامیان اولیه اسماعیلیه ۱۴۷، ۱۴۸

براتیه، ژان فیلیپ ۱۹

براش، دژ، نزدیک صنعاء ۳۲۱

براون، ادوارد گرنویل ۲۷، ۲۸، ۴۲

بربرها ۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۲

در صقلیّه ۱۸۲

در شورش خارجی ابو یزید ۱۸۵

در ارتش فاطمی ۲۱۳، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۵

جزیره ۲۶۳

و نیز نک قبایل جداگانه

برتک، دره، در پامیر ۳۴

برجوان، ابو الفتوح، واسطه فاطمی ۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۲

برخم، ماکس خان ۳۱

بردیشان، نک ابن دیسان

بردیشانیان، نک دیسانیه

برزش ابادی مشهدی، عبد اللہ، قطب صوفی ۵۲۶

برسوقی، آق سنقر، حکمران موصل ۴۳۰

برغش، امیر سلجوقی ۴۰۷

برغش، وزیر فاطمی ۳۰۴

برق بن جندل ۴۳۱

برقه ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۴، ۲۴۵

برکیارق، سلطان سلجوقی ۳۹۰-۳۹۲، ۴۰۷-۴۰۹، ۴۱۳-۴۱۵، ۴۳۰

برمه ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۵

برنامه آقا خان برای معماری اسلامی ۶۲۲

برنامه‌های بهداشتی ۶۰۱-۶۰۳، ۶۲۱

بروچ، در گجرات ۵۴۸

بروکار دوس ۱۷

برهان اول نظام شاه ۵۵۸-۵۶۰

برهانپور ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۴۸

برهانپوری، قطب الدین سلیمانجی، نویسنده داودی ۲۹۶، ۲۹۷

بریتانیا، بریتانیاییها/ انگلستان ۳

در شرق افریقا ۳۵۷

حمله به افغانستان ۵۸۰

و آقا خان اول ۵۸۱-۵۸۴، ۵۸۶

و آقا خان دوم ۵۹۰

و آقا خان سوم ۵۹۳-۵۹۷ و بعد، ۶۱۴

جوامع نزاری ۶۰۶، ۶۲۳

و نیز نک انگلستان؛ هند

بزاعه، در شام ۴۵۵

بزده، روستا، نزدیک نسف، در ماوراء النهر ۱۴۴

بزرگ امید، کیا، سرکرده دولت نزاری ۳۹۳، ۴۲۱، ۴۲۶-۴۲۸، ۴۳۵، ۴۳۷

البساسیری، ارسلان، سردار ترک ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷

بسام بن عبد الله الصیرفی ۱۱۸

بستان الجامع، کتاب تاریخی مجهول المؤلف ۳۷۹

البستی، ابو القاسم، مؤلف معتزلی ۲۷۶

بسظام ۴۸۴

بشار الشعیری ۱۲۰

بشر بن حاتم بن احمد بن عمران همدانی ۳۲۱

بصره، در عراق ۵۰، ۵۲، ۶۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۱

تأسیس ۵۱، ۵۲

در شورش مختار ۶۵، ۶۶

محل شورش زنج ۱۴۶

مورد حمله ابو طاهر جنابی ۱۸۹

داعی کرمانی در ۲۲۴

در محاصره البساسیری ۲۳۷، ۲۳۸

اداره مرکزی اخوان الصفا ۲۸۳، ۲۸۴

مولد رشد الدین سنان ۴۵۲

ص: ۸۸۳

۲۷۳

بصره، در مراکش ۱۹۸، ۱۹۹

بعضی از تأویلات گلشن راز، اثر مجهول المؤلف نزاری ۵۱۸

بغداد ۹۷، ۹۸، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۹۱

اعلامیه ضد فاطمی؛ سال ۴۰۲ / ۱۱۰۱:

۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۵، ۲۲۵؛ سال ۴۴۴ / ۱۰۵۲: ۲۵۴

در مبارزه ابو طاهر ۱۸۹

تسلط بوئیان ۱۹۱

داعی کرمانی در ۲۲۴

طغرل اول سلجوقی در ۲۳۷

در مبارزه البساسیری ۲۳۷ - ۲۳۹

در فرماندهی جوینی ۳۷۳

کشتارهای اسماعیلیان ۴۰۹

ویرانی توسط مغولان ۴۹۰

بغدادی، عبد القاهر بن طاهر، ملل و نحل نویسن سنی ۷۳

بغراخان، حکمران قراخانیّه ۲۴۶

بقلیّه ۱۵۸، ۱۸۹

بقیع، قبرستان، در مدینه ۱۰۸، ۱۱۶

بقیعه، کوههای، در شام ۳۱۵، ۳۲۲

بکتاشیه، قطب صوفی ۵۲۰

بکجور، حکمران حمص ۲۱۳

بکر، کارل، ه. ۴۱

بکیر بن ماهان ۹۵

بلاسانی، وزیر سلجوقی ۳۹۲

بلاغ ۱۶۱

بلال بن جریر محمدی، زریعی ۳۱۷

بلتکین، سردار ترک ۲۱۲

بلخ ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۹۱، ۴۱۴، ۴۷۰، ۴۸۳

بلزمه، در شمال افریقا ۱۵۹

بلغای، شاهزاده مغول ۴۸۴، ۴۸۷

بلک، برادرزاده ایلغازی ۴۲۹

بلگین (یا بلقین) بن زیری، مؤسس سلسله زیریان افریقیه ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۴

بلوا، اف. دو ۱۳۷

بلوچستان، بلوچها ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵

بم، در کرمان ۵۷۱-۵۷۸ و بعد، ۵۸۱

بمبئی ۳۲

فعالیت‌های ایوانوف ۳۶، ۳۷

کتابخانه‌های اسماعیلی ۲۹۸

داودیان ۳۵۴، ۳۵۶-۳۶۱

سلیمانیان ۳۶۵

آقا خان‌ها در ۵۰۲، ۵۷۹، ۵۸۴-۵۹۷ و بعد، ۶۱۳، ۶۲۰

نزاریان (خوجه‌های) ۵۸۶-۵۸۹، ۵۹۷، ۶۰۵

فدائی خراسانی در ۶۱۲، ۶۱۳

بمپور (بنفهل)، در بلوچستان ۵۸۳

بنالتگین (ینالتگین)، سردار خوارزمشاهی ۴۷۱، ۴۷۲

بنداری، فضل بن علی، مورخ ۳۷۷، ۴۱۸

بندر عباس ۵۸۱

بنگ، نک حشیش

بنگرتوس، هنریکوس ۱۹

بنگلادش ۶۰۴، ۶۰۶

بنگلور ۵۸۶

بنیاد آقا خان ۶۲۱

بنیامین تودلانی (تطیلی)، ربن و سیاح اسپانیایی ۶، ۸، ۱۹

بنی هاشم ۴۹، ۵۳، ۷۰، ۷۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۳

بوئیان ایران و عراق ۱۷۰

سرپرستان عباسیان ۱۹۱، ۲۲۴، ۲۲۵

و قرمطیان: اتخاذ علیه فاطمیان ۲۰۳؛ جنگ در عراق جنوبی ۲۲۵

زوال قدرت در شام ۲۱۳

در گسترش مراسم شیعیان ۲۱۶

مورد مخالفت سلجوقیان ۲۳۷

فارس ۲۴۶

بوبرینسکوی، کنت الکسیس ا. ۳۲

بوجرای، افسر مغول ۴۸۸

بودوئن دوسبورک ۱۶

ص: ۸۸۴

بورخارد (گرهارد)، سفیر امپراتور بارباروسا ۶، ۷

بورکهارت، ژان لوئی ۳۰

بوری، افسر مغول ۴۸۱

بوری، تاج الملوک حکمران بوری ۴۳۱، ۴۳۲

بوریان شام ۴۱۳

بوقاتیمور، سردار مغول ۴۸۴

بوهموند چهارم انطاکیه ۴۷۹

بوهموند ششم انطاکیه ۴۹۰، ۴۹۳

بویل، جان اندرو ۳۷۳

بهاء الدوله، بهمن میرزا، حکمران قاجار یزد ۵۸۰

بهاء الدوله ایرانشاه بن تورانشاه، حکمران سلجوقی کرمان ۳۹۲

بهارمل، وزیر راجپورت شاه گجرات ۳۴۰، ۳۴۹

بهبهانی، محمد علی، مجتهد اثنی عشری ۵۷۴

بهپل ۳۵۵

بهر (بهره) ۳۴۰

بهرام، رهبر نزاری در شام ۴۲۹-۴۳۱

بهرام، وزیر فاطمی ۲۵۸، ۳۰۷، ۳۰۸

بهروجی، حسن بن نوح، نویسنده طیبی ۱۱۶، ۳۴۴

بهره، بهره‌ها ۳، ۲۹، ۳۸، ۲۴۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۴۰-۳۴۷، ۳۵۵-۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۵۹۸

شقاق داودی - سلیمانی ۲۹۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶

فقه برای ۲۸۷، ۳۴۵، ۳۶۱

شقاق سنی ۳۴۲-۳۴۴

شرق افریقا ۳۵۷، ۵۹۸، ۵۹۹

و نیز نک داودیان؛ سلیمانان

بهره‌های جعفری ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵

بهمنیان دکن ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۵۸

بهوج، ۵۴۹

بیان بن سمعان التمیمی، پایه‌گذار فرقه بیانیه ۷۳-۷۵، ۹۱

البيان المغرب، ابن عذاری ۱۷۳

بیانیه ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۱

بیرس اول، سلطان مملوک ۱۱، ۱۵، ۳۷۰، ۳۷۹، ۴۹۰-۴۹۵ و بعد، ۴۹۸

بی‌بند و باری ۸۱، ۴۴۵، ۴۵۸

بی‌بی سرکاره ۵۷۴-۵۷۶ و بعد

بیت المال ۵۱

بیجاپور ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۰

بیدر، در دکن ۵۲۹، ۵۶۰

بیرجند، در قهستان (خراسان جنوبی) ۴۳۵، ۴۴۲، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۸۱، ۶۱۱، ۶۱۶

بیرجندی، حسن بن صلاح، رئیس، نک حسن بن صلاح منشی بیرجندی

بیستون، حاکم رویان ۴۶۰

بین النهرین ۵۱، ۵۲، ۲۷۳

و نیز نک عراق؛ جزیره

بیه پیش، در گیلان ۵۱۲، ۵۱۵

بیهق (سبزوار)، در خراسان ۴۲۷

«پ»

پاپ ۴۵۳، ۴۸۰

پاتن / پاتان ۳۴۰-۳۴۲، ۴۷۳، ۵۴۴

پادز، در دیلم ۵۱۳

پادوا ۲۱

پاریس ۲۸، ۳۰، ۴۲، ۵۹۳

پاکستان ۵۹۶، ۶۱۶

نزاریان ۳، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۱۷، ۶۲۱؛ تواریخ ۳۸۰، ۵۰۶؛ تشکیلات ۵۹۸، ۶۰۴-۶۰۷

داودیان ۳۵۶، ۳۵۷

سلیمانیاں ۳۶۵

نعمت اللہیان ۵۲۹

و نیز نک چیتراں؛ گیلگیت؛ ہونزا؛ مولتان؛ پنجاب؛ سند

پالرمو، در سیسیل ۱۸۲، ۱۸۳

پامیر ۳، ۳۲-۳۴، ۵۰۴، ۵۵۳، ۶۱۷

پراگتی مندل ۳۵۶

پرتغال ۶۰۶

پرندہ، قلعه ۵۵۸

پروکلوس ۲۷۵

پری، سرارسکین ۵۸۸

ص: ۸۸۵

پسیخانی، محمود، رہبر نقطویہ ۵۲۰

پسیخانیہ، نک نقطویہ

پشاپویہ (فشافویہ)، در جنوب تہران ۱۴۲

پنجاب ۵۰۸، ۵۴۴، ۵۶۲

پنجابی ۵۰۵

پندیات جوانمردی، مستنصر باللہ دوم ۵۳۳، ۵۴۶-۵۴۸

پولو، مارکو، نک مارکوپولو

پولوفتسف، ا. ۱، ۳۲

پونا ۵۲، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۲

پوناوالا، اسماعیل قربان حسین ۳۷، ۵۰۳، ۵۳۹

پوناوالا، اسماعیل ک. نک، پوناوالا، اسماعیل قربان حسین

پیامبران

دور ۸۸، ۸۹، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۳۲؛ اولو العزم ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۷۲

در فرایند تاریخی ۲۸۱

پی پینو، فرانچسکو، از مردم بولونا، نویسنده و راهب دومینیکنی ۸، ۱۶

پیدایش جهان نک آفرینش

پیر ۲۵۱، ۵۱۶، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۱

در مقایسه با امام زاری ۴۵۰

استقلال عمل ۴۹۸ - ۵۰۰، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۴۹

نویسندگان و موضوعات گنان‌ها، ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۵۲

امامان قاسم شاهی به‌عنوان، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۳۱، ۵۳۳

و نیز نک مرشد؛ قطب

پیرانه، نزدیک احمدآباد ۵۴۶ - ۵۴۸

پیرخان شجاع الدین، داعی داودی ۳۴۸، ۳۴۹

پیر کل ۵۳۵

پیر محمد شیروانی، عالم سنی ۵۵۸، ۵۵۹

پیزا، در ایتالیا ۱۵

«ت»

تأثر مینا، در صقلیّه ۱۸۴

تاتارها، نک مغولستان، مغولها

تاج الدین، پیر ۵۴۶-۵۴۸

تاج الدین آملی، سید زیدی ۵۱۴

تاج الدینی ابو الفتوح بن محمد، داعی الدعوات نزاری در شام ۴۷۸، ۴۸۰

تاج الدین مردانشاه، قاضی، حکمرانی گردکوه ۴۸۵

تاجیکستان ۳۴، ۵۰۴

تارمل، وزیر پادشاه راجپوت گجرات ۳۴۰

تاریخ ادواری ۲، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۲۸۰، ۵۱۹، ۵۲۰

اسماعیلیه نخستین ۱۶۳-۱۶۶

اسماعیلیه فاطمی ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱

طیبی ۳۳۱-۳۳۸

نزاری ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۸، ۴۶۹

و نیز نک دور

تاریخ الفی ۵۳۶

تاریخ جهانگشا، جوینی ۳۷۳، ۳۷۴

تاریخ الرسل و الملوک، طبری ۱۷۴

تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار ۳۷۷

تاریخ فاطمیان، زاهد علی ۱۷۷، ۱۷۸

تاریخ فرشته، فرشته ۵۵۴

تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی ۳۷۶

تاریخ الیمن، عماره بن علی الحکمی ۲۹۵، ۳۱۵

تاریخننگاری

اسماعیلیان ۳-۳۷، ۱۲۹-۱۳۳؛

دشواریهای ۱۰۹، ۱۱۰

نزاریان ۳-۳۷

اسلام ۴۱

تشیع ۴۲، ۴۳

فاطمی ۱۷۰-۱۷۹

مستعلویان ۲۹۳-۲۹۹

طیبیان ۲۶۹-۲۹۹

و نیز نک مدارک و اسناد باستانشناختی؛ ادبیات؛ شواهد سکه‌ای

تازورت، در شمال آفریقا ۱۵۹

تاسوعات، فلوطین ۲۷۵

تاشکند ۳۳

ص: ۸۸۶

تافلات، در شمال آفریقا ۱۵۸

تالی ۲۳۱، ۲۷۷، ۲۷۹

تامر، عارف ۳۵، ۳۸۱، ۵۰۵

تانزانیا ۳۵۷، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۲۱ و نیز نک تانگانیکا؛ زنگبار

تانکرد، امیر فرنگی انطاکیه ۴۱۲

تانگا ۳۵۷، ۵۹۹

تانگانیکا ۳۵۷، ۶۰۰-۶۰۲

تأویل

در عقیده مغیره ۸۸

در اندیشه شیعی ۱۰۴

در عقیده خطابیان اولیه ۱۰۷

در عقیده اسماعیلیان اولیه ۱۶۲، ۱۶۳

در مذهب دروز ۲۳۰

در عقیده فاطمی ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸

در عقیده نزاری قیامت ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۸

در عقیده صوفیان ۵۱۷

برای حروفیه ۵۲۰

تأویل الزکاة، جعفر بن منصور الیمن ۲۰۸

تاهرت ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹

تایلر- شختر، مجموعه ۱۷۶

تبریز ۴۳۹، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۳۰، ۵۳۱

تبوک، غزوه ۵۰

تنش، حکمران سلجوقی شام ۲۳۹، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۰

تجارب الامم، مسکویه ۱۷۵

تجسم، نک، حلول

تحفة القلوب، حاتم بن ابراهيم حامدی ۳۳۸

تخارستان ۳۹۰

تربت حیدریه ۶۱۶

ترشیز ۴۰۷، ۴۸۱

ترکان ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۴ - ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۳

و نیز نک ترکان عثمانی؛ سلجوقیان؛ ترکمنها ترکان عثمانی ۱۱، ۱۸، ۱۷۶، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۳، ۴۹۸، ۵۰۵، ۶۰۸

ترکستان ۳۲، ۴۶۰، ۵۳۳، ۵۳۹، ۶۱۷

ترکمنها ۲۳۷، ۲۳۹، ۴۰۹، ۵۲۴، ۵۳۰

ترکیه ۵۲۰

تسامح مذهبی و نژادی ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۹۲

تشبیه ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۲۷۷

تصوف، نک صوفیان

تعز، در یمن ۳۱۷

تعزیه ۶۲

تعلیم (عقیده) ۲۶۰، ۴۲۲، ۶۰۶

در اندیشه شیعی ۴۸، ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۲۴، ۴۲۵

در تعلیم حسن صباح ۴۲۳ - ۴۲۶، ۴۵۱

تعلیم و تربیت ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۴ - ۶۱۶، ۶۲۱

تعلیمیّه ۲۴، ۴۲۵

تفت، نزدیک یزد ۵۲۹

تفسیر ۱۶۲، ۲۶۸

تفسیر ادواری تاریخ مذهبی، نک تاریخ ادواری

تفلیس ۴۳۹

تقلید ۲۹۰

تقویم بهره‌های اسماعیلی ۳۶۱

تقیه (اصل) ۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۶۲، ۲۸۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۶۳، ۴۶۷ - ۴۶۹، ۴۸۷، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۵۹، ۶۱۳

تکریت، در عراق ۳۹۲، ۴۱۵

تکودار، سردار مغولی ۴۸۴

تمور طغان، امیر سلجوقی ۴۲۷

تمیم بن معز، زبیری ۲۴۴

تمیم بن معز، شاعر، پسر خلیف فاطمی معز ۲۱۱

تناسخ

در عقیده عبد الله بن الحرب ۷۷

در عقیده غلات ۸۰، ۸۱

در عقیده دروز ۲۳۲

در عقیده نزاریان شامی ۱۰، ۴۷۵

مردود از نظر طیبیان ۳۳۷

در عقیده نقطویان ۵۲۱

تناسخ ارواح، نک تناسخ

تنزیل ۱۶۲

ص: ۸۸۷

تندو محمد خان، در سند ۵۴۹

تنیس ۳۰۱

توآبان ۶۲-۶۴

توحید ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۳۳

توتار، افسر مغولی ۴۸۴

توران‌شاه، حکمران ایوبی ۳۱۸، ۳۲۱

توکیل بهادر، افسر مغول ۴۸۴

تولی، پسر جنگیز خان ۴۷۰

تون، در قهستان ۱۴، ۳۸۹، ۴۳۵، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۰۹

تونس ۱۸۷، ۲۲۲

تونس امروزی ۱۶۰، ۱۶۹

و نیز نک افریقیه

تهامه، در یمن، ۲۴۱

تهانا پیلی، نزدیک جوناگره ۵۵۰

تهته، در سند ۲۱۰

تهران ۴۲، ۱۴۲، ۵۲۶، ۵۷۲، ۵۷۶-۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۶۱۵، ۶۱۶

تیتمار، ام، سیاح ۸

تیمجان، در دیلم ۵۱۴

تیمور، بنیانگذار سلسله تیموریان ۳۷۶، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۵۳

تیموریان ایران و ماوراء النهر ۴۹۷، ۵۱۳، ۵۲۴-۵۲۶، ۵۳۱، ۵۵۳

«ث»

ثابت بن سنان، مورخ ۱۷۴، ۱۷۵

ثانی ۲۷۷

ثمال بن مرداس / ثمال مرداسی ۲۳۶، ۲۴۷

ثنویت ۸۷، ۸۸، ۱۳۰

«ج»

جابر بن حیّان ۱۰۵

جابر بن عبد الله انصاری ۱۱۹

جابر جعفی ۱۰۶، ۱۱۹

جاماسب ۱۹۱

جامع التواریخ، رشید الدین ۲۵، ۳۷۴، ۳۷۵

جامعه شهری ۶۷، ۶۸، ۱۴۷

طرفداری از اسماعیلیه ۱۳۷، ۱۴۵-۱۴۸ و نیز نک اردوگاههای نظامی

جامعه ملل، ژنو ۵۹۶

جامعه یهودیان قرائی، قاهره ۱۷۷

جامنگر ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۴۹، ۶۰۵

جایزه آقا خان در زمینه معماری ۶۲۲

جبال ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۹۷

جبرائیل ۱۶۶

جبل انصاریه، رگ جبل بهراء

جبل بهراء، در شام ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۲ - ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۸۰، ۴۹۴

جبل السماق، در شام ۲۶۱، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۲، ۴۵۸

جبل صغفان، در یمن ۳۵۷

جبل مسور، در یمن ۱۴۰

جبل مغاربه، در یمن ۳۶۴

جتیور ۵۴۵

جد ۱۶۶، ۲۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱

جده ۵۹۲

جراحیان فلسطین ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳

جرجابن، ابو الهیثم، نک ابو الهیثم

الجرجرائی، علی بن احمد ۲۳۳، ۲۳۴

جرک ۵۸۳

جرم، در افغانستان ۲۵۱

جزر، در شمال شام ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۵۸

جزیره، جزایر، ۱۵۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۶۵، ۵۴۰

الجزیره، در شمال عراق ۱۹۷

جزیه ۶۹، ۱۸۵

جستان دوم بن وهسودان، جستانی ۱۹۴

جستاریان دیلم ۱۹۴، ۳۸۷

جعفر، پسر عم حسن اعصم ۲۱۲

جعفر، از مخالفان بهره ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۹

جعفر بن ایبطالب، طیار، طالبی ۷۱، ۷۷

جعفر بن سلیمان، داعی سلیمانی ۳۶۲

ص: ۸۸۸

جعفر بن علی، حاجب عبید الله مهدی ۱۵۸

جعفر بن علی بن حمدون، حکمران زاب ۱۹۹، ۲۰۰

جعفر بن فلاح، سردار فاطمی ۲۰۴

جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر، علوی ۱۲۳

جعفر بن محمد الصادق، نک جعفر الصادق، امام جعفر بن منصور الیمن ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۳۷۸

جعفر جعفی، نک جابر جعفی

جعفر خان زند، پدر لطفعلی خان، ۵۷۲

جعفر الصادق، امام ۱، ۴۹، ۷۲، ۷۷، ۹۳، ۹۵ و ابو مسلم خراسانی ۹۵

و غلات ۸۳، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰

تفسیر او از مسائل قضایی ۸۷

احادیث، در مسائل قضایی اسماعیلی ۲۶۸، ۲۸۹

حدیث او درباره مهدی ۱۵۱

در دوران شورش زید بن علی ۹۰-۹۲

بیعت نکردن با النفس الزکیه ۹۳

رد پیشنهاد ابو سلمه برای خلافت ۹۶

و تجمع شیعیان ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۹

اندیشه‌های مذهبی او ۵۰، ۱۰۰-۱۰۳، ۱۵۰

دایره متفکران پیرامون او ۱۰۵-۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۲

مرگ و جانشینی او ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲

ناخرسندی او از فعالیتهای انقلابی پسرش ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸

در شمارش امامان گروههای اسماعیلیه نخستین ۱۲۴، ۱۵۳

و شجره نسب فاطمی ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷

جعفر طیار، نک جعفر بن ابیطالب

جعفری، اس. حسین، ام. ۱۰۶

جعفریان، شاخه طالبی ۷۱، ۷۲، ۷۷

جعفریه، نزاریان محمد شاهی در سوریه ۶۰۹، ۶۱۰

جلال بن حسن، داعی مطلق طیبی ۳۴۴

جلال الدوله، بوئی ۲۳۳

جلال الدین حسن سوم، امام نزاری ۴۶۲-۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹

جلال الدین خوارزمشاه ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۴-۴۷۶

جلال الدین رومی، مولانا، شاعر صوفی ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۱۸

جلال شاه، پسر آقا خان اول ۵۸۵

جلایریان آذربایجان ۵۱۴، ۵۲۴

جلم بن شیبان، نک حلم بن شیبان

جماعت ۳۵۹، ۵۸۷، ۵۹۷-۵۹۹، ۶۰۲-۶۰۵:

۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۷

جماعت خانه ۳۶۰، ۳۶۱، ۵۴۴، ۵۸۶-۵۸۸، ۵۹۸-۶۰۱ و بعد ۶۰۳، ۶۱۶، ۶۱۷

جماعت فرد ۳۴۳

جماعت کلان ۳۴۳

جماعه ۵۹، ۸۵، ۹۸-۱۰۶ و بعد

جماعة المومنين ۵۹

جمال الدوله، امير شاهي ۲۳۶

جمال الدين حسن بن ثابت، رهبر نزاری در شام ۴۹۱

جمال الدين گيلي، شيخ صوفي قزوین ۴۷۶

جمل (شتر)، جنگ ۵۴، ۵۶، ۶۱

جنائز ۲۸۷

جنابی، ابو سعید، بنیانگذار دولت قرمطی بحرین ۱۳۹-۱۴۱، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۵۵

جنابی، ابو طاهر، حکمران قرمطی بحرین ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۸-۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۳-۲۰۵

جناح (جمش اجنحه) ۲۶۵، ۲۸۰

جناح، محمد علی ۵۹۶

جناح الایسر ۲۳۱

جناح الایمن ۲۳۱

جناح الدوله، حکمران حمص ۴۱۲، ۴۱۳

جناحيه ۷۷، ۹۳

جند ۱۴۰، ۲۴۱

جنگ جهانی اول ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۱۲

جنگ جهانی دوم ۵۹۶، ۶۱۲

جنگهای صلیبی

ص: ۸۸۹

سومین (۱۱۸۹-۱۱۹۲)، ۷

پنجمین (۱۲۱۷-۱۲۲۱)، ۸، ۹

هفتمین (۱۲۴۹-۱۲۵۰)، ۹

جنگی شاه، آقا، پسر آقا خان اول ۵۹۰، ۵۹۲-۵۹۴

جنوا، در ایتالیا ۱۸۴

جنید، شیخ صفوی ۵۳۰

جوحب، قلعه، در حراز ۳۲۸

جوذر، استاد، از بزرگان دولت فاطمی ۲۱۱، ۲۵۷

جورج پنجم، پادشاه بریتانیای کبیر ۵۹۴، ۵۹۵

جوزجان، ۹۲

جوزجانی، منہاج الدین عثمان بن سراج الدین، نک منہاج سراج

جوهر، از سرداران و مقامات دولت فاطمی ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱-۲۰۶ و بعد، ۲۱۲، ۲۵۸، ۲۸۸

جوهر، امیر سلجوقی ۴۳۹

جوهر بن عبد اللہ، قَیم زریعی ۳۱۸

جوینی، عطا ملک، مورخ ۳۷۲-۳۷۶، ۳۷۸، ۴۹۷، ۵۰۴

در حملات مغول ۴۸۳، ۴۸۹، ۵۰۸

در مذاکرات بین مغولها و نزاریان ۴۸۶

درباره نزاریان: حسن صباح ۳۸۵؛ نسب نزاری حسن دوم ۴۴۷؛ قیامت ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۱؛ قلاع ۴۸۹، ۵۰۸؛ الموت ۴۸۷، ۴۸۸؛ کتابخانه الموت ۴۲۰، ۴۸۷؛ درباره تسخیر الموت، ۳۹۳

جهاد ۲۸۷

جهان سوم ۶۲۲

جهانگیر، امپراتور مغول ۲۸۶، ۳۴۶، ۳۴۷

جهانگیر بن محمد بن جهانگیر، حکمران اسکندری کجور، در مازندران ۵۱۵

جهل، جهال ۲۳۱

جهن، در سند ۵۴۶

جیحون (آمودریا) ۱۱، ۳۲، ۲۵۰، ۴۷۵، ۵۵۳

جیحون علیا/ ماوراء النهر ۳۲، ۳۳، ۶۶

فرقه‌های بعدی کیسانی ۷۷

دعوت اسماعیلی ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۵۴

مأموریت النسفی ۱۴۴، ۱۹۶

پیروی از احمد بن کبیر ۱۴۴

دعوت فاطمی به ۱۶۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۰۰

پیروان اسماعیلیان مخالف در ۱۵۵، ۱۹۶

موطن سلجوقیان ۲۳۷

در تصرف مغولها ۴۷۰

نعمت الله ولی در ۵۲۷

نزاریان ۴۹۸، ۵۵۲-۵۵۴، ۵۶۱، ۵۹۰، ۶۰۷، ۶۱۷؛ ادبیات و تاریخنگاری ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۵۱، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲-۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۸

و نیز نک بدخشان؛ آسیای مرکزی

جیرجنتی [آگریجنتو] ۱۸۳

جیرفت، در کرمان ۲۲۴

جیزه ۲۰۱

جیش بن صمصام، رئیس کتامة ۲۱۷

جیمز ویتریایی ۱۸

جینی ۳۵۶

«ج»

چادر، نک پرده

چرستن، لرد، پدرزرگ مادری آقا خان چهارم ۵۹۶

چغری بیگ، سلجوقی ۲۴۹

چندابهای گولا، درخواست ۳۵۴

چنگیزخان ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۹

چیترال ۳۶، ۱۲۱، ۶۱۷

چین (صین) ۱۱، ۲۶۳، ۵۳۳، ۶۱۷

«ح»

حاتم، بنو ۳۱۹

حاتم بن ابراهیم، نک حامدی، حاتم بن ابراهیم

حاتم بن احمد بن عمران، حمید الدوله، حکمران همدانی صنعاء ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷

حاتم بن حماس بن القیب، همدانی ۳۱۹

ص: ۸۹۰

حاتم بن سبأ بن یعبری ۳۲۹

حاتم بن الغشیم المغلسی، همدانی ۳۱۹

حاج میرزا آقاسی، صدر اعظم قاجار ۵۷۸-۵۸۰، ۵۸۴، ۵۸۵

حاجی بی‌بی، دختر جنگی شاه ۵۹۴، ۶۱۱-۶۱۳

حاجی زمان خان، حکمران قاجار یزد ۵۷۵

حاجی محمد علی، حکمران شهر بابک ۵۸۰

حارثیه، نک حریبه

حاصبیا ۴۳۱

حافظ، خلیفه فاطمی ۳۰، ۲۹۳، ۳۰۴-۳۰۸ و بعد ۳۱۳، ۳۱۶-۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸

حافظ ابرو، مورخ ۳۷۶

حافظیان، حافظیه، شاخه مستعلویان ۳۸، ۲۹۳، ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۲-۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷

حاکم، خلیفه فاطمی ۱۳۴، ۱۷۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۰۵

جنبه الوهیت او برای دروزها ۲۲۶-۲۳۲، ۲۵۲

حاکم، مسجد ۲۱۵

حامدی، ابراهیم بن حسین، داعی مطلق طیبی ۱۳۶، ۲۸۴، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳

حامدی، حاتم بن ابراهیم، داعی مطلق طیبی ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۸

حامدی، علی بن حاتم، داعی مطلق طیبی ۳۲۸، ۳۲۹

حبشه، حبشیان ۲۴۱، ۲۶۳، ۳۱۸

حبیب ابراهیم، رهبر خوجه‌های نزاری مخالف باربهائی ۵۸۷

حبیب بن مظاهر ۶۰، ۶۱

حبیب‌الدین محب‌الله، نوه نعمت‌الله ولی کرمانی ۵۲۸

حج ۱۸۹-۱۹۲ و بعد ۲۲۶، ۲۸۷، ۳۶۰، ۵۴۳، ۶۱۳

حجاج بن یوسف، حکمران اموی عراق ۶۶، ۶۹، ۸۹

حجاز ۶۴، ۹۹، ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۵۰، ۳۵۳، ۵۸۰

قسمتی از امپراتوری فاطمی ۱۷۰، ۲۱۴، ۲۴۰

در شورش مفرج ۲۲۱

در دوران آل سعود ۳۶۳

حجت ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۰۷، ۲۵۳، ۳۲۶، ۳۳۹

در عقیده امامی ۱۰۴، ۴۴۸

در عقیده اسماعیلیان نخستین ۱۵۰، ۱۵۱

به‌عنوان یکی از مراتب سازمان در دعوت اسماعیلی ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۴۰۲

به‌عنوان قیم امام ۱۳۵، ۱۳۶

در عقیده نزاری ۴۴۲-۴۴۴، ۴۶۹؛ برای قاسم شاهیان ۵۴۰-۵۴۳؛ حسن صباح به‌عنوان ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۵

در آثار خیرخواه هراتی ۵۳۵، ۵۴۰، ۶۱۱

مراد میرزا به‌عنوان ۶۱۱

حجت اعظم ۵۴۰

الحجة الیلی ۳۵۱

حجرالاسود، نک سنگ سیاه کعبه

حجر بن عدی کندی ۵۵، ۶۰

اللحجی، نک مسلم بن محمد اللحجی

حجور، قبیلہ یمنی ۳۲۶

حدود، حدود الدین (مراتب) ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۵، ۲۷۹-۲۸۲

در مراتب دروز، ۲۳۱

داودی، ۳۵۸

آسمانی، در عقیده طیبی ۳۳۲-۳۳۸

حدیث ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۸، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۸۹

حدیقة المعانی، فدائی خراسانی ۵۰۲

حراز، در یمن ۲۴۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷-۳۳۱، ۳۵۷، ۳۶۲-۳۶۴

حران، در عراق ۹۶، ۱۷۴، ۲۳۲، ۲۷۳

حریبه ۷۷، ۷۸

حر عاملی، محمد بن حسن، عالم دوازده امامی ۲۸۶

حرورا ۵۶

ص: ۸۹۱

حروریه ۵۶

حروف العلویه (حروف الاهی) ۱۶۶، ۲۷۹، ۲۸۲ ماهیت نمادی ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۲۱، ۵۱۹، ۵۲۰

حروفیه ۵۱۹-۵۲۱، ۵۲۴

حطیب، قلعه ۳۲۸

حسام الدوله اردشیر، باوندی ۴۱۷

- حسام الدوله شهریار بن قارن، باوندی ۴۱۷
- حسام الدین بن دملاج، فرمانده نزاری در حلب ۴۱۴
- حسام الدین حاج غلامحسین، داعی سلیمانی ۳۶۴
- حسان بن مفرّج بن دغفل، جراحی ۲۳۶، ۲۳۳، ۲۲۲
- حسن، پدر علی شمس الدین، داعی داودی ۳۴۷
- حسن، پسر خلیفه فاطمی حافظ ۳۰۷
- حسن، پیر، والی اسماعیلی در گجرات ۳۰۰
- حسن، حسن ابراهیم ۱۹۲
- حسن آباد، در ناحیه مزانگ بمبئی، محل بقعه آقا خان اول، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲
- حسن آدم قصرانی، رهبر نزاری ۴۲۱
- حسن الاعصم، فرمانده قرمطی ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲
- حسن بن آدم بن سلیمان، والی ۳۴۲
- حسن بن ادریس بن حسن بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۱، ۳۴۴^{۲۷۴}
- حسن بن اسماعیل آل شبام مکرمی، داعی سلیمانی ۳۶۳
- حسن بن جراح، جراحی ۲۰۵
- حسن بن جنون ۱۹۸، ۱۹۹
- حسن بن زید، داعی کبیر، بنیانگذار یک سلسله زیدی علوی در طبرستان ۱۹۴
- حسن بن سنبر ۱۴۱، ۱۹۲
- حسن بن صباح، نک حسن صباح

^{۲۷۴} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

حسن بن صلاح منشی بیرجندی، رئیس، مورخ نزاری ۴۳۷

حسن بن عبد الله بن علی بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰، ۳۳۱

حسن بن عبید الله بن طغج ۲۰۴

حسن بن علی، زیری ۲۴۵

حسن بن علی الاطروش، الناصر الحق، امام زیدی ۱۹۴، ۳۸۶

حسن بن علی بن ابیطالب [ع]، امام ۵۸-۶۰، ۶۴، ۷۱، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۲۱۱

در تفویض نص ۱۰۱-۱۰۳

در سلسله امامان اسماعیلیان نخستین ۱۲۴

امام مستودع برای نزاریان ۴۰۱

حسن بن علی بن الحسن بن علی بن محمد بن الحنفیه، علوی ۷۵، ۷۶

حسن بن علی بن محمد بن الحنفیه، علوی ۷۵

حسن بن علی الکلبی، حاکم صقلیه ۱۸۳

حسن بن عمّار، رئیس کتّامی‌ها و واسطه فاطمی ۲۱۷، ۲۱۸

حسن بن قاسم، داعی صغیر، امام زیدی ۱۴۳

حسن بن منصور، الیمن ۲۰۸، ۲۰۹

حسن بن ناماور، برادر زن و قاتل حسن دوم علی ذکرة السلام، ۴۴۶

حسن پیر، پسر سید فاضل شاه ۵۵۰

حسن دریا ۵۴۵

حسن دوم علی ذکرة السلام، امام نزاری ۴۴۰-۴۴۷، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۷-۴۶۹، ۴۷۳ دودمان نزاری ۴۴۷

حسن سوم، امام نزاری، نک جلال الدین حسن سوم

حسن صباح، رهبر نزاری و بنیانگذار دولت نزاری ۲، ۳، ۲۰، ۳۸، ۳۰۲، ۳۶۹، ۴۰۸، ۴۱۹-۴۲۳ و بعد، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۹۵ آثار ۳۷۱-۳۷۳

زندگینامه‌های ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸

بخش اول عمر ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۸۳-۳۸۷

تأسیس دولت در الموت ۳۸۷-۳۹۰، ۳۹۳ به‌عنوان رئیس جنبش نزاری ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۵۴، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷

شناسایی به‌عنوان حجت امام ۴۰۲، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۶۹

ص: ۸۹۲

و عقیده تعلیم ۴۲۲-۴۲۶، ۴۴۸

در عقیده نزاری قیامت ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳

و شقاق نزاری مستعلوی ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۹۹، ۳۰۰

حسن العسکری، امام دوازده امامی ۱۱۴

حسن علی (سید حسن بیگ)، امام نزاری ۵۷۰، ۵۷۱

حسن علی شاه، آقا خان اول، نک آقا خان اول، حسن علی شاه

حسنک، وزیر غزنوی ۲۴۳

حسن کبیر الدین، پیر ۵۴۵-۵۴۹ و بعد

حسن مازندرانی ۴۸۲

حسن نورانی، رهبر مهدی باغ والاها ۳۵۵

حسینان، شاخه علوی ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱

حسین، پسر آقا خان چهارم ۶۲۳

حسین، پسر حسن صباح ۴۲۱

حسین، پسر زکریه بن مهرویه ۱۵۶

حسین، محمد کامل ۳۵، ۳۶، ۱۷۸

حسین اصفهانی، از مقامات دربار صفوی ۵۵۴، ۵۵۸

حسین اهوازی، داعی اسماعیلی ۱۳۰، ۱۳۷

حسین بن احمد بن عبد الله، امام مستور اسماعیلی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶

حسین بن ادريس بن حسن بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۱

حسین بن جوهر، واسطه فاطمی ۲۱۹، ۲۲۰

حسین بن ظاهر الوزن ۲۲۰

حسین بن علی، صاحب فخر، علوی، رهبر شورش ۱۱۳

حسین بن علی بن ابیطالب [ع]، امام ۶۰-۶۲، ۶۳-۶۵، ۷۰-۷۲، ۹۱، ۱۱۵، ۱۲۰

در تفویض نص ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴

در سلسله امامان اسماعیلیه نخستین ۱۲۴، ۲۱۱

برپایی مراسم عزاداری عاشورا ۲۱۶؛ به وسیله داودیان ۳۴۹، ۳۶۰

امام مستقر برای نزاریان ۴۰۱

مرقد مطهر ۱۴۰، ۵۶۰

حسین بن علی بن محمد بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

حسین بن علی بن النعمان، قاضی القضاة فاطمی، نوه قاضی نعمان ۲۲۱، ۲۸۸

حسین بن علی مروزی، داعی اسماعیلی ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۵

حسین بن یعقوب شاه قائنی، شاعر نزاری ۶۱۱

حسین قائنی، داعی نزاری ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۲۱

حسینیان، شاخه علوی ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹-۱۰۵ و بعد

حسین یزدی، ملا ۵۷۵

حسینی سادات، امیر، از بزرگان صوفیه هرات ۵۱۸، ۵۲۷

حشیش ۲۳، ۲۴، ۴۰۶، ۴۰۷

حشیشیان، حشیشیه ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۴۰۷

حصن الاکراد، نک کرک شهسواران

حصن التغکر، قلعه، تردیک ذو جيله ۳۱۵

حصن الخضراء قلعه، در عدن ۳۱۵

حضرت سید (یا حضرت سعید)، روستا، در شمال افغانستان ۲۵۱

حضموت ۲۴۲، ۳۶۳

حظيرة القدس (بهشت) ۳۳۸

حق امام ۵۳۵

حقایق ۲، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۷-۲۶۹، ۲۸۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۴۱، ۵۴۲

حق النفس ۳۶۰

حقیقت

برای اسماعیلیان نخستین ۱۶۱-۱۶۳

در عقیده نزاری ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۷، ۴۶۸؛ قاسم‌شاهی ۵۴۲، ۵۴۳

برای صوفیان ۴۵۰، ۴۵۱، ۵۳۷

در عقیده حیدر آملی ۵۱۸، ۵۱۹

در پندیات مستضر بالله دوم ۵۳۳

حکم، بنو ۳۲۸

ص: ۸۹۳

حکم دوم، خلیفه اموی در اسپانیا ۱۹۹، ۲۰۰

حکمت ۲۲۰، ۴۶۷

حکیم علی گیلانی، پزشک امپراتور مغول اکبر ۳۴۶

حکیم منجم، رهبر نزاری در شام ۴۱۱-۴۱۴

حکیمیه، نک دروزبان

حلاج، حسین بن منصور، صوفی ۱۸۸، ۱۸۹

حلب، در شمال سوریه ۶، ۲۸

مورخان ۳۷۹

در دوران حمدانیان ۲۰۳، ۲۱۶

در دوران فاطمیان ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۶۱، ۳۸۵

در دوران سلجوقیان ۴۳۴

در دوره شقاق نزاری- مستعلوی ۴۰۰، ۴۰۱

مرکز نزاری ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۱-۴۱۴، ۴۲۹

مورد حمله نزاریان ۴۵۴، ۴۵۵

در محاصره صلاح الدین ۴۵۵

در دوران مغولها ۱۱، ۴۹۰

حلم بن شیبان، داعی ۱۳۳، ۲۱۰

حلول ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۲۳۰

حله ۲۲۵

حمادة، در شام ۴۱۴، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۵، ۴۹۰، ۶۰۸، ۶۰۹

حماد، بنو ۲۱۸، ۳۲۵

حماد بن بلگین ۲۱۸

حمادیان معربی ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۴۵

حمد الله مستوفی قزوینی، مورخ و جغرافیادان ۲۷، ۳۷۶

حمدان قرمط، رهبر قرمطی در عراق ۱۳۰، ۱۳۷-۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷

حمدانیان عراق در شام ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۵

حمدون، بنو ۱۹۹، ۲۰۲

حمزة بن عماره البربری ۷۳

حیدر، شیخ صفوی ۵۳۰

حمزة بن علی بن احمد، رهبر دروز ۲۲۷، ۲۳۲ و بعد

حمص، در شام ۲۱۳، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۵۴، ۴۹۲، ۶۰۸

حمیده، همسر دوم امام جعفر صادق [ع]، ۱۱۶

حمید الدین کرمانی، نک الکرمانی، حمید الدین

حمیری، بنو ۲۴۱، ۳۲۷

حمیمه ۷۵، ۷۶، ۹۵، ۹۶

حنبلی ۲۸۸

حنفی ۱۰۰، ۲۸۸

حنفیان، شاخه علوی ۷۱، ۷۵، ۹۲، ۹۹

حنفیّه، بنو ۶۴

حوران، در سوریه ۲۳۰

حیان السراج ۷۴

حیدرآباد ۳۶۵، ۵۸۳، ۶۰۵

حیدر آملی، بهاء الدین، عالم دوازده امامی ۵۱۸، ۵۱۹

حیدر بن شاه طاهر، امام نزاری محمد شاهی ۵۵۹، ۵۶۰

حیدر بن محمد مطهر، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰

حیدره، پسر خلیفه فاطمی حافظ ۳۰۷

حیره، تردیک کوفه ۱۱۸

حیفا ۳۰۱

«خ»

خاتم الانبیاء ۴۴، ۱۰۳، ۲۷۴

خارجیان، خوارج ۶۹، ۹۴، ۳۲۱، ۴۰۵

سرمنشاء نام ۵۶

مخالفان در اولین جنگ داخلی ۵۶، ۵۸

در شمال افریقا ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۹

در شورش بربرهای خارجی در شمال افریقا ۱۸۵-۱۸۷، ۲۰۹

و نیز نک اباضیه؛ نکاریان

خاص (خواص) ۱۶۱، ۴۵۰

خاکی خراسانی، امام قلی، شاعر نزاری ۵۰۲، ۵۳۹، ۶۱۲

خالد بن عبد الله القسری حکمران اموی عراق

ص: ۸۹۴

۸۹، ۹۱

خامبایت (خامبهات)، نک کامبای

خانقاه ۵۲۹

خاندان طیبجی بمبئی ۳۶۷

خاندش ۵۴۸

خان لنجان (خالنجان) قلعه، تردیک اصفهان ۴۰۸، ۴۱۶

خانه‌سازی ۶۰۱

خاور دور ۳۵۷، ۶۲۳

خاور نزدیک / شرق نزدیک ۱۷، ۸۷، ۱۴۵، ۱۸۵، ۲۴۳

ختنه ۳۵۹

خداش (عمار بن یزید) ۹۵

خداوند محمد، رهبر نزاری در دیلم ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۵۲

خدایبخش، امام نزاری محمد شاهی، نک عطیة الله

خدمات بهداشتی آقا خان ۶۲۱

الخدمة ۲۵۸

خراج (مالیات ارضی) ۶۸، ۶۹

خراسان ۹۲، ۴۲۶، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۵۳

مارکوپولو در ۱۴

سنت فلسفه اسلامی ۲۷۵

شورش ضد اموی (عباسی) ۹۴، ۷۵، ۹۶، ۲۶۵، ۴۰۳

النسفی در ۱۴۵

السجستانی در ۱۹۷

خیرخواه هراتی در ۵۳۴، ۵۳۵

ناصر خسرو در ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱

در شقاق اسماعیلی ۱۵۴، ۱۹۶

دعوت اسماعیلی ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۴۸

دعوت فاطمی ۲۱۰، ۲۴۵، ۳۸۳

جزیره ۲۶۳، ۲۶۴

نزاریان ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۱۰-۶۱۷؛ دعوت ۴۲۰، ۵۳۲، ۵۳۹

در تصرف خوارزمشاهیان ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۴، ۴۷۵

غلبه مغولها ۳۷۲، ۴۷۰

در دوران آل کورت ۵۰۹

خراسانی، قبایل / خراسانیان ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۰

خراسانیّه، ارتش ۹۵-۹۷

خرمدینیّه، خرمیّه ۷۷، ۹۹

خریبه، قلعه ۴۳۳، ۴۹۲

الخزانة المکنونه ۲۹۸

خزر ۲۶۳

خزر (ایالات)، نواحی

شیعیان زیدی ۱۶، ۲۴، ۱۹۴، ۳۸۶

ناصر خسرو در ۲۵۰

تواریخ ۳۷۷، ۵۰۴

نزاریان و ۳۸۵، ۴۲۸، ۴۷۶

بعد از غلبه مغول ۵۱۲

در دوران صفویان ۵۱۵

فرقه نقطویه ۵۲۰

و نیز نک دیلم؛ گیلان؛ گرگان؛ رویان؛ طبرستان

خزر (دریای) ۱۰، ۱۴۳

خزرچی، ابو الحسن علی بن الحسن، مورخ یمنی ۳۱۵

خسرو فیروز، بوئی، نک ملک الرحیم

خسرو فیروز بن وهسودان، جستانی ۱۹۴

خسرو قزوینی، درویش، رهبر نقطویه ۵۲۰

خشک، روستا، در خراسان جنوبی ۶۱۶

خضر ۴۴۹

خطاب بن حسن الهمدانی، نویسنده مستعلی - طیبی ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۲۴، ۳۲۶

خطاییه ۸۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۵ - ۱۲۰ و بعد ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۶۵

خطبه ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۳۶۰

برای خلفای فاطمی ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۱۱

برای خلفای عباسی ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۲۹

ص: ۸۹۵

در ادعای قیامت در الموت، و مؤمن آباد ۴۴۲

الخطط، نک کتاب مواعظ

خطگین الضیف، داعی الدعوات، فاطمی ۲۲۸

خفیف، حکمران حباری سند ۲۱۰

خلافت ۴۴، ۴۵، ۴۷۰؛ مجزا از امامت ۱۰۱ و نیز نک، خلافت فاطمیان

خلافت فاطمیان ۲، ۳۴، ۳۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۵۶

بنیانگذاری ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰

تحکیم ۱۹۷

انتقال پایگاه به مصر ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۰۳-۳۰۶، ۳۸۲

اضمحلال ۲۵۶، ۳۱۲، ۴۵۴

تشکیلات ۲۵۶-۲۵۹

بی‌اعتباری در بیانیه سال ۴۰۲/۱۰۱۱ بغداد ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۲۵

تفتیش متون اسماعیلیان نخستین ۱۱۰ و نیز نک فاطمیان

خلجی، سلسله هند ۳۴۱

خلخال، در آذربایجان ۴۸۲

خلفای راشدین ۴۵

خلف بن احمد، حکمران صفاری خراسان ۱۹۷

خلف بن ملاعب، حکمران افامیه ۴۱۲

خلف الحلاج، داعی اسماعیلی ۱۴۲، ۱۴۳

خلفیه ۱۴۲

خلفان ۲۵۳

خلیج فارس ۱۸۸، ۲۴۳، ۳۵۷، ۶۰۶، ۶۲۳

خلیفه (جانشین) ۴۵، ۴۸، ۳۰۵

خلیفه، خلفا (نایب مهدی)

در عقیده فاطمی ۲۰۷-۲۰۹، ۲۵۳، ۲۶۹

در عقیده مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۲-۲۷۴

در عقیده نزاری ۴۴۲-۴۴۴

خلیفه الرسول الله ۴۴

خلیل الله پسر نعمت الله ولی کرمانی، ۵۲۷-۵۲۹

الخلیل (حبرون) ۳۰۹

خلیل الله اول (ذو الفقار علی)، امام نزاری ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۳۹

خلیل الله دوم، سوم، امامان نزاری، نک شاه خلیل الله دوم، سوم

خند (خواند) ۵۵۴

خواجه جهان، وزیر بهمنی ۵۵۸

خواجه سلطان حسین پدر خیرخواه هراتی ۵۳۴

خواجه قاسم، داعی نزاری ۵۳۴

خوابی، قلعه ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۷۹، ۴۹۲، ۴۹۴

خوار ۴۸۴

خوارج، نک خارجیان

خوارزم ۲۳۷، ۴۵۹

خوارزمیان، خوارزمشاهیان ۴۳۵، ۴۵۹-۴۶۱، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴-۴۷۶، ۴۷۸، ۵۰۸

خواص، نک خاص

خواف، در خراسان ۴۸۳

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، مورخ ۳۷۷

خوانساری، محمد باقر، عالم دوازده امامی ۲۸۶

خوجکی / خجکی (خط) ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۶۲

خوجه‌ها ۳، ۲۹، ۳۵۲، ۳۵۷، ۴۹۸، ۵۴۳-۵۵۲، ۵۶۲، ۵۷۰، ۵۸۶-۶۰۵

در دادخواستهای دادگاه ۵۸۷-۵۸۹، ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۹

گنان‌های ۴۷۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۵۱

تواریخ ۳۸۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷

در حفظ پندیات مستنصر بالله دوم ۵۳۳

و نیز نک شرق افریقا: نزاریان؛ هند: نزاریان؛ پاکستان: نزاریان

خورشاه، امام نزاری، نک رکن الدین خورشاه

خوزستان ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۳۸، ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۱۶

خوله، مادر محمد بن الحنفیه ۶۴

خویه، میکائیل یان دو ۲۷، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۹۲

خیال ۱۶۶، ۲۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱

خیام عمر، نک عمر خیام

خیرخواه هراتی، محمد رضا بن سلطان حسین،

ص: ۸۹۶

نویسنده نزاری ۵۰۲، ۵۳۴-۵۳۷، ۵۴۱-۵۴۲، ۵۴۷، ۶۱۱

«د»

دائرة المعارف اسلام ۳۳، ۱۷۸

د/ اربلو، بارتلمی ۱۹-۲۱

د/ اکوی، یاکویو ۱۶

دادخواست آقا خان (۱۸۶۰) ۳۱، ۵۸۷، ۵۸۸

دادخواست برهانپور درگاه ۳۵۴

دادخواستهای دادگاه، نک در مدخل خوجهها

دادگاه عالی بمبئی ۳۱، ۵۸۷-۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۱۲

دادو، پیر ۵۴۸، ۵۴۹

دار الحکمة (دار العلم) ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲

دار السلام ۳۵۷، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳

دار شکوه، شاهزاده مغول ۳۴۸

دار الملک ۲۵۸

دار الهجره ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۱۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۳

داسوند (عشریه) ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۸۷، ۶۰۳

داعی ۲، ۹۵، ۱۲۶، ۱۶۱، ۲۶۵

فاطمی ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۶۰-۲۶۸

در تشکیلات دروز ۲۳۱

زرعیان به عنوان ۳۱۶، ۳۱۷

صلیحی‌ها به عنوان ۳۲۵، ۳۲۶

طیبی‌ها به عنوان ۱۱، ۳۲۵، ۳۲۶

نزاری ۴۴۹، ۶۰۳، ۶۰۴؛ در عقیده قیامت ۴۴؛ قاسم‌شاهی، ۵۴۰، ۵۴۱

داعی البلاغ ۲۶۴، ۳۳۹، ۳۵۱

داعی الدعوات ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۲۸، ۳۸۳

داعی قبایل یام ۳۶۵

داعی محدود (یا داعی محصور) ۲۶۴

داعی مطلق ۲۶۴، ۲۹۳، ۲۹۴

طیبی ۲۹۴، ۳۲۶-۳۳۲ و بعد ۳۳۹

در عقیده هجومیه ۳۴۹

داودی ۳۵۸-۳۶۰

سلیمانی ۳۶۵

دامغان ۱۴، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۳۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶

دامغ الباطل، علی بن محمد ولید ۲۵۵

دانتته، شاعر ایتالیایی ۱۵

دانش مذهبی، نک علم

دانشگاه آقل‌خان، پاکستان ۶۲۱

دانشگاه امریکایی بیروت ۳۴

داود، سلطان سلجوقی ۴۲۸ ۴۳۹

داود برهان الدین بن قطب شاه، اولین داعی نزاری ۳۴۵-۳۴۸، ۳۶۱، ۳۶۲

داود بن سلیمان بن داود بن عاضد ۳۱۴

داود بن عاضد، امام حافظی ۳۱۳، ۳۱۴

داود بن عجب شاه، داعی مطلق طیبی ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۱

داود بن علی، حکمران مدینه ۱۱۷

داودیان، داودیّه، شاخه طیبیه ۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵-۳۶۱، ۳۶۷

در بررسی رسائل اخوان الصفا ۲۸۴

فقه برای ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۶۰، ۳۶۱

تاریخنگاری ۲۹۶، ۲۹۷

شکاف از سلیمانیان، ۲۹۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۱، ۳۶۶

تشکیلات دعوت ۳۵۸، ۳۵۹

آداب و رسوم ۳۵۹-۳۶۱

در شرق افویقا ۳۵۶، ۳۵۷

و نیز نک بهره‌ها

دبیس، حکمران مزیدی ۲۳۸، ۲۴۷

در بند ۱۹۵

«در خانه» (درب خانه) ۵۸۶

درزی، محمد بن اسماعیل ۲۲۷، ۲۲۹

درعیه، نزدیک ریاض ۳۶۳

درگزینی، قوام الدین، وزیر سلجوقی ۴۱۸

درّود، روستا، نزدیک نیشابور ۶۱۴

دروزیان، دروزها ۴، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۸۳، ۴۱۰، ۴۳۱

«امامان مخفی» ۱۳۴

سرمنشاءها ۲۲۶-۲۳۰ و بعد

ص: ۸۹۷

عقاید ۲۳۰-۲۳۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۵۷

در سند ۲۴۲، ۲۴۳

به‌عنوان موحدون ۲۳۰

دره، قلعه، در قهستان ۳۸۹، ۳۹۰

دره رود سند ۶۶، ۲۴۲، ۴۷۲

دره غند، در پامیر ۳۴

دزیاد، روستا، در خراسان شمالی ۵۰۲، ۵۰۳، ۶۱۲-۶۱۴، ۶۱۶

دزکوه، نک شاهدز

دستور المنحمن ۱۲۲

دسه اوتار ۵۵۱، ۵۵۲

دشتاب ۵۸۱

دشت لوت ۵۸۱

دعائم الاسلام، قاضی نعمان ۲۶۸، ۲۸۷، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۴

دعوت ۲، ۱۱

عباسی ۹۴-۹۶، ۲۵۹

اسماعیلیان نخستین ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۰-۱۶۲

فاطمیان ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳-۲۲۶ و بعد، ۲۳۳، ۲۴۵-۲۴۸، ۲۴۸-۲۵۸، ۲۶۷، ۲۹۱

حافظی ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳

طیبی ۱۱۱، ۳۳۹، ۳۴۰

داودی ۳۵۸، ۳۵۹

سلیمانی ۳۶۴، ۳۶۵

نزاری ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۴۹-۴۵۰، ۴۶۹، ۴۷۰؛

قاسم شاهی ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳-۵۵۲ و بعد؛ در شام ۴۱۰-۴۱۳؛ در هند ۴۷۲-۴۷۳

مطابقت با مراتب روحانی ۱۶۶، ۲۷۹-۲۸۲، ۳۳۴-۳۳۸

الدعوة الجديدة ۳۰۰، ۳۷۰، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۲۲

دعوت خانه (دار الدعوة) ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۹۲

الدعوة القديمة ۳۰۰، ۳۷۰

دعوت قیامت ۴۴۲، ۴۴۳

الدعوة الهادية ۱۱۱، ۲۵۹، ۲۶۱

دفرمری، شارل فرانسوا ۲۷، ۳۸۰

دقاق، حکمران سلجوقی دمشق ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳

دکن ۳۴۸، ۳۶۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۵۴، ۵۵۸-۵۶۱، ۵۷۳

دلیجان، تردیک محلات ۵۷۹، ۵۸۰

دماوند ۳۹۱، ۴۸۵

دمشق ۵۸، ۹۲، ۱۵۶

در دوران طولونیان ۱۵۶

در تصرف قرمطیان بحرین، فاطمیان و عباسیان ۲۰۴، ۲۰۵

در دوران فاطمیان ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۶۱

در شقاق مستعلی - نزاری ۳۰۳، ۴۰۰

مرکز نزاری ۱۳، ۴۱۱، ۴۳۰ - ۴۳۲ در تصرف صلاح الدین، ۴۵۴

در دوران مغولها ۱۱، ۴۹۰

دملو، در یمن ۳۱۷

دوازده امامی، شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) ۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۸۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۲، ۲۶۸، ۳۶۰

به عنوان شاخه اصلی تشیع ۷۲

تعریف اهل بیت ۷۱

استفاده از لفظ حجت ۱۵۰

اندیشه مهدی ۷۴

و اصل تقیه ۸۶، ۱۰۲، ۱۶۲

و غلات ۷۸، ۸۱ - ۸۳

توسعه اندیشه‌ها مراسم در دوره آل بویه ۲۱۶

نظام قضایی ۱۰۰، ۲۸۷ - ۲۹۰

تعقیب و آزار در دوره عباسی ۱۰۹

به عنوان مذهب رسمی در دوره فاطمی ۳۰۵، ۳۲۳

پذیرفته شده به وسیله صفویان ۵۰۰، ۵۲۰؛ به عنوان مذهب رسمی، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۶

به‌عنوان مذهب رسمی در دکن نظام شاهی ۵۵۹

و تصوف ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۹، ۵۳۰؛ اتحاد علیه ۵۷۲-۵۷۴، ۵۷۹

عنوان برای نزاریان قاسم شاهی ۵۳۸؛ اتحادیه‌هایش علیه نزاریان، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۱۱، ۶۱۴؛ عنوان برای نزاریان محمد شاهی، ۵۵۹؛ روابط با نزاریان معاصر ایران، ۶۱۷؛ اخذ شعائر مذهبی آنها توسط نزاریان ایران ۶۱۳، ۶۱۵

انجمن، ۵۲۲

خوجه‌ها ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۵

شرق افریقا ۵۹۹

در حمایت از امامت موسی الکاظم ۱۱۳

و جعفر الصادق ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲

مخالف اسماعیل بن جعفر ۱۱۲، ۱۱۶

مخالف محمد بن اسماعیل ۱۲۳

امام شاهیان به‌عنوان ۵۴۷

مومنانا به‌عنوان ۵۵۰

کش مراد میرزائیان ۶۱۲

ترسیم قاضی نعمان به‌عنوان ۲۸۶

نصیر الدین طوسی به‌عنوان ۴۶۶، ۴۶۷

و نیز نک امامت؛ امامیان؛ شیعیان دور، ادوار

در عقیده ابن الحرب ۷۷

در عقیده غلات ۸۰، ۸۱

در ام الكتاب ۱۲۵

در عقیده اسماعیلیان نخستین ۱۶۳-۱۶۵

در عقیده فاطمی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۶۹

در عقیده مکتب ایرانی اسماعیلیه مخالف (قرن چهارم/دهم) ۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۰-۲۸۲

در عقیده نزاری از قیامت ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۷-۴۶۹

و نیز نک تاریخ ادواری؛ دور کشف؛ دور ستر

دور الجرم، ۲۰۷

دور ستر

برای اسماعیلیان قبل از فاطمی ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵

برای اسماعیلیان فاطمی ۲۰۷

در عقیده نزاری دوره الموت ۴۴۷، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۹

در عقیده مستعلی - طیبی ۲۹۴، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۴-۳۳۶، ۳۴۹

دور فترت ۲۷۲

دور کشف ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۷، ۲۹۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۵

دوره شریعت ۴۴۴

دوره قیامت ۴۴۳، ۴۴۴

دوره کهن ۲۵۳

دوره مهین ۲۵۳

دوزخ

انکار توسط غلات ۸۱

در عقیده ابو منصور ۸۸، ۸۹

در عقیده نزاری ۴۴۳، ۴۴۴

در عقیده تقطویان ۵۲۱

دوزی، راینهارت ۲۷

دوساسی، نک سیلوستر دوساسی

دوست محمد، بنیانگذار حکومت بار کزایی ۵۸۲

دوشنبه ۳۴

دوکاتز، فرانس ۱۹

دولاراوالیه، پیر الکساندر ۲۰، ۲۱

دولت آباد، روستا، نزدیک محلات ۵۷۸

دهاد ۳۵۶

دهخدا، نام مستعار حسن صباح ۳۸۷

دهلی ۳۴۱، ۵۹۴، ۵۹۵

دبتریشی، فریدریش ۳۱

دیسلم بن ابراهیم الکردی ۱۹۵

دیصائیّه ۱۳۰، ۱۳۲

دیلم، دیلمان ۳۸۷، ۴۳۷، ۴۷۳

اسماعیلیان (مخالف) ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۹۳-۱۹۶، ۲۱۰

در لشکریان فاطمی ۲۱۶، ۲۳۴

ص: ۸۹۹

جزیره ۲۶۳

نزاریان ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۰۸، ۵۱۲-۵۱۵ و بعد؛ فعالیت‌های حسن صباح ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳؛ و مغولها، ۴۸۴، ۴۸۵؛ محمد شاهیان، ۵۱۲، ۵۵۲

در دوران صفویان ۵۱۵

دیار بکر ۴۲۷

دیوان

به‌عنوان دفتر ثبت ۵۲، ۵۳

به‌عنوان دستگاه اداری فاطمی ۲۵۸

دیوان، فدائی خراسانی ۵۰۳

دیوان، ناصر خسرو ۲۴۸

دیوان الانشاء یا رسائل ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹

دیوان الاموال ۲۵۹

دیوان الجیش (و الرواتب) ۲۵۹

دیوان المجالس ۲۵۸

«ذ»

ذات ۸۰

ذمار، در یمن ۳۲۷

ذمیان (پیروان ادیان به رسمیت شناخته شده، بویژه مسیحیت و یهودیت، تحت حمایت ذمه دولت اسلامی) ۶۸، ۶۹، ۲۱۶،

۲۱۹

ذوئیب بن موسی الوادعی الهمدانی، اولین داعی مطلق طیبی ۳۲۵-۳۲۷، ۳۳۹

ذو جبله، پایتخت صلیحی، در یمن ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵

ذو الفقار علی، امام نزاری، نک خلیل الله اول

ذو القرنین ۴۴۹

ذو مرمر ۳۳۰، ۳۳۱

ذهبی، شمس الدین، مورخ ۱۷۵

ذهبیّه، فرقه صوفی، ۵۲۶، ۵۳۶

ذهل، بنو ۱۸۹

ذیل تاریخ دمشق، ابن القلانسی ۲۹۵

«ر»

راجستان ۳۴۰

راجہ جمال الدین بن حسن، ملا ۳۴۳، ۳۴۹

راجی طاهره، همسر شاهجی میرانشاه ۵۴۸

راحة الصدور، راوندی ۳۷۷

راحة العقل، حمید الدین کرمانی ۲۲۴، ۲۸۱-۲۸۳، ۳۳۲، ۳۶۴

رازی، ابو بکر محمد بن زکریا، فیلسوف و پزشک ۱۴۳

الرازی، ابو حاتم، نک ابو حاتم الرازی

راسل، رئیس دادگاه ۵۹۴

راشد، خلیفه عباسی، ۴۳۹

راشد الدین سنان، رهبر نزاری در شام ۷، ۳۰، ۳۱۴، ۳۷۹، ۴۵۲-۴۵۹، ۴۷۸

- الراضی، خلیفه عباسی ۱۹۱
- رافضی، روافض ۹۰، ۲۵۰
- رالف مرلی ۴۳۴
- رامتا، در صقلیّه ۱۸۵
- رانکوه، در دیلم ۵۱۴
- راور، در کرمان ۵۷۷، ۵۸۱
- راولینسن، سرگرد هنری، عامل سیاسی بریتانیا در افغانستان ۵۸۲
- راوندی، نجم الدین محمد بن علی، مورخ ۳۷۷
- راوندیّه ۷۶، ۹۸
- و نیز نک بنی هاشم، فرقه شیعی
- رجعت ۷۴، ۷۹-۸۱
- رحبه ۲۳۸
- رحمت الله بن حسن کبیر الدین ۵۴۹
- رحمت علی شاه، قطب صوفی ۵۷۹، ۵۹۱
- رحیم، پسر آقا خان چهارم ۶۲۳
- رزیک بن طلائع، وزیر فاطمی ۳۰۹
- رژینالد دو ویشیه، استاد بزرگ شہسواران معبد ۴۸۰
- رسائل اخوان الصفا، ۳۰، ۳۱، ۱۲۷، ۲۴۶، ۲۸۳-۲۸۵، ۳۲۷، ۴۵۲
- تأثیرات سنتها و مکاتب گوناگون فکری ۲۸۵
- و نیز نک اخوان الصفا

ص: ۹۰۰

رسائل الحکمه، دروزها ۲۳۰

رساله، ابو عیسیٰ مرشد ۱۶۵، ۲۸۱

رساله، خیرخواه هراتی ۵۳۴

الرساله الجامعه، اخوان الصفا ۲۸۵

الرساله المذهبه، قاضی نعمان ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۸۱

رساله الواعظه، حمید الدین کرمانی ۲۲۸

الرساله الوزیریة، ابن کلس ۲۱۵

رساموج، نگه‌دارنده لمسر ۳۹۳

رستگاری

در عقیده اسماعیلیان نخستین ۱۶۶، ۱۶۷

در مکتب ایرانی اسماعیلیه مخالف ۲۸۰، ۲۸۱

در عقیده طیبیان ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷

و نیز نک فرجام‌شناسی؛ قیامت

رستمداد ۴۲۶، ۴۵۱، ۵۱۴-۵۱۵

رسول ۱۲۴، ۱۵۰

رسول الله ۴۴

رسولیان یمن ۳۲۹-۳۳۱

رشت، در گیلان ۵۱۴

رشید احمد بن علی بن زبیر، قاضی ۳۱۷

رشید الدین فضل الله، مورخ و وزیر ایلخانی ۲۵، ۳۷۴-۳۷۸، ۴۴۴

درباره حسن صباح ۳۸۵؛ افسانه سه یار دبستانی ۳۸۴

درباره فخر الدین رازی ۴۵۱، ۴۵۲

درباره السجستانی ۱۹۷

درباره حملات مغول ۴۸۳، ۴۸۹

رصافه، قلعه، در شام ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۹۲، ۴۹۴

رضا علی شاه دکنی، قطب صوفی ۵۷۳

الرضا من آل محمد، ۹۴-۹۸ و بعد

رضوان، حکمران سلجوقی حلب ۴۰۰، ۴۱۰-۴۱۳ و بعد، ۴۲۹، ۴۳۱

رضوان بن ولخشی، وزیر فاطمی ۳۰۷

رضوی، کوه، تردیک مدینه ۷۳

رضی الدین ابو المعالی، داعی الدعوات نزاری در شام ۴۷۸، ۴۹۱

رضی الدین بن محمد شاه، امام نزاری محمد شاهی ۵۵۳

رضی الدین دوم بن طاهر، امام نزاری محمد شاهی ۵۵۳، ۵۵۴

رفاعه، بنو ۱۸۹

رفسنجان، در کرمان ۵۷۰

رفیع الدین حسین، پسر شاه طاهر دکنی ۵۶۰

رفیق، رفیقان ۴۰۶، ۴۴۱، ۴۴۹

رقاده، نزدیک قیروان ۱۶۰، ۱۹۹

رقاصی خراسانی، علیقلی بن امامقلی، شاعر نزاری ۵۰۲

رقه ۲۳۳، ۴۱۴، ۴۵۲

رکن الدین، پسر محمد خوارزمشاه ۴۷۲

رکن الدین بن بهرامشاه، امیر سیستان ۴۷۱

رکن الدین خورشاه، امام نزاری ۱۵۱، ۳۷۲، ۴۸۱ - ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۴۷

رکن الدین قارن، باوندی ۴۶۰

رم ۷

رمله، در فلسطین ۱۵۸، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۶۱، ۳۰۱

رمون، پسر بوهوموند چهارم، پادشاه انطاکیه ۴۷۹

رمون انطاکی ۴۳۴

رمون دوم، حاکم طرابلس ۴۳۴

روافض، نک رافضی

روح، نک نفس

روحانیون ۱۶۶

و نیز نک جد؛ فتح؛ خیال

رودبار، در قسمت علیای شاهرود ۱۹۴، ۳۸۷، ۳۸۹

نزاریان ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۶۳، ۴۶۴؛ مورد تهاجمات سلجوقیان ۳۸۹، ۴۱۷، ۴۲۷؛ روابط با ایالات
پیرامون دریای خزر ۴۷۶؛ خوارزمشاهیان، ۴۶۰، ۴۷۵؛ مازندران ۴۶۰؛ قزوین؛ نک در مدخل قزوین؛ حملات مغول؛ در
دوران ۴۸۱، ۴۸۳ - ۴۸۸ و بعد؛ بعد از، ۴۹۷؛ دوران بعد از الموت ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۸ - ۵۱۰، ۵۱۳

ص: ۹۰۱

رود پنج، در جیحون علیا ۳۲، ۳۴، ۵۵۳

الروذراوری، ابو شجاع، وزیر و مورخ ۱۷۵

روز داوری ۸۰، ۸۱، ۲۰۷، ۲۵۲، ۲۵۳ و نیز نک قیامت

روزن، ویکتور، ۳۶

روزه، نک صوم

روژه دوم، پادشاه صقلیه ۲۴۵، ۳۰۷

روسو، ژان باپتیست ل. ژ.، سر کنسول فرانسه در حلب، ۲۸ - ۳۰

روسیه ۳۲، ۳۶

و نیز نک آسیای مرکزی شوروی

روشان، در پامیر ۳۳، ۶۱۷

روضه الاخبار، ادريس عماد الدين ۲۹۶

روضه التسليم، نصير الدين طوسي ۴۶۶

روم (آناطولی) ۲۴۹، ۴۶۰، ۴۷۲، ۴۷۹، ۵۲۰، ۵۲۹

رومانوس چهارم دیوگنس، امپراتور بیزانس ۲۴۰

رومنی، روستا، نزدیک شهر بابک ۵۸۱

رویان، در دیلم ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۷۶

ری ۱۴۴، ۱۹۴، ۳۹۳، ۴۶۴، ۵۲۶

دعوت اسماعیلیان ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۹۴، ۲۷۳

پیوستن به مخالفان در شقاق اسماعیلی سال ۲۸۶ / ۸۹۹، ۱۵۴

السجستانی در ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۹۷

دعوت فاطمی ۲۴۵

دوران اولیه زندگی حسن صباح در ۳۸۳، ۳۸۶

نزاریان ۳۸۹، ۴۳۹؛ دعوت ۴۷۲

در حملات مغول ۴۸۴

ریاحیه ۷۷

ریچارد اول، شیر دل، پادشاه انگلستان ۴۵۸

ریحانیان، در ارتش فاطمی ۳۰۸

ریدان، خواجه حرامسرای خلیفه فاطمی حاکم ۲۱۹

ریدان (مسجد)، قاهره ۲۲۸

ریعان ۳۲۰

ریف، در شمال افریقا ۱۹۸

ریگان، در بلوچستان ۵۸۱

«ز»

زاب، در شمال افریقا ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰

زاب (نبرد) ۹۶، ۹۷

زاد المسافرین، ناصر خسرو ۲۵۰

زاروبین، ایوان ای. ۳۳، ۳۶

زالمان، کارل ۳۲، ۳۳

زاوه، در خراسان ۴۸۳

زاهد علی ۳۵، ۱۷۷، ۲۹۷

زبده الاسرار، صفی علیشاه ۵۹۱

زبده التواریخ، کاشانی ۳۷۵

زبدة الحقائق، عزيز الدين نسفي ۵۱۸

زبدة النصره، بنداری ۳۷۷

زبور، متعلق به بنیانگذار مذهب صابئین ۲۷۳

زیبد، در تهامه ۲۴۱، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱

زبیر بن عوام ۵۰، ۵۴

زبیر راغی، حکمران در بدخشان ۵۵۴

زبیری ضد خلیفه ۶۳، ۶۵، ۷۲

زراره بن اعین، عالم امامی ۸۶، ۱۰۵

زرتشت ۱۹۱، ۲۷۳

زرتشتیان، زردشتی ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۱۹۱، ۲۷۳، ۳۳۳

زرتشتیگری ایرانی: و موالی ۷۰

زردوز، لقب شمس الدین محمد، امام نزاری ۵۰۹

زرنند، در کرمان ۵۷۱

زروان ۳۳۳

زریع، بنو، نک زریعیان عدن

زریع بن عباس ۳۱۵

زریعیان، زریعیه، عدن ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۹۳، ۳۱۵-۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶

زعفرانی، عالم سنی ۱۴۲

زکات ۲۸۷، ۳۶۰

زکویه بن مهرویه، داعی قرمطی ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۵-۱۵۸

زکری یا زکریا، مهدی ایرانی قرمطیان، ۱۹۰،

ص: ۹۰۲

۱۹۱

زکی الدین طیب بن شیخ آدم، داعی علییه ۳۴۷

زنا ۲۹۰

زناته، بربرهای ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۲۱

زنان، مشارکت ۶۰۱

زنج ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۳

زنجان ۴۶۴

زنگبار ۳۵۷-۳۵۹، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۲

و نیز نک تانزانیا

زنگیان شام و عراق ۳۰۹-۳۱۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹

زنگی بن آق سنقر، بنیانگذار سلسله زنگیان ۴۳۴

زواحی، سلیمان بن عبد الله، داعی اسماعیلی ۲۴۱

زوزن، در قهستان ۳۸۹، ۴۶۱

زهرا، دختر آقا خان چهارم ۶۲۳

زهر المعانی، ادريس عماد الدين ۱۳۶، ۲۹۶، ۳۳۲

زهیر بن قین ۶۲

زیاد بن ابیه، حکمران اموی ۶۰

زیادت الله سوم، اغلی ۱۵۹

زیادی‌های یمن ۲۴۱

زیارت مکه، نک حج

زید، علوی، ضد حسن صباح ۴۲۱

زیدآباد، در سیرجان ۵۸۱

زید بن رفاعه ۲۸۳

زید بن علی بن حسین، امام زیدی ۸۴-۸۶، ۹۰-۹۲، ۹۵

زیدیان، زیدیّه ۱۶، ۲۴، ۸۴، ۸۵، ۹۰-۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۹۴، ۲۱۶، ۳۱۸، ۴۳۵

منابع، درباره جهانشناسی اسماعیلی قبل از دوره فاطمی ۱۶۵، ۲۷۹

کاربرد اصطلاح داعی ۲۶۵

در انتقال احادیث به قاضی نعمان ۲۸۹

نظام قضایی ۲۹۰

مجبورکردن اسماعیلیان به رها ساختن متصرفاتشان ۱۴۰

علیه صلیحیون ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۲۱

علیه همدانیان ۳۲۰

فرار از استیلای ایوبیان ۳۲۱

علیه طیبیان ۲۹۵، ۳۲۹-۳۳۱

علیه سلیمانیان ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶

در جنگ با آل سعود ۳۶۴

در نواحی اطراف خزر ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۶، ۴۲۸

در الموت ۳۸۷، ۵۱۳، ۵۱۴

زیریان افریقا ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۵

زیری بن مناد، امیر صنهاجه و سردار فاطمی

زین العابدین، امام، نک علی بن احسین

«ژ»

ژنو ۵۹۶، ۶۲۰-۶۲۲

ژوئویل، ژان دو، مورخ و کاتب لوئی چهاردهم ۹، ۱۰، ۴۸۰

ژوردن، ام. ۲۵

ژوکوفسکی، والتین آ. ۳۶

«س»

سابق ۲۳، ۲۷۷، ۲۷۹

سابقه یا حق تقدم ۵۱، ۵۲

سابور (شاپور)، پسر ابو طاهر جنابی ۱۹۲، ۲۰۳

ساجدیان (بنو ساج)، آذربایجان ۱۹۵

سادات کارکیایی، نک امیر کیایی سادات

سادات مرعشی ۵۱۲

الساده الرؤسا ۲۰۳، ۲۰۴

ساراسن‌ها ۶-۹، ۱۲، ۱۳

ساری، در مازندران ۵۱۵

سازمان اداری، نک خلافت فاطمی: تشکیلات:

طیبیان: دعوت

تشکیلات؛ نزاریان: دعوت

تشکیلات؛ و نیز نک دعوت

سازمان خدمات صنعتی، بنیادشده توسط آقا خان چهارم ۶۲۲

سازمان مالی

ص: ۹۰۳

داودی ۳۵۹، ۳۶۰

نزاری: قاسم شاهی ۵۳۲-۵۳۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹-۵۵۰؛ خوجه ۵۸۷، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷

سازنان ملل متحد ۶۲۰

ساسانیان، امپراتوری ساسانی ۵۱، ۶۷، ۹۷، ۹۸

ساسی، سیلوستر دو، نک سیلوستر دوساسی سالاریان، نک مسافریان

سالرنو، در ایتالیا ۱۸۴

سام ۱۶۴

سامانیان خراسان و ماوراء النهر ۱۴۳-۱۴۵، ۱۹۷، ۲۴۵

سام میرزا، نویسنده صفوی ۵۶۰

سانو تورسلو، مارینو، مورخ ۸

ساوه، نزدیک قم ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۷۵، ۵۱۴

سبأ بن ابو السعود، زریعی ۳۱۶

سبأ بن یوسف، رئیس یعبریها ۳۲۸

سبائیہ ۷۸، ۷۹

سبته، ۱۸۱، ۱۹۸

سبط بن الجوزی، مورخ ۱۷۵، ۳۷۹

سبعیه (هفت امامی) ۱۲۴

ستینتی‌ها، نک امام شاهیان

ستر ۲۹۴، ۴۴۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۴۲

عقیده نزاری درباره ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷-۴۶۹ و نیز نک دور ستر

ستگور- نور داعی، ۴۷۳، ۵۴۳، ۵۴۴

ست الملوک، خواهر خلیفه فاطمی حاکم ۲۳۲، ۲۳۳

سجاده‌نشین ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۶۰

السجزی، نک السجستانی

سجستان، نک سیستان

السجستانی، ابو یعقوب اسحاق بن احمد، داعی و نویسنده اسماعیلی ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹

حجت آوردن ایوانوف از ۱۱۵

تهیه شواهد از جهانشناسی اسماعیلیه قبل از دوره فاطمی ۱۶۵-۱۶۷

به‌عنوان بانی مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۰-۲۸۳ و بعد

سجلماسه ۱۵۸-۱۶۰، ۱۸۱، ۱۹۸، ۱۹۹

سجین ۳۳۸

سده، روستا، در جنوب خراسان ۶۱۱، ۶۱۲

سراج الدین مظفر بن حسین، داعی الدعات نزاری در شام ۴۷۸

سراج الدین نجم بن جعفر، داعی الدعات و قاضی القضاة فاطمی ۳۱۲

سربداران خراسان ۵۲۴

سربیشه، در جنوب شرقی بیرجند ۵۸۱

سرتخت، قلعه، در قهستان ۴۸۳

سردار ابو الحسن خان، برادر آقا خان اول، نک ابو الحسن خان

سردینیه [ساردنی] ۱۸۴

سرگذشت سیدنا، حسن صباح ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۳-۳۸۵

سرمین، در شمال شام ۴۱۲، ۴۱۴

سرندیب (سیلان) ۳۳۴

و نیز نک سیلان

سروج ۲۳۳

سرو جهان خانم، شاهزاده قاجار، مادر آقا خان دوم ۵۷۶، ۵۹۰

سری لانکا، نک سیلان؛ سرندیب

سطیف، در شمال افریقا ۱۵۹

سعادت کوه، قلعه، در دیلم ۴۲۷، ۴۳۷

سعد الدوله، احمد حمدانی حلب ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳

سعودیان، نک آل سعود

سعید بن حسین، نک المهدی، عبید الله، اولین خلیفه فاطمی

سعید بن عبد الله الحنفی ۶۲

سعید خان، پسر نر محمد ۵۴۸

السفاح، ابو العباس، خلیفه عباسی ۹۳، ۹۶، ۹۸

سفرنامه، ناصر خسرو ۳۰، ۲۴۸، ۲۵۰

سفرنامه، نزاری قهستانی ۵۰۹

سفیدرود، در دیلم ۱۹۴، ۳۹۳، ۵۱۲

ص: ۹۰۴

سکمان، حکمران ارتقی فلسطین ۳۰۰

سکین، رهبر دروز ۲۲۹

سلاطین دهلی ۳۴۱

سلام ۴۶۰

سلام بن عبد الوهاب سامری، رهبر دروز ۲۲۸، ۲۳۱

سلجوقنامه، ظهیر الدین نیشابوری ۳۷۷

سلجوقیان، سلسله سلجوقی ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۳۶-۲۴۰، ۲۵۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۸۹-۳۹۲، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۵۹، ۴۶۰

قلمر، شقاق مستعلی - نزاری در ۴۰۰، ۴۰۱

تواریخ نزاریان ۳۷۷

علیه نزاریان ۲، ۳۰۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸-۳۹۰، ۴۰۳-۴۱۰، ۴۱۴-۴۱۸، ۴۲۶-۴۲۹

سلسله بوسعیدیان عمان و زنگبار ۳۵۷

سلسله تغلفی هند ۳۴۱

سلسله حباری سند ۲۱۰

سلسله رستمیان، الجزیره غربی ۱۶۰، ۱۸۰

سلسله زندیه ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۷۱، ۵۷۲

سلسله زیاری، شمال ایران ۱۴۳، ۱۹۴

سلسله مخطوطات الفاطمیین ۱۷۸

سلسله مراتب

در تشکیلات دعوت: اسماعیلیان نخستین ۹۴، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵-۱۶۷؛ فاطمی، ۲۶۳-۲۶۵؛ دروز ۲۳۱، ۲۳۲

روحانی ۱۰۷، ۱۶۵-۱۶۷؛ قابل مقایسه با دنیوی ۲۷۹-۲۸۳ و بعد

سلسله معزی هند ۴۷۱

سلطان آباد، نک اراک

سلطان علی، شیخ صفوی ۵۳۰

سلطان محمد خوارزمشاه، نک علاء الدین محمد

سلطان محمد شاه، آقا خان سوم، نک آقا خان سوم

سلطانیّه ۱۷، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۵۲، ۵۵۴

سلمان فارسی ۴۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۴۴۹

سلمیّه ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۵۵، ۴۱۰، ۶۰۸-۶۱۰، ۶۲۰

سلیم، بنو ۲۴۴

سلیمان بن جعفر بن فلاح ۲۱۷

سلیمان بن حسن، داعی سلیمانی ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۴۶

سلیمان بن حسن بن ابی الحافظ ۳۲۶

سلیمان بن حجر، رهبر نزاری مصیاف ۶۰۸

سلیمان بن داود بن عاضد، بدر الدین، امام حافظی ۳۱۴

سلیمان بن صرد الخزاعی ۶۰-۶۴ و بعد

سلیمان بن عبد الملک، خلیفه اموی ۷۵، ۷۶، ۸۹

سلیمان بن کثیر ۹۵، ۹۸

سلیمان‌شاه، سلطان سلجوقی ۴۱۸

سلیمانیان، سلیمانیه، شاخه طیبیان ۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۱-۳۶۷

فقه ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۶۱

تشکیلات دعوت ۳۶۴، ۳۶۵

افتراق از داودیان ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۶

سمرقند ۲۴۶، ۴۷۰، ۴۸۲، ۵۲۰، ۵۲۷

السمعانی، سیمون ۲۱

السمعانی، یوزف سیمونیوس ۲۰، ۲۱

سمنان ۴۸۴

سمنوف، آکساندر آکساندروویچ ۳۳

سمه‌های سند ۵۴۵

سنائن، شاعر ۵۱۸

سنان بن سلیمان، کلبی ۲۳۳

سنان سلمان (یا سلیمان) بن محمد ابو الحسن البصری، رهبر نزاری در شام، نک راشد الدین سنان

سن پترزبورگ ۳۲، ۳۶

سنت ۴۶، ۵۹، ۸۶، ۲۸۸-۲۹۰

سنجار، ۲۳۸

سنجر سلطان سلجوقی ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۵۹

روابط با نزاریان ۴۰۷-۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۶-۴۲۹، ۴۳۹، ۴۴۰

ص: ۹۰۵

سند ۲، ۵۴۴، ۵۵۰

دعوت اسماعیلی ۱۲۶، ۱۴۱، ۲۶۶، ۳۲۸

قبول اقتدار دولت فاطمی در ۱۴۸، ۲۰۶، ۲۰۹

جزیره ۲۶۳

و محمود غزنوی ۲۱۰، ۲۴۳

نزاریان در ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۰۸؛ قاسم شاهیان در ۵۳۷، ۵۴۳-۵۴۹ و بعد ۵۶۲، ۵۸۲؛ آقا خان اول در ۵۸۲-۵۸۵؛ دیدار آقا خان دوم از ۵۹۰

غلبه بریتانیا بر ۵۸۲، ۵۸۳

و نیز نک پاکستان

سندی (زبان) ۵۰۵، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۶۲

سنقر، مدیر مصیاف ۴۳۳

سنگاپور ۶۰۶

سنگ سیاه کعبه (حجر الاسود) ۱۹۰-۱۹۲

سنمکوه، نزدیک ابهر ۳۸۸

سنیان، سنت (مذهب) ۱، ۴۶، ۴۲۳، ۴۲۴

سرمنشاء عنوان ۵۹

دشمنی با غلات ۷۸، ۸۱، ۸۲

محترم شمردن جعفر صادق ۱۰۰

دیگاهشان در مورد لغزش عمده شیعیان ۸۲

شکست در جذب شیعیان ۱۰۳

نظام فقه ۲۸۹، ۲۹۰

روایات ضد اسماعیلی ۱۲۶، ۱۲۷

عجز از تمایز میان گروههای اسماعیلی ۱۹۳

و تاریخ فاطمیان ۱۷۰، ۱۷۱

درباره اعلام قیامت از طرف نزاریان ۴۵۱

آزار دادن شیعیان در افریقیه ۲۲۲، ۲۴۴

قتل و عام نزاریان ۴۰۷، ۴۶۱

اعلام تعهد جلال الدین حسن سوم نسبت به ۴۶۲، ۴۶۳

اتحاد نزاریان با ۴۶۳

و صوفیگری ۵۲۵، ۵۲۸

شیعه کردن ۵۲۵، ۵۲۶

در حمایت عباسیان ۹۸

در مبارزه با فاطمیان در شمال افریقا ۱۸۰

در شورش بربرهای خارجی ۱۸۵

در مصر ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۳، ۳۱۱

در دوره صفوی ۵۳۶-۵۳۸

هند ۳۵۶

شام ۴۱۰

مؤسسه علمی آنها در فسطاط ۲۲۰

دفاع سلجوقیان از ۲۳۷

بازگشت متصرفات زرعی به ۳۱۸

تغییر کیش بهره‌های اسماعیلی به ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۶، ۳۶۷

خوجه‌ها به‌عنوان ۵۸۸، ۵۹۷

امام شاهیان به‌عنوان ۵۴۸

مومناها به‌عنوان ۵۵۰

و ناصر خسرو ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱

و نیز نک اهل السنة و الجماعة؛ جماعت

سنی شافعی ۲۰۲، ۲۸۸، ۴۶۳، ۵۲۴، ۵۲۹

سواد کوفه ۵۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۸۹، ۳۸۳

سودانیان ۲۳۴، ۲۳۵

سورات ۲۹۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۵۹۸، ۶۰۵

سوروس، اسقف اشمونین ۲۱۶

سوس [سوسه]، در شمال افیقا ۱۸۷

سوشیانت، ناجی زرتشتی ۷۴

سومره‌های سند ۲۱۰، ۵۴۵

سویس ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۲۰، ۶۲۲

سویل (اشیبلیه) ۲۰۲

سهراب خان فرمانده قاجار ۵۷۷

سهروردیه، طریقه صوفی ۵۴۵

سیاستنامه، نظام الملک ۲۵۴

سید ابو الحسن کهکی، امام نزاری، نک ابو الحسن علی، بیگلربیگی

سید ایمن ف. ۲۹۵

سیدیپور، در گجرات ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۶

سید جعفر، امام نزاری، نک قاسم علی

سید حسن بیگ، امام نزاری، نک حسن علی

سید حمیری، شاعر ۷۴

ص: ۹۰۶

سید رضی کیا بن سید علی کیا، حکمران لاهیجان ۵۱۴

سید سعید بن سلطان، سلطان عمان و زنگبار ۳۵۷، ۵۹۸

سید شاه خاموش، داعی نزاری ۵۵۳

سید شاه ملنگ، داعی نزاری ۵۵۳

سید الطائفه (بحر العلوم)، محمد مهدی طباطبائی، عالم دوازده امامی ۲۸۶

سید علی، امام نزاری ۵۷۰

سید علی کیا بن امیر کیا ملاطی، بنیانگذار سلسله زیدی سادات امیرکیایی در نواحی اطراف خزر ۵۱۲-۵۱۴

سید فاضل شاه، جد سادات کدی والا ۵۴۹

سید مهدی کیا ۵۱۳، ۵۱۴

سیدنا حسن صباح، نک حسن صباح

سید هاراجه جایه سینگها، پادشاه هندوی راجپورت گجرات ۳۴۰، ۴۷۳

سیده حرّه بنت احمد صلیحی، ملکه صلیحی یمن ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۶-۳۲۷ و بعد ۳۳۹، ۳۴۱

سیراف ۱۸۸

سیرجان، در کرمان ۵۶۲-۵۷۱ و بعد ۵۸۱، ۶۱۷

سیر و سلوک، نصیر الدین طوسی ۴۶۷

سیره، جوهر ۲۱۱

سیره، مؤید فی الدین شیرازی ۲۴۶، ۲۴۷

سیستان (سجستان) ۱۴۴، ۱۹۷، ۴۳۵، ۴۷۱، ۵۵۳

دعوت اسماعیلی ۱۴۵

پشتیبانی از دعوت فاطمی ۲۰۹

روابط با نزاریان قهستان ۳۸۹، ۴۲۷، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۲

سیف الدوله صدقه مزیدی ۴۱۵

سیف الدین سلطان ملک بن کیا بو منصور بن محمد دوم ۴۸۴

سیف الدین محمد، غوری ۴۳۸

سیف الملک بن عمرو، رئیس کُهِف ۴۳۳

سیفی درس، سورات ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹

سیلستر دوساسی، انتوان ایساک ۲۲-۲۸، ۳۰، ۱۱۱، ۱۳۰، ۳۷۹

سیملا، در هند ۵۹۴^{۲۷۶}

سیوطی، جلال الدین، مورخ ۱۷۴

«ش»

شاخ- دره، در پامی ۳۴

شاذی الخادم ۴۳۲

شام (سوریه) ۳، ۸، ۹، ۲۲، ۲۸، ۹۴، ۴۰۹-۴۱۱

^{۲۷۶} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

تواریخ ۳۷۸، ۳۷۹

کتابخانه‌های اسماعیلی ۴۳۷

در مقابل عراق ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۹۷

بر ضد علی ۵۴-۵۸ و بعد

در اضمحلال سلطنت اموی ۹۲

دعوت اسماعیلی در ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۷

شورش قرمطیان در سالهای ۲۸۹-۲۹۴، ۹۰۲-۹۰۷، ۱۵۶، ۱۵۷

در دوران طولونیان ۱۵۶، ۱۵۷

موردنزاع قرمطیان و فاطمیان ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲

در دوران فاطمیان ۱۷۰، ۲۱۱-۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰؛ دعوت ۲۲۳، ۲۶۱

در دوران مرداسیان ۲۲۳

صلیبیون در ۵، ۶، ۱۵، ۳۰۱، ۴۰۹، ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۷۹

در دوران سلجوقیان ۴۰۹

در حملات مغول ۱۱، ۴۹۰، ۴۹۱

در دوران ممالیک ۳، ۴۹۰-۴۹۳

در شقاق مستعلی-نزاری ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۴۰۰، ۴۰۱

موطن جنبش دروز ۲۲۹

طیبیان ۲۹۳، ۳۲۲

حافظیان ۳۱۵

نزاریان ۳، ۵-۳۱ و بعد ۸۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۵۰۷؛ ادبیات ۵۰۴؛ در حفظ سنتهای فاطمی ۳۷۰، ۵۰۰، ۵۰۱،

۵۰۳؛ دوره حلب (تا سال ۵۰۷ / ۱۱۱۳)، ۴۰۹ - ۴۱۵؛ دوره دمشق (۵۰۷ - ۵۲۳ / ۱۱۳ - ۱۱۲۹)، ۴۲۹ - ۴۳۲؛ دوره جبل بھراء (۵۲۴ - ۵۴۵ / ۱۱۱۳ - ۱۱۵۱)، ۴۳۲ - ۴۳۵؛ در دوره فعالیتھای راشد الدین سنان (۵۵۷ - ۵۸۹ / ۱۱۶۲ - ۱۱۹۳)، ۴۵۲ - ۴۵۹؛ بعد از قیامت (۵۸۹ - ۶۵۴ / ۱۱۹۳ - ۱۲۵۶)، ۴۶۳، ۴۷۸ - ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۱ - ۴۹۵؛ در دوره بیبرس اول ۴۹۱ - ۴۹۷؛ در دوره ممالیک ۴۹۳ - ۴۹۸، ۵۱۰، ۶۰۸؛ در دوره عثمانیان ۴۹۸، ۵۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹؛ دوران جدید ۶۰۶ - ۶۱۰

شاخه‌های فرعی محمدشاهی ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۰۷ - ۶۰۹

و نیز نک صلیبیون؛ و نزاریان؛ نصیریان؛ رقابت با نزاریان

شام، صحرای ۱۵۶

شام خاوری / شرق مدیترانه ۵، ۶، ۱۵، ۳۰۱

شاور، وزیر فاطمی ۳۰۹ - ۳۱۱، ۳۱۳

الشاوری، عبد اللہ بن عباس، داعی اسماعیلی در یمن ۲۰۹

شاه بی بی دختر شاه خلیل اللہ سوم ۵۷۶

شاه تقی، روستا، در شمال خراسان ۶۱۶

شاه جعفر، برادر شاه طاهر دکنی ۵۵۹

شاه جهان، امپراتور مغول ۳۴۸

شاهجی میرانشاه، رهبر امام شاهی ۵۴۸

شاه خلیل اللہ، پسر نعمت اللہ ولی، نک خلیل اللہ شاه خلیل اللہ دوم، امام نزاری ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۶۱

شاه خلیل اللہ سوم، امام نزاری ۲۸، ۲۹، ۵۷۴ - ۵۷۶، ۵۸۴

شاه خلیلی، امیر اسعد، نماینده آقا خان‌ها در ایران ۶۱۵.

شاهدانه یا کنف ہندی، نک حشیش

شاهدز، قلعه، تردیک اصفهان ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶

شاهرخ، افشاری ۵۷۰

شاهرخ، تیموری ۳۷۶، ۵۲۱، ۵۲۴-۵۲۸ و بعد شاه رضی الدین رهبر نزاری محمدشاهی، نک رضی الدین دوم

شاهرود، در دیلم ۱۹۴، ۳۸۷، ۳۹۳

شاه سید ناصر، نک ناصر خسرو

شاه شجاع الملک، حکمران افغانستان ۵۸۲

شاه طاهر دکنی (شاه طاهر بن رضی الدین دوم الحسینی الدکنی)، امام نزاری محمد شاهی ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۵۳-۵۶۱ و بعد

شاه عالم دوم، امپراتور مغول ۳۵۲

شاه غازی رستم اول بن علاء الدوله علی، باوندی ۴۲۶، ۴۳۹

شاه غازی رستم دوم، شمس الملوک، باوندی ۴۶۰

شاه غریب، امام نزاری، نک غریب میرزا

شاه قلندر، امام نزاری، نک مستنصر بالله دوم

شاه کریم حسینی، نک آقا خان چهارم

شاه مستنصر بن شاه عبد السلام، نک غریب میرزا

شاه نزار دوم، امام نزاری ۵۳۹، ۵۶۱، ۵۶۲

شاه نعمت الله ولی، نک نعمت الله ولی کرمانی

شایسته خان، حکمران مغول گجرات ۳۴۸

شبهام ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱

شبهانکاره‌ای، محمد بن علی، مورخ ۳۷۶

شبستر، در آذربایجان ۵۱۸

شجاع السلطنه، مدعی تاج و تخت قاجار ۵۷۷

شختر، سلمن ۱۷۶

شراة (مفروش شاری به معنای فروشنده) ۵۶، ۵۷

شرایط اجتماعی - اقتصادی

برای اسماعیلیان نخستین ۱۴۵ - ۱۴۸

موجب حمایت از تشیع ۶۶ - ۷۰

در دوران امویان ۵۰، ۵۱، ۶۷ - ۶۹

در دوران عباسیان ۹۷، ۹۸، ۱۴۵، ۱۴۶

در دوران قرمطیان بحرین، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶

و نیز نک موالی

شرح الاخبار، قاضی نعمان ۱۵۲، ۲۶۸

شرح گلشن راز، شاه طاهر دکنی ۵۱۸

ص: ۹۰۸

شرح المسائل، حسین الدین حاجی غلامحسین ۳۶۴.

شرف الدین حسین بن حسن مکرمی، داعی سلیمانی ۳۶۴

شرف الدین محمد، پسر رئیس مظفر، فرمانده گردکوه ۳۹۲

شرف المالی، پسر افضل ۳۰۱

شرف الملک، وزیر جلال الدین خوارزمشاه ۴۷۴، ۴۷۵

شرفی حسین بن حسن مکرمی، داعی سلیمانی ۳۶۴

شرق افریقا ۳

داودیان (بهره‌های) ۳۵۵ - ۳۶۰

نزاریان (خوجه‌های) ۳۵۷، ۳۸۱، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷-۶۰۵، ۶۲۳

شرق تردیک / خاور نزدیک ۳۰۰، ۶۰۷

شریعت (فقه مذهبی)

در عقیده اسماعیلیان قبل از دوره فاطمی ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۶۴

در آثار فاطمی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۵۳

در عقیده نزاری ۴۴۸، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۳۳

شریعت، فقه مقدس اسلام، ۴۸، ۱۵۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۶۸، ۳۵۵، ۵۱۹، ۵۲۱

نزد غالیان ۸۱

فهم کامل به وسیله امام ۱۰۳، ۳۷۰

در عقیده اسماعیلیان قبل از دوره فاطمی ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴

در عقیده دروزها ۲۳۰

در نظام اسماعیلی فقه ۲۹۰، ۲۹۱

در عقیده نزاری دوره الموت ۴۴۱-۴۴۶، ۴۶۹

در تعالیم نزاری قاسم شاهی ۵۴۲، ۵۴۳

شریف، طه ا. ۱۹۳

شریف الرضی، متکلم امامی ۲۲۵

شریف المرتضی، متکلم امامی ۲۲۵

شریک بن شیخ المهری، رهبر شورشی ۹۸

شعاف (شعاف)، در حراز ۳۲۷

شغنان، در پامیر ۳۳، ۳۴، ۱۲۱، ۵۰۴، ۵۵۳، ۶۱۷

شفورقان، نزدیک بلخ ۴۸۳

شمال افریقا ۲، ۳۸، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۲۹۰

و نیز نک افریقیه؛ مغرب؛ مراکش

شمر بن ذی الجوشن ۶۵

شمس تبریزی، نک شمس الدین محمد تبریزی

شمس الدین، آقا، پسر جنگی شاه ۵۹۲

شمس الدین، پیر ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۴۴، ۵۵۱

شمس الدین، قاضی قزوین ۴۷۷

شمس الدین، محتشم نزاری در قهستان ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۷

شمس الدین، نوه نعمت الله ولی کرمانی ۵۲۸

شمس الدین بن نجم الدین اسماعیل، داعی نزاری در شام ۴۹۲-۴۹۴

شمس الدین علی، داعی طیبیه ۳۴۷

شمس الدین گیلکی وزیر نزاری رکن الدین خورشاه ۴۸۴، ۴۸۵

شمس الدین محمد، امام نزاری ۴۷۴، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۱۲ و بعد، ۵۱۶

شمس الدین محمد اول، حکمران کرتی هرات ۴۸۳، ۵۰۹، ۵۱۰

شمس الدین محمد بن یحیی لاهیجی، نک لاهیجی، شمس الدین

شمس الدین محمد تبریزی ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۴۴

شمس الملوک، شاهزاده قاجار، مادر آقا خان سوم ۵۹۱، ۵۹۲

شمسیان ۵۴۴

شمسی دین شاه نیمروز علی، نک شمس الدین محمد، امام نزاری

شمعون الصفا ۱۶۴

شمعون مجوس ۱۶۷

شمیران، قلعه، در طازم ۱۹۴-۱۹۶، ۲۴۹، ۵۱۳

شمیطیه (سمیطیه) ۱۱۳

شواهد سکه‌ای ۱۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۷۲، ۴۰۲

ص: ۹۰۹

الشواهد و البیان، جعفر بن منصور الیمن ۲۰۸

شورا ۴۵، ۵۰

شورای قانونگذاری بمبئی ۵۹۰

شورش بردگان، نک زنج

شوشتری، نور الله قاضی، عالم دوازده امامی ۲۸۶، ۳۴۶، ۵۲۶

شهاب الدین، پیر ۵۴۴

شهاب الدین، محتشم نزاری در قهستان ۴۷۱، ۴۷۷

شهاب الدین بن حرب، امیر سیستان ۴۷۱

شهاب الدین بن عجمی، وزیر زنگی ۴۵۵

شهاب الدین شاه حسینی، پسر آقا خان دوم، نویسنده نزاری ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۹۱

شهاب الدین محمد، غوری ۴۶۱

شهاب الدین محمود بن تکش، حکمران حماة ۴۵۵

شهر بابک ۵۲۲، ۵۷۰-۵۷۴ و بعد، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۶، ۶۱۷

شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ملل و نحل نویس و عالم الاهی اشعری ۷۳، ۱۱۴، ۱۵۰، ۳۷۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۶۷

شهرنوش بن هزار اسف بن نماور، با دوسپانی ۴۲۶

شهریار، حکمران ولایت بمئی ۵۹۵

شهریار کوه، در مازندران ۳۸۶

شهرزاده بیگم، دختر جنگی شاه، اولین همسر آقا خان سوم ۵۹۲

شہسواران معبد ۸، ۹، ۲۷، ۴۳۴، ۴۵۳، ۴۸۰

شہسواران مهمان‌نواز ۸، ۹، ۴۵۲، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۲

شہنشاہ، قلعه، نزدیک شهر نہ ۴۷۱

شہنشاہ بن علاء الدین محمد سوم ۴۸۳-۴۸۵

شیث ۱۶۴

شیخ (جمعش مشایخ) ۱۶

در جوامع دروز ۲۳۱

برای داودیان ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹

برای سلیمانیان ۳۶۵

امام نزاری به‌عنوان ۴۵۰، ۵۱۶-۵۱۸، ۵۳۲

شیخ آدم صفی الدین، داعی داودی ۳۴۶

شیخ الجبل ۵-۱۸ و بعد ۴۵۳، ۴۸۰

شیخ جیوانجی اورنگ آبادی، نیای چند تن از داعیان داودی ۳۵۳

شیخ الطائفه، نک طوسی، ابو جعفر احمد

شیخ یونانی، نک فلوطین

شیراز ۲۴۶، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۷۱-۵۷۴ و بعد، ۵۷۷، ۵۹۱

شیرانشاه بن علاء الدین محمد سوم ۴۸۵

شیرکوه، اسد الدین، سردار زنگی و وزیر فاطمی ۳۱۰، ۳۱۱

شیرگیر، انوشتگین، امیر سلجوقی ۴۱۷-۴۲۰

شیروانی، زین العابدین، مست علی شاه، قطب طریقه نعمت اللهی ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹

شیزر، قلعه، در شام مرکزی ۴۱۴، ۴۳۳

شیعه عثمان ۵۶

شیعه علی، نک شیعیان، تشیع

شیعه معاویه ۵۶

شیعه المهدی ۶۵

شیعیان، تشیع ۱

تاریخنگاری ۴۲، ۴۳

سرمنشاهها ۴۶-۴۹

تحولات اولیه ۴۳-۴۶، ۴۹-۶۰

عرب، مرحله یک شکلی ۵۹-۶۳

شورش مختار ۶۳-۶۶

دوره تحول به دو شاخه (مختار به انقلاب عباسی) ۷۰-۷۴؛ به شاخه رادیکال، ۷۲-۸۲، ۸۵، ۸۷-۹۰، ۹۳، ۹۴؛ شاخه

جدید ۸۴، ۸۶-۹۰ و بعد؛ زیدیه ۸۴-۸۶، ۹۰-۹۳

سرکوبی به وسیله عباسیان ۹۷-۹۹

در دوران امامت جعفر صادق [ع] ۹۰، ۹۹-۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸

در شمال افریقا قبل از دوره فاطمی ۱۵۹

تأسیس خلافت (فاطمی) ۱۶۰، ۱۶۱

در مصر ۲۰۰، ۲۰۱

ص: ۹۱۰

در عراق، مجذوب فرقه اسماعیلیان فاطمی ۲۲۵

در افریقیه، مورد آزار سنّیان ۲۲۲، ۲۴۴

مورد آزار اورنگ زیب ۳۴۸، ۵۶۱

به‌عنوان مذهب رسمی صفویان ۵۲۰، ۵۲۳-۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۵؛ آزار گروههای تندرو توسط صفویان ۵۳۶-۵۳۸

پذیرفته شده توسط عادلشا و برهان اول نظام شاه ۵۵۸، ۵۵۹

صوفیگری و ۵۱۸-۵۲۰، ۵۲۳-۵۲۶

و خوجه‌های نزاری مخالف در دادخواست آقا خان ۵۸۸، ۵۸۹

اندیشه مرجعیت مذهبی ۴۷-۴۹

هواخواهی از علی ۵۶، ۵۷

ارثی بودن صفات و سجایا در خانواده پیغمبر ۴۹، ۵۷، ۷۰، ۷۱

تعریف اهل بیت ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۷۰، ۷۱، ۸۵، ۹۹

اهمیت نسب فاطمی برای ۹۹

سنت حدیث ۸۷، ۱۰۰

اهمیت نص امامت ۱۰۱، ۱۰۲

و تقیه ۸۶، ۱۰۲

نقش امام در ۴۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۴۴۸

منشاء تأویل ۸۹، ۱۰۷، ۱۶۲، ۱۶۳

استفاده از لفظ حجت ۱۰۴، ۱۵۰، ۱۵۱

دفتر شهادی ۶۰-۶۲

فرجامشناسی ۷۴، ۱۶۳

عقیده تعلیم ۴۸، ۱۰۳، ۴۲۳-۴۲۶

نظام قضایی ۸۶-۸۷، ۱۰۰، ۲۸۸، ۲۸۹

آداب و شعائر در دوران فاطمی ۲۱۶

موالی ۷۱، ۹۹

اندیشه‌های غلات در میان ۷۸، ۸۱-۸۳، ۱۶۸

و معتزلیان ۸۴، ۸۵

در عقیده نزاریان شامی درباره قیامت، موتیفهای عامیانه ۴۵۷

موالی: تأثیر آنان بر ۶۹، ۷۰؛ بیابان‌نشینان انقلابی ۹۷

عقیده به برگزیدگی در میان ۸۸

و نیز نک امامت؛ امامیان؛ اسماعیلیان؛ نصیریان؛ دوازده امامیان؛ زیدیان

شیل، جاستین، وزیر مختار بریتانیا در ایران ۵۸۴، ۵۸۵

«ص»

صابئی، نک صابئین؛ ماندائیان

صابئین (صابئی) ۱۷۵، ۲۷۳

صاحب‌الحق ۱۲۹

صاحب‌الخال، نک حسین، پسر زکریه

صاحب‌الدعوة ۳۶۰

صاحب‌الشامه، نک حسین، پسر زکریه

صاحب فنخ، نک حسین بن علی، صاحب فنخ

صاحب الناقه، نک یحیی، پسر زکریه

صادق، امام، نک جعفر صادق

صادق خان زند ۵۷۱، ۵۷۲

صارم الدین مبارک بن رضی الدین، داعی نزاری در شام ۴۹۲-۴۹۴

صاعد بن بدیع، رئیس حلب ۴۱۴، ۴۲۹

صالح بن علی، افسر فاطمی ۲۲۰

صالح بن مدرک ۷۷

صالح بن مرداس، کلایی ۲۲۳، ۲۳۳

صبح الاعشی، قلقشندی ۱۷۴، ۱۷۶

صحابه، نک یاران پیامبر

صحنه، در غرب ایران ۳۹۰

صدر الدین، پیر ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۸۹

صدر الدین، رسول نزاری رکن الدین خورشاه ۴۸۴

صدر الدین، شاهزاده، پسر آقا خان سوم ۵۹۶

صدر الدین، شیخ صفوی ۵۳۰

صدر الدین علی بن ناصر الحسینی، مورخ ۳۷۷

صدر الدین محمد بن حیدر، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰

صدق علی شاه، نک محمد صادق محلاتی

صدقه بن یوسف، وزیر فاطمی ۲۳۴

ص: ۹۱۱

صعده، در شمال یمن ۲۴۱، ۳۲۰، ۳۲۱

صعید، در مصر ۲۳۵

صفاة (پاکان) ۴۵۸

صفا، در شام ۳۱۵، ۳۲۲

صفریّه، جناح معتدل خوارج ۱۸۵

صفوی (سلسله) ۳۴۳، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵-۵۳۸، ۵۷۰

در اتخاذ مذهب شیعی اثنی عشری به عنوان دین رسمی ۵۰۰، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۵

و دولت نظام شاهی ۵۵۹

در تصرف گیلان ۵۱۲، ۵۱۵

سرکوبی تصوف و شیعیان تندرو ۵۳۵، ۵۳۶

صوفیّه، طریقه صوفیه ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰

صفی الدین، شیخ صفوی ۵۲۹، ۵۳۰

صفی الدین محمد بن فهد مکرمی، نویسنده سلیمانی ۳۶۲

صفی علی شاه، قطب صوفی نعمت اللهی ۵۹۱

صفین ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱

صقلابی / صقالبه ۱۹۸، ۲۶۳

صقلیّه (سیسیل) ۱۷۰، ۱۸۲-۱۸۵، ۲۰۵، ۲۴۵

صلات ۲۸۷

صلاح الدین، مؤسس سلسله ایوبی ۳۱۰-۳۱۴ و بعد ۳۷۹، ۴۵۳-۴۵۵، ۴۵۹، ۴۷۸

صلاح الدین علی، فرستاده نزاری نزد خوارزمشاه ۴۷۵

صلیبیون ۴۰۹

اولین گزارشگران مسیحی / غربی درباره نزاریان ۳، ۶-۹، ۱۵-۱۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۶

و نزاریان ۵، ۱۵، ۴۱۳، ۴۳۳-۴۳۵، ۴۵۲-۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۷۸-۴۸۰

در مقابل فاطمیان ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹-۳۱۱

در مقابل صلاح الدین ۳۱۳، ۴۵۴

در تهدید دمشق ۴۳۰-۴۳۲

در مقابل نور الدین ۴۵۴

در مقابل بیبرس اول ۱۱، ۱۵، ۴۹۱-۴۹۳

صلیبیون / صلیبی ۱۱۲، ۲۴۰-۲۴۳، ۲۵۶، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۱۵-۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴-۳۲۷، ۳۴۱

تاریخنگاری ۲۹۵، ۲۹۶

در حمایت از طیبیان ۲۹۳، ۳۲۲، ۳۲۴

صمد شاه، پسر موجول شاه و حاجی بی بی ۵۹۴، ۶۱۲

صمصام الدوله، بوئی ۲۸۳

صندوق آقا خان برای توسعه اقتصادی ۶۲۲

صنعا ۳۱، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۱۸-۳۲۱ و بعد ۳۲۷-۳۳۰

صنهاجه، بربرهای ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۲

صور ۷، ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۶۱، ۳۰۰، ۳۰۱

الصورة النورانية ۳۳۶

صوری، محمد بن علی، داعی و نویسنده اسماعیلی ۲۵۲

صوفیان، صوفیگری ۳۹، ۱۸۸، ۵۲۵-۵۳۱

نقش آن در گسترش تشیع در ایران ۵۱۸-۵۲۰، ۵۲۴-۵۲۶

مورد حمایت صفویان ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸

هماندیها با عقاید نزاری ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۰۱

النقاط با نزاریان ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۳۱-۵۳۳، ۵۴۶، ۵۷۳-۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹

امامان در جامه مشایخ ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۱، ۵۳۲

شاه ظاهر به‌عنوان ۵۵۹

در اشعار نزاری قهستانی ۵۰۹

صوم (روزه) ۲۸۷، ۳۵۵

صیدا ۳۰۱، ۳۸۵

«ض»

ضحاک بن جندل ۴۳۱، ۴۳۴

ضرحی ۳۵۸

و نیز نک دعوت؛ داودی

ضرغام، وزیر فاطمی ۳۰۹، ۳۱۰

ص: ۹۱۲

ضعفا ۴۶۹، ۵۴۳

ضیاء الدین احمد بن نظام الملک، وزیر سلجوقی ۴۱۷

ضیاء الدین جواپهائی بن نوح، داعی علییه ۳۴۷

«ط»

طائف ۳۶۴

طائی، علی بن احمد، نک المقتنی

طارم ۱۹۴، ۱۹۵، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۸، ۵۱۲، ۵۱۳

طالبيان / آل ابو طالب، شاخه هاشمیان ۷۱، ۷۷، ۹۱، ۹۳

طالقان، در خراسان ۱۴۲، ۴۷۰

طالقان، در دیلم ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۲۷، ۴۸۵

طاهر بن رضی الدین، امام نزاری محمد شاهی ۵۵۳

طاهر سیف الدین، داعی داودی ۳۵۵

طاهریان یمن ۳۲۹، ۳۳۱

طایر بوقا، سردار مغول ۴۸۷

طباطبائی، علامه سید محمد حسین ۴۳

طبرستان (مازندران) ۱۹۴، ۴۲۶، ۵۱۲

دعوت اسماعیلی ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۹۴

ناصر خسرو در ۲۵۰

زیدیان در ۳۸۶

در کنترل سنجر ۴۱۸

دعوت نزاری ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۲۰، ۴۲۸

علیه نزاریان رودبار ۴۱۷، ۴۶۰

در حملات مغول ۴۸۴

غلبه صفویان بر ۵۱۵

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، مورخ ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۸

طبس ۱۴، ۳۸۹، ۴۰۷

طبنه، در شمال افریقا ۱۵۹، ۱۸۷

طرائق الحقایق، مست علی شاه، محمد معصوم شیرازی ۵۷۹، ۵۹۱

طرابلس، در شام ۲۱، ۲۱۷، ۳۰۱، ۴۰۹، ۴۳۴، ۴۵۳

طرابلس، در شمال افریقا ۱۵۸، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۸۷

طرز، در خراسان ۴۲۷

طرطوس / تورتوسا (طرطوشه) ۴۷۹

طریثیت، در قهستان ۴۲۷، ۴۳۹

طغتنگین ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۱

طغرل اول، سلطان سلجوقی ۲۳۷-۲۳۹، ۲۴۹

طغرل دوم، سلطان سلجوقی ۴۱۸، ۴۲۹

طغرل سوم، سلطان سلجوقی ۴۶۰

طلایع بن رزیک، وزیر فاطمی ۳۰۹، ۳۱۳

طلحه بن عبید الله ۵۰، ۵۴

طنجه ۱۹۸

طوس ۱۱۴، ۴۶۶، ۴۸۳

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن شیخ الطائفه، عالم امامی ۸۶، ۲۸۶، ۲۸۹

طوسی، نصیر الدین، عالم شیعی ۳۷۱، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۶۵-۴۶۹، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۴۱، ۵۴۲

طولونیان مصر و شام ۱۵۶، ۱۵۷

طهماسب اول، پادشاه صفوی ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۶۰

طهارت ۲۸۷

طی، قبیله ۲۳۳

طیب، پسر خلیفه فاطمی امیر، امام مستعلی - طیبی ۱۳۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۴ - ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۲ - ۳۲۶، ۳۳۷

طیب زین الدین، داعی داودی ۳۵۳

طیب ضیاء الدین، داعی علیّه ۳۴۷

طیبیان، طیبیه، شاخه مستعلویان ۳۸، ۱۱۱، ۱۲۱، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۲۰

تاریخنگاری ۲۹۴ - ۲۹۷

در حفظ ادبیات فاطمی ۲۹۷، ۵۰۰

عقیده ۲۸۲ - ۲۸۴، ۳۳۱ - ۳۳۸

نظام قضائی ۲۸۷، ۲۸۸

نامه اعلان تولد طیب ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۳

روایت درباره سرنوشت طیب ۳۲۳

روایت درباره داعیان اولیه ۳۲۵

ص: ۹۱۳

تشکیلات دعوت ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۳۸ - ۳۴۰

شقاق از حافظیان ۳۰۴ - ۳۰۶، ۳۱۶ - ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵

شقاق داودی، سلیمانی ۲۹۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۷

انفصال جعفری ۳۴۲، ۳۴۳

در مورد محل‌های نام برده نک در مدخل‌های مصر؛ هند؛ شام؛ یمن

و نیز نک مستعلویان؛ داودیان؛ سلیمانیان

«ظ»

ظافر، خلیفه فاطمی ۳۰۸، ۳۰۹

ظاهر ۱۰۳، ۱۶۱-۱۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۵۱۹، ۵۴۲

ظاهر، خلیفه فاطمی ۱۷۷، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۳

ظفر، قلعه، در شام ۵۵۳

ظفر خان مظفر، سلطان گجرات ۳۴۱

ظهره، قلعه، در حراز ۳۸

ظهور ۸۱، ۱۱۴، ۲۷۴، ۲۹۴

ظہیر الدین نیشابوری، مورخ ۳۷۷

«ع»

عابس بن ابی حبیب ۶۲

العادل اول، حکمران ایوبی دمشق و مصر ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۷۹

العادل بن سلار، وزیر فاطمی ۳۰۸

عادل شاهیان، بیجاپور ۵۶۰

عاشورا ۲۱۶، ۳۶۰

عاضد، خلیفه فاطمی ۳۰۸-۳۱۵ و بعد

عاقل (عقال) ۲۳۱

عامر، حاکم طاهری یمن ۳۳۱

عامر بن ربیعہ، بنو ۲۵۶

عامل ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵

عامه (عوام) ۱۶۱، ۴۵۰

عامه مسلمین ۲۶۴

عایشه، دختر ابو بکر، همسر پیامبر [ص] ۵۴

عبادات ۲۸۷

عباس، پسر جنگی شاه ۵۹۲

عباس، شحنة سلجوقی ری ۴۳۹

عباس اول، شاه صفوی ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۳۷، ۵۳۸

عباس بن ابو الفتوح، وزیر فاطمی ۳۰۸، ۳۰۹

العباس بن عبد المطلب، عموی پیغمبر اسلام ۷۱، ۹۸، ۹۹

العباس بن الکریم (یا المکرّم)، زرعی ۲۴۱، ۳۱۸

عباس بن محمد بن حاتم بن الولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

عباس شاه، امام نزاری، نک غریب میرزا

عباسیان ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۹۴، ۲۰۴

انقلاب ۹۴-۹۷، ۲۵۸، ۲۶۵

طبقات اجتماعی در دوره ۹۷، ۹۸، ۱۴۵، ۱۴۶

سنی شدن ۵۹، ۹۸

درهم شکستن شیعیان ۹۸، ۱۰۹

جنبش اسماعیلیان نخستین بر ضد ۱۴۶، ۱۴۷

درهم شکستن شورش سالهای ۲۸۴-۲۸۹/۸۹۷-۹۰۲، ۲۹۳، ۲۹۴/۹۰۶-۹۰۷ قرمطیان ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷

مورد تهدید قرمطیان بحرین ۱۴۱

در مقابل فاطمیان ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۵۴، ۲۹۱

دشمن مشترک فاطمیان و قرمطیان ۱۹۳

و بوئیان ۱۹۱

و ابوطاهر جنابی ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲

اعلان حاکمیت در دمشق: ۲۰۵؛ در مصر:

۳۱۱، ۳۱۲

شناسائی به وسیله آل مرداس ۲۳۶: به وسیله زیریان ۲۲۲، ۲۴۴

و سلجوقیان ۲۳۷، ۲۳۸، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۵۹، ۴۶۰

ص: ۹۱۴

داعی المؤید تبعید شده ۲۴۷

در مقابل قرمطیان ۲۵۵، ۲۵۶

و مغولان ۴۷۷، ۴۹۰

در اشعار ابن هانی ۲۰۲، ۲۰۳

استفاده از لفظ داعی به وسیله ۲۶۵

عبد الاحد، امیر بخارا ۳۲

عبد الله، برادر ناتنی نزار بن مستنصر ۲۹۹

عبد الله، پدر ابن سینا ۲۴۶

عبد الله، پدر شاه نعمت الله ولی کرمانی ۵۲۷

عبد الله، پسر معز (خلیفه فاطمی) ۲۱۱

عبد الله، داعي گجرات ٢٤٣، ٣٤٠، ٣٤١

عبد الله، بدر الدين، داعي داودي ٣٥٥

عبد الله بن جعفر الافطح، علوي ١١٣، ١١٦، ١٢٢ به عنوان نياي عبید الله المهدي ١٢٩، ١٣٧، ١٥١، ٢٠٩

عبد الله بن جعفر طيار، طالبي ٧٧

عبد الله بن حاتم بن الغشيم، همداني ٣١٩

عبد الله بن حارث ٣٥١

عبد الله بن حرب (يا الحارث) الكندي، بنيانگذار حرييه ٧٧

عبد الله بن الحسن المثنى بن الحسن بن علي، علوي ٨٤، ٩٠-٩٣، ٩٦، ١١٣

عبد الله بن الحسين بن احمد بن عبد الله، نك المهدي، عبید الله، اولين خليفه فاطمي

عبد الله بن زبير، ضد خليفه ٦٣-٦٦

عبد الله بن سبا ٧٨، ٧٩، ٨٢

عبد الله بن عباس، داعي يمن، نك شاورى

عبد الله بن عبد القادر نجم الدين ٣٥٤

عبد الله بن علي بن محمد بن الوليد، داعي مطلق طيبي ٣٣٠

عبد الله بن علي العيوني ٢٥٥، ٢٥٦

عبد الله بن عمر، خليفه اموي عراق ٩٣

عبد الله بن عمر همداني، مؤلف يمني ٢٧٩

عبد الله بن قحطان، امير يعفري ٢٤١

عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشيد بيهداديني، نك حافظ ابرو

عبد الله بن محمد بن اسماعيل، امام اسماعيلي مستور ١٢٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٣-١٣٧

عبد الله بن معاوية، طالبی، رهبر انقلاب ۷۷، ۹۱-۹۴

عبد الله بن ميمون قذاح ۲۵، ۱۳۰-۱۳۶ و بعد

عبد الله بن الناوس ۱۱۳

عبد الله الراوندي، پیشوای راوندیّه ۷۶

عبد الله المهدي، نك المهدي، اولین خلیفه فاطمی

عبدان، رهبر قرمطی ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۹۱، ۲۱۰

عبد الجبار بن احمد همدانی، قاضی، متکلم معتزلی ۲۸۳

عبد الحسين، مولا، نویسنده داودی ۲۹۷

عبد الحسين جيواجی، مؤسس حزب مهدی باغ ۳۵۴، ۳۵۵

عبد الحسين حسام الدين، داعی داودی ۳۵۴، ۳۵۵

عبد الحق بن سيف الدين دهلوی، ملل و نحل نویس ۵۴۵

عبد الحميد دوم، سلطان عثمانی ۵۹۳

عبد الرحمن سوم، خلیفه اموی در اسپانیا ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۲

عبد الرحيم بن الياس بن احمد، خویشاوند خلیفه فاطمی حاکم و ولایتعهد ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۳۰۵

عبد السلام شاه، امام نزاری ۵۲۲، ۵۳۳

عبد الطيب زكي الدين بن اسماعيل بدر الدين بن ملا راج، سی و چهارمین داعی داودی ۳۴۹، ۳۵۰

عبد الطيب زكي الدين بن اسماعيل بدر الدين، چهل و یکمین داعی داودی ۳۵۲

عبد الطيب زكي الدين بن داود بن قطب شاه، داعی داودی ۳۴۶، ۳۴۸

عبد العزيز بن محمد بن سعود ۳۶۳

عبد العزيز بن محمد بن النعمان، قاضی القضاة فاطمی، نوه القادر النعمان ۲۲۱، ۲۶۰، ۲۸۷، ۲۸۸

عبد العزيز دوم، پادشاه عربستان سعودی ۳۶۳، ۳۶۴

ص: ۹۱۵

۲۷۷

عبد علی عماد الدین، عالم داودی ۳۵۲

عبد القادر، پسر برهان اول نظام شاه ۵۵۸

عبد القادر حکیم الدین ۳۵۰

عبد القادر نجم الدین، داعی داودی ۳۵۲-۳۵۴، ۳۵۶

عبد القوی، مشاور اورنگ زیب ۳۴۸

عبد المجید، سلطان عثمانی ۶۰۸

عبد المجید الحافظ، نک حافظ، خلیفه فاطمی

عبد المطلب بن محمد بن حاتم بن الولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

عبد المطلب بن هاشم، نیای پدری پیغمبر اسلام ۷۱

عبد الملك بن عطّاش، داعی اسماعیلی ۳۸۳-۳۸۶، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۲

عبد الملك بن مروان، خلیفه اموی ۶۵، ۶۶، ۷۳

عبد الملك کوبی، داعی اسماعیلی ۱۴۳

عبد المؤمن، مؤسس سلسله موحدون ۲۴۵

عبد النبي بن علی بن مهدی، حکمران زبید ۳۲۰، ۳۲۱

عبد الوهاب، بدر الدین، فاطمی ۳۱۴

عبید الله بن زیاد، حکمران اموی ۶۱-۶۳، ۶۵

عبید اللہ المہدی، نک المہدی، عبید اللہ، اولین خلیفہ فاطمی

عبیدیان ۱۷۱، ۱۷۲

عثمان، نامزد حکومت سیستان ۴۷۱

عثمان بن عفان، خلیفہ سوم ۴۵، ۵۰-۵۶ و بعد، ۵۹، ۸۲، ۲۲۰

عثمانیان، نک ترکان عثمانی

عثمانیہ، ۵۶

عجل، بنو ۸۷، ۱۸۹

عدن ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۱۵-۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱

عدن لاعہ ۱۴۰

عدی بن حاتم ۵۵

عراق ۵۲

در مقابل شام ۵۴، ۶۱، ۹۴، ۹۷، ۹۹

در اولین جنگ داخلی ۵۵، ۵۸

در دوران بنی امیہ ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۹۶

شورش سالهای ۲۸۹-۲۹۴/۹۰۲-۹۰۷ قمرطیان ۱۵۵-۱۵۷

خط مشی خلیفہ فاطمی عزیز درمورد ۲۱۴

مورد حملہ ابو طاهر جنابی ۱۸۹، ۱۹۰

مغلوب سلجوقیان ۲۳۷

در دوران جلایریان ۵۱۴

در جنگ جهانی اول ۶۱۲

آقا خان دوم در ۵۹۰

صفی علی شاه در ۵۹۱

طرفدار تشیع ۵۶، ۵۸

موالی ۶۷، ۷۱

فرقه‌های کیسانی بعدی ۷۷

مرکز خلافت عباسی ۹۷

دعوت اسماعیلیان نخستین در ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۹۷، ۲۱۰

و نیز نک قرمطیان

دعوت فاطمیان ۲۲۳-۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۵، ۳۸۳

نزاریان ۴۰۱، ۴۰۲

عراق عجم ۲۲۴، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۴، ۵۳۹

عربستان ۵۷، ۷۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۴۰، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۶۳، ۳۶۴

و نیز نک حجاز

عربستان سعودی ۳۶۳، ۳۶۴، ۶۰۶

عرش ۱۶۷، ۲۷۸

عرفان، نک گنوسیسم

عروس، قلعه، در یمن ۳۳۰

عرب بن سعد قرطبی، مورخ ۱۳۲، ۱۷۴

عزاز، در شمال شام ۴۵۴

عزت علی شاه، محمد علی، صوفی، دایی آقا خان اول ۵۷۵

عز الدوله بختيار، بوئی ۲۰۴

عز الدين عدیمی، امیر مملوک ۴۹۳

العزیز، حکمران ایوبی حلب ۴۷۹

عزیز، خلیفه فاطمی ۲۱۰-۲۱۷ و بعد، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۸۸

عزیز الله قمی، شاعر نزاری ۵۳۹

ص: ۹۱۶

عزیز شاه بن آیت الله، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰

العزیزی، داعی ۳۲۳

عسقلان ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۱، ۳۰۱، ۳۰۸

عسکر مکرم، در خوزستان ۱۳۰

عسلوج بن حسن، مدیر اداری فاطمی ۲۵۸

عصفون، روستا، در مصر علیا ۳۱۵

عصمت / معصوم ۴۹، ۸۰، ۱۰۳، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۸، ۵۴۲

عضد الدوله بوئی ۲۱۲، ۲۱۳

عطا ۵۲

عطاء اللهی، قبایل، کرمان ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۰

عطار، فرید الدین، شاعر صوفی ۵۱۸

عطاره، قلعه، در حراز ۳۶۳، ۳۶۴

عطیق الله بن معین الدین (خدایبخش)، امام نزاری محمد شاهی ۵۶۰

عظیمی، محمد بن علی، مورخ ۳۷۹

عقدانیہ ۱۴۱، ۱۹۲

عقر السدان، روستا، نزدیک بصرہ ۴۵۲

عقل ۲۷۷-۲۸۲ و بعد، ۲۸۹، ۴۲۴

عقل اول ۲۸۲، ۳۳۲، ۳۳۳

عقل ثانی ۲۸۲

عقل فعال ۲۸۲

عقل کلی ۲۳۰، ۲۳۱

عقیل، بنی ۲۱۴

عقیلیان ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۷

عقیل بن ایطالب، طالبی ۱۳۰

عکا ۸، ۹، ۱۲، ۱۵، ۲۴۰، ۲۶۱، ۳۰۱، ۴۸۰

علاء الدولہ سمنانی، صوفی و عالم الاهیات سنی ۵۲۵

علاء الدین (علاء الدین محمد سوم) ۱۲، ۱۴، ۱۵

علاء الدین احمد دوم، بہمنی ۵۲۸

علاء الدین تکش، خوارزمشاہ ۴۵۹، ۴۶۰

علاء الدین حسین جہاننوز، حکمران غوری ۴۳۸

علاء الدین کیقباد اول، حکمران سلجوقی روم ۴۷۹

علاء الدین محمد، خوارزمشاہ ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲

علاء الدین محمد بن تکش خوارزمشاہ، سلطان ۳۳

علاء الدین محمد سوم، امام نزاری ۱۴، ۱۵، ۴۶۲-۴۷۷ و بعد، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۱۵

علاء الدین محمود، حکمران طریثیث ۴۳۹

علاء الدین مؤمن شاه، نک مؤمن شاه

عَلَّاقَه، رهبر شورشی ۲۱۸

علم (دانش مذهبی) ۴۸، ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۲۵۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۸

و نیز نک امامت، اصل علم

علم باطن ۲۶۸

علم ظاهر ۲۶۸

علم الفقه، نک فقه

علویان (یاران علی) ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۰-۷۲، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹

ترفیع آن به وسیله شیعیان ۶۳، ۸۲

اقدامات منصور علیه ۹۸، ۹۹

تأثیر نص ۱۰۲، ۱۰۳

گریز به طبرستان، ۱۴۳، ۳۸۵، ۳۸۶

و نیز نک حنفیان؛ حسنیان؛ حسینیان

علی، حکمران طاهری یمن ۳۳۱

علیائیه ۱۲۱

علی الاسدی ۲۲۵

علی الاعز زریعی، نک علی بن سبا

علی الاعلی حروفی، مبلغ ۵۲۰

علی بن ابراهیم، بنیانگذار علییه، شاخه بهره‌های داودی ۳۴۷

علی بن ابراهیم بن حسین بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

علی بن ابو الغارات، زیدی ۳۱۶

علی بن ایطالب [ع]، امام و چهارمین خلیفه ۴۵، ۵۰، ۵۳-۵۸، ۶۴، ۷۱، ۸۷، ۲۵۲، ۲۵۹، ۳۳۶

ص: ۹۱۷

در جانشینی پیغمبر ۴۷، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۲۶، ۲۱۶، ۳۰۵

حقانیت او نزد شیعیان ۴۷-۴۹، ۵۷، ۸۵؛ الوهیت او نزد علیائیه و نصیری‌ها ۱۲۰، ۱۲۱؛

در نزد اخو محسن ۱۳۱

در شمار امامان اسماعیلیان نخستین ۱۲۴، ۲۰۸

در ردیف پیامبران اولو العزم قرمطیان نخستین ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۶۴

به‌عنوان حجت محمد [ص] ۱۵۱

به‌عنوان وصی محمد [ص] ۴۸، ۱۰۳، ۱۶۳، ۱۶۴

احادیث او در فقه اسماعیلی ۸۷، ۲۸۹

داودیان بر مزار ۳۶۰

به‌عنوان امام قائم نزاری ۴۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲

بزرگترین مرتبه در عقیده صوفیان ۵۲۵-۵۲۸ و بعد، ۵۳۱

به‌عنوان اوتار دهم ویشنو ۵۵۱، ۵۵۲

خویشاوندانش ۷۱

و عبد الله بن سبا ۷۸، ۷۹

علی بن احمد، صلیحی ۳۲۴

علی بن اسحاق بن یعقوب، داعی در گجرات ۳۴۰

علی بن اسد، امیر بدخشان ۲۵۱

علی بن اسماعیل بن جعفر صادق، علوی ۱۲۲

علی بن اسماعیل المیثمی، متکلم امامی ۱۰۵

علی بن جعفر بن فلاح ۲۱۷

علی بن حاتم، نک حامدی، علی بن حاتم

علی بن حاتم بن احمد بن عمران، همدانی ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷

علی بن حرب، امیر سیستان ۴۷۱

علی بن حسن بن علی بن محمد بن حنفی، علوی ۷۵، ۷۶

علی بن حسین، زین العابدین، امام ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۷۵، ۸۳، ۱۰۷

در ردگیری نص ۱۰۱-۱۰۳

در شمار امامان اسماعیلیان نخستین ۱۱۵، ۱۲۴

علی بن الحسین بن احمد، نک المهدی، عبید الله، اولین خلیفه فاطمی

علی بن حسین بن ادريس بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۱، ۳۴۴

علی بن حسین بن علی بن حنظله، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

علی بن حسین بن علی بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۲۹، ۳۳۰

علی بن حسین بن ولید، مأذون طیبی ۳۲۷، ۳۲۹

علی بن حسین قریشی، نویسنده اسماعیلی ۲۶۳

علی بن حسین مغربی، وزیر فاطمی ۲۲۰

علی بن حمدون اندلسی ۱۹۹

علی بن حنظله بن ابی سالم محفوظی و ادعی، داعی مطلق طیبی ۳۲۹، ۳۳۰

علی بن سبا بن ابو السعود، زریعی ۳۱۶، ۳۱۷

علی بن سعید اصطخری، عالم الاهیات معتزلی ۲۲۵

علی بن سلیمان، داعی سلیمانی ۳۶۲

علی (عبد الله) بن عبد الله، صلیحی ۳۲۵

علی بن عبد الله بن العباس، عباسی ۷۶

علی بن عبد الله بن علی بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۲

علی بن عمر البلوی ۱۸۳

علی بن عیسی، وزیر عباسی ۱۸۸، ۱۸۹

علی بن فضل، داعی اسماعیلی در یمن ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸

علی بن محسن، داعی سلیمانی ۳۶۴

علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد بن صباح حمیری، پدر حسن صباح ۳۸۳

علی بن محمد بن حنفی، علوی ۷۵

علی بن محمد بن ولید، داعی مطلق طیبی ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹

علی بن محمد زنجی، رهبر شورش زنج ۱۳۸

علی بن محمد صلیحی، داعی اسماعیلی و بنیانگذار سلسله صلیحیون ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۹

ص: ۹۱۸

علی بن مسعود، خواجه، داعی نزاری ۴۵۲

علی بن مفرج بن دغفل، جراحی ۲۲۲

علی بن نعمان بن محمد، ابو الحسن، قاضی القضاة فاطمی ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۸۷، ۲۸۸

علی بن وفا، سرکرده نزاری ۴۳۴

علی بن وهسودان، جستانی ۱۹۴

علی بن هارون زنجانی ۲۸۳

علی بن هبت الله، سلیمانی ۳۶۴

علی خان، پسر آقا خان سوم و پدر آقا خان چهارم ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۰۹، ۶۲۰

علی الرضا، امام اثنی عشری ۱۱۳، ۱۱۴

علیشاه، سی و دومین امام نزاری، نک مستنصر بالله دوم

علیشاه، چهل و هفتمین امام نزاری، نک آقا خان دوم

العلیص، بنو ۱۵۶

علیقه، قلعه، در شام ۴۵۲، ۴۹۲-۴۹۴ و بعد

علیگره، دانشگاه ۵۹۴

علیم، بنو ۴۱۴

علی النقی (الهادی)، امام اثنی عشری ۱۱۴

علییه، شاخه بهره‌های داودی ۳۴۷

عماد الدین، وزیر نزاری نزد علاء الدین محمد سوم ۴۷۶

عماد الدین کاتب اصفهانی، مورخ ۳۷۷

عمار بن یاسر ۴۷، ۵۳

عمار بن علی الحکمی، مورخ و شاعر یمنی ۲۹۵، ۳۱۳-۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵

عمان ۱۴۱، ۱۹۰، ۲۴۲، ۳۵۷، ۵۹۸، ۶۰۶

عمران بن الفضل، القاضی، حکمران صنعاء ۳۱۹

عمران بن محمد بن سبا، زریعی ۳۱۷، ۳۱۸

عمر بن الخطاب، خلیفه دوم ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۶۸، ۸۲، ۸۵، ۲۲۰

عمر بن سعد ۶۵

عمر بن یحیی ۱۹۲

عمر خیام، شاعر و منجم ۳۸۴

عمر دوم، خلیفه اموی ۸۹

عمرون، بنو ۴۳۳

عمل ۲۷۱، ۳۳۴، ۴۴۳

عمید بن منصور (یا مسعود)، حاکم طریثیت ۴۳۹

عوام، نک عام

عوفی ۲۸۳

عهد (سوگند) ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۸۳

عهد اولیاء ۳۶۰

عید النصر ۳۰۵

عیداب، بندر بحر احمر ۲۴۳

عیسی (مسیح) ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۴۴۹

عیسی بن زید بن علی، امام ریدی ۲۷۹۲

عیسی بن موسی، برادرزاده عبدان، داعی قرمطی ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۰، ۱۹۱

عیسی بن موسی، حکمران عباسی کوفه ۹۹، ۱۰۶

عیسی بن نستورس، وزیر فاطمی ۲۱۵، ۲۱۷

عین جالوت، در فلسطین ۴۹۱

عين الورده، نبرد ۶۳

عيون الاخبار و فنون الآثار، ادریس عماد الدین ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۷۱، ۲۹۶

درباره امامان مستور ۱۳۶

درباره امیر ۳۰۳

درباره طیبیان ۳۲۳

عیونیه، در شرق عربستان ۲۵۶

«غ»

غازان، ایلخانی ۳۷۳

غالب، مصطفی ۳۵، ۳۸۱، ۵۰۵، ۶۱۰

غالیه، نک غلات

غایة المواید، خطاب بن حسن الهمدانی ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۲۶

غدیر، عید شیعیان ۲۱۶، ۳۶۰

غدیر خم ۴۷، ۵۷، ۱۲۴، ۲۱۶، ۳۰۵، ۳۶۰

غرب، مهاجرت اسماعیلیان به ۳، ۳۵۷، ۳۸۱، ۶۲۳

غرب افریقا ۲۳۰

غرجستان ۱۴۲

ص: ۹۱۹

غرس النعمه محمد، مورخ ۱۷۵

غریب میرزا (مستنصر بالله سوم)، امام نزاری ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۳۵

غریبه، ایالتی در مصر سفلا ۳۰۷

غریبی، نک خیرخواه هراتی

غزالی ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۲۵، ۴۲۶

غزنویان ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۹

غزنه ۴۰۰

غزّه ۳۰۹، ۳۱۰

غلات ۷۸-۸۳، ۸۷-۹۰، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۸

در اطراف امام جعفر صادق [ع] ۱۰۵، ۱۰۶

و ام الكتاب ۱۱۹-۱۲۲

و منشاء عقاید دروز ۲۲۶، ۲۳۰

در استفاده از لفظ داعی ۲۶۵

در استفاده از حربه آدمکشی ۸۸، ۴۰۵

بدعتگذار بودن آنها از نظر حیدر آملی ۵۱۹

غلامحسین، حاج، نک حسام الدین حاج غلا

غلامحسین (خان بهادر ه. ه. ملک)، رهبر مهدی باغ والاها ۳۵۵

غلام علی بن محمد، نویسنده نزاری محمد شاهی ۵۱۱، ۵۵۹

غلوّ ۷۸، ۷۹، ۲۲۸

غنیمت ۵۱

غور ۱۴۲، ۴۳۸

غوریان ۴۳۸، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۷۱

غیاث، داعی اسماعیلی ۱۴۲-۱۴۴، ۱۵۵

غیاث الدین، برادر جلال الدین خوارزمشاه ۴۷۴، ۴۷۵

غیاث الدین، حاکم کرت هرات ۵۰۹، ۵۱۰

غیاث الدین بن همام الدین محمد، نک خواند امیر

غیاث الدین محمد، غوری ۴۶۱

غیاث الدین محمد، وزیر ایلخانی، پسر رشید الدین ۳۷۶

غیاث الدین محمد اول، سلطان سلجوقی، نک محمد تیر

غیبت ۷۳، ۷۹، ۲۳۲

غیرت خان، نماینده دارا شکوه در گجرات ۳۴۸

«ف»

فائز، خلیفه فاطمی ۳۰۸، ۳۰۹

فابری، فلیکس، راهب و سیاح دومینیکی ۱۸

فاتک، حکمران فاطمی حلب ۲۲۳

فارابی، ابو نصر محمد، فیلسوف ۲۷۵، ۲۸۲

فارس ۲۴۷، ۵۸۱

ابن معاویه در ۹۳

داعی اسماعیلی در ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹

دعوت فاطمی ۲۴۵

نزاریان ۳۹۲، ۴۱۶، ۵۳۷

نعمت اللهیان ۵۲۶، ۵۲۷

شاه طاهر دکنی در ۵۵۸

در دوران قاجار ۵۷۲

سردار ابو الحسن خان در ۵۷۷

آزار صوفیان به وسیله علمای اثنی عشری ۵۷۸

فلوسنامه، ابن بلخی ۴۱۶

فارسی (زبان) ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴

فاس ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۸

فاطمه، همسر جعفر صادق ۱۱۶

فاطمه بنت حسین بن علی، مادر عبد الله مهدی ۹۰

فاطمه زهرا [ع]، دختر پیامبر ۴۵، ۴۸، ۵۸، ۷۱، ۹۹، ۱۲۰، ۱۶۰، ۲۹۰، ۳۳۶، ۵۳۱

فاطمیان ۳۱، ۷۱، ۱۵۵، ۱۶۹

شجره نسب ۱۲۸-۱۳۷

به‌عنوان شاخه‌ای علوی ۷۱، ۸۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۲

تاریخنگاری ۱۷۰-۱۸۰

مرحله افریقای شمالی ۱۷۸-۱۸۷، ۱۹۸-۲۰۵؛ صقلیه ۱۸۲-۱۸۵

مرحله مصری ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۵-۲۵۶؛ غلبه مصر ۲۰۰-۲۰۲

زوال و فروپاشی ۳۰۳-۳۱۲، ۴۵۴

در شام ۲۱۱-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، ۴۱۰؛ در حلب، در حمایت رضوان سلجوقی ۴۱۱

شورشهایشان علیه ایوبیان ۳۱۴

ص: ۹۲۰

و قرمطیان بحرین ۱۴۱، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۲۶

و بیزانسیان ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۴۰

و صلیبیون ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۲۴، ۳۲۵

و زرعیان ۳۱۷

و صلیبیون ۳۰۰، ۳۰۱

توطئه‌های نزاریان علیه ۳۰۱، ۴۰۲، ۴۲۰، ۴۳۲

شورش خارجی علیه ۱۸۵-۱۸۷

حمایت از دعوت فاطمی ۲۹۳

شکاف با شقاق مستعلی- نزاری ۲۹۹، ۲۳۰، و نیز نک شقاق نزاری- مستعلی

سپاهیگری ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۵

تجارت با هند ۲۴۳، ۲۴۴

ادبیات ۱۱۰، ۱۶۷-۱۷۸، ۲۶۸-۲۸۵؛ محفوظ به وسیله طَبیبان ۲۹۷، ۵۰۰

میراث ابقاشده آنها به وسیله نزاریان شام ۳۷۰، ۳۷۸، ۵۰۴

کتابخانه‌های ویران شده ۲۳۵، ۳۱۲

علم قانون ۲۸۶-۲۹۰

تسامح دینی و نژادی ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۹۱، ۲۹۲

عقاید ۲۶۷-۲۷۶؛ امامت ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۶، ۲۰۷-۲۱۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۵۳؛ تاریخ ادواری ۲۶۹؛

جهانشناسی نوافلاطونی اسماعیلی ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱-۲۸۳

دعوت ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۵-۲۴۸، ۲۵۹-۲۶۷؛ تشکیلات ۲۵۹-۲۶۷؛ افریقیّه ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۲؛ شرق

مسلمان ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۲۳-۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۸۲؛ یمن ۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵

فاطمیون ۱۵۶، ۱۶۰

الفأء بن علی بن فضل، داعی قرمطی ۱۵۵

فالكونه، اميل ۲۱

فتح ۱۶۶، ۲۳۱، ۲۷۹، ۲۸۱

فتحعلی خان (شاه) قاجار ۲۸، ۵۷۴-۵۷۸ و بعد، ۵۹۱

فتحنامه، جوينی ۳۷۲

فخر الدوله نماور بن بیستون، بادوسپانی ۴۷۶

فخر الدین، پسر تارمل ۳۴۰

فخر الدین چاولی، اتابک فارس ۴۱۶، ۴۱۷

فخر الدین محمد بن عمر رازی، عالم الاهیات سنی ۴۵۱، ۴۵۲

فدائی خراسانی، محمد بن زین العابدین، نویسنده نزاری ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۹، ۶۱۲-۶۱۴

فدائیان (یا فدویان) ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۹۳، ۴۹۴

فدائیان اسلام ۲۵

فرات، رود ۵۵، ۱۸۹

فرانسه ۱۸، ۱۸۴

شرقشناسی علمی ۲۲

هیئت امام نزاری، محمد سوم، در ۹، ۴۷۶

آقا خان سوم در ۵۹۳، ۵۹۵

جوامع نزاری ۶۰۶

فرانکها، نک صلیبیون

فراهان ۵۲۱

فرجامشناختی (معادشناسی) ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۰، ۳۳۶-۳۳۸

فرخ شاه، آقا، پسر اکبر شاه ۵۹۵

فردریک اول، نک بارباروسا

فردریک دوم، امپراتور آلمان ۴۷۹

فرشته، محمد قاسم هندوشاه استرآبادی، مورخ ۵۵۴-۵۶۰ و بعد

فرغانه ۲۴۶

فروریوس ۲۷۴، ۲۷۵

فرگسن، سر جیمز ۵۹۰

فرما ۳۰۱

فرمان ۵۳۳، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۵، ۶۱۶

فرهنگستان سلطنتی سنگ‌نشته‌ها و ادبیات، پاریس ۲۱، ۲۲

فرهنگستان علوم تاجیک، بخش مطالعات شرقی،

ص: ۹۲۱

دوشنبه ۳۴

فریدلندز، اسرائیل ۴۲

فریدون میرزا، حکمران قاجار فارس ۵۷۷

فریزر، جیمز بیلی ۲۹

فسطاط (قاهره قدیم) ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۳۰۴

فشافویه، نک پشاپویه

فصل من اللفظ الشریف، ابو فراس ۴۵۶

فصول الاربعه، حسن صباح ۴۲۳، ۴۲۴

فضل الله استرآبادی، مؤسس جنبش حروفیّه ۵۱۹، ۵۲۰

فضل بن ابو یزید، رهبر شورش ۱۸۷، ۱۹۹

فضل بن جعفر بن الفرات ۲۲۰

فضل بن شاذان نیشابوری، عالم بزرگ امامی ۱۳۸

فضل بن صالح، سردار فاطمی ۲۱۲، ۲۲۰

فضل بن علی خاتون قره باغی، حکمران قاجار کرمان ۵۸۱

فطحیه ۱۱۳

فقه ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۲۶۸، ۲۸۵ - ۲۹۰، ۳۴۵، ۳۶۱، ۵۰۲

و نیز نک قانون، جوامع نزاری

فلاسفه ۲۸۱، ۲۸۲

فلسطین ۷۵، ۲۰۵، ۴۹۱

در دوران فاطمیان ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۹

مورد مشاجره فاطمیان و جراحیان ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳

در دوران صلیبیون ۷، ۳۰۱

ارتقی در ۳۰۰، ۳۰۱

فلسفه یونانی ۱۶۳، ۲۲۴، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵

فلوطين (پلوتینوس) ۲۷۴، ۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۰

فهد، رئیس ۴۵۲

فهد بن ابراهیم، منشی فاطمی ۲۱۸، ۲۲۰

فهرسة الكتب، اسماعیل بن عبد الرسول المجدوع ۳۵۱

فیتز جرالد، ادوارد ۳۸۴

فیروز، داعی ۱۵۸

فیروزکوه، قلعه، در دیلم ۴۳۷، ۴۸۴

فیض‌بخش، قاسم شاه، قطب صوفی ۵۲۶

فیضی، آصف بن علی اصغر، نک فیضی، آصف علی اصغر

فیضی، آصف علی اصغر ۳۵-۳۷، ۱۰۹، ۲۸۸، ۳۶۴

فیلیپ دوم اوگوست، پادشاه فرانسه ۲۱

فیلیپ ششم، پادشاه فرانسه ۱۷

فیلیپ مونتفردی، صاحب صور ۴۹۴

فیلیپانی رونکونی، پیر ۱۲۱، ۳۸۱

فیوم ۲۲۱

«ق»

قآنی، حبیب الله، شاعر ۵۷۷

قائد بن حماد، حمادی ۲۴۴، ۲۴۵

قائم

در عقیده اسماعیلیان قبل از فاطمی ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۴-۱۶۶

در عقیده اسماعیلیان دوره فاطمی ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۹

در عقیده مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۱-۲۷۴، ۲۸۱

در عقیده مستعلی - طیبی ۲۹۴، ۳۳۵، ۳۳۶

در عقیده نزاری دوره الموت ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۶۸

و نیز نک امام قائم؛ مهدی؛ قیامت

قائم، خلیفه عباسی ۲۳۵، ۲۳۷-۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵

قائم، خلیفه فاطمی ۱۳۵-۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۵۷

قائم القیامه ۱۶۴، ۳۳۵، ۴۴۳، ۴۴۴

قائم مقام فراهانی، میرزا ابو القاسم، صدر اعظم قاجار ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹

قائن، در قهستان (خراسان جنوبی) ۳۸۹، ۴۳۵

ص: ۹۲۲

۴۶۶، ۵۰۹، ۵۲۵، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۱۶

قاجار (سلسله) ۵۰۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴

تاریخنگاران ۵۰۴

و نزاریان ۲۹، ۵۷۵-۵۷۷؛ ابو الحسن علی، بیگلربیگی ۵۷۱، ۵۷۲؛ شاه خلیل الله سوم ۵۷۴-۵۷۶؛ آقا خان اول ۵۷۶-۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵؛ سردار ابو الحسن خان ۵۸۳، ۵۸۴؛ آقا خان سوم ۵۹۳

القادر، خلیفه عباسی ۱۳۰، ۱۷۵، ۲۲۵

قادریه، طریقه صوفی ۵۲۷

قادیسیه، در عراق ۱۵۷

قاسم آباد، روستا، در خراسان شمالی ۶۱۶

قاسم انوار، شاعر صوفی ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۰

قاسم بن احمد، داعی قرمطی ۱۵۶

قاسم بن عبد العزیز بن محمد بن نعمان، داعی الدعات و قاضی القضاة فاطمی، نبیره قاضی نعمان ۲۴۷، ۲۸۸

قاسم زیدیان یمن ۲۴۲، ۳۶۲، ۳۶۳

قاسم شاه، امام نزاری ۴۷۴، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۴۴

قاسم شاهیان، قاسم شاهیه، شاخه نزاریان ۳۹، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵-۵۱۷

ادبیات ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۳۳، ۵۳۴

دوره انجدان ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱-۵۵۲

و بعد؛ و نیز نک نزاریان: دوره بعد از الموت: دوره جدید

و محمد شاهیان ۵۱۰-۵۱۲، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۰۹

سوریه ۶۰۸-۶۱۰

و نیز نک خوجه‌ها؛ نزاریان

قاسم علی، امام زیدی ۵۷۰، ۵۷۱

قاسم المنصور، امام زیدی در یمن ۳۶۲

قاضی احمد قمی، مورخ ۵۳۶

قاضی رحمت الله بن غلام مصطفی، نویسنده امام شاهی ۵۰۶، ۵۴۵

القاضی الفاضل، رئیس کاتبان فاطمی ۳۱۵

قاضی القضاة ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۷، ۲۸۸

قاضی محمد بن سلامه، مورخ و دانشمند ۱۷۲

قاضی نعمان، نک نعمان بن محمد

قانون جوامع نزاری ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۸ و نیز نک فقه

قاهر بن مهتدی بن هادی بن نزار، امام نزاری ۴۴۷

قاهره ۲، ۳۸، ۱۷۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۸۵، ۴۹۳

بنیانگذاری ۲۰۲

حرکت فاطمیان از افریقیه به ۲۰۴، ۲۰۵

گنیزه ۱۷۶، ۱۷۷

مورد حمله حسن اعصم ۲۰۴، ۲۰۵

ویرانی در زمان مستنصر ۲۳۵

مورد حمله اتسز ۲۳۹

قبادیان ۲۴۹

قبایل قشقایی ۵۷۳

قبطی، راهبان ۱۷۷

قبطیان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹

قبیب، بنو ۳۲۰

قتل عام‌ها ۳، ۴، ۲۲۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۶۱

قحق، امیر سلجوقی ۴۳۹، ۴۴۰

قحطبة بن شیب ۹۶

قداحیان ۱۳۰-۱۳۶ و بعد

قدر ۱۶۵-۱۶۷، ۲۷۹، ۲۸۲

قدموس ۶، ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۹۲-۴۹۴ و بعد، ۶۰۸، ۶۰۹

قدیس مرکوریوس، کلیسا، نزدیک فسطاط ۲۱۵

قدیسه کاترین، صومعه، واقع در کوه سینا ۱۷۷، ۲۱۹، ۳۰۴

قرآن ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۳۵، ۴۸۷، ۶۰۷

معانی ظاهر و باطن ۱۶۱

درباره تکامل انسان ۱۶۳، ۱۶۵

درک کامل امام از ۱۰۲-۱۰۴

تأویل ۸۸، ۸۹، ۱۰۷

در نظام فقهی اسماعیلی ۲۸۸-۲۹۰

به‌عنوان واپسین ودا ۵۵۲

قرآن صامت ۲۶۸

قرآن ناطق ۲۶۸

ص: ۹۲۳

قراء ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۳

قراخانیان ماوراء النهر ۲۴۶

قراقای بیتکچی، افسر مغول ۴۸۹

قراقروم ۱۱، ۴۸۸

قرامطه، نک قرامطیان

قراوش بن مقلد، حکمران عقیلی ۲۲۵

قرشی، محمد بن وهب، داعی دروز ۲۲۸، ۲۳۱

قرطبه ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۳

قرامطه ۲۷، ۳۸، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱،

بحرین ۳۸، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۸-۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۵، ۲۵۶؛ تواریخ ۱۱۱؛ ارتباط با

فاطمیان ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۵، ۲۵۶؛ تصویب ضمنی رسائل ۲۸۴

عراق ۳۸، ۱۲۷، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۹-۱۹۱، ۲۱۰

ایران ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۰

یمن ۱۵۵

در شورش سالهای ۲۸۹-۲۹۴ / ۹۰۲-۹۰۷، ۱۵۵-۱۵۷

حملات شام ۲۰۳-۲۰۵، ۲۱۲

شمارش امامان ۱۲۴-۱۲۶، ۱۳۴

توالی پیامبران اولو العزم ۱۲۵، ۱۶۳

مهدوئیت محمد بن اسماعیل ۱۲۵، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۳

به‌عنوان مخالفان شقاق اسماعیلی در سال ۲۸۶ / ۸۹۹، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۶

قره، بنو ۲۲۱

قره قوینلو ایران (سلسله) ۵۲۴

قریش، حکمران عقیلی ۲۳۸، ۲۴۷

قریش، قبیله مکی ۵۴، ۷۱، ۳۲۹

قرلباش ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۷

قرل سارق، امیر سلجوقی ۳۸۹

قزوین ۳۷۶

در دوران سلجوقیان ۴۱۹

حسن صباح در ۳۸۶

روابط با نزاریان رودبار ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۶۰-۴۶۳، ۴۷۶

قتل عام نزاریان به وسیله مغولان در ۴۸۸، ۴۸۹

در دوران سادات امیرکیایی ۵۱۲، ۵۱۳

اعدام جهانگیر (اسکندری) در ۵۱۵

نقطویان ۵۲۰

پایتخت صفویان ۵۳۸

قزوینی، محمد ۱۳۲، ۱۳۶۷، ۳۷۳

قسّام، از یاران الفتکین ۲۱۲، ۲۱۵

قسطنطین هفتم، امپراتور بیزانس ۱۸۴

قسطنطین نهم موناخوس، امپراتور بیزانس ۲۴۰

قسطیلیه، در شمال افریقا ۱۵۹، ۱۸۶

قطب، مرشد و راهنمای صوفی ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳

قطب خان قطب الدین، داعی داودی ۳۴۸

قطر ۶۰۶

قطیف، در عربستان جنوبی ۱۴۱، ۲۲۶، ۲۵۵

قفصه، در شمال افریقا ۱۵۹

قفط، شهر ۳۱۳

قفقاز/ قفقازیه ۴۷۰، ۵۰۹، ۵۲۰، ۵۳۰^{۲۷۸}

قلاع الدعوه، دزهای نزاری در شام ۴۳۳، ۵۰۵

قلعة الشریف ۴۲۹

قلعه بنی حماد، در مغرب ۱۸۷، ۲۱۸

قلقشندی، احمد بن علی، کاتب دیوان الانشاء سلاطین مملوک و نویسنده ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۵۸، ۳۰۵

قلم ۲۷۸، ۳۳۲

قلندر ۵۲۰

^{۲۷۸} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.

قلیج خان، حکمران مغولی گجرات ۳۴۶

قلیعه، قلعه، در شام ۴۳۳، ۴۹۲، ۴۹۴

قم ۴۳، ۱۴۲، ۳۸۳، ۵۱۶، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۶۲، ۵۷۶، ۵۷۸

قمی، سعد بن عبد الله اشعری، عالم و ملل و

ص: ۹۲۴

نحل نویسنده امامی ۷۳، ۱۱۱

نظر او درباره مخمسه ۱۲۰

نظر او درباره اسماعیلیه خالصه ۱۱۵

نظر او درباره خطابیّه ۱۰۶، ۱۱۵

نظر او درباره قرمطیان ۱۲۳-۱۲۷ و بعد، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۳

نظر او درباره اسماعیلیان نخستین ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۹

در حذف ذکر نام ابن القداح ۱۳۲

قندهار، در افغانستان ۵۳۷، ۵۷۱، ۵۸۰-۵۸۳

قویلی، خان بزرگ ۱۱، ۱۲

قوچان (خبوشان)، در خراسان ۴۸۳

قول الاثمه ۲۹۰

قومس، در شمال ایران

نزاریان ۱۰، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۳۵، ۴۶۳، ۴۷۲؛

در حملات مغول ۴۸۱، ۴۸۸

در دوران سلجوقیان ۳۹۲، ۴۱۸، ۴۲۶

قونص، داعی ۳۲۳

قهبستان، خراسان جنوبي ۳۸۳، ۶۱۱

مارکوبولو در ۱۴

نزاریان ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۶۳، ۴۷۰-۴۷۲؛ کتابخانه‌ها ۴۳۶، ۴۳۷؛ تهاجمات سلجوقیان بر ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۶؛ علیه سیستان ۴۶۱، ۴۷۱؛ علیه غوریان ۴۶۱؛ حملات مغول بر ۴۸۱-۴۸۵ و بعد، ۴۹۷؛ مرکز دوره بعد از الموت ۵۰۸؛ مرکز قاسم شاهی ۵۳۹؛ موطن نزاری قهبستانی ۵۰۹

قیاس ۲۸۹

قیامت (رستاخیز) ۷۴، ۱۵۴، ۵۰۹

در عقیده غلات ۸۱

انکار آن به وسیله منصور ۸۹

در عقیده طبیعی ۳۳۵-۳۳۸

نظریه نزاری ۳۸۲، ۴۴۰-۴۴۶؛ تکمیل نظریه به وسیله محمد دوم ۴۴۶-۴۵۲؛ مطرود از نظر حسن سوم ۴۶۲؛ رونق دوباره در زمان محمد سوم ۴۶۵، ۴۶۷-۴۷۰؛ شامی ۴۵۶-۴۵۸

اعلام: در الموت ۴۴۰-۴۴۲؛ در مؤمن آباد ۴۴۲؛ در شام ۴۴۳، ۴۵۶

برای نزاریان قاسم شاهی ۵۴۲، ۵۴۳

در گنان‌های نزاری ۵۵۲

در نظریه دروز ۲۲۸، ۲۲۹

در نظریه نقطویان ۵۲۱

و نیز نک معاد

قیامت القیامات ۳۳۵، ۳۳۷، ۴۴۳

قبروان ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۲۲

مورد تهدید ابو عبد الله شیعی ۱۵۹

در شورش خارجی ابو یزید ۱۸۶، ۱۸۷

پایتخت زیری ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۴۴

قیس، بنو ۶۳

قیصریه (قیساریه) ۳۰۱، ۳۸۵

«ک»

کائنانی، لثونه ۴۱

کابل ۵۳۴، ۵۶۱، ۵۸۳، ۶۱۷

کاپادوانج ۳۴۵

کاپروتی، جوزیه ۳۱

کاتب الدعوه ۲۶۱

کاترمر، اتین مارک ۲۵، ۳۷۹

کاج، در گجرات ۳۵۷، ۵۴۹، ۵۷۶، ۵۹۸، ۶۰۵

کارون، اندره، سومین همسر آقا خان سوم ۵۹۶

کازانوا، پول ۳۰، ۲۸۳

کاست ماتیه کنبیس ۵۴۸

کاست وهره ۳۴۰

کاشان ۱۴۲، ۳۷۵، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۵۸

کاشانی (القاشانی)، ابو القاسم عبد الله، مورخ ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۴۴

کاشغر ۵۳۳، ۶۱۷

کافور، حکمران اخشیدی مصر ۱۸۲، ۲۰۱

کالابریا ۱۸۲-۱۸۵

کالکی، منجی هندو ۵۵۱

کالی، الاله هندو ۵۵۲

ص: ۹۲۵

کالینگا، ابلیس اسطوره‌های هندو ۵۵۲

کامبای (خامبایت، خامبهات)، بندر، در گجرات ۲۴۳، ۳۴۰-۳۴۴

کامپالا ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۲۰

کامریا ۵۸۷

در دادخواست آقا خان ۵۸۹

در شرق افریقا ۶۰۳؛ زنگبار ۵۹۸

در سوریه ۶۱۰

در پاکستان ۶۰۴، ۶۰۵

در ایران ۶۱۶

در قانون اساسی ۱۹۸۶ نزاری ۶۰۷

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر ۱۷۵، ۳۷۸

کانادا ۳، ۶۰۶، ۶۲۳

کانارد، ماریوس ۳۵، ۱۷۸

کاهن، کلود ۷۶، ۵۲۵

کبالی یا قبالی / کابالیستی ۱۶۲، ۱۶۶، ۵۲۰

کیرویه، طریقه صوفیانه ۵۲۵، ۵۲۶

کبری، شیخ نجم الدین، بنیانگذار طریقه صوفیانه کبرویه ۵۲۵

کبیلیه، در شمال افریقا ۱۵۹

کتاب اثبات النبوءات، ابو یعقوب سجستانی ۲۷۴

کتاب الازهار، بهروجی ۳۴۴

کتاب الاصلاح، ابو حاتم الرازی ۱۹۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶

کتاب الافتخار، ابو یعقوب سجستانی ۱۹۷

کتاب الايضاح فی الخير المحض، رساله منسوب به ارسطو ۲۷۵

کتاب البیان، غیاث ۱۴۲

کتاب جامع حکمتین، ناصر خسرو ۲۵۱

کتاب دانش اهل بینش، فدائی خراسانی ۵۰۲

کتاب الرشد و الهدایة، ابن حوشب ۱۱۰، ۱۲۵

کتاب الرياض، حمید الدین کرمانی ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶

کتاب الزمرد، ابن راوندی ۲۴۸

کتاب السیاسة، رساله ضد اسماعیلی مجهول المؤلف ۱۳۱، ۲۷۴

کتاب العالم و الغلام، رساله اسماعیلیان نخستین ۱۱۰، ۱۶۱

کتاب العلل، نک کتاب الايضاح

کتاب الکشف، جعفر بن منصور الیمن ۱۲۵، ۱۵۱

کتاب کنز الولد، ابراهیم بن حسین حامدی ۳۲۷

کتاب المحصول، محمد بن احمد النسفی ۱۹۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۰

کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، مقریزی ۱۷۴

کتاب النصرة، ابو يعقوب سجستاني ۱۹۶، ۲۷۱، ۲۷۴

کتاب هداية المؤمنین الطالبین، فدائی خراسانی ۵۰۳، ۶۱۳

کتاب الهفت، منسوب به المفضل ۱۲۱

کتابخانه امیروزیان ۳۱، ۲۷۶

کتابخانه دانشگاه بمبئی ۳۵

کتابخانه دانشگاه توپینگن ۳۴

کتابخانه سلطنتی وین ۲۶

کتابخانه ملی پاریس ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۱۷۳

کتابخانه واتیکان ۲۰

کتابخانه بربرهای ۱۴۷، ۲۲۲

حامی فاطمیان ۱۵۸-۱۶۰، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۲

شاغل در ارتش فاطمی ۲۱۷، ۳۰۵

کتهیاوار، در گجرات ۳۵۷، ۵۵۰، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۸

کتیفات، ابو علی احمد، وزیر فاطمی ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۲۴

کثیر، شاعر عرب ۷۴

کجور، در مازندران ۵۱۵

کدی، واقع در کاج ۵۴۹

کدی والا سادات سند ۵۴۹، ۵۵۰

کراچی ۳۵۷، ۳۵۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۲۰

کراوس، پل ۳۵

کربلا ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۹۱، ۱۴۰، ۲۱۶، ۳۶۰، ۵۶۰، ۵۹۱

ص: ۹۲۶

کربن، هانری ۳۵، ۴۲، ۴۳

درباره ولایت ۱۰۴

درباره اسماعیلیان نخستین ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸

درباره ام‌الکتاب ۱۱۹، ۱۲۰

درباره ناصر خسرو ۲۴۹

درباره عقیده طیبی ۳۳۴، ۳۳۶

درباره عقیده نزاری ۳۸۱، ۴۴۵

کرت، سلسله هرات ۴۸۳، ۵۰۹

کردستان، کردان ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۴۷۶، ۵۱۴

کرزن، جورج ان،، نایب السلطنه هند ۵۹۳

کرسول، کیل، ا. سی. ۲۹۱، ۲۹۲

کرسی ۱۶۷، ۲۷۸

کرک شهسواران (حصن الاکراد)، قلعه، در شام ۴۵۳، ۴۹۲-۴۹۳

کرمان

وطن داعی کرمانی ۲۲۴

دعوت اسماعیلی ۳۸۳

حسن صباح در ۳۸۵

نزاریان ۳۹۲، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۳۹، ۵۶۲-۵۸۰، و بعد، ۵۹۵، ۶۱۰، ۶۱۷؛ عطاء اللهیان، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۷

در دوران قاجار ۵۰۴، ۵۷۴

نعمت‌اللهیان ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۷۳، ۵۷۴

آقا خان اول در ۵۷۷، ۵۰۸ - ۵۸۱

الکرمانی / کرمانی، حمید‌الدین احمد بن عبد‌الله، داعی اسماعیلی و نویسنده ۱۴۳، ۱۶۹، ۲۲۴، ۳۶۴

درباره نسب خلفای فاطمی ۱۳۴

درباره نظریه امامت ۲۲۸، ۲۵۲

درباره سلسله مراتب دعوت ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۳۹

نظام جهان‌شناختی ۲۸۲؛ مورد قبول طیبیان ۳۲۷

درباره منازعه میان مخالفان اسماعیلیان شرقی ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶

کروبیون ۱۶۶، ۲۸۷

کروکر - پول، سارا (بیگم سلیمه)، همسر آقا خان چهارم ۶۲۳

کریبیه (یا کریبیه) ۷۳

کریستوس انجلوس ۳۳۳

کریم حسین، آقا خان چهارم، نک، آقا خان چهارم کریم خان زند، بنیانگذار سلسله زندیه ۵۷۰ - ۵۷۲

کش، نزدیک سمرقند ۴۸۲

کشف، نک دور کشف

کشف الحقائق، فدائی خراسانی ۵۰۲

کشمیر ۵۴۵

کشور، نک جامعه شهری

کشی، محمد بن عمر، محدث و عالم امامی ۸۶، ۱۱۷، ۲۸۶

کفرلاتا ۴۱۳

کلاب، بنو (کلابیان) ۲۲۳، ۲۳۳

کلام (حکمت الاهی) ۱۰۵، ۴۶۶

کلام پیر، خیرخواه هراتی ۵۳۴

کلب، بنو ۶۳، ۱۵۵-۱۵۷، ۲۳۳

کلبیان صقلیّه ۱۸۳-۱۸۵، ۲۴۵

کلز دو فرانس ۲۲

کلکته ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۳

کلمه (کلمه الاهی) ۱۶۷، ۲۳۱

کلواذی ۱۳۸، ۱۴۹

کلیسیای مزار مقدس، در اورشلیم ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۰

کلین (ک- لین)، روستا، نزدیک ری ۱۴۲

الکلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، عالم امامی ۱۰۳، ۱۵۰، ۲۸۶، ۲۸۹

کمال الدین حسن بن مسعود، داعی الدعوات نزاری در شام ۴۷۸

کمدی الاهی، داتته ۱۵

کمره، نزدیک انجدان ۵۳۷

کمیت بن زید الاسدی، شاعر عرب ۸۶

کمیته حضرت والا آقا خان، در ایران ۶۱۵، ۶۱۶

کنز الدرر، ابن الدواداری، ۱۲۹، ۱۷۳

کنز الدوله، رهبر هواداران دولت فاطمی ۳۱۳

ص: ۹۲۷

کنفرانس مسلمانان سراسر هند (۱۹۲۸) ۵۹۵، ۵۹۶

کنفرانس‌های آموزشی مسلمانان سراسر هند (۱۹۰۳، ۱۹۰۴) ۵۹۴

کنیا ۳۵۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۲۱

کوتری، در سند ۵۴۴

کوتم، در گیلان ۴۶۲

کور، اکوار (دوران) ۱۶۵، ۷۷

کور الاعظم / کور اعظم ۱۶۵، ۳۳۶، ۳۳۸

کورسیکا [کرس] ۱۸۴

کوشیجان، در دیلم ۵۱۳

کوشیجی (امرای) ۵۱۲-۵۱۴

کوفه

تأسیس ۵۱، ۵۲

در دوران عثمان ۵۰-۵۴

در دوران امویان ۶۱، ۶۲، ۹۱-۹۳، ۹۶، ۱۰۰

موالی ۶۵-۶۸

حمایت از علی [ع] ۵۱، ۵۳-۵۸ و بعد

مرکز تشیع ۵۸-۶۰، ۶۳-۶۹، ۸۵، ۸۶؛

گروه‌های انقلابی ۷۳، ۷۴، ۱۲۲

پایگاه مغیریه ۸۸

پایگاه هاشمیه ۷۵، ۹۴

مرکز بیروان جعفر صادق [ع] ۱۰۵-۱۰۷

در شورش مختار ۶۴-۶۶، ۷۲، ۷۹

اعلان خلافت السفاح ۹۶

طلوع خطابیّه ۱۰۶، ۱۰۷

مرکز قرامطه ۱۳۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲

مورد حمله بیروان زکریه در سال ۲۹۳/۹۰۶، ۱۵۷

مورد حمله قرامطیان بحرین در سالهای ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۵

در دوران عقیلیان ۲۲۵

پیروزیهای فاطمیان در ۲۲۵، ۲۳۸

کوکا ایلکای، سردار مغول ۴۸۳، ۴۸۴

کوکبان، قلعه ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۰

کوکچه / ککجه، ریزابه آمودریا ۲۵۰، ۵۵۳، ۵۵۴

کونراد، اهل مونفرا ۷، ۲۱، ۴۵۸

کونی ۱۶۵-۱۶۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲

کوه لبنان ۲۰

کوههای زابود، در شام ۳۲۲

کوههای زاگرس ۳۹۲، ۴۱۹، ۴۳۵، ۴۷۲

کویت ۶۰۶

کهام بهلیا ۳۴۹

کھتا، مکی (رئیس) ۵۴۷

کھدم، در دیلم ۵۱۲

کھف، قلعه در شام ۸، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۷۸، ۴۹۲ - ۴۹۴

کھک، روستای نزدیک محلات ۲۸، ۲۹، ۵۰۰، ۵۳۹، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۷۴ - ۵۷۶، ۵۸۶

کھندل خان، امیر افغان ۵۸۰

کیا ابو جعفر، فرمانده نزاری ۳۹۳

کیا ابو علی، فرمانده نزاری ۳۹۳

کیا ابو القاسم لاریجانی، داعی نزاری ۳۸۶

کیا با جعفر، فرمانده نزاری ۴۲۱

کیا بزرگ الداعی الی الحق بن الھادی، حکمران زیدی علوی دیلمان ۴۲۶

کیا جلال الدین هزار اسپی، هزار اسپی ۵۱۴

کیا سیف الدین کوشیجی، حکمران دیلمان ۵۱۲، ۵۱۳

کیا شاه بن شمس الدین محمد ۵۱۱

کیا علی، پسر کیا بزرگ امید ۴۳۸

کیا گرشاسب، فرمانده نزاری ۳۹۳

کیا محمد بن علی خسرو فیروز، فرمانده نزاری ۴۳۷، ۴۳۸

کیا ملک هزار اسپی، حکمران هزار اسپی اشکور ۵۱۳، ۵۱۴

کیانه، کوهستانهای، در شمال افریقا ۱۸۷

کید بوقا، سردار مغول ۴۸۰ - ۴۸۶ و بعد، ۴۹۰، ۴۹۱

کیسان، ابو عمره ۷۳

کیسائیہ ۷۳-۷۸، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۱۷

کیقباد دیلمی، فرمانده اسماعیلی تکریت ۳۹۲

کیکاوس بن شاهنشاه، حکمران کوتم ۴۶۲

ص: ۹۲۸

کیکاوس بن هزار اسف، بادوسپانی ۴۲۶، ۴۵۱

کیمبریج، کتابخانه دانشگاه ۱۷۶

کیومرث بن بیستون، حکمران گاوباره رستمدا ۵۱۴

کیهانشناختی / جهانشناختی ۲، ۵۴۱

در عقیده اسماعیلیان نخستین ۱۶۵-۱۶۸

در عقیده دروز ۲۳۱، ۲۳۲

عقیده نوافلاطونی اسماعیلی از ۲، ۲۶۷، ۲۷۴-۲۸۳

در عقیده حمید الدین کرمانی ۲۲۴، ۲۸۱-۲۸۳

در عقیده طیبیان ۳۳۲-۳۳۸

«گ»

گازرخان، روستا، نزدیک الموت ۳۸۸

گالیاکت ۳۴۰

گاندی، مهاتما ۵۹۶

گاوباره رستمدا ۵۱۴

گجرات ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۵۲، ۵۵۰

فعالیت‌های دعوت: فرقه اسماعیلیان نخستین ۲۴۳، ۲۹۷؛ فاطمی ۲۴۳، ۲۴۴؛ طیبی ۲۹۶، ۳۳۱، ۳۴۰؛ نزاری ۴۷۳، ۵۴۹؛

قاسم شاهی ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۶۲

طیبیان (بعدا داودیان) ۳۴۰-۳۵۲ و بعد، ۳۵۶، ۳۵۹

سلیمانیان ۳۶۵

نزاریان ۶۰۵؛ مومناها ۵۴۹، ۵۵۰

امام شاهیان ۵۴۷، ۵۴۸

دولت نظام شاهی و ۵۶۰

مهاجرت به شرق افریقا ۵۹۹

گجراتی (زبان) ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۳۳، ۵۴۷

گردبازو، پسر شاه غازی رستم اول ۴۲۶، ۴۳۹

گردبازو، رستم اول، پسر شاه نزاری ۴۲۶، ۴۳۹

گرجستان ۴۲۸، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۰۸

گرشک، در افغانستان ۵۸۱، ۵۸۲

گراگان ۱۴۳، ۱۹۴، ۱۹۷

گرگوریوس نهم، پاپ ۴۸۰

گرهارد، نک بوخارد

گویفینی، اوجینو ۳۱

گلدزیهر، ایگناتس ۴۱

گلشن ابراهیمی، نک تاریخ فرشته

گلشن راز، محمود شبستری ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۲۷

گلکنده ۵۶۰

گمشتگن، حکمران حلب ۴۵۵

گنان‌ها ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹-۵۵۲

گنجه ۴۷۵

گنجینه‌های مشرق زمین ۲۲

گنود، در گجرات ۵۵۰

گنوسی سامرای (نظام) ۱۶۷

گنوسیسم / گنوسی / باطنگرایی ۱۰۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۳۳، ۳۳۶

در عقیده: اسماعیلیان ۱۰۴، ۱۶۱-۱۶۸؛ ماندایی، ۸۷؛ مانوی، ۸۷؛ مغیره ۸۷، ۸۸؛ مخمسه ۱۲۰؛ نصیریان ۱۲۰، ۱۲۱

مسیحی ۱۳۰

سامرای ۱۶۷

در ام‌الکتاب ۱۱۹، ۱۲۰

گنوسیه والتینوسی ۸۷، ۱۱۹

گنیزه ۱۷۶

گوا، در هند ۵۵۸

گورنو بدخشان (ناحیه)، در تاجیکستان شوروی ۳۴، ۵۰۴

گویا، استانیسلاس ۳۰، ۳۸۰

گیاخواری ۱۵۷، ۲۴۸، ۳۴۷

گیب، هامیلتن ا. ۴۱

گیلان

دعوت اسماعیلیان نخستین ۱۴۳، ۱۹۴

در دوران سلجوقیان ۴۱۹

نزاریان در ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۶۲، ۴۷۶، ۴۸۲

در دوران سادات امیرکیایی ۵۱۲-۵۱۴

ص: ۹۲۹

در دوران صفویان ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۱

گیلانی، ملا شیخ علی، مورخ ۵۱۵

گیلگیت، در پاکستان ۳۶، ۶۱۷

گینس، خانم لوئل، نک یارد- بولر، جوئن

گیوک، خان بزرگ ۴۷۷

«ل»

لابروس، ایوت، چهارمین همسر آقا خان سوم ۵۹۷

لاحق، لواحق ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۸۰

لاش و جوین، در افغانستان ۵۸۱

لاهورت ۳۳۷

لاهور ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۳۹

لاهیجان ۵۱۲-۵۱۴

لاهیجی، شمس الدین محمد بن یحیی، شیخ صوفی و نویسنده ۵۱۸، ۵۲۶

لبنان ۲۳۰، ۳۸۱

لبی دو باتیلی، دنیس، پایور و نویسنده فرانسوی ۱۸

لرستان ۴۳۵

لسان الملک سپهر، محمد طاهر، مورخ ۵۰۴

لطفعلی خان، افشاری، پسر شاهرخ ۵۷۰

لطفعلی خان زند ۵۷۲، ۵۷۴

لقمانجی بن حبیب، عالم داودی ۳۵۱

لمسر، لنیسر، قلعه، در دیلم ۳۹۳، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۸۴-۴۸۹ و بعد، ۵۰۸، ۵۱۴

لمعات الطاهرین، غلام علی بن محمد ۵۱۱، ۵۵۹

لملک بن مالک حمادی، رئیس قاضیان و داعی اسماعیلیان در یمن ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۹

لندن

کنفرانسه‌های درباره هند (۱۹۰۳-۱۹۰۴) ۵۹۶

جوامع نزاری ۶۲۳

لوئی نهم (سن لوئی)، پادشاه فرانسه ۹-۱۱، ۲۱، ۴۸۰

لوچ، ی. ۳۲

لوح ۲۷۸، ۳۳۳

لؤلؤ، در یمن ۳۲۰

لؤلؤ، وزیر حمدانی ۲۲۳

لومباردی، لومباردها ۱۸۲، ۱۸۴

لوهانه کاست ۵۴۴

لویس، برنارد ۳۵، ۱۱۱

درباره کاربرد کلمه اساسین و شیخ الجبل ۱۶، ۲۳، ۲۴

درباره شیعه موالی ۷۱

درباره وصیت ابو هاشم ۷۶

درباره «نبوت روحانی» برای شیعه انقلابی ۱۱۹

درباره قداحیان ۱۳۲، ۱۳۶

درباره نزاریان شام ۳۷۸، ۳۸۱

لهاب، در یمن ۳۶۴

لیدی علی شاه، نک شمس الملوک، مادر آقا خان سوم

«م»

مادلونگ، ویلفرد ۳۵، ۱۱۱

درباره ام الكتاب ۱۲۰

درباره الاصلاح ابو حاتم ۱۹۶

درباره نامه خلیفه فاطمی، معز، به حسن اعصم ۲۰۵

درباره ناصر خسرو ۲۵۳

درباره عقیده قیامت نزاری ۴۴۵

درباره حشیش در متون زیدی ناحیه بحر خزر ۲۴

مأذون ۲۳۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۶۵، ۵۴۰-۵۴۳

مأذون اصغر ۵۴۱

مأذون اکبر ۵۴۱

المأذون المحدود (یا المحصور) ۲۶۴، ۳۳۹

المأذون المطلق ۲۶۴

ماردین ۴۲۹

مارکوپولو، سیاح ۱۱-۱۶، ۱۹، ۲۳، ۲۶

ص: ۹۳۰

مارکوس، گنوسی والتینوسی ۸۷

مازندران، نک طبرستان

ماساچوست، مؤسسه تکنولوژی، کیمبرج ۶۲۲

ماسینیون، لوئی ۳۵، ۴۲، ۱۱۱، ۱۷۰

درباره ابو الخطاب و پدر روحانی بودن او ۱۱۸

درباره قداحیان ۱۳۲

درباره اصناف اسلامی ۱۴۷

درباره روابط فاطمی - قرمطی ۱۹۳

مالاگسی (جمهوری) ۶۰۶

مالزی ۶۰۶

مالک اشتر ۵۵

مالک بن انس، پایه‌گذار مذهب مالکی ۱۰۰

مالک بن سعید، داعی الدعوات فاطمی ۲۲۱

مالکی، مذهب اهل سنت ۱۰۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۸۸

مالوا، در هند ۳۵۰

مالیات ۶۸، ۶۹، ۱۳۹

و نیز نک جزیه؛ خراج

مأمون، خلیفه عباسی ۱۱۴

مأمون، داعی، برادر عبدان ۳۹، ۱۴۰

مأمون بطائحي، وزير فاطمي ٣٠١-٣٠٣، ٤٢٠

مأمونيه ١٤٠

ماندايي ٨٧، ١٦٧، ٢٧٣

مانوييت ٧٠، ٨٢، ٨٧، ٨٨، ١١٩، ٢٨٠، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٣٧

ماني ٢٧٣

ماوراي قفقاز ١٩٥

ماوردي، ابو الحسن علي، عالم سني ٢٥٧

ماهان، دركرمان ٥٢٨، ٥٧٣

مبارك ١١٥، ١٣٣

مبارك كوه ٤٣٧

مباركيه ١١٥، ١١٦، ١١٩، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٧، ١٣٣، ٢١١

مباني الاهيات، پروكلوس ٢٧٥

مبداء و المعاد، حسين بن علي بن وليد ٣٣٠

مبدع اول ٢٧٧، ٣٣٢

متعه ٢٩٠

متم، اتماء ١٦٤

متوكل احمد بن سليمان، امام زيدي در يمن

متوكل يحيى، امام زيدي در يمن ٣٦٤

مثيرو پارييس ٨، ٤٧٧

مجالس ٢٦٠، ٢٦١، ٣٢٨، ٣٦٠

مجالس الحكمة ۲۶۱

مجالس الدعوة ۲۶۰، ۲۶۱

مجالس المستنصریه، ملیجی ۲۵۲، ۲۵۳

الهجالس المؤیدیه، المؤید فی الدین شیرازی ۲۴۸

المجدوع، اسماعیل بن عبد الرسول، نویسنده داودی ۳۵۱

مجد الدین، داعی الدعوات نزاری در شام ۴۷۸، ۴۷۹

مجدوب علی شاه، قطب صوفی نعمت الهی ۵۷۵، ۵۷۸

مجریطی، مسلمه ۲۸۵

مجلس مکتوب شهرستانی منعقد در خوارزم، شبانکاره‌ای ۴۲۳

مجلسی، محمد باقر، عالم اثنی عشری ۲۸۶

مجمع الانساب شبانکاره‌ای ۳۷۶

مجمع التواریخ، حافظ ابرو ۳۷۶، ۳۷۷

مجوس، نک زرتشتیان

مجیدیه ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۲۲

محب الدین، حبیب الله، نوه نعمت الله ولی کرمانی ۵۲۸

محب علی قندزی، نویسنده نزاری محمدشاهی ۵۱۱

محتشم ۴۳۵، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۳

محلات ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۶۱، ۵۷۴، ۵۷۵ و بعد، ۵۸۵، ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۱۶

محلاتی، عبدالمحمد ۵۷۹

محمد، پسر احمد اول، سلطان گجرات ۳۴۲

محمد، پسر حسن صباح ۴۲۱

محمد، پسر خلیفه فاطمی عزیز ۲۱۶

محمد [ص]، پیامبر ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۱۰۳، ۱۵۲، ۲۷۳

جانشینی ۱، ۴۴ - ۴۹، ۴۱۵

ص: ۹۳۱

تقدس موروثی خاندان او ۴۹، ۵۷، ۷۰

تعریف خاندان او ۷۰، ۷۱

به‌عنوان یکی از پیامبران اولو العزم ۱۲۵، ۱۶۳

علی [ع] به‌عنوان جانشین او ۴۷، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۶۴

علی [ع] به‌عنوان حجّت او ۱۵۰، ۱۵۱

خاتم دایره نبوت ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴

دوره ۱۰۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۹، ۳۳۷

در ام‌الکتاب ۱۲۰، ۱۲۵

در اندیشه مخمّسه ۱۲۰

در اندیشه نصیری‌ها ۱۲۱

به‌عنوان ششمین ناطق ۱۶۳، ۲۵۳

نسل امامان اسماعیلی از ۱۶۰، ۵۳۱

احادیث او در فقه اسماعیلی ۲۸۸، ۲۸۹

در عقیده نزاری: عقیده حسن صباح درباره تعلیم ۴۲۵؛ امام قائم در دور ۴۴۹؛ قیامتهای پیش‌بینی شده در دور ۴۶۸

و نیز نک اهل بیت؛ فاطمیان؛ شجره نسب

محمد ابو القاسم منتظر لامر الله، امام، نک مهدی، محمد بن حسن

محمد اکبر خان، پسر دوست محمد ۵۸۲

محمد اول، سلطان سلجوقی، نک محمد تیر

محمد دوم، امام نزاری ۴۴۶-۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۰-۴۶۲

محمد سوم، امام نزاری، نک علاء الدین محمد سوم

محمد الباقر [ع]، امام ۸۴، ۸۵-۹۰ و بعد، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۲، ۲۸۹

محمد باقر خان، برادر آقا خان اول ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۷

محمد بدر الدین، داعی داودی ۳۵۶

محمد برهان الدین بن طاهر سیف الدین، داعی نزاری ۳۵۶

محمد بستنی، عالم نزاری ۴۴۲

محمد بن احمد، سعید الخیر (الحکیم)، عموی عبید الله مهدی ۱۲۸

محمد بن اسلام شاه، امام نزاری ۵۱۶، ۵۴۷

محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق، امام نزاری ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۴، ۱۵۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۴۶۸

موقعیت او در توالی امامان ۱۲۳-۱۲۸

نام مستعار ۱۳۳

به عنوان امام القائم اسماعیلی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۹-۱۵۵ و بعد، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۱،

۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۵۶

مهدویت تکذیب شده توسط عبید الله المهدی ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۲۰۶، ۲۶۹

و نسب شناسی فاطمی ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴-۱۳۷، ۲۰۷، ۲۰۸

در رساله ۱۳۳؛ و اصلاح ۲۰۷-۲۰۹، ۲۶۹؛ خلیفه فاطمی معز

در شرح ابن رزام- اخو محسن ۱۲۹-۱۳۱

در آثار صوری ۲۵۲

در مکتب ایرانی ضد اسماعیلی ۲۷۱-۲۷۴

در رسائل ۲۸۳، ۲۸۴

در یک روایت از خوجه‌ها ۴۷۳

به‌عنوان نسب شاه نعمت‌الله ولی ۵۲۷؛ اخو محسن ۱۲۹

محمد بن انز، امیر سلجوقی ۴۴۰، ۴۴۶

محمد بن بزرگ امید، حاکم دولت نزاری ۴۰۲، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۷

محمد بن جهانگیر، حکمران اسکندری کجوری ۵۱۵

محمد بن حاتم بن الحسین بن الولید، داعی مطلق طیبی ۳۳۰

محمد بن حسن بن ادريس بن الوليد، داعی مطلق طیبی ۳۳۱، ۳۴۴

محمد بن الحسن المهدی، نک المهدی، محمد بن حسن

محمد بن الحنفیه، پسر علی بن ابیطالب [ع] ۶۴، ۷۱-۷۶ و بعد، ۸۳، ۱۱۵

ص: ۹۳۲

۲۷۹

محمد بن حیدره، فرستاده فاطمی به یمن ۳۲۳، ۳۲۴

محمد بن خواند شاه، نک میر خواند

محمد بن داود الجراح، مقام عباسی ۱۲۷

محمد بن دیباج، پسر جعفر صادق ۱۱۳، ۱۱۶

محمد بن زید، حکمران علوی طبرستان ۱۹۴

محمد بن زین العابدین بن کربلایی داود خراسانی، نک فدائی خراسانی

محمد بن سبا، زرعی ۳۱۷

محمد بن سعود، امیر درعیّه ۳۶۳

محمد بن طاهر حارثی، نویسنده طیبی ۳۲۸

محمد بن طغج الاخشید، بنیانگذار سلسله اخشیدیّه ۱۸۲

محمد بن عبد الوهاب، بنیانگذار جنبش وهابی ۳۶۳

محمد بن علی باقر، نک محمد باقر، امام

محمد بن علی بن الحسین، اخو محسن، نویسنده ضد اسماعیلی ۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۹۳

درباره بنیان قداحی نهضت اسماعیلی ۱۳۰، ۱۳۱

درباره نظریّه قرمطی امامت ۱۳۱، ۱۳۲

درباره شقاق اسماعیلی ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۲

درباره آشنایی با نهضت اسماعیلی ۲۵، ۱۳۱، ۱۶۱، ۲۶۷

تبعیت از او در آثار بعدی ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۷۳

در حفظ نامه خلیفه فاطمی معزّ ۲۰۵

نقل از کتاب السیاسه ۱۳۱، ۲۷۴

محمد بن علی بن عبد الله بن العباس، عباسی ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۹۵

محمد بن عمران، زرعی ۳۱۸

محمد بن الفتح، امیر مدراری ۱۹۸

محمد بن مسافر، بنیانگذار سلسله مسافریان ۱۹۴

محمد بن مسلم الطایفی، عالم امامی ۸۶

محمد بن معشر البستی مقدسی ۲۸۳

محمد بن المفضل ۱۱۹

محمد بن نصیر، بنیانگذار نصیریہ ۱۲۰، ۱۲۱

محمد بن نعمان بن محمد، ابو عبد الله، قاضی القضاة فاطمی ۲۶۰، ۲۸۷

محمد بن یعقوب الکلبینی، نک الکلبینی، محمد بن یعقوب

محمد تپر، سلطان سلجوقی ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۳-۴۱۸

محمد تقی (الجواد) [ع]، امام اثنی عشری ۱۱۴

محمد تیمور، عامل سیاسی بریتانیا در قندهار ۵۸۲

محمد جمال رازی، داعی نزاری ۳۸۶

محمد حسن حسینی، امام نزاری، نک آقا خان اول

محمد حسن خان سیستانی ۵۷۲

محمد خاقان، فرستاده نزاری ۴۴۲

محمد خدابنده، ایلخانی، نک الجایتو

محمد خدابنده، شاه صفوی ۵۳۷

محمد رضا بن خواجه سلطان حسین غوریانی، نک خیرخواه هراتی

محمد شاه، رهبر محمدشاهی ۵۴۸

محمد شاه بن مؤمن شاه، امام نزاری محمدشاهی ۵۱۱-۵۱۳، ۵۵۲

محمد شاه سوم، تعلق ۳۴۱

محمد شاه قاجار ۵۷۶-۵۸۰ و بعد، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵

محمدشاهیان (یا مؤمنیه)، شاخه نزاریان ۳۹، ۴۹۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۵۲-۵۶۱

ادبیات ۵۰۱، ۵۰۴

در شام (سوریه) ۵۵۲، ۵۶۱، ۶۰۸، ۶۰۹

و قاسم شاهیان ۵۱۰-۵۱۲، ۵۶۰، ۵۶۱

محمد صادق محلاتی، صوفی، پدر بزرگ مادری آقا خان اول ۵۷۴، ۵۷۵

محمد طاهر، رهبر بهره‌های جعفری ۳۴۵

محمد علی بن مولا جیوابهی رامپوری ۲۹۷

محمد معصوم شیرازی، نک معصوم علی شاه، محمد معصوم شیرازی

محمد مقیم، مأمور عالی‌رتبه صفوی ۵۳۷

محمد ناصحی شهرستانی، خواجه، فرستاده

ص: ۹۳۳

نزاری ۴۲۷

محمد النفس الزکیه، نک نفس الزکیه

محمدیه، پایتخت فاطمیان در افریقیه ۱۸۱

محمود اول، سلطان سلجوقی ۳۹۰

محمود دوم، سلطان سلجوقی ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸

محمود اول بگرا، سلطان گجرات ۳۴۳، ۵۴۶

محمود سوم، سلطان گجرات ۳۴۳

محمود بن مفرج بن دغفل، جراحی ۲۲۲

محمود شبستری، شیخ صوفی ۵۱۷، ۵۱۸

محمود علی، شاعر نزاری ۵۳۹

محمود غزنوی ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۴۲

محمودی، محمد حسن، نماینده آقا خان سوم در پاریس ۶۱۲

محمودیّه، نک تقطویه

المحتک ۱۷۳، ۳۰۴

مختار بن ابی عبید تقفی ۶۳-۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۶

مختاریّه ۷۲، ۷۹

مخزوم، بنی ۱۳۲

مخلاف السلیمانی (حلی)، در شمال غربی یمن ۳۶۳

مخمّسه ۱۲۰، ۱۲۱

مدائن (تیسفون) ۵۲، ۷۹، ۹۸، ۲۲۵

مدارک و اسناد باستانشناختی ۳۱، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸

مدارریان تافاللت ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۸

مدرسه افلاطونی، آتن ۲۷۵

مدرسه بازرگانی آقا خان (دار السلام) ۶۲۱

مدرسه زبانهای زنده شرقی، پاریس ۲۲

مدرسه مطالعات شرقی، لندن ۳۴

مدرسه نظامیه ۲۵۴

مدهیا پرادش / مدهیه پرادش ۳۵۶، ۵۴۸

مدیترانه، دریای ۱۸۱-۱۸۴، ۲۱۴، ۲۴۵

مدینه ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۸۳، ۱۰۰، ۱۷۰، ۲۰۳

مذهب ۱۰۰، ۲۶۰، ۲۸۸، ۵۲۵

مذیخره ۱۵۵

مرآت الزمان، سبط بن الجوزی ۱۷۵

مراتب دعوت، نک حدود

مرادبخش، حکمران مغول در گجرات ۳۴۹

مراد میرزا، امام نزاری ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۳۷

مراد میرزا بن حسن، سدهی ۶۱۱-۶۱۲

مراد میرزاییان ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴

مراغه، در آذربایجان ۴۲۹، ۴۶۶

مراکش ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۸

مری ۳۴۳

مرجکولی، در دیلم ۵۱۲

مرداسیان شمال شام ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶

مرداویج، بنیانگذار سلسله زیاری ۱۴۳، ۱۹۴

مرزبان بن اسحاق، داعی در هند ۲۴۳

مرزبان بن محمد، مسافری ۱۵۴، ۱۹۵، ۱۹۶

مرشد ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۸۹

و نیز نک پیر، قطب

مرقب، قلعه، در شام ۴۵۲

مرقیون ۲۷۳

مرو ۹۴-۹۶، ۲۴۹، ۴۷۰

مروان بن الحکم، خلیفه اموی ۹۲، ۹۴، ۹۷

مروان دوم الحمار، خلیفه اموی ۹۲، ۹۴، ۹۷

مرو الرود، در خراسان ۱۴۲-۱۴۴

مروزی، حسین، نک حسین بن علی مروزی

مروه بن عامر، بنو ۲۵۵

مرید، مریدان ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۵۴

مریدان آقا خان ۵۹۷

مزاگن، در بمبئی ۵۸۹

مزداب، روستا، در خراسان ۶۱۶

مزدقانی، طاهر بن سعد، وزیر بوری ۴۳۰-۴۳۱

مزدک ۲۷۳

مزدکیّت ۷۰

مسابقات اسبدوانی ۵۸۹، ۵۹۵

مسار، در یمن ۲۴۱

مسافریان (آل مسافر) دیلم ۱۵۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۸۷

المسیحی، محمد بن عبد الله، مورخ ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۰

ص: ۹۳۴

مستجیب ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۳۶، ۳۳۹، ۵۴۱-۵۴۳

مسترشد، خلیفه عباسی ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۳۸

مستضیء، خلیفه عباسی ۳۱۲

مستظهر، خلیفه عباسی ۲۵۴، ۳۹۰، ۴۱۶

المستظہری، غزالی ۲۵۴، ۴۲۵

مستعصم، خلیفه عباسی ۴۷۷، ۴۹۰

مستعلویان، مستعلیہ (یا مستعلویہ) ۲، ۳، ۳۸، ۲۵۶، ۲۹۳-۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۵، ۴۰۰، ۴۰۱

شمارش امامان ۱۲۴، ۲۹۳، ۲۹۴

شقاق حافظی - طیبی ۲۹۳، ۳۰۳-۳۰۶، ۳۱۶-۳۲۲ و بعد، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۲۱

و نیز نک بهره‌ها، داودیان؛ حافظیان؛ شقاق نزاری - مستعلوی؛ سلیمانان؛ طیبیان

مستعلی خلیفه فاطمی ۲۵۶، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹-۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۴۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۳۲

مستعلیہ، نک مستعلویان

مست علی شاه، نک شیروانی، زین العابدین

مستنصر، خلیفه عباسی ۴۷۶

مستنصر، خلیفه فاطمی ۳۸، ۱۱۲، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۳۲۴، ۴۱۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۷۳

جلوس و سالهای نخستین ۲۳۴-۲۴۵، ۲۵۹

و عقیده فاطمیان درباره امامت ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۹

و بدر الجمالی ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۵۷

جانشینی ۲۹۸-۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۶۹، ۳۸۲، ۴۰۰-۴۰۲، ۴۴۷

و حسن صباح ۳۸۳، ۳۸۵

مستنصر بالله دوم، امام نزاری ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۱-۵۳۳، ۵۴۶، ۵۶۲

مستنصر بالله سوم، امام نزاری، نک غریب میرزا

مسخ ۸۱

و نیز نک تناسخ

مسعود، دهقان، داعی، پسر محمد بن احمد النسفی ۱۴۵

مسعود، سلطان سلجوقی ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۳۸، ۴۳۹

مسعود بن حریت، داعی قرمطی ۱۵۷، ۱۵۸

مسعود بن الکریم (المکرّم)، زریعی ۲۴۱، ۳۱۵

مسعودی، علی بن حسین، مورخ ۱۲۹

مسقط ۳۵۷، ۵۹۸

مسکویه، ابو علی احمد، مورخ ۱۷۵، ۱۹۵

مسلمانان غیر عرب، نک موالی

مسلم بن عقیل، طالبی ۶۱، ۶۳

مسلم بن عوسجه ۶۰-۶۲

مسلم بن محمد اللحجی ۲۷۹

مسیحیان ۲۰۲، ۵۳۰

انتصاب آنان به مقامات فاطمی ۲۱۴-۲۱۶، ۲۵۸

تعقیب و شکنجه توسط خلفای فاطمی ۲۱۹، ۲۲۰

در تشکیل اتحادیه‌هایی علیه مسلمانان ۱۰، ۴۷۷

مسیحیت ۶۸، ۱۸۲، ۴۵۴

و موالی ۷۰

و ابن دیصان ۱۳۰

منشاء عقاید صابئین ۲۷۳

مسیحیت نسطوری ۱۰

مسیله، در شمال افریقا ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۸

مسینا، تنگه ۱۸۲

مشارقه ۲۱۶-۲۱۸

مشایخ، پیر، پسر سید فاضل شاه ۵۵۰

مشتاق علی شاه، میرزا محمد تربتی، صوفی نعمت الاهی ۵۷۳

مشتاقیه ۷ بقعه، در کرمان ۵۷۴

مشرفات ۳۶۶

مشعشه ۵۲۴

مشکاباد ۵۲۱

مشهد ۴۳، ۵۰۲، ۵۰۳، ۶۱۵، ۶۱۶

مصارعة الفلاسفه، شهرستانی ۴۲۳

مصاله بن حبوس، سردار فاطمی ۱۸۰

ص: ۹۳۵

مصر، مصریان ۲۲، ۳۴، ۵۳، ۹۷، ۳۸۵

تواریخ فاطمی ۱۷۱-۱۷۹

قحطی‌های ۲۳۳، ۲۳۵

در دوران طولونیان ۱۵۶، ۱۵۷

عبید الله مهدی در ۱۵۸

مقر امپراتوری فاطمی ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۹۱؛ حمله / غلبه ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۰ - ۲۰۸، ۳۰۱؛ شکست ۳۱۱، ۳۱۲؛ دعوت در ۲۲۳؛ تشکیلات ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۵۹؛ رفتار با غیراسماعیلیان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹؛ ۲۳۳

توطئه‌های طرفداران فاطمیان ۳۱۳، ۳۱۴

در شقاق نزاری - مستعلی ۲۹۹، ۳۰۰

مورد حمله قرمطیان ۲۰۴ - ۲۰۶؛ مورد حمله صلیبیون ۳۰۹ - ۳۱۱

کنار گذاشتن اسماعیلیه ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵

طیبیان مصر ۲۹۳، ۳۲۲

حسن صباح در ۳۸۵

المصطفی لدین الله نزار، نک نزار بن مستنصر

مصطفی ملحم، امام نزاری مصیاف ۶۰۸

مصیاف، در شام

ایو برتونی در ۱۰، ۴۸۰

دستنوشته‌های اسماعیلی از ۲۹

مدارک کتبی‌ای از ۳۷۸، ۴۷۸

دژ نزاری ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۹۱، ۴۹۴؛ در تصرف نصیریان ۶۰۸

راشد الدین سنان در ۴۵۲

در محاصره صلاح الدین ۴۵۴

تسلیم مغولان ۴۹۰

در دوران بیبرس اول ۴۹۳

مطهر بن شرف الدین، امام زیدی ۳۴۴

مطبع، خلیفه عباسی ۲۰۱

مظالم ۱۹۳

مظفر، رئیس، رهبر نزاری در قهستان ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۲

مظفر، رئیس، فرمانده گردکوه ۳۸۷، ۳۹۱

مظفر دوم، سلطان گجرات ۳۴۳

مظفر سوم، سلطان گجرات ۳۴۵

مظفر الدین شاه قاجار ۵۹۳

مظفر علی شاه، صوفی نعمت الهی ۵۷۳، ۵۷۵

المظفر قنر ۴۹۱

مظهر ۳۳۴، ۴۴۴، ۴۴۹

معاد ۳۳۶، ۴۴۳

و نیز نک قیامت

معاملات ۲۸۷

معاویه اول بن ابی سفیان، بنیانگذار خلافت اموی ۵۴ - ۶۰ و بعد

معاویه دوم، خلیفه اموی ۶۲

معاویه بن عبد الله بن جعفر، طالبی ۷۷

معتزلیان، معتزله ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۱۳۰، ۲۶۵، ۲۸۷

معتضد، خلیفه عباسی ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۵

معتمد، خلیفه عباسی ۱۳۸

معجزه علمی ۵۴۲

معدّ ۴۴۹

معرة مصرین، در شام ۴۱۴

معرة النعمان، در شام ۴۱۴

معری، ابو العلا ۲۴۸

معزّ، خلیفه فاطمی ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۸-۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰

تکذیب نسب قداحی خانواده او ۱۳۳، ۱۳۴ کوششهایی در پیروزی علیه اسماعیلیان مخالف ۱۵۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۷۱، ۲۷۸

اصلاح عقیدتی ۲۰۶-۲۱۰، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱

غلبه بر مصر ۲۰۰-۲۰۲

و بیزانسیان ۱۸۴

و قرمطیان ۱۹۶، ۲۰۳-۲۰۶

و قاضی نعمان ۲۸۷

و جعفر بن منصور الیمن ۲۰۹

معزّ بن بادیس، زیری ۲۲۲، ۲۲۴

معز الدوله، بوئی ۲۱۶

معزیّه، در صقلیه، نک تائورمینا

ص: ۹۳۶

معصوم، نک عصمت

معصوم علی شاه، فرستاده نعمت اللهیان به ایران ۵۷۴

معصوم علی شاه، محمد بن معصوم شیرازی، نویسنده صوفی نعمت اللهی ۵۷۹، ۵۹۱

معلم ۴۲۴، ۴۴۹، ۴۶۷، ۵۴۰-۵۴۲، ۶۰۴، ۶۱۲، ۶۱۴

معلی بن خنیس ۱۱۷

معن، بنو ۲۴۱

معن بن حاتم بن العشیم ۳۱۹

معین الدین ابو نصر احمد، وزیر سلجوقی ۴۲۷

معین الدین بن صدر الدین، امام نزاری محمدشاهی ۵۶۰

معین الدین دوم بن عزیز شاه، امام نزاری محمدشاهی ۵۶۰

مغاریه ۲۱۸، ۲۱۶

مغراوه (بربرهای) ۲۰۰

مغرب ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸ - ۱۶۰، ۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۴۴

مغولستان، مغولها ۳، ۹ - ۱۵ و بعد، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۱

در قرون وسطی ۱۰، ۱۱، ۱۴

و مورخان قرون وسطی ۳۷۱ - ۳۷۵

سفر هیئت فرانسوی (۱۲۵۳ بعد از میلاد) به ۱۰، ۴۷۶ - ۴۷۸، ۴۸۰

و نزاریان ایران ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۶ - ۴۷۸، ۴۹۷؛ اتحادیه‌های ضد ۹، ۴۷۶، ۴۷۷؛ غلبه ۱۱، ۱۵، ۳۷۰، ۴۸۰ - ۴۹۰؛

تسخیر گردکوه ۱۴، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹؛ ویران کردن قلعه‌های نزاری ۳۷۱؛ تسخیر میمون دز ۴۸۵ - ۴۸۷؛ تسخیر الموت

۴۸۷، ۴۸۸؛ تسخیر لمسر ۴۸۸؛ مأموریت تروریستی فدائیان ۴۷۸

و نزاریان شام ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۴۹۰

براندازی عباسیان ۹۷، ۴۷۷، ۴۹۰

حمله به سیستان ۴۷۱

و خوارزمشاهیان ۴۷۴

و ایوبیان شام ۴۹۰

مغیره بن سعید، بنیانگذار مغیریه ۸۰، ۸۷-۹۱ و بعد، ۹۵، ۱۰۷

مغیریه ۲۵، ۸۸، ۹۱، ۴۰۵

مفاتیح الاسرار، شهرستانی ۴۲۳

مفرج بن حسن بن صوفی، رئیس دمشق ۴۳۱

مفرج بن دغفل، حکمران جراحی فلسطین ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲

مفضل بن ابی البرکات، سردار صلیحی ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹

مفضل بن عمر الجعفی ۱۱۷

مفضلیه ۱۱۷، ۱۲۱

مفلح، حکمران آذربایجان ۱۴۳، ۱۹۵

مقاتل، بنو ۳۵۷

مقاتلان ۵۱

مقتدر، خلیفه عباسی ۱۸۳، ۱۸۹

مقتفی، خلیفه عباسی ۴۳۸

المقتنی، بهاء الدین، رهبر دروزها ۲۲۸-۲۳۱ و بعد

مقداد بن اسود کندی ۴۷

مقدم الدین، فرمانده الموت ۴۸۷

مقدسی، نک محمد بن مشعر البستی مقدسی

مقریزی، تقی الدین احمد، مورخ ۱۲۹، ۱۷۱-۱۷۶، و بعد، ۲۵۸-۲۶۱، ۲۹۵، ۳۱۴

مقطم، تپه‌های، نزدیک قاهره ۲۳۲

مکاسر ۲۳۱، ۲۶۴، ۳۳۹، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۵

مکتب اخباری، در فقه دوازده امامی ۲۹۰

مکتب اصولی، در فقه دوازده امامی ۲۸۹

مکتفی، خلیفه عباسی ۱۵۵، ۱۵۶

مکران ۲۰۹، ۵۳۷

مکرم، نک العباس بن الکرم

مکرم احمد، صلیحی ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴

مکرمی، خاندان داعی سلیمانی ۳۶۲-۳۶۴، ۳۶۶

مکناتن، سرویلیام، عامل سیاسی بریتانیا در کابل ۵۸۲

مکناسه (بربرهای) ۱۸۰، ۲۰۰

ص: ۹۳۷

مکه ۴۳، ۴۷، ۶۱، ۱۱۳، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۴۰، ۵۹۲

مکی ۵۴۵، ۵۸۷

در دادخواست آقا خان ۵۸۹

در شرق افریقا ۶۰۳؛ زنگبار ۵۹۸، ۵۹۹

در سوریه ۶۱۰

در پاکستان ۶۰۴

در ایران ۶۱۳، ۶۱۶

در قانون اساسی سال ۱۹۸۶ نزاری ۶۰۷

مگلیانو، ترزا، همسر دوم آقا خان سوم ۵۹۴

ملا حسن، برادر فدائی خراسانی ۶۱۴

ملا عبد الله، مجتهد در کرمان ۵۷۳، ۵۷۴

ملا محمد باقر ۶۱۴

ملحد، ملاحده ۶، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۵۰، ۴۰۷، ۴۴۴، ۴۶۹

ملطی، محمد بن احمد، ملل و نحل نویسنده سنی ۷۳

ملکائیان ۲۱۹

ملک خاموش، پسر اوزبیک ۴۷۵

ملک الرحیم خسرو فیروز، بوئی ۲۳۷

ملک السلام ۴۴۹

ملکشاه اول، سلطان سلجوقی ۲۳۹، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۰۹

ملک شویم ۴۴۹

الملك الصالح، زنگی ۴۵۴-۴۵۶

الملك الظاهر، رسولی ۳۳۱

الملك العزيز ظاهر الدين طغتكين، حکمران ایوبی یمن ۳۲۱

ملک مظفر، رسولی ۳۳۰

ملک یزداق ۴۴۹

ملیجی، ابو القاسم عبد الحاکم بن وهب، داعی الدعوات فاطمی و نویسنده ۲۵۲، ۲۵۳

ملکیصدق ۴۴۹

مملوک

تاریخننگاری ۱۷۳

تحت اطاعت درآوردن نزاریان شام ۳، ۱۱، ۱۵، ۳۷۸، ۴۹۰-۴۹۵، ۴۹۸، ۵۱۰، ۶۰۸

ایوبیان پیروز در مصر ۱۷۰، ۳۱۴

المناجات، خلیفه فاطمی معز ۲۰۸

منازل الاقطاب، قاضی رحمت اللہ بن غلام مصطفی ۵۰۶، ۵۴۵

مناژ، ژیل ۱۹

منتزع الاخبار، برهانپوری ۲۹۶، ۲۹۷

المنتظم فی تاریخ الملوک، ابن الجوزی ۱۷۵

المنتفق، بنی ۲۲۶

منشأ (منسہ) بن ابراہیم، مقام فاطمی ۲۱۵

منسوب ۳۶۵-۳۶۷

منصور، ابو جعفر، خلیفه عباسی ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۸

منصور، پسر لؤلؤ ۲۲۳

منصور، خلیفه فاطمی ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱

المنصور، شہزادہ ایوبی حماة ۴۹۱، ۴۹۳

منصور، علی بن صلاح الدین، مدعی زیدی ۳۳۰

منصور بن بلگین، زیری ۲۱۴

منصور بن عبدون، مقام فاطمی ۲۲۰

منصور بن عمران، زریعی ۳۱۸

منصور بن متوکل، امام زیدی در یمن ۳۶۲

منصور محمد بن ابی عامر، حاجب ہشام دوم ۲۰۰

منصورہ، در سند ۲۱۰

منصوره، دژ، در دیلم ۴۲۷

منصوره کوه ۳۹۱، ۴۲۶

منصور الیمن، نک ابن حوشب

منصوریه، پایتخت فاطمی در افریقیه ۱۸۱، ۲۸۷

منصوریه، گروه شیعی تندرو ۲۵، ۸۸، ۹۱، ۴۰۵

منقذ، بنو ۴۱۴، ۴۳۳

منگلی، والی ایلدگری در عراق عجم ۴۶۴

منگوتکین، حکمران دمشق ۲۱۳، ۲۱۷

منگوقاآن، خان بزرگ ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۸ - ۴۹۰

منور علی شاه، قطب نعمت‌اللهی ۵۹۱

منهاج سراج (منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی)، مورخ و عالم سنی ۴۷۱

ص: ۹۳۸

منیقه، قلعه، در شام ۴۳۳، ۴۹۲ - ۴۹۵ و بعد، ۵۰۵

موالی، مسلمانان غیرعرب ۶۴ - ۷۱ و بعد، ۸۲، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۴۵، ۱۹۰

موچول شاه، پسر جلال شاه ۶۱۱

موحدان (الموحدون) ۲۱۸، ۲۴۵

مودود، حکمران سلجوقی ۴۱۳

موزه آسیایی، سن پترزبورگ ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶

مؤسسه فرهنگی آقا خان ۶۲۲

مؤسسه مطالعات اسماعیلی، لندن ۳۴، ۵۰۷، ۶۲۲

موسم بهار، محمد علی بن مولا جیواہی رامپوری ۲۹۷

موسی [ع] ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۷۳، ۴۴۹

موسی بن ابی العافیہ، رئیس بربرہا ۱۸۰

موسی بن زبیر ۶۵، ۶۶

موسی بن سیف الملک بن عمرو ۴۳۳

موسی خان بن محمد خان خراسانی ۵۰۳

موسی الکاظم [ع]، امام دوازده امامی ۱۱۳-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۷، ۲۸۹، ۵۲۹، ۵۵۳

موسی کلیم الدین، داعی داودی ۳۴۹، ۳۵۰

موصل ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۴۵۲

موفق الدولہ علی، جد پدری رشید الدین فضل اللہ ۳۷۵

مولایی ۳۶، ۶۱۷

مولتان، در سند

مقر رعایای دولت فاطمی ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۴۲

نوکیشان دعوت دروز المقتنی ۲۲۹

مورد حملہ غوریان ۴۶۱؛ محمود غزنوی ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۲۵

نزاریان ۴۷۳، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵

مولتان ۵۰۵

مولی، نک موالی

مومباسا ۳۵۷، ۳۵۹، ۵۹۹

مؤمن ۲۶۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۰، ۵۳۲، ۵۴۹

مؤمن آباد، نزدیک بیرجند ۳۸۹، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۰۲، ۵۳۹، ۶۱۶

مومناها ۵۰۶، ۵۴۹، ۵۵۰

مؤمن البلاغ ۲۶۴

مؤمن شاه، علاء الدین، امام نزاری محمدشاهی ۵۱۱، ۵۱۲

مؤمن الطاق، عالم امامی ۱۰۵، ۱۱۳

مؤمنیه، نک محمدشاهیان

مونس الخادم، فرمانده عباسی ۱۸۹

مؤید بالله احمد بن الحسین بن هارون، امام زیدی ۱۳۴

مؤید الدین، وزیر نزاری رکن الدین خورشاه ۴۸۶

مؤید الدین مظفر بن احمد مستوفی، نک مظفر، رئیس، فرمانده گردکوه

المؤید فی الدین شیرازی، ابو نصر هبة الله، داعی اسماعیلی و نویسنده ۱۶۹، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶-۲۵۲ و بعد ۲۶۱،

۲۶۲، ۳۸۳، ۳۸۵

مهاجران ۴۴، ۴۵

مهایوگا ۵۵۱

مهتدی، امام نزاری ۴۴۷

مهدویان زبید ۳۲۱

مهدویت ۷۴، ۷۹

و نیز نک مهدی

مهدی ۷۴، ۷۵، ۹۱، ۱۵۲

محمد بن الحنفیه به عنوان ۶۴، ۷۲-۷۵

ابو هاشم عبد الله به عنوان ۷۴

در عقاید غلات ۸۰

در عقیده ابو منصور ۸۹

اسماعیل بن جعفر به عنوان ۱۱۴

محمد بن اسماعیل به عنوان ۱۰۸، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۶۴، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲

برای قرمطیان ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۵۳

در اصلاح عبید الله المهدی ۱۴۹-۱۵۲، ۲۰۶

مهدی ایرانی ابو طاهر جنابی ۱۹۰، ۱۹۱،

ص: ۹۳۹

۱۹۶، ۲۵۵

محمد نوربخش به عنوان ۵۲۶

در سلسله مراتب مذهبی ۱۵۰

در سنت تشیع ۹۱، ۱۵۱، ۱۵۲

جذابیّت برای شیعیان ۷۰

و نیز نک مهدویت

المهدی ابو عبد الله، خلیفه عباسی ۹۸

المهدی، عبید الله (عبد الله)، اولین خلیفه فاطمی ۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۷، ۲۹۴

به عنوان خلیفه ۱۷۹-۱۸۵، ۲۵۸

به سوی مغرب ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۵۹

شجره نسب ۱۲۸-۱۳۷

نام مستعار ۱۳۳

اصلاح عقیدتی ۱۲۴، ۱۴۸-۱۵۲، ۱۶۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۹

نامه به اسماعیلیان یمن ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۰۹

شناسایی نشدن امامت او توسط اسماعیلیان مخالف (قرمطی) ۱۴۸-۱۵۸ و بعد، ۱۹۳، ۲۷۳

در عقیده مستعلویان ۲۹۴

دعوت: خراسان ۱۴۴؛ یمن ۲۰۸

و ابو طاهر جنّابی ۱۹۰، ۱۹۲

مهدی، علوی، صاحب قلعه الموت ۳۸۶

المهدی [ع]، محمد بن حسن؛ امام دوازدهم شیعیان ۱۱۴، ۱۳۸، ۳۰۴، ۳۰۵

المهدی، محمد بن عبد الله، خلیفه عباسی، نک المهدی، ابو عبد الله

مهدی باغ والاها، حزب مهدی باغ، شاخه داودی ۳۵۴، ۳۵۵

مهدی بن خسرو فیروز (فیروزان)، سیاه چشم، جستانی ۱۹۴

مهدیه، پایتخت فاطمیان، در افریقیه ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۵

مهراشترا/ مهاراشترا ۳۵۶، ۶۰۵

مهرجهان خانم، شاهزاده قاجار، همسر سردار ابو الحسن خان ۵۸۴

مهریز، نزدیک یزد ۵۸۰

مهرین (مهرنگار)، قلعه، نزدیک دامغان ۳۹۱، ۴۲۶، ۴۸۱

مهمان نوازن، نک شهسواران مهمان نواز

مهمیم، در هند ۵۸۸

میاجق، سردار خوارزمی ۴۶۰

میافارقین ۳۸۵، ۴۲۹

میثاق ۲۶۴، ۳۶۰

و نیز نک عهد

میرانشاه، پسر تیمور ۵۲۰

میر خواند، محمد بن خواند شاه، مورخ ۲۵، ۳۷۷، ۳۸۴

میرزا حسن بن حسین بن یعقوب شاه، نماینده آقا خان اول در پاریس ۶۱۱

میرزا حسین خان، حکمران زند کرمان ۵۷۱

میرزا خان، امیر تیموری بدخشان ۵۵۳

میرزا صادق ۵۷۲-۵۷۴

میر سید احمد کاشی، رهبر نقطویان ۵۲۰

میرشاهی، صدرالدین بن ملا شمس الدین، نوه فدائی خراسانی ۵۰۳

میر شریف آملی، رهبر نقطویان ۵۲۱

میر شیر خان، امیر بلوچی ۵۸۳

میر محمود، فرستاده نزاری ۵۳۴

میصور، فرمانده فاطمی ۱۸۱، ۱۸۶

میکائیل ۱۶۶

میله، در شمال افریقا ۱۵۹

میمنه ۱۴۲

میمون دز، قلعه، دیلم ۴۲۷، ۴۸۴-۴۸۶، ۴۸۹

میمون القداح ۱۳۰-۱۳۶ و بعد

میمنه ۱۳۰، ۱۳۳

میناب، نزدیک بندرعباس ۵۸۱

مینقه ارل، نایب السلطنه هند ۵۹۴

«ن»

نائین ۵۷۰

ناپل ۱۸۴

ص: ۹۴۰

ناپیر، ژنرال چارلز ۵۸۳

نات، ژنرال ویلیام ۵۸۲

نادر شاه افشار، بنیانگذار سلسله افشاریه ۵۷۰

ناسوت ۳۳۷

ناصر، امام زیدی در یمن ۲۷۹

ناصر، خلیفه عباسی ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۸

الناصر، ناصر الدین محمد، سلطان مملوک ۴۹۴، ۴۹۵

ناصر خان، امیر تالپر کلات ۵۸۳

ناصر خسرو ۱۶۹، ۲۴۸-۲۵۱، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۸۴، ۵۲۷، ۵۳۴

در غرب ۳۰، ۳۳

درباره قرمطیان بحرین ۱۴۱، ۲۵۵

درباره عقیده امامت ۲۵۳، ۲۵۴

فعالتهای دعوت در خراسان ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۴۰۰

مورد احترام نزاریان؛ بدخشان ۲۵۱، ۲۵۲، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۵۳؛ خراسان ۶۱۴

ناصر الدوله، فرمانده ترک ۲۳۵

ناصر الدوله افتکین، حکمران اسکندریه ۲۹۹

ناصر الدین شاه قاجار ۵۲۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۳

ناصر الدین عبد الرحمان بن ابو منصور، محتشم نزاری در قهستان ۴۶۶، ۴۸۳

الناصر للحق، امام زیدی در طبرستان، نک حسن بن علی اطروش

ناصروندهای لاهیجان ۵۱۴

ناصریه ۳۸۶

ناطق، نطقا

در عقیده ابو الخطاب ۱۰۷

در عقیده مخمسه ۱۲۰

در عقیده اسماعیلیان نخستین (قرامطه) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶

در عقیده فاطمیان ۲۰۷-۲۰۹، ۲۶۳، ۲۶۹

در آثار ناصر خسرو ۲۵۳

در مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲۷۰-۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱

ناگوشیه، شاخه علییه ۳۴۷

نامه‌های امامیه بهره‌های داودی ۳۵۳

نانجی، عظیم ۵۵۰

ناوگانها ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴

ناووسیه ۱۱۳

نایب الصدر، نک معصوم علی شاه، محمد معصوم شیرازی

نایروبی ۳۵۹، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۲۰

نبوت ۸۰، ۱۰۴

نبویّه ۴۵۵

نبی، انبیا ۴۴، ۱۵۰

نجاح، بنیانگذار سلسله نجاحی ۲۴۱-۲۸۰

نجاحیان ۲۴۱، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶

نجاشی، احمد بن علی، عالم امامی ۸۶، ۲۸۶

نجد ۳۶۳

نجران، در شمال شرقی یمن ۳۶۲، ۳۶۴

نجف ۳۶۰، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۲

نجم الدین اسماعیل بن شعرانی، داعی الدعوات نزاری در شام ۴۹۱-۴۹۳

نجم الدین خبوشانی، متکلم شافعی ۳۱۲

نجوا ۲۶۱

نخستین جنگ افغانها ۵۸۲

نخشب، نک نسف

نخشبی، محمد بن احمد، نک النسفی، محمد بن احمد

نخیله، نزدیک کوفه ۶۳

نرماشیر، در کرمان ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۷

نر (نور) محمد، پسر امام شاه ۴۹۸، ۵۴۷، ۵۴۸

نزار بن مستنصر، امام نزاری ۳۸، ۲۵۶، ۲۹۸ - ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۵، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۷۳ در جانشینی به امامت ۲۹۸، ۳۶۹، ۴۰۱، ۴۰۲

به عنوان نیای حسن دوم علی ذکره السلام ۴۰۲، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۶۸

نزاریان، نزاریه ۲، ۷، ۱۰، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۲۵۶، ۳۰۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۶۲۳

تاریخنگاری ۳-۳۷، ۳۷۰-۳۹۲، ۵۰۲-

ص: ۹۴۱

۵۰۶

تصویر بد آنها ۵، ۲۱، ۲۶-۲۸، ۳۷۹، ۳۸۰

منشأها ۳۸۲-۳۸۸

دوره الموت (۴۸۳ / ۱۰۹۰ - ۶۵۴ / ۱۲۵۶)، ۳۸۷-۴۹۵؛ شورش علیه سلجوقیان (۴۸۳ / ۱۰۹۰ - ۵۱۱ / ۱۱۱۸)، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۸۵-۳۹۰ و بعد، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۵-۴۲۰؛ تحکیم (۵۱۱ / ۱۱۱۸ - ۵۵۹ / ۱۱۶۴)، ۴۱۹-۴۲۱، ۴۲۶-۴۳۰، ۴۳۴-۴۴۰؛ قیامت (۵۵۹ / ۱۱۶۴ - ۶۰۷ / ۱۲۱۰)، ۴۴۱-۴۵۱، ۴۶۰-۴۶۲؛ ستر (۶۰۷ / ۱۲۱۰ - ۶۵۴ / ۱۲۵۶)، ۴۶۲-۴۹۴

روش مبارزاتی نزاری ۱۵، ۸۸، ۴۰۳-۴۰۷

توصیف مقر نزاری ۴۳۵-۴۳۷

و مغولها ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۴-۴۷۸ و بعد، ۴۸۰-۴۹۰

دوره بعد از الموت (۶۵۴ / ۱۲۵۶ تا زمان حاضر) ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۹۷-۶۲۳؛ دوره نخستین (۶۵۴ / ۱۲۵۶ - ۸۶۸ / ۱۴۶۳)، ۴۹۹، ۵۰۶-۵۲۱؛ ظهور انجمن (۸۶۸ / ۱۴۶۳ - ۱۱۰۰ / ۱۶۹۰)، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۲۱-۵۲۳، ۵۳۱-۵۶۱؛ دوره کهنک و کرمان (۱۱۰۰ / ۱۶۹۰ - ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷)، ۵۶۱-۵۷۵؛ دوره جدید (۱۲۳۲ / ۱۸۱۷ تا زمان حاضر)، ۵۷۵-۶۲۳

جانشینی امامان ۱۲۴، ۴۰۱-۴۰۳، ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۷-۵۲۳

عقیده: نک در مدخل های امام؛ امامت؛ قیامت؛ ستر؛ طبقات مردم ۴۵۰، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۴۲، ۵۴۳؛ در هند و در ادبیات گنان ۵۵۰، ۵۵۱؛ الدعوة الجدید ۳۰۰، ۳۷۰، ۴۲۳

دعوت، نک در مدخل دعوت

ادبیات، نک در مدخل ادبیات

تشکیلات ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۷-۶۰۰، ۶۰۱-۶۰۸

و صوفیگری، نک در مدخل صوفیان، صوفیگری

شقاق قاسمشاهی - محمدشاهی ۳۹، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷

در براندازی آل مسافر ۱۹۶

توطئه‌هایشان در مصر فاطمی ۳۰۲، ۴۰۲، ۴۲۰

و خوارزمشاهیان ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۴-۴۷۶

در مقابل صلیبیون؛ نصیریان؛ نک در مدخل صلیبیون؛ نصیریان

درمورد نواحی مذکور، نک در مدخل های آذربایجان؛ افغانستان؛ بدخشان؛ آسیای مرکزی؛ دیلم؛ شرق آفریقا؛ هند؛ خراسان؛ کرمان؛ ایران؛ شام؛ قهستان؛ ماوراء النهر؛ و غیره

و نیز نک اساسین؛ اسماعیلیان؛ خوجه‌ها؛ محمدشاهیان؛ شقاق نزاری - مستعلی؛ قاسمشاهیان

نزاریان محمدشاهی، نک محمدشاهیان

نزاری قهستانی، شاعر نزار ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۸

نزاری - مستعلی، شقاق ۲، ۳۸، ۱۶۹، ۲۵۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۶۹، ۳۸۲، ۴۰۳، ۴۰۴

در الهدایة الأمره دربی مجلس عمومی ۱۱۲۲/۵۱۶ در قاهره ۳۰۳، ۴۰۰-۴۰۲، ۴۲۰

در یمن ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۵

در ایران ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۰۰، ۴۰۱

در شام ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۳۲

در مصر ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۲۰، ۴۳۲

در هند ۲۹۹، ۴۷۲، ۴۷۳

نزهة الافکار، ادریس عماد الدین ۲۹۶

نزهة القلوب، حمد الله مستوفى ۳۷۶

نسف، در ماوراء جيحون ۱۴۴

نسفی، عزیز الدین، نویسنده صوفیه ۵۱۸

ص: ۹۴۲

النسفی، محمد بن احمد ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۷۰-۲۸۳ و بعد، ۳۳۲

نسلان، داعی ۳۲۳

نسوی، محمد بن احمد، کاتب و مورخ سلطان جلال الدین خوارزمشاه ۴۶۴، ۴۷۴-۴۷۶

نشتکین، رهبر دروز، نک درزی

نص ۴۷، ۷۴-۷۵، ۸۴، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۵۷، ۳۰۳، ۳۳۹، ۳۵۸، ۳۶۲، ۴۰۰، ۴۰۱

و نیز نک امامت، اصل نص

نصرآباد، روستا، در خراسان ۶۱۶

نصر بن سیار، حکمران اموی ۹۲، ۹۶

نصر بن عباس بن ابی الفتوح ۳۰۸، ۳۰۹

نصرت الدوله، فیروز میرزا، حکمران قاجار کرمان ۵۷۷

نصرت الدین، صاحب زوزن ۴۶۱

نصرة الدین بن بهرامشاه، امیر سیستان ۴۷۱

نصرة الفتره، عماد الدین کاتب اصفهانی ۳۷۷

نصر دوم، امیر ساسانی ۱۴۳-۱۴۵

نصر عجمی، نک ابو منصور بن محمد

نصیبین ۷۲

نصیر الحق، امام زیدی در طبرستان، نک حسن بن علی الاطروش

نصیر الدین، پیر، ۵۴۴

نصیر الدین طوسی، نک طوسی، نصیر الدین

نصیریان، نصیریہ ۱۲۰، ۱۲۱، ۴۱۰، ۴۳۱-۴۳۳

رقابت با نزاریان ۲۸، ۱۲۱، ۳۷۸، ۴۳۵، ۵۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹

عقاید: میراث غلات ۸۳؛ گنوسی ۱۲۱؛ درباره تناسخ ۲۳۲، ۴۵۷

نظام الدوله، میرزا علی محمد، پدر بزرگ مادری آقا خان سوم ۵۹۱

نظام شاهی احمدنگر ۵۵۴-۵۶۰ و بعد

نظام الملک، وزیر سلجوقی ۱۴۲، ۲۳۹، ۲۵۴، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۶

نظام الملک مسعود بن علی، وزیر خوارزمشاهی ۴۶۱

نظامیه، گروه ۳۹۰

نعمان بن محمد، قاضی ابو الحنیفه، عالم و نویسنده اسماعیلی ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۶۰، ۲۸۱

۲۸۵-۲۹۰

درباره نقش مهدی ۱۵۲، ۲۰۶-۲۰۸

درباره نقش داعی ۲۶۵

احادیث گردآوری شده به وسیله ۲۶۸

نقل قول از عبدان ۱۵۳

اثبات نسب علوی فاطمیان ۱۳۳، ۱۳۴

درباره دعوت ۲۶۳؛ به یمن ۱۴۰

مدح شده توسط ناصر خسرو ۲۴۸

مورد احترام بهره‌های طبیعی ۳۴۵، ۳۶۱

آثار محفوظ مانده به وسیله نزاریان شامی ۳۷۸

و نظام فقه اسماعیلی ۲۸۵-۲۸۸، ۳۶۴

نعمت الله ولی کرمانی، شاه، بنیانگذار نعمت اللهیه ۵۲۷-۵۲۹، ۵۷۳

نعمت اللهیه (نعمت اللهی)، طریقت صوفیانه ۴۹۹، ۵۱۹، ۵۲۵-۵۳۱ و بعد، ۵۳۶، ۵۶۲، ۵۷۳-۵۷۵ و بعد، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۰، ۵۹۱

نفس ۸۰، ۲۷۷-۲۸۱

نفس حسیه ۲۷۸

نفس الزکیه، محمد بن عبد الله، رهبر شورش نهضت حسینی ۸۴، ۹۰-۹۳، ۹۹، ۱۰۶

نفس کلی ۲۳۱، ۲۷۷

نفس ناطقه ۲۷۸

نفس نامیه ۲۷۸

نقطویه ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۳۸

نقیب، نقباء ۹۵، ۲۳۱، ۲۶۳

نقیل صید ۳۱۷

نقیل بن شرحه، نزدیک صنعاء ۳۲۷

نکاریان، نکاریه، شاخه اباضیه ۱۸۵، ۱۸۶

نگپور ۳۵۴، ۳۵۵

نمایش آسمانی ۳۳۲-۳۳۴، ۳۳۸

نوافلاطونی، فلسفه در جهانشناسی مکتب ایرانی اسماعیلیان مخالف ۲، ۲۷۴-۲۸۳

در آموزش فاطمی ۲۰۹، ۲۸۱

ص: ۹۴۳

النسفی ۱۴۴، ۱۹۶، ۲۷۴-۲۸۳ و بعد

ابو حاتم الرازی ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲

السجستانی ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۶-۲۸۳

کرمانی ۲۸۲، ۲۸۳

رسائل اخوان الصفا ۲۸۳، ۲۸۴

در عقیده دروز ۲۳۰، ۲۳۱

در جهانشناسی طبیی ۲۸۲-۲۸۴، ۳۳۲-۳۳۶

نوانگر، نک جام‌نگر

نوبختی، حسن بن موسی، عالم و ملل و نحل نویس امامی ۷۳، ۱۱۱

درباره کیسانیه ۷۵

درباره اسماعیلیه خالصه ۱۱۴، ۱۱۵

درباره خطاییه ۸۳، ۱۰۶، ۱۱۵

درباره قرمطیان ۱۲۳-۱۲۷ و بعد، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۳

درباره امامان اسماعیلیان نخستین ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۹

در حذف ذکر ابن القداح ۱۳۲

نوبی، نوییان ۲۲۱، ۲۶۳

نوح [ع] ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۵۳، ۲۷۱، ۴۴۹

نوح اول سامانی، امیر ۱۴۵

نوحصار، مراسم ۶۱۷

نور، در مازندران ۵۱۵

نور (نور الاهی) ۷۵، ۷۹، ۸۷، ۱۰۷، ۳۳۶، ۳۳۷

نور اللّٰه، نوه نعمت اللّٰه ولی ۵۲۸

نوربخش، محمد بن عبد اللّٰه، قطب صوفی ۵۲۵، ۵۲۶

نوربخشیّه ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۶

نور الدهر خلیل اللّٰه، امام نزاری، نک نور الدهر (نور الدین) علی

نور الدهر (نور الدین) علی، امام نزاری ۵۲۳، ۵۳۸

نور الدین شاه، پسر آقا خان دوم ۵۹۲

نور الدین (نور الدهر) علی، امام نزاری، نک نور الدهر (نور الدین) علی

نور الدین محمد، امام نزاری، نک ابوذر علی

نور الدین محمد بن زنگی، حکمران زنگی حلب ۳۰۹-۳۱۴ و بعد، ۴۳۴، ۴۵۲-۴۵۴

نور الدین محمد دوم بن حسن علی ذکره السّلام، نک محمد دوم، امام نزاری

نور الدین نعمت اللّٰه بن عبد اللّٰه، نک نعمت اللّٰه ولی کرمانی

نور علی شاه، صوفی نعمت الّٰهی ۵۷۳، ۵۷۴

نورمانها ۱۸۳، ۲۴۵

نور محمد نور الدین، داعی داودی ۳۵۰

نوری، میرزا آقا خان، نک آقا خان نوری

نوری، میرزا حسین، عالم امامی ۲۸۶

نوسری، نزدیک سورات ۵۴۴

نوشتگین، امیر سلجوقی ۳۹۳

نویری، احمد بن عبد الوهاب، مورخ ۲۵، ۱۲۹، ۱۷۵

نه، در سیستان ۴۷۱

نھاوند ۳۹۰

نھروان، نبرد ۵۶

نیازی، شاعر نزاری ۵۳۹

نیشابوری، احمد بن ابراهیم، نویسنده اسماعیلی ۲۶۵-۲۶۷

نیشابور ۱۳۸، ۱۴۴، ۲۳۷، ۲۵۰، ۳۸۴، ۴۲۷، ۴۷۰، ۵۰۲، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۶

نیشابوری، محمد بن سرخ، نویسنده اسماعیلی ۱۹۷

نیکفوروس دوم، امپراتور بیزانس ۱۸۴

نیل (رود)، دره ۲۳۵، ۲۴۴، ۳۱۰، ۶۲۰

«و»

وات، ویلیام مونتگمری ۴۱، ۵۷

وادی الیتیم، در شام ۴۳۱، ۴۳۴

واسط، در عراق ۶۶، ۱۹۰، ۲۳۸، ۴۵۲

واسطه ۲۱۷-۲۲۰، ۲۳۳، ۲۵۷

واصل بن عطا، بنیانگذار معتزله ۸۴

واقفیه ۱۲۳

واکر، پول ۲۸۰

والتر منیلی، شھسوار معبد ۴۵۳

والی، رئیس دعوت طیبی در هند ۳۴۰-۳۴۳ و

ص: ۹۴۴

بعد، ۳۵۹

وجه دین، ناصر خسرو ۳۳، ۲۵۳، ۲۵۴

وچیا والیری، لورا ۴۱

وحدت، نک اهل وحدت

وحی ۱۰۳

وخان، در ماوراء النهر ۳۲، ۱۲۱

ودا ۵۵۲

ورسوا، نزدیک ژنو ۶۲۰

وزیر ۹۶، ۱۴۲، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۰۷

وزیر السیف ۲۳۶، ۲۵۸، ۳۰۶

وزیر التفویص ۲۵۷، ۲۵۸

وزیر التنفیذ ۲۵۷

وزیر کرمانی، احمد علی خان، مورخ ۵۰۴، ۵۷۰

وسک، برادر وزیر فاطمی بهرام ۳۰۷

وصایا، نظام الملک ۳۸۴

وصفاء (بندگان) ۸۸

و نیز نک مغیریّه

وصی (اوصیاء) ۴۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۶۳، ۴۴۹

وکیل ۵۴۹

ولاء ۶۷

ولایت ۱۰۴، ۲۸۷، ۵۲۷

الولد التام (کودک کامل) ۳۳۶

ولهاوزن، یولیوس ۴۱، ۹۲

الولید، بنو ۲۹۵، ۳۲۹، ۳۳۴

ولید اول، خلیفه اموی، ۶۶، ۷۵

ولید دوم، خلیفه اموی، ۹۲، ۹۳

ولید بن عتبه بن ابی سفیان، اموی ۳۲۹

ولی الدوله ابو البرکات بن عبد الحقیق، داعی الدعوات فاطمی ۳۰۲

ونیز ۱۲

و وستنفلد، فردیناند ۱۷۷

وها بیان، وهایه ۱۰۸، ۳۶۳

وهسودان بن مرزبان، جستانی ۱۹۴

وهسودان بن محمد، مسافری ۱۵۴، ۱۹۵، ۱۹۶

ویشنو ۵۵۱، ۵۵۲

ویشنوی، مذهب ۵۵۱، ۵۵۲

ویکتوریا، ملکه بریتانیا و امپراتریس هند ۵۹۳

ویلانی، جووانی، مورخ ۱۵

ویلیام دوشاتونف، استاد بزرگ شہسواران مہمان نواز ۴۸۰

ویلیام دوم، امپراتور آلمان ۵۹۳

ویلیام روبروکی، فرایر فرانسیسکنی و فرستاده لوئی نهم نزد مغولها ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۴۷۸

هالیستر، جان ۲۹۸

هامر- پورگشتال، یوزف ۲۶، ۲۷، ۳۷۹، ۳۸۰

هانری سوم، پادشاه فرانسه ۱۸

هانری چهارم، پادشاه فرانسه ۱۸

هاید، تامس ۲۰

هبت الله بن ابراهیم المکرمی، داعی سلیمانی ۳۶۲

هبت الله بن اسماعیل عبد الرسول المجدوع،

ص: ۹۴۵

بنیانگذار هپتی‌ها ۳۵۱

هبت الله المؤید فی الدین، داعی ۳۵۱، ۳۵۲

هبتیه یا هپتی‌ها، شاخه بهره‌های داودی ۳۵۱

هتعم، پادشاه ارمنستان صغیر ۴۹۰

هجر، در عربستان شرقی ۱۴۱، ۱۸۹

هجرت ۴۳

هجومیه، شاخه بهره‌های داودی ۳۴۹، ۳۵۰

هجیر، قلعه ۴۵۵

هدایت، رضا قلی خان، مورخ ۵۰۴

الهدایة الآمریه، خلیفه فاطمی امیر ۲۴، ۳۰۳، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۲۰

هدایة المؤمنین، فدائی خراسانی، نک کتاب هدایة المؤمنین، فدائی خراسانی

هرات ۱۴۲، ۱۴۴، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۷۸، ۵۸۲

هزار اسف بن شهرنوش بن هزار اسف، بادوسپاری ۴۲۶، ۴۵۱

هزار اسف بن فخر الدوله نماور، بادوسپانی ۴۲۶

هزار مرد، هزبر الملوک، وزیر فاطمی ۳۰۴

هشام بن الحکم، متکلم امامی ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۳

هشام بن سالم الجوالقی، متکلم امامی ۱۰۵

هشام بن عبد الملک، خلیفه اموی ۸۹، ۹۱، ۹۲

هشام بن القیب، همدانی ۳۱۹

هشام دوم، خلیفه اموی در اسپانیا ۲۰۰

هفت باب، ابو اسحاق قهستانی ۵۳۴

هفت باب بابا سیدنا، اثر مجهول المؤلف نزاری ۳۷۱، ۴۴۹

هلال، بنو ۲۴۴

هلال بن محاسن الصابی، مورخ ۱۷۴، ۱۷۵

هماری اسماعیلی مذهب، زاهد علی ۲۹۷

همدان ۱۴۲، ۴۲۹، ۴۶۴، ۴۸۸، ۵۳۷

همدان، بنو ۲۴۱، ۳۱۵، ۳۱۸-۳۲۰، ۳۲۵-۳۳۰

همدان، ناحیه، در یمن ۳۶۴

همدانی، حسین بن فیض الله ۱۷۹، ۲۹۷

الهمدانی، ح. ف.، نک الهمدانی، حسین

همدانی، عباس ۳۵، ۱۳۷، ۱۷۸، ۲۸۴، ۲۹۷

همدانی، محمد علی بن فیض الله، مؤلف داودی ۲۹۷، ۳۵۳

همدانیان صنعاء ۲۴۲، ۲۹۳، ۳۱۵، ۳۱۸-۳۲۴ و بعد ۳۲۹، ۳۳۰

هند ۳، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۵۳۹

نفوذ فاطمیان در ۱۶۹، دعوت ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸

جزیره ۲۶۳، ۳۶۵

در شقاق مستعلی- نزاری ۲۹۹، ۴۷۲، ۴۷۳

مسلمانان ۵۵۹، ۵۹۴، ۵۹۵

نزاریان ۳، ۳۳، ۳۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۹۸-۵۰۰، ۵۳۲، ۵۳۶، ۶۲۱؛ تاریخنگاری و ادبیات ۳۸۱، ۵۰۰، ۵۰۵-۵۰۸؛ شقاقها ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۲؛ دوره بعد از الموت ۵۴۳-۵۵۲، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸؛ عصر جدید ۵۸۶-۵۹۸؛ تشکیلات ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۴-۶۰۸؛ محمدشاهی ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۵۸-۵۶۱؛ نک در مدخل: محمد شاهیان؛ مقر آقا خانها ۵۰۰-۵۰۲، ۵۸۵، ۵۸۶؛ و نیز نک امام شاهیان؛ خوجهها

طیبیان (بهره‌های) ۳، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۹۴-۲۹۸ و بعد، ۳۲۲، ۳۳۱، ۴۷۲، ۴۷۳؛

دعوت ۳۴۰

داودیان ۳۴۵-۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷ و نیز نک داودیان

سلیمانیان ۳۶۵-۳۶۷ و نیز نک سلیمانیان

نقطویان ۵۲۰، ۵۲۱

نعمت اللهیان ۵۲۸

و شرق افریقا ۵۹۷-۵۹۹

و یمن ۲۹۵، ۲۹۶

بریتانیایی ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۵۰۶، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۱۲؛ علاقه‌مند به قیام آقا خان اول ۵۸۲، ۵۸۳

استقلال ۵۹۵، ۵۹۶؛ حد فاصل ۵۹۷

و نیز نک هند، شبه‌قاره

هند، شبه‌قاره ۳، ۱۴۰

دعوت فاطمی ۲۴۳، ۲۴۴

ص: ۹۴۶

دعوت نزاری ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۳-۵۴۶

و نیز نک هند، پاکستان

هندوها، هندوئیسم ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۹۸، ۵۴۴-۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۲

هندی ۵۰۵

هنری سوم، پادشاه انگلستان ۹، ۴۷۷

هوار، کلمان ۳۳

هودگان، سلسله، در کوههای البرز مرکزی ۳۸۷

هوزن، در یمن ۳۶۴

هولاکو، بنیانگذار سلسله ایلخانی در ایران ۱۱، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰-۴۹۰

هونزا، در پاکستان ۳۶، ۵۳۳، ۶۱۲، ۶۱۷

هیئت طریقه اسماعیلی و آموزش دینی ۶۰۳-۶۰۷ و بعد

هیثم، داعی اسماعیلی در سند ۱۴۰

هیکل نورانی ۳۳۷، ۳۳۸

هیو قیصری، فرستاده نزد فاطمیان مصر ۳۱۰

هیولی ۲۸۲، ۳۳۴

«ی»

یاران پیغمبر [ص]، صحابه ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۸۶

محکومیت به وسیله شیعیان ۸۲، ۸۵، ۲۲۰

یارد- بولر، جوئن، مادر آقا خان چهارم ۵۹۶

یارکند ۶۱۷

یاروخ، حکمران فاطمی دمشق ۲۲۱

یازوری، حسن بن علی، وزیر فاطمی ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۸۸

یاسر بن بلال، وزیر زرعی ۳۱۷، ۳۱۸

یافعی، عبد الله، قطب صوفی ۵۲۷

یافعی، طریقه صوفی ۵۲۷

یام، بنو ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۶۲-۳۶۴ و بعد

یامبلیخوس ۲۷۵

یانس، وزیر فاطمی ۳۰۴-۳۰۷

یانسیه ۳۰۶

یحیی، پسر زکویه بن مهرویه ۱۵۶

یحیای چهارم، ادیسی ۱۸۱

یحیی بن ابی الشمیط ۱۱۳

یحیی بن زید بن علی، امام زیدی ۹۲، ۹۵

یحیی بن عباس ۲۵۵

یحیی بن عزیز، حمادی ۲۴۵

یحیی بن علی بن حمدون ۱۹۹، ۲۰۰

یحیی بن لمک حمادی، داعی ۳۰۰، ۳۲۵

ید ۲۶۳

یرتقش، امیر سلجوقی ۴۳۵

بریم، در یمن ۳۶۵

یزد ۲۹، ۳۸۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۰، ۶۱۷

یزدی، شرف الدین علی، مورخ ۵۱۶

یزید اول، خلیفه اموی ۶۰-۶۴

یزید دوم، خلیفه اموی ۸۹

یزید سوم، خلیفه اموی ۹۲، ۹۳

الیسع بن مدرار ۱۵۸، ۱۵۹

یسور نوین، فرمانده مغولی ۴۸۳

یعبریان، شاخه بنی همدان ۳۲۸-۳۳۰ و بعد

یعفری‌ها ۱۵۵، ۲۴۱

یعقوب، پسر بهارمل، داعی در گجرات ۳۴۰

یعلی بن محمد، ایفرنی ۱۹۸

یمامه ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۵۰

یمگان، دره ۲۵۰، ۲۵۴

یمن ۳، ۱۸، ۳۱، ۳۴، ۲۰۸

دعوت اسماعیلیان ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۷

قرمطیان ۱۲۶، ۱۵۵

در دوران شقاق اسماعیلیان در سال ۲۸۶/۸۹۹، ۱۵۵

در دوران فاطمیان ۱۷۰، ۲۱۴، ۲۶۶؛ دعوت فاطمیان ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵؛ دعوت هند ۲۴۳، ۲۴۴

مورد حمله حافظیان ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷

در شقاق حافظی - طیبی ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴ -

ص: ۹۴۷

۳۲۶

در شقاق مستعلی - نزاری ۳۲۴، ۳۲۵

زرعیان ۳۱۵ - ۳۱۸

طیبیان ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵ - ۳۲۲، ۳۳۲ - ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴

داودیان ۳۴۶، ۳۵۷

سلیمانیان ۳۴۶، ۳۶۱ - ۳۶۷؛ جزیره ۳۶۵

شورش فیروز ۱۵۸

غلبه ابوییان بر ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷

در تصرف عثمانیان ۳۴۴، ۳۶۳

جنگ با آل سعود ۳۶۳، ۳۶۴

و نیز نک صلیحیون یمن

یمنی‌ها

تمایلات شیعی ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۹۵

سجایای موروثی پادشاهی ۴۹، ۵۷، ۶۹

یمین الدین بهرامشاه، امیر سیستان ۴۷۱

ینالتگین، نک بنالتگین

یورش هلال، شمال افریقا ۲۴۴

یورنتاش، امیر سلجوقی ۳۸۸

یوسف، پدر خلیفه فاطمی عاضد ۳۰۹

یوسف بن ابی الساج، امیر ساجدی آذربایجان ۱۸۹، ۱۹۵

یوسف بن سلیمان، داعی مطلق طیبی ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵

یوسف بن عمر ثقفی، حکمران اموی عراق ۹۱

یوسف بن فیروز ۴۳۱

یوسف عادل خان، حکمران عادلشاهی ۵۵۸

یوسف نجم الدین، داعی داودی ۳۵۲

یوشع ۱۶۴

یوگا ۵۵۱، ۵۵۲

یول، سرهنری ۱۲، ۱۳

یونانیان، در صقلیه ۱۸۲

الیونینی، ابو محمد، مورخ ۱۷۵

الیونینی، قطب الدین، مورخ ۱۷۵

یهودیان

در دوران فاطمیان: انتصاب به مقامات عالی توسط عزیز ۲۱۵؛ آزار شدن توسط حاکم ۲۱۹، ۲۲۰

یهودی - عربی (اسناد) ۱۷۶، ۱۷۷

یهودی - مسیحی (اندیشه‌های) ۲۲۴، ۲۶۹

و موالی ۷۰

منشاء اندیشه مهدی ۷۴

از تأویل ۱۶۲

از زبان ۱۶۳

از جهانشناسی ۱۶۷

در رسائل ۲۸۵

بهودیت ۶۸، ۱۸۲، ۲۱۵

ص: ۹۵۰

از این مجموعه منتشر شده است:

۱. افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان اسماعیلی / دکتر فرهاد دفتری / دکتر فریدون بدره‌ای
۲. ابو یعقوب سجستانی، متفکر و داعی اسماعیلی / دکتر پل ای. واکر / دکتر فریدون بدره‌ای
۳. فاطمیان و سنتهای تعلیمی و علمی آنان / دکتر هاینتس هالم / دکتر فریدون بدره‌ای
۴. مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید / توشیهیکو ایزوتسو / دکتر فریدون بدره‌ای
۵. قرآن کریم / ترجمه مسعود انصاری خوشابر / ویراستار بهاء الدین خرمشاهی
۶. ترجمه نهج البلاغه / عبدالمحمد آیتی / متن کامل ترجمه نهج البلاغه
۷. مختصری در تاریخ اسماعیلیه / دکتر فرهاد دفتری / دکتر فریدون بدره‌ای
۸. زمینه اسلامی شاعرانگی تجربه دینی / عزیز اسماعیل / داریوش آشوری
۹. حمید الدین کرمانی، تفکر اسماعیلیه در دوره الحاکم بامر الله / پل ای. واکر / دکتر فریدون بدره‌ای
۱۰. سنتهای عقلانی در اسلام / تنظیم و تدوین از: دکتر فرهاد دفتری / دکتر فریدون بدره‌ای
۱۱. ناصر خسرو لعل بدخشان / آلیس سی. هانسبرگر / دکتر فریدون بدره‌ای
۱۲. نخستین اندیشه‌های شیعی / ارزینا آر. لالاری / دکتر فریدون بدره‌ای
۱۳. غزالی و اسماعیلیان / فاروق متها / دکتر فریدون بدره‌ای

۱۴. تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه / دکتر فرهاد دفتری / دکتر فریدون بدره‌ای

۱۵. بقای بعد از مغول / نزاری قهستانی و تداوم سنت اسماعیلی / نادیه ا. جمال / دکتر فریدون بپوه‌ای^{۲۸۱}

^{۲۸۱} دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱ جلد، نشر و پژوهش فرزاد روز - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۸۶ ه.ش.